ردیف: ۵۱۹

نسخه: اول

اکسیر اعظم، دستور العلاج

جلد اول

نام مولف: حکیم محمد اعظم خان چشتی، ناظم جهان

نام ناشر: مطبع نامی منشی نول کشور

تاریخ نشر: ...

زبان: فارسی

نوع فایل: pdf

نوع چاپ: سنگی

کیفیت: خیلی خوب

منبع اصلی: مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

منبع تهیه (اهداء کننده): ...

تعداد صفحات: ۵۵۵

وضعیت کتاب: کامل

حجم فایل: ۶۵.۵ Mb

توضیحات: ...

هزینه استفاده از منابع: پنج مرتبه ذکر صلوات بر محمد و آل محمد به همراه و عجل فرجهم...

تکلفه استخدام المنابع: خمس مرات الصلوات علی محمد و آل محمد مع و عجل فرجهم...

@Ketabkhane_Sina

کتابخانه مجازی سینا

به عون شافی حقیقی و به فضل جزیل منان مطلق نسخه

دستور العلاج اطبا ذخیره اکسیر صفت ہمتا شیر کیمیا محبوب قلوب مقبول عالم معروف به

مجلد اول

اکسیر اعظم

از تالیفات

بار چہارم

بعد نظر ثانی و تصحیح مقاصد و اضافه تجربات دیگر عالی جناب مصنف موصوف الذکر

در مطبع نامی منشی نولکشور لکھنؤ بطبع رسید مقبول جہان و جہانیان شد

بسم الله الرحمن الرحیم

هو الشافی که زیب افزای ناصیهٔ نسخهٔ امراض بیماشد اشارت از اسم اعظم حکیمی ست جل حکمته که بیمن او شفا از جملهٔ اسقام و آلام میشود و هو الکافی که زینت بخش سیمای صحیفهٔ اغراض میشود کنایت از نام مکرم کریمی ست عم اسمه که ببرکت او کفایت در جمیع مرام و مهام میگردد زهی خالق ذو الجلال که تلخ کامان ایارج فیقرای عدم را بانوشدارو ی وجود شیرین کام گردانید و خمیرهٔ اجسام اطریفل موالید ثلثه را با اجزای عناصر اربعه بدرجهٔ قوام رسانید. زهی خداوند لایزال که آفریدگان معجون خاک را سفوف حیات ارزانی فرموده و انسان ضعیف البنیان را بشربت شرافت و مفرح خلافت ممتاز نمود + قادریکه سلیمان روح را بچار بالش عناصر سرفراز نموده و پایهٔ تخت روان او بر باد نفس متمکن فرموده. حاکمی که بارگاه فلک محیط بی ستون استادهٔ اوست و فرش زمین نمط بر روی آب گستردهٔ او + موجدی که ایجاد هیولای اقسام اجسام از اختیارات بدائع اوست و از ترکیب اسطقسات متضاده ظهور صور مختلفه از بدیعات صنائع او. اعظم شانه شمیم بارگاه رافتش لخلخه سای دماغ طالبان اوست و نسیم گلزار رحمتش شموم آرای مشام عاشقان او طرفه اسرار کبریائی او که اولاً حضرت آدم را بجرم حب حب گندم از بهشت برین بر فرش زمین انداخت و سپس بنی آدم را بهر بقای زندگانی آن محتاج قرص نانی ساخت + و عجب راز خدائی او که بهر متنفس انواع انواع آلام و اسقام جسمانی پیدا گردانید و از برای ازالهٔ آن در اقسام عقاقیر خاصیت و تاثیر صحت بخشید + سبحان الله که در ادراک کنه ذات پاک او مرکب عقول و اذهان لنگ است و از معرفت صنائع و دقائق اسرار او عرصهٔ بیان زبان تنگ + و الحمد لله که از بهر رفع هر ظلمت سراج هدایت افروخته و بنا بر دفع هر علت علاج صحت آموخته. آن قدرت اوست که کلیات ارکان را در جزئیات موالید اظهار فرموده و همگی حکمت مخفی را بر بندگان خود آشکار نموده + و این صنعت او که نزدیک شجرهٔ بیشل درخت جدوار آفریده و در معدن خاک لعل آبدار پیدا گردانیده + این فیض بخشی اوست که انسان را مخلوق در احسن صور فرموده و آنرا تعلیم خواص اشیا از نفع و ضرر نموده + الحق که طبع مزاج شناس از فیض اعتدال پذیرفته و نفس ناطقه از وحاکم خمسه حواس گردیده + ترکیب مربع عناصر اربعه از و عالمگیر شده و مثمن امزجهٔ ثمانیه مفرده از و دلپذیر گشته + هر ذیحیات از لطفش اعتدال در امور ستهٔ ضروری یافته و هر متنفس از فیضش مواد امور سبعهٔ طبعی بهم رسانیده لمؤلفه حمد او از زبان چرا نکنیم + وصف او از دهان چرا نکنیم + نعمت جان بما عطا فرمود + شکر او را بجان چرا نکنیم + اما چون حقیقت بیچونش از حیطهٔ دریافت و احاطهٔ شناخت افزونست و معنی بیچونی او از گنجایش عبارت چون و چرا بیرون + و ذات پاکش و الاتر از دریافت عقول و افهام و بالاتر از ادراک افکار و اوهام + بل تحریر محمدت حضرت صمدیت بالاستقصا از محالات و تقریر مدحت جناب احدیت بالاستیفا از ممتنعات + لهذا مناسب آن مینماید که عنان شبدیز قلم را ازین میدان بی منتهی منعطف ساخته و برهمین قدر تحمید و توحید محمود حقیقی و واحد تحقیقی اقتصار نموده بهر انجاح حاجات دنیوی و حصول نجات اخروی دست دعا بادای مناجات بحضرت مجیب الدعوات بر دارم و گوهر مراد و نقد مقصود از مخزن جود معطی مطلق بکف آرم

مناجات درحضرت باری بالوف تضرع وزاری

ای عالم اسرار الخفیات وای ماہر احوال ممکنات وممتنعات علم قدمیت آشکار تر از ضیای مہر انور کہ خصم جہل نفس سرکش عنان ہمند اطاعت از دستم ربود، وغارتگران ہوا وحرص نقد عمرم غارت نمود، منکہ سراپا غرق بحر عصیانم، وعاصی تر از ہر فرد انسان زعیکہ بی منت ہستم بر یتیم پسندیدی، دم القدرت کاملہ خود از قطرہ آب ومشتی خاک آزیدی، بہمان احسان عام واکرام تام حرف عصیانم از صفحۂ اعمال محو گردان، وبقیۂ عمرم در اطاعت وطاعت خود بگذران، الٰہی اگر عجز بکار آید عاجز تر از من خاکی کیست، واگر شکستگی ودستی نماید شکستہ تر از دل من عاصی جلیست، کریما اگرچہ گنہگار وخطا وارم از صحبت فساق وفجار محفوظ دار، واز سوء خاتمہ بطفیل حبیب خود نگہدار، ومن بیچارہ راجانی بخش محرم اسرار، ودلی وہ پر از انوار، رحیما زبانم را از اثر کامیاب ساز، وبیانم را بتاثیر بنواز، چشمم را حق بین گردان، ودر گوشم کلمۂ حق برسان لمؤلفہ

با تضرع ست دعایم بجناب ارحم　　　کہ غفورست وودودست ورئوف عالم
غرق بحر گنہ ام کن مدد وخند بیدی　　　نیست گیرندہ بجز ذات تو دستم محکم
کیست او جز تو کہ بخشد گنہ من امروز　　　منتظر فضل توام یک نظر لطف وکرم
ہرچہ تو دادی مرا شکر گزارم یارب　　　بدہ از رحمت خود نعمت ایمانم ہم
ہر کہ زین فائدہ جوید تو نصیبش گردان　　　عیب جوی را تو بکن لال زبان گوش اصم

نفس امارہ من زدہ ہمہ کارم برہم　　　یا الٰہی مددی بہر رسول اکرم
منم از جرم پشیمان نہ بتقوی نازان　　　دارم امید بغفران تو رحمن ہردم
من گنہگار وخطا وار وسراپا عصیان　　　تو کریم ست ورحیم ست وبعالم ارحم
قصد تالیفم ازین نسخہ منافع عام ست　　　ساز مقبول ہمہ ہرچہ برآمد ز قلم
عظم بخشیدی بمن شان تو اعظم زہمہ　　　بندۂ اصغرم واسم تو کردی اعظم

نعت سرور کائنات وآل ابرار واصحاب اطہار

از ہار صلوات وانوار تحیات نثار روح پرفتوح حضرت خاتم الانبیا خلاصۃ الاصفیا احمد مجتبیٰ محمد مصطفیٰ صلی اللہ علیہ وسلم کہ تربیت ابدان بعلم شریعت ومعالجہ قلوب بحکمت طریقت فرمودہ، ومداوای ارواح بطب حقیقت واصلاح مزاج بصناعت معرفت نمودہ، مریضان تپ غفلت را غال رخسار منور او جب اشتفاست ومسلولان جہل وبدعت را شربت اعجاز معجزۂ او دوا، موجز کلام او قانون شفای اسقام روحانی ست، واشارات او منہاج نجات از آلام ابدانی، تریاق بیان معجز تبیان او امراض معصیت را شفاست، ومشاہدۂ صحیفۂ وجہ مکرم او اعراض ضلالت را مغنی از دوا، تراب اقدام مقدس او نور عیون باطن از ظلمات غوایت وغبار نعلین شریفین او کحل الجواہر درازالۂ کوری غباوت، بالجملہ عدیل آن بجدیل کسی از مصنوعین نیست، ونظیر آن بی نظیر موجود در عالمین نہ لمؤلفہ

محمد باعث کل آفرین ست	محمد مہبط روح الامین ست	محمد رونق فرش زمین ست	محمد جالس عرش برین ست

وتحفۂ درود نامحدود وہدیۂ ثنای غیر معدود دبرار دواح طیبات آل اطہار واصحاب اخیار حضرت سید المرسلین وخاتم النبیین کہ حکمای مشفقین واطبای حاذقین اند معالجہ برقانون حکمت مصطفویہ ومداوا بر منہاج سنت نبویہ فرمودہ، وکشف ظلمت از عیون کلیلہ وازالۂ اسقام از نفوس علیلہ نمودہ، والیشان اطبای امراض قلوب اند، وشفای علل ذنوب، بل از دفور علم وعرفان حکمای نفوس وابدان اند، واطبای اسقام وآلام عارض ذوات ارواح واجسام، صدور معطر الیشان پر از جواہر علوم الٰہی ست، وقلوب منور آنہا ممتلی از اسرار نامتناہی رباعی

اولاد نبی کہ مخزن اسرار اند	سرچشمۂ فیض ومہبط انوار اند
اسلام قوی گشت ز خلفای رسول	الحق کہ ستون قصر دین ہرچار اند

اللّٰہم صل وسلم علی نبیک سید المرسلین وعلی آلہ واصحابہ واولیائہ اجمعین

سبب تالیف این کتاب افادت انتساب

اما بعد حمد ایزد پاک وصلوٰۃ صاحب لولاک میگوید بندۂ خاطی سراپا عصیان وراجی بغفران خداوند رحمان محمد اعظم خان مخاطب بہ ناظم جہان خلف ملک الحکما حکیم شاہ اعظم خان ابن محمد رضی خان ابن محمد اسمٰعیل خان سیستانی الاصل متوطن بلدہ مصطفیٰ آباد عرف رام پور کہ درحقیقت آرام پور ست بل اسلام پور حرسہا اللہ عن الفسادات والشرور کہ چون فقیر بعد اکتساب علوم متداولہ وفراغ از مطب عمری در مطالعۂ کتب طب کہ علمی ست شریف وفنی ست منیف وبہ کمال شرافت او این برہان ست کہ موضوع او بدن انسان ست ومدتی درحصول تجارب عجیبہ ووصول مجربات غریبہ بسر بردہ واکثر کتب نادرۂ این فن بجستجو

وتلاش بسیار از بلاد و امصار فراهم آورد اما کتابی که جامع جمیع امراض و اسباب و معالجات و حاوی مجربات از مفردات و مرکبات باشد بنظر نیامد الا بعض مطولات که وصول آنها بهر کس متعسر + وعلاوه برین هم اکثر اهل زمان از فهم عبارت عربی و ادراک معنی آن قاصر + لهذا بعد تالیف کتب اربعه درین فن اعنی رموز اعظم و انوار اعظم و نیر اعظم که بهر سه اسم تاریخی ست و چهارم اسمار الادویه باوصف وفور علائق و کثرت عوائق کمر همت برمیان جان بسته و تکلیف محنت شاقه بنظر افادهٔ عام و نفع تام برخود روا داشته تسوید این کتاب جامع الفوائد پرداختم + و در سرعت اختتام آن پاس خاطر فرزند عزیزتر از جان محمد افضل خان اعطاه الله علماً نافعاً و فهماً کاملاً و عزیزی تلمیذ رشید حافظ قرآن مجید حکیم سید عبد السلام حفظه الله العلام ملحوظ خاطر بود و ترتیب آن برین نسق انسب نمود که اولاً مقدمه متضمن اجناس جمیع امراض و تشخیص اقسام سوء مزاجات و قواعد علاج آنها بطریق کلی مرقوم شود + و بعده امراض هر عضو که شروع گردد اول اسباب کلیهٔ امراض آن و تشخیص آن و علاج کلی و علاج اقسام آن بقلم آید + و بعد از ان هر مرض آن عضو بالاستیفا و اسباب آن بالاستقصا و عوض علامات آنها طریق تشخیص در اکثر امراض که معالج را در استخراج هر سبب آن مرض سهولت حاصل شود قلمی گردد + و پس از ان علاج کلی انواع آن مرض و بعده علاج هر نوع آن بحسب سبب و عرض و ذکر ادویهٔ مفرده و مرکبهٔ یونانیه و هندیه و نقل اقوال اکثر حذاق بمعرض تحریر در آید چنانچه انصرام این امر جزیل بعون و عنایت رب جلیل در مدت قلیل بحسن انجام رسانیدم + و بخوف اطناب و اسهاب ممل بایجاز و اختصار غیر مخل بعبارت سهل عام فهم غیر مشکل بقید کتابت آورده بنظر کثرت افادت و مناسبت اسم خود بکتاب اکسیر اعظم موسوم ساختم + اگر از اعداد حروف این اسم اعداد حروف علت که واو و الف و یا ست جدا سازند تاریخ ختم این نسخهٔ بی علت برآید + اغلب که مطالعهٔ آن طالبان طریق علاج را تلافی کم مهارت نسخه نویسی نماید و در معالجات عوض مطب استاد کامل بکار آید + و برای مبتدیان تبصره و بهر منتهیان تذکره باشد و اتفاق تحریر این نسخه در عهد ملازمت مؤلف بخدمت مطلع نجوم سپهر ابهت و کامرانی منبع رسوم جوهر شناسی و قدردانی رئیس جم جاه کیوان بارگاه برجیس سعادت مریخ صولت ناهید عشرت قمر رافت مهر رفعت هلال عظمت سکندر فطنت دارا حشمت مظهر الوف اعطاف مصدر صنوف انصاف مرکز دائرهٔ امن و امان موصوف خلائق ممدوح زمان مبدأ عاطفت و غربا نوازی منشأ بنده پروری و کرم سازی افتخار مسند امارت و ریاست فخر و سادهٔ سیاست و حراست محیط مکارم کرم و اکرام عمان مراحم انعام عام مظلوم نواز ظالم گداز راغب علم و هنر طالب اهل جوهر نوشیروان عدالت جم کوکبه دارای سکندر رای فریدون مشیر یعنی مهاراج دهراج سوائی تکوجی راؤ هولکر بهادر دام اقباله و تم اجلاله گردید و هنوز بسبب لحوق بعض امور ضروریه در اتمام بقیهٔ جلد ثانی آن تعویق بهم بود و انفراغ از تکمیل آن حاصل نشده بود که جلد اول آن بشرف ملاحظهٔ نواب مستغنی الالقاب آفتاب تاب هلال رکاب فرزین چار بالش جلائل اخلاق و امتنان مزیب بمناقب متجاوز از شرح و تبیان مخزن آلاف الطاف معدن اصناف اوصاف سمو المکان عظیم الشان عمیم الانعام قدیم الاکرام وسیع الاحسان کریم الامتنان معظم القدر سنی الصدر مظهر جود و کرامت مصدر تفضلات و مرحمت سحاب فضل و عطا ابر فیض نیسان سخا عطر مطیر نوازش و نوال نهر منیر عظمت و اجلال جان عالم کان کرم محیط مکارم ابر بهار گلشن دریا دلی گوهر شاهوار بحر بی بدلی دانشور حمیده شیم صاحب نظر عطارد رقم یگانه گوهر بحر وجود درة التاج افسر جود گلدسته بند بهارستان امارت سروری چمن آرای ریاض دولت و دین پروری چشم و چراغ خاندان پیشوائی وارث حشمت اجداد و آبائی جوهر شمشیر خداداد آب ذو الفقار ایجاد [illegible] بسیار بخش اندک پذیر ضیاء مهر خاور نواب علی بهادر که در زمان سابق زیب افزای ملک بندیلکهند بمقام بانده بودند و بنجاح مرام اکثر شرفا و دستگیری هر درمانده میفرمودند و از چندی بتجویز حکام این دور رونق افروز ملک مالوه قریب بلدهٔ اندور اند زید الله دولته و اقباله و ضاعف قدره و اجلاله و ظله ممدود و عدوه مطرود باد مشرف گردید و بنظر هنرپروری و جوهر شناسی خیلی پسند فرموده بهر افادهٔ عام و نفع انام تجویز انطباع آن در مطبع نظامی فرمودند اکنون مؤلف بمرتبهٔ ثانی بسبب کمیابی نسخ آن و کثرت شوق مشتریان این کتاب نایاب در مطبع رنگ افروز گلشن فتوت زینت انداز محفل مروت جوهر معدن فطنت و دانائی گوهر صدف اهلیت و دانش آرائی نکته سنج سخن شناس موزون وضع حسن معاش کریم الاخلاق عمیم الاشفاق شایسته اطوار حسن تدبیر خجسته شعار روشن ضمیر فیض رسان اهل زمان محبوب عمائد نزدیک و دور منشی نولکشور صاحب مالک مطبع اوده اخبار زاد فیوضه نمودم

التماس بخدمت ناظرین با انصاف دور از جور و اعتساف

چون مؤلف فقیر ترجمهٔ اکثر کتب طبیه و مقولات اطبا که برخی از نام آنها مسطور گردد از زبان عربی بفارسی نموده و بیشتر کتب این فن از کم استعدادی کاتبان و سوء فهمی خطلطان چنان مسخ گردیده اند که عبارات آنها در اکثر مقامات مغایرت کلی از مطالب بهم رسانیده و ظاهرست که در ترجمهٔ کتاب غلط بالضرور

خطا ناشی میگردد و اگرچہ راقم در بیشتر مقامات مشکوک حتی الوسع تصحیح مطالب آن پرداخته فاما عجبی نیست کہ در ترجمہ بعض عبارت اغلاط تفاوتی در معنی اصلی راہ یافتہ باشد
اگر در مقامی مطلبی مغائر از عبارت کتاب صحیح دریابند محمول بر غلطی نسخہ منقول عنہ گردد و حسب امکان باصلاح آن پردازند و اگر در جائی ترک بعض الفاظ ضروری یا تغیر
آن بسبب سہو و نسیان کہ از لوازم انسان ست بوقوع آمدہ باشد بقلم صواب رقم درست فرمایند و معذور دارند ع والعذر عند کرام الناس مقبول ٭ و اگر ازین مجموعہ انتفاعی
حاصل نمایند مؤلف عاصی را بدعاے حسن خاتمہ یاد فرمایند ع کہ مستحق کرامت گناہگارانند ٭ واللہ عفو غفور و ہو قریب مجیب و منہ الاستعانۃ فی البدایۃ والنہایۃ
اکنون نام کتب معتبرہ کہ خلاصہ مطالب و اقوال مصنفین آنہا و اسامی حکمای متقدمین کہ مقولات و مجربات آنہا درین نسخہ مندرج بودہ بعضی از ان
برای اطلاع ناظرین بقلم می آیند و آن موجز قرشی ست و شروح آن مثل شرح سدیدی و نفیسی و اقسرائی و شرح فضل اللہ تبریزی طبیب امیر تیمور و شرح استاد
والد ماجد غفر اللہ لہا و اسباب و علامات نجیب الدین سمرقندی و شروح آن مثل شرح نفیس کرمانی و شرح حکیم عابد سرہندی و حاشیہ شرح آن مسمی بفوائد شریفیہ
تصنیف حکیم شریف خان و حاشیہ میر ہاشم تلمیذ حکیم علی گیلانی و حاشیہ حکیم احمد اللہ خان و جامع الصناعۃ حکیم کاظم علی خان محمد شاہی و کامل الصناعۃ علی بن
عباس مجوسی و مائۃ مسیحی ابوسہل مسیحی و قانون شیخ بوعلی سینا و بعض شروح آن مثل شرح قرشی و علامہ و سدید گازرونی و خجندی و علی گیلانی و اسحاق اسد خان و ذخیرہ
خوارزم شاہی سید اسمعیل جرجانی و اغراض الطب و خفی علائی و زبدۂ آن و نہایۃ الغرض محمود و فردوس الحکمۃ علی بن زین و تیسیر ابن زہر و مقالات ابن ماسویہ و
جواہر فارابی و جوہر طالیس ارسطاطالیس و معالجات کندی و معالجات باقر حسینی و موسوی و معالجات بختیشوع و دیوان مغرب حکیم تاج الدین بلغاری و فصول
ثابت ابن قرہ و اصول التراکیب خجندی و معالجات صیدنہ و میزان الطبائع و اسرار الاطبا و مقالات انطاکی و جوہر نفیس ملا ابید میا خلیفہ بقراط و معالجات ایلاقی
و شرح آن از علامہ علامۂ سمانی و حاوی صغیر محمد ابن الیاس و حاوی کبیر و من لا یحضرہ الطبیب و برء الساعۃ و شامل الادویہ و مقالات و کناش فاخر ہمہ از تصنیف
محمد زکریا رازی و ترویح الارواح خجندی و معالجات بقراطی طبری و شفاء الاسقام خضر بن علی و مغنی سعید بن ہبۃ اللہ و ابن تلمیذ و غنی منی ابن نوح قمری
و نزہۃ البہجۃ و تذکرہ و مجسطی و در رغرر ہر چار تصنیف داؤد انطاکی و تذکرۂ سویدی و منہاج البیان ابن جزلہ و تقویم الابدان آن و منہاج الدکان و فصول
بقراط و بعض شروح آن مثل تلخیص جالینوس و شرح قرشی و ابن ابی صادق و امام عبد اللطیف و مولانا عبد الرحیم و ابیذ میاے بقراط و شرح
آن از جالینوس و جوامع اسکندرانیین جالینوس و میامر و نبض الکبیر و اسرار الانسان و حیلۃ البرء و مفتاح و عین الخلیل فاضل ابو الفرج
و کتاب ادویہ قلبیہ شیخ الرئیس و ارجوزۂ او و مختار ابن ہبل و جامع ابن بیطار و جامع بغدادی و مقالات حنین و شمس الدر و درر و اختصر عبد العزیز و زاد العماد
و خلاصۃ العلاج میر عوض علی و خلاصۃ التجارب میر بہاء الدین و دستور العلاج و طب ملوکی و مجربات حکیم علی و رسالۂ مجربات سلطان محمد مراد
و مصطفوی و قوانین العلاج حکیم کبیر علی خان و ریاض العلاج حکیم اجمل خان و دستور العمل معالجات حکیم اکمل خان و ریاض العمل و معتبر حکیم ابو البرکات
و ریاض الفوائد و عشرۂ کاملہ حکیم علوی خان و لب لباب حکیم صدر الدین خان شاہجہان آبادی و معالجات حکیم ساجد خان شارح زلیخا و انوار تقاسمی
سید نور علی اکبر آبادی و انوار العلاج سید نور اللہ تلمیذ حکیم علوی خان و انتخاب العلاج حکیم ذکاء اللہ خان و معالجات افضلیہ حکیم محمد افضل خان
شاہجہان آبادی و معالجات حکیم عماد الدین شیرازی و طب رضائی حکیم محمد رضا اکبر آبادی و شفاء الجمیل حکیم شفائی خان و طب ثنائی حکیم ثناء اللہ ساکن
بریلی شاگرد حکیم علوی خان کہ استاد حکیم شہباز خان استاد الاستاد و الد ماجد مؤلف بودند و نافع الامراض و خزانۃ العلاج و ریاض العمل جدید ہر سہ
از تالیف حکیم بایزید و کفایۂ منصوری و تصانیف خمسۂ حکیم ارزانی و زاد غریب و مطب میر حسن تلمیذ حکیم علوی خان و مطب حکیم ابو القاسم
و اقتباس العلاج و معمولات حکیم میرزا علی شریف و جمع الجوامع حکیم علوی خان و مجمع الجوامع محمد حسین خان و اکثر قرابادینات مثل قرابادین
سمرقندی و قلانسی و شاہی و علوی خانی و قرابادین قدیم و جدید و کبیر و شفائی و جلالی و معصومی و کوتوالی و تحفہ و قادری و نقش بندی
و اسدی و مجموعۂ بقائی و ذکائی و قرابادین اجمل خان و علاج الامراض و عجالۂ نافع و قرابادین حکیم مہدی و حسن الشفا و معمولی حکیم غلام امام و
مفتاح المجربات آن و بعض کتب ادویۂ ہندیہ مثل داراشکوہی و تکملۂ ہندی و دستور الاطبا معروف بہ طب فرشتہ و مجربات اکبری و علاج الوبا
و معالجات نبوی و مفردات ہندی و طب سکندری و طب حفیظی و منافع کریے و ذخیرۃ التجارب و غیرہا و اقوال حکماے متقدمین مثل ابن ماسویہ
و ابن صہار بخت و ابن سیار و ابن سرابیون و اسحق ابن حنین و ساہر و ثابت ابن قرہ و ابن زہر و ابن ماسہ و ابو البرکات و ابن جمیع و ابن

واقد و ابن رضوان و غافقی و مالکی و تفلیسی و سفیان و تهندس و بنا ذوق و ملکی و اسحاق ابن عمران و حبیش و ابن سفیان و ابن رشد و ابن زمیلی و شریف و اقتاع و سعید ابن ابراهیم و ابن صوری و بختیشوع و جابر بن جهان و جبریل و اسرائیلی و جوز و ابن ماجه و ابن سمجون و ابن بطلان و ابو جریج و ابو اشعث و ابن جزار و کندی و ابو نصر و ابن عبدوس و ابو ریحان بیرونی و ابن الکتابی و ابن رقیه و ابن مسکویه و ابن ادریس و ابو الخیر و ابو الفتوح و ابن فهدون و مداینی و احمد و اسکندر افرودیسی و تجلاج و دیلمی و موسی بن میمون و هبة الله و یحیی و نجا بن سعید و اسقف و هرمس و سقراط و افلاطون و ارسطاطالیس و بولس و روفس و دیوقلس و ارجیجانس و اریباسیس و ماسرجویه و شمعون و هراریس و یوحنا و سرافیون و دیوجانس و اندروماخس و دیاسقوریدوس و فیلغریوس و سورانس و قیوما و شمویل و ارمانیدس و اسکندرون و اسیلمن و کسونقراطیس و لیناليوس و لینایون و تمیقوس و لیقودس و مانیوس و نیوس و مانیس و مغنس و ماسونیوس و ماریوس و منسدیس و هیونقراطیس و هیوقوطوس و لونیون و برلونیون و بونیوس و ابولونیوس و انطلس و طیماوس و بدلیغورس و قسطس و راوس و اهرن و اسقلیبوس و غیرهم که ذکر اینها موجب تطویل لاطائل است الآن اشرع فی المقدمة و بعد ذلک فی المقاصد المعظمة حسب الله و نعم الوکیل هو نعم المولی و نعم الدلیل و به المعونة و التوفیق و منه الوصول الی التحقیق

مقدمه در اقسام امراض و علاج آنها بطریق کلی

بدانکه مرض حالتی ست غیر طبعی در بدن انسان که ازان بالذات آفت در فعل بلا واسطه واجب گردد و آن دو قسم است مفرد و مرکب و مرض مفرد آنست که نوع واحد از انواع سوء مزاج و یا نوع واحد از انواع مرض ترکیب باشد و مرض مرکب آنست که ازان دو نوع یا زیاده جمع شده مرض واحد پیدا شود چون ورم و امراض مفرده سه قسم است اول جنس امراض منسوب بسوی اعضای مفرده که اولا و بالذات آنرا عارض شود و بباعث آن اعضای مرکبه را عارض گردد و آن اقسام سوء مزاج است و سوء مزاج عبارت از غلبهٔ کیفیتی یا دو کیفیت از کیفیات اربعه است که حرارت و برودت و رطوبت و یبوست باشد پس اگر بلا ماده بود آنرا سوء مزاج ساذج گویند و اگر با ماده بود سوء مزاج مادی خوانند دوم جنس امراض منسوب بسوی اعضای مرکبه و آن امراض ترکیب ست که در اعضای مرکب از اعضای مفرده واقع شود سوم جنس امراض مشترک که اعضای مرکبه را عارض گردد بغیر آنکه عروض او با عضای مرکبه تابع عروض اعضای مفرده باشد و این را تفرق اتصال نامند و انحلال فرد نیز گویند بهر آنکه تفرق اتصال گاهی عارض شود مفصل را بغیر آنکه اعضای مفرده را که ازان مفصل مرکب ست عارض گردد و گاهی مثل عصب و استخوان و عروق را تنها عارض شود و بالجمله کل امراض مفرده سه جنس ست یعنی امراض تابع سوء مزاج و امراض تابع سوء هیئت ترکیب و امراض تابع تفرق اتصال و هر مرض که تابع یکی ازینها بود و ازان حاصل شود منسوب بسوی آن باشد و اکثر امراض را چهار وقت میباشد ابتدا و تزید و انتها و انحطاط وقت ابتدا زمانی ست که دران مرض ظاهر گردد و متشابه در احوال بود و تزید دران ظاهر نباشد و تزید وقتی ست که دران اشتداد ساعت بساعت ظهور کند و انتها وقتی ست که دران مرض در جمیع اجزای او بر حالت واحد بایستد و انحطاط زمانه ایست که دران کمی مرض ظاهر گردد و بهر قدر که انحطاط امعان نماید انتقاص مرض ظاهر تر گردد و این اوقات اربعه گاهی بحسب مرض از اول او تا آخر آن باشد و آنرا اوقات کلیه نامند و گاهی بحسب نوبت مرض بود و آنرا اوقات جزئیه گویند و جالینوس گوید که مرض یا در ظاهر باشد و آن بحس دریافت گردد مثل اورام و بثور ظاهری و یا در باطن بود و آن یا سهل المعرفة باشد مثل اوجاع معده و شوصه و یا عسر المعرفة بود مثل امراض جگر و مجاری ریه یا زهره و یا غیر مدارک باشد مگر بتخمین مثل آفات عارض مجاری بول و مرض گاهی خاص و اصلی باشد و گاهی بشرکت خاص آنست که حصول او در محل خود باصالت بود و شرکی آنست که حصول او در محل خود تابع بحصول مرض در عضو دیگر باشد و هر مرض یا مسلم باشد یا غیر مسلم و مرض مسلم آنست که از معالجه که سزاوار اوست مانعی نباشد مثل تپ که بادی امری دیگر مقتضی مضاد صواب تدبیر او نبود چون استسقا چه تپ محتاج بچیزهای مبرد و مرطب ست و استسقا محتاج باشیای مسخن و مجفف و مرض غیر مسلم آنست که بادی مانعی مقترن بود و در تدبیر صواب او رخصت ندهد مثل صداع که مقارن او نزله باشد چه تدبیر صواب صداع ارخا و تلیین بطولات و غرغره و مانند آن مسکن وجع ست و این تدبیر نزله را مضر بود بهر آنکه درین تدبیر صواب تجفیف و تقویت ست و مثل سعال که مقارن او اسهال باشد چه سعال محتاج باشیای ملین مزلق ست و اسهال بچیزهای قابض و مخشن و بار آنکه مرض مناسب مزاج و سن و فصل شدید الاعراض و هولناک بود و مع ذلک قلیل الخطر باشد از مرضی که مناسب آنها نباشد

چه این از سبب عظیم حادث شود مثلاً اگر پیران را در زمستان حمیات صفراویه عارض گردد بیم هلاک بیشتر باشد که امید سلامت و حال جوانان که بهنگام تابستان
بحمیات بلغمی مبتلا گردند برین قیاس باید کرد و بدانکه مرض هر فصل را امید صحت در فصلی باشد که ضد آن فصل بود اگر آن مرض مستحکم نه شده باشد و بدانکه بعض امراض
منتقل شوند بامراض دیگر و منقلع گردند و در ان خیر او بود و مرض واحد شفای امراض دیگر گردد مثل تپ ربع که صرع و نقرس و دوالی و اوجاع مفاصل و جرب و حکه
و شهوره و تشنج امتلائی را شفا دهد و کذلک ضرب رمد و زلق الامعا ذات الجنب را و کذلک انفتاح عروق مقعد یعنی جریان خون از آن هر مرض سوداوی و وجع درک و اوجاع
گرده و رحم را نفع بخشد و گاهی بعض امراض بامراض دیگر منتقل شوند و بدین انتقال حال سخت روی گردد مثل انتقال ذات الجنب بذات الریه و انتقال
سرسام حار بسرسام بلغمی و بعض امراض متعدی باشند مثل جرب و جذام و قروح عفنه و تپ وبائی و جدری خصوصاً چون مسکن تنگ بود و کذلک مجاور در اسفل
باد باشد و مثل رمد خصوصاً در آنکه بچشم مرمود نظر کند و مثل کندی دندان که بتخیل ترشی آنرا عارض کند و مثل سل و مثل برص و بعض امراض متوارثه در نسل باشند مثل برص
و قرع طبعی یعنی صلع و مثل نقرس و سل و جذام و بعض امراض جنسیه باشند که بگروهی یا بسگان ناحیه مختص بوند و یا در ایشان اکثر افتد طریق تشخیص امراضیکه تابع
سوء مزاج باشند باید که اولا رنگ چهره و لمس بدن و نبض و قاروره ملاحظه نمایند اگر سرخی یا زردی رنگ و گرمی لمس و سرعت و تواتر نبض و رنگینی قاروره
باشد حال کثرت تشنگی و تضرر از مسخنات و انتفاع بمبردات و در حرارت حال و در گرما نیز بپرسند و این علامات سوء مزاج حار ساذج ست و اگر با وجود علامات
مذکوره سرخی رنگ بدن و چشم و زبان و بنگی و کندی حواس و بلادت فکر و کسل از حرکات و انتفاخ عروق و تمدد جلد و عظم و امتلاء نبض و سرخی و غلظ بول و
قلت اشتها و مزاج حار رطب باشد حال گرانی در بدن و اصل عینین و سر و صدغین و خمیازه و فنازه و شیرینی دهن و ماندگی و ظهور دملها در بدن و بثرها در
دهن و سیلان خون از بن دندان و بینی و مقعد و تقدم کثرت تناول لحوم و اغذیه و اشربه لذیذ شیرین حار رطب و بلد و سن و عادت و بعد عهد از فصد
و دیدن اشیای سرخ و سیلان خون کثیر و دخول در خون بخواب نیز بپرسند و این آثار سوء مزاج مادی دموی ست و اگر با وجود علامات سوء مزاج حار ساذج
و زردی رنگ و چشم و تلخی دهن و درشتی زبان و خشکی منخرین و استلذاذ بهوای بارد و غثیان و قی زرد و سبز و التهاب فم معده و اسهال سوزان و قشعریره مثل
خلیدن سوزن و تقدم تدبیر مولد صفرا و سن و مزاج و عادت و بلد و فصل و صناعت حار یابس و دیدن آتش و اشیای زرد در خواب و احساس حرارت و
التهاب مثل حمام و آفتاب نیز دریافت نمایند و این علامات سوء مزاج مادی صفراوی است و اگر سفیدی رنگ و سردی لمس و بطوء و تفاوت نبض و سفیدی
قاروره دریافت گردد حال قلت عطش و ضعف هضم و سستی و کثرت عروض حمیات بلغمی و ایذا از نزلات و از تناول مبردات و نفع از تناول مسخنات و در حرارت
حال و در گرما نیز سوال کنند و این علامات سوء مزاج بارد ساذج ست و اگر با وجود این دلائل برودت با ترهل و تهبج پلک و سیلان آب دهن و بینی و
لینت شکم و سوء هضم و اذیت از تناول اشیای رطب و کثرت خواب بود سببش سوء مزاج رطب ساذج باشد و اگر با وجود علامات سوء مزاج بارد و رطب
نرمی لمس و آروغ ترش و کسل و بلادت و امتلاء و نرمی نبض مائل ببطوء و تفاوت نیز باشد و سن و عادت و تدبیر سابق و صناعت و بلد مناسب بلغم و دیدن آب
و دریا و برف و باران و برد و رعد در خواب باشد سببش سوء مزاج مادی بلغمی بود و اگر قشف و بیخوابی و نحول عارض و تاذی به تناول چیزهای یابس و سوء
حال در خریف و شفا برطبات و فی الحال انتفاع از آب گرم و روغن لطیف و شدت تبدل آنها بود سببش سوء مزاج یابس ساذج باشد و اگر با وجود این
آثار تیرگی رنگ بدن و سیاهی خون و غلظ آن و زیادت وسواس و فکر و سوزش فم معده و اشتهای کاذب و تیرگی و سیاهی و سرخی و غلظ
بول و کثرت تولد بهق اسود و قروح ردیه مثل جرب یابس و کثرت حدوث امراض طحال و سن و مزاج و عادت و بلد و صناعت و فصل و تدبیر مقدم
مناسب سودا و خوابهای هولناک از سیاهی و اشیای سیاه و مخوفه باشد سببش سوء مزاج مادی سوداوی بود و بدانند که اگر سوء مزاج
مرکب ساذج یا مادی باشد از ترکیب علامات مذکوره ظاهر گردد و تشخیص امراض تابع سوء ترکیب و تفرق اتصال و اورام در امراض
جزئیه خواهد آمد

علاج کلی امراض

بدانکه علاج جمیع امراض بر سه قسم ست یکی تدبیر و تغذیه دوم استعمال ادویه سوم استعمال دستکاری مثل فصد و حجامت و زلو و داغ و شگافتن و جبر استخوان شکسته و جز آن
هرچه بدست تعلق دارد و چون اصناف مذکوره این نوع سومی در فصول مستقله در کتب کلیات مسطور ست لهذا هر دو نوع اول و ثانی را در دو قاعده بیان می کنم

قاعدۂ اول در تدبیر و تغذیہ بدانکہ مراد از تدبیر درینجا تصرف در اسباب ستہ ضروری یعنی ہوا و ماکول و مشروب و خواب و بیداری و استفراغ و احتباس و حرکت و سکون بدنی و اعراض نفسانی ست و در غیر ضروری مثل حمام و مالش بدن و دفن کردن در ریگ و نشستن در آفتاب و پاشیدن آب سرد بر چہرہ و مانند آن حسب ضد مرضیکہ قصد ازالۂ او باشد و تدبیر این ہمہ در کلیات مذکور ست مگر تدبیر غذا درینجا مسطور میشود و غذا اگرچہ در اسباب ستہ ضروری داخل ست لیکن چون آنرا منجملۂ آنہا احکامیست کہ اکثر آن در باب کمیت مخصوص آنست و غرض بسیار بدان متعلق لہذا ذکر آن جدا کردہ اند بہر آنکہ غذا در مرض گاہی منع میکنند و گاہی کم و گاہی تبدیل آن و گاہی دران زیادہ کردہ میشود اما **منع غذا** ہنگام ارادۂ شغل طبیعت بنضج اخلاط کنند چون قوت قوی و مرض قریب المنتہی باشد و اگر قوت ضعیف باشد غذا واجب بود و اگرچہ وقت بحران باشد بہر آنکہ منع غذا ہنگام ضعف قوت ہلاک کردن مریض ست و اما **تقلیل غذا** درانجا نمایند کہ باوجود ارادۂ شغل طبیعت بنضج اخلاط غرض حفظ قوت باشد و این ہنگامی ست کہ قوت ضعیف و مرض قریب المنتہی بود پس بغذا رعایت جانب قوت کنند تا ضعیف نہ گردد و بنقصان آن رعایت جانب مادہ تا طبیعت از مادہ مشغول بہضم غذای کثیر نشود و در اکثر رعایت اہم آنہا کنند اگر قوت سخت ضعیف باشد یا مرض سخت قوی باشد و کذلک باید کہ رعایت جانب منتہای مرض نمایند پس اگر بسیار قریب باشد تقلیل غذا زیادہ کنند بالجملہ اگر مرض حاد و در ابتدا بود تلطیف تدبیر یعنی تقلیل غذا کنند تا طبیعت بنضج مادہ مشغول گردد لیکن تلطیف در غایت مرتبہ نکنند و الا طبیعت از فعل خود عاجز گردد بلکہ تلطیف معتدل نمایند و اگر در منتہی باشد مبالغہ در تلطیف کنند بنا بر استراحت طبیعت و عدم حاجت بنضج مادہ و اگر مرض مزمن باشد در ابتدا این تلطیف یعنی تلطیف معتدل و بالغ نکنند بخوف ضعف قوت و ہنگام انتہا تلطیف معتدل نمایند بنا بر قرب مزاج بسوی اعتدال و امن از سقوط قوت درین ہنگام و علاوہ ازین اکثر امراض مزمنہ غیر حمیات را تدبیر لطیف تحلیل کند بہر آنکہ غذائی وارد چون کم گردد طبیعت در اغتذای رطوبات جہد کند و مواد را نضج دہد و در غذای بدن بعضی از ان صرف کند و باقی تحلیل نماید و این حکم خاص بمزمنہ بہر آنست کہ مواد امراض حادہ بسبب حدت خود صلاحیت تغذیہ ندارد و استثنای حمیات از ان بہر آن کردہ شد کہ مزمنہ از انہا یا دق باشد و دران تلطیف جائز نبود و یا عفنی بود پس مادۂ آن عفن باشد و برای اغتذای بدن صالح نبود و تحلیل او بتلطیف تدبیر باوجود حرارت عفونت و ازمان حمی مستلزم تحلل ارواح قبل از تحلیل مادہ است و بدانکہ تقلیل غذا از دو جہت میکنند یکی از جہت کمیت و دوم از جہت کیفیت یعنی غذائیت و از اجتماع ہر دو جہت قسم سوم نیز میشود و فرق میان ہر دو جہت کمیت و کیفیت آنست کہ گاہے غذا کثیر الکمیت قلیل التغذیہ بود مثل بقول و فواکہ پس استکثار از ان کثرت از جہت کمیت غذا بود نہ کیفیت آن و گاہے غذا قلیل الکمیت کثیر التغذیہ باشد مثل زردی بیضہ نیمبرشت و خروس خصی و طبیب گاہی محتاج شود بتقلیل کیفیت و تکثیر کمیت و این وقتی ست کہ اشتہا غالب و ہضم قوی بود و در عروق اخلاط خام باشد و ارادۂ تسکین اشتہا بپر کردن معدہ نماید تا قوت بسبب کثرت تقاضا و امتصاصات تحلیل نشود و عروق را از اجتماع مواد کثیر دران بسبب کثرت غذا منع کند تا اول موادیکہ در وی ست نضج یابد و بنا بر اغراض دیگر غیر این مثل آنکہ ارادۂ تہزیل کند و گاہی محتاج گردد بتکثیر کیفیت و تقلیل کمیت و این ہنگامی ست کہ ارادۂ تقویت قوت کنند و طبیعت موکل بمعدہ از ہضم شی کثیر ضعیف باشد پس درین وقت تقلیل کمیت غذا واجب بود تا از ہضم او عاجز نگردد و کثرت تغذیہ حاصل شود و گاہی محتاج شود بتقلیل کیفیت و کمیت غذا ہر دو چنانچہ ہرگاہ با ضعف اشتہا و ہضم امتلای بدنی مجتمع شود و افضل غذا در مثل این وقت آنست کہ باوجود قلیل الغذائیۃ تقویت معدہ دران باشد مثل بقلۂ کاہو اگر ضعف از سوء مزاج حار بود و مثل گندر اگر با سوء مزاج بارد باشد و اکثر تکلیف در تقلیل غذا و منع او در علاج امراض حادہ یعنی قریب المنتہی میکنند و اما در امراض مزمنہ یعنی بعید المنتہی نیز گاہی تقلیل می نمایند لیکن تقلیل این قلیل تر از تقلیل او در امراض حادہ بود بہر آنکہ عنایت طبیب بقوت در امراض مزمنہ بیشتر می باشد بنا بر علم آن بحران بعید و انتہاے بعید او بسبب غلظ مادۂ او و چون حفظ قوت نکنند تا وقت بحران و طول مدت انضاج وفا نکند بخلاف امراض حادہ کہ بحران آنہا قریب تر بود و دران رجاے عدم ضعف قوت تا انتہاے آن و عدم عجز طبیعت از نضج مادۂ مرض باشد و اگر دران خوف ضعف قوت باشد در تقلیل غذا مبالغہ نکنند و ہر قدر کہ مرض قریب تر از ابتدا بود و اعراض ساکن تر باشد غذا بہر تقویت قوت دہند و چون مرض بعید از مبدأ بود و اعراض اشتداد نماید منع غذا و تقلیل او واجب بود و ہر قدر کہ مرض و اعراض نیز در تزید شروع کنند تقلیل غذا نمایند بنا بر اعتماد برای غذای وارد سابق و امید وفا بقای قوت تا منتہی و سکون اعراض و بنا بر تخفیف

از قوت وقت جهاد او وقت هنگام منتهی باید که تلطیف تدبیر سخت نمایند باین طور که تقلیل غذا کنند بسبب عدم حاجت درین هنگام بسوی تقویت قوت و عدم خوف از سقوط آن و هر قدر که مرض حاد تر و بحران او قریب تر باشند باید که تلطیف تدبیر شدید تر نمایند و این قانون غذا بحسب اوقات مرض و بودن او حاد یا مزمن است باید که ازین عدول نمایند مگر آنکه اسباب مانع ازین قانون عارض گردد مثل نفرت مریض در اوائل حمیات یا امتلا یا تخمه که درین صورت در ابتدای مرض غذا منع کنند و مثل آنکه بدن متخلخل باشد که درین حالت غذا در منتهی بدهند بیشتر از غذا که در مبتدا و قت تزید دهند بخوف انحلال قوت و مثل ترطیب مطلوب در تشنج یابس و فواق یابس که درین هر دو با وجود بودن از امراض حاده بسبب سرعت انقضای آنها تلطیف غذا نکنند بنا بر عوض ترطیب و مثل امید قصر زمانه مرض چنانچه در فالج و تشنج رطب و فواق رطب که با وجود بودن اینها از امراض مزمنه بسبب طول مدت آنها تلطیف غذا کنند بنا بر امید قصر مدت آنها و لهذا چون زمانه آنها طول میکند تکثیر غذا درین امراض کرده میشود و بدانکه اغذیه بمعنی نوعیکه از جهت تقلیل و تکثیر و منع بحسب اوقات مرض و بودن او حاد یا مزمن متمیز ست همچنین از جهت زمانه نفوذ آن بسرعت و بطوء از جهت قوام بغلظ و رقت که ازان متولد گردد متمیز میشود چنانچه آنرا از جهت اعتنا بدان دو قسم نوعیکی از جهت سرعت نفوذ او مثل حال شراب یا بطوء نفوذ او مثل حال کباب قلیه دوم از جهت ثخن قوام خون که ازان متولد گردد و استمساک او چنانکه حال غذاء لحم خنازیر و گوساله است یا رقت او و سرعت تحلل او چنانکه حال غذای کائن از شراب ست و کذا انجیر و طبیب را احتیاج بسوی غذای لطیف سریع النفوذ وقتی باشد که اراده تدارک سقوط قوت حیوانی و انتعاش آن نماید و مدت وقوت تا هضم غذاء بطی النفوذ وفا نکنند و عدم وفای قوت تا هضم نسبت بمنتهای مرض یا نوبت بود که هنگام شروع نوبت نیز معده خالی باید پس اگر منتهی یا نوبت قریب بود و قوت ضعیف باشد تغذیه واجب بود لیکن غذای خفیف تر و سریع الهضم و طبیب اجتناب نماید از غذای سریع الهضم چون اتفاق سبقت غذای بطی الهضم و النفوذ افتد که دران خوف آنست که اگر بعد آن غذای سریع الهضم و النفوذ داده شود بدان مختلط شود و هر دو فاسد گردند و ایضاً احتراز نماید از غذای غلیظ بطی النفوذ هنگام خوف انحدوث سدد و گاهی غذای غلیظ داده میشود چنانچه در کسیکه تبلید حس عضو او بسبب وجع و حزن کنند مثل هریسه و کله پاچه و لحم بقر دهند و لیکن غذای قوی التغذیه بطی الهضم وقتی اختیار نماید که اراده تقویت شخصی کند یا کسی که آماده ریاضت قویه باشد و غذای سخیف یعنی رقیق کسی را دهند که آنرا انکشاف مسام بسرعت عارض شود تا منهضم گردد قبل عروض او آنرا و ازان منع کنند و بدانند که اگر مرض سخت مزمن باشد باید که غذا دران غلیظ دهند و آنچه متوسط الازمان باشد باید که غذا دران متوسط خورانند و آنچه حاد مطلق باشد باید که غذا لطیف مطلق دهند و آنچه حاد بسیار باشد غذا لطیف بسیار خورانند و آنچه حاد در غایت قصوی بود غذا لطیف در غایت قصوی بدهند پس غذای لطیف را بحسب مرض مراتب باشد لطیف مطلق مثل مزورات و اطراف بچه ماکیان و کشک جو و حریرها و بقول بارد مثل اسفاناخ و خرفه و بقله یمانی و مانند آن و نان مغسول و فتیت در آب سرد و جلاب یا آب فواکه یا در سکنجبین ترکرده و کمتر از آن ماهی خرد و بازو و تیهو و دراج و چوزه مرغ مطبوخ بکشک شعیر و ماش مقشر و عدس و باقلا مقشر و مانند آنست و لطیف جداً مثل شوربای چوزه مرغ و ماء الشعیر سکنجبین و سکنجبین ساده و شربت نیلوفر و آب انار و ماء الخیار و رب و فواکه مثل سیب و انار و آلو و مانند آن ست و لطیف در غایت قصوی مثل جلاب و ماء الشعیر رقیق و مرق لطیف سریع النفوذ ست و اما غذای متوسط بحسب مرض مثل چوزه مرغ است و اما غذای غلیظ بحسب مرض مثل جدی و پاچه میش ست و استعمال غلیظ آنجا نمایند که استعمال غذای کثیر واجب بود و لطیف آنجا استعمال کنند که استعمال غذای قلیل واجب گردد و اختلاف مراتب غذا در لطافت مثل اختلاف مراتب او در قلت بود و اما تعدیل غذا وقتی باید که قوت قوی و مرض بعید المنتهی باشد لهذا گفته اند که اغذیه مرض اغذیه صرف نباید بلکه اغذیه که دران دوائیت مخالف در کیفیت بمرض باشد و اما تکثیر غذا در مبدأ امراض مزمنه بسیار باید بهر حفظ قوت که قوت مثل توشه است و مرض مثل راه و افضل چیزے که بدان غذا سازند درین شوربائے لحم سریع الانهضام ست اگر مانعی نباشد و واجب ست که رعایت عادت در جمیع احوال کنند و خصوصاً در امر غذا چنانچه بعضے در حال صحت غذا بسیار میخورند و در حال مرض متحمل اندک غذائی شوند و بعضے اندک خوار باشند و بعضے متوسط پس هر واحد از اینها بحسب عادت او تدبیر نمایند و بالجمله در تغذیه مرض رعایت امور کثیره نمایند مثل قوت مریض و عادت او و مزاج او و اخلاق او و نوع مرض و قوت او و اعراض او و وقت او و مقدار مدت او و مقدار زمان بر احت و حال سمنه و حال تخلخل بدن و کثافت او و سن مریض

وبلد او وقت حاضر از اوقات سال و مانند آن **قاعدهٔ دوم** در معالجه بدوا بدانکه علاج بدو ابر دو نوع ست یکی عام ببدن مثل **استفراغ**
ماده دوم خاص بعضو مریض مثل اطلیه و اضمده و نطولات بهر آنکه فعل اینها و رماده مرض عضو بود فقط و استعمال ادویه گاهی از داخل بود که بطریق یکی از مجاری
طبعی مثل دهن و بینی و گوش وغیره رسانند پس استفراغ کند یا حبس نماید یا تغیر دهد مزاج را یعنی تعدیل کند بی تنقیه و حبس وگاهی از خارج باشد مثل ضمده و مراهم و تکمید
و تنطیل و مانند آن پس آن یا تنقیص از بدن کند مثل دوای تیز قاطع اکال لحم و یا در آن بیفزاید مثل دوای منبت لحم یعنی رویانندهٔ گوشت و یا منع چیزی کند
و آنرا رادع گویند و یا تحلیل چیزے کند و آنرا محلل نامند و یا تغیر دهد مزاج را و آنرا معدل خوانند و این به تنطیل و طلا و تکمید حاصل شود و واجب ست
در علاج بادویه مراعات ده امر یعنی نوع مرض و سبب او و قوت مریض و ضعف آن و مزاج حادث و طبعی و سن و عادت و بلد و وقت حاضر یعنی فصل و حال
هوا و صناعت اول مراعات نوع مرض و این چنان باشد که تحقیق نمایند که مرض حار ست یا بارد یا رطب یا یابس و بسیط ست یا مرکب و ساذج ست یا مادی
تا مطابق آن باستعمال مضادات استعلاج کنند دوم مراعات سبب مرض یعنی دریافت نمایند که سبب بدنی ست یا نفسانی و بادی ست یا سابق یا واصل
و بحسب آن ازالهٔ سبب نمایند مثلاً در بدنی اگر سوء مزاج ساذج بود بتعدیل آن کوشند و اگر سوء مزاج مادی باشد تنقیه حسب مادهٔ غالب کنند و در سبب
نفسانی مثل هم و غم و حزن یا فزع یا غضب یا فرح مفرط علاجش بازالهٔ آن و تقویت سرور بدن و قلب خصوصاً بغذای لطیف ملائم و انواع خوشبو و
خواب معتدل و حمام معتدل نمایند و در سبب بادی اگر تناول شئ حار یا وصول چیزی حار بالفعل یا بالقوه بسوی بدن از خارج باشد علاج بمطفیات
و اگر ضد آن باشد بضد علاج کنند و اگر تغیر هوا بسوی حرارت یا برودت باشد باید که بضد هر واحد حسب حاجت معالجه نمایند و اگر در و سم ماکول یا ملدوغ باشد
حسب کیفیت آن سم بدانچه مخصوص آن باشد و در آخر کتاب بیاید علاج کنند و اگر سقطه و ضربه باشد بدانچه در باب آن خواهد آمد بپردازند سوم مراعات قوت
و ضعف مریض که اگر قوی باشد باستفراغ مبادرت کنند بشرط احتیاج و اگر ضعیف ست باوجود حاجت تنقیه به تنقیه نباید پرداخت بلکه تبدیل مزاج بمضاد مزاج
نمایند و بعد حصول تقویت تنقیه کنند و کذا در استعمال ادویهٔ قویه و ضعیفه لحاظ قوت و ضعف مریض لازم ست و مراد از ضعف ضعف حقیقی ست که از اطالت مرض
و کثرت فاقه وارد شود بخلاف ضعف عارضی که از شدت مرض و غلبهٔ اخلاط افتد که درینجا تنقیه موجب تقویت میشود بازالهٔ سبب مضعف و اگر در قوت و ضعف
متوسط بود استفراغ متوسط کنند و غذا دهند چهارم مراعات مزاج حادث و طبعی چنانچه قیاس کنند که مزاج حادث از مزاج طبعی چه قدر بعید افتاده و بمعنی
ملحوظ نموده تصرف در کمیت و کیفیت ادویهٔ مستعمله نمایند مثلاً اگر مزاج اصلی حار بود و مرض نیز حار عارض شود دلیل ضعف سبب بود و درینجا احتیاج بدواے
شدید البرد و کثیر الکمیت نباشد مگر آنکه مرض حادث در غایت درجهٔ افراط بود و اگر مزاج اصلی حار بود و مرض بارد حادث شود لامحاله دلیل قوت سبب باشد و بسخونت
قوی و بتکثیر مقدار مفتقر بود مگر آنکه مرض حادث مخوف نبود و بافراط تسخین ضرری دیگر نظر بمزاج اصلی متوهم گردد که درینحالت نیز درجهٔ وسطی مرعی باید داشت
پنجم مراعات سن و این چنانست که اگر مریض طفل یا شیخ بود مسهلات قوی ندهند و اگر مبتلا بمرض حاره شوند آنچه شدید البرد باشد خاصته کافور نخورانند که ضعیف
مزاجان متحمل آن نیستند و اگر چه نظر بآنکه مرض گرم شیخ را بغیر قوت سبب نمیباشد دواے مقابل حسب قوت سبب باید افراط در تبرید مطلوب ست لیکن
از آنکه ضعف قوای ایشان مانع آن گشته و ضرری دیگر در مآل کار محتمل ست منع از افراط تبرید نموده اند و جوان در استفراغ محتمل تر از طفل و پیر ست ششم
مراعات عادت مریض مثلاً دریافت نمایند که معتاد بفصد و مسهل و مقی هست یا نه و تاثیر ملین و مسهل و مقی در طبیعتش چگونه است تا موافق حاجت تدبیر کرده
شود چه ملاک امر رعایت عادت ست که العادة طبیعة ثانیة و این بدون تجربه حاصل نمیشود لهذا گفته اند بیمار را تا ممکن باشد بهمان چیزها معالجه کنند که سابق تناول
آن کرده باشد و چون مسهل خورانند نخستین بملینات خفیفه امتحان طبع کنند بعده بمسهل پردازند هفتم مراعات بلد یعنی دریابند که شهر گرم ست یا سرد و از روی
اقلیم طبع او چیست و من حیث الوضع و نظر بمجاورات کوه یا دریا چگونه است و خاصیت آن چسان بوده پس موافق تقاضاے او رعایت در علاج نمایند
مثلاً اگر بلد از اقلیم معتدل بود و عارضی مانع اعتدال او نگردد و یا از اقلیم ثانی یا ثالث بود و لیکن در جنوب او کوه باشد و در شمال او دریای شیرین
پس در چنین شهر که بالذات معتدل ست یا بالعرض که من حیث الاقلیم طبع او گرم ست و من حیث المجاورت سرد از افراط در تسخین و تبرید نشاید کرد و درجهٔ اعتدال
مرعی باید داشت که چون مزاج او معتدل ست ادنی تغیری در تغیر مزاج سکان آن اثر میکند و معلوم ست که سبب ضعیف را تدارک بچیزی ضعیف توان کرد و کذلک اگر
در شهر حار مرض حار افتد که درینجا حاجت تدبیر کمتر از بلد معتدل بود لما ذکر و ایضاً در شهر بسیار گرم تنقیه بفصد کمتر باید کرد و اکثر از مسهل قوی احتراز باید نمود و جهت

اخراج خون بر محاجم اقتصار باید فرمود و کذا در بلد شدید البرودت اجتناب از مسہل و مقی قوی ضرورست و در ینجا تا ممکن مبادرت بہ برآوردن خون نکنند و اگر ضرورت آید فصد را بہ از حجامت دانند و بالجملہ حال بلد بارد مثل حال فصل زمستان و ہوای بارد است و در بلد حار مثل حال در تابستان و ہوای حار بود چنانچہ مذکور گردد و بدانند کہ از خواص بعض بلاد است کہ بعضے ادویہ در انجا عمل میکنند و در غیر او آن چنان عمل نمیکنند بلکہ باطل الاثر میگردند پس طبیب را ازین امر نیز باخبر باید بود و بہر بلدیکہ برسد از عقلای آن دیار حقیقت آثار اشیا بپرسد تا از لغزش قدم محفوظ ماند ہشتم مراعات وقت حاضر و آنست کہ دریابند تا از فصول اربعہ وقت کدام فصل حاضرست پس انچہ مناسب بدان فصل ست و در تدبیر فصول مسطورست بکار برند نہم مراعات حال ہوا چہ رعایت امر ہوا در اختیار دوا واجب است بسبب شدت احتیاج بسوی آن بنا بر اختلاف تاثیر دوا بسبب اختلاف آن مثلاً نظر کنند کہ ہوا حارست یا بارد و معین دو است یا مرض پس دوا اگر محلل یا منضج یا مسہل باشد ہوای حار اعانت آن نماید و اگر رادع یا قابض بود ہوائے بارد معین او باشد پس انچہ معین او باشد اختیار نمایند و مرض اگر حار بود معین او ہوائے حار باشد و اگر بارد بود ہوائے بارد اعانت او کند پس انچہ مضاد او باشد اختیار نمایند در ہر دو صورت و ایضاً اگر ہوا بسببی از اسباب سماوی یا ارضی گرم شود در فصل زمستان پس احکامی کہ مخصوص آن فصل ست ساقط میگردد و رعایت حال ہوا در معالجہ لازم میشود دہم مراعات صناعت بہر آنکہ ہر عمل کہ با کد و تعب و نصب باشد تخفیف بدن و تقلیل فضول در اکثر احوال نماید و اکثر مرض صفراوی یا سوداوی واقع شود و کذلک انچہ قریب آتش باشد و ہر عمل کہ با راحت و آرام بود با آن بدن ممتلی شود و اکثر امراض او یا دموی بود یا بلغمی و کذلک انچہ قریب آب باشد انتباہ بعضی متقدمین بر امور عشرہ مذکورہ رعایت این دو امر دیگر در علاج با دویہ افزودہ اند یکی معرفت ماہیت مرض کہ آیا کدام مرض ست تا معالجہ ہر مرض بدانچہ مخصوص آن مرض باشد کردہ شود دوم معرفت آنکہ مرض در کدام عضوست تا مقابلہ آن بدانچہ موافق آن از ادویہ باشد کردہ آید بہر آنکہ از شان بعض ادویہ ست کہ در عضوے عمل بلیغ نماید و در عضو دیگر عمل مثل او نکند مثل صبر و ایارج کہ این ہر دو در سر و معدہ عمل بالغ نمایند و مثل جند بیدستر کہ در گردہ و مثانہ عملے نماید کہ مثل او در سر نکند و بدانکہ بقول شیخ الرئیس و شراح قانون ہر علاج بدوا کثر از سہ قانون نیست یکی قانون اختیار کیفیت دوا یعنی اختیار آثار او بمقابلہ مرض از جہت کیفیات اولی مثل حرارت یا برودت یا رطوبت یا یبوست و از جہت کیفیات ثانی مثل اسہال و تحلیل و ادرار و غیرہ بلکہ از جہت خواص تابع صور نوعیہ نیز و ظاہرست کہ ہدایت بسوی این قانون اختیار کیفیت دوا علی الاطلاق یعنے بدون تخصیص بدرجات بواقف شدن بر نوع مرض میشود چہ ہر گاہ کیفیت مرض شناختند واجب شد کہ از دوا انچہ مضاد او در کیفیت باشد اختیار نمایند مثلاً چون معلوم کردند کہ این تپ از سوء مزاج حار صفراوی خالص و مستوقد آن معدہ است پس ازین ہدایت شود بسوے اختیار دوای بارد الکیفیت قامع صفرا مقوی معدہ از ان بہر آنکہ معالجہ مرض بالضد بود و این قاعدہ نزدیک اطبا ضروری ست و قیاس و تجربہ بران دلالت می کند اما قیاس بنا بر آنکہ فعل ضد وارد آنست کہ بدن را بکیفیت خود تغیر دہد و انچہ شان او تغیر بدن بود چون بر آن وارد گردد آن را تغیر دہد و اما تجربہ بہر آنکہ مشاہدہ میشود کہ حرارت تسکین ببرودت می یابد و بالعکس و ایضاً ازالہ مرض بالضد بہر آن بود کہ مثلاً مرض حار نمود مگر بزوال مزاج از اعتدال در جانب حرارت بقدر معین و رد آن بطرف صحت نباشد مگر با یراد چیزیکہ آن بارد بقدر حرارت مرض بود میان حار و بارد تضاد است بالجملہ در اختیار کیفیت دوا لحاظ مقدار مرض کنند مثلاً اگر حرارت عرضی او شدید بود محتاج بسوی تسکین او بدوای شدید التبرید باشد و اگر برودت عرضی او شدید باشد احتیاج بسوی تسخین او بدوای [illegible] گرم بود و اگر ہر دو قوی نباشد بدوای کم قوت اکتفا نمایند دوم قانون ترتیب وقت دوا و احتیاج بمعرفت این بہر آن بود کہ دوای واحد گاہی در وقتی نافع در مرض بود و در وقت دیگر مضر باشد مثل دوای رادع کہ در ابتدای اورام حار نافع ست و در انحطاط آن ضار بود و ترتیب وقت او باعتبار اوقات مرض و باعتبار اوقات سال و باعتبار تدبیر سابق و باعتبار وجوب تقدیم بعض او بر بعض و غیر آن بود و قتیکہ برای استعمال دوا اختیار کنند یا مختص بمرض بود یا نہ چنانکہ ادویہ مسہلہ کہ استعمال در ربیع و خریف باید نہ در تابستان و زمستان بالجملہ رعایت بزرگ در ترتیب وقت استعمال دوا آنست کہ باعتبار وقت مرض باشد بنحویکہ دریافت نمایند کہ مرض در کدام وقت از اوقات اوست مثلاً اگر ورم در ابتدا بود رادع تنہا استعمال کنند و اگر در منتہی باشد محللات تنہا بعمل آرند و اگر میان این ہر دو باشد ہر دو را مخلوط سازند و در ہر مرض انچہ مناسب وقت او باشد از استعمال دوا بلکہ از تدبیر نیز رعایت آن کنند و ایضاً اگر تپ در ابتدا بود مفتح سدد مع تسکین اندک بہر تپ در ابتدا استعمال نمایند و مثل ہلیلجات استعمال نکنند کہ آنہا شدید التسدید و القبض اند بعدہ در تزید انچہ

کسر لهیب تب بیشتر نماید استعمال نمایند پس در انتها مستفرغات لعل آرند و درین هنگام باستعمال ملینات باک نیست بعد ازان در انحطاط آنچه حفظ قوت زیاده کند استعمال کنند **سوم قانون** اختیار کمیت دوا و این قانون منقسم میشود بقانون تقدیر وزن او مثل آنکه شربت تام از قرنفل برای تسخین معده یک مثقال است و از سقمونیا برای اسهال دو دانگ و از غاریقون یک درم و از شحم حنظل چهار دانگ و غیر آن و بقانون تقدیر درجه حرارت و برودت او مثل آنکه این مزاج بقدر یک درجه بارد است دوای حار در درجه واحد مناسب او بود و مثل آنکه این حرارت محتاج بدوای مبرد در درجه ثانی ست و این مبرد در درجه ثالث ست و غیر آن مثلاً اگر دوای مطلوب یافته نشود ضعیف تر یا قوی تر ازان یابند مقدار او زیاده یا کم بحسب مقتضای حدس صناعی نمایند بالجمله تقدیر کمیت از هر دو وجه یعنی تقدیر وزن او و تقدیر کیفیت درجه او مجموع بسبیل حدس صناعی یعنی سرعت حرکت فکریه که از کثرت مزاولت اعمال صناعت حاصل میشود از سه امر دریافت میگردد یکے از مقدار مرض که این گاہے بحسب تغیر وقت مرض نیز متغیر میشود چنانچه تقدیر کمیت دوا بحسب قرب و بعد از بحران مختلف میگردد پس مرض ضعیف لامحاله دوای ضعیف کفایت کند و قوی مفتقر قوی تر بود و ضعف مرض بسکون و قلت اعراض او و قوت مرض بشدت و کثرت اعراض او شناخته میشود **دوم** از دلیلیکه بموافقت و ملائمت و منافرت آن دلالت کند و این ده قسم ست جنس مثل ذکورت و انوثت و سن و عادت و فصل و بلد و صناعت و قوت و سحنه و حال هوا و تدبیر سالف و اکثر ازینها مذکور شد **سوم** از طبیعت عضو مریض اگر مرض مختص بعضو بود و حال بدن نیز مثل حال عضو درین باشد و تعرف طبیعت عضو متضمن معرفت چهار امرست که مزاج عضو و خلقت او و وضع او و قوت او بود **اما معرفت مزاج عضو** پس احتیاج بمعرفت او بهر آنست که چون مزاج طبیعی او و مزاج مرضی او معلوم شد بحدس دریافت گردد که آن چه قدر از مزاج طبعی بعید شده پس مقدار چیزے که بر آن وارد کنند دریافت شود و مثالش اینست که اگر مزاج اول صحیح بارد بود و مرض حار بدانند که از مزاج او بعید کثیر شده پس احتیاج به تبرید کثیر باشد و اگر هر دو حار باشند دران تبرید اندک کفایت کند لیکن این قدر بدانند که مرض مخالف بمزاج صحی محتاج بسوی تبرید قوی تر از مرض موافق و متفق باشد که چون هر دو در مرتبه واحد باشند **و اما معرفت خلقت عضو** پس شکل و مجاری و اوعیه و هیئت سطوح اعضا در ملامست و خشونت از فن تشریح دریافته دران تامل نمایند چه باختلاف آنها کمیت ادویه مختلف بود و همچنین بدانند که بعض اعضا در خلقت خود سهل المنافذ اند و در داخل و خارج او موضع خالی ست مثل شش که آنرا از داخل تجاویف شعب قصبه ریه است و عروق ضوارب متفرق دران و از خارج تجویف صدر پس فضول بدوای ضعیف معتدل ازان مندفع شوند بسبب وسعت مسام او و سهولت نفوذ دوا بسوے باطن او و بعضے ازان سهل المنافذ نیستند پس محتاج بدوای قوی باشند و همچنین بعضی متخلخل اند مثل ریه و بعضی متکاثف مثل کلیه و متخلخل را دواے لطیف کافی باشد و اگرچه آن را موضع خالی از داخل نباشد بهر آنکه نفوذ دوا بسوی باطن او و اندفاع فضول ازان بسوی خارج او سهل بود و کثیف محتاج بسوی دواے قوی باشد و اگرچه او را موضع خالی بود و اکثر اعضا که بدوای قوی احتیاج دارد آنست که آنرا تجویف نه از داخل و خارج و نه از یکطرف و نه فضا باشد و معذلک متکاثف بود مثل عصب دست و پا بعد ازان عضویکه آنرا تجویف از جانب واحد باشد از داخل مثل اورده و شرائین دست و پاست و از خارج مثل اعصاب که در تجویف شکم و سینه است و بعد آن آنچه آنرا فضا از هر دو جانب بود لیکن ملززکثیف بود مثل گرده که آنرا فضای شکم از خارج و فضائے در داخل اوست و درین احتیاج بدوای قوی در درجه وسطے باشد پس ازان آنچه آنرا تجویف از هر دو جانب بود و آن سخیف باشد مثل ریه که تداوی این باد ویه ضعیفه کنند و بدانند نوعیکه تجویف و تخلخل مسام هر دو سبب برای سهولت وصول اثر دوا بسوے عضوست همچنین آن هر دو سبب ست بنابر سرعت قبول او برائے فضول و بهر اندفاع او ازان نیز **و اما معرفت وضع عضو** نیست که وضع مقتضی موضع یا مشارکت ست پس موضع یا قریب از منفذ دوا مثل معده یا بعید مثل گرده یا متوسط مثل جگر باشد و مشارکت با عضو دیگر بود و معرفت او لابدست بهر آنکه تقدیر کمیت دوا مختلف میشود باختلاف هر ده و انتفاع بوضع عضو از جهت علم مشارکت اخص الانتفاع ست نسبت انتفاع بوضع از علم موضع بقرب و بعد بهر اختیار جانب جذب دوا و اماله ماده مرض بسهولت بسوی عضو مشارک از جانب مناسب مثالش اینست که چون ماده در حدبه کبد باشد استفراغ آن به بول کنند و اگر در قعر جگر باشد استفراغ آن باسهال نمایند بهر آنکه حدبه کبد مشارک اعضای بول است و قعر آن مشارک امعاست و اما انتفاع بوضع عضو از جهت علم موضع عضویکه اراده مداوات او کنند از سه وجه بود اول قرب و بعد اوست پس

اگر قریب از منفذ دوا باشد مثل معدہ ادویۂ معتدلہ کفایت کند یعنی قوت دوا بقدر مقابل مرض بلا زیادت تصرف دران باید تا در فعل افراط نکند و اگر بعید باشد مثل ریہ
یا کلیہ محتاج شوند بزیادت در قوت دوا یا باستبدال او بدوای قوی تیر ازان و یا بزیادت در مقدار او و یا بخلط او بچیزے کہ آنرا قبل از جدا شدن قوت او بدان رساند
بہر آنکہ قوت ادویۂ معتدلہ قبل وصول بسوی آن فاسد گردد پس اگر در قوت آنہا زیادہ نکنند غرض حاصل نشود و بزیادہ کردن در قوت آنہا حاجت افتد خصوصاً
ادویہ کہ غذائی باشند بہر آنکہ احالۂ اعضا او را بیشتر بود و این بہر اختلاف ابدان باشد و اگر میان قوت دوا و مرض بعد کثیر بود درین ہنگام دوا محتاج در تنفیذ
بسوی قوت غائصہ باشد پس احتیاج افتد کہ قوت دوا بیشتر از محتاج الیہ بود مثل حال ضمادۂ عرق النساء و امثال آن **دوم** نیست کہ معلوم نمایند چیزی را کہ با دویہ
مخلوط کردن سزاوار است تا آن مخالطہ در ایصال آنہا بسوی عضو سرعت کند چنانچہ مدرات بادویۂ اعضاے بول مخلوط کردہ میشود و زعفران بادویہ قلب
و ایضاً معلوم نمایند کہ فعل ہر دوا را اختصاص بعضوی نیست و چو آنرا بخورند در بدن متفرق گردد و بعضو مریض چیزے کہ از ان برسد بسیار اندک بود پس
تاثیر او دران اندک باشد و گاہے او را لازم بود اضرار بباقی اعضا بسبب ورود قوت این دوا بسوے آنہا با وجود عدم حاجت بسوی آن پس ہرگاہ
در صرف آن دوا بسوے آن عضو علیل حیلہ کنند تاثیر او دران اکثر بود و آنرا ضرر بعضوی لزوم نماید و طریقش اینست کہ بدان دوا چیزیکہ از شان
او نفوذ بسوے عضو مریض بود مخلوط سازند پس این ہرگاہ بسوی آن نافذ شود ہمراہ او دوای دیگر باشد و درین ہنگام تاثیر او بیشتر گردد و لہذا زعفران
را در قرص کافور استعمال میکنند با وجود بودن آن شدید الحرارۃ پس درین وقت تبرید قلب بیشتر گردد بسبب تنفیذ زعفران کافور را بسوی قلب
سوم آنست کہ جہت ایصال دوا بسوی آن دریافت نمایند مثلاً ہرگاہ طبیب معلوم کند کہ قرحہ در امعای سفلی ست دوا را بحقنہ رسانند و اگر دریافت
نماید کہ در امعاے علیاست آنرا بشرب ایصال کند تا در ہر دو صورت ایصال دوا از اقرب طرق باشد و قوت او تا ہنگام وصول او بسوی آن عضو باقی
ماند و بدانکہ بعض اعضا بعید از منفذے باشند و قریب از دیگر مثل مثانہ و رحم پس مشروبات بسوی آن از منفذ بعید برسند و آن دہن ست و
ادویۂ مزروقہ از منفذ قریب برسند و آن سوراخ قضیب و رحم ست و لہذا ادویۂ مزروقہ در ازالۂ امراض آنہا قوی تر باشند و بعضے اعضا ست کہ نفوذ
ادویہ بسوے آنہا از منفذ واحد گاہ قریب شود و گاہ بعید و این مثل ریہ است کہ ادویۂ متناولہ گاہے بسوی آن از مری بر شح از مسام غشائی کہ
میان او و میان قصبۂ ریہ است واصل میشود و این بسیار قریب ست و گاہے از طریق معدہ بسوی آن میرسد و این چنان باشد کہ بسوے
کبد نافذ شود و بعد ازان بسوی رگ اجوف بعدہ بسوے ریہ فلہذا بہتر در ادویہ صدر و ریہ و قصبۂ او آنست کہ ادویہ بطریق لعوقات یا حبوب
استعمال کنند تا مرور آنہا در مری بزمان دراز باشد و آنچہ بسوی او ازان غشا مترشح گردد بیشتر باشد و لہذا ادویۂ سرفہ ہمچنین ساختہ اند
و بدانند کہ گاہی انتفاع بمراعات موضع و مشارکت معاً میباشد و این در انجاست کہ مادہ تماماً بسوی عضو ریختہ باشد و یا مادہ ہنوز در انصباب بود پس اگر ہنوز در
انصباب بود آنرا جذب کنند از موضع او و اعم از آنکہ جذب بدوای جاذب بود یا بامر دیگر جاذب مثل نہادن ادویۂ حریفہ بر دستہا و پایہا یا ربط ساقین ہنگام توجہ
مادہ بسوے سر بعد مراعات این چہار شرط یکے مخالفت جہت چنانچہ جذب میکنند در قطر عرض از راست بسوے چپ و بالعکس و در قطر طول
از فوق بسوے اسفل و بالعکس و در قطر عمق از ظاہر بسوے باطن و بالعکس و از قدام بسوے خلف و بالعکس تا مادہ از جہت انصباب برگردد
و این گاہے بخلاف قریب بود مثل نہادن محاجم بر نقرہ برای جذب مواد از چشم و یا بعید مثل بستن ساقین ہنگام تصاعد مواد بسوی سر **دوم**
مراعات مشارکت چنانچہ حبس حیض بوضع محاجم بر پستان میکنند بنا بر جذب بسوے شریک بہر آنکہ میان پستان و رحم مشارکت ست **سوم**
مراعات محاذات در سمت چنانچہ در امراض جگر از باسلیق راست فصد می نمایند بنا بر آنکہ درین جانب ست و در علل طحال از باسلیق
چپ **چہارم** مراعات تبعید در جذب یا در مجاری تا مجذوب الیہ بسیار قریب از مجذوب منہ نباشد بہر آنکہ چون ازان قریب باشد این جذب
در حقیقت معاون برائے حرکت مادہ بسوی آن بود و ایضاً جذب بسوے عضو بسیار قریب با وجود بودنش مانع از جذب تمام عضو مجذوب منہ
را معرض انصباب مواد بسوے آن میسازد و اما اگر مادہ بتمامہ منصب بود از معرفت مشارکت بدو امر منتفع شوند یا از جہت آنکہ از نفس عضو آنرا بگیرند
چنانچہ فصد رگ زیر زبان در علاج ورم لوزتین و یا بسوے عضو قریب مشارک نقل کنند و ازان بیرون آرند چنانچہ فصد صافن در امراض
رحم می کنند و بدانکہ چون زمانۂ انصباب مادہ طول کند و در عضو مستقر گردد نقل او ازان مشکل بود بلکہ صواب اینست کہ از آن عضو خارج کنند

و اما قبل ازان نقل بتقریب مشارک نمایند و برای جذب بسوی خلاف شرائط دیگر نیز هست **اول** آنکه هرگاه ارادهٔ جذب بسوی خلاف کنند
اول تسکین وجع عضو مجذوب عنه نمایند تا انجذاب مواد بسوی آن کم شود بهر آنکه وجع جذاب ست پس اگر تسکین نکنند مواد بر عضو تعاقب
کند و فائده جذب باطل گردد **دوم** آنکه نظر کنند تا مجاز ماده بر عضو رئیس نباشد و تبضرر آن ضرر عام نگردد مگر آنکه این رئیس بمرور ماده بران متضرر نگردد مثل
جگر که گاہے مواد از اعضا بسوے امعا جذب می کنند تا باسهال خارج شود با وجود آنکه عبور او بجگر لازم ست **سوم** آنکه عضو مجذوب الیه قلیل الصبر
نباشد بسبب بودنش قوی الحس **چهارم** آنکه در بدن امتلاے مفرط نبود تا بر عضو مجذوب الیه ماده بسیار منجذب نگردد و تحلیل او ازان
مشکل گردد لیکن این وقتی بود که با جذب استفراغ نباشد اما چون با وے استفراغ باشد ازین ضرر نبود **پنجم** آنکه عضو مجذوب الیه آمادهٔ
اندفاع مادهٔ دیگر بسوی آن نباشد بهر آنکه جذب اعانت بر حصول آن نماید **ششم** آنکه عضوے که بسوی آن ماده مندفع شده مخرج طبعی برای او
نباشد یا احداث مخرج برای او ازان ممکن نبود بهر آن که اگر مخرج طبعی برای او باشد یا احداث مخرج بهر آن ممکن بود مثل فصد خروج او ازان اولی ست **و اما معرفت
قوت عضو** و انتفاع ازان از سه طریق بود و قوام عضو را نیز درین باب مدخل ست و عمده در رہ مراعات حال عموم ضرر و عدم او از استعمال دوا بر عضو ست پس اگر عضو ذکی
الحس عصبی باشد ادراک او برای منافی بسیار بود و ادویه قویه کثیر المنافات برای طبیعت مولم اند و بدان الم بسیار یابد پس ضرر عام بتحلیل ارواح گردد و اگر عضو شریف
باشد ضرر ازان بیشتر بود و اگر رئیس باشد تضرر ازان هر دو زیاده تر بود **طریق اول** مراعات ریاست و مبدئیت ست پس هر عضو که مبدأ
و رئیس باشد بران تعظم امر ادویه تو حتی الامکان ننمایند تا بدن را ضرر عام نگردد بنا بر بودن اعضاے رئیسه مبادی قوای ضروری در حیات
و کثرت منافات دوای قوی آنرا و لذلک از دماغ و جگر آنچه احتیاج استفراغ آن بود آنرا در یک دفعه خارج نکنند و اخراج شدید البته ننمایند
که این بسیار مضر بود بلکه قاتل بنا بر اختلاط مواد صالح بفاسد و بسبب کثرت خروج ارواح بدان در استفراغ دفعةً و چون مراعات امر در استفراغ
مواد جگر و دماغ واجب شد پس قلب بطریق اولی بود و ایضاً تبرید شدید ننمایند تا اطفای حرارت غریزی لازم نشود و این عام ست در اعضا
لیکن ضرر در اعضای رئیسه بیشتر بود بهر آنکه مبادی ارواح اند و چون با ادویه محلله بر جگر ضماد کنند از ادویه قابضه خوشبو بنا بر حفظ قوت خالی
نگذارند تا بجهت قبض او ازان از تحلیل مفرط منع کند و بجهت خوشبو تقویت مزاج آن نماید و همچنین درانچه در مشروبات برای کبد و اولی اعضا باین
مراعات قلب ست پس دماغ پس کبد و **طریق دوم** مراعات فعل مشترک بهر عضو ست بهر آنکه اگر فعل آن عضو مشترک و عام بجمیع بدن باشد
و اگرچه رئیس نبود مثل معده در یه دجاب رعایت قوت او لابد ست و لهذا در حمیات با ضعف معده آب سرد شدید البرودت نمی دهند تا ضعف
آن زیاده نگردد و بدانند که استعمال مرخیات صرف بر اعضاے رئیسه و آنچه در شرف قریب آنهاست از اعضاے شریفه خطر شدید
بحیات دارد بهر آنکه دوای مرخی عضو را معرض انصباب مواد میکند و جرم او ضعیف و ارواح او را معرض تحلل و فعل او را ضعیف و مهیا بعفونت
و قبول امراض میگرداند و **طریق سوم** مراعات ذکاے حس و کلال آنست پس در اعضاے ذکی الحس عصبی واجب ست که از استعمال
ادویه ردی الکیفیت سمیه و لذاعه و موذیه مثل تیوعات و غیره احتراز نمایند تا قوت آنها بنا بر شدت تضرر آنها بمنافی بسبب ذکای حس تحلیل نگردد
و ادویه که از استعمال آنها اجتناب کنند سه قسم ست یکی محللات مثل حاشا و مازریون و مانند آن بنا بر اضعاف آنها تحلیل ارواح دوم مبردات
بالقوه مثل افیون و امثال آن بنا بر اضعاف آن ارواح را و اطفاے آن حرارت غریزی را سوم آنچه کیفیات مخالف طبیعت عضو آنرا بود مثل زنگار و سفیداب
و مس سوخته و مانند آن بنا بر منافات آنها با امزجهٔ اعضا و ابطال قوای آنها لتعلیم تا اینجا اقسام قانون ثلثه که بهر علاج بدوا شیخ الرئیس بیان
نموده تمام شد و سواے ازین قوانین دیگر نیز است که احتیاج بسوی آنها نیز بے افتد چنانچه **اول** اختیار جوهر دوا ست مثلاً ادویهٔ قلب که جوهر آنها
شدید المناسبة بجوهر روح باید و چون دو دوا در تعدیل مزاج مساوی باشند و جوهر یکے ازان هر دو ملائم ببدن باشد و جوهر دیگر منافی
ببدن پس استعمال ملایم اوفق ست **دوم** اختیار جهت استعمال دوا چنانچه ادویهٔ قولنج که افضل استعمال او بطریق حقنه است و ادویه
غشیان که افضل استعمال او نوشیدن ست و این بهر آنست که نفوذ او بسوے مرض از اقرب طریق باید **سوم** اختیار هیئت دوا
چه بعض ادویه است که افضل استعمال آنها بطریق لعوقات بود مثل ادویهٔ سینه و بعضے دیگر ست که افضل استعمال آنها بطریق مشروبات

باشد مثل ادویہ مستعملہ برای امراض اعضای بعید از معدہ تا نفوذ آنہا بسوی آن سریع تر بود و بعضے از آنہا ست کہ افضل استعمال آنہا بطریق حبوب بود مثل ادویہ مستعملہ برای تنقیۂ سر وغیر اینہا چہارم اختیار بودن دوا بطور مفرد یا مرکب بود چہ بعضی امراض ست کہ ادویۂ آنہا مرکب باید مثل حصات کہ ادویۂ مفردہ دران باغراض مقصودہ در علاج آن کم کفایت کنند و بعضے از انست کہ ادویۂ آنہا مفرد باید مثل ادویۂ امراض مزاجی پنجم اختیار بودن دوا نو یا کہنہ است چہ بعض ادویہ است کہ استعمال او بعد گذشتن مدتی بران جائز بود مثل ادویہ کہ دران افیون داخل شود چون تریاق و بعض دیگر آنست کہ نو بہتر بود مثل قرص کافور و بعضی از انست کہ چون کہنہ شوند قوت آنہا قوی گردد مثل شراب زیت

ذکر قوانین کہ رعایت آنہا در امر علاج واجب ست

بدانکہ بقول شیخ الرئیس امراضی کہ دران خطر بود و بتاخیر واجب در امر علاج یا تخفیف در آن از فوت قوت امن نباشد پس واجبست کہ دران اولاً ابتداء العلاج قوی نمایند و حاصل این کلام آنست کہ اگر مرض عظیم باشد و خوف بود کہ قوت زمانۂ معتدبہ وفا نکند بسبب عظم نفس مرض یا ضعف قوت یا کثرت مادہ یا ہیجان او یا مناسبت بدن و مزاج بمرض یا استعداد در اخلاط بدن باستحالۂ مادۂ مرض یا اقتضای ہوا و فصل وغیرہ برای شدت مرض پس می باید کہ امر بسوی طبیعت موکل نگردانند و رعایت تدریج از علاج ضعیف بسوی علاج قوی نکنند بلکہ ابتداء العلاج قوی نمایند بہر آنکہ وقت بآن وفا نکند و این ہنگامی ست کہ قوت بسیار ضعیف نباشد بنحویکہ بمقاسات احتمال علاج قوی نکند چنانکہ او عادت است و امراضیکہ دران خطر نبود و از فوت شدن قوت خوف نباشد بسوی قوتیر تدریج نمایند اگر از خفیف ترغنا حاصل نشود و مراد ازین تخفیف بر طبع ست باستعمال اشیاے خفیفہ غیر قویہ بہر آنکہ ادویۂ قویہ اکثر منافی طبیعت اند و درین ہنگام واجب ست کہ دوای قوتیر استعمال نکنند مگر وقتیکہ دوای ضعیف ترغنی نکند کہ درین حالت دران تدریج بقوی نمایند تا آنکہ منتہی شود بحدی کہ وفا بغرض نماید لیکن این وقتی بعمل آرند کہ مرض ہیجان نباشد بہر آنکہ دران ہنگام سزاوار ست کہ ادویۂ قویہ استعمال کنند و اگر چہ مادہ نضج نیافتہ باشد و فائدۂ تدریج بسوی علاج قوی مثل فصد و داغ و شگاف و اسہال وغیرہ آنست کہ طبیعت منزعج نگردد کہ این لامحالہ تحریک قوی غیر مالوف ست پس امر بران عظیم گردد خصوصاً چون مشغول بمرض باشد **قانون** نشاید کہ از صواب بگریزند اگر تاثیر او بدیر باشد و بر غلط قیام نمایند اگر ضرر او ظاہر نشود و تاخیر تاثیر صواب گاہی بسبب مانعی باشد مثل ملاقات ببدن غیر مستعد بہر انفعال یا عدم طول ملاقات او ببدن تا زمانے کہ در مثل او اثر ظاہر شود و ہمچنین حال در غلط باشد و معرفت علاج صواب باوجود تاخیر تاثیر او و معرفت علاج غلط بعدم ظہور ضرر او از قیاس کہ بران دلالت کند یا از تجربہ کہ از علاج مثل او مستفاد شدہ باشد حاصل شود و بسا باشد کہ جاہل در جائی تدبیری کند کہ آنرا در مقامات دیگر نافع یافتہ و آن در ینجا مناسب نبود پس تا وقتیکہ ضرر او ظاہر نگردد از ان باز نماند **قانون** واجب نیست کہ باوجود بودن تدبیر صواب بر یک علاج بدوای واحد و ایضاً بر جنس واحد از علاج قیام نمایند بلکہ تبدیل ادویہ کنند بہر آنکہ بعضی ابدان را خاصیت در تاثر و عدم تاثر از بعض ادویہ میباشد پس جائز ست کہ تاخیر ظہور نفع بسبب مثل این امر باشد درین صورت انتقال از دوائی بدوائے دیگر واجب بود و ایضاً دوای واحد مالوف ببدن میگردد و از شئی مالوف بدن منفعل نمی شود و تاثیر او کم می گردد و اما بعض تدابیر مالوفہ مثل فصد و اسہال وغیرہ گاہی نفع بسیار کند و مثال انتقال از علاجی بعلاج دیگر در مرض واحد اینست کہ مثلاً علاج مرض بلغمی جائز ست کہ بتحلیل بلغم بود و بادابت پس ادرار و بانضاج پس اسہال و ہرگاہ محلل استعمال نمایند و اثر نفع ظاہر نگردد بادابت پس ادرار یا بانضاج پس اسہال انتقال کنند **قانون** استعداد انفعال گاہی مختلف میباشد نسبت بابدان و اعضا پس ہر بدن بلکہ ہر عضو را بلکہ بدن واحد و عضو واحد را در وقتی غیر وقت دیگر خاصیت در انفعال از دوائی بغیر دوای دیگر بود یا بسبب معاونت ہوا برای او در وقتی بنا بر موافق بودنش کیفیت را غیر وقت دیگر و یا بسبب امر دیگر از داخل و مثال اول اینست کہ ابدان متخلخل واسع المسام بمالیدن روغنہا زیادہ از مفرحات تقویت یابند و مثال دوم آنست کہ دماغ بعنبر زیادہ از زنجبیل گرم شود و مثال سوم اینست کہ بعض ابدان بروغن گل در تابستان و در جوانی گرم شوند و در زمستان و در پیری بدان سردی یابند و مثال چہارم آنست کہ معدۂ حار در شباب بقرص کافور نفع یابد و در شیخوخت بدان ضرر یابد بلکہ بدانچہ قلیل البرد ازان باشد مثل قرص زرشک منتفع گردد **قانون** ہرگاہ مرض مشکل گردد باید کہ بر مرض و بر طبیعت بگذارند و باستعمال دواے مسہل وغیرہ استعجال نکنند بہر آنکہ طبیعت یا غالب شود و مرض را مقہور گرداند و یا مغلوب شود و مرض ظاہر گردد و این بنا بر آنست کہ آن ہر دو در مقاومت اند

ولعید ست کہ یکی ازان ہر دو غالب نشود پس اگر طبیعت غالب شود از اقدام بر علاج با وجود جہل بمرض منع کنند و اگر مرض غالب گردد علامات او
لامحالہ ظاہر شود وگذاشتن بر طبیعت نیز اگرچہ مضر است مگر ضرر این کمتر از ضرر تدبیر بر جہل بود و حصر در انتظار مرض و ظہور آن اکثری ست چہ بسیار باشد کہ
موت قبل ظہور علامات مشخصۂ مرض عارض شود پس معالجہ بعلاجات ضعیف خالی از کیفیات بد یا مشترک النفع نمایند چنانچہ اگر در ذات الجنب و ذات الصدر
اشتباہ افتد بشربت عناب و نیلوفر اکتفا کنند و اگر در تپ عفنی اشکال گردد و ندانند کہ این بلغمی ست یا صفراوی یا غیر آن سکنجبین و شربت لیمو دہند بہر آنکہ نفع این
ہر دو بجمیع مواد ست اما برای حار بتطفیہ و اما بنابر بارد بتلطیف و تقطیع **قانون** چون مرض غیر حادث از وجع با وجع جمع شود و یکے ازان ہر دو سبب
دیگر نباشد مثل سدد با صداع و یا مرضی کہ سبب او وجع باشد با وجع جمع گردد مثل غشی حادث از قولنج یا غیر آن با قولنج و یا مرض موجب وجع با وجع جمع شود مثل
اورام موجب وجع و مثل ضربہ و سقطہ باید کہ ابتداء بتسکین وجع کنند بہر آنکہ وجع محلل ارواح ست و قوت را ضعیف کند پس بدفع مرض وفا نکند و مضعف
عضو ست پس استعداد مرض اشتداد نماید و مرض مستولی شود و ایضاً وجع جذاب مواد ست بموضع خود و بسبب تسخین او بس این مرض را زیادہ کند
یا مرض دیگر پیدا نماید و ایضاً طبیعت بسبب اشتغال او بوجع تدبیر مرض ذہول کند پس مرض مستولی گردد و چون درین حال یا در مطلق وجع بتخدیر حاجت
افتد باید کہ از مثل خشخاش تجاوز نکنند کہ این با وجود تخدیر مالوف و ماکول ست و شیٔ مالوف قلیل الضرر میباشد بسبب معتاد بودن طبیعت باصلاح
و دفع مضرت او و مضر تہاے مخدرات از تغلیظ خون و روح و غیر اینہا ظاہر ست مگر آنکہ وجع بمرتبہ رسد کہ ازان خوف ہلاکت بود پس درین ہنگام تجاوز
بقوی تر ازان مثل افیون جائز بود **قانون** ہرگاہ بشدت حس عضو ایذا یابند باید کہ غذای صاحب او بغذائیکہ سخت مغلظ خون باشد مثل ہرائس
سازند و روایت شدت حس عضو بہر آنست کہ موجب مرض میگردد چنانچہ گاہے تصاعد الجزء لازم الصعود از معدہ و غیرہ بسوی سر احساس میشود و
وسواس و سوء تخیل و دوی و طنین و غیرہ عارض میگردد و غذاے غلیظ خون غلیظ پیدا کند پس روح متولد ازان غلیظ قلیل الاستعداد
بہر ادراک باشد و از تغلیظ خون و روح بہ تبرید گاہے خوف می باشد چون مزاج از سردی او ضرر یابد اما اگر خوف تبرید نباشد غذای صاحب او
بمبردات مثل کاہو مانند آن سازند **قانون** بدانکہ از معالجات جیدۂ نافعہ استعانت بمقویات قوای نفسانی و حیوانی ست مثل تفریح
مریض و لقاے کسے کہ بدان انس باشد و ملازمت شخصے کہ ازان سرور یابد و گاہے ملازمت محتشمین و کسیکہ ازان شرم نماید بنابر منع او
از اشیای مضر کہ آنرا طلب کند و بران صبر نماید و از حرکات کثیر سخن مثیر مواد نفع کند و پوشیدہ نیست کہ ہر واحد از نفس و بدن منفعل میگردد
و از انچہ یک دیگر را عارض شود چہ می بینیم کہ ہرگاہ بر بدن خلط سوداوی غالب شود برای نفس خوف و توحش و فکر فاسد عارض میگردد
و چون خون رقیق صاف غالب گردد نفس را سرور پیدا می شود و کذلک چون نفس را غضب بسیار شود بدن را غلبۂ صفرا و سخونت مزاج عارض میگردد
و چون غم کثرت نماید بدن را غلبۂ سودا و یبس مزاج او عارض میشود بلکہ گاہے مزاج و رطوبات بحالت محمود یا مذموم دفعۃً مستحیل مے گردد و ازین قبیل
است انچہ مریض ہنگام دیدن محبوب او یکبارگی صحت می یابد و ہرگاہ تاثیر امور نفسانی در بدن باین درجہ باشد پس این علاج روحانی
بالضرور نافع باشد و قریب این نوع از معالجات انتقال مریض از شہری بشہر دیگر ست و از ہوا بہوا و انتقال از ہیئت بہیئت دیگر و تکلیف
ہیئات و حرکات کہ بدان استواے عضو از ہیئت سوی یا تغیر مزاج ردی کردہ میشود بہر آنکہ از انتقال بلد گاہے مریض تصور شفا
دران می نماید و آنرا نفع میکند و اگرچہ ہواے ہر دو بلد مختلف نباشد و ایضاً انتقال بسوی بلد اگرچہ آنرا امور سارہ متجدد گردد و بدان از
امور منکرۂ مکدرۂ ارواح خلاصی یابد تاثیر در انتعاش قوتہا قوی گردد و ہمچنین در ہواے جید تر از بلد اول تاثیر قوی باشد با وجود تصور
مریض دران شفا را و ایضاً ہرگاہ سبب مرض حرارت باشد نقل مریض از ہواے حار یا مسکن حار یا فصل حار بسوے ضد
آنہا ازالۂ مرض یا تخفیف دران می نماید و مثال انتقال از ہیئت بہیئت اینست کہ مثلاً صاحب قرحہ بر ہیئتی باشد کہ آنرا احتباس ریم
و فساد انچہ گرد او ست لازم بود و چون وضع او بسوی ہیئتی کہ ریم ازان جدا شود متغیر گردانند آنرا نفع بخشد و مثال تکلف ہیأت مثل تکلف
طفل احول ست بنظر قوی تیز بسوے چیزے مثل آئینہ و غیرہ و مثل تکلف صاحب لقوہ از نظر در آئینۂ چینی کہ این ادعا بسوی تکلف تسویۂ وجہ
و عین او می نماید و گاہی بلا تکلف معالجات دیگر بصلاح عود میکند و مثال حرکاتے کہ بادی تغیر مزاج گردد حرکات اہل ریاضت ست

قانون از قوانین آنچه حفظ او واجب بود آنست که معالجات قویه در فصول قویه از اسهال قوی و داغ و شگافتن و قی کردن در گرما و سرما تا ممکن بود ترک نمایند تا قوت را با اجتماع امور خارج از اعتدال که آن مرض و علاج قوی و افراط کیفیت فصل ست ضعیف نگردانند بهر آنکه قوت در گرما ضعیف میگردد و در بد هنگام اگر بدوای قوی علاج کنند گاهی بسقوط قوت مودی گردد و در سرما مواد عاصی غلیظ میشود و دوای قوی چون متمکن بدفع آن نباشد متوجه بسوی مواد رقیق گردد و ضرر عظیم از ان حاصل شود و همچنین داغ و شگاف در گرمی و سردی قوی بدیر صحت یابد و مراد بعلاجات قویه همین امور مزعج طبیعت محلل ارواح است نه مطلق معالجات قویه چه استعمال اشیای قوی التبرید مثل شیرهٔ تخم خرفه و کاسنی و مغز تخم بهدانه و ماست در گرما محمود بود و تدبیر قوی التسخین مثل استعمال کمونی و فلافلی وغیره در سرما نافع باشد **قانون** اموریکه در علاج او احتیاج بنظر دقیق بود آنست که در یک مرض دو استحقاق متضاد جمع شوند مثلاً مرض مستحق تبرید باشد و سبب او مستحق تسخین بود مثل تپ که مقتضی تبرید ست برای اطفای حرارت او و سده که سبب تپ باشد مقتضی تسخین ست بنابر تفتیح او و یا بالعکس این باشد چنانچه هرگاه قلب و معده هر دو حار باشد و از ان هر دو بخار بسیار بسوی سر صعود کند و منعقد شده مادهٔ زکام و نوازل گردد پس سبب مستدعی تبرید باشد یعنی تبرید قلب و معده و مرض یعنی زکام و نزله مستدعی تسخین بود بهر تحلیل مادهٔ او و کذلک آنکه مرض و عرض جمع شوند و مرض مستحق تسخین باشد و عرض او مستحق تبرید بود مثل قولنج و وجع او که مادهٔ قولنج مقتضی تسخین و تقطیع ست و شدت وجع او مقتضی تبرید و تخدیر و یا بالعکس این باشد چنانچه در تپ صفراویه غشیه که دران دست و پا سرد گردد مرض مستدعی تبرید بود و عرض یعنی سردی اطراف مستدعی گذاشتن آن در آب گرم بلکه مالیدن بر دغنهای گرم پس درین صورتها طبیب محتاج بنظر دقیق ست تا معلوم نماید که علاج اولی ست یا ترک آن و با وجود علاج کدام از آن هر دو اهم و اولی بمعالجه است و با وجود اولویت او چگونه علاج و رعایت ضدی باید کرد **قانون** هر امتلا و هر سوء مزاج را علاج بالضد از استفراغ و مقابله کرده نمیشود بلکه بسیار باشد که حسن تدبیر یعنی تصرف در امور ضروریه کفایت امر هم از ان هر دو می نماید مثلاً در امتلا تقلیل طعام و در سوء مزاج مثلاً حار ترک چیزیکه اثر زیاده کند و استعمال اشربه و اغذیه معتدله قلیله **قانون** هرگاه چند امراض در شخص واحد جمع شوند طبیب را واجب ست که بمعالجهٔ مرضے ابتدا کند که بدان یکے ازین سه خواص مخصوص باشد یکے آنکه مرض دوم بدون صحت آن زائل نشود مثل ورم و قرحه چون هر دو مجتمع شوند باید که اولاً علاج ورم نماید تا سوء مزاج که همراه اوست زائل گردد و ممکن نیست که قرحه با وجود سوء مزاج صحت یابد بهر آنکه بغذای ملحم ملتحم میگردد و با وجود سوء مزاج مصاحب ورم التحام منع شود بنابر آنکه طبیعت را از اصلاح غذا و فعل او مانع بود دوم آنکه یک مرض سبب مرض دوم باشد مثل آنکه هرگاه سده و تپ عارض شود باید که اولاً معالجه سده کنند بعده علاج تپ نمایند و از تپ خوف نکنند اگر در تفتیح سده بسوی چیزے که دران قدرے تسخین باشد حاجت افتد بهر آنکه سده در ینجا اگرچه سبب تپ ست لیکن آن نیز مرض فی نفسه است پس سزاوار آنست که اول علاج سده نمایند پس علاج تپ و سده مانع از تنفس و ترویح و معین خلط موجب تپ ست فلهذا زوال تپ بدون زوال سده ممتنع ست و تپ عفنی مختلف می باشد بحسب ماده بهر آنکه ماده مثلاً گاهے بلغمی و گاهے صفراوی بود و علاج تپ بلغمی محصور بر مضادت مرض تنها نیست بلکه برین و بر مضادت سبب او نیز و در صفراوی مرض که آن حمی است و سببے که آن صفرا ست درین امر مطابق اند که آن هر دو حار اند و دفع آنها بدوای بارد بود و بخلاف بلغمی که علاج دران گاهے بحسب تپ باشد و گاهے بحسب مادهٔ مرض که آن بلغم ست و کذلک سدهٔ موجب تپ که علاج دران مختلف می باشد پس باعتبار تپ بمبردات باید و باعتبار سده بمفتحات نه مبردات بهر آنکه مفتحات تپ را فائده می کنند بازالهٔ آن سده را و اما مبردات سده را نفع نمیکنند بلکه دران و در عفونت بل در تپ می افزاید و معالجهٔ سل یعنی قرحه بمجففات کنند و از تپ خوف نکنند بهر آنکه محال ست که تپ زائل شود و سبب او باقی باشد و علاج سبب او تجفیف ست و آن مضر تپ ست بهر آنکه مجفف در حدت تپ و حرارت آن می افزاید سوم آن که یکے از ان هر دو شدید الاهتمام باشد یعنی حادتر بود و منتهای آن قریب تر و خوف اتلاف در آن بیشتر باشد چنانکه هرگاه سونا خس و فالج مجتمع شوند علاج سونا خس بتطفیه و فصد کنند و بفالج التفات نه نمایند بهر آنکه تپ مرض حاد است و فالج مرض مزمن که درین خوف از ثوران خلط خالق نیست و چنانچه استسقا هرگاه مقارن تپ باشد بمعالجهٔ تپ مشغول شوند و تقدم این بر علاج استسقا بهر آنست که آن حارست و جوهر کبد را بگذارد و در استسقا افزاید و مثل خفقان و ضعف جگر چون هر دو مجتمع شوند

پس او ویہ معدیہ مفرحہ نافع خفقان مضر جگر اند مہر آنکہ بسبب غلظ وحجریت خود در کبد بچسپد و در مجاری آن ہنگام مرور خود بایستد و ضعف واذیت او
بیفزاید و در مثل این صورت باید کہ طبیب رعایت اہم در معالجہ نماید و جانب مرض دیگر نیز اہمال نکند **قانون** چون مرض و عرض مجتمع گردد
بعلاج مرض ابتدا کنند کہ عرض بہ تبعیت آن زائل گردد مگر آنکہ عرض غالب و شدید النکایت باشد و ازان خوف کنند کہ قوت
را تحلیل و ضعیف کند درین صورت بمعالجہ این مشغول شوند و اگرچہ در مرض بیفزاید مثل غشی چون مقارن تپ باشد کہ در مثل این وقت
محتاج بداون دوای مقوی و مزید روح مثل خمر و مثال آن از مسخنات میشوند کہ درین ہنگام قصد عرض کنند و بمرض التفات نمایند چنانچہ
مخدرات در قولنج شدید الوجع چون صعب شود برائے تسکین عرض کہ آن وجع ست میخورانند و اگرچہ این مضر ست بنفس قولنج کہ آن
مرض ست بسبب تبرید مخدرات موجب زیادت سبب او و ہمچنین گاہے تاخیر فصد واجب بسبب ضعف معدہ یا اسہال متقدم یا غثیان
فی الحال میکنند بنابر آنکہ ضعف معدہ و ضعف اسہال متقدم از فصد مضاعف شوند و گاہے دران تاخیر نمی کنند و فصد می نمایند
و قصد سبب یعنی خون باستیفا نمیکنند چنانچہ در مرض تشنج امتلائی قصد اخراج ہمہ خلط نمی نمایند بلکہ چیزے ازان میگذارند کہ حرکت
تشنجی آنرا تحلیل کند مہر آنکہ رطوبات عزیزی تحلیل نگردد و نوع دوم آن یعنی تشنج یبسی کہ ازان شدید الخطر ست حاصل نشود **قانون** بقول مسیحی انچہ علاج کردہ میشود
از ابدان آن احوال مرض ست نہ اعراض کہ لاحق احوال گردد مہر آنکہ احوال اعضائے بدن چون کماینبغی جاری باشد افعال او نیز برمجرای طبعی جاری خواہد بود و ہرگاہ
بغیر ماینبغی جاری بود حال او بخلاف این خواہد بود زیراکہ احوال طبعی از اعضا اسباب افعال ست و نسبت حال بدن کہ آن مرض بود بسوی فعل کہ آنرا آفت ازان رسد نسبت
سبب بسوی آنست مگر فرق بمیان ہر دو آنست کہ مرض نباشد مگر بافعالی کہ آنرا ضرر رسد و افعال کہ آن را ضرر برسد نباشد الا بامرض و اما سبب مرض نباشد
مگر بامرض و اما مرض گاہے باشد و سبب او زائل شدہ باشد و لہذا می باید کہ اعتنا بسبب مرض نمایند کہ بزوال او مرض و عرض زائل مے گردد
و اگر سبب موجود نباشد بمرض اعتنا فرمایند کہ بزوال او عرض زائل شود و جائز نیست کہ عرض با وجود فقدان مرض موجود بود تا عنایت بعرض
بدون مرض کردہ شود و گاہے در بعض اوقات اعتنا بعرض کردہ میشود نہ مہر آنکہ مرض بزوال او زائل خواہد شد بلکہ بنابر آنکہ آنرا نکابت در
بدن چنان باشد کہ تا زوال مرض مہلت ندہد یا مرض دیگر پیدا کند پس عنایت بازالہ مرض از وجہے و بعرض از وجہ دیگر باشد و گاہے امر مرض
ترک کردہ میشود و صرف عنایت بسوی عرض میکنند اگر نکابت عرض شدید تر باشد و گاہے در ازالہ او و قمع عادیت او چیزے
استعمال می نمایند کہ آن در مرض زیادہ میکند و این وقتی ست کہ زیادت مرض سلیم تر از ترک عرض بر حالش بود پس قمع او نمایند تا از غائلہ او امن گردد
بعدہ عود بمرض نمایند و تلافی عملی کہ کردہ باشند باید کرد **قانون** بقول حکیم ممدوح معالجہ امراض بفاعل حقیقۃً کہ آن طبیعت مغیرہ مرض
است تمام میشود و اجزاء دائم مجاہدہ بامرض ست و مرض بدان سبب باقی نمی ماند کہ طبیعت مجاہدہ میکند و ازالہ او میخواہد بلکہ طبیعت ازان عاجز
می گردد با وجود دوام مجاہدہ و دوا آلہ طبیعت ست کہ بدان تقویت می یابد و اعانت و استعانت بدان میکند و آنرا در ازالہ مرض استعمال
می نماید و دوا بدون حسن استعمال او فائدہ نمی کند و طبیب خادم ست مثل معین طبیعت را کہ دوا و غیر آن را از داخل و خارج کماینبغی در وقت
و مقدار قریب او میرساند بعدہ آنرا حاضر میکند انچہ سزاوار ست و تقویت بدان می یابد و حاضر میکند آنرا انچہ استعانت بدان در دفع مرض نماید
و لہذا طبیعت گاہی ازالہ امراض کثیر بدون دوا و طبیب مینماید و طبیب و دوا بر ازالہ مرض قادر نباشند ہرگاہ قوت ضعیف و طبیعت عاجز گردد
باید کہ در ہر مرضیکہ ارادہ علاج آن باشد این اشیا طلب نمایند بعدہ اقدام بر مباشرت علاج او کنند **قانون** بقراط گوید کہ طبیب را تا
معرفت مرض و تشخیص علت بثبوت نہ پیوند بعلاج دست نبرد و بعد از تحقیق بیماری ہر یک را از امراض بضد آن معالجہ فرماید و اول مزاج مریض
دریابد انگاہ سن او و غذائیکہ اندر حال صحت بوے عادت کردہ و انچہ از ریاضت و آسودگی بآن معتاد بودہ و صنف و بلاد و مولد و حال
والدین وے اندر صحت و سقم و مناسب ترین اشیا ہر یکے را آب و ہوائے بلاد خویش و مجاورت آن چیزے ست کہ بوی خوگرفتہ باشد
و از ینجاست کہ اہل بحر و سکان بطائح را ہرگاہ استعمال بر اغذیہ لطیفہ طیبہ و آبہای شیرین سبک باز آرند لامحالہ از تندرستی بیرون بردہ باشند
و چون بخوردن ماہی و خرما و آشامیدن آبہائے متغیر و بدبوے برگردانند یکے از اسباب ازالہ مرض بودہ باشد و ازانجا کہ مزاج بیمار در غایت درجہ

حرارت باشد بداروی قوی البرد علاج کنند و تقلیل الحرارت را بتقلیل البرودت و عکس هر دو را بالعکس و چون یک مرض بطائفهٔ از مردم عام گردد بر فساد مزاج هوای آن موضع استدلال نموده باخراج فضول از بدن و استعمال اغذیهٔ جید الکیموس و تبدیل هوا معالجه فرمایند و بیمار را بزجر و توبیخ هرگز نرنجانند و اموریکه او را در غم و فرح مفرط اندازد موقوف دارند و بآواز سخت او را از خواب بیدار نسازند و بغضب نیاورند مگر مسبوتان را و هوای خانه بضد مرض مبدل سازند و اگر بعضی اغذیهٔ مخالف را سخت آرزو کند اندکی ازان بدهند و اگر دوای سودمند را کراهت کند موقوف دارند

علاج امراض تابع سوء مزاج

اگر بلا ماده باشد تبدیل مزاج نمایند فقط و اگر با ماده بود تنقیه کنند پس گاهی صرف تنقیه بغیر احتیاج بتدبیر دیگر کفایت کند اگر سوء مزاج ازان باقی نماند بسبب تمکن مزاج صحیح سابق و گاهی تنقیه کفایت نکند اگر سوء مزاج بعد تنقیه و تمکن فراج باقی ماند بلکه محتاج بسوی تبدیل مزاج بعد فراغ از تنقیه بود و این تقسیم علاج باعتبار بودن سوء مزاج ساذج و مادی ست و اما معالجات امراض سوء مزاج باعتبار حصول بالتمام یا نه بر سه قسم ست یکی آنکه سوء مزاج مستحکم بود یعنی حصول او کامل باشد و علاجش بالضد علی الاطلاق ست و این را مداوات مطلقه نامند و مثال این معالجه عفونت تب ربع تبراق است و نوشیدن آب سرد در تپ غب خالص بهر تطفیهٔ حرارت او دوم آنکه در حد کون باشد یعنی چیزے حاصل شود و چیزی در مسلک حصول باقی بود خواه حاصل کم باشد چنانچه در اوائل تزید مرض یا اکثر بود چنانچه در اواخر آن و اصلاحش مداوات بالضد ست از برای انچه حاصل شده مع تقدم بالحفظ بنا بر آنکه در مسلک حصول ست بهر منع سبب مبقی مرض یا موجد ما بقی ازان از ورود و مثال این تنقیه در ربع بحرانی و در غب لسقمونیا ست چون بدین منع ابتدای نوبت که واقع خواهد شد اراده کنند و هر واحد از مداوات و تقدم بالحفظ تنقیه وغیره را عام ست و گاهی تدبیر واحد میان هر دو جامع بود مثل فی بالغ متواتر در تپ بلغمی که مستوقد عفونت او معده باشد سوم آنکه اراده کون نماید و در علاج این بمنع سبب فقط احتیاج افتد بهر آنکه هنوز حاصل نشده تا محتاج بضد گردد و لهذا این را تقدم بالحفظ نامند و مثال این تنقیه مستعد تب حمی ربع بسبب غلبهٔ سودا بحرانی ست و بهر حمی غب بسبب غلبهٔ صفرا لسقمونیا و این نوع بعلامات و عادات شناخته میشود چنانچه هرگاه خون بواسیر بند شود معلوم گردد که آن سبب ضعف جگر ست و چنانچه هرگاه بعرض صداع از مسخنات معتاد باشد بعده حرارت هوا آنرا برسد یا مسخن استعمال نمایند دریافت شود که آنرا صداع عارض گردد و چون بر طبیب مشکل گردد کدامی از امراض که آیا سبب او حرارت ست یا برودت چنانچه تپ بلغمی کهنهٔ لثقه با تپ دق مشتبه میگردد و چنانچه نزله و زکام مشتبه میشود که آن از حرارت دماغ ست یا از کثرت بلغم و سردی مزاج و اراده کند که تجربه نماید تا سبب اظاهر گردد پس تجربه بدوای مفرط الکیفیت نکند بهر آنکه کیفیت آن لطبیعت مرض اگر موافق افتد اعانت بالغ مرض نماید و شر زیاده گردد و بعد تجربه نظر تام نماید و بر تاثیریکه بالعرض باشد مغرور نگردد بهر آنکه دوا گاهی حار بود و بالعرض تبرید کند و بالعکس مثلاً هرگاه افیون استعمال نماید و آن نزله را منع کند پس لیقین نکنند که نزله از حرارت ست بسبب بارد بودن افیون چه باشد که منع آن بسبب بند کردن او حرارت را بود و بدانکه مدت تبرید و تسخین برابر ست چنانچه مزاج حار عارض از حرارت هوا که در مدت معینه ازالهٔ او ممکن ست همچنین مزاج بارد عارض از برودت هوا ممکن ست ازالهٔ آن درین مدت لیکن خطر در تبرید بیشتر ست بهر آنکه حرارت صدیق طبیعت ست و برودت منافی آن و حیات و خطر در ترطیب و تیبیس برابر ست بهر آنکه خطر در ترطیب از اغماد حرارت غریزی و اطفای آن همچنان ست که در تیبیس از تجفیف مادهٔ آن و فنای آن چون هر دو مفرط باشند لیکن مدت ترطیب اطول ست یعنی پیدا کردن رطوبت در بدن خشک محتاج بمدت دراز تر ست از مدت احداث جفاف در بدن رطب و این بسبب کثرت ورود محللات بر بدن ست و حفظ هر واحد از رطوبت و یبوست بتقویت اسباب او می گردد و تبدل بتقویت اسباب ضد آن میشود و حرارت قوی میگردد باسبابیکه در کلیات مذکور ست و ایضاً بمنعشات که آن نفض فضول و امتلا و تفتیح سدد ست بعده بدانچه حفظ او نماید و آن رطوبت معتدله است بهر آنکه اگر آن رطوبت ناقص شود حرارت ضعیف گردد بسبب نقصان مادهٔ آن و اگر زیاده شود حرارت بانغمار و احتقان ضعیف گردد و برودت قوی میشود بتقویت اسباب او و بجقن حرارت بسبب کثرت رطوبت و باسبابیکه تحلیل رطوبت افراط کند و آن یبوست بالذات و حرارت بالعرض یعنی بواسطهٔ یبوست ست و معالجهٔ فرط حرارت ناشی از سدد بتفتیح سدد نمایند و باید که از تبرید مفرط اجتناب کنند تا در تحجر سدد نیفزاید بسبب تجمید

ماده پس سوء مزاج حار زیاده کند بسبب زیادتی سبب او که آن سده است و چون ماده سده متحجر شود در احداث آثار او قوی گردد بلکه باید که درین آهستگی نمایند پس اولاً معالجه بدوای جالی کنند و اگر جالی مبرد مثل ماء الشعیر و آب کاسنی کفایت کند بهتر ست و اگر این کافی نباشد معالجه بمعتدل نمایند و اگر این هم کفایت نکند معالجه نمایند بدانچه حرارت لطیف دران باشد و ازان خوف نکنند که نفع کند تفتیح انچه دران حرارت لطیف بود در تبرید بیشتر از ضرر تسخین او سهل التطفیه بعد تفتیح ست بهر آنکه نفع کند از جهت که تفتیح سدد موجب حرارت نماید پس تبرید مزاج بازاله موجب سخونت کند و اما تسخین او حادث پس تطفیه او یعنی ازاله آن سهل بود بعد تفتیح یعنی بعد ازاله سبب سوء مزاج حار و گاهے فرط تطفیه اگر مبردات با فراط استعمال کنند منع نضج اخلاط حار کند بسبب تکثیف و اجماد او و اگرچه بعضے مصر بر ابطال این رای اند و فکر نمیکنند که تطفیه قوی قوت را ساقط کند لاسیما انچه بمرض ضعیف شده باشد و اگرچه تطفیه قوی یعنی تبرید مفرد اصلاح ماده بسیار میکند مگر آن گاهی از پس آن امراض دیگر پیدا میشود یا از سوء مزاج بارد ساذج و یا با مواد مضاد مزاج مواد یکه اصلاح آن کرده باشند و اما تسخین مزاج بارد صعب ست چون مستحکم شود بهر آنکه مزاج بارد مستحکم قوت را بسیار ضعیف کند پس بتدابیر مسخن بسهولت منتفع نگردد و در ابتدا یعنی قبل رسوخ بغایت سهل ست بسبب اجتماع دو حرارت یعنی حرارت غریزی و حرارت تدبیر معاون بر دفع برودت درین هنگام که قوت بسیار ضعیف نشده و بالجمله تسخین بارد در ابتدا اسهل تر از تبرید حار در ابتدا است لیکن تبرید حار در انتها اگرچه صعب بود اسهل از تسخین بارد در انتها ست بهر آنکه برودت بالغه آن موت غریزی ست یا قریب او و بدانند که تبرید گاهی مقارن تیبیس و گاهے مقارن ترطیب بود و گاهی ازین هر دو خالی باشد اما اول چنان بود که چون سوء مزاج از حرارت و رطوبت باشد تبرید او باید که با تیبیس بود و دوم مثل آنکه چون سوء مزاج با حرارت و یبوست بود و سوم مثل آنکه چون سوء مزاج با حرارت تنها بود و یبوست و رطوبت بر اعتدال باشند و تیبیس شدید الاثبات براے برودتی ست که حادث شده و ترطیب شدید الجلب از برای برودت مستحدثه است معنی این آنست که بدن چون بارد باشد تیبیس او شدید الاثبات برای برودت او بود و چون رطب باشد ترطیب او شدید الجلب برای او بود اما اول بهر آنکه تیبیس مقتضی ثبات ست و اما ثانی بهر آنکه رطوبت بسبب بلت مثل منافی برای حرارت ست پس شدید الاطفاء از برای او باشند و لازم بود که شدید الجلب برای برودت باشد و در تیبیس جمیع اسباب حرارت معین شوند چون افراط کنند بسبب کثرت تحلیل و در ترطیب جمیع اسباب برودت اعانت کنند چون افراط نمایند بنا بر قلت تحلیل بسبب ضعف حرارت غریزی و ایضاً کثرت منع آنها مواد را از تحلل و در ترطیب چیزے مثل سکون و استحمام دائم خفیف قلیل المکث و آبزن نیست و شرب شراب ممزوج در ترطیب قوی ست و بدانکه چون شیخ محتاج بسوی تبرید و ترطیب بسبب فرط سخونت و یبس گردد آنرا تبرید و ترطیبی که رد او بسوی اعتدال نماید کفایت نکند بلکه انچه مجاوز آن باشد بسوے مزاج بارد و رطب او که آنرا واقع شده چه آن مزاج اگرچه عرضی ست لیکن آن برای او مثل طبعی ست و درین هنگام باید که رد بسوے آن کرده شود واجب است که بدانند بسیار باشد که در تبدیل مزاج حاجت باستعمال چیزے که مقوی آن مزاج باشد مخلوط بدوای مضاد آن افتد مثل آنکه در تبدیل مزاج بارد باستعمال سرکه با ادویه مسخنه عضو حاجت آید تا قوت سرکه دران غوص کند بهر آنکه سرکه منفذ قوی در اعضاست و ادویه مسخنه را بسوے آن عضو رساند و مثل آنکه حاجت افتد باستعمال زعفران در ادویه مبرده قلب و اگرچه زعفران در درجه دوم حار ست لیکن حاجت داعی باستعمال او با این ادویه براے رسانیدن اینها بسوی قلب ست و همچنین اکثر آنست که دوای قوی التاثیر باشد در تغیر مزاج مگر آن بسبب لطافت خود لبث نکند تا آنکه فعل خود بکند پس محتاج باختلاط چیزے مکثف و حابس خود باشد و اگرچه آن چیز موجب ضد فعل او بود مثل آنکه بروغن بلسان موم غیر آن مخلوط میسازند تا حبس آن بر عضو مدت فعل او دران نماید و در آنجا که تسخین بدن بسرعت منظور باشد از استعمال ادویه حاره یا بسم حاره نباشد و اگر مهلتے مرکوز بود ادویه حاره رطبه مناسب ست و پیوسته از ادمان استعمال ادویه و اغذیه حاره و بارده محترز باید بود چه مداومت اشیاے گرم بزودی بدن را بگدازد حرارت غریزی را بالتهاب آرد و موروث غشی و هلاکت گردد و ملازمت اغذیه و ادویه بارده حرارت غریزی را فرو میراند و بدن را سست کند و اشتها باطل سازد و جوانان و محروران را ادویه قوی الحرارت چون تریاق کبیر و امثال آن و مشائخ و کهول و مبردین را ادویه بالغ البرودت چون کافور و مثل آن هرگز علاج نفرمایند

قوانین استفراغ مواد

بدانکہ انسان محتاج باستفراغ صناعی بسبب کثرت اجتماع فضول در بدن او ست بہر تقلیل قرب مزاج او از اعتدال و بعد مزاج غذای او از ان واجب میکند کہ غذای او با نهضامات مختلفہ منہضم شود و در ہر ہضم از ان فضلہ جدا گردد تا آنرا استعداد مرة بعد اخری برای بودن جزو بدن او حاصل شود بخلاف نباتات و سائر حیوانات و بدانند کہ گاہی طبیعت در استفراغ بعض فضول بسوی معین محتاج نباشد چنانچہ در دفع او فضول معتاد الدفع را سیما در حال صحت مشاہدہ میشود و گاہے محتاج میگردد بسوی معین و عام ست کہ آن معین دوا باشد یا حرکت یا گرسنگی و مانند آن و این وقتی باشد کہ طبیعت از دفع او ضعیف گردد یا از جہت عصیان فضول از اندفاع بسبب قوام آن چنانچہ غلیظ بسیار یا لزج بسیار باشد و درین وقت انضاج و تعدیل قوام او باید کرد و بعدہ دفع آن کنند یا از خود مدفع طبیعت مندفع گردد و یا از جہت ضعف طبیعت از دفع و اگرچہ عصیان مادہ نباشد و درین ہنگام باید کہ تقویت طبیعت نمایند تا بر دفع باقی آن قادر گردد و یا تغیر آن فضول چنانچہ ادویہ معفنہ بر سلع استعمال کنند و متعفن گردد پس طبیعت آنرا دفع کند و یا عادت باموریکہ مخرج فضول مثل ادویہ ملینہ و مسہلہ و مقیہ و معرقہ و مدرہ و امثال آن خواہ این طبیعت را قہر کند یا نہ و اموریکہ اعتبار آنہا قبل شروع در استفراغ واجب ست تا صواب حکم در استفراغ بدان شناختہ شود دہ امر ست و آن امتلا و قوت و مزاج و اعراض ملائم و ردی و سحنہ و سن و فصل و حال ہوای بلد و عادت استفراغ و صناعت بود پس اگر این ضد جہت دلالت مقتضی استفراغ باشد از استفراغ منع کنند اما امتلا اگر در بدن نباشد خلا بود و آن مانع استفراغ ست و اگر امتلاء اخلاط و زیادتی آنہا بر تناسب طبعی دریابند استفراغ خون کنند و اگر غلبہ یک خلط دریابند استفراغ آن خلط غالب بمخرج آن نمایند و اما قوت اگر ضعیف باشد از استفراغ منع کنند تا ضعف مفرط نگردد و مرض مستولی شود و تبدیل مزاج او بدانچہ مضاد او باشد باید کرد و بعد حصول قوت استفراغ نمایند مگر آنکہ ضرر ترک استفراغ شدید تر از ضرر ضعف باشد و مادہ ہائج یا بسیار بود خوف ضعف نکنند و این ضعف قوت حس و حرکت ست چنانچہ بیشتر تشنج در اواخر عمل مسہلات و غشی بعد فصد و مسہل عارض شود و ظاہر ست کہ حس و حرکت باطل یا بسیار ضعیف میشوند در غشی و این تشنج و غشی سریع الزوال ست باسہل تدبیر دیا رجاے تدارک امر خطیر باشد اگر واقع شود و این در ضعف جمیع قوی تنہا بود پس در ہر دو صورت استفراغ اختیار نمایند و تدارک ضعف توتہا کنند و اگر قوت قوی باشد و احتیاج اسہال یا فصد بود توقف دران نکنند و اگر متوسط و ضعف قوت باشد استفراغ متوسط نمایند و اما مزاج اگر حار یابس یا بارد رطب عدیم الحرارت یعنے بسیار بارد یا بارد یابس یا ضعیف بود منع کنند از استفراغ بہر آنکہ با ہر واحد ازینہا رطوبات غذائیہ کم باشد و استفراغ در تقلیل آن بیفزاید و اگر مزاج حار رطب باشد دران رخصت شدید ست خصوصاً اگر رطوبت وافر تر بود و مزاج حار رطب کثیر التولید برای خون و رطوبات دیگر ست لا سیما اگر از سن نمو تجاوز کردہ باشد پس ہرگاہ فضول و رطوبات از بدن او کم کنند عود او بسوے اعتدال بسرعت ممکن بود و اما اعراض ملائم و ردی پس ملائم مثل آنکہ ہر گاہ ارادہ اسہال صناعی کنند آنرا پیش از ان اسہال صناعی یا طبعی عارض نہ شدہ باشد چہ اسہال بر اسہال خطر دارد لیکن گاہے بسوی اسہال بطریق عصر یا ازلاق در اسہالات مضطر گردند چون مادہ تشرب غائص در عضو باشد یا ثقل در امعا محتبس بود و اعراض ردی مثل استعداد ذرب و تشنج مانع از استفراغ ست بہر آنکہ استفراغ در ذرب می اندازد و در تشنج می افزاید و اما سحنہ پس افراط لاغری و نحافت آنرا منع کند بجہت خوف از تحلل قوت و قلت رطوبت و لہذا در تدبیر ضعیف نحیف کہ صفرا در خون او بسیار باشد مدارات و ترک استفراغ واجبست و اغذیہ کہ خون جید مائل ببرودت و رطوبت پیدا کند تجویز نمایند کہ گاہے ازین مزاج خلط او اصلاح یابد و اصلاح مزاج خلط مغنی از استفراغ ست و گاہے قوی گردد بنحویکہ متحمل استفراغات شود و کذلک بر استفراغ انسانی کہ عادت او کم خوردن طعام باشد تا از استفراغ او ستمگاری بود اقدام ننمایند و فربہی مفرط نیز مانع استفراغ ست بخوف استیلاے برودت اگر فربہی از کثرت شحم و سمین باشد و یا بخوف ضغطہ لحم عروق را و اطباق آنہا بعد خلو آنہا از رطوبات و اختناق حرارت یا عصر فضول بسوے احشا اگر سمن از کثرت لحم باشد و اما سن قاصر از تمام نشو مجاوز بحد ذبول ہر دو منع استفراغ کند و مراد بکمال نشو آنست کہ دران زیادت در بدن ظہور بین کند و استفراغ بنا بر بردن نصیب نمو یعنی رطوبت از بدن قصر نمو نماید و ہر قدر کہ قصور از تمام نشو و بیشتر بود استفراغ مکروہ تر باشد و در ذبول بسبب قلت رطوبت و حرارت و غلبہ یبس و برودت دران سن استفراغ آن را زیادہ کند و اما فصل

اگر بسیار گرم یا بسیار سرد باشد مانع از استفراغ بود بهر آنکه در وقت بسیار گرم رطوبات تحلیل پذیرد و ارواح و قوی ضعیف گردد و در بارد بسیار رطوبات
جامد قلیل المقدار بود و در ربیع و خریف بدن احتمال استفراغات و تناول ادویه قویه می نماید از انچه در شتا و صیف متحمل آن نمی شود و از استفراغ مفرط در
هر حال حذر کنند و خصوصاً در حال شدت حرارت تا اعراض ردیه پیدا نکند و استفراغ خون کثیر در حر شدید مورث غشی صعب میگردد و در برد شدید
افعال طبعی از ان خفیف میشود مگر آنکه بدن بهر حال متحمل استفراغ در برد زیاده میباشد از انچه در حر بود و اما حال هوای بلد پس در بلد جنوبی بسیار
حار استفراغ حرام بود بهر آنکه تحلیل ارواح و ضعف قوی تمامی نماید و اکثر مسهلات حار اند و اجتماع دو حرارت غیر متحمل بود و ایضاً قوت در ان
ضعیف مسترخی باشد و استفراغ محلل ارواح و قوی ست و ایضاً حرارت خارجی جذب ماده بسوی خارج کند و و اجذب آن بسوی داخل
نماید پس مجاذبه قوی افتد و عمل دوا باطل گردد و بلد شمالی بسیار بارد و ایضاً منع از ان کند بهر آنکه مسام دران متکاثف بود و اخلاط مستعصی و اما عادت
استفراغ پس قلت عادت از ان منع کند و این بنا بر معتاد بودن طبیعت او بدفع رطوبات بدن او از جهات دیگر باشد و ایضاً چون معتاد بدان نباشد
گاهی غثیان و غشی افتد بهر آنکه این امر خلاف عادت بود و اما صناعت پس اگر کثیر الاستفراغ مثل خدمت حمام و حمالیت باشد از ان منع کند
و بالجمله هر صناعت متعب منع از استفراغ نماید بهر آنکه مقتضی قلت رطوبات بود و باید دانست که در هر استفراغ رعایت این امور خمسه مقصود
باشد یکے استفراغ چیزے که استفراغ او واجب بود تا تنقیه بدن از ان کرده شود و لا محاله عقب او راحت حاصل شود بسبب زوال موذی و دفع چیزیکه
ثقل بر طبیعت آرد مگر آنکه عقب او ماندگی ادعیه بسبب مرور مواد بران عارض گردد یا توران حرارت یا حمی یوم بسبب اندفاع رطوبات غامره آن سیما
چون استفراغ از مواد بارد رطب کنند و سیما چون با دویه حاره نمایند و تشنگی حادث شود و دران هنگام از شرب آب سرد منع کنند و یا مرض دیگر که ادویه
مسهله را لازم بود مثل سحج اسهال امعاء و تقریح او را مثانه را بسبب مرور خلط حاد صفراوی بران هر دو و هرگاه چیزے ازین امور بعد استفراغ
اتفاق افتد گمان نباید کرد که این استفراغ نافع و صواب نباشد چه آن اگرچه نافع باشد نفع او در ابتدا اے حال بعد استفراغ بنا بر عروض عوارض
مذکوره محسوس نشود بلکه گاہے فی الحال قبل احساس راحت موذی بزوال این عارض گردد بعده چون عارض زوال پذیرد راحت تابع استفراغ
محسوس شود و درین هنگام منافع استفراغ ظاهر گردد دوم رعایت جهت میل او نمایند تا از ان جهت استفراغ آن کرده شود بهر آنکه این سهل تر
باشد و طبیعت را کلفت کمتر آرد چنانچه اگر مریض را غثیان باشد دلالت بر میل ماده بسوے فوق نماید پس ماده او بقی اخراج نمایند و اگر مغص
باشد بر میلان ماده بسوی اسفل دلالت کند با سهال خارج نمایند و بقراط گوید که علاج ماده سر بغرغره و علاج ماده معده بقی و علاج ماده امعا بحقنه و
علاج ماده عروق بفصد و علاج در جلد بعرق نمایند و این بهر آنست که طبیعت مدبر بدن ست و غایت الطبیب آنست که اقتدای آن نماید پس
هرگاه طبیعت ماده جمع کند و بهر اندفاع بمخرجی میلان آن نماید پس مخالفت فعل او نکند و این وقتی ست که از خالص فعل طبیعت باشد غیر از انکه
از استیلای مرض باشد مثل توجه صفرا بسوی دماغ در حمیات صفراوی که درین هنگام بمثل حقنه لینه بسوے اسفل مائل گردانند و تقویت دماغ
نماید تا اختلاط عقل عارض نگردد و نزله چون میل بریه کند بسوی بینی بمثل تسعیط و تعطیس متوجه گردانند بعایت ریه بنا بر شرافت آن سوم رعایت عضو مخرج
از جانب میل چیزیکه استفراغ او واجب بود مثل باسلیق ایمن برای امراض جگر نه قیفال ایمن بهر آنکه این هر دو اگرچه در اتصال بجگر مشترک اند لیکن باسلیق
ایمن قریب تر از جگر ست و باسلیق ایسر محاذی جگر نیست پس اگر در مثل این خطا کنند و اخراج ماده از غیر او نمایند گاهی خطر آورد بهر آنکه خونیکه ماده مرض نیست
خارج شود و قوت تنها بدان ضعیف گردد پس مرض مستولی شود و ماده مرض بلا دفع حرکت کند و واجب ست که عضو مخرج خسیس تر از مستفرغ عنه باشد تا ماده بسوی اشرف
میل نکند و ایضاً واجب ست که مخرج او طبعی باشد مثل اعضای بول برای حدبه کبد و امعا برای تقعیر او و گاهی عضو که از ان مواد دفع کنند عضوی باشد که استفراغ
از طریق آن واجب بود لیکن آن از مرضی باشد که از ان خوف از مرور اخلاط بران کرده شود مثل امعا یا مقعد که چون مواد مجتمعه در تقعیر کبد از ان مندفع شود و با معا
سحج یا بمقعد قروح بود که از ورود آن مواد بران ضرر یابد پس باسهال دفع نکنند و بمائل گردانیدن او بسوی غیر آن که او اصعب باشد احتیاج افتد مثلاً در صورت مذکور
دفع مواد بقی غیر ادرار نمایند و گاهی بران عضو از غلبه اخلاط خوف مرض کرده شود مثل آنکه از چشم بسوی حلق مندفع شود که گاهی از ان خوف خناق بود پس باید که
همه مواد چشم بسوی آن دفع نکنند مثلاً بغرغره بلکه در مثل این رفق نمایند و تفریق مواد کنند چیزے بحجامت میان دو شانه و چیزے بفصد سر و چیزے باسهال

دفع سازند وگاهی طبیعت مثل این فعل کند و از غیر جهت عادت بنا بر صیانت آن عضو هنگام ضعف او استفراغ نماید چنانچه این وقت بحرانات بسیار
اتفاق افتند و ازاله مرض کنند و مریض را شفا دهد وگاهی طبیعت استفراغ آن کند از جانب بعید مقابل که با آن اشکال باقی مانند مثل آنکه از سر بسوی مقعد
یا بسوی ساق و قدم مندفع گردد پس در حقیقت معلوم نشود که آن از جملهٔ دماغ ست یا از بطن واحد او و درین وقت باید که تدبیر دماغ او نکنند تا آنکه نقاو
عدم نقای او هم با بعض دریافت نگردد چهارم وقت استفراغ او جالینوس گفته که در امراض مزمنه انتظار نضج کنند و قبل استفراغ و بعد نضج واجب ست
که ملطفات مثل ماء الزوفا و حاشا و بزور بنوشانند تا ماده بهر اندفاع آماده گردد و در امراض حاده انتظار نضج مطلقا نکنند بهر آنکه غرض از انتظار نضج ترقیق
قوام ماده است و مادهٔ مرض حار رقیق بود پس حاجت بانتظار نضج در آن نباشد و این قول ضعیف ست بهر آنکه غرض بنضج ترقیق قوام ماده نیست بلکه
تعدیل اوست و حق آنست که شیخ الرئیس ذکر کرده و آن اینست که در امراض حاده نیز انتظار نضج صواب تر باشد اگر ماده ساکن بود و اما اگر متحرک باشد
مبادرت باستفراغ آن اولی است بهر آنکه ضرر حرکت او بیشتر از ضرر استفراغ او قبل نضج اوست و خصوصا چون اخلاط رقیق باشد و سیما چون در تجاویف
عروق غیر مداخل در اعضا بود که حرکت او درین هنگام قوی تر باشد و اندفاع او نیز سهل تر بود و اما هرگاه خلط محصور در عضو واحد باشد البته حرکت ندهند تا آن که نضج
یابد و آن را قوام معتدل حاصل شود بهر آنکه اگر غلیظ لزج باشد اخراج او مشکل گردد و آن ظاهر ست و همچنین اگر رقیق بود بنا بر آنکه مداخل خلل
عضو باشد و در ان محتبس بود و نضج غلیظ آنست که رقیق شود تا اعتدال یابد و نضج رقیق آن باشد که غلیظ گردد تا معتدل شود و کذلک چون امن ثبات
قوت تا وقت نضج نباشد استفراغ آن کنند قبل نضج بعد احتیاط از معرفت رقت و غلظ او پس اگر مواد غلیظ عاصی بر نضج بود یا رقیق متشرب در جرم عضو
باشد استفراغ آن نکنند بلکه توکیل امر بر طبیعت نمایند و اگر رقیق غیر متشرب یا معتدل بود استفراغ آن کنند و اگر مواد تخمیه غلیظ باشد تحریک جائز
نبود الا بعد ترقیق بهر آنکه قبل ازین تحریک اصلا مفید نشود بسبب عصیان او از اندفاع و استدلال بر غلظ او از تقدم تخمهای سابقه و وجع ممدد زیر شراسیف
و حدوث اورام در شکم باید کرد و ایضا شیخ در مقامی دیگر می نویسد که اگر مرض کثیر المادة هائج باشد در ابتدا استفراغ کنند و انتظار نضج نکنند بنا بر خوف دفع ماده
بسوی مواضعی که تحمل آن نکنند لهذا بقراط گفته که استفراغ در امراض حاد بسیار چون هائج باشند در روز اول استعمال نمایند که تاخیر او مودی بهلاکت
میشود و اگر مرض معتدل در ماده باشد انضاج ماده نموده بعده استفراغ آن کنند بهر آنکه اگر در ابتدای امر استفراغ این نمایند ماده لطیف مستفرغ شود و
غلیظ باقی ماند پس نضج او متعسر گردد و در اکثر بهلاکت انجامد و از واجب ترین امری که رعایت او در حال جواز استفراغ قبل نضج مع رعایت شرائط
کنند حال منافذ ست تا منسد نباشند بلکه رعایت این در هر استفراغ واجب بود بهر آنکه منافذ چون منسد باشند نفوذ مواد مستفرغه از ان ممکن
نبود و لهذا قبل اسهال تقدم تلیین طبیعت و اخراج ثفل یابس که در امعا بود واجب ست و ملطفات و مفتحات بنا بر ازاله آنکه از سده در عروق توقع
بود استعمال نمایند و رعایت این امر از مواد غلیظ اولی ست بهر آنکه مواد رقیق گاهی در منافذ منسده نفوذ میکنند سیما هرگاه سده او ناقص بود و مواد غلیظ
چنین نیست و بعد رعایت این همه شرائط مذکور در جواز استفراغ قبل نضج یعنی آنکه ماده متحرک باشد و محصور در عضوی نبود و قوت را ثبات تا وقت
نضج نباشد و آن رقیق باشد و منافذ منسد نباشد اسهال قبل نضج نمایند و مادهٔ لزج و غلیظ و رقیق نافذ در جوهر عضو بعید الاستعداد بهر سهولت دفع
است و از تعدیل قوام او لا بد است خواه در مرض مزمن یا حاد باشد و در همه امراض مزمنه نضج واجب بود و لا سیما چون مادهٔ مرض خلطی غلیظ
بوده باشد قبل از نضج ماده بمسهل دست نبرند و قصدا و ابت خلط غلیظ و تحلیل آن بدواء سخت گرم نکنند و ایضا واجب ست انتظار نضج چون
ارادهٔ استیصال ماده بالکلیه باستفراغ نمایند بدون تنقیص او برای تخفیف طبع و این نیز مشروط بشرائط است مثل آنکه مرض مهیج
کثیر التغیر و التقلب نباشد که از انصباب ماده بر بعض اعضای شریفه خوف باشد و این در مواد غلیظ نباشد و ماده ردی نبود که از ان خوف
فساد مزاج از تاخیر دفع بود و ماده در انصباب بسوی عضو مؤف نباشد و قوت بسیار ضعیف نبود فی نفسه یا از کثرت ماده که بر ان از سقوط در تاخر
دفع امن نباشد و بالجمله هر استفراغ که از ان مقصود استیصال ماده تمامه نباشد بلکه کم کردن آن بهر تخفیف طبیعت بود اطبا بر جواز استعمال
او قبل نضج در جمیع امراض متفق اند و این بهر تقویت طبیعت بر ماده باقی ست و اگر مقصود استیصال ماده تمامه باشد پس اگر شرائط جواز
استفراغ قبل نضج که مذکور شد بآن مقترن گردد استفراغ قبل نضج واجب بود و اگر شرائط مذکوره بآن مقترن نگردد پس اگر مرض مزمن باشد

اطبا بر وجوب انتظار نضج دران اتفاق دارند و اگر حاد باشد بر اصل جواز استفراغ دران قبل نضج مع اختلاف ایشان در رجحان یکے از دو طرف نیز اتفاق
دارند پنجم تقدیر چیزیکہ استفراغ آن کردہ شود و مراد ازین آنست کہ بقدر معتدل باشد بہر آنکہ اندک ازان معنی نباشد و بسیار ازان قوت را
ضعیف کند و این از نظر در قوت و از نظر در مادہ و از نظر در اعراض متخلف بعد استفراغ حاصل شود و بدانند کہ استفراغ مادہ و قلع آن از موضع او بر دو وجہ بود
یکے بجذب بسوی خلاف بعید دوم بجذب بطرف خلاف قریب و بہترین اوقات جذب آنست کہ در بدن امتلا نبود و مواد متوجہ بسوی مجذوب الیہ نباشد
بہر آنکہ اگر در بدن امتلا بود پس ہرگاہ جذب مادہ از موضعی بسوی دیگر کنند و در مجذوب الیہ مواد بسیار مجتمع شود و مواد دیگر بسوے مجذوب عنہ منجذب گردد و
معرض انصباب مواد شود و فائدۂ جذب ظاہر نشود و اگر مواد متوجہ بطرف مجذوب الیہ باشد فائدۂ جذب باقی نماند بلکہ شر زیادہ گردد و مثال استفراغ
بجذب قریب و بعید آنست کہ مثلا مردے را از اعلاے دہن او خون بسیار سیلان کند یا زنی را سیلان خون بواسیر افراط کند پس طبیب اگر استفراغ
با مالۂ خون بسوے خلاف قریب کند درین صورت امالۂ او در اول بسوی بینی برعاف آوردن واجب بود و در ثانی بسوے رحم با درار حیض و اگر ارادۂ
جذب بسوے خلاف بعید نماید استفراغ خون در اول از عروق و مواضع اسفل بدن کند و در ثانی از عروق و مواضع اعلے بدن نماید و خلاف بعید متباعد
در قطرین نشاید بلکہ در قطر واحد کہ آن قطر بعید تر بود می باید بہر آنکہ اکثر مشارکات در اعضاے قطر واحد بود سواے متباعد در قطرین پس ہرگاہ مادہ
در اعالی از یمین باشد جذب بسوے اسافل از یسار نکنند زیرا کہ بعد در دو قطر بود بلکہ یا بسوے اسافل از یمین بنفسہ نمایند و آن واجب تر ست
بہر آنکہ میل مادہ بسوے اسافل بود و بعد در قطر واحد ابعد باشد و یا بسوے یسار از علو کنند بہر آنکہ بعد در قطر اقرب باشد و اگر بعد ربعد منکب از منکب
بود بعید ازان باشد و این کمتر بعید مخالف بعید ست پس آنچہ بعد او کمتر ازین قدر باشد آن در مخالف قریب داخل ست و جائز ست استفراغ ازان
چون استفراغ از مخالف قریب تجاوز کند چنانچہ فصد سر او جذب بوضع محاجم بر نقرہ در استفراغ مواد منصبہ بسوے چشم جائز ست و حال و مثل
حال ہر دو جانب سر در قرب نباشد پس ہرگاہ مادہ در یمین راس باشد امالہ بسوے اسافل کنند نہ بسوے یسار راس بہر آنکہ بعد میان یمین راس
و یسار او اندک ست پس جذب بسوے خلاف بعید نباشد بلکہ درین ہنگام در استفراغ از مخالف قریب داخل بود و چون ارادۂ جذب مادہ بسوے
بعید کنند اول تسکین وجع موضعے کہ دران مادہ باشد باید کرد تا مزاحمت او بجذب کم گردد بہر آنکہ وجع جذاب ست پس میان دو جذب مقاومت واقع
شود و چون خلط مجذوب اطاعت جذب نکند تا بعضویکہ ارادۂ جذب بسوے آن باشد برسد در جذب آن سختی نکنند چہ گاہی سختی آنرا حرکت دہد و رقیق
کند و منجذب نشود و سریع المیل بسوے موضع وجع گردد و گاہی جذب مواد بغیر استفراغ آن کفایت کند اگر غرض منع توجہ مواد بسوی عضو سوای
استفراغ آن باشد پس نفس جذب منع توجہ او بسوے عضو کند و اگرچہ آنرا خارج نکنند و ازان بدون استفراغ غرض حاصل شود و درین
صورت بر مثل بستن اعضای مقابل یا بکشیدن شاخہاے بلا شرط یا بنہادن ادویہ محمرہ مثل خردل و سداب و صمغ آن و راسن وقطعار
و غیرہ و بالجملہ آنچہ مولم بود اقتصار کنند بہر آنکہ وجع ثوران حرارت می نماید و حرارت جذاب ست و بدانکہ سہل ترین مواد بہر استفراغ بعد
موادے کہ در معدہ باشد آنست کہ در عروق بود بنا بر سہولت وصول اثر دوا بسوے آن و بہر سہولت خروج مواد ازان بعد ازان آنچہ در
اعضا بود بنا بر احتیاج در ہر دو امر مذکور بسوے مرور در عروق ضیقہ و حاجت بسوے دواے قوی تر ازان و اخراج مواد مفاصل صعب
است بنا بر ہر دو غلظ و تحجر و قلت اتصال افواہ عروق بان معہذلک در استفراغ آن لا بدست با وے از خروج غیر آن بہر آنکہ چون دوا
مواد بعید عاصی را دفع کند مواد مطیع کہ در راہ او واقع ست با وے مندفع گردد و ضرر اندفاع موادے کہ دفع او واجب نبود ظاہر ست و کسیکہ
بدن او اخلاط و رطوبات با استفراغ صناعی اخراج نمایند و بدن او محتاج بتعویض رطوبات باشد واجب ست کہ مبادرت بسوی تناول
اغذیہ بسیار و خام نکند بہر آنکہ طبیعت بنا بر اشتیاق خود بسوے غذا بسبب قلت رطوبات جذب غذاے غیر منہضم نماید چہ غذاے کثیر
برای انہضام محتاج بمدت طویل ست و کذا غذاے خام پس قبل انہضام بسوے عروق منجذب گردد و آن فساد آورد و این حکم در استفراغ
طبعی نیز جاری ست بلکہ اگر چیزے مثل ضعف حاصل از استفراغ یا لذت غذا یا بتکلیف غیر تکثیر غذا واجب کند باید کہ اندک
اندک و بتدریج باشد تا طبیعت دران کما ینبغی تصرف نماید و در بدن نیک منہضم داخل شود و ایمن از ضرر آن گردد و قصد استفراغ خاص ست

برای مجموع اخلاط زائد بالسویہ یعنی بہ نسبتی کہ میان آنہا در بدن ست و استفراغ خاص بخلط غیر خون کہ بعض آن در کمیت زیادہ شود یا در کیفیت فاسد
گردد آن استفراغ غیر فصد ست و ہر استفراغ کہ افراط کنند در اکثر تپ پیدا کند بنا بر کثرت حرکات روح بسبب کثرت رطوبات مندفعہ و احتداد ارواح
بسبب قلت رطوبات و این حمی یوم بود بسبب تعلق آن بروح و بیشتر بسوی دق مؤدی گردد خصوصاً اگر غلطی در علاج آن بمنع غذا واقع شود حتی کہ
آن را جفاف اعضا عارض گردد و کسی را کہ انقطاع استفراغ معتاد مرضی پیدا کند پس معاودت آن استفراغ آنرا شفا دہد در اکثر بنا بر زوال سبب
و در اکثر بہر آن گفتہ شد کہ اگر آن مرض متمکن شود بزوال سبب اول زائل نگردد بلکہ گاہی محتاج بتدبیر زائد شود مثلاً ہر کرا انقطاع چرک گوش و مخاط
بینی سہ حادث کند پس اگر آن ہر دو عود کنند سدہ ازان زائل شود و بدانند کہ بقای بقیہ مادہ کہ احتیاج باستفراغ آن باشد در ضرر کمتر ست از استقصاء در استفراغ
و بلوغ بدان تا آنکہ قوت را ضعیف کند و ہر گاہ قوت ضعیف شود تدارک آن متعذر گردد و گاہے بدق انجامد اگر منع غذا کنند و بقیہ مادہ را
اکثر طبیعت بغیر دواے دیگر تحلیل کند و مادام کہ خلاط از جنسے باشد کہ استفراغ او سزاوار بود و مریض احتمال آن کند پس خوف از افراط در استفراغ
نکنند کہ آن افراط نیست بلکہ گاہی احتیاج افتد بسوی استفراغ تا آنکہ بغشی انجامد چون اخلاط بسیار بود و معذلک متوجہ بسوی بعض مخانق
باشد استفراغ تا غشی کنند حتی کہ راہ مادہ براے اندفاع خالی شود و خلاصی حاصل گردد چنانچہ در تپ سونوخس فصد کنند تا آنکہ بحد غشی رسد
و کسی کہ قوت او غیر قوی بود و مادہ اخلاط او ردی کثیر باشد استفراغ او اندک اندک کنند تا قوت او باستفراغ کثیر دفعۃً ضعیف نگردد و ہمچنین ہر گاہ
مادہ شدید الالتزاق باشد یا شدید الاختلاط بخون باشد در ہر دو صورت اگرچہ قوت قوی باشد ممکن نیست کہ بیک دفعہ استفراغ کنند بہر آنکہ
در صورت اول در اکثر بیک دفعہ خلط منقلع نشود و اگر دوا قوی باشد احتیاج بتکرار استفراغ و اندفاع اندک اندک و انضاج ما بقی ملتزق افتد تا آنکہ
مندفع گردد و در صورت ثانی طبیعت متمسک بدان بود بسبب شدت تمسک آن بخون و لہذا بدوا مستفرغ نگردد پس خلط شدید الاختلاط بسہولت
مندفع نشود و تفریق در استفراغ واجب گردد چنانچہ در عرق النسا و در اوجاع مفاصل مزمنہ و در سرطان بسبب مادہ متلججہ آنہا و در جرب
مزمن و در ملہاے مزمن بسبب شدت اختلاط مادہ آنہا بخون و بدانکہ فرق میان اسہال و قے و فصد در اخراج مادہ اینست کہ اسہال
جذب مواد از فوق میکنند بہر آنکہ رطوبات بثقل طبعی خود از اعالی بسوے جہت جذب مسہل میل می نماید و قلع از تحت میکنند بنا بر غلبہ قوت ادویہ
مسہلہ پس اکثر مواد بنا بر ثقل خود برای انجذاب بسوی اعالی مجیب نمی باشد و آن مناسب براے ہر دو جذب مخالف و موافق ست یعنی بنا بر
جذب مواد بسوے خلاف جہت میل او چنانچہ ہر گاہ مواد در اسافل باشد مناسب جذب مخالف ست و بنا بر جذب مواد بسوے
جہتی کہ مادہ بسوی آن مائل ست چنانچہ ہر گاہ در اعالی باشد مناسب جذب موافق ست و ایضاً بعد استقرار مواد بغیر آنکہ او را میل
بجہتے از ہر دو جہت علو و سفل باشد مناسب ست چنانچہ او برای دفع مواد اوجاع در رگ مزمنہ مناسب بود پس ہر گاہ مواد مستقرہ
از تحت باشد یعنی در اسافل کہ آن مخالف جہت جذب مسہل ست مسہل آنرا جذب کند بلا قلع بسوے خلاف جہت میل او باین طور کہ
مثلاً اگر مادہ در عروق باشد آنرا بسوے جگر مائل سازد پس جذب از تحت باشد بعد ازان بسوے امعا دفع کند و قلع آن نیز کند بدون
جذب بسوے خلاف جہت میل او چنانچہ ہر گاہ در غیر عروق باشد مثل مفصل زانو مثلاً پس جذب از اسافل نباشد مگر مخالف و این بہر جہت
قوت جاذبہ بود و قے جذب و قلع بعکس مسہل کند یعنے جذب از تحت و قلع از فوق نماید و اگرچہ قلع این از فوق اندک بود و حال فصد مختلف
باشد یعنی گاہے از فوق جذب کند و از تحت قلع نماید و گاہے از تحت جذب کند و از فوق قلع نماید بحسب مواضع کہ ازان خون گرفتہ شود
و قلیل ترین مردم از روے حاجت بسوی استفراغ کسے ست کہ جید الغذا جید الہضم باشد بہر آنکہ از فضول غذائی آن شئی معتد بہ باقی نماند
تا محتاج بسوے استفراغ باشد بنا بر قلت رطوبات دران و ایضاً صاحبان بلاد حارہ قلیل الحاجت بسوی استفراغ باشند بسبب کثرت
تحلل در ابدان ایشان اکنون بدانکہ طریق مسہل و حقنہ و قے و فصد و حجامت و زلو بفصول مستقلہ در کتب کلیات مفصل مسطور ست در اینجا
ملاحظہ نمایند و درینجا بندی از طریق تعدیل و تنقیہ اخلاط چہارگانہ کہ در جمیع امراض مادی معمول مولف ست و اکثر بکار می آید بقلم می آید طریق علاج امراض دموی
بہتر تنقیہ فصد یا حجامت یا زلو بکار برند و حجامت قبل از دو سالگی و بعد از شصت سالگی روا نداشتہ اند و در زلو ہمین اعتبار ست لیکن در ہند صبیان را الجید جیل [illegible]

از تولد از سال زومیکنند وجذب زلو از حجامت قوی بود و فصد بعد از دوازده سالگی و نزد بعضی از چهارده سالگی تا آخر عمر جائز است و حجامت در تاریخ
شانزدهم و هفدهم ماه بهتر بود و فصد وقتی که قمر ناقص النور باشد مناسب بود و اگر ضرورت باشد در هر حال و هر وقت فصد و حجامت بکار برند مگر در
روز بحران نکنند و حامله و حائضه و قولنجی و فربه و لاغر بسیار را فصد نکنند و کسی که در فصد غشی کند پیش از فصد قی باید کرد و صفراوی مزاج را پیش
از فصد شربت انار و سیب بلغمی مزاج را گلقند و مربای به مناسب بود و یا حکم فصد بر نهار کنند که ازین تدبیر هم غشی نمیکند و فصد سر و تنقیهٔ خون از مافوق گردن
میکند و باسلیق از ماتحت گردن و هفت اندام از تمام بدن و حبل الذراع حکم سر رو دارد و ابطی حکم باسلیق و اسیلم دست راست علل
جگر را و چپ امراض طحال را نافع بود و باید که بعد از فصد اسیلم دست در آب گرم دارند و فصد عرق النسا جهت دوالی و عرق النسا و نقرس و فصد
صافن از برای ادرار حیض و منافع عرق النسا و از برای امالهٔ ماده باسفل و فصد مابض که در باطن گوز انوست در ادرار حیض و امراض مقعد از
صافن قوی تر بود و فصد چهار رگ برای قلاع و قروح و بثور دهن و فصد رگ زیر زبان که در باطن ذقن است برای خناق و اورام لوزتین کنند
و حجامت تنقیه از نفس عضو میکند و ضرر آن باعضای رئیسه نمیرسد و جوهر روح را کم استفراغ میکند و حجامت بر ساق خلیفه یعنی قائم مقام صافن
بود و حجامت بر نقره یعنی مغاک پس سر خلیفهٔ اکحل ست و حجامت مابین کتفین خلیفهٔ باسلیق ست و حجامت بی شرط برای جذب ماده از جهتی بجهت دیگر
و برای تحلیل ریاح و تسکین درد نیز نافع بود و ادویهٔ معدلهٔ خون که در هر حالت جوش خون و عفونت آن بکار آید مثل کاسنی و کاهو و کشنیز و گل سرخ و آب لیمو و
سکنجبین و شربت عناب و شربت صندل و شربت کدر و مانند آنست هر چه سرد خشک باشد و آنجا که بسبب آمیختن صفرا در خون رقت شود و علامت
صفرا شریک بود و کف زرد بالای خون باشد مسهل صفرا دهند خصوص هلیلهٔ زرد و شربت عناب و آب عدس و آب کاسنی سبز مروق مفید بود و اگر
از آمیختن رطوبت بلغمی خون رقیق گردد و آثار غلبهٔ بلغم نیز باشد و رنگ خون بسفیدی زند مسهل بلغم دهند خصوص هلیلهٔ کابلی و مجففات رطوبت مثل بلنگو
و ریحان و پرسیاوشان و مانند آن هر چه خشک مائل بگرمی باشد مناسب بود و مالیدن بدن و ریاضت انسب و اگر خون غلیظ گردد ملطفات مثل
سکنجبین و آب آلو و آب بادیان و شاهتره دهند پس اگر آثار سودا یافته شود و رنگ خون مائل بسیاهی باشد مسهل سودا دهند و اگر غلظ خون از
آمیختن بلغم غلیظ بود و آثار بلغم نیز یافته شود مسهل بلغم دهند و برای تقطیع بلغم ترشها انسب **طریق علاج امراض صفراوی** بهر تنقیه سه چهار
روز این منضج بار دهند عنب الثعلب گل بنفشه گل سرخ تخم خطمی شاهتره تخم کاسنی نیم کوفته هر یک هفت ماشه گل نیلوفر پنج ماشه عناب آلو بخارا هر یک پنج دانه
شب در آب گرم تر کنند صباح مالیده صاف نموده گلقند یا خمیرهٔ بنفشه دو توله دران مالیده باز صاف نموده بخورند و جائی که تپ شدید باشد احتیاج
منضج نمی شود و در ایام مسهل مغز فلوس هفت توله ترنجبین تمر هندی گلقند هر یک چهار توله شیرهٔ مغز بادام پنج دانه در منضج افزوده تنقیه کنند و این
مسهل بار دست و اگر در روز مسهل تشنگی شود عرق عنب الثعلب عرق کاسنی اندک بنوشند و غذا وقت دو پهر آشجو وقت سه پهر کھچڑی مونگ ملایم
بخورند و مسهل متواتر ندهند بلکه در میان هر دو روز تبرید لعاب بهدانه سه ماشه و شربت بنفشه دو توله اسپغول شش ماشه پاشیده دهند و اگر این
مسهل قی شود باز همان وقت مغز فلوس گلقند ترنجبین تمر هندی در عرقیات مالیده صاف نموده شیرهٔ مغز بادام بالای آن ریخته بخورند و اگر مسهل
عمل نکند از عرقیات نیم گرم و شیافات اعانت کنند و یا شربت ورد مکرر چار توله در آب سرد آمیخته بنوشانند و از ترنجبین دو نیم درم
صابون خطمی نمک طعام از هر یک پنج درم شکر سرخ دو نیم درم بدستور متعارف شیاف ساخته بر دارند و بروز خوردن این مسهل خواب نشاید کرد
و کسی را که در مسهل عادت قی نباشد پیش از مسهل بدو روز قی کنند تا معده پاک شود و در روز مسهل اول اندکے مقویات معده مانند شربت
انار تناول کنند و ادویهٔ معدل صفرا مثل لعاب اسپغول و بهدانه و شیرهٔ تخم خرفه و شیرهٔ تخم کاسنی و شیرهٔ تخم خیارین ست و هر چه بارد رطب
باشد و نقوع کشنیز با نبات نافع و صندل سفید بگلاب سوده مسکن حرارت شدید است و آب کاسنی سبز مروق با نبات یا ترشی آمیخته اثر تمام دارد
و در تصفیهٔ خون نیز بیعدیل خصوصاً چون دران از خرفه و خیارین و تخم کاهو شیره کشند و کافور بقدر دو حبه حرارت عظیم بنشانند و حموضات تمامه
معدل صفرا است و از ادویهٔ مرکبه قرص طباشیر و کافور و شربت آلو و بنفشه و نیلوفر وغیره است **طریق علاج امراض بلغمی** بهر تنقیه
این منضج گرم بیخ کاسنی بیخ بادیان بیخ کرفس بیخ اذخر بادیان هر واحد نیم کوفته پرسیاوشان هر یک هفت ماشه اصل السوس

مقشر نیکوفته پنج ماشه مویز منقی نه دانه انجیر زرد پنج عدد اسطوخودوس هفت ماشه شب در آب ترکنند وصباح جوشانیده صاف نموده گلقند عسلی چهار توله دران
مالیده باز صاف کرده بدهند تا هفت روز وبعده تربد سفید مجوف خراشیده پنج ماشه غاریقون دو ماشه سنای مکی یک توله در منضج افزوده مغز فلوس هفت
توله شکر سرخ چهار توله مع گلقند مالیده صاف نموده روغن بید انجیر یک توله داخل کرده تنقیه کنند واین مسهل گرم ست وآب عرق بادیان نیم گرم بدهند و
اگر مسهل عمل نکند مصطگی رومی سه ماشه سائیده شکر سفید مساوی آمیخته همراه عرق مذکور یا آب نیمگرم بخورانند وغذا روز مسهل وقت دوپهر آبخنی
گوشت ووقت سه پهر کھچڑی موٹھ بدهند وروز دوم مسهل گلقند دو توله در عرق بادیان شش هفت توله مالیده صاف نموده تخم ریحان چهار ماشه اضافه
نموده بنوشانند واگر دادن حب ایارج منظور باشد بعد از دو مسهل باز دو سه روز نضج ماده بمنضج گرم نموده یک توله حب مذکور بروغن بادام یا بروغن گاو چرب
کرده بورق نقره پیچیده چهار گھڑی شب باقی مانده همراه آب گرم فرو برند وبران خواب کنند ووقت صبح منضج گرم که دران اجزای مسهل گرم سوای
مغز فلوس وروغن بیدانجیر باشد بنوشند وبجای آب وغذا آنچه در روز مسهل مذکور میدهند بدهند وروز دوم بدستور گلقند وعرق بادیان وتخم ریحان بخورند و
باز بدستور حب دهند وبعد سه مسهل حب یک مسهل گرم مع مغز فلوس وروغن بیدانجیر بدهند وبعد از مسهل پیش از انکه در عمل شروع کند خواب کردن معین
عمل ست بشرطیکه مسهل قوی بود والا مبطل یا مضعف عمل بود وبعد از شروع در عمل هرگز خواب نشاید کرد خواه مسهل قوی بود خواه ضعیف وادویه
معدله بلغم مثل بادیان انیسون اصل السوس برنجاسف مویز منقی قاقله زیره دارچینی سنبل الطیب ست ومانند آن هرچه گرم وخشک باشد و
تخم کشوث در اخراج بلغم عفن که اندر عروق باشد مخصوص ست وهرگاه بلغم عفونت پذیرد ویا تپ باشد دوای بسیار حار ندهند وادویه صفرا حسب
حاجت بادویه بلغم آمیزند واز ادویه مرکبه معدله بلغم معجون فلاسفه ومعجون سیر ودواء المسک حار وجوارش جالینوس ست بشرطیکه تپ نباشد واگر تپ
بود قرص گل وقرص غافث با سکنجبین بزوری معتدل وحار وگلقند وشربت بزوری معتدل وحار دهند واز منضج ومسهل گرم نیز ادویه شدید الحرارت
موقوف نمایند ومثل بنفشه وخطمی وشکاعی وبادآورد افزایند وبجای روغن بیدانجیر شیره مغز بادام یا روغن آن داخل کنند **طریق علاج امراض
سوداوی** بهر تنقیه اول این منضج سوداوی دهند سپستان یازده دانه عناب پنج دانه گاوزبان بادرنجبویه اصل السوس هریک چهار ماشه پرسیاوشان
پنج ماشه بادیان شاهتره اسطوخودوس هریک هفت ماشه جوشانیده بدستور گلقند یا ترنجبین دو توله داخل کرده بنوشانند ودر سودا که از احتراق
خلطی حادث شود وبعضی از علامات آن خلط که از احتراق آن سودا حادث شده نیز باشد پس در منضج ومسهل آن ادویه مخصوصه آن خلط نیز باید آمیخت
مثلا در سودای دموی وصفراوی ادویه دموی یا ادویه منضجه صفرا افزایند واگر حدت وحرارت احتراق زیاده باشد نضج ماده صرف از منضج صفرا نمایند
پس هرگاه نبض عریض وملایم شود وقاروره کدر وغلیظ گردد ورنگ آن از سفیدی بسیاهی زند قصب الذریره اسطوخودوس بسفایج فستقی
هریک هفت ماشه افسنتین هلیلجات ثلثه از هریک شش ماشه سنای مکی افتیمون در پارچه جدا بسته هریک نه ماشه غاریقون دو ماشه در
مسهل بار دو زیاده نموده تنقیه کنند ودر سودای صفراوی تبرید وتسکین زیاده باید نمود واگر بعد دو مسهل تنقیه بحب افتیمون بطریق حب ایارج
کنند انسب بود ودر امراض سوداوی فیمابین هر مسهل استعمال منضجات مناسب ودر سودای سوداوی وبلغمی آلو بخارا پنج دانه گل گاوزبان
پنج ماشه گل سرخ تخم کاسنی نیم کوفته تخم خطمی بیخ کاسنی بیخ بادیان هریک هفت ماشه مویز منقی نه دانه انجیر زرد پنج عدد در منضج سودا افزوده
نضج دهند پس هرگاه ماده نضج یابد روز مسهل بسفایج فستقی افتیمون در پارچه کتان بسته قصب الذریره هلیلجات غاریقون تربد موصوف برگ سنا
مغز فلوس روغن بادام یا شیره مغز بادام اضافه کرده مسهل دهند وچون ماده غلیظ محتاج منضج زیاده می باشد باید که در اثنای مسهلات منضجات دهند وبعده اگر
تنقیه بحب افتیمون کنند اولی بود ومیان مسهلات تبرید از آمله مربی ولعاب گاوزبان وشربت انار وتخم ریحان دهند وبعد مسهلات استعمال ماء الجبن
نیز در امراض سوداوی معمول ست وبدانند که مقتضیات هر خلط در علاجات امراض جزئیه مسطور گردد ووقت قی کردن شکم وچشم را ببندند
وبعد از قی مضمضه بآب گرم کنند ودهن وروی را بآب سرد بشویند ودر حار مزاج بهر تقویت معده سکنجبین با گلاب دهند ودر بارد مزاج اندکی
مصطگی سوده در گلقند آمیخته بخورانند وترکیب حقنه مسهله بعینه ترکیب مطبوخ مسهل ست در امراض گرم از مسهل بارد ودر امراض سرد از مسهل گرم حقنه
کنند مگر هلیلجات را در حقنه داخل نکنند ومقدار آب دوا از زیاده از ثلث رطل نباشد ودر غلظت ورقت معتدل باشد وهنگام اعتدال نیمگرم استعمال

کنند و بدو سه مرتبه تعجیل آرند و سر ابو به راچرب کنند و پیش از حقنهٔ مسهله باب نیمگرم و روغنهاے مناسبه حقنه نمایند و یا از آب و نمک فقط اکتفا
علاج امراض ترکیب و تفرق اتصال در معالجات امراض جزئیه مذکور خواهد شد و کذا علاج کلی و جزئی اورام در بحث اورام و بثور مسطور گردد و مسیحی
گوید که اصناف امراض بسیار ست و هر واحد را ازان معالجه بضد آن کرده شود مثلاً معالجهٔ امراض مزاجی باشیائی کنند که مزاج آنها مضاد
بمزاجات امراض بود مثل بارد بحار و حار ببارد و رطب بیابس و یابس برطب و همچنین در کیفیات مرکبه و معالجهٔ امراض اعضاے آلیه
یعنے امراض ترکیب باضداد هیأت آن نمایند مثلاً علاج زیادت بنقص و نقصان بزیادت و خشونت بملاست و ملاست بخشونت و معالجهٔ
تفرق اتصال نیز بضد کنند و آن جمع کردن ست آنرا که متفرق شده و حفظ آنچه جمع کرده تا آنکه متصل شود و ایضاً حفظ از آنچه در متفرق از شئ غریب
افتد ورنه متصل نخواهد شد و حفظ مزاج آن عضو بر طبیعت او و الا متصل نخواهد شد

امراض راس یعنے بیماریهای سر

بدانکه مراد از سر در کتب طبیه سر مصطلح عند الاطباست و آن مافوق عینین ست نه از سر عند عرف عام که آن عبارت از ما فوق گردن ست و شیخ الرئیس
میفرماید که غرض ما در ینجا از سر دماغ و حجب اوست لهذا متعرض به بیان امراض مختص به بعض اجزاے سر مثل کسر عظم و امراض شعر و بثور و قروح
عارض جلد سر و غیر آن در ینجا نشده و اجزای راس مصطلح شعر و جلد و غشای سمحاق و استخوان قحف و هر دو استخوان حجری و استخوان پیشانی و استخوان
مؤخر سر و غشاے رقیق و مخ یعنے جوهر دماغ و اورده و شرائین و ارواح و بطون ثلثه و شبکه و دوده و غدهٔ صنوبری و برکه و معصره و قمع و استخوان
قاعدهٔ دماغ و غیر آنست و اعصاب و نخاع مثل فروع ست و جمله امراض راس و اعصاب شصت و شش ست یعنی صداع و بیضه و شقیقه
و عصابه و حس و ثقل و دوار راس و سرسام و عطاش و اورام خارج راس و اجتماع الماء فی الراس و سبات سهری و سبات و سهر و نسیان و اختلاط ذهن
و هذیان و رعونت و حمق و مالیخولیا و جنون و عشق و سدر و دوار و فتح و کابوس و صرع و سکته و جمود و استرخا و فالج و لقوه و تشنج و کزاز
و تمدد و رعشه و ارتعاد و خدر و اختلاج و جالینوس تقسیم این امراض بر پنج گونه کرده اول امراضی که بسبب ورم و تفرق اتصال در حجاب یا در نفس
دماغ یا در هر دو افتد مثل قرانیطس و لیثرغس و سبات سهری دوم امراضی که بسبب اجتماع اخلاط ردیهٔ سوداویه یا بخارات ردی در دماغ باشد
همچون مالیخولیا و ماینا و قطرب و نسیان و بلاهت و سبات سوم امراضیکه بسبب اجتماع اخلاط ردیه بلغمیه در تجاویف دماغ بود مانند کابوس
و صرع و سکته چهارم امراضی که بسبب آن اجتماع رطوبات فضلیه در آلات حس و حرکت یعنے اعصاب باشد چون فالج و لقوه و تشنج و کزاز و رعشه و خدر
و اختلاج پنجم اصناف صداع که آن از جمیع اسباب مذکوره و غیر آن حادث میشود و بوعلی سینا تقسیم امراض در ینجا بدو نوع ساخته نوع اول امراض
راس و دماغ و آنرا بچهار قسم بیان نموده یکے اوجاع راس و آن شش مرض ست یعنے از صداع تا ثقل راس که مذکور شد دوم اورام راس و تفرق
اتصال آن و آن پنج مرض ست یعنی از سرسام تا سبات سهری سوم امراضیکه اکثر مضرت آنها در افعال حس و سیاست باشد و آن هشت مرض ست
یعنی از سبات تا عشق چهارم امراضیکه آفات آنها در افعال حرکت قوی بود و آن هفت مرض ست یعنی از سدر تا جمود نوع دوم امراض عصب
و آن ده مرض ست یعنی از استرخا تا اختلاج و جمله امراض مذکوره درین کتاب حسب ترتیب و تقسیم شیخ مسطور گردد

قول کلی در امراض سر

از قانون و شروح آن مستفاد میشود که دماغ را عارض میشود کل امراض معدوده یکی ازان انواع سوء مزاجات ساذج مفرد و مرکب هشت گانه و مادی مفرد
و مرکب ست و مادی یا غیر ذات قوام بود مثل بخار و ریح و یا ذات قوام باشد مانند اخلاط اربعه و مائیت و ماده یا مورم بود و یا بے ورم باشد نسبت بسائر اعضا
امراض سوء مزاج امراض رطوبی یعنی رطب مائی در دماغ بیشتر افتد چه در هر دماغ بلکه در هر عضو در ابتدای خلقت رطوبت فضلیه محتاج تنقیه در رحم یا بعد
میباشد پس اگر پاک نشود کار دشوار گردد و در اکثر امراض ازان رطوبت صبیان را صرع قتال حادث شود و کل انواع سوء مزاج یا در جرم دماغ و یا در
عروق و یا در حجب آن سانح افتد دوم امراض ترکیب یا در مقدار مثل آنکه سر کوچک یا بزرگ از قدر واجب بود و یا در شکل مانند آنکه شکل

او از مجرای طبیعی متغیر باشد چنانچه مسقط و مربع وغیر آن و ازین آفت در افعال دماغی افتد و یا مجاری و اوعیهٔ او منسد یا تنگ تر یا فراخ تر باشد و سده یا در بطن مقدم یا در بطن مؤخر یا در دو بطن یا در هر سه بطن افتد و ناقص بود یا کامل و یا سده در اوردہ یا در شرایین یا در منابت اعصاب آن افتد و یا رباطات حجب دماغ منخلع گردد و یا افتراق در جرم دماغ واقع شود سوم امراض تفرق اتصال بجهت انحلال فرد در نفس دماغ یا در شرایین و اورده یا حجب او یا در قحف چهارم مرض مرکب یعنی اورام در نفس جوهر دماغ یا در غشاء رقیق یا ثخین یا شبکه یا غشای خارج او و کل اورام از مادهٔ یکے از اخلاط حاره یا بارد واقعست اما ورمیکه از ماده بارد عفن بود شامل اورام حار باشد و مادهٔ بارد ساکن یعنی غیر عفن اورامی که آنرا بارد گویند پیدا کنند الحاصل همه امراض دماغ یا راجع بامراض مذکوره باشد گویا که از اقسام او بود و یا عارض ازین امراض باشد مثل قرحه عارض از تفرق اتصال و مثل امراض مرکبه ازین امراض مفرده هنگام حدوث اورام و امراض دماغ یا خاص بود یا به مشارکت وگاهی در امراض مشارکی دماغ کار بزرگ گردد حتی که امراض خاص قتاله شود چه بیشتر چنان باشد که در امراض ذات الجنب وخناق بسوے دماغ مواد خناقی قتال مندفع شود و بسا ست که سکتهٔ قاتل بسبب اذیتی در عضو مشارک آنرا بهم رسد

ذکر دلائل بر معرفت احوال دماغ

اموریکه از ان احوال دماغ شناخته میشود یازده قسم ست یکی افعال حسیه دوم افعال سیاسیه که این هر دو از آثار دماغ اعنی تفکر و تذکر و تصور و قوت وهم ست و احلام سوم افعال حرکیه که آن از افعال قوت محرکهٔ اعضا بتوسط عضل ست و حال خواب و بیداری چهارم افعال طبیعیه از کیفیت فضول مستفرغ از دماغ در قوام و لون او و طعم اعنی حرافت و ملوحت و مرارت و تفاهت او و کمیت آن در کثرت و قلت او و یا احتباس آن مطلقاً و حال عروض قروح و بثور و اورام بر جلد سر و حال شعر از کمیت و کیفیت و لون او و غیر آن پنجم موافقت اهویه و اطعمه و انحای تدابیر و مخالفت و اضرار آنها بدماغ ششم مقدار راس از عظم و صغر آن هفتم شکل راس از جودت و رداءت آن هشتم ثقل راس و خفت آن و ملمس او و اوجاع آن نهم احوال اعضائیکه مثل فروع ست مر دماغ را مانند چشم و زبان و چهره و دندان و لهات و لوزتین و گردن و اعصاب دهم حال قوی و افعال اعضاء عصبانی مشارک دماغ مثل معده و رحم و مثانه یازدهم حال عضو یکه دماغ بمشارکت آن متالم میگردد و آن عضو کدام ست و از ان آفت بسوی دماغ چگونه متادی میشود و بدانکه ازین استدلالات گاه بر آفتی که آن حاضر است از احوال و بر آفتے که هنوز حاضر نگشته و در زمانهٔ مستقبل خواهد بود استدلال کرده میشود مثل آنکه از طول حزن و وجوم یعنی غضب شدید و سکوت از کلام از شدت غیظ بر مالیخولیا مشرف و قطرب واقع عنقریب و از غضب بیوجه بر حدوث صرع یا مالیخولیاے حار یا مانیا و از ضحک بی سبب بر حمق و رعونت استدلال کرده میشود و گاه بر امر ماضی مثل استدلالات از اورام و قروح عارض جلد راس بر بودن مواد و ران و اندفاع آن استدلال میکنند اکنون کیفیت استدلال ازین دلائل مذکوره بر احوال دماغ و تفصیل این وجوه معدوده مسطور میگردد لیکن پیش از ان استدلال کلی از افعال دماغ بقلم می آید و بعد ازین تفصیل اقسام مزبوره ذکر یابد

استدلال کلی از افعال دماغ

اما دلالت ماخوذ از جنس افعال حسیه یا حرکیه اینست که افعال وقتی که سلیم باشند در ظاهر اعانت میکنند در دلالت بر سلامت دماغ و اگر افعال مئوف باشند دلالت می نمایند بر آفت آن و آفات افعال سه است که آن ضعف و تغیر و تشویش ست پس بطلان و قول کلی در استدلال از افعال اینست که نقصان و بطلان آنها اگر بسبب امور مزاجیه و سدهٔ مانعهٔ نفوذ روح بود بسبب برودت و غلظت روح از رطوبت و سده می باشد و از حرارت نمی باشد مگر هنگامے که عظیم شود و بحدے رسد که قوت ساقط گردد و اما تشویش و آنچه مناسب آنست گاه از حرارت وگاه از یبوست می باشد

استدلال از افعال نفسانیهٔ حسیه

گاه درین افعال آفت از قبیل بطلان یا ضعف یا تشویش داخل میشود مثال این در حواس ابتدا ببصر کرده میشود پس در بصر داخل شود آفت باین طور که یا باطل گردد و یا ضعیف و یا مشوش و متغیر گردد بر ان فعل او از مجرای طبیعی آن که تخیل نماید چیزے را که در خارج موجود نباشد مثلاً خیالات و الوان اشیا

شعله و دخان و یا تخیل کند شئی موجود فی الخارج را بر خلاف آنکه در خارج ست مانند آنکه تخیل کند چیزے راست را کج یا بالعکس و مضلع را مستدیر و بالعکس و یا یکی را دو و غیر اینها پس این آفات اگر مختص بچشم نباشد استدلال کرده میشود از آنها بر آفت دماغ و فرق در خیالات مختص بچشم و در کائن بسبب امرے در دماغ آنست که با این در غالب امر آفت دیگر مثل دوی و طنین باشد و گاهی با این سرگران بود و گاه دلالت مینماید خیالات بالوان خود بر مواد غالب بر دماغ مانند خیال سرخ بر غلبهٔ خون بر دماغ و زرد بر غلبهٔ صفرا و سفید بر غلبهٔ بلغم و سیاه بر غلبهٔ سودا بران دلالت کند و اگر قائلی گوید که خیالات سفید چگونه دلالت میکند بر بلغم غالب که آن بارد است و حال آنکه شما نسبت کرده اید تشویش را بر حرارت گوئیم که قول ما که تشویش بسبب حرارت است ای حرارت غریبه میباشد آن بحسب مزاج ست نه بحسب اعراض مواد بقوت صحیح کامل الحرارت غریزیه پس قول ما که تشویش افعال بسبب حرارت ست معنی این آنست که تشویش اگر بسبب امر مزاجی مرضی باشد که این بسبب سوء مزاج حار میباشد حاصل آنکه تشویش مذکور را اعتبار کرده میشود بحسب مزاج که آن بسبب حرارت غریبه است و اعتبار کرده نمیشود بنحویکه عارض شود ماده بسبب توتی که آن صحیح کامل در حرارت غریزی خود است و خیال گاهی بسبب حیلولة مواد بر روح باصره میباشد پس ظهور لونش بسبب باصرهٔ قوی الحس باشد و این دلالت بمزاج نیست بلکه از جنس ضعف بصر و قوت آنست چنانچه در مبحث خیالات عنقریب بیاید که آن گاهی بسبب ذکای حس میباشد و **اما** در سمع مانند آنکه ضعیف گردد و نشنود مگر از قریب آواز بلند و یا مشوش گردد که بشنود چیزیرا که در خارج اصلا موجود نباشد یا موجود باشد لیکن از ان آواز بر غیر هیئت مسموعه از ان در عادت بشنود مثل دوی و طنین شبیه بآواز آب یا بزدن مطرقه ها یا بآواز طبلها یا بصدای برگهای درخت هنگام وزیدن باد بر آنها و یا آواز وزیدن بادها یا غیر اینها پس بدین استدلال کرده میشود یا بر مزاج یا بس حاضر در ناحیهٔ وسط دماغ و یا بر ریاح و ابخرهٔ محتبسه در انجا یا صاعده بسوے آن و غیر اینها از انچه دلالت بران نماید و یا باطل گردد بالکلیه و ضعف و بطلان هر دو بسبب کثرت برودت میباشد و انچه شنیده شود که گویا شنیده میشود از دور بسبب رطوبت بود **و اما** در شم پس آنکه معدوم گردد بالکل یا ضعیف و یا مشوش و ادراک نماید بوهائی بد راکه در خارج موجود نباشد پس دلالت می نماید در اکثر امر بر خلط محتبس در مقدم دماغ و تعفن او و گاهی تشویش فعل او بسبب حرارت میباشد اگر چیزے از جراحت یا قرحه منتنه یا غیر منتنه خاص بخیشوم نباشد و ضعف شامه بسبب برودت میباشد **و اما** ذوق و لمس همچنان باشد یعنی ضعف این هر دو و تشویش فعل اینها از حدوث خلط در دماغ بود و این در بعضے احیان باشد مگر آنکه تغیر این هر دو از مجرای طبیعی در اکثر بسبب بُعد آلات اینها از دماغ به نسبت بصر و سمع و شم دلالت میکند بر فساد خاص در آلت این هر دو و در اقل بر مشارکت از دماغ خصوصاً هنگامی که عام باشد مانند خدر جمیع بدن چه بعید ست که این از اسباب مختصه با عصاب بی مداخلت شرکت دماغ بود و گاه مشترک میگردد حواس را در نوعی از ضعف یا قوت که دلالت می نماید بر حالت در دماغ بطریق دوام و این کدورت و صفاست و هر ضعف کدورت نیست یعنی شئی واحد نیستند بلکه کدورت نوعی از ضعف ست زیراکه گاه میباشد ضعف با صفا مانند آنکه گاهی انسان چیز نزدیک و قلیل الشعاع را نیک صاف می بیند و اشیاے کوچک را نیز و چون بعید گردد یا شعاع آن بسیار شود عاجز می آید از ادراک آن بجهت آنکه کدورت و صفا گاه باهم یک دیگر در حالت ضعف میباشد و صفا لامحاله با قوت میباشد لیکن کدورت بر مادهٔ رطب و صفا بر یبوست دلالت می نماید و گاهی این کدورت دفعةً استحکام می یابد و از ان سدد حادث میگردد و این دلالت میکند بر وجود مادهٔ بخاریه در عروق دماغ و شبکه و حکم در استدلال ازین آفات برین نحوست که انچه از قبیل تشویش ست در اکثر امر تابع حرارت و یبوست میباشد و انچه از قبیل نقصان و بطلان ست در اکثر تابع برودت میباشد مگر آنکه باشدت ظهور فساد و سقوط قوت باشد که درین صورت گاه از حرارت می باشد و لیکن حرارت ملایم قوت ست نسبت بسوی برودت مادام که استفراغ مزاج و افساد آن عظیم نگردد و مورث نقصان در قوت نشود پس واجب ست که درین هنگام انحصار برین دلیل نکنند بلکه استدلال بدلائل دیگر مذکور برائے هر نوع مزاج از مزاج حار و بارد نیز نمایند و بطلان گاه دلالت می نماید تا کد اسباب نقصان اگر سببش آفت دماغی باشد و بسبب آفات در آلات آن از فساد و انقطاع و سده نباشد و بالجمله زوال از حالت صلاح آن یا بسبب اذیت ست یا بسببے در نفس عضو حساس چنانچه گاه عارض میشود خدر بعضوے بسبب برودت مزاج او و بدان حس بالکلیه زائل و باطل میگردد و از اعصاب حساسه بعضی شدید القرب از دماغ اند و کم ست اینکه نباشد آفت دران بطریق اشتراک مانند آله سمع و شم و اکثر آفات آن عضو شدید القرب که بتنقیه و تعدیل مزاج آن عضو زائل نگردد آن از دماغ باشد و ازین جهت سائر حواس چون از محسوسات خود متاذی گردند مثل حس بصر

اکثر آنرا اضو قوی ضرر رساند دلالت مینماید بر آنکه در آنها آفت از حرارت یا یبوست و بجد سقوط قوت نرسیده

استدلال از افعال سیاسیه

و احلام از جملهٔ سیاسیه است قوت فهم و حدت دلالت می نماید بر قوت مزاج دماغ بتمامه و ضعف آن هر دو دال بر آفت اندر آنست تا آنکه ظاهر گردد که کدام یک از افعال دیگر اختلال یافته پس بعضے از انها فساد قوت خیال و تصور و آفت آنست و این قوت اگر قوی ست اعانت نماید در دلالت بر صحت مقدم دماغ و این قوت قوی بود اگر انسان قادر باشد بر جودت حفظ صور محسوسات مثل اشکال و نقوش و خلق و مذوقات و اصوات و نغمات و غیر انها زیرا که بعض مردم را درین باب قوت تامه بود بحدیکه فاضلی از مهندسین نظر کند در شکل محظوط یک نظر و بدان مرتسم گردد در نفس آن صورت و حروف او و حکم نماید دران مسئلهٔ تمامه و مستغنی باشد از معاودت نظر بسوی آن شکل و همچنین ست حال قوی بقیاس بسوی نغمات و حال قوی بقیاس سوی مذوقات و غیر انها و باین باب متعلق ست جودت معرفت نبض بهر آنکه او محتاج ست بسوی خیال قوی که مرتسم گردد در نفس قوی ملموسات و چون درین قوت آفتے عارض گردد یا بطلان فعل پس درین صورت باقی نمی ماند در خیال صورت محسوس بعد زوال آن از نسبتی که میباشد میان آن و میان قوت حساسه حتی که احساس می نماید بدان و یا ضعف و یا نقصان و یا تغیر از مجرای طبیعی باین نوع که تخیل نماید چیزیرا که در خارج موجود نیست پس ضعف او و تغیر او و بطلان فعل او در اکثر دلالت مینماید بر افراط برودت یا یبوست در مقدم دماغ و یا رطوبت دران و برودت سبب بالذات ست و رطوبت و یبوست هر دو سبب بالعرض بجهت آنکه این هر دو جالب برودت اند و تغیر فعل آن و تشویش آن بر زیادتی حرارت دلالت میکنند و این همه امور اکثریست نه کلی و بنابر آنکه در قوائے حساسه گفته شد گاہے این مرض مردم صحیح العقل را عارض میگردد بحدیکه معرفت ایشان با فعال جمیل و قبیح تام و کلام ایشان با مردم صحیح میباشد لیکن تخیل مے نمایند قومی را حاضر نزد خود که آن در خارج وجود ندارند و تخیل می کنند صداهاے طبل را و غیر انها چنانچه جالینوس حکایت کرده که این مرض و قلس طبیب را عارض گردید و بعضے از انها فساد قوت تفکر و تخیل ست یا بطلان فعل اینها و این را ذهاب عقل می نامند و یا ضعف فعل آنها و این را حمق گویند و مبدا آن هر دو برودت وسط دماغ و یا یبوست و یا رطوبت آنست و این اکثرے ست چنانچه در بطلان فعل خیال و ضعف آن گفته شد که بودن آن از برودت اکثری ست و رطوبت و یبوست سبب بالعرض اند و یا تغیر و تشویش آنها بحدیکه فکر او میباشد در چیزے که حاصلی ندارد و صواب می پندارد چیزے را که فی الحقیقت صواب نیست و این را اختلاط عقل می نامند و این دلالت می نماید یا بر ورم و یا بر غلبهٔ مادهٔ صفراویه حارهٔ یا بسته غیر متورمه و این جنون سبعی ست و اختلاط عقل او با شرارت و اذیت می باشد و یا بر مادهٔ سوداویه و آنرا مالیخولیا می نامند و اختلاط او با سوء ظن و با فکر بے حاصل بود و میل از ین اخلاق مذکوره بسوے جبن دلالت قوی بر برودت می نماید و میل از انها بسوے جرأت و غضب دال تر بر حرارت میباشد و گاهی این بسبب مشارکت عضو دیگری می باشد و این همه بدلائل جزئیه که بعد ازین خواهد آمد شناخته میشود و بالجمله چون حرکت نمایند افکار حرکات بسیار و مشوش و متفنن گردند در انجا حرارت خواهد بود و گاہے تشویش فکر در امراضے که ماده آنها بارده است نیز میباشد چون خالی از حرارت نبود بسبب عفونت و تورم مثل اختلاط عقل حادث در لیثرغس و بعضے از انها آفت در قوت ذکر ست یا آنکه ضعیف گردد و یا باطل چنانچه جالینوس حکایت نموده که وبائے در ناحیهٔ حبش بهم رسید بسبب قتال عظیم که در انجا واقع شد و سکنهٔ آنرا بسبب مردهاے متعفن بسیار که بعد جنگ باقی مانده بودند وبائے شدید عارض شد و این وبا در بلاد یونان رسید و اهل آنرا بسبب آن نسیانی واقع شد که ایشان نام خود و پدر خود را فراموش کردند و اکثر آنست که ضعف در ذکر بسبب فساد در موخر دماغ از برودت یا رطوبت یا یبوست عارض می گردد و یا آنکه مشوش گردد و انسان بیاد آورد چیزے را که بیشتر بیاد خود نگاه نداشته بود و این دلالت میکند بر سوء مزاج حار با ماده یا بے ماده و دلالت آن بر ماده یا بسم اولی است و هو احد از ینها هنگامی ست که سوء مزاج مفرط نگردد و قوت ساقط نشود و قول مجمل درین آنست که بطلان این افعال گاه بسبب غلبهٔ برودت یا بر جرم دماغ می باشد باینکه استیلا یابد بر جرم او و یا بر تجاویف او و گاه برودت با رطوبت می باشد و گاه جلب یبوست می کند و هم چنین ضعف آن افعال و اما تغیر آن بسبب ورم یا سوء مزاج صفراوی یا سوداوی یا حرارت مجرد از ماده بود

واستدلال از احوال احلام از آن جمله است که لائق ست که مضاف کرده شود بسوی این موضع و بیان آن نموده شود پس کثرت دیدن اشیای زرد حاد دلالت بر غلبهٔ صفرا میکند و همچنین رویت اشیای دیگر مناسب مزاج و احتیاج بشمار آن نیست و احلام مشوشه دلالت بر حرارت و یبوست می نماید و بعضا منذر بامراض حادهٔ دماغیه است و همچنین احلام مفزعهٔ مخوفه که یاد نماند و فراموش کند در اکثر بر برودت و رطوبت دلالت میکند

استدلال از افعال حرکیه

وانچه شبیه بآنهاست از خواب و بیداری اما دلائل ماخوذ از جنس افعال حرکیه یعنی متعلق بحرکات پس بطلان و ضعف آنها دلالت می نمایند بر غلبهٔ رطوبت فضلیه رقیقه کثیره در آلات آنها و در هر عضوی که باشد بر آفت در دماغ دال بود مگر آنکه اخص بآن چیزے ست که عام در جمیع بدن باشد مانند سکته و یا در یک شق مثل فالج و لقوهٔ استرخائے و بسا ست که بطلان و ضعف از حرارت دماغ یا یبوست در نفس آن یا حرارت در چیزے از اعصاب ناشئه از ان یا یبوست آنها عارض مے گردد لیکن این بعد امراض کثیره می باشد و بتدریج اندک اندک و بطول زمان وانچه در عضو واحد ست مانند استرخا و امثال آن پس گاہے آن بسبب امراض خاصه بآن عضو می باشد و گاه از اندفاع فضول از دماغ بسوے آن و اما تغیر آن اگر دفعةً باشد نیز دلالت بر رطوبت مادی کند و اگر اندک اندک افتد بر یبوست ساذجی در آلات آن سواے دماغ وانچه مختص بدماغ ست مانند تغیر حرکات مصروع بود بسبب صرع که آن تشنجے عام ست و صرع نمی باشد مگر از رطوبت یعنی از ماده مع آنکه دفعةً حادث میشود و یا بمشارکت عضو دیگر و دلالت می نماید بر سدهٔ غیر کامله و مانند رعشهٔ سر پس جمیع این امراض دلالت می نمایند بر غلبهٔ مادهٔ غلیظه بران جانب از دماغ یعنی جانب مؤخر از ان و یا بر ضعف و یا بر یبوست آن اگر حدوث آن بعد امراض سابق بران و اندک اندک باشد و اما انچه از رعشه در اعضاے دورتر از دماغ باشد پس قول در ان همانست که مکرر مذکور شد یعنی این آفات گاه از اسباب مخصه بعضو میباشد و این همه حرکات خارج از مجراے طبیعی اند و ایضا اگر انسان نشیط و چابک در حرکات باشد پس مزاج دماغ او در اصل خلقت حار یابس باشد و اگر مائل بکسالت و سستی بود مزاج او بارد یا رطب باشد و اگر بادی مرضی باشد و حرکات او بسوے قلق و اضطراب باشد آن حار بود و اگر بآرام و سکون مائل بود و قوت او بسیار سقوط نیافته آن دال بر برودت ست و از انچه مناسب این باب ست استدلال از حال نوم و یقظه است بدانکه خواب دائم تابع سوء مزاج رطب مرخی یا بارد مجمد حرکت قواے حسیه است یا بسبب شدت تحلل روح نفسانی بنا بر افراط حرکت و یا بسبب اندفاع قوی بسوے باطن براے هضم ماده و اندفاع روح نفسانی بالاتباع بآن چنانچه بعد از طعام می باشد پس هرگاه که خواب بر مجراے طبیعی نباشد و تابع تعب و حرکت نبود سبب آن رطوبت و یا جمود است و اگر اسباب مجمده واقع نشود و دلائل بر افراط برودت دلالت نکند سبب آن رطوبت ست لیکن هر رطوبتے موجب خواب نبود زیرا که مشائخ باوجود رطوبت مزاج بیداری ایشان لامحاله طول میکند و جالینوس گمان میکند که سببش از کیفیت رطوبات بورقیه ایشان ست که آن بسبب ایذای دماغ بیخوابی آرد الا آنکه یبوست بر حال باعث بیداری ست

دلائل ماخوذ از افعال طبیعیه

از انچه مستفرغ میگردد و از شعر که میروید و از اورام و قروح که در جلد سر و گردن و حوالی آن ظاهر میشود اما دلائل ماخوذ از جنس افعال طبیعیه پس این افعال ظاهر میگردند از مثل فضول یا بطریق استفاض و اندفاع آن یا در کیفیت و کمیت آن یا با متناع آن اما استفاض فضول دماغی یا از حنک میباشد یا از بینی یا از گوش و یا بچیزی که ظاهر میگردد بر سر از قروح و بثور و اورام و یا از مو بجهت آنکه موی سر از فضول دماغ میروید و استدلال کرده میشود از مو بسرعت انبات یا بطوء آن و سائر انچه از احوال آن در باب آن مذکور ست اما طریق استدلال از استفاضات فضول از مسالک مذکوره ذکر کرده میشود که این فضول اگر بسیار گردد دلالت می نماید بر کثرت مواد و بر قوت سببے که بجهت آن در عضو فضول زیاده میگردد چنانچه از مبحث اسباب در کلیات معلوم شده و ایضا دلالت میکند بر عدم ضعف قوت دافعه و اما وقتیکه باز ماند از اندفاع و یا کم گردد و باوجود آن یا ثقل و یا وخز و یا لذع و یا تمدد و یا ضربان و یا دوار و طنین یافته شود دلالت میکند بر سده و یا ضعف قوت دافعه و امتلا و استدلال کرده میشود بر جنس ماده باین نحو که اگر لذع دو خز و احتراق و قلت ثقل و صفرت لون و جه

وعین باشد دلالت می نماید بر آنکه ماده صفراوی ست واگر ضربان وثقل وسرخی رنگ چهره وچشم وانتفاخ بهم رسد دلالت می کند بر آنکه دموی ست واگر کسل و بلاوت بارصاصیت رنگ آنها وآمدن خواب وتنگی عارض گردد دلالت مینماید بر آنکه بلغمی ست واگر کمودت لون وفساد فکر وثقل سر اندک وعدم استوای خواب ودیگر علامات بهم رسد دلالت میکند بر سوداویت واگر چیزی ازین علامات مذکوره برای هر نوع از مواد باطنین ودوار وانتقال جمع گردد دلالت مینماید بر آنکه ماده مولد ریح ونفخ وبخارست بسبب حدوث حرارت فاعله اندران واما اگر احتباس فضول باخفت راس باشد دلالت میکند بر یبوست علے الاطلاق واین باب مختص بکمیت انتقاض وامتناع ماده است واما استدلال از کیفیت ماده آنست که اگر مائل بزردی ورقت وتلخی ولذع ست دلالت می نماید بر صفراویت ماده واگر مائل بحمرت وحلاوت فم باسرخی چهره وچشم ودرور عروق وحرارت ملمس ست دلالت بر دمویت میکند وملح وحلو باعدم سائر علامات دیا بورقی بارد الملمس یا حار دلالت می نماید بر بلغم که دران حرارت فعل نموده وتفه غلیظ بارد الملمس بر بلغم فج دلالت میکند واین استدلالات از کیفیت منتقض در لون وطعم وملمس وقوام آنست واما از رائحه پس عفن الرائحه وحدت آن دلالت بر حرارت می نماید وعدم رائحه لباساست که دلالت می کند بر برودت ونیست دلالت این مانند دلالت اول بر حرارت واما آنچه متعلق باشیائی ست که ظاهر میگردد بر جلد سر وآنچه قریب بآنست از قروح وبثور واورام پس در اکثر دلالت می نمایند بر غلبۂ مواد موجوده که طبیعت آنرا انتفاض ودفع نموده بر ظاهر جلد ودلالت نمی کند بر حال دماغ دران وقت دلالت واضح مگر در هنگام تزید واسباب اورام حار وبارد وصلب در خود سرطانی وقروح ساعیه وساکنه وغیره در مقامش دریافت گردد پس استدلال ازان بر حال راس مشکل نبود وایضاً اسباب حدوث شعر وجعودت وسبوطت ورقت وغلظت وکثرت وقلت وسرعت شیب وبطوء آن وسبب تشقق وتمرط وانتشار آن در ابواب مخصوصه خواهد آمد وکیفیت استدلال از شعر معلوم گردد

دلائل ماخوذ از موافقت ومخالفت وسرعت انفعالات وبطوء آنها ازین موافقات ومخالفات

اما علامات ماخوذ از جنس موافقت ومخالفت وسرعت انفعال وبطوء آن پس موافقات ومخالفات خالی نیست ازانکه یا اعتبار کرده شوند در حالی که صاحب او از صحت خود که بحسب آنست انکاری نکند ویا در حال خروج او از صحت وتغیر مزاج او از طبیعت پس موافق او در حال صحت او که بحسب اوست آنست که شبیه بمزاج او باشد یعنے منحرف نگرداند مزاج را از حالت اصلی خود وصاحب آن دریابد آنرا مناسب صحت خود ومزاج او وازین شناخته میشود ومخالف او دران حال آنست که ضد مزاج او باشد واما در حال خروج او از صحت او وتغیر مزاج او وحکم آن بالضد باشد ومعلوم ست که صحت تمامی ابدان بریک مزاج نیست جهت آنکه ممکن ست که صحت بدنی بمزاجی خاص باشد وآن مزاج برای بدن دیگر موجب مرض گردد مگر آنکه واجب ست که اعتبار نمایند مخالف آنرا در طرف دیگر نیز قیاس بچیزی که مخالف آنست تا این که دانسته شود بجدس مقداریکه خارج شده از مزاج طبیعی زیراکه هر دو افراط یعنی افراط از جنس مشابه در حال صحت وافراط از جنس مضاد در حال خروج او از صحت بایکدیگر مخالف موذی اند لامحاله مادام که خروج از اعتدال بحد افراط نشده باشد ودماغے که او را سوء مزاج حار باشد منتفع میگردد به نسیم بارد واطعمه بارده وروائح بارده خواه خوشبو باشند مانند کافور وصندلیه ونیلوفریه وامثال آن ویا بدبو غیر خوشبو مثل حمائیه وطحلبیه وانتفاع مے یابد بآرام وسکون ودماغے که او را سوء مزاج بارد باشد منتفع میشود بچیزے که مضاد آنست چون هوای حار وروائح حاره خوشبو وبدبو محلله ومسخنه نیز وبریاضت وحرکات دماغی که او را سوء مزاج یابس باشد متاذی می گردد از استفراغ ونفض مفرط آن اما استفراغ معتدل از جنس چیزے که تخفیف از اخلاط مثل صفرا وسوداے محترقه نماید از مرطبات دماغ شمرده اند ودماغی که او را سوء مزاج رطب باشد نفع می یابد از استفراغ ونفض ازان واما استدلال از سرعت انفعال دماغ مانند آنکه بزودی گرم ویا سرد گردد آنچه بسرعت گرم شود دلالت می نماید بر حرارت مزاج آن بشرائطے که در کلیات مذکور ست وهمچنین دماغے که بزودی سرد گردد ویا تر ویا خشک دین گاه بسبب قلت رطوبت مزاج آن وگاه بسبب رقت رطوبت آن ویا بسبب حرارت مزاج آن میباشد لیکن فرق بینها یعنے میان شقوق ثلثه از قلت رطوبت ورقت رطوبت وحرارت مزاج آنست که در اول یافته میشود بآن سائر علامات یبوست دماغ مثل بیداری وغیر آن که در باب علامات

مزاج دماغ مذکور گردد و در ثانی عارض میگردد مراد را یبوست در بعض اوقات نزد حرکت سخت یا حرارت شدید و یا مانند آن از اسباب یبوست مذکوره و آنرا
در سائر اوقات دلائل یبوست نبود و آنچه بسبب حرارت مزاج او باشد بآن سائر علامت حرارت مزاج دماغ میباشد و آنچه بزودی رطب گردد گاه
بسبب حرارت جوهر دماغ وگاه بسبب برودت جوهر آن وگاه بسبب بودن مزاج جوهر آن اصلی رطب وگاه بسبب بودن مزاج جوهر اصلی یابس
میباشد پس اگر از حرارت باشد آنجا علامات حرارت بود و آن ترطیب دائمی نبود بلکه عقب حرارت مفرط که واقع شود در دماغ که منجذب گردد رطوبات
بسوے آن پس اگر باقی ماند مزاج حار غالب بر رطوبات تا مدت مدید بعد نقض یبوست عارض گردد پس اگر غلبہ کند رطوبات عود نماید دماغ و بار در رطب
گردد بسبب انطفای حرارت غریزی و اگر آن هر دو مستوی گردند در اکثر امر رطوبت عفونت یابد و امراض عفنی و اورام پیدا گردد جهت آنکه این رطوبت
غریزی نیست که تصرف نماید در ان حرارت غریزی تصرف طبیعی بلکه دران تصرف مینماید تصرف غریب و آن عفونت ست و اما اگر دماغ که ترطب سریع یا بد
بسبب برودت مزاج باشد حدوث رطوبت دفعةً نباشد بلکه تدریجے و بطول ایام بعده ترطب بسرعت گردد و علامات برودت مزاج دماغ موجود باشد
و اگر ترطب دماغ بسرعت بسبب رطوبت نفس دماغ باشد پس سرعت درین بجهت یکی از دو سبب میباشد یعنی یا بسبب آنکه رطوبت احداث
برودت می نماید و برودت مفسد قوت هاضمه مغیره غذائی ست که بسوے دماغ میرسد پس ترطب ظاهر میگردد و چون این برودت دفعةً حادث شود
ترطب بعد از ان نیز دفعةً باشد و چون باوجود آن سده مجاری بهم رسد فضول در آن محتبس میگردد و این لامحاله موجب زیادتی رطوبت گردد و این دائمی و
لازم میباشد و مع ذلک آن عیست که نادر باشد و دفعةً بود و اما سرعت و بطور انفعال حادث شد بسبب یبوست دماغ سبب آن نشف رطوبات ست
آنچه دفعةً واقع شود چون یبوست یکبارگی افتد و با علامات یبوست متقدمه باشد و سبب او آن ست که از حرارت واقع شود الا فرق درین هر دو از
علامات حرارت و علامات یبوست کرده می شود پس این دلائل ماخوذ از سرعت انفعال واجب نیست که اعتبار کرده شود در سرعت انفعال بسبب
ضعف قوای طبیعیه خصوصاً در ترطیب بجهت آنکه ضعیف قوای طبیعیه تابع یکے ازین اسباب ست و کل موافقات و مخالفات ماخوذ از جهت کیفیات
نیست بلکه گاه ماخوذ از جهت کمیات و حرکات نیز می باشد چنانچه دیده میشود صاحب علت معروف به بیضه که اختیار می نماید استلقا را بر سائر
اوضاع اضطجاع

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

استدلال از جهت مقدار راس

اما فرق کائن بحسب صغر راس و کبر آن پس واجب ست که دانسته شود که سبب صغر راس در خلقت قلت ماده لطیفه است چنانچه سبب
کبر آن کثرت ماده لطیفه متوزعه در توزیع طبیعی راس ست پس اگر قلت ماده با قوتی از قوت مصوره اولی باشد راس حسن الشکل بود و اقل
رداءت باشد از آنچه با صغر راس رداءت شکل جمع شود در خلقت که آن دلالت بر ضعف قوت کند با آنکه صغر راس با حسن شکل خالی نبود از رداءت
در هیئت دماغ و ضعف قواے دماغی و ضیق محلهاے قوای سیاسیه طبیعیه در آن و از جهت اصحاب فراست گفته اند انسانی که سر او کوچک با رداءت
شکل باشد لجوج جبان متحیر در امور سریع الغضب میباشد و جالینوس گفته صغر راس دلالت بر رداءت هیئت دماغ مینماید و اگرچه کبر راس همیشه دلالت
بر جودت حال دماغ نمی کند مادام که مقترن نگردد با آن جودت شکل و غلظ عنق و وسعت صدر که هر دو تابع عظم عصب و اضلاع ست که تابع
اند عظم نخاع و قوت آنرا و این هر دو تابع قوت دماغ اند چه کثرت ماده را چون قوتے از قوت مصوره مقارنت نماید سر بر هیئت حسنه جید الشکل
می باشد و آنچه موکد اینست آنست که اینجا مناسبت بسائر اعضا داشته باشد پس اگر با کثرت ماده ضعف قوت مقارنت یابد دماغ
ردی الشکل ضعیف الرقبه صغیر الصلب باشد یا مؤف بود چیزے که محیط با آن دماغ ست با وجود آنکه گاه زیادتی سر در عظم طبیعی نبود بلکه عارض
باشد مانند صبیانے که عارض میشود الشان را انتفاخ سر و عظم آن که بالطبع نبود بلکه بر سبیل مرض عارض گردد و سبب آن کثرت ماده
فضلیه است که غلیان یابد و همچنین کبار را نیز او جاع راس صعب عارض مے شود و گاه عارض مے گردد این که کوچک مے شود
یا فوخ و فرو می رود صدغ نزد استیلاے حمره بر دماغ و از جالینوس نقل کرده اند که سر کوچک دلالت بر رداءت حال دماغ میکند
و اما سر بزرگ اگر الشکل محمود بود و گردن غلیظ و فقرات پشت بزرگ و همه اعصاب غلیظ باشد این محمود می باشد و اگر سر بزرگ بخلاف

این باشد دلالت کند بر آنکه بزرگی او از کثرت ماده حاصل شده نه از صحت قوت و چون سر باین صفت باشد دماغ ضعیف بود و بسوے آن نزلات و صداع و دوار و گوش سرعت کند و از علامات جودت دماغ اینست که از ابخرۂ شراب منفعل نشود و از تلطیف و حرارت او منفعل گردد و ذهن آن زیاده شود و آنکه منفعل نگردد از ادنیٰ سببی از اسباب و افعال صادره از ان صحیح سلیم بر مجراے طبیعی باشد

استدلال از شکل راس

شکل طبیعی سر مدور کروی الشکل بود که اوسع اشکال ست از جهت مکان و ابعد آنهاست از قبول صدمات و آفات و آن را دو نتو باشد یکے در مقدم سر دوم در مؤخر آن و هر دو جانب مستوی بود و هر قدر که نتو مؤخر بزرگ بود آن افضل ست و شکل ردی سر آنست که خلاف این باشد پس لاجرم آنرا نتو مقدم یا نتو مؤخر یا هر دو مفقود بود و ازینجاست که گفته اند اشکال راس چهار ست یکے شکل طبیعی و سه غیر طبیعی که این مراد از شکل ردی ست و رداءت شکل چون در جزوی از اجزاے سر واقع شود لا محاله بخواص افعال آن جزو دماغ ضرر رساند و جالینوس گفته که راس مسقط هموار و مرلج مذموم اند همیشه و آنکه در طرف یمین و یسار او نتو باشد مذموم ست مگر آنکه سبب در ان قوتے از قوت مصوره باشد یعنی افراط نماید در فعل خود و بر قوت این دلالت می نماید شکل گردن و سینه و مقدار آن هر دو در صغر و کبر یعنی شکل گردن جید بود و غلیظ باشد و سینه فراخ قوی و پشت عظیم چنانچه مذکور شد

استدلال از ثقل راس و خفت آن

و حرارت و برودت و اوجاع آن اما دلائل ماخوذ از گرانی سر و سبکی آن پس گرانی سر همیشه دلالت بر بودن ماده در سر مینماید لیکن ماده صفراوی در ثقل کمتر است و سوزش زیاده میکند و سوداوی در ثقل بسیار ازان و یبوست آن بیشتر بود و دموی در ثقل شدید تر ازان هر دو با ضربان و وجع در اصول چشم بنا بر نفوذ کیموس حار در ان و سرخی چهره و چشم و انتفاخ عروق زیاده تر میباشد و بلغمی در ثقل از همه بیشتر و در وجع کمتر از دموی و صفراوی و خواب بیشتر از سوداوی و با بلادت فکر و کسل و قلت نشاط در حرکات بدنی و اما دلائل ماخوذ از حرارت و برودت یعنی چیزے که لمس می نماید آنرا انسان هر دو در نفس خود و چیزے که لمس می نماید او را غیرا و از خارج بر طبیب پوشیده نیست اما حار دلیل بر حرارت مزاج دماغ ست و این حار محسوس اگر دائمی یعنی طبیعی ولادی شخصی را باشد مزاجی ست و اگر حادث گردد و اذیت رساند عرضی ست و همچنین ست حکم بارد بر قیاس آن و همچنین ست حکم قشف یابس و بر قیاس آن اگر نباشد بر و نحش متقشف از خارج و همچنین رطب اگر حرارت معرق از داخل نبود و اوجاع اکاله که تخیل نماید انسان که گویا در آن وینی او کرمی ست که آن را میجوزد و لذاعه که آنرا میگزد دلالت می نماید بر مادۂ حاده و ضربانی دلالت میکند بر ورم حار و موکد بر آنست لزوم تپ و وجع ثقیل ضاغط یعنی فشارنده دلالت بر مادۂ ثقیلۂ بارده می نماید و وجع ممدد دلالت بر مادۂ ریحی میکند و انتقال درد موکد آنست و وجع بنوعے که گویا می کوبند سر آنرا مطرقه دلالت می نماید بر مثل بیضه و شقیقهٔ مزمنه و ایضاً وجع دلالت بجهت آن می نماید مانند آنکه درد پیش سر دلالت بمشارکت معده میکند و وجع بهیئت دیگر و بجانب راست بمشارکت جگر دلالت می نماید و گاه دلالت میکند بآن بدوام آن پس اگر درد دوام نماید در مقدم سر و مؤخر آن منذر بقرانیطس بود

استدلالات ماخوذ از احوال اعضا

که آن مانند فروع دماغ اند مثل چشم و زبان و چهره و مجاری لهات و لوزتین و گردن و اعصاب اما استدلال از چشم منجمله آن استدلال از حال عروق آن ست و از حال ثقل و خفت آن و از حال رنگ آن و زردی و تیرگی و رعاصیت و سرخی آن و حال لمس آن و این همه در دلالت بسیار قریب اند برای چیزے که در نفس دماغ میباشد و گاهی بآن استدلال مینمایند بچیزیکه ازان سیلان میکند از اشک و چرک و چیزیکه عارض آن میگردد از پوشیدن چشم و کشادن آن و احوال حرکت آن از فرو رفتگی و برآمدگی و بزرگی و کوچکی و آلام و اوجاع پس خشکی چشم گاه دلالت بر یبس دماغ میکند و سیلان چرک و اشک اگر نباشد بسبب عرض در نفس چشم دلالت بر رطوبت مقدم دماغ مینماید و در اکثر امر خواه بسبب آن رطوبت اشتعال دماغ و ذوبان او باشد چنانچه در قرانیطس میباشد یا برد راس و تکاثف جلد آن مانند آنکه نزد نزلات عارض می شود و گاهے سیلان چرک و اشک بسبب سقوط قوت میباشد و عظم رگهاے چشم بر سخونت

جوہر دماغ دلالت می نماید و سیلان اشک بی سبب ظاہر در امراض حادہ دلالت بر اشتعال دماغ و اورام آن می نماید خصوصاً وقتیکہ از یک چشم سیلان
نماید و چون رمص حدقہ را پوشد مانند نسج عنکبوت پس مجتمع گردد دلیل قرب موت علیل ست و چشمی کہ مفتوح ماند و برہم نزند پلک را چنانچہ در قرانیطس
واحیاناً در لیثرغس می باشد و آنکہ بند ماند و کشادن آن دشوار باشد چنانچہ گاہے در لیثرغس میباشد و نیز در قرانیطس نزد اختلال قوت دلالت
بر آفت عظیم در دماغ میکند و کثرت برہم زدن چشم دلالت بر اشتعال حرارت و جنون می نماید و مداومت نظر بر یک جا دلالت بر سواس
و مالیخولیا می نماید و گاہ استدلال کردہ مے شود از حرکات چشم بر اوہام دماغ از اعتقادات غضب و غم و خوف و عشق و خجل و مانند آن و جحوظ
چشم عارضی دلالت بر اورام یا امتلاے اوعیۂ دماغ می نماید و کوچکی و فرورفتگی چشم کہ عارضی باشد ہر دو دلالت بر تحلل کثیر از جوہر دماغ میکنند
چنانچہ در سہر و قطرب و عشق عارض می گردد و ہر چند کہ اختلاف ہیأت آن دران باشد چنانچہ در موضع او مفصل بیاید و ہمچنین گاہ دلالت می نماید
بر حمرۂ دماغ و قوبای آن و گویند کسے کہ چشم او ازرق طبیعی ملمس بود و حواس او مکدر باشد دلالت میکند بر آنکہ مزاج دماغ او رطب ست
و کسی کہ در چشم او سرخی نباشد و عروق آن باریک و ملمس آن خشک و حواس او صافی بود این دلالت می نماید بر آنکہ مزاج دماغ او یابس ست
و کسی کہ رگہاے چشم او سرخ سطبر و ملمس او گرم و حواس کدر باشد دلالت بر حرارت مزاج دماغ و رطوبت آن میکند و اگر امر برخلاف این
باشد دلالت میکند بر آنکہ مزاج دماغ او بارد یابس ست و اما دلائل ماخوذ از حال زبان مثل آنکہ رنگ آن در اکثر دلالت بر حال دماغ مینماید
چنانچہ سفیدی آن بر لیثرغس و زردی آن اولاً و سیاہی آن ثانیاً بر قرانیطس و ہمچنین غلبۂ زردی بر آن و سبزی عروق تحت آن بر مصروعیت
صاحب آن دلالت مینماید و استدلال برنگ زبان مانند استدلال برنگ چشم نیست زیرا کہ چشم شدید الاختصاص بدماغ ست و نیز گاہے
استدلال کردہ میشود برنگ زبان بر احوال معدہ لیکن ہرگاہ دانستہ شود کہ در دماغ آفتی ست بعید نیست استدلال بدان بر حال دماغ و گاہے
استدلال مینمایند بر حال دماغ از سحنۂ زبان پس فربہی آن دلالت بر رطوبت دماغ میکند و ہزال آن بر جفاف او و این وقتی ست کہ سبب آن
در نفس زبان نباشد و گاہ استدلال میکنند بران بمقدار چیزیکہ سیلان کند از لعاب و اگرچہ این بہ تبعیت احوال دہان باشد پس کثرت لعاب
دلالت می نماید بر افراط رطوبت دماغ اگر از معدہ نباشد و قلت آن بر جفاف دماغ و گاہ استدلال می نمایند بر آن بحال کلام پس لثغہ و تمتمہ و فافاے
آن تابع ضعف بیان دلالت بر ضعف دماغ می نماید و سرعت کلام و کثرت آن دلالت بر حرارت دماغ می نماید و لطور و قلت آن بر رطوبت
دماغ و چون مریض از کلام کردن کراہت کند دماغ آن مشتغل از حرارت می باشد و گاہ استدلال میکنند بچیزے کہ زبان آنرا احساس نماید از
کیفیات ملموسہ پس احساس بحرارت دلالت بر حرارت دماغ میکند و بجفاف بر یبس دماغ و کذلک در باقی اقسام اگر سببی در معدہ یا در نفس زبان
نباشد و گاہ استدلال می نمایند بر آن بچیزے کہ احساس کند آنرا زبان از طعوم پس احساس طعم ہر خلط دلالت بر غلبۂ آن در دماغ میکند و گاہ استدلال
کردہ می شود بر آن بمقدار زبان پس عظم او بسیار دلالت می نماید بر رطوبت دماغ و صغر او بر یبس آن و گاہ استدلال میکنند بر آن بافعال قوای
لسان پس خدر حس و ضعف ادراک او طعوم را دلالت بر آفتی در دماغ می نماید و کذلک بطلان ذوق و گاہی دلالت میکند ثقل زبان بر کثرت
اخلاط خصوصاً بلغم و خون و این ہمہ دلائل اکثرے است و مادام کہ در عضوے دیگر سببے مقتضی آن نباشد و اما ماخوذ از حال وجہ پس
از رنگ او یعنے دلالت الوان بر امزجہ معلوم ست و از جہت سمن و ہزال آن پس فربہی و سرخی آن دلالت مے نماید بر غلبۂ
خون بر دماغ و لاغری آن با زردی دلالت بر غلبۂ صفرا می کند و گاہ بسبب قوت بردمی باشد چنانچہ در نا قہین بسبب قلت خون
و انسلاط بردمی باشد و لاغری آن با تیرگی بر غلبۂ یبس سوداوی و بر سقوط قوت و قرب موت دلالت می نماید و تہبج چہرہ دلالت
بر غلبۂ مائیت در خون میکند و گاہ بسبب ضعف غاذیہ می باشد و بدانند کہ اینہا احوال عارضی اند نہ اصلی و آنکہ نیست علتے در بدن کہ
متغیر گرداند سحنۂ وجہ را مگر از جانب دماغ و گاہے استدلال کردہ میشود بر حال دماغ از حسن وجہ پس اگر سلیم باشد دلالت بر سلامت
دماغ کند و اگر مؤف باشد بر آفت دماغ دلالت نماید و این در اغلب احوال ست و گاہ استدلال بر آن میکنند از استوای لب و بینی و ابرو در امراض حادہ
بر استوای دماغ و برین قیاس ست آنچہ مخالف او باشد و اما دلائل ماخوذ از حال رقبہ پس اگر گردن قوی غلیظ باشد دلالت بر قوت دماغ و وفور آن

می نماید و اگر کوتاه باریک باشد دلالت این بضد آنست و اگر مهیا از برای قبول خنازیر و اورام باشد سبب آن در اغلب احوال ضعف اندران نیست بلکه این از دفع فضول دماغی بسوی گردن میباشد و گاه از دفع عضو دیگر غیر دماغ ماده را بسوی آن میباشد و گاهی بسبب فساد غذای و اصل بسوے گردن می باشد و درین هنگام بسبب ضعف آن در وراثت آنست و اگر از اورام مذکوره خالی باشد سبب دران قوت آن نیست بلکه سبب ظهور اورام در گردن نزد شیخ الرئیس ضعف قوت هاضمهٔ دماغیه است بچیزی از انواع سوء مزاج و قوت از قوت دافعهٔ آن مهر آنکه نواحی گردن قابل ست برای چیزیکه دماغ آنرا دفع کند بسبب لحم رخو غددی که اندران است و همچنین ست حال دلائل ماخوذه از احوال لهات ولوزتین و دندان نیز یعنی قبول کردن این اعضا مر اورام را دلالت نمی کند بر فساد حال اندرانها و بر ضعف بلکه بر ضعف هاضمهٔ دماغ و قوت دافعهٔ آن چنانچه در حال رقبه مذکور شد و اما دلائل ماخوذ از حال اعضای عصبانی باطنی پس آن از طریق احکام مشارکت اند زیراکه واجب است آنکه آنها مشارک دماغ و نخاع باشند چنانچه اگر همیشه آفات بر آنها عارض گردد حادث میگردد دماغ را نیز نوعے از مرضی که بآنهاست و یا گاهی این حادث گردد بآنها از دماغ و چون اعصاب قوی و غلیظ باشند و مسالک آنها در اصل خلقت قوی بوند دلالت بر قوت دماغ مینمایند و ضد آن دلالت بر ضعف دماغ میکنند

استدلال از مشارکات اعضا

که آن مشارک اند دماغ را و قریب اند از جهت مشارکت بدانکه هرگاه اعضای مشارک دماغ قوی باشند دماغ نیز قوی میباشد و اگر کثیر الآفات باشند بسببی از اسباب ظاهر که برسد بسوی آنها دماغ نیز ضعیف یا مئوف میباشد و گاه این آفات در اعضاے دیگر بمشارکت قوای دماغ میباشد مانند آنکه اتفاق افتد اینکه مریض نتواند که برخیزد از براے بول یا براز محتاج الیه بجهت عدم حس چنانچه در لیثرغس و سبات سهری و مانند آن اتفاق مے افتد و یا بجهت ثقیل بودن حرکت بران چنانچه در امراض مذکوره و یا در قرانیطس و مانند عاجز بودن از فرو بردن غذا و آب و برگشتن آب از دهان درین امراض و مانند دلائل نفس که گاه نفس منقطع و باطل گردد بسبب حدوث آفت در دماغ متعدی بسوی حجاب و اعضای نفس و چنانچه کبر نفس و عظم آن دال تر بر صغار اضیق و صغر آن بر سبات سهری و لیثرغس و گاه استدلال کرده میشود از طریق مشارکات در اوجاع نیز بر احوال دماغ و بر طریق مذکور یعنے بعد از انکه معلوم کنند که وجع حادث در عضو مشارک نیست بسببی در نفس آن عضو و نه در عضو دیگر که بسوی آن مئودی گشته بدانند که دماغ مئوف ست و گاه استدلال کرده میشود از کیفیت مشارکت مانند آنکه اگر برسد وجع در صداع تا اصول عینین دلالت می نماید بر آنکه آفت در حجب داخلهٔ دماغ ست و اگر نرسد بآن حد دلالت می کند بر آن که سبب در خارج قحف ست و گاه استدلال کرده میشود از امتلاے عروق و خلاے آنها و از رنگ جلد و غیر اینها از انچه بعض آن در ذیل ابواب دیگر گذشت

استدلال از عضو یکه متالم میگردد دماغ بمشارکت آن

باید دانست که اعظم اعضا از روی ایذا مر دماغ را بمشارکت آن معده است پس واجب ست که استدلال نمایند بران از حال اشتهاء و هضم و حال آروغ و قراقر و حال فواق و غثیان و حال خفقان معدی و نظر کنند در کیفیت استدلال ازین امور بر احوال معده که در بحث معده گفته آید و نیز استدلال کرده میشود از حال خلای معده و امتلای آن بجهت آنکه مشارکات دماغ معده را در حالی که آن ممتلی باشد یا ذی نفخ بود ظاهر میشود یعنی زیاده می گردد در حالت امتلاے معده از غذا و یا مشارکت آن بسبب حرارت و مرهٔ صفرا و اوجاع معده بسبب آن و از جهت شدت حس معده ظاهر میگردد و در حال خلا و جوع و لیاست که میباشد امتلا سبب برای تعدیل مزاج و ساد میان بخار حار و میان دماغ پس اذیت حاصل در دماغ کم میگردد و خصص چیزیکه بآن استدلال کرده میشود موضع وجع راس ست در ابتدا و هنگام استقرار آن بجهت آنکه امراض دماغ که بمشارکت معده میباشد گاه دلالت میکند بران وجع که ابتدا نماید از یافوخ پس منصب میگردد بسوی مابین کتفین و نزد هضم اشتداد می یابد و گاه مریض میگردد سر بمشارکت جگر پس میل اوجاع بجانب یمین میباشد چنانچه هرگاه بمشارکت طحال بود میل وجع بسوی یسار میباشد و لیاست که مشارکت دماغ بمراق و اطراف شراسیف میباشد و درین درد مائل بسیار بسوے قدم میباشد و گاه مشارک رحم میباشد با امراض رحم و دلائل مذکوره در باب آن و وجع در حاق یافوخ متوقف میباشد و اکثر مشارکات دماغ مر اعضا را بسبب صعود ابخره بسوی دماغ از آنها واقع میشود و طریق صعود ابخره یا از نزدیک قدام شراسیف ست و این عام بود و یا پس شکم و معده و طحال و کبد و غیر آن را و درین دلالت

وکشیدگی آن عضو بسوی فوق وتواتر وضربان عروقی که متصل بآنست وابتدای الم از قدام سر محسوس میشود ویا از قریب ناحیۂ قفاست ودرین ابتدای الم از خلف وکشیدگی وبرآمدگی عروق وشرائین موضوع از خلف ودر انجا ضربان محسوس میگردد وچون رعایت کرده شود در استدلال اعراض عضو مشارک دماغ یعنے امور عارضۂ آنرا واجب ست که نباشد آن عرض عرض برای آن عضو بنفس خود بلکه باشد بسبب مشارکت او مر دماغ را نه بسبب مشارکت دماغ مر او را زیرا که چنانچه استدلال کرده میشود از غثیان بر آنکه علت دماغیه بمشارکت معده است پس بعید نیست که غلطی واقع شود واولاً علت در دماغ باشد ولیکن خفی بود پس ظاهر گردد غثیان در معده بجهت مشارکت آن مر دماغ را در علت خفیه بدان منشاش اینست که دماغ را سوء مزاج بارد عارض شود وازان نوازل بسوے معده کثرت نماید وسبب غثیان شود پس گمان کرده شود که در معده اخلاط رطوبی بسیارست که ازان بسوے دماغ بخارات کثیر صعود می کند ودران متراکم میشود وفراج دماغ بارد کثیر النوازل میگردد ومشغول شوند بعلاج معده وتنقیۂ آن وازان انتفاع نشود پس واجب ست رجوع بسوے اصول مذکوره در کلیات که تمییز کرده شود بدان اصول امراض اصلیۂ را از امراض شرکیه

دلائل مزاج دماغ معتدل

دماغ معتدل در مزاج خود آنست که افعال حسیه وسیاسیه وحرکیۂ آن قوی باشند ودر انتفاض انچه ازان مندفع میگردد ودر احتباس آن معتدل بود وبر مقاومت اعراض موذیه قوی باشد ودر هنگام طفولیت موی سر آن اشقر ودر وقت ترعرع احمر وزند واستکمال خلقت ونشوومائل بسیاهی متوسط در جعودت وسبوطت ونبات او ومدت شباب همه در وقت خود باشد وسفیدی او استعجال نکند ونه تاخیر نماید از وقت طبیعی خود وصلع نیز سرعت نه نماید وسوای این از لون وسحنه وانفعالات وغیره که مذکور شد نیز استدلال میتوان کرد

دلائل امزجۂ ردیۂ واقعۂ در جبلت

جالینوس میگوید که حرارت تولد اختلاط عقل وهذیان میکند ولاحق میگردد بآن طیش وسرعت وتوزع بدارات در امور والتقان در عزائم وبرودت مولد بلادت وسکون ست ولاحق میشود باین بطوء فهم وتعذر فکر وکسالت ورطوبت باعث نوم غرق باکسل ست ویبوست باعث بیداری وسوء فکر وخیالات فاسد ست ودلالت می نماید بران سهر لیکن شرط درین آنست که سهر از رطوبات بورقیه نباشد وباثقل دماغ نبود ودوام استفراغ فضول یا غیر آن از دلائل رطوبت مالحه نیز نباشد بجهت آنکه رطوبت مالحهٔ بورقیه بشهادت جالینوس بر نفس خود باعث بیداری مے گردد چنانچه در مشائخ می باشد واما رطوبت مزاجیۂ دماغ خواب مستغرق می آرد وجالینوس گمان میکند که دلیل بر غلبۂ سوء مزاج بلا ماده عدم سیلان فضول باد لائل سوء مزاج ساذج ست ودلیل بر آن که غالب سوء مزاج مادی ست سیلان فضول ست وبوعلی سینا می گوید که اگر سد یا ضعف قوت دافعه نباشد وراقم گوید که درین صورت فرق در مواد محتبسه از وجود ثقل راس ودر ساذج از خفت آن توان کرد وچون این معلوم شد پس دلائل حرارت مزاج دماغ سرعت روئیدن موست در ابتداے ولادت یا در شکم وسواد آن در ابتدا ویا سواد آن بعد از شقرت بزودی وجعودت آن وسرعت صلع وسرعت امتلای راس وثقل آن از اسباب واقعه مانند استشمام روائح وامثال آن واذیت یافتن بروائح حاره وقلت خواب یا خفت آن وظهور عروق چشم وذکا وسرعت تقلب در آرای وعزائم مانند حال صبیان ودلالت میکند بران حرارت ملمس وسرخی رنگ ونضج فضول منصبه ومنتفضه واعتدال آن در قوام بقیاس غیر خود واما دلائل مزاج بارد زیادتی نفض فضول وسبوطت شعر وقلت سواد وسرعت سفیدی آن وسرعت انفعال از آفات وکثرت نوازل عروض زکام بادنی سبب وخفاے عروق عینین وکثرت خواب وبودن صورت او مانند صورت صاحب بنگی وبطوء حرکت اجفان وثبات بر عزائم ست مانند حال مشائخ واما دلائل مزاج یابس نقاے مجاری فضول وصفاے حواس وقوت سهر وقوت شعر وسرعت نبات آن بجهت دخانیت مزاج در اول سن وسرعت صلع وجعودت شعر ست واما دلائل مزاج رطب سبوطت شعر وبطوء نبات آن وبطوء صلع وکدورت حواس وکثرت فضول ونوازل واستغراق نوم ست واما دلائل مزاج حار یابس عدم فضول وصفاے حواس وقوت بیداری وقلت خواب وسرعت نبات شعر

ودر اول سن وقوت وسیاهی وجودت آن وسرعت صلع بسیار وحرارت ملمس سر وخشکی آن مع سرخی ظاهر دران ودر چشم وانتقال در عزائم وعجلت
دران وقوت فهم وحافظه وسرعت افعال نفسانیه واما دلائل مزاج حار رطب اگر این مزاج بسیار دور از اعتدال نباشد رنگ نیک وعروق
واضح وملمس حار وفضول اکثر وانضج وشعر سبط مائل بشقرت غیر سریع الصلع وتسخن وترطب بسوی آن سریع باشد واگر بعید از اعتدال باشد صاحب او
سقیم قابل نکایات از حرارت وبرودت وامراض عفنیه در جوهر خود سریع وحواس صاحب او ثقیل مکدر وچشم او ضعیف باشد وصبر بر خواب نتواند کرد و
خوابهای پریشان خواهد دید واما دلائل مزاج بارد یابس آنست که سر بارد الملمس خامل اللون وعروق آن خفی وهمچنین عروق چشم وبطوء نبات شعر ودقیق
بطئ الصلع خصوصاً اگر یبس او غالب تر از برد او نباشد ومتضرر میبردات بشرط مذکور وحواس صاف در هنگام جوانی وچون بسن پیری رسد برودی
ضعیف گردد وپیر شود وتشنج وتقبض در نواحی سر او ظاهر گردد وصحیح الشیخوخت وصحت او مضطرب باشد پس گاه خفیف الراس منفتح مسالک
وگاه بخلاف آن باشد واما دلائل مزاج بارد رطب آنست که انسان دران کثیر النوم مستغرق دران ردی الحواس کسلان بلید کثیر الاستفراغ
فضول از سر باشد وایضاً بران دلالت میکند بطوء صلع وسرعت ووقوع نوازل واین مزاج نیز اگر خروج او از اعتدال بسیار مفرط نباشد حال صاحب
او جید باشد ودر شبه انتباه بدانکه در اکثر مطولات بعد بیان دلائل مذکوره علامات امراض راس مسطور ست ومولف را بنظر تسهیل بیان آنها در
طریق تشخیص انسب نمود وهمچنین در اکثر امراض تسهیلاً للطالبین واشفاقاً علی المعالجین بایجاد طریق تشخیص پرداخته وعلامات اسباب آن امراض
بطریق اسهل دران مندرج ساخته اکنون بدانند که جمیع امراض راس خواه اصلی بود یا مشارکی اسباب آن یا سوء مزاج ساذج ومادی باشند
ویا مرض ترکیب ویا تفرق اتصال ویا اورام پس تشخیص هر مرض موقوف ست بر استحضار تعریف ولوازم آن مرض وتشخیص اسباب آن
در طریق تشخیص مسطور میگردد

طریق تشخیص اسباب امراض راس

هرگاه مریض شکایت مرض دماغی نماید اول طبیب از تقدم خللی در عضوی از اعضای دیگر سوال کند اگر از ان انکار کند وآفت در افعال
دماغی مانند ظلمت بصر وکدورت حواس باوجود صلاح حال سائر اعضا باشد بداند که مرض دماغی اصلی ست واگر تقدم ضررے در عضوی بیان نماید
مرض دماغی شرکی باشد پس بصورت تحقق مرض اصلی نخستین حال اقسام سوء مزاج دریافت کند واین چنان باشد که اولاً از مریض سبکی سر وگرانی آن بپرسد
اگر خفت راس بگوید بداند که سوء مزاج ساذج ست مفرد بود یا مرکب بعده از کیفیت ملمس سر وچشم که گرم ست یا سرد سوال کند ورنگ چشم ورو را
ملاحظه نماید پس هرگاه باوجود خفت سر ملمس گرم ورنگ سرخ باشد بر سوء مزاج حار ساذج وحار یابس ساذج وحار رطب ساذج دلالت کند پس از
حال بیخوابی وخواب سوال کند اگر مریض بیخوابی بیان کند از دیگر آثار غلبهٔ حرارت مثل التهاب در دماغ وقلق در حرکات وتشویش در تخیلات و
سرعت غضب وانتفاع بمبردات وتضرر از مسخنات سوال کند که وجود این همه علامات یا اکثر از ان دلالت بر سوء مزاج حار ساذج کند واگر با این
علامات ملمس حار یابس وقلت سیلان فضول واختلاط عقل باشد از دیگر علامات سوء مزاج یابس که مسطور گردد سوال کند اگر آن هم یافته شود
درین صورت بر سوء مزاج حار یابس ساذج مرکب دلیل تام بود واگر مریض غلبهٔ خواب غیر شدید بیان نماید وازحام وهوای جنوب ایذا یابد وخوابهای
مشوش بیند دیگر علامات سوء مزاج رطب ساذج که مذکور شود بپرسد اگر باشد درین حالت دلیل سوء مزاج حار رطب ساذج مرکب بود وهرگاه
باوجود سبکی راس ملمس سرد باشد ورنگ چهره وچشم سپید نماید بر سوء مزاج بارد ساذج وبارد رطب ساذج وبارد یابس ساذج دلالت کند
درین صورت از کسل وفتور در افعال دماغی وبلادت ونقصان در تخیلات ومیل بحبن وانتفاع بمسخنات وتضرر از مبردات سوال کند اگر باشند پس
وجود این علامات دلالت بر سوء مزاج بارد ساذج مفرد کند واگر با این علامات آثار سوء مزاج رطب ساذج مفرد خصوصاً خواب ونسیان شریک بود
دلیل سوء مزاج بارد رطب مرکب باشد واگر علامات سوء مزاج یابس ساذج مفرد یار بود وحالتی شبیه بحالت صاحب جمود یافته شود بر سوء مزاج بارد یابس مرکب دلالت
کند وهرگاه باوجود سبکی سر گرمی ملمس وسرخی وسفیدی رنگ یافته نشود درین صورت سوال غلبهٔ خواب وبیخوابی از مریض کند پس اگر غلبهٔ خواب بگوید از کسل وکدورت حواس و
کثرت نوازل وافراط نسیان نیز سوال کند واین علامت سوء مزاج رطب ساذج مفرد بود واگر مریض غلبهٔ بیخوابی بیان کند وبا آن جفاف خیشوم وصفای حواس

ونقای مجاری فضول وقلت زکام وشدت حفظ وتقدم استفراغات وانتفاعات بمرطبات وسرعت اجتذاب روغنهای رطب وتضرر از محللات یافته شود علامت سوء مزاج یابس ساذج مفرد بود وهنگامیکه مریض درجواب سوال اول گرانی سر گوید بداند که سوء مزاج مادی ست مفرد بود یا مرکب بعده کیفیت ملمس سر وچشم که حارست یا بارد بپرسد اگر باوجود گرانی سر ملمس گرم باشد دلیل مواد حار دموی یا صفراوی بود پس رنگ چهره وچشم دیده از حال غلبهٔ خواب وبیداری سوال کند اگر باوجود گرانی سر وگرمی ملمس رنگ رو وچشم سرخ وخواب مفرط باشد علامت سوء مزاج مادی دموی بود پس دیگر علامات غلبهٔ خون مثل انتفاخ وجه وعین ودرور رگها وضربان ودیدن خیالات سرخ درخواب نیز بپرسد واگر رنگ رو وچشم زرد وبیخوابی کثیر باشد علامت سوء مزاج مادی صفراوی بود پس دیگر آثار غلبهٔ صفرا همچون لذع والتهاب مع حرقت شدید ویبس منخرین وعطش نیز بپرسد ودریجا آنچه از بینی ودهنک خارج شود زرد وتلخ ولذاع وگرم بود وچون آثار هر دو خلط مذکور یافته شود علامت سوء مزاج دموی وصفراوی مرکب بود واگر باوجود گرانی سر ملمس سرد باشد وطول مرض وازمان آن بود دلیل مواد بارد بلغمی وسوداوی باشد درین صورت اگر رنگ چهره وچشم وزبان رصاصی وغلبهٔ خواب بود از ترهل ونسیان وکسل وبلادت نیز بپرسد واین علامت سوء مزاج مادی بلغمی باشد واگر باگرانی راس وسردی ملمس رنگ رو وچشم تیره نماید از بیخوابی مفرط ووسواس وفکر فاسد سوال کند واین علامت سوء مزاج مادی سوداوی بود وچون آثار بلغم وسودا هر دو یافته شود دلیل سوء مزاج بلغمی وسوداوی مرکب باشد وآنچه که باعلامات غلبهٔ دم آثار بلغم یا سودا هم دریافت گردد علامت سوء مزاج دموی بلغمی مرکب یا دموی سوداوی مرکب بود واگر باعلامات صفرا آثار غلبهٔ بلغم یا سودا مدرک شود علامت سوء مزاج صفراوی بلغمی مرکب یا صفراوی سوداوی مرکب باشد وهرگاه مریض باسبکی سر تمدد در سر وقعر چشم وعروض دوی وطنین درگوش بگوید دلیل ریح وبخار بود پس اگر باآن علامات سوء مزاج بارد مدرک گردد نشان غلبهٔ ریح باشد واگر آثار سوء مزاج حار دریافت شود وضربان شرائین سر ودرد واجین وتخیل خیالات فاسد بود واحیاناً سدر ودوار عارض شود بر وجود بخارات دلالت کند وهرگاه بیمار باگرانی در بعض اجزای سر تمدد بیان نماید وتارک ریاضت وحمام کثیر الاکل وصاحب سکون وآرام باشد علامت سده بود وهرگاه باوجود علامات غلبهٔ خلطی از اخلاط اربعه اختلاط عقل وهذیان مع تپ ووجع سر وکراهت از روشنی ظهور نماید نشان ورم بود پس اگر آثار غلبهٔ خون یا صفرا مع لزوم تپ گرم وضربان وسرعت نبض مائل بموجیت یا منشاریت یافته شود علامت ورم حار بود واگر علامات غلبهٔ سودا وصلابت نبض مدرک گردد نشان ورم سوداوی بود واگر آثار غلبهٔ بلغم وسبات وتهبج ونبض موجے باشد دلیل ورم بلغمی بود وهرگاه آثار سوء مزاج وریح وسده وورم یافته نشود درین صورت سوال کند که باندک سببے همچون صعود ابخرهٔ غذائی هنگام هضم وشنیدن آوازها وشمیدن بوهای غیر قوی مرض عارض میشود یا نه اگر مریض اقرار آن کند بداند که مرض از ضعف دماغ یا از قوت حس دماغ ست پس اگر حواس مریض مکدر وافعال دماغی او از تفکر وتذکر وتخیل ضعیف باشد واز حرارت وبرودت متاذی گردد ودلائل اسباب ضعف مثل دلائل سوء مزاج وغیره آن ظاهر بود وزمانهٔ مرض هر قدر که طول کند مرض زیاده شود مرض از ضعف دماغ بود واگر حواس ذکی وقوی وافعال دماغی سلیم ومجاری نقی وپاکیزه باشد وبادلائل اعتدال مزاج وصحت ترکیب بود واعضاے مشارک قوی وصحیح باشد وچون زمانهٔ مرض طول کند مرض کم شود یا باطل گردد مرض از قوت حس دماغ بود وهرگاه این آثار هم یافته نشود وتقدم ضربه وسقطه باوجود تفرق اتصال مدرک گردد سبب مرض همان باشد این بود طریق تشخیص اسباب امراض دماغی اصلی اما اگر مریض پیش از حدوث مرض دماغی ضرر در عضوے از اعضاے دیگر مثل معده وامعا وجگر وطحال ومراق ورحم ودست وپا بیان کند وحدوث وبطلان وشدت وضعف مرض بحسب حدوث وبطلان وشدت وضعف والم آن عضو مدرک گردد مرض دماغی شرکی باشد پس اگر مرض مختلف شود باختلاف حال معده در هضم وعسر هضم ودر خلا وامتلا وتقدم ضرر معده مثل غثیان وقلت یا بطلان اشتها وفساد یا ضعف یا بطلان هضم بود مرض شرکی معدی باشد پس نگاه کند که در قے صفرا برمے آید یا بلغم یا سودا اگر صفرا برآید ورنگ چشم زرد نماید از تلخی دهن وتشنگی وغلبهٔ مرض در خلو معده والتهاب وآروغ بدبو نیز سوال کند واین علامت مادهٔ صفراوی بود واگر بلغم برآید از تقدم تخمه وآروغ ترش وشدت مرض در امتلاے معده وکثرت آب دهن وقلت تشنگی ونفخ معده نیز بپرسد واین نشان مادهٔ بلغمی بود واگر سودا برآید از کثرت اشتها وسوزش معده وجشای حامض بدبو واشتداد مرض نزد خلاے معده از ریختن سودا

بر فم معدہ و وحشت و خبث نفس ہم سوال بکنند و این آثار مادۂ سوداوی بود و اگر در قی ہیچ خلط بر نیاید پس از غلبۂ مرض باستعمال چیزہاے بادی و در حالت شکم سیری و بعد خواب بپرسد اگر ہیجان مرض بخوردن اشیای نفاخ بگوید و تقدم درد معدہ و سکون مرض دماغی باسکون آن باشد علامت مادۂ ریحی بود و اگر زیادتی مرض در شکم سیری بگوید و با آن دیگر علامات سوء مزاج ساذج معدہ باشد از سوء مزاج ساذج بود و اگر بعد خواب و ہنگام شکم تہی و تاخیر غذا از وقت مقررۂ آن خصوصاً وقتیکہ ناشتا در آفتاب بمشی نماید مرض غلبہ کند و از ادنی سببی ضجر نماید و از بوئیدن چیزے بد بو غثیان عارض گردد نشان ضعف فم معدہ بود و اگر علامات دیدان امعا مدرک گردد بشرکت امعا باشد و ہرگاہ ضرر در جگر یا طحال یا مراق یا رحم یافت شود مرض شرکی کبدی یا طحالی یا مراقی یا رحمی باشد و ایضاً رحمی اکثر بعد ولادت یا اسقاط یا احتباس حیض و نفاس و قلت آن بود و ہرگاہ مریض بگوید کہ پیش از ظہور مرض دماغی چیزی مورچہ مانند از دست یا پای بجانب سر می آید مرض شرکی اطراف باشد و شناخت نوع مادۂ ہر عضو در مقامش مسطور گردد بدانکہ تا اینجا علامات امراض دماغی اصلی و شرکی تمام شد اکنون علاج ہر یک از اسباب مسطورہ بقلم مے آید مطابق سبب مشخص بعمل آرند لیکن پیش از بیان آن بعض قوانین علاج کلی کہ در اکثر اقسام امراض دماغی بکار آید مرقوم مے گردد بران نظر دارند

علاج کلی امراض دماغی

باید دانست کہ دماغ عضوی ست رئیس و مبدای حواس ظاہری و باطنی پس ہر مرضے کہ بدان لاحق شود حسب سبب بازالۂ آن توجہ بلیغ نمایند مثلاً اگر سبب آن مرض غلبۂ کیفیتی از کیفیات اربعہ چون حرارت و برودت و جز آن باشد تعدیل آن کوشند بدانچہ ضد وے بود بی تنقیہ و در حرارت دماغ تبرید با مبالغہ کنند بہر آنکہ غائلۂ حرارت بدین محل موافق تر ست و در برودت تسخین بمبالغہ باید کرد و کثرت استعمال حموضات مناسب نبود خصوص وقتیکہ سرفہ یا نزلہ نیز شامل بود و ادویہ و اشربۂ شیرین اختیار نمایند و عند قبض طبیعت ملینات آن بکار برند و بقول شیخ در امراض سر تلیین طبیعت حاجت کثیر بود پس باید کہ تلیین آن مدام ملحوظ دارند و اگر سبب مرض غلبۂ مادہ بود پس در دموے فصد قیفال کفایت کند و اگر امر عظیم و خون در کمال غلبہ و وفور و ہیجان باشد فصد دواج را تجویز نمودہ اند لیکن چون درین خطر ست باید کہ بفصد دیگر عروق سر پردازند ہر چند کہ بدفعات باشد و در دیگر اخلاط بعد نضج و تفتیح مجاری بمسہلات آنہا استفراغ فرمایند و شیخ الرئیس و بعض شراح قانون مینویسند کہ ہرگاہ غلبۂ مواد در دماغ دریافت شود و ارادۂ استفراغ آن نمایند پس اگر با وجود غلبۂ اخلاط دیگر دلائل کثرت خون در یابند ابتدا بفصد قیفال و دیگر عروق سر مثل رگہاے پیشانی و بینی و عروق ناحیۂ گوش و مانند آن کنند اما اگر امتلا مختص برأس باشد اکثر فصد این عروق کفایت کند و اگر در بدن نیز امتلا بود فصد سر رد بر فصد این عروق مقدم دارند و الا در تقدم فصد عروق مذکورہ خوف جذب مواد بسیار بسوے سر و جلب آفت بود و ابتدا بفصد با وجود غلبۂ اخلاط دیگر بہر آنست کہ فصد استفراغ مشترک برای اخلاط ست با خون اخلاط دیگر نیز کہ مختلط اند دفع شوند و لہذا شرط نمودہ اند کہ فصد را وسیع در طول بکشایند و چون قدرے خون خارج گردد یک لمحہ دہن رگ را بانگشت بگیرند تا اخلاط دیگر در انجا آیند زیرا کہ طبیعت حامی و حافظ بدن حتی المقدور خون صالح را محافظت می نماید و دم فاسد و اخلاط دیگر را دفع میسازد پس انگشت بردارند کہ قدرے خون دیگر دفع گردد باز لمحہ دہن رگ را بانگشت بگیرند و ہمچنین تا آخر فصد و در ہنگام کمال غلبہ و ہیجان خون تنہا و با اخلاط دیگر باید کہ قصور در اخراج خون نماید بلکہ خون وافر بگیرند و بسا ست کہ فصد تام کفایت نماید و مراد از فصد تام آنست کہ فصد را کشادہ بکشایند و آن مقدار خون بگیرند کہ قریب بغشی گردد و اطفال و ضعفا و حوامل را فصد جائز نیست و عند ضرورت شدید حجامت مجوز ست و یا ارسال علق و اگر اخلاط دیگر باشد نگاہ کنند کہ آیا مرض راس بشرکت جمیع بدن ست یا نہ پس ہر خلطی کہ غالب بود و در جمیع بدن شریک باشد نخست بعد انضاج آن تنقیۂ عام جمیع بدن بمسہلات و مقیات نمایند و بعدہ بتنقیۂ خاص دماغ متوجہ شوند و استفراغات مختصۂ آن استعمال کنند اگر دانند کہ مادہ در دماغ تفتیح ست و الا بعد تنقیۂ عام بدن تا نضج آن در تنقیۂ دماغ تاخیر کنند و نضج مادۂ دماغی بمشاہدۂ خروج فضول مثل مخاط و غیر آن از دماغ اگر بسیار رقیق یا بسیار غلیظ نباشد بلکہ سہل الخروج و معتدل القوام بود دریافت گردد و اگر بشرکت بدن نیست متوجہ استفراغ دماغ گردند و در انجا کہ مرض بمنتہی رسیدہ باشد و پیش از ان انضاج مادہ بمروخات و نطولات و ضمادات منضجہ نیز نمودہ باشند تنقیۂ دماغ بغرغرہ و دیگر مستفرغات مختصۂ آن فرمایند بشرطیکہ از غرغرہ خوف آفتے در ریہ و نزول نوازل از جنس خلط

حادلادع وبیمار قابل ومستعد امراض ریه نباشد وایضاً بیمار را حذر است از نزول شئی روی بسوی ریه ممکن بود مثلاً هرگاه که نزول شئی از دماغ دریا بد قبل از رسیدن آن بریه آنرا ابزاق دفع نماید ویا حال سر اشد الاهتمام از حال ریه باشد چنانچه ازان خوف قتل سریع از شدت رداءت وحدت بود وقریب از مجرای حنک باشد که دفع او بوجه دیگر غیر از غرغره یافته نشود والا شمومات منفتحه ومعطسه وسعوطات ونطولات استعمال کنند تا که مواد از سر منجذب شود وگاهی تضمید سر بعد تراشیدن موی سر میکنند بادویه که دفع مواد محتبسه در سر سهل گرداند اگر ازان ضمادات خوف افساد مزاج نباشد ووثوق این امر بود که ماده منضج سهل الاستفراغ ست بعد فعل ضمادات دران بسهولت مندفع گردد وبا این همه باید که احتیاط نمایند در استفراغ اخلاط بارد از انکه رقیق ماده مستفرغ نگردد وغلیظ آن محتبس ماند وباعث زیادتی فساد گردد بلکه استفراغ بعد تلیین بملینات منضجات نمایند وهرگاه استعمال استفراغی کنند عقب آن تلیین مع انضاج وتلطیف وتعدیل قوام مابقی از فضول دماغ نمایند واحتراز فرمایند در استفراغات اخلاط حاره که مضطر گردند در انها باستعمال ادویه حاره در بعض اوقات مثل ایارج وسقمونیا وتربد واسطوخودوس از انکه باقی نماند بعد ازان سوء مزاج حار بلکه تدارک نمایند اسهال کائن از انها د استفراغ واقع بغرغره وغیر آنرا بضمادات مبرده وپرهیز نمایند از استعمال استفراغات مذکوره مگر بعد اعتماد بر عادت مریض که چیزے که آن بنوشند اسهال واستفراغ آن کند تا شرب آن بسبب مخالفت باعث فساد وهلاک نگردد مهر آنکه بعضے کسان را ایارجات اسهال نیارند وبعضی را از مطبوخات اسهال نشود پس رعایت این امر نیز در استفراغات لابد است واگر اخلاط صعود نمایند بسوی سر از جانبے یا از تمام بدن پس جذب کنند بسوی خلاف آن مثلاً اگر از اسافل بدن یا جمیع بدن متصاعد شوند باستعمال حقنجات وحمولات وحجامت ساقین وبستن رانها وبازوها ومالش کف دست وپا وتناول اطریفلات وکشنیز پردازند وتنقیه عضو مشارک بدانچه مخصوص او باشد نمایند مثلاً اگر ماده در معده باشد بایارج فیقرا واگر در طحال بود بادویه که بدان خصوصیت دارد وعلی هذا القیاس در جگر ورحم وغیره هر یک اعضا هر ماده که باشد بضد مزاج آن وایضاً دیگر تدابیر مختصه آن عضو بعمل آرند مع رعایت تقویت دماغ وبعد تنقیه هر خلط اگر سوء مزاج باقی ماند بضد آن علاج کنند واز جمله چیزے که استعمال کرده میشود در امراض راس ریاضتی ست که محافظت نمایند دران سر را از حرکت که با بدن حرکت نماید واسافل بدن تنها حرکت کند واین ریاضت بدین نحو میباشد که انسان ریسمان را بدو دست محکم بگیرد وخود را بدان معلق آویزان دارد ودائم پاهای خود را حرکت دهد ومالش دست وپا وبستن آنها از فوق بسوی اسفل ازین قبیل ست وخصوصاً هنگام تغذیه لیکن باید که ریاضت بعد از تنقیه باشد زیرا که قبل از تنقیه سودے ندارد بلکه زیاده باعث تحریک مواد وفساد دیگری گردد وگاه تنقیه سر تنها می نمایند بریاضت خفیفه مثل مالیدن وفشردن وشانه در سر کردن واستعمال گهواره از منقیات خاصه است چنانچه در آخر لیثرغس می نماید وبدانند که استعمال سیالات بر سر بطریق قطور جائز نیست بلکه اطراف یا فوخ را از پیش سر تا بلندی عقب سر که مجدوده نامند واز خمیر سخت بگیرند که مانند حلقه ودیوارے بلند باشد ووسط آن مانند حوضے وظرفے برای گنجایش ادویه سیاله بود پس ادویه را گرم ویا نیمگرم ویا سرد بحسب حاجت دران ریزند ویا پارچه را بآن نموده بدواے سیال تر کرده بر یافوخ گذارند وانچه از انها لبنی باشد مثل شیر بز یا شیر زنان واجب ست که بر سر لطخ از ان نگذارند تا لبنیات متعفن نگردد وموجب حبس ابخره نشود بلکه بزودی پاک نمایند وبشویند وتجدید نمایند وبهتر آنست که استعمال اضمده واطلیه ونطولات ومروخات همه بعد از تراشیدن موی سر باشد تا که اثر سریع تر وقوی تر نماید وواجب ست که تلطیف تدبیر نمایند قبل از دوا بچندروز باشربه واغذیه مناسبه وحمام وریاضت معتدله تا اندکے فی الجمله بدن مهیا گردد ومسام کشاده وچون صاحب امراض راس مادی غذا تناول نماید باید که اطراف او را بمالند وتخفیف جانب سر نمایند وتقویت دماغ برادعات کنند وغذا بحسب کمیت ماده وکیفیت آن تناول فرمایند وبرین قیاس نمایند جمیع تدابیر را وایضاً در امراض مادی دماغی شرب شراب وتوقف بسیار در حمام مضر بود وقی از جمله تدابیرے ست که نفع بسیاری بخشد در معالجات امراض راس مگر هنگامی که بمشارکت ماده معده باشد وکثرت فضول دران متوجه بسوے فم معده بود که درین هنگام اصلح وجوه دفع آن بقی ست وهرگاه که اندر حجب دماغ آفتے باشد آب سرد خوردن وبدان مضمضه کردن زیان دارد واحتمال عطش وجوع در امراض رطبه دماغی وترک عشا واجب ست وبرآمدن ریم از بینی یا از گوش در امراض سر محمود ست وبقول مسیحی از مضرات راس ابلان (عشا طعام وقت شبانگاهی) وسموک واشیای چرب بسیار وتمامی نبیذها وجمله حموضات خاصه سرکه وهمچنین سکر وتخمه است پس اجتناب از انها واجب

علاج امراض دماغی حار سازج و حار یابس سازج و حار رطب سازج

و آن صداع و سرسام غیر حقیقی و سہر و دوار ست و سبب سوء مزاج حار حرارت خارجی مثل گرمی آتش و آفتاب و حمام و شم افادیہ بود و یا حرارت داخلی مثل تناول مسخنات و تاخیر غذا از وقت معتاد و شدت جوع و غضب بالجملہ تبرید و ترطیب ہوای خانہ بآب و خوشبوہاے سرد نمایند و تبرید دہند و سعوط و نشوق و قطور و شموم و ضماد و طلا و لخلخہ بارد بعمل آرند و شاخہا در ساق و کف پا کشند و یا شوئیہ بارد و انکباب و نطول استعمال کنند و باید کہ در تراکیب مذکورہ بقول شیخ بقول باردہ مثل کاہو و خرفہ و جرادۂ کدو و برگ بید و برگ نیلوفر و عنب الثعلب و عصاء الراعی و حی العالم و ماء الخیار و ماء القثاء و مانند آن و روغنہاے سرد مانند روغن گل و خلاف و روغن نیلوفر[1] و بنفشہ بکار برند و بہتر ازین ہمہ روغن گل و روغن کدو و روغن کاہو و روغن خشخاش ست و ازین تجاوز نکنند بسوے ادویہ کہ دران تخدیر[2] و اخماد روح باشد مگر نزد ضرورت شدید از افراط حرارت و طغیان صفرا و ہیجان آن و خوف ورم حار چنانچہ گاہے روغن بزر البنج ہنگام شدت وجع استعمال می کنند و استعمال سرکہ بسیار تند و سرکۂ خمر در اطلیہ و غیرہ بسبب حدت و کمال نفوذ ضرر دارد و روغن گل کہنہ کہ یک سال بران گذشتہ باشد نیز استعمال نکنند و از استعمال ضمادہا و اطلیۂ باردہ بر مؤخر راس کہ منشای اعصاب ست اجتناب نمایند تا منابت اعصاب را فاسد نکنند و اثر آن بدماغ ہم بوجہ اتم نرسد و ہرگاہ ضماد گرم شود تبدیل آن نمایند و ضماد بر پیشانی یا بر یافوخ استعمال کنند و نیز از جملۂ اطلیۂ نافعہ لعاب اسپغول بسرکہ و آب کشنیز و برگ آنست و از جملۂ معالجات نافعہ بوئیدن اشیاے خوشبوی بارد ست و سعوط روغنہا و عصارات مسطورہ و فرش نمودن بقول و اوراق مذکورہ در مسکن مریض و نشستن در خانۂ خنک کہ دران شاخہای اشجار مبردہ نشانیدہ باشند و بوئیدن و نزدیک خود داشتن فواکہ باردہ و برف و آب عمیق نفع میکند و از حرکات بدنی و نفسانی و گردانیدن حدقہ در ملاحظہ و نظر بسوی اشیای روشن و استماع آواز سخت و بلند منع کنند و غذاے بارد دہند مثل بنو ماش و جو مقشر و اسفاناخ و قطف و طفشیل و مانند آن و اگر با حرارت یبوست نباشد بلکہ رطوبت سازج بلا مادہ باشد و این در کمال قلت و ندرت ست در امراض دماغ باید کہ در اطلیہ آبہاے فواکہ کہ دران قبضی باشد داخل نمایند و لا سیما در ابتداے اورام حارہ و بقول انطاکی بہترین چیزہا کہ بدان تبرید دماغ کنند طلاء لخلخی و برادۂ عاج و لبقس و آرد جو و حنا و آب کشنیز و عنب الثعلب و حی العالم ست و شرب مرزنجوش بکشنیز و امرود و شربت خشخاس بماء الشعیر و گویند کہ عوض آب بر گلاب و آب انار شیرین و جلاب قندے خام معمول بگلاب اختصار کنند و یا گلاب و آب بہ بالمناصفہ اندک اندک بدہند و کذا آب ہندوانہ و خیار و کدو بدہند و از روائح حارۂ ذی عطریت چون زعفران و سلیخہ و تخم کرفس و حماما و مانند اینہا از ادویہ دیگر اجتناب لازم دارند و ہمچنین از طعامہاے گرم و سرد بخار انگیز مثل عدس و بادنجان و گوشت گاو میش و شتر و کرنب و غیرہ و تراشیدن موے سر و دوشیدن شیر بز بران خیلے مفید ست و ہم چنین انداختن شیر دختران در بینی و گوش و مالیدن آن بر کفہاے دست و پا و بر یافوخ بشرطے کہ تپ و نزلہ نباشد **طریق** استعمال ادویہ تبرید دماغ لعاب بہدانہ سہ ماشہ شیرۂ تخم کاہو مقشر شیرۂ مغز تخم تربوز ہر یک ہفت ماشہ در آب یا عرقیات برآوردہ شربت نیلوفر یا شربت بنفشہ دو تولہ یا نبات سفید یک نیم تولہ داخل کردہ بنوشند و اگر حرارت زیادہ باشد شیرۂ تخم خیارین یا شیرۂ مغز تخم کدو اضافہ کنند و اگر ابخرہ زیادہ بود شیرۂ کشنیز خشک شیرۂ تخم خشخاش زیادہ نمایند و اگر حرارت قلب ہم معلوم شود شیرۂ تخم خرفہ افزایند و شربت انار و عرق بید سادہ عوض شربت نیلوفر آمیزند بالجملہ اگر حرارت در کمال شدت باشد شیرۂ بزور مذکورہ در عرقیات بارد رطب مثل عرق نیلوفر و بید گلاب و بید مشک بجاے آب برآورند و بعض لعابات سرد تر مانند لعاب بزر قطونا داخل نمایند و شربت آلو یا شربت تمر ہندی یا شربت حماض یا شربت لیمو مناسب حال افزایند **طریق** استعمال ادویہ سعوط و نشوق و قطور شیر بز فقط یا شیر دختر صرف در گوش و بینی چکانند یا مغز تخم تربوز در آب سائیدہ در گوش و بینی چکانند یا کافور در روغن گل حل کردہ در بینی چکانند یا شیر دختر در روغن بنفشہ سعوط کنند یا روغن بنفشہ و روغن نیلوفر و روغن کدو مساوی و شیر دختر برابر ہمہ خوب آمیختہ بکار برند و یا آب کاہو روغن نیلوفر ہر یک یک جزو شیر دختر دو جزو بہم آمیختہ سعوط

[1] یعنی پوست دور کردہ
[2] یعنی بید

نمایند و اگر خواہند مغز تخم کدو مغز تخم تربوز سودہ نیز آمیزند و یا آب کاہو و شیر دختر و روغن گل ہمہ مساوی آمیختہ سعوط نمایند و اگر حرارت زیادہ
باشد قدرے کافور نیز اضافہ کنند و یا روغن بنفشہ و روغن کدو و آب کاہو تر و آب کاسنی سبز و شیر دختر ہمہ را در شیشی کردہ خوب مخلوط نمایند و در بینی
چکانند طریق استعمال ادویہ شمومہ کشنیز سبز یا صندل سودہ یا کافور یا عطر خس یا عطر گل لخلخہ لخلخہ بویند یا آب شاہسفرم یا گل حنا و شاہسفرم کہ بران آب سرد پاشیدہ
باشند استشمام نمایند و بوئیدن جملہ فواکہ باردہ نافع است طریق استعمال ادویہ ضماد و طلا صندل سفید با آب کشنیز سبز یا آب کوکنار سائیدہ
بر پیشانی ضماد نمایند و یا پارچہ در گلاب و سرکہ و روغن گل تر کردہ بر یافوخ گذارند و یا آرد جو مع سرکہ و گلاب و کافور و صندل و اقاقیا بعمل آرند و یا
گل نیلوفر و کشنیز سبز و گل بنفشہ در گلاب سائیدہ بکار برند و یا برگ خرفہ و جرادۂ کدو و برگ بید و گل خطمی سفید سائیدہ با قدرے گلاب و
سرکہ ضماد نمایند و بعد گرم شدن دور کنند و تبدیل آن کردہ باشند و یا گل بنفشہ گل نیلوفر گل سرخ گل خطمی برابر بہ شیر زنان یا شیر بز یا گلاب
سائیدہ ضماد کنند و یا مغز تخم خیارین مغز تخم تربوز مغز تخم کدو تخم کاہو تخم خشخاش بہدانہ برابر گرفتہ بشیر زنان یا شیر بز سائیدہ ضماد کنند
و در ضرورت قوی گل نیلوفر تخم کاہو تخم خرفہ صندل سفید ہر یک سہ ماشہ کافور یک ماشہ افیون زعفران ہر یک نیم ماشہ ہمہ را سائیدہ
روغن گل یک تولہ آب کشنیز سبز دو تولہ واندکے سرکہ ممزوج کردہ بر سر ضماد نمایند کہ برائے اقسام صداع حار و سرسام و سہر معمول ست و طلای
قرص انزروت نیز در تبرید دماغ اثرے تمام دارد طریق استعمال ادویہ لخلخہ گل ارمنی و گل نیلوفر و صندل سفید ہر یک یک ماشہ در
عرق صندل دو تولہ سائیدہ آب کشنیز تر آب خیار آب کدوے تر ہر یک چہار تولہ اضافہ کردہ در شیشی دہن فراخ انداختہ متصل بینی
بینی حرکت دہند و یا صندل سفید سودہ کشنیز خشک سودہ گلاب سرکہ قدرے ممزوج نمودہ در ظرف کنند و ببویند کہ برای منع عفونت ہم
نافع و یا گل ارمنی صندل سفید و قدرے کافور و آب کشنیز و سرکہ و گلاب بدستور ببویند و یا روغن گل روغن بنفشہ ہر واحد دو جزو سرکہ نصف جزو
در شیشہ یا در ظرف گلی نو انداختہ حرکت دادہ ببویانند و اگر خواہند برائے زیادتی تبرید آب کاہو آب کشنیز سبز آب کدو و قدرے کافور ہم بیفزایند
و یا صندل یعنی یک مثقال گل نیلوفر یک درم گل ارمنی نیم درم در عرق بید مشک پنج مثقال یا گلاب و عرق کیوڑہ سائیدہ آب کدو آب خیار
تر آب کاسنی سبز آب کشنیز تر ہر یک سہ مثقال در شیشی اندازند و قدرے کافور سودہ داخل کردہ لخطہ لخطہ ببویانند و یا عطر صندل و گلاب و سرکہ
و روغن گل و آب کشنیز سبز و آب کاہو سبز و قدرے کافور بدستور استعمال کنند کہ برائے امراض مذکورہ و تقویت دل معمول ست طریق
استعمال ادویہ پاشویہ بارد گل بنفشہ گل نیلوفر گل خطمی عنب الثعلب ہر یک یک درم سبوس گندم چہار درم برگ بید خواہ برگ کنار یاؤ آثار در دو
آثار آب بجوشانند چون سوم حصہ بسوزد صاف نمودہ در ظرف انداختہ پایہا در آن گذارند و ساقہا را لندا از اعلی باسفل تا کہ خوش آید و طبع
برداشت کند پایہا در آن دارند و ہنوز قدرے گرمی در آب باقی باشد کہ پایہا برآرند و بپارچہ خشک کردہ در چادر پوشیدہ دارند خصوص
در ہوائے سرد مسدد مسام و احسن آنکہ ظرف عمیق باشد چنانکہ پایہا تا زانو غرق باشند و ہرگاہ بعد پاشویہ بستن پایہا جہت جذب مواد کردہ
باشند واجب ست کہ چون بکشایند پایہا در آب گرم گذارند تا بخرۂ منعقد بہ بسوے دماغ صعود نمایند و دفعۃً نکشایند و ابتدائے کشادن پا
از طرف قدم باید کرد بخلاف بستن کہ از طرف بن ران شروع کنند و ہرگاہ کہ حاجت پاشویہ بمحجمہ افتد اول محجمہ بی شرط بکار برند بعدہ
پاشویہ نمایند تا بعد پاشویہ ہوائے سرد نرسد و باید کہ وقت استعمال پاشویہ سر مریض را بطرف پشت مائل دارند تکیہ دادہ و چادرے مابین
ظرف آب و ورد بے مریض دارند تا بخار بید مانع نرسد و عوض سبوس گندم جو مکوفتہ نیز مستعمل میشود و اگر تبرید زیادہ مطلوب باشد برگ خرفہ برگ
اسفاناخ گل سرخ برگ کاہو تراشہ کدو اضافہ نمایند و اگر خواہند گل بنفشہ گل خطمی ہر یک دہ درم نیلوفر عنب الثعلب خبازی ہر یک پنج درم
برگ بید یا کنار نیم پاؤ سبوس سی درم در آب بجوشانند ہرگاہ نصف بماند صاف کردہ بدستور بعمل آرند و یا سبوس جو خواہ سبوس گندم سہ مشت
نمک شور دو دام برگ کنار برگ خطمی یا تخم یا گل آن برگ عنب الثعلب یا تخم آن ہر یک پنج درم در آب جوش دہند ہرگاہ نصف بماند
نیم گرم پاشویہ کنند و گویند کہ غسل قدمین وقت شدت تپ بسبب اجتماع حرارت تپ و حرارت آب منع ست مگر عند خوف حدوث سرسام انہ
آب نیم گرم بجا ئل کردن چادر میان ظرف آب و ورد بے بیمار جائز بود طریق استعمال ادویہ انکباب و نطول جرادۂ کدو و تخم کاہو و برگ آن

گل نیلوفر بنفشہ خبازی عنب الثعلب پوست خشخاش و تخم آن و گل آن چو مقشر گل سرخ برگ خطمی و تخم آن برگ بید تراشۂ خیار تخم خرفہ و برگ آن برگ کاسنی کشنیز سبز سبوس جو بستان افروز شاہسفرم ہر چہ بہم رسد بقدر حاجت گرفتہ در ظرفے سرش بند کردہ با آب جوش دہند و در طشتے ریختہ قدرے روغن گل یا روغن بنفشہ یا روغن نیلوفر آمیختہ انکباب نمایند و نطول کنند و یا بنفشہ تخم کدو نیم کوفتہ تخم خرفہ تخم کتان تخم خشخاش اسبغول تخم خطمی تخم کاہو گل سرخ برگ بید جو نیمکوفتہ در آب پختہ تنطیل نمایند کہ جہت صداع حار و سرسام و سہر و جنون و تشنج یابس نافع و یا بنفشہ و نیلوفر ہر یک دو کف بابونہ یک کف با آب در آفتابہ و یا ظرفے سربستہ طبخ نمایند و چون پختہ شود و حرارت ناری او کم گردد سر آفتابہ و یا ظرف را برابر روے مریض بکشایند کہ بخار او بہ بینی او برسد و یا در طشتے ریختہ و بران روغن گل ریختہ و علیل رداے بر سر گرفتہ بخار آن را بگیرد و براے سرسام حار وغیرہ مفید ست

علاج امراض دماغی بارد ساذج فقط یا بارد رطب ساذج یا بارد یابس ساذج

و آن صداع و دوار و کابوس و سکتہ و سبات و نسیان ست و سبب سوء مزاج بارد برودت خارجی مثل برد ثلج و آب و ہوا باشد یا سردی داخلی مثل تناول مبردات بالجملہ تسخین ہوا با آتش یا بخوشبوہاے گرم کنند و مطبوخ ادویۂ حارہ مخصوص دماغ بدہند و ضماد و نطول و انکباب و کماد بادویۂ گرم نمایند و سعوط و شموم علوی خانی و لخلخۂ حار بعمل آرند و روغنہاے چون روغن یاسمین و سوسن و فار و مرزنجوش و نرگس و بابونہ کہ دران عنبر یا قرنفل سودہ داخل کردہ باشند نیم گرم بر سر مالند و یا روغن سداب بمالند و اگر قوی تر خواہند قدرے فرفیون درین روغنہا آمیزند و اگر اسفنج یا صوف بروغنہاے مذکورہ تر کردہ بر تارک گذارند مہتر باشد و تکمید بنمک و جاورس و سبوس گندم و خرقۂ مسخن نیز نافع و خوردن مغز جلغوزہ و زنجبیل مربی و مومیاے مفید ست و آنجا کہ با برودت یبوست باشد با تسخین ترطیب نیز جمع کنند و اگر با برودت رطوبت بود مستفرغات رطوبت نیز بعمل آرند و غراغر و ادویۂ حار منشف رطوبت استعمال نمایند و معجون فلاسفہ را خصوصیت تمام ست در تبدیل مزاج دماغ و تسخین و تقویت آن و اغذیۂ شوربائے عصافیر و ماکیان و نخود آب با مصالح گرم مثل دارچینی و زیرہ و ثوم استعمال نمایند و ہر کجا کہ اندر دماغ آفتے از سردی باشد آب سرد خوردن بلن مضمضہ کردن سخت زیان دارد **طریق** استعمال مطبوخ اصل السوس مقشر نیم کوفتہ پرسیاوشان اسطوخودوس بادیان بیخ بادیان در آب جوشانیدہ صاف نمودہ گلقند عسلی یا شہد داخل کردہ بنوشند یا صرف بادیان و اسطوخودوس بدستور جوشانیدہ گلقند داخل کردہ بدہند و یا انیسون پرسیاوشان مویز منقی نیز زیادہ کنند و یا بادیان پرسیاوشان بادرنجبویہ جوشانیدہ گلقند داخل کردہ بدہند و یا انیسون بادیان بادرنجبویہ جوشانیدہ با گلقند عسلی دہند و یا حماما برنجاسف دارچینی شربت اسطوخودوس حسب حاجت افزایند **طریق** استعمال ادویۂ شموم مشک و عنبر و قرنفل و غالیہ و عطر عود ہندی و مجموعہ و جندبیدستر و فرفیون و سداب و مرزنجوش و یاسمین و بہار نارنج و گل بابونہ و ریحان و نرگس و جنبیہ و نسرین ہوا بوئیدن مسخن دماغ و دافع امراض باردۂ دماغی ست **طریق** استعمال ادویۂ ضماد بابونہ اکلیل الملک مرزنجوش برنجاسف صعتر زنجبیل زعفران مرکی زوفاے خشک شونیز کبابۂ چینی قرنفل صبر زرد جندبیدستر فرفیون کبریت زرد بورۂ ارمنی قسط کندش حلتیت صمغ سداب اشق خردل مویزج مشک عنبر مومیائی فلفل عاقرقرحا کندر سرگین کبوتر روغن قسط روغن زنبق ہر چہ ازینہا بہم رسد و یا طبیب مناسب داند با آب سائیدہ نیم گرم بر سر ضماد نمایند **طریق** استعمال ادویۂ نطول و انکباب بابونہ اکلیل الملک برنجاسف شیخ ارمنی سداب تمام نوتنج جبلی جاوشیر جعدہ مرزنجوش صعتر جند قوتی شحم مریم وغیرہ حشائش حار جوشانیدہ بر سر نطول نمایند یا در ظرفے سر تنگ مانند آفتابۂ لولہ دار جوشانیدہ و سر لولہ را ہنگام طبخ بند نمودہ رداے بر سر بگشند و لولہ آنرا باز نمودہ بخار آن بہ بینی و گوش و دماغ رسانند و بران سرنگون دارند و بدانند کہ کماد و سعوط در علاج امراض دماغے بلغمی و صداع بارد ساذج و بلغمی مسطور گردد از انجا اخذ کنند و سویدی گوید کہ کندش باریک سائیدہ در خرقۂ کتان بستہ دائم بوئیدن و کباش قرنفل یا بسباسہ یا پوست جوز سبز یا برگ جوز در ربیع جمع کردہ خشک نمودہ و یا زہر جوز بر زمین افتادہ جمع نمودہ خشک کردہ و یا قسب جوز ہندی صلب مثل غبار سائیدہ بر مقدم راس ذرور کردن و کذا سنبل ہندی شربا و ذرورا و کذا پوست جوز سبز لبدر یا حنا سائیدہ بر

نهادن و بمقدار مدت خضاب حنا بران صبر کردن هر واحد برای برد راس مجرب من ست و ابن تلطان وتمیمی و اقناع و ابن جناح و ابن جنین گویند که مرزنجوش شماً و ذروراً و اسارون شرباً و ذروراً و نوف ضماداً و میعه یابسه و یا شونیز شرباً و ضماداً و مشک شماً و سعوطاً و شرباً و ذروراً و حلبه اکلاً و ذروراً هر واحد نافع برد راس ست

علاج امراض دماغی رطب سافج

و آن سبات و نسیان ست و صداع بمذهب بعضی لیکن اقل و بندرت و سببش کثرت استحمام و استعمال آب و تناول مرطبات ست شربت اسطوخودوس و دیگر مجففات استعمال کنند و اطریفل کبیر و فلاسفه و تریاقات و امثال آن تناول نمایند و تکمید سر بنمک و سبوس گندم و جاورس و زیره گرم کرده و تقویت دماغ باطریفلات وغیره و تسدید طرق ابخره و تقلیل غذا و شراب نمایند و در هوای حمام تا دیر نشانند و انکباب و تطول بآبی که در آن ادویهٔ مجففهٔ محلله مثل ترفه و سلیخه و بابونه و اکلیل الملک و قیصوم و شیح و مرزنجوش پخته باشند بعمل آرند و اگر بله و بلادت بمریض عارض شود نشوق شونیز و صعتر و زعفران و مشک استعمال نمایند و اغذیهٔ مسخنهٔ مجففه مثل قلایا و مطنجات با بازیر حاره و کباب و نخود بریان بخورند اما بتقلیل و ترک عشا واجب شمارند و ریاضات تویه اختیار نمایند و بجای آب ماء العسل یا عرق بادیان بنوشند

علاج امراض دماغی یابس سازج

و آن صداع و سهر ست و سببش تناول مجففات و سفر حجاز و بیابانها در تموز و ملاقات با د سموم ست مرطبات مثل شیرهٔ خرفه و آب تربز و لعاب بهدانه و اسپغول با شربت نیلوفر یا شربت بنفشه یا شربت خشخاش و عرق بید و عرق گاوزبان و ماء القرع و ماء الجبن بدهند و تمریخ و تسعیط بروغن گل و روغن کدو و روغن بادام و روغن بنفشه و روغن نیلوفر نمایند و ریختن شیر نیم گرم بر سر بعد حلق راس خصوصاً شیر زنان نافع ست لیکن بسرعت بشویند که شیر سریع التعفن ست و کذا غلاف سر بحلوا که از جرادهٔ کدو و نشاسته و شکر سفید و روغن بادام پخته باشند و خوردن آن مفید و ضمادی که در سرسام سوداوی خواهد آمد نافع ست و تضمید سر لفالودهٔ رقیق و تنطیل بطبیخ خبازی و بنفشه و شعیر و گل خطمی و برگ بید و خشخاش مع نصف آن روغن بنفشه نیمگرم بعد تراشیدن موی سر نیز مفید و حمام مرطب انفع الاشیاء ست روغن کدو و مسکه و شیر زنان و شیر بز و پیه ماکیان و دماغ حیوانات شرباً و اکلاً و سعوطاً و طلاءً نافع و غذا ماء اللحم و شوربای چوزهٔ مرغ و جدی فربه و ماهی رضراضی و کله پاچه و بیضهٔ نیمبرشت و فالوده و حریره با روغن بادام و ماء الشعیر و بقول رطب مثل کاهو و خرفه و اسفاناخ و خبازی سازند و باقی تدبیر از علاج صداع یبسی اخذ کنند

علاج امراض دماغی دموی

و آن صداع و بیضه و شقیقه و سرسام و ماشرا و سدر و دوار و سبات و صرع و سکته است و سببش اکثار لحوم و حلویات و اشربهٔ حاره باشد بقول شیخ هرگاه غلبهٔ دم در تمام بدن بود و در سر قسطی وافر از ان نیز حاصل شده باشد فصد قیفال کنند و اگر هنوز در سر بتمامه حاصل نشده باشد و در طریق حصول باشد فصد اکحل نمایند و اگر قبل از آغاز حصول او در سر خوف حصول باشد مثل آنکه بسبب جذاب اخلاط در حوالی راس بهم رسد از حرارت خارجی یا ضربه و سقطه و مانند آن درین صورت فصد باسلیق بگیرند برای جذب ماده و اگر جذب او زیاده ازین مطلوب بود فصد صافن و حجامت ساقین یک وجب فوق از کعب نمایند و فصد رگهای پا کنند و هرگاه بمشارکت عضوی دیگر بود رگی که میان سر و آن عضو مشترک باشد بگشایند بصورت ارادهٔ استفراغ هر دو عضو و قرار ماده در دماغ و اگر ارادهٔ جذب ماده بطرف ناحیه بعید از راس مع استفراغ عضو مشارک باشد فصد رگ مشارک آن عضو که مقدم ست در علت کنند پس هرگاه ماده متوجه بسوی راس تنها باشد و عضو مشارک از ماده که از ان عضو بسوی دماغ منجذب شود پاک باشد به تنقیهٔ سر فقط متوجه شوند و یا غلبهٔ دم از ابتدا صرف در سر باشد پس آنچه در حجاب خارج قحف واقع بود درد قریب شیون

محسوس گردد و اراده علاج خفیف بود در نحالات حجامت نقره کنند و اگر ماده غائر باشد و امید انجذاب آن بسوی خارج نباشد فصد رگ پیشانی کشایند خصوصاً اگر وجع مائل بسوے موخر سر بود و اگر علے صعب باشد مثل سکته دموی فصد وداج کنند و اگر بعض ملطفات را قبل از فصد دو سه روز استعمال نمایند بهتر ست خصوصاً اگر ماده بسیار قوی نباشد و وقت باقی باشد زیرا که باعث اطمینان از ثوران دم و اخلاط و اندفاع ابخرهٔ آنها بسوے دماغ و قلب و کبد وغیره از اعضاے محاذی و مجاور و مشارک آنست جهت آنکه مواد فاسده مادام که ساکن باشد باوے اعراض ساکن باشند و چون حرکت نمایند حرکت مینمایند با آن اعراض نیز و اگر با آن اخلاط دیگر نیز باشد پس باید که منظر نمایند اگر بشرکت تمامی بدن باشد استفراغ جمیع بدن نمایند پس فصد راس تنها پس استفراغات مختصه با آن بعد انضاج مادهٔ هر یک از اخلاط بحسب واجب و لائق و بعد گرفتن خون اگر سوء مزاج حار بماند بهر تعدیل مزاج هر چه در علاج امراض دماغی حار ساذج گذشت بعمل آرند و بهر تطفیهٔ خون اشربهٔ بارده و حامضه مثل شربت انارین و شربت عناب ساده و مرکب که در جمیع امراض دماغی دموی معمول ست و شربت نیلوفر و شربت آلو و شربت توت و شربت سیب و شربت ورد تازه و شربت قراصیا (آلو بالو) مفرداً و مرکباً منها یا با شیرهٔ بذور بارد مثل تخم خرفه مقشر و تخم خیارین و مغز تخم کدو و مغز تخم هندوانه و مانند اینها بدهند و اگر طبع لین بود رب به یا سیب بدهند و اگر سرفه نباشد سکنجبین ساده یا شربت تمر هندی یا شربت لیمو یا شربت حماض یا ریباس یا غوره یا زرشک یا کاسنی یا کادی و دیگر رطوب فواکه حامضه یا آب آنها و آب انارین بنوشند و بحالت سرفه خمیرهٔ بنفشه همراه مطبوخ سپستان و نیلوفر و عناب و خبازی بدهند یا شربت بنفشه با عناب و اصل السوس و بهدانه و پرسیاوشان و یا ماء الشعیر بنوشند و اگر حاجت تلیین افتد بعد استعمال منضج صفرا مسهل صفرا دهند و یا دیگر نقوعات لینه مثل نقوع هلیله و نقوع حامض و یا عصارات فواکه و هلیله بکار برند و حقنها استعمال کنند و یا این نقوع مرکب که برای جمیع امراض دموی نافع ست بدهند عناب بست عدد زرشک پنج درم تخم کاسنی دو درم ریوند خطائی یک مثقال تخم کشوث دو درم تمر هندی ده درم گل سرخ سه درم یک شبانه روز خیسانیده صاف نموده شیرخشت ده درم ترنجبین بست درم حل کرده بنوشند و یا شربت ورد مکرر با گلاب و عرق نیلوفر بیاشامند و یا نقوع گل سرخ و آلو و عناب و بنفشه و تمر هندی و سپستان با شیرخشت بدهند بالجمله در علاج این امراض اخراج دم و تلیین طبیعت و تقلیل طعام ملحوظ دارند و باقی تدابیر از علاج صداع دموی اخذ کنند و غذا ماش مقشر و اسفاناخ با آب حصرم یا لیمو یا حماض یا زرشک یا انارین یا تمر هندی ترش کرده و از چوچهٔ مرغ وغیره لحوم اجتناب نمایند مگر هنگام کمال ضعف با بقول بارده جائز ست و از استعمال اشیاء شدید الحموضة هرگاه سینه و یا عصب و یا امعا ضعیف و یا سرفه و خشونت صدر باشد بسیار حذر کنند و تغذیه بکاهو یا اسفاناخ نمایند

علاج امراض دماغی صفراوے

و آن صداع و بیضه و شقیقه و سرسام و سدر و دوار و سهر و صرع ست و سببش تناول اغذیه و ادویهٔ گرم و ریاضت در هاجره و سهر و صوم و آنست اول تبریدی که در امراض دماغی حار ساذج گذشت بدهند و آب نارنج و لیمو و انارین یا شربت اینها و لعاب بزرقطونا و ماء القرع و آب انار و شیرهٔ بارد رطب مانند شربت عناب و نیلوفر و اجاص و امثال آن و شیرهٔ بزر بارده رطبه و سلاقات ادویهٔ بارده تمامه و تخم کاسنی و بیخ آن و اصل السوس و خارخسک و تخم خرفه و خیار و عناب و سپستان و تمر هندی و آلو بخارا و زرشک و مانند اینها نیز مفید بود و بعد تسکین ماده نضج آن بمنضج صفرا نموده مسهل صفرا و حب بنفشه دهند اما بقول شیخ انضاج مادهٔ حار بدوائے باید کرد که قوام او جمع کند و معذلک مفتح و مقطع باشد و این اوصاف در مبردات مرطب که در آن جلا و غسل باشد مثل ماء الشعیر و سکنجبین ساده و شیر بز یافته میشود اما کسے را که ضعف قوت مع صداع باشد از شیر اجتناب کنند و از منضجات بشرط مذکور انفعست که استعمال نمایند نطولات متخذ از مطبوخ بنفشه و نیلوفر و برگ بید و عصاء الراعی و جز آن بقول طبیبی اندک سرکه برائے انضاج و تنفیذ قوت آنها و اگر در ماده اندک غلظتے باشد زیاده نمایند در آن بابونه و خطمی و پرسیاوشان و گاوزبان و مانند آن و اگر محتاج بسوے ادویهٔ مفتحه مقطعه باشد و یا منافذ منسد و یا در غلط نوعے تشبث باعضا باشد تا آنکه آسان گردد خروج ماده بانفتاح طریق آن تا زائل گردد مانع و این مثل بادیان و بیخ آن و تخم کشوث و انیسون و مانند اینهاست و اگر بیداری مفرط باشد و مریض را خواب نیاید پوست خشخاش در آن

اضافہ نمایند و سرکہ مشترک النفع ست جمیع مواد را و در انضاج مواد حار باکی نیست در استعمال آن و از مسہلات موافقہ اخلاط مراریہ رقیقہ طبیخ ہلیلہ و آلو و شاہترہ و شربت فواکہ مسہل و شربت بنفشہ و طبیخ خیار شنبر و امثال آنست و قوی بسقمونیا و غیر آن بحسب حال بدن خلو آن از تپ یا موجود بودن آن در بدن و بحسب سن و قوت و فصل و جز آن و مسہل منقوع ہلیلہ زرد و عناب و تمر ہندی و شاہترہ و سنا و بنفشہ و عنب الثعلب و خطمی و تخم کاسنی باشیر خشت یا ترنجبین نیز نافع و ادویہ مسہلہ شدید الحرارۃ در امراض حارہ جائز نیست بلکہ باید کہ استعمال ملینات و ادویہ قلیل الحرارۃ مانند نقوعات نمایند و بقول ابن لبطلان خوردن گل بنفشہ باشکر مرات منقی دماغ از صفرا ست و طبیخ فواکہ باشیر خشت و ترنجبین یا مطبوخ ہلیلہ و یا آب انارین با ہلیلہ زرد نیز مفید و بعد تنقیہ لعاب اسپغول یا بہدانہ بگلاب و عرق کاسنی و عرق گاؤزبان و عرق کادی و نبات بدہند و اکثار تبرید و ترطیب خصوصاً بہ تمر ہندی و بزر قطونا مناسب و لخلخہ بصندل و گلاب و آب سیب و طلا بصندل و انزروت و شیاف مامیثا در گلاب سودہ و تقطیر روغن کدو در بینی مفید و باید کہ قبل از تنقیہ ضماد کدام شی بر سر نکنند کہ در ان خوف انجذاب مواد بسوی راس ست و استعمال غراغر منقی راس در ینجا بسبب خوف نزول مادۂ حار بطرف صدر منع ست و از عطوسات نافعہ در ینجا مثل بخار سرکہ است کہ قدرے سقمونیا در ان گداختہ باشند و کذا شم فقاع ترش حاد و دیگر تدابیر مثل سعوط و شموم و ضماد و لخلخہ و پاشویۂ بارد و انکباب و نطول کہ در امراض دماغی حار ساذج مذکور شد بعمل آرند و ہر چہ در علاج صداع صفراوی مسطور گردد مفید شناسند و اطریفل کشنیزی مزعفر و آنکہ در ان مغز تخم کدو و خیار داخل ست نافع ست و ہر جا از ادویۂ اغذیہ کہ بارد رطب باشد استعمال کنند و از ہر چہ مولد صفرا ست مثل صوم و سہر و غم و غضب و ادویۂ حارہ منع کنند

علاج امراض دماغی بلغمی

و آن صداع و بیضہ و شقیقہ و سرسام و سدر و دوار و سبات و نسیان و صرع و سکتہ است و سببش استکثار اغذیۂ بارد رطب و دعت و سکون و تواتر تخمہ ہا و استحمام عقب غذا است اولاً بہر نضج مادہ منضج بلغم دہند و بعد ظہور نضج مسہل بلغم تنقیۂ بدن نمودہ بہر تنقیۂ دماغ حب ایارج دہند بالجملہ بقول شیخ اصول و امہات ادویۂ مستعملہ در انضاج مادۂ بلغمی و سوداوی چنان باید کہ در ان تلطیف و تقطیع و تحلیل باشد مثل انیسون و بیخ بادیان و بیخ کبر و ایرسا و اذخر و حاشا و زوفا و فودنج و سداب و برنجاسف و مرزنجوش و برگ غار و شیح و قیصوم و بابونہ و اکلیل الملک و شبت و مانند آن از ادویہ حارۂ محللہ و منضجہ و اگرچہ تحصیل تدبیر در بلغمی و سوداوی مختلف ست یعنی استعمال این ادویہ در انضاج ہر بلغم مثل بلغم شور و مثل سودای احتراقی جائز نیست و واجب ست کہ در استعمال این ادویہ از اضعف با قوی گرایند بحسب درجات ادویہ و بمقدار تصاعد درجات مادہ ترقی نمایند پس اگر مادہ کثیر الکمیۃ شدید الکیفیۃ باشد باید کہ بحسب درجات آن ادویۂ حار قوی نیز تا بدرجۂ سوم و چہارم مثل عاقرقرحا و فرفیون و غیرہ اختیار نمایند مگر آنکہ بسبب کثرت مادہ خوف غلیان او باشد کہ بنا بر سخونت حجم او زیادہ گردد و موجب تمدد مولم یا ورم شود کہ درین صورت قدرے از ان مستفرغ سازند و بعد از ان در انضاج باقی شروع کنند و بہتر در انضاج اخلاط خام آنست کہ علاج و تضمید بادویۂ معتدل الحرارۃ کنند و سکون و بستن اطراف استعمال نمایند تا آنکہ برفق نضج یابد و اگر مادہ قلیل الکمیۃ یا ضعیف الکیفیۃ باشد بر ادویۂ ملطفہ کہ بسیار گرم نبود بلکہ گرمی او زیادہ از درجۂ اولے نباشد اقتصار کنند و اگر مادہ متوسط در کمیت و کیفیت باشد ادویۂ متوسط الحرارۃ اخذ نمایند و سزاوار است کہ استعمال نماید مسخن شدید التسخین در امراض بلغمیہ بجہت آنکہ تحلیل لطیف آن میناید و غلظت زیادہ در ان بہم میرساند و خروج آن دشوار میگردد و موجب عطش نیز میشود و چون سرکہ مشترک النفع ست در جمیع مواد کسر تبرید او بادنی شئی حار ممکن ست پس غوص او بادویہ و تقطیع او باقی خواہد ماند و ادہان حارہ کہ از ریاحین و ازہار و اوراق نباتات گرفتہ باشند در انضاج مادۂ بارد داخل اند و اگر مواد شدید البرد یا کثیر الکمیۃ یا عسر الانحلال باشد ادہان کہ از صموغ حارہ و افاویہ قویہ گرفتہ باشند و روغن بان و زنبق و نرگس و سوسن و غار و ارغوان و مرزنجوش و ناردین یا زیت کہ در ان سداب رطب یا فودنج رطب یا شبت رطب یا بابونہ رطب و مانند آن جوشانیدہ باشند و نفط اختیار نمایند و روغن بلسان بسبب کمال تلطیف خود بسرعت تحلیل میشود پس در اطلیہ و مروخات نفع نمی بخشد و بہتر آنست کہ مادہ را باستفراغ و جذب

بسوی خلاف جهت یا بهر دو دفع سازند و جذب بسوی خلاف جهت بطرف دست و پایها باشد و دلک و مالش آنها بنمک و روغن بنفشه یا روغن بابونه
بحسب مزاج معین بر انست اما امر جامع برای بهر دو تدبیر یعنی استفراغ و اماله استعمال حقنجات و حمولات و مدرات و معرقات ست بحسب ماده و
قوت و از مسهلاتی که استفراغ ماده راس بشرکت بدن می نماید حب ایارج و توقایاست و حب اسطوخودوس اوفق ست با خلاط محترقه که دران غلبه مرار بود
و معذلک غلیظ باشد بلکه آن مشترک در اخلاط بلغمی و مراریست و قوی ترازین همه نقوع صبرست متخذ بآب کاسنی یا نقیع ایارج در سکنجبین و تخم سرمق و
اما ایارج ارکاغانیس و ایارج اوفس و ایارج لوغاذیا و ایارج جالینوس و حب متخذ از حجر لاجورد و خربق اخلاط غلیظه و سوداویه را موافق ست و کذلک
هر آنچه دران اسطوخودوس افتد و ایضاً آنرا قی بشرب سکنجبین و تخم ترب و شحم حنظل باسائر ادویه مخرج اخلاط لزجه صالح ست و با وجود این آنها ار الطبقات ست
و اولی آنست که با ایارج فیقرا و تربد و افتیمون و غاریقون و مانند آن باشد بعده حبوب کبار پس ایارجات پس خربق سفید بحذر و احتیاط و باید که در مسهلات از ضعیف
شروع کنند و بتدریج تا ایارجات کبار برسند تا وقتیکه انقطاع ماده علت معلوم شود و از مسهلات ملائم مختصه برای تنقیه راس شبیارات ست که از ان
حبوب بزرگ سازند تا زمانی بسیار در معده بماند و از وزن قلیل آن فعل کافی بطول مکث و لبث حاصل شود و وزن قلیل آن بتکرار استعمال مضرت نکند و
باید که شب فرو برند و بعد خوردن آن بخواب روند تا حرکت و بیداری فعل او باطل نکند و خمیره و اصل درین حبوب صبر و ایارج ست و مصطگی برای
تقویت معده دران داخل میکنند و هلیله برای منع صعود بخار بدماغ از معده می آمیزند و اگر ارادهٔ اعانت اخراج اخلاط بلغمی نمایند شحم حنظل و زنجبیل
و تربد و اسطوخودوس داخل کنند و **انطاکی** گوید که بهترین چیزے که تعدیل و تنقیه و تقویت سر بدان نمایند لطوخ بمیعه و زعفران و قرنفل و سنبل الطیب
و قسط و شیم اینست و سعوط مر و جند بیدستر و کندش و فلفل و خردل و معجون جامع الاسرار در تفتیح سدد و تقویت دماغ و افزایش عقل و حفظ و تنقیهٔ ریاح
و تعدیل برودت مجرب ست و **ایضاً** از منقیات خاص دماغ غراغر و عطوسات است و برای تحلیل مواد باقی سعوط و انکباب و نطول و یا شوئیه حار بعد تنقیه عام
بعمل آرند و کذا بعد تنقیه برای رفع بقیه ماده و تحلیل آن اطریفل سنا و ملین و مسهل و اسطوخودوس و معجون انطاکی استعمال فرمایند و ایضاً بعد استفراغ
ریاضتی که سر با بدن متحرک نشود بلکه صرف اسافل بدن و پای حرکت کنند بنحویکه در علاج کلی امراض راس مذکور شد و مالیدن اطراف و بستن آنها از
فوق بسوے اسفل بعمل آرند و گاهی ریاضت خفیف نفس راس میکنند مثل دلک و غمز آن حتی که استعمال شانه و مهدها از منقیات خاص شمرده اند
چنانکه در آخر لیثرغس بعمل آرند و لباست که مضغ عاقرقرحا و فلفل و زنجبیل و وج حتی مویزج و مانند اینها نفع می بخشد و ادویه غراغر ملطفات و مقطعات
مثل سکنجبین عنصلی و ایارج ارکاغانیس و بوسطوس و شحم حنظل و زنجبیل و اسطوخودوس و تربد و خردل و عاقرقرحا و فلفل و مصطگی و وج و زوفای خشک
و دارچینی و سلیخه و صعتر و مرزنجوش و پوست بیخ کبر و فوتنج و مری و سکنجبین عسلی و عسل و مانند آنست و بقول سویدی غرغره بعصارهٔ اذان الفار
یا مویزج بسکنجبین عنصلی و یا مطبوخ در شراب ریحانی یا بطبیخ ارماک یا عصارهٔ چقندر سفید بعسل یا زوفرا یا صبر یا بطبیخ افسنتین یا حرف یا بورق
یا عصارهٔ الجزه یا طبیخ خربق سیاه یا طبیخ ایرسا یا طبیخ اذخر یا عصارهٔ کرنب یا طبیخ حب بلسان یا نمک اندرانی در آب حل کرده یا نوشادر در آب حل کرده
هر واحد نیز منقی دماغ از مواد بارد است و ادویه عطوسات مفتحه مجرا ے شم برا ے اخراج اخلاط بلغمی مثل کندش و فلفل و جند بیدستر و ثوم و حرف و
دارشیشعان و نوشادر و تنباکو و خردل و بزور حاره و مانند آنست و گاهی از بعض ادویه مذکوره ضمده و اطلیه بر اصداغ بعمل می آرند و ادویه سعوطات
محلله اگر قوی خواهند بتدریج استعمال نمایند مثلاً در اول مرتبه بروغن گل و مانند آن بعمل آرند و در مرتبهٔ ثانی بعصارهٔ چقندر و مانند آن و در مرتبهٔ ثالث بآب
مرزنجوش و امثال آن و بقول سویدی سعوط یک درم از اذان الفار بمثل او عسل و یا قلقند بآب حل کرده و یا گل شقائق النعمان و یا عصارهٔ کرنب یا
آذریون یا گل خیری زرد یا بیخ شنجار یعنی خس الحمار که آن کاهو دشتی ست یا نعنع یا فوتنج بستانی یا جبلی یا بیخ سوسن سفید یا گل او و یا الجزه یا برگ
شابانک یا لبلاب یا سماق یا کرفس یا صعتر یا شیر دختران از هر واحد عصاره گرفته و یا مرزنگوش و انگ و یا ریحان کافوری و یا آب پیاز و یا طبیخ بیخ بخور مریم
بعسل و یا طبیخ کمون و یا جرم اسوده و یا روغن غار و یا روغن سوسن سفید و یا حرف و یا آب جمار النخل و یا روغن بادام تلخ و یا طبیخ مامیران و یا حب البلسان
و یا روغن شونیز بشیر زنان و یا جند بیدستر بروغن بادام و یا شیر تیوع بروغن مذکور و یا عدس تلخ بروغن بادام و یا حضض بشیر دختران و یا زعفران
و یا میعه سائله و یا جاوشیر بروغن بادام تلخ و یا حلتیت بروغن مذکور و یا صمغ سرو بروغن بادام هر واحد منقی دماغ ست و ادویه انکباب و نطول

انیسون اکلیل بابونه حلبه نمام زوفا اسطوخودوس افسنتین اذخر بادیان بیخ کرفس پوست ترنج برگ ریحان برگ سداب عاقرقرحا حب الغار عشبه مغربی برگ غار حرمل صعتر فارسی برنجاسف نانخواه درمنه ترکی مرزنجوش قیصوم پرسیاوشان تخم شبت حاشا فوتنج بابونج شیح ارمنی هرچه ازینها مناسب دانند جوش داده انکباب یا نطول سازند و ادویه یا شوئیه حار انیسون گل بابونه مرزنجوش عنب الثعلب برگ شبت هریک ده درم سبوس گندم بست درم بدستوری که در علاج امراض دماغی حار ساذج گذشت بعمل آرند و گاهے اکلیل و بادرنجبویه و برگ سداب و خاکشی هرچه مناسب دانند افزایند سویدی گوید که سندروس شماً و بخوراً بلا رویه بارده را از دماغ فرو می آرد و کذا مشک شماً و شرباً منقی دماغ از مواد بارد ست و هلیله کابلی سائیده بعسل سرشته خوردن رطوبات را بسوی دماغ مرتقی گردد منع کند و شم طلع نخل و غرغره بطبیخ او یا شرب طبیخ او منقی دماغ است و کذا مضغ کندر یا علک البطم یا صمغ پسته و انداختن آب دهن و کذا سعوط بعصاره گل سرخ تازه و هر واحد ازینها مجرب من ست و شرب عود یا عصاره بخور مریم بعسل یا فقاح اذخر یا شحم حنظل یا ازفرابا قنطوریون دقیق یا آب طبیخ خیری زرد یا کرکم بعسل یا سنبل هندی یا صبر یا طبیخ افسنتین یا دارچینی یا ریوند و هلیله کابلی یا تربد یا تخم انجره سوده بعسل سرشته یا طبیخ ایرسا یا عصاره فوتنج یا روغن بادام تلخ یا عود بلسان یک درم یا غاریقون یا حب بلسان یا سلیخه یا نانخواه یا اسطوخودوس دو درم بعسل و شم شحم حنظل یا کندش یا خردل یا صبر یا حرف یا بورق یا خربق سیاه یا ایرسا یا فلفل سیاه یا دارفلفل یا شونیز بریان هر واحد سوده در خرقه کتان بسته و یا ریحان کافوری و یا عصاره بصل و یا گل خیری زرد و یا سنبل هندی و یا دارچینی و یا عاقرقرحا و یا سوسن سفید و یا گل سوسن آسمانجونی و یا جندبیدستر و یا جمار النخل و یا حب بلسان و یا گل بستان افروز و یا گل سورنجان و یا نانخواه و مضغ بیخ شقائق النعمان بمرات یا مصطگی یا مویزج یا خردل یا زنجبیل یا مصطگی یا پوست بیخ کبر یا عنبر خام و اکل بقلة الحمقاء مسلوق بروغن بادام و نطوح داخل منخرین بعصاره قثاء الحمار و شیر زنان هر واحد منقی دماغ

از مواد بارد است و باقی تدبیر از علاج صداع بلغمی اخذ نمایند

علاج امراض دماغی سوداوی

و آن صداع و بیضه و شقیقه و سرسام و سدر و دوار و سهر و جمود و مالیخولیا و صرع و سکته است و سبب او استکثار اغذیه مولد سودا است مثل عدس و کرنب و لحم بقر اول منضج سودا دهند و بعد ظهور نضج مسهل آن و حب افتیمون یا حب لاجورد تنقیه کنند و باید که در انضاج سودا نیز قاعده که در انضاج ماده بلغمی گذشت از استعمال ادویه ملطف و مقطع و محلل و تصعید درجات ادویه بمقدار ماده مرعی دارند لیکن بر ادویه شدید الحرارة اقتصار نکنند تا در تجفیف زیادت نکنند و لاسیما که سودا غیر طبیعی و احتراقی باشد بلکه در انضاج ماده سوداوی لامحاله احتیاج تلیین و ترطیب بود مثل عناب و نیلوفر و انجیر تر و بنفشه مربی و مانند آن و یا ماء الشعیر با شکر و ترنجبین پس عقب او منضجات محلله لطیف التحلیل در درجه ثانی و ثالث مثل برگ گاوزبان و بسفایج و برگ بادرنجبویه و سپستان و ترنجبین افزایند و اولی آنست که جمع نمایند ادویه ملینه و مرطبه را با حاره مقطعه محلله مانند شربت اصول و سکنجبین عنصلی خصوصاً با ماء الشعیر و طبیخ اصل السوس و بادیان و کرفس و انیسون و پرسیاوشان با انجیر و مویز منقی مع گلقند و لباست که زیاده کرده میشود در ان اسطوخودوس برائے اختصاص آن بدماغ و ماء العسل نیز مرطب و مسخن و منضج ست و این همه برائے سوداوی طبیعی و محترق از بلغم و خون اولی بود و اما در محترقه از صفرا باید که تقدم ترطیب بسیار با غذیه و ادویه مرطبه معدله حرارت احتراق نمایند بعده انضاج با دویه مذکوره فرمایند و چون سودا بسبب غلبه ارضیت عاصی از نضج است پس باید که منضجات بسیار استعمال کنند تا وقتیکه قاروره غلیظ گردد و از سفیدی بسیاهی گراید و در نبض لینت ظاهر شود لهذا مسهل دهند و بعد مسهل باز منضج دهند و بعد از ان مسهل نوشانند و همچنین بعمل آرند زیرا که سودا یکبار نضج نمی یابد بلکه اگر در دفعات هم نضج یابد غنیمت شمارند و این مطبوخ بهر نضج سودا نیز معمول ست بسفایج اسطوخودوس بادرنجبویه افتیمون بصره بسته هریک دو درم مویز منقی بیست دانه آلو بخارا ده دانه جوشانیده صاف نموده ترنجبین پانزده درم داخل کرده بنوشند و تا ده روز استعمال کنند و اگر قوی تر خواهند گاوزبان گل گاوزبان گل بنفشه گل نیلوفر گل سرخ تخم کاسنی بیخ کاسنی پرسیاوشان تخم خطمی اصل السوس شاهتره تخم کشوث بیخ بادیان هریک دو درم انجیر پنج عدد گلقند چهار توله افزایند و گاهے بصورت کثرت غلظ ماده قنطوریون و بیخ کبر زیاده میکنند و هرگاه اراده مسهل باشد مغز خیارشنبر شش توله شیرخشت چهار توله سنا مکی هلیله سیاه هریک دو یا سه مثقال روغن بادام یک مثقال در منضج افزایند و گاهے لاجورد مغسول در جلاب حب بسته میخورانند و بالایش

مسهل می دهند و این مسهل وقتی باید داد که مریض قوی بود اما اگر مریض ضعیف باشد ماء الجبن و سکنجبین افتیمونی مع سفوف سودا بدهند و معجون نجاح با آب شاهتره نیز فلاح می بخشد و گاهی بعد نضج برای اسهال سودا افتیمون شش درم در یک قدح ماء الجبن شب خیسانیده صبح مالیده صاف نموده شکر یا شیرخشت پانزده درم حل کرده میدهند و بقول جالینوس تغلیعی و فولس در روح منقی دماغ از مرهٔ سودا است و گاهی عند قوت مرض و مریض ایارج کبار مثل لوغاذیا میدهند و حبوب که دران لاجورد و حجر ارمنی و اسطوخودوس و افتیمون و بسفایج و قدرے خربق سیاه باشد در اخراج مواد غلیظ سوداوی مخصوص ست لیکن استعمال خربق بحذر و احتیاط باید و بعد مسهل غرغره با یارج فیقرا و سکنجبین عسلی و یا با پوست بیخ کبر معجون بعسل در آب گرم نیز منقی دماغ ست و بعد تنقیه بقول شیخ بهر تعدیل در سوداوی طبیعی و بلغمی تسخین مع ترطیب کنند و در سوداوی احتراقی از هر چه مجفف و مسخن باشد اجتناب نمایند و بر مرطبات از البان و ادهان و نطولات و ضمادات و اغذیه اقتصار ورزند و باقی تدابیر علاج صداع سوداوی و مالیخولیا اخذ کنند و حکیم عابد سرهندی در شرح اسباب خود نوشته که اگر در گلاب چهار صد درم نقره هفت درم هفت بار و طلا پنج درم پنج بار و فولاد چهل درم نه بار داغ کرده هر روز از ان بر نهار پانزده درم بنوشند در منع تولد سودا و تجوید هضم و ازالهٔ فساد آن بغایت مجرب

علاج امراض دماغی ریحی

وآن صداع و شقیقه و سدر و دوار است و سببش کثرت اغذیهٔ غلیظه و سوء هضم ست بهر تحلیل ریاح کاسر آن مثل طبیخ شیخ و افتیمون و حاشا و مانند آن استعمال نمایند و نطولات و سعوطات و شمومات و ضمادات محلله که در علاج امراض دماغی بارد ساذج و بلغمی مذکور شد بعمل آرند و دخول در حمام گرم بر نهار و شم جندبیدستر و مشک درین باب مخصوص ست و تقطیر روغن یاسمین و روغن غار و روغن مرزنجوش در گوش نیز مفید ست و نطول بادویهٔ محلله مثل بابونه و اکلیل الملک و مرزنجوش و صعتر و فوتنج بعمل آرند و از خرقهٔ مغموسه در آب ادویهٔ مذکوره تکمید سر کنند و سعوط جندبیدستر و مشک در روغن زنبق سائیده محلل ریاح سر ست و قطور روغن زنبق که در آب مطبوخ صعتر و حب الغار و تخم کرفس و زیرهٔ کرمانی پخته باشند در بینی و گوش نیز تحلیل ریاح راس کند و کذا شرب و شم خصیان یعنی یاسمین بری و شم بهار و بستان افروز و خلاف بلخی و نسرین و گل سوسنجان و نرگس و سعوط مرکی بقدر دانهٔ کرسنه بروغن بادام و روغن خستهٔ فندق و عصارهٔ برگ شاهانک و روغن مرزنجوش هر واحد محلل ریاح سر ست و اگر مادهٔ مولد ریح که آن در اکثر بلغم یا سودا میباشد زیاده بود اول تنقیهٔ آن نمایند بدستوریکه در علاج امراض دماغی بلغمی و سوداوی مذکور شد بعد از ان تعدیل و تقویت راس متوجه شوند و از منفخات مثل خرما و جوز و خردل اجتناب کنند و باقی علاج از صداع ریحی اخذ کنند

علاج امراض دماغی بخاری

وآن صداع و شقیقه و عصابه و حس و سرسام غیر حقیقی و سبات و سدر و دوار و کابوس و صرع و سکته است پس اگر صعود ابخره از بدن باشد اول تنقیهٔ خلطی نمایند که از ان بخار متولد میشود مثلاً در غلبهٔ خون فصد و حجامت ساقین کنند و اگر حاجت بود مسهل بارد دهند و در صفراوی مسهل صفرا بکار برند بعده دربهرد و تقویت سر کنند بسعوطات بارده و نهادن روغن گل و گلاب و سرکه بر سر و استعمال لخلخهٔ بارده و اشربهٔ مطفیه مثل شربت حماض و لیمو و تمر هندی و آلو مع اسبغول و شربت بنفشه و آلو بالو بنوشند یا نقوع حامض بشربت بنفشه بدهند و یا اسبغول مسلم بگلاب و نبات بخورند و اطریفل صغیر و کشنیزی صرف یا همراه آب تمر هندی و آلو بخارا یا نقوع هلیله بلیله آمله و کشنیز استعمال کنند و از ضمادات بارد احتراز نمایند بلکه اضمده محلله که دران اندک قبض باشد و شمومات ملطفه کفایت کنند اما در صورت احساس حرارت زائد در مادهٔ بخار از محللات کثیر التسخین مثل فرفیون وغیره اجتناب شدید نمایند بلکه ابتدا کنند بجذب آن طرف خلاف و تنقیه بغرغره بعده استعمال کنند نطولات معتدله در حمام و غذا مزوره انار دانه یا لیمو یا اسفاناخ یا سماق یا کدو و یا غوره سازند و خوردن نان منع تصاعد بخار بسوے سر میکند و کچڑی منجر ست و بعد غذا برائے منع صعود ابخره خوردن سفوف کشنیز و شکر و یا سماق و بزرقطونا بشکر و امتصاص بهی یا سیب یا ناشپاتی یا زعرور نافع بود و کشنیز در طعام زیاده اندازند و در صورت مادهٔ بلغمی و سوداوی مسهل آنها دهند و اطریفل سنائی استعمال نمایند و هرچه در علاج امراض دماغی بلغمی و سوداوی گذشته بعمل آرند بالجمله مراعات خلطی که از ان بخار متولد میشود در اشربه و اغذیه و غیرها واجب ست و اول استعمال منقیات مناسبه و جذب بخار به بستن اطراف و مالش کف پا بچیزهاے درشت و نهادن پاها در آب گرم نهادن

شاخها بر ساقین پس حبس بخار بهلیلهٔ مربی و آمله مربی و کشنیز خشک و اطریفل کشنیزی باید کرد و استعمال پاشویه برای جذب بخار از سر در هر ماده مفید بود و اگر صعود بخارات از عضو واحد بود تدبیرش در علاج امراض دماغی شرکی خواهد آمد

علاج امراض دماغی سدی

و آن صداع و صرع و سکته و جمود است و وقوع سده در عروق یا حجب دماغ بسبب خلطی از اخلاط اربعه بود و یا بسبب ورم پس اگر بلغم غلیظ لزج محدث سده گردد آثار بلغم پیدا بود و درین صورت انضاج و تلطیف ماده نمایند بمنضج بلغم که دران زوفا و حاشا و غیره ملطفات افزوده باشند و بعد نضج تنقیه بمسهل حار و حب ایارج و شبیار کنند بعده بهر تحلیل نطولات و اضمده و شمومات و سعوطات و عطوسات و غراغر که در علاج امراض دماغی بلغمی مفصل مذکور شد بکار برند و باز بانضاج و استفراغ مشغول شوند و بعده بتحلیل گرایند حتی که سده زائل شود و نطولات مفتحه و شبیارات و مضوغات و ادهان محلله دائم بعمل آرند و دواء است که در همگی نطولات سکب و ریختن از بلندی نمایند و سر راست باشد تا آنکه غوص و نفوذ و اثر بیشتر کند و شمیدن گل نرگس و شونیز بریان و آزاد درخت ولادن و شابانک که آن برلوف ست و گل سورنجان و مرزنجوش هر واحد تفتیح سدهٔ دماغ نماید و کذا برگ غار خشک باریک سائیده در خرقهٔ کتان بسته دائم بوئیدن و بخار طبیخ مرزنجوش گرفتن و سویدی گوید که شم شاهسفرم و کذا انیسون بریان در خرقهٔ کتان بسته در تفتیح سدد دماغ مجرب من ست و استعمال سکنجبین بزوری نیز مفتح سده است و کذا گل خیری و تخم آن و زنجبیل و بادرنجبویه و مرماحوز هر واحد شرباً و شماً و کذالک سنبل و جوز بوا و انیسون هر سه مساوی مفتح سده است و فرنجمشک شماً و شرباً و ضماداً و تخم او و بقلهٔ مسلوق او اکلاً و عرق او شرباً و کذا عرق بادرنجبویه و تخم آن و اسطوخودوس و سلیخه و مرزنجوش هر واحد شرباً و عصارهٔ مرزنجوش و کذا روغن گل قنفل سعوطاً و بقلهٔ ترنجان مسلوق بشیرهٔ بادام اکلاً و مرماحوز و شیح و مرزنجوش شماً و دلکاً نافع و اگر بسبب سده سوداء غلیظ باشد نشان غلبهٔ سودا ظاهر بود و تدبیرش فصد ست و استفراغ سودا و استعمال اضمده و نطولات مخصوصهٔ آن که در علاج امراض دماغی سوداوی گذشت و آنجا که مزاج دماغ حار و سده غلیظ باشد علاج مشکل بود و درین صورت اول مفتحات استعمال کنند بعده هرگاه از علاج گرم سر را مضرت رسد تدارک آن نمایند بمبردات که با ارخا بود و قبض دران نباشد و بعد از تسکین باز اعادهٔ مفتحات کنند و تا انفتاح سده بهمین طریق علاج کنند و ایضاً درچنین حالت استعمال سکنجبین و ماء الشعیر و غیره مفتحات بارده مناسب بود و اگر بسبب عظم خون یا صفرا کمیت خود یا ورم محدث سده گردد علامات غلبهٔ خون و صفرا و ورم پیدا بود و تدبیرش تنقیه بفصد و مسهل ست بطوریکه در علاج امراض دماغی دموی و صفراوی مذکور شد و در سدهٔ ورمی بدانچه در علاج امراض دماغی ورمی می آید علاج کنند

علاج امراض دماغی ورمی

و آن صداع و سرسام و ماشرا و سبات سهری و سکته است در جملهٔ اقسام ورم اول فصد سر روکشایند پس اگر ورم حار باشد تدبیرے که در علاج امراض دماغی حار سازج گذشت بعمل آرند و ابتدا بردع ماده از مبردات مذکوره مخلوط بسرکه و گلاب کنند مگر آنکه با آن درد شدید باشد که درین وقت سرکه جائز نیست و درین استعمال روغن گل مبرد مقدارے صالح بدون افراط مخلوط با سرکه بسیار روپانند کے بر پیشانی و سر و آب عنب الثعلب و نوفل و صندل و شیاف مامیثا و گل ارمنی و عدس مقشر و مانند آن و آبهائی که دران ادویه بارده قابضه و حاره قوی القبض که در مزاج آنها ترکیب از برودت نیز باشد مثل اطرافا جوشانیده باشند نافع ست و از ادویه شدید البرد متخذ از مثل خشخاش و افیون و غیره اجتناب کنند مگر هنگام شدت حاجت که وجع شدید باشد و دران هنگام قدری بابونه داخل نمایند تا که شدت قوت مخدره آنها را بشکند و کم کند چه بابونه کسر قوت مخدرات می کند و اگر مواد شدید الحدت باشد اولاً آب بقول که در علاج امراض دماغی حار مذکور شد استعمال کنند بعده بمنضجات مواد حار مشغول شوند و بعد از ان دوائیکه دران اندکے تحلیل باشد مثل اب لے که دران اکلیل و بیخ مورد بخته باشند و از ادهان روغن بابونهٔ تازه تنها یا مخلوط بروغن گل بحسب حدت مرض و قوام ماده و قرب عهد از منتهی و بعد آن بکار برند و سپس عند منتهی مرخیات محلله مثل آبهائی که دران اصول کرفس و بادیان و بزور آنها و سبوس گندم و حلبه و خطمی و اکلیل الملک و اقحوان سفید جوشانیده باشند و از روغنها روغن شبت و مانند آن بعمل آرند تا آنکه در منتهی تحلیل حاصل شود و ایضاً ضمادات محلله ازین ادویه ترتیب دهند و در استفراغات واجب در علاجات اورام راس از فصد و غیره بحسب ماده تقدیم نمایند و در تغذیهٔ صاحب ورم صفراوی اغذیه خفیفهٔ رطبه استعمال کنند مثل

ماء الشعیر و اجاصیه و اگر ورم بارد باشد بعد فصد منضج و مسہل بحسب مادہ دہند و در استفراغ دوائی که در آن روغن بید انجیر و روغن بادام تلخ و نفیت داد مانند آن باشد یا ماء الاصول استعمال کنند و اقتصار نمایند در ابتدا از روادعات بر روغن گل مخلوط کلطلفات مثل حاشا و فوتنج و جند بیدستر خاصةً پس استعمال نمایند عفص و سرکه آنزا الطریق ضماد و غرغره اگر ممکن باشد و لبساست که نفع می بخشد آشامیدن دو ثلث مثقال یا کمتر از ان بحسب مزاج جند بیدستر خصوصًا برای لیثرغس بعده منضجات که دران ارخا و اندک تحلیل باشد استعمال کنند و بعد ازان نزد انتہاء در تمامی اورام بارده و حاره مرخیات را بدین نوع که در بارد مرخیات تامه و محللات قویه از آبہا و ضمادات و ادہان بعمل آرند و باقی علاج مفصل از اقسام سرسام خذ کنند

علاج امراض دماغی از ضعف دماغ

و آن صداع و سدر و دوار وغیره است بہر تقویت دماغ اطریفلات مثل اطریفل کشنیزی و کبیر و اطریفل اسطوخودوس و اطریفل مقوی دماغ و خمیرجات مثل خمیرۂ گاؤزبان و خشخاش و مروارید و دیگر مقویات مثل انوشدارو و جوارش صندلین و عنبر و دواء المسک معتدل و معجون مقوی دماغ و مفرح یاقوتی بارد و حار و شربت ابریشم و عرق کتنگی مرکب ہر چه از ینہا مناسب مزاج مریض دانند بدہند و حریرہاے معمولی نوشانند و خوردن ہفت عدد مغز بادام مقشر با مثل آن نبات در شب وقت خواب سخت سودمند ست و روغن گل بر سر مالند و قرنفل بگلاب طلا سازند و طلائی که دران تخم ریحان بوداده و مغزیات داخل ست بعمل آرند و سیب و عنبر و گلاب بویند و بوئیدن شموم غالیه و لخلخۂ عنبر نیز مفید و سعوط روغن گاو فقط یا با مروارید محلول بگلاب بسیار مفید ست و اغذیۂ لطیفۂ عطریه مانند گوشت چوزۂ مرغ و تیہو و دراج با نخود و با زیرۂ خوشبو و گلاب بخته بخورند و جمیع ادمغۂ حیوانات و لبوب مقوی دماغ است و استعمال حلوای چوب چینی تالیف والد حکیم علوی خان مفید و مغز گوسفند با روغن بادام بریان کرده خوردن و روغن آن بر سر مالیدن و ہمچنین سر را بر بخار قلیۂ جگر بز که با مصالح متعارفه بخته باشند داشتن و یک دو لقمه ازان خوردن نافع ست و اگر سینۂ بچۂ مرغ که قریب جوانی رسیده باشد در روغن گاو بریان کرده گوشت او بگیرند و در ہاون بکوبند بعده نشاسته ربع رطل در ہمان روغن بریان نموده و مغز بادام ربع رطل و قدری زعفران و دارچینی و دانۂ ہیل را سائیده شکر سفید بقوام آرند و اگر روغنی که دران سینۂ مرغ و نشاسته بریان کرده اند زیاده بماند آنرا نیز در حالت قوام داخل کنند و ہمه را در قوام آمیخته ہر صبح بقدر دو نیم توله بخورند مزید دماغ و مقوی آنست و سفوف بنفشه کشنیز مقشر گل سرخ مغز بادام ہر یک دو ماشه اسطوخودوس سنبل الطیب گل منڈی ہر واحد یک ماشه کوفته بیخته نبات برابر آمیخته یک توله خوردن نیز مقوی دماغ ست و گویند که تخم حنا یک مثقال سائیده بعسل آمیخته لیسیدن ہمین اثر دارد و اگر سبب ضعف دماغ اجتماع اخلاط ردی در معده باشد درین حالت با ستفراغ آن پرداخته بعده در امراض دماغی شرکی معدی و امراض معده مذکور گردد و تقویت فم معده نمایند و خوردن مصطگی سوده یک ماشه با اطریفل کشنیزی یک نیم توله سرشته مقوی معده و دماغ ست بالجمله باید که نظر بر اسباب سابقه نیز دارند مثلًا اگر سبب ضعف سوء مزاج حار یا بارد بود و علامات مخصوصۂ آن ظاہر باشد درین صورت در ساذج تعدیل و در مادی تنقیه نمایند بانچه در علاج امراض دماغی حار و بارد ساذج و مادی مذکور شد و بعد ازان حسب مقتضای مزاج بتقویت دماغ کوشند مثلًا در مزاج حار مقویات بارد دماغ مثل صندل و گل سرخ و روغن گل و گلاب و مروارید و آمله و خشخاش و گل سیب و گل نارنج و گل سعتر جبل و در مزاج بارد مقویات حار مثل زعفران و مشک و عنبر و غالیه و عود و دارچینی و قرنفل و کندر و تخم حنا و سعد و زنجبیل و سنبل و بالنگو و بلادر و در مزاج یابس مثل انجیر و مغز بادام و پسته و فندق و نشاسته و حریره و شیر میش و دماغ و دراج استعمال نمایند و گویند که در مزاج حار شم و شرب گلاب و گل تفاح و گل به و شرب آمله و کافور و ہلیلۂ کابلی و شم سیب و گل بید و ضماد آمله ہر واحد مقوی دماغ ست و در مزاج بارد شرب حب بلسان بعسل و یا فلنجه یا مرزنجوش مخلوط بکباشه قرنفل و یا عرق بادرنجبویه و یا اسطوخودوس و یا جوزبوا و یا بیخ بادآورد و شرب و شم مشک و عود و زعفران و ترنجان و تخم آن و گل بادام و شم برم و عبیثران و زفت مخلوط بلادن و نسرین و نرگس و فرنجمشک و سنبلید که گل سورنجان ست و شرب و بخور جوزبوا و سنبل ہندی و شرب و ذرور برسر سنبل الطیب و فرنجمشک و ضماد عود و سرادغالیه و سعوط نسرین و ذرور و نطول اکلیل الملک و عود بلسان و شم و شرب و ضماد و مضغ عنبر و لادن ہر واحد نافع و سویدی گوید که یاسمین شربا و ذرورا و کباشه قرنفل و کذا گل جوز یا برگ او خشک یا پوست سبز او خشک کرده ذرورا بر مقدم راس ہر واحد در تقو

دماغ مجرب من ست واگر سبب ضعف انتقاص جرم دماغ بود اکثار تناول ادمغهٔ حیوانات و تقویت روح نفسانی بمفرحات نمایند و اکثار اکل فندق و بادام و لحم دراج و دماغ ماکیان و شرب شیر میش و تطویل سر بر روغن گل هر واحد فرید جوهر دماغ ست و بقول جالینوس مسکهٔ گاو و شیر او و شکر و زردی بیضه جوهر دماغ را زیاده میکند پس علے اگر سببش کثرت جماع باشد مبهیات و مولدات منی استعمال کنند و ایضاً ترک جماع نمایند و اغذیه مبردهٔ ملطفهٔ خفیفهٔ سریع الهضم دهند مانند شوربائے چوجهٔ مرغ و گوشت حلوان گوسفند شیرخواره بروغن گاو پخته بنان زردهٔ تنوری خورانند و ماء اللحم ساده نه توله دیا ماء اللحم مرکب علوی خان و معجون لبوب نه ماشه دهند و خوردن زردی بیضهٔ مرغ با نبات بسیار مفید ست و کذا با نمک سلیمانی و معجنین مغز بادام و فندق و پسته و چلغوزه و دیگر لبوبات و ایضاً شیر گاو میش و گوسفند و شیر و مغز همه حیوانات و روغن گاو و شکر تری و نان خمیری تنوری مالیده نیم گرم تناول کنند و بالائی و شیر با نبات یا پلاو مرغ و حلاوه و مطنجن درین باب اثرے عظیم دارد و اگر سبب کثرت ریزش نزله بود نخست تنقیهٔ دماغ بحب قوقایا و ایارج کنند و بعد از حصول تنقیه جهت تقویت دماغ اطریفل اسطوخودوس و شاهترهٔ علوی خان با عرق اسطوخودوس دهند و تفاحهٔ علوی خان که درینجا مسطور گردد و کلاه ایشان که در صداع ضعف دماغی بیاید بکار برند که اصلاً تخلف ندارد بلکه نافع خفقان و مانع صعود ابخره بدل دو ماغ اندو حریره از شیرهٔ بادام ده عدد و خشخاش و تخم خرپزه هر یک یک توله و حب قرطم دو توله نشاسته سه توله روغن مادهٔ گاو چهار و نیم توله و نبات هفت توله دهند و غذا پلاو و دوگوشته و قورمه همراه نان تنوری و با گوشت لوه و دراج و معجونات مقویهٔ دماغ و مانع نزله بعمل آرند و نسخهٔ تفاحه علوی خان ایست عود قماری پنج مثقال اشنه سنبل الطیب قرنفل زعفران اظفار الطیب قاقلهٔ صغار بسباسه پوست ترنج هر یک یک مثقال و یک نیم دانگ عنبر اشهب دو مثقال مشک یک مثقال بهارنارنج یک مثقال و دو دانگ　　علف هندی و حصی لبان هر یک دو نیم مثقال اجزا را کوفته بیخته در هاون سنگین بگلاب بسایند و عطر عنبر و ناگ کیسر و عود هر یک نیم مثقال روغن یاسمین و نرگس هر یک یک نیم مثقال داخل کرده چندان حل کنند که قابل حب بستن شود پس بشکل سیب ساخته در سایه خشک نموده ببویند و اگر سببش سهر طویل باشد تبرطیب و تنویم کوشند و اگر مرض مزمن باشد بعد ازالهٔ مرض تقویت بدن بادویه و اغذیهٔ لطیفه بتدریج نمایند و اگر ریاضت شاقه باشد راحت و سکون و حمام مرطب و تدهین بادهان بارد اختیار کنند و اگر استفراغات کثیر باشد آنچه در صداع یبسی بیاید استعمال نمایند و ایضاً خمیرهٔ مروارید ساده نه ماشه و رق طلا یک عدد و عرق تنبول حکیم ذکاء الله خان هفت توله با شربت تنبول چار توله تخم شربتی هفت ماشه دهند غذا شوربائے مرغ و نان خشکار خورانند و تلخهٔ مقوی دماغ نیز مفید و خوردن مربائے آمله و هلیله و سیب و بهی و اناناس بورق طلا و نقره و طباشیر خیلی نافع و کذا انوشداروی ساده و لولوی بعرق کیوڑه

علاج امراض دماغی از قوت حس دماغ

و آن صداع و صرع ست بهر تبلید حس اغذیهٔ غلیظه مثل هریسهٔ گندم و جو و لحم بقر و کله پاچه و کرش آن دهند اگر هضم قوی باشد والا اغذیه که از بقول بارد مثل برگ کاهو و خرفه و کشنیز تر و لحم ماهی و گوشت برهٔ شیرخواره و گوساله ساخته باشند بدهند و در طعامها تخم خشخاش و تخم کاهو افگنند و اگر فائده نشود چیزے از مخدرات مثل شربت خشخاش یا شیرهٔ تخم خشخاش و شیرهٔ تخم کاهو و مانند آن استعمال کنند و افیون ببویند و اگر قوی تر خواهند آب کوکنار و یا فلونیا بدهند و طلائے مخدر از تخم کاهو و پوست خشخاش و افیون و بزرالبنج و برگ قنب بعمل آرند لیکن در استعمال مخدرات قویه بزودی مبادرت و جرأت نمایند زیرا که مورث بلاہائے ردیه مثل ظلمت بصر و بلادت ذهن ست و بسا ست که مؤدی بهلاکت می گردد و آنجا که از استعمال مخدرات در حواس نقصان کثیر رود هر بزودی آب نیم گرم بسیار بر سر ریزند فا استعمال مخدر موقوف نمایند

علاج امراض دماغی از ضربه و سقطه و تفرق اتصال

و آن صداع و سدر و دوار و سبات و سکته است اول برائے حفظ دماغ از تورم فصد سر و یا هفت اندام کشایند و اگر مانعی باشد حجامت کنند و بعده تنقیهٔ صفرا از مسهل صفرا یا حقنه کنند و سرکه و گلاب در روغن گل بر سر بمالند و برگ آس و گلنار و پوست انار در سرکه و گلاب جوشانیده انکب

مشک و عود داخل کردہ سائیدہ ضماد کنند و بقول حکیم علوی خان بعد فصد و تلیین طبیعت گل ارمنی یک درم شب یمانی دو دانگ مرکی ربع درم سائیدہ وقت خواب باآب نیمگرم بخورند و اگر ضربہ ضعیف و خفیف باشد آرد مونگ مغاث بغدادی مغاث ہندی یعنے میدہ چوب اقاقیا زرد چوب کوفتہ بیختہ بروغن گل و روغن مورد و زردی بیضہ ضماد کنند و اگر خواہند میدہ گندم افزایند و اگر حرارت زیادہ باشد گل ارمنی داخل کنند و اگر بسبب ضربہ خون از دماغ خارج شود دماغ ماکیان حتی الامکان بخورانند و بر آن آب انار ترش بنوشانند تا از استحالہ او مغہ بصفرا و از ضرر غثیان که کل او مغہ مغثی اند باز دارد لیکن آب مذکور بسیار اندک باشد تا دماغ از ترشی او متضرر نگردد و معذلک باید که حموضت او قلیل بود و واجب است که از آفتاب و حمام و شراب و غضب و اغذیہ مبخرہ و حارہ و مصدعہ و حریفہ مثل جوز و شاہدانج و جرجیر و بادروج و شراب قوی و مفتح و میویز شیرین اجتناب کنند و باقی علاج از صداع ضربی و سقطی جویند گیلانی گوید که تفرق اتصال واقع در سر که از ضربہ یا سقطہ یا قطع یا شق یا حرق نار وغیرہ باشد اگر در جلد بود فقط بغیر سیلان خون آنرا جارحہ نامند و اگر با سیلان خون باشد دامیہ گویند و اگر از لحم اندک اخذ کند باضعہ گویند و اگر در لحم نازل شود و غائر در ان باشد متلاحمہ نامند و اگر در سمحاق باشد حتی که استخوان ظاہر گردد موضحہ خوانند و اگر تا سمحاق برسد و تفرق اتصال او نگرداند باسم سمحاق نامند و اگر آنرا بسوے خارج ظاہر گرداند و در ان ورم حادث گردد فطرہ گویند و اگر تفرق اتصال استخوان گردد و چیزے از جرم او منتقل شود بنحوے که در علاج او احتیاج نقل بعض اجزاے او افتد منقلہ نامند و اگر تفرق اتصال او بغیر حاجت بسوے نقل او باشد ہاشمہ خوانند و اگر تفرق اتصال ام غلیظہ شود آمہ و مامومہ نیز گویند و اگر تفرق اتصال دماغ کند دامغہ نامند و اگر در جوف دماغ و بطون آن اخذ کند جائفہ خوانند و فطرہ بسیار ردی ست و اکثر در ان اختلاط عقل عارض شود و در آمہ و جائفہ خطر است و شیخ می فرماید که در جراحات واصلہ بسوے غشای دماغ حادث میشود استرخا در جانب جراحت و تشنج در جانب مقابل آن و چون قطع تا بطون بلکہ تا حد حجاب رقیق نرسد اسلم باشد و ہرگاہ قطع تا دماغ رسد تپ و قی مراری ظاہر گردد و کمتر فلاح یابد و قریب تر بسلامت آنست که قطع در بطن ایمن و ایسر مقدم دماغ واقع شود چون بسرعت تدارک نمایند ملتحم گردد و آنچہ در بطن اوسط و بطن موخر باشد صعب تر بود و آنچہ در اوسط باشد از آنچہ در موخر بود سخت تر باشد و بعید تر ست که رجوع بحالت طبیعہ کند مگر آنکہ اندک باشد و مبادرت بضم و اصلاح او بسرعت کنند بالجملہ در شجہ سر مبادرت بمنع ورم نمایند و تفصیل آن در علاج جراحات در آخر کتاب مذکور گردد و علاج کسر در باب آن خواہد آمد و اطبا را در کسر قحف منقطع که آن منقلہ است دو مذہب ست یکی آنکہ مائل باد و یہ ہاویہ ساکنہ شدید التسکین براے الم اند و این مذہب متقدمین ست دوم آنکہ استعمال ادویۂ شدیدالتخفیف می کنند و بعد قطع منکسر و قلع منقلع و جذب انکسار او باد و یہ جذابہ از مرہم و غیرہا بر موضع فوق او از خارج لطوخ از عسل و سرکہ استعمال می نمایند و این مذہب متاخرین ست و سلامت درست این متاخرین بیشتر از دست اولین ست و این عجب نیست چہ جالینوس گفتہ که مزاج اعصاب و عظام یابس ست و شارح ممدوح گوید که بہترین چیزے که در منع ورم درین باب و منع نزف الدم و سرعت التحام و دفع وجع یافتہ ایم مرہم جدوار تالیف ماست و ہر قدر که مدت میان حدوث تفرق و استعمال این مرہم کمتر باشد اولے و اجود فعل خواہد بود و فعل او درین باب عجیب ست و مالقی وغیرہ می نویسند که ضماد خطمی مطبوخ بشراب و کذا اقاقیا بصبر و کذا سوسن بری و کذا حلزون صغیر سائیدہ و کذا برادہ چوب شمشاد بحنا و کذا خراطین بروغن گل سودہ و کذا زراوند طویل سودہ بشراب و عسل پختہ تا غلیظ گردد بر خرقہ کتان مالیدہ نافع جراحت و کسر عظام سر ست و ضماد ملبوس بعسل آمیختہ مفید کوفتگی لحم و عدم کسر عظم ست و تقطیر روغن گل با خون کبوتر یا فاختہ یا شفنین بر شجہ راس و کذا ذرور مرو زراوند طویل و خمیر آرد گندم خشک کردہ سائیدہ و زاج و کندر و دم الاخوین و سنبل سوختہ و صبر و کافور و توبال مس و پوست شجر صنوبر و پوست ثمر آن ہر واحد التحام جراحت راس میکند

علاج امراض دماغی شرکی

و آن صداع و سدر و دوار و سبات و سہر و صرع وغیرہ است پس اگر از شرکت معدہ باشد و سببش اجتماع خلطی در معدہ بود استفراغ مادۂ غالب بقی

واسهال و اصلاح معده تبدیل مزاج و تقویت آن کنند مثلاً اگر ماده صفراوی باشد با سکنجبین و آب نیم گرم قی کنند بعده سکنجبین و گلاب بنوشند و با شیرهٔ
کشنیز نیز افزایند و اگر تسکین زیاده منظور بود آب تمر هندی دو تولہ لعاب آلو بخارا پنجدانه شیرهٔ تخم خیارین هفت ماشه شیرهٔ کشنیز خشک چار ماشه با گلقند
سکنجبین گلاب دهند و اگر در نبض امتلاء خون نیز معلوم شود بعد فصد آلو بخارا البرق شاهتره مالیده شیرهٔ تخم کاسنی شیرهٔ خیارین شربت انار داخل کرده
دهند و اگر احتیاج اسهال صفرا بینند مسهل صفرا دهند و اگر معده تشرب خلط صفراوی کرده باشد و دران صفرا بسیار باشد پوست هلیلهٔ زرد افسنتین
بنفشه هر یک پنج درم تخم کاسنی گل کشوث شاهتره هر یک سه درم تمر هندی بست درم آلو چهل عدد در سه رطل آب طبخ نمایند تا صد درم بماند مالیده
صاف نموده شکر طبرزد بست درم محمودهٔ مشوی یک دانگ افزوده بیاشامند و طبیخ هلیله و تمر هندی و افسنتین و نقوع صبر و سکنجبین صبری نیز نافع اگر
حرارت زیاده نباشد اطریفل صغیر یا هلیلهٔ زرد یا ایارج فیقرا مرکب کرده تا سه روز بدهند بالجمله بعد تنقیه در تسکین حرارت و تقویت سر معده کوشند
بدانچه در امراض دماغی صفراوی گذشت و در امراض معدی صفراوی خواهد آمد و ایضاً چون ارادهٔ تقویت دماغ و منع صعود اخلاط مراری از معده
و نواح آن بسوے دماغ نمایند واجب است که فواکه حامضه خصوصاً انار ترش و سیب ترش و به ترش و امرود و غوره خصوصاً بعد از طعام بخورانند
و در ابتدا روغن گل و روغن آس بر سر مالیدن و بعد ازان صمغ سرو در روغن بابونه و آس حل کرده طلا کردن مقوی سر است و اگر برگ سرو در روغنهاے
مذکور جوشانیده بعمل آرند نیز جائز است و جمله ربوب قابضه مثل رب به و غوره و انار و لیمو مقوی معده است پس اگر قبض بیشتر مطلوب بود طباشیر
گل سرخ گل ارمنی باریک سائیده در ربوب آمیزند و اگر در ربوب مذکوره چند لقمه نان تر کرده هر صبح بخورند نیز مفید بود و گویند که اغتذا بآب انار نافع انصباب
صفرا بمعده است و بهتر آنست که دران چیزے ترش مانند غوره و انار و تمر هندی و آلو باشد یا غورهٔ کشمش و شیرهٔ بادام و یا مزورهٔ ماش مقشر و
اسفاناخ و کدو با شیرهٔ بادام غذا سازند و واجب است که صاحبان این علت مدافعت گرسنگی کرده باشند و ادویهٔ چرب و شیرین تناول نمایند
و اقتصار نمایند بر اغذیهٔ ترش و چاشنی دار و مدام تمریخ سر با دهان بارد رطب مثل روغن بنفشه و نیلوفر و بهار بید نمایند و اطراف اسافل پا بها بمالند
و بازو به بندند و اگر مادهٔ بلغمی باشد تخم شبت تخم ترب شهد نمک در آب جوشانیده صاف نموده مکرر قے کنند بعده اندکے مصطگی در گلقند آمیخته بخورند
و بهر اسهال مسهل بلغم و حب ایارج بخورند یا ایارج فیقرا از دو مثقال تا سه درم بعسل سرشته سه روز تناول نمایند و نقوع صبر بدستور و یا سناے مکی
افسنتین هلیلهٔ کابلی و سیاه هر یک پنج درم اسطوخودوس بسفایج بادیان تخم کرفس انیسون سنبل الطیب گل سرخ هر یک ده درم مویز سرخ منقی بست
درم همه را در سه رطل آب بجوشانند تا صد درم بماند یک درم صبر و نیم درم کتیرا نرم سائیده حل کرده یک درم روغن بادام شیرین بران ریخته نیم گرم
بیاشامند و بعد تنقیه بتلطیف غذا و خوردن جوارشات گرم و استعمال اضمدهٔ مقوی حار لطیف معده را تقویت دهند مثلاً جوارش جالینوس یا عود
یا بسباسه یا دارچینی یا مصطگی یا فلافلی یا فلاسفه یا جوارش عنبر یا آمله بخورند و غذا قلایا و مطجنات با فاویهٔ حاره دهند و اگر ماده سوداوی بود بعد نضج
ماده بمسهل سودا و حب افتیمون یا حب اسطوخودوس تنقیه کنند و یا پوست هلیلهٔ کابلی هلیلهٔ سیاه گل سرخ اسطوخودوس از هر یک سه درم شاهتره
افتیمون از هر یک شش درم غافث افسنتین گاوزبان بادرنجبویه تخم فرنجمشک بسفایج هر یک سه درم مویز سرخ دانه بیرون کرده بست درم
تمر هندی بست و پنج درم عناب چهل عدد در سه رطل آب طبخ نمایند تا صد درم بماند مالیده صاف نموده بست درم ترنجبین ده درم گلقند مالیده باز
صاف کنند و یک درم تربد و نیم درم لاجورد مغسول بران پاشیده بیاشامند یا نقوع صبر بدهند بعده ترطیب دماغ نمایند با دهان و اضمدهٔ مسخنهٔ مرطبه
که در صداع سوداوی مذکور گردد و سکنجبین دو اوقیه با افتیمون یک مثقال سوده هر روز بخورند و استحمام بآب شیرین معتدل الحرارة نمایند و بمزورات
نخود آب مغز قرطم و لحوم لطیفه خفیفه غذا سازند و فواکه حار رطب و لبوب بخورند و سائر تدبیر از مبحث مالیخولیا اخذ کنند و اگر ماده ریحی باشد محللات ریاح
مثل شیرهٔ بادیان و انیسون و کشوث و گلقند بدهند و قے کنانند و بعد نضج بمنضج بلغم مسهل بلغم دهند بعده دواء المسک حلو یا مر بخورانند و اطریفل
صغیر و گلقند در ریحی و بلغمی هر دو مفید است و سفوف حاکمی نیز مجرب است و کذا شونیز نانخواه زیره حب الرشاد یک درم هر روز بآب خوردن و ایضاً
بعد تنقیهٔ معده از مادهٔ مولد ریاح روغن بادام شیرین و تلخ بآب طبیخ اصول و حلبه و قرومانا و امثال آن دهند بعده روغن بید انجیر بنقوع
صبر بدهند و مقدار روغن مذکور از سه مثقال زیاده نبود و اگر سوء مزاج ساذج معده محدث امراض دماغی گردد تبدیل او بیر دازند بدانچه در علاج

انواع سوءمزاج ساذج معده بیاید و اگر ضعف فم معده سبب باشد برای تقویت معده و تسکین ابخره هر صباح پست گندم با آب انار یا بهی یا ناشپاتی بنوشند و یا نان در آب غوره یا ریباس یا سماق یا انار و یا در رب فواکه قابضه خوشبو تر کرده چند لقمه بخورند و اگر غشیان شود قی کنند تا که صفراے منصب خارج شود و هرگاه مزاج معده بارد باشد نان را بعد تر کردن در ترشی بانیسون و زیره و نانخواه و عود و قرنفل و دارچینی و زعفران آلوده تناول کنند و یا جلاب بافاویه سازند و دران لقمه تر کرده بخورند و کذا گلقند بانیسون و مصطگی بخورند و آنجا که سرفه یا نزله وجز آن از استعمال حموضات مانع باشد لقمهٔ چند در جلاب یا آب به تر کرده بخورند و انچه از شرکت قدمین و ساقین باشد اگر در انجا امتلا ظاهر بود فصد صافن کنند یا حجامت ساقین نمایند و بعد نضج بمسهل گرم و حب ایارج یا حب اصطمخیقون مکرر تنقیه کنند و تلطیف اخلاط و اصلاح سوءمزاج بمعاجین ملطفه مثل تریاق و مثرودیطوس نمایند و تقلیل غذا کنند و اگر امتلا ظاهر نباشد و نیز هنگام شدت مرض پایها از بن ران تا کف پا بر بندند و کف پا را بنمک و روغن خیری گرم کرده بمالند و پاشویه حار کنند و اگر براے منع تصاعد بخار قریب نوبت مرض آن عضو را بالاتر از مبدا ارتفاع بخار خوب محکم ببستہ بهر ازالهٔ برودت فعلی آن گرمی آتش بدان رسانند و یا ادویهٔ گرم مثل عاقرقرحا و شیطرج و حلتیت و فرفیون سوده گرم کرده بران عضو ضماد کنند و یا در آب گرم روغن بابونه آمیخته و یا در آب مطبوخ ادویهٔ گرم آن عضو را غرق نمایند و آن آب را سرد شدن ندهند مفید بود و هرگاه وقت نوبت بگذرد آن عضو را در آب گرم نهند بعده عصابه بکشایند و بخرقهٔ درشت بمالند و بعد تنقیه بهر تسخین و تقویت دماغ سکنجبین عنصلی و شربت اسطوخودوس و مانند آن از اشربه و شمومات و مروخات که در علاج امراض دماغی بارد ساذج و بلغمی مذکور شد بعمل آرند و جوارشات و سفوفات و معاجین محلل ریاح استعمال نمایند و بعد تنقیهٔ بدن و تقویت دماغ بهر تسخین عضو مشارک خردل و جندبیدستر و فلفل و عاقرقرحا و فرفیون و مانند آن با عسل آمیخته ضماد کنند و روغنهاے گرم بمالند و اگر فائده نشود بر موضع مبدا ارتفاع بخار داغ دهند و یا اول حجامت بران موضع کنند و بعده ادویهٔ مقرحه مثل عسل بلادر و سرگین کبوتر و شیر انجیر و کیکج نهند و یا فلفل و خردل و فرفیون سائیده بعسل بلادر آمیخته ضماد نمایند و نهادن زرارنح و کیکج و سرگین باز و عسل بلادر قوی تر از آنست و بعد قطعهٔ اسرب بران بسته دارند یا دیگر حیله کنند که قرحه بزودی مندمل نشود و مدتی مادهٔ فاسد مستفرغ گردد بعده مدملات بکار برند و انچه از مشارکت یدین بود بدستور مسهل و حبوب مذکوره تنقیه نمایند و بهر تنقیهٔ نفس عضو بر جاے مبدا حرکت بخار حجامت نمایند و خردل بمالند و هنگام هیجان مرض بازو بر بندند و تدبیر مذکورهٔ بالا بهر تسخین عضو بعمل آرند و انچه از شرکت دیگر اعضا بود علاج هر یک تنقیه بحسب ماده و تقویت آن عضو ست بدانچه در مقامش مسطور گردد مثلاً در شرکی مراقی و کبدی و طحالی هر چه در مالنخولیاے مراقی و امراض کبد و طحال مسطور گردد بعمل آرند و بعد ازان تعدیل مزاج دماغ و ازالهٔ باقی نکایت آن کنند و در شرکے معائی قتل و اخراج دیدان کنند بدانچه در فصل دیدان خواهد آمد و تعدیل مزاج دماغ و تقویت آن و انچه جامع این هر دو امر ست اطریفل کشنیزی و اطریفل کبیر و خائیدن کشنیز خشک و دارچینی و سفوف کشنیز باشکر و خوردن کشنیز و برنجاسف با مویز سیاه منقی و نان نرم کوبیده ناشتا و استعمال حافظ الصحة و امثال آنست و در شرکی رحمی علاج اختناق رحم و احتباس حیض و نفاس و ورم رحم نمایند و انچه از شرکت جمیع بدن افتد بعلاج امراض دماغی بخاری توجه فرمایند

صداع یعنی دردسر

بدانکه صداع المی ست و سبب هر الم یا سوءمزاج مختلف یعنی تغیر مزاج دفعة است یا تفرق اتصال یا اجتماع آن هر دو باهم مثل ورم و سوءمزاج شانزده نوع معروفست که هشت ازان ساذج مفرد و مرکب باشد و هشت مادی مفرد و مرکب لیکن سوءمزاج رطب ساذج مولم نیست مگر آنکه با مادهٔ رطب باشد که درینحالت از جهت تبخیر یا احداث ریح موجب تمدید و تفرق اتصال مولم میباشد و سبب سوءمزاج حار یا مادهٔ حار دموی ست یا صفراوی یا مرکب ازان هر دو که بسبب کیفیت خود باعث صداع گردد و یا ریاح و ابخرهٔ حاره یا گرمی آفتاب و یا شمیدن اشیاے حاره و مانند آن که در علاج صداع حار ساذج مذکور خواهد شد و اسباب سوءمزاج بارد و مصدع مادهٔ بارد بلغمی و سوداوی ست و یا انچه در صداع بارد خواهد آمد و اسباب سوءمزاج یابس کثرت جماع ست و مانند آن که در علاج صداع یبسی بتفصیل ذکر یابد اما اسباب تفرق اتصال یا ورم ست یا ضربه یا سقطه یا شجه یا فسخ یا شق یا هتک یا سده یا ریح و ابخره و یا خلط اکال

وتفرق اتصال که از داخل میباشد بسبب آنست که ملتئم نمی گردد و خرق آن باقی میماند و ایذا میرساند و صداع همیشه میباشد پس سبب ورم یا مادهٔ دموی باشد یاصفراوی یا بلغمی یا سوداوی صلب یا مرکب از ینها و اسباب سده در علاج صداع سدی بیاید و ابخره و ریاح گاه در نفس دماغ تولد می یابند و گاهی در بدن و گاه در هر دو گاه از خارج متنشق میگردند یا از مسام می آیند و در دماغ محتقن می شوند و سبب صداع تمدید و انضغاط می گردند و ازین قبیل ست صداع حادث از بوئیدن روائح خوشبو و بدبو و بدانکه اخلاط حاره باعث هیجان و تولید ریاح نمی گردند بلکه مهیج و مولد ابخره اند و ریاح و بخارات بلغمیه ثقیل لطی الحرکة و محتبس می باشند و سوداویه موحش ثابت کمتر در کمیت و بدتر در کیفیت و ابخرهٔ دمویه عذبه کمتر اند از روے ضرر و بیشتر اند از جهت کمیت و ابخرهٔ صفراویه حاد ملتهب سوزنده و لذاع اکال اند اکثر ضرر او بکیفیت او باشد و ایضاً بقول شیخ الرئیس این همه یعنے سوء مزاج و تفرق اتصال و ورم باصناف و انواع خود یا که اسباب صداع ست گاه در نفس جوهر دماغ بود و گاهے در حجابین مطیف آن و گاہے در عروق و گاهی در غشاے خارج از قحف و سبب موذی هر کدام ازین اعضا گاهی ثابت در نفس عضو باشد و گاهی بمشارکت غیر آن و او یا عضوی بود که میان آن و اعضای راس شعبهٔ عصب باشد مثل معده و رحم و حجاب و غیره و یا عضوے بود که میان او و دماغ شعبهٔ عروق از اورده و شرائین باشد مثل قلب و کبد و طحال و یا عضوے مجاور او بود مثل ریه موضوع تحت او که آفت این بدان موذی گردد و یا عضوے مشارک عضو از جهتی و دماغ جهت دیگر بود مثل مشارکت گرده در اوجاع آن بهر آنکه گرده مشارک جگرست و جگر مشارک دماغ پس گرده مشارک دماغ ازین جهت باشد و یا بمشارکت کل بدن بود مثل صداعی که در حمیات باشد و آنچه بمشارکت بود گاهی با دوار و نوائب باشد بحسب دوار و نوائب سبب که در عضو مشارک ست مثل صداعی که بمشارکت معده باشد چون انصباب مواد صفراوی یا غیر آن بسوے معده ادوار بود و مثل آنکه با دوار تزید اصناف حمیات باشد بالجمله صداع گاه اصلی می باشد که در نفس جوهر دماغ یا در اجزاے آن تمامی و یا در بعض آنها باشد و گاه شرکے یعنی بمشارکت عضو دیگر و این یا بمشارکت مطلقه بود و یا بمشارکت غیر مطلقه و مشارکت مطلقه آنست که متادی نگردد طبعی ناحیه دماغ از عضو مشارک آن چیزی جسمانی بلکه نفس اذیت آن عضو بدماغ رسد و متاذی گردد و مشارکت غیر مطلقه آنست که متادی گردد بسوے جوهر دماغ از ان عضو شئی جسمانی و آن مادهٔ خلطیه و یا بخاریه ست از قسم اول است اصناف صداع حادث از تشنج و کزاز و تمدد و ریاح از سده و اوجاع مفاصل و نقرس و عرق النسای قوی شدید و گاہے میباشد متادی از کیفیات مشارکے کیفیت ساذج از کیفیات طبیعیه که آن حرارت و برودت و رطوبت و یبوست ست و یا کیفیت غریبه ردیه مثل کیفیات سمیه پس کیفیت او متادی میگردد گاهی متادی از مواد مواد غیر غریبه و بر طبائع خود بود که باشند کیفیات یا تزاید کمیات خود ایذا رسانند و گاہے متادی مادهٔ غریبه بود که تولد یابد در بعض اعضا تولد غریب فاسد سمی چنانچه در اختناق رحم و یا شخص بعید العهد بجماع و بلکسے که در مراق و یا اطراف آن خلط ردی پیدا شود بهم می رسد و مشارکتی که سر را با تمامی بدن باشد یا از جهت کیفیت فاشیه منتشره در جمیع بدن بود چنانچه در حمیات و یا از جهت مادهٔ فاشیه پراگنده در سائر بدن و صداع بحرانی ازین قبیل است صاحب کامل گوید که صداع یا از جهت بحران بود و یا تابع تپ و یا مفرد بنفسه پس آنچه تابع تپ باشد حدوث او از امتلاے راس باخلاط و بخارات حاده بود و این یا از خلط ردی محتقن در معده باشد و علامتش غثیان و خفقان ست و یا از خلط مجتمع در جمیع بدن و یا از ضعف راس و یا بسبب شدت حرارت تپ چنانچه در تپ غب و محرقه عارض میشود و آنچه از صداع مفرد بنفسه باشد بعضے از ان خاص بسر بود و بعضے آنست که حدوث او بمشارکت سر معده را بود و آنچه خاص براس باشد یا از سوء مزاج بود و یا از مرض آلی و یا از ریح و یا از ضربه اما آنچه سوء مزاج باشد یا سوء مزاج ساذج مفرد و یا مع ماده بود و سوء مزاج ساذج یا حار بود و حدوث او یا از سبب داخل باشد و این از سخونت مزاج اغشیهٔ دماغ و یا از تناول اغذیه یا ادویه حاره مصدعه مثل جوز کهنه و ثوم و پیاز باشد و یا از سبب خارج بود مثل صداع حادث از احتراق آفتاب و یا سوء مزاج ساذج بارد باشد و آن نیز یا از سبب داخل بود چنانچه هرگاه مزاج اغشیهٔ دماغ بارد گردد و یا از سبب خارج باشد مثل صداعے که از کشادن سر در هواے بارد و نوشیدن آب شدید البرد عارض میشود و یا سوء مزاج یابس بود و صداع حادث از ان ضعیف می باشد و اما رطوبت اگر مفرد باشد صداع حادث نمی کند مگر آنکه با مادهٔ بسیار بود پس صداع بتمدد حادث از کثرت ماده احداث نماید و اما آنچه از سوء مزاج مع ماده باشد یا از مادهٔ دموی یا صفراوی یا بلغمی یا سوداوی بود و آنچه از صداع حادث از مرض آلی بود یا از سده باشد و سده یا از کثرت اخلاط غلیظهٔ لزجه و یا از ورم بود و

مزاج

حدوث ورم یا از سبب خارج باشد مثل ضربہ وصدمہ ہنگام تادیہ ورم از غشاے مبسوط زیر جلد سر بسوی ام غلیظ بمشارکت ویا از داخل بود مثل حدوث سائر اورام کہ در سر عارض می شود وصداع کہ حدوث او بمشارکت سر معدہ را باشد یا بسبب خلط صفراوی در معدہ بود واز بلغم عفن در معدہ وگاہی صداع عقب اکثار طعام بسبب تخمہ حادث شود وگاہے از شرب شراب ہنگام تراقی بخارات حارہ بسوے دماغ عارض شود واین را خمار گویند واین از قبل ضعف دماغ وقبول او برای بخار بود و بدانند کہ بعض صداع حار سریع التحلل وانقضا باشد وبصداع مطلق معروف بود وبعضی ازان بطیٔ التحلل وانقضا باشد وآن معروف بہ بیضہ وخودہ است ورئیس الجماعۃ میفرماید کہ صداع گاہ عرض باشد پس مرض گردد وچون مرض باند بعد حمیات حارہ منذر بعلل دماغیہ بود ودلالت بر عجز طبیعت از دفع مادہ بتمامہ برعاف یا غیر آن کند وامراضی کہ بدان منذر باشد سبات وسکتہ وجنون واسترخا وصمم ست بحسب جوہر مادہ وبحسب حرکات آن وبالجملہ دماغ سریع القبول مصدعات یا بسبب ضعف باشد وضعف تابع سوء مزاج بود یا از امرے در نفس عضو ویا از سوء ترکیب آن ویا بسبب عظم قوت حس دماغ پس از ہر سبب خفیف نیز اذیا یابد وبعض صداع را عرض نبود وبعضی مودی باعراض مختصہ بنواحی راس گردد مثل آنکہ از شدت درد ورم در نواحی سر پیدا شود وبعضی مودی بامراض اعضاے دیگر شود مثل آنکہ اذیت واضرار او یا برام او یا باصول اعصاب متادی گردد وتشنج حادث شود ویا ازان چیزے بسوی معدہ متادی گردد وسقوط اشتہا وفواق وغثیان وضعف ہضم ومانند آن پیدا شود و بدانند کہ صداع مزمن یا بسبب بلغم بود یا بسبب سودا یا بسبب ضعف دماغ یا ورم صلب وبعض ابدان مستعد بصداع باشند وآن ابدان ضعیف الرؤس وضعیف الاعضاء ہاضمہ مثل معدہ وجگر اند و چون این اعضا ضعیف باشند فضول کثرت پذیرد وازان بخار بسیار تولد کند وبسوے سر متصاعد گردد وبسوے معدہ ایشان اخلاط صفراوی یا رطوبت بلغمی بریزد وصداع آرد وایضاً بعضے از تمناولات اشیاے مصدعہ اند ودر کتب ادویہ مفردہ مذکور اند وجمیع افادیہ مصدع اند وکذا جملہ مبخرات حار باشند خواہ بارد لیکن اگر موذی بحرارت بخار اول خورند وعقب آن چیزے کہ بخار بارد انگیزد بخورند یا بالعکس دفع ضرر یک دیگر کند واگر اذیت بکیفیت تنہا نہ باشد بلکہ بکمیت بود پس تعاقب آنہا نفع نکند بلکہ ضرر رساند وصداع بارد و احتقانی کہ بسبب سردی ظاہر سر احتقان مادہ بود در فصل زمستان بسیار افتد وچون تابستان شمالی بود ودران باران کم آید وخریف جنوبی باکثرت باران باشد صداع در زمستان کثرت نماید وبیشتر صداع بسبب تادیہ شریان بخارات خبیثہ را بسوے سر عارض شود وگیلانی مینویسد کہ گاہے صداع از نزول در آب سرد بسیار ودر آبہای شبیہ بانطرونیہ یا کبریتیہ ومانند آن افتد وگاہی صداع ہنگام تزعزع دماغ عارض شود وتزعزع یا از حرکت شدید نزد ملاعبت یا سقطہ یا سقوط شی بر سر باشد وگاہے صداع از خبطہ عارض شود وخبطہ نزد اطبا انسداد مسام از ہواے بارد وآب سرد و اجتماع بخارات در بطون دماغ ست وگاہی صداع ہنگام گرسنگی شدید عارض گردد واین صداع از انصباب اخلاط صفراوی بسوی معدہ وترقی بخارات آن بسوی سر افتد وجالینوس گفتہ کہ بیخوابی بسیار صداع آرد بہر آنکہ ہضم را فاسد کند وبخارات را بسوے دماغ برانگیزد وایضاً خواب طویل صداع پیدا کند زیرا کہ سر را از رطوبت ممتلی سازد وگاہے صداع از یبس بسبب استفراغات رعاف وخون حیض یا بواسیر ونفاس افتد وگاہی بعقب جماع عارض شود وجالینوس گوید کہ گاہی صداع دائم از ضعف دماغ از کثرت حس آن بود پس چون صداع مرض بود وبعلاجات ساکن نشود وبادے علامات ظاہر نبود بدانند کہ یکے ازین دو نوع است ودرین ہنگام فرق میان این ہر دو از نقا وصفاے حواس و مجاری درانچہ از ذکاے حس بود باید کرد وگاہے صداع از بخار کثیر در سر افتد وگاہے صداع از ورم حار در رحم وعقب ولادت واسقاط وقلت نفاس عارض شود وصداعے کہ از سبب مخصوص در سر باشد ودر اکثر مزمن ثابت میباشد وگاہے از صداع شدید انقطاع آواز عارض شود بہر آنکہ عضروفے را کہ بعضلہ حنجرہ وحلق آمدہ آفت رسد الحاصل جمیع انواع صداع را حسب سبب بہ بست وہشت نوع منقسم مینمایم یعنی صداع حار ساذج وبارد ساذج ومادی دموی وصفراوی وبلغمی وسوداوی وریحی داخلی وخارجی بخاری داخلی وخارجی وسددی ورمی ضربانی وضعف دماغی وقوت حس دماغی و یبسی وجماعی وشرابی وشمی وضربی وسقطی وتفرق اتصالی وتزعزعی ونومی ودودی ومشارکی ونزلی وعرضی وبحرانی وتشخیص ہر نوع ازین انواع در طریق تشخیص بیان می کنم طریق تشخیص اقسام مذکورہ باید کہ اولاً از مریض بپرسند کہ دردسر تنہا ست یا با مرضی دیگر اگر تنہا بگوید آنرا صداع مرض گویند

پس سوال کنند که در عضوی دیگر پیش از صداع ضرری معلوم میشد یا نه اگر نباشد این را صداع اصلی گویند پس سوال نمایند که در سر سبکی معلوم میشود یا گرانی و در بینی خشکی ست یا تری اگر سبکی سر و خشکی بینی بگوید صداع ساذج بود بعده بپرسند که لمس سر گرم ست یا سرد اگر گرم باشد صداع حار ساذج بود و درین صورت دیگر علامات آن مثل تشنگی و خشکی دهن و بیخوابی و تمدد و حرقت سر و چشم و دوی در گوش و تشویش حواس و اعتدال بول و براز و در ابتدا و استفراغ بچیزهای سرد و تقدم ملاقات حرارت آفتاب یا آتش یا تناول اشیای گرم نیز بپرسند و اگر لمس سرد باشد و اثر نحافت و هزال در چهره یافته نشود و نه درد مفرط بود و نه جنین که مزمن باشد صداع بارد ساذج بود و درین حالت دیگر علامات این مثل تکدر حواس و میل وجع بسوی مؤخر دماغ و شدت صداع در اوقات سردی هوا مثل صبح و شام و نفع یافتن از گرمی و تقدم مقارنت هوای سرد یا آب سرد یا برف یا تناول چیزهای بارد هم بپرسند و اگر مریض گرانی سر بیان کند صداع مادی بود پس اگر لمس گرم باشد صداع حار مادی بود بعده رنگ رو و چشم و نبض و قاروره ملاحظه نمایند اگر رنگ سرخ و نبض عظیم و قاروره سرخ غلیظ باشد صداع دموی بود و درین صورت دیگر آثار غلبهٔ خون مثل شیرینی دهان و کسل و وجع مع ضربان و اشتداد صداع بعد خوردن چیزهای شیرین وغیره هم دریافت کنند و اگر رنگ رو و چشم زرد و نبض سریع و قاروره زرد نارنجی یا ناری و صاف باشد صداع صفراوی بود و درین حالت از دیگر نشان غلبهٔ صفرا مثل تلخی و خشکی دهن و بیخوابی و شدت درد و نخس و تشنگی بسیار نیز سوال کنند و اگر با وجود گرانی سر لمس سرد باشد و نیز مرض مزمن بود صداع بارد مادی بود بعده اگر رنگ رو سفید و نبض عظیم بطی لین و بول سفید غلیظ و میل وجع بسوی مؤخر راس و تسکین آن بکمادات حاره و هنگام نمو و گرمی هوا و شدت آن در شب و نزد سردی هوا و آشامیدن آب سرد و تناول اغذیه و اشربهٔ بارده و استعمال طلا و ضماد بارد باشد صداع بلغمی بود پس دیگر علامات غلبهٔ بلغم مثل کسل و سبات و کدورت حواس و رطوبت دهن و منخرین و چشم نیز بپرسند و اگر رنگ تیره و نبض دقیق صلب و قاروره در ابتدا سفید و رقیق و بعد نضج سیاه و غلیظ باشد صداع سوداوی بود پس از دیگر علامات غلبهٔ سودا مثل خشکی دماغ و کثرت بیخوابی و خیالات فاسد نیز سوال کنند و اگر با وجود سبکی سر تمدد در سر و انتقال درد از جائی بجائی دیگر بگوید صداع ریحی یا بخاری باشد پس اگر لمس سرد و عروض دوی در گوش باشد صداع ریحی بود و لمس گرم و وجع صعب و ضربان عروق و طنین در گوش بود صداع بخاری باشد و هرگاه علامات سوء مزاج ساذج و مادی بخوبی مشخص نگردد درین صورت سوال کنند از عوارض سده و ورم و ضعف دماغ و قوت حس دماغ بطوری که در طریق تشخیص امراض دماغی مسطور شد پس آثار هر کدام از اسباب مذکوره که مدرک گردد سبب صداع همان باشد و اگر عوارض مذکوره هم یافته نشود و ضعف و نحافت مریض مدرک گردد از تقدم کثرت خروج رطوبت و خون از بدن بطریق نزله یا قی و اسهال یا جماع یا رعاف یا فصد یا بواسیر یا ادرار حیض و نفاس و کثرت بیداری و غم و فرط گرسنگی سوال کنند اگر باشد و علاوه بس خیشوم و چشم و بطلان فکر و حافظه و ضجر به ادنی سبب و بیداری نیز بود صداع یبسی باشد و الا از تقدم جماع یا شرب شراب یا از شمیدن اشیای بدبو یا خوشبو و یا از تقدم ضربه و سقطه و تفرق اتصال یا حرکت شدید از ملاعبت و یا عروض صداع بعد از خواب بپرسند پس اگر عروض صداع بعد جماع بگوید صداع جماعی باشد و اگر بعد نوشیدن شراب بیان کند صداع خماری باشد و اگر از بوئیدن چیزهای خوشبو یا بدبو بگوید صداع شمی باشد و اگر وجود ضربه و سقطه بود صداع ضربی و سقطی باشد و اگر از تفرق اتصال افتد صداع تفرق اتصالی باشد و اگر تقدم ضربه یا حرکت شدید یا حرکت بسیار از ملاعبت حاصل شده باشد و آن ثقل و تمدد در سر و کشیدگی اعصاب و عروق و حالتی شبیه بسدر و نسیان عارض گردد و باشد که همه رواح بیک رائحه مشموم شوند صداع تزعزعی باشد و اگر بعد از خواب عارض شده باشد صداع نومی بود و هرگاه آثار مذکوره هم یافته نشود و حال خارش و دغدغه دماغ و بدبوی رائحهٔ بینی و گاه گاهی چکیدن قطرات خون و زرد آب از بینی و اشتداد صداع هنگام حرکت مریض یا در وقت گرسنگی بپرسند اگر این همه علامات یافته شوند صداع دودی باشد و هرگاه مریض پیش از حدوث صداع ضرر در عضوی از اعضا بیان کند و با آن دیگر علامات مرض شرکی دماغی که در طریق تشخیص امراض دماغی مسطور شد نیز یافته شود صداع شرکی باشد درین صورت موضع شروع صداع و تحرک چیزی مثل مورچه از دست یا پای نیز بپرسند پس اگر ابتدای درد در جزو مقدم یا یافوخ بگوید و با آن آثار مذکورهٔ شرکت معده بود صداع معدی باشد و اگر درد مائل بجانب راست بگوید صداع کبدی باشد و اگر بطرف چپ گوید طحالی باشد و اگر بسیار مائل بقدام سر نزدیک پیشانی بگوید صداع مراقی باشد و اگر مائل بمقدم سر بگوید و نزدیک حرکت و گرسنگی اشتداد کند و نزد سکون و سیری تسکین یابد و رائحهٔ بد بو در بینی و دهان دریابد صداع امعائی و دیدانی باشد و اگر در وسط

تارک بگوید و اکثر بعد از ولادت یا اسقاط جنین یا احتباس حیض و نفاس و قلت آن بود صداع رحمی باشد و اگر در وسط سر مائل بقدام بگوید صداع حجابی باشد و اگر مائل بمؤخر سر مائل بجانب محاذی علت گرده بگوید صداع کلوی باشد یعنی اگر در گرده راست باشد بجانب راست و اگر در گرده چپ بود بجانب چپ و اگر در هر دو است در هر دو جانب مؤخر سر باشد و اگر در مؤخر ترین اجزای سر بود صداع صلبی باشد و اگر صداع در مقدم سر مائل بسوی وسط باشد و مریض بگوید که پیش از صداع چیزے مور چه مانند از دست یا پای بجانب سر بر می آید صداع اطرافی باشد و هرگاه صداع با مرضے دیگر مثل اورام سر و نزله و زکام و تشنج و کزاز و تمدد و ریاح افرسه و اوجاع مفاصل و نقرس و عرق النسا و حمیات وغیره بگوید صداع عرض باشد و این از زیادتی صداع بزیادتے آن مرض و سکون صداع بسکون آن مرض شناخته میشود پس اگر بعد زوال آن مرض صداع ساکن نشود بدانند که این صداع بعد عرض مرض شده و صداع که در حمیات روز بحران افتد آنرا صداع بحرانی گویند و این نیز بزوال او زائل گردد بدانکه تا اینجا علامات اقسام صداع مذکور شد اکنون تدابیر که در اکثر انواع آن بکار آید بطریق علاج کلی مرقوم میگردد و سپس علاج هر قسم صداع جدا جدا مسطور شود حسب تشخیص سبب لعمل آرند

علاج کلی اقسام صداع

شیخ و گیلانی می نویسند که صداع اسوه است غیر آنرا از علل بدن در وجوب قطع سبب و مقابله آن بضد بعد زوال سبب و بعد از آن از جمله امور نافعه در ازاله صداع قلت اکل و شرب است از عادت و خصوصاً اغذیهٔ مبخره و شراب غیر ممزوج و کثرت خواب شب با وجود آنکه افراط در قلت اکل در صداع حار و خصوصاً صفراوی مضرست و چیزے برای صداع و خصوصاً حار مثل اختیار سکون و آرام و قلت کلام و ترک هر چه بحرکت آرد بدن و مواد را از جماع و فکر و غضب وغیره از حرکات بدنی و نفسانی نیست و تلیین طبیعت و مالیدن اطراف و نهادن آن در آب گرم بهترین علاج اکثر اقسام صداع ست و باید که مالش پایها بقوت بنحوی باشد که مریض را خوش آید و بخواب برد فیلغریوس گفته که فصد رگ پیشانی و التزام محجمه بر اسفل سر مثل آنکه زیر ذقن باشد و مالیدن اطراف و گذاشتن آنها در آب گرم و اندکے راه رفتن و ترک اغذیهٔ نفاخه و مبخره و بطی الهضم بسیار نافع ست کسی را که خواهد صداع او نبرودی زائل گردد و عود ننماید و بقول شیخ بسا ست که از ریختن آب گرم بر اطراف و ادامت بران چنان محسوس گشته که صداع از سر بسوے اطراف نزول می نماید و مؤلف در بعض جا مشاهده نموده که از پاشویه صداع زائل گشته و بسبب نزول ابخره وجع در قدمین عارض گردیده و گویند که تعلیق فوة الصبغ بنوعی که بر گرد تمام سر محیط باشد بالخاصیه مسکن صداع ست و همچنین استخوان صدغ مردار خوار و سر موش مذبوح و زهرهٔ روباه و جلد شانه هدهد تعلیقاً مفید بود و کذلک کلاه جلد رغادنیز بالخاصیه صداع بنشاند و ایضاً براے مطلق صداع سعوط مروارید محلول و کم از ان پوست خشخاش و کذا دلک پایها بر زنبادو کذا ضماد حنا به نمک طعام بعد حلق راس مجرب نوشته و نطول آب گرم اکثر اقسام صداع را نافع و کذا حب الشفا شرباً و طلاءً و گویند که خوردن بادنجان بالخاصیت دافع صداع ست و هرگاه با صداع مزمن الم عضوے شامل گردد اولاً بتسکین الم آن عضو کوشند زیرا که وجع آن مزید صداع ست و کذا عرض دیگر مثل سهر که چون بسبب صداع عارض شود و اشتداد آن باعث زیادتی صداع گردد بدفع آن کوشند باستعمال روغن کدو و بید و نیلوفر وغیره و مثل البان معطرو کافور و باشد که برای تنویم باستعمال اندک مخدرے مثل افیون حاجت افتد و بسیار ست که اشیاے ملطف بسبب تفتیح طریق ابخره بسوے دماغ موجب صداع میگردند و هر چند حار نباشد مانند سکنجبین و تدبیر لطیف مضرست کسی که صداع او علاج بتدبیر غلیظ واجب کند و در علاج صداع مادی کوشش باید کرد که ماده بسوے اسفل منجذب شود اگر چه بحقنه حاد قوی باشد تا ماده را از نواحی کبد و معده مستفرغ سازد و بستن اطراف و دلک و غسل آنها بدستور مقرر و نهادن محاجم بران نیز اماله ماده از سر میکند از ینجاست که پاشویه را در جمیع اقسام صداع مادی نافع ترین چیز ها گفته اند و کوفتن و مالیدن سر ضرر میرساند پس عوض او پایها بکوبند و کفها مالند که نفع میکند و در گرفتن سر بدست و ایضاً بعد تنقیه در مالیدنش بآهستگی مضائقه نیست اما مالیدن اعصاب عضلات گردن و استعمال نخلخه ها و خوردن خربزهٔ شیرین و همچنین تلیین طبع بملینات لینه مثل خیار شنبر و گلقند و خمیرهٔ بنفشه و شیافات و حقنهاے لینه معتدله و کذا استعمال اضمده و اطلیه حسب سبب نافع بود و کذا استعمال روغنها مگر آنجا که نزله یا ربا باشد روغنها در روا ندارند بلکه هر چه تری افزاید و دهنیت داشته باشد از ان اجتناب نمایند و هرگاه اراده اطلیه و اضمده کنند و صداع قوی مزمن باشد اول موے سر به تراشند تا اثر دوا بوجه اتم نفوذ کند و بعد از ان اگر تحلیل

یا فوخ از خمیر نمایند تا اشیای رقیقه تا دیر بر موضع بماند و دماغ استنشاف باستیفا از آن دوا بکند و ہوا نیز قوت آن اشیا بزودی تحلیل نماید معین تر باشد
و آمیختن سرکه درین ہنگام باطلیه و اضمده انفع میباشد و استعمال مخدرات قوی تر داخلاً و خارجاً تا ممکن باشد نباید کرد و اگر بسبب شدت وجع ضرورت
آن رود به ادویه مصلحه از خارج بدن بکار برند و جالینوس گفته که صداع در شدت احتیاج بسوی مخدرات مانند قولنج نیست زیرا که صداع
مہلک نیست و وجع قولنج کشنده است احیاناً و اغذیه ترش صاحب صداع را مناسب نیست خصوصاً سرکه مگر در بعضی قسم مثل صداع
که بمشارکت معده باشد و آن غذا دباغت معده و تقویت آن کند و منع انصباب صفرا نماید مضائقه ندارد و الا ہنگامیکه بآن سرفه یا گرفتگی
آواز باشد و کسی را که ضعف قوت مع صداع باشد از استعمال شیر اجتناب کند و ایضاً جالینوس گوید بسیار باشد که در صداع شدید ذباب
صوت عارض شود پس اگر دفعةً این عارض گردد آب بسیار گرم بر سر ریزند بعده در صداع حار در گوش روغن کدو چکانند که در ساعت کلام میکند
و در صداع بارد روغن بابونه تقطیر کنند و چون سعوطات محلله قویه را استعمال نمایند باید که بتدریج نمایند از ضعف باقوی چنانچه ذکر یافت و بدانکه
قی از جمله معالجات صداع نیست و آن صاحب صداع را ضرر بسیار دارد مگر آنکه صداع بسبب مشارکت معده ممتلی از خلط ردی یا غذای
فاسد مبخر باشد که درین ہنگام قی نفع می بخشد و صداعیکه در مؤخر دماغ باشد و با آن تپ نباشد علاج آن استفراغ بمطبوخ ست اول القدر قوت
و بعد از آن فصد و تخفیف که بباید در دور سر او انتقال می نماید و از تبرید و تسکین باید و بدست آنرا از فصد و حجامت زیرا که اکثر بسبب وجع فضول منجذب
میشوند و موجب آفات میگردند و بدانند که روغن گل مستعمل در اطلیه و اضمده و مروخات صاحب صداع روغن گل خام تازه است که گل سرخ را در
روغن کنجد تازه انداخته و در آفتاب گذاشته و مکرر تبدیل نموده و نہایت یک سال بران گذشته باشد نه زیاده بران و نه روغنیکه بآب گل بطریق
طبخ بآتش مرتب نموده باشند و ہمچنین ادہان دیگر مثل روغن نیلوفر و بنفشه وغیر اینها اگر اراده تبرید و تلطیف باشد و پرہیز از ادویه مبخره مثل جوز
و سیر و پیاز و گندنا و خردل و افاویه مصدعه مثل قسط و سلیخه و زعفران و دارچینی و حماما و اغذیه مصدعه مثل جوز و شہدانج و الباں و نفاخه در بہم
و از آنچه بالخاصیة مفسد دماغ ست مثل خرما و حلبه و عدس و از آنچه تحریک مواد میکند مثل جماع و فکر و غیرہما در جمیع انواع صداع واجب بود و جالینوس
گوید که بوی صبر مصدع اصحاست چه جای مصدوعین تنبیه شیخ در علامات منذر بصداع گفته که بول غلیظ شبیه ببول خر منذر صداع ست و نیز
دلالت مینماید بر بودن صداع و انحلال آن و یا بہم رسیدن آن عنقریب و ہمچنین سفیدی بول و رقت آن در حمیات و اوقات بحارین دلالت
بر انتقال مواد بسوی راس مینماید و لامحاله صداع بہم خواہد رسید و صداع دائم منذر بنزول الماء ست

علاج صداع حار ساذج و حار یابس ساذج

بدانکه سوء مزاج حار ساذج مصدع یا از اسباب خارجیه و یا از اسباب داخلیه میباشد آنچه از اسباب خارجیه باشد مانند صداعی ست که از احتراق
شمس یعنی شدت گرمی تابش آفتاب و یا مشی دران و یا نزدیکی آتش و یا از حمام گرم و یا وزیدن ہوای گرم و یا حرکت مسخنه نفسانیه مثل غضب و بدنیه
مانند مشی بسیار و دویدن و یا جماع و یا کثرت کلام بآواز بلند و فریاد شدید و نعره زدن و یا شنیدن آواز بلند و یا تاخیر در غذا و یا در موسے سر تراشی
و یا در نوم از وقت مقرر معین و یا بوئیدن اشیای حاره و مانند اینها که بسبب تسخین دماغ و تحریک و ہیجان مواد و فضول محتبسه در دماغ و یا رطوبات آن
بواسطه حرارت عارضی از امور مذکوره باعث حدوث سوء مزاج حار و صداع گردد و آنچه از اسباب داخلیه باشد مانند صداع حادث از تناول
ادویه و اغذیه حاره مثل فلفل و حلبه و نانخواه و زنجبیل و یا مضره بدماغ مثل خردل و گندنا و سیر و پیاز و جوز کہنه و شراب و شونیز و خرما و یا مجاورت
اعضائی که گرم شده باشد و مشارکت آن و امثال اینها بود که بسبب ارتفاع بخارات حاره یابسه بسوی دماغ یا گرمی خون بفساد مزاج دماغ
مؤدی گردد و موجب حدوث سوء مزاج حار و صداع شود و بالجمله تدابیر یکه در علاج امراض دماغی حار مذکور شد بعمل آرند و نوشیدن لعاب
اسبغول و شیره تخم خرفه بشربت نیلوفر یا آب انار و کذا شربت لیمو و آلو بآب سرد نیز نافع ست و شیره تخم کاہو بقدر یک توله با شربت بنفشه و نیلوفر
دو دو توله نیز معمول ست و عرق نیلوفر و عرق بہار بید و کنب آن و عرق بید مشک و عرق کاسنی و مانند اینها با شربت نیلوفر و بنفشه و عناب بزرقطونا

ویا لعاب آن ویا شیرهٔ تخم خرفه وخیارین ومغز تخم کدو ومغز تخم هندوانه با عرق نیلوفر یا کاسنی وغیره با شربت مذکوره بدهند ووقت شدت حرارت قرص کافور یا قرص طباشیر افزایند ودر صورت قبض طبیعت استعمال آلو بخارا وتمر هندی وخوبانی وعناب مناسب ودر حالت لینت طبع انار میخوش وبه وزرشک مفید واز کشنیز وتخم کاهو وبنفشه هر واحد یک درم در آب شیره برآورده بشکر شیرین کرده یک توله اسپغول پاشیده بدهند وگاهی شربت نیلوفر دو توله عوض شکر می آمیزند واگر مناسب دانند گل بنفشه نه ماشه نیلوفر وتخم کاهو وتخم خطمی هر یک شش ماشه خیسانیده با شربت مذکوره بدهند وگاهی اصل السوس که مخصوص دماغ ست بقدر چهار ماشه می افزایند ونقوع حامض وحلو بشکر یا شربت نیلوفر یا شربت بنفشه نیز مفید وهمچنین سفوف مغز تخم خیارین ومغز تخم کدو وتخم خرفه با نبات مساوی نافع وداشتن پارچهٔ مبلول بروغن گل وسرکه وگلاب بر سر بتکرار وتجدید آن بعد گرم شدن معمول ست واگر موسم گرما و حرارت قوی باشد بر برف سرد نموده بکار برند ووزن روغن گل دو جزو وگلاب چهار جزو وسرکه یک جزو نوشته اند وگاه صندل سفید سوده نیز اضافه می نمایند وگاهی لعاب اسپغول می افزایند لیکن بصورت نزله یا سرفه استعمال روغن وسرکه وگلاب منع ست واگر ازین تدبیر زائل نگردد وحاجت تبرید زیاده باشد آب بقول واوراق وگلهاے بارده مثل کدو وخیار وتربز وکاهو وکاسنی وخرفه وکشنیز وبنفشه ونیلوفر مفرد یا مرکب با روغن گل بیامیزند ودر صورت کثرت بخارات در سر ودر اختلاط مرض روغن بابونه بقدر ثلث آمیزند وگل سرخ تازه ضماداً وتنهاً ببقول چنین نافع صداع حار ست وبقول تمیمی شرب وضماد عصارهٔ آن مسکن صداع حار بود ویا پاشویه از آرد جو سبوس گندم برگ بید هر واحد یک کف گل خطمی پنج توله نمک طعام چهار توله نمودن وبعد انسان اطراف بستن مفید ست واگر حرارت زائد بود گل بنفشه ونیلوفر هر یک پنج توله کدوی سبز یک عدد بیفزایند ویا از نمک شوره دو دام سبوس گندم سه مشت برگ کنار برگ خطمی برگ عنب الثعلب هر یک نیم پاو تخم خطمی چهار دام در آب جوش داده هرگاه نصف بماند نیمگرم پاشویه نمایند واگر ادویهٔ دیگر بهم نرسد صرف آب گرم ونمک شوره سبوس وبرگ کنار هم کفایت میکند وشموم صندل وکافور وجراده کدو در گلاب سائیده فی الفور تسکین بخشد وهرگاه خیار را قطع کرده ببویند همین اثر دارد وشمیدن گلاب وپاشیدن قدرے از ان بر چهره نیز مسکن سریع ست وکذلک آب بید و بوئیدن گل خشخاش تازه وگل بید وعرق او ومهرامج وسعفه جل وگل باقلا وپوست بیخ لفاح وآس سبز وتمام هر واحد مفید در صداع حار ست وسعوط کافور وافیون هر واحد یک سرخ در شیر دختران گداخته روغن گل آمیخته براے تسکین صداع شدید الالم معمول ست واین سعوط طباشیر نیز مجرب ست طباشیر دو ماشه شکر طبرزد یک ماشه افیون زعفران هر واحد نیم ماشه در شیر زنان وروغن گل در روغن بنفشه حل کرده بقدر حاجت سعوط نمایند وسعوط افیون بقدر عدس در آب عنب الثعلب حل کرده سریع الابراست وسعوط مروارید محلول در دفعهٔ اول مزیل صداع حار ست وسعوط کافور وصندل بگلاب نیز مفید وکذا اقطور سه قطرهٔ عصارهٔ عنب الثعلب وبعد ازان سه قطرهٔ روغن بنفشه نافع ست وکذا دو شعیرهٔ کافور بآب کاهو یا بروغن گل مجرب وتسعیط روغن نیلوفر یا روغن کدو یا روغن خشخاش یا شیر دختران ویا بزر البنج سفید ویا آب کدو یا آب کاهو یا آب کشنیز تازه یا آب کاسنی تازه یا آب برگ عنب الثعلب هر واحد نافع صداع حار ست وادهان نافعه طلاءً وسعوطاً روغن کدو وکاهو ونیلوفر وخیار وغیره ادهان غیر قابضه است وتدهین وتسعیط روغن لبوب سبعه نیز براے صداع حار ویابس نافع ست وضماد این قرص مثلث در آب کشنیز سبز یا آب کوکنار سائیده در تسکین صداع حار معمول ست مرکی افیون بزر البنج لادن کافور زعفران پوست بیخ لفاح هر یک پنج درم کندر انزروت آمله گل ارمنی هر یک دو درم کوفته بیخته به گلاب وآب کاهو سرشته اقراص سه پهلو سازند واگر کشنیز خشک را بریان کرده بسرکه وروغن گل سائیده مکرر طلا کنند براے صداع حار وآنکه عرض پیهای گرم بود معمول استاد مرحوم ست وایضاً آرد جو بسرکه وروغن گل وگلاب خمیر کرده بر جبهه وصدغین ضماد کردن براے صداع حار عجیب التاثیر است و ضماد آرد جو گل خطمی سفید گل بنفشه گل نیلوفر مساوی بگلاب واندکی سرکه وروغن گل سرشته نیز معمول ست ودر صداع شدید الحرارة گل نیلوفر کشنیز تر گل بنفشه پوست خشخاش باریک سائیده واندکے گلاب وقدرے افیون وکافور داخل کرده بکار برند ویا آرد جو گل بنفشه ونیلوفر بلعاب اسپغول که در گلاب برآورده باشند سرشته ضماد نمایند ودر هنگام شدت درد وبیخوابی براے تخدیر پوست خشخاش زیاده میکنند وگاهے بزر البنج بلکه قدرے افیون باندکی زعفران که مصلح آنست می افزایند بالجمله اگر در صورت شدت درد احتیاج باستعمال مخدرات افتد ابتدا بکاهو وتخم خشخاش وپوست آن کنند اگر کفایت نکند افیون وبزر البنج وبیخ لفاح قدری با ادویه دیگر آمیخته استعمال نمایند لیکن از مخدرات صرف حذر کنند که مورث ظلمت بصر ست والعیاذ

نسخه سعوط مجرب

صداع حار ساذج شدید الحرارة در آب خرفہ و آب حی العالم و آب بید و گلاب کافور و اندکی افیون حل کردہ پارچہ بدان تر نمودہ برسر گذاشتن وضماد کردن
مجرب حکیم اجمل خانست وکذا برای صداع شدید بنفشہ تخم کاہو آرد جو بگلاب سائیدہ طلا سازند و اگر وجع شدید تر باشد قدرے افیون و زعفران بیامیزند
وضماد گل بکچلند دکشنیز و تخم کاہو و صندل سودہ ہر واحد یک درم افیون زعفران بزر البنج ہر یک نیم درم نیز نافع ست وطلا از صندل بآب سودہ
ویا جرادہ خیار ویا طحلب ویا برگ حنا بآب سادہ یا آب کاسنی سائیدہ ویا برگ خرفہ بآب یا بسرکہ سودہ ویا کشنیز سائیدہ لبقیدہ تخم مرغ آمیختہ ویا آرد جو
بآب سرشتہ ویا قدری افیون بآب حل کردہ روغن گل آمیختہ ویا کشنیز ویا کاسنی نمک ویا لطوخ سر وپیشانی از تخم کاسنی در گلاب با آب سودہ نیز مفید
است ونزد اہل ہند تضمید جو کا و دوب مسادی بآب سائیدہ برسر وکذا گیرو و تخم خطمی یا برگ آن بآب سائیدہ برسر وپیشانی وکذا برگ کنجد بآب یا بسرکہ
سودہ وکذا چوب ساج کہ آنرا سال نیز گویند با آب سائیدہ وکذا برگ بکاین بآب سائیدہ وکذا بیخ انار بآب سودہ وکذا برگ کنار وسبوس گندم
بانمک سودہ در صداع حار سودمند ست **ونطول** جو مقشر جرادہ کدو تخم کاہو اسپغول بنفشہ تخم خطمی نیلوفر بآب جوش دادہ برسر ریختن نافع واین
نطول نافع صداع حار وسہر ست بنفشہ خشک جو مقشر تخم کدو ہمہ کوفتہ تخم خرفہ بزر کتان پوست خشخاش وگل آن بیخ لفاح تخم خطمی تخم کاہو برگ بید
گل سرخ در آب بپزند تا سرخ گردد و مکرر برسر ریزند بعدہ تغرقی سر بروغن بنفشہ مضروب بشیر کنند وتنطیل بمطبوخ بنفشہ و بابونہ ویا صرف گل نیلوفر
برسر نیز سودمند بود و ہر گاہ شاخہا بر قدمین وساقین بکشند و ازپس آن بشویند بآب نیم گرم یا بآبی کہ دران ادویہ باشویہ پختہ باشند در جمیع
اقسام صداع حار خصوصا عند صعود البخرہ بسوے دماغ بسیار نافع ست و ریختن آب سرد بسیار برسر و اطراف و روے حتی کہ سروے بقوم
محسوس گردد ہنگام شدت حرارت نفع میکند وچون لیمو را بریدہ یک قاش آن بر پیشانی بمالند صداع حار را زائل گردانند وبعضے نوشتہ اند کہ ہر دو
قاش آنرا بر تابہ گرم گذارند ویکے برداشتہ بر پیشانی کماد نمایند وہر گاہ سرد شود بر تابہ نہند و از قاش دوم تکمید کنند وہمچنین تا یک گھڑی عمل آرند
کہ نافع صداع حار ست وبدانند کہ بقول ابوماہر جلوس علیل در مسکن بارد تا یک ساعت پس غسل کردن آن بآب سرد فی الحال مسکن صداع
حادث از حرارت آفتاب ست وگویند کہ اگر این صداع بر دی زائل نگشت وتدابیر مذکورہ ہیچ سودی نہ بخشید باید دانست کہ در دماغ
فضلہ خلطی جمع شدہ بسبب قوت حرارت وشدت الم وانجذاب مواد بسوے آن پس استفراغ او بتمر ہندی وشیرخشت وشربت نیلوفر کنند وایضاً
درین ہنگام میان تدابیر مبرد وانچہ جذب فضول از دماغ نماید یعنی باندک مسخن جمع نمایند ولہذا آشامیدن آب تمر ہندی با شربت بنفشہ ویا نیلوفر
باندک شربت اسطوخودوس ویا بآبے کہ اندک اسطوخودوس دران خیسانیدہ باشند اکثر نفع می بخشد والا واجب ست کہ ملاحظہ نمایند کہ کدام
خلط غلبہ نمودہ پس استفراغ آن نمایند بفصد یا حجامت ویا تلئین ویا اسہال ہر چہ حدس صائب اقتضا نماید وبعضے اصابہ را کہ از سوء مزاج
حار ساذج افتد نوعے از صداع شمسی شمردہ اند وآن جدا مذکور گردد وایضاً بدانند کہ صداع حار کہ از تناول ادویہ گرم واغذیہ مصدعہ عارض دماغ
افتد اکثر بسبب تولید ابخرہ موجب صداع می گردد اما گاہی بنفس کیفیت حار وگرمی خون نیز صداع می آرد پس اگر بتدابیر مذکورہ تسکین نیابد
بصورت تولید ابخرہ وخوف انجذاب مواد تنقیہ بفصد وغیرہ دریجا نیز مناسب بود وایضاً دریجا سوائے تدابیر مذکورہ بہر تبرید دماغ طلا بقرصے کہ
از انزروت واقاقیا وصندل وحضض وگل نیلوفر و مامیثا وتخم کاہو بآب کشنیز سبز ساختہ باشند نافع ست واقراص ماکولہ از مغز تخم خیارین وکدو
وکشنیز خشک وطباشیر وتخم کاہو وخرفہ با ترنجبین وشیرخشت سودمند وآشامیدن شربت نیلوفر وبنفشہ وعناب وتمر ہندی وآلو ومانند اینہا از شربہائے
باردہ مفید واگر تسکین نیابد باین تدابیر باید کہ تلئین طبیعت نمایند بملینات مانند نقوع فواکہ با فلوس خیار شنبر وشیرخشت وترنجبین ویا بدون آن
ویا نقوع خیار شنبر وشیرخشت کہ شب خیسانیدہ وصبح آب زلال آن گرفتہ صاف کردہ روغن بادام شیرین داخل کردہ بیاشامند ویا نقوع ہلیلہ
زرد باشکر سرخ تنہا ویا با خیار شنبر وشیرخشت یا ترنجبین یا آلو یا تمر ہندی وامثال اینہا ویا رب ہلیلہ یعنی ست آن بر آوردہ از ان حب ساختہ
استعمال نمایند ونطول بآب مطبوخ گل نیلوفر وخبازی وپوست خشخاش وجو مقشر وانکباب بربخار آن وتضمید بثفل آن وطلا بصندل ونیلوفر ومامیثا
بآب کدو ویا خیار وکاہو وکشنیز تازہ سودہ بریافوخ نافع بود واکثر بخار سرکہ در ظرف چینی گرم نمودہ نفع می بخشد وبعضی حذاق نوشتہ کہ از صندل وکافور
وگلاب وقدرے سرکہ بر سینہ طلا کردن باین صداع نفع می کند وکولس گفتہ کہ کدام شی ابلغ درین از سعوط شیر دختران بقدرے روغن بنفشہ بر برف

سرو کرده نیست وکذا سعوط بآبہائے بقول بارده وادہان بارده وبوئیدن نازبو گلاب وقدرے سرکہ بران پاشیده ویا شمّ کافور ویا صندل مسحوق بران
سرکہ پاشیده مفید وشمّ افیون در دفع این صداع از مجربات خجندی ست ولنشوق روغن گل بسرکہ آمیختہ نیز نافع نوشتہ ودر مساکن بارد رطب بنشینند
واطراف بید ونیلوفر بر بستر فرش کنند واز اغذیہ ضار دماغ مثل باقلا وجوز وانجیر وثوم وبصل وماہی وشیر پرہیز نمایند ونوم وسکون وآرام امر کنند
وغذا در صداع حار کھچڑی یا دال مونگ باخشکہ یا ماء الشعیر یا توریٔ یا کدو یا اسفاناخ یا خرفہ یا بقلہ یمانی سادہ یا ترش بآب لیمو یا غورہ بروغن
بادام بدہند یا نان سفید مغسول بآب انار میخوش یا حصرم یا آب ریٔب کہ شدید التلطیف ست بدہند وخوردن ماست ودوغ انفع واگر طبع قبض بود آب
آلو وتمر ہندی وچقندر با ترشی مناسب واگر لین باشد آب انار دانہ وحصرم وسیب وسماق وزرشک اولی است وعدس مطبوخ مطیب بروغن
بادام مفید وخوردن کرنب بستانی بلحم حملان اگر تپ نباشد وایضاً در صورت ضعف قوت وعدم تپ شوربائے حلوان بالبقول مذکورہ جائز ست
واز فواکہ نافعہ انار ونا شپاتی وسیب وتربوز وتمر ہندی وخیار وشفتالو ونارنگی وفالسہ **اقوال اطبا** سویدی گوید کہ شمّ واکل وضماد گل سفرجل
وکذا تضمید اسفل قدم بگل بنفشہ وترشی ترنج وکذا ضماد شاہ چینی بگلاب سودہ بر پیشانی وصدغین وکذا تضمید حب زعرور سودہ بگلاب سرشتہ بر صدغین
وکذا ضماد خمیر آرد بسرکہ وروغن گل وگلاب جوشانیدہ یا حل کردہ بہ شقیقہ وپیشانی وکذا ضماد گل خشخاش خشک بگلاب در تسکین صداع حار مجرب
من ست وضماد گل حنا سودہ در آب یا گلاب یا در سرکہ وروغن گل سرشتہ ویا روغن حنا بسرکہ ویا خشخاش سفید بسرکہ ویا پوست خشخاش
بآرد جو یا بگلاب وکذا روغن خشخاش یا روغن گل یا جرادۂ کدو وکذا عصارۂ او بآرد جو وکذا تضمید یافوخ بعصارۂ برگ خرفہ وآرد جو وکذا طلا شیر
بسرکہ وروغن گل ویا کافور وصندل بگلاب ویا گل بنفشہ کوفتہ بآب بختہ ویا گل نیلوفر سودہ بسرکہ سرشتہ وکذا صندل سفید یا سرخ بگلاب وقدرے
سرکہ وکذا صندل چہار درم انزروت دو درم بگلاب سرشتہ ویا عصارۂ برگ انگور ویا بزر قطونا بسرکہ وروغن گل وگلاب سرشتہ خواہ در سرکہ تنہا
جوش دادہ وکذا عصارۂ کشنیز ویا عصارہ برگ بید وگل آن ویا طحلب بسرکہ ویا عصارۂ عصی الراعی ویا کتیرا ویا عصارۂ حی العالم بسرکہ خواہ روغن گل
خواہ آرد جو وکذا عصارۂ مامیثا بسرکہ وکذا عصارۂ بارتنگ وروغن گل وکذا عصارہ سفرجل ویا روغن او بسرکہ وکذا عصارۂ بقلہ یمانی ویا برگ کنار
بسرکہ وکافور وکذا روغن زیت ویا سفیداب مخلوط بسرکہ وروغن گل ویا خبث الحدید بسرکہ وگلاب ویا بیخ لفاح ویا افیون بقدر نخود در سرکہ حل کردہ
بر جبہہ وصدغین وکذا انزروت وصندل مساوی بسفیدۂ بیضہ سرشتہ وکذا سہ شعیرہ افیون وکذا اسبناذج بسرکہ سودہ بالخاصیۃ وکذا سویق شعیر
با آرد آن بآب انار ترش وکذا عصفر بسرکہ ویا نشاستہ بسرکہ وروغن گل ویا عصارۂ کاہو یا تخم آن تنہا یا باندکے سرکہ ویا حب الآس مدقوق مطبوخ
وسفید آن قوی تر از سیاہ ست ویا عصارۂ آس بسرکہ ویا عناب سودہ بگلاب سرشتہ ویا خولان محلول بگلاب سہ واحد نافع این صداع ست وشمّ واکل
وضماد بنفشہ ونیلوفر وعرق بید وقثاء وخیار وشرب وضماد مغز تخم کدو وکذا روغن او وکذا عصارۂ عنب الثعلب وکذا گلاب وکذا کاہو وکذا تخم کرنب بستانی
وکذا اسبغول بلعاب گل خطمی آمیختہ وشرب ماء القرع بایک مثقال پوست بیخ عنب الثعلب یا عرق نیلوفر یا صندل یا عصارۂ برگ وخیوط وشاخہائے
نرم انگور ویا آب لیمو وشربت او ویا نقوع تمر ہندی ویا نقوع عناب ویا شیرۂ تخم خشخاش سفید بعض اشربہ حامضہ شیرین کردہ ویا اسبغول
ویا خوردن سہ درم کشنیز خشک بمثل او شکر ویا کتیرا ویا افیون بقدر عدس ویا شرب او در ماء الشعیر ویا خوردن کاہو تنہا خام ویا سرکہ پختہ ویا خوردن آلو بخارا
ونوشیدن نقوع آن بصاحب صداع حار سودمند ست **ایضاً** حکیم ممدوح مینویسد کہ لعاب بہدانہ در گلاب بر آوردہ شرباً وضماداً برائے
صداع حادث از حرارت آفتاب مجرب من ست وکذا تکمید سر با سرکہ وروغن گل اسفنج دران تر کردہ وضماد عصارۂ کنجد بروغن گل وکذا عصارۂ بقلہ
یمانی بروغن گل وکذا گل کدو یا برگ آن سودہ وکذا بزر قطونا بآب لت کردہ روغن گل آمیختہ وکذا عصارۂ خرفہ بروغن گل وکذا عصارۂ مامیثا در گلاب و
اندکی سرکہ حل کردہ وکذا گل حنا بگلاب واندک سرکہ وکذا روغن بادام بسرکہ مخلوط کردہ وکذا نوفل مع تخم کدو وکذا پوست خشخاش سودہ بسرکہ وروغن گل
سرشتہ وکذا روغن گل وگلاب وسرکہ مخلوط وکذا عصارۂ حی العالم بروغن گل مفید صداع حار حادث از حرارت شمس ست **مسیحی** گوید کہ ہرگاہ صداع از
حرارت ویبوست بغیر مادہ باشد سزاوار نیست کہ بچیزے استفراغ نمایند بلکہ می باید کہ تبرید وترطیب سر کنند وروغن گل یا روغن بید یا روغن بنفشہ
یا روغن نیلوفر باندکے سرکہ بر برف سرد کردہ بر سر ریزند واین ہنگامی ست کہ حرارت از آفتاب وغیرہ باشد نہ از بخار حار کہ از اخلاط حارہ در بدن متصاعد

شود و اگر امر چنین باشد واجب ست که ترک روغنها کنند و عصارات بارده مثل عصارهٔ کاهو و بید و خرفه و حی العالم و گل سرخ و غوره و کدو استعمال نمایند و سرکه سوم حصهٔ عصاره بگیرند و عصارهٔ خشخاش و نیلوفر استعمال نکنند مگر آنکه با این صداع بیخوابی باشد و اگر قوت مساعد باشد بهلیلهٔ زرد اسهال آورند و اگر قوت ضعیف بود بآب آلو بخارا و خیارشنبر و تمرهندی مسهل دهند و از بقول بارده مثل کاهو و خیار و کدو و بقلهٔ یمانی و خرفه غذا سازند و اگر تپ نباشد شوربای چوزهٔ مرغ بدهند و اشربهٔ حامضه مانند شربت غوره و شربت حماض اترج بنوشانند اگر طبیعت نرم باشد و اگر قبض بود آلو بخارا و تمرهندی و ماء القرع دهند و اگر در سر بخارات بسیار باشد مبردات قوی استعمال نباید کرد و باید که محللات میل کنند مثل نطول بآب بابونه و صعتر و برگ قصب و سزاوار است که برای سهولت وصول بسوی داخل سر از اضمده و نطولات بر تارک سر استعمال نمایند زیرا که استخوان آنجا نرم متخلخل است و اگر در سر بخارات حار نباشد بلکه احتراق و التهاب بود فقط پس واجب ست که بعض عصارات مذکورهٔ بارده را بسرکه بیامیزند و پارچه بدان تر کرده بر سر خاصةً بر یافوخ نهند و تبدیل نمایند هرگاه نیم گرم شود و بزرقطونا در سرکه و روغن لت کرده استعمال نمایند و کافور و گلاب و بید و بنفشه ببویند و هرگاه درد و التهاب اشتداد نماید بگیرند یک طسوج افیون و مثل او کافور و در روغن بید آمیخته در بینی و گوش چکانند و برصدغین انزروت نیم جزو صندل سفید دو جزو افیون سدس جزو بآب کاهو سرشته طلا سازند و چون با تبرید احتیاج ترطیب گردد بروغن بنفشه و نیلوفر یا روغن کدو یا روغن تخم خیار بآب کاهو یا آب خرفه یا آب پوست کدو سعوط نمایند و اندک کافور بشیر دختران حل کرده برصدغین طلا کنند و خوشبوے بارد مثل کافور و گلاب و بنفشهٔ تر و صندل ببویند و افضل ازین آنست که بنفشه و نیلوفر و شاخهای خطمی و جو مقشر کوفته و پوست کدو خوب پخته در طشت بریزند و اندک روغن بنفشه یا روغن گل در آن ریخته بر آن انکباب نمایند و از بالا سر را ببندند و آب را بچوب بجنبانند تا صعود بخار رطب بسوی آن زیاده شود بعده مرتبهٔ دوم و سوم بجوشانند و در روزی بمرات استعمال کنند و هرگاه روغن بنفشه خالص بر آب شیرین گرم ریخته همچنین عمل نمایند نافع بود و هرگاه در سر بخارات حاره بسیار باشد دست پلے محکم بربندند و بمالند و همچنین بدن بقوت و اطراف را در آب گرم نهند و بمالند و از چیزے که منع صعود بخار بسوی سر کند لعاب اسپغول بجلاب ست و استفاف کشنیز خشک با اندک شکر و پست سیب و امتصاص انار ترش و بو علی سینا مینویسد که غرض در علاج این صداع تبرید ست و در ابتداے آن ریختن روغن گل خالص سرد کرده بر سر از اعظم اشیاست و بهتر آنست که دیوارے از خمیره وغیره گرد یافوخ کشیده روغن مذکور بر سر نهند و بر مؤخر سر استعمال نباید کرد و اگر روغن گل تنها فائده نکند آب بقول و اقسام نباتات بارد آمیزند و از سعوط شیر و روغن بنفشه یا روغن گل بر برف سرد کرده چیزے نافع تر نبود و براے ریختن بر سر روغن گل با سرکه آمیخته نیکوست زیرا که سرکه معین بر تنفیذ ست و گاهی نوشیدن سرکه بآب بسیار آمیخته منفعت شدید مینماید و اما ازین جمله صداع حادث از احتراق شمس ست و علاجش نیز همین علاج ست مع زیادتی احتیاط در تعدیل هوا و تبرید آن و سکون در مساکن بارده و استعمال اضمده و نطولات و مروخات از جمیع ادهان بارد بالطبع مبرد به برف و همچنین نشوقات و قطورات و شمومات مذکوره و باید که درین و غیر با از همه آنچه تحریک سخنی کند ان سا و از قی و اکثار فکر و جماع و گرسنگی اجتناب نمایند و آنچه از احراق شمس باشد اگر تلافی آن در ابتدا کنند تغیرا و سهل بود و بصورت مهلت و سهل انگاری بعید نیست که علاجش متعذر یا متعسر گردد و از آن صداعے که عظیم و خطیر باشد بهم رسد و موجب ورم گردد و در اگر صداع عارض از شمس از جهت آن نبود که تسخین نماید فقط بلکه از جهت ثوران ابخره و تحریک اخلاط ساکنه بود پس مثل این با وجود تدبیر مذکور مستغنی از استفراغات نباشد و گاهی در آنچه ثوران ابخره و تحریک اخلاط نکند حاجت باستفراغ افتد و این وقتی باشد که امتلا معلوم کنند و در آن خوف انجذاب ماده بسوے موضع الم بود و درینجا اگر از امر استفراغ خلط غالب غافل شوند از استعجال آفت ایمن نباشند و چون در انواع صداع حار التهاب سر بسیار گردد و گرمی از حد تجاوز کند بگیرند پست جو و اسپغول و بهر دو بآب عصی الراعی بسرشند و سرد کرده بر سر ضماد نمایند صاحب کامل گوید که در صداع حادث از حرارت آفتاب باید که اولاً بر سر روغن گل نو بسرکه خمر و گلاب آمیخته بر برف سرد کرده متواتر بریزند یا روغن نیلوفر یا روغن خلاف و بخرفه و جراده کدو و برگ بید و حی العالم باریک سوده اندک گلاب و سرکه و صندل سفید و خطمی سفید آمیخته سرد کرده بر سر ضماد نمایند و یا بزرقطونا بگلاب و سرکه آمیخته بعمل آرند و جالینوس گفته که سزاوار نیست تبرید مؤخر سر که آن مضر بمنشای عصب است و هرگاه که ضماد گرم شود دور کنند و اعادهٔ بدل آن نمایند و همچنین دو سه ساعت بعمل آرند و مریض را جلاب و رب غوره بآب سرد یا برف بنوشانند و انار امتصاص نمایند و بسویق جو و شکر و گلاب و مانند آن

غذا سازند و جالینوس در کتاب ادویهٔ مرکبه گفته که صداع عارض از گرمی آفتاب یا سردی ہوا اگر در علاجش مبادرت نمایند بسہولت ساکن شود و اگر
بگذارند حتی که مدت او دراز گردد زوال او مشکل ست و اگر صداع از تناول اغذیه یا ادویهٔ حاره حادث شود باید که مبادرت بفصد نمایند و مقدار حاجت
خون برآرند و جلاب بلعاب اسپغول و شیرهٔ تخم خرفه بدہند و بصندل و گلاب و کافور ضماد کنند و بنفشهٔ تر و نیلوفر ببویند و سائر تدابیر مذکور بعمل آرند و اگر صداع
از حرارت مفرد متحرک از داخل بدن افتد تطفیه و تبرید مذکور استعمال نمایند و گل سرخ بنفشه نیلوفر خطمی آرد جو ہر واحد سه درم صندل پوست خشخاش تخم کاہو
ہر واحد دو درم اکلیل الملک یک نیم درم باریک سوده بآب خیار و آب کاہو واندکے از روغن گل و سرکه آمیخته بر موضع الم راس ضماد کنند و ایضاً آرد جو
خطمی بابونه اکلیل الملک تخم کاہو پوست خشخاش بنفشه نیلوفر ہر واحد سه جزو بزر البنج یک نیم جزو اقاقیا دو جزو زعفران سدس و نیم سدس جزو ہمه را باریک
سائیده بآب خرفه یا آب حی العالم یا آب کاہو یا آب کدو لبسرشند ایضاً برائے صداع حار پوست خشخاش و برگ آن خطمی آرد جو ہر واحد چہار درم پوست
بیخ لفاح بزر البنج تخم کاہو ہر واحد سه درم افیون دو درم باریک سائیده لبسرکه سرشته بر موضع ضماد کنند و یا بر کاغذ طلا کرده بر صدغین و دیگر موضع از سر
ضماد نمایند و ایضاً ایست جو و بزر قطونا بآب خرفه یا آب کاہو یا آب خیار سرشته ضماد کنند و ہرگاه گرم شود تبدیل نمایند و ہرگاه شدت صداع بدرجه بود که بران
صبر نتوان کرد این ضماد نمایند صندل سفید یک درم انزروت مثل او افیون دو دانگ بآب کاہو و آب کشنیز و آب حی العالم سرشته بر موضع ضماد کنند و بر
صدغین صفحهٔ رصاص نہند تا شریان ثقیل گردد و ایضاً گلاب و آب خرفه و آب حی العالم و آب کاہو و آب کشنیز و آب کاسنی و آب خیار و آب کدو و آب بارتنگ
و آب بید ہر کدام ازین آبہا که میسر شود جمع کرده روغن گل و گلاب آمیزند و دران اندکی کافور حل کرده پارچهٔ کتان بدان آلوده بر صدغین گذارند و چون گرم شود
تبدیل نمایند و گلاب و سرکه که دران اندک افیون گداخته باشند ببویند و یا بوزن یک حبه کافور و مثل آن افیون بروغن نیلوفر یا روغن بنفشه و شیر دختران
حل کرده سعوط نمایند و نیلوفر و گل سرخ وغیره که در قول مسیحی گذشت ببویند و بایدکه دران بنفشه و گل سرخ پخته باشند تشوق کنند پس اگر ساکن نشود
این سعوط بعمل آرند آب خرفه یا کاہو کدو و حی العالم از پارچه صاف نموده بران اندک روغن گل و روغن نیلوفر معمول از مغز کدو یا روغن او انداخته بقدر حاجت
سعوط نمایند و ایضاً آب حی العالم و آب جراده کدو و آب خیار ہر واحد یک جزو روغن نیلوفر نیم جزو طباشیر سدس جزو شیر دختران مساوی ہمه اندک کافور در
آن حل کرده سعوط نمایند بقدر حاجت و این سعوط قوی النفع است بگیرند سرطان نہری و خوب کوفته بآب نیم پخته صاف کنند و باندک روغن تخم کدو
یا روغن نیلوفر یا روغن بنفشه آمیخته بقدر حاجت در بینی چکانند و ایضاً طباشیر سک ہر واحد نیم درم افیون نشاسته ہر واحد یک دانگ ہمه را سوده
بآب مثل عدس حبها سازند و از یک حب در روغن گل و آب حی العالم حل کرده سعوط نمایند و باید که ساقین لعصابه بر بندند و پاے در آب گرم نہند و از حرکت
و کلام و غضب و آواز شدید منع کنند و از اغذیه حاره و البان اجتناب نمایند و امر بخواب و سکون و آرام فرمایند و ماء الشعیر بجلاب دہند و جلاب و سکنجبین ساده
و یا آب تمر ہندی بجلاب و یا بزر قطونا و تخم خرفه بجلاب و آب انار بنوشانند و از ادویهٔ نافعه درین صداع خورانیدن دو درم کشنیز خشک سوده بجلاب
و آب سرد است و غذا مزورهٔ کدو و ماش بآب انار و آب غوره و اسفاناخ و نیخ کاہو و بقلهٔ یمانی بروغن بادام و کشنیز خشک و تره ماہی حار بی در ضرا سطے
سازند و اگر قوت ضعیف باشد و تپ نبود چوزهٔ مرغ و تیہو مانند آن خورانند و از فواکه انار و شفتالو و به و توت و آلو و شاہلوج بر برف سرد کرده بدہند
اگر زمانه تابستان باشد طبری گوید که اگر صداع از احتراق شمس باشد مریض را بحمام نشانند چندانکه عرق نکند و امر بجلوس در خانه کنند که در انجا پارچه با
از بدن دور میکنند و آن را مسلخ می گویند تا ہوای آن موضع را استنشاق نماید و بر بدن او آب نیم گرم مکرر ریخته از حمام برآرند پس بر دست و پای او
آب سرد بریزند چنانچه بقراط گفته که ریختن آب سرد بعد خروج از حمام یا بعد ریاضت عنیفه بر اطراف ترطیب مزاج و دماغ میکند بعده بمکانے که دران باد
سرد آید و برگ بید و گل نیلوفر و بنفشه و برم نعنی گل مغیلان فرش کرده باشند بر بند و بپیش او از فواکه نبق و بطیخ رقی و سیب فر مقطع در گلاب مخلوط بصندل
سفید و اندک کافور نہند و شاہسفرم ببرف سرد کرده و بران گلاب و اندک کافور پاشیده ببویند و باید که غذا اے او بقول رطب و مغز خیار و کشوث رطب
و کاسنی لبسرکه باشد و اگر صداع منحل نشود سرکه که اندران آب برگ بزر قطونا آمیخته باشند ببویانند و بر سر ریزند و بگیرند آب خیار و آب جراده کدو و آب
برگ بید و آب برگ اسپغول جمع کنند و اگر آب برگ ماہیثا یا آب گل آن یافته شود نیز آمیزند بعده لعاب اسپغول آمیخته و اندک سرکه بران ریخته حرکت دہند
تا یک ذات شود بعد ازان اندک روغن گل بران ریخته قدرے ازان بر سر ریزند و ندیدم کسے را که صداع از گرمی آفتاب باشد و بدین آب علاج کرده شود

وبدان نجاح حاصل نگردد و در بصره خلقی را دیدم که این صداع بهم رسید و ابن سیار ایشان را امر بخواب نزدیک مجرای آب نمود و اگر ازین صداع زائل نمیشد
ایشان را امر بنشستن در آب سرد می نمود و فی الحال صداع زائل میگشت و هرگاه این صداع باند ازان سوء مزاج بهم رسد و صداع دوام نماید و گویا که آن حمی یوم ست
که اگر طبیب ازان تساهل نماید یا در علاج آن غلطی کند ازان حمیات صعب بهم رسند و سبب صداع حار ساذج گاهی از داخل بود و علاج این همانست که
مذکور شد و دران این تدبیر زیاده کنند که ماء الشعیر بنوشانند و آب نیم گرم که دران جو و برگ کاهو یا تخم آن جوشانیده باشند بر سر ریزند و بگیرند شیر بز که آنرا
اندک جو و کاسنی و برگ بید خورانیده باشند و دران پنیر مایه حل کنند تا منجمد گردد بعده برگهاے انگور چنان پهن سازند که تمام سر را بپوشد پس آن شیر منجمد را
بر آن نهاده بر سر نهند و بعصابه بربندند و امر بخواب نمایند و اگر ازین زائل نگردد حلوا از خشخاش و نشاسته و روغن بادام یا روغن مغز تخم کدو بسازند و اگر این هم
کفایت نکند بگیرند روغن نیلوفر و روغن بنفشه و روغن تخم کدو هر واحد یک درم شیر دختران مساوی همه روغنها و باهم آمیخته حرکت دهند تا مختلط گردد پس
صاف نموده سرد کرده بقدر یک درم سعوط کنند و اگر بعد آمیختن شیر منجمد گردد باید دانست که شیر فاسد ست آنرا بکار نبرند و نشان صلاح شیر آنست که باین
اشیا مثل مائیت بیامیزد و منجمد نگردد و اگر با صداع تپ باشد این سعوط استعمال نکنند و ابن سیار اسفنج تازه در آبهاے مذکوره تر کرده بر تارک سر می نهاد
و اما اهل عراق قاطبةً اعنی اهل بغداد درین صداع اگر تپ نباشد امر بدوشیدن شیر زنان بر یافوخ ساعت بعد ساعت و نشستن او در آب نیم گرم می کنند
و معالجه بزرگ درین صداع تفقد قاروره و تلطفیه بحسب واجب او ست بهر آنکه گرمی این گاهی بحرارت قلب مؤدی گردد و ازان حمیات صعب بهم رسد و یا
اخلاط را گرم کند و ازان حمیات خلطی عارض گردد و بدانند که تبرید دماغ زیاده تر ازانچه واجب ست و از احتمال مزاج مریض گاهی بفساد عظیم مؤدی گردد حتی که
اگر تبرید باشیای مخدره مثل بنج و افیون و یبروج و کافور بسیار کنند مهلکت مریض انجامد و طبیبی را دیدم که تبرید این صداع بسرکه و افیون و کافور نمود و صاحب
صداع عورت حامله بود پس حمل او ساقط گردید و بعد ازان سکته بهم رسید و بعد سه روز هلاک شد و ذکر این کلام بهر آن کردم که این سخن تبرید یاد دارند و تغیر احوال
مریض و نقصان حواس او فراموش نکنند پس اگر ازین علامات چیزے بیابند از تبرید باز مانند و آب نیم گرم بر سر ریزند و پاها بمالند و اعضا بنرمی غمز کنند
جرجانی و ایلاقی مینویسند که روغن گل و گلاب و سرکه آمیخته سرد کرده بر مقدم سر نهند و مقدار روغن گل ده درم و گلاب ده درم و سرکه تند دو یا سه درم باشد و آنرا
که سردی بیشتر باید سرکه فزون تر از روغن کنند و آنرا که متوسط باید سرکه با روغن برابر کنند و آنرا که کمتر باید کم از روغن کنند سوم یا چهارم حصه حسب حاجت کم و زیاده
نمایند و اگر حاضر باشد برگ بید و برگ سیب و برگ به و عنب الثعلب و برگ انگور و ساق خرفه و برگ کوک و کشنیز و غوره بکوبند و روغن گل و گلاب و سرکه
آمیخته ضماد کنند و بر سر نهند و اگر حرارت سخت قوی باشد پست جو و اسپغول بگلاب و آب غوره و آب برگ بید و مانند آن لت کرده بر مقدم سر نهند و گلاب بسیار
بر سر ریختن سخت نافع بود و اندک ریختن صداع را زیاده کند و چون صداع انحطاط کند ضمادات بارد کم کنند و روغن بابونه بیامیزند و شربت پست جو
و شکر و ماء الشعیر و اسپغول و شکر و آب انار ترش و شیرین دهند و غذا مزوره با آب غوره و قلیه کدو و مغز خیار و بوارد معمول از برگ خرفه و خجرات بدهند و اگر طبع
قبض باشد این بوارد از آب آلو و آب توت سازند و ماهی خرد بسرکه موافق باشد و آنجا که هیچ ازین حاضر نباشد نان مغسول سود دارد و این چنان باشد
که نان در آب سرد تر کنند و یک ساعت بنهند پس آن آب را بریزند و آب تازه اندازند و یک ساعت دیگر نهاده آب بریزند پس آنرا بدوغ ترش کرده
یا بسرکه یا بغوره جوش کرده بخورند و اگر بخوابی رغبه دارد از برگ کاهو و کدو و اسفاناخ سنبوسه سازند و همه میوهاے سرد ترشی و ترنج و لیمون و مانند آن
نافع باشد و اگر مغز تخم خیار و مغز تخم کدو و تخم خرفه بکوبند و با پست و شکر بدهند مفید بود ابن الیاس گوید که صداع حار از سوء مزاج بلا ماده اگر از اسباب
خارجی بود مثل جلوس در آفتاب و غیر آن سکنجبین با آب سرد و برف و یا آب خرفه پنجاه درم بشکر سفید ده درم و یا ماء الخیار سی درم بشکر سفید و یا آب تربوز
سی درم بشکر سفید و یا تمر هندی ده درم بشکر و یا شربت آلو و یا شربت غوره بگلاب بنوشانند و غذا مزوره از ماش و تمر هندی یا انار دانه دهند و تبرید
سر بشمومات و نطولات بارده و نهادن سرکه و روغنهاے سرد بر سر و مقام در مساکن بارده سازند و اگر از اسباب داخلی بود مثل حادث از خوردن
اغذیه حاره و مانند آن تبرید سر بادهان و نطولات بارده کنند مثل روغن بنفشه و کدو و نیلوفر و نهادن جراده کدو و گل او و برگ او بر سر و آب بید بسرکه
و صندلین و گلاب و نوشیدن جلاب بارد مثل تمر هندی و آب انارین معصور تسحم آن و سکنجبین ساده و آب تربز و تلیین طبیعت بماء الفواکه و شیرخشت
و صداع حادث از غم ازین قبیل ست و بهترین علاج آن خواب و ترطیب و خوردن کاهو و خیار و تربوز ست و غذا مزوره ماش و کدو و بچوزه مرغ یا ماء اللحم

اگر با حرارت مزاج جمیع بدن باشد **گیلانی** گوید باید که در علاج صداع حادث از سوء مزاج حار ساذج نظر کنند در نبض و قارورہ پس اگر از حالت طبیعی تغیر فاحش بہر دو کردہ باشند این بر مشارکت بدن دلالت کند و درین ہنگام کشادن فصد سر اوار ست و جلاب بلعاب اسپغول یا شیرۂ تخم خرفہ و سکنجبین با آب سرد بنوشانند و استعمال روغن گل بر برف سرد کردہ بر یافوخ و خصوصاً بعد حلق آن تدبیر راس و منع تصاعد بخار بسوی سر میکند و از مبردات مثل صندل و کافور و گلاب نخلخہ ساختہ بویانند و گاہی استعمال مخدرات مثل افیون و لفاح میکنند چون صداع شدید باشد و مریض برداشت او نکند و اگر باین حد نباشد استعمال آن جائز نیست زیرا که دران تبلید مادہ و اضرار بحواس و ذہن ست و برگ کدو و کاہو و تخم خشخاش و پوست آن و گل آن و گل شاہسفرم و برگ بید و دیگر ادویہ که در قول مسیحی گذشت ہمہ یا انچہ بہم رسد بدستور در ظرف سر بند کردہ خوب جوشانیدہ انکباب نمایند و نخلخہ بارد استعمال فرمایند مثلاً بگیرند روغن بنفشہ و گلاب ہر واحد یک جزو سرکہ تند ربع جزو و در شیشہ حرکت دہند و اگر خواہند آب کاہو و آب کشنیز و آب کدو و اندک کافور دران افزایند و شمومات باردہ مثل گل سرخ و غیرہ که در قول مسیحی مسطور شد و فواکہ باردہ و گلہای آن بوئیدن نافع بود و انچہ بخارات حارہ را کہ در سر متولد شوند تحلیل کند و تبدیل مزاج ردی او بسوی جید نماید استحمام بسیار و ریختن آب گرم بر سر ست لیکن بسیار ریختن آن صداع حار بلا مادہ را نفع میکند و قلیل ضرر میرساند و سعوط روغن لبوب سبعہ بقدر نیم درم بغایت نافع و برای منع ابخرۂ حارہ شربت بزر قطونا بشکر و جلاب و مص انار و سیب و بہ و امرود که ہر واحد مخوش باشد و شربت پست گندم مغسول بدفعات بعدہ برف یا یخ سرد کردہ و اندک شکر بران انداختہ مفید ست و غذا کشک شعیر شیرۂ مغز بادام و اسفید باج اگر سرفہ باشد یا آب غورہ یا سماق یا زرشک اگر ترشی خواہند و اگر قبض باشد آلو و تمر ہندی یا خوبانی خشک بدہند و در طعام کشنیز خشک یا تر داخل کنند و شیرۂ تخم خشخاش و تخم خرفہ و پست جو بر برف یا یخ سرد کردہ نافع ست **بعضے متاخرین** مینویسند که در صداع حار ساذج اول بہر تبدیل مزاج شربت لیموی کاغذی و یا نیلوفر و یا بنصف وزن آن سکنجبین سادہ آمیختہ بقدر چہار تولہ در عرق بید سادہ و کاسنی و نیلوفر و گلاب ہر یک پنج تولہ داخل کردہ بنوشانند و از صندل سفید چہار ماشہ و برگ بید سبز و برگ گلاب و کشنیز سبز سودہ مثل صندعین ضماد نمایند و وقت ظہر تمر ہندی چہار تولہ در آب ہند وانہ پاؤ آثار مالیدہ سکنجبین سادہ دو تولہ داخل کردہ بدہند و نخلخہ از گلاب کہنہ و سرکہ و آب کشنیز سبز و عرق بید مشک ہر واحد یک تولہ صندل سفید ہفت ماشہ کافور یک ماشہ آمیختہ بکار برند و ضماد و رواق که در قول ایلاقی گذشت ہر واحد نیم دستہ گرفتہ بگلاب و سرکہ کہنہ و روغن گل ہر واحد یک تولہ بکار برند و چون گرم شود دیگر خشک بر مقدم سر نہند و آنجا که خواب کم باشد سرکہ را از ضماد و نخلخہ دور کنند و بجای آن روغن کاہو و خشخاش بعمل آرند و بعد از سہ روز که مرض اندر انحطاط افتد روغن بابونہ اضافہ نمایند و ادویہ باردہ بقدر احاجت بکار برند و در صداعی که از حرارت آفتاب باشد و آن را صداع احتراقی می گویند لعاب اسپغول چہار ماشہ بآب انار ترش ہفت تولہ و یا جلاب شکر خام که بگلاب و عرق بید مشک ساختہ باشند از مجربات ست و ہمچنین ضماد برگ حنا و گل مہندی که در موسم برشکال می روید و آب برگ کاسنی سبز یا عرق آن سودہ و گل حنائے باغی و برگ آن ہمین اثر دارد و سوای علاج مذکور در تعدیل و تبرید ہوائے خانہ و غذا و آب و سکون در مساکن باردہ مطیبہ مثل صندل و کافور و گل نیلوفر و بنفشہ و بید مشک و سیب و بہ و گلاب و عرق بید مشک و مانند آن و پاشیدن آب سرد در خانہ و نشستن نزدیک آب و بوئیدن گلہای سرد خوشبو توجہ زیادہ دارند و چون ازین تدبیر زائل نگردد از استعمال ملینات و مسہلات چارہ نبود بجہت آنکہ چون حرارت عارض از احتراق شمس بزودی زائل نگشت و در اخلاط تاثیر نمود آنرا متغیر و متعفن میگرداند و سوء مزاج مادی بہم میرسد و محتاج بتنقیہ مے گردد

علاج صداع بارد ساذج

و سوء مزاج بارد مصدع نیز یا از اسباب خارجیہ بود مانند ملاقات ہوائے شدید البرد یا مجاورت برف و یخ یا فرو آمدن در آب بارد یا آب چشمہ ہائے گرم و این نوع را صداع خبطہ می نامند و مثل بزکام میگردد و یا اسباب داخلیہ باشد مثل آشامیدن آب بسیار سرد تنہا یا بر فواکہ رطبہ و خوردن اغذیہ باردہ رطبہ مثل خیار و یا تناول دوای باردہ و مانند اینہا پس ہرچہ در علاج امراض دماغی بارد ساذج مذکور شد بعمل آرند و نوشیدن شربت اسطوخودوس دو تولہ بآب گرم یا بعرق بادیان و گاؤزبان ہر یک دہ تولہ و یا طبیخ اصل السوس بادیان تخم کرفس در عرق بادرنجبویہ باضافہ عسل نیز مفید ست و کذا قرنفل سہ ماشہ در گلاب نیم پاؤ جوشانیدہ قند سفید دو تولہ داخل کردہ نوشیدن نافع و مغلی حلو یا ملغلی منضج نیز مفید و آشامیدن مطبوخ بادیان دہ درم اصل السوس مقشر نیم کوفتہ

سه درم با گلقند شکری یا عسلی ده درم نافع و اگر خوف تشنگی باشد شربت لیمو یا شربت اسطوخودوس وغیره ممزوج نمایند و یا مطبوخ اسطوخودوس خطمی مویز منقی
اصل السوس مقشر کوفته گاؤزبان کشنیز با شکر یا خمیرهٔ بنفشه یا گلقند بدهند و یا بادیان نیم کوفته دو درم بیخ بادیان نیم کوفته چهار درم اسطوخودوس سه درم در نیم آثار آب
بجوشانند هرگاه سوم حصه بماند صاف نموده دو توله شهد یا شربت بنفشه آمیخته بنوشند و نزد حکمای هند بیخ بانسه نیم کوفته پنج درم جوشانیده صاف کرده نیم دام
شکر سفید آمیخته نوشیدن مفید صداع بارد و حار ست و ایضاً پوست هلیلهٔ زرد زنجبیل کشنیز آمله پوست بلیله بابرنگ مساوی یکدانگ کوفته در نیم آثار
آب بجوشانند هرگاه چهارم حصه بماند صاف نموده نیم گرم بنوشند و گاهی قصب الذریره عوض زنجبیل میکنند بالجمله خوردن معجون وبید اورد و تکمید سر بخرقهٔ
گرم و بجاورس و انکباب بر آبیکه دران ادویهٔ گرم پخته باشند و تضمید بثفل آن نفع میکند و کذا دخول حمام مفید بود لیکن مکث طویل دران نشاید و تقلیل غذا و ترک
آن بحسب طاقت و تلیین طبع بحقنه و یا مطبوخ بنفشه و انجیر وغیره یا ترنجبین یا شیرخشت نمایند و خوردن انجیر منقوع بماء العسل نیز ملین طبع ست و بعد تلیین تناول
جوارشات گرم مثل اطریفل کبیر و فلافلی و فلاسفه و تریاق اربعه و مانند آنها قبل از غذا و بعد آن نافع و تدهین سر بادهان حاره مثل روغن عنبر و قرنفل
و دارچینی و اقحوان و سداب و فرفیون و دهن راحت و مانند آن مفرد و مرکب مفید و اگر در روغن سداب یا روغن بان یا مرزنجوش یا سوسن یا یاسمین
یا اقحوان یا روغن حب الغار یا قسط یا بید انجیر یا بادام تلخ و مانند آن اندکی فرفیون و فتیلهٔ افیون حل کرده و یا بدون افیون و بپارچهٔ پشمی یا اسفنج
آغشته گرم نموده بر یافوخ اندازند و چون سرد گردد باز گرم نمایند و همچنین تا صداع زائل گردد بعمل آرند و ایضاً چون در حمام
گرم آب گرم متواتر بر سر ریزند تا سر او گرم گردد و چون از حمام بر آیند سر خود را بپوشند و از هوای سرد محافظت نمایند مفید بود
لیکن باید که تپ نباشد که در حالت تپ بحمام رفتن مضرست و مضغ عنبر و زرناوند و مصطگی هر واحد نافع و خوردن گندنا نیز نافع صداع
بارد است الحاصل مبرود سرمارسیده را در مکان گرم نشانیدن و غذا کم دادن و تلیین شکم بخورانیدن گلقند و یا مطبوخات یا اغذیهٔ ملینه
یا شیافات صابون وغیره و حقنه و احتراز از سائر حرکات بدنی و نفسانی چون اندیشه و غم و جماع وغیر آن و رسیدن سرما بدان ضروری ست
و از کمادات اسرع در تسکین این صداع آنست که سلیخه و اشنه و اسارون و قرنفل و دارچینی و هیل و زعفران را کوفته در لته بندند و گرم کرده تکمید نمایند
و یا در آب جوشانیده و بمثانه پر کرده استعمال کنند و از انکبابات عمده آنکه دار شیشعان در آب جوشانیده بعد پوشیدن چادر انکباب نمایند و
هرگاه آب نیم گرم بماند باز بر آتش گذارند و همچنین مکرر بعمل آرند تا آنکه صداع رفع گردد و انکباب بر بخار آب دریاے شونیز بقول مالقی مفید ست و
سپستان جوشانیده بخار او استنشاق نمودن هم نافع و از سعوطات قوی التاثیر آنست که جندبیدستر و فرفیون مساوی سحق کرده بروغن زنبق
که دران سعد مطبوخ باشد یا بروغن سوسن آمیخته بعمل آرند و سعوط بندق هندی در آب سوده معمول ست و تسعیط بزهرهٔ کلنگ و ماکیان و تدرو
نیز نافع و کذا مومیائی محلول در روغن یاسمین و کذا جندبیدستر یا نوشادر در روغن ترب و سعوط بقدر یک حبه از برشعثا در آب مرزنجوش مجرب
و تسعیط مرمکی در شراب یا آب خالص نیز مفید و بقول شیخ از سعوطات نافع صداع بارد آنست که شونیز را در سرکه یک شب تر کنند و صبح سائیده
بدان سعوط کنند و نزد اطبای هند سعوط بآب بهنگره با همو زن آن شیر زنان یا شیر بز مقدار پنج قطره و اگر بهنگرهٔ تازه بهم نرسد خشک آنرا بشیر
سائیده صاف نموده چکانیدن سودمند و سعوط یک دو قطرهٔ روغن تلخ نیز نافع و ایضاً سعوط روغن گلچکان و کذا فلفل و دار فلفل و قرنفل همه یا دو یا یک
بعرق بادیان حل کرده و کذا آب برگ درخت درنه صاف کرده دو سه قطره و کذا بیخ کتهل جوش داده قدرے آب او گرفته و کذا بابرنگ زنجبیل قدری
و قند سیاه مثل او بآب گرم سحق کرده و کذا گل یاسمین سه عدد در روغن مالیده و کذا نوشادر و کلونجی هر یک دو سرخ بآب سائیده بروغن گاؤ آمیخته مفید
درد سر بارد است و از نفوخات عنبر مشک مروارید مساوی سوده در بینی دمیدن عجیب الاثر ست و کذا نفوخ گندم منقوع در شیر عشر و مجفف
و مسحوق که معمول استاد مرحوم ست و همچنین این نفوخ تنباکو و زنجبیل وغیره مجرب حکیم اکمل خان درین باب سودمند ست زنجبیل سه ماشه الایچی خرد چهار
عدد دارچینی چهار ماشه تنباکو سورتی نیم پاؤ جوز بوا دو توله قرنفل سه عدد زعفران سه ماشه فلفل دکهنی دو ماشه نمک لاهوری سه ماشه صندل
سفید سه ماشه مثل سرمه سائیده نصف ادویه در گلاب خوب ممزوج نموده بعد از ان همه ادویه یکجا کرده در شیشه نگاهدارند صبح و شام بقدر یک ماشه
استعمال کنند و کذا بمغز تخم سرس و یا برگ کنیر خشک کرده عطسه آوردن مفید و قاقله کبار و یا دار فلفل سائیده نیز نافع و از مشمومات شم یاسمین و بنفشه

بسیار نافع ست وکذا شم نارنج وبرگ ترنج ونسرین وروغن آن وعنبر وعود وصعتر وبابونه وزعفران تنها وبدارچینی وقاقله کبار وزباد وغالیه هر واحد سودمند واگر آهک را برکف دست با نمک نوشادر بمالند که آب شود و تردیک بینی برده چند مرتبه نفس را بکشند مجرب ست ولوبیدن شونیز بصره بسته گرم نموده نیز نافع وبقول بقراط سلیخه وزنجبیل وفلفل سیاه وکندش کوفته درخرقهٔ کتان بسته شمیدن مفید صداع بارد است **وازنطولات** نافعه اینست که اسطوخودوس برگ غار قیصوم حلبه سبوس گندم نمک شبت بابونه برگ ترنج بادرنجبویه ساذج قرنفل بادیان بیخ بادیان بیخ کرفس گل سرخ پودینهٔ بری سداب حاشا هرچه ازینها میسر آید جوشانیده تنطیل سر نمایند وبر بخار آن انکباب کنند وقطعهٔ نمد باب او ترکرده تکمید سر کنند وثفل آن ضماد سازند **وازضمادات** واطلیهٔ نافعه دارچینی یا عطر آن وقرنفل ست که در آب سداب یا آب برگ لیمو بر پیشانی وبهر دو شقیقه ویا فوخ طلا کنند وتمر ترنج یک نیم عدد فلفل سیاه سوده بر پیشانی وشقیقه در ازالهٔ صداع بارد مجرب ست وطلای قرص مثلث در آب حنا سوده ازبرای صداع بارد معمول ودو عدد مغز بادام بروغن سرشف سائیده طلا کردن وکبابهٔ چینی سائیده بگلاب سرشته ضماد نمودن مجرب ویا پوست بیخ بید انجیر زنجبیل زعفران سائیده طلا نمایند که مجرب استاد مرحوم ست ویا بابونه اکلیل الملک مرزنجوش نمام بر نجاسف مساوی سائیده روغن یاسمین وروغن گل آمیخته ضماد کنند که برای صداع بارد معمول ومجرب حکیم شریف خان مرحوم ست وضماد مرزنجوش مرمکی اکلیل الملک زوفای خشک بابونه شونیز مساوی سائیده باب مرزنجوش سرشته نیز نافع وکذا الضمید جندبیدستر وحب الغار وقسط وکبابهٔ چینی در آب سداب وگلاب بسیار مفید واگر گوگرد عوض قسط وکبابه گرفته مساوی در روغن گاو یا روغن گل سوده بر پارچه طلا نموده بر پیشانی بچسپانند برای صداع بارد قوی تر ست وطلای خاکستر چوب انجیر لسبر که بنجو یکه سر که را بر خاکستر گرم بریزند و بر سر گرم گرم طلا نمایند وهمچنین سر که با برگ شقائق النعمان سرخ ویا طلای بوش وربندی نافع ست وکذا ضماد پوست نارنج ونزد حکمای هند ضماد گل محکند سودمند وطلای نرکچور بدستور وضماد سنبل چینی بگلاب سائیده وکذا زنجبیل بروغن بید انجیر سوده وکذا برگ سهجنا باب سائیده وکذا فلفل سرخ قدری باب سائیده وکذا پوست بیخ بید انجیر بزنجبیل ونانخواه یا بصبر باب سائیده همه گرم کرده مفید صداع بارد است **وازبخورات** بخور دخان نسوٹن وایرسا وعود وجندبیدستر وقسط وراتینج وقفر الیهود سندروس هر واحد مفید ست **وازاغذیه** مزوره که از نخود ومغز قرطم واندک شکر ساخته باشند ویا قلیهٔ گوشت جوزهٔ مرغ ودراج وتیهو وغیره طیور کوچک بری جبلی با بازیر حار مقوی خوشبو مثل زیره وفلفل وقرنفل وزعفران وهیل ودارچینی وساذج هندی ونیز توم وپیاز مناسب ست وکذا هر غذائی که بخردل وگندنا وسداب وسیر وحلتیت وکرویا وصعتر وافاویه وتوابل سازند وبیضهٔ نیمبرشت وفطر وعسل وزیرباجات نافع وگرفتن بخار مزورات وشوربا جات خصوصاً هنگام خوردن که گرم باشند وبخار آنها بدماغ برسد وعرق آید مفید ست وبجای آب ماء العسل بدهند وفواکه یابسه مثل انجیر خشک ومویز ولسپته تجویز نمایند **اقوال حکما** سویدی مینویسد که بابونه شرباً وضماداً ونطولاً که محلل بلا جذب بجهت تقویت عضو ست وکذا تریاق فاروق وشراب کهنه شرباً وضماداً وقطور روغن شونیز در بینی وطلای او بر یافوخ وکباش قرنفل شماً وشرباً وذرور او بر مقدم سر ونارنج شماً وشرباً وضماداً ونانخواه بدستور وروغن تخم ترنج شماً وسعوطاً وضماداً وتخم تلخ مشمش ضماداً وروغن او سعوطاً وخوردن خردل مع چقندر مسلوق وضماد صرف بار رجود مصطگی در آب گرم ویا بعرق قرنفل سرشته وکذا حب الغار مقشر ومثل او سداب بعرق قرنفل بعد خروج از حمام چند بار وکذا زنجبیل بروغن خیری وکذا خردل سوده در آب فرنجمشک سرشته گرم کرده در حمام ضماد کردن وکذا فرنجمشک ضماداً همه در صداع بارد از مجربات من ست **وشرب** ایرسا مطبوخ بشکر شیرین کرده وبخور مریم وعرق بادرنجبویه وطبیخ شبت وعصارهٔ او وشیح ارمنی مطبوخ وپوست نارنج مطبوخ با شکر وبسباسه وقاقلهٔ کبار وبرگ حب الکلی دو درم واکل عود هر روز یک درم بماء العسل گرم تا بست روز متواتر ویا جندبیدستر بماء العسل ویا بادرنجبویهٔ خام ویخته ویا جوز بویا وجاجرمل ویا هلیلهٔ کابلی ویا شبت خام وپخته ویا سر خرگوش ولحم او مشوی ومطبوخ با فادیه ویا کرنب مسلوق ویا مشک ویا فرنجمشک ویا اشق یک درم بشراب کهنه ویا قفر الیهود ویا توم در غیر روز دو روز **وسعوط** صبر یا افیون یا عنبر یا خولنجان یا بخور مریم یا جوز بویا یا دارچینی یا زعفران ومشک مساوی سه بار تا سه روز یا زهرهٔ کفتار سه مرتبه تا سه روز متصل یا زنجبیل یا شحم حنظل یا قسط یا حلتیت یا زهرهٔ خرگوش یا کندر یا خردل یا فاوانیا یا زرنباد هر کدام که باشد بقدر یک حبه در روغن بادام ویا آب برگ سوسن سه روز متواتر یا روغن ناردین یا آب مرزنجوش یا عصارهٔ قثاء الحمار یک حبه بشیر دختران یا مغز بادام تلخ بروغن گل یا روغن او تنها یا بسرکه ویا مومیائی یک حبه باب مرزنجوش یا روغن زنبق ویا روغن شونیز بشیر دختران ویا روغن بلسان یا عصارهٔ

کرنب یا جملہ مرارات بقدر حبہ بآب مرزنجوش یا روغن یاسمین یا عود یا روغن نرگس یا مرزنجوش یا روغن عاقرقرحا یا آب نمام مع مرزنجوش تر یا آب گندنا لسبر کہ
وکندر یا زہرۂ خروس و **شم** گل آزاد درخت وحماما و بخور مریم وشبت وشیح ارمنی تازہ و یا خشک سائیدہ در پارچہ بستہ و دارصینی سودہ در پارچہ کتان
بستہ حتی کہ عطسہ آید و لادن بروغن آس و زنجبیل و قیصوم وحب بلسان و روغن آن و گل یاسمین بری و گل سوسن سفید و انیسون و روغن ناردین
و سکبینج و جند بیدستر و تخم او و روغن تخم او و حرف و نوشادر و قنہ و روغن غار و روغن عاقرقرحا و فرنجمشک و قفرالیہود و سورنجان و عیبثران **وضماد** ایرسا لسبر کہ
و روغن و یا کوفتہ جوشانیدہ بروغن گل آمیختہ و یا کوفتہ لسبر کہ سرشتہ و خرنوب شامی بروغن ناردین سرشتہ و صبر لسبر کہ یا بروغن گل یا بہرودہ میران
سہ درم صبر سہ درم بآب چنار سرشتہ بر جبہہ و صدغین و یا فوخ در صداع مزمن و پیاز نرگس و یا روغن او و محمودہ لسبر کہ و روغن گل یا بروغن زیت و
بیخ نبات او بدستور بالخاصیۃ و تخم نمام و پودینہ و آب او لسبویق و حصی لبان و سکبینج لسبویق و آب سداب لسبویق یا بروغن گل و سرکہ و یا قطران بعد حلق راس
بر تمام سر یا جند بیدستر بزیت و بابونہ و اشق و خولنجان لسبر کہ سرشتہ و عصارۂ قثاء الحمار و بیخ او تنہا یا لسبر کہ و زہرۂ نر بالخاصیۃ و برگ غار بعرق قرنفل سرشتہ
و مغز بادام تلخ تنہا و لسبر کہ سرشتہ یا بروغن گل آمیختہ و یا بہرودہ یا بآب قرنفل سرشتہ و خاکستر موی انسان لسبر کہ آمیختہ و عصارۂ بادرنجبویہ و کبابہ بگلاب یا
شراب یا بآب قرنفل سرشتہ گرم کردہ و یا بصبر مساوی بر یافوخ و تخم فنجنکشت و آب برگ او و آب نمام لسبر کہ و روغن گل و یا اکلیل الملک لسبر کہ و بروغن گل
یا بنفسج سرشتہ گرم کردہ و یا فلفل سیاہ و یا دارفلفل و یا دارصینی و یا شبت و یا شیح ارمنی و یا شونیز تنہا یا بروغن خیری سرشتہ و یا جاوشیر مخلوط بادویۂ دیگر برای
صداع بارد قدیم و یا لادن بروغن آس و یا بورق و یا قیصوم تنہا یا بزیت پختہ و یا روغن بلسان و یا شیطرج و یا قسط و یا زہرۂ خرگوش بآرد گندم بآب
سداب و کندر سرشتہ و یا برگ و روغن یاسمین بری و یا خاکستر خطاف و یا بیخ و گل سوسن سفید لسبر کہ و روغن گل و یا روغن یاسمین و یا گل آن و یا برگ و
تنہا یا کوفتہ لسبر کہ یا بروغن کنجد جوشانیدہ و یا زباد بروغن بان و یا غالیہ و یا نسرین و روغن او و یا سکبینج و یا جند قوتی و تخم او و روغن تخم او و یا نوشادر و یا جند بیدستر
کہ مجرب ست و یا روغن او و یا خردل لسبر گین کبوتر و یا سرگین مذکور بآرد جو یا تخم جرجیر و یا طلاء زرنباد سودہ بآب قرنفل بر کف پا و یا تخم ترنج و یا روغن
عاقرقرحا و یا لبلاب بآب قرنفل و یا سبوس گندم لسبر کہ جوشانیدہ در حمام ضماد کردن و یا برگ کنجد لشراب کہنہ جوشانیدہ و یا تخم فرنجمشک بآب کرفس و یا خاکستر
شاخ و برگ انگور دشتی لسبر کہ یا بعسل سرشتہ و یا شب ببرگ غار و مرزنجوش و یا طلق محلول بمثل او صبر بآب بادیان سرشتہ در حمام و یا زرد چوب سودہ بروغن گل
زیتی سرشتہ بعد غسل سر بآب و نمک در حمام و یا گل سرخ خشک لشراب کہنہ در حمام و یا جوز السرو بعسل و یا صدف محرق لشراب کہنہ سرشتہ در حمام و یا رائیخ و یا
رامک لشراب کہنہ و یا رعی الحمام بروغن گل زیتی آمیختہ و یا حب الکلی در شراب کہنہ و یا آب گندنا لسبر کہ و کندر و یا عیبثران و یا مصطکی بروغن زنبق و یا حنا لسبر کہ
سرشتہ گرم کردہ در حمام و یا افسنتین در شراب کہنہ پختہ و یا مرو و یا پنبہ دانہ بصبر و عسل آمیختہ و یا برگ ثوم و یا خاکستر سر غلہ بروغن گل زیتی **وشرب**
وضماد حماما و اذخر و شحم حنظل و انیسون و مرزنجوش و نمام و عود و خولنجان و راوند و حرف و روغن ناردین و غاریقون و **سنبل** الطیب و سیسالیوس و خیارشنبر
و اسطوخودوس و سنای مکی و راسن و روغن غار و حب الغار و حب بلسان **واکل وضماد** زنجبیل و جاوشیر و حلتیت و عنبر و قنہ و دارصینی بوزن او زعفران
سودہ و زعفران تنہا و خردل و بندق ہندی و زراوند مدحرج و شحم مرغابی و سندروس و مصطکی و فرومانا و تخم ترب و شیر آملہ و علک البطم بہر واحد نافع صداع بارد
است **جالینوس** میگوید کہ اگر علاج صداع حادث از سردی ہوا بزودی کنند لسرعت زائل میشود و اگر دیر کنند بہ نمی شود و مودی بصداع سخت میگردد
و گاہے بآن آواز منقطع میشود و درین وقت نطول بآب گرم و تقطیر بآب مرزنجوش ممزوج بروغنے از روغنہا مزیل آنست **شیخ** میفرماید کہ صداع بارد را
تکمید بچیزے کہ سخن بالفعل باشد از پارچہاے گرم کردہ و از جاورس گرم و نمک گرم نافع ست و جاورس الطف و اعدل از نمک ست **یعنی** اگر سوء مزاج
بارد ضعیف باشد از جاورس تکمید نمایند و جماعت میبر دین یعنے سرما رسیدہ را اگر ابدان ایشان پاک بود و خوف حرکت اخلاط نباشد سر برہنہ کردہ در آفتاب
سمت اشراق آن نشستن تا آنکہ صداع ایشان منحل گردد نفع میکند و سرما زدہ را واجب ست تقلیل غذا و اسہال طبیعت اگر چہ بحقنہ باشد و از حرکات
بدنیہ و نفسانیہ و فکریہ و مشروب بارد منع کنند و بیرون آمدن در سردی آنرا حرام بود و حیلہ کسانے را کہ صداع از سردی باشد بعد تنقیہ اگر حاجت آن باشد
مرخات و سعوطات و نشوقات و شمومات و نطولات و اضمدہ مسخنہ مذکورہ نافع ست و نوشیدن شراب ریحانی رقیق قوی مع بزر مثل تخم کرفس و بادیان
و تخم گزر و انیسون و زیرہ و دوقو و فطراسالیون و مانند آن نفع میکند و این وقتی ست کہ از حصول اخلاط در معدہ مستعد ثوران امن باشد و ہنگامے کہ

مریض را تپ نبود که خوف شدت آن باشد وضماد خردل وہمہ اضمدۂ محمرہ آن را نافع ست خصوصاً چون خردل وثافسیا دران داخل بود وطلای خاکستر لبسر که مجرب ست وہمچنین مالیدن زردچوب بروغن بادام تلخ این ہمہ بعد تراشیدن موی سر وخوردن سیر نیز از مقطعات صداع بارد ست مجوسی گوید که مداوات صداع حادث از سوء مزاج بارد انیست که آب یکسدران بابونہ واکلیل الملک وبرنجاسف ومرزنجوش ونمام وصعتر وحندقوقی وشیح ارمنی وشجرۂ مریم جوشانیدہ باشند بر سر ریزند وبخار مطبوخ این ادویہ بگیرند ودران پارۂ نمد آغشتہ تکمید موضع درد کنند ودر حمام داخل شوند وبوہای گرم مثل مرزنجوش ونرگس ونمام وشیح وسوسن ومشک وجندبیدستر وشونیز وجاوشیر ببویند وسزاوارست که قوت دوا وضعف آن درگرمی بقدر قوت مرض وضعف او باشد واگر باین تسکین نیابد این ضماد نہند بابونہ اکلیل الملک ہر واحد پنج درم برگ غار مرزنجوش نمام شیح ارمنی ہر واحد سہ درم مر دو درم زعفران یک درم فرفیون نیم درم ہمہ را باریک سائیدہ درآب مرزنجوش یا آب نمام یا آب سداب سرشتہ ضماد کنند واگر باین قیروطی مسخن ضماد کنند نافع بود آب نمام وآب مرزنجوش وآب سداب تر ہر واحد یک جزو موم سرخ سہ درم روغن زنبق وروغن سوسن وروغن سداب ہر واحد نیم اوقیہ موم را گداختہ ادویہ را اندا(ختہ) با آبہای مذکور اندک اندک تسقیہ دہند وبدستہ حل کردہ دران پارچہ تر کردہ نیم گرم بر سر نہند وایضاً فرفیون وسرگین کبوتر وفلفل سیاہ مساوی باریک سودہ لبسرکہ سرشتہ بر سر بطوخ سازند وایضاً قسط وکندر ذکر وشیح ارمنی ہر واحد سہ درم مر وصبر وصمغ سداب وجندبیدستر ہر واحد یک نیم درم فرفیون یک درم افیون چہار دانگ باریک سائیدہ بآب مرزنجوش یا بآب نمام سرشتہ ضماد نمایند واگر برودت قوی باشد دران جاوشیر نیم درم مشک نیم دانگ زیادہ کنند واین سعوط نعمل آرند مر وصبر ہر واحد یک درم شونیز وعفص ہر واحد یک نیم درم جندبیدستر وسکبینج وجاوشیر وزعفران ہر واحد نیم درم صعتر فارسی دو درم مشک نیم دانگ زہرۂ کبک وزہرۂ کلنگ ہر واحد یک نیم دانگ باریک سائیدہ بآب شہابخ سرشتہ حبہا بقدر عدس سازند ویک حب درآب مرزنجوش حل کردہ دربینی چکانند وسعوطیکہ فالج ولقوہ را نافع ست وغرغرۂ نافع آن درین باب منفعت بین دارد واگر صداع ساکن نشود این ماء الاصول بنوشانند پوست بیخ کرفس پوست بیخ بادیان ہر واحد دہ درم تخم کرفس وبادیان وانیسون ہر واحد پنج درم مصطگی وسنبل الطیب ہر واحد یک نیم درم سلیخہ واسارون ہر واحد دو درم بیخ اذخر واذخر وقفاح اذخر ہر واحد سہ درم راسن ووج ہر واحد دو درم مویز منقی سی درم ہمہ را در سہ رطل آب بجوشانند تا چہارم حصہ آب بماند صاف کردہ ہر روز چہار اوقیہ بایک درم روغن بادام شیرین ومثل او روغن بادام تلخ نیم گرم بنوشند واگر برودت شدید باشد نیم درم سنجر نیا دران حل کنند واگر صداع از ہوای سرد باشد روغن سداب که اندران اندک فرفیون حل کردہ باشند ویا روغن غار ویا روغن سوسن ہر چہ ازین حاضر باشد بر سر بمالند واگر تپ نباشد شراب کہنہ که دران تخم کرفس وانیسون وبادیان پختہ باشند بنوشانند واگر از نوشیدن آب سرد حادث شود شراب ابیض رقیق که دران اندک قبض باشد بدہند که تسکین بخشد واین صداع حادث از خلط ردی در معدہ را اگر حار نباشد نیز ساکن کند بہر آنکہ تعدیل واسہال واخراج آن کند وغذا نخود آب نبریت وشبت ودارچینی وزیرہ وخولنجان دہند ویا نان خورش نبریت ومری وصعتر وزیرہ وانجدان سازند واگر احتمال این نکند ملبوبترجیہ پروازی معمول از مصالح مذکور غذا فرمایند واز تناول اغذیۂ باردہ مثل البان وماہی وفواکہ حذر کنند واز اغذیۂ مبخرہ مانند جوز وشہدانج وجرجیر وبادروج وثوم وبصل وشراب اصفر کہنہ ومانند آن اجتناب نمایند طبری گوید که علاج صداع حادث از سردی ہوا وملاقات برف بسیار سہل ست اگر از حد تجاوز نکند ومفرط نگردد وسریع الزوال بود پس بگیرند گل حلبہ یک دستہ بابونہ اکلیل الملک برگ نمام مرزنجوش ہر واحد یک کف سبوس گندم دو کف خطمی کف کبیر نمک کف کبیر وہمہ را در آفتابۂ سر بستہ بپزند تا مہرا گردد بعدہ از انبوبۂ آفتابہ در بینی وگوش بخار آن بگیرند تا زمانی که از بینی یا گوش یا از حنک قطرات آب سیلان کند که سیلان این علامت زوال مرض ست واین تدبیر تنہا طریقۂ زوال مرض است وعلاج اہل کوہستان انیست که اگر وقت شلجم باشد بگیرند شلجم بزرگ وقطع کردہ بپزند تا مہرا شود پس بران انکباب نمایند واستنشاق بخار آن کنند که ازالۂ این صداع میکند وعلاج عام انیست که روغن غار وروغن خیری گرم کردہ دران اسفنج تازہ یا پشم پارہ تر کردہ بر تارک سر نہند واین اتم معالجۂ این مرض ست واز معالجات او انیست که بگیرند کیسۂ واز سبوس گندم پر سازند وبر آتش خوب گرم کردہ بر سر مریض نہادہ ببندند وامر بخواب نمایند که بعد بیداری صداع زائل شود واز معالجات این صداع مدام مالش سر بپارچۂ نرم ست ومضمضہ بآب گرم ودخول حمام وریختن آب نیم گرم بسیار بر سر وخواب در حمام وباید که غذای این مریض اگر مانعی نباشد حریرۂ معمول لبشیر میش وبحریش گندم باشد وشوربائی که بران شراب ریختہ باشند وشاہسفرم آب نارسیدہ ودستنبویہ وترنج ومانند آن ببویند واما آشامیدن

مشک بسبب فرط حرارت وکثرت تحلل ازان بسوی دماغ صالح بنود و هرگاه طبیب ازین صداع تساهل نماید بعضا و عظیم مودی گردد ایضا او میگوید صداع که از نزول در آب بارد بسیار و در آب شبتیه یا نطرونیه و کبریتیه و مانند آن عارض شود معلوم ست که طبائع این آبها مختلف ست و هر واحد ازان مناسب بحرارت مسخن اخلاط و یبوست مقبض جلد و محشن آن و برودت یا رطوبت وارد و بحسب طبائع و تاثیر آنها معالجه باید کرد اگر تپ یوم یا مرض دیگر بشارکت حادث نشود و اگر این حادث شود معالجه آن مرکب بحسب ترکیب آن باید و این همه را تحلیل میکند حمام و آب نیم گرم و تخفیف غذا و تمریخ جمیع بدن بروغنها و شمم اشیای مضاد اسباب فاعله و این نوع صداع شبیه بحمی یوم در معالجه است چه این آبها حمیات یوم نیز پیدا می کنند یا باسخان و یا بقبض جلد و یا بالتعاب دماغ و این همه را حمام و تغذیه باشیاء موافقه حل میکند همچنین استحمام و تغذیه باشیای موافقه این نوع صداع را و اگر اعراض دیگر برین مضاف گردد چنانچه اعراض حمی یوم مضاف میگردد احکام آن از علاج حمی یوم اخراج نمایند ایضا او مینویسد که خبطه نزد اطبا انسداد مسام سر بهوای بارد و آب سرد و اجتماع بخارات در بطون دماغ ست و اکثر اوقات عقب خبطه زکام ظاهر میشود و اگر ظاهر نشود بخارات مستکن در بطون دماغ یا اندک یا حار یا بس باشد و من علاج صداعی که عند خبطه ظاهر شود چون بخارات راجعه حار یا بس سخیف یا قلیل بود و یا کثیر رطب باشد ذکر میکنم و علامات هر واحد ازین بیان می نمایم اما خبطه که از تراجع بخارات حار یابس بانسداد مسام از هوای بارد بود علامتش اگر بخارات اندک باشد انیست که بیمار در گوش خود طنین و دوی اندک با خشکی منخرین و در سر خود گرمی یا صداع می یابد و آن در سر مختص بموضعی نباشد بلکه گاه در مقدم دماغ و گاه در موخر آن و گاه در یمین و گاه در یسار و گاه در تارک سر گمان کند و علاجش قطع غذای غلیظ منجر و ادخال بحمام و انکباب و استنشاق بخار آب گرم خصوصا که دران حشائش حار پخته باشند و غرغره باب گرم و تجرع آن جرعه بعد جرعه است و اگر این کفایت نکند تعدیل طبیعت نمایند بماء الشعیر که دران اندک تخم خشخاش سفید پخته باشند بیاشامند و کاهو پخته یا خام بخورند و یا بهما بمالند و ساقها بپارچه به بندند از بن ران و اگر کفایت نکند انکباب بدین مطبوخ نمایند بگیرند بنفشه و نیلوفر و برگ خبازی و کشنیز خشک و سبوس گندم و گل سرخ هر واحد یک کف جو مقشر باقلا کوفته هر واحد دو کف حی العالم و برگ خیار هر واحد یک دسته و همه را باب صاف چندانکه ادویه را بپوشاند در آفتابه سر بسته بجوشانند پس سر آفتابه اندک اندک کشاده بخار آن بگیرند و چون سرد شود و بخار کم گردد باز سر آفتابه بند کرده بر آتش گذارند و اعاده انکباب نمایند و اگر این هم کفایت نکند خشتی یا قطعه سنگ یا آهن بآتش خوب گرم نموده از خاکستر صاف کرده روغن بنفشه بران ریخته بخار آن بگیرند و استنشاق آن نمایند که درین صداع بسیار بلیغ النفع ست و اگر این صداع با صداع دیگر مرکب شود علاج آن بحسب ترکیب نمایند بنوعیکه در علاجات انواع صداع مسطور ست و این تدابیر هنگامی است که بخارات محتقنه حار یا بس باشد و اگر بسوی حرارت و رطوبت مستحیل گردند مبدای زکام شوند و علاج او در بخارات حار رطب و بارد رطب ذکر میکنم و گویم که اگر بخارات راجعه حار رطب یا رطب بغیر حرارت باشد علامتش آنست که زکام با صداع و انسداد منخرین بود و مریض صداع در جمیع اجزای سر دریابد و در ینجا طنین و دوی نباشد و این بخارات اگر بسیار باشد زکام شود و اگر اندک بود تا آنکه تحلل یابد باقی ماند بین تحلل آن صداع زائل شود و جمیع انواع زکام چون در ابتدای او بادی صداع باشد بدانند که ابتدای او خبطه است و علاج این نوع صداع علاج صداع بارد با ماده است غیر آنکه این سهل تر ازان ست بهر آنکه این زکام میشود و از منخرین بافشاندن آن جاری میشود و آن مستحیل بزکام نمیشود بلکه خلط دران بعسر باقی میماند و علاج این نوع جمله ذکر کردم و علی الخصوص انیست که بافشاندن بینی دائم امر کنند و فصد نمایند اگر ممکن بود و تلیین طبیعت باب آلوی شیرین و بنفشه و عناب مطبوخ بترنجبین و فلوس خیار شنبر و اندک روغن بادام کنند و اگر در مزاج او گرمی ظاهر گردد ماء الشعیر و شربت خشخاش لازم گیرند و از تناول گوشت منع نمایند که این صداع باین طریق زائل میشود و این سهل تر از انواع صداع ست مگر آنکه مرکب گردد و یا مستحیل بمرض دیگر شود و من در علاج انواع زکام معانی مشروح ذکر خواهم کرد ازان امر خبطات و مبادی زکام ظاهر خواهد شد سعید مینویسد که در صداع تابع بسوء مزاج بارد گلنجبین استعمال کنند و سکنجبین عسلی بیاشامند و اترج مربی و زنجبیل مربی در عسل خورانند و غذا سفیدباجها با فاویه و مطنجنات سازند و اندک حلوای شکری و عسلی دهند و شراب صرف یا ماء العسل بنوشانند و فواکه یابس مثل انجیر خشک و حب الزلم و پسته استعمال نمایند و آبیکه دران مرزنجوش و نمام و قیصوم و بابونه و اکلیل الملک جوشانیده باشند بر سر ریزند و باد هان حاره مثل روغن نرگس یا مرزنجوش یا روغن ناردین یا روغن قسط تغریق راس نمایند و ریاحین حاره مثل نسرین و یاسمین و مرزنجوش ببویانند و بکندش علسه آورند و خوشبوهای گرم مثل مشک و غالیه ببویند مصنف اقتباس گوید که در صداع بارد ساذج از سبوس نخود سه مشت و گل بابونه و اکلیل الملک و شیح ارمنی هر واحد یک مشت نمک طعام دو مشت

جوشانیده وصاف نموده پاشویه نمایند واندکی برسر انگباب سازند وروغن بابونه ونرگس وزنبق هریک نه ماشه عود هندی سه ماشه عنبر مشک هریک یک ماشه سوده آمیخته لخلخه سازند وروغن سداب برسر مالند واگر بزیادتی تسخین حاجت آید روغن فرفیون نیز آمیزند وتکمید سر از نمک شور وگاورس وسبوس نخود نمکوت وطلا از فرفیون وقرنفل هریک چهار ماشه جندبیدستر سه ماشه سوده در روغن زنبق دو توله آمیخته از مجربات فقیرست ونشستن در آفتاب ونزد آتش نفع بین مید هد واین ضماد مؤلف در یک ساعت رفع دردمی نماید گل بابونه فاوانیا مرکیاه جالینوس خاکسی زعفران هریک سه ماشه کوفته بیخته در روغن زنبق ونرگس هر دو یک توله آرد ترمس نه ماشه آمیخته بکار برند ومصطگی سه ماشه سوده در عسل یک توله آمیخته بلیسانند وبالائش پوست بیخ بادیان پوست بیخ کاسنی اصل السوس تخم کرفس هریک هفت ماشه در عرق بادرنجبویه یک نیم پاؤ شب خیسانیده صبح جوش دهند که به نیمه آید مالیده صاف نموده عسل سه توله داخل کرده بنوشانند وغذا شوربای مرغ روغن بنان خشکار گندم دهند وبجای آب برماء العسل که از عرق بادیان ساخته باشند قناعت کنند

علاج صداع دموی

سبب آن غلیان وارتقای خون بسوی دماغ ست فصد سر روکنند از جانبی که درد قوی باشد بشرطیکه ماده در دماغ مستقر بود ورا انجا مدت مدید باقی ماند واگر دران مستقر نباشد پس بقول شیخ فصد خلاف جانب وجع واجب ست واگر آن رگ ظاهر نباشد فصد هفت اندام کشایند وخون کثیر حسب حاجت واحتمال قوت برآرند واگر از فصد مانعی باشد حجامت پس گردن ویا میان شانه نمایند وبعد فصد جمله تدابیر یکه در علاج صداع حار سابق گذشت بعمل آرند ومسکن بار دنشانند وجمیع تدابیر او ناشربه وغیره آن چنان باشد که تولید خون صاف مائل بمتانت ویبس اندک نماید واز مبردات مستعمله درین صداع در ابتدا وبعد فصد واسهال لعاب بهدانه واسپغول وشیره تخم خرفه وکاسنی وکاهو ومغز تخم کدو وعناب وآب آلو وتمر هندی وانار وریباس وترنج وکاسنی سبز وشاهتره تر وعرق این هر دو وعرق بید ونیلوفر وشربت نیلوفر وسکنجبین ست هریک بطریقیکه در علاج امراض دماغی حار مسطور شد استعمال نمایند وربوب ترش مانع صعود ابخره بعمل آرند وشیره عناب یا شربت انارین بنوشند ویا شیره عناب شیره تخم کاسنی در عرق شاهتره برآورده نبات سفید داخل کرده همراه اطریفل کشنیزی بدهند ویا اطریفل مذکور خورده بهدانه سه ماشه گل بنفشه شش ماشه جوشانیده نبات داخل کرده بنوشند وبازبجای بهدانه شاهتره کنند وشیره تخم کاسنی افزایند واگر با رعاف باشد شیره عناب وشیره کاهو در عرق شاهتره برآورده نبات داخل کرده بنوشانند واگر با فساد خون وبلغمیت بود بعد فصد خیسانده عناب پنج دانه گل بنفشه پوست هلیله زرد کشنیز خشک هریک شش ماشه بانبات دهند وبعده منضج ومسهل بعمل آرند واگر با فساد خون ودامهای سرخ رنگ برسر وگردن باشد بعد فصد وچیانیدن زلو شاهتره پوست هلیله زرد هریک شش ماشه عناب پنج دانه چرایته کشنیز خشک هریک چهار ماشه تمر هندی دو توله شب خیسانیده صبح گلقند داخل کرده بدهند وجلاب وشربت عناب مرکب نیز درین صداع معمول ست ودیگر اشربه مطفی خون که در علاج امراض دماغی دموی مسطور گشت حسب حاجت بعمل آرند وهرگاه درین صداع بعد فصد استعمال مطفیات احتیاج تلیین افتد یا اندک آمیزش صفرا یا امتلا از ماده صفراوی محسوس گردد استفراغ آن نمایند بلبینات ومسهلات صفرا که در علاج صداع صفراوی مذکور شوند یا اولا دو سه روز باین منضج نضج دهند گل نیلوفر بنفشه شاهتره عنب الثعلب تخم کاسنی گل سرخ خبازی هر واحد دو درم عناب هفت عدد سپستان نه عدد در آب خیسانیده یا جوشانیده گلقند یا ترنجبین چهار توله داخل کرده صاف نموده بنوشند بعده روز هشتم برای اسهال شیرخشت پانزده درم مغز خیارشنبر شش یا هفت توله روغن بادام یک نیم درم یا دو درم زیاده کنند وگاهی برگ سنا دو درم یا سه درم یا چهار درم می افزایند وگاهی هلیلجات وآلو بخارا وتمر هندی عند غلبه صفرا وعدم سعال اضافه می کنند ویا تلیین طبع بمطبوخ فواکه متخذ از عناب سپستان نیشوق آلو تمر هندی بنفشه نیلوفر شاهتره با مغز خیارشنبر وروغن بادام شیرین وشیرخشت وترنجبین یا بدون خیارشنبر نمایند وایضا نقوع فواکه مثل آنکه عناب آلو بخارا هریک بست دانه خوبانی پانزده عدد سپستان سی عدد تمر هندی چهار اوقیه بنفشه گل سرخ هر واحد سه درم شب خیسانیده صبح ترنجبین دو اوقیه شیرخشت یک اوقیه مالیده صاف کرده بدهند وشربت اجاص مسهل ونقوع مسهل معمول حکیم اکمل خان نیز مستعمل وشربت نجیب الدین سمرقندی نیز ملین

طبع ست صفت نقوع مسطور نافع صداع گرم و سرسام و برسام و ذات الجنب ترنجبین شیرخشت هریک چهار توله مغز فلوس خیارشنبه هفت توله سپستان
گهڑی در بید مشک و عرق بید ساده و عرق عنب الثعلب و عرق نیلوفر تر نموده مالیده صاف کرده لعاب اسپغول شیره مغز تخم کدوے شیرین شیره مغز تخم
هندوانه از هریک یک توله روغن بادام شش ماشه اضافه کرده بنوشانند صفت شربت مذکور که جهت صداع دموی و صفراوی عجیب الفعل ست
گل سرخ پنجدرم زرشک بیدانه سماق منقی هر واحد بست درم آلوی سیاه بزرگ عدد بست دانه عناب چهل دانه شب تر کرده صبح بجوشانند و صاف کرده
ربع رطل گلاب و یک رطل قند سفید داخل کرده بقوام آرند و با شیره بزرو ربار حسب حاجت بیاشامند و اگر سرفه باشد حموضات و گل سرخ لعلیه مناسب
نیست و در میان مسلها نبرد از شیره تخم کاسنی و خیارین و مغز تخم تربوز هریک هفت ماشه لعاب اسپغول و بارتنگ خطمی سه ماشه در گلاب و عرق بید ساده و
کاسنی و شاهتره هریک چهار توله بر آورده شربت عناب و نیلوفر هر واحد یک نیم توله داخل کرده اسپغول هفت ماشه پاشیده داده باشند و اگر بجای آب عرق
شاهتره بنوشند خوب ست و شمیم کافور بقول صاحب شفاء الاسقام صداع دموی را نافع ست و بعد تنقیه تام اطریفل کشنیزی توله بشربت عناب و شربت کاوی
هریک یک نیم توله گلاب و عرق کاسنی و بید مشک هریک چهار توله دهند و کافور بروغن گل آمیخته بهار سعوط سازند و یا اطریفل کشنیزی شیره تخم خیارین عرق
شاهتره شربت نیلوفر بدهند و گاهی شیره کشنیز خشک شیره اصل السوس افزوده میشود چون مریض در فم معده کرب و غثیان و تخمه دریابد مبادرت بقی نمایند
شستن دست و پا بآب گرم و یا پاشویه نمایند از سبوس گندم یا آبیکه دران بعض ادویه بارده مثل گل بنفشه و نیلوفر و تخم خطمی خطمی و خبازی و بهار بید و یا
برگهاے اینها از هر واحد یک قبضه سبوس گندم سه قبضه جوشانیده باشند و هرگاه بعد ازین تدابیر گرانی سر باقی باشد آبی که دران بابونه بنفشه
اکلیل الملک گل سرخ جو مقشر نیلوفر جوشانیده باشند نطول نمایند و ایضاً بعد تنقیه شمیم افیون مصری خالص و طلای آن داخل بینی و بر صدغین این
صداع را در ساعت ساکن میکند و انچه آزموده است سعوط آنها بآب لولو و قدرے از عنبر در رطوبت سرطان زنده کوفته است و سعوط طباشیری
بدستور نافع گویند که ریختن گلاب بسیار بر یافوخ تا آنکه سردی او در قعر سر محسوس گردد فی الفور نفع میکند و ریختن اندک ازان بسبب تسدید مسام و حبس بخارات
صداع را زیاده میکند و هرگاه در سر الجزء بسیار بود روغن بابونه بسرکه طلا نمایند و شم آن ابلغ و اسرع در تاثیر باشد از طلاے آن و هرگاه دماغ ضعیف گردد
گرام شیر بر سر استعمال نکنند مگر بعد تقویت راس بسعوط مقوی آن و انچه انجح در تقویت اوست سعوط روغن بنفشه بشیر دختران ست و سعوط نافع که بعد
تنقیه مستعمل میشود آب برگ کاهو آب برگ خرفه آب کدو شیر دختران ست همه را در شیشی دهن فراخ انداخته حرکت دهند که یکسان شود بعمل آرند و اگر ضربان
قوی و درد شدید مریض را مضطر گرداند این دوای مخدر براے تسکین استعمال کنند افیون زعفران هریک بقدر ماش و اندکے کافور قیصوری در شیر دختران
یا روغن گل حل کرده در گوش و بینی چکانند و گاهی درین ادویه گل ارمنی و آب کشنیز سبز و آب بابونه تر و سرکه و آب بید و مانند آن افزوده بر سر طلا می کنند
و ضماد مسکن که بعد استفراغ استعمال میکنند اینست آرد جو کشنیز سبز برگ خرفه عنب الثعلب برگ بید صندل مجموع یا انچه میسر شود بر سر ضماد کنند
یا آرد جو اسپغول آب برگ بید گزب قدرے سرکه حسب مطلب آمیخته استعمال کنند و یا صندلین گل ارمنی کاهو کشنیز خشک سائیده با آب کشنیز سبز و گلاب
و آب بیخ موز آمیخته طلا کنند و یا صندل سفید کافور فوفل شیاف مامیثا سائیده با بهاے بارد آمیخته بکار برند و ضماد سویق جو با سرکه و گلاب
نیز نافع ست و یا شیاف مامیثا صندلین و گل سرخ و برگ ریحان با روغن بید و بنفشه بر صدغین و پیشانی و تا رگ سر طلا نمایند و اگر درد شدید باشد اندکی
کافور زیاده کنند و عند شدت درد و ضربان صندل فوفل گل ارمنی شیاف مامیثا هریک ده درم پوست بیخ لفاح بزر البنج سفید افیون زعفران
کافور هر واحد یک درم همه را سائیده در گلاب آمیخته و بر خرقه کتان طلا کرده بر سر گذارند و لخلخه که درین صداع نافع بود اینست آب خیار آب کاهو
آب کشنیز سبز صندل سوده روغن گل با قدرے سرکه و لخلخه کافور سوده در شیشی دهن فراخ انداخته حرکت داده بو بیند و بخور که در صداع دموی
بعد فصد و در صفراوی بعد مسهل استعمال کرده میشود اینست گل بنفشه خطمی جو مقشر گل نیلوفر جراده کدو بابونه جمله را در آب جوشانیده در طشت اندازند
در روغن بنفشه و روغن گل داخل کرده و بر طشت و سر مریض چادر کشیده دوا را حرکت دهند و بخار گیرند و روزے دو سه بار این عمل کنند و قدمین در آب
گرم یا در آب ادویه پاشویه بار دگذارند و گمان که در صداع حار مادی وقتیکه از مستفرغات و معدلات بالکلیه زائل نشود براے رفع بقیه آن سعوط
اینست آرد جو گل خطمی بابونه سبوس گندم صندل سفید گل سرخ بنفشه ساذج کوفته بیخته با سرکه انگوری و گلاب و آب شاهسفرم و روغن گل سرشته

در پارچه بستہ آتش گرم کرده بر سر تکمید نمایند اگر از استعمال این کماد زائل نشود معلوم کنند که باقی ماده زیاده ست پس برای رفع آن فصد هر دو صافن
نمایند و محجمه بر هر دو ساق نهند و امر بمالش قدمین نمایند و عند انتهای مرض معجون ملکی با بعضی اشربه استعمال کنند و غذا ماء الشعیر و مزورات بارده حامضه
و آب تمر هندی بقدرے شکر و بقول بارده مثل اسفاناخ و حماض و کاهو و کاسنی و کدو و خیار و بقلهٔ یمانی و خرفه دهند اقوال حذاق ابو سهل گوید که اگر صداع
از غلبهٔ دم حاد صاعد بسوے راس باشد فصد قیفال کنند و اگر ممکن نبود حجامت بر ساقین نمایند پس اگر ثقل در مقدم دماغ بود حجامت بر قفا تیز کنند و اگر
ثقل در مؤخر سر باشد رگ پیشانی کشایند و شراب و گوشت و هر چیزے که دران حلاوت قوی با حرافت یا حدت باشد ترک نمایند و عدسیه طفشیل و اقول خواه
بارد بخورند و بعد ازان اطلاق طبیعت خاصه اگر قبض باشد بهلیلهٔ زرد و ترنجبین و آلو و تمر هندی و شکر طبرزد کنند اهلیله را در یک رطل آب آلو بخارا صلایه کنند
و اندک اندک بران اندازند تا آنکه قوت او اخذ کند پس صاف کرده سی درم جلاب با ترنجبین داخل کرده بنوشند و یا آب انار بقدر دو ثلث رطل شکر یا
ترنجبین بیاشامند و یا آلو بخارا را در جلاب ممزوج تر کنند تا نرم شود پس آلو بخورند و جلاب بنوشند و یا فلوس خیار شنبر با ترنجبین بیست درم در جلاب
مالیده بنوشند و یا بگیرند بنفشهٔ تر و گل سرخ تر و کوفته افشرده آب آن هر دو با ترنجبین بنوشند و اگر در انجاسر فه یا خشونت در حلق و سینه باشد
بگیرند عناب بیست عدد اصل السوس مقشر کوفته ده درم بنفشه خشک هفت درم و جو شانیده بیست درم ترنجبین با فلوس خیار شنبر حل کرده بنوشند
و هر گاه التهاب صداع و حدت او بشکنند حب از صبر و کتیرا و گل سرخ و یا از صبر و عصارهٔ افسنتین و کتیرا ساخته بخورند و هر گاه بدن پاک شود باید که خطمی
را بسرکه لت کرده بر سر ضماد نمایند و یا اسبغول و سرکه طلا کنند شیخ الرئیس میفرماید که در صداع حادث از مادهٔ حار دموی باید که مبادرت بفصد و
اخراج خون بحسب حاجت و احتمال قوت کنند و اگر فصد رگ ساعد کفایت نکند و بدان بمراد خود نرسند و درد بحال خود باقی ماند و جمله عروق ظاهر باشد و
در سر و چهره و چشم امتلای واضح به بینند باید که فصد رگهائے که استفراغ ماده از نفس دماغ کند بکشایند مثل فصد عروق مینی از هر دو جانب و فصد پیشانی
که فصد این رگ بسیار ورمهای سر را استاصل میکند و واجب ست که درین رعایت جانب درد کنند اگر جانب موخر باشد فصد عروق جانب قدام نمایند و
اگر در جانب دیگر باشد فصد رگ مقابل آن طرف کنند و اگر در جانب مقابل رگ غائر بود حجامت بدل فصد نمایند و ارکاغانیس گفته که اگر ازین غنا حاصل
نشود باید که حجامت میان هر دو شانه نمایند و ازان خون بسیار بر آرند و بر موضع حجامت نمک سوده چسپانند و اول روز پشم بابسه در زیت آلوده بران موضع نهند و
روز دیگر دو آجراحی برای التحام موضع حجامت گذارند تا قرحه نگردد و ازین تدبیر در اکثر امراین صداع در یک روز زائل میشود و این مخصوص بدین صداع نیست بلکه
در جمیع انواع صداع مزمن از مادهٔ خبیثه از هر ماده که باشد نفع میکند و اکثر درین نوع صداع و مانند آن بفصد صافن و حجامت ساق انتفاع حاصل میشود و چون
محسوس شود که درین جا شائبه از مادهٔ صفراوی ست باک نیست باستفراغ آن بچیزی که تلیین طبیعت و ازلاق ماده کند از انچه در باب صداع صفراوی ذکر یابد
و بالجمله باید که مداومت تلیین طبیعت نمایند مثل مرقهٔ سفیدباجه و اجاصیه و مرقهٔ عدس و فج اعنی ماش سوای جرم آنها و با غذیهٔ مبردهٔ مولد خون بارد مائل بیبس
و غلظ و مائل بقبض تغذیه سازند مثل سماقیه و رمانیه و عدسیه بسرکه و طفشیل مگر از قبض طبیعت حذر کنند که طبیب در معالجهٔ امراض سر کثیر الحاجت بتلیین طبع ست
پس در حالت قبض تعدیل این قوابض بترنجبین و شیر خشت و هم انچه شیرینی مع تلیین کند باید کرد و واجب ست که این اغذیه چنین الکیموس باشد و تقلیل
مقدار آن کنند و ازان ممتلی نشوند و چون نطولات و مروخات استعمال نمایند چیزے که دران تبرید باشد و ترطیب شدید نبود بلکه دران اندک ردع و قبض باشد
بعمل آرند مثل آب انار و عصارات بارده قابض از فواکه و اوراق اصول و لعاب بزر قطونا بسرکه و آب عصی الراعی ابن عباس گوید که هر گاه صداع
از مادهٔ دموی باشد و قوت قوی و سن منتهای شباب یا جوانی بود و از فصد مانعی نباشد فصد سر رو نمایند و مقدار حاجت خون بر آرند و اگر کفایت نکند فصد
صافن بکشایند و بر ساقین یک وجب بلند تر از کعب حجامت نمایند و اگر مریض طفل باشد حجامت بر گردن او نمایند و اگر مدت او طول کند و درد در مقدم
سر باشد بر مؤخر سر حجامت کنند و فصد رگ مؤخر سر کشایند و اگر درد در مؤخر سر بود رگ پیشانی کشایند بعد از انکه تنقیه بدن باشد بدواے مسهل و فصد
رگ دست کرده باشند تا که ماده ازان بسوے ضد موضع مرض منجذب گردد بعد ازان سائر ضمده و نطولات و سعوطات که در علاج صداع
حار سازج مذکور شد استعمال نمایند و غذا المزورهٔ عدس مقشر با آب انار یا آب غوره سازند و از فواکه آلو و شفتالو و عناب و مانند آن خورند ابو الحسن گوید که
صداع حار مادی شدید الخطر است بنا بر بودن مادهٔ حار قریب دماغ مع فساد مزاج اعضای بسیطهٔ مجاورهٔ دماغ و از مثل این صداع تشنج در عصاب

دماغ و انتشار نور چشم بنا بر تمدد طبقه و اتساع ثقبه حادث میشود و گاهی تقصیر در معالجهٔ آن بسرسام حار و اختلاط ذهن می انجامد سبب ترقی بخارات غلیظ بسوی
سر و حدوث امتلا و نجاست و این ماده گاه از معده و گاه از عمق بدن مرتقی میگردد و این بر طبیب ماهر مخفی نیست چون تامل او کند بهر آنکه بخارات و فضولات
هر گاه از معده و صعد رو سائر تجاویف کبار مرتقی شود طبیب شرائین صدغین و اوداج را منتفخ مرتفع دریابد و هر گاه تصاعد او از عمق بدن باشد
هر دو رگ پس گوش را مع سباتین منتفخ ممتلی معلوم کند و اعراض خاص این سرخی او مع انتفاخ و ثقل عظیم مع ضربان و کدورت حواس و اشتیاق
باستنشاق هوای بارد و ظهور حالت شبیه بخواب مع قلت رقاد است علاجش ابتدا الفصد قیفال این کنند چون اعراض قوی باشد در دو روز متواتر در
اول امر ماء الشعیر هشتاد درم با دو حبه کافور و سکنجبین بنوشند و کمی و زیادتی در مقدار ماء الشعیر بحسب مشاهدهٔ طبیب ست و حل طبیعت باین مطبوخ
نمایند هلیله زرد بست درم تمر هندی سی درم ترنجبین پانزده درم پرسیاوشان اصل السوس هر واحد سه درم شاهتره پنج درم افسنتین هفت درم
عناب سی عدد آلو بخارا بست عدد مویز منقی ده درم کشنیز خشک یک کف همه را بدستور مطبوخ بجوشانند و افشرده صاف کنند و در یک شربت
آن سه طسوج سقمونیا و دو ثلث درم ترید آمیخته بنوشند و بعد استفراغ باین مطبوخ غذا چقندر و کاسنی هر دو مسلوق مطیب بسرکه و کشنیز سازند
و تعدیل طبیعت بنرمی کنند و نگذارند که قبض شود پس اگر فضول بسیار بینند و قوت مساعدت کند و سائر قوانین مانع نبود در معاودت استفراغ بحسب
قوت فضول باک نیست اگر خون زیاده باشد بفصد اخراج آن نمایند و اگر در سائر فضول زیادتی بود استفراغ آن بدواهای مذکوره نمایند و چون
معلوم کنند که فضول کم شد و نبض و قاروره گواهی آن دهد بنحویکه نبض نرم شود و از ان سرعت و تواتر مع عظم زائل شود و قاروره ناقص الحمرة زرد
نیک قوام گردد مضائقه نیست که بر سر بعد تراشیدن موی سر پارچه مبلول بسرکه و گلاب و روغن گل و مبلول باین دوا گذارند بگیرند آب کدو آب کاسنی
آب خبازی آب خیار آب برگ اسپغول آب بنفشه آب بید و جوش خفیف دهند تا صاف گردد پس گلاب و سرکه بسیار کهنه نبود و اندک روغن گل حل
انداخته ممزوج سازند پس اندک سرد کرده پارچه بدان آلوده بر تارک سر نهند و هر قدر که مرض کم شود ازین آبها کم نمایند و در آب کاسنی افزایند تا آنکه
مرض بالکلیه زائل گردد و اگر حاجت زیاده تبرید باشد درین آبها آرد جو اندک کافور داخل کنند و اگر احتیاج زیاده تحلیل باشد دران آبها اندک خطمی
و آرد باقلا حل نمایند و هر گاه بیقین زوال علت گردد و آنچه باقی ماند بقایا عسر باشد و در اینجا ماده نبود آب گرم که در آن بنفشه و خشخاش و سبوس گندم
و جو پخته باشد بر سر ریزند و در آخر این صداع طبیب غلطی نکند و امر نطولات قوی نماید بلکه این بحسب سبب و بحسب ماده و مزاج و بلد و فصل بود و گاه
منتشر گردد و خطا ظاهر شود که درین جا فضول ست فصد هر دو صافن نمایند و محاجم بر ساقین نهند و امر بمالش قدمین دائم و غسل آنها
بآب گرم نمایند و تفتیح مسام و پایها بآب گرم که در آن اندک بابونه پخته باشند باید کرد که باین تدبیر بقیه بی شک منحل گردد و اگر بقایا فساد مزاج
محتاج بترطیب و تبدیل مزاج بعد استفراغات مذکوره باشد و یقین شود که در ینجا ماده نیست این سعوط بکار برند آب عصی الراعی بر آورده جوش
خفیف داده صاف کنند و از ان دو دانگ گرفته روغن بنفشه دو دانگ شیر دختران دو ثلث درم و بعد مسواک و شستن دندان پنجدانه جو بخایند تا دهن
نرم گردد پس ازین آب دهن که از خائیدن جو در دهن جمع شده یک نیم دانگ آمیخته در شیشه بجنبانند و بار دیگر صاف کرده در هوا سرد نمایند و در روز و شب دو سه
دفعه متواتر سعوط کنند که ترطیب بلیغ نماید و بعضی اطبا که ارادهٔ ترطیب بسعوط بعد تنقیه میکنند اینست که بگیرند مغز تخم خشخاش رطب و برگها از ان جدا کنند و نرم
جدا کردن آن چیزیکه شبیه بشیر بر آید بگیرند و روغن بنفشه در ان آمیخته سعوط کنند و چیزیکه در ترطیب ابلغ ازین ندیدم چون در وقت آن استعمال کنند
و آنچه اهل بصره استعمال میکنند و در جمیع صداع حار بعد استفراغ اگر واجب بود کافی ست اینست آب طلع آب جمار گلاب ماء القرع مشوی همه را جمع کرده اندکی
سرکه و اندک روغن گل آمیخته پارچه کتان بدان آلوده بر سر مریض بدارند و هر گاه ببارد رسیدن سردی بدماغ دریابد جدا کنند و هر گاه گرمی معلوم کنند اعادهٔ
آن نمایند و ایشان تحلیل بقایای صداع حار باین تدبیر میکنند و ازین عدول نمی کنند و اگر باین صداع تپ مضاف گردد نظر باد و ار تپ نمایند پس
اگر بدور غب آید معلوم شد که اکثر آنچه بسوی سر تصاعد میکند اخلاط صفراوی مع بخارات آن ست و اگر ادوار آن دموی بود بنوعیکه از ان نقای
تام نشود و تپ باقی ماند تا آنکه دور دیگر بر آن آید و معذلک ثقل اندک در پلک و سرخی در چشم معلوم شود درین هنگام یقین کنند که اخلاط صاعده بسوی
سر دموی ست پس در معالجه قصد تسکین آن خلط نمایند و تدبیرات بسوی این و آن تپ مائل سازند و اگر تپ قبل از حدوث صداع باشد تپ مرض و

صداع عرض باشد و اگر بعد صداع بود بالعکس باشد و اگر یکبارگی هر دو پیدا شود هر دو صداع از ان مرض و عرض بود و تغلیب کلی بر دیگرے ممکن نیست مگر بمعرفت سبب پس با عراض خاصه و در علاجات مذکوره تقدیم و تاخیر از آنچه گفته ام نباید کرد که این مفسد معالجه است گیلانی گوید که بعد فصد آب انار و آب تمر هندی و آب ریباس و ترشی ترنج و مانند آن از مبردات یا ساده و یا با شکر بنوشند و رب ریباس و رب توت وغیره رب ترش مانع صعود ابخره بسوی سر بدهند بعده طبیخ هلیلهٔ زرد و تمر هندی و آلو و عناب و شاهتره و افسنتین و مویز و ترنجبین مقوی سقمونیا بنوشانند و اگر ضعف یا شائبه صفرا باشد حل طبیعت بآب آلو و تمر هندی بخیار شنبر و یا باین ماء الفواکه نمایند تمر هندی بست درم آلو بخارا سی عدد سپستان بست عدد تخم کاسنی پنج درم بنفشهٔ خشک چهار درم گل سرخ پنج درم عناب بست عدد یک شبانه روز در آب تر کرده صاف نمایند و بران بست درم ترنجبین و شیرخشت انداز ند و یا در چهار رطل آب بجوشانند تا بیک رطل آید و صاف کرده بشیرخشت یا ترنجبین بنوشند یا این حقنه لین لعل آرند عناب سپستان هر واحد کف بنفشهٔ خشک چهار درم انجیر ده درم خطمی سبوس گندم هر دو در صره بسته بقدر حاجت در سه رطل آب بپزند تا بیک رطل آید چهار اوقیه از ان صاف کرده آب چقندر کوفته افشرده ربع رطل روغن گنجد دو اوقیه مری یک اوقیه انداخته خوب برهم زنند و نیم گرم حقنه کنند و مزورات معمول از حموض مثل آلو یا تمر هندی یا مشمش خشک غذا سازند اگر طبیعت قبض باشد و مثل سیب و به و غوره و ریباس و مانند آن اگر طبع نرم بود و باید که در طعام ایشان عدس مقشر و ماش مقشر بود و ایضاً در ان بقول لینه مثل اسفاناخ و لبلاب و حماض و چقندر و کاهو و کاسنی و کدو و بقلهٔ یمانی و خرفه باشد و این بقول را البسه که و کشنیز خوشبو سازند و چون مرض بانتها رسد و حاجت تلیین شود این مطبوخ هلیله نمایند بگیرند هلیلهٔ زرد دوازده درم تا بست درم و بیک رطل آب بجوشانند تا سوم حصه باند صاف کرده بست درم ترنجبین یا شیرخشت یا شکر طبرزد داخل کرده بنوشند و یا هلیله مسحوق در آب آلو و یا آب انار معصور بشحم آن و یا آلو رطب یا منقوع در جلاب از ده تا بست عدد که در قول ابوسهل گذشت و یا نقوع مشمش بدهند و اگر حاجت باسهال قوی باشد و قوت مساعدت کند بگیرند سقمونیا از نیم دانگ تا یک دانگ و در جلاب یا در شربت بنفشه یا در سکنجبین یا ماء البقر یا شربت ورد یا شربت آلو یا نقوع مشمش یا آب تمر هندی حل کرده بدهند و یا با آب ترنجبین یا آب به یا رب انار و توت سرشته بخورانند و از ملینات خفیفه سفوف بنفشه است که بنفشهٔ خشک سوده و شکر مساوی از پنج درم تا ده درم بخورند و اگر موسم گل سرخ باشد آب گل سرخ کوفته افشرده دو ثلث رطل بگیرند و بران شکر یا ترنجبین از یک نیم اوقیه تا دو اوقیه انداخته بنوشند و اگر سرفه یا خشونت صدر باشد مطبوخ مذکور در قول ابوسهل بدهند و اگر در ان جا رطوبت باشد و حاجت باسهال قوی بود تربد کوفته از یک درم تا چهار درم در ان مطبوخ بپزند گاہے این قرص بنفشه مید هند بنفشهٔ خشک و تخم خبازی مقشر مساوی گرفته در هر درم از ان نیم دانگ سقمونیا داخل کرده یک قرص یا دو بدهند و چون حدت و التهاب مرض منکسر گردد این مسهل بدهند از صبر یک جزو کتیرا گل سرخ هر واحد ربع جزو حب ساخته بآب گرم یا مطبوخ مناسب بخورانند و یا افسنتین نیم جزو افزوده مثل نخود حب بسته از دو تا سه درم بدهند و از انچه صداع را درین وقت دافع حیثیم و مجرب رانکوست این حب بنفشه است بنفشهٔ خشک دو درم تربد سفید یک درم رب السوس دو دانگ سقمونیا گل سرخ هر یک یک دانگ بآب کرفس حب سازند که این مخرج صفراے غلیظ از دماغ ست و گاهی شبیارات در آخر صداع استعمال میکنند برای فوائدی که در علاج امراض دماغی بلغمی مذکور شد و در ان سقمونیا برای اخلاط صفراوی و منع طول مکث صبر و تقویت فعل ادمی افزایند و چون این صداع ساکن و اضعف گردد و بدن ناقص قوت باشد باید که تغذیهٔ مریض بگوشت دراج و تیهو و جوزهٔ مرغ متخذ بآب آلو یا انار یا سرکه یا سیب سازند و عدس مقشر مطبوخ بآب انار براے تغلیظ خون و منع بخار مید هند و در طعام ایشان کشنیز برای منع بخار زیاده اندازند ابن هبة الله گوید که اگر قوت و سن و فصل مساعدت کند مبادرت بفصد قیفال از جانب الم کنند و اگر درد عام بجمیع سر باشد فصد از جانبی که در ان درد شدید باشد بگیرند و اگر از فصد مانعی باشد حجامت میان هر دو شانه یا بر ساقین نمایند تا ازین ماده از اعلی باسفل منجذب گردد و اگر ازین درد ساکن نشود رگ پیشانی کشایند و بعد فصد تبرید مزاج بشرب آب آلو وغیره و رب آلو و مانند آنکه در قول گیلانی مسطور شد باید کرد و اگر طبع نرم بود رب به و یا رب سیب بدهند و فواکه قابض خورانند و بر پیشانی گلاب مالند و ریاحین بارد مثل نیلوفر و بنفشه و گلاب و صندل بویند و اگر طبع قبض بود و جسم ممتلی باشد تلیین بماء الفواکه و یا آب انار معصور بشحم آنها با شکر یا شیرخشت یا ترنجبین نمایند و آبیکه در آن بنفشه و جو و گل سرخ و نیلوفر جوشانیده باشند بر سر ریزند و مریض را پرهیز کنانند و فرورات عدسیه زرد

وبقول بارده خورانند وهرگاه حدت ساکن شود بجه مرغ بسرکه وآب غوره بختیه میدهند واز اسکنار حلوی ولحم وخمر منع کنند **ابن الیاس** گوید که فصد سر رو حجامت کنند واخراج خون کثیر نمایند اگر قوت قوی وخون غلیظ سیاه یا سرخ غلیظ وفصل وسن موافق باشد واطفاے خون باشیای بارد کنند وتلئین طبیعت بمطبوخ فواکه نمایند ویا ماء الشعیر بنوشند اگر مادی تپ باشد واگر تپ وسرفه نبود جلاب سرد از تمرهندی ده درم وترنجبین یا شیرخشت هرکدام که باشد ده درم دهند ویا حل طبیعت بماء الفواکه مثل آب عناب وآلو وتمرهندی وسپستان ونیلوفر وبنفشه وترنجبین وشیرخشت وخیارشنبر وشکر نمایند ویا بگیرند بنفشه ونیلوفر هریک پنج درم تخم کاسنی سه درم شکر سفید ده درم وترنجبین ده درم وجوشانیده مالیده صاف نموده بنوشند وغذا مزوره ماش مقشر بمغز بادام یا مزوره آلو جبلی بمغز بادام وقشمش یا مزوره تمرهندی بشکر ومغز بادام بدهند ویا بگیرند خمیره بنفشه ده درم وشل او ترنجبین وجوشانیده صاف کرده بنوشند ویا انار ترش وشیرین مع تخم قشر وپوست فشرده ومقدار نیم رطل بشکر سفید وترنجبین هریک ده درم بنوشند ودیگر بدرد روغن گل دو جزو وگلاب یک جزو وسرکه کهنه ربع جزو در شیشه دهن فراخ حرکت دهند تا آنکه ممزوج گردد وقدری از آن بر سر نهند ویا در آن پارچه کتان یا خرقه رقیق تر کرده بنهند وگاه گلاب تنها یا سرکه تنها نفع میکند ونیز قطونا بسرکه لت کرده بر سر نهادن آن را سود مند بود ویا لعاب خطمی وسرکه آمیخته بر سر نهند وبر وغنهای سرد مثل روغن کدو وبنفشه یا نیلوفر یا روغن بید سعوط کنند **ابو منصور** گوید که فصد قیفال از جانب وجع یا از جانب وجع شدید کنند واگر فصد ممکن نبود حجامت ساقین واگر ممکن نباشد حجامت نقره نمایند وحل طبیعت بماء الفواکه مثل هلیله زرد وآلو بخارا وتمرهندی وعناب وسپستان واصل السوس وبنفشه وترنجبین وخیارشنبر وشکر باید کرد ویا بگیرند هلیله زرد کوفته بوزن پانزده درم ودر آب آلو بدستوریکه در قول ابوسهل گذشت صلایه کرده صاف نموده دواقسیه جلاب ده درم شیرخشت یا ترنجبین داخل کرده بنوشند ویا انار شیرین وترش تخم آنها فشرده بقدر دو ثلث رطل با شکر یا ترنجبین بنوشند ویا خمیره بنفشه یا مغز خیارشنبر از ده درم تا پانزده درم در جلاب ممزوج با آب گرم مالیده بنوشند ویا اندک سرکه در آب گرم آمیخته بنوشند که سریع الاسهال ست ودیگر تراکیب مسهله همانست که در قول ابوسهل وگیلانی گذشت وترکیب حب رب هلیله وغیره در علاج صداع صفراوی جاید **خجندی** گوید که بعد فصد اطفاے خون باشربه حامضه مثل شربت انار وشربت تمرهندی وسکنجبین وشربت عناب ونیلوفر کنند وتلیین طبیعت بمطبوخ فواکه وشیرخشت وترنجبین وشربت ورد مکرر وشربت اجاص مسهل وآب انارین با شیرخشت نمایند واگر تپ وسرفه مادی نباشد شربت تمرهندی وشربت لیمو ورلوب فواکه حامض بنوشانند واگر مادی سرفه باشد خمیره بنفشه با سپستان ونیلوفر وعناب دهند واین شربت عناب که مطفی خون ست وجمیع امراض دموی را نافع بود وتسکین هیجان خون نماید عناب یک رطل کشنیز خشک سی درم عدس مقشر صد درم پوست بیخ کاسنی ده درم همه را در سرکه سه روز بخیسانند پس خوب جوش داده صاف کرده شکر بقدر احتیاج داخل کرده بقوام آرند و ده درم در آب زرشک سی درم حل کرده بنوشند ولقوع مرکب این مرض را نافع ست ونسخه آن در علاج امراض دماغی دموی مذکور شد واین ملین نافع ست آب انارین معصور بتخم آنها نیم رطل شربت ورد مکرر یا گلقند بغدادی پانزده درم شیرخشت ده درم ترنجبین پانزده درم بر رسم معهود مرتب سازند **انطاکی** گوید که اگر علامات دلالت کند بر آنکه ماده دموی ست فصد قیفال کنند واگر صداع متعدی بسوے دماغ از عضو دیگر باشد فصد گشترک نمایند وگاهی در صفرا بسبب حدت خون فصد کرده میشود بعده تنقیه خلط غالب بدواے مناسب آن کنند واز تجربات خاص لصداع حار که استخراج آن کرده ام این دوا ست گلقند سه اوقیه خمیره بنفشه یک اوقیه عناب سپستان آلو بخارا گلاب روغن گل هر واحد نیم اوقیه همه را در چهار صد درم آب شیرین بپزند تا چهارم حصه بماند صاف کرده بنوشند وغذا بکدو یا اسفاناخ یا مزوره آلو سازند وگلاب وروغن گل وسرکه وآب مورد وکدو وصندل که در آن کافور یا افیون محلول بود مجموع یا مفرد بحسب ماده طلا سازند ودر روغن مجرب لسائر انواع صداع در علاج کلی اقسام صداع مذکور شد واز منقولات طلا بخمیره آرد وزعفران ست وکذا آب بید وروغن بنفشه طلاءً وسعوطاً **مصنف اقتباس** می نویسد که اول فصد سرو کنند واز بنفشه وصندل سفید وحضض مکی هر واحد سه ماشه گلاب روغن گل هر واحد یک توله کافور دو ماشه لخلخه سازند واز برگ بید وسیب وکدو وگلاب وطحلب وخرفه مجموع یا مفرد ضماد نمایند که رفع درد فی الحال می نماید وشیره خرفه وکاسنی هر یک نه ماشه تخم کاهو مقشر چهار ماشه آلو بخارا هفت عدد عناب کلان چهار عدد در گلاب وعرق کاسنی وبید ساده ونیلوفر هر یک پنج توله برآورده شربت

نسخه شربت عناب مرکب

نیلوفر و سکنجبین مقطری هر یک نیم تولہ داخل کرده بنوشانند تا سه روز و غذا اسفاناخ یا ماش سبز و سیاه یا برنج و نان تنک دهند و مربای انب کردنده و تمرهندی نیز دهند و اگر درد باقی ماند روز چهارم به تنقیهٔ خاص پردازند مثلاً رگ پیشانی یا صدغین یا ماقین کشایند و دوا و غذا بدستور دهند تا هفت روز و روز هشتم تنقیه بمطبوخ فواکه اهلیلجی علویخان کنند باین نوع آلو بخارا زرد آلو هر یک هفت عدد عناب کلان ده عدد سپستان چهل عدد پوست هلیله زرد پوست هلیلهٔ کابلی هر یک ده درم برگ بنفشه تخم کاسنی هر یک نه ماشه در گلاب و عرق شاهتره و کاسنی و نیلوفر هر یک نیم پاؤ شب خیسانیده صبح جوش کرده خیارشنبر تمرهندی ترنجبین هر یک بست درم گلقند ده درم مالیده صاف نموده روغن بادام شیرین دو مثقال اضافه نموده بکار برند و بجای آب بر عرق کاسنی و گلاب و شاهتره اکتفا ورزند و وقت شام غذا شلهٔ اسفاناخی دهند و صبح تبرید دهند و همین نمط سه چهار روز استعمال نمایند و اگر اندکی دردسر باقی ماند موی تارک سر تراشیده شرط زده محجمه گذاشته سخت بمکند بعده سیماب هفت ماشه در آب گل سداگلاب و روغن گل هر یک یک تولہ آمیخته بهاون دسته برنجی تا یک گھڑی سحق بلیغ نموده بجای شرط تا یک ساعت بخوبی بمالند که فی الحال رفع دردمی نماید

علاج صداع صفراوی

سببش غلبهٔ صفرا و هیجان و ارتفاع ابخره و ارتقای ماده آنست بسوی دماغ و امتلای عروق سر از ان و از جالینوس منقول ست که از اسباب این صداع استکثار اغذیه و اشربهٔ حارّه و تعب مفرط و سهر دائم و صوم متواتر و کثرت مشی در صیف و زمانهٔ گرم ست اولاً بهر تبدیل مزاج و تلطیفه و تسکین حرارت تبریدیکه در علاج امراض دماغی حارساذج مذکور شد بدهند و دیگر اشربهٔ مبرده که در علاج صداع حارساذج مسطور شد استعمال کنند و یا شیرهٔ تخم کاهو یک تولہ شیرهٔ مغز تخم کدو دو تولہ با شربت بنفشه و شربت نیلوفر دو تولہ بدهند که معمول حکیم میرزا علی شریف ست و شیرهٔ خیارین و مغز تخم کدو کاهو و آب آلو و تمرهندی و شربت بنفشه نیز مفید و علاج این قسم بعلاج صداع دموی قریب ست لیکن در علاج این نوع در مشروبات و غیره اشیاء بارد رطب اکثر استعمال نمایند و در دموی بارد یابس بیشتر بعمل آرند و استعمال شربت نیلوفر و بنفشه و سکنجبین و شربت نارنج و لیمون و انارین بشرط عدم سرفه انفع ست و اگر سرفه باشد شربت خشخاش و خمیرهٔ بنفشه و سپستان نافع و اگر با سرفه بی نزله باشد نوشیدن طبیخ آلو بخارا عناب شاهتره و خطمی با شربت نیلوفر نیز مفید ست و اگر باین صداع تپ باشد و قاروره ناری بود لعاب بهدانه شیرهٔ تخم خیارین در عرق عنب الثعلب عرق شاهتره برآورده شربت نیلوفر داخل کرده خاکشی پاشیده بنوشند و روز دیگر شیرهٔ مغز تخم کدو شیرهٔ تخم کاهو شیرهٔ آلو بخارا اضافه کنند و یا شوربا بار دهمایند بعد تخفیف اولاً شیرهٔ کدو موقوف نموده بعده شیرهٔ کاهو دور کنند و گاهی در تپ و بیقراری از صفرا و خفقان عناب پنج دانه آلو بخارا هفت عدد بهدانه سه ماشه در عرق گاوزبان ده تولہ مالیده صاف نموده شربت نیلوفر شیرهٔ کشنیز خشک چار ماشه شیرهٔ تخم کاهو شش ماشه داخل کرده داده میشود و بعد تسکین ماده نضج او منضج بارد نموده مسهل صفرا و حب هلیله دهند و از معمولات حکیم علی شریف ست که بعد نضج از گل بنفشه نیلوفر تخم کاسنی هر یک یک تولہ بیخ کاسنی گل سرخ هر یک چار ماشه تخم خیارین دو تولہ آلو بخارا بست عدد ترنجبین شیرخشت هر یک چار تولہ تمرهندی شش تولہ مغز فلوس شش تولہ گلقند چهار تولہ شربت بنفشه چهار تولہ شیرهٔ مغز تخم کدو نه ماشه تنقیه سازند در یوم راحت آمله مربی یک عدد بلعاب بهدانه سه ماشه و شربت نیلوفر دو تولہ بدهند غذا شلهٔ مونگ بار روغن گاو تازه و بقله کاهو و خرفه و پالک و کدو و خشکه سازند و شربت ورد مکرر و سکنجبین نیز مسهل صفراست و مستفرغ ماده و هلیله مناسب ست و اگر خواهند در مسهل بارد داخل کنند و الا نقوع هلیله دهند باین طور که پوست هلیله زرد ده درم و مقدار نیم رطل آب خالص یا آب کاسنی مروق یا آب آلو بخارا پنجاه درم شب خیسانیده صبح صاف نموده شیرخشت و ترنجبین پانزده درم دران حل نموده نیم گرم وقت سحر بیاشامند و اگر بدل آلو تمرهندی کنند انفع خواهد بود و یا عناب ده دانه سپستان مویز منقی هر یک پانزده دانه گل بنفشه سه مثقال همه را در نیم رطل آب خالص و یا عرقهای مناسب مثل عرق کاسنی و نیلوفر و عنب الثعلب شب بخیسانند و صبح مالیده صاف نموده فلوس خیارشنبر و ترنجبین از هر یک ده درم و یا زیاده بمقدار حاجت حل نموده صاف کرده قدرے گلاب و یک درم روغن بادام شیرین بران چکانیده بیاشامند و بدانند که استعمال هلیله بشرطی جائز ست که با صداع تپ و سرفه و سهر نباشد چه هلیله مضیق مجاری و مخشن و مسهر ست و لهذا عمل آن بقبض و عصر ست و این موجب تضییق مجاری و دفع رقیق ماده و غلظ و تحجر و تشبث باقی و ارتباک آنست و این موجب ازمان و تطویل مرض و آئل بمهلکت ست و تجبین دیگر ادویهٔ مسهله بعصر در حمیات خصوصاً در اوائل جائز نیست بجهت آنکه رقیق ماده را دفع

می نمایند و مابقی را غلیظ و متشبث و متحجر میگردانند و این باعث ہلاکت ست پس اگر در حلق و صدر خشونت باشد یا تپ بود ترک نمایند چیزی را که در ان قبض و خشونت ست و بادویهٔ مزلقه تنقیه کنند و بعد تنقیه تعدیل مزاج باشربه و اغذیهٔ مبردهٔ مرطبه و تبرید و ترطیب سر با ضماد و سعوطات وغیره کنند بدانچه در علاج امراض دماغی حار ساذج و صداع حار ساذج گذشت و سفوف کشنیز و سفوف بنفشه و اگر سرفه باشد قرص طباشیر کافوری ہمراه لعوق و اشربهٔ مناسبه برای تسکین حرارت بدہند و گلہاے سرد ببویند و اگر بیداری و خشکی دماغ اذیت دہد روغنہاے بارد رطب بر سر بمالند و در گوش و بینی چکانند مانند روغن کدوے تازه یا روغن خیار یا بنفشه یا بادام یا نیلوفر مفرد یا مرکب نموده بر برف سرد کرده و چکانیدن آب برگ کاہو در بینی و یا شیر دختران و یا شیر خر نیز نافع و از مجربات بعض سلاطین ست که حجرات اور یا رچه بسته آویزند تا آب او بچکد پس پشک بش سائیده آمیزند و بر سر ضماد نمایند که عجیب النفع است و ایضاً سعوط سرطان مطبوخ که در علاج صداع حار ساذج در قول صاحب کامل گذشت در گوش طفل چکانیدن از مجربات او ست و یا افیون کافور ہر را لبنج مساوی بآب سائیده حب بقدر عدس سازند و یک حب از ان در روغن بنفشه حل کرده در بینی و گوش بچکانند و اگر عنب الثعلب مع شاخ و برگ و تخم کوفته سه قطره از آب آن در بینی چکانند و بعده چند قطرهٔ روغن بنفشه بچکانند را برای این صداع از مجربات رازی ست و ضماد آرد جو بگلاب سرشته بر پیشانی و یافوخ نافع و ضماد کاہو بگلاب و یا حنا بسرکه سائیده بدستور و ہمچنین ضماد شیاف مامیثا و صندل و گل سرخ مفید و ہنگام شدت درد بر صدغین لاذق معمولی بچسپانند و بالایش صفحهٔ باریک اسرب بندند و این نطول نافع ست آب کدو و جرادهٔ او کاہو سبز و تخم آن تخم خشخاش و پوست آن بنفشه نیلوفر و گل بید و برگ آن و شاہسفرم در آب جوشانیده بر سر نطول کنند و بر بخار آن انکباب نمایند و یا بنفشه جو مقشر نیکوفته اسپغول پوست خشخاش گل سرخ تخم کاہو برگ بید ساده در آب جوشانیده و صاف نموده و اندک افیون خصوصاً ہرگاه درد شدید باشد در ان آب گداخته تکرار تنطیل نمایند که صداع حار مع اسہر را نافع ست و نطول گلاب و سرکه در روغن گل نیز مسکن وجع و حرارت و از افاضل ادویه و بی غائله است و اگر صداع مع سہر باشد طبیخ خشخاش و آب کاہو زیاده کنند و اگر التہاب بود آب کاہو یا خرفه یا کاسنی و عنب الثعلب افزایند کما ذکر در علاج صداع دموی گذشت بعده تنقیه برای تحلیل بقیهٔ مواد در بخار نیز از مجربات احقر ست و غذا ماء الشعیر مزوج بگلاب و آب انارین و دیگر اغذیهٔ بارده که در علاج صداع حار ساذج و دموی مذکور شد بدہند اقوال اکابر بعضی متاخرین مینویسند که گل بنفشه تخم کاسنی و خیارین مغز تخم کدو ہر یک نه ماشه آلو سیاه زرد آلو ہر یک ده عدد تمر ہندی چہار توله در گلاب و عرق بید ساده ہر یک نه توله خیسانیده صاف نموده شربت لیمون کاغذی سه توله داخل کرده بنوشانند و از صندل سفید و گل بنفشه و کشنیز و کاہو در گلاب سوده ضماد نمایند و از سبوس گندم و بنفشه و نیلوفر و برگ بید و کنار سبز و نمک ہندی ہر یک دو مشت جوش کرده صاف نموده پاشویه نمایند و باید که پرده میان روی بیمار و ظرف آب حائل سازند تا بخارات بدماغ نرسد و اگر احیاناً برسد ہمان زمان غشی احداث نماید و بمرگ مفاجات بکشد کذا فی ابنیه میاده غذا خرفه و بالنگ کدو از انبهٔ خام ترش باشد ہمراه نان تنک دہند و روز پنجم یا ششم مسہل صفرا این مطبوخ آلو دہند آلو بخارا پنجاه عدد پوست ہلیلهٔ زرد پوست ہلیلهٔ کابلی برگ سنا ہر یک پنج درم تخم کاسنی نیلوفر گل بنفشه مکوه گل سرخ ہر یک نه ماشه در گلاب نیم آثار عرق نیلوفر یاد آثار شب خیسانیده صبح جوش دہند که بنصف رسد مالیده صاف نموده ترنجبین مغز خیارشنبر ہر یک ہفت توله گلقند شربت و رد مکرر اہلیلجی علوی خانی ہر یک چہار توله روغن بادام ہفت ماشه اضافه نموده دہند و بجاے آب زلال تنہا اکتفا نمایند و وقت شام غذا شلهٔ اسفاناخی و خشکه گیلانی با سفاناخی خورانند و صبح تبرید شیرهٔ کاسنی و خیارین ہر یک نه ماشه تخم کاہو مقشر پنج ماشه لعاب بہدانه سه ماشه در گلاب و عرق کاسنی و بید ساده ہر یک ہفت توله عرق بید مشک پنج توله برآورده شربت ترنج و یا انارین چار توله داخل کرده سبوس اسپغول نه ماشه خورانیده بنوشانند و ہمین نمط سه چہار مسہل داده جہت تعدیل مزاج این اطریفل کشنیزی تالیف علوی خان دہند پوست ہلیلهٔ زرد پوست ہلیله آمله ہر یک سه درم کشنیز نصف وزن ادویه بقند سفید قوام ساخته از دو مثقال تا یک توله با شربت نیلوفر و شربت رنگتره ہر یک یک نیم توله عرق کاسنی و نیلوفر ہر یک ہفت توله بکار برند و در نسخه اطریفل کشنیزی معمولی پوست ہلیلهٔ کابلی و ہلیلهٔ سیاه نیز داخل ست و وزن ہمه مساوی و کشنیز برابر جمله و عوض قند شہد خالص سه وزن ہمه ادویه است و جہت منع بخارات در رفع درد سر این سفوف مجرب و از مخترعات راقم ست کشنیز سه روز در سرکه تر نموده مدبر کنند گل بنفشه گل سرخ ہر یک یک نیم توله نمک لاہوری یک نیم توله عصارهٔ زرشک یک توله سفوف ساخته از دو درم تا دو مثقال با آب سرد صبح و شبانگاه بدہند و اگر بعد از تنقیه درد سرے باقی ماند روغن کدو و خیار و نیلوفر و شیر زنان در بینی چکانند تنہا و یا با شیر مرکب نموده عیسی گوید که اگر از صفرا باشد طبیخ ہلیله فسنتین و سقمونیا اسہال آورند یا آب لبلاب و بنفشه بنوشند و اگر با صفرا خلط دیگر غلیظ باشد حب صبر و شبیار یا نقوع صبر تنہا نوشند و آن نیست که در آب

مطبوخ مسہل صفرا

اطریفل کشنیزی

کاسنی سبز صبر خالص واندک کتیرا تر کنند تا آنکه حل شوند پس صاف کرده بنوشند واگر حاجت بقوی تر ازین باشد حب قوقایا خورند و تبرید مجلس بهوا و ریاحین کنند واگر درد
ساکن نشود معلوم کنند که درینجا چیزی محتاج تحلیل ست پس ضماد معمول از بابونه و خطمی و آرد جو استعمال کنند واگر بیمار را بیخوابی باشد طبیخ خشخاش و بنفشه و نیلوفر
و جو مقشر بر سر ریزند و هرگاه بعد تنقیهٔ ماده سوء مزاج در دماغ باقی ماند بر صدغین گلاب و کافور و صندل و اندکی سرکه طلا نمایند و یا شیر زنان بر سر دوشند
و بروغن بنفشه یا روغن کدو یا روغن نیلوفر سعوط کنند و آنچه تبرید سر بقوت نماید اینست که بگیرند شیاف مامیثا و تخم کاهو و صندل سفید و صندل سرخ و فوفل و
افیون و سرکه و گلاب آمیخته بر صدغین و پیشانی طلا کنند شیخ میفرماید که با صداع صفراوی اگر ادنی حرکت خون به بینند علاجش اینست که اندک خون
برآرند واگر آثار دم یافته نشود ابتدا باستفراغ بمثل هلیله نمایند اگر تپ نباشد والا بمزلقات و چیزیکه دران خشونت و عصر نباشد مثل شیرخشت و شربت
فواکه و آب لبلاب و گاهی بشاهتره و حقنهاے لینه نیز تنقیه کرده میشود واگر مواد صفراوی غلیظ باشد یا متشرب در طبقات معده بود که از قی بر نیاید و از
مسهلات مزلقه ازلاق نیابد احتیاج استفراغ بایارج فیقرا مع سقمونیا گردد و یا آنرا بر مزلقات افزایند و یا بطبیخ هلیله بنسخهٔ قرابادین تنقیه نمایند بعد ازان
تعدیل مزاج بچیزیکه دران ترطیب و تبرید باشد باید کرد یا از بدن باغذیه و اشربه و یا از سر اگر سبب تنها دران باشد بمعالجات مذکوره در علاج امراض دماغی
حار ساذج و صفراوی و بهر چیزیکه بدان معالجهٔ سوء مزاج حار یابس کرده میشود و بحسب اسباب عامیهٔ حرارت و اسباب عامیهٔ یبوست و از لطوخات نافع
صداع این قرص زعفران ست و سهر را نیز نافع بود بگیرند زعفران هفت مثقال و مر دو مثقال و عصارهٔ غوره و قلقدیس و صمغ هر واحد یک نیم مثقال و شب یمانی
هشت مثقال و قلقطار پنج مثقال این ادویه را باریک سائیده بشراب عفص سرشته قرص سازند و وقت حاجت یکی ازان بسرکه ممزوج بگلاب حل کرده
بر صدغین طلا نمایند و بقول شارح گیلانی بهتر آنست که اندک افیون و گل بنفشه و خشخاش و آرد جو دران افزایند و گلاب و سرکه که دران حل میکنند زیاده نمایند
والا این قرص درین زمانه ما در صداع یا در سهر کمتر فائده میکند مجوسی گوید که در صداع حادث از صفرا باید که فصد نمایند و خون اندک اخراج کنند مهر آنکه فصد استفراغ
صفرا با خون می نماید و حرارت را کم میکند چه صفرا غیر متمیز از خون میباشد و بعد ازان تنقیه بمسهل صفرا مثل مطبوخ هلیله و تمر هندی و خیار شنبر نمایند بگیرند پوست
هلیلهٔ زرد کوفته بست درم تمر هندی مثل او در دو رطل آب بجوشانند تا ده اوقیه بماند مالیده صاف نموده یک اوقیه فلوس خیار شنبر مالیده مکرر صاف کرده
یک مثقال روغن بادام شیرین بران انداخته بنوشند نیم گرم و یا بگیرند آلوی بزرگ شیرین سی عدد تمر هندی سی درم در سه رطل آب بپزند تا بده اوقیه
باز آید و صاف کرده بران شکر سلیمانی بست درم سقمونیاے مشوی از نیم دانگ تا یک دانگ بحسب حاجت انداخته نیم گرم بنوشند و یا آلو بخارا مقوی
بسقمونیا و یا شربت ورد و سکنجبین یا آب لبلاب بکار برند و این مطبوخ مخرج مرهٔ صفرا ست بگیرند هلیلهٔ زرد منقی کوفته پانزده درم عناب بست عدد آلو بخارا
بست عدد تمر هندی پانزده درم گل سرخ بنفشه افسنتین هر یک پنج درم شاهتره ده درم همه را در چهار رطل آب بجوشانند تا ده اوقیه باقی ماند و صاف کرده صبر
نیم مثقال سقمونیا نیم دانگ انداخته بنوشند پس بعد تنقیه اضمده و اطلیه و نطولات مذکوره در علاج صداع حار ساذج استعمال نمایند و تا استفراغ بدن و تنقیه کامل
از نطولات و اضمده حذر کنند که این صداع را زیاده کنند بسبب اجتذاب دوا ماده را از سائر بدن بسوے سر و از سر بسوی دماغ پس توریم او نمایند و ضرر او اشتد گردد و این سبب
آفت عظیم شود ایلاقی و جرجانی مینویسند که اول تدبیر تنقیه صفرا و تسکین حرارت باید کرد اما آنجا که حرارت سخت عظیم باشد استفراغ بشربت بنفشه و
سفوف بنفشه و شربت آلو و آب میوها و تمر هندی و انار ترش و شیرین و شیرخشت نمایند تا هر دو مقصود حاصل شود و آنجا که حرارت عظیم نباشد استفراغ بمطبوخ
هلیله و نقوع صبر و مانند آن باید کرد و تسکین حرارت بسکنجبین و شربت غوره کنند و از تخم ها تخم خرفه و لسپست و شکر و آنجا که در حلق درشتی باشد ایضاً تسکین بشربت
بنفشه و شربت آلو و کشکاب و لعاب اسپغول باید کرد و آنجا که حاجت بمنع بخار از دماغ و تسکین حرارت باشد هیچ تربت موافق تر از اسپغول و شکر نیست واگر خشنیز
خشک و بنفشه و گل سرخ مساوی بسایند و شکر برابر هر سه آمیخته صبح و شب بقدر دو درم تا سه درم بآب سرد بخورند بخار باز دارد و حرارت را بنشاند و آنچه
که قبض شکم بود و رنج شکم دفع کند از رنج دهد شیاف صابون سازند تا اسهال آرد یا بوره و نمک بسیار در آب آمیخته و پشم پاره و پنبه بدان تر کرده بردارند و بعد تنقیه
آب بنفشه و نیلوفر و آب بید و گلاب و آب کاهو و آب عنب الثعلب و غیر آن بر سر نهند چنانچه در علاج صداع حار ساذج گفته شد و آنرا که از بیخوابی و
خشکی رنج باشد این آبها با روغن بنفشه و روغن بید بکار برند و بعد استفراغ شیر زنان و روغن مغز تخم کدو یا روغن مغز تخم خیار یا روغن نیلوفر در بینی چکانیدن
صاحب بیخوابی و خشکی را سود دارد و آنرا که خشکی سخت غالب باشد شیر زنان بر سر دوشیدن و شیر خر بر سر نهادن نافع بود لیکن اگر قوت ضعیف باشد

نسخه قرص زعفران

نسخه مطبوخ مخرج صفرا

نسخه سفوف بنفشه

بعوض شیرهٔ بنفشه و نیلوفر و خطمی و خشخاش و گل نسرین و کشنگ جو واندکی بابونه در آب بپزند و روغن بنفشه برین آب ریخته بیمار سر بر بخار آن دارد و چادر بر سر اندازد
کشند تا بخار بیرون نرود و هرگاه بعد ازین تدابیر و گذشتن یک هفته صداع زائل نشود باید دانست که حاجت تحلیل ست از بابونه و خطمی ضماد سازند و اگر تپ
نباشد در حمام برند و آب نیم گرم بر سر ریزند و بعد حمام طعام کاهو و سرکه خورانند و روغن بابونه بکار برند و آنرا که تپ آید ضمادها و روغنها ازوی دور دارند
و عوض آن سرکه و گلاب و صندل و کافور و بنفشه و مانند آن ببویانند **صفت** شربت آلو آلوی سیاه بزرگ را شسته در آب که سه انگشت بالای آن
باشد بجوشانند تا مهرا شود پس مالیده آب با گلاب بقدر حاجت آمیخته صاف کنند و نیم وزن آلو شکر افزوده بقوام آرند طبع را نرم کند و در جمیع امراض گرم
مفید بود و اگر حاجت آید از نیم دانگ تا یک دانگ سقمونیا دران حل کرده بدهند اسهال تام کند **صفت** جلاب که ملین طبع و مفید درشتی حلق و
صاحب قولنج و لقوه و فالج را اگر حرارت رنج دهد باب آمیخته عوض ماء العسل دهند شکر طبرزد یک من در سه من آب بآتش نرم بپزند و کف دور کرده
بقوام آرند و باب سرد آمیخته بخورند و اگر حرارت سخت قوی باشد بر هر من شکر یک من لعاب اسپغول و سه من آب یا گلاب افزوده بقوام آرند **صفت**
نقوع هلیله پوست هلیلهٔ زرد تمر هندی مویز منقی سپستان هر یک سی عدد فلوس خیار شنبر بنفشه هر یک دوازده مثقال آلوی سیاه بست دانه همه را
در سه من آب گرم تر کنند و یک شبانه روز بنهند و هر صباح مقدار هفتاد درم ازان صاف کرده بست درم شکر انداخته بخورند و دیگر نقوع هلیله و طبیخ هلیله
و مسهل لطیف آب انار ترش و شیرین و حب بنفشه در اقوال سابق و صداع دموی مذکور شد و این مطبوخ بنفشه نیز نافع عناب بست دانه اصل السوس
مقشر نیم کوفته ده درم بنفشه هفت درم فلوس خیار شنبر دران حل کرده صاف نموده بخورند و نقوع صبر انیست آب کاسنی افشرده یک من صبر سقوطری
بست درم هر دو را در شیشه کرده در آفتاب نهند و بوقت حاجت مقدار سی درم بدهند و در اجزاء ضماد شیاف مامیثا که در قول عیسے گذشت گل
نسرین عوض صندل سرخ داخل کرده و هر یک یک جزو و افیون نیم جزو گرفته بر سر نهند و پارچه بسرکه تر کرده بالای ضماد بپوشند و آنرا که درد بیقرار کند
کافور و افیون هر یک یک طسوج بروغن بنفشه یا روغن بید آمیخته در گوش و بینی چکانند و این همه بعد تنقیه بکار برند و غذا آنچه در صداع حار ساذج
گفته شد تناول نمایند **سعید** گوید که علاج صداع حادث از زیادتی مرهٔ صفرا باستفراغ صفرا از اسهال ست نه باخراج خون بلکه ادویه که شان آنها
اخراج این خلط بود مثل مطبوخ فواکه و یا غیر آن معمول از بنفشه و هلیله و تمر هندی و آلو ست و اگر خلط صفراوی بسیار باشد و احتیاج اسهال زیاده افتد
دو ار السقمونیا قوت دهند اگر مزاج متحمل بود و بعد تنقیه مریض با مبردات مثل شیرهٔ تخم خرفه و خیارین دهند و ماء الشعیر باب انار میخوش بنوشانند و امر کیدن انار
کنند و هنگام قبض طبع آب تمر هندی و آلو بخار ا جلاب بنوشند و آبیکه دران جو و نیلوفر و کاهو و کدو و پوست خشخاش جوشانیده باشند و یا آب سرد و سرکه و گلاب و روغن گل بر سر ریزند
و بروغن بنفشه و کدو سعوط نمایند و تغریق راس و جبهه بدان کنند و نیلوفر و بنفشه ببویند و بصندل و کافور و اندکی افیون و اقاقیا باب کاهو و آب حی العالم سرشته بر جبهه و صدغین طلا سازند
و اگر صداع قلق عظیم آرد و انزروت درین ادویه فزایند و بالای طلا قطعهٔ اسرب باریک نهاده ببندند تا حرکت شریان منع گردد و تصاعد بخار بسوی سر کم شود و غذا نان صاف مغسول
بالبقول بارد و رطب دهند و بر استعمال مزورات اقتصار ورزند و چون صداع ساکن شود ماهی سفید شدید البیاض بسرکه یا زردهٔ بیضه بسرکه یا جوزهٔ مرغ معمول باب غوره یا بسرکه و
کشنیز جایز دارند **ابن الیاس** گوید که علاج این نزدیک بعلاج صداع دموی ست جز آنکه در معالجه این میل باشیاء بارد رطب بیشتر و ترک فصد و سهال طبیعت
بمطبوخ هلیله باید و ایضا طبیعت بماء الفواکه مثل آلو و عناب و تمر هندی و سپستان و هلیله زرد و کابلی نمایند و یا سکنجبین ساده و شربت ورد دهند و شربت
بنفشه و شربت خشخاش و رب فواکه بارد و خمیرهٔ بنفشه بدهند اگر بادی سرفه و بحة الصوت باشد و غذا ماء الشعیر اگر تپ باشد و الا مزورهٔ ماش مقشر با اسفاناخ
و مغز بادام دهند و اگر سرفه و گرفتگی آواز نباشد باب انارین معصور بشحم آنها و شکر سفید و ترنجبین تلیین کنند و غذا مزورهٔ آلوی جبلی یا تمر هندی یا انار دانه یا زرشک
بمغز بادام و شکر و کشمش سازند و اگر صداع شدت نماید و امر عظیم گردد و خوف حدوث سرسام حار باشد پس در اسهال طبیعت بماء الفواکه و حقنهاے نرم
مبالغه کنند و با دهان مبرده مثل روغن بید و کدو و شیر زنان سعوط نمایند و جرادهٔ کدو و خیار و عنب الثعلب تر و کاهو و خبازی کوفته تنها یا بسرکه
و آب سرد بر سر ضماد کنند و اگر به و برگ نے سبز کوفته تنها یا بسرکه و آب سرد ضماد کنند نیز نافع بود و اگر چیزے ازین حاضر نباشد آب سرد بسیار
بر سر ریزند تا آنکه سردی او محسوس شود و بقعر سر برسد و کافور و صندلین و گلاب ببویند و ایضا ضماد سویق جو بگلاب و سرکه نافع بود و یا بر صدغین و پیشانی
و تارک سر و شیاف مامیثا و صندل و گل سرخ و کافور و یا اسپغول بروغن بید و بنفشه طلا کنند و اگر درد شدید باشد اندکی کافور دران افزایند

نسخهٔ شربت آلو

نسخهٔ نقوع هلیله

نسخهٔ مطبوخ بنفشه

نسخهٔ نقوع صبر

واگر در سر بخارات غلیظ و دوی وطنین باشد مبردات قویه ازان دور دارند و روغن بابونه و سرکه بکار برند و تلیین طبیعت بحقنه هائے که دران حشائش ملطفه مثل بابونه وشبت وحلبه ومانند آن بود باید کرد وجلاب اصل السوس مقشر کوفته سه درم وبنفشهٔ خشک سه درم باشکر سفید وترنجبین هر واحد ده درم بنوشانند وغذا مزورهٔ ماش مقشر ونخود مقشر بمغز بادام سازند ودست وپا بآب گرم مطبوخ سبوس گندم بشویند واگر با صداع قلق وکرب و اضطراب وزردی چشم باشد آب انار میخوش بشحم آن افشرده واندکی گلاب وسرکه یا ماء الرائب یعنی آب ترش که بالاے دوغ آید بنوشانند وغذا اقسام بوارد دهند ودر مساکن بارده نشانند زیر بادکش سر ومبلول بگلاب جلوس نمایند وانچه خاص ایشان را نافع بود خوردن آلو خشک ومشمش وحماض وبه وامرود ست وانچه مهیج صداع حار ست قیام در حمام حار یا آفتاب یا نزدیک آتش ودخان وقبض طبیعت وشراب صرف وپیاز وگندنا وسیر وشهدانج وجرجیر وحلبه وشیر وخندقوقی وبخور باشیاے گرم مثل کندر ومشک وغالیه وافاویه وصبر وبوهاے بد قوی الرائحه مثل بوے مردار وجلو ورطب وگوگرد وقطران وخوردن یا شمیدن زعفران ست وانچه مضر دماغ بخاصیت ست کرفس وفراخ وغیره ا که در علاج کلی امراض دماغی مذکور شد وشمیدن سرکه دماغ را نفع دهد وخوردن آن مضر بود صفت دوائی که اسهال صفرا برفق نماید بگیرند پوست هلیلهٔ زرد از ده درم تا بست درم وکوفته در سه رطل آب تر نموده بآتش نرم بجوشانند تا بیک رطل آید صاف کرده بست درم شکر طبرزد یا ترنجبین پانزده درم داخل کرده بنوشند واگر با صداع سرفه باشد از هلیله ومانند آن اجتناب ورزند واین دوا استعمال کنند که اسهال صفرا بسهولت کند ونفع بخشونت صدر نماید بگیرند بنفشه پنج درم نیلوفر چار درم عناب سپستان هر یک بست عدد تخم کاسنی سه درم اصل السوس مقشر کوفته سه درم آلو شیرین بست عدد تخم خبازی سه درم در سه رطل آب بجوشانند تا نصف بماند وشکر یا ترنجبین ده درم وفلوس خیار شنبر ده درم مالیده صاف کرده بنوشند صفت حبی که اسهال صفرا وجذب او از دماغ بقوت بغیر اضرار بدماغ وتنقیه بدن نماید بگیرند بنفشه دو درم سقمونیاے خالص مشوی نیم دانگ ودو حبه تربد سفید مصمغ مجوف محکوک بروغن بادام چرب کرده یک درم رب السوس نیم درم پوست هلیلهٔ زرد یک درم کوفته بیخته بآب خالص سرشته حبها سازند واین یک شربت ست صبح بخورند واین حب نیز اسهال صفرا برفق کند بنفشه یک مثقال تر بخشیت یک مثقال سقمونیا مشوی یک دانگ تربد مصمغ یک درم رب السوس یکدانگ سائیده وبمغز خیار شنبر سرشته صبح بخورند واگر از حب کراهت کنند نیم دانگ سقمونیا مشوی در مثل شربت آلو آمیخته بخورانند که در اسهال صفرا عمل نیک نماید وتنقیه بقوت وتلطفیه کند وشربت اجاص پنجاه درم بنوشیدن صداع حار وحمیات گرم و یرقان را نافع بود وکسے را که محتاج بمسهل قوی نباشد ومطبوخات وحبوبات بد ذائقه را قبول نکند نیکوست زیرا که غثیان وکرب نمی آرد صفت آن در قول جرجانی گذشت واین صداع حار را در ساعت تسکین دهد افیون یک طسوج پوست خشخاش یک درم سائیده بآب کاهو طلا کنند ویا تخم کاهو بآب آن سائیده بر سر طلا نمایند وخوردن کاهو بسیار نافع نست صفت حب که براے سفر مرتب میسازند بگیرند هلیله زرد صد عدد کوفته در ظرف چینی یا شیشه کرده بران چندان آب اندازند که چهار انگشت مضموم بالاے آن باشد وسر ظرف بند کرده یک دو هفته در آفتاب داشته آبش بگیرند ودیگر آب بران هلیله ریخته بدستور آب او بگیرند تا بتکرار تا آنکه در هلیله طعم آن باقی نماند پس آن آبها را جمع نموده در آفتاب یا بر آتش ملائم گذارند تا غلیظ شود ودست را بروغن بادام چرب نموده حب بسته از چهار درم تا هفت درم بخورند بجلاب که این صفرا را برفق بر آرد ونفع مطبوخ هلیله بخشد خجندی گوید که شربت نیلوفر وبنفشه وسکنجبین ساده استعمال کنند اگر بادی سرفه نباشد وشربت خشخاش وخمیرهٔ بنفشه مع سپستان اگر با سعال بود وتلیین طبیعت بملینات وحقنها کنند نه بقی که آن مصدوع را شدید الضرر ست مگر آنکه بشرکت معده باشد واین مطبوخ نافع ست اگر احتیاج تنقیه باشد هلیلهٔ زرد پنج درم هلیلهٔ کابلی پنج درم تمر هندی پانزده درم ترنجبین ده درم برسم معهود مرتب ساخته صبح بنوشند واین شربت آلو مسهل نافع جمیع امراض صفراوی ست آلو صد عدد تمر هندی سه اوقیه بنفشه دو اوقیه سقمونیاے مشوی یک درم زعفران نیم درم تربد یک درم ترنجبین یک رطل قند سفید یک رطل شربت چهل درم واین حقنه امراض صفراوی دماغی را بسیار نافع ست وبرفق اسهال کند وحرارت پیدا نماید سبوس گندم در صره بسته یک قبضه جو مقشر یک قبضه بنفشه سه درم تخم خطمی سه درم عناب بست عدد سپستان بست عدد نیلوفر چهار درم سنای مکی پنج درم در سه رطل آب بپزند تا کم از رطل بماند دران شکر یا ترنجبین ده درم روغن بنفشه یا کنجد ده درم حل کرده حقنه کنند واین حقنه تسکین حرارت

بیان مهیجات صداع

نسخه شربت آلو مسهل

نسخه حقنه

غریبہ و تشنگی کند آب کشک جو دو اوقیہ لعاب اسبغول روغن بادام شیرین روغن کدو ہر واحد یک اوقیہ ہمہ را باہم مخلوط کردہ حقنہ نمایند کہ لطفیہ حمی لہیب
عجیب کند و ادہان معروف بارد مستعمل در صداع لطوخاً و سعوطاً پنج ست روغن گل و روغن نیلوفر و روغن بید و روغن بنفشہ و روغن تخم کدو و صنعت
ہر یک معروف ست و نسخہای سعوط و شموم و ضماد و نطول در اقوال سابق گذشت و ہنگام شدت درد این لازوق بکار برند بزر البنج شیاف مامیثا نوفل
گل سرخ صندل ہر واحد یک جزو افیون عشر جزو با زروت آمیختہ بر صدغین بچسپانند و بالائش قطعۂ باریک اسرب بندند و این دوای مبرد برای ہر دردی
کہ سببش حرارت باشد نافع ست تخم کاہو پوست خشخاش تخم خرفہ باقلا مقشر کا شنج ہر یک یک درم افیون یک طسوج بلعاب اسپغول آمیختہ بخورند
و حق آنست کہ نزدیک مخدرات قویہ نشوند مگر آنکہ درد بحد غشی رسد و بالجملہ استعمال آنہا از خارج بدن اولی ست و لخلخۂ مائعات طیب الرائحہ مثل آب
سیب و بہ و گلاب وغیرہ است در شیشہ مطیب بصندل و کافور و مشک کنند و ادہان طیب الرائحہ مثل روغن خلاف و روغن بنفشہ و مانند آن
و گویا کہ آن لفظ عجمی ست گویند ملخلخ یعنی مخلوط و مضروب چنانچہ قول شیخ الرئیس در علاج صداع تابع حمیات بالخل ملخلخا شاہد انیست و این لخلخہ
مبرد مقوی دماغ نافع صداع و سرسام حار ست صندلین گلاب آب خیار سرکہ شیر زنان روغن گل مختلط ساختہ ضماد کنند ابن نوح گوید کہ
اسہال بحار الفواکہ و حب ہلیلہ و حب صبر وغیرہ نمایند و ہر یک ازان در سابق مذکور شد و یا آب کاسنی بنفشہ ند و جوش دادہ کف او بردارند یک اوقیہ
صبر دران انداختہ چند روز در آفتاب بدارند بعد ازان از یک اوقیہ تا سہ اوقیہ بنوشند و اگر مریض را چیزے از او جاع سفل باشد یک درم یا دو درم
کتیرا دران داخل کنند و پارچہ را بر برف سرد کردہ بر سر نہند یکی بعد دیگری تا آنکہ سردی محسوس شود و بقعر سر برسد و ہر روز کشنیز خشک یک درم با دو درم شکر
بخورند و نقوع مشمش و آب آلو و آب توت شامی و آب انار ترش و مانند آن لزوم نمایند و لخلخۂ معمول از روغن گل دو جزو گلاب سرکہ خمر ہر واحد یک جزو برہم زنند
تا یکذات گردد و بر برف سرد کردہ بر سر نہند و روغن بنفشہ بر برف سرد کردہ تبرید شدید نماید و یا حشائش باردہ مثل برگ بید یا برگ خطمی یا بنفشہ یا گل سرخ
یا کشنیز سبز یا برگ کاہو یا عنب الثعلب یا برگ نے یا خیار یا بادرنگ یا کدو یا قطف یا بقلہ یمانی یا حی العالم یا عصی الراعی و مانند آن مفرد و مرکب
کوفتہ بر سر نہند و ضماد نمایند یا آب آنہا سرد کردہ بر سر ریزند یا این ہمہ آنہا یا اکثر ازان با روغن گل بجوشانند تا روغن بماند سرد کردہ بر سر نہند
در رطوبت سرطان زندہ کوفتہ سعوط نمایند و یا سعوط طبا شیر و شکر کہ در علاج صداع حار در قول صاحب کامل گذشتہ بر روغن بنفشہ یا شیر
دختران یا سفیدی بیضۂ مرغ رقیق بچکانند و اگر در سر بخارات بسیار باشد مبردات مخدرہ مثل عصارۂ خشخاش و بیروج و مانند آن استعمال نکنند
مگر آنکہ بیخوابی شدت کند کہ درین ہنگام خشخاش و نیلوفر و جو کوفتہ جوشانیدہ آبش بر سر ریزند و شیر زنان یا شیر بز بر سر دوشند و اگر مریض
ضعیف باشد از دوشیدن شیر بر سر حذر کنند و عوض او ضماد معمول از بابونہ و خطمی و پوست خشخاش و نیلوفر استعمال نمایند و بر صدغین صندل و کافور و
آب بیروج و آب بنج طلا سازند و غذا پست گندم مکرر بآب گرم شستہ و شرب آب برف مفید و یا نان سفید سہ بار در آب تر کردہ تبدیل آب نمایند
تا منفتح گردد پس چیزے از آبہائے ترش قابض مثل آب انار شیرین و ترش بر آن ریختہ بخورند و بوارد کہ از کدو و خرفہ و بقلہ یمانی و سرمق و خیار
بہماست و آب غورہ و گلاب و سیب و بہ و امرود و خرنوب شامی و زرشک و ریباس و مشمش و آلو سازند و اگر کم خوابی باشد کدو و کاہو و قطف و خیار
بر روغن بادام دہند و آنچہ مضر صداع حار ست خرما و باقلا و جوز و انجیر و بادروج و لحوم و بادنجان و مغز چلغوزہ و ابازیر وغیرہ است کہ در قول ابن الیاس
گذشت و مضرات دماغ در علاج کلی امراض دماغی مسطور شد گیلانی مینویسد کہ نوشیدن شربت بنفشہ با شربت آلو یا نقوع فواکہ تمر ہندی سہال
صفرا و تسکین میتماید و اگر بآب گرم آمیزند بسرعت اسہال آورد و باید کہ سقمونیا و صبر قوت دہند و گاہے سقمونیا تنہا در جلاب یا اشربۂ مذکورہ یا در
آب انارین بشکر یا در آب تمر ہندی و شکر یا در رائب آمیختہ دادہ میشود و اسہال می آرد و درین نوع در تبرید بیشتر از دموی مبالغہ نمایند لیس اسپغول
در آب انارین معصورین با خدک شکر برائے منع بخار و اطفای حرارت بنوشانند و ہر صبح شربت آلو و بعد دو ساعت آشجو و در نیم روز ماء الخیار بنوشند
و ہنگام شب اسپغول بآب سرد و جلاب سرد کردہ بخورند و این سفوف مبرد بدہند مغز تخم خیار و مغز تخم کدو و تخم خرفہ و کشنیز خشک مساوی باہم چند آن
شکر آمیختہ سفوف سازند و لخلخۂ معمول از گلاب و صندل و سرکہ و کافور و سائر مشمومات بارد مذکور در صداع حار ساذج ببویند و ضمادات و قطورات
کہ در آنجا مذکور شد استعمال نمایند و ہنگام اشتداد و جع ضماد انزروت وغیرہ و سعوط افیون و کافور در آب برگ بید بعمل آرند و این ہر دو نسخہ در قول

مسیحی در علاج صداع حار سادج مسطور شد و از انچه تولد صفرا بسیار نماید مثل سوءِ ہضم و اعراض نفسانی چون غم و ہم و غضب و سہر و صوم و تقلیل طعام و تاخیر از وقت آن اجتناب واجب ست و از اغذیۂ حاره و اشربۂ حاره و مبخرات مثل جوز و سیر و پیاز و گندنا و خردل و مانند آن احتراز نماید مصنف خلاصه گوید که وقت ہیجان درد گل بنفشه در آب جوشانیده پاے تا زانو دران نهاده بدست ہمی مالند و از بالا بزیر ہمی کشند و گل بنفشه نیلوفر خبازی پوست خشخاش جو مقشر نیم کوفته در آب جوشانیده صاف نموده نیم گرم بر سر ریزند و مالیدن شیر بز بر کف پا ہا سودمند ست و باقی تدبیر ہمانست که در قول ابن الیاس گذشت و بصورت احتقان الجزءِ غلیظه در سر تنطیل بحللات و تسعیط بروغن بابونه و شبت و امثال آن نیز جائز ست

علاج صداع بلغمی

سببش ارتباک و اجتماع اخلاط غلیظهٔ بلغمی ست در عروق سر و سردی اغشیه و اسباب او استکثار اغذیۂ باردهٔ رطبه و کثرت بیکاری و سکون و تواتر تخمه و استحمام عقب تناول طعام و قلت استعمال تنقیه و تحلیل ست پس اولا بهر نضج و تلطیف ماده منضج بلغم یا مغلی منضج بدہند و یا خطمی مویز منقی اسطوخودوس اصل السوس گاوزبان کشنیز خشک جوشانیده صاف نموده نبات سفید یا خمیرهٔ بنفشه یا گلقند داخل کرده دہند و بعد نضج ماده مسہل بلغم و حب ایارج یا حب قوقایا تنقیه کنند و اصل السوس مقشر بادیان بیخ بادیان پرسیاوشان گل بنفشه اسطوخودوس ہریک چہار ماشه در عرقیات جوشانیده شربت بنفشه حل کرده بنوشند و بعد نضج گل سرخ شش ماشه مویز منقی بست دانه سنای مکی نه ماشه مغز فلوس ترنجبین ہریک شش توله گلقند چہار توله روغن بادام شش ماشه افزوده مسہل دہند و روز دوم لعاب تخم کنوچه چہار ماشه با شربت اسطوخودوس دو توله تخم ریحان یا بالنگو یا تودری یا فرنجمشک چہار ماشه پاشیده بدہند و در مسہل دوم و سوم ہلیلجات ہریک شش ماشه بیفزایند و اگر غلبهٔ برودت زیاده باشد بیخ کرفس انیسون بادرنجبویه اذخر وغیره در منضج زیاده کنند بعده بحبوب مسهله تنقیه دماغ نمایند و بیخ بادیان بیخ کاسنی اذخر عنب الثعلب گل بنفشه گل سرخ اصل السوس مقشر شاہتره تخم خطمی خبازی ہریک دو درم اسطوخودوس گاوزبان گل گاوزبان ہریک یک مثقال در دو رطل آب یا عنب الثعلب و عرق کاسنی و عرق شاہتره بجوشانند ہرگاه نیم رطل بماند گلقند چہار توله داخل کرده بنوشند و بعد ظهور اثر نضج در قاروره سنای مکی ہلیله کابلی ہلیلهٔ زرد افتیمون بصره بست ہریک دو درم مغز خیارشنبر شش توله شیرخشت و ترنجبین ہریک چہار توله روغن بادام پنج ماشه افزوده مسہل دہند و گاہے تربد سفید از سه ماشه تا شش ماشه و غاریقون از دو ماشه تا چہار ماشه می افزایند و بعد مسہل بدستور حب ایارج دہند و اگر مریض محرور المزاج بود حب ہلیله بدہند و صبح مسہل مذکور بحذف خیارشنبر در روغن بادام حب بدرقهٔ آن بنوشند و شیخ الرئیس نوشیدن طبیخ افتیمون و مویز با ایارج فیقرا فوق نوشته و اگر از استعمال ایارج قلق و اضطراب و لطوعمل حادث شود تخم خطمی دو درم خبازی نیم درم روغن بادام و آب نیم گرم استعمال نمایند و استعمال این سفوف حب النیل معمول حکیم عابد سرہندی نیز در تنقیۂ بدن از بلغم عجیب الاثر ست بگیرند حب النیل مثل نخود بریان نمایند و افتیمون و سنا و تربد مساوی سفوف سازند سه درم به گلاب یا آب نیم گرم بخورانند و این دواے حب الملوک نیز عجیب ست حب السلاطین مدبر و ہلیلهٔ زرد و دار فلفل ہریک یک جزو زنجبیل سه جزو سائیده بعسل سرشته بقدر دو حبه بدہند که بلغم بسیار بے غائله برآرد و اگر خلط بسیار غلیظ بود بهر تلطیف او ماء الاصول که از پوست بیخ کرفس و سلیخه و انیسون و سنبل الطیب و شیح ارمنی و مصطگی وغیره ساخته باشند بقدر پنجاه درم با شربت اسطوخودوس و شربت لیمو ہر واحد یک اوقیه با یک اوقیه گلقند یا با روغن بید انجیر از یک مثقال تا دو مثقال و روغن بادام تلخ سه روز یا پنج روز داده تنقیه بحبوب مذکوره کنند و یا این مطبوخ منضج دہند مویز منقی بست درم ریشهٔ خطمی پرسیاوشان ہریک سه درم سعد یک مثقال انیسون بادیان مصطگی ہر واحد یک درم جوشانیده صاف نموده ده درم گلقند حل کرده باز صاف نموده پانزده درم سکنجبین بزوری اضافه کرده بیاشامند و غذا شوربا جوزهٔ مرغ با نان یا چلاؤ سازند و بعد نضج تنقیه نمایند و بعد از تنقیه غرغره منقی راس بعمل آرند و روغن یاسمین یا سداب یا سوسن یا روغن گلچکان یا روغن ہندی بر سر مالند و از اضمده و سعوطات و شمومات و کمادات وغیره که در علاج صداع بارد سادج گذشت بکار برند و خوردن حب قوقایا یا حب اصطمخیقون در ہر ہفته یک بار یا دو بار بصورت بقیهٔ ماده مفید بود

واستعمال طبیلهٔ مربی و دبید الورد و اطریفل اسطوخودوس مفید ست و مداومت معجون النطاکی و اطریفل مسهل در ازالهٔ صداع مزمن از مجربات راقم ست **وایضاً** بعد تنقیه بهر تعدیل و تقویت اسطوخودوس ماشه سوده با طریفل سرشته بخورند بعده مویز منقی ده دانه با دیان هفت ماشه جوشانیده نبات داخل کرده دهند و اگر تقویت دماغ و دل مطلوب بود اسطوخودوس سوده بدوا المسک معتدل یا حار سرشته تناول نمایند بالایش عرق بادیان عرق عنب الثعلب بنوشند و اگر طبع قبض بود و ضرورت اخراج بلغم باشد ایارج فیقرا چهار ماشه به اطریفل کشنیزی سرشته بخورند و عرق شاهتره عرق عنب الثعلب هر یک پنج توله نیمگرم بنوشند و اگر با وجود آن مزاج مریض یابس بود ایارج را بروغن بادام چرب کرده با طریفل صغیر سرشته همراه لعاب بهدانه دو ماشه و عرق شاهتره پاؤ سیر و نبات بدهند و اگر صفرا با بلغم مرکب بود اسطوخودوس گل نیلوفر هر یک چهار ماشه جوشانیده شربت بنفشه داخل کرده تودری سفید شش ماشه پاشیده بدهند باز گل بنفشه چهار ماشه در جوشانده افزوده اطریفل کشنیزی بدل تودری کنند و یا اسطوخودوس گل بنفشه گل نیلوفر پرسیاوشان با شربت بنفشه بدستور بدهند و یا اطریفل کشنیزی همراه بادیان گل بنفشه جوشانیده گلقند داخل کرده بنوشند روز دوم برعایت انجره و درد اعضا سورنجان ماشه سوده با طریفل آمیزند و شاهتره شش ماشه در طبیخ افزایند و استعمال اطریفل ملین معلوم نیز مفید بود و اگر صفرا و خون هر دو با بلغم مرکب بود اطریفل صغیر خورده شاهتره شش ماشه مویز منقی ده دانه گل سرخ بادیان هر یک شش ماشه جوشانیده دهند و یا اطریفل کشنیزی همراه پرسیاوشان شش ماشه انجیر زرد چهار عدد شاهتره چهار ماشه جوشانیده نبات داخل کرده بخورند باز اگر غلبهٔ صفرا و خون زیاده معلوم شود کشنیز خشک چهار ماشه گل بنفشه شش ماشه عوض انجیر افزایند و یا **شوئیه حار** از گل بابونه و اکلیل الملک و خطمی و عنب الثعلب و زوفای خشک و حاشا و خردل و نمک طعام و سبوس گندم و نمام و چوب چینی یا عشبه نیز لصداع بارد مفید ست و بر نجاسف حلبه اسطوخودوس برگ اهل و تخم آن و غیره که در قول مسیحی و جرجانی بیاید حسب حاجت در آب جوشانیده اول انکباب بران نموده بالش نطول کردن نافع صداع بلغمی و اقوی از همه تدابیر ست و چند قطرهٔ آب آن در گوش و بینی نیز چکانند و از شمومات نافعه بهیه ردیاه ست و این شموم هم نفع کلی دارد جند بیدستر مشک شونیز بریان جمله را در پارچه باریک بسته متصل بویند و **ضماد** قرنفل زنجبیل نر را لبنج هر یک ماشه افیون نیم ماشه بعد تنقیه معمول ست و این ضماد هم بعد تنقیه لصداع البقیه کفایت کند و مجرب بلا تخلف ست جند بیدستر فرفیون خردل هر واحد یک درم افیون ربع درم در شراب کهنه حل نموده ضماد کنند و کذا مر و جند بیدستر و فرفیون هر واحد یک جزو افیون ربع جزو در آب سداب حب بسته بروغن چنبیلی یا قسط سائیده طلا کردن مفید صداع بارد مادی ست و ضماد بابونه اکلیل بیخ کبر گل سرخ سداب کرویا کمون سنبل الطیب عود شبت نیز نافع و اکثر ضماد شبت قسط و دارچینی صرف و خردل بسرکه سوده یا فرفیون در آب مرزنجوش حل کرده کفایت میکند و جالینوس گوید که اگر فرفیون بروغن لطیف مثل روغن بابونه طلا سازند در ساعت این صداع را ساکن کند و با وجود این بدوای دیگر حاجت نیفتد و ایضاً او گفته که من در صداع مزمن ضماد سرگین کبوتر صحرائی و حرف استعمال میکنم و در شفاء العاجل از و منقول ست که در صداع بارد ضماد لوش و ربندی مرکب یا جوز بوا و قرنفل و اندکی زعفران در گلاب استعمال می نمود و نفع عظیم میکرد و طلای روغن فرفیون و ضماد محمد ابن زکریا نیز مفید صداع مزمن ست و طلای سقمونیا بقدر عدسی بروغن گل سائیده مزیل صداع مزمن ست و سعوط مغز تخم سرس باریک سائیده بقدر یک سرخ و یا برگ نورسته کنیز خشک کرده سوده منقی دماغ از رطوبت فضلیه است و مرزنجوش فلفل گرد دارشیشعان تنباکو دوره بندال هر واحد ماشه زعفران دو سرخ کوفته بیخته سعوط کردن معطس و مزیل صداع مزمن از مجربات اوستادی مرحوم ست و کذا سعوط مشک نیم ماشه دیا روغن بادام یا روغن پسته یک درم حل کرده چند قطره جهت صداع و شقیقهٔ مزمنه مجرب لیکن در استعمال عطوسات احتیاط نمایند که پیش از تنقیه نباشد ورنه موجب تحریک مواد و اشتداد مرض دران زمان خواهد شد و بابونه سداب مرزنجوش پودینه در آب پخته روغن ناردین داخل کرده در بینی و گوش چکانیدن نافع و اگر مریض کرب یا غثیان یا خلش در فم معدهٔ خود دریابد قی کنانند و اگر با تپ باشد از رفتن بحمام اجتناب نمایند و هرگاه این صداع مستقر و مزمن و مادهٔ آن متمکن گردد استعمال چوب چینی نافع بود پس اگر صداع باین تدابیر ساکن نشود و برودت مزاج دماغ بحال خود باشد و بلد نیز بارد و سن پیری و مریض بارد المزاج بود دماغ وسط سر یا هر دو بازو داشتن زخم آن تا زمانے دراز تا ازان چرک جاری گردد و ماده میل بدانجانب نماید مفید ست و بسا ست که داغ نمودن یک بازو نیز کفایت میکند و اگر خون کوری باشد عرقین صدغین قطع کرده بران داغ دهند و تقلیل آب و غذا و تلطیف او درین صداع از واجبات ست و با غذیهٔ حاره یا لبه ناشفه رطوبات مثل قلایا و مطجنات و کباب با توابل خیه مصدعه مانند دارچینی و قرنفل و سافج و خولنجان و کرد یا غذا

سازند ولحوم طیور صحرائی خفیف مثل دراج وتیہو وبچہ کبوتر ومرغ بامغز قرطم بخورانند واز اغذیۂ مبخرہ مصدعۂ باردۂ رطبہ اجتناب نمایند وریاضت بسیار کنند وپایہا بمالند **انتباہ** مخفی نماند کہ این صداع اکثر بہ پیران وزنان بلغمی مزاجان واستعمال کنندگان مرطبات ومبردات بکثرت ودر بلدان باردہ وفصل زمستان عارض میشود ودر ابتدا سہل العلاج ست وہرگاہ مزمن گردد مخوف بود وعلاج او صعب باشد وبصرع یا فالج یا لقوہ یا سکتہ یا کوری چشم مؤدی گردد پس در علاجش تہاون نفرمایند ودر تسکین آن بحسن تدبیر واصلاح اغذیہ وملازمت ادویہ سعی نمایند **اطریفل مسہل** منقی دماغ معمول در صداع مزمن پوست ہلیلہ کابلی ہلیلۂ سیاہ پوست بلیلہ آملہ بسفائج اسطوخودوس گاوزبان غاریقون بادیان ہر واحد دو مثقال مویز منقی سنابرے مکی ہر یک دو تولہ تربد موصوف یک تولہ مغز بادام یک تولہ ادویہ سائیدہ بروغن بادام یا روغن گاو چرب کردہ شہد سہ چند بقوام آوردہ بسرشند خوراک تا دو تولہ ومعجون انطاکی در قول انطاکی خواہد آمد **اطریفل اسطوخودوس** نافع دردسر ودیگر امراض بلغمی وسوداوی دماغی واگر بعد تنقیہ دردسر باقی باشد باید کہ چندے برین اطریفل ادامت نمایند پوست ہلیلۂ زرد وکابلی ہلیلۂ سیاہ پوست بلیلہ آملہ گل سرخ اسطوخودوس بسفائج افتیمون کشمش مساوی سائیدہ بروغن بادام چرب کردہ بعسل مقوم بسرشند وبعضے عوض کشمش مویز منقے داخل کردہ وبعضے ہر دو **روغن گل چکان** نافع صداع بخاصیت گل چکان دیودار برنگ کابلی صندل خولنجان روناس ہر واحد یک دام گل محکند گل نیلوفر اصل السوس ہر یک دو دام برگ بنگرہ سہ دام آملہ چہار دام اجزا نیم کوفتہ در روغن کنجد نیم پاؤ وشیر مادہ گاو ویک آثار وآب قدرے یک شبانہ روز ترکردہ صبح بجوشانند تا روغن بماند صاف کردہ بر سر بمالند **اقوال جہرہ** ابو سہل گوید کہ اگر صداع از مادۂ باردۂ بلغمی باشد باید کہ تنقیہ بحب اصطمخیقون وحب صبر وقوقایا نمایند یا باین حب قوقایا ایارج فیقرا دہ درم شحم حنظل سہ درم سقمونیا ثلث درم تربد سفید ہفت درم اسطوخودوس پنج درم وجملہ دہ شربت متوسط ست اگر غلط محتبس در سر باقی ماند غرغرا بایارج فیقرا وسرکۂ عنصل وخردل وعاقرقرحا وصعتر وپوست بیخ کبر نمایند واستعمال این نقوع صبر تنقیۂ بالغ سر ومعدہ میکند ہلیلۂ سیاہ وبلیلہ وآملہ ہر واحد دہ جزو وتخم بادیان بیخ کرفس بیخ اذخر اصل السوس ہر واحد ہشت جزو سنبل الطیب قصب الذریرہ ہر واحد چہار جزو شکاعی بادآورد ہر واحد پنج جزو شحم حنظل دو جزو در پنج رطل آب بجوشانند تا یک رطل ونیم بماند صاف کردہ صبر سقوطری چہار جزو دران انداختہ در ظرف آبگینہ بآفتاب بدارند و وقت حاجت از یک اوقیہ تا دو اوقیہ بنوشند واگر صداع ساکن نشود ایارج ارکاغانیس وایارج جالینوس بطبیخ افتیمون ومویز منقے بدہند واگر چیزی از مرض باقی ماند بطبیخ بابونہ واکلیل الملک ونمام ومرزنجوش وبرگ غار وشیح نطول سازند کہ این تقویت سر وتحلیل مادہ کند وگاہے این اشیا باین طور استعمال میکنند کہ سائیدہ بآن روغن سوسن یا روغن خیری یا روغن یاسمین یا روغن قسط یا روغن بان آمیختہ قدرے ازین روغنہا سعوط می نمایند وغالیہ ببویند ومشک سودہ در بینی دمند واگر حاجت بقوی تر باشد بگیرند یک قیراط فرفیون وقیراطی جند بیدستر ودر اندک روغن زنبق حل کردہ سعوط کنند وبروغن زنبق کہ دران جند بیدستر وفرفیون وفلفل حل کردہ باشند بر سر طلا سازند ویا بروغن جوز کہ دران سداب وابہل یا پودینہ پختہ باشند بطبیخ بابونہ وسداب ویاسمین وسوسن ونمام ونسرین وقیصوم وپودینہ وبرگ سرو وجوز سرو وبرگ صنوبر انکباب نمایند واگر باوجود این علاجات در سر غلط وصداع باقی ماند این نقوع ایارج بروغن بید انجیر بنوشند ہلیلۂ کابلی وبلیلہ وآملہ ہر واحد پنج درم مصطگی چہار درم افسنتین تخم کشوث انیسون ہر واحد سہ درم در دو رطل آب بپزند تا ثلث آن بماند صاف کردہ دران ایارج فیقرا پنج درم حل کنند وہر روز سہ اوقیہ ازان بقدرے روغن بید انجیر بخورند واگر ازین غثیان وکرب عارض شود قے کنند وبگیرند صبر ومر وفرفیون وقسط وصمغ عربی وانزروت وجند بیدستر وکندر مساوی ودر شراب ریحانی سرشتہ بر سر طلا نمایند واین حب در دہن دارند وبدان غرغرہ سازند عاقرقرحا وخردل وبرگ مرزنجوش سائیدہ مثل او مویز منقے بسرکہ سودہ بیامیزند ومثل باقلا حبہاے یہن سازند ودر دہن بدارند وچون ارادۂ غرغرہ بدان کنند در مری حل کردہ استعمال نمایند وطعام اسفیدباج معمول از قنابر یا تیہو یا دراج ویا قلایا مری وروغن جوز وابازیر ولحوم صید ولحوم طیور صحرائی ونخود آب بزیرہ وروغن جوز بدہند ونان خورش بکف خردل وزیرہ ومری وسداب سازند وماء العسل مطبوخ بنوشند وتمامی نبیذہا ترک نمایند **شیخ** می فرمایند کہ تنقیۂ بدن کنند اگر خلط مشترک وبدن باشد بعدہ تقلیل غذا وتلطیف آن بعمل آرند وابازیر غیر مصدعہ بکار برند ومنضجات ومستفرغات کہ در علاج امراض دماغی بلغمی مسطور شد استعمال نمایند واندک اندک ازان شروع کردہ بتدریج بیفزایند بعدہ معالجات دیگر کہ ہمانجا مذکور شد بعمل آرند وایضاً انچہ اوجاع سر را تسکین دہد ہمہ انچہ

نسخہ حب قوقایا

نسخہ نقوع صبر

نسخہ نقوع ایارج

استعمال او در علاج امراض دماغی بارد و رطب واجب ست بکار برند و استعمال معاجین تریاقیه در هفته یک مرتبه نافع بود **صفت** اطلیهٔ نافع صداع بارد
ابتدا تراشیدن موے سر کنند پس بگیرند دو مثقال فرفیون و یک مثقال بورق و دو مثقال سداب دشتی و یک مثقال تخم حرمل و دو مثقال خردل و سائیده
بآب مرزنجوش سرشته بر سر طلا نمایند و از اطلیهٔ جیده فلفل مثقال نفل روغن زعفران مثقال و ثلث فرفیون حدیث مثقال سرگین کبوتر در سرکه کهنه سائیده طلا
سازند و ایضاً طلای فرفیون و نمک و بورق و ایضاً افیون و زعفران و صبر و مر و غیره که در قول مسیحی گذشت بآب سداب طلا نمایند و از اطلیهٔ جیده برای این
و بهر خوده و شقیقهٔ بارد و فرمن انیست که بسنگ مصری طلا نمایند که این شدید النفع ست و ایضاً فلفل سفید و زعفران هر واحد دو درم فرفیون یک درم سرگین کبوتر
صحرائی یک نیم درم بسرکه سرشته بر پیشانی طلا کنند و ایضاً صبر فرفیون جندبیدستر افیون قسط عاقرقرحا فلفل بشراب کهنه طلا نمایند و ایضاً دواے زبل الحمام
و آن قوی ست و ایضاً فلفل و قرص زعفران هر واحد دو مثقال فرفیون نیم مثقال سرگین کبوتر یک نیم مثقال سیاهی دوات یک نیم مثقال سرکه مقدار حاجت
و این ادویه گاهے مکسور الحدة بترقیق یا بآمیختن شیر یا سفیدی بیضه و گاهے صرف استعمال میکنند در درجات اینها مختلف ست **صفت** سعوطات نافع صداع
بارد از انجمله سعوط شونیز است که در علاج صداع بارد سادج مذکور شد و کذا مومیائی بجندبیدستر و مشک و بعضے گفته اند که چون مهفت برگ صعتر و هفت دانه
خردل در روغن بنفشه سوده سعوط کنند نافع است و انچه تجربه کرده شده مشک و عنبر و میعه است که بقدر عدس ازینها گرفته هر وقت سعوط نمایند و انچه
سعوطا و برائے صداع بارد میکنند و تسخین و تنقیه میکنند روغن شحم حنظل ست و یا روغنے که دران عصارهٔ قثاء الحمار گداخته باشند و از انچه قومی درین باب
شدید النفع گمان کرده انیست که بگیرند آب برگ شفتالو بے آب افشرده و ازان سه قطره ناشتہ سعوط کنند و بعد ساعتے روغن بنفشه چکانند و اسفیدباج بسیار
چرب بنوشند و از انچه درین باب ستوده اند انیست که بگیرند زهرهٔ کرگا و سرخ رنگ سه درم مومیائی دو درم مشک یک درم کافور نیم درم و ازان سعوط سازند
و ایضاً بگیرند ثافسیا یک نیم مثقال اصل السوس یک مثقال فرفیون یک نیم مثقال عسل مصفی یک نیم مثقال و همه را بآب بیخ چقندر آمیخته بقدر دانه جاورس
از راه میل در بینی چکانند و ایضاً فرفیون دو ثلث وزن آن حضض هندی بآب چقندر سرشته در بینی چکانند و ایضاً سعوط نافع بخور مریم خشک هشت مثقال
بورق و سماق هر واحد چهار مثقال باریک سائیده با نبوبه در بینی دمند و مریض سر خود بر داشته بقوت استنشاق آن نماید و ایضاً شونیز چهار مثقال عصارهٔ
قثاء الحمار دو مثقال نوشادر دو مثقال بروغن حنا یا روغن قثاء الحمار سرشته اندرون بینی بدان طلا نمایند و بوے او مریض بقوت استنشاق نماید و چون
از سر او رطوبت بسیار فرود آید دران هنگام بینی را بآب گرم بشویند **صفت** ادهان که بر سر صاحب صداع باردی مالند جمیع روغنهاے گرم و روغنهائیکه
دران شبت و پودینه و مرزنجوش و شیح و نمام و سداب و برگ غار پخته باشند و انچه در علاج امراض دماغی بارد و بلغمی مذکور شد آنرا نافع ست و حال روغن بلسان
همانجا معلوم شده و این برائے سعوطات و قطورات گوش نیز صلاحیت دارد و این نفوخ نافع صداع فرمن ست بگیرند عصارهٔ قثاء الحمار و بخور مریم و نطرون
مساوی سائیده در بینی دمند و یا شونیز و عصارهٔ قثاء الحمار و یا شونیز و اندک صمغ و سداب **صاحب کامل** گوید که در امر این ابتدا باستفراغ بلغم از حب
ایارج و حب قوقایا نمایند اگر فصل و سن و قوت مساعد باشد و تنقیه بعد نضج خلط و تلطیف آن کنند اگر لطیف نباشد بماء الاصول مع روغن بیدانجیر و روغن
بادام تلخ کنند سه روز و یا پنج روز بنوشند بعد ازان حبوب مذکور بخورند و اگر فائده نشود ایارج جالینوس بقدر حاجت بدهند و بعد ازان غرغره بایارج فیقرا مع سکنجبین
یا بخردل یا با عاقرقرحا مع ماء العسل کنند و بعد ازین اضمده و نطولات که در علاج صداع بارد سادج گذشت بعمل آرند و تعاهد استفراغ بحب صبر یا بحب
ذهب در هر هفته یک دو مرتبه نافع ست و تدبیر غذا مثل صداع بارد سادج نمایند و این ضماد نافع صداع بارد کهنه است فرفیون و فلفل سیاه هر یک مثقال سرگین کبوتر دو مثقال
باریک سائیده بسرکه تند سرشته بعد حلق سر ضماد کنند و اگر بقرص کوکب مخلوط بآب مرزنجوش و یا بفلونیا بآب مذکور طلا کنند نفع دهد و طلا بخردل نیز نافع ست
و بآب برگ برنجاسف و یا بآب برگ فنجنکشت مع روغن مرزنجوش سعوط کنند و سعوط بمومیائی مع روغن بنفشه یا روغن بلسان نیز مفید بود و سعوط بعصارهٔ
قثاء الحمار مع شیر دختر صداع مزمن و بیضه را نافع ست و ضماد بصبر و روغن گل و سرکه سود مند **صفت** حب صبر نافع صداع بلغمی صبر شش درم مصطگی چهار درم
تربد ده درم گل سرخ سه درم حب ساخته دو درم وقت خواب بخورند و این حب منقی دماغ از بلغم ست پوست هلیلهٔ کابلی درم صبر چهار دانگ مصطگی انیسون
هر واحد یک نیم دانگ همه را کوفته بآب کرفس حب سازند و این یک شربت ست و صبح بآب نیم گرم بخورند و این حب نیز نافع صداع بلغمی ست تربد یک
نیم درم ایارج فیقرا یک درم شحم حنظل نمک هندی هر یک دو دانگ سقمونیا عود خام انیسون مقل هر یک دانگ باریک سوده بآب حب سازند و این

یک شربت ست وایضاً این ضماد بکار برند فرفیون بورق سفید هر واحد دو مثقال سداب صحرائی مثقال تخم حرمل و خردل هر واحد یک نیم مثقال باریک سائیده باب مرزنجوش سرشته بر سر ضماد نمایند که این صداع کهنه را که از خلط غلیظ بارد بود نافع ست و آین دو اصداع کهنۂ بارد و بلغمی را نافع موے سر را تبرا شند و نمک نیکو نفتہ یک کف در آب یک رطل حل کنند و حنا اضافه کرده بر سر خضاب نمایند و همه شب نگاهدارند و صبح بشویند و باید که سائر تدابیر صداع بارد ساذج از ضمادات و نطولات و سعوطات بعد تنقیه و حقنهاے قویه و اغذیه مسخنه مجففه بعمل آرند و این دوا نافع صداع کهنه است و نسخه او همان نفوخ ست که در قول شیخ گذشت و اگر آنرا بروغن سوسن سرشته در منخرین طلا کنند نفع بخشند و اگر کبابه سائیده بگلاب سرشته بر تارک سر طلا کنند صداع بارد را سود دهد سید اسمٰعیل مینویسد که اول تدبیر تنقیه باید کرد بحب اصطمخیقون و قوقایا و صبر و شبیار و ایارج فیقرا و شحم حنظل و مانند آن و اگر ممکن بود حقنۂ حاره بعمل آرند و بعد تنقیه غرغره کردن و روغنهاے گرم بر سر نهادن و در بینی و گوش چکانیدن و نطولات موافق و معطسات و بخورات و طلاے موافق بکار بردن صفت حب صبر بگیرند صبر سقوطری دوازده درم هلیله کابلی چهار درم مصطکی سه درم گل سرخ انیسون زعفران هر یکدرم کتیرا دو درم بدستور حب سازند شربتی دو درم وقت خواب بر سبیل شبیار دیگر صبر یک درم تربد نیم درم شحم حنظل یک نیم دانگ سقمونیا مقل کتیرا هر یک نیم دانگ باب یا باب کرنب یا باب بادیان حب سازند و این همه یک شربت ست حب ایارج ایارج فیقرا یک درم شحم حنظل انیسون هر یک دانگے و نیم افتیمون دو دانگ مقل و کتیرا هر یک دانگی باب کرفس حب کنند و آنجا که حاجت بقوی تر باشد ایارج روفس و جالینوس و لوغاذیا و مانند آن دهند صفت حبی که یوحنا بن ماسویه ساخته است ایارج فیقرا هفت درم هلیله کابلی چهار درم نمک هندی سه درم بیخ کرفس غاریقون بسفایج فراسیون آن یکسه درم تربد درم تخم انجره پنج درم افتیمون چهار درم کوفته بیخته حبها کنند بقدر فلفل شربتے دو درم تا دو مثقال بر سبیل شبیار هر شب یک شربت بدهند صفت حب ایارج ایارج فیقرا و تربد هر یک درم شحم حنظل نمک هندی هر یک دو دانگ باقی اجزا همانست که در قول صاحب کامل گذشت و آنرا که این حبوب فائده ندهد بگیرند هفت درم افتیمون و بست درم مویز منقے و در یک من آب بپزند تا ثلث بماند صاف کرده ایارج ارکاغانیس چهار درم نمک یک درم داخل کرده ناشتا بدهند غرغره ایارج فیقرا عاقرقرحا کوفته در سکنجبین یا در آب کامه حل کرده بدان غرغره کردن موافق بود دیگر عاقرقرحا سعتر خردل پوست بیخ کبر همه را سوده بعسل سرشته بسرکه عنصل حل کنند و بکار برند دیگر مرزنجوش سعتر انار دانه ترش صبر مساوی سائیده بسکنجبین عسلی حل کرده بکار برند و بودینه دشتی و سعتر و قیصوم و شبت و غیر آن که در نطول بقول مسیحی گذشت جوشانیده سر بخار آن دارند و آب آن بر سر ریزند طلا فرفیون در روغن یاسمین یا سوسن بسایند تا مثل مرهم شود طلا کنند که در حال درد بنشاند سعوط شونیز چهار درم نوشادر تربد هر یک درم و در بعض نسخه عوض تربد بورق آورده اند همه را بکوبند و به بیزند و بروغن یاسمین یا روغن بادام تلخ حل کرده داخل بینی طلا نمایند و چکانیدن روغن یاسمین و قسط و سداب و شبت و بابونه و مانند آن در بینی و گوش سود دارد و آنجا که درد صعب باشد جندبیدستر فرفیون هر یک نیم دانگ بروغن سوسن گداخته در بینی چکانند و نمام و سداب و بابونه و نسرین بو یانند و بیش او عود و سندروس و حرافا بسوزند و فلفل و کندش و جندبیدستر نرم سوده در پارچه بسته بو یانند تا عطسه آورد و در حمام گرم نشستن و آب گرم بر سر ریختن و روغنهاے گرم مالیدن سود دارد محمد زکریا گوید که جندبیدستر و فرفیون و خردل و افیون همه با شراب سائیده طلا کنند ثابت بن قره گوید صبر و مر و فرفیون و قسط هر یک دو درم صمغ و زعفران و انزروت هر یک یک نیم درم کندر سه درم بشراب بپزند چندانکه غلیظ شود طلا کنند و پاره سرب بالاے آن نهاده بر بندند و آنرا که دماغ گرم و ضعیف باشد این ادویه بسفیده تخم مرغ و روغن گل و سرکه حل کنند و آنرا که باین صداع بے خوابی پدید آید روغن شبت بر سر نهند و بگوش و بینی چکانند و شبت بابیخ سوسن آسمان گونی در آب بپزند و آن آب بر سر ریزند و آنرا که بدین علاجها درد ساکن نشود شریان صدغین قطع کنند و اگر ساکن نشود هر دو جانب گردن داغ کنند و طعام نخود آب بروغن زیت یا روغن کنجد و زیره و کردیا و دارچینی و صعتر و قلیه گنجشک و کبوتر بچه و کبک و دراج و تدرو و قلیۂ ابکامه و گوشت مرغ از سفیدی پیه جدا کرده بروغن زیت بریان کرده و آنرا که حاجت بحرارت بیشتر باشد بروغن جوز بریان کرده و حلواے عسل اوفق از شکر بود و هر طعام که گرم تر بود و لب یار باشد که از صعوبت درد سر آواز باطل شود و درین حالت آب گرم بر سر او بسیار ریزند و روغن گرم یا روغن نفط در گوش چکانند مصنف حاوی و ترویح گوید که تنقیۂ دماغ از بلغم غلیظ یا تنقیۂ جمیع بدن بحبوب و ایارجات کنند و تلطیف غذا و تجویع صاحب صداع نمایند و در اول صبح جلاب از اصل السوس مقشر کوفته سه درم بادرنجبویه دو درم بادیه درم گلقند نوشانند

و نخود آب و شیره تخم قرطم غذا سازند بعده هرگاه در قاروره نضج تام ظاهر گردد این حب صبر بدهند صبر سقوطری مثقال حب النیل نیم درم تربد خراشیده بروغن بادام چرب کرده یک درم غاریقون نیم درم تخم حنظل مقل مصطگی کتیرا هریک یک دانگ نمک هندی یک نیم دانگ کوفته بیخته بآب بادیان ترسرشته مثل نخود حبها سازند و سحرگاه بخورند و تا نیم روز بر ان صبر کنند که اسهال نیک کند و بعد تنقیه روغن سداب یا روغن سوسن یا یاسمین برسر ریزند و اگر تنقیه تام نشود و اندک صداع باقی ماند حب ایارج یا حب شبیار بخورانند و بابونه اکلیل الملک مرزنجوش شبت هرواحد کف در پنج رطل آب خوب جوشانیده برسر نطول کنند و این سعوط مفید صداع بارد است مرکند حضض حند بید ستر زعفران هریک نیم دانگ صعتر فلفل سفید و سیاه هرواحد یک درم مشک نیم دانگ کوفته بیخته بآب مرزنجوش سرشته قرص سازند و در سایه خشک نمایند و وقت حاجت سوده سعوط کنند و این طلا نیز نافع صداع بارد است صبر جند بید ستر قسط مر صمغ عربی زعفران هریک دو درم انزروت کندش هریک سه درم کوفته بیخته بآب خالص سرشته بر کاغذ طلا نمایند و برسر بچسپانند و این ضماد نیز سود مند خطمی قثاء الحمار تر افسنتین هریک دو درم با آب و زیت بپزند تا مهرا شود پس آب صافی او برسر نطول کنند و ثفل او سائیده برسر ضماد نمایند صفت حب اسطمخیقون کبیر که بلغم بسهولت بی غائله خارج کند و تنقیه دماغ از فضول نماید و صداع بارد و مزمن را نفع دهد و عمل او شریف جلیل ست بگیرند هلیله کابلی شش درم آمله افسنتین غاریقون سقمونیا هریک سه درم اسارون انیسون تخم کرفس هریک دو درم تربد سفید هفت درم افتیمون پنج درم ایارج فیقرا هفت درم قرنفل یک درم کوفته بیخته بجلاب یا عسل کف گرفته لیسرشند و حبها سازند شربتی ازان مثقال و این حب تنقیه سر و معده کند ایارج فیقرا شش درم تربد سفید پوست هلیله افتیمون هریک سه درم نمک هندی تخم کرفس هریک دو درم گل سرخ دو نیم درم شربتی ازان دو درم و این سعوط مفید ست شونیز یک درم کرسنه دو درم فرفیون یک دانگ کوفته بیخته سعوط سازند طبری گوید که اگر قوت قوی باشد ابتداء تنقیه بدن کنند بعده تنقیه سر نمایند و این دوا استفراغ بدن نماید هلیله کابلی سی درم حشیش غافث ده درم سنای مکی اسطوخودوس قنطوریون هرواحد پنج درم افسنتین رومی افتیمون هرواحد سه درم تخم کرفس انیسون بادیان هرواحد چهار درم اصل السوس مقشر بیخ سوسن حنظل بریان گاوزبان بادرنجبویه هرواحد پنج درم مویز منقے پانزده درم بدستور مطبوخ بجوشانند و یک رطل بغدادی ازان صاف کرده دران غاریقون و تربد هرواحد دو ثلث درم سوده بعسل سرشته بالند و نیم گرم بنوشند و بعد ازین شربت هفت روز صبر کنند و از اطعمه ردیه پرهیز دارند پس اگر مزاج او متغیر نگردد و حاجتے مانع پیدا نشود تنقیه سر او باین دوا نمایند گل سرخ دو درم افسنتین سه درم نمک سرخ رب السوس هرواحد یک درم تخم کرفس دو ثلث درم مصطگی چهار درم صبر سقوطری ده درم کوفته بیخته بآب خالص حب بسته دو درم و ثلث بدهند و در مدت یک ماه سه شربت ازین حب بخورانند اگر ممکن بود و مزاج متغیر و ضعیف نگردد و معهذا مریض بر غذاء لطیف لزوم نماید و اگر این کفایت نکند بر ساقین حجامت نمایند و عضله ساقین به بندند و اگر این هم کفایت نماید تخم گل و شونیز و اندکی کندش عطسه آورند اگر عطاس هیجان صداع او نکند و اگر هیجان نماید از عطاس اجتناب نمایند پس اگر منخرین تر گردد یا آب یا مخاط ازان سیلان کند و صداع هیجان نماید بر عطسه دوام نمایند که باین طریق صحت یابد و اگر صحت نشود و این اثر نکند و در انجا بقیه فضول معلوم شود و قوت مریض مساعدت کند مرتبه دوم تنقیه کنند و اگر این کفایت نکند مالش سر و ریختن آب گرم که در آن حشائش حاره محلله مثل نمام و مرزنجوش و بابونه و اکلیل الملک و مانند آن پخته باشند بعمل آرند و اگر کفایت نکند ضماد مغز نان میده پنجاه درم مر و صبر هرواحد سه درم زهره گاو دو درم مورد تر یک مشت همه را بسایند تا مثل مرهم گردد و اندک روغن غار بران ریخته برسر ضماد نمایند و اگر وقت زمستان باشد گرم کرده بکار برند تا سر را ایذا نرساند و اگر کفایت نکند بروغن مصطگی دفعات متوالی سعوط نمایند بعقب تعطیس و مقدار دو دانگ ازان سعوط کنند و از هواے سرد محافظت کنند و اگر حشیه کبرتیه باشد استفراغ بدان آب کنند و برسر ریزند که باین طریق صحت یابد پس اگر بعد این همه تدبیر رعاف ظاهر گردد بند نکنند اگر ببینند که ازان صداع خفت می پذیرد و مریض راحت می یابد و اگر با وجود این حال رعاف منقطع گردد و فصد قیفال کنند و اگر رگ آن ظاهر نگردد و فصد اکحل نمایند و اگر مانعے از فصد باشد حجامت قفا نمایند و خون بقدر حاجت گیرند و اگر رعاف صداع و ثقل مریض زیاده کند در حبس او کوشند با مالہ خون طرف موضع دیگر و بستن بازو و ران ها محکم و نهادن محاجم بغیر شرط زیر هر دو پستان و بر ساقین و بر پشت ضماد سخن نقار براے تسخین رگ اجوف کنند تا که انجذب سرست بسوے آن منجذب گردد و گاہے رعاف ظاهر نگردد و برودت مزاج دماغ بر حال خود باقی ماند و مانع از قبول نضج بود و علاجش بعد استعمال همه تدابیر مذکوره داغ وسط سرست و آنرا جماعتے از متقدمین ذکر کرده اند و گمان من حاجت بداغ در مثل این بلاد نیفتد و اگر احتیاج آن گردد در بلاد صقالیه و روس و سائر بلدان شدید البرد باشد ابن هبة الله گوید که اسهال

بحب صبر و ایارج کنند و روغنهای گرم مثل روغن بان و خیری و یاسمین و زیت بر سر مالند و آبیکه دران سداب رطب و بابونه و اکلیل الملک و نسرین و نمام و
پودینه و برگ سرو پخته باشند بر سر ریزند و بر بخار آن انکباب سازند و جندبیدستر و مرزنجوش و مشک نشوق کنند و بکنندش عطسه آورند و سکنجبین عسلی محلول بآب گرم
غرغره نمایند و بر صدغین این ضماد سازند مر و صبر و فرفیون و قسط شیرین هر واحد دو درم زعفران و صمغ عربی هر واحد یک مثقال جندبیدستر یک درم فیون
نیم درم کندر سه درم انزروت یک درم این ادویه بشراب سرشته بر صدغین طلا نموده بران پارهٔ اسرب بندند و مریض را سکنجبین بخورانند و غذا نخود آب تریره
و شبت و روغن جوز سازند و زیرباج تیهو یا لحوم صید بریان بزیت دهند و شراب او عسلی یا خمر کهنه سازند و از نبیذها منع کنند پس اگر صداع ساکن نشود و
خوف کوری چشم باشد هر دو رگ صدغین قطع نمایند و بران داغ نهند و اگر ساکن نشود گردن را از هر دو جانب و وسط آن داغ دهند و در تسکین صداع
بحسن تدبیر و اصلاح اغذیه و ملازمت ادویه کوشش نمایند زیرا که اگر مزمن گردد علاج او دشوار شود انطاکی گوید که ابتدا بخوردن منقیات بلغم نمایند
مثل ایارج بماء العسل و تکثیر گلقند عسلی کنند و این معجون از مجربات من ست برای انواع صداع بارد و تنقیهٔ دماغ و تقویت حواس و نشاط و اصلاح
معده انیسون گل سرخ گل بنفشه هر واحد هفت درم خود هندی پنج درم صبر غاریقون کبابه هر واحد چهار درم مرزعفران حلتیت هر واحد سه درم صموغ را
در سرکه حل کنند و ادویه را سائیده همه به وزن عسل کف گرفته بسرشند شربت از مثقال تا چهار درم و قوت این تا چهار سال باقی می ماند و این از اسرار
مکتومه است و اصلاح راس شربا و طلاء و بخوراً میکند و در امراض حاره نیز عمل میکند اگر عقب آن شیر یا گلاب بنوشند و از روغنهای نافع صداع
بارد روغن بابونه و غالیه و بادام تلخ ست مجموع یا مفرد و سعوط بمر محلول در آب خالص یا شراب و همچنین جندبیدستر و زعفران سودمند ست و چون
کبابه و قرنفل برگ بید انجیر و برگ جوز شامی بسایند و بحنا سرشته در شب بر سر طلا نمایند نوازل را اصلا منع کند و صداع را بالکلیه دفع نماید خصوصاً اگر بعصارهٔ
قثاء الحمار آمیزند و جیبانیدن سفیدی بیضه بکندر نافع مسکن ست و با این همه مریض در مدت علاج از استعمال مفسدات دماغ بالخاصیه و غیر آن مثل
خرما و حلبه و عدس و منجرات مثل گندنا و سیر و خردل بازماند گیلانی از معیار نقل کرده سزاوار آنست که ابتدا بتنقیهٔ بدن کنند بمسهلات خفیف تر پس بایارج
فیقرا و حب صبر شروع نمایند بعد ازان حب توقایا و آنچه قریب بقوت آن باشد بخورانند و نسخهٔ حب صبر اینست صبر سقوطری سه درم مصطگی تربد هلیله کابلی
گل سرخ هر واحد دو درم مقل ازرق نیم درم بآب کرفس حب سازند شربت سه درم وقت خواب بر سبیل شبیار در هفته و نسخهٔ حب توقایا اینست سقمونیا
یک نیم درم تربد پنج درم باقی اجزا مع اوزان همان ست که در آغاز قول مسیحی گذشت شربتے سه درم و این مطبوخ ثابت بن قره نافع ست هلیله سیاه
پوست هلیله زرد و کابلی هر واحد هفت درم پوست بلیله آمله هر واحد سه درم نانخواه دو درم سعد سه درم مویز منقے پانزده درم در سه رطل آب بجوشانند
تا یک رطل بماند پس دو ثلث رطل ازان صاف کرده با ثلث شربت حب توقایا و یا یک درم ایارج فیقرا و یک درم تا یک نیم درم تربد بنوشانند و خوردن
دو مثقال اسطوخودوس بعسل سرشته نافع بود و این حب نافع صداع مزمن ست ایارج فیقرا یک درم شحم حنظل ربع درم تربد نیم درم مقل کتیرا هر واحد یک
دانگ سقمونیا ربع درم مقل را در آب کرفس حل کرده حبها سازند و این یک شربت است و اگر ازین فائده نشود این نقیع ایارج با روغن بید انجیر بنوشند هلیله
زرد هفت درم هلیله سیاه و کابلی و بلیله و آمله هر واحد دو درم مصطگی سه درم افسنتین تخم کشوث هر یک پنج درم شاهتره ده درم بادآورد هشت درم در یک
رطل آب بپزند تا سوم حصه بماند صاف کرده پنج درم ایارج فیقرا دران حل کرده هر روز از سه اوقیه تا پنج یا هفت بروغن بید انجیر بنوشند و این نقیع
سرد معده نیکوست و گاہے بدل ایارج درین آب ہبری کنند و از دو تا سه اوقیه می نوشانند و بعد اجابت تام دو درم حب الرشاد بآب نیم گرم که دران
شکر حل کرده باشند بخورند و اگر درد باین مسهلات ساکن نشود ایارجات کبار مثل ایارج جالینوس و ایارج لوغاذیا بخورانند بعده امر باستعمال
تریاقات و معاجین و در هر هفته یکبار کنند و اولا کوشش در جذب مواد بسوی اسفل و حقنه نمایند و بعده غرغره بسکنجبین محلول در آب گرم یا بهری
کنند و بعد ازان بسکنجبین عسلی محلول دران ایارج فیقرا و یا مری با ایارج فیقرا و غراغر که در باب فالج و لقوه بیاید بعمل آرند و این غرغره منقے دماغ از فضول
غلیظهٔ لزجه است ایارج فیقرا و وج و خردل و مویزج و عاقرقرحا و زنجبیل و پودینه و صعتر و اصل السوس و بیخ کبر کوفته در ماء العسل یا سکنجبین عسلی
یا مری حل کرده غرغره نمایند و اگر خواهند یک یا دو یا سه دوا ازین بعمل آرند و اگر خواهند همه را جمع کنند مصنف اقتباس گوید که جهت حصول
نضج مطبوخ اسطوخودوس با شربت اسطوخودوس منضج چهار پنج روز دهند و بعد نضج تنقیهٔ دماغ بحب شبیار یا اصطمخیقون یا توقایا بنسخهٔ علوی خان

نسخهٔ معجون مجرب

نسخهٔ حب صبر

نسخهٔ حب توقایا

نسخهٔ نقوع ایارج

باضافه سنای مکی دو تولہ تربد سفید نہ ماشہ زنجبیل سہ ماشہ پوست ہلیلۂ زرد وکابلی ہر یک یک نیم تولہ ریوند خطائی ہفت ماشہ مغز خیارشنبر وترنجبین ہر یک ہفت تولہ گلقند عسلی چہار تولہ روغن بادام ہفت ماشہ در مطبوخ کنند وقت دو پاس نخود آب بچۂ مرغ دہند ووقت شام نان خشکار خمیری در عرق بادیان خمیر کردہ با شوربای مرغ خورانند وصبح این دوا بدہند اسطوخودوس سہ ماشہ سودہ با جوارش مصطگی یک تولہ سرشتہ ورق نقرہ یک عدد پیچیدہ با مطبوخ اصل السوس گاوزبان بیخ کرفس پرسیاوشان ہر یک ہفت ماشہ انیسون چہار ماشہ بادیان نہ ماشہ شربت بزوری حار چہار تولہ داخل کردہ تخم کنوچہ ہفت ماشہ پاشیدہ بخورند وہمین نمط سہ چہار مسہل دادہ بعد حصول تنقیۂ تام جہت تعدیل مزاج واخراج مابقی مواد وتقویت دماغ عطوسات وغراغر واطریفلات ودیگر تدابیر بکار برند وبقول شاہ ارزانی نخود آب باشیرہ حب النیل سفید نوشیدن وتا یک ہفتہ مداومت کردن در تعدیل وتقویت دماغ از مجربات ست واگر باسرفہ بود اسطوخودوس تخم خطمی اصل السوس ہر یک چہار ماشہ جوشانیدہ نبات دو تولہ داخل کردہ دہند مؤلف خلاصہ مینویسد کہ برای نضج وتلطیف مادہ برگ گاوزبان اصل السوس ہر کدام یک درم سپستان مویز منقی ہر کدام یک اوقیہ ابریشم خام یک درم تخم خطمی سہ درم بادیان یک درم جوشانیدہ صاف نمودہ شربت اصول دو اوقیہ حل کردہ صبح وشام دو حصہ نمودہ بدہند تا سہ روز بعد از ان پرسیاوشان سہ درم انیسون یک درم بادیان مصطگی ہر کدام یک درم جوشانیدہ صاف نمودہ گلقند یک اوقیہ سکنجبین سادہ دو اوقیہ حل کردہ بدہند صبح وشام وبشوربای جوزۂ مرغ تغذیہ فرمایند وبعد از ظہور نضج مادہ را بمسہلات بلغم چون حب صبر وایارج فیقرا واسطوخیقون تنقیہ کنند وبعد از ان بار دیگر متوجہ بانضاج وتلطیف گردیدہ اگر احتیاج شود باستفراغ باقی مادہ را قلع نمایند انگاہ باستعمال غراغر وضمادات اگر حاجت شود باین نوع اشتغال ورزند صفت غرغرہ کہ بعد تنقیہ درین نوع سودمند ست مرزنجوش صعتر ہر کدام سہ درم عاقرقرحا یک درم جوز بوا ربع درم جوشانیدہ صاف نمودہ سکنجبین عنصلی دو اوقیہ حل کردہ غرغرہ کنند ومسح سر بادہان حارہ چون روغن بابونہ وخیری ویاسمین ونطول بآبیکہ دران بابونہ واکلیل الملک وخیری بنفشہ جوشانیدہ باشند درین وقت سودمند ست وضماد ازین اجزا بر صدغین گذارند صبر زعفران جند بیدستر ہر کدام یک درم فرفیون نیم درم افیون ربع درم انزروت یک مثقال صمغ عربی نیم مثقال باشراب سائیدہ ضماد فرمایند بعضے سلاطین در مجربات خود نوشتہ کہ خوردن بابونہ وطلای آن بر پیشانی مجرب ست وچکانیدن روغن آن در گوش وبینی وانکباب بر بخار آن نیز نفع ست وہمچنین اگر موی سوختۂ انسان سہ درم صبر یک نیم درم کندر یک درم در آب قرنفل سائیدہ بر جبہہ وشقیقہ طلا نمایند وکذلک ہر گاہ مغز تخم مشمش تلخ سائیدہ بر سر ضماد کنند یا بروغن او طلا نمایند ویا نشوق کنند وایضاً برادہ چوب شمشاد ہر گاہ باحنا آمیختہ ضماد کنند وخوردن جوز ماثل وکذا ضماد زنجبیل صندل بیخ بید انجیر مساوی در آب شستہ برنج ساٹھی باریک سائیدہ بر پیشانی وشقیقہ نافع وایضاً فلفل سیاہ باریک سودہ در انبوبہ پر کردہ در گوش بدمند کہ گوش از ان پر شود بعدہ پنبہ در گوش نہند وہمچنین اگر روز چہارشنبۂ اخیر ماہ صفر از جانب پیشانی طرف وسط سر طولاً یازدہ زلو چسپانند وخون بگیرند صداع مزمن زائل گردد وکذا تعلیق جلد سر ہدہد ومار مہرہ وفوہ الصبغ مفید واگر صمغ عربی دو جزو زعفران افیون مرمکی خون سیاوشان ہر واحد یک جزو باریک سودہ بسفیدی بیضہ آمیختہ بر کاغذے کہ از سوزن سوراخ کردہ باشند طلا کردہ بر شقیقہ بچسپانند نافع بود

علاج صداع سوداوی

سببش صعود سودا بسوی دماغ وقبض وجمع عضو ست اگر خون غالب یا فاسد باشد فصد وسیع نمایند وبعد نضج مادہ منضج سودا تنقیہ از مسہل سودا وحب افتیمون نمایند بطریقیکہ در علاج امراض دماغی سوداوی مذکور شد وایضاً بہر نضج سودا بسفایج فستقی کوفتہ اصل السوس مقشر نیمکوفتہ پرسیاوشان شاہترہ گاوزبان بادرنجبویہ بادیان افتیمون در صرہ بستہ مویز منقی ہر یک بقدر حاجت جوشانیدہ صاف نمودہ با سکنجبین افتیمونی یا شیر خشت از سہ روز تا پنج روز بیاشامند ویا گل بنفشہ اصل السوس مقشر کوفتہ گل سرخ ہر یک سہ درم جوشانیدہ صاف نمودہ با شربت گاوزبان وبادرنجبویہ ہر واحد دہ درم بنوشند ویا گاوزبان چہار درم اسطوخودوس یک مثقال پوست بیخ کبر کشنیز غافث از ہر یک نیم درم بادیان یک درم

مویز منقی لبست درم جوشانیده صاف کرده بابست درم سکنجبین بزوری بنوشند چند روز تا آنکه ماده نضج یابد و قاروره غلیظ گردد پس متوجہ اخراج سودا بمخرجات آن گردند مثل مطبوخے که دران پوست هلیله کابلی هلیلۂ سیاه و بسفایج و افتیمون و اسطوخودوس و غاریقون و لاجورد مغسول داخل نموده باشند و یا مطبوخ هلیلۂ سیاه ده درم سنائے مکی بنفشه اسطوخودوس شاهتره از هر یک پنجدرم تمرهندی فلوس خیارشنبر گلقند هر یک لبست درم دران مالیده صاف کرده بران ترید مجوف یک درم افتیمون یک مثقال لاجورد مغسول دو دانگ روغن بادام یک مثقال پاشیده بیاشامند نیم گرم و غذا باید که درین ایام نخود آب چوجۂ مرغ و یا گوشت بره و یا بزغاله شیرخواره فربه باشد و طبیخ گاوزبان مویز منقے بادرنجبویه آلوبخارا بسفایج افتیمون اسطوخودوس ترنجبین آمیخته نوشیدن نیز منضج سودا است واگر خواهند شاهتره پرسیاوشان بنفشه بیخ کاسنی بیخ بادیان اصل السوس گل سرخ عناب سپستان تخم کاسنی گلقند حسب حاجت افزایند و بعد حصول نضج کامل تنقیۂ سودا بمطبوخ افتیمون یا حب آن کنند و اگر سودا احتراقی باشد و علامات حرارت پیدا بود از استعمال ادویۂ گرم حذر کنند و منضج بارد یا ماء الشعیر که دران گاوزبان و مویز منقی و خطمی مقشر پختہ باشند چند روز نضج ماده نموده بهر تنقیه آلوبخارا عناب سپستان خطمی زرشک پوست هلیله کابلی بسفایج افتیمون اسطوخودوس جوشانیده صاف نموده ترنجبین مغز فلوس مالیده باز صاف کرده روغن بادام شربت شاهتره اضافه نموده بنوشند واگر مسهل قوی تر خواهند یک مثقال غاریقون سفید و نیم مثقال لاجورد سائیده سر دارو نمایند و یا منضج و مسهل که در امراض دماغی سوداوی گذشت بعمل آرند و بدانند که استعمال حبوب و مسهلات قوی پے در پے جائز نیست بلکه برفق و مدارا و بعد نضج تام و بقاے قوت استعمال نمایند واگر سبب صداع خلط بلغمی و سوداوی باهم باشد باید که در معالجۂ آن از ادویه و اطلیه و نطولات وغیره نافع بهر دو امتزاج نمایند و همچنین در منضجات و مسهلات و مطبوخ که در قول صاحب کامل بیاید نیز نافع صداع حادث از خلط سوداوی مخلوط بلغم ست و بعد تنقیه تقویت بدواء المسک و مفرحات یاقوتی نمایند و یا هلیلۂ مربی با اسطوخودوس سوده آمیخته بخورند و بالائش شیرۂ مغز تخم هندوانه عرق عنب الثعلب و عرق کیوڑه شربت بنفشه بنوشند و یا عود صلیب یک ماشه سوده بدواء المسک شش ماشه سرشته بخورند و شیرۂ تخم خشخاش چهار ماشه شیرۂ مغز بادام چهار دانه شربت انار شیرین دو توله بنوشند و هلیلۂ مربی بگلاب شسته کشنیز مقشر یک ماشه سوده آمیخته وقت خواب شب بخورند حریرۂ بادام و خشخاش و حلواے آنها و پسته و نارجیل و جوز و انگور و انار و مویز و کشمش نافع و استعمال شربت اسطوخودوس و بادرنجبویه گاوزبان و بنفشه و نیلوفر قبل تنقیه و بعد آن مفید ست و تنطیل سر بشیر گاو نیم گرم مخلوط بروغن خشخاش عظیم النفع ست و دهن راس بروغن لبوب سبعه و تقطیر او در گوش نافع و حلواے مغز کدو و شکر و نشاسته و روغن بادام بر سر بستن مجرب ست و کذا شیر بز بر سر دوشیدن و دخول در حمام معتدل و ریختن آب نیم گرم بر سر متواتر و مقام در موضع معتدل الحرارت مائل برطوبت نافع و از بیداری و جمله ریاضات اجتناب واجب و ایضاً بعد تنقیه بهر تبدیل مزاج روغنهای گرم و تر مثل روغن بابونه و روغن زعفران یا روغنهاے سرد چون روغن مغز تخم کدو آمیخته بمالند و در بینی چکانند و اشربه و سعوط و ضماد و نطول و شموم بادویۂ قلیل الحرارت مائل ببرودت بعمل آرند بشرطیکه سودا طبیعی باشد اما اگر سودا احتراقی بود محتاج بسوے تبرید بسیار ست تا آنکه زائل گردد حرارت کامنه دران سودا چنانچه در خاکستر و آهک میباشد و از استعمال ادویه مسخنه احتراز کنند تا باعث سخونت دماغ و آئل بجنون نگردد و ادویه بارد رطب اختیار نمایند و بروغن بنفشه و روغن کاهو و روغن خشخاش و شیر زنان مدام سعوط کنند و اگر بعد تنقیه درد سر باقی باشد چندے ادامت بر اطریفل اسطوخودوس نمایند و یا دبید الورد تالیف علوی خان مرتب سازند و ضماد از بابونه اکلیل الملک مرزنجوش با روغن گل یا یاسمین آمیخته بکار برند و از مرزنجوش و حنا و جدوار در حمام ضماد کردن نیز مجرب و کذا پوش در بندے جدوار قرنفل مفید ست و یا مرمکی زعفران سوده بروغن بادام و شیر زنان آمیزند و پارچه بدان آلوده شب و روز بر سر دارند که مسکن وجع و منوم ست و همچنین قرنفل دارچینی پوست بیخ تفاح بزر البنج سفید زعفران جند بیدستر کوفته بیخته بروغن گل و بابونه و بادام آمیخته ضماد کردن و یا از گل بنفشه و بابونه و خطمی سفید مساوی کوفته بیخته با آب و روغن بنفشه بادام یا روغن نرگس داخل کرده در هاون سنگی حل کنند تا مثل مرهم گردد گرم نموده ضماد نمایند و اگر سداب بری فرفیون بورق حرمل بنفشه مرزنجوش هر واحد جزو جوبقشر دو جزو همه را کوفته و فرفیون در روغن نیلوفر حل کرده باهم آمیخته ضماد نمایند براے صداع سوداوی مزمن نافع بود و در مادۂ احتراقی ضماد از حضض و کاهو و صندل و کشنیز سبز بروغن یاسمین و روغن گل نمایند سعوط مومیائی بقدر یک نخود در روغن بابونه

سوده نافع ست و برگ حاج افشرده آب او سه قطره بر نهار در بینی چکانیدن و بعد ساعتی روغن بنفشه انداختن و شوربای چرب نوشیدن بزعم قومی شدید النفع ست و کذا زهرهٔ کرگدن و مرغ سه درم کافور نیم درم سعوط کردن و شموم مقوی راس و قالع صداع سوداوی عنبر عود هندی هریک دو درم مشک زعفران هریک یک دانگ صندل سه درم ست و کذا مشک ساذج تمام مرزنجوش سداب مخلوط کرده ببویند و بوئیدن نرگس و ریحان و عنبر و مشک نیز مفید بود و نطول بطبیخ بابونه اکلیل الملک صعتر شیح ارمنی گاوزبان برگ چقندر سبوس گندم بعمل آرند و اکباب بران و تضمید بثفل آن نمایند که بعد تنقیه تمام برای تعدیل مزاج مفید و اگر سر حمل و اطراف آن و بابونه اکلیل الملک حلبه شبت هریک یک کف در پنج سیر آب بپزند که نصف بماند سر بخار او دارند و بعده صاف کرده بر سر ریزند نافع بود و گویند که اگر بیخوابی باشد روغن شبت بر سر ریزند و در بینی و گوش چکانند و غذا شوربای ماکیان فربه و تیهو و دراج همراه نخود پخته و دیگر اغذیه لطیفه چون گوشت حلوان و چوزهٔ مرغ و کنجشک و کبک ساده یا با چقندر و کدو مصالح گرم در روغن بادام پخته و بیضهٔ نیمبرشت و حلوای خشخاش تناول نمایند و بعد غذا بهر تجوید هضم جوارشات معتدل المزاج بخورند و خواب بر دست چپ نمایند و از اغذیهٔ مولد سودا مثل فطر و بادنجان و گوشت گاو و گوشت خشک کرده و پنیر کهنه و عدس و سرکهٔ کهنه و باقلا و کرنب اجتناب صنم و رلیست اقوال اطبا بعضی متاخرین مینویسند که اولاً بمطبوخ افتیمون نواکی علوی خان لنضج ماده نمایند و بعد لنضج سنای مکی یک نیم توله هلیلهٔ سیاه یک توله خیارشنبر ترنجبین هریک شش توله داخل کرده ریوند خطائی هفت ماشه سر دار نموده روغن بادام هفت ماشه افزوده با حب لاجورد و یا حب افتیمون تنقیه کنند و صبح تبرید از آملهٔ مربی یک عدد شسته لاجورد مغسول و طباشیر هر واحد یک ماشه سوده آمیخته و ورق نقره یک عدد پیچیده بخورند و لعاب گاوزبان پنج ماشه شیرهٔ تخم کاسنی و مغز تخم کدو و مغز تخم بطیخ به هریک هفت ماشه گلاب بید مشک هریک پنج توله عرق گاوزبان شش توله برآورده شربت گاوزبان و سیب هریک یک نیم توله تخم فرنجمشک پنج ماشه پاشیده بعمل آرند و بعد تنقیه جهت تعدیل مزاج اطریفل شاهترهٔ علوی خان و اطریفل افتیمونی الیشان و سعوط از روغن بنفشه و خشخاش و کاهو و شیر بز دادن و لخلخه از روغن بنفشه و کاهو و آب همیشه بهار هریک یک توله عطر گلاب چهار ماشه و ضماد از حضض مکی و تخم کاهو و صندل سفید و برگ کشنیز هریک سه ماشه در روغن یاسمین و روغن گل سوده و خمیرهٔ مروارید همراه عرق شیر بکار برند و اگر درد باقی ماند ماء الجبن نوشانند و بعلاج مالیخولیا پردازند مسیحی گوید که اگر مادهٔ سودا باشد بهلیلهٔ سیاه و افتیمون و غاریقون و نمک هندی و بسفائج و خربق سیاه و حجر ارمنی اسهال آورند و باقی تدبیر همانست که در صداع بلغمی مسطور شد و در صداع بارد عارض عقب امراض سوداوی باید که پیه بط بگدازند و اندکی جندبیدستر در آن حل کرده سعوط کنند و یا قدری آب مرزنجوش با اندکی روغن بنفشه و شیر دختران یا روغن مغز تخم کدو یا سفیدهٔ بیضه رقیق آمیخته سعوط کنند و در گوش چکانند شیخ می فرماید که در صداع بارد بمادهٔ سوداویه واجب ست که آنچه در علاج امراض دماغی سوداوی گذشت بحسب آن عمل نمایند از فصد اگر احتیاج آن باشد بسبب بودن خون غالب و فاسد و تنقیه بدرجات آن بعد انضاجات مفصله بعد از آن تبدیل مزاج بطریق مذکور و استعمال مولدات خون محمود لطیف رطب رقیق و از چیزی که از آن بسیار فائده میکند حب قرنفل ست و در پنجا نیز آنچه ارکاغانیس در باب فصد کاهل گفته و آنرا ذکر کردیم یاد دارند مجوسی گوید که اگر صداع از ماده سودا یا بلغم و سودا باشد مطبوخ غاریقون بنوشند و روغن بنفشه مخلوط بروغن سوسن و یا روغن نیلوفر با اندک روغن نرگس و روغن مرزنجوش نشوق نمایند و آب مطبوخ نیلوفر و بنفشه و سوسن و بابونه و اکلیل الملک و بادرنجبویه و برگ ساذج و قرنفل و جو کوفته بر سر نطول کنند و غذا لحوم حملان و جدی و ماکیان معمول با سفیدباج دهند و تخفیف غذا کنند و این مطبوخ نافع صداع سوداوی است اگر با آن بلغم باشد هلیلهٔ کابلی و هندی هر واحد هفت درم بلیله آمله هر واحد چهار درم مویز منقی سی درم گاوزبان و اسطوخودوس و قنطوریون دقیق و حشیش غافث هر واحد سه درم افتیمون پنج درم بسفائج کوفته و تربد کوفته هر واحد سه درم غاریقون دو درم مصطگی و ساذج هندی هر واحد یک نیم درم تخم کرفس و انیسون هر واحد دو درم اصل السوس مقشر چهار درم همه را در چهار رطل آب بجوشانند تا بیک رطل باز آید صاف کرده بران این ادویه برای تقویت اندازند تربد سفید یک درم ایارج فیقرا و غاریقون هر واحد چهار دانگ شحم حنظل حجر لاجورد نمک نفطی هر واحد دو دانگ بر مطبوخ انداخته بنوشند و اگر خواهند که برای تقویت حب ساخته قبل مطبوخ بخورند و بعده مطبوخ بنوشند نافع بود حسبر جانی و ایلاقی می نویسند که تبرید تنقیه سودا بمطبوخ افتیمون

وجہا کہ در علاج مالیخولیا بیاید باید کرد وہمہ تدابیر ازان نوع باید ساخت واین حب سخت نافع بود پوست ہلیلۂ زرد چہار دانگ افتیمون نیم درم غاریقون دو دانگ نمک نفطی وبسفائج وحجر ارمنی مغسول وخربق سیاہ ہر یک دانگے بدستور معمول حب سازند واین ہمہ یک شربت ست واین نقوع صبر آنرا نافع ست ونسخۂ او ہمانست کہ در علاج صداع بلغمی در قول ابوسہل گذشت لیکن در ینجا وزن از پوست بیخ بادیان تا اصل السوس ہر یک دہ درم سنبل وقصب الزریرہ ہر یک سہ درم ست وتخم حنظل مطروح ووزن صبر دہ درم ابن الیاس وخجندی میگویند کہ اسہال سودا با سطوخودوس وغیر آن کہ در قول مسیحی گذشت وایارجات وحبوب نمایند بعد ازان تعدیل مزاج وتفریق راس بادہان حارۂ رطبہ نیم گرم مثل روغن نرگس وروغن بادام شیرین کنند وباید کہ ہر روز جلاب از بادرنجبویہ دو درم اصل السوس مقشر کوفتہ سہ درم گاؤزبان دو درم وشکر یا گلقند دہ درم بنوشند وبمزورۂ نخود وشیرۂ قرطم غذا سازند وبعد ظہور نضج تنقیۂ دماغ بحب ایارج وشبیار یا بحب صبر یا بنقوع صبر یا بمطبوخ افتیمون نمایند ویا این حب افتیمون بدہند کہ اسہال سودا وتنقیۂ سر از مادۂ سوداوی بے غائلہ کند افتیمون دو درم غاریقون ترید مقشر بروغن بادام چرب کردہ اسطوخودوس بسفائج ہر واحد یک درم کوفتہ بیختہ بعرق بادیان حب بستہ بدارند واین یک شربت ست بولس گفتہ کہ صداع حادث از سودا ضعیف بود وجالینوس گوید کہ من در صداع بارد مزمن سوداوی خردل مصنوع بر سر می نہم وایضاً روغن او گرفتہ بر سر می گزارم وصحت میشود وایضاً او گفتہ کہ در علاج صداع سوداوی استعمال حبوب ومسہلات قویہ بتکرار نمایند زیرا کہ سودا خلط غلیظ ست بسہولت بر نمی آید وبیداری طویل وخواب صداع آورند واز اغذیۂ باردہ وحامضہ مثل مصلیہ ودوغباج وسکباج واہالیہ ولاحشہ ومانند آن اجتناب نمایند سعید گوید کہ تنقیۂ خلط سوداوی بطبیخ افتیمون کنند اگر خلط در تمامی بدن منتشر باشد ولیکن اگر فضلہ در معدہ محتبس بود واگر مادہ در سر متحقق باشد قصد تنقیۂ راس بہ غرغرہ نمایند از ایارج ویا سکنجبین عنصلی واز پوست بیخ کبر بعسل سرشتہ ودر آب گرم حل کردہ وسعوط بمسکہ مصفی یا بپیہ بط با قدری آب مرزنجوش کنند واگر معذالک آثار حرارت ظاہر شود بروغن بنفشہ وشیر دختران وروغن تخم کدو چند روز سعوط نمایند وروغن سوسن یا روغن زعفران بر سر مالند وآبیکہ دران بیخ سوسن آسمانجونی وشبت جوشانیدہ باشند بر سر ریزند وغذاے ملطف مثل نخود آب وزیرباج جوزہ مرغ وگوشت حملان معمول بچقندر وگزر وہلیون سازند وشراب رقیق نوشانند واندک حلواے شکری دہند ودر حمام داخل کنند وآب نیم گرم بر سر ریزند واز اغذیۂ شدید الحرارۃ واز طول مقام در جای گرم حذر نمایند

علاج صداع ریحی داخلی

وریح داخلی آنست کہ در نفس دماغ یا بدن متولد شود ودر سر متحقق گردد بہر تحلیل آن بادیان انیسون زیرۂ سیاہ در گلاب وعرق بادیان جوشانیدہ گلقند داخل کردہ بنوشند ونوشیدن شیرۂ قاقلہ کبار مجرب سویدی ست ونرم داشتن طبیعت مناسب است وبابونہ واکلیل الملک وشیح وبرنجاسف ونمام وبرگ غار وشونیز وپودینہ وسداب بقدر مناسب گرفتہ ودر آب جوشانیدہ نیم گرم بر سر ریزند وتخم شبت بابونہ پودینہ دشتی سداب بورۂ ارمنی سبوس گندم در صرہ بستہ گرم کردہ تکمید نمایند واگر این ادویہ در آب پختہ بر بخار آن انکباب کنند وبآب آن نطول سازند بہتر باشد ویا بادیان مرزنجوش در آب پختہ بر بخار او سر بدارند ومالیدن روغن بابونہ وشبت بر رگہاے گردن وکفین وصدغین نیز گاہی بے تنقیہ فائدہ میکند وشمیدن یاسمین براے ازالۂ صداع ریحی مجرب ابن بیطار ست واز فلفل وجندبیدستر ومشک عطسہ آورند وعطوس از زنجبیل وشکر مجرب ست وکذا فلفل وجندبیدستر وعاقرقرحا مساوی قوی الاثر وعطوس ہندی نیز درین باب از مجربات ست وصبر وکندش وزعفران وفلفل سفید ومشک بآب مرزنجوش حل کردہ در بینی چکانند واگر ازین تدبیر زائل نگردد بعد نضج از منضج بلغم مسہل آن وحب ایارج تنقیہ کنند واگر مبداے ریاح معدہ باشد تنقیۂ آن ودیگر تدابیر بدستوری نمایند کہ در علاج صداع شرکی معدی ریحی بیاید وسفوف سداب انیسون بادیان پودینہ زیرۂ سیاہ مدبر مساوی شکر برابر ہمہ کوفتہ بیختہ دو درم خوردہ باشند وسفوف اصول یا جامع وحب ہندی استعمال کنند ودواء المسک حلو ومر وتریاق ودیگر ادویۂ مقوی دماغ ومعدہ مثل فلاسفہ واطریفل کبیر ومتوسط وصغیر وحافظ الصحۃ ومفرح عنبر ناخست

وہرچہ در علاج صداع بارد وامراض دماغی ریحی مذکور شد بعمل آرند واغذیۂ لطیف خفیف مثل نخود آب مطبوخ بلحوم خفیفہ مانند چوزۂ مرغ ودراج وتیہو وخروس وماکیان باشیرۂ قرطم ومصالح گرم کاسر ریاح چون دارچینی وزیرہ وفلفل وہیل جوز بوا وقرنفل وساذج ہندی استعمال کنند وآبیکہ دران مصطگی جوشانیدہ باشند بنوشند اقوال حکما مؤلف اقتباس گوید کہ تنقیہ بمثل صداع بلغمی نمایند مع زیادتی ادویۂ مقوی معدہ واین نسخہ برای ابخرۂ ردی مالیقی وتقویت دماغ بکار برند گل بابونہ مرزنجوش شونیز دانۂ ہیل جوزبوا ہریک سہ ماشہ جند بید ستر عنبر مشک ہر واحد یک نیم ماشہ در روغن نرگس ویاسمین ہر یک یک نیم تولہ آمیختہ لبا زند وسعوط روغن بادام تلخ باندکے جند بید ستر ومالیدن وخوردن وبوئیدن جند ریدن باب اثرے عظیم دارد وبجہت تعدیل وتقویت اطریفل اسطوخودوس باربہلیلجات دہند ودواء المسک تلخ شاہ ارزانی نافع وجوارش مصطگی مرکب علوی خان از مجربات ست غذا شوربای مرغ وگنجشک وفاختہ بانانی کہ دران بادیان داخل کردہ باشند ومرہمی مصطگی گل بابونہ وبنفشہ ہریک ہفت ماشہ جدوار سہ ماشہ کوفتہ بیختہ درآب گل سداگلاب وگل عاشقانہ وروغن گل ہر واحد یک تولہ زعفران چہار ماشہ زردی بیضۂ بط خانگی یک عدد آمیختہ بر دو رفادہ پارچہ نیلگون از یک جانب آلودہ بر صدغین نہادہ بعصابہ محکم بر لیس سر بندند وبعد دوز سہ چہار بار تکرار عمل نمایند کہ دریک ہفتہ صحت میشود واگر مرض کہنہ باشد وہیچ تدبیر سود ندہد اول حجامت کنند وجہت نضج مواد شربت اسطوخودوس منضج چہار تولہ در عرق صعتر واسطوخودوس وبادرنجبویہ ہریک پنج تولہ دہند صبح وشام تا پانزدہ روز وغذا شوربای سنگخوارہ ودراج ومرغ بنان زردہ دہند بعد از پانزدہ روز این مطبوخ قنطوریون منضج دہند قنطوریون دقیق ہفت ماشہ بسفائج دروج صعتر تخم سداب ہریک چہار ماشہ اسطوخودوس پنج ماشہ مویز منقے سہ تولہ انجیر زرد چہار عدد در عرق صعتر واذخر وبادرنجبویہ ہریک نیم پاؤ شب خیسانیدہ صبح بجوشانند کہ سوم حصہ بماند خمیرۂ بنفشہ دو تولہ شربت اسطوخودوس سہ تولہ داخل کردہ بنوشند وحمام ہر روز نمایند وبعد یک ماہ حمام موقوف نمودہ بحسب توقا یا مطبوخ اسطوخودوس مسہل تنقیہ نمودہ وقت دوپہر نخود آب مرغ وشام نان خشکار باشوربای دراج دہند وصبح تبرید از حواہر مہرہ جدوار خطائی لاجورد مغسول ہر واحد یک ماشہ در خمیرۂ زمرد یا خمیرۂ مروارید نہ ماشہ آمیختہ ورق طلا یک عدد پیچیدہ بخورند وبالایش قنطوریون دقیق دروج بسفائج انیسون ہریک چہار ماشہ گل گاوزبان ہفت ماشہ در عرق صعتر واذخر وبادرنجبویہ ہریک نہ تولہ جوشانیدہ شربت بزوری معتدل وبنفشہ مکرر ہریک دو تولہ داخل کردہ تخم فرنجمشک وتودری سرخ ہریک سہ ماشہ پاشیدہ دہند وبرین نہج بدفعات ہفت ہشت بار تنقیہ نمودہ بفاصلہ دو سہ روز چوب چینی بند شروع کنند وجہت تقویت معدہ ودماغ ہر روز وقت شب اطریفل شاہترہ واطریفل افتیمونی علوی خان خورانند بعدہ اگر اندک گرانی گوش باقی ماند فتیلہ از دارائی قرمزی باریک ساختہ صبر زرد اشق زعفران ہریک یک ماشہ مشک چہار حبہ در روغن گل حل کردہ فتیلہ بدان آلودہ در ہر دو گوش نہند وبعد از نیم ساعت نجومی تجدید نمایند واندرون وبیرون گوش را نیز بدوائے مذکور آلودہ کنند جالینوس گفتہ کہ اگر صداع از نفوذ ریاح از داخل باشد تنقیۂ بدن بایارج فیقرا ومانند آن کنند وحمام دائم وہر صباح بر نہار دریختن آبیکہ بابونہ واکلیل الملک وصعتر وبرگ غار ومانند آن از ادویۂ محللہ دران پختہ باشند بر سر واستنشاق مشک ومرزنجوش نافع ست مسیحی گوید کہ اگر صداع از ریح غلیظ محتقن در دماغ باشد ایارج بخورند وہر روز استحمام استعمال نمایند وآبیکہ دران صعتر برگ غار بابونہ شیح مرزنجوش اکلیل الملک برگ قصب شبت جوشانیدہ باشند بر سر نطول سازند وبآب مرزنجوش سعوط کنند ومشک وجند بید ستر ورایحین لطیفۂ طیبہ مثل یاسمین ونمام وسیسنبر واقحوان ونرگس وخیری وسوسن ببویند بوعلی سینا می نویسد کہ در صداع حادث از ریاح غلیظہ اولاً معالجہ باجتناب ہر مبخر ونفخ مثل جوز وخرما وخردل وغیرہ حار باشد خواہ بارد باید کرد ونطولات وضمادات وشمومات وسعوطات مذکور در علاج امراض دماغی ریحی استعمال نمایند وجند بید ستر ومشک خاصۃً ببویند ودخول حمام بر ناشتا درین باب نافع ست ابن عباس گوید سزاوار آنست کہ معالجہ باشیاء محلل ریاح نمایند مثل نطولی کہ دران بابونہ واکلیل الملک وبرگ کرفس وبادیان وتخم آنہا وصعتر وزیرہ ومرزنجوش وشبت داخل کردہ باشند ودران پارچہ ترکردہ تکمید سر نیز کنند وایضاً بروغن کہ دران زیرہ وصعتر وتخم کرفس جوشانیدہ باشند تکمید نمایند ودرین سعوط بسیار نافع صبر درم وکندر ہر واحد درم زعفران وفلفل سفید وجاوشیر ہر واحد نیم درم مشک یک دانگ ہمہ را باریک سائیدہ

در آب مرزنجوش حبہای کوچک سازند و وقت حاجت یک دو حب با آب مرزنجوش سوده بکار برند دیگر مومیائی وجند بیدستر ومشک وفرفیون بروغن زنبق آمیختہ در بینی چکانند و شمیدن مرزنجوش خاصۃً نافع وکسے کہ مداومت شم او نماید آن را این نوع صداع ریحی عارض نشود وتعطیس نیز این را دو علاج بخاری را سود مند ست اسماعیل گوید کہ معدہ وبدن را از مادۂ فاسد مُولد ریاح وبخارات بحب ایارج وقوقایا ونقوع صبر پاک کنند وبعد تنقیۂ بدن ہر صباح ناشتا در حمام رفتن وشونیز ومرزنجوش وجند بیدستر ومشک وغالیہ بوئیدن وبادیان پیش بینی داشتن و دود آن کردن وروغن بادام تلخ در بینی وگوش چکانیدن سود دارد وایارج فیقرا یک درم جاوشیر جند بیدستر فرفیون ہر یک نیم درم مشک دانگی شکر بوزن ہمہ ادویہ ہمہ را سائیدہ بقدر یک دانگ در بینی دمند واگر در شیر زنان حل کردہ چکانند بہتر باشد وکسر ریاح وتفتیح سدد کند وصداع کہنہ را سود دارد واز اشیای مُولد بخار وریح پرہیز نمایند صفت حب ایارج بگیرند ایارج فیقرا وتربد ہر یک دہ درم پوست ہلیلۂ زرد وہلیلۂ کابلی ہر یک پنج درم انیسون نمک ہندی ہر یک دو درم ہمہ را کوفتہ بیختہ حبہا سازند شربتے دو نیم دام تا سہ درم واگر در بدن مادۂ سودا باشد پنج درم افتیمون زیادہ کنند ابن الیاس گوید کہ تحلیل وتلطیف بادویۂ کاسر نفخ مثل بادیان وتخم کرفس ہر یک سہ درم بشکر سفید نمایند وغذا نخود آب دہند اگر با حرارت نباشد واستعمال نطولات حارۂ ملطفہ مثل آب ریاحین وحمام دائم وسعوط با آب مرزنجوش واستنشاق ریاحین لطیفہ کنند خجندی گوید کہ اگر ریاح بارد غلیظ باشد نطولات محللہ مثل بابونہ واکلیل الملک ومرزنجوش وصعتر وپودینہ استعمال کنند وبپارچۂ کہ درین آب یا در روغنے کہ اندران بادیان وزیرہ وسداب پختہ باشند تر کردہ تکمید سر نمایند وحمام گرم درین نفع دارد وجند بیدستر ومشک بروغن زنبق سودہ سعوط کنند کہ تحلیل ریاح سر کند واین قطور ہمین فائدہ دارد زیرہ صعتر حب الغار تخم کرفس روغن زنبق بطریق معمول روغن ساختہ در گوش وبینی چکانند

علاج صداع ریحی خارجی

وریح خارجی آنست کہ از خارج اندرون سر نافذ شود ودر دماغ محتقن گردد واین ریح چون بداخل سر نافذ شود بکمیت وکیفیت خود ضرر پیدا کند پس در علاجش احتیاج تحلیل افتد بسبب اضرار او بکمیت ولہذا اگر این ریح بارد بود مسخنات قوی استعمال کنند تا ازان تعدیل مع تحلیل حاصل شود واگر این ریح حار بود استعمال دوای قوی التبرید ممکن نبود بہ آنکہ این مانع از تحلیل ریح گردد پس بقول شیخ درینجا نظر کنند کہ آیا ریح حار صیفی است یا بارد شتوی بعدہ موضع دخول او دریافت نمایند پس اگر حار باشد ومدخل وی گوش بود روغن بابونہ نیمگرم یا روغن خیری یا روغن شبت کہ باندک روغن گل حرارت آن شکستہ باشند در گوش تقطیر کنند واگر مدخل او بینی باشد در بینی چکانند ومحللات خفیف تنطیل سر نمایند بعد ازان اگر سوء مزاج حار باقی ماند تعدیل آن برفق نمایند وابتدا بادویۂ قلیل البرودۃ کنند پس اگر فائدہ نشود در تبرید افزایند وحمام معتدل نفع دارد واگر ریح بارد باشد در روغنہای گرم مذکور جند بیدستر با مشک آمیختہ بجملہ ہر دو طریق مذکورہ بہمان راہی کہ ریح نافذ شدہ باشد تقطیر کنند وتقلیل وتکثیر درین ادویہ بمقدار حاجت نمایند وبوئیدن مشک وجند بیدستر وحلتیت وسیر وامثال آن سود دارد واستعمال نطولات وسعوطات وشمومات وقطورات وضمادات محللۂ حارۂ مذکورہ در علاج صداع بلغمی وریحی وتقویت دماغ وتعدیل آن کنند واز منفخات ومبخرات اجتناب ورزند وتلیین طبیعت درین باب ستودہ است

علاج صداع بخاری داخلی

اگر تولد ابخرہ در نفس سر باشد ودر معدہ نفخ وقراقر ہیچ نبود وبحسب امتلاء وخلاء وبحسب اغذیۂ مبخرہ وقلیل البخار صداع کمی وزیادتی ظاہر نشود نطولات منفشیہ معروفہ بعمل آرند وتقویت سر با ضمادۂ محللہ کہ دران اندکی قبض باشد وشمومات ملطفہ نمایند وہر صبح بحمام رفتن وریختن آب گرم متواتر بر سر وبستن اطراف وگذاشتن ونہادن در آب گرم وشستن قدمین وساقین با آب گرم ویا آبیکہ دران بعض حشائش موافقہ یا سبوس گندم پختہ باشند ومالیدن قدمین وچکانیدن روغن بادام تلخ در گوش وبینی وضماد نمودن بضمادات محللہ از آرد جو وگل بنفشہ ونیلوفر وخطمی سفید وصندل سفید با گلاب وسرکہ وروغن گل

سرشته نافع ست بالجمله انچه در علاج امراض دماغی بخاری مذکور شد بعمل آرند از تنقیهٔ خلط غالب و تعدیل آن و تقویت سر تا بخارات را قبول نکند و جوارش طباشیر و خمیرهٔ خشخاش سفوف کشنیز و آمله و طباشیر و شربت رنگتره همه برای صداع بخاری مفید ست و اگر تولد ابخره در معده و دیگر اعضا بود تدبیرش در علاج صداع شرکی خواهد آمد شیخ می فرماید که اگر سبب صداع صعود بخارات از اعضاے بدن باشد قبل دورهٔ صداع فواکه بخورند و اگر حاضر نباشد آب سیب بنوشند و اگرچه بر نهار بود و از فواکه کثیر الموافقه بهی ست و کشنیز نیز منجمله موانعات صعود بخارات ست گیلانی مینویسد که از معالجات صداع حادث از بخارات محتقنه تنقیه کردن ست و ریختن آب نیم گرم بر سر و دستها و پایها و مالش پایها و نوشیدن آب انار میخوش و غوره و سکنجبین و چشیدن ترشی ترنج و تفریق راس بروغن گل و خواب کردن و شمیدن بنفشه تر و نیلوفر و تغذیه بجوزهٔ مرغ بآب غوره و سکباج ماهی صخری و از فواکه امرود و بهی و انار نافع و باقی علاجش علاج صداع حارست و بمثل این تدبیر صاحبان صداع تابع سخونت اخلاط نمایند اگر کمیات اخلاط زائد نبود و اگر زائد باشد تنقیهٔ آن و تعدیل مزاج نمایند

علاج صداع بخاری خارجی

ابخرهٔ ردیه که از خارج بسر برسد و در دماغ محقق شود در اکثر حار میباشد و بارد کمتر بود مثل بخارات مواضع متکرجه حمائیه و در علاج این نیز تحلیل و تعدیل مزاج مثل علاج صداع ریحی خارجی احتیاج افتد پس در ابخرهٔ حار نطولات معتدل تحلیل آن نمایند و اگر ابخره بسیار محتبس بود و در انجا از علامات احالهٔ او لبدر دو دوار باشد روائح طیبهٔ معتدله مثل گلاب و روغن گل و نیلوفر و بنفشه ببویند و اگر حرارت شدید محسوس شود کافور و صندل بویند و در حمام بآب گرم و خطمی تحمیم کنند و اگر ابخره بارد باشد بوئیدن مشک و جند بیدستر کفایت کند و اگر ابخرهٔ دخانی باشد احتیاج ترطیب شدید باد هان مذکوره و دیگر مرطبات افتد و بمثل این روغنها استنشاق شدید نمایند تا ببالا منجذب شود و در انجا بماند بعده از افشاندن بینی بر آرند و باز تجدید کنند و همچنین دائم عمل نمایند و کذلک گلاب و آب بید و آب کدو بعمل آرند و بر بخار این آبها انکباب کثیر نمایند و اگر از ابخرهٔ مذکوره آفت و سوء مزاج پیدا شود چنانچه از دخان کبریت و زرنیخ و مانند آن می باشد کافور در روغن کدو استعمال کنند که یکے از انها تبرید و دیگر ترطیب کند و همچنین کافور در روغن کاهو و روغن بنفشه بعمل آرند و در مکان برگ بید و ریاحین رطب فرش کنند و مبردات و مرطبات مثل ماء الشعیر و مانند آن غذا سازند

علاج صداع سدی

بدانکه سده یا در جوهر دماغ و یا در سا ورده که اندر آنست و یا در شرائین آن و یا در اوردهٔ حجب داخله او و یا در شرائین آن حادث میشود و سبب سده گاه ورم میباشد و گاه کثرت مواد یا غلظت یا لزوجت آن و لزوجت نمیباشد مگر در بلغم و غلظت در بلغم و سودا است و بلغم سده می آرد بلزوجت و بغلظت و بکثرت خود و سودا بسبب غلظت و کثرت و صفرا بسبب کثرت و همچنین خون بالجمله بعد تلطیف و تقطیع ماده بانضاج تنقیهٔ آن نمایند بدستوریکه در علاج امراض دماغی سدی مفصل مسطور شد اما در سدهٔ بلغمی تلطیف ماده از نطولات و اضمده و شمومات نیز کنند پس هرگاه ماده مستعد خروج گردد مسهل و حبوب مخرج بلغم و غراغر و سعوطات و عطوسات استفراغ نمایند و در سدهٔ سوداوی بعد فصد و مسهل سودا اضمده و نطولات استعمال کنند و بالجمله علاج صداع سدی قریب است از علاج صداع بلغمی و سوداوی و آن مفصل مذکور شد و بعد تنقیه تقویت دماغ و تعدیل مزاج آن بحسب انحراف آن اگر اخلاط حار باشند باد ویهٔ بارده و اگر بارد باشند باد ویهٔ حاره و همچنین رطبه و یابسه بعمل آرند و تغذیه باغذیهٔ لطیفهٔ غیر مبخره نمایند و آنجا که سبب سده ورم باشد تدبیرش علاج صداع ورمی ست

علاج صداع ورمی

بدانکه ورمی که محدث صداع گردد گاهی در حجب دماغ و مجاری آن افتد پس اگر حار بود سرسام حار گویند و اگر بارد باشد لیثرغس نامند و اگر مرکب باشد سبات سهری خوانند و گاهی صلب سوداوی بود و گاه باشد که در نفس دماغ و جوهر آن افتد اگر حار بود و فلغمونی یا حمرة باشد و الا بارد بود و گاه در حجاب خارج

دماغ و یا در جلد حادث شود و گاهی در اعضای دیگر غیر سر از اعضای شرکیه مانند معده و رحم و انثیین و مراق وغیر آنها عارض گردد و ضرر آنها بسوی دماغ متادی شود پس تدبیر این صداع علاج اورام مذکوره است که عنقریب در فصل سرسام مفصل بیاید و آنچه در علاج امراض دماغی ورمی مذکور شد بران هم نظر دارند و در ورم حار بعد فصد قیفال جلاب از بنفشه و نیلوفر و عناب یا ترنجبین اگر طبیعت محتبس باشد و الا باشکر طبرزد دهند و مالش سینه و سر و دست و پا بروغن بادام شیرین و چکانیدن شیر زنان در بینی و گوش و در شیدن آن بر تارک سر و سینه و تغذیه بمزورات از برنج و ماش مقشر و اسفاناخ و کشنیز و کاهو مناسب است ابن هبة الله در کتاب مغنی می‌نویسد که سبب صداع اگر ورم دموی باشد فصد قیفال یا رگ پیشانی و نوشیدن آش جو و شیرهٔ خرفه و شمیدن بنفشه تر و نیلوفر رطب یا روغن آنها و تبرید سر بآب کدو یا عنب الثعلب یا بارتنگ و اغتذا بکدو و عدس مقشر مفید و اگر ورم صفراوی باشد اسهال بخیار شنبر و آب تمر هندی و آلوی بخارا و جلاب و نوشیدن ماء الشعیر و آب انار میخوش و ماء القرع بسکنجبین و شیرهٔ تخم خرفه بشربت بنفشه و نشوق صندلین و آب حی العالم و کافور و تبرید سر بآب بارتنگ و حزادهٔ کدو نافع و اگر ورم سوداوی باشد اسهال بطبیخ افتیمون و ریختن آب مطبوخ خطمی و اکلیل الملک بر سر و شمیدن روغن سوسن و نرگس سود مند و اگر ورم بلغمی باشد نوشیدن نقوع صبر و ایارج و نطول آب مطبوخ بابونه و نمام و اکلیل الملک و حلبه و شبت و تخم کتان بر سر مناسب و آنجا که سبب ورم ضربه یا سقطه باشد تدبیرش از علاج صداع ضربی و سقطی نیز بر گیرند شیخ می فرماید که اگر درین صداع ریم یا زرد آب با مادهٔ مائی از سر بطریق گوش وغیره بر آید در اکثر صداع زائل می‌شود

علاج صداع ضربانی

ایلاقی و جرجانی می نویسند که جالینوس صداع ضربانی را از جملهٔ اورام دماغ شمرده است بهر آنکه هر کجا که ضربان باشد رگها ممتلی بود و رگ با گوشت مزاحمت کند و تفرق اتصال که از لوازم امتلاست تولد کند و در عصب و ضربان تابع آن باشد پس اول نظر کنند که امتلا از کدام خلط است اگر خلطی غلیظ سرد باشد علامات صداع بلغمی و سوداوی ظاهر باشد تنقیه با یارجات کبار باید کرد و بعد تنقیه ماء الاصول بروغن بید انجیر یا روغن بادام تلخ بدهند و غالیه و مشک و جند بیدستر و مرزنجوش بیویانند و اغذیهٔ ملطفه دهند و بعد تلطیف ماده غرغره با یارج فیقرا و مانند آن فرمایند و اگر ماده گرم و لطیف باشد خوابگاه و خانهٔ خوش هوا سرد باید و آواز ها از ان دور دارند و پای در مطبوخ بنفشه و نیلوفر و گل سرخ و شاهسفرم و کشک جو بقدر همه ادویه نهند و بمالند بر ساق حجامت کنند و ضمادهای سرد بر سر نهند و بنفشه گل نسرین گل نیلوفر هر یک دو مثقال بابونه یک مثقال اکلیل الملک یک نیم درم کشک جو بقدر همه ادویه کوفته بیخته در ده استار روغن بنفشه و ده استار آب بهم بیزند تا اکثر آب برود و این ادویه دران اندازند و چندان بر آتش بگذارند که قوام فالوده گیرد و نیم گرم بر سر نهند و روغن بنفشه و روغن نیلوفر بر پیشانی و صدغین بمالند و اگر بدین تدابیر زائل نشود فصد رگ بینی بکشایند شیخ می فرماید که صداع ضربانی گاه همراه حار یا بارد از اورام می باشد پس اگر سبب حار باشد باید که استعمال مبردات نمایند که اندران نرمی باشد و حجامت نقره و ارسال زلو بر صدغین نمایند و دستها و پا را ببندند و اگر بارد باشد متوجه گردند بسوی آنکه باعث تنفیش و تحلیل آن گردد و ایضاً مخلوط کنند بدان ادویهٔ مقویه که دران اندک برودتی باشد مانند آنکه خلط نمایند بروغن گل سداب یا نعناع را و چون اشتداد یابد مانند این صداع بحدیکه اگر صبیان را عارض گردد لهذاست که درزهای سر ایشان از هم گردد و اگر دست بر جلد سر ایشان دران موضع گذارند فرو رود پس در علاج آن طلای زرد چوب نرم سوده مخلوط بروغن گل و سرکه نیکوست بعد از آنکه سر را بآب نمک شسته باشند

علاج صداع ضعف دماغی

آنچه در علاج امراض دماغی از ضعف دماغ بهر تقویت استعمال مقویات دماغ از اغذیهٔ خوشبو لطیف و مانند آن و بصورت وجود سوء مزاج تعدیل مزاج دماغ و تنقیهٔ آن بتفصیل مرقوم شد بعمل آرند و در حالت اجتماع ماده با ضعف دماغ بهر تنقیه استعمال اطریفل زمانی نیز مفید گفته اند و اگر دواء المسک بارد خورده گاوزبان گل گاوزبان عنب الثعلب جوشانیده شربت بزوری داخل کرده تودری سفید پاشیده بنوشند برای تقویت دماغ و دل مفید است و اگر در مزاج برودت باشد اسطوخودوس زرنباد سوده با اطریفل صغیر یا دواء المسک حار سرشته بخورند و عرق گاوزبان یا بادیان یا شاهتره بنوشند و باید که کشنیز خشک در اکثر اغذیه او داخل نمایند و تقلیل غذا کنند و ملاحظه نمایند که در معده فاسد نگردد که ابخره و ریاح ردیهٔ آن صعود نماید و روغن قرنفل و دارچینی و آس و مشک با گلاب و مانند آن بر سر بمالند و بعد تدهین سر بنفشه ادهان حاره قرنفل سوده بپاشند و روائح خوشبو معتدل مثل سیب و به و لیمون

وعنبر وگلاب وصندل بگلاب سوده بوئیدو دوا الـمسک معتدل تناول نمایند ونوشیدن بخار قلیۂ جگر نافع ست باین طور که جگر گوسفند دیا بزبریده با پیاز بریان نموده وباکشنیز وزیره باندکے آب پخته واندکے روغن گاو داخل کرده باقدرے زیره وکشنیز ثانیاً بریان نمایند وبعد ازان اندک زعفران ومشک داخل کرده دیگ را پوشیده پیش روے مریض آورند ورداے برسراو کشیده سر دیگ را اندک اندک بکشایند تا بخار آن بدماغ رسد وبحسب احتمال قوت بخار آنرا بگیرند وبدانند که در جمیع تدابیر او رعایت قبض وجمع وتقویت سر نمایند شیخ میفرماید که علاجش تبدیل سوء مزاجی ست که مادی باشد وتقویت آن بمقویات سر از ادویه واغذیه خوشبو که دران تلطیف وقبض وقمع اسباب محرکه باشد واکثر سبب فاعل مقارن مسبب منفعل ضعیفی اجتماع اخلاط ردی حار یا غیر حار در معده می باشد ودرین صورت تنقیه بچیزیکه لائق آن باشد باید کرد وغذا آنچنان وارد کرده شود که باوجود محمودیت دم که ازان پیدا شود جامع قوت محللۂ یعنی با حرارت بود وقابل انهضام بسرعت باشد واگر این دو خصلت دران یافته نشود خصلت اولی یعنی مولد خون محمود اختیار نمایند وبهترین وقت غذا بعد دخول حمام ست وباید که تخفیف غذاے ایشان نمایند وختم طعام ایشان بمثل قسب وزیتون بنان برای تقویت فم معده کنند وبقراط ایشان را رخصت شرب شراب مطلقاً داده وجالینوس امر بممزوج یا رقیق ریحانی یا جامع این هر دو می کند واندک ازان بنان بخورند مؤلف اقتباس می نویسد که از روغنهای مقوی مثل روغن نرگس وبادام وعطر عنبر وسهاگ وزنبق سر را چرب دارند وبر پیشانی مالند ودانۂ هیل وقرنفل واشنه هر یک دو ماشه سوده بران پاشند واین تفاحه علوی خان بوئیند عطر عنبر سه ماشه آرد نخود بریان وباقلا هر یک یک توله آرد جو بریان یک نیم توله اشنه زعفران صندل سفید هر یک سه ماشه صمغ عربی گل کیوڑه وکیتکی ویاسمین هر یک هفت ماشه بگلاب وعرق بید مشک سرشته تفاحه سازند واین کلاه مقوی دماغ تالیف علوی خان موے سر تراشیده بر سر دارند مغز بادام شیرین مقشر بریان ده عدد خشخاش سفید پنج ماشه آرد نخود بریان ده ماشه آرد عدس بریان سه ماشه آمله پنج عدد زنجبیل سعد سنبل الطیب پوست ترنج عود هندی قرنفل کندر گل سرخ مصطگی زوفا پودینه اکلیل الملک کبابه تخم کرفس انیسون زعفران زرنباد هر یک نه ماشه حب الآس کنجد مقشر بریان هر یک یک توله مشک عنبر هر یک یک درم کوفته بیخته در عرق بهار نارنج سرشته بر کلاه بافته آلوده بعمل آرند وخوردن اطریفل شاهتره علوی خان درین باب اثر عظیم دارد وخوردن آملۂ مربے وبه وسیب مربے با طباشیر وورق نقره بسیار مفید ست وهمچنین زرده بیضۂ مرغ پنج شش عدد با نمک سلیمانی ویا نبات وصاحب دارا شکوهی گفته که اگر سوء مزاج مادی باین مرکب باشد تنقیه را بر تقویت مقدم دارند وغذا شوربا بچۂ مرغ وسنگخواره بنان روده دهند وبجاے آب برگلاب وعرق گاوزبان اکتفا نمایند

علاج صداع قوت حس دماغی

هرچه در علاج امراض دماغی از قوت حس دماغ از استعمال اغذیۂ مبرده مرطبه واضمدۂ مخدره گذشت بعمل آرند وپوست ترنج سه ماشه سوده با شربت خشخاش دو توله آمیخته لیسیدن ونان شبینه درآب تر نموده خوردن بغایت نافع ست وخوردن اندک کوکنار ویا شمۂ افیون ویا فلونیا واستعمال حب الشفا وطلاے تخم کاهو وکوکنار وافیون سود مند ست وکذا افیون گل سرخ صندل بیخ لفاح پوست خشخاش تخم کاهو درآب کاهو وخیار وخرفه سرشته بر سر ضماد نمودن مفید وطعامهاے مغلظ باید خورد مثل کله پاچۂ بره بکشک جو وگندم پخته وهریسه بگوشت گوساله تا غذاے دماغ غلیظ گردد وحس او باعتدال باز آید وآنرا که حرارت قوی باشد در طعام تخم کوک وبرگ او وساق خرفه وکشنیز سبز بپزند وشربت خشخاش وماهی تازه موافق ست وصاحب ترویح نوشته که در زکاے حس دماغ وحرارت مزاج آن نوشیدن پست جو درآب انار امر کنند واغذیۂ غلیظه مثل رؤس واکارع مطبوخ در سماق یا باکشک جو بدهند ومصنف اقتباس گوید که براے تبلید حس دماغ آب تربز وخیار هر یک نیم پاو با شربت خشخاش چهار توله آمیخته بنوشانند ولعاب اسبغول هفت ماشه بشیره بزر وروغن خشخاش هر یک یک توله آمیخته بانگشت سبابه خوب لت نمایند وبر تارک سر بمالند واز روغن بنفشه وکاهو وخشخاش وشیره خرفه هر یک سه ماشه در بینی وگوش چکانند واگر حاجت تنقیه افتد مطبوخ آلو وشربت آلو علوی خان در عرق شاهتره ویا بماء الجبن نمایند وغذا کله پاچۂ بز وقلیۂ بچۂ بز وبچۂ گاو هفت ماهه که در آن برگ کاهو وکشنیز سبز افتاده باشد بنان سمید تنوری دهند وپوست ترنج سه ماشه در شربت نیلوفر ...

خشخاش هر یک نه ماشه آمیخته لیسانیدن در رفع این درد از مجربات علوی خان بحث کذا طباشیر دو ماشه پوست خشخاش چهار جبه در مربای ترنج یک توله آمیخته خوردن و جالینوس گوید که هرگاه صداع مزمن باشد و بمعالجات تسکین نیابد و بادی علامات ظاهره نبود و از ادنی سبب حرکت کند بدانند که آن از کثرت حس دماغ و یا از ضعف دماغ ست و فرق فیما بینهما در طریق تشخیص اقسام امراض دماغی گذشت

علاج صداع یبسی

که آنرا غفه نیز گویند و اسباب سوء مزاج یابس مصدع یا مجففات خارجی ست تحلیل و احراق مانند بادهای گرم و سمومے و یا استعمال ضمادهای حار یا رسیدن مجمدات طبیعیه مثل برد مزاج شیخوخت و یا عارضیه بیک دفعه و یا غیر دفعیه که منع نماید از نفوذ غذا در سر و بدان سبب جفاف عارض اعضاے آن گردد و یا ترک آشامیدن آب مطلقا و بدان سبب تحلیل شدن رطوبت اصلیه و یا استعمال مجففات از داخل تحلیل آن یا باستفراغ آن یا بقوت مجففهٔ آن و یا تناول غذاے یابس و یا قلیل الرطوبه و یا مجاورت اعضائی که جفاف دمیس بهم رسانند و یا مشارکت آنها و حرکات نفسانیه و بدنیهٔ مفرط همه مجفف اند بطریق استفراغ و تحلیل و همچنین جماع و ادرار و نزف مثل حیض و نفاس و بواسیر و ریاضت قویه و از استفراغات بعضے استفراغ در اعضاے غیر اعضاے راس ست و بمشارکت آن راس مثل استفراغات کلیه از جمیع بدن و استفراغات جزئیه از عضوے بدون عضو دیگر و بعضے از انها استفراغات در اعضاے راس ست مانند زکام و نزله و رعاف و اصناف تجلب رطوبات مکتسبه بسعوطات و عطوسات و غراغر و غیر انها و ایضا از اسباب یبوست انقطاع مواد رطب ست و هر چند استفراغ نباشد مثل روزه داشتن و طعام و شراب ترک نمودن خواه باختیار خواه باضطرار بسبب بهم نرسیدن طعام و آب و این نوع صداع بیشتر زنان را بعد از وضع حمل یا حیض و نفاس بسیار بهم میرسد بالجمله اشربهٔ مرطبه مثل جلاب بآب سرد یا شربت نیلوفر یا عرق آن یا عرق بید یا بید مشک یا عرق کاسنی و یا بزر قطونا و شربت نیلوفر یا خشخاش یا شیرهٔ تخم خرفه یا خیارین یا مغز تخم تربوز یا مغز تخم کدو یا لعاب اسپغول دهند و ایضاً همه تدابیر مرطب باید کرد و نگاه کنند اگر مزاج مائل بحرارت یا برودت باشد بحسب آن معالجه فرمایند پس در حار مزاج شیرهٔ خرفه با سکنجبین رمانی و شربت انارین نوشانند و ماء الشعیر که دران تخم خشخاش سفید و یا شیرهٔ آن داخل کرده باشند و اسفاناخ و کاهو و خرفه و سرمق و کدو و خیار دهند و زردی بیضهٔ نیمبرشت مع سفیدی آن با جلاب مخلوط کرده بعمل آرند و در ماء اللحم گلاب و آب سیب و آب کدو بیامیزند و در شوربا برگ کاهو و قدرے کشنیز سبز و پالک و کدو و خیار داخل کنند و ادهان بارد رطب مثل روغن کدو و بنفشه و نیلوفر در بینی و گوش چکانند و سر و قدم و ناف و مقعد را بدان چرب نمایند و نطول بر وغن بنفشه و نیلوفر و کدو هر یک تنها و یا مجموع باب خیار و تراشهٔ کدو و آب برگ بید بگلاب و بدون آن سازند و جرادهٔ کدو و خیار بر سر گذارند و در بارد مزاج شراب کهنه و دارچینی و شهد در ماء اللحم ممزوج ساخته استعمال کنند و بر زردی بیضه اقتصار در زند و روغن بنفشه بر دغن شبت آمیخته بکار برند و از مرکبات نافعه درین صداع اطریفل کشنیزی بنسخهٔ معمولی و خمیرهٔ خشخاش و سفوف و ضماد لبوب و حلوا و معجون راحت و روغن حنا مرکب ست و ضماد یکه در سرسام سوداوی خواهد آمد نیز مفید بود و دوشیدن شیر زنان بر سر بعد تراشیدن موے سر و سعوط آن در ترطیب اسرع ست و شراب ممزوج بآب بسیار جید نوشته اند و باب بقول رطب مثل کاهو و خرفه و آب عنب الثعلب و کدو و حی العالم فقط یا اندک افیون و پوست بیخ لفاح آمیخته بر سر طلا نمایند و انکباب بیخ کدو و جرادهٔ او برگ کاهو و تخم او پوست خشخاش و تخم او گل بنفشه گل نیلوفر برگ بید شاهسفرم در آب جوشانیده چادر بر سر کشیده استعمال کنند و اگر بنفشه نیلوفر خبازی سبوس گندم برگ خشخاش کشنیز خشک گل سرخ هر واحد یک کف جو مقشر باقلا کوفته هر یک دو کف برگ حی العالم برگ خبازی هر کدام یکدسته در افتابهٔ سر لبته بپزند تا مهرا گردد پس انکباب بران نمایند و بخار از لولهٔ آفتابه استنشاق کنند نافع بود و سکون در مکان بارد نزدیک آب و فوارها و خواب و استحمام بآب شیرین و تدهین بروغنهاے مذکوره اختیار کنند و از سهر و تعب و جماع و جوع و غم و هم اجتناب نمایند و انچه در علاج امراض دماغی یابس مذکور شد مفید شناسند **اقوال حذاق** جالینوس گوید که استعمال ماء الشعیر که دران کدو پخته باشند و کله پاچهٔ جدے و حملان و بقول مرطبه مثل کاهو و خرفه و آبزن معتدل و سعوط ادهان مرطبه مثل روغن کدو و بادام و استکثار ریختن روغن و آب نیم گرم شیرین بر سر نافع ابوسهل گوید که صداع عقب خواب آنست که عقیب استفراغ کثیر باشد

واکثر زنان را ہم رسد باید کہ بیضۂ نیمبرشت وکشک جو کہ دران لحم کوفتہ پختہ باشند وحریرۂ معمول از نشاستہ وروغن بادام وشکر وماء اللحم سینۂ ماکیان
وگردن برہ کہ در طبخ قدرے آب بہ وشراب ریحانی چکانیدہ باشند غذا سازند وبروغن بنفشہ وشیر دختران سعوط کنند وتجبیص آرد سفید وروغن
بنفشہ وشیر دختران واندک شراب غلاف سر نمایند بوعلی مے نویسد صداع یابس کہ با مادۂ صفراوی یا سوداوی باشد مذکور شد وصداع یابس
بلا مادہ پس اول علاج آن تدبیر مریض باغذیۂ مرطبۂ جید الکیموس ست وخصوصاً کثیر الغذا مثل زردۂ بیضہ ومثل شوربا ہائے چوزۂ مرغ فربہ وکبک
وتیہو وحریرہ ہائے چرب بروغنہائے رطب بعدہ از جہت حار وبارد بسوئے چیزیکہ موافق تر باشد میل کنند وازانچہ بدان انتفاع یابند استعمال
سعوطات مرطبہ بادہان محمودہ مثل روغن بادام وروغن کدو وغیر آنست واگر در چیزے ازینہا احتیاج بسوے تعدیل تبرید یا تسخین افتد روغنہای
کہ تعدیل آن نمایند ممزوج سازند وگاہے بسبب نقصان بین در جوہر دماغ مے آرد وآنرا ہیبا بادجاع مے گردانند ودرانجا داجلبیت کہ استعمال
سعوط بمغز ساق بز وگوسالہ وپیہ ماکیان وتیہو ودراج وتدرو ومسکۂ گاو وبز نمایند وبر سر مالند وازچیز ہائیکہ ایشان را نفع مے کند تضمید سر بلفا لودۂ
رقیق معمول از میدۂ گندم وجو بحسب حاجت وشکر سفید وروغن بادام وکدو ست ویا ریختن رقیق آن بر تارک سر وباکلیل از آرد طوق کردہ باشند
تا آنچہ بر سر ریزند محتبس ماند مجوسی گوید کہ در صداع حادث عقب ولادت از کثرت دم نفاس تدبیر زن بغذاے معتدل مثل زردۂ بیضہ وگوشت
بچۂ ماکیان وحملان شیر خوارہ وحریرۂ معمول از مغز نان سمید وروغن بادام وشکر طبرزد وسعوط بروغن بنفشہ یا نیلوفر کہ از روغن مغز تخم کدو ساختہ باشند
مع شیر دختران سازند وشیر مذکور بروغن بنفشہ وروغن مستخرج از حلوا وفالودہ بر سر مالند وحلوا معمول از بیضہ وروغن بادام وشکر طبرزد وآرد میدہ
بخورانند ولپست منقوع بشکر وروغن بادام نوشانند وماہی باربی ورضراضی بطریق اسفیدباج پختہ یا بروغن بادام یا کنجد تازہ بریان کردہ بخورانند
واگر درانجا تپ باشد مزورۂ کدو وسرمق واسفاناخ ومانند آن دہند وہمچنین ست تدبیر صداع حادث از سائر استفراغات باغذیۂ مرطبہ جید
الکیموس مع استعمال سعوطات ونطولات مقوے دماغ ومرطب آن وعلاج صداع حادث از غم وہم کثرت خواب بعد غذا ست
وترطیب دماغ باستنشاق روغن بنفشہ وروغن تخم کدو وشیر دختران

علاج صداع جماعی

واین یا بسبب احداث یبس یا بسبب تہیج بخارات بسوی دماغ یا بسبب ضعف اعصاب پیدا شد پس اگر بسبب یبس متولد از کثرت خروج منی باشد تقدم افراط
جماع ولاغری بدن بران گواہی دہد باید کہ سائر تدبیرش مانند علاج صداع یبسی نمایند بعدہ مائل کردن مرطبات بتسخین ومع فرط رعایت تقویت دماغ وازقوا اگر
باغذیۂ خفیفۂ لطیفہ علاج کنند مثلاً نخوداب گوشت برۂ شیر خوارہ وطیور خفیفہ مثل تیہو ودراج وکنجشک ومغز سر کنجشک با بعض فواکہ مانند سیب وبہ وزردک و
چقندر یا با ماش مقشر پزان ویا شیر برنج ومہلبیہ کہ از شیر بز ساختہ باشند ویا زردۂ بیضۂ مرغ نیمبرشت با نبات شیرین کردہ ودارچینی بران پاشیدہ ولبوبات بشکر وادمغۂ
حیوانات بخورند وشیر گاو وماء اللحم بنوشند وخوردن فرباے (ہندی بکھتا) خصیۃ الثعلب وزردک وشلجم وستا ورنیز نافع وخصیۃ الثعلب سہ ماشہ سودہ بمربا ہائے بہ دو تولہ ششم
ورق نقرہ یک عدد پیچیدہ بخورند بالائش شربت سیب وشربت انار شیرین ہریک دو تولہ در ماء اللحم سادہ نہ تولہ حل کردہ تخم شربتی ہفت ماشہ پاشیدہ بنوشند
ویا طباشیر دو ماشہ جواہر مہرہ چہار حبہ با آملۂ مربی یک عدد سرشتہ ورق یک عدد پیچیدہ بخورند ودوای مذکور با عرق بید مشک پنج تولہ بنوشند وبآب شیرین نیمگرم
غسل کردن وروغن بنفشہ ونیلوفر در بینی چکانیدن وبر سر مالیدن وچرب کردن نخزدہ بروغن گل وداشتن ہر دو خصیہ دران تا یک ساعت بخوے
در رفع این درد مجرب ست وتناول فواکہ خوشبو وبوئیدن آنہا وعطرہا وخوردن لبوبات وجوارشات باہیہ مقوی اعضای رئیسہ وسکون در مساکن
طیبہ وخواب بر بستر نرم وترفہ در مطعم ومشرب ودلک معتدل وچرب کردن ہر دو خصیہ وذکر وگردہ بقیروطی کہ از پیہ گردۂ بز دو تولہ موم یک تولہ روغن گل
سہ تولہ روغن یاسمین دو تولہ ساختہ باشند ومالیدن روغن گل تنہا نیم گرم بر مؤخر سر از مجربات ست وہمچنین خوردن شراب یک نیم تولہ در گلاب
وعرق سیب ہریک پنج تولہ واستعمال میوہای مقوی اعضای رئیسہ وکلیہ بسیار مفید ست وکذا استعمال خفہائے مسمن گردہ وتناول نان مجفف در
تنور مدقوق ومنقوع در جلاب ومغز بادام وپستہ وچلغوزہ وفندق وحبۃ الخضرا کوفتہ دران سرشتہ بانکہ بادیان وشوربای مرغ فربہ وبط فربہ وگوشت بزغالہ

و مانند آن مفید و اغذیه و ادویهٔ گرم و تیز و جای لکار بزند که موجب زیادتی بیش گشته محدث غشی و مرگ مفاجات نگردد و اگر بسبب امتلاء بدن از اخلاط فاسده و ثوران
ابخرهٔ خبیثه و ارتقاء آن طرف دماغ بحرکت جماع باشد وجود علامات امتلاء و غلبهٔ اخلاط و ادراک بوی بد از بدن عند حرکت جماع و ثقل در سر بران دلالت
کند پس تنقیهٔ بدن از خلط غالب بفصد و مسهل هر دو نمایند اگر واجب بود و یا حسب حال مریض یکی ازین هر دو تدبیر بعمل آرند بطوریکه در اقسام صداع مادی مفصل گذشت
بعده بهر تقویت دماغ و عدم قبول بخار لبوب صغیر بخورند و روغنهای مقوی مثل روغن گل و روغن آس و سرکه و گلاب بر سر مالند و آبیکه دران گل سرخ
و برگ مورد و نیلوفر و بابونه و مانند آن جوشانیده باشند بر سر ریزند و باغذیهٔ سریع الهضم جید الکیموس غذا سازند و قدری به و ناشپاتی بخورند و جماع ترک
کنند و بضرورت بعد هضم و انحدار غذا جائز بود زیرا که در خلو معده ضعف و تحلل و تصاعد ابخره زیاده میکند و در امتلاء خلل در هضم و تکثیر تبخیر مینماید و اگر فصل
گرما و بدن نقی و سن شباب بود با آب سرد غسل کنند و بر روغن گل بینی را چرب نمایند و بخسپند و اگر بسبب ضعف اعصاب و تمام دماغ از تعب آن باشد و این مشائخ
ضعیف مزاجان را اکثر عارض شود و رعشه در بدن و ضعف حرکات و انقباض دماغ و انجذاب آن بسوی قدام یا خلف بعد جماع لاحق گردد پس تقویت
اعصاب و دماغ بمالش روغنهای مناسب بر سر مثل روغن گل و یاسمین برابر و طیوب وغیره و آرام و تفریح بملاهی مطربه و نغمه های لذیذه کنند و قوح غسل که دران
قدری مومیائی گداخته باشند چند روز متواتر بنوشند و همچنین شربت عسل و اسطوخودوس و مانند آن استعمال کنند و جندبیدستر در روغن قسط آمیخته یا روغن نرگس
بر سر مالند و گوشت حلوان بمصالح خوشبو و دیگر اغذیهٔ مطیبه بخورند و بوئیدن کباب که در حضور مریض بریان نمایند تا بوی آن بمشام او برسد و تناول کباب
با نان گندم خمیری جید و یا باچلاو مفید است و روائح طیبه مانند مشک و عنبر و عود هندی و ریاحین و گلهای خوشبو و عطریات و نخالخ فواکه طیب الرائحه ببویند
و نفکه با آنها کنند و عود و عنبر قسط شیرین مشک صندل سفید و قدری کافور استعمال نمایند و رفتن به بساتین و باغها و شنیدن حکایات و قصه ها و دیدن اشیای
مرغوبه بلیحهٔ موزونه و بالجمله اشتغال بهرچه باعث التذاذ طبع و تفریح نفس گردد نافع است و از هرچه منکر و ناخوش از آن باشد اجتناب نماید مسیحی گوید که صداع
کائن عقیب باه را باید که معالجه کنند بتقویت سر باین طریق که آب مطبوخ مورد و گل سرخ و بابونه بران ریزند بعده بر روغن گل و اندکی سرکه بمالند و غذا اکثیر التغذیه
سریع الانهضام معتدل الکیفیه سازند و در اثنای پختن آن قطعهٔ به و سیب داخل کنند و سویق نان خشک کرده در تنور بعد غسل او بجلاب و روغن بادام
بنوشند و خوشبو موافق مزاج استعمال کنند و ماهی کوچک بسرکه ممزوج در روغن بادام پخته و ایضاً زرده بیضهٔ رقیقه آنرا موافق است طبری گوید که اگر
صداع عقب جماع از ضعف اعصاب باشد از جماع بالکل منع کنند و از روائح طیبه ببویانند و آب نیلوفر و بنفشه و آب جمیع ریاحین اگر کدامی از قوانین سته که آن
سن و مزاج و بلد و فصل و صناعت و عادت است مانع نباشد این آبها جمع کنند و بکافور و مشک و همه چیزهای خوشبو که ممکن باشد بر سر ضماد نمایند و اگر نوعی
از قوانین مذکوره ازین مانع باشد بر اندک چیزیکه از آن ممکن باشد اقتصار نمایند و باغذیه که بدن را غذا بیشتر دهد مثل هرائس و لحوم حملان مضروب بالشیر دهند
و جوزهٔ مرغ فربه که در شکم آن حشایش خوشبو پر کرده پیش روی مریض شق کرده باشند تا رائحه آن ببوید و از شحوم و لحوم آن بخورد و نبیذ صاف محمود ملایم
مزاج بنوشانند و امر بدعت و سکون و راحت کنند و ایذا نرسانند و آنچه مکروه باشد نشنوند و در مواضع اغانی لذیذه و روائح طیبه حاضر شوند اگر ممکن بود و الا
از اشیای مذکوره هرچه ممکن باشد استعمال نمایند و سیب و ترنج ببویند و سماع مرغوب و معاشرت کسیکه بدان مائل باشند اختیار کنند و اگر صداع از
بخارات اخلاط بدنی باشد معالجهٔ آن بعلاج صداع حار مادی برابر است غیر آنکه درین معالجه ترک جماع کنند تا آنکه بدن از اخلاط نقاء تام یابد و
صداع بالکلیه زائل شود و ایضاً در معالجهٔ این فصد نکنند مگر آنکه ضرورت داعی آن باشد

علاج صداع خماری

در مزاج حار اول بتنقیهٔ معده بسکنجبین و آب گرم و یا سکنجبین و آش جو قی کنند بعده شربت انار و شربت بهی و سکنجبین بگلاب و آب سرد بنوشند و یا سکنجبین
و گلاب نیمگرم بکرر قی کرده افشوره فالسه یا لیموی کاغذی و یا شربت غوره در عرق بید مشک و آب تخ یا لشوره پرورده دهند و یا شیرهٔ زرشک
و خیارین و مغز تخم کدو هر یک نه ماشه در عرق بید مشک و زرشک هر یک پنج توله برآورده شربت ترنج چهار توله آب تخ ده توله داخل کرده بنوشند
و یا جواهر مهره ماشه در مربای ترنج توله آمیخته بورق نقره پیچیده بخورند بالائیش شربت زرشک چار توله در عرق بید مشک و صندل و گلاب هر یک پنج توله
بنوشند یا جواهر مهره یک ماشه طباشیر سماق منقی هر واحد یک نیم ماشه در شربت لیموی کاغذی و سکنجبین تفاحی لیمونی هر یک یک نیم توله آمیخته و ورق

نقره حل کرده بلیسانند باه لیش شربت ترنج ورنگترہ ہریک دو تولہ گلاب بیدمشک ہریک ہفت تولہ داخل کردہ بنوشند وہمچنین دیگر اشربۂ مطفی مقوی معدہ
قاطع بخار مثل شربت سیب ولیمو وغورہ وحماض بآب سرد آمیختہ بدہند ولعاب اسپغول وجلاب ببرف سرد کردہ وفقاع ممزوج بآب غورہ یالیمو وقدرے
نمک وماء الجبن ودربوب فواکہ قابضۂ مذکورہ تیزی خماری شکنند وہمچنین سفوفات معمولی وشربت خمار ومفرح بارد ومفرح کشنیزی دافع خمار اند وشراب لیمو
بشکر وگلاب وشیم بجار روس منفوسہ دوا زالہ خمار مجرب سویدی ست ونقل حماض اترج برشراب برائے منع حدوث خمار مجرب اوست و در ابتدا بہر تقویت
وتبرید سر روغن گل وسرکہ وگلاب بر سر نہند واگر از قی فائدہ نشود وتقوع ہلیلہ یا نقوع مسہل با حوامض مثل آلو وزردآلو وغیرہ بدہند ویا آب انارین لشحم
افشردہ سقمونیائے مشوی دو ماشہ آمیختہ بنوشانند واگر خواہند بہر بدرقہ شربت ورد مکرر اہلیلجی چہار تولہ گلاب ہفت تولہ وآب تخ حل نمودہ بنوشند
بعدہ بہر تقویت دماغ روغن گل ویاسمین وسرکہ متقطر ہمہ برابر بر پیشانی وصدغین بمالند وتخلخہ لیسانزند واگر خون غالب باشد وعلامات آن ظاہر بود واگر فصد یا حجامت
نمایند باکی نیست وآنجا کہ از قے واسہال وغیرہ بسبب ثوران مواد نفعی مترتب نشود وتہوع وغثیان مشتد گردد قدرے طعام ملائم بخورند و
بعد ساعتے قے کنند تا مادۂ ردیہ تمامہ با طعام مختلط شدہ بر آید پس اشربۂ مطفیۂ مذکورہ بدہند بردست وپا آب نیم گرم مطبوخ بابونہ وبنفشہ وقدرے
نمک بریزند ودران آب پاہا بدارند وبقوت بمالند ودر آخر روز داخل حمام شوند وآب نیم گرم بر سر بسیار ریزند وہرگاہ از حمام برآیند بعد یک ساعت
تمام بنان مع نان خورش برگ کاہو واسفاناخ ویا مزورۂ انار دانہ وبہ کشنیز غذا سازند وخوردن گوشت درغرۂ سرکہ پختہ تاماہرا شود وکشنیز خشک وکرویا وجینی
بران پاشیدہ در ازالۂ خمار مجرب سویدی ست وفواکہ قابضہ مثل بہی وسیب وانار میخوش بخورند واگر مائل بشراب گردد شراب ابیض رقیق مروق ممزوج بالماء صفر
بدہند کہ عطش ساکن کند وخواب آورد ویا پہا از بن ران تا قدم بعد طعام بہ بندند واز ہرچہ مضر عصب باشد مثل سرکہ سادہ دری اجتناب کنند وبدانند کہ در آنہا
استعمال مبردات شدید نمایند تا کہ تکثیف مسام وتغلیظ ابخرہ نکند ومانع از تحلیل نشود بلکہ بر سر استعمال مانند روغن بابونہ وسوسن نیم گرم نمایند و
وگیلانی نوشتہ کہ از بہترین معالجات این صداع آنست کہ قدح از شراب بآب بسیار خوب ممزوج کردہ بدہند وکف پا بروغن بادام بمالند کہ خواب می آرد و
صداع را ساکن می کند لاسیما کہ این تدبیر بعد قی واقع شود ودر مزاج بلغمی بعد از قی سکنجبین عسلی وآب ترب یا طبیخ شبت وجوز القی وغسل بحرارت باید کہ مصطکی
بودینہ خشک عود غرقی دانہ ہیل ہر واحد یک ماشہ سودہ در دواء المسک حارہ نہ ماشہ آمیختہ درق نقرہ پیچیدہ بخورند بالایش شیرۂ بادیان نہ ماشہ
شیرۂ الایچی کلان پنج عدد در عرق کیوڑہ وہیل ونعناع ہریک شش تولہ بر آوردہ شربت عود وسیب دو دو تولہ داخل کردہ بنوشند وآب نیم گرم بر سر و
دست وپا ریزند ودلک قدمین نمایند ودر صورت باقی ماندن نفخ در شکم بعد از قی غار یقون سہ ماشہ در گلقند آمیختہ بلیسانند بدرقہ لشربت دینار
چار تولہ وگلاب پاؤسیر کنند ویا ایارج فیقرا یک درم مقوی تبرید وتخم حنظل اسہال آورند بعد اجابت غذا نان تنک بشوربائے مرغ بدہند و
بعد غذا خواب وسکون اختیار نمایند وہرگاہ از غذا معدہ اندک سبک گردد سکنجبین عسلی بنوشند وپاشویہ نمایند در روغن بابونہ با قدرے روغن گل
آمیختہ بر سر بمالند وباقی تدبیر مناسب از علاج امراض دماغی بخاری وصداع بخاری استنباط نمایند **سفوف آملہ** مجرب برائے صداع خماری و
بخاری ووسواس سوداوی وخفقان معدے رانیز مفید کشنیز خشک دو تولہ آملہ مقشر یک تولہ گاؤزبان گل سرخ صندل سفید ہریک شش ماشہ کوفتہ بیختہ نبات
سفید ہشت تولہ آمیختہ سفوف سازند وبعضے اوقات این ادویہ اضافہ کردہ مے شود وبسیار مفید می افتد طباشیر گل گاؤزبان زرشک سماق ہریک
سہ ماشہ خرفہ پنج ماشہ تخم کاسنی شش ماشہ زہر مہرہ یک نیم ماشہ مروارید کافور ہریک یک ماشہ باعرق ہائے مناسب بعمل آرند خوراک از شش ماشہ تا یک تولہ
شربت خمار جہت دفع خمار وصداع خماری بی نظیر ست آب انار ترش وآب انار شیرین وآب سیب شیرین آب لیمو ہریک نیم رطل اول آلوی سیاہ تمر ہندی ہریک یک رطل
عناب پنجاہ دانہ در شش رطل آب بجوشانند تا بدو رطل رسد مالیدہ صاف نمودہ آب ہائے مذکور را باہم بیامیزند وقند سفید یک من اضافہ کردہ بقوام آرند
اقوال مہرہ مالقی وغیرہ می نویسند کہ شرب رب آس یا شربت آن تنہا یا بشراب وکذا انار دانۂ ترش وکذا حجر المسن محکوک برسن وکذا اکل سرخ
وکذا گلاب وکذا شاہ چینی بآب وکذا خمیر ترش آرد جو در دوغ گاؤ مالیدہ صاف کردہ وکذا خمیر آرد گندم در آب حل کردہ بعد دو ساعت صاف
نمودہ در روا رقیہ آن یک دانگ طباشیر ویک قیراط زعفران وسہ درم شکر داخل کردہ ونقل حب الآس ویا ریباس وامتصاص سفرجل
بر شراب وکذا ریباس وشم گل سرخ واکل حماض سوائی مسلوق بروغن بادام وکذا کاہو وکذا اغذیائے تفاحیہ کہ بآب سیب ترش وقند مغز چلغوزہ

پخته باشند وکذا احاضیه بترشی ترنج ومغز بادام وزعفران وافادیه ساخته باشند وکذا حصرمیه که دران قطعه کدو وقثاء پخته باشند وکذا کشکیه وکذا سنبوسک
ترش بآب لیمو وسماق وسرکه ومغز بادام وکشنیز خشک و دارچینی هر واحد مزیل خمارست وبقول ابن ماسویه و مداینی مخمور از شم کافور و از طعام و شراب که دران
کافور باشد حذر کند که دران ہلاکت اوست ابن واقد وغیره گویند که شرب طبیخ نبات اقحوان بدون گل آن وکذا زعفران منفخج ویا مخلوط در طعام یا شراب
وکذا اکل اسفیتین وکذا ابوال شتر وکذا روغن کنجد سه جرعه واکل قنبیط بزیت انفاق پخته وکذا عجه معموله بزردهٔ بیضه ومغز بادام ومغز تخم کدو وکشنیز سبز وکرفس
وصعتر وکشنیز خشک وکذا لفت مخلل بشکر شیرین کرده هر واحد دافع خمارست وضماد عصارهٔ قنطوریون نافع صداع خماری ست ابن یحیی گوید که معالجهٔ
صداع حادث از اکثار شرب شراب بخواب طویل وسکون وراحت باید کرد واگر در معده بقیهٔ شراب مع غثیان باشد قی بآب نیمگرم وسکنجبین کنند ودست
وپای را در آب نیم گرم که دران بنفشه وبابونه واکلیل جوشانیده باشند نهند ودائم بردست وپا نمک در روغن بنفشه بمالند وچون صداع خفت یابد
حمام استعمال نمایند بعده چون جوع صادق بحرکت آید باغذیهٔ لطیفهٔ غیر حاره مثل نان مغسول وعدسیه ورمانیه اغتذا نمایند وبیضهٔ نیمبرشت آنرا نافع ست وکاهو
لطیفه ومنع بخار صاعد کند وآب ننوشند مگر آب خالص ورب رب وفواکه مثل رب انار ورب ریباس ورب حماض اترج ممزوج بآب دهند وسیب وامرود
وبه بخورند وروز دوم داخل حمام شوند وآب شیرین نیم گرم برسر بسیار بریزند وبعد راحت از حمام بدراج وچوزهٔ مرغ ولحوم بره وماهی رضراضی کوچک
غذا سازند ودر جمیع انواع صداع با ماده یا بخارات نفع مے کند در ابتداے او سکون ودعت ونوم ودر آخر او هنگام انتهاے مرض وشروع
انحطاط مشی وریاضت اکثر از آنچه ممکن باشد تا آنچه در سر محتقن ست تحلل یابد واگر ازان بقیه بماند نطولات محلله استعمال نمایند ابن سینا می نویسد
که در علاج صداع حادث از خمار اول آنچه واجب بود استعمال تنقیهٔ معده بقی ست از سکنجبین وتخم ترب یا سکنجبین بآب نیم گرم
وبقیات لینه ومتوسطه که از قرابادین ست واگر قی واجب نبود یا استعمال او جائز نباشد اسهال بایارج مقوی بسقمونیا کنند تا لیث او در معده طول
نکند واگر در انجا مانعی از مرض حار ومثل وا از استعمال دواے حار باشد اسهال بطبیخ هلیله یا شربت فواکه مسهل کنند واگر نفس از مثل این اشیا کراهت
کند بآب انارین مع شحم مقوی بسقمونیای اندک اسهال آورند واز حرارت او خوف نکنند واگر از استفراغات بوجهے مانعے باشد لزوم خواب نمایند تا آنچه از
شراب در معدهٔ ایشان ست منهضم گردد واین برنگ بول یعنی رنگین شدن آن ظاهر شود وکف پا بنمک وروغن بنفشه بمالند وبر اطراف نطول بابونه ریزند
بعده داخل حمام کنند وتغریق سر بروغن گل سرد غیر شدید التبرید نمایند وبعدس وغوره ومانند آن وآب کرنب بخاصیتے که برای منع بخار از سر دارد آنست غذا
سازند جالینوس گفته که اگر غذا بکبوتر بچه سازند خطا نکنند وشاید که سبب درین رقت خون متولد ازان وقوت او بر تحلیل ابخره باشد وباید که فواکه قابضه دهند
وبجز آب چیزے دیگر نیاشامند مگر آنکه معده ضعیف بود وخوف استرخاے آن باشد که درین حالت از اسکثار شرب آب سرد منع کنند وآب انار
ترش ورب ریباس خاصته ورب آن وترشی ترنج خاصته ورب آن وبه وسیب ومانند آن بنوشانند وکشنیز خشک باهم وزن شکر نافع ست
بعده خواب وسکون اختیار نمایند که آن اصل در علاج اوست واگر ازان تسکین نیابد اعادهٔ او دران روز وروز فردا کنند وغذاے او مبرد
مرطب سازند یا ملطف او بمثل زردهٔ بیضه وبرای تحلیل آب گرم بران بسیار ریزند وحسب استطاعت بآوردن خواب مشغول شوند بعد ازان
چون غثیان بشرط وجود آن زائل شود وصداع باقی ماند روغن گل ازان قطع کنند که آن در آخر او را مضر ست واگرچه در ابتدا براے تقویت
سر ومنع بخار حاجت بسوے آنست وباید که درین وقت روغن بابونه عوض او براے تحلیل استعمال نمایند واگر بدین زائل نشود روغن سوسن بکار برند که
این بنهایت نافع ومجرب ست وچون خمار تخفیف وانحطاط یابد مشی اندک کنانند یا در گهواره نشانند ودرین هنگام بماهی رضراضی ومرغ خصی وچوزهٔ
ماکیان وبالقول بارده غذا سازند وباید که بر طعام مشی نکنند بلکه بعد سه ساعت وبالجمله باید که انتظار هضم بخواب ویا بسکون طویل نمایند تا آنکه معدهٔ
او اندک خفت پذیرد وبعده سکنجبین شکری اگر محرور باشد وعسلی اگر مرطوب بود استعمال کنند واقدام بدلک قدمین نمایند پس مشی غیر متعب یا حرکت
دیگر غیر متعب کنند وباید که از سرکهٔ ساده ومری اجتناب نمایند واگر لابد باشد نانخورش بغیر تند آن سازند واگر اندک مشی کرده باشند آبزن و
حمام نیز استعمال کنند ودر آخر امر باید که بنطولات معتدل التحلیل تنطیل نمایند ولحوم خفیفه غذا سازند واین دوا براے خمار نیکو ست تخم کاسنی
وتخم کرنب وزرشک منقے وسماق وعدس مقشر وگل سرخ وطباشیر مساوی همه را کوفته بیخته بوزن سه درم ازان با قیراط کافور واوقیه آب انار

یا آب ریباس یا رب ترنج یا آب آن بخورند جرجانی وایلاقی می نویسند که اگر شبت یا تخم شبت و تخم ترب در آب جوشانیده سکنجبین آمیخته بدهند تا قی بخولی گردد و معده پاک شود و صواب باشد و اگر قی ممکن نبود یک درم ایارج فیقرا و نیم دانگ یا یک دانگ سقمونیا با هم سرشته بدهند تا بقوت سقمونیا اسهال زود تر افتد و ایارج در بدن در رنگ بسیار نکند تا از ان حرارتی نیفزاید و چون از خواب برخیزد حمام نماید و بعد از حمام تا یک ساعت تمام نگذرد طعام نباید خورد و بعده طعام حرارت افزا نشاید خورد بلکه ماهی تازه خورد و برگ کاهو باندکی سرکه که سخت ترش نباشد و کاسنی و مانند این موافق باشد و آنرا که بغذاے قوی تر حاجت باشد بیضه نیمبرشت و گوشت دراج و تیهو و چوزهٔ مرغ خانگی و گوشت بزغاله بغوره و زرشک و سماق و امثال آن صواب بود و کرنب و عدس صاحب خمار را موافق باشد و آنرا که تشنگی غالب بود آب سرد خورد مگر کسے که بسبب ضعف معده از مضرت آب سرد ترسد آب غوره و شربت آن و شربت سیب ترش و مانند آن با آب آمیخته یا بی آب بخورد و بدانند هر شربتے که مخمور بخورد سرد کرده باید خورد مگر شربت ریباس که خاصیت او آنست که اگر سرد کرده خورند معده را ضرر دهد و اگر کسے این شربتها نتواند خورد شراب انگوری رقیق سفید مروق ممزوج با آب مساوی آن بخورد و لشب وقت خواب اندکے کشنیز خشک و شکر دهند در روز دوم طعام و حمام و شربت هم برین ترتیب باشد و چون اندکے تخفیف حاصل شود ریاضتے آهسته و گهواره سود دارد و تا دو ساعت نگذرد از پس ریاضت طعام نخورد و تا سه ساعت از پس طعام نگذرد هیچ حرکت و ریاضت نکند این معنی در همه انواع صداع یاد باید داشت و سفوفیکه در قول بوعلی سینا گذشت خمار را زائل کند باندکی کافور از دو جو تا یک طسوج یا نیم دانگ باندازهٔ قوت حرارت و گرمی مزاج با آب غوره یا با آب انار ترش و شیرین بخورد و فقاع که از آرد جو و سنبل الطیب ساخته باشند معده را از باقی شراب بشوید خاصةً اگر اندک نمک آمیزند با ضم باشد و اگر این فقاع با آب غوره سازند خوشتر و گوارنده تر باشد و بوئیدن صندل و گلاب و کافور و شاهسفرم سرد کرده و سرکه و گلاب بران پاشیده سخت سود دارد و اگر صبح آنروز که شراب خواهد خورد یک خوراک شربت افسنتین خورد شراب هضم شود و خمار نیارد و اگر خمار باشد سبکتر باشد و در کتب آورده هر که بیخ سعد کوفته بخورد آنروز مست نشود و شربت مورد ساده ناشتا بخورد خمار سبکتر باشد و بادام تلخ نقل کردن خمار باز دارد و شراب بگوارد و محمد زکریا گوید سخن بسیار گفتن و چیزے خواندن خمار آرنده است و روغن گاؤ دافع زهر شراب ست تیزی شراب از معده باز دارد طبری گوید که صداع عارض از شرب شراب اکثر بسبب امتلاست که از صعود بخارات حاره بسوے دماغ و اغشیه حادث شود و این صداع بر دو وجه بود یکے آنکه عقب شرب نبیذ ظاهر گردد و چون معده و اوردہ از بقایاے شراب پاک شود صداع زائل گردد دوم آنکه با شرب شراب ظاهر شود و در روزها باقی ماند تا آنکه شراب ترک نماید و پرهیز و ترطیب دوام کند و علاج قسم اول خاص بدان سواے غیر او از انواع صداع اخراج بقایاے شراب از معده است و تقویت آن با شربهٔ ملطفهٔ محللهٔ قطاعهٔ بخارات مثل فقاع ساده معمول بکشک جو و اندک سنبل الطیب بهر آنکه از خاصیت این غسل معده از بقایاے شراب است و ادخال اندک سنبل دران بهر تعطیر و تقویت معده بر هضم بقیهٔ شراب ست و مثل شربت غوره و رب سیب و شربت ریباس و شربت ترشی ترنج و رب آن همه سرد کرده سواے شربت ریباس زیرا که از خاصیت اوست که چون آنرا سرد کنند معده را الم رساند مردی را از افاضل دیدم که امر با میختن آب غوره بر فقاع سادهٔ مذکور و انداختن اندک نمک بران مے کرد و دران هنگام فقاع جوشش می کرد و کف بسیار بران مے آمد و از ان کف گرفته صاف کرده مے خورانید و عمل طبیعت بسرعت میکرد پس از غرض او در انداختن نمک سوال کردم گفت که بدین تدبیر تلطیف فقاع زیاده می شود و از معده بسرعت منحدر می گردد و آنچه علاج سر بدان نمایند تقویت مزاج دماغ و تسکین آنکه از بخار آنرا عارض شود می نمایند ببویانیدن بنفشه و نیلوفر و شاهسفرم بود که آب برف بران پاشیده باشند و گاہے بریحان گلاب ممزوج بسرکه مهیا شند و بکافور خوشبو میسازند و از انچه بر سر بندند گلاب سی درم روغن گل یک نیم درم سرکه سه درم یا انچه قریب قیاس این باشد در شیشه کرده بجنبانند تا آنکه هر واحد از ان قوت دیگر اخذ کند پس بر سر بندند و ایضاً روغن گل مضروب با آب خیار و لعاب اسپغول و آب کاهو و آب برست و ایضاً صندل سفید با گل آزاد درخت اگر وقت آن باشد و الا با بنفشه هر دو سوده در گلاب آمیخته و ایضاً آب بید تر یا آب نیلوفر یا هر دو و درین صداع احتیاج استقصا در معالجه زیاده تر ازین نیست بهر آنکه چون طبیب معدهٔ مریض و مزاج دماغ او را قوت دهد از حدوث این صداع امان یابد و علاج قسم دوم که بعد تحلل بقیهٔ شراب از معده تا زمانی دراز باقی ماند اول تنقیهٔ مریض باین مطبوخ ست تمر هندی سی درم آلو بخارا چهل عدد عناب مثل او توت خشک اگر یافته شود ده درم بدستور مطبوخ جوشانیده دیک رطل

صداع خماری

بغدادی ازان صاف کرده ده درم فلوس خیارشنبر دران مالیده بنوشند ویک شربت یا دو شربت ازین در مدت پنج روز بدهند بعد ازان لزوم شرب ماء الشعیر نمایند وغذا با سفاناخ وسائر مزورات ومغز خیار بسر که سازند واگر زوال صداع مشکل گردد فصد قیفال کنند ولزوم شرب آب انار میخوش بسکنجبین نمایند وبستہ جو باسرکه پخته روغن گل آمیخته بر سر ضماد کنند وبعد جدا کردن ضماد روغن گل نیم گرم اندک بر سر نهند وگاہے این صداع متعسر گردد ومحتاج بفصد رگ پیشانی شود لاسیما چون صداع بجز ومؤخر دماغ میل کند وبالغ ترین چیزے که درین صداع مشاہده کردم اینست که بگیرند آب جراده کدو وآب برگ بنفشه وآب خیار وآب برگ بید وآب خبازی وہمه را در شیشه کرده بالائیش اندک سرکه واندک روغن نیلوفر وروغن بنفشه وروغن گل انداخته شیشه را در دیگ پر آب آویزند وزیراو آتش کنند تا آنکه آب شیشه بجوش آید وکف دران ظاہر شود پس شیشه را برآورده بدارند تا سرد گردد ودر زیر آن در حفره نشینند پس صاف کرده بر برف سرد کنند بنحویکه شیشه را درمیان او نهند وچون سخت سرد گردد بر تارک سر نهند که این در کمتر از ساعتے صداع را زائل کند واین بسیار را دیدم که آن تجنین آب سرد بر سر می کرد تا آنکه صاحب صداع سردی آب در دماغ خود معلوم کند بعده امر بپوشیدن سر وقصد خواب می نمود واین تدبیر را در ازاله او تاثیر نیک ست واین بهر آنست که فضلات گاہے به تبرید خارج مے شوند چنانکه از تسخین مستفرغ می گردند پس گویا که بقایائے بخارات باین تدبیر استفراغ می یابد وگاہے صاحب این صداع را سعوط بشیر دختران مع روغن گل وروغن بنفشه کرده میشود وغذا دهند این صداع را از بقول خشخاش رطب وقطف وملوخیا وشاخ خرفه وباتند انیها نفع سکنید

علاج صداع شمی

اگر از شمیدن اشیائے حار خوشبو مثل مشک وزعفران وعنبر وعود ونرگس ویا بدبو مانند مردار حلتیت وبخار گوگرد وزرنیخ باشد چیز ہائے بارد خوشبو چون کافور وصندل وگلاب ونیلوفر وبنفشه وفواکه بارد ببویانند واگر باوجود حرارت تجفیف ویبوست ضرر رساند پس در علاج ضرر مشک مثلاً بکافور اقتصار نکنند بلکه اگر ممکن بود تدارک باسعاط ادہان رطبه مبرده نمایند واگر کفایت نکند کافور در روغن کدو یا روغن بنفشه یا روغن نیلوفر حل کرده در بینی چکانند وکذا لک بالعکس وروغن خلاف را در تقویت دماغ وتعدیل آن بر سائر ادہان فضیلت ست وبوئیدن گل بنفشه تر ونیلوفر وکشنیز تر وجراده کدو وخیار رطب را در تسکین این نوع صداع مدخل عظیم ست واگر از شمیدن اشیای بارد خوشبو یا بدبو باشد چیز ہائے گرم خوشبو مثل مشک وزعفران استعمال نمایند وباشیائے حاره وحمام وآب گرم علاج کنند وبہرحال تنطیل راس بحسب اقتضائے مزاج رائحه واستنشاق بادہان مضاده آنها وتقویت دماغ باشیائے مقویه وتغذیه باغذیه لطیفه مقویه خوشبو حار ویا بارد نمایند طبری گوید که علاج صداعیکه از شم روائح طیبه حاره باشد تقویت مزاج دماغ بریختن آب ہائے نیم گرم اولا بر سر وپوشیدن آن وامر بافشاندن بینی دائم ست پس تشمیم اضداد آن روائح در قوت مثل کافور ہنگام تازی بمشک وبنفشه عند تازی باترنج ومانند آن واگر تحلل آن مشکل گردد این سعوط بکار برند اگر بدن اونقی بوده ودر آنجا تپ نباشد بگیرند آب حی العالم مروق ومصفے بآتش چهار درم روغن کدو دو درم آب طلع یک درم در شیشه بجنبانند وصاف کرده سعوط نمایند آنچه از آن ممکن باشد مرة بعد اخری این تلطیف حدت روائح ودفع بقیه آن کند واگر متعسر گردد تضمید راس بدانچه مذکور شد باید کرد ودران اسبغول مضروب بسرکه وعصاره مامیثا زیاده کنند که این تحلیل آن کند وبدانکه ہرجا که اشاره تبرید مزاج دماغ می کنم مراد ازان ترک افراط دران وعدم ادخال در سر چیزے از مخدرات مثل بیخ وافیون ویبروج وتفاحی میباشد پس اگر لابد باشد وخوف ہلاکت مریض بود اندکی افیون یا آب لفاح استعمال کنند وہرگاه معلوم کنند که مریض طاقت برداشت الم بیدار دارد این مخدر را ازان قطع کنند ودر تلافی اذیت او ہنگام زوال مرض کوشند وازین غافل نباشند واما چون صداع از روائح مزابل تا ذورات وجلود متعفنه باشد مریض را در حمام داخل کنند وبر سر او آب نیم گرم بسیار ریزند ودر حمام سرکه کهنه ببویانند ودو فتیله از پنبه ساخته بسرکه تر کرده مدام در ہر دو منخر نهند وروائح خوشبو حار باشند یا بارد ببویانند واستنشاق ادہان مناسبه یعنی بارد مثل روغن گل وبنفشه ونیلوفر در جوانان وحار مزاجان وحار مثل روغن یاسمین ونیلوفری وسوسن در پیران وسرد مزاجان نمایند وفکر این امر بکنند این صداع بنوع دیگر از انواع صداع منتقل خواہد شد ہر آنکه معالجه ہر نوع صداع انعلاج این نوع اسهل است زیرا که بر دماغ از روائح کریهه ثقل وضرر کم نبود حتی که گاہی ازان متشنج گردد وحجاب موضوع بران متقلص شود ودر بدن سه عضو را خواص در میل بروائح طیبه ونفرت از روائح کریه است وآن دماغ ومعده ورحم ست وچون بریکی ازین اعضا دو چیز لطیفے بوے بد وغلظ ماده جمع شود صاحب او از مرض شدید ایمن نباشد

روائح واطعمۂ مقصدعہ بسیار اند لیکن چون طبیب بر قوانین معالجات صداع ومقابلۂ شی موذی بضد آن واقف گردد انشاء اللہ تعالی اختراع علاج این جزئیات کہ بران وارد گردد تواند کرد

علاج صداع ضربی وسقطی وتفرق اتصالی

واین یا در نفس جوہر دماغ رسد ویا در حجب وغیرہ اجزای مذکورۂ راس ویا در فروع آن یعنی اعصاب وعروق ویا در اعضاے دیگر غیر سر از اعضاے شرکیہ مثل معدہ ودر جسم وغیر آنہا وتادیۂ ضرر آن بسوے دماغ وضربہ وسقطہ گاہ اندک وخفیف بود ومعالجہ پذیرد وگاہ بسبب زیادتی باعث تعلقل وتحرک وجوشش دماغ وعدم التیام مہلک بود وبالجملہ بہر تسکین درد وتقویت سر روغن گل بر سر نہند ودر امالۂ مادہ بہ تنقیہ یا جذب بسوے خلاف سعی نمایند اگرچہ بفصد واسہال حسب احتمال وبستن اطراف ودروع ابخرہ باشد تا ورم پیدا نشود پس بزودی فصد قیفال کنند واگر بنظر نیاید فصد ہفت اندام وحجب حاجت واحتمال قوت خون بگیرند واگر از فصد مانعے باشد حجامت میان کتفین نمایند وبقدر ضرورت خون بکشند وبہر تسکین وجع وتحلیل ورم وتبرید وتقویت سر برگ مورد آرد جو گل ارمنی مامیثا آرد عدس حضض یکی اقاقیا صندل در آب برگ بارتنگ وروغن گل آمیختہ نیم گرم ضماد کنند واین ضماد علوی خان درین باب از مجربات ست برگ مورد برگ سرد گل سوسن لادن اکلیل الملک گل ارمنی قصب الذریرہ شب یمانی روغن گل ہر یک دو مثقال ضماد سازند واز کشنیز خشک وپوست خشخاش وسیب وبہ ومانند آن از ادویۂ باردۂ قابضہ بخور کنند وبازوہا در انتہا محکم بہ بندند وبر ساق وکف پا حجامت بے شرط نمایند تا کہ مواد متوجہ اسافل گردد وتلیین واسہال طبیعت بمثل طبیخ عناب وبنفشہ ومویز وخیار شنبر وترنجبین وشیر خشت سازند واولی آنست کہ حقنۂ لین کنند تا بہوش آید بعدہ بنا بر تحلیل ورم ورفع تپ شربت بنفشہ سہ تولہ در عرق گاؤزبان وابریشم سادہ وعنب الثعلب ہر یک پنج تولہ حل کردہ بنوشند وغذا اسفاناخ بنان ویا بر ماء الشعیر اقتصار ورزند واگر جراحت وشقاق ہم باشد اندمال آن بمراہم نمایند وجراحت اغشیۂ داخلی کہ علامتش وضرر تمدد ووجع ثاقب وناخس وسیلان اشک بود عسر العلاج ست وجراحت جوہر دماغ کہ نشانش کثرت خواب مشوش ورطوبت خیشوم واختلاط ست اکثر مہلک بود ومحمد زکریا گوید کہ موضع شجہ را بشراب شستہ صبر ودم الاخوین واقاقیا بران پاشیدہ بستن عجیب الاثر ست بالجملہ لعلاج جراحت وکسر عظم کہ انشاء اللہ تعالی در آخر کتاب مفصل مسطور گردد رجوع کنند وچون ورم دماغ بہم رسد معالجۂ سرسام حار نمایند ومتوجہ تسکین صداع گردند وتحلیل ورم بمراہم امرنج کنند واگر آب برگ مورد وگلاب وروغن گل ہر یک بست مثقال سرکہ پنج مثقال بآتش ملایم بپزند تا کہ روغن بماند پس موم مقشر یک کف عود صلیب مغاث بغدادی مغاث ہندی ہر واحد یکمثقال در عرق عنب الثعلب سائیدہ بیامیزند وبر پارچہ طلا کردہ بر سر گذارند صداع وورم ضربہ را نافع بود وباقی تدبیر این صداع از علاج امراض دماغی از ضربہ وسقطہ کہ مذکور شد اخذ کنند **اقوال اکابر** ابو سہل گوید کہ صداع حادث از ضربہ ویا سقطہ بسبب عروض ورم میباشد پس می باید کہ اولا فصد کنند پس حقنۂ لینہ بعمل آرند تا مواد باسفل منجذب گردد واز صعود بسوی سر آنرا منع کند بعد ازان بر سر روغن گل غیر بار دہند کہ آن تسکین وجع وتقویت راس نماید واگر درد بسیار بنا شد اندکی سرکہ باوی آمیزند واگر درد شدید باشد تنہا بدون سرکہ استعمال کنند واگر بعد لک بیخوابی بہم رسد روغن بنفشہ سعوط کنند واگر احتیاج بتقویت سر بسبب تزعزع باشد کہ از شدت ضربہ آنرا بہم رسد تضمید سر برگ مورد وعود واکلیل الملک وقصب الذریرہ وگل ارمنی وشب یمانی ولادن وبرگ سرو وروغن سوسن واند کے شراب ریحانی کنند واگر عقل مریض مختلط گردد آرد جو وسبوس سمید خطمی سفید آب برگ بید در روغن گل وقلیلے از سرکہ ضماد سازند واگر باور تپ وسرخی وشدت حرارت باشد باید کہ بعد از فصد آب عنب الثعلب وکاسنی بخیار شنبر نوشانند وماء الشعیر دہند وغذا بقول باردۂ رطبہ مثل کدو وخیار وکاہو وبقلۂ یمانی سازند واگر باور تپ نباشد بر زردۂ بیضۂ نیم برشت ولحم طیور تغذیہ نمایند واگر جراحت اندک حادث شود از مورد شفا یابد واگر عظیم باشد دران صبر وکندر ودم الاخوین استعمال نمایند شیخ میفرماید کہ در معالجۂ صداع حادث از ضربہ یا سقطہ واجب ست غایت قصد طبیب تسکین درد حتی الامکان وتبعید مادہ از جای درد یا باستفراغ ویا بجذب طرف خلاف باشد تا ورم نکند واگر جراحت حادث شود معالجۂ آن باندمال نمایند واندمال آن ممکن نیست در حالی کہ سوء مزاج ثابت باشد بلکہ واجب ست کہ در اول آن تعدیل مزاج ناحیۂ آن کنند وچون صاحب این آفت را تپ ظاہر شود واختلاط عقل گردد بدانند کہ در ورم شروع کرد واول انچہ در علاجش استعمال باید کرد آن فصد قیفال یا اکحل ست تا تورم را منع کند واگر در انجا امتلا باشد باید کہ حقنۂ حادہ استعمال کنند واگرچہ بشحم حنظل باشد مگر آنکہ باوے تپ باشد کہ درین صورت تعدیل حقنہ نمایند واگر حقنہ ممکن نبود بمثل حب قوقایا تنقیہ کنند اگر

تپ نباشد واگر حرارت بدون تپ باشد خورانیدن حب مذکور ترک نکنند واز تنقیه چاره نیست تا از ورم ایمن گردد بعد ازان واجب است که نگاه کنند اگر درانجا جراحت باشد اولا علاج آن نمایند وتعدیل مزاج موضع اولابدست تا علاج قبول کند واگر جراحت نباشد بعد تسکین وجع تضمید موضع با ادویهٔ مقویه نمایند مثل اضمده که آبهای آنها آب مورد وبید وروغنهای آنها روغن مورد وسوسن وروغن گل باشد واخلاط آنها اشیائی باشد که دران قبض تلطیف وتحلیل اندک بود مثل گل سرخ واکلیل الملک وقصب الذریره وبابونه وگل ارمنی وشب یمانی بشراب ریحانی وگاهی اقتصار می کنند براد بان اگر درد باقی بود وگاه استعمال آن نیم گرم می کنند وگاهی بسبب درد وخوف ورم اندک سرد کرده بعمل می آرند وواجب است که از حمام وشراب وغضب ومبخرات ومسخنات از اغذیه وادویه حذر کنند واگر موضع بورم شروع کند دران وقت لابدست از استعمال قوابض قوی القبض ومالتبرید مثل پوست انار وگلنار وعدس وگل سرخ وبه وآب اینها نطول وثفل آنها ضماد سازند بعد ازان بدوائی که باوجود آن دران تلطیف اندک باشد نقل نمایند مثل سرو وطرفه وبه وکندر واگر ضربه تزعزع راس پیدا کند مبادرت بخورانیدن اسطوخودوس بآب یا شربت عسل باید کرد که ازین خلاص یابند وبدانکه الم چون بحجاب دماغ رسد دران خطر باشد وچون بسبب ضربه خون از دماغ خارج شود مغز سرپاکیان بمقداریکه ممکن باشد باید قورانیدو بالایش آب انار ترش اندک بنوشانند وچون ورم تحلیل یابد تاخیر در خورانیدن مغز تا سوم روز وبعد فصد نمایند صاحب کامل می نویسد هر که را از ضربه یا سقطه که بر سر واقع شود صداع عارض گردد باید که در امراو اولا مبادرت بفصد سرو کنند وخون بحسب حاجت وقوت وسن بر آرند واگر فصد بسبب سن وقوت وفصل ممکن نبود باید که حقنهٔ حاده استعمال کنند واگر تپ باشد حقنهٔ لینه بعمل آرند وجذب ماده باسفل کنند تا بموضع علت نریزد بعد ازان بآبیکه در آن مورد وجوز السرو جوشانیده باشند نطول کنند وبدان تکمید نمایند واثل وآس وبرگ سرو باندک گل ارمنی سائیده ضماد کنند وبپارهٔ پشم که در روغن گل نیم گرم تر کرده باشند تکمید سر نمایند واز آفتاب وحمام وشراب وغصه واغذیهٔ حاره وحریفه ومصدعه مثل جوزوشاهدانج وجرجیر وبادروج وشراب قوی ومیفختج ومویز شیرین حذر کنند وایضا ضماد نمایند گل ارمنی پنج درم قصب الذریره وسعاث وماش هر واحد سه درم بابونه واکلیل الملک هر واحد دو درم صبر یک درم همه را باریک سوده بآب مورد سرشته ضماد سازند وایضا آس وجوز السرو وبابونه واکلیل الملک وقصب الذریره هر واحد پنج درم قشار کندر دو درم گل سرخ چهار درم همه را در آب پخته بر سر ضماد کنند وآب او نیم گرم بران ریزند وایضا آب بید وآب اثل وگل ارمنی واکلیل الملک وروغن گل آمیخته ضماد نمایند واگر مورد تر کوفته بمطبوخ خوشبو ساخته ضماد کنند نفع بخشد واگر غشای دماغ را از ضربه وسقطه ورم لاحق شود باید که روغن گل وسرکه نیم گرم بر سر ریزند واگر استخوان بشکند وغشای مجلل دماغ ظاهر گردد یا بادے درد شدید باشد بار روغن گل سرکه نیامیزند بلکه روغن خالص نیم گرم یا روغن بابونه بر سر نطول کنند واگر با صداع سهر باشد روغن بنفشه یا روغن نیلوفر نیم گرم ریزند واگر ازین اختلاط ذهن عارض شود خطمی وآردجو وبنفشه وروغن گل باندک سرکه بر سر ضماد کنند ونباید که سرکه بروغن گل در ورم دماغ وغشای او بهر آن مخلوط می کنیم که روغن گل را بباطن دماغ رساند وبدرقه کند بسبب لطافت خود نه بهر آنکه سرکه ورم را نفع می کند زیرا که دران نه تسکین است ونه تحلیل نه در اورام حاره نه در بارد ودر اورام بارد بادوے فرفیون وغیره اشیاے حاره استعمال می کنند طبری گوید که صداع عارض از سقطه وضربه بر دو وجه است یا آنکه سر را الم رسد وشجه واقع نشود ویا شجه والم آرد والم در قلت وکثرت مختلف بود وشجه در خفت وشدت وایضا بحسب موضع مختلف باشد اما معالجهٔ شجه در شجاج سائر اعضا مذکور گردد وصداع عرض تابع شجه بود پس معالجهٔ شجه معالجهٔ صداع است غیر آنکه با معالجهٔ شجه قصد بتسکین صداع حسب مزاج مریض کنند بتضمید وتکمید او بحسب آنکه در انواع صداع ذکر یافت وموافق ترین اشیا برای کسی که او را این نوع صداع باشد تکمید سر بروغن گل گرم کرده است ویا بروغن گل که دران قدرے مازو ولادن جوشانیده باشند اگر مزاج این را واجب کند والا اندک کافور بروغن گل اگر مزاج واجب کند وموم وروغن گل گداخته سفیداب مغسول بران ریخته از آتش فرود آرند هرگاه نیم گرم بماند سفیدی بیضه اندکی آمیخته برهم زنند تا که سرد شود بعده مرهم اول کرده بران آب سرد شیرین انداخته حل کنند پس آب را بریزند ومرهم بگیرند وبر تمام سر ضماد نمایند که مسکن صداع ومفید جراحت وورم است واگر درانجا جراحت نبود ونه رضوض ونه فسخ بسببش تا الم حجاب مفروغ بر تحفت در موضع سقطه یا ضربه باشد در این تجمیع حجاب مؤدی گردد وعلاجش بتسکین حرارت وتبرید بلیغ مزاج جلد سر بآبها که ذکر کردیم باید کرد تا سر قوی گردد ومواد را قبول نکند بعده بچیزیکه محلل وملین باشد مثل موم وروغن ویا آبهای محلله مثل آب بابونه اکلیل الملک در آخر آن ضماد کنند واگر مریض متحمل باشد فصد هر دو قیفال

کنند وتنقیه بدن او از اخلاط نمایند اگر قوانین آنرا واجب کند واگر اعراض عظیم گردد ومودی بورم شود در هر دو نوع این صداع اعنی آنکه بادی شجه باشد و آنکه
باشجه نباشد اما آنچه بادی شجه بود و ورم حادث شود علاجش علاج جراحی ست که با ورم باشد بمراهم مفیده ورم مثل مرهم مرداسنگ واسفیداج ومرهم اسرنج
مغسول وتضمید راس بچیزیکه ورم را تحلیل کند مثل صندلین وشیاف مامیثا وآبهای محلله ورم پس اگر عقل مریض زائل گردد بی شک ورم بحجاب موضوع
برتحت او داخل عام شده باشد وعلاجش درین هنگام علاج سرسام حار ست واگر عقل مریض زائل نشود امر دران آسان ست ورم باصلاح جراحت زائل
گردد واگر جراحت نباشد امر آسان تر بود وغیر آنکه فصد اگر ممکن باشد از ان غافل نباید شد وتضمید سر باشیاف ابیض در وقتی وباشیاف محلله در وقت دیگر
در بهترین چیزها که درین هر دو صداع با ورم یا بی ورم استعمال کنند تغریق راس ست بروغن گل نیم گرم علی الدوام وتضمید او بمرهم اسرنج واسفیداج
باب حی العالم و عصی الراعی وآب خطمی وخبازی تسقیه داده وتضمید سر ببرگ خبازی وبرگ اسبغول هر دو کوفته مطبوخ در روغن گل بر آن اندکی خطمی سفید وآرد
جو انداخته که این ضماد در تحلیل ورم وتسکین این هر دو نوع صداع بغایت نافع ست وعلاج جراحات بالکه تا ام دماغ رسد در جراحات بدن خواهد آمد
نسخه مرهم اسرنج بگیرند اسرنج پنج درم وپارچه بآب تر کرده بادی بیالایند ومقابل آتش کنند که خشک گردد پس در ظرفی بآب نیم گرم بشویند تا آنکه
پارچه سفید گردد هرگاه اسرنج دران ظرف زیر آب درته نشیند آب صاف که بالای آنست از پنبه برگیرند واسرنج را خشک کنند که این بهترین طریق غسل
اسرنج ست بعد از ان وزن کنند وبرابر او سفیداب رصاص ومثل یکی ازین هر دو مرداسنگ گرفته هرسه مساوی بسایند وبجزو هفته موم در روغن گل
گداخته از آتش فرود آرند وبران این ادویه انداخته حل کنند تا مختلط شود وباز بر آتش گذارند وآبهای مذکوره تسقیه دهند دقوی تر از ان
آبها آب برگ بزرقطونا ست پس در هاون بریزند تا سرد گردد واندک سرکه وقدری سفیدی رقیق بیضه بران انداخته حل کنند تا همه مختلط گردد ودو هم
شبانه روز یکبار بر سر طلا کنند واین بالغ ترین ادویه مستعمله در اعراض مذکوره است وغذای این علیل غیر منجر بسوی سر وانکه تغذیه
کثیر ندهد واجب ست اگر قوت مساعدت کند که برمار الشعیر اقتصار کنند در روزی بدفعات پس برین اقتصار ورزند واین صعب ترین صداع بر طبیب
ست اسمٰعیل و یوسفی می نویسند که بعد فصد یا حجامت طبع را بآب فواکه وفلوس خیار شنبر یا بحقنه نرم باید کرد واین صفت حقنه است کشک جو بنفشه
خطمی در پارچه کتان بسته هر یک بست درم هر سه را در یک نیم من آب بپزند تا نیم من بماند صاف کرده ده درم روغن گل وده درم روغن بنفشه ودو
استار نانخواه نیم درم بوره یا نمک دران حل کرده بکار برند چندانکه وزن همه صد درم یا صد وده درم باشد وایضاً برگ چقندر بپزند از آب می هفتاد درم
وآبکامه ده درم وروغن بنفشه ده درم آمیخته بکار برند واین حقنه قوی ست برگ چقندر قدری بابونه ست هر یک بست درم انجیر پانزده بنفشه خطمی هر یک
ده درم بپزند چنانکه رسم ست صاف کرده یک درم بوره ویک درم نمک وده درم عسل دران حل کنند وآنرا که تپ آید از پس فصد هر بامداد آب
کاسنی وآب عنب الثعلب با سعد اروپنج درم فلوس خیار شنبر دهند وآنرا که تپ سخت گرم نباشد آب کاکنج وآب عنب الثعلب هر یک سی
درم لسپتانند وپنج درم فلوس خیار شنبر ودو درم صبر ویک نیم دانگ زعفران دران حل کرده بدهند تدبیر ضماد وآنرا که با ورم تپ باشد
از آب عنب الثعلب وصندل سرخ وفوفل وزعفران وگل ارمنی وصبر وسبزی که بر سر آب باشد همه را جمع کرده بر سر نهند وایضاً عدس سماق
گلنار گل سرخ برگ مورد پوست انار همه بپزند ویارچه بدان تر کرده بر سر نهند با روغن گل وایضاً برگ مورد گلنار پوست انار هر سه را در سرکه وآب بپزند و
باندکی مشک وعود خام وقصب الزریره بکوبند وشراب کهنه بران چکانند وباهم سرشته بر سر نهند وآنرا که مدت دراز گردد ضمادهای معتدل بر نهند چنانکه با قوت
قبض قوت تحلیل داشته باشد واین ضماد معتدل ست انار ترش وشیرین باپوست شگافته در شراب کهنه بخته بسایند وضماد کنند وایضاً که معتدل ست برگ مورد تازه
برگ بید برگ سرو خطمی تازه واکلیل الملک بکوبند وآب وبگیرند واگر در آب بپزند وبیفشارند وآن لسپتانند روا باشد پس روغن سوسن باین آب وشراب کهنه آمیخته دو سه
جوش بدهند واندکی مرو قصب الزریره وگل ارمنی وشب یمانی کوفته در صره بسته بادی بجوشانند وبدست مالیده بیفشارند وپارچه بدان تر کرده بر سر نهند وایضاً
ضماد محلل هر یک درم کندر یک درم صبر سه درم مرداسنگ یکدرم موم نه درم پنج درم روغن گل بست درم موم بروغن گداخته ادویه سوده بسرکه تر کرده بدان
بسرشند وبرخرقه کتان طلا کرده نیم گرم نمایند وبر سر نهند وآنرا که حاجت تحلیل بیشتر باشد سرکه کهنه بدل شراب کنند وبدل روغن گل روغن سوسن یا روغن
یاسمین یا روغن کنجد تازه کنند وآنرا که با درد بیخوابی باشد روغن گل در روغن بنفشه بر سر نهند پس اگر درد قوی تر باشد روغن گل زیاده کنند واگر بیخوابی

قوی تر باشد روغن بنفشه فزودن تر از روغن گل کنند از بهر آنکه روغن گل مسکن درد زیاده است و روغن بنفشه خواب آرنده تر و طعام کشکاب و مز ورهٔ کدو و مغز
بادام دهند و آنرا که دماغ بجنبد اسطوخودوس و مغز مرغ خانگی وغیره دهند که در علاج صداع تزعزعی بیاید و آنرا که خون بسیار رفته باشد و تپ نبود زردهٔ بیضهٔ
مرغ نیم برشت و گوشت ماکیان دهند و صندل و سیب و به و گل سرخ و بنفشه و برگ مورد بویانند و اندکے کافور و آنرا که جراحت کوچک باشد برگ مورد خشک
کوفته بیخته و اندکے مرآمیخته بر جراحت نهند و آنرا که جراحت بزرگ باشد لیکن باستخوان نرسیده باشد بر جراحت روغن گل بمالند و بدوزند و این اکسیر بن نهند
صبر انزروت کندر هر یک ده درم دم الاخوین مرمکی هر یک پنج درم همه را سائیده بسفیدهٔ بیضهٔ مرغ بسرشند و موی خرگوش بدان آلوده بر جراحت گذارند
و اگر خشک بر جراحت بپاشند روا باشد و در هر دو روز یک بار بکشایند و ببندند تا آنکه صحت یابد و گرداگرد جراحت ضمادهای مذکوره مانع ورم نهند و ضمادها
و روغنها نیم گرم برنهند مگر آنرا که عقل شوریده باشد و حرارت سخت قوی باشد و باقی علاج در جائگاه جراحات یاد کرده آید

علاج صداع تزعزعی

جهت امالهٔ ماده قبل از ورم فصد باسلیق یا هفت اندام نمایند و بعد ورم رگ سر روکشایند و تلیین طبیعت بآب کاسنی مروق و خیارشنبر یا بمسهل بارد یا بحقنهٔ
لین کنند و اگر تپ نباشد بحقنهٔ حاد و حب ایارج یا قوقایا نمایند و بعده باضمدهٔ مقویه چون صندل و فوفل و گل ارمنی و ریوند چینی و طلب و آرد جو و باقلا ضماد سازند
اگر برگ مورد و مرزنجوش و نمام و برگ انگور باریک سائیده ضماد کنند نیز نافع بود و اگر در سر ورم باشد و تپ نبود جفت بلوط گلنار و عدس و پوست انار و گل سرخ و مورد و قصب الذریره
و شب یمانی ضماد کنند و سیب و بهی وغیره اشیاے خوشبو ببویند و اگر تزعزع از ضربه باشد اسطوخودوس دو درم سائیده با جلاب یا شربت عسل بخورانند و غذا
یدماغ ماکیان و بزغالهٔ بره و گوساله سازند و بالایش قدری آب انار میخوش بدهند و باغذیه و مزورات لطیفه که در صداع حار گذشت غذا سازند و دعت و سکون و
سکوت و نوم طویل بر فرشهای نرم لازم گیرند و بالجمله علاجش علاج سکته است طبری گوید که علاجش فصد قیفال ست اگر ممکن باشد و حل طبیعت اگر از آن مانعی
نباشد و شمیدن روائح طیبه مشاکل مزاج او و درین وقت وامر بخواب بسیار بر پشت و تسعیط باین سعوط روغن خشخاش روغن بنفشه هر واحد یک درم
شیر دختران یک درم حضض مکی تازه بوزن دو شعیره در شیر مذکور حل کرده در شیشه کرده بجنبانند تا یک ذات شود و بمقدار احتمال مزاج سعوط کنند و تضمید
سر باین ضماد بکنند آب بید و شیر دختران و با هم بجوشانند تا مختلط شوند پس صاف کرده دران اندک حضض و خطمی و آرد باقلا و آرد جو حل کنند تا غلیظ گردد بر سر
ضماد نمایند و اگر این کفایت نکند و صداع باقی ماند امر بتغریق راس بروغنهاے نیم گرم کنند هر روغنے که باشد سواے روغن بلسان مگر آنکه مزاج او باین
الم بیرودت متحیل گردد که درین صورت بر سر او روغن بلسان و روغن غار و روغن قسط و مانند آن استعمال کنند و بالغ ترین اشیا انچه درین صداع استعمال
نمایند روغن نیم گرم ست که گاهے از سائر معالجات غنی مے گرداند ابن هبة الله می نویسد که سبب تزعزع راس خلط غلیظ بارد ست که در مواضع
خالیهٔ سر حاصل شود و اعراض آن ضعف حرکت ارادی و احساس ثقل در سر و کدورت حواس ست و این عرض منذر بحدوث سکته بود پس
طبیب عند احساس حرکت تزعزعی مبادرت کند به تنقیهٔ بدن از حبوب مخرج خلط غلیظ مثل حب صبر و مانند آن و بعد تنقیه ماء العسل که دران
اسطوخودوس مسحوق جوشانیده باشند بنوشند و جلنجبین بخورند و آبیکه دران گل سرخ و عود و مصطکی پخته باشند بنوشند و از امتلا و اغذیهٔ مرطبهٔ نافخهٔ
غلیظهٔ عسر الهضم حذر کنند و غرغره بسکنجبین عسلی و خردل نمایند و اغذیهٔ ملطفهٔ قلیل الفضول مثل قلایای لحوم طیور غیر آجامیه تناول کنند و اعانت بهضم کنند
و شراب کهنه بنوشند و مشک و غالیه و مرزنجوش ببویند و آبهای ادویهٔ محلله بر سر ریزند و بپارچهٔ خشن سر را بمالند پس اگر طبع قبض بود حقنهٔ لیّن آرند و اگر غثیان
محسوس گردد قی کنند بعد خوردن طعام زیراکه انچه از خلط غلیظ در معده جمع شود ازین تدبیر دفع گردد لاسیما بعد خوردن ترب و اطعمهٔ مالحه چه ازین قی بسهولت می آید و دفع کیموس تن
طبیعت اسهل میشود از دفع آن بدون خوردن چیزی و از علاج این مرض غافل نشوند که ازین بیم ممکن ست که مریض از سکتهٔ متوقعه خلاص یابد باذن الله تعالی عز وجل

علاج صداع نومی

درین صداع واجب ست که اول بعلامات مواد دریافت نمایند که کدام خلط در بدن غالب ست پس تنقیهٔ بدن و دماغ از آن ماده مکرر کنند بدستوری که در اقسام
علاج امراض دماغی مادی و صداع مادی مفصل مسطور شد و بعد از آن تعدیل مزاج دماغ و تقویت آن باطلیه و اضمده و مروخات وغیره حسب ماده نمایند در مادهٔ گرم در
سرکه آمیخته بر پیشانی و صدغین ضماد کردن باین صداع نافع ست و بهترین رماد خاکستر چوب انجیر ست و اگر هنگام بیداری از خواب چیزی مسکن صداع بخورند صداع ساکن شود

لیکن از تنقیهٔ بدن وسلز خلط غالب غافل نشوند وازاشیای مرطبه مثل البان وماهی وبیضه وفواکه وبقول رطبه اجتناب کنند وبعد از تناول طعام خواب نکنند

علاج صداع دودی

اول تنقیهٔ بدن ودماغ از مادهٔ ردیه بمسهل بلغم وحب ایارج یا حب اصطمخیقون وقوقایا کنند بعده باندک ایارج فیقرا سعوط نمایند ودر یک هفته چند بار تکرار این سعوط کنند ودیگر ادویهٔ قاتل کرم شکم مثل آب برگ شفتالو وآب بیخ توت وصبر وطبیخ افسنتین وشیح ارمنی در بینی چکانند وعقب او سعوطات وخطوسات منقی دماغ بعمل آرند وبعد ازان برای رفع بدبوی بینی اگر باقی باشد آنچه در باب نتن الانف مسطور گردد استعمال نمایند وبقول ایلاقی شرب صبر وتقطیر او در بینی وتعطیس بدان نافع ست بالجمله آنچه در قتل واخراج کرم دماغ ودیگر جراحات معمول راقم ست اینست که حلتیت وکافور هر یک قدری در روغن گل حل حل کرده بچکانند وقطور آب برگ خوخ ونیب وشریفه وسنبهالو وامربیل هر واحد با صبر وحضض سوده آمیخته مجرب ست وکذا قطور مخترع والد ماجد غفر الله له در قتل کرم وحبس خون واندمال زخم مجرب ومعمول ونفوخ برگ چرچیته وپهتکری وشکر خام هر سه مساوی سائیده در اخراج کرم از مجربات استاد مرحوم ست واگر ملیم را در آب یکه صبر وحضض جوشانیده باشند سائیده یا در آب برگ نیب سوده در بینی چکانند اخراج کرم بسیار می کند ومجرب ست وکذا ملیم وافسنتین سوده ناس گرفتن بغایت سودمند وهمچنین بندق هندی در آب سوده دو سه قطره در بینی چکانیدن مفید وتقطیر برگ نیب با آب سوده وکذا روغن او نافع وگویند که تخم حنظل دو جزو مر وشیح هر واحد یک جزو زعفران نیم جزو باریک سائیده در آب پودینه آمیخته سعوط کردن مجرب ست وقطور آب برگ شاهتره نیز مخرج کرم ست ومجرب وآب برگ سرس با صبر یا ایارج آمیخته بدستور واجب ست که بعد یک ساعت از چکانیدن ادویه آب برگ کشنیز تازه در بینی چکانند وبتدابیر حارهٔ یا بسه تدبیر نمایند واگر با آن حرارت باشد تدابیر باردهٔ یابسه بعمل آرند ونشوقات وخطوسات که در سدهٔ بینی مسطور گردد بکار برند وبعد ازان تقویت دماغ وتعدیل مزاج آن نمایند واغذیهٔ لطیفه غیر بخره که دران کشنیز بسیار داخل نموده باشند تناول کنند خجندی گوید که ملاک امر در علاج این قسم صداع استکثار ریاضت متعبه است وتقلیل غذا واستعمال حمام بآب گرم شیرین وکثرت ریختن آن آب بر سر برای تفتیح مسام وانحدار فضلات وتقلیل مواد مختبسهٔ متعفنه که ازان کرم تولد میکند صاحب اقتباس می نویسد که اول رگ قیفال زنند وشیرهٔ بنفشه یک توله ومویز منقی دو توله وبرنگ کابلی چهار ماشه بنوشانند وغذا شوربای مرغ بنان تنوری دهند سه چهار روز داده جهت تنقیهٔ دماغ حب ایارج وقت شب یک توله بآب نیم گرم بخورانند وصبح این مطبوخ اسطوخودوس دهند اسطوخودوس نه ماشه افسنتین پرسیاوشان برنج کابلی درمنهٔ ترکی بسفایج هر یک هفت ماشه سنای یک نیم توله پوست هلیلهٔ زرد پوست هلیلهٔ کابلی هلیلهٔ سیاه هر یک نه ماشه مویز منقی سه توله گل سرخ یکنیم توله ریوند خطائی تربد سفید هر یک نه ماشه جوش داده گلقند پنج توله خیارشنبر شش توله شربت آلو علو بخارائی چهار توله روغن بادام شش ماشه اضافه نموده بنوشانند وبجای آب برگلاب وعرق افسنتین اکتفا نمایند ووقت دوپهر نخود آب بچهٔ مرغ ووقت شام شلهٔ مرغ دهند همین نمط چهار پنج مسهل دهند تا مادهٔ مولده بتمامه برآید وروز دیگر این تبرید دهند افسنتین درمنه ترکی هر یک یک ماشه سوده در شربت بنفشه یک توله آمیخته بلیسانند بعده شیرهٔ بادیان وپودینه هر یک نه ماشه انیسون چهار ماشه در عرق شاهتره واذخر هر یک هفت توله گلاب نه توله برآورده شربت افسنتین شربت کشوث هر یک یکنیم توله تودری سرخ هفت ماشه بنوشانند وبعد حصول تنقیه سعوطات وقطورات قاتل ومخرج کرم بکار برند مثل سعوط سرخس تنها یا تربد سفید وایارج فیقرا واین سعوط نافع صبر افسنتین برگ شریفه برگ کبر برگ نیم درمنهٔ ترکی کشنیز خشک هر یک سه ماشه وقطور آب برگ خوخ ونیم شریفه وپنجنکشت وافتیمون هندی هر یک سه ماشه صبر حضض مکی هر یک چهار ماشه سوده آمیخته از مجربات ست وهمچنین طبیخ ترمس سکنجبین ساده که دران صبر ومر هر یک سه ماشه باشد وباید که اول آب کشنیز سبز یا خشک در سرکه سائیده در بینی ریزند وبعد ساعتی ادویهٔ مذکوره ویا دیگر منقیات بعمل آرند جهت آنکه کرم از بوی کشنیز مست شوند پس از بوی دوا نتوانند گریخت واستعمال مخدرات از داخل وخارج بسی مفید ست واین قطور قلع مادهٔ مالیخولیا می نماید وکرمهای مرده وزنده برمی آرد واگرچه اول مرتبه سوزش در دماغ پیدا میکند لیکن باید که اول تقطیر بروغن کدوی تلخ نمایند تا از سوزش باز دارد درد سنگ بوزن هفت ماشه سوده در روغن گل آمیخته بکار برند در روزی سه چهار بار ریا در شیر بدو یا خر یا زن بعمل آرند ودرین مرض بعضی را بینی بوسیده شده می افتد وبعضی را بینی می نشیند وغنه در آواز ودر کام سوراخ میشود ودر آخر اعتقال اللسان میگردد وبعضی را در تمام سر ورم میشود بلکه تا بعضه فرود می آید وآخر ورم زیاده شده از شدت درد پیشانی سمت ترقد وبهلاک می انجامد

نسخهٔ مطبوخ اسطوخودوس

علاج

علاج کلی صداع شرکی

بدانکه پیش ازین معلوم شده که شرکی گاه بمشارکت مطلقه و گاهی بمشارکت غیر مطلقه می باشد و گاه متادی بکیفیت ساذجه از کیفیات اربعه طبیعیه یا کیفیت غریبه ردیه غیر طبیعیه که منسوب بسوے جریا برودت نیست مانند کیفیات سمیه می باشد پس گاهی در بعض اعضا خلط سمی ردی الجواهر میباشد و کیفیت آن بسوے دماغ متادی میگردد و ایذا میرساند و گاهی متادی از مواد مواد غیر غریبه در طبع خود میباشد و اذیت آن بسبب کثرت کمیت یا شدت کیفیت آن میرسد و یا بسبب این هر دو لباست که کیفیت موذیه متادیه سبب برای حصول مادهٔ موذیه نیز میگردد بدو وجه یکی آنکه فاسد میگرداند آن کیفیت مواد جیده را که در نواحی دماغ می یابد و غذاے جید را که بسوے آن میرسد دوم آنکه دماغ را قابل مواد ردیه میگرداند و این قبول بر دو گونه است اول قبول از جهت جذب از جهت مانند آنکه گرم گردد ازان دماغ پس منجذب گردد بسوے آن مواد بسبب گرمی آن دوم قبول از ضعف مقاومت ست و مقرر ست که عضو چون ضعیف گردد قبول می نماید موادی را که بسوے آن آید و اعضاے مشارک راس اول و اولی همه معده و رحم و انثیین ست و بعد ازان حجب مانند حجاب حاجز صدر و غیر آن پس مراق پس باقی اعضا مانند کبد و طحال و زهره و گرده و مثانه و پشت و ساق و قدم و مانند اینها و بیشتر صداع شرکی نزد انتقال ماده از او رام اعضای باطنی مشارکهٔ دماغ میباشد چون حرکت بسوی فوق نماید بالجمله بقول شیخ در جمیع اصناف صداع بمشارکت اعضا واجب ست که اعتنا بعضو مشارک کرده شود و تنقیهٔ آن عضو نمایند بد انچه مخصوص او باشد و تبدیل مزاج آن کنند و مع ذلک تقویت راس به مقویات آن نمایند تا ماده را قبول نکند پس در ابتدا مقویات بارد مثل روغن گل مع سرکه بعمل آرند و اما بعد ابتدا اگر مواد حار یا کیفیت متادیه بسوے سر حار باشد مقویات بارده مسطوره مدام استعمال نمایند و اگر بارد باشد بجای او روغن بابونه مع روغن آس کنند یا روغنی که دران صمغ سرو گداخته باشند یا از برگ سرو و عصارهٔ او یا از ثمر و نخم باشند بعمل آرند و هرگاه از تنقیه و تعدیل عضو فارغ شوند نظر کنند که آیا این عرض بنفسه منتحیل بمرض شده و یا سبب این صداع در سر راسخ گردیده یا ماده و کیفیت یافته بحسب آن عمل نمایند

علاج صداع شرکی معدی

باید که اعتنا نمایند باصلاح غذا و آنکه مولد خلط مضاد و خلط باعث مرض باشد پس اگر بسبب اخلاط بود واجب ست که اول مبادرت به تنقیه نمایند بد انچه بهر استفراغ هر خلط در امراض دماغی شرکی معدی مفصل مسطور شده و در حالت تنقیه و بعد آن باغذیهٔ لطیفهٔ محمودهٔ خفیف الهضم جید الکیموس اغتذا سازند و بعد ازان حسب واجب بکیفیت میل کنند و مع ذلک دران تحلیل و هضم و اطلاق باشد و اگر غذاے مولد دم جید مقارن کیفیت ماده یا کیفیت نفس معده نباشد غذای محمود و مولد دم جید را اختیار نمایند و بهتر آنست که بعد دخول حمام خورند و در تخفیف بخارات کوشند پس اگر مادهٔ صفراوی باشد بعد تنقیهٔ آن بقی و اسهال تعدیل و بالتقویت دماغ بروغن گل یا روغن آس نمایند و قی کردن بخوردن ماهی تازه و بالایش نوشیدن آب برگ خیار و سکنجبین نیز انفع بود و هر صباح دو سه لقمهٔ نان بآب انار ترش یا آب غوره یا شربت آن و شربت انار میخوش و لیمو و ریباس تناول کنند و خوردن فواکه قابضه مثل امرود و سیب و به نافع و سرکه و گلاب و روغن گل بر سر گذارند و ایضا تقویت راس بروائح طیبه مثل صندل و کافور کنند و بهر اخراج صفرا نقوع حامض نیز نافع ست و گاهے بمطبوخ فواکه و یا بآب آلو و ترنجبین یا شربت آلو یا شربت تمر هندی و ترنجبین ده درم تلیین طبیعت میکنند و بعد تنقیه لطفیهٔ حرارت بمطفیات مذکور نمایند و تقویت معده بربوب قابضه مثل رب به ترش و انار و غوره و زعرور و لیموے کنند و تقویت دماغ بشمومات و نخالخ بارد مثل آب خیار و صندلین و گلاب و روغن گل و روغن نیلوفر و شیر زنان و سرکه و سعوط روغن بنفشه و نیلوفر با دام و مانند آن و ضماد بصندل و برگ مورد و گل سرخ و نیلوفر و بنفشه و کدو و مانند آن با گلاب و بد انچه در صداع صفراوی گذشت باید کرد تا مواد و اجزهٔ مرتقیه را قبول نماید و تدهین معده و سر بروغن سفرجل مسکن صداع حار شرکی معدی ست و بآبیکه دران بابونه و برگ مورد و گل سرخ جوشانیده باشند بر سر نطول کنند و غذاے بارد سریع الهضم مقوی مثل چوزهٔ مرغ که بآب انار یا آب حصرم یا آب سماق یا زرشک پخته باشند تناول کنند و یا مزورهٔ تمر هندی بمغز بادام و کشمش و یا مزورهٔ ماش مقشر بمغز بادام و کشمش بخورند و خوردن نانے که در سرکه یا در رائب ترکرده باشند نیز مفید و کذا مزورهٔ انار ترش محلی بنبات نقی و باقی علاج همانست که در علاج امراض دماغی شرکی معدی که از صفرا باشد مسطور شد ابن عباس گوید که هرگاه صداع بسبب خلط متمکن در معده باشد سے باید که قی بدوای مخرج خلط نمایند پس اگر صفراوی بود بسکنجبین و نمک و آب گرم و یا بسکنجبین و ماء الشعیر و قدری نمک اجرتش و یا تخم خربزه و سرمق و خبازی و تخم شبت

یا یک سوده بسکنجبین و آب گرم و اگر ماهی تازه و خربزه و سرمق و خبازی بخورند بالایش سکنجبین و آب گرم بنوشند قی صفرای مستکن در معده آورد و جالینوس
گفته کسے را که صداع از صفرا در معده باشد اگر از خود قی کند صداع او در ساعت زائل شود و گفته کسے که در معدهٔ او صفرا مجتمع گردد اگر هر روز مبادرت بغذا قبل
از صداع نکند صداع ظاهر شود پس هر روز قبل از انکه صداع شروع گردد غذا بخورد و علاج این کسان قی با آب گرم قبل از غذاست اگر برایشان سهل بود و اگر قی
سهل نباشد مبادرت بغذای محمود جید معده کنند لیکن مقدار او اندک باشد و صاحب او را مصابرت بر گرسنگی نباید کرد و اگر صداع ساکن نشود این نقوع
صبر و هند افسنتین رومی هفت درم گل سرخ پنج درم تخم کاسنی تخم کشوث هر واحد سه درم شاهتره ده درم شکاعی و بادآورد هر واحد سه درم پوست هلیلهٔ زرد
ده درم مویز منقی و تمر هندی هر واحد بست درم در شش رطل آب بجوشانند تا چهارم برود و صاف کرده در شیشه انداخته بروز در آفتاب و بشب درجای گرم نهند
و هر روز بربع رطل از ان با نیم درم صبر سقوطری و نیم درم کتیرا و نیم درم روغن بادام شیرین بنوشند سه روز یا پنج روز و غذا زیرباج بچهٔ مرغ یا مائیه بروغن بادام
بدهند و اگر این سکنجبین صبری استعمال کنند منفعت مبین نماید و صفرا را که در معده باشد نافع بود تخم کاسنی تخم کشوث تخم شاهتره و گل سرخ هر واحد ده درم بگیرند و
بر آن سرکهٔ کهنه پنج رطل و آب شیرین دو رطل انداخته بآتش معتدل بپزند تا نصف بماند صاف کرده شکر طبرزد سه من انداخته باز بپزند و کف آن گرفته از آتش
فرود آورده سه اوقیه صبر سقوطری بر ان انداخته در ظرفے بردارند شربتے از ده درم تا پانزده درم با آب سرد و ایضاً این حب استعمال کنند که تنقیهٔ
معده از صفرا می کند پوست هلیلهٔ زرد پنج درم گل سرخ سه درم سقمونیا یک درم باریک سائیده با آب حبها سازند و یک نیم درم خورده بالایش آب
شاهترهٔ مروق ربع رطل تا ثلث رطل بشکر سلیمانی ده درم بنوشند و اگر استفراغ بطبیخ هلیله و تمر هندی و افسنتین کنند بدان انتفاع یابند و بعد تنقیهٔ بدن
تضمید سر باضمدهٔ نافع صداع حار سازج که مذکور شد باید کرد و این ضماد مقوی سر محل آرند تا مانع از قبول فضول نماید گل سرخ صندل سفید هر واحد
سه درم اقاقیا حضض هر واحد یک درم گل ارمنی دو درم باریک سائیده بآب مورد و آب بید و آب عصی الراعی و آب شاخهای گل سرخ
و آب برگ انگور و آب طلع هر کدام که بهم رسد یا مانند اینها از انچه مقوی عضو و مانع از قبول فضول صفراوی باشد سرشته ضماد نمایند و باید که عضل ساقین
بعصابه بر بندند و پاها بمالند تا فضلات بسوے اسفل منجذب گردد و جالینوس در کتاب حیلة البرء گفته که چون انسان را صداع بسبب صفرا
متولد در معده باشد هر صباح حریرهٔ معمول از مغز نان با آب انار دانه بنوشانند که این تقویت معدهٔ او و قمع صفرا نماید و این حریره
در شکم او تا دیر بماند بجهت انار پس اندک اندک از ان بدهند تا بسوے معدهٔ او صفرا نریزد و صداع آنرا عارض نگردد و درین خوردن سفرجل و اشیاے
قابضه تجربه کردیم پس صداع ساکن شد زیرا که فم معده قوی گشت و صفرا را قبول نکرد و باید که اشیاے قابضه با اغذیه باشند تا مدتی دراز در شکم باقی
مانند و بتدریج نفوذ کنند و جالینوس در شرح کتاب ابیذیمیا نوشته که گاه آدم صحیح را صداع دفعةً بغیر سبب ظاهر عارض میشود و این از فضول حاده
مجتمع در معده میباشد و اشارت کرده که صاحب او نان بشراب ممزوج با آب تر کرده بخورد بهر آنکه این طعام معتدل الحرارة ست تعدیل این فضول و
اعانت بر هضم آن در معده می نماید و اگر مادهٔ بلغمی باشد بمطبوخ شبت و ترب و اصل السوس با سکنجبین عسلی و نمک قی آورند و اگر ترب بخورند و
بالایش کلهٔ پاچه یا شبت پخته بنوشند و بعد از ان قی نمایند نیز خوب ست و بعد قی گلقند و هلیلهٔ مربی و مانند آن بخورند و خوردن سه درم
جبی که از سنبل الطیب و افسنتین هر واحد یک جزو صندل سفید ربع جزو ساخته باشند نیز در تقویت معده و هضم طعام از مجربات است و بعد نضج
و تلطیف ماده بمنضج حار نموده مسهل بلغم و حب ایارج دهند و ایارج فیقرا با گلقند منقی معده است و بعد تنقیه جوارشات حاره برای تجوید
هضم و تقویت معده بخورند و آب گرم بر سر ریزند و روغن گل نیم گرم در گوش چکانند و غذا سریع الهضم مثل جوزهٔ مرغ و کبوتر بچه بدهند
شیخ میفرماید که اگر اخلاط بارد بلغمی باشد که از ان ریاح شدید هیجان نماید مقیات قوی تر و ملطفات دهند و اگر زائل نشود ایارجات کبار
بطبیخ افتیمون دهند و قطع شریان صدغین درین نافع ست یا داغ خفیف بر صدغین بنوعے که سر نسوزد بلکه شریان تنگ گردد
و اکثر سل شریان یا قطع و داغ مے کنند و بهترین داغ آنست که جلد بالاے شریان شق کرده شریان را ظاهر کنند پس بر نفس
شریان داغ نهند تا اثر آن بر جلد واقع نشود و آلهٔ داغ سلات باشد یعنی تنگ سر باید نه فراخ سر و اگر ممکن باشد در تابستان این عمل نمایند
و باید که غذای او حریره یا ساز ند و تا ده روز چیزے نخایند و وقت غذا در گرما بوقت سردی باشد و ایضاً کثرت کلام نشاید و همچنین فوایض شریان

نسخهٔ نقوع صبر

نسخهٔ سکنجبین صبری

نسخهٔ حب منقی معده

نسخهٔ ضماد مقوی کام

صدغین بچسپانند وانزروت وزعفران بدان مخلوط سازند گاهی بران قطع اسرب نهاده بعصابه می بندند تا ضربان موجب وجع نکند و ایضاً چوب می بندند
وا ما داغ قوی برای این سه بر وسط سر و دو بر صدغین و یک بالای نقره نزد مؤخر سر ست و باید که در هر حال از شراب اجتناب نمایند مجوسی
گوید که هرگاه صداع از فضول بلغمی محتقن در معده باشد امر بقی از ترب مقطع منقوع در سکنجبین عسلی با آب شبت و نمک جریش یا بماهی شور نمایند
و صاحب اورا از شرب آب یک ساعت منع کنند و بعد ازان سکنجبین با آب مطبوخ ترب و شبت بنوشانند یا ادویهٔ مقیئه بمثل این دوا بدهند تخم ترب
و تخم شبت و تخم جرجیر مساوی باریک سائیده بعسل سرشته با آب گرم بمالند باندکی نمک و بنوشند و بپر مرغ مبلول در روغن کنجد یا زیت یا بانگشت تحریک
قی نمایند و در تنقیهٔ معده کوشش کنند و بعد تنقیهٔ آن ماء العسل یا شراب آن با آب سرد یا اندک شراب ریحانی ممزوج با آب بنوشانند بعد ازانکه باندکی ازان
مضمضه کرده باشند و حب معروف بحب توقایا و حب ایارج نافع این صداع ست و اگر هر روز از اطریفل صغیر دو درم با نیم مثقال ایارج فیقرا سرشته
بخورند نفع دهد و ایارج محمر بعسل نیز نافع بود چون هر روز دو مثقال ازان سه روز متواتر بخورند تنقیهٔ معده از بلغم راسخ کند و هلیلهٔ مربی نافع ست و چون
حب صبر هر روز لبسه شب وقت خواب یک مثقال با آب گرم بخورند و ایضاً چون حب ذهب دو درم و نیم با آب گرم بخورند تنقیهٔ معده از بلغم کند
پس اگر صداع ساکن نشود دو مرمن گردد ایارج ارکاغانیس و طبیخ افتیمون و نمک دهند و این صفت حب ایارج نافع این صداع منقی معده
از بلغم ست تربد سفید خراشیده دو درم ایارج فیقرا سه درم پوست هلیلهٔ کابلی دو درم نمک هندی مثل این شحم حنظل یک درم تخم کرفس نیم درم
همه را باریک سائیده با آب حبها سازند شربتی از دو درم و نیم تا سه درم و این حب صبر نافع بلغم راسخ در معده است هلیلهٔ کابلی و ترید سفید
خراشیده هر واحد پنج درم گل سرخ چهار درم مصطکی دو درم صبر ده درم باریک سائیده حبها سازند یک مثقال وقت خواب بخورند و این نقوع صبر
نافع صداع حادث از بلغم راسخ در معده است بیخ کرفس بیخ بادیان هر واحد هفت درم مصطکی و سنبل الطیب و تخم کرفس و بادیان و انیسون هر واحد
دو درم اسارون و حب بلسان هر واحد سه درم سلیخه و عود بلسان و گل سرخ هر واحد چهار درم عاقرقرحا یک درم افسنتین پنج درم همه را در شش رطل آب
با آتش ملائم بپزند تا بنصف آید در ظرف آبگینه با آفتاب سه روز بدارند و هر روز چهار اوقیه با یک درم صبر بنوشند و این نقوع صبر دیگر ست افسنتین
رومی پنج درم اسارون سه درم مصطکی و سنبل الطیب و عاقرقرحا هر واحد یک درم و نیم هلیلهٔ کابلی چهار درم حنظل دو عدد و تخم کرفس و بادیان هر واحد
سه درم چهار رطل آب گرم بران انداخته در روز با آفتاب و در شب بجای گرم بدارند و هر روز چهل درم با یک مثقال صبر و یک درم روغن بادام
بنوشند و غذا بران شوربای اسفیدباج گوشت گوسفند نر صغیر باشد و لحم بخورند یا کبوتر بچه نخود آب و مانند آن و بران شراب ریحانی ممزوج بنوشند
و تضمید معدهٔ ایشان با ضمادهٔ مسخنه ملطفه کنند تا منع تولد بلغم کند مثل این ضماد بگیرند سک و رامک و لادن و عود خام هر واحد سه درم گل سرخ چهار درم
سنبل الطیب مصطکی هر واحد دو درم مشک یک دانگ همه را باریک سوده در آب تمام یا آب مرزنجوش سرشته بر معده در حالت خلو ضماد
سازند و بفلفل و کندش و صبر و زیره و شونیز عطسه آورند و آب چقندر و آب مرزنجوش و آب پودینه در بینی چکانند جرجانی و ایلاقی مینویسند
که اول بمطبوخ شبت و لوبیا سرخ و تخم ترب و عسل قی باید کرد و ازپس آن اندکی گلقند و انیسون و زیره و مصطکی و مانند آن بخورند و اگر روز
دیگر ایارج فیقرا بعسل سرشته سه درم یا سه مثقال بدهند صواب باشد و آنرا که صداع پیوسته باشد صبح نقوع صبر دهند باین نسخه سعد سنبل افسنتین
فقاح اذخر کرفس بادیان نانخواه زیره هر یک مشتی همه را بپزند چنانکه آب سرخ شود و قوت ادویه گیرد و صاف کرده و بر مقدار نیم من ازین آب ده درم
صبر انداخته در شیشه کرده به آفتاب تا سه روز نهند و هر ساعت شیشه را بجنبانند و سه روز بامداد ده درم ازین آب صاف کرده سه درم روغن بیدانجیر یا روغن بادام
تلخ انداخته بدهند و اضمده و اطلیه که در صداع بلغمی مذکور شد همه موافق بود و آنرا که بدین تدابیر صداع زائل نشود داغ کردن صواب باشد بر میان سر و بر هر دو
صدغ و یکی بر پس سر بالای مغاک پس گردن و طعام و شراب نیز همان نوع باید که در بیان بلغم مذکور شد و خرمای قسب و زیتون بعد طعام خوردن موافق باشد
ابن الیاس گوید که شبت سه درم تخم خربزه سه درم در آب خوب جوشانیده صاف کنند و دران نمک طعام سه درم عسل بست درم حل کرده بنوشند و بر شتهٔ
ملوث بروغن کنجد قی کنند و یا لوبیای سرخ و تخم چقندر و تخم سرمق و پودینهٔ بستانی و نمک طعام هر واحد سه درم جوشانیده بنوشند و قی کنند بعد خوردن ترب یا نخود آب
یا ماهی شور یا اکارع مطبوخ تمکین و تقویت راس بخورات خوشبو موافق مثل ند و عنبر و مشک نمایند و غذا مزورها نخود آب بصعتر و اگر قی ساکن نشود این حقنه عاجل آرند بگیرند سنا پنج درم

بیان نسخهٔ حب ایارج

بیان نسخهٔ حب صبر

بیان نسخهٔ نقوع صبر

بیان نسخهٔ نقوع صبر

بیان نسخهٔ حقنه

حلبه بزر کتان هریک ده درم انجیر عناب سپستان هریک بست عدد خطمی در خرقهٔ کتان صره بسته سه درم خسک بابونه شبت هر واحد یک کف بنفشه نیلوفر هریک
سه درم در شش رطل آب بجوشانند تا دو رطل بماند صاف کرده بران بورهٔ ارمنی یک درم نمک طعام یک نیم درم عسل دمری در روغن کنجد هریک ده درم پاشیده
حل کرده استعمال نمایند ایارج جالینوس و ایارج ارکاغانیس این علت را نافع ست این نوح گوید که قی بطبیخ شبت و نمک و عسل و لوبیای سرخ و تخم
قطف و پودینهٔ بستانی و جوز القی و کنکرزد و نمک نان هرکدام ازین اشیا بعد ازانکه ترب بلکه پاچه مطبوخ شبت خورده باشند نوشیده قی کنند و اگر از قی ساکن نشود
ایارج ارکاغانیس و جالینوس خورند و طبیخ افتیمون افضل ازین هر دو ست و مویز منقی آنرا نیکوست و غذای او نخود آب مطیب بزیره و اسفیدباجات و فالودجات
مطیب بزعفران و شراب صرف و گوشت سرخ بریان بزیت و فلفل و دارچینی و چقندر معمول بخردل دمری و زیتون الماء و نان خورش بمری و انجیر در ماء العسل
تر کرده بدهند و لحوم صید موافق تر ست برای ایشان و خاصه لحم خرگوش بریان یا کباب کرده با بازیر و در طعام ایشان سداب و زیره و کرویا
اندازند و ماء العسل و آب انیسون و مطبوخ مصطکی بنوشانند این دوا قوی تر برای صداع بارد ست بگیرند گوگرد و جند بیدستر و حب الغار مساوی
در روغن گاو و روغن گل سائیده بر پارچه طلا کرده بر پیشانی نهند و اگر مادهٔ سوداوی باشد قی نمایند و منضج و مسهل سودا بدهند و از ادویهٔ قویه بهر قی مادهٔ
سودا آنیست که خربق سفید را در ترب خلانیده سه روز بگذارند بعده خربق دور نموده ترب را قطعه قطعه کرده با شبت و لوبیای سرخ جوشانیده
صاف نموده سکنجبین عسلی داخل کرده بنوشند و همچنین نمک نفطی و تربد اصفر هر واحد یک درم خردل نیم درم در شهد سرشته در طبیخ شبت و ترب
و لوبیای سرخ حل کرده دادن صواب باشد بعده دواء المسک مر و حلو و مفرحات استعمال نمایند و باقی تدبیر علاج در امراض دماغی شرکی معدی
از مادهٔ سوداوی در بحث مالیخولیا اخذ کنند ابن عباس گوید که هرگاه صداع از فضول سوداوی محتقن در معده باشد باید که قی نمایند
بدانچه در صداع بلغمی مذکور شد و مطبوخ افتیمون و غاریقون و حب اسطوخودوس دهند و این نقوع صبر نافع سودا ست هلیلهٔ سیاه و کابلی هر واحد
ده درم افسنتین اصل السوس مقشر هر واحد پنج درم شکاعی بادآورد حشیش غافث بسفایج اسطوخودوس بادرنجبویه پودینهٔ جبلی هر واحد چهار درم
قرنفل یک درم ساذج سنبل الطیب خربق سیاه هر واحد یک نیم درم همه را در پنج رطل آب بجوشانند و در آفتاب نهند و هر روز چهار اوقیه ازان گرفته صبر
درم غاریقون چهار دانگ باریک سوده روغن بادام شیرین یک درم انداخته بنوشند و این حب اسطوخودوس نافع آنست هلیلهٔ کابلی و سیاه هندی
صبر و بسفایج هر واحد سه درم افتیمون اسطوخودوس هر واحد پنج درم غاریقون چهار درم شحم حنظل دو درم و نیم خربق سیاه دو درم همه را باریک سائیده
بآب بادرنجبویه سرشته حبها سازند شربتی دو درم و نیم تا سه درم بحسب قوت مریض و ضعف آن و باید که تدبیر صاحب این بتدبیر نافع اصحاب سودا مثل اطراف
بزغاله و بره و جوزهٔ مرغ فربه و نان سمید و زردهٔ بیضهٔ نیمبرشت و حریرهٔ معمول از مغز گندم و شکر و روغن بادام و مویز و کشمش و بادام و انجیر خشک و مانند
آن کنند و از اغذیهٔ مولد سودا اجتناب نمایند و در حمام معتدل الحرارت بآب شیرین غسل کنند و هر روز دو اوقیه سکنجبین شکری با یک مثقال
افتیمون باریک سوده بخورند و اگر در معده اخلاط مختلفه از صفرا و سودا و بلغم باشد باید که صاحب او بعد امتلا از اغذیهٔ مختلفه مثل ماهی تازه و مالح
و ترب و خربزه و سرمق و بقلهٔ خردل و حرف و مانند آن و نوشیدن سکنجبین بآب گرم مطبوخ شبت و ترب قی کند اگر زمانهٔ صیف یا خریف باشد
در هفته یک مرتبه یا دو مرتبه و اگر زمانهٔ ربیع یا سرما باشد این مطبوخ بنوشند پوست هلیلهٔ زرد ده درم هلیلهٔ سیاه و کابلی هر واحد
هفت درم گل سرخ شش درم سنای مکی شاهتره هر واحد پنج درم بلیله و آمله هر واحد چهار درم آلو بخارا بست عدد عناب مثل او انجیر ده عدد مویز منقی
بست درم تمر هندی پانزده درم شکاعی بادآورد حشیش غافث گاوزبان بنفشه اصل السوس هر واحد چهار درم اسطوخودوس کمافیطوس
تخم کاسنی تخم کشوث تربد بسفایج هر واحد سه درم تخم کرفس انیسون بادرنجبویه فرنجمشک هر واحد دو درم همه را در شش رطل آب بجوشانند تا بیک رطل آید ده
اوقیه ازان صاف کرده این دوا برای تقویت او اندازند تربد سفید خراشیده غاریقون ایارج فیقرا هر واحد چهار دانگ شحم حنظل یک نیم دانگ نمک نفطی دو دانگ
سقمونیا نیم دانگ باریک سائیده بر مطبوخ انداخته سحرگاه نیم گرم بنوشند ابن الیاس گوید که اگر صداع از انصباب خلط سوداوی در فم معده باشد تنقیهٔ فم معده بقی از آب گرم و
جوز القی و کنکرزد کنند و جلاب با درنجبویه دو درم با شکر ده درم بنوشند و غذا مزوره از آب نخود و لسبیوٗ و تخم ترطم خورند و خوردن حب افتیمون و مطبوخ آن و تقویت سر
بشمومات حار رطب مثل نرگس و یاسمین و عنبر و استعمال اطریفلات و سعوط بآب مرزنجوش و استنشاق مشک و غالیه نافع ست و اگر ماده ریحی باشد

نسخهٔ نقوع صبر

نسخهٔ حب اسطوخودوس

تنقیۂ معدہ بقی کنند پس دیگر مستفرغات کہ روغن بیدانجیر دران داخل نمایند بعمل آرند واگر از استعمال او مانعی باشد زیت کہنہ بدل این روغن کنند واگر تخم کرفس بیخ بادیان بیخ اذخر نانخواہ مصطگی ہر یک دو مثقال جوشانیدہ صاف نمودہ دو درم روغن بادام تلخ ویک درم روغن بادام شیرین داخل کردہ چند روز بنوشند نافع بود وجوارش کمونی وفوتنجی ومعجون کاسر الریاح وماننداٰن بہر تقویت معدہ وتحلیل ریاح استعمال کنند وبہر تقویت راس روغن آس وروغن لادن وروغن سوسن وآب سرد واٰثل وسنبل وسعد وانچہ دران قبض وتسخین باشد بعمل آرند ومالیدن دست وپا بکیسۂ حمامی ویا بپارچۂ درشت ویا بنگ پا گذاشتن درآب گرم وبستن آنہا نیز مفید بود وباقی تدبیر از علاج امراض دماغی شرکی معدہ کہ از مادۂ ریحی باشد بر گیرند ایلاقی وجرجانی گویند کہ اول تنقیۂ معدہ بقی کنند پس ایارج فیقرا دہند بعدہ ماء الاصول بروغن بادام تلخ واگر حاجت آید نقوع صبر بروغن بیدانجیر دہند وصفت ماء الاصول اینست پوست بیخ بادیان پوست بیخ کرفس ہر یک دہ درم بیخ اذخر انیسون سلیخہ غاریقون ہر یک پنج درم مصطگی نانخواہ قردمانا پودینۂ کوہی ہر یک سہ درم افتیمون اسطوخودوس ہر یک ہفت درم ہمہ را درآب بپزند وصاف نمودہ ہر صباح سی درم گرم کنند وہفت درم گلقند حل کردہ صاف نمودہ چہار درم روغن بادام تلخ داخل کردہ بدہند واگر دہ درم صبر درین آب ماء الاصول حل کنند وسہ روز در آفتاب نہند وبعد ازان ہر بامداد بمقدار دہ درم تا پانزدہ درم با دو درم روغن بیدانجیر بدہند صواب باشد ودر ہر ہفتہ یکبار سنجرنیا یا دواء المسک حلو یا مریا تریاق کبیر ومثرودیطوس بخورانند وروغن بیدانجیر ومصطگی بر معدہ مالیدن وہر صباح درحمام رفتن ودر طعام زیرہ ونانخواہ ودارچینی داخل کردن سود دارد وآبیکہ بنوشند باید کہ مطبوخ سازند ودران مصطگی اندازند وگلقند با مصطگی وزیرہ خوردن نافع بود وہر شب پاہا از بن ران تا بقدم نیک بمالند واندکے کشنیز خشک وتخم کتان وشکر بخورند کہ بدین تدابیر بخار از سر باز ماند واگر صعود ابخرۂ معدہ باشد اطریفل کشنیزی خوردہ شیرۂ تخم کاسنی در عرق شاہترہ برآوردہ نبات سفید داخل کردہ بنوشند وبوئیدن سیب وبہ وامرود وسماق وآشامیدن بزرقطونا با شکر ومالیدن دست وپا وگذاشتن درآب گرم وآشامیدن شربت بنفشہ وحماض ولیمون وتمر ہندی وآلو بالو وماننداٰن با اسپغول وامثال آن وتناول نان بسرکہ ہمہ مانع صعود بخار اند وخوردن فواکہ قبل از دوراٰن نافع وکذا چند لقمۂ نان بہ آب انارین ویا انار میخوش وآشامیدن ربوب حامضہ مثل رب ریباس وغورہ وسیب وبہ وانار وخواب وآرام وسکون در مواضع باردۂ رطبۂ طیب الرائحہ وترتیب اوقات غذا تا آنکہ نیک ہضم یابد سودمند ست واگر بعد ازین تدابیر صداع باقی ماند درحمام آب نیم گرم بسیار بر سر ریزند بمقدار یک دو ساعت در بیت اوسط نشیند وبعد برآمدن از حمام آب سرد بر دست وپا یک لحظہ بریزند واگر صداع بحال خود باشد باید کہ طبیب از علامات مخصوصۂ ہر خلط دریافت کند کہ کدام خلط سبب تولد بخار ومحدث صداع ست پس متوجہ معالجۂ آن بعلاج خاص آن گردد ومقویات معدہ مثل مصطگی وگلقند وماننداٰن نافع بود وہرگاہ طعام تناول نمایند وتبخیر شروع گردد وصداع آرد لعاب اسپغول یا کشنیز خشک بشکر بالاے طعام بخورند واگر خوف سردی معدہ از لعاب اسپغول باشد لعاب بزرکتان مع کشنیز خشک استعمال کنند وتقویت راس کنند بدانچہ درسابق مذکور شد پس تسکین آن از نطولات وشمومات مناسبہ نمایند خصوصاً شم مرزنجوش کہ گاہے تنہا سبب خلاصی تام میگردد وباقی تدبیر از علاج صداع بخاری داخلی وامراض دماغی بخاری اخذ کنند مسیحی گوید کہ اگر صداع از بخارات باشد کہ از اخلاط ردیہ در معدہ بسوے سر صعود کند قی بادویۂ مخرج آن اخلاط استعمال نمایند وبگیرند بیخ کرفس بیخ بادیان واذخر ہر واحد دہ درم پودینۂ کوہی زراوند مدحرج شکاعی باداورد ہر واحد پنج درم ہلیلۂ سیاہ اسطوخودوس ہر واحد ہفت درم افتیمون غاریقون ہر واحد پنج درم سلیخہ نانخواہ قصب الذریرہ ہر یک ستہ درم سنبل الطیب دو درم مویز منقی سی درم در شش رطل آب بجوشانند تا دو رطل بماند صاف کردہ یک اوقیہ ایارج فیقرا دران انداختہ در ظرف آبگینہ بآفتاب سہ روز بدارند وہر روز یک اوقیہ تا دو اوقیہ با سہ درم روغن بیدانجیر بنوشند کہ این اوجاع راس از منہ ببرد واگر حاجت بمعجونی از معجونات افتد سنجرنیا وامروسیا وتریاق کبیر ومثرودیطوس ودواء المسک مر وحلو استعمال کنند واگر از ضعف فم معدہ باشد ہر صباح چند لقمۂ نان درآب غورہ وماننداٰن کہ در علاج امراض دماغی شرکی براے ضعف فم معدہ گفتہ شد بخورند ویا حریرۂ مغز نان یا آرد گندم مثل انار دانہ وغیرہ ترش ساختہ بنوشند کہ بتکرار عمل تقویت فم معدہ کند واگر استعمال ترشی الم وایذا رساند بر لقمہاے کہ در جلاب سافج یا با فادیہ تر کردہ باشند اقتصار ورزند اگر قبل از صداع اشیاے مذکور استعمال نمایند بسیار منتفع شوند وہرگاہ انحدار طعام وانہضام آن معلوم شود چیزے کہ دران قبض بود مثل لقمۂ نان در رب فواکہ یا تنہا فاکہہ مثل سیب وبہی ونا شپاتی یا نان بقسب یا زیتون تناول کنند واگر معدہ بسیار

صفت ماء الاصول

گرم باشد شرب پست جو منتفع شوند و اگر حرارت مفرط باشد شربت خشخاش و برگ کاهو خورانند و مثل کله پاچه مطبوخ بسماق و کشک جو و هریسه بلحم گوساله و ماهی نرم غذا سازند و اگر با لینت طبع باشد که گاهی مبهم و اکثر بعد اجابت پنج شش بار صداع لاحق شود طباشیر دانه هیل بشب سبز هر واحد یک ماشه سوده با مربه مرنبے یک عدد سرشته بخورند بالایش شیرهٔ بهدانه بریان سه ماشه در عرق گاؤزبان عرق صندل عرق کاسنی هر یک پنج توله شربت بزوری شربت به هر یک یک توله داخل کرده بنوشند و در صورت برودت مزاج معده با وجود ضعف شربت سنبل نیز نافع و برگ تنبول را خواص عجیب ست و تلیین طبیعت با یارج فیقرا و گلقند نفع می کند و در هفته یکبار وقت خواب مصطگی یک مثقال با دو چندان شکر بخورند و بعلاج ضعف معده رجوع نمایند شیخ میفرماید که ازین قبیل ست علاج صداعی که از شرب آب سرد هیجان کند چه این نیز بسبب ضعف معده بود و اجود علاج او آنست که اندکی شراب ریحانی بنوشند و در آب نوشیدنی نیز قدرے ازان بیامیزند تا از نکایت آب معده محفوظ ماند و مجوسی وغیره مے نویسند که گاہے صداع عقب استکثار طعام بسبب تخمه و استرخا و ضعف معده افتد و تدبیرش قی بآب گرم و نمک و خواب طویل و اسهال بجوارش شهریاران و حقنه و تکمید و تعطیل سر بآب گرم ست پس اگر صداع اشتداد کند آب گرم کثیر الحرارة بر سر ریزند و ابریشم پاره در روغن حار آغشته در گوش نهند و یا روغن گل نیمگرم چکانند و مومیائی و جند بیدستر و افیون و مشک در روغن زنبق آمیخته در بینی چکانند و بعد تنقیه معده را تقویت دهند بمربای هلیله مع مصطگی یا رب به و سیب و غوره و مانند آن و غذا سریع الهضم مثل چوزه مرغ سازند

علاج صداع شرکی کبدی

و مراقی و امعائی و اطرافی آنچه بمشارکت جگر و حرارت آن باشد وقت هیجان او آب انار ترش و غوره یا آب انار دانه یا آب آلو بخارا یا شیرهٔ تخم خرفه یا آب تمر هندی بنوشند و آب سرد بر نهار بیاشامند و نان و سرکه بخورند تا بخار صاعد بسوے سر را منع کند و دیگر تدابیر مانع بخار از علاج امراض دماغی بخاری و صداع بخاری جویند و ادرار و تلطیف کبد باضمده حسب ماده خاصة باین قسم نافع ست و آنچه بشرکت مراق باشد علاجش در بحث مالیخولیای مراقی خواهد آمد و عناب لعرق بید ساده مالیده شیرهٔ تخم خرفه شش ماشه شیرهٔ خشخاش چهار ماشه دران کشیده طباشیر یک نیم ماشه سوده پاشیده بنوشند و گاهی عوض هر دو شیره شیرهٔ تخم کاهو شیرهٔ تخم خیارین و گاہے در شدت در عوض لعوق عناب شربت عناب شربت بنفشه شربت نیلوفر میکنند و تلیین از آلو بخارا عناب آلو سیاه تمر هندی مویز منقی در آب گرم تر کرده فلوس خیارشنبر شش توله ترنجبین چهار توله مالیده صاف نموده روغن بادام شش ماشه داخل کرده نمایند بعده تقویت معده و دماغ کنند و یا سمط مغسول دو ماشه جواهر مهره یک ماشه در گلقند گل مشکی یک توله سرشته ورق نقره یا ورق طلا یک عدد پیچیده بخورند بعده شربت یاقوت دو توله و شربت بنفشه مکرر دو توله عرق کیوره پنج توله تخم فرنجمشک هفت ماشه پاشیده بنوشند و بعد حلق راس موشک پران یک عدد گرفته شکم آن پاک کرده بحوالی درز سور اجابسیار نموده گرما گرم بر یافوخ بندند لیکن رنگ مثل زان دو سه گهڑی متواتر بمالند و در روزی سه چهار بار تکرار این عمل نمایند و آنچه از شرکت امعا و قدمین و دیدین و دیگر اعضا باشد تدبیرش در علاج امراض دماغی شرکی مذکور شد و ایضاً در صداعی که از کرم معده و امعا باشد تنقیه بحب حب السلاطین مع این مطبوخ کنند افسنتین چهار ماشه برگ شاهتره بادر نجبویه برنگ کابلی مکو گلوی سبز هر یک نه ماشه برگ سنا یکتوله و نیم پوست هلیله زرد هلیله سیاه هر یک دو توله گلقند عسلی چهار توله شربت دینار چهار توله مغز خیارشنبر هفت توله شکر سرخ چهار توله روغن بادام تلخ هفت ماشه اضافه نموده بنوشند و وقت دو پهر نخود آب گوشت بچه گاو دهند و وقت شام نان با شوربای گاو مرغن مسمّم و صبح این دوا دهند تقل ازرق یک ماشه مصطگی دو ماشه سوده در هلیله مربی یک عدد آمیخته بخورند بالایش شیرهٔ زیرهٔ سیاه و انیسون هر یک چهار ماشه بادیان صعتر هر یک نه ماشه لعاب گاوزبان چهار ماشه در عرق افسنتین و اذخر و شاهتره هر یک شش توله برآورده شربت افسنتین سه توله داخل کرده حرف هفت ماشه پاشیده دهند و همین نمط سه چهار مسهل بکار برند بعده جهت منع بخارات و تولد کرم اطریفل قنیبلے علوی خان خورانند و این دوا مجرب تخم پلاس درمنهٔ ترکی انار دانهٔ ترش هر یک سه درم مویز منقی نصف وزن ادویه کوفته یک توله بر نهار بخورند انتباه تا اینجا علاج اقسام صداع اصلی و شرکی مذکور شد و علاج صداع عرضی که تابع مرض دیگر باشد علاج مرض اصلی ست که هر یک ازان در مقام خود ذکر خواهد یافت لیکن بعضے ازان که کثیر الوقوع ست مثل صداع تابع نزله یا حمیات و امراض حاده برخی از علاج آنها درینجا نیز مسطور مے گردد

علاج صداع نزلی

شیخ و مجوسی میگویند هر صداعی که با نزله باشد دران تبرید و ترطیب سر بر دهنها و نطولات و ضمادات ننمایند آن را نبود بلکه متوجه باستفراغ مواد از فلوس خیارشنبر

باب فواکه و بنفشه و اماله آن به بستن دست و پا و مالیدن آنها و گذاشتن در آب گرم شوند و در اینجا بعض تراکیب مطلب اساتذه کرام که مخصوص صداع نزلی حار
و مرکب و بارد است جدا جدا مسطور میگردد اگر با نزله حار باشد تنقیه بدن و سر از مسهل صفرا و حب بلیله کنند بعد از نضج تام اگر بدن ممتلی از اخلاط و محتاج تنقیه
باشد و هر چه در علاج نزله و زکام حار خواهد آمد مفید شناسند و اطریفل کشنیزی تولہ خورده عناب پنج عدد اصل السوس چهار ماشه گل بنفشه شش ماشه جوشانیده
نبات داخل کرده بنوشند و اگر حرارت زیاده بود بجای اصل السوس بهدانه کنند یا هلیله مربی خورده شیره عناب شیره تخم کاهو یا کاسنی عرق شاهتره
نبات بنوشند و اگر خواهند اطریفل کشنیزی بجای هلیله مربی کنند یا گل بنفشه گل نیلوفر کوکنار هر یک یک تولہ در شیر گاو جوشانیده بخار آن بگیرند و نزله بند
یا شویه و تبرید بدستور استعمال نمایند و اگر با صداع در سر درد و بازو و ضربان و ریزش نزله و سرفه باشد منضج از عنب الثعلب گل بنفشه اصل السوس عناب
سپستان گاؤزبان پرسیاوشان تخم خطمی خبازی زاده بعده گل سرخ سناء مکی نیز اضافه کرده جوش داده صاف نموده مغز فلوس گلقند شیره بادام
داخل کرده دهند اگر از مغز فلوس کراهت آید هلیله زرد هلیله سیاه تربد سفید اضافه کنند و بعد مسهلات عناب سپستان خطمی خبازی پرسیاوشان جوش کرده
بخورند اگر نزله باز ماند البته خمیره خشخاش کوکناری اضافه کنند و نزله بند نیز نهند و لعوق معتدل برای سرفه و ناس نزله که دران مشک و سنبل الطیب است طیار کنند
و برای سرفه اصل السوس پرسیاوشان گاؤزبان نبات جوشانیده همراه لعوق مذکور بدهند و ایضاً اگر در سر و ضربان چشم بشدت باشد بهدانه خشخاش
در آب جوش داده شربت بنفشه خاکشی داخل کرده بنوشند و قرص مثلث در آب سوده بر صدغین طلا نمایند و یا شویه نیز کنند باز اگر شدت درد باشد
فصد سر و کنند و در جوشانده خطمی خبازی تخم خشخاش هر یک پنج ماشه اضافه نمایند و ایضاً اگر صداع و ضربان بشدت مع تپ باشد بهدانه گاؤزبان
سپستان بهدانه کوکنار یک ماشه زعفران ماشه در عرقیات جوش داده شربت بنفشه خاکشی داخل کرده دهند و افیون بزر البنج کتیرا صمغ عربی
اشق قرنفل هر یک ماشه کوکنار نیم ماشه در سفیدی تخم مرغ سائیده نزله بند بر صدغین نهند و ایضاً برای صداع نزلی حار هلیله مربی کوفته با اسطوخودوس
سوده ممزوج نموده بخورند بعده شیره مغز تخم هندوانه شربت بنفشه عرق شاهتره عرق کیوڑه بنوشند غذا یخنی پلاؤ کم روغن خورند و ایضاً ایارج فیقرا
بروغن بادام چرب کرده با اطریفل کشنیزی یا صغیر سرشته تناول نمایند بالائش لعاب بهدانه عرق شاهتره نبات بنوشند روز دوم اطریفل عرق شاهتره عرق
عنب الثعلب شربت بنفشه با لنگو پاشیده بنوشند بالنگو برای قبض و اصلاح معده که از ایارج اسهال شود میدهند روز سوم برای رفع خشونت ریه شیره اصل السوس
شیره خیارین شیره کشنیز خشک دهند و ایضاً اگر مع زکام و حمی حار نزلی باشد عناب پنج دانه گل بنفشه تخم خطمی هر یک چهار ماشه عرق شاهتره پاؤ آثار جوشانیده
صاف نموده شیره مغز تخم کدو شیرین شش ماشه شربت بنفشه دهند روز دوم شیره مغز تخم هندوانه روز سوم شیره تخم کاهو و خاکشی پاشیده بنوشند روز چهارم
خیارین افزایند روز پنجم اسطوخودوس سوده افزایند و تخم خطمی موقوف فائده اگر سرفه نباشد کاسنی برای درد سر نزلی شیر مفید است و شاهتره هم در نوازل معمول
اساتذه است و اگر با نزله مرکب باشد اسطوخودوس گل نیلوفر مکو چهار ماشه جوشانیده شربت بنفشه تودری سفید شش ماشه پاشیده بنوشند گاہے
گل بنفشه چهار ماشه می افزایند و بجای شربت نبات میکنند و گاهی اطریفل کشنیزی افزوده می شود و گاهی برای تحلیل سر شیره مغز تخم کدو می افزایند و ایضاً هلیله مربی
خورده شیره اصل السوس نبات سفید حل کرده با لنگو شش ماشه پاشیده دهند و اگر مسهل منظور باشد اسطوخودوس گاؤزبان شاهتره تخم خطمی خبازی
عنب الثعلب گل بنفشه پرسیاوشان هر یک چهار ماشه عناب پنج دانه جوشانیده نبات داخل کرده دهند و بعد نضج سناء مکی فلوس خیارشنبر
گلقند روغن بادام شش ماشه هلیلجات هر یک شش ماشه افزوده مسهل دهند و گلنار کوکنار بزر البنج عاقرقرحا کشنیز خشک هر یک چهار ماشه جوشانیده غرغره
کنند و اگر آب از دهن بسیار آید عنب الثعلب چهار ماشه عدس مسلم تولہ کشنیز خشک کوکنار گل خطمی هر یک چهار ماشه جوشانیده صاف نموده حضض مکی چهار ماشه
سوده پاشیده غرغره کنند و ایضاً اگر با تپ و بوی دماغ بود اطریفل کشنیزی خورده اسطوخودوس گل نیلوفر شاهتره هر یک چهار ماشه جوشانیده نبات دو تولہ
خاکشی شش ماشه داخل کرده دهند و ایضاً اگر با آن تشنج زبان و ورم لهات و گوش نیز باشد اسطوخودوس گل نیلوفر دست بلیله زرد اصل السوس گل خطمی
هر یک چهار ماشه جوشانیده نبات دو تولہ داخل کرده بدهند که نسخه منضج ملین مرکب است و خطمی خبازی مکو چهار ماشه پرسیاوشان شش ماشه زوفای خشک سه ماشه
جوشانیده غرغره کنند که بلغم دماغی از حلق دفع گردد و ایارج فیقرا با اطریفل خوردن و حب ایارج با استعمال آوردن مفید است و ایضاً اگر با حمی مرکب باشد عناب پنج دانه
گل بنفشه گل نیلوفر اسطوخودوس شاهتره هر یک چهار ماشه جوشانیده شیره تخم خیارین شربت بنفشه خاکشی بدهند و اگر با نزله بارد باشد پس اگر با تپ و ضربان بود گاؤزبان

پنج ماشه گل گاؤزبان سه ماشه پرسیاوشان هفت ماشه زعفران نیم ماشه گوکنار زرد سرخ نبات توله درعرق مکوه پاوسیر جوشانیده خاکشی پاشیده بدهند وافیون زعفران قرنفل زنجبیل هر یک یک ماشه در آب صمغ عربی سائیده بر کاغذ که مثل روپیه تراشیده باشند سوزن زده ضماد نموده بر صدغین بچسپانند واز عنب الثعلب گل خطمی بابونه اکلیل الملک هر یک یک توله سبوس گندم چهار توله برگ کنار پاؤ آثار در ده آثار آب جوشانیده پاشویه نمایند اگر تخفیف شود در روز دیگر همین نسخه دهند وایضاً اگر با ضعف دماغ باشد دارچینی ماشه سوده با طریفل توله سرشته بخورند گاؤزبان شش ماشه بعرق شاهتره پاوسیر جوشانیده نبات دو توله حل کرده بنوشند روز دوم گل بنفشه شش ماشه اسطوخودوس چهار ماشه افزایند و اگر یبوست نیز باشد عود صلیب ماشه سوده بدواء المسک شش ماشه سرشته شیرهٔ تخم خشخاش چار ماشه شیرهٔ مغز بادام چهار دانه شربت انار شیرین دو توله حل کرده برای ترطیب دماغ بنوشند

علاج صداع عرضی

که بعرض حمیات و امراض حاده باشد شیخ مینویسد که این صداع یا باشند او مرض یا نوبت عارض شود و بانقضای آن زائل گردد و یا بعد زوال مرض یا اقلاع نوبت باقی ماند و انچه در حمیات افتد گاهی چنان صعب گردد که مریض را بیقرار گرداند حتی که سبب خود یعنی تپ را بیفزاید و ایضاً گاهی سفید و رقیق شدن بول دفعةً با وجود شدت حمی و استحالهٔ او بمشاکلت بول خر یعنی مکدر و غلیظ شدن آن بران دلالت می نماید لیکن مشابهت او ببول خر گاهی دلالت کند بر حدوث صداع فی الحال و گاهی بر انحلال ماده و زوال آن پس واجب ست که بسائر دلائل رجوع کنند و بعضے گویند که چون اشتداد یابد صداع در حمیات حاده علامت ردی بل قاتل ست هنگامی که مقارنت نماید با آن سائر علامات ردیه مثل اختلاط ذهن و تغیر حال چشم و زبان و شدت بیخوابی و اگر از علامات ردی منفرد باشد دلالت بر بحران بر عاف می نماید و بساست که دلالت میکند بر بحران بقی و گیلانی مینویسد که این صداع در اکثر امر بسبب تصاعد ابخره بسوے سر حادث میشود و این ابخره گاه بحدت خود تنها و گاه بکمیت خود تنها و گاه بهر دو وجه محدث صداع میگردد و در جمیع این احوال از تلیین طبیعت و جذب مواد باسفل از مالیدن پایها و مانند آن چاره نباشد و اگر تضرر بحدت ابخره و حرارت تپ باشد علاجش تبطیل و تضمید باشیاے بارده مقویه است و اگر بسبب کثرت ابخره باشد و دلالت میکند برین احساس تمدد مع ثقل در سر و قلت اشتعال علاجش تبطیل و تضمید باشیاے محلله مقویه قلیل الحرارة است و وجوب استفراغ و جذب بسوی اسفل در نجا اوی ترست بالجمله اگر سبب این صداع حدت خلط و ابخره و شدت حرارت تپ باشد روغن گل و سرکه و گلاب بر سر نهند و یا کشنیز خشک بریان کرده باریک سائیده با سرکه و روغن گل سرشته بر پیشانی طلا کنند بتکرار که برای این صداع مجرب استادی مرحوم ست و نطولی از سرکه و گلاب و آب کشنیز تر و صندل و کافور نفع کثیر دارد و همچنین ضماد بوش در بندی بسرکه و گلاب سوده بر پیشانی و صدغین نفع عظیم بخشد و در طبیخ بنفشه و نیلوفر و بابونه پایها گذارند و خوب بمالند و ساقها به بندند و هر چه مانع ابخره از سر باشد بخورانند و اگر بسبب این صداع کثرت ماده و ابخره باشد اول تنقیه بقی یا اسهال نمایند بعده بتدابیر و ادویهٔ مذکوره تقویت سر و دماغ کنند شیخ میفرماید که در صداع حار که در حمیات افتد استعمال اطلیهٔ عاطفه ابخره بر سر نکرده است و کثرت استنشاق سرکه و گلاب آنرا فائده میکند ایضاً او مینویسد که صواب علاج او آنست که بروغن گل معمول از زیت یا بروغن گل معتاد که با سرکه خوب آمیخته باشند تغریق راس نمایند نیمگرم در سرما و در نرمی تپ و سرد کرده در گرما و در شدت تپ و نطول از طبیخ جو و خشخاش و بنفشه و گلسرخ آنرا نافع ست اگر ابخره ایذا بحدت خود دهند و اگر بکثرت خود ایذا رسانند چیزی ازین استعمال نکنند بلکه استفراغ نمایند و انچه تحلیل برفق کند مثل زیت که دران بابونه و مرزنجوش مع عصاء الراعی دران جوشانیده باشند استعمال کنند اگر تحلیل مطلوب باشد حتی که بعضے قدما طلای بابونه تجویز کرده اند و اگر شدت درد باستعمال مخدرات و منومات مضطر گردانند باید که اندکی از ان بخورد و احتیاط بعمل آرند و گاهی در ابتدا برای منع ارتفاع مواد سویق جو و بزر قطونا شربتاً و ضماداً بکار می برند و گاهی تضمید بکشنیز و روغن گل می نمایند و گاهی حجامت میکنند و بستن اطراف و مالیدن آن و استعمال تدبیر صداع خماری درینجا بسیار مفید ست و باید که هنگام گشادن اطراف را بآب گرم نهند و اگر ازین تدابیر تسکین حاصل نشود بابونه و خطمی و بنفشه و خشخاش بآب پخته بعد حلق راس ضماد کنند و گاهی احتیاج میشود بحجامت منکبین یا ساقین و چسپانیدن زلو میان منکبین و زیر ذقن و امثال آن و هر گاه صداع بعد تپ و امراض حاده باقی ماند اغذیهٔ بارد رطب دهند و بروغن گل مع روغن بابونه تقویت سر نمایند و آب گرم بر دست و پا صبح و شام بریزند و روغن بنفشه بمالند و بعد ظهور انحطاط بین باد ویهٔ لطیف مواد محلل آن اعانت طبیعت برازالهٔ سبب صداع کنند صاحب کامل گوید صداعی که تابع تپ و از شدت حرارت بود فقط بگیرند گلاب یکجزو روغن گل نیم جزو سرکهٔ خمر ربع جزو خوب برهم زده

برسر ریزند و دران پارچهٔ کتان ترکرده برسر نهند پس اگر زمانهٔ تابستان باشد بر برف سرد کرده بعمل آرند و پاهها خوب بمالند و عضلات ساقین بعصابها بر بندند وایضاً بصندل وگلاب وآب خرفه وآب خیار برسر ضماد کنند وآبیکه دران بنفشه وجو وخشخاش پخته باشند سرد وگرما ونیمگرم در سرما بر سر ریزند واگر با آن بیخوابی باشد شیر دختران بر سر دوشند واگر این صداع از خلط محتقن در معده حادث شود بسکنجبین وآب گرم امر بقی نمایند تا معده ازان خلط پاک گردد واگر از خلط در جمیع بدن عارض شود باید که تنقیهٔ بدن ازان خلط بمطبوخ فواکه نمایند واگر صداع در تپ از ضعف راس افتد می باید که تقویت سر با ضمدهٔ مقویهٔ آن مثل ضماد مرتب از صندل سفید بگلاب وآب بید وآب طلا وآب حی العالم وآب عصی الراعی مانند آن سازند

علاج صداع بحرانی

تا توانند تدارک او بر طبیعت گذارند وادویهٔ مقوی طبیعت غیر قوی در کیفیات ومضاد کیفیت مرض استعمال کنند والا بصورت شدت صداع وظهور عجز طبیعت از دفع مواد طریق میل طبیعت بدفع ماده یقینا دریافته اعانت طبیعت بدان طرف نمایند مثلاً اگر غثیان وتقلب نفس واختلاج در لب ودوار وغیره علامات میل طبیعت برای دفع ماده بسوی فوق دریافت شود اعانت بر قی نمایند بسکنجبین وآب گرم ودیگر مقیات بارد مثل طبیخ اصل السوس ونیخ خیار وچقندر ومانند آن واگر قراقر ونفخ شکم واضطرار وحرقت در مراق وسائر آثار میل طبیعت بدفع ماده طرف اسفل یافته شود اعانت بر تلیین طبیعت کنند بمزلقات خفیفه مثل نقوع آلو بخارا وعناب وسپستان ومویز منقی وتمر هندی یا شیرخشت ویا شربت آلو ونیلوفر ویا آلو منقوع در جلاب بعد خلانیدن سوزن تا منتفخ شوند ویا شربت بنفشه وشربت تمر هندی وشیرخشت قلیل الوزن مقدار پنج درم ویا شربت ورد مکرر بآب سرد واگر گرانی در نواحی گرده وتحت اضلاع پشت وجمله علامات میل ماده بطریق بول محسوس گردد بادرار بول علاج کنند از سکنجبین یا شربت بنفشه دو درم شیرهٔ تخم خربزه وتخم خیار بالمناصفه ویا ماء الشعیر با جلاب ویا قند وخوردن بهی مانع بخار ومدرست واگر شعاع وسرخی پیش چشم وخیالات سرخ یا زرد وخدغه در بینی بحر یفی مدرک شود تدبیر رعاف آوردن کنند ببوئیدن سرکه وگرفتن بخار آن بر سنگ یا خشت گرم ریخته ودیگر نفوخات معطسه وخراشیدن بینی بچیزهای درشت ونظر نمودن بسوی چشمهٔ آفتاب ط شیاف شرح وگذاشتن فتیلهٔ پودینه وختی وفقاح اذخر وکندش بزهرهٔ گاو سرشته واگر نبض موجی رخو نرم وجلد لین معلوم گردد معرقات استعمال نمایند بدلک وشرب ادویه ونطول بر سر وباید که معتدل باشند واگر شائبهٔ لذع درجع اعیائے زیر گوش یا در بغل یا کنج ران مفهوم شود اضمدهٔ حارهٔ جذابه مثل نعناع وکرفس بروغن زرد کهنه بران موضع استعمال کنند ویا محاجم بلا شرط بران موضع نهند تا که ماده از دماغ بطرفی که میل کرده بدفع گردد وآن موضع متورم شود وبعد ازان تدبیر نضج وانفجار ورم کنند تا ماده ازهمین جا دفع شود ورنه خوف رجوع ماده بسوی عضو رئیس ست پس دماغ را ایذا دهد

بیضه وخوده

مسیحی گوید که نوعی از صداع مسمی بخوده است یعنی بیضه بسبب اشتمال او بر تمام سر وانطاکی گوید که بیضه درد مخصوص وسط سرست وخوده مثل دایره گرد میباشد وبصداع عام نیز اطلاق مے کنند وبرین تقدیر هر دو مترادف باشند بالجمله آن دردسرست مثل بیضهٔ سلاح یعنی خود مشتمل بر تمام سر وثابت مزمن بطی التحلل عسر الانقلاع شدید الصعوبته که از ادنی شی مثل حرکت وتناول منجرات وملاقات مسخنات واستماع اصوات بنوائب عظیم هیجان کند وصعوبت او هر ساعت مشتد گردد حتی که صاحب او از آواز وروشنی وکلام نفرت واز حرکت بدنیه وفکریه کراهت کند وباستنشاق روائح که بطون دماغ را ممتلی گرداند وبشرب شراب ایذا یابد وتاریکی وتنهائی وخاموشی وسکون را دوست دارد وبر کشادن چشم بتمامه خصوصاً پیش آفتاب قادر نباشد وهر ساعت دریابد که سر او می شکنند یا منجذب میشود یا می شگافد بغیر ضربان شرائین صدغین وخلف اذنین در اکثر بخلاف شقیقه که خالی از ضربان آن نبود وایضاً فرق فیما بین هر دو آنست که در شقیقه چون شرائین را از ضربان منع نمایند صداع ساکن شود ودر بیضه تسکین نمی یابد بلکه صاحب او احساس می نماید بدوی وصوتی از تحریک ابخرهٔ محتبسه وبرلے نوائب او اوقات راحت وسکون بود چنانکه برائے صرع می باشد وعلاج او سخت دشوارست وباشد که بنابر شدت در دبکوری ادا کند وجالینوس در ایذا میمر یا نوشته که این صداع مقدمهٔ نزول الماء می باشد اسباب این مرض بقول اکثر اطبا شش گونه است یعنی احتقان بخارات اخلاط زیر اغشیهٔ دماغ یا احتباس ریح غلیظ یا اخلاط ردی درین امکنه یا حدوث فلغمونی در دماغ یا حجرهٔ دماغ یا ورم بارد در اجزائے اندرونی سر وبقول جالینوس سبب جالب او ضعف دماغ یا شدت حس اوست وسبب مولد او خلط ردی ست یا ورم حار یا بارد با آنکه بیشتر از ورم

سوداوی و صلب افتد و اکثر در وسط حجاب خارج از قحف یا داخل آن بود پس اگر سبب او که ورم بود یا غیر آن اندر غشاے داخل قحف باشد درد و تمدد
تا بن چشمها محسوس شود و اگر در غشاے خارج قحف باشد از نهادن دست بر سر درد زیاده گردد و تمدد در وجه دریابد و رنگ رو حسب رنگ بخار رو یا سرخ
باشد و این مرض اکثر بعد امراض حادث می شود و بنا بر ضعف جوهر دماغ و حجب داخل یا خارج او تا آنکه از حرکات خفیفهٔ بدنی غذائی و بخاری و حرکات
خارجی ایذا یابد و فضول بود سے قبول کند و همچنین کسانے که مستعد بامتلاے راس باشند و مواضع سر آنها مهیا قبول مواد موجب این علت
بود هرگاه سوء تدبیرے نمایند ضرور در این علت مبتلا گردند و طبائع مستعد بامتلای راس ابدانی ست که دران ریاح حار بخاری متولد شود
و آنکه در فم معده ایشان فضول صفراوی جمع گردد و گویند که حدوث این مرض در اکثر از خلط بارد غلیظ و سده و از ریح شدید مے باشد و گاہے از
خلط حار و از بخارات اخلاط مستکن در دماغ یا مرتقی از معده یا سائر بدن بود و در اسرار الاطبا مسطور ست که از بخارات صفراوی و دموی و سوداوی نادر الوقوع
می باشد و اگر افتد در مدت دو چهار روز بهلاکت می رساند طریق تشخیص اسباب این مرض بدانکه شناخت هر سبب از اسباب مذکور بهمان طریق ست
که برائے تشخیص امراض دماغی مادی و ورمی و انواع صداع خلطی و بخاری در تیجی گذشت و ایضاً از دریافت کردن حال نوعے از انواع درد که وجع
ناخس لذاع ست یا ثقیل یا تمددی یا ضربانی نیز سبب این صداع مشخص گردد مثلاً اگر مریض وجع ناخس لذاع بیان کند و با آن دیگر علامات صفرا مثل زردی رنگ
وغیره یافته شود صفراوی بود و اگر درد ثقیل گوید نشان مواد دموی یا بلغمی یا سوداوی بود پس اگر با آن سرخی چهره و دیگر آثار دم مفهوم گردد دموی باشد و اگر
با آن سفیدی رنگ و اشک و تهبج وغیره نشان بلغم دریافت شود بلغمی باشد و اگر با آن تیرگی رنگ و سائر علامات سودا مدرک گردد سوداوی باشد
و اگر درد تمددی و متنقل بیان نماید بخاری و ریحی باشد و اگر آثار ورم پیدا بود ورمی باشد پس اگر با ثقل و ضربان بود ورم فلغمونی باشد و اگر با تلهب و لذع
بدون کثرت ثقل بود ورم حمره باشد و ایضاً شناخت این امر که بخارات از کدام خلط ست از لون وجه وغیره علامات مخصوصهٔ هر خلط توان کرد مثلاً اگر رنگ
رو و چشم سرخ باشد و گرمی و التهاب در سر محسوس گردد و اوداج کشیده و نبض ممتلی و چشم بر آمده و احساس حاسهٔ شم برائحهٔ دم و تغیر طعم دهن
بنموست و عطش باشد و در خواب اشیاے سرخ بیند بخارات دموی باشد و اگر رنگ زرد مشبع و شدت نخس و حرقت و التهاب و عطش و رنگ
ملتحمه مائل بزردی و خیالات چیزہاے زرد و رویت نیران و شهب در خواب بود بخارات صفراوی باشد و اگر رنگ سفید و تهبج وجه و کثرت ثقل
و تمدد و نوم و کدورت حواس و رطوبت منخرین و کنج دهن و چرک چشم و تغیر طعم دهن بمائیت و عدم طعم بود بخارات بلغمی باشد و اگر رنگ مائل
بسیاهی و یبس و وسواس و حزن و اشتهاے کاذب و بطوء حرکت چشم و کشیدگی آن بجانب پشت و خشکی دمعه و تقلص ملتحمه و رویت خوابهای
مشوش و اشیاے سیاه و دخان در خواب بود بخارات سوداوی باشد علاج بعد تشخیص سببے از اسباب مذکوره حسب سبب بدانچه در اقسام
علاج امراض دماغی و انواع علاج صداع مسطور شد علاج کنند و ایضاً اگر از کثرت اخلاط باشد تنقیهٔ خلط غالب از بدن و سر بفصد یا اسهال
حسب واجب کنند پس عنایت بتقویت راس مصروف نمایند مثلاً اگر خلط حار باشد روغن گل بسرکه خوب برهم زده بر سر ریزند و ایضاً در ابتدا اطلیه
و روادعات مقوی سر مثل صندل و اقاقیا و آس و اثل و گل سرخ بسازند و طلاے کافور و گلاب و آب بید نیز نافع و طبیخ خشخاش و جو و گل سرخ
نطول سازند و در آخر بعض ادویهٔ محلله مثل بابونه و اکلیل الملک و مانند آن مخلوط نمایند و سمرقندی نوشته که در بیضهٔ دموی از منقیات دم
مطبوخ برگ حنا و شاهتره و عناب و سرپعو که مساوی ست چه این دوا تنقیه از صفرا مختلط بخون مے نماید و ثوران او ساکن می کند و از کبار
منضجات و منقیات دم مستغنی می سازد و بعد تنقیه و اسهال و تقویت راس براے منع بخارات خورانیدن فواکه قابضه مثل انار و به و سیب مفید
بود و کذا مداومت خوردن گلقند شکری با هلیلهٔ زرد و گل بنفشه و طلاے افیون و سرکه و گلاب بعد تنقیه در نوع حار مفید گفته اند و چون حال باصلاح
گراید تغذیه بطعامے که خالی از تبخیر باشد مثل مزورهٔ بقول و مثل عدس مقشر نمایند و هرگاه مرض ساکن شود اندکے از لحوم سریع الانهضام لطیف
مثل جوزهٔ مرغ مطبوخ به آب غوره و آب انار و آب لیمو بدهند و بتدریج اعاده بعادت او نمایند و در ماده حار دبار در مرکب و فصل گرم و مرض
مزمن که دفعةً راحت و دفعةً ظهور صعوبت شود بعد فصد سر رو دبر آوردن خون بقدر پا و سیر این دوا سود می دهد سپستان یازده دانه خطمی اسطوخودوس
هر یک شش ماشه خبازی اصل السوس هر یک چهار ماشه شب در آب گرم تر کرده صبح مالیده صاف نموده شیرهٔ تخم کاهو شش ماشه شیرهٔ مغز

تخم هندوانه چهار ماشه شربت بنفشه دو توله داخل کرده خاکشی شش ماشه پاشیده بنوشند و قرص مثلث که دران صمغ سرس داخل ست بآب سوده بر شقیقه
ضماد می کرده باشند و اگر خلط بارد باشد بعد تنقیه مداومت بخوردن گلقند عسلی مع هلیلهٔ کابلی و اسطوخودوس و طلا بصبر و زعفران و مرکی بآب نمک
مفید بود و آبیکه دران ادویهٔ قلیل الحرارة مقوی راس مثل بابونه و اکلیل الملک و گل سرخ و نفاح اذخر و نعناع رطب و مانند آن جوشانیده باشند
بر سر نطول کنند و اگر مدت دراز گردد و مرض زائل نشود ادویه که حرارت آنها زیاده ازین باشد مثل نمام و مرزنجوش و پودینهٔ نهری و بری و برگ غار و
قصب الذریره و شونیز مخلوط سازند و اگر مادهٔ مرض خلط غلیظ باشد ادویهٔ مستفرغه مثل حب صبر استعمال کنند و بصبر و کافور و اندک مشک سعوط نمایند و بر
پیشانی و بر دو شقیقه ادویهٔ ملزقه مثل زعفران و مر و دم الاخوین و صمغ عربی و اندکی افیون طلا سازند و آبیکه دران ادویهٔ محلله مثل پودینه و برگ غار و
قصب الذریره پخته باشند بر سر ریزند و ایضاً در مادهٔ غلیظ که با وے حرارت شدید نباشد اولا ادویهٔ مسخن و ملطف استعمال نمایند بعد ازان انچه
بالطیف و تحلیل بقوت نماید مثل خردل و نطرون بعمل آرند و چون مرض انحطاط نماید اولا ادویهٔ معطسهٔ خفیفه بعده معطسات قویه استعمال
کنند و سعوط بندق هندی باندک زعفران درین باب از مجربات ست و افیون مرکی زعفران جندبیدستر سوده بآرد جو و آرد خطمی و آرد برگ کتان
آمیخته بآب گرم یا گلاب یا آب ریحان سرشته بر مقدم سر ضماد نمودن مسکن قوی درد خود ده و شقیقه است و صاحب شفاء الاسقام نوشته که در غالب
امر این مرض از سردی میباشد بنا بر ازمان مرض حتی که قسم حار او تحیل ببارد میشود پس معالجهٔ او بعلاج صداع بلغمی نمایند مع زیادتی تخدیر از ان وانچه تجربه کرده ام
بعد تنقیهٔ استعمال شرودیطوس و تریاق ست و سعوط بآب مرزنجوش و ازینجاست که بعض متاخرین می نویسند که در نضج و تنقیهٔ مواد این نهجے پر دازند
که در صداع بلغمی نوشته شد و تقویت معده و دماغ باطریفل کبیر انطاکی نمایند و این طلا بسیار مفید افتاده لبسباسه قرنفل زنجبیل تخم بادرنجبویه اسطوخودوس
هر یک سه ماشه کوفته بیخته در روغن بابونه و نرگس سرشته نیم گرم بر همه سر نهند و بالایش تکمید از زیرهٔ کرمانی و شونیز و سعد و اذخر و گل بابونه و برگ آن
هر یک هفت ماشه در صره بسته بگلاب و کیوڑه گرم تر نموده بکار برند و این تدبیر نیز از مجربات ست جوزالمقی و نطرون و حجر قبطی و دار شیشعان هر یک سه ماشه
کوفته بیخته در روغن نرگس و زنبق آمیخته تا یک ساعت بجوی مالیده بعده برگ حنا و شبت هر دو تازه اشنه هر یک یک دسته در پارچه پیچیده بآرد نخود
آغشته در تنور گذارند که پخته شود گرما گرم بر همه سر نهاده از عصابه محکم بر بندند بالجمله چون علت طول کند و متمکن گردد ادویهٔ قوی التحلیل و نطولات و
سعوطات و نشوقات محلله استعمال نمایند و بهنگام شدت درد و اضطرار درین نوع از مخدرات ضرر زیاده نمی شود و بیضه که بسبب ورم باشد علاجش
بعلاج اورام راس نمایند اقوال حذاق طبی مینویسد که صداع معروف به بیضه دو قسمت یکے آنکه از بخارات صاعد بسوے سر متمکن در حجاب
موضوع بر قحف از خارج و جلد راس باشد دوم آنکه از بخارات متمکن در حجاب موضوع بر قحف از داخل بود و این بخارات یا صفراوی باشد
یا سوداوی یا بلغمی یا دموی و برائے هر واحد ازینها علامت خاص ست که بران دلالت کند و آن در تشخیص مذکور شد پس علاج بخارات دموی محتبس در حجاب
خارج انست که فصد قیفال کنند مع وجود قوا این فصد چه اگر بیرا بیضه حادث شود و آن ضعیف القوة باشد آنرا فصد ممنوع داستن خاصه جفن اعلیٰ بهم رسد
زیرا که قوت از فصد مسترخی گردد و این را رفس در کناش خود در تدبیر مشائخ ذکر کرده پس بعد فصد و اخراج خون مقدار واجب تنقیه باین دوا نمایند تربد مجوف
خراشیده چهار درم آلو بخارا سی عدد عناب پنجاه عدد هلیلهٔ زرد بست درم سنا و افتیمون هر واحد پنج درم همه را بجوشانند و یک شربت ازان بنوشند
و بعد اسهال تغذیه بزیرباجات و عدسیات سازند و اگر استفراغ یک دفعه کفایت نکند دو سه مرتبه نمایند اگر ازان مانعے نباشد و اگر ازین تدبیر زائل نشود
محاجم میان کتفین نهند و بعد حجامت آبیکه دران سبوس و جو کوفته و کشنیز خشک جوشانیده باشند در نیم روز قبل از غذا بر سر ریزند و اگر ازین زائل
نشود این ضماد استعمال نمایند شیاف ماميثا بوشن زهدی هر واحد یک درم در آب کاسنی لبست درم حل کرده آرد جو و خطمی و برگ گل بنفشه بقدر لائق داخل کرده
بسایند و در شب ضماد نمایند و صبح دور کرده بآب نیمگرم بشویند و در شب باز اعادهٔ آن نمایند و بهتر آنست که استعمال نطول مذکور و بعده این ضماد متواتر
و بترتیب کنند و اگر این کفایت نکند فصد رگ پیشانی کنند و بر ساقین شرط زنند بعد تنقیه بدوا و فصد و در جمیع این معالجه هنگام استعمال او مراعات
قوانین آن واجب ست تا خطا واقع نه شود و بقراط درابیذیمیا ذکر کرده که بیضه گاهے هیجان می کند و یا متولد می شود از نزول در آب سرد بسیار
و یا از ضعف قوت اما هنگام نزول در آب بارد بهتر آنست که حجاب قحف زیاده از واجب سرد مے گردد پس بجا راتیکه ازان تحلیل مے شد دران

محقق مے شود واما ہنگام ضعف قوت از برائے آنکہ قوت از دفع بخاراتی کہ درین موضع بہم مے رسند ضعیف مے گردد وچون انچنین باشد تراعات قوانین واجب بود تا از توج خطا ایمن باشد واگر این تدبیر کفایت نکند ومرض زائل نگردد مریض را بنوشیدن نقوع انبر باریس ماریوند عناب امر کنند ونسخہ آن اینست بگیرند عناب جرجانی تخم دور کردہ یک رطل بغدادی وانبر باریس تازہ منقی از دانہ یک رطل وریوند خالص سہ درم تخم کشوث یک کف تخم کاسنی یک کف این ہمہ را در ظرف غضاری یعنی آوندگل پاکیزہ خوشبو کنند وبران آب گرم چندانکہ بپوشد ویک انگشت بعرض بالائے آن باشد بریزند سہ روز در گرما وپنج روز در سرما بآفتاب نہند بعدہ مریض ہر روز یک قدح ازان با دہ درم شربت عناب بسرکہ بنوشند باین نسخہ بگیرند عناب جرجانی خالص کرم ناخوردہ یک رطل کشنیز خشک سی درم عدس مقشر صد درم پوست بیخ کاسنی یک دستہ درسرکہ بمقداری کہ آنرا بپوشد سہ روز ترکنند بعدہ جوش قوی دادہ سرکہ را صاف کنند وبدارند تا مروق گردد وبار دیگر صاف کردہ ازان سکنجبین بپزند بقوام معتدل وہر روز یک قدح متوسط از نقوع مذکور با دہ درم این سکنجبین بنوشند کہ این مرض وسائر امراض دموی را شفا بخشد واگر این مرض از بخارات دموی محتبس زیر غشائے موضوع قحف از داخل باشد ہمین علاج کنند لیکن این قدر زیادہ نمایند کہ بعد فصد واستفراغ امر بدوام بوئیدن بنفشہ وسعوط کردن روغن آن بدفعات متوالی کنند وبعد ازان باین روغن سعوط نمایند بگیرند سوسن اصفر اندک وگل کشنیز اگر وقت او باشد والا برگ او سبز اندک وعسالیج انگور یا قداح او اندک وہمہ را بسایند تا مثل مرہم گردد واگر مقدار این ہمہ ادویہ صد درم باشد درسرکہ سہ صد درم حل کنند وبران سی درم روغن بید وبنفشہ انداختہ بآتش نرم بجوشانند تا سرکہ فانی شود وروغن بماند پس صاف کردہ بدارند وہر روز یک درم ازان سعوط کنند ودو سہ دفعہ بعمل آرند کہ این در معالجہ نوع دموی بالغ النفع ست واگر بخارات رطوبی محتبس در حجاب خارج باشد تنقیہ باین طبیخ ہلیلہ کنند بگیرند ہلیلۂ کابلی پنجاہ درم سنائے حرمی خالص دہ درم مویز طائفی منقے بست درم وبدستور مطبوخ جوشانند ویک شربت ازان بگیرند ودران یک درم ایارج فیقرا ودو ثلث درم غاریقون ونیم درم ترید آمیختہ بعد پنج روز ہفت درم شکر داخل کردہ بنوشند وچون دوا خارج گردد غذا زیر باج حلو دہند واز سائر اغذیۂ ردیہ مقوی مادہ مرض منع کنند پس اگر مانعی نباشد دو یا سہ شربت حسب واجب بنوشند ومیان ہر شربت فاصلۂ ایام بحسب قوت وسن ومزاج مریض کنند واگر این کفایت نکند لزوم غرغرہ بمویزج وعاقرقرحا وایارج سازند وتحنک بدان نمایند اگر مزاج مریض ازان متغیر نشود واگر این کفایت نباشد از آبیکہ دران بابونہ واکلیل الملک وشیح وقیصوم واندک تخم حنظل کوفتہ خوب جوشانیدہ باشند بر سر نطول کنند بدفعات استعمال نمایند واگر کافی نبود روغن سوسن وروغن ناردین وروغن قسط بمالند ومصطگی وعود خام بخایند وجلنجبین بمصطگی بخورند واغذیہ ناشفہ قلیل الرطوبۃ تناول کنند واگر این ہم کفایت نکند این ضماد بعمل آرند آرد کرسنہ آرد جو خطمی ہر واحد دہ درم صبر ومر وبابونہ واکلیل الملک ہر واحد سہ درم سنبل الطیب نیم درم ہمہ را سائیدہ با سرکۂ ممزوج بآب خوب آمیختہ قدرے روغن یاسمین یا روغن خیری داخل کردہ بر سر ضماد نمایند واگر ازین مزاج مریض بحرارت متغیر شود ورطوبت گرم گردد این تدبیر ترک سازند واعادہ بسوئے تنقیہ بحب صبر وحب ایارج وحب قوقایا کنند واگر اثر نکند ومرض زائل نشود لزوم این نقوع صبر نمایند بگیرند صبر سقوطری دہ درم فقل ازرق وعود وج وزرنباد ہر واحد سہ درم بیخ سوسن ومویزج ہر واحد پنج درم ہمہ را نیم کوفتہ سی درم مویز منقے وسی درم عسل سفید وآب گرم بقدریکہ بپوشد بران انداختہ در آفتاب بگذارند تا آنکہ جوش خوردہ ساکن گردد پس ہر روز یک قدح باسہ درم روغن بادام تلخ بنوشند وتا زوال مرض لزوم این نمایند واگر این کفایت نکند بحقنۂ لین کہ دران اندک شحم حنظل پختہ باشند بروغن خیری وروغن یاسمین لزوم نمایند واگر بخارات صاعدۂ رطوبی محتبس در حجاب داخل قحف باشد بر علاج مذکور این قدر زیادہ نمایند کہ شرب نقوع مذکور ترک بکنند وبروغن مصطگی وروغن یاسمین وروغن خیری وامثال آن سعوط نمایند واگر این کفایت نباشد بگیرند گل ترنج ودر روغن خیری جوش کردہ اندکے ازان سعوط کنند کہ این در معالجۂ او بالغ النفع ست واگر مرض صفراوی باشد وبخارات او محتقن در حجاب خارج قحف بود علاجش استفراغ بطبیخ ہلیلہ است اگر مانعے ازان نباشد وفصد بعد استفراغ ونسخۂ او این ست بگیرند پوست ہلیلۂ زرد وتمر ہندی منقی از لیف وتخم ہر واحد سی درم آلو بخارا سی عدد عناب جرجانی پنجاہ عدد کشوث تخم کاسنی ہر واحد کف افسنتین سہ درم ترید کوفتہ دو درم بدستور مطبوخ پختہ یک شربت ازان بگیرند وسہ طسوج سقمونیای مشوی حل کردہ نیم گرم بنوشند وبعد این مطبوخ پنج روز صبر کنند بعد ازان فصد قیفال نمایند وشرب ماء الشعیر کہ دران عناب وسپستان جوشانیدہ باشند لزوم نمایند واگر این کفایت نکند اعادۂ استفراغ

کنند اگر احتمال آن بود و پوست خشخاش و بنفشهٔ ریحانی هر واحد یک کف جو کوفته سبوس گندم تخم کاسنی هر واحد دو کف همه را بپزند تا مهرا شود پس اندک سرکه آمیخته بر سر بسیار ریزند هر روز یک دو دفعه و اگر کافی نباشد این ضماد کنند جراده کدو جراده خیار هر واحد یک کف شاخ نرم بید یک باقه غنچهٔ بادام اگر وقت او باشد برگ نیلوفر هر واحد یک کف باریک لبسایند و اندک آرد جو و سرکه و گلاب و روغن گل آمیخته برهم زنند و مدام بر سر ضماد نمایند و اگر کفایت نکنند گلاب سی درم سرکهٔ کهنه ده درم روغن گل سه درم شیاف مامیثا باریک سوده یک درم صندل سفید سوده یک درم همه را در شیشه کرده مخلوط نمایند و دائم ترطیب سر بدان کنند و بدانکه استعمال سرکه در روغن در جمیع انواع این علت مامور به ست زیراکه در سرکه لطافت و غوص و تقطیع اخلاط و تحلیل آنست الا در نوع سوداوی ازان زیراکه دران تقویت این خلط ست و اگر این تدبیر کفایت نکند لزوم شرب این نقوع کنند بگیرند تخم کاسنی تخم کشوث هر یک سی درم آلو و عناب هر یک پنجاه عدد کشنیز خشک و توت شامی خشک هر واحد یک کف تمر هندی پنجاه درم در ظرفی کرده آب گرم بقدریکه بپوشد بران ریخته سه روز در آفتاب گذارند بعده یک قدح با ده درم سکنجبین بنوشند و بر شرب سکنجبین لزوم نمایند و از غذا بر زیرباجات و حصرمیات اقتصار کنند و دائم بدلک قدمین و بستن ساقین امر نمایند و اگر بخارات صفراوی محتقن در حجاب داخل قحف باشد و این قسم بغیه باہل بغداد اکثر می افتد حتی که اطبای آنجا آنرا صداع برقانی می گویند و علاج این علاج مذکور ست غیر آنکه در علاج این ترک شرب نقوع و شربت مذکور نمایند و مدام بروغن بنفشه و آب طلع و شیر دختران سعوط سازند که این بغیر شک ازالهٔ آن می نماید و اگر مرض سوداوی باشد و احتقان بخارات او در حجاب خارج قحف بود در این اشر و اعسر انواع اوست مریض را بعد پرہیز باستفراغ از مطبوخ افتیمون یکدو دفعه امر نمایند و اگر کفایت نکند بروغن بنفشه دفعات متوالیه سعوط کنانند و الا تدبیر مرطب پردازند شیر بز یا خر یا دختر بر سر دوشند و عقب آن آب نیمگرم که دران جسفرم و اندک سبوس و خطمی پخته باشند بر سر ریزند و اگر کفایت نکند لزوم نمایند به تناول ہلیلهٔ کابلی و معجون افتیمون که آن اطریفل صغیر ست چون مثل یکے از اجزای او افتیمون و مثل ربع جزو از اجزاے او مصطگی و عود خام و مثل سدس جزوی از اجزاے او گاؤزبان و برگ بادرنجبویه و مشک طرامشیع زیاده کرده مثل اطریفل معجون سازند و این در ہر سه روز یکبار بخورانند و استنشاق روغن بنفشه و ریختن آن بر سر و سعوط بدان لازم گیرند و این ضماد بکار برند بگیرند موم روغن بروغن بنفشه و بعد فرود آوردن از آتش اندک آب خبازی و آب خطمی آمیخته خوب مخلوط سازند بعده تا دو روز متواتر بر سر ضماد نمایند بعد ازان بآب نیم گرم بشویند و اگر امر مشکل گردد و قوت مریض مساعد باشد فصد صافن کنند که این آن خلط را باسفل بدن جذب کند گاہے صاحب او را نقوع صبر بنسخه که سابق مذکور شد می نوشانند و دران ہلیلهٔ سیاه و افتیمون و فستنتین می افزایند و ہر روز یک قدح ازان نوشانیده ساعتے بران صبر کرده امر بنوشیدن قدحی از شیر بز می نمایند که باین طریق صحت می یابد و بیشتر این نوع بوسواس و مالیخولیا منتقل میگردد پس عدول از تدبیر او بتدبیر مالیخولیا و ترطیب بدن او نمایند و اگر بخارات سوداوی در حجاب داخل قحف محتبس باشد علاج این همانست که مذکور شد و دران این قدر زیاده کنند که اگر بعد شرب نقوع و تناول معجون افتیمون زائل نشود سعوط باین روغن نمایند بگیرند دار شیشعان یک دانگ و برگ لسان الحمل یک درم و برگ بادرنجبویه یک درم و فیل گوش اگر یافته شود یک درم و اگر یافته نشود اندکی برگ مرزنجوش و همه را در روغن بنفشه جوش داده بدفعات سعوط کنند در ہر دفعه بوزن دانگ یا دو دانگ که این در معالجهٔ او بالغ النفع ست و بدانند که انچه از علاجات انواع بیضه ذکر کردیم آنها از بسائط او ست و اگر نوعی با نوع دیگر مرکب گردد استخراج او از علامات و اعراض آنها موقوف بطبیب ست و ہرگاه مرکب باشد علاجش مرکب بحسب آن کنند و جزوے که آن معالجهٔ جزو اقوی از اجزای ترکیب ست قوی نمایند و آن باستقصا بیان کرده شد شیخ الرئیس میفرماید اگر معلوم کنند که درینجا خون بسیار ست و سبب اول یعنی موجب این صداع ابتداءً و سبب محرک او خون باشد فصد نمایند و اما اگر دلائل بران قائم گردد که اخلاط بارد ست و مدت بر مرض طول کند و الفیاً در ابتدا رادعات استعمال کرده باشند نطولات بآبیکه دران محللات اندک و مسخنه مع جمع اندک و قبض باشد مثل نفاح اذخر و بابونه و نعناع و سائر انچه در علاج امراض دماغی بلغمی و سوداوی مذکور شد استعمال نمایند و بتدریج قوی کنند و بچیزے که لائق او بود استفراغ نمایند و استعمال حب صبر بمصطگی درینجا خیلے سودمند ست و در ہر سه شب یکبار تناول این نمایند و در استفراغات این حب فوقایا استعمال کنند اگر احتیاج بقوی ازان افتد بعده طبیخ خیارشنبر بچهار مثقال روغن بید انجیر بنوشانند و بدانند که بعد استفراغ تنقیه دماغ و حجاب او باشیای تقوی آن که معلوم شده باید کرد و ازین قبیل ست شمومات مشک و عنبر و کافور نیز باین ہر دو مخلوط کرده بشود و برای تعدیل حرارت آنها گاہی با دو جوز

این صبری آمیزند تا بتقویت تحلیل جمع شود در نضمادات حاره و مخدره که در انواع صداع مذکور شد لزوم نمایند و چون رض انحطاط نماید حمام و ضمید با قوی التحلیل استعمال کنند و ما دام که این مرض در ابتدا بود و معلوم کنند که مواد حارست پس تدبیر او بدانچه در علاج امراض دماغی حار دموی و صفراوی مذکور شد باید کرد و مغز خیار چنبر بروغن بادام چندر ... متواتر بنوشانند و سعوط مومیائی در روغن بنفشه ایشانرا نافع ست و بدانکه بیضهٔ چون طول می کند مستحیل بمزاج برودت میگردد و اگرچه از سبب حار باشد پس بیضهٔ مزمنه را قلع میکند مگر دوائی که قوی التحلیل و الاسخان باشد و گاه سعوط بقرص کوکب و شلیثا و دواء المسک و مانند آن که هرکدام ازان در شیر دختران حل کرده باشند ایشانرا نفع می کند و خصوصاً هنگام اشتداد وجع و غلبهٔ سهر و اما داغ و فصد شرائین و قطع آنها و عرق جبهه در بیضه بطریق صداع کهنه است و اما غذا از انچه منجر بنا شد حتی که عدس بروغن بادام شیرین و همچنین آب بقول دهند و اگر بمثل این غذا بسبب قلت بخار آن صاحب بیضه بار داغتذا نماید باک نیست و اما طلا باید که گلهے مائل تجدید باندک نمایند و غرض اعظم دران تحلیل باشد و ازین اطلیه افیون و دم الاخوین و زعفران و صمغ ست هنگام ضرورت محوجه تجدید از صدغ تا صدغ دیگر بدان طلا نمایند و ازین قبیل ست زعفران و مازو و اقراص کوکب چون آنرا بر پیشانی طلا کنند نافع بود و لقراباذین و الواح ادویهٔ مفرده رجوع کنند سویدی از اطبا نقل کرده که در بیضه و خوده بار و حب بلسان نافع ست و سعوط عصارهٔ قثاء الحمار بروغن بادام یا بشیر دختران و کذا فادانیا بقدر فلفل بروغن بادام و کذا اقراص کوکب بمقدار مذکور بروغن مسطور و کذا فاقلهٔ کبار ربع درم بروغن بادام و کذا آب چقندر سه قطره و کذا سکبینج و بقدر حبه مومیائی بروغن بادام و شرب و ضماد دواء المسک حلو و سعوط آن بروغن بادام تلخ و ضماد موے سر سوخته بنمک و آب در حمام و کذا افرفیون یک درم زیت کهنه ده درم موم زرد دو درم و کذا ملک طعام در آب حل کرده و کذا صبر و صمغ عربی بعد اسهال قوی و کذا زعفران و مر و کذا رما و بسر که سرشته و کذا سرگین کبوتر صحرائی و حرف و کذا نعنع و گل خیری در روغن گل و کذا حنا با آب نمک سرشته چون تمام شب بر سر دارند و استعمال مشک بهر تقویت راس و لفوخ سکبینج و بورق و کندش و بعد آن سعوط بروغن بادام نیز هر واحد نافع ابن الیاس گوید که این صداع اکثر کسے را حادث شود که مزاج دماغ او ضعیف و سریع القبول با خلاط باشد و آنرا امکان دفع آن نبود و علاجش تقویت دماغ و سرست لشمومات و طیوب مقوی دماغ موافق آن همه بحسب واجب بعد ازان تنقیهٔ دماغ و جمیع بدن از اخلاط ردیه و رطوبات فاسده بایارجات و حبوب و شبیار و حل طبیعت بحقنهٔ حاد و حمولات و نوشیدن جلاب معمول از بنفشه و اصل السوس مقشر کوفته هریک سه درم لبشکر سفید ده درم و غذا نخود آب بماش مقشر و شیرهٔ مغز بادام و اگر سداب تر بزیت بپزند تا سبز گردد و سداب مضمحل شود و نیمگرم ازان بر سر بهند نافع بود و گمان من آنست که قول در معالجهٔ این صداع فضول ست ولیکن بهرحال علاج کنند تا زیاده نشود و به نزول الماء نانجامد و این حب صاحب بیضه را نفع کند صبر سقوطری پوست هلیلهٔ زرد هر واحد یک مثقال مصطگی نیم درم کوفته بحریر بیخته بآب کرنب حبها سازند و این یک شربت ست و این حب قوقایا آنرا بسیار نافع ست عصارهٔ افسنتین صبر سقوطری هر واحد یک درم سقمونیا نیم دانگ شحم حنظل دو دانگ کوفته بیخته بآب کرفس سرشته حبها سازند و این یک شربت ست ابن نوح گوید که این صداع زائل نمیشود ولیکن معالجهٔ آن بهرحال باین طور نمایند که آب خیار شنبر منقوع مسحق بقدر سکرجه با یک مثقال تا سه مثقال روغن بید انجیر در هر هفته یکبار بنوشانند و بمقدار یک فلفل فلونیاے فارسی یا رومی در شیر دختران سعوط کنند و ایضاً نیم درم ازان بخور رانند و دواء المسک مروطلای صدغین با دویهٔ لازوقیهٔ اربعه که در آخر قول شیخ مسطور شد لسفیدهٔ بیضه سرشته بر دو پارهٔ کاغذ طلا کرده نافع ست و آب ریاحین خوشبو بر سر ریزند و اگر نجاح حاصل نشود داغ استعمال نمایند و جالینوس گفته که من علاج این صداع بحب صبر و مصطگی و دادن فلونیا و سعوط این بشیر دختران حل کرده نمودم و درد ساکن شد گیلانی می نویسد که این دوا صداع مزمن را نافع ست چهل درم شونیز و چهار درم عصارهٔ قثاء الحمار بسایند و بروغن سوسن یا بروغن خاص حل کنند تا مثل قیروطی گردد و اندرون بینی بدان لطوخ نمایند و ایضاً بگیرند بخور مریم هشت درم و نطرون سرخ چهار درم و اگر عصارهٔ قثاء الحمار درین داخل کنند بهتر بود و با بنوبهٔ نی در بینی دمند و اضمده و لطوخات بر سر استعمال نمایند و این ضماد اوجاع باردهٔ سر را نافع ست بگیرند هوفاریقون جندبیدستر برگ سداب هر واحد یک جزو حب الغار نیم جزو همه را سوده بقیروطی روغن گل بیامیزند و موی سر تراشیده ضماد کنند و اگر در بعض اوقات درد شدید عارض شود که طاقت برداشت آن نبود اشیای مسکن وجع استعمال نمایند و این لطوخ نافع درد سرست بگیرند عصارهٔ هوفاریقون شانزده درم افیون دو درم انیسون بزر البنج زعفران بیخ سقمونیا هر واحد دو درم کوفته بسرکه اقراص سازند و وقت حاجت بسرکه و آب سوده بر موضع لطوخ نمایند که این اوجاع حادث از کیموسات غلیظه و ریح منفخه

نسخهٔ حب قوقایا

نفع بخشد واین دوا نیز اوجاع کائن از کیموس غلیظ لزج را نافع بگیرند فرفیون یک جزو جندبیدستر یک جزو و در آب حل کرده در گوش جانب درد اندازند وامر کنند که در آبزن در آید واندک مکث دران نماید پس برآید وحسب عادت استحمام کند واگر دوائے مذکور بکدام روغن حل کرده در گوش چکانند باک نیست وایضاً بگیرند حب الغار مقشر دو درم خردل یک درم وبآب سوده ضماد نمایند واین دوا نافع ست کسی را که اذیت از امراض بارده رسد واکثر چنان باشد که یک مرتبه استعمال نماید بعد آن در حمام در آید واز مرض صحت یابد وبعد حمام عافیت تام یابد بگیرند زفت یک رطل موم سہ اوقیہ فرفیون یک اوقیہ وبدان نصف پیشانی مع عضلہ صدغ لطوخ کنند وکسانیکہ را کہ صداع از بخارات حار عارض شود ایشان را ضرر او از نیست کہ بدوائے متخذ از فرفیون تربیب گردند حکیم شریف خان در حاشیۂ شرح اسباب مینویسند کہ گاہی درد بعد فصد ہیجان میکند بسبب تحریک اجزۂ محتقنہ در این ہنگام می باید کہ تسکین نمایند وکسے کہ بعد فصد معتاد بغشی باشد فصد او را جائز نبود مگر آنکہ مضطر گردند پس تناول ربوب میخوش بران مقدم دارند وچون تکرار فصد واجب گردد ابتداء بفصد رگ بینی نمایند پس رگ پیشانی کشایند بعدہ عرق دیگر زیر قصاص شعر واگر صحت نیابد شریانین پس گوش کہ منتفخ باشند ببرند بعد ازان حبس خون بلا زوقات معمول از صمغ وکتیرا وسفیداب ارزیز یا خاکستر بود ارکنند واگر کفایت نکند داغ دہند وبعض ثقات این معجون تصنیف کردہ اند کہ از نکایت بقیہ خلاص میگرداند بگیرند تربد وغاریقون وایرسا ہر یک سہ اوقیہ زنجبیل عاقرقرحا ہر واحد یک نیم اوقیہ شونیز تخم کرفس دارچینی مغز پستہ خولنجان انیسون بزر سنا ہر واحد یک اوقیہ مغز چلغوزہ زعفران فلفل سفید زراوند مدحرج لک قسط شیرین ہر یک نیم اوقیہ جندبیدستر عود ہندی قاقلہ کبار وصغار سعد کمر باکتیرا مغز پنبہ دانہ ہر یک سہ درم کوفتہ بیختہ در سہ چندان عسل مصفے کہ از یک رطل آب بزر مرزنجوش یا بزر کرفس تسقیہ آن کردہ باشند معجون سازند وبرائے کسے کہ ارادۂ اسہال بود سہ مثقال وکسی را کہ مداومت بران نماید از نیم مثقال تا دو درم بخورانند واسحق گفتہ کہ ہشت درم بخور مریم خشک و دو درم بیخ سوسن خشک ویک درم بورۂ سرخ سودہ بطریق سعوط استعمال نمایند کہ درد او در ساعتی ساکن کند وکسے کہ تعاہد بدان نماید ضرر این مرض را قلع کند وقرشی نوشتہ کہ چون موی سر بتراشند وبحجر مصری یا نطرون بخارند پس بحنا ونمک لطوخ سازند نفع بسیار دہد واین حب بدن و اعضای سر را پاک کند لاسیما اغشیۂ اعصاب او را بگیرند شحم حنظل وصبر ہر یک دہ درم فرفیون پنج درم مقل ازرق دہ درم حبہا سازند ودر ہفتۂ اول ہر روز دوازدہ قیراط استعمال کنند ودر ثانی شانزدہ قیراط ودر ثالث بست وچہار قیراط وہمچنین تا آنکہ بسی وشش قیراط برسد وبرہمین مقدار توقف کردہ تعاہد بران نمایند تا آنکہ نقای تام حاصل شود ومتقدمین در زمانۂ قدیم برین حب اقتصار میکردند بہر آنکہ او در مغنی از شل ایارج جالینوس ولوغاذیا یافتند وبدانند کہ استعمال چوب چینی بعد فصد ومسہلات ذیلًا بانافع ست

شقیقہ

وآن دردی ست در طول نصف سر از شق ایمن یا ایسر واکثر این مرض ذی ادوار میباشد وسبب او اجتماع بخارات مرتفع از جمیع بدن یا از عضو احد در شق ضعیف سر ست ویا حصول خلطی ردی یا ریح دران شق ودر اغلب از اخلاطی افتد واز سوء مزاج ساذج نمی باشد واسباب مذکورہ بقول شیخ وصاحب کامل گاہ در نفس دماغ یا اغشیۂ داخل قحف باشد ودرین حالت مریض درد متنابن چشم دریابد ودر چشم او اعراض وی ظاہر شود وکثرت خواب مشوش بود وگاہی در غشائے خارج قحف واکثر در عضل صدغ باشد ودرین صورت بیمار را تحمل نہادن دست بموضع درد نباشد وضربان عروق بود در موادی کہ بمواضع مذکورہ می رسد یا از اوردہ وشرائین خارج دماغ وحجب او کہ بنا بر قوت خود از طریق درزہا دفع میکند وبقول سمرقندی مادۂ این مرض در اکثر امر اندر شرائین سر میباشد آن مادہ بخارات بود ویا اخلاط حار یا بارد طریق تشخیص اسباب این مرض باید کہ اولًا از مریض سبکی سر وگرانی آن بپرسند اگر سبکی سر بیان کند وبا آن ملمس موضع الم حار ونبض سریع بود پس از احساس طنین در گوش ووجود ضربان عروق وہیجان درد عند قبض شکم وسکون درد از ملاقات ہوا وآب سرد نیز سوال کنند اگر این اعراض یافتہ شود سبب مرض بخارات باشد واگر با سبکی سر ملمس بارد بود از حال کشیدگی در سر واحساس دوی در گوش سوال کنند اگر یافتہ شود سببش ریح بود واگر مریض در جواب اول گرانی سر بگوید وبا آن ملمس گرم ونبض سریع بود از ضربان صدغ وشدت درد وراحت از برودات نیز سوال کنند واین علامات مواد حار باشد واگر با وجود گرانی سر ملمس سرد بود حال تسکین درد بمسخنات وطول زمانۂ مرض وکثرت عروض زکام در سرما نیز بپرسند واین نشان مادۂ بارد ست بعدہ آثار مخصوصہ ہر خلط از رنگ چہرہ وغیرہ کہ در بحث بیضہ مذکور شد دریافتہ حکم بر مادۂ خاص کہ خون ست یا صفرا یا بلغم یا سودا باید کرد ودر صورت ظہور علامات ترکیب مادہ مواد

مرکب حکم نمایند وہرگاہ باوجود آثار مادہ مریض شکایت غثیان وتہوع نماید پس بپرسند کہ تہوع باقی ست یا بدون قی اگر باقی باشد واز قی تسکین یابد مادۂ شقیقہ معدی باشد وشقیقہ بمشارکت معدہ بود واگر تہوع بدون قی باشد وبا وی قلق بسیار واشتہ مفرط وانتفاخ ہر دو شریان پس گوش بود مادۂ آن در عروق بدن یعنی عروق منقسمۂ در اعضای آلی

علاج کلی شقیقہ

بعد تشخیص سبب در شقیقۂ بخاری وریحی انچہ در علاج صداع بخاری وریحی گذشت بعمل آرند ودر خلطی ہرچہ از تعدیل وتنقیہ در علاج صداع دموی وصفراوی وبلغمی وسوداوی مسطور شد حسب سبب متشخص بکار برند وفصد خصوصاً رگ پیشانی وبنا گوش ومسہل وحقنہ وجذب مادہ وضماد ونطول وغیرہ سائر تدابیر ہمان نہج و بطریقیکہ در بقیہ مذکورہ گذشت استعمال نمایند الا آنکہ عنایت در سعوط ونطول وتدہین واطلیہ بجانب علیل بیشتر مصروف دارند وباقی علاج مخصوص این مرض درینجا مسطور میگردد چنانچہ گویند کہ از جملہ معالجات مخصوصۂ این علت این ضماد از مجربات ست بزر البنج زعفران بسباسہ صمغ عربی کتیرا حب الکاکنج گل بنفشہ افیون ہر یک سہ ماشہ گل ارمنی چہار ماشہ در گلاب سودہ بر پارۂ کاغذ مدور بشکل فلوس تراشیدہ دران سوزن بسیار زدہ بریک جانب آن ادویۂ مذکورہ طلا نمودہ بر صدغ چسپانند وتبخیر کاغذ تنہا وہمچنین بخور پارچۂ کبود دارای سبز نفع میکند واول بحمام رفتہ غسل کنند وبعد ازان یک عدد زردۂ بیضۂ مرغ واگر بیضۂ سنگ پشت باشد بہتر ست گرفتہ بر روی کیسہ ریختہ وسوراخ گوش جانب علیل بران نہادہ خواب کنند ویا ہمچنان بدارند تا آنکہ گوش ہمہ را جذب کند وہمینسان سہ چہار روز متواتر بعمل آرند کہ مجرب ست واگر دو عدد فتیلہ از پارچۂ کبود بحجم خنصر ساختہ مدور نمودہ بروغن خشخاش وبنفشہ بادام نیمگرم غوطہ دادہ یکے بر صدغ ودوم بر پیشانی نہادہ از تسمۂ چرم بود ارکہ بحجم دو انگشت در عرض باشد محکم بران گردانیدہ بر پس سر او بندند وتا بوقت زوال سہ چہار مرتبہ تجدید فتیلہ نمایند ودو فتیلۂ باریک ساختہ بصبر سودہ در روغن آمیختہ آلودہ در ہر دو گوش نہند کہ در ہفتہ صحت کلی مے شود ومجرب ست **مسیحی** گوید کہ در شقیقہ اولاً تنقیۂ بدن بفصد اگر دموی باشد ویا بادویۂ مسہل مادہ نمایند بعد ازان شق علیل سر وعضل صدغ را بپارچہ بمالند تا آنکہ سرخ وگرم گردد بعد ازان ادویۂ مسخن یا مبرد بحسب مادۂ مرض بران استعمال کنند وادویۂ مقوی راس کہ دران قبض باشد مخلوط سازند **مجوسی** گوید کہ علاج خاص شقیقہ بعد تنقیہ تمریخ جبہہ و عضل صدغ جانب علیل قبل دقت دورہ است بروغنہا واضمدۂ موافقۂ آن بعدہ باجتذاب مادہ بسوے اسفل از حقنہاے لینہ اگر مادۂ حار باشد واگر بارد غلیظ بود بحقنہائی کہ دران ادنی حدت باشد واگر شقیقہ از اخلاط صاعدہ از معدہ بسوے دماغ حادث شود تنقیۂ معدہ بقی واسہال کنند واگر مرض تسکین نیابد ودانند کہ سبب حدوث او خلط ردی در عروق پس گوش یا در شریان صدغ ست پس ہرکدام را ازان کہ ممتلی وسریع الحرکت یابند قطع کنند کہ این آخر علاج اوست ومداوات سائر انواع شقیقہ بحسب آنست کہ در صداع ذکر کردیم **ذکر بعض ادویہ** کہ بالخاصیۃ در اقسام شقیقہ نافع ست موی سر انسان در صرہ بستہ بر جانب علیل آویختن وکذا دہنۂ فرنگی وہمچنین استخوان صدغ زخمہ ثمین بر جانب یمین ویسار بر یسار آویختن والیضاً تعلیق ہفت عدد طاقات سداب بر جانب علیل وسعوط زہرۂ بز جوان وکذا برگ شاہسفرم وکذا مغز سر بوم بروغن بادام وکذا روغن یاسمین وکذا روغن خستۂ خوبانی وکذا روغن شونیز وکذا ابندق ہندی والیضاً آب بیخ چقندر سہ قطرہ وکذا زہرۂ مرغابی بروغن بادام وکذا آب کشنیز سبز وشموم مصطگی وعنبر ومشک وجوز بوا وگل یاسمین وسیب ونرگس وگل خیری وبخور استخوان سگ وکذا سندروس وقطور جدوار بنفشنجی بآب سودہ در گوش مخالف جانب درد وہر واحد مسکن وجع شقیقہ است واگر خرما چہار عدد در شیر گاؤ یک آثار جوشانیدہ خرما بخورند وشیر بنوشند برای شقیقۂ کہ مقارن طلوع آفتاب بود از مجربات اطبای ہند ست وکذا انجور سنید ور برکاغذ مالیدہ فتیلہ ساختہ وکذا زنجبیل صندل سفید پوست بیخ ارنڈ بآب شستہ برنج ساٹھی سودہ بر شقیقہ وپیشانی طلا کردن شقیقہ وصداع حار وبارد را مجرب وبی نظیر نوشتہ وہمچنین تخم ہلیلہ سائیدہ بآب نیم گرم ضماد کردن والیضاً بیخ ستاور تازہ کوفتہ آب او برآرند وبرابر آن روغن کنجد انداختہ بجوشانند چون آب بسوزد در روغن بماند بر سر بمالند کہ در انواع شقیقہ وصداع از مجربات اشیاست

علاج شقیقۂ حار

در قسم دموی ابتدا فصد قیفال یا اکحل فصد رگ پیشانی ورگ جبنی وحجامت میان دو شانہ وفصد صافن وحجامت ساقین یکی بعد دیگری بفاصلۂ چند روز وتلیین طبیعت بملینات مثل ماء الفواکہ باخیار شنبر وبدون آن یا مطبوخ خیار شنبر واطلیۂ کہ دران زعفران باشد مثل طلای زعفران وحضض بگلاب بر شقیقہ

نافع بود ودر صفراوی تنقیہ بفصد ومطبوخ ہلیلہ مفید بود ودر صورت مادۂ صفرا در معدہ نقوع صبر بآب کاسنی نافع وبقول جرجانی ایارج فیقرا در جمیع انواع شقیقہ
سود مند ست وایضاً در شقیقۂ حار گل بنفشہ شش ماشہ عناب پنج دانہ سپستان یازدہ دانہ گل خطمی چہار ماشہ شاہترہ شش ماشہ آلو بخارا پنج دانہ بہدانہ
سہ ماشہ شب خیسانیدہ صبح مالیدہ صاف نمودہ نبات دو تولہ داخل کردہ بنوشند واستعمال شربت عناب مرکب نیز مفید وسعوط طباشیر وطلاے قرص مثلث
بآب کوکنار مجرب ست وایضاً بعد تنقیہ بہر تبدیل مزاج دماغ وتقویت آن آب مطبوخ حشائش باردہ مثل بنفشہ ونیلوفر وگل سرخ وبرگ کاہو وخطمی وپوست
خشخاش ومانند آن بر سر ریزند واطلیہ ومرخات باردہ مثل روغن بنفشہ ونیلوفر وکدو وروغن گل آمیختہ نیم گرم بکار برند وبراے منع ضربان شرایان
صدغ لازقات ولطوخات معمولی بعمل آرند کہ بعد منع ضربان درد ساکن میشود واگر شقیقہ با اغما باشد عناب بہدانہ در عرق عنب الثعلب عرق شاہترہ
عرق نیلوفر ہر یک پنج تولہ جوشانیدہ صاف نمودہ شیرۂ تخم کاہو شش ماشہ شربت نیلوفر دو تولہ داخل کردہ بنوشند ولخلخہ وپاشویۂ باردہ وحجامت
استعمال کنند واگر از مادۂ دموی وصفراوی مرکب باشد بعد حجامت قفا لعاب بہدانہ شیرۂ عناب شیرۂ کاہو شیرۂ کشنیز خشک شربت نیلوفر دہند وطلاے
تخم کاہو تخم خشخاش گل نیلوفر بزرالبنج افیون زعفران صمغ عربی مغز خستۂ شفتالو کوفتہ بیختہ در آب کوکنار بر پیشانی ضماد کنند ودر مادۂ مرکب صفرا وبلغم ایارج فیقرا
سودہ با اطریفل مرشتہ بخورند بالایش گاؤزبان عناب بنفشہ در عرقیات جوشانیدہ خمیرۂ بنفشہ مالیدہ صاف نمودہ بنوشند وبخور سیندور بگیرند بعدہ دوسہ
روز طبع نرم شدہ نجات حاصل میشود واگر با نزلہ ودرد چشم باشد عنب الثعلب ہفت ماشہ گل بنفشہ نہ ماشہ گل نیلوفر گل سرخ ہر یک پنج ماشہ
عناب چہار عدد سپستان نہ دانہ شاہترہ ہفت ماشہ شب در آب گرم تر کردہ صبح مالیدہ صاف نمودہ نبات دو تولہ داخل کردہ دہند
دنزلہ بند دچہاردہ زلو نہند بعدہ اگر سوزش چشم بود اطریفل کشنیزی تولہ اسطوخودوس یک ماشہ کوکنار نیم ماشہ سودہ ہم آمیختہ ہمراہ عرق
مکوہ ہر دو وقت بدہند بعدہ عناب چہار دانہ سپستان نہ دانہ خطمی خبازی ہر یک ہفت ماشہ گل بنفشہ نہ ماشہ اصل السوس دو ماشہ گاؤزبان
سہ ماشہ شب در آب گرم تر کردہ صبح مالیدہ صاف نمودہ شربت بنفشہ دو تولہ داخل کردہ دہند ایضاً اگر با ہیجان درد نزلہ باشد عناب پنج عدد گل بنفشہ
چہار ماشہ بہدانہ سہ ماشہ جوشانیدہ صاف نمودہ شیرۂ تخم خیارین شش ماشہ شربت بنفشہ دو تولہ خاکشی شش ماشہ داخل کردہ دہند وجدوار یکماشہ
حضض مکی دو ماشہ بگلاب وسرکہ سودہ بر شقیقہ ضماد نمایند وکوکنار گلنار عنب الثعلب کشنیز خشک ہر یک چہار ماشہ جوشانیدہ غرغرہ نمایند واگر حرارت
زیادہ باشد بہ آب کشنیز تازہ ولعاب اسپغول ورب توت غرغرہ کنند وگوینا آبیکہ دران صندل سفید یک شب خیسانیدہ باشند سہ قطرہ یا بیشتر در بینی قطور
مکرر کردن شقیقہ را زائل کند ودر خلاصہ است کہ برگ مردہ لبشیر زنان سائیدہ بجامہ پالودہ سعوط کردن در شقیقۂ حار فی الحال درد را ساکن سازد والا ہمانجانب
در گوش چکانند کہ باذن اللہ تعالیٰ صحت شود **اقوال حکما** رسویدی گوید کہ تمر ہندی وشیرلبلاب شرباً وملازمت سرکہ تند آب ممزوج ہمراہ نان اکلاً و
حماض در سرکہ پختہ ضماداً در حمام واکلاً وجفت بلوط ونیلوفر شرباً وضماداً وآب کشنیز سبز سعوطاً ہر واحد شقیقۂ حار را نافع ست حکیم **بایزید** مینویسند
کہ طلاے برگ کشنیز وگلاب وسداگلاب وبرگ بید وسوار وگل نیلوفر ہر کدام کہ بدست آید وبر موضع درد دوسہ جا کلک زدہ زلو بر آنجا چسپانیدن
نفع مبین میدہد مکرر تجربہ در آمدہ لیکن بعد از تنقیہ بکار برند واگر تدبیری سود ندہد بزودی رگ صدغ جانب درد بریدہ داغ دہند تا از حدوث نزول الماء
ایمن گردد وغذا درین علت خفیف وسریع الہضم مثل نان گندم وگوشت حلوان وچوچۂ مرغ مرغن دہند لیکن اندکی کم دادن اولیٰ بود وبجاے آب
برگلاب وآب سرد بیار ممزوج قناعت کنند بلکہ آب تمامہ بگذارند وبرگلاب تنہا وآب انار شیرین بالمناصفہ اقتصار نمایند **شیخ** میفرماید کہ علاجش فصد
ست بنحوی کہ در بیضہ وغیرہ معلوم شدہ خصوصاً عرق جبہہ وصدغ واز انچہ شقیقۂ حار را نافع نقوع صبر در آب کاسنی ست شربتی از ان دو اوقیہ تا سہ اوقیہ
باشد ودران فصد رگ پیشانی ورگ بینی بسیار نفع میکند وچون دوری باشد باید کہ تنقیۂ بدن قبل از دورہ نمایند وتبدیل مزاج بعد تنقیہ کنند پس اگر مادہ حار
باشد مخدرات بر صدغین از افیون وپوست بیخ لفاح وشب یمانی وبزرالبنج وکافور گذارند وتبرید موضع بدانچہ در علاج امراض دماغی حار معلوم شدہ باید کرد و
طلاے مداد کتاب بر شق درد نفع میکند **عباس** گوید کہ اگر از حرارت باشد ودرد شدید بود واین سعوط بکار برند بگیرند شکر طبرزد وزعفران وکافور ہر یک سودہ
بقدر دو حبہ بآب خیار یا بآب بادرنگ یا آب عنب الثعلب سعوط کنند واگر دران اندکے افیون افزایند انفع بود واگر بسبب شدت درد انقطاع
صوت دفعتہً عارض شود باید کہ آب گرم بسیار بر سر ریزند وروغن گل نیم گرم در گوش چکانند وپنبہ در گوش نہند **ابن ہبۃ اللہ** گوید کہ در مادہ

حار یعنی خون و صفرا فصد سر و از جانب شق علیل نمایند و بعد فصد تنقیهٔ صفرا بمثل صبر و هلیلهٔ زرد و تعدیل مزاج بسکنجبین که از آب غوره ساخته باشند یا آب انار نمایند
و ماء الشعیر بنوشانند و اگر حرارت شدید باشد سورت او از شیرهٔ تخم خرفه و ماء القرع بسکنجبین شکنند پس اگر طبع قبض شود بآب آلو و یا تمر هندی و جلاب تحریک نمایند
و اگر نرمی طبع افراط کند رب ریواس قابض مثل رب سیب و رب به و غوره و شربت حماض استعمال نمایند و اگر ابخره بسیار باشد کشنیز خشک کوفته لشکر بخورند و بعضی صندل
و گلاب و آب حی العالم و آب کاهو و کشنیز تازه طلا کنند و اگر التهاب شدید بود کافور و افیون اضافه نمایند و موضع درد را بآب نیم گرم بشویند و اگر درد قوی باشد
افیون بروغن بنفشه و آب کاهو حل کرده در بینی و گوش جانب درد چکانند و هرگاه درد ساکن شود تغذیه بمزورات سازند بعده چوزهٔ مرغ بآب سماق یا
سرکه دهند انطاکی گوید که اگر شقیقهٔ حار باشد بعد تنقیه لزوم شرب شربت ورد و آب آلو بخارا و تمر هندی یا معجون بنفشه باین هر دو کنند و بآب کشنیز و سرکه
و روغن گل و افیون طلا نمایند و از همین اجزا سعوط کنند و از خواص ست تعلیق سداب و شرط موضع درد و طلا بخون آن طبری گوید که علاج شقیقهٔ حار اولاً
تنقیهٔ بدن ست اگر مانعی نبود بدوائی که در صداع دموی ذکر کردیم و آن مطبوخی ست که دران هلیلهٔ زرد و تمر هندی داخل ست بعد ازان ده روز صبر
کرده تنقیهٔ هر بحسب جالینوس کنند و آن معروف بحب قوقایاست و بمزورات کاهو و مسلوق و کاسنی و کدو و ماش و بقلهٔ یمانی و خشخاش مسلوق و
لبلاب مسلوق و امثال آن لزوم نمایند هرگاه در علیل ثابت بود و علامات غلبهٔ دم معلوم گردد و مانعی از تنقیه نباشد باید که استفراغ او بفصد
هر دو باسلیق و ابطی و قیفال نیز یکی بعد دیگری نمایند در میان دو فصد فاصلهٔ ایام چندان باید که دران امن از سقوط قوت مریض بود و چون تنقیه
کردند و فضول مجتمعه در سر باقی ماند آب نیم گرم که دران خشخاش مع پوست و بنفشه و سبوس گندم جوشانیده باشند بر سر ریزند و اگر این کفایت نکند امساک
بنفس شریان باین لازق نمایند بگیرند تخم کاهو مکی درم بزر البنج دو دانگ مرصاف یک درم افیون مصری نیم دانگ کتیرا دو دانگ و همه را سوده بسرکه حل
کرده برکاغذ مقدار درهم تراشیده طلا کرده بر صدغ چسپانند تا ایام متوالی و اگر این هم کفایت نکند بشریان صدغ و پس گوش نگاه کنند و هر کدام ازان که شدید
الحرکه و کثیر الانتفاخ باشد قطع و داغ آن بعمل آرند و اگر خواهند قطع او بداغ کنند یا اول قطع نمایند پس داغ نهند و گاهی قطع از داغ مستغنی سازد
و قطع و داغ سلیم ست اگر بعد تنقیه و پرهیز و سکون مزاج واقع شوند و اما قطع فقط پس خلقی کثیر را دیدم که سل شرائین کردند و ضرر در حرکات چشم
و ضعف بصر عارض شد و مردی را در بصره دیدم که از سل شرائین او در اول همان روز حادث گردید و شخصی را دیدم که از سل شریان سیلان لعاب پیدا شد و اما شریان
پس هر دو گوش کسی راندیدم که سل آن کرده باشد و ایضاً تبر آنها نزد من محبوب نیست بآنکه بقراط در کتاب اهویه و بلدان ذکر کرده که بر کرا در سن صبا این دو رگ
قطع کنند عنین گردد یعنی اوفاسد شود و قابل تولید نسل نماند و حکم تبر آنها در مردکلان بر قیاس امر بر طفل جاری نمیشود و هنگام تبر و داغ بی شک شقیقه زائل
میشود اگر عقب تنقیه موافق و پرهیز تام باشند و در هر نوع صداع طبیب از مراعات مزاج مریض غافل نشود و هرگاه مزاج او از حالت طبیعی متغیر شود در تعدیل مزاج
او اهتمام بسیار کنند تا باعتدال خاص او باز آید زیرا که علاج مرض عضوی ممکن نیست در حالتی که مزاج آن عضو متغیر باشد و آن مرض با وجود تغیر مزاج عضو زائل
نمیشود و لهذا اگر مزاج عضوی متغیر باشد اگر دران جراحت بود فراهم نمیشود و اگر قرحه بود مندمل نمیگردد پس هرگاه این در عضوی واجب بود در جمیع بدن بدرجهٔ اولی واجب باشد

علاج شقیقهٔ بارد

در بلغمی نضج مادهٔ بمنضج بلغم نموده تنقیه بمسهل بلغم و حب ایارج نمایند و ایضاً از منضجات آن سکنجبین بزوری و عنصلی ست و کذا مطبوخ مصطگی انیسون بادیان مویز منقی
و در سوداوی نضج و تنقیهٔ سودا پردازند و بعد از تنقیه ادویهٔ مسکن وجع که در انواع صداع مذکور شد و هرچه درینجا بقلم می آید حسب حاجت بکار برند و ضماد قرص ثلاث
بآب حنا سوده معمول ست و طلای مر و زعفران و اندکی مشک بآب یا گلاب سوده گرم نموده نیز نافع ست و اگر ماده بسیار غلیظ باشد اندکی افیون و پوست بیخ
کبر زیاده نمایند و یا از زروت و فلفل سوده با گلاب سرشته بر شریان صدغ گذارند و فرفیون یک مثقال حلتیت یکدرم جاوشیر سه درم بسرکه سرشته طلا کردن نافع
شقیقهٔ مزمنه است و در روغن یاسمین اندکی مشک حل کرده در گوش چکانند و سعوط افیون و چند فلفل سیاه بامسکهٔ گاو سائیده برای شقیقه کبیر السن مفید ست
و اگر برگ مرزنجوش و بابونه هر یک ده درم کوفته در لعاب حلبه سرشته در صره بنبند و گرم کرده بدان تکمید نمایند برای وجع شدیده و ریاح غلیظه نافع بود و بعضی تمام
قسط اکلیل الملک هر یک پنج درم درین کما داف زده اند و این لزوق نیز نافع ست مغز نان ده درم سداب سه درم پودینه سه درم بروغن گل سرشته بر موضع
نهند و اگر شقیقه با ریزش نزلهٔ بارد باشد اسطوخودوس چهار ماشه بادیان شش ماشه شکر سرخ دو توله در آب جوشانیده صاف کرده بنوشند و از سبوس

گندم و نمک تلمید سر کنند و ناس تنباکو بگیرند و خاکشی باندکی نمک قسل حنا سائیده طلا کردن برای شقیقه که بعد زکام عارض شود از مجربات والد مرحوم ست و حب هندی معمول حکیم شاه محمد وکذا انفوخات معمولی که در قرابادین مسطور شد نیز مفید ست و اگر امر شتد گردد ایارج فیقرا و غاریقون مساوی یک درم بدهند که برای شقیقه و اکثر انواع صداع مجرب ست و طبیخ بابونه و شیح و صعتر و شبت و غیره حشایش حاره بر سر ریزند و حکیم کبیر علی خان تلمیذ رشید نواب علوی خان در قوانین العلاج می نویسند که در شقیقهٔ کهنه ضفدع کلان را گرفته شکم آن شگافته پاک نمایند و بجوال در سوراخها بسیار کرده موضع درد را بروغن زرد چرب نموده گرما گرم بران ببندند بعصابه محکم و یک ساعت بنحوی بدارند و بعد هر ساعت بنحوی تجدید ضفدع نمایند تا آنکه تا وقت زوال نوبت بپنج شش ضفدع برسد اغلب که همان روز شقیقه برطرف گردد و مجرب ست و باغذیه لطیفه مثل جوزهٔ مرغ و گنجشک یا دارچینی و یا زردهٔ تخم مرغ نیم برشت با دارچینی غذا سازند

ذکر بعض ادویهٔ یونانیه

مفید شقیقه بارد ضماد موی سوخته و کندر و صبر مساوی بآب قرنفل سرشته در حمام و سعوط روغن تخم شفتالو. کذا عنبر و مشک یک قیراط بروغن بادام و سعوط و ضماد روغن تخم خشخاش تلخ و ذرور لبسباسه بر سر و غذا کبک و دراج و گنجشک و شفنین و طبیخ ارنب و بچه مرغ هر واحد در شقیقه بارد مجرب سویدی ست و ضماد بیضه مورچه سائیده بروغن گاو آمیخته بر یافوخ و روغن ناردین و مرزنجوش بآب قرنفل سرشته و برگ راسن تنها و بشراب کهنه پخته و شحم قثاء الحمار و زیت کهنه پخته و زهرهٔ رخمه و کباب سوده بآب صبر آمیخته بر یافوخ و عود بروغن بان بر یافوخ و بر جانب درد متواتر و خرنوب نبطی و طلق محلول بوزن او صبر آمیخته و بآب بادیان سرشته بر یافوخ و ثقل زرق بسرکه و ثوم بصبر و معجون لعسل و سرگین کبوتر تنها و با حرف و یاسمین و یا برگ آن سوده در روغن کنجد جوشانیده و حنا بسرکه سرشته در حمام و انشان سبز بمثل او صبر در حمام و اکلیل الملک بسرکه پخته در حمام و یاسمین بری در حمام و رامک در شراب کهنه و خسک محرق با صبر مساوی بسرکه سرشته و خطمی تنها و با کندر و حرف بآرد خشکار و ثافسیا و خرنوب شامی بروغن ناردین و محموده بسرکه و مامیران و صبر مساوی بآب صبر تازه و آرد گندم پخته بروغن بادام آمیخته و کنجد و خشخاش انگور سوخته در حمام مازو یک جزو زعفران دو جزو بآب قرنفل و همچنین ضماد زرنباد بآب سائیده و در اسفل قدم و سعوط لبسباسه بروغن بنفشه و مومیائی یک حبه بآب مرزنجوش و زنبه بروغن بادام و بیخ و برگ قثاء الحمار پخته بشیر دختر آمیخته و خون رخمه و یا زهرهٔ آن بروغن بنفشه در جانب صحیح و فرفیون قیراط و جندبیدستر و روغن بادام آمیخته در روغن یاسمین و روغن بادام تلخ بآب مرزنجوش و آب یاسمین بری بشیر زنان و آب برگ سوسن سه روز متواتر و مروارید محلول و زعفران و جندبیدستر در زهرهٔ بز حب مثل عدس ساخته و یک حب بروغن بادام سوده و فرفیون یک درم در ده درم روغن بادام یا زیت حل کرده اگر مرض نو باشد بجانب صحیح و اگر کهنه باشد در جانب علیل و قطور آن در گوش نیز و روغن تخم ترنج و شرب و ضماد شیح ارمنی و راسن و عصارهٔ قثاء الحمار و حب لغار بشراب کهنه و خربق سیاه و شحم حنظل و جوز السرو و اشق و زراوند طویل و زنجبیل مخلوط بروغن خیری زرد و مغز منبه دانه و مثل او صبر بعسل سرشته و مغز خیار شنبر و راوند و بلسان و زوفا یعنی خراد و نرگس و قصب الذریره و شم و ضماد روغن غار و یاسمین و خردل و گل بابونه و روغن سنبل رومی و شرب و شم و ضماد شونیز و حب الغار بمصطکی و انیسون آمیخته و زعفران و عنبر و مشک و جوز بوا و بخور و شرب و ضماد و شم مرزنجوش و بخور و ضماد سندروس و کبریت و شم برگ غار مالیده و لطول و ضماد راسن و مفلح اذخر و اکل و شم شبت و اکل و ضماد حند قوقا و اکل لحم بازی بقلبه کر بادیان و نان در شراب کهنه تر کرده نهار چند روز و لحم لقلق و ثوم و غیره یک درم بجلاب بهو و زر و تخم بادیان و لوست بیخ آن و هلیله کابلی و اکل و ضماد و سعوط زهرهٔ بز و خود گونه که برگ طرفا مرکی سندروس قند سفید خسته شفتالو و تلخ مساوی بآب نرنجشک تازه سرشته بخور کردن نافع ست و بقول حاتی اختلاط مرکی با دویهٔ شقیقه تقوی فعل آنها ست و نفع عجیب بسرعت نماید و حکیم الملک در مجربات خود نوشته که اگر مرکی در سرکه بسایند تا که متشابه کشک جو گردد و بر سر بمالند صداع و شقیقهٔ مزمن را نفع بخشد و سلطان محمد مراد گفته که از مجربات ست ضماد کردن جوز بوا سوده بر شقیقه و همچنین خوردن تریاق کبیر و ضماد بدان و کذا ضماد و تشمیم گل نرگس ایضاً فلفل سیاه دو نیم عدد و نخود مقشر دو نیم عدد در آب سائیده بر شقیقه طلا کردن و کذا تقطیر آب زنجبیل تر و قند سیاه سه سه قطره در منخرین و بقول رازی اگر نمک نیم رطل در یک رطل آب حل کرده دران حنا بسرشند بعد ستردن موی سر آن بر سر خضاب نمایند و تمام شب بدارند شقیقه و بیضه و هر صداع مزمن را زائل کند و بصحت تجربه بعضی رسیده و دیگر آب پیاز نرگس بانصف آن روغن کنجد بیزند و بر سر بمالند بسیار نافع بود

ذکر ادویهٔ مجربهٔ هندیه

برگ نیب و برگ نکهکنی هر یک یک جزو زرد چوب ربع جزو کوفته بیخته در آب دریا بقدر فلفل حب بسته در سایه خشک کنند و یک حب با زیره و نیم عدد فلفل سیاه در آب سائیده بجانب صحیح

سعوط کنند و برقفا بخوابند بعونہ تعالی دریک روز یا دو سہ روز مرض زائل گردد و اگر چرک قلیان قدری و سیر یک عدد در اندکی آب سائیدہ پارچہ بدان آلودہ بجانب صحیح فرو کنند نیز مجرب ست وکذا ریٹھہ در آب سائیدہ دو سہ قطرہ در بینی چکانیدن مجرب و در بیاض استاد مرحوم مرقوم ست کہ مغز چال گوٹہ بآب سودہ قدر یک سلیک بر رگ صدغ گذاشتن مفید شقیقہ است و در مفتاح المجربات مسطور ست کہ دوای مذکور در آب سائیدہ بر شقیقہ مخالف درد طلا نمایند ہمین کہ سوزش معلوم کنند آب نیم گرم بشویند درد شقیقہ فوراً دور میشود و سعوط شورہ قلمی با نصف او دار فلفل تا بآب سودہ در منخر مخالف وکذا دار فلفل یک عدد با ربع آن نمک لاہوری در منخر موافق برای شقیقہ از مجربات استاد مغفور ست و سمندر پھل بآب سودہ دو قطرہ آن در سوراخ بینی جانب مخالف درد چکانیدن مجرب ست و اگر اندکی انگوزہ در آب گرم حل کردہ بر موضع درد بمالند مفید بود و فلفل سیاہ بروغن بادام یا گاو سعوط کردن وکذا نوشادر در آب سائیدہ طرف دوم نشق علیل ناس دادن برای شقیقہ و صداع بارد سود مند ست و سعوط زعفران و ناگ کیسر نیز مفید ست و نوشادر دو ماشہ و نقل کلاہ وار دو عدد سودہ در آب کریلۂ تازہ حل کردہ دو سہ قطرہ در بینی چکانیدن برای شقیقۂ مزمن مفید ست لیکن سوزش بسیاری آرد قدری شیر عورت ہمراہ این نیز اضافہ کنند یا بعد استعمال این سعوط بشیر دختر سعوط نمایند و ایضاً گل دوپہریا کہ وقت دوپہر میشگفد و رتی گل آن مالیدہ بآب او سعوط کنند و یا پنج قطرہ آب برگ نازبو در منخر راست بچکانند اگر درد بطرف چپ باشد والا بالعکس و یا فلفل گرد یک عدد سرگین گاو مساوی او بشیر دوشیدہ در سیر سائیدہ در بینی چکانند و در چشم نیز کشند و یا بگیرند دو نیم برگ گل رواس و نیم عدد فلفل گرد بآب سائیدہ در منخر مخالف در سعوط نمایند و یا تخم سرس را اندکی آب یا بیک سائیدہ و در پارچہ پوٹلی بستہ بطرف درد دو و نیم قطرہ در بینی چکانند و یا تخم مہوہ چہار عدد فلفل گرد بآب سائیدہ در منخر مخالف درد چکانند و اگر ذرۂ بندال در آب تر کردہ آب آن صاف نمودہ دو قطرہ چکانند سیلان مادۂ شقیقہ میکند و درد دور میسازد و یا نوشادر ہلدی آمیختہ شموم نمایند و یا سرگین کبوتر صحرائی با قدری خردل سائیدہ ضماد نمایند و یا صابون لاہوری در اندک آب بالای سنگ سائیدہ در چشم جانب مخالف درد یا ہر دو چشم کشند **حب ہندی** کہ جہت درد شقیقہ و بیضہ مجرب معمول حکیم شاہ محمد ست در سبل وغیرہ امراض چشم منفعت عظیم دارد ایلوہ زرد چرایتہ ہر یک یکماشہ جاپھل دو ماشہ زیرۂ سفید اجوائن ہر یک سہ ماشہ کوفتہ بیختہ بآب بھنگرہ چہار دہ حب سازند یکی صبح و یکی شام بخورند با قدری آب **ناس** بجہت شقیقہ و درد سر بلغمی سمندر پھل یک عدد مرچ سیاہ دکھنی یک عدد نوشادر یکماشہ ہر سہ را کوفتہ بیختہ ناس بگیرند بطرف آفتاب رو نمودہ **اقوال اطباء**

شیخ الرئیس میفرماید کہ از اطلیۂ اصحاب شقیقہ زعفران ست و ضماد معمول از سداب نفع دارد و روغن گل نیز نفع میشوند وکذلک بطلای قرص بولس وکذا ضماد حب الغار و برگ سداب یکجز و خردل نیم جزو در آب سائیدہ استعمال کنند و ابلغ ازین قیروطی ست کہ از ذراریح یا از ثافسیا ساختہ باشند تا کہ بر موضع آبلہ افتد و نفع داغ بخشد و اگر مادہ شدید و ابرد باشد بافرفیون و خردل و عاقرقرحا و مانند آن ضماد کنند و شقیقۂ مزمن کہ بران مدت دراز گردد او بہر حال بارد بود و محتاج تحلیل و تسخین قوی باشد و چون اطلیہ و نطولات حارہ استعمال کردند و استفراغ و تنقیۂ بدن کردہ باشند اقدام بمالش عضلۂ صدغ جانب وجع از انگشت و پارچۂ خشن قریب وقت دورہ نمایند بعدہ طلا بکار برند ہنگام احتیاج تجدید و اشتداد وجع ضربانی طلای فرفیون بابزرورت و قوابض بر شریان صدغ جانب علیل و بستن قطعۂ اسرب یا چوب منوم بران از نبض قوی محدث وجع ضربانی منع کند و بعضے متقدمین علاج مجرب نافع منقول از زنی برای شقیقۂ مزمن و بیضہ چنین نوشتہ اند کہ بیخ بندال و افسنتین را در آب و روغن زیتون وغیرہ بپزند تا مہرا شود پس بر نشق علیل آب و روغن نیمگرم بریزند و ثفل آن ضماد نمایند کہ شقیقۂ باحمی و بی حمی زائل کند و در اضمدہ مثل ضماد خردل نیست و ہرگاہ مرض طول کند صمغ سداب و پوست بیخ کبر و عنصل و فرفیون سائیدہ بشراب ریحانی یا آب یا در تجوبیہ با آب بادیان سرشتہ ضماد نمایند کہ عظیم النفع ست و بعد دخول در حمام و کثرت انکباب بر آب گرم سعوط روغن پستہ در ساعت درد را بسوی تخفیف فرود آرد و انتفاع یابند **صاحب کامل** گوید کہ اگر شقیقہ از تنقیہ و تمریخ و اضمدہ و نطولات و اجتذاب مادہ تخفیف نیابد نشود و مدت آن طول کند این حب دہند صبر پنج درم فرفیون دو درم و نیم مر و پوست خربق ہر واحد پنج درم شحم حنظل و سقمونیا ہر واحد چہار درم نطرون سہ درم مقل چہار و نیم درم بآب کرنب فشردہ حب سازند شربتی از یک نیم درم تا دو درم و اگر ساکن نشود و مزمن گردد ایارج لوغاذیا و ایارج جالینوس یا نقوع صبر کہ در صداع گذشت بدہند و چون بدن بکلی پاک گردد نشق مریض را بپارچۂ درشت بخارند تا آنکہ سرخ و گرم گردد و این قبل از وقت دورہ بعمل آرند و این طلا نمایند فرفیون چہار مثقال حلتیت و ثافسیا ہر واحد سہ مثقال مر صافی و جندبیدستر ہر واحد یک مثقال باریک سائیدہ بسرکہ سرشتہ بر موضع علیل طلا کنند و جالینوس گفتہ کہ من دوا از فرفیون ساختم و با وجود آن حاجت بغیر او نیفتاد و آن انیست کہ بگیرند قیروطی معمول از زیت مغسول یک رطل موم سرخ ربع رطل و بران یک اوقیہ فرفیون سودہ انداختہ حل کنند و مرہم سازند و بر نشق علیل طلا کردہ باشند و اگر اندکی فرفیون گرفتہ در زیت آمیختہ در گوش جانب درد چکانند منفعت بین نماید و اگر عصارۂ برگ بادام تلخ بآب مرزنجوش در منخرمی ذی نشق علیل سعوط کنند نفع ظاہر بخشد و ہمچنین روغن پستہ و مشمش و اگر این سعوط بعمل آرند نافع بود جندبیدستر و جاوشیر و زعفران و زہرۂ خرس

مساوی سائیده و بآب مرزنجوش تر سرشته مثل عدس حبها سازند و بشیر دختران و روغن بنفشه حل کرده در بینی چکانند و گویندمی باید که معالجهٔ شقیقهٔ بارد یا بلغمی باین دوا نمایند
که در آب مرزنجوش فرفیون حل کرده در گوش چکانند و شرب شراب صرف بعد طعام شقیقه را نفع دهد اگر از برودت و بلغم باشد و اما قبل طعام روی ست زیرا که انتفاع
بخارات بسوی سر میکند و درد را اشتداد می نماید سعید می نویسد که اگر سبب محدث شقیقه خلط بارد اعنی سودا یا بلغم باشد تنقیهٔ بدن بادویهٔ مستفرغهٔ آنها مثل
حب قوقایا و یا ایارج نمایند و مصطکی بخایند و آب دهن بریزند و جلنجبین بخورند و آبیکه در ان عود و مصطکی جوشانیده باشند بنوشند و بعد تنقیه شق علیل خصوصاً عضلهٔ
صداع را بدست و پارچهٔ خشن بمالند و روغن سوسن یا روغن خیری یا زنبق قدرے مشک آمیخته بمالند و قدرے ازان در بینی و گوش جانب درد بچکانند
و مریض را در حمام داخل نمایند و پرهیز کلی دارند که پرهیز شفا میدهد امراضے را که مواد آنها غلیظ باشد پس بعد تنقیهٔ بدن بشوربائے قنابر و عصافیر و لحوم سطیحن آنها
غذا سازند و هرگاه شقیقه قوی شود و ضعف بصر شروع گردد شریان را قطع نمایند ورنه بصارت زائل شود مصنف حاوی صغیر گوید که علامت و علاج شقیقهٔ بلغمی
سوداوی قریب از علامت و علاج صداع بلغمی سوداوی ست و شقیقهٔ بلغمی را نوشیدن جلاب از بادیان دو درم و گلقند شکری ده درم نفع کند و غذا
مزورهٔ نخود آب بشیرهٔ قرطم دهند و بعد نضج خلط تنقیهٔ بدن باین حب صطمخیقون نمایند سیلیخه هفت درم غاریقون ده درم صبر بست درم سنبل و قسط و حب بلسان
و فقاح اذخر هریک دو درم زعفران نیم درم افتیمون و شحم حنظل هریک پنج درم مصطکی یک درم کوفته بیخته بآب کرفس سرشته حبها سازند شربت یک
مثقال و این حب مارستانی ست و علاج شقیقهٔ سوداوی نوشیدن جلاب بادرنجبویه دو درم اصل السوس مقشر کوفته سه درم با شکر سفید ده درم ست
و غذا مزورهٔ نخود آب بشیرهٔ قرطم یا با دام و بعد نضج تنقیهٔ بدن بحب افتیمون یا مطبوخ افتیمون و تقویت سر بطلیه‌ها و شمومات حار رطب و تعطیل سر بحشایش
منضجهٔ مرطبه و احتراز از حرارت شدید و برودت و صاحب شقیقهٔ بلغمی و سوداوی را تناول این دواء المسک بسیار نافع ست جند بیدستر یک نیم
درم نانخواه زعفران تخم کرفس هریک چهار درم افسنتین رومی صبر سقوطری هریک شش درم سنبل الطیب ساذج هندی مرمکی مشک هریک دو درم
کوفته بیخته بعسل کف گرفته سرشته شربتی یک درم بجلاب نیم گرم از شکر ده درم انطاکی گوید که تنقیهٔ خلط غالب کنند و در نیجا برفصد تیر شریان و داغ
آن افزوده میشود و اگر ماده کهنه شود و در شقیقهٔ بارد کثرت لطوخ بسیر و صبر و کندر و سعوط بابابونه و آب مرزنجوش و خوردن یکے از ایارجات نمایند و این معجون برائے
برای شقیقه و اکثر انواع صداع بارد از مجربات مجوزه من ست سنای مکی قرنفل کبابه انیسون هر واحد یک جزو مرمکی گل سرخ هر واحد یک جزو زعفران ربع جزو مشک
ثمن جزو بعسل معجون سازند شربتی ازان سه درم و شحم حنظل بحنا و کبابه مخلوط کرده بسرکه که دران اشق و صبر حل کرده باشند سرشته ضماد نمایند که این طلا عجیب ست
و همچنین سعوط بآب چقندر ممزوج بروغن خسته مشمش طبری گوید که در شقیقهٔ بارد آب در چشم نازل میشود و بصر باطل میگردد و مجرای نور بند مے شود و
علاج این مشکل تر از شقیقهٔ حار ست پس اگر مادهٔ آن در معده بود تنقیهٔ بدن باین مطبوخ کنند هلیلهٔ سیاه پوست هلیلهٔ کابلی هریک پانزده درم بلیله و آمله
و کمافیطوس و کمادریوس و اسقولوقندریون و سنای مکی و اسطوخودوس هریک چهار درم قنطوریون و افسنتین و خشیش غافث هریک سه درم شکاعی
و بادآورد و گل سرخ و اصل السوس مقشر و بوم المجوس هر واحد پنج درم افتیمون هفت درم ترنجبین بست درم مویز طائفی منقی بست درم همه را بدستور مطبوخ
بجوشانند و صد درم ازان صاف کرده یک درم غاریقون و یک درم تربد و دو دانگ نمک هندی آمیزند و چون سه ساعت از شب باقی ماند دو ثلث درم ایارج
فیقرا بعسل سرشته بخورند و صبح مطبوخ مذکور بنوشند بعد ازان هفت روز صبر کنند و منضجات بنوشند و پرهیز نمایند از اغذیهٔ غلیظه و دیر خوری و شب خوری هرچند
که غذا محمود باشد و اقتصار بر مزورات و زیربا جات و اسفیدباجات نمایند و بعد از روز هفتم بقاروره و نبض نگاه کنند اگر قاروره و نبض حار و
جمیع بدن گرم باشد فصد قیفال یا اکحل نمایند و اگر نبض را حار و قاروره را رنگین نیابند ترب را بعسل و نمک جوشانیده با سکنجبین بیاشامند
و در فاده بر شریان صدغ نهاده چشم و سر را بعصابه بربندند و امر بقی نمایند با ستقصائے تمام تا معده نقا یابد و چند روز راحت دهند و چیزے
بر مزورات زیاده نمایند بعد ازان بکبندش و تخم گل و شونیز عطسه آرند اگر مانعے نباشد و طبیعت او گرم نشده باشد پس چند روز دیگر راحت دهند
اگر مرض نقصان پذیر دو مریض در خود راحت یابد صبر نمایند و لزوم پرهیز کنند و طعام و آب وزن کرده بخورانند و نگذارند که طبیعت قبض ماند پس
اگر این تدبیر کفایت نمود و بهتر و الا نظر بقوت و سن و مزاج مریض و سائر قوانین نمایند اگر رخصت استفراغ ثانی دهند تنقیه باین حب کنند و ندیده ام احدی
را که این مرض عارض شده و استفراغ باین حب بعد ازین تدبیر نموده مرض او زائل نگشت بگیرند گل سرخ و افسنتین و تربد مجوف و تخم کرفس و نانخواه و مصطکی

هر واحد یک درم ایارج فیقرا و غاریقون سفید هر یک یک نیم درم ماهیزهرج نیم درم خربق سیاه نیم دانگ صبر سقوطری ده درم همه را باریک سائیده بآب برگ کنج یا آب بادرنجبویه یا شراب کهنه بسرشند و مثل حب ساختن دو مثقال و ثلث وزن کرده با نیم دانگ سقمونیا مشوی تقویت داده مثل فلفل حبها سازند و بعد پرہیز دو روز بدہند و غذا شوربائے اسفیدباجی که دران نخود بسیار پخته باشند بیاشامند و بعد استفراغ ہفت روز راحت دہند اگر مرض بالکل زائل شود بہتر والا فصد نبض و قارورہ و سحنۂ مریض کنند اگر گرم باشد و مزاج او حارت پذیر د چندر و ز معالجہ ترک نمایند و بر پرہیز اختصار کنند تا آنکه مزاج تسکین و اعتدال یابد پس اگر مرض زائل نگشت بر صدغین و موضع کثرت ضربان روغن قسط یا روغن ناردین یا روغن بلسان خوشبو بمالند و اگر کفایت نکند لزوم غرغرہ بمویزج و عاقرقرحا و ایارج فیقرا و تخنک بدان برنق نمایند و اگر از استعمال این غرغرات چیزے از زبان یا حنک یا حلق را ضرر و سوزش بہم رسد راحت دہند و روغن گل استعمال کنند بر مواضع ملتہبہ و غذاے او حریرۂ معمول از نشاستہ و پیہ ماکیان سازند و اندک روغن گل بران چکانند که این لیبب آن موضع را زائل کند و بہتر آنست که طبیب ہنگام استعمال غرغرہ ازین اشیاے حادہ حذر نماید که گاہے سوزش و ورم لہات می آرند و از نزول چیزے در حلق منع می کنند و دران خطر ست و اگر این کفایت نباشد باندک روغن مصطکی سعوط کنند که گاہے مزاج دماغ گرم میشود و شقیقہ تحلیل می گردد و اگر این کفایت نکند رگ شریان را بعد تبرا داغ دہند یا تبرا و بداغ یا خزم کنند که بعد تنقیۂ بدن و داغ شقیقہ زائل می شود و بدانند که استعمال داغ جائز نیست مگر وقتیکه مریض قوی و بدن نقی و طبیعت معتدل و فصل معتدل یا قریب باعتدال بود و الیضاً بدانند که قطع شریان بر دو وجہ ست یکے شق جلد و قطع عرق و داغ طرفین آن دوم سل عرق بصنارہ و ادخال آہن تحت او و قطع او و بداغ بران حدید تا حرارت آلہ داغ بغشاے موضوع بر قحف نرسد و دراینجا تشنج حادث نشود و راست کردن سر او را ممکن نباشد و بعد تبر و داغ واجب است که بر سر و گردن و جمیع بدن تمریخ نمایند اگر مزاج او متغیر نشود و حفظ او بغذا و دوا نمایند تا مزاج او تسکین یابد محشی شرح اسباب نوشتہ که حقنہ ہا درین باب نافع ست و کذا ضماد حنا بآب نمک سرشتہ و این مروخ نخار سود مند ست بگیرند قرنفل سلیخه ہر یک دہ درم قصب الذریرہ سنبل الطیب ساذج ہندی قرفه اشنه جند بیدستر قسط مرزنجوش دارچینی ہر یک بست درم بیخ بنفشہ فرصاد ہر یک پنج درم و نیم کوفتہ در آب بجوشانند تا نیم آید و صاف کردہ روغن کنجد آمیختہ باز بجوشانند تا روغن بماند صاف نمودہ بدان زند نیم گرم بمالند و بخور عود طلیشا و سعوط آب چقندر ممزوج بروغن تخم مشمش نافع و بدانند که استعمال چوب چینی بعد تنقیۂ تامہ در شقیقہ مزمن بسیار نافع ست و ہمچنین داغ بر صدغین و این سعوط مجرب ست بگیرند مومیائی بقدر عدس و مشک و کافور و جند بیدستر مجموع بمقدار عدسے و در روغن بان حل کردہ سعوط کنند و این طلا در ساعت شقیقہ را نفع بخشد بیخ لفاح کندر زعفران صبر ہر یک درم بزر البنج دو درم گل ارمنی درم صمغ عربی انزروت مرمکی ہر یک نیم درم افیون یک دانگ کافور یکجا سائیدہ بآب آمیختہ بر سر گذارند

عصابه

و آن دردیست که در ہر دو ابرو متصل بعضلات پیشانی عارض شود و گاہے در یک ابرو حادث شود و بدان سبب مریض بر کشادن چشم قادر نباشد و بر فتادہ تا و از روشنی متنفر بود و بیندارد که پیشانی او میطرقد از شدت تمدد و بعضے گویند که فرق درین درد و در شقیقہ آنست که این بعد زوال آفتاب کمتر میگردد و بشامہ زائل نمی شود بلکه اندک اثری می ماند بانقل بسیار بخلاف شقیقہ که از نیم روز تا ہمہ شب ہیچ اثرے از درد نبود الا اندکی ثقل و جالینوس گفتہ که درد شقیقہ در طول میباشد بخلاف عصابہ و طبری گوید که درین علت نبض صاحب آن صلب و متمدد و قارورہ خام غلیظ میباشد سبب آن یا صعود اخلاط بخاری گرم ست از بدن و احتباس آنہا بنابر کثافت جلد و انسداد مسام در پیش سر بموضعے که عصابہ می بندند و ازینجہت آنرا عصابہ مے نامند و یا تولد حرارت سادہ و احتقان آن در صدغین و جنبین بواسطہ رسیدن سردی بعقب گرمی آفتاب یا آتش و گاہی از احتباس زکام نیز عارض گردد و مراد از اخلاط بخاری اخلاط قابل تجزاز اوی است یا اخلاط شبیہ بخار مثل اصناف صفرا و خون صفراوی و بلغم رقیق حار که این ہمہ مثل بخار اند در تصعد

طریق تشخیص اسباب این مرض شناخت اسباب مذکورہ از لزوم و عدم لزوم مرض و از تقدم اسباب سابقہ ہر یک توان کرد مثلا از مریض بپرسند که درد در روز و شب میماند یا نه و پیش از مرض نشستن در ہوای سرد یا غسل کردن بآب سرد اتفاق افتادہ بود یا نه اگر اقرار کند سبب او صعود اخلاط بخاری باشد و اگر گوید که درد از صبح شروع می شود و بعد زوال آفتاب کم می گردد و در شب نمی ماند و پیش از مرض گردیدن در آفتاب گرم یا نشستن نزدیک آتش و سر دنا شدہ بنجہ کردن

سرد رہوائے بارد یا انداختن آب بر سر اتفاق شده بود سبب او تولد حرارت سافج باشد و اگر بعد زکام بیان کند جنبش جنس زکام باشد و این بیشتر از خوردن اشیای
حاره یابسه و در ابتدای زکام عارض می شود **علاج** در قسم اول فصد سرو و بعد دو سه روز رگ پیشانی یا صدغین کشایند پس بخار بدن اندرون بینی از چیزے
خشن رعاف آرند یا حجامت پس سر نمایند و تلیین طبع بملینات مناسبه مثل شیرخشت و ترنجبین بآب انارین و تمر ہندی و آلو و مانند آن کنند و ماء الجبن بسیار نافع
است و مبردات که در علاج امراض دماغی حار و بخاری و صداع حار و بخاری مذکور شد بکار برند و کافور و صندل و سرکه بو بیند و دیگر شمومات بارده بعمل آرند و برائے
جذب اخلاط و ابخره بسوئے اسفل ساقین بندند و قدمین بمالند و حجامت نلے شرط بر فخذین و ساقین نمایند و یا بعد فصد یا ترغیف شربت لیموے و نیلوفر ہر واحد
یکنیم تولہ و رعرق بید ساده و گلاب و عرق بید مشک ہر یک پنج تولہ حل کرده بنوشند و از سرکه و گلاب و شیر زنان ہر یک نه ماشه تخم کاہو کشنیز خشک حضض کی
صندل سفید ہر یک سه ماشه سوده آمیخته نخلخه سازند و لبشیر زن در روغن کدو و کاہو ہر یک سه ماشه کافور یک ماشه حل کرده سعوط سازند بکرات و بمرات و غذا
آش جو بشربت بنفشه و گلاب و بید مشک و یا اسفاناخ یا خرفه یا مزورات حامضه از انار و تمر ہندی و آلو و اگر ازین تدبیر زائل نشود رگ بینی زنند و مسہل صفرا
دہند و تمر ہندی نوشته که درین مرض تجربه کردم سعوط طباشیر معمول از طباشیر و افیون و زعفران و شکر مصری که در شیر زنان شیاف ساخته خشک کرده
بشیر مذکور یا روغن گل یا روغن بنفشه حل کرده استعمال نمایند: ایضاً بگیرند جسته خرما و بر سنگ بآب سوده در منخر جانب درد سه روز متواتر بچکانند که مجرب ست
و کماد معمول از آرد جو و خطمی و صندل سفید و گل سرخ مساوی کوفته بگلاب و سرکه و روغن گل سرشته نیم گرم استعمال نمایند و اگر کهنه گردد از بابونه و مرزنجوش
مطبوخ تکیه کنند و بطلائے معمول از صندلین و تخم کاہو و گل سرخ و نیلوفر ہر یک یکدرم شیاف مامیثا دو درم افیون پوست خشخاش ہر یک یک مثقال
بگلاب یا آب عنب الثعلب و کشنیز سبز طلا سازند و طلائے لازق نیز مفید است و گویند که آب سرد بر آنجا بفاصله دو سه وجب بکثرت ریختن رافع این
درد است و همچنین چسپانیدن یک عدد زلو میان ہر دو ابرو و این نخلخه درین باب از مجربات نوشته نوشادر کافی مصعد سه ماشه کافور یکماشه در عرق
نعناع دو تولہ روغن یاسمین یکنیم تولہ آمیخته بکار برند **طبری** گوید که ترغیف و فصد ہر دو قیفال بعمل آرند و امر بپرہیز از ہر چیز سوائے مزورات
معمول بسرکه و شکر نمایند و سرکه و کافور بو یانند و امر بمالیدن پاہا و بستن ساقین کنند و اگر این تدبیر کفایت نکند حقنه ہای لینه مذکور در امراض حاده مثل
چقندر و خسک و بابونه و عناب و سپستان و برکتان و سبوس و جو و مانند آن بعمل آرند و ادویه که معده را گرم کند اصلا ندہند و این مرض ابو جعفر کرخی را در عراق
عارض شد و علاج با یارجات و اشیائے حاره مسخنه کردند و کار عظیم گردید چنانکه بر کشادن چشم و نظر بر روشنی قدرت نداشت پس ابن سیار معالجه باضداد
علاج مذکور از نوشانیدن ماء الشعیر و فصد سرو و استعمال حقنه لین و دلک قدمین و بستن ساقین نمود و مرض زائل شد بعد ازان رساله درین مرض
تصنیف کرد و دران رساله ذکر کرده که این علت در عراق بسیار حادث می شود و آنرا عصابه گویند و این مرض در ری بشخصے از اجله کبار پیدا شد و اطبا
گمان کردند که نزول الماء مع صداع است و شریانہائے او قطع کردند و داغ نہادند تا آنکه بصر چشم او زائل شد بعده شخصے قدح او نمود و بالکل نابینا
ساخت و زنے را این علت در ری عارض گردید و شخصے تضمید صدغین بضمادیکه دران افیون بود ایکار کرد پس موضع خدر شد و ماده دران منجمد گردید
و در زبان آن ثقل و در چشم آن ظلمت پیدا شد و دائم بر رو افتاده می ماند و طبیبی بقطع شریان او اشاره می نمود و من شناختم که این عصابه است
و علاجش بترغیف و حل طبیعت بحقنه ہائے لینه و شد ساقین و دلک قدمین و شرب ماء الشعیر است پس آن زن ہمین تدبیر نمود و مرض زائل
شد و اگر مرض متعسر گردد و احتیاج بضمادات محلله افتد واجب است که ضماد از بنفشه و نیلوفر و خطمی و آرد جو و برگ خبازی و برگ اسپغول و مانند آن
سازند و گویند که در غذائے صاحب این مرض کشنیز زیاده اندازند و از جمله اغذیه مبخره مسخنه پرہیز کنند و در قسم دوم یعنے آنکه از تولد حرارت
ساده بود مبردات مذکوره دہند و تفتیح مسام از حمام و تلیین طبع بدستور نمایند و کافور سوده بروغن گل آمیخته در بینی چکانیدن مجرب و معمول ست و کذلک
ضماد برگ کاسنی تازه و گویند که طلا بکافور و یا شیاف مامیثا و حضض و تخم کاہو و بزر البنج و افیون نرم سوده با سرکه و گلاب سرشته و آشامیدن شیره تخم خیارین
و تخم خرفه و کشنیز خشک با شربت بنفشه ہر صبح و خوردن اطریفل کشنیزی ہر شب وقت خواب بآب گرم نافع است و این نوعی از صداع شمسی است و علاج
این علاج آنست که در صداع حار سافج مسطور شد و آنجا که از احتباس زکام بود تدبیرش بعلاج زکام نمایند و از ادویه و اغذیه مسخنه احتراز کنند و قطور کافور در
روغن گل در بینی نیز خیلی سودمند است و اگر حجامت نقیه باشد و در مزاج زیاده حرارت نبود خبازی پنج ماشه سپستان نه دانه اصل السوس پنج ماشه برسیاوشان ہفت ماشه

در منضج بار دعوض آب بجار او شاهتره افزوده شب خیسانیده صبح گلقند سه توله داخل کرده بنوشند و اگر خواهند بعد دو سه روز که حرارت کم شود گاوزبان گل گاوزبان یک پنج ماشه بادیان بیخ کاسنی نیمکوفته هر یک هفت ماشه اضافه کنند و بعد نضج ماده شاهتره نه ماشه اسطوخودوس چهار ماشه سنای مکی یکتوله پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هر یک پنج ماشه هلیله سیاه شش ماشه مغز فلوس هفت توله شکر سرخ چهار توله گلقند چهار توله یا روغن زرد شش ماشه افزوده مسهل دهند و بعد دو مسهل باز نضج داده حب ایارج بدستور معمول خورانند

حس

مرضیست که هرگاه عارض شود بیمار چنان پندارد که مغز او همی خارد و بدون صداع و الم و اگر سر او را بیفشارند یا بچیزی سنگین بکوبند یا آب گرم بران ریزند لذت یابد و لهذا صاحب ترویح این مرض را بعلت نمردی مسمی ساخته و سبب آن ابخره سخیفه و تحلیل یه حاره لذاعه قلیل المقدار است که بحد صداع نرسانند و از عضو دیگر بسوی دماغ برخیزد و یا در بطون دماغ حاصل شود و لذع کند چنانکه بخارات موجبه جرب مسام را لذع میکنند و خارش می نماید و خوش می آید خاریدن آن و این از اشتداد و شدت گرمی اخلاط و تغیر آنها بکیفیت لذاعه حریفه میشود و بقول جبری این بخارات چون منعکس گردند و بعرق از مسام خارج شوند در بدن حکه پیدا کنند و اگر غلظت یابند و زیر جلد بمانند جرب یابس احداث نمایند و تجربه کرده ام که نبض صاحب این مرض سریع دقیق متفاوت و قاروره حاد رقیق القوام می باشد علاج بهر منع ابخره و تبدیل مزاج اخلاط و ترطیب آن ادویه سرد و تر و آنچه در امراض دماغی حار و بخاری مسطور شد بعمل آرند شیره خرفه و خیارین و کاهو و کشنیز با شربت نیلوفر و یا شربت بنفشه بدهند و لعاب اسپغول و لعاب تخم مرو و ماء الجبن و رائب و ماء القرع و آب هندوانه هر واحد با شربت بنفشه و شربت خشخاش آمیخته نوشیدن نیز مفید بود و کما دیکه در علاج عصابه گذشت نافع است و اغذیه مرطب منع بخارات رطب چون ماء الشعیر با کاهو و پالک و کدو و شیره مغز بادام پخته و شیر بز و قند سفید بدهند و هرگاه تبدیل مزاج اخلاط شود و حدت آن ساکن گردد و حرافت از آن زائل شود و حاجت تنقیه افتد در آن هنگام از مسهل صفرا و یا مطبوخ افسنتین و تمر هندی و افتیمون و هلیله زرد با شیر خشت و ترنجبین استفراغ ماده نمایند و یا آب شاهتره مروق بشکر و یا شربت در دو مکرر تلعابات بدهند و هرچه ادرار بول بسیار نماید بدهند و اگر خون غالب بود و قوت مساعدت کند فصد کنند و برای جذب مواد باسفل محاجم بی شرط بر ساقین و قدمین نهند و بعد تنقیه اطلیه و نطولات و روغن های سرد برای تبدیل مزاج دماغ استعمال نمایند و ماء الجبن و آبهای مذکور بنوشند و بعضی متاخرین بنویسند که آب تربز یا ماء القرع یا ماء الخیار بقدر نه توله و شربت نیلوفر و خشخاش هر یک دو توله و یا لعاب اسپغول و بهدانه بشربت نیلوفر و سکنجبین تفاحی علوی خانی هر واحد یکنیم توله بدهند و غذا آش جو بشربت نیلوفر و گلاب نوشانند و فرنی شیر بز دهند و اگر از این تدبیر صحت حاصل نشود جهت تنقیه بدن و تبلید حس مطبوخ هلیله و یا شاهتره و یا ماء الجبن بشربت آبی علوی خان دهند و یا مروق شاهتره و کاسنی با شربت شاهتره مدبر شاه ارزانی و بعد از تنقیه اگر احتیاج افتد فصد سر کنند و جهت تعدیل مزاج اطریفل کشنیزی دهند که در آن هموزن همه ادویه کشنیز باشد و یا این سفوف دهند تخم شاهتره کشنیز خشک هر یک دو توله طباشیر یک توله کوفته بیخته قند سفید همچند آن آمیخته دو مثقال بخورند **ثقل راس** در تشخیص امراض دماغی مادی ملاحظه نمایند پس باگرانی سر علامات غلبه خلطی که دریافت شود حسب آن تنقیه کنند و استعمال شبیبارات نافع بود و در ثقل دموی بعد فصد قیفال فصد رگ پیشانی نمایند خصوصاً اگر ثقل بسوی خلف سر باشد و یا بفصد رگ و یا شیریان پس گوش پردازند و خصوصاً هرگاه ثقل بسوی قدام سر باشد و بعد از نضج بمطبوخ هلیله و یا ایارجات بحسب خلط غالب تنقیه نمایند و تغذیه با غذیه لطیف مثل نخود آب با شیره قرطم یا ماء الشعیر با شوربای لحوم خفیفه سازند

سرسام

یعنی آماس سر و آنرا سرسیموس نیز گویند و سرسام بحسب اصطلاح اطبا بر دو قسم است حقیقی و غیر حقیقی حقیقی ورم اغشیه دماغ یا جرم آنست و انواع آن بحسب اختلاف محل و ماده مختلف است مثلاً آنچه در حجاب رقیق یا غلیظ دماغ سوای جرم دماغ از ماده گرم افتد فرانیطس گویند و ماده آن یا خون صفراوی یعنی مختلط بصفرا بود و یا صفرای خالص یعنی غیر مختلط و غیر محترق که آنرا مره صفرا گویند یا حمرای صحیح یعنی صفراوی طبیعی احمر اللون غیر مختلط و غیر محترق و یا صفرا مخلوط با اندک بلغم یا صفرای محترق مائل بسواد و این بدترین انواع است و در اکثر از دم مراری یا از صفرا افتد و بعرق یا رعاف منتفی گردد و گویند که اکثر حدوث سرسام از شرب خمر و تناول حلواها و گوشتها و از نشستن و راه رفتن در آفتاب میباشد و بعضی دموی را فرانیطس صفراوی را فرانیطس خالص نامند و ورم نفس جوهر دماغ را اگر از خون فاسد متعفن افتد فلغمونی خوانند و اگر از خون صفراوی یا صفرای صرف

عارض شود حمره گویند و اگر از سودای غلیظ خبیث ردی محترق که در عمق دماغ و جوهر آن منصب گردد عارض شود حمره بجیم نامند و ورم خاص بتحویل شرائین دماغ را که از خون محترق غلیظ فاسد در نهایت فساد و خباثت حادث شود خانغرایا و شقاقلوس خوانند و آنچه از ماده بارد افتد سرسام بارد گویند پس اگر در مجاری جوهر دماغ یا در نفس جوهر دماغ از بلغم عارض شود لیثرغس نامند و اگر از سودا حادث گردد سرسام سوداوی خوانند و بعضے این را نیز لیثارغس گویند و سرسام غیر حقیقی آنست که بسبب تصاعد ابخره اعراض سرسام مثل هذیان و اختلاط عقل بے ورم دماغ و اغشیه ظاهر شوند چنانچه در تپ های گرم و اوجاع عصبی از اخلاط محترقه در فم معده و از اورام در نواحی خارج راس یا در غشائے خارج و در برسام بمشارکت حجاب و اورام آن و سائر عضلات صدر و در ورم مثانه و رحم و معده مشهور می شود طریق تشخیص اقسام مذکوره باید که اولاً این امر دریافت کنند که سرسام حقیقی ست یا غیر حقیقی و این چنان باشد که از مقربین مریض معلوم کنند که هذیان و اختلاط عقل که علامت مشترکه سرسام حقیقی و غیر حقیقی ست بتدریج ظاهر شده یا دفعةً پس اگر مریض را هذیان و اختلاط عقل بتدریج و اندک اندک واقع شود و بالزوم تپ که اکثر در نیم روز شدت کند ثابت و لازم باشد و تابع سوء حال عضوی دیگر نباشد بلکه اولاً علامات او ظاهر شود و بعد از ان مرض دیگر بهم رسد و عبث اطراف و اضطراب و نفس مضطرب غیر منتظم و استلقا و سر بهلو بسوے بالا و اختلاج اعضا در نواحی شراسیف و گاه با خواب مضطرب بود که از ان بر جهد و آواز قوی دهد و گاه بخوابد و گاه بیدار شود و در اکثر خواب اندک یا بسیار مشوش بود با خیالات و احلام فاسده هائله و انتباه مشوش به آواز بلند و بیبائی و دلیری و اعراض از شعاع و اضطراب زبان هنگام تکلم و خشونت و گزیدن آن و گاه ورم زبان و اکثر قطع آواز و خواهش آب و اندک شرب آن و سردی اطراف و بول مائل برقت و نبض صلب صغیر و آخر انقباض و اول انبساط او سریع تر بود و منشاریت او از موجیت خالی نباشد و گاهے عریض و عظیم و متواتر گردد سرسام حقیقی باشد پس درین صورت باقسام حقیقی نظر کنند یعنے اگر علامات مذکوره آن با خنده و ظهور قطرات خون از بینی و عظم نفس و نبض و سرعت و تواتر آن و سرخی چشم و دردی و برآمدن اشک چشم و حرکت اژان و بیخوابی غیر مفرط و خشونت زبان و سرخی آن مائل بسیاهی پس سواد آن و ثقل زبان و کسل از کلام و امتلاے رگهاے رو و چشم و تواتر نشست و برخاست بغیر حاجت یافته شود سرسام دموی باشد و اگر با علامات حقیقی تپ محرقه و حاده و اشتداد آن بلغب و بیخوابی مفرط و شدت خشکی زبان و بینی و کثرت غضب و بدخلقی و اضطراب و دقت اطراف بینی و زردی رو و چشم و زبان پس سیاهی آن و سرعت و تواتر نبض و کشیدگی پوست پیشانی بسوے فوق و کراهت از روشنی و تتابع نفس و کثرت تشنگی و قاروره احمر ناصع یا ناری و قبض شکم محسوس گردد سرسام صفراوی بود اما اگر از صفراے محترق مائل بسودا عارض شود با عوارض مذکوره جنون و ضجر و عظم نفس و کدورت چشم و ترسیدن و آواز دادن در خواب و جستن و گریه کردن نیز باشد و اگر شدت سرخی چشم و بیرون آمدن آن و بسیاری حمرت رخسار و احیاناً غوص کرز یاقی و غثیان و فرط میلان مریض با فتادن او بر پشت بغیر نظام و خلاف معتاد و سبات باشد علامت فلغمونی بود و باشد که درین ورم از سختی آماس درزهای سر از هم باز شوند و شبکهٔ دماغ اندرکشیده شود و سر بشگافد و آن در اکثر بروز سوم هلاک کند و اگر از ان تجاوز کند امید نجات هست و اگر اندر سر وجع و التهاب شدید بود و ملمس چهره سرد و رنگ رو و چشم ندد باشد و گاهی یکبارگی گرم و سرخ گردد و دهن بسیار خشک و تپ شدید تر بود و نقصان حمره باشد و این نیز در اکثر روز سوم بقتل میرساند و اگر این علامات با خارش دماغ بود علامت تولد ثوبا در دماغ بود و گاهے صبیان را حمره در دماغ عارض می شود پس یافوخ فرو نشیند یعنی تارک سر منجذب می شود بطرف داخل و چشم ها غائر و کوچک و زرد شوند و بدن خشک نماید و اگر در حرقت و التهاب اشد مثل حمرهٔ آتش باشد حمره بود و اگر سیاهی چشم غائب شود و سفیدی پدید آید و بقفا خفتن آرام یابد و شکم منتفخ و سر بهلو باکشیده گردد و در اعضا اختلاج بسیار شود و فساد رنگ چهره و تیرگی او مع سرخی و بطلان حرکات باشد علامت خانغرایا و شقاقلوس بود و خانغرایا مقدمه شقاقلوس ست و بعد بطلان حس تمامه شقاقلوس گردد و نزد جالینوس این هر دو لفظ مترادف اند و این نیز صعب ترین اقسام سرسام است و در سه روز میکشد و اگر علامات سرسام حقیقی بالزوم تپ نرم و صغر و صلابت و لطوء و اختلاف نبض مع جنون و خوف و جستن از خواب و فریاد کردن و قلت انس با مردم و ذکر مردها و یاد مرگ کردن و گریه و بیداری و کشاده ماندن چشم و خشکی بینی و زبان و دهان و کثرت تنفس بنوعی که گویا گلو خفه میکنند مدرک گردد و بدر رنگ تغیر عظیم حال علیل ظاهر شود و قاروره نیلی و یا فستقی بود سرسام سوداوی باشد و اگر با وجود آثار سرسام حقیقی دوام تپ نرم و عظم و تفاوت و عریضی و لینیت و لطوء و موجیت نبض و لطوء و ضعف تنفس مع ضیق اندک و ترهل و تهیج و دوام تغمیض و سبات ثقیل و نسیان

وکثرت آب دهن و فاتره وگاهی کشاده ماندن دهان وسفیدی زبان وکسل از جواب دادن وعسر حرکت پلک وزبان ولینت براز وغلظ بول وعروض فواق
وارتعاش وعرق اطراف احیاناً وانحدار از بستر معلوم شود لیثرغس باشد وهرگاه مریض را اختلاط عقل وهذیان دفعةً واقع شود واشتداد وازدیاد وتنقّص
نوائب آن تابع اشتداد وازدیاد وانتقاص ونوائب سوء حال عضوی دیگر بود سرسام غیر حقیقی تابع امراض دیگر باشد وایضاً از نشان غیر حقیقی است که بعد از
امراض اعضاء دیگر می باشد یعنی اولاً مرض در اعضای مشارک دماغ بهم میرسد وبعد از ان علامت سرسام ظاهر میگردد پس درین صورت باید که باقسام
او توجه نمایند یعنی اگر از مشارکت حجاب حاجز وعضلات صدر افتد تقدم علامات برسام وذات الجنب مثل وجع ناخس در پهلو وقت تنفس وضیق النفس
وسرفهٔ خشک در ابتداء ونبض منشاری بران گواهی دهد وبیشتر حرارت آن در نواحی صدر باشد بخلاف حقیقی که در نواحی سر بود ونفس مختلف باشد وگاه ضعیف
شود وگاه متواتر وعظیم گردد ومیل او بصغر وضعف اکثر بود وگاه نفس بعد مدتی برآرد واگر از خلط مجتمع در فم معده عارض شود لذع فم معده وغثیان وعطش
وتلخی دهن بران شاهد بود واگر بسبب اورام اعضاء دیگر مثل ورم مثانه ورحم افتد باشتداد عوارض اورام مذکوره معلوم شود پس هر قسمی از اقسام
سرسام که متشخص گردد مطابق آن بعلاج مخصوصهٔ او پردازند **انتباه** بدانند که گاهی در قرانیطس بسبب مشارکت یا انتقال مادّه جوهر دماغ نیز ورم کند واین شدید
الرداءت است در روز چهارم بکشد واگر از ان تجاوز کند نجات یابد در اکثر وکسی که بسرسام بمیرد اکثر بسبب آفت در نفس هلاک شود بهر آنکه حرکت نفس را وتی
واو دران مختل گردد وبسیار باشد که حجاب وعروقی که از سر خارج شده است ورم کند حتی که با آن درزهای سر بشگافد واگر در قرانیطس دوام ثقل در نواحی
سر در تبه باشد وبعد از ان تشنج وقی زنگاری عارض شود مریض در ساعت بمیرد واگر قوت قوی باشد اطول مدت مهلت او یک روز نهایت تا دو روز
است وامیدوارترین اصناف قرانیطس آنست که مریض آنچه هذیان کند بعد خفت تپ بیان آن کند وبساست که تحلل وزائل می گردد قرانیطس
ببواسیر اگر سیلان یابد یا خون از عروق مقعد جاری گردد وعطسه در سرسام دلیل محمود است ومشائخ که متجاوز از شصت سال باشند از سرسام کم نجات
می یابند واختلاج اعضاء وصداع شدید دائم منذر بسرسام است واکثر بحران قرانیطس بعرق ویا برعاف ویا بجریان دم بواسیر می باشد وسمو
تنفس وشخوص چشم وتواتر نفس وتقطیر بول هرگاه درین علت عارض گردد بیمار هلاک شود وهرگاه چشم صاحب سرسام کشاده ماند وحرکت نکند پس صفرای
سرخ قی کند در همان روز یا روز دوم بمیرد وایضاً کج شدن دهن صاحب سرسام قاتل است اگر عقب او خفت رو ندهد واشک آمدن ردی است خصوصاً
از یک چشم ودوام مائیت بول در سرسام مهلک است ودر سرسام اگر با اختلاط عقل ساعتی گریه وساعتی دیگر خنده بود ردی است وهمچنین سرسامی
که منتقل از ذات الریه باشد دلالت بر شدت حرارت خلط مینماید اگرچه انتقال یابد بسوی غیر حقیقی وبیشتر سرسام غیر حقیقی بسرسام حقیقی منتقل می گردد وگاه سرسام
بدق یا جنون منتقل گردد وگاه مادهٔ قرانیطس از حرارت میل ببرودت نموده انتقال به لیثرغس می نماید واشتداد اعراض لیثرغس وکثرت عرق
دران قاتل است وجودت تنفس وانحطاط اعراض خصوصاً ظهور ورم پس گوش نشان سلامت است وچون صاحب لیثرغس را بعد از تنقیهٔ بدن وآمدن
هوش اختلاج در همه بدن ودهشه در دست وپای چپ افتد با کثرت اشتهاء طعام وخروج بول بے اراده وبعد از عروض حالات مذکوره بروز هفتم
یا هشتم اختلاج قلب یا بیهوشی ظاهر شود پس همان روز یا روز دوم یا سوم بمیرد وهمچنین اختلاج بعضی اعضا مانند خارهٔ ایسر ودست وپای همان جانب
با فات اشتهای طعام وخروج بول بی اراده یا سوزش شدید منجر بفالج جانب چپ مع احتباس بول وا اختلاط عقل در مدت یکنیم ماه می گردد وبروز چهارم بهلاک
می انجامد وسرسام سوداوی کمتر افتد واگر افتد در آخر منجر بمالیخولیا می گردد کذا فی اسرار الاطباء **شیخ الرئیس** می فرماید که گاهی در نبض بعض صاحبان
سرسام اختلاف در حرکت اجزاء وضع عارض شود ومرتعش گردد بنابر ضعف قوت وقلت روح بسبب تحلل از کثرت حرارت واین منذر
بغشی بود مگر آنکه اختلاف وارتعاش را صلابت رگ وقوت قوت واجب کند که این منذر بغشی نبود وگاهی نبض ایشان تشنجی گردد پس منذر بتشنج بود
چون علامات امراض حاده وحمیات صعبه ببینند ودران امراض قبض طبیعت بافراط گردد بنحویکه خروج براز بمثل حقنه یا ملینه متعسر شود ودر آنجا ادرار کثیر
یا عرق بسیار یا رعاف یا آفت در احشا یا اورام مد مغابن وامثال آن نباشد این منذر قوی بسرسام بود وقرانیطس را نسیان شی قریب بغیبت از حواس ظاهری
وحزن بلا سبب ظاهر واحلام ردیه وصداع کثیر وثقل وامتلا تقدم نماید ودر اکثر زردی چهره وسهر طویل وخواب مضطرب تقدم کند واین اعراض مشتد گردد مادام
که مواد متوجه بسوی دماغ بود ودر عروق آن گردش کند وچون قریب قرانیطس شوند در دماغ ماده را تشرب کند در ابتدا وجع از پس سر قریب قفا دریابند

وبعضها

وخصوصاً در صفراوی و چون درین مرض افتند و دماغ ورم کند چشمهای ایشان خشک شوند بعده اشک شروع گردد و خصوصاً از یک چشم و بیشتر چشمها را بمالند و گاهی میل بسکون اکثر اعضا کنند مگر دستها که بیشتر آنرا حرکت دهند گویا که ریزهای اشیا و یا کاه می چینند و گاه چشم بپوشند و گاهی کشاده دارند و ضجر کنند و گاه از کلام فصیح کسل نمایند و اراده تحریک زبان نکنند و گاه ایشان را تقطیر البول حادث شود و این در حمیات از دلائل قوی برسام حار است و از آلامیکه در اعضای ایشان باشد غافل شوند بلکه اگر کدام عضو دردناک ایشان را بسختی مس کنند الم نیابند و گویم که چون ورم در جانب مقدم دماغ افتد تخیل را فاسد کند پس بیمار ریزهای اشیا از لباس و گاه از دیوارها بچینند و اشباح غیر موجوده خیال کند و دست پیش چشم همین جنبانند و اگر ورم در وسط دماغ باشد فکر را فاسد کند پس بیمار تخلیط نماید در چیزیکه عمل کند و تمیز باطل شود و هذیان کثیر تلفظ نماید و چون ورم مائل بخلف یعنی مؤخر دماغ افتد حافظه را فاسد کند پس بیمار امور غیر واقع را یاد کند و آنچه بیند فراموش نماید و فی الحال از آن غافل شود حتی اگر گاهی چیزی را طلب کند و بسوی آن اقدام نماید پس طلب او یاد نشود و گاهی طشت برای بول کردن آن طلب نماید و بسوی آن اقدام کند و باز آنرا فراموش سازد و اگر ورم بجمیع جهات دماغ مشتمل باشد این همه علامات ظاهر گردد و اگر با آن دماغ ورم کند چهره و چشم سرخ گردد و چشمها بیرون خاسته بود تم کلامه اکنون تدبیر کلی سرسام بقلم می آید بران نظر دارند و بیس علاج هر قسم او که مطلوب باشد ملاحظه نمایند

علاج کلی اقسام سرسام

بدانکه تدبیر مشترک در اصناف سرسام حقیقی آنست که هرگاه اختلاط عقل و هذیان شروع گردد و مانعی قوی نباشد فی الفور مبادرت بفصد سرر و کنند و اگر در سه روز اول اتفاق فصد نیفتد و قوت مساعدت کند تا هفته اول بروزیکه مناسب دانند بکشایند اما هر قدر که فصد سریع تر بود نافع تر باشد و اگر رگ سرر و یافته نشود هفت اندام کشایند و ایضاً اگر ماده شدید التوجه بسوی سر باشد درین صورت فصد هفت اندام بلکه باسلیق اولی است و اخراج خون بقدر صالح مناسب اما اگر تا قرب غشی مثل ارتعاش نبض با انخفاض و اختلاف آن بلا انتظام که یک نبضه عظیم و دیگر صغیر بود یافته شود فی الحال خون بند کنند تا غشی نیفتد و بهتر آنست که خون بتفاریق گیرند و در ضعف قوت اندک بر آرند تا طبیعت بقوت خون با وجود عدم اقتضا مقاومت مرض کند و عصابه فصد محکم بندند تا از اضطراب حرکات مریض وا نشود و احتیاط نمایند که بیمار بسبب بی شعوری خود عصابه فصد نکشاید که خون جاری گردد و اگر قوت مریض قوی و سرسام شدید باشد روز دیگر فصد رگ پیشانی بعد فصد قیفال نمایند و همچنین اگر قوت قوی نباشد یا فصد دست ممکن نبود و یا مانعی از آن باشد رگ پیشانی کشایند و اگر امتلا بسیار باشد حجامت میان کتفین نمایند یا زلو بچسپانند و همچنین در صدغیان و یا از رعاف خون جاری کنند و یا بر ساقین حجامت نمایند و هرگاه حال قوت و سرسام متوسط باشد در تاخیر فصد خطر نبود و در فصد دو روز یا سه روز تاخیر کنند پس بعد استفراغ ماده فصد نمایند تا منفعت او ظاهر شود و فصد روز اول و سوم کنند و در چهارم اسهال ضرور است و بعد فصد استعمال حقنه لین مثل روغن گل بماء الشعیر و یا آب و زیت و عند احتیاج بقوی تر از این که در درجه لینت باشد نیز مناسب بود و استعمال نخلخه سریع الاثر است و مالیدن و بستن پایها در جذب ماده انفع الاشیاست و باشویه بدستور و حجامت ساقین باشرط در دموی و بی شرط در غیر آن نافع ترین تدابیر است و تدهین سر بروغن گل و سرکه نافع است مطلقاً و همچنین ماکیان یا کبوتر را بر سر مریض بنحوی شق کردن که خون او بر سر آن بچکد و گرما گرم بر سر بستن در اقسام آن مجرب است و کذا ماهی و جلد سر بز در حال سلخ آن بر سر گذاشتن مجرب و چون تپ لازم این مرض ست تدبیر تپ مد نظر دارند و جهد و قصد تنویم بنطولات و سعوطات و ضمادات اهم مطالب است و در نطول که جهت آوردن خواب استعمال نمایند خشخاش انداز زند و برای اصلاح خشخاش نمکی یا بابونه نیز افزایند و خانه تاریک معتدل الهوا باید خالی از تصاویر و از اشیای براق روشن و در بر دی مریض کلام بسیار و آواز قوی نکنند و پیش او ذکر چیزی نکنند که او را آماده آواز قوی و غضب و ضجر و طیش فرماید نماید لاسیما وقت بحران و باید که بجلیس مریض مردم ظریف محبوب او و شفیق بیمار باشند تا بسبب ایشان از اضطراب محفوظ ماند و هرگاه علت از ابتدا تجاوز کند و از هفت روز درگذرد و حرکات مضطربه ساکن شوند یا سبات عارض گردد مبردات قوی خصوصاً خشخاش هرگز استعمال ننمایند و درین هنگام پودینه و نمام و اکلیل الملک و امثال آن در نطولات افزایند و لعاب تخم کتان با آب و روغن زیتون بر سر مالند یا بریزند و بدن بیمار را بروغن مذکور نیمگرم باید داشت و اگر بسبب فقدان عقل و ضعف حس بول را فراموش کرده باشد مدرات مانند شیره بزر و مدره و شربت بزوری نوشانند و مثانه او را بروغن زیت نیمگرم و یا روغن گل یا روغن بابونه مالیده بعد از آن آبیکه در آن بابونه و اکلیل الملک و بنفشه جوشانیده باشند نطول کنند و مثانه را بدست بمالند تا ادرار حاصل شود و بعد از انحطاط و اکثر خروج از علت تدبیر ناقهین را مستعمل دارند و در گهواره او را نشانند و حرکت خفیف دهند که هوا بدان رسد

و از ہوای ردی فاسد بہوای صحیح طیب نقل کنند و اگر ارادۂ حمام باشد بآب شیرین تحمیم خفیف نمایند تا خواب آورد چہ در تنویم ایشان فوائد کثیر است و لحوم خفیفہ بخورانند و نجمہ و آب سرد شدید البرودت و آفتاب و باد سموم و مخدرات قویہ مضر سرسام ست اجتناب از انہا و جب باید

علاج سرسام دموی و صفراوی

چون در علاج این ہر دو قسم فرق قلیل است و در اکثر تدابیر مشترک لہذا علاج ہر دو یکجا بقلم می آید و فرق مابین علاج دموی و صفراوی آنست کہ در سرسام صفراوی احتیاج بتطفیہ و تسکین بیشتر است و در دموی تحلیل مع تسکین فزونتر و اجتناب از آب سرد و مبردات دیگر چنانکہ در دموی ضرور ست در صفراوی واجب نیست و قصد تنویم بنطولات مرطبہ و استعمال روغن کدو و کاہو وغیرہ طلاءً و سعوطاً در صفراوی اہم ست و ایضاً در علاج صفراوی حاجت باسہال صفرا اکثر ست و بفصد کمتر و اسہال صفرا بشرب مزلقات لطیفہ و منقیات دم میباید و اگر طبیعت محتبس یابند در ہر حال شیافات در اخل نمایند و در صفراوی باخراج خون چندان مبالغہ نکنند کہ قریب بغشی رسد بخلاف دموی بلکہ خون بقدر صالح مع احتراز از عروض غشی بر آرند بعدہ باستفراغ صفرا پردازند و ایضاً ادویہ بارد رطب اختیار کنند و اغذیۂ دموی بعد فراغ از مسہل و حقنہ باید کہ بارد و قابض باشند مثل حصرمیہ و سفرجلیہ و تفاحیہ و ریباسیہ بخلاف صفراوی کہ در ان اغذیۂ قابضہ نشاید بلکہ مثل مزورۂ کدو و کشکاب جو مقشر و مزورۂ اسفاناخ و قطف و ماش مقشر بکاہو و اندک کشنیز و مانند آن استعمال نمایند و لبس کہ و شکر یا خوبانی یا آلو بخارا و امثال آن ترش کنند بالجملہ در ہر دو قسم بعد فصد کو دکان را بعد حجامت میان دو شانہ تبرید و ضماد و سعوط و نخلخہ و پاشویہ وغیرہ کہ در علاج امراض دماغی حار مذکور شد بعمل آرند یا در تبرید مذکور لعاب اسپغول عرق کیوڑہ عرق گاؤزبان عرق عنب الثعلب اضافہ کردہ خاکشی پاشیدہ صبح بدہند و بجہت شام شیرۂ تخم خرفہ زیادہ کنند یا در تبرید مذکور شیرۂ خرفہ شیرۂ مغز تخم کدو شیرۂ تخم خیارین عرق نیلوفر عرق عنب الثعلب عرق کیوڑہ عوض شیرۂ مغز تخم تربوز داخل کردہ خاکشی پاشیدہ صبح دہند و وقت شام صرف لعاب بہدانہ شیرۂ مغز تخم تربوز و عرقیات مذکورہ و شربت نیلوفر و خاکشی استعمال نمایند و ایضاً بعد فصد عرق شاہترہ عرق نیلو گلاب ہر یک چہار تولہ عرق بید مشک شربت انار شیرین ہر یک دو تولہ و در صورت غلبۂ صفرا شیرۂ آلو بخارا دہ دانہ آب تمر ہندی سہ تولہ از دہ دہ بدہند در روز دوم عرقیات مذکورۂ بالا با شربت عناب و شربت بنفشہ و شربت نیلوفر و لعاب اسپغول و خاکشی استعمال کنند و اگر در عمر جوانی و فصل صیف از انصباب صفراوی مفرط و تشنگی و حبس بول و براز با تپ و سرسام عارض شود بعد فصد باسلیق لعاب بہدانہ شیرۂ عناب شیرۂ مغز تخم تربوز شیرۂ تخم کاہو عرقیات شربت بنفشہ داخل کردہ خاکشی پاشیدہ صبح بدہند و بجہت شام لعاب بہدانہ عرقیات شربت نیلوفر خاکشی بکار برند و پاشویہ بارد کنند و شیافات کنند و بعدہ مسہل صفرا دہند و اگر از خوردن چند گلوری پان بالائے مسہل عوارض سرسام و صداع داغ باہم رسد فصد باسلیق ایمن بگیرند و اگر یافتہ نشود از ایسر خون گرفتن نجات می بخشد و اگر سرسام با ریزش از بینی و گرفتگی آواز و سرخی چشم باشد بہدانہ عناب سپستان در عرق عنب الثعلب جوش دادہ صاف کردہ شیرۂ کاہو شربت نیلوفر خاکشی داخل کردہ دہند و پاشویہ کنند و اگر با نزلہ و سرفہ باشد بعد فصد سر و بہدانہ خطمی خبازی سپستان گل بنفشہ جوشانیدہ صاف نمودہ شیرۂ کاہو شربت بنفشہ خاکشی پاشیدہ بدہند و اگر در فصل گرما سرسام با نفث الدم عارض شود بعد فصد شیرۂ تخم خرفہ لعاب اسپغول عرق عنب الثعلب شربت نیلوفر زہر مہرہ سودہ برائے تقویت حرارت غریزی و حبس خون داخل کردہ دہند بعدہ اگر تشنگی بسیار شود و بر زبان خارہا افتد و خشک گردد آب آلو بخارا لعاب اسپغول شیرۂ کاہو شیرۂ خیارین شربت نیلوفر نوشانند و از لعاب اسپغول غرغرہ سازند و پاشویۂ بارد نمایند و غذا آش جو و دال خشکہ و آب انار و لائچی ولیموے شیرین بخورانند و بجہت آخر روز شیرۂ عناب بعاب بہدانہ شیرۂ مغز تخم ہندوانہ شیرۂ مغز تخم کدو شربت بنفشہ دہند و باز برائے حبس خون قرص طباشیر عوض آلو بخارا افزایند و غذا آش جو مقرر سازند بعدہ مسہل مبارک دہند و در آخر روز مسہل لعاب اسپغول گلاب و گاہے روز مسہل وقت شب ہمین می دہند و بدانند کہ استعمال قرص در ابتدا اگر حمی خلطی نباشد مضائقہ ندارد و برائے منع احتراق خون و تغلیظ مادہ و حبس خون می دہند و از اضمدۂ معمولی درین مرض صندل و گلاب و کافور و آب کشنیز سبز ست و کذا اجرادۂ کدو و خیار برگ عنب الثعلب برگ بید صندل سفید گل نیلوفر تخم کاہو مغز تخم ہندوانہ لبس کہ و گلاب در روغن گل سرشتہ نیز معمول و لبستن نان مونگ بر سر باین طریق کہ آرد مونگ باد آثار در شیرگاؤ یا در سرشتہ نان از یک طرف بپزند و بطرف خام او روغن گل مالیدہ از ہمین جانب نیم گرم بر سر بندند و بعد ہر پاس تبدیل آن کردہ باشند

بغایت آزموده است و نهادن پارچه بگلاب در روغن گل هریک دو جزو سرکه یک جزو تر کرده بر سر نیز مجرب است و اگر حاجت تبرید دماغ زیاده بود آب بقول و اوراق
بارده آمیزند و ضماد برگ علیق بر سر بقول شیخ در صفراوی نفع کثیر دارد و در مسکن مریض و تریب او مشمومات بارده مثل نیلوفر و بنفشه و گل سرخ و کافور وغیره نهند و سعوط
مغز تخم کدو شیرین مغز تخم تربوز سوده قدرے روغن گل آمیخته نیز مفید و ایضاً شیر زنان سعوط کردن و بر سر دوشیدن و اگر میسر نشود شیر بز بر سر
ریختن و روغن کدو و نیلوفر بر سر مالیدن و از آب کاهو و آب کشنیز تازه آب خیار قدرے سرکه آمیخته و یا از صندل سوده و آب کاسنی سبز و آب تربزاندکی
کافور آمیخته در شیشه کرده لخلخه ساختن و از آب برگ کاهو و صندل سفید و کافور سعوط کردن و از گل خیرو گل نیلوفر تراشه کدو هر واحد نیم پاؤ سبوس جو سه
مشت جوشانیده نیم گرم پاشویه نمودن مفید است و ایضاً بقول شیخ در ابتدا رادعات صرف استعمال کنند مگر آنکه ورم عظیم باشد که دران عروق خارج سر ورم
کند پس درین صورت ابتدا بچیزیکه دران قدرے ارخا بود برای تسکین وجع واجب است بعده نطولات مبردهٔ غیر قابض که دران اندکے بابونه داخل
کرده باشند استعمال نمایند و بهر وجه جذب مواد بسوے اسفل نمایند از دلک قدمین و غمز آنها و بستن رانها از بیخ تا قدم و گذاشتن پاها در آب گرم و ریختن
او بران خصوصاً در حال هبوط حمی و قبل اشتداد آن و مالیدن قدمین بسنگ پا و یا بکیسهٔ حمامی و یا بجزقهٔ خشن باید و اگر در آب گرم بعض حشائش بارده
مانند بنفشه و خطمی و خبازی و سبوس گندم و اندکے نمک طعام باشد بهتر است پس بکشایند قدمین را و مجمره بر ساقین و تحت قدمین گذارند بدون شرط
و اگر بمسهل حاجت افتد روز هشتم از مسهل صفراوی یا بدیگر ملینات مناسبه که در علاج امراض دماغی دموی و صفراوی و صداع دموی و صفراوی گذشت
تنقیه نمایند و اگر استعمال حقنه ممکن باشد بهتر از مسهل است باجزاے مسهل صفرا بعمل آرند یا شیاف ترنجبین معمولی بعمل آرند لیکن استعمال حقنه و
شیافه بعد هبوط تپ و قبل اشتداد آن کنند و اگر بیخوابی مفرط عارض گردد تخم کاهو با ندک پوست خشخاش و یا با کافور و افیون و اندکے زعفران
و یا بدون آن بر سر ضماد نمایند و شیر دختران بر سر دوشند و سعوط افیون بقدر یک سرخ بگلاب حل کرده در آوردن خواب مجرب ست اما در حالت ضعف
قوت استعمال افیون و دیگر مخدرات مهلک است بلکه مثل شربت خشخاش استعمال نمایند و پاشویه بار دبعمل آرند و کاهو بر سر او ضماد نمایند و تخم خشخاش
در ماء الشعیر بنوشانند و نطولات منوم که دران کاهو و پوست خشخاش و تراشه کدو و بنفشه و نیلوفر و بنفشه و گل سرخ وغیره باشد بکار برند و اگر بسبب ذهول طبیعت و
تصاعد ابخرهٔ سبات قوی لاحق گردد و نشانهاے بحران ظاهر نباشد بهر نحو او را بیدار دارند و دست و پاے او را بسختی مالند و موے سر او را همی کشند کم
بواسطهٔ سبات حرارت غریزی فرو رفته افسرده نگردد و باعث هلاکت نشود و هرگاه مرض بانحطاط افتد و هذیان و اختلاط عقل هنوز بحال خود باشد در حالت
ضعف قوت شیر زنان و در صورت بقاے قوت شیر بز بر سر دوشند و بعد از ساعتے سر را بنطول معتدل که دران اصل السوس و بنفشه و بابونه داخل بود و مع دیگر
مبردات بشویند و شیر باز دوشند و باز بدستور نطول نمایند بهمین طریق چند روز بغذا ماء الشعیر دهند و گاهی تلطیف غذا می کنند حتی که یک دو روز بسکنجبین اقتصار
می نمایند و در انحطاط مرض بتدریج در غذا بیفزایند و از کدو و بقول بارده و ماش و حبوب بارده بطریق اسفیدباج سازند یا ترش بفواکه بارده کنند و درین وقت
بنان سمید در آب سرد تر کرده نفع یابند و جلاب بر برف سرد کرده دهند و باقی تدبیر از علاج امراض دماغی دموی و صفراوی و صداع دموی و صفراوی حسب
حاجت اخذ کنند تعلیم در سرسامیکه از صفرای محترقه افتد عنایت بر ترطیب بیشتر دارند و حقنه های مبرد و مرطب حتی الامکان بعمل آرند و تا که علامات نضج ظاهر نشود
استعمال حقنه و مسهل جائز نبود و تا ظهور نضج ماء الشعیر رقیق بجلاب آمیخته بنوشند و روغن بنفشه و کدو بمالند و شیر زنان بر سر دوشند و باقی علاج از تدابیر سرسام
صفراوی اخذ کنند تفهیم گاه باشد که سرسام حار با امراض دیگر مثل لیثرغس و شقاقلوس و دق و تشنج منتقل گردد پس هرگاه تغمیض عین دوام کند و آب دهن سائل
گردد و نبض بطی و لین شود و دیگر علامات لیثرغس یافته شود بعلاج اوائل شوند و اگر علامات شقاقلوس ظهور نماید بعلاج آن پردازند و اگر غور عینین و زنی تپ
و هزال بدن و صغر و صلابت نبض و دیگر آثار دق ظاهر شود بعلاج او مشغول گردند و اگر نبض تشنجے گردد و دیگر نشان تشنج دریابند علاج تشنج نمایند

اقوال حذاق مصنف اقتباس مے نویسد که در سرسام دموی روز اول رگ سر روز نند و خون چندان گیرند که قریب بغشی رسد و صندل سفید
تخم کاهو کشنیز خشک هریک سه ماشه در گلاب ضماد کنند و ضماد سوار تنها بگلاب همین اثر دارد و لخلخهٔ بارد بویانند و پاشویهٔ بارد کنند و شیرهٔ تخم
کاسنی و بنفشه هریک نه ماشه و تخم کاهو مقشر چهار ماشه مغز تخم کدو شیرین هفت ماشه و آلو بخارا ده دانه در گلاب و عرق کاسنی و نیلوفر هریک پنج توله بر آورده
سکنجبین ساده یا مقطری چهار توله داخل کرده بنوشانند و غذا آش جو شربت نیلوفر و گلاب دهند یا اسفاناخ یا ترنج در روز دوم صبح رگ پیشانی زنند

و وقت عصر رگ ارنبه کشایند که همان زمان بهوش می آرد و درد سر و هذیان را زائل می نماید و تا هفت روز سوای فصد همه تدابیر بدستور دارند در روز هشتم بمطبوخ تواکه تلیین طبع نمایند و بجای آب برعرق نیلوفر و گلاب اکتفا نمایند و وقت شام غذا خشکه گیلانی با سفاناخ دهند و صبح تبرید شیرهٔ کاسنی و خیارین و مغز تخم کدو هر یک نه ماشه لعاب بهدانه و ریشهٔ خطمی هر یک سه ماشه در عرق بید ساده و گلاب و عرق نیلوفر هر یک هفت توله برآورده شربت نیلوفر چهار توله داخل کرده اسپغول نه ماشه پاشیده بنوشانند بهمین سان سه چهار بار تکرار مسهل نمایند و جهت تبرید دماغ سرکه و گلاب و روغن گل بریافوخ مالند و بعد حصول تنقیه بنا بر تعدیل مزاج قرص کافور سه ماشه سوده در شربت نیلوفر یک توله آمیخته بلیسانند و بالایش شربت بزوری بارد سه توله در عرق کاسنی و نیلوفر هر یک هفت توله بنوشانند و غذا شوربای بچهٔ بزشیرخواره بنان تنوری دهند و در تبرید ماده اعتدال مرعی دارند و در بودن اضطراب و بیخوابی شیرهٔ تخم خشخاش و کاهو بگلاب و شربت خشخاش دهند و یا مخدری بخورانند بمقداریکه اورا بیخبر سازند آنگاه مجال یابند باهتمام تحلیل ورم مشغول شوند ایضا او میگوید که در سرسام صفراوی اول فصد باسلیق کنند و خون وافر گیرند و آب انارین معصورین با شحم او نه توله با شربت نیلوفر چهار توله دهند و آب هندوانه و خیار و کدو هر کدام ازینها که بدست آید بنوشانند تا چهار روز و غذا آش جو با نبات و گلاب دهند و آب برگ بید ساده و تراشهٔ کدو و خیار و سرکه در روغن گل و کاهو بر پیشانی و صدغین و یافوخ ضماد کنند و روغن کدو و کاهو بر برف سرد ساخته سرکه آمیخته جهت تقویت و تبرید بر همه سر مالند و نان مونگ که در شیر گاو میسازند بر روغن گل چرب کرده بر سر بندند و این ضماد راقم درین باب از مجربات است کشنیز خشک تخم کاهو مقشر صندل سفید گل بنفشه هر یک سه ماشه بعمل آرند و همچنین این لخلخه آب گل سدا گلاب آب کشنیز آب نیلوفر تازه آب برگ بید ساده عرق بید مشک هر یک یک توله سرکه مقطر یک نیم توله کافور چهار حبه خفخف بوش در بندی مغز تربز صندل سفید مغز نیم دیه هر یک سه ماشه و این پاشویه کنند که بکرات آزموده است برگ بید ساده برگ گل سرخ و عنب الثعلب همه سبز گل کیوڑه تخم کاسنی عنب الثعلب سبوس جو هر یک نه توله تخم خطمی گل بنفشه هر یک چهار توله گل نیلوفر هفت توله جوش کرده بکار برند و این دوا دهند آلو بخارا البست و پنج عدد خوبانی ده عدد در آب هندوانه نیم آثار شب خیسانیده صبح آب زلال گرفته بشربت نیلوفر چهار توله شیرین ساخته بنوشانند و تا هفت روز جمله تدبیر بدستور دارند و روز هشتم شربت را موقوف نموده مغز خیارشنبر و ترنجبین هر یک شش توله گلقند شیر خشت هر یک چهار توله شربت آلی علو بخانی و یا شربت ورد مکرر الملیحی یا شربت آلو مسهل الیشان چهار توله روغن بادام شش ماشه اضافه نموده بدهند و بجای آب عرق کاسنی و گلاب نوشانند و غذا وقت شام کهچڑی بنوماش که دران اسفاناخ افتاده باشد دهند و روز نهم شیرهٔ کاسنی و خیارین و کدو هر یک نه ماشه لعاب بهدانه سه ماشه لعاب ریشهٔ خطمی چهار ماشه در گلاب و عرق نیلوفر و بید ساده هر یک هفت توله برآورده شربت نیلوفر چهار توله سبوس اسپغول سه ماشه تخم ریحان چهار ماشه پاشیده بنوشانند و بهمین نمط سه چهار مسهل دهند بعده اگر اندکے هذیان و بیخوابی باقی ماند فیها بدستور بود شیر زنان از پستان بر سر دوشند و طباشیر و زرشک هر یک دو سه ماشه سوده در شربت انارین دو توله آمیخته بلیسانند و شربت خشخاش و نیلوفر هر یک دو توله در گلاب و عرق کاهو هر یک هفت توله دهند و روغن بنفشه و کاهو و کدو و شیر زنان مساوی در بینی چکانند و در روز سه دهم و دوازدهم یاد و غذا شیربرنج دهند یا مهلبه فقط و یا مهلبهٔ تخم خیار و یا کدو و بر همین تدبیر تا یک هفته ثابت مانند اگر زائل شد فبها و الا رگ اسلیم از دست چپ کشایند که فی الحال رفع هذیان و اختلاط می نماید و آنجا که بعد زوال سرسام تمامه سهر باقی مانده باشد بتدبیر سهر پردازند و این نطول بکار برند تخم کاهو پوست خشخاش و اندکے بابونه و تراشهٔ کدو و اگر بول کردن فراموش کرده باشد بتدبیریکه در علاج کلی گذشت پردازند و شیرهٔ قرطم و تخم خربزه هر یک نه ماشه شربت بزوری و کشوث هر یک دو توله بدهند و شیرهٔ گل بنفشه یک توله در گلاب پاو آثار و شربت بنفشه مکرر چهار توله هر روز سه چهار بار دادن بول برانند و آب سرد اصلا ندهند سعویدی گفته که بنفشه جو مقشر کوفته اکلیل الملک جوشانیده بر سر نطول کردن و شربت بنفشه نوشیدن و نان سفید مغسول بشکر شیرین کرده خوردن در سرسام حار مجرب من ست و از اطبای دیگر نقل کرده که شرب نقوع بنفشه و یا شربت نیلوفر و یا ماء القرع و یا شیرهٔ تخم خشخاش بشربت نیلوفر و یا شیرهٔ تخم خرفه بشربت اجاص یا شیرهٔ تخم خیار بشربت آلو و نیلوفر و یا شیرهٔ تخم قثا بسکنجبین یا ماء الشعیر مطبوخ دران قطعهٔ کدو و تنها یا مع خشخاش کوفته و روغن بادام و یا ماء الشعیر بروغن کدو و بشربت خشخاش و یا بشربت بنفشه و یا آب تربز بشکر و یا یخ فاتر نیم درم هر روز و یا افیون ثمن درم و بتدریج تا ربع درم در ماء الشعیر و یا آب نیم گرم بجای آب برف که مضر است و یا غولان و نطول مطبوخ جو مقشر کوفته و پوست خشخاش و کذا بابونه و گل بنفشه و پوست خشخاش کذا گل نیلوفر تخم خطمی بنفشه پوست خشخاش و کذا جرادهٔ کدو

ونیلوفر وکذا بابونہ جو مقشر گل بنفشہ وکذا تخم کاہو بابونہ جو مقشر گل بنفشہ وکذا نیلوفر پوست خشخاش جو مقشر **وضماد** جرادۂ کدو ویا روغن او ویا آب کاہو ویا خطمی وسرکہ وحی العالم ویا آب برگ انگور وسرکہ وآب سیب ویا آب عنب الثعلب وروغن گل ویا آب مذکور وسرکہ وگلاب ویا آب خیار ویا جرادۂ کدو وآب قثا ویا قثا سائیدہ بروغن گل **ووضع** روغن کدو وشیر زنان بر سر ویا مسکہ ویا روغن گل وآب عنب الثعلب وتبدیل آن ہر ساعت ودر قرانیطس صبیان ویا روغن مذکور وپوست خربزۂ زرد باریک سائیدہ ویا تنہا پوست مذکور ویا طحلب **وشم** زعفران کہ منوم است وخولان **وسعوط** بروغن بادام در روغن فندق مساوی **وغذا** کاہو خام وپختہ مطیب بروغن بادام ویا اسفاناخ یا مرق بروغن بادام ویا تزرہ یا خوخ ویا عدس مقشر لبشیرۂ بادام وکشنیز خشک ویا بقلۂ یمانی بروغن ویا خرفہ لبشیرۂ بادام وآب انار میخوش ویا خیار ویا قثاے مقشر ویا ماش بروغن بادام وکشنیز سبز وشیرۂ بادام **وغسل** پا بہا بسبوس گندم ونمک جریش وآب گرم ودلک وغمز آنہا دائم ہمہ نافع سرسام حار است **مسیحی** گوید کہ در ابتدا فصد کنند واسہال بماء الفواکہ نمایند وغذا ماء الشعیر یک مرتبہ یا دو مرتبہ دہند در روز بحسب عادت مریض در صحت بہمان مقدار ومراتب وبر سر او سرکہ وروغن گل بریزند وہرگاہ علت متمکن گردد باید کہ فصد ترک نکنند کہ این بہترین علاج اوست وگاہ درین وقت فصد رگ پیشانی کردہ می شود ومنفعت بزرگ مے نماید واخراج خون در یکبار مقدار کافی کنند وروغن گل مضروب بسرکہ بر سر نہند بنا بر تعدیل مزاج دماغ وتقویت آن معتدلک وہرگاہ مرض بہ منتہی رسد ومریض را بیخوابی واختلاط کلام باشد بگیرند بنفشۂ خشک وپوست خشخاش وجو مقشر وتخم کاہو وبیخ لفاح وگل نیلوفر وپوست کدوی تر وگل بابونہ ودر آفتابہ **با آب** بجوشانند تا آب سرخ گردد پس نیم گرم بر سر ریزند واز طشت باز آب در آفتابہ نمودہ گرم کردہ ہمچنین ہر روز بحرارت نطول کنند بعدہ تغریق سر بروغن بنفشہ مضروب بشیر وکذا کرے روغن نیلوفر وروغن تخم کدو نمایند واگر ہذیان واختلاط بحال خود باقی ماند شیر زنان بر سر دوشند وہوای مسکن سرد کنند واگر طبیعت قبض باشد بحقنۂ لین اسہال آرند وشربت بنفشہ با آب انار میخوش آنرا نافع است ونافع تر ازین ماء القرع بجلاب است وغذا از کدو واسفاناخ وبقلۂ یمانی وکاہو وخیار وقثا وماش مقشر وعدس مقشر وجو مقشر وبادام مقشر سازند وہرگاہ مرض در انحطاط شروع کند ودر قارورہ نضج ظاہر شود ومرض خفت پذیرد بیضۂ نیمبرشت وماہی تازہ وبچۂ مرغ غذا سازند ہرگاہ مرض زائل گردد تا زمانۂ دراز تناول اغذیہ کہ دران حدت وحرارت باشد حذر کنند وہمچنین از تعرض بحرارت آفتاب وہر تدبیر کہ سر را گرم کند وگاہے ارباب این مرض را عسر البول عارض مے شود پس آب مطبوخ بابونہ واکلیل الملک بر زہار ریزند وروغن شبت وروغن بابونہ بمالند **صاحب کامل وجامع** گویند کہ اول در ان ابتدا بفصد سر رو باید کرد چون قوت وسن وفصل وغیرہ مساعدت کند واگر قوت قوی باشد چندان خون بر آرند کہ غشی عارض شود لاسیما اگر سرسام دموی باشد واگر فصد صافن براے جذب مادہ از فوق باسفل کنند بدان انتفاع یابند واگر مریض طفل باشد بر تلیین او حجامت کنند ومقدار حاجت خون بر آرند واستعمال فصد وحجامت در روز اول ودوم وسوم باشد اگر قوت قوی بود ودر روز چہارم تعرض بدان نکنند وعقب فصد آب انار میخوش بجلاب یا شربت تمر ہندی نوشانند ودر روز فصد باندک شوربائے جوزۂ مرغ معمول بآب غورہ وآب انار ترش غذا سازند بعدہ اگر طبع قبض باشد برای تلیین فلوس خیار شنبر وترنجبین وتمر ہندی ہر واحد بقدر حاجت بآب گرم مالیدہ صاف کردہ نیم گرم وقت سحر بنوشانند ویا لعوق اجاص بلعوق خیار شنبر بآب نیم گرم بدہند ویا شربت ورد بسکنجبین وآب سرد بیاشامند واگر قوت متحمل باشد وتشنگی نبود اسہال بآب بلاب نیم رطل با بست درم شکر آورند ہر کدام ازینہا کہ میسر آید وبر مریض تناول او سہل باشد بدہند واگر بر مریض استعمال حقنہ سہل باشد موافق تر بود بنا بر اجتذاب مادہ باسفل لیکن بآب چقندر چہار اوقیہ ومری یک اوقیہ وروغن کنجد یک اوقیہ ویا باین حقنۂ لین جو مقشر کوفتہ بست درم بنفشہ پنجدرم سپستان سی دانہ عناب بست عدد ہمہ را در سہ رطل آب بجوشانند تا یک رطل بماند نیم رطل زان صاف کردہ دران دہ درم خیار شنبر مالیدہ صاف کردہ یک اوقیہ روغن بنفشہ ویک نیم درم نمک جریش بران انداختہ حقنہ کنند وہر وقت کہ طبع قبض شود ومریض متحمل مسہل وحقنہ نباشد شیاف از خطمی وبورق وشکر سرخ وشیاف معمول از ترنجبین استعمال کنند وہرگاہ تنقیہ بفصد وتلیین طبع کردند روغن گل بسرکہ وگلاب درہم کردہ سرد نمودہ پارچۂ کتان دران تر ساختہ بر سر دارند کہ این ترطیب دماغ وتقویت آن ومنع بخارات کند وبالجملہ میباید کہ درین مرض عنایت بہ تبرید سر وترطیب آن بغایت دارند وعضلات ساق لعصابہ بر بندند وقدمین بمالند وہر صبح ماء الشعیر چہل درم بادہ درم شکر طبرزد اگر فصل گرما باشد بارد واگر سرما بود نیم گرم بدہند وچون چہار ساعت بگذرد پانزدہ درم سکنجبین سادہ بآب سرد بدہند واگر معدۂ مریض ضعیف باشد قبل تناول ماء الشعیر سرد شربت گلاب وآب سیب بنوشانند واگر حرارت قوی باشد ماء الشعیر با آب انار بدہند ویکنیم درم این سفوف بران اندازند مغز تخم کدو وقثا وخیار

و تخم خرفه و طباشیر مساوی باریک سوده بکار برند و در شب دو درم ازان بربع رطل آب انار مخوش و شربت تمر هندی بدهند و اگر حرارت اشتداد نماید و سوزش و تشنگی قوی گردد یا ورم صفراوی بود ماء القرع مشوی یا ماء الخیار مروق مقدار چهار اوقیه با دو درم تخم خرفه سوده و نیم درم طباشیر سوده بدهند و ترشی ترنج با ندک جلاب هر وقت نوشانند و لعاب اسبغول باندک روغن بادام شیرین و شکر طبرزد سوده بر برف سرد کرده دهند اگر زمانه گرما باشد ساعت بساعت ملعقه یا دو ملعقه بدهند و غذا الحب و جوب قوت و قرب منتهاے مرض و بعد آن باشد پس اگر قوت قوی و منتهاے مرض قریب بود بر ماء الشعیر یا جلاب یا شربت بنفشه یا شربت خشخاش یا آب انار و مانند آن اقتصار کنند و اگر قوت ضعیف و منتهاے مرض بعید باشد باید که آشجو و مزورات معموله بکدو و قطف و اسفاناخ دهند و یا کعک بشکر طبرزد و با دام مقشر سوده و یا اندکی مغز قثا و مغز خیار تازه بخورانند و اصلاح مزورات بمغز کاهو و غیره کنند و اگر فصل گرما باشد مسکن مریض سرد و مفروش ببرگ خلاف و گل سرخ و شاهسفرم و نیلوفر و گل به سیب باید و صندل و گلاب و کافور بران پاشند و حوالی آن ظروف وسیع پر از آب سرد که دران برف انداخته باشند نهند و بادکش از بعید بجنبانند بنحوی که هوا بمریض برسد و برودت او بدان مودی گردد و اگر فصل سرما باشد جاے مریض معتدل الحرارة باشد بعد ازان در اعراضے که با این مرض باشد نظر کنند و آنچه واجب بود بدان تدبیر او نمایند پس اگر زبان مریض درشت و سیاه گردد بپارچهٔ کتان در لعاب اسبغول و لعاب بهدانه بشکر طبرزد و روغن بادام شیرین در روغن کدو تر کرده بمالند و لثه را بروغن بادام چرب کنند و یا بهدانه و لعاب مذکور و آب خیار و آب خرفه بر روغن کدو مضمضه نمایند و اگر اختلاط ذهن اشتداد نماید پارچهٔ کتان بروغن گل و سرکه ممزوج بگلاب یا آب سرد تر کرده بر سر نهند و امر بمالش قدمین بدست نمایند و بعضے ذکر کرده اند که طبیخ کله پاچه اختلاط ذهن را فائده مے کند اگر بعد تراشیدن موی سر بدان طلا کنند و اگر مریض را سهر عارض شود و خواب نیاید و این از علامات بحران نباشد باید که حیلها در تنویم و تسکین او انگیزند که خواب او علاج خوب است و شربت خشخاش بنوشانند و خشخاش بشکر بخورانند و مغز کاهو و اصول او مطبوخ بطریق اسفیدباج خورانند و شیر دختران باندک روغن بنفشه بر سر مالند و جو کوفته مقشر و بنفشه و نیلوفر و خشخاش با پوست و کاهو و تخم آن و بیخ لفاح به آب شیرین خوب جوشانیده پارچه یا قطعهٔ بزرگ اسفنج دران تر کرده نیم گرم تکمید سر نمایند و روغن بنفشه و روغن نیلوفر که از تخم کدو ساخته باشند استنشاق نمایند و اگر این روغنها بسرکه و آب کاهو و یا آب برگ خشخاش آمیخته بر سر ریزند خواب آرد و سهر را ببرد و اگر قوت مریض قوی باشد اندک افیون بخورانند و اگر آنرا بوزن دو حبه بگلاب بخورانند و در بینی چکانند انقطاع یابد و خواب آرد و اگر مریض را هیجان عارض گردد و بر مردم حمله کند و زبان و دست او ببدی دراز گردد و این از جهت ورم از صفراے محترقه مے باشد باید که با آن مدارات و نرمی و تحمل آرند و در پیش آن بعض دوستان او که از ایشان حیا و شرم داشته باشد حاضر باشند و کلام لطیف تر کنند و شخصے که ازان در صحت بغض و عداوت بود و کسے که کلام غلیظ کند پیش او نیاید و چیزیکه او را بغضب آرد یا غمگین سازد و تحریک او نمایند که آن در حدت مرض او بیفزاید و هر گاه بیمار را سبات عارض شود و آن از دلائل بحران نباشد و در خواب مستغرق بود حتی که خوف فرو رفتن حرارت غریزی بقعر بدن و اخماد آن باشد باید که آنرا بیدار سازند و عطسه آورند و اطراف او خوب بمالند و اگر طبع قبض شود و وقت بحران حاضر نباشد آلو بخارا در شربت بنفشه تر کرده و یا لعوق اجاص و یا شربت آن بدهند و یا شیافه بعمل آرند و اگر طبیعت نرم گردد و این نرمی بسبب بحران نباشد آب پست جو با گل قبرسی و صمغ عربی و یا قرص طباشیر قابض با آب به بدهند و به را بمکند و سیب شامی در گلاب تر کرده بدهند و بر شکم صندل و گلاب و آب برگ انگور نهند و همچنین در سائر اعراض که این مرض را لاحق شوند عمل نمایند و تدبیریکه در علاج اعراض تابع حمیات مذکور گردد علاج کنند و مدام تدبیر مریض بدانچه مذکور شد تا وقت منتهاے مرض و حضور وقت بحران نمایند و چون وقت منتهی باشد و قوت قوی بود از غذا منع کنند و آب سیب با شربت بنفشه یا آب جلاب یا آب انار که دران کعک تر کرده باشند بدهند و اگر قوت ضعیف باشد و وقت بحران قریب نبود باید که مریض را آب گوشت بچهٔ مرغ یا دراج یا تیهو یا کعک کوفته و آب سیب شیرین دهند و در آب نوشیدنی کعک اندازند و چون وقت بحران حاضر گردد باید که تحریک مریض از علاج او و کثرت کلام بدان نکنند و خدام او را امر کنند که آواز قوی نکنند و او را بچیزے حرکت ندهند و غذا منع کنند و سواے جلاب یا آب انار یا آب سیب ندهند تا آنکه بحران تمام شود و مرض منقضی گردد باذن الله تعالے و چون مرض بانحطاط شروع کند باید که تدبیر مریض بتدبیرے نمایند که در وقت مرض مے کنند تا آنکه از سه روز تجاوز کند بعد ازان تدبیرش بطریق ناقهین از امراض فرمایند جرجانی و ایلاقی مے نویسند که در سرسام

دموی بعد فصد سر رو نهادن پارچۀ مبلول بروغن گل و سرکه و گلاب بر سر این لخلخه بارد بو یانند آب سیب و آب مورد تر و گلاب و صندل و اندکے کافور بہم
بزنند و بکار برند و این نطول سرد سازند بنفشه و نیلوفر ہر یک دو مشت بابونه یکمشت ہمه را در آفتابه با آب بپزند و سر آفتابه پوشیده دارند چون حرارت آتش
کمتر شود سر آفتابه پیش روے مریض بکشایند تا بخار او به بینی رسد و در طشت کنند و روغن گل بران انداخته انکباب نمایند و چادر بر سر بیمار کشند تا
بخار آن بیرون نرود و باقی آب آفتابه بر سر او بچکانند و اصل در استعمال لخلخه و نطول آنست که در ابتداے این علت چیزہاے رادع بکار برند
مگر آنجا که عروق خارج سر ورم کرده باشد چیزہاے ملینۀ محلله با آن بیامیزند و اگر در ہفتۀ اول اتفاق فصد نیفتد و قوت ضعیف بود یا مانعے دیگر باشد اسہال
باین حقنه لین نمایند کشک جو دو استار بنفشه و نیلوفر ہر واحد یک استار عناب پانزده عدد سپستان سی عدد بابونه پنج درم ہمه را در دو آثار آب بپزند تا یک
آثار بماند صاف کرده پنجاه درم ازان بگیرند و یک استار شکر سرخ دران حل کرده یک استار روغن بنفشه آمیزند و نیم گرم حقنه کنند و اگر حقنه ممکن
نباشد شیاف بنفشه و شکر و اندکے سقمونیا بکار برند و اگر شیاف نیز ممکن نبود ماء الفواکه از تمر ہندی و عناب و آلو و سپستان و بنفشه جوشانیده
خیارشنبر و شیرخشت حل کرده بدہند تا طبع نرم شود و اگر شیرخشت نباشد عوض آن شکر کنند و اگر ہر شب سی درم تمر ہندی و سی عدد آلو
سیاه در آب تر کرده بست درم شکر انداخته صبح صاف کنند و بدہند صواب باشد و شب وقت خواب دو درم اسبغول و ہفت درم شکر در آب
انار ترش و شیرین بدہند و جذب ماده باسفل کنند بمالیدن پاہا و غیره که مذکور شده و در ابتداے مرض غذا ترک نمایند و بر آب انار ترش و شیرین باندک جلاب یا
سکنجبین ممزوج با آب سرد یا بگلاب اقتصار کنند و اگر ہنوز طبع قبض باشد شربتہاے ملین چون شربت بنفشه یا نیلوفر یا آب انار یا ماء القرع یا آب ہندوانه بجلاب
یا شربت آلو یا آب میوه ہا با شکر بدہند و بعد یک روز یا دو روز اندکے کشکاب رقیق باید داد و اندکے سکنجبین و حفظ قوت نمایند و مسکن مریض خانۀ خوش ہوا
باید و در تاریکی و روشنی معتدل باید و در خواب آوردن کوشش نمایند اگر قوت قوی باشد افیون بر صدغ و پیشانی او طلا کنند و ببویانند و آنجا که مادۀ مرض
صفراے محض باشد نگاه کنند اگر صفرا حدت پذیرفته باشد و عفونت قبول نکرده باشد بتسکین و تعدیل آن مشغول شوند و اگر عفونت یافته باشد بتسکین
و تعدیل استفراغ باید کرد و ترتیب علاج او بدین گونه باید ساخت که وقت صبح شربت غوره یا شربت ریباس یا سکنجبین یا شربت ترنج یا شربت لیمون یا
شربت انار بدہند و اگر طبع نرم نبود شربت آلو و آب تمر ہندی بجلاب دہند و بعد دو ساعت شربت کشکاب بدہند و اگر صفرا سخت تیز باشد ماء القرع یا آب
ہندوانه دہند و شربت خشخاش و شربت بنفشه درین علت موافق باشد و وقت نیمروز شربت از خیار ترش با شکر دہند و آنجا که حاجت غذا باشد مزورۀ کدو
و مزورۀ اسفاناخ و مزورۀ ماش مقشر یا کاہو و اندک کشنیز تر بدہند و مزورۀ خیار ہمه بروغن بادام و اگر ترشی خواہند طفیشل از عدس مقشر بآب غوره
یا از ماش مقشر بے زعفران سازند و تدبیر خواب باید کرد و شربت خشخاش و مزورۀ سماق و کاہو و برگ کاہو اندرین باب موافق باشد و آنجا که بحقنه
حاجت آید حقنۀ نرم چون روغن بنفشه اندر کشکاب یا این حقنه بعمل آرند بگیرند بنفشه تخم خطمی کشک جو سبوس گندم ہر یک یک مشت و ہمه را در دو
آثار آب بپزند تا بنیمه آید مقدار ہفتاد درم بگیرند و پنج درم شکر سرخ و پنج درم روغن بنفشه داخل کرده بکار برند و این حقنه حرارت و تشنگی نشاند
کشکاب بست درم لعاب اسپغول ده درم روغن کدو یا روغن گل ده درم بیضۀ مرغ دو عدد ہمه را باہم بزنند و بکار برند و آنجا که بمسہل حاجت
آید از بنفشه و تمر ہندی و شیرخشت سازند و اگر از سرفه ایذا باشد از بنفشه و نیلوفر و تخم خطمی و سپستان و خیارشنبر و شیرخشت سازند و اگر بعد استفراغ
ہنوز حرارت قوی باشد قرص کافور دہند و ہر وقت که معده خالی باشد خرقۀ کتان بسرکه و گلاب و اندکے کافور تر کرده بر جگر و سینۀ او نہند و روغن گل و گلاب اندکی
سرکه بہم بزنند و بر سر نہند و آنرا که بیخوابی باشد و سخن بیہوشانه گوید نطولی از بنفشه و نیلوفر و گل سرخ و پوست خشخاش و کشک جو و برگ کاہو پخته بر سر ریزند و باطن
کف دست و کف پا و بینی او بروغن مغز تخم کدو و روغن بنفشه چرب باید کرد و شیر دختران در بینی چکانند و شربت خشخاش بدہند و بابونه و شاہسفرم
و کشک جو و بنفشه در آب بپزند و پاہاے او دران آب بدارند و بشویند و اگر غثیان و قی ظاہر شود باز نباید داشت پس اگر از حد بگذرد رب سیب و
رب به و رب ریباس و رب غوره و شربت لیمون و پست انار دانه با رب سیب بدہند و بر معده عود و زعفران و مورد تر و آب سیب
و به ضماد کنند و اگر اسہال پدید آید و ضعف آرد قرص طباشیر بشربت غوره بخورانند و پست جو بسماق و اندک بلوط نافع بود و غذا سویق شعیر
و سماق و چاورس بمغز بادام بریان سازند و چون عرق کثرت کند چنانکه ضعف آرد بگیرند آب به و مورد تر و بدان روغن گل آمیخته بپزند تا آب فانی شود

بر فقار و مفاصل بمالند و اگر روغن گل یا روغن بید یا روغن آس با آب غوره بهم آمیزند و بمالند روا باشد طبری گوید که علاج سرسام صفراوی آنست که
تلیین طبیعت نمایند اگر قوت اطاعت کند و فصل موافق باشد باین مطبوخ آلو عناب سپستان هر واحد بست عدد تمر هندی سی درم مویز منقی
پنج درم برگ عنب الثعلب یک باقه کشوث یک باقه ترنجبین پنج درم همه را بدستور مطبوخ جوشانیده صاف نموده بقدر قوت مریض گرفته مقدار
هفت درم یا کم زیاده بحسب قوت علیل مغز خیار شنبر مالیده صاف کرده بنوشانند و ایضاً اسهال صفرا بماء الفواکه و بلعاب و ترنجبین و بنفشه
بهترین علاج ست و همچنین حقنه های لینه و بعد اسهال لزوم ماء الشعیر مطبوخ با سپستان و طلع یا جماز خشک نمایند و اگر عظم و تزائد مرض گردد
و حرکات او مختلف باشد ماء الشعیر ازان قطع کنند زیراکه دران غذائیت ست و اگرچه اندک باشد و بر ماء القرع مشوی بجلاب اندک و بر ماء الخیار
و آب هندوانه بشکر یا بجلاب اندک و بر لعاب اسبغول ساده فقط اقتصار نمایند و چون مرض انحطاط یابد بفصد اکحل یا باسلیق یا قیفال باک نیست و
شیر دختران بر سر دوشند و بجراده کدو و خیار و برگ بید و برگ عنب الثعلب باریک سوده بروغن گل و سرکه آمیخته بر سر ضماد کنند و گاه سرکه در روغن گل
تنها بر سر مے نهند و هرگاه بسبب انحطاط مرض و تناقص آن احتمال غذا باشد ماء الشعیر بنوشانند و اگر درانجا سرفه یا ضعف در معده نباشد با ماء الشعیر
سکنجبین معمول با پوست بیخ کاسنی و تخم آن افزایند و هرگاه علت زائل گردیده اندکے باقی ماند لزوم آبزن و تمریخ بموم روغن معمول از روغن بنفشه سازند
و روغن بنفشه روغن کدو و روغن خلاف او بشانند و اگر در عضوے تشنج و یا در چشم انتشار ظاهر گردد بعلاجش مشغول نشوند تا آنکه مرض زائل شود و مریض ازان
شفا یابد و بغذاے خود عود کند و چون بغذا او قوت عود کند لزوم تمریخ عضو و ترطیب و تبدیل مزاج او نمایند و اگر متغیر گردد که باین طریق اصلاح
نیابد و زیاده و کم ازین بر طبیب ست بهر آنکه تغیر این مرض تغیر سریع و حرکات او حرکات مختلف بسیار مے باشد و باید که غذاے او در وقتے که
ابتدا بتغذیه او کنند مزورات حصرمیه باشد بعد ازان بجوزه مرغ رطب صغار نقل کنند و آنرا بارد سازند باین طور که در آب غوره اندک کشنیز و
اندک بادام مقشر کوفته و مغز خیار اندازند پس دران بچه مرغ بریان اضافه کنند و ساعتے بگذارند بعده اغتذا بدان نمایند و اما علاج نوع دموی آن
اینست که در ابتدا بفصد هر رگے که عادت فصد او بسیار باشد بپردازند بعده چند روز صبر کرده فصد رگ منخرین نمایند بعد ازان چند روز توقف
کرده هر دو رگ زیر زبان کشایند و اخراج خون ازین عروق بقدر امکان و قوت باید پس ازان اگر متحمل اسهال باشد بمطبوخے که در قسم صفراوی مذکور
شد مسهل دهند و لزوم ماء الشعیر بسکنجبین معمول بآب عناب یا آب به یا آب سیب یا مجموع اینهمه سازند و باید که در سکنجبین نصف سرکه و نصف ازین
آبها داخل کرده بپزند و سرکه و روغن گل بهم زده و گلاب بر سر نهند و واجب نیست که در طعام صاحب این علت و شراب او خشخاش داخل شود زیراکه
دران قوت حبس ماده در سر و تغلیظ آنست و نشاید که ماده این مرض در سر گذارند بلکه ازان تحلیل کنند یا ترقیق آن نمایند تا از منخرین یا از حنک
بسبب دهن جاری شود و چون علت منحل گردد بمزورات متخذه از سرکه و شکر و کاسنی مسلوق مطیب بسرکه و بکاهو مسلوق غذا سازند بحسب اوقات
مرض در تقلیل مقدار و تغیر اوقات غذا تصرف نمایند و اگر ازین تدبیر نجاح حاصل نشود و چیزے سواے بقیه ماده که تحلیل نشود یا نضج نیابد نباشد اعاده
استفراغ بحسب احتمال قوت نمایند و تدبیر دوا و غذاے او بحسب وجوب حال کنند و چون از مزورات بتدریج نقل کنند اول درجه بچه ماکیان مطبوخ
بسرکه و عدس مقشر باشد بعد و بگوشت بزغاله شیرخواره نقل کنند و از امتلا و تخمه حذر کنند و دیدم که بعضے اصحاب سرسام را بعد زوال مرض و
رجوع بغذا تخمه بهم رسید و ازان حمیات مختلف الادوار عارض شد و بعضے را دق لاحق گردید **ابن الیاس** گوید که اگر سرسام از خون
باشد قبل استحکام و ضعف نبض فصد سر رو نمایند و اخراج خون بقدر قوت و طاقت کنند و اگر مریض متحمل فصد نباشد و بعد استحکام و ضعف
نزد طبیب برسد حیله اخراج خون از هر مکان که مناسب بود باید کرد و اسهال طبیعت بمطبوخ فواکه و نقوع مشمش و شربت آلو
کنند و هر صبح جلاب از عناب و آلو بخارا هر واحد بست عدد تمر هندی و شکر سفید و ترنجبین هر واحد بست درم بنوشانند و غذا
ماء الشعیر دهند و اگر با سرفه باشد جلاب از بنفشه و نیلوفر و تخم کاسنی هر واحد سه درم سپستان بست عدد و شکر سفید بست درم سازند و غذا
ماء الشعیر با بنفشه و نیلوفر و عناب و سپستان و خشخاش دهند و اسهال طبیعت در روز ششم کنند اگر نضج ظاهر شود و اگر ظاهر نگردد تا روز هشتم تاخیر
کنند و درین علت تعجیل اولی از تاخیر است باین مطبوخ سنای مکی هفت درم بنفشه پنج درم نیلوفر چهار درم تخم کاسنی سه درم آلو و عناب و سپستان

ہریک بست عدد دریک نیم آثار آب بپزند تا بہ نیم رطل آید شیرخشت وترنجبین وخیارشنبر ہریک دہ درم دران مالیدہ صاف نمودہ بنوشند وغذا در آخر روز ماء الشعیر دہند وچون ہذیان واختلاط عقل عارض شود لخلخہ بارد مقوی دماغ مثل صندلین وگلاب وآب خیار وسرکہ کہنہ وشیر زنان ودر روغن گل سازند واطراف بآب گرم ومطبوخ بنفشہ وسبوس وخطمی واند کے نمک طعام بمالند وجراد ہ کدو وخیار بر سر نہند ودریاحین بارد مثل بنفشہ تر وگل خشخاش ونیلوفر وسیب وگل کدو وبرگ آن ببویانند وبرگ بید تازہ فرش کنند وگلاب پاشیدہ بران خواب کنند وتفلکہ از آلو شیرین متقشر ملوث بشکر سفید سازند وآب تربز پنجاہ مثقال بشکر سفید دہ درم دیا آب خیار کوفتہ افشردہ بنوشانند ونوشیدن لعاب اسبغول بجلاب نفع بلیغ دارد واگر از صفرا باشد علاجش صرف عنایت بہ تبرید سر وترطیب آن وریختن روغن گل وسرکہ بر سر بسیار وتغریق راس بروغن بنفشہ وروغن گل وروغن کدو بہر تقویت دماغ وعدم قبول آن مادہ را واسہال طبیعت بماء الفواکہ ومطبوخ آن وآب نقوع مشمش وآب انار ین معصورین بشحم آنہا ونوشانیدن جلاب ہر صباح از تمر ہندی دہ درم تخم کاسنی سہ درم عناب وآلو ہر واحد بست عدد وشکر سفید دہ درم وترنجبین پانزدہ درم واقتصار از ہر غذا بر ماء الشعیر مطبوخ دران خشخاش وبنفشہ وعناب وسپستان است وشربت بنفشہ وخمیرۂ بنفشہ وشربت خشخاش ہر کدام ازینہا کہ بنوشند نافع است ولخلخۂ بارد کہ در دموی گذشت استعمال نمایند وجرادۂ کدو وخیار وکاہو وعنب الثعلب سبز بر سر نہند وبر فرش صندل وبرگ بید مبلول بگلاب خواب کردن نافع بود واین حقنہ در سرسام صفراوی بسیار نافع است زیرا کہ اسہال برفق کند وحرارت پیدا نکند بلکہ تسکین آن نماید ایضاً در حمیات حادہ چون طبیعت قبض باشد استعمال نمایند بگیرند سبوس گندم در صرہ بستہ وتخم خطمی وجو مقشر کوفتہ ہر واحد یک کف عناب وسپستان ہریک بست عدد نیلوفر چہار درم سنا پنج درم در چہار رطل آب بجوشانند تا یک نیم رطل بماند ودران دہ درم شکر سفید حل کنند ودہ درم روغن بنفشہ بران ریختہ حقنہ نمایند واین حقنۂ دیگر لطیفہ حرارت غریبہ بسیار کند وتسکین عطش ولہیب نماید بگیرند آب کشک جو دو اوقیہ لعاب اسبغول وروغن بادام شیرین وروغن کدو ہریک اوقیہ وخوب بہم زدہ بدان حقنہ کنند کہ این لطیفۂ عجیب لہیب حمی وسرسام واحوال آن نماید ودر سرسام صفراوی اسہال مشکل بود بہر آنکہ مادہ درین وقت بسوے سر صاعد باشد وبقراط گفتہ کہ سرسام بجمیع اجناس خود قتال است ودر حمیات حادہ چون مریض از روشنی نفرت کند در سرسام رجیع دائم ثقل باید بحدوث سرسام تیقن نمایند خجندی گوید کہ در سرسام دموی فصد قیفال واخراج خون بقدر قوت وتلیین طبیعت بآب فواکہ مثل تمر ہندی وشربت آلو ونیلوفر وعناب کنند ولخالخ وشمومات بعمل آرند واز اغذیہ ماء الشعیر محض آب انار دہند اگر سرفہ نباشد والاجلاب از عناب وسپستان ونیلوفر وخمیرۂ بنفشہ ومانند آن بدہند واگر بادے سہر بود بشربت خشخاش واز اغذیہ ماش بمغز بادام شیرین یا ماء الشعیر بمغز بادام وتلیین طبیعت بحقنہ ہاے لینہ بمسہلات مشروبہ سہل مثل شیرخشت وترنجبین وتمر ہندی در روز پنجم ویا در ہفتم کنند واین مطبوخ نافع این علت است ونسخۂ آن ہمانست کہ در قول ابن الیاس گذشت لیکن درینجا وزن بنفشہ سہ درم ونیلوفر دو درم وکاسنی دو درم است وروغن بادام شیرین یک درم عوض عناب وسپستان نوشتہ ودر صفراوی ہر صبح شربت نیلوفر وبنفشہ دہند وبرای تلیین شربت تمر ہندی وعناب وبنفشہ نوشانند واگر حرارت بسیار قوی باشد این قرص کافور دہند بنفشہ نیلوفر طباشیر گل سرخ تخم خرفہ تخم کاسنی ہریک سہ درم مغز تخم خربزہ مغز تخم خیارین مغز تخم کدو ہریک پنج درم رب السوس دو درم صندل سفید سہ درم کافور ربع درم زعفران ثلث درم ہمہ را کوفتہ بیختہ قرص سازند شربتے دو درم واین حقنہ نافع است بنفشۂ خشک یک کف سنا سہ درم ترنجبین دہ درم باقی ہمانست کہ در قول ابن الیاس گذشت ونوشتہ کہ در سہ رطل آب بپزند تا یک رطل بماند ابن ہبۃ اللہ گوید کہ اگر ورم حادث از خون باشد مبادرت بفصد قبل استحکام مرض کنند واگر فصد دست ممکن نبود رگ پیشانی وبینی کشایند واخراج خون مقدار حاجت بیک دفعہ نمایند وماء الشعیر مطبوخ بعناب بنوشانند وآب انار بدہند وتعدیل طبع بآب تمر ہندی وشربت بنفشہ ونیلوفر یا شربت ورد کنند واگر طبع سخت قبض باشد شربت آلو وخیارشنبر بآب تمر ہندی وشربت عناب دہند واگر تشنگی بسیار باشد تکثیر مبردات نمایند واجازت شرب آب سرد ندہند بعد ازان قصد تقویت سر بروغن گل مضروب بسرکہ ویا سرکہ وگلاب کنند وبر پیشانی صندل وگلاب وکافور طلا نمایند واگر از مشروبات اسہال نشود حقنۂ لین بعمل آرند واگر مریض قریب بمنتہا رسد وبیخوابی شدید واختلاط عظیم باشد نطول منوم کہ در ذیل علاج گذشت بر سر ریزند واگر بدن ممتلی باشد

آب بر سر نباید ریخت و روغن ہاے سرد مرطبہ بر سر مالند و اگر سہر کم نشود شیر زنان بر سر دوشند و آنرا بروغن نیلوفر و بنفشہ در بینی چکانند و مریض را بر بستر نرم
بخوابانند و چون صلاح یابد بمزورۂ ماش و کدو و اسفاناخ غذا سازند و اندک پست جو مغسول بآب گرم بشکر و آب سرد بدہند و چون آثار صلاح
پدید آید و تپ ساکن شود غذا بمزورۂ سماق و یا مزورۂ حصرم و یا اسفاناخ سازند و کاہو خورانند و چون بران ایام بگذرد و بصحت عود کند در حمام داخل
نمایند و بچوزۂ مرغ و دراج و ماہی صحوری غذا نمایند و از غذاے بسیار حذر کنند تا در معدہ فاسد نشود و بتدریج اعادہ بعادت او نمایند **انطاکی** گوید کہ در
سرسام مبادرت بفصد کنند و تبرید باخراج مادہ بدانچہ تعدیل او کند از مسہل وغیرہ باید کرد و سعوطات نیکوست مگر در برسام بسبب احتمال عطسہ کہ آنرا
مضر است و صاحب سرسام حار تکثیر تناول پست جو و شرب آب آن نماید و ماء القرع مشوی بعد طلاے آن بآرد جو بسر کہ سرشتہ و خوردن عدس
بروغن بادام و طلاے سر بجرادۂ کدو و روغن گل و شیر زنان و زعفران مجرب ست و شستن پا بہا بطبیخ سبوس و نمک مجرب و ہرگاہ قرانیطس
متمادی گردد و در قوت احتمال یابند فصد رگ پیشانی و حجامت ساقین نمایند و درین وقت بنفشہ و انچہ ازان سازند بکثرت خورانند **گیلانی** می
نویسد کہ سکنجبین درین مرض باید کہ بسیار اندک استعمال نمایند زیرا کہ اکثار ازان دماغ و حجب را ضرر دارد و معذلک شربت آلو ازان بسیار
نیک است بہر آنکہ درین باوجود قمع و تبرید ترطیب و تسکین و منع بخار و ازلاق و تلیین طبیعت ست و درین لذع نیست کہ دماغ را و انچہ
متصل بدانست ضرر رساند و ایضا میباید کہ کثرت حوامض نکنند و چون استعمال نمایند باید کہ ترشی او قوی نباشد و نہ صرف بود بلکہ مخلوط
کنند بچیزیکہ تعدیل او نماید و تبرید مفرط ہم استعمال نباید کرد و حذر از شراب اولی است و اگرچہ ممزوج باشد و از ہمہ انچہ اعانت بر جذب مواد
بسوے سر کند و از جمیع مسخنات دماغ و مضعفات آن اجتناب باید کرد و در سرسام صفراوی حاجت بحقنہ شدید تر بود زیرا کہ از شان او ست
تحرک بسوے فوق و مسہلات قویہ اکثر حار اند و از اشربۂ نافعۂ آن شربت صندل است و ماء القرع بآب غورہ و شکر و ماء الشعیر رقیق بر روغن بادام
و شکر و بعد نضج و تلیین طبیعت سحرگاہ قرص کافور دہند و ہنگام خواب دو درم اسبغول بجلاب بار و بخورانند و طلب خواب با شربۂ منومہ مثل شربت
خشخاش و شربت نیلوفر و شربت کاہو نمایند و یا تخم خشخاش و تخم کاہو سودہ در ماء الشعیر بپزند و طلاے پیشانی بقیراط افیون و مثل او کافور
سازند و حقنہ لین سرد مرطب کہ درینجا استعمال کنند انیست و نسخۂ آن ہمانست کہ در قول جرجانی گذشت و دران سفیدۂ بیضۂ خام داخل
است و باید کہ شربت خشخاش بعد تنقیۂ دماغ و لین طبع و ہنگام قرب منتہا بنوشانند و علاج قسم دموی انیست کہ قبل از زوال عقل فصد
قیفال نمایند و خصوصاً اگر مریض را بالفصد آن عادت بود و اخراج خون بسیار در دفعات بدو روز یا سہ روز بقدر قوت کنند و باید کہ تعویل بر قوی
نمایند چہ اگر قوی بود مریض سالم گردد و اگر بخلاف این باشد لامحالہ بمیرد و در اکثر قوت قوی از قوت افعال اعضاے رئیسہ شناختہ می شود پس اگر
عقل و حس و حرکت صحیح باشد دماغ صحیح بود و چون نفس و نبض صحیح طبیعی باشد قلب صحیح بود و اگر اشتہاے طعام صحیح باشد جگر صحیح قوی بود و ہرگاہ این
امور بخلاف آن باشد این قوی ضعیف بود و چون از فصد عروق دست مانعی باشد بر ساقین حجامت کنند بعدہ میان ہر دو شانہ بعد ازان بر نقرہ و فصد
رگ پیشانی و بینی و ہر دو رگ زیر زبان کشایند و خون بقدر امکان بر آرند و اگر فصد این عروق باخراج دم مایحتاج کفایت نکند فصد صافن نمایند تا جذب
خون باسفل نماید و بعد فصد در اول امر بر سکنجبین و خصوصاً معمول از پوست بیخ کاسنی و تخم آن اقتصار نمایند و بعد دو روز غذا بماء الشعیر رقیق مفرد یا
بسکنجبین سازند اگر سرفہ و ضعف در معدہ نباشد و اگر خوف ضعف بود نان مغسول و بقول و حبوب بارد مثل چقندر و کاہو و سرمق و ملوکیہ و بقلۂ یمانیہ و
کدو و خیار و قثا و ماش و عدس مقشر و جو مقشر معمول بآب میوہ ہاے ترش مثل آب غورہ و انار و ریباس و بہ و سیب اگر طبع نرم بود و اگر قبض باشد
بآب آلو بخارا و تمر ہندی دہند و اگر طبع مائل بقبض باشد ہر روز آب آلو با ترنجبین و یا شیرخشت بنوشانند و اگر طبیعت نرم نشود حقنۂ لینہ یا شیاف استعمال
نمایند و اگر احتیاج زیادہ اسہال باشد ماء الفواکہ و بنفشہ و لبلاب و خیار شنبر وغیرہ دہند و از غذا بر ماء الشعیر مرکب لعناب و آلو در روزی یکبار یا دو بار
اقتصار ورزند اگر طبیعت قبض باشد و بزر شک یا سماق یا بہ یا غورہ دہند اگر طبع نرم باشد و بعد زمانہ ابتدا ماء الشعیر غلیظ تر دہند و در تغلیظ آن
بیفزایند تا آنکہ مرض بانتہا رسد و وقت بحران حاضر شود و وقت انتہا تدبیر غذا بطریقیکہ در قول صاحب کامل گذشت باید کرد و چون بصحت عود کنند از
تناول غذاے کثیر و از مشی در آفتاب و از تعب و از خوردن حلاوات و از تخمہ و مباضعہ و حرکت بسیار اجتناب نمایند **مؤلف خلاصہ** گوید کہ در سہ روز اول گ

قیفال زنند وحوقیات مناسب باشربت عناب وبنفشه ونیلوفر ولعاب اسبغول وخاکشی دهند در روز هشتم ملینی دهند باین وجه مغز فلوس پانزده درم شیرخشت ترنجبین هریک ده درم خمیرهٔ بنفشه هفت درم گلقند شکری ده درم ریوند خطائی نیم مثقال روغن بادام نیم مثقال وآین مطبوخ از مجربات ست سنای کی یک جزو گل بنفشه پرسیاوشان گاوزبان هریک نیم جزو مویز منقے عناب زرشک هر کدام بقدر مجموع باده چندان آب بجوشانند تا ربع بماند صاف نموده کشنیز خشک تخم کاسنی تخم خیارین تخم خرفه مغز تخم کدو هریک سه درم کوفته در رطلی از آب مذکور بیند ازند وتا دو ساعت نگهدارند انگاه صاف کرده بنوشانند خانه من الخواص العجیبة واگر طبع درغیر روز بحران نرم شود سویق شعیر باگل ارمنی وصمغ عربی یا قرص طباشیر برب به ورب سیب و گلاب بدهند وصندل وگل سرخ باگلاب وآب برگ انگور برشکم ضماد کنند واگر مرض بطول انجامد تدبیریکه در قول نطاکی گذشت بعمل آرند وباشد که در آخر سرسام زبان بسبب نزول ماده گرفته شود وبیمار بر تکلم قادر نباشد درین وقت ازگل بابونه واکلیل الملک وسبوس گندم وگل بنفشه بر سر و گردن نطول نمایند وسر بخار آن دارند ومکرر دیده شده که مادهٔ سرسام ببحران انتقالی بقحف ریخته در زیر جلد باعث اورام غلیظه صلبه گردیده واز مداواة مطلیه بآب کشنیز تازه تحلیل رفت ودر غذا عدس با سرکه بغایت مفید است سدید گوید که این حقنهٔ مرطب ملین مسکن حرارت در سرسام صفراویست ماء الشعیر سی درم روغن گل ده درم لعاب اسبغول بست درم نیم گرم حقنه کنند وگاہے خمیرهٔ بنفشه یا ترنجبین قدر حاجت اضافه کرده می شود واین حقنه جیداست عناب سپستان هریک ده عدد جو مقشر دو درم بنفشهٔ خشک پنج درم نیلوفر سه درم چقندر یک قبضه لطیفه جوشانیده صاف کرده بست درم ترنجبین یا شیرخشت وفلوس خیارشنبر ده درم روغن کنجد پنج درم بورهٔ ارمنی یکنیم درم واین ملین صاحب سرسام را در روز هشتم بخورانند شیرخشت ده درم تا پانزده درم تمرهندی منقے پانزده درم خمیرهٔ بنفشه پنج مثقال گلقند ده درم راوند نیم مثقال واین مسهل در روز دوازدهم یا شانزدهم داده شود فلوس خیارشنبر ده درم تا ده مثقال گلقند پنج مثقال شیرخشت ده مثقال خمیرهٔ بنفشه ده مثقال ریوند چینی نیم مثقال روغن بادام یک درم باذن الله تعالی نفع بخشد

علاج فلغمونی وشقاقلوس دماغ

علاجش مثل علاج سرسام دموی کنند لیکن در فصد مبالغه نمایند وفصد عروق زیر زبان وچهار رگ وعروق جبهه وپس گوش بعد فصد سر روبسیار نافع است وحکیم علی نوشته که در فلغمونی مبالغه در امالهٔ مواد بسوی اسفل از وضع محاجم اولا بر کتفین پس بر جنبین پس بر خاصرتین پس بر ورکین پس بر فخذین پس بر ساقین نمایند وبر ساقین شرط نیز بعمل آرند واین بعد فصد اولی وایضاً در استعمال شمومات بارده مثل صندل وکشنیز سبز وگل کدو وخیار وچک وکافور وامثال آن وکذلک نطوخ اطلیه واضمدهٔ بارده ومنومه بر سر چنانچه در حمره مذکور گردد مبالغه کنند وصاحب اقتباس گفته که فلغمونی وشقاقلوس نیز از اقسام سرسام غیر حقیقی ست وسبب فلغمونی تعفن خون است وسبب شقاقلوس خون گرم با ترکیب سودا بود وعلاجش بسرسام دموی وسوداوی نمایند

علاج حمره وجمرهٔ دماغ وتوبای آن

علاجش بعینه علاج سرسام صفراوی ست مع زیادتی ترطیب کثیر ودوام ربط اطراف وفصد چهار رگ واین ضماد طلوخیان نافع حمره است آرد ماش آرد جو در روغن گل وشیر زنان وزردهٔ بیضهٔ نیم برشت آمیخته بر پارچهٔ کتان مالیده بر سر بندند وساعت بساعت تبدیل نمایند وآین ضماد در ابتدا مستعمل جرادهٔ کدو وخیار وپوست خربزه عنب الثعلب برگ کاسنی گل بنفشه کوفته اقاقیا داخل کرده ضماد نمایند وآین ضماد در انحطاط استعمال میکنند آرد ماش بقدر کف گل بنفشه مثقال فاوانیا دانگ کوفته بشیر زنان وروغن گل وزردهٔ بیضه آمیخته بر پارچه طلا کرده بر سر گذارند وآین طلا نافع است صبر زعفران اقاقیا فوفل گل ارمنی شیاف مامیثا صندل سرخ کوفته بآب کاسنی تازه وآب عنب الثعلب سبز آمیخته بر سر طلا کنند وصاحب اقتباس این را نیز قسمے از سرسام غیر حقیقی نوشته وگفته که اول فصد قیفال کنند وبفاصلهٔ دو سه روز رگ پیشانی ویا بینی کشایند پس بمعالجهٔ سرسام صفراوی پردازند وشیخ می فرماید که علاج حمره وتوبلے دماغ بعلاج صفرا نمایند طبری وگیلانی گویند که حمره بجاے نمله چون حادث گردد در سائر اعضاے ظاهری مثل منقسم بدو قسم مے گردد یکے منبسط زیر جلد ودرین حمرت درجلد ظاهر مے گردد ودوم فرو رفته در عمق لحم واین را جمره بجیم نامند وجمرهٔ فلغمونیه نیز واین را بجهت مشابهت بجمرهٔ نار وحرکت آتش ودر حرقت والتهاب بدان نامیده اند واین نوع گاه غضروف را فاسد مے کند دراتا تحت آن مے نماید وگاہے زائل مے گردد بسبب قلت ماده وکثرت آن وخبث وصلاح آن وسبب این مرض خونے ست که باختلاط صفرا فاسد مے شود ومنبسط مے گردد وجوش می خورد

ورگہاے باریک رامی شگافد پس بسوی لحم و عصب و عظم میریزد و چون این علت در دماغ پیدا شود در آن از تقاضاے خون فاسد باختلاط صفرا بسوے
بعض اجزاے دماغ یا اکثر آنست نوع واحد گردد و او آن ست که در جلد منبسط مے شود پس در انجا اندر غشاے موضوع بر قحف و یا در غشاے
موضوع بر دماغ و یا در بن ہر دو منبسط گردد با این خون فاسد در عروق دماغ حاصل شود و اما قسم دوم که آن عمیق است در دماغ عارض نمے شود
زیرا که قبل از انکه در دماغ فرو رود در مریض را ہلاک می کند چه دماغ متحمل مثل این الم نمی شود مگر آنکه بمشارکت عضو بعید متالم مے گردد و کیفیت کہ او
بنفسہ متالم شود و مادۂ حادہ اکالہ اورا مس کند و فرق میان این مرض و قرانیطس حار آنست که آن عقل را زائل می کند و باوے تپ مطبقہ می باشد و
چشمہا سرخ مے گردد و باین علت تپ و زوال عقل نمی باشد بلکه مریض در سر خود آتش ملتہب می یابد و بران طاقت صبر و قرار نمی دارد و علاجش آنست
که فصد قیفال و رگ پیشانی و رگ منخرین و ہر دو رگ زیر زبان بحسب امکان و مطاوعت قوت یکے بعد دیگرے بکشایند بعدہ بشرب ماء الشعیر و
اغذیۂ مرطبہ مثل کاہو و قطف و کاسنی و حریرہاے معمول از نشاستہ و روغن بادام لزوم نمایند و نظر بسوے چیزہاے سرخ براق براے جذب
مادہ بسوے ظاہر بمشاکلت نمایند و لزوم این ضماد بر سر او نمایند جراده کدو مغز خیار برگ عنب الثعلب صندل سفید حضض اطراف بید برگ بنفشہ
نیلوفر برگ اسبغول بمقادیر لائق علت گرفته باریک سوده با سرکه آمیخته بر سر ضماد کنند و یا سفیدۂ تخم مرغ را با روغن گل خام آمیخته سرد نموده
بر سر گذارند و ہر ساعت که گرم گردد تبدیل نمایند و باکی نیست که بالاے ضماد مذکور اندکے روغن بنفشہ بچکانند لاسیما وقت ظہور نقصان و
کمی در علت بعدہ جو مقشر و برگ بنفشہ و نیلوفر ہر واحد کف کبیرہ پوست خشخاش سبوس گندم ہر واحد کف برگ عنب الثعلب دو کف بپزند تا
مہرا شود پس صاف کردہ نیم گرم بر سر ریزند و ثفل آن تکیه سر نمایند و اگر بینند که ازین بیمار را قلق مے شود در ہوا سرد کنند پس بر سر ریزند در ہر روز
بدفعات متوالی و بہترین چیزہا که درین مرض استعمال کنند این ضماد است بگیرند برگ عنب الثعلب و تخم آن و سیب رسیده و ہر دو را نرم کوفته
در سرکه ممزوج بروغن بنفشہ بجوشانند تا مثل مرہم گردد بعدہ اندک آرد جو و سویق او آمیخته مثل خاگینه کنند و بر سر از ان خضاب غلیظ نمایند و
چون مرض انحطاط یابد و قلق زائل شود و در قارورہ آثار نضج پدید آید اگر قوت مطاوعت کند باین مطبوخ مسہل دہند برگ عنب الثعلب برگ
خطمی برگ خبازی ہر واحد دستہ تمر ہندی سی درم ترنجبین بست درم آلو بست عدد عناب یک کف سپستان یک کف و اگر توت شامی بہم رسد
دو کف کبیرہ بدستور مطبوخ جوشانیده صاف نموده شربتے ازان بقدر قوت علیل و فصل گرفته ہفت درم فلوس خیار شنبر دران مالیده نیم گرم
بنوشانند و اگر قوت کفایت کند دو سه بار این مطبوخ استعمال کنند و ہرگاه اندک بقیۂ مرض بماند این سعوط بکار برند بگیرند شیاف ابیض که دران
افیون نباشد و انزروت او بشیر خر پرورده باشند بقدر طسوج و در شیر دختران حل کرده اندکے روغن بنفشہ یا روغن نیلوفر و روغن کدو یا روغن تخم
خیار بران انداخته بہم زنند و صاف کرده قدرے سرد نموده سعوط کنند پس اگر ازین راحت یابد و در چشم او اشک نیاید لزوم این سعوط
نماید که مریض ازین صحت یابد و اگر اشک سائل شود و ازان راحت نیابد شیر دختران از پستان بر سر دوشند و بعدازان پارچۂ مبلول بآب طلع
و گلاب باندک سرکه در روغن گل بہم آمیخته بر سر لزوم نمایند و مسکن و خوابگاه مریض در جائی که دران ہوا سرد باشد را آید مقرر سازند و از مشی در آفتاب
و قرب آتش حذر کنند و بر بنفشہ و نیلوفر آب سرد پاشیده ببویانند و اگر صاحب این مرض را آب عنب الراعی بشیر دختران سعوط کنانند اثر نیک بخشند و گاہی عنب الراعی
و طحلب و برگ اسبغول سائیده قدری سرکه آمیخته بر سر ضماد میکنند و این ضماد در اول این مرض و در آخر آن نیکوست و اما نطول صلاحیت استعمال ندارد
مگر در آخر این مرض و اگر باین علت در ابتدا تپ لازم گردد و بر روی مریض بثور بنفسجی ظاہر شود بلاشبہ علیل ہلاک گردد و اگر چہرۂ او مع ظہور تپ زرد گردد و
اسہال او را عارض نشود خلاص نیابد و این مرض از امراض مشتبہه است باید که ہنگام وقوع آن تامل تمام در علامات و معالجۂ آن نمایند مسیح ہندی در شرح اسباب
مینویسد که دیدم این مرض را مع علامات او که بعد قی بر ناہار حادث شده بود و ہنوز نوبت اختلاط عقل و سیاہی چہره نرسیده بود و علاجش بنوشانیدن فادزہر
و نارجیل دریائی نمودم و صحت یافت و حمره که بکودکان افتد تدبیرش علاج عطاش است که بعد ازین غیر بیاید بہر آنکه از قانون و شرح آن حمره و عطاش
در صبیان مرض واحد ظاہر میشود و رازی در حاوی کبیر نوشته که گاہ مرضی شبیه بقرانیطس بغیر تپ عارض شود و بودن او بغیر حمی دلیل بر خالی بودن آن از ورم است
لیکن با قلق شدید و جہیدن بود که صاحب او را قرار نباشد و خواہد که بر دیوارہا بر جہد و گاہ بر بستر بغلطد و گاہے بقوت بنشیند و گاہے به ضعف

بیفتد و معذلک در نبض او تغیر تواتر و سرعت عارض نشود و بول او رنگین نگردد و باشدت ضجر و غم باشد و نفس تنگ شود و تشنگی بسیار بود و اگر آب بنوشد بسرفه خارج گردد و این مرض اکثر در یک روز قتل کند و گاہے تا چهار روز بکشد و احدے ازان نجات نیابد بلکه چهره و زبان سیاه شود و چشمهاے ایشان باز ماند و حال آنها مثل حال ملوفین بود و بعد ازان حرکات ایشان سست شود و نبض ساقط گردد و بمیرند و اکثر موت آنها باختناق بود و شیخ میفرماید بعید نیست که سبب این علت مشارکت دماغ بعضوی دیگر کریم مثل عضل نفس باشد چون آنرا تشنج یا فساد دیگر مثل خناق عارض شود و ستادی بدماغ گردد و او را مشوش و فاسد گرداند و عقل مختلط گردد و عطش تخفیف نواحی راس و حلق و صدر عارض شود و لهذا بشرب آب ساکن نگردد قرشی میگوید که این مرض را اکثر دیده ام هنگامے که وبا عارض مے شود و احدے را ندیدم که ازان خلاص یافت و کسے را ندیدم که در اول روز ازان بمیرد بلکه هر کسے را که این مرض عارض می شود ضجر و قلق آنرا اشتداد می نماید و قرار نمی یابد و بر یک شکل قائم نمی ماند بلکه بر فرش و بستر خود منقلب می گردد و گاه بقوت و سرعت حرکت می کند و گاه یکبارگی ایستاده می شود و همواره حال همچنین می باشد تا آنکه سست می گردد و می میرد و زبان بعضے بالکل سیاه می گردد و بعضے را این وقت قرب موت عارض می شود و اطبا از مشاهدهٔ این مرض حیران مے شوند و اکثر بمریض نسبت مے کنند که او این افعال باختیار خود مے کند باراده اظهار آنکه مرض او شدید است و در نفس الامر چنین نباشد پس گاہے بعض اطبا همین اعتقاد می کنند تا آنکه مریض می میرد کسانے را که من مشاهده کرده ام احدے را از ایشان ندیدم که عقل آن ظاهر اختلط گردد بلکه اکثر از ایشان از افعال خود که مے کنند عذر مے نمایند و می گویند که از شدت کرب بر نفس خود قدرت نداریم و اما کسے که مس بدن آنها می کند دران از حال صحت تغیر نمی یابد و لهذا انکار مردم بران یاده بود و تحقیق صدق کلام مریض درین باب نمی کنند حتے که مریض هلاک مے گردد و این مرض عارض مے شود وقتے که عفونت شدید در قلب پیدا می شود و ازان انطفاے حرارت غریزی لازم می گردد و کرب شدت می کند و درین هنگام در نفس تنگی عارض مے شود بسبب تجفیف عصاب محرکه بنا بر قوت حرارت و چون این اعصاب خشک می شوند بر تحریک تام متمکن نمی باشند و لهذا اکثر موت ایشان باختناق می باشد بسبب انطفاے حرارت غریزی و نبض ایشان را تواتر و سرعت عارض نمی شود و بنا بر آنکه حرارت غریبه تا بجگر و مجاری بول منتهی نمی گردد و لهذا بول از مجراے طبیعی متغیر نمیشود گیلانی می نویسد بعید است که بر قرشی این امر مشتبه باشد زیرا که در تپ وبائی نیز اکثر این اعراض می باشد و گاذرونی بعد نقل قول رازی و شیخ و قرشی نوشته که این اقوال از عجائب عجیبه است و مثل این نه در کتب طبیه دیدیم و نه از آبای اولین خود شنیدیم

علاج سرسام سوداوی

و این کمتر افتد و اشد آفت و ابطاے برء است و بمالیخولیا می گراید بعد فصد تبرید و ترطیب دماغ از ادویه و ماء الجبن کنند و پس از نضج ماده بمسهل سودا و حب افتیمون تنقیه نمایند و بهر تبرید و ترطیب ماء الشعیر بشیرهٔ خشخاش و ترنجبین و جهت تقطیع و تلطیف ماده سکنجبین که بسیار ترش نبود مناسب است و بعد تنقیه ضمادات و نطولات مرطبه بکار برند و ضماد مغز تخم کدو مغز تخم تربوز نیلوفر بنفشه هر واحد یک توله سائیده بشیر دختر یا بزر آمیخته نیز براے سرسام سوداوی و صداع یبسی و خشکی بینی و دماغ فائده تمام می کند و نطول بابونه نمام گل سرخ اکلیل الملک برگ خشخاش برگ چقندر بعد تنقیه نافع و بعضے شبت عنب الثعلب گل بنفشه تخم خطمی حلبه اسطوخودوس نیز افزوده اند و ایضاً بابونه شبت ریحان بنفشه گل نرگس در آب شیرین پخته و روغن بابونه روغن کنجد روغن بادام شیر دختران داخل کرده نیم گرم بر سر نطول کردن سودمند ست و هر چه در علاج امراض دماغی سوداوی و صداع سوداوی مذکور شد بعمل آرند و روغن کدو و بنفشه و نیلوفر و بابونه بشیر زنان بر سر مالند و ایضاً روغنهاے مذکوره و شیر دختران در گوش و بینی چکانند و در تنویم علیل کوشند و باقی تدبیر حسب حاجت از سرسام صفراوی برگیرند و غذا ماء الشعیر و برنج دهانند آن دهند و در انحطاط مرض گوشت حلوان و بچه خروس دهند و از غضب و حزن و افکار بسیار منع کنند **اقوال مهره** صاحب اقتباس می نویسد که اول رگ باسلیق وقت صبح زنند و وقت شام رگ صافن کشایند و جهت تبرید و ترطیب دماغ روغن بادام و کاهو و شیر زنان برابر گرفته در بینی و گوش چکانند و تارک سر مالند و شیرهٔ خرفه و خیارین و مغز کدو هر یک نه ماشه و تخم کاهو هفت ماشه در گلاب و بید مشک هر یک هفت توله شربت نیلوفر شربت صندل ترش هر یک دو توله داخل کرده بنوشانند و غذا شیر برنج یا مصلهٔ شیر بزر یا آش جو بشربت نیلوفر و انار شیرین دهند و چهار پنج روز همین تدبیر بعمل آرند که بهوش آید پس تنقیهٔ دماغ

بماء الجبن کنند و بعد انفراغ ازان بنابر تعدیل مزاج خمیرۂ صندل ترش برنسخۂ رازی ہمراہ عرق شیر علوی خان بکار برند **خجندی** گوید که نضج ماده بمطبوخ بنفشه و اصل السوس مقشر نیم کوفته و گاؤزبان ہریک دو درم و شکر سفید ده درم نمایند و غذا ماء الشعیر و نخود بروغن بادام دہند و بعد ظهور نضج تام در قاروره مسہل بمطبوخ بنفشه نیلوفر تخم کاسنی اصل السوس تخم کشوث ہریک دو درم مویز منقی ده درم پرسیاوشان اسطوخودوس بسفائج ہریک سه درم شاہتره یک قبضه عناب ده عدد فلوس خیارشنبر ده درم ترنجبین گلقند ہریک پانزده درم روغن بادام یک مثقال بدستور معهود مرتب ساخته دہند و غذا بعد اسهال در آخر روز ماء الشعیر مع نخود بخورند و این نطول نافع این مرض است بابونه شبت شاہتره بنفشه مساوی جوشانیده نطول کنند و تدہین سیار دہان فاترۂ رطبه مثل روغن بادام و روغن بنفشه نمایند و در نسخۂ ابن الیاس در مسہل مذکور سنای مکی ہفت درم گل سرخ پنج درم بادرنجبویه دو درم عوض شاہتره و عناب و گلقند است و در نطول ریحان بجاے شاہتره **طبری** گوید که در سرسام سوداوی ترک استفراغ او در اول مرض البته واجب است بلکه لزوم ماء الشعیر بجلاب و شکر نمایند و غذا بمزورات مرطبه مثل ماش و اسفاناخ و مانند آن دہند و ہرگاه در قاروره نضج ظاہر شود تنقیه باین مطبوخ نمایند پرسیاوشان اصل السوس مویز منقی ہر واحد پنج درم عناب سپستان آلو شیرین ہر واحد بست عدد ترنجبین بست درم برگ بادرنجبویه یک کف ہمه را بدستور مطبوخ بپزند و شربتے ازان حسب قوت مریض صاف کرده ہفت درم فلوس خیارشنبر دران مالیده اندک روغن بنفشه بران ریخته بنوشانند و یا در حلق او وجور کنند اگر از شرب او امتناع باشد و این مرض را اعراض قبیحه می باشد ظاہر میشود از ہجوم مریض بر انچه واجب نبود و انبعاث و تشبث او از کسے که قریب او باشد و گاه از دندان بگزد و ہرچه زیر دندان او آید قطع آید و چون مثل این افعال ظاہر شود پس سبیل او آنست که بزنند و بترسانند تا ازان باز مانند و ہرگاه مرض انحطاط پذیرد مرتبه دیگر استفراغ ماده نمایند اگر قوت او متحمل آن باشد و شیر بز یا شیر دختران بر سر دوشند و برین ضماد لزوم نمایند بگیرند شیر تازۂ بز و دران پنیر مایۂ جدی بمالند تا منجمد گردد بعد ازان برگ خبازی و برگ بقلۂ مبارک سائیده بر سر بندند و بالائش شیر منجمد گذارند و مدام روغن کدو و روغن تخم خیار در بینی چکانند و چون علت منحط گردد از خروس خصی و دماغ جدی و مانند آن غذا سازند و از فواکه سیب شیرین خوشبو بخورانند و از جماع البته منع کنند تا آنکه قوت حاصل گردد و بغذاے لحم رجوع کنند و آبزن و حمام لازم گیرند و در وقت غلبۂ مرض از بیمار سخنہاے نیک باید کرد و نزدیک او کسانے باشند که ازان انس و محبت داشته باشند و ہمچنین در سائر انواع این مرض زیراکه تسویت و سخن خوب و تسکین نفوس آنہا از ضروریات است **سعید** گوید که علاجش باستفراغ بدن از مطبوخ افتیمون کنند و اگر مانعی باشد این حقنه بعمل آرند شحم حنظل و بسفائج و افتیمون و پودینه جوشانیده در آب آن روغن بابونه آمیخته حقنه کنند و ماء الشعیر بشربت نیلوفر و لعاب اسبغول بجلاب و ماء الجبن بنوشانند و آبیکه دران جو مقشر کوفته و گندم و نیلوفر و بنفشه و گل سرخ جوشانیده باشند بر مقدم سر بریزند و روغن بنفشه و نیلوفر نیم گرم بر سر مالند و چون مریض صلاح یابد در حمام داخل کنند و بچوزۂ مرغ و لحم خرفان غذا سازند و شراب ممزوج بنوشانند و بکثرت خواب امر فرمایند **ایلاقی** گوید تا وقتیکه علامات نضج ظاہر نشود استعمال حقنه یا مسہل جائز نیست و تا ظهور نضج ماء الشعیر رقیق ممزوج بجلاب نوشانند و بر روغن بنفشه و کدو تمرہندی بر سر نمایند و شیر زنان بر سر دوشند و بدانچه در سرسام صفراوی گذشت استعانت نمایند **گیلانی** مینویسد که تدہین کف پا و ناف و مقعد مریض ہر شب بروغن تخم کدو یا روغن بنفشه نافع است و بعد ظهور نضج طبیخ افتیمون بنوشانند و ماء الجبن دہند و اصلاح مزاج باشیاے مرخیه که بادے ادنیٰ اسخان باشد باید کرد و آب مطبوخ اشیاے مرطبه باندک محللات بر مقدم راس بریزند

علاج سرسام بلغمی

که اکثر غش نما بند اگر مانعی نباشد اول فصد کنند و بعد نضج ماده منضج بلغم دہند و منضج از بادیان یک مثقال اصل السوس مقشر نیم کوفته پرسیاوشان ہریک سه درم پوست بیخ کرفس یکدرم جوشانیده صاف نموده بکلیم اوقیه گلقند حل کرده باز صاف نموده با دو اوقیه سکنجبین بزوری صبح نیمگرم نوشانیدن نیز مفید بود اگر تپ زیاده باشد گلقند دو توله در عرق عنب الثعلب عرق بادیان ہریک پنج توله مالیده نوشانند و لخلخه از حب الآس جوشانیده روغن گل و سرکه آمیخته بعمل آرند و پاشویه و سعوط و ضماد بکار برند و پر مرغ بعسل و خردل آلوده در حلق اغاخته قی آورند و پوست سر بز غاله گرما گرم بر سر بستن از مجربات ابن بیطار است و معمول است که مرغ خانگی یا کبوتر بچه ذبح نموده بنوعی که خونش بیرون نرود یا بر سر مریض افتد شکم شگافته گرما گرم بر سر بندند و ہرگاه سرد شود تبدیل نمایند و در آبجد ابارچه بلس که بادو وزن آن

روغن گل یا روغن سوسن ترکرده برسر نهند در روز سوم بجاے سرکہ سرکۂ عنصل نمایند وجند بیدستر قدرے بیفزایند ویا پودینہ زیادہ کنند وضماد بموے سوختۂ
انسان باسرکہ سرشتہ برسر نافع است و این ضماد والد علوی خان بغایت سودمند کما ذریوس گل بنفشہ اسطوخودوس ہریک دو مثقال جندبیدستر یک دانگ
عود ہندی عود صلیب ہریک دو دانگ ماش مقشر بقدر یک کف کوفتہ بیختہ بروغن گل و ناردین ہریک پنج مثقال شیر زنان بقدر حاجت زردۂ بیضہ
یک عدد آمیختہ بعمل آرند و اگر حاشا و پودینۂ بری و بابونہ و مرزنجوش و بادیان در سرکۂ کہنہ پختہ مقابل بینی بخور دہند روز سوم و بعد آن مفید بود و اگر عنصل تازہ
سائیدہ بسرکہ آمیختہ برساق وران و قدم ضماد کنند جذب مادہ باسفل کند و ایضاً بہر جذب مادہ حقنہ ہای حادہ و حمولات قویہ و بستن ساق و ساعد و مالیدن پاہا
بکار برند واز آب سرد سخت پرحذر باشند و عوض او عرق بادیان یا گاوزبان یا عنب الثعلب بنوشانند و از جمیع ترشیہا اجتناب نمایند و چون در خواب مستغرق شود بدادن
آوازہاے قوی و تحریک و جز آن بہر حیلہ بیدار سازند خصوص در روز و مدام اطراف او را از چیزے درشت بسختی چندان بمالند کہ بیمار الم آن دریابد و بیدار ماند و محاجم
بغیر شرط بر پلے نہند و با بیکہ دران ادویۂ حارۂ جذابہ پختہ باشند بشویند و ہرگاہ مرض بانتہا رسد ضمادات محلل صرف مثل جندبیدستر و پودینہ و صعتر و حاشا و
وعاقرقرحا و خردل و عود صلیب با آب نمام یا مرزنجوش با قدرے سرکۂ عنصل و زیت بی امتزاج روادرغ استعمال نمایند و بعد از نضج تام روز ہشتم از مسہل بلغم
وحب ایارج تنقیہ نمایند و در صورت بیہوشی بہ آب نیم گرم و نمک اول حقنہ کنند تا افاقہ شود پس مسہل بدہند و بعد از تنقیہ و مفارقت تپ فلاسفہ و جوارشات
مقوی دماغ مثل جوارش مصطگی و عنبر یا دواء المسک معتدل بدہند یا جوارش جالینوس با عرقیات و گلقند ویا جوارش عود با عرق گاوزبان و
عنب الثعلب و کیوڑہ و شربت بزوری معتدل بخورانند و گویند کہ جندبیدستر را خاصیت است در تقویت اعصاب با وجود نفع او درین مرض پس
استعمال او با دویۂ مسہلہ و غیر مسہلہ و بدون ادویہ حسب مقتضاے حال اولی است و غرغرہ منقی دماغ و نطولات قوی التحلیل بعمل آرند و ایضاً بہر
تسخین دماغ و تحلیل مادۂ مابقی عطوسات مثل کندش و جندبیدستر و فلفل و شونیز و مشک بکار برند و چون نسیان لازم این مرض است مدام بیمار را بدفع بول
و براز بتکلیف جبر وا باید ساخت و نطولات مدر بول بر مثانۂ او باید ریخت و غذا از اول تا انتہا آب نخود حلوان یا چوزۂ مرغ یا نخود آب بہ ابازیر پختہ در
انحطاط شلہ یا شوربا ے کبوتر و کنجشک و خروس و دراج و تیہو با مصالح حار و شبت بدہند و باقی تدبیر از علاج امراض دماغی و رمی بلغمی و علاج صداع
بلغمی حسب حاجت برگیرند **اقوال اکابر** سویدی می نویسد کہ خردل کوفتہ با آب قرنفلی کہ آن قرنجشک است بعد حلق راس بر یافوخ ضماد کردن مجرب
من ست و از حکماے دیگر نقل کردہ کہ ضماد عصارۂ نمام بسرکہ در روغن گل یا گلاب و کذا نمام کوفتہ بسرکہ پختہ در روغن گل آمیختہ و کذا نسرین مطبوخ بسرکہ
و کذا انجیر منقوع بعسل تا آنکہ نرم شود با خردل سائیدہ بر یافوخ و کذا جندبیدستر بسرکہ و روغن گل حل کردہ بعد حلق راس و کذا پودینۂ بستانی بجندبیدستر
و سرکہ و روغن گل و کذا طلاے سرکۂ عنصل در روز و شب چند بار و کذا ایارج لوغاذیا بسرکہ و روغن گل در حمام و کذا موے سوختۂ انسان بجندبیدستر
بر جبہہ و یافوخ و کذا بابونہ و کذا برگ فنجنکشت و تخم او بسرکہ و زیت و شرب و ضماد آب نعنع بستانی بسرکہ و روغن گل و شرب و ضماد و شم قسط و شم خردل
ویا شونیز بریان کوفتہ در پارچہ بستہ مدام و یا مویزج باریک سائیدہ در خرقہ بستہ دائم و یا صعتر در شب و روز چند بار و یا پودینۂ کوہی و دشتی بدستور
و یا حاشا بدستور و شم و ضماد پودینہ مع جندبیدستر و کذا حاشا تنہا یا بروغن بان و سرکہ و سعوط نسرین بسرکہ و نطول جندبیدستر در سرکہ و روغن گل حل کردہ
بر پیشانی و یافوخ و دلک اطراف بنطرون و زیت و یا تخم انجرہ نیز آمیختہ و یا تخم انجرہ و نطرون و عاقرقرحا و تدہین اطراف بعاقرقرحا و زیت
و نطرون و تکمید بجاورس و نمک گرم کردہ بعد حلق راس و شرب سنا و یا جندبیدستر و یا صبر و یا فلفل سفید بجندبیدستر و بماء العسل ہر واحد و غرغرۂ
خردل با آب بادیان و کذا پودینہ و حاشا و فرفیون بروغن گل و سرکہ و کذا طبیخ پودینہ تنہا و کذا سکنجبین عنصلی و غذا شیرۂ مغز بادام بعسل و آب
نافع لیثرغس ست **اقتباس مصنف** گوید کہ اول بہر نضج مادہ شربت اصول علوی خان یک تولہ یا دو تولہ با گلقند عسلی دو تولہ بلیسانند و بالایش
شربت اسطوخودوس منضج چہار تولہ در عرق بادرنجبویہ و عنب الثعلب ہریک نہ تولہ داخل کردہ بنوشانند و یا این ماء الاصول دہند پوست بیخ بادیان
پوست بیخ کاسنی ہریک نہ ماشہ اصل السوس مقشر بیخ کرفس ہریک ہفت ماشہ فقاح اذخر انیسون ہریک چہار ماشہ مویز منقی یکتولہ اسطوخودوس نہ ماشہ
انجیر زرد چہار عدد و بادرنجبویہ پنج ماشہ گلقند عسلی چہار تولہ سکنجبین عنصلی دو تولہ داخل کردہ بکار برند و غذا نخود آب بچۂ مرغ دہند و یا شوربا با نان خشکار و قت
سوم جہت منع مادہ و تقویت دماغ سرکۂ کہنہ و روغن گل و گلاب برابر آمیختہ نیم گرم بر تارک بمالند و در روز چہارم بزرالبنج و قسط تلخ و جندبیدستر ہریک

سه ماشه اضافه نمایند واین لخلخه ببویانند شونیز بریان وقسط تلخ وسنبل الطیب هریک چهار ماشه جندبیدستر سه ماشه روغن گل وزنبق ونرگس هریک یک توله دسعوط وپاشویه وطلا
وضماد تا یک هفته بکار برند که این همه بنابر جذب وامالهٔ ماده می باشد وپس از تنقیه هرگز بکار نبرند واگر احیانا استعمال کرده می شود موجب هلاک عاجل می گردد
وکذا فی القبض الکبیر وسعوط اینست سنبل الطیب وشونیز وکندش وتربد سفید ودار شیشعان وجندبیدستر هریک سه ماشه بکار برند وپاشویه اینست
اکلیل الملک وصعتر وسداب وبابونه هریک سه توله برگ کنیر وسبوس نخود وگندم وبرگ کنار هریک نه توله نمک طعام ده توله بدستور معمول بعمل آرند و
این ضماد جامع الجوامع بکار برند اسطوخودوس یک توله دال ماش مقشر بشیر بز سوده برگ مورد وفرنجمشک هریک دو توله عود صلیب دو درم جندبیدستر
یک ماشه مصطگی سه ماشه در گلاب وروغن گل وزردی بیضهٔ مرغ سرشته بر پیشانی وصدغین ضماد نمایند که فی الفور بهوش می آرد ودرین اثنا بلافاصله یک دو روز
بفتیلهٔ صابون طبع را بکشایند ودر روز هشتم اگر بهوش باشد تلیین طبع نمایند باضافهٔ برگ سنا دو توله در یوند خطائی وتربد سفید هریک شش ماشه وزنجبیل سه ماشه وخیار شنبر
وترنجبین هریک هفت توله روغن بادام هفت ماشه وشربت اسطوخودوس مسهل علویخان چهار توله در ماء الاصول مذکور لیکن باید که وقت شب حب ایارج
نه ماشه بخورانند ووقت دوپهر نخودآب مرغ دهند ووقت شب نان بشوربای مرغ ودر روز نهم ماء الاصول مذکور نوشانند باضافهٔ شربت بزوری حار سه چهار
توله وحرف هفت ماشه وبهمین نمط سه چهار مسهل دهند ویا زیاده تا تنقیه تمام حاصل شود واگر بهوش دوا نوشیدن نداشته باشد بحقنهٔ حادهٔ علوی خان استفراغ
نمایند لیکن نخست باید که آب نیم گرم ونمک هندی حقنه کنند در روزی دو وسه نوبت ویا کم وزیاده تا با فاقت آید پس تنقیهٔ دماغ وبدن بدستور مذکور کنند وبعد
از تنقیه جهت تعدیل مزاج وتقویت دماغ معجون فلاسفه وفلافلی وسنجرنیا دهند ومصطگی اسطوخودوس هریک دو ماشه در گلقند عسلی یک توله آمیخته بلیسانند
که بسیار مفید است وترنجبین جند یکماشه در عسل یکتوله با ماء العسل وکذا قرنفل وکذلک جدوار ابوسهل گوید که معالجهٔ لیثرغس باستعمال حقنهٔ حاده باید کرد
وچون بدن نقی ومرض بانحطاط خلط بلغمی از سر منحط گردد ضماد معمول از روغن گل وپودینه ونعنع واندکی سرکه بر سر نمایند وهمه بدن خاصة اطراف را
بروغن گل که دران نطرون وعاقرقرحا حل کرده باشند بمالند بعده ازان ضماد معمول از جندبیدستر وحاشا وپودینهٔ کوهی وسرکهٔ عنصل بر سر گذارند و
ساقین وپایها بسرکهٔ عنصل بمالند وسکنجبین عنصلی غرغره سازند تنها یا با ایارج واگر علت طول کند ورعشه ظاهر گردد تکمید سر از نمک گرم نمایند ومنقیات
سر از حقنه با داراوئیه مدر بول استعمال کنند بوعلی می نویسد که اگر عائقی مانع نباشد وخون در بدن غالب باشد اولاً فصد کنند بعد ازان حقنه های حاده
استعمال نمایند وجذب مواد باسفل کنند وبرپشته مطبوخ خردل وعسل قی آورند ومریض را درخانهٔ روشن بدارند واز استغراق در سبات بالحاح وانتباه
منع نمایند ودر اول امر برای منع ماده روغن گل وسرکه آمیخته بر سر طلا کنند وبعد دو روز از ابتدای مرض جندبیدستر بدان مخلوط کنند وبجای سرکه سرکهٔ عنصل بگیرند وآب سرد
ندهند مگر اندک ودر ابتدا خاصة وهنگام انتها خصوص ودر آخر آن بالکل منع کنند بعد ازان زیت ونطرون وتخم بادروج وفلفل وعاقرقرحا ومانند آن بر بدن بمالند وطلاء
قوی التحلیل وشمومات ومخلوطات وغراغر ملطفه که دران حاشا وزوفا وپودینه وصعتر باشد وغرغره بعسل عنصل وسائر آنچه در علاج امراض مائی بلغمی مذکور شد استعمال نمایند
وچون عنصل خصوصاً رطب بر سر استعمال کنند انتفاع بسیار یابند وایضاً سائر محمرات ومطبوخ خردل بر سر استعمال نمایند ومدام دلک اطراف وغمز آن کنند تا آنکه سرخ شوند
مریض متالم گردد که این عظیم المنفعت است وچون در سبات غرق شوند موی سر ایشان بکشند وبعضی ازان بکنند وبر قفا نزدیک نقرهٔ محاجم ناری بسیار نهند بغیر شرط وگاهی
هنگام احتیاج باستفراغ خون باشرط محتاج میشوند وکسی را که از ایشان غذا دهند بمثل آب ترمس وآب نخود وآب کشک غذا سازند وچون غذا دهند غمز اطراف وچند
ساعت اقدام نمایند تا بخار بسوی فوق منجذب نشود واگر بسبب طول مرض احتیاج نوشیدن مسهل شود وخاصة چون ارتعاش بمریض ظاهر گردد دو ثلث مثقال جندبیدستر
باندک سقمونیا که کمتر از یک دانگ باشد بخورانند واگر از جمع کردن سقمونیا با جند خوف افراط در تپ باشد از سقمونیا اجتناب کنند وبر جندبیدستر وبر تبدیل مزاج بدن
استفراغ اقتصار ورزند واولی استفراغات آنست که بحقنه ها باشد واگر بغیر آنها مضطر گردند ایارج فیقرا یک درم با ربع درم شحم حنظل وثلث درم هلیله
ویکدانگ مصطگی بخورانند اگر تپ شدید الحرارة نباشد واعتماد این امر باشد که این دوا اسهال خواهد آورد واگر بدان یقین نشود حمولات یا شیاف مع استعمال این
مسهل بردارند تا که هر دو بر اسهال اعانت کنند بعده بتکلیف براز آنرا آگاه سازند چون آنرا نسیان از بول وبراز عارض شود بر کنج ران وشکم از آب مطبوخ بابونه
واکلیل الملک وبنفشه واصل السوس نطول سازند ومثانه را غمز کنند تا بول کند وچون مرض بانتها رسد وانحطاط پذیرد مریض را در گهواره وهودج نشانند وبعد ازان
اندک ریاضت وتدبیر ناقهین استعمال نمایند مجوسی گوید که معالجهٔ صاحب لیثرغس بحقنهٔ حاده باید کرد تا ماده از اعلی باسفل جذب کند ودر خانهٔ وسیع معتدل

در روغنی که در تابستان باعتدال و در زمستان گرم باشد بنشانند و هر صباح گلقند عسلی با آبیکه اندران زیرهٔ کرمانی جوشانیده باشند بنوشانند و نخود آب مع زیت مغسول و زیره و شبت و دارچینی غذا سازند چون تپ محسوس نباشد یا این ماء الاصول خفیف دهند پوست بیخ کرفس پوست بیخ بادیان هر یکی ده درم تخم کرفس بادیان انیسون هر یک سه درم مصطگی سنبل الطیب هر کدام یک درم اسارون سلیخه هر کدام نیم درم بیخ اذخر فقاح اذخر اسطوخودوس هر یک سه درم مویز منقی بست درم همه را در سه رطل آب بجوشانند تا بیک رطل آید صاف نموده هر روز چهل درم ازان گرفته گلقند شکری ده درم دران مالیده صاف کرده روغن بادام یک درم افزوده نیم گرم وقت سحر بنوشند و سکندرا فرودسی ذکر کرده که هرگاه قوت قوی باشد واجب ست که فصد صاحب این مرض کنند و سرکه در روغن گل بر سر ریزند و چون مرض بانحطاط آید جند بیدستر و پودینه بر پیشانی طلا نمایند و بکندش عطسه آورند و اگر درانجا تپ ظاهر باشد از ماء الاصول حذر کنند و چیزے سوائے گلقند شکری هفت درم ندهند و ماء الشعیر که دران پودینه و زوفا یا بادیان پخته باشند بدهند و اگر تپ قوی باشد بر بادیان مع ماء الشعیر و شکر اکتفا نمایند و سکنجبین شکری بزوری بنوشانند و ماسوائے این از اشیائے باردهٔ رطبه و جمیع فواکه لاسیما شفتالو و سیب و به و امرود و مانند آن اجتناب ورزند و اگر اندک مویز منقی بخورند باکی نیست و از البان خاصةً احتراز نمایند که آنها سر را ضرر دارند و آنچه ماهی و حبوب مثل باقلا و عدس و لوبیا و مانند آن و غسل ساقین او بعصابهٔ محکم بر بندند و ساعد بمالند و کعب پا باندک بورهٔ ارمنی و عاقرقرحا و روغن سوسن نیکو بمالند تا ماده از سر باسفل جذب کند و بر سر آن روغن سوسن در روغن گل باندک سرکهٔ خمر بریزند تا بدین دماغ قوی گردد و بخار متراقی از بدن را قبول نکند و اگر تپ نباشد ماء الاصول مذکور بنوشانند حتی که علامات نضج ظاهر شود پس دران هنگام بعد هفته یا دو هفته بطبیخ غاریقون و حب ایارج و بعد ازان بحب قوقایا تنقیه نمایند و نسخهٔ طبیخ غاریقون افسنتین سنائے مکی پنج درم اسطوخودوس ده درم تربد مجوف محکوک ده درم بادرنجبویه ده درم گاوزبان گل سرخ هر کدام سه درم گلقند ده درم جوشانیده صاف نموده غاریقون سفید یک درم با قدرے عسل سرشته و شحم حنظل دو دانگ اضافه نموده بنوشند و چون بدن از اخلاط بلغمی پاک شود بنفس دماغ متوجه شوند و این سعوط بکار برند سکبینج جاوشیر فلفل سفید جند بیدستر زعفران عاقرقرحا شونیز هر واحد یک جزء و صبر دو جزء و صموغ را در آب شهابنج تر کرده ادویه سوده بدان سرشته حبها سازند و ازان دو حبه یا سه حبه باندکے روغن سوسن در بینی چکانند و موئے سر تراشیده بران روغن سوسن در روغن زنبق و سرکهٔ عنصل و آب نمام یا آب شهابنج خوب مخلوط کرده بریزند و آنچه طلا بعمل آرند جند بیدستر دو درم عاقرقرحا مویزج هر کدام چهار درم بورهٔ ارمنی خردل هر کدام سه درم کوفته بیخته با آب نمام یا آب مرزنجوش یا آب فرو بقدرے سرکهٔ عنصل بر پیشانی و مؤخر سر طلا نمایند و نشم فلفل و جند بیدستر و فرفیون و مانند آن عطسه آورند و اگر فائده نشود باندک شلیثا به آب شهابنج سعوط سازند و در خلال این احوال گاه گاه ایارج فیقرا بعسل و سکنجبین عنصلی سرشته و اطریفل کبیر همید هند و بایارج فیقرا و سکنجبین غرغره همی کنند و غذا نخود آب با شبت و دارچینی و خولنجان و زیت مغسول یا شوربائے قنابر یا گنجشک بطور اسفیدباج پخته بدهند و عسل بخورانند و مشک و غالیه ببویانند و بکندر و ند و مانند آن تبخیر نمایند پس اگر این تدبیر کفایت کند و آثار صلاح در حال بجا پدید آید لزوم این تدبیر نمایند و اگر علت طول کند و حدر و ارتعاش و سردی بر بدن مستولی گردد ایارج ارکاغانیس یا لوغاذیا بقدر چهار مثقال با آبیکه دران مویز منقی و تخم کرفس کوهی و انیسون و پودینهٔ کوهی جوشانیده باشند بمقدار چهار اوقیه بدهند و بعده ایارج جالینوس و بعد ازان انقرودیا بدهند و بعد از استعمال ایارجات اطلیهٔ مذکوره بر سر طلا کنند و آنچه کما ذکر بعمل آرند نمام مرزنجوش بابونه شبت برنجاسف برگ غار قسط تلخ عاقرقرحا همه را کوفته در آب خوب جوش داده بعد تراشیدن موئے سر بدان تکمید نمایند و در روغن ناردین در روغن قسط در روغن قثاء الحمار اندک جند بیدستر حل کرده بر سر بمالند و اگر بعضے ازین روغنها باندک سرکهٔ عنصل آمیخته بر سر طلا نمایند انتفاع یابند و اندک روغن بادام بر روغن خستهٔ مشمش و روغن غار بخورانند و فرفیون و جند بیدستر ببویانند و بالجملهٔ تدبیر صاحب این مرض بتدبیر مسخن ملطف و لبسا ئر تدبیر مذکور در صورتے ست که تپ محسوس نباشد و هرگاه فصل تابستان و بلد حار یا بنفس سریع عظیم باشد ادویهٔ قوی الحرارة و معجونات کبار استعمال نباید کرد و چون معالجهٔ مریض بحسب تدبیر مذکور با حتیاط نمایند و علامتے از علامات نضج ظاهر شود در حمام داخل کنند و بر بدن او آب نیم گرم بریزند و اگر در آبزنی که اندران آب گرم مطبوخ بابونه و اکلیل الملک و مرزنجوش باشد بنشانند و بر سر او نطول کنند منفعت بین نماید و در اول دفعه طول مکث در حمام و آبزن نکنند و آب قوی الحرارة هم نباشد بلکه معتدل بود و بعد ازان بعد اغذیهٔ موافقه شراب ریحانی اندک بنوشانند بهر آنکه تلطیف ماده و تزیید نضج آن و انتشار حرارت در سائر بدن او کند ایلاقی گوید که اولی در

علاج او انیست که اولاً بهر منع مادّه از سر خرقه بسرکه و گلاب و روغن گل تر کرده سرد نموده بر سر نهند تا دو روز و استنشاق این نمایند و روز سوم دران سرکه عنصل
واندک جندبیدستر مخلوط سازند و بعد روز چهارم بحقنهٔ حاده معمول از شحم حنظل و تخم انجره هر واحد یکجزو و قرطم دو جزو و پودینهٔ دشتی یک مشت و پوست بیخ کبر بیزند
وازان یا دانما اگرفته استار مری و پنج درم روغن زیت یا کنجد آمیختهٔ حقنه کنند و شافه بردارند و اگر ازین مانعی باشد ایارج فیقرا شحم حنظل بخورانند و اگر یک نیم دانگ
شحم حنظل و مثل او افیتمون و غاریقون و یک دانگ مقل و یک درم ایارج فیقرا حبها ساخته بدهند بهتر باشد و اگر بدل افیتمون هلیلهٔ کابلی و یک دانگ
مصطکی کنند جائز بود و استفراغ باین ادویه درصورتی جائزست که تپ حار نباشد و اگر تپ برآن آسان باشد والّا تدبیر آن نمایند بعد ازان باستفراغ مذکور پردازند
بعد تنقیهٔ معده گلقند و مصطکی و معاجین محلل رطوبات مثل معجون بلادر و امثال آن بخورانند و همچنین چیزیکه رطوبت را بادرار کم نماید و مفاصل او را بروغنهای
گرم بقوت بمالند و مشک و عود دماغ آن ببویانند و جندبیدستر بسرکهٔ عنصل و الشراب انگوری حل کرده بر سر طلا نمایند و بکندش و فلفل بعد تنقیه عطسه آوردن
سودمندست و موی سر تراشیده ارزن و نمک گرم بر سر نهند و دائم استفراغ باشیای مقلل رطوبات بادرار بول و حقنه ها نمایند و غذا نخود آب با بازیره و
آب سبوس گندم بعسل و روغن بادام دهند و اگر حاجت ماء الشعیر باشد نخود مساوی جو و اندک زوفا و برگ کرفس و پودینه گرفته بسازند و اگر تپ ظاهر تر
و حرارت شدید تر باشد بر نخود و جو اقتصار نمایند و اگر جو مقشر و کرفس بیزند نیکوست و بعسل و روغن بادام بنوشانند جائز بود **ابن الیاس**
مینویسد که جلاب از بادرنجبویه و اصل السوس هر واحد سه درم و شکر سفید ده درم بدهند و غذا ماء الشعیر مقشر کوفته با نخود پخته و حل طبیعت بحبوب مسهله و
حقنه های ملطفهٔ مذکوره در سرسام سوداوی نمایند و تغریق سر بسرکه و گلاب و روغن گل در ابتدا کنند بعد ازان وضع اطلیهٔ محلله و نطولات ملطفه مثل بابونه
و شبت و مانند آن بعمل آرند بعده بمشک و شونیز و کندش عطسه آرند و استعمال این شافه نافع بود زهرهٔ زنگاو یکدرم شحم حنظل نیم درم بورهٔ ارمنی خطمی
هر یک سه درم شکر را بر آتش قوام نموده ادویه کوفته بیخته بران پاشیده ازان شیاف بسازند و بروغن بنفشه چرب کرده استعمال نمایند **تحجندی** گوید
که بامداد مصطکی و انیسون بگلقند عسلی بدهند و تلیین طبع بحقنه های حاده و حبوب کنند و بکندش و جندبیدستر عطسه آرند و بایارج فیقرا قی کنند و بروغن قسط
مفاصل را بمالند **سعید** گوید که چون طبیب را حدوث این مرض بعلامات آن متحقق گردد و قوت قوی و سن شباب و فصل معتدل باشد مریض را در ابتدای
حدوث این علت فصد واجب بود تا که از حدوث ورم در مقدم دماغ ایمن گردد و اگر از فصد مانعی باشد واجب ست که حقنه نمایند تا ازین ارتفاع
انجره بسوی سر قلت پذیرد و باید که حقنه مستعمل درین مرض حاد بود بسبب غلظ فضول محدث آن و نسخهٔ حقنهٔ حاده همانست که در قول ایلاقی گذشت
و بعد نضج تنقیهٔ بدن بایارج فیقرا کنند و گلقند کهنه بخورانند و آب گرم بنوشانند و ادویهٔ مدره مثل آب مطبوخ بادیان و زیرهٔ سیاه و نانخواه بشکر بنوشانند
و جوارشات حار لطیف مقوی دماغ و معده مثل جوارش مصطکی و زنجبیل و بلادری بخورانند و بعد تنقیه صرف توجه بدلک اطراف و بدن از روغن بابونه
تخم انجره یا نطرون فرمایند و از پودینه و صعتر استنشاق نمایند و چون حال مریض صلاح یابد نخود آب و قلایا و مطجنات غذا سازند و از هر شی رطب منع کنند
قرشی و گازرونی مینویسند که در ابتدا حقنه های لینه بعمل آرند تا مواد غیر منضجه یکبارگی متحرک نشود و بعد ازان متوسطه میان لینه و حاده بکار برند زیرا که
درین هنگام ماده اندک نضج ملیا بد و بعده عند قرب انتها و اتمام نضج حاده استعمال نمایند و تنقیهٔ بلغم با دویهٔ مخرج آن کنند و تدبیر صداع بلغمی بدون مسخن بسیار از
جهت تپ بعمل آرند و یک مثقال ایارج فیقرا باندک تربد و غاریقون و مقل بدهند و شربت بادرنجبویه و شربت اسطوخودوس نیکوست زیرا که جامع تلیین
و انضاج اند و بعد تنقیه غرغره و معطسات برای اخراج بقای ماده واجب است **امام بقراط** گفته که معالجات بر پنج قسم ست علاج ماده که در سرست بغرغره وانچه
در معده باشد بقی وانچه در امعاست باسهال وانچه در جلد بود بعرق وانچه در عروق است بفصد **گیلانی** گوید که چون علامات نضج ظاهر شود طبیخ افیتمون و بسفایج
و غاریقون و اسطوخودوس و هلیلهٔ سیاه بدهند و چون تنقیهٔ بدن از خلط بلغمی شود بعد حلق راس روغن گل و گلاب مضروب بسرکه و آب حبق و اندک جندبیدستر بر سر ریزند و مفاصل
و اطراف را بروغن گرم که دران اندک عاقرقرحا و فلفل و نطرون و تخم انجره سوده آمیخته باشند بمالند و تنها در لطوس ایشان را نافع ست و اگر در احشا ورم حار باشد
معالجه باضمده و نطولات کنند و خردل مسحوق بسرکه یا جندبیدستر یا موی سوخته یا صوف سوخته ببویانند **محشی شرح اسباب** مینویسد بعضے گویند که مار مهرهٔ مخطط را چون بر سر صاحب
لیثرغس تعلیق نمایند نفع بخشد و متقدمین گفته اند که اگر خون تشفین را بروغن گل آمیخته نیم گرم بر سر ریزند ورام را نفع دهد و همچنین خون ماکیان و جالینوس گفته
که این نفع بجهت آنست که خون روغن را حرارت می بخشد و لهذا اگر روغن نیم گرم استعمال نمایند همین منفعت نماید **حکیم علوی خان** مینویسند که امرچنان نیست

نسخهٔ حقنهٔ حاده

کہ جالینوس گفتہ بلکہ خون این طیور را در اورام حار دبار منفعتی خاص ست زیراکہ از مجربات نافعہ است بستن کبوتر بچہ و جوزۂ مرغ شکم شگافتہ بر سر بنوعی کہ خون او بر سر مریض بچکد پس اگر تقطیر خون این طیور را منفعتی نمی بود این عمل مفید نمیشد گویم از طرف جالینوس کہ این منفعت جائزست کہ در اجسام این طیور باشد خون آنرا تاکہ حرارت لطیفہ کند چنانکہ روغن گل افادہ میدہد و ایارج لوغاذیا اکلاً نافع وکذا ضماد ابرسر صاحب اشرغس چون بر روغن گل و سرکہ آمیختہ در حمام استعمال نمایند و این شیافہ نافع ست بورۂ ارمنی گل بنفشہ قنطوریون دقیق بسفایج فستقی ہریک دو درم شحم حنظل یک درم صبر سقوطری سقمونیا ہر واحد یک مثقال کوفتہ بیختہ شکر در آب حل کردہ بقوام آوردہ ادویہ بیزند و بقدر پنج انگشت شیافہ ساختہ روغن بید انجیر بران طلا کردہ استعمال نمایند و اکثر نسخ نافع این در صداع بارد و بلغمی گذشت

علاج سرسام غیر حقیقی

تدبیرش ازالۂ سبب ست مثلاً آنچہ بسبب تصاعد ابخرۂ حار از حجاب صدر متورم بسوے دماغ بود و اعراض سرسام ازان ظاہر گردد علاجش ذات الجنب دوم ابتدا فصد باسلیق نمایند و اگر ظاہر نگردد فصد اکحل و حجامت ساق باشرط کنند و ماء الشعیر با شربت بنفشہ و نیلوفر و عناب و لعاب بہدانہ با نبات بیاشامند و گل نیلوفر در گلاب و کافور تر کردہ ببویند و بہر جذب فضول باسفل حقنہ بعمل آرند و بر سر عصارات باردہ طلا نمایند و بر سینہ ضمادات منفجہ کہ دران حرارت بسیار نباشد مثل آرد جو و خطمی و برگ بنفشہ و صندل بکار برند و ہرگاہ حجاب دماغ نیز ورم نماید بسبب اتصال حجاب صدر تدابیر سرسام حار نمایند و بر موضع وجع طلیہ محللہ یا منفجہ مثل بابونہ خطمی آرد باقلا تخم کتان بآب گرم نہند و تلیین شکم بطبیخ نیلوفر بنفشہ خطمی عناب سپستان یا ترنجبین و یا بماء الشعیر با شیرخشت و با ترنجبین نمایند و آنچہ بسبب مشارکت و اورام مثانہ و رحم وغیرہ باشد علاج اورام مذکورہ نمایند و آنچہ در حمیات بسبب تصاعد ابخرہ عارض شود تقویت دماغ و استعمال صرف خوقیات و اشربہ و سعوطات باردہ کافی ست و یا شوبہ و حجامت ساقین بی شرط ابخرہ از دماغ فرود آرد و نخلخہ تقویت بدماغ دہد بکار برند و ایضاً در بیہوشی و تپ بجہت تلطیفہ ابخرہ سر لعاب بہدانہ شیرۂ تخم خیارین در آب برآوردہ خوقیات شربت بزوری داخل کردہ خاکشی پاشیدہ بنوشانند و گاہی در تپ ہاے ہذیانی بجہت طرد ابخرۂ محتبسہ اطریفل کشنیزی ہمراہ آب تمر ہندی و آلوبخارا و آلو با لو نافع بود و اگر بیہوشی از شرب شراب باشد سکنجبین شربت لیمون گلاب لعاب اسبغول بدہند مؤلف اقتباس العلاج مینویسد کہ گاہے خداوند سرسام غیر حقیقی بے ظہور تپ و آثار ورم دماغ سخت متحرک و بیقرار باشد و جمیع امراض کہ در علاج حمرۂ دماغ در قول رازی و قرشی مسطور شد او را عارض گردد و بعضے بروز دوم و یا سوم بمیرند و بعضا باشد کہ با این حالت یرقان زرد با صلابت جگر پدید آید و قی زنگاری و کراثی کند از روز اول و روز پنجم یا ہفتم رعاف از ہر دو منخرین ظاہر شود و بکثرت و شکم ورم کند و بہلاکت انجامد و سببش آنست کہ مادۂ سمی در جرم دماغ و غشاے آن و یا در دل و دماغ ہر دو جا حادث شود و از احتباس خون و یا استحالۂ خلطے و یا از امر خارجی کہ موجب سمیت اخلاط میشود و سرایت آن روح نفسانی و حیوانی را فاسد میسازد و ہلاک میکند چنانچہ اندر ایام و باکثر وقوع این علت بکرات و مرات بمشاہدہ آمدہ پس اول رگ سر زنند و وقت ظہر رگ پیشانی و وقت عصر رگ بینی و یا صدغین و اگر مریض قوی الجسم بود رگ ہفت اندام کشایند و خون کثیر بیکدفعہ گیرند کہ قریب بغشی رسد و از گل سفید کہ ہندی بنڈول گویند بگلاب سرشتہ بر پیشانی و صدغین ضماد کنند و از آب برگ کاسنی و آب گل سدا گلاب و گلاب کہنہ ہر واحد یک تولہ روغن گل یکنیم تولہ عرق بید مشک دو تولہ صندل سفید گل ارمنی ہر یک سہ ماشہ کافور دو ماشہ نخلخہ سازند و این دوا بدہند زہر مہرۂ خطائی یک ماشہ صندل سفید بگلاب سودہ یکنیم ماشہ طباشیر دو ماشہ سائیدہ در شربت انارین دو تولہ آمیختہ بلیسند بالائش شیرۂ تخم خرفہ و مغز تخم پزوبہ و تخم کاسنی و مغز تخم کدو و تخم خیارین ہر یک نہ ماشہ و زرشک ہفت ماشہ زرد آلو پنج عدد در عرق بید مشک و بید سادہ و گلاب ہر یک ہفت تولہ برآوردہ سکنجبین مقطری و تفاحی لیمونی ہر یک دو تولہ داخل کردہ بنوشانند و غذا اسفاناخ و دال مونگ مقشر ہمراہ برنج و یا نان تنک دہند و یا آش جو بگلاب و شربت نیلوفر باید کہ بعد فصد ہمان روز و یا روز دوم مغز خیار شنبر با گلقند و خمیرۂ بنفشہ و ترنجبین و شربت آلو مسہل دہند و بازتبرید بدستور بعمل آرند مع اضافۂ سبوس اسبغول ہفت ماشہ و اندکی سرکہ تنہا و یا مقطر با گلاب مساوی آمیختہ نوشیدن درین باب اثر تمام دارد وکذا سرکۂ مقطر سہ تولہ و گلاب نیم پاو گل ارمنی ہفت ماشہ نوشیدن فائدہ می کند و باید کہ مادہ را بہر وجہ کہ ممکن بود از دماغ و دل فرو کشند و باقی ہمہ تدابیر از بحث تپ و بائی برگیرند و اگر در سہ چہار روز از مرگ نجات یابد پس بزودی بے تدبیری دیگر بصحت انجامد کذا فی شرح ایلاقی علامۂ سمسانی

عطاش

و آن ورم حار خفیف ست که در دماغ صبیان حادث شود و نشانش علامات حمرهٔ دماغ است که در تشخیص اقسام سرسام مذکور شد مع عدم سیری از آب و
این مرض را تشنک گویند پس بهر تبرید و ترطیب دماغ لعاب بهدانه شیرهٔ مغز تخم کدو و تخم خیارین و تخم کاهو و شربت نیلوفر بدهند و از پوست کدوی تر و خیار و برگ خرفه
در روغن گل و قدرے سرکه و یا از زردی بیضه و آب کشنیز سبز و آب عنب الثعلب سبز در روغن گل سرد کرده بر سر ضماد کنند و بعضے آب خرفه و شیر دختران می‌افزایند
و ضماد کاهو و ریختن شیر دختران باندکے کافور و نهادن پوست تربوز بطور کلاه بر سر نیز مفید ست و هرگاه گرم شود ضماد را تبدیل نمایند و طباشیر با شیرهٔ خرفه
نوشانیدن و ضماد لعاب اسبغول بروغن گل و در ابتدا قدرے سرکه آمیخته و یا صندل و گلاب بر سر ضماد کردن نیز مفید نوشته‌اند و اسهال درین
مرض خوب نیست پس اگر عارض شود و چشم بگورد و هلیلهٔ درست را در آب بجوشانند که نرم شود برآورده صلایه کنند و بر تارک سر ضماد ساخته پارچه بر آن ببندند
و مکرر بعمل آرند نفع تمام دهد و همچنین ضماد آمله باب سائیده یا با آب کدو و در روغن گل و زردهٔ تخم مرغ آمیخته بر تارک سر گذاشتن نافع و کذا گلنار در آب
برگ عنب الثعلب سبز سائیده بر سر ضماد کردن مفید و مروارید طباشیر زهر مهره زرورد هر یک دو سرخ سائیده بخورانند بعد از آن شیرهٔ تخم خرفه
بریان شیرهٔ تخم کاهو در عرق بارتنگ عرق کیوڑه گلاب برآورده رب به شیرین شربت انار شیرین داخل کرده بارتنگ بریان بالاے آن ریخته
بدهند و گاهے عوض زرورد کهربا میکنند و در عرق بید مشک میدهند و گاهے دوا مرضعه را نیز مینوشانند و نشاسته باندک سرکه و عنب الثعلب و
روغن گل طلا کردن نافع بود و حنا بر کف دست و پا بستن و دست و پاے را در آب سرد داشتن مفید بود و در صورت قبض طبیعت آب کدو با شیرخشت
یا آب عناب با شیرخشت نافع بود و مرضعه را آش جو و در صورت اسهال طفل پست جو مانند آن هرچه ذی قبض باشد بخورانند و اگر محتاج فصد گردد
دایه او را فصد نمایند و تقلیل غذا کنند و از تخمه و لحوم و حمام حذر کنند

اورام خارج راس

و این بر دو قسم ست یکی ورم حار یا بارد که در حجاب خارج قحف افتد و شناخت خاص وی آنست که رنگ جلد سر متغیر گردد و سخت باشد و بانگشت فرو نتوانست شد
و لذع و وجع محسوس شود بخلاف اجتماع رطوبت خارج قحف و آنکه ورم حار ست یا بارد بلمس و لون و موافقت و مخالفت چیزی که باو رسد دریافت کنند دوم ماشرا و آن
ورم دموی رو و پیشانی ست و گویند که قسمی ست از فلغمونی که مادهٔ آن خون حاد مختلط بصفرا بود و هرگاه در اجزای خارجی سر و پیشانی و بینی و حوالی چشم حادث گردد و باشد
که بنابر عظم سبب اعضای داخلی مثل جوهر دماغ و شرائین و حجب آن نیز ورم کنند و اعراض اشتداد پذیرد حتی که بیمار پندارد که در زیر پای سر مشتکافد و باشد که ورم فرو آید و [illegible]
و مانز مشتمل شود و سرخی و خارش و انتفاخ رو و بینی و گوش و پیشانی و برآمدگی چشم و غثیان و شدت وجع و ضربان لازم ولیست بالجمله علاج ماشرا بعد الگفته میشود و در علاج [illegible]
بعد بلاحظهٔ آن که کدام نوع ورم ست و از کدام خلط بهم رسیده از علامات آن بعلاج اقسام سرسام کنند و بدانچه در باب ورم خواهد آمد بعمل آرند و حجامت بانشراط و فصد [illegible] مفید بود

علاج ماشرا

آنچه از فصد سر و دیگر تدابیر مبردهٔ مرطبه و ملین طبع در علاج امراض دماغی دموی و صداع دموی و سرسام دموی مذکور شد بعمل آرند لیکن مبالغه در تبرید و ترطیب درین
زیاده باید نمود و بعد فصد سر و فصد هر دو رگ زیر زبان منفعت بین دارد و رگ پیشانی و بینی نیز کشایند و ماء الشعیر و ماء القرع و ماء الخیار وغیره مبردات و مرطبات اختیار نمایند
و کافور نیم دانگ طباشیر مغز تخم کدو مغز تخم تربوز گل ارمنی صندل سفید کشنیز خشک هر کدام یک ماشه حب بسته خورانیدن و بالایش لعاب اسبغول یکمثقال شیرهٔ تخم کاهو
شیرهٔ تخم خیارین هر یک دو مثقال عرق بید مشک عرق کاسنی هر واحد ده مثقال سکنجبین پنج مثقال نوشانیدن معمول اکثر متاخرین ست و طلای صندل سرخ گل ارمنی
شیاف مامیثا حضض بکی بوش در بندی گل قیمولیا گل نشاسته هر واحد یک مثقال کافور یک دانگ بآب کاسنی و کاهوی سبز و سرکه مستعمل علوی خان ست لیکن
قبل از فصد استعمال ضماد رادع ممنوع ست و بعد از آن اضمدهٔ بارده رادعه بیشتر بعمل آرند در روز چهارم یا پنجم ملین مبارک یا آب فواکه مثل آلو و عناب و تمر هندی
و ترنجبین و شیرخشت دهند و انتظار بحران نکنند زیرا که از امراض حاده است تا آنکه هفته دیگر بهم نرسد کذا فی شرح مقالات بقراطی و بهر جذب خون از باطن بسوے
ظاهر شیاف سرخ بگیرند و گویند که نطول بگلاب و آب برگ سرو و صندل و آبهاے بقول که در قول صاحب کامل مے آید همه یا آنچه حاضر باشد بر سر نمایند
صاحب کامل گوید که در ماشرا اخراج خون بحدے کنند که بغشی انجامد بشرطیکه قوت متحمل باشد و بعد از فصد آب انار میخوش با شیرهٔ

تخم خرفه و طباشیر بدهند و بمزوره عدس بکدو و آب انار میخوش یا با سفاناخ و قطعت تغذیه فرمایند و روز دوم اگر مرض دراز و با دو قوت باشد فصد قیفال از جانب دیگر کنند و خون بقدر کفایت و احتمال قوت برآرند و ماء الشعیر با آب انار شیرین ترش بدهند و بمزورات مذکوره اغتذا نمایند و طلای بهرد و صندلین و آب برگ کاسنی آب کشنیز سبز و آب برگ خرفه و آب حی العالم و آب کاهو و آب عنب الثعلب و کاکنج بر سر و روی طلا کنند و تدبیر مبرد مرطب مثل ماء الشعیر وغیره لازم گیرند و زیره معمول از آب سبوس گندم و شکر و روغن بادام و مانند آن از غذا بدهند و تلیین طبع بماء الفواکه یا ترنجبین و ماء الشعیر نمایند صاحب سمرقندی گوید که من تجربه کرده ام درین مرض جهت سوء حال و تواتر غشی استعمال نقوع مشمش و تغذیه بمزوره اسفاناخ مع شیره مغز تخم کدو و مغز تخم خیارین و ملازمت ضماد هندی باین نوع که خربق سیاه فلفل گرد صندل سرخ اصل السوس حنا تخم ترطم گلنار زیره سفید گل نیلوفر کالی زیری نیل کنگھی بری دھامه سربھو که در آب سبز ندکه مهرا شود پس درهمان آب که باقی ماند سائیده ضماد کنند و گفته که از گرمی بعض اجزاءے این ضماد نترسند که تعدیل آن بدیگر اجزاءے بارد او می شود وباقی علاج این مرض در آخر کتاب در بحث اورام خواهد آمد انشاء الله تعالی

اجتماع الماء فی الراس

گاه باشد که رطوبت مائیه داخل قحف بالای غشای صلب و یا خارج قحف زیر جلد سر جمع شود پس اگر داخل قحف بود چشم کشاده ماند و بسیار تر بود و همیشه اشک جاری باشد و هر لیف اندر سر خود گرانی دریابد چنانکه او را سر برداشتن و چشم بلند کردن دشوار بود و این قسم علاج پذیر نیست و اگر خارج قحف جمع شده باشد و این اکثر بسبب خطای قابله افتد که بعد از ولادت سر طفل را بشدت عصر کند و بدان سبب دهن رگها کشاده گردد و خون رقیق مائی بیرون آمده زیر جلد جمع شود و درین قسم جلد سر بلند محسوس شود لیکن رنگ او بحال خود باشد و بانگشت فرو نرود نسبت بخلاف ورم خارج قحف و طفل بسیار گرید و بیدار ماند علاج نظر کنند که رطوبت کثیر ست یا قلیل و بر هر دو تقدیر محصور دران مکان است یا غیر محصور که بغمز مندفع شود اندرون قحف پس اگر کثیر المقدار بود و غیر محصور معالجه آن خطر دارد بر طبیعت گذارند و اگر قلیل المقدار و محصور باشد بنحوی که بغمز اندفاع نپذیرد و تدبیرش آنست که اول موی سر تراشند بعد ازان بابونه اکلیل الملک شبت سبوس گندم در آب جوشانیده نطول نمایند بعده ادویه گرم و خشک با زعفران و بوره ارمنی ضماد کنند و پاره اسرب بالای آن ببندند و اگر لیمون را دو پاره کرده بالای آن اندکی نمک پاشیده بر آتش گرم ساخته روزی دو سه بار تکمید کنند در چند روز تحلیل رطوبت می نماید و اگر ازین تدبیر فائده نشود آن موضع را شق کنند و آنچه درو است بیرون آرند در فاده بران بندند و تا سه روز شراب و روغن کنجد بران چکانند پس رفاده را وا کنند اگر زخم مندمل شده باشد فبها و الا بمرهم مدمل علاج نمایند و اگر در روئیدن گوشت دیر گردد استخوان را اندک تراشیده بران مراهم منبت لحم گذارند تا آنکه گوشت بر آید وگاه باشد که طبیعت خود اصلاح آن می کند و احتیاج باین تدابیر نمی افتد

سبات سهری که آنرا قوما نیز گویند

بدانکه بقول جالینوس و شیخ الرئیس این علت سرسامی است مرکب از سرسام بارد و حار زیرا که ماده این ورم حادث از دو خلط است یعنی بلغم و صفرا در مجاری دماغ که باهم امتزاج نیک نیافته و از هر ماده اثری جداگانه در موضع متورم ظاهر میشود و سبب او امتلائی ست که از بدهضمی و کثرت اکل و شرب و سکر متواتر بهم میرسد خواه آن کس صفراوی مزاج باشد که بواسطه مزاج او و قصور هضم از کثرت غذا هر دو خلط جمع شوند و خواه طعام و شراب که بکثرت استعمال کند حار و مولد صفرا باشد که بطبع خود تولید صفرا کند و بکثرت مقدار خویش بلغم پیدا نماید بنا بر قصور هضم و در اکثر از شراب کثیر صفرا پیدا میشود و از اطعمه کثیر بلغم وگاه هر دو خلط بحد اعتدال و مساوی میباشند وگاهے غالب می آید یکی بر دیگری پس غلبه میکنند علامات او وگاه اتفاق می افتد در یک مرض آنکه میباشد برای هر یک ازان هر دو کثرت بر دیگری و بقول صاحب کامل و ابوسهل ابن هبة الله وغیره سبات سهری از اجتماع اسباب سبات که آن سوء مزاج بارد رطب و بلغم است و از اسباب سهر که آن سوء مزاج حار یابس و صفرا است حادث میشود پس بهر تقدیر اگر بلغم غالب باشد زمان خواب غالب و اطول بود بر زمان بیداری و ثقل و کسل و تغمیض چشم و عدم التفات بجواب آنچه از مریض سوال کنند و چون جواب دهد بدشواری یا تامل و تفکر و سائر اعراض لیثرغس پیدا باشد و این را سبات سهری گویند و اگر صفرا غالب باشد زمان بیداری غالب و اطول بود بر زمان خواب و هذیان و نگریستن متصل و فرو رفتن چشمها و خشکی آن و عدم استغراق در سبات بلکه سباتی که صاحب آن بزودی بیدار گردد و سائر اعراض فرانیطس هیچ پیدا گردد و این را سهر سباتی نامند و اگر لطریق ندرت مقدار هر دو خلط مساوی باشد اعراض هر دو برابر یافته شود و درین صورت در تقدیم لفظ سهر بر سبات و یا لفظ سبات بر سهر اختیار است

بالجمله درین مرض هنگام غلبهٔ بلغم سبات ثقیل بیا شد و هرگاه پلک بکشایند منغمض میگردد و انتفاخ روی و رنگ آن قریب برنگ گچ و قلعی مدرک میشود و
وقت غلبهٔ صفرا هرگاه بیدار کنند بسرعت بیدار میشود و هذیان و قصد حرکت مینماید و چشم بدون تغمیض دامی کند و ایضاً از علامات خاصهٔ این مرض است که صاحب او بر پشت
افتاده ماند و افتادن او بر پشت غیر طبیعی بود و چهرهٔ او متهیج و منتفخ نماید و رنگ او گاهی مائل بخضرت باشد و گاهی بحمرت و در اغلب احوال پلک چشم او ببالا کشیده
باشد مثل صاحبان سرسام و هرگاه چشم باکشایند تا سبات غالب نگردد مثل اصحاب شخوص بر هم نزند و اگر سخن گوید کلام او را نظامی نباشد و چون علت صعب و قوی
گردد چیزی رقیق که اندر حلق او اندازند در گلو بماند و یا از بینی او بیرون آید و این علامت ردی ست و علاج او درین وقت بغایت مشکل و در اکثر اوقات بول و براز
او محتبس باشد یا اندک اندک آید و ضیق النفس عارض شود و این نیز مهلک بود و کذا کثرت بول بی اراده مع سوزش و در اکثر احوال باختناق رحم مشابه میگردد لیکن چهرهٔ
بیمار در اختناق الرحم بر حال خویش می باشد و نفس با تمدد و تشنج و ضعف بود و دندان او بند شود و غشی باشد و درین مرض چهره متهیج بود و در رنگ او تغیر شود و
بجهت غلبهٔ اخلاط در پیچ بر علیل تکلیف سخن کردن و جواب دادن ممکن بود و در حالت اختناق این تکالیف امکان ندارد و ایضاً این علت مشابه میباشد
بلیثرغس و هم بقرانیطس پس بتغیر لون و شدت سهر و تفتیح عین احیاناً و تیزی تپ و سرعت و تواتر و قوت نبض و دیگر علامات صفرا درین مرض از لیثرغس
فرق توان کرد و بکثرت سبات و قلت هذیان و عرض و قصر و ضعف نبض و دیگر آثار بلغم درین از قرانیطس تمیز نمایند **علاج** بدانکه مدار علاج این
علت بر فصد و اسهال خلط غالب و تقویت دماغ و تبدیل مزاج با دویه و اغذیه است پس هرچه در علاج قرانیطس و لیثرغس مذکور شده ترکیب دهند و در
نطولات و ضمادات بحسب غلبهٔ هر خلطی کمال حدس بکار برده بمعالجه پردازند و بعد فصد حقنهٔ زائد در لینت و یا در حدت بقدر غلبهٔ مادهٔ صفرا یا بلغم که از علامات
مذکوره دریافت کرده باشند بعمل آرند و ایضاً اگر بلغم غالب باشد تنقیهٔ ماده بمثل ایارجات مقوی بغاریقون و تربد نمایند و اگر صفرا غالب بود استفراغ بمثل
مطبوخ هلیله و معجون خیار شنبر و سقمونیا کنند و اگر سبب مرض امتلای طعام و اکثار اغذیهٔ غلیظه دریافت شود از قی تنقیهٔ معده نمایند و غذا موقوف
دارند و اگر سبب او امتلای شراب و سکر متواتر باشد تا زوال سکر علاج نکنند و بعد آن بر مرطبات راس اقتصار نمایند تبدهین سر و شرب ماء الشعیر و بعده
بعلاج خمار پردازند و سکنجبین دهند و تعدیل طبیعت بنقوع مناسب و شربت نیلوفر نمایند و در معدل و مسهل و حقنه و نطول و ضماد و سعوط این مرض ادویهٔ چندان
بار دیا شد که در قرانیطس بکار میبرند و نه بحدی حار که در لیثرغس بعمل می آرند بلکه مرکب از هر دو نمایند و بحسب ظهور غلبهٔ یکی از هر دو خلط ادویهٔ او نیز غالب
دارند و بصورت مساوات هر دو ماده در ادویه نیز مساوات مرعی دارند مثلاً در نطولات اگر صفرا غالب باشد برگ خلاف و بنفشه و اصل السوس و جو مع بابونه
و اکلیل الملک و شبت استعمال نمایند و اگر هر دو ماده مساوی باشد شیح و مرزنجوش دران زیاده کنند و اگر بلغم غالب بود برگ غار و سداب و پودینه و زوفا
و جند بیدستر و صعتر اندران افزایند و حال ضمده و حقنه بحسب همین قانون قیاس نمایند تا در آخر مرض بعد انحطاط او از نطولات وغیره هرچه مائل ببردی
باشد اجتناب کنند و بر ملطفات اقتصار ورزند و بحمام برند و بعد ازان تدبیر ناقهین پردازند باستنشاق روغن بنفشه و دو شیدن شیر بر سر و یا شیر خر
یا شیر دختر بر سر و تسعیط آنها و نوشیدن حریره از تخم خشخاش سفید و نشاسته و تخم کاهو و روغن بادام و اگر درین مرض حاجت خواب آوردن افتد
و خوف غلبهٔ بلغم بر مریض نباشد شربت خشخاش دادن مضائقه ندارد و در مذهب کسانیکه این مرض را از اقسام ورم نمی شمارند و از ترکیب صفرا و بلغم
میگویند تدبیرش نیز تنقیه است از خلط غالب بحبوب و حقنه جات منقی راس حسب مقادیر خلطین و کیفیت آنها و تبدیل مزاج بحسب
واجب دیدا اند که حکیم علی گیلانی و نفیس کرمانی سبات ارقی و سبات سهری را واحد شمرده اند و علاجش در علاج سبات بخاری در قول سمرقندی
و طبری خواهد آمد سعید گوید که از اوفق علاج این مرض در ابتدا حقنهٔ لین و بعد نقیع تلیین طبیعت بنقوع افسنتین ست و روغن شبت بر سر طلا نمایند
و تعدیل مزاج باستعمال سکنجبین یا گلقند کنند و غذا اگر امتلا نباشد بمزوره از زیرباج یا نخود آب سازند پس اگر چهرهٔ مریض سرخ و عروق او ظاهر و قوت قوی
باشد فصد کنند **عباس** گوید که اگر حرارت و صفرا غالب بود حقنهٔ لین از ادویهٔ مسهله که مخرج صفرا و مطفی حرارت باشد با ضافهٔ اندکی از ادویهٔ مسخنه و مخرج
بلغم بعمل آرند و اگر برودت و بلغم غالب باشد حقنهٔ مائل بحدت استعمال نمایند و روغن سداب و روغن شبت بسر که آمیخته و نطولات موافقه بر سر ریزند هنگام غلبهٔ
سبات کشیدن و کندن موی بر علیل درین علت نفع بلیغ دارد **ابن الیاس** گوید که تنقیهٔ بدن و دماغ بحبها و حقنه یا تعدیل مزاج نمایند و این حب بیاز نافع است بنفشه
خشک دو درم تربد سفید دو درم هلیلهٔ زرد یک درم بادیان تخم کرفس نمک نفطی هریک نیم درم سقمونیای مشوی نیم دانگ کوفته بیخته بآب بادیان سرشته حبها زنند

وسحرگاه تناول نمایند و آین حقنه سود دارد سنای مکی پنج درم پرسیاوشان پنج درم بنفشه سه درم نیلوفر سه درم سبوس گندم در صرهٔ بسته یک کف تخلبه یک کف عناب عدد سپستان ده عدد بابونه اکلیل الملک هر یک هفت درم در سه رطل آب بپزند تا یکنیم رطل بماند و فلوس خیارشنبر ده درم روغن کنجد و عسل هر یک پانزده درم نمک نیم درم ارنبی هر واحد نیم درم سوده پاشیده حقنه کنند و در نسخهٔ خجندی اصل السوس سه درم زیاده است گیلانی مینویسد که اگر بلغم غالب باشد حقنه ها که دران حدت و لذع غلیظ بود استعمال کنند و اگر صفرا غالب باشد حقنه ها که دران ادویه لینه غالب تر باشد بعمل آرند و اگر هر دو برابر باشند حقنه های معتدل اختیار کنند و آین صفت حقنهٔ معتدل است تربد سفید انیسون بابونه نیلوفر فطراسالیون هر واحد سه درم عسل و استار فلوس خیارشنبر سه استار کوفتنی را کوفته در یکنیم آثار آب تر کنند بعده جوش دهند تا ثلث آب بماند صاف کرده فلوس خیارشنبر دران حل کنند و آب چقندر و مری و روغن بران انداخته نیم گرم حقنه کنند و در اول حدوث مرض غذا منع کنند و اگر سببش سکر باشد با دویه مسهله تقویه اغذیه و سر و دقات قویه نطول و اضمادها علاجش نکنند لیکن بجولات و حقنه ها و قی برای تنقیهٔ معده و شمومات مقوی دماغ خصوصاً مزیل سکر معالجه نمایند نظلوتچیان مینویسد که بعضی خدام راسبات سهری عارض شد و روز دوم اشتداد نمود حتی که کسی را از اخوان و اولاد جواب خود نیست ساخت و وقت عصر نبض او مخلی شد و انما غلبه کرد و جم غفیر از اطبای عصر موت او حکم کردند از استماع این حال سلطان مضطر بود و ما را طلب فرمود و علاج نمود پس تفحص حالش پرداختم و ایجاب حجامت نقره نمودم و در محجمهٔ اولی مقدار نه مثقال خون برآمد و در محجمهٔ دوم همانقدر خون و بسیار مواد بلغمی خارج شد و در محجمهٔ سوم رطوبت صدیدی برنگ خون برآمد و درین هنگام اندک افاقه او را حاصل شد بعد ازان تعلیق محجمه بلا شرط بر قدمین و ساقین و غسل آنها با مطبوخ ادویه مناسبه امر کردم و بعد مرور نصف شب اولی افاقه بسیار بهم رسید بعده از ان صحت کلی یافت

سبات

و آن خواب مفرط طویل بود که بدشواری ازان بیدار شود و از اسباب این مرض یکی غلبهٔ برودت مضاد جوهر روح است از خارج و یا از ادویه مبرده یا مخدره دوم غلبهٔ رطوبت بر دماغ مکدر جوهر روح مسدد مسالک آن مرخی جوهر عصب و عضل و ازین قبیل نوم سکاری است و قریب انیست انچه بسبب تخمه و طول لبث طعام در معده عارض شود و بیماد را شتداد نوائب تب بلغمی افتد سوم کثرت خون در بدن چهارم ارتفاع بخارات از اخلاط ردیه از سائر اعضا یا از معده یا از ریه یا از صدر یا از کبد یا از امعا یا از رحم جانب مقدم دماغ پنجم تحجر و اذیت دماغ بمشارکت اعضای مأوف ششم شدت ضعف روح و تحلل آن که جوهر او تحمل انبساط نتواند هفتم وجع و ضربه یعنی چوب خوردن یا کسر قحف و انضغاط نفس دماغ زیر استخوان بحث طریق تشخیص این مرض و اسباب آن باید که اولاً فرق کنند میان سکته و غشی و اختناق رحم و درین مرض که مشابه است بهر واحد از امراض ثلثهٔ مذکوره و این چنان باشد که تجسس حرکت و نبض و رنگ چهرهٔ مریض نظر کنند اگر مریض را بجهد بیدار توان کرد و حرکات او چون حرکت خفتگان باشد تا حس او بود و حواس او اگرچه کند باشد لیکن چیزی بجای بود مسبوت باشد بخلاف مسکوت که حس و حرکت وی بتمامه معطل می گردد و دفعةً افتد و اگر نبض مریض قوی و مشابه به نبض اصحا و رنگ روی بحال بود و یا بسبزی گراید و دفعةً روی بهیئت نگردد و از سحنهٔ خفتگان تغیر نشود و گاهی دفع تهیج و انتفاخ مسبوت باشد بخلاف صاحب غشی که نبض او ضعیف و اصلب بود و رنگ چهرهٔ او بزردی میگراید مشابه برنگ موتی و اطراف سرد بود و اگر مریض را فهمیدن کلام و تکلم بتکلف ممکن بود و حرکات او خصوصاً حرکت گردن و سر و پای سهل تر بود در مریض در استغراق بتدریج واقع شود و در اکثر دفعتاً به عرض ممتد گردد مسبوت باشد بخلاف صاحب اختناق رحم که کلام بمشکل تمام می فهمد و تکلم اصلاً نمی کند و احساس و کشادن پلک اسهل بود در مرض دفعةً واقع شود و غلبهٔ او بزودی منقضی گردد و یا قتل کند پس هرگاه این مرض مشخص شود سبب او دریافت نمایند بدین طور که کیفیت لمس سر و لون وجه و چشم و زبان و نبض و نفس مریض ملاحظه کنند اگر لمس راس سرد و رنگ مائل بسبزی و تیرگی و نبض متمدد مائل بصلابت مع تفاوت شدید و قاروره سفید و نسیان و عدم تهیج وجه و پلک چشم و دیگر علامات سوء مزاج بارد دماغ و تقدم رسیدن سردی خارجی بسر مثل مصادفت برف و آب سرد و باد سرد یا تقدم شرب اشیای بارده و مخدره مثل آب سرد و افیون و بنج و لفاح و تاتوره و قطر و کشنیز تر و اسبغول بسیار و شیر بجبن در معده و علامات مخصوصهٔ هر واحد که در باب سموم بیاید دریافت شود سبب سبات برودت دماغ باشد و ایضاً اگر از اعراض دیگر مثل اختناق و سبزی و سردی اطراف و ورم زبان و لغو و غلوی و سقوط و غلبت ضعف و تواتر نبض بطور تیاتر نملی و دودی و انتقال نبض از تواتر بتفاوت و بالعکس عرق بارد یافته شود سبب شرب ادویه مذکوره دلالت کند و اگر لمس سرد و نرم نماید و رنگ چهره و چشم و زبان سفید و نبض لین موجی و عریض و بطی و قاروره بی رنگ و تهیج در پلک بود موجب سبات رطوبت باشد پس اگر این علامات با سبکی سر بود رطوبت سازج باشد و اگر با گرانی مقدم دماغ بود و آب غلیظ در اکثر اوقات از بینی سائل شود و زبان برطوبت لزج آلوده بود و اختلاج در ابرو بدید آید و تقدم امتلا و تخمه و کثرت شرب شراب و طعام بلدی

گواهی دهد و قارورہ غلیظ بود و سبات ثقیل باشد که بیدار کردن ازان دشوار بود رطوبت مادی بلغمی باشد و اگر لمس گرم و رنگ رو و چشم و زبان سرخ و رگهای گردن ممتلی بود و سائر آثار غلبهٔ خون یافته شود سبات دموی باشد و اگر در نبض سرعت بود و وجود تپ بلغمی و دیگر عوارض تپ بران گواهی دهد و سبات خفیف بود سبات از بخارات بدن باشد و اگر با وجود تپ نبض موجی یا منشاری و ضیق نفس و سرفه بود و تقدم اعراض ذات الریه یا ذات الکبد یا ذات الصدر یا ذات الجنب بران گواهی دهد سبات از بخارات اعضای مذکور باشد و اگر علامات مذکوره یافته نشود و سبات در خلو معده خفت پذیرد و در امتلای آن زیاده گردد و تقدم شرب شراب کثیر یا وقوع تخمه و تقدم سدر و دوار و طنین و دوی و خیالات پیش چشم معلوم گردد سبات از ابخرهٔ معده باشد و اگر تقدم آثار تولد دیدان در امعا یا احتباس منی یا خون حیض یا نفاس در رحم و علل رحم و امتلاے آن مفهوم شود سبات از بخارات کرم امعا یا رحم یا از مجرد اذیت دماغ بمشارکت باشد و اگر وقوع ضربه بر صدغ یا کسر قحف بسقطه و ضربه مدرک گردد باعث سبات همان باشد و اگر سبات بتدریج افتد و تقدم اسباب محلله مثل ریاضت قوی و تعب یا استفراغ رطوبت و خون مفرط و ضعف بدن بران گواهی دهد سبب سبات تحلل جوهر روح باشد اکنون بدانند که علامات قرب موت مسبوت آنست که هر چند آگاه کنند آگاه نشود و سیاهی چشم و نیکا یک بتمامه غائب شود و تنفس کم گردد و کذا فی المحیطی و سبات که از بخارات ریه و سینه باشد چون در امر او اهمال نمایند مودی بسکته و صرع و فالج و لقوه گردد و درین نوع علاج کمتر پذیرد و ابن الیاس گوید که چون در علاج سبات بلغمی اهمال نمایند مودی بامراض مذکوره گردد و شیخ میفرماید که اول حواس که در خواب و سبات معطل شود آن بصر و سمع است پس واجب بود که آفت در سبات در مقدم دماغ باشد و بمشارکت او فساد خیال زیرا که اگر مقدم دماغ سالم بودی و فساد مؤخر دماغ را عارض شدی بصر و سمع را تعطل واجب نشدی و خواب نبودی بلکه بطلان حرکت یا لمس تنها شدی و حواس دیگر بحال خود بودی چنانکه این در مرض جمود و خصوصا قسمی که ضرر سبات بحر قی ضرر او بحرکت نبودی و آن حس را بالکل باطل میکند و حرکت را بالکلیه باطل نمیکند چه آن تنفس سالم باقی میماند و واجب است که سدۂ واقع در سبات تام نبود و نه بسیار کثیف و الا ضرر به تنفس میکرد و در سبات که متعلق بسو مزاج بود دون الاسباب بمادت باشد تا بسبب رطوبت

علاج سبات بارد

انچه در علاج امراض دماغی بارد گذشت منجمله آن ادویهٔ قوی تر بعمل آرند و ایضا در سبات که از خارج رسد بوشیدن انیسون با سکنجبین و یا انیسون دو درم و سکنجبین عسلی ده درم و عطسه آوردن بجند بیدستر و فلفل و شونیز یا از نکچکنی و تخم کتائی خرد و خوردن تریاق اربعه و ثمانیه و کبیر و مثرودیطوس و دوا المسک حار و معجون فلاسفه و اطریفل کبیر و شربت اسطوخودوس و کذا تناول مصطگی نیز سود دارد و آمیخته با عرق بادیان و نکلید سر بسبوس گندم و نمک مفید و نطول راس بمطبوخ سداب و جندبیدستر و عاقرقرحا و شیخ و تضمید با جرام انها و تمریخ سر بروغن سداب و بان و نار دین و روغن مشک و روغن قسط و زنبق و یاسمین و بابونه و شبت مع جندبیدستر و فرفیون و ضماد از جندبیدستر دو جزو و خردل یک جزو و مشک اندکی و گاه زیاده کرده می شود در ان مویزج و عاقرقرحا از هر یک قدر قلیلی با گلاب و سرکه و مداوم بوئیدن مشک و جندبیدستر و شونیز سخت نافع است و عطسه آوردن بمریض و کندن موے سر و سود مند و مالش قدمین بسختی و بستن ساقین و فخذین و دیدن با ستواری مفید و غذا نخوداب با شیرهٔ قرطم و یا ملحوم چوجهٔ مرغ و دراج و ماننده آن با نخود و دارچینی و خولنجان و تنقل بحلواهاے عسل و ترنجبین و حبة الخضرا و اجتناب از اشیای بارد کنند و انچه از استعمال مخدرات بود بحسب همان مخدر تریاق مخصوص او که در باب سموم خواهد آمد نیز استعمال نمایند جرجانی می نویسد که اگر از سوء مزاج سرد ساده باشد مشک و مرزنجوش و جندبیدستر و عود و فادانیا و مانند آن ببویانند و از جندبیدستر و فقاح اذخر و غیره که در سبات رطوبی بیاید ضماد بر سر نمایند و مثرودیطوس و تریاق دادن سخت نافع بود و در اغذیه نانخواه و زیره و کرویا و سیر و حلتیت و مغز جوز انداز ند و طعام نخوداب قلیه خشک شوربای کنجشک و مطنجن و مانند آن فرمایند

علاج سبات رطوبی

در رطوبت سازج انچه در علاج امراض دماغی رطب گذشت بکار برند و معجون نجاح و مربای آن و مربای زنجبیل بخورانند و ضماد از جندبیدستر و فقاح اذخر و قسط و جوز السرو و اهل و فرفیون و عاقرقرحا بعمل آرند و تخفیف غذا نمایند و نخوداب با شبت و زیره و قرنفل و دارچینی و خولنجان بدهند و از ادهان و نطولات اجتناب کنند و مشک ببویانند و در رطوبت بلغمی بعلاج امراض دماغی بلغمی بپردازند یا با در نجبویه و گاوزبان و انیسون هر یک دو درم جوشانیده گلقند و یا شربت بزوری ده درم حل کرده نیم گرم بیاشامند و یا آبیکه دران مویز منقی ده درم و مصطگی و انیسون و بادیان هر یک نیم مثقال و جوز بوا چهار درم جوشانیده باشند بدهند و بعد ظهور نضج در قارورہ تنقیهٔ بدن بحقنهٔ قوی و حب ایارج و دوای عصارهٔ ریوند نمایند و شیاف بردارند و بجهت آنکه امی حیلهٔ قی آرند و اکثر بلغم در معده نیز می باشد پس تنقیهٔ او بقی و بمقطعات بلغم نمایند بدانچه در علاج

سدورمانج

سوء مزاج بلغمی معده بیاید و مرو خردل بعد حلق راس بمالند و نطولات و سعوطات و ضمادات و شمومات که در قسم بارد گذشت بعمل آرند و بغرغره بکار برند و استعمال شربت
اسطوخودوس و تقلیل غذا مفید بود و گویند که حب غاریقون را در علاج و تبدیل مزاج او خواص عجیب ست و افضل ادویهٔ مبدل مزاج تریاق کبیر و مثرودیطوس
و فلاسفه و اطریفل کبیر ست و ساقین محکم به بندند و اجتناب نمایند از خواب نمودن در مواضع بارده و مظلمه بلکه باید که مکان او روشن باشد و در شب چراغهاے
بسیار در آن روشن نمایند اقوال حذاق سویدی می‌نویسد که پارچه بسرکه در روغن گل ترکرده بر یافوخ نهادن در ابتدای مرض و کذا پودینه کوفته بسرکه در روغن گل
آمیخته بر یافوخ و جبهه و صدغین ضماد کردن و شمیدن و بخار آن گرفتن و کذا خردل کوفته بآب فرنجمشک که آن قرنفلی ست سرشته ضماد کردن و کذا مشک تبتی سه باسه
سعوط کردن مجرب من ست و جاوشیر شمّاً و شرباً و ضماداً در روغن شونیز بعد سه روز از مرض بر بینی چکانیدن و شم انفاس کبوتران و ضماد تمام بسرکه در روغن گل پخته
بر یافوخ و دلک اطراف بنطرون یا عاقرقرحا یا تخم انجره هر واحد مخلوط بزیت و تکمید سر بنمک یا جاورس گرم کرده بعد حلق راس و غرغره بایارج فیقرا و سکنجبین عنصلی
و غذا نخود آب مطیب بروغن جوز هر واحد نافع است ابومنصور گوید که اگر سبات از بلغم کثیر مرتبک در مقدم دماغ باشد اولاً برای جذب بخارات باسفل حقنه
حاد بعمل آرند و مریض را در خانهٔ وسیع متوسط الضوء بدارند و بعد حقنه حیلهٔ فرو نشاندن بخارات صاعده کنند و درین باب تغریق راس بروغن گل و سرکه اقوی تدابیر
ست در سه روز اول و بعد سوم روز قدرے جندبیدستر یا پودینه و حاشا یا نعنع بیامیزند که آن دماغ را تقویت و تسخین عجیب بخشد و نفوخ عود و فادانیا باریک
سائیده اندر بینی در ساعت بیدار میکنند و کذا تمریخ اطراف بروغن و نطرون یا عاقرقرحا یا تخم انجره و کذا از فلفل و شونیز و کندش بعد سوم روز عطسه آوردن
و نوشیدن سرکهٔ عنصل آنرا نافع است و تضمید سر و دست و ران و ساق باسقیل و عاقرقرحا در سرکه سائیده از نوم مستغرق بیدار می کند و حاشا و
پودینه و جندبیدستر بویانند و اطراف را دلک قوی نمایند و اگر ممکن باشد غرغره بایارجات یا بسکنجبین عسلی کنانند و اگر مرض طول کشد و باد وے ارتعاش بهم رسد
جندبیدستر بویانند و بعد حلق راس از نمک و جاورس تکمید نمایند و جندبیدستر و خردل بران طلا کنند و مدام خبردار باشند اگر طبع قبض شود حقنهٔ حاد بعمل
آرند و مدرات بول مثل سکنجبین عسلی نزوری و مانند آن استعمال نمایند و بعد انحطاط مرض سواری و مشی و رکض و حمام و تدبیر منعش مقوی بعمل آرند
و غذا نخود آب بروغن جوز و خردل دهند و ماء العسل و جندلیقون بنوشانند مسیحی گوید که اگر سبات از بلغم کثیر محتقن در مقدم دماغ باشد علاجش تنقیه سر بحب ایارج و بعد ازان بایارجات
کبار ست و روغنهای گرم بر سر مالند و بابهای گرم بران نطول نمایند صاحب کامل گوید که اگر حدوث سبات از سوء مزاج بارد و رطب یا مادهٔ بلغمی باشد پس در سباتی که از
سوء مزاج بارد رطب بود تدبیر سخن مخفف استعمال نمایند و آن نسیست که بر سر آبیکه در ان شبت و تمام و مرزنجوش و حاشا و بنجاسف و صعتر و عاقرقرحا و وج و شونیز و حرمل
هر واحد بقدر حاجت یا بعضی ازان جوشانیده باشند بریزند نطول نمایند و ضماد آن کنند و یا نطول بکف خردل و اندک مویزج و عاقرقرحا و صمغ سداب باریک سوده با یکدو روغن
بروغن ناردین یا روغن قسط یا روغن سداب با اندکی فرفیون و جندبیدستر نمایند و پایها را خوب بمالند و عضل ساق را محکم بندند و بر پایها عنصل باریک سوده و لعاب قرقحا باریک سائیده
بسرکهٔ کهنه سرشته ضماد کنند و با دویهٔ معطسه عطسه آورند که آن بیدار میکند و غذا نخود آب بزیت غسیل و شبت و دارچینی و خولنجان دهند و عسل بمغز حب البطم و حبة الخضرا بخورانند و
از شرب آب سرد و خواب در مواضع بارده اجتناب نمایند و اگر حدوث آن از مادهٔ بلغمی باشد قبل از نطول و استعمال ادویهٔ مذکوره ابتدا باستفراغ بدن و تنقیهٔ دماغ بحب ایارج
و قوقایا و حقنه‌های حاده و غیره ادویهٔ مسهل بلغم باید کرد و معجونات مذکوره در باب نسیان و سائر تدبیر ان مثال استعمال نمایند سعید گوید که اگر سبات از اجتماع بلغم کثیر در بطن مقدم
دماغ باشد تنقیهٔ سر و معده بحب ایارج کنند و بعد تنقیه سرکهٔ خمر در روغن گل بر سر ریزند و ماء العسل نوشانند و سکنجبین خورانند و آب نیم گرم بدهند و بعد سه روز
روغنهاے گرم بر سر مالند و آب مطبوخ ادویهٔ محلله نطول کنند و اگر طبع قبض باشد حقنهٔ حاده بعمل آرند و بکندش عطسه آورند و نشوق پودینه کنند
و موے سر تراشیده بخردل طلا نمایند و در علاج این استعانت بعلاج لیثرغس کنند جرجانی و ایلاقی گویند که اگر بسبب برودت و رطوبت باشد
علاج بعلاج لیثرغس و علاج صداع بارد نزدیک ست و ترتیب آن چنان باید کرد که اول قی فرمایند با دویهٔ قوی پس تنقیهٔ بدن بحب
اصطمخیقون کنند و اگر حاجت آید حقنهٔ حاده بعمل آرند و بعد تنقیهٔ بدن و حقنه تنقیهٔ نواحی دماغ بحب صبر و حب ایارج و حب قوقایا نمایند و از مراعات
معده و استعمال چیزیکه رطوبت را ببرد و معده را قوت دهد غافل نباید بود و نطولات محلله و غرغره و عطسه آوردن و اعضاے سافله را بستن
و در آب گرم نهادن و تقویت دماغ بشمومات نافع بود و از تدابیر صواب یکے آنست که بیمار را بخشم آرند و سخنها گویند و کارها کنند که غضبناک
شود صفت حب اصطمخیقون از قرابادین شاپور بن سهل بگیرند ایارج فیقرا ده درم هلیلهٔ زرد افتیمون بسفائج نمک هندی هر یک دو درم تربد سفید ده درم

شحم حنظل سقمونیا غاریقون ہر یک دو درم مقل ازرق شش درم مقل را در آب انیسون حل کنند دادویہ بدان سرشتہ حبہا بقدر فلفل سازند و در سایہ خشک کنند شربتی دو درم و نیم این نسخہ را نسخہ گزیدہ میگویند نوع دیگر بلیلہ کابلی شش درم آملہ افسنتین غاریقون سقمونیا ہر یک سہ درم اسارون انیسون تخم کرفس ہر یک دو درم تربد سفید ہفت درم افتیمون پنج درم ایارج فیقرا دہ درم قرنفل یک درم فانیذ چہار درم جملہ ادویہ کوفتہ بیختہ فانیذ را اندر آب حل کردہ بجوشانند تا بقوام عسل آید ادویہ بدان بسرشند و بکوبند تا ہمہ یکذات گردد پس حبہا بقدر فلفل سازند شربتی دو مثقال این نسخہ کندی ست حب صبر صبر سقوطری سہ درم مصطگی یکنیم درم سائیدہ باب کرنب سرشتہ حبہا سازند شربت دو مثقال حب ایارج ایارج فیقرا یک درم شحم حنظل یکنیم دانگ تربد نیم درم افتیمون سقمونیا ہر یک دو دانگ مقل و کتیرا ہر یک دانگے باب کرفس حبہا سازند دیگر ایارج فیقرا شش درم پوست بلیلہ کابلی چہار درم تربد سفید ہشت درم نانخواہ دو درم بدستور معمول حب سازند در ہر ہفتہ دو درم یا دو درم و نیم بدہند صفت حقنہ حاد شحم حنظل مشت بسفایج دو مشت پودینہ دشتی یک دستہ کوچک افتیمون مشت در یکنیم آثار آب بپزند تا بثلث رسد صاف نمودہ مقدار صد درم آب او بگیرند و یک اوقیہ روغن بابونہ آمیختہ حقنہ کنند صفت حب قوقایا ایارج فیقرا دہ درم شحم حنظل سہ درم و دو نیم دانگ تربد اسطوخودوس ہر یک پنج درم بدستور معمول در آب کرفس مطبوخ حبہا سازند این جملہ دہ شربت معتدل ست دیگر صبر سقمونیا شحم حنظل مصطگی عصارہ افسنتین و اگر نباشد افسنتین ہمہ مساوی باب کرفس حبہا سازند شربت یکدرم یا یک مثقال این نسخہ جالینوس ست و اگر یک درم ازین حب با یک مثقال ایارج فیقرا مرکب کنند سخت نافع بود و تنقیہ نواحی دماغ کند و مراعات معدہ و تنقیہ آن بنقوع صبر و ضمادہا ے مقوی کنند صفت نقوع صبر بلیلہ سیاہ بلیلہ آملہ بیخ بادیان بیخ کرفس اذخر اصل السوس ہر یک دہ درم سنبل خوشبو قصب الذریرہ ہر یک سہ درم شکاعی بادآورد ہر یک پنج درم شحم حنظل دو درم ہمہ را در دو نیم آثار آب بپزند تا کمتر از یک آثار بماند مالیدہ صاف نمودہ یک اوقیہ صبر سقوطری سودہ آمیزند و اندر شیشہ بدارند و در آفتاب نہند شربت از یک اوقیہ تا دو اوقیہ حسب قوت مریض صفت ضماد کہ تولد بلغم در معدہ باز دارد سک و رامک و لادن و عود خام ہر یک سہ درم گل سرخ چہار درم سنبل مصطگی ہر یک دو درم مشک دانگے ہمہ را سائیدہ باب مرزنجوش یا باب نمام سرشتہ در وقت خلو معدہ بر فم معدہ ضماد نمایند و باقی مراعات معدہ از ابواب علاج معدہ طلب باید کرد صفت غرغرہ کہ دماغ را از باقی رطوبات پاک کند و خداوند سبات و صرع و فالج را نافع ایارج فیقرا خردل صعتر زوفا عاقرقرحا پوست بیخ کبر مساوی نرم سودہ بسرکہ عنصل ترکردہ بعسل بسرشند و حبہا ساختہ وقت حاجت اندکی در سکنجبین عنصلی یا در آب کامہ حل ساختہ غرغرہ کنند و لفلفل و کندش و خردل باریک سودہ عطسہ آورند و نطول کہ در لیثرغس مذکور شد بکار برند مصنف حاوی گوید کہ اگر از مادہ بارد خام رطب باشد جلاب از باد رنجبویہ و انیسون ہر واحد دو درم و گلقند شکری دہ درم بنوشانند و غذا نخود آب بشیرہ تخم قرطم و فلفل و دارچینی و نانخواہ دہند و تنقیہ بدن باین حقنہ کنند خار خسک شبت بابونہ سناے مکی ہر یک ہفت درم بادیان اصل السوس ہر یک سہ درم حلبہ تخم کرفس ہر یک دو درم اشق مقل ہر واحد نیم درم سکبینج یک دانگ در شش رطل آب بپزند تا بدو رطل آید صاف کردہ بورہ ارمنی نمک طعام ہر واحد نیم درم بران پاشیدہ مری و روغن زیت و عسل سرخ ہر واحد دہ درم دران حل کردہ نیم گرم حقنہ کنند و خورانیدن دواء المسک حلو بشربت بادرنجبویہ نافع است و تنقیہ دماغ بحب ایارج و حب اوفاذیا کنند و بروغنہاے گرم نشوق سازند و طیوب و ریاحین حارہ مثل مرزنجوش و نمام و صعتر ببویانند و مریض را گرسنہ دارند و اطریفلات خورانند و تبدیل مزاج کنند و این دوا تسخین بدن و دماغ و معدہ کند و این مرض را نفع بلیغ دارد زنجبیل فلفل وج شونیز قسط تلخ ہر یک پنج درم برگ سداب خشک حلتیت طیب ہر یک دہ درم جند بیدستر دو درم و نیم کوفتہ بیختہ بعسل کف گرفتہ معجون سازند ہر روز مقدار مثقال بخورند و وج سودہ بعسل سرشتہ و زنجبیل بعسل و شونیز بعسل نافع است و خوردن مویز و جوز و سداب و نارجیل و قلایاے مطبخہ و کیشرالا بازیر و صباغات معمول از خردل و مری و چقندر نافع بود و از اغذیہ نخود آب و زیت و زیرہ و شبت و کعک خردل و روغن جوز براے اصحاب این علت نیکوست و شرب شراب بسیار مضر است و درین مرض می افزاید ماء العسل سادہ و این ماء العسل بافادیہ نافع بگیرند عسل یک رطل و آب شش رطل و بطریق جلاب بپزند و کف بردارند و چون قریب بقوام رسد دران فلفل و قرنفل و زنجبیل و سنبل و قرفہ و خولنجان و مصطگی ہر یک مثقالی کوفتہ بیختہ در صرہ بستہ بجوشانند و استعمال نمایند طبری گوید کہ اگر مانعے نباشد ابتدا باسہال طبیعت اولا باین مطبوخ نمایند بلیلہ سیاہ و کابلی و اصفر تخم دور کردہ ہر یک شش درم شیر آملہ و بلیلہ ہر واحد سہ درم سنا و اسطوخودوس و خیشش غافث و قنطوریون و بسفایج و شکاعی و بادآورد ہر واحد چہار درم افسنتین رومی و افتیمون در صرہ بستہ ہر واحد ہفت درم اصل السوس مقشر و تربد و مامیران

وفو د موبهر واحد سه درم تخم کرفس انیسون بادیان هر واحد دو درم پرسیاوشان گاوزبان هر واحد چهار درم بدستور مطبوخ بجوشانند وصرهٔ افتیمون ده درم بیا ویزند وهنگام جوش حرکت ندهند تا قوت او بلطف بغیر انحلال چیزے از جرم آن در مطبوخ برآید پس صاف کرده شربتی مقدار یکصد و بست درم ازان بگیرند اگر مزاج مریض متحمل این باشد والا بوزن هشتاد درم گرفته یک درم غاریقون دیک طسوج خربق سیاه دیک دانگ ماهیزهرج و ربع درم نمک هندی سوده بعسل سرشته دران مالیده نیم گرم بنوشند و اگر از این شربت در مرض نقصان ظاهر نشود این ماءالاصول بنوشانند بادیان و پوست بیخ آن وتخم کرفس و پوست بیخ آن و انیسون هر واحد سه درم تفاح اذخر پانزده درم مویز منقی بست درم مصطگی سه درم سلیخه و پوست آن هر واحد دو درم عود وج سه درم انجیر سفید بست عدد ریوند کوفته سه درم عنبر اگر یافته شود دو درم همه را در چهار رطل آب بجوشانند و بعضے اطباء هنگام عصر اخلاط درین ماءالاصول رشنه دکا دیم که آن دانشیشعان بست مے افزایند و بعضے هوم المجوس و اصل السوس و برگ شبت زیاده میکنند و مختار من انیست که ازین چیزے کم می کنم پس صاف کرده هر روز بست درم با دو درم روغن بید انجیر و هفت درم سکنجبین بنوشند و تا هفت روز برین ادامت نمایند و غذا درین ایام زیرباج حلو و پاچه حمل مطبوخ بنخود بسیار و اندک شبت سازند و از اطعمهٔ غلیظه منع کنند بعد ازان شربت دیگر از مطبوخ اول بنوشانند و اگر ازین آثار صحت ظاهر نشود این دوا بعد ازان بدهند ایارج فیقرا سه روز قبل از تناول آن در عسل سرشته یک درم ماهیزهرج دو دانگ خربق سیاه در سرکه تر کرده خشک نموده یک دانگ غاریقون سفید طائم نیم درم افسنتین رومی گل سرخ هر واحد یک درم نمک نفطی نیم درم سقمونیاے مشوی دو دانگ کوفته بیخته بجلاب سرشته حبها مثل فلفل سازند شربتے ازان سه درم و ثلث و این دوا انگاه دهند که مزاج علیل از نوشیدن مطبوخ اول تغیر نگردد و اگر یک شربت این کفایت نکند دو سه شربت مع مراعات قوانین دران وتحسین تدبیر بدهند و بدانند هر کسے که در دماغ او مرض بارد باشد باید که از شرب آب سرد و از استعمال او در مضمضه و استنشاق حذر کند و بعد این استفراغات اگر مزاج او حدت بپذیرد استعمال آب گرم در استنشاق او و مضمضه بدان و ریختن او بر سر در حمام لزوم نمایند و اگر مرض باقی ماند امر بانکباب بین آب نمایند بگیرند یک کف هر واحد از شیح و قیصوم و بابونه و اکلیل الملک برگ ازخر و پوست شجر صنوبر و از سبوس گندم کف کبیر و یک کف خطمی سفید و یک کف نمک اول سبوس و نمک و خطمی را در پارچه صره بسته همه را بجوشانند تا حشایش مهرا گردد پس چادری بر سر کشیده انکباب نمایند و دو بار یا سه بار این عمل کنند و اگر این فائده نکند تلطیف تدبیر باستقصا نمایند و ماکول و مشروب او وزن کنند و گرسنه دارند و دائماً بشم مشک و شونیز و جند بیدستر و مانند آن کنند و اگر تغیر مزاج او و صداع مانع نباشد بر مقدم راس این ضماد کنند بابونه اکلیل الملک هر واحد ده درم صبر و سعد هر واحد سه درم عاقرقرحا دو درم کوفته بیخته موم روغن ازموم و پیه بط و چرب زوفا غرابی ساخته ادویهٔ مذکوره مخلوط سازند و هرگاه مزاج از تغیر گردد و حدت پذیرد تدبیر تدبیر سبات ارقی نمایند مؤلف اقتباس گوید که در سبات بلغمی و بخاری اول اطراف را به بند بستنی سخت تا بهوش آید و این پاشویه کنند گل بابونه اکلیل الملک سبوس گندم سبوس نخود برگ کنار برگ خرزهره نمک طعام هر یک دو مشت و سرکه و گلاب برابر تا دو سه روز بر تارک سر بمالند و در و زچهارم جند بیدستر و شونیز و بزرالبنج هر یک سه ماشه اضافه نمایند و گلاب را موقوف ساخته عوض آن روغن گل کنند و حقنهٔ حادهٔ علوی خان بعمل آرند که افاقه حاصل شود پس جهت تنقیهٔ دماغ ایارج فیقرا هفت ماشه در عسل دو توله آمیخته لیسانند و یا حب ایارج بعرق بادرنجبویه وقت شب بخورانند و صبح مطبوخ اسطوخودوس مسهل علوی خان و شربت اسطوخودوس مسهل بنوشانند و غذا نان خشکار باشوربای مرغ وقت شام دهند و صبح مطبوخ پوست بیخ بادیان پوست بیخ کاسنی بادیان هر یک نه ماشه انیسون بیخ مهک و کرفس هر یک هفت ماشه انجیر زرد چهار عدد با شربت بزوری چهار توله حرف دیا تو درمین نه ماشه پاشیده بنوشانند و وقت دوپهر غذا بدستور دهند و همین نمط سه چهار مسهل داده جهت تعدیل مزاج و تنقیهٔ بالقی مواد دماغ غرغره بطبیخ اصل السوس مقشر و مویزج و بادیان و بابونه هر یک دو مثقال جوش کرده سکنجبین عنصلی چهار توله داخل کرده در روزی چهار پنج مرتبه بکار برند و اگر بعد زوال تپ اندکی سبات باقی مانده باشد از فرفیون مصطگی جند بیدستر هر واحد یکدرم صمغ عربی دو مثقال بابونه یکتوله در روغن سداب آمیخته بر جد غین و پیشانی ضماد نمایند و غذا شوربای مرغ و نان ده دهند و عطسه آوردن بسعوطی که در اشیر غبر نوشته شد در زوال این علت از مجربات ست

اعلاج سبات دموی

مبادرت بفصد سر رو یا هفت اندام کنند و بعده بهر ماله مجامت ساقین یا فصد صافن نمایند اگر ماده در صعود باشد و هرگاه ماده مستقر گردد پس فصد رگ پیشانی یا حجامت نقره اولی است و حقنهٔ معتدل استعمال کنند و بهر تقویت دماغ تدهین سر بروغن گل و سرکه و اگر روغن گل نباشد گلاب بسرکه کنند و غسل پاها بطبیخ بابونه و دانک

آنها بسبوس گندم سازند وادویهٔ سرد خشک مثل شیرهٔ کشنیز خشک و تخم کاسنی با سکنجبین دهند و بتلطیف غذا پرداززند باقی تدبیر حسب حاجت از علاج امراض دماغی
دموی و سرسام دموی اخذ کنند سعید گوید که اگر سبات حادث از بخارات دموی حار رطب باشد که بسوی مقدم دماغ مرتفع گردد و علامتش آنست که سبات
خفیف بود و مریض ازان بسرعت افاقه یابد و در خواب کلام بسیار کند و چون آواز دهند بفزع بیدار شود علاجش بفصد کنند و بعد فصد آنچه محلل فضول باشد
مثل ماء القرع و شربت بنفشه بنوشانند و روغن گل بسرکه خمر بهم زده بر سر مالند تا سر از دفع بخارات صاعده بسوی آن قوی گردد و طلا بگلاب نمایند و غذا آبجو و آب
یا مزورهٔ زیرباج سازند و تقلیل آن کنند تا هضم او فاسد نشود ابن توح گوید که اگر از رطوبت دم محتبس در مقدم دماغ باشد بعد فصد تقویت راس بلخالخ بارده
مثل روغن گل و گلاب و سرکه کنند و این حقنه بار دلین بعمل آرند بگیرند بنفشه و جو کوفته و سبوس گندم و عناب و سپستان و اصل السوس و برگ خطمی هر یک
کف و در چهار رطل آب بجوشانند تا یک رطل باقی ماند صاف کرده بران یک سکرجه آب ترنجبین و نیم سکرجه روغن گل انداخته حقنه کنند

علاج سبات بخاری

اگر از ارتفاع بخارات جمیع بدن و تابع تپ و مرض دیگر باشد علاج مرض متبوع باید کرد و نیز بعلاج امراض دماغی بخاری توجه نمایند و در بخارات عضو واحد
بتدارک عضو مشارک پردازند بدانچه در مقام هر یک مسطور گردد مع تقویت دماغ بمثل نهادن روغن گل مع سرکه بسیار و آب خواه که مقوی بر سر و استعمال شمومات
بارده خوشبو و لطولات بر سر پس محلل اگر چیزی در دماغ محتبس باشد بعمل آرند و آنچه در حمیات و در ابتدای ادوار آن افتد یا شوسیه و ربط اطراف و دلک آن
بچیزی درشت و دوام تحریک عطاس و تشمیم سرکه و گرفتن بخار آن و تغریق راس بروغن گل مع سرکه کثیر و آب حصرم و آب انار و قوابض نیز مفید بود و تنقیه
بدن از مادهٔ تپ نمایند پس تقویت دماغ بشمومات وغیره کنند و ایضا در بخارات معدی تنقیه بقی و اسهال و حقنه ها و حبوب مسهله و معطسات و استعمال
سفوف معمولی و حب شبیار و دیگر تدابیر که در علاج امراض دماغی شرکی معدی گذشت بعمل آوردن مفید و در صورت نفخ خوردن سفوف بادیان و دانه هیل زیره
سفید نافع و در سبات دیدانی قتل و اخراج دیدان پس تقویت دماغ و منع ابخره نمایند ابو سهل گوید که اگر سبات خفیف بود که صاحبش بسرعت افاقه
یابد پس سبات کند آن از بخارات حار رطب ردی الکیفیت مرتفع بسوی مقدم دماغ باشد و علاجش فصد ست پس استعمال روغن گل و سرکه
بر سر سمرقندی گوید که سبب سبات یا بخارات حار رطب باشد که بسوی مقدم دماغ در عرقین سباتین از جمیع بدن مرتفع گردد پس مزاج
دماغ را متغیر گرداند بسخونت و اخلاط موجوده و فضول محتقنه آنجا را گرم سازد و علامتش در قول طبری بیاید و علاجش فصد قیفال است و حجامت
ساقین و تلطیف اغذیه طبری گوید که نوع دوم از سبات سبات ارقی ست و این مضاد اول یعنی سبات رطوبی ست در اکثر احوال او زیرا که
سبب موجب این بخارات حاده حاره یا رطوبت و یا یبوست ست که بطرف مقدم دماغ بعرقین سباتی مرتقی مے شود و مزاج دماغ را متغیر و فضول
محتقنهٔ آنجا را گرم میکند و اعراض او آنست که بیمار خواب نکند و بر نوم قادر نبود و تفکر افکار ردیه بغیر تمیز صحیح کند و غیر مستقل عقل بود و حرکت چشم بطی باشد گویا
که خشک اند و هرگاه ترکیب این بخار حار با رطوبت بود از چشم او اشک سائل شود و عطسه بسیار کند و در بعض اوقات خواب خفیف کند پس بیدار گردد
و گلے تلق کند و ضیق صدر ظاهر نماید و هرگاه این بخارات حار با یبوست مرکب گردد خواب نکند و الم و صداع و دوی در سر خود دریابد و انطباق جفن
بران گران باشد علاجش بفصد کنند بغیر اسهال لا سیما هرگاه ترکیب این بخارات با رطوبت باشد نه مسهل نوشانند و نه حقنه کنند بلکه فصد را مقدم
دارند و چون باز فصد مزاج او متغیر نشد غذاے او ماء الشعیر و کشک او و مزورات معتدله مثل زیرباج و اسفیدباج ماش و کدو سازند و اگر این تدبیر ترطیب
نماید امر باستنشاق روغن بنفشه کنند و بر سر او شیر بز یا خر یا زن نشند و انکباب برین آب نمایند بگیرند جو مقشر کوفته و برگ بنفشه و نیلوفر هر یک دو
کف و حی العالم باقه کبیره و عصی الراعی و برگ خبازی و برگ اسبغول و آذان الفار یعنی مرزنجوش هر یک باقه در آب پخته امر بانکباب بران نمایند
و اگر این کفایت نکند شیر دختران بروغن بنفشه سعوط کنند و جمیع تدبیر او بمرطبات نمایند و ادامت برین حریره کنند خشخاش سفید و خندروس هر یک
هر دو کوفته و اندک نشاسته آمیخته حریره سازند و بروغن بادام بنوشند و کاهو تازه بخورند و اگر این هم کفایت نکنند حقنهٔ لین بعمل آرند که
بسوے سفل بخار محلل غیر حار صعود کند مثل جو و خطمی و سبوس و بنفشه و خبازی و نیلوفر این همه را بپزند و امر بانکباب بران و تکمید سر بدان نمایند که باین طریق
زائل شود مصنف اقتباس می نویسد که گاهی سبات از ابخرهٔ خلاسی در ضیفهٔ دبائی بعد بند شدن قی و اسهال پدید آید پس روغن گل

وسرکہ برابر آمیختہ نیم گرم بر تارک سر مالند وحجامت بلا شرط میان دو شانہ نمایند ومصطگی سہ ماشہ جدوار خطائی دو ماشہ سودہ در شربت بہ دیا انار دو تولہ ورق طلا یک عدد آمیختہ ودر عرق کیوڑہ ہفت تولہ بنوشانند اگر بہوش آید بہتر والا سعوطیکہ در لیثرغس مذکور شد بکار برند کہ فی الفور بہوش می آرد پس اندکی شوربا ے بچہ بز دہند ودواے مذکور صبح وشام نوشانند ودر میانہ روز ہفت ہشت عدد مویز منقی خورانند ودر روز سوم وچہارم بعد زوال سبات نان تنک لشوربا ے مرغ ترید نمودہ بوزن یک فلوس اول روز دہند وتا سہ وقت برہمین قدر اکتفا نمایند ووقت چہارم دو وزن ویا دو نیم وزن زیادہ کنند تا بتدریج بحالت اصلی آید وبایدکہ مصطگی سہ ماشہ در انوشدارو سادہ نہ ماشہ آمیختہ با عرق بادیان بالاے طعام خورانند واگر پس از زوال سبات سرخی در چشمہا پدید آید اندکی گیری ابنہ دیا ترشی ابنہ خشک در گلاب دیا آب کشنیز برآمن سودہ بمیل زرد چشم کشیدن درد وسہ روز زائل میسازد والا بعد ہفتہ رگ ماق ویا پیشانی زنند واستعمال سعوط مذکور در یک ساعت سہ چہار بار وضماد دال نبوماش مدبر لشیر بزو روغن گل وسفیدی بیضہ بر پیشانی وخورانیدن جدوار دو ماشہ دفاد زہر بزی یک ماشہ در بالائی جزات گاوی دو تولہ وبنادن شیشہ حجامت بر کتفین وساقین وحوالی فم معدہ ودادن عرق بہار نارنج وروغن گاو مساوی کہ بسنگ لیشب سرباز وہمچنین لفولاد وطلا داغ کردہ باشند بجاے آب وغذا در دفع سبات ہیضہ ومنع قی واسہال ودفع دیگر اعراض آن مجرب ست واگر در سبات ہیضہ دبائی بعد زوال در روزی دو سہ نوبت اجابت طبع شود ونفخ ہم باشد بادیان نہ ماشہ والایچی کلان چہار عدد زیرۂ سفید چہار ماشہ نبات سہ تولہ دہند در روزی دو بار واگر درین اثنا اشتہا کم باشد مصطگی سہ ماشہ سودہ در شربت انار منعنع یکتولہ ملیسانند وغذا کھچڑی بنوماش بریان بدہند کہ فلفل گرد وزیرۂ سیاہ والایچی کلان در آن فتادہ باشد

علاج سبات ضعفی وضربی

اگر از تحلل ارواح باشد علاج غشی نمایند وبہر تقویت وتکثیر ارواح شوربا ہاے لحوم لطیفہ دجرب دقلیہ ہا وکباب ہا وماء اللحم ومفرحات ودواء المسک وشربت دلیطوس وشربت فواکہ وانار با گلاب استعمال نمایند ودر مزاج گرم ماء اللحم در گلاب وآب سیب آمیختہ یا مفرح بارد یا دواء المسک بارد وگلقند لسترن وشربت انار یا سیب یا لیمو وعرق بیدمشک ونیلوفر یا طباشیر وصندل سودہ با شربۂ مذکورہ سرشتہ بدہند وایضاً در مزاج مشرودلیطوس لطباشیر سرشتہ لشربت لیمو یا شربت انار باید داد وصندل وگلاب وکافور بیویانند ودر مزاج بارد دواء المسک حار ومفرح حار وشربت بہیہ دیا مشرودلیطوس در ماء العسل یا در شربت انگوری ویا ماء اللحم باندک شراب ومانند آن بکار برند وایضاً عود ہندی ومشک وعنبر وفادانیا وجند بیدستر اکلاً وشماً استعمال نمایند واگر سبات از ضربہ وسقطہ افتد ہرچہ در علاج امراض دماغی کہ از ضربہ وسقطہ بود ودر علاج صداع ضربی مسطور شد بعمل آرند ومقویات سر ودعات مثل مغاث وماش وگل سرخ وصندل ہمانندآن استعمال نمایند پس آنگاہ در آگاہیدن سعی نمایند باستعمال مقویات دماغ کہ در علاج امراض ضعف دماغی گذشت وآن سعوط درین باب از مجربات صاحب اقتباس ست برگ مورد یا تخم آن چہار ماشہ عرق بہار نارنج در روغن گل ہر یک یکتولہ شیر زنان سہ ماشہ دیودار دو ماشہ سرکہ چہار ماشہ زعفران یکماشہ انتباہ شیخ میفرماید کہ از معالجات مرض سبات شنیدن ودیدن اشیائی ست کہ لصاحب او غم آرد ودو از دہنہ مسہرہ طلاے منخرین بقلقند است وسعوط وطلاے چہرہ وچشم لسرکہ وبستن پایہا باستواری واستعمال معطسات باعث افاقہ وبیداری مسبوت میگردد ولقول قرشی تکلف انتباہ اگرچہ بکندن موے وکشیدن اطراف باشد نافع وسعوط سرکہ وآب مورد جید ومفیق بخاصیت وکیفیت ہرد واست وانطاکی گوید کہ براے مطلق سبات تنطیل سر بطبیخ شبت ونمام وبابونہ وتضمید باجرام آنہا وتقطیر سرکہ وآب نمام ودر مینی ومشک لگلاب مجرب ست ودر حالت افاقہ غار لیقون ودغن بادام شیرین وشکر استعمال کنند وبران طبیخ افتیمون یا خیار شنبر بنوشند ولصبر وآب مورد طلا نمایند وسلطان محمد مراد در مجربات خود نوشتہ کہ فلفل سیاہ یکنیم عدد در لعاب دہن اسپ سائیدہ بمیل در چشم کشیدن مزیل سبات ست وکذا سفوف زردچوب وفلفل سیاہ ونمک لاہوری مساوی حسب حاجت نوردن وقہوۂ چای خطائی دبادیان خطائی وبن نوشیدن نیز مفید وذکر باقی اشیاے مسہرہ در آخر بحث سہری آید سبات اطفال گاہ باشد کہ خواب طویل باکسل وثقل وماندگی مفرط باطفال عارض شود وآنرا مباکی گویند بہترین تدبیرش آنست کہ روز اول یک مگس پردور کردہ با یکماشہ اجواین مصفی مالیدہ بخورانند ودر روز دوم دو مگس با ہمان قدر اجواین بدہند وہمچنین تا ہفت روز یک یک مگس ہر روز بیفزایند وبعدہ ہر روز یک یک کم کنند تا روز چہاردہم یک مگس بماند ودرین عرصہ مرض اگرچہ قوی ومزمن باشد زائل گردد وقتی نمی آید مگر وقتیکہ مادۂ مرض بکلی منقطع شود وبعضے گویند کہ براے کثرت خواب کہ لعد تپ پیدا شود وآنرا مباکی نامند استخوان

باخہ دو درم مرداریدہ دو سرخ بسد دو سرخ ہر سہ بآب سائیدہ ہفت روز بخورانند

سهر

یعنی بیداری مفرط و اسباب آن بسیار است چنانچه یبوست ساذج و مادی سوداوی در حرارت و یبوست ساذج و مادی صفراوی دماغ و اجتماع رطوبت شور در دماغ و حمیات حاده بنابر تصاعد بخارات یا لسعه لاذعه بسوی دماغ و نجبت وجع و امتلای بدن از اخلاط ردی و سوء ہضم و کثرت امتلای معده و غم و الم سخت و فکر مشوش و ورم سوداوی یا سرطان در ناحیه دماغ و تناول غذای بادانگیز مشوش اخلاط و احلام مفزع در خواب مثل باقلا و عدس و مانند آن و گاہی روشنی مکان برای مستعد سهر موجب سهر گردد و آنچه پیران را افتد سببش لورقیت اخلاط و خشکی جوہر دماغ ایشان بود و گاہ یبوست از غم شدید یا از استفراغ کثیر یا مشی در آفتاب در ایام گرما یا از بیداری ضروری برای حراست چیزے یا در سفر بر دماغ غالب شود و موجب سهر گردد **طریق تشخیص** اسباب این مرض باید که از بیمار بپرسند که در بینی و زبان خشکی ست یا تری و در سر سبکی ست یا گرانی اگر خشکی منخرین و لسان با خفت راس و حواس بیان کند و آثار حرارت و برودت در دماغ محسوس نشود سبب سهر یبوست ساذج بود و اگر باوجود خشکی و سبکی آثار حرارت مثل التهاب و حرقت و شدت تشنگی و سوزش در تعرچشم نیز باشد سببش حرارت و یبوست ساذج بود و اگر خشکی با گرانی سر بگوید و با آن علامات غلبه سودا مثل توحش و تشویش احلام و فزع و برجستن از خواب با قلق و اضطراب و مانند آن نیز دریافت شود از یبوست سودا بود و اگر با خشکی و گرانی ناریت روح و سائر علامات غلبه صفرا مدرک گردد از حرارت و یبوست صفرا بود **و ہرگاه** مریض در بینی تری و در سر اندکے گرانی بیان نماید و در چشم حرک ظاہر گردد و از خواب جهیده برخیزد موجب سهر رطوبت بورقیه بود و باید که سوائے این علامات بر وجود باقی اسباب مذکوره یعنی تپ و امتلاے بدن از اخلاط و سوء ہضم و امتلای معده و غم و الم و فکر و ورم و غذاے نفاخ و روشنی خوابگاه و ایضاً بر تدبیر گذشته و سن مریض نیز نگاه کنند پس ہر سببے ازین اسباب که موجود باشد بدانند که سبب سهر ہمانست و گویند که بعد اشتداد سهر مرض سرسام خشک در ہمه اقسام نشان موت ست و گاہے این مرض مؤدی به تشنج و جنون و اختلاج بعض اعضا میگردد و بہلاک می انجامد

علاج سهر یابس

ہرچه در علاج امراض دماغی یابس مذکور شده از اشربه مرطبه وغیره بعمل آرند و ایضاً شیره تخم خشخاش و شیره تخم کاہو بنبات سفید و اصل کرده بنوشند و ہر صبح نوشیدن ده درم شربت بنفشه یا شربت خشخاش با آب نیم گرم نیز نافع و بقول نطاکی ملازمت ماء الشعیر بشیر میش و روغن بسکه سود مند ست و سعوط کشنیز بریان تخم کاہو مقشر تخم خشخاش سفید بریان ہریک دو نیم مثقال شکر سفید ده مثقال بقدر دو مثقال بخورند و گاہی مغز بادام مقشر و مغز تخم کدوی شیرین ہر واحد دو نیم مثقال نیز اضافه کرده می خورند و سعوط حکیم احمد و والد علوی خان و حریره خشخاش و خمیره آن و عرق شیر و معجون منوم و ضماد و طلا و قرص منوم بارد که در قرابادین مسطور ست استعمال کنند و یا قرص مثلث در آب کشنیز سوده بر پیشانی طلا نمایند و یا تخم کاہو مغز تخم خربزه مغز بادام خشخاش سفید مغز تخم کدوی شیرین ہریک درم سائیده قرص نموده بر یافوخ بندند و روغن کدو بشیر زنان و یا تخم خشخاش سفید در شیر گاو سائیده روغن کدو آمیخته و یا آب کاہو تر بشیر زنان در بینی چکانند و خشخاش سفید و تخم قنب ہریک یک توله کوفته در شیر گاو یا در آب تازه سبز دسر د کرده بر کف پا بمالند و یا برگ قنب با شیر سبز سائیده بطور حنا بر کف پا بندند و کشنیز سبز و یا روغن قنب و یا روغن بنفشه و یا روغن بادام و یا روغن گاو از آب شسته بر کف پا بمالند و نیاز بو در آب یا گلاب یا عرق بید مشک تر کرده نزدیک بالین دارند و ببویند و آب برگ کاہو و کشنیز سبز و شیره تخم خشخاش و روغن نیلوفر نطول سازند و از روغن خشخاش و روغن لبوب سبعه و روغن کاہو و کدو و بنفشه بر سر بمالند و شیر بز بر سر دوشند و قوی تر از ان شیر میش ست و انکباب بر بخار اطعمه مرطبه و اکل آن و شمیدن بنفشه و نیلوفر و ضماد خشخاش با آب بنفشه تر و کماد معمولی بعمل آرند و اغذیه مرطبه چون گوشت بره و بزغاله با کدو و اسفاناخ و شیره خشخاش و کاہو و شیر بز و فیرنی و یا مزوره ماش مع کدو و پالک و خرفه و روغن بادام و مانند آن بدہند و بعد ہضم غذا استحمام و غسل بآب نیم گرم نمایند و نطول از طبیخ بنفشه و نیلوفر و گل سرخ و تخم کاہو کوفته و کشنیز سبز و بیخ و پوست خشخاش مع تخم نیم کوفته و جو نیم کوفته و یا شوربای کله پاچه گوسفند بفاصله یک شبر بر سر ریزند و یا بہادان بشویند و اگر یا یبوست حرارت بود ادویه مبرده که در علاج امراض دماغی حار ساذج گذشت با ادویه مرطبه اضافه نمایند و اگر سهر از سودا یا صفرا باشد علاجش بعلاج امراض دماغی سوداوی و صفراوی نمایند و در اثنای تنقیه و قبل و بعد آن ترطیب دماغ ملحوظ دارند باستعمال اشربه و نطولات و سعوطات مرطبه و لخلخه بیشتر بکار برند و تمریخ یافوخ و بینی و کف دست و پا و نافت و خصیتین و حوالی آنها بروغن بنفشه و بادام و تخم کدو و چکانیدن آنہا در بینی و گوش و ہمچنین شیر دختران و سائر تدابیر که سابق گذشت بعمل آرند و بقول ابن جزله لاجورد سهر سوداوی را زائل کند **اقوال حکما** صاحب اقتباس گوید که جهت تبدیل مزاج روغن بنفشه بادامی و شیر زنان در بینی و گوش چکانند و شیر بز بر کف دست

ویا بمالند وپنبه مند وفه بشیر بزتر کرده برتارک سر گذارند واین نحلخه بویانند آب کشنیز سبز وکاسنی سبز وکاهو سبز وآب سیب وبرگ گلاب وروغن گل ورروغن کاهو وروغن یاسمین وعرق بید مشک هریک دو مثقال شیرهٔ تخم کاهو وصندل سفید وگل ارمنی وشیاف مامیثا وگل داغستانی هریک سه ماشه آمیخته بکار برند وشربت نیلوفر چهار توله درعرق بید ساده وکاسنی هریک هفت توله داخل کرده بنوشند وغذا قلیهٔ بچهٔ بز بنان گندم دهند شیخ میفرماید که آنچه بسبب یبس باشد باید که صاحب او غذاے مرطب استعمال نماید واستحمام معتدل خاصةً پس هرکسی راکه حمام خواب بیارد آن شخص غیر معتدل البدن وغیر جید المزاج باشد وبران یبوست سخت غالب بود ویا غلبهٔ اخلاط ردیه باشد که حمام ثوران آن نماید وواجب ست که فکر وجماع وتعب ترک نماید وسکون وراحت اختیار کند وادامت تغریق راس در روغنهاے مرطبه ودوشیدن شیر برسر ونطولات رطبه واستنشاق ادهان واستعاط آن وخصوصاً روغن نیلوفر لاسیما سعوطاً ودلک اسفل قدم بدان نماید وآما آنچه از حرارت مع یبس باشد تدبیرش زیادتی در تبرید این ادویه واستعمال مثل جرادهٔ کدو وبرگ خرفه ولعاب اسپغول وعصی الراعی وحی العالم ومانند آن بر سرست ایلاقی وجرجانی مینویسند که آسایش جویند واز حرکات وریاضات پرهیز ندو روغن بنفشه ونیلوفر وروغن کدو بر سر نهند وهرشب کف پا و ناف ومقعد چرب کنند ودو قطرهٔ آن نیم گرم در گوش چکانند ولعاب اسپغول وبرگ خرفه وکدو تر کوفته بر سر نهادن وقلیهٔ کدو وبرگ کاهو وخرفه واسفاناخ خوردن سودمند بود ودر گرمابه وآبزن معتدل نشستن نیک ست ابن الیاس گوید که علاجش ترطیب مزاج دماغ بدوشیدن شیر زنان بر سر وتغریق سر بروغن بنفشه وکدو وریختن آب مطبوخ خشخاش وبنفشه ونیلوفر وکاهو وجو واستعمال حمامات وشمومات خوشبو ولخلخات رطبهٔ منومه مثل روغن خشخاش وآب کاهو سبز وشمیدن مرزنجوش ولفاح ست وتنقل بمغز بادام وخشخاش خواب آورد وحمام رطب بآب شیرین اگر خواب نیارد علامت ردی ست دلالت بر حدوث وسواس وجنون میکند هرصبح ده درم خمیرهٔ بنفشه وده درم شربت خشخاش بآب بنوشند وغذا مزوره ماش بکدو واسفاناخ وکشنیز تر دهند وآب شیرین نیم گرم بر سر ریزند وآنچه خواب قوی آرد بوئیدن افیون وبیرج است سعید گوید که ترطیب دماغ بروغن بنفشه ونیلوفر وکدو ولشیر دختران کنند وآبیکه دران پوست خشخاش وبنفشه ونیلوفر وگل سرخ وتخم کاهو پخته باشند بر سر ریزند خضر گوید که تبدیل مزاج بمرطبات صرف کنند اگر حرارت نباشد ویا بمرطبات مبرده داخلاً وخارجاً اگر حرارت بود واستنشاق هواے رطب ومجاورت آب شیرین واستماع آواز آب جاری وآواز اشیاے متحرک واصوات طیبه لینه وتنقیه دماغ از صفرا وسودا کنند ومثل حمام مرطب مبرد مع استعمال آبزن وتدهین بادهان مرطبه چیزے نیست وکذا شراب ممزوج بآب بسیار پس اگر فائده نکند بدانند که سوء مزاج یا فساد اخلاط قوی ست که حمام آنرا تحریک نموده وبخار آن بسوے دماغ متصاعد میشود درین صورت باید که تنقیهٔ بدن ازان اخلاط نمایند واستعمال ماء الشعیر ساده یا مبرز ابنکر یا خشخاش بنکر وشربت خشخاش وبنفشه ونیلوفر وتنقل بمغز بادام وخشخاش وتدهین سر وبینی وکف دست ویا وصماخ وسر وخصیه ومقعد بروغن بنفشهٔ عراقی وسعوط آن بالغ النفع است وگاهی احتیاج بآمیختن اندک افیون وزعفران بدان مے افتد واگر ازین چیزے فائده نکند اقراص مثلثه واضمده ونطولات منومه که درعلاج صداع حار یابس مذکور شد استعمال نمایند گیلانی گوید که ادهان مرطبه مثل روغن بادام ورروغن مغز تخم کدو بر کف دست ویا بمالند وباوجود این شربت خشخاش وشربت کاهو وسائر اشربه وفواکه مرطبه دهند وغذا ماء اللحم ولحوم ماکیان فربه مطبوخ بنخود ومقشر وسائر لحوم رطبه خورانند وایضاً کشک جو که دران کدو وگوشت بچهٔ مرغ رطب پخته باشند وقلیهٔ کدو وخیار وبیخ کاهو مناسب بود وآنچه از سوء مزاج یابس مع مادهٔ سوداوی افتد علاجش علاج مالیخولیا وصداع سوداوی ست مع ترطیب دماغ وآنچه از مادهٔ صفراوی افتد علاجش تنقیهٔ بدن وسر از صفرا است وترطیب سر وتبرید آن بدانچه مذکور شد بعضی متاخرین مینویسند که سهر سوداوی پیران را نیز افتد وعلاجش بدستور مالیخولیا نمایند مع استعمال منومات وزیادتی تبرید وجهت تعدیل مزاج استحمام ودلک وتدهین واین نطول بعمل آرند کشک جو وگل بنفشه وخطمی سداگلاب گل گڑهل هریک دو مشت ومکو وبرگ آن هریک یکمشت کنب بید ساده چهار مشت درگلاب وآب دریا پخته بکار برند وبعد ازان طعام مناسب خورده آسایش نمایند سویدی از اطبا نقل کرده که ضماد گل خشخاش وتخم آن وآب گل نیلوفر وآب کاهو وتخم او تنها یا بآب طبیخ تخم خشخاش سیاه کوفته شسته ور دوغ گل آغا وتخم آن وشرب طبیخ خشخاش وشربت نیلوفر وطبیخ جو لبشکر وروغن تخم خیار وماء القرع پنجاه درم لبشکر وشربت بنفشه واکل تخم خشخاش بنان گندم سفید پاشیده پخته وکاهو صبح وشام وکشنیز بعد طعام ویا تخم آن دو درم با قلا وکدو خوب پخته بروغن بادام وشم گل خشخاش در روغن نیلوفر وکشنیز سبز وسیب وگل کدو در روغن بنفشه ودهنیه وسعوط روغن نیلوفر وروغن گل خیار وروغن بنفشه وتکمید بطبیخ بنفشه اسفنج تر کرده هر واحد مرطب دماغ ومنوم ست

علاج سهر رطوبی

که از رطوبت بورقیه افتد و سهر پیران اکثر ازین قبیل بود بعد نضج ماده بمطبوخ بادیان بیخ بادیان اصل السوس مغز گاؤزبان تخم خطمی بنفشه بیخ کاسنی وغیره ادویهٔ قلیل الحرارة و گلقند باید که مسهل بلغم که از ان ادویهٔ شدید الحرارة دور کرده باشند بحب ایارج و حب شبیار تنقیه نمایند و اگر ایارج فیقرا بشحم حنظل و هلیلهٔ زرد و مرکب سازند صواب باشد و اگر رطوبت زائد باشد بدل هلیله تربد مجوف نمایند و گلقند لسکنجبین عسلی سرشته هر صباح استعمال کنند و بروغنهاے شیرین مائل بحرارت مثل روغن بابونه و اقحوان و خیری مدام تغریق راس نمایند و باید که از تناول جمیع اشیای حریف و مالح و تلخ اجتناب ورزند و بماهی رضراضی و شوربای لحوم لطیفه مثل بچهٔ ماکیان فربه و شبرغاله و پالک و کدو و قطف کم نمک غذا سازند و اگر حرارت در مزاج غالب باشد تنقیه بمسهلات صفرا نمایند و بعد تنقیه جهت تعدیل مزاج شراب الصالحین دهند و غذا از شکیه وغیره و هرگاه این نوع سهر در سن پیری عارض شود علاج او مشکل بود ولیکن باید که صاحب او نطول بمطبوخ کشنک جو و بابونه و اقحوان هر شب استعمال کند که خواب خوش آرد و اگر حرارت غالب نباشد بدون جو تفشر بعمل آرند و ایضاً نشوق از روغن بابونه و اقحوان یا روغن ایرسا یا روغن زعفران بکار برند و در طعام قدرے برگ کاهو یا تخم او اندازند جالینوس گوید که من هر روز برای خورش قلیه از کاهو میسازم و دارچینی اندران داخل میکنم تا مضرت کاهو باز دارد و بقول رازی شبت رطب خوردن نیز منوم ست

علاج باقی اقسام سهر

آنچه در حمیات افتد برای منع بخارات حاره و یا فوذا ساده دهند و نخلخه استعمال کنند و شستن روی و استعمال نطولات مرطب و مالیدن روغن خشخاش و کاهو بر صدغ و پیشانی و انداختن تخم خشخاش سفید و کاهو و کشنیز تازه در طعام مفید بود و باشوبه و دلک اطراف بهترین تدابیر است و شیخ میفرماید که از آنچه در ین تجربه کرده شده آنست که سلیخه یک جزو و افیون و زعفران هر یک نیم جزو بروغن گل آمیخته بینی را بدان چرب کنند و کذالک طلای پوست خشخاش و بیخ لفاح بر صدغین و ایضاً بوئیدن آن و کسی که بقدر دانهٔ کرسنه ازین دوا بخورد خواب معتدل آرد و اگر خلط یا بخار متصاعد بسوی سر غلیظ باشد از اکلیل الملک و بابونه و بنفشه بر پیشانی ضماد کنند و اگر بسبب سهر امتلای بدن از اخلاط باشد حسب ماده تنقیهٔ آن نمایند بدستوریکه در علاجات امراض ماغی مادی مذکور شده اگرچه ماده سهر آور صفرا و سودا و بلغم شور است اما گاهے بسبب فساد خون نیز سهر و درد بدن و گرانی گوش و سر و بسبب غلظ خون سرفه هم عارض میشود درین صورت بادیان اصل السوس پرسیاوشان گاؤزبان قصب الزریره گلوے سبز بابیلهٔ سیاه جوشانیده شهد خالص داخل کرده دادن و فصد و مسهل کردن نافع ست و سعید گوید که اگر سهر بسبب اخلاط ردیهٔ موجوده در معده یا در جسم باشد که بخرهٔ آن سر را ایذا دهد باید که استفراغ آن کنند یا باسهال و یا بقی و بعد تنقیه غذاے مرطب باغذیهٔ جید الکیموس مثل چوزهٔ مرغ ماکیان و گوشت حملان صغار و ماهی صخوری سازند و کاهو و بقلهٔ یمانی و قطف و کدو و ماش و مانند آن خورانند و در حمام داخل کنند و مداومت حسن تدبیر نمایند و اگر از سوء هضم و امتلاے معده و غموم و آلام و افکار باشد به رفع تخمه و امتلاء معده را از طعام بقی و استفراغات مناسبه پاک کنند و تقویت او بجوارشات نمایند و تقلیل طعام کنند و غذاے خفیف خورند و بتجویدِ هضم کوشند و از الهٔ هر واحد از اسباب مذکوره نموده تدارک مابقی بسیدات مناسبه کنند و از اندیشه های بد و افکار فاسده دور دارند و طبری گوید که ارق از غم و عشق و فکر و فزع و نشاط نیز عارض شود و علاجش اجتهاد در ازالهٔ سبب است و بیشتر با این سهر تپ بود لاسیما چون از غم باشد بهر آنکه حرارت بسوی قلب منتشر گردد و ازان حمی یوم حادث شود و شدید ترین این انواع آنست که بادی اسهال بود بجهت آنکه درین صورت خوف سقوط قوت ست و اگر بسبب دردی باشد تدبیر او تسکین وجع است و علاج او بدانچه مخصوص آن درد باشد و در فصل و سطور بود و ایضاً در سهر وجعی اول مخدرات قویه دهند که بیهوش گردد لیکن غذاهای محللهٔ حاره مانند روغن بابونه و خیری ممزوج بمصطگی و سورنجان تلخ و بزر البنج نیم گرم بمالند و اگر از ورم سوداوی بود هر چه در علاج سرسام سوداوی گذشت بعمل آرند و اگر از عقدای نفاخ باشد تبدیل غذا کنند و ایارج فیقرا و حب شبیار بکار برند خاتمه در ذکر تدابیر و ادویهٔ منومه که اکثر مسهوریان را نافع باشد از آنجمله آنچه باصحاب حمیات و غیرهم خواب آرد این ست که وقت شب دست و پای صاحب سهر محکم مولم بربندند و بی تا بینشانند و مقابل او چراغ بزرگ نهند و حاضرین مجلس در پیش او حکایات کنند و بیمار را غنودن ندهند تا عاجز آید پس یکبارگی اطراف او بکشایند و چراغ بردارند و جماعت حاضرین خاموش شوند و کف پای او را بروغن مناسب بمالند و از جملهٔ منومات غنای خوش و آهسته است که ایقاع او ثقیل و متساوی بود و حکایات و آواز آب جاری و آواز حرکت اشجار

و گردانیدن آسیا از فاصله و حرکت گهواره و در سهر مفرط که دران خوف انحلال قوت باشد افیون یک قیراط یا کم ازان بخورانند یا اندکی ازان در ماءالشعیر یا شربت نیلوفر بدهند و یا اندک افیون تنها یا بزعفران در روغن بنفشه آمیخته بیویانند یا داخل بینی را بدان چرب کنند و کسی را که سهر او آنچنان مفرط نباشد اکثر کفایت میکند اینکه ریاضت کند و استحمام نماید پس قبل طعام بعض چیزهای مسدره بخورد پس طعام تناول نماید که این در ساعت خواب آورد و اگر بعد خروج از حمام و استراحت طعام تناول نماید و ادهان مرطبه منومه مانند روغن بنفشه و کدو و کاهو و خشخاش بمالند و در بینی چکانند نیز مفید بود و مالیدن بدن و اطراف بسیار و شنیدن صداهای ملائم و سواری کشتی در آب شیرین نیز خواب می آرد و همچنین ریختن آب شیرین نیمگرم بر سر و شستن رو و دست و پا بآب سرد نافع ست و نوشیدن قدرے از عنب نیز مفید بود و برگ شبت زیر تکیه داشتن و بر سر بستن نیز منوم ست و چون از اشنه و شبت تازه اکلیل و طره سازند و بر سر گذارند خواب آورد و گویند که اگر شانه مستعمل زن گرفته بران از چراغ کاجل گیرند و در چشم کشند و شانه زیر بالش نهاده بخوابند خواب آرد **انطاکی** گوید که از آنچه برای خواب تجربه کرده ام آنست که بگیرند از اجزای کاهو و خشخاش و بیخ گل یا برگ یا بیخ یا پوست یا تخم هر کدام که خواهند مساوی گل حنا و آس و باقلا هر واحد نیم جزو صبر و زعفران قدرے همه را بجوشانند تا منفصل گردد صاف کرده آب او با یکی از روغنها بپزند تا روغن بماند که این از اسرار عجیبه مجربه در دفع صداع و آوردن خواب بهر نوع که استعمال نمایند و اگر عنبر دران بگذارند بغایت نافع بود و تضمید با دویه مطبوخه مذکوره همین فعل کند و کذا نطول بآب آن و کسی را که این خواب بیارد در صحت او طمع نباید داشت و گویند که از خواص ست نهادن زعفران و صبر و یا پنج برگ کاهو که سر آنها بسوے سر مریض باشد زیر تکیه بغیر علم او و همچنین خوردن برنج تنها و حلبه بهر طریق و تخم خشخاش و کاهو و لبنگر و بوئیدن عنبر سهر **هندی** گوید که روغن مذکور که با روغن مناسب مثل روغن بنفشه بدستور بسازند در آوردن خواب بعد یاس مکرر آزموده است و تسعیط بدان افضل ست و بدروے آن بر مقدم سر ضماد کنند و گاه آب کشنیز اضافه کرده هر دو مخلوط ساخته نخلخه آن استعمال کرده می شود و تقویت دماغ بسیار میکند و خواب می آرد **سلطان محمد مراد** در مجربات خود ذکر کرده که از جوزماثل و افیون و بیخ لفاح و زعفران و شیلم و اقحوان سفید و صمغ عربی و آرد جو بسیاری تفاحه ساخته بوئیدن مجرب ست و ایضاً سه عدد یا پنج عدد حب کاکنج بلع کردن خواب آورست لیکن سکر نیز می آرد و زعفران و مرو اقحوان و صبر و اشنه هر واحد زیر وساده نهادن بالخاصیت خواب می آرد و اگر کاهو و لفاح و بزرالبنج و افیون مکدیک درم کوفته بیخته بطبیخ خشخاش سرشته وقت خواب بر پیشانی طلا نمایند مجرب ست و شمیدن بادرنجبویه و اشنه و دستنبویه و کذا خوردن باقلاے رطب و نوشیدن آب نقوع آن و کذلک طلاے روغن بنج بر صدغین و خوردن بزرالبنج سفید نیم درم خواب می آرد **ابومنصور** گوید که استنشاق روغن که دران شبت پخته باشند خواب آرد و کذا روغن که دران خشخاش و یبروج پخته باشند بر پیشانی مالیدن و بقول رازی از افیون و یبروج و کاهو و آرد جو تفاحه ساخته بوئیدن خواب آورد **محشی** شرح اسباب نوشته که بقول عیسیٰ بن یحییٰ شمام زهره روباه جالب نوم در ساعت ست بالخاصیت و کذا بوئیدن هر مخدر مثل افیون و کاهو و کافور و اکثر اطبا گفته اند که چون اشنه را در شراب خیسانیده بنوشند خواب غرق آرد و **شیخ** گفته که شمیدن اشنه خواب آورد و کذا نهادن او زیر تکیه و کذا تخم اقحوان رطب و وضع او زیر وساده و ضماد او و **ابن اسحاق** گوید که شرب جوزماثل بمقدار نخود خواب معتدل آرد و **دیسقوریدوس** گفته که شرب حماما و ضماد آن بر سر و شمیدن آن خواب می آرد و شربت تام آن سه درم ست و **ابن زهر** مینویسد که اگر سرطان بعد غروب آفتاب بر پای بندند نوم غرق آرد و **رازی** نوشته که طلای سر و نطیل بران بآب شبت تر و کذا خوردن آن خواب آورد و این روغن نافع سهر مفرط است جوزماثل خربق سیاه هر واحد یکجزو پوست خشخاش بزرالبنج تخم کاهو هر یک دو جزو نیم کوفته در آب بپزند تا مهرا شود و بدست مالیده صاف نموده روغن کنجد انداخته بآتش ملائم بجوشانند تا آب فانی شود و روغن بماند وقت خواب بر تارک سر و کف دست و پا بمالند و این سفوف منوم ست کندر عود قماری هر واحد یکدرم تخم خشخاش سفید ده درم تخم کاهو مقشر پنجدرم زعفران یکدانگ شکر سفید بست درم کوفته بیخته شربتی یکدرم و این طلا خواب آرد گل بنفشه نیلوفر تخم کاهو هر یک سه درم گل خطمی سفید چهار درم پوست خشخاش و بیخ لفاح هر یک دو درم سائیده بآب کاهو تر بر پیشانی طلا نمایند **سویدی** مینویسد که خوردن مغز بادام شیرین و کذا ضماد کردن بنفشه باریک سائیده طبخ نموده بروغن کنجد آمیخته - و کذا تناول هبطه بدون اختلاط غذای دیگر و کذا شمیدن تفاحه که از سویق و برگ یبروج و بیخ آن و برگ خشخاش و گل او و اشنه و مر اجزا مساوی صمغ عربی دو جزو باریک سائیده بگلاب سرشته ساخته باشند مجرب من ست (هندی نسخه ۱۲) و تفاحه که در قول سلطان گذشت و کذا بلع حب کاکنج نیز از مجربات اوست و نطول بطبیخ برگ بنج یا زعفران یا مرزنجوش بر سر خواب آرد و ضماد روغن بزرالبنج و مرمکی با آب حل کرده و صبر و باقلا بآب کاهو و روغن او و افیون یکدانگ عصاره یبروج دو دانگ و روغن

بنفشه حل کرده افیون تنها بقدر کرسنه در آب حل کرده بر پیشانی وشقائق النعمان خائیده وگل بنفشه وبیخ بیروج وپوست خشخاش هر سه مخلوط کرده در روغن شلیم وگل حنا بالعرق یا آب نیلوفر سرشته هر واحد نافع سهرست وشرب طبیخ پوست خشخاش وبرگ او وزعفران وقرما جوز وشبت پنج درم آب طبیخ بیخ تفاح بشراب وافیون ربع درم بماء الشعیر وثمر اسل وچرک گوش خراندگی در شراب یا در جلاب ودارچینی وشلیم منقوع در شراب وبیخ عنب الثعلب یک مثقال بشراب واکل تفاح وافیون بقدر کرسنه وکرنب ودارچینی ونان آرد شلیم وجوز بوا وتودری وشم مرزنگی وزعفران وشبت وروغن او ونبات تفاح وثمر او ودار میعه وافیون ولفاح وزعفران تفاحه ساخته ویا از تخم سوسن آسمانجونی ده درم مشک وعنبر هر یک نیم درم سائیده بآب خلاف سرشته تفاحه ساخته وکذا شم تفاح از خرو زهره ابن عرس وتفاحه مرو زعفران یا بیشا وبیخ بیروج وصمغ عربی واشنه وآرد جو بگلاب ساخته وسعوط روغن شبت ومیعه وروغن او وشم وضماد شاهسفرم وایرسا وگل عصفر وحرمل هر واحد منوم ست ونهادن زیر تکیه شاخ بز در مندیل پیچیده ویا شاخ بز سفید سوخته در خرقه کتان صره بسته نافع وچشم چپ قنفذ در زیت جوشانیده در گوش چکانیدن نوم عرق آرد وتعلیق چشم چپ تقلق وکذا چشم سرطان در ایام اختفاء قمر وکذا پوشیدن زمرد در وقتیکه قمر در میزان باشد سعد مند ست وذکر بعضی اشیای مسهره که درین مرض اجتناب ازان واجب ست چنانچه بقول حکیم علوی خان شمیدن آس سهر واجب میکند وگویند که قطعه از جلد شتر بر انسان آویختن موجب سهر میشود وکذا تعلیق ران بلبل وکذا چشم بوم زیر تکیه نهادن وکذا پر او بر سر نهادن وهمچنین سر خفاش ویا قلب او ویا چشم او زیر تکیه شخصی در حالت بیخبری او نهادن ویا زغب که بران باشد تنها یا در موی انسان پیچیده بر مریض آویختن وآیضاً موی گرگ پس گوش نهادن وکذا خوردن گوشت فاخته وتعلیق زبل او وکذا تعلیق چشم بد هد بر سر سهر می آرد وهمچنین شم کافور وآکل وشرب در ظرف چوب بیدانجیر وتعلیق چشم سرطان در امتلای قمر وکذا بستن او در جلد وتعلیق او بر ذراع انسان وکذا تعلیق چشم راست تقلق ویا گردن خرز وکذا اکتحال بزهره بوم وکذا گذاشتن پر غراب بر سر سهر آرد

آفات ذهن ونسیان

بدانکه نسیان یعنی فراموشی فساد ذکر یعنی فساد فعل قوت حافظه است واطبا فساد فکر وفساد خیال را نیز بطریق مجاز از اقسام نسیان شمرده اند اگرچه در حقیقت هر سه قسم از اقسام آفات ذهن ست وفساد این قوتها یا بنقصان وبطلان باشد ویا بتشویش وسبب نقصان وبطلان هر سه قوت مذکوره برودت ساده است مفرد بود یا با رطوبت ویا با یبوست وسبب تشویش آنها حرارت ویبوست ساده بود ویا مع ماده صفرا وشیخ وشارح قانون مینویسند که اصناف ضرر واقع در افعال دماغی چون از اسباب مزاجیه باشد در اکثر احوال بد وسبب بود که آن حرارت وبرودت ست وبعضے گفته اند که نقصان جوهر دماغ گاهی سبب نقصان افعال آن میگردد وظاهر ست که سبب ذاتی برای نقصان جوهر دماغ یبوست ست وانچه از افعال این قوتها مائل بنقصان بود آن از برودت باشد وانچه میل بتشویش واضطراب نماید آن از حرارت بود وسبب این همه یا ابتداءً در نفس دماغ باشد ویا از عضو دیگر بسوے او آید وگاه از خارج بود مثل ضربه یا سقطه که بر سر رسد وگاه نسیان از یبوست مع حرارت باشد وبادی مرض دیگر یعنی اختلاط ذهن بود پس افعال فکریه نیز مشوش باشد واین یا در جزوی از نفس دماغ افتد یا در بطنے ازان ویا در وعاے آن وگاه بسبب اخلاط یا سوء مزاج حادث در صدغین بود که بسوے دماغ متادی گردد واین بعضے متقدمین ذکر کرده اند وتجربه ومشاهده آن شده واکثر نسیان وفساد ذکر از برودت ورطوبت عارض میشود وگاهے از اورام دماغ وخصوصاً بارد وچون لیثرغس میباشد وتشویش خیال بسبب غلبه صفرا بر مقدم دماغ وبسبب غلبه سوء مزاج حار بلا ماده میباشد وسبب نقصان خیال بعینه سبب نقصان ذکر ست مگر آنکه فساد ذکر اکثر از برودت ورطوبت بود واز یبوست کمتر ودرینجا امر بالعکس باشد وفساد ذکر در معانی محسوسات ونسبت ترکیب آنها واقع میشود وفساد خیال در صور محسوسات واشباح آن واقع میگردد وفساد خیال که بسبب نقصان آن نباشد تعرف او که از سوداست یا از صفرا یا سوء مزاج حار مفرد بعلامات آن ممکن ست والطاکی گوید که اسباب نسیان بسیار ست اعظم آنها شغل نفس بعشق وغم یا فقر ست یا اهم حاجت که طلب او شدید باشد ووصول بسوی آن متعذر بود یا تناول بعض اشیا که بالخاصیت مورث نسیان باشد پس اگر سببی ازین اسباب نباشد نسیان از فساد مزاج بود پس اگر حفظ کند وفراموش نماید بسرعت صفرا باشد وعکس او سودا بود واگر حفظ اسرع ونسیان ابطی بود خون باشد وعکس آن بلغم بود

طریق تشخیص صحت وآفت هر یک از قوای ثلثه مذکوره ومحل آفت واسباب آنها بدانکه اگر حس انسان سلیم وصحیح باشد وتخیل او اشباح اشیا را در بیداری وخواب درست وصحیح موافق واقع بود پس اشیا واحوالی که در بیداری یا خواب دیده است وازان غائب شده تعبیر آن ممکن باشد واگر همه حواس تسلیمات

باشد ہرچہ ببیند درست بیند وہرچہ بشنود درست بشنود ولیکن ہرچہ دید و شنید زود فراموش کند و نزد او باقی نماند سببش فساد قوت ذکر و آفت در مؤخر دماغ بود
و اگر بر تفکر اشیا قادر نبود و ترتیب مقدمات جزئیہ بجہت وصول بمطلوب عاجز بود سببش فساد فکر و آفت در وسط دماغ باشد و اگر در ضبط صور محسوسہ قاصر باشد
و خواب کمتر بیند و اگر بیند بعد بیداری یاد نماند سببش فساد خیال و آفت در مقدم دماغ بود و این فساد ہر سہ قوت کہ بیان کردہ شد بطریق نقصان و بطلان
ست اما آفت این قوتہا اگر بطریق تشویش و اضطراب باشد پس اگر انسان حفظ معانی غیر واقع نماید یعنی معنی حقیقی فراموش کند و معنی دیگر خلاف آن یاد
کردہ باشد سببش تشویش در فعل ذکر یعنی حفظ باشد و اگر انسان بگوید آنچہ ناگفتنی ست و حذر کند از آنچہ ناحذر کردنی ست و نیکی جوید از آنچہ لائق طلب نیکی
نیست و امید دارد بچیزے کہ قابل امید نیست و طلب کند چیزے را کہ ناطلب کردنی ست و کاری بکند کہ ناکردنی ست و سببش تشویش در فکر باشد و اگر انسان
صورت محسوسہ را برخلاف آن صورت دیگر حفظ نماید و آن صورت محسوس را فراموش کند و خیال کند چیزے را کہ موجود نباشد و ببیند اموری را کہ در خارج
وجود ندارد مثلاً ریزہ از جا ہمچنیند و کاہ از دیوار بر دارد و اشخاص کاذبہ و روشنی یا آب پیش چشم خود ببیند سببش تشویش خیال بود و این اکثر در سرسام و حمیات
محرقہ عارض میگردد پس اگر مجتمع گردد دو یا سہ ازین علامات نقصان یا تشویش فساد و آفت در دو قوت و دو بطن دماغ یا ہر سہ باشد لعدہ ہرگاہ
نقصان یا بطلان در قوتی از قوای ثلثہ دریافت شود از مریض وجود کسل و ثقل از حرکت و سدر و خدر کہ علامت برودت ساذج ست نیز بپرسند بعد از ان
سوال کنند کہ خواب بسیار می آید یا کم و درسر گرانی محسوس میشود یا سبکی و رطوبت از بینی و دہن و چشم می آید یا خشک ست و امور زمانہ ماضی فراموش
کردہ است یا بر حفظ امور زمانہ حال قدرت ندارد اگر بسیاری خواب و گرانی سر و سیلان رطوبت از بینی و دہن و چشم بیان کند و امور ماضیہ فراموش
کردہ باشد و امور حالیہ را اکثر از امور ماضیہ یاد دارد و در اکثر نبض متفاوت و مختلف و قارورہ سفید خام بود سببش برودت و رطوبت باشد و اگر کم خوابی
و خشکی بینی و دہن و چشم گوید و امور ماضیہ یاد باشند و بر حفظ امور حالیہ قادر نباشد و کلام سریع متتابع بران دشوار باشد و در بعض اوقات ہمچون اختناق گلو
محسوس شود و در فساد ذکر بیمار چنان پندارد کہ سر او را از جانب خلف ہمی کشند و مزاج یابس و لون بادنجانی و نبض صلب صغیر و قارورہ در اغلب سفید صاف
بود سببش برودت و یبوست باشد و ہرگاہ تشویش در قوتی از قوتہاے مذکورہ مدرک گردد آثار حرارت و یبوست مثل گرمی ملمس سر و خشکی منخرین
و تخیل مصبغات و نیران و علامات غلبۂ صفرا نیز بپرسند و اگر تقدم اورام دماغ یا ضعف آن یا ضربہ و سقطہ یا اشتغال مذکورہ یا تناول چیزے محدث
نسیان دریافت گردد سببش ہمان باشد و فرق میان آفت از تشویش فعل قوت و میان آفت از نقصان فعل آن اینست کہ با آفت حادث
از تشویش در خاطر انسان مع نسیان صور یا معانی بدل آن صور یا معانی فاسد غیر مطابق در نفس الامر باشد و آفت کائن از نقصان و بطلان چنین نباشد
و بقول شیخ اگر اول آفت در ذکر باشد و بر تبع آن بسبب مشارکت اجزاے دماغ فکر مریض گردد در افعال آن قصور واقع شود سہل تر از ان
باشد کہ اول فکر مریض گردد و مضرت در افعال آن افتد و بر تبع آن بسبب مشارکت مرض ذکر و آفت آن رو نماید و گویند کہ اسلم ہر یک
ازینہا آنست کہ با ضحک و سکون باشد و افسد آنہا آنکہ با ضجر و اقدام و خصومت باشد و بقول رفس غلبۂ نسیان مع صحت بدن منذر بامراض دماغی
قوی مثل صرع و سکتہ و لیثرغس باشد و بطلان و نقصان حفظ و فکر و خیال بحسب قوت و ضعف سبب ست و بطلان حفظ و انعدام او را بعضی ہلاک ذکر
نیز میگویند و او آنست کہ چیزے از اشیا یاد نماند و نقصان او آنست کہ بعض اشیا یاد ماند و بعضے فراموش گردد و در بطلان خیال خواب ہرگز دیدہ نشود
و احیانا اگر دید ہرگز یاد نماند و صور محسوسات را بجز دیر غیبوبت فراموش کند و اگر فساد عام بجمیع بطون دماغ باشد انسان و بہیمہ برابر باشند مثل مجانین و آہرن گفتہ
کہ گاہ انسان را نسیان بحدی عارض میگردد کہ ہر چیز حتی کہ نام خود را فراموش می کند

علاج کلی اقسام نسیان

بداند کہ علاج فساد ہر سہ قوت واحد ست مگر فرق ہمین قدر ست کہ ادویۂ موضعیہ مثل ضماد و نطول و تمریخ در فساد ذکر بر مؤخر سر و در فساد فکر بر وسط سر و در
فساد خیال بر مقدم سر استعمال کنند و در جمیع انواع نسیان ترک حجامت نقرہ و قی و ترک مجامعت و غم و ہم و غضب و اجتناب از آب سرد و مبخرات مثل ثوم و بصل و جرجیر
و گندنا و مبردات مثل عدس و شیر و آنچہ بالخاصیت مضر باشد مثل سیب و کشنیز سبز لازم دانند چنانچہ افلاطون گفتہ کہ قوی ترین اشیا در احداث نسیان کشنیز سبز ست
و برنج سفید و باد روج نیز محدث نسیان ست و اکثار اکل لوبیا و باقلا و پیاز و کمات نیز مولد نسیان ست و در رفس درازی گویند کہ افراط در جماع و خواب روز

وسهر مفرط و افراط و ادمان سکر مورث نسیان ست و خوردن کاهو و خشخاش دریافت مفرط و شرب خمر مفرط نسیان ست و خوردن گوشت هدهد و تعلیق زبان او و هر دو چشم او با خود داشتن و قلب و زبان او بلع کردن بالخاصیت نافع ست و مغز جوز هندی و گردگان با انجیر خشک و آب گوشت مرغ و دراج و تیهو و کنجشک بالخاصیت مزید جوهر دماغ و مفید نسیان ست و گویند که اگر عاج یک مثقال یا یک نیم درم یا دو درم با آب و شهد هر روز بخورد تا هفت روز هر چه یاد کرده است فراموش نکند و هر چه فراموش کرده باشد یاد آید و گویند که خوردن زردی بیضهٔ همه حیوانات نافع چنانچه بیضهٔ ماهی درین باب نفع عظیم دارد و بقول اطبای هند برهم ڈنڈی کوفته بیخته بقدر یکتوله با شیر گاو تا پانزده روز خوردن سودمند ست و کثرت فکر و تعاهد بحث و مذاکره در علوم عقلیه و درس و تدریس آن و محادثهٔ اخوان و موانست آنها و سرور و نشاط و استماع اصوات حسنه و بوئیدن گلهای خوشبو با مقوی و مذکی ذهن ست سویدی گوید که خوردن مغز فندق برای دفع نسیان مجرب ست خصوصاً اگر با شکر خورند و کذا خوردن مویز سرخ بر نهار و کذا تعلیق دندان کفتار و کذا خلد در شب صید کرده و ذبح نموده بریان کردن و در شب خوردن مجرب نوشته و خوردن نمک اندرانی و نوشیدن شیر بز تازه که دران قلب خلد یک شبانه روز تر کرده باشند و مداومت اکل خفاش و یا لحم ضان و یا نسرین و یا صمغ عربی و یا بهمن سرخ و یا بیضهٔ مرغابی و یا لحم تدرج و یا شیر آمله و یا بلیله و یا ابریشم و یا جگر گرگ بریان کرده و یا لحم ماکیان و یا دماغ آن و یا لحم دراج و یا مغز بادام شیرین بشکر و یا بلیلهٔ هندی و یا گوشت چرز و تعلیق قلب کفتار و منخر الیسر آن بر ذراع و کذا مخالیب آن بر مریض و نهادن شاخ بز زیر و ساده هر واحد نافع اقسام نسیان ست و بقول ارسطو قلب خلد و چشم هدهد و جلد هدهد پیچیده با خود داشتن و قربت زن نکردن و حیوان و آنچه از حیوان باشد نخوردن ذکای عظیم خارق آورد و نسیان ببرد و صاحب تحفه نوشته که سعوط بروغن پسته مجرب است بولس در کناش خود گفته که علاج این مرض آنست که اگر از برودت باشد باید که مسخنات و اگر از رطوبت باشد مجففات و اگر از یبوست باشد مرطبات و اگر از حرارت باشد مبردات استعمال کنند و اگر از ترکیب این اسباب باشد معالجه باشیای مرکبه کنند و اگر خون غالب باشد فصد نمایند و حقنه های مسهله استعمال کنند و ایارج دهند و انواع غراغر بکار برند و ادهان مثل روغن گل و روغن آس و روغن برگ و اشنان آن بهر استعمال نمایند و اگر مرض از حرارت آفتاب یا احتراق یا تعب مفرط باشد اولاً ترطیب سر لسبر کرده در روغن گل کنند پس سائر تدابیر مرطبه از طعام و شراب استعمال نمایند

علاج نسیان بارد و رطب

اگر سبب آن سردی ساده بود بعلاج امراض دماغی بارد تعدیل نمایند و سوای تنقیه آنچه در بخانه کور گردد عمل آرند و اگر با برودت رطوبت مادی باشد بعد نضج تنقیه بمسهل بلغم یا حقنه حاره و حب ایارج نمایند و جندبیدستر نیز در حب مذکور اضافه کنند و یا اول جهت نضج مادهٔ بلغم مطبوخ اسطوخودوس بادیان بسفائج بادرنجبویه عود الصلیب هر یک هفت ماشه قنطوریون دقیق در و نج عقربی شکاعی بادآورد هر یک چهار ماشه مویز منقی یکنیم توله انجیر زرد پنج عدد گلقند عسلی چهار توله هفت هشت روز یا زیاده تا ظهور نضج در قاروره بنوشانند و غذا وقت دوپهر نخود آب مرغ تنها و وقت شام نان تنوری با شوربای مرغ خورانند بعده تنقیهٔ دماغ نمایند بحب ایارج و قوقایا و برگ سنا یکنیم توله و ترنجبین و مغز خیارشنبر هر یک شش توله شیر خشت چهار توله خمیرهٔ بنفشه سه توله شربت اسطوخودوس مسهل سه توله روغن بادام پنج ماشه در مطبوخ زیاده نموده دهند و غذا وقت شام بدستور و بجای آب تمام روز برنجاسف العسل معمول لعرق بادیان اکتفا نمایند و صبح این تبرید دهند معجون فلاسفه هفت ماشه بورق طلا یک عدد پیچیده اول بخورند بعده اسطوخودوس بادرنجبویه هر یک هفت ماشه قنطوریون دقیق بادیان رومی و خطائی هر یک سه ماشه مویز منقی یک توله جوش کرده شربت تنبول و بزوری حار هر یک دو توله تودری یا حرف پنج ماشه پاشیده بنوشند و همچنین چار پنج مسهل داده جهت تعدیل مزاج این معجون لبان دهند که درین باب اثرے عظیم دارد لبان ذکر و ج ترکی سعد کوفی هر یک پانزده درم زنجبیل دار فلفل هر یک پنج درم کوفته بیخته بشهد سه وزن ادویه آمیخته یک مثقال بخورند بالجمله بعد از تنقیه معاجین حاره مثل فلاسفه و معجون و ج و معجون جدوار علوی خانی و حافظ العقل و مفرح ابریشم علوی خان و معجون زبیب سدیدگا ذرونی و معجون داؤد انطاکی و اطریفل اسطوخودوس و جوارش شونیز و سفوف حفظ و مفرح ابریشم که هر واحد در قرابادین مسطور ست حسب حاجت بخورانند و اگر خوف زیادتی حرارت نباشد معجون بلادر در تقویت ذهن عجیب ست فلهذا بلادر را تحم حفظ نامند از ربع درم شروع نمایند و بتدریج تا یک درم رسانند و غراغر و شمومات و عطوسات و سعوطات و اطلیه و ادهان وغیره که در علاج امراض دماغی بلغمی و صداع بلغمی و لیثرغس و سبات مذکور شد بعمل آرند و ایضاً غرغره بطبیخ خردل و شونیز و پودینه و عاقرقرحا عسل آمیخته استعمال کنند و گاهی مرزنجوش و زوفای خشک و پوست بیخ کبر می افزایند و عطوس از تربد و جندبیدستر و کندش در بینی دمند و سعوط جوزبوا و شیح ارمنی و قرنفل و مرزنجوش

معجون لبان

هریک مثقال لبلاسه چهار درم کوفته بیخته بقدر یک دانگ در آب عرزنجوش استعمال کردن برای صداع بارد نیز مفید ست و آیضاً بهر تعدیل مزاج بورهٔ ارمنی خردل
جندبیدستر سداب بری با سرکه و عنصل و روغن سوسن آمیخته ضماد کنند و آبوجریج گوید که خردل جندبیدستر فرفیون صمغ سداب بری سائیده در آب بپزند و لعد حلق راس و دلک
آن بپارچهٔ درشت تا آنکه سرخ شود بر موخر سر طلا کنند که کدامی ضماد نافع تر ازین ندیده ام و آیضاً در حمام سر را بجوز نخش بمالند و بهر تقویت دماغ مشک و نسرین دماغ
آن بیوبنید و غذاے یالس خفیف قلیل مثل عصافیر و تذرو غیره طیور ربالسمو کباب ماکیان و شوربای آن با توابل حار مثل دارچینی و قرنفل و فلفل و سافج هندی
و هیل بوا و زیره درین قسم مناسب و از لقولات بار د رطب خصوصاً کاهو و لبنیات و جمیع اغذیهٔ مرطبه اجتناب نمایند

ذکر ادویهٔ مفرده و مرکبه یونانیه و هندیه

کہ نافع نسیان بارد رطب ست بوئیدن زعفران یا جندبیدستر و تکمید موضع کبقر نفل و لبلاسه و سافج و کندر مجرب ست و مصطکی و کندر و دارچینی را خاصیتے ست
در تخفیف رطوبت دماغ و زیادتی حفظ و ازالهٔ نسیان و کذا اسعد و زنجبیل و وج و فلفل دراز فلفل مزیل نسیان ست چون بعسل یا شکر هر صباح مفرد یا مرکبا بمساوی الاجزا
بخورند و خوردن هلیلهٔ کابلی و گلقند نافع و اطریفلات و ابریشم و اسطوخودوس مفید بلادر و وج را خاصیتیست در تسخین دماغ و تقویت آن و سعوط مشک با روغن پسته مجرب نوشته اند
و گویند که خوردن هلیلهٔ کابلی بعسل سرشته و یا زعفران و یا جندبیدستر نیم درم فلفل سفید یکدرم و یا اسارون و یا ایرسا و یا فلفل و کندش هریک دو درم سائیده هر روز یکدرم بجای عسل گبسیت
و یا جدوار جبلی و یا بشاد ریطوس هر روز نیم درم بر ناشتا سی روز و یا وج بعسل سرشته و یا جوز بوا و یا حب بلسان و یا کبابه و یا بوند بیلاج بشکر و یا وج و کندر مساوی هر روز یکمثقال و یا خردل
تنها بر عصاره یا مخلوط با غذیه و یا کندر بعسل سرشته و یا یکمثقال از آن در آب یک شبانه روز تر کرده چند روز متواتر نوشیدن و یا قشار کندر و یا تمام تنها و یا اسطوخودوس و یا اکلیل الملک
دو درم بعسل پنج درم و یا انجدان و یا تخم بادرنجبویه و یا فلفل سفید و یا اقحوان اذخر و یا دارچینی لا سیما که هلیلهٔ کابلی و آمله اضافه نمایند و یا مویز منقی یک اوقیه مغز پسته نیم اوقیه چینی لبان
ربع اوقیه شربتی از آن پنج درم بر ناشتا و یا بیخ سوسن سفید بمانند عسل و یا شکر سفید و کندر هر یک نیم درم و یا پودینهٔ جبلی و یا لورنج و یا سنبل الطیب و یا ناردین و یا ترب و یا
عذبه بعسل و یا حلبه و یا دار فلفل بشکر هر روز یک درم و یا تخم و سرخ بدوام و ضماد انجیر و خردل سائیده بر موخر سر و کذا جندبیدستر بروغن سوسن
و سرکه و یا با آب تمام و یا تنها بعد مالش بسیار که جلد سرخ گردد و کذا فرفیون بعد مالش موخر سر و کذا مقل ازرق و شونیز برابر سائیده بسرکه سرشته
و کذا خردل و آب فرنجمشک و کذا نسرین در سرکه پخته و کذا تمام کوفته در سرکه جوشانیده بروغن گل آمیخته در حمام و شرب و شم و ضماد جندبیدستر
و موی سوختهٔ انسان و سداب و حاشا هر واحد و شم روغن ایرسا و اثم و یا مشک و یا جوز بوا و یا نسرین و یا حماما و یا ناردین و بخور جندبیدستر و یا شاخ بز
و یا موی انسان و یا میعهٔ سائله و یا کبریت و دلک موخر سر بزیت کهنه یا بروغن خیری یا بروغن آجر یا بروغن خردل و سعوط بزهرهٔ کبک در اول هر ماه و یا بروغن
خردل و یا بخردل سوده و غذا اتیهو بریان یا مطبوخ ایام کثیر و یا دوام اکل شقائق و یا قنابر پخته و طیهوج بسیار روزها هر واحد نافع نسیان ست اطریفل
اسطوخودوس تالیف حکیم علوی خان مفید نسیان و امراض دماغی بارد رطب و نهایت مقوی دماغ بارد ست و حافظه را قوت دهد بغایت جلیل و قوی
النفع ست عاقرقرحا قرنفل پودینهٔ دشتی جعده هر واحد یکنیم مثقال گل بابونه دو مثقال عود صلیب زنجبیل اسارون شیطرج هندی ایرسا اذخر مکی دارچینی
فلفل سفید دار فلفل مصطکی کندر هریک سه مثقال پوست هلیلهٔ زرد پوست هلیلهٔ چینی وج ترکی اسطوخودوس سعد کوفی بادرنجبویه
هر کدام پنج مثقال هلیلهٔ سیاه آمله منقی پوست هلیلهٔ کابلی هر یک ده مثقال مویز منقی گلقند هر یک نود مثقال شهد خالص یک صد و هشتاد مثقال
مویز خسته دور کرده وقت شب در عرق عود و عرق گل سیوتی و عرق صعتر و عرق اذخر هر کدام نیم رطل عرق بهار نارنج عرق فرنجمشک هر یک یک رطل
بخیسانند صبح با گلقند در دیگ بجوشانند تا مهرا شود فرود آورده بگذارند تا سرد شود بمالند و بفشارند و صاف نموده در عسل داخل کرده باز بجوشانند
و کف آن گرفته بقوام آورده ادویه کوفته بیخته بروغن بادام چرب کرده بسرشند و بعد چهل روز استعمال سازند قدر خوراک دو مثقال بخور تقوی
حواس و ذکی فکر و منعش ارواح و مقوی قلب و محرک باه مشک عنبر مصطکی در گلابی که قدرے صمغ عربی دران حل کرده باشند حل سازند
و عود کوفته بیخته دران آمیزند و خمیر کرده فتیله ها باریک سازند و بسوزند و اگر خواهند در شمع گذارند تا که شمع روشن باشد بوے آن نیز باشد
و اگر دود آن بلباس رسانند معطر سازد و ایضاً که تقویت ذهن و دماغ و تذکیهٔ حواس نماید و ازالهٔ خفقان و غشی کند عود هندی قسط شیرین صندل
سفید هر واحد یکجزو مشک کافور هر یک نیم جزو کوفته بیخته بگلاب سرشته حب سازند و عند الحاجت بسوزند جوارش شونیز که حفظ بیفزاید

ونسیان دور کند مجرب ست شونیز هلیلهٔ کابلی هریک پنج درم زنجبیل نانخواه هریک ده درم عسل سفید دو چند خوراک یک مثقال **دوای هندی**
دافع نسیان روغن مال کنگنی بر برگ پان بمالند دیکچه سیماب بران نهاده بمالند که مضمحل شود پس آن برگ را با بیڑهٔ پان چنانچه متعارف ست
بخورند ومداومت نمایند که مجرب ست واگر کفایت نکند مسهل قوی دهند **ایضاً** که در تقویت حافظه وباه از اسرار عجیبهٔ خفیه است مال کنگنی مقشر سه
جزو دار فلفل زنجبیل هریک دو ونیم جزو قرفه یک جزو سائیده بروغن گاؤ لت کرده بعسل لبرشند وسه درم بخورند **ایضاً** جهت فراموشی نافع پیپل ہلدی
کوٹ شیرین بچ نانیٹھی اجمود سندھی زیرهٔ سیاه نمک سنگ مساوی باریک سائیده هر روز یکدرم بشهد وروغن بخورند **ایضاً** از تکمله کند ر زیرهٔ سیاه
پیپل هریک سه درم کوفته بیخته با دو چند شهد سرشته هر روز صبح وشام بخورند **سفوف حفظ** که جهت نسیان بالغ النفع ست ودر تنقیهٔ دماغ وتو فر
حرارت غریزی موثر کند ر هفت درم مصطگی چهار درم دار فلفل عنبر گاوزبان بادرنجبویه هر کدام یک درم کاکنج یازده عدد شکر سفید برابر همه خوراک
دو درم بآب گرم ودر تحفه قادری دارچینی عوض عنبر ست **نوع دیگر** برای نسیان کند روج ترکی زنجبیل هریک پانزده درم سعد کوفی ساذج
دارچینی قرنفل هریک هفت درم نبات برابر خوراک سه درم سعوط که حافظه قوی گرداند وازالهٔ نسیان بلغمی نماید بعد تنقیهٔ عام وخاص استعمال کنند
مشک یک حبه جند بیدستر نیم حبه هر دو را در روغن یاسمین حل کرده تسعیط کنند **شربت اسطوخودوس** برای نسیان وسبات سفید وجهت تفتیح سوا
سوداوی وبلغمی دماغی بسیار نافع اصل السوس پنج درم بنفشه گل سرخ هریک هفت درم پرسیاوشان اسطوخودوس فادانیا گاوزبان بادیان تخم کرفس
تخم خطمی هریک ده درم مویز منقی بیست درم سپستان سی عدد همه را کوفته خیسانیده بجوشانند وباسه رطل شکر وعسل شربت سازند وازده درم تا پانزده
درم بآب گرم بدهند **شربت ابریشم باموميائی** تالیف حکیم علوی خان مقوی دماغ ست وحال دماغ را که مزاج آن مائل ببرودت ورطوبت بود نیکو
گرداند وذهن وذکر وحافظه را قوت دهد ورعونت وحمق عارضی وبلادت وبلاهت عارضی را زائل گرداند ابریشم خام اعلی از پیله جدا کرده پنجاه مثقال در آب تا
دو شبانه روز خیسانیده بجوشانند تا نصف آب بماند ودائم ابریشم را بمالند تا قوتش در آب آید پس افشردهٔ ابریشم را دور کنند وعسل سفید خوشبو صاف دو رطل
دران داخل کرده واسطوخودوس زرنباد بادرنجبویه دارچینی زنجبیل سنبل الطیب صعتر فارسی عود خام هریک دو مثقال کوفته در کیسهٔ کتانی کرده دران اندازند
در آتش بسیار ملایم زیر آن کنند ودائم کیسه را بمالند تا قوت آن بعسل آید وشربت بقوام آید پس فرود آورده کیسه نیکو بمالند ولگلاب شسته بفشارند وکیسه را
دور کنند ویک لمحه دیگر آن را بر آتش نهند که رطوبت گلاب جذب شود پس عنبر اشهب مومیائی اصیل هر واحد یک مثقال مصطگی رومی علک الانباط
علک البطم راتینج هریک دو مثقال در روغن بلسان حل کرده داخل نمایند پس مشک ترکی جدوار خطائی هریک نیم مثقال ابریشم مقرض چهار مثقال
ورق طلای محلول ورق نقرهٔ محلول هر واحد یک مثقال ممزوج کرده نیکو برهم زنند ودر شیشه نگاه دارند شربتی سه مثقال **کماد** که در
نسیان بلغمی بعد تنقیه مجرب قرنفل بسباسه ساذج کند ر گرفته تکمید موضع نمایند **معجون نافع** نسیان وامراض دماغی بارد مقوی اعصاب هاضم
طعام نافع سلس البول واوجاع مفاصل بعد تنقیه بعمل می آید دافع بلغم موافق مشائخ مقوی ظهر قائم مقام معجون فلاسفه درفائده است گل بابونه
سعد کوفی کند ر هریک پنج مثقال زنجبیل فلفل دار فلفل خولنجان آمله پوست بلیله زرنباد سورنجان شیرین ثعلب مصری مغز بادام مغز فندق
هریک ده مثقال مویز منقی سی مثقال عسل سه چند شربت دو درم **معجون جدوار** مجرب برای نسیان حادث از برودت ورطوبت جدوار
فادانیا عود هندی بسباسه انجدان بابونه اسارون برگ سداب اذخر مکی ایرسا جوزبوا دارچینی دار فلفل کند ر سعد هریک سه مثقال جند بیدستر
زعفران مشک فلفل سیاه خردل هریک یکمثقال قرنفل پودینه فلفل سفید هریک دو مثقال مغز نارجیل مغز پسته مغز چلغوزه مغز فندق مغز بادام هریک
هفت مثقال عسل سه صد مثقال معجون سازند **معجون فرج** نافع نسیان سخن اعصاب عوج ده درم فلفل گرد زنجبیل شونیز زیرهٔ سیاه خیسطرح هریک
سه درم کوفته بیخته بانیم رطل شهد بسرشند خوراک یک مثقال بعرق بادیان **معجون زبیب** برای حفظ از سدیدگازرونی پوست بلیلهٔ کابلی
هلیلهٔ سیاه آملهٔ منقی دارچینی وج ترکی هریک پنج درم زنجبیل فلفل دار فلفل کند ر هریک سه درم پوست بلیله سعد کوفی هریک چهار درم مغز پسته
هفت درم مویز منقی پنجاه درم ادویه کوفته بیخته با مویز بسرشند **معجون حفظ** از برای زیادتی قوت حافظه نهایت نافع است سنای مکی سعد
هندی فلفل سفید کند ر عود قماری زعفران مساوی عسل سفید سه وزن ادویه معجون سازند خوراک یکمثقال **معجون** که برای نسیان وتقویت دماغ دول

مجرب ست دارچینی بهمن سفید سنبل الطیب حب بلسان عود صلیب مصطگی زعفران کندر بیخ سوسن درونج عقربی سعد کوفی بهمن سرخ وج اسطوخودوس
کبابه چینی اسارون هر یک دو ماشه هلیله کابلی مغز نارجیل هر یک چهار ماشه ابریشم مقرض بست ماشه مویز منقی پانزده دانه مغز فندق سه ماشه دار فلفل
زنجبیل فلفل سفید هر یک یک ماشه با نبات چهار دام عسل نیم پاو کف گرفته مرتب سازند **معجون لبوب** تالیف علوی خان مقوی دماغ و نافع حمق و
رعونت و امراض بارد دماغ عنبر اشهب ورق طلا ابریشم مقرض اذخر بادرنجبویه عود پوست هلیله کابلی دارچینی کندر غذبه هر یک یکمثقال مغز پسته مغز
نارجیل مقشر مغز بادام مغز حبة الخضرا مغز فندق مغز چلغوزه هر یک دو مثقال عسل مصفی شصت مثقال معجون سازند خوراک یکمثقال **معجون
حافظ العقل** از اختراع معز الیه در حفظ و تقویت حواس ظاهری و باطنی و تذکیه عقل و ذهن و فکر مجرب نوشته شیخ آمله ده مثقال پوست هلیله زرد و کابلی
هلیله سیاه پوست بلیله هر یک پنج مثقال طباشیر صندل سفید بگلاب سوده ابریشم مقرض کندر بادرنجبویه تمام مغز نارجیل مغز پسته اسطوخودوس
گل بابونه هر یک یکمثقال کوفته بیخته بروغن بادام چرب کرده مویز منقی بست مثقال را در عرق فرنجمشک بپزند تا مهرا شود مالیده صاف کنند و عسل
و نبات هر یک چهل و پنج مثقال داخل کرده بقوام آرند باقی ادویه انداخته معجون سازند شربتی دو مثقال **مفرح ابریشم** از تراکیب ممدوح الیه
که مقوی دماغ و قلب ست و ذهن را ذکی گرداند و حفظ بیفزاید و خفقان و ضعف قلب بارد را بزودی زائل کند ابریشم مقرض آمله منقی پوست
هلیله کابلی پوست بلیله هر یک ده درم بهمن سرخ اذخر اسارون اسطوخودوس بادرنجبویه فرنجمشک ایرسا انجدان حب بلسان مصطگی دارچینی
زنجبیل صعتر هر یک پنج درم تخم فرنجمشک لسباسه جوزبوا زعفران کندر هر یک سه درم لعل بدخشی ورق نقره ورق طلا جندبیدستر جدوار مشک عنبر اشهب
هر یک یکنیم درم عسل مصفی سه وزن ادویه بدستور مقرر مرتب نمایند خوراک یک مثقال **مفرح اهلیلجی** مسمی بدانش بخش از تالیفات حکیم موصوف
که نهایت مقوی دماغ ست و موجب ذکاء فکر و ذهن و مزیل بلادت و رعونت و حمق عارضی پوست هلیله کابلی هلیله سیاه پوست بلیله
آمله منقی هر یک بست درم اسطوخودوس بادرنجبویه کاشم هر یک ده درم اذخر فرنجمشک دارچینی عذبه عود صعتر کبابه کندر مصطگی سنبل الطیب
ابریشم مقرض ایرسا تمام درونج مغز نارجیل هر یک هفت درم زرنباد زنجبیل برادهٔ عاج هر یک پنج درم صمغ عربی علک البطم هر یک سه درم عنبر اشهب دو درم
جدوار ورق طلا و اگر بجای آن طلاے مکلس کنند قوی تر شود مشک مومیائی اصیل هر یک یکدرم کوفته بیخته مصطگی و علک و مومیائی و عنبر را در روغن بادام
و روغن پسته هر دو چهل درم گداخته ادویه را کوفته بیخته با آن روغن چرب نموده بعسل مصفی سه وزن جملهٔ ادویه بسرشند شربتی یک مثقال تا دو درم
اقوال حکما مسیحی گوید که اگر فساد ذکر از رطوبت باشد استعمال حقنه هاے حاده برای جذب ماده باسفل و نوشیدن مسهل مرکب از ایارج و شحم حنظل
و جندبیدستر و عاقرقرحا و همچنین ایارج جالینوس و لوغاذیا و جوارش بلادر نافع ست بعد از ان در روغن سوسن جندبیدستر و نطرون حل کرده و اندکے
سرکه بران چکانیده بر سر طلا نمایند گاه احتیاج بضماد معمول از خردل و سداب بری و فرفیون و جندبیدستر می شود و آبیکه دران بابونه و شبت و نمام و
پودینه و مرزنجوش جوشانیده باشند بر سر ریزند و در بعض اوقات بخردل و عاقرقرحا و مویزج و پوست بیخ کبر و ایارج فیقرا به سکنجبین عنصلی غرغره کنند و کثرت
اشمام مشک و جوزبوا و قرنفل و مرزنجوش و شیح و لسباسه نمایند و غذا نخوداب و مشروب ماءالعسل یا شراب ریحانی کهنه سازند شیخ میفرماید که اگر از
مادهٔ بارد رطب باشد بعد انضاج تنقیه کنند بدانچه در علاج امراض دماغی بلغمی گذشت و در خانهٔ بسیار روشن بدارند و اولا ابتدا باستفراغات
خفیف تر مثل ایارج و شحم حنظل و اندک جندبیدستر کنند بعده بتدریج ایارجات کبار دهند بعد از ان اگر امن از سوء مزاج حار باشد معجون بلادر
استعمال نمایند که این قوی ترین چیزها در تقویت ذهن و افادهٔ حفظ ست و ایضاً سائر مسخنات از محمرات و غراغر و شمومات استعمال کنند و در تجفیف
دماغ استعجال نکنند بلکه تدریج نمایند و حذر کنند از مبالغه در تجفیف تا افنای رطوبات اصلی نماید که تابع او برودت مزاج بود و این در نسیان بیفزاید و
باید که از سکر و هبوب ریاح و امتلاء احتراز کنند و از اغتسال بآب مطلقاً اجتناب نمایند بهر آنکه در آب گرم ارخاء و در آب سرد تخدیر و اضرار بروح حاس ست
و اگر ایشان را امتلاء عارض شود بعد آن تلطیف تدبیر کنند و از اغذیهٔ مسکنهٔ مثقله و مخدره و مبخره پرهیز باید کرد و امتلاء از شراب بسیار مضر ست اگرچه
از ان انبساط نفس و تقویت روح کند و از استکثار آب غنی سازند و استکثار آب مضرترین چیزها برای ایشان ست و خواب روز و بالجمله خواب مفرط مضر
و خصوصاً بر امتلاے کثیر و افراط بیداری نیز مضعف روح و محلل آنست و معذلک امتلاے دماغ از ابخره کند و درج مربی و دار فلفل مربی بجای ایشان

تجربه کرده شده و هر دو در حفظ زیادتی بین می نمایند و آین دوا تجربه رسیده کندر سعد فلفل سفید زعفران مرمکی مساوی با عسل سرشته هر روز یکدرم بخورند و ایضاً
این نیز تجربه کرده شده فلفل سفید زیرهٔ سیاه مکد دو جزو شکر طبرزد سه جزو و آیضاً مجرب ست اگر هر روز بر نهار یک مثقال از دوائی بخورند که دران کندر
سه ربع جزو دو فلفل ربع جزو باشد و آیضاً زیره پنج جزو دو فلفل یک جزو و وج و سعد و هلیلهٔ سیاه هر یک دو جزو و عسل بلادر یک جزو و عسل دو چند همه
و باید که با دویهٔ مفرده مکتوبه در مفردات رجوع کنند مجوسی گوید باید که علاج این مرکب از علاج سبات و علاج لیثرغس کنند بمثل حقنه های حاده که دران
قثاء الحمار و قنطوریون و حنظل و تقل و سکبینج و جاوشیر افتد و تنقیهٔ دماغ بحب ایارج و قوقایا کنند و اگر فائده نکنند این حب استعمال نمایند ایارج فیقرا هفت درم
تربد چهار درم نمک نفطی و جند بیدستر و عاقرقرحا هر واحد دو درم همه را باریک سوده در آبیکه اندک جاوشیر حل کرده باشند سرشته حبها سازند و چون تنقیهٔ بدن
باین حبوب گردد تدبیر یکه در باب لیثرغس و سبات مذکور شد مثل نطولات و اطلیه و ادهان بر سائر اجزاء سر استعمال نمایند و سائر اشیائیکه برای این امراض
ذکر کرده شد بجویانند و اگر ازان نفع مترتب نگردد ایارج فیقرا و ایارج لوغاذیا و ایارج جالینوس و ایارج ثیادرلیطوس استعمال کنند بعد ازان معجون بلادری
دهند و سعد لک در استعمال نطولات و اطلیه و ادهان و سائر آنچه در ما تقدم مذکور شد از اغذیهٔ مسخنه ملطفه اهمال نمایند جرجانی گوید آنجا که علامت
سردی و تری ظاهر شود علاج بدستور لیثرغس نمایند و تنقیه اولاً با دویه که در قول شیخ گذشت و بعد ازان با یارج روفس وغیره که در قول مجوسی
گذشت باید کرد و بعد تنقیهٔ تقویت دماغ بشمومات مثل مشک وغیره که در قول مسیحی مسطور شد باید کرد و خردل را کوفته بعسل سرشته گرم کنند و بر سر نهند
بهر آنکه اطبای قدیم را هر جا که تحریک حرارت غریزی و اعادهٔ حرکت عضو ضعیف الحرکه مطلوب می شد خردل استعمال میکردند بعده چیزهای محلل چون نطرون و
مانند آن بعمل آوردن صواب باشد و آنجا که معلوم باشد که از معجون بلادری حرارت زیاده نخواهد شد هیچ ازدی سودمند تر در مرض نسیان نیست و در استفراغ
رطوبات افراط و مبالغه نباید کرد از بهر آنکه بیم باشد که رطوبت اصلی خرج شود و مادهٔ حرارت اصلی نماند و خشکی تولد کند که سبب یاوتی تری باشد سردی و خشکی سبب
زیادتی نسیان گردد و موافق ترین غذا اندرین مرض گوشت دراج ست بخاصیت آنکه از غذای آن جوهر دماغ بهره بیشتر یابد و قوی تر شود و طریق مربای وج
انیست که وج را بقدر انگشت پاره پاره کرده در ظرف چینی یا شیشه کنند و روغن گاو گداخته بر سر آن ریزند چندانکه دو انگشت بر سر او ایستد و دهن ظرف
بند کرده چهل روز نگاه دارند پس روغن دور کرده صاف نموده شهد خالص بجای روغن انداخته لبست یا چهل روز در جو پنهان کنند بعده برآورده دو درم
تا سه درم بخورند که نسیان را ببرد و طریق مربای دار فلفل همین ست و این معجون نافع وج سعد دار فلفل زنجبیل کندر هر یک ده درم کوفته بیخته بروغن
گاو ده استار چرب کرده در عسل سی استار بسرشند و در جو دفن کنند چهل روز پس هر بامداد دو درم بخورند ابن الیاس گوید که در نسیان بلغمی تنقیهٔ دماغ بحب ایارج
یا بحب قوقایا و ایارج لوغاذیا وغیره بماء العسل که دران پودینه و خردل پخته باشد باید کرد و عطوسات مثل کندش و شونیز و خردل استعمال نمایند بعد ازان تبدیل
مزاج دماغ بنطولات و ادهان حاره مثل روغن زنبق و خیری و قسط و نمام و مرزنجوش و مانند آن و شم جند بیدستر و پودینه وغیره کنند و تناول زنجبیل مربی
و فلاسفه صاحب این مرض را نیکوست و سرکهٔ عنصل و سکنجبین آن نافع این علت ست و هر صبح جلاب از بادیان یک درم با درنجبویه دو درم
اصل السوس مقشر کوفته سه درم گلقند عسلی ده درم بنوشند و غذا نخود آب بشیرهٔ قرطم و دارچینی و فلفل سازند و بعد نضج تام در قاروره اسهال بحب
ایارج و حقنه های حاده که در صرع بیاید باید کرد و تعاهد بگلقند عسلی یا شکری یا مادة الحیوة یا اطریفلات کنند و شراب ریحانی موافق صاحب این
علت ست و انکباب بر آب ملطف محلل مثل بابونه و مرزنجوش و مانند آن کنند و این دوا ذهن بیفزاید و حفظ دماغ از ارتباک بلغم دران نماید فلفل
دار فلفل وج دارچینی قرفه سنبل رومی هر یک ده درم سنبل الطیب پنج درم جوزبوا سه درم زعفران دو درم عود خام دو درم مشک یکدانگ کوفته
بحریر بیخته بعسل کف گرفته بسرشند شربتی ازان یک مثقال و این معجون لبان بسیار نافع ست بگیرند کندر و وج و سعد هر واحد ده درم فلفل و زنجبیل
هر واحد پنج درم کوفته بیخته بعسل کف گرفته بسرشند شربتی یک مثقال و مربای وج مثل مربای زنجبیل ساخته اگر هر روز یکدرم ازان بخورند
نسیان را زائل کند خجندی گوید که اولاً نضج ماده بجلاب از بادرنجبویه و اصل السوس و گاوزبان بگلقند شکری یا عسلی کنند و غذا نخود آب بمغز قرطم
و دارچینی دهند و بعد ظهور نضج تنقیهٔ دماغ بحقنه های قویه کنند و بقراط درین مرض از استفراغ بدوا از فوق منع کرده بهر آنکه مادهٔ این علت در دماغ
محتبس می باشد پس هرگاه بدوای مسهل حرکت کند از فوق بیشتر آن را عصب قبول می کند و ازین ضرر عظیم عارض می گردد فلهذا اعتماد در استفراغ آن

سفوف معجون بلادری

طریق مربای وج

معجون لبان

(باقی)

برحقنه ها و فتائل اولی از مسهلات ست و اگر ازان تنقیه نشود پس بعضے متاخرین تنقیه بحب ایارج جائز داشته اند یا بایارج لوغاذیا و اگر جند بیدستر با ودنیه مشک جوز بوا شیح هر واحد یک درم سائیده ازان مثل تفاحه ساخته دائم ببویند مفید بود و این نطول نافع است بابونه بادرنجبویه اکلیل الملک مرزنجوش هر واحد درم جوشانیده بر سر ریزند و اگر وج را در آب نمک یک شبانه روز تر کرده بشویند و بعسل بپزند این مربائے آن نافع بود و استعمال دارفلفل در حفظ زیادت بین نماید و در معجون لبان هلیله سیاه ده درم عوض کندر داخل کرده دو درم بخورند و گویند که اگر معجونی که دران زعفران ست و در قول شیخ گذشت دو یا سه هفته استعمال کند مرتبه شارب او بکهانت رسد و باید که صاحب او از البان و از انچه ازان سازند اجتناب نماید و یک مثقال ازان بگلاب بخورد و معجون فوتنجی نافع ست و معجون لبان بسیار مفید ست **ابن نوح** گوید که علاج او حقنه های حاده اسبت و بستن ساقین و فخذین بسیار محکم تا ماده باسفل منجذب گردد و اسهال بایارجات مذکور در باب مالیخولیا و شم جند بیدستر و پودینه وغیره که در قول مسیحی گذشت و جمیع طیوب وادهان و حشائش حاره لطیفه و تناول بلادری و تعطیس بفلفل و خردل و شونیز و تغرغر بدان نیز و جند بیدستر بروغن سوسن و سرکه بر سر نهند و بخردل و ثافسیا و جند بیدستر و فرفیون ضماد سازند که قدما این ضماد را در جمیع اعضاے بارده مسترخیه و مخدره استعمال می کردند و سر از بورهٔ ارمنی بشویند و بر حنک عاقرقرحا و خردل و ایارج فیقرا طلا کنند و غذا نخود آب بخردل و حریره معمول از بادام و عسل سازند و ماء العسل بآب گرم و سکنجبین عسلی بزوری و شراب ریحانی بنوشانند و در آخر بحمام داخل کنند و انکباب بر آبهاے لطیفه محلله مثل بابونه و مرزنجوش و مانند آن نمایند و وج مربے براے حفظ نیکو ست و طریقش این ست که بگیرند وج رطب و دران سوزنها بزنند و یا بشگافند و در شیشه کرده روغن گاو چندانکه آنرا بپوشد بران ریخته در جو دفن کنند و باقی ترکیب همانست که در قول جرجانی گذشت و همچنین ست طریق ساختن زنجبیل مربے لیکن زنجبیل را در پارچه پیچیده در زمین نمناک تا چهل روز بدارند بعده بدستور سابق بعمل آرند **انطاکی** گوید که شک نیست که نکایت درین مرض غالباً از برودت مے باشد پس واجب ست اعتنا به تنقیه خلط بارد بایارجات و شم فلفل و مشک و نسرین و اکل معاجین آن و بلادری و تدهین بروغن خلوق و این معجون از تراکیب ما در منع نسیان و صرع و فالج و لقوه و رعشه مجرب ست اسطوخودوس گل نسرین هلیله کابلی هر واحد هفت درم شونیز مصطگی فلفل سفید و سیاه دارچینی هر واحد چهار درم صبر ریوند غاریقون کندر مغز پسته سکبینج هر یک سه درم مشک عنبر هر یک ده قیراط بعسل بسرشند شربتے ازان یک مثقال و اگر رطوبت غالب باشد سعد مثل صبر و عاج و زنجبیل هر واحد مثل اسطوخودوس زیاده کنند و اگر بدان اراده لطوبت شیب باشد باقی هلیله جات و برادهٔ آهن اضافه نمایند و قوت این دوا تا هفت سال باقی بماند **طبری** مینویسد که معالجهٔ نسیان تنقیهٔ بدن ست بحسب امکان و استعمال قوانین و تنقیهٔ آن بحقنه ها و ادویهٔ مسهله کنند و بعد تنقیه نظر کنند بمزاج مریض اگر متحمل تنقیهٔ دماغ باشد باین حب تنقیه کنند سنبل الطیب سلیخه قرنفل هر واحد یک درم مصطگی اسارون گل سرخ هر یک دو درم افسنتین رب السوس هر واحد سه درم صبر سقوطری پنج درم سقمونیاے مشوی دو ثلث درم کوفته بیخته بآب بادروج یا آب برگ ترنج یا شراب صاف سرشته مثل فلفل حبها سازند شربت ازان دو درم و ثلث اگر قوت متحمل باشد دو یا سه شربت ازین حب بخورند بعده اگر مزاج متغیر نگردد دوام بغرغره و تحنک بایارج فیقرا کنند و بخردل و مویزج و عاقرقرحا متواتر غرغره نمایند و اگر مرض زائل نشود این سعوط بکار برند مشک یک حبه جند بیدستر یک حبه در روغن یاسمین یا روغن سوسن یا روغن خیری زرد حل کرده دو ثلث درم ازان سعوط کنند و این سیار سعوط بجند بیدستر نگر وه میداشت و بزهرهٔ کلنگ مع روغن یاسمین سعوط مے کنانید و اثر نیک می کرد بعد ازان مالش سر بخرقهٔ خشن کنند و این ضماد نمایند جند بیدستر یک طسوج بادآورد یک درم بادیان دو درم خردل سفید دو درم برگ آزاد درخت سه درم همه را باریک سائیده بسرکهٔ کهنه و اندک زهرهٔ نر گاؤ آمیخته بعد حلق راس و دلک آن طلا کنند و اگر بر حدت این ضماد بیمار صبر نکند اندکی از روغنهاے گرم دران زیاده کنند و امر بخائیدن کندر و انداختن آب دهن دائم کنند و از چیزیکه این مرض را بالکل زائل کند چون صعب و متعسر گردد تنقیهٔ خورانیدن لوغاذیا باین ترتیب ست که چند روز ماء الاصول بنوشانند بعد ازان هلیله سیاه ده درم مویز منقی بست درم افتیمون هفت درم ریوند سه درم را کوفته همه را بدستور مطبوخ بپزند پس هفتاد درم ازان گرفته و ایارج لوغاذیا که بران یک سال و اقل شش ماه گذشته باشد سه مثقال و نیم یا کم و زیاده حسب مزاج بیمار بخورانند و عقب او مطبوخ مذکور نوشانند و پرهیز قبل تناول لوغاذیا از ده روز

نسخهٔ معجون لبان

نسخهٔ ضماد مرکب

کم نکنند و بعد انفراغ ازان ده روز کنند اما قبل شرب او بر اسفیدباجات چوزهٔ مرغ و ماکیان با نخود بسیار پخته مزید نکنند شوربائے او بنوشند و از لحوم
آن اندک بخورند و اگر برودت بر دماغ او و سائر بدن مستولی باشد باید که اسفیدباجات از کبوتر بچه در پرواز آمده بسازند و بعد فراغ از ایارج زیرباجات
شیرین معمول بلحم حجل و بچهٔ مرغ دهند و توابل آن حسب مزاج غالب بر مریض باشد و هرگاه لوغاذیا بر غیر پرهیز تام بخورند بدان انتفاع نیابند و اگر باین زائل
نشود و مزاج دو وقت او بلد احتمال نماید اندک اندک تریاق کبیر خورانند و امر بتحنک و شم او دائم نمایند و گاهی از ایارجات کبار اندک بدهند اگر مزاج مریض
متحمل باشد و اسراف بران نکنند که موری بفساد عظیم گردد این جمله از معالجات این علت ست و گاہے اعراض دیگر آنرا لازم مے گردد و آن
حرارت موضع یا ضربان و ورم و احساس اندک درد سر است پس هرگاه این علامات ظاهر شود یقین کنند که مرض او مرکب ست و درانجا ورم ست
و امر بفصد و تعطیس نمایند و آنچه شموم و سعوط و معالجه بدان نمایند مرکب سازند و هرگاه مزاج او حدت پذیرد این طریقهٔ معالجه ترک نمایند تا آنکه مزاج او تسکین
یابد بعد ازان بعلاج مرسومه رجوع کنند و برین قیاس تدبیر امر او نمایند و مراعات تغیر مزاج او کنند زیرا که گاہے بتساهل طبیب از مراعات مزاج او در
تغیر آن خطا واقع میشود و با مراض قاتل می انجامد و گاہے اعراض دیگر درین علت ظاهر میگردد و آن تپ خفیف خفی ست پس اگر این ظاهر شود
از قرب چیزے ازین طریقه در معالجه حذر کنند و مبادرت بفصد نمایند و در معالجه بطریق غرغره و تعطیس با دخال فتیلهٔ معموله از حرف در منخرین
و تحریک آن و اقامت مریض در غیر شمس شروع کنند و سکنجبین عنصلی بنوشانند که این تلطیف و تحلیل این رطوبات غلیظه کند و عنصل را خاصیتی ست
در تحلیل رطوبات غلیظه بهر طریق که استعمال نمایند حتی که اگر بر داء الثعلب بدان طلا کنند رطوبات محتبسهٔ زیر جلد را تحلیل کند و سرکهٔ عنصل و سکنجبین آن
این علت را بسیار نافع ست و گاہے از عنصل باریک سوده بر آتش نهاده تا لذع و حدت او زائل شود و باشیای دیگر مثل اندکی خطمی و قلیلے افسنتین
و صبر و مصطگے آمیخته و این همه اجزا قریب یکدیگر یا مساوی گرفته سوای عنصل که آن مثل جمیع اجزا باشد بر سر مریض ضماد میکنند و این ضماد بسیار نافع ست
و خطا نمی کند و مریض را امر کنند لاسیما اگر درانجا تپ خفی باشد بشرط ساقین و وضع محاجم بران بعد استفراغ تام چه حجامت بر ساقین جذب فضول از
جمیع بدن بسوی اسفل میکند و گاهی تضمید ساقین مریض و قدمین آن با حذر از عنصل باریک سوده میکنند تنها و باین ادویه بگیرند عنصل بریان رطل صغیر بونیرج ده درم برگ
خرمل تازه بافته صعیر اتنه سه درم باریک سائیده قیروطی معمول از موم و روغن یاسمین یا سوسن یا غار آمیخته بر قدمین و ساقین ضماد کنند و غرض متقدمین در تضمید ساقین و قدمین جذب
اخلاط از سر ست بسوی اسفل بدن و ایضاً طریق مشارکت میان قدمین و دماغ بطریق عصب بدان اراده کرده اند چه مشارکت میان هر دو قویست چنانچه بقراط گفته که ریختن
آب سرد بر قدمین ترطیب مزاج دماغ میکند لاسیما بعد خروج از حمام بنا بر مشارکت میان این هر دو و ما امر میکنیم بستن ساقین و مالیدن قدمین هنگام ارادهٔ جذب مواد بسوے
اسفل و لهذا امر بضماد ساقین و قدمین کرده اند و بالجمله واجب نیست که درین مرض از مراعات امر تپ و ورم غفلت کنند چه این هر دو بیشتر با این مرض ظاهر مے شوند
و سببش اینست که چون اخلاط انجا محتبس میشوند متعفن میگردند و چون عفن شدند گاه ورم و گاه تپ خفی حادث می کنند و لهذا مراعات این هر دو امر لازم
ست تا در معالجه غلطی واقع نشود **ایضاً** طبری نسیان را که دران حفظ و ذکر بالکل باطل شود هلاک الذکر نامیده و گفته که هلاک الذکر آنست که درین
نسیان چیزے بیان نکند البته و اگرچه آنرا حفظ کرده باشد بهر آنکه قوت ذکر او مرده و هلاک شده و آن دو قسم ست یکے آنکه از استیلاے برودت
و رطوبت بر قسم موخر دماغ بود و دوم آنست که برودت و یبوست بران غالب شود و چون حرارت و رطوبت مستولی گردد آن غیر این مرض ست
و همچنین حرارت و یبوست و فرق میان این علت و میان غیر آن از نسیان و جمود و سرسام بارد آنست که بعض انها با تپ و بعضی با ورم و بعضے با زوال عقل میباشد
و اما با هلاک الذکر چیزے ازین اعراض نمیباشد بلکه هلاک ذکر بود فقط و از علامات این علت اگر از برودت و رطوبت باشد اینست که مریض
دائم خواب کند و گویا که باوے صدر بود خطا بیکه بدان نمایند دران وقت می فهمد و بعد ساعتے تذکر او آنرا ممکن نبود و از بینی او مدام رطوبت
سیلان میکند و در موخر سر خود ضربان ثقل دریابد که گویا او باسفل فرو می رود و آنچه مشائخ کبیر السن و لاغر شده را عارض می شود صاحب این مرض را
عارض میگردد و علاج این نوع آنست که بمقدار قوت و سن و مزاج مریض و بسائر قوانین نظر کنند پس اگر متحمل استفراغ باشد اولا حقنه کنند و از
فوق استفراغ نمایند که بقراط استفراغ صاحب این مرض را بدو از فوق منع کرده و باید که حقنه بر سه مراتب باشد مرتبهٔ اولی حقنهٔ ساذج باین نسخه بگیرند
خارخسک بابونه اکلیل الملک ترطم کوفته حلبه بزرکتان برگ شبت برگ سداب هر واحد یک کف انجیر سیاه پنجاه عدد سبوس گندم و خطمی هر واحد کف هر دو

در صره لبسته انداز ند و بدستور مطبوخ حقنه با بیز ند پس بوزن صد درم صاف کنند و بالایش روغن خیری لبست درم و شکر سرخ ده درم و بورهٔ ارمنی نیم درم انداخته
در هاون حل کنند تا نرم شود و بار دیگر صاف نموده نیم گرم حقنه کنند و باین حقنه سه دفعه استفراغ نمایند بعد ازان تغیر حقنه بقوی تر ازان کنند و بران قنطوریون
دقیق و برگ حسبفرم و شیح و قیصوم هر واحد کف زیاده کنند و بعد طبخ و تصفیه بدل روغن خیری روغن بیدانجیر و روغن سداب انداز ند و با بوره اندک شحم حنظل یار
کنند و بدستور حقنه نمایند و ایضاً سه مرتبه باین حقنه تنقیه سازند و بعد ازان بقوت مریض و انحطاط مرض نظر کنند پس اگر علت منحط گیرد و آثار صلاح پدید آید لزوم
همین حقنه نمایند و بران زیادت نکنند و اگر مرض بایستد و انحلال و انحطاط نپذیرد حقنهٔ قوی تر ازین استعمال نمایند و بر همین حقنه بعد تصفیه جاوشیر و جند بیدستر
و سکبینج هر واحد یک درم افزایند و باین حقنه یک دفعه تنقیه کنند بعد ازان راحت دهند و از غذا بر کبوتر بچه در پیرد از آمده و کنجشک مطبوخ با نخود و زیت
و لحوم حملان کوچک یکساله لزوم نمایند و نبیذ کهنه جید الجوهر چند روز بنوشانند بعد ازان اگر مرض انحلال یا انحطاط پذیرد و صلاح ظاهر شود لزوم این
طریقه نمایند و اگر امراض متعسر گردد مشک و جند بیدستر و شونیز سوده ببویانند و عطسه آرند و بر سر این ضماد نمایند خردل سیاه ده درم ثافسیا که آن
صمغ سداب جبلی ست یک نیم درم فرفیون تازه سفید یک نیم درم همه را لبسایند و بگیرند آرد خشکار و خوب بریان نمایند و لبست درم ازان آمیخته بروغن
قسط یا روغن خیری یا روغن ناردین یا روغن بلسان سرشته ضماد سازند بر موضع علت مگر آنکه فساد تا قسم اوسط دماغ متعدی گردد که درین حالت بر همه
سر ضماد کنند مع اغذیهٔ موافقه نا شفه مثل لحم حمل صغیر نیم بریان و کبوتر بچه و کنجشک بریان سازند و اگر مزاج او بحرارت متغیر گردد و طبیعت نگهدارند و قصد
تلطیفهٔ آن نکنند مگر آنکه تپ آید و بدانند که تپ انحلال این علت میکند سهل ترین سعی هرگاه بعد تنقیه بحقنه و تضمید سر یا شد و اگر تپ در ابتدای این
مرض آید دران خوف هلاک ست و گاهی بتضمید راس و تدهین او باین روغن اکتفا می کنند بگیرند زیت صافی مستخرج از زیتون پخته صد درم جند بیدستر
سه درم مشک دو دانگ سنبل دو درم مصطکی اشنه قرنفل هر واحد یکدرم فرفیون تازه دو ثلث درم ثافسیا دو ثلث درم همه را کوفته در صره بندند و در
روغن مذکور انداخته جوش دهند و صره را دائم بمالند تا تمام نگردد و نجوشد و دو ثلث بماند یک ثلث بسوزد بعده این روغن مدام بر سر مالند و داخل
بینی بدان چرب کنند و امر بغرغره از عاقرقرحا و مویزج و مانند آن نمایند و اگر در معدهٔ او رطوبت یافته شود و احتمال اسهال معده باشد هر روز بر ناشتا دو
ثلث درم ایارج مخمر بشراب کهنه بدهند و از معجونات که لزوم آن درین مرض واجب ست اگر مزاج مریض متغیر نشده باشد تریاق و مثرودیطوس
ست و از معاجین احسن تاثیر درین علت از معجون انقردیا چیزے ندیدم و خورانیدن این معجونات باید که بتوقف و تامل شده باشد و بجازفت
دران استعمال نکنند بهر آنکه چون مزاج دماغ او اکثر از آنچه واجب ست گرم گردد گاه مؤدی بقرانیطس شود و همچنین تبرید مزاج دماغ او بیشتر از
واجب نکنند بخوف آنکه این بسکته مؤدی گردد و بعض صاحب این علت متراخی فاتر مختلف بود و قاروره او سفید خام باشد و در اغلب محشی شرح اسباب
مینویسد که اطریفلات مقوی با دویهٔ حار خوشبو نافع است و همچنین این معجون وج سفید فلفل دار فلفل وج قرفه سنبل الطیب آمله هر یکی دو درم و نیم
جوزبوا یک درم زعفران نیم درم مشک نیم دانگ عسل مصفی چهار چند ادویه و از سکون در مسکن تاریک اجتناب نمایند و حضرت علی علیه السلام امر باستعمال
کندر فرموده اند و ابن عباس رضی الله عنه فرموده که خوردن یک مثقال کندر و دو مثقال شکر بر ناشتا نیکوست و اگر در معجون بلادر که در قول شیخ گذشت
هلیله بلیله آمله هر یک دو درم و نیم زیاده کنند نزد من احسن ست و در استعمال این معجون احتیاط نمایند و بعد شش ماه از ساختن آن در فصل بارد و مزاج
کثیر البرودت استعمال کنند ورنه احتراق دم و احداث جنون میکند و معجون لبقراط و معجون سنجری و معجون فیروزنوش و معجون فولاد و معجون غیاثی و معجون بلخاخ نافع
است و این حب تالیف علوی خان سفید بلیلهٔ کابلی وج ترکی مصطکی رومی کندر ذکر شونیز قرنفل عاقرقرحا زنجبیل جوزبوا بسباسه هر واحد یک جزو
مرزنجوش دو جزو جند بیدستر نیم جزو کوفته بیخته بآب فرنجمشک یا تمام مثل لوبیا حب سازند و دائم در دهن دارند و ایضاً جوزبوا قرنفل مرزنجوش
عاقرقرحا مشک تبتی کوفته بیخته مثل باقلا حب ساخته در دهن دارند و حکیم علی گفته که زهرهٔ کلنگ و دماغ او چون بروغن زنبق خوب مخلوط ساخته
سعوط کنند نافع نسیان ست و ایضاً گفته که تجربه کرده ام چون فلفل سفید و زعفران خالص مساوی سوده بعسل سرشته هر روز یکدرم استعمال نمایند

علاج نسیان باردیابس

اگر از برودت مع یبوست باشد بر تبدیل مزاج اشربهٔ مسخنهٔ مرطبه و اغذیه حار رطب مثل شوربای گوشت ماکیان و بچهٔ طیور و حلوای مغز ماکیان و سهندر با ضعف

ناحیهٔ راس ودلک از پارچهٔ خشن وتحریک دستها وپایها نمایند لیکن دلک وریاضت قوی نکنند که تحلیل نماید بلکه بمقداریکه تقتضی زیاده کشیدن غذا باشد و آرام وخواب وحمام معتدل و آبزن مرطب لازم شناسند وتدبیر خواب آوردن کنند وتسخین سر بضمادات گرم تر وحجامت راس بلا شرط ونطولات حارهٔ مرطبه بطبیخ بابونه واکلیل الملک وبنفشه وتخم کتان وحلبه وکله پاچهٔ بره وتدهین راس بروغنهای معتدل مثل روغن سوسن ونرگس وخیری نمایند واگر این روغنها بقدر معتد به در نطول افزایند بهتر باشد ومغز ساق مادهٔ گاو وروغن بادام وروغن بابونه ومسکهٔ گاو بمالند واگر فالوده عسلی یا عصیر خرما نیم گرم بر سر نهند صواب باشد واگر آثار مادهٔ سوداوی یافته شود تنقیهٔ آن بمسهل سودا نمایند وبرای نضج مغلی تالیف والد علوی خان نافع **صفت** مغلی منضج مسکور بجهت نسیان سوداوی گاوزبان شاهتره بسفائج بادرنجبویه اسطوخودوس گل بنفشه هر یک دو درم عود صلیب یکدرم عناب ده دانه مویز منقی بیست دانه افتیمون پنج درم اجزا سوای افتیمون جوشانیده صاف نموده افتیمون را در کتان بسته شب دران اندازند وصبح گرم کرده بمالند وبیفشارند وکیسه را دور کرده در مطبوخ گرم ترنجبین پانزده مثقال مالیده صاف کرده بنوشند بعد ظهور نضج اسهال سودا نمایند وتنقیه بمطبوخ افتیمون وحب آن نیز مفید ست وهر چه در علاج امراض دماغی سوداوی مذکور شد بعمل آرند وبعد تنقیه بهر تعدیل مزاج انچه بالا گفته شد استعمال نمایند ونوشیدن شیر مادهٔ گاو در نسیان که بسبب یبس سودا باشد وکذا خوردن روغن گاو مفید ست وسعوط از نمک در روغن بادام وتمریخ به روغن خیری زرد ومغز ساق گاو مع شراب رقیق نیز مفید گفته اند وسعوط از مغز ساق گاو به روغن بادام نیز نافع نسیان سوداوی ست وکذا معجون نجاح ومعجون لبوب علوی خانی **اقوال اطبا** ابوسهل گوید که فساد ذکر اگر از یبوست باشد استعمال تدبیر حار رطب آنرا نافع بود ونطول آب مطبوخ بنفشه وخیری وبابونه کنند وروغن سوسن ونرگس وخیری بر سر بمالند ودر بینی چکانند **مصنف** حاوی صغیر گوید که گاه نسیان از سودا بود علاجش تنقیهٔ دماغ وبدن از اخلاط سوداوی بحب افتیمون ومطبوخ آن کنند وروغن بنفشه وکنجد وخیری بر سر نهند وهر صبح جلاب از نیلوفر وبادرنجبویه هر یکی دو درم وشکر سفید ده درم بنوشانند وغذا مزورهٔ ماش نخود وشیرهٔ مغز بادام دهند واستحمام دائم وحلق راس ومالش آن بروغن کدو وخیری وبنفشه وبادام شیرین واستعمال مرطبات ونطولات حار رطب نافع است **ابومنصور** گوید که در نسیان سوداوی ایارج ارکاغانیس ومطبوخ افتیمون ومویز وعناب وریختن آب مطبوخ گندم وجو بر سر وشرب ماء الجبن وایارج فیقرا با افتیمون مفید بود ودر روغن کنجد وخیری زرد بر سر نهند وغذا لحم ماکیان وبره خورانند وعوض آب ماء العسل معمول بنصف نبات ونصف عسل نوشانند وشراب رقیق سفید دهند ومغز ساق مادهٔ گاو وبره وروغن بادام شیرین سعوط کنند **ابوالحسن طبری** بنوشته که علاج هلاک الذکر از برد ویبس بچیزی قوی نکنند که در یبس آن بیفزاید بلکه در ابتدای آن این حقنه بعمل آرند خار خسک بابونه حنیفند قرطم تخم کتان برگ خبازی برگ خطمی سبوس گندم انجیر ومانند آن خوب بپزند ومقدار حاجت ازان گرفته بقدر کفایت روغن سوسن وروغن یاسمین وروغن خروع آمیخته حقنه کنند وسه تا چهار بار تنقیه باین حقنه نمایند بعده ترک استفراغ کنند وتغریق سر بروغن سوسن واندک روغن یاسمین نمایند و**ابن سرابیون** انچه اکثر درین استعمال میکرد روغن سوسن ست که تسعیط وتغریق سر بدان میکرد وغذا لحوم حملان شیرخواره می خورانید وشراب متوسط میان کهنه ونو می نوشانید ودر بعض اوقات چون مرض دشوار میشد سعوط باین روغن سیفر مود بگیرند روغن سوسن وروغن یاسمین هر واحد بیست درم ویک رطل لعاب خطمی ولعاب حلبه ولعاب بزر کتان واندکی زعفران بران انداخته در شیشه کرده بآفتاب نهند وهر روز یک دو مرتبه بجنبانند ودر آفتاب پنج روز بدارند بعد ازان بگذارند تا روغن بالای آن صاف گردد بعده بگیرند ازین روغن دو درم ومیعهٔ سائله یک دانگ در خرقهٔ صفیق صاف کرده بیامیزند ودر شیشهٔ کوچک بر هم زنند تا کف کند پس از کف صاف کرده دائم بدان سعوط کنند وآبیکه دران بابونه واکلیل الملک وپیه کبوتر بچه وقرطم کوفته وخطمی یا برگ او وخبازی یا برگ آن جوشانیده باشند نیم گرم بر سر ریزند ودلک خفیف سر نمایند وپوشیدن کلاه که دران پشم ثعلب باشد وقت خواب امر کنند ومنجملهٔ چیزے که در اسخان راس این علیل بران اعتماد کرده میشود ادهان حارهٔ رطبه است وتناول این معجون بعد استفراغ اندک که ذکر کردیم نسخهٔ معجون زنجبیل جلنی ده درم تخم انجره پنج درم تودری بوزیدان هر واحد سه درم پوست جوز بری با قه حب الزلم لسان العصافیر هر واحد پنج درم فلفل سفید دو درم همه را سائیده بقانید سنجری مقوم لبسرشند ودر ظرف آبگینه که دران روغن غار در روغن سوسن باشد بدارند وهر روز ازان بقدر جوزه از وسط روغن گرفته بر نهار تناول کنند واگر ازین شهوت جماع هیجان کند ازان منع کنند

علاج نسیان حار یابس

وآن سهل العلاج ست مادام که در اضعاف قوت وتجفیف جوهر دماغ وتنقیص آن افراط نکرده باشد والا علاج او بغایت متشکل بود پس بصورت حرارت ساده

آنچه از تبرید واطلیه وادہان ونطولات وغیره درعلاج امراض دماغی حار گذشت استعمال نمایند وشربت بنفشه ونیلوفر درگلاب وعرق بید وآب ثمر آمیخته نوشانند تخم
سفید وکذا شربت عناب وتخم خشخاش نافع وطلای صندلین باندک کافور تعدیل مزاج حار بسرعت میکند وتخم کاہو یک درم بزرالبنج دو دانگ مرکی یک درم افیون نیم دانگ
کتیرا دو دانگ در سرکه سائیده مابین صدغین طلا کردن نیز مقوی دماغ ومبرد ومرطب آنست وسبوس گندم سفید وآرد باقلا وصندل سفید وگل سرخ وبنفشه وثمر طرفا
هر یک نیم درم کافور ربع درم در سرکه ترکرده خشک نموده درگلاب مبلول ساز زند وبخور آن کنند واگر برگ کدو وجرادۀ آن وبرگ کاہو وتخم آن وتخم خشخاش وپوست وگل
آن وبنفشه وگل آن ونیلوفر وبرگ بید وگل شاہسفرم درگلاب جوشانیده بر بخار آن انکباب کنند تبرید وترطیب دریک روز کند وغذا از حریره وفالوده سازند
وکاہو وشوربای چوزۀ مرغ وکشکیه بماکیان فربه دہند واگر تپ ظاہر گردد از تدابیر مذکوره باز مانند بلکه فصد قیفال وسائر تدابیر قرانیطس نمایند ودر حالت وجود مادۀ
صفرا تنقیه وتعدیل او بدانچه درعلاج امراض دماغی صفراوی مذکور شد بعمل آرند **ابن الیاس** گوید که گاه نسیان از سوء مزاج حار بلا ماده میباشد
علاجش تنقیۀ دماغ از صفرا است اگر آن باشد وترطیب مزاج دماغ بنطولات مطبوخ حشائش بارد رطب مثل بنفشه ونیلوفر وتدہین سر بروغن بنفشه یا کدو وتغریق رابل ین
روغنها وہر صباح جلاب از شربت بنفشه وترنجبین ہر یک ده درم بنوشانند وغذا حریره معمول از مغز گندم وشکر فانید سازند ویا بگیرند عناب وسپستان ہر یک بست عدد
بنفشه پنجدرم شکر وترنجبین ہر واحد ده درم جوشانیده صاف نموده بنوشانند غذا از ورکه ماش تقشیر کشیده با دام واسفاناخ وکدو دہند وآب شیرین نیمگرم بر سر ریزند وتناول
مویز سرخ وجوز ہندی درین علت نافع است **ومؤلف جامع** گوید که اگر تشویش خیال از غلبۀ صفرا بر مقدم دماغ یا سوء مزاج حار بلا ماده باشد تنقیۀ دماغ از صفرا
بحقنه لین یا مطبوخ ہلیله ومانند آن که در سرسام گذشت وتبدیل مزاج باطلیه وادہان ونطولات بعد تنقیه در مادی ودر ساذج در ابتدا کنند انتباه نسیان که از اورام
دماغ بود ہر چه درعلاج قرانیطس ولیثرغس وسبات سہری گذشت حسب حاجت که ورم بکار برند وانچه از نقصان جوہر دماغ باشد ہر چه درعلاج امراض ضعف دماغی مذکور شد استعمال کنند

اختلاط ذہن وہذیان

واین ہر دو از قبیل آفات ذہن واصناف آنست یعنی آفتی ست در افعال فکر وتمیز بحسب تشویش **وصاحب بحر** گوید که اختلاط عقل تشویش وشوریدگی ست
که بحد جنون نرسیده باشد وہذیان یاوه گوئی ست بالجمله اگر سبب این مرض در نفس دماغ باشد از مرۀ سودا یا سودای صفراوی ویا سوداوی دموی یا دم حاد ملتہب یا
صفرا یا بلغم عفن حار مورّث جنانچه در لیثرغس یا حرارت ویبوست ساذج بود واگر سبب آن در عضو دیگر مثل معده وفم معده ومراق ورحم واوعیۀ منی وغیره یا در تمام بدن باشد
از بخار حاد اخلاط یا دخان آنها یا از کیفیت ساذج مرتفع از عضوی بود **وصاحب کامل** گوید که اختلاط ذہن یا با تپ بود ویا بی تپ انچه با تپ باشد یا در سرسام
بسبب ورم حادث در اغشیۀ دماغ بود ویا در برسام بسبب تادیۀ حرارت حاده از ورم حجاب بسوی دماغ واغشیۀ آن بمشارکت ویا بسبب قوت حرارت در
حمیات حاده بود واین بسبب ارتقای بخارات تپ وضعف راس باشد **وگیلانی** مینویسد که گاہی این علت حادث میشود از قبل ہموم وکثرت سہر تنها ویا از جہت
رویۀ احتباس خون که از بدن خارج میشد مثل خون بواسیر وحیض وگاہی این مرض از قبل ردائت ہضم وآروغ می افتد وگاہی این اعراض بسبب ورم معده وحشا
ظاہر میگردد ودر ابتدای مرض کم بود وبعده عظیم گردد وتابع او اعراض مرۀ سودا شود وگاہی این اعراض خفیف میشود بہضم یا بانواع استفراغ یا بخروج ریاح کثیر
یا الفی یا بآروغ واگر چیزی از ین اشیا ظاہر نشود ودلائلی که بر مرۀ سودا دلالت کند ظاہر گردد پس آن دلالت نماید بر آنکه مرض در دماغ ست **وطبری** گوید که
اختلاط ذہن گاہی لازم یعنی دائمی میباشد وگاہی غیر لازمی یعنی غیر دائمی که وقتی ظاہر میشود وزمانی باقی می ماند بعده رجوع میکند مریض بعقل
وتمیز وباز در وقت دیگر اختلاط عود میکند پس لازم دلالت میکند بر آنکه سبب او خلط رطب منعقد مرتکب در دماغ ست واین محتاج ست بمعالجۀ بالاستقصا
وغیر لازم که در وقتی میشود ودر وقت دیگر زائل میگردد دلالت میکند بر آنکه خلط ریاحی از عضو دیگر بدماغ مرتقی میشود پس تحلیل میگردد باعانت طبیعت یا حسن تدبیر
پرہیز وبعد از ان عود میکند از استعمال اشیای ضاره ومعاودت تخلیط پس تبخیر میشود بار دیگر بسوی دماغ ویا برای او دور باشد چنانچه بہ صرع میباشد پس لازم
گردد بالجمله بقول شیخ سالم ترین اختلاط عقل آنست که با خنده وآنکه با سکون باشد ودر دی تر آنست که با اضطراب وضجر واقدام بود واگر معه اکثر ہم وحزن شدید و
سہر مفرط باشد ردی تر بود **وطریق تشخیص** این مرض واسباب آن باید که مریض را المی وتکلیفی رسانند اگر شکایت واحساس آن نکند بدانند که اختلاط عقل ست وچیدن
ریزۀ جامه وتحریک دست پیش چشم وقعار ورکه دہنی در حمیات نیز دلیل اختلاط عقل باشد وجزع وخبث نفس وبغض مریض را زمردم وتوہم او نفس خود را وایذای او
وغیر آن از اصناف خوف که در تخیل لیخولیا خواہد آمد از علامات مشترکۀ انواع این علت ست پس تشخیص اسباب این مرض چنین کنند که آیا مرض در دماغ کور درست عارض شده یا بدن تپ

اگر در تپ عارض شده باشد و بادی علامات سرسام یا برسام یافته شود سببش سرسام یا برسام باشد و اگر آثار ہر دو مرض مذکور یافته نشود سبب او صعود بخارات حار از جمیع
بدن باشد و اگر بادی تپ نبود پس نظر کنند که در عضوی مثل معده و مراق و رحم و دست و پای وغیره ضرری معلوم می شود یا نه و ایضاً از مقربین مریض بپرسند که
بیمار پیش از حدوث این علت شکایت آفتی در عضوی دیگر دیا نه اگر ضرر در عضوی دریافت شود بدانند که سبب مرض تصاعد بخارات از ان عضو ست پس
اگر اختلاط با سہر باشد و با آن علامات صفرا یا سودا نیز یافته شود بخارات صفراوی یا سوداوی بود و اگر اختلاط با سبات باشد و با آن آثار غلبهٔ خون یا بلغم عفن یافته
گردد بخارات دموی یا بلغمی بود و اگر از علامات حرارت خالی باشد سبب مرض کیفیت سانج ردی باشد چنانکه از انگشت پای یا از دست متورم یا از دیگر اعضای
فاسد المزاج متورم متصاعد شده تا دی بدماغ میگردد و اگر ضرر در کدام عضو دریافت نشود سبب مرض در دماغ باشد پس اگر اختلاط با غم و فزع و ظن فاسد
بود و دیگر علامات مرهٔ سودا که در مالیخولیا خواهد آمد موجود بود سببش مرهٔ سودا باشد و اگر با سبعیت و اقدام و اضطراب بود سودای صفراوی باشد و اگر با طرب و ضحک
و درور عروق و انتفاخ بشره بود سودای دموی باشد و اگر مع التهاب و حرارت لمس راس و ضجر و سوء خلق و اضطراب شدید و تخیل آتش و شرار و اشیای زرد و سرخ
و زردی رنگ بدن و کشیدگی جلد پیشانی و دور رفتن چشم و بر جستن برای مقابله بود از صفرا باشد و اگر این اعراض شدید تر و صعب تر بود از دم حاد ملتہب باشد و از قبیل
ست اختلاط عقل که در حمیات می افتد و اکثر آن در ربائیات می باشد و اگر اختلاط مع تمکین و وقار و برداشتن ابرو بدست ہر وقت و سبات بود از بلغم عفن باشد و اگر
علامات کدامی مواد ظاہر نباشد و سبکی و خشکی دماغ و لزوم سہر و تقدم مجففات بود از حرارت و یبوست سانج باشد علاج اگر بسبب سرسام یا برسام بود علاج مرض
مذکوره کنند و اگر بسبب تپ باشد علاج تپ و تعدیل و تنقیه نمایند و بهر تقویت سر روغن گل و گلاب و سرکه بر سر نهند و لخلخه استعمال کنند و بهر اماله انچه شاخها بر
ساقین و پای کشند و یا شوبه بعمل آرند و اطراف به بندند و تلیین طبیعت بقرص بنفشه یا بحب صبر یا باب انارین یا بماء الفواکه و امثال آن ملحوظ دارند و اگر بمشارکت
عضوی باشد علاج آن عضو نمایند و ہر چه در علاج امراض دماغی بشرکی گذشته و انچه در مالیخولیای مراقی خواهد آمد بکار برند و بهر تقویت و تبرید دماغ و اماله انچه مذکور
شد بعمل آرند و ضمادات و نطولات و شمومات معدله و سعوط شیر دختران در روغن بنفشه و لخلخه بکار برند و بعد اخراج مادهٔ موجبه تقویت آن عضو کنند و اگر سبب مرض
در دماغ متخص گردد در اقسام سوداوی ہر چه در علاج امراض دماغی سوداوی گذشت و در مالیخولیا می آید استعمال کنند و معجون حافظ العقل علوی خانی بعد تنقیه مفید بود
و باید که تدبیرش تدبیر مواد الکیموس جید مرطب باشد و از لحوم بقر و گوزن و عدس و کرنب و شراب غلیظ و سیاه و از جملهٔ مولد مرهٔ سودا منع کنند و در دموی
مبادرت بفصد کنند و بتعدیل و تبرید و اصلاح قوام خون پردازند و در صفراوی مبادرت باستفراغ و تعدیل آن نمایند بمبردات و مرطبات و ضمده
بعد حلق راس بدانچه در علاج امراض دماغی صفراوی گذشت و اگر اشتداد پذیرد و قوی گردد تدبیرش بعلاج مانیا کنند و در بلغمی علاج سرسام بلغمی نمایند و در
حار ساذج انچه در علاج امراض دماغی حار ساذج مذکور شد بعمل آرند و اگر یبوست غالب باشد تضمید سر بمرطبات و سعوط بشیر دختران مع روغن کدو و نیلوفر
و دیگر تدابیر مرطب که در علاج امراض دماغی یابس و صداع یبسی گذشت استعمال کنند و از جماع و اطالت در حمام و از اطعمهٔ مجففه اجتناب نمایند و ایضاً
در اختلاط حار استعمال قیروطی مبرد از روغن گل و سرکه بر یافوخ یا روغن بنفشه و شیر اگر تپ نباشد مفید ست و یا روغن گل و خشخاش مع حذر انعطاف بخارات
و اگر سہر باشد و مادهٔ مولد بخار بود درین صورت جمیع اطلیه غیر نافع باشد گاہی سبب حرارت دماغ و اختلاط ذہن استعمال حقنهٔ حاده میباشد بنابر ارتفاع بخار او بسوی دماغ پس فی الحال
حقنهٔ لین از کشکاب و روغن بنفشه مانند آن استعمال کنند و اگر این مرض از سہر افکار باشد معالجه از تدابیر مرطبه بنطولات و اضمدهٔ معدله نمایند و شیر دختران بر سر دوشند و روغن
بنفشه بر سر استعمال کنند و بفالودهٔ شکری و روغن بادام غذا سازند و بر سر نہند و طبیخ کله پاچه بره بر سر ریختن و ناف و مقعد و کف پا و ناخنها بروغن بنفشه چرب کردن نافع است و اگر عرض
از احتباس خون بواسیر یا حیض عارض شود تدبیر تفتیح خون بواسیر و ادرار حیض نمایند بدانچه در فصل بواسیر و احتباس طمث خواهد آمد و ادرار بول بر لفیان این علت نافع است و اگر از نفخ و سوء
ہضم افتد تنقیه معده کنند و تکمید و تنطیل بآبیکه در آن سداب و افسنتین و تخم تخمکشت و حب الغار و مانند آن پخته باشند بر شکم نمایند و باید که این اشیا بزیت بپزند و بر معده ضماد نمایند و میباید که
و درین اضمده اشیای دافع نفخ مثل کرفس و انیسون و زیره باشد و اگر در ضماد شبت و بیخ سوسن و شجرهٔ مریم داخل کنند بہتر باشد و ضماد را تا زمانی طویل بر موضع بدارند و بصوف بپوشند
و محاجم بغیر شرط میان کتفین و بر شکم نہند و اگر در ان جا وجع و ورم باشد استفراغ قوی استعمال نمایند و ہر گاه مرض مزمن شود استعمال قی بخردل علاج قوی ست استفراغ مواد
بقوت می نماید باید که اغذیهٔ صاحب این مرض جید الکیموس بود مؤلف اقتباس می نویسد که ہمه انواع ہذیان را این لخلخه نافع است آب خیار و بادرنگ و کدو
و آب برگ ریحان و بستان افروز و گل داؤدی تر و روغن گل و کدو و بنفشه و خشخاش و کاہو ہر یک ہفت ماشه صندل سفید گل ارمنی ہر یک ماشه سوده آمیخته بکار برند

ومالیدن شیر بزوشیر زنان برکف های دست وپا وتارک سر وهمچنین انداختن اندکی از آن در بینی ودرگوش تنها ویا ممزوج بار وغنهای بارده مثل روغن کدو وکاهو وغیره ونوشیدن آب تخمین ساده یا با شربت نیلوفر درجمیع انواع مفیدست شیخ وایلاقی میگویند که اگر با اختلاط عقل حمی وضعف ودرد عضوی علامات آفت الم وورم نبود واز اسباب یبوست هم نباشد واز علاج هیچ اثر صلاح پدید نیاید درین صورت بر سر وروی مریض طپانچه چند سخت بزنند تا که مریض هوش باز آید ولبعضی اوقات محتاج می شوند بداغ صلیبی بر وسط سر اگر تدبیر دیگر مفید نشود

رعونت وحمق

وآن ضعف افعال فکریه است در اشیای عملیه چون تدبیر معیشت که آن تدبیر منزل ومخالطت ومعاشرت با مردم واحباء واهل واولاد باشد ولهذا صاحب این مرض کارها بیجا واصل مانند کودکان میکند وآنرا احمق گویند وفرق میان هر دو آنست که رعونت استبداد رای وشدت انانیت ست بحیثیتی که هیچ کس را برابر خود در اصابت رای وعقل ودانش وتدبیر وغیره نداند ونه بیند وحمق عدم فکرت ودانش ونقصان عقل ست وهر چند منشای رعونت نیز فی الحقیقت حمق ست وازین جهت آنرا که بغیر استحقاق ارتفاع بر مردم تفوق جوید نیز احمق خوانند وتخیل صاحب این مرض در امور سهل سلیم میباشد ودر غایات بیهوده وضعف فکر که در عملیات دیگر مثل طب وهندسه وغیره باشد آنرا سوء صناعت گویند وآنکه در علوم ومسائل دقیقه باشد بلادت نامند نه حمق وصاحب کامل وجامع الصناعه میگویند که گاهی حافظه وفکر هر دو فاسد میگردد وآنرا احمق گویند مانند آنکه مشائخ را بسبب ضعف دماغ ایلشان عارض میشود وشیخ الرئیس منفیرماید که اختلاط ذهن ورعونت وحمق اگرچه هر دو آفت عقل اند وسبب محدث این همه در بطن وسط دماغ واقع میشود لیکن فرق در هر دو آنست که اختلاط ذهن آفت در افعال فکریه بحسب تغیر وتشویش ست ورعونت وحمق آفتی ست در افعال مذکور بحسب نقصان یا بطلان وحال او شبیه بحال پیرانه سالی یا کودکی در نقصان عقل میباشد بالجمله اسباب این مرض یا برودت ساذج ست فقط ویا مع یبوست مشتمل بر بطن وسط از جوهر دماغ تا مؤخر او وبالعکس ویا برودت مع مادۀ بلغمی مرتبک وتشبث در تجاویف اوعیۀ بطن مذکور واین اکثر بود وتقید ماده به بلغمیت بهر آنست که مادۀ سوداوی که محدث آفات در افعال فکر میگردد آنرا مالیخولیا گویند طریق تشخیص این اسباب باید که اولاً سر مریض لمس وانتفاع از مسخنات وتضرر از مبردات دریافت کنند بعده بپرسند که در سر سبکی معلوم میشود یا گرانی اگر سبکی بگوید برودت ساذج باشد بعد از آن حال بیخوابی وخشکی دهن وبینی وغیره آثار یبوست نیز بپرسند اگر مریض اقرار این هم کند برودت مع یبوست باشد والا برودت صرف بود واگر گرانی سر بیان کند برودت مع مادۀ بلغم باشد پس از غلبۀ خواب وکثرت رطوبت دهن وبینی ودیگر علامات بلغم نیز سوال کنند **علاج** اگر برودت تنها باشد تسخین دماغ واگر مع یبوست بود تسخین مع ترطیب پردازند بطوریکه در علاج امراض دماغی بارد ساذج ونسیان بارد یابس مذکور شده ودر مالیخولیا بیاید وبقول شریف خوردن روح مزید ذکاست وابن هیثم گوید که بلع کردن قلب هدهد در ساعتی که از سینۀ او برآرند ذکامی بخشد وسفوف کندر وفلفل وهلیله ومصطکی وسعد وشکر برابر هر صبح یک مثقال خوردن حمق ورعونت را نافع است وکذا معجون لبوب وشربت ابریشم با مومیائی ومفرح هلیلجی مسمی بدانش بخش ومعجون حافظ المفصل از تصانیف حکیم علوی خان درین باب انفع والیضاً درپیسی غذا با گوشت ماکیان فربه وتیهو ودراج با دارچینی خوشبو ساخته وحلویات معتدله وفالوده جات شیرین بروغن بادام آمیخته بغایت مفید وادهان حار رطب مثل روغن خیری وبابونه ویاسمین ونرگس بر وسط سر مالیدن وطبیخ ادویۀ گرم تر بر سر ریختن برای تسخین وترطیب دماغ سودمند **وآنجا که** برودت مع مادۀ بلغمی باشد باستفراغ وتحلیل آن کوشند بدستوریکه در علاج امراض دماغی بلغمی ونسیان بارد رطب مادی گذشت ودر قی سکنجبین عنصلی وتخم ترب نمایند وباوجود این واجب ست محافظت قلب وتقویت آن بدانچه تقوی آنست بالخاصیت مثل خمیرۀ ابریشم وتو ومانند آن **وخجندی** گوید که اگر سبب این علت سوء مزاج دماغ باشد فقط درین صورت حاجت شدید بمعالجۀ قلب نباشد اما اگر این مرض در جوهر روح باشد درین حالت حاجت بعلاج قلب شدید باشد وباید که این علاج با دویۀ مفرحه بود ونفع آن برای سوداویت مزاج ظاهرست وبرای برودت قلب نیز ادویۀ مفرحه را خاصیتی ست خصوصاً هرگاه که دوای قلبی معذلک مصلح دماغ بود لامحاله در نفع ابلغ باشد ولهذا شیخ الرئیس درین مرض بهر تقویت قلب با دویۀ مخصوصۀ آن مثل دواء المسک ومثرودیطوس ومفرح نیز امر فرموده وباید که مسکن مریض خانۀ روشن گرم باشد بالجمله تدبیر بیداری وتلطیف غذا وتقلیل آن ومیل دماغ بمزاج یابس کنند ونیز تلطیف خون وتعدیل وتقلیل وتسخین آن نمایند بهیچیکه موجب شدت غلیان وتحیر نگردد بلکه حار لطیف غیر غالی بچیزهای مذکی ذهن ومصفی آن نمایند ومضر ترین اشیا برای ذهن امتلای اغذیه ورطوبات ست وتناول بقولات ومرطبات مولد بلغم وافراط سکون وانچه موجب حرارت ویبوست است نیز ویبوست از جهت نقصان مضرت بذهن ندارد بلکه از جهت افراط در سرعت حرکت یا بسبب افراط قلت روح وانحلال آن بادنی حرکت عن عدم استمساک از روح مضر ذهن باشد وبقول صاحب شفاء الاسقام در بارد رطوبی اطریفل وخمیرۀ اسطوخودوس بهترین اشیاست ودر یبسی ترطیب باغذیه واشربه ونشوق روغن بنفشه

و شیر زنان و حمام مرطب و آبزن و دوشیدن شیر بر سر مفید است

مالیخولیا

و آن عبارت است از تغیر ظنون و فکر بسوی خوف و فساد و سببش غلبهٔ مادهٔ سوداست یا مرهٔ سودا که از احتراق اخلاط حاصل شود و آنچه از غلبهٔ سودا و احتراق آن افتد مالیخولیای سوداوی گویند و آنچه از احتراق خون یا صفرا یا بلغم عارض شود مالیخولیای دموی و صفراوی و بلغمی خوانند و شیخ میفرماید که سودا فاعل مالیخولیا یا سودای طبیعی باشد چون در مقدار خود بیفزاید و یا سودای بلغمی چون بلغم بسبب تکاثف یا اندک احتراق مستحیل بسودا گردد و این نادر بود و یا سودای دموی چون خون بسبب فرط انطباخ یا تکاثف خود بغیر احتراق شدید مستحیل بسوداویت شود و یا سودای صفراوی که از اندک احتراق صفرا حاصل گردد چه اگر احتراق او بدرجهٔ غایت رسد مانیا پیدا کند و باحداث مالیخولیا اقتصار ننماید و آیضاً مینویسد که کثرت سودا و تولد او گاهی بسبب عضو فاعل غذا بود و آن جگر است چون از شدت حرارت او احتراق خون شود و یا بسبب ضعف خود از دفع فضول سوداوی عاجز باشد و این کمتر بود و گاهی بسبب عضو مفرغهٔ سودا باشد و آن طحال است چون طحال از جذب ثفل دم و رمادیت او از جگر ضعیف و عاجز بود و یا از دفع فضول سودائیکه منجذب شده است از جگر بسوی آن و محتبس شده در آن ضعیف و غیر قادر باشد و گاهی خلط تولد میابد بسودا در عضو دیگر یا بسبب شدت احتراق غذای او و یا بسبب عجز او از دفع فضول غذای او بنا بر تحلیل لطیف آن و ردیت کثیف آن و یا بسبب شدت تبرید و تجفیف آن عضو چیزی را که میرسد بسوی آن و گاهی سبب تولد او تناول اغذیهٔ مولد سودا میباشد و بعضی گویند که گاهی مالیخولیا از اثر جن افتد و این بنا بر حالهٔ مزاج بسودا باشد پس سبب قریب او سودا بود و از اسباب قویه در تولید مالیخولیا افراط غم و خوف و فکر و سهر است و احتباس چیزی که عادی سیلان آن باشد مثل حیض و بواسیر و رعاف و قی سوداوی و دوری و غیر اینها و گیلانی مینویسد که مالیخولیا گاهی از سودا نباشد بلکه از برودت و یبوست ساذج بود چنانچه عنقریب از قول شیخ ظاهر شود و یا از حرارت چنانچه بعضی گفته اند لیکن سبب قریب او در اکثر امر استحالهٔ روح بسوی طبیعت سودا و غلبهٔ ارضیت بر آن باشد و بقول شیخ سبب مالیخولیا یا در نفس دماغ باشد فقط و یا در خارج آن پس آنچه در نفس دماغ است یا از سوء مزاج بارد یابس ساذج بی ماده باشد که جوهر دماغ را ثقیل و مزاج روح روشن را بسوی ظلمت متبدل سازد و یا با ماده بود و این ماده یا در عروق دماغ باشد که بسوی آن از موضع دیگر آید یا در آن از احتراق بسوی سودا مستحیل گردد چنانچه مزاج دماغ فاسد باشد و بلغم یا خون که از اعضا آید در آنجا محترق شود و یا خون متعکر و مترسب گردد و این اکثر باشد و یا مادهٔ متشرب در جرم دماغ باشد و یا موذی دماغ بود بکیفیت و جوهر خود پس در بطون بریزد و بیشتر مالیخولیا منتقل از صرع گردد بالجمله آن ماده یا متولد در دماغ باشد و یا بسوی دماغ از موضع دیگر آید و آنچه در خارج دماغ است یا در تمام بدن منتشر باشد چون بدن مزاج سوداوی مستولی شود و از آن خلط محترق یا بخارات مظلم او بسوی دماغ مرتقی شود و یا در عضو واحد مثل معده و کبد و ماساریقا و طحال و مراق باشد و ازین معلوم شد که مالیخولیا بحسب محل سبب او سه قسم است اول آنکه سببش مخصوص بنفس دماغ باشد و این را مالیخولیای دماغی گویند و این اشرالاصناف است دوم آنکه سبب او عام در جمیع بدن و عروق باشد غیر قلب و دماغ و از آن بخار بسوی دماغ مرتفع گردد و این اسلم است سوم آنکه سبب آن در عضوی خاص مشارک دماغ باشد پس اگر سبب در آلات غذا بود مانند اعضای مذکورهٔ سابق این قسم را مالیخولیای مراقی و نفخی و مراقی مالیخولیا نافخ و علت نافخه و مراقیه گویند جهت غلبهٔ نفخ درین صنف و شرسوفیا نیز نامند و مراق بفتح میم و راء مهمله و تشدید قاف غشای مستبطن است که از خارج بر احشا کشیده و احشا عبارت است از آنچه در جوف شکم است مثل معده و کبد و ماساریقا و طحال و امعا و سبب مراقی آنست که بواسطهٔ حرارت باطن در مراق فضول غذا یا بخار امعا متراکم گردد و اخلاط مراق سوخته مستحیل بجنس سوداوی شود و ورم پیدا کند یا نکند پس از وی بخار مظلم بسوی سر مرتفع شود و موجب مالیخولیا گردد و بقول شیخ سبب او شدت حرارت معده و انسداد طریق غذاست بسوی بدن و گاه حدوث ورم در انجا و ارتفاع بخار از آن و یا حدوث ورم حار سوداوی در معده وقتیکه معده حار باشد و خون مراق را محترق گرداند و این رای جمعی از اطباست و یا اجتماع آن خلط سوداوی حار در مراق و احتراق آن بحرارت کبد و امعا و احداث ورم حار در مراق و این رای بولس است و یا آنست که احداث ورم نماید چنانچه رای سلرفیون همین است و نزد جالینوس ورم باب کبد است پس محترق میشود دم مراق از بخار مظلم سوداوی مرتفع از ورم آن و یا بسبب حرارت آن بمجاورت و نزد دیوقلس سبب او شدت حرارت جگر و امعا و عروق دقاق است که میرد از انها غذا از معده بسوی کبد و یا بسبب گرمی آنها خون محترق گردد و بسوی طحال مندفع شود و آن بطرف فم معده دفع کند و برین قول قرشی و اکثر متاخرین اند و نزد قومی سببش سدهٔ ماساریقا از خلط سوداوی

واحتباس آن بلا ورم ست واین سده چون نفوذ نیک غذا را مانع کند آن غذا در قعر معده باقی ماند وفاسد شود وتبخر گردد وبخار کثیر فاسد او محدث این مرض گردد
ونزد دیگران بسبب رسیدن ورم ست در ماساریقا وبدان سبب عدم نفوذ غذا بسوی جگر وبقای آن در معده واحداث این مرض بطریق مذکور ودر اکثر این ورم لازم
نبود بهر آنکه درینجا تپ وتشنگی وقی صفرا لازم نیست ونزد جمعی از حذاق اطبا اجتماع مادۀ سوداوی در معده است از امتلای اوردۀ ازان ویا انصباب آن از
طحال بسوی معده واحداث او ورم بارد در قعر معده وارتفاع بخار ازان بدماغ وبقراط وغیره متقدمین متفق اند برانکه خلط محترق حاصل میشود واو گاه در شرائین که بر فم
معده ومراق اند پس آن خلط در قعر معده میریزد ودران فلغمونی حادث میگردد وبعضی از شیعۀ جالینوس گویند که خلط سوداوی اول در اوردۀ معده حاصل می شود
پستر دران فلغمونی حادث میگردد وگویند که مراد از فلغمونی درینجا التهاب ست وروفس گوید که مواد سوداوی در معده محتبس میشود پستر در اسفل آن نزدیک بواب
ورم حادث میگردد وازان بخارات سوداویه ارضیۀ غلیظه متحلل میشود وبسوے مراق وفم معده مرتقی میگردد پس افکار ردیه وغم وحزن حادث میکند ونزد بعضے شدت
حرارت امعا ست ونزد قومی ورم معای صائم ست وثابت بن قره گوید که سببش ورم طحال ست بسبب اجتماع اخلاط دران وکثرت انصباب سودا ازان
بر فم معده وبجهت حرارت معده ارتفاع بخار ازان سودا بدماغ ونزد رازی سبب آن سدۀ طحال ست وازدیاد حدت وعفونت در سودا که اندر انست ودفع
آن فضول ردی بسوی فم معده وابوالخیر خمار گوید که تولد این علت بمشارکت طحال ست وسبب مشارکت آنست که هر روز قدری سودا از طحال بمعده می آید
پس هرگاه سودا بمعده بسیار آید یا سودای ناطبیعی آید قوت دافعۀ معده آنرا دفع نتواند کرد واندر معده حرارتی باشد که بخار ازان سودا برانگیزد وبر دماغ برارد وجرجانی
وابوماهر را اعتقاد آنست که اخلاط محترق میشوند یا بتدبیر ردی یا بفرط حرارت یا تناول اشیای حاره وافکار بسیار وبعد احتراق اگر در شرائین واوردۀ بدن حاصل شوند
وبسوی معده وعروق آن نریزند ازان بخارات سوداویه مرتفع شوند بسوی دماغ وروح نفسانی را سیاه کنند ونوعی از مالیخولیا پیدا کنند واگر در معده واوردۀ آن
بریزند در معده ورم حار سوداوی حادث کنند خصوص در قعر آن که اورده درانجا بیشتر اند پس ازان موضع ورم بخارات سوداوی بسوی مراق مرتقی شوند
ونفخ دران پیدا کنند وانچه بسوے فم معده برآیند آروغ ترش وانچه بسوی دماغ روند وسواس وغم وفزع حادث نمایند ونزد مؤلف حق آنست که هر
واحد از جمیع اسباب مذکوره سبب حدوث این مرض ست لیکن سبب اکثری آنست که قرشی ومتاخرین اختیار کرده اند چنانچه در قول دیوقلس گذشت
اکنون بدانند که بقول شیخ گاهی سبب تولد مالیخولیا درخارج دماغ بود ومبدأ تولد او در دماغ باشد چنانچه در معده یا در رحم یا در اعضای دیگر مشارک سر ورم حار
بود وپس بخار حار ازان مرتفع گردد وبسوے دماغ ورطوبات دماغ را محترق گرداند واحداث حرارت ویبوست نماید ومالیخولیا آرد وآنچه از برد ویبس
ساذج ست بسبب آن سوء مزاج سوداوی مادی یا غیر مادی در قلب ست بهر آنکه روح نفسانی متصل بروح حیوانی واز جوهر اوست پس فاسد
گرداند مزاج فاسد سوداوی او مزاج دماغ را وتخیل بسوی سوداویت نماید وگاه مالیخولیا حادث از برد ویبس ساذج بجهت اسباب مبرده ومیبسه افتد
نه از جهت قلب تنها با وجود آنکه ممکن نیست که بدون شرکت قلب باشد بجهت اتصال روح دماغی نفسانی با روح قلبی حیوانی بلکه قریب ست
که معظم سبب دران از قلب باشد فلهذا لابد ست که لزوم علاج قلب بعلاج دماغ درین مرض نمایند زیرا نکه دم قلبی چون صیقل صاف رقیق مفرح باشد
مقاومت فساد دماغ واصلاح آن نماید بلکه عجب نیست که مبدأ این مرض در اکثر امر از قلب بود واگرچه استحکام این علت در دماغ باشد بهر آنکه عجبی نیست
که مزاج قلب اولاً فاسد گردد وتابع او دماغ بود ویا مزاج دماغ فاسد شود وتابع او قلب باشد پس مزاج روح قلبی فاسد گردد وانچه ازان بسوی دماغ نافذ شود
فاسد بود واعانت دماغ بر افساد او نماید وگاهے مالیخولیا در آخر امراض مادیه خصوصاً حاده عارض شود واین علامت موت ست ودرین وقت مریض را عارض میشود
که ذکر موت وسوتی بسیار کند وبقول بقراط بیشتر مالیخولیا کسی را بهم میرسد که مزاج قلب او بسیار گرم باشد واز حرارت قلب تولد یابد دران مادۀ سودا باحتراق خون
ومزاج دماغ او رطب ضعیف باشد که قبول نماید تاثیر آنرا که در قلب متولد شود وکذا در اشخاص گندم رنگ بسیار موی خشک لاغر بسیار افتد وکم ست تولد آن در اشخاص
سفید پوست فربه ومستعدین مالیخولیا کسانی باشند که الثغ یعنی عاجز در تکلم از افصاح بعض حروف مثل سین وراء وغیره باشند وحاد در اخلاق وخفیف زبان
یعنی قادر بر کلام کثیر متتابع باشند وحرکت پلک ایشان سهل بود وچهره بسیار سرخ یا گندم گون ورگهای آنها وسیع ولبها سطبر وبر سینه موهای سیاه غلیظ
باشد واین امور مذکوره بعضی دلالت بر حرارت قلب وبعضی دلالت بر رطوبت دماغ می نمایند وسالم ترین انواع مالیخولیا آنست که از دردے خون حادث
شود وآنکه بادی فرح وسرور باشد وردی ترین انواع او آنکه با مانیا باشد وبسیار باشد که مالیخولیا ببواسیر ودوالی منحل گردد واین علت بمردان

اکثر عارض شود و بزمان فاحش تر و بدتر باشد و در کهول و شیوخ و در صیف و خریف بسیار افتد و در شتا و ربیع کمتر و گاهی در ربیع بسبب ثوران اخلاط سوداوی و مخالطت آنها بخون هیجان میکند و گاهی هیجان او بسبب ثوران سودا باد وار بود و مستعد مالیخولیا را مالیخولیا بسرعت افتد چون آنرا خوف یا غم یا سهر بهم رسد یا از این سیلان خون معتاد یا تی سوداوی محتبس گردد و امثال اینها انچه موجب هیجان سودا یا احتراق اخلاط گردد و بقول روفس مالیخولیا غلمان و خصیان را عارض نمی شود مگر بندرت و مالیخولیا تمیز نمیشود چون ابتدا نماید بانسان مگر حذاق اطبا را و بقول بقراط کسے را که خوف و غم زمانی طویل عارض شود مرض او سوداوی باشد و صحاب طبائع فاضله مستعد برای مالیخولیا هستند زیرا که این طبائع سریع الحرکت کثیر الفکر میباشند و بقول سرفیون سقوط شهوت طعام در مالیخولیا ردی ست بآنکه او از مبس میباشد و قلت اکل آنرا زیاده میکند و اگر در بدن صاحب این مرض مثل حمره قروح عارض شوند بر موت قریب دلالت کند **طریق تشخیص مالیخولیا و اقسام آن** بدانکه در ابتدا قبل از استحکام مرض وسواس و گمان بد و خوف بلا سبب ظاهر و سرعت غضب و حب تنهائی و اختلاج و دوار و دوی خصوصاً در مراقی پدید آید پس هرگاه مرض مستحکم شود فزع و سوء ظن و غم و وحشت از مردم و کرب و هذیان و کلام کثیر و شبق و خوف از چیزے که در عادت ازان خوف نمی کنند ظاهر شود و اصناف این خوف بسیار ست چنانچه بعضے ازانها خوف افتادن آسمان بر خود کنند و بعضے از فرو بردن زمین ترسند و بعضے خوف جن کنند و بعضے خوف سلطان و بعضے از سارق و بعضے از آمدن درنده نزد خود و امور ماضیه را درین تاثیر میباشد و کذا تخیل ایشان نفس خود را مثلاً بعضے خیال کنند که با ملوک یا سلاطین بوده بیم و خوف انتزاع ملک از خویش و تسلط اعدا بران نمایند یا درنده یا دواب یا طائر گشتیم و مثل آن حیوان آواز کنند و یا شیشه یا خم شدیم و یا از کسر ترسند پس بعضے ازان خنده کنند خصوصاً کسے که مالیخولیاے او دموے بود و بعضے ازان گریه کنند خاصةً کسے که مالیخولیای او سوداوی محض باشد و بعضے ازان خواهش موت کنند و بعضے ازایشان زیاده از معتاد از موت ترسند و ایضاً بعضے را وهم افتد که او را زهر داده اند یا خواهند داد بدان سبب از طعام و شراب باز ایستد و هلاک شود و بعضے را وهم شود که او را نیست و سبب این وهم مادهٔ ریحی باشد و آن ماده عضو را سبک دارد و بعضے را توهم گردد که پوست او چون کاغذ شده است و سبب این وهم خشکی مزاج و یبس ماده سوداوی باشد و بعضے را وهم شود که مار بحلق او فرو رفته است بالجمله بیشتر اوهام ایشان از جنس کارے باشد که اندر صحت کرده و بدان مشغول بوده باشند مثلاً اگر مریض لشکری باشد دعوی بادشاهی کند سخن مملکت و تدبیر جنگ و قلعه کشائی و مانند آن گوید و اگر کسے دشمنی داشته باشد وهم کند که قومی قصد گرفتن و کشتن او کرده اند و او را زهر خواهند داد و اگر مریض دانشمند بوده باشد دعوی پیغمبری و معجزات و کرامات کند و سخن از خدائی گوید و خلق را دعوت کند و علی هذا القیاس و بدانند که قارورهٔ اصحاب مالیخولیا در اغلب رقیق صاف مائل بسبزی قلیل النضج بود و نبض ایشان صغیر صلب یا بطی صلب مختلف و در جمیع امور که دران نبض مختلف می باشد خصوصاً در هنگام تزاید مرض و گویند اعراضیکه عقب مالیخولیا بهم میرسند حمیات مزمنه مختلفه است بالجمله بعد ادراک این مرض دریافت کنند که علت در دماغ است یا در تمام بدن یا در عضوی دیگر و این چنان باشد که نظر کنند اگر مریض مفرط الفکر و دائم الوسواس بود و بیشتر بطرف یک چیز و زمین نگرد و چشم غائر و لاغر مع اعتدال حال لحم بدن و رنگ سر و روی و چشم و زبان او تیره نماید و لمس سر حار و بیداری بسیار و نبض بطی و صغیر مختلف و بول رقیق قلیل النضج بود و تقدم سهر و هم و فکر مفرط و سیر در آفتاب و کثرت تناول اشیاے حارهٔ ضارهٔ دماغ مثل سیر و پیاز و گندنا و جز آن و سبقت امراض دماغی دریافت شود و اعراض این مرض بسیار عظیم و اظهر و دائم باشد و باکثرت هذیان و هیجان و غم و وهم و خوف و فزع و تخیلات ردیه و توهم و امثال آن بود مرض خاص بدماغ باشد پس اگر با این علامات اختلال در حفظ صور و اشکال یافته شود و خیالات باطل نماید و خرد و تمیز بر جا بود آفت در بطن مقدم دماغ باشد و اگر تخیل مختل گردد و فکر و تمیز خرد او باطل شود در قول و فعل او با آفت باشد در بطن اوسط بود و اگر ذکر و حفظ اختلال پذیرد در بطن مؤخر باشد و اگر جمیع افعال دماغی مختل بود و خیالها و فکرها در قول و فعل و همه تباه گردد آفت در جمیع دماغ باشد و اگر سیاهی و لاغری تمام بدن و احتباس چیزے که از طحال یا معده یا اسهال دمی و نحو یا درار از رعاف معتاد یا از مقعد یا از حیض مستفرغ مے شد و کثرت موے بدن لاسیما بر سینه و تقدم ادمان اغذیهٔ مولد سودا همچون گوشت نمک سود و ماهی شور و بادنجان و مانند آن و ادویهٔ محرق خون و صلابت و اختلاف و صغر نبض و صفائی و سبزی یا سیاهی قاروره و تقدم تعب و کد و حمیات مزمنه و مختلطه مدرک گردد مرض بمشارکت تمام بدن باشد و اگر علامات ورم معده یا زیادتی مرض و شدت آن در حالت تخمه و امتلاء و خوردن نبخرات و در وقت هضم و اکثر هیجان در معده از وقت تناول غذا تا انهضام آن و سکون در بعد هضم غذا و در صورت حار بودن ورم التهاب و حراق و تی صفراوی

وعطش وشدت مرض وقت گرسنگی معلوم شود از معده باشد **واگر** آثار حرارت جگر وضعف آن یا ورم یا سدهٔ ماساریقا که در تشخیص سوء مزاج وضعف وورم کبد
وسدهٔ ماساریقا مذکور خواهد شد معلوم شوند از شرکت جگر یا ماساریقا باشد **واگر** اشتهای طعام کثیر بود وهضم قلیل وقراقر بسیار وانتفاخ طحال وتبق شدید واحیانا
تپ ربع بادوے لاحق گردد وگاه طبیعت نرم بود وگاہے لذع سوداء در طحال یا در فم معده الم واجب کند از مشارکت طحال باشد **واگر** احساس ثقل در مراق
واجتذاب او لفوق وتہوع وغثیان وحزن وکرب وقلق وتنگی سینه وفساد ہضم وآروغ ترش ودخانی وجوع مفرط وکثرت آب دہن ونفخ وقراقر وتمدد وسوزش
در شکم وخروج ریح کثیر وگرسنگی کاذب واحساس در میان کتفین ومعده خصوصاً بعد طعام تا ہضم او بالتمام واحساس بارتفاع بخارات شبیه بدخان طرف
حنک ولہات وگاہی عروض قی بلغمی مراری وگاہے ترش مضرس دندان ولعیت ومراریت براز وسفیدی قاروره در اکثر وتخفیف مرض بجودت ہضم وزیادتی
آن بنقصان ہضم ورد تخمه وسوء ہضم واکثر تقدم یا وجود ورم سوداوی در مراق واختلاج اندر مراق واعضا در بعض اوقات بود بمشارکت مراق باشد **وایضاً**
ضیق النفس وسہر وملالت بلا تقریب وقبض طبع زائد از عادت در بعض اقسام وحرقت فم معده وسینه وگاہے ترشی طعم دہن وگاہی تلخی آن واحساس نخلش
سوزن بر پشت وبازوها وگاہے در تمام بدن خصوصاً اعالی او بنحی که گمان تپ شود وگاہے احساس در دمثل کوفتگی وگاہے مثل وجع ماندگی وگاہے تمام
مثل تفجیج دمامیل وگاہے قشعریره ولرزه بر اعلاے بدن وسوزش کف دست وپاہا وگاہے سردی آنہا یا سائر بدن وضعف بحسب قلت وکثرت
لازم مرض بودن حتی که گاہے قریب بغشی گردد وگاہے طنین ودوی عارض شدن واحساس بحرکت مورچه وگاه یک چیز دو نمودن وگاہی معلوم شدن
درخشیدن برق پیش چشم وخشونت در چشم وثقل اجفان وسوزش وگرمی در دماغ وسر وخشکی بینی واضطرار از حرارت ویبوست اندک ورویت دخان وتاریکی
در خواب واستعجال در اموری که لائق استعجال نباشند وصبر در امور سرع وطیش وحقد وطلب حکمت در اموری سہل که در ان بحث نشاید وصداع ونسیان وفواق احیانا و
دفع ریح متواتر وخفقان معدی وقلبی وگاہے عظم طحال ظاہر شدن از عوارض مرض مبارک مراق ست لیکن وجود این ہمه در یک شخص ضرور نیست **وبدانند**
که از امراض کثیر المشابہت باین مرض ریح البواسیر ست ازین جہت که ہر دو شریک اند در نفخ وقبض وخروج ریح وقراقر وآروغ وتمدد وانجذاب معدہ
بفوق وگاہے بتحت وورد سینه وتنگی او وضیق النفس وغثیان **وایضاً** قروح مری ومعده وثبور آنہا نیز مشابه این مرض باشد ازین جہت که در ہر دو درد یا زیر
استخوان ہاے سینه میباشد ہرگاه مرض در فم معده واسفل مری باشد ویا بالاے ناف ہرگاه در قعر معده بود وآروغ بدبو وشدت خشکی زبان وورد کتفین وکرب معدی
وغثیان نیز مشترک ست در میان ہر دو **وفرق** در مراق وریح البواسیر آنست که حبس ریح حوالی مقعد وحدوث تمدد وتشنج در عضلات البطن وقبض شکم در ریح
البواسیر شدید تر از مراق میباشد **وفرق** در مراق وقروح مذکور آنکه در قروح مع التہاب سینه وپشت وورد کتفین ووجع در مری ہنگام فرو بردن لقمه خصوصاً
نمکین وبزرگ محسوس می شود وخون وریم وقشور در قی واسہال بر می آید وباقی علامات مراق نمی باشد **بالجمله** ہرگاه محل علت دریافت گردد معلوم
کنند که سوداء فاعل مالیخولیا کدام نوع ست واین چنان باشد که نظر کنند اگر اختلاط ذہن با فرح وخنده وعدم لزوم غم شدید وچشم وبشره سرخ وبدن مائل
بہزال وسرخی وثقل وکسل دران وعروق آن واسع وسن شباب وانقطاع خروج خون معتاد از مقعد یا حیض وتخیل اشیاے سرخ ونبض عظیم وسریع
وحمرت قاروره بود سوداے دموی باشد **واگر** با کسل وقلت حرارت لمس وسکون وکم گوئی وتری منخرین وبر داشتن ابرو ہر وقت از دست وغلبه سبات وبطوء
نبض ونرمی آن وسفیدی قاروره بود بلغمی باشد **واگر** مع کثرت اضطراب وہیجان وادنی جنون مثل مانیا وکثرت بیداری وغضب وحدت نعره زدن وضرب
وشتم ودریدن جامه وزردی رنگ وہذیان مفرط ونظر مثل درندگان وطیش وکثرت خطش وقلت سکون وقرار وحرارت لمس بدن بغیر تپ ویبس ولاغری آن وفرورفتن
چشم واضطراب دران وسن شباب ومزاج اصلی حار وسریع الکلام ونبض طبیعت وسرعت نبض وناریت قاروره بود صفراوی باشد **واگر** کثرت فکر وغم وخوف وگریه وتخیل
چیزہاے سیاه وسکوت وتغیر رنگ بسیاہی وصلابت نبض وحب تنہائی اکثر وتیزی اندک بود مگر وقت تحریک وکه ضجر وحقد چندان کند که فراموشی او مشکل
گردد سوداوی صرف یا از سوداے طبیعی احتراقی باشد **وبدانند** که تدبیر ما تقدم از تناول اشیاے مولدهٔ خون ومحرقهٔ آن مثل کثرت اکل لحم وخرما و
حلوا وشرب شراب شیرین غلیظ وتقدم تدبیر مسخن مرطب بر دموی وتناول اشیاے مولد بلغم ومحرق آن بر بلغمی وتناول اشیای مولد صفرا وشوتر آن مثل اکل ثوم
وبصل وخردل وبقول حریفه وکثرت تعب وغضب وتقلیل غذا وشرب خمر کہنه حار ومانند آن بر صفراوی وتناول اشیاے بارد یابس مولد سوداء وکثرت تعب و
ریاضت شدید مہیج حرارت محلل ومحرق رطوبت بر سوداوی نیز دلالت کند **وایضاً** احتباس چیزے که واجب الاستفراغ ومعتاد الدفع باشد مثل قی واسہال

وادرار عرق و فصد و حجامت و ارسال علق در عاف و بواسیر و حیض و منی وغیرہ نیز مؤکد اند بر آنہا

علاج کلی اقسام مالیخولیا

بدانکہ مبادرت بعلاج این مرض قبل از استحکام واجب ست زیراکہ معالجۂ این در ابتدا اسہل ست خصوصاً کہ صاحب آن مطیع طبیب باشد و در انتہا مشکل بود خصوصاً کہ مطیع طبیب نباشد و بہر حال از برای صاحب این مرض تفریح و انبساط و استراحت و تقویت قلب و دماغ و تنویم نافع ترین اشیاست و ترطیب ہوای خانہ و ریختن ریاحین عطریہ در خانہ و پوشانیدن لباسہاے سفید و فرش سفید و بویانیدن لخالخ و ادہان و روائح طیبہ و خورانیدن اغذیۂ مرطبہ جید الغذا و مفرحہ مصفی خون بمقدار ہضم و قوت معدہ و تدبیر فربہ کردن بدن باغذیۂ موافقہ و بردن بحمام معتدل الہوا پیش از غذا و ریختن آب نیمگرم بر سر بہترین تدابیر ست و بعد خروج از حمام اگر قدرے تشنگی باشد اندکی آب نوشیدن باکی ندارد و دلک مخضب کہ برای حفظ صحت میکنند استعمال نمایند و اعتنا بترطیب سوطا و شرباً و وضعاً حتی الامکان از سخن زیادہ باید نمود و دمامہ الجبن نعم المرطب ست و کذا دوشیدن شیر بر سر و طلاے پیہ ماکیان نیم گرم عجیب ست و مشغول داشتن بطرب و سماع و لہو علاجی تام ست و پیوستہ جمعی از دوستان محتشم با وے ملازم باشند و از کثرت جماع و تفریق لباز و حرکت شدید و غضب و فکر و حزن و پوشیدن لباس سیاہ و نظر کردن بسوے سیاہی و تاریکی و نشستن در مکان تنگ و تاریک و از اغذیۂ کہ سودا را زیادہ کند مانند عدس و کرنب و بادنجان و شبت و حلبہ و گندنا و سیر و پیاز و خردل و باقلا و گوشت خشک و شراب غلیظ و نوو از اشیاے حریف و مالح و شدید الحموضت و گوشت گاو و اسپ و شتر و صیدہاے دشتی و کوہی و ماہی بزرگ و نمک سود و نیز خشک و ترب و نان سبوس دار اجتناب ضرور ست بلکہ واجب ست کہ چرب و شیرین یا تفہ لذیذ تناول کنند بقدری کہ چرب موجب تدخین و شیرین مستحیل بصفرا نگردد کہ این بالیشان مضر ست و کذا از اکثار روغن زرد بسبب قبول او تدخین را لبعث پرہیز نمایند و البان و ادمغہ در اکثر اقسام مفید بود و الا در مراقی و چیزے کہ در ان قبض و عفوصت باشد یا بالفعل گرم و سرد بود و چیزہاے سیاہ حتی کہ خرفہ غیر مقشر ہم درین علت مضر باشد و سہر و فکر و فراغ و تنہائی و تعب و ریاضت و مصابرت بر جوع و عطش نیز ضرر دارد و کذا سائر تدابیر مسخن مجفف جہت آنکہ عروض این مرض از یبس ست و چون ارادہ تنویم ایشان کنند آب طبیخ خشخاش و بابونہ و اقحوان بر سر ریزند کہ خواب اوفق علاج ایشان ست و تدارک مضرت خشخاش کہ مخدر حس و ضعف روح و مانع ابخرہ بتسدید مسام ست بآمیختن مثل بابونہ و اکلیل در نطولات باید کرد بالجملہ قانون علاج مالیخولیا آنست کہ مبالغہ در ترطیب نمایند و معذلک در استفراغ سودا قصور نکنند و ہرگاہ فساد طعام خصوصاً ترشی دہن و آروغ ترش معلوم شود قی کنانند و جوارشات مقوی فم معدہ خورانند و از ادخال طعام بالاے طعام فاسد پرہیز باشند و اگر مادۂ سوداوی متمکن در دماغ بود پس سہ چیز در علاج مرعی دارند اول استفراغ مادہ و آن گاہے بحقنہ مالوفی بود مگر کسے کہ معدۂ او ضعیف باشد آنرا درین مرض قی البتہ نشاید حتی کہ در مراقی نیز دوم ہمراہ استفراغ ترطیب از نطولات و ادہان حارہ و دران مثل بابونہ و شبت و اکلیل الملک و اصل لسوس داخل کنند تا خلط بتحلیل تنہا ید و ن تلیین دران و کذا بترطیب تنہا بدون تحلیل دران غلیظ نگردد و اگر سودا بعید از حرارت باشد شیح و برگ غار و پودینہ ہم بطبات زیادہ کردن باکی ندارد و استعمال اغذیۂ مولد خون محمود مثل ماہی رضراضی و لحوم خفیفہ و در بعض اوقات شراب ابیض ممزوج غیر کہنہ قوی سوم تقویت قلب اگر مزاج بارد باشد بمفرحات حارہ و اگر مزاج مائل بحرارت باشد بمفرحات معتدلہ و اگر شدید الحرارت بود بمفرحات باردہ مجیر مفرطا لبرودت و حال مزاج از نبض دریافت نمایند و چون عروق ممتلی باشند و سوداوی بود فصد ہفت اندام کشایند بلکہ در حال واجب ست کہ ابتدا بفصد کنند مگر آنجا کہ خوف سقوط قوت باشد یا سواد قلیل تنہا در دماغ باشد یا یبس بر مزاج مستولی بود و رگ صاحب این مرض وسیع باید زد تا مواد غلیظ ہم مندفع گردد و بعد ازان ملاحظہ نمایند کہ کدام جانب سر ثقیل تر ست پس در ہر جانب سر کہ احساس ثقل نمایند از ہمان طرف فصد باسلیق کشایند و نزد کثرت و عموم مادہ و ثقل ہر دو جانب از سر اکثر محتاج بفصد باسلیقین از ہر دو جانب می شوند و گویند کہ اگر رگ اکحل ظاہر نباشد فصد سر رو کشایند و خون بقدر قوت و طاقت اخراج نمایند مگر در صورت ضعف بسیار و قلت مواد و استیلای یبس گرفتن خون بسیار ممنوع و مضر و باعث زیادتی ضعف و یبس و ہلاکت ست و فصد صافن اولی از فصد قیفال ست برای جذب مادہ بسوی مکان بعید تر خصوصاً در زنان جہت آنکہ اکثر ایشان را بمشارکت رحم می باشد و فصد صافن ادرار حیض مینماید و اگر خون کم و محتقن بدماغ باشد حجامت میان ہر دو شانہ بہتر از فصد ست و مسیحی گویند کہ اگر این علت از سوداوی سر تنہا باشد فصد رگ پیشانی کنند و اگر از خلط سوداوی در جمیع بدن باشد فصد قیفال کشایند و مخفی نماند کہ در بعض مواضع اگر در مادۂ احتراق

پیش از فصد منضج ندهند مادهٔ سودا السبب کثرت یبوست در فصد بر نمی آید و درین صورت بعد منضج فصد کنند و فصد در ابتدا برای تقلیل ماده میکنند تا استعداد تنقیه بادویه حاره بهم رسد و ایضاً مسهل بی منضج ممکن نیست و در حالت منضج اکثر سوزش بهم میرسد لهذا فصد اول ضرورست والا ادویه حاره باعث ازدیاد احتراق میگردد و چون در بعضے جا مادهٔ عروق بی فصد اخراج نمی یابد و مسهل هرچند که قوی باشد کفایت نمیکند درین صورت برای دفع مادهٔ عروق بعد مسهلات فصد ثانی میکنند علاوه ازین گاهی از ادویه حادهٔ مسهل گونه احتراق در خون بهم میرسد از فصد ثانی زائل میگردد و بعده اگر یبوست دماغ و کم خوابی بهم رسد از تبریدات و سعوطات زائل میشود و باید که ملاحظه نمایند رنگ خون را در حال فصد هر عرقی که فصد آن کنند اگر سیاه برآید دلالت میکنند برانکه مادهٔ محترقه انبساط و انتشار در بدن نموده با تمکن آن در دماغ و اگر احمر قانی یعنی سرخ خالص الحمرت باشد دلالت مینماید که ماده در عروق دماغ است و در بدن منبسط نگشته درین حالت باید که فصد رگ پیشانی نمایند و در مقدار برآوردن خون از فصد بقول صاحب کامل در صورت سیاهی رنگ خون مبلغے وافر ازان برآرند و اگر احمر قانی باشد مقداری اندک کفایت بود و اگر احمر ناصع باشد فی الفور بند کنند و شیخ میفرماید که اگر در فصد خون رقیق آید و دلائل دیگر بر غلبهٔ دم دلالت نمایند باید که بزودی بند نکنند زیرا که بیشتر در ابتدا از فصد خون رقیق برمی آید و بعد ازان غلیظ خصوصاً که فصد ضیق گشوده باشند ازین جهت واجب ست که فصد وسیع کنند تا خون غلیظ ردی محتبس نماند و شر و فساد نیفزاید و بعد از فصد مبردات مقوی قلب و دماغ و اغذیهٔ باردهٔ رطبه جید الکیموس چند روز تا یک هفته و زیاده ازان بخورانند و باز اگر محتاج بفصد گردد و قوت قوی باشد فصد بحل نمایند و بعد ازان منضجات بدهند و در هر ماه استفراغ ماده بحبوب ایارجات باید و تنقیه بکرات نمایند مهلت داده تا هم ماده بتمامه برآید و هم قوت ساقط نگردد غرض که تنقیهٔ سودا بکرات بلا ملالت باید کرد اگر حصول صحت لطبی باشد لیکن بادویه قوی الحرارت و الیبس که دران خوف احتراق ست و از بهترین منقیات که اصحاب مالیخولیا در صورت احتیاج استفراغ بدان محتاج اند ماء الجبن ست و در میان مسهلات که بنوبت دادن مسهل دیگر منظور بود و مقویات معده باید داد لیکن آن مقوی با تلیین باشد و گرنه اعضا در دفع قصور و بخل خواهند کرد چنانچه آمله مربی و هلیله مربی و اطریفلات و دواء المسک وغیره معمول ست و بعضی با دیان و گاؤزبان میدهند و بعد فراغت از مسهلات مقویات قابضه مطلقاً مضائقه ندارد و اگر ضعف معده نبود و دران ماده موجب علت باشد فی الواقع آبیکه از ادویه منقیه جوشانیده باشند مناسب بود و بدانند که در سودائی که از احتراق خلطے حادث میشود بعضی از علامات آن خلط که از احتراق آن سودا حادث شده نیز میباشد پس در منضج و مسهل آن ادویه مخصوصهٔ آن خلط نیز میباید و بجمیع وجوه رعایت آن خلط نمایند و این قاعده در جمیع امراض سوداوی که از احتراق اخلاط باشند یاد دارند و ایضاً در جمیع احوال از رعایت قلب و تقویت آن بمفرحات و معدلات غافل نباشند زیرا که بقول شیخ مالیخولیا بدون شرکت قلب کم میباشد و دواء المسک با عرق گاؤزبان و بادرنجبویه علاج فاضل ست و آنجا که سبب مرض احتباس درور معتاد از حیض یا بواسیر وغیره باشد ادرار آن کنند و از اصحاب مالیخولیا کسے که در بدن او سودا متحرک باشد آن قابل تر برای علاج ست از شخصے که سودای او چنین نباشد و کسے که سودا دران متحرک بود آنست که سودای او در قی و براز و بول و در جلد بهق و کلف و قروح و جرب و دوالی و داء الفیل و سیلان خون از مقعد و مانند آن ظاهر شود و این همه دلیل قابلیت تمیز سودا از خون و علامت خیر ست و اگر بعضے را بسبب یبس مزاج بعد اسهال و استفراغ تشنج عارض شود در آب نیم گرم نشانند و نان منقوع در جلاب و اندکے شراب بخورانند و آب ممزوج بنوشانند و پس ازان خواب کنند و بعده حمام نمایند و بعد خروج از حمام غذا دهند **مؤلف** اقتباس گوید که اگر مالیخولیا از سوء مزاج ساذج باشد بتعدیل مزاج متوجه شوند بمبالغه و دوام ترطیب بخورانیدن اغذیه داخشبه و فواکه تری از ا و مفرحات بارده و معتدله همراه عرق شیر ساده و عرق کافور علوی خان و شراب ابیض ممزوج بآب شبینه درین باب اثرے عظیم دارد و نقل کردن از هوای گرم بهوای سرد و ترد حذر نمودن ازانچه خشکی افزاید و درین علاج تعجیل توان کرد بلکه اصلاح همیشه و متصل بتدریج باید نمود و در فربه کردن بدن کوشند و هموار هر کف پا و دست را بروغن بنفشه و بادامی و خشخاش و کدو و کاهو چرب دارند و همچنین ناف و خصیه را و اندکے ازینها در بینی و گوش چکانند و همچنین شیر بز و دختر و ایضاً ورق الیه دنبه تازه بر کف پا بستن و بعد یک ساعت بخوی تجدید نمودن در شبانروزی ده دوازده بار و اما در مادی با وجود تدبیر مذکور تنقیه معتدله زود زود مناسب خلط غالب بملینات بارده و مسهلات خفیف سریع الحرکة مانند ماء الجبن سکنجبین افتیمونی علوی خان باید کرد و مے باید که در وقت شب حب لاجورد خورانند لیکن افضل آنست که نخست فصد صافن کنند و یا باسلیق از احتراق هر خلطے که باشد و بعد از انفراغ ماء الجبن و حصول تنقیه تام تعدیل مزاج کنند بخمیرهٔ صندل ترش رازی و خمیره مروارید و خمیرهٔ ابریشم علوی خان همراه عرق سیب و زردک و عرق شیر مرکب و اما آنجا که ورم کبد و یا معده و یا رحم و یا باب کبد و یا ماساریقا باشد علاج اورام کافی بود مع تقویت قلب و دماغ چنانچه در امراض مذکوره بیان

پس زوال مرض تبقویت اعضاے رئیسه نمودن تدبیر مناسب دبد آنند که در زوال همه انواع مالیخولیا جماع کردن خصوص با محبوب خوبصورت اثرے
عظیم دارد بنابر کشیدن ماده از دماغ و دفع بعض بخارات ردی دکدر و سوخته و مشغول شدن طبیعت بمرغوب و فراموش کردن مرض لیکن افراط نکنند
تا خشکی بیفزاید و با غیر مرغوب اصلا نکنند که در مرض افزاید و جماع بعد خوردن طعام و شراب کنند که شروع بهضم اول باشد و بر خلو معده هرگز مرتکب
این امر نشوند و خواب کردن بعد جماع و بعد از خوردن چیز ہاے تری افزا بغایت مفید ست بنابر صعود بخارات رطب بدماغ و همچنین مالش دست و پا و
حرکت معتدل و پا ہیا فرو آویخته نشستن جهت جذب ماده و در حمام با آب سرد غسل کردن و سر آب سرد فرو بردن و تا دیر دران چشم کشاده داشتن
در زوال این مرض اثرے عظیم دارد و همچنین سر و سینه و کف دست و پا را سرد داشتن و کذا نرم و چرب و گرم داشتن پشت و پس سر که منبت عصاب
ست بمثل روغن بادام شیرین و خشخاش زرد آلو و بستن حناے سبز با برگ کشنیز برابر بر کف دست و پاے و اندکے بر تارک سر گذاشتن بسے
مفید ست و چند اشخاص را دیدم که صعود بخارات از سر انگشت پاے بدماغ ایشان مورث مالیخولیا گشته و از تنقیه و تعدیل هیچ فائده نشد و من گوشت
بچه بز شش ماهه بروغن ماده گاو پخته بنان خشکار چند روز متواتر صبح و شام خورانیدم و بجاے آب گلاب کهنه و عرق گاوزبان ساده نوشانیدم و در مدت دو
هفته صحت یافتند بخاصیت آن نه بطبیعت و از مجربات ست شیخ و شارح قانون می نویسند که اگر مالیخولیا از سوء مزاج ساذج بارد و یابس باشد باید که
تسخین قلب بمفرحات گرم و دواء المسک و تریاق و مثرودیطوس و مانند آن مشغول شوند و معالجه سر بدانچه در باب رعونت و حمق مذکور شد و از مسخنات
که با تسخین و ترطیب باشند باید کرد و مالیخولیاے توی حادث از سوء مزاج ساذج عقب مرض حار دیگر عارض میشود و علاجش سهل بود حتی که آن بنطولات
زائل می گردد و اگر مرض حار هنوز باقی بود این علامت موت ست چنانچه سابق مذکور شد و از تدابیر منجحه در باب مالیخولیا نقل مریض از بلدی که دران ساکن
بود و از صناعتی که کرده باشد و از آبی که معتاد شرب آن بود بسوے افضل ازین همه است مسیحی گوید که گاهے مالیخولیا عقب برسام یا سهر طویل یا تابش آفتاب
یا ضربه واقع بر سر یا اغذیه و ادویه حاره حریفه که بکثرت استعمال کنند حادث می شود و علاجش ترطیب سر ست بنطولات مرطبه و استعمال سعوط بروغن بنفشه
و نیلوفر و تناول تخم خیار و بادام شیرین و خشخاش سفید و دوشیدن شیر بر سر جرجانی گوید بسیار باشد که از پس بیماری ہاے گرم نوع مالیخولیا پدید آید و هر که
اندران بیماری تنقیه بدن کرده باشد و تدابیر صواب بعمل آورده باشد آن مالیخولیا را قوتی و مددی نباشد نطول و ضماد و شموم رطب دران کفایت باشد **طریق**
ماء الجبن که بفارسی آب پنیر گویند بدانکه در ماء الجبن رطوبت بسیار ست و گرمی باعتدال لهذا مقصود بالذات از استعمال او ترطیب ست اگرچه منافع دیگر
بالعرض نیز دارد و چنانچه مسطور گردد و متفق اند حکما و متقدان اطبا که ماء الجبن بهترین دوا است براے امراض سوداوی و منقح و جالی و مسکن و مطفی و مصلح
اخلاط محترقه و مدر و بسهولت اسهال کند و دران قوتی ست که باوجود قلت حدت بعضو مقصود جاری و ساری گردد و بسبب دسومت ازلاق مواد و تملیس
اخلاط حاده و تلیین مجاری از خلاے اعضا میکند و با وصف اسهال قوت انضاج هم دارد و فضله آن که در بدن باقی می ماند اذیت ببدن نمی رساند بلکه اکثر اوقات
غذاے بدن می شود و با وصف اخراج مواد کثیف و محترق یبوست در بدن نمی آرد بلکه ترطیب میدهد و این خواص در دیگر مسهلات نیست و هر قدر
که ماء الجبن رقیق تر اسهال او بیشتر و هر قدر که ثخین تر ترطیب آن زیاده تر بالجمله نافع ترین مسهلات ست و با وجود اسهال غذاے بدن میشود
و در امراض حاده و سوداویه و التهاب و مالیخولیا و نحافت بدن و حرارت جگر و تفتیح سدد کبد و طحال و دفع یرقان و تشقیقه و ظلمت بصر و انصباب
مواد بسوے چشم و پلک و حرقت بول و ضعف گرده و حصاة آن و مثانه و ضعف مثانه و قروح آن و دیگر قروح حدیثه و قدیمه بدن و آتشک
و جرب و حکه و کلف و شری و ماشرا و جذام و داء الفیل مستعمل میشود و هرگاه در قروح مثانه و مجاری بول استعمال کنند نمک دران داخل نکنند بلکه
ترشی نیز و بهترین ماء الجبن براے مرض مالیخولیا از شیر بز ست چراکه در دهنیت و مائیت و جبنیت معتدل ست و در شیر ماده گاو دهنیت بسیار ست
و در شیر میش جبنیت افزون تر و در شیر شتر و خر مائیت غالب تر ست و بنابر ضرورت اگر شیر بز بهم نرسد از شیر گاو بسازند و گویند که ماء الجبن شیر گاو و اسپ ماده
بجهت مالیخولیاے مراقی نافع است و ماء الجبن شیر بز براے محرورین صالح تر ست و در دق تر ماء الجبن آنکه از شیر خر باشد و ماء الجبن شیر شتر بجهت سدد و
استسقا و کلف مناسب ست و بهترین فصل استعمال ماء الجبن زمان معتدل در حرارت و برودت بود و باید که بگیرند بز جوان یک رنگ اگر سرخ باشد
بهتر و الا سیاه رنگ و قلیل السواد و صحیح البدن بے عیب که زیاده از دو بچه نزائیده باشد و چهل روز از زائیدن او گذشته باشد و از سه چهار ماه تجاوز نکرده و پیش

از گرفتن شیر چندروز و همچنین هنگام استعمال ماء الجبن خوراک برازغب الثعلب سبز و شاهتره و کشنیز تازه و بادیان سبز و جو سبز و کاسنی و خرفه و بقولات بارده و برگ سپستان و کنار مقرر باید کرد و دانهٔ ادخو نیم کوفته وگاه گاهے برای تحلیل قدری بادیان دران انداخته بدهند و احتیاط کنند که از زیادتی خورش او بسبب سوء هضم شیر او فاسد نگردد وگاه گاه بزار ریاضت و حرکت میداده باشند که ریاضت موجب تحلیل غذاے او شود پس شیر تازه دوشیده در ظرف نقره یا مس قلعی دار یا سنگین یا سفالین کرده بر آتش ملائم دو سه جوش دهند و در وقت جوشیدن شیر پهلوے آن ظرف را از پارچه یا اسفنج در آب ترکرده همی مالند تا مانع سوختن شیر باشد و در کمال جوش سکنجبین بسیار ترش یا سرکهٔ انگوری یا آب لیمو یا آب غوره بقدر یک تولہ یا زیادہ ازان اندازند و از چوب ترانجبیر که سرش چهار پاره کرده باشند حرکت دهند که شیر بریده شود پس ظرف را از آتش فرود آورده نیم گرم از پارچهٔ صافی سه ته بگذرانند اگر آب کبود بر آید بهتر و الا قدرے نمک انداخته باز یک دو جوش دهند تا کف کند کفها دور کرده صاف نموده شربت نیلوفر یا هر چه مناسب غرض بود داخل نموده بنوشانند و اگر خواهند که دهنیت در ماء الجبن کمتر آید شیر را بعد پاره شدن بگذارند که خوب سرد شود و اجزاے دهنیه منجمد گردد و همراه آب کمتر آید و لهذا رازی گفته که شیر بریده را تمام شب بدارند و اگر هوا گرم باشد ظرف آنرا در آب سرد گذارند و صبح صاف کرده بکار برند و از هفت تولہ شروع کنند و یک تولہ یا دو دو تولہ هر روز زیاده نموده تا یک نیم رطل رسانند و تا سه روز بر همین قدر دارند بعد ازان بدستور هر روز کم نمایند و بر مقدار روز اول رسیده بعد سه روز ترک کنند و دادن ماء الجبن چهل روز یا زیاده یا کم و همچنین کم و زیاده از یک نیم رطل موقوف برای طبیب است حسب شدت و خفت مرض و ضعف و قوت مریض بعمل آرند و گویند که ادنی شربت او هفتاد درم ست و شربت متوسط یک رطل و اگر مزاج قوی باشد تا دو سه رطل نیز جائز داشته اند اما اگر ماء الجبن با ادویه مسهله ممزوج کرده دهند باید که کثیر المقدار ندهند بخوف افراط عمل مسهل و در روز هشتم و دهم و دوازدهم سفوف سودا یا لاجورد وغیره مخرج مواد سوداوی همراه ماء الجبن میداده باشند و در صورت کثرت ماده مغز فلوس ترنجبین شیرخشت همراه او در ایام مذکوره نیز افزوده میشود و یا بعد هر سه روز یا چهار روز یا هفته تنقیهٔ بدن بسفوف لاجورد یا حب آن نموده باشند و اگر مریض ضعیف بود و حاجت تنقیه باشد بعد فراغ از ماء الجبن مسهل دهند وگاهے برلے مفلسان صرف هلیله سیاه سه ماشه نمک سیاه یک ماشه با ماء الجبن ساده میدهند در روز دوم مسهل مقویات قلب و دماغ و معده مثل آمله مربی و هلیلهٔ مربی و اطریفلات و شیرجات و لعابات مناسبه بدهند بالجمله اگر حاجت تنقیه باشد پیش از شروع ماء الجبن تنقیه نمایند و بعد از یک هفته و اگر ضرورت باشد بعد چهار روز از مسهل ماء الجبن شروع کنند و در ایام مذکوره سفوفات و شربت مخرج سودا و حب افتیمون وغیره بدهند و سفوف چوب گز و زمازک فارسی و حرب وسعفه همراه ماء الجبن خوردن نیز خیلے سودمند ست و اگر بحسب اتفاق پیش از شروع ماء الجبن تنقیهٔ تام نشده در میان یا تنقیه در اثناے استعمال ماء الجبن مناسب نماید در ایام مسطوره مسهل مغز فلوس و شیرخشت و ترنجبین وغیره ادویهٔ مناسبه با ماء الجبن بدهند بعد ازان سفوف و حب و شربت اگر حاجت باشد بکار برند وگاهی برای تلیین تنها شیرخشت و ترنجبین استعمال کرده میشود و اگر مزاج مقتضی باشد و تحلیل ریاح منظور بود گلقند مالیده صاف نموده بدهند و هرگاه جهت امراض سوداوی غیر حاره مستعمل بود باید که سکنجبین افتیمونی یا شربت آن چهار تولہ داخل کنند و اگر مناسب دانند سفوف سودا دو مثقال هر روز با ماء الجبن می داده باشند و اگر افتیمون و تمر هندی مساوی در ماء الجبن خیسانیده بنوشند در اسهال سوداوی عدیل نوشته و در امراض صفراوی سکنجبین بارد معتدل داخل ماء الجبن باید کرد و جالینوس گوید که اگر ده درم حب القرطم کوفته بیخته در ماء الجبن آمیزند اسهال قوی آرد و آنجا که بعضے امزجهٔ حاره یا لسبب ماء الجبن براے تبرید و تسکین حرارت و هیجان اخلاط حاره استعمال کنند اگر از اشربه و سفوفات و حبوب مذکوره بمریض بدهند باعث ضرر گردد و اگر صرف ماء الجبن همراه شربت نیلوفر و انار و خمیرهٔ مروارید و امثال آن از ادویه مسکنه و مقویه دهند مفید افتد و فوائد عظیمه مشاهده شود و هرگاه مقدار ماء الجبن زیاده گردد آنرا دو سه حصه کنند و در دو سه دفعه بنوشند و میان هر دفعه فاصله کم از یک ساعت نباشد و بعضے فاصلهٔ نیم ساعت کافی دانسته اند و بعد خوردن هر حصه مشی معتدل لازم دانند و بعضے مقدار آن صد قدم معین کرده اند و بعضے چهل قدم و باید که نیم گرم بنوشند و بعد چهار پنج ساعت غذا بخورند و از غذا آش جو یا شوربا باخشکه یا بنان ده و یا شلغم و یا یخنی پلاؤ مناسب بود و برنج را باید که در آب سبوس گندم یا بادیان ترکنند پس شسته بپزند تا سده و لزوجت نیارد و اگر نان در اثنای شرب ماء الجبن نخورند بهتر باشد و بحسب ضرورت غیر از روز مسهل نان روغن رسیده او دور کرده باشند خمیرے در تنور یا قرن پخته بشوربا ترکرده خوردن رواست و احسن آنکه روز مسهل با ماء الجبن دهند آن روز و یک روز پیش ازان غذاے ملائم دهند و در روز مسهل نخود آب البته باید داد و در ایام نوشیدن ماء الجبن اجتناب از لبنیات و معقدات و مبخرات و حلویات و حموضات شدیده و از بقولات لازم دانند و احتراز از جماع و جمیع حرکات متعبه و عوارض نفسانی واجب شمارند و در تفریح

مریض کوشند وبرای تقویت واصلاح مزاج مفرحات ویاقوتی ہاے مناسبہ آخر روز استعمال نمایند وچونکہ دربعض امزجہ بسبب رطوبت ضعف معدہ می آرد پس ازتدبیر آن ہم غافل نباشند باستعمال جوارشات مقوی معدہ مثل جوارش عنبر وآملہ ومربای آملہ وہلیلہ واگر درمیان استعمال ماءالجبن سرفہ عارض شود سپہ دیاقوذا یا خمیرۂ خشخاش بدہند وبدانند کہ اگر کسے رانزلہ وعوارض دیگر مانع بریدن شیر از سرکہ وغیرہ باشد پس از پنیرمایہ یا چستہ یا قرطم مرتب سازند طریق ساختن ماءالجبن از پنیرمایہ اینست کہ شیر رابجوشانند اگر دو رطل شیر باشد پنیرمایہ نیم درم کہ کہنہ نباشد دران حل کنند وبعد ازان شیر را حرکت دہند واز آتش فرو گیرند وبگذارند کہ سرد شود پس در پارچۂ دوتہ بیاویزند کہ تقاطر کند درظرف چینی ومانند آن وبعد آنکہ باز بجوشانند یا نمک آمیزند بنوشند واین نوع ماءالجبن در تبرید وترطیب نیز ابلغ است خاصتہ اگر باشربۂ موافقہ دہند در ابتدا طبع نرم میکند وبعد تمادی ایام تمامہ صرف غذاے بدن می شود واسہال نمی آرد وفربہ می سازد خصوص کسانے راکہ فاسد الدم باشند ودلیل فساد دم آنکہ باوجود کثرت غذاے جید بدن فربہ نشود واین طریق صاحب کامل ذکر کردہ وقلانسی از ثابت بن قرہ نقل کردہ کہ بعد حل کردن پنیرمایۂ تازہ بچۂ بز در دو رطل شیر بگذارند تا شیر بستہ شود پس آنرا در طول وعرض از کارد قطع کنند ونمک سفید دو دانگ باریک سودہ بران پاشند تا آب ازان جدا شود پس در کرباس آویزند وآب صاف او بگیرند وسہ اوقیہ سکنجبین آمیزند وباز برآتش نہند تا قریب بجوش زدن آید وحرکت ہمی دہند پس مکرر صاف کردہ باہرچہ مناسب حال بود بدہند وقول امین الدولہ ابن تلمیذ قریب اینست واین بسبب امتزاج سکنجبین نزلہ راموافق نبود وطریق ساختن او از چستہ اینست کہ چستہ بز را از نمک شستہ صاف نمودہ خشک کردہ نگاہ دارند وشیر راجوش دہند وقدرے چستہ راسائیدہ در شیر اندازند وبگذارند کہ شیر منجمد شود بعد ازان از کارد قطعہ قطعہ کنند ونمک اندازند ودر صافی دوتہ کردہ جائی بیاویزند تا آب از وے بچکد بعد ازان صبح آن آب رابجوشانند وکف گرفتہ صاف نمودہ بخورند وطریق ساختن ماءالجبن از مغز قرطم آنست کہ بگیرند مغز حب قرطم دو اوقیہ ونرم کوفتہ در دو رطل شیر بحالت جوش بیندازند وبچوب انجیر ہمی جنبانند تا شیر بریدہ شود پس فرود آوردہ بگذارند کہ سرد شود پس در پارچۂ دوتہ انداختہ بیاویزند وآنچہ کہ بچکد در ظرف چینی بگیرند بعد ازان نمک قدرے انداختہ جوشانیدہ کف گرفتہ صاف نمایند وبا دویۂ مناسبہ بخورند **وطریق** دیگر معمول حکیم وارث علی خان صاحب براے احتراق شدید اینست کہ بگیرند بزیکرنگ ودہ دوازدہ روز تعلیف او بدستور سابق نمودہ شیر او بگیرند وجوش دادہ شب درظرف نوگلی جغرات بندند وصبح آنرا در پارچہ بستہ بیاویزند وزیر آن ظرفے بدارند تا ہمہ آب کبود او درظرف بچکد پس آب مذکور گرفتہ سکنجبین افتیمونی دران حل کردہ بنوشند وبدستور بیفزایند وبکاہند ودر ایام مسہل سفوفات مسہلہ ودیگر مسہلات مناسبہ حسب حاجت درین آب دادہ باشند و ایضاً آب مذکور فقط یا با سکنجبین مسطور بر بدن مالیدن رافع سحج وکند گی جلدست کہ بعضے را در امراض جلدی سوداوی عارض میشود دستور ساختن **انفحہ** یعنی پنیرمایہ کہ در ماءالجبن بکار آید بطریقے کہ در بیاض والد ماجد غفر اللہ لہ مرقوم ست بگیرند گوسفند یا بز کہ پنج شش روز از زائیدنش گذشتہ باشد واز شام بچۂ آنرا شیر ندہند صبح ہرگاہ بسبب خلو شکم بیقرار گردد آن زمان شیر دہند بطوریکہ آن بچہ در آغوش بگیرند وبعد ازان گردیدن ندہند وذبح نمودہ شیردان آنرا برآوردہ سرش از رشتہ محکم بستہ در طشت گذارند وآب بسیار سرد بران ریزند چندانکہ طشت لبریز شود پس یک دو گھڑی توقف کنند تا شیر بستہ شود بعدہ از آب برآوردہ زیر شیردان سوزن بسیار خلانیدہ بیاویزند تا ہمہ آب ازان بچکد وخشک گردد پس برآوردہ در ماءالجبن بکار برند **صفت** سفوف سودا کہ در امراض سوداوی ہمراہ ماءالجبن معمول ست سناے مکی افتیمون ہر واحد یک درم اسطوخودوس دو درم غاریقون نرم سفید لاجورد مغسول ہلیلۂ سیاہ بادرنجبویہ ہر یک سہ درم گل سرخ چہار درم تربد سفید مجوف خراشیدہ پوست ہلیلۂ کابلی پوست ہلیلۂ زرد بسفائج فستقی ریوند چینی ہر یک پنج درم سفوف سازند شربت از یک مثقال تا چہار مثقال و آنجا کہ یبوست بسیار باشد بنفشہ مغز بادام ہر یک پنج درم داخل کنند ووزن بادرنجبویہ وریوند بکاہند **نوع دیگر** نمک نفطی لاجورد مغسول ہر واحد یک درم غاریقون سہ درم بسفائج فستقی گاؤزبان گل گاؤزبان افتیمون اسطوخودوس ہر یک چہار درم پوست ہلیلۂ کابلی ہلیلۂ سیاہ ہر یک پنج درم وگاہی تربد سہ درم اضافہ کردہ مے شود کوفتہ بیختہ دو مثقال بخورانند **صفت** سفوف لاجورد مستعمل با ماءالجبن براے دفع مواد سوداوی حجر ارمنی مغسول حجر لاجورد مغسول ہلیلۂ سیاہ ہر واحد دو ماشہ پوست ہلیلۂ کابلی پوست ہلیلۂ زرد ہر یک چہار ماشہ افتیمون بسفائج ہر یک ہفت ماشہ سناے مکی گل بنفشہ ہر واحد پنج ماشہ تخم شاہترہ شش ماشہ تخم بادرنجبویہ سہ ماشہ کوفتہ بیختہ

نبات سفید برابر ہمہ آمیزند شربت یک مثقال **ایضاً** لاجورد مغسول افتیمون پوست ہلیلۂ کابلی اسطوخودوس ہلیلۂ سیاہ ہر یک ہفت و نیم ماشہ نمک لاہوری یک نیم ماشہ وگاہے لاجورد مغسول و غاریقون سفید ہر یک دو جزو پوست ہلیلۂ زرد و سنای مکی و گل سرخ ہر واحد یک جزو سفوف ساختہ حسب مزاج دادہ میشود **صفت** سفوف سبعہ کہ برائے تنقیۂ بدن از سودا مجرب ست پوست ہلیلۂ کابلی ہلیلۂ سیاہ افتیمون ہر یک دو درم بسفائج حب النیل سنای مکی ہر یک سہ درم تربد موصوف نصف مجموع ادویہ کوفتہ بیختہ سفوف سازند خوراک از چہار درم تا چہار مثقال **صفت** سکنجبین افتیمونی بہ نسخۂ حکیم علوی خان نافع برائے جمیع امراض سوداوی خصوص وقتیکہ با ماء الجبن آشامیدہ شود گاؤزبان شاہترہ بسفائج فستقی گل بنفشہ گل نیلوفر گل گاؤزبان عنب الثعلب پرسیاوشان بادرنجبویہ تخم کاسنی تخم خیارین تخم خربزہ تخم کشوث پوست بیخ کاسنی پوست بیخ بادیان اصل السوس اسطوخودوس کمافیطوس از ہر یک پنج درم غنچۂ گل سرخ نہ درم سنای مکی چیدہ افتیمون ہر یک دہ درم انجیر زرد عناب ہر یک بست دانہ مویز منقی سپستان ہر یک چہل دانہ اجزای کوفتنی را کوفتہ تمامی ادویہ را سوائے افتیمون در یک رطل سرکۂ انگوری و سہ رطل آب شیرین یک شبانہ روز بخیسانند پس بجوشانند تا ثلث آب و سرکہ باقی ماند آنگاہ افتیمون در صرہ بستہ داخل کردہ یک دو جوش دیگر دادہ فرود آوردہ کیسۂ افتیمون را دائم بدست بمالند تا تمام قوت آن بآب باز دادہ شود پس افشردہ دور کنند و ادویہ را صاف نمودہ شیرخشت خراسانی ترنجبین ہر یک ہفتاد و پنج درم شکر سلیمانی یک صد و بست و پنج درم گلقند آفتابی بست و پنج درم دران حل کردہ بجوشانند وکف آنرا گرفتہ باز صاف نمایند و مرتبۂ دیگر بر آتش ملائم نہادہ بقوام آورند پس سرد کردہ در شیشہ نگہدارند شربتے از دہ مثقال تا پانزدہ مثقال با ماء الجبن و قوتش تا یک سال باقی می ماند **نوع دیگر** مختصر و مجرب النفع اسطوخودوس بادیان تخم شاہترہ افتیمون بسفائج سنای مکی پوست ہلیلۂ کابلی ہر یک دہ درم انچہ کوفتنی ست نیم کوفتہ در پنجاہ درم سرکہ بخیسانند و با نیم من قند سفید بقوام آورند **صفت** شربت افتیمون نافع مالیخولیا و خفقان مستعمل ہمراہ ماء الجبن و نیز موافق امزجۂ حارہ افتیمون سہ تولہ گل سرخ بنفشہ گل گاؤزبان گاؤزبان گل نیلوفر فرنجمشک تخم کاسنی تخم خیارین ہر یک یک تولہ آلوبخارا بست و پنج عدد و اگر آلو نباشد عوض آن تمر ہندی چہار تولہ اندازند قند سفید سہ چند بدستور شربت بسازند **نوع دیگر** نافع مالیخولیا مسہل بے زحمت بتدریج و اگر بجوابی بصاحب مالیخولیا بسیار باشد عوض سکنجبین افتیمونی ہمراہ ماء الجبن ہمین شربت بعمل آرند مغز خشک دانہ گل بنفشہ گاؤزبان گل گاؤزبان گل سرخ گل نسرین بادرنجبویہ افتیمون سنای مکی مویز منقی ہر یک چہار درم اصل السوس مقشر ہلیلۂ سیاہ پوست ہلیلۂ کابلی تربد موصوف ہر یک سہ درم تخم فرنجمشک دو درم شیرخشت دہ درم قند سفید سہ چند و اگر صفراویت و حرارت زیادہ باشد گل نیلوفر چہار درم تخم کاسنی سہ درم افزایند و اگر سبب مالیخولیا احتراق خون بود شاہترہ چہار درم عناب دہ دانہ زیادہ کنند و اگر بلغمیت زیادہ باشد انجیر زرد ہفت عدد بادیان دو درم در نسخۂ شربت اضافہ نمایند و بعد قوام ساختن شربت غاریقون سفید بقدر حاجت باریک سائیدہ در شربت آمیزند وگاہے این شربت را بعد استعمال ماء الجبن با عرق ہلیلۂ مرکب دادہ می شود و بسیار مفید می افتد **صفت** شربت مخرج سودا کہ جہت اقسام مالیخولیا اکثر بعد از تنقیہ ہمراہ ماء الجبن برائے تلیین طبع استعمال کردہ میشود و بدون تنقیہ و تنہا نیز گاہ گاہے در استعمال می آید و ہموارہ معمول ست گاؤزبان ہفت درم و نیم گل بنفشہ ربع کم دو درم گل سرخ یک درم و ربع برگ بادرنجبویہ گل نیلوفر تخم فرنجمشک ہلیلۂ سیاہ افتیمون بسفائج فستقی برگ فرنجمشک اسطوخودوس برگ سنا ہر یک دو و نیم درم نبات سفید و گلاب ہر یک پاؤ آثار شب ادویہ را در آب خیسانند صبح بطریق متعارف ہمراہ نبات و گلاب بقوام آرند و عوض نبات اگر ترنجبین و شیرخشت داخل کنند دران وقت در سائر خواص اقوی خواہد شد و در قرابادین معمولی وزن گاؤزبان چہار درم و گل بنفشہ یک نیم درم و گل سرخ دو نیم درم مسطور ست و عوض برگ فرنجمشک ابریشم خام باقی بدستور

علاج مالیخولیای دموی و صفراوی

فصد ہفت اندام کنند و بصورت سیاہی رنگ خون تقدار وافر ازان برارند بعد ازان فصد صافن نمایند وگاہی فصد صافن از ہر دو پا بفاصلۂ دو سہ روز می گیرند اخراج خون از چہار دام تا نیم رطل از صافن معمول ست و بعد از فصد برای ترطیب و تقویت آملہ مربی یک عدد شستہ بورق نقرہ یک عدد پیچیدہ بخورانند و بالائش شیرۂ مغز تخم ترز شیرۂ تخم کاہو ہر واحد یک تولہ در گلاب چہار تولہ عرق شاہترہ پاؤ سیر آوردہ شربت انار شیرین یا نبات سفید دو تولہ

داخل کرده بنوشانند و دادن آمله و ورق نقره با شیرهٔ تخم خرفه مقشر و عناب و آلوبخارا و کشنیز خشک و عرق کاسنی و کیوڑه و گلاب و عرق شاهتره و شربت نیلوفر و تخم خرفه بجوشانیده نیز معمول ست و مفرح بارد با شیرهٔ زرشک و آلوبخارا و شربت انار شیرین نیز نافع بود و بعضے مریضان مفلس را بعد فصد نوشیدن شیر بز پاو آثار با خاکشی سه ماشه یا با اسپغول مفید میشود و روغن بنفشه و روغن بادام و روغن کدو مدام بر تارک سر مالند و در بینی و گوش چکانند و بهر تبرید جگر صندل و کافور و گلاب بر جگر طلا کنند بالجمله در ابتدا معالجه بشیرجات و لعابات مسکنه نمایند و هرگاه احتراق و یبوست و تشنگی کم گردد نضج ماده از منضج صفرا نموده بمسهل سودا و یا مطبوخ هلیله و یا مطبوخ افتیمون تنقیه کنند و اگر یبوست و احتراق زیاده باشد بعد ترطیب از ماء الجبن ساده باید که اندکے منضجات و مسهلات دهند و الا منضجات تحریک زیاده کنند چنانچه بعضے را از دادن منضج سوزش می افزود و لهذا استاد مرحوم در صورت کثرت یبوست اول ماء الجبن ساده داده بعده مسهل میداد و بعد از مسهل اگر تنقیه بحب افتیمون کنند انسب بود و گاہے جهت تعدیل ادویهٔ حاره و تسکین حرارت و تشنگی و حفظ امعا از سحج و بواسیر لعاب اسپغول در مسهل می افزایند و گاہے حب هلیلهٔ علوی خان یا حب بنفشه عوض حب افتیمون میدهند و بعد از تنقیه برای دفع یبوست و سوزش تبریدات بالعبه و اشربهٔ مرطبه و سعوطات روغن کدو و غیره بعمل آرند و در مساکن بارد رطب و نزدیک آب یعنی در مکانے که در ان حوض و نهر جاری باشد و یا در ان آب پاشیده باشند نشینند و خواب بسیار کنند و بهر تقویت و تعدیل خمیرهٔ صندل و مروارید و ابریشم بارد و سفوف لولوے جالینوس و علوی خان و سفوف آمله مرکب و عرق شیر بز و ماء اللحم بارد و شراب الصالحین و شربت العنز اودیا قوتی بارد که در قرابادین مسطور شد بخورانند و سعوط و ضماد و نطول معمولی حسب حاجت بکار برند و اغذیه و فواکه مرطبه خورانند و تعاهد حمام مرطب یا غسل با آب نیم گرم نمایند و شیر بر سر دوشند و نطول و آبزن مرطب کنند و روغنهای مرطبه بر بدن و سر مالند و در بینی چکانند و بعد خروج از حمام و استراحت غذا بدهند و ایضاً در صفراوی بعد تنقیه استعمال ماء الجبن ساده و شیر بز و ماء القرع معمول ست و باید که تبرید و ترطیب در مالیخولیای صفراوی زیاده نمایند و بهترین تدابیر ترک ریاضات ست و اختیار سکون و تغرق راس با دهان مرطبه و تنطیل بنطولات مرطب از مغز تخم کدو و بهدانه و بنفشه و نیلوفر با شیر زنان و لخلخه از روغن بنفشه و روغن بادام و آب کاهو و آب کشنیز و آب کدو و اندک کافور و سائر تدابیر مرطبه تا آنکه ترطیب دماغ و رطوبت در منخرین ظاهر گردد و اضمده و نطولات که بهر تعدیل بکار برند چیزے محلل مثل بابونه و اکلیل در ان داخل کنند زیراکه در استعمال ادویه بارد صرف بر دماغ خوف تغلیظ مواد ست لیکن درین حالت دوای مقوی دماغ چون برگ مورد و بهی و مانند آن نیز آمیزند که دوائے محلل مضعف قوت ست و تکثیر محلل نیز منع ست بنا بر تحلیل لطیف و بقاے کثیف بلکه محلل بمقدارے باشد که لطیف را تحلیل ندهد و باقی را کثیف نگرداند ما دام آنکه ترطیب نمایند ضماد را از نیلوفر و بنفشه و برگ خرفه و برگ کاهو و کدوے تازه از هر واحد یک نیم جزو بابونه و اکلیل الملک شبت اصل السوس هر یک یک جزو بروغن بنفشه یا بروغن گل ممزوج نمایند و پیش از تنقیه استعمال ضمادات قویه جائز نیست و گلاب و آب بید و آب بنفشه و آب نیلوفر بانچه آب بابونه یا روغن او بکار برند و اگر بعد دو سه روز آب کاهو و روغن گل آمیخته بر سر نهند جائز باشد آنجا که مزاج گرم بغایت باشد و روغن بنفشه بروغن گل آمیخته نافع بود و اگر بعد مسهلات ضرورت تنقیه بشنید ماء الجبن با سفوف سودا استعمال کنند و اگر یبوست مفرط بود و خواب نیاید و بدن مریض خشک و لاغر و ماده کمتر باشد و غلبهٔ خون نیز محسوس نشود هیچ وجه فصد و مسهل روا ندارند و مستفرغات قوی و ایارجات کبار جائز نبود که در ان خوف جنون و ماینا ست و همگی در ترطیب بدن و تعدیل مزاج و تفریح و تقویت قلب بکوشند و درین حالت نفع ماء الجبن ساده و ترکیبات شیر بز تجربه پیوسته چنانچه شیر بز نیم پاو و نبات سفید یک توله خاکشی هفت ماشه وقت صبح و ماء القرع نیم کدو و نبات دو توله تخم ریحان پنج ماشه وقت شام نوشیدن نیز مجرب ست و کذا سعوط روغن لبوب سبعه و خوردن لعوق خشخاش معمولی درین باب مجرب ست و از اغذیه شوربای گوشت حلوان و جوزهٔ مرغ و ماکیان و زیرباج و اسفاناخ و کدو و روغن بادام پخته و ماء الشعیر و فالوده با روغن بادام و شکر آمیخته و دوغ گاو و مهلبیه و رنگتره و شیر برنج و خشکه گیلانی با سر شیر یا جغرات گاوی و مربای سیب و ترنج و کدو و انناس و تلیهٔ شلجم و زردک و چقندری و از فواکه تربوز و خربزه و خیار و انار و انگور شیرین و به و سیب و امرود و مشمش و کشمش و بادام و توت بیدانه و انناس و شریفه درین مرض مناسب است و نیشکر کیوڑه پاشیده در شبنم گذاشته صبح نهار خوردن اثر عظیم دارد

ذکر بعض ترکیب مفید مالیخولیای دموی و صفراوی از مطب اساتذهٔ کرام

چنانچه در فصل صیف و مواد صفراوی و سوداوی مرکب این مسهل بدهند بهدانه سه ماشه عناب پنج دانه گل بنفشه گل نیلوفر هر یک پنج ماشه تخم خیارین کوفته

تخم کاسنی کوفته شاهتره هریک شش ماشه عنب الثعلب گاوزبان بادرنجبویه کشنیز خشک افتیمون به صره بسته هریک چهار ماشه اسطوخودوس سه ماشه آلوبخارا ده دانه تمر هندی سه توله در آب کاسنی سبز مروق و آب شاهتره سبز مروق هریک پاؤ آثار گلاب نیم پاؤ شب خیسانیده صبح مالیده صاف نموده ترنجبین مغز فلوس گلقند هریک چهار توله مالیده باز صاف کرده روغن بادام پنج ماشه داخل کرده بنوشند و بجای آب تا دو پهر عرق گاوزبان و کاسنی بنوشند غذا شله دهند **ایضاً** اگر با صداع و وحشت باشد اول تبرید لعاب بهدانه شیرهٔ تخم کاسنی و تخم خرفه و تخم کاهو و عناب و خیارین آب تمر هندی سه توله آب آلوبخارا ده دانه عرق کاسنی مروق شاهتره هریک هفت توله گلاب چهار توله شربت بنفشه و گاهی شربت نیلوفر داخل کرده بدهند و از فصد باسلیق خون پاؤ آثار بگیرند و اگر هنوز صداع باقی باشد از فصد هر دو صافن خون بقدر پاؤ سیر در یک روز بگیرند و بعد فصد بهر تقویت آملهٔ مربی ورق نقره شیرهٔ عناب عرقیات خمیرهٔ صندل یک توله حل کرده بدهند غذا خشکه با شوربا و بعده ده روز که ماده در سر قرار گیرد فصد سر رو بکشایند و باز تقویت نموده بعد پنج شش روز شب هلیلهٔ مربی یک عدد همراه عرق گاوزبان هفت توله بعد یکپاس از غذا خورانیده صبح نقوع منضج از بنفشه نیلوفر هریک هفت ماشه آلوبخارا هفت عدد تخم کاسنی شش ماشه سپستان بست دانه گاوزبان چهار ماشه خیارین کوفته شش ماشه همراه خمیرهٔ بنفشه سه توله بدهند دوم روز شاهتره افزایند روز هفتم در نقوع مذکور بیخ کاسنی شش ماشه اصل السوس اسطوخودوس هریک چهار ماشه بادرنجبویه بسفایج هلیلهٔ زرد هریک شش ماشه افزوده گلقند عوض خمیرهٔ بنفشه داخل کرده دهند و بعد سه چهار روز بروز مسهل سنای مکی شش ماشه افتیمون به صره بسته هفت ماشه در نقوع و مغز فلوس شش توله ترنجبین چهار توله روغن بادام شش ماشه افزوده دهند روز دوم مسهل تبرید لعاب بهدانه شیرهٔ خیارین عرقیات شربت بنفشه اسبغول مسلم شش ماشه پاشیده بعد دو مسهل منضج داده آخر شب حب لاجورد صبح بدرقهٔ مسهل بدون مغز فلوس و روغن بادام داده و تا سه روز یک روز درمیان تبرید نموده تنقیه نمایند و باز تبرید و یک مسهل مغز فلوس بدهند بعده بهر تقویت دوالمسک بارد همراه شیرهٔ مغز تخم کدو و خیارین و خرفه وغیره به تبدیل استعمال کنند و برای ترطیب دماغ مغز تخم تربوز چهار دام سوده در شیرهٔ نبات مقوم نیم پاؤ خورانند **ایضاً** اول تبرید شیرهٔ مغز تخم تربوز عرق شاهتره شربت نیلوفر اسبغول با لعاب آن بدهند بعده فصد باسلیق و آخر روز تبرید بدستور بعد از آن در منضج صفرا تخم خیارین افزوده بدهند بعده چرایته افتیمون گاوزبان اصل السوس انجیر زرد سنای مکی مغز فلوس ترنجبین شیرخشت روغن بادام در منضج افزوده مسهل دهند بعده حب لاجورد دهند پس تبرید شیرهٔ مغز تخم هندوانه آب آلوبخارا عرق شاهتره خمیرهٔ صندل مالیده اسبغول پاشیده نوشانند بعد هفت روز فصد هفت اندام کنند و برای دفع یبوست مزاج و سوزش تبریدات و سعوطات روغن کدو وغیره بعمل آرند و دوا المسک بارد با شیرهٔ تخم خرفه و گلاب شربت انار شیرین اسبغول پاشیده دهند بعده ماء الجبن بدهند **ایضاً** بصورت حدت ماده و ضرورت ترطیب و تنقیه بعد از فصد و تبریدات ماء الجبن با سفوف سودا و سکنجبین افتیمونی بدهند و شب حب لاجورد بخورانند و یا ماء الجبن همراه شربت بزوری و گلقند شروع کرده بعده مغز فلوس هفت توله گلقند ترنجبین هریک چهار توله روغن بادام شش ماشه در ماء الجبن افزوده مسهل دهند بعده شربت سودا و سفوف لاجورد همراه ماء الجبن بدهند و اگر سفوف حرارت کند بقدر دو سه ماشه دهند و برای تقویت قلب وقت شام زهرمهرهٔ خطائی یک ماشه مروارید طباشیر هریک چهار سرخ لاجورد مغسول دو سرخ در شربت انار یک توله آمیخته همراه عرق کیوره گلاب عرق گاوزبان شربت انار داخل کرده ورق نقره پاشیده بدهند مفرح بارد خورانند چون ماء الجبن بیک نیم پاؤ یا نیم آثار برسد دو دو توله کم نمایند **ایضاً** اگر با خفقانیت و تیزی مزاج بود بعد فصد و تبرید و تقویت مزاج در ماء الجبن مسهل باین طریق مستعمل ست که روز پانزدهم از شروع ماء الجبن نیلوفر بنفشه عنب الثعلب تخم کاسنی کوفته تخم خیارین کوفته تخم خربزه کوفته بسفایج فستقی کوفته هریک هفت ماشه اصل السوس پوست بیخ کاسنی هریک شش ماشه آلوبخارا هفت دانه برگ سنای مکی یک توله در ماء الجبن شب تر کرده صبح مالیده صاف نموده گلقند آفتابی ترنجبین شربت ورد مکرر هریک چهار توله مغز فلوس شش توله مالیده باز صاف کرده دهند و روز دوم تبرید از لعاب بهدانه شش ماشه شیرهٔ خرفه هفت ماشه شربت بزوری دو توله تودری چهار ماشه در ماء الجبن بدهند باز یک مسهل داده در مسهل سوم حب لاجورد دهند و بعد فراغ از مسهلها خمیرهٔ گاوزبان و مفرح زرشکی استعمال کنانند **ایضاً** هرگاه در ماء الجبن بسبب بریدن شیر از آب لیمو یا سرکه ریزش نزله بظهور رسد نقوع ادویهٔ نزله همراه ماء الجبن کنند و اگر ماء الجبن تحریک نزله زیاده کند و سرفه و تپ پیدا شود و موهم بحی دق گردد درین صورت ماء الجبن موقوف نموده قرص طباشیر ملین کوفته در شربت بنفشه سرشته همراه شیرهٔ خیارین شیرهٔ خرفه لعاب بهدانه عرقیات شربت بزوری خاکشی پاشیده صبح خورانند و دیاقوذا لعاب بهدانه شربت نیلوفر خاکشی پاشیده شام بدهند

ذکر ادویهٔ مفرده و مرکبهٔ نافع این نوع مالیخولیا

شربت افتیمون بشیر بز تازه و شکر و کذا لعاب اسپغول پنج درم در آب برآورده پانزده درم شکر سفید داخل کرده و کذا اسنای مکی در اخلاط محترقه و کذا خوردن
هلیلهٔ سیاه پنج درم بیک درم حجر ارمنی مغسول و ربع درم سقمونیا همراه ماء الجبن و کذا شیر بز یا میش بشکر و نان گندم سفید و کذا خوردن دم الاخوین هر روز
نیم مثقال و کذا نوشیدن ترشی ترنج بشکر و کذا خوردن غنچهٔ انار شیرین بشربت سیب و کذا آمله و کذا کتیرا و کذا نوشیدن عرق نیلوفر بشکر و یا شربت آن بماء الشعیر
و یا شربت بنفشه بماء الشعیر و یا گلاب بشکر و سعوط از روغن بنفشه و یا روغن الکارع در حمام و شمّ گل نیلوفر و گل بنفشه و گل سرخ و نطول بمطبوخ گل بنفشه در حمام
و یا آب حی العالم گرم کرده در حمام و غسل سر با سپغول در حمام و غذا کدو خوب پخته بروغن بادام و ماهوچیا بروغن مذکور و کاسنی یا کاهو خام و پخته بروغن بادام و
لحم بره شیرخواره و لحم حملان رضیع و سرطان نهری و تنقل به نیشکر نیز و احساس سوزش مرّهٔ سوداء هر واحد مفید **جوارش طباشیر** مقوی معده مانع
صعود ابخرهٔ صفراوی از معده بدماغ و نافع از برای مالیخولیا و دوار و سدر حادث از سوء مزاج صفراوی معده گل سرخ آملهٔ منقی طباشیر صندل سفید کشنیز
خشک هر یک ده درم حب الآس پوست ترنج سماق منقی مصطکی هر یک پنج درم کافور قیصوری یک مثقال رب به سه وزن ادویه با عرق گاوزبان و عرق
کیوړه بقوام آرند **حب هلیله** از حکیم علوی خان مجرب برای مالیخولیای حادث از سوداوی صفراوی پوست هلیلهٔ زرد پوست هلیلهٔ کابلی هلیلهٔ سیاه
پوست بلیله آملهٔ منقی هر یک دو دانگ سنای مکی لاجورد مغسول افتیمون غاریقون سفید کتیرا هر یک یک دانگ کوفته بیخته بروغن بادام چرب
نموده بموید منقی بسرشند و حبها ساخته با عرق گاوزبان نیم گرم که دران جلاب شکری ده درم حل کرده باشند فرو برند جمله یک شربت ست و در هفته یک مرتبه
این حب را استعمال نمایند تا زمانی که مالیخولیا زائل شود و در نسخهٔ دیگر که آنهم در اخراج سودا و مرهٔ صفرا مجرب و بیغائله است وزن سنای مکی دو دانگ
است و سقمونیای مشوی یک دانگ عوض لاجورد و افتیمون و غاریقون و کتیرا دو گلهای از برای تقویت اسهال مرهٔ سوداء لاجورد و حب النیل هر یک یک دانگ هم
اضافه کرده حبها بورق نقره پیچیده با آب نیم گرم داده میشود **خمیرهٔ ابریشم** از حکیم اکمل خان منع بخارات نماید و تقویت دل و دماغ و معده کند طباشیر بهمنین
کشنیز خشک پوست بیرون پسته مروارید ناسفته کهربا گل نیلوفر گل گاوزبان ابریشم مقرض هر یک دو درم یاقوت چهار دانگ برگ گاوزبان ده درم
عصارهٔ زرشک پنج درم صندل سفید سه درم شیر آمله پانزده درم ورق نقره سه دانگ طلای محلول عنبر اشهب کافور هر یک دو دانگ مشک نیم دانگ
آب سیب آب انار شیرین هر یک سی مثقال گلاب بیدمشک عرق گاوزبان هر یک پنجاه درم قند سفید دو آثار بدستور خمیره مرتب سازند **دواء المسک بارد**
مقوی اعضای رئیسه و موافق محرورین ناقهین و رافع خبث نفس و وسواس و خفقان حار و مزیل مالیخولیا که از احتراق خون و صفرا باشد مروارید ناسفته
کهربای شمعی بسد محرق مغسول طباشیر صندل سفید کشنیز خشک مقشر تخم خرفه مقشر زرشک منقی گل گاوزبان ابریشم مقرض هر یک پنج مثقال گل ارمنی
مغسول قرنفل و لطفی هر یک سه مثقال گل نیلوفر دو مثقال مشک یک مثقال عنبر اشهب دو مثقال ورق طلا ورق نقره هر واحد یک مثقال نبات
سفید دو چندان آب سیب شیرین نود مثقال آب انار شیرین نود مثقال عرق بیدمشک گلاب هر یک پنجاه مثقال جواهر را بر سنگ سماق با گلاب
صلایه کرده باقی ادویه کوفته بیخته و آبها و عرقها و نبات را بقوام آورده مرتب سازند و حکیم مومن گفته که من دو مثقال یاقوت رمانی درین دواء المسک
داخل کردم و اثرش بسیار یافتم و اگر خواسته باشند که مشک داخل نکنند و بر عنبر اکتفا کنند حکیم علوی خان می نویسند که درین صورت آنرا دواء المسک نتوان گفت
بلکه مناسب آنست که آنرا دواء العنبر نامند **روغن لبوب سبعه** که صداع حار و یابس و سرسام سوداوی و سهر را نیز مفید ست و منوم مغز تخم کدو و تخم
کاهو تخم خشخاش مغز بادام شیرین کنجد مقشر مغز تخم خیار مغز تخم بادرنگ برابر گرفته مثل روغن بادام روغن برآرند و بمالش و سعوط نیم درم استعمال نمایند **عرق شیر**
معمول حکیم وارث علی خان مرطب بدن و نافع مالیخولیا و خفقان و باخاکشی مدبر رافع تپ دق ست شیر بز آب گزر آب نیشکر هر یک پنج آثار گرفته عرق کشند
و گاهی آب به شیرین آب ناشپاتی عرق گاوزبان عرق بید نیلوفر عرق بیدمشک گلاب آب سیب هر واحد یک آثار عنبر اشهب سه ماشه برای تقویت دل و
معده اضافه کرده میشود و بجای شیر بز شیر گاو بوزن سه آثار و آب زردک و آب نیشکر هر یک سه آثار گرفته میشود **لعوق خشخاش** نافع اقسام مالیخولیا
و جنون بهر تنویم پوست خشخاش مع تخم نیم کوفته عناب هر یک پنجاه عدد در آب یک شبانه روز خیسانیده بجوشانند تا نصف آب بماند مالیده
صاف نموده شکر سفید یک من اضافه کرده بقوام آرند بعده نشاسته کتیرا صمغ عربی مغز بادام مغز تخم کدو شیرین هر یک پنج درم اضافه نموده

بقوام آرند خوراک پنج مثقال ماء اللحم بارد برای مالیخولیا که از احتراق خون وصفرا یا بسبب سیر در آفتاب یا از خوردن اغذیه وادویهٔ حاره بهم رسد وتپ دق را نافع است گوشت بزغاله گوشت برهٔ جوان گوشت کبش ششماهه کله یا بچه بره یا بزغالهٔ جوان گوشت بچهٔ مرغ از استخوان وچربی جدا کرده ورق نموده از هر یک بقدر یک رطل در دیگ نقره یا مس تازه قلعی داخل کرده طباشیر صندل سفید کشنیز خشک گل سرخ دانهٔ هیل هر یک پنج مثقال کوفته بیخته بران پاشیده بآتش ملائم کباب نیم پخت نمایند بعد از آن درگلاب عرق بید مشک عرق گاوزبان عرق سیوتی عرق صندل عرق شاهتره عرق نیلوفر عرق کاسنی عرق بید ساده هر یک یک سیر آب خالص بقدر ضرور ریخته عرق کشند هشت نه آثار پس دران سیب امرود بهی شیرین زعرور کدو تر ریزه ریزه کرده آب انار شیرین برگ خرفه اسفاناخ گل نیلوفر کاهو برگ بید یا گل آن گل سرخ باقلای تر گاوزبان گل گاوزبان هر یک نیم رطل تخم خشخاش بهمن سرخ وبهمن سفید هر یک دو تولہ تودری سرخ تودری سفید هر یک یکتوله داخل کرده و آب یا عرق قلیای مناسبه بقدر احتیاج اضافه نموده بقدر هفت آثار عرق کشند وعنبر اشهب بقدر یک درم در نیچه بند ند اگر حاجت باشد کافور وطباشیر نیز در مرتبهٔ دوم افزایند مطبوخ تالیف حکیم علی جهت اخراج سودای سوداوی وسودای صفراوی وسودای دموی بهتر از مطبوخ افتیمون ست ونیز اذیت بود سنای مکی چهار مثقال بنفشه شاهتره هر یک سه مثقال بجوشانند چون بجوش آید تمر هندی آلو بخارا هر یک پنج مثقال افتیمون چهار مثقال داخل کرده پس شیر خشت خیار بنفشه هر یک پانزده مثقال افزوده صاف کرده بیاشامند و اگر بعد از نضج ماده بیاشامند بهتر باشد و اگر شیر خشت نباشد بدل آن ده مثقال فلوس خیار شنبر داخل کنند مفرح از برای اصحاب مالیخولیا مجرب النفع تالیف علوی خان یاقوت رمانی مروارید ناسفته لاجورد مغسول هر واحد شش ماشه ابریشم مقرض گل گاوزبان بهمنین طباشیر هر واحد دو تولہ تخم خرفه مقشر چهار تولہ مغز تخم خیارین سه تولہ عنبر اشهب سه ماشه ورق طلا ونقره هر واحد دو ماشه نبات سی تولہ شربت فواکه سی تولہ شربت عرق بید مشک عرق گاوزبان هر واحد پاو سیر بدستور مرتب سازند خوراک نیم درم مفرح بارد در نهایت نفع است از برای ضعف قلب وخفقان ووسواس ومالیخولیا که حادث از سودای سوخته واز صفرا وخون سوخته بود مجرب حکیم میر علی نقی ست یاقوت سرخ مروارید کهربا لبسد صندل سفید کشنیز خشک هر یک دو درم طباشیر بهمن سفید گل سرخ گل گاوزبان هر یک چهار درم بهمن سرخ ورق طلا ورق نقره پوست بیرون پسته هر یک یکدرم تخم خرفه مقشر هشت درم زرشک منقی دوازده درم گل ارمنی مغسول یکنیم درم عنبر اشهب ابریشم مقرض هر یک یکدرم شربت ترنج قند سفید بقدر حاجت بدستور معروف مرتب سازند مفرح زمردی بارد جهت نزلات گرم ودیگر امراض حاره ودفع بخار سوداوی وتعدیل مزاج جگر وتقویت اعضای رئیسه بغایت مفید ست مشک کافور هر یک نیم مثقال عنبر اشهب یک مثقال عصارهٔ زرشک تخم کاهو مقشر نشاسته گل سرخ گل نیلوفر زمرد سبز ورق نقره هر یک دو مثقال مغز تخم هندوانه مغز تخم خیارین مغز تخم کدوی شیرین گل مختوم یا گل داغستانی ابریشم مقرض بهمن سفید وسرخ پوست ترنج گل گاوزبان فادزهر معدنی طباشیر سفید هر یک پنج مثقال آمله بگلاب پرورده تخم خشخاش سفید تخم خرفه تخم کشنیز مقشر هر یک بست مثقال ادویهٔ صلایه کردنی را صلایه کرده وکوفتنی را کوفته بیخته با شکر ترنجبین وشیر خشت وشربت سیب شیرین وامثال آن چهار صد مثقال بسرشند ودر بعضی امزجه عنبر اشهب از وزن سابق یک مثقال زیاده نموده دو ورق طلا ودو مثقال مروارید ناسفته کهربای شمعی مرجان سرخ هر یک چهار مثقال اضافه کرده باستعمال آمده وبسیار مفید افتاده **اقوال حذاق** شیخ الرئیس میفرماید که بعد فصد هفت اندام اگر ضعف شدید نباشد در مادهٔ صفراوی تنقیه بطبیخ افتیمون وحب اصطمخیقون معتدل وبچیزیکه استفراغ صفرای محترق کند باید کرد ودر ترطیب افزایش نمایند واز تسخین بکاهند باوجود آنکه از بابونه وآنچه در قوت آن باشد در استعمال نطولات لابد ست واستعمال مبردات صرف بر سر نشاید وبعض قدما در مثل این موضع ستوده اند که صبر اندکی هر روز بخورند ویا هر روز آب مطبوخ افسنتین سه اوقیه یا دو قیراط عصارهٔ افسنتین در آب حل کرده تجرع کنند وایضاً ستوده اند که هر شب سرکه کهنه سیما سرکه عنصل بنوشند ومن خوف ضرر سرکه درین مرض میکنم مگر آنکه یقین گردد که مادهٔ متولد از صفرای محترقه وحارست پس سرکه نافع ترین اشیا بود وخصوصاً عنصلی وسکنجبین مرتب بسرکهٔ عنصلی وهمچنین سرکه که اندران جعده یا زراوند داخل کرده باشند وایضاً سرکه نفع میکند چون مرض بمشارکت طحال بود وماده دران باشد وباید خوشبو کنند بشمیدن ترکیبات معتدله که دران کافور ومشک اقند با روغن بنفشه لسیار که بوی او غالب بر یبوست کافور ومشک باشد وسائر خوشبوهای بارد رطب خصوصاً نیلوفر **صاحب کامل** گوید که اگر این مرض از قبل دماغ حادث شود وصاحب آنرا خواب نیاید وکثیر الهذیان وسیما الحبث وخبث باشد فوراً نگیرد این دلیل ست بر آنکه مرض او از صفرای محترقه است وآنرا جنون گویند پس میباید که از مریض متعرض نشوند بچیزی از علاجات واستفراغات نه بفصد ونه باسهال که این در خلط حدت بیفزاید ودر بعض لا

هیجان وهذیان زیاده گردد لیکن باید که تدبیر خواب آور پرداز ند از ادویه واغذیه واین چنان باشد که ماء الشعیر مطبوخ بخشخاش یا بشربت خشخاش بدهند وبعده ساعتی ازان شربت بنفشه وشربت خشخاش بنوشانند وبپاچه حملان وبزغاله بکدو واسفاناخ وقطف وکاهو وبقلهٔ ملوکیه پخته وماهی بابی وصخوری وتبنی وزردهٔ بیضه نیمبرشت ومغز بادرنگ وخیار وهند دانه غذا سازند واز فواکه انگور وشفتالو وانار شیرین ونیشکر وموز وسیب شیرین پخته وسائر فواکه پخته سهل الانحدار از معده او بخورانند واز تمامی اغذیه مولد سودا مثل نان لبسیار سبوس دار وعدس وکرنب ولحم بقر ومانند آن اجتناب کنند وایضاً از جمیع مولدات صفرا مثل سیر وپیاز وچیزیکه از عسل سازند واز اشیاے حریفه مثل خردل وحرف وسرکه وآبکامه وپنیر کهنه ومانند آن احتراز نمایند وبر سر مریض نطول مرتب منوم ریزند مثلاً بگیرند خشخاش سفید مع پوست کوفته وجو مقشر کوفته وپوست کدو وبنفشه ونیلوفر وبرگ کاهو وتخم آن وگل سرخ وبابونه هر واحد یک کف ودر آب شیرین خوب بجوشانند وبر سر ریزند وقطعهٔ نمد دران ترکرده باندک روغن بنفشه در حمام معتدل الحرارة تکمید سر نمایند وشیر دختران بر سر دوشند وباندک روغن بنفشه آمیخته دران پنبه ترکرده بر سر نهند وروغن بنفشه وروغن تخم کدو وروغن نیلوفر در بینی چکانند ومسکن مریض جاے روشن غیر تاریک باشد وتا آمدن خواب دائم این تدبیر بعمل آرند وچون خواب تام آید درین هنگام باید که تنقیهٔ بدن او بادویهٔ مسهل صفراے محترقه مثل طبیخ افسنتین ومطبوخ غاریقون کنند وچند روز راحت دهند وامر تدبیر مرطب باغذیهٔ مرتبهٔ مذکوره نمایند بعد ازان اعادهٔ دواے مسهل که اندک قوی باشد مثل حب اسطوخودوس وغیره حبوب منقی سودا کنند وباز چند روز راحت دهند وغذاے مسطور بخورانند وترطیب بدن او کنند واگر ازین حرارت عارض شود وبول سرخ باشد ماء الشعیر بشربت خشخاش نوشانند وسکنجبین وجلاب بدهند وچون حرارت ساکن شود اعادهٔ ادویهٔ مخرج خلط سوداوی مع ایارج فیقرا یا شحم حنظل یا اندکے سقمونیا کنند وتعاهد بشوربا‌ے معمول از خروس پیر لبشبت ونمک وبسفایج کوفته ومغز قرطم نمایند ایضاً ممدوح الیه مینویسد که اگر این مرض از بخارات متصاعد بسوی دماغ از جمیع بدن باشد بسبب کثرت پذیرفتن اخلاط در بدن پس میباید که نظر کنند اگر خلطے که در بدن باشد دموی بود واز فصد مانعی نباشد فصد هفت اندام کنند واخراج خون بمقدار احتمال قوت وبحسب مقدار خون فاضل در بدن باید کرد پس اگر خون سیاه برآید استکثار در اخراج آن کنند بیک دفعه اگر قوت قوی باشد ویا در دو یا سه دفعه اندک اندک اگر قوت ضعیف بود واگر مریض زن باشد وآنرا این مرض از احتباس حیض عارض شده باشد فصد صافن کشایند ومریض را بعد فصد شربت بنفشه یا جلاب بنوشانند ودر اول روز غذا زیرباج جوزهٔ مرغ یا اسفیدباج آن بکدو یا اسفاناخ یا قطف خورانند وانار شیرین ونیشکر دهند ودر روز دوم مزورات مذکورهٔ سابق وماء الشعیر مع ثفل آن بشربت خشخاش ومانند آن بدهند واگر خلطے که در بدن کثرت پذیرفته آن مرهٔ صفرا باشد باید که تنقیهٔ بدن بادویهٔ مسهلهٔ خلط صفراوی نمایند بعد تدبیر علیل بتدبیر مرطب که سابق مذکور شد تا این خلط رطب گردد وفساد او کم شود وایضاً بدواے مسهل نماید وخروج او از بدن سهل گردد وآین دوا اسهال صفرا کند بگیرند پوست هلیلهٔ زرد کوفته وتمر هندی از تخم ولیف پاک کرده هر واحد پانزده درم آلو بخارا بست عدد بلیله وآمله هر واحد چهار درم سناے مکی وشاهتره هر واحد هفت درم افسنتین رومی گل سرخ هر واحد شش درم همه را در چهار رطل آب بجوشانند تا یک رطل بماند صاف کرده چهار دانگ غاریقون ویک دانگ سقمونیا باریک کوفته بیخته بران انداخته سحرگاه نیم گرم بنوشند واگر ازین مطبوخ اسهال نشود این حب دهند ایارج فیقرا وپوست هلیلهٔ زرد هر واحد یک درم غاریقون چهار دانگ سقمونیا یک دانگ کوفته بیخته بآب حبها سازند واین یک شربت تام ست بعد ازان نظر کنند اگر این استفراغ کفایت کند وحال مریض بصلاح یا بهتر آید والا تا یک هفته راحت دهند وتدبیر مرطب از اغذیه واشربه که سابق مذکور شد تدبیر آن نمایند ودر حمام معتدل الحرارة داخل کنند وبر بدن آن آب گرم شیرین بریزند ودر آبزن که اندران بنفشه ونیلوفر وبرگ کاهو پخته باشند داخل کنند که حمام وجلوس درین آب تحلیل فضول از بدن وترطیب آن نماید وباید که در حمام روغن بنفشه مضروب بآب بر بدن وسر طلی کنند بعد ازان آب مذکور نیم گرم بران ریزند تا ترطیب بدن کند وچون از حمام یا آبزن خارج شوند یک لحظه در آب سرد نشانند تا رطوبت روغن وآب نیم گرم بر بدن باقی ماند بعده پارچه بپوشانند وبگذارند در راحت دهند وغذا که مذکور شد بدهند وبعد ازان تنقیه بدواے مسهل کنند لیکن آن دوا قوی تر از اول بود بمقداریکه مریض تحمل زیادتی آن نماید وکیفیت خلط آنرا واجب کند والیضاً واجب است که در سائر ادویهٔ مسهله وغیره این عمل نمایند اعنی تقدیم دواے اضعف نمایند بعد ازان انچه قوی تر ازان باشد وپس ازان انچه قوی تر از ثانی باشد بحسب حاجت آن استعمال کنند ومریض را دواے قوی دفعةً از ابتداے امر ندهند وبهمین طریق در تدبیر کسے که مرض او از غلبهٔ صفرا بر دماغ باشد سلوک باید کرد واز اغذیه

نسخهٔ نطول منوم

نسخهٔ مطبوخ مسهل

وادویهٔ حارهٔ حاده اجتناب کنند که این مرض را زیاده کنند **خجندی** گوید که اگر سببش سودا از احتراق صفرا باشد اولاً اشربهٔ باردهٔ رطبه مثل شربت نیلوفر وبنفشه وحماض الجبن وشربت خشخاش دهند وتنطیل راس بروغن کدو وبنفشه وبادام شیرین کنند وشیر بسیار بر سر ریزند واز سهر وجوع وتعب وحدت وعطش وغضب حذر کنند ومداومت استحمام بآب شیرین وغسل سر بمطبوخ برگ بید وخطمی وبنفشه نمایند وصرف عنایت به تبرید دماغ وترطیب آن فرمایند ومعظم امر درین تقویت معده وقلب بمقدار حرارت وبرودت است وتنقیهٔ بدن بمطبوخ افتیمون ومعجون نجاح کنند وبااین حب بنفشه بگیرند بنفشه دو درم تربد خراشیده بروغن بادام چرب کرده یک مثقال سقمونیای مشوی در سیب یکنیم دانگ رب السوس نیم درم حبها سازند وچون تربد سفید زرین باشد احتیاج بمصلح او درین حب نباشد زیرا که رطوبت بنفشه ولزوجت آن فعل روغن بادام میکند وهمچنین سقمونیا اگر بآب به یا بروغن بادام نسایند اصلاح آن کند خاصةً اگر در حبوب بارده استعمال کنند گیلانی از مجوسی وابومنصور وخضر وغیره نقل کرده که در مالیخولیای حادث از سودای محترق از خون ابتدا بفصد اکحل یا باسلیق کنند اگر خون احمر ناصع برآید آن دلالت بر وجود ماده در عروق دماغ کند درین هنگام بند کنند واخراج خون از رگ پیشانی کنند وعقب فصد شربت خشخاش وشربت بنفشه ویا آب لباب بیخوش نوشانند وبنان سمید محکم الصنعت وشوربای لحوم جوزهٔ مرغ وجدی وحملان بکدو وکاهو واسفاناخ وسرمق پخته غذا سازند وبنفشهٔ تازه ونیلوفر بویانند وچند روز راحت دهند واگر حرکت خون تیز یابند فصد صافن کشایند وخصوصاً اگر سببش احتباس حیض باشد وبعد یک دو روز از فصد اگر طبیعت محتبس باشد حقنهٔ لین که دران اندک حدت بود معمول از نیلوفر وبنفشه وبزرکتان وحلبه وخطمی وسبوس گندم وجو کوفته هر یک بقدر حاجت جوشانیده صاف نموده فلوس خیارشنبر وروغن بنفشه آمیخته استعمال کنند وهرگاه نضج ماده ببینند مسهل از طبیخ افتیمون تقوی بصبر وغاریقون وخربق سیاه نوشانند وبگیرند غاریقون دو ثلث درم صبر یک درم نمک ثلث درم خربق سیاه نیم دانگ حجر ارمنی مغسول سه درم وحب ساخته قبل مطبوخ بخورانند وبعد سه ساعت مطبوخ دهند وقدما خربق تنها گاهی سوده وگاهی در آب جوشانیده صاف نموده استعمال میکردند وچون اراده کنند که عمل او بیشتر گردد باریک نسازند والا باریک بسایند واگر خوف ضرر خربق باشد بدل آن حجر ارمنی کنند وبعد اسهال باغذیهٔ مرطبه مثل ماء الشعیر وشوربای پاچه حملان که دران اسفاناخ وکدو داخل کرده باشند غذا سازند و برای آوردن خواب نطول که در قول صاحب کامل گذشت بعمل آرند وشیر بر سر دوشند واز ادهان بارده سعوط کنند وباید که توسیع اغذیه بران نمایند واغذیه فاضل الکیموس مرطب بسیار باید مثل شوربای بچه مرغ رطب وبرهٔ شیرخواره ورقبهٔ حملان وپاچهٔ بره مطبوخ بجو مقشر در تنور وزیرباجات شیرین بگوشت ماکیان وتذرو ولحوم حملان وحریرهٔ مرتب از گندم مقشر وآب پاچه وهنگام غلبهٔ حرارت بماء الشعیر وحریرهٔ معمول از روغن بادام غذا سازند وبقولات برای ایشان کاهو وسرمق وکدو وملوخیه وبقلهٔ یمانیه ومانند آن مع بادرنجبویه مطبوخ بماش وروغن بادام مناسب وماهی کوچک برای ایشان غذای جید است وهنگام انحطاط مرض اگر در هضم ایشان قصور نباشد ومعدهٔ آنها احتمال نماید دماغ بره ومرغ خصی فربه وجوزابات مرتب بشکر سفید وخشخاش وسمید وزردهٔ بیضه وفالودجات بروغن بادام وشکر برای ایشان نیکوست واز بقول بادرنجبویه وفرنجمشک وبادروج وتمام واز فواکه انجیر ومویز سفید وبادام وکشمش خوب است واکثر اصحاب این مرض را البان نافع بود مگر در مالیخولیای مراقی پس اگر حاجت بمسهل دیگر افتد بعد شرب مطبوخ افتیمون باید که حب اسطوخودوس یا حب اصطمخیقون مسهل سودا خورانند ودر بعض اوقات این معجون نجاح دهند هلیلهٔ سیاه وبلیله وآملهٔ منقی هر واحد ده درم بسفایج واسطوخودوس وافتیمون وتربد هر واحد پنج درم کوفته بیخته بعسل کف گرفته بسرشند شربتی چهار درم تا چهار مثقال واگر احتیاج افتد که اسهال قوی کند دران غاریقون وخربق سیاه وسقمونیا بقدر حاجت کوفته بیخته داخل کنند وسه مثقال معجون نجاح اضافه نمایند بعد از آنکه قبل او چند روز نخود آب بخورند بعده روز سوم بعد نضج این شربت تناول کنند وگاه بروجه دیگر می خورانند یعنی نیم دانگ سقمونیا در آب گرم حل کنند ودران هفت درم معجون نجاح داخل کرده بیاشامند ودر سائر ایام سه درم تنها بخورند قبل او حب شبیار بخورند النصف در هر هفته اطریفل صغیر سه درم افتیمون دو درم ایارج فیقرا یک درم سرشته بخورند این یک شربت ست وغاریقون ونمک نفطی هر واحد نیم درم یا پنج درم نمایند سرشته حبها سازند وواجب ست برایشان اجتناب از نمک سود ونمک بسیار وبادنجان وکرنب وعدس وباقلا وگوشت کل شکار خاصةً کوهی وشراب کهنه وجمیع اشیای مالحه وحریفهٔ حادّه وحامضه وعفصه بلکه طعام ایشان چرب شیرین وآنکه طعم او غالب نباشد ولذید می باید وشراب رقیق مائی بسیار ایشان را نفع کند وخاصةً چون دران اندک گاوزبان بخیسانند وچیزی بالغ تر در ترطیب مزاج از شراب ممزوج بآب بسیار نیست وباید که در فربه کردن ابدان ایشان مبالغه کنند وانچه بدن را بقوت فربه کند استنقاع در آب گرم است وچون طعام در انهضام شروع کند وباید که عقب خوردن غذا خواب کنند وبعد این

تدابیر تنقیۂ سودا الفصد یا مسهل هر کدام ازینها که اصوب باشد بعمل آرند و از درازی مرض ملول نشوند چه مادۂ سوداوی عسر القبول بلاے اجابت ست ایضاً او گوید که علاج مالیخولیا کائن از سودا حادث از صفراے محترقه در بدن اینست که اولاً ترطیب بدن باستحمام و آبزن و اغذیۂ مرطبه و تمریخ بدن با آب مفرد و بر دهن بنفشه کنند و بر سر روغن گل نهند و آشجو بشربت خشخاش که روغن بادام بران چکانیده باشند یا ماء الشعیر که خشخاش کوفته دران پخته باشند بدهند و بعد سه ساعت از ماء الشعیر شربت بنفشه و شربت خشخاش یا شربت آلو اگر اراده تلئین طبیعت باشد بنوشانند و غذا اسپانخ چغندری سفید و غیره که در قول صاحب کامل گذشت بسازند و آبهاے بارد رطب بر سر ریزند و مسکن مریض در خانۂ روشن و واسع باشد و چون خواب آید نظر کنند اگر در خون ادنی حرکت باشد قدرے ازان بر آرند بعده ترطیب و تنویم اعاده نمایند لیکن چه نه کرده شود و اگر در خون حرکت نبود اسهال صفرا بمثل این مطبوخ نمایند پوست هلیلۂ زرد بست درم باقی اجزاے آن مع نسخه در قول صاحب کامل گذشت و یا معجون نجاح مقوی بسقمونیا و اطریفل صغیر مقوی بایارج فیقرا دهند و او دیۂ قویه و ایارجات کبار نباید داد که آن در حرارت بیفزایند و سودے بجنون گردد پس اگر باین استفراغ و استراحت در یک هفته حال بصلاح گراید تدابیر مرطبه از اغذیه و اشربه بعد استحمام بآب شیرین معتدل و ریختن آبهاے شیرین مطبوخ دران حشائش رطبه بعمل آرند و بر بدن روغن بنفشه آب بر هم زده در حمام بمالند و بعد ازان امر باستفراغ بدواے قوی از اول بمقدار قوت مریض و کمیت خلط نمایند و اگر از اسهال مانعی باشد پرهیز کنانند و ماء الجبن بسکنجبین افتیمونی و اندک نمک هندی و افتیمون و شکر دهند و اگر ضعف مفرط باشد ماء الجبن تنها بدهند و بعد تنقیه تبدیل مزاج باین دواء المسک بارد کنند کهربا و لسد و کشنیز خشک و طباشیر و مغز تخم خیار و مغز تخم بادرنگ و ابریشم محرق و مروارید ناسفته هر واحد یک جز مشک نیم جز زعفران ربع جز لسیت سیب شیرین سه جز کوفته بیخته لسه چند آن نبات سفید بقوام آمیخته بر آتش نرم حل کنند و هر روز دو درم باده درم شربت سیب شیرین بخورانند و اگر احتیاج به تبرید شدید تر افتد در هر خوراک آن کافور ریاحی یک شعیره افزایند و احیاناً آب مغز خیار و بادرنگ بجلاب بدهند و از اغذیه و اشربۂ حاره اجتناب نمایند

علاج مالیخولیاے بلغمی و سوداوی

اگر خوف سقوط قوت نباشد در بلغمی نیز ابتدا الفصد کنند و نشتر وسیع زنند و بعد از فصد منضج و مسهل سودا بدهند و چون مادۂ غلیظ محتاج منضج زیاده میباشد باید که در اثناے مسهلات منضجات دهند و در سوداوی ترطیب زیاده باید نمود و اگر بعد مسهل مغز فلوس در بلغمی تنقیه بحب ایارج نمایند و در سوداوی بحب افتیمون کنند اولی بود و اگر حاجت افتد ماء الجبن بسکنجبین افتیمونی یا شربت افتیمون و سفوف سودا یا سفوف مبارک یا سفوف لاجورد و حب آن بدهند و تقویت دل از مثرودیطوس و دواء المسک حار و مفرح حار و ماء اللحم مرکب و سفوف لولوے طری و خمیرۂ ابریشم حاره و شربت آن دیا قوتی و علی باید کرد و در سوداوی بعد از تنقیه ماء الجبن و ماء القرع و شیر بز بسیار مفید بود و از جمله تراکیب شیرۂ معمول بعد مسهل و ماء الجبن در مالیخولیاے سوداوی اینست که گاهی شیر بز پاؤ آثار همراه اسپغول نه ماشه یا با خاکشی میدهند و گاهے اطریفل صغیر خورده شیر بز نبات دو توله بالنگو پنج ماشه پاشیده و گاهی خمیرۂ صندل خورده بالائش شیر بز نبات بالنگو و گاهے گلاب نیز مے افزایند که عسر البول را هم مفید میشود و در هر دو قسم بعد مسهل معجون نجاح همراه گلاب و عرقیات نافع و اگر تحریک بواسیر بود مقل یک سرخ آمیخته بخورانند و گل خطمی چهار ماشه عناب هفت دانه سپستان یازده دانه بنفشه شش ماشه جوشانیده بالائش بدهند و گاهے بعد مسهلات زربناد یک ماشه سوده به هلیلۂ مربی یک عدد سرشته همراه شیرۂ تخم کاسنی شش ماشه نبات دو توله بالنگو شش ماشه پاشیده میدهند و گاهے دوم روز مسهل مصطگی سوده بهلیلۂ مربی سرشته تناول نمایند بالائش مویز منقے ده دانه عنب الثعلب توله جوشانیده گلاب چهار توله نبات دو توله داخل کرده تودری گلگون پاشیده با اطریفل خورده گاؤزبان جوشانیده نبات داخل کرده بنوشند یا اسطوخودوس سوده با اطریفل صغیر سرشته بخورند بالائش عرق گاؤزبان عرق عنب الثعلب بنوشند دوم روز سعد کوفی یک ماشه سوده افزوده می شود و در صورت قبض حب ایارج چهار ماشه سوده با اطریفل کشنیزی توله سرشته همراه مویز منقے دو توله گل بنفشه نه ماشه بعرق شاهتره پاؤ آثار جوشانیده نبات داخل کرده میدهند یا سناے مکی سه ماشه سوده با اطریفل کشنیزی توله سرشته بعد آن شیرۂ تخم کاسنی شش ماشه لعاب اسپغول نه ماشه عرق شاهتره پاؤ آثار گلاب چهار توله شربت نیلوفر دو توله داخل کرده بنوشند و اگر پوست بیخ گاؤزبان نیم درم تخم بادرنجبویه یک مثقال کشنیز خشک نیم درم شکر سفید بوزن مجموع صبح و مثل او وقت خواب بخورند مجرب سویدی ست و کذا اکل ورق بقلۂ ترنجان مسلوق مطیب بروغن بادام و کذا شرب و شم مشک و کذا تغذیه بدجاج تفنجر در شیر تازه و کذا اکل مغز بادام تفشر

نسخه دوا المسک

بشکر و کذا مغز فندق مقشر بشکر بهر واحد مجرب اوست و اطبای دیگر نوشته که خوردن بیخ گاوزبان سوخته و یا پوست بیخ گاوزبان نیم درم بشراب سفید رقیق
لطیف یک ساله ریحانی و یا لاجورد غیر مغسول از یک درم تا دو درم نفع بین نماید و یا بادرنجبویه و یا تخم او بشکر و یا افتیمون و یا تخم فرنجمشک و یا بادرنج
و یا تخم بادرنج و یا تخم خشخاش در شراب سوده خشک نموده و باز در آن سوده خشک کرده و تنقیه بصبر و یا برگ حنظل نشاسته یا کتیرا و صمغ عربی یا انیسون
اصلاح نموده و یا شحم حنظل مصلح و تناول دواء المسک حلو و یا تخم افتیمون بسکنجبین و یا افسنتین با افتیمون آمیخته که از آن قوم کثیر از مالیخولیای صعب خلاصی یافته
و یا اقحوان خشک و یا حاشا که فعل آن هر دو در مالیخولیا مثل افتیمون است و یا حب بلسان و یا خربق سیاه و یا عود و یا کبابه مقشر بشکر و یا مصطکی و یا بیخ کرمهٔ بیضا
هر روز نیم درم تا بست و پنج روز متواتر و یا زرنباد و نوشیدن عرق گاوزبان بشکر و یا عرق بادرنجبویه بشکر و یا تخم افتیمون ده درم کوفته در شراب حلو صد درم
تر نموده بروغن بادام یک مثقال تا یک هفته و یا شراب ریحانی یک ساله و یا ماء الجبن بمغز قرطم ساخته همراه افتیمون و یا تریاق فاروق محلول در شراب
ریحانی ممزوج بعرق گاوزبان و یا روغن اکارع و سعوط بندق هندی بوزن جه بروغن بنفشه و ضماد آرد سلت بآب پخته روغن بادام آمیخته بر سر و یا
نان آرد مذکور نیم پخته نیم گرم بر سر و مضغ حب بلسان یا مصطکی و غذا ماکیان فربه و نان گندم سفید و بچه عصفور و بازو با و فروج بشیرهٔ بادام و سرمق بروغن بادام
و حریرهٔ آرد سلت و تیهوی مسلوق و مطنجن بروغن کنجد و دراج مسلوق و مطنجن بروغن بادام و ماهی صخری تازه بریان بشیرج و لقلق یمانی مطنجن بروغن بادام
و بیضهٔ ماکیان نیمبرشت و یا بچهٔ مرغ مسلوق بهر واحد نافع و تنقل به نیشکر نزد احساس لذع و حرقت معدهٔ سوداوی مفید است. **اقوال مهر مسیحی** گوید که در مالیخولیای
سوداوی باید که فصد باسلیق یا از کعب کنند و رگ وسیع کشایند و بخون نظر کنند اگر سیاه باشد مقدار وافر از آن خارج کنند و اگر سیاه نباشد فی الفور بند
نمایند و غذا با سفیدباجات لینه مرتب از لحوم حملان و ماکیان و دراج و ماهی صخری تازه و اسفاناخ و کدو و کاهو و لقلق یمانی و زرده بیضهٔ نیمبرشت و جو
مقشر و شیر تازه سازند و از تناول اطعمهٔ سوداویه مثل عدس و کرنب و بادنجان و لحوم صید و لحم بقر و سبز ترشی و باقلا و پنیر و نمک سود و ماهی شور و تعب و سهر
مصابرت بر گرسنگی و تشنگی و شراب سیاه غلیظ احتراز نمایند و شراب رقیق ممزوج و استحمام بآب شیرین و راحت و خواب ایشان را نافع است و بعد استعمال این تدبیر
باید که تنقیهٔ خلط سوداوی نمایند و در ابتدا اشیای قویه ندهند بلکه خفیفه مثل دوای مرکب از ایارج فیقرا و افتیمون و غاریقون و شحم حنظل دهند و مقدار این اشیا بحسب
قوت مریض و سن آن و بحسب مقدار خلط سازند و اگر این کفایت نکند تا یک هفته تدبیر مذکور بعمل آرند بعد از آن تنقیهٔ معده بالقی کنند و این چنان باشد که شبت و بورهٔ
نهری و نمک و تخم قطف و جوز القی و تخم ترب در آب خوب بجوشانند و بادی اندک سکنجبین آمیخته نیمگرم بنوشانند و پیش از این چیزے از طعام و ترب در سکنجبین تر کرده
خورانیده باشند بعد از آن قی آورند اگر استفراغ کما ینبغی گردد بهتر و الا مرتبهٔ دیگر استعمال نمایند و معدهٔ تک سکنجبین که در آن ترب و چوب خربق خلانیده تر کرده باشند
بنوشانند و چون معده پاک گردد این مطبوخ افتیمون بنوشانند هلیلهٔ سیاه ده درم بسفائج پنج درم سنای مکی تربد هر یک چهار درم اسطوخودوس هشت
درم مویز منقی پانزده درم افتیمون ده درم سوای افتیمون همه را در سه رطل آب بجوشانند تا بیک و نیم رطل آید پس افتیمون بر آن انداخته یک جوش
دیگر داده از آتش فرود آرند و مالیده صاف نموده بگیرند غاریقون دو ثلث درم صبر یک درم نمک هندی نیم درم خربق سیاه ربع درم بجلاب سرشته
سه ساعت قبل از مطبوخ بخورند بعد از آن مطبوخ بنوشند و اگر بدن ضعیف باشد و متحمل این دوا نبود ماء الجبن با نمک هندی و افتیمون و هلیلهٔ سیاه
و شکر هر روز بنوشند و اگر در هر هفته یکبار اطریفل صغیر سه درم افتیمون سوده دو درم ایارج فیقرا نیم درم باهم سرشته بخورند نافع بود و اگر از این تدبیر
مرض کم نشود باید که بدن را تا زمانی صالح راحت دهند و تدبیر مذکور استعمال نمایند بعد از آن ایارج جالینوس یا ایارج لوغاذیا یا ایارج روفس با مطبوخ
مرتب از هلیلهٔ کابلی و سیاه و افتیمون و اسطوخودوس و بسفائج و نمک هندی و مویز منقی و مرکب از حجر ارمنی بخورانند و این دوا دو یا سه مرتبه استعمال کنند
بعد از آن که مریض را در میان هر دفعه بقدر یک هفته راحت دهند و تدبیر مذکور پرداخته باشند و بعد تنقیهٔ بدن در امر قلب نظر کنند زیرا که منفعت تقویت
او در ابطال فزع و وسواس عظیم است و این چنان باشد که اندک تریاق یا دواء المسک بشراب که در آن گاوزبان یا بادرنجبویه تر کرده باشند بخورانند
و اگر با آن سهر باشد آبیکه در آن بنفشه و پوست کدو و نیلوفر و جو مقشر و پاچهٔ تخم جوشانیده باشند بر سر ریزند و شیر تخم بر سر دوشند و استعمال معجون نجاح
نافع این مرض است و نسخهٔ آن در قول گیلانی گذشت و اگر خواهند که وقت حاجت مسهل آن را قوی کنند در آن غاریقون و حجر ارمنی مغسول داخل کنند
و کسی را که بر شرب مطبوخ قادر نبود این حب نافع است افتیمون بست درم بسفائج غاریقون هر یک ده درم خربق سیاه نمک هندی هر یک پنج درم

اسطوخودوس ہفت درم ایارج فیقرا پانزده درم بدستور حب سازند شربتی ازان سه درم تا چهار درم بوعلی گوید که بعد فصد اگر خلط سوداوی حقیقی و مائل
ببرودت دریابند تنقیه بحبوب مرتب از افتیمون و صبر و خربق کنند و ابتدا بانضاج نمایند بعده در اول امر با دویهٔ خفیفه که در آن افتیمون و شحم حنظل واندک
سقمونیا داخل بود تنقیه سازند بعد ازان بطبیخ افتیمون و غاریقون بعده اگر فائده نشود ایارجات کبار استعمال کنند بعد ازان اگر احتیاج تنقیه باشد
خربق مع خوف و حذر و حجر لاجورد و حجر ارمنی و حب مرتب ازین هر دو بلا خوف دیدون حذر استعمال نمایند و مشیتر ایشان را استعمال این ادویهٔ مذکوره در ما بین
بطریق مداومت و تقلیل مقدار از دوا نفع میکند و اگر ازین نفع مترتب نگردد اعاده از تدبیر اول کنند و در هر هفته تنقیه بحب لطیف متوسط کنند و فیما بین آن
اطریفل افتیمونی استعمال نمایند و خوردن ایشان اطریفل با افتیمون باین صفت آزموده است بگیرند اطریفل سه درم و افتیمون یک درم و ایارج نیم درم و در
هر ماه تنقیه بدوا اے قوی از ایارجات کبار و حبوب کبار کنند تا آنکه مرض زائل گردد و ایضاً قی استعمال نمایند خصوصاً اگر بینند که در معده چیزیست که در مرض
می افزاید و معده شدید الضعف نباشد و باید که قی با آبی کنند که در آن پودینه و کنکر زد و تخم ترب باشد و ترب در سکنجبین تر کرده بخورند و مقدار سکنجبین
سه استار و مقدار آب او یک استار باشد و زیاده و کم بقدر قوت کنند و اگر خوف ضعف قوت باشد از خربق اجتناب نمایند و هرگاه تنقیه کرده شود
قصد تقویت قلب نمایند باشیائی که مکرر مذکور شد و این اطریفل افتیمونی درین باب مجرب النفع است و چون مرض مزمن گردد قی بخربق کنند
و مضوغات و غراغر معروفه استعمال کنند و شمومات خوشبو و مشک و عنبر و افاویه و عود بعمل آرند ابن عباس گوید که هرگاه این مرض از غلبهٔ خلط سوداوی
و مرهٔ سوداء بر بدن عارض شود باید که نظر کنند اگر غلبهٔ دم دلالت کند اخراج آن از فصد بحسب حاجت کنند اگر دم خارج سیاه باشد و اگر در آنجا
حاجت اخراج خون نباشد و مریض کثیر الغم و هم و باخبث نفس کثیر الخوف و متوحش از مردم و قلیل النوم باشد تدبیر مرطب استعمال کنند تا آنکه او را خواب
آید بعد ازان تنقیهٔ بدن او بمطبوخ افتیمون و غاریقون متوسط القوة نمایند بعده چندروز اغذیهٔ رطبه دهند و بر بدن او آب نیم گرم که دران بنفشه و نیلوفر جوشانیده باشند
بریزند و اعادهٔ تنقیه بمطبوخی که قوی تر از اول باشد باید کرد و چندروز راحت دهند و تدبیر ش بتدبیر مرطب سازند بعد ازان بعض حبوب مسهل سودا دهند پس نظر کنند
اگر آثار صلاح از سکون مرض و تراجع عقل مریض پدید آید همین تدبیر بعمل آرند و اگر فائده نشود و خوف ازان زائل نگردد ایارج جالینوس دهند پس ایارج روفس بمطبوخ
افتیمون و غاریقون و اسطوخودوس و حشیش غافث و بعد خورانیدن این معجونات نظر کنند اگر صلاح یابد و ذهن او عود کند و خوف ازان زائل گردد و سکون یابد
چندروز راحت دهند و غذا لحوم حملان و جدی و پاچه آنها بطریق شوربا یا مطجن بزیت غسیل و روغن بادام بدهند و از فواکه مویز خراسانی و انجیر خشک و پسته
و مغز بادام خورانند و از بقول بادرنجبویه و پودینه و نعنع و مانند آن دهند و اعادهٔ ایارج و تدبیر مذکور کنند تا آنکه صلاح تام یابد و اگر ازین ایارجات اثر صلاح نبینند
و مرض کم نگردد این دواے مرکب از لاجورد و ایارج بدهند ایارج فیقرا افتیمون هر واحد چهار درم حجر لاجورد غاریقون هر واحد دو درم سقمونیا یک درم
قرنفل بست حبه باریک سوده بحریر بیخته بشربت سفرجل یا شربت پوست بسرشند شربتی ازان یک مثقال تا دو درم و این در هر هفته یک دفعه بدهند
که دواے نافع این علت است و ازین عدول نباید کرد که بارها تجربه کرده ام و چون ازین تدبیر مرض صلاح یابد و عقل مریض عود کند لیکن قدرے
فکر و خوف باقی ماند باید که بتقویت قلب عنایت تام کنند تا این بقیه ازان زائل گردد و این چنان باشد که نظر کنند اگر در بدن او حرارت نباشد
و نبض سریع و ملمس بدن گرم نبود دواء المسک حلو و مر بقدر حاجت بدهند و اندک تریاق کبیر بعرق بادرنجبویه یا عرق گاوزبان دهند و اگر در آنجا حرارت
باشد این دوا باید داد گل سرخ و صندل سفید و گل ارمنی و گاؤزبان و کشنیز خشک و ترفه و قرنفل و زرشک هر واحد دو درم طباشیر و تخم خرفه و ریوند چینی و عود خام
هر واحد یک درم تخم بادرنجبویه یک نیم درم بسد و کهربا و ابریشم خام هر واحد نیم درم کافور دو دانگ همه را باریک کوفته بحریر بیخته صبح دو درم بشرابے که در آن
گاوزبان تر کرده باشند و شربت سیب بخورند و مثل او وقت خواب و چون حرارت قوی نباشد این مفرح منسوب بکندی بدهند گل سرخ شش جزء سعد و نیم جزو
قرنفل مصطگی سنبل الطیب اسارون هر واحد سه جزء قرفه زرنب هر واحد دو جزء هیل بسباسه قاقله جوزبوا هر واحد یک جزء همه را باریک کوفته بیخته از مجموع ادویه
سی و شش مثقال بگیرند و یک رطل آمله در هفت رطل آب بجوشانند تا بسه رطل آید صاف کرده ثفل او دور کنند و آب آمله را در دیگ انداخته بر آن
یک رطل فانید سنجری ریخته بپزند تا مثل لعوق گردد از آتش فرود آورده ادویهٔ مذکوره حل کنند شربتی دو مثقال و نیم صفت معجون دیگر مفرح
نفس محمود برای فهم و حسن لون نافع خوف عارض و رداءت فکر و سائر اعراض سوداویه بگیرند بادرنجبویه و پوست ترنج و قرنفل و مصطگی و زعفران

وقرنفل وجوزبوا و بهمن سفید و سرخ وزرنباد و درونج و تخم بادروج و ناردمشک دساک هر واحد یک جزو مشک عشر جزو همه را باریک کوفته بحریر بیخته بگیرند
هلیله کابلی بست عدد و آمله سی عدد در سه رطل آب بجوشانند تا یکنیم رطل بماند صاف نموده عسل یک رطل انداخته بآتش معتدل بپزند و کف بردارند
تا آب بسوزد فرود آورده ادویه بسرشند شربتی ازان یکدرم دیگر مثل آن حرمل پنج درم کمازریوس اسطوخودوس کمافیطوس برگ بادرنجبویه مرزنجوش افتیمون
هر واحد ده درم سه رطل آب بران انداخته بآتش ملائم بپزند تا ثلث بماند صاف نموده تخم پنجنکشت مویز منقی یک رطل وکوفته آب مذکور اندک اندک بران ریزند و باهم
بسایند تا بقوام عسل آید و در پاتیله انداخته زیر آن آتش ملائم کنند تا بقوام آید بعده قرنفل و بادرنجبویه و مصطکی و تخم کشوث و زعفران و بسباسه و پوست ترنج خشک هر واحد سه
درم عود هندی دو درم باریک کوفته بیخته بران ریزند و حل کنند تا مستوی گردد در ظرف آبگینه یا چینی بدارند در هر سه روز یکدرم تا سه درم حسب حاجت بخورند که این
مرض را فی الحال نفع بخشد چون صاحب او ازان برآید در اوقات راحت بهر آنکه تقویت نفس و قلب عجیب کند و می باید اصحاب این مرض را که چون ازان خارج شوند
از اغذیه مولده سودا مثل شراب کهنه حاد وغیر آن که در قول مسیحی گذشت و از غضب هم احتراز کنند و اغذیه محموده مثل نان سمید و لحوم خرفان وجدی و ماکیان و ماهی نرم
و استحمام با آب شیرین و دلک معتدل و تمریخ بروغن بنفشه استعمال نمایند و با قومی از صاحبان عقل و ادب معاشرت کنند و الحان حسنه سماعت نمایند و شراب ابیض کم
نه کهنه باشد و نه نو بمقداریکه سرور آرد و سکر نیارد بنوشند و بچیزیکه مسرت بخشد نظر کنند و جلوس در مواضع باد و بساتین و مزارع سبز تازه سازند و در فصول بتناول ادویه
مسهل سودا که لطیف باشد و تناول او برایشان سهل بود تعاهد نمایند طبری گوید که قسمی از مالیخولیا از استیلای همه بدن و احتراق آن از اخلاط سوداوی فاسده حادث
میشود و درین نوع بحسب فصول سال و اغذیه و حسن تدبیر و فساد آن تغیر و زیاده میگردد و علاجش بعد مراعات سن و مزاج و فصل وغیره قوانین فصد باسلیق
ست و تغیر همه تدبیر او بمرطبات و صبر بران چند روز بعد فصد بعد ازین این ماء الاصول بنوشانند تخم خشخاش سفید عناب سپستان اذخر گل آن هر واحد یک کف
پوست بیخ کبر و بادیان هر واحد یک باقه مصطکی سنبل الطیب حب الآس تودری بوزیدان اشنه اصل السوس تقشیر برگ جمسفرم هر واحد بمقدار واجب برگ بادرنجبویه
وگاوزبان هر واحد یک کف مویز منقی یک کف کبیر همه را خوب بجوشانند و ازان مقدار سه رطل آب صاف بگیرند و در ظرفی کرده بآب سرد بدارند اگر زمانه تابستان
باشد و هر روز بست درم ازان با سه درم روغن بادام تلخ و سه درم روغن بادام شیرین هفت روز تا ده روز بنوشانند و درین ایام روغن بنفشه بر بدن بمالند و
بدان سعوط کنند بعد ازان چون طبیب را یقین شود که بدن او رطوبت قبول کرده و اخلاط او اندک ترطیب یافته باین مطبوخ تنقیه نمایند هلیله سیاه بست درم
هلیله کابلی ده درم افتیمون دمی هفت درم خشخاش غافث و قنطوریون و کمافیطوس و کمازریوس و شکاعی و بادآورد بعده هر واحد چهار درم بیخ سوسن آسمانجونی
و عنصل مشوی هر واحد پنج درم سنا و بسفایج هر واحد چهار درم تخم کرفس انیسون هر واحد سه درم برگ جمسفرم و بادرنجبویه و زرنجبک و گاوزبان و پرسیاوشان
هر واحد یک کف شاهتره کف کبیر آمله و شیر آمله و بلیله هر واحد چهار درم مویز منقی بست درم همه را بدستور مطبوخ بپزند و قانون او اینست که هفت چند آب
انداخته بآتش معتدل بجوشانند و در طبخ آن مبالغه نکنند تا مکدر و فاسد نگردد بعده یک شربت ازان بحسب قوت مریض و سن و مزاج آن صاف کرده هفت درم
افتیمون کوفته دران انداخته تا دوازده ساعت بگذارند بعد ازان جوش خفیف داده صاف کرده یکدرم غاریقون و دو ثلث درم تربد و نیم درم ایارج فیقرا
و یکدانگ لاجورد مغسول و نیم دانگ خربق سیاه مدبر بشیر تازه همه را سوده بعسل سرشته دران بمالند و نیمگرم بنوشانند و چون از دوا فارغ شوند تدبیر مرطب بغذا
کنند مثل خوردانیدن شوربای جوزه مرغ رطب و حریره شیر خر که در ماءالشعیر پخته یا مطبوخ بجز مقشر در تنور و مانند آن و سعوط بروغن بنفشه و شیر دختران و آب
الراعی و آب جوز که و استعمال کنند و نطول که در ماءالشعیر خواهد آمد بر سر ریزند و چون این همه بعمل آورند فصد هر دو صافن کنند و اندک خون بحسب قوت مریض
برآرند بعد ازان چند روز راحت دهند مع حسن تدبیر در غذا و لزوم آبزن و دخول حمام که آب او شیرین باشد و اطالت در حمام نکنند بعد ازان بمقدار بالبقیه علت
ظهور اعراض نظر کنند اگر اعراض تریخ باقی بود مداوا بهمواست و خوشبوهای موافقه نمایند و مجلس و را بریاحین خوش رنگ خوشبو آرایش دهند و شراب مائی بنوشانند
و الحان خوش بسماعت رسانند و با کسیکه در صحبت او محبت و دوستی داشته باشد مجالست نمایند و لباس سفید پوشانند و جهد کنند که تاریکی نه بینند و قبل هجوم ظلمت
استراحت نماید و چراغ خانه او تا طلوع آفتاب خاموش نکنند و چون این نوع مالیخولیا و سائر انواع او متعسر گردد این معجون که امتحان کرده ام بخورانند هلیله سیاه
پوست بلیله کابلی هر واحد پنج درم زراوند مدحرج و طویل و عود درج و زرنباد و غاریقون سفید ملائم و تربد سفید مجوف و گاوزبان و برگ بادرنجبویه و برگ تخم کشک
هر واحد چهار درم حرمل و شونیز هر واحد دو درم جنطیانا و دارشیشعان هر واحد یکنیم درم ماهی زهرج و حب الغار و شکاعی و بیخ لفاح و اسطوخودوس و خشخاش غافث

دقوموقطر اسالیون وتخم کرفس وانیسون وبادیان واخسنه وقرنفل وپوست سلیخه ومصطکی هر واحد سه درم افسنتین رومی وافتیمون واسقیل مشوی هر واحد هفت درم بزرالنبج سفیدیک درم و دو ثلث درم بیخ سوسن آسمانجونی وسقمونیای مشوی در سیب هر واحد پنج درم کندش هفت روز در سرکه تر کرده خشک نموده دو درم صبر سقوطری ده درم زعفران یکدرم همه را کوفته بیخته بسرکه عنصل کهنه وعسل مقوم سرشته در ظرف آبگینه کنند وسرا وبند کرده درسبوس گندم یا در ریزهٔ کاه ده روز دفن کنند شربتی ازان سه درم وزیاده وکم بقدر قوت مریض وسن ومزاج وفصل و در هر ده روز یک شربت این دوا بخورانند و درمیان آن سعوط ومالش بدن او بروغن بنفشه کنند و برسر او نهند و بر ساقین وقدمین او بمالند وغذاے او باسفیدباجات وزیرباجات شیرین ازپایچهٔ بره ولحم ماکیان وبچهٔ آن وتدرو ومانند آن سازند وازجمیع اغذیهٔ ردیه مثل لحم بقر ونمکسود ولحوم شکار پرهیز کنند وبعض افاضل ذکر کرده اند که گوشت خارپشت اصحاب صرع ومالیخولیا را نافع است بهر آنکه دران قوت محلله اخلاط سوداوی ست وآنرا تریاق المجانین نامند ایضاً او گوید که نوع دوم مالیخولیا آنست که از اخلاط سوداوی در دماغ وعروق آن باشد فقط بدون آنکه منتشر در جمیع بدن گردد وعلاجش در ابتدا لزوم اغذیهٔ مرطبه مثل چوزهٔ مرغ وحریرهٔ شیرخرد وتغریق راس بروغن بنفشه نیمگرم وروغن گل ست وهرگاه در منخرین تری معلوم شود باین حب تنقیه نمایند گل سرخ وافسنتین هر واحد دو درم خربق سیاه که سه شبانه روز در شیرخر یا شیرزنان تر کنند وهر روز تبدیل شیر کرده در آفتاب خشک کرده باشند یکنیم دانگ افتیمون مصطکی سنبل الطیب هر واحد یکدرم پوست سلیخه وچوب وج هر واحد دو ثلث درم صبر سقوطری شش درم هلیلهٔ سیاه پنج درم سقمونیاے مشوی در سیب یکنیم درم همه را کوفته بیخته بسرکهٔ عنصل سرشته مثل فلفل حبها سازند و در سایه خشک متوسط نموده دو مثقال بآب نیم گرم بخورند ویک دو دفعه باین حب تنقیه نمایند بعد ازان ده روز راحت دهند وماء الاصول که در نوع اول مذکور شد بنوشانند وبعد ده روز لزوم اسفیدباجات به پایچهٔ بجدی یا حملان وماکیان وزیرباجات مرتب ازان که شیرین باشد این مطبوخ افتیمون دهند هلیلهٔ سیاه وکابلی و بلیله وآمله وافتیمون کوفته در صره بسته هر واحد هفت درم افسنتین حشیش غافث قنطوریون دقیق بسفائج جاده هر واحد چهار درم برگ جسفرم گاوزبان برگ بادرنجبویه هر واحد سه درم پوست بیخ کبر بادیان با قدر ریوند دو درم خربق سیاه دو دانگ همه را بدستور مطبوخ بجوشانند وصاف کرده شربتے بمقدار قوت مریض گرفته دو ثلث درم غاریقون دو ثلث درم تربد وسه طسوج سقمونیاے مشوی دران حل کرده نیم گرم بنوشند وبعد ازان ده روز دیگر راحت داده مابین آن سعوط بروغن بنفشه کنند وشیر دختران بر سر دوشند وساقین وقدمین بروغن گل نیمگرم بمالند ولزوم آبزن وحمام نمایند وآب نیم گرم بسیار بر سر ریزند واز جماع بالکل منع نمایند ودرین ده روز اسفیدباجات وحریرهٔ مرتب از کنجد سفید وآب پایچهٔ مطبوخ در تنور وزیرباجات شیرین بمقدار معتدل خورانند واز خوف تخمه یا سوء هضم بحریف حفاظت نمایند بعد ازان شربت بالوغاذیا باین نسخه خورانند بگیرند هلیلهٔ سیاه بست درم سنا وبسفائج هر واحد پنج درم مویز سیاه شیرین بست درم در چهار رطل آب بجوشانند تا بیک رطل آید مالیده صاف نموده هفتاد درم ازان بگیرند وهرگاه سوم حصه شب باقی ماند لوغاذیا سه مثقال بخورانند وصباح این مطبوخ بنوشانند وبعد خروج ازین دوا یا نزده روز پرهیز کنند وبر زیرباجات معمول باطراف جدی وچوزهٔ ماکیان اقتصار ورزند بعده ببقیهٔ مرض واعراض آن نظر کنند اگر از اعراض چیزے باقی ماند بحسب آن عرض علاج کنند بنحوی که اگر مرض انحطاط پذیرد وزائل گردد غذاے او مغز سر بره باشد اگر معدهٔ او متحمل این بود ومرغ خصی فربه وجوزابات مرتب بشکر سفید وخشخاش دسمید اگر ممکن باشد واگر ممکن نبود سائر اغذیه که در طبع قائم مقام آنها باشد اختیار نمایند واگرچه مثل آنها در قوت نباشد وشخصے را این نوع مالیخولیا بهم رسید و در اثناے معالجه من کثیر الهذیان ودائم الوسواس وباحزن وگریه وسکوت طویل بود وچون مرض او منحل وکم گردید ابتدا بضحک بسیار نمود پس دانستم که خون او حدت وکثرت پذیرفته وگرم گردیده فصد هر دو قیفال او در ایام متفرق نمودم وضعیف بسیار شد واسهال خفیف بهم رسید واز مرض صحت تام یافت جرجانی وایلاقی گویند که اگر سودا با خون آمیخته باشد اول رگ اکحل کشایند واندک خون کم کنند وغذا خفیف با روحید الکیموس دهند وتا یک هفته برین تدبیر بمانند بعده دیگر بار فصد اکحل کنند اگر قوت قوی باشد اخراج خون بمقداریکه مناسب دانند بیک دفعه کنند بهر آنکه استفراغ آن بیکبار قوت صعود بخار بدماغ منع کند واگر قوت قوی نباشد در دو یا سه دفعه بیرون کنند وزنان را رگ مابض یا صافن کشایند تا ادرار حیض شود وتنقیهٔ بدن ایشان گردد وچون طبیب را معلوم شود که بخار این خون در دماغ محکم شده رگ پیشانی باید کشاد وبعد فصد یکهفته راحت دهند بعد ازان ماء الجبن دهند وتنقیه بایارج فیقرا یک درم واطریفل صغیر دو درم یا سه درم وافتیمون دو دانگ تا نیم درم مرکب کرده در هر هفته یکبار کنند واگر متحمل باشد یکدانگ شحم حنظل زیاده نمایند اگر باین علاج اثر صلاح پدید آید بهتر والا

ادویهٔ قوی تر دهند و بهترین دوا اندرین باب ایارج جالینوس ست و اگر بعد تنقیه سه بار بایارج مذکور اثر صلاح ظاهر نشود حبی سازند از حجر ارمنی مغسول و ایارج فیقرا و افتیمون و غاریقون و شحم حنظل هر یک بمقداریکه مناسب حال مریض دانند و ایارج فیقرا و روفس و لوغاذیا نیز بمطبوخ افتیمون و هلیلهٔ کابلی و هلیلهٔ سیاه و اسطوخودوس و مویز منقی و اندکی نمک هندی سود مند باشد و اگر بعد ازین راحتی نیابند حجر ارمنی مغسول با ایارج فیقرا مساوی مرکب ساخته بدهند سکندر گوید که حجر ارمنی دو درم تا سه درم دهند و دیگر جا میگوید که یک درم یا کم و زیاده حسب حال مریض بدهند و میان هر شربت ادویه یکبار یا دو بار سه درم اطریفل کوچک و یکدرم ایارج فیقرا و یکدرم افتیمون مرکب کرده بدهند و هرگاه که این همه تدابیر بکار برند و مرض بر حال خویش باشد نا امید نشاید شد و بهمین طریق سلوک نمایند که هنگام تغیر هوا صحت ظاهر شود و اگر از ان هوا بهوای دیگر تحویل کنند صواب باشد و این معجون نجاح درین باب سخت نافع ست خون را از خلط سوداوی صاف کند هلیلهٔ کابلی و هلیلهٔ سیاه و بلیله و آمله هر یک ده درم تربد و اسطوخودوس و بسفائج و غاریقون و افتیمون هر یک پنج درم حجر ارمنی مغسول دو درم و نیم شهد مصفی سه وزن همه ادویه شربتی چهار درم و اگر مریض ضعیف باشد و متحمل علاجهای قوی نبود و اوراجزما ماء الجبن باین سفوف علاج نکنند بگیرند افتیمون هلیلهٔ سیاه هر یک درم شکر چهار درم سفوف کنند و اگر مریض را عادت قی باشد و بآسانی تواند کرد اول زهمه تدابیر قی کنانند تا بقوت قی کردن مادهٔ سوداوی از قعر بدن حرکت کند و بمعده آید و بقی خارج شود و تدبیر قی بدین طریق باید که اول سه روز در طعام چیزهای ملطف چون ترب با سرکه و کرفس و سداب با سرکه تناول کنند و روز چهارم طعام خورند که برای قی موافق بود و ازین کرفس و سداب و ترب زیاده بکار برند و ادویهٔ مناسب بنوشانیده قی نمایند و در مدت هفته یکدفعه قی کنند بهمین ترتیب و هر بار که از قی فارغ شوند ضماد از مصطگی و افسنتین رومی و گل سرخ و سنبل و اسارون و سعد بر معده کنند تا معده را قوت دهد و بعد از انکه سه دفعه قی کرده باشد تدبیر علاج های مذکوره کنند و باید دانست که حال آمیختن سودا با خون مختلف باشد گاهی سودا لطیف تر و تیز تر از خون تمیز و در عروق بر خون طافی باشد خارش و بهق و مانند آن ازوی تولد کند و علاج این سهل تر باشد و گاهی سودا ساکن تر و غلیظ تر و راسب باشد بواسیر و دوالی و داء الفیل ازان پیدا شود و علاج این مشکل تر باشد و گاهی همه اجزای سودا با جمیع اجزای خون آمیخته باشد و غیر متمیز بود امراض گوناگون حادث شود و این نوع مالیخولیا که مذکور شد از انجمله باشد و آنجا که مادهٔ سودا با بلغم آمیخته باشد سکنجبین که از سرکه عنصل سازند موافق باشد و در تجارب محمد زکریا ست که جوانی صاحب مالیخولیا را نزدیک او بردند و او گاهی موی ریش خود و گاهی کلوخ از دیوار همیکندید و در بقیهٔ او غلولهٔ سخت ظاهر شده بود مثل فلکهٔ چرخه محمد زکریا فرمود که او را فصد کنند و اگر خون سیاه بینند چندان بر آرند که رنگ خون بگردد و در یک ماه دو مرتبه مطبوخ افتیمون دهند و آن شب که فردای آن مطبوخ خواهند داد وقت خواب سه درم افتیمون با مویز منقی کوفته بدهند و بامداد مطبوخ بنوشانند و روغن بنفشه بر سر او نهند و بر بقیهٔ او ضماد ملین گذارند و دل او خوش دارند بدین تدبیر خلاصی یافت **صفت** مطبوخ افتیمون بگیرند افتیمون و هلیلهٔ کابلی و اسطوخودوس و مویز منقی هر یک ده درم بسفائج پنج درم تربد نیم کوفته چهار درم سنای مکی هفت درم همه را در سه رطل آب بجوشانند چنانکه سوم ست و صاف کنند و کسی را که از مطبوخ کراهت کند این حب افتیمون بدهند نسخهٔ آن در قول مسیحی گذشت و این مفرح صاحب مالیخولیا را مناسب ست و نسخهٔ آن همانست که در قول ابن عباس مسطور شد لیکن درینجا قاقله و تخم بادرنجبویه و بخشک عوض تخم بادروج و سک است در زن هر واحد دو درم و نیم و مشک ربع درم و نوشته که پنجاه درم پوست هلیلهٔ کابلی و هفتاد و پنج درم آملهٔ منقی در چهار رطل آب بجوشانند تا نصف بماند پالیده صاف نموده با یک رطل عسل بقوام آرند و ادویه بدان بسرشند شربت دو درم و نیم **ابن الیاس** مینویسد که اگر مالیخولیا بسبب اختصاص سودا بدماغ یا امتلای همه بدن از سودا باشد فصد سر و صافن کنند و اخراج خون بحسب قوت نمایند و تغریق سر بروغن بنفشه و کدو مدام و تنقیهٔ دماغ بمثل حب افتیمون و مطبوخ آن بکرات سازند و معالج را باید که از تنقیهٔ ابدان و اسهال ایشان ملول نشود بهر آنکه خلط سودا عسر النضج و تحلل است و هر صبح شربت بنفشه ده درم و ترنجبین ده درم بنوشانند و غذا نخود آب دهند و بعد ظهور نضج تام در قار وره تنقیهٔ بدن بحبوب مذکورهٔ سابق و بمطبوخ هلیلهٔ زرد و سیاه و بجفته های حاده و ادویهٔ مذکوره در باب نسیان و سبات حسب واجب نمایند بدوشیدن شیر بر سر ایشان مداومت کنند و صاحب او از اشیای مولد سودا و غیر آن که در سابق مذکور شد احتراز نماید و غذا او دهٔ رقیق معمول بشکر سفید و روغن بادام و لحوم حملان و جدی و ماکیان فربه و شراب رقیق کثیر المزاج و ادمان حمام و ترک تعب و بالجمله همه آنچه بدن را فربه کند نافع است و اگر حدوث آن از احتراق بلغم باشد علاجش فصد صافن یا باسلیق ست و نوشانیدن جلاب از بادرنجبویه و نیلوفر و اصل السوس مقشر و گاوزبان هر یک سه درم و گلقند شکری ده درم و غذا نخود آب بشیرهٔ مغز قرطم و بعد نضج تنقیهٔ بدن بحب

نسخهٔ معجون نجاح

نسخهٔ مطبوخ افتیمون

نسخه حب افتیمون

افتیمون یا مطبوخ آن و اگر از آن کراهت کند بگیرند سنا هفت درم گل سرخ و بادرنجبویه و نیلوفر هر یک سه درم شکر سفید ده درم جوشانیده و صاف نموده معجون نجاح
پنج یا هفت مثقال در آن حل کرده سحرگاه بنوشانند و این حب افتیمون ایشان را نافع بود و اسهال برفق بغیر اذیت کند افتیمون بست درم بسفایج و ایارج فیقرا هر واحد
ده درم غاریقون پنج درم نمک هندی سه درم اسطوخودوس هفت درم شربتی از آن سه درم و دواء المسک حلو و این مفرح نیز ایشان را نافع است و نسخه او
همانست که در قول ابن عباس گذشت لیکن وزن هلیله کابلی چهل عدد و هر واحد از ادویه دو درم و مشک تبتی یک دانگ و قاقله عوض سک است باقی بدستور شربتی
یک مثقال و اگر بسبب احتراق سوداء طبیعی حادث شود اعسر علاج و ابطأ برء و ارداء از سایر انواع باشد علاجش تنقیه دماغ و جمیع بدن است از خلط سوداء بحب افتیمون
و مطبوخ آن و ایارج روفس و جالینوس و لوغاذیا و معجون نجاح بکرات و مرات و هر صباح جلاب از بادرنجبویه و گاوزبان و نیلوفر و بنفشه هر یک سه درم و از گلقند شکری ده
درم بنوشانند و غذا نخود آب با شیره مغز تخم قرطم و اندک ماش مقشر دهند و هرگاه نضج در قاروره ظاهر شود مطبوخ افتیمون یا مطبوخ هلیله سیاه بنوشانند و نوشانیدن ماء الجبن
با افتیمون ایشان را نافع است **صفت ماء الجبن** بگیرند یک رطل شیر بز و جوش دهند و یک اوقیه سکنجبین انداخته حرکت دهند تا جوش آید پس فرود آورده صاف
نموده آب بنوشند و شوربای خروس پیر با بسفایج نیز ایشان را نافع است و ایارج جالینوس را در تنقیه دماغ صاحب این مرض خاصیت عجیب است و حقنه لین که
در قول گیلانی گذشت بعمل آرند با اضافه بابونه و غیر آن و آنچه نشاط آرد و سماع و اخبار ساره و ملاقات شخصی که موانست باشد و تغریق راس بروغنهای مرطب و ریختن
آب شیرین نیمگرم بر سر و نطول با آب تخم خطمی و غیر آن که در قول صاحب کامل گذشت و بعد از آن دوشیدن شیر از پستان بر سر و نهادن پنبه بشیر تر کرده بر آن و سعوط

نسخه مفرح کحال

بادهان مذکوره بعمل آرند و هر صبح جلاب از عرق گاوزبان با شکر ده درم و یک مثقال از این مفرح بدهند بگیرند گل سرخ و سعد و قرنفل هر واحد پنج درم بسباسه تخم

نسخه دواء المسک حلو

فرنجمشک پوست ترنج هر یک سه درم مشک خالص یک دانگ کوفته بیخته بشربت سیب یا ترنج بسرشند و این دواء المسک حلو ایشان را نافع است مروارید بسد کهربا
ابریشم خام مقرض هر یک دو درم مشک خالص یک نیم مثقال تخم فرنجمشک تخم بمام تخم مرزنجوش مصطکی جوزبوا فلفل دارفلفل دارچینی قرنفل خیربوا ساذج هندی
پوست ترنج بهمن سفید و سرخ تخم بادرنجبویه هر واحد یک نیم درم کوفته بیخته بعسل بسرشند شربتی از آن یک مثقال و اگر بسبب احتباس حیض باشد
علاجش تلطیف دم طمث است و هر صبح جلاب از پرسیاوشان و اصل السوس و ترب هر یک سه درم و شکر ده درم بنوشانند و غذا مزوره آب نخود با شیره
حب قرطم و زیره باج معمول بسرکه و نخود و زعفران و شکر دهند نجندی گوید که اگر سببش خلط سوداء مخصوص بنفس دماغ باشد فصد صافن و تغریق سر با دهان مرطبه و ادمان
دوشیدن شیر بر سر کنند و هر صباح خیره بنفشه ده درم گاوزبان یک درم اصل السوس یک درم ترنجبین ده درم بنوشانند و نخود آب بلحوم بره و جوزه مرغ فربه خورانند و

نسخه مطبوخ افتیمون

اگر با وی تپ باشد ماء الشعیر و نخود بروغن بادام و اسفاناخ و کدو دهند و بعد ظهور نضج این مطبوخ افتیمون چند مرتبه بدهند نسخه آن هلیله کابلی هلیله سیاه هر یک ده درم
بلیله شیرآمله هر یک چهار درم مویز منقی بست درم سنای مکی شش درم گل سرخ پنج درم افسنتین شکاعی بادآورد هر واحد چهار درم اسطوخودوس کمافیطوس کمادریوس
بسفایج کوفته هر یک سه درم گاوزبان بادرنجبویه هر یک پنج درم ساذج هندی قرنفل هر واحد یک نیم درم تخم بادرنجبویه تخم فرنجمشک تربد هر یک دو درم انیسون بادیان
هر واحد یک درم همه را در شش رطل آب شیرین بجوشانند تا ربع بماند پس افتیمون سه درم در آن اندازند و مالیده صاف کنند و غاریقون یک درم صبر چهار دانگ
نمک نفطی دو دانگ لاجورد شحم حنظل کتیرا هر واحد یا نیم دانگ شکر ده درم بر آن انداخته بقدر احتیاج از آن نیمگرم وقت سحر بنوشند و کسی که اخراج صفرا
سعدلک بخواهد هلیله زرد هفت درم در مطبوخ و سقمونیا نیم دانگ در سه دارو افزایند و از مولدات سوداء پرهیز کنند و در تخصیب بدن کوشند و اگر سببش امتلای
جمیع بدن از سوداء باشد علاجش همین است لیکن قوی تر از این و علاج مالیخولیا که از احتراق بلغم یا سوداء باشد همانست که در قول ابن الیاس

نسخه سکنجبین افتیمون

مذکور شد و این سکنجبین افتیمونی صاحب مالیخولیا و توحش و صرع را نافع است افتیمون ده درم بسفایج شش درم بادرنجبویه تخم بادروج تخم فرنجمشک زرنباد
درونج بهمنین ساذج سنبل قاقله هر یک سه نیم درم تخم کشوث تخم کاسنی اصل السوس بیخ کاسنی هر یک یازده درم گاوزبان پانزده درم زوفا کمافیطوس حاشا
هر یک چهار درم پرسیاوشان پنج درم گلقند شکری مثل مجموع همه ادویه را در سرکه کهنه یک شبانه روز تر کنند بعد از آن پنج رطل آب بر آن ریخته با آتش

نسخه روغن لبوب سبعه

ملایم بجوشانند و صاف کرده شکر بقدری که طعم او محسوس گردد بر آن انداخته بقوام آرند شربت پنج درم با ماء الجبن یا با آب خالص و این روغن لبوب سبعه
اصحاب مالیخولیا و امراض سوداوی را نافع است مغز فندق مغز بادام مغز پسته کنجد مغز جوز مغز چلغوزه مغز تخم کدو مساوی روغن بر آرند و بقدر نیم درم از آن
سعوط کنند و این حقنه لین نافع این مرض است بابونه اکلیل الملک و دیگر ادویه که در قول گیلانی گذشت هر یک پنج درم و ترنجبین پانزده درم

عوض مغز فلوس و روغن بنفشه و نسخهٔ مفرح چهار در قول ابن الیاس مسطور شد خضر و ترشی و سدید منولیسند که ابتدا بفصد کنند اگر در خون کثرت یابند یا از قیفال چنانچه در صنف اول یعنی مالیخولیای دماغی و یا از اکحل یا باسلیق و صافن چنانچه در نوع ثانی و ثالث یعنی مالیخولیا که مادهٔ آن در جمیع بدن باشد و در مراقی لیس اگر خون سیاه و غلیظ بر آید مقدار حاجت بر آرند و الا بسرعت بند کنند که هنوز ماده مستقر در دماغ بود و در عروق بدن منتشر نباشد و درین هنگام فصد رگ پیشانی صواب باشد و در هر سه انواع آن در ابتدا ماء الشعیر سبز و رباره مثل اسفاناخ و کشنیز یا ساده بشکر دهند یا جلاب بگلاب و عرق گاوزبان بشکر و تخم ریحان یا شربت سیب بعرق گاوزبان یا شربت نیلوفر یا شربت شاهتره بعرق گاوزبان تنها و بعرق بید و عرق بادرنجبویه بنوشانند و یا مطبوخ بادرنجبویه اسطوخودوس و گاوزبان و اصل السوس و سپستان و گل سرخ بشکر یا خمیرهٔ بنفشه یا گلقند دهند و اغذیهٔ جید الکیموس مرطب بسیار مثل شوربای چوزهٔ مرغ و ماکیان فربه و بره و بزغاله خورانند و یا اجاصیه و رمانیه و تفاحیه و حصرمیه دهند اگر سودا از احتراق صفرا باشد و در سن شباب و فصل و بلد حار یا خطیر یا رشته اگر هضم احتمال کند و مالیخولیای مراقی نباشد چه مراقی را ضعف معده لازم است و دیگر اغذیه در قول گیلانی گذشت و حلوا از شکر و نشاسته در روغن بادام و خشخاش و تخم خرفه سوده یا شیرهٔ آن داخل کرده و فواکه وادهان بارده که سابق مذکور شد استعمال نمایند و چون علامات نضج ظاهر شود و قوت متحمل باشد تنقیه بمطبوخ فواکه در صفراوی و بمطبوخ افتیمون یا حب آن در سوداوی نمایند یا پنج درم تا هشت درم افتیمون بشیر تازه و شکر و یا سفوف سودا بماء الجبن دهند و اطریفل صغیر تنها یا مقوی با فتیمون و خصوصاً در مالیخولیای دماغی نیکوست و تعهد تنقیه بعد هر اندک مدت نمایند و انفع اشیا که درین باب بمشاهدهٔ ما در آمده ماء الجبن ست که در آن افتیمون و هلیلهٔ سیاه خیسانیده شربت شاهتره در روغن بادام بران انداخته باشند و باید که ایشان را از معالجه یعنی استعمال مطبوخات منضجه و مسهلات بعد زمان راحت دهند تا قوت تبکرار تنقیه ساقط نشود و از نکایت مسهل استراحت یابد و در ایام راحت و عقب تنقیه مفرحات یا قوتیه استعمال کنند و لزوم عقل ایشان نمایند بملازمت شخصی که از ان محبت داشته باشند مثل احضار کسی که مهیب و باوقار بود و صاحبان این مرض را مهابت او باشد و در بعض گاهی خاسد ایشان با آنها مائل شود تا حدت و غضب ایشان بعناد و مجادله زیاده نشود و اکثر عوض مالیخولیا مردان عقیل رامی باشد بسبب کثرت افکار ایشان در علوم و تدبیرات معیشت و بسبب حرارت مزاج و قلوب و کبر راس و دماغهای ایشان انطاکی گوید که مبادرت بفصد نمایند اولاً از صافن ثانیاً از اکحل و از غذا بر ماکیان و شیر و تخم مرغ و کاهو و کدو و بروغن بادام اقتصار نمایند و هر صباح تیقراطی از بندق هندی و اندک مشک خالص در روغن گاو تازه حل نموده سعوط کنند و در هر هفته یکبار لاجورد و افتیمون هر واحد یک مثقال بماء الجبن و سکنجبین بخورند و هر روز پنج درم اسپغول با پانزده درم شکر سفید و ده درم گلاب بدهند که این علاج مجرب ست و مداومت این معجون کنند که از اختیارات اسپند یدهٔ ما برای انواع جنون ست سنای مکی پاک کرده بست درم برگ حنظل صبر سارون افتیمون بسفایج هر کدام هفت درم گل سرخ شش درم مروارید ناسفته چهار درم لاجورد سه درم عنبر اشهب مشک خالص نیم مثقال شکر سفید نیز برابر مجموع شکر را با شیر گوسفند حل کرده بقوام آرند و ادویه را کوفته بیخته بسرشند و در هر سه روز مقدار سه درم بخورند و مداومت حمام کنند و خواب بر مثل گل سرخ و بنفشه و مورد و قریب آب نمایند اگر تابستان باشد و الا احتراز از هوا کنند و تعدیل آن حسب فصول نمایند و آنچه بالخاصیت در اقسام جنون و مالیخولیا فائده دهد تریاق الذهب ست و تعلیق فادزهر یا زمرد را با خود داشتن و خوردن صفت تریاق الذهب که بارها تجربه کردم و صحیح یافتم و از مالیخولیا و صرع و جذام و استسقا و یرقان و حصر بول و بواسیر خلاص گرداند مروارید ناسفته هر قدر که خواهند در صلایه انداخته ترشی ترنج یا آب لیمو ده مثل آن بسایند و در شیشه کرده دهن او محکم بسته در آب گرم سه هفته بدارند تا حل شود بعد ازان بگیرند صبر سقوطری هفت درم سقمونیا پنج درم افتیمون دارچینی قصب الذریره هر واحد چهار درم لاجورد قرنفل عود هندی صندل سرخ صمغ عربی کتیرا هر واحد سه درم همه را سائیده بآب محلول مذکور سرشته حبها بقدر نخود سازند شربتی ازان یک مثقال و اگر تفریح عظیم و تقویت باه ازان مطلوب باشد طلا را بگدازند و آب محلول مذکور چند قطره بران چکانیده بسایند با ترکیب سابق جایز دگاه فادزهر حیوانی آمیخته میشود و از سموم فی الحال خلاص میگرداند و هر گاه بقدر دو قیراط از مرکب مذکور در آب شگوفهٔ ترنج حل کرده در بینی صاحب یرقان بچکانند همان روز رنگ را باصلاح آورد و در سرکه مصروع را افاقت بخشد و در روغن بنفشه می فلطت از طاعون دو باکند هر گاه بینی را بدان هر روز چرب کنند و یک قیراط ازان بخورند و اگر در شیر مادهٔ اسپ حل کرده پارهٔ صوف را بدان آغشته زن بعد از حیض حمول سازد بسرعت حامله شود و اگر در مسکهٔ گاوی حل کرده مجذوم قبل از ریختن اطراف او بخورد به شود و برای تفتت حصاة بآب کرفس و بجهت خفقان بآب گاوزبان و بادیان سبز و برای بواسیر

باآب عناب بخورند وگاهی هر دو نوع بهمن اضافه کرده میشود وجالینوس به بهمن سرخ والیضاً کشنیز تر وخشک امر کرده دیگر ایشان را بدانچه در سرسام گذشت طلا نمایند **میر عوض** مینویسد که در ابتدای مرض در مالیخولیای دماغی رگ صافن بکشایند والا رگ اکحل واین منضج دهند بیخ بادیان بیخ کاسنی اصل السوس بسفائج گاوزبان بادرنجبویه هلیلهٔ کابلی جوشانیده صاف نموده افتیمون بقدر حاجت مالیده با ترنجبین بنوشند وسکنجبین افتیمونی به نسخهٔ شیخ الرئیس در انضاج وتنقیه برفق اثری عجیب دارد هر بامداد بطریق مناسب تا ده روز بنوشند ونسخهٔ آن در قول خجندی گذشت واین شربت از مجربات حکیم علی در صورت قلت ماده واستعداد اعضای رئیسه بتولد خلط سوداوی عظیم النفع است تخم کاسنی بادرنجبویه تخم فرنجمشک هر کدام بست درم گاوزبان شش درم برگ بادرنجبویه پانزده درم اصل السوس ده درم بسفائج بادیان هر کدام هفت درم همه را در شش مثل آن گلاب دو چندان آب سیب بجوشانند تا سه چند بماند صاف نموده قند سفید آمیخته شربت یا سکنجبین مرتب سازند وبعد از حصول نضج این مطبوخ افتیمون بدهند هلیلهٔ کابلی اسطوخودوس مویز منقی هر کدام ده درم شاهتره بسفائج سنای مکی هر یک پنج درم در سه رطل آب بجوشانند چون یک رطل بماند افتیمون ده درم دران انداخته بگذارند تا سرد شود صاف کرده غاریقون سفید یک درم تربد سفید دو درم صبر سقوطری مثل آن اضافه کرده با شکر شیرین ساخته بنوشند واین مطبوخ حنین بن اسحاق بجهت زنی صاحب سودا تالیف نموده هلیله زرد هلیلهٔ سیاه هلیلهٔ کابلی بسفائج در سه رطل آب بجوشانند تا بنصف آید سنای مکی افتیمون اضافه نموده چند جوش داده صاف نمایند پس آلو بخارا تمر هندی مویز منقی با دو رطل آب علحده بجوشانند تا بنصف رسد صاف کرده بست وپنج مثقال آنرا با چهل مثقال آب صاف کرده اول وپانزده مثقال شکر سفید بنوشند واین طبیخ افتیمون موافق نسخهٔ کامل است هلیله زرد ده درم هلیلهٔ کابلی هلیلهٔ سیاه هر کدام هفت درم هلیله آمله هر کدام چهار درم مویز منقی سی درم آلو بخارا پانزده دانه گاوزبان برگ بادرنجبویه اسطوخودوس غافث هر کدام چهار درم بسفائج سه درم تربد سفید کوفته دو درم همه را در پنج رطل آب بجوشانند تا یک رطل وثلث رطل بماند آنگاه افتیمون پنج درم اضافه نموده بجوشانند تا یک رطل آید مالیده صاف نموده غاریقون سفید یک درم با قدرے عسل سرشته اضافه کرده بنوشند وچون ده بار یا زیاده اجابت شود عمل دوا را بلعاب اسبغول یک مثقال گلاب عرق گاوزبان عرق بید وقند سفید قطع باید کرد وبجهت تعدیل مزاج بکوشند وسر را بعد تراشیدن موے بر دغنهاے مرطب تر دارند وحمام رطب وآب شیرین پیوسته استعمال نمایند اگر نوبت دیگر مسهل رسد بحب اصطمخیقون یا حب اسطوخودوس تنقیه کنند واز بنفشه ونیلوفر وجو مقشر وبابونه واقحوان وپوست خشخاش نطول سازند واگر بدن خشک ولاغر وماده کمتر باشد وغلبهٔ خون چندان محسوس نشود بهیچ وجه فصد ومسهل روا ندارند ودر ترطیب بدن وتعدیل مزاج وتفریح وتقویت قلب بکوشند واز بهترین منقیات که اصحاب مالیخولیا در صورت احتیاج تنقیه بآن محتاج اند ماء الجبن باین صورت ست بگیرند شیر بز جوان سرخ رنگ فربه که مدت چهل روز از زادن او گذشته باشد مقدار دو رطل ودر دیگ گلین نو بجوشانند وبچوب انجیر که سرا ورا تفشر نموده وکوفته باشند حرکت همید هند وبعد از آنکه دو سه جوش آید سکنجبین بسیار ترش بقدر ده اوقیه دران انداخته بنهند تا سرد شود صاف کرده افتیمون پنج درم بروغن بادام چرب ساخته دران بخیسانند وصبح بدست مالیده صاف نموده لاجورد مغسول حجر ارمنی هر کدام یک مثقال اضافه نموده بنوشند واگر خواسته باشند شبانگاه وقت خفتن حب لاجورد بمعجون نجاح سرشته ورق نقره پیچیده بخورند وبامداد ماء الجبن بامغز فلوس وترنجبین وشیرخشت بدهند واگر طبع مجیب وماده قلیل باشد ماء الجبن ساده عجیب النفع است وتصرفات بحسب مزاج اندران جائز است چنانکه گاهی تمر هندی دران بخیسانند وبقند سفید شیرین ساخته بدهند وگاهی اسطوخودوس وافتیمون وگاوزبان بحسب احتمال توت ووقت وعادت بیفزایند ومداومت حمام رطب در روز مسهل بعد از فراغ اسهال ودر روز راحت قبل از غذا ونطول آب گرم بر سر بغایت سودمندست وباید که مجلس ورا از ریاحین بارده ومیاه جاریه واوتار ساز والحان دلکش آراسته دارند ودر جمیع احوال از رعایت قلب وتقویت آن غافل نباشند وبمفرحات ومبدلات بتفریح وتعدیل وی کوشش نمایند ومفرح یاقوتی بوعلی درین باب از مجربات ست **گیلانی** گوید که علاج مالیخولیاے حادث از احتراق سودای طبیعی آنیست که اگر علامات خون ظاهر باشد فصد هفت اندام وتقلیل خون سوداوی بدفعات نمایند وزنان را برای ادرار حیض فصد مابض وصافن کنند واگر فصد ممکن نبود تدبیر ترطیب وتنقیه بنوعی کنند که در قول ابن عباس گذشت ویا بماء الجبن سفوفی دهند که در قول جرجانی مسطور شد ومعالجهٔ او بعلاج خفقان باید کنند واگر در بدن احرارت ودر نبض سرعت باشد علاجش بعلاج خفقان مع الحرارة نمایند ومعجون نجاح ومعجون افتیمون بشربت بادرنجبویه برای ایشان نافع ست واین مطبوخ افتیمون براے این علت وجمیع امراض سوداوی از جرب کهنه وبهق سیاه مفید بود هلیلهٔ سیاه بست درم

نسخه مطبوخ افتیمون

نسخه مطبوخ مذکور

نسخه ماء الجبن

بسفایج کوفته چهار درم تربد کوفته یکنیم درم مویز منقی پانزده درم در چهار رطل آب بجوشانند تا یک رطل بماند پس هفت درم افتیمون نو انداخته یک جوش دهند و مالیده صاف نموده دو ثلث رطل ازان بگیرند و غاریقون ثلث درم شحم حنظل دو دانگ نمک نفطی یک دانگ بعسل سرشته سه ساعت قبل از مطبوخ بخورند پس مطبوخ مذکور بنوشند و نیز این را در جمیع امراض سوداویه و قولنج را نفع میکند شوربای خروس پیر است که با آب نمک و شش درم بسفایج کوفته بپزند و شوربای آن بنوشند و علاج مالیخولیای حادث از سودا که از احتراق بلغم باشد مثل علاج مذکور ست و اتریفل معجون را بغایت ستوده اند بگیرند هلیله جات و افتیمون و اسطوخودوس و آمله مساوی و اندک مصطگی کوفته بیخته بعسل سرشته بنوشند بعده تبرید و خربق سیاه و سقمونیای مشوی تقویت داده در هر سه روز یکبار دو درم تا سه درم بدهند و اگر در معده ورم نباشد بعضی متاخرین مینویسند که در مالیخولیای سوداوی منضج از عناب ده دانه گاوزبان بادرنجبویه تخم کاسنی نیم کوفته هر یک دو مثقال جوشانده صاف نموده یک وقیه گلقند مالیده باز صاف کرده یا ده درم شربت بنفشه داخل کرده بدهند و تعدیل غذای او نخوداب با مغز بادام و اسفاناخ یا ماش مقشر و گوشت بره و بزغاله شیرخواره و فواکه مرطبه کنند و در ایام منضجات بدن را بروغن بادام و بنفشه بمالند و سعوط بدان کنند و بعد از انکه ترطیب در بدن بهم رسیده و اخلاط نضج یافته قابل تنقیه شده باشد بمطبوخ افتیمون و بسفایج و هلیله چند مرتبه تنقیه نمایند و اگر بدن ضعیف باشد تنقیه باین مطبوخ نمایند عناب سپستان هر یک پنجاه عدد شاهتره سنای مکی هر یک پنج درم هلیله سیاه گاوزبان بسفایج مقشر نیم کوفته افتیمون هر یک سه درم گل سرخ چهار درم علی الرسم طبیخ نموده صاف کرده دران ده درم فلوس خیارشنبر و تمرهندی و ترنجبین هر یک دو استار و فانید یک استار حل نموده صاف کرده روغن بادام شیرین یک مثقال بران ریخته نیم گرم نموده بیاشامند و اگر ده درم شیرخشت زیاده نمایند قوی تر میگردد و یا باین مطبوخ بسفایج مقشر کوفته اصل السوس مقشر کوفته پوست بیخ کاسنی گاوزبان بادیان بادرنجبویه هلیله کابلی هر یک بقدر حاجت جوشانیده صاف کرده ترنجبین و شیرخشت دران حل کرده باز صاف نموده نیم گرم بیاشامند و ایضاً تنقیه بحبوب افتیمون یا بحقنه برای اماله ماده زیاتی [illegible] نمایند اگر معده ضعیف نباشد و مابین مسهلات روغن بنفشه سعوط نمایند و شیر دختران بر سر دوشند و آب نیم گرم بر سر ریزند و بر ساقین قدمین و سر بدن روغن بنفشه و روغن گل نیم گرم بمالند و حمام و آبزن لازم گیرند و تغذیه بشوربا با آب پاچه نمایند و محافظت از تخمه و بدهضمی کنند و ایضاً بعد از تنقیه استعمال مرطبات و مقویات دماغ و قلب نمایند و مدام نطولات مرتب از بابونه و شبت و اکلیل الملک و اصل السوس بر سر ریزند و ادهان مناسبه چون روغن بنفشه و کدو و بادام بر سر بمالند و اغذیه مولد خون صالح و لطیف مانند ماهی رضراضی و پایچه بزغاله و لحوم خفیفه مثل جوجه مرغ و دراج خورانند مؤلف اقتباس مینویسد که شخصی را مالیخولیای نایبه بود که در اول موسم بهار پدید آمدی و تا شروع زمستان میماند و درین اثنا هیچ معالجه سودمند نشدی و پیش از ظهور نوبت بیک هفته درد عارض میشد من در شروع درد سر بر تارک سر او داغ خام نهادم و همان وقت یکعدد زردی بیضه سنگ پشت و زعفران سه ماشه در یک توله زیبق آمیخته گفتم که بدست خوب برانجا بمالند تا همه جذب شود و تا سه روز همین نمط بعمل آرند و این دوا دادم شیر مغز بادام هفت عدد گل سرخ یک توله برگ تنبول پخته سه عدد عرق شاهتره هفت توله و کیوڑه پنج توله و گلاب چهار توله و شربت گاوزبان و نیلوفر هر یکی دو توله داخل کرده تخم بادرنجبویه سه ماشه تخم شربتی چهار ماشه پاشیده نوشند در عرصه سه روز درد سر موقوف شد و مالیخولیا خفیف پدید آمد و همین دوا در عرصه یکماه تمامه زائل گردید و در سال آینده باز بدستور همه تدبیر بعمل آمد همه اعراض خفیف تر ظاهر گشت و در سال سوم هیچ اثری خفیف هم ظاهر نشد و صحت کلی یافت

علاج مالیخولیای مراقی

اول فصد باسلیق نمایند از دست چپ و بقول جالینوس و مسیحی اسیلم چپ و بقول روفس و ابن جزله صافن کشایند و ابن سرافیون و رازی گویند که فصد صاحب این مرض انامل و صافنین گیرند و اگر قوت قوی باشد در هر چهل روز فصد باسلیق سودمند ست و باید که فصد وسیع نمایند پس اگر سبب او ورم معده و احشا یا سوء مزاج حار محرق دران باشد تدارک و نمایند بدانچه در بحث اورام معده و علاج امراض حار معده و جگر خواهد آمد و تبرید و ترطیب و تقویت سر کنند بچیزهائی که در امراض حار دماغی مسطور شد و همچنین تقویت قلب چنانچه ذکر یافت و اگر بسبب ورم حار مراق باشد معالجه و تحلیل او مثل اورام حار نمایند و تقویت سر ملحوظ دارند و تغریق راس با دهان مقوی و مرطبات کنند و محاجم بشرط بر مراق گذارند و درچنین حالت تسخین جگر نمایند بلکه اگر درین علت حرارت جگر محرق خون در یابند برای منع تولد سودا دران اصلاح حال کبد باشیاء مبرده مرطبه کنند و تقویت طحال نمایند و محاجم بر مراق نهند و در صورت گرمی جگر حال بیمار مثل [illegible] باشد پس تدارک او باشربه بارده همچون شیره تخمهای سرد و آب کاسنی و رب القرع و آب هندوانه و ماء الشعیر و شربت بنفشه و تنقیه ماده آن با آب کاسنی و آب لبلاب و مغز فلوس و تمرهندی و شیرخشت و جلاب [illegible] نمایند و رگ باسلیق کشایند و غذا بارد دهند و هر وقت که طعام خورند اندک کاهو و کاسنی با سرکه بخورند و اگر سده باشد دیا

حاجت تلطیف خلط بود اندک کرفس اضافه نمایند و اگر سده باشد چقندر و اسفاناخ نیز موافق باشد و کاهو و کاسنی پخته و خام نیز نافع بود و اگر با ضعف قوی باشد و در عروق جگر سده بنود طعام سرد و غلیظ مثل حلیم و مصوص ماهی تازه و کرش گاو و کله پاچه بسیار که پخته دهند و ایضاً برای حرارت جگر و سده ماساریقا آب کاسنی سبز مروق شیرهٔ خیارین شیرهٔ مغز تخم هندوانه هر یک شش ماشه گلقند دو توله با قرص زرشک صبح و نجیبت آخر روز آملهٔ مربی ورق نقره یک یک عدد شیرهٔ مغز تخم هندوانه شش ماشه گلاب عرق کیوره دو دو توله عرق گاوزبان پنج توله گلقند نسترن دو توله بدهند و همچنین بهر تبرید کبد آب کاسنی تازه شربت بزوری و یا شیرهٔ زرشک شیرهٔ خیارین عرق عنب الثعلب عرق کاسنی گلاب سکنجبین شربت بزوری و یا دوا رالمسک بارد شیرهٔ تخم خرفه عرقیات مذکوره گلاب شربت انار و یا کاسنی چکیده شربت بزوری گلقند بدهند و صندل سفید بگلاب سائیده پارچه تر کرده بر موضع جگر گذارند و اگر حرارت زیاده باشد کافور هم اضافه کنند و اگر سبب ضعف طحال باشد رگ باسلیق زنند و تنقیهٔ سپرز و تقویت آن نمایند بدانچه در باب امراض طحال ذکر یافته و نیز مرتب سکنجبین افتیمونی باید داد و هر چه در مالیخولیای سوداوی گذشت بکار برند و ایضاً اگر ماده در طحال باشد بقصد اسهال و مضمرات طحال که در مجلس مذکور گردد اشتغال ورزند و دوا الحزوم مانند آن بر طحال بمالند تا که طحال ماده را بسوی دماغ ارسال نماید و با وجود آن از رعایت مزاج و حمایت قلب غافل نباشند و در طحال بعد اسهال ادویهٔ قویه دادن باک ندارد و کذلک در هر عضوی که ماده باشد در تنقیهٔ تقویت آن عضو بنوعی که در مقام هر یک مضبوط است توجه نمایند و باید که بر مراق اطلیهٔ اضمدهٔ محلله رادعه و مانع تولد نفخ بعمل آرند و انجیر در سرکه تر کرده مالیده باندکی روغن گل طلا نمودن از مجربات است و همچنین عصیر برگ کاسنی و کشنیز سبز و گل سرخ و ریوند خطائی هر یک و در ورم ضماد کردن و با کرفس خشک و سختن و همچنین جدوار در آب کشنیز و گلاب و سرکه و تدهین بر روغن گل نمایند و چون فساد در مراق بسیار باشد پس داغ نهادن بر جانب راست بسی مفید است و اما آنجا که سبب ورم طحال و رحم وغیره باشد علاج آن ورم کافی بود و آنچه مولودی بود علاج نپذیرد کذا فی الیامر و گویند که علاج این مرض ترک استفراغ تولیست اولاً اگر بسبب معده یا ماساریقا یا مراق باشد تا منجذب نگردد مواد فاسد بسوی معده و احشا و باعث زیادتی ورم و سده گردد و احداث تشنج و موت نماید مگر چند ضرورت شدید از کثرت ماده و بودن آن در فضای معده و خوف زیادتی حدت و عفونت و انتشار آن در بدن که درین صورت جائز است و لیکن برفق و سهولت بمطبوخ یا حقنهٔ غیر حاد و قی درین علت جائز نیست بجهت آنکه ماده را بسوی اعلی متوجه میگرداند مگر آنکه طبیعت دفع نماید ماده را بقی و قی بسهولت آید که درین حالت اولاً منضجات موافقه خورانیده بعد ظهور نضج تام بمطبوخ افتیمون و ایارج فیقرا و یا بدوای دیگر حسب مزاج قی نمایند تا بآسانی قی آید و ایذا باحشا نرسد و درین مرض محتاج میگردند باستفراغ سودا برای دو فائده یکی مضادت رطوبت بیبوست او دوم منع تولد ریاح و ابخره و منع صعود آن بسوی دماغ **و بقول شیخ** در مالیخولیای مراقی نیز اصلاح کبد بیشتر واجب است تا دران سودا متولد نشود و اکثر اصحاب آن باشیای مبرده مرطبه منتفع می شوند بجهت آنکه ترطیب می کنند و منع یبس سودا مینمایند و بنابر آنکه مانع انداز تولد ریح و بخار که متصاعد شود بسوی راس بدامید هند و اگرچه انتفاع باشیای بارده انتفاع حقیقی قاطع مرض نیست و لیکن بارد چون رطب باشد ازان مادهٔ سودا متولد نمی شود و ایضاً مادهٔ حاصله منتجر نمیگردد و امید است که طبیعت بران استیلا یابد و اصلاح آن نماید و بدانکه تدبیر مخلط مولد بلغم لباست که مقاومت سودا میکند و تدبیر لطف بنابر سهولت انفعال خود از احتراق گاهے ضرر و اعانت سودا مینماید و بر نفع خروج بلغم بقی و اسهال در بعضی مغرور نشوند زیرا که آن نفع بدین جهت نیست که استفراغ بلغم نافع آنها است بلکه انتفاع ازان بدین سبب است که کثرت و انضغاط اخلاط از آنها زائل میشود و ابخره قلت می پذیرد و اما نافع بالذات استفراغ سوداست و گویند که ادویهٔ مبرده اگرچه درین مرض شدید المنفعت باشند لیکن از جهت اضعاف معده مضر اند پس میباید که با ادویهٔ مقوی معده آمیزند و یا دقتی مبردهٔ مرطبه استعمال کنند در وقت دیگر ادویهٔ مقویه بعمل آرند و گلقند و سکنجبین و مفرحات و جوارشات مقوی معده و دل مفید بود و گویند که نوشیدن عرق برگ تاج خروس درین مرض مفید است **تدبیر مراق حار مزاج** اگرچه قاروره سفید و نبض لینی بود ترک استفراغ داده حار کنند و ترطیب و تبرید مزاج بجهت منع صعود ابخره بدماغ و منع تولد سودا و دفع حرارت دبیس و جفاف عارض از مادهٔ محترقه نمایند و آب کاسنی مروق دمانیدن و شاهتره شدید النفع است و آب عنب الثعلب مروق با ترنجبین نیز مفید و نوشیدن شیر خر بسیار نافع بود و طریق آن بدستور مقرر در دق است و اگر بهم رسد شیر زنان نیز نافع و شربت نیلوفر و شربت دینار نیز مفید است و بهر تبرید جگر آرد جو و صندل بگلاب بر جگر ضماد نمایند و استعمال معجون راحت برای تبرید و ترطیب و منع صعود ابخره نیکے سود مند است و بهر تقویت معده شربت انار و به و زرشک و سیب و سکنجبین ربانی و سفرجلی وغیره نافع شناسند و گاه گاهے تلیین طبع بملین دیا

بحقنہ لین ویا از قتل مسہل نرم نمایند و سفوف سودا با ماء الجبن مناسب ست در ریاح مراقی نیز اکثر بماء الجبن زائل میشود و درینباب اطریفل زمانی جامع است
و باید کہ مطبوخ و مسہل اصحاب مراق قلیل الاجزا باشد چنانچہ درصورت قبض طبع گل بنفشہ و نیلوفر و گاوزبان عنب الثعلب تخم خیارین کوفتہ کاسنی کوفتہ مویز
منقے شاہترہ آلو بخارا پوست بیخ کاسنی افتیمون مغز فلوس گلقند روغن بادام و اکثر در ماء الجبن خیسانیدہ میدہند و اگر طبیعت مجیب باشد زیادہ اندک ماء الجبن سادہ
با شربت نیلوفر کفایت کند و فائدہ بلیغ رساند و گاہے خیارین دو تولہ تخم خربزہ یک تولہ خارخسک نہ ماشہ در ماء الجبن خیسانیدہ مالیدہ صاف نمودہ شربت بزوری
یا زرشک داخل کردہ میدہند پس متوجہ ترطیب دماغ و تعدیل آن گردند بریختن شیر خران و آب نیمگرم بسیار بر سر و مالش آن با دہان مرطبہ مذکورہ و ایضاً
بعد استفراغات مفرحات یاقوتی مثل معجون یاقوت و جوارش شاہی و آملہ لولوے و معجون فلاح و اطریفل کشنیزی معمول ذکاء اللہ خان و خمیرہ خشخاش کو کناری
و زرد و خمیرہ ابریشم بارد حلوی خانی و خمیرہ عود ترش و معجون نقرہ و طلا و معجون صندل و مفرح بارد و یاقوتی بارد دہند و شربت الغزا و شراب الصالحین و عرق شیر
درین باب بسیار نافع است و یا خمیرہ مروارید یا خمیرہ گاوزبان با شیرہ تخم خرفہ و عرق گاوزبان و شربت انار یا بدیگر اشربہ مناسبہ چون گلاب و عرق بیدمشک
شیرہ کشنیز خشک و تخم کاہو و تخم خرفہ با شربت سیب و شربت گاوزبان تخم ریحان یا فرنجمشک پاشیدہ حسب حاجت استعمال نمایند و ماء الشعیر بشربت
خشخاش و سعوط بروغن کدو و بنفشہ و نیلوفر بعمل آرند و انکباب و نطول و ضماد و سعوط معمولی کہ ہریک در قرابادین مسطور شد بکار برند و اگر با وجود حرارت
و حدت مزاج یبس و لاغری باشد غذا ماء الشعیر و مزورہ بارد مانند کدو و تقلیہ یمانی بروغن بادام دہند و اگر در بدن ضعف باشد بچوزہ مرغ و کلّہ گوسفند و بزغالہ غذا نمایند
لیکن از بسیار خوردن و شب خواری پرہیز نمایند و یا آب یخنی با افشرہ لیمو و تمر ہندی دہند و اگر ضرورت نباشد حموضات ندہند ذکر بعض تراکیب نافع مراق
در مزاج حار از مطب ساتذہ کبار اگر بیخوابی باشد نمک در شیر میش آمیختہ بر کف دست و پا مالند و قدرے افیون در ماء الشعیر حل کردہ نوشانند یا در
شیر زنان حل کردہ سعوط نمایند و آن نقوع در ہر ماہ پنج شش مرتبہ استعمال کنند آملہ کشنیز ہلیلہ سیاہ ہریک شش ماشہ برادہ صندل چہار ماشہ در عرقیات خیسانیدہ شربت نیلوفر
داخل کردہ بنوشند ایضاً اگر با صعود بخارات دیرگی رو باشد مفرح بارد ہمراہ شیرہ کاہو شیرہ خرفہ ہر واحد شش ماشہ عرق عنب الثعلب عرق صندل شش تولہ
شربت بنفشہ تخم ریحان چہار ماشہ داخل کردہ بدہند پس اگر مریض را از نشستن در آفتاب راحت آید در زن شیرجات سہ سہ ماشہ کنند و در صورت قبض ہلیلہ
سیاہ کوفتہ وقت شب بدہند اگر آخر روز بخارات متصاعد شوند تبرید مذکور وقت تصاعد بخار و ہلیلہ صبح دہند و اگر شکایت درد ساقین ہم باشد شیرہ خیارین
و خارخسک در عرق شاہترہ و گلاب بر آوردہ شربت بزوری داخل کردہ بنوشانند ایضاً برائے رفع سوزش گلو و سر از بخارات صفراوی محترقہ تبرید از شیرہ زرشک
ہفت ماشہ و عرقیات و شربت بزوری دہند و اگر با سوزش معدہ باشد کشمش ہفت ماشہ در گلاب چہار تولہ ترکردہ صبح یک یک بسوزن برداشتہ
بخورند و گلاب بنوشند دیگر مراق با حرارت مزاج و سوزش دماغ و چشم و احساس بخارات گرم و درد اعضا و گاہے عرق آمدن و آتشک کہنہ باشد آملہ
مربی یک عدد عرق شاہترہ دہ تولہ شربت انار شیرین دو تولہ باز اطریفل کشنیزی یک تولہ شیرہ خیارین شش ماشہ شربت نیلوفر دو تولہ باز اطریفل
یک تولہ شیرہ تخم کاسنی شش ماشہ لعاب اسپغول نہ ماشہ عرق شاہترہ دہ تولہ نبات یکنیم تولہ باز شیرہ خیارین بجاے کاسنی باز بعد فصد ہفت اندام ماء الجبن خورند دیگر
برای احتراق مراقی و جوشش دماغ و گرمی بدن و افزونی خشکی رگہا و اضطراب و نزلہ و قبض ہلیلہ مربی بورق نقرہ پیچیدہ اول بخورند بعد کشنیز خشک کشمش برادہ صندل
سفید شب در عرقیات نقوع کردہ صبح خام مالیدہ صاف کردہ شیرہ تخم خرفہ شیرہ تخم خیارین شربت نیلوفر داخل کردہ اسپغول پاشیدہ بنوشند باز بعد سکون
طبیعت فصد از باسلیق خون یا دسیر بگیرند بعد از ان نسخہ عرق شیر تیار سازند دیگر کہ بالفعل عطش و ضعف اشتہا بود گلقند سکنجبین ہر واحد یکنیم تولہ در گلاب و
تولہ عرق کاسنی سہ تولہ عرق عنب الثعلب چہار تولہ مالیدہ بدہند و اگر حرارت در جگر زائد باشد شیرہ خیارین افزایند و لبشام عرقیات دہ تولہ شربت انار دو تولہ و
غذا شلہ دہند دیگر برای انجرہ یا ببرہ بجوابی ہلیلہ مربی بورق نقرہ پیچیدہ لعاب بہدانہ عرقیات گلاب کیوڑہ شربت بنفشہ دہند و سعوط شیر دختر و ماش کہنہ یا
از تخم خشخاش تخم بنگ بشیرہ گاو سعوط نمایند ایضاً برای منع صعود بخارات و خفقانیت کشمش شش ماشہ زرشک ہفت ماشہ و عرق کاسنی پنج تولہ و گلاب چہار تولہ
ترکردہ صبح مالیدہ شیرہ خرفہ شش ماشہ شربت بزوری دو تولہ داخل کردہ دہند یا گاوزبان کشنیز خشک صندل سفید ہریک شش ماشہ کشمش یکنیم تولہ شب خیسانیدہ مالیدہ
صاف نمودہ شربت انار دو تولہ داخل کردہ دہند و اگر طبع قبض بود چند روز آلو بخارا پنج دانہ مویز منقی دہ دانہ گل سرخ زرشک گاوزبان ہریک چہار ماشہ خیسانیدہ
گلقند دو تولہ یا خمیرہ بنفشہ سہ تولہ حل کردہ بنوشند و یا برادہ صندل سفید شش ماشہ کشنیز خشک چہار ماشہ ابریشم مقرض چہار ماشہ آلو بخارا پنج عدد شب ترکردہ صبح مالیدہ

صاف نموده شربت انار یا شربت سیب دو تولہ داخل کردہ بخورند و یا صرف برادہ صندل سفید و کشنیز خشک نیم کوفتہ شب خیسانیدہ صبح آب زلال آنرا بانبات سفید و شیرۂ خرفہ آمیختہ بنوشند ایضاً برای صعود ابخرہ و درد سر ہلیلۂ مربی یک عدد یا شیرۂ خیارین شش ماشہ عرقیات دہ تولہ شربت بزوری دو تولہ غذا پلاؤ و ضماد کاہو کاسنی صندل کشنیز تا آب کشنیز و اگر بسبب خشونت ہلیلہ خشکی کند بجای آن خمیرۂ گاؤزبان ہفت ماشہ کنند و یا دواء المسک بارد ہفت ماشہ با شیرۂ کاسنی پنج ماشہ و خیارین شش ماشہ و شربت بزوری دو تولہ دہند و اگر آثار حرارت احتراقی رفع نشود آب کاسنی سبز مروق مع مبردات حرارت کبد از شیرجات و اشربہ استعمال کنند ایضاً برای درد سر خشکی مبنی از بخارات مراق زرشک طباشیر کشنیز خشک لیشب سبز ہر یک یک ماشہ سودہ با آملۂ مربی سرشتہ بورق نقرہ پیچیدہ تناول نمایند بالایش عرق صندل عرق گاؤزبان عرق کیوڑہ گلاب ہر یک سہ تولہ شربت گاؤزبان دو تولہ بنوشند و یا شیرۂ زرشک ہفت ماشہ بجای زرشک سودہ کنند و برای سوزش تمام بدن از بخارات مراق مفرح زرشکی مع عرقیات دہند و مالش مصطگی یک ماشہ سودہ بروغن گل حل نمودہ بر معدہ کنند و برای برخاستن شعلہ از شکم گل گاؤزبان آملۂ منقی ہر یک دو ماشہ گل سرخ سہ ماشہ سودہ بشربت عناب دو تولہ سرشتہ ہمراہ عرق عنب الثعلب بدہند بعدہ کاسنی دہ ماشہ انجبین لعوق آرند دیگر کہ با مراق توحش و خفقان زیادہ باشد طباشیر سنگ لیشب مروارید سودہ بشربت انارین سرشتہ بخورند و عرق کیوڑہ گلاب عرق گاؤزبان عرق کاسنی شربت بزوری شربت گاؤزبان بنوشند و اگر ازین دوا آثار سردی و غلبۂ ریح محسوس شود لاجورد اضافہ کنند و بجای شربت گلقند نمایند و اگر با لینت طبع باشد جوارش انارین نہ ماشہ خوردہ شیرۂ کاسنی چہار ماشہ شیرۂ خیارین پنج ماشہ شربت بزوری دو تولہ تخم ریحان شش ماشہ یا اسپغول پاشیدہ بنوشند ایضاً اگر با مراق تپ باشد قرص زرشک آب کاسنی سبز مروق دہ تولہ شیرۂ خیارین شش ماشہ شیرۂ بادیان چہار ماشہ شربت بزوری دو تولہ دہند و اگر خواہند شیرۂ مغز تخم کدو بجای خیارین و گلقند عوض شربت کنند گاہی قرص گل صغیر و یا قرص طباشیر عوض قرص زرشک کردہ می شود آملۂ مربی یک عدد شیرۂ خیارین شیرۂ کاسنی ہر یک شش ماشہ عرق شاہترہ دہ تولہ گلقند دو تولہ یا شربت نیلوفر و اسپغول شش ماشہ پاشیدہ نیز نافع است ایضاً اگر مراق با خلل نزلہ و سرفہ بود خمیرۂ خشخاش ہفت ماشہ ہمراہ جوشاندۂ خطمی چہار ماشہ اصل السوس بہدانہ ہر یک سہ ماشہ و نبات یک تولہ خورند و یا ہلیلۂ مربی یکعدد و یا خمیرۂ گاؤزبان ہفت ماشہ و یا دواء المسک ہفت ماشہ ہمراہ شیرۂ خیارین شش ماشہ عرقیات شربت بزوری دہند ایضاً برای خشکی دہن و ابخرۂ حار یابس مراقی و بیقراری معدہ و نزلہ بہدانہ سہ ماشہ سپستان پانزدہ دانہ خطمی گل بنفشہ گل نیلوفر ہر یک شش ماشہ در آب گرم خیسانیدہ شیرۂ مغز تخم تربوز شش ماشہ شربت نیلوفر دو تولہ داخل کردہ بنوشند یا لعاب بہدانہ شیرۂ عناب شیرۂ کاہو شیرۂ خیارین شش ماشہ عرقیات دوازدہ تولہ شربت نیلوفر دو تولہ دہند ایضاً برای نزلہ و قلاع و ورم بن دندان و بواسیر و درد سر عناب پنج دانہ سپستان یازدہ دانہ گاؤزبان خطمی ہر یک چہار ماشہ بہدانہ سہ ماشہ خیسانیدہ شیرۂ خیارین ہفت ماشہ شربت بنفشہ دو تولہ داخل کردہ دہند و شام خمیرۂ گاؤزبان خمیرۂ خشخاش ہر یک سہ ماشہ ہمراہ عرق گاؤزبان خورند یا اطریفل کشنیزی ہمراہ شیرۂ خیارین شربت نیلوفر دہند و یا برای نزلہ و ابخرہ کشنیز خشک یک ماشہ سودہ با اطریفل یک تولہ آمیختہ با شیرۂ مغز تخم ہندوانہ شش ماشہ و یا شیرۂ خرفہ شش ماشہ و شربت انار شیرین خورند ایضاً برای نزلہ و حرارت جگر و ریاح معدہ مصطگی یک ماشہ سودہ بگلقند یکتولہ سرشتہ بخورند بالایش گاؤزبان تخم کاسنی نیم کوفتہ ہر یک شش ماشہ ابریشم گل نیلوفر عنب الثعلب ہر یک چہار ماشہ جوشانیدہ نبات داخل کردہ و برای تلیین مویز منقی دہ دانہ افزایند و اگر با نزلہ قصور ہضم و قبض و کثرت آروغ و نفخ باشد مصطگی یک ماشہ سودہ ہلیلۂ مربی یک عدد سرشتہ بخورند و با دیان چہار ماشہ تخم کاسنی خیارین کوفتہ ہر یک شش ماشہ جوشانیدہ نبات داخل کردہ بنوشند ایضاً برای آروغ دخانی مراق صفراوی گلقند ستری یک تولہ بشربت لیمو یک تولہ سرشتہ بخورند بالایش شیرۂ دانۂ ہیل دو ماشہ شیرۂ بادیان چہار ماشہ گلاب چہار تولہ نبات یکنیم تولہ بنوشند ایضاً برای خفقان و ریاح شکم و غثیان جوارش عود ترش شش ماشہ بورق نقرہ پیچیدہ ہمراہ عرق گاؤزبان عرق شاہترہ عرق کاسنی عرق کیوڑہ ہر یک سہ تولہ شربت انارین دو تولہ بالنگو پنج ماشہ پاشیدہ دہند و اگر موسم تنقیہ بود فصد و مسہل بر فصل موقوف داشتہ سفوف مروارید برای قلب و سفوف نمک با ضم برای معدہ و شربت گڑہل و آلو بخارا و شربت لیمو برای صفرا تیار کنند ایضاً در سقوط اشتہا جوارش شاہی ہمراہ عرق گاؤزبان و کیوڑہ و عرق ہیل و عرق مکوہ ہر یک سہ تولہ شربت بزوری دو تولہ تخم خرفہ خشک چہار ماشہ پاشیدہ بدہند و اگر با ضعف دل و خشکی لب و تشنگی و ضعف ہضم و نفخ شکم باشد گلقند یکنیم تولہ سکنجبین تولہ عرق مکوہ عرق بادیان گلاب عرق کاسنی بدہند و اگر با گرمی مزاج اجابت نرم بہ آواز و ریاح بواسیری باشد شیر دانۂ ہیل شیرۂ بارتنگ عرق کاسنی عرق گاؤزبان عرق بادیان ہر یک پنج تولہ شربت انارین دو تولہ دہند ایضاً برای رفع قبض اصحاب مراقیہ ہلیلۂ مربی با خوردن عود بلین خوردہ شیرۂ خیارین ہفت ماشہ شیرۂ تخم کاسنی پنج ماشہ عرقیات شربت بزوری بارد دو تولہ بنوشند و اگر قبض بواسیری بود ریاح مراقی و صعود بخارات

بسوی راس در مزاج حار باشد طباشیر مصطگی دانه هیل بادیان هر یک نیم ماشه سوده بگلقند سرشته گل خطمی سه ماشه عناب هفت دانه بنفشه شش ماشه جوشانیده نبات داخل کرده دهند و اگر با عوارض مذکوره نزله حار نیز باشد دانه هیل یکماشه سوده بگلقند لسترن سرشته با شیره تخم کاهو شش ماشه شربت گاوزبان دو توله دهند ایضاً که با درد معده و سوء هضم و قی باشد نارجیل دریائی بآب پودینه سوده خورده بالائش آلو بخارا ده دانه زرشک سه ماشه در عرقیات مالیده شربت بزوری دو توله بنوشند ضماد مصطگی وغیره کنند و اگر بعد مدتی وجع لغو اد و حرارت مزاج بهم رسد مسهل باین طور دهند عنب الثعلب گاوزبان تخم کاسنی هر یک شش ماشه مویز منقی دو توله آلو بخارا ده دانه گل سرخ خیارین زرشک هر یک شش ماشه ریوند چینی سه ماشه سنای مکی یک توله در آب کاسنی سبز مروق شب تر کرده صبح مالیده صاف نموده فلوس خیارشنبر شش توله گلقند چهار توله شربت دردمکرر سه توله روغن بادام شش ماشه داخل کرده دهند و اگر اسهال بسیار آید برای تقویت مصطگی یک ماشه طباشیر دو ماشه زهر مهره یک ماشه سوده بشربت انار شیرین سرشته عرقیات شربت بزوری بارتنگ شش ماشه دهند

تدبیر مراق بارد المزاج

اگر ماده در مراق یا معده بود بهر تقویت معده و احشا گلقند لطبیخ بادرنجبویه گاوزبان و بادیان دهند و از زراوند و مصطگی و عود حب ساخته بعمل آرند که در تحلیل مواد مراق از مجربات ست و چای خطائی نیز مفید بود و اگر ورم در مراق بنا باشد تدهین فم معده بروغن گل و سنبل و مصطگی نیم گرم و تکمید بسبوس گندم و نمک و تنطیل بطبیخ بابونه و اکلیل الملک و برگ ترنج و برگ فرنجمشک و شبت بجهت تحلیل ریاح نافع و دیگر نطولات و ضمد و معمولی و حب مقل ملین وغیره که در قرابادین مسطور شد بعمل آرند و مداومت حمام بغایت سودمند ست و چوزه مرغ و زردی بیضه و مانند آن غذای سریع الهضم قلیل الفضول اختیار نمایند و وقت ضرورت ماده را که در معده یا ماساریقا یا مراق باشد بمسهل ملائم نافع احشا استفراغ سازند و افسنتین و شربت آن درینجا بغایت مفید ست و گویند که سی ورم شربت افسنتین بدهند و مسهل قوی از ادویه شدید الحرارت و قی درین علت مضرست مگر کسی را که قی بآسانی آید و ماده در فضای معده باشد دوا المسک معتدل علوی خانی مجرب النفع ست و تدبیر تسهیل شیر شتر بجهت تحلیل ریاح بارده و تقویت احشای مراقیین بارد المزاج معمول ست ابن سرافیون گوید که تدهین جوف بروغن سوسن نفع عظیم میدهد

ذکر بعض تراکیب مفید مراق بارد مزاج از مطب اساتذهٔ کرام

اگر با نزله و سرفه باشد خمیره عنبری هفت ماشه همراه جوشانده گاوزبان چهار ماشه گل گاوزبان دانه هیل هر یک سه ماشه نبات یک توله خورانند و اگر با قصور هضم و قبض و نفخ و نزله وغیره باشد مصطگی سوده با آمله مربی سرشته بخورند گاوزبان هفت ماشه در عرق عنب الثعلب ده توله جوشانیده نبات یکنیم توله داخل کرده بنوشند و یا زرنباد دو ماشه ابریشم خام دو ماشه گاوزبان چهار ماشه مویز منقی ده دانه جوشانیده خمیره صندل یک توله دهند و اگر حرارت محسوس شود گل نیلوفر چهار ماشه افزایند و اگر برودت زیاده باشد بادیان خطائی چای خطائی ابریشم گاوزبان بسفائج هر یک چهار ماشه دارچینی دو ماشه جوشانیده نبات دو توله داخل کرده بنوشند ایضاً در حالت نفخ پودینه خشک یکماشه الایچی سفید دو ماشه چاے خطائی بادیان خطائی هر یک ماشه خیارین کاسنی هر یک شش ماشه گل سرخ چار ماشه جوشانیده سکنجبین لیمونی حل کرده بنوشند و یا مصطگی سوده بخمیره گاوزبان سرشته بورق نقره پیچیده بخورند و شیره انیسون دو ماشه شیره خیارین شش ماشه عرق گاوزبان عرق بادیان هر یک پنج توله شربت بنفشه گلقند هر واحد یکنیم توله داخل کرده بنوشند ایضاً برای رطوبت دهان و خرابی هضم طباشیر دانه هیل هر یک ماشه سوده با آمله مربی یک عدد سرشته بخورند بالائش عرقیات شربت بزوری دو توله بالنگو چار ماشه پاشیده بنوشند و اگر با رطوبت دهان و برهمی طبیعت بعد مسهل بود اصلاح معده بجوارش عود هفت ماشه و شیره دانه هیل سه ماشه عرقیات ده توله شربت بزوری دو توله کنند ایضاً برای آروغ ترش از ریاح سوداوی انوشدارو ساده عرقیات شربت بزوری و سفوف نمک اندرانی دهند و برای کثرت آروغ بعد تخمه و سوء هضم مصطگی دو ماشه الایچی سه ماشه پودینه خشک دو ماشه در عرق بادیان پنج توله گلاب چهار توله جوشانیده سکنجبین دو توله یا گلقند داخل کرده دهند که محلل رطوبات است ایضاً اگر نفخ مراقی مثل گوله در شکم بود و مزاج بارد باشد صعتر فارسی انیسون بادیان دانه هیل مصطگی هر واحد یک ماشه سوده بگلقند توله سرشته همراه عرق بادیان دهند و در آخر روز شیره تخم کشوث شیره اصل السوس هر یک چهار ماشه و در شب هلیله مربی بآب گرم و گلاب عود سوده افزایند و برای نفخ شکم بارد مزاج مصطگی دو ماشه عود سنبل الطیب هر یک یک ماشه سوده بگلقند یک توله سرشته تناول نمایند بالائش عرق بادیان عرق عنب الثعلب هر یک پنج توله شربت بزوری دو توله بنوشند و اگر دفع سده منظور باشد سنای مکی چهار ماشه افزایند ایضاً برای تهوع و خفقان و آروغ و فواق و قلت اشتها و ضعف هضم عود و قی ماشه مصطگی پودینه خشک دانه الایچی خرد هر واحد دو ماشه سوده بسکنجبین توله سرشته همراه شیره کاسنی شش ماشه عرق عنب الثعلب [illegible] توله

شربت بنفشه دهند وگاهی برای تقویت معده مراقیین مصطکی طباشیر دانه هیل هر یک یکماشه سوده بگلقند تولهٔ آمیخته همراه عرقیات شربت بزوری شربت گاؤزبان هر یک دو توله میدهند ایضاً برای درد معده وکثرت آب دهن وقی درجوارش عود دانه هیل جدوار طباشیر هر یک یک ماشه سوده آمیخته عرق کاسنی وعنب الثعلب هر یک پنج توله گلاب چهار توله شربت انار دو توله یا گل سرخ گاؤزبان هر یک چهار ماشه عود یکماشه مصطکی دو ماشه مویز منقی ده دانه در عرق کاسنی وعنب الثعلب وگاؤزبان هر یک چهار توله جوشانیده گلقند دو توله داخل کرده بدهند ومالش روغن گل وروغن مصطکی بموضع نفخ مراق کنند وبرای درد معده بعد طعام جوارش مذکور باشیرهٔ بادیان نه ماشه گلاب چهار توله نبات یک توله بدهند ویا زرنباد سوده بجوارش مذکور آمیخته باشیرهٔ زیرهٔ سفید چهار ماشه ونبات توله بدهند وبرای درد معده که در آخر هضم باشد بادیان خطائی دو ماشه سوده با گلقند آفتابی توله سرشته بخورند وعرق بادیان ده توله بنوشند یا انیسون یکماشه سوده با گلقند توله سرشته همراه عرق مذکور بدهند ایضاً برای دفع قلل ریاح وادجاع معده وخفقان بادیان بادرنجبویه بادیان خطائی صعتر فارسی هر یک سه ماشه برگ فرنجمشک چهار ماشه عود صلیب یکنیم ماشه مویز منقی ده دانه در نیم آثار آب بجوشانند هرگاه نیم پاؤ بماند صاف کرده شربت بزوری معتدل دو توله داخل کرده بنوشند ایضاً برای ثقل کر از احتباس ابخرهٔ مراقی ودفع ریاح از اسفل وقبض بواسیر وتفتیح آروغ مراقی ودرفع نزله طباشیر سنبل الطیب اصل السوس دانه هیل هر یک نیم ماشه سوده بگلقند توله سرشته باشیرهٔ تخم خربزه شش ماشه شربت گاؤزبان دو توله بخورند ایضاً برای درد محاذی قلب که در تنفس بیزاری بنا شد وبکما دو ضماد زائل نه شود اصل السوس گاؤزبان بادیان هر یک چهار ماشه مویز منقی ده دانه سنبل الطیب دو ماشه عنب الثعلب چهار ماشه جوشانیده گلقند دو توله داخل کرده تا هفت روز بنوشند ایضاً برای درد کتفین از صعود بخار بارد مراق مصطکی دو ماشه مویز منقی ده دانه گاؤزبان چهار ماشه در عرق شاهتره جوشانیده شربت بزوری دو توله داخل کرده دهند ویا عنب الثعلب گل سرخ هر یک چهار ماشه تخم کاسنی شش ماشه بادیان چهار ماشه جوشانیده شربت بزوری داخل کرده بنوشند ویا الایچی خرد سه ماشه تخم کاسنی شش ماشه جوشانیده گلقند آفتابی دو توله داخل کرده دهند ایضاً برای قی وسوزش معدهٔ حاملهٔ مراقی بادیان مصطکی انیسون سوده بگلقند آفتابی سرشته تناول نمایند بالائش سنبل الطیب چهار ماشه مویز منقی ده دانه دانه هیل سه ماشه عود هندی چهار ماشه جوشانیده نبات یکنیم توله داخل کرده بنوشند ایضاً برای رطوبات معده ونفخ شکم وصلابت ودرد وقصور هضم ومزاج بسیار بارد دارچینی بادیان اسطوخودوس گاؤزبان افسنتین هر یک چهار ماشه بعرق بادیان نیم پاؤ وگلاب چهار توله جوشانیده صاف کرده گلقند لسترن دو توله داخل کرده دهند بازبجای اسطوخودوس وافسنتین دانه هیل سه ماشه نانخواه سه ماشه کنند وضماد صبر وغیره نمایند ایضاً برای سوء هضم ولینت طبع وپیچش در اجابت از حرکت بواسیر ریحی عود مصطکی بوزیدان هر واحد یک ماشه سوده بگلقند آفتابی یک توله سرشته تخم مرو شش ماشه دانه هیل سه ماشه در عرق بادیان وعرق عنب الثعلب هر یک شش توله جوشانیده شربت بزوری معتدل دو توله حل کرده دهند برای سوء هضم ونفخ مراقی جوارش عود شیرین خورده بالائش دارچینی مصطکی عود غرقی اصل السوس مقشر وروبخ عقربی جوشانیده صاف نموده نبات داخل کرده بنوشند ویا جوارش مصطکی خورده بالائش دارچینی مصطکی مویز منقی عود غرقی نیم کوفته دانه هیل کوفته جوشانیده گلقند داخل کرده بنوشند فائده بدانکه در مراق گاهی لعاب دهن بسیار آید واین یا از عدم هضم جید معدی باشد یا از نوازل دماغی ویا از هر دو یا از ضعف هضم کبدی وتدبیر هر یک بعد ذکر ادویهٔ مرکبه مسطور گردد ذکر ادویهٔ مرکبه نافع مالیخولیای مراقی اطریفل معمول حکیم شاه محمد نافع اقسام مالیخولیا وجنون ومصلح فساد خون ودافع نزله وفضول سر ومانع صعود ابخره از معده واعضای دیگر قرفه شاهتره الایچی خرد سلیخه مصطکی هر یک سه نیم ماشه گل سرخ اصل السوس مقشر هر یک نه ماشه هلیلهٔ سیاه پوست بلیلهٔ آمله مقشر هر یک یکنیم توله پوست هلیلهٔ زرد ترید موصوف هر یک سه توله کوفته بیخته بروغن بادام چرب کرده با قند سفید نیم آثار عالمگیری قوام داده بسرشند قدر خوراک یک توله تا دو توله است اطریفل زمانی جهت اقسام مالیخولیا خصوص مراقی از جملهٔ مجربات است واثر آن در تنقیهٔ معده ودماغ از اخلاط ثلثه تجربه رسیده وبرای قولنج وصداع ومنع صعود ابخره نافع ومداومت آن جهت قطع نزله مجرب وبجمیع امزجه موافق ست واگر بعد از غذا تناول نمایند مضرت نمی رساند وقوت او تا دو سال باقی می ماند پوست هلیلهٔ زرد پوست هلیلهٔ کابلی هلیلهٔ سیاه گل بنفشه سقمونیای مشوی هر یک ده مثقال ترید موصوف کشنیز خشک هر یک بست مثقال پوست بلیلهٔ آمله مقشر گل سرخ طباشیر گل نیلوفر هر یک پنج مثقال صندل سفید کتیرا هر یک سه مثقال ادویه کوفته بیخته بروغن بادام سی مثقال روغن چرب کرده بدارند وعناب صد عدد سپستان صد عدد گل بنفشه ده مثقال در آب بجوش داده صاف کرده بایکنیم وزن شیرهٔ هلیلهٔ مربی ویک وزن عسل کف گرفته بقوام آورده وادویه بسرشند قدر شربت آن برای اسهال از چهار مثقال تا شش مثقال ومنا بر مداومت از یک مثقال تا دو مثقال شربت دینار کبیر نافع از برای امراض جگر وبرای مالیخولیای مراقی تنقیه باین

شربت بعد از فصد و تنقیح ماده بیمار را الاصول بهترین تدبیر نوشته تخم کاسنی ده درم بادیان پنج درم بیخ کاسنی پانزده درم پوست بیخ بادیان هفت نیم درم گل سرخ
پانزده درم گل نیلوفر گل بنفشه گاوزبان افتیمون اسطوخودوس هر یک چهار درم بسفائج فستقی تربد موصوف هر یک بست درم سنای مکی حب النیل هر یک هفت
مثقال تخم کشوث در کتان بسته پنج مثقال جمله را در نه رطل آب شب بخیسانند صبح بجوشانند چون سه رطل آب بماند صاف کرده یک من قند سفید داخل کرده بقوام
آرند و چهار درم ریوند چینی سوده دران حل نمایند و بعضی پانزده درم تا شانزده درم شاهتره و چهل دانه عناب داخل کرده اند مقدار شربت ده درم تا شانزده درم با آب
نیمگرم ضماد که در مالیخولیای مراقی بحدتی نفع دهد مصطکی گل سرخ افسنتین سنبل الطیب سارون سعد شبت پودینه دشتی زیره کرمانی انیسون تخم کرفس صعتر کوفته بیخته با آب
ضماد کنند یا در آب جوشانیده صاف نموده در شاشه گاو انداخته ضماد کنند و اگر کندر دارچینی زرنباد اضافه نمایند انسب ست و گاهی از ین ضماد مصطکی گل سرخ
اسارون سعد دور نموده و بجای آن اکلیل الملک بابونه برگ تمام برگ ترنج اضافه کرده وقت خلو معده از طعام بر معده نطول کرده میشود و برای تحلیل ریاح بارده
مراقی مفید می افتد **عرق هلیله** دافع سودا و مقوی دماغ و حواس پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی کشنیز خشک هر یک نیم آثار پوست بلیله آمله هلیله سیاه
گل سرخ مویز منقی هر یک پاو آثار اسطوخودوس سافج هندی گل نسرین گاوزبان هر واحد نیم پاو عود غرقی گل گاوزبان ابریشم مقرض برادۂ صندل سفید هر واحد پنج توله
بسفائج نیم کوفته شش توله سنبل الطیب دو توله شب در آب خیسانیده صبح بقدر ده دوازده سیر عرق کشند **نوع دیگر** معمول حکیم اجمل خان برای امراض
سوداوی و تقویت دماغ و معده و دل و منع صعود ابخره و کابوس اسطوخودوس دوازده توله کشنیز خشک سه پاو پوست هلیله زرد یک آثار گل سرخ پنج توله
گاوزبان مویز منقی هر یک نیم پاو هلیله سیاه پاو آثار تا چهار شبا روز خیسانیده هفت آثار عرق کشند و در مفتاح المجربات وزن گل سرخ نیم پاو و
مویز منقی یکنیم پاو مرقوم و آمله و پوست هلیله هر یک پاو آثار و عود غرقی چهار توله زیاده است و نوشته که نافع صداع و مرض سوداوی دماغی ست
عرق شیر بجهت ترطیب سوداوی مزاجان از حکیم نافع خان شیر بز دوازده آثار گل سرخ گل نیلوفر بهمن سرخ بهمن سفید تودری زرد تودری سرخ تودری سفید
گاوزبان بادرنجبویه فرنجمشک گل گاوزبان اصل السوس هر یک دو توله عناب صد عدد دارچینی نارمشک هر یک شش ماشه آب سیب شیرین پاو سیر آب
لیموی شیرین دو آثار آب زردک آب نیشکر هر یک پنج آثار آب انار شیرین نیم سیر عرق نیلوفر دو آثار آب به شیرین نیم آثار تخم خرفه مقشر تخم کاسنی هر یک چهار توله
بادیان سبز دو آثار صندل سفید چار توله برگ کاسنی سبز دو آثار بدستور عرق کشند **عرق گاوزبان عنبری** اصحاب مالیخولیا و توحش و خفقان و ضعف دل و
جمیع امراض سوداوی را نافع است گاوزبان گل گاوزبان هر یک نیم پاو صندل سفید اسطوخودوس بادرنجبویه بسفائج گل سرخ گل نسرین هر یک ده درم عرق کیوڑه
بیدمشک هر یک دو رطل عنبر مشک هر یک نیم درم در دهن نیچه آویزند و بدستور عرق کشند خوراک دوازده درم **عرق چوب چینی** که ضعیف را قوی گرداند
ناتوان را توانا سازد و قوت باه بی حد آرد و در مالیخولیای مراقی را مفید بود و حکیم مسیح الزمان این عرق را برای نواب اعتماد الدوله تیار کرده بود و عجیب و غریب
بر آمد و نفعی کرد که از حیطۂ تحریر و تقریر بیرون ست و معمول حکیم شریف خان صاحب چوب چینی پنج آثار اکبری دارچینی سه نیم آثار پا و بالا ایچی سفید کباب چینی
قرنفل جوزبوا بسباسه سعد کوفی سافج هندی عود غرقی بهمن سرخ بهمن سفید زرنباد بادرنجبویه خولنجان سنبل الطیب اشنه گاوزبان صندل سفید درونج عقربی
خصیة الثعلب مصطکی بیخ بنفشه ولایتی از هر یک نیم سیر نبات سفید ده سیر مویز منقی پنج آثار عسل مصفی پنج آثار قند سیاه سی آثار پوست کیکر ده آثار گلاب
هفت و نیم شیشه عنبر اشهب شش ماشه مشک یک توله در سه ماشه زعفران نیم پاو بدستور عرق کشند خواه یک آتشه خواه دو آتشه **معجون مفرح** که جهت
مالیخولیای مراقی نافع ست هلیله سیاه آمله از هر یک دو جزو گاوزبان بادرنجبویه گل سرخ بهمنین کشنیز خشک ابریشم مقرض از هر یک یکجزو کوفته بیخته بشربت سیب
سه وزن مجموع ادویه معجون سازند خوراک سه درم **معجون** برای مالیخولیای مراقی از مجربات محمد حسین آمله منقی بادرنجبویه چای خطائی پوست هلیله کابلی
طباشیر سفید هر یک ده مثقال زعفران جوزبوا سافج هندی قرنفل بسباسه دانه هیل عود قماری هر یک دو مثقال پوست ترنج پوست بیرون پسته
هر یک سه مثقال قند سفید شکر سفید هر یک نود مثقال گلاب هفتاد مثقال آب زرشک پنجاه مثقال آب لیمو شصت مثقال آب سیب شیرین آب سیب
ترش آب انار شیرین آب انار ترش آب به شیرین آب به ترش هر یک هفتاد مثقال بقانون مقرر معجون سازند **معجون** نافع مالیخولیای مراقی مانع صعود
ابخره مربای آمله مربای هلیله هر واحد ده عدد گل سرخ کشنیز مقشر زرشک طباشیر هر یک دو درم دانه هیل پوست ترنج مصطکی عود غرقی سافج هندی
سنبل الطیب گاوزبان گل گاوزبان ابریشم مقرض زهر مهره سوده زرنباد هر یک درم مویز منقی دو توله شربت انار ولایتی چهار توله

شکر سفید پاو آثار معجون سازند مفرح بارد جهت تقویت و حل مراق هلیلهٔ مربی آملهٔ مربی هریک پنج عدد شسته بعرق گاوزبان و عرق عنب الثعلب هریک پا و آثار بجوشانند تا مهرا شود پارچه بیز نموده با نبات سفید یکسیر پا و بقوام آرند و صندل سفید طباشیر هریک سه ماشه مروارید ناسفته دو ماشه کشنیز مقشر مغز تخم خیار هریک شش ماشه گل گاوزبان دو ماشه سائیده مشک خالص چار سرخ سوده آمیزند پس ورق نقره دو ماشه حل سازند خوراک از هفت تا نه ماشه مفرح بارد کافوری مخترع حکیم علوی خان مجرب بمرات از برای مالیخولیای مراقی و جمیع امراض سوداوی که بسبب آن احتراق صفرا یا خون باشد و مقوی جمیع اعضاے رئیسه است و خفقان حار و ضعف قلب را که بسبب حرارت باشد بنهایت مفید است مروارید ناسفته کهربای شمعی کافور قیصوری زعفران هریک دو دانگ لاجورد مغسول سنگ یشب فادزهر معدنی صندل سفید طباشیر پوست هلیلهٔ کابلی هلیلهٔ سیاه آمله گل گاوزبان گل سرخ اسطوخودوس هریک یک مثقال مغز تخم کدو پنج مثقال تخم خرفه پانزده مثقال زرشک ده مثقال گل بنفشه گل نیلوفر هریک دو مثقال شربت فواکه شیرین پنجاه مثقال نبات سفید بقدر حاجت گلاب و عرق بید مشک بقدر ضرورت نبات و شربت را بالعرقیات حل کرده بقوام آرند با سائر ادویه بدستور مرتب نمایند شربت یکمثقال و اگر دو دانگ عنبر و ورق طلا و نقره هریک مثقال داخل نمایند بهتر است و در نسخهٔ دیگر وزن مروارید و کهربا هریک چهار دانگ ست و بهمنین و نجنجک و باد رنجبویه هریک یکمثقال ابریشم مقرض دو مثقال افزوده و نوشته که جواهر را بگلاب یا بآب لیمو و آب ترنج بر روی سنگ سماق صلایه نمایند باقی ادویه کوفته بحریر بیخته و عسل سفید ده مثقال شربت سیب شربت فواکه هریک بست و پنج مثقال قند سفید بقدر حاجت و عرق گاوزبان وغیره بقوام آرند پس عنبر اشهب نیم مثقال مشک دو دانگ دران حل کنند پس راقی و ادویه دیگر با اشربه فواکه و صندل ترنج عرقیات و تخم فرنجمشک بخورند اعتبار گاه در مرض مراق لعاب دهان بافراط آید و این از عدم هضم جید معدی یا از نوازل دماغی و یا از هر دو و یا از ضعف هضم کبدی پس در دماغی اطریفل اسطوخودوس و حب مجدوار و معجون نجاح و در معدی جوارشات هاضم و در هر دو اطریفل و در کبدی خل بیخ بادیان و تخم کشوث که مدر و مفتح باشد مدد لخته افزایند و گویند که تدبیر این مرض حذاق یونانی منفرد اند و غیر آنها تسخین زیاده برای کسر نفخ میکنند و اسهال با یارج میفرمایند پس احتراق زیاده می گردد و سنا باک ندارد که آن اسهال اخلاط محترقه از اعماق بلا تهیج آن می کند و گویند که چون فساد در مراق بسیار باشد داغ نهادن نجاح می رسانند اقوال حذاق شیخ الرئیس می فرماید که اگر مراق بارد المزاج نافخ باشد بادی ورم بسبب بنو و آب افسنتین یا ادویه جوشانیده بنوشند و یا عصارهٔ آن ده قیراط در آب حل کرده بخورند و بدیگر ادویهٔ مناسبه تنقیهٔ او نمایند و نطولات حاره بر معده ریزند و ضمادات گرم بران نهند و دران تخم فنجنکشت و تخم سداب و بیخ سوسن و شجرهٔ مریم استعمال کنند و باید که اضمده بران مدت طویل دارند و هرگاه جدا کنند پاشم ندف زده یا اسفنج در آب گرم آغشته بران موضع نهند و استعمال ضماد خردل بر معده و مابین کتفین نیز نافع است و کذا گذاشتن محاجم بے شرط مگر آنکه ورم یا درد آنجا مانع آن باشد و باشد که بسبب شدت نفخ در مالیخولیای نافخه بنوشیدن تخم کرفس و زیره و انیسون و اشربهٔ که دران بزر و سداب و شبت داخل باشد احتیاج افتد بلکه گاهی باستعمال تخم سداب و فنجنکشت حاجت آید و گاهی مراقی مزمن بقی کردن از خربق سفید محتاج گردد صاحب کامل گوید که اگر خلط سوداوی محدث این علت در معده باشد باید که مریض را قی کنانند بآبیکه دران شبت و ترب و پودینهٔ نهری و خربق سفید جوشانیده سکنجبین عسلی آمیخته باشند یا بتربد یمانی و جوزالقی و تخم ترب و مانند آن که هر واحد بقدر حاجت در عسل سرشته بآب مطبوخ شبت و ترب مالیده باشند و چون تنقیهٔ معده بقی کردند تا سه روز راحت دهند و نان سمید با شوربای چوزهٔ مرغ بطریق اسفیدباج یا زیرباج پخته بخورانند و تدبیر او از اغذیهٔ موافقه مرض مالیخولیا نمایند و روز چهارم ادویهٔ موصوف برای تنقیهٔ خلط سوداوی و مطبوخ افتیمون مقوی با یارج و شحم حنظل و خربق سیاه دهند و اگر ازین آثار صلاح بهتید این نقوع صبر منقی معده از خلط سوداوی بدهند بگیرند هلیلهٔ سیاه و پوست هلیلهٔ کابلی و افتیمون و سناے مکی هر واحد هفت درم اسطوخودوس برگ باد رنجبویه کمافیطوس پودینهٔ نهری گاوزبان حشیش غافث هر واحد چهار درم بسفایج کوفته سه درم غاریقون کوفته دو درم مصطکی قرنفل ساذج هندی هر واحد دو درم و نیم مویز منقی چهل درم همه را در شش رطل آب بجوشانند تا بدو رطل آید صاف کرده پنج درم صبر سقوطری بران انداخته هر روز سه تا چهار اوقیه گرفته روغن بادام شیرین یک درم بران چکانیده در تابستان وقت سحر و در زمستان هنگام طلوع آفتاب بنوشند و غذا برای شوربای لحم حمل یا جدی یا پاچه سفید آنها باشد و بعد غذا شراب سفید رقیق اندک اندک بنوشانند و اگر ازین آثار صلاح و سکون پدید آید همین تدبیر لازم گیرند تا آنکه صلاح تام یابد و اگر فائده نشود لیا رج جالینوس و ایارج روفس بآب مطبوخ هلیلهٔ سیاه و کابلی و گاوزبان و افتیمون و اسطوخودوس و بسفایج هر واحد بقدر حاجت بدهند و اگر مریض متحمل ادویه بجهار

نباشد و از ان ایذا یابد ماء الجبن مرتب بسکنجبین هر روز نیم رطل تا یک رطل بدهند و بران این سفوف اندازند هلیلهٔ سیاه و کابلی هر واحد سه درم افتیمون چهار درم غاریقون یک نیم درم خربق سیاه یک دانگ همه را باریک سوده دو درم تا سه درم با ماء الجبن بدهند ابن هبة الله گوید که فصد باسلیق یا اسیلم از دست چپ کنند و مقدار صالح خون برآرند و اصلاح مزاج جگر به تبرید آن نمایند بهر آنکه خلط سوداوی از سخونت آن متولد میشود و پس طحال ازان بسیار اخذ میکند و هرگاه ازان متاذی میگردد آنرا بسوی معده دفع میکند پس اگر این کثرت پذیرد تنقیهٔ آن بمطبوخ فواکه نمایند و تبرید مزاج کبد بشرب شیرهٔ بزر بارده بشربت غوره و شیرهٔ زرشک بسکنجبین سفرجلی و آب کاسنی بسکنجبین کنند و اغذیه سریع الهضم جید الکیموس مثل لحم ماکیان و بره مرتب با آبهای بارد مثل آب ریباس و حصرم و سماق دهند و از امتلا حذر نمایند و اگر عادت مریض بشرب خمر باشد اندکی ازان ممزوج با آب بسیار بنوشانند و اگر از کثرت ریاح و شدت التواء شکایت کند از جماع معتدل نمایند و از اسراف دران منع نمایند و در حمام داخل کنند ایلاقی و جرجانی میفرمایند که در مالیخولیای مراقی امر بقی نباید کرد مگر کسی را که بآسانی قی کند و غلط در فضای معده باشد و صواب آنست که تلیین طبیعت نمایند با فتیمون و ایارج فیقرا بهم آمیخته و اگر حاجت آید که هر روز ازین مرکب بقدر مناسب بخورند سخت نافع بود بتنقیهٔ معده و اخراج اخلاط آن بآسانی کند و هرگاه عادت باین طریق نمایند معده و امعا بران مستمر گردد که ثفل را دفع کند و هر صبح این شربت افسنتین بدهند افسنتین رومی ده درم گل سرخ بست درم ترید سفید خراشیده چهار درم سنبل الطیب دو درم و در بعضی نسخه ها مصطکی و اذخر و ساذج هندی و صبر هر یک دو درم غاریقون چهار درم نیز آمده همه را در دو آثار آب بپزند تا نصف بماند صاف کرده هر بامداد سی درم ازین شربت با بست درم شکر سوده بخورند و در نسخه که جهت ضعف معده بارد و سوء القینه نیز مجرب نوشته صرف غاریقون چهار درم افزوده و نوشته که در چهار رطل آب خیسانیده بجوشانند تا بثلث رسد صاف نموده با صد و بست درم قند بقوام آرند و صاحب تحفه وزن ترید هفت درم و سنبل چهار درم عوض غاریقون نموده و اگر قنطوریون دقیق را بجوشانند و صاف کرده هر صبح همچنین بنوشند سودمند بود تنقیهٔ معده و هضم طعام و تلیین طبیعت کند و هرگاه این امور ثلثه حاصل شود ریاح و بخار تولد نکند و مادهٔ مرض منقطع گردد و ماء الجبن مرتب از شیر اسپ ماده و شیر گاو طبع را نرم کند اندک آن اسهال اندک و بسیار آن اسهال بسیار کند و طعام او یک قسم باید بهر آنکه قوت معده در هضم اقسام مختلف متحیر شود و گوشت حیوان که برای او بگیرند در برف و یخ یکروز پنهان باید کرد تا نرم شود و آنچه ازان بریان کنند سخت بریان نباید کرد تا خشک نشود بلکه تری باقی ماند و هر وقت که معده خالی باشد افسنتین و شبت و پودینهٔ نهری و زیره و انیسون و تخم کرفس در آب جوشانیده صاف نموده در مثانهٔ گاو پر کنند و گرم بر معده نهند و نگاه دارند که معده را قوی کند و ریاح را منع نماید و اگر صعتر و کندر اضافه نمایند قوی تر گردد روفس گوید که جهت تنقیهٔ سوداء نه درم افتیمون بماء الجبن باید داد و اگر ماء الجبن حاضر نباشد بماء العسل دهند و میان هر استفراغ تا استفراغ دیگر هر روز شربت افسنتین باید داد بهر آنکه منقی معده و مقوی آن و مدر بول است و تصفیهٔ خون از خلط غلیظ بادرار بول کند و آنجا که مادهٔ سودا با بلغم آمیخته باشد سکنجبین عنصلی موافق باشد روفس گوید جماعتی را دیدم که افسنتین تنها استعمال کردند و ازین علت خلاصی یافتند و ابوالخیر حماد گوید که من این را آزمودم و همچنان یافتم که روفس گفته منفعت آن بزرگ دیدم ابن الیاس گوید که گاهی مالیخولیا بسبب حدوث ورم در مراق یا بسبب سده دران از خلط سوداوی غلیظ حادث میشود و ازان بخارات مرتقی میگردد علاجش اسهال سودا برفق از مطبوخات لینه و حقنه های غیر حاده است و هر روز جلاب از با درنجبویه و گاوزبان یکدرم و از گلقند شکری ده درم بنوشند غذا زیرباج ماکیان و بعد ظهور نضج اسهال طبیعت بمعجون خیارشنبر و سنا هر واحد پنج درم و شکر ده درم و فلوس خیارشنبر در آب بادرنجبویه و گاوزبان هر واحد ده درم مالیده و آب بابونه و شبت و فرنجمشک و روغن سوسن و زنبق بر مراق ریزند و این تدبیر دفتی ست که در مزاج حرارت نباشد و اگر با حرارت باشد ترک استفراغ بتمامه نمایند و ترطیب مزاج دماغ بدوشیدن شیر بران و ریختن آب گرم بسیار کنند و جلاب از نیلوفر و تخم کاسنی و عنب الثعلب هر یک سه درم و از ترنجبین یا شکر ده درم بنوشند و یا شربت بنفشه یا شربت خشخاش هر کدام که باشد ده درم ازان در آب گرم حل کرده بنوشند و غذا ماء الشعیر یا مزورهٔ ماش بمغز بادام و کدو بدهند ابن نوح گوید اگر علت از مراق باشد آب بابونه و شبت و افسنتین و حب الغار و تخم فرنجمشک و روغن سوسن بران ریزند و تضمید آن با دویهٔ محلل نفخ مثل نانخواه و تخم کرفس و زیره و کندر نمایند و ضماد تا زمانی دراز بران بگذارند و چون آنرا بردارند بپارچه بپوشند و محاجم بی شرط بر مراق نهند طبری گوید که علاج مراقی علاج مالیخولیای دماغی ست و ترک استفراغ مگر هنگام ضرورت شدید اقتصار بر مزدرات و اگر مریض لاغر گردد و چوجهٔ مرغ و تیهو و زردهٔ بیضه و مانند آن دهند و در هر چهل روز فصد باسلیق کنند و اخراج خون بمقدار واجب و تحذر از ضعف و سقوط قوت مریض نمایند بعد ازان

جلاب جالینوس

بمزاج مریض نظر کنند اگر حار مزاج باشد لزوم شرب ماء الشعیر بشربت خشخاش کنند و بشب وقت خواب این جلاب معروف بجلاب جالینوس بدهند و آن شکر
سفید و گلاب مطبوخ برگ بادرنجبویه و عود خام است و ازین تقویت معده انتفاع می یابند و بعض متاخرین ذکر کرده اند که جلاب جالینوس عصیر عنب
باصول ست و انچه ذکر کردیم غیر انیست و از غم و تاذی و تعب کلام احتراز نمایند که این در کرب او می افزاید و اگر مزاج مریض بارد باشد لزوم تناول
جلنجبین نمایند و بعد طعام اندک شراب زبیبی اصفر بنوشانند و اگر در مرض انحطاط گردد و در مریض قوت باشد و یقین گردد که در بدن مریض فضول ست ترک او
جائز نبود چه دران خوف فساد یا تعفن آنست پس استفراغ آن بحب ایارج کنند که در آب مطبوخ گاوزبان و برگ بادرنجبویه و افیتمون و اندکی افسنتین آنرا مالیده باشند باید کرد
و اگر ببینند که معدهٔ او متالم میشود استفراغ بدوای مسهل ترک نمایند و این حقنه بعمل آرند اگر قوت اطاعت کند خارخسک بابونه هر واحد یک کف خطمی سبوس گندم هر دو دره
بسته هر واحد دو کف برگ کرنب برگ چقندر هر واحد یک باقه سپستان یک کف انجیر چهل عدد خرطم کوفته و تقشیر هر واحد یک کف کبیر برگ شبت یک باقهٔ کبیره ما
بدستور مطبوخ حقنه بپزند و ازان بقدر حقنهٔ واحد بمقدار قوت مریض بگیرند و اندک بورهٔ ارمنی سرخ و هفت درم شکر دران حل کرده بدفعات متوالی حقنه کنند
تا آنکه فضول زائل گردد بعد ازان تدبیر محلل و تدبیر مبرد حسب خوب حال اعاده نمایند بعد ازان بمزاج مریض نظر کنند اگر حرارت او اشتداد نماید و قشف و یبس ظاهر
گردد لزوم ماء الشعیر و مزورات مرطبه مثل کدو و ماش و بقلهٔ یمانی همه بروغن بادام پخته باید کرد و اگر مریض برین صبر نکند و در قوت او نقصان ببینند غذا از تیهو

حکایت معز الدوله

و بچهٔ ماکیان و مغز سر بره بدهند و از کثرت طعام و شب خواری حذر کنند و این مرض معز الدوله را در اهواز عارض شد و قارورهٔ او سفید خام بود و بسبب میل
حرارت بسوی اعالی بدن و بسبب خامی اخلاط و ابوحکیم طبیب او را غلطی واقع شد و گمان بارد بودن مرض نمود و ایضاً صورت اعراض را نیز غلط
کرد که آن شکایت تمدد جنبین و سوء هضم مع فرط اشتها و درد ترقوه و کتفین میکرد و معز لک قارورهٔ سفید خام بود پس آنرا حب منتن خورانید و ازان
مزاج او گرم شد و مرض زیاده و قلق عظیم عارض شد و حکم بقتل ابوحکیم داد و بعد شفاعات آنرا مقید ساخت و ابونوح طبیب از فارس باهواز وارد گردید و او مرد فاضل بود
پس بحث کرد از انچه ابوحکیم بدان معالجهٔ آن کرده بود و نظر بقاروره و نبض او نمود پس نبض را بطی متفاوت مختلف یافت و حکم کرد که مرض بارد ست و اشاره
بشرب مسهل نمود و باقی ماند از اسهال انچه باقی بود یعنی فائده نه بخشید و دردی در سینهٔ او بهم رسید و بیهوش گردید و چون بهوش آمد این را نیز مقید نمود و مدتی
ابونوح در اهواز مقید بود بعد ازان یهودی معروف بوهیب وارد شد و حسن المعرفت بود و آن اقتدا برای ابوحکیم و ابونوح نمود و قاروره و نبض آنرا بغلطی
انداخت و بمسهل اشاره نمود و امر بدخول حمام بعد از تناول معا کرد و در حمام آنرا غشی بهم رسید و مرض آن زیاده گشت و اذیت او عظیم گردید پس حکم قید آن یهودی
در حمام کرد و مسهلی که نوشیده بود آنرا بکثرت نوشانید و چون از حمام بیرون آوردند مشرف بموت بود و تا یکسال صاحب فراش بود و پوست بدن او تمام
افتاد و از طبابت توبه نمود بعد ازان ابوعبدالله بریدی را تحریر فرمود و من مع ابوماهر موسی بن سیار استاد من در خدمت آن حاضر بودم و طلب کرد که یکی را از اطبای
خود بسوی اهواز فرستد و صورت مرض خود و خطای اطبا را نوشت و ابوعبدالله مرا بسوی اهواز فرستاد و معالجهٔ آن بشراب ماء الشعیر و تلطیف غذا نمودم و گفتم
کسی که اشاره بحل طبیعت نمود خطا بود و انچه اشاره کردم بدان میل نمود و از ماء الشعیر آثار صلاح ظاهر شد بعده زنی از دام هرمز معروف به بنت اسرائیل طبیب
وارد گردید و اشارت بشرب شیر خر نمود و آن قریب بماء الشعیر ست در ترطیب و گفت که جماعتی را از صاحبان این علت بدین شیر علاج کردم و ازان خلاص
یافتند و چون از ماء الشعیر در ترطیب صلاح ظاهر شده بود ماء الشعیر و شیر خر بهر دو جمع نمود و بران مداومت کرد و شفاء کلی یافت و من گمان کردم که این
زن اشارت بشیر خر بطریقی نموده که زنان بغیر تمیز و تفرقه می کنند و ازان مناظره کردم و آن زن را در طب ارجح زنان و فهیم بمعالجه حافظ در امورات کثیر الدرست
بکتب جالینوس و بقراط یافتم و دانستم که آن بشیر خر ارادهٔ ترطیب و تعدیل و تسکین حرارت و اصلاح قشف و یبس نموده و بخطا اشارت نکرده بهر آنکه امر
می کنیم بشیر خر و شیر زنان و ماء الجبن و مانند آن در جائی که ارادهٔ ترطیب و کسب بدن رطوبت را می نمائیم و این حکایت ازان جهت کردم که اگر این علت
با مزاج حار افتد نوشیدن شیر خر آنرا مانع نیست و اگرچه جالینوس آنرا درین باب بعینه ذکر نکرده لیکن شیر خر را بذکر قانونی ذکر کرده طبیب حسب رای خود و
استعمال قوانین آنرا بعمل آرد و بدترین چیز درین مرض استفراغ بادویه دیدم و هر چیزی که معدهٔ صاحب آنرا ایذا رساند مضر آنست و انچه قدما باختلاف
صفات و رای خود ها درین مرض ذکر کرده اند انیست که این مریض را علاج بترک ریاضت و نفشانیدن او در آبزن و حفظ سر او باشیای مقوی سر مثل
گلاب و آب طلع و روغن سوسن و روغن خیری زرد و آب حی العالم و آب عصی الراعی کنند هرگاه مزاج علیل حار باشد و اگر مزاج مریض باین مرض بارد بود

بارد بود

تقویت سر او بروغن های گرم و ریختن آب مطبوخ این ادویه نمایند بگیرند بابونه اکلیل الملک برگ بادرنجبویه برگ سرو جوز السرو گل حنا هر واحد یک کف و اشنه
اندکی و برگ خبازی و برگ خطمی و سبوس گندم همه را در آفتابه بجوشانند و بعد مهرا شدن حشایش نیم گرم بر سر او دائم بریزند که تقویت مزاج دماغ او کنند و صعود بخارات
بسوی سر او منع نماید بعده تضمید معدهٔ او باین ضماد کنند برگ مورد برگ جمسفرم هر واحد یک کف مغز سیب خوشبو بمقدار واجب کعک شامی و سک برابر
هر واحد اندک حضض زان کمتر گاوزبان برگ بادرنجبویه برگ مامیثا هر واحد اندک مر اندک زان صبر رطب اگر یافته شود اندک ازان مصطکی اندک ازان همه را سوده
بشراب ابیض یا شراب سیب ساده سرشته بر تمام معده ضماد نمایند ناشتا و وقت غذا جدا کرده هنگام هضم طعام اعاده نمایند و این هنگامی ست که بمزاج حرارت اندک
باشد و اگر حرارت قوی باشد و متحمل آن ضماد نشود تضمید معدهٔ او باین ضماد کنند زرشک با تخم کوفته حشیش مامیثا صندل سفید و سرخ کعک شامی برگ مورد
سوده بآب سیب آمیخته بر پارچه ضماد کرده بر معده خالی گذارند و وقت انهضام طعام ازان جدا کنند و از چیزیکه تدبیر این مرض مع حرارت مزاج بدان کنند
ماء الشعیر و حریرهٔ معمول بآب سبوس ست تا آنکه قوت مریض متحمل آن باشد و چون ضعیف شود زیرباج و اسفیدباج بچهٔ مرغ و تیهو و ازان بریان کرده
دهند و اگر گرسنگی بسیار باشد احتمال صبر بر طعام اندک نبود ماء الشعیر مطبوخ بخشخاش بنوشانند و تغذیهٔ آن بلحوم بره و بچهٔ ماکیان سازند و بیضهٔ ابیض معتدل
البیاض و بیضهٔ حوصی نوشانند و اگر فضول در بدن او ثابت شود و احتیاج بفصد بود و قوت او متحمل باشد فصد باسلیق کنند و اخراج خون بدفعات نمایند
و تضمید احشاء او ببرگ بنفشه و آرد جو و اندک خطمی و اندک آرد کرسنه و صندل سفید اندک و خشخاش اندک کوفته بیخته بگلاب و قلیلی از روغن خیری و ایما وقت پری شکم
و گرسنگی نمایند و لزوم دخول آبزن هر روز کنند و از جماع و کثرت آن منع نمایند و اگر شهوت جماع اشتداد نماید و نعوظ مفرط ظاهر شود و افکار او فاسد گردد و شبیه
بوسواس آنرا ظاهر شود اجازت جماع اندکی دهند و بعد آن حفاظت قوت او نمایند و اگر محتاج باستفراغ باشد حقنهٔ مذکور کنند و اگر با استفراغ ارادهٔ تغذیهٔ بدن
و ترطیب آن باشد و وقت احتمال آن کند ماء الجبن و الشیر مطبوخ با فتیمون نمایند **صفت آن** بگیرند اندک افسنتین و افتیمون و اندکی ریوند چینی خالص سوده
در پارچه صره بندند و در دیگ سنگین نو بمقدار یک رطل صغیر شیر بز اندازند که علف آن حشیش افسنتین رطب یا شاهتره یا حشیش فیل گوش یا حشیش گاوزبان یا بادرنجبویه
یا فرنجمشک باشد اگر این میسر آید و الا از جو کوفته مقشر و از سبوس سمید و مانند آن بود و آن صره را که دران افسنتین و افتیمون باشد در شیر جوش خفیف دهند بعده
شیر را صاف کنند و بران اندک سکنجبین عنصلی اندازند اگر مزاج و معدهٔ او متحمل آن باشد و الا جلابی که مذکور شده آنرا بنوشانند که این تقویت معدهٔ او و تحلیل اخلاط
سوداویهٔ محترقه در مراق و عروق آن کند و از غذاء اندک از تیهو و بره شیرخواره زیادتی نکنند اگر قوت آن متحمل این باشد و شراب خوصی بنوشانند و از بلد سکونت
او و صناعت او و صناعت او نقل کنند اگر نقل او رای واجب کند و همچنین از آبیکه آنرا موافق نباشد که این تدبیر تمام در امراء ست **و اگر مزاج مریض بارد باین**
مرض باشد تدبیرش همین تدبیر نمایند از ضماد معده و احشای او سوای آنکه در ضماد این واجب ست که صبر و مر و مصطکی و عود خام و افتیمون اندک افزایند
و اشیاء مبرده ازان ضماد دور نهند و در آبزن که اندران بابونه و اکلیل الملک و سبوس مانند آن انچه مسخن و جالی باشد جوشانیده باشند بنشانند و واجب ست که از مراعات
مزاج او غافل نشوند پس اگر با دنی تغیر متغیر گردد با یکی ازین کیفیات مائل شود میل او بتدبیر لطیفی که مخالف کیفیت موجب مرض باشد باید کرد و اگر این علت
بغیر ورم در معده باشد و مزاج او بارد بود لزوم شرب سکنجبین شکری عنصلی نمایند و نان خورش بسرکهٔ عنصل سازند و دائم استفراغ او بدوائی که دران افتیمون و افسنتین باشد
باید کرد و اگر قوت او متحمل استفراغ نباشد و در بدن او فضول باشد و وقت احتمال نماید این نقوع هر روز یک قدح بنوشانند نسخهٔ آن برگ بادرنجبویه گاوزبان
عناب سپستان اصل السوس بوم الجوس تودری کوفته بوزیدان کوفته پرسیاوشان هر واحد یک کف ترنجبین گل سرخ مویز منقی هر واحد یک کف کبیر افسنتین
اسطوخودوس افتیمون هر واحد اندک بوزن دو درم همه را در ظرف چینی یا شیشه یا سفالی سبز اندازند و آب شیرین خوب گرم بر آن آنقدر بریزند که چهار انگشت
بپوشد و سه روز در آفتاب گذارند بعده هر روز یک قدح ازین آب بیک وقیه سکنجبین عنصلی بنوشانند که این استفراغ آن فضول بلا اذیت کند و هرگاه قوت او ضعیف
گردد و فضول باقی بود اصلاح غذای او و ترک استفراغ نمایند تا آنکه استفراغ او ممکن شود و از انچه معالجهٔ این علت بدان نمایند بعد پرهیز و لزوم آن تقلیل
طعام و ترک جماع و لزوم آبزن ست و هر روز اندک ازین معجون افتیمون مقوی دهند بگیرند هلیله جات ثلثه و بلیله و آمله مساوی و مصطکی اندک و افتیمون و افسنتین
هر واحد مثل یکجزو از هلیله جات کوفته بیخته بعسل بسرشند بعده جهت تقویت اسهال باندک تربد و خربق سیاه و سقمونیای مشوی آنرا مقوی سازند اگر در معده
ورم نباشد و قوت صحیح بود و مزاج او احتمال این کند و هر سه روز از دو درم تا سه درم بدهند و چون ازین مرض علیل پاک گردد و از عود او ایمن نباشند هرگاه

مریض ترک پرہیز کند و باغذیۂ مولد سودا جسارت نماید و مضر ترین اشیا برای صاحب این مرض ریاضت متعبه است پس میباید که مراعات او بسیار کنند و حفاظت معدۂ او نمایند و ندیدم کسی را که این مرض عارض شد و از آن تساہل نمود و تدبیر جازم اخذ نکرد و امر او بفساد مزاج و ذرب و انحلال قوت مؤل نگردید و دیدم شخصی را که این علت با ورم در معدۂ او و حرارت در مزاج او و معالجه باستفراغات نمود و اکثر اعضای او تشنج گردید مع الم شدید که لاحق او بود تا آنکه ہلاک شد و این حالت آنرا از استفراغ رطوبات محتاج الیه بدن و ضعف قوت و ارتفاع بخارات حاره بسوی دماغ بہم رسید و جمیع انواع مالیخولیا و طریق معالجۂ آنہا قریب بیکدیگر ست و زیادتی و کمی که در انہا واقع میشود اندک است و بعید نیست که این فرق از کسی که آنرا ادنی تمیز باشد زائل شود پس انواع آنرا باستقصا تامل نمایند **ایضاً** او مینویسد که طول سہر و فرط دراست و نظر در علوم فکریه و ترک مجالست انواع مردم و کثرت خلوت و تنہائی با افکار مورث نوعی از مالیخولیای عسر البرء میگردد و با این نوع مالیخولیای دماغی سوداوی مناسبت دارد که بسوی آن احتراق سائر اخلاط مضاف گردد پس ہذیان کثرت نماید و گاہ نوبت بدریدن جامه رسد و جمیع افکار او فاسد گردد و معالجۂ این قسم علاج مرکب از انواع مذکورۂ مالیخولیاست از ترطیب و تحلیل و استفراغ بمہلت و آہستگی و تغذیه باغذیه موافق مزاج آن و ایناس و اجلاس او در مجالس مردم و جماعت ہائی که دران اصحاب علوم و ملاہی و شرب جمع گردند و اندک شراب لطیف نوشانیدن و تفقد اعراض و سائر احوال او و تقویت قلب ایشان و ہمچنین قلوب سائر اصحاب مالیخولیا و ارباب قرانیطس و جمود بہر آنکه تقویت قلوب آنہا تقویت قوت آنہا نماید پس معالجۂ طبیب را اثر نیک ظاہر گردد و در زمانۂ خود جماعتی را از افاضل دیدیم که خود را تنہا داشتند و لزوم افکار و اجتناب از مردم و ترک اشتغال بغیر علوم و دراست نمودند پس اخلاط ایشان محترق گردید و مالیخولیا پیدا شد و بعضی را از ایشان دق لزوم نمود و ہلاک شدند منجملۂ آنہا فارابی و عیسی بن ماسویه و ابوبکر بن ابوسعید بصری و عمرو بن نقیعت اند که بدین علت ہلاک گردیدند پس این قسم تدبیر یعنی مفارقت مردم و اختیار تنہائی و ترک استماع و مجالست مردم و تفرد با افکار و مجاہدۂ نفس مؤدی می گردد بدانچه مذکور شد اندرین حالت بر انسان عاقل واجب ست که تقسیم نماید روز خود را و اگر قدرت نباشد ہفته را و اگر نتواند ماه را و آنرا از لہو و سماع و مجالست مردم حصه گرداند و اکثر اوقات خود را برای علم و اکتساب فضائل و اصطناع خیرات مقرر سازد و بنوعی از امور جسم و نفس خود منفرد نگردد که این مؤدی باآفات سائر قوتہا و افساد سیاست بدن او و نظام این میشود **ایضاً** حکیم ممدوح مینویسد که جمیع انواع مالیخولیا چون بآخر رسد و تقشف باقی ماند و اراده ترطیب بدن آن باشد چیزے بہتر از نوشیدن ماء الجبن بعد اصلاح شیر و استجادت نیست بعد ازان انچه بماء الجبن اضافه کرده شود بحسب اعراض باقی از مرض واجب بود مثلاً اگر در عروق مراق آن چیزے از اخلاط باقی ماند بماء الجبن افتیمون را اضافه کنند اگر معده او متحمل باشد و اگر تقشف و یبس و جفاف باقی بود باید که بماء الجبن روغن بادام و ترنجبین و تخم خیار و تخم بادرنگ و مانند آن افزایند و اگر حرارت باقی باشد واجب ست که بدان جلاب و سکنجبین و روغن کدو و امثال آن زیاده کنند و اغذیه بحسب آن باید و اگر عقب مرض فساد احشا مثل طحال و کبد باشد باید که در ماء الجبن اقراص مرکبه بحسب مرض مثل قرص ریوند و قرص زرشک و قرص گل و مانند آن مضاف سازند و شدید ترین مرض که عقب این مرض ہنگام زوال آن حادث میشود آن یرقان سود معروف بیرقان سند لیست و این بسبب وقوع سدد در عروق کبد و طحال میباشد و معالجۂ این بنوشانیدن سکنجبین عنصلی و قرص کبر و ریوندی و قرص سعوط و تنقیه ریو باید کرد و گاہی عقب این علت دمامیل و خراجات و خصوص در مراقی ظاہر میشود و این دلالت میکند بر آنکه اخلاط محتبسه متحلل و رقیق و سخیف گردید و بعضی از ان خارج شد و بعضی باقی ماند و بعروق دقاق آمده مابین جلد و لحم خارج شده و چون این علامت به بینند یقین کنند که عروق خالی شد و مریض صحت یافت و انچه از علت دمامیل و خراجات باقی ماند درین ہنگام بہترین اشیا پرہیز شدید ست و تغذیه باغذیۂ صالحۂ ناشف قلیل الفضول و نشانیدن او در چشمۂ کبریتی و شبی اندک مدت و لزوم مالش بروغنہاے مجفف منشف مثل روغن گل و زیت معمول از زیتون خام و روغنی که دران بیخ درخت انجیر و مانند آن جوش داده باشد و خوف نباید کرد که این دمامیل قروح جذامی خواہند شد بہر آنکه استفراغ بدن و تنقیه از اخلاط شده است و این ہنگامی ست که عقب معالجه و در آخر مرض حادث شود و اما اگر در ابتداے مرض حادث گردد از بودن آنہا قروح جذامی حذر کلی نمایند و الحاح بفصد و استفراغ و اصلاح غذا حتی الامکان کنند و تدبیر خود طریقے که بدان اصلاح تغیر خون کرده میشود مخلوط سازند **ایضاً** موصوف الیه در امراض معده درباب مراق نوشته که این علت بادشاہی را بسبب خوردن ثوم بسیار و نوشیدن نبیذ کہنۂ مفرط عارض شد و حرارت بران غلبه کرد و معده و میان کتفین او متألم گردید و دوسواس و غم و فکر او کثرت نمود و اطبای او ہنگام ملاحظه سفیدی قاروره غلطی کرده حب سکبینج و حب افادیه او را خورانیدند و بلاے او عظیم گردید و قریب بود که ہلاک

گرد و هر طبیبی که می آمد در معالجه بر طریق اطبا سلوک می نمود زیرا که ایشان در صناعت پیشوا بودند و بالاتفاق ایشان را غلطی واقع شد و هرگاه امر آن بادشاه متقادم
شد بر رئیس بصره که من همراه او بودم بطلب من تحریر فرمود و من حاضر بوده مرض او را شناختم و ماء الشعیر و حریرهٔ خندروس و ادام دهن به صلاح یافت و لیکن
چند ماه که خواب نکرده بود خواب نمود و زنی طبیبه وارد شده اشارت بشرب شیر خر نمود و درین رای خطای او ندیدم بسبب قرب هر دو طریق در معالجه
آن بادشاه میان ماء الشعیر و شیر خر جمع نمود مجموع یا متفرق و حریرهٔ خندروس که بدان اشارت کرده بودم نوشید و ترطیب بدن او گردید و آنچه در معدهٔ او بود
و درد کتفین زائل شد و تسکین یافت و خواب طبیعی نمود و از ان انتفاع یافت بهر آنکه آفت این علت سهر بود و هرگاه آثار صحت از مرض دیدم فصد او کردم و
اگر فصد او در ابتدای مرض میکردم بسرعت زوال علت او میکرد و صحت کلی یافت و آما اطبای ناقص چون این مرض را دیدند بسبب جهل خود یا بدن بر
مریض جنایت کردند پس تامل باید کرد و آنچه در وصف این مرض از اعراض خاص و اسباب فاعل آن ذکر کردم تا صورت آن بر شما مخفی نماند و گوئیم
که در علاج آن بر طبیب واجب ست که استفراغ مریض آن بدوا بوجهی نماید که بهر آنکه طریقی که دران غذا از معده نافذ میشود بورم مسدود بود و خلط موجب
مرض غلیظ عسر الرضی ست و اگر امتلای بدن مریض ظاهر گردد بفصد باک نیست و موافق ترین عروق بر مذهب روفس در فصد برای این علت صافن ست پس
باسلیق و اگر بعد فصد امتلا در بدن بقلیل معلوم شود بحقنه های لینه مشتمل آب چقندر و آب جو و آب سبوس گندم و خطمی و بورهٔ ارمنی اندک و روغن بنفشه و مانند
آن حقنه کنند و بر اسفل معدهٔ او برگ اسپغول و برگ بارتنگ و آرد جو و بنفشه و اندک به و سیب و برگ مورد ترضماد نمایند و اگر از سردی که بآن موضع رسد
ناخوش باشد ضماد را بالفعل گرم کرده بر موضع نهند و باید که مریض لزوم ماء الشعیر و حریرهٔ خندروس نماید و در اغذیه لحم سینهٔ تیهو سوده و اگر نباشد مزورهٔ بکدو
و ماش اختیار کنند و بعضی از نو آموزان در بغداد بود مریضی که آنرا وجع مراق بود بر ان وارد شد پس گمان کرد که آنرا مالیخولیا ست و سفیدی قارورهٔ او
دیده ایارج او را بخورانید و استفراغ او با طریفل مقوی با ایارج نمود و مرض زیاده شد و مریض مشرف بهلاکت گردید و در امر او بابو ماهر موسی بن سیار
طلب مشوره نمود و ادام بماء الشعیر و حریرهٔ خندروس و ترطیب بدن او حتی القدر و لزوم آبزن خفیف و خورانیدن ماهی کوچک صخری فرمود و اندک
شراب ابیض رقیق آنرا نوشانید و در اندک مدت مریض شفا یافت پس واجب ست که همین طریق معالجهٔ مریض این مرض نمایند و تضمید جنب و تمریخ
او بقیروطی مرتب از جرادهٔ کدو و آب بید و مانند آن کنند و مریض را اجازت جماع نباید داد و نافع ترین اشیا که در معالجهٔ این دیده ام هرگاه آنجا امتلا باشد فصد
صافن و حقنه های لینه و ترطیب بغذا ست و گاه بندرت قارورهٔ این مریض سرخ ناصع بود و درین حالت در ترطیب فزایند و با ماء الشعیر جماز خفری بزنند
و غذای او بزیرباجات مزورهٔ شیرین سازند و از انفع اشیا برای این مریض اصلاح غذا ست **مؤلف اقتباس** مینویسد که بعد از فصد باسلیق چپ در مردان
و صافن در زنان بهر تعدیل مزاج تا یکهفته شربت گاوزبان تخم بادرنجبویه هفت ماشه پاشیده بنوشند و از غذا بنخود آب بچهٔ مرغ اکتفا کنند و یا شوربای بچهٔ مرغ
و یا گوشت بزغاله بروغن گاو پخته بنان تنک دهند و بعد از هفته فصد اسلیم چپ بکشایند و منضج از بسفایج بادرنجبویه گل سرخ هر یک نه ماشه درونج گل گاوزبان
هر یک هفت ماشه تخم کشوث سه ماشه افتیمون پنج ماشه مویز منقی یک توله در عرق شاهتره و عرق بادرنجبویه و گلاب هر یک ده توله خیسانیده صبح جوشانیده گلقند چهار
توله معجون نجاح دو توله مالیده صاف نموده بنوشند تا پانزده روز و حصول نضج بعده سنای مکی مدبر یک توله هلیلهٔ سیاه یکنیم توله افتیمون چهار ماشه ریوند چینی نه
ماشه مغز خیارشنبر ترنجبین هر یک هفت توله شیرخشت چهار توله شربت اسطوخودوس مسهل چهار توله روغن بادام هفت ماشه اضافه نموده شب حب ایارج بخورد
یا حب افتیمون نه ماشه در معجون نجاح دو توله آمیخته ورق نقره پیچیده بخورند و صبح مسهل مذکور بنوشند و بجای آب عرق گاوزبان و گلاب بنوشند غذا دو پهر نخود آب
مرغ و وقت شام شلهٔ مرغ و پلاؤ یا نان خشکار تنوری بشوربای مرغ ثرید کرده دهند و زر و دیگر جواهر مهره یک ماشه در خمیرهٔ ابریشم نه ماشه سرشته ورق
طلا یک عدد پیچیده دهند یا لاجورد مغسول مصطکی هر واحد یک ماشه با آملهٔ مربی یک عدد با خمیرهٔ گاوزبان ساده یک توله آمیخته ورق نقره پیچیده بخورند
بالائش لعاب گاوزبان هفت ماشه شیرهٔ تخم خرفه و بادیان هر یک نه ماشه الایچی کلان پنج عدد در عرق شاهتره و گاوزبان و گلاب هر یک هفت توله بر آورده
شربت بادرنجبویه یا سیب چهار توله داخل کرده تخم فرنجمشک یا شربتی یا بالنگو نه ماشه پاشیده بنوشند و بعد از مسهلات ثلثه یا زیاده بهر تعدیل مزاج خمیرهٔ
گاوزبان عنبری یا دواء المسک جدواری همراه عرق عنبر یا زردک و تخم شربتی بکار برند و از مبخرات و مسکرات اجتناب ورزند و اگر تنقیه بجام الجبن بکمات و
مرات بلکه در هر سال سه چهار بار کنند امید که تمامه زائل شود و اگرچه عسر البرء است و بعد از هر چهل روز فصد اسلیم کردن آنچه صاحبان این علت میکنند و باز

احتیاج بتدبیری دیگر نمی افتد و برای آوردن خواب نمک سیاه در شیر میش آمیخته بر کف دست و پا مالیدن فی الحال خواب می آرد و بارها تجربه در آمده و با وجود تدابیر مذکوره گاهی در طعام ایشان ادویه کاسر ریاح چون زیره و قاقلین و دارچینی و زنجبیل و مصطکی افگنند و بر مراق اطلیه و اضمدهٔ محلله مانع تولد نفخ بعمل آرند و این مطبوخ همه اقسام مالیخولیا و خصوصاً مراقی را مفید ست گل سرخ دو مثقال افتیمون یکنیم درم افسنتین یکدرم برگ گاوزبان یک مثقال نبات سه توله و این دوا تا چهل روز متواتر دهند که بلیغ النفع ست گل سرخ دو ماشه گاوزبان سه ماشه کوفته بیخته نبات هفت ماشه تخم فرنجمشک سه ماشه آمیخته اول بخورند بعده الاچی کلان سه عدد برگ گاوزبان سه ماشه تخم شاهتره دو ماشه در گلاب نه توله و آب باران ده توله گلقند یکنیم توله جوش کنند که بنیمه آید مالیده صاف نموده بنوشانند وقت صبح و غذا چوچه مرغ بنان خشکار تنوری دهند لیکن باید که تا پنج روز الاچی یک عدد و گاوزبان و تخم شاهتره هر یک دو ماشه و گلقند یک توله گلاب چهار و نیم توله زیاده کنند هر روز و از روز ششم اضافه کردن ادویه را موقوف نموده تا چهل روز بدستور نوشانند که مکرر بتجربه رسیده و کذا اسطوخودوس مغسول دو ماشه و اطریفل افتیمون علویخان یک توله خوردن

جنون و وسواس

بدانکه جنون یعنی دیوانگی بقول ایلاقی چهار قسم ست مانیا و داء الکلب و صبار و قطرب لیکن مانیا عبارت ست از جنون سبعی و داء الکلب نوعی از انست و مادهٔ فاعل این هر دو سودای محترق از صفرا یا از سودا ست و صبار جنون مفرط است که با سرسام صفراوی مرکب باشد و سبب او صفرای محترق ست و قطرب قسمی از مالیخولیا و سبب او دم محترق یا سودای محترق یا صفرای محترق ست و مادهٔ او از مادهٔ مانیا در حرارت و حدت کمتر میباشد و در یبوست و غلظ بیشتر و لهذا این مرض مزمن بود و طریق تشخیص هر واحد از اقسام مذکور باید که اولاً دریافت نمایند که با جنون تپ هست یا نه اگر باشد و قاروره سفید و رقیق مائی و جنون شدید با هذیان و اختلاط عقل و غیره آثار سرسام صفراوی شامل بود صبار باشد و اگر تپ نباشد درین صورت اگر دیوانگی با اقدام و سبعیت و اضطراب و غضب و ترش روئی و سهر و بهت شدید و نظر صاحب او تیز مثل نظر درندگان باشد و هر چه یابد بشکند و بدرد و بدن لاغر مائل بسیاهی و نبض صغیر صلب و قاروره زیتی رقیق و گاهی مائل بناریت بود مانیا باشد و اگر سوء خلق و غضب و ایذا مختلط بلعب و موافقت و مهربانی و تملق مثل طبع کلاب بود داء الکلب باشد و اگر بیمار بغایت ترش رو باشد و در یک مکان بیش از یک ساعت قرار نگیرد و از مردم بگریزد و در روز بگورستان و ویرانه پنهان شود و اکثر در شب ظاهر گردد و باشد که از مردم نترسد بلکه حمله آورد و کثیر الحزن و متاسف و زرد یا سبز رنگ و خشک زبان و بینی و چشم غائر و بدن لاغر بود و مثل خروس و سگ آواز کند و گاهی بر هر دو ساق او قروح پیدا شود قطرب باشد و فرق در انکه مادهٔ قطرب سودای محترق است یا صفرای محترق چنان کنند که صاحب او اگر متفکر و خاموش بود و در صورت تکلم چندان گوید که سامع را خلاصی از ان دشوار گردد و چون بغضب آید دیر فرو نشیند و بدن او بسیار نحیف و رنگ او مائل تر بسیاهی بود سودای محترق باشد و اگر با اضطراب و سبعیت شدید و ضجر کثیر و قلق و زردی چشم بود و بسرعت شرارت کند و بزودی زائل گردد صفرای محترق باشد و گویند که مادهٔ مانیا و مالیخولیا برابر ست در سوداویت لیکن مادهٔ این علت سودای محترق از صفرا یا از سودا است و آن ردی تر ست از جهت ماده و مادهٔ مالیخولیا سودای طبیعی کثیر یا احتراقی از بلغم یا از خون شیرین بلکه وجنون از بلغم محترق کم باشد و فرق دیگر میان آن هر دو انیست که اکثر مالیخولیا از حصول مادهٔ سوداوی در اوعیهٔ دماغ میباشد و مانیا اکثر از حصول آن در مقدم دماغ و جوهر آن بود و مالیخولیا با سوء ظن و فکر فاسد و خوف و سکون بدون اضطراب شدید می باشد بخلاف مانیا که با اضطراب و توثب و جستن بسوی مردم و سبعیت و نظر بسوی مردم مثل نظر سباع بود و فرق در حمرهٔ دماغ و مانیا آنست که صاحب حمره در سر خود احساس می نماید التهاب و حرقت بنحوی که بران مخفی نمی ماند صداع آن از شدت التهاب و حرقت با وجود آنکه خالی از صداع نمی باشد و عقل او ثابت میباشد و نظام کلام او متغیر نمیگردد و از حمی مطبقه با فتور و شدت و ضعف خالی نمی باشد و درین علت فساد عقل و دوام صداع و تغیر ترتیب کلام میباشد و با این حمی نمیباشد بجهت آنکه درین ورم نیست و کذا فرق درین مرض و در سرسام حار از وجود تپ گرم مطبقه و سرخی چشم و اشک و امتلای عروق آن در سرسام و عدم حمی و فرو رفتن چشمها و بدون اشک و خشکی و خشونت پوست پیشانی و نحافت بدن و صلابت و صغر نبض و در اکثر بول زیتی در مانیا باید کرد و در داء الکلب اعتقاد بدنمی باشد چنانکه در مانیا میباشد و آن بدوت اقرب ست و اکثر عروض این علت در خریف میباشد بجهت زیادت اخلاط و در آن

ودر ربیع وتابستان نیز بسیار میباشد ونزد وزیدن باد شمال اشتداد می یابد بجهت تخفیف ولین آن واین علت اکثر زائل ومنحل میگردد ببواسیر ودوالی وگویند که اگر
بسبب مانیا وداء الکلب حرارت جگر پیوست آن باشد وعقب او استسقا عارض شود برطوبت آن منحل وزائل گردد وبیشتر این علت بمشارکت معده افتد واز قی
کردن شفا یابد واز علامات منذره بمانیا کابوس با حرارت دماغ وامتلای قدمین از خون وسرخی آن وبستن خون در پستان زن ست وچون دوالی در آخر مانیا ظاهر
گردد در اکثر دلالت بر انحلال وزوال آن می نماید وبسیاست که عارض میگردد مانیا در امراض حاده وآن دلیل بحران ست ودر اکثر اشتداد مانیا دلالت بر ...
آن مینماید وشیخ میفرماید که صبارا جنون مفرد ست که با سرسام حار صفراوی عارض میشود حتی که انسان با وجود آنکه مسرسم میباشد هذیان بطور مجنون مضطرب
میکند وبا قرانیطس مفرد هذیان واختلاط عقل میباشد وبا آن جنون نمیباشد واگر باشد صبارا بود وایضاً گویا که آن مانیاست مرکب با قرانیطس چنانکه قرانیطس گویا که
مالیخولیا مرکب با ورم وتپ ست وبیشتر در صبارا جنون تقدم میکند پس عقب آن ورم وتپ میشود وصبارا آنگاه میباشد که چون قرانیطس از صفرای صرف ومحترقه
بود پس این ماده هرگاه بسوی دماغ مندفع شود وبا دل وصول خود جنون حادث کند وبا وی یا بعد آن ورم پیدا کند سبب صبارا باشد ودر قرانیطس جنون
عارض از ورم میباشد ودر صبارا جنون وورم هر دو یکبارگی از ماده حادث میشوند ویکی ازین هر دو سبب دیگری از آنها نمیباشد واگرچه گاهی هر واحد از آن هر دو سبب
زیادتی دیگر میگردد وهرگاه صبارا ظاهر شود با سهر طویل وخواب مضطرب وترسیدن در خواب وجستن ونفس کبیر متواتر ونسیان وجواب غیر مطابق سوال وسرخی چشمها
واضطراب آنها وگرانی در آنها وگویا که در آن چیزے افتاده است وگاهی در آن زردی میباشد ودر آنجا احساس تمدد نیز دفعةً ووجع بسبب آنها ...
وایضاً در چشم اشک بغیر اراده ... چشم سیلان میکند بعد ازان چون مرض مستقر گردد تپ سخت وزبان خشن وخشک شود پس در آخر آن حرکات پلک
بسبب ضعف ساکن گردد وحرکت ثقیل شود حتی که بتحریک پلک واز جنون هذیان منقطع مع عجز از کلام وقلت آن باقی ماند وبرچیدن ریزه از جامه وگاه در
اکثر اقدام نماید ودر نبض ضعف وصغر وصلابت بسبب یبس زیاده گردد وگاهی صبارا غیر محض صرف واقع میشود پس حالات او از کلام در ذکر حرکات مختلف
که گاه منتظم وگاهی غیر منتظم باشد

علاج کلی اقسام جنون

بقول مسیحی در معالجه جنون باید که اولاً اعتنا بامر سر وترطیب آن کنند باین طور که در آب شیرین بنفشه ونیلوفر وبیخ خطمی وبرگ بید وجو مقشر وپوست کدو
وخیار وبرگ کاهو وخشخاش سفید وگل سرخ وگل بابونه ولفاح جوشانیده بر سر ریزند واین نطول یک مرتبه صبح قبل طعام ویک مرتبه شب استعمال نمایند ودر نطول ...
است نشانند تا نطول بر مقدم سر او باشد واثر آن در اندرون سر بسهولت برسد وبر دهن بنفشه ویا روغن نیلوفر در روغن کدو سے شیرین بشیر دختران
در بینی چکانند وشیر زن یا شیر بز بر سر دوشند واعضای سفلی ودست وپای او بر روغن نیلوفر ودر روغن بنفشه بمالند وساقها در انتهای او ببندند تا ماده باسفل منجذب
گردد واگر در آنجا سهر باشد شربت خشخاش که با پوست آن ساخته باشند با آب انار شیرین یا بماء القرع یا با آب آلو بخارا یا بماء الشعیر بنوشانند واگر قبض طبع
باشد حقنه های لینه مثل حقنه معمول از بابونه وبنفشه خشک وجو مقشر وسپستان وخطمی وخارخسک وروغن کنجد تازه ودفا بند وشکر سرخ ونمک نان لعل آرند وغذا اگر
حرارت شدید باشد بکدو وخیار واسفاناخ وماش وکاهو مسلوق ومطبخ در روغن بادام سازند واگر حرارت نباشد جوزه مرغ ودراج ولحم بره وبا بچه بزور زرده بیضه
وماهی تازه وکوچک وشراب ممزوج با آب بسیار دهند وهرگاه در دماغ چیزے ترطیب حاصل شود واحتیاج به تنقیه بدن باشد بمطبوخ معمول از هلیله وغیره آنچه اسهال
فضول صفراوی محترقه کند استفراغ نمایند جرجانی در ایلاقی مینویسند که علاج این بعلاج سرسام حار نزدیک ست اول نگاه کنند اگر امتلاء از اخلاط باشد
فصد نمایند تا اندک خون ردی کم شود وبهر وجه که ممکن باشد تدبیر ترطیب کنند ودر هر اندک مدت تنقیه سودا نمایند وآنجا که خلط دموی یا صفراوی باشد
بعد از فصد تنقیه بمطبوخ هلیله کنند وآنجا که سوداوی باشد بمطبوخ افتیمون کنند **صفت** مطبوخ هلیله پوست هلیله زرد پانزده درم پوست هلیله کابلی
ده درم افسنتین افتیمون هر یک چهار درم بسفایج نیمکوفته پنج درم تربد نیم کوفته چهار درم آلوے سیاه سی عدد تمر هندی بست درم
فلوس خیار شنبر بیست درم ترنجبین پنجاه درم بدستور مطبوخ بپزند وصاف کنند واگر حاجت باشد نیم دانگ سقمونیا دران حل کنند وبدهند واین نسخه مثل دستور العمل
ست واطبا لائق هر شخص در کمی وزیادتی آن تصرف کرده میدهند وباشد که بنفشه وعناب ونیلوفر زیاده کنند وبرعایت معده مصطکی وانیسون افزایند
وتدبیر ترطیب بدین ترتیب کنند که هر صبح کشکاب چهل درم با بست درم شربت خشخاش وسه درم روغن بادام بدهند **صفت** شربت خشخاش آب نیلوفر

وآب بنفشه وآب کدو هر یک نیم من تخم خشخاش سفید صد درم کوفته وبعضی اطبا یک مثقال بزر البنج ناکوفته یار میکنند پس تخم را اندرین آبها سه روز تر کرده بدست بمالند
وافشرده آب را صاف کنند ویک من شکر انداخته بطریق جلاب بقوام آرند وبعد شرب این شربت حمام وآبزن ومالش روغن بنفشه کنند وبعد حمام آسایش نموده غذاهای
سبک سریع الهضم جید الکیموس چنانکه معلوم شده بدهند واگر از تکثار ملالت نماید شربت مذکور با آب انار شیرین دهند واگر طبع قبض باشد با شربت آلو دهند تا تلیین
وترطیب نیز کند ذلک کما کنند اگر در دماغ فضلهٔ دموی باشد رگ زیر زبان یا رگ پیشانی یا رگ بینی بگشایند واگر فضلهٔ سوداوی باشد در هر چند شب دو درم حب ایارج
دهند صفت حب شبیار ایارج فیقرا افتیمون هر یک دو درم اسطوخودوس حجر ارمنی مغسول یا لاجورد مغسول هر یک یک درم خربق سیاه چهار دانگ هلیلهٔ کابلی دو
درم کتیرا یک درم بدستور بسازند واگر فضلهٔ صفراء سوخته بود حب شبیار بدین صفت سازند ایارج فیقرا پوست هلیلهٔ زرد افتیمون هر واحد یک جزو سقمونیا نیم جزو شربت
مثقال وهما بقدر حاجت باید داد وافراط نشاید کرد تا خشکی نشود ولیکن چندان دهند که منفعت او معلوم کنند ولطولات چندانکه توانند بکار برند چنانچه اگر در یک وزن
پنج بار نطول آرند نشاید خاصه بعد از تنقیه صفت نطول بنفشه نیلوفر گل خطمی شاهسفرم کشک جو برگ بید گل سرخ برگ کوکنار بابونه هر یک مشت برگ مورد تر
برگ عنب الثعلب هر یک مشتی همه را بجوشانند ودر حمام پیش سر او بخار دهند وآب آن نیم گرم بر سر ریزند وکله وپاچه بره بپزند وآب او بر سر ریزند وشیر دختران بر سر
دوشند ومسکه بر سر طلا کنند واگر خواب نیاید پوست خشخاش وبابونه جوشانیده بر سر ریزند ودر غذا کاهو وتخم آن بپزند واندکی دارچینی دران اندازند وقبض طبع
روا ندارند تا بخارات بر سر صعود نکند ورانها وساقها پیوسته ببندند ومی مالند وپای در آب گرم نهند وبشویند واگر دران آب بابونه بپزند بهتر باشد ومغز تخم کدو را در
بنفشه پرورده روغن آن بکشند ودر بینی مالند وبچکانند وبر ناف ومقعد وکف پای بمالند واگر روغن کدو با شیر زنان یا بسفیدی بیضهٔ مرغ بر سر نهند ودر بینی چکانند
صواب باشد وادویهٔ مدر بول دور دارند وشراب رقیق سفید ممزوج موافق بود رطوبت افزاید وخواب آرد واگر کسے را برنجانند یا خویشتن را مضرتی رسانند
ببندند وعلاج کنند واگر چیزی مثل قفس سازند وبیمار را دران بند کرده معلق بیاویزند صواب باشد

ذکر بعض ادویهٔ نافع اقسام جنون

قرشی گفته که نیم درم افیون با آنچه جنون را در یک روز دور میکند لیکن احوط آنست که اول از قدر قلیل شروع کنند وبتدریج تا مقدار مذکور رسانند وگویند که
موی سر آدمی سوخته بروغن گل آمیخته در بینی چکانیدن جنون را زائل میکند وحکیم علی گوید که سعوط بندق هندی بوزن حبه با روغن بادام نافع جنون ست وگویند
سنگے که در شکم خطاف یافته میشود اگر بسایند وبآب وشکر بنوشانند جنون را زائل کند واز مجربات محمد مراد ست که اگر مجنون نصف درم اصابع صفر سوده با شهد
بخورد صحت یابد ودر کتابی مرقوم ست که اگر نیش کژدم وناخن سگ وناخن باخه در پارهٔ چرم شتر تعویذ کرده در گلوے مجنون بندند وسواس جنون باز میماند وهم مفید
صرع ست وشخصی میگفت که اگر دماغ بوم یک دانگ گرفته یک حبه کافور سوده دران ممزوج نموده وبکدانگ خون غراب آمیخته بقدر دو جو بچند قطره شاهسفرم
سعوط نمایند در ازالهٔ جنون مجرب ست وسویدی گوید که خوردن تخم بادرنجبویه بشکر وکذا القاء آن مسلوق بروغن بادام وکذا گاوزبان وکذا اسیب شامی اکلاً وشماً
وکذا اکل لحم ماکیان ودماغ آن در وسواس سوداوی مجرب من ست واز حکمای دیگر نقل کرده که شرب سنا وکذا ترنجان وکذا افتیمون بطریقیکه در مالیخولیا
گذشت وکذا لحم افتیمون هفت درم در هفت اوقیهٔ شیر بز تازه تر کرده وکذا نیم درم پوست بیخ گاوزبان وکذا شحم حنظل وبرگ او مصلح بنشاسته
یا صمغ عربی یا کتیرا واکل لحم کبک تا سه روز متواتر وکذا خون ضبعه وکذا اجگر رخمهٔ خشک بریان کرده سائیده وکذا مصطکی وکذا آمله وکذا پودینهٔ نهری وکذا بنگ وکذا
اکلیل الملک یک مثقال بعسل کف گرفته وکذا بهمن سرخ وکذا حریرهٔ آرد سلت سه روز متواتر وکذا اسطوخودوس وکذا اسنبل الطیب وکذا دارشیشعان و
کذا فرنجمشک وکذا درونج وکذا کاهو وکذا شیر بز تازه هر واحد نافع وسواس سوداوی وجنون ست وکشنیز سبز مفید وسواس حار ست وتخم او بغایت قوی ست
لاسیما در وسواس حادث از صفرای محترق وسعوط دماغ گربه خشک کرده سوده وکذا زهرهٔ کبک ونطول طبیخ اکلیل الملک نیم گرم بر سر در حمام در هر سه روز یکبار نیز نافع
وسواس سوداوی ست وتعلیق سنگی که در حوصلهٔ بعض ماکیان برمی آید بر صاحب جنون سودمند ست انتباه جنون ووسواس که بعد حمیات بسبب ارتفاع
بخارات گرم از مادهٔ تپ واقع شود بهترین معالجات آن فصد رگ پیشانی ست وجذب ماده بحجامت فخذین وساقین وریختن آب نیم گرم بر سر ودوشیدن
شیر ومنهادن پنیر بشیر آلوده وبا جرادهٔ کدو وبا خیار برتارک سر وخوردن کاسنی وکاهو وخیار وخرفه وخواب وراحت اختیار نمودن وسکنجبین بشیرهٔ خرفه وخیارین
نوشیدن مفید ست غذا ماء الشعیر وماش مقشر بمغز بادام ودر صورت ضعف با گوشت چوزهٔ مرغ وحلوان واگر بعد از تناول ادویهٔ حریفهٔ حاره چون فلفل

وزنجبیل واشیای منجره مثل پیاز و سیر و خردل یا بسبب تبخیر یا عقب جلوس بسیار یا مشی در آفتاب تموز یا بسبب جفاف دماغ و یا از بیداری مفرط و یا کثرت فکر و خوض در مسائل دقیقه عارض گردد همگی توجه بترطیب مزاج دماغ بنطولات و سعوطات و ادهان مبرده مرطبه مصروف دارند و از استعمال کافور پرحذر باشند

علاج مانیا و داء الکلب

بعد تصحیح و ترطیب تنقیهٔ سودا کنند و بعد تنقیه نیز از دوا و غذا بترطیب کوشند و بمفرحات مناسبه تقویت قلب نمایند بالجمله سائر تدابیر مثل علاج مالیخولیا مع زیادتی تبرید و ترطیب نمایند و ترطیب اهم از تبرید شناسند و استعمال سعوطات و نطولات و لزوم اغذیه مثل ماء الشعیر و روغن بادام در روزی چندبار و اگر بعد فصد عطش عارض گردد بوئیدن بعضی مخدرات مفید بود و از اشربه شربت نیلوفر و شربت عناب و شربت تمر هندی و آب آلوبخارا و آب انار شیرین و مزورات باشکک جو یا شیره خشخاش یا روغن بادام و فالوده جات قلیل الحلاوت بشکر و روغن بادام و تغریق سر بروغن کارع و در صورت کثرت بیخوابی دادن دیاقوذا با آب انار شیرین نافع است. ابن هبة الله گوید که در مانیا و داء الکلب تبرید و ترطیب مزاج بنوشیدن ماء الشعیر بروغن بادام و استعمال ماء القرع بسکنجبین قلیل الحموضت و تعدیل طبع با آب تمر هندی و آلو بخارا و شربت نیلوفر کنند و غذا از کدو و ماش سازند و کاهو بسیار خورانند و هرگاه چیزے اثر ترطیب در دماغ ظاهر شود و بدن ممتلی باشد اسهال کنند بمطبوخ هلیله وغیره که مخرج فضول حریفه محترقه باشد و اگر ممکن نباشد حقنهٔ لینه بعمل آرند و بعد تنقیه بلحوم فراریج و بره شیرخواره و ماهی صخوری قوت رایاری دهند و شراب ممزوج بآب بسیار اندک بنوشانند و بعد از ان صرف عنایت بعلاج سر نمایند باینطور که موے سر بتراشند و آبیکه دران بنفشه و نیلوفر و برگ بید و گل سرخ و جو مقشر نیم کوفته و پوست کدو و خشخاش و لفاح پخته باشند بسیار قلیل الحرارت بر مقدم سر ریزند و شیر دختران بر سر دوشند و در بینی چکانند و حیله آوردن خواب کنند تا حدت مرض بشکنند بنوشانیدن شربت خشخاش با آب انار شیرین و نشوق افیون و اعضاے سفلی بمالند و حمام نمایند پس هرگاه حدت مرض ساکن شود و مریض بافاقت آید فصد سر کنند خصوصاً اگر مرض از خون محترق حادث شده باشد و اعادهٔ تبرید مزاج و ترطیب آن کنند تا که فلاح حاصل شود شیخ میفرماید که اگر غلبهٔ صفرا در بدن از قاروره و سائر علامات معلوم شود تنقیه بمطبوخ هلیله نمایند و اگر سوداے صرف باشد گاہے احتیاج باستفراغ از افتیمون سافج هشت درم باسکنجبین و بحجر لاجورد افتد بعده توجه بسوے سر نمایند اگر امتلاے دموی یا سوداوی دموی دران باشد فصد رگ زیر زبان کشایند و مداومت تنقیهٔ او باین حب کنند ایارج و افتیمون و اسطوخودوس هر واحد یک جزو سقمونیا نیم جزو و هلیله نیم جزو حبوب کبار ازین ساخته بعد تنقیهٔ کلی در شبهای متفرق هر شب ده درم بخورند و این حب نیز نافع است افتیمون بسفایج هر واحد پنج درم حجر ارمنی هلیلهٔ کابلی هر واحد یکدرم اسطوخودوس ده درم نمک هندی شحم حنظل هر یک چهار درم هلیله آمله حاشا خربق سیاه هر واحد سه درم تربد بست درم بسکنجبین عسلی سرشته استعمال کنند و غرغره بسکنجبین سقمونیا کنند و چون از استعمال حبوب سوء مزاج حار محسوس شود موقوف کنند و بعد تنقیه اقدام بر تبرید و ترطیب بنطولات وغیره نمایند لیکن قصد ترطیب بیشتر از قصد تبرید کنند مگر آنکه ادویهٔ شدید الترطیب یافته نشود و الا بارد لیس دران بابونه داخل کنند گاہے در تنویم آن احتیاج بنوشیدن دیاقوذا با آب انار شیرین میشود تا ترطیب کند یا بشربت آلو تا تلیین نماید و یا بماء الشعیر در دهنها درین بسیار نافع است و چون نطولات و سعوطات مرطبه و ادهان استعمال کردند حیله نمایند در تنویم آن بدانچه خواب آورد از نطولات و ادهان مستعمله خاصةً روغن کاهو و از اشربه آنچه مرطب باشد مثل آشجو بنوشانند و مثل سکنجبین و آنچه دران تلطیف و تجفیف و تقطیع باشد نباید نوشانید و هرگاه که قبض طبع دریافت شود حقنه کنند تا بخارات موذی از ثقل بسوی سر ترفع نگردد و باید که در آب ایشان بیخ بادیان دشتی و تخم آن بنوشانند و بیخ کرمهٔ بیضا که آن فاشرست نافع بود و شربت ازان هر روز مثقالی و اگر ننوشند در طعام ایشان داخل کنند و پیش مریض شخصی نشینند که ازان حیا کند و بترسد و او را بز رگ داند و مدام را نها و ساقهاے آن بربندند تا بخار باسفل جذب کند و بهر حال اغذیهٔ ایشان مرطب بباید مگر با وجود رطوبت آن ازانچه محدث سده بود مثل نشاسته و مانند آن نشاید که این ایشان را بسیار مضرست و سائر علاجات آن بدانچه حذر ازان واجب ست مثل علاج مالیخولیاست و چون اختلاط شود در نوشیدن شراب کثیر المزاج باک نیست که آن مرطب و منوم ایشان ست باقی همان ست که در قول جرجانی گذشت طبری گوید که آنچه در ابتدای علت مانیا و داء الکلب بدان معالجه کنند پرهیز مریض ست از اطعمهٔ یابسه و لزوم ترطیب بدوا و غذای مرطب مثل نوشیدن ماء الشعیر و شربت خشخاش و دیاقوذاے ساده و این شربت دائم بنوشانند بگیرند آب طلا و آب نیلوفر و آب گل سرخ و آب بنفشه و خشخاش سفید را کوفته درین آبها سه شبانه روز تر کنند و بعض اطبا با صد درم خشخاش یک درم در ربع تا یکنیم درم بزر البنج سفید غیر کوفته داخل میکنند بعده

افشرده آب صاف گرفته بشکر سفید شربت بقوام جلاب بپزند و این بهتر و الطف از دیاقوذا است بعد ازان چون مرض سکون یابد بفصد قیفال کنند و حل طبیعت
باین مطبوخ نمایند هلیله زرد پانزده درم آلو بخارا عناب هر واحد سی عدد تمر هندی از لیف و تخم پاک کرده بست درم ترنجبین پانزده درم برگ عنب الثعلب یکدسته
کشوث و تخم کاسنی هر واحد یک کف بنفشه پنج درم همه را برسم مطبوخ بپزند و دران دو دانگ افتیمون و نیم دانگ سقمونیای مشوی حل کرده نیم گرم بنوشانند و این وقتی است
که قوت او احتمال نماید و سن و مزاج او مطاوعت کند بعد ازان در طریق دوا لزوم ماء الشعیر با شربه مذکوره نمایند و در اغذیه مزورات معمول بماش و اسفاناخ و کاهو
مسلوق و قطف و کاسنی مسلوق دهند و اگر مرض انحطاط پذیرد چوزه مرغ رطب و جوذابات بخشخاش مغلف بران لبغرار بیح و پایچه بره مطبوخ بجو مقشر و ماش مقشر و
مدققات از سینه بچه ماکیان و دراج و تذرو و زرده بیضه مغسول بروغن بادام و آب شیرین بدهند و طریق غسل آن انیست آب شیرین در پاتیله کرده بالایش
اندک روغن بادام اندازند و بجوشانند تا آب فائق گردد پس بیضه دران بشکنند و حرکت بسیار دهند و چون بیضه بخته شود بگیرند و سفیدی از زردی جدا نمایند بعده بر زردی
اندک روغن بادام چکانیده با قطف مسلوق و اندک کشنیز رطب بخورند و اگر جماع و طلع یافته شود اندکی ازان بخورند و اگر زمانه بادام تر باشد قبل استحکام آن بشکر سفید
خورند و چون مرض متعسر گردد این سعوط بکار برند آب حی العالم آب حشیشه یا مینا آب برگ عنب الثعلب جوشانیده صاف کرده روغن بنفشه روغن نیلوفر روغن مغز
تخم کدو و سفیده بیضه و شیر دختران همه را بمقدار واجب بوزن متساوی و مختلف بحسب اغراض مرض و قوت ادویه گرفته جمع نموده بعمل آرند و نطول ازین آبها زند
بگیرند بنفشه خشک و بنفشه تر دو پستان و گل سرخ هر واحد یک کف جو کوفته سبوس گندم هر واحد دو کف برگ عنب الثعلب دو دسته بزرگ برگ اسپغول یکدسته
بزرگ برگ خبازی یکدسته همه را در آفتابه با آب شیرین بجوشانند تا مهرا گردد بعده نیم گرم بر یافوخ و شئون از بلندی یکشبر بریزند و بعد ریختن این بنوشیدن سر و سکون
و خواب امر کنند و اگر زمانه زمستان باشد از تعرض هوا حذر کنند و اگر فصل تابستان بود بموضع هوای سرد بنشانند و نیلوفر تازه و شاهسفرم تر گلاب پاشیده بچیند و در آن
و از شمیدن کافور و خوردن سرکه دوغ و مصل و اشربه مرتب از سرکه پرحذر باشند که مورث بیل اند و بدانند که برای تلطیف اخلاط صفراوی دو طریق است یعنی اگر محترق و فاسد
نگردد و حدت نپذیرد سوای آنکه کثرت یابد بحموضات مثل شربتهای غوره و ریباس و ترشی ترنج و سکنجبین ساده در بلادی که تحمل سکنجبین بزوری نباشند مانند آن
نمایند و بعد احتراق اخلاط صفراوی و اشتداد و فساد آنها بماء الشعیر و جلاب و شربت خشخاش و کاهو مسلوق و کاسنی و قطف و مانند آن کنند پس درین هر دو حال الفرق
بینهما تامل نمایند و بدلک پای این مریض و ساقین و قدمین آن و تمریخ سوای تخذین بروغن بنفشه و روغن گل نیم گرم باک نیست و آبزن بسیار درین مرض
بنوشانیدن این حریره امر سکرد و بگیرند شیر ماده خر که آنرا اندک جو و برگ بید و کاسنی و حشایش رطب سلیم از کیفیات حریفه و تلخی خورانیده باشند تا آنکه شیر آن صلاحیت
یابد و ازان شیر و نشاسته و روغن بادام و نبات سفید حریره سازند و بعد تنقیه و نطولات و سعوطات استعمال نمایند که اثر محمود ظاهر میشود و در بقایای مرض زائل میگردد
و زنی که قشف و یبس و سوء حال بهزال میداشت علاجش در بغداد باین حریره کردم و از اطعمه ردیه پرهیز او کنانیدم پس بدن او رطب گردید و قشف زائل
شد و در ترطیب بدن صحیح بهتر ازین و اقرب تاثیر چون تدبیر مزاج موافق او باشد چیزی ندیدم سویدی گوید که در مانیا شرب ماء الشعیر و شربت نیلوفر و
تنطیل راس بماء الشعیر مرات کثیر و در حمام و تضمید سر بجراده کدو و برابه مغز تخم کدو و سوده با آب جراده کدو سرشته و سعوط بروغن مغز تخم کدو و غذا بکدو و مطبوخ جید
بروغن بادام و دوشیدن شیر زنان بر سر و سعوط بدان و نوشیدن شیر بز تازه و دوشیدن آن بر سر و خوردن سرمق مسلوق بروغن بادام که دران شیره خشخاش
و کشنیز سبز داخل کرده باشند و کذا تغذیه ببقله یمانی مسلوق بروغن بادام و کذا البقلة خرفه و طیب بروغن بادام و خوردن خیار مع پوست او بعد قطع او یک شبانه روز
و کذا قثاء تازه مقشر و کذا اغذاے بیضه ماکیان نیم برشت و کذا پاچه جدی شیر خواره و گوشت او مسلوق و مطجن بروغن کنجد تازه و کذا نان سفید محکم الصنعت
و کذا اطراف حمل شیر خواره و لحم او مطبوخ و مطجن بشیرج تازه همه از مجربات من ست و بقول ابن بطلان و غیره تنطیل راس بطبیخ گل بنفشه و طبیخ برگ سبز آن و کذا
بطبیخ کاهو در حمام و سعوط بروغن بنفشه و شیر دختران و کذا بروغن بید و شیر مذکور و تضمید سر بتخم کاهو سوده با آب کاهو سرشته و کذا از پوست خشخاش باریک سوده
و شرب شربت خشخاش و تغذیه بکاهو خام و مسلوق مطیب بشیره بادام و کذا بماهی تازه رضراضی بریان بروغن کنجد تازه و کذا بماکیان فربه مسلوق و مطبوخ بکدو و کذا
بشنا و مرقه حنطه هر واحد نافع و بقول رازی شرب هیج فاشرا هر روز یک مثقال تا لبت روز نافع چنانچه عورتی باستعمال این تا ایام کثیر از مانیا نجات یافته مصنف
اقتباس می نویسد که همشیره زاده نواب حافظ الملک را داء الکلب نائبه بود چنانچه در ابتدای موسم بهار پدید آمدی و در تابستان غلبه نمودی و گاهی در سالی
دو بار پدید آمدی پس من ماء الجبن بشربت آلو و حب لاجورد علوی خان دادم در یکسال دو بار و تا سه چهار سال همین تدبیر مقرر داشتم بفضل الله صحت کلی یافت

علاج

علاج صبار و قطرب

در صبار بهر تعدیل و تنقیه و جذب ماده از سر هرچه در علاج سرسام صفراوی گذشت بعمل آرند مع ترطیب زاید بسیار و مدام اطراف به بندند و در قطرب فصد قیفال کنند و چندان خون برآرند که قریب بغشی رسد و اغذیه محموده مثل گوشت بزغاله و جوزه مرغ و مانند آن دهند و کاهو و کدو بروغن بادام خورانند و حمام مرطب با آبزن و ادهان مرطب مثل بنفشه و نیلوفر و مانند آن نمایند پس هرگاه قوت عود کند بعد از نضج بمنضج سودا تنقیه آن بمسهل سودا یا بمطبوخ افتیمون نمایند و ماء الجبن دهند و استفراغ متواتر و پی در پی ننمایند بلکه بتدریج و دیر دیر بفاصله چند روز و از اشیای نافعه برای ایشان ماء الجبن ست که دران معجون نجاح حل کرده باشند و بعضی از تنقیه مقویات قلب مثل دواء المسک و مثرودیطوس دهند و نطولات و آبزن و تغریق سر بروغنهای سرد و مرطب مثل روغن بنفشه و نیلوفر و کدو و اشربه بارد مثل شربت نیلوفر و شربت بنفشه و جلاب از بنفشه پنج درم و عناب ده عدد با شکر سفید ده درم و اغذیه بمزوره ماش و مغز بادام و شوربای چرب جوزه مرغ و حلوان بکدو و پالک و خیار و کاهو و روغن بادام و دیگر تدابیر که در مالیخولیا گذشت و در ترطیب دماغ مبالغه کنند و برای تنویم عرق خشخاش بخورانند و نطولات مرطب منوم که دران بنفشه و نیلوفر و پوست خشخاش و تخم کاهو باشد بعمل آرند و شیر زنان بر سر دوشند و در بینی چکانند و بروغن بنفشه و کدو نشوق نمایند و نوشیدن شکر سفید در عرق گاوزبان و گلاب و عرق بید حل کرده تخم بادرنجبویه دو درم پاشیده و خوردن شیر بز بشکر شیرین کرده با نان گندم سفید و کذا ماهی رضراضی بریان بروغن بادام و کذا اسفاناخ مسلوق بروغن بادام یا شیرج تازه یا مع لحم غنم بریان بروغن الیه و تنطیل آب طبیخ بقله یمانی سرخ و پوست خشخاش و جو مقشر در حمام بر سر و تناول خوبانی کثیر المائیه و تسفتالو و خربزه زرد همه مجرب سویدی ست و القول بن بطلان شرب ماء الشعیر بشربت نیلوفر و روغن بادام و تغذیه بجوزه مرغ مسلوق مطبخ بروغن بادام و مسلوق بکشنیز سبز و کذا لحم جدی شیرخواره مسلوق بکشنیز سبز یا مطبخ بروغن بادام و کذا کدو مسلوق مطیب بروغن بادام و کشنیز سبز و تنطیل بآب طبیخ بنفشه یا گل نیلوفر در حمام و تدهین سر بروغن آنها مدام و تضمید سر بهابونه و تخم کاهو و تخم خشخاش سائیده نافع و همه آنچه برای مانیا در قول سویدی گذشت مفید شناسند و اگر از انواع علاج فائده نشود بر بندند و طپانچه های سخت بر سر و روی او بزنند بوجهی که وجع و الم یابد و اگر یکبار کفایت نکند مکرر نمایند و اگر این نیز سود ے نه بخشد بر تارک سر داغ دهند که با فاقت می آید و اگر باز عود نماید اعاده این تدابیر نیز نمایند شیخ میفرماید که علاج قطرب بعینه علاج مالیخولیا ست چون از صفرا و سودای محترق باشد و واجب ست که در فصد آن مبالغه نمایند تا آنکه از آن خون بسیار خارج شود و از آن غشی مقاربت کند و تدبیر باغذیه محموده و حمامات طیب نمایند و ماء الجبن سه روز بنوشانند بعد از ان تنقیه بایارج ارکاغانیس کنند پس حیله در تنویم آن نمایند و بعد تنقیه تقویت قلب بتریاق و مانند آن کنند و با وجود آن ترطیب بسیار نمایند و تنطیل بمنومات کنند تا تسخین ادویه مذکوره که لابد ست مع حرکات ریاضتی مریض جمع نشود بلکه احتیاج آنست که تسخین قلب او بمقویات آن کنند و بترطیب بدن و تنویم بکوشند تا مزاج او اعتدال یابد و تمام علاج او تنویم کثیر ست و احیانا افیون خورانند تا فکر او منقطع و طبیعت او ساکن گردد و چون دوا و علاج دران فائده نکنند تادیب و تا ذی پردازند و بر سر و روی او بزنند و بر یافوخ او داغ نهند **مجوسی** گوید که علاج قطرب فصد سر رود در وقت هیجان مرض ست و خون آنقدر بر آرند که غشی ظاهر گردد و اغذیه جیده الکیموس بقدر صالح بخورانند و در آبزن آب گرم شیرین بنشانند و ماء الجبن با سفوفی که اندران هلیله سیاه و شیر آمله و افتیمون و بسفایج و مانند آن افتد بدهند و تنقیه بدن آن بعد سکون اندک بایارج لوغاذیا و ایارج روفس دو سه مرتبه نمایند بعد از ان تریاق فاروق دهند و چون این مرض هیجان کند و با آن بیخوابی عارض شود طبیخ منوم بر سر ریزند **گیلانی** گوید که بعد فصد و ترطیب تنقیه بحقنه های لینه مذکوره در باب قرانیطس و مانیا الخ بمطبوخ افتیمون نمایند و آبیکه دران حشائش معتدل الحرارة مثل بابونه و اکلیل الملک و ادویه مبرده مثل بنفشه و برگ خبازی و حشیش ماميثا و ریحان و جو کوفته و سبوس گندم و خطمی نیز افزوده جوشانیده باشند بر سر ریزند و سعد را باریک کوفته بیخته در لعاب حلبه آمیزند بعده در آب گرم حل کنند تا رقیق گردد پس غرغره بدان نمایند اگر آنرا سهر لازم گردد آب نطول مذکور بر سر ریزند و دران پوست خشخاش و تخم کاهو و بیرنج اضافه کرده دائم بعمل آرند و بروغن بنفشه استنشاق نمایند و منخرین را بامدکی افیون طلا کنند و در میان استفراغ فاصله ایام نمایند و اسفیدباجات معمول بماش مقشر و بیه ماکیان غذا سازند و رعایت مزاج کنند پس هرگاه ماده حدت پذیرد اکثر غرض طبیب تعدیل مزاج دماغ او باشد بآبیکه بران میریزند و روغن گل نیمگرم و تسعیط بحسب مزاج کنند اگر اراده تسکین باشد بروغن گل و روغن بنفشه و شیر دختران و آب عصی الراعی و مانند آن و اگر اراده تسخین و تحلیل بود بروغن یاسمن و روغن خیری و روغن قسطلین و مانند آن و از تنهائی منع کنند و با مردم عقیل بنشانند و بعافیت و سلامت بشارت دهند و در

تسکین روع او سعی نمایند و اگر احتیاج بدفع اخلاط محتقنه در سر باشد ایارج فیقرا باشد آنرا بدهند و باید که از حالی قبل از مرض بپرسند اگر مریض معتاد جماع کثیر باشد لیکن بعده آن منقطع شده باشد اجازت مجامعت باعتدال دهند و در اطالت خواب و جهد نمایند

عشق

و این مرضی ست وسواسی شبیه بمالیخولیا که انسان بگماشتن فکر خود در خوبی بعض صور و شمائل که معشوق او راست بر خویشتن کشد و امید وصل او در دل خود محکم کند و گاه قوت شهوت جماع ممد او باشد و اکثر بسبب غلبهٔ عشق و شدت حب از نظر او عیوب معشوق محبوب او پوشیده گردد چنانچه ارسطاطالیس گفته که العشق یعمی حس العاشق و یصمه عن ادراک عیوب معشوقه و سبب آن الهام و القاء در نفس عاشق ست محبت معشوق را بسببی از اسباب و سبب بدنی او ارتفاع بخار ردی ست بسوی دماغ از منی محتقن و لیکن بعده احتراق خون بنابر دوام فکر و از علامات اوست که شمائل صاحب این مرض بگردد و رنگ زرد نگون خاموش مبهوت باشد و نبض او مختلف و غیر منتظم شود خصوصاً وقتیکه ناگاه معشوق را به بیند یا نام او یا خبر او بشنود و سریع صغیر صلب و قاروره صاف بود و چشم او خشک و فرو رفته با تهیج پلک باشد و چنان نماید که گویا چیزی خوب می بیند و یا خبر خوش می‌شنود و اکثر آه سرد کشد و از شنیدن ذکر وصال طرب حاصل نماید و از استماع ذکر فراق بگرید و حزنی در وی پدید آید و بدانند کسی که عشق و نام معشوق پنهان دارد معشوق او را بدین طریق دریافت نمایند که دست بر نبض او نهاده نام کسانی که گمان عشق آنها باشد یا دکنند و صفت و حال هر یک بگویند پس هنگام ذکر نام و صفت هر کسی که نبض او متغیر و مختلف گردد بدانند که معشوق او همان ست **علاج** در ترطیب بدن و دماغ کوشند باغذیه و اشربهٔ مرطبه و حمام و تدهین و سعوطات و نطولات طیب و غسل بآب نیم گرم شیرین و توسع در اغذیهٔ مرطبه و نشانیدن در اماکنهٔ رطبهٔ خوشبو و بساتین مفرحه و تفرج و سرور و سیر صحراها و گلزارها و مجالست با ندمای عقلا و شنوانیدن اسمار و حکایات زهاد و عباد نافع است و کذا خورانیدن مبردات و مرطبات و مقویات و مفرحات قلب و دماغ مفید و اگر در بدن او آثار خلط سوخته یافته شود و قوت قوی باشد بعد ترطیب و نضج خلط اول تدبیر استفراغ آن خلط کنند و اگر قوت ضعیف باشد تقویت او نمایند و به تشفی و امیدواری او پردازند بعد حصول قدری قوت تدبیر تنقیهٔ ماده کنند بعده تدبیر ترطیب و تنویم نمایند چنانکه در مالیخولیا و جنون مذکور شد و خمیرهٔ یاقوت علوی خان خورانیدن از مجربات ست و بمهمات مشغول دارند و اگر وصال معشوق میسر شود بهتر از آن تدبیری نیست و اگر بر وجه شرعی میسر نیاید وصف حسن و شمائل معشوق دیگر پیش او کنند و هر گاه عشق اول کم شود و میل زانکه عشق دوم محکم شود به شغلی مهم مصروف گردانند و اگر عاشق عاقل باشد نصیحت و استعانت دوستان او را کفایت باشد و نیز از جمله تدابیر صواب آنکه پیرزنان یا مخنثان را برگمارند تا از حالات نفرت افزا و خصال زشت معشوق بعاشق خبر دهند چنانکه طبع او از آن متنفر گردد و قصید و انواع لعب مثل نرد و شطرنج وغیره و تخویف حاکم وقت و انواع غموم عظیم و اشتغال بعلوم خصوصاً آنکه در آن تحقیر و مذمت لذات جسمانی و تمنیات شهوانی باشد و کثرت فکر در محکمات و مسائل دقیق مثل هندسه و حساب و جماع مفرط خصوصاً با آنکه در صورت و شمائل قریب معشوق بود هر واحد مزیل عشق است و اگر مجرد باشد متاهل گردانند و شغل خریدن کنیزکان و طرب و جماع با ایشان و سفر بعید و سکر متواتر دائم نیز مفید باشد و بالجمله عمدهٔ معالجهٔ آن مشغول داشتن او است بشغلی و عملی و صنعتی و همی مخالف شغل و هم او که او را از و باز دارد و عشق و عاشقی و معشوقی را فراموش نماید و مشغول داشتن او را بخصومات و منازعات و باز داشتن این مرض حل تمام است و در طب فریدی ست که هر گاه آهن گرم کنند تا سرخ شود و در آب سرد کنند و در حین سرد نمودن بگویند همچنانکه آهن گرم در آب سرد میشود دل فلان بن فلان سرد گردان سه بار گفته سرد کنند بعده از آن آب روی عاشق بشویند و بر سینهٔ عاشق زنند در حل سه روز عشق فراموش میکند و ایضاً اگر پارهٔ سنگ مرمر که بر آن تاریخ موتی نوشته باشند قدری از آن بسایند و نیت جدائی عاشق و معشوق کرده بی خبر بعاشق خورانند بخاصیت دفع عشق مینماید و در تحفه مرقوم است که اگر بکوزهٔ نو از موی سر زن بخور کنند و از آن کوزه مرد را آب خورانند دفع عشق آن میشود و متنفر از آن میگردد و سویدی میفویسد سنگی که بعض وقات در حوصلهٔ ماکیان یافته میشود و مشابه بحجر مها میباشد چون بر عاشق تعلیق آن نمایند ازالهٔ عشق نماید و اگر آن سنگ در آب نهاده و عاشق آنرا بنوشد در زوال عشق مجرب من ست و تعلیق عظم تقلق بر عاشق نیز دافع عشق ست و گویند که اگر کندهٔ شتر بر آستین عاشق بی اطلاع او ببندند ازالهٔ عشق کند و مجرب مالقی ست و همچنین نوشیدن آب مغسول پارچه که بر گردن معشوق گردانیده باشند و کذلک خوردن چهار شعیرهٔ نیل هندی با آب کنداش

طبیخ حرمل وکذا شرب خاک قبر مقتول وجلوس در مقابر وغلطیدن در مکان غلطیدن استران نافع ونوشیدن شربت بادرنجبویه صبح وشام مجرب نوشته اند گفته اند
که بادرنجبویه گاوزبان مروارید ماهودانہ چینی مرزنجوش مرماحوز صعتر عود خام بسد بهروزه احدیک مثقال کوفته بیخته در رب سیب سه وزن ادویه آمیخته هر صباح یکمثقال
خوردن مزیل عشق است الحاصل در علاج این مرض غفلت نکنند که اگر زیاده شود بمالیخولیا یا جنون منتقل گردد و اگر تدبیری سود ندهد مدتی او را بخدرات مثل
افیون وقنب وبیخ وبیخ لفاح غافل دارند تا تفاوق پدید آید آنگاه بدستور معالجه مالیخولیا پردازند کذا فی الاسبزیا

سدر و دوار

سدر ظلمت بصر است وقت برخاستن ومهیا شدن بسقوط و دوار دوران سر است یعنی آنکه مریض خیال کند که او بجمله اجزای خود دائر است یا بیمار چنان پندارد که جمیع
اشیا گرد او همی گردد پس نمیتواند که ثابت ماند بلکه ساقط شود و بسا است که از آوازها کراهت کند و چون این مرض شدت کند از جهت سقوط بیمار بصرع مشتبه گردد
و فرق بعدم تشنج وکف دهن وحرکات مضطربه در پیچ توان کرد و ایضاً دوار مدتی ثابت ماند و صرع دفعة افتد و صاحب او ساقط گردد و افاقه یابد و سبب سدر یا خدر دماغ
است از سردی و از اجتماع خلط بارد غلیظ در مقدم دماغ و آنرا سدر خدری گویند و یا تألم دماغ از ضربه و سقطه سر از صداع و دوام حدت تپ و آنرا سدر مولم نامند و ابن
الیاس گوید سدر آنست که انسان در می یابد که گویا دخان از بدن او بسوی سر مرتفع میشود و خود را گویا در تاریکی یا ضباب دود و در چشم خود ظلمت و در گوش طنین می یابد
و مادهٔ این مرض سوداوی بود و سبب دوار گردش روح دماغی است باعث حرکت دوریه انسان بر نفس خود و یا مشاهدهٔ اشیای دائره شفاف روشن و یا
وقوع ضربه و سقطه بر سر و یا فزع دفعةً و یا ضعف مرض و یا رسیدن گرمی و سردی دفعةً بدماغ و یا اجتماع اخلاط در عروق مستدیره گرد دماغ و یا تصاعد آن از عضو دیگر
و یا تولد ریاح و ابخره اندر دماغ و یا صعود آن از عضوی دیگر مثل معده ومراق و دل و جگر و شرایینها در رگهای همه تن و سپرز و کلیه و مثانه و رحم و حجاب و قدمین و ساقین
و یا اذیت دماغ بمجرد مشارکت ضعف فم معده و یا وقوع بحران و این ابخره و اخلاط بیشتر بلغمی باشد و دموی و صفراوی و سوداوی نیز بود و جرجانی گوید که مادهٔ صفرا و بلغم
بیشتر باشد و آنجا که مادهٔ خون بود هم بصفرا و بلغم آمیخته بود و بخار سودا نیز بود و مسلک بخار معده ومراق و مثانه و رحم و حجاب بسوی دماغ منافذ اعصاب است و مسلک
بخار دل و جگر و طحال عروق و شرایین پس گوش و گردن و ایضاً شیخ گفته که مشارکت دماغ بمعده بطریق مشارکت عصب بود و گیلانی مینویسد که این وقتی باشد
که واصل از معده بسوی دماغ کیفیت ساذج بود و آنهم مفرط باشد و عام بجمیع بدن بود پس مشارکت بمعده تنها نباشد بلکه بهمه بدن باشد و اما اگر واصل بسوی
دماغ ابخره و ادخنه باشد پس درین شرط نیست که نفوذ آنها در عصب بود بلکه جمیع مسام اعضا متوسط میان دماغ و معده صلاحیت نفوذ آنها در خود دارند
و نیز شیخ میفرماید که سدر شدید مشابه صرع میباشد لیکن بالشیخ نبود چنانچه صرع بود و مادهٔ بخار گاه صفرا بود و گاهے بلغمی و دوار بلغمی شبیه بصرع باشد و بیشتر مشارکت
سدر و دوار نه بسبب وصول ماده بود بلکه بنا بر اذیت دماغ بکیفیت مورث سدر و دوار گردد مثل آنکه بهنگام جوف و گرسنگی بعض مردم را عارض
شود و خصوصاً کسے را که متحمل جوع نباشد بهر آنکه فم معده از ان ایذا یابد و مشارکت آن دماغ گردد و دوار آرد طریق تشخیص اسباب سدر و دوار اگر
کسے را سدر باشد اولاً از ان بپرسند که پیش ازین وقوع ضرب بر سر یا حدوث صداع یا تپ اتفاق افتاده یا نه اگر اقرار آن کند سببش همان باشد و اگر
از ان انکار کند از تقدم رسیدن سردی بسر سوال کنند اگر بگوید سببش سردی دماغ باشد و الا سبب او خلط بارد در دماغ خواهد بود و ثقل راس و بلادت حواس
نیز از علامات وجود مادهٔ بارد است و اگر دوار باشد نخستین سوال کنند که مرض دائم و یکسان میماند یا گاه گاهے عارض می شود و در امتلا و خلو معده اختلاف
می پذیرد و اگر دوام و لزوم او بگوید و در پری معده و گرسنگی متغیر نگردد و هضم صحیح بود سبب دوار در دماغ باشد پس حال دوران مریض بنفسه یا کثرت
نظر او در اشیاے دائره و شفاف و یا ضربه و سقطهٔ سر و یا حدوث مرض و یا رسیدن سردی یا گرمی بدماغ از خارج یا داخل بپرسند اگر تقدم یکے ازین
اسباب مقرر گردد سبب مرض همان باشد و الا تقدم اوجاع راس و گرانی سر و نقصان حواس حتی که در ذوق و شم بپرسند اگر یافته شود دلیل مواد در دماغ باشد
و بعده بودن دوی و طنین در گوش و شدت دوار و کثرت عطسه و قصر نوبت دوار هم بپرسند اگر این هم باشد بر وجود مادهٔ بخارات و ریاح دلالت کند پس
نوع ماده را از رنگ چهره و لمس سر و نبض و قاروره و غیره علامات مخصوصهٔ هر خلط بنوعی که در تشخیص امراض دماغی مادی و صداع مادی مذکور شد مشخص نمایند
و ایضاً کثرت آب دهن و خواب و ترشی یا شوری مزهٔ دهن و عسر حرکت و سکون دوار از رسیدن گرمی بسر و کسل از جواب و تکلم و قلت عطش و لین نبض
با ضعف و بطوے آن و بیاض قاروره و غلظت آن بر مادهٔ بلغمی و سرخی چهره و چشم و انتفاخ عروق و ضربان آن و سیلان اشک در ابتداے دوار

و شیرینی دهن و ماندگی و خواب بسیار بر مادهٔ دموی و التهاب و خیالات زرد و زردی رنگ و تلخی دهان و عطش و بیداری و شدت دوار در وقت گرمی و سرعت نبض و ناریت بول بر مادهٔ صفراوی و تخیل شعر و دخان و فکر فاسد و خوف و خاموشی و صلابت و ضعف نبض و قلت آب دهن و خشکی زبان و بیخوابی و کدورت قاروره بر مادهٔ سوداوی دلالت کند و اگر مریض عرض یا شدت دوار گاه گاهے بیان کند مادهٔ مرض در عضو دیگر باشد درین صورت بپرسند که ضرر در کدام عضو معلوم میشود پس اگر مریض بطلان یا آفت اشتها و فساد هضم و اختلاف حال دوار در امتلا و خلای معده و درد معده و سر و نفخ شکم و غثیان و خفقان معدی و آروغ دائم بغیر ترطیب و غیر اراده داشته باشد از مرض هنگام اکثار طعام و عند تخمه و تناول شیٔ منجر بگوید مادهٔ مرض در معده باشد اما اگر آثار مواد در معده معلوم نشود و دوار در خلو معده عارض شود از ضعف فم معده باشد و اگر خلل مراق یا قلب یا جگر یا طحال یا گرده یا مثانه بگوید مادهٔ علت در همان عضو باشد اما ضربان شدید در شریانین صدغین یا گردن یا لیس گوش و تمدد و انتفاخ و دو چنین هنگام ابتدای دوار و ظهور خفت در دوار از انضغاط عروق مذکور بانگشت یا بستن پاره اسرب بران یا طلای ادویه قابض بران نیز دلالت بر وجود ماده در قلب یا جگر یا سپرز یا جمیع اعضا دارد و ایضاً بقول انطاکی اگر دوار بعد هضم ثوران کند بر وجود ماده در کبد گواهی دهد و بقول صاحب کامل تمدد و امتلای شرایین پس گوش بر وجود سوء مزاج بارد یا خلط بلغمی یا صفراوی در عروق مذکوره و بودن علت دران شاهد بود و اگر مع ذلک گردن متمدد باشد دلیل بر وجود سردی یا بلغم یا صفرا در عروق معروف بعرقین ساتیین و حدوث علت دران باشد و اگر تقدم اختناق رحم و احتباس منی یا حیض یا اورام رحم بیان نماید ماده در رحم باشد و اگر وقت ظهور دوار صعود چیزی مورچه مانند از قدم یا ساق مریض بگوید مادهٔ مرض همانجا باشد و نوع ماده را در اعضای مذکوره بدانچه در مقام هر عضو مسطور ست دریافت کنند و از بعض علامات مخصوصهٔ هر خلط که سابق مذکور شد نیز معلوم نمایند و علامات انواع مواد معده در تشخیص امراض دماغی نیز گذشته و طول مرض سدر و دوار بر برودت مادهٔ دلالت کند و نوبت او غیر طویل بر حرارت گواهی دهد و وقوع این امراض در امراض دیگر خصوصاً در حمیات روز بحران دلیل سدر و دوار بحرانی ست و از آن انتها منذر بصرع و سکته است و گاهی صداع بعد دوار عارض میشود و دوار را زائل میکند و گاهی بالعکس

علاج کلی سدر و دوار

بقول انطاکی دران تنقیهٔ خلط غالب بدانچه مناسب او باشد و تلطیف اغذیه حتی الامکان کنند و تنقیهٔ سر بچیزی که عطسه آورد خصوصاً در ریاحی نمایند و در مشارکی ادویهٔ مخصوصهٔ آن عضو با ادویهٔ دماغی بیامیزند و بعد زوال مرض عنقا بتقویت دماغ کنند تا آفت بار دیگر قبول نکنند و از مجربات در جذب خلط از دماغ آنست که در علاج طلین بیاید و خاریدن پایها و شوئیدن آنها بسرکه و حرمل و آب لیمو و تراشیدن موی سر و طلای او ببرگ جوز و مورد نافع و حقنه ها و فتائل را درینجا اگرچه نباشد فائده نیکوست و گویند که مرق نخود در ابتدای دوار جید ست و در جملهٔ اقسام آن هرگاه نوبت هیجان کنند بدلک سافل و نهادن پایها در آب گرم توجه نمایند و در دوار دماغی مادی اگر اجتماع اخلاط در دماغ باشد حسب ماده بدانچه در علاج امراض دماغی مسطور شده علاج کنند و ایضاً در مادهٔ که در سر تنها باشد حجامت سر و نقره و فصد رگ پس گوش کنند و شبیارات و غراغر و نطولات و شمومات و سعوطات و عطوسات و مانند آن بحسب مواد استعمال نمایند و گویند واجب ست که صاحب دوار از نظر کردن بسوے اشیاے سریع الدور و از بلندی به پستی دیدن و از تناول سائر مبخرات اجتناب نماید و خائیدن کشنیز تر و خام تنها یا با گندم برای همه انواع دوار و سدر را مفید ست و کذا اندختن کشنیز بسیار در طعام و گویند که دو درم تخم حنا سائیده بعسل صاف سرشته لیسیدن و بعد ازان متصل نان بار روغن گاو و نبات خوردن در اکثر انواع دوار سودمند ست و این معجون در اقسام سدر و دوار حار و بارد از مجربات انطاکی ست حب بلسان کشنیز خشک تخم شاهتره هر واحد پنج درم گل سرخ تربد شحم حنظل هلیلهٔ زرد مصطکی هر واحد سه درم بعسل هلیلهٔ مربی بسرشند شربت سه مثقال و اطریفلات مطلقاً کثیر النفع ست و رازی گوید که استعمال شراب در جمیع علاج سدر و دوار ترک نمایند و روفس گوید که استعمال آب در سدر بهتر از استعمال شراب ست و جالینوس گفته که علاج صاحب سدر و دوار فصد اوست در ربیع و اگرچه دلائل امتلا ظاهر نباشد و در کتاب فصد نوشته که فصد او از پاے گیرند و مسیحی گوید که در جمیع انواع دوار بحقنه نفع یابند در وقت بعد وقت استعمال نمایند و بحسب مادهٔ مرض لسازند اگر ماده بارد باشد حقنهٔ حاد و اگر حار بود حقنهٔ لین بعمل آرند و اگر مرض تخفیف نیابد و این علاجات آنرا فائده نکند ایارج جالینوس و ایارج ارکاغانیس استعمال کنند و ایضاً بنقوع صبر منفعت عظیم بین یابند و بقول ابن هبة الله علاج سدر و دوار دموے و صفراوی مثل علاج صداع حار کنند و این اکثر افتد و انچه از بلغم یا سودا حادث شود مجانس صرع باشد و علاج این هر دو مثل علاج صرع باید کرد

علاج دوار از دوران انسان بنفسه گرد چیزی

وانچه از مشاهدهٔ اشیای دائر و روشن یا نظر او از مکان عالی باشد و بزودی ساکن نشود باید که بسکون و قرار و خواب و تناول قابضات ترش علاج کنند وانچه مانع انجره باشد مثل نقوع تمر هندی و امرود و مرزنجوش و کشنیز بنوشند

علاج سدر و دوار از ضربه و سقطه

بتدبیر امراض دماغی که از ضربه و سقطه بود پردازند و تسکین وجع و تلیین طبع و جذب مواد از دماغ باسفل کوشند هر چند بفصد از جانب مخالف باشد و روغن گل بعده روغن ریوند و اربه نسخهٔ حکیم علی بر سر نهند و از موم در روغن گل و بنفشه و کثیر التضمید بسر نمایند و از رسیدن گرد و غبار و گرمی آفتاب و اشیای معطسه حفاظت بسر کنند تا عطسه نیاید و بعده اگر دوار یا سدر باقی ماند علاجش بازالهٔ سوء مزاج کنند بحسب کیفیتی که علامات آن ظاهر باشد طبری گوید که چون سدر از ضربه یا سقطه باشد تفقد مزاج نمایند پس اگر مزاج او بحرارت متغیر گردد معالجهٔ آن نکنند یا تسکین مزاج او نمایند و هرگاه مزاج او تسکین یابد فصد کنند اگر قوت او متحمل آن باشد و تغریق راس بروغن گل گرم کرده در شب و روز بدفعات نمایند و تضمید بسر او باین مرهم کنند بگیرند تیر دهلی بروغن گل و از آتش فرود آورده اندک سفیداب قلعی و قدری مرداسنگ دران حل کنند بعده بآب خبازی و آب برگ خطمی بمقداریکه ممکن باشد تسقیه نمایند بعده برخرقهٔ کتان طلا کنند و بر سر ضماد نمایند و از نظر کردن بسوی آفتاب و تعرض بهوا منع کنند تا عطسه نکند که عطاس باین حالت گاه مورث غشی میگردد و گاهی تزعزع راس میکند پس صاحبش خوف هلاکت میباشد

علاج سدر و دوار از ضعف مرض و نقاهت

درصورت ضعف دماغ شیرهٔ مغز بادام پنج عدد شیرهٔ تخم خشخاش شیرهٔ کشنیز خشک هر یک نه ماشه نبات سه توله داخل کرده تخم خرفه خشک هفت ماشه پاشیده دهند و تقویات اعضای رئیسه مثل خمیرهٔ مروارید و ماء اللحم خورانند و لیست جو و کشنیز هر دو بریان بروغن بادام چرب کرده باشکر صبح و شام بنوشند و حریرهٔ مقوی دماغ بدهند و هر چه در علاج امراض ضعف دماغی و صداع ضعف دماغی گذشت بعمل آرند و در حالت ضعف قلب بهر تقویت آمله مربی و سیب و به مربی لبطیا شیر و ورق نقره یا طلا و شربت حماض و ترنج و لیمو و صندل و سیب و مروارید سوده باشربهٔ مذکوره یا شربت انارین و مفرحات مناسب مزاج بکار برند و اغذیهٔ لطیفه کموافقهٔ مخصب بدن تناول کنند

علاج سدر و دوار از رسیدن گرمی بدماغ

باید که بضد آن علاج کنند بدانچه در علاج امراض دماغی حار گذشت و ایضاً تبرید دماغ بشمومات و سعوطات و نخالخ بارد و بوئیدن سرکه و گلاب و خوشبوهای بارد و نوشیدن دوغ و آب انارین بشکر و نهادن روغن گل بر سر و غذا بمزورهٔ زرشک و انار دانه مفید و سویدی گوید که نقوع تمر هندی بشکر و کذا نقیع مشمش نوشیدن و نیلوفر و کذا سرکه و گلاب نوشیدن و ضماد کردن در دوار حار مجرب من ست و از اطبای دیگر نقل کرده که برای دوار حار کشنیز خشک دو درم بشکر و یا کشنیز یک شبانه روز در سرکه تر کرده خشک نموده بریان ساخته از یک مثقال تا دو درم بقدر ثقل و شکر هفت روز متواتر خوردن و کشنیز خشک بسرکه و گلاب و کذا صبر بآب کاسنی تر و کذا گلنار بصبر و آب کاسنی تر و کذا اقاقیا و صبر و مازو هر سه بآب کاسنی ضماد کردن و غذا برگ خرفه ساختن و گل سرخ تنهاً و نطولاً و ضماداً و شرباً و گلاب شرباً و آس تنهاً ضماداً هر لحظه نافع ست

علاج سدر و دوار از رسیدن سردی بدماغ

هر چه در علاج امراض دماغی بارد مسطور شد بعمل آرند و تسخین دماغ باشیای مسخنه ملطفه از اغذیه و ادویه مثل نطولات و شمومات و کمادات و ضمادات گرم و تناول قلیه بمصالح گرم نافع و بقول صاحب کامل نطول بطبیخ بابونه و اکلیل الملک و مرنجاسفرم و شیح و سداب و نمام و پودینهٔ کوهی و حاشا و شیر جده و مانند آن نمایند و طلا بمویزج و عاقرقرحا و جندبیدستر باریک سوده بآب سداب بسرشته بعمل آرند و مشک غالیه و جندبیدستر و فرفیون و سداب و مرزنجوش و مانند آن بویند و غذا نخود آب بزیت غسیل و شبت و دارچینی و خولنجان و لوم و راج و تیهو بطریق اسفیداج یا مطجن یا مشوی دهند و عسل بحب البطم و حبة الخضرا بخورند و از اغذیهٔ مصدعه مثل جوز و شهدانج و البان منع کنند و نزدیک شراب و سائر نبیذها نگردند و سکون و راحت و قلت حرکت اختیار نمایند و شربت حرف بآب ترنقلی برای دوار بارد مجرب سویدی ست و سرکه عنصل و شربت آن و عنصل مشوی و حب بلسان تنها و طبیخ افسنتین و یا دو مثقال از آن بنقوع صبر یا بنقوع ایارج و کذا انیسون بریان و بیخ فاشرا یکدرم بشراب و یا یک مثقال تنها و قنه و طبیخ عود بلسان و طبیخ خولنجان و اطریفل کابلی و

قنطوریون و شحم حنظل و اسطوخودوس و طبیخ افتیمون بصبر و طبیخ نمام لبشکر و حاما و کذا اسطوخودوس انیسون مکد مثقال سوده بگلقند عسلی دوازده درم آمیخته و عود غرقی مثقال کنند نیم درم سوده در گلقند عسلی آمیخته و آب شاهانگ و جنطیانا و فلفل و قیصوم لبشکر و گل سرخ در شراب کهنه جوشانیده هر واحد شرباً نافع و زراوند دحرج و شاهسفرم و نمام هر واحد شماً و ضماداً و ریوند و کشوث و بهمن سفید و غاریقون و عاقرقرحا و شونیز و حاشا و درونج و دوار فلفل بعسل و سکبینج و برنجاسف هر واحد شرباً و ضماداً و سعوط مومیائی یک حبه بروغن بادام تلخ و کذا رته یک حبه بروغن کنجد و کذا جند بیدستر بروغن بادام و کذا روغن شونیز و خولان و کذا حلتیت یک قیراط بشیر زنان و غطوس بخردل و کندش و یا عدس تلخ سوده ربع درم در روغن بادام آمیخته و طلای روغن بلسان و یا سرگین کبوتر مع بابونه و یا روغن بابونه و یا صعتر و یا قیصوم و یا برگ غار آب ترنفلی در حمام و نطول بطبیخ اکلیل الملک و صعتر و شیح جبلی و برگ ترنج هر واحد در حمام و یا بطبیخ مرزنجوش و یا برنجاسف و یا جعده مع حلبه مفید ست و مشک و مرزنجوش شماً و شرباً و نشوقاً و خردل و یا کندش کوفته بخرقه بسته شماً و قی کردن ترب و تخم سرمق در روغن کنجد نیم اوقیه و تخم شبت مع تخم سرمق در سرکه جوشانیده و بعسل در قوام آورده و به آب گرم آمیخته و غرغره ته بآب بادیان و یا عاقرقرحا و یا شونیز و یا کندش بسکنجبین و یا فلفل و تناول خردل بجقندر مسلوق و بخور بطبیخ بابونه در روز و شب چند بار و اکلیل الملک یا نمام یا برگ غار دستور نافع

علاج سدر و دوار دماغی دموی

تدبیریکه در علاج امراض دماغی دموی و صداع دموی مسطور شد عمل آرند و ایضاً در دموی و اخلاط مختلفه در بدن با خون فصد قیفال کنند بعده فصد دو رگ پس هر دو گوش کشایند که بقول شیخ این افضل علاج است بجمیع اصناف دوار مادی و حجامت نقره بر سر نیز نافع است و فصد صافن و حجامت ساقین نیز سودمند ست و پس از فصد تلیین طبیعت بطبیخ هلیله یا فواکه یا ماء الفواکه یا خیار شنبر و شربت ورد یا بنفشه نمایند بعد از ان تبرید بلعاب اسپغول و شربت عناب شیره مغز تخم کدو و شیره کاهو و خیارین و خرفه و نقوع زرشک و آلو بخارا و شربت نیلوفر و شربت صندل بعرق عنب الثعلب و کاسنی و شاهتره و گلاب و بید مشک و امثال آن دهند و بعد فصد سر رو و حجامت سر شرب آب جو مقشر و قرطم و تمر هندی و عناب با شربت نیلوفر یا بنفشه یا سکنجبین مجرب انطاکی ست و نوشیدن آب تمر هندی و شکر هر یک ده درم یا آب انار مشیم مع شکر و یا سکنجبین ساده بگلاب مکد ده درم یا بشیره تخم خرفه و اسپغول و جلاب و خوردن انار میخوش و به میخوش سودمند ست و استنشاق آب کشنیز و مورد و سرکه در روغن بنفشه و یا کافور و صندل و گلاب و تغریق و مالش سر بروغن گل سرکه و وضع ضمادات بارد نافع و گویند که در ماده حار لیمو و تمر هندی عجیب ست و دوار المسک بارد و طبیخ اطریفل و کشنیز و نقیع آن مفید بود و نقوع آلو و کشنیز و گل نیلوفر یا شکر سفید نافع و شیره خشخاش دو درم و کشنیز یکدرم مفرد و مرکب با آب شیره برادرده بقدری شکر شیرین ساخته نیز سودمند ست و مطبوخ بیخ کشنیز و پوست هلیله زرد نیم کوفته هر یک دو درم تا یک هفته نوشیدن نیز مفید ست و اگر دو مثقال صندل سفید بگلاب سوده بنوشند و دست و پا را آب برگ بید انجیر بمالند فائده تمام دارد و غذا قابض حامض مثل غوره و سماق دهند و از اغذیه حاره پرهیز نمایند و شیخ میفرماید که اگر با خون اخلاط مختلفه باشد یا سببش اخلاط سوای خون بود مبادرت باستفراغ از حب ایارج کنند یا از نقوع صبر اگر اخلاط حار باشد یا طبیخ هلیله یا مطبوخ افتیمون و حب اسطوخودوس اگر اخلاط مختلف باشد و بعد تنقیه حقنه بآب قنطوریون و حنظل استعمال نمایند بعده بر سر فقره حجامت کنند بعد از ان بغراغر و سعوطات و شمومات که در ان مشک و جند بیدستر و شونیز و مرزنجوش باشد توجه نمایند هرگاه نوبت هیجان کند استعانت بمالش اسافل بدن کنند

علاج سدر و دوار دماغی صفراوی

بعد نضج بهر تنقیه مسهل صفرا و حب هلیله دهند و نقوع صبر و ماء الجبن نیز موافق ست و یا این مطبوخ هلیله دهند پوست هلیله زرد بست درم تمر هندی پانزده درم سنای مکی پنجدرم گل سرخ پنج درم همه را در چهار رطل آب بجوشانند حتی که بده اوقیه آید صاف کرده نیم گرم بنوشند و بعد تنقیه تبرید بآب تمر هندی یا انار دانه و شیره خرفه با شربت نیلوفر و یا سکنجبین و یا آب آلو بجلاب و یا اطریفل کشنیزی و زعفر با عرق زرشک و فواکه دهند و گل سرخ و سرکه کهنه و برگ مورد تازه و بنفشه تر و نیلوفر مام بویند و تضمید صدغین بصندل و گلاب نمایند و آنچه در دموی گذشت نافع شناسند و طعام از مزوره آب آلو و زرشک و مانند آن مفید و طبیخ هلیله بگل بنفشه که دران ترنجبین مالیده باشند و شربت نیلوفر یا لیمو و تبرید بماء القرع و گلاب و آب هندبا و بقول انطاکی نافع و شرب آب لیمو و شربت آن مجرب سویدی ست و شیره خشخاش و ماء الشعیر نیز نافع بود و مسیحی گوید که اگر دوار و سدر از صفرا باشد قی بسکنجبین و آب گرم کنند و تنقیه بدن و دماغ بحب هلیله و مطبوخ آن با

صفت مطبوخ هلیله

تمر هندی نمایند و نسخهٔ مطبوخ هلیله همانست که سابق مذکور شد لیکن درینجا بنفشه چهار درم زیاده است و گلاب و روغن گل و سرکه بر سر ریزند و سرکهٔ کهنه در بینی چکانند و اندک کافور در بینی دمند و غذا مزورهٔ آب انار میخوش و غوره تنها یا بچوزهٔ مرغ دهند و کاسنی و کشوث بسرکه خورانند جرجانی در ایلاقی مینویسند که بعد تنقیه آب نیمگرم و سکنجبین انار میخوش یا به یا امرود و ریباس و شربت غوره و شربت سماق خورند و تنقیهٔ دماغ بحب بنفشه نمایند و اگر تنقیه بمطبوخ هلیله کنند صواب باشد و سفوف هلیلهٔ زرد با شکر همراه ماء الجبن موافق بود و هر صبح آب انار میخوش با شربت غوره و مانند آن بنوشند و طعام از غوره یا زرشک یا سماق یا ریباس یا شاخ انگور تر بسازند و خمیر نان بآب غوره یا آب به یا آب امرود یا آب ریباس یا آب سماق کنند و حجامت پس سر و فصد رگ پس گوش موافق باشد و اگر دماغ ضعیف بود هر صبح و شام پست جو و کشنیز خشک هر دو بریان سوده با شکر آمیخته بروغن بنفشه چرب کرده بخورند ابن الیاس گوید که بعد تنقیهٔ صفرا از سر و بدن بمطبوخ هلیله و یا بحب بنفشه مقوی لسقمونیا اشربهٔ ترش دهند و جلاب معمول از تخم کاسنی سه درم و اصل السوس دو درم و شکر سفید ده درم بنوشانند غذا مزورهٔ ماش مقشر لشیرهٔ بادام بدهند و تقویت راس لشمومات بارده مقویهٔ دماغ مثل بنفشه و نیلوفر و گل به و سیب و نطولات محلله و سعوطات بارده کنند و گلاب و سرکهٔ کهنه و برگ آس نشوق نمایند طبری گوید که در دوار که از اخلاط حار محتبس در بطون دماغ باشد بقوت مریض نظر کنند اگر مانعی نباشد فصد سر و نمایند و بعد چند روز از فصد تلیین طبیعت باین مطبوخ کنند بگیرند هلیلهٔ سیاه و زرد و کابلی هر واحد پانزده درم افسنتین قنطوریون حشیش غافث اصل السوس مقشر هر واحد چهار درم تمر هندی منقی از لیف و تخم بیست درم ترنجبین بیست درم آلو بخارا عناب هر واحد سی عدد پرسیاوشان پنج درم بدستور مطبوخ بپزند و یک شربت ازان گرفته دو ثلث درم غاریقون دیکدرم تربد و سه طسوج سقمونیای مشوی سوده بجلاب سرشته دران مالیده بنوشند بعد پنج روز و اگر یک شربت کفایت نکنند دو یا سه بار بنوشند و حقنه درین نوع مؤثر سریع نیست و اگر باین تدبیر دوار زائل نشود بزرور دوا و ادخال فتیله در بینی برفق عطسه آرند و اگر زائل نشود روغن خیری یک جزو شیر دختران دو جزو آب خطمی تر یک جزو در شیشه خوب باهم زده بقدر یکدرم گرفته سعوط کنند و اگر کفایت نکنند دو سه مرتبه بعمل آرند و اگر زائل نشود بگیرند جو کوفته سبوس گندم خطمی بنفشه هر یک دو کف و در ظرفی سرشته جوشانیده بران انکباب نمایند و آب او بر سر ریزند بدفعات و تلطیف غذا نمایند و بر شربت ماء الشعیر لزوم کنند و نظر کنند اگر مزاج مریض متغیر شده باشد اول معالجه بتسکین مزاج او نمایند بعده اعادهٔ علاج مذکور کنند و گاهی تضمید راس باین ضماد کرده میشود بگیرند خطمی سفید آرد باقلا بزرقطونا هر واحد یک جزو آرد جو دو جزو و همه را در سرکه و روغن گل بزنند که مثل مرهم شود و بر سر ضماد کنند و ابن سیار بعد تلیین طبع و فصد دائم این ضماد میکرد تا آنکه دوار زائل شود و لعطوس و نطول و انکباب امر نمیکرد و من چیزی بهتر ازین ضماد در دوار و صداع حار ندیدم

علاج سدر و دوار دماغی بلغمی

بعد تنضیج مادهٔ بمنضج بلغم تنقیهٔ بدن و دماغ بمسهل بلغم و حب ایارج و یا مطبوخ اسطوخودوس تربدی علوی خان و حب قوقایا نمایند پس غرغره بماء العسل که دران خردل و عاقرقرحا و اصل نموده باشند و یا از سکنجبین عنصلی با ایارج فیقرا کنند و ایارج فیقرا بگلقند سرشته و حب صبر و غیره بطریق تشبیار استعمال کنند و بهر تسخین دماغ شمومات حاره همچون مشک و عنبر و جندبیدستر و فرفیون و شونیز و مرزنجوش و نمام و یاسمین مدام ببویند و تنطیل و انکباب بآب نیمگرم که دران بابونه اکلیل الملک مرزنجوش حبق نمام و غیره جوشانیده باشند بعمل آرند و پارچه بر سر بپیچید و عطوسات نافع است و گویند که اگر بعد تنقیهٔ تام گل سرخ دو درم سنبل الطیب اصل السوس مصطکی هر یک نیم درم کوفته بیخته بگلقند سی درم سرشته دو یا سه خوراک بسازند و بران مداومت کنند دوار عود نکند و استعمال اطریفل صغیر و اطریفل فتیمون و اسطوخودوس و معجون انطاکی که در علاج کلی دوار گذشت و دبیدلورد و شربت عسل و اسطوخودوس و انوشداروی لولوی موافق بود و جذب اخلاط بسوی اسفل بحقنه و غیره مفید و غذا گوشت ماکیان بمصالح حار مناسب و تلطیف تدبیر دوام بحرکت کنند انطاکی در تذکرهٔ خود نوشته که خوردن ایارج لوغاذیا یا روفس یا ارکیغانس چند روز متواتر بماء العسل و نهادن روغن مرزنجوش یا روغن بابونه در دوار بلغمی نافع و مجرب ست و در نزهه گفته که با ایارج کبار یا معجون مسک یا قرص کوکب بماء العسل یا حب صبر بآب مویز علاج کنند و بعد ازان بعصارهٔ قثاء الحمار و زعفران در آب خالص حل کرده سعوط نمایند و ازان طلا نیز کنند صاحب کامل گوید که اگر دوار و سدر از خلط بلغمی باشد باید که تنقیهٔ دماغ در وقت آن با ایارج فیقرا بماء العسل کنند و اسهال بحب ایارج و حب قوقایا و بعد ازان بلوغاذیا و ایارج جالینوس و ایارج ارکاغانیس نمایند و مصطکی و مویزج و کندر بخایند و سکنجبین عسلی مع ایارج فیقرا و مویزج باریک سوده مع خردل سفید غرغره سازند و یک درم حب بلسان با یک اوقیه سکنجبین عنصلی خوردن برای سدر نافع است و چون بیخ فاشرا هر روز دو درم بخورند سود دهد و اگر دو مثقال حب بلسان با نقوع صبر بخورند مفید بود و طلی جالی

وسعوطات مسخنه ملطفه و مانند آن استعمال کنند و این سعوط نافع است سکبینج و اشق و جاوشیر و بورق و صبر هر واحد نیم درم کندش و زعفران هر واحد یکنیم دانگ فلفل و دارفلفل هر واحد یکدانگ همه را باریک سائیده بآب مرزنجوش سرشته مثل عدس حبها سازند و بقدر دو یا سه حب از ان بآب مرزنجوش و روغن بنفشه سعوط نمایند ایلاقی و جرجانی مینویسند که اول دماغ را بحب صبر و قوقایا و حب اسطمخیقون پاک کنند و تنقیه معده بقی نیز سازند و تدبیر قی اینست که ترب بعسل شکم سیر بخورند و شبت بسیار در آب جوشانیده صاف نموده مقدار صد درم از ان آب با چهل درم عسل و یکدرم نمک آمیخته نیمگرم بنوشند و بعد قی تقویت معده باطریفل صغیر و گلقند کهنه و مصطکی و عود خام کوفته باهم سرشته باید کرد و اگر صبح بست عدد مویز منقی بخورند سخت نافع بود و هر قدر که بر تشنگی صبر کنند نیک باشد و سکنجبین عسلی نیز موافق باشد و غرغره کردن و عطسه آوردن و اخلاط را از سر بجانب پای فرو کشیدن سود مند و غذا نخوداب و گوشت دراج و تدرو و گوشت کبک و گوشت بزه بروغن زیت یا روغن جوز بریان کرده بدارچینی و زیره و اندکی کردیا باید داد و اگر بدین تدابیر زائل نشود بایارج لوغاذیا و ایارج روفس و مانند آن تنقیه کنند ابن الیاس گوید که جلاب از انیسون و بادرنجبویه و گاوزبان هر یک دو درم با گلقند عسلی ده درم بنوشند و غذا مزوره نخود بشیره مغز حب قرطم سازند و بعد نضج تام تنقیه بدن بحب ایارج و شبیار و حب صبر کنند و غرغره بماء العسل که در ان صبر یا ایارج یا شونیز یا خردل یا فلفل پخته باشند باید کرد و بر آب مطبوخ حشائش حار ملطف مثل بابونه و قیصوم و شیح و شاهسفرم و برگ غار و برگ زیتون و امثال آن که سابق مذکور شد انکباب نمایند و نشوق جندبیدستر و کندش و شونیز و مرزنجوش و فلفل یا آب کامخ امر کنند و برای جذب مواد باسفل حقنه حاده بعمل آرند و صاحب دوار بلغمی و سوداوی را باید که تعاهد اطریفل صغیر و تناول گلقند کهنه با عود و انیسون و مصطکی هر واحد یک دانگ نماید خجندی گوید که جلاب از انیسون و بادیان و بادرنجبویه هر یک یکدرم با گلقند عسلی ده درم بدهند و بعد نضج تنقیه بدن باین حب شبیار که آن حب صبر است باید کرد صبر سقوطری سه درم هلیله زرد و گل سرخ و مصطکی و تربد مصمغ هر واحد یکدرم باریک سائیده بآب کرفس یا بآب خالص سرشته حبها سازند و در سایه خشک کرده از مثقالی تا دو درم وقت خواب بخورند و یا این حب ایارج بگیرند ایارج فیقرا سه درم تربد هلیله زرد هر واحد یکدرم نمک هندی انیسون هر یک دو درم باریک سائیده بدستور سابق حب ساخته دو درم و نیم بخورند و کسی که اراده اخراج صفرا یا بلغم کند یکنیم دانگ سقمونیا در ان زیاده کند و کسی که اراده اخراج اخلاط ثلثه کند نیم درم شحم حنظل و نیم درم کتیرا در ان اضافه نمایند شربت دو درم باقی همانست که در قول ابن الیاس گذشت طبری مینویسد که در علاج دوار از اخلاط بارده واجبست که ابتدا بحقنه متوسط میان حار و بارد نمایند بدفعات متوالیه و مشک و ریاحین حاره مثل مرزنجوش و سوسن و نمام و از عقاقیر مثل شونیز و فرفیون و جندبیدستر بوئیدن و ذرور جها و موبزج بعد ترقیق آن بعسل غرغره سازند و بر حقنه یک دو بار قناعت نکنند بلکه دفعات کثیر بعمل آرند تا آنکه همه آنچه در سر از فضول بارده محتبس ست منحدر گردد و غرغره دائما لازم گیرند و اگر فائده نشود یقین کنند که بعد تنقیه سر باز مواد از بدن بطرف سر منجذب شده پس آنرا بایارج دو یا سه مرتبه بخورانند بعده در روغن قسط و روغن ناردین هر یک دو دانگ جندبیدستر یک حبه مشک یک طسوج حل کرده سعوط کنند و الا بعد این همه تدبیر بکندش و زعفران و صبر و مر سعوط یا مجموع عطسه آورند و اگر زائل نشود انکباب برین طبیخ نمایند بگیرند یک کف کبیر بابونه و اکلیل الملک و شیح و قیصوم و اندک صبر و مر و یک کف کبیر نمک و سبوس گندم و دو سه جوز بوا کوفته و یک کف حب المحلب کوفته و همه را در آفتابه سربسته بجوشانند تا مهرا شود پس انکباب نمایند با بنوبه یا آب در طشت ریخته بدفعات متوالیه و اگر کفایت نکند مشک جندبیدستر صبر مر در روغن بلسان یکدانگ و روغن سوسن و یاسمین هر واحد یک درم حل کرده چهار فتیله بدان آلوده دو در بینی و دو در گوش نهند و بعض متقدمین درین دوار داغ یافوخ نوشته اند و من این را منسوب بخطامی کنم زیرا که در ان خطر تشنج حجب دماغ است و آن مودی بجنون مفرط و هلاک گردد و گاهی درین دوار که از اخلاط بارده محتبس در بطون دماغ بود این ضماد کرده می شود شیح و قیصوم و بابونه و اکلیل الملک هر واحد یک جزو بادآورد و صبر و مر هر واحد دو جزو همه را کوفته بیخته در قیروطی خیری زند آمیخته چندان حل کنند که مثل مرهم گردد پس بر پارچه باریک طلا کرده بر آتش اندک گرم نموده بر سر بچسپانند و بالایش عمامه بندند و ضماد یک شبانه روز بدارند و ایضا گاهی ضماد بقیروطی موم و پیه چرز و پیه مرغابی و مانند آن کرده میشود گیلانی از طبری نقل کرده که علاج سدر حادث از اجتماع اخلاط بارده غلیظه تنقیه بدن ست از فضول بحقنه قوی بتدریج و اولا بحقنه لینه ابتدا کنند و از اغذیه غلیظه پرهیز نمایند و به تناول گلقند امر کنند و شربت عسل ساده بنوشند و هر گاه نضج در قاروره ظاهر شود حقنه قوی تر از اول بعمل آرند تا تنقیه بدن باعتدال گردد و بعد تنقیه بدن تنقیه سر بایارج کنند و تقویت معده و تنقیه آن بایارج تلخ و قی بخردل و آب شبت و عسل نمایند که سدر از تنقیه بدن و دماغ بسرعت زائل میشود و چون درین مرض انحطاط و کمی رو نماید سر را بخرقه درشت نمایند و عطسه آورند و مشک و فرفیون و شونیز بویانند و در حمام آب گرم یا آب حشائش مذکوره در دوار بارد بسیار بر سر ریزند پس اگر بقیه آن باقی ماند

حب شبیار

حب ایارج

بروغن مصطکی وآب مرزنجوش اندک دروغن قسط اندکی سعوط کنند ودلک سر بسیار استعمال نمایند وگاهی بخردل سوده درسرکه آمیخته برسر ضماد کرده میشود وایضاً ازبابونه با صعتر
پخته وایضاً ببرگ انجره وبیخ نوه سوده وایضاً بانجدان سیاه باخطمی وآرد کرسنه سائیده ضماد می کنند

علاج سدر ودوار دماغی سوداوی

اولاً نضیج منضج سودا یا بمطبوخ بادرنجبویه واصل السوس هریک دو درم باشکر ده درم کنند وغذا مزوره نخود وماش مقشر بشیره مغز بادام دهند بعده تنقیه مسهل سودا یا مطبوخ افتیمون مع لاجورد واندکی شحم حنظل شاهتره واسطوخودوس وحب افتیمون ویا حب لاجورد ویا بمطبوخ هلیله وتربد نمایند وحجامت نقره ولیس سر کنند وگاهی ازهلیله سیاه وانیسون هرواحد یکدرم قسیمون بسفایج اسطوخودوس تربد موصوف بروغن بادام چرب کرده هرواحد یکنیم درم بنفشه دو درم آب بابا ریان جهار ساخته سه شربت نموده صبح تناول نمایند وعقب آن جلاب معمول از شکر سرخ ده درم با آب نیم گرم بیاشامند برای تنقیه در سدر سوداوی نیز مفید ست واگر ازین تدبیر نجاح حاصل نشود حقنه های حاده قویه بتدریج استعمال کنند وبعد ازان غرغره وعطوسات وشمومات که دران مشک وجند بیدستر ومرزنجوش وشونیز باشد واستعمال اطریفل شاهتره وافتیمون مفید ست وهرچه درصداع سوداوی گذشت بعمل آرند

علاج سدر ودوار ریحی وبخاری

انچه درعلاج امراض دماغی ریحی وبخاری وصداع ریحی وبخاری مذکور شده بکار برند وایضاً درریاحی بعد تنقیه بلغم تکمید وتسخین سر بیشتر مفید ست وتحلیل ریاح بمعاجین وشمومات وسعوطات واطلیه ونطولات وخصوصاً عطوسات واکثار انکباب بر مطبوخ ادویه محلله ملطفه مثل مرزنجوش وبادیان واکلیل وبابونه وصعتر وبرنجاسف وشبت وسداب وشیح وبرگ غار وبرگ ترنج ومانند آن نافع تر وفلفل سفید صبر زعفران جند بیدستر در آب مرزنجوش وروغن بنفشه آمیخته در بینی چکانیدن وعاقرقرحا خردل قرنفل بآب نمام وسرکه عنصل طلا کردن مفید در ریاحین وعفاقیر سخنه بوئیدن سودمند وچای خطائی مع دارچینی وبادیان خطائی وهیل بوا هریک نیمدرم شکر دو توله در پاؤ آثار آب پخته چون نصف بماند صاف کرده نوشیدن نفع بلیغ نماید وآشامیدن زیره کرمانی وصعتر درعرق بادیان جوشانیده نیز مفید ست ودیگر معاجین کاسر ریاح استعمال کنند وبقول طبری دراخلاط ریاحیه محتبسه در بطون دماغ اگر بارد باشد علاجش بعلاج دوار بلغمی باید کرد وسوای آن واجب ست که امر کنند بخائیدن زوفای خشک وصعتر وزیره وکندر ومانند آن واگر مزاج مریض گرم نگردد اندکی ازین اشیای ممضوغه بلع کنند واکثار باب این نوع دوار را خارش دربینی واختلاج درچشم حادث شود لاسیما هنگام سخونت این اخلاط ریاحیه ونزد ظهور حکه دائم امر بدخول حمام وریختن آبیکه در ان حشائش مذکور پخته باشند باید کرد ومدام مالش سر نمایند مگر آنکه صداع شدید مانع این باشد واگر اخلاط ریاحیه حار باشد باید که فصد سرو کنند اگر قوت اطاعت نماید بعده حل طبیعت او باین مطبوخ نمایند پوست هلیله زرد تمرهندی منقی هریک سی درم سنا مکی هفت درم بادیان زوفای خشک صعتر فارسی هرواحد پنجدرم آلو بخارا عناب هرواحد سی عدد مویز منقی بست درم بجوشانند ویک شربت ازان گرفته نیم درم تربد ویکدانگ سقمونیای مشوی دران حل کرده نیمگرم بنوشند واگر کفایت نکند تدبیر دوار صفراوی که مذکور شد بعمل آرند وماء الشعیر بنوشانند وایضاً در دوار بخاری اول دریافت کنند که مادهٔ بخار کدام خلط ست پس قصد تنقیه آن نمایند حسب نوع ماده ومزاج علیل وشمومات ونطولات بکار برند وبراطفای انجره نقوع مرزنجوش وکشنیز خشک وصندل وامثال آن دهند وسفوف پنبه دانه وسفوف کشنیز وغیره بعمل آرند ومعجون کشنیز ومفرح بارد ومفرح کشنیز در دوار بخاری نیز مفید وکشنیز در اشربه واغذیه داخل کنند وتلیین طبیعت مدام واجب شناسند وطبری گوید در انجره حار اگر قوت مساعدت کند وحال مقتضی باشد فصد قیفال کنند بعده حل طبیعت بمطبوخ هلیله نمایند پس تدبیر دوار که از احتباس اخلاط حار در دماغ باشد باید کرد

علاج دوار شرکی

اگر از اجتماع اخلاط درعضوی دیگر باشد حسب ماده بدانچه درعلاج امراض دماغی شرکی مسطور شد علاج نمایند وایضاً در اخلاط معده اول بآب مطبوخ شبت و ترب که دران عسل ونمک داخل کرده باشند وسائر مقیات معتدل قی کنند بعده در بلغمی بمسهل وحب ایارج یا معجون خیارشنبر وجوارش سفرجلی وشهریاران واگر قوت قوی باشند بحب قوقایا تنقیه کنند وبعد تنقیه مقویات معده وهضم مثل جوارش مصطکی وعود وعنبر واطریفل کشنیزی وانوشدارو دے لولوے وشربت عود وگلقند با دو درم بادیان یا بانیسون ومصطکی ومربای آمله با مصطکی وعود سوده دهند وصاحب کامل گوید که اگر درمعده خلط بلغمی باشد باید که قی کنند باشیای ملطفه مثل رقاع یمانی وجوز القی وخردل وتخم شبت وتخم ترب هرواحد بقدر حاجت باریک سائیده درعسل یا سکنجبین عسلی سرشته بآب شبت بخورند واگر ترب

قطع کنند و در آب خوب پخته سکنجبین عنصلی و دو درم نمک هندی دران آمیخته بنوشند قی بلغم آرد و تنقیه معده کنند و ایضاً قی کردن بعد خوردن سمک مالح و ترب بخردل نافع است و بعد قی و تنقیه معده شراب خندیقون یا شربت عسل یا شربت عود و دهند و بعد دو روز نقوع صبر منقی بلغم مثل این نقوع بدهند هلیله کابلی هفت درم سنای مکی شاهتره هر واحد پنج درم اسارون جعده قنطوریون شکاعی بادآورد غافث هر واحد سه درم سنبل الطیب مصطکی هر واحد یک نیم درم سلیخه عود بلسان دارچینی سعد سافج هندی قرنفل و ماحوزتخم کرفس بادیان انیسون تربد هر یک دو درم همه را کوفته در چهار رطل آب بجوشانند تا بیک رطل آید صاف نموده سه درم صبر و یک حنظل کوفته انداخته هر روز چهار اوقیه با یک درم روغن بید انجیر بنوشند و غذا درین حالت نخود آب و خردل باشد و انچه از زیره و فلفل و خولنجان سازند و از اکثار اطعمه غلیظه مولد بلغم منع کنند و ابن الیاس گوید که حل طبیعت بحقنه حاده برای جذب ماده بسوی اسفل کنند و این حقنه بسیار نافع برای این علت ست سنای مکی هفت درم قنطوریون دقیق سه درم بزرکتان حلبه خطمی سبوس گندم کشک جو بنفشه هر واحد یک کف همه را در سه رطل آب بجوشانند تا یک رطل بماند صاف کرده نمک طعام یک درم روغن کنجد مری هر واحد ده درم بوره ارمنی نیم درم آمیخته حقنه کنند و یا تنقیه معده باین قی نمایند ترب را با برگ و بیخ بکوبند و در آب آن اندک عسل و نمک طعام انداخته بنوشند و قی آورند و یا تخم ترب ده درم تخم خربزه پنج درم تخم شبت یا شاخهای آن ده درم در سه رطل آب بجوشانند تا بیک رطل آید صاف کرده اندکی نمک و عسل حل کرده بنوشند و چون معده پاک گردد بعد آن ده درم گلقند شکری با یک نیم دانگ مصطکی تناول کنند و اگر غثیان و دوران کند و قی دشوار گردد آب گرم و سکنجبین ساده یا عسل بنوشانند و در اخراج و اسهال نمایند و در حلق پر مرغ بروغن بادام آلوده در آرند تا قی بسهولت آید و طبری گوید که اولاً ایارجات مثل ایارج فیقرا دهند بعده حل طبیعت بحقنه که در دو ار بار بکار آید و مطبوخ افتیمون بنوشند و تغذیه در نیم روز بغذای محمود نمایند و هنگام خواب ایارج مذکور دو ثلث درم بدهند و صبر یک جزء ورد و گل سرخ هر یک دو جزء و سنبل الطیب و مصطکی هر یک نیم جزء سائیده در قیروطی که از روغن قسط یا روغن ناردین یا روغن مصطکی ساخته باشند آمیخته بر خرقه کتان طلا کرده بر معده بچسپانند و دوار از فم معده دور دارند مگر آنکه فضول زیاده در فم معده باشد پس باین طریق صعود فضول از معده بسوی سر منقطع می شود

و در ماده صفراوی

تنقیه بطبیخ هلیله مع شاهتره یا نقوع صبر یا ماء الجبن نمایند و بقول طبری حل طبیعت بحقنه لین کنند و سکنجبین ترش نوشانند و امر بقی از ماء الشعیر و سکنجبین و آب گرم و آب سرمق و سکنجبین و امثال آن کنند و تلیین بمطبوخ سافج نمایند و بعد ازان ماء الشعیر و سکنجبین بنوشند و ایضاً بعد تنقیه در ماده حار نقوع انار و انه و شربت حماض و لیمو و تمر هندی و سیب و انگور و جوارش طباشیر و خمیره عود ترش و آمله مربی با طباشیر و ورق نقره و طلا و مروارید سوده و جوارش انارین باشیره دانه هیل و کاسنی و کشنیز و عرق عنب الثعلب و شربت بنفشه دادن و مجوسی گوید که اگر در معده خلط صفراوی باشد بماء الشعیر و سکنجبین و نمک و آب بیخ خربزه قی آورند و بعد آن فقاع نیمگرم یا آب سرمق و سکنجبین و آب نیمگرم بنوشانند و بعد پاک شدن معده از قی شربت غوره و شربت سیب ساده یا ریباس و مانند آن بنوشانند و بگیرند صندل سفید و سرخ هر واحد دو درم گل سرخ سه درم و نیم همه را باریک سائیده با آب حی العالم و خرفه و گلاب و اندکی سرکه سرشته بخرقه کتان مالیده بر معده ضماد کنند و اگر پارچه کتان در قیروطی مبرد آلوده بر معده نهند نافع بود و ایضاً این نقوع صبر استعمال کنند پوست هلیله زرد ده درم آلو بخارا لبست عدد تمر هندی از تخم پاک کرده پانزده درم بلیله و زرشک و سنا و تخم کاسنی و کشوث و افسنتین رومی هر واحد پنج درم شاهتره هفت درم گل سرخ کشنیز خشک هر یک سه درم بنفشه اصل السوس هر واحد چهار درم همه را در پنج رطل آب بجوشانند تا بیک نیم رطل آید صاف کرده هر روز چهار اوقیه ازان گرفته نیم مثقال صبر بران انداخته با یک اوقیه سکنجبین و یک اوقیه آب کاسنی بنوشند و غذا مزوره یا بچه مرغ با آب غوره یا آب انار یا آب زرشک یا آب لو تازه بکشنیز تر و خشک و بقله خرفه و نعناع باشد و بنفشه و گل سرخ و نیلوفر و صندل و گلاب و کافور ببویند و گلاب و روغن گل و سرکه سرد کرده بر سر ریزند تا تقویت دماغ کند و ابخره معده که بدماغ رسد آنرا قبول نکند و انچه دران حاصل شده آنرا دفع نماید

و در سدر و دوار

که بسبب ضعف فم معده و خلای معده افتد هر صبح قبل از صعود ابخره تناول چند لقمه نان در رب فواکه قابضه مثل رب حصرم و سیب و به و آب آنها خصوصاً غوره تر کرده تسکین نماید و شربتهای فواکه چون شربت انار و لیمو و سیب و زرشک و غوره و ریواج همه این نوع دوار باز دارد و شیخ میفرماید که اگر سبب در عضو دیگر باشد معالجه همه بد انچه واجب بود باید کرد و تقویت رأس و ابتدا بروغن گل مع اندک سرکه در روغن بابونه نمایند و بعد استحکام بروغن بابونه تنها و گویند دوار که از قبل

شرائین باشد فصد ہر دو شریان پس گوش نمایند و طبری گوید کہ اگر اخلاط مجتمعہ در معدۂ ریاحیۂ باردہ باشد علاجش علاج اخلاط باردہ است کہ سابق مذکور شد
و صاحب این از شرب نبیذ کہ دران زیرہ و صعتر جوشانیدہ باشد منتفع گردد اگر مزاج متحمل این باشد و اما اگر اخلاط ریاحیہ مجتمع در معدۂ حار باشد علاجش تنقیۂ معدہ
بمطبوخ سانج و شرب ماء الشعیر باید کرد و اگر مادہ مرتقی در شرائین صدغ یا پس گوش باشد قطع و داغ آنہا بعد تنقیہ بسیار نافع است و اگر صعود آن در شرائین ہر دو
جانب حلقوم باشد و مختلف الحرکۃ و منتفخ زیادہ باشند و چون از دست غمز آن کنند مریض راحت یابد تنقیۂ بدن بفصد قیفال و خورانیدن ایارجات بتکرار و تعدیل اخلاط
کنند و اگر صعود این فضول از و داجین باشد فصد آنہا بسیار نیکو بود و مسیحی گوید کہ اگر مادہ از شرائین بسوی سر صعود کند و از ضربان و انتفاخ آنہا و سکون مرض از بستن آنہا
دریافت شود از مازوی سبز و گلنار و اقاقیا بر شرائین طلا ساختہ بالایش قطعۂ اسرب نہادہ بر بندند و قصد معالجۂ عضوی کنند کہ ازان بخارات بسوی راس صاعد شود اگر
از طحال یا معدہ یا جگر یا عضو دیگر باشد او لا ابتدا با صلاح آن عضو کنند بعدہ تنقیۂ راس از فضول مرتقیہ نمایند و تقویت داغ پردازند بالجملہ در بخارات معدی آنچہ بہر اخلاط
معدہ گفتہ شد بعمل آرند و سفوفات و معاجین مسطورۂ سابق بکار برند و در بخارات جگر دریافت کنند کہ آفت در کدام جانب جگر است اگر در محدب باشد بادرار بول
و اگر در مقعر باشد بمسہل علاج کنند و در بخارات قلب بعد تنقیہ شربت سیب و مفرحات و نقوع برادۂ صندل وغیرہ دہند و در بخارات طحال فصد اسلیم از دست چپ
و تضمید طحال با ضمدۂ محللہ کنند و در بخارات رحم اگر بسبب احتباس طمث باشد تدبیر ادرار حیض باید کرد و اگر اختناق رحم باشد علاج آن کنند الحاصل معالجہ ہر عضو مشارک
بادویۂ مخصوصۂ آن بحسب مادہ و مزاج علیل نمایند بطریقی کہ در مقام ہر یک مسطور ست و از عضو مذکور جذب مواد کنند بطرف مخالف سر بفصد و اسہال و حقنہ و
دلک وغیر آن بحسب واجب و دماغ را باطلیہ و شمومات مقوی دماغ تقویت دہند تا فضلہ را قبول نکند و بدانند کہ دوار دائم خاصۃً در پیران مقدمۂ سکتہ میباشد
پس بسرعت تدارک آن نمایند بتدبیر موافق مثل قی و تنقیۂ معدہ و بدن و دماغ باستعمال ایارج فیقرا و یا حب شبیار و جذب اخلاط بسوی اسفل بحقنہ وغیرہ
و آیضاً دوار کہ عقب خدر شدن عضو عارض شود دلالت بر صعود مادہ بسوی دماغ دارد و ازان سکتہ حادث گردد علاجش نیز ہمین ست و دوار بحرانی را علاج
نکنند و گاہی بندرت سدر ہنگام حدوث صداع بارد و حار بسبب شدت درد در حجب دماغ حادث می شود علاجش علاج صداع حار و بارد بحسب طبع ست

لوی

کہ آنرا فیجذج و فیجذق و بیجذق نیز گویند و این ہر سہ لفظ معرب پی زدہ است یعنی مقطوع العصب و این حالیست مثل ماندگی کہ ہرگاہ عارض شود انسان خود را ہمی پیچد و خمیازہ و فازہ
کثرت پذیرد و رنگ رو و چشم سرخ گردد و سببش امتلای بدن و اجتماع ریاح و بخارات در عروق و عضلات ست بواسطۂ کثرت طعام و شراب و قلت ریاضت و ناگوار ریدن
طعام و تناول اغذیۂ مولد ریاح و اکثر این حالت بعد از خواب عارض میگردد علاج نضج و اخراج مادہ بحسب خلط غالب نمایند و اگر خون غالب باشد فصد ہفت اندام
کنند و مطفیات و مقللات خون و صفرا دہند و بعد نضج مسہل صفرا تنقیۂ آن نمایند و گرم مزاج را نوشیدن آب سرد و غسل کردن بدان در حال بی نفقہ تسکین بخشد
کہ مسکن غلیان اخلاط ست و دعت و سکون اختیار کنند و این سفوف معدل مزاج و مانع بخارات ست کشنیز لبسر کہ پروردہ سہ تولہ گل سرخ دو تولہ آملہ
اصل السوس مقشر ہر یک یکتولہ نبات مساوی شربتی دو مثقال باب شبنیہ دیا بشورہ پروردہ و در گہوارہ نشستن و در کشتی تا یک پاس سیر دریا کردن نافع و سفوف
کشنیز خشک با شکر نیز مفید بود و در مزاج بارد و ریاح غلیظ تنقیۂ بلغم نمایند و خوردن سفوف وج در بای آن دفع آن نافع باشد باقی تدبیر از علاج امراض دماغی بخاری ریحی بجویند

کابوس کہ نیدلان و جاثوم و خانق و خانوق و ضاغوط نیز گویند

و در یونانی افیالطس نامند و آن مرضی ست کہ آدمی در خواب خصوصاً کہ بر پشت خوابیدہ باشد چنان پندارد کہ چیزی گران بصورت انسان یا بشکلی دیگر بر سینۂ او ست
و او راہمی فشارد و نفس او تنگ شود و آواز نتواند داد و نتواند جنبید و چون این حالت منقضی شود یا اندک حرکت نماید دفعۃً بیدار گردد و گاہ خیال نماید کہ گویا گلوی او خفہ
میکنند و گاہی خیال کند کہ شخصی بادی ارادۂ مجامعت میکند و گاہی بعد ازان رنجی و تعبی و ماندگی عارض گردد و سبب او در اکثر تصاعد بخارات غلیظہ ست در حالت
سکون حرکت و مادۂ آن خون غلیظ یا بلغم یا سودا باشد و دوام این قسم مادی مقدمۂ صرع یا سکتہ یا مانیا یا فالج بود و گاہے از رسیدن سردی شدید بسر دفعۃً
و نزدیک وقت خواب نیز حادث شود و این مرض بی ضعف دماغ عارض نمیگردد و گاہے ببکاری و صاحب سوء ہضم و آنکہ اغذیۂ غلیظ بسیار خورد و آنکہ ریاضت
و استحمام کم کند عارض میشود طریق تشخیص اسباب این مرض ہر کدام از اخلاط ثلثہ کہ مادۂ بخار باشد علامات مخصوصۂ آن ہویدا بود و الیضاً تخیل رنگ ہر خلط در
خواب ہنگام عروض مرض نیز بر وجود غلبۂ آن خلط گواہی دہد مثلاً اگر آثار غلبۂ خون مثل سرخی چہرہ و چشم وغیرہ دریافت شود و تخیل چیزی سرخ بود مادہ دموی باشد

واگر علامات بلغم مانند کثرت آب دهن وبینی وسستی بدن وکندی حواس وغیره مدرک گردد واحساس چیزے سفید بود ماده بلغمی باشد واگر نشان سودا مثل کثرت فکر وقلت خواب وغور چشم وغیره معلوم شود وادراک چیزی سیاه در وقت عروض مرض بود ماده سوداوی باشد واگر آثار کدام خلط یافته نشود حال رسیدن برودت بسر هنگام خواب بپرسند

علاج کلی کابوس

در جمیع انواع کابوس تقویت دماغ وتلیین طبیعت وتعطیس عی دارند واز مبخرات وامتلا ونوشیدن آب درمیان طعام اجتناب اجب شمارند وگویند که اکثار اکل پسته وخردل مضر کابوس ست ودلک قدمین در جمیع اقسام مادی سودمند ست وتنقیه بطبیخ سنا پنج درم هلیله سیاه دو درم قی کردن بجوز القی ونمک لاهوری وبعده هلیله بلیله آمله اصل السوس هر یک نیم درم مصطکی دارچینی هر یک یکدرم تربد مجوف دو درم زنجبیل چهار درم گلقند یکنیم درم ادویه کوفته بیخته بروغن گاو چرب کرده بسه چند عسل سرشته سه درم مدام خوردن درین مرض نافع است وگویند که غذا بگوشت تیهو مجرب ست وبعد تنقیه خوردن استخوان مرغ سلیمانی سوخته سه ماشه با نبات تا یکهفته درین مرض مجرب گفته اند وکذا اسطوخودوس واگر عنبر در روغن بان یا زنبق یا یاسمین گداخته در باد مشک صندل سفید خطمی لبان نیم مثقال آمیخته غالیه ساخته بویند مقوی دماغ ونافع کابوس ست ومعجون هلیله ومسهل علوی خان در کابوس بلغمی وسوداوی سودمند ست وهرچه در علاج امراض دماغی بخاری گفته شد حسب ماده درینجا استعمال نمایند

علاج کابوس دموی

فصد قیفال کنند اگر از خون دماغی باشد ونشانش آنست که از اعلی ابتدا کند والا رگ اکحل کشایند وحجامت ساقین نمایند وطبری ومسیحی مینویسند که فصد صافن الیق بود واگر ضعف باشد حجامت بر نقره کنند بعده مسهل بمطبوخ فواکه یا هلیله وغیره دهند وتقلیل غذا کنند وهرچه تولید خون کمتر نماید وخون را رقیق کند مثل آب آلو وتمر هندی وآب شاهتره وآب بادیان استعمال نمایند وآشامیدن سکنجبین وگلاب بآب سرد وکذا شربت غوره ومکیدن انار میخوش وتلیین طبیعت بآب تمر هندی وجلاب وطلا الصندل وگلاب بسر یا تدهین سر بروغن وسرکه برای تقویت دماغ واستنشاق کافور وگل سرخ ونیلوفر وتقویت معده بشربت سیب اطریفل کشنیزی وغذای حصرمیه وسماقیه نافع بود وبجهت تسکین بخارات کشنیز ودانه هیل که تبرشی زرشک انار ترش کوهی پرورده باشند نمک لاهوری بقدر ذائقه آمیخته بکثرت دهند وایضاً در کابوس دموی که شخصے مراقی اکثر با جوش دهن بود بعد منضجات مسهل از عناب گل بنفشه اصل السوس گل سرخ شاهتره مویز منقی گل نیلوفر گاوزبان افتیمون بیخ کاسنی سنای مکی جوشانیده صاف نموده مغز فلوس خیارشنبر گلقند روغن بادام داخل کرده دهند بعده تبرید از عناب بعرق شاهتره جوشانیده صاف نموده شیره تخم خیارین شربت بنفشه خاکشی داخل کرده وباز بجاے خیارین کاسنی کنند

علاج کابوس بلغمی

بطبیخ تخم شبت وتخم ترب بعسل ویا بمطبوخ برگ شبت وقطعات ترب یا سکنجبین ویا بمثل دیگر قی کنند وپر مرغ بروغن کنجد آلوده در حلق گردانند بعده مسهل ایارج وغراغر وعطوسات وسعوطات واضمده وغیره که در علاج امراض دماغی بلغمی گذشت ودر صرع وسکته بلغمی بباید بکار برند ومطبوخ بادیان گل سرخ مصطکی با گلقند بدهند ویا تنقیه باین حب نمایند ایارج فیقرا یکدرم غاریقون سیاه ثلث درم سقمونیا ثلث درم شحم حنظل ربع درم انیسون ثلث درم کتیرا نیمدانگ بآب کرفس حب سازند واین یک شربت قوی ست وطبیعت دران تصرف کند واگر ماده بسیار غلیظ باشد حب قوقایا وایارج لوغاذیا خورانند وخوردن گلقند عسلی ونوشیدن آب مطبوخ گل سرخ وعود نافع است وایضاً بعد تنقیه بآب مطبوخ عاقرقرحا ومویزج وزوفاے خشک غرغره کنند وآب سداب وآب مرزنجوش وروغن بادام تلخ آمیخته سه چهار قیراط سعوط نمایند ویا خردل عصاره سداب عصاره قثاء الحمار شحم حنظل کندش مساوی باریک سائیده در روغن بادام تلخ آمیخته چهار قطره در بینی انداخته عطسه آرند واگر ازین عطوس در بینی سوزش پیدا شود روغن بنفشه وشیر زنان مخلوط چکانند واستعمال اطریفل صغیر با مصطکی وانیسون وفادانیا وعود نافع واگر حاجت تلیین افتد سنا وتربد زیاده کنند وجوارش زنجبیل وکمونی نیز کثیر المنفعة ست وتلطیف تدبیر واستعمال ریاضت ومالش سر بروغن شبت وغذا بگوشت گنجشک مفید بود وهمه انچه در صداع ودوار بلغمی گذشت نافع واز اشیای منفخه پرهیزند وایضاً در کابوس بلغمی که بشب جماعت خورد وگلو خفه شود بعد منضجات مسهل دهند پس اطریفل بجهت بخارات بدهند باز اسطوخودوس سوده بعده عود صلیب سوده افزایند واگر حرارت در مزاج نباشد افسنتین نیز در مسهل داخل کنند واگر از مصاحبت مصروع کابوس شده باشد جندبیدستر یک ماشه عود صلیب یکماشه سائیده در عسل یک توله آمیخته خورانیده

بالایش عرق اسطوخودوس هفت توله شربت بادرنجبویه دو توله نوشانند و تا چهل روز متواتر بعمل آرند و غذا کباب و شوربا با نان تنوری و بجای آب عرق بادرنجبویه
دهند شیخ در علاج کابوس بلغمی و سوداوی میفرماید که اگر اخلاط غلیظ بسیار باشد باین مسهل انتفاع یابند بگیرند خربق یکدرم با ثلث درم سقمونیا و ربع درم شحم حنظل
و دو دانگ انیسون اگر قوت قوی باشد و الا حب لاجورد و حب اصطمخیقون افتیمونی و ایارجات کبار مثل ایارج قثاء الحمار و ایارج روفس خاصة و بعد ازان تقویت
راس بحسب قانون کنند از چیزهائیکه ازان انتفاع یابند خوردن حب فاداینا علی الاتصال ست طبری گوید که اگر سن و مزاج و مقدار قوت مریض متحمل استفراغ
تام باشد فصد هر دو صافن کنند و از اغذیهٔ مولد اخلاط ردی منع نمایند و بر تیهو و کبک و دراج اقتصار ورزند و مقدار غذا کمتر آنچه ممکن باشد باید ساخت و بعد ازان
تنقیه بمطبوخ افتیمون کنند و بعده تا ده روز صبر کرده تنقیه بحب ایارج نمایند و لزوم حب شبیار کنند و اگر باین طریق تنقیه حاصل نشود و بعد پرهیز پانزده روز
متواتر ایارج لوغاذیا خورانند و باندک ازان تحنک سازند و امر بغرغره از عاقرقرحا و مویزج کنند و تقویت راس بسرکه و روغن گل نمایند که باین طریق بلاشک
مرض زائل شود و سویدی مینویسد که قی کردن بجوز القی و یا تخم ترب بمطبوخ با سکنجبین عنصلی و یا بیاز نرگس در آب گرم مالیده و یا صمغ حرشف و نمک و غرغره
بطبیخ زوفا یا کندش یا حنظل یا شونیز یا مرزنجوش یا شحم حنظل یا فلفل سیاه سوده در ماء العسل آمیخته و تعطیس بزوفای خشک یا کندش یا شونیز و نطول بمطبوخ
شبت و تدهین مؤخر سر بروغن مرزنجوش و طلا بجند بیدستر در روغن بادام تلخ و تعلیق عود صلیب و تبخیر بقنه در روز و شب چند مرتبه و شرب فاداینا پانزده حبه
بماء العسل و یا تخم فنجنکشت و یا حب بلسان دو درم و یا قردمانا یکدرم و یا سکبینج نیم درم و یا فرفیون ربع درم بدیگر ادویه و یا جند بیدستر یکدرم مخلوط در شراب یکساله در دو
مرتبه و یا سکنجبین عنصلی و یا سکنجبین بزوری و یا گل فوتنج و یا شراد پانزده عدد در ماء العسل و یا افسنتین و زوفای خشک سیسالیوس هر واحد جوش کرده و یا طبیخ انیسون
و دوقو بعسل یا شکر و یا مطبوخ فطراسالیون و بادیان و اصل السوس مقشر نیمکوفته با شکر و اکل ترنجان مسلوق بروغن کنجد و یا انجیر تر یا خشک و یا نان سپید
در شراب قابض یکساله ترکرده و غذا دراج و یا چوزهٔ مرغ مسلوق بدارچینی و مصطکی و یا لحم سمن که آن دج است بریان و زیرباج بعسل و سرکه و یا قنابر مسلوق نافعست

علاج کابوس سوداوی

نضج و تنقیهٔ مادهٔ سودا بمسهل و حب افتیمون و یا بمطبوخ افتیمون و حب لاجورد نمایند بدستوریکه در علاج امراض دماغی سوداوی مسطور شده ماء الجبن نوشانند و بعد
تنقیه جهت تعدیل و تقویت و منع بخارات اطریفل شاهتره و افتیمون علوی خان با عرق اسطوخودوس دهند و روغن نرگس و آب ریحان و آب بید و گلاب و فاداینا
سوده در شیشه کرده بوئیدن مفید و خوردن بادرنجبویه سه درم بعسل تام النفع است و استعمال معجون نجاح کثیر المنفعة و سه درم تخم ترنجان کوفته با شکر مساوی
آمیخته مجرب سویدی ست و این عرق هلیله مرکب نیز درین نوع معمول اسطوخودوس دوازده توله کشنیز خشک سپید پوست هلیلهٔ زرد یک آثار گل سرخ
گاوزبان هر یک نیم پاؤ مویز منقی یکنیم پاؤ هلیلهٔ سیاه پوست بلیله آمله هر یک پاؤ آثار غوغرقی چهار توله تا چهار شبانروز خیسانیده هفت آثار عرق کشند
عرق اسطوخودوس که در کابوس بعد تنقیه جهت تعدیل و تقویت و منع بخارات همراه اطریفل شاهتره و اطریفل افتیمون علوی خان بعمل می آید اسطوخودوس
دوازده توله کشنیز خشک سیزده توله پوست هلیلهٔ زرد و کابلی و بلیله و آمله و هلیلهٔ سیاه هر یک نه توله گل سرخ پنج توله یک شبانروز خیسانیده عرق کشند شربتی از پنج توله تا نه
توله معجون هلیله مسهل از حکیم علوی خان نافع از برای کابوس بارد حادث از بلغم و سودا و مجرب است پوست هلیلهٔ کابلی هلیلهٔ سیاه آمله منقی گاوزبان بادرنجبویه افسنتین رومی
هر یک هفت مثقال انیسون دوقو قردمانا حب بلسان از هر یک سه مثقال فاداینا عود هندی برگ سداب تخم سیسالیوس از هر یک دو مثقال سکبینج یک مثقال فرفیون نیم
مثقال گلقند شصت مثقال عسل مصفی یکصد و سی مثقال گلقند را بگلاب و عرق دارچینی از هر یک نیم من تبریزی حل کرده خوب بمالند و جوشانیده بپالایند و عسل را صاف
نموده دران داخل کرده بقوام آرند و ادویه را کوفته بیخته بروغن بادام هشت مثقال چرب نموده بآن بسرشند و در ظرف چینی نگاهدارند شربتی دو درم و اگر عنبر اشهب
و مشک ترکی از هر یک دو ثلث مثقال داخل نمایند قوی تر میگردد مؤلف جامع الصناعه مینویسد که شخصی را این مرض مع صرع هر روز و شب وقت خواب عارض
می شد از هلیلهٔ زرد و کابلی و سیاه و بلیله و آمله هر یک سه دانگ سنای مکی چهار دانگ گل سرخ کتیرا هر یک چهار قیراط کوفته بیخته بروغن بادام چرب کرده در آبیکه
ترنجبین سه درم حل کرده باشد یا در آب خالص حبها ساخته همه یک شربت وقت خواب در خلو معده با آب گرم دادم همچنین دو شب متواتر بعده هفت روز
ترک کرده در هر هفته استعمال کنانیدم حتی که صحت تام یافت و بسیار مصروعان را باین حب علاج کردم

علاج کابوس بارد

که از رسیدن سردی بسر باشد روغنهای گرم قابض چون روغن مصطکی و اذخر و سداب و آجر و قسط نیم گرم بر سر مالند و مغز تخم بیدانجیر و پنبه دانه و قرطم دار زرد هر یک نه توله نمک لاهوری پنج توله نیم کوفته در پارچه محمودی بسته در روغن شیخ صنعان تر نموده تکمید سر کردن از مجربات ست و شمومات حار مثل جند و مشک و عنبر وغیره ببویند و ضمادات محمد جامد مسخن دماغ برای ازاله اثر سردی از ان مثل خردل و جندبیدستر و نطرون بسرکه عنصل آمیخته بر سر ضماد کنند و شوربای گوشت طیور با مصالح گرم دهند و هر چه در علاج امراض دماغی بارد گذشت بعمل آرند تعلیم گاهی اطفال را در خواب حالتی مانند کابوس پدید آید میباید که جند بیدستر ببویانند و مانند ام الصبیان علاج کنند و طفلی که در خواب میترسد بسبب آن دیدن خوابهای هولناک بود و باعث ترسیدن او از چیزی در بیداری و نمودن همان صورت در خواب درین صورت بکدام حیله ازاله خوف از و نمایند و بران چیز دلیر گردانند و عود صلیب نوشانند و در گلو آویزند و گویند که غساله برنج شسته نوشانیدن و خاکستر استخوان سرطان با نبات خورانیدن و همچنین خرفه بریان با نبات و یا کشنیز خشک بریان با نبات دادن سودمند ست و اگر بسبب ابخره موحشه از امتلا و فساد غذا در معده باشد غذا کم و لطیف دهند و بعد طعام از خواب منع نمایند و شهد تنها یا با مصطکی و دانه هیل یا زهر مهره بلیسانند و یا بادیان برگ پودینه جوشانیده نوشانند و اگر موسم گرما بود صرف گلاب و عرق بادیان یا زرشک و هیل و کشنیز در ان جوشانیده بنوشانند و مرضعه را فاقه کنانند و اطریفلات خورانند و گاهی این حالت مقدمه جدری و حصبه می باشد

صرع

و آن مرضی ست که منع میکند اعضا را از افعال حس و حرکت و انتصاب منع غیر تام حتی که مریض بر زمین بیهوش بیفتد و در اکثر دهن و دست و پا کج گردد و اضطراب کند و کف در دهن آید و این گاهی با دوار محدود و اوقات معلوم بود و گاهی اوقات او مختلف باشد و این مرض را صبیانی جهت کثرت عروض آن بصبیان و بیونانی قازون بمعنی ام الصبیان و قسیا بجهت بطلان حس و حرکت و مرض کاهنی بنا بر اخبار مریض بحوادث غیبی یا بسبب علاج او بکهانه که قسمی از عود صلیب ست و ابراقلسا مشتق از ابلس یعنی جبار عنید نیز نامند و شیخ میفرماید که این مرض بسبب وقوع سده بود و اکثر این بسبب تشنج کلی از آفتی که ببطن مقدم دماغ رسد عارض شود پس سده غیر کامل افتد و قوت حس و حرکت را در بطن مقدم و در اعضا از نفوذ تام منع کند بغیر انقطاع بالکلیه و از تمکین بقیام منع نماید پس انسان را ممکن نبود که منتصب البدن باقی ماند و هر تشنج یا از امتلا بود و یا از یبس و یا از تقبض بسبب موذی و صرع همچنین بسبب یکی ازین اسباب ثلثه باشد لیکن صرع از یبوست نبود بهر آنکه دفعةً افتد و تشنج یابس دفعةً نیفتد پس سبب صرع یا تقبض دماغ برای دفع شی موذی بود و آن یا بخار یا کیفیت لاذعه یا رطوبت ردی الجوهر ست و یا خلط محدث سده غیر کامله در بطن دماغ یا در اصول منابت عصب بود و گاهی صرع از خلط بسبب احداث سده در بطون دماغ نبود بلکه بسبب حرکت موجیه که در خلط افتد و بسبب غلیان از حرارت مفرط بود که دماغ را ایذا دهد و یا بسبب احتباس ریح غلیظ در منافذ روح باشد چنانچه رای فیلسوف اکبر ارسطاطالیس ست و این رای از اسباب صرع میداند و چون در بنی خلط ساد باشد معذلک دماغ برای دفع موذی نیز منقبض گردد مثل آنکه معده از فواق و تهوع عارض شود و اما افاقه یا بسبب اندفاع خلط یا بسبب تحلل ریح یا بسبب اندفاع موذی واقع شود و تشنج نازل بسوی اعضا که با صرع بود سببش آنست که ماده مغشی دماغ و اذیت لاحق او عصب را نیز لاحق شود بسبب سبب یعنی اتباع عصب بجوهر دماغ و تاذی او بچیزی که دماغ متاذی گردد و امتلای او از خلط مندفع در مبادی آن پس عرض او زیاده شود و طول او ناقص گردد و صرع از قبیل تشنج نه از قبیل استرخا آنست که انقباض و تقلص دماغ می کند و دماغ درین دفع چیزی از نفس خود مینماید و دفع بانقباض و انعصار حاصل میشود و هر تشنج مادی یعنی بلغمی منتفع بحمی میشود و صرع تشنج مادی ست پس آن نیز از تپ نفع یابد اگر از ماده حار نباشد و چون اورام پس گوش یا در گردن و نواحی آن عارض شود گاهی صرع را حل کنده ماده او کم گردد و اکثر مالیخولیا بصرع منتقل شود و بیشتر صرع بمالیخولیا منتقل گردد و بعضی مردم گمان کرده اند که گاهی صرع بغیر ماده افتد پس اگر باین قول مراد آنست که سببش بخار یا کیفیت بود که دماغ را برسد و دران تقلص پیدا کند میتوانند اگر مراد انیست که سببش سوء مزاج سادج است که در دماغ افتد و صرع آرد این وجهی ندارد چه اگر این کیفیت دماغ متکیف میشد صرع لازم و دائم در انجا واجب گردیدی و در حال زائل نشدی بلکه سبب صرع آنست که دفعةً حاصل شود و فی الحال زائل گردد یا غالب شود و قتل کند مثل این کیفیت حاصله در نفس دماغ نبود بلکه ماده و کیفیتی باشد که بسوی دماغ متادی گردد

ومنقطع شود واین لامحاله از عضوی دیگر بود وکف دہن که در صرع پدید آید بسبب اضطراب حرکت نفس بود ونه بسبب اختناق آن واین اضطراب بسبب اضطراب حرکت تشنج باشد ودر سکته بسبب اختناق واستکراه نفس ظاهر شود وگویا که صرع تشنج مخصوص اولاً بدماغ است وتشنج صرع مخصوص اولاً بعضوی دیگر ست یعنی اگر تشنج اولاً دماغ را عارض شود صرع نامند واگر اولاً بغیر دماغ از اعضا عارض گردد تشنج خوانند وگویا که حرکت عطاس حرکت صرع خفیف ست وصرع عطاس کبیر ودفع قوے ست مگر آنکه اکثر دفع عطاس بسوے مقدم بود بسبب قوت قوة وضعف ماده ودفع صرع بسوی هر جهت تواند بود که دفع ممکن وسهل تر باشد وبدین جهت صرع گاهی بعرق بسیار منحل گردد وجرجانی می نویسد که صرع علتی ست که آلات حس وحرکت را بی نظام ونا تمام کند وسبب کلی اندرین مرض سدهٔ غیر تام است که در منفذهای جزو مقدم دماغ افتد وبسبب این سده تشنج کلی پدید آید واگر سدهٔ تام بودی حس وحرکت بتمامه باطل شدی واگر سده نبودی افعال آلات حس وحرکت بی نظام ونا تمام نگشتی وتشنج نکردی واگرچه آفت صرع بجزو مقدم دماغ مخصوص ست بسبب همسایگی ومشارکت مضرت بدیگر اجزا باز دهد وبدین سبب همه افعال قوتهای بدنی ونفسانی مضطرب گردد ودلیل برانکه آفت صرع بجزو مقدم دماغ مخصوص ست آنست که نخست مضرت در حرکت عضلات چشم دروی واندر سمع وبصر پدید آید پس بدیگر اجزا رسد واگر بدیگر اجزا اثر رسیدی افعال قوت تمیز وحفظ وغیر آن باطل نشدی ودم زدن از حال طبیعی نگشتی وهرگاه صرع متواتر شود وتوتهای اعصب ودراز تر باشد بکشد واین وقتی باشد که دماغ ضعیف وزبون گردد وماده صرع وبخره وکیفیات ردی را زود قبول کند وبدیر دفع تواند کرد وتمام دفع نتواند کرد وهرگاه تمام دفع نشود اگرچه صرع بگشاید ماده در دماغ بماند باندک سببی وبدی حرکت کند وتشنج وصرع آرد بالجمله سبب این مرض سدهٔ غیر تامه است که از خلطے یا ریح یا بخار ردی یا کیفیت سمیه در بطون دماغ ومجاری اعصاب اصول منابت مجاری ومخارج اعصاب حادث شود وروح نفسانی را از نفوذ تام در اعضا منع کند پس اگر مبدا مادهٔ این مرض نفس دماغ بود صرع اصلی ودماغی گویند واین نوع بقول بقراط عسر البرا است وصرع که از تشنج جمیع اعضای بدن افتد آنرا بیونانی ابی لیمسیا گویند یعنی تشنج مانع از حس وحرکت وآن ردی تر وقاتل ترین انواع صرع است وسبب آن امتلای جمیع بطون دماغ وجمیع اعصاب آنست با تمام از خلط غلیظ بلغمی یا سوداوی وگاهی درین حالتی قریب بسکته گردد وفرق فیمابین از زبد میکنند واگر صرع بمشارکت جمیع بدن بود یا عضو واحد مثل معده ومراق وجگر وطحال وامعا ورحم وادعیهٔ منی ودست وپای آنرا صرع شرکی نامند بعده انواع شرکی عضوی بحسب اسم محل خود موسوم می شوند چنانچه صرع معدی ومراقی وکبدی وطحالی وامعائی ورحمی واطرافی وانچه از گزیدن نیش عقرب وزنبور بر عصب عارض شود مسمی ست بصرع لسعی **ومادهٔ محدث صرع** در اکثر بلغم غلیظ میباشد وگاهے سودا یا بلغم مختلط بسودا وبحسب ندرت صفرای صرف نیز مگر آنکه صفرا بسیار مختلط با خون ویا بلغم ویا سودا بود وخون صرف مانند صفرا نادر باشد که صرع آرد لیکن چون سوداوی وبلغمی مانند بلغم وسودا در اکثر محدث این علت شود وبقراط گوید که بیشتر گوسفندان که آنها را صرع افتد اگر دماغ ایشان را کشاده نگاه کنند اندران رطوبت بدبو ردی یابند **وسبب صرع دماغی** لامحاله خلطے از اخلاط مذکوره بود که بنفسه یا بتولید ریح غلیظ سده آرد وبقول صاحب کامل حدوث صرع دماغی از سده بود که در بطون دماغ عارض شود پس روح وقوت محرکه را از نفوذ در اعصاب بسوے اعضاے متحرکه بارادہ منع کند واین سده یا از خلط بلغمی غلیظ لزج بود که بسوی بطون دماغ در وقت نوبت بریزد یا خلط سوداوی غلیظ ویا از ضغطه بود که دماغ را هنگام شکستن استخوان قحف عارض شود ویا آن درد شدید عارض گردد وگاهی این نوع یعنی صرع دماغی عارض میشود چون انسان بنفسه ورکند پس سرا و بگردد وگرم شود واخلاط در روح که اندران ست حرکت کند وانسان بر زمین افتد واضطراب کند وشیخ میفرماید که هر سبب صرع دماغی منسوب بسوی ضعف هضم دماغ میباشد پس خالی نیست از انکه ضعف مذکور که محدث سبب صرع بود یا در جوهر دماغ ومخ او باشد وآن ردی تر ست ویا در اغشیهٔ دماغ باشد واین ازان خفیف تر بود وصرع سوداوی قوی وردی تر ست واگرچه بلغمی بسیار میباشد بهر آنکه سوداوی منافذ روح را زیاده مسدود میکند وشمعون گوید که اگر با صرع ارتعاش واضطراب بود بلغمی باشد واما کسی که صرع کند وهمه اعضای او از حرکت باز ماند آن از سودا باشد واین بدتر از اول ست بهر آنکه درین خوف انسداد تمام مسالک روح وهلاکت است وبقول جرجانی گاهی حس دماغ قوی گردد واز کیفیات ردی منقبض شود وتشنج وصرع افتد **وسبب صرع شرکی** بقول شیخ ارتفاع بخارات غلیظ ورياح یا کیفیتی ساذج از کیفیات اربعهٔ اولی بسوے دماغ بود پس بخارات ورياح یا بکمیت خود ایذا رسانند بنحویکه بر سبیل تصعید در دماغ مجتمع شود لجده بتکاثف ماده ذات قوام بوده بقوام خود فعل کند یا بتکون ریح ازان ویا بکیفیت خود ایذا رسانند با جماد یا باحراق یا بسمیت وورود ات جوهر یا بهر دو وجه یعنی بکمیت وکیفیت خود ایذا رسانند ودماغ را منقبض سازد وعضویکه ازان

بخارات موذی بکثرت خود بسوی دماغ مرتفع شود آن یا جمیع بدن باشد و یا معده یا طحال یا مراق و ایضاً این و رسائر اعضا واقع شود و اما بخار موذی بکیفیت و جوہر ردی آن در جمیع اعضای بدن نیز باشد حتی که انگشت پای و دست و سبب این احتباس خون یا خلط دیگر در منفذی باشد که آنرا سده عارض شود پس حرارت غریزی ازان منقطع گردد و آن مواد درانجا بمیرد و متعفن شود و مستحیل بکیفیت ردی گردد و ازان باد اریا بغیر او وارد گردد و ماده بخاری یا کیفیت سمی برخیزد و یا بران عضو بعض سموم واقع شود و در عصب اثر کند چنانچه گزیدن کژدم بر عصب اثر میکند پس سمیت او بوساطت عصب بسوی دماغ مندفع گردد و آنرا ایذا دہد و ازان منقبض شود و متشنج گردد و حرکات او مضطرب شود و چنانکه معده را وقت تناول چیزی لذاع برخلاف ہنگام بودن فم معده قوی الحس فواق بہم رسد و فواق نوعی از تشنج ست و ہمگاه دماغ را از مثل این سبب تشنج و انقباض عارض شود درین وقت تابع او انقباض جمیع عصب و تشنج آن باشد و جالینوس وغیره حکایت کرده اند و من نیز مشاہده نمودم که بیشتر چنان باشد که مصروع بارتفاع چیزی مثل باد بسر از نزد انگشت پای خود و رفتن آن بسوی دماغ او احساس نماید و چون بقلب و دماغ او رسد صرع کند و ازین قبیل ست صرع که بسبب دیدان یا حب القرع عارض شود و نوعی از صرع مرکب بغشی بود و نوعی ازان داز قبیل او ست که اختناق الرحم نامند و این چنان باشد که چون زن را احتباس حیض یا منی از ترک جماع عارض شود در رحم آن بکیفیت سمیه مستحیل گردد و آنرا حرکات و تبخرات بادداریا بلاد دار باشد و بخار آن بسوے قلب و دماغ مرتفع شود و زن صرع کند و ہمچنین گاہی مرد را اتفاق افتد که در اوعیه منی او منی بسیار جمع شود و متراکم و سرد شده مستحیل بکیفیت سمیه گردد و مثل ہمان حالت بہم رسد و ایضاً زن حامله را در حالت حمل اتفاق صرع افتد و چون وضع حمل گردد و ماده رویه طمثیه مستفرغ شود صرع زائل شود و ازمن حکایت کرده اند که شخصے را صرع از فقار ابتدا میکرد و دیگرے را صرع از کتف شروع می شد و صرع که از معده و از مراق و بسبب تخمه با بود و مورث سده ہا در عروق گردد پس غذاے محمود را قبول نکند و خلط دران فاسد شود و یا اندران غذاے محمود بسبب سده محتقن بماند و فاسد گردد و بیشتر آن باشد که بسبب معده آن فاسد رجوع کند و غذای جدید محمود را فاسد نماید و اکثر بسبب این قی طعام غیر منهضم عارض شود و بہرحال صرع بشرکت باشد یا بغیر شرکت مبدأ قریب صرع از دماغ یا بطن مقدم آن باشد و با دے بطون دیگر شریک گردد و دلیل این در قول جرجانی گذشت و در اکثر امر بر صرع تشنج تقدم کند پس صرع افتد و این بہر آنست که چون تشنج مستحکم شود صرع باشد پس ہرگاه سبب موذی مندفع گردد یا بریح تحلیل پذیرد افعال حس و حرکت عود کند و گاہے خلط مندفع در بینی و در حلق دیده شود و بیشتر صرع بلا تشنج محسوس بود و این از بہر آنست که ماده فاعله آن رقیق باشد و با متلا فعل کند نه برداوت شدید و صرع که جوانان را بہم رسد اگر بعد بست و پنج سالگی افتد بجهت سببی که در دماغ و خاصته در جوہر آن باشد لازم بود و مفارقت نکند و غایت فعل علاج در ایشان تخفیف از حدت آن و ابطای نوائب آن باشد و بقراط گفته که مثل این صرع باقی ماند تا آنکه بمیرند و اما مشائخ را صرع سدی کمتر بہم رسد و گاہی اسباب محرکه صرع را اسباب خارجی اعانت کند مثل زیادتی در اکل و شرب و تخمه و مثل قیام بسیار در آفتاب بسبب جذب مواد بسوے سر و منع انتشار مواد در دیگر جہت بدن و تحریک آن بسوی فوق و ایضاً جماع بسیار از اسباب وست و از اسباب آن تنعم و سکون و قلت ریاضت ست و کذا ریاضت برامتلا بسبب تحرک اخلاط و تحلل غیر تام و امتلاے تجاویف ازان و کذا آنچه مضعف قلب باشد از خوف یا وقوع انہدام شدید و آواز قوی دفعته و کذا صوم صاحب معده ضعیف را و ایضاً شرب شراب صرف بسبب ایذای معده و این اسباب بعیده است که موجب سبب قریبه میگردد و بسیار باشد که صرع منحل گردد بحمیات وخصوصاً آنچه طول کند در ربع خاصته بسبب شدت طول او و بسبب انضاج او ماده صرع را تا آنکه تحلیل پذیرد و یا لرزه قوی که آن فضول دماغی را برکند و عرق که تابع لرزه بود آنرا کم کند و ہمچنانکه سکته منحل گردد بسوی فالج ہمچنین بیشتر صرع منحل بسوے فالج شود یعنی مصروع مفلوج گردد و از صرع بدان خلاص یابد و بعضے گفته اند که با صرع بلغمی ارتعاش و اضطراب مصاحب بود زیراکه بلغم از کثافت خود بدان حد نرسد که مجاری را انسداد تام نماید و اما سوداوی سد تام کند و ازان قلت اضطراب عارض شود و در نفس گویند که اگر برص بر نواحی سر و پیشانی مصروع پدید آید بر انحلال ماده صرع و بر صحت دلالت کند اگر بسبب کثرت ماده نباشد و اکثر صرع بسوی مالیخولیا منحل گردد و بیان مستعدین برای صرع بدانکه صرع عارض میشود مرطوبین با سنان را مثل صبیان و اطفال و مرطوبین بتدبیر را مثل اصحاب تخمه ہا و کسانے که در بلاد باد جنوبی سکونت میدارند زیراکه این باد سر را از رطوبت ممتلی میگرداند و صرع زنان و صبیان و ہر کسے را که آن قلیل الدم ضیق العروق باشد قاتل تر ست و صاحب کامل گوید که اکثر مصروعین در وقت و در صرع می میرند بہر آنکه ایشان را صعوبت اعراض عارض میشود و این مرض کہول و شیوخ را بسبب یبس اعضای ایشان کمتر حادث میگردد و سبب کف دہن دفع طبیعت ست خلط محدث این علت را و اما اضطراب بنابر حرکت قوت

دافعه برای دفع خلط موذی بود و نجیب نجندی گوید که سبب کف غلظ رطوبت و مخالطت آن بریح و حرارت قلب اضطراب نفس بسبب ضعف عضلات نفس و تشنج ست و ابن ماسویه گفته که کف حادث در دهن مصروع گویا که تنقیه برای اوست از رطوبت و سبب نخیر یعنی آواز که از بینی خارج میشود سقوط آلات نفس از اجزای سینه و قصبهٔ ریه و حنجره بعضی بر بعض ست و صرع نصف سکته است و آن سکتهٔ قصیرست چنانکه سکتهٔ صرع طویل ست طریق تشخیص باید که اول این مرض را تشخیص نمایند پس صعوبت و سهولت مرض را بعده محل مادهٔ آن و نوع مادهٔ هر محل را دریافت کنند پس تشخیص مرض چنان باید کرد که زبان مریض ملاحظه نمایند و بپرسند که کدام وقت گرانی در سر و زبان میشود و خوابها چگونه می بیند اگر زبان زرد باشد و رگهای زیر زبان سبز نماید و گرانی سر هنگام غضب یا بعد نفخ شکم و ثقل در حرکت زبان قبل از نوبت صرع و دیدن خوابهاے شوریده بیان کند بدانند که صرع ست بعده دیگر علامات آن مثل نسیان و خوف از چیزی و تنگ دلی و بی صبری و غضب نا دانی سبب و کف در دهن آمدن و جستن عضلات ردی و چشم در ابتدا و لرزیدن دست و پا و در آخر کشادن نفس بدفعات و نرم شدن اعضا بتدریج و بهوش آمدن و بعد آن همچون خواب آلوده ماندن و بعد لحظه بحال اول آمدن نیز بپرسند و صاحب کامل گوید که گاهے تقدم مینماید بر علت صرع قبل حدوث آن خبث نفس و نسیان و صداع و امتلاء در سر و آلام مختلفه و چون این علت مستحکم شود از علامات خاصهٔ سائر اصناف آن ظهور کف در دهن ست و اضطراب علاماتی که بعضی مصروعین را سوای بعضی عارض میشود و آن سقوط و صیاح و مضغ زبان و خروج بول و براز و گاهی منی بود و گاهی استدلال بر صرع باویهٔ صارعه میکنند چنانچه گویند که اگر مصروع جلد بز را هنگامی که سلخ کرده باشند بپوشد و اندر آب در آید صرع کند و همچنین خوردن جگر تیس بریان کرده و شمیدن بوے آن و دمیدن مرد بینی ذنحو تیس و مرو شاخ بز و زفت یابس صرع آور د بعده صرع سهل و مشکل را چنان دریافت کنند که اگر اعراض و سلیم تر بود و بعد نوبت صرع عقل بسرعت عود کند و بعد افاقه فی الفور برخیزد و لعطوسات و شمومات و تحریک قی افاقه بزودی حاصل شود صرع سهل باشد و اگر عسر نفس و طول اضطراب و شدت آن در حالت صرع و طول جمود و سکون و ضرر در تنفس بعد صرع و قلت افاقه تشمیم و تعطیس بود صرع مشکل باشد و صاحب کامل گوید که امتحان او چنین کنند که تدخین بجاشا نمایند هنگامی که صرع کند پس اگر افاقه یابد صحت یابد و الا فلا و بقول شیخ صرعی که دران اضطراب بود و جمود دران نباشد و یا جمود دران طول کند و اضطراب کم باشد اند مشکل بود نسبت بسابق بعده تشخیص مبدأ این مرض چنین کنند که از مریض سوال نمایند که در علامات مخصوصهٔ صرع بحالت خلو معده و تلیین طبع و از مستفرغات کم بیشی میگردد و یا در عضوے دیگر خللے و یا گاهے برآمدن کرم از شکم و یا صعود چیزے از جای بسوی دماغ معلوم می شود یا نه اگر نباشد تقدم اوجاع مختلفه و شدیده در سر و دوام ثقل در سر و زبان و لزوم دوار و ظلمت بصر و کدورت حواس و اضطراب در حرکات و بر دارت سمع و شم و ذوق و نقصان عقل و نسیان دائم با بلادت و رعونت بپرسند و این آثار صرع دماغی ست پس اگر با صرع و قریب نوبت آن ثقل محسوس نشود بلکه دوی و تمدد ریا بد تشنج او شدید نبود و صرع دماغی ریحی باشد بعده نوع ماده را از رنگ چهره و غیره علامات مخصوصهٔ هر خلط دریافت نمایند پس اگر رنگ سفید و مترهل بینند و بدن ممتلی فربه بعد و سفیدی و غلظت قاروره و بطوء اختلاف نبض و اختلاج ابرو و حرکت زبان بر غیر استوا دریابند از کثرت و غلظ آب دهن و افراط کف در حالت صرع و کثرت فزع و عسر حرکت و ثقل و نسیان و کندی حواس و تقدم تدبیر مرطب مولد بلغم نیز سوال کنند و این نشان مادهٔ بلغمی ست اما اگر بلغم خام بارد بود نسیان و بلادت و ثقل سر و بدن و سبات اکثر و صرع درازتر و شدیدتر و در اصناف بیشتر باشد و این نوع بسیار ردی بود و اگر بلغم مالح بود دران سبات کمتر و برد دماغ خفیف تر و حرکات اسلم باشد و اگر تیرگی چهره و لاغری بدن و خشکی بینی و زبان مدرک گردد و طبیعت صاحب او مائل باختلاط ذهن و حالت مثل مالیخولیا و عدم صفای عقل بعد نوبت بود تقدم ظنون کاذبه با فزع و افکار ردیه و کثرت اکل و وسواس و خفقان و قلت خواب و حموضت دهان و تقدم تدبیر مجفف مولد سودا نیز بپرسند و این علامات مادهٔ سوداوی ست اما اگر سودا از دی خون طبیعی بود صرع با ستر خا و قلت کلام و سکون و صاحب او خداوند افکار ساکن باشد و اگر از جنس صفرای سوخته حریف بود اختلاط او جنونی و مع کثرت کلام و صیاح و صرع او مضطرب و خفیف الزوال باشد و گاهی با تپ بود اگر سودای او رقیق صفراوی باشد و اگر سودای دموی یعنی خون سوخته بود احوال او مع ضحک باشد و اگر سرخی رو و چشم و پری رگها و عظم نبض و سرعت آن بینند حال کاهلی و کندی حواس و کثرت آب دهن و بینی مع حرارت و برآمدن خون از بینی در بعض اوقات و حال مثل اختناق در اوقات قبل از صرع نیز دریافت کنند و این دلائل مادهٔ دموی ست و اگر زردی رنگ چهره و چشم بود کوتاهی زمان نوبت و شدت اضطراب و تاذی و کرب وقت تشنج و کثرت گرمی و التهاب و اختلاط عقل و گاهی عروض تپ دران زمان نیز معلوم کنند و این آثار مادهٔ صفراوی ست و اگر مریض در سوال اول کمی و نقصان صرع در خلو معده و نرمی طبع بگوید دلیل

کثرت ماده و بخارات او در معده و امتلای آن از ماده فاسد بود پس از اختلاج در فم معده لاسیما عند تاخر غذا و رعده و رعشه و اهتزاز و غثیان و کرب نزدیک نوبت صرع و اختلاج لب و پر شدن دهن از آب عفن و انتفاخ منخرین و خفگی گلو و نعره زدن و خصوصاً در ابتدای نوبت و گاهی بر آمدن بول و براز یا مذی یا منی وقت نوبت و خفقان و صداع شدید قبل از نوبت و سقوط مریض دفعةً بر زمین و یا عروض غشی یا اغما بدون سقوط و خفت نوبت صرع یا زوال او با ستعمال قی و عند نقای معده نیز سوال کنند و این علامات صرع معدی ست و احوال دال بر فساد معده مثل بطلان اشتها و فساد طعام و کثرت نفخ و قراقر و مانند آن نیز بر آن گواهی دهد پس اگر عروض صرع در اوقات امتلا و تخمه و سیلان لعاب از دهن وغیره آثار بلغم یافته شود ماده بلغمی بود و اگر با تشنگی و حرارت و لهیب احتراق و لذع در معده معلوم شود ماده صفراوی باشد و اگر با کثرت اشتها در اکثر احوال و ترشی دهن و فکر و وسواس بود ماده سوداوی باشد و اگر عروض صرع در اوقات خلو معده و انقطاع صرع بخوردن غذای موافق و محمود گوید دلیل رداءت ماده در معده بدون کثرت آن بود پس اگر این ماده ردی خلط حاد از جنس صفرا یا سودا باشد از دلائل مذکوره آنها دریافت شود و اگر خلل در مراق گوید و آروغ ترش و نفخ شکم و قراقر و وجع لطی السکون و التهاب در مراق بود و گاهی بادی هیجان در دمیان کتفین بعد تناول طعام و عدم سکون آن تا وقت هضم او پس عود آن بعد تناول طعام باشد و چون بر خلا عارض شود یا قبض طبیعت عارض گردد و تلیین طبع باطل شود و خاصةً اگر تمدد در مراق بسوی فوق و در معده و یا بدرقی طعام غیر منهضم عارض شود صرع مراقی بود پس اگر بخار مراق فاعل صرع صفراوی باشد از التهاب و زردی رنگ و اختلاط عقل مائل بضجر و غضب دریافت شود و اگر بخار او سوداوی باشد بادی عوارض مالیخولیا و جبن و خوف و خبث نفس و حب موت یا بغض و خوف از آن حادث شود و اگر خلل جگر یا صعود بخار از همه بدن بسوی دماغ بیان کند رنگ و موی و خشکی جلد و تحل یا نرمل او و لاغری و ذبی و نبض قارورة و حال اغذیهٔ متقدم و تدبیر ماضی و احتباس چیزی که از مقعد و رحم و عرق وغیر آن خارج می شد بر این دلالت کند پس اگر موی مائل باحتراق بود و سرخی رنگ و موجبیت نبض و ضحک هنگام وقوع صرع باشد و اگر صفراوی یا بلغمی یا سوداوی بود بعلاماتی که مذکور شد دریافت شود و اگر درد و قراقر جانب طحال گوید و با نفخه یا صلابت طحال بود صرع طحالی باشد و این قسم صرع سوداوی بود و با مشارکت بدن در اکثر باشد و اگر سقوط کرم از شکم احیاناً و کثرت سیلان لعاب خصوصاً نزد خواب و سرعت هیجان جوع و احساس صعود و حرکت کرم هنگام گرسنگی و درد شکم دران وقت بیان کند صرع امعائی باشد و اگر تقدم وجع و گرانی در عانه و کنج ران و نواحی پشت و ثقل در رحم گوید و با احتباس حیض یا منی یا رطوبات منصب بسوی رحم باشد صرع رحمی بود و صرع رحمی اکثر در حالت حمل عارض میشود و بعد وضع حمل زائل میگردد و اگر ترک جماع و احتباس منی و ثقل در اوعیهٔ منی و صعود چیزی از نواحی آن محسوس شود از شرکت اوعیهٔ منی باشد و اگر ارتفاع بخار قبل از نوبت مثل هوای سرد و شبیه برفتار مورچه از دست یا پای بیان کند و هنگام نوبت چشمها کشاده ماند و پراشک نماید و رنگ روی سیاه شود و انگشتان دست و پای منقلب گردد و نزدیک نوبت خمیازه و فاژه بسیار آید و بول زرد زرد بر آید صرع اطرافی باشد و اگر تقدم ضربهٔ سر یا گزیدن عقرب و رتیلا و زنبور بگوید صرع ضربی یا لسعی باشد و اگر از آثار صرع اصلی و مشارکی هیچ یافته نشود و با وجود سلامتی افعال دماغی و دیگر اعضا باندک سببی صرع افتد صرع از قوت حس دماغی باشد و این نادر بود

علاج کلی اقسام صرع

باید که وقت نوبت گرهه که از موی و یا پنبه و یا پارچهٔ نرم دوخته باشند در دهن گذارند تا زبان نخاید و دهن کشاده ماند و اعضای مصروع راست و بر شکل طبیعی نگاه دارند و گرفتن دست و پا و منع از اضطراب مناسب ست و سعوطات و نفوخات معطسه و جورات و بخورات و شمومات مفیقه بعمل آرند و اگر بر مرغ بروغن سوسن چرب کرده و با ایارج فیقرا آلوده و در حلق بگردانند تا رطوبت لعقی بر آید و خصوصاً در شرکی معدی فی الحال نفع یابند و بقول اسکندر از تسخین سر حتی الامکان غالباً فی الفور افاقه حاصل میشود و بعضے بهر این کار تکمید سر بجاورس و نمک و سبوس گندم مفید نوشته اند و یا بجا ورس و کنجد سیاه و بزر البنج سیاه و قسط تلخ و پنبه دانه و مغز تخم بید انجیر هر واحد یک تولہ تکمید کنند و روغن قسط و زنبق بر مهره های گردن بمالند و جند بید ستر یک ماشه عود صلیب و سداب هر یک سه ماشه بر پیشانی ضماد نمایند و اندکی از این در بینی دمند تا زود تر بهوش آید پس دو سه کس دست و پای او را بسختی تمام بکوبند که بحالت اصلی آید و مالش اطراف و سر بپارچهٔ خشن یا خردل و بسبتن با زو دران نیز نافع بود و از جمله سعوطات و نفوخات که در ینجا بعمل می آید سعوط مارکتائی خرد یا رگ بسکوچ در کف دست مالیده است و کذا سعوط بندق هندی معمول و چون تخم پلاس و یا تخم تربی تلخ یا کدوے تلخ اندک بآب سائیده در بینی چکانند فی الفور بهوش آرد و اگر در تلخهٔ شغال چند عدد فلفل گرد انداخته در مطبخ بیاویزند چون خشک شود از آن فلفل دو عدد بآب سائیده در هر دو سوراخ بینی دو سه قطره چت

نوبت بچکانند صرع بالکل زائل شود و خرق بناگوش فیل مست در پنبه گرفته خشک کردن و در وقت نوبت آن پنبه را بآب ترکرده دو قطره سعوط کنانیدن مجرب ست و قطور
شلیثا بآب مرزنگوش و کذا آب مرزنجوش و صعتر مطبوخ در بینی نیز مفید و کذا شونیز دو جزو نوشادر نیم جزو صبر سقوطری ربع جزو در روغن کنجد سائیده چند قطره در بینی چکانیدن نافع و
کذا قطور آب پیاز سرخ در بینی وقت نوبت ازالهٔ شدت صرع میکند و ایضاً مغز تخم گلچکان زعفران فانیذ مساوی در آب سائیده وقت گرفتن صرع سه چهار قطره در بینی چکانیدن
مفید و گویند که مروارید محلول در بینی چکانیدن صرع را دریک نوبت دفع کند و تلخ که بر درخت عشر پیدا شده و رنگ گوناگون دارد و پریدن نمی تواند آنرا خشک کرده با هموزن او
فلفل گرد کوفته بیخته وقت صرع در بینی دمیدن مجرب است و نیز برگ دبار بنداول خشک سائیده بقدر یک سرخ در حالت نوبت با نبوبه نهاده در منخرین بدمند و مریض
راست بنشانند که آب از بینی او بسیار آید و اگر باز احتیاج افتد یک دفعه دیگر بعمل آرند و نفوخ لشحم حنظل و قثاء الحمار و نوشادر و شونیز و کندش و فلفل و خربق سفید و زنجبیل و مرزنجوش
و جندبیدستر و اسطوخودوس و عاقرقرحا و فودانیا مفرد و مرکب سائیده مفید ست و از بخورات نافع در حال صرع عود صلیب جندبیدستر یکماشه در عرق بادیان سائیده در حلق
چکانیدن معمول ست و حلتیت جندبیدستر سوده در سکنجبین عنصلی یا عسلی حل کرده بکار برند و یا حلتیت در ماء العسل حل کرده بحلق ریزند و اگر بادیان انیسون زیرهٔ کرمانی جوشانیده
صاف نموده گلقند حل کرده وجور کنند بهوش آرد و کذا عود صلیب عود هندی جندبیدستر پوست ترنج مشک سائیده در عرق بادیان وجور کردن معمول و اگر در یکشنبه
گوش خر ببرند و پارچه بخون آن آلوده بدارند و عند الحاجت قدری ازان بآب شسته در حلق مصروع ریزند بالخاصیة سودمند ست و خون خرگوش نیز همین اثر دارد
و از بخورات تبخیر فادانیا و عود و پر اسپ و قنه و اشنه و اظفار الطیب و قفر الیهود هر کدام که باشد و کذا مغز تخم بشرلیفه سائیده در پارچه فتیله ساخته و یا بند جامه در روغن
فسافس ترکرده دود آن پیش بینی او نمایند و تبخیر تاج خروس نیز نافع ست و جالینوس گوید که اگر موے انسان بسوزند و بوی او بصاحب صرع ببویانند نفع
میکند و از شمومات سداب یا دواء المسک حالت صرع و قرب راحت عجیب الفعل ست و بوئیدن عاقرقرحا و جندبیدستر و حلتیت و جعده و حرمل و قنه و فودانیا
سوده در صره بسته و یا تفاحه ازان ساخته و روغن یاسمین و کذا کندش سائیده در صره بسته بویانیدن بقوت عطسه آورد و کذا خردل سائیده و بوئیدن پیاز دوپاره
کرده نیز نفع میکند و کذا شم مرزنجوش و شبت مفید و در حالت افاقه درین مرض تنقیهٔ خلط غالب بمرات خصوصاً در زمان نقصان نور قمر نمایند و اگرچه استعمال
قی مفرط بصرع دماغی مضر ست اما بجمیع انواع صرع قی نافع گفته اند اگر گاه گاهی بقیات مناسبه مثل سکنجبین و آب ترب و شبت و بماء العسل قی فرمایند مناسبت
و ادرار بول و حجامت ساقین و فصد صافن سیما در ربیع کنند و اگر صرع بادوار عارض شود و یا بکثرت اخلاط افراط نماید استفراغ ماده کنند در ربیع برای استظهار خلط غالب
را اخراج نمایند و اگر از فصد مانعی نباشد فصد کنند چه افصاد او در ربیع و خصوصاً از پای نفع بخشد اگر از فصد نوبت تبرید دماغ او نرسد و بعد استفراغ بحسب ماده قصد تنقیهٔ
راس نمایند بغراغر جاذبه و تقویت دماغ پردازند و سکون و آرام غیر مفرط بمصروعین اولی ست اما بعد تنقیهٔ بدن ریاضت بقدری استعمال کنند که نوبت بماندگی نرسد
و دلک ست و ساکن تر ازند و زیاده حرکت ندهند و آویخته ندارند و اسافل بدن را تحریک زائد از اعالی بدهند و از انچه ماده را باسفل منحدر سازد مالش بدن ست بتدریج
از بالا بزیر و باید که از سینه و پشت او بخرقه درشت شروع کنند حتی که بدن سرخ گردد و بعده بتدریج طرف ساق فرود آرند و در مالش هر دست شدید تر از اول باشد
و درین حالت سر راست بمانند و بعد از مالش چند قدم بروند پس هرگاه مواد باسفل منجذب گردد دلک سر لبشانه جائز بود و بعد تنقیه و جذب مواد باسفل محاجم و داغ بر تحجبت
تسخین دماغ نیز بصرع نفع دارد چنانچه گویند که داغ دادن بر پیشانی میان دو ابرو و یا بر تارک سر و حجامت بی شرط پس سر و بین الکتفین و بر ساق و بر مراق دستی معتدل
درین باب تدبیر جامع النفع است و بعد تنقیه اسهال و راحت دادن چند روز ادخال بحمام و غرغره بمری و ایارج فیقرا و صعتر و مانند آن در حمام و وضع محاجم تحت شراسیف
و تسخین سر بدستور مذکور باک ندارد و هر صبح اشربهٔ ملطف رطوبات و منقی معده مثل سکنجبین عنصلی در سرما با آب گرم و در گرما با آب سرد و شربت افسنتین و سکنجبین بزوری که دران
صعتر و زوفا و بادیان و انیسون باشد و معجون عاقرقرحا و گلقند و مصطکی و جوارش عود و معجون نجاح و سیسالیوس هرچه حاضر باشد استعمال کنند و تمریخ سینه
و گردن و فقرات پشت و صدغین و شئون بمغز ساق گاو یا شتر بروغن گل حل کرده صواب باشد و از اختیارات چنین ست که سافیا و آرد جو را در سرکه سرشته
تفاحه بسازند و مدام ببویند و مداومت جندبیدستر و عود صلیب و مشک درین مرض نفع بلیغ میدهد و نزد ماده عود صلیب در ریسمان کبود بسته در گلوے
مصروع انداختن معمول ست و آویختن بسد و یاقوت و زمرد و الماس و عاقرقرحا و حلتیت هر واحد در گردن مصروع بسیار مفید ست و گویند که تعلیق زمرد و شرب آن
وقت ولادت مانع عروض صرع است و آویختن دم موش بر سر صاحب صرع مجرب دانسته اند و از نشستن در باد تند و بسیار گرم و بسیار سرد و در ماهتاب و جایگاه
بلند و در عجله و گردون که هندی گاڑی و رتھ نامند و در گهواره و چرخ اجتناب نمایند

ذکر ادویهٔ یونانیه مفید اقسام صرع

هرگاه بچهٔ خطاف را در زیادتی نور قمر بگیرند و شکم او بشگافند اگر دو سنگ یکی مختلف اللون و دوم یکرنگ برآید پس قبل از رسیدن آنها بزمین در پوست شتر یا بچهٔ گاو گرفته بر صاحب صرع تعلیق نمایند صرع زائل کند و تجربهٔ شیخ الرئیس رسیده و اگر جلد پیشانی خر بگیرند و در عرض بشگافند مشقوق بسیار و بر سر مصروع آویزند نوعی که جلد مشقوق بر سر اسپ گاو می آویزند صرع تا یکسال زائل شود پس باید که هر سال تجدید آن کنند و حجر الدجاج که از معدهٔ ماکیان برنگ کبودی برآید تعلیقاً دبر مصروع مزیل صرع ست و طبری گوید که چرک گوش بغل در قطعهٔ جلد صرع کرده بر سر صاحب صرع آویختن نفع میکند و دیسقوریدوس گفته که اگر از اصابع اصفر کف کامل گرفته در خانه آویزند سکنهٔ آنرا صرع نشود و رازی گوید که شرب آن بقدر دو درم نیز دافع صرع ست و ابن زهر گوید که اگر قطعهٔ جلد اسد در ریسمان موی انسان بسته در گردن مصروع آویزند نافع بود و نوشیدن پنیر مایهٔ حیوانات خصوصاً خرگوش با سرکه از مجربات است و همچنین سنگ عقیق سائیده چون مکرر بنوشند فائده میکند و شرب بندق هندی و سعوط آن در آب چقندر نیز نفع دهد و گویند که سعوط او بوزن حبه بروغن بادام نافع ست و سعوط استخوان سوختهٔ انسان شفا می دهد از صرع و بعضی گویند که یک مثقال از آن با شکر متواتر خوردن مجرب ست و جالینوس گوید دیدم که شخصی استخوان انسان بمصروعین میداد و خلقی کثیر از آن شفا یافت صاحب خلاصه مینویسد که اگر استخوان سر آدمی همچون سرمه سائیده هر بامداد دو درم از آن بخورند تا سه روز جمیع انواع صرع را سودمند ست و اگر احیاناً عود کند بهفت مگس کنده با قدری آب سائیده در بینی چکانند که باذن الله تعالیٰ دیگر عود نکند و حلتیت با سکنجبین خوردن بسیار نافع ست و گویند که فعل او مثل فادانیا ست و فتیله سعوط کرده شود و ابن بیطار گفته که خوردن عاقرقرحا با عسل سرشته بحسب مزاج مریض در ازالهٔ صرع مجرب ست و مالقی گوید که خوردن گوشت هدهد و سعوط بدماغ او مع سرکه دافع صرع است و کذا دماغ خشک کرکس بقدر عدس در آب چقندر یا بطبیخ مرزنجوش مخلوط کرده سعوط کردن و جالینوس گفته که خوردن مارقیشای ذهبی با عسل نافع صرع ست و هم او گوید که خوردن سم خر سوخته یک مثقال مفید صرع است هرمس گوید که اگر از سم راست خر انگشتری ساخته در انگشت دارند صرع دور کند و کذا جگر حجل بریان بقدر یک مثقال با سرکه خوردن بصرع نفع دهد بغدادی مینویسد که سم خر اهلی یا وحشی سوخته نیم درم متواتر خوردن نفع میکند و هرگاه جگر خر بریان کرده بخورند نافع بود و ابن نوح گوید که گوشت حجل بریان یا مطبخ بزیت یا روغن کنجد برای اصحاب صرع غذای محمود ست و رازی گوید که خوردن گوشت ارنب مطبوخ بشبت و مشوی نافع صرع است ابن سرافیون گوید که خوردن خربق درین مرض بعد یاس مجرب ست و سناشافی ست و صاحب خلاصة التجارب نوشته که خورانیدن جند بیدستر شربت کامل هر روز در غذای چرب ساده در ازالهٔ صرع مجرب ست سویدی گوید که هر روز خوردن دو مثقال بیخ اقحوان تا سی روز مزیل صرع و مجرب من ست و بعضے برای صرع سوداوی یک مثقال از آن تجربه کرده اند خوردن کبریت نیز مزیل صرع و مجرب و تناول سداب بستانی در آب عنب مجرب بلا تخلف ست و شم غالیه و کذا مشک شرباً و شماً و لفخاً و سعوطاً بروغن و کذا آب شاہانک بسداب و جند بیدستر در روغن تخم عود صلیب پنج روز متواتر و کذا نخود سیاه مسلوق بطیب بزیت خوشبو و صعتر اکلاً و کذا شرب غاریقون عراقی دو درم و کذا سکنجبین عسلی هر روز و کذا خصیة الثعلب کبیر اکلاً و شعر انسان سوخته شموماً و کبریت احمر شرباً از مجربات اوست و از اطبای دیگر نقل کرده که شرب بیضهٔ سنگ پشت و سم چپ حمار وحش محرق و پر زانوی خر و اسپ و شعر جدرومی و انفحهٔ اسپ ماده و تنه و آب طبیخ نخود سیاه و ملک و تخم شاهسفرم و استخوان بز سوخته و انستین و حجر القمر و افتیمون و خون جدی و بول انسان و انفحهٔ مهر و حب صنوبر صغار و ظفر الیهود و سلیخه و بلع جگر کبک در ساعتی که ذبح کنند و گرم باشد نیم درم و اکل لحم حمار وحش در اول ماه چند روز و کذا جوف ابن عرس سوخته سائیده هر روز یک مثقال بشراب تا یک سال متواتر و همچنین دماغ او و لحم او و خون او تنها و بشراب و کذا پر اسپ بسرکه و کذا انفحهٔ ارنب بسکه یا بعسل یا تنها و کذا دماغ شتر خشک کرده بسرکه در اول و وسط هر ماه و کذا خون خشک او و شرب ثمر آس بری یا برگ یا بیخ یا شاخ او در شراب پخته و کذا قرن گوزن بشراب و کذا اکل حنا یک درم بشراب و کذا مداومت اکل من و کذا از طلا و نقرهٔ خالص مساوی صفحه ساخته در شراب یک شبانه روز انداخته آن شراب نوشیدن و صفحهٔ مذکور بر صاحب صرع تعلیق کردن و کذا ادمان شراب در ظرف طلا و کذا زهرهٔ سنگ پشت نهری بعسل و کذا کهربا دو درم بسرکه و کذا ظلف جاموش سوخته سوده مثقالی بآب و کذا ازوفای رطب بصمغ عربی و کذا امرارهٔ خروف خشک کرده سوده بسرکه و کذا دماغ آن بسرکه و یا خون او بشراب و یا بعسل و کذا فوه بعسل یا بشراب و لعوق زهرهٔ خرس بعسل و کذا زهرهٔ سلوی و کذا مرارهٔ سمانی و کذا زهرهٔ گوسفند و سعوط دماغ خروس و یا زهرهٔ او و یا زهرهٔ سنگ پشت و یا خون او و یا دو حبه رتة بشیر دختران و یا زهرهٔ گرگ بیک حبهٔ مشک و یا سکبینج بشیر دختر و یا زهرهٔ خرس و یا آب چقندر بدوام و یا بول قنفذ و خون او سه روز

متواتر ویا روغن یاسمین ویا زهرهٔ باشه بآب شابانک ویا هر زهرهٔ که حاضر باشد لبشیر دختر ویا زهرهٔ کفتار ورا کتحال بزهرهٔ خروس وتعلیق درخت سداب مع بیخ وشاخ و برگ در خرقهٔ کتان لبسته برگردن مصروع وکذا ارتهٔ صحیحه وکذا یک شبر جلد حمار وحش برسر وتبدیل آن در هر سال وکذا موی سگ سیاه وکذا بیخ فاشرا وکذا قلادهٔ خاداینا روی بسی مثقال وکذا زبرجد وکذا چشم سقنقور وکذا فاذرهنج وکذا فادزهر معدنی وکذا اکتمکت وکذا اطراف بادروج وتعلیق خطاف در جلد ایل بچیده وکذا چرک گوش اسپ در جلد بغل کرده وکذا حجر القمر وکذا زبدالبحر وخاتم حافر امین حمار وحش ویا زبرجد ویا دهنج وغذا بلسان الحمل مسلوق مطیب بزیت یا بروغن بادام بمرات کثیر ویا چغندر مسلوق مطیب بخردل ویا نان حواری لبشراب قابض

ذکر ادویهٔ هندیه نافع انواع صرع

سعوط بیخ نیل بآب سائیده وکذا بول فیل وکذا رتن جوت سائیده وکذا فلفل گرد در زهرهٔ گهونس پر کرده در سایه خشک نموده سائیده بقدر ده برنج نفوخ کردن وکذا اریٹهه مع پوست وتخم سائیده ناس گرفتن وکذا آویختن جوزبوا ویا حلیت در گلوی صاحب صرع بالخاصیت نافع واستخوان وسرگین گرگ با خود داشتن وخاکی که خوک بران بول کند نزد خود داشتن نیز بالخاصیت دافع صرع ست وپوشیدن انگشتری سُم خر بروز سه شنبه در انگشت دست چپ وکذا انگشتری شاخ چپ گاو ساخته در دست چپ مجرب نوشته وسعوط برگ جیت یعنی رواسن نیز مجرب ست وکذا نفوخ مغز تخم مهوه نیم عدد فلفل سیاه دو نیم عدد باریک سوده مجرب واگر شیر آگ بر هر دو کف پا بسیار مالند وفلفل سوده بران پاشند وبرگ آگ بران بندند تا چهل روز متواتر ودرین مدت پای نشویند مجرب نوشته وگویند که هزار پایه که بهندی کنکهجوره گویند در ظرفی کرده دهن آن بند نموده لبسوزند وازان سعوط نمایند دو کرم از دماغ خواهد افتاد وشفا خواهد شد شیخ میفرماید که از اسباب محرکهٔ صرع انتقال لبسوی هوای معین صرع ست چنانکه از اسباب مزیل صرع انتقال لبسوی هوای معین ازالهٔ آنست وکل حرارت مفرط شمسی یا ناری وجمله برودت وجماع بسیار وکثرت باران وباد شمالی وجنوبی اما شمال وبلاد شمالی لبسبب حقن مواد ومنع تحلل وواما جنوب وبلاد جنوبی لبسبب تحریک اخلاط وتملی دماغ وترقیق وتشویر آن وورشتا لبسیار هیجان میکند چنانکه در شمال ودر خریف لبسبب فساد اخلاط ودر بلاد شمالی کم افتد لیکن قاتل بود بهر آنکه اگر لبسبب قوی نبودی عارض نشدی وروائح طیبه وغیر طیبه گاهی تحریک آن کند وحرکت ودیدن حرکات سریع ودوائر مثل دولاب ودیر بالا واز بلندی بپستی نگریستن ولبسیار نشستن در حمام واستحمام قبل از هضم وریختن آب گرم بر سر وتناول چیزهای مولد خون بخاری وسوداوی مثل شراب کدر وکهنه نیز ومضر بود انچه از شراب نوصاف نبود ورقیق نباشد وصرف تاکی در دماغ وکرفس خاصتهٔ بخاصیتی که در انست وعدس لبسبب تولید خون سوداوی مگر آنکه بکشنک جو مخلوط سازند وباقلا ایضاً وثوم بنابر امتلای سر از بخار وپیاز کذلک وبنا برآنکه جوهر او مستحیل برطوبت ردی میگردد وشیر ایضاً وحلویات وکثرت وسومت در طعام وتمامی مغلظات ونفاخ وقباض بارد وکل حریف حاد وهیفه نیز از محرکات صرع بود لبسبب تثویر اخلاط وتحریک آن وتخمه وسوء هضمی وسهر آلام نفسانی قوی از غم وغضب وخوف وانفعالات حسیهٔ قویه مثل استماع آوازهای بزرگ چون رعد وبوق وتوپ وتفنگ وکوفتن طبل وآواز شیر واصوات صلاله مثل صوت جلاجل وآواز شدیده مثل صریف دروازه که تیز باشد وهمچنین از دیدن انوار باهره مثل برق درخشنده ونور چشمهٔ آفتاب واز ملامست حرکات قویه مثل حرکات بادتند وگاهی صرع از ریاضت بر امتلا واز جماع هیجان میکند ایضاً شیخ مینولسید که تدبیر عام برای جمیع مصروعین اینست که اغذیهٔ محموده که آنرا ترطیب محمود غیر مفرط باشد استعمال نمایند واز امتلا وسوء هضم حذر کنند واین چنان باشد که بمثل از تمامی پری شکم ترک غذا کنند وکسی که عادت او بخوردن یک وقت جاری نباشد تقسیم غذای او که کم از پر کردن شکم باشد لبسه حصه کنند ویک حصه صبح ودو حصهٔ آن شب بخورد وبعد از ریاضت لطیف وکثرت شراب نکنند که آن دماغ را بشدت ممتلی گرداند واگر از استعمال آن چاره نباشد اندکی از شراب کهنهٔ مروق ومائل لبعفوصت بخورند ومضر ترین اشیا بایشان شرب عقب استحمام ست وایضاً سر ری شدید بلکه واجب ست که سر را از ملاقات جمله حرارت مفرط یا برودت مفرط محفوظ دارند ودر حمام زیاده نه نشینند ومصروع از جمیع لحوم غلیظه وقوی الغذا وهمه انواع ماهی بلکه از لحوم جمیع چهار پایان بزرگ اجتناب نمایند وبر لحوم خفیفه مثل گوشت چوزهٔ مرغ ودراج وتیهو وگنجشک اهلی وکوهی وقنابر وشفنین وجدی وغزال وارنب اقتصار ورزند وگویند که لحم خنزیر دشتی آنرا سخت سودمند ست وگوشت بز را بنابر تخفیف وقلت ترطیب برای ایشان ستوده اند چنانکه حلویات ودسومات ومانند آن بگرنها مکروه دانسته اند واز بقول اجتناب کنند حتی که از قطف ولبقلهٔ یمانی چه جای غیر آنها وخصوصاً کرفس که آنرا در تحریک صرع خاصیتی ست واگر ناگزیر باشد شاهتره وکاسنی استعمال کنند ودر کاهو بنابر تغلیظ ابخره وحس رخصت

داده اند و من بهتر نمیدانم و همچنین خصوصیت کشنیز برای منع بخار از سر داده اند و من آنرا مکروه میدارم و استکثار آن ایشان را نشاید الا در صفراوی و دموی و اما
چقندر در آب پخته بزیت و مری و مانند آن اصلاح داده اگر پیش از طعام برای تلیین طبع بخورند جائز ست و شمیدن بوی سداب از جمله بقول نافع بود و چون
اندک فجیت و سداب در طعام ایشان افتد نافع باشد و باید که از جمیع فواکه رطب و غلیظ اجتناب کنند و الا بعض تو ابض بر طعام بقدر قلیلی برای تشدید فم معده و هضم
غذا و تلیین طبیعت و منع بخار ربد بهند و واجب ست که از جمیع اغذیهٔ بقلیهٔ بخاریه مثل شلجم و ترب و کرنب و گندنا و فطر و بادنجان و ایضاً از جملهٔ اشیای حریف
و منجر احتراز نمایند و خردل ازان جمله است که ایشانرا ایذا میدهد به تبخیر و اسالت فضول بسوی دماغ و توجه او درینجا بسوی آن و تفرع او و دماغ را بحراقت
خود و از سکر و مصب ریاح و امتلا پرهیز ند و از اغتسال بآب گرم بنابر رخای آن و بآب سرد بنابر تحذیر و ضرر آن بروح خاص اجتناب کنند و اگر مصروع را امتلا
از طعام عارض شود قی کنانند و بعد آن تلطیف تدبیر نمایند و باید که از اغذیهٔ مسبتهٔ مثقله و مخدره و مبخره پرهیز کنند و اما امتلا از شراب بسیار مضر ست و اما
اندک ازان بتنشیط نفس و تقویت روح و تزکیهٔ آن کند و از استکثار آب غنی کند و استکثار از آب مضر ترین اشیاست و قیلوله کثیر و بالجمله خواب بسیار
و خصوصاً با امتلا بسیار مضر بود و در افراط بیخوابی نیز مضعف و محلل روح ست و مغذی و دماغ را از ابخره ممتلی گرداند و اول تدبیر صرع اجتناب از اسباب محرکه
صرع ست که مذکور باشد و بعد استفراغ و تنقیهٔ بدن اگر احتیاج ریاضت افتد استعمال نمایند و طریق آن سابق مسطور شد ایضاً شیخ میگوید که تعلیق فاوانیا را
متقدمین در منع صرع تجربه کرده اند و باشد که این خاصیت بر وی رطب مخصوص تر بود و از ادویه که مدام باید نوشید غافلقون و سیسالیوس و اسقوردیون
و ازر اوند مدحرج و فاوانیاست و هر وقت بآب بخورند و استیثاق نموده که هر روز بقدر بندقه ازینها در ربطوس دو بار صبح و وقت خواب بخورند و این از انجمله ست
که بدان عالمی شفا یافته و بعضی برای ایشان استحباب نموده که زبد البحر هر روز دو بار وجده بخاصیتی که دران ست و ایضاً خنثی که آن بیخ اشراس ست
بخورند و از انچه ایشان را نافع بود دواء الاسقیل ست باین صفت بگیرند عنصل و در دیگ که دران سرکه باشد اندازند و سر او محکم بسته بجوشانند و دران چهل روز
بگذارند در آفتاب در برج اسد قبل طلوع ستارهٔ شعری یمانی بیست روز باشد و دیگ را معرض بجنوب در آفتاب بدارند و در هر اندک مدت بگردانند تا وصول
حرارت باجزای او یکسان باشد پس دیگ را بگشایند و عنصل را که مثل مطبوخ متهری شده باشد افشرده عصارهٔ او بگیرند و بعسل مخلوط کرده هر روز بقدر
ملعقه ازان بخورند و اگر جلد مطلوب باشد اسقیل را پاره کرده در آب و سرکه جوشانیده صاف کرده ازان سکنجبین عسلی بسازند و از ادویهٔ جیده برای ایشان
اینست که بگیرند سیسالیوس و حب الغار هر یک سه مثقال زراوند مدحرج و بیخ فاوانیا هر یک دو مثقال جند بید ستر و قرص اسقیل هر واحد یک
یک مثقال و بعسل کف گرفته بسرشند و هر روز یک دو درم با سکنجبین استعمال کنند و انتقال مریض از بلدی که هوای او رطب جنوبی باشد بشهری که هوای
او ملائم ملطف مجفف شمالی بود مثل انتقال در اسنان از سن طفلی بسن شباب ست در منفعت برای مصروعین و هرگاه مصروعین را التوای عضوی یا تشنج او
عارض شود بمالش روغن مناسب و آب نیمگرم و غمز قوی آنرا برابر کنند مسیحی گوید می باید که در جمیع انواع صرع از همه انچه صعود بخار بسوی سر و امتلاء
و تشدید آن کند مثل سداب و پیاز و گندنا و کرفس و خردل و باقلا و حبنیط حذر کنند و باید که نان محکم الصنعت جید الاختمار که آرد او را خوب مالیده و در تنور پخته
و در خمیر او اندک کشنیز خشک داخل کرده باشند بخورند و از بقول کاسنی و پودینه و چقندر و از طیور تیهو و عصافیر و قنابر و دراج و از چهار پایان لحم جدی و غزال
برای مصروع نیکوست و در طبیخ انیسون و دارچینی و کرویا داخل کنند و خردل و فلفل و امثال اینها استعمال نکنند زیرا که اگرچه اینها ملطف اند سر را ممتلی می نمایند
و از ماهی تازه و البان و فواکه رطبه و شراب و استحمام خاصتهً بعد طعام اجتناب کنند و اما حمام قبل از طعام کثیر الضرر نیست اگر دفعتهً ازان در هوای سرد بیرون
نیایند و عقب و بسرعت طعام تناول نکنند و سکنجبین عنصلی عظیم المنفعت ست و همچنین طبیخ زوفای خشک چون در زمستان سکنجبین عنصلی و در تابستان بشربت
افسنتین استعمال نمایند صاحب کامل گوید سزاوارست که صاحب این مرض از جمیع اطعمهٔ مولد بلغم و سودا مثل لحوم بقر و تیوس و حرفان و خبائص و هرائس
و بطات و سموک و کمات و فطر و نان فطیر و مانند آن و جمیع فواکه رطب مثل شفتالو و خربزه اجتناب نماید و ایضاً از ثوم و عدس و سداب وغیره که در قول مسیحی
گذشت که این همه ممتلای سر از بخار ردی میکنند و از جماع و کثرت دخول حمام و شرب آب سرد و شم روائح بدبو مثل جاوشیر و سکبینج و جند بید ستر و کبریت
و قطران و مانند آن که مهیج و مشور علت اند و تقدیم نوبت او میکنند حذر نمایند و شمیدن مرزنجوش و نمام و پودینه و فاوانیا و فنجنکشت آنرا نافع ست و غذا
نان که صنعت او و تخمیر و نمک و نضج محکم باشد و اگر آرد او بآب مطبوخ کشنیز خشک سرشته باشند نافع بود زیرا که منع بخارات متصاعد بسوی دماغ میکند

و نانخورش او لحوم طیر لطیف مثل بچهٔ مرغ و دراج و تیهو و ماهی رضراضی ملح و کبر مخلل و چقندر رطیب لبسرکه و مری و زیت و کرنبا و سرکه اشترغاز و سرکه عنصل باشد و نان مبلول بشراب که نه کهنه و نه نو باشد بخورند و از فواکه مویز و انجیر و پسته و بطم بخورند و امتصاص نیشکر و تناول شکر طبرزد و فانیذ شکری و جوارش سکر و مانند آن کنند و ریاضت قویه مثل سواری اسپ و تحریک در میدان و لعب بچوگان قبل غذا استعمال نمایند و اندک استراحت کنند و حمام معتدل الحرارة استعمال نمایند و غمز اطراف و دلک جید کنند و در حمام طول مکث ننمایند و بعضی قدما گفته اند که صاحب صرع را اندک عاقرقرحا ببویانند پس اگر عطسه آید امید صحت او دارند جرجانی و ایلاقی و غیر آن منع لیسند که نگاه کردن اندر چیزهای متحرک و گردان و برف و آب روان و اشیای شفاف براق و آتش و خوردن شیرینی های سخت شیرین و طعامهای سخت چرب و گوشت اسپ و شتر و گوزن و جانور لاغر و پیر و قدید و شیر جمیع حیوانات و لبنیات قاطبةً و هرچه از شیر سازند ما نند ماست و پنیر و شیر برنج ضرر دارد و اگر با در نجبویه اندکی کشنیز در طعام او بپزند سود دارد و اگر چقندر بپزند و با آب کامه و روغن زیتون مثل اچار لبسازند و پیش از طعام بخورند طبع را نرم کند و بدین سبب نافع بود و افسنتین و کرویا و دارچینی اخلاط را از دماغ فرود آرد و از رگها با درار بول بیرون آرد و بوی چیزی سوخته و بوی قیر و کندر و شاخ بز سوخته و جلود و بار و د زیان دارد و اگر گوشت بز بسیار خورند بیم بود که صرع تولد کند و اگر ناگاه خبری شنود که از آن غمگین شود یا بترسد در صرع افتد و از سیب و جوز و بیضهٔ مرغ و جرجیر از دیدن و استماع ختن و خواندن بسیار خصوص بآواز بلند احتراز نمایند انطاکی گوید که حجامت ساق در دموی نمایند مطلقاً بعده فصد صافن کنند و اگر مرض از عضوی باشد ابتدا بعلاج او نمایند پس تنقیهٔ بدن یا دماغ کنند اگر آن اصل باشد یا معده مطلقاً و از جمیع مبخرات و مغلظات منع نمایند و آنچه منع بخار کند مثل کشنیز و امرود به هند و بعد ادمت تریاق الذهب امر کنند و تعلیق زمرد و شرب آن و پوشیدن انگشتری در خنصر دست چپ از سم راست خر ساخته بشرط تجدید آن هرسال نافع و آئین معجون از اختیارات مجربه من ست اسطوخودوس کشنیز خشک هر واحد ده درم سداب هفت درم غاریقون پنج درم خاکستر سم خر چهار درم خون خر دس و زهرهٔ آن و مرارهٔ گوسفند و حجر البقر هر واحد دو درم زمرد و عنبر و مشک هر واحد نیم درم و در شکر مقوم بگلاب لبسرشند شربتی از آن یک مثقال بطبیخ افتیمون یا آب مویز و در خواص آمده که فاوانیا و سداب و دماغ هدهد و درم موش و بندق هندی همه یا بعض آن اگر تعلیق نمایند صرع را منع کند و از خواص مکتومه است که هرگاه ماه و آفتاب در برج سرطان یا اسد مجتمع شوند و طالع زهره باشد از طلا و نقرهٔ خالص هر واحد مثقالی صفحه ساخته در همان ساعت ندکور صورتی از شیر که در گردن او مار باشد و بر سر او شخصی که در دست او انار بود نقش کنند حامل آن را صرع نکند و صرع اسپ را نیز عارض میشود و علاجش تسعیط بجندبیدستر محلول در شراب ست و در باطن بینی او مرطوخ سازند و طبیخ سداب بحلیت نوشانند

نسخهٔ معجون الاطفال

علاج صرع اسپ

علاج کلی صرع دماغی

شیخ میفرماید که در صرع دماغی اولی استفراغ بحب ایارج و مانند آن و شحم حنظل و سقمونیا و ایارج و طبیخ غاریقون ست اسهال بعد اسهال در تمام سال و در صرع از هر خلط که باشد اگر غلبهٔ خون دریافت شود فصد کنند و اگر امتلا زیاده بود قیفالین یکبار بکشایند و حسب حاجت خون بگیرند خصوصاً وقت ربیع و بعد چند روز رگ زیر زبان بکشایند و در هفته برای جذب مادّه از دماغ بر قفا حجامت کنند خصوصاً اگر خوف کثرت بر ورود دماغ و ضعف آن مانع نباشد و گاهی احتیاج بفصد مکرر می افتد بعد یکهفته یا بالجمله بعد از فصد یکهفته راحت داده اسهال بمشروبات و حقنهٔ قوی از قنطوریون و شحم حنظل و تخم بید انجیر و غیر آن نمایند و باز آسایش دهند بعده اگر حاجت باخراج خون افتد فصد صافن و یا حجامت بر ساق کنند و حجامت موخر سر و میان کتفین نافع و باز راحت دهند پس اسهال آورند و همواره تا حصول صحت از پس هر استفراغ یکهفته آسایش دهند و بعد ازین غرغره و عطوسات و غیره منقیات خاص دماغ استعمال کنند و چون تثلیثا بعده تثنیا بانگ و آب مرزنجوش سعوط کنند نافع بود و بعد از آن تدابیر تبدیل مزاج دماغ بمقویات مسخنه از ضمادهٔ خردل و مانند آن نمایند و سداب ببویانند و واجب ست که مسخنات و مبدلات مزاج دفعةً بعمل نیارند بلکه بتدریج استعمال کنند و اگر ازین ضرر در افعال پدید آید راحت دهند و بقول مسیحی در صرع دماغی اسهال بحب قوقایا مکرر نمایند و تلطیف تدبیر کنند و در بینی فاوانیا سوده بدمند و گویند که طلای روغن یاسمین بر سر و کذا جندبیدستر بر سر و دو سخزین و کذا ضماد بابونه و تخم کرفس مساوی با آب عسل خوب بخته مثل مرهم ساخته بر سر و کذا خبث الحدید بروغن سوسن یا بروغن یاسمین بر یافوخ و یا روغن حرمل بر فقرات پشت و دیگر ضمادات که در علاج صرع اطرافی خواهند آمد درینجا مفید بود و غذای محمود مثل شوربای مرغ و کباب آن با نان خشکار و بلا دررغ و لوه و دراج بخورانند و بعد طعام بر معاجین مقوی دماغ و مانع بخار که در آن عود صلیب باشد مداومت نمودن بسیار مفید ست مانند جوارش مصطکی مرکب علویخان و معجون اسطوخودوس و اثاناسیا و حب صلیب چند که در قرابادین مسطور ست

علاج صرع دماغی بلغمی

اول نضج مادّه منضج بلغم نموده از مسهل آن و حب ایارج بکرات تنقیه نمایند و یا بقول حکیم علی شریف از بادیان بیخ بادیان اصل السوس گاوزبان اسطوخودوس سپستان شاه تره مکب

چهار ماشه مویز منقی ده دانه انجیر سفید چهار عدد سیسالیوس دو ماشه عود صلیب یک ماشه گلقند عسلی چهار توله منضج داده انیسون زنجبیل تربد هر یک شش ماشه سنای مکی تولہ
نقاح اذخر چهار ماشه مغز فلوس شش توله افزوده مسهل دهند لیکن روز نوبت نباشد که مضرست وگاهی حب النیل والبسفائج هم در مسهل فزوده میشود وحب شبیار وحب
ہلیله وحب اسکندر وحب فاوانیای علوی خانی نیز بهر تنقیه دماغ مفید و بعده بغراغر وعطوسات وسعوطات مادهٔ مابقی را استاصل سازند مثلاً ایارج فیقرا در آبیکه صعتر وعاقرقرحا
جوشانیده باشند حل کرده قدری آب کامه اضافه کرده غرغره کنند ودیگر غراغر منقی دماغ بعمل آرند واز کندش وفلفل ومشک فاوانیا نشوق کنند و اگر یکدرم اسطوخودوس
بماء العسل سعوط کنند تنقیهٔ تام دماغ کند وسعوط هندی وکذا پوست بیخ خشخاش بشیر بز سائیده صاف کرده سعوط کردن مفید و اسطوخودوس مغز بندق هندی دارچینی مساوی ویا عود
صلیب کندش مساوی سوده در بینی دمیدن نیز معطس ست ونفوخ عاقرقرحا وحاشا وجند بیدستر بسیار مفید ست وکذا لک دارچینی ومشک کذا خردل سفید و فلفل سفید سوده
دمیدن نافع وفلفل وجند بیدستر باریک سوده در بینی نفوخ کردن نیز مستاصل ماده است و گویند که نفوخ مغز سر موش خشک کرده بقدر نیم ماشه هر روز تا سه روز شفای کلی
بخشد و ایضاً بعد تنقیهٔ بدن ودماغ بهر تعدیل مزاج بر معجون سیسالیوس وسکنجبین عنصلی وتریاق الذهب وحب جند وحب فاوانیا با عرق اسطوخودوس مداومت کنند ویا معجون
زبیب ومعجون الصرع ومعجون محمد زکریا ومعجون ابن ماسویه ومعجون اطبای گیلان ومعجون عود صلیب استعمال نمایند و دیگر ادویهٔ مرکبه مثل اطریفل اسطوخودوس ودواء المسک
حلو ومر وحب اسحاق ومعجون فولاد ومعجون قیصر وتریاق ثمانیه وتریاق شیخ الرئیس واسود سلیم واصفر سلیم وسوطیرا وشلیثا نیز نافع ست و یا اسطوخودوس سوده با اطریفل صغیر
سرشته بخورند بالایش گل بنفشه پرسیاوشان بادیان اصل السوس جوشانیده گلقند داخل کرده بنوشند و اسطوخودوس با عسل نیز منقی دماغ ست و بادرنجبویه نوشیدن
مفتح سدهٔ دماغی ونافع از برای صرع ست وعرق سنبل مرکب نیز مفید ست و کذا مربای وج و طبیخ مرزنجوش وپودینه وصعتر و بابونه واکلیل الملک وشبت و اسطوخودوس و تمام
وعود صلیب بر سر نطول نمایند و سر بر بخار آن دارند و هر صبح ریاضت معتدل کنند و بدن را بمالند بنهجی که دست را از اعلی با سفل آرند و ابتدای مالش از دست و پا کنند پس
سر را نیز بمالند وحتی الوسع تلطیف تدبیر نمایند و غذا گوشت تیهو و دراج ومرغ و کنجشک و دیگر حیوان خفیف قلیل الرطوبت مثل شفنین مبرز کشنیز خشک سازند واز بقول
واغذیهٔ بارد احتراز کنند و بجای آب ماء العسل یا عرق بادرنجبویه دهند و بالای طعام این سفوف بدهند بادیان سه توله قاقله کبار دو توله عود صلیب یکنیم توله نبات
برابر خوراک دو مثقال **ذکر بعض ادویهٔ مرکبه که در صرع بلغمی معمول ست اطریفل اسطوخودوس** تالیف حکیم معتمد الملوک تنقیهٔ اخلاط غلیظهٔ بلغمی وسوداوی
از بدن ودماغ کند و نافع ست از برای صرع سوداوی وبلغمی و برای لقوه پوست ہلیلهٔ زرد پوست ہلیلهٔ کابلی ہلیلهٔ سیاه پوست بلیلهٔ آمله سنای مکی تربد سفید مد بر
بسفائج اسطوخودوس افتیمون هر یک پنج مثقال غاریقون سفید مصطگی رومی فاوانیا تخم سیسالیوس حجر ارمنی مغسول هر یک دو و نیم مثقال مویز سرخ دانه بر آورده
ده مثقال ادویه را کوفته بیخته بروغن بادام سی مثقال چرب نموده مویز را بگلاب بپزند تا مهرا شود وصاف کرده با سه وزن ادویه عسل بقوام آورده ادویه را بآن بسرشند
و بعد از چهل روز استعمال نمایند خوراک تا چهار درم و برای اسهال تا شش درم **اطریفل مسهل** منقی دماغ است ومجرب در صداع مزمن پوست ہلیلهٔ زرد
پوست ہلیلهٔ کابلی ہلیلهٔ زنگی پوست بلیلهٔ آمله بسفائج اسطوخودوس گاوزبان غاریقون بادیان هر واحد دو مثقال مویز منقی سنای مکی هر یک دو توله تربد
موصوف یک توله مغز بادام یک توله ادویه سائیده بروغن بادام یا روغن گاو چرب کرده شهد سه چند بقوام آورده بسرشند خوراک تا دو توله بعد نضج بشربت
اصول دگلاب اضافه کرده میشود زنجبیل نیم درم **حب اسکندر** صرع وفالج ولقوه ورعشه وتپ های بلغمی را نافع واخلاط لزج را دفع کند شحم حنظل سقمونیای مشوی
تربد سیاه مقل ازرق هر یک یک جزو فرفیون نطرون هر یک نیم جزو کوفته بیخته بآب کرنب سرشته حب سازند شربتی یکدرم **حب فاوانیا** مسهل منقی دماغ
از علوی خان فاوانیای نر دو مثقال جند بیدستر مشک تبتی هر یک یکدرم حب السلاطین مدبر یکنیم درم مقدار نخود حبها سازند خوراک سه عدد **نوع دیگر** درین باب
حب الملوک مدبر برگ انگور سبز سه توله تربد سفید اسطوخودوس مغز بادام هر یک دو توله زنجبیل عود صلیب فلفل گرد هر یک یک توله کتیرا دو مثقال حبها
بقدر نخود سازند شربتی سه عدد وقت خواب و دو حب وقت صبح بآب گرم **حبی** که برای صرع نظیر ندارد از بیاض استادی مرحوم صبر سقوطری مقل ازرق هر یک
یک جزو سقمونیا ربع جزو کوفته بیخته بآب حب سازند خوراک یک مثقال و برای طفل هژده قیراط **حب صرع** افتیمون اسطوخودوس بسفائج نمک هندی
غاریقون سفید هر یک نیم دانگ تربد موصوف پوست ہلیلهٔ زرد شحم حنظل کتیرا سقمونیای مشوی هر یک یک دانگ ایارج فیقرا نیم مثقال
کوفته بیخته بآب سرشته حبها سازند یک شربت ست **حب نافع صرع** گوشت سنگ پشت سه توله عود صلیب سه درم فلفل سفید
چهار درم جند بیدستر دو درم در عسل بقدر فلفل حبها سازند دو صبح و دو شام بخورند **دوائیکه** از برای صرع مزمن نافع از حکیم علوی خان فلفل جوزبوا

عود قماری عود صلیب وج ترکی زرنباد جندبیدستر قسط تلخ مساوی کوفته بیخته لبرکه عنصل سرشته روغن ناردین داخل کرده (امک) ازان گرفته نشوق نمایند و باقی را برطلا کنند
ایضاً مجرب برای صرع از والد حکیم ممدوح قرص اسقیل قرنفل جوزبوا اسطوخودوس عود صلیب تخم سیسالیوس هریک نیم درم مصطگی ربع درم جندبیدستر جدوار خطائی هریک دو قیراط
کوفته بیخته بسکنجبین عنصلی و شربت اسطوخودوس هریک یک اوقیه سرشته دو حصه نمایند یک حصه را صبح با عسل پنج مثقال در گلاب و عرق افسنتین حل کرده بنوشند و حصه
دوم را آخر روز با گلاب سه مثقال نبات سفید دو درم تخم فرنجمشک بنوشند **دوای هندی** صاحب تکمله هندی مینویسد که در صرع بعد تنقیه دماغ بتسعیط آب
بارکتائی یا بندال باید که موتهه پیپل مرچ کباب چینی جوزبوا مصطگی چیته عاقرقرحا بجهناگ سفید مساوی کوفته بیخته بآب برگ دهتوره حب بقدر نخود بسته هر روز یکی
بدهند و احتراز از ترشی و بادی و روغن کنجد لازم شناسند **سعوط هندی** جهت صرع متمادی از مجربات استادی مرحوم بارکتائی خرد خشک کرده کاپیپل تکهکنی
هریک شش ماشه کوفته بیخته ناس بناکو بوزن چهار بهلولی آمیخته هر روز دو بار بقدر دو ماشه ناس گیرند **سفوف** تالیف حکیم اکمل خان که برای خدر و برودت
دماغ مجرب نوشته و صاحب معمولی برای صرع مفید گفته درونج عقربی زرنباد مصطگی ابریشم خام مقرض بوزیدان تخم بادرنجبویه گاوزبان قاقله صغار
هریک سه ماشه جدوار بسفایج عود غرقی هریک یک ماشه عود صلیب برگ فرنجمشک دارچینی سلیخه سنبل الطیب هر واحد دو ماشه سورنجان مصری چهار ماشه بهمنین
شش ماشه کوفته بیخته سفوف ساخته نبات سفید هموزن ادویه داخل نمایند خوراک شش ماشه بعرقها و اشربهٔ مناسبه **شربت اسطوخودوس** منضج
مواد دماغی بلغمی و مفتح سده و نافع صرع ست اسطوخودوس ده درم بسفایج گاوزبان پرسیاوشان بادرنجبویه عود صلیب اصل السوس هریک پنج درم زوفای خشک
ایرسا سنبل الطیب انیسون بادیان هریک سه درم مویز منقی هشت درم انجیر زرد هفت عدد و عسل و قند سفید بالمناصفه سه وزن ادویه بدستور شربت
بسازند خوراک تا هفت مثقال **عرق صعتر مرکب** که نافع صرع و ام الصبیان و هاضم طعام و دافع نفخ معده است صعتر فارسی بربع رطل انیسون کاشم
خولنجان نانخواه بادیان هریک دوازده مثقال عود غرقی چهار مثقال بدستور عرق کشند **عرق منڈی مرکب** صرع و فالج و لقوه و ضعف معده و باه را
نافع ست و فساد خون را دافع منڈی بگل و برگ و شاخ و بیخ پنج آثار بادیان یک آثار بهنگره بگل و برگ و شاخ و بیخ یک آثار دارچینی ہیل جوزبوا
زنجبیل اجوائن قرنفل هریک یک دام علی الرسم عرق بکشند **معجون الصرع** از جالینوس ست و بتجربه حکیم مومن نیز رسیده وعاقرقرحا ده مثقال
کوفته بیخته در صلایهٔ سنگ با سرکهٔ کهنه ده مثقال بسایند و با عسل بسرشند خوراک دو درم تا سه درم بآب گرم یا بدرقهٔ مناسب **معجون ابن ماسویه** برای
صرع بلغمی و سوداوی نفع کثیر و سریع بخشد زعفران یک درم حب الغار سعد سلیخه اکلیل الملک اظفار الطیب هریک دو درم سنبل الطیب اذخر مکی هریک
دوازده درم قصب الذریره نه درم دارچینی مویز منقی علک البطم هریک بیست و چهار درم کوفته بیخته با عسل کف گرفته سه چند ادویه بسرشند خوراک یک درم
معجون محمد زکریا در هفته که نوبت صرع بود اگر دران هفته هر روز مقدار جوز بخورند صرع دران هفته نشود و بمداومت آن صرع زائل گردد و فالج و لقوه ببرد افتیمون
اسطوخودوس بسفایج عاقرقرحا مساوی با سکنجبین عنصلی یا زبیب معجون سازند **معجون** که اطبای گیلان جهت سلطان محمد هاشم مصروع ساخته بودند مجرب برای
صرع است هلیلهٔ کابلی ترید سفید زنجبیل مصطگی عود صلیب هریک سه مثقال اسطوخودوس یکمثقال هلیلهٔ سیاه آمله هریک شش مثقال دارچینی چهار مثقال روغن
بادام شیرین پنج مثقال عسل سه وزن بعد از چهل روز استعمال نمایند خوراک یک مثقال **معجون** نافع صرع که با خفقان و وحشت مزاج باشد پوست هلیلهٔ زرد
پوست بلیلهٔ آمله هلیلهٔ سیاه پوست هلیلهٔ کابلی کوفته بیخته بروغن بادام چرب نموده اسطوخودوس هریک دو نیم درم عود صلیب دارچینی صعتر فارسی قرنفل هر واحد یکدرم
عاقرقرحا نیم درم کشنیز مقشر لاجورد مغسول گاوزبان گل گاوزبان هریک دو درم مویز منقی یکچند عسل دو چند **معجون عود صلیب** نافع صرع عود صلیب عاقرقرحا
پوست هلیلهٔ کابلی هر واحد یک درم جندبیدستر چهار درم زنجبیل اسطوخودوس دارچینی قرنفل سنبل الطیب علک البطم مصطگی زرنب درونج هریک دو درم عسل چند
خوراک از یک مثقال تا یک نیم مثقال **معجون قیصر** صرع و فالج و خفقان بارد و درد معده که از سردی بود و تنگی نفس و فواق امتلائی را نافع باشد و سده
بکشاید مشک دو دانگ درونج عقربی زرنباد مروارید ناسفته هریک نیم درم جاوشیر یکدرم جندبیدستر رب السوس سلیخه قسط تلخ فلفل سیاه افیون
میعه زعفران سنبل الطیب دار فلفل هریک سه درم عسل دو چند یا سه چند شربتی قدر یک نخود تا یکدرم **معجون سیسالیوس** که جهت صرع بسیار نافع ست از شرح
حکیم علی و گویند که در صرع بلغمی مثل این دوائی نیست تخم سیسالیوس اسطوخودوس عاقرقرحا اصل السوس هریک دو درم عود بلسان حب بلسان قردمانا اذخر بیخ حلتیت
زراوند مدحرج هریک دو نیم درم غاریقون پنج درم کوفته بیخته با عسل مقوم بآب عنصل که عسل و آب عنصل برابر قوام نموده باشند معجون سازند شربتی یکمثقال

داگر با سکنجبین عنصلی لیسرشند هم خوب ست و در نسخه دیگر حرف یکنیم درم عود صلیب و نیم درم نیز داخل ست **معجون اسطوخودوس** از علوی خان که در صرع بعد طعام استعمال
کرده میشود اسطوخودوس افتیمون عاقرقرحا بسفائج عود صلیب هر یک چهار مثقال مویز منقی ده مثقال العسل سه وزن ادویه لیسرشند شربتی دو مثقال **معجون**
جامع الاسرار تالیف انطاکی که مجرب ست برای تفتیح سدد و تقویت دماغ و از دیاد او در عقل و حفظ و تنقیه ریاح و سردی و بالجمله نافع سائر امراض دماغ ست
ترکیب اوراپا و دار ند پوست هلیله کابلی یک جزو غاریقون زنجبیل کشنیز خردل اشنه تخم کرفس صبر هر واحد نیم جزو گل سرخ مصطکی سنبل الطیب عود هندی
واحد ربع جزو زعفران قسط مشک عنبر لادن هر واحد ثمن جزو آنچه حل کردنی ست در گلاب حل کنند و باقی عقاقیر را بسایند و با همچند آن شهد کف گرفته لیسرشند
شربتی یکمثقال و گاهی آنرا با آب بادیان و کرفس سرشته حبهامی سازند و گاهی دران تخم حنا همچند صبر افزوده میشود و بغایت نفع میکند و گاهی حل کرده طلا
میسازند و بدان سعوط مینمایند مؤلف گوید که اگر این معجون را در صرع استعمال نمایند تخم کرفس و آب او که بالخاصیه مضر صرع ست داخل نکنند بلکه عوض او تخم
سیسالیوس یا انیسون اضافه سازند **اقوال خذاق** مؤلف خلاصة العلاج مینویسد که نخستین بتنقیح و تلطیف ماده مشغول شوند باین مطبوخ عنب الثعلب
با دیان گاوزبان اصل السوس اسطوخودوس سیسالیوس هر کدام دو مثقال عود صلیب نیم مثقال جوشانیده صاف نموده گلقند ترنجبین هر یک ده مثقال
حل کرده صاف نموده بدهند و در مقدار ادویه بحسب سن و قوت مزاج لکاهند و بیفزایند و بعد تنقیح با یارج فیقرا و غاریقون و سیسالیوس و صبر سقوطری بدن را
پاک نمایند بعد ازان بحب اسطوخودوس تنقیه دماغ فرموده بمعجون زبیب و معجون سیسالیوس با سکنجبین عنصلی چند روز مداومت کنند و در هفته یکبار عاقرقرحا با یک
سوده با عسل سرشته یک مثقال با آبیکه دران اسطوخودوس جوشانیده باشند بدهند و اگر احیانا باز عود کند حجامت پس گردن کنند و ایارجات کبار چون ایارج
روفس و مثرودیطوس و تریاق کبیر بدهند و این معجون در ایام راحت مناسب ست سیسالیوس اسطوخودوس هر کدام ده درم غاریقون پنج درم
قردمانا حلتیت زراوند مدحرج هر کدام یکنیم درم کوفته بیخته با عسل که مثل آن آب عنصل بقوام آورده باشند لیسرشند شربتی یک مثقال و اگر درین ایام حرارتی
عارض شود بسکنجبین اطفا نمایند و باز بعلاج نخستین مشغول گردند و دوائیکه دران غاریقون یک مثقال ست و در قول صاحب کامل خواهد آمد درین وقت
باعث تنقیه خلط محدث ست و معجون انطاکی که بعد ذکر ادویه هندیه مفید اقسام صرع مسطور شد نیز از مجربات ست **سویدی** گوید که شرب بیخ و تخم
سیسالیوس و اسطوخودوس و اذان الفار و عصاره آن و آب شاهبانگ و دار شیشعان و ایرسا و تخم گندر و برنگ کابلی و کمافریوس و شیح ارمنی و حماما و خربق
سیاه و برگ غار و روغن آجر و تخم بادروج و بقلة اوداشنه و جاوشیر و دج و روغن بلسان و کاشم هر واحد نافع و کذا غاریقون تنها و سکنجبین عنصلی و سه اسود سات
ازان بجلاب و کذا انیطا قلن یک اوقیه بشراب تا سی روز و کذا طبیخ بیخ و برگ ساق او بشراب و کذا برگ او یک مثقال بعسل تا سی روز و کذا سکنجبین تنها و یا صمغ بطم
و فقاح اذخر حب ساخته و کذا بیخ فاشرا هر روز یک مثقال تنها و بشراب و کذا کرم بیضا هر روز دو درم تا سی روز متواتر بشراب و کذا قلوب کرم سودا در اول طلوع
آن سوده و کذا سرکه عنصل سکنجبین آن و بصل و مشوی بعسل با سکنجبین عسلی سرشته یک مثقال و کذا فادانیا و تخم او نیم دانگ بآب یا دو درم ازان سائیده بگلقند عسلی
سرشته و کذا قردمانا دو درم و کذا لادن پنج دانگ بسکنجبین عنصلی و کذا تخم حندقوقا و یا آب آن بعسل و یا بقلة او مطبوخ و کذا تریاق فاروق بطبیخ صعتر و نانخواه
و زیره و کذا زراوند مدحرج بآب سرد و کذا خربق سفید یک نیم درم با انیسون نیم درم و سقمونیا سدس درم و کذا بیخ اقحوان مثقال هر روز بطبیخ فادانیا سی روز
متواتر و یا هر روز دو درم بشراب ریحانی بیست و پنج روز متوالی و کذا اقاقلة کبار دو درم و کذا اقاقلة صغار بسکنجبین و کذا افسطوریون دقیق تنها و با اسطوخودوس
و کذا برگ قسطرن بآب گرم یا بشراب بیست و یک روز و کذا اشیطرج و زرنباد و جنطیانا و تخم مادروج و اشق یک مثقال و قسط افسنتین و هلیله کابلی هر واحد
بعسل خوردن و کذا انبنگ دو درم و کذا زهره بلخ بسکنجبین عسلی و کذا تخم فنجنکشت بآب و کذا ریوند چینی دو درم هر روز تا مدت بیست و پنج روز متواتر و کذا خولنجان
دو درم دائم و کذا دارچینی بآب و کذا احرمل سه من در ده رطل شراب کهنه جوشانیده تا ربع بماند هر روز ده درم ازان نوشیدن عجیب ست و کذا روغن حرمل با آب
مرزنجوش و کذا حرمل ده درم در یک رطل آب جوشانیده تا پنجاه درم باقی ماند هر روز ده درم ازان نوشیدن و کذا برحلتیت موم پیچیده بلع کردن و یا تنها
و کذا روغن عاقرقرحا هر روز نیم درم تا ز یاده یوم نوشیدن و کذا حب بلسان یک مثقال خوردن و ضماد و شرب زراوند طویل یا میعه سائله یا بنگ یا اشق و سعوط
آب سداب با حلتیت بآب مرزنجوش یا بآب سلق و یا قاقلة کبار و یا کبریت بقدر حبه بشیر دختر یا بروغن بادام یا بروغن سداب و یا آب شاهبانک یعنی بر نوف و یا
و پنج سوده بمشک آمیخته سه حبه و یا زهره سمانی بآب مرزنجوش و یا روغن عاقرقرحا و یا روغن تخم فادانیا و مشک و زعفران و آب سداب همه بقدر نیم درم چند بار

نسخه معجون عنصلی صحیح

دیا آب نوف یا دهن حب عود صلیب **ابوسهل** گوید که اگر خلط بلغمی باشد تنقیهٔ بدن بحب قوقایا و حب اصطمخیقون کنند و این حب نیز نافع ست شحم حنظل اسطوخودوس جند بیدستر هر واحد یک جزو ایارج فیقرا چهار جزو غاریقون دو جزو تربد پنج جزو و منفعت تیادریطوس عظیم ست چون در یک شربت آن نیم درم افتیمون دو دانگ شحم حنظل آمیزند و همچنین ایارج جالینوس سه درم و لوغاذیا چون به مطبوخ هلیلهٔ سیاه و افتیمون و بسفایج و مویز منقی و نمک هندی و اسطوخودوس بخورند و بعد استعمال این اشیای مسهله غرغره بچیزی که مقطع و منقی فضول غلیظه و مجتمعه اولاً فاولاً استعمال نمایند مثل ایارج فیقرا در سرکه عنصل حل کرده و همچنین زوفای خشک و عاقرقرحا و پوست بیخ کبر در سرکه اندک مدتی استعمال کنند باین طور که اطعمهٔ مالحه و شیرین بخورند تا آنکه از طعام و شراب ممتلی شوند و ترب که در آن خربق خلانیده باشند خورده قی کنند و ریاضت و تدبیر ملطف و معاجین منقی و مبدل مزاج مثل مثرودیطوس و ایارج روفس و معجون هرمس استعمال نمایند و این معجون دائم بعمل آرند و نسخهٔ آن همان دوای قرص اسقیل ست که در علاج کلی در قول شیخ گذشت لیکن درینجا وزن حب الغار چهار مثقال و پنج فادایانه سه مثقال و جندبیدستر دو مثقال ست باقی بدستور بماء العسل یا سکنجبین عنصلی بخورند و عاقرقرحا عظیم المنفعة است چون تنها سوده بعسل آمیخته در سر اندک مدت یک ملعقه از ان بآب گرم بخورند و یا این معجون استعمال نمایند عاقرقرحا سیسالیوس اسطوخودوس هر واحد ده جزو غاریقون پنج جزو قردمانا حلتیت خوشبو زراوند مدحرج هر واحد دو جزو و نیم بعسل سرشته هر روز یک درم بخورند و تریاق اربعه در تبدیل مزاج او بسیار نافع ست چون در ایام زمستان و خریف بطبیخ زوفای خشک و سکنجبین عنصلی آنرا بخورند و گاهی این معجون نیز استعمال کرده میشود و مفید می افتد و تبدیل مزاج میکند درج زوفای خشک عاقرقرحا هر واحد هشت جزو اسطوخودوس غاریقون سنبل الطیب هر واحد چهار جزو و آب عنصل ترالعسل قوام نموده ادویه بدان بسرشند **ابوعلی سینا** نویسد که در صرع بلغمی افضل چیزی که بدان استفراغ کنند ایارج شحم حنظل و ایارج هرمس ست استعمال او هر روز بقدر نیم درم صبح و نیم درم شب عظیم النفع ست و اگر با بلغم امتلای خون باشد فصد نیز بطریقی که در علاج کلی صرع دماغی مسطور شد بگیرند و همچنین تنقیهٔ ماده از تربد و غاریقون و اسطوخودوس و ایارج روفس خاصةً نافع ست **قرشی** و **سدید** و **جغمینی** نویسند که بعد نضج تام و تفتیح مجاری و مسالک بمثل مغلی حلو و شربت اسطوخودوس اولاً تنقیهٔ بدن پس تنقیهٔ دماغ از بلغم بحب ایارج یا حب قوقایا و یا ایارج لوغاذیا کنند و یا دوای معمول از شحم حنظل و سقمونیا و نمک هندی و کثیرا و قتل ازرق هر واحد ربع درم اسطوخودوس مثقال غاریقون نیم درم هلیلهٔ کابلی و سیاه و ایارج فیقرا هر یک ربع درم دهند اگر قوت قوی و زمانه ربیع یا خریف باشد و یا این معجون زبیب بدهند هلیلهٔ کابلی و زرد و بلیلهٔ آمله و اسطوخودوس هر واحد ده درم عود صلیب پنج درم عاقرقرحا سه درم کوفته بیخته با مویز منقی یک رطل بسرشند شربتی پنج درم و یا اطریفل صغیر ده درم مقوی با ایارج فیقرا و اسطوخودوس و غاریقون هر واحد یکدرم قتل ازرق و کثیرا هر واحد ربع درم بخورانند و هنگام ضعف قوت بمقدار این ادویه کم کنند و شربت سکنجبین عنصلی نافع ست گویند که آن در چهل روز شفا می بخشد و شربت اسطوخودوس منقی دماغ و مقوی آنست و این معجون سیسالیوس در صرع مجرب النفع ست چون هر روز یک مثقال بخورند و بعد آن جلنجبین بآب گرم مالیده بنوشند سیسالیوس سه مثقال حب الغار زراوند مدحرج فادانیا حلتیت طیب حب بلسان هر واحد دو مثقال جند بیدستر قرص اسقیل هر واحد یکمثقال بعسل کف گرفته بسرشند و اگر بعد این سکنجبین عنصلی بنوشند ابلغ و انفع بود و گاه بعد تنقیه احتیاج به تنقیهٔ نفس دماغ از فضول باقی بمثل سعوطات و عطوسات و نشوقات می افتد و این سعوط خفیف ست بگیرند بندق هندی ربع درم و در آب چقندر حل کرده استعمال کنند و این سعوط قوی تر از ان ست صبر و عصارهٔ قثاء الحمار هر واحد ربع درم بماء العسل استعمال نمایند و واجب ست که عقب سعوطات روغن گل نیمگرم در بینی چکانند تا خراش و تقرح در بینی پیدا نکنند و گاه بعد تنقیه حاجت به تبدیل مزاج بمثل تریاق کبیر یا معجون فلاسفه یا مثرودیطوس و تشمیم مثل سداب و مشک و عنبر میشود و اگر سوء مزاج بارد مستحکم باقی بود و از جغرات وغیره اشیای مضره که سابق مذکور شد پرهیزند **صاحب کامل** گوید که اگر خلط بلغمی غالب باشد باید که تنقیهٔ بدن باستعمال قی با دویهٔ مقطع و ملطف بلغم کنند لاسیما اگر بلغم محتقن در معده باشد و قی بآبی کنند که در آن ترب و شبت و بودینه جوشانیده باشند یا سکنجبین عسلی و قبل از دوره بعمل آرند بعد از ان حب اصطمخیقون و حب ایارج بعده ایارج لوغاذیا با آب مطبوخ سیسالیوس و اسطوخودوس دفادانیا بدهند و غرغره با ایارج فیقرا دیا اندک دفا و خردل بسکنجبین عسلی و عنصلی کنند و ایضاً این معجون که از قبیل ایارجات و درین مرض عجیب النفع ست بدهند و نسخهٔ او همانست که دران قرص اسقیل ست و در علاج کلی صرع در قول شیخ گذشت هر روز یک مثقال از ان با سکنجبین عنصلی ده درم بدهند و اگر در هر هفته عاقرقرحا بدهند بطوریکه در قول صاحب خلاصه مسطور شد انتفاع یابند و این دوا نافع صرع ست حب و هشت و فلفل سفید و تربد و فرفیون و خربق سیاه همه مساوی جرلش سوده بقدر یک درم گرفته در حنظل کاویده شحم او دور کرده پر نمایند و با آب انگور و سفنج پر کرده در تنوریکه خاکستر گرم باشد یک شبانه روز بدارند و صبح بپارچهٔ باریک صاف کرده بنوشند و اگر مرض عود کند او را حجامت نقره کنند و ایارجات کبار مثل لوغاذیا و ایارج روفس دهند و ایضاً درین باب مثرودیطوس و تریاق کبیر نافع ست اگر یکی ازین هر دو بقدر حاجت بدهند و ایضاً صاحب این مرض را

نسخه معجون سیسالیوس

نسخه معجون زبیب

نسخه معجون سیسالیوس سعوطی

این دوا بدہند غارلقون یک مثقال زراوند مدحرج نیم قیراط سیساالیوس نیم مثقال ہمہ را سودہ شکر طبرزد برابر آمیختہ با آب نیم گرم بخورند کہ بلغم محدث این مرض را باسہال برآرد ابن ہبتہ اللہ گوید کہ اگر خلط فاعل صرع بارد باشد اسہال بحب قوقایا کنند و تلطیف تدبیر نمایند و سکنجبین عسلی بنوشانند و جلنجبین بخورانند و غذا نخود آب دہند و اگر قوت ضعیف باشد لحم حیوانات خفیف قلیل الرطوبة کثیر الحرکة مثل عصافیر و دراج و مخالیف شقائق بدہند و بحرکت معتدل امر نمایند و شراب ریحانی بنوشانند و تقلیل غذا کنند و نشوق فلفل و کندش و مشک بعمل آرند و از بقول باردہ و اغذیۂ باردہ خوف نمایند و طبیخ مرزنجوش و پودینہ و صعتر بر سر ریزند و فادانیا نشوق کنند و در گردن آویزند و جبر جابی و ایلاقی میفولیسند کہ استفراغ بحب اصطمخیقون باید کرد و اگر ہر شب مقدار دو دانگ ایارج فیقرا بخورند صواب باشد و اگر ہر سہ شب یکدرم خوردہم صواب باشد و این حب غارلقون در صرع دماغی نافع ترین چیزہاست ایارج فیقرا غارلقون ہر یک یک درم شحم حنظل دو دانگ خربق سیاہ سقمونیا مقل ہر یک دانگی و نیم حسب دستور حب بسازند این یک شربت ست و ایارج لوغاذیا و ایارج روفس ایارج جالینوس نافع باشد و از معاجین کبار مثرودیطوس و معجون ہرمس سود دارد و ابن سرافیون میگوید دو دانگ شحم حنظل با یک شربت مثرودیطوس سرشتہ بدہند و اگر نیم دانگ افیتمون نیز افزایند صواب باشد ابن الیاس گوید کہ تنقیۂ دماغ و بدن بحب ایارج و حب صبر و مطبوخ ترید و حقنۂ قوی کنند و ہر صبح جلاب از بادیان و انیسون و بادرنجبویہ ہر یک دو درم و گلقند دہ درم بنوشانند و غذا نخود آب بشیرۂ مغز قرطم و اندکی دارچینی دہند و بعد ظہور نضج در فار و رہ تنقیۂ بدن باین حب کنند ایارج فیقرا یک درم ترید و صبر سقوطری ہر یک نیم مثقال انیسون و حب النیل ہر یک نیم درم شحم حنظل و نمک ہندی ہر یک ربع مثقال مقل و کتیرا و مصطگی ہر یک دانگی کوفتہ بیختہ با آب بادیان سرشتہ حبہا سازند یا بحب قوقایا و یا بحب اصطمخیقون نمایند و در تلطیف تدبیر مبالغہ کنند و از غذا بر نخود آب گوشت دراج و ماکیان و تیہو بدارچینی اقتصار نمایند و جند بیدستر در روغن زنبق حل کردہ سعوط کنند و تعدیل مزاج بتریاق اربعہ نمایند و تعاہد بہ تناول مثرودیطوس بامعجون سیساالیوس کنند و نسخۂ آن در قول ابو سہل گذشت لیکن درینجا عوض عسل سکنجبین عنصلی معمول از آب عنصل ست شربت یک مثقال تجندی می نویسد کہ ہر صباح جلاب از بادرنجبویہ و بادیان و سیساالیوس ہر یک دو درم و گلقند پانزدہ درم بنوشانند و غذا مزورۂ نخود و کبکو و مغز قرطم و دارچینی و سداب و بعد نضج بحب ایارج تنقیہ کنند و یا باین حب و نسخۂ این ہمانست کہ در قول ابن الیاس گذشت لیکن درینجا وزن ایارج یک مثقال و ترید در روغن بادام چرب کردہ یک درم و صبر مثقال و کتیرا دو دانگ و نمک نیم درم و انیسون یکدرم ست و این حقنہ برای آن مناسب ست بسفایج اکلیل الملک ہر یک پنجدرم شبت یک مشت بادیان تخم سداب ہر یک دو درم پوست ترید سفید ہر یکدرم شکر پانزدہ درم روغن کنجد پنجدرم حسب رسم مرتب کردہ بعمل آرند و معجون سیساالیوس کہ در علاج کلی صرع بقول شیخ گذشت اکثر انواع صرع خصوصاً بلغمی را نافع ست و یا سیساالیوس عاقرقرحا حلتیت زراوند مدحرج ہر واحد یکدرم کوفتہ بیختہ بسہ چندان سکنجبین عنصلی آمیزند شربتی یک مثقال و بعضی درین نسخہ کہ نخ اشراس ست دہ درم زیادہ کردہ اند ابن نوح گوید کہ طبیخ زوفا برای او نیکو ست و بدان خلقے کثیر ازین علت صحت یافتہ زیرا کہ تقطیع خلط غلیظ میکند و خلط غلیظ کہ در معدہ و صدر متولد شود دفع می نماید و دران سہ قوت ست کہ بدان تنقیۂ رطوبات میکند یکی تنقیہ و جلا دوم تلیین شکم سوم ادرار لیکن در زمستان استعمال کنند و اگر تابستان باشد شربت افسنتین بسکنجبین عنصلی دہند و چون بدین تدبیر خلط تلطیف پذیرد و اسہال متواتر کنند بقوقایا و اصطمخیقون و افضل ازان این حب ست و نسخۂ او ہمانست کہ در قول ابو سہل گذشت لیکن درینجا وزن غارلقون شش درم و ترید ہفت درم ست شربت از دو تا سہ درم و انفع اشیا برای ایشان این ست کہ دم یک شربت مثرودیطوس با دو دانگ شحم حنظل و دو دانگ افیتمون بخورانند کہ باین خلقے بسیار شفا یافتہ و اگر فائدہ نکند ایارج جالینوس لوغاذیا دہند و غرغرہ بطبیخ زوفا و خردل و عاقرقرحا و پوست بیخ کبر و صعتر و مری نبطی کنند و قوی تر ازین آنست کہ در یک رطل سکنجبین عنصلی دہ درم خردل سودہ آمیختہ غرغرہ سازند و در ہر اندک ایام قی استعمال نمایند تا معدہ نظیف و نقی گردد و غذا دراج و حجل و تیہو و فلالیا و مطجنات بلحم میش جوان دہند و اگر سوء ہضم ظاہر شود فلفل و دارچینی بوہانند آن دہند و بہترین اشربہ برای ایشان سکنجبین عسلی و شربت افسنتین ست و ہرمس ذکر کردہ کہ باین معجون صرع زائل میشود سیساالیوس حب الغار ہر یک سہ درم زراوند مدحرج فادانیا ہر یک دو درم جند بیدستر قردمانا حلتیت خوشبو غارلقون عنصل بریان ہر یک یکدرم ہمہ را در سرکہ خمر لت کردہ بعسل کف گرفتہ یا بسکنجبین عنصلی سرشتہ ثابت گفتہ کہ تدبیر صرع آنست کہ تبدیل مزاج بمعجون نجاح کنند و بہتر ازان تریاق ثمانیہ و تریاق اربعہ است ہر روز یک مثقال بخورند و مداومت شرب سکنجبین عنصلی کنند و این معجون نیز تبدیل مزاج کند و مع اسطوخودوس ہر یک دہ درم فلفل زنجبیل سنبل ہر یک پنج درم غارلقون دو درم و نیم آب عنصل تر فشردہ شل عسل انداختہ بقوام آرند و ادویہ سرشتہ ہر روز بقدر بندقہ بخورند و ادرار بول درین علت نافع ست قسطا بن لوقا گوید کہ صرع بہ نمی شود و در قول در

نسخۂ حب غارلقون

نسخۂ معجون سیساالیوس بروایت ہرمس

علاج دیگر

علاجش فصول ست بعده گفته که این دوا صرع را نفع میکند بگیرند حرمل صد درم در بول زنگاو سرخ سه روز تر کرده بول را بریزند و حرمل را در آفتاب خشک کنند و کوفته بیخته بگیرند ابهل
و وج هر یک پنجاه درم و بگیرند جاوشیر صد درم در بول زنگاو سرخ یک شبانه روز تر کنند پس بدست خوب بمالند و صاف نموده ادویه بدان بسرشند و در ظرف آبگینه کرده
در آفتاب چهل روز بدارند و هر روز حرکت دهند یک مرتبه و هر گاه بول خشک شود دیگر اندازند بعد ازان سه درم بآب نیمگرم تا دو هفته بخورند و اهرن گوید که صاحب صرع را
این شیافه نافع ست تخم کرفس تخم جرجیر هر یک چهار درم نمک سکبینج هر یک پنج درم کوفته بعسل شیافه ساخته بردارند و اگر صرع کهنه گردد باید که بر سر و صدغین و قفا داغ
نهند طبری میگوید که اگر صرع از اجتماع فضول در جمیع بدن بود و اختصاص راس بدان باشد علاجش وضع محاجم بر ساقین اولاً و بستن ساقین و مالیدن قدمین
و تضمید آنها باین ضماد ست خردل سیاه پنجاه درم عنصل غیر بریان صد درم مویز کوهی پنجاه درم همه را باریک سوده بسرکه عنصل آمیخته بر ساقین و قدمین ضماد نمایند بعد ازان
فصد قیفال و اکحل گیرند پس ازان بحقنهای مذکوره در امراض بارده متر تنقیه کنند بعده این حب بخورانند شیطرج هندی سادج هندی هر واحد یکدرم ایارج فیقرا دو درم ده
حب ساخته سه درم بدهند و در یا سه شربت این بخورانند پس غرغره بعاقرقرحا و مویزج و خردل و ایارج فیقرا و مانند آن متصل سازند و بکندش و صبر و شونیز سوده عطسه
آورند و تلطیف تدبیر او بسیار کنند و این نوع صرع مخوف ست گاه قتل میکند و گاهی صاحب این نوع را این حب میخورانند بگیرند ایارج فیقرا و خربق سیاه هر واحد یکدرم
جاوشیر دو ثلث درم زوفای خشک و غاریقون هر یک دو درم همه را کوفته بیخته باین سرکه بسرشند بگیرند سرکه کهنه صد درم و یکدرم کندش و یکدرم لبان کوفته در ان
انداخته بجوشانند تا آنکه سی درم بماند صاف نموده ادویه بدان سرشته حبها کوچک ببندند و بعد پرهیز تمام سه مثقال بخورند و اگر قوت و مزاج مریض احتمال کند خوردن آن
صحت می بخشد و این علت مذموم ست کسی که سن او از چهل تجاوز کند ازان بهی نشود و مگر بندرت و روفس ذکر کرده که پیری مصروع را علاج کردم و آنرا ایفیه عظیم مشرف
بتلف آن بهم رسید بعده بمرض حار از جنس سرسام حار مبتلا گردید و مدتی باقی ماند بعده ازان مرض صحت یافت و صرع او زائل شد و از نوادر علاج صرع تعلیق فاونیا
در گردن مصروع ست و بعضی قدما ذکر کرده اند که خربق سیاه و سقمونیا اگر از مقدار شربتی که بمزاج شارب او لائق بود زیاده کنند صرع حل کند و باول مجلس اسهال خارج شود
و شخصی از تلامذه بختیشوع این شربت برای حل این مرض ترکیب داده بگیرند تربد و غاریقون و صبر و هلیله سیاه و قنطوریون و حنظل ان بجوشانند که مهرا گردد پس آب صاف
کرده شکر و عسل بران انداخته بقوام شربت آرند و از ده درم تا بیست درم بنوشانند که صرع را حل کند و نفع بخشد گیلانی می نویسد که حکما اسهال و تنقیه دماغ باین
حب قوقایا ستوده اند ایارج فیقرا یک درم شحم حنظل یکنیم دانگ سقمونیا سدس درم اسطوخودوس نیم درم بآب حب سازند و این یک شربت ست و این دوا
که ثابت بن قره وصف آن کرده بنوشانند پوست هلیله زرد ده درم هلیله کابلی پنج درم بسفایج کوفته سه درم اسطوخودوس چهار درم افتیمون شش درم هلیله
و بسفایج را در شش رطل آب بجوشانند تا یک نیم رطل باقی ماند بعده سائر ادویه دران داخل کرده بجوشانند تا یک رطل بماند پس مالیده صاف نموده دو ساعت
پیش از ین این دوا خورده بنوشند شحم حنظل ربع درم غاریقون دو ثلث درم ایارج فیقرا نیم درم خربق سیاه یک دانگ کوفته بیخته بعسل سرشته دو ثلث درم بخورند
و باید که دوای مسهل بعد نضج خلط و تلطیف آن و تلطیف تدبیر بنوشانند و سکنجبین عسلی و عنصلی تنها یا گلقند عسلی بیاشامند و جذب ماده باسفل ببستن اطراف و نهادن آن
در آبهای محلله و بوضع محاجم و دلک دهند کنند و تقویت راس بمثل روغن مورد و سوسن و یاسمین کنند و غذا مزوره زیرباج و آنچه در قول ابن هبة الله گذشت بدهند
دارچینی و کرویا و انیسون و اندک کشنیز در اغذیه ایشان داخل کنند و از تقلیل غذا نمایند و بعد اسهال معاجین مبدل مزاج مثل تریاق الافاعی یا تریاق اربعه استعمال
کنند و در ایام خریف و شتا و ربیع برناشتا بخورانند و تریاق دحمانیه نیز بسیار نافع ست و مداومت شرب سکنجبین عنصلی تنها یا بطبیخ زوفای خشک و صعتر و انیسون نمایند که
ازان نفع بین ظاهر میشود بهر آنکه خالی از رطوبت ست و چون تنقیه بدن کرده شود قصد تنقیه سر کنند و امر بغرغره کنند بچیزی که جلب رطوبات بلغمی از سر کند مثل سکنجبین و اقوی ازان
مری بطی ست و آنچه در قول ابن نوح گذشت و نشوق که در قول ابن هبة الله مسطور شد بعمل آرند و سداب و تخم کشت و پودینه و فاداینا بیویند و پرهیز از اشیای مضره مسطوره سابق کنند

علاج صرع دماغی سوداوی

بعد نضج ماده از منضج سودا جهت تنقیه مسهل سودا و حب افتیمون دهند و بقول حکیم علی شریف در منضجی که بهر صرع بلغمی گذشت باد رنجبویه اضافه نمایند گل سرخ تخم خربزه
گل بنفشه برگ طرفا افزوده روز مسهل باضافه افتیمون و بسفایج مسهل دهند و بقول شیخ بهر اسهال سودا مطبوخ افتیمون و ترکیبات خربق و حجر لاجورد و حجر ارمنی و
اسطوخودوس و بسفایج و هلیلجات مناسب و بقول قرشی اطریفل صغیر مقوی با ایارج فیقرا و حجر ارمنی و لاجورد مغسول هر یک ربع درم خوردن و از بسفایج و اسطوخودوس
و افتیمون هر یک درم حجر ارمنی و لاجورد هر دو مغسول ایارج فیقرا هر کدام نیم درم سقمونیا کثیرا رب السوس مقل شحم حنظل هر واحد ربع درم کوفته بیخته بروغن بادام چرب [illegible]

[illegible]

کرده جبهای کبار ساخته استعمال کردن نیز منقی سودا است و مسیحی گوید که در مادهٔ سوداوی تنقیهٔ بدن بمطبوخ افتیمون و غاریقون و هلیلهٔ کابلی و شاهتره و اسطوخودوس و ایارج فیقرا و تربد کنند و حب بیاض حکیم اکمل خان و اطریفل اسطوخودوسی علوی خان که منقی بلغم و سودا است نیز برای صرع سوداوی و بلغمی نافع و اگر در خون کثرت یابند فصد اکحل کنند و بشرطیکه در مالیخولیا گذشت خون بر آرند و بعد فصد یک هفته آسایش داده مسهل و مطبوخ افتیمون استعمال نمایند و ماء الجبن دهند و بگلاب صندل نشوق سازند و شربت سیب و سکنجبین ساده در بعض اوقات بنوشانند و اگر سودا با بلغم مرکب باشد حب بنسخهٔ کامل الصناعه که در صرع اطرافی خواهد آمد بدهند و بعده عاقرقرحا مویزج تقشیر کرده زوفا جوشانیده صاف نموده آب ترنج داخل نموده غرغره کنند بالجمله بعد از تنقیهٔ دواء المسک حار یا مفرح جالینوس و دیگر معاجین مناسبه مثل معجون نجاح و معجون مجرب نجم الدین و اطریفل زبیبی و سفوف را وند بنسخهٔ شیخ بدهند و شربت بادرنجبویه ده درم تریاق اربعه یک مثقال ایام متوالی بنوشند و روغنهای گرم لطیف چون روغن بابونه و سداب و خیری استعمال نمایند و از امتلاء منع کنند و اغذیهٔ مرطب مولد خلط محمود مثل شوربای چرب گوشت جوزهٔ مرغ و ماکیان فربه و گوشت بره و دراج و تیهو دهند و کاهو و کاسنی خورانند و دلک و استحمام و ریاضت معتدل کنند و تقویت دماغ بمشمومات خوشبو چون مشک و عنبر و گلاب و گل بابونه و غالیه فرمایند و بمغز ساق اشتر در روغن گل و زعفران و صمغین و سینه تمریخ نمایند و عطوسات مثل مشک و جندبیدستر و شونیز و نطولات ملطفه مانند بابونه و شبت و مرزنجوش و اکلیل استعمال نمایند و فادانیا سوده در بینی دمند که در صرع سوداوی و بلغمی مفید و از اغذیهٔ مولد سودا مثل عدس و بادنجان و پنیر و لحم بقر و قدید پرهیزند و از استعمال ادویهٔ موصوفه در صرع بلغمی حذر کنند **مجوسی** گوید که اگر این علت از مرهٔ سودا باشد باید که صاحب آنرا مطبوخ افتیمون و غاریقون مقوی بصبر و خربق سیاه بنوشانند و حب اسطوخودوس و اطریفل زبیب دهند و در بعض اوقات ایارج مجمر بعسل و ایارج روفس بدهند و اکثر تدبیر موافق ارباب مالیخولیا نمایند **خجندی** می نویسد که هر روز مطبوخ بادرنجبویه گاوزبان اصل السوس هر یک درم افتیمون نیم درم با گلقند پانزده درم تا ظهور نضج بدهند بعده تنقیهٔ دماغ بمطبوخ افتیمون و حب آن که در مالیخولیا گذشت باید کرد و این مطبوخ آنرا نافع ست پوست هلیلهٔ زرد پوست هلیله کابلی هلیلهٔ سیاه هر یک درم بسفایج کوفته سه درم اسطوخودوس سه درم مویز لسبت درم سنای مکی پنج درم شاهتره یک قبضه افتیمون سه درم تخم کاسنی دو درم گلقند پانزده درم بدستور معمول مرتب ساخته سحرگاه بنوشند بعده تقویت راس بمشمومات حار خوشبو مثل نرگس و مرزنجوش کنند و یک مثقال مغز و لیطوس با ده درم شربت بادرنجبویه چند روز متواتر بدهند و این دوا صاحبان صرع بلغمی و سوداوی را نفع عاجل بخشد دارچینی مویز منقی هر یک دو ازده درم اظفار الطیب سنبل رومی سلیخه سعد حب الغار هر یک سه درم قصب الذریره نه درم زعفران یک درم بعسل سرشته یک درم بخورند و غراغر منقی دماغ و دواء العنصل و سکنجبین عنصلی و معجون سیسالیوس سابق مذکور شد

علاج صرع دماغی دموی

فصد صافن یا حجامت ساقین کنند و تلطیف تدبیر و تقلیل غذا نمایند و اگر امتلا زیاده بینند فصد قیفال از هر دو دست یکبارگی یا از یک دست بحسب تقاضای حال بکشایند و مطفیات خون مثل عناب شاهتره و کشنیز و غیره استعمال نمایند و رب فواکه میخوش بنوشند و یا عناب پنج دانه شاهتره چهار ماشه زرشک یک نیم توله آلو بخارا بیست دانه گل بنفشه چهار ماشه سپستان بست دانه عنب الثعلب چهار ماشه خیسانیده شربت نیلوفر دو توله داخل کرده دهند و اگر حرارت زیاده بود شیرهٔ تخم کاهو بیفزایند خواه زرشک دو توله تمر هندی سه توله شربت بنفشه دو توله سکنجبین ربع توله حل کرده بدهند و تقویت دماغ بمالش سرکه در روغن گل بر سر کنند و سرکه و گلاب ببویند و یا لخلخهٔ صندل سرخ و سفید فادانیا حضض کافور در گلاب سائیده در شیشی انداخته ببویند و روغن گل و سرکه و قدری فادانیا بیزند حتی که سرکه بسوزد بر سر طلا کنند و طبیخ هلیله استفراغ فرمایند بعد از ان اگر غلبهٔ سودا یا بلغم محسوس شود تنقیهٔ آن نمایند بدانچه در مالیخولیای بلغمی و سوداوی گفته شد و اگر هنوز امتلاء خون دریافت شود باز فصد و حجامت بکار برند و درین اثنا از تقویت دل و دماغ غافل نباشند و از حلویات و لبنیات و اشیای حاره پرهیزند و غذا اسفاناخیه و رمانیه و زرشکیه و حصرمیه و مانند آن و در صورت ضعف گوشت دراج و تدرو و تیهو و بزغاله و آهو بره در مزورات اوداخل سازند مانند کشنیز تازه و دال اخشک و در نان هم کشنیز خشک داخل کنند شراب سخت مفرات

علاج صرع دماغی صفراوی

علاج امراض دماغی صفراوی و صداع صفراوی نمایند و ایضاً اول تبرید از شیرهٔ مغز تخم کدو دو توله شربت نیلوفر خواه بعضی از ادویهٔ منضجه بارده باضافهٔ هلیلهٔ کابلی بدهند بعد از ان مسهل از گل بنفشه گل نیلوفر تخم خطمی خبازی عنب الثعلب گاوزبان تخم کاسنی بیخ کاسنی گل سرخ هر یک شش ماشه عناب هفت دانه سپستان بست دانه خیارین دو توله مویز منقی پانزده دانه آلو بخارا بست دانه تمر هندی سه توله مغز فلوس شش توله گلقند چهار توله سنا نه ماشه هلیلجات ثلثه هر یک شش ماشه

و سہند و ایضاً تنقیۂ صفرا بمطبوخ فواکہ و طبیخ ہلیلہ و شاہترہ و آلو بخارا و تمر ہندی و شیرخشت و ترنجبین و خیار شنبر و نقوع صبر و لطیفۂ آن بشربت لیمون و نیلوفر و بنفشہ و حماض و آلو و قرص طباشیر ملین و رب بہ و سیب و تغذیہ بحوامض مثل مزورۂ ماش مقشر و تمر ہندی بمغز بادام و تبدیل مزاج بشمومات و سعوطات و اطلیۂ مبردہ مرطبہ کنند و نخلخہ کہ در دموی گذشت باضافۂ آب کاہو و گل ارمنی و روغن بنفشہ و آب بید و گلاب بعمل آرند و شیر دختران بر سر دوشند و بآب گرم و سبوس گندم اطراف بشویند و براے جوان نحیف البدن کہ در خواب دندان برہم میسود و زبان میگزید و آواز خرخر بر می آمد و متحیر می شد شاہترہ شش ماشہ پوست ہلیلۂ زرد کشنیز خشک ہر یک چہار ماشہ تخم سیسالیوس دو ماشہ بعرق شاہترہ دوازدہ تولہ جوشانیدہ نبات داخل کردہ آزمودہ است بالجملہ بقول شیخ درین قسم عنایت بہ تبرید و ترطیب نمایند خصوصاً بحقنہ با صفرای محترق در حکم مادۂ سوداوی یا سیان صفراوی و سوداوی باشد و علاجش اسہال بمطبوخ افتیمون و مطبوخ ہلیلہ و استعمال مبردات و شرب آب انار و شیرۂ تخم خرفہ باید کرد و غذای ایشان بچۂ ماکیان معمول بکشنیز یا بآب انار میخوش یا بآب غورہ و امثال آن سازند تعلیم در صرع دماغی کہ از ضربہ یا قوت حس دماغی افتد بعلاج امراض دماغی ضربی و علاج امراض حس دماغی رجوع نمایند و ایضاً در صورت ذکای حس معجونات مخدرہ مثل شجرنیا و فلونیا و خشخاشیہ و شربت خشخاش بکار برند و غذا کلہ پاچہ و ہریسہ و گوشت گوسالہ و ماہی تازہ خورانند و اندر طعام او تخم خشخاش داخل کنند و اگر کرم دماغ سبب باشد معالجۂ صداع دودی کنند و در تنقیۂ معدہ ہم سعی نمایند پس بتقویت دماغ و معدہ پردازند و این سعوط در ازالۂ صرع دودی از مخترعات مصنف اقتباس ست و اصلا تخلف نمیکند عود صلیب عاقرقرحا افسنتین ہر یک سہ ماشہ زعفران چہار ماشہ سائیدہ بکار برند و صرع کہ از تشنج جمیع اعضای بدن عارض شود تدبیرش تنقیۂ خلط غالب ست بلغم باشد یا سوداو ہر چہ در علاج تشنج بیاید بعمل آرند و اگر وج سائیدہ چند بار در بول زن تر کردہ و ہر بار خشک نمودہ ہر روز بقدر حاجت بخورند صرع قدیم و صعب زائل شود و سعوط بیخ حنظل در سرکۂ ہندی سودہ بعد تنقیہ ہر روز متواتر نیز مزیل آنست

علاج کلی صرع شرکی معدی

ہنگام قرب نوبت قی کنانند و بقول شیخ موافق ترین چیزہا کہ بدان تنقیۂ ایشان کنند شحم حنظل و اسطوخودوس ست در یکسال بتکرار استعمال نمایند و بعد تنقیہ تعاہد تقویت معدہ کنند و سوای اغذیۂ سریع الہضم جید الکیموس بران وارد نکنند و در تحصیل جودت ہضم جہد کنند و واجب ست کہ معدہ را زمانی طویل خالی دارند و بقول صاحب خواص الادویہ تعلیق سنگ یشب محاذی فم معدہ دافع صرع معدی ست و آنجا کہ خون غالب و ردی الکیفیت بینند فصد باسلیق کنند اگر غلبۂ خون در عروق معدہ باشد و ہفت اندام کشایند اگر غلبۂ خون در عروق معدہ و سپرز باشد و قیفال گیرند اگر غلبۂ خون در عروق سپرز باشد و گاہی احتیاج بتکرار فصد افتد بشرطیکہ غلبۂ خون متیقن گردد و الا وقوع فصد در غیر موقع ضرر بسیار نماید و بعد از فصد مطفیات خون استعمال نمایند و اختلاط کشنیز خشک و تر در طعام مانع صعود بخار در صرع معدی ست

علاج صرع معدی بلغمی

و این اکثر میباشد تدبیر آن بدستوریکہ در امراض دماغی شرکی معدی بلغمی گذشت باید کرد و اطریفل صغیر یا ایارج سر رشتہ درین باب بغایت مفید ست و با اول جہت تنقیۂ معدہ مقیات بلغم نوشانیدہ قی کنانند بعدہ بتنقیۂ معدہ و دماغ بحب اصطمخیقون و حب قوقایا و ایارج ہرمس کنند و مطبوخ افسنتین ترید و حلوی خان و شربت دینار دہند و بعد حصول تنقیہ اطریفل اسطوخودوس علوی خانی خورانند و جوارش مصطگی و مرکب لیشان دہند و از تخمہ و مضعفات معدہ پرہیزند و ایضاً بعد از تنقیۂ کامل بہر تقویت معدہ ہلیلۂ مربی یکعدد مصطگی زیرہ مدبر ہر واحد یکنیم ماشہ سودہ آمیختہ بدہند بالائش گلقند سہ تولہ در گلاب یا در آب نعنا حل کردہ بنوشند و یا عود غرقی گل گاؤزبان ہر یک یکماشہ سائیدہ در گلقند دو تولہ آمیختہ بخورند و سکنجبین دو تولہ در عرق بادیان ہفت تولہ حل کردہ بنوشند و از گل سرخ و مصطگی و قشار کندر و عود ہندی و سنبل با گلاب یا آب سیب یا بہ بر معدہ گرم کردہ ضماد کنند و تریاق اربعہ و ایارجات کبار استعمال نمایند و بر سکنجبین عنصلی مداومت کنند **اقوال حکما** مسیحی گوید کہ ہنگام قرب نوبت قی آورند با پر مرغ در روغن سوسن چرب کردہ و با ایارج فیقرا آلودہ و اگر قی نیاید باید کہ طعام شکم سیر بخورانند پس طبیخ شبت و پودینہ و نمک جو زالقی و کنکرزد و تخم ترب بنوشانند و دو روز متواتر قی کنانند تا آنکہ بنقای معدہ یقین گردد بعد از ان تضمید معدہ بسنبل و گل سرخ و مصطگی و کندر کنند و شراب ریحانی کنند و غذای قلیل الفضول مثل قلایا و مطجنات و لحوم طیور دہند صاحب **کامل** گوید کہ اگر مرض از بلغم در معدہ باشد کہ بخار او بسوی دماغ مرتقی شود و آنرا ممتلی سازد باید کہ قی بادویۂ مقیۂ مقطعۂ ملطفہ استعمال کنند و نقوع صبر کہ در باب صداع دوار معدی بلغمی مذکور شد بدہند و این نقوع دہند سیسالیوس اسطوخودوس ہر واحد ہفت درم بیخ اذخر و فقاح آن ہر واحد دہ درم دارچینی عاقرقرحا جنطیانا قسط تلخ زنجبیل ہر واحد دو درم سلیخہ عود بلسان حب بلسان زنجبیل اسارون قرنفل جوزبوا مصطگی فرفربیون سازج ہندی ہر واحد یکدرم ہمہ را در شش رطل آب بجوشانند

تا یک نیم رطل بماند صاف کرده چهار مثقال صبر دران انداخته استعمال نمایند و ایضاً بعد استفراغات ایارجات کبار دهند و تنقیه معده باین ضماد کنند سک لادن گل سرخ هر واحد سه درم غالیه دو درم زعفران قرنفل جوزبوا مصطکی هر واحد یکدرم ادویه خشک سوده باقی بروغن قسط گداخته ادویه بدان سرشته بحسب مقدار سبب محدث مرض استعمال کنند ایلاقی در جای می نویسند که پیش از نوبت صرع قی کنانند بدستوریکه در قول مسیحی گذشت و معده را از ایارج فیقرا و شربت افسنتین پاک کنند و گلقند و مصطکی و جوارشهای معتدل و شربت پودینه و مانند آن تقویت دهند و از تخمه و بدهضمی اجتناب نمایند و اغذیه سریع الهضم محمود دهند و ضماد که در قول مسیحی مذکور شد بشراب یا آب سیب و آب بی شتر گرم کرده بر معده نهند ابن الیاس گوید که اولاً بطبیخ شبت و کنگر زد و عسل و نمک قی کنند بعده اسهال بحبوب نقیه و معاجین ملطفه مثل معجون خیارشنبر و شهریاران نمایند و تجوید هضم و تقویت معده بجوارشات مقویه مسخنه معده مثل جوارش مصطکی و عود و عنبر و معجون فلاسفه کنند و اسهال طبیعت بمطبوخی نمایند که در آن تربد و گلقند و انیسون و بادرنجبویه باشد و سه شب متواتر بر شب مثقالی از ایارج فیقرا بعسل سرشته بخورند و غذا نخود آب بمغز قرطم و دارصینی و کشنیز که مانع صعود بخار است و قلایای بسرزه بالحوم تیهو و ماکیان و دراج دهند و تنقل بمثل پسته و کشمش نمایند طبری گوید که ابتدا الفصد صافن کنند در وقتیکه میان او و میان نوبت صرع بعد بسیار باشد بعد ازان قی استعمال کنند اگر ممکن بود و قوت بر آن متمکن باشد باین طریق که ابتدا بخوردن ماهی شور و ترب و خردل نمایند بعده مرقهٔ اسفیدباج که اندران شبت بسیار و ترب پخته باشند بنوشند پس بشربت سکنجبین و آب گرم امر کنند و قصد قی نمایند و دران مبالغه کنند و در دو روز متواتر قی باید کرد چنانچه روز سوم بسکنجبین عنصلی و آب گرم و آب شبت و آب ترب مطبوخ بعسل و نمک قی نمایند بعده راحت داده در مزاج او تامل کنند و از اشیای ضاره ردی الکیفیت پرهیز کنانند و مداومت آن سکنجبین عنصلی معمول باین نسخه کنند بگیرند عنصل بزرگ تازه و اجزای آن جدا کرده در ظرفی کنند و بالایش سرکهٔ کهنه قند بقدریکه یک انگشت بالای آن باشد بریزند و سر او بگل محکم کرده در جای گرم نهند و یا در گندم یا خاکستر دفن سازند و بعد پانزده روز بر آرند تا عنصل در سرکه بگدازد و اندکی ازان باقی ماند بعده سرکه بگیرند و یک جوش داده صاف کنند و بران شکر یا عسل حسب طبیعت مریض انداخته بقوام آرند و هر روز بر شرب او مداومت کنند و نانخورش بدان سرکه نمایند و بر غذای لطیف داوفق او اقتصار ورزند و اگر قوت متحمل باشد دو سه بار باین مطبوخ استفراغ نمایند گل سرخ افسنتین بیخ سوسن آسمانجونی هلیلهٔ سیاه بقدر شربت کثیر جوش داده صاف نموده یک نیم درم ایارج فیقرا و یک نیم درم غاریقون و یک درم تربد سوده بعسل سرشته دران حل کرده یک دو شربت ازان بنوشند و گاهی صاحب این علت را این حب خوراینده میشود خربق سیاه در شیر تر کرده خشک نموده یک نیم درم و اگر بدل او حجر ارمنی مغسول کنند اولی بود حنظیا تا یک نیم درم غاریقون دو درم غافث حاشا یک نیم درم افتیمون یک درم افسنتین یک نیم درم نمک هندی نیم درم کندش جبلیه در سرکه یک هفته تر کرده بآفتاب خشک نموده از پوست سیاه آن مقشر کرده باریک سوده یکدرم دیکدانگ ایارج فیقرا یک درم محموده مشوی دو ثلث درم همه را سوده بسرکهٔ عنصل قوی سرشته مثل معجون کرده در ظرفی سر بسته یک روز در آفتاب نهند و پنج روز پرهیز کنند و غذای او بشوربای اسفیدباج که دران نخود بسیار و شبت اندک پخته باشند بسازند بعده حب مذکور سه درم و ثلث تا سه مثقال بحسب قوت مریض بخورانند و بعد خوردن او تا پنج روز امر بپرهیز کنند بعد ازان مثرودیطوس و ایارج ارکاغانیس بقدر تحمل مزاج بدهند و گاهی معجون القرد یا میخورانند و مختار این است که امر با دمان امرودسیا و افعی سلیم و تریاق کبیر و تریاق اربعه کنند بقدر امکان در وقتی که جائز بود و بر خورانیدن این ادویه الحاح نکنند بلکه میان دو دوا راحت دهند و گاهی بر معده این ضماد کرده میشود صبر درم هر واحد سه درم سنبل و مصطکی هر واحد یکدرم قصب الذریره و فیل هر واحد دو درم همه را کوفته بآب مورد تازه و اندکی سرکهٔ کهنه سرشته ضماد سازند و گاهی درین علت حقنه های حادهٔ لذاعه بغیر آنکه دران صموغ باشد بلکه لذاع بیورق و نمک بود بعمل می آرند از آنچه دائم درین علت میخورانند این حب است که تاثیر محمود دارد و اطفال که بحد احتلام نرسیده باشند باین حب شفا می یابند شحم حنظل زرد خربق سیاه تربد هر واحد یک درم حب الغار یک درم و دو ثلث درم غاریقون دو درم ایارج فیقرا یک نیم درم ماهیزهرج دو دانگ خاکستر پوست بیضهٔ مرغ نوشادر هر واحد دو دانگ ربالسوس دو درم بزرالنجوس دو درم کوفته بیخته بقدر فلفل حب سازند شربت یک نیم مثقال و ازین حب دو سه شربت بدهند و میان هر شربت او فرق هفت روز کنند و هر گاه مریض متحمل استفراغ باشد و قوت او استطاعت آن کند دران توقف نباید کرد و هر گاه خلط متعسر الخروج باشد بنوشانیدن ماء الاصول ترقیق آن کنند و بعد ازان شربات مذکوره بدهند و گاهی درین علت فصد هر دو صافن و باسلیق ابطی و گاهی اسیلم نیز می کشایند

علاج صرع معدی سوداوی

تنقیهٔ ماده بمسهل سودا نمایند و اگر ایارج فیقرا و حجر ارمنی مغسول هر کدام یک درم با طریفل سرشته بدهند سود مند بود و عرق گاوزبان عرق شاهتره عرق بادرنجبویه هر یک پنج توله با شربت انارین دو توله یا هلیلهٔ مربی یک عدد بورق نقره یک عدد پیچیده طباشیر یک ماشه سوده پاشیده باشیره دانهٔ هیل سه ماشه شربت انارین دو توله

نسخهٔ سکنجبین عنصلی

علاج دیگر

حل کردہ بدہند و اگر طبع قبض بود بادرنجبویہ چہار ماشہ گل سرخ شش ماشہ پوست بیخ کاسنی چہار ماشہ مویز منقی دہ دانہ گاوزبان شاہترہ پرسیاوشان اسطوخودوس ہر یک چہار ماشہ جوشانیدہ گلقند دو تولہ مالیدہ صاف نمودہ بنوشند واز دانہ ہیل مصطگی ہر واحد یک نیم ماشہ سودہ گلقند سہ تولہ سرشتہ گلاب دہ تولہ عرق گاوزبان پنج تولہ شربت بادرنجبویہ دو تولہ تقویت معدہ می نمودہ باشند وتضمید معدہ بصندل وگلاب ویا بعود وسنبل ومصطگی وگلاب وتغذیہ بگوشت چوزہ مرغ وبزغالہ یا ماش ومغز بادام واسفاناخ وکشنیز خشک پختہ سازند

علاج صرع معدی صفراوی

شبت تخم ترب پوست اصل السوس بیخ خربزہ ہر یک شش ماشہ جو مقشر دو تولہ در آب یک آثار جوشانیدہ مالیدہ صاف نمودہ نمک طعام سہ تولہ آب ترب پنج تولہ سکنجبین چہار تولہ داخل کردہ بعد خوردن شلغم مونگ قیق قی کنانند وہلیلہ مربی بآب گرم شستہ یک عدد وورق نقرہ یک عدد پیچیدہ بدہند بالائش شیرہ کشنیز خشک چہار ماشہ وتخم کاہو نہ ماشہ شربت نیلوفر دو تولہ بنوشانند یا تمر ہندی چہار تولہ گل سرخ شش ماشہ برادہ صندل سفید شش ماشہ کشنیز خشک چہار ماشہ در گلاب بست تولہ عرق کیوڑہ دہ تولہ خیسانیدہ باضافہ شربت انارین دو تولہ بدہند ودر صورت احتیاج مسہل از مضعفات معدہ چون عناب گلبنفشہ وآلو بخارا احتراز کردہ مسہل صفرا دہند یا از آب انارین ہلیلہ زرد یا مطبوخ فواکہ یا قرص بنفشہ تنقیہ معدہ کنند وتبدیل مزاج برب بہ وطباشیر وکشنیز خشک وبمانند آن نمایند وتضمید معدہ ببرگ خرفہ وکاہو وبید تبر کہ پختہ ویا سودہ تغذیہ بنان در آب انار ترید ساختہ وگوشت بزغالہ با تمر ہندی ویا زرشک ویا سماق ویا غورہ وکشنیز خشک کنند تفہیم در صرع معدی کہ از رداءت مادہ در معدہ باشد ودر گرسنگی ہیجان کند علاج صداع بخاری ومعدی نمایند وگیلانی نوشتہ کہ از غرائب مشاہدۂ من آنست کہ جاریہ را صرع شدید بود ودر ہر دو سہ روز می آمد وبرین حالت سالہا گذشتہ بود وقبل آمدن نوبت دغدغہ در معدۂ خود می یافت آنرا دوای مقی قوی دادم تا تنقیہ معدہ او کند پس قی بسیار کرد از معدۂ او دیدان بشکل دود قرط واغلظ واقصر ازان برآمدند وبران دیدان مثل ابر وموی سیاہ غلیظ بود وصحت یافت ۱۲

علاج صرع شرکی بدنی

کہ از ارتفاع بخار از جمیع بدن بسوی دماغ باشد تدبیرش تنقیہ بدن ست از مادۂ غالب وتقویت معدہ ودماغ ومنع بخار از دماغ بدانچہ در علاج امراض دماغی بخاری گذشت وبالجملہ اگر مادۂ غالب دموی باشد فصد کنند بطریقیکہ در علاج کلی صرع دماغی مسطور شد واگر بلغمی باشد مثل از نوبت در حالت صرع قی کنانند ومسہل بلغم وحب ایارج تنقیہ نمایند وبعد معاجین مفیدہ صرع دماغی بلغمی کہ مذکور شد باستعمال آرند واگر مادۂ سوداوی یا صفراوی باشد ہرچہ از تنقیہ وتعدیل در صرع دماغی سوداوی وصفراوی گذشت بعمل آرند وہرگاہ درین قسم صرع ہیچ علاج سود ندہد دیقین گردد کہ صعود مواد او از عروق صدغین وخلف اذنین میشود بر عروق مذکورہ داغ دہند بقول طبری ہرچہ در نوع صرع اطرافی در قول آن خواہد آمد علاج این نوع ہمانست وکذا انچہ در نوع صرع دماغی بلغمی در قول آن مسطور شد جرجانی گوید کہ اگر مادۂ بلغمی باشد مثل از روز نوبت واندر حال صرع نیز قی فرمایند واین حب ایارج استفراغ کنند ایارج فیقرا یک درم شحم حنظل دو دانگ افتیمون نیم درم قنطوریون دقیق دو دانگ مقل دو دانگ نمک نفطی دو دانگ این جملہ ہر ہفتہ یکبار بدہند واندر مسہلات دیگر تربد وغاریقون واسطوخودوس بکار برند وایارج روفس اندرین علت سخت نافع بود ومعجون عاقرقرحا کہ یک جزو آن با دو جزو عسل سرشتہ نگاہ دارند یک کفچہ آن دادن سود دارد واگر ہر صبح وشب نیم درم ایارج ہرمس دہند سخت نافع بود ولیکن این شربتہای مبدل مزاج تبدریج بدہند مثلا شربت ولطوس بار اول یکدانگ بار دوم دو دانگ وبار سوم نیم مثقال واین شربت تمام آنست ودیگر معاجین برین قیاس دہند وطعامہای غلیظ وگوشت حیوانات ثقیل مضرست واگر خلط سوداوی باشد علاجش بعلاج مالیخولیا نزدیک باشد وحب ایارج کہ سابق مذکور شد نافع باشد وجملۂ اشربہ ومسہلات ومعاجین وتدابیر طعام وشراب کہ در علاج مالیخولیا گذشت درینجا موافق باشد اگر غذم شاد ولطوس نیم درم افتیمون دو دانگ شحم حنظل سرشتہ بدہند نافع بود وثابت بن قرہ میگوید کہ تبدیل معجون نجاح کنند وبہتر ازان تریاق ثمانیہ است ہر روز بکدام ازین ہر دو کہ حاضر باشد یک مثقال بدہند وتریاق اربعہ نیز بہر تبدیل مزاج موافق باشد خاصہ در خریف وزمستان یکمثقال سکنجبین عنصلی بدہند یا مطبوخ زوفا واگر مادۂ علت صفراوی باشد ہرچہ اندر علاج مالیخولیای کبدی وسرسام حار وجنون مذکور شد موافق بود وطبیب بحسب مشاہدہ واندازۂ مرض دران تصرف کنند ۱۲

علاج صرع شرکی مراقی وغیرہ

ودر مراقی وطحالی ورحمی تدبیرش بحسب سبب از تنقیہ وتقویت آن عضو ہمانست کہ در مالیخولیای مراقی وامراض طحال واختناق رحم واحتباس طمث مذکورست ولہذا درینجا آن

سیمه منویه از جماع کنند و در تقویت دماغ و گرده کوشند و در بخارات سمیه ظمثیه محتبسه استفراغ آن بفصد صافن کنند و ادویه مدر حیض نوشانند و گویند که در صرع که زنان را ناگاه
پدید می آید و هذیان میگویند و می خندند و گاهی میگریند و همان وقت بیهوش گشته بر زمین می افتند و عوام آنرا میگویند که جن گرفته است این دوا مجرب است غاریقون
ایارج فیقرا هر یک سه ماشه بر مطبوخ تخم سیسالیوس مسهل علویخان سردار و ساخته دهند و حب مسهل صرع دو عدد وقت شب خورانند و غذا شوربای مرغ بنان گندم و عوض آب
عرق گاوزبان و یا با درنجبویه دهند و حکیم علوی خان مینویسند که بیگم محمد شاه بادشاه را که بعمر سی ساله بود نوائب صرع چندبار واقع شد و افاقه حاصل میگشت بعده یکبار
صرع افتاد و ازان افاقه نشد و بشکل اصحاب سرسام باقی ماند و دریافت نمودم که صرع او از بلغم عفن غلیظ محتبس در بطون دماغ است پس یکهفته منضج داده بمسهلات تنقیه
دماغ نمودم بعد سه روز بانضاج ماده پرداخته باز مسهل دادم و همین سان چند مرتبه بعمل آوردم حتی که صرع او زائل گشت و باز مدت العمر عود نکرد و ایضاً در احتباس منی
جماع و تقویت دماغ و اصلاح حال اوعیه منی کافی است و در صرع کبدی بصورت وجود علامات حرارت تسکین حرارت و تفتیح سده و استفراغ بماء الجبن یا
آب کاسنی و فلوس خیارشنبر و تمر هندی و شیرخشت فصد باسلیق کنند و بصورت ظهور اعراض ماده بلغمی و سردی جگر تفتیح سده بماء الاصول و تبدیل مزاج آن نمایند بتدبیریکه
در امراض جگر خواهد آمد و در صرع امعائی بمسهلات و تنقیه کنند و برای قتل و اخراج دیدان هر چه در فصل دیدان خواهد آمد بکار برند و تجوید هضم و تقویت امعا و
دماغ و تعدیل مزاج آن نمایند و ادویه مخصوصه صرع بیشتر ضم کنند

علاج صرع اطرافی و لسعی

در اطرافی بعد تنقیه بدن بحب ایارج و توقایا و ایارج جالینوس و لوغاذیا و تلطیف تدبیر با غذیه مسخنه ملطفه و تقویت سر و تسخین او باطلیه و ادهان حاره و تسخین عضو بوضع محاجم
ناری و بغیر شرط بران و تفریح آن عضو و دلک کثیر و تحریک آن بریاضت هر چه در علاج امراض دماغی شرکی اطرافی از ربط فوق عضو در ابتدای نوبت تا انقضای
آن و تسخین عضو و تفریح و غیره مذکور شد بعمل آرند و نوشیدن دو درم تا سه درم روغن بید انجیر مرکب بماء الاصول و طلای او بر سر و بر عضو علیل برای تسخین او از
مجربات حکیم عابد سرهندی است و معجون فیقرا نیز در صرع شرکی معمول است و ضماد تافسیا دو مثقال جندبیدستر سه مثقال فرفیون یکمثقال موم هشت مثقال زیت
بقدر کفایت مثل مرهم ساخته بر عضویکه ماده صرع ازان صعود میکند و در صرع دماغی بر سر که انطوخ آن عضو با کثافت سوده و در صرع دماغی ضمادش بر سر نافع است و در صرع
لسعی هر چه در باب تدبیر سموم خواهد آمد استعمال نمایند و با دیان دو درم گلقند ده درم جوشانیده صاف نموده تریاق اربعه یکمثقال دران حل کرده دادن نیز سودمند است
غذا نخود آب با شیره مغز قرطم دهند **اقوال حکما** شیخ از جالینوس نقل کرده در صرع که بسبب ارتفاع بخار از پای باشد چون قبل از نوبت ساق را برباط قوی بربندند صرع را
منع کند یا خفیف گرداند و بعضی بر انگشت و بعضی بر انگشت دیگر که ازان بخار بر خیزد داغ می نهند و زائل میشود و ایضاً او مینویسد صرع که از تصعد بخار بارد از عضوی
باشد بالای آن عضو هنگام نوبت بربندند و استفراغ خلطی که در عضو باشد باید کرد یا باستفراغات معروفه اگر قوت استفراغات بسوی آن رسد یا بتفریح و تسییل بدواء
در وقت سکون باد و یه که قرحه کنند و سیلان بیم نماید و باحراق ماده بمثل طلای تافسیا یا فرفیون و غیر آن و گاهی در آن نوبت بدرجه استعمال ذراریح و کبیکج و سرگین باز
و بلادر و غیره رسد و اگر احتیاج بشرط عضو شود شرط زنند **عیسی** گوید که اگر بسبب صعود بخار از بعض اطراف باشد باید که وقت نوبت قبل از ظهور آن فوق آن موضع برباط
محکم بربندند تا آنکه نوبت منقضی گردد بعده آن موضع را بجزول و فلفل و فرفیون و عسل بلادر طلا نمایند و بگذارند تا آبله افتد یا محاجم مص کنند و تا زمانی دراز مندمل
شدن ندهند و گاهی بسرگین کبوتر و شیر انجیر و اذان الفار راعی و شیطرج طلا میکنند **مجوسی** مینویسد که اگر حدوث این عرض بارتفاع بخار باردیا بسبب از بعض اعضا
بسوی سر باشد باید که صاحب او وقت احساس ارتفاع بخار آن عضو را بدستوریکه مذکور شد بربندد و با دویه محرقه مثل شیطرج و عاقرقرحا و فرفیون و ذراریح
ضماد کنند بعد ازانکه تنقیه بدن بحب اصطمخیقون و غیره حبوب منقی بدن از بلغم و سودا کرده باشند و آن حب همین عمل نماید بگیرند تربد سفید یک درم غاریقون چهار دانگ
بسفایج افتیمون هر واحد نیم مثقال صبر نیم درم خربق سیاه دو دانگ شحم حنظل دو دانگ همه را باریک سوده با آب بادرنجبویه سرشته حب سازند و خشک کرده از دو
درم و نیم تا سه درم بخورند و این حب تنقیه بدن از بلغم کند تربد دو درم حب النیل ایارج فیقرا هر واحد یک درم شحم حنظل نیم درم نمک نفطی ده دانگ باریک سائیده
با آب حبها سازند شربت دو نیم درم با آب نیمگرم و تا سه درم بحسب احتمال علیل **طبری** گوید که درین نوع صرع گاهی بخار بارد و خلط از قدمین و ساقین و گاهی از غیر ساقین
مرتفع میشود و گاهی از جمیع بدن صعود میکند چون ضرر و فساد عظیم گردد و علاجش آنست که ابتدا به بستن ساقین از بالای موضع تصاعد خلط کنند بعده زیر موضعیکه
بسته اند شرط زنند و بر آن محاجم نهند و تا زوال ایام معهوده بصرع آن موضع را بسته دارند بعد ازان این مطبوخ نوشانند هلیله سیاه و کابلی هر واحد پانزده درم بلیله آمله...

شیر آمله هر واحد سه درم سنا اسطوخودوس قنطوریون حشیش غافت هر واحد چهار درم افسنتین رومی افتیمون بصره بسته ایرسا هر یک هفت درم تربد کوفته فودنج کمافیطوس
کمافریوس هر واحد سه درم ریوند کوفته دو درم جده پنج درم مویز منقی بست درم بدستور مطبوخ بپزند و صد درم یا بقدر قوت مریض ازان گرفته نیم درم غاریقون و دو ثلث
درم ایارج فیقرا و یک دانگ خربق سیاه کوفته بیخته بعسل سرشته دران مالیده نیم گرم بنوشند و چون همه بیاشامند و پرهیز تام کنند و اغذیه ردیه ترک نمایند مزاج
نظر کنند اگر متغیر نشود لازم بمعجون شرودیطوس یا ایارج ارکاغانیس هر کدام ازینها که خواهند در هر سه روز دو درم کنند بعده اگر قوت او تحمل استفراغ زیاده تر ازین
باشد فصد هر دو صافن نمایند و خون وافر بگیرند و در علاج این نوع استقصا نمی کنم زیرا که علاج صرع دماغی و معدی علاج این نوع نیز هست و علاج
مخصوص این نوع بستن ساقین و شرط او وضع محاجم ست و بعضی اطبا گویند که ساقین بشگافند و از التحام منع کنند تا آنکه ازان زرد آب بسیار جاری شود و
اخلاط نازل گردد و ازین موضع سائل شود و تبدا انند که فائده شگافتن نزد کسی که قائل اجتماع اخلاط در جمیع بدن ست همین طریق ست سعید گوید که اگر سبب فاعل
صرع ارتفاع ریح ردی از بعض اعضا باشد مبادرت بشد عضوی کنند که ازان بخار بسوی فوق مرتفع میشود و عسل بلادر و زیت بران عضو طلا کنند تا قرحه
گردد و بران بشرط زنند و خردل بمالند و تنقیه بدن و تلطیف اخلاط کنند و اصلاح سوء مزاج بمعاجین ملطف اخلاط مثل تریاق و مثرودیطوس نمایند و تقلیل غذا
امر کنند جرجانی و ایلاقی مینویسند که اگر سبب صرع بخاری باشد که از عضوے بعید تر چون انگشت پای و دست و مانند آن بر آید پیش از وقت نوبت بر تر
ازان موضع بعصابه سخت بندند و چون وقت نوبت بگذرد پاے یا دست که بخار ازان میخیزد اندر آب گرم نهند پس عصابه بگشایند و آن موضع را بپارچه
درشت بمالند و تدبیر ریش کردن آن موضع سازند و محاجم نهاده بمکند و مدتی جراحت را تازه دارند تا اخلاط بسیار ازان بپالاید و طلائی که در قول عیسی
گذشت بران موضع نهاده بر بندند و این دوا زود تر ریش کند ذراریح مدقوق و سرگین باز هر سه را بعسل بلادر سرشته بر بندند و بنهند

صرع اطفال

صرع که بکودکان افتد اکثر آن را ام الصبیان و ریح الصبیان گویند و بعضے ام الصبیان را مخصوص داشته اند بصرعی که با تپ حار محرق باشد و سببش در اکثر
کثرت رطوبت و سوء هضم مرضعه و تناول آن غذای مغلظ مثل لحم بقر باشد و گاهی از سقطه و مانند آن افتد و بقول گیلانی صبیان را صرع بیشتر بسبب رطوبات
ایشان افتد اگر حار نیز باشد و حرارت این رطوبات موجب کثرت تولد ریاح ازان میگردد و اعصاب ایشان نرم قابل نفوذ آن ریاح میباشند فلهذا اکثر حدوث
صرع بایشان از ریح بود و هر آنکه رطوبات ایشان مولم نیست و صرع صبیان سهل البرء ست و صاحب کامل گوید که اکثر این مرض صبیان صغار را عارض میشود و بدو
سبب یکی رطوبت مزاج ادمغه ایشان بالطبع و دوم رداءت تدبیر پس اگر این بسبب سوء مزاج طبیعی باشد در اول زمان ولادت حادث شود و اگر بسبب
سوء تدبیر باشد حدوث او بعد ازین بود و صبیان را چون معالجه کما ینبغی نمایند اکثر ازین مرض صحت یابند و ازان خلاص شوند و مولف جامع گوید که صرع عارض
بصبیان گاه صفراوی بود و گاهی بلغمی و این اکثر بود و جهال اطبا باین کلام که بعضے صرع صفراوی را ام الصبیان میگویند مغرور بوده یقین میکنند که صبیان را
صرع عارض نمی شود مگر صفراوی فقط و ایشان را بکثرت استعمال مبردات هلاک می نمایند پس بقول صاحب ذخیره طبیب را باید که گمان این امر نکند
که هر صرع که صبیان را عارض شود آن ام الصبیان یعنی صرع صفراوی باشد بلکه درین اعتماد بر علامات نماید و ایضاً بعضے گمان کرده اند که ریح الصبیان اطفال را
عارض نمیشود مگر از ماده بلغم و زائل نمیگردد مگر بمسخنات و بدون ملاحظه اسباب و علامات به تسخین می پردازند و اکثر جا خطا واقع می شود پس اولی آنست که اولاً
ملاحظه اسباب و علامات ماده حار و بارد نمایند بعد ازان بمعالجه آن پردازند و تحقیق نزد محققین آنست که صرع و ام الصبیان هر دو مترادف اند و این مرض را
ام الصبیان ازان گویند که صبیان را بیشتر عارض میشود بسبب رطوبت دماغهای ایشان و بسبب ضعف اعضا و شرب و تناول غذای ایشان بغیر ترتیب
و بعضے گفته اند که اگر متواتر و پی در پی واقع شود ام الصبیان ست و الا ریح الصبیان و آن را فزع الشیطان و ام الشیاطین نیز نامند و بعضے گفته اند که این
مرضی ست شبیه بصرع نه صرع واقعی و اکثر این مرض اطفال را از حین ولادت تا بسه سالگی بنهایت تا به پنج سالگی عارض میگردد و بعد ازان بندرت و انطاکی گوید
که سبب این مرض نزدیک اطبا فرط رطوبت مزاجی و لبنی و ضعف حرارت ست و گاهی سبب او تخمه حادث بمرضعه یا بنفس طفل بود بواسطه ممازجت ریح حادث
ازان بشیر و سبب او نزد غیر اطبا اثر جن ست و شیخ می فرماید که صبیان را صرع بیشتر بسبب رطوبات ایشان بهم میرسد و گاه در اول ولادت و گاهی وقت ترعرع
ظاهر میشود پس اگر در تدبیر ایشان اصابت نمایند زائل شود و الا باقی ماند و باید که در زوال این مرض از ایشان قبل نبات موی جهد کنند و بعید تر صبیان از صرع

کسی ست که در ناحیه سر او قروح و اورام عارض شود و بخر بن او سائل باشد چه دماغ از رطوبتی در اصل خلقت مهیا شد حق او آنست که پاک کرده شود پس گاهی در رحم پاک گردد و گاهی بعد ولادت بتنقیه یا بدبا مور مذکوره پس اگر پاک نشود از صرع رستگاری نباشد و اکثر صرع که صبیان را بهم رسد علاجش خفیف بود و بعد بلوغ زائل شود اگر سوء تدبیر و ترک علاج اعانت او نکند و بعضی متاخرین مینویسند که سبب آن در اکثر ریح غلیظ ست که در سر ایشان اجتماع یابد و قحف را متمدد گرداند بحدیکه درزهای آن از هم جدا گردد که چون انگشت بران موضع گذارند محسوس گردد و نیز اکثر سبب آن نجارات و فضول شیر محتبس در بطون ایشانست که صعود بدماغ نمایند و چون رداوت دارند احداث این علت می نمایند پس اگر رداوت آن کمتر بود بتدابیر لائقه اصلاح و شفا یابند و الا هلاک گردند علامت نوع قلیل الرداوت قابل العلاج او آنست که نوبتهای آن دیر دیر می آید خصوص که هر دفعه از دفعه دیگر دیرتر و ضعیف تر آید و علامت نوع مهلک که مادهٔ آن بسیار ردی و ممتلی در جمیع بطون دماغ باشد آنست که زود زود آید و هر دفعه از دفعهٔ دیگر زودتر و قوی تر بیاید و بقراط گفته که عروق صبیان تنگ ست و در خون ایشان حرارت کم پس گاهی صرع انجماد خون ایشان میکند و هلاک می سازد و بالجمله هرگاه این مرض واقع می شود طفل بیهوش میگردد و دست و پای می پیچد و کف بدهان می آرد علاج در وقت حدوث این حالت دست و پای کودک را بگیرند و کف دست و پا بچیز های خشن بمالند و نگذارند که اضطراب کند و بازو و رانها محکم ببندند و جندبیدستر یا سداب یا شبت یا مرزنجوش ببویانند و جهت ازالهٔ تشنج روغن گل یا مسکه با آب نیمگرم آمیخته بر بدن بمالند بعده ملاحظه نمایند آثار خلط غالب را اگر آثار غلبهٔ صفرا از حرارت ملمس بدن و نفس و تشنگی و خشکی لب و تپ شدید محرقه ظاهر باشد حجامت ساقها با شرط نمایند و تلیین طبیعت باستعمال مغز فلوس و ترنجبین و شیرخشت و امثال آن از اجزای مسهل صفرا مثل گل بنفشه و خطمی و خبازی و شاهتره و تخم کاسنی و گل سرخ و عناب و عنب الثعلب و سنای مکی و هلیله و شیافات لینه همیشه کنند و ترنجبین و شربت لیمون بمطبوخ گاوزبان و اصل السوس درین نوع از مجربات صاحب شفاء الاسقام ست و شیر زنان بر سر دوشیدن و خرقه بدان آلوده برتارک سر نهادن و در بینی چکانیدن و در جایگاه سرد داشتن نافع بود و از استعمال مسخنات و کذا مبردات مفرطه احتراز نمایند و باقی تدابیر مبرد و مرطب لائق مزاج اطفال از اشربه و اضمده و سعوطات وغیره هرچه در علاج امراض دماغی حار صفراوی و صداع صفراوی و صرع صفراوی گذشت باید کرد و ادویه که بالخاصیت در انواع این مرض سود دارد بعمل آرند و مرضعه را اغذای خفیف دهند و اشیای بارد رطب استعمال کنانند تا شیر او بارد گردد و اگر آثار کثرت رطوبت و بلغم ظاهر بود و تپ و تشنگی نباشد و این نوع اکثر افتد بعد از نضج بمسهل بلغم مکرر تنقیه کنند لیکن ادویهٔ قوی مثل غاریقون و تربد ندهند و عود صلیب و عاقرقرحا و پوست بیخ کبر و اصل السوس هر واحد یک درم مغز فلوس گلقند هر یک سه ماشه در عرق گاوزبان یا بادیان جوش داده نوشانیدن نیز بطفل شیرخواره مفید ست و دیگر مطبوخات مسهله مثل گل سرخ و پرسیاوشان و گاوزبان و عود صلیب و بادرنجبویه و بیخ کاسنی و مویز منقی و سنای مکی از هر یک بقدر مناسب جوشانیده مغز فلوس ترنجبین شیرخشت بقدر حاجت مالیده صاف نموده روغن بادام قدری بران چکانیده نیمگرم بخورانند و اگر سرفه باشد اصل السوس عناب سپستان بیفزایند و اگر عمل بدیر نماید شیافه استعمال کنند یکی از شیافات مناسبه و بعضی با دخال حب السلاطین قدری درین مطبوخ امر کرده اند و ایضاً نوشته اند که خورانیدن حب السلاطین محلول در شیر مرضعه و عصارهٔ ریوند با شیر مرضعه نیز نافع ست و نزد مؤلف استعمال چنین اشیای حاده در اطفال مناسب نیست و اگر ضرورت قوی افتد بطفل توانا در حالت کثرت غلبهٔ برودت جائز بود و ادویه سخنه مثل جندبیدستر و عود صلیب و مشک اندک در شیر مرضعه حل کرده بخورانند و بر یقتقه و ناخنها و کف دست و پای وی سرا او بمالند و آیین حب بعد تلیین معمول ست کندر جندبیدستر صبر هر سه برابر گرفته در آب بادیان مثل خشخاش حب بسته از یک حب تا سه حب در شیر مادر حل کرده بدهند و اگر عود صلیب مشک خالص عوض کندر و صبر داخل کنند و در غلبهٔ برودت قدری عود و جوزبوا افزایند در عرق دارچینی حب بقدر مونگ سازند نیز مفید بود و یا عود صلیب یک ماشه جدوار شش سرخ جندبیدستر سه سرخ انیسون پنج سرخ دانهٔ هیل چهار سرخ صبر سقوطری یک سرخ لسان العصافیر سه سرخ فادزهر حیوانی چهار سرخ و یا بدل آن زهرمهره دیا مشک خالص دو سرخ گرفته برابر دانهٔ مونگ حب ساخته یکی صبح و یک شام در شیر دایه سائیده دهند و عرق صعتر مرکب نیز مفید ست و جدوار نیم دانگ بشیر مادر سوده چند نوبت خورانیدن بغایت مجرب ست و در تواتر نوبت صرع یا امتداد نوبت آن دست و پا بستن و محاجم بران نهادن و خردل سائیده برکف پای مالیدن نیز مفید بود و همچنین مالیدن جندبیدستر اندرون گوش و سوراخ بینی و کف دست و پای و دادن بیرایهٔ خرگوش از نیم دانگ تا یک دانگ با آب حل کرده فائده تمام دارد و اگر عود کند از جملهٔ تدابیر مجربه این ست که دانهٔ مرجان با آتش سرخ کرده میان دو ابرو و در پیشانی داغ نهند خصوص هنگام نوبت که از سوزش آن فی الفور افاقه رو میدهد و باز عود نمی کند و بعضی با پشک گوسفند هم داغ می کنند و قبض طبیعت

روانداراند وحکیم شریف خان صاحب علاج طفلی که عمرش تریب بست روز بود ودر شبانه روز او راچند مرتبه صرع عارض می شد بدین طریق فرمودند که بعد تعلیق نردبادهٔ عود صلیب بریسمان کبود در گلوے او منفجات دادند بعده تنقیه بمسهلات مع اعتنا بحال مرضعه مکرر نمودند بعد ازان حب معمولی که مذکور شد دادند پس ام بداغ از مرجان میان هر دو ابرو نمودند بعد داغ باز مسهلات دادند وحب مذکور استعمال فرمودند ودرمیان هر مسهل چند منضج میدادند تا آنکه صحت یافت وبعد صرع عود نکرد

ذکر ادویهٔ مفرده ومرکبه که نافع این مرض ست

اگر فادزهر حیوانی در شیر یا دوغ سائیده قدری قلیل ازان بدهند بالخاصیت در انواع این مرض سود دارد وتعلیق درخت سداب مجرب وکذا کرنجوه در ریشه وهمچنین تعلیق عود صلیب وسنگ زبرجد وزبد البحر وبقول جالینوس نارقشیشا وسرگین فاخته وبقول رازی موی سگ وحجر الماس وفادزهر معدنی وجلد شیر مع شعر او وچوب اراک هر واحد در گلوی طفل مزیل صرع ست وگویند که تعلیق بلادر یا انیاب ثعلب یا دندان گرگ یا لب بالای کور موش یا فوه بر سینه بعض صرع نیز نافع وشربت شقایق که از گل لاله لبست مثقال جوشانیده صاف نموده با چهل مثقال قند سفید بقوام آورده باشند لطفل نیم مثقال وبدایه دو مثقال خورانیدن نافع صرع اطفال ست وکذا چند عدد کرنجوه بجامهٔ معصفر بسته در کلاه طفل آویختن وکذا دادن یک قیراط عود صلیب بعرق بادیان سوده کمال مفید ومؤثر ست ونهادن قدری سداب وشبت زیر وساده طفل مفید وجند بیدستر مشک خون خرگوش خشک کرده مومیائی اصیل ست لوبان مفرداً ومجموعاً استعمال کنند و گاه گاه نارجیل دریائی بقدر برنج در آب سائیده داده باشند ویا برگ زقوم نصف عدد در طول بر لو چراغ گرم کرده وآلش افشرده قرنفل یا فلفل گرد یا دارفلفل وران سائیده بنوشانند ویا کرمی که در چوب درخت چک سینی میباشد وآنرا اکثر بطوطی میخورانند در شیر مادر حل کرده بنوشانند وکرم کاغذ که بصورت ماهی وکوچک میباشد همین تاثیر دارد وهمچنین کرمی که بر دیوارهاے مکان میباشد در جوف غلافی بصورت تخم خربزه نافع ست وقدری چوب سیاه رانگا یا فلفل سیاه سائیده مفید ست وچکانیدن چند قطرهٔ خون گرم شیره در گوش وبینی وطلاے آن بر سر مؤثر تمام ست وکذا خون اصیل که بهندی لال گویند وبعضے گویند که اگر لال را بالاے سر طفل ذبح نمایند وخون آنرا اگر یا گرم بر سر او بمالند بالخاصیة انواع این مرض را نافع است وغسل با آب ادرک لیسانند وجند بیدستر یا پودینه و زیرهٔ سیاه در آب سائیده بنوشانند یا تریاق اربعه بخورانند وخون گوش خر یا خرگوش در حلق چکانیدن فوراً دفع میکنند وتعفر فارسی کنند کف دریا مصطکی سنبل الطیب در گلاب سائیده بر شکم ضماد کنند وشعوط ملح درخت عشر خشک کرده با فلفل سیاه مساوی سائیده فوراً نفع میکند وبعضے گویند که اگر از خون کشف یعنی سنگ پشت وآرد جو وعسل هر سه مساوی بقدر فلفل حب ساخته یکی صبح ویک شام بخورانند دافع صرع اطفال ست وپوست هلیلهٔ زرد تربد موصوف پودینهٔ باغی مساوی کوفته بیخته در شیر یا در آب یا در عرقی گرم طفل یک ساله را یکماشه ودو ساله را دو ماشه وعلی هذا حل کرده در حلق ریختن نافع ام الصبیان وذریه اطفال ست واین دوا مشهور بدوای لسوت وپودینه است وصعتر جند بیدستر زیره کرمانی مساوی سائیده ۳ حبه ازان در شیر حل کرده در حلق طفل ریختن بقول بوعلی سینا اکثر صحت می بخشد وایضاً زنجبیل خردل کاشم نانخواه سوده در عرق گاو زبان حل کرده وحبوب ساختن مجرب ست وجند بیدستر حلتیت باریک سوده بقدر چهار جو در شیر مرضعه حل کرده طفل را در اول شهر سه روز وکذا در وسط شهر وآخر آن سعوط کنانند که مجرب ومعتمد علیه ست وبغدادی گوید که سعوط پوست بندق هندی وتخم بمغز او مزیل ریح الصبیان ست واین تلمیذ دوا مرا لعفص لشهد وقدرے سداب ساخته در ازاله صرع صبیان تجربه کرده وابن نوح گوید که عاقرقرحا سوده بعسل سرشته در سه روز ملعقه دادن دافع صرع ست سیما در صبیان وگویند که اجود ازان فاد انیاست و بقول رازی اگر شونیز لبسر که سائیده درغسل آمیخته بدهند برای صرع اطفال وامزجه ضعیف بی نظیر ست واین دوا راحقیر نشم ندکه مجرب بلا تخلف ست ودیگر دواهائی که در صرع بزرگان مذکور شد در ینجا هم سودمند بوده باشد که این مرض بعد بلوغ خود بخود زائل شود وگویند که اگر قیصوم سوده مولود را در ساعتی که تولد کند بلیسانند صرع عارض نشود واقوال اکابر شیخ سیفرماید صرعی که از ام الصبیان نامند میتواند بود که نزدیک بعضی اطبا از قبیل صرع صفراوی باشد و لهذا در علاج آن امر بتبرید وترطیب قوی بدن از آبزن وسعوطات بارده رطبه ودوشیدن شیر بر سر نموده اند واگر طفل باشد دایه را بنوشیدن چیزیکه شیر او را سرد کند ونشستن در خانه سرد یا سردابه خوش هوا امر میکنند ومشابه است که این نزدیک ایشان صرع صبارائی یا مانیائی باشد واستعمال این اسم نزدیک محققین اطبا مشهور نیست ایضاً اومینویسد که معالجه صرع صبیان باین طریق کنند که اصلاح غذای مرضعه نمایند ومائل بحرارت لطیف گردانند با وجود جودت کیموس مرضعه را از جمیع اشیا که مولد شیر مائی یا فاسد یا غلیظ باشد پرهیز کنانند واز جماع وحمل او را منع نمایند وطفل را از چیزیکه دران مخافت وازعاج باشد

مثل آوازهای بزرگ و بلند مثل آواز طبل و بوق و رعد و جلاجل و آواز صائحین و از بیخوابی و غضب و خوف و سردی شدید و گرمی سخت و سوء هضم اجتناب کنانند تکلیف
ریاضت قبل از طعام برفق دهند و حرکت بعد طعام بران حرام ست پس اگر تحمل استفراغ بود ادویه که مستفرغ بلغم برفق باشد بعمل آرند و گاه گاهی قی کردن بماء العسل
ایشان را سود دارد و گلقند شکری و عسلی بخورانند و سداب و سائر ملطفات ببویانند بهر آنکه تشمیم مشمومات که مذکور شد گاهی ایشان را کفایت کند جرجانی در ایلاقی مینویسند
که باید دانست هر صرعی که اطفال را افتد ام الصبیان نباشد و دران اعتماد بر علامات مواد باید کرد و هر علاج که واجب گردد دایه را باید فرمود و او را از جماع منع باید کرد
و کودک را نگاه دارند تا ناگاه آواز قوی چون آواز طبل و جلاجل و مانند آن نشنود چنانکه بترسد و از گرمای سخت و سرمای سخت و ناگوار یدن غذا نگاه باید داشت و
سداب بویانیدن سود دارد جرجیس و رازی گفته اند که گاهی صبیان را تشنج یا لبس حادث میشود و عامه آنرا ام الصبیان نامند پس موی سر آنرا بزن روغن بنفشه نیمگرم نشانند
و شیر در روغن بنفشه بر سر نهند و در بینی چکانند و موم در روغن بنفشه و لعاب اسبغول بر سر لطوخ نمایند و اگر طبع قبض گردد شیافات مسهله حرکت دهند و از اطلاق او
بمسهل متعرض نشوند و از ان حذر کنند و شیر زنان یا دختران یا بز یا خر بر سر دوشند که بصرع حادث از یبس و تشنج نفع میکند بعضی گویند که بشیر دختر یا پسر و روغن مغز تخم کدو
یا روغن بادام سعوط کنند و شربت بنفشه با آب سرد یا لعاب اسبغول بشکر یا لعاب بهدانه بشکر یا لعاب خطمی و بزرقطونا بشکر یا شربت نیلوفر بماء الشعیر یا ماء الشعیر
ساده بروغن بادام و شکر یا مطبوخ قطعه کدو بشکر یا آب انار شیرین و لعاب اسبغول بروغن بنفشه اندک اندک هر ساعت بیاشامند بر پشت و گردن روغن
بنفشه و روغن کتان و بر سر و گردن و پشت روغن اترج بمالند و تغرق سر و عنق و صلب شیر بز نمایند و خطمی و گل بنفشه سائیده با آب در روغن کنجد پخته نیمگرم بر سر ضماد سازند
و یا جو مقشر و بنفشه و اکلیل الملک و بابونه بروغن کنجد پخته بر سر و گردن ضماد کنند و در آب مطبوخ گل بنفشه و یا روغن کنجد نیمگرم بنشانند و بآب مطبوخ تخم خطمی و گل کدو
و نیلوفر و یا بمطبوخ بنفشه و نیلوفر و قطعه کدو و یا بمطبوخ برگ کنجد و کدو بر سر نطول سازند جالینوس گوید که نوشیدن بنفشه نفع بام الصبیان میکند و آن خناق
عارض بالیشان و تشنج ست و فصد در سرد اب و قریب آب نشانند اصلاح غذا کنند و شوربای جوزه مرغ فربه و یا پاچه بره شیر خواره یا بزغاله دهند و ام الصبیان
که از رطوبت عارض گردد تریاق نوشانند و بکندش دمانند آن عطسه آورند و انیسون و شونیز ببویانند و در طبیخ برگ غار و برگ سعد بنشانند و روغن قسط بمالند
و بر مخارج اعصاب بکمادات یابسه مثل نمک و حرمل تکمید کنند و بمرارات سعوط سازند و میعه و سندروس تبخیر نمایند و آب سداب و یا جندبیدستر در بعض روغنها حل کرده
بمنخرین لطوخ سازند و شابانک و جاوشیر نیز نافع ست و چون شهدانج زیر سر بدارند طفل ازین مرض محفوظ ماند انطاکی گوید که در ام الصبیان اولا بر گوش
نشتر زدن و ربوب فواکه و اشربه آن نوشانیدن و عناب و جو و خشخاش جوشانیده استعمال کردن و خوشبو و شیرینی ترک نمودن در روغن قسط و کدو و بنفشه مالیدن
و از مجربات من این ست که سیب را با سوم حصه آن عناب و چهارم آن جو مقشر در ده چند همه آب بجوشانند تا چهارم آب بماند صاف کرده با همچند آن شکر بقوام
آرند و مداومت استعمال او کنند مع ملازمت تدهین سر و اطراف بزیت که دران سداب و فاد انیا و اندک برگ آس سبز پخته باشند و از اشیای نافعه دران
شیر زنان و خرفه و بز مطلقا و گل کدو و در روغن نیلوفر سعوطا و لعاب بهدانه و اسپغول شربا ست و در نزهه مینویسد که از شرب آب انیسون و تخم کرفس و تخم گزر بشکر
درین مرض چیزی بهتر نیست و برگ کنجد و کدو در شیر خر یا زن یا بز پخته بروغن بنفشه آمیخته طلا کنند و اگر زمستان باشد روغن کتان یا برگ سداب و گلاب پخته بر سر و
گردن طلا نمایند که این مجرب ست و کذا فاد انیا که آن عود صلیب ست ابو سهل گوید که اگر صرع بطفل باشد باید که چیزی از ادویه دران استعمال نکنند که در
اکثر امر وقت کبر سن از ان زائل میشود و معذلک سزاوار ست که صرف عنایت بحال مرضعه نمایند پس اگر شیر او غلیظ باشد تلطیف تدبیر او باید کرد و بمباشرت
بامر و ترک کنانند که این شیر را فاسد میکند و قبل طعام ریاضت استعمال کنانند و غذای مولد خلط محمود بخورانند و سکنجبین عنصلی استعمال فرمایند و طفل را اندکی
معجون بیلشا با آب مرزنجوش ساعتی قبل از نوبت سعوط کنانند و تعلیق چوب فاد انیا بران کنند که این صبیان را عظیم المنفعة است صاحب کامل گوید که بقراط
در کتاب فصول ذکر کرده که هر که را صرع قبل از روئیدن موی عانه عارض میشود صحت او با نتقال سن و بلد و تدبیر میگردد و کسی را که صرع بعد از ان می افتد کمتر شفا
می یابد و لهذا می باید که هرگاه این مرض بصبیان عارض گردد بدوای قوی از ایشان تعرض نکنند زیرا که هرگاه ایشان بسن جوانی رسند و در آن بدان آنها حرارت
قوی گردد و بر دوت بشکند و رطوبت فضلی دماغی خشک شود لیکن می باید که عنایت بتدبیر ایشان دارند پس اگر کودک طفل باشد مرضعه را پرهیز
کنانند و اصلاح شیر او نمایند و تعدیل و سیلان مزاج او بحرارت و یبس کنند بنوعی که امر بریاضت معتدل نمایند و تغذیه با غذیه جید الکیموس مثل گوشت
ماکیان و تیهو مشوی و مطجن و مانند آن فرمایند و اگر صبر برین نباشد لحم بزغاله و بره یک ساله و نان خشکار نقی جید الصنعة دهند و چون اندک شراب رقیق ریحانی

که کهنه و نه نو باشد ننوشانند و سکنجبین و تلطیف نماید و سکنجبین عسلی قبل غذا و بعد ساعتی از استحمام بدهند و از البان منع کنند که مضر راس اند و همچنین جوز و جرجیر و کرفس
و جمیع بقول سوای پودینه و بادرنجبویه و کاهو و کاسنی و چقندر این مرض را ضرر دارند و از سائر فواکه لاسیما اقسام خرما منع کنند و باین تدبیر در علاج اطفال
اکتفا نمایند و کسی که از صبیان از چهار سال تجاوز کرده باشد باید که دران ادویه و علاج استعمال نمایند بنحویکه سعوطات موافقه مثل این سعوط بعمل آرند جند بیدستر
و جاوشیر هر واحد یک دانگ صبر و مر هر واحد نیم درم همه را باریک سوده بآب شهدانج سرشته حبوب کوچک سازند و بوزن دو حبه بآب مرزنجوش سعوط نمایند و عود فاوانیا
بر کودک تعلیق نمایند که آن نفع عجیب در ابراء این علت دارد و جالینوس ذکر کرده که این چوب بر طفل معتاد بصرع تعلیق نمودم و آن طفل صرع نکرد بعده آن چوب از ان
جدا کردم پس صرع عود کرد باز مرتبه ثانی تعلیق آن کردم و از صرع صحت یافت و اگر طفل لائق ریاضت باشد امر بریاضت معتدل نمایند و اغذیه محموده مثل لحوم طیر چون مرغ
ماکیان و تیهو و دراج و کبک خوب پخته بخورانند و از شیر و فواکه و خربوزه و سائر مبخرات و مصدعات و از شراب لاسیما کهنه که امتلای سر از بخار میکند منع نمایند مگر اندکی
از شراب رقیق ریحانی ممزوج و در حمام داخل کنند و بعد خروج ازان از هوای بارد حذر کنند و از اغذیه و اشربه بارده و آب سرد منع کنند و سکنجبین عسلی معمول بسرکه عنصل
بقدر تحمل طفل بدهند و بالجمله تدبیر مسخن ملطف پردازند و درین اسراف نکنند و اگر در بلد بارد بود نقل ببلد حار کنند اگر این ممکن بود زیرا که چون این فعل کنند و این تدبیر
نمایند و بسن جوانی رسند ازین مرض شفا یابند ایضاً باید که در سائر اصحاب امراض مزمنه لطلب الصحة عمل کنند یعنی نقل ببلدی که هوای او ضد امراض ایشان
باشد باید کرد بهرآنکه هوا احاله و تغیر دهد و بعجلت موافق گردد بعضی متاخرین مینویسند که اگر علامات بلغم ظاهر باشد باید که بتبخیر پردازند صعتر و مرزنجوش
و عود صلیب و زیرهٔ سیاه مجموع یا آنچه حاضر باشد نرم سوده مقدار سه حبه در شیر مرضعه حل کرده نیم گرم یک دو قطره در گوش و بینی بچکانند و باقی را بخور رانند که فی الفور
با فاقه می آید و در ادویهٔ مسهله ملینه که سابق مذکور شد بادیان و اسطوخودوس و صعتر و مرزنجوش و مانند آن افزوده تلیین شکم نمایند و شیافات ملینه بکار برند و
شیاف پشک موش درین امر موثر ست و خورانیدن کاسکینج و شلیثا و دوا المسک با آب شاهیامک اگر بهم رسد والا با آب مرزنجوش و نمام و قطور آب مرزنجوش
در بینی مفید بود و خاصةً در ابتدای شهر و قبل نوبت و استنشام صبر و زعفران نمایند تا آنکه عطسه آید و خردل سائیده در سرکه تر کرده بر آهن گرم ریخته رسانیدن بخار آن
بدماغ و تکمید بنخالهٔ سبوس گندم و بستن آن بر سر نافع بود و پرهیز مرضعه و اصلاح حال شیر آن و اجتناب از اشیای مبخره و مولده بلغم ضرور ست و چون اکثر مادهٔ
این مرض رطوبت بود در ابتدای ماه که زائد النور باشد اطفال را این مرض بیشتر افتد باید که طفل و مرضعه او را از تدابیر مرطبه باز دارند و اندکی جندبیدستر
و عود صلیب و مشک سوده هر دو را بخور رانند خصوص در شبها و هنگامی که طفل گریه بسیار بی سبب ظاهر کند یا سوء تنفس و بیخوابی بود که آن از علامات تقدم این
مرض ست و نیز بر بناگوش و گردن و سر و بینی و ناخنها و دست و پای طفل بمالند و در پارچه قدری جندبیدستر و عود صلیب بسته در گردن او آویزند و نگذارند که طبع او قبض
ماند بلکه ملین دارند و مرضعه را معاجین و جوارشات گرم چون دوا المسک حار و حافظ الصحة برای اصلاح شیر دهند و طفل را از استماع آوازهای تامه مثل رعد و تفنگ و از غسل
بآب سرد و دیدن چیزهای روشن براق و آمدن بر بلندی و دیگر اسباب محرک صرع محفوظ دارند و از اشیای مضر صرع مثل اغذیه غلیظه مرطب و بقولات و اشیای شیرین و
چرب و نیز غیر آن که در صرع بزرگان مفصل مذکور شد پرهیز کنانند و باید که دایهٔ طفل حامله نباشد و شیر او متغیر الرائحه نبود و او را بدخول حمام بر ناشتا امر نمایند و طفل را قبل
از شیر دادن بانواع حرکت لائق او تحریک فرمایند و زیر وساده او سداب و شبت بدارند

سکته

و آن معطل شدن اعضاست از حس و حرکت بجهت سدهٔ تامه که در بطون ثلاثهٔ دماغ و در مجاری روح افتد چنانچه روح نفسانی را از نفوذ او بسوی اعضا یا روح حیوانی را
از نفوذ بجانب دماغ یکبارگی منع کند و این مرض دفعةً افتد و هرگاه عارض شود چشم صاحب او کشاده یا بسته باشد و بر پشت یا پهلو افتاده یا نشسته بود و بر همان
حال بماند و مثل خفته بود پس بقول شیخ اگر بادی حالات نفس معطل یا ضعیف شود نفس سهل نبود بلکه در ینجا کف در دهن باشد و ذی فترات مثل خناق رحم بود
و یا بغطیط باشد و این صعب تر بود و بر عجز قوت محرکهٔ اعضاے نفس دلالت کند و سخت تر آن ست که دران نه نفس ظاهر شود و نه کف و نه غطیط پس گر آفت عظیم
در نفس نباشد و در حلق او چیزیکه بچکانند فرو رود و از بینی بیرون نیفتد او اگرچه امیدوار تر از دیگر اقسام بود و لیکن از خطر عظیم خالی نباشد و بقراط گوید که سکته اگر قوی باشد
صاحب او به نشود و اگر ضعیف بود علاج او سهل نباشد و گاهے اطبا سکته گویند و بدان فالج عام هر دو شق مراد ایشان باشد و اگرچه اعضای دیگر سلیم بود و گاهے
استرخای یک شق را سکته آن شق گویند و این در کلام بقراط آمده است و سکته در اکثر امر منحل بفالج و لقوه گردد و بقراط گوید که اگر صداع دفعةً بصحیح عارض

گردد پس سکتہ افتد با تنفس و خرخرہ قبل از روز هفتم هلاک شود لیکن اگر او را تپ آید و ماده بگداز د خلاص یابد و بدانکه سکتہ اکثر بدی سنان و ابدان و تداسیر رطبه افتد
و خصوصاً اگر در انجا با رطوبت برودت نیز باشد و اگر به صاحب مزاج حار یا بس عارض شود صعب باشد و سکتہ از حرارت کمتر افتد و هرگاه مادهٔ فالج در هر دو جانب
منبسط گردد سکتہ پیدا کند چنانکه مادهٔ سکتہ که در یک جانب جاری شود فالج احداث نماید و اکثر سبب سکتہ در بطنین مؤخر دماغ بود و کسانیکه بسبب سوداویت خون بفصد
محتاج باشند هرگاه فصد کنند از ان راحت یابند بیم باشد که از تاخیر فصد سکتہ یا فالج افتد و استدلال بسکتہ دائرهٔ تناول ادویهٔ حارهٔ حاده است که هرگاه ادویهٔ حارهٔ زیاده
تناول نمایند دوره زود تر آید و صاحب کامل گوید که گاهی سکتہ از امتلای شراب و سکر عنیف حادث شود و این نوع سکتہ قتال ست مگر آنکه بادی تپ آید یا تکلم کند
در ساعتی که خمار او منحل گردد و سکتہ که دران نفس محسوس بود امید و ارتراز آنست که دران کف دهن ظاهر شود چه کف نشان عجز قوت محرکهٔ اعضای نفس ست
و آن ردی باشد و در اکثر علاج نپذیرد و هر قدر که مرض قوی تر باشد تنفس شدید تر بعظم بود و غطیط یعنی خرخره در سینه بنابر صعوبت تنفس و اشکراه او مسموع گردد و هرگاه
مرض قوی نبود غطیط کمتر و تنفس سهل تر باشد و چیزے رقیق که در دهن ریزند فرو برد و گاه علت قوی بود آنرا فرو نتواند برد و از بینی خارج گردد و از معطسات عطسه
نیاید و در دهن کف آید و این هر سه علامت ردی ست و ایلاقی گوید که اگر تنفس بسهولت بود لیکن بلا نظام باشد که گاهی ضعیف و گاهی زیاده گردد پس این هم
علامت صعوبت علت ست و کسے را که اختلاج همه اعضا عارض شود پس او را سکتہ واقع شود زود هلاک گردد و جرجانی گوید آنجا که سبب سکتہ ضعیف باشد اگر
کشاده شود بفالج کشاده شود یا به لقوه یا بهر دو و گاه باشد که سبب سکتہ قبض طبع باشد و بدین سبب علاجش بحقنه و شیافات مسهل قوی باید کرد و بسیار باشد که صاحب
صداع بارد یا صاحب دوار بی تنقیهٔ ماده ادویه و اغذیهٔ گرم خورد و بدان سبب ماده بحرکت آید و بجانب دماغ رود و سبب سکتہ گردد و مسیحی گوید که سکتہ در اکثر از
علاج نپذیرد خاصتہً قسم صعب آن و اگر ضعیف باشد و باندک غطیط و جید التنفس باشد امید از علاج او قطع نباید کرد تا ممکن بود دران جهد نمایند الحاصل سبب
سدهٔ سکتہ یا انقباض دماغ باشد یا امتلای آن و موجب انقباض رسیدن سردی قوی ست دفعتہً بدماغ یا المی شدید از ضربه و سقطه بر قحف که باعث ورم نگردد یا ایذا از بخارات
فاسد اخلاط یا بخار عفن وبائی یا کیفیت ردیه سمیه چنانکه در صرع مذکور شد و باعث امتلا خلطی غلیظ بود که بطون دماغ را ممتلی گرداند یا امتلای خون کثیر که مجاری روح
یکبارگی پر سازد و چند انکه روح قلبی را مجال نفوذ بسوی دماغ نماند و این نوع را خناق قلبی گویند خلط غلیظ در اکثر بلغم لزج بود یا بلغم مخلوط بسودا و یا خون غلیظ و گاهی
مادهٔ سوداوی باشد و عام ست که اخلاط مذکوره ورم پیدا کنند و از جهت امتلا و از جهت تمدید موجب سده شوند و این فی الحقیقة قرانیطس و یا لیثرغس ست
که بسکتہ منجر گشته و این نوع سکتہ صعب بود خواه ماده حار باشد خواه بارد و یا بغیر ورم باعث سده گردند و این قسم در اکثر سهل بود طریق تشخیص این مرض
اسباب آن بدانکه گاهی انسان را چنان سکتہ صعب عارض شود که دران نفس ظاهر نبود و نه کف آید و نه غطیط باشد و نبض بالکل ساقط گردد حتی که صاحب او مشابه مرده
بود و در میان او و میت فرق مشکل شود و با این همه زنده ماند و بتدابیر خلاصی یابد و سالم گردد لهذا جالینوس گفته که در دفن او تا مدت هفتاد و دو ساعت که سه
شبانروز باشد تاخیر کنند مگر وقتیکه بدن او کبود و منتفخ یا گنده شود پس درین صورت طبیب را باید که اول فرق کند در میان مسکوت و میت و او چنان باشد که
پنبهٔ منفوش یا پشم یا پر باریک کبوتر وغیره را بر سوراخ بینی صاحب سکتہ نهند اگر پنبه حرکت نماید معلوم کنند که زنده است و الا مرده لیکن در اثنای این عمل
آن پنبه را از تنفس مردم و باد محفوظ دارند و همچنین اگر در مردمک چشم صاحب سکتہ شبیه چیزے یا عکس چراغ معلوم شود زنده بود و الا میت و ایضاً ظرفے که
بغایت رقیق الجرم باشد آب یا سیماب انداز ند و آن ظرف را بر سینه نهند و بنگرند اگر زنده است در آب یا سیماب حرکت محسوس شود و الا فلا و بالجمله هرگاه معلوم
شود که مریض زنده ست بهر تشخیص این مرض از تقریب او حال تقدم عوارضی که مقدمهٔ سکتہ اند مثل صداع و گرانی سر و دوار و سدر و دوی و طنین و تخیل شعاع و کسل
در حرکات و اختلاج همه بدن و بهم سودن دندان در خواب و انتفاخ عروق گردن و سرخی دست و پا و اکثر بول زنگاری و نیلی و آسمانجونی یا مائل بسیاهی
و سوء بحالی دریافت نمایند و تجده بهر ادراک اسباب مرض حال تقدم رسیدن سردی شدید بدماغ و یا صدمه بر سر و یا بودن خلل در عضوے بپرسند اگر رسیدن سردی یا ضربه
و سقطه بیان کنند سببش همان باشد و اگر تقدم خللے در عضوے گویند سبب سکتہ ایذائے دماغ بمشارکت آن عضو باشد و آلا نبض او ملاحظه نمایند اگر تپ معلوم شود از
تقدم ظهور اعراض سرسام و لیثرغس یا ضربه و سقطه سوال کنند و درین صورت سبب او ورم دماغ بود و اگر تپ نباشد بر روے و چشم و سحنه و دهن و بینی
مریض غور نمایند اگر رنگ چهره و چشم سرخ یا کبود و مشابه بمخنوق بود و رگهای گردن متمدد و ممتلی و عرق بر پیشانی ظاهر گردد و تنفس بے غطیط باشد و دیگر اثار
غلبهٔ خون و سن و وقت و تدبیر متقدم موجب کثرت دم یافته شود سکتۂ دموی باشد و اگر تیرگی رنگ و خفقان و دیگر آثار سودا مدرک گردد سکتہ

سوداوی باشد واگر سفیدی رنگ و ترهل بدن وکثرت بزاق و بلهٔ مخزین معلوم شود سکتهٔ بلغمی بود

علاج سکتهٔ بلغمی

اگر باوجود آثار غلبهٔ بلغم بر چهرهٔ مسکوت سرخی یا تیرگی محسوس شود فصد سر رو یا صافن بر همه تدابیر مقدم دارند یا حجامت مع الشرط یابی شرط بر قفا نمایند و دهن را بهر حیله که ممکن باشد بکشایند و پر مرغ بروغن سوسن یا زیت یا روغن دیگر چرب کرده در ایارج فیقرا آلوده بحلق انداخته حرکت دهند تا قی آید و یا شبت وکندش جوشانیده شهد و نمک آمیخته در گلو ریزند و پر مرغ مدد کنند که قی آوردن فائده تمام دارد و اگر دندان برهم نشیند گره زیر دندان نهند و بعده شرد و لیطوس تریاق فاروق نیم درم یا تریاق اربعه یا سنجر نیا بماء العسل یا بمطبوخ انیسون و دارچینی و قاقلین و بادیان و گلقند عسلی حل کرده در حلق چکانند چند مرتبه و اگر حاضر نباشد مصطکی انیسون زیرهٔ سیاه جوشانیده صاف نموده گلقند عسلی داخل کرده نیمگرم بدهند یا عود صلیب در عرق کیوڑه یا گلاب سوده در حلق ریزند و یا سداب جندبیدستر عود صلیب اسطوخودوس کوفته بیخته یا جوارش جالینوس در عرق بادرنجبویه حل کرده در حلق اندازند و یا دواء المسک حار در عرق بادرنجبویه و عرق گاؤزبان حل کرده در حلق چکانند و یک مثقال حلتیت در ماء العسل حل کرده چکانیدن نیز مفید بود و هر دو ساق و بازو بعصابها محکم بند ند و کف پاے سخت بمالند و بکوبند که در جمیع انواع سکته نافع ست و حقنهٔ حاد که دران قنطوریون دقیق و شحم حنظل و فرفیون و امثال آن باشد و شیاف بعمل آرند و کندش فرفیون جندبیدستر قرنفل و یا مشک غالیه و سداب ببویانند و یا بازرد و جندبیدستر باهم بآب سوده بخرقه آلوده نزد بینی او بدارند و فلفل سیاه و سفید و خربق سیاه برابر سوده بکرات و مرات سعوط کنند تا بهوش آید و یا کندش و شونیز و فلفل و جندبیدستر و خربق و مشک خالص باریک ساخته در بینی دمند و یا سداب عوض شونیز و خربق و مشک داخل کنند و یا شحم حنظل قثاء الحمار نوشادر کندر فلفل سیاه اسطوخودوس کوفته بیخته بدمند تا عطسه آید و دیگر سعوطات قویه و کمادات و ضمادات و نطولات محلله براے تسخین راس بکار برند مثلاً آب سداب آب مرزنجوش تنها یا مرکب در بینی چکانند و اگر زهرهٔ کلنگ و یا دیگر طیور افزایند یا صرف یا باضافهٔ صبر و کندش و شونیز بعمل آرند قوی تر باشد و سعوط عود صلیب سوده در روغن بابونه یا روغن نرگس آمیخته نیز مفید بود و یا آب سیر تنها استعمال نمایند و یا کندش بورهٔ ارمنی صبر سقوطری در آب بیخ چقندر حل کرده صاف نموده چند قطره در بینی چکانند و عاقرقرحا دارچینی سنبل الطیب کوفته بیخته بروغن بابونه در روغن حنا آمیخته در بینی چکانیدن مجرب بعضے اطبا است و سلطان محمد مراد در مجربات خود نوشته که استعمال گل خیری سعوطاً مسکوت را افاقه میدهد و مجرب ست و اگر بعد او بخورد باز این مرض عود نکند و سنبل الطیب عاقرقرحا نمک هندی آرد جاورس کوفته در کیسه کرده گرم نموده تکمید سر کنند و یا قطعهٔ نمد گرم کرده و یا خشت گرم کرده بر سر گذارند و کلاه نمد بر سر نهند و بالای آن تابهٔ آهنی گرم کرده گذارند چندانکه موی از گرمی بسوزد و یا موے سر تراشند و جندبیدستر فلفل فرفیون کندش زنجبیل شونیز قرنفل قاقله عاقرقرحا بسرکهٔ کهنه بر سر طلا نمایند و ضماد خردل سرخ فرفیون شیطرج هندی تخم انجره مساوی کوفته در سرکه بخته بعد حلق راس نیز مفید و آین ضماد علوی خان نیز نافع گل سوسن ازرق و جندبیدستر و جوزبوا و خردل و شونیز و فلفل سیاه و فادانیا و عاقرقرحا کوفته بخته در سرکهٔ عنصل آمیخته بعد حلق سر بر سر و اصل نخاع ضماد سازند و اگر از استعمال قی و حقنه و تابهٔ گرم وغیره بهوش نیاید اول موے سر ستره مفرحات مانند خردل و جند و فرفیون و قرنفل و سیر وغیره بر انجا ضماد نموده کلاه نمد پوشانیده تابهٔ گرم نهاده بخبند که آنجا راقی الفور متقرح ساخته بهوش می آرد و بر سر شرط زدن و سیماب و یا ادویهٔ مقرحه خاصتهً حب السلاطین بآب سوده مالیدن عجیب الاثر ست و کذا بعد چند شرط خفیف بر تارک مریض بچهناک را در بول آدمی سائیده مالیدن مجرب و اگر موسیائی توتیاے سبز نوشادر چوک در سرکهٔ عنصلی یا آب لیمو سائیده بر سر مسکوت کاک زده بمالند زود بهوش آید و ادویهٔ محلله مثل عاقرقرحا و برنجاسف و مرو و بابونه و سداب وغیره جوشانیده در روغن قسط داخل کرده بر سر و بر قفا ریختن و نقل آن بر یافوخ داشتن مفید و تمام بدن را مدام بگو گرد و سرکه و میعه سائله و روغن زنبق طلا کنند و یا روغن ناردین که دران فرفیون و خردل حل کرده باشند بدن را چرب نمایند و بمالند و سر را بجندبیدستر و شونیز بمالند و در تسخین مؤخر سر بیشتر کوشند و روغنهاے گرم مثل روغن سداب و سوسن مانند آن با موم مرکب کرده گرما گرم بر مهرهاے گردن و مهرهاے پشت بمالند و این نسخه راز ترکیب علوی خان نافع موے انسان بمقراض قطع کرده اشنه اظفار الطیب اظفار الکلب جندبیدستر گوگرد زرد فادانیا عود قماری مساوی کوفته بآب فانید جبها مقدار مثقال بسازند و بر آتش نهاده مقابل بینی مسکوت بدارند و این حبوک از اختراع الیشان ست جندبیدستر بکیداانگ عاقرقرحا فادانیا جوزبوا بسباسه قرنفل هر یک دو دانگ کوفته بخته بروغن خردل و آب مرزنجوش و آب فرنجمشک آمیخته بر حنک مالند و گویند که سر برهنه نموده تازیانهٔ که از چرم دوالی ساخته باشند تا دو صد زدن فائده میکند و مریض را بهوش می آرد و ایارج فیقرا

بروغن سوسن لت کردہ بر تقعد ضماد کردن در افاقۂ مسکوت مجرب سویدی محمد مراد است و بعد از افاقہ جند بید ستر یک ماشہ زنجبیل یک نیم ماشہ زراوند طویل دو ماشہ در عسل دو تولہ آمیختہ بلیسانند یا لالیش ماء العسل بنوشانند و سکنجبین مصطکے جدوار جند بید ستر بدہند یا از نیم درم تا یک درم تریاق کبیر یا مثرودیطوس یا تریاق الذہب باب مطبوخ بادیان و زیرۂ سیاہ و انیسون و مصطکے و عسل بدہند و ادویۂ گرم بر سر ضماد نمایند و نضج مادہ بمنضج بلغم نمودہ بعد روز چہارم یا ہفتم یا چہاردہم بحسب ضعف و قوت آن از مسہل بلغم و حب ایارج تنقیہ نمایند و اگر حاجت افتد بار دیگر بحب منتن تنقیہ کنند و گویند کہ جہت تنقیۂ دماغ حب ایارج دیا لوغاذیا وقت شب دہند و صبح مطبوخ اسطوخودوس غاریقون نوشانند چہار پنج روز دیا زیادہ حسب مشاہدۂ طبیب پس بہر تنقیۂ خاص غراغر و کمادات و نطولات و سعوطات بکار برند و این تکمید مفید ست نمک طعام و بنبہ دانہ و حاورس ہر واحد یک مشت لبسا سہ سہ تولہ نیم کوفتہ در پارچہ بستہ بکار برند و این نطول نافع اکلیل الملک بابونہ بیخ بادرنجبویہ عاقرقرحا صعتر خوزبوا عشبہ ہر یک سہ تولہ و مالیدن روغن مبارک از تجارب انطاکی ست و این سعوط درین باب عظیم الاثر ست آب زہرۂ کلنگ و کبوتر و ماہی ر و بہ ہر واحد یک ماشہ آب ریحان سبز سہ ماشہ جند یک نیم ماشہ روغن زنبق سہ ماشہ بدستور بکار برند و غرغرہ بایارج فیقرا و عاقرقرحا و خردل و سکنجبین نیز مفید و بعد تنقیہ بہر تبدیل مزاج استعمال تریاقات و معاجین مثل تریاق فاروق و مثرودیطوس یا شلیثا و یا سنجرنیا یا یک مثقال حلتیت یا جند بید ستر یک ماشہ در ماء العسل حل ساختہ مناسب بود و استعمال اطریفل صغیر مقوی با سطوخودوس و ایارج فیقرا مفید سکتہ است یا بعد از تنقیہ تام و حصول صحت تا بیست و چہار روز این ماء الاصول بدہند بیخ کرفس بیخ کبر پوست بیخ بادیان پوست بیخ کاسنی ہر یک ہفت ماشہ سطوخودوس بادیان خطائی اذخر ہر یک چہار ماشہ اصل السوس نہ ماشہ گلقند عسلی چہار تولہ روغن بادام تلخ دیا سپید انجیر مرکب نہ ماشہ اضافہ نمودہ بنوشانند و در ہر ہفتہ یک دو بار حب ایارج یا لوغاذیا دہند و معجون غلویجانی معمول ست و شوربائے کنجشک یا کبوتر یا کبک یا تیہو یا مرغ یا دراج زیرہ و فلفل و دارچینی و صعتر و قرنفل و قاقلہ بسیار داخل کردہ بنان تنوری غذا سازند و بجائے آب ماء العسل دہند و یا عرق بادیان و یا عرق گاوزبان حسب حاجت بنوشانند و در ہر ہفتہ ایارج کبار مثل ایارج روفس استعمال کنند و بعلاج فالج رجوع نمایند زیرا کہ این قسم سکتہ اکثر منتقل بہ فالج مے گردد

ذکر بعض ادویۂ مفید سکتہ

نفوخ مشک و اختلاط او در ادویہ و شمیدن و خائیدن موئے انسان سوختہ و کذا روغن خیری زرد شرباً و سعوطاً و طلاءً و قطوراً در بینی مجرب سویدی ست و دو جوزروغن بادام تلخ دیا جاوشیر بقدر بندقہ باب مرزنجوش عصارۂ افسنتین و طلای خردل در آب ریحان و قرنفل کہ مسمی بنفر نجمشک است و کذا خردل بزیت و کذا جند بید ستر بزیت و کذا کباش قرنفل و کذا جوز بوا و کذا روغن زیت کہ دران پودینہ پختہ باشند و کذا گوگرد و کذا روغن عاقرقرحا و کذا روغن گل زیتی دران غافث پختہ و کذا گل سوسن و کذا سرکہ و روغن گل زیتی و کذا روغن بلسان و زیت کہنہ و ضماد معدہ بسنبل ہندی و جند و مصطکے و کباش قرنفل و موم و روغن بان و سعوط خردل و یا جند بید ستر بروغن بادام و یا آب اسقولوقندریون بروغن بادام و یا قثہ بروغن بادام و یا کبریت بقدر عدس و یا جاوشیر و یا روغن قندول و یا عصارۂ افسنتین و بخور جند بید ستر و گوگرد و اشنہ و اظفار الطیب ہر واحد و شم شونیز و قثہ دائم و سرکہ عنصل و جاوشیر و غالیہ و انفاس کبوتران و حنطیانا و برگ نیل کوفتہ در خرقۂ کتان بستہ بوئیدن تا عطسہ آید و قی بادخال پر مرغ ملطوخ بروغن کنجد و صمغ حرشف و یا ملطوخ بشیرج و جوز القے و حمول بروغن بلسان و زیت کہنہ و حقنہ بطبیخ نانخواہ و کذا بورۂ ارمنی و آب چقندر و بسفائج و غاریقون و کذا مرارۂ گاو مع ادویۂ حقنہ و کذا بماء العسل مع دیگر ادویہ و کذا با آب مالح مخلوط بعسل و کذا شحم حنظل و کذا روغن بادام تلخ و کذا آب مطبوخ قنطوریون دقیق و کذا آب چقندر رومی و شکر و نمک طعام و محمودہ و نفوخ فرفیون و عاقرقرحا و شرب سنبل ہندی و یا خاکستر شاخ کرم با آب و سرکہ و یا مرتک نب و یا آب آن و یا شحم حنظل و یا انقرو یا مطبوخ حاشا یا مصطکے و یا شراب عسل و یا شراب مویز و یا طبیخ قنطوریون بعسل و یا سرکہ عنصل و یا بیخ سوسن و یا جاوشیر و یا روغن قندول و یا حرمل و یا حنطیانا و یا روغن بلسان و زیت کہنہ و یا سکنجبین عسلی و یا مقل فرفیون سکبینج اشق جاوشیر صبر جند بید ستر حرمل شحم حنظل ہر یک دو درم شربت از مثقال تا دو مثقال حب بسن و قوت و لعوق عسل دائم و شرب و ضماد شونیز و کذا روغن عاقرقرحا و غرغرۂ طبیخ کندش یا شحم حنظل و یا مرزنجوش و یا ایارج فیقرا و سرکہ و غذا بچۂ مرغ با شبت و مصطکی و دارچینی پختہ و یا کبوتر بچہ کہ سر و گردن او دور کردہ باشند تنہا یا نخود سرخ پختہ یا آب نخود سرخ مطبوخ مطیب بزیت و صعتر نافع سکتہ است **اقوال حکما** مسیحی گوید کہ اگر سکتہ بلغمی باشد کوشش در کشادن دہن و ادخال پر مرغ بر روغن تر کردہ و بایارج فیقرا آلودہ باید کرد تا قی آید و بگیرند شحم حنظل و بخور مریم و قنطوریون دقیق و حنطیانا و خربق سفید ہر واحد قبضہ در سہ رطل آب بجوشانند تا رطل بماند پس صاف کردہ نیم رطل ازان گرفتہ حقنہ کنند پس اگر بسرعت خارج شود غلط بر نیاید اعادۂ آن باید کرد تا رطوبات بسیار خارج گردد

وکندش وخربق سفید اندک اندک در بینی دمند واندک تریاق یا معجون بلادر در ماء العسل یا طبیخ انیسون حل کرده در حلق اندازند و تابهٔ آهن گرم قریب سر بدارند تا آنکه موی سر بسوزد و اگر افاقه نشود موی سر تراشیده بجز دل سوده و جند بیدستر بسرکهٔ کهنه طلا کنند و سداب و قرنفل و مشک و جند بیدستر و لبسباسه بیویانند و بعد افاقه تا چهارده روز همین تدبیر نمایند و بعد ازان روغن بید انجیر بطبیخ اصول و ایارج فیقرا بنوشانند پس در هر سه روز ایارج جالینوس یا لوغاذیا یا ارکاغانیس بخورانند و غرغره بسرکهٔ عنصل و ایارج فیقرا و مویزج و عاقرقرحا و پوست بیخ کبر و خردل استعمال نمایند و به فلفل و جند بیدستر و کندش عطسه آورند و غذا اسفیدباج گنجشک و فنابر و بچهٔ کبوتر و نخود دهند و ماء العسل معمول بافاویه و جند یقون و شراب متخذ از مویز و عسل بنوشانند و بعد انحطاط مرض در حمام داخل کنند و عرق آورند و روغن ناردین که دران فرفیون و جند بیدستر حل کرده باشند یا روغن قسط بمالند شیخ میفرماید که با سکتهٔ حادث از بلغم اگر علامات غلبهٔ خون یافته شود فصد صافن کنند پس حقنهٔ قوی بعمل آرند و شیافات قویه بردارند که دران صموغ و زهرهٔ گاو افتد بعده چیزی که نفوذ آن در حلق سهل باشد بنوشانند و از حبوب معتمده در خورانیدن ایشان حب فرفیون است و بعد ازان بر سر و اعضاء او کمادات مسخنه و نطولات معمول از آبیکه دران حشائش مسخنه مثل شبت و شیح و مرزنجوش و برگ ترنج و پودینه و حاشا و زوفا و اکلیل الملک و صعتر جوشانیده باشند و از روغنها که دران قوت این حشائش باشد و روغن سداب استعمال کنند و گاهی دران عاقرقرحا و جند بیدستر و حاوشیر و فقه حل کرده مخلوط دیا بر همه بدن در زیت گوگرد آمیخته بمالند و اگر کمادات از قرنفل و هیل و لبسباسه و جوزبوا و وج باشد صواب بود و پلپ و او بر روغن گرم مسخن و آب گرم و نمک بمالند و فقرات رامیه در روغن زنبق تمریخ نمایند و بر نخاع خردل و سکبینج و جند بیدستر و فرفیون ضماد کنند و از ادهان جیده برای ایشان روغن قثاء الحمار و روغن سداب و روغن اسقیل معمول بزیت کهنه است یا بترکردن عنصل رطب در روغن مذکور تا چهل روز و یا بجوشانیدن او دران باین نحو که بگیرند زیت کهنه یک قسط و اسقیل ده اوقیه و بپزند تا آنکه مهرا شود و همچنین روغن عاقرقرحا بهر دو وجه مذکور ساخته و هر روغن که برای ایشان استعمال کنند اصلاح او و لطیف کردن او از موم نمایند تا واقف مانند و سائل نشود و می باید که از مرخات ضعیف ترابتدا کنند اگر فائده نشود بقوی تر نقل کنند و بعد تنقیه بحقنه وغیره باک نیست که در بینی او کندش و سعوطات قویه روغنهای قوی استعمال نمایند و آهن گرم کرده مقابل سر او بدارند و ضمادات محلله بر سر نهند و اگر قی ممکن باشد یا وخال پر بر روغن سوسن یا زیت چرب کرده بعمل آرند خصوصاً چون در فم معده او امتلاء معلوم شود و تجربه بران تقدم نماید از قی نفع شدید یابند و در قی فائدهٔ دیگر است که تنوع و تکلف قی مزاج سر صاحب سکتهٔ بارد یا رطب گرم کند و تسهیل ریاح ایشان بچیزی که مخرج او باشد باید کرد که ازان خفت یابند و گاهی مبادرت بدانچه آن کرده میشود در ذهن که در صرع مذکور شد کرده میشود تا دندان او با یکدیگر فاسد نشوند و چون اندک قی کنند باید که روغن بید انجیر مطبوخ بآب سداب هر روز دو درم بماء الاصول بنوشانند به تدریج افزایند تا آنکه هر روز نیم درم ازان نوشیده شود و اگر ممکن بود بعد تنقیه بقدر بندقه از تریاق دشمر دلیطوس و از شلیثا و انقردیا و سجزینیا و مانند آن وجور کنند و از مفردات جند بیدستر مثقال بماء العسل و سکنجبین عسلی یا سکبینج بقدر باقلا بدهند و عوض آب ماء العسل ساده یا نانخواه بحسب حاجت نوشانند و چون خفت یابند غرغره و سعطس بکار برند و محاجم فیشطریا بغیر شرط حسب ماده بر قفا زنند و در گهواره بجنبانند و بعد سه هفته بحمام برند و آن روز روغنهای گرم بمالند و از غراغر نافعه برای ایشان بعد تنقیه کلی طبیخ حاشا و پودینه و زوفا و مانند آنست و در سرکه مخلوط بعسل و ایضاً آب جوشیده که دران عاقرقرحا و مویزج و حاشا و سماق جوشیده باشند و قوی تر ازین آنست که بگیرند فلفل و دار فلفل و زنجبیل و مویزج و بوره ارمنی و گل سرخ و سماق و کوفته به سکنجبین سرشته ازان شیافات سازند بعده بطریق مضوغ و غرغره در طبیخ زوفا یا مصطگی استعمال نمایند و تو بیانیست چون بهمین طریق بعمل آرند فلفل و دار فلفل و خردل و پودینه و از مضوغات پودینه و مویزج و فلفل و مرزنجوش و خردل است مفرد و مرکب و بدان مثل گل سرخ و سماق آمیختن ناگزیر است و هرچ از اشیاء نافعه درین باب است و تاثیر او قویست و فاکشون و رغنهای حارهٔ مقوی روح که در اعصاب است و برای جوهر اعصاب و محلل فضول که دران سختی نباشد مثل روغن سوسن برای ایشان نافع و بعد آن روغن مرزنجوش و روغن بابونه و شبت و روغن اذخر خصوصاً بر سر چه درین اعتقاد بامر راس واجب ست خصوصاً که روغنهای مذکوره از زوفا و صعتر و پودینه و حاشا و مانند آن قوت اخذ کرده باشند و تغذیهٔ اصحاب سکته لطیف تر از تغذیهٔ صاحبان صرع است و صواب تر آنست که در روز بر نان تنها اقتصار نمایند و نان با نخود خشک ایشان را نیکو ست و شرب بر طعام مضر ترین اشیا برای ایشانست و چون ارادهٔ انعاش قوت کنند اگر قبل غذا بریاضت خفیفه اقدام نمایند و اعضاء مسترخیه را حرکت دهند باک نیست و بعد تناول غذا بسرعت خواب نکنند بلکه تا نزول غذا و انهضام آن صبر کنند و ایضاً بیداری بسیار نشاید که آن دماغ را مانده میکند

واز اغذیۂ انجرۂ غیر منفضمہ منخل بسیار دلسبب منع آن ہضم غذا را و قومی جو را باعدس پختہ برای ایشان نیک دانستہ اند و مویز و بادام و انجیر از نقلهای نافعہ برای ایشان است و شراب نو ایشان را موافق نیست بهر آنکہ دران فضولست و کہنہ نیز برای آنکہ آن سریع النفوذ بدماغ و قاب اوست بلکہ موافق ترین شراب برای ایشان متوسط میان ہر دو است و چون مسکوت را تپ آید در امر او توقف کنند تا آنکہ بکشاید کہ گاہی بحران میباشد و تا ہفتاد و دو ساعت آنرا بگذارند و اگر چنین نباشد بلکہ تپ بسبب ورم و عفونت بود آن مہلک ست و بدانند کہ در سکتہ و فالج مجاری تنگ میگردد و لہذا دوئیہ مستفرغہ استفراغ مادہ فاعل آن نمیکنند مجوسی گوید کہ اگر چیزی از علامات دالہ بر غلبۂ خون ظاہر نباشد باید کہ مریض را چیزے از اغذیہ و ادویہ تا گذشتن ہفتاد و دو ساعت بر مرض تحریک نمایند و چون ازان تجاوز کنند و مریض کلام نکند باید کہ در کشادن دہن او سعی نمایند و آب مطبوخ زیرہ و انیسون و بادیان کہ دران گلقند مالیدہ صاف کردہ باشند نیم گرم بحلق چکانند و عضل ساقین و بازو محکم بہ بندند و کف پای او بمالند و روغن گل و سرکہ بر سر ریزند و حقنہ حادہ مثل این حقنہ استعمال نمایند بابونہ اکلیل الملک حاشا برنجاسف شبت جعدہ خار کنگر فنطوریون غلیظ و دقیق ہر واحد یکمشت عاقرقرحا قنابری حماری خربق سفید شحم حنظل ہر واحد سہ درم عرطنیثا سداب خشک ہر واحد چہار درم تخم بید انجیر پنج درم تخم کرفس انخواہ ہر واحد دہ درم ہمہ را در پنج رطل آب بجوشانند تا یک رطل بماند پس نیم رطل ازان صاف کردہ جاوشیر و سکبینج و مقل در قدری آب حل کردہ ہر واحد نیم درم بورہ ارمنی یک درم روغن زنبق روغن ناردین یا روغن قسط ہر واحد یک اوقیہ آمیختہ حقنہ کنند کہ نافع ست پس سعوط لقوہ و فالج بکار برند و اگر حاضر نباشد آب سیر افشردہ باندک روغن خیری سعوط کنند و اندک کندش و جند بید ستر و خربق در بینی دمند و عطسہ آورند و اندک سکنجبین عنصلی باب گرم و قدرے روغن خیری یا نرگس یا سوسن و نمک جریش و آب ترب افشردہ در حلق او بقمع و غیرہ چکانند و در حلق او پر بر روغن چرب کردہ بایارج فیقرا آلودہ مکرر داخل کنند تا قی آید و بعد قی شربت عسل دہند و روز دیگر ازقی اندک تریاق از نیم درم تا نیم مثقال بحسب حاجت یا اندک معجون بلادر باب مطبوخ انیسون و مصطگے بدہند و گاہے عسل بلیسانند و تکمید سر باب مطبوخ بابونہ برنجاسف و صعتر پودینہ قرنفل سلیخہ لسباسہ اشنہ عاقرقرحا نمایند و با طلیۂ کہ در علاج لیثرغس مذکور شد طلا سازند و اگر باین تدبیر صلاح نیابد تابۂ آہن گرم کردہ بر سر نہند تا آنکہ موے بسوزد و غذا نخود آب بزیت مغسول و زیرہ اندک نان خشکار دران مالیدہ بدہند و مدام تا گذشتن ہفت روز ہمین تدبیر بعمل آرند و اگر افاقہ نشود و کلام نکند این تدبیر تا دہ روز بکار برند و اگر افاقہ نشود و امراو صلاح نیابد ماء الاصول بروغن بید انجیر کہ دران ایارج مخمر بعسل مالیدہ باشند اندک روغن بادام تلخ بران چکانیدہ بدہند و این سہ روز تا پنج روز بدہند تا در بول آثار نضج ظاہر شود و غذا نخود آب باشد و بعد ازان این حب از دو نیم درم تا سہ درم بدہند تربد خراشیدہ ایارج فیقرا ہر واحد یک درم ہلیلۂ کابلی حب النیل ہر واحد چہار دانگ شحم حنظل شیطرج ہندی جاوشیر ہر واحد دو دانگ جند بید ستر یک دانگ ہمہ را نرم سودہ جاوشیر را در آب گندنا حل کردہ سرشتہ حبہا سازند و اگر ازین صلاح نیابد ایارج جالینوس و ثیادر یطوس و متر و دیطوس بتدریج دہند و بعد آن تریاق کبیر بدہند و غرغرہ بایارج و عاقرقرحا و خردل سازند و غذا نخود آب بہ کبوتر بچہ و پرواز آمدہ و گنجشک و قنبرہ باشند و شربت عسل با فادیہ ساختہ و خندیقون و شراب ریحانی بمقدار یکہ ذہن او را تغیر نگرداند یا نبیذ زبیبی و عسلی بنوشانند و چون آن مرض با نحطاط آید در حمام داخل کنند و روغن بلسان یا روغن قسط یا روغن ناردین ہر چہ حاضر باشد و دران اندک جند بید ستر و عاقرقرحا حل کردہ باشند بر سر مالند و باید کہ از ادوان این معجونات در اوقات شدید الحرارۃ و بلدان حارہ اجتناب و حذر کنند و کسیکہ در بدن او حرارتے ظاہر شود دران جودت تمیز بعمل آرند طبری گوید کہ سکتۂ حادث از خلط بلغمی لزج عسر الانحلال منقسم بدو قسم است یکی آنکہ مسکوت غطیط کند شبیہ بغطیط نائم و کسیکہ از سکتہ غطیط کند و در دہن او کف آید البتہ خلاصی نیابد دوم آنکہ با وی غطیط نبود و تنفس و حرکت شرائین در بدن ظاہر نباشد و مثل میت بود و اکثر این قاتل و کمتر آن عسر باشد و علاج نوع اول انیست کہ خرقۂ باریکہ دران صبر و افسنتین تر کردہ باشند آغشتہ بر سبابہ پیچیدہ بنہجی کہ ممکن باشد در دہن انداختہ تا قعر حلق رسانند و حرکت دہند و اندک ایارج بحنک بمالند تا قی بحرکت آید و بہ حقنہ حادہ کہ دران سکبینج و جاوشیر و قنہ و جند بید ستر و فرفیون اندک از آنہا باشد بعمل آرند و اگر این ہر دو علاج فائدہ نکند سعوط بروغن کہ دران فرفیون و جاوشیر پختہ باشند بکار برند و اگر چہ در سعوط خطر است و اگر این اثر نکند امید صحت او نباید داشت و علاج نوع ثانی بعینہ ہمین است و دران اینقدر زیادہ نمایند کہ آئینہ گرم کنند و بر سر کلاہ نمد نہادہ بران آئینۂ گرم گذارند تا نمد و دماغ انسان گرم گردد و ایارج محلول باب افسنتین در حلق ریزند و ساقین او محکم بہ بندند و در بینی او فتیلۂ ملوث بجاوشیر و جند بید ستر و مشک نہند و نطول روغن زنبق سی درم فرفیون سہ درم نیمگرم بر یافوخ و شئون بریزند و در ہر دو گوش دو فتیلۂ ملوث باین روغن نہند و یکبار باب گرم و بار دیگر بحقنہ ہاے حادہ کہ مذکور شد حقنہ نمایند و چون

سکتہ منحل شود و استرخا ظاہر گردد لزوم اغذیۂ گرم مثل کبوتر بچہ در پرواز آمدہ مطبوخ نخود سیاہ و زیت رکابی نمایند و در ہر ہفتہ یک شربت از حب منتن یا حب شبطرج
یا حب سکبینج یا حب اصطمخیقون کبیر بخورانند و در ہر چہل روز حقنۂ حادہ تعمل آرند و ما بین حقنہ و حب لزوم تناول ایارجات بمقدار واجب مثل مثرودیطوس ارکاغانیس کنند
و در ہر فصل از دو فصل سال ایارج لوغاذیا با آب ہلیلۂ سیاہ و افسنتین و قنطوریون بخورانند بعد ازان تریاق کبیر مجرب بقدر یکدرم لسبہ دفعہ در سہ روز بدہند باین طریق
کہ قسط تلخ و عود وج ہر دو در شراب کہنہ بجوشانند و تریاق دو دانگ نفضہ داد و دو سہ جرعہ ازان شراب بنوشانند و در غذای او از عادت تاخیر نمایند تا آنکہ
گرسنگی سخت ظاہر شود بعدہ آبیکہ دران شبت و عسل و نمک بسیار جوشانیدہ باشند بدہند و در قی کردن کوشش نمایند بہر آنکہ اگر بعد اخلال تریاق از معدہ
و ظہور گرسنگی قی کنانند خلطے لبقی برآید کہ ازان بسبب غلظ و لزوجت و فسا و رنگ آن تعجب کنند و بر پشت و سائر اعضا روغنہاے گرم بمالند و تدبیر مفلوجین
در غذا و دوا کنند و در تدبیر آن تقویت دماغ بادویۂ حارۂ محللہ دائم زیادہ نمایند تا سکتہ عود نکند چہ اگر اعادہ نماید یکبارگی بکشد ایلاقی و جرجانی می‌نویسند آنجا
کہ سبب سکتہ بلغم باشد و خون باوے آمیختہ بود علامات ہر دو پیدا باشد اول فصد باید کرد پس تدبیر حقنۂ قوی و شیاف مشغول باید شد و در شیاف
جاوشیر و سکبینج و مقل و اشق و زہرۂ گاؤ و شحم حنظل داخل کنند و در قی کردن سعی نمایند اگر سببش بلغم غلیظ لزج باشد امید کمتر بود پس اگر طبیب امید
بیند تدبیر استفراغ و انفتاح سدہ و گرم کردن دماغ کند بدین ترتیب کہ اول تنقیہ نمایند بحقنۂ تیز و اگر بدانند کہ مریض طعام غلیظ یا بسیار خوردہ است
جہد کنند تا دہن او بکشاید و پر مرغ چرب کردہ با ایارج فیقرا آلودہ بحلق فرو برند پس اگر قی نشود تہوع و تحرک آنرا فائدہ کند چہ بدان دماغ گرم گردد و اگر پرہا
بروغن سوسن چرب کنند نافع تر باشد بعدہ فقرات گردن و پشت او بروغن گرم بمالند و پاے او را بروغن فرفیون و روغن قسط و زعفران و مانند آن
بمالند بعد ازان تسخین رأس و تسعیط چیزی لطف منفتح کنند و اگر تریاق کبیر و مثرودیطوس باشد یک شربت آن در ماء العسل حل کردہ در حلق او ریزند و اگر
حاضر نباشد معجون بحر بنیا و القرویا و شلیثا جائز باشد و اگر یک مثقال از سکبینج یا حلتیت یا جند بید ستر در ماء العسل حل کردہ بحلق او فرو ریزند موافق باشد و اگر
مسہل دادن ممکن باشد نافع تر از حب فرفیون نیست **صفت** آن سکبینج اشق جاوشیر مقل صبر جند بید ستر حرمل ہر یک دو درم فرفیون یکدرم شحم حنظل دو نیم درم
شربتی یک مثقال و بعد تنقیہ در آب گوگرد نشانند و در حمام خشک نافع باشد **صفت** حقنہ حاد شحم حنظل قنطوریون باریک نانخواہ شبت حلبہ سداب انجدان ہر واحد
یک مشت سکبینج دو درم بورۂ ارمنی ہفت درم روغن بادام تلخ یک اوقیہ انگبین دہ درم زہرۂ گاؤ دو درم ادویہ در یک آثار آب بپزند تا بمقدار نیم آثار باز آید
صاف کردہ دہ استار ازان گرفتہ حقنہ کنند اگر زود بیرون آید باز اعادۂ آن نمایند تا رطوبت بسیار فرود آرد **صفت** روغن فرفیون کہ بر مہرہای پشت و
گردن مالند بگیرند آب سداب کوفتہ افشردہ یک آثار و روغن سوسن دہ استار آمیختہ بآتش نرم بجوشانند تا آب برود و روغن بماند پس قسط و عاقرقرحا و جند بید ستر
ہر یک سہ درم جاوشیر و بارزد و فرفیون ہر یک مثقال سائیدہ در روغن گرم آمیزند و حل کنند و اگر روغن بلسان حاضر باشد سہ درم باوی بیامیزند و الا زیت
اگرچہ ضعیف است بدل آن کنند و گرم کردہ بکار برند **صفت** روغن قسط بگیرند اصل اذخر راسن وج سنبل ہر یک دہ درم قسط سی درم و در یک نیم آثار آب
بپزند تا آب سرخ شود پس صاف نمودہ روغن زیت پاو آثار انداختہ باز بپزند تا آب بسوزد و در ان سہ درم جند بید ستر و مثقالی فرفیون حل کردہ بکار برند **صفت**
روغن اسقیل بگیرند عنصل تر چہار اوقیہ و در روغن زیت یک آثار بپزند تا مہرا شود و اگر عاقرقرحا جند بید ستر خردل قسط فرفیون مشک داخل کنند قوی تر باشد و نطول
کہ بر سر و فقار پشت و گردن ریزند اجزاے آن ہمانست کہ در قول شیخ گذشت لیکن سداب و بابونہ نیز داخل ست و تدبیر تسخین دماغ بصفحۂ آہنی گرم
کردہ تا آنکہ موی سر بسوزد نیز سابق مسطور شد و طلای سر بخردل و جند کہ در قول مسیحی گذشت گرم کردہ نیز دماغ را گرم کند و اگر اجزاے ضماد کہ در قول شیخ گذشت
در صرہ بستہ گرم کردہ بر سر نہند نیک باشد و سعوط زہرۂ کلنگ با آب سداب یا آب مرزنجوش و یا جند بید ستر سودہ بماء العسل حل کردہ سود دارد و بارزد و جند بید ستر
ببویانند **صفت** حبی کہ معروف بحب بیمارستان است بگیرند جند بید ستر نیم درم شحم حنظل دو دانگ و نیم فرفیون یکدانگ ایارج فیقرا یک درم این جملہ یک
شربت است محمد بن زکریا گوید حکایت را بسکتہ و فالج و لقوہ سخت سود مند یافتم و ہیچ چیز برابر او نیست بدن را گرم کند و تپ آرد و اخلاط را بگدازد و با مداد و شبانگاہ
مقدار یک باقلا در شربت عسل یا ماء العسل حل کردہ بدہند و اصل در علاج این مرض آنست کہ این ترتیب مذکورہ مرعی دارند و تا نخست بحقنہ وقی تنقیہ نکنند استعمال
سعوط و روغن و نطول روا نباشد و اول روغن ضعیف تر استعمال نمایند مثل روغن سداب سادہ و روغن سوسن کہ دران میعہ حل کردہ باشند اگر ازین انتفاع نیابند
قوی تر ازان بکار برند و در روغن موم بگدازند تا بر موضع مدت بسیار باقی ماند و ہر گاہ ہوش آید تا بیست و چہار روز ہمین تدابیر از نطول و سعوط و مالش روغن کنند و از

ن نیم آثار

جبهای مذکوره در هر هفته یک شربت بدهند یا حقنه کنند و غذا نخوداب دهند یا شوربای گنجشک نر یا کبوتر بچه نخود و شبت و دارچینی و صعتر پخته و اگر با نان انجیر و مویز منقی بخورند موافق باشد و بعد بست و چهار روز هر صبح روغن بید انجیر بماء الاصول بنوشند و هر هفته ایارج فیقرا و ایارج کبار چون ایارج لوغاذیا و ایارج روفس و جالینوس و مانند آن بکار برند و باقی بعلاج فالج معالجه نمایند ابن الیاس و نجندی مینویسند که در حالت سکته استعمال تی و نفوخ و وجور و طلا و وضع تابهٔ گرم و حقنهٔ حاد نمایند و هر یک از ان سابق مذکور شد و بعده هر صبح جلاب با زانیسون و بادیان و گاوزبان هر یک سه درم و گلقند عسلی ده درم بنوشانند و غذا مزوره نخوداب یا شیرهٔ حب قرطم و لحوم گنجشک و کبوتر و تیهو با فلفل و دارچینی دهند و بعد نضج برای تنقیهٔ دماغ حب ایارج یا حب لوغاذیا در هر هفته یکبار یا دو بار بحسب قوت و امکان بدهند و سعوط مرزنگوش با آب مرزنجوش بکار برند و این علاج الیشان تا آنگاه است که از بست و چهار روز تجاوز کرده باشد و چون ازین علت صحت یابند لابد است که در فالج یا لقوه بحسب کثرت ماده و قلت آن افتند و حق آنست که این مرض اخ الموت است و علاجش صعب بود و مرضی شدید تر ازین نیست و بعض و قات معاجین کبار خورانند انطاکی گوید که بدایت بهر چیز محلل و مفتح از تکمید و تنطیل و روغن با شیای حاره حتی که تکمید بنان و خرقه باید کرد بعده معطسات پس حقنه های حاده برای جذب ماده باسفل بکار برند و طلاء سے بدن علی الدوام بگو گرد و سرکه و میعه و روغن زنبق و طلای سر بجند بیدستر و شونیز کنند و بمثل گهواره حرکت دهند و هر روز این سعوط محلول در روغن گاو بعمل آرند فلفل کندش جاوشیر هر واحد سه جزو شونیز خردل عرق نفل هر واحد دو جزو اشق مشک هر واحد نیم جزو بآب کرفس سرشته بقدر نخود حبها سازند و چون افاقه شود روغن بمالند و با سفید باجات غذا سازند و تریاق یا مثرودیطوس دهند و تریاق الذهب مجرب است بآب بادیان و انیسون و زیره و اگر تریاقات مذکوره میسر نشود جلنجبین بدهند و بعد دو هفته ماء الاصول بروغن بید انجیر و شکر بنوشانند و ایارج جالینوس یا لوغاذیا دهند و این روغن در علاج این و سائر امراض بارده مجرب است و معروف بروغن مبارک است ثوم شامی یک اوقیه حلبه شونیز هر واحد نیم اوقیه جند بیدستر سعیه فلفل سفید و سیاه هر واحد سه درم همه را در سه چندان زیت بسایند و بآله تقطیر نمایند و حفظ او نمایند که مجرب است بهر نحو که خواهند استعمال نمایند و همچنین روغن بان بحملیت است و این معجون از مختارات مجربه نسبت فلفل سفید و سیاه دار فلفل دارچینی آمله هر واحد ده درم مر تخم کرفس غاریقون مصطگی مغز حب الصنوبر هر واحد پنج درم

جند بیدستر شحم حنظل هر واحد سه درم به سه چندان عسل بسرشند شربتی ازان سه درم

علاج سکتهٔ دموی و سوداوی

در دموی بزودی تمام فصد سر رو از هر دو دست نمایند و خون زیاده گیرند که فی الحال افاقه حاصل شود و اگر حاجت بینند فصد رگهای گردن و صافن نیز بکشایند پس حجامت ساقین و فصد رگ بینی نمایند و بعده هر دو ساق و بازو بعصابه مستحکم بربندند و کف پا بزور بمالند و اصل السوس جوشانیده صاف نموده شربت لیمون یا ترنجبین و عرق گاوزبان داخل کرده در حلق چکانند و تلیین طبیعت بحقنهٔ متوسط بعده بحقنهٔ حاد علوی ان نمایند و چون بهوش آید غرغرهٔ سکنجبین و آب گرم کنانند و بهر تنقیهٔ دماغ حب بنفشه دهند و بعد از تنقیه مفرحات معتدل استعمال کنند و ایضاً برای تقویت سر روغن گل در روغن بابونه و سرکه بر سر مالند و شمومات بارد و مقوی دماغ مثل صندل و گلاب و سرکه ببویند و سکنجبین بنوشند و در آخر برای دفع غلظت خون گلقند در عرق بادیان و گلاب و عرق گاوزبان یا در آب طبیخ عود و مصطگی حل کرده و شربت بزوری و جوارش زنجبیل مکرر استعمال نمایند و اعادهٔ حقنه کنند اگر حاجت بسوی آن باشد و بعد کشادن سکته بتلطیف تدبیر کوشند و بر جلاب و دوام ماء الشعیر رقیق یا مزورهٔ ماش بمغز بادام قناعت ورزند و بتدریج نخوداب و شوربای گوشت مرغ و تیهو و دراج دهند صاحب اقتباس گوید که بعد افاقه مریض شش ماشه حب بنفشه وقت شب بعرق شاهتره بخورانند و صبح مطبوخ شاهتره و تخم ثعلب و بنفشه و گل سرخ هر یک هفت ماشه مویز منقی ده تولہ خوبانی پنج عدد شب در عرق شاهتره و عشبه و لعاب هر یک پاو آثار خیسانیده صبح جوش کرده مالیده صاف نموده مغز خیار شنبر شش تولہ ترنجبین شیر خشت گلقند هر یک سه تولہ مالیده باز صاف کرده شربت شاه چهار تولہ شربت دینار دو تولہ اضافه نموده روغن بادام هفت ماشه داخل کرده بنوشند و بجای آب برگلاب و عرق شاهتره اکتفا کنند و وقت دو پهر نخوداب ماش دهند و وقت شام شلغم پوشتی که در شوربای بچهٔ مرغ ساخته باشند خورانند و صبح تبرید از گل گاوزبان پرسیاوشان اصل السوس حب کاکنج هر یک هفت ماشه در عرق مکوه و شاهتره و گاوزبان هر یک شش تولہ جوش کنند که به نیمه آید مالیده صاف نموده شربت بنفشه دیا گاوزبان چهار تولہ داخل کرده تخم گنجشک هفت ماشه پاشیده بنوشانند و غذا بدستور و همین نمط چهار پنج مسهل داده معدلات خون بعمل آرند و شخصے را در سکتهٔ دموی همان وقت فصد قیفال از هر دو دست کرده و خون

قریب سه پاو گرفته امر بمالیدن همه بدن بروغن مبارک کردم و گفتم که دوالی بحجم دو انگشت در عرض و یک درعه در طول از چرم گاومیش ساخته بروغن مبارک ویا بروغن فرفیون چرب نموده بر سر بسیار زنند و پیوسته جندرا در آب گل سداگلاب حل کرده ببو یانند چنانچه بهمین تدبیر تا بوقت عصر بیمار بهوش آمد پس تنقیۀ بدن کردم طبری گوید که علاج سکتۀ دموی اولاً فصد است پس غرغره پس حقنه پس حبوب پس تمریخ و در بلدۀ ری معالجه صاحب سکتۀ دموی بفصد کردم و باندک سعی بکشاد و بعد آن استفراغ ظاهر نشد زیراکه فضول در خون مشابک بود و خون با وجود فساد کیفیت کثیر الکمیت بود از حمل آن قوی ضعیف شده بود پس هرگاه فصد کرده شد همه فضول با خون منحل گردید و دماغ او پاک شد و انچه اندکی از ان باقی بود استفراغ آن بحقنه و حب و تمریخ و اسخان سر کردم و در سکتۀ سوداوی اولاً فصد باسلیق بعده حقنۀ معتدل مخرج سودا استعمال کنند و بعد افاقه بعلاج صرع سوداوی رجوع کنند و از چیزهای بسیار گرم و تیز حذر نمایند و اگر مرکب از سودا و بلغم باشد اول فصد صافن و یا باسلیق و یا ابطی مناسب بود پس حقنه های معتدله یا سایر تدابیر سکتۀ بلغمی و دموی و انچه در علاج صرع سوداوی گفته شد بعمل آرند

علاج سکتۀ ضربی و سقطی

انچه در علاج امراض دماغی که از ضربه و سکته افتد مذکور شد بکار برند و ایضاً اول فصد سر رو کشایند و حقنه های مناسبه بکار برند و در تسخین دماغ و ترقیق و تلطیف ماده بیشتر کوشند و بستن اطراف بنوار و دلک و زدن چوبی یا دوالی چرم بر کف دست و پا و بر سر در رفع بیهوشی اثرے عظیم دارد و از دیگر تدابیر مستغنی میسازد کذا فی العشرة الکاملة و این نوع بی تپ و دوری نمیباشد پس باقی تدابیر مذکوره در علاج امراض دماغی ضربی و سقطی مع رعایت تپ بعمل آرند و ایضاً بعد فصد جنبانیدن مریض در قالین نو انداخته یکدو پاس متصل و از زوفه و زرد چوب و مغاث هندی و اسطوخودوس و مصطگی هریک نه ماشه و جند بیدستر یا بدل آن زراوند طویل هفت ماشه و آرد ماش بشیر سوده یک نیم توله و روغن گل و زنبق هر واحد یکنیم توله آمیخته بر همه سر ضماد نموده کلاه نمد نو بالائش گذاشتن و دو عدد فتیله از پارچه بافته کبود رنگ ساخته اسریخ بروغن گل آمیخته بدان آلوده از آتش اخگر ملاس فروخته بیش بینی داشته دود آن بدماغ رسانیدن در سکتۀ ضربی همان روز صحت می بخشد و شخصے از مرکب افتاد و او را سکته شد حکیم علوی خان امر کردند که سر او را برهنه ساخته تازیانه بسیار باید زد ولی فاصله تا یکساعت نجومی بعده رگ هفت اندام زده خون بقدر دو نیم پاو باید گرفت و بفاصلۀ دو سه روز رگ پیشانی کشایند همچنین کردند پس اندکی بهوش آمد و دهن بکشاد و گفتند که از جند بیدستر و جدوار خطائی هر واحد یک ماشه مصطگی دو ماشه سوده در روغن بادام تلخ یک نیم توله آمیخته و جور کنند در یک روز صحت حاصل شد بدون علاجی دیگر و مالیدن دست و پا به سختی و زدن مشتها بسیار بر سر و همه بدن تا یکپاس بعده فصد قیفال کشادن از هر دو دست و افروختن چهار توده زنگشت چوب تمر هندی گرد مریض و بعد بهوش آمدن صبر هفت توله گل بابونه و گل عاشقانه تازه هریک سه توله در روغن زنبق پنج توله آمیخته سر را بروغن بید انجیر چرب کرده ضماد ساخته کاه نمد بر سر پوشانیده باز مشتها بر تمام بدن و سر بدستور زدن و حقنۀ حادۀ علوی خان بتکرار سه چهار بار بعمل آوردن صحت می نماید و حکیم کبیر علی خان شخصے را که از شتر افتاده و سکته پیدا کرده بود امر کردند که تازیانۀ چوب سبز دو صد بر سرش برهنه ساخته زنند چنانچه نوبت بضرب بست و پنج رسیدی که بهوش آمدی باز بدستور میشد همچنین حال تا هفت هشت روز میداشت و در روز نهم حالت مذکور موقوف شد پس جند بیدستر یک ماشه زنجبیل یکنیم ماشه زراوند طویل دو ماشه سوده در عسل یکنیم توله آمیخته لیسانیدند و بالائش ماء العسل نوشانیدند و بجاے آب بر ماء العسل اکتفا کردند و غذا چنین سفیده اسنگ پشت با نان تنوری مقرر داشتند و روز سوم ازین تدبیر صحت یافت لیکن لکنت زبان باقی بود پس در روزی هفت هشت بار دوک زنجبیل عاقرقرحا فلفل سفید دار شیشعان نمک طعام هریک یکتوله بر زبان مالیدند پس صحت کلی یافت

علاج سکتۀ بخاری

که از بخارات فاسد یا عفن و بائی کیفیت روے افتد انچه در علاج امراض دماغی بخاری و شرکی گذشت بعمل آرند و ایضاً در بخارات سمیۀ فاسدۀ طمثیه و منویه اول رگ صافن و یا عرق النسا کشایند و حقنۀ حادۀ ذهبی تریاقیت بعمل آرند و از سرکۀ ثومی و بصلی و شراب ریحانی هر واحد یکتوله حلتیت و زفت و سکبینج و جاوشیر هریک سه ماشه آب برگ گندنا و پیاز هریک یکنیم توله تخلخه سازند و اندکی ازین در بینی چکانند که بهوش آید پس مطبوخ پوست خیارشنبر یا مسکر ادشیر باضافۀ خیارشنبر و ترنجبین و گلقند تلیین طبع نمایند و غذا و قلیۀ زردک و شلجمی و چوچۀ مرغ که دران ترمس و یا نخود سیاه افتاده باشد بنان خشکار تنوری دهند و بجاے آب برما العسل از عرق انشرغار و بادیان ساخته قناعت کنند و در هر دو صورت پس از افاقت جهت دفع مادۀ ما بقی مباشرت مناسب باشد

وجہت تعدیل مزاج و منع صعود بخارات دوا المسک جدواری علوی خان باعرق تنباکو دہند و اما در بخارات عفنۂ دبائیہ حقنہ از شراب کہنہ و سرکۂ کہنہ ہر دو برابر و عرق بہار نارنج نصف ہر دو و نمک طعام دو مشت و مقل ازرق سہ تولہ در روزی چہار پنج بار بعمل آرند و وقت شام حقنہ از گل ارمنی ہفت تولہ و شراب نوزدہ تولہ و گل مختوم دو تولہ و ماء العسل سادہ بکنیم پاو ساختہ بکار برند تا بہوش آید پس ادویۂ تریاقیہ مانند جند بیدستر و جدوار خطائی ہر یک یکماشہ در دوا المسک تلخ ہفت ماشہ بلیسانند و بدرقہ بعرق بہار ترنج و کیوڑہ ہر یک پنج تولہ و وقت شام شربت کیوڑہ چہار تولہ در ہر دو عرق مذکور دہند و غذا پلاو مرغ و فاختہ و نان تنوری یا شوربای اینہا دہند و اگر حاجت بہ تنقیہ باشد پس بحب قوقایا و افادیہ و ایارج علوی خان و شربت مکر رسنائی و خیارشنبر و گلقند کنند بکرات و مرات بعدہ جہت تعدیل و تقویت تریاق الذہب بشراب ممزوج و شربت یاقوت علوی خان و عرق عنبر حکیم بقا خان استعمال نمایند و بجای آب برماء العسل کہ از عرق بہار کردہ و گلاب ساختہ باشند اکتفا نمایند **فائدہ** در سکتہ کہ از رسیدن سردی بدماغ باشد ہر چہ در علاج امراض دماغی بارد گذشت بعمل آرند و دیگر مسخنات سر از سعوطات و ضمادات و کمادات وغیرہ کہ در سکتۂ بلغمی گذشت استعمال کنند پس معاجین گرم مقوی دماغ خورانند و آنچہ از ورم حار دماغ افتد بعلاج امراض دماغی ورمی و بعلاج سرسام بقصد تقویت دماغ بشمومات و لخالخ وغیرہ متوجہ شوند

جمود

کہ آنرا شخوص و اخذہ و مدرکہ نیز گویند و بہ یونانی قاطوخس و قوطوخوس نامند و معنی آن استمساک ست و آن مرضی ست کہ دفعۃً واقع شود و حس و حرکت جملہ باطل گردد و آدمی بر یک حال بماند مثلا اگر ایستادہ یا نشستہ یا خفتہ یا در کاری مشغول باشد بر ہمان شکل بماند بر تحریک چشم و پوشیدن پلک و گردیدن از پہلو بہ پہلو و تکلم بہیچ وجہ قادر نباشد و در حلق او چیزے فرو نرود و بدون تپ و بی کف و تشنج باشد بخلاف لیثرغس کہ بی تپ نمی باشد و صرع کہ با تشنج و کف دہن میباشد و فرق درین مرض و در سبات آنست کہ درینجا تنفس ممتنع و در اکثر چشم مفتوح و حدوث مرض دفعۃً و نبض بطی و صلب و عدم قدرت تکلم و جواب باشد بخلاف سبات کہ دران عدم امتناع تنفس و چشم پوشیدہ و وقوع در استغراق بتدریج بعد خواب ثقیل و نبض لین و امکان تکلم و جواب بہ تکلف می باشد و فرق در جمود و سکتہ آنکہ در حلق مجمود چیزی داخل نتوان کرد و مخصوص بوضعی نبود بخلاف مسکوت کہ بر پشت افتادہ باشد بالجملہ سبب این مرض سدہ است کہ در بطن موخر دماغ از خلط بارد یا بس غلیظ سوداوی افتد و بسبب مشارکت آفت بجمیع اجزای دماغ رسد و گاہی از خوردن میوہ ہاے سرد خام و نوشیدن آب سرد و برف و غسل بآب بسیار سرد حادث شود **علاج** اگر آثار غلبۂ خون ظاہر بود و قوت و سن و فصل مساعدت کند فصد سرد کنند و یا حجامت ساقین نمایند والا شیاف گرم و حقنۂ مخرج سودا دو سہ بار استعمال نمایند و در حقنہ رعایت مزاج مریض مرعی دارند مثلاً اگر قوی مزاج باشد از افتیمون و بسفایج و ہلیلۂ کابلی و غاریقون و شحم حنظل در ماندن آن مرتب سازند والا از آب سبوس گندم و آب چقندر و خطمی یک رطل و روغن کنجد دہ درم و بورۂ ارمنی یک درم و شحم حنظل بکنیم دانگ و شکر سرخ پانزدہ درم بعمل آرند و جند بیدستر و فرفیون در روغن زنبق آمیختہ بر سر طلا سازند و ایضاً قبل از افاقہ و بعد آن بابونہ زوفاے خشک اکلیل الملک شبت با سرکہ عنصل آمیختہ بر موخر سر ضماد کردن مفید ست و روغنہاے گرم چون روغن خیری و سداب و مرزنجوش قدرے جند بیدستر آمیختہ بر موخر سر بمالند و ریاحین حار مثل یاسمین و نسرین و غالیہ و مشک ببویانند و داغ بر پس سر نہادن مجرب رازی است و تدبیر سکتہ و سبات و تسخین بخار دو نثار و ادہان نمایند و بعلاج امراض دماغی بارد و صداع بارد پردازند **و بعد** از افاقہ منضج سودا دہند و یا مطبوخ بادرنجبویہ سہ درم انیسون دو درم و گلقند عسلی دہ درم ہر صبح بیاشامند و چون در قارورہ نضج ظاہر گردد مسہل سودا و حب افتیمون دہند و یا مطبوخ کہ دران افتیمون و غاریقون و بسفایج و اسطوخودوس باشد و حب قوقایا و یا حب اصطمخیقون کہ از ترید و حب النیل و ایارج فیقرا و شحم حنظل و غاریقون و افتیمون و نمک ہندی ہر یک بقدر حاجت گرفتہ ساختہ باشند بدہند و گویند کہ ماء الجبن مع سفوف سودا نیز مفید ست و اگر مریض ضعیف باشد بحقنۂ لینہ اقتصار ورزند و اشربہ و اغذیۂ گرم و تر بکار برند و پس سر را بموم روغن چرب دارند و غذا نخود آب گوشت دراج و تیہو با شیرۂ قرطم سازند و در انحطاط مرض گلقند عسلی بدہند و بجای آب برماء العسل اکتفا نمایند و آنجا کہ از استعمال مسخنات بیخوابی عارض شود سر را بشیر زنان و روغن بنفشہ یا روغن گل یا کدو یا نیلوفر یا بادام تر دارند و ایضاً ادہان مذکورہ در بینی چکانند و بر کف دست و پا و ناف و خصیتین بمالند و از بابونہ و شبت و اکلیل الملک و بنفشہ و گل سرخ و تخم کاہو و پوست خشخاش و تخم آن بر سر نطول سازند و غذا شوربائے جوزۂ مرغ با نخود و شیرۂ بادام و مالیدن روغن شبت یا روغن خیری در حمام بر بدن سود مند ست و از اغذیۂ مولد

سودا پرہیز کنند وبقول بعضے اگر این مرض از بخار بلغمی باشد بادویہ سبات علاج کنند وروغن لبوب سبعہ حار لطوخاً وسعوطاً در تقویت دماغ بارد قوت عظیم دارد وسعوط بحلتیت خوشبو محلول در روغن مذکور ہنگام قوت برودت نیز نافع است سویدی گوید کہ در جمود ضماد بابونہ بآب پختہ ونطول بہ طبیخ شبت یا اکلیل الملک وشرب وضماد غاریقون یا سلیخہ یا اسطوخودوس وشرب بلیلہ یا شحم حنظل یا سنلے مکی یا زنجبیل وشم انفاس کبوتران وشرب وشم حاشا وشم وضماد سنبل الطیب وشم برگ دفلی سودہ در پارچہ بستہ مدام ونفوخ آن در بینی مثل غبار سائیدہ نافع است واگر بابونہ اکلیل الملک شبت مرزنجوش سائیدہ بآب وروغن بنفشہ پختہ نیمگرم ضماد کنند بسرعت شفا بخشد وغذا جوزہ مرغ ودراج وپایچہ حملان واعضای اوبریان وپختہ زردۂ بیضۂ نیم برشت مفید وضماد فرفیون یک درم در روغن زنبق دہ درم گداختہ بر سر وشرب وضماد حب بلسان در جمود بلغمی وشرب افتیمون در جمود سوداوی سودمند ست واگر با جمود سہر باشد مرزنجوش سہ جزو گل بنفشہ یک جزو بر سر ضماد کنند مؤلف اقتباس مینویسد کہ اول حقنۂ حادہ علوی خان بعمل آرند وپس این شیاف بکار برند مغز تخم بیدانجیر سہ تولہ صابون پنج تولہ در طبیخ افتیمون وخربق سیاہ شکر سرخ نہ تولہ وزہرۂ گاو وبزہر دو سہ تولہ وسکبینج وسقمونیا ہر یک نیم تولہ وروغن زیت دو تولہ بعد ازان محجمہ بے شرط بر ساقہا نہادن وعضلہا وصدغین وعصبہای پشت ومیان انگشت شہادت وابہام او را سخت گرفتن ومالیدن وسر بینی او را محکم فشردن وگوشہا کشیدن وعضلہای بغل وکف پای او را گرفتہ رنجانیدن وبدستور ہمہ بدن را مالیدن بشدت تمام زودتر آگاہ می سازد بسبب جذب مادہ وتحریک روح حساسہ وبوہای تیز ہمین اثر دارد وپس از آگاہیدن جہت تنقیۂ سو وا حب لاجورد علوی خان ویا حب غاریقون الیشان یا مطبوخ افتیمون اہلیلجی ممدوح الیہ بدہند وپس از حصول تنقیہ بہر تعدیل مزاج معجون نجاح واطریفل افتیمون علوی خان خورانند وغذا شوربای مرغ بنان خشکار دہند وبجای آب ماء العسل کہ بگلاب ساختہ باشند بنوشانند واز ہرچہ سردی افزا وخشکی افزا بود حذر نمایند محشی شرح اسباب نوشتہ باید کہ بر فقار صلب از گردن تا عصعص اندک روغن بلسان در روغن بیدانجیر وقدری بورۂ ارمنی وشکر وعسل مخلوط کردہ ضماد کنند وبحکم بادشاہ امیری را دیدم کہ معالج او علاج بدادن تبرید میکرد بجہت آنکہ مریض بر تکلم قادر نبود ومعالج او گمان کرد کہ این از یبوست واز حرارت ہوا ست وچون دانستم کہ مرض جمود ست معالج او را از دادن تبرید منع کردم وباستعمال تسخین ونوشانیدن مسہلات امر نمودم لیکن بقول من عمل نکرد ودر چند روز مرض زیادہ شد وبسکتہ انجامید ومریض ہلاک گردید طبری گوید کہ حقنہ بعمل آرند ومر سہ درم صبر زرد پنج درم جند بیدستر سنبل الطیب مکہ یکدرم سائیدہ آرد کرسنہ سی درم آمیختہ روغن قسط ونار دین یا روغن بلسان داخل کردہ در آب واندکی سرکۂ کہنہ سرشتہ بر فقار پشت از قفا تا عصعص ضماد نمایند وروغن سوسن یا روغن ناردین بر ہمہ بدن بمالند وتغریق سر بروغن غار نیمگرم کنند وہر وقت مشک وجند بیدستر ببویانند وچیزے خوشبو متوسط الحرارۃ در منخرین طلا نمایند واین جملہ تدابیر تا وقتی باستعمال آرند کہ مزاج علیل بحرارت کثیر متغیر نشود وہرگاہ متغیر گردد صداع در مؤخر سر بالضرور ظاہر شود درین صورت فصد رگ پیشانی کشایند وبتعدیل مزاج پردازند تا وقتیکہ حرارت مفرط نباشد ومتوسط بود بہر آنکہ اندک حرارت این مرض را منحل میسازد چنانچہ از تپ حاد گاہی انحلال فالج وتشنج امتلائی میشود واین مرض از امراض مزمنہ است کہ بقیۂ آن مدت مدید میماند وصاحب این علت را از جماع بعد صحت تا مدت دراز منع کنند کہ دران خوف ہلاکت است واز انچہ صاحب این مرض را بدان سعوط کنانند زہرۂ کلنگ وجند بیدستر ومشک ست مفرد ومجموع وبدون دریافت قوت ومزاج علیل وقبل از تنقیہ وعود قوت وعقل مریض باستعمال سعوط نپردازند کہ در ابتدای مرض خطر دارد وبعد افاقہ معجون القرد یا باید داد واستعمال غرغرہ بمویزج وعاقرقرحا اگر ممکن باشد نافع است

امراض عصب

وآن دہ مرض ست یعنی استرخا وفالج وتشنج وتمدد وکزاز ولقوہ ورعشہ وارتعاد وخدر واختلاج واسباب این امراض اصناف امراض ثلثہ یعنی مزاجیہ وآلیہ وتفرق اتصال میباشد واورام نیز موجب امراض عصب میگردد ودر افعال طبعیہ وحاسیہ ومحرکۂ او آفت ظاہر میشود وحرکات عنیفہ را در پیدا کردن امراض عصب مدخل عظیم است فوق از غیر آن وحرکات عنیفہ مثل پیچیدن بر ریسمانست وبرداشتن چیزی گران وجز آن ہرچہ دران تمدید قوی یا فشردگی باشد ودر احوال اعصاب استدلال از افعال حس وحرکت واز لمس ولین وصلابت واز مشارکت دماغ وفقرات واز اوجاع مثلاً گاہ التواء اعضا وگاہی تشنج آنہا ومواد مختص بعصب میکنند واکثر علاماتیکہ ازان بمعرفت احوال دماغ پی میبرند بیشتر آنہا از ضرر افعال واز لمس ست در گرمی وسردی وسختی ونرمی وخشونت وملاست کہ در جلد وسر یافتہ شود

و از اقسام سوء مزاج که اکثر محدث امراض عصب میگردد در بحرودت یبوست ساده یا با ماده بلغمی و دموی میباشد پس هنگام تشخیص سبب مرضی از امراض عصبی فرق در ساذج و مادی چنان کنند که اگر مرض بتدریج ابتدا از سوء مزاج ساذج بود و اگر دفعةً واقع شود مادی باشد و در سوء مزاج رطب و یابس چنان تمیز نمایند که بر عضو مأوف روغن بمالند اگر بزودی خشک کند و مرض بتدریج افتد بیشک سبب مرض او سوء مزاج یابس باشد اگر عضو بسخونت غریبه گرم نشده باشد والا رطب و فرق در بلغمی و دموی از برودت و حرارت لمس و دیگر علامات مخصوصهٔ هر یک که در تشخیص امراض راس مذکور شد باید کرد و تشخیص و تدبیر امراض آلیه و اورام عصب در فصل فالج وغیره مسطور گردد و علاج تفرق اتصال عصب در باب جراحات خواهد آمد و درینجا علاج اقسام سوء مزاج بقلم می آید اکنون بدانند که در امراض عصب باستعمال ادویهٔ قویه مشتغل خواه مبدله در ابتدا تعجیل نکنند بلکه در آخر بعد چهارم یا هفتم روز و اگر مرض قوی باشد بعد چهارده روز بکار برند و اطلیه و عطسات مستعمله در اصلاح مزاج عصب باید که قوی تر باشند به نسبت ادویان بباعث بطوء نفوذ آنها در عصب و در تنفیذ آنها تفتیح مسام مبالغه نمایند و در علاج اکثر امراض عصبانی قصد و عنایت طبیب بطرف موخر دماغ باشد و بعده بمبدا عصبی که محرک عضو مریض بود مگر آنکه این امراض در روی باشند که درینصورت قصد جمیع راس خصوصاً مقدم او کنند و جماع مفرط و خواب بر امتلاء و شرب آب سرد و برف و آب بسیار و شراب کثیر و تازه و سرکه ضار ترین اشیاست باعصاب و همچنین کل حامض و نافخ و مبرد قوی و فصد کثیر مضر است اما شراب کهنه و اندک کل امراض عصب را نافع گفته اند بجهت تحلیل ماده و تقویت عصب و تسخین آن و موافق ترین آبها

برای امراض عصبی آب باران است

علاج امراض عصبی بارد رطب ساذج

و آن استرخا و تشنج و رعشه و خدر است هر چه از مطبوخات و مرخات و ضمادات و کمادات و نطولات حاره که در علاج امراض دماغی بارد ساذج گذشت بعمل آرند خصوصاً آنچه که دران دهنیت باشد یا روغن بود بسبب لبث او زمانهٔ طویل و تاثیر قوی مناسب جوهر اعصاب است چه اعصاب بنابر استحصاف جوهر خود قلیل الانفعال زاد ویه است و ازینجاست که در وی روغنهای گرم مثل در دی زیت و در وی روغن کتان بسبب طول زمان ملاقات آنها با امراض عصب بارد موافق بود و صلابت او را ملائم باشد و هرگاه شحوم استعمال نمایند باید که پیه درندگان بکار برند و روغن قسط و روغن خند قوقی شدید الاختصاص باعصاب است و از مبدلات که درینجا بدان احتیاج اکثر افتد ادویهٔ مسخنه است مثل ضماد خردل و ثافسیا و ضماد زیت و استعمال زیت که دران نعاب و صمغ جوشانیده باشند و صمغ صنوبر بسیار نفع دهد و عاقرقرحا مرزنجوش مویزج مکد اوقیه نطرون خردل مکد دو اوقیه فلفل یک درم فرفیون یک اوقیه جندبیدستر چهار اوقیه سوده در روغن غار مخلوط نموده ضماد کردن نیز مسخن عصب است و اشیای مسخن و مقوی اعصاب از مشروبات وج مربی و جندبیدستر و مغز حب الصنوبر و دماغ خرگوش بریان هست و اسطوخودوس خاصةً و شربت از ان هر روز وزن یک درم ست کوفته با شربت عسل سرشته بدهند و ریاضت معتدل و ادهان حار نافع بود و نطولات قوی تر مفید باشد و کثرت اکل سیب و بهی و انار و انگور مضر عصب است و کذا اطعمهٔ مرطبه و شوربای چرب و ثرید ضرر دارد و قلیهٔ خشک گوشت مرغ در روغن جوز یا زیت بریان کرده با توابل موافقست

علاج امراض عصبی یابس ساذج

و آن تشنج و تمدد و رعشه و خدر است هر چه در علاج امراض دماغی یابس گذشت بعمل آرند و ماء الشعیر بروغن بادام یا ماء القرع یا ماء الخیار یا آب انار شیرین یا آب تربوز و جلاب بدهند و اگر قدری شراب رقیق بعض برای تنفیذ بیامیزند نافع باشد و کذا تک امتزاج او در آب نوشیدنی مفید بشرطیکه تپ نباشد و در شب وقت خواب لعاب اسپغول و جلاب و روغن بادام دهند و اگر تپ نباشد شیر تازه یا ماء الجبن ساده بروغن بادام بنوشانند و آبزن یا نطول بمطبوخ برگ بید و کشنیز و بنفشه و نیلوفر و برگ خطمی و برگ کاهو و کدو و خیار و برگ کنجد و برگ خشخاش و برگ چقندر یا صرف بآب کدو یا خیار یا تربوز یا آب بید و مانند آن و یا گلاب که دران این ادویه پخته باشند بتکرار استعمال نمایند و بعد از ان مالیدن روغنهای مرطب مثل روغن بنفشه و کدو سود مند است و اگر از ین آبها و روغنها و مطبوخات رطب چرب حقنه سازند نفع شدید نماید چنانچه ابن سیار بهمین عمل امر میکرد و آبزن بشیر یا روغن کنجد نیم گرم نیز مفید بود و بر مفاصل و منابت اعصاب نیز روغنها استعمال کنند مع عنایت بترطیب دماغ و با دهان و عصارات مرطبه سعوط نمایند چنانچه شیر زنان بروغن نیلوفر و روغن کدو در بینی و گوش چکانند و شیر خر بروغن بنفشه آمیخته و یا لعاب اسپغول و آب برگ خرفه بر سر بندند و ایضاً از بنفشه و خطمی و آرد جو بلعاب اسپغول و روغن کدو یا شیر زنان آمیخته بر سر و عضو مؤف ضماد نمایند یا قیروطی مرطب بمالند و از حرکت و ریاضت و هوای بسیار سرد و بسیار گرم محترز باشند و اغذیهٔ مرطبهٔ ملینه مثل حریرهٔ چرب که از نشاسته و روغن بادام

ونبات سفید ساخته باشند یا گوشت حلوان یا پایچهٔ حلوان با سفاناخ و روغن بادام یا چوزهٔ مرغ یا ماهی رضراضی دهند و اگر تپ باشد گوشت حلوان مع لبقول مرطب
مثل کدو و خیار ویا مزورهٔ ماش با مغز بادام و کدو و اسفاناخ و خرفه و سرمق بدهند و باقی تدبیر مرطب از علاج تپ دق اخذ کنند

علاج امراض عصبی بلغمی

و آن استرخا و فالج و تشنج و تمدد و لقوه و رعشه و خدر است باید که تا چهار روز عوض آب و غذا بر ماء العسل التقا نمایند و اگر مریض بر داشت کند تا هفت روز و ماء العسل حسب
مزاج مریض مرتب سازند مثلاً اگر در مزاج مریض برودت زیاده نباشد شهد یک جزو و در هشت جزو آب با آتش ملایم بجوشانند و کف بردارند هرگاه سوم حصه بسوزد
صاف کرده در شیشه اندازند و بدهند و یا در یک جزو شهد شش جزو آب اندازند چون نصف بماند صاف کرده بدهند و اگر برودت زیاده باشد شهد یک حصه و آب
دو حصه بجوشانند چون دو حصه بماند صاف نموده بدهند و اگر در ماء العسل بجای آب عرقیات مثل عرق بادیان یا عرق گاوزبان کنند بهتر باشد و اگر قوی تر خواهند
دارچینی زنجبیل مصطگی زعفران میل قرنفل خولنجان جوز الطیب لبسباسه کوفته بقدر حاجت در صره بسته در اثنای جوش داخل کنند و اگر حرارت در مزاج بود ماء الشکر
یا جلاب معمول حکیم ذکاء الله خان عوض ماء العسل دهند در روز پنجم یا هشتم شوربای کبوتر و موٹھ بیر و غن بدهند در روز هشتم منضج بلغم دهند و اگر غلبهٔ برودت محسوس گردد
بزور حشایش مثل انیسون تخم کرفس زوفای خشک فقاح اذخر قنطوریون دقیق سیسالیوس نانخواه فرد ماناو اصول مثل بیخ بادیان بیخ کرفس بیخ کبر بیخ اذخر بیخ مهک
حسب حاجت در منضج افزایند و یا ماء البزور یا ماء الاصول سبک بدهند و گاهی منضج از اصل السوس بادیان اسطوخودوس بیخ بادیان انیسون تخم کرفس عود صلیب
فقاح اذخر گاوزبان هر یک چهار ماشه گلقند عسلی چهار توله مطبوخ کرده بدهند و اگر حرارت لاحق باشد انیسون، تخم کرفس طرح ساخته گل بنفشه عنب الثعلب هر یک
چهار ماشه و تخم کاسنی تا دو توله زیاده میکنند و اگر حرارت زیاده تر باشد بادیان و فقاح اذخر نیز حذف کرده تخم خیارین می افزایند و در آخر مویز منقی بنسبت دانه
پرسیاوشان چهار ماشه اضافه می سازند بالجمله اگر مزاج اصلی حار باشد و یا تپ داشته باشد ادویه بارده مثل بنفشه نیلوفر و کاسنی و خیارین خصوص با بزور منضجات برای
اصلاح دهند و اصول ندهند که بیم آن است تا بضعف طبیعت منجر نگردد و گل سرخ گل نیلوفر و غیره حشایش بارده برای تپ و اعانت ادویهٔ مسهله و اصلاح و رعایت
مزاج حار اصلی در مسهل نیز میدهند بنا بر ضرورت باحتیاط باید داد و گرنه کار تبریدات میکنند لیکن بتامل فهمیده بدهند و اگر مزاج اصلی حار نباشد و یا تپ نباشد اصلاً
مطلقاً نباید داد که مضرت دارند و غذا در اثنای منضج بدستور شوربای مذکور و اگر کافی نباشد شوربای دو کبوتر بسازند و بخوردن گوشت اوامر کنند بعده در شوربا
حبوب گرم اول بقدر سه توله اندازند بس یاده کنند مثل نخود و موٹھ و ترطم و اندک فلفل و دارچینی بعد از آن برنج داخل نمایند و در مزاج حار شوربای شکار
و بابره یا باز بر حاره بدهند و کبوتر ندهند که محرق خون است و در این امراض بعد از ماء العسل یعنی بعد از روز چهارم یا هفتم یا چهاردهم بجای آب عرق بادیان یا
گاوزبان میداده باشند و اگر بر مزاج سردی غالب باشد عرق اذخر و دارچینی غیر قوی بدهند اما اگر مزاج حار محتمل ماء العسل نباشد یا تپ عارض شود از اول روز استعمال
عرق عنب الثعلب یا بادیان مضایقه ندارد بعد از آن روز شانزدهم مسهل بلغم دهند و یا در منضج مذکور غاریقون سه ماشه تربد موصوف شش ماشه برگ سنا یک توله
قنطوریون چهار ماشه مغز فلوس شش توله شیرهٔ مغز بادام شش دانه افزوده مسهل دهند و اگر عمل خوب نکرد بسفایج شش ماشه افتیمون چهار ماشه حب النیل چهار ماشه زیاده سازند
و در یوم الراحت تبرید که در مسهل بلغم معمول است یا اسطوخودوس کنوچه گاوزبان هر یک چهار ماشه جوشانیده گلقند دو توله داخل کرده تخم ریحان پاشیده بدهند
و اگر حرارت محسوس شود گاوزبان خطمی خبازی عنب الثعلب هر یک چهار ماشه جوشانیده با شربت بنفشه دهند و اگر حرارت زیاده بود بهدانه نیز داخل کنند خواه
لعاب او بشربت اسطوخودوس دو توله و تخم خشک چهار ماشه پاشیده بدهند و بعد دو مسهل باز منضجات داده حب ایارج یا حب شبیار تنقیه نمایند و بهتر
آنست که در میان کل دو یا سه مسهل استعمال منضجات کنند یعنی نضج دهند پس استفراغ ماده نمایند و باز اعادهٔ منضجات کنند پس مسهل استعمال نمایند همچنین بعمل آرند
زیرا که مادهٔ این امراض بارد و متمکن در اعصاب است و غذا روز مسهل وقت دوپهر آب یخنی گوشت کبوتر و وقت سه پهر کھچڑی موٹھ دهند و بعد از تنقیه معجون بلادر و امراسک
حار و معجون اذاراقی و معجون هندی و معجون جالینوس و لعوق معمولی و دیگر معاجین گرم بخورانند و شربت عسل و شربت ابریشم و عرق تنبول و عرق تنباکو و عرق سنڈی مرکب
استعمال کنند و روغنهای گرم مثل روغن دهتوره و روغن قسط و روغن بیدانجیر مرکب و روغن هفت برگه و روغن موم و روغن بیش و روغن جواصل و روغن مبارک و روغن کلان
و روغن روباه و روغن چوب چینی و روغن جرجل بمالند و ایضاً بعد تنقیه عطوسات و سعوطات و غراغر منقی دماغ بعمل آرند و در طبیخ ضبع عوجا نشانند و تریاق فاروق
دو دانگ یا مثرودیطوس یا تریاق اربعه تناول کرده عقب آن قرنفل دارچینی عود هندی عود صلیب هر یک یک مثقال در عرق بادیان جوشانیده

صاف نموده شربت اسطوخودوس داخل کرده بنوشند و یا آفلونیا اول بخورند بعده دارچینی بادیان خطائی عود هندی عود صلیب اسطوخودوس هر یک یک مثقال در گلاب جوشانیده صاف کرده شیرهٔ کشنیز خشک شیرهٔ مربای زنجبیل سه مثقال حل کرده بنوشند و یا دوا المسک حار یا معتدل خورده بالایش طبیخ بادیان خطائی عود مصطکی خولنجان قرنفل انیسون هر یک دو ماشه الایچی خرد دارچینی هر یک چهار ماشه چای خطائی هشت ماشه نبات سفید دو اوقیه داخل کرده بنوشند و یا تریاق فاروق برابر نخود خورده بالایش عود بلسان عود صلیب هر یک دو ماشه در عرق گاوزبان و عرق بادرنجبویه و عرق دارچینی هر یک چهار توله جوشانیده صاف نموده گلقند عسلی حل کرده بنوشند غذا شوربای کبوتر بچه و شلهٔ گوشت دراج بخورند و یا زنجبیل و برج ترکی برابر در عسل سرشته هر روز دو وقت بقدر گردگان با ماء العسل مداومت نمایند و نوشیدن ماء العسل در خوردن این دوا لازم شناسند و یا بادیان خطائی چای خطائی هر یک چهار ماشه دارچینی دو ماشه زوفای خشک سه ماشه بعرق عنب الثعلب و عرق بادیان هر یک پنج توله جوشانیده صاف نموده نبات چهار توله داخل کرده بطور قهوه بنوشند و تدام خائیدن دارچینی و قطعهٔ جوزبوا و کبابهٔ چینی و درج و عاقرقرحا و قرنفل و نهادن جوزبوا سالم در دهان و طلای سحق او بار روغن بان و یا عطر او تنها نافع بود و گرسنه و تشنه دارند و تسخین اکلاً و طلاءً و ادرار بول مفید شناسند و دیگر مبدلات مزاج که در علاج امراض عصبی بارد مذکور شد بکار برند و پوشش در خواب زائد از وقت بیداری باشد و در سر لوپوشش و فرش از سمور و ثعلب و صوف و پنبه نو دار ز موی شتر و دنبه باشد و بیداری زیاده و خواب اندک باید و مسکن تاریک و گرم باشد خالی از تهاویر و نقوش و رطوبت و قرب میاه و باد تند سرد در آن نباشد و تعطیر مسکن بخورات کنند و ریاحین حارهٔ خوشبو در آن نهند و اگر مزاج علیل حار باشد ترطیب مسکن بحسب آن کنند و اجتناب از جوامض و مولدات بلغم و از خواب بعد غذا مناسب ست و ترک عشا و آب خالص و آب شیخ میفرماید واجب ست که فصد طبیب در امراض عصب خمسه اعنی خدر و تشنج و رعشه و فالج و اختلاج فصد مؤخر دماغ باشد و باستعمال ادویهٔ قویهٔ مسهله و مبدله در اول امر تعجیل نکند بلکه تا روز چهارم یا هفتم و اگر مرض قوی باشد تا چهار دهم در استعمال ادویهٔ قویهٔ مسهله و غیر مسهله تاخیر کند و درین ایام اول بر اشیای لطیفهٔ ملینهٔ منضجه اقتصار نماید و استعمال حقنه بشرط حاجت درین وقت باک ندارد و بعد چهارم و هم استفراغ بادویهٔ قوی مناسب بود و هم او میفرماید که اما وجه علاج در تنقیهٔ اعصاب و تبدیل امزجه آنها آنست که مواد که مبشر احتیاج استفراغ آن از عصب می افتد بار دمیباشد و مستفرغات او ادویهٔ قویه مثل شحم حنظل و فرفیون و اشق و سکبینج و سائر صموغ قوی و ایارجات کبار ست و غاریقون مقوی و مسخن و منقی عصب ست و ایضاً قی کردن بخربق سفید نافع خصوص در انحطاط مرض از مستفرغات لطیف او حمام خشک و ریاضت معتدل ست و ریاضت بعد تنقیه افضل مبدل مزاج عصب ست بهر آنکه از ریاضت با وجود امتلا خوف حرکت مواد و تولد امراض عصب بنابر سبقت او بدان مواد ست و برای هر عضو بحسب اوست پس میباید که از ریاضت ملایم تر شروع کنند و بتدریج تا قوی معتدل رسانند و اما مبدلات امزجه اعصاب باب دماغ مذکور شد و نقل بغز حب الصنوبر بالخاصیت نافع بود **بعض قدما** نوشته اند که اگر از صبر و شحم حنظل و مقل هر یک ده درم فرفیون پنج درم حب ساخته در هر هفته یکبار دهند بدین طریق که اول بار دوازده قیراط شروع نمایند و در هفتهٔ دوم هژده قیراط و در هفتهٔ سوم بست و چهار قیراط و همچنین در هفته شش قیراط بیفزایند تا بسی و شش قیراط برسد در تنقیهٔ اعصاب نتیجه دارد و برابر این نیست **انطاکی** گوید که علاج فالج و لقوه و تشنج رطب و کزاز و رعشه و خدر و اختلاج همانست که در سکته گذشت لیکن سزاوار است که علاج اینها قبل یک هفته نکنند و الا گاه سبب موت میشود و از اکل ارواح و آنچه از آن خارج شود منع کنند و از ثوم و عسل و عود فرج و سداب بهر نحو که استعمال کرده شود اکثار نمایند و در خواص آمده که چوب طرفا لقوه و فالج را بخوراً و اکلاً و شرباً و ظرف آن نفع بخشد

علاج امراض عصبی دموی و صفراوی

و آن استرخا و تشنج و رعشه و خدر و اختلاج ست در دموی بعد چهار روز یا هفت روز فصد کنند و شربت انار شیرین یا شربت بنفشه در عرق عنب الثعلب بست توله حل کرده دهند یا شربت اسطوخودوس یا شربت لیمو یا سکنجبین ساده یا بزوری دو توله در عرق کاسنی بست توله و بیدمشک و عرق کیوڑه و عرق بید ساده هر یک ده توله حل نموده دهند و بعد از نضج بر در شانزدهم از عناب ده دانه شاهتره شش ماشه گل بنفشه تخم خطمی خبازی هر یک چهار ماشه عنب الثعلب گاوزبان هر یک شش ماشه مویز منقے بست دانه تخم کاسنی دو توله اصل السوس چهار ماشه تخم خیارین دو توله فقاح اذخر بیخ کاسنی هر یک چهار ماشه سنای مکی یک توله مغز فلوس شش توله ترنجبین شش توله هلیلجات ثلاثه هر واحد شش ماشه غاریقون روغن بادام هر واحد شش ماشه مسهل دهند و بروز دوم لعاب گاوزبان تخم خطمی تخم کنوچه هر یک چهار ماشه فرنجمشک چهار ماشه پاشیده بدهند غذا آب نخود آب آش جو و در صفراوی لعاب بهدانه چهار ماشه عرق گاوزبان پنج توله شربت بنفشه یا شربت زوفا دو توله بدهند و بعد از منضج و مسهل مذکور حب ایارج شش ماشه با عرق بادیان ده توله آخر شب خورانیده صبح بدرون مغز فلوس مطبوخ بنوشانند اگر احتیاج

حب ایارج بنا شد از گل بنفشه تربد رب السوس بلیلهٔ زرد انیسون هر یک نیم درم سقمونیا دو دانگ حب ساخته بدهند

استرخا و فالج

استرخا سستی و ضعف ست که در عضوی ظاهر شود و حس و حرکت آن عضو ناقص یا باطل گردد و فالج بقول مطلق استرخای هر عضوی را گویند و بقول مخصوص محقق مختص بعرف اطبا استرخا یک شق بدن ست در طول که از گردن تا قدم فرا گرفته باشد و سر صحیح و سالم بود و یا در جمیع شق از سر تا قدم ساری باشد و این را فالج مع اللقوه و خلع گویند و فالج بمعنی استرخای مطلق اگر بهر دو جانب تمام بدن غیر از اعضاے سر و روے بود ابوبلقیسیا گویند و اگر بهر دو شق سر و بدن عام باشد سکته بود و بالجمله سبب بطلان حس و حرکت آنست که روح حساسه و محرکه یا محتبس گردد و از نفوذ در اعصاب بجهت انسداد طریق روح حامل آن و یا نافذ باشد در آن لیکن بعضے اعضا از اثر و قوت آن متاثر نشوند بجهت فساد مزاج خود و فساد مزاج یا از حرارت باشد یا از برودت یا از رطوبت یا از یبوست اما حرارت تا که بحد غایت نرسد تاثیر حس و حرکت را منع نکند چنانچه در اصحاب ذبول و مدقوقین مشهود میشود که در ایشان با وجود حرارت شدید آنها حرکت و حس ایشان باطل نمی شود و یبوست بدستور بلکه مانع حس و حرکت اکثر برودت و رطوبت بود و ظاهر سیت که برودت ضد روح ست و تخدیر و اخماد آن کند و رطوبت عضو را مهیا بلادت میگرداند پس از اسباب بطلان حرکت رطوبت بلا ماده بود لیکن تلافی این تسخین سهل باشد و این در اکثر بدن یا در شق واحد و عام نبود بلکه در یک عضو خاص عارض شود چون فالج مثانه و ذکر و امثال آن پس فالج و استرخای اکثر اعضا بسبب احتباس روح باشد و سبب احتباس روح انسداد بود یا اختراق مسام و منافذ موصله بسوی اعضا بقطع عصب در طول و انسداد یا بر سبیل انقباض مسام دیا بر سبیل امتناع از خلط ساده و یا بر سبیل امر جامع هر دو امر بود و آن ورم ست پس سبب فاعل استرخا و فالج بنا بر انقطاع روح از اعضا انقباض مسام یا امتلای خلط مسدد یا ورم یا قطع عصب باشد و انقباض مسام یا از لبط عضو بود از خارج و آن استرخا باشد و این بطلان حس و حرکت امر عرضی بود و بکشادن رباط زائل گردد و یا از انضغاط شدید چنانچه عند ضربه یا سقطه یا میلان فقره براست و چپ یا خلع مفصل و یا غلظ جرم عصب در جوهر خود و یا سردی مکثف مسام عارض شود و امتلاے مسدد از مواد رطب بود و آن اکثر بلغم باشد که از بطون دماغ بریزد و در تخلل کل اعصاب جاری گردد و یا در مبادی اعصاب یا شعب اعصاب متوقف شود و طریق روح نفسانی بند کند و اما ورم نیز از عروض خود در نخاع و منابت اعصاب یا شعب آن منافذ را مسدود سازد و از هر ماده که باشد و اما قطع عصب پس در طول باشد مانع نفوذ روح و مضر حس و حرکت نبود و آنچه در عرض باشد حس و حرکت را منع کند لهذا اعصابی که مجاری روح نفسانی میان دو میان لیف مقطوع پیش از قطع متصل بود زند و بسیار باشد که ماده رطب بسبب غلبهٔ حرارت بر بدن یا بسبب حرکت بدنی یا نفسانی دفعةً از خوف یا غضب یا لذت یا غم بسوے اعصاب نخاع و اطراف سائل گردد و فالج آرد و بدانکه سبب فاعل اگر در یک شق بطون دماغ یا در مجاری شق واحد افتد همه شق بدن مع شق روی مفلوج گردد چنانچه اگر در هر دو شق بطون دماغ یا مجاری آن بود سکته افتد و اگر در هر دو شق نزد منبت نخاع افتد کل بدن سواے اعضای روح مفلوج شود لیکن گاهی جلد منحبس گردد و اگر در شق واحد از منبت نخاع افتد فالج در یک شق بدن غیر از روی عام بود و اگر از منبت نخاع فروتر بهر دو جانب یا در یک شق باشد اعضائیکه متصل عصب او ست مسترخی و مفلوج گردد و اگر سبب در نخاع نباشد بلکه در عصب یا شعبهٔ او ماده یا تفرق اتصال یا ورم افتد استرخا در عضوے که باین عصب یا شعبه تعلق داشته باشد واقع شود مثلاً در زبان و حنجره و مری و مثانه و معاے مستقیم و غیر آن و باقی اعضا سالم بود و اکثر فالج در شدت برد شتا و در مشایخ و مزاج بارد رطب و شخصے که ادمان تدبیر غلیظ مولد بلغم نماید عارض میشود و گاهی در ربیع بحرکت امتلا در ان و در بلاد جنوبی و در عمر پنجاه تا شصت سالگی که دماغ بارد و ممتلی باشد و دفعةً حرارت یا برودت قوی رسد بر سبیل نوازل مندفعه از سر ایشان می افتد و اگر فالج بحران در فصل گرما افتد کمتر نجات یابد و از نوع فالج آنست که بطریق بحران در امراض حاده افتد و بدان ماده بسوے اعصاب منتقل گردد و این بهر آنست که چون طبیعت بسبب سن یا بسبب ضعف خود ماده را باستفراغ تام پاک نکرد لیکن باقی ماده در نواحی دماغ بماند و لهذا بعد منتهی صداع و گرانی سر باقی ماند بعده طبیعت آن را بطور دفع ثقل دفع کند نه بطرز دفع استفراغ تام پس فالج و مانند آن پیدا کند و گاهی سکته و صرع و قولنج و اختناق رحم و حمیات مزمنه بر سبیل بحران نیز منتقل بفالج گردند و قولنج شدید الالم در اکثر مؤدی باسترخاے اطراف و خلع مفصل زانو و سرین گردد هنگام انقضاے مرض بر سبیل بحران و دفع طبیعت فضول را از عمق بدن بسوے اطراف چنانچه صاحب کامل گفته که جماعتی را دیدم که ایشان را قولنج صعب شدید الالم بود و منکبین آنها و بعضے را منکبین و ورکین منخلع گردید و شخصے را دیدم که حرکت کتفین او معطل شده بود الا حس آن مرد جید بود و تحنین فولس در کتاب خود ذکر کرده که در زمانهٔ من قوم کثیر را درد قولنج

عارض شد و هر کسی که از ایشان خلاص یافت خلاصی آن با استرخای اطراف گردید و حس آن باطل نشده بود و نفس وی مختلف منقطع از شدت اختلاف در فالج بر
رداءت حال صاحب فالج دلالت کند و بقراط گوید که حل فالج قوی ممکن نیست و ضعیف سهل نه و بدانند که گاهی استرخا با خلع و تشنج مرکب میگردد در بعضی مردم حتی که بعضی
اعضای ایشان مسترخی یا منخلع و بعضے متشنج مرتعد بسبب منشا آن معاینه کرده و گاهی عضو منخلع یا متشنج وار تعاد دیده شده و این نوع از بقراط نقل کرده کسی را که سکران از
شراب باشد و یکبارگی کلام او بند گردد بعده او را امتداد بهم رسد بمیرد مگر آنکه تپ آنرا عارض شود یا کلام او در ساعتے که سکر او منحل گردد جاری شود و مراد با مساک
کلام فالج ست و جالینوس گوید که استمساک صورت مع استرخا ردیست و اعضائیکه مفلوج شود رنگ آنها تیره گردد و بولس گفته که استرخا حادث از انخلاع بعض
فقار قاتل ست در اکثر و قسطا بن لوقا گفته که اگر مفلوج کلام مستوی کند علت در نخاع بود و علاج آن سهل تر باشد و اگر در کلام او اضطراب بود علت در دماغ باشد
و علاجش مشکل تر ست و بدانکه نبض مفلوج ضعیف بطی متفاوت بود و هرگاه از مرض قوت ضعیف گردد نبض ضعیف صغیر متواتر شود و دران فترات بلا نظام واقع شوند و قارورهٔ
مفلوج اکثر سفید خام غلیظ بود و گاهی زرد چند انکه زردی او کمتر از اترجی باشد و گاهی بسبب ضعف جگر از تمیز خون از مائیت یا ضعف عروق یا گرده یا در عصب که گاهی
بادی بیما شد و یا مرضی دیگر که مقارن او گردد و سرخی بول واجب کند بسیار سرخ بود و گاهی شق سلیم ملتهب بود گویا که در آتش ست و شق مفلوج بارد بود گویا که در
برف ست و لهذا نبض شقین مختلف گردد چنانچه نبض شق بارد ساقط بود و نبض شق حار بحسب مزاج آن باشد و گاهی چشم جانب شق بارد کوچک گردد و عضو
مسترخی و مفلوج تا که همرنگ سائر بدن باشد و کوچک لاغر نگردد در صحت امید دار تر ست و اگر بسبب فساد مزاج باستیلاے برد مجمد و فتور حرارت غریزی یا
انطفای ان افعال طبیعی نیز باطل شود و عضو بجهت نرسیدن غذا بزردی و لاغری گراید امید صحت او کمتر بود و صاحب کامل گوید که علامت علت معروف
ابو ملیا آنست که صاحب او برپشت افتاده بود و صوت و حس و حرکت او معدوم باشد و برین علت تقدم کند درد سر شدید و امتلاے و دواجین و دوار و تاریکی بصر
و سردی دست و پا و اختلاج در جمیع بدن و ثقل در حرکت و صریر اسنان در وقت خواب و بول مائل بسیاهی بود و در یان ثفل راسب شبیه بسویق و قشار باشد
و علامت خلع احساس زائد عظم داخل در حفرهٔ مفصل یا خارج از موضع خود ست و آنرا بجاسه لمس منفصل دریابند **طریق تشخیص** اسباب این مرض باید که او لاً
بپرسند که مرض دفعةً عارض شده یا بتدریج اگر دفعةً بگوید حال تقدم وقوع ضربه یا سقطه یا زخم بپرسند اگر اقرار آن کند مرض بمجرد وقوع آن افتد سببش
گسستن عصب یا قطع آن باشد و این هر دو لاعلاج ست و الا نظر کنند اگر سفیدی رنگ و ترهل بدن و کثرت بزاق و نوم و قلت عطش و قاروره سفید و غلیظ
و گاه رنگین سرخ و زرد و غلیظ بسبب ضعف کبد و عروق و نبض بطی و متفاوت بود فالج رطوبی بلغمی باشد و اگر لمس حار و رگهای گردن و غیره و نبض ممتلی و رنگ چشم و روی
سرخ بود فالج دموی باشد پس اگر فالج مادی در سرسام یا سکته یا صرع یا قولنج یا اختناق رحم یا حمیات حاده و مزمنه بر سبیل بحران واقع شود فالج انتقالی بحرانی باشد
و اگر عروض مرض بتدریج گوید و با آن تپ و درد یا گره در عصب بود فالج ورمی باشد پس ببینند اگر تپ و درد شدید و تمدد بود ورم حار باشد و اگر تپ نرم و درد کم آید
و خفیف بود ورم رخو باشد و اگر از لمس صلابت و تعقد در عصب معلوم شود از تقدم وجع و ضربه یا التوا یا ورم حار نیز سوال کنند و این دلائل ورم صلب باشد
و اگر آثار اورام یافته نشود و بلمس بارد بود از تقدم رسیدن سردی شدید و نوشیدن آب بغایت سرد یا ایستادن در آب سرد سوال نمایند اگر باشد استرخا
از برودت و رطوبت ساده باشد و الا تقدم ربط رباط یا زوال فقره یا خلع مفصل بپرسند پس هر کدام ازین اسباب که اقرار کند سبب استرخا همان باشد و فرو نشستن
پشت یا گردن و بلندی سینه اگر زوال فقره بسوی داخل بود و خمیدگی پشت یا گردن و فرو رفتن سینه اگر زوال طرف خارج باشد نیز از نشان زوال فقرات ست
و اگر حرکت انبساط و انقباض عضو بدشواری شود و عضو نرم نباشد سببش غلظ عصب یا غلبهٔ یبوست باشد و تقدم اسباب یبس بر یبوست شاهد باشد و هرگاه بول
بی اراده جاری گردد نشان استرخای مثانه باشد و اگر براز بے اراده بیرون آید علامت استرخای معاے مستقیم بود و باشد که قوت دافعه باطل شود و بول و براز
دفع نتواند کرد بالجمله علامت و علاج استرخای مثانه و معای مستقیم و استرخای زبان و حنجره و مری و غیره هر یک بمقام خود ها مذکور گردد و اینجا تدبیر مطلق استرخا و فالج مسطور می شود

علاج استرخا و فالج بلغمی

تدبیرش بدستوریکه در علاج امراض عصبی بلغمی مذکور شد از ترک آب و غذا در ابتدا و استعمال منضجات و مستفرغات وغیره بعمل آرند و ایضاً بر استفراغ مفلوج اقدام
نمایند مگر برفق و مراعات قوت و راحت دادن بدن در میان هر استفراغ و اگر دو یا سه مسهل ماده فالج بر نیاید بر ما ء الاصول فقط تا یک چله گذرانیده
بعد از ان حب منقی دماغ میداده باشند و در آخر معجون سیر وغیره بخورانند لیکن از تنقیه تا چهلم روز فراغت ضرورست چه قول بعضے اساتذه است که اگر قبل از

چہلم اعضا بکشاید بکشاید والا باز نکشاید لہذا در مرض خفیف ہشتم روز مسہل معمول ست واز روز چہارم منضج شروع میکنند وتدبیر کلی این مرض نضج کامل ست وقبل از نضج کامل اسہال
ممنوع ومضرست ور روز دوم از مسہل اگر تپ نبود باز منضجات مشتمل بر مقویات ومسخنات کبد اگر شق راست مؤف بود ومسخنات ومقویات قلب اگر شق چپ معلول
بود بدہند اگر مرض قوی باشد تا چہلم روز تقویت این اعضا ضرور ست وبعد مسہل تقویت معدہ بمصطگی وزرنباد وفادانیا د اسطوخودوس سودہ بہ ہلیلہ مربی یا اطریفل
نشرتہ معمول ست چہ اطریفل دراع دنتی مخصوص عضو مؤف یعنی دماغ ست وسکنجبین عنصلی با شربت زوفا بماء الاصول ویا ماء البزور حار یا معتدل بیاشامند وخورانیدن
تریاق اربعہ وثمانیہ وجوارش بلادر ہر چہ موجود باشد ومناسب دانند باعرق بادیان وشیرہ آن نافع ست ومداومت یکدرم سداب شربا و روغن دارچینی دلوگا مجرب ست
وہمچنین بہر تبدیل مزاج تریاق کبیر یا مثرودیطوس نیم درم وکلکلانج وماننداٰن بدہند وہر شب بعد تنقیہ معجون فلاسفہ ومعجون بلادر واطریفل کبیر ومعجون ورج درما
آن بخورند ودیگر ادویۂ مرکبہ مثل جوارش اترج علوی خان وسفوف اترج الیشان وخمیرۂ اسطوخودوس وحب جند وموميائی وافلاقی وحب سرخ وسیاہ وحب
سیماب وحب بلبلش وحب سم الفار حسب حاجت بعمل آرند وفقرات واعصاب را بروغنہای گرم محلل ومقوی اعصاب چون روغن قسط وغیرآن گاہ سادہ بمالند وگاہے
جند بیدستر وعاقرقرحا دران روغنہا آمیزند ویا موم در روغنی گداختہ وقدرے فرفیون آمیختہ نیم گرم تدہین کنند ویا مومیائی کانی در روغن حنا مالش نمایند کہ بعد یافتن
فلاح از فالج مرفع ماندگی اعضا میکنند ویا ضماد جوز بوا ومالش زنجبیل وزرنباد کنند ویا قسط تلخ مرکی فرفیون سودہ بروغن گل ممزوج نمودہ نیم گرم بمالند وآبزن
مخترع حکیم علوی خان نیز مجرب ست وسواری کشتی ونقل از بلد بارد بشہر گرم مفید بود ودرین مرض تا گرسنگی صادق وتشنگی سخت نشود غذا وآب نخورند وترک طعام
شب واجب ست وچون قریب بصحت شوند عضو مسترخی را حرکت دہند وغمز شدید کنند وبخرقہ درشت بمالند وباید کہ در فالج بر اخراج خون جسارت نکنند الا بعد
تحقیق غلبۂ خون کہ بیمار سرخ رنگ وجوان بود وفصل ومزاج وقوت مساعد باشد درین صورت فصد جائز ست اما خون کمتر باحتیاط تمام گیرند وگرنہ بلغم غلبہ خواہد
بود وابتدا اصحا امکن در تقلیل غذا کوشند **بیان بعض تراکیب** معمول در فالج منقول از مطب اساتذۂ کرام روز منضج باید کہ در منضج بلغم وزن اسطوخودوس
پنج ماشہ وانجیر سہ عدد کنند وعود صلیب دو ماشہ گاوزبان عنب الثعلب تخم کبر ہر یک شش ماشہ عوض تخم کاسنی وتخم کرفس ومویز منقی داخل کردہ در عرق عنب الثعلب
نیم آثار جوشانیدہ گلقند حل کردہ بدہند غذا شوربا کبوتر وگنجشک یک وقت وبجاے آب عرق مکوہ ووقت شام تریاق فاروق بقدر یک نخود بشہد
خالص شش ماشہ سرشتہ لیسانیدہ بالایش عرق مکوہ عرق گاوزبان نوشانند ایضاً در مرض خفیف صرف اصل السوس گاوزبان تخم بادیان تخم کاسنی بادیان
اسطوخودوس در عرق عنب الثعلب وبادیان جوشانیدہ باگلقند براے نضج دہند وبعد نضج اجزاے مسہلہ افزایند ایضاً براے مرد جوان در فصل صیف
کہ استرخا در فکین وقدم وعسر حرکات باشد منضج از گل بنفشہ اصل السوس خطمی خبازی گاوزبان تخم بادیان ہر یک شش ماشہ در عرق عنب الثعلب وگاوزبان
ہر یک نہ تولہ شب خیسانیدہ صبح جوشانیدہ گلقند مالیدہ دادہ شود ور روز دوم اسطوخودوس بجاے گل بنفشہ باز عود صلیب دو ماشہ گل بنفشہ چہار ماشہ
عنب الثعلب شش ماشہ مویز منقی نہ دانہ تخم کبر شش ماشہ زوفای خشک سہ ماشہ بادیان شش ماشہ انجیر زرد ہفت عدد تخم قرطم یکنیم تولہ سناے مکی
یکنیم تولہ افزودہ جوشانیدہ صاف نمودہ فلوس خیار شنبر شش تولہ گلقند چہار تولہ روغن گاو شش ماشہ داخل کردہ مسہل دہند ودر مسہل سوم حب ایارج
دادہ روز دوم از مسہل براے نضج مادہ وتقویت دماغ گل گاوزبان سہ ماشہ پرسیاوشان چہار ماشہ تخم کاسنی شش ماشہ اسطوخودوس چہار ماشہ
جوشانیدہ گلقند حل کردہ اول ہلیلہ مربی خورانیدہ بنوشانند ایضاً در خلل خفیف دماغ کہ حس وحرکت بعد غسل قدرے ناقص گردد ودر گوش ہواے سرد معلوم
شود ماء العسل از گاوزبان چہار تولہ در سہ آثار آب جوشانیدہ غسل پا وآثار داخل کردہ باز جوشانیدہ بدہند گاوزبان گل گاوزبان ہر یک پنج ماشہ
پرسیاوشان ہفت ماشہ نبات یک تولہ در عرق بادیان پا وآثار جوش دادہ بطور قہوہ بخورانند وغذا نخود ونان بعد دو سہ روز کہ تخفیف شود وقبض باشد
گلقند عوض نبات کنند باز مکوہ گل بنفشہ گل سرخ ہر یک ہفت ماشہ گاوزبان گل گاوزبان ہر یک پنج ماشہ عوض تخم کرفس وتخم اذخر اسطوخودوس
در منضج بلغم افزودہ منضج دہند وبعد نضج اسطوخودوس پنج ماشہ سناے مکی یکتولہ تربد سفید سہ ماشہ مغز فلوس ہفت تولہ روغن زرد پنج ماشہ اضافہ کردہ مسہل
دہند وبدستور روز دوم تبرید وبعد دو مسہل چند روز منضج دادہ حب ایارج خورانیدہ بعد تنقیہ معجون فلاسفہ دہند ایضاً بصورت مرض خفیف بعد ماء العسل
در منضج بلغم گاوزبان پنج ماشہ عوض اصل السوس وبادیان وانجیر افزودہ روز پنجم دادہ روز ہیجدہم اجزاے مذکورہ وسناے مکی ومغز فلوس گلقند روغن بادام
در منضج اضافہ کردہ مسہل دہند وبعد تنقیۂ کامل عود غرقی عود صلیب مصطگی سورنجان ہر یک نیم ماشہ در گلقند آمیختہ ہمراہ عرق بادیان بخورانند وعود صلیب سورنجان

تبدریج اضافه کنند و بروغن آب برگ ریحان مالش نمایند **ایضاً** اگر در فالج از گرمی ادویهٔ منضجه اسهال و سوزش بول و درد گلو عارض شود ادویهٔ شدید الحرارة از منضج
موقوف نموده گل بنفشه گاؤزبان تخم خربزه تخم خیارین را فزایند و از تخم خطمی و عرق مکوه و عرق گاؤزبان غرغره کنند و عناب در دهن دارند و یا منضج از خیسانده تخم خیارین گل بنفشه
گل گاؤزبان هریک شش ماشه عناب چهار دانه مویز منقی نه دانه در عرق مکوه شش تولہ عرق گاؤزبان پنج تولہ شربت بزوری معتدل دو تولہ نیم گرم بدهند و اگر اسهال زیاده بود در
شوربای کبوتر نخود کابلی چهار تولہ داخل کنند در روز شانزدهم اسطوخودوس گاؤزبان تخم خطمی بیخ کاسنی اصل السوس پرسیاوشان هریک شش ماشه بادیان نه ماشه
سپستان ده دانه سنای مکی تولہ تربد شش ماشه بادرنجبویه چهار ماشه تخم خربزه نه ماشه عود صلیب چهار ماشه عوض تخم خیارین و مویز منقی و شربت بزوری داخل کرده
شب خیسانیده صبح جوشانیده مغز فلوس هفت تولہ ترنجبین چهار تولہ گلقند سه تولہ عرق بادیان پنج تولہ روغن بادام شش ماشه داخل کرده غاریقون سه ماشه خورده
بنوشند و در پهر نخود آب کبوتر و شام آب دال مونگ و برنج روز دیگر اصل السوس بجاے عناب و تخم خیارین در نسخهٔ منضج سابق افزوده دهند و بجای ماء العسل عرق
بادیان اگر اسهال کم شود در روز هیجدهم در آخر شب حب ایارج تولہ بروغن بادام دو ماشه چرب کرده همراه عرق بادیان و مکوه بخورند و صبح بسفائج چهار ماشه مغز
قرطم شش ماشه تخم کشوث چهار ماشه عوض تخم خطمی و سپستان و سنا و تربد و بادرنجبویه و پرسیاوشان در نسخهٔ مسهل اضافه کرده بدهند روز دیگر بدستور مقرر منضج گل
بنفشه گل گاؤزبان گاؤزبان هریک شش ماشه مویز منقی نه دانه اصل السوس چهار ماشه عود صلیب چهار ماشه تخم خربزه نه ماشه در عرق مکوه دوازده تولہ عرق
بادیان نه تولہ شب تر نموده صبح صاف نموده شربت بزوری داخل کرده دهند روز بستم درین منضج خطمی شش ماشه عناب چهار دانه پرسیاوشان شش
ماشه بادرنجبویه برنجاسف هریک چهار ماشه سپستان یازده دانه عوض عود صلیب اضافه کرده گلقند بجاے شربت بزوری داخل کرده دهند تا چهار روز همین
منضج داده روز بست و چهارم حب ایارج بدستور خورده صبح گل بنفشه اسطوخودوس اصل السوس بادرنجبویه مکد شش ماشه سنای مکی تولہ گاؤزبان پوست
بیخ کاسنی عود صلیب مغز خسکدانه هریک شش ماشه بسفائج فستقی چهار ماشه مویز منقی نه دانه تخم خربزه پرسیاوشان هریک نه ماشه شب در عرق مکوه عرق بادیان
هریک دوازده تولہ تر نموده صبح جوش داده مالیده صاف نموده مغز فلوس ترنجبین روغن بادام داخل کرده بدهند روز دیگر گل بنفشه گل گاؤزبان تخم
خربزه هریک شش ماشه مویز منقی نه دانه اصل السوس چهار ماشه شب در عرق گاؤزبان و عرق مکوه تر نموده صبح مالیده صاف نموده شربت بزوری
معتدل انداخته نیم گرم بنوشند **ایضاً** در فالج رطوبی که مزاج اصلی حار بود بعد ماء العسل منضج از بادیان بیخ بادیان عنب الثعلب مویز منقی اسطوخودوس
بیخ کبر پرسیاوشان جوشانیده گلقند آفتابی مالیده صاف کرده تودری سفید پاشیده دهند بعد از نضج ماده بروز مسهل بیخ کاسنی انجیر زرد سنای مکی
افزوده جوشانیده صاف نموده فلوس خیارشنبر شش تولہ گلقند شیرخشت هریک چهار تولہ روغن گاؤ شش ماشه داخل کرده داده شود بعد دو
مسهل تا دو روز بجهت تقویت دماغ و قلب و جگر مصطکی سوده یک ماشه بهلیلهٔ مربی یک عدد سرشته همراه اسطوخودوس گاؤزبان هریک چهار ماشه گل بنفشه
شش ماشه جوشانیده صاف نموده شربت بزوری دو تولہ حل کرده تودری سفید چهار ماشه پاشیده دهند باز مسهل سوم بدستور قید بحران هر سه هلیله
افزوده شب حب ایارج و صبح بدرقه دهند بعد مسهل برای نضج و تقویت اعضای رئیس و درد پای طبیخ بادیان چهار ماشه بیخ بادیان عنب الثعلب گل بنفشه
هریک شش ماشه پرسیاوشان اسطوخودوس گاؤزبان هریک چهار ماشه مویز منقی ده دانه مصطکی سورنجان هریک سه ماشه جوشانیده صاف نموده شربت
بزوری داخل کرده تودری سفید پاشیده دهند و اگر قبض باشد روز دوم بجای شربت گلقند کنند و سورنجان مخصوص برای درد پا است جهت درد ساق و پاے
که از حرکات ماده بشرکت اعضا یا ریاح در فالج میباشد میدهند چون درد پاے باقی ماند باز سورنجان سوده همراه هلیله مربی و مصطکی در نسخهٔ سابق و بجای گل بنفشه
بادیان چهار ماشه داخل کرده دهند باز طبیخ اصل السوس سه ماشه گاؤزبان ابریشم خام تخم کاسنی هریک چهار ماشه جوشانیده نبات یک نیم تولہ داخل کرده دهند و برای
ضعف دواء المسک معتدل پنج ماشه با عرق بادیان ده تولہ دهند و بعد از انفراغ مسهلها و تنقیهٔ تمام و کمال اگر تشنگی زائد بود یک دو بار آب تازه بوقت غذا
بدهند چه در خلو معده و در ابتداے فالج و در شب آب نمیدهند مگر در صورت تپ و حرارت مزاج و باز برای درد پا که اندکے باقی ماند سورنجان مصطکی
هریک یکماشه سوده بگلقند تولہ سرشته همراه اسطوخودوس چهار ماشه مویز منقی ده دانه جوشانیده نبات دو تولہ بدهند و در موسم ربیع تجویز منضج و مسهل
کنند و بسفائج قنطوریون هریک چهار ماشه در منضج بلغم عوض اصل السوس و بیخ کرفس افزوده بعد نضج ماده روز مسهل گل نیلوفر چهار ماشه ترنجبین چهار تولہ
روغن بادام شش ماشه بجاے غاریقون و روغن بید انجیر و گلقند در مسهل بلغم نموده بدهند و بعد دو مسهل بدستور حب ایارج وقت آخر شب و صبح

بدرقه دهند بعده معجون به نسخهٔ تحفه که دران جوز بوا و بنفشه است جهت تقویت اعضای رئیس و نزله خورانند ایضاً در فالج عضوی که بعد قی و اسهال در تخمه مع فتد ماءالعسل در عرق گاوزبان ساخته دهند در وز چهارم نقوع پرسیاوشان اصل السوس گاوزبان عناب بعرق شاهتره عرق عنب الثعلب عرق گاوزبان شب خیسانیده صبح شربت بنفشه داخل کرده بنوشند غذا شله و بجای آب عرق مکوه ایضاً در فالج مع اللقوه و درد بازو بعد مسهلات سورنجان سوده با طریفل صغیر سرشته بخورند بالایش گلقند در عرق عنب الثعلب عرق گاوزبان عرق بادیان مالیده بنوشند باز طبیخ دارچینی گاوزبان انیسون بادیان جوشانیده با گلقند باز سورنجان بوزیدان عود صلیب بگلقند سرشته بخورند بالایش عرق بادیان شربت اسطوخودوس تخم فرنجمشک پاشیده دهند ایضاً در فالج مع اللقوه بعد تدابیر معموله و مسهلات مصطگی سوده به هلیلهٔ مربی سرشته بخورند بالایش گاوزبان بادیان بعرق عنب الثعلب جوشانیده نبات داخل کرده بنوشند روز دوم مویز منقی برعایت جگر عوض بادیان که برعایت معده بود و عرق بادیان بجای عرق عنب الثعلب تودری سفید افزایند غذا پلاو و قلیه روز سوم اصل السوس تخم خطمی اسطوخودوس افزایند و عوض نبات گلقند کنند روز چهارم مصطگی سوده بهلیلهٔ مربی سرشته اسطوخودوس گاوزبان جوشانیده شربت بزوری تودری سفید دهند روز پنجم اسطوخودوس عود صلیب سوده با طریفل صغیر سرشته همراه گاوزبان مویز منقی بعرق عنب الثعلب عرق گاوزبان جوشانیده نبات داخل کرده بنوشند بجای آب عرق عنب الثعلب غذا پلاو مرغ باز جوارش عود گاهی با طبیخ بادیان خطائی و گاهی هفت ماشه با شیرهٔ تخم کاسنی شش ماشه گلاب دو توله نبات یکتوله باز شیرهٔ بادیان چهار ماشه شیرهٔ تخم کاسنی شش ماشه عرق عنب الثعلب ده توله گلاب چهار توله گلقند دو توله تودری سفید چهار ماشه باز اصل السوس گاوزبان تخم کاسنی ابریشم خام جوشانیده نبات داخل کرده بنوشند بعده فلاسفه دهند ایضاً برای فالج مع اللقوه که مرد پیر با رعشه دغنه در صوت و استرخا و تغیر در حرکات و مشی باشد فلاسفه عرق بادیان صبح اطریفل کشنیزی عرق گاوزبان وقت شام و وج ترکی عاقرقرحا فلفل زنجبیل کوفته بیخته بعسل سرشته بر زبان مالند پس غرغره بآب گرم کنند و مسهل در ابتدای فصل ایضاً در خلل دماغ مع بواسیر خونی که دوا بسیار گرم خلل دماغ افزاید معجون فلاسفه هفت ماشه همراه طبیخ چوب چینی سه ماشه دانه هیل دو ماشه نبات یکتوله در عرق گاوزبان دوازده توله جوش داده بدهند و یا اسطوخودوس شش ماشه رسوت یکماشه پوست هلیلهٔ زرد پوست هلیلهٔ کابلی هلیلهٔ سیاه آمله هریک دو ماشه مقل ازرق یکماشه کوفته بیخته با عرق بادیان دهند ایضاً در فالج مع خفقان اسطوخودوس مغز تخم تربوز پرسیاوشان هریک چهار ماشه گل گاوزبان سه ماشه جوشانیده شربت بزوری معتدل دو توله حل کرده بدهند و باز تریاق فاروق یا تریاق اربعه بماءالعسل بخت شام و برای صبح معجون فلاسفه شش ماشه با ماءالعسل باد آنار و اگر بعد مسهلات بسبب قبض و تبخیر خفقان عارض شود فلاسفه خورده اسطوخودوس گل نیلوفر جوشانیده نبات داخل کرده بنوشند ایضاً بعد تنقیه برای تعدیل و تقویت درین مرض دواءالمسک حلو خورده با لایش عرق بادرنجبویه و بادیان و گاوزبان شربت اسطوخودوس آمیخته بنوشند و یا معجون سورنجان خورده بالایش بادیان بیخ بادیان سورنجان بوزیدان هر واحد یک مثقال جوشانیده شربت اصول داخل کرده بنوشند و یا تریاق فاروق که مقوی حرارت غریزیست بقدر نخود در شهد خالص آمیخته بخورند بالایش عرق گاوزبان بنوشند ایضاً که زنی را بعد تولد بچه تپ شود و از استعمال مبردات فالج بهم رسد و زبان هم بیکار گردد و از معالجات آن صحت کلی نشود پارچه در روغن دیودار علوی خان آلوده در روزی هفت هشت بار در رحم بدارد و وقت صبح معجون سیر علوی خان یک توله همراه عرق تنباکو هفت توله بخورد و وقت شام وج ترکی و شونیز و جوزبوا هر واحد یک ماشه در عسل یک توله بلیسد تا بست و یک روز و در هر روز سه چهار مرتبه دار شیشعان زنجبیل فلفل گرد بورهٔ ارمنی هریک سه ماشه سائیده بر زبان مالد

ذکر ادویهٔ مفردهٔ مفید استرخا

گویند که در استرخا شرب قردمانا بآب و یا مغز حب الصنوبر کبار و یا حلتیت مخلوط بقردمانا و یا عسل بلادر نیم درم بمغز جوز و یا حرف و یا روغن خردل و یا حب فلفل و یا آب مطبوخ کفری و یا بیخ سوسن و گل و برگ و یا حب الغار و یا بیخ خطمی مطبوخ بشراب کهنه و یا فرفیون ربع درم سکبینج مقل اشق هریک نیم درم و یا سکبینج یک درم بآب گرم و یا حلتیت بقدر باقلا صبح و شب بجلاب و یا عصارهٔ قنطوریون دقیق بعسل و یا پوست رته بآب نیمگرم و یا طبیخ دارشیشعان و با طبیخ حاشا و یا کرنب مسلوق بطبیب نبیذ و یا فوه الصبغ بعسل و یا تخم فندل و یا شربت عنصل و یا جوز القی و یا زراوند طویل یک مثقال و یا دارچینی و یا دوقو و یا اسطوخودوس و یا سندروس و یا لحم عصافیر و یا لحم شفانین و شرب و تمریخ روغن حب الصنوبر کبار و یا روغن پوست ترنج و تخم آن و یا عاقرقرحا بسرکه و یا روغن یاسمین و یا روغن خندق و یا روغن سداب و یا روغن آس و شرب و ضماد قسط و یا برگ غار و یا اقاقیا و یا طلع نخل و یا فلنجه و تمریخ قسط هندی بروغن بان و یا روغن عودالفرج و یا روغن نرگس و یا روغن کفری و یا روغن

سوسن ویا آب خاکستر چوب انجیر که ده بار تکرار آن نموده باشند ویا روغن غار ویا زیت که تخم حنظل دران جوشانیده باشند ویا فرفیون یکدرم در زیت ده درم حل کرده ویا فرفیون و جند بیدستر بروغن قسط ویا میعه سائله مطبوخ بزیت یا تنها ویا جند بیدستر در روغن سوسن و موم ویا نطرون مخلوط بزیت کهنه ویا قنه مخلوط بزیت ویا روغن حنا ویا عاقرقرحا مخلوط بزیت ویا روغن ضیان ویا روغن زهر قندول و ضماد خردل بقرنفل ویا سداب ویا شیطرج با آب قرنفل سرشته ویا ثافسیا ویا خردل سوده در تیروطی روغن بادام و موم آمیخته ویا نمک و سویق و عسل جمع کرده سوخته ویا عذبه ویا خاکستر چوب انگور بسرکه و زیت و نطول آب دریای شور ویا طبیخ برگ غار ویا برگ فنجنکشت و تخم او ویا مرزنجوش ویا فوه الصبغ ویا آب کبریتی و آبزن طبیخ ثعلب در زیت و آب بادیان و تخم کرفس نانخواه تا آب فانی گردد ویا آب کبریتی و غرغره طبیخ کبر و عفصه سکبینج یا طبیخ قنطوریون و شحم حنظل هر واحد نافع ست

بیان ادویهٔ مفرده نافع فالج

سویدی گفته که در فالج خوردن زنجبیل مربی و داشتن جوز بوا در دهان داندختن آب آن و کذا اکل لحم غزال تا ایام کثیر و کذا مغز حب الصنوبر کبار از پنج درم تا ده درم لشکر یا بعسل یا زبیب احمر و کذا خوردن بچه کبوتر که سر گردن او دور کرده جوشانیده آب و بعید از ندو در آب دیگر خوب پخته باشند و کذا امالیدن و نوشیدن روغن تخم تالخ مشمش و کذا اغذا کردن با آب نخود سیاه در آب پخته و بزیت و صعتر مطیب کرده و کذا خوردن عود البخور از مجربات من ست و همچنین شبا در یطوس هر روز نیم درم صبح و نیم درم شب وقت خواب تا سی روز متواتر خوردن مجرب صحیح ست و از حکمای دیگر نقل کرده که خوردن فلفل سفید یا فقاح اذخر یا بهمن سفید یا آذریون و طبیخ بیخ او و عصاره لقلق او یا آمله یا ایرسا یا عاقرقرحا یا جند بیدستر یا عسل بلادر یک درم بروغن جوز یا خصیة الثعلب کبیر یا حلتیت تا یکدرم تنها و مع فلفل و عسل و یا کشت ملفوف بموم ویا نیم درم ازان یا سکبینج نیم درم همراه شراب تا پنج روز متواتر یا شبت یا لفظ سفید در آبزن حمام و بعد خروج از آبزن مالش آن نیز یا مغز حب القطن تا تر بدیار روغن البطم یا ثمر او یا شیطرج بعسل یا شقاقل یا شحم حنظل یا سداب مطبوخ با آب تا نصف بماند ویا بقدر یک درم بماء العسل تا سی روز متواتر یا سکبینج یا نارمشک یک درم یا سحالة طلا بدوام یا شربت غنصل یا پیاز او مشوی معجون بعسل یا سرکه او یا سکنجبین او و دائم یا زنجبیل یا زرنبا د بعسل یا زوفای خشک یا دار فلفل بعسل یا درونج بعسل یا کمون بعسل یا بیخ فاشرا مثقال بشراب یا قسط تلخ دو درم یا عصارهٔ قثاء الحمار یا کاکنج یا روغن جوز الاکل یا دیق یا بیخ راسن بعسل یا نانخواه تنها و مخلوط در اغذیه یا سنبل الطیب یا خربق سیاه یا ثوم بری تنها و مخلوط در اغذیه یا سیسالیوس یا ثوم بستانی بعسل یا حب الغار یا برگ آن یا فراسیون بعسل تا سی روز متواتر یا جوز بوا یا شونیز یا زراوند مدحرج یا دارچینی با آب یا صمغ سداب و برگ او بعسل یا مشک یا غاریقون یا فرفیون یا جاوشیر یا روغن تخم ترنج یا دوقو یا حرمل تنها یا با آب مرزنجوش در حمام یا طلا یسفر مثقال بماء العسل یا عنبر یا مومیرج یا جوز السرو یا قنه یا روغن بادام تلخ یا قردمانا دو درم بشراب یا روغن آجر یا بیخ بادآورد یا بندق یا روغن او یا ثافسیا بروغن زرد مخلوط یا بیخ نبات او باریک سائیده در حریره آمیخته یا تخم فاوندی چهار درم در شوربای دراج و ماکیان یا اهلیلج یا هدهد بحری سوخته یا اشق مثقال بعسل یا دارشیشعان یا تخم کرفس سه درم در ابتدای مرض یا آب نخود سیاه یا سرخ مطبوخ تا ایام کثیر یا فلفل سیاه هر روز نیم درم بیک مثقال ایارج یا فوه الصبغ ایام کثیر بماء العسل یا اومان فج و مربای آن یا تخم بید انجیر مثقال دیا ده عدد یا ریوند تنها ویا با ایارج لوغاذیا یا سندروس یا فلنجه یا ازغالک البطم و فقاح اذخر و سکبینج حب لبستر یا برگ کبر یا ثمر یا پوست بیخ او یا رطبه پخته مطیب بزیت ویا تخم او یا اسقولوقندریون یا تخم ترب و جند بیدستر هر دو مساوی یا جنطیانا یا روغن نارجیل یا بیخ بخور مریم و از لحوم اکل لحم شفانین یا لحم سقنقور یا لحم فاخته نافع و غرغره عاقرقرحا بماء العسل ویا شحم حنظل یا سداب ویا مرزنجوش ویا کندش و سعوط مومیائی یک قیراط با آب مرزنجوش ویا یک حبه ازان بروغن زنبق ویا دانگی ازان بروغن بادام تلخ ویا شونیز ویا روغن او ویا مشک ویا رتبه ویا عنبر ویا روغن یاسمین ویا شابانگ یا روغن نرگس ویا آب اسقولوقندریون بروغن بادام و شم سداب یا مشک یا عنبر یا انفاس کبوتران و داشتن آنها در مکان ویا کندش کوفته در صره بسته ویا مرد و مالش عاقرقرحا سوده مخلوط بزیت و کذا جند بیدستر و کذا روغن البطم و کذا روغن جوز و کذا روغن غار و کذا فرفیون بروغن رو نت کذا جاوشیر بعض روغنهای گرم و کذا روغن مرزنجوش و کذا روغن حرمل و کذا عنبر و کذا روغن بادام تلخ و کذا روغن آجر و کذا روغن یاسمین بری و کذا شحم فاوندی در ظرف آهنی گداخته و کذا روغن زقوم و کذا روغن بان که دران مشک و عنبر گداخته باشند بر پشت و کذا روغن نسرین و کذا فلفل سیاه سوده در زیت جوشانیده و کذا خاکستر با آب و زیت آمیخته و کذا خاکستر چوب انجیر و کذا خاکستر چوب انگور بزیت آمیخته و کذا سندروس بزیت و کذا روغن ترب و کذا ابورق و زیت و علک البطم و کذا پیه گاو و کذا روغن نارجیل و طلای جند بیدستر بروغن بان بر سر و

یا قسط تلخ و یا بالباسه مخلوط بروغن بان و یا سداب سوده بعسل آمیخته بر عضو مفلوج و یا مشک تنها و یا ببعض دهنها بر فقرات پشت و یا مرزنجوش کوفته و ببعض دهنهای گرم بخته و یا برگ یاسمین کوفته در روغن کنجد جوشانیده و یا مویزج و یا روغن حنا و بیخ سوسن و موم و یا شابانک و یا بورق در روغن بان و موم و ذرور عاقرقرحا باریک سوده بر مقدم سر و نطول بصمغ سداب و آذخال رته در ادویه فالج مقوی فعل آنهاست و استعمال وسمه یعنی برگ نیل در حقنه فالج نیز نافع ست

ذکر ادویه مرکبه یونانیه که در فالج و دیگر امراض عصبی بلغمی مستعمل ست **ایارج فیقرا** که اکثر اقسام صداع را نفع میکند و دماغ و معده را از اخلاط غلیظ پاک گرداند و بفالج و لقوه و استرخای زبان و وجع مفاصل و قولنج مفید و دفع قی قولنجی نماید و با اطریفل منقی دماغ ست و باگلقند منقی معده و گویند که بگرده ضرر دارد و مصلح آن عناب ست سنبل الطیب دارچینی عود بلسان حب بلسان سلیخه مصطگی اسارون زعفران هر یک یکجزو صبر سقوطری دو چند همه ادویه شربتی دو درم بعسل و آب گرم در حالتی که معده از غذا ممتلی نبود **ایارج لوغاذیا** صداع و شقیقه و دوار و فالج و لقوه و رعشه و صمم و بهق و برص و جذام و درد گوش و بیضه و خوده وغیره امراض بارد مادی را نافع بود شحم حنظل پنج درم پیاز عنصل بریان غاریقون سقمونیا خربق سیاه اشق استقوردیون هر یک چهار و نیم درم افتیمون کمادریوس مقل صبر هر یک سه درم جاشا هوفاریقون انیسون سانج هندی فراسیون جعده سلیخه فلفل سفید و سیاه دارفلفل زعفران دارچینی بسفایج سکبینج فرجاو شیر جند بیدستر سنبل الطیب فطراسالیون زراوند طویل عصاره افسنتین فرفیون حمامه زنجبیل هر یک دو درم جنطیانا اسطوخودوس هر یک یکنیم درم کوفته بیخته بعسل بسرشند شربتی چهار درم با آب عسل گرم بعد از شش ماه استعمال نمایند **ایارج جالینوس** فالج و لقوه و تشنج و استرخا را نافع ست و بدن را از فضول غلیظه لزجه مختلفه پاک کند و استرخای مثانه و خروج بول بی اراده دفع نماید شحم حنظل غاریقون پیاز عنصل بریان اشق سقمونیا خربق سیاه هوفاریقون فرفیون هر یک شانزده درم بسفایج افتیمون مقل ازرق کمادریوس سلیخه فراسیون هر یک نه درم سکبینج زراوند طویل فلفل سیاه و سفید دارفلفل دارچینی جاوشیر جند بیدستر فطراسالیون هر یک چهار درم و بعضے اطبا زعفران صبر هر یک چهار درم در ان داخل کرده اند همه ادویه را کوفته بیخته بعسل کف گرفته بسرشند شربتی از یک مثقال تا چهار مثقال **ایارج ارکاغانیس** هر مرض متولد از بلغم خام و سودا را نفع کند و دوار و صداع و تشنج و فالج وغیره امراض را مفید ست شحم حنظل دو اوقیه فراسیون اسطوخودوس خربق سیاه سقمونیا فلفل دارفلفل هر یک چهار اوقیه پیاز عنصل بریان فرفیون صبر سقوطری جنطیانا فطراسالیون جاوشیر هر واحد یک اوقیه دارچینی جعده سکبینج مر سنبل اذخر پودینه کوهی زراوند مدحرج هر یک دو درم کوفته بیخته بعسل کف گرفته بسرشند و بعد شش ماه استعمال کنند شربتے چهار مثقال **ایارج روفس** نافع بلغم و مره سوداست شحم حنظل بست درم صبر سقوطری پنج درم خولنجان ده درم کمادریوس بست درم سکبینج جاوشیر هر یک هشت درم فطراسالیون زراوند مدحرج فلفل سفید سلیخه دارچینی زعفران زنجبیل جعده مر مکی هر یک دو درم کوفته بیخته بعسل کف گرفته بسرشند شربتی از ان از دو مثقال تا چهار مثقال **آبزن** مخترع حکیم علوی خان برای فالج و استرخا و دیگر امراض دماغی بارد مجرب النفع ست بگیرند آب کبریت و اگر نباشد آب خالص بست من و بجوشانند بران گل بابونه اکلیل الملک مرزنجوش برگ غار اذخر مکی برگ نارنج بهار نارنج اقاقیا اسطوخودوس بیخ سوسن تمام گل یاسمین سفید و بیخ ترکی فوة الصباغین پودینه دشتی پودینه کوهی نعناع برگ صنوبر پوست بیخ صنوبر عشبه مغربی برگ سداب چوب چینی هر واحد دو کف انداخته بپزند تا ثلث آب برود صاف نموده ثلث وزن آب روغن زیت داخل کرده خرگوش یا روباه یا کفتار یا بز کوهی هر کدام که باشد زنده را بسته در عین جوش در ان اندازند و بجوشانند که مهرا شود پس صاف نموده بیمار را در ان بنشانند چون گرم باشد صبر کنند وقتی که سرد شود بیرون آرند قلت و کثرت آبزن بجهت احتمال طبع مریض ست و بعد خروج بر عضو مؤف روغن قسط یا روغن گردگان بمالند **تریاق ثمانیه** منافع این زیاده از منافع تریاق اربعه است بصرع و فالج و لقوه سود مند و بادها بشکند و دفع اذیت سموم کند زراوند طویل ریوند چینی پوست بیخ کبر حب الغار مر مکی قسط تلخ زرد چوبه جنطیانا مساوی کوفته بیخته بعسل مصفی معجون سازند شربتی یک مثقال و قوت این تا ده سال بماند **تیادریطوس اکبر** جهت صداع و صرع و لقوه و فالج و رعشه و جمیع امراض عتیقه مزمنه بارد و رطب و اوجاع معده و کبد و طحال و کلیه و رحم و تاریکی چشم و ربو و جذام و برص و قولنج و استسقا را نافع ست و اسهال بی مشقت کند و مدر بول و حیض بود و سنگ گرده و مثانه بریزاند و حرارت غریزی را قوت دهد و بدن را از اخلاط فاسده پاک سازد و ریاح دفع کند و سده سپرز و جگر بگشاید و رنگ نیکو نماید و قوتش تا چهار سال باقی بود ریوند چینی یک نیم درم عود بلسان فرفیون فلفل سیاه فلفل سفید دارفلفل مر مکی جنطیانا حب بلسان نقاح اذخر موحماما هر یک دو درم زعفران دارچینی وج مصطگی روغن بلسان هر یک سه درم سنبل الطیب سه درم و نیم کمادریوس قسط افتیمون هر یک چهار درم اسارون سلیخه سقمونیا هر یک شش مثقال

صبر سقوطری پانزده درم غاریقون بست درم ادویه کوفته بیخته بروغن بلسان چرب ساخته باسه چند آن عسل لبرشند و بعد شش ماه استعمال کنند شربتے چہار شقال و در قرابادین قانون وزن اسارون وسلیخه وسقمونیا ہر یک شش درم ست و موو حمامایک یک درم جلاب معمول در اکثر امراض دماغیه عصبیه سوداویه بلغمیه که با حرارت مزاج جمع شده باشد و در لقوه و فالج بجاے ماء العسل بعمل می آید قند سفید یک رطل در عرق گاو زبان و عرق بادرنجبویه و گلاب ہر واحد یک رطل و گاہی عوض گلاب عرق بہار نارنج داخل کرده میشود ہمه را بر آتش ملایم بپزند تا متانتی پدید آید پس گل گاوزبان عود صلیب اسطوخودوس ہر یک دو مثقال در مقداری از گلاب یا عرقی از عرقهای مناسب مزاج و احوال جوش داده صاف نموده بآن ضم نمایند و بر آتش گذارند که مائیت نشف شده قوام معتدل ماند و در شیشه نگاہدارند و ہر گاه که تقویت و تفریح منظور باشد با قند عنبر اشہب دو دانگ زعفران یک نیم دانگ اضافه کرده شود و وقتیکه تسخین زیاده تر مطلوب گردد بعضے افادیه چون دارچینی جوز بوا البسباسه مصطگی در میان آن افزوده شود جوارش اترج نافع لقوه و فالج و استرخا و مقوی معده و دماغ و اعصاب و مجرب النفع ست تالیف حکیم علوی خان شیر آمله منقے بنی[3] مثقال یک شب در عرق بہار نارنج و گلاب ہر واحد یکصد و پنجاه مثقال بخیسانند روز دیگر بجوشانند که مہرا شود از صافی گذرانیده پس بگیرند پوست ترنج ده مثقال اذخر مکی اسارون انیسون نانخواه بہمن سفید دارچینی سعد کوفی طالیسفر سلیخه قرنفل گل سرخ قاقله ہیل ترفه کاشم کندر مصطگی ہر یک سه مثقال جوز بوا دار فلفل فلفل سیاه عود صلیب سنبل الطیب عود ہندی قرنفل ہر یک دو مثقال زعفران عنبر اشہب مشک ترکی ہر یک یک مثقال ہمه ادویه کوفته بیخته بدارند و عسل مصفے سه صد مثقال در آمله داخل کرده لقوام آرند پس ادویه لبرشند شربتی یک مثقال تا دو درم و گاہی جند بیدستر و حجد دار خطائی ہر یک یک مثقال داخل مسازند حب ایارج به نسخه معمول خود در جمیع امراض بلغمی جہت تنقیه دماغ و اعضاے رئیسه از فضول و اخلاط بلغمی ایارج فیقرا تربد سفید مجوف ہر یک یکدرم حب النیل غاریقون انیسون ہر یک نیم درم شحم حنظل نمک ہندی ہر یک یک نیم دانگ ہمه را کوفته بیخته بآب بادیان لبرشند و حب سازند جمله یک شربت ست و طریق استعمال آن در مقدمه کتاب مسطور شد و در نسخه معمول حکیم ذکاء الله خان وزن حب النیل یک درم ست و مقل ازرق و کتیرا ہر یک چہار سرخ عوض انیسون مرقوم نوع دیگر از والد حکیم علوی خان برای فالج و لقوه و صرع و استرخا و مالیخولیا و درد معده نافع ست و مخرج اخلاط ثلاثه و غلیظه از دماغ و معده و مصلح تروح و بثور سوداویه مقل ازرق افتیمون پوست ہلیله زرد پوست ہلیله کابلی ہلیله سیاه سنا مکی عود صلیب انیسون ہر یک یک درم زنجبیل یک درم و دو دانگ غاریقون سفید بسفائج گل سرخ اسطوخودوس ہر یک دو درم تربد موصوف دو نیم درم ایارج فیقرا سه درم کوفته بیخته بروغن بادام چرب ساخته حبها سازند و بورق نقره بپیچیده دو مثقال بآب گرم وقت شب یکپاس باقی مانده بخورند دواء المسک حار جہت فالج و لقوه و صرع و خفقان بارد و ضعف و ضیق النفس و جمیع امراض بارده را نافع ست به نسخه معمول حکیم بقا خان مشک خالص سه ماشه جند بیدستر یکدرم بہمنین سنبل الطیب قاقله قرنفل ساذج ہندی ہر یک دو درم مروارید ناسفته کہربا بسد ابریشم مقرض زرنباد ہر یک دو مثقال نبات یا عسل سه چند بدستور معہود تیار ساخته بکار برند روغن بید انجیر که مسہل بلغم و منقی اعصاب از رطوبات ست و در امراض بارد دماغی و قولنج وغیره شرباً و طلاء مستعمل میشود مغز تخم بید انجیر بر آورده بریان نمایند و کوفته در آب بجوشانند و کف ہمیگیرند در ظرفی تا تمام کف گرفته شود و آب زرد بماند پس آن کفها را بجوشانند که تمام روغن صاف بر آید روغن بید انجیر مرکب لقوه و فالج را نفع دارد و سده جگر و سپرز بکشاید و قولنج را دفع کند نانخواه صعتر پودینه کوہی تخم کرفس انیسون مصطگی اسارون ہر یک بست درم بیخ کرفس بیخ بادیان بیخ سوسن آسمانجونی راسن خشک ہر یک ده درم شیطرج ہندی مقل ہر یک پنج درم سکبینج جاو شیر زرنباد درونج ہر یک سه درم زنجبیل دارچینی خیر بوا کبابه دار فلفل جوز بوا البسباسه شونیز قسط کردیا ہر یک چہار درم جمله نیم کوب ساخته در آب بخیسانند تا دو روز نرم شود صاف نمایند و صد و پنجاه درم روغن بید انجیر آمیزند و بجوشانند تا آب برود و روغن بماند شربتی دو درم تا سه درم با ماء الاصول و مالش ازین روغن نیز نمایند روغن قسط به نسخه معمول نافع برودت اعصاب و مقوی آن و مفید امراض بلغمی بارد دماغی قسط ده درم ایرسا زنجبیل اشنه سنبل الطیب ساذج ہندی ترفه وج عاقر قرحا ہر واحد پنج درم قرنفل چہار درم شب در سه رطل آب تر سازند و صبح بجوشانند چون بیک رطل آید صاف نموده با نیم رطل روغن زیت یا روغن کنجد جوش دہند تا روغن بماند بعده جند بیدستر فرفیون جوز بوا مصطگی ہر واحد یک درم سائیده آمیخته بکار برند روغن اسقیل تالیف حکیم علوی خان برای فالج وغیره پیاز عنصل چہار اوقیه بکارد چوبی تراشیده در یک من روغن کنجد بپزند که مہرا شود از دست مالیده صاف نموده عاقر قرحا جند بیدستر خردل قسط تلخ فرفیون ہر یک یک مثقال مشک نیم مثقال سوده اضافه نموده بکار برند

روغن جند از اختراع موصوف الیه جند بیدستر فلفل سفید عاقرقرحا تخم حنظل فرفیون حلتیت ہریک دو نیم درم عود صلیب سه درم نیمکوفته دریک رطل بغدادی روغن سداب داخل کرده در شیشه کرده در آفتاب دارند تا یکهفته و ہر روز دو مرتبه برہم بزنند در روز ہشتم بپالایند و بیفشرند و باز ادویه مذکوره داخل کرده تا یکهفته در آفتاب بدستور دارند و بجنبانند در روز ہشتم صاف نموده باز ادویه مذکوره سحق نموده داخل کرده تا دو ہفته در آفتاب دارند پس بکار برند **روغن قاوندی مرکب** از ترکیب حموع آمده که در فالج و مفاصل وغیره معمول ترنفل عود صلیب سلیخه سورنجان تلخ راسن عود بلسان ہریک پنجدرم سنبل الطیب ساذج ہندی بیخ سوسن ترفه قسط تلخ ہریک ده درم نیمکوفته در ده رطل آب شیرین یکشبانه روز خیسانیده روغن زیت دو رطل داخل کرده بجوشانند که آب رفته روغن بماند مالیده صاف نموده شحم قاوند شانزده درم میعه چهار درم دران گداخته مرکی سه درم جند بیدستر دو درم سوده آمیخته بکار برند **روغن کلان** معمول برای فالج و لقوه وغیره امراض بارده قسط چرائیته افسنتین کندش بیخ بادیان شیطرج ہر واحد سه ماشه عاقرقرحا فلفل سنبل الطیب بیخ سوسن ترفه اشنه راسن سلیخه مُر ترنفل صعتر نانخواه بیخ کرفس تخم کرفس انیسون اسارون سکبینج جاوشیر زرنباد زنجبیل دارچینی کبابه لبسباسه دارفلفل کندر ہریک دو ماشه مغز بادام تلخ شش ماشه شونیز مغز تخم بید انجیر ترنفل ہریک چهار ماشه مصطگی دو نیم ماشه همه ادویه نیمکوفته در چهار آثار آب یکشبانه روز ترکنند بعده بجوشانند ہرگاه آب سوم حصه بماند صاف نموده روغن گل روغن بابونه روغن سوسن روغن بید انجیر ہر کدام نیم پاؤ آمیخته باز بجوشانند که آب تمام جذب شود و روغن بماند پس مشک دو ماشه عنبر اشهب چار ماشه جوزبوا دو ماشه فرفیون جند بیدستر ہریک سه ماشه لبسیار باریک سائیده حل نموده نگاهدارند **روغن موم** مجرب برای فالج و خدر و درد اعصاب و تحلیل مواد و ہر قسم باد موم یک آثار نمک شور سه آثار ہر دو را در دیگ اندازند و بطریق گلاب بکشند مثل **عرق** برمی آید آنرا نگاهدارند و بر بدن عریان شده بمالند و می باید که بعد از مالیدن دو گهڑی پارچه بر بدن نهندازند تا باد بر بدن رسد بعد دو گهڑی پارچه بپوشند **نوع دیگر** قوی تر از اول موم سفید نیم آثار نمک سانبهر پاؤ آثار نوشادر شوره قلمی ہریک یک چهٹانک شنگرف یک توله ترنفل جوزبوا گل دارچینی افیون ہریک نه ماشه باہم کوفته بموم و نمک مخلوط کرده در ظرف انداخته نیچه وصل کرده بطریق گلاب عرق کشند و در شیشه بدارند و قدرے گرفته مالش نمایند و بالا پنبه کهنه بندند برای امراض بارده وریحی مجرب ست یا در قرع انبیق کشند و بعمل آرند **روغن حواصل** معمول جهت فالج و درد جمیع مفاصل و جمیع امراض بارده دماغی حواصل یک عدد سنبل الطیب با سه سورنجان بوزیدان خولنجان زرنباد جوزبوا زراوند طویل بیخ نی زیره عود صلیب دارچینی ہریک دو ماشه قسط بحری ترنفل ہریک سه ماشه زعفران نیم ماشه خفاش زنده ده عدد در روغن زیتون در دیگ مسی قلعی دار کرده گلاب نیم من و آب دو من بر سر آن ریزند و بر آتش گذارند که روغن بالا آید بگیرند و استعمال نمایند **روغن** مجرب بجهت خدر و رعشه و فالج و استرخا و مفاصل بارده و عرق النسا از حکیم میرزا سلیمان قصب الذریره قسط تلخ ہریک سه مثقال اذخر سورنجان کبابه چینی ناردین اسارون ہریک دو مثقال زرنباد دارشیشعان عاقرقرحا مغاث بغدادی بوزیدان ہریک یک مثقال مجموع را نیم کوفته با سه پیاله آب بجوشانند آن مقدار که یک پیاله آب بماند پس خوب مالیده صاف نموده روغن گل و روغن یاسمین و روغن بابونه و روغن زنبق ہریک ده مثقال داخل کرده بجوشانند چندانکه آب برود و روغن بماند پس جدوار خطائی جند بیدستر فرفیون ہریک سه مثقال جوزبوا زنجبیل ہریک دو مثقال مقل ازرق یک مثقال کوفته و بیخته در ہاون سنگین کنند و روغن را اندک اندک بران چکانند و بدسته بمالند تا تمام روغن با آن مخلوط گردد بعد ازان مومیائی معدنی قدری دران حل کنند و در شیشه نگاهدارند **روغن** برائے اختلاج و جز آن از حکیم اکمل خان سورنجان زنجبیل جوزبوا فلفلموبه مالکنگنی خردل فرفیون ہریک یک توله روغن کنجد شصت توله اجزا را ختل غبار لبسایند و بعد ازان در کهرل انداخته صلایه نمایند تا دو پہر اندک اندک روغن انداخته بعد ازان خوب مخلوط نموده در آفتاب یا درجائے گرم بنشبت اعصاب تا یک پہر خوب بمالند **سفوف اترج** از اختراع حکیم علوی خان که خوردن آن بعد از تنقیه بایارجات برای فالج و استرخا مفید پوست زرد ترنج بادرنجبویه تفاح اذخر آمله مقشر پوست ہلیله کابلی ہریک پنج مثقال اسارون بہمن سرخ بہمن سفید دارچینی سلیخه قردمانا ہریک سه مثقال جدوار خطائی مشک ترکی عنبر اشهب جند بیدستر ہریک نیم مثقال ورق طلا کمازریوس ہریک چهار دانگ جوزبوا زراوند طویل بسفایج رازیانه بادیان خطائی زنجبیل تخم سداب کهربا سندروس عود خام سنبل الطیب قسط تلخ فادانیا تخم سیسالیوس اسطوخودوس ہریک یک مثقال صعتر فارسی دو مثقال خارک چهری پانزده مثقال کوفته بیخته ہر روز یک مثقال صبح با ده مثقال عرق بادرنجبویه بخورند **شربت ابریشم** نافع برای فالج و لقوه و صرع ابریشم نیم آثار در آب آہن تاب سه شبانه روز خیسانیده بجوشانند و صاف نموده اسطوخودوس پاؤ آثار گل گاوزبان چهار توله گاوزبان نیم پاؤ علیحده خیسانیده جوش کرده صاف نموده ہر دو آب را جمع کنند و با عسل و نبات ہر دو یک نیم آثار بقوام آرند پس عود ہندی مصطگی

دانهٔ هیل دارچینی عود صلیب ساذج هندی بسفایج خولنجان مج ترکی سنبل الطیب قرنفل هریک یک توله لسباسه جوزبوا زعفران هریک شش ماشه عنبر اشهب نه ماشه سائیده داخل نمایند **شربت عسل** در جمیع امراض بارد عصبی دماغی بعد تنقیه وصحت جهت تعدیل مزاج و تقویت مستعمل ست وخصوص فالج و رعشه را بغایت نیکو عسل مصفی یک رطل با شش رطل آب باران بپزند وکف آنرا بردارند پس قرنفل خولنجان مصطگی دارچینی عود دانهٔ قاقلین لسباسه جوزبوا ساذج هریک دو درم فلفل سیاه یک درم کوفته در صره بسته انداخته جوش دهند وصره را آناً فاناً مالیده باشند و بعد قوام فرود آورده صره مالیده دور کرده نگاهدارند و اگر بعنبر و مشک قدری خوشبو نمایند بهتر ست **طلا** برای فالج ولقوه از حکیم اجمل خان سورنجان بوزیدان قسط تلخ خولنجان زرنباد جوزبوا وج ترکی عود هندی عود صلیب عاقرقرحا همه را بگلاب سوده بر فقرات پشت و محل فالج طلا نمایند و در لقوه بر سر و نقار گردن کنند **طبیخ ضبعهٔ عرجا** برای فالج و استرخا و خدر و تشنج امتلائی نهایت نافع ست مرزنجوش بابونه حلبه حرمل شبت برگ غار سداب زنجبیل هریک یکمن مجموع را در نه صدمن آب بجوشانند چون بنصف رسد ضبع عرجا زنده دران اندازند و بجوشانند تا مهرا شود پس آب آنرا در تغار کلان یا در حوض کوچک زیر پارچه بگذرانند و پر کنند و سه من روغن زیتون داخل کرده مریض را دران بنشانند و مرة بعد اخریٰ چنین کنند **عرق تنبول** خوشبو جهت فالج ولقوه و جمیع امراض بارد دماغی بی نظیر دارچینی چهار سیر جوزبوا لسباسه هریک دو سیر فوفل نیم سیر برگ تنبول سفید خوشبو یا نصد ورق گل سیوتی که بفارسی گل مشکی گویند چهار سیر عود هندی نیم سیر زعفران چهار توله همه را نیم کوفته هفت صراحی عرق قرنفل که بگلاب کشیده باشند برروی آن ریخته دو شبانروز بگذارند پس از عرق کشند و قطرآن را گرفته علیحده نگاهدارند و عرق آنرا در شیشها کرده جدا نگاهدارند و صبح پنج مثقال و شام پنج مثقال بنوشند و اگر مسکر خواهند بجاے عرق قرنفل عرق قندی یا عرق خرما کنند **عرق تنبا کو** از اختراع متاخرین ست برای فالج ولقوه و استرخا و استسقا و قولنج ریحی و تحلیل ریاح معده و تفتیح سدد و هضم طعام و آوردن اشتها و رفع صداع بلغمی و اوجاع مفاصل بلغمی نافع ست تنبا کو زرد خشک چهار من تبریزی اگر تنبا کو تر باشد سه چهار یک من تبریزی نانخواه صعتر هریک پنج مثقال دارچینی قرنفل اظفار الطیب حاشا هریک دو مثقال همه را در چهار من تبریزی آب یک شبانروز بخیسانند پس عرق بکشند و هر صبح و شام پنج مثقال بنوشند **عرق تنبول** حکیم اکمل خان که در فالج وغیره امراض بارد دماغی مستعمل برگ تنبول پخته سه پاؤ نانخواه خولنجان زنجبیل هریک پاؤ آثار صعتر دارچینی جوزبوا لسباسه قرنفل هریک نیم پاؤ عرق دارچینی دو شیشه عرق بادرنجبویه شیشه گلاب چهار شیشه بدستور معمول عرق کشند شربتی از چهار توله تا هفت توله **عرق کیتکی** اجمل خان که همان نفع دارد گل کیتکی دو عدد جوزبوا لسباسه وج ترکی بادیان خطائی هریک نه توله گلاب پنج شیشه عرق بادیان چهار شیشه بدستور مقرر کشند شربتی از چهار توله تا هفت توله **عرق تنبول** ذکاء الله خان که دافع ضعف دماغ ست گل سیوتی گل چنبیلی هریک چهار اوقیه جوزبوا لسباسه عود هندی قرنفل گل سرخ هریک دو اوقیه برگ تنبول پخته سه پاؤ و نبات سه آثار بدستور عرق کشند خوراک از هفت توله تا نه توله با شربت تنبول چهار توله و تخم شربتی هفت ماشه **عرق چوب چینی** علوی خان که در فالج و امراض بارد دماغی معمول چوب چینی سه صد مثقال درونج عقربی خولنجان تودریین شقاقل سنبل الطیب قاقلین بهمنین جوزبوا لسباسه هریک پانزده مثقال ابریشم خام بادرنجبویه هریک بست مثقال دارچینی قرنفل برگ فرنجمشک هریک ده درم انیسون هفت مثقال عنبر اشهب مشک هریک یکدرم زعفران پنج درم آب نیشکر و گلاب کهنه هریک پنج آثار بدستور عرق کشند خوراک از ده توله تا بست و پنج توله **عطوس** که تنقیه دماغ کند در لقوه و فالج و صرع راسود مند ست کندش هفت درم فلفل سفید و سیاه جندبیدستر هر کدام یکدرم سداب خشک دو درم صبر سقوطری یک نیم درم خردل دو درم شونیز یک درم کوفته بیخته اندکی ازان در بینی دمند **غرغره** مستعمل در فالج ولقوه و ثقل زبان که از رطوبات باشد از بیاض اجمل خان خردل زرنباد دارفلفل زنجبیل شونیز ساذج مویزج عود هندی هریک سه ماشه وج ترکی عاقرقرحا صعتر گل بابونه اسطوخودوس عود صلیب هر واحد شش ماشه قرنفل ده عدد جوکوب نموده چهار پاس خیسانیده در یک نیم سیر آب بجوشانند هرگاه نیم سیر آب بماند صاف نموده عسل سفید دو توله نوشادر بورهٔ ارمنی نمک هندی دران حل کرده غرغره نمایند **غرغرهٔ دیگر** که جهت فالج ولقوه و استرخاے زبان و تنقیهٔ سر مجرب ست نوشادر پنج درم فلفل سفید فلفل سیاه نمک سیاه هر کدام شش درم زنجبیل خردل عاقرقرحا مویزج بورهٔ ارمنی هر کدام چهار درم زوفای خشک هشت درم صعتر ده درم بچ سوسن هفت درم شونیز پنج درم مرزنجوش ده درم دارفلفل هفت درم همه را کوفته بیخته دو درم ازان بیک درم ایارج فیقرا در سکنجبین عسلی و آب گرم آمیخته غرغره نمایند که عجیب الاثر ست **گلقند عسلی** که در امراض بلغمی مستعمل میشود برگ گل سرخ یک آثار شهد خالص سه آثار هر دو را در ظرفی کرده کف مال نمایند که خوب آمیخته شود تا چهل روز در آفتاب گذارند و همچنین ست طریق ساختن گلقند شکری **لعوق** نافع فالج ولقوه و دیگر امراض دماغی بارد زنجبیل زرنباد فلفلمویه فلفل سیاه دارفلفل خولنجان دارشیشعان قرنفل وج عاقرقرحا برابر سائیده با عسل دو چند

ادویه بسرشند و بعمل آرند **ماء الاصول والبزور** از مخترعات والد علوی خان مستعمل برای انضاج مادهٔ فالج و لقوه و استرخای بلغمی و امثال آن تا چهار درهم
ایرسا فادانیا هر یک یک مثقال بادیان انیسون تخم کشوث تخم کرفس فودمانا پوست بیخ کبر پوست بیخ بادیان پوست بیخ کرفس بیخ اذخر هر یک دو مثقال
در یک نیم رطل آب بجوشانند تا به نیم رطل آید صاف کنند و عسل مصفی یک اوقیه حل ساخته نیم گرم بیاشامند و گاهی درین نسخه بعد گذشتن یک هفته کمافیطوس
دکما فذریوس و جاوشیر و اسطوخودوس و اسقولوقندریون قنطوریون دقیق هر یک یک مثقال اضافه میکنند و بعوض عسل یا گلقند شکری یا عسلی شربت اصول یا شربت
اسطوخودوس یا سکنجبین بزوری حار بحسب حاجت یکی ازینها بوزن ده درم داخل می نمایند و اگر از استعمال این اجزا گرمی در مزاج یا صفرا در معده متولد شود
عوض این اجزا اصل السوس پوست بیخ کاسنی افسنتین رومی پرسیاوشان هر یک دو مثقال اضافه کنند و بگلقند آفتابی یا سکنجبین بزوری معتدل یا بارد نمایند
معجون سیر معمول فقیر در لقوه و فالج و صرع و رعشه و گویند که بواسیر و بهق و برص را نافع بود و معده را قوت دهد و اشتها آورد و بلغم دفع کند و قوت بدن
و باه بیفزاید و رنگ را نیکو و سرخ گرداند و حرارت غریزی را برافروزد و پیران را بغایت مفید ست سیر از پوست پاک کرده نیم آثار در یک آثار
شیر گاو بپزند تا مهرا شود و باسه وزن عسل و شش درم روغن گاو برسر آن ریزند و بایکدیگر ممزوج نموده از آتش فرود گیرند و این ادویه را کوفته بیخته بآن بسرشند قرنفل بسباسه
جوزبوا فلفل گرد مصطکی قاقله صغار و کبار پوست هلیلهٔ کابلی دارچینی زنجبیل هر یک ده درم عود خام زعفران هر یک پنج درم خوراک هفت ماشه تا یک توله **نوع دیگر**
تالیف حکیم علوی خان برای فالج وغیره امراض بلغمی و سوداوی معمول و تریاق سموم ست و مداومت آن در زمستان تا چهل روز مفید گل گاوزبان بادرنجبویه هر یک
بست و پنج مثقال بسفایج هلیلهٔ سیاه پوست هلیلهٔ کابلی عنب الثعلب هر یک دوازده مثقال و نیم همه را شب در دوازده رطل آب باران تر کرده صبح بجوشانند
که ثلث بماند مالیده صاف نموده سیر از پوست پاک کرده یک رطل دران مطبوخ داخل کرده جوش دهند که خوب مهرا شود پس دو رطل شیر ماده گاو دران انداخته
بجوشانند که شیر غلیظ گردد از پارچه صاف نموده روغن گاو یک رطل داخل کرده خوب بریان کنند که روغن جذب گردد و لمحه لمحه کفچه زنند تا سوخته نگردد پس به چند
عسل بقوام آرند بعده زنجبیل فلفل سیاه و سفید دارچینی و کبابه و دارفلفل و قرنفل و خولنجان و بهمنین و شقاقل و گل بابونه و مرزنجوش هر یک پنج مثقال زعفران
عنبر اشهب هر یک یک مثقال سوده آمیخته در ظرف چینی نگاه دارند و بعد چهل روز یک مثقال بخورند **معجون چوب چینی** مخترع حکیم ممدوح که همان نفع دارد
برادهٔ چوب چینی بست توله گل گاوزبان بهمنین شقاقل هر یک دو توله خصیة الثعلب چهار توله خولنجان سه توله ابریشم مقرض یک توله جدوار خطائی ورق طلا
هر یک دو درم مغاث بغدادی سه مثقال کوفته بیخته بعسل سه چند قوام ساخته بسرشند خوراک یک توله **معجون فلاسفه** بلغم را دفع کند و هاضمه را قوت دهد
و اشتها آورد و نسیان و سلس البول و درد پشت و درد گرده و اوجاع مفاصل را نافع بود و منی را زیاده کند و باه را برانگیزد زنجبیل فلفل دارفلفل دارچینی آمله مقشر
بلیله تسیطرج هندی زراوند مدحرج خصیة الثعلب مغز چلغوزه بیخ بابونه نارجیل هر واحد ده درم تخم بابونه پنج درم مویز منقی شش درم بعسل مصفی دو وزن
ادویه یا سه وزن ادویه بطریق متعارف معجون سازند خوراک از دو مثقال تا چهار مثقال **معجون هرمس** تلیین طبع کند و فالج و لقوه و قولنج بلغمی و ریحی و استرخای
اعصاب و نقرس و اوجاع مفاصل و معده و قروح کلی و مثانه و امعا و یرقان و استسقا را نفع دهد و ریاح بشکنند و گرده و مثانه را از فضلات پاک نماید و حیض براند
و اوجاع اعضا را سود دهد بگیرند غاریقون اسارون وج فودمانا تخم سداب هر یک دو اوقیه نانخواه قرنفل هر یک دو اوقیه جاوشیر تخم کرفس هر یک سه اوقیه
سنبل الطیب لغاغ کوهی فطراسالیون کمافیطوس اسقوردیون هر یک هشت اوقیه کوفته بیخته با عسل مصفی بسرشند و در ایام وجع از مثقالی تا دو مثقال
استعمال نمایند **معجون اذراقی** مجرب برای فالج و لقوه و رعشه و اختلاج از حکیم اکمل خان بگیرند هر قدر که خواهند در شیر گاو یک شبانه روز بخیسانند و روز دوم
شیر را دور نمایند و شیر تازه دران داخل کنند همچنین هفت مرتبه تبدیل شیر نموده پس شیر تازه گرفته در دیگ اندازند و کچلهٔ مذکور را در صره بسته دران دیگ معلق
بیاویزند که بدیگ ملتصق نشود و بر آتش بپزند تا آنکه شیر خشک شود بعده برآورده بشویند و پوست آن از کارد دور کرده برادهٔ باریک از سوهان نمایند و بست درم
برادهٔ آن بگیرند پس فلفل سفید فلفل سیاه دارچینی جوزبوا بسباسه مصطکی عود بلسان زنجبیل عود هندی قرنفل سعد کوفی آمله سنبل الطیب قاقله شونیز صندل سفید زعفران
دارفلفل بادیان هر یک یکدرم عسل سفید سه وزن ادویه گرفته بطریق متعارف معجون سازند خوراک از نیم مثقال تا یک مثقال **نوع دیگر** از تالیف مؤلف تحفه
بجهت قطع عادت افیون بغایت مجرب ست و در رفع فالج و لقوه و استرخا و امراض بارده و درد مفاصل و عرق النسا و سلس البول نهایت نافع اذراقی یعنی کچله
شش مثقال در شیر خیسانیده پوست او را جدا کرده بسوهان ریزه نموده نرم صلایه کنند و گل گاوزبان چهار مثقال هیل زرنباد شقاقل صندل سفید ته هلیله

بلیلۀ سیاه هریک دو مثقال عود هندی یک مثقال اسطوخودوس کتیرا نارجیل مغز چلغوزه هریک سه مثقال قرنفل یک مثقال عسل سه وزن ادویه خوراک از
یک مثقال تا دو مثقال مداومت نمایند **معجون حکیم اکمل خان** مقوی دماغ و اعصاب نافع امراض بارد دماغی و خدر را بسیار مفید عود صلیب دارچینی خصیة الثعلب
یک سه ماشه مصطگی بوزیدان شقاقل خولنجان بهمنین گاوزبان برگ بادرنجبویه سنبل الطیب ماشه لبسا سه برگ فرنجمشک سعد کوفی هریک دو ماشه سورنجان
مصری تخم خشخاش هریک چهار ماشه زعفران یک نیم ماشه دارفلفل فلفل درونج عقربی لسان العصافیر نعناع اسارون اسطوخودوس ساذج هندی سلیخه هریک دو
درم زرنباد یک نیم ماشه مشک نیم مثقال عسل خالص سه وزن ادویه کوفته بیخته بطریق متعارف معجون سازند **ذکر ادویۀ هندیه نافع فالج** که آنرا دهرنگ
گویند بعضی اطبای هند مینویسند که در ابتدای فالج اگر برای ماء العسل عسل بهم نرسد عوض آن قند سیاه گرفته جوشانده استعمال نمایند و بعد روز چهارم منضج با دیان
شش ماشه بیخ بادیان یک توله تخم سویه اجمود اجواین هریک سه ماشه بال چهڑ چهار ماشه بیخ کاسنی یک توله گلقند دو توله در یک نیم پاو آب جوش دهند هرگاه
نیم پاو بماند هر روز بنوشند و بعد نه روز یا چهارده روز مسهل دهند و برای اسهال حب جیپال ستوده اند و حب هندی و حب گهوڑچڑی نیز میدهند و بعد از تنقیه معدلات
مزاج مثل جوگراج و حب بیش و سیماب و کچله دانند بهیرون استعمال مینمایند و مالش بروغن دهتوره مجرب ست و اگر سونف سونٹھ دیودار پوست بیخ ارنڈ جوشانیده
بعسل بنوشند نیز مفید بود و بعضی برگ روانس واسگند و بیخ سنبهالو نیز داخل میکنند و اگر بیر بهوٹی یک عدد یا پیا دو رکرده در برگ تنبول هر روز بخورند برای تعدیل
مزاج صاحب فالج بعد تنقیه مفید بود و اگر با فالج سرفه بود فلفل کهنی یک جزو با نیج جزو نبات سوده اندک اندک در دهن گیرند که مواد بلغم از سر فرود آرد و خردل
عاقرقرحا سائیده بعسل آمیخته بر زبان مالند بخور زنجبیل نیم کوفته لسن هریک یک دام بخته برگ بکاین برگ سنبهالو هریک پاو آثار در دو آثار آب بجوشانند
هرگاه نصف بماند در جای محفوظ از هوا بخار آن بگیرند **جوگراج گوگل** جهت فالج و لقوه و رعشه و دیگر امراض بارده دماغی معمول و مجرب سونٹھ پیپلامول چیتہ چیب
پیپل هینگ در روغن گاو برشته اجمود سرسون زرد زیرۀ سیاه زیرۀ سفید رینکا اندرجو تلخ پاده های بڑنگ گجپیل کٹکی پیس بهارنگی تخم مورا جمع اشیا را مساوی
گرفته دو چند آن ترپهله بگیرند بعده هم وزن مجموع ترپهله و اشیاء سابق گوگل مصفا بگیرند همه را سائیده در گوگل کوفته آمیخته بقدر سه ماشه تا پنج ماشه با آب
گرم وقت شب بخورد خوراک تمام مکیتو لها است **نوع دیگر** تالیف پدر حکیم فتح الله در فواید مذکوره قوی تر از نسخۀ اول ست دارفلفل فلفل بهنگره هریک
نه درم زنجبیل قسط تلخ دیودار هو بیر عاقرقرحا فلفلمویه زرنباد بهروا حدشش درم تجیل جند بید ستر هریک دو درم پوست چیتہ کبابه تخم سن هریک سه درم بودینه
پنج درم گوگل مثل کل اجزا کوفته بیخته گوگل را نرم بکوبند و بروغن بادام چرب کرده باز بکوبند تا خوب باریک و نرم شود آنگاه اجزای سوده قدری داخل کنند و قدرے
روغن بادام بیامیزند و باز بکوبند همچنین کنند تا تمام اجزا آمیخته شود یک توله شربت کامل ست **حب جیپال** در فالج و استرخا و لقوه و درد پشت مستعمل گیرند جیپال یعنی
حب السلاطین و از آن پوست غلیظ که بالاے اوست و پوست رقیق که میان دو مغز آنست دور کنند و مغز او در پارچۀ باریک صره بسته سرگین گاو در آب
حل کرده در دیگ اندازند و چوبی بالای دیگ نهاده صره را در آن آویزند بنوعی که صره در سرگین غرق ماند و بته دیگ نرسد دیگ را بر آتش نهاده چند جوش دهند
بعده صره را گرفته و مغز حب السلاطین را خوب شسته اندک هلیلۀ سیاه و لاجورد باهم بسایند و حبها سازند بقدر نخود و چهار تا پنج حب بخورانند **حب هندی**
برای اخراج مواد بلغمی و ازالۀ درد اعصاب ساقین و قدمین مجرب نوشته بگیرند هلیلۀ سرخ و زرد چوب و نمک لاهوری مساوی کوفته بیخته در آب حنظل سه روز
بسایند و بقدر کنار دشتی حب بسته از یک حب تا شش هفت حب بخورانند و بعد دو ساعت غذا دهند **ایضاً** که اخلاط از دماغ و بدن برآرد بادیان سوت سنای مکی
قرچای مساوی کوفته بیخته در آب طبیخ بادیان سرشته حبها بندند و بوقت خواب دو درم تا سه درم بخورند و صباح پنج توله املتاس در آب گرم حل ساخته بدهند
و بعد مسهل بر حب تخم سنی مداومت نمایند **حب تخم سنی** که آنرا حب مقل و حب لقوه نیز گویند در فالج و لقوه و صرع بعد فراغ از مسهل برای تعدیل مزاج میدهند
مرچ سونٹھ کوٹھ دیودار چیتہ کباب چینی عاقرقرحا گجپیل بهنگره کچور تخم سن مساوی گوگل برابر همه کوفته بعسل سرشته بقدر دو درم صبح و شام حب ساخته بآب گرم
فرو برند **حب بیش** معمول و مجرب استاد مغفور در امراض بارده دماغی و عصبی مثل فالج و لقوه بعد مسهلات برای تعدیل مزاج بعمل می آید عاقرقرحا فلفل گرد دارفلفل
هریک سه ماشه پیپلامول تخم ما شه زنجبیل مینٹھ تیلیه هریک یک توله جمله ادویه را کوفته بیخته با قند سیاه در روغن زرد بقدر حاجت سرشته مقدار مونگ حبها سازند
خوراک یک حب تا دو حب **نوع دیگر** فالج و لقوه و ریاح هر قسم را دافع و نافع بیش یعنی بچهناک یک درم فلفل زنجبیل لبسا سه جوز بوا قاقله هریک
یکدرم صلایه نموده بآب لیمو بقدر فلفل سیاه حبها سازند خوراک دو سه حب و بعضی درین نسخه کبابه و نمک هندی نیز داخل می سازند پرهیز از بادی

و ترشی ضرورست **حب سیماب** برای فالج ولقوه و مانند آن نافع از بیاض استاد مرحوم تخم دهتوره سیاه سیماب هریک ده ماشه در آب ادرک کهرل نموده مقدار نخود
حب بسته بخورند **حب کچله** نافع فالج ولقوه و امراض دماغی بارد بلغمی و مفید در درد کمر و ریاح آن کچله پانزده عدد در آب تر نمایند و بعد هر سه روز تجدید آب کرده باشند
و بعد از انکه نرم شود پوست آنرا خراشیده بسوزند هرگاه دود آن رفع گردد از آتش برآورده سائیده برابر آن فلفل گرد سوده آمیخته حب بقدر فلفل بندند
و یک حب صبح و یک شام بخورند **حب سرخ** که آنرا انندبھیرون گویند معمول حکیم کلو صاحب پھٹکری سفید مدبر بشیر ماده گاو پیپل مرچ سیاه سهاگه شنگرف
مساوی کوفته در آب لیموی کاغذی تا دو روز یعنی هشت پاس کهرل نمایند و بقدر دانه جوار یا نخود حب بسته در سایه خشک کرده نگاه دارند در لقوه یک حب فرو برند
و یک دو حب در روغن کنجد یا روغن گل حل کرده بر عضو کج شده ضماد نموده وقت شب به بندند و بالایش پنبه کهنه بندند و از هوای سرد پرهیز دارند و در هیضه با آب
ادرک یا برگ پان و برای پیچش با شکر سرخ و در اسهال با افیون خالص بدهند و این حب را حضرت استادی مفتی محمد شرف الدین صاحب غفر الله له نیز اکثر در
امراض بارده مثل صداع بارد و نزله و سرفه و حمیات مزمنه و جز آن استعمال میفرمودند و در طب فرشته چنین نوشته که این حب شنگرف برای جمیع تپهای عفنی و تپ
لرزه و تپ غیر معتاد سوای تپ دق و تپ خالص صفراوی مجرب ست **حب سیاه ایضاً** مستعمل حکیم ممدوح چونه صدف گندهک آنولاسار مدبر بشیر ماده
گاو نرکچور سهاگه پیپل سیماب زنجبیل همه مساوی کوفته و سیماب آمیخته در آب ادرک که هم وزن ادویه بلکه زیاده ازان باشد کهرل نمایند که خوب حل شود و بعده
حبها بقدر فلفل بندند و در سایه خشک کرده برای طفل یک حب و برای جوان از دو تا چهار حب با دو سه برگ تلسی و اگر نباشد با برگ پان بدون مصالحه بدهند
در لقوه و فالج و هیضه و قولنج ریحی و تخمه و درد پهلو وغیره امراض بارده حکم اکسیر میدارد و در تپها و مزاج گرم با شیره خرفه و در بلغم بدون بدرقه استعمال نمایند **حب سم الفار**
برای فالج سم الفار طباشیر سفید هریک دو ماشه کتهه سفید چهار ماشه همه را با آب ادرک بمبالغه تمام بسایند و حب بقدر یک رتی سازند و یک صبح و یکے شام بدهند تا
هفت روز و روز هشتم شربت قند بنوشند از خوردن این حب قی و اسهال خواهد شد طعام بے نمک بخورند و گوشت نخورند **حب هندی** برای فالج دار فلفل
تخم کتائی نمک سانبهر اجواین کباب چینی برابر با آب گھیگوار و آب برگ آکھ و اگر شیر آکھ باشد بهتر ست چندبار تسقیه نموده برابر نخود حب بسته یک صبح و یک
وقت خواب شب بخورند **دوائیکه** فالج ولقوه و مفاصل را نافع از بیاض استادی غفر الله له پوست بلیله پوست هلیله آمله نرکچور سونٹھ چاب چنبهیله جمود دهمایه
بابرنگ پھکرمول دیودار دارچینی لونگ تج پترج الایچی خرد ناگیسر هریک سه درم گوگل زرد نیم آثار با قدرے روغن گاو چرب ساخته کوفته بیخته بقدر چهار درم
غلوله ساخته هر روز یکے بخورانند **ایضاً منه** فالج ولقوه و تشنج و خدر و رعشه و اختلاج و سائر علل بلغمی و بارد را نافع ست بهلانوه را سر بریده با مغز اخروٹ
و چیره و نجی دینار چیل که همچند بهلانوه باشد کوفته با قند سیاه کهنه که سه چند همه بود آمیخته بخورانند خوراک دو درم **ایضاً** جست و قلعی سیماب پھٹکری سیاه هر واحد ده
ماشه مرچ سیاه پنج درم گرفته اول جست و قلعی را گداخته در ظرفی که سیماب باشد اندازند تا گره بسته شود و پس شش پاس کهرل نمایند و بعد ساییده اندکی نمک آمیزند و بعده
فلفل همین دستور داخل کرده هژده پاس کهرل سازند و بقدر یک برنج با برگ تنبول بخورند غذا گوشت طیور **ایضاً** نافع فالج ولقوه و جمیع امراض بلغمی وج ده درم
فلفل پودینه زیره سیاه کلونجی هریک سه درم عسل نیم رطل بدستور بسرشند دو مثقال بخورند **روغن دهتوره** که از برای فالج ولقوه و رعشه و مفاصل معمول
ست و جمیع امراض بارده مزمنه را نیز فائده میکند سیماب تخم دهتوره زهر هیٹھ هریک دو درم روغن کنجد چهل درم ادویه را کهرل کرده روغن را گرم
نمایند تا که سرخ شود بعد ازان از آتش گرفته ادویه بیندازند و از دسته آهنی خوب حل نموده بکار برند **روغن هرتال** که از برای فالج مجرب ست زرنیخ زرد
زرنیخ سرخ هریک یکدام سم الفار پاؤ دام گندهک نیم دام زهر سنکھیه دو دام در آب برگ چنبیلی سحق بلیغ نموده قرص بندند و در سایه خشک نمایند بعد ازان پاؤ آثار
روغن کنجد در ظرف آهنی با قرص مذکور بجوشانند تا نصف روغن بماند فرود آورده صاف کرده بکار برند و اگر برای سستی قضیب خواهند اول بمالند بعد ازان
برگ پان به پیچند **روغن بیش** برائے فالج و رعشه و خدر و اوجاع بلغمی و ریحی از مجربات فقیر ست بیش سیاه کچله عاقرقرحا تخم دهتوره اجواین خراسانی بیخ کنیر
سفید افیون گھونگچی سفید هریک دو دام مال کنگنی کلونجی هریک نیم دام همه را کوفته در شیر بز یا گاو دو سه روز تر کنند وقتی که خشک شود در روغن کنجد یک آثار
یا دو بالا و شیر بز یک نیم آثار آمیخته در ظرف آهنی بآتش ملایم بجوشانند چون شیر بسوزد و روغن بماند بمالند و برای باه مالیدن نیز فائده دارد **روغن هفت**
برگ از بیاض والد مرحوم برای فالج ولقوه و رعشه و مفاصل و جمیع امراض بارد مجرب برگ آکھ برگ بکاین برگ ارنڈ برگ سنبھالو برگ سهجنه برگ
دهتوره سیاه برگ زقوم هریک یک دام کوفته در یک آثار تیل کنجد بسوزانند آنگاه صاف نموده بکار برند و مؤلف مفتاح المجربات درین نسخه برگ

بھنگرہ اضافہ نمودہ و بروغن اوراق مسمی ساختہ و ترکیب آن چنین نوشتہ کہ ہمہ برابر گرفتہ کوفتہ آب برآرند و با مساوی ہمہ روغن کنجد بجوشانند کہ روغن بماند بعدہ قدرے قسط و مرکی سودہ افزایند و بعضے آب برگ بنگ و آب برگ نیسب تیزی می افزایند **روغن روباہ مجرب و مستعمل** دودمان حکیم شریف خان در فالج و تشنج و جمیع دردہا و امراض باردہ بگیرند روباہ دو دست و پاے او بستہ ہمچنان زندہ در دیگ کہ آب دران بقدر بست آثار بسیار گرم در جوش باشد اندازند تا خوب پختہ شود و مضمحل گردد صاف کردہ آب آنرا نگاہدارند پس فلفلمویہ یا ل کنگنی جوزبوا سداب سنبل الطیب انگوزہ ہر یک نیم پاؤ تخم دھتورہ یک آثار پوست بیدانجیر سہ پاؤ افیون خالص سہ دام ہمہ را جوکوب نمودہ در یکمن آب خالص بآتش ملایم بپزند تا پانزدہ آثار آب بماند صاف نمودہ این آب را بآب روباہ ممزوج نمودہ پنج سیر آب دھتورۂ سیاہ و پنج سیر روغن کنجد خالص گرفتہ برین ہر دو آب اضافہ نمودہ بر آتش تیز بجوشانند تا آب بسوزد و روغن بماند صاف کردہ استعمال نمایند و حکیم اکمل خان برای شکستن تیزی این روغن وقت استعمال برابر وزن او روغن کنجد آمیختہ استعمال میفرمودند **اقوال خاندان** حکیم شریف خان صاحب مینویسند کہ استاد لوذعی عوض طعام و شراب سہ چہار روز بر ماء العسل اقتصار می فرمودند بعدہ شوربا ے کبوتر نے روغن میدادند بعد ازان شوربا ے دو کبوتر میکردند و امر بخوردن گوشت آن نیز می نمودند بعدہ درین شوربا غلۂ کرم بقدر سہ تولہ می انداختند پس ازان در حبوب غلہ می فزودند بعدہ دران برنج داخل میکردند بعد ازان روز شانزدہم در مسجد ہم بہ تنقیۂ عام استفراغ مادہ مع مراعات حال دماغ میفرمودند پس در روز بست و دوم و بست و پنجم یا بست و ششم و بست و ہشتم حبوب مثل حب ایارج وغیرہ استعمال مینمودند و باید کہ میان ہمہ دو یا سہ استفراغ استعمال منضجات میکردہ باشند بطوریکہ نضج دہند پس استفراغ نمایند بعدہ اعادۂ منضجات کنند بعد ازان مسہل استعمال نمایند و علی ہذا القیاس زیرا کہ مادۂ این مرض بارد متمکن در اعصاب ست **صفت منضج** از صناعت من اسطوخودوس انیسون قنطوریون دقیق فقاح اذخر بادیان زوفا خشک فودنا سیسالیوس بیخ کرفس بیخ کاسنی بیخ اذخر بیخ بادیان بعضے ازین دو درم و بعضے سہ درم بگیرند و در دو رطل آب بشب ترکردہ صبح جوشانیدہ گلقند دہ مثقال داخل کردہ صاف نمودہ بنوشند چند روز بر نہار تا آنکہ اثر نضج ظاہر شود بعد ازان تنقیۂ تامہ بعمل آرند بافزایش برگ سنا سہ درم مغز فلوس پانزدہ مثقال شکر سرخ دہ درم و روغن بادام یا روغن بیدانجیر و اگر احتیاج بقوی تر ازین در اول مرتبہ یا در مرتبۂ ثانی افتد بران تربد سفید محکوک یک درم یا یک نیم درم غاریقون نرم سفید نیم درم یا زیادہ ازان افزایند بعد ازان یک روز راحت دہند بداون گلقند با عرقیات عنب الثعلب و بادیان و اذخر و بعد دو مسہل باز چند روز منضج دادہ حب ایارج یا حب منتن وغیرہ خورانند و مسہل مذکور بعد حذف مغز فلوس فقط یا مع تربد و غاریقون حسب حاجت و قوت مزاج مریض و ضعف آن بدرقۂ حبوب مذکورہ سازند و در آخر شب حبوب با عرق بادیان وغیرہ خورند و صبح مطبوخ مذکور دہند و حب ایارج درین مرض کثیر المنفعت ست و استاد کامل الملک اکثر استعمال او درین مرض میفرمودند و من پیرو ایشان میکنم و استعمال حبوب بعد انضاج و تنقیۂ عامہ باید کرد و در استعمال آنہا با بدرقہ مطبوخ و بدون آن حسب حاجت اختیار دارند و نسخہ حب ایارج مذکور شد و نسخہ حب منتن ہمانست کہ در قول صاحب کامل بیاید لیکن درینجا پوست ہلیلۂ زرد و انزروت عوض مر و فرفیون و جندبیدستر ست و وزن ہمہ اجزا مساوی و نسخہ حب شبیطرج ہمان حب شبیار ست کہ در قول ابو منصور مذکور شود لیکن درینجا تربد عوض ہلیلہ نوشتہ و عاقرقرحا یک درم افزودہ و حرمل بجاے خردل آوردہ **صفت حب بیمارستانی** کہ ستودۂ شیخ الرئیس ست ایارج فیقرا یک درم جندبیدستر نیم درم شحم حنظل ربع درم فرفیون یکدانگ کوفتہ بیختہ حبہا سازند و حکیم یک شربت ست و حکیم عابد نوشتہ کہ این روغن عجیب الفعل ست و تجربہ صحیح یافتہ قسط تلخ فلفل عاقرقرحا فرفیون جندبیدستر ہر یک ہفت درم باریک سائیدہ در نیم رطل روغن نرگس آمیزند و این سعوط نافع ست زہرۂ کلنگ جندبیدستر کندش سکبینج مساوی کوفتہ بیختہ در آب مرزنجوش و شیر زنان حل کردہ دو قطرہ در بینی چکانند و شمامہ نافع فالج و خفقان بارد و جمیع امراض عصب تالیف علوی خان ہمان نسخہ تفاحہ است کہ در علاج امراض دماغی از ضعف دماغ گذشت لیکن درینجا عوض اشنہ جوزبوا است و تا پوست ترنج وزن ہر یک یک مثقال و عنبر یک نیم مثقال و روغن نرگس یا روغن یاسمین ہر یک یک مثقال و بہار نارنج و علف ہندی و گلاب مطروح ست و نوشتہ کہ ادویہ را در عرق گل نارنج بسایند و عطریات داخل کردہ صلایہ کنند تا قابل انعقاد گردد و بشکل سیب ساختہ دائم ببویند **ضماد** تالیف والد علوی خان کہ من بعض اصلاح آن کردہ ام گفتہ مجرب و محلل ست بعد تنقیہ استعمال نمایند جندبیدستر عاقرقرحا فرفیون زرنباد عود ہندی عود صلیب جوزبوا برگ مورد سورنجان بوزیدان قسط تلخ مغاث بغدادی سنبل الطیب مرزنجوش اسطوخودوس مساوی سائیدہ بروغن آمیختہ بر سر فقرات گردن و خلف ضماد کنند **لخلخہ** نافع عاقرقرحا قرنفل قاقلہ کوفتہ بیختہ بقدر نیم دانگ در بینی دمند

نسخہ روغن عجیب

[illegible]

نشوق نافع مومیائی قیراط در روغن نرگس و یاسمین و سوسن هر یک دانگ مشک جندبیدستر هر یک قیراط حل کرده بقدر دانگی استنشاق نمایند مضوغ نافع کند مصطکی زنجبیل قرنفل وج ترکی کوفته بیخته بقدر جوز بوا حب بسته دائم در دهن دارند غرغره تورید مستعمل بعد تنقیه وقت انتها خردل عاقرقرحا پوست بیخ کبر مساوی کوفته بیخته بطبیخ زوفا آمیخته غرغره کنند معجون منقی بلغم نافع فالج و لقوه فلفل قرنفل سلیخه سعد برنگ کابلی جوز بوا هر یک مثقالی حب النیل شش مثقال تربد سفید شکر سفید هر یک بست و چهار مثقال زنجبیل چهار مثقال کوفته بیخته بعسل سه چند قوام نموده بسرشند شربتی از پنج مثقال تا هفت مثقال و باقی نسخها در اقوال دیگر بیاید مؤلف اقتباس مینویسد که در فالج بلغمی اول فصد کردن اگرچه اثری عظیم دارد بجهت آنکه مخرج اخلاط اربعه است و مفتح سده و منقی عصب از آفات فاسده لیکن اکثر بمرگ مفاجات میکشد کذا فی الاندیمیر یا پس اگر مناسب وقت باشد بعد از فصد در سبب ضعیف تا چهار روز و در متوسط تا هفت روز و در قوی تا چهارده روز هیچ چیز بجز ماء العسل از غذا و دوا خواه قوی خواه ضعیف نه دهند و احیانا اگر اندکی از غذا و یا دوا داده شود فی الفور یا بروز دوم بمرگ مفاجات میکشد. کذا فی المحیط و اگر درین اثنا ضعف بسیار رو دهد اندکی نان ترید بشوربای مرغ و یا ماء العسل دهند همچنین اگر مزاج گرم بود و بر تشنگی صبر نتوانند کرد البته آب تازه از کوزهٔ دهن تنگ دهند کذا فی الفصل الکبیر و محمد زکریا رازی در من لا یحضر نوشته که آب خالص بهتر از جمیع اشربه برای مفلوج ست و شیخ فرموده که آب بهتر از شراب ست و بعد روز هفتم این ماء الاصول خفیف دهند بیخ بادیان بیخ کاسنی اصل السوس تقشیر بیخ اذخر هر یک هفت ماشه اسطوخودوس نه ماشه گلقند عسلی چهار تولہ غذا نخود آب بچهٔ مرغ و یا شوربای مرغ و نان دهند و بجای آب ماء العسل ساده و میر موسی حسین در کتاب خود مسمی بتلخیص ترقیم نموده که بر گلاب تنها اقتصار کنند و اگر اندک توحش یافته شود عرق گاوزبان و یا شاهتره نیز ضم نمایند و تا پانزده روز برین تدبیر بگذرانند در رزشا تنقیهٔ بدن و دماغ کنند لیکن اولی آنست که بر وز بستم نمایند باین طور که وقت شب حب ایارج نه ماشه بماء العسل بخورانند و صبح در ماء الاصول مذکور برگ سنا یکنیم تولہ انجیر زرد پنج عدد مویز منقی سه تولہ خیار شنبر و ترنجبین هر یک هفت تولہ شربت اسطوخودوس مسهل علوی خان خمیرهٔ بنفشه هر یک چهار تولہ روغن بادام هفت ماشه اضافه کرده مسهل دهند و اگر مریض مفلوک باشد شکر سرخ و شربت دینار و روغن گاو عوض آن کنند و وقت دو پهر بعد اجابت طبع دو سه مرتبه یا زیاده نخود آب مرغ نوشانند و وقت شام نان خشکار تنوری بشوربای مرغ یا کنجشک یا اوز دهند در روز بست و یکم صبح این تبرید دهند معجون فلاسفه یک تولہ با ورق طلا یک عدد پیچیده اول بخورند بعده بیخ بادیان اصل السوس تقشیر بیخ کرفس هر یک هفت ماشه اسطوخودوس بادرنجبویه هر یک نه ماشه گل گاوزبان پنج ماشه در عرق بادرنجبویه و بادیان هر یک پانزده تولہ جوش کرده مالیده صاف نموده شربت بزوری حار چهار تولہ تودری و یا کنوچه و یا حرف نه ماشه پاشیده بنوشند و غذا و آب دو پهر و شام بدستور دهند و همین نمط پنج شش مسهل داده تا بروز سی ام و کم زیاده بعده تنها این ماء الاصول دهند اصل السوس مقشر پوست بیخ کاسنی پوست بیخ بادیان بیخ کرفس قنطوریون دقیق شکاعی بادآورد پرسیاوشان بسفایج هر یک هفت ماشه اسطوخودوس تخم کرفس قیطوس بادرنجبویه هر یک نه ماشه انیسون یک تولہ مویز منقی سه تولہ انجیر زرد هفت عدد در دو آثار عرق بادیان و بادرنجبویه شب خیسانیده صبح بجوشانند که به نیمه آید مالیده صاف نموده هر صباح نه تولہ با چهار تولہ شربت اسطوخودوس منضج در روغن بادام یا بید انجیر نه ماشه بنوشند تا چهل روز غذا و آب بدستور دارند تا ماده مابقی خوب پخته شود پس بروز چهل و یکم جهت تنقیهٔ ماده ایارجات کبار مثل ایارج ارکاغانیس و روفس تنها دهند بفاصلهٔ یک روز و اگر قوت ضعیف باشد بفاصلهٔ دو روز یا سفوف ترنج علوی خان دهند تا حصول حس و حرکت تمام و اگر مریض از تنقیه ملول شود بروز شصتم ایارجات موقوف کنند و جهت رفع بقیهٔ ماده استفراغ حمام نمایند و آبزن استعمال کنند پس تدهین بروغن مبارک و قسط و روغن قاوندی علوی خان و استقیل و روغن جند و آجر و جهت تعدیل مزاج معجون بسیر علوی خان و عرق تنبول اکمل خان و عرق کیتکی اجمل خان و عرق تنبول ذکاء الله خان و معجون چوب چینی علوی خان و عرق آن بعمل آرند و از خوردن میوه های سرد و تر و هر چه مولد بلغم و سردی و تری افزا باشد اجتناب ورزند و همچنین از استعمال آب سرد و شراب پرهیزند و آنچه گرمی و خشکی افزاید بکار برند و خوردن گوشت حیوانی که گرم و خشک باشد خصوصا صحرائی مثل ابن عرس و روباه و کفتار و موشک پران بسیار مفید ست مصنف خلاصه میگوید که اول تا چهار روز گاوزبان اصل السوس هر کدام دو درم بادیان یکدرم تخم خطمی سه درم خیسانیده صاف نموده گلقند عسلی داخل کرده نیم گرم صبح و شام بیاشامند و عوض آب و غذا بر ماء العسل اقتصار کنند و بعد از چهار روز بر اجزای نقوع مذکور انیسون ابریشم خام هر کدام یک درم افزوده جوشانیده صاف نموده با شربت اصول یا شربت لیمو صبح و شام بدهند غذا نخود آب و عوض آب عرق عنب الثعلب و عرق گاوزبان روز هشتم بسفایج شش درم در اجزای مطبوخ بیفزایند

نسخهٔ معجون مسهل بلغم

نسخهٔ ماء الاصول ضعیف

نسخهٔ ماء الاصول

وحقنه نرم استعمال نمایند و بعد ازان وج ترکی یک مثقال تخم کرفس دو درم حاشا سه درم در ہمان مطبوخ اضافه کنند و نخود آب با دارچینی و زعفران و اندک نان خشکار غذا سازند تا پانزده روز باین نوع بگذرانند بعد ازان دواے لطیف که در قول صاحب کامل خواهد آمد بهر اسهال بدهند و بعده غرغره و ماء الاصول و حب ایارج و غذا و باز غرغره و ماء الاصول و حب منتن و غرغره و عطوس و حب شیطرج و حب تالیف صاحب کامل و تدهین و تکمید و مضوغ و شموم و نطول و ایارجات کبار همانست که در قول مذکور مسطور خواهد شد و گفته که مالش روغن مبارک که در علاج سکته در قول نطاکی گذشت سخت سودمند ست و نوشادر بر زغن بلسان گداخته بر سر بمالند و چهار درم مغز چلغوزه هر بامداد چند روز بعسل سرشته لیسیدن بغایت نافع ست و این معجون مبدل المزاج مفلوج را فائدهٔ تمام دارد وج فلفل زنجبیل شونیز زیرهٔ سیاه مساوی کوفته بیخته بعسل مصفی سرشته آبیکه دران نانخواه و انیسون و شبت پخته باشند استعمال نمایند و در نسخهٔ دیگر شیطرج نیز داخل ست مسیحی گوید که در ابتداے امراض ادویه مسهله قویه استعمال نباید کرد بلکه حقنهٔ حاده بعمل آرند تا خلط بسوے اسفل منجذب گردد بعده چند روز انچه تلطیف خلط کند و آنرا آماده خروج گرداند استعمال نمایند و بعد ازان انچه مخرج خلط مستعد براے خروج و تلطف خلط باشد بکار برند و آن مثل شرو دیطوس معجون هرمس و زوفای خشک یا سکنجبین عنصلے ست و مسهل مثل ایارج فیقرا مع غاریقون و شحم حنظل و هرگاه دو هفته برین تدبیر بگذرد و حب شیطرج و حب منتن اسهال آورند و بعد ازان غرغره بخردل و عاقرقرحا و پوست بیخ کبر و وج و مویزج بکار برند و غرغره با ایارج ارکاغانیس در سرکه عنصل حل کرده نیز نافع ست و مصطگی و علک البطم و کندر و قرنفل و عاقرقرحا و بیخ اذخر و تخم انجره و خردل و پودینه و وج و فلفل سیاه و سفید دقاقه بخایند و هرگاه یکهفته دیگر یا ده روز برین تدبیر بگذرد بگیرند پوست بیخ کرفس پوست بیخ بادیان هر واحد پانزده درم بیخ اذخر ده درم بادیان و تخم کرفس انیسون و قنطوریون دقیق و عاقرقرحا و زنجبیل هر واحد سه درم نانخواه و قسط و زراوند مدحرج هر واحد چهار درم شونیز و قردمانا و تخم سداب و شیطرج هر واحد پنج درم جند بیدستر یکدرم همه را در نه رطل آب بجوشانند تا یک رطل ازان باقی ماند صاف کرده اندک روغن کلکلانج یا روغن بیدانجیر بران بیخته بنوشند و گاه گاهی بحقنهٔ حاده مثل حقنه که از شبت و بابونه و نانخواه و مرزنجوش و حرمل و اکلیل الملک و قرطم کوفته و تخم کتان و حلبه و چقندر و سبوس گندم و انجیر و شحم حنظل و تخم بیدانجیر کوفته و قنطوریون دقیق و زیت کهنه و مری و عسل گرفته باشند انتفاع یابند و هرگاه مرض بانتهار رسد ایارج جالینوس و لوغاذیا و اثناسیا و دیطوس بکار برند و هر روز معجون بلادری بقدر نیم مثقال با آب انیسون بخورند و موضع مؤف و فقار پشت را بروغن ناردین و روغن قسط که دران جندبیدستر و فرفیون و عاقرقرحا سوده حل کرده باشند بمالند و غذا شوربا ے کبوتر بچه و عصافیر و قنابر و نخود آب بروغن جوز و خردل مناسب و بحری و کف خردل نانخورش سازند و لحوم صید اوفق از لحوم اهلی ست مشوی یا مطبخ یا قلیه ساخته بخورند و در طعام الکشان روغن جوز و زیت و صعتر و مری و انجدان و شونیز استعمال کنند و حلوا از عسل سازند و شراب احمر کهنه و ماء العسل بافادیه و حضلیقون بکار برند و نبید رقیق ترک نمایند و استحمام بآب شور موافق ست و هرگاه علت بانحطاط رسد استحمام بآب شور نمایند و در بعضے اوقات قی کنند و تدبیر حار یابس لازم گیرند و اشربه مرطبه کم کنند و تریاق کبیر و مثرودیطوس با آب مطبوخ قردمانا و نانخواه و تخم سداب برای تبدیل مزاج استعمال نمایند و از ادویهٔ مسهله نافع این حب منتن ست ایارج فیقرا ده درم شحم حنظل قنطوریون دقیق عصارهٔ قثاء الحمار هر یک پنج درم فرفیون دو نیم درم جندبیدستر فلفل حلتیت سکبینج جاوشیر شیطرج هندی خردل هر واحد یکدرم مقل نیم درم صموغ را در آب سداب حل کرده آمیخته حبها سازند و این جمله ده شربت ست دیگر تربد و صبر هر واحد یکدرم شحم حنظل شیطرج هر واحد سه درم سکبینج ثلث درم مقل نیم درم حبها سازند و این یک شربت ست دیگر حب فرفیون بگیرند فرفیون سکبینج غاریقون شحم حنظل مقل هر واحد یکدرم صبر دو درم با آب گندنا حبها سازند شربت از مثقالی تا دو درم و هر واحد ازین مسهلات در وقت او بمقدار او استعمال نمایند و از مروخات نافعه این روغن قسط ست قسط یک اوقیه فلفل عاقرقرحا فرفیون هر واحد ثلث اوقیه جندبیدستر نیم اوقیه همه در نیم رطل روغن خیری یا روغن نرگس یا زیت کهنه حل کنند ایضاً دو اوقیه موم در یک رطل زیت گداخته یک اوقیه فرفیون نوسوده در صلایه حل کنند تا هموار گردد ایضاً در روغن سوسن جندبیدستر و میعهٔ سائله حل کنند ایضاً این روغن شونیز بگیرند شونیز دو جزو مغز بادام تلخ یکجزو هر دو را جدا جدا کوفته پس باهم سوده روغن بکشند و یا روغن حب قرطم باین هر دو بیامیزند و گاهی روغن تخم حنظل و نفط سفید باین می آمیزند ایضاً این روغن قسط بگیرند سه اوقیه قسط تلخ نیم کوفته در اهیل راسن وج اذخر هر یک اوقیه سنبل دو اوقیه و در یک رطل زیت و آب بپزند و این روغنها را باین نوع استعمال نمایند که تمریخ گردن و فقرات پشت و عضو مؤف بعد دلک بپارچه درشت و یا بعد تکمید بآب مطبوخ مرزنجوش و نمام و شیح و قیصوم و حاشا و برگ ترنج و نانخواه و صعتر و برنجاسف و مشکطرامشیع و پودینه نمایند و بر بخار این آب انکباب کنند و شحم حنظل و مویزج بسرکه پخته در دهن گیرند و بعده بماء العسل و روغن بادام مضمضه کنند تا در دهن قرحه نشود و بکندش و فلفل و عاقرقرحا و زنجبیل و بورق و نوشادر و نطرون و صبر و دارچینی و مرزنجوش و خربق سفید و مشک و جندبیدستر مساوی عطسه آورند و بآب مرزنجوش و آب پودینه و آب بیخ چقندر و سکبینج و زهرهٔ کلنگ و باز و تیهو

نسخه حقنه حاده

مسهلات

نسخه حب منتن

نسخه حب فرفیون

مروخات نسخه روغن قسط

نسخه روغن فرفیون جند

نسخه روغن شونیز

نسخه روغن قسط

عطوسات

وخرس وکلاغ وشونیز مسحوق لیسر که کهنه سعوط کنند ویا شونیز بورهٔ ارمنی جند بیدستر شحم حنظل فلفل سفید هر واحد یک جزو کندش صبر هر کدام دو جزو بآب مرزنجوش سرشته
مثل عدس حبها سازند یک حب درآب مرزنجوش سوده عطسه آورند وهرگاه از سعوط این اشیا سوزش در دماغ پیدا شود شیر زنان در بینی چکانند و ایارج فیقرا
وشونیز بریان وفرفیون وکندش ومشک وعنبر وکندر ونمام ومرزنجوش ویاسمین وسوسن درازقی هرچه ازین خواهند ببویند ونمک سیاه وبورهٔ سرخ ونطرون وفلفل
وجند بیدستر سوده در روغن زنبق یا زیت آمیخته درحمام بربدن مالیدن نافع است واین حقنه بعمل آرند مغز قرطم دوکف شحم حنظل تخم بید انجیر هر واحد یک کف نیم کوفته در دو رطل
آب بپزند تا سوم حصه آن بماند صاف نموده دو درم بورهٔ ارمنی سوده بیامیزند واستعمال نمایند **حقنه دیگر** بادیان پنج درم خارخسک وسداب هر یک باقه صغیره بجوشانند
واز آب او بقدر نیم رطل گرفته یک اوقیه روغن سداب آمیخته وقت خواب شب بعمل آرند و ایارجات کبار بچهار اوقیه آبیکه دران هلیلهٔ کابلی وافتیمون وبسفایج دمویز منقی و
نمک اندرانی جوشانیده باشند بخورند ویا باین مطبوخ بیخ کرفس وبیخ بادیان هر واحد ده درم سنبل وزخر سلیخه وج هر یک دو درم حلبه پنج درم حاشا فراسیون عاقرقرحا هر واحد
سه درم مغز قرطم هفت درم در پنج رطل آب بجوشانند تا یک رطل بماند وصاف کرده نیم رطل ازان با یکی از ایارجات کبار بنوشند واز ادویهٔ مبدلهٔ مزاج مستعمل درین
مرض این معجون است ونسخهٔ آن همان معجون مبدل المزاج است که در قول مصنف خلاصه گذشت ووج مربی بعسل درین مرض نافع است وهمچنین مغز حب الصنوبر کبار مقشر
چون بعسل لیسر شند وهر روز سه درم بخورند واین معجون در تبدیل مزاج بسیار قوی است زنجبیل عاقرقرحا شونیز قسط فلفل دارفلفل وج هر واحد ده درم وبرگ سداب
خشک حلتیت جنطیانا زراوند حب الغار جند بیدستر شیطرج خردل هر واحد پنج درم عسل بلادر چهار درم بروغن جوز لت کرده بعسل لیسرشند واین معجون در جمیع امراض
باردهٔ رطبهٔ صعبه مثل سکته وفالج ولقوه ورعشه وبرص وتشنج رطب تاثیر ومنفعت قوی دارد **ابومنصور** گوید که استعمال اسهال بادویهٔ قویه تا روز چهارم اگر علت ضعیف
باشد والا تا هفت روز نباید کرد وبهر آنکه مسهل قوی در مرض می افزاید بلکه حقنه لحاده وایارج فیقرا بعسل سرشته استعمال کنند وادویهٔ ملطفه خلط مثل تریاق و
مثرودیطوس بآب مطبوخ شبت ونانخواه وانیسون ومصطکی وفودنج ونانخواه وتخم سداب دائم بخورند وبعد یک هفته حب منتن یا حب شیطرج خورند ودر ابتدا غرغره
بادویهٔ ضعیفه مثل مرزنجوش وصعتر وانار دانه وصبر مساوی الاجزا نمایند وهرگاه دو هفته بگذرد بادویهٔ قویهٔ مذکوره در باب صرع وایارج ارکاغانیس غرغره سازند
وبعد ازان روغن بید انجیر وروغن کلکلانج باین ماء الاصول قوی بنوشند ونسخهٔ آن همانست که در قول مسیحی گذشت لیکن درینجا وزن بیخ کرفس وبادیان
هر یک ده درم واذخر هفت درم وشونیز دو درم وجند بیدستر دو درم است ونوشته که در هفت رطل آب بپزند تا یکنیم رطل بماند وهر روز ثلث رطل با یکی
از هر دو روغن مذکور بنوشند وجوارش بلادری آنرا نفع میکند وبعد سه هفته ایارجات کبار بخورند وتمریخ بروغن قسط وسوسن وروغن فرفیون وروغن جند بیدستر
وروغن شونیز وروغن سداب وروغن شحم حنظل نفط سفید بعد دلک وتکمید بدستور نمایند وراتینج وبورهٔ سرخ وغیره ادویه که در قول مذکور مسطور شد بخایند
یا بر حنک طلا نمایند تا رطوبات لزجه را از دهن برآرد وتنقیهٔ سر کنند وهمچنین تا قله ونوشا در وحب بلسان است ویا بصابون ودرآب چقندر گداخته بر حنک
طلا کنند وادویهٔ معطس که همانجا مذکور شد تنها یا مرکب از نیم دانگ تا یک دانگ بکار برند ویا یک شعیره فرفیون ویا یک طسوج جند بیدستر بآب چقندر
یا آب مرزنجوش یا آب ثوم یا نیم دانگ سکبینج سعوط کنند وسعوط جمیع مرارات مذکوره وزهرهٔ گرگ و بز بقدر دو شعیره بشیر دختران مجرب است جالینوس گفته
که درین مرض دوای مفرد سهل الوجود در هر مکان بسیار دفعه استعمال کرده شد وکافی یافتم وآن شونیز است که یکبار در سرکهٔ تند تر کرده مثل غبار سوده بسرکه گداخته
بدان سعوط کنانیدم ومریض را یکبار باستنشاق او امر کردم ویکبار بزیت سوده سعوط کنانیدم وبعض قدما گفته اند که شونیز وصبر وبورق سوده بزیت کهنه
سعوط کنند ونرگس ونسرین وغیر آن از مشمومات ببویند ومعجون مبدل مزاج بخورند وغذا نخود وآب مطبوخ با شبت ولودینه وزیره بکف خردل ومری نبطی وروغن
جوز دادیه کثیره بلحوم مسطوره وکباب با فادیه دهند واگر خوف قبض طبع باشد لحم ترک نمایند ونخود واب موصوف مطبوخ بلحوم بنوشند وادرار بول ایشان را نفع
بلیغ می نماید واز جمیع نباید ها که ترطیب دماغ می کنند درریختن آب گرم بربدن ودخول دران آب که مرخی اعصاب است حذر کنند مگر آنکه آب ریاحین یا آب
چشمهای گرم باشد درریختن آب بسر استواری وسختی اعصاب ایشان کند ونسخه حب منتن در روغن قسط وروغن فرفیون وروغن جند وروغن شونیز در قول مسیحی گذشت
واین حب بسیار نافع این مرض است صبر سقوطری پست درم پوست هلیلهٔ زرد ده درم زنجبیل خردل هر یک ده درم ونیم فلفل دارفلفل هر یک سه درم شیطرج وج نمک هندی
هر یک دو درم فانید چهار درم سائیده بآب گندنا سرشته حبوب سازند شربتی دو درم ونیم دروغن سوسن سفید فالج انیست بگیرند سلیخه وقسط تلخ وحب بلسان وزعفران
صحیح ومصطکی هر واحد اوقیه قرنفل وقرفه هر یک نیم اوقیه جریش کوفته درظرف آبگینه کنند دروغن کنجد یک من بران ریزند وگل سوسن سی عدد انداخته چهل روز در آفتاب

بدارند بعده صاف کرده استعمال نمایند و ترکیب روغن سداب بگیرند روغن کنجد سه من و برگ سداب تازه چهار اوقیه و آب شیرین یک من و بآتش نرم بجوشانند در دیگ پاکیزه
تا آنکه آب برود و روغن باقی ماند از آتش فرود آورده استعمال کنند و جالینوس گوید که من چند بار فالج را بحمام خشک درست کردم و قسطا گفته که اگر فالج در پای باشد نفع
حقنه دران ظاهر تر بود و بقول جالینوس کسی را که استرخا بهم رسد چیزی بهتر از حرکت دائم و تعب نیست و در طب قدیم ست اگر خواهی که ترا فالج بهم نرسد خواب مکن
مگر بر خلو شکم خضر بن علی و گاذرونی می‌نویسند که در ابتدا منضجات مثل ماء العسل و شربت اسطوخودوس یا سکنجبین عنصلی یا گلقند عسلی در مغلی منضج یا مطبوخ اصول
استعمال کنند بعده منضجات قوی تر ازان مثل شربت اصول کبیر که دران سنبل و سلیخه و مانند آن باشد و یا طبیخ اسطوخودوس تخم کرفس انیسون بادیان اصل السوس با در نجبویه
گل گاوزبان پرسیاوشان سکنجبین عنصلی و گلقند عسلی بدهند و بعد نضج تام دهند منتهای مرض مسهل حب ایارج یا ایارج لوغاذیا تنقیه کنند و باز منضجات و مفتحات و مسخنات
اعاده نموده باستفراغ بپردازند و اطریفل مقوی با ایارج و اسطوخودوس استعمال نمایند و تا روز هفتم مسهل نباید داد و اگر طبع قبض بود حقنه نمایند و بعد تنقیه هر چه سخن بدن
و منقی اعصاب از خلط بارد باشد مثل گلقند عسلی کهنه بآب گرم بدهند و قدری تریاق بآب طبیخ مصطگی و انیسون خورانند و هرگاه سه هفته بگذرد ادویه قوی چون حب منتن
با این حب استعمال کنند شحم حنظل سقمونیا نمک لاهوری مقل کتیرا رب السوس هر واحد ربع درم ایارج فیقرا غاریقون یک یک درم فرفیون ثمن درم اسطوخودوس یکمثقال
سائیده بروغن بادام بمالند و بعسل خیارشنبر سرشته حبها سازند و واجب نیست که مجموع این ادویه استعمال کنند مگر در مزاج قوی تر و واجب ست تلطیف غذا و در ایام
اول بر آب نخود و بصل یا ماء العسل تنها اقتصار نمایند و اگر با بلغم صفرا یا خون باشد ماء الشعیر بعسل بدهند و بعد هفت روز با اکثر ازان آب بچه مرغ بشبت و دارچینی و فلفل
و صعتر و خردل یا کعک آن مفرد و مجموع بحسب حاجت و اقتضای مرض و وقت یا لحم غزال بکف خردل بدهند و یا گوشت خرگوش و دماغ او که بخاصیت
نافع ست یا بازیر مذکوره و بحری و یا عصافیر سبزه و کبوتر بچه قابل طیران و دراج و تیهو با بازیر مسطور بخورانند و گوشت بز که دران تجفیف و قلت ترطیب ست
برای ایشان ستوده است لیکن بنسبت لحوم موافق مفلوجین ناقص الحراره است پس می باید که با توابل گرم بخورند و مزوره رشته شیرین بشکر یا عسل و بروغن
بادام هنگام حرارت مزاج باک ندارد و مصطگی و زنجبیل و کندر و قرنفل اکثر بخایند و بعده تعهد استعمال تریاق فاروق یا مثرودیطوس هر روز نیم درم نمایند و از فواکه
پسته و نارجیل و جوز و انجیر و مغز چلغوزه که مسخن عصب و مقوی آنست و مویز بخورند و از بقول هر چه شور و تیز باشد بدهند و شوربای چرب برای ایشان خوب
نیست و احتمال جوع و عطش نافع ست و ترک عشا واجب بگیرند برگ غار و مرزنجوش و حرمل و بابونه و خطمی و اکلیل الملک برگ ترنج و سداب در طبه صحرائی و شیح و قیصوم
و برگ فنجنکشت اسارون جندبیدستر نصف یکجزو در آب بسیار بجوشانند تا نصف بماند نیم وزن آن روغن زیتون اضافه کرده دران مریض را بنشانند و بر سر او بسیار بریزند
دگاهی دران اسطوخودوس و بادرنجبویه و نمام و مانند آن از محللات می افزایند و یا کفتار و یا خرگوش و یا بز کوهی دیا روباه در آب زیت یا هر دو بپزند و دران زنده
یا مذبوح مخنوق اندازند و چون مهرا شود دران نشینند و یا در زیت کهنه که دران جندبیدستر و قدری فرفیون باشد گرم کرده بنشانند و همچنین بر سر بسیار ریزند و این علاج
که بعد تنقیه بدن و دماغ از فضلات استعمال نمایند و بگیرند موم و روغن قسط یا روغن غار یا روغن بیدانجیر و اندک فرفیون و گرم کرده بمالند و بقول ابن بیطار مالش شحم فالج
را بسیار نافع ست و در علاج او مثل این چیزی نیست و کندش و مشک و عنبر و جندبیدستر و فرفیون و کندر برای تفتیح سدد دماغ و تحلیل فضول موجب لقوه علت اکثر
بو بینند و در بهار اندک مدت مثل اصل السوس و عسل قی کنند تا تنقیه معده گردد و ازان انجره رطبه صعود نکنند و مغز حب الصنوبر کبیر مسخن عصب و تقویت آن بکیفیت
و خاصیت هر دو نماید و چون قریب بصحت شوند بطرف عضو علیل توجه نمایند و تحریک اعضای مسترخیه بریاضت قوی کنند و سر لع در آفتاب گرم کنند و آب شور
و کبریتی و میاه حواره بنشینند یا دفن در ریگ گرم و تمرغ دران نفع میکند جرجانی و ایلاقی میگویند که طریق صواب در علاج این علت آنست که در ابتدا
بعلاج قوی مشغول نشوند تا مدت چهار روز یا هفت روز و اگر علت سخت قوی باشد تا چهارده روز و از علاجهای قوی که در ابتدا اصلاحیت او دارد حقنه حاده ست
و دیگر اشربه ملطفه منضجه چون ماء الاصول که سخت قوی نباشد و مثل زوفای خشک با سکنجبین عنصلی و اندکی مثرودیطوس بآب بادیان و مسهل سبک باید چون ایارج
فیقرا و اندکی شحم حنظل قدری غاریقون و غذا هم لطیف باید مثل اندکی نان بماء العسل یا طبیخ نخود و بماء العسل و اگر قوت ضعیف بود گنجشک بریان کرده یا دراج
یا تیهو یا مرغ سبک اندام همه بریان کرده و سخت اندک بخورد و بعد اشتهای صادق و صبر بر گرسنگی و تشنگی نیز خیلی سودمند ست و بجای آب ماء العسل خورند
و بدانند که صاحب این مرض را آب بهتر از شراب باشد بهر آنکه شراب ماده را باعصاب فرود آرد و ایضاً شراب در معده او ترش گردد و سرکه شود اما سرکه
مضرترین چیزها ست باعصاب و آنجا که فصل سال و عمر و مزاج و قوت مساعدت کند ابتدای علاج بفصد باید کرد زیرا که خون مرکب بهمه اخلاط ست و حال

مادہ کم شود وسبکی حاصل گردد واگر مادۂ بلغمی باشد اول یک شربت تریاق یا مثرودیطوس یا شلیثا یا سنجر مینیا یا انقردیا در شراب کہنہ یا ماء العسل حل کردہ بدہند وبعد ساعتے فصد کنند وآنجا کہ احوال مساعدت نکنند تنقیہ بحبوب مسہلہ باید کرد وقی کردن صواب باشد وبعد استفراغ تبدیل مزاج بتریاق ومثرودیطوس وسائر معاجین مذکورہ نمایند وبعضی اطبای قدیم گفتہ اند کہ مفلوج را ایارج فیقرا یک مثقال وقت خواب بدہند ویک یک مثقال ہر روز بیفزایند تا بہ پنج مثقال رسد محمد زکریا از جودلنیس حکایت کردہ کہ اعتماد کنند در علاج فالج برآنکہ در ہر ہفتہ استفراغ بحب قوقایا نمایند تا مادہ کمتر کند وہر روز جوارش بلادر یا ایارج ہرمس دہند تا مزاج اوبگرداند ودر روغن قسط برای گرمی اعصاب بمالند وہم او گوید کہ منفعت این حب بزرگ ست وبسرعت اثر میکند حلیتت شحم حنظل جندبیدستر قنطوریون دقیق ہر یک نیم درم مقل چندانکہ ادویہ بدان سرشتہ شود وحب گردد واین یک شربت ست واین سفوف ہر صبح بدہند زراوند طویل فلفل ہر واحد نیم درم ہر دو را کوفتہ بیختہ یک شربت ست صبح بدہند کہ این سفوف را خاصیتے ست درین علت ویا جندبیدستر قنطوریون دقیق عاقرقرحا ہر یک نیم درم فرفیون دو درم با دو اوقیۂ آب سداب بدہند واگر استفراغ بحقنہ کنند کہ از شحم حنظل وقنطوریون دقیق درمے در روغن زیت سازند جائز ست در ہر چند روز ازین نوع حقنہ بکار برند وباید دانست کہ بعد تنقیہ محجمہ ناری بر عضلہا نہادن در روغنہای گرم مالیدن ودر گرمابۂ خشک وریگ گرم ودر آب کبریت وآب دریاے شور نشستن وریاضت کردن وگرسنہ بودن وآواز بلند کردن وقرآن بآواز بلند خواندن وغرغرہ بخردل ومری کردن سخت نافع بود وباقی مادہ را تحلیل کند وحرارت برافروزد وچون مدت دراز گردد ایارجات کبار باید داد وتمریخ نقار نشیت وسرہاے عضلات بروغن قسط وقی در اول علت وآخر آن سخت سود مند ست وماء الاصول بروغن بیدانجیر وروغن بادام تلخ در آخر مرض نافع تر ست ومغز سر خرگوش بریان کردہ صاحب فالج ورعشہ را نافع ومغز چلغوزہ بعسل بالخاصیۃ سود دارد واین ضماد نافع ست روغن زیت کہنہ نیم من موم زرد بست درم فرفیون یازدہ درم موم در روغن گداختہ فرفیون سودہ آمیزند ودرہا ون حل کنند واین ضماد اعصاب را گرم کند عاقرقرحا مرزنجوش مویزج ہر یک اوقیہ نطرون خردل ہر یک دو اوقیہ فلفل یک درم فرفیون یک اوقیہ جندبیدستر چہار اوقیہ ہمہ را نرم سائیدہ بروغن حب الغار ضماد کنند واگر روغن سوسن وموم زرد ومیعۂ سائلہ وبارزد باہم بگدازند وجندبیدستر وقسط سائیدہ سرشتہ ضماد کنند عصب را گرم کند وحس باز آرد واگر حس بحال بود وحرکت باطل شدہ باشد جوز السرو وابہل ومورد وپوست بیخ کبر در شراب کہنہ پختہ ضماد نمایند واطبای قدیم گفتہ اند کہ اگر روناس بپزند وآب او بر عضو مفلوج بچکانند سود دارد وبدانند کہ ہیچ آب گرم بر عضو مفلوج نشاید ریخت مگر آب دریاے شور وآب معدن گوگرد زیرا کہ آب شیرین چون گرم باشد مادہ را منتشر زیادہ کند واعصاب نرم کند واگر آب سرد عضو مفلوج را قوی تر کند واز آن راحتی یابد از برای آنکہ مادہ رقیق باشد چون آب سرد بدو رسد منقبض گردد وکوچک تر شود وابن ماسویہ گوید بسیار دیدم کہ مفلوج را اسہال افتاد وفالج زائل شد وبسیار خوردن بہ وسیب وامرود وانار اعصاب را مضر ست واطعمۂ مرطبہ وشوربا ہاے چرب وثرید زیان دارد وقلیہ خشک وگوشت مرغ بروغن جوز یا بروغن زیت بریان کردہ وتوابل چون دارچینی وزیرہ وامانند آن آمیختہ موافق باشد ومویز وانجیر خشک وپستہ وفانید ومغز جوز وحبۃ الخضرا وچلغوزہ وعسل سود دارد واگر مغز جوز مقشر یک رطل مغز چلغوزہ نیم رطل مغز حبۃ الخضرا نیم رطل بکوبند وباہمچند عسل بسرشند وفلفل وزنجبیل ودارچینی ودار فلفل ہر یکے دو درم سودہ آمیزند وپیش از طعام بچہار ساعت مقدار یازدہ درم بخورند وبالای آن ماء العسل بنوشند سخت موافق بود وشیخ الرئیس میفرماید واجب ست کہ مفلوج در اول ظہور مرض اقتصار بر مثل ماء الشعیر وماء العسل دو سہ روز کند واگر قوت متحمل باشد تا چہاردہ روز نماید واگر متحمل نباشد بلحوم طایر خفیف الغذا دہند ودر گرسنہ داشتن واغذیۂ یابسہ خورانیدن پس زمانۂ دراز تشنہ داشتن کوشش نمایند ونقل بمغز چلغوزہ ایشان را نفع کند بخاصیتے کہ اندر انست وبدانند کہ آنرا آب بہتر از شراب ست بہ آنکہ شراب منفذ مواد در اعصاب ست وشراب بسیار گاہے در ابدان ایشان ترش میشود وسرکہ میگردد وسرکہ مضر ترین اشیا بعصب ست والضاً میفرماید کہ اگر علت فالج حقیقے کائن از استرخاے عصب است تدبیر مشترک کہ آن استفراغ مادہ است وانچہ در استفراغ مواد رقیق مسطور شد بعینہ بلا زیادت ونقصان ونافع ترین اشیا کہ بدان استفراغ صاحبان این مرض کنند حب فرفیون وحب مارستانی وحب شیطرج وحب منتن وایارج ہرمس ست وقی کردن بخربق سفید یا بعصارۂ ترب کہ دران قوت او باشد وکذلک سائر مقیات آنرا نافع ست وگاہی تریاق از یک دانگ شروع میکنند واندک اندک افزودہ بیک درم میرسانند وباز بیک دانگ می آرند وگاہے بانچہ مقشر وشکر مخلوط میکنند وگاہی سکنجبین یا جاوشیر یا جندبیدستر مقدار باقلا در شربت عسل حل کردہ میدہند کہ آن خیلی سود مند ست وواجب ست کہ بحقنہای قوی حقنہ کنند وبلشیافات قوی امالۂ مواد باسفل نمایند وقفار آنہا با دہان قویہ بمالند ومروخات حار از ادہان وضمادات محمرہ کہ مکرر ذکر یافت نافع ست وخصوصاً چون فالج بدان حد رسد کہ حس باطل شود

تحلیل

و بیخ سوسن آزاد و یه جیدة التحلیل ست تحلیل قوی مینماید و ایضاً بعد استفراغ و تنقیه تامه گذاشتن محاجم که سر آنها تنگ باشد بغیر شرط بر عضلات بنا بر تسخین آنها نفع می نماید و گاهی احتیاج بشرط اندک افتد اگر در عضله مادهٔ محتبس باشد و باید که آتش بسیار داخل کنند اگر محاجم ناری باشند و برودت کنند اگر غیر ناری باشند و بزودی قلع محاجم و تفرق بر مواضع کثیره کشند اگر استرخا بسیار متفرق باشد و اگر استرخا اندک باشد یکجا گذارند و بعد ازان زفت و صمغ صنوبر بران نهند و اضمدهٔ حاره مثل ضماد از و شیلم و بیخ سوسن بعسل استعمال کنند و ضماد خردل نیز نافع بود و تا حصول تحمیر لفافات تبدیل نموده باشند و ضماد شیطرج بفالج عظیم النفع ست و اونزد اکثر معنی از آزمایش و خردل ست و ایضاً ضماد زفت نافع و خصوصاً بنطرون و کبریت و در نمک بزیت و نطرون و آبهای کبریتی و آب دریای شور بنطولات ملطفه مفید و چون حس ضعیف بود گاهی ضماد قوی ضرر رساند و آن محسوس نشود و این مودی بآفت و تقویح شدید گردد پس واجب ست که ازوے احتراز کنند و حال اثر ضماد دریافت نمایند اگر موضع ضماد سرخ و منتفخ شود و حمرت او متعدی از جلد نشود و بغمز انگشت متفرق گردد و مکان غمز سفید شود بدانند که اثر ضماد از جلد تجاوز نکرده و اگر سرخی ثابت ماند و حرارت ظاهر تر باشد ضماد موقوف دارند و وجه تعرف این آنست که ضماد هر وقت دور کنند و حال او ملاحظه نمایند اگر توقف در ضماد واجب گردد موقوف دارند و اگر اعادهٔ آن واجب شود عود او نمایند و بتانکه نفوخ کنند ش در بینی آنها و امثال آن بنا بر تنقیه و امالهٔ مواد مرض از طرف علت بسیار نافع ست و شراب کهنه اندک جملهٔ امراض عصب را خیلے سود مند و بسیار ازان مضر ترین اشیا بعصب ست و استعمال رج مربی نافع آنها ست و کذلک ایارج مخلوط بمثل او جند بیدستر خوردن و بتدریج از یکدرم تا شش درم رسانیدن نافع و همچنین روغن بید انجیر بماء الاصول نوشیدن بسیار مفید و بعضے علاج فالج بخورانیدن یک مثقال ایارج فیقرا با نیم مثقال فلفل هر روز میکنند و شفا میدهد و واجب ست که چون این اشیا بخورند بالای او آب نخورند تا اندر معده دیر تر باقی ماند و اثر بیشتر کند و بس است تمام روز مکث کند و بعده عمل نماید و بسیار باشد که بشب نیم مثقال فلفل با همچندان جند بیدستر وقت خواب می خورانند و ایشان را مثل تریاق و مثرودیطوس و شلیثا و خاصهٔ انقردیا چیزی نیست و حلتیت خوردن و طلا کردن نیز شدید النفع ست و خصوصاً چون هر روز دو بار صبح و شام بماء العسل استعمال نمایند و درین ایضاً عجیب ست و چون عضو اقبال صحت کند واجب ست که بعد ازین ریاضت آن کنند و قبض و بسط آن نمایند تا آنکه تمام عافیت بدان عود کند و گاهے منتفع می شوند بحجے و بصیاح و قرائت جهیر و نفع یابند و بعد استفراغات و انتفاع بدان حمام طویل یا بس یا آب حمات استعمال کنند و در آخر امر و بعد استفراغات که مخص تحلیل سزاوار آنست که تحلیلات بملینات سازج نباشد تا عضو را مسترخی نکنند بلکه با ذی قبض بود و ازین جهت واجب ست که تحلیل بمثل انیسون و میعه و جند بیدستر و اذخر و مانند آن از اشیای حارهٔ قابضه باشد صاحب کامل گوید که رای بعضی متطببین ست که در ابتدا فصد مریض کنند تا بلغم با خون برآید از رگ و اکثر این رای بمیه هند زیرا که فصد حرارت کم میکند و برودت مزاج را قوی مینماید و آنچه سزاوار ست که علاج صاحب فالج و استرخا در اول امر بدان کنند آنست که گلقند عسلی هفت درم با آبیکه در آن انیسون و زیره و نانخواه و مصطگی جوشانیده باشد بدهند و اگر بول رنگین باشد گلقند شکری بآب مطبوخ انیسون تنها دهند این تا چهار روز بعمل آرند اگر مرض قوی باشد تا هفت روز و درین ایام چیزے از ادویه سوای دوای مذکور ندهند و از طعام و شراب سه روز منع کنند و بعد روز چهارم تریاق کبیر نیم درم دهند و اگر حاضر نباشد مثرودیطوس بدهند و غذا نخود آب بزیت مغسول و زیره و دارچینی و قسبت ونان خشکار جید الصنعة خورانند و آبیکه در آن مصطگی جوشانیده باشند و در بعض اوقات بماء العسل دهند و آب سرد ندهند بلکه آب و تشنیه نهند و حتی الامکان بر گرسنگی و تشنگی صبر کنند و نگاه کنند اگر طبیعت قبض باشد این حقنه بعمل آرند بگیرند بابونه خار خسک اکلیل الملک شبت سداب هر واحد کف زیره تخم کرفس هر واحد سه درم قرطم کوفته ده درم چقندر یک باقه هر دو در چهار رطل آب بپزند تا یک رطل بماند و نیم رطل ازان صاف کرده دو اوقیه روغن خیری و مری اوقیه شکر سرخ و عسل ده درم بورهٔ ارمنی یکدرم انداخته نیم گرم حقنه کنند و چون از هفت روز تجاوز کند باید که بدواے لطیف مثل این حب سهال آورند بگیرند تربد ایارج فیقرا هر واحد درم نمک سیاه دو دانگ شحم حنظل ربع درم بریک سائیده بآب جها ساخته بآب نیم گرم دهند و بعد ازان با ایارج فیقرا یکدرم با سکنجبین و آب نیم گرم غرغره نمایند و بعده ماء الاصول موافق قوت و ضعف مرض و حسب مزاج مریض و سن و فصل ترکیب دهند مثلاً اگر مرض قوی و مزاج و سن و فصل بارد باشد ماء الاصول قوی باید داد و اگر مرض ضعیف و مزاج و غیره حار بود ماء الاصول غیر قوی دهند و اگر قاروره رنگین و مریض خشک بدن و فصل گرما باشد از دادن ماء الاصول و غیره حذر کنند و بدانچه قیاس واجب کند تدبیر آن نمایند و ایضاً از استعمال ماء الاصول قبل تنقیهٔ بدن بدانچه مذکور شد احتراز نمایند که مبادا در بدن خلط مستعد تعفن باشد و آنرا متعفن سازد و تب آرد و او از علاج مرض بجسب واجب مانع آید صفت ماء الاصول قوی پوست بیخ بادیان پوست بیخ کرفس بیخ کبر بیخ اذخر هر واحد ده درم تخم کرفس انیسون

نسخهٔ حقنه

نسخهٔ حب لطیف

نسخهٔ ماء الاصول

بادیان ہر واحد چہار درم مصطگی سنبل الطیب بوزیدان دانہ ہیل شیطرج عاقرقرحا حب بلسان اسارون ہر واحد درم حلبہ پنج درم فقاح اذخر درج سلیخہ عود بلسان حرمل ہر واحد سہ درم سکبینج اشق جاوشیر ہر واحد درم مویز منقے بست درم ہمہ را در پنج رطل آب بجوشانند تا بیک رطل آید صاف کردہ ہر روز چہار اوقیہ ازان گرفتہ با یک مثقال روغن بیدانجیر و نیم مثقال روغن بادام تلخ و یک درم ایارج فیقرا بنوشند **صفت** ماء الاصول کہ در حرارت کمتر از اول ست پوست بیخ کرفس پوست بیخ بادیان ہر واحد دہ درم تخم کرفس بادیان بیخ اذخر و فقاح آن سلیخہ انیسون ہر واحد سہ درم مصطگی سنبل الطیب ہر واحد یک نیم درم مویز منقے بست درم ہمہ را در چہار رطل آب بپزند تا یک رطل بماند صاف کردہ ہر روز چہار اوقیہ با یک درم روغن بیدانجیر و ہفت درم گلقند بنوشند و باید کہ اول ماء الاصول ضعیف با گلقند و روغن بیدانجیر بدہند روز دوم ماء الاصول قوی تر ازان کہ دران روغن بیدانجیر زیادہ با ایارج فیقرا نصف مثقال باشد بعد ازان ہر روز نیم درم بیفزایند تا روغن بدو درم و ایارج بیک نیم درم برسد پس اگر آثار نضج در بول یعنی رنگینی دران ظاہر نشود ماء الاصول زیادہ کنند و دران نیم درم سنجرنیا مالیدہ بدہند بحسب ملاحظہ قوت مریض و رنگ بول پس ہرگاہ آثار نضج در بول ظاہر شود یک روز مریض را راحت دہند و نخود آب و زیت مغسول غذا سازند بعد ازان این حب ایارج دہند تربد ایارج فیقرا ہر واحد درم حب النیل نیم درم شحم حنظل ربع درم نمک سیاہ دو دانگ ہمہ را باریک سائیدہ بآب کرفس سرشتہ حبہا سازند و این یک شربت تام است و روز مسہل شوربائے تیہو یا دراج یا قنابر یا کبوتر بچہ در پردہ ازآمدہ معمول بآب نخود و زیت و شبت و خولنجان و دارچینی غذا دہند و سہ روز راحت دہند و ہر روز ہفت درم گلقند شکری یا عسلے بآب نیم گرم باید داد و روز چہارم ایارج فیقرا درم صعتر فارسی زنجبیل خردل ہر واحد یکنیم درم نوشادر عاقرقرحا مویزج ہر واحد نیم درم سماق دو درم باریک سودہ یکدرم ازان با سکنجبین و آب نیم گرم آمیختہ غرغرہ کنند و نخود آب غذا سازند بعد ازان قارورہ را ملاحظہ نمایند اگر آثار خامی دران معلوم شود باز اعادہ ماء الاصول بروغن بیدانجیر بنحویکہ مذکور شد سہ روز یا پنج روز بحسب معائنہ آثار نضج نمایند آنگاہ بحسب منتن اسہال آورند **صفت** آن سکبینج اشق جاوشیر حرمل مقل شحم حنظل ہر واحد سہ درم صبر دو درم تربد ہر واحد پنج درم فرفیون جندبیدستر ہر واحد یک نیم درم ادویہ خشک را سائیدہ و صموغ را در آب گندنا حل کردہ باہم سرشتہ حبہا سازند شربت سہ درم بآب گرم **نوع دیگر** ہلیلہ کابلی پنج درم سکبینج اشق حرمل جاوشیر صبر سقوطری ہر یک چہار درم مقل ازرق شحم حنظل حنا انزروت ہر یک دو درم فرفیون جندبیدستر سقمونیا ہر واحد نیم درم زعفران قرنفل ہر یک دو دانگ ادویہ خشک کوفتہ بحریر بیختہ صموغ را در آب گندنا حل کردہ باہم سرشتہ حبہا سازند شربتی ازان سہ درم و بعد دادن این حب سہ روز راحت دہند و دران ایام ہر روز ہفت درم گلقند با بیکہ دران انیسون و تخم کرفس جوشانیدہ باشند بدہند و نخود آب و گوشت کبوتر بچہ پردازی و قنابر غذا سازند و روز چہارم خردل عاقرقرحا دارچینی فلفل زوفا بیخ کبر انار دانہ مویزج بورق ہر واحد یکجزو ایارج فیقرا دو جزو باریک سائیدہ با سکنجبین و آب گرم آمیختہ غرغرہ سازند و کندش و عاقرقرحا و صبر و نوشادر و مرزنجوش و جندبیدستر سفید و زنجبیل و مشک و بورہ ارمنی ہر کدام ازینہا کہ حاضر باشد بقدر نیم دانگ باریک سودہ ازان عطسہ آورند و این ہمہ بعد نضج و تنقیہ استعمال نمایند چہ ہرگاہ قبل نضج و استفراغ بعمل آرند بر مریض جنایت عظیم کردہ باشند بہر آنکہ اجزائے لطیف خلط تحلیل شود و غلیظ آن باقی ماند و دران ہنگام علاج سود ندہد و بعد ازان اگر در مریض آثار صلاح ظاہر شود برہمین تدبیر مداومت نمایند و الا بعض حبوب قویہ یا این حب شیطرج بخورانند اجزائے آن ہمان حب شیبار ست کہ در قول ابو منصور مسطور شد و نوشتہ کہ بآب سرشتہ حبہا سازند شربت سہ درم **صفت** حبی کہ برای شخصے کہ فالج جانب راست و ثقل زبان بہم رسانیدہ بود و بر تکلم قادر نبود تالیف نمودم بگیرند تربد سفید شش درم سورنجان حب النیل ہر واحد سہ درم ایارج فیقرا چہار درم شحم حنظل دو درم شیطرج بوزیدان وج عاقرقرحا دار فلفل ہر واحد یکنیم درم سکبینج جاوشیر مقل ہر واحد چہار دانگ مرو فرفیون و جندبیدستر ہر واحد نیم درم ادویہ خشک را باریک سائیدہ بحریر بیختہ و صموغ را بآب گندنا گداختہ با دویہ سرشتہ حبہا سازند و قدر شربتی سہ درم بآب گرم **صفت** حب فرفیون نسخہ آن در قول مسیحی گذشت و اگر تنقیہ بحب لفظ نمایند نافع بود و چون تنقیہ بمثل این حبوب کردند اعادہ غرغرہ نمایند و با آن سعوطات مسخنہ ملطفہ استعمال کنند تا تنقیہ دماغ کنند و جانب علیل و نواحی گردن را بر دغنہای گرم محلل مثل روغن ناردین و قسط و کلکلانج و زنبق و بادام تلخ و اترج و بلسان و جوز کہنہ و مانند آن بمالند و اگر بینند کہ مرض بسیار قوی شدہ در روغنہا چیزے از جندبیدستر و فرفیون مخلوط سازند و بعد ازان کہ جانب علیل را بخرقہ درشت بمالند حتی کہ سرخ گردد روغن بمالند و آبیکہ دران بابونہ و اکلیل الملک و اقحوان و شبت و برگ غار و کرفس و سداب و نانخواہ و مانند آن کہ در قول مسیحی گذشت تکمید سر و جانب علیل و موضع فقار نمایند و امر بخاییدن مصطگی و راتینج و علک و ترنفل کنند و غذا نان خشکار ریاک محکم الصنعت نخود آب و زیرہ و دارچینی یا کبوتر بچہ پردازی یا بنجشک یا قنابر بکعب خردل و حبقدر بزیت و مری و خردل دہند و نمک طعام ایشان نمک اندرانی

بریان بعسل سرشته بطیب بصعتر و انجدان و شونیز و انیسون باشد و عسل بجوز و پسته و حب بلطم و حبة الخضرا و مانند آن خورند و مسکه هندی گفته که جوز مغز عصب ست
خاصة عصب زبان را و قفاغورس گفته که جوز ثقل زبان پیدا کند خاصة صبیان را و شراب کهنه اندک مقدار که تفریح نفس و تسخین معده کند و مسکر نباشد بخورند زیرا که سکر نسبت
دماغ و عصب را بسیار ضرر رساند از آن حذر کنند و حنه لیقون یا شراب عسل بنوشند و در اکثر احوال از آب خالص حذر نمایند و شرب او درینجا ممزوج بعسل یا مطبوخ
بمصطکی مناسب و مرزنجوش و شمام و نرگس ببویند و در حمام گاه گاه بعد تنقیه داخل شوند قبل از غذا و بر بدن آب گرم که در ان ریاحین حاره پخته باشند بریزند و این
تدبیر بعد تنقیه بدوای مسهل بعمل آرند اگر ازین تدبیر فائده معلوم شود بر همین مداومت نمایند مع احتیاط از عروض گرمی مفرط ببدن و اگر عارض شود چند روز
راحت دهند ولاسیما اگر موسم گرما باشد که هوای گرما مقاومت مرض می نماید و اگر با وجود استعمال این در مرض اثری از صلاح پدید نیاید ایارجات کبار چون ایارج ارکاغانیس
پس ایارج لوغاذیا پس ایارج جالینوس پس معجون بلادری پس تریاق کبیر برین ترتیب هر واحد بشربت تام استعمال نمایند بحسب مشاهدهٔ قوت مریض و قوت و ضعف
و ضعف آنها و معذلک تدبیر مریض با غذیهٔ مذکوره و کند نک لطولات و ادهان بحسب احتمال علیل باید کرد و از دادن معجونات در اوقات و بلدان حاره حذر کنند
چه اگر تابستان قوی الحرارة باشد ازین ادویهٔ قوی الحرارة بر مریض خوف حدوث حمای حاده باشد و در زمانهٔ گرما معذلک قی به ادویه و اغذیهٔ مقطع بلغم استعمال
کنند و چون تدبیر علیل باین همه تدابیر نمایند و در ان اثر صلاح ظاهر نشود و مرض بطول کشد در علاج او بر اغذیهٔ موافقهٔ مذکوره اقتصار کنند و بر دادن ادویهٔ حاره اومان
ننمایند تا مریض را مرض حاد پیدا نکنند و بلاک نگردانند و از اغذیهٔ مولد بلغم اجتناب کنند و در اوقات فصول بحبوب و بعض ایارجات موافقه بحسب قوت و ضعف مریض
تنقیه کرده باشند ابن الیاس و نجندی مینویسند که مفلوج را چیزی از ادویهٔ قویه تا روز چهارم ندهند زیرا که نوشیدن ادویه در اوائل بسبب حرکت ماده و انصباب
آن بسوی عضو ضعیف در مرض می افزاید و هرگاه از چهار روز تجاوز کند هر صبح جلاب از بادیان و انیسون و بادرنجبویه هر واحد دو درم باده درم گلقند عسلی بنوشانند و غذا
نخود آب بمغز قرطم و اندک فلفل و دارچینی وغیره ابازیر و افاویه تا هشت روز و درین ایام آب ترک کنند مگر ماء العسل و ماء الاصول بنوشند و هرگاه اثر نضج در قاروره ظاهر
شود تنقیه بحقنهٔ حاده یا باین حب صبر کنند نسخهٔ آن صبر سقوطری شقاقل بوزیدان ماهیزهرج تربد محکوک ملوث بروغن بادام هر واحد درم غاریقون شحم حنظل انیسون
هر واحد نیم درم نمک هندی یک نیم دانگ مقل یک دانگ همه را کوفته بیخته بآب بادیان حبها سازند و بران صبر کنند تا اسهال نیک آرد و در آخر روز غذا نخود آب مع لحم قطا
و لحم کنجشک و کبوتر سازند یا حب منتن دهند و بعد سه یا چهار روز این حقنه بعمل آرند صفت آن برگ غار یا حب آن بقدر ثلث برگ و قسط و مرزنجوش و حلبه و خسک و اکلیل الملک و برگ بید انجیر یا تخم آن و مرماحوز و سداب تر و کرنب و شبت و قیصوم و بزرکتان و ابهل هر یک پنج درم شحم حنظل نیم درم قنطوریون دقیق دو درم همه را
در سه رطل آب بپزند تا یک رطل بماند صاف کرده بران روغن زیت ده درم آبکامه پانزده درم عسل بست درم بورهٔ ارمنی نمک هندی مقل هر یک نیم درم
سوده پاشیده حقنه کنند و اگر خوف سحج و زحیر بسبب حدت نمک بوره باشد بدل آن آب گندنا کنند و اگر بسبب حرارت مزاج و قلب متحمل آن حقنه نباشند این حقنه
بعمل آرند اجزای آن سوای بابونه و سبوس و انجیر و شحم حنظل و قنطوریون همان حقنهٔ حاده است که در قول مسیحی گذشت وزن هر یک بقدر کف گرفته در سه رطل آب
بجوشانند تا نیمه بماند شکر سرخ و عسل و مری هر یک ده درم روغن زیت پانزده درم حل کرده حقنه کنند و از معاجین سریع الاثر و بلیغ النفع معجون شرود یطوس و تریاق کبیر
و جوارش بلادر نسبت هر کدام که میسر شود یک مثقال در شربت بادرنجبویه ده درم حل کرده بدهند و معجون بلادری کبیر که تریاق فالج و لقوه و سکته است بقدر بندقه
در شربت مذکور بدهند و نسخهٔ آن در قول مسیحی گذشت و اگر فصل گرما باشد بحب منتن صغیر بار دتنقیه کنند نسخهٔ آن شحم حنظل بربع درم کثیرا ثلث درم سورنجان بوزیدان
ماهیزهرج هر یک یکدرم هلیلهٔ کابلی نیم درم درین یک شربت ست و این غرغره نافع فالج و منقی راس از فضول غلیظه لزجه ست نسخهٔ آن ایارج فیقرا و خردل مویزج
عاقرقرحا زنجبیل پودینه ایرسا پوست بیخ کبر هر واحد دو درم کوفته بیخته بعسل آمیخته غرغره بدان سازند و هرگاه ازین تدابیر علامت صحت پدید آید مالش اعضای علیله
بروغن قسط و ناردین و زنبق و سوسن و فرفیون و خردل و سداب و حنظل و لفظ اسفید نمایند و خاییدن فلفل و دارچینی و بیخ اذخر و تخم انجره نافع ست و نوشادر
بروغن بلسان برسر ایشان طلا کنند و آنچه تنقیهٔ خلط از دماغ ایشان کند عطسه آور نسبت بمثل مشک و خربق و نوشادر و فلفل و بورق و آب ثوم و کندش یا
جند بید ستر یک طسوج در روغن زیت یا زنبق حل کرده در بینی چکانند و ریاحین ببویند و سکنجبین عنصلی بازوفای خشک نافع ست و ایضاً خوردن ایارج فیقرا
در هر هفته یکبار نفع دهد و کذا نوشیدن این ماء الاصول قوی صفت آن بیخ بادیان بیخ کرفس بیخ اذخر هر یک هفت درم بادیان تخم کرفس انیسون هر یک سه درم
نانخواه زراوند شونیز هر یک دو درم همه را در سه رطل آب بجوشانند تا بسه رطل آید صاف کرده هر روز دو اوقیه با عسل یا فانید هر کدام که باشد ده درم بنوشند

و در هر هفته تعاهد خوردن مثرودیطوس یا تریاق کبیر یا شربت بادرنجبویه ده درم کنند و از طعام شب و حمام رطب در ریختن آب گرم بر سر از جمیع مسکرات حذر کنند **طبری** مینویسد فالجی که بادی مزاج گرم نگردد دو قاروره سفید خام باشد پس سبیل طبیب آنست که علاج نضج و ترقیق اخلاط کند زیرا که اگر مبادرت باستفراغ از ادویهٔ حاره کند از انحلال فضول رقیقه و بقای کثیف آن ایمن نباشد ثانیاً آنکه این مرض طویل ست اگر تنقیهٔ مریض در ابتدای آن کنند ضعیف گردد و استقصای علاج او ممکن نباشد و آنرا غذا هم ندهند بهر آنکه غذا تقویت مرض کند و قوت را ضعیف سازد چه از قوت مرض قوت ضعیف میشود و از ضعف قوت مرض قوی میگردد چنانچه فاضل بقراط گفته و سبب ثالث آنست که استفراغ در ابتدای این علت نجاح نمی بخشد بهر آنکه فضلاتی که عصب تشرب کرده است استخراج او از ان ممکن نیست زیرا که در بین عروق متصل نیست و نه طریقی ست که فضول دران رجوع کند پس طبیب محتاج این امر ست که آنرا از اعصاب بطریق تحلیل و تعریق و تنشیف استخراج نماید و تحلیل فضول تا که نضج قبول نکند ممکن نبود و نه تنشیف خلط غلیظ و نه انسان عرق بفضول کند مگر وقتیکه آن اسباب لطیف گردد و طریق انضاج و فضول و ترقیق آن نسبت که باسخان معتدل بتدریج تسخین نمایند بعد از ان حل آن بتدریج بطریق خلا و ملا بطریق حفظ قوت و عضو پس درین صورت واجب ست که در علاج فالج ابتدا منع علیل از اغذیهٔ غلیظه کنند و اقتصار بر نخود آب کبوتر بچه پردازی نمایند بدون اجازت خوردن گوشت آن و با نخود آن و دران زیت رکابی شیرین داخل کنند و مریض جلنجبین با بزور بدهند زیرا که ملاک امر در معالجهٔ فالج حفظ صدر ست بهر آنکه اگر حفاظت آن کرده نشود گاهی رطوبات بسوی ریه و صدر میریزد و نفس منقطع میگردد زیرا که فالج بلغمی که از فقار رقبه بر آمده و نفس بدان تمام میشود ضرر میرساند هرگاه ضرر آن واقع میشود در رطوبات بسوی ریه و صدر منصب میگردد و نفس دفعةً انقطاع می پذیرد و این دوا که مسمی بجلنجبین الحلبیه است حفظ صدر از انصباب رطوبات میکند **صفت** آن بگیرند بادیان تخم کرفس انیسون زوفای خشک هوم المجوس مساوی و اندک زیرهٔ کرمانی و اندک اصل السوس و همه را در آب بجوشانند حتی که بزور بپزد و قوت آن در آب آید صاف کرده جلنجبین شاپوری بمقدار واجب خوب مالیده باز صاف نموده هر روز بنوشند و بدل آب خالص شربت عسل ساده در اول مرض کنند و برین تدبیر تا پنج روز اقتصار ورزند و معذلک نظر بسوی نبض قاروره او نمایند پس هرگاه در نبض ادنی سرعت و در قاروره اندک نضج پدید آید دران وقت این حقنه بعمل آرند نسخهٔ آن خارخسک بابونه اکلیل الملک قیصوم برگ نمام برگ غار برگ حسفرم ترطم تخم حلبه تخم کتان برگ شبت انجیر سیاه خطمی سبوس گندم باوزان مناسب بدستور حقنها پخته صاف نمایند و بمقدار قوت مریض و مزاج او گرفته دو ثلث درم بورق و ده درم روغن غار و ده درم روغن بید انجیر داخل کرده بکار برند و این حقنه پنج مرتبه در ده روز کنند بعده بمزاج مریض نگاه کنند اگر متغیر شود راحت دهند و بر غذا اقتصار نمایند و از اشیائی که تسخین مزاج کند کم کنند و اگر مزاج متغیر نشود و قوت او ضعیف گردد تقویت آن باشیای موافقهٔ معتدله کنند و اگر قوت بحال خود باشد یک شربت این حب بخورانند نسخهٔ آن بگیرند آب کرنب و آب گندنای نبطی و آب برگ ترنج و دران سکبینج و جاوشیر جند بیدستر و مقل ازرق هر واحد پنج درم اشق دو درم ترکرده در آفتاب بدارند تا بگدازد پس بدست مالیده صاف نموده سلیخه و عصارهٔ قثاء الحمار هر واحد دو درم اشنه تخم کرفس هر واحد یک درم انیسون یک نیم درم بادیان نمک نفطی هر واحد دو ثلث درم شحم حنظل دو نیم درم خربق سیاه نیم درم کوفته بیخته بدوای گداخته بمقدار حاجت سرشته بقدر فلفل حبها سازند و سه درم و ثلث آن بدهند و بعد آن پنج روز صبر کنند و بکبوتر در پرواز آمده مطبوخ با نخود و زیت و باسفیدباج معمول از قنابر و عصافیر که دران بیخ گندنای نبطی و نخود و دارچینی بسیار داخل کرده باشند غذا سازند و قطعهٔ دارچینی مدام زیر زبان دارند و بمویزج و عاقرقرحا و ایارج فیقرا و خردل در سکنجبین حل کرده غرغره سازند و اعضای مسترخیه را اول بروغن خیری و روغن زنبق پس بروغن قسط و روغن ناردین و روغن مجموعه بمالند و چون برین ترتیب مذکور علاج کنند و مرض منحل نگردد ماء الاصول باین نسخه هفت روز بنوشانند بیخ اذخر و فقاح آن و پوست بیخ کبر و هوم المجوس هر واحد ده درم پوست بیخ کرفس و بادیان و برگ حسفرم و اشنه و سلیخه و وج هر واحد پنج درم مصطگی چهار درم تخم کرفس انیسون و اشقیشعان هر واحد سه درم مویز منقی پانزده درم در چهار رطل آب بپزند تا بیک رطل و ربع آن آید افشرده صاف نموده در ظرف آبگینه بدارند اندر آب اگر موسم گرما باشد و هر روز پانزده درم از ان با یک نیم درم روغن بید انجیر و یک نیم درم روغن بادام تلخ بنوشند و بعد هفت روز یک شربت حب مذکور دهند و بعده پنج روز صبر کنند پس اگر مزاج او متغیر نشود حقنهٔ مذکور بعمل آرند و در طبیخ آن پنج درم شحم حنظل و جند بیدستر و جاوشیر و سکبینج هر یک سه درم افزوده بوزن صد درم از ان صاف کرده ده درم روغن ناردین و پنج درم روغن قسط و دو درم نفط سفید بران ریخته در بادون حل کرده حقنه کنند و بروغن مجموعه و روغن بلسان تدهین نمایند و باین سعوط تسعیط کنند نسخهٔ آن روغن مصطگی روغن ناردین هر واحد دو ثلث درم گرفته دران یکدانگ زهرهٔ کلنگ حل کرده سه دفعه برنهار در مدت شش روز این سعوط بعمل آرند و یک روز در میان بر معجون القرع

نسخهٔ ماء الجبن

نسخهٔ ماء الاصول

طبیخ

و ایارج مخمر و تریاق کبیر لزوم نمایند و از تریاق ربع درم تا نیم درم و از معجون یکدرم تا دو درم و از ایارج ثلث درم تا درم و ثلث یک روز یکی ازین هر سه بدهند و یک روز راحت دادہ ثانی بدهند و بعد یک روز ثالث بخورانند این طریق معالجۂ این مرض است و زیادتی و نقصان دران بحسب سن و مزاج و بلد و فصل و عادت و صناعت کنند بعضی مینویسند که گاہے استرخای نصف بدن در عرض واقع میشود و اکثر دران اسفل بدن مسترخی و لاغر میگردد و این دوا برای او ستوده اند روغن حنا فلفلمونه علک البطم هر یک سه اوقیه موم دو اوقیه و نیم جند بیدستر یک نیم وقیه فرفیون قردمانا کندر اذاراقی شیح هر یک نه درم جاوشیر قنه عاقرقرحا هر یک چهار وقیه علی الرسم مرتب ساخته طلا نمایند و مؤلف شخصے را که نصف بدن اسفل او مسترخی و لاغر شده بود باستعمال معجون خشبه و مالش روغن مال کنگنی امر نمود و در اندک مدت لاغری پایهای او دفع گردید و از مشاهدۂ این حال اکثر کسان متعجب بودند و گویند که گاهی حادث میگردد از قولنج استرخاے اسافل بدن هنگام دفع طبیعت فضول را بسوی عصب پشت و علاجش علاج استرخاے بجز آنست که عنقریب بیاید و گاهی استرخای هر دو پاے بسبب وقوع ضربه و سقطه بر پشت نیز عارض شود چنانچه جالینوس حکایت کرده و علاج آن نیز مسطور گردد انطاکی گوید که علاج خاص استرخا بحسب نظر در مبدا او عصب مسترخی ست پس قصد او کنند و در علاج شل قسطن و بهترین ادویۂ او استعمال قسط ست مطلقا و استعمال نیم درم عسل بلادر بمغز جوز و طلا بقرنفل و خردل در روغن غار و قثاء الحمار و سداب و زیت و شحم حنظل و میعه و قطرون مجموع یا مفرد

علاج استرخا و فالج مع حرارت و تپ

هرگاه در فالج حرارت مزاج و تپ حادث شود در روزی چند دست از معالجۂ او کوتاه دارند و خاکشی با عرق عنب الثعلب و عرق گاوزبان و قدری شکر یا گلقند بدهند و بادویه و اغذیۂ مقطع بلغم قی کنانند خاصته در فصل گرما و گویند که با آشامیدن عرق گاوزبان و سکنجبین و نهادن روغن گل با سرکه بر سر و تغذیه بنخود و برنج با آب لیمون تسکین حرارت باید کرد و در بعضے اوقات گرمی مزاج بحدی رسد که بماء الشعیر محتاج گردد و بجاے ماء العسل نیز عرقیات یا آب آهن تاب دهند و بعد تسکین حرارت بتدریج بعلاج فالج متوجه شوند و ایضاً بصورت اجتماع تپ باین امراض تا مقدور مدرات مثل خیارین وغیره باید داد و اگر کفایت نکنند ناچار شیرۂ مغز هند وانه نیز مجوز ست بخلاف لعابات و لزوجات که استعمال آنها خوب نیست و سکنجبین و گلقند بعرقیات مناسبه بدهند و یا سکنجبین بزوری بارده استعمال کنند و روغن حنا بر سر مالند و گاهی در استرخا که از بخارات تپ عارض میشود و بهدانه در جوشانده و شیرۂ مغز تخم تربوزی افزایند و گاهی در فالج مع تپ گل بنفشه عود صلیب جوشانیده صاف نموده نبات سفید خاکشی داخل کرده میدهند و غذا کهچڑی و گاهی گل خطمی گل سرخ اصل السوس بهدانه مے افزایند و بجاے نبات شربت انار شیرین میکنند بالجمله هرگاه تپ از تپهای خلطی مثل غب خالص و یا غیر خالص و یا نائبه بلغمی و یا ربع با فالج یار گردد درین وقت رہائی ازین مشکل گردد و علاجش بر معالج عسر تر گردد پس بنگرند هر تپی که از تپهاے مذکوره باشد علاج بهجی کنند که نخستین بازالۂ تپ کوشند و آن چنان باشد که مثلا اگر تپ صفرادی بود سکنجبین ساده و شربت بنفشه هر واحد یکنیم توله در عرق مکوه و کاسنی هر یک هفت توله دهند تا هفت روز و در روز هشتم مغز خیارشنبر هفت توله گلقند پنج توله در عرقیات مذکوره مالیده صاف نموده شربت دینار معتدل علوی خان چهار توله روغن بادام هفت ماشه اضافه نموده بنوشانند و بجای آب عرق مکوه دهند و وقت دو پهر آب بنو باش و شام شلۂ بنو ماشی بچۂ مرغ خورانند و صبح تبرید از شیرۂ تخم کاسنی هفت ماشه و لعاب اسپغول سه ماشه شربت نیلوفر سه توله تخم ریحان پنج ماشه پاشیده بنوشانند و همین نمط سه چهار مسهل دهند تا اگر تپ هیچ نماند پس بمعالجۂ فالج متوجه شوند بدستوریکه مذکور شد و همچنین در غب غیر خالص و شطر الغب و در هر دو نوع بلغمی و ربع علاج آن تپ نمایند که در جای خویش بیاید و گاهی در فالج عضوی مع تپ باین طور مسهل میدهند که گل بنفشه اسطوخودوس خطمی گاوزبان بادیان هر یک چهار ماشه گل سرخ شاهتره اصل السوس تخم خیارین نیم کوفته پرسیاوشان بیخ کاسنی هر یک شش ماشه مویز منقی نه دانه انجیر زرد سه عدد سنای مکی نه ماشه در عرق عنب الثعلب نیم آثار شب خیسانیده صبح جوش داده صاف نموده گلقند ترنجبین هر یک چهار توله مغز خیارشنبر شش توله مالیده صاف کرده روغن بادام شش ماشه داخل کرده بنوشند و گاهی خیارین شاهتره انجیر در منضج میدهند در روز مسهل موقوف میکنند که مدر صفرا ست و از ایارج فیقرا ده ماشه ترید سفید سه ماشه ... و بالا کیسر ایکماشه سقمونیا دو ماشه پاو بالا شحم حنظل سه ماشه کوفته بیخته با آب مقل حب بسته یک توله وقت آخر شب در مسهل سوم داده صبح بدرقه بدستور میدهند ایضاً در فالج مع حمی در ابتدای موسم گرما که بعد خوردن ادویۂ حار مثل قرنفل و جوز بوا و علاج هندیان گلوبند کلام ساقط شده بود استاد برای تسکین اندکی نضیج گل بنفشه گل نیلوفر عنب الثعلب بعرق عنب الثعلب جوشانیده شربت بزوری معتدل خاکشی دادند شربت بزوری برای ادرار ماده است که از جوز و قرنفل تلطیف یافته

میلاج بود وجوز بوا وقرنفل هرچند مقوی اعصاب بارد اند اما بنابر عروض تپ و اختقان حرارت در مجاری تنفس حلق وگلو بند کلام ساقط شده بود و چون بهوش
نیامد قدری گلاب دادند وگلاب هرچند در فالج ممنوع ست لیکن برای اطفای بخارات وتفریح قلب بصورت یاس از زندگی دادند وازان تخفیف شد روز
دوم شیرهٔ مغز تخم کدوی شیرین شش ماشه واصل السوس سه ماشه بهدانه دو ماشه جوشانیده برای سرفه وتفجیح تپ استعمال کنانیدند و آخر روز لعاب بهدانه عرق
عنب الثعلب شربت نیلوفر محض برای تسکین تپ دادند هرگاه اندکی آواز کشاده شد منضج از اصل السوس گاوزبان پرسیاوشان عنب الثعلب هر یک چهار ماشه
جوشانیده گلقند داخل کرده روز دوم درین منضج اسطوخودوس که مخصوص بامراض باردهٔ اعصاب ست افزودند بعد ازان نسخهٔ مسهل زمویز منقی دو توله زوفای خشک
سه ماشه اسطوخودوس اصل السوس گل سرخ هر یک چهار ماشه عنب الثعلب گل بنفشه شاهتره هر یک شش ماشه پرسیاوشان گاوزبان هر یک چهار ماشه سنای مکی
یک توله گلقند سه توله جوشانیده دادند روز دوم تربد چهار ماشه زنجبیل یک ماشه در جوشانده فلوس خیارشنبر شش توله ترنجبین چهار توله روغن بادام پنج ماشه افزودند
هرچند تپ زائل شده بود لیکن برعایت تپ اصول که مبین ارند ندادند وگل سرخ وگل بنفشه وغیره حشایش بارد برای تپ واعانت ادویهٔ مسهله واصلاح داخل کردند باز
دوم روز مسهل برای مادهٔ باقی منضج مویز منقی ده دانه زوفای خشک سه ماشه پرسیاوشان پنج ماشه بعرق شاهتره جوشانیده گلقند دو توله دادند وبعد تفجیح و رفع
ضعف مسهل دوم تجویز فرمودند اگرچه از تقلیل مواد تنفس کم شد اما بجهت بقایای ماده که بعض عوارض از سستی وکسل و سرفه باقی بود اسطوخودوس گاوزبان
بعرق عنب الثعلب عرق بادیان جوشانیده نبات خاکشی دادند باز دو سه منضج داده در مسهل دوم هر سه هلیلجات افزوده مسهل دادند و باز منضج بادیان پرسیاوشان
خطمی اسطوخودوس عنب الثعلب بعرق گاوزبان وعنب الثعلب جوشانیده شربت بزوری برای ادرار ماده وتحلیل آن داخل کرده دادند و باز مسهل سوم بدستور فرمودند
برای ورم گلو ولهات غرغرهٔ بادیان اسطوخودوس گاوزبان خطمی کوکنار برگ حنا ماز دمکوه جوشانیده فرمودند ایضا در فالج مع تپ عمر شباب فصل صیف که از
خوردن چوب حارهٔ هذیان وشوربای کبوتر اغماء تپ داشت اسطوخودوس گل نیلوفر بعده گل بنفشه عنب الثعلب گاوزبان پرسیاوشان جوشانیده
گلقند آفتابی داخل کرده تودری سفید پاشیده دادند وغذا شوربای مرغ وچون دماغ مشوش شده بود از تراشهٔ کدو ولعاب سپستان و روغن گل قیروطی ساخته
برسر گذاشتند و فرمودند که اگر در دماغ ورم شد لا علاج خواهد شد اقوال اکابر شیخ الرئیس میفرماید که چون فالج وتپ جمع شود واجب ست که در علاج فالج تاخیر
نمایند وسکنجبین با گلقند بهترین دوا درین وقت ست ایلاقی ذکر کرده که محمد بن زکریا گوید مفلوجی را دیدم که بسبب فالج او روزه داشتن وحرارت مفرط
بود او را ایارج فیقرا دادم اذیت عظیم برداشت پس بحجامت وتدابیر مرطبه علاج کردم شفا یافت گیلانی مینویسد که بعضی اطبا این فالج را باستعمال انواع اشیای
بارده به میکردند واز دست ایشان بسیار شفا می یافتند با آنکه در اکثر انواع فالج از تبرید انتفاع میباشد وزنی را فالج بود وقارورهٔ او سرخ وطبع او بفصل
موسم گرما بود محمد بن زکریا بشرب شربت اجاص وضماد سرکه بزیت وجلوس در آب سرد او را امر کرد شفا یافت در بعضی بیمارستانات جماعت مفلوجین بود که
ایشان باران افتاد دفعةً صحت یافتند خضر گوید که اگر با فالج تشنگی قوی وتپ وحرارت یار گردد علاجش بمثل شربت بنفشه تنها یا بشربت لیمون وخیرهٔ بنفشه
واستعمال عرق گاوزبان وشربت در دوا اجتناب از مسخنات کنند تا آنکه حرارت ساکن شود ابن الیاس گوید که چون فالج با حرارت مزاج بود اولاً تسکین حرارت
بشربت سیب یا سکنجبین ساده نمایند وغذا مزوره زیرباج دهند وهرگاه حرارت تسکین یابد ابتدا بعلاج فالج کنند طبری گوید که نوعی از فالج ست که بادی
مزاج مفلوج گرم میشود واز معالجه باز میدارد پس اگر مزاج عقب فالج گرم گردد علاج فالج ترک نمایند وقصد تسکین مزاج کنند تا سرسام نشود ومریض هلاک نگردد
وبهر تسکین سکنجبین و لعاب اسپغول وآب هندوانه وماء الشعیر بنوشانند وغذا زیرباجات مزوره سازند واگر قوت اطاعت کند بهر استفراغ بر حقنهٔ لینه اقتصار کنند
بمثل چقندر و قرطم و بزرکتان وخار خسک وبابونه واکلیل الملک وانجیر وخطمی وسبوس وشکر وبورق و روغن خیری و روغن یاسمین وهرگاه مریض متحمل اشیای مذکوره
نباشد موقوف دارند الا آنکه تنقیه او بحقنهٔ لینه بشرط اطاعت قوت غافل نشوند وتسکین مزاج وتعدیل او وتقویت مزاج دماغ او بروغن گل مطبوخ با سرکه کنند
بنوعی که یک رطل صغیر سرکه با ده درم روغن گل خالص بآتش نرم بجوشانند تا روغن بماند صاف کرده بر سر ریزند که این تعدیل مزاج دماغ کند وباعصاب
مضرت نرساند واگر رای واجب کند بتسبیط روغن گل و روغن بنفشه وآب عصی الراعی وآب جرادهٔ کدو وشیر دختران مجموع یا مفرد ازان منع نکنند واین
طریق حفظ حیات او نمایند پس اگر مزاج باعتدال آید علاج معتدل متوسط از علاجی که مذکور شد ترکیب دهند واگر مزاج اعتدال نیابد بر طریقهٔ مذکوره
زیاده نکنند چه حفظ حیات اولی از معالجهٔ علت با این حال ست

علاج استرخا و فالج دموی و ورمی وغیره

اگر استرخا بسبب خون باشد فصد کنند و خون بدفعات گیرند باحتیاط تمام بعد تیقن غلبهٔ دم و باقی تدابیر هرچه در علاج امراض عصبی دموی گذشت بحسب احتیاج بکار برند و آنچه در علاج فالج با حرارت مسطور شد بعمل آرند و صاحب اقتباس گوید که اگر بسبب سدهٔ خون بلغمی بود و فصل و سن و سحنه هم بران دال بود و قوت نیز مساعدت کند باید که اول فصد قیفال کشایند و تا سه شبانه روز اگر ممکن بود هیچ قسمی از غذا و دوا ندهند که روز چهارم خود بخود جهت گرسنگی تفتیح سده میشود و حاجت بتدبیری دیگر هرگز نمی افتد و بعد ازان غذائی دهند که بجوهر لطیف باشد و در اثر قوی بود و خالی از تفتیح هم نباشد مانند شوربای بچهٔ مرغ که چقندر دران افتاده باشد با نان تنک دهند و بر گردن و روی روغن گل باندکی روغن شبت صنعان آمیخته بمالند و بجای آب برگلاب یا عرق شاهتره اکتفا نمایند و اگر حاجت به تنقیه آید مسهلات مناسب خون مع تقویات دماغ بکار برند و اگر بسبب قطع عصب افتد لا علاج ست و اگر بسبب ورم گرم بود که در نخاع واقع شود فصد کنند اگر مانعی نبود و گویند که تا غلبهٔ خون متحقق نشود بر فصد اقدام نکنند و در ابتدا فوفل صندل اقاقیا مامیثا و دیگر رادعات مثل کشنیز و برگ انگور و خرفه و بید هرچه ازان بهم رسد با آب عنب الثعلب یا گلاب ضماد نمایند و ابن جزله گوید که اگر بدن ممتلی باشد رادع استعمال نکنند مگر بعد تنقیه از خلط غالب و در تزاید هرچه رادع و مرخی باشد مثل آرد جو و کشنیز تر روغن گل آمیخته بعمل آرند و در انتها و انحطاط مرخیات محلله چون گل خطمی بابونه و برگ چقندر با روغن گل و موم مصفی آمیخته استعمال نمایند و محل استعمال این اضمده ورم ست نه عضو مسترخی و اگر ورم بارد باشد بر عضو متورم حب الغار سعد خشک مرو جوز السرو زعفران جندبیدستر شب یمانی در روغن قسط که موم یا پیه دران گداخته باشند آمیخته استعمال کنند و تضمید بافسنتین و حرمل در زهرهٔ گاو مجرب ست و در ورم صلب سوداوی بستن صفحهٔ اسرب و تضمید جدوار و تنزری خطائی نافع و اگر سبب استرخا ضربه یا سقطه بود آنچه دفعةً عارض شود دلیل گسستن عصب ست و آن لا علاج بود و آنچه اندک اندک و بعد یک روز یا دو سه روز ظاهر شود بر ورم عصب و انصباب مواد دلالت کند درین صورت تنقیهٔ بدن کنند بفصد و مسهل و ادویهٔ محلله و مقویه چون مرو جاوشیر و جندبیدستر و فرفیون با موم و یا پیه در روغن گل آمیخته برجای سقطه یا ضربه و بر مبدا عصب عضو مفلوج بچسپانند و گل سرخ فادانیا قسط تلخ هر یک دو مثقال مومیائی و ارانی زفت رومی هر واحد یک مثقال برگ مورد مغاث هندی یعنی میده لکری هر یک دو نیم مثقال مومیائی و زفت را در روغن گل بگدازند و باقی ادویه کوفته بیخته آمیخته روغن با آن در روغن زرد هر یک اوقیه یا بیزند تا مثل مرهم شود و نیمگرم بر موضع ضماد کردن نیز نافع ست ابو منصور گوید که اگر فالج از ضربه افتد بر عضو یکه ضربه واقع شود این ضماد کنند آرد حلبه حب لبان حب المحلب مغز تخم بید انجیر نعل سیاه اشق پیه لبط موم روغن سوسن صاحب کامل گفته که جالینوس در کتاب خود در علل اعضای باطن ذکر کرده که شخصی را فقدان حس از خنصر و بنصر و نصف وسطی گردید و اطبا معالجهٔ او باصناف اضمده بران انگشتها کردند و صحت نیافت و من سبب او پرسیدم گفت که در سفر میان زمین روم و شام از چهارپایه افتادم و بهر دو شانه ام بر زمین رسید پس معلوم کردم که آفت بعصبی رسیده که ازان حس باین انگشتها میرسد و آن بعد فقرهٔ سابعه از فقرات گردن رسته و مخرج آن عصب را ورم دراول امر لاحق شده پس همان مراهم بران عصب نهادم و شفا یافت و ایضاً ذکر کرده که مردی از مرکب افتاد و پشت او بر زمین رسید و روز سوم صوت او ضعیف شد و روز چهارم دست او ضعیف گردید و پاهای او مسترخی گشت و بدن او را آفتی نرسید و منفعت او باطل نشد بهر آنکه آنچه از نخاع بعد گردن ست تمامه مسترخی شد و بادی عضلات ما بین اضلاع مسترخی گردید پس اطبا اراده کردند که ادویهٔ وضعیه بر پاهای او بسبب استرخای آنها و بر حنجرهٔ او بسبب تعطل صوت او گذارند من ازان منع کردم و قصد علاج موضعی که بدان آفت رسیده بود کردم و بعد روز هفتم تخفیف یافت و ورم نخاع ساکن شد و آواز و حرکت پای او بحالت اصلی رجوع کرد این بود آنچه جالینوس ذکر کرده و من در ارجان بخانهٔ علی بن موسی حاجب هرزابادی غلام او را دیدم که از چارپایه افتاده و دران روز و روز دوم ضرر محسوس نشد و در روز سوم دست راست او مسترخی شد و حس و حرکت او باطل گردید پس معلوم کردم که آفت بعصبی رسیده که بسوی دست آمده یا از ورم یا از انصباب ماده که مجری را سده ساخته و معالجهٔ او بوضع اضمدهٔ محلله مقویه میان کتفین او کردم و در اندک ایام صحت یافت صفت ضماد مذکور بگیرند حب الغار قسط قنا کندر هر واحد ده درم میعهٔ یابسه پانزده درم صبر مرمکی ابهل جوز السرو درج گل سرخ شب یمانی هر واحد هشت درم زعفران جندبیدستر هر واحد چهار درم قردمانا شش درم حضض رامک گلنار اقاقیا سنبل هر واحد پنج درم مصطگی شونیز هر واحد هفت درم همه را باریک سائیده با موم در روغن ناردین یا روغن قسط گداخته بر موضع ضماد کنند و شیخ میفرماید که در استرخا که از صدمه افتد علاج او دشوار ست اگر قوت حیات بعصب نرسد بشود اگر عصب بسیار کوفته گردد امید نجات نبود و آنچه ازان امید ار باشد واجب آنست که دران ابتدا بفصد کنند بهر حال معالجه باین طور نمایند

که نظر کنند که آیا آن ورم پیدا کرده است یا جذب ماده پس علاج همه حسب واجب او نمایند و باید که در علاج این ورم هر عضویکه عارض شود وضع ادویه بر موضع ضربه و بر
بندیکه ازان عصب بعضو مفلوج آمده باید کرد و اما نهادن ادویه بر نفس عضو مفلوج نفع معتد به نمیکند بلکه بر طبیب نهادن آن بالای منابت اعصاب واجب ست برابرست
که مقصود ازان دوا منع ورم باشد یا تسخین و تبدیل مزاج و گاهی احتیاج می افتد که قریب عضو مضروب و متورم آخذ در انحلال محاجم نهند تا جذب خون ازان بجنبی یا بظاهر
بدن کنند و اگر سببش زوال فقار شود بر رد فقار پردازند و بقول شیخ فالج حادث از زوال فقار در اکثر قاتل باشد و اگر خلع مفصل سبب باشد تدبیر خلع متوجه شوند
و با ضمدهٔ قابضه مجففه ضماد کنند و مفصل را بموضع آن رد کنند و اگر فائده نشود داغ دهند و اگر از غلظ جوهر عضو باشد تلطیف او نمایند و اگر سوء مزاج سازج باعث
این مرض باشد تدبیرش تبدیل مزاج عضو ست با ضمده و کمادات و ادهان و معاجین و نسخه نوعی که در علاج امراض عصبی بارد سازج و یابس سازج مذکور شد و علاج
سوء مزاج بارد سازج سهل ست بخوردن ادویهٔ گرم مثل تریاق و مثرودیطوس زائل شود و باشد که ضماد در دهنهای گرم کفایت کند و آنچه ازین نوع بشرب
آب سرد یا نشادری دران باشد از برای او حمام یابس علاج تام ست و اگر از حرارت و یبوست باشد و جفاف عضو بران دلالت کند ترطیب با غذیه و اشربهٔ مطلیه
نمایند نوعی که در علاج امراض عصبی یابس گذشت و علاج استرخاء زبان و حنجره و مری و مثانه و جز آن هریک در مقام خود گفته شود و اگر استرخاء
بحرانی باشد روغنهای معتدل الحرارة چون روغن بابونه و نرگس و سوسن و زنبق و بید انجیر و ناردین بمالند و کذلک ادویهٔ تقوی عضو و مانع انصباب ماده مثل بابونه
و اکلیل و مرزنجوش و رب السوس با آب کاسنی و مانند آن که قدری تبرید داشته باشد آمیخته مالیدن مفید و روغن نارجیل خوردن و مالیدن مجرب ست و گویند که روغن
بلسان را درین باب منفعت عظیم ست خصوصاً هرگاه یک جزو او به چند آن از روغنهای مذکوره آمیزند و این جمله بعد نضج و تنقیه استعمال کنند که تحلیل لطیف
و بقاء غلیظ از ماده صعوبت بیفزاید مگر آنجا که ماده بسیار قلیل باشد و اگر بحرارت مزاج و رنگینی بول باشد از مسخنات احتراز کنند و بقول شیخ در فالج حادث بعد
قولنج نفع میکند دوای جوزرومی که در قرابادین مکتوب ست و ادهان که شدید القوة و کثرت التراکیب نباشند مثل روغنهای مذکورهٔ سابق در روغن
جوزرومی و روغن متخذ از صمغ بلاطه مجرب به بالخاصیة نافع یافته و خلقی کثیر از ایشان بچیزهای تقوی و مبرد و مانع ماده انتفاع یافتند و علاج آنها که با دویهٔ حار
کرده شده بود مرض زیاده گردیده بود و این بهر آن بود که مادهٔ رقیقه بدان بسیار منبسط می شد و چون تبرید عضو کرده شد عضو به برودت قوی گشت و حجم ماده کم
شد و نوبت باضمحلال و تلاشی شدن او رسید و واجب نیست که مبالغه در تسخین ایشان کنند بلکه احتیاج آنست که ادویهٔ مقوات مثل بابونه و اکلیل الملک
و مرزنجوش و نعناع و فوتنج باشند و بدان دیگر ادویه که آنرا ادنی تبرید باشد مثل رب السوس و تخم کاسنی وغیره نیز مخلوط سازند که استعمال این اشیا نفع بسیار
میکند مجوسی گوید که اگر استرخاء از تشنج و خلع و قولنجی مرکب باشد پس نگاه کنند اگر تشنج امتلائی با استرخاء مرکب گردد علاج واحد ست یعنی آنچه در فالج بلغمی گذشت
و بر اعضای متخلخله اضمدهٔ مرکب از ادویهٔ قابضه و مسخنهٔ مجففه مثل کبریت و شب و عاقرقرحا و خردل و مورد خشک و مانند آن ضماد کنند و اگر تشنج یبسی باشد نظر کنند
اگر استرخاء قوی تر بود اشیای مسخنهٔ مجففه مخلوط ببعض اشیای ملینه مع دلک شدید استعمال نمایند و اگر تشنج قوی تر و غالب تر باشد اشیای مرخیهٔ ملینه مخلوط ببعض
چیزهای مسخنه مجففه مع دلک لین بعمل آرند و هرگاه تشنج و استرخاء در اعضای مختلفه باشد در اعضای مسترخی استعمال دلک قوی و تمریخ بروغن قسط محلول با نمک
بورق و انتحار باید کرد و آب دریای شور که دران قدری شبت و مرزنجوش و برنجاسف و برگ غار و برگ فنجنکشت و خیری و مانند آن پخته باشند بر عضو تطول
کنند و اگر موسم گرما باشد در چشمهٔ کبریتی غسل کنند و اعضا را بخفاف بر بندند و بر اعضای متشنج اضمدهٔ لینه چون ضماد معمول از لعاب بزرکتان و لعاب حلبه و پیه بط و پیه ماکیان
و مغز ساق گاو و موم و مانند آن از اضمدهٔ ملینه که در باب اورام صلبه مذکور گردد استعمال نمایند و اما علاج استرخاء خلع حادث عقب قولنج مشکل ست و اصحاب
ادهان معتدله با دویهٔ متخذ بجوزرومی و صمغ بلاطی انتفاع یابد و قوتس گفته که بسیاری از ایشان باشیای مقوی و اندک مبرد منفعت عظیم یافتند و من
این نوع بدو سه کس دیدم و ابوال ایشان مدام رنگین بود و اطبا مبادرت بعلاج از چیزهای بارد نمی کردند بر دادن ادویهٔ حاره و تدهین عضو بروغن
قسط ادامت نمودند و امراض حادهٔ مهلکه ایشان را عارض شد و من معالجهٔ ایشان بمالش روغن شبت دو جزو و روغن بنفشه یک جزو بر عضو و نوشانیدن
آب بادیان مروق چهل درم فلوس خیارشنبر هفت درم مالیده و روغن بادام شیرین ۲ مثقال بران چکانیده هر روز و غذا زیرباج بچهٔ مرغ کردم و نافع شد

علاج فالج وبائی

بعضی متاخرین مینویسند که گاهی بهوای متعفن صورت فالج میگردد و علامت فالج وبائی آنست که بیکبارگی در عالم بسیار افتد خصوصاً بجانب قلب بوی

بدازدہن آید مع سرخی چشم و بیہوشی و ہذیان و اول قی زنگاری و کراثی کنند پس فالج افتد و ہمہ آثار مذکورہ ہر لحظہ زیادہ می شود و اکثر در روز اول بسہ چہار گھڑی بمرگ
مفاجات میکشد یا بروز سوم و چون از ایام مذکورہ بگذرد بصحت می انجامد و اکثر اشخاص را چنان اتفاق می افتد کہ اول اندک صفرای کراثی بقی می اندازند
و ہمان وقت بیہوش میشوند و بعد دو ساعت کہ بہوش می آیند کلام شکستہ و بی نظام مانند ہذیان کہ در فہم نیاید میکنند و جانب چپ دست و پای حس و حرکت میگردد
و بول و براز بند شود و دست راست برداشتہ می جنبانند و ہذیان تا روز سوم غالب میکند در روز چہارم ہذیان و جنبش دست باز می ماند و بول بی ارادہ جاری
میشود و بعد دو پاس ہلاک میگردند و **علاجش** اینست کہ اول فصد ہفت اندام کنند و خون وافر گیرند کہ قریب بغشی رسد ہمان وقت بہوش می آید و الا
گلاب و عرق بہار نارنج و ریخ پروردہ بر روے زنند کہ فی الفور بہوش می آرد و ہذیان را موقوف میسازد پس وقت ظہر رگ سر روز زنند اگر اندکی بیہوشی و ہذیان
موجود باشد و شربت کیوڑہ و شربت اصول ہر یک دو تولہ در گلاب و عرق کیوڑہ و بہار ہر یک پنج تولہ داخل کردہ بنوشانند تا ہفت روز و غذا شوربای بچہ
مرغ کہ در ان اندکی زرشک و یا انبہ خام و یا آب لیمون کاغذی انداختہ باشند بنوشانند صبح و شام و بجاے آب ماء العسل کہ از گلاب و عرق بہار ساختہ
باشند بدہند در روز پانزدہم و یا شانزدہم تنقیہ بدن بحسب افادہ و توقایاے علوی خان کنند و بفاصلہ سہ چہار روز مطبوخ استقوقندریون کہ در ان
اجزای تریاقیہ باشند باضافہ ریوند خطائی ۹ ماشہ و شربت وردکرر ا بلیلجے بعمل آرند تا حصول تنقیہ تام پس جہت تعدیل مزاج دواء المسک معتدل
زمردی علوی خانی و شربت یاقوت الیشان ہمراہ عرق زرشک و عرق عنبر یا شربت تنبول علوی خان و تخم شربتے بخورانند

تشنج

و آن عبارت ست از کشیدہ شدن عضو و فراہم آمدن آن پس بعضی اقسام او بر حال خود باقی می ماند و بعضے ازان بسہولت خود بسوی انبساط میکنند چنانچہ در
تثاؤب و فواق و صرع مشہود میگردد و سبب تشنج یا مادہ بود یا غیر مادہ مثل حرارت و یبوست یا شئ موذی پس آن سہ قسم بود مادی و یبسی و ایذائی و تشنج مادی
در اکثر بلغمی باشد و گاہی سوداوی و گاہی مادہ دموی نیز بود و این در اورام عضل باشد ہرگاہ مادہ مورم در خلل لیف عصب افتد و خون را جای کند پس عرض او
زیادہ شود و طول او بکاہد و باشد کہ بندرت صفرا نیز بطریق ورم تشنج امتلائی آرد و در تشنج مادی یا مادہ فاعلہ او مشتمل بر تمام عضل باشد و این تشنج بلا ورم بود و یا در
موضع واحد حاصل شدہ باشد و سائر اجزا تبعیت او کنند چنانکہ تشنج ورمی از مادہ منصبہ بسبب ضربہ یا قطع یا بسببے دیگر از اسباب ورم افتد و گاہی تشنج مادی از ریح
نافخ کثیف حادث شود و این ازان قبیل ست کہ بیشتر عارض شود و زود زائل گردد و این را اعتقال گویند و تشنج مادی بیشتر بر سبیل انتقال مادہ افتد چنانکہ عقب
خناق و ذات الجنب و سرسام عارض میشود و گہی کہ استرخا در اعصاب بحسب مبادی اعصاب او مختلف میباشد ہمچنین تشنج تحت گردن و در قدام و در خلف و در تحت و
فوق گردن می افتد و مادہ فاعل تشنج غلیظ و غیر مداخل در جوہر لیف میباشد و مادہ استرخا بالعکس این بود و تشنج رطب بر صغات و سکاری و صبیان بیشتر افتد و گاہے از
اعتماد بر بعضے اعضا در حالت انقباض آن بسبب انصباب مادہ و احتباس او در ان عضو واقع میشود و گاہی ہمین سبب در ضربہ یا از حمل شئ ثقیل یا از خواب
بر بستر سخت عارض میگردد و اما تشنج یابس از فقدان مادہ رطوبت و غلبہ یبس باشد بسبب استفراغات کثیر یا اسباب مجففہ یا جمود رطوبت پس عصب در طول و عرض
ہر دو بکاہد و آن گاہی بعد دوای مسہل افتد و آن بسیار ردیست و کذلک عقب ہر استفراغ و گاہی بعد حمیات محرقہ خصوصاً در حمیات سرسام و عقیب حرکات عنیفہ
بدنی و نفسانی مثل سہر و غم و خوف عارض شود و ازین کمتر خلاص می یابد و بقول جالینوس ہر تشنج کہ در حمیات افتد ردی بود و ہذا این آنست کہ از سبیل مواد
در عصب و عضل عارض شود خصوصاً ہرگاہ بدن ممتلی باشد و گاہے ہمچنین تشنج در حمیات بمشارکت فم معدہ افتد و قی آنرا زائل کند پس مثل این تشنج در حمیات
سخت ردی نیست بلکہ سخت ردی آنست کہ در حمیات محرقہ و سرسام از جفاف عضل و اعصاب و دماغ باشد و آنکہ در حمیات مزمنہ بسبب جفاف اعضای
مذکورہ و فنای رطوبت غریزی افتد گاہی تشنج یابس پیدا و باطل بسرعت شود و سبب او یبوست دماغ ضعیف بود و تابع او یبوست اعصاب باشد پس ہرگاہ
دماغ را ازنی سبب مجفف رسد رطوبت از اعصاب و نخاع بسوے او رجوع کند و اعصاب بتکلیف منقبض گردد بعدہ ہرگاہ طبیعت بافادہ رطوبت کافیہ
اعانت دماغ کند اعصاب از روی اطاعت بانبساط عود کنند بتکلیف و منجملہ تشنج یبسی آنست کہ از جمود رطوبت افتد پس حجم او کم شود و عضو متشنج گردد چنانچہ از
شدت برودت و از خوردن ادویہ مخدرہ مثل افیون واقع شود و اما تشنج ایذائی بسبب موذی باشد از داخل یا خارج پس عصب ازان نفرت کند و برای دفع
او مجتمع گردد و آن بسبب موذی یا از سبب موجع باشد و آن بیشتر خلط حار لاذع بود و یا از کیفیت سمیہ باشد کہ موذی بدماغ و عصب گردد یا کیفیت

غیر سمیه همچون برد شدید و تشنج که از خوف شدید افتد از ین قبیل ست بالجمله اقسام جزئیه او مثل تشنج از خوردن خربق ست که او بعد اسهال بسبب یبوست تشنج می آرد و قبل اسهال بباعث سمیت خود عصب را ایذاے شدید رساند که منقبض گردد و تشنج افتد و کذا از خوردن افیون و شوکران و از ین قبیل ست تشنجے که بعد از قی خلط زنجاری بنابر نکایت فم معده و ایذا و انقباض دماغ نیز بمشارکت افتد و آنکه بسبب انصباب صفرا بر فم معدهٔ قوی الحس افتد و آنکه بسبب علتے در معده بهم رسد مانند هیضهٔ قوی سمی و سریع البرء ست زائل میگردد بزوال سبب و تقویت معده و آنکه از گزیدن کژدم و رتیلا و مار بر عصبه یا قطع عصب و عضله یا انقطاع نخاع یا اکله که از خلط حاد اکال و عصب افتد و آنکه در امراض معده و رحم و مثانه و دیگر اعضای عصبیه بسبب ارتفاع بخار ردی مثل بخار منی و حیض محتبس واقع شود و آنچه از دیدان عارض گردد از ین قبیل ست **و** بدانکه از تشنج ردی آنست که خاص در لب و پلک و زبان باشد چه سبب او از نفس دماغ میباشد و هرگاه در تشنج بدن بسوے قدام میل کند تشنج در عضلات قدامی باشد و اگر بسوے خلف مائل گردد تشنج در عضلات خلف باشد و هرگاه عضلات پیش و پس هر دو متشنج گردند تمدد افتد و گاهے تشنج چندان اشتداد کند که گردن پیچیده شود و دندان برهم ساید و هر آنکه از تشنج میرد بدن او بعد موت گرم باشد بنابر قبل او تخنق و هر تشنج که تابع برحت باشد قاتل بود و از علامات موت ست در اکثر و آن دلائل واله بر حدوث تشنج صغر و تفاوت نبض ست او لا بعده انتقال او بسوے تمدد و اختلاف در وضع و سرعت و بطوء یعنی رگ کشیده باشد همچون روده که سر او بکشند عرض و بکاهد و دراز کشیده شود و در موضع مختلف باشد یعنی مرتفع و منخفض بود و حرکتهای اجزاے او زیر انگشت مختلف باشد و سرخی و در اکثر ظهور حول و میلان در چشمها و انقطاع یا دشواری در تنفس و نتواند که نفس کشد مگر بالم بسیار و گاهی صاحب آن بدان ماند که میخندد و در اصل خنده نباشد و قبض شکم و بیشتر احتباس بول و گاهی عدم احتباس او و خروج او مثل مائیت خون و با نفاخات در عروض خواق و سهر و صداع و رعشه و درد زیر مفصل گردن و در میان کتفین و نزدیک مفصل کمرگاه و آن از علامات رویه در تشنج امتلائی کثرت ریاح در معده است و تمطی خصوصاً اگر باد سے شکم نفخ کند در ابتداے تشنج باشد و ضربان عروق و اختلاج در شکم نیز از علامات ردی ست و ارد او اعظم تشنج امتلائی فالج و لقوه و سکته انست که بجوانان و صبیان و در هواے گرم و تابستان حادث شود و اقل رد آرت و اضعف او آنست که بمشایخ و در هواے سرد و زمستان افتد و آن از دلائل تشنج حادث بسبب حمیات حاده و امراض مزمنه و از منذرات تشنج یابس در حمیات عروض کجی در چشم و برهم سودن دندان و سرخی دست و پا و سیاهی زبان و کشیدگی جلد سر و پیشانی و سرخی بول در ابتدا و بعده سفیدی آن و ضربان صدغین و شراثین سر ست و گاهے شکم خشک یا متشنج شود و قبل تشنج در خواب ترسد و رنگ بسرخی یا سبزی یا تیرگی میل کند و نفس محتبس شود و قبض طبیعت بود و این نوع کمتر علاج پذیر باشد اما تشنج که با تپ باشد اگر گرمی آن تپ و طول مدت او بدان درجه نباشد که رطوبت اصلی را محترق و فانی سازد بلکه بسبب حرارت تپ رطوبت گداخته تشنج پیدا کند این تشنج از جنس تشنج یابس نباشد و علاج بسهولت پذیرد و بقراط گفته که هرگاه انسان را تشنج باشد و تپ ربع آنرا حادث گردد از ان تشنج زائل شود و بول تیز و گرم در تشنج و تمدد ردی ست و علامت بودن سبب تشنج حرارت ساذج و از جنس تشنج خشک باشد و تشنج با اختلاط ذهن و فواق نیز علامت ناامیدی ست و کسیکه در تپ قشعریره و سرما یابد و بول او بار بار آید و بادی عرق بر سر او آمدن گیرد و چشم تاریک شود نشان حدوث تشنج بسبب دبیلهٔ احشا باشد و مادهٔ خناق که در بحران او منتقل تشنج گردد از نبض ظاهر شود و مادهٔ ذات الجنب که در بحران میل باین نماید بران شدت ضیق النفس دلالت کند و تپ شدید نباشد و هرگاه مادهٔ سرسام در بحران او منتقل تشنج گردد چشم زود زود برهم زدن و دندان سائیدن گیرد بعده چشم حول و گردن کج شود پس تشنج پدید آید **طریق تشخیص** بدانکه تشخیص اقسام تشنج بطور ستر خانمایند یعنی اول سوال کنند که مرض دفعتاً عارض شده یا بتدریج اگر دفعتاً بگوید بدانند که تشنج مادیست یا ایذائی پس فرق میان این هر دو چنان کنند که برا سباب خارجی و مشروبات و خلل اعضاے عصبانی نظر کنند یعنی از حال گزیدن جانورے زهردار یا خوردن اشیاے سمیه یا قطع عصب با وجود جرح لاذع اکال یا رسیدن سردی شدید بپرسند یا از تقدم وقوع قی کراثی یا زنجاری و وجود غثیان و حرقت در معده سوال کنند یا حال تقدم حدوث امراض معده یا رحم یا مثانه یا خروج دیدان از شکم و سیلان آب دهن وقت خواب دریافت نمایند پس اگر سببے از ین اسباب معلوم گردد تشنج ایذائی باشد الغرض این قسم مع درد شدید و آفت ظاهر درین اعضا پیش از تشنج بود بخلاف دیگر اقسام تشنج که با وے درد نباشد و اگر باشد از تشنج حادث شده باشد نه تشنج از درد و اگر سببے از ین اسباب نباشد تشنج مادی بود و ایضاً اقسام مادی را از عدم اجتذاب عضو بسرعت روغن را که بران مالند و دیگر علامات غلبهٔ هر ماده شناسند چنانچه رطبی را از غلبت مفارقت آن و بلغمی را از ثقل و کسل خصوص وقت حرکت و تمدد جلد و عرض نبض و غلظ قاروره و سپیدی رنگ بدن و ترهل گوشت و نرمی و سردی لمس و

وعدم تشنگی و بسیاری خواب و تقدم تدابیر مولد بلغم مثل کثرت طعامهای غلیظ و راحت و کثرت حمام بعد طعام و کثرت سکر و سوداوی را از لاغری عضو و غلبهٔ اشتهای طعام و دیگر آثار مخصوصهٔ آن و آنچه از ورم دموی یا احیاناً از ورم صفراوی افتد آثار اورام مذکوره از وجود ثقل و درجع وانتفاخ و تمدد عضو متورم و سرخی چهره در دموی و ضربان و حرقت در صفراوی معجزان که از لوازم جنس هر ورم ست پوشیده نیست و اگر لفظ در جواب سوال اول و قوع تشنج اندک اندک بتدریج بیان کند در مرضی که بر عقب تشنج بالند بسرعت جذب نماید و عضو لاغر و باریک گردد و پیش از تشنج وقوع استفراغات کثیر مثل اسهال مفرط و قی شدید و نزف الدم رعاف وغیره یا اسباب مجففه مثل امراض حاده و حمیات محرقه و مزمنه و سرسام یا سهر یا غم و فکر و اندیشهٔ بسیار یا جوع مفرط یا محنت شاقه یا جمود رطوبت از شدت برد و از خوردن ادویهٔ مخدره اتفاق افتاده باشد تشنج یبسی باشد

علاج تشنج مادی

که تشنج امتلائی و تشنج رطب نیز گویند اگر از مادهٔ بلغم باشد تدبیرش همانست که در علاج امراض عصبی بلغمی و فالج گذشت مگر در تنقیه مبالغه نکنند و خلط واجب التنقیه را یکبارگی مستفرغ نسازند بلکه استفراغ بتدریج و دفعات کنند با دویه که سخت قوی نباشند و بعد تنقیه اسطوخودوس سوده با اطریفل صغیر سرشته با عرق عنب الثعلب مفید ست و گویند که اگر ماکیان سیاه را بخنق کشته همچنان تمامه با پر و بال در دیگ سنگی سرشته با آب قلیل تمام شب بپزند تا همچون آب منحل شود و آبش بنوشند بروالیوم و مجرب بمرات ست و زعفران یکماشه مشک دو سرخ روغن گل روغن بابونه هر یک شش ماشه مالیدن برای تشنج و وجع عصبه نیز مفید ست و مالش پیه شیر و پیه خرس و پیه گورخر در دهن اجمل خان مرحوم معمول و آبزن علوی خان که هر یک در قرابادین مسطور شد نافع و مجرب و قوی گویند که نهادن سنگ مقناطیس در دست مسکن تشنج و درد آنست و کنار زار نیز نافع و گویند که بعد تنقیه لعوق سکنجبین یا معجون خوزی و استعمال شربت انجیر و شربت عسل و حب بوعلی سینا نافع و در تشنج که از پس تپ بسبب سیلان ماده افتد قی و مسهل کفایت کند و در تشنج مادے که دهن و دندان کشاده نشود و تپ هم باشد بعد مسهل عود صلیب مویز منقے پرسیاوشان جوشانیده شربت دینار داخل کرده مے دهند برای محافظت اعصاب از رطوبات و رعایت نضج مادهٔ اعصاب و شربت دینار برای ادرار مادهٔ باقیه از مسهل ست بعد بملاحظهٔ حرارت گلقند بجای شربت و شیرهٔ خیارین و عرق عنب الثعلب می افزایند اما شیرجات بسیار نمیدهند که ماده در اعصاب میاید شد و غذا شوربا و بجای آب عرق عنب الثعلب تا آب اعصاب را ضرر نرساند بعد تخفیف اذخر مکی پرسیاوشان پستان بهدانه تخم خطمی تخم خبازی گل نیلوفر اسطوخودوس زوفای خشک جوشانیده دیا توزا و بعده شاهتره عنب الثعلب گل بنفشه گل نیلوفر اسطوخودوس اصل السوس گل خطمی جوشانیده نبات میدهند و بعد دارچینی عود صلیب وج ترکی بر روغن گل مخلوط نموده گرد اگرد دهن معدوم ضماد میکنند برعایت نزوله که در اعصاب انصباب نموده دهن را بند کرده تشنج بهم رسانیده باشد و ضماد محلل و مرخی اعصاب می نمایند و وج ترکی فرفیون سوده بر ترب باشیده بطرفین لهات که محل آفت باشد می چسپانند و گاهی در تپ که تشنج اعضا بهم میرسد و مشابه بصرع میباشد شیرجات بارده و عود صلیب سوده می دهند عود صلیب برای بدرقهٔ دوای سرد و تقویت دماغ معمول ست و در اطفال برای رطوبت نصلے میدهند و در تشنج سوداوی هرچه در علاج امراض دماغی سوداوی مسطور شد بعمل آرند بعده روغنهای مناسب بمالند و بعد اقسام تنقیه مطبوخ چوب چینی اعلی الایچی خرد ابریشم خام برای تشنج مزمن که بتدریج چون چوب سخت شود و از تحریک تمام بدنش حرکت کند و از مادهٔ آتشکی باشد مجرب ست و بعضے گویند که افتیمون ده درم در نیم رطل شیر خیسانیده مالیده صاف نموده پانزده درم سکنجبین داخل کرده بنوشند و تا یک هفته بعمل آرند برای تشنج سوداوی از مجربات ست و در تشنج مادی که از ورم عصب افتد آنچه در استرخای ورمی گذشت در هم در باب اورام عصب گفته آید بدان علاج کنند و رعایت هر خلط در تنقیه و تضمید ملحوظ دارند و رازی گوید که اگر علامات غلبهٔ خون از درد و عروق وغیره واضح باشند اول فصد کنند خصوصاً اگر سبب امتلا شرب شراب کثیر باشد و خون بسیار نباید گرفت بل بمقداری که ماده اندک بکاهد و حکیم علی گوید که بعد فصد آب انار میخوش و سکنجبین و گلاب دهند و تلیین طبیعت بآب تمر هندی مع جلاب و مانند آن کنند و غذای مبرد مثل سماقیه و اجاصیه دهند سوای فصد این تدبیر برای صاحب تشنج صفراوی مناسب ست و ایضاً در دموی که مع مفاصل حار باشد فصد باسلیق کنند و خون سوا پاؤ گیرند و شیرهٔ عناب لعاب بهدانه گلاب شربت بزوری دهند و بعد تسکین حرارت دوم روز عرق گاوزبان عرق عنب الثعلب عرق شاهتره شربت بزوری بارد خاکشی بدهند و اگر ضعف باشد خمیرهٔ گاوزبان عنبری افزایند و اگر شکایت درد سر کند لعاب بهدانه بیفزایند پس اگر ضعف بسیار بود دواء المسک همراه شیرهٔ عناب عرق عنب الثعلب عرق کاسنی عرق بادیان عرق گاوزبان شربت بنفشه بخورند و روغن گل روغن بابونه مالش کنند و بعد رفع ضعف از گل بنفشه سپستان خطمی گل سرخ گاوزبان

سنائے مکی جوشانیدہ فلوس خیار شنبر گلقند آفتابی روغن زرد داخل کردہ مسہل دہند و اگر از ضربہ بود نطولات مرخیہ از کشک جو و بابونہ و خطمی و آرد حلبہ و بنفشہ و مانند آن بر مبدأ عصب استعمال نمایند و بر مرخیات صرف وقتی اقتصار نمایند کہ در انجا درد شدید بود و در بدن امتلای شدید نباشد کہ بآن خوف حدوث ورم بود و اگر چنین نباشد کہ بمرخیات چیزے از مقویات مثل اذخر و گل سرخ و مانند آن برائے تقویت عضو و عدم حدوث ورم بدان مخلوط سازند و آمیختن بابونہ بہمین مصلحت ست کہ آن مقوی عضو و محلل مواد ست و تشنج ریحی اگر بسبب غلظ ابخرہ بسرعت زائل نشود بہر تحلیل ابخرہ ریاحی روغنہای محلل مرطب بمالند **اقوال اکابر سویدی** از جالینوس نقل کردہ کہ در تشنج امتلائی شراب افتیمون او قیہ در یک رطل شراب کہنہ یک شبانہ روز تر کردہ صاف نمودہ و کذا ایرسا بے مطبوخ تنہا و بشراب مطبوخ و کذا انزروت بروغن بید انجیر و کذا طبیخ کما ذریوس و یا بعسل و کذا تخم ترب سائیدہ و کذا لحم قنفذ و دلدل تازہ و مملح مجفف و کذا روغن بادام تلخ مخلوط بعسل و اصل السوس و کذا طبیخ جنطیانا و کذا طبیخ عود بلسان تنہا و بروغن بادام و کذا پودینہ دشتی دہ درم در دو رطل آب جوشانیدہ تا یک رطل بماند صاف کردہ با نیم رطل شکر و نیم رطل عسل بقوام شربت آوردہ ہر روز نوشیدن و کذا خون سنگ پشت و جند بیدستر نفع عجیب دارد و کذا حلتیت ہر روز بقدر بادام صبح و ہنگام خواب در شب و کذا کرنب مسلوق بزیت و لحم گوسفند و کذا طبیخ قنطوریون دقیق و کذا خربق سیاہ و کذا زراوند مدحرج و کذا خصیۃ الثعلب خوردن و عقعق او شراب نوشیدن و یا بفلفل و شراب خوردن و کذا تخم بادآورد و یا بیخ و یا برگ او مطبوخ و کذا بیخ سوسن سفید مخلوط بعسل و مرزنجوش و جند بیدستر و کذا ابادر و ج و کذا بیخ اذخر یک مثقال و کذا زعفران و کذا اسطوخودوس و کذا زنجبیل و کذا ریوند و کذا اسنا و کذا شوربای ضبع مطبوخ و جلوس دران و کذا تخم ترنجان و شرب عرق آن و اکل لقلق او مسلوق نافع ست و تمریخ ایرسا و گل او بزیت و یا بزر کتان سودہ بعسل و موم آمیختہ و یا بزیت کہنہ بجند بیدستر و جاوشیر آمیختہ و یا زیت کہنہ دہ درم فرفیون یک درم آمیختہ بر قفاء یا بورق و زیت کہنہ و یا تراب فلفل محلول در زیت کہنہ بر قفا و یا روغن حنا و یا روغن زفت و یا روغن خراصفر و کذا شرب و تمریخ روغن بان یا شحم ایل و یا روغن جوز و یا شحم او و ضماد برگ نخنکشت بشراب و یا بیخ بخور مریم بشراب و یا جوز و یا مرزنجوش باریک سائیدہ بروغن کنجد و موم زرد آمیختہ و یا ابخرہ نمک و یا الیہ شگافتہ گرم کردہ بر عضو متشنج یا مبدأ اعصاب عضو متشنج نہادن و ہر ساعت گرم کردہ باز بستن و یا خرقہ بیول ترکردہ نہادن و کذا شرب و ضماد بزر کتان و یا طبیخ خطمی و یا قنہ یا ودج و آبزن بطبیخ مرزنجوش و برگ غار و برنجاسف و برگ ترنج و شیح ارمنی و نطول بآب بابونہ و اغتسال بآب چشمہ گوگرد و سعوط و غطوس بروغن جوز و یا کندش و یا جند بیدستر **و حقنہ** بخون سلحفات و جند بیدستر کہ نفع بین می نماید ہر واحد نافع و ہم او گوید کہ تغذیہ بآب نخود سرخ بصعتر مطبوخ مجرب **عن** ست **ابو سہل** گوید کہ معالجہ تشنج امتلائی بعلاج فالج کنند و درین کثرت مالش و تمریخ بروغن قسط و روغن سداب و روغن قثاء الحمار زیادہ نمایند و روغن کلکلانج و روغن بید انجیر بحار الاصول بنوشانند و در آب مطبوخ شبت و بابونہ و اکلیل الملک و برگ غار و حرمل و پودینہ بنشانند و این ضماد کنند بگیرند زیت کہنہ یک رطل موم سرخ دو اوقیہ و باہم گداختہ دران یک وقیہ فرفیون سودہ آمیختہ بسایند تا ہموار گردد و موضع متشنج را بعد استحمام بآب مذکور بمالند و دفن کردن در ریگ گرم تا گلو و یا در خاکستر گرم و در تنور نیم گرم آنرا نافع ست **بو علی** بنویسد کہ صاحب تشنج رطب اگر ضعیف القوۃ باشد ازان لحوم قطع نکنند ولیکن واجب ست کہ لحم او از لحوم یابسہ مثل لحم گنجشک و کبک و قنبرہ و تیہو باشد و اگر قوت ضعیف نبود غذائے او زمان العسل و نخود آب بشبت و خردل سازند و الفیافری بزیت و در غذای او فلفل داخل کنند و اما علاج تشنج رطب باید کہ باستفراغات و تنقیات قویہ کہ در علاج امراض عصبی بلغمی مذکور شد بمسہلات و حقنہای حادہ کنند و اگر علامات غلبۂ خون بسیار ظاہر بینند اول فصد نمایند خصوصاً اگر بسبب امتلا شرب شراب بسیار باشد و جملہ ما یحتاج الیہ از خون یکبارگی خارج نکنند کہ اخراج او سبب تشنج یا سبب مرض دیگر کہ مقتضے اخراج او بود نگردد بلکہ چیزے ازان باقی دارند تا مقاومت تشنج کند و تحلیل حرکات تشنج تحلیل یابد و از علاجات او نشستن در آب حمات و در زیت مطبوخ روباہ و کفتار ست کہ در اوجاع مفاصل مذکور گردد کہ آن سودمند ست و ہمچنین مالش بشحم کفتار و بروغن سوسن اگر تب نباشد و کذا نکس در طبیخ بچہ سگ و جلوس در آب مطبوخ عقاقیر ملطفہ مثل قیصوم و برگ غار و مطبوخ معمول از بیخ شوکۃ الزریرہ و برگ سعد و قصب یہودیہ و تخم شوکۃ البیضا و تخم شوکۃ مصریہ و عصارۂ قنطوریون دقیق منفرد و مرکب و بدانند کہ طول مدت مقام در آبزن آب یا غیر آن بسبب ارخای قوت مضر ست پس کثیر العدد و بدل طول مدت سازند در روزے دو مرتبہ نشانند و آنچہ نفع میکند بمریض تشنج خام مسمی طاطانس و تمدد مادی را انیست کہ دفعۃً در آب سرد غوطہ دہند چنانچہ بقراط ذکر کردہ کہ ازین ظاہر بدن متکاثف میشود و حرارت غریزی در باطن منحصر و قوی می گردد و مادہ را تحلیل میکند و ہر بدن بسلامتی از خطر متحمل این تدبیر نباشد بلکہ بدن قوی جوان لحیم نی قروح در تابستان و قوی ازین صحت یافتہ و مجاجم بر موضعے کہ بسوے او انتہائے وتر ممتد می شود بلا شرط استعمال نمایند اگر ام خفیف باشد و الا احتیاج بشرط افتد برائے رفع بعض

مواد منجذبه چه اگر درین هنگام شرط نزنند اکثر بسبب جذب ماده ضرر رساند و مواضع محاجم گردن و فقار پشت از جانبین و اجزاے عضلهٔ صدر ست و اما قدام مثانه و بر موضع گرده هنگام خوف خروج خون بعمل آرند و باید که محاجم بسیار دفعةً معاً استعمال نکنند و رعایت حفظ موضع محاجم از سرد شدن نمایند تا بدن سرد نگردد و ایضاً از علاجات او انیست که اعضاے متشنجه را برفق هموار کنند و از علاج او واقع بالطبع عروض تپ حارست فلهذا بقراط گفته که عروض تپ بعد تشنج بهتر از انست که تشنج بعد تپ عارض شود و تپ ربع درین نفع میکند بسبب تحریک لرزه و کثرت تعریق آن و کسے را که ربع بود آنرا تشنج کم افتد پس عروض ربع امان از تشنج ست و از معالجات عجیبهٔ مجربه برای تشنج اینست که بر عضو متشنج چکتی دنبه بچسپانند و بران بگذارند تا آنکه بدبو گردد پس بدیگر تبدیل نمایند و در تشنج عام بدن فصد داغ بتنقیه از عطوسات نیز منفعت عظیم دارد و بر ایشان تجربه کرده شده که قلاده از پشم بسیار نرم در گردن اندازند و روغن گرم هر وقت بران چکانند و حمام یابس نفع عظیم می کند و سنگ گرم که شراب انداخته باشند انکباب نمایند و ایضاً بپوشش بسیار غرق آورند و از ضمده جیدهٔ ایشان مرهم معمول از میعهٔ سائله و فرفیون و جند بیدستر و موم زرد و روغن سوسن و مراهم مذکوره در قرابادین و تشحیم وغیره است و مالش بدر دے روغن کنجد و روغن تخم کتان و لعاب حلبه و از کمادات جید ایشان نمک گرم کرده بر مخارج عصب ست و آنچه ایشانرا نفع میکند به آوردن تپ جند بیدستر و حلتیت هر دو بعسل سرشته بقدر جوزه خوردن ست که این تپ می آرد و تشنج را فی الحال منحل میگرداند و همچنین روغن بیدانجیر و ماء العسل بحلتیت و طبیخ حب بلسانست و انچه ایشان را نفع بسیار میکند خوردن تریاق و معاجین کبار ست و گاهی منتفع میشوند به تناول مدلات و این دوا نوشیدن مجرب ست بیخ پنبه بیست درم در دو رطل آب بجوشانند تا سوم حصه بماند و چهار اوقیه ازان نیم گرم بروغن بادام دو درم بنوشند و این نفع میکند خصوصاً تشنج بسوی خلف را و گاهے بدل بیخ پنبه حب بلسان ده درم میکنند و سه اوقیه می نوشانند و همچنین بود بنهری و از ادویهٔ شدید النفع خوردن جاوشیر ست مقدار قوی یک مثقال و متوسط یکدرم و ضعیف قریب ربع درم ازان بخورد و دران هنگام رعایت معده کنند که آن مضعف شدید معده ست و ایضاً حلتیت بقدر کرسنه در چهار و نیم اوقیهٔ عسل و همچنین اشق و گاهی این همه بطبیخ زوفا و طبیخ انجدان خورانیده می شود و اما جند بیدستر در نفع بیشتر و در ضرر کمتر ست و شربتی ازان قدر دو ملعقه تا سه ملعقه است آنرا در دفعات بسیار بخورانند تا آنکه دران دفعات شرب آن بقدر مذکور برسد و انچه دران کم خطر دارد خوردن بعد طعام ست بهر نحوی که باشد دران خطر نیست و از معالجات اوست مالش بروغنهای قوی التحلیل مثل روغن بیدانجیر وغیره که در قول ابوسهل گذشت مع جند بیدستر و عاقرقرحا که این بسیار نافع ست و الیهٔ گداخته در روغن نرگس و این روغن بجا آرند صفت آن بگیرند روغن ناردین و روغن خفص هر واحد قسط موم و داوقیه جده حماما میعه مصطکی هر واحد اوقیه فلفل فرفیون هر واحد چهار مثقال سنبل دو قیه روغن بلسان اوقیه بدستور جمع کنند و استعمال ضماد فرفیون دران بسیار نافع ست و اما تشنج مرضعات را تضمید مفاصل ایشان بعسل که دران زعفران و بیخ سوسن و انیسون سرشته باشند کفایت باشد و بیخ سوسن زیاده از انیسون باشد و زعفران اندک ازان و مدام اعضاے ایشان در آب مطبوخ بابونه و اکلیل الملک و حلبه بدارند و گاهی روغن بابونه تنها نفع دهد و شراب اندک ارباب تشنج رطب را نافع بود مثل تپ تحلیل آن میکند و اما شراب بسیار آنرا مضرترین اشیاست و باید که اندک و کهنه و بر غذا اندک آنرا بنوشند و بدانکه چون تشنج بتمام بدن باشد سواے اعضای ردی اطبا فصد باستعمال اضمده و مروخات فقار گردن میکنند و اگر تشنج در اعضای وجه نیز باشد مثل لکت فصد داغ می نمایند و اگر تشنج از مشارکت معده باشد و علامات مذکوره یافته شود مبادرت بقی کنانیدن آن مریض نمایند که آن گاهی صفراے گرم یا خلط عفن قی میکند و فی الفور صحت می یابد صاحب کامل گوید که علاج تشنج حادث از امتلا سهل بود و شفای او سریع باشد و باید که در اول حدوث آن باستعمال حقنه ابتدا کنند و غذا لطیف دهند و تریاق کبیر دو دانگ تا نیم درم با آب مطبوخ شبت و زیره خورانند پس اگر قاردره رنگین نباشد ما را الاصول که در فالج مذکور شد یا ایارج فیقرا و اندک روغن قسط یا روغن کلکلانج بدهند و بعد ازان حب اصطمخیقون مرکب از تربد و حب النیل و صبر و شحم حنظل و سقمونیا پس حب منتن بخورانند و استکثار در استفراغ صاحب تشنج نشاید و بمقداریکه احتیاج استفراغ آن باشد یکبارگی نکنند بلکه بدفعات اندک اندک اخراج نمایند تا قوت ضعیف نگردد و بعد تنقیه بدن غرغره که در فالج مذکور شد بعمل آرند و معده و سر او بکماد گرم مثل آب مطبوخ بابونه و شبت و برنجاسف و مرزنجوش و برگ ترنج و نمام تکمید سازند و عضو متشنج را بروغن بلسان و یاسمین وغیره که در قول ابوسهل گذشت دران جند بیدستر و فرفیون گداخته بمالند و در آبزن مطبوخ حشایش مسخنه محلله نشانند و مالش عضو بروغن ناردین محلول بجند بیدستر و فرفیون و عاقرقرحا نمایند که این قوی المنفعت ست و مالش بدن او بچیزی از بورق و فلفل و مویزج مخلوط بعسل کنند و بآب مطبوخ سداب و شیح ارمنی و قیصوم و مانند آن آنرا بشویند و بدن را در حمام بخرقهٔ درشت خوب بمالند و اگر از مداومت این تدبیر آثار صلاح ظاهر نشود ایارج جالینوس پس ثیادریطوس پس تریاق فاروق دهند صفت معجون نافع بگیرند جاوشیر و حلتیت و عاقرقرحا هر واحد یک مثقال فرفیون نیم درم اشق یکدرم ادویهٔ خشک را کوفته بیخته

صموغ را در آب سداب حل کرده بعسل کف گرفته بسرشند شربتی نیم درم و در اکثر امراض بلغمی نافع ست و اگر حلتیت و فلفل هر واحد نیم درم بشراب بدهند که از ساکن شود و فاضل
جالینوس گفته که جندبیدستر نافع تشنج امتلاست چون بخورند یا بر بدن بمالند و این از اکثر ادویه نافع ترست بهر آنکه مقوی عصب و مسخن بدن ست و بیخ سوسن این را نافع ست سعوط
بمومیائی و روغن نرگس تشنج امتلائی را نافع بود و باید که استعمال ادویهٔ حاره باحتیاط و حذر کنند اگر در انجا تپ یا حرارت ظاهر بود و فصل گرما و غیر آن از موانع باشد جرجانی
و ایلاقی ملیو لیسند که در تشنج امتلائی اگر قوت برجا باشد طعام او نخوداب که دران شبت و کرویا و صعتر پخته و آب کامه و خردل بران انداخته باشند و روغن از روغن جوز
یا روغن زیت کنند و اگر قوت ضعیف باشد طعام از لحوم چکاوک و غیره کنند و اگر یا ماء اللحم یا توابل ملطف چون صعتر و شبت و کرویا و دارچینی سازند صواب باشد و تنقیه دماغ
که در علاج فالج مذکور شد از حقنه و اسهال و قی و غیر آن کنند تا اعصاب پاک شود و در آب گوگرد و طبیخ روباه و کفتار با ودلشانند و کفتار را لنگ از بهر آن گویند که چون
پیر شود لنگ گردد و طبیخ گوشت گورخر هم سود دارد و در کتب قدیم طبیخ سگ نیز فرموده اند صفت طبیخ روباه و غیره بگیرند روباه یا کفتار پیر و آنرا بکشند و در دیگ
آب خوب بجوشانند و آن روباه را همچنان درست با پوست و ناشگافته دران آب انداخته با شبت بسیار و نمک بپزند تا نیک پخته شود و از ان آب آبزن کنند و مریض
وران نشانند و آب گرم باید چنانکه دو ساعت دران قرار توان گرفت سه روز از اول ماه هر روز بامداد و شبانگاه و سه روز وسط ماه و سه روز آخر ماه این طبیخ همین طور
بکار برند و هر بار طبیخ تازه کنند و طبیخ عقاقیر ملطفه چون پودینهٔ دشتی و حرمل و شبت و مانند آن هم نافع باشد و نمک و حرمل گرم کرده بر اصل عصب آن عضو نهادن سود
دارد و جندبیدستر و حلتیت و غیره هر اندر ماء العسل باید داد و یا در طبیخ زوفا یا در طبیخ انجدان و باقی همانست که در قول بوعلی سینا گذشت خجندی و ابن الیاس میگویند
که تنقیهٔ بدن از بلغم برفق کنند بحب یارج یا حب صبر بعد انضاج خلط بمنضجات مذکوره در علاج فالج مثل ماء الاصول و شربت اوشل جلاب یا در نجبویه و بادیان و انیسون و
اصل السوس هر یک دو درم با گلقند عسلی ده درم و غذا نخوداب بشیرهٔ قرطم و روغن جوز دهند و مالش بدن بروغن بیدانجیر و قسط و زنبق و جندبیدستر و فرفیون و نمام و
مرزنجوش و مانند آن کنند و طبیخ بابونه و شبت و صعتر و اکلیل الملک نطول سازند و بجاورس و سبوس و نمک تکمید کنند طبری گوید که در تشنج امتلائی از غذا
بست و چهار ساعت منع کنند تا آنکه مزاج صاحب او گرم گردد بعده این حب بخورانند دارچینی جاوشیر نمک نفطی هر یک دو ثلث درم سنبل الطیب تخم
کرفس بادیان انیسون جندبیدستر عصارهٔ سوس سقمونیای مشوی هر یک نیم درم سکبینج شونیز ساذج هندی هر یک یکدرم حرمل دو دانگ ادویهٔ خشک کوفته بیخته
و صموغ را در آب کراث گداخته بسرشند و مثل عدس حبها ساخته بعد پرهیز دو نیم درم بدهند و اگر مرض مشکل گردد ماء الاصول بروغن بادام تلخ هفت روز بنوشانند
پس یک شربت دیگر از ان حب بدهند و اگر علت منحل نگردد در احوال علیل تامل نمایند پس اگر در بدن او فضول یافته شود حقنهٔ مذکور در جمود دلیل غیر یک دو دفعه
بعمل آرند و مالش عضو بروغن ناردین و روغن قسط نمایند و بهترین روغنها که استعمال او در مالش برای این مرض دیده ام این روغن ست که اهل بصره آنرا
بمجموعه مسمی ساخته اند بگیرند روغن خیری و روغن یاسمین و روغن بلطم و روغن سوسن و روغن بیدانجیر و روغن خستهٔ مشمش و روغن غار مساوی و بران اندک جندبیدستر
و اندکی مشک انداخته جوش خفیف دهند و این روغن مجموعه در جمیع امراض بارده استعمال کنند که اثر باعتدال نماید و در عضو یبس پیدا نکند چنانکه روغن ناردین
و روغن قسط احداث یبس نمایند و اما استعمال غرغره و سعوط درین مرض بعید ست مگر آنکه تشنج در زبان یا در لب یا در حرکات چشم یا در اغشیهٔ دماغ باشد که دران
هنگام واجب ست استعمال کردن غرغره و سعوط و تکمید و تضمید بعد تنقیه بحب مذکور و حقنها و هم او گفته که شخصی را از رؤسا دیدم که در مطعوم خود اسراف
میکرد و شبی بخواب رفت و در ظاهر صحیح الجسم بود و چون بیدار شد کلام او تمتمه بود و آنچه می گفت مفهوم نمیشد و نه آنرا تپ بود و نه تغیر مزاج و بر جماعت
اطبا امر او مشتبه گردید و من حکم کردم که تشنج در عضل محرک لسانست و اشاره باستفراغ و غرغره و تحنک بایارجات کردم و حفظ مزاج او نمودم و بعد روز پنجم
آن تشنج زائل شد و از ان تعجب می کرد حتی که آن را اسباب تشنج امتلائی ثابت شد و از اسراف در اکل و جماع خود را باز داشت و از ان سالم ماند

علاج تشنج یبسی

که تشنج استفراغی نیز گویند هر چه از مرطبات در علاج امراض دماغی یبسی و عصبی یابس گذشت بعمل آرند و اگر ممکن باشد عضو مؤف را در روغن کنجد یا مسکه نیم گرم
پیوسته غرق دارند و لعاب بهدانه و لعاب اسپغول با شربت بنفشه و شربت نیلوفر و شربت خشخاش و قدری روغن بادام شیرین یا روغن کدو بدهند و ماء الشعیر
و ماء الخیار و آب هندوانه و آب انار شیرین با نبات سفید نیز مناسب ست و لبن زنان و روغن کدو و روغن بنفشه و روغن لبوب سبعه سعوط سازند و جالند
و خرقه بلعاب اسپغول و آب خرفه تر کرده بر سر نهند و نوشیدن شیر خر و شیر بز و شیر زنان و شیر میش تازه در صورتیکه تپ نباشد و دوشیدن آنها بر اعضای

تشنج و سر بغایت سودمند ست و اگر بستن چکتی دنبه شق کرده بر موضع تشنج لزوم نمایند و بگذارند تا گنده شود پس تجدید آن کنند برای تشنج یبسی و امدائی
مجرب ست و فقیر و طلی معمولی مفید و اکاس جیل در روغن کنجد و آب پخته بر عضو متشنج بستن عجیب الاثر ست و بنفشه و گل نیلوفر و خطمی و گل سدا گلاب و گل گڑہل و برگ
بید ساده و کنب بید و جو مقشر هر یک نه توله گل حنا یک نیم پاو آب هندوانه و خیار و کدو هر یک پنج آثار آب دریای شیرین ده آثار جوش خفیف داده آبزن نمایند در
روزی چهار پنج بار بعده روغنهای مرطبه مالند و اگر ادویه مرطبه در گلاب جوشانیده آبزن کنند نافع بود و همچنین آبزن از تخم خطمی تخم خبازی گل خطمی گل خبازی غنچه گل سرخ گل بنفشه
هر یک پنج مثقال برگ عنب الثعلب برگ کدو یا جراده آن و جراده خیار برگ بید برگ خبازی برگ خطمی هر یک ده مثقال جو مقشر و کف در آب جوشانیده صاف کرده
استعمال کردن و بعد خروج از آن روغن پاچه یا روغن بنفشه بادام بر بدن مالیدن و آبزن علوی خان و ضماد ایشان نیز انفع ست و جلوس در آبزنات و قتی جائز
ست که تپ نباشد و اگر با تپ باشد ترطیب شدید دماغ و عصب و عضلات علاج کنند و مرخات شدید الترطیب اختیار نمایند و در خانهٔ سرد سکونت کنند و عناب گلبنفشه
تخم کاسنی سپستان جوشانیده صاف نموده لعاب اسپغول و بهدانه شربت نیلوفر داخل کرده بیاشامند و گویند که از آب نیلوفر که دران شربت نیلوفر حل کرده باشند
هیچ چیز سریع تر در ترطیب نیست و هرگاه دران ادویه نقوع مشمش تر کرده باشند قوی گردد و غذا شوربای پاچهٔ گوسفند و بزغاله و اسفاناخ بر روغن بادام
شیرین و فالوده و حریرهٔ نشاستهٔ گندم و نبات در روغن بادام و مزورهٔ ماش با مغز بادام و کدو و پالک و خرفه و سرمق با اندک برگ کاهو و کشنیز تازه و یا گوشت گوساله
یا بقول مذکوره دهند و بیضهٔ نیمبرشت و شوربای حلوان و چوزهٔ مرغ ببادام و پسته وغیره هر چه مرطب باشد استعمال نمایند و تشنج یابس که از جمود رطوبت باشد علاجش سوای
تنقیه همان ست که در تشنج امتلائی گذشت **اقوال مهره** سویدی گوید که در تشنج یابس تدهین و ضماد زوفای رطب تنها و شحم اوز و شرب تدهین روغن کنجد
و ضماد کنجد سوده و یا لعاب بهدانه در روغن بادام بر قفا و غذا الشعیر مقشر و شکر و شرب شراب ریحانی ممزوج با آب بسیار هر واحد نافع تشنج یابس ست صاحب حاوی
کبیر گوید چیزی که در تشنج یابس خلاصی بخشد این تدبیر ست که در آب در روغن نیمگرم نشینند و حلق موی سر کنند و با آبها و لعابات مع اشیای ملینه ضماد نمایند در خانهٔ بارد
که دران عرق نیاید سکونت ورزند و بر شکل بنفشه و نیلوفر خواب کنند در روغن بنفشه و مغز ساق گاو و پیه ماکیان و موم سفید همه بر آتش بگدازند و شیر زنان یا شیر خر چندان
بران چکانند که احتمال شرب آن نماید پس بر سر و فقار گردن و اعضای متشنجه بمالند و هرگاه درین قیروطی روغن کدو یا آب او در روغن نیلوفر یا آب او افزایند قوی تر گردد
علیگیلی که تشنج یبسی بهمی تواند شد و هر حال معالجه باین طور نمایند که بشیر خر مضروب بر روغن بنفشه تطول سازند و بشیر دختران در روغن نیلوفر در روغن کدو سعوط شیرین
سعوط کنند و در آبیکه دران بابونه و بنفشه و برگ کنجد و برگ نیلوفر و کاهو جوشانیده باشند تطول کنند و مریض را در ظرف پر از روغن کنجد نیمگرم بنشانند و ترطیب زبان و دایم بلعاب
بزر قطونا و لعاب بهدانه و روغن کدو و آب انار شیرین نمایند و ضماد مرتب از آرد جو و خطمی و بنفشه و شیر زنان بر سر کنند و اگر قبض طبع باشد خیار شنبر و انجیر را در آب بپزند تا بقوام آید
و بران روغن بادام انداخته بنوشند و یا حقنهٔ لینه استعمال کنند و اگر طبع قبض نباشد و تپ موجود بود ماء الشعیر مطبوخ بجبار القرع بنوشند و اگر تپ نباشد شیر خر با شکر و روغن
بادام شیرین بیاشامند و بر موضع متشنجه آب مطبوخ بزر کتان و ریشه خطمی و اصل السوس و بابونه و پوست کدو و نیلوفر و جو مقشر نیم کوفته بریزند و مداومت استعمال شوربای
چرب و آبزن و روغن و اغذیهٔ مرطبه و شراب اندک ممزوج با آب بسیار نمایند شیخ میفرماید که اگر تشنج از یبوست باشد علاجش صعب ست و اوفق علاج او آبزن و مالش روغن
مرطب عقب آنست بمرات اگر تپ نباشد بنحوی که فتره البته نکند و بتدهین جمیع مفاصل تعهد نمایند و اگر تپ نبود آبزن از شیر سازند و الا از آبیکه دران برگ بید
و کشک جو و بنفشه و نیلوفر و کدو و خیار پخته باشند و یا آبزن جمله از آب کدو یا آب خیار و یا گل آبزن از گلاب که دران چیزی ازین اشیا پخته باشند و یا آب هندوانه و یا
آب بید و مانند آن مرتب سازند و چون حقنه ازین آبها و روغنها و مطبوخات رطبه و سمه سازند شدید النفع باشد و هر مفاصل و بر منابت عضلات روغنها استعمال
کنند و تفریق بعد تفریق مع عنایت بدماغ بسیار و ترطیب بدانچه در ترطیب دماغ معلوم شده باید کرد و شیر تازه خوب بنوشانند اگر تپ نباشد و ماء الشعیر با القرع
و آب هندوانه و جلاب اگر تپ باشد یا نباشد و اگر چیزی ازین اشیا اندک شراب ابیض رقیق برای تنفیذ ممزوج سازند بهتر باشد و همچنین آب او ممزوج با اندک شراب
کنند و باید که برین علاج مداومت نمایند بغیر تحریک یا لزوم ریاضت و اگر ممکن باشد همه بدن او را در روغن نیم گرم غرق سازند و بمرطبات از ادهان و عصارات
سعوط کنند و ترطیب راس او بمرطبات مذکور سازند و باید که شب وقت خواب لعاب بزر قطونا و روغن گل یا بادام استعمال کنند و خوردن ترنجبین ایشان را
نافع ست و خصوصاً اطفال را و اگر نتوانند مرضعات را دهند و اغذای اصحاب تشنج یابس همه آنچه ترطیب و تلیین کند و جمع حریر بای چرب نرم معمول از آش جو
و روغن بادام و شکر سفید باشد و ماء اللحم متخذ از گوشت بچهٔ بز میش و بچهٔ بز و گاهی دران بقول مرطبه که اذیت نکنند داخل کنند اگر در انجا حرارت باشد و اگر شراب اندک

برای تغفند بدان آمیزند بعید از صواب نباشد خصوصاً چون حرارت مفرط نباشد و همچنین اگر شراب با آب مشروب آنها ممزوج سازند جائز ست ابن عباس گوید که اگر تشنج از قبیل استفراغ باشد عسر البرء ست و ممتنع است اند که اصلاح یابد لاسیما هرگاه با وی تپ باشد و فاضل جالینوس گفته تشنج که از یبس حادث شود علاج قبول نمیکند و بهم نمی شود الا آنکه تدبیر صاحب وی بتدبیر مرطب سازند پس اگر آنجا تپ باشد ماء الشعیر که دران عناب و سپستان پخته باشند بدهند و اگر ماء الشعیر در آب کدو بپزند در منفعت بالغ تر باشد و لعاب بهدانه و لعاب اسپغول باندک روغن بادام شیرین و روغن کدو بنوشانند و مسح زبان او باین لعابات مع روغن بادام شیرین کنند و آب انار شیرین بروغن تخم کدو و روغن بادام شیرین بنوشانند و ماء القرع بشکر طبرزد و روغن بادام بدهند و سعوط بروغن تخم کدو و روغن بنفشه یا روغن نیلوفر و مانند آن کنند و اگر تپ نباشد شیر خر بنوشانند و اگر میسر نشود شیر بز و قلیلی بدوشند بنوشند و بر اعضاے متشنجه شیر زنان یا شیر خر لاسیما بر سر بدوشند و لطوخ سر بلعاب بزرقطونا و روغن بنفشه سازند و بر سر و گردن او از خطمی و روغن بنفشه و آرد جو و بنفشه خشک کوفته بیخته بلعاب اسپغول سرشته ضماد کنند و آب مطبوخ بنفشه و برگ کاهو و جو مقشر کوفته بر بدن ریزند و اگر ممکن باشد که مریض را در آبزن نشانند که دران روغن بنفشه نیمگرم با شیر تازه باشد اول روز و آخر آن بعد از آنکه ماء الشعیر یا بعض حریره ها یا لعابات بروغن بادام شیرین و روغن تخم کدو داده باشند بسیار نافع بود و بروغن بنفشه یا روغن تخم کدو یا روغن بادام مغز و بشیر دختران یا شیر خر بر بدن بمالند و خرقه درین آلوده بر سر نهند پس اگر اعضا نرم شود و آثار صلاح پدید آید برین تدبیر ادامت نمایند و اگر فائده نشود حقنهٔ مرطبه که دران آب پاچه و کلهٔ حملان و جو کوفته و سپستان و بنفشه و خطمی و اکلیل الملک و بزرکتان و بهدانه و پوست کدو و تخم آن کوفته و مانند آن داخل کرده و بران بعض دهنهای مرطبه مع شیر دختران انداخته باشند بعمل آرند و بقدر حاجت ازین حقنه نمایند و ایضاً موضع متشنج را بروغن بنفشه مع مغز ساق بقر و موم سفید یا پیه ماکیان یا بط و پیه خنزیر غیر نمکین گداخته بمالند و اگر لزوم موضع بالیهٔ غیر مملحه نمایند نافع باشد و ایضاً مالش از پیه خرس و پیه مرغابی نفع بین کند و این ضماد نافع ست بگیرند کنجد و بزرکتان و حلبه هر واحد یکجزو و باریک بسایند تا مثل مرهم شود و پیه بط سه جزو مخلوط ساخته اندک کتیرا سوده آمیخته مثل مرهم ساخته بر عضو متشنج ضماد نمایند و هرگاه در بعض اوقات طبیعت قبض گردد تلیین بفلوس خیارشنبر و ترنجبین در طبیخ عناب و سپستان مالیده باید کرد و غذا باید که پاچه حملان و جدی ابیض و اکارع خنازیر و لحم جنانیض و اسفاناخ و سرمق و چقندر مطبوخ بروغن بادام و ماهی رضراضی و ماربی مطبوخ بطور اسفیدباج یا بجریره معمول از مغز گندم بشکر طبرزد و روغن بادام و بیضهٔ نیم برشت باشد و از فواکه انگور و شفتالو و انار شیرین و مانند آن دهند و از اشیاے یابسه مثل سرکه و نمکسود و نمک و عدس منع کنند نجندی دیگر میگوید که ترطیب بدن باشیای مرطبه مثل نوشیدن شربت خشخاش و شربت بنفشه و غیرهٔ آن و ماء الجبن و شوربای لحوم چرب از فراریج و جدی و حملان و جلوس در طبیخ برگ کاهو و برگ کدو و بنفشه و نیلوفر و خطمی و برگ خشخاش یا تخم خشخاش و برگ چقندر و نطول بدان و تمریخ عقب آن بقیروطی معمول از روغن بنفشه و موم سفید و کتیرا باید کرد و لحوم سریع الانهضام مذکوره بخورانند و آب نیمگرم بر جسم بریزند و شیر خشت بخورانند که از ترنجبین سرد تر ست طبری گوید که آنچه بدان علاج این کنند آنست که اگر مزاج مریض متحمل باشد ماء الجبن بروغن بادام بنوشانند و ترطیب غذای او کنند و اسفیدباجات باطراف و آب اکارع مطبوخ بجو و گندم در تنور لازم گیرند و بگیرند موم و روغن از روغن بنفشه و تسقیهٔ آن بآب برگ خبازی و برگ خطمی و لعاب حلبه و لعاب بزرکتان و سفیدی بیضه سازند و مثل مرهم ساخته بر عضو دائم تمریخ آن نمایند و لزوم جلوس در آبزن آبهاے مطبوخ برگ بنفشه و برگ خطمی و برگ خبازی و بابونه رطب و فیلکوش و مانند آن که دران لزوجت و رطوبت باشد باید کرد و موضع را از هواے سرد مفرط و حار مفرط محفوظ دارند و از اغذیهٔ حاره و اغذیهٔ غلیظه منع کنند و ندیدم حذاق اطبا را که بمعالجهٔ این علت بعد استحکام طمع صحت آن کرده باشند و صالحتر آنچه در امر این مریض عمل کنند آنست که تدبیری نمایند که بر حال خود باقی ماند و عضو لاغر بسیار نشود و ابن سیار صاحب این مرض را امر باحتقان از ادهان مثل روغن خیری و روغن بنفشه در روغن اکارع و مانند آن باضافهٔ میاه محلله مے کرد

علاج تشنج ایذائی

در ازاله و منع سبب موذی کوشند مثلاً آنچه از ضرب چیزی سمی یا لسع عقرب وغیره باشد بخورانیدن تریاق ثمانیه یا اربعه بجلاب و غذا نخوداب و هر چیزیکه در باب سموم خواهد آمد علاج آن نمایند و آنچه از خلط حاد بود به تنقیه و تبرید عضو با ضمده و نطولات و ادهان وغیره و بدانچه بهر تشنج صفراوی مسطور شد پردازند و آنچه از وجع عارض شود بتسکین وجع و قطع سبب آن کوشند و آنچه از برد شدید بود در روغنها و نطولات و کمادات گرم بکار برند و ادویهٔ حار خورانند و هر چه بهر دفع ضرر سرما در آخر کتاب گفته آید استعمال نمایند و آنچه از ورم و قطع عصب یا از قی زنگاری یا از انصباب صفرا و در مرض هیضه یا از امراض اعضاے عصبیه یا از دیدان عارض گردد تدبیر هر یک بموضعش بیاید انشاء الله تعالی و بالجمله در خشکی هر نوع که باشد اولاً علاج آن عضو بعلاج مخصوص او و بعد از ان تمریخ عضو متشنج بادهان موافقه نمایند

واگر از مشارکت معده باشد مبادرت بقی نمایند که گاہے صفرای حاد یا خلط عفن برآید و فی الحال صحت یابد و در دیدان قتل و اخراج آن اولاً و تجوید ہضم و تقویت معده و اعاده تعدیل مزاج دماغ و تمریخ عضو متشنج با دہان مناسبه کنند

تشنج اطفال

تشنج منفر باید که اکثر صبیان را در حمیات حاره و ضعیفه و عند قبض شکم و در بیخوابی و کثرت گریه تشنج عارض میشود و سہل نوع در تشنج و سہل الخروج از ان میباشند و کلک از تشنج یا بس بسرعت خلاصی می یابند باشد که طفل را بعد تپ حاد محرق تشنج صعب افتد و خلاصی نیابد و طفلی که از ہفت سال تجاوز کند او را تشنج نمی افتد مگر از تپ بسیار صعب صاحب کامل گوید که اکثر تشنج امتلائی عارض میشود بصبیانی که شیر غلیظ بنوشند و ایضاً ازین سبب کثرت تناول اغذیه و ضعف عصب و لینت آن و سہولت تمدد او افتد و لہذا صحت ایشان سہل تر باشد و از امور داله بر حدوث تشنج بصبیان تپ حاده دائمه و سہر و قبض شکم و زردی رنگ و سیاہی زبان و خشکی آب دہن و تمدد جلد ست بالجمله تشنج که باطفال عارض شود حسب سبب در امتلائی و یبسی و ایذائی انچه گفته شد استعمال نمایند و در طفل بسیار خرد شیر تنہا دایه را دہند و پرہیز کنانند و روغنها و ضمادہا بر اندام طفل بکار برند و ایضاً در امتلائی بادیان دو ماشه عنب الثعلب یک ماشه عود صلیب نیم ماشه جوشانیده گلقند توله مالیده صاف کرده بطفل دہند و اگر تپ زیاده باشد اصل السوس دو ماشه عناب سه دانه عوض عود صلیب کنند و کذا در امتلائی شیافات گرم بعمل آرند و روغن قسط و روغن بلدیجیم بمالند و مرضعه را بجای آب ماء العسل دہند و بنان و عسل یا نخود آب جوزه فرخ و کبوتر غذا سازند و در تشنج یبسی که بعد از حمیات و استفراغات حادث گردد و تبدریج پدید آید و این باطفال کم واقع شود علاجش بدستور تشنج یبسی بزرگان از مرطبات کنند و روغن بنفشه و روغن بادام با موم سفید آمیخته بر سر و مهرہای گردن و پشت کودک پیوسته بمالند و تمامی بدن خاصةً مفاصل را با آن چرب دارند و ایضاً روغن بنفشه و غیر آن از روغنهای مرطب بر سر ایشان بسیار ریزند و شیخ استعمال ترنجبین در بنیاب می ستاید اگر محتاج تلیین باشند بدہند و بقول گیلانی شیر خشت نیز حکم ترنجبین دارد و ابرد از انست و اگر بسبب قبض طبیعت و بیخوابی و گریه بسیار افتد علاج آن تلیین طبیعت بود بلشیاف نرم و در تنویم آن کوشند و بهر حیله که زبان فرتوت سید انند اسکات کنانند و اگر ضرورت باشد افیون بمرضعه و طفل دہند و در ارجوحه بجنبانند و اگر بسبب درد و ورم لثه بود که بوقت برآمدن دندان میباشد بنابر قرب دماغ انچه که در تسہیل نبات اسنان و علاج ورم لثه خواهد آمد بعمل آرند و اگر بسبب ضعف و فساد ہضم باشد و این اکثر بطفلان فربه افتد علاج آن باصلاح غذای مرضعه و طفل نمایند و جوارشہای مقوی ہضم فور آنند و روغن سوسن و روغن حنا مالیدن مفید بود و شیخ فرموده که تشنج بصبیان بسیار افتد بسبب نرمی دماغ و اعصاب آنها و فساد ہضم خصوصاً وقت نبات اسنان پس معالجه بروغن ایرسا و روغن سوسن و روغن حنا و روغن خیری نمایند و تلیین طبیعت ایشان بحسب اقتضای حال کنند و غذای آنها با غذای مرضعه مسخن و مجفف و ملطف سازند

تمدد و کزاز

تمدد کشیده شدن عصب ست از ہر دو جانب راست ماندن عضو و کزاز گاہی تشنج چنبر گردن را گویند که انرا بپیش یا پس خمیده سازد یا بہر دو طرف بکشد و گردن راست بماند و گاہی آنرا مرادف تمدد خوانند و گاہی تشنج را نامند و جالینوس تشنج و تمددی را که از رسیدن سردی شدید و انجماد رطوبات عصب افتد کزاز خوانده است و گاہی تمدد مختص بجمود مفصل فقرات را نامند و کزاز دری تر انست که از جمود مفصل فقار پشت افتد و گاہی از جمود مفصل فقار رقبه عارض شود و ہرگاه این نوع در اعضای قدام باشد کزاز قدام گویند و ہرگاه در اعضای خلف بود کزاز خلف نامند و ہرگاه در ہر دو باشد کزاز مطلق خوانند و بقول بقراط چون تمدد کہ از تشنج ست یعنی خلفی و قدامی لہذا حاد تر و بحران او سریع تر از تشنج بسیط بود و تا روز چہارم که یوم بحران اوست خطر ہلاکت دارد و اگر از چہار روز تجاوز نمود صحت یابد و تشنج و تمدد در اکثر امراض در حالی نباشد و اسباب تمدد و کزاز ہمچون اسباب تشنج یا امتلائی یا یبس یا ایذای اعضای عصبیه یا ورم باشد لیکن کزاز و تمدد اکثر از ریح ممدد افتد ہرگاه تمام بدن مستولی شود و ازین جهت صعب باشد و علاج بدشواری پذیرد بخلاف تشنج ریحی که اگر احیاناً عارض شود از یک عضو بیش نبود و ہرگاه ریح بر یک عضو غالب باشد بدان سبب صعب نبود و زود گشاده شود و ایضاً در تمدد و کزاز امتلائی ماده آن اکثر بلغم و رطوبت ست و خون و سودا نادر الوقوع پس رطوبت یا در خلل لیفهای عصب در آید و خود بخود یا بمعاونت سرد مثل خوردن افیون و غیر آن و یا خارجی مثل ملاقات برف و ہوا و آب سرد مانند آن که بدان برسد منجمد گردد و عضو بحالت باقی ماند و رجوع او با نقباض مشکل گردد و یا در طول لیف عصب و عضله بگذرد و آنرا ممتلی سازد و بغیر نقصان در طول عارض شود و نفوذ ماده کزاز که برین صفت باشد مشابه نفوذ ماده استرخا بود و در انکه سرد و را تمدد حجم عضو در عرض لازم نیست مگر آنکه ماده استرخا رقیق مرخی بود و ماده کزاز جامد صلب که عضو را منعطف و منقبض شدن

ندهد و یا در آنجا ورم باشد و یا مادهٔ کزاز در وسط عضله یا وتر یا عصبه واقع نشود لیکن در اصل و مبدأ آن افتد پس عصب یا وتر در طول دفع کند و آن قادر بر انقباض نگردد و یا در آنجا ورم عارض شود و حرکت انقباض را باطل کند و گاهی تمدد انتقالی از خناق و ذات الجنب و سرسام مثل تشنج واقع شود و اکثر در بلاد جنوبی بسبب امتلاء و حرکت اخلاط و خصوصاً در طغیان افتد و گاهی در بلاد شمالی بنابر احتقان فضول و خصوصاً در زنان عارض گردد زیرا که اعصاب ایشان ضعیف تر است و در تمدد و کزاز که از یبوست می افتد عرض عضله کم میگردد نه طول و در تشنج یابس هر دو کم میشود و لهذا تشنج یابس از تمدد و کزاز یابس ردی تر میباشد و گاهی تمدد ایذائی بسبب موجع و موذی ماده یا غیر ماده در مبادی عضلات یا اوتار افتد و آن از الم و اذیت در طول بگریزد بر سبیل تمدد و تباعد از موضع الم و این نوع از تمدد خفیف است و استفراغ کثیر الاذیت بسبب ایذای اوتار یا عصب از معده و از خوردن دوای سمی که ضرر آن بعصب رسد و از گزیدن حیوان سمی و ضربه و صدمهٔ عصب و عضله افتد و گاهی تمدد و کزاز عظیم قوی از سبب قوی و مادهٔ بسیار افتد و گاهی مثل تشنج از سبب خفیف واقع شود چون خدر امتلائی مسدد مسالک روح و این اکثر بعد خواب افتد و گاهی بواسطهٔ هیئت غیر طبعی عضله بسبب قلت قوت یا وجع او واقع شود چنانچه کسی را برسن بندند یا چیزی گران بردارد یا بر پشت بار گران نهد یا بر زمین سخت بخسپد و عضلها کشیده یا کوفته شود یا ضربه و سقطه کوبندهٔ عضله برسد یا قطع یا حرق نار موجع بود و گاهی با وجود این ماده بسوی آن بریزد یا ریح غلیظ ممدد در آن متولد گردد یا از دیگر عضو آید و همچنانکه تشنج خاص با عضای ردی ردی بود تمدد که بهلاکت زبان یا لب افتد نیز ردی باشد و گاهی از کزاز نوع ردی صعبی بعد حمیات لازمه مع قلق و گریه و هذیان افتد و آن رنگ زرد و دهن و لب خشک و زبان سیاه و شکم قبض و جلد خشک و متمدد باشد و این ردی ست و هر کزاز که از ضربه بر سر افتد و با آن فواق یا مغص و اختلاط عقل بود قاتل باشد کزاز اکثر بصبیان عارض شود و هر قدر که طفل خرد سال باشد بران سهل بود چنانچه در تشنج گفته شد و اکثر پیش از کزاز اختلاج در جمیع بدن و ثقل آن و ثقل کلام و لکنت در زبان و صلابت در عضلات و در ناحیهٔ فقار ظهر تا کمرگاه و عسر البلع و خارش در تمام بدن که از خاریدنش لذت یابد عارض میشود و صاحب دبیله یا قرحهٔ احشا را هرگاه در بول ریم آید و در پشت قشعریره معلوم شود و چشم تاریک گردد و بر سر و گردن عرق آید دلالت بر حدوث تمدد قریب کند و هرگاه کزاز عام ابتدا کند دندان برهم نشینند و هیچ بحلق فرو نرود و روی سرخ گردد و در شدت گند و چشم زود زود برهم زند و اشک روان شود و بعضی گویند که در ابتدای این مرض فواق و وجع در سر و در کتفین و پشت و بعضی را عطسه عارض شود و علامت مطلق تمدد آنست که عضو منقبض نشود و علاماتیکه بعد از عروض کزاز بهم میرسد آنست که اگر کزاز در قدام بود در دو چشم مریض مثل مخنوق باشد یعنی روی سرخ و چشمها برخاسته و گاهی روی مائل بسبزی یا سیاهی گردد و سر او بسوی پیش کشیده بود و مع کشیدگی گردن که بجانب راست میل نکند پس اگر تمدد در عضلات وجه قوی افتد بیمار خندان روی نماید و اگر در عضلات صدر و تنفس بهم رسد ضیق نفس عارض گردد و اگر در عضلات مثانه بهم رسد بر بول کردن قادر نباشد و گاهی بلا اراده بول کند و گاهی خون در بول آید بنابر انفجار عرق بسبب شدت انضغاط و گاهی فواق عارض شود و اگر کزاز بسوی خلف باشد سر و شانه و بازو بسوی خلف کشیده شود و اگر تمدد در اعصاب معای مستقیم و عضلهٔ مقعد بهم رسد براز بی اراده مندفع گردد یا منسد شود و قولنج بهم رسد و تمدد هر دو جانب در اختناق و سهر و وجع و مائیت بول و کثرت نفاخات و ران و در افتادن از چارپائی و در عدم قبول انقباض عضو شریک باشند و در بارد بسبب غلبهٔ سردی اکثر قولنج عارض شود و هیچ نوعی از انواع کزاز خالی از بیخوابی و خصوصاً میان کتفین نباشد و قارورهٔ صاحب این مرض رقیق و نبض او صلب منشاری بود و طریق شناخت اقسام تمدد و کزاز از رطب و یبسی و ایذائی و ورمی بر قیاس تفصیل اقسام تشنج ست علاج بقول شیخ علاجش بعینه علاج تشنج ست مگر آنکه در علاج تمدد و کزاز از علاج تشنج مبادرت کنند و درینجا محاجم بلا شرط بر اعضا اکثر از تشنج امتلائی استعمال نمایند برای طلب رجوع حرارت و آنجا که علامات غلبهٔ خون و امتلای آن متیقن گردد و احتیاج بشرط باشد بر مفصل گردن و فقارات و شراسیف استعمال نمایند و هرگاه بدن صاحب کزاز از شدت درد خواه از علاج عرق کند باید که از صوف مبلول بزیت یا غیر مبلول نشف کنند و نگذارند که عرق بر بدن او سرد شود و موجب اذیت گردد و در زیت نیم گرم نشانند که او قوی التحلیل ست و کذا ریختن او بر گردن و جای فقار یک درم بحسب قوت دهند و ایضاً حلتیت استعمال کنند و بهترین اشیا تمدد بارد و رطب را جند بیدستر ست باید که بدفعات متفرق بدهند و [illegible] نمایند و بعد طعام بکار برند بالجمله چون تمدد در اکثر امراض سردی و فسردگی افتد تریاقات و ادویهٔ حارهٔ محللهٔ مناسبه تجویز نمایند و بقول انطاکی شرب ریوند و فلفل و صعتر را در کزاز نفع زیاده از تشنج ست و آنچه در علاج کزاز و تشنج بسیار نافع بود مطبوخ ثعلب ست که در آن کفتار یا بچهٔ سگ یا روباه انداخته بپزند تا مهرا شود و بیمار در یک روز دو بار در آن نشیند و زهره برابر وی مالیدن روغن سداب مع جند بیدستر و کذا پیه گردهٔ خر و گوزن و شیر و خرس و کفتار و گرگ و دل تنها یا با ادویه نیز نافع ست و بعضی گویند که در شحوم قدری روغن زیت داخل کرده مالیدن نافع کزاز و تمدد ست و حقنه بروغن سداب مع جند بیدستر و قنطوریون و جمیع حمولات لازعهٔ حاده که در آن بورق و شحم حنظل

و مانند آن باشد مفید بود و اگر از حقنه سوزش مفرط در امعا شود بعد آن بشیر خر یا روغن زرد یا پیه الیه تنها یا بایکے از شحوم مذکوره حقنه کنند و هرگاه صاحب کزاز را غذا
دهند باید که لقمه بسیار کوچک بدهند یا بیضهٔ نیم برشت خورانند و یا حریرهٔ رقیق یا آب گوشت بنوشانند چه بلع بر ایشان دشوار میباشد و غذا از بینی بر می آید و اذیت
زیاده میگردد و اعضا و مقعد را بر روغنهای مناسب مسح کنند و سعوطات و غطوسات استعمال نمایند و روغن حنا از مروخات نافع است و بهترین سعوط سعه و مومیائیست
بسعفے روغنهای مناسب و وقوع تپ بالطبع مزیل تمدد و کزاز رطب ست و اگر عسر حرکت گردن و درد و تشنج عصبه و برآمدگی گلو و حبس بول باشد انیسون
بنفشه عنب الثعلب بیخ بادیان بیخ کاسنی خبازی مویز منقے گل سرخ گاوزبان جوشانیده گلقند داخل کرده بعده بادیان پرسیاوشان افزوده خوردن مفید و کذا
طبیخ اسطوخودوس وغیره ادویهٔ خفیفه نوشیدن نافع بود و پنبه دانه و جاورس و نمک طعام و شونیز و جوزبوا هر واحد یکتوله در پارچهٔ بافته دو توبسته در روغن بابونه و
خیری بر آتش نهاده آنرا اتر نموده تکمید نمودن سود مند ست و آیضاً در کزاز ماء الاصول و حبوب منقی دماغ بعد نوشانیدن شهد در عرقیات پخته بدهند و اگر هنوز
گردن بگو ماند تدهین نمایند و تریاق فاروق همراه ماء الاصول بدهند بعده بادیان بیخ بادیان بیخ فطن و عرق گاوزبان وغیره جوشانیده شهد داخل کرده بنوشند
و بروغن چند بیدستر مالش نمایند هرگاه گردن بگشاید و بحرکت آید حجامت بر گردن مع الشرط نمایند و اگر در کزاز بعد چهار دهم مسهل معمولی دهند و اندکے در گردن
عارضه و درد کشش را ن باقی ماند معجون سورنجان همراه عرقیات دهند و اگر بعد وضع حمل بسبب نوشیدن آب سرد لبسیار کزاز پیدا شود لهذا فصد صافن استعمال
حب اذاراقی صبح و شام و مالش روغن قسط مجرب داؤد انطاکی و روغن بابونه نیم گرم در شبانروز ده دوازده بار سود مند ست و اگر بسبب احتباس حیض باشد
اول فصد صافن کنند و برادر این مطبوخ نوشانند مسکن طلاشبیع فوه بادیان بادرنجبویه عنب الثعلب پوست بیخ بادیان پوست بیخ کاسنی بیخ اذخر هر یک نه
ماشه پوست خیار شنبر سه توله پوست جوز یکنیم توله پرسیاوشان بیخ کبر انیسون هر یک هفت ماشه مویز منقے سه توله گلقند عسلی چهار توله مالیده صاف نموده بنوشانند
و غذا شوربای مرغ بنان دهند تا حصول نضج و ادرار خون شود بعده تنقیهٔ بدن و دماغ بحبوب مسهله مع اضافهٔ برگ سنا یک نیم توله ریوند خطائی تربد سفید هر یک
نه ماشه خیار شنبر هفت توله شربت دینار چهار توله روغن بادام هفت ماشه نمایند و بجائے آب عرق بادرنجبویه نوشانند و شام غذا بدستور دهند صبح تبرید معجون
سیر علوی خان نه ماشه ورق طلا یک عدد پیچیده اول بخورند بعده مسکن طلاشبیع تخم خطمی تخم خربزه بادیان هر یک نه ماشه انیسون چهار ماشه اصل السوس تقشیر پرسیاوشان
هر یک هفت ماشه جوشانده شربت بزوری چار چار توله حرف نه ماشه و یا تودرین پاشیده بنوشند همین نمط چار پنج مسهل داده جهت تعدیل مزاج معجون فلاسفه و
معجون سیر علویخان بعمل آرند و این معجون علوی خان در تمدد و کزاز بعد تنقیه جهت تحلیل ریاح غلیظه معمول زراوند طویل دو توله زراوند گرد سه توله زنباد و درونج
عقربی قاقله صغار هر یک توله عود مصطکے زنجبیل هر واحد یک توله بسفایج سه توله کوفته بیخته نگاهدارند پس گل گاوزبان بیست و پنج توله در پنج رطل آب شیرین
شب خیسانیده صبح بجوشانند تا یک ثلث بماند مالیده صاف نموده جدا نگاهدارند و مویز منقے بیست توله هم بدستور مطبوخ نموده هر دو را ضم ساخته نبات دو آثار
اکبری شربت انار ولایتی شصت توله لقوام آورده عنبر اشهب یکمثقال در کیوره حل کرده و ادویهٔ مذکوره آمیخته در ظرف چینی نهند شربتے دو مثقال بعرق نانخواه
و یا تنبول **اقوال اطبا** سویدی گوید که در کزاز سکنجبین شربا و مرخا بروغن بان و کذا تغذیه بطبیخ نخود سیاه مطیب بزیت و صعتر مجرب من ست و شرب
ریوند و یا قنطوریون دقیق و یا عاقرقرحا بسر که و یا دهن اکارع مخلوط بغذا هفت روز متصل و یا حلتیت بسداب و شراب و یا نیم درم حلتیت بعسل و یا مقل ازرق
و یا فورس بفلفل و یا طبیخ بادیان بشکر و یا تخم کرفس بعسل و یا طبیخ شاخهاے هلیون و یا تخم آن بشکر و یا طبیخ صعتر بعسل و یا مرقهٔ نخود سرخ مطیب بمغز بادام تقشیر یا
زیت طیب و یا لحم سلحفاة نهری و یا بیخ انجدان دو ملعقه با پنج وقیهٔ شراب عسل و یا قسط هندی و یا جند بیدستر ربع درم هر بار یا ثمن درم بدفعات و یا طبیخ بیخ و برگ
بادآورد و یا زراوند مدحرج که نفع عجیب دارد و یا اکل خصیة الثعلب و بعده شرب شراب سود و یا صدف بحری سوخته اوقیه شاخ گوزن سوخته سه درم باب مرزنجوش تر
سرشته لقدر بیضه خوردن و یا سکنجبین و نقاح اذخر و ملک السطم و یا هوفاریقون دو درم ربع درم فلفل سیاه هفت روز متواتر و یا عنبر و کذا شرب و تمریخ فقه و یا روغن شونیز
و یا روغن خردل **و تمریخ** بعاقرقرحا سوده بزیت کهنه آمیخته و یا روغن قثاء الحمار یا روغن خیری اصفر و یا روغن سوسن و یا روغن قسط و یا قسط بروغن حار آمیخته و یا زهرهٔ گرگ
بروغن بان و یا پیه سنگ پشت بحری و تکمید بنمک و سبوس گندم و یا صوف مرغزی در زیت کهنه گرم ترکرده یا قطعهٔ نمد و یا روغن کنجد گرم کرده و یا زیت گرم کرده
و در مثانه پرکرده و یا آب گرم در مثانه کرده و وضع آن در روغن سداب و جاوشیر بر معده و یا خود القرح باریک سوده بزیت کهنه آمیخته بر موضع کزاز و یا روغن سکبینج
و سعوط بخیری اصفر و روغن سداب و یا روغن نرگس و یا زهرهٔ گرگ بروغن بادام و یا روغن شونیز و یا عنبر بروغن بادام **و لطول** بطبیخ عاقرقرحا و روغن آن

وادامت مضغ عنبر و گرفتن مقناطیس در دست و تعلیق شاذنج هر واحد نافع ست ابن هبة الله گوید که علاج امتدادی تابع فصل غلیظ بحقنه کنند و بعد از آن اسهال بدن بحبوب مسهله و ایارج فیقرا نمایند و بعد تنقیه گلقند عسلی یا اندک تریاق بآب نیمگرم دهند و تکمید سر و معده بآب مطبوخ مرزنجوش و بابونه و اکلیل الملک و برگ غار و برگ تره تیز سازند و بدن بروغن ناردین بمالند و بپارچه درشت بمالند و بصبر و آب مرزنجوش سعوط کنانند و غذا مزوره زیرباج یا لحوم قنابر و عصافیر سازند و تحرز در علاج نمایند که اکثر تابع این مرض فالج گردد **محشی** بشرح اسباب مینویسد که درین مرض جادشیر بحسب قوت بخورانند و اگر خوف فساد معده از آن باشد بادی افتق یا حلتیت بقدر دانه کرسنه دهند و گاهی بعسل طبخ میمایند تا بلع او نمایند و مرمکی بقدر یکنیم درم بآب طبیخ زوفا خورند و بر مقعد روغن سداب بجادشیر لطوخ کنند و این دوا کزاز خلفی را نافع بود بیخ جادشیر و فلفل سفید و قسط تلخ مساوی بقدر یکنیم درم وقت خواب بدهند و این انتصاب نفس را نیز نافع ست و استعمال تریاق فاروق بقدر کناره بآب گرم بعد تنقیه بدن نافع و همچنین دواء المسک حلو و مر و مثرودیطوس و این حب ارجیانس تنقیه بدن و نفع بکزاز نماید اشق سکبینج جادشیر مقل حرمل شحم حنظل صبر تربد سفید مدبر پوست هلیله زرد انزروت سفید هر واحد یکدرم صموغ را در آب گندنا حل کنند و ادویه باقی را سائیده بیامیزند و حبها ساخته از دو درم تا سه درم بحسب قوت مریض و حرارت هوا یا برودت آن بدهند و این قیروطی نافع تمدد و کزاز ست خواه از امتلا یا از یبوست باشد پیه گوزن و بط و مغز ساق گاو و شتر و چربی چکتی دنبه همه را گداخته موم شرخ اضافه نموده بر عضو بمالند و این معجون علوی خان اگر بعد تنقیه استعمال کنند در ازاله کزاز و تمدد بی نظیرست برگ سداب خشک جندبیدستر مرکی مشک حلتیت هر یک ربع درم قنطاح اذخر پودینه گرم جرجیر سکبینج جادشیر مقل ازرق علک البطم هر یک یک درم سوفارلیقون محروث هر یک دو درم تخم شوکه بیضا دو مثقال تخم حرمل یک مثقال خصیة الثعلب سه درم زراوند مدحرج مثقال عاقرقرحا تمک طبرزد هر یک نیم مثقال کوفته بیخته صموغ را در عرق گل نارنج حل کرده با چهل درم عسل لبرشتند در ظرف آبگینه یا چینی داشته تا چهل روز در خاکستر چوب گز دفن نمایند شربتی از دو درم تا چهار درم با طبیخ عود بلسان و حنطیانا و بادیان و قنطوریون دقیق و باد رنجبویه و تخم کرفس و بلیون هر یک دو درم لشکر و عسل هر یک نیم اوقیه و چون الیه را باریک تراشیده بآتش گرم کرده بر موضع کزاز بندند و بعد سه ساعت تکرار نمایند و در شب و روز چند مرتبه عمل کنند کزاز شدید صعب را نفع بخشد و قرشی گفته که آنرا بر موضع کزاز بگذارند تا متعفن شود پس تبدیل سازند و تکرار آن نمایند و شمیدن عنبر نافع کزاز ست و گویند که چون میعه سائله را طبخ نمایند و بر عضو طلا کنند خدر و کزاز و رعشه را نافع بود و اسکندر گفته که داشتن حجر ارمنی در کف نافع کزاز ست **گیلانی** گوید که اولاً اعضای منجذبه را بهیئت مناسب و بر شکل مضاد حرکات غیر طبیعی حادث محفوظ دارند و بروغن سداب یا بروغن قثاء الحمار یا بروغن دیگر بمالند و شربت عسل بنوشانند و اگر مانعی نباشد در حمام داخل کنند و در آبزن بحسب مزاج بنشانند و تدهین و تمریخ لین نمایند و باید که تغذیه بحریره معمول از آب خندروس و جو سازند و رقیق سریع النفوذ بنوشند مگر آنکه تپ باشد پس باید که ماء الشعیر استعمال نمایند و حیله خواب آوردن کنند و امتداد حادث از امتلا یا از ورم حار را علاج باستفراغ امتلاء و معالجه ورم حار بادویه خاص و نمایند و ایضاً گاهی امتداد از قی شدید بضعف معده افتد و شرب طبیخ بیخ شوکه یهودیه و تخم شوکه بیضا و تخم شوکه مصریه آنرا نافع ست و بعضی عصاره قنطوریون دقیق فقط مینوشانند هرگاه مرض امتلائی بود اولی آنست که لطوخ اعضای ایشان نیز بطبیخ قنطوریون و نطول بدان نمایند و اگر امتداد در پایها باشد محاجم بر عجز و فقرات سفلی نهند و اگر در هر دو دست باشد محاجم میان هر دو شانه و بر فقراتی که قریب ناحیه علیا ست و بر عضل که موضع او بلندتر از راس کتف ست بگذارند و باید که هر کسی را که امتلای کزازی عارض شود در ابتدای مرض فصد عرق کنند و بر اعضای علیله صوف در زیت کهنه یا در روغن قثاء الحمار مع جندبیدستر نهند و یا در زیت گرم بنشانند و بر عصب گردن بریزند و حجامت بشرط استعمال نمایند چه محاجم فارغه تحلیل میکنند و حجامت بر گردن و جانبین فقار و بر سینه در مواضع کثیر العضلات و تحت شراسیف و بر موضع شانه دگرده نهند و واجب ست که اخراج خون از ایشان بقدری باید که بسیار نبود و نه اندک و در دفعات متفرقات اخراج نمایند و حکیم شریف خان بعد بیان این قول گفته اند که سزاوار آنست که استخراج خون نکنند مگر بعد تیقن علامات غلبه خون و مساعدت قوت و مزاج زیرا که این مرض در اکثر از رطوبات کازه حادث میشود و بعضی اطبا دران بغیر تامل فصد کرده اند و مریض هلاک گردید

علاج تمدد و کزاز یابس

ماء الشعیر بروغن بادام یا شیر بروغن بادام و نبات بنوشند و لعابات بجلاب و نطول بآب نیمگرم استعمال کنند و ترطیب راس بنهادن پنبه مبلول بشیر خر نمایند و مالش بدن بروغن بنفشه و تغذیه بشوربای حملان و ماهی رضراضی نافع بود و ضماد از پیه بط و ماکیان و مغز ساق گاو و موم زرد در روغن کنجد نمایند و این آبزن علوی خان که دران حکیم شریف خان بعض تصرف نیز کرده اند برای تمدد یبسی و کزاز کثیر النفع ست پاچه بز و کله حمل و بچه ماکیان و جو مقشر و لعاب بهیدانه والیه و قطعات

[illegible]
معجون علوی خان

کدو و تربز و خیار و بادرنگ و بابونه و گل خطمی و اسفاناخ و برگ خرفه و بزرقطونا و بہدانه ہریک بقدر معتدبه در آب خالص و آب بید و عرق بیدمشک و گلاب و آب انار شیرین و آب به شیرین ہریک بقدر حاجت بپزند تا مہرا گردد پس صاف کرده روغن تخم کدو و روغن تخم تربز و روغن بادام قدر مناسب بران انداخته بقدر دو فنجان ازان بگیرند و در باقی نیم گرم مریض را بنشانند تا سرد گردد مریض را ازان بیرون آرند و یک فنجان ازان ہر دو بنوشانند بعده در شب وقت خواب باز دران آب نیمگرم بنشانند تا آنکه سرد گردد پس خارج کنند و فنجان دوم بعد آن نیم گرم بنوشانند و اگر پیه بز و ماکیان و مغز ساق گاو و الیه گداخته در روغن کنجد آمیخته نشاسته سوده داخل کرده بپزند و بر عضلات ضماد کنند نافع بود و اگر طبع قبض باشد ترنجبین با آب نیم گرم مالیده بدہند یا بمغز خیارشنبر و روغن بادام و شربت بنفشه تلیین کنند و اگر قوت ضعیف باشد حقنهٔ لین بعمل آرند مسیحی گوید که اکثر کزاز و تمدد صبیان را عارض میشوند و معالجه آن بدوشیدن شیر دایم بر موضع و تمریخ او بعضل د یان مرطبه کنند و ضماد قیروطی سازند و آن در قول محشی عنقریب گذشت و یا الیه تازه نهند چند روز متواتر و یا بگیرند نشاستهٔ گندم و پیه خنزیر تازه و مغز ساق گاو و الیه گداخته و ہمه را بگدازند و نشاسته بیخته بران اندازند و باہم آمیخته بر عضو نهند و یا بگیرند بزرکتان کوفته غیر مقشور و ہمچنین کنجد کوفته ہر واحد دو جزو حلبه سوده یک جزو ہمه را در شیر خر بجوشانند و بران روغن کنجد یا روغن الیه انداخته مخلوط ساخته استعمال نمایند طبری گوید که تمدد اکثر اطفال صغار را ہم می رسد و اگرچه بعید نیست که بزرگانرا نیز عارض شود و علاجش اینست که استفراغ بادویه نکنند و باشیای مرطبه چون ماء الشعیر و آب سبوس و آب برگ خبازی و آب برگ بزرقطونا و روغن بنفشه و روغن تخم کدو و مانند آن حقنه نمایند و موم روغن مرتب از روغن بنفشه و نیلوفر و خبازی و برگ خطمی و مانند آن بمالند و بر روغن بنفشه و شیر دختران سعوط کنند و از اطعمه بر رطبات مثل آب پاچه مطبوخ باجو در تنور و مثل آب باقلا بروغن بادام و مثل شوربای اسفیدباجات بگردن حملان شیرخوار و جدے و مانند آن لزوم نمایند و اگر مرض منحل نگردد طفل را در روغن خیری یا روغن گل یا روغن بنفشه یا کنجد مفرد و مرکب نیمگرم نشانند و شیر خر بروغن بادام بنوشانند و شیر دختران از پستان بمکند و بر سر عضو تمدد شیر دختر یا بز بسیار بدوشند بعده از ہوا محفوظ دارند و اعضاے او را بدست باہستگی مسک نمایند و بشیر خر در روغن گل لزوم کنند و ارتضاع شیر را در دختر و تمریخ دایم بموم و زوفاے رطب سازند و از ادویه که درین علت بدان علاج کنند و اثر نیک بخشد اینست که بگیرند شیر خر و در دیگ سنگی کرده بالایش روغن بنفشه و روغن الیه و مغز ساق انداخته بجوشانند تا ہمه بیامیزد بعده موم روغن از روغن خیری و روغن بنفشه ساخته باہم آمیزند و مریض را در آب مطبوخ برگ بنفشه و برگ خطمی و برگ خبازی و برگ اسپغول و بزرکتان ساعت زمانی از روز بنشانند بعده بپارچهای لیسار بپوشانند تا خشک بدن گردد پس اعضای او بدست آہسته مسک کنند بعد ازان بدوای مذکور خوب بمالند و یک شبانه روز بگذارند و روز دوم آبزن و مالش بدستور نمایند تا آنکه از اعضای او تمدد دفع گردد فائده طبری گوید بدانکه این مرض چون باطفال حادث شود از ان صحت نباشد تا آنکه اعضای ایشان سخت گردد و در حد احتلام داخل شوند و چون یکبار بمردم عارض شود در مدت اندک زائل نشود حتی که مستحکم گردد طبع در صحت او نیابند و شیخ میفرماید که گاہی کزاز بصبیان عارض میشود و علاجش بآب مطبوخ قثاء الحمار یا روغن بنفشه مع روغن قثاء الحمار کنند و تخم بادآورد نیز مفید گفته اند و در مسیحی نسخه سابق گذشت استعمال نمایند و گویند که در ابتدا تمریخ بدن طفل بروغن بنفشه کنند و در طشتی که دران آب نیمگرم و روغن بنفشه ریخته باشند بنشانند و محافظت آن از ہوای سرد و منع مرضعه از تناول اغذیه و اشربهٔ غلیظه ثقیله نفاخه نمایند ـ

لقوه

و آن مرضیست که تشنج از روی کج شود و ہر دو لب و پلک چشم یک طرف کما ینبغی باہم منطبق نشوند و گویند که گاہی این مرض در ہر دو شق روی عارض میگردد و درین صورت کجی در روے ظاہر نمیشود لیکن در انطباق اجفان فتور می افتد چنانچه رازی گوید که من دیده ام صاحب این علت را که بر پوشیدن ہر دو چشم قدرت نداشت و سواے ازین دیگر علامات لقوه بادی نبود و سبب لقوه امتلای اعصاب احد الفکین ست بخلط بارد رطب که از دماغ ریزد و این دفعةً افتد و گاہے بسبب غلبهٔ یبس و جفاف بر دماغ بود و حدوث این در یک جانب نمیباشد بلکه در ہر دو جانب در آخر امراض حاده و نزدیک موت عارض گردد و این مہلک ست بزودی زیرا که دفعی ست بخلاف تشنج یبسی که تدریجی ست و بزودی مہلک نیست بالجمله سبب قریب این مرض استرخا یا تشنج عضلات پلک و وجه است اول را لقوهٔ استرخائی و ثانی را لقوهٔ تشنجی گویند و جالینوس گفته که گاہی لقوه از تشنج و استرخا باہم میباشد که یک جانب متشنج میگردد و جانب دیگر مسترخی و این بسبب اختلاف ماده بود که مادهٔ غلیظه در جانبی ریخته باعث تشنج و تمدد آنجانب و مادهٔ رقیق در جانب دیگر ریخته موجب استرخاے آنجانب گردد و اسباب استرخا و تشنج مذکور شده و آنچه از تشنج یابس افتد در حمیات حاده و استفراغات مفرطه از اسہال و قی و رعاف وغیره عارض شود و آن قاتل در دلیست و آنچه در سرسام عند قرب موت افتد

ازین قبیل ست وگاهی در عضلهٔ گردن ورم عارض گردد که آن از قسم خناق باشد ازان لقوه افتد و ایضاً گاہے بسبب ورم مذکور فالج عارض شود و لقوه تشنجی بیشتر
افتد و استرخائی کمتر و استاد صاحب شفاء الاسقام گفته که تدارک او قبل از چہل روز باید الا علاج کمتر نفع دہد و گویند که ہر لقوه که اندر دو ماه زائل نشود طول کشد و آنچه
تا مدت شش ماه طول کند در اکثر امید صلاح او نباید داشت و لقوه گاہی منذر بفالج یا سکتهٔ قوی بود و لہٰذا رازی گوید بسیار دیدم که اول لقوه بہم رسید و بعد ازان
سکته و صاحب لقوه را تا چہار روز خوف ہلاکت ست و اگر ازان تجاوز کند نجات یابد و از خطر سکته بیرون آید و لقوه جانب چپ عسر تر از جانب راست باشد
طریق تشخیص درین مرض آنست که اول تشخیص این مرض نمایند و بعده شق علیل دریافت کنند و سپس معلوم کنند که لقوهٔ استرخائیست یا تشنجی و این چنان باشد که اولا
از مریض علامات حدوث لقوه یعنی ادراک درد در استخوانہای روی یا خدر در جلد او و کثرت اختلاج در یک نیمهٔ رو بپرسند و بعد ازان از بیمار بگویند که آب در دہن
گرفته بزور بیفگند و بر چراغ که مقابل نہد نفخه زند اگر آب مضمضه راست بیرون نیاید و بیک جانب افتد و چراغ کشته نشود مرض لقوه باشد و ایضاً آب دہن از یک شق
باز نتواند داشت و معرفت شق ماؤف چنان بود که اگر او را از دست بکشند و صلاح دہند رجوع شق دیگر بشکل طبیعی او سہل گردد و ایضاً نقصان یا بطلان حس آنجانب
و حدوث اختلاج دران شق و ضعف مضغ آنجانب و بختن اشک از چشم آن طرف بران گواہی دہد و تحقیق لقوه استرخائی و تشنجی چنین کنند که بسوی حواس مریض و جلد و
عضلہای وجه نظر کنند اگر حواس مکدر باشند خصوص ذائقه و در جلد جبهه و چهره و عضلات جانب علیل لینت محسوس شود و تمدد دران نبود و جلد از نواحی گردن مائل و متباعد باشد
و در کردن او بسوی گردن تعسر باشد و با آن پلک اسفل مسترخی و منحدر باشد بحدی که حرکت دادن نتواند آنرا و پلک بالا بدان منطبق نگردد و تکلم بطی بود بسبب ثقل زبان
و نصف غشای حنک محاذی آن پلک مسترخی و مترہل در طب نماید لقوهٔ استرخائی بود و اگر حواس مکدر نباشند در اکثر و جلد پیشانی شق علیل کشیده بود چنانکه شکنہای
او باطل گردد و عضلات روی صلب باشد و میل جلد و شکن بنواحی گردن اکثر بود و درد کردن او ازان مشکل تر باشد و با آن آب دہن در اکثر قلیل بود و در انطباق پلک
جانب صحیح باہم قدرت نبود و بیشتر صداع لاحق شود لقوهٔ تشنجی باشد و اما شناخت تشنج یابس و رطب در لقوهٔ تشنجی از فصل تشنج استنباط نمایند و آنچه از آماس عضلهٔ گردن افتد
تقدم ورم آن شاہد حال اوست و ایضاً این نوع لقوه بیشتر در لبها ظاہر گردد **علاج** در خانهٔ تاریک محفوظ از باد نشانند و عمامهٔ ازرق یا اسود بر سر بندند و در پردے او
چوب طرفا بسوزند و چوب زیتون یا قرنفل یا زنجبیل یا وج خراسانی در دہان دارند و آئینهٔ چینی پیش نظر گذارند که دران روی بتکلف بینند و از روشنی شدید و آبدان
و از ہوای نمناک و جائے سرد و مولدات بلغم بتصریح اجتناب ورزند و باقی تدبیر از اکتفا بر ماء العسل و ترک آب و غذا تا روز چہارم یا ہفتم بحسب ضعف و قوت مرض
و عدم تحریک بعلاج قوی درین اثنا و بعده انضاج و تنقیهٔ بلغم و استعمال ماء الاصول و حبوب و غراغر و سعوطات وغیر آن ہرچه در علاج امراض عصبی بلغمی گذشت بعمل
آرند و باید که ماء العسل تا چہار روز ساده باشد بدون ترکیب با ادویهٔ حاره و نیز درین ایام از محرکات خارجی مانند غراغر و عطوسات اجتناب نمایند زیرا که باعث انجذاب
مواد دیگر میگردد و نیز ماده موجوده خام رقیق دفع میکنند و غلیظ آن باقی مانده باعث زیادتی نکایت میگردد و ہمین جہت استعمال ادویهٔ حاره شدید الحرارة ممنوع ست
اما اگر قبض شدید باشد روز دوم یا سوم تحریک بحقنهٔ لیسه ازین مضائقه ندارد و جوز بوا در آب یا عرق بادیان سوده نیم گرم بر کلهٔ مسترخی تا نیم سر بمالند و ایضاً گاہے
در لقوهٔ خفیف تا چہار روز ماء العسل داده روز پنجم منضج از بادیان بیخ بادیان پرسیاوشان ہریک شش ماشه اسطوخودوس چہار ماشه بعرق عنب الثعلب و عرق بادیان
جوشانیده گلقند عسلی داخل کرده میدہند و روز ہشتم بسبب خفت مرض مسہل میدہند و بعد سه مسہل اسطوخودوس عنب الثعلب گاؤزبان جوشانیده نبات داخل کرده
مینوشانند و تدہین بروغنہائے معمول میکنند و در بعضے برعایت حرارت مزاج گل بنفشه شش ماشه اصل السوس گاؤزبان گل نیلوفر ہریک چہار ماشه مویز منقی
دو توله در منضج مذکور افزوده تودری سفید پاشیده داده بعد نضج و قید ایام بحران سنای مکی زنجبیل تربد سفید بلیلجات ثلاثه فلوس خیارشنبر ترنجبین روغن بادام افزوده
مسہل میدہند و بعد مسہل باز منضج اصل السوس گل بنفشه ہریک شش ماشه اسطوخودوس بادیان پرسیاوشان ہریک چہار ماشه زوفائے خشک سه ماشه گلقند عسلی
سه توله تودری سفید پنج ماشه داده بعد مسہلات برای رفع خفقان و قبض فلاسفه چہار ماشه خورانیده اسطوخودوس گل نیلوفر ہریک چہار ماشه جوشانیده نبات یکنیم توله داخل
کرده مینوشانند و ایضاً اگر در لقوه تپ شود گاؤزبان بیخ بادیان ہریک پنج ماشه پرسیاوشان بیخ کاسنی ہریک ہفت ماشه جوش داده گلقند داخل کرده دہند
غذا آب گوشت و وقت تشنگی عرق بادیان بعد تخفیف تپ اصل السوس چہار ماشه مویز منقی نه دانه بادیان پنج ماشه بعده بیخ کرفس پنج ماشه بیخ اذخر سه ماشه اضافه کنند و گاہے
در لقوه مع تپ عناب گل بنفشه اسطوخودوس شاہتره جوشانیده شربت بنفشه شیرهٔ خیارین داخل کرده خاکشی پاشیده میدہند روز دوم تخم حلیب چہار سرخ بگلاب سائیده
افزوده بعده مویز منقی اسطوخودوس گل بنفشه نیلوفر جوشانیده نبات خاکشی پاشیده روز دیگر پرسیاوشان شاہتره افزوده و گلقند بجائے نبات میکنند باز برعایت

حرارت و تقویت دل و دماغ ابریشم خام دو ماشه گاوزبان اصل السوس عنب الثعلب اسطوخودوس هریک چهار ماشه جوشانیده شربت نیلوفر دو توله داخل کرده خاکشی پاشیده میدهند بادا اطریفل می افزایند و در لقوه مع الخفقان همه تدابیر بدستور و ابریشم خام گاوزبان مویز منقی جوشانیده گلقند لسترن داخل کرده بدهند بالجمله بعد تنقیه گاهی برای تقویت دماغ و جگر و لتنقیهٔ مواد عضو خاص دماغ ایارج فیقرا با اطریفل صغیر سرشته همراه جوشانده عنب الثعلب پرسیاوشان مویز منقی اسطوخودوس نبات داخل کرده میدهند و ایضاً جهت لقوه و فالج تریاق فاروق بقدر نخود خورده بالایش عود بلسان عود صلیب هریک دو ماشه در عرق گاوزبان بادرنجبویه عرق دارچینی هریک چهار توله جوشانیده صاف نموده گلقند عسلی داخل کرده بنوشند غذا شوربای کبوتر بچه و شلهٔ گوشت دراج بخورند و در لقوهٔ استرخائی هرچه در علاج استرخا گذشت و در تشنجی هرچه در علاج تشنج مذکور شد حسب سبب بکار برند و ایضاً در استرخائی بعد تنقیه ضماد بلقر نفل و جوز بوا و قسط و مرزنجوش و زراوند طویل و مدحرج هریک یکتوله جندبیدستر شش ماشه مشک و عنبر هریک نیم مثقال تا یک مثقال در روغن فرفیون سرشته استعمال کنند و سعوط از زهرهٔ کلنگ و آب برگ چقندر برابر در بینی چکانند که رطوبات مختلف الالوان بسیار بر می آرد و در سه چهار روز بحالت اصلی می آرد و همچنین زهرهٔ هر پرنده همین اثر دارد و اگر تشنجی باشد ضماد از مغز تخم بید انجیر بریان کرده سه توله جوزبوا اکلیل نیم توله جندبیدستر یک توله اگر نباشد عوض آن زراوند طویل یک نیم توله در شراب کهنه و روغن راحت برابر سرشته بر نمدهٔ کهنه نهاده بر جانب علیل گذارند و صبح و شام تجدید نمایند و ایضاً در تشنجی که سببش امتلا بود خواه یبوست تکمید بکمادات مرخیه از شانه بر روغنهای نیم گرم بر کرده و تدهین بروغنهای نیمگرم بغایت مفید است و ایضاً بعد تنقیهٔ بدن و دماغ بجهت تنقیه و تحلیل مادهٔ باقی از سر غراغر و عطوسات و سعوطات و مضوغات و شمومات استعمال کنند چه استعمال غراغر و سعوطات درین مرض واجب است و مضوغات را نیز درین باب تاثیر ظاهر و نفع حاضر است اما مبادرت بغراغر و سعوطات در ابتدا مضر است لهذا گفته اند که علاج مخصوص لقوه مثل غرغره و عطوس و سعوط بعمل نیارند مگر بعد استفراغ ماده که متوجه بموضع معلول است و بعد تنقیهٔ بدن که بغایت سریع الاثر است و ایضاً بعد تنقیه استعمال دواء المسک حار و جوارش اسقف و جوارش اترج علوی خان و حب سماب و بلبش و اذاراقی و حب سیاه بنسخهٔ قرابادین معمول است حسب حاجت بکار برند و اگر بعد تنقیهٔ اول بخور از صعتر برگ غار گل بابونه اکلیل سداب عشبه عاقرقرحا هریک سه توله جوزبوا چهار توله در عرق بادیان دو آتشه جوش کرده در شبانه روزی چهار بار بعمل آرند و بعد از آن گوشت آهو و یا کفتار و یا روباه و یا ابن عرس و یا گاو کوهی اندک گرفته بپزند که خوب مهرا گردد پس روغن قسط و راحت هر دو نیمه آن آمیخته بدستهٔ آهنی سحق بلیغ نمایند و قسط تلخ و بابونه و شونیز هریک یکتوله جند هفت ماشه آمیخته بر سر و گردن و دوش نیمگرم ضماد کنند جهت استرخائی و تشنجی هر دو از مجربات است و از اشیای ترش و نمکین و شیر و لبنیات و اغذیهٔ بارده و میوهای تر و آب خالص احتراز ورزند و از تشنیج و هوای سرد و حرکات نفسانی نیز تا انقضای مرض حذر کنند و در لقوه که سببش ورم عضلهٔ گردن باشد هرچه مناسب حال ورم بود و در اورام و خناق بیاید بکار برند

ذکر ادویهٔ مفردهٔ یونانیه

که لقوه را نافع است تخم عود الفرج باریک سائیده در زیت جوشانیده شمّاً و تدهیناً و جوزبوا مصطکی مضغاً و عنبر شمّاً و شراباً و بخوراً و مضغاً و سعوطاً بروغن بادام و کلنا عسل بلا در مصلح بروغن جوز نیم درم شرباً هر دو احد مجرب سویدی است و اطبای دیگر نوشته اند که ادخال سکبینج و شحم حنظل در حقنه و افراش رطبه و تعلیق قطعهٔ پوست فاشرا بر لقوه و شم شونیز بریان و یا سرکه تند بروز و شب چند بار و یا قطران و یا گل سوسن زرد و دو دانگ بورق یا خردل تا آنکه جلد سرخ گردد و نطول مرزنجوش و غسل وجه بسرکه که در آن خردل کوفته جوشانیده باشند هر روز و اکل جندبیدستر سه حبه بآب رطبه یا عود الفرج بعسل و یا سکبینج تنها و لقلاح اذخر و صمغ بطم حب ساخته و یا تمر قند دل و یا روغن گل آن و یا بقلهٔ رطبه و یا تخم آن و یا فرفیون تنها و یا ربع درم از آن سکبینج و مقل و اشق هریک نیم درم حب ساخته و یا وج و یا جوزبوا و یا آذریون و آب بیخ و تخم آن و یا حاحم بشراب و یا فلنجه و یا ترب و یا تخم نیم درم و یا شحم حنظل یا خردل و یا بیخ فاشرا و یا مغز تخم بید انجیر ده عدد تا بیست عدد و یا روغن آن و یا طبیخ عشبه و یا زنجبیل محرق بعسل و یا عسل و ماء العسل و یا روغن حرمل با آب مرزنجوش یا آب برنوف و یا عصارهٔ قثاء الحمار و یا جوزبوا و یا روغن بلسان نیم درم بشیر زنان نیم درم و عسل یک اوقیه و یا سنبل الطیب و یا طالیسفر یک مثقال و یا درونج و یا زرنباد و یا شقاقل و یا لفلفل سفید و یا ناردین هر روز یکدرم و یا فراسیون بعسل و یا لحم لعابی یا ایک بعسل و یا سیسنبر بستانی و یا سیسنبری بعسل و یا طبیخ مرماحوز بده درم گلقند و یا نمام و یا روغن بطم و یا طبیخ برگ سرو و یا جاوشیر و یا سقنقور و یا فلفل سفید و یا فقاح اذخر و یا املج و یا افتیمون و یا لحم افعی مصلح بطوریکه در تریاق داخل است و یا حلتیت و یا انزروت و یا زیره بعسل و یا شنبلید و یا دارچینی و یا طبیخ حاشا بده درم گلقند هر روز و سعوط جندبیدستر بروغن بادام و یا یاسمین و یا روغن بادام تلخ با آب مرزنجوش و یا زهرهٔ کلنگ بروغن مذکور و یا آب مسطور در جانب صحیح و

یا زہرهٔ مذکور یک قیراط بر روغن و آب مذکور در جانبی که چشم منطبق نشود و یا روغن جوز در جانب صحیح و مرارهٔ کرکی در جانب مریض و یا روغن عاقرقرحا و یا آب عنبر بری با یک
حبه مشک و یا روغن پودینه و یا مومیائی یک حبه و شونیز سه حبه در روغن بادام یا شیر دختر تا سه روز و یا شونیز در سرکه یکشبانه روز تر کرده خشک کنند و سائیده بروغن گل استعمال نمایند
و یا روغن زنبق که آن یاسمین سفید است بزهرهٔ کلنگ و یا زهرهٔ خلد بزعفران و آب رطبه و یا خرزة البقر بقدر عدس در روغن بادام و یا آب بیخ رطبه و یا حماحم بشیر دختر و یا آب
ترب یا روغن اذ و یا مومیائی یکدانگ بروغن بادام تلخ و یا روغن ضیبان و یا عصارهٔ قثاء الحمار بشیر زنان و یا عصارهٔ عرطنیثا بشیر زنان و یا زهرهٔ هدهد بروغن بادام و یا زهرهٔ گرگ
بروغن بادام و یا فاد زهر حیوانی یک حبه بروغن بادام تلخ و یا روغن جوز بروغن بلطم در جانب صحیح دوازده قطره و در جانب مریض شش قطره و یا روغن بلسان نیم درم بروغن سداب نیم درم و یا
شبابانک و یا یک حبه جاوشیر با آب مرزنجوش و یا جاوشیر و وج و صمغ سداب همه ربع درم بروغن بادام تلخ هر روز و یا کرم دانه یک قیراط بروغن بادام و یا زراوند مدحرج نیم درم بروغن بادام
و یا سکنجبین یک قیراط با آب مرزنجوش هر واحد نافع و اگر از لقوه شقیقه شدید لاحق شود مومیائی معدنی بروغن زنبق سعوط کنند و سعوط و شرب روغن جوز و یا روغن شونیز
و یا روغن آجر و یا سداب و یا روغن قرطم و عطوس بجندبیدستر و یا فرفیون و یا زنجبیل و یا شحم حنظل و یا مومیائی یک حبه با آب مرزنجوش یا بروغن زنبق و یا عصارهٔ قثاء الحمار
یا کندش و یا بخور مریم و یا خربق سفید و شرب شحم جندبیدستر و یا یاسمین و یا قردمانا و یا عاقرقرحا و یا مرزنجوش و یا شونیز و یا ستاهسفرم و یا غالیه و غرغره آب مرزنجوش و یا
طبیخ صعتر و یا مویزج و یا نوشادر با آب مرزنجوش و یا طبیخ خردل و یا ایارج فیقرا با آب مرزنجوش و شرب غرغره پودینه در روغن آن و یا فستقین و یا زوفای خشک و یا زنجبیل و یا
بورق و تدهین وجه بفرفیون محلول در روغن حبة الخضرا و یا عاقرقرحا بروغن بلطم و یا مویزج بروغن بان و یا روغن شونیز و یا شونیز بروغن حبة الخضرا و یا روغن
خردل و یا روغن بیدانجیر و یا روغن ضیبان و یا غالیه و یا پیه خارپشت و یا روغن بلطم مخلوط بجندبیدستر و یا بروغن بان و یا روغن بادام تلخ و یا روغن جوز هفت بار در هفت
روز و یا روغن آجر و ضماد مرزنجوش بربع درم فرفیون و یا شونیز و یا خون بوم در ساعت ذبح آن و یا حاشا و انکباب بر بخار طبیخ قیصوم و اخیل و مرماحوز و نمام و غیرآن
که در قول مسیحی در بخور خواهد آمد و مضغ قردمانا بکندر و یا عاقرقرحا بکندر و یا زنجبیل مصطگی و مویزج مع کندر و یا مویزج مع کندر و یا صمغ سرو و یا [illegible] و یا هلیله کابلی
و غذا العصافیر و آب نخود سیاه مطبوخ مطیب بزیت و صعتر و بعد روز هفتم اکل جرم آن بصعتر و زیت طیب

بیان بعض ادویه هندیه

که مفید لقوه است بعد فاقه نهادن جوز بوا در دهن نان ماش سیاه از یک طرف پخته بر طرف خام روغن بیدانجیر یا روغن کنجد که در آن عاقرقرحا سوده آمیخته باشند
مالیده بر پس گردن و بر سر و کله بندند و روغن نارجیل و تانوره بر سر و گردن بمالند و بعد چهار روز یا هفت روز مسهل داده بر حب تخم سینے که حب لقوه و حب
مقل نیز گویند مداومت نمایند و یا جوکراج و یا حب انجهاک یا حب ننده بهیرن یا حب کچانه بخورند و از وج خراسانی لبستا درم زنجبیل زیرهٔ سیاه هر یک مقدار درم
با صد مثقال عسل معجون ساخته یک مثقال مدام خوردن نیز مجرب است و تخم سن بیخ درم بشهد آمیخته تا دو هفته خوردن بعد تنقیه نیز مفید و قدری شونیز و اسپند
در آب بیخ حقیقند رو بیخ حنظل سائیده صاف کرده چند قطره در بینی چکانیدن نیز نافع لقوه و صرع و منقی دماغ از رطوبات است و نوشادر در آب سائیده سکنجبین آمیخته
غرغره سازند و نیز بعضے حلوا از آرد گندم و روغن زرد و قند سیاه مساوی بدستور مقرر پخته و قدرے دارچینی و جوز بوا و قرنفل سوده داخل کرده مجرب است و باقی ادویه
در فالج مذکور شد **اقوال حکما** مسیحی گوید که تدبیر مستعمل در فالج درین مرض استعمال نمایند و در غرغره زیادتی نمایند بعاقرقرحا و زنجبیل و خردل و پوست بیخ کبر و مویزج و فلفل
مطبوخ بسماق یا انار دانه ترش و یا بایارج فیقرا و حاشا و پودینه دشتی مع پیاز عنصل و یا بدکه غرغره بعد تنقیه بدن با ایارج جالینوس و لوغاذیا استعمال کنند و بعد تنقیه بمسهلات
نفع میکند تکمید و انکباب با آب مطبوخ صعتر و سداب و عاقرقرحا و شیح و برگ غار و حرمل و بابونه و اکلیل الملک و مرزنجوش بعد از آن بزهرهٔ کلنگ در آب حقیقند و یا با آب
مرزنجوش یا آب مرماحوز یا اذان الفار سعوط نمایند و گاہے بجلهنگ مقدار طسوج و بعض این آبها سعوط میکنند و بعد تنقیه انکباب بر بخار شراب که در آن سنگ گرم کرده
انداخته باشند کرده و لیسند روس تبخیر نمایند و غذا آنچه در باب فالج ذکر کرده ام بدهند و از آب خالص منع کنند و ماء العسل استعمال نمایند و در خانهٔ تاریک لزوم کنند و در جانب
بجانب مائل جوز بوا بگیرند و کندر و قرنفل بخایند و گاہے سعوط بکندش می کنند و هر روز اندک بلادری در روغن بیدانجیر بماء الاصول و یا ایارج فیقرا بخورند و ضمع از ابر و غن
قسط یا بغالیه یا بروغن بلسان یا بروغن بان بمالند و حاجبین و صدغین و فقار پشت را بسرکهٔ کهنه که در آن حاشا و پودینه و زوفای خشک جوشانیده باشند
بحکم مسح کنند پس اگر مرض زائل نشود از سر نو اعادهٔ تدبیر نمایند و از اول قوی تر استعمال کنند و تحریک عطسه بفلفل و کندش و عرطنیثا نمایند **صفت** دوائے معطس
نافع لقوه و فالج و جمیع امراض بارد سر عاقرقرحا دو مثقال کندش سه مثقال برگ مرزنجوش که بر موضع دخان آویخته باشند تا سه ماه چهار مثقال صعتر زراوند طویل دم الاخوین

هر واحد نیم مثقال حب بلسان یکنیم مثقال کوفته بیخته اندکی ازان در بینی دمند دوای دیگر معطس نافع لقوه و فالج و صرع و ذیابیطس و تنقیه دماغ بقوت کند کندش سه مثقال جزو فلفل سیاه و سفید هریک دو جزو صبر یکنیم جزو شونیز دو جزو کوفته بحریر بیزند دیگر برای لقوه جند بیدستر شحم حنظل فلفل سفید هر واحد مثقالی کندش دو مثقال همه را کوفته بیخته در بینی دمند و گاهی باب مرزنجوش سرشته حبها ساخته باب اذان الفار سعوط میکنند بوعلی سینا مینویسد احوط آنست که ملقو را تا روز چهارم یا هفتم با دویه قویه مستفرغه یا مبدله تحریک نکنند و ایضاً غذا دهند بچیزیکه تلطیف کند مثل نخود اب بزیت و تجفیف نکنند مثل عسل و کبوتر بچه پس اگر طبیعت قبض باشد در روز دوم بحقنه شدید اللینه تحریک نمایند و مبادرت بغرغره در ابتدا مضر ست که گاهی جذب ماده غریب کند و ماده خام قریب را تحلیل نکند و لقوه تشنج اولی ست با آنکه استفراغ او بدوای قوی کنند نه بدوای ضعیف غیر کافی تا آنکه ماده نضیج بالکلیه یابد و استعجال بدوای حاد مضرترین اشیاست و ردی ترین معالجه آنست که تجفیف ماده و تنویط آن عصب کند پس تاثیر دوا دران ضعیف گردد بلکه بدان صبر اولی ست و واجب ست که معالجه فالج و تشنج چنانچه معلوم شده بحسب مناسبت نمایند و تجربه کرده شده که صاحب لقوه چون هر روز دو درم ایارج هرمس یکماه متصل بخورد اثر قوی کند و ازانچه مجرب ست انیست که زنجبیل و وج هر دو بعسل سرشته هر روز صبح و شب بقدر جوزه بخورند و باید که ماء العسل از ایشان قطع نکنند و بعضی اطبای هند ذکر کرده اند که بهترین چیزها برای لقوه آنست که عضو علیل و سر را بلحم جانوران وحشی لطوخ نمایند و اولای وحشی باین تدبیر خرگوش و کفتار و روباه و بز کوهی و گوزن و گورخر ست سوای آهو و مانند آن که در لحم او گرمی بنا شد و واجب ست که اگر مرض رطب باشد تنقی را که در مبدا مرض ست بر هیئت طبیعی بر بندند و اگر تشنجی باشد اولا ابتدا بتلیین کنند بعده بتحلیل آن و اگر علامت غلبه خون در یابند فصد رگ زیر زبان کنند و حجامت بلاشرط بر فقره اولی شوند و شک نیست که ماده فاعل لقوه در مبادی عصب عضل وجه ثابت می باشد لهذا بهتر آنست که ادویه محمره بر فقرات گردن و بر کله نیز استعمال نمایند زیرا که لیف بسیار ازان بسوی عضل وجه می آید و اما عضل جفن ازین جمله نیست و تدبیر آن تنقیه جزو مقدم دماغ ست و همچنین تکمید خشک برین فقرات و کله و دلک آن و دلک سر نیز و خصوصاً بر گرسنگی شدید و ایضاً ازانچه ملقو را فائده می کند ادامت نشستن در دی و لطخ مواضع مذکوره بسرکه است و خصوصاً چون دران سرکه طلطفات پخته و یا در سرکه خردل سوده باشند که این عجیب ست و انکباب بر طبیخ شیح و قیصوم و حرمل و غار و مانند آن کنند و زیرا و مثل چوب طرفه و اثل بسوزند و چون آنرا ادویه نفع نکند بر رگ پس گوش او داغ نهند و باید که تکلیف غرغره بیشتر از غیر او کنند و مضوغات خاصه مرج و حرج زلوا و عاقرقرحا استعمال نمایند و از مضوغات ایشان هلیله سیاه است و باید که مضوع را در شق علیل بگیرند و در خانه تاریک نشینند و بزهره کلنگ یا شبوطیا باشه یا کرک یا آب شهبانج یا مرزنجوش یا چقندر یا آب سکبینج حل کرده برغن سوسن یا فرفیون مقدار عدس بشیر زن سعوط کنند و معالجه سنجری منقی آن که در علاج امراض راس بلغمی مذکور شد از هر وجه باید کرد و از سعوطات مجربه برای آن رته است که آن بندق هندی ست و خاصه پوست بالای آن و اذان الفار و عصاره قثاء الحمار و عرطنیثا و گاهی این بچیزی مسخن مع تعطیش باشد مثل جند بیدستر و شونیز و غیره مخلوط میکنند و افضل سعوطات آن آب اذان الفار ست و چون بوزن یک درم از آب او و یک دانگ سکبینج و نیم درم زیت سعوط سازند نفع کند بلکه در پنج روز صحت کلی بخشند و گاهی امر بنظر کردن و ائم در آئینه بر تکلف می کنند پس او روی هموار میکند و بهترین آن آئینه منسوش نظر در ابرو وجه ست و آن آئینه چینی ست و چون صبیان را در آخر ربیع لقوه بزند شفای ایشان در اطریفل صغیر ست تا هفت روز بخورانند و غذا نخود اب دهند صاحب کامل گوید باید دانست که علاج لقوه مثل علاج فالج و تدبیر صاحبان این مثل تدبیر ارباب آنست هرگاه ماده فاعله هر دو ماده واحد باشد و آن بلغم و رطوبت ست و فرق میان هر دو آنست که ماده محدث فالج در سائر بدن یا در یکی از هر دو شق آن میباشد و آنچه لقوه حادث میکند آن در عضله شدق و کله بود پس باید که صاحب این علت استعمال کند در ابتدا آنچه در ابتدای فالج مذکور شد از ترک غذا و آب پس استعمال دوای مسهل بلغم و ماء الاصول و تنقیه بحبوب بعد ازان چون استفراغ بدن و تنقیه دماغ کرد ند غراغر مذکوره پس سعوطات موصوفه در باب فالج استعمال نمایند و این غرغره نافع این مرض ست بگیرند مرزنجوش و صعتر و عاقرقرحا و افسنتین و خردل و وج مساوی همه را کوفته بحریر بیخته بوزن یکدرم ازان با سکنجبین عنصلی و آب گرم آمیخته غرغره کنند صفت سعوط که نافع آنست بگیرند شونیز و صبر هر واحد یک درم کندش صعتر فارسی هر واحد دو درم خردل سفید سداب هر واحد چهار دانگ فلفل سفید و سیاه جند بیدستر جاوشیر هر واحد نیم درم زهره کلنگ دو دانگ همه را باریک سوده باب سداب سرشته مثل عدس حبها سازند وقت حاجت یک حب یا دو ازان باندک روغن سوسن سعوط نمایند اما ابتدا بسعوط در اول مرض نباید کرد لیکن بعد تنقیه بدن و باید که سعوط بزهره کلنگ و باز و شیر هر کدام ازین که بخواهند بوزن دو حبه در شیر دختران گداخته استعمال نمایند که نفع کند و جالینوس در کتاب ادویه مفرده ذکر کرده که شونیز در سرکه تند تر کرده باریک

سوده اگر سعوط کنند منفعت بین نماید صفت سعوط دیگر بگیرند صبر و مرو زعفران و کندش و جندبیدستر هر واحد یک جزو زهرهٔ کلنگ و جندبیدستر هر واحد نیم جزو همه را
باریک سوده بآب مرزنجوش سرشته بآب مرزنجوش در روغن سوسن سعوط کنند و اگر مریض بزر بیخ سرخ معدنی بر سنگ سوده وزن دو حبه باندک روغن جوز سعوط کنند منفعت
بین یابد و اگر عقیب سعوط این ادویه در دماغ سوزش سخت پیدا شود باید که عقیب آن شیر دختران بروغن گل بچکانند و شیر بر سر دوشند و پارچهٔ کتان بدان
آلوده بر سر گذارند تا آنکه حدت و حرقت تسکین یابد و بعد ازان نطولات و کمادات و مروخات با دهان که در فالج گذشت استعمال نمایند و مالش بغلفل نمک
نیز مائل کنند و صاحب اوراامر بگرفتن بخار شراب که دران سنگریزهٔ گرم انداخته باید کرد و شق مائل را بعصابه بربندند تا آنکه بجد خود رجوع کند و در دهن قریب شق
علیل که آن غیر مائل ست جوزبوا یا هلیله کابلی بگیرند و بکندش و صبر و عاقرقرحا و شونیز عطسه آرند و کعک و مصطکی و راتینج و علک البطم و زنجبیل و عاقرقرحا و درج
بخایند و اگر زیت بورق و خردل و هر دو فلفل با علک موبز سرشته مریض را بمضغ آن بر نهار امر کنند رطوبات از لهات جذب کند و تنقیهٔ دماغ نماید و اگر سرکه
که دران تخم حنظل جوش داده باشند در دهن بگیرند منفعت بین یابند و شمیدن جندبیدستر و سکبینج و جاوشیر و مقل و شونیز و مانند آن تلطیف خلط بلغمی و تحلیل او
از دماغ نماید و مریض در خانه باشد و در بروی آن چوب طرفا بسوزند و بر بخار بابونه و شبت و اکلیل الملک و مرزنجوش انکباب کنند و بخور بعود سازند و غالیه و بان و
مانند آن ببویند و بالجمله تدبیریکه در باب فالج مذکور شد بر همان ترتیب بعینه استعمال نمایند و جالینوس گفته که لقوه در سرسام مهلک ست و ازین می باشد و
علامتش آنست که اندک حادث شود و درین علت هنگام قرب موت و این مجاوز از حد معالجه است بسبب قرب موت طبری گوید که طبیب بمزاج
مریض در وقت حدوث علت نظر کند پس اگر مزاج او بحرارت متغیر گردد بنوشانیدن ادویه و حقنه متعرض نشود و تلطف در تسکین مزاج او و حفظ او در ماکول
و مشروب او کند تا آنرا سرسام حار یا برسام حادث نشود و چون مزاج او باعتدال آید در علاج او ابتدا کند و اگر مزاج او متغیر نگردد مبادرت نماید بنوشانیدن
او هر روز مریس جلنجبین بآب گرم فقط و غذا نخود آب بزیت بغیر ادخال گوشت دران باید داد و چون معلوم گردد که فم معدهٔ او پاک شده جلنجبین را در آب بزر
بمالند و این چنان باشد که بگیرند تخم کرفس و بادیان و انیسون مساوی بمقدار واجب و با این اندک زوفای خشک و صعتر ضم کنند و بجوشانند تا قوت آن بجوش
برآید پس گلقند عسلی بمقدار واجب دران مالیده بنوشانند چند روز بعده حقنه لین بمثل بابونه و اکلیل الملک و حسک کوهی و قرطم و بزرکتان و تخم حلبه و شبت
و برگ چقندر و انجیر سفید و سبوس گندم و خطمی و روغن خیری زرد و بورق و شکر سرخ و مانند آن بعمل آرند تا آنکه انچه در حقنه بر آید سلیم بود و چیزے بدان مختلط
نباشد بعده ازان رجوع کنند در تدبیر او بنوشانیدن ماءالاصول بروغن بیدانجیر و روغن بادام تلخ اگر مزاج احتمال این کند تا هفت روز بدهند بعده تنقیه باین
حب نمایند نسخهٔ آن سکبینج پنج درم جاوشیر سه درم مقل دو درم این همه را در آب کرنب نبطی مخلوط بشراب کهنه تر کنند چون بگداز د تخم کرفس پوست سلیخه
حب الغار عصارهٔ سوسن موم المجوس هر واحد دو درم انیسون حب بلسان نمک هندی هر واحد یکدرم ماهیزهرج عودالوج زوفای خشک صعتر فارسی هر
واحد یک نیم درم کوفته بیخته باصموغ منقوعه سرشته مثل فلفل حبها سازند شربتے ازان سه درم و ثانیاً تنقیه باین حب سه دفعه در مدت پانزده روز
کنند پس اگر مرض زائل نگردد حقنهٔ مذکور بعمل آرند و اندک سکبینج و جاوشیر و جندبیدستر و مقل در طبخ او ضم نمایند و بعد طبخ مالیده بقدرے که ارادهٔ حقنه بدان
بود صاف نموده و بالایش بمقدار واجب روغن بیدانجیر و روغن قسط و روغن ناردین یا روغن بلسان هرکدام ازینها که بخواهند یا همه بمقدار معتدله ریخته بکار برند و دو سه
دفعه این حقنه بعمل آرند و اگر علت منحل نگردد غرغره بمویزج و عاقرقرحا و خردل کوفته و ایارج فیقرا المجموع و متفرق یکبار در سکنجبین و یک مرتبه در شراب سلس و یک
دفعه در آب گرم آمیخته استعمال نمایند و چون این غرغره بدفعات بسیار کنند دو سه روز راحت داده بمقدار مرض انچه ازان منحل شده و انچه باقی مانده باشد نظر کنند
پس اگر جزو اعظم ازان باقی بود و مزاج مریض متغیر نشود تدبیر استفراغ کنند اگر قوت متحمل باشد و اگر ریاسے واجب کند در اشیلے مسخنه زیاده کنند یا کم نمایند بحسب
وجوب دلائل ظاهری حس و حدس صناعی و درین همه زیادتی در غذا بر نخود آب مطبوخ بکبوتر بچه در پرواز آمده بزیت رکابی کنند و اگر خواهند که چیزے از شیرینی
بخورند عسل سفید یا انچه ازان سازند بدهند و اگر حس زبان او متغیر شود و مزاج بر حال خود باشد این سعوط بکار برند بگیرند زهرهٔ کبک و زهرهٔ کلنگ هر واحد یک نیم دانگ
و در روغن مصطکی یا روغن ناردین بگدازند و در شیشهٔ کوچک دراز گردن کرده سرش بصوف بند کنند و در دیگ قدرے شراب انداخته شیشه را دران گذارند و زیر او
آتش روشن کنند تا آنکه روغن در شیشه بجوش آید آنرا از آب بر آرند و بگذارند تا سرد شود بعده بمقدار واجب ازان دو سه دفعه سعوط کنند و در هر دفعه فاصلهٔ
یک شبانه روز نمایند پس اگر مرض زائل نشود بر هر دو کله و نقرهٔ قفای او با دهان مجموعه که در تشنج و غیره مذکور شد خوب مالش نمایند و امر بخائیدن مصطکی و علک

غرغره

و تر نفل کنند و عطسهٔ معتدل بکندش و شونیز و صبر و زعفران آرند و اندکی ازان در منخرین بدمند و چون عطسه بسیار آید در حمام داخل نمایند و بر سر او آب بسیار گرم ریزند
و نقل تدبیر او در ماکول ملحم بچهٔ ماکیان بزیت بریان نمایند و شراب کهنه اندک بنوشانند و صاحب این مرض را از شرب آب سرد و از تعرض هوای بارد منع کنند
و بدل آب شربت عسل ساده دهند و اگر مزاج احتمال نماید یاسن او بارد یا فصل سرما یا بلد بارد باشد شربت عسل با فاویه بسازند و بدل نبیذ خندیقون کنند و از
اسقاط و اسخان مزاج او حتی المقدور باز نمایند و این مرض نوعی ست که لعاب مریض بعد تبزق در وقت علت و بعد زوال آن سیلان کند پس باید که هر دو
رگ پس گوش را داغ نهند و گاهی درین مرض بر وسط سر داغ میدهند چون متعسر گردد و یاس شود و اراده برین می نمایند که جلد منقبض گردد پس عضل مسترخی نشود و قصد
بداغ مواضعی نمایند که دران جلد مسترخی گردد و لحم نرم شود و داغ و معالجه بنا بر طریق ارتضای جالینوس نیست بلکه مذمت او میکنند و طریق او آنست که بیان
کردم و این سیار تحنک صاحب لقوه با ایارج در ابتدای مرض میکرد و او این را مکروه نمی دانست و بعض صاحب این علت در اکثر صاحب مختلف بود و قاروره
او اگر مزاجش متغیر نگردد مائی کدر منقطع میباشد اما چون مزاج او متغیر شود بحسب تغیر آن قاروره بود و حقنهٔ او در ابتدای علت خفیف تر از حقنهٔ مذکور کنند
و آن بابونه و اکلیل الملک و چغندر و حسک و عناب و سپستان با ارادهٔ لطیفه در ابتدای علت و سبوس و خطمی و قرطم و بزر کتان و برگ شبت و شکر و روغن کنجد و بورق
بمقادیر واجب باشد و طبیخ نمایند بحسب آنکه لازم بود و در ادویهٔ ممضوغه که بدان تبزق نماید عاقرقرحا و سماق و سعد زیاده نمایند و همه را سوده زبان را از اسفل
و از فوق بدان بمالند و اندکی ازان بر وسط زبان او بگذارند و امر کنند که زبان بیرون آرد و دهن بکشاید و تا ممکن بود صبر نماید تا از دهن لعاب بسیار سائل
شود و بعده با آب گرم مضمضه کنند و عطسه آرند و وقت استعمال حب مذکور این حب مختصر ازان بعمل آرند نسخهٔ آن ایارج فیقرا حب الغار افسنتین افتیمون تخم کرفس
سکبینج هر واحد یکدرم مقل بسباسه هر واحد دو ثلث درم جندبیدستر عاقرقرحا سقمونیا هر واحد نیم درم مقل و سکبینج را در آب گندنا و شراب تر کنند تا بگدازد و ادویهٔ
مسحوقهٔ منخوله را بدان سرشته کوچک تر از فلفل بزرگتر از عدس حبها سازند شربتی ازان که رطب باشد سه درم و نیم ست و بهتر آنست که نصف او بخایند و نیمه
آن بلع نمایند اگر ممکن بود و سعید گوید که علاج لقوه قریب از علاج فالج ست بسبب مشارکت در سبب و درین علت واجب نیست که بر استعمال ادویهٔ مستفرغه
قبل از روز هفتم اقدام نمایند بلکه واجب ست که معاودت طبیعت در انضاج فضول نمایند بنوعی که مریض را دران ایام جلنجبین بخورانند و آب نیم گرم بنوشانند
یا ماء العسل بدهند و مصطگی بخایانند و آب دهن بریزند و جانب مسترخی وجه را بغالیه مالش نمایند و غذا نخوداب سازند و بعد روز هفتم تنقیهٔ بدن بحسب صبر کنند و بعد
تنقیه غرغره بعاقرقرحا و زنجبیل و عسل نمایند و تکمید روی او بآب مطبوخ صعتر و سداب و برگ غار و بابونه و مرزنجوش و اکلیل الملک و تشیح کنند و انکباب بر بخار مرتفع
ازین ریاحین یا بر بخار شراب که دران سنگ گرم انداخته باشند باید کرد و بکندش عطسه آرند و مسکن در خانهٔ تاریک نمایند و از ملاقات هوای سرد حذر کنند و بر شمیدن
مرزنجوش مداومت نمایند و چون صلاح یابد غذا عصافیر و قنابر سازند و از اطعمه بارده منع کنند که باین تدبیر از علت خلاص یابند و اگر لقوه حادث از تشنج باشد باید
که بالش سر بروغن بنفشه کنند و شیر بران دوشند و مسکه و روغن بنفشه سعوط نمایند و غذا اسفیدباج سازند و در حمام داخل کنند و شراب ممزوج بنوشانند و از اغذیهٔ حار
یابس از حرکت سخت منع کنند و بالجمله واجب ست که از جمیع اشیای مجفف حذر نمایند و معالجه بادویهٔ مرطبه کنند جرجانی و ایلاقی مینویسند که اگر با لقوه علامت مقدمهٔ
فالج یا مقدمهٔ سکته باشد مبادرت باستفراغ قوی بحقنهٔ حاره یا مسهل قوی کنند و در هفتهٔ اول غذای بلطف معتدل در خشکی و تری باید داد و چون نخود آب بروغن زیت
و چیزیکه رطوبت را کم کند و تحلیل نماید چون عسل و تا مدت یکهفته و کم از چهار روز نگذرد استفراغ قوی نشاید کرد و تا استفراغ قوی کرده نشود علاج های
معروف لقوه مثل غرغره و عطسات هیچ نشاید کرد و همهٔ ادویهٔ تیز اندر ابتدای علت سخت زیان دارد از بهر آنکه هر چه از ماده لطیف تر باشد تحلیل کند و باقی غلیظ
و عسر تر شود و علاج دوا دران بدشواری اثر کند و بدین سبب اولی تر آنست که تا ماده مائل بموضع علت قرار نگیرد صبر کنند و جز بمنع مدد ماده و القای
قوت مشغول نباید بود و تا چهل روز نگذرد سعوط بکار نبرند و ایضاً با تپ هم نشاید و تدبیر صواب آنست که چون چهار روز بگذرد یک مثقال ایارج فیقرا
بسبیل شبیار بخورند و بعد یک هفته بحقنهٔ حاد استفراغ کنند صفت آن بابونه شبت مرزنجوش حرمل قرطم حلبه تخم کتان اکلیل الملک برگ چغندر
سبوس گندم انجیر خشک مغز تخم بید انجیر قنطوریون باریک هر یک یک کف عسل و روغن زیت کهنه و مری هر یک یک اوقیه همه را بدستور مقرر بپزند و صاف
کرده بکار برند ایضاً تخم کتان پنج درم سداب و شبت هر یک ده ستة همه را علی الرسم بپزند و مقدار هفتاد درم ازین با یک اوقیهٔ روغن سداب حقنه کنند
و از علاجهای مجرب اطبای هندوستان آنست که گوشت حیوان دشتی که در قول بوعلی سینا گذشت بپزند و استخوانها جدا کرده بکوبند و باز در روغن زیت

برسر نهند و سرکه که اندران صعتر وغیره ملطفات که در قول مسیح گذشت پخته باشند پیوسته روی را بشویند و برابرو و پیشانی بمالند و ازان سرکه در بینی چکانند تا رطوبات
از راه بینی فرود آید و اگر خردل بسرکه سوده طلا کنند سود دارد و مرزنجوش و هزار اسفند و قیصوم و سداب اندر آب بپزند با آتش چوب گز و سر بخار آن دارند و در
لقوه تشنجی نخست عضلها نرم کنند پس تحلیل ماده مشغول شوند و روغن پیه بط و مرغ بر صدغ و مهرهای گردن مالیدن و گوشتهای جانوران مذکور اعصاب را نرم
کند بر پس گردن و بر سر نهند و از بهر عضلهای چشم دماغ را با ایارج فیقرا و شحم حنظل و حب قوقایا پاک کنند ادویه و ضمادهای مذکوره بر مقدم سر بکار برند و محمد بن
زکریا از قرابادین قدیم نقل کرده که صاحب لقوه در خانهٔ تاریک بنشینند و شب و روز ازان بیرون نشود تا باد و ازو نرسد و هیچ حیوان و میوه تر نخورد و هر صبح ناشتا
غرغره کند و تا وقت نیم روز هر ساعت غرغره نماید پس طعام خورد و در هر هفته یک روز صبح ناشتا در بینی ازان طرف که چشم منطبق نشود لبست و یک قطره روغن
جوز یا روغن حبة الخضرا نیمگرم بنفاریق بچکانند و اندر جانب دیگر شش قطره چکانند پس بابونه صعتر بودینه دشتی اندر ظرف سر بسته بپزند و آن آب در طشتی ریخته
چادر پیچیده سر بخار آن دارد تا عرق بسیار آید پس عرق پاک کرده روی و سر بپارچه درشت بمالند تا سرخ شود پس روغن جوز یا روغن حبة الخضرا گرم
کرده بر سر و روی و بنا گوش و پس گردن بمالند و یک ساعت آسایش دهند و از باد محفوظ دارند و باز آن آب را گرم کرده بدستور بخار دهند و عرق صاف کنند
و روغن بمالند و باز بعد یکساعت همین عمل نمایند تا آنکه در یک روز و شب ده بار این عمل کنند و در هر هفته یک روز همچنین عمل آرند و هر که بعد یک ماه بدین علاج
نشود بدانند که علاج پذیر نیست و بالجمله درین مرض انکباب بر بخار طبیخ بابونه و مانند آن و تقطیر روغنهای مذکوره و خاصة روغنی که دران قوت جندبیدستر و فرفیون و عاقرقرحا
باشد نافع ست و روغن ناردین درین علت سودمند نیست از بهر آنکه او قابض ست و ایضاً ابن زکریا گوید که طعام از ماء العسل باز گیرند تا بدن او گرم شود و در گرما
خالی گردد پس بخار بدوای مذکور دهند و روغن قسط یا روغن سداب یا روغن حبة الخضرا بر سر و گردن نیمگرم بمالند و اگر تب آید باک ندارد و جالینوس میگوید که
برای این علتهای عصب جندبیدستر نافع تر ست از بهر آنکه بخوردن و مالیدن هیچ دوا برابر او بموضع آفت نتواند رسید و هم او گوید که فلفل اعصاب را گرم کند و اشل
غبار ساییده بروغنی طلا کنند که هیچ دوا برابر او نیست و اعتماد در علاج این علت بیشتر بغرغره و سعوط ست و ادویه که ترکیب سعوط ازان سازند اینست جندبیدستر فرفیون
شحم حنظل عصاره قثاء الحمار فلفل زنجبیل کندش عرطنیثا خربق سفید جلهنگ تربد مرزنجوش تافسیا نوشادر بورهٔ ارمنی خردل زهرهٔ عاقرقرحا مویزج سکبینج جاوشیر
و نسخه سعوط دیگر در قول مسیح گذشت و هرگاه از سعوطات الم بدماغ رسد روغن بنفشه و شیر زنان با اندکی شکر در بینی چکانند و بر مقدم دماغ نهند خطمی سرکه و
سفیدهٔ بیضهٔ مرغ مخلوط کرده بر سر نهند و محجمه بر پس گردن نهادن ماده را از دماغ بیرون آرد تا چون ادویهٔ دیگر گرم کند تحلیل پذیرد و گرم کردن مهرهای گردن
و عضلهٔ نک سود دارد و غسل کردن باب شور در حمام نیک باشد و آب نمک عوض آب دریای شور باشد و باقی علاج از علاج تشنج بلغمی طلب باید کرد ابن الیاس
گوید که تحریک ملقو تا روز هفتم نکنند چه ازان خوف مرگ مفاجات و سکته است و علاجش علاج فالج ست و استعمال غراغر با ایارج فیقرا و ماء العسل و پوست
بیخ کبر اندکی از بوره و سعوط بروغن مرزنجوش مع زهرهٔ کلنگ نمایند و حقنهٔ حادهٔ مذکور در باب فالج بعمل آرند و بعد تنقیه تام بر بخار آب بلطف که دران نمام و مرزنجوش
و صعتر و نسرین و شیح و مرماحوز و جندبیدستر و مانند آن پخته باشند انکباب نمایند و کندر و مصطگی و حلتیت بخایند و در دهن جوز بوا و فلفل و دارفلفل و قرنفل بدارند
و مضوغات را تاثیر عظیم ست در معالجهٔ لقوه و هر روز جلاب بادیان و گاوزبان و بادرنجبویه هر یک دو درم با گلقند عسلی ده درم بنوشانند و غذا مزورهٔ
نخود بمغز قرطم و دارچینی و فلفل و نانخواه و اگر باین دواجات حاصل نشود حقنهٔ غیر حاده بکار برند و بدوای حار مجفف ماده و مغلظ آن استعمال نمایند نجندی گوید
که بیشتر در خناق ورم در عضل گردن عارض میشود و بسبب ورم لقوه عارض میگردد و مرض خناق باشد نه لقوه و این را دو مرتبه مشاهده کرده ام و در لقوه
تا سه چهار روز ترک علاج کنند چنانچه در فالج ترک میکنند بلکه آب مطبوخ انیسون با طلنجبین بدهند و گویند که حق آنست که استعمال بدوای حار
نکنند حتی که ماء العسل که آن تخفیف ماده کند پس تاخیر دوا دران متعسر گردد و بعد هفتم روز ماء الاصول بنوشند و حقنهٔ لین مع ادنی حدت بعمل آرند و علاج لقوه
قریب از علاج فالج ست الا آنکه غرغره و تعطیس و استعمال نفوخات خاصه در لقوه اولی است و اخص ادویه از روی نفع درین مرض حب قوقایا بود که آن حب
جالینوس ست صفت آن صبر عصاره افسنتین مصطگی که یک جزو سقمونیا شحم حنظل که نیم جزو کوفته بیخته باب خالص یا باب کرفس مطبوخ سرشته حبها
سازند شربتی یک مثقال خضر بن علی گوید که انچه برای انضاج ماده در لقوه تجربه کرده ام اینست که مغلی حلو را با بندق هندی بجوشانند و انچه دران نجات
بخشند حب قوقایاست که مغز بندق هندی ربع درم دران اضافه کرده باشند و خوردن یک مثقال ایارج لوغاذیا هر شب وقت خواب و در مبادی علت دل

نکنند از شربت اسطوخودوس بعلی حلو مذکور تنها یا الشربت بنفشه یا شربت لیمون اندک ترش هنگام کثرت حرارت و در آخر آن تریاق و خوردن این مرکب در آخر آن
عجیب ست صفت آن اذخر سلیخه اسارون عود بلسان دارچینی اسطوخودوس سنبل الطیب زر در و قرنفل مساوی کوفته بیخته یک مثقال ازان بگلقند
هنگام خواب بخورند و خوردن بندق هندی تنها وقت خواب مفید ست و استاد من باستعمال این مطبوخ هر روز غند سخونت مزاج امر میکرد اصل السوس مقشر
یک درم گل بنفشه ازرق سه درم عناب سپستان هر واحد او قیه خطمی مقشر سه درم جوشانیده صاف نموده نیمه آن صبح با یک اوقیه شکر بنوشند و قبل او تخم بادرنجبویه
یک نیم درم بخورند و نصف باقی لشب همچنین استعمال نمایند و در هفته اول غذا معتدل در رطوبت دیمس مثل نخود آب بزیت سازند و اشیاے محلل رطوبت
مثل عسل تناول نمایند و چون صلاح یابد عصا فیر و فنا برد کبوتر بچه پرواذی و دراج بخورند و از اطعمه بارده منع کنند انطاکی گوید که علاجش بعد یک هفته
انچه در ساکته گذشت باید کرد و انچه مختص بلقوه است انیست که سداب و خبازی و سبوس گندم و خطمی و بابونه در ظرف سربسته بجوشانند و بخار آن
در موضع محفوظ از هوا بگیرند بعد خشک شدن عرق بروغن مبارک سعوط کنند که این عمل لقوه مزمن را بعد سه روز زائل کند و بخور چوب طرفا و اکل و شرب در ظرف
آن بالخاصیت نافع لقوه و فالج ست و از مجربات خواص انیست که حروف ناری را مبسوط و در ظرف چوب گز وقتی که قمر در یکے از بروج حاره باشد نوشته
روبروے بیمار بدارند تا مکرر دران نگاه کند صحت یابد و حروف آتشی انیست اهطمفشذ مؤلف جامع الصناعة گوید که چون مریض را در خانه
تاریک بنشانند و تا سه روز چیزے از ادویه و اشربه و اغذیه ندهند و در روز چهارم ماء العسل اندک بدهند و بعد هفت روز ایارج فیقرا با بیکه
دران مصطگے جوشانیده باشند بخورانند و سه شربت آن در سه روز متوالی بدهند و غذا نخود آب که با کبوتر بچه در پرواز آمده پخته باشند لسبازند این مرض زائل
شود و اگر قدرے از علت باقی ماند جند بیدستر بمویانند و ازان بوزن درجه هر روز بخورانند پس حال صلاح یابد و من بسیاری را از صاحبان لقوه باین تدبیر
علاج کردم و صحت یافتند گیلانی مینویسد که انچه معالجه بدان نوع لقوه استرخائی میکنند انیست که اولا تلطیف تدبیر و انضاج فضول نمایند باین نحو که هر روز
پنج درم گلقند با یک درم انیسون و نیم درم مصطگے و یک نیم دانگ عود بخورانند و آب نیم گرم یا ماء العسل بنوشانند و امر بخائیدن مصطگے و ریختن آب دهن کنند
و غذا نخود آب بزیت یا روغن جوز یا شوربائے کنجشک سازند و بعد روز چهارم ایارج فیقرا و حب صبر بر سبیل شبیار بخورانند و بعد روز هفتم حقنه حاده بعمل آرند
بعد چند روز حب قوقایا دهند و بعد تنقیه امر بغرغره از عاقرقرحا و زنجبیل بماء العسل کنند و در دست او آب مطبوخ ریاحین حاره مثل صعتر و مانند آن بشویند و بران انکباب
نمایند یا بر بخار شراب که دران سنگ گرم انداز ند و تبخیر سند روس با بنوبه سازند و جانب مسترخی وجه را بغالیه و بروغن سداب که دران فلفل و جندبیدستر حل کرده باشند
مالش نمایند و امر کنند بخائیدن وج و سعوط بدان واجب تر ست لیکن تا چهل روز نگذرد سعوط بچیزی جائز نبود و آن طلا نافع ست صبر و مر و حضض هر واحد یک درم
زعفران دو دانگ طلا نمایند و مضغ کندر و فلفل نافع ست و هلیله کابلی در دهن دارند گاهی ازین علت صحت می یابند بحسن تدبیر در غذا و امتناع از شرب آب نمایند
صیف باشد یا شتا و باقی تدبیر از غرغره وغیره همانست که در قول طبری گذشت شریف خان مینویسد که غذاے ملقو در ابتدا ماء العسل باشد بعده نخود آب معمول
از لحوم کبوتر بچه پروازی در روغن مطیب بزیره و نمک و شبت و اجرام آن نخورند لیکن بعد تنقیه باک ندارد و لحوم صید مبزر با فادیه اولی از اهلی ست و استاد اکمل المحققین
غذا گاه تا سه روز و گاهی تا پنج روز یا هفت روز حسب قوت مزاج مریض و ضعف آن نمیدادند و عوض آب و طعام از اول روز بر ماء العسل اقتصار میکردند بعد ازان امر
نخود آب مرتب بگوشت کبوتر وغیره میفرمودند و باید که در غذا دهنیت باشد زیرا که اعضاے عصبانی را موافق ست و تنقیه اول با یارجات پس بحبوب کنند و معمول
در زمانه من انیست که اول تنقیه عام بمطبوخ سنا و خیار شنبر کنند بعده بحبوب و این حب اگر متصل یکی بعد دیگرے در دهن دارند آب او فرو برند در یک هفته
صحت یابند بگیرند النخوه و فصیل و اندکی عنبر در شراب حل کرده و باریک بسایند و بقدر کنار صحرائی حب بندند و از حکیم علوی خان نقل کرده اند که چون دو درم کرفس مخلوط
بگلقند عسلی ده درم بخورند تا سی و دو روز لقوه را زائل کند و چون بزهره کلنگ مخلوط با آب چقندر سه روز سعوط نمایند لقوه را ببرد و درین باب انکباب بماء
مسیحی که در قول آن گذشت بعد تنقیه تجربه کرده شده و این بخور تالیف علوی خان لقوه امتلائی را بعد تنقیه نفع میکند برگ طرفا و چوب و تخم آن و فانید
هر یک ده جزو عنبر و عود هندی هر یک جزوے مشک نیم جزو گل یاسمین خشک اسطوخودوس هر یک دو جزو سندروس مقل کندر حصی لبان فادانیا هر واحد
یک نیم جزو کوفته با آب مرزنجوش حبها سازند و خشک کرده وقت حاجت بر آتش انداز ند و خان او در بینی بگیرند و گویند که چون لقوه مزمن گردد و از چهل روز
تجاوز کند و چیزے از ادویه فائده نکند بگیرند بابونه و خردل و مرزنجوش و در آب بپزند تا مهرا شود و صاف کرده بدان غرغره نمایند و بعد آن انکباب بر آب

مطبوخ صعتر و عاقرقرحا و شیح و سداب و حزل و بابونہ و اکلیل و برگ غار سازند و چون عرق پدید آید و اعصاب نرم گردد سعوط بحبل ہنگ بقدر دو حبہ نمایند و از ین طریق روایت کردہ اند کہ پوست بالاے بندق ہندی را اگر باریک سودہ ملقو بدان سعوط کنند ہر روز بقدر فلفل درسہ روز صحت بخشند محمد زکریا گفتہ کسے را کہ مستعد لقوہ باشد حجامت دران می اندازد و گفتہ کہ دو کس را دیدم کہ در یک روز حجامت کردند قبل از حجامت بقیہ ماکیان خوردہ بودند ہر دو ہمان روز در لقوہ افتادند یکے ازانہا پیر و دیگر جوان بود لیکن مزاج او بارد بود و الیضاً گفتہ کہ مردی حجامت استعمال کرد بعد آن مدتے گرسنہ ماند پس او را لقوہ عارض شد بعضے گویند کہ این غرغرہ بجہت فالج و لقوہ و استرخاے زبان و تنقیہ سر مجرب ست نوشادر شونیز ہر کدام پنج درم فلفل سفید فلفل سیاہ نمک سیاہ ہر کدام شش درم زنجبیل خردل عاقرقرحا مویزج بورہ ارمنی ہر کدام چہار درم زوفاے خشک ہشت درم صعتر مرزنجوش ہر کدام دہ درم دارفلفل بیخ سوسن ہر کدام ہفت درم ہمہ را کوفتہ بیختہ دو درم ازان بیکدرم ایارج فیقرا و سکنجبین عسلی و آب گرم آمیختہ غرغرہ نمایند کہ عجیب الاثر ست و این عطوس دماغ را پاک سازد و لقوہ و فالج و صرع را سود مند ست کندش ہفت درم فلفل سفید و سیاہ جند بیدستر ہر کدام یک درم سداب خشک خردل شونیز ہر کدام دو درم صبر سقوطری یک نیم درم کوفتہ بیختہ اندکے ازان در بینی دمند و این سعوط بلیغ النفع ست براے کسیکہ چشم او مائل گردد و مشرف لقوہ باشد سکبینج و بورق ہر دو در بول اسپ سرشتہ اندر طشت طلا نمایند و در آفتاب نہند تا خشک گردد بعدہ ازان جدا کردہ ربع آن کندش سودہ آمیزند و در بینی دمند بعدہ اندک روغن بنفشہ سعوط کنند و غرغرہ از مرزنجوش صعتر عاقرقرحا خردل پوست بیخ کبر انار دانہ ترش زنجبیل نیم کوفتہ جوشانیدہ صاف نمودہ سکنجبین عنصلی داخل کردہ بعمل آرند و از مویزج عاقرقرحا فلفل دارفلفل عود خام صلیخہ ریباد سافنج ہندی زنجبیل بگلاب جوشانیدہ با ضافہ اندکے سرکہ عنصلی غرغرہ کردن در لقوہ معمول حکیم شریف خان ست و اگر روغن پستہ بمشک سعوط کنند از مجربات ست و اگر غار لقون مغز بادام ہر یک پنج درم شیرخشت انجیر ہر یک دو درم اسارون پنج درم از جملہ حبوب ساختہ پنج روز بخورند و از ترشی پرہیز کنند در لقوہ از مجربات حکیم عماد الدین محمود ست و اگر مرزنجوش ہزار اسپند قیصوم سداب در سرکہ با آتش چوب گز پختہ بخار گیرند و بعد پاک کردن عرق بجز قدرے درشت در روغن جوز جند بیدستر حل نمودہ بمالند یا جند بیدستر در مطبوخ مذکور افزایند و ہر ساعت این عمل نمایند در چند ہفتہ لقوہ را زائل کند و ہر گاہ خداوند لقوہ و فالج و رعشہ را بدن سرد شود و نبض ضعیف و بطی گردد و از حس و حرکت باز ماند روغن بلسان از یک دانگ تا سہ دانگ در یک اوقیہ روغن بادام حل کردہ با شربت مویز و عسل یا ہندی الفور بحال آرد ان شاء اللہ تعالیٰ

رعشہ

یعنی لرزیدن عضو و این آفت در قوت محرکہ است چنانکہ خدر آفت در قوت حساسہ بود و سبب کلی این مرض سہ گونہ است یکے ضعف قوت محرکہ و آن یا از عروض خوف و وصول شئ مفزع ہائل مثل نظر از جاے بلند و رفتار بر دیوار و ملاقات درندۂ ہائل موذی و مخاطبت محتشم مہیب و غیر آن انچہ قوت نفسانی را منقبض سازد از غم و حزن و خجالت و فرح شدید و مشوش نظام حرکات قوت و غضب محدث اختلاف در حرکت روح بود و یا از کثرت جماع سیما بر امتلاے معدہ موہن قوت و در نقاہت بعد از مقاسات امراض و از افراط استفراغات و یا از کبر سن و پیری واقع شود دوم ضعف آلۂ حرکت و این یا از اسباب استرخاے غیر تام بود کہ بحد فالج نرسد چنانچہ از سوء مزاج بارد عصب عند شرب شراب کثیر و سکر متواتر و کثرت شرب آب سرد و اد ویہ مبردہ و شرب آب در غیر وقت او یعنی بر ناشتا و بعد ریاضت و جماع و حمام عارض شود و رعشہ کہ بہ پیران افتد ازین قبیل ست و ہمچنین اکثار اغذیہ خواہ حار خواہ بارد باعث تبرید مزاج ست بسبب انطفاے حرارت غریزی و انغمار آن و ضعف عصب در روح و قوت محرکہ از تحریک اعضا بر مجراے طبیعی و یا از وقوع سدہ در اعصاب باشد بسبب خلط غلیظ لزج حادث از تخمہ و ترک ریاضت و یا از غلبۂ یبوست بر عصب باشد سوم ضعف قوت و آلہ ہر دو و این یا از اسباب خارجی بود چنانچہ از رسیدن سردی شدید و افتادن زخم و گزیدن حیوان زہردار و سوختن عضو و یا از اسباب داخلی باشد چنانچہ از اجتماع خلط بغایت سرد و بغایت گرم در موضعے بالجملہ رعشہ گاہے در جمیع اعضا حادث شود و اکثر در ہر دو دست سواے پا ہا و یا در سر فقط افتد بحسب وصول آفت بعضلۂ سواے عضلۂ دیگر و رعشہ کہ در ہر دو دست سواے پا ہا افتد یا بہر آن باشد کہ سبب در اصل نخاع نبود بلکہ در شعب نافذ بسوے دست یا از عصب بود و یا بنا بر آنکہ سبب در اصل نخاع و منبت او باشد لیکن نفوذ بسوے اقرب مواضع و اقرب جوانب کند و طبیعت حفظ نفوذ آن سبب دران و رسیدنش با قصا ماو کند و یا بہر آنکہ روح محرک در اسافل بدن قوی تر و شدید تر است بنا بر حاجت آن اعضا بسوے نقل روح مذکور پس اعضاے اسفل بدن از اسباب غیر قوی انفعال شدید نیابند پس اگر آلہ منفعل شود بر قہر او قوی گردد و دست بمثل چنین روح قوی چنان محتاج نیست کذا قال الشیخ فی القانون و گاہے دائم و ثابت باشد و گاہی در وقتے باشد و در وقت دیگر نہ و سبب غالب در احداث رعشہ

ثابت برودت یا ضعف عصب و روح ست یا رطوبت با آلهٔ مرخی کمتر از ارخای رطوبت فاعل فالج و لهذا رعشه بمشایخ و کسانی را که ادمان شرب شراب کنند و یا آب سرد بسیار خورند اکثر حادث میشود و رعشه جوانان را کمتر افتد مگر کسی را که شراب صرف قوی بسیار خورد و یا امتلای طعام بافراط بود و در ریاضت نکنند و صعب ترین رعشه آنست که ابتدا از جانب چپ کند تشخیص اسباب رعشه چنان کنند که ببینند اگر مریض پیر باشد سببش پیری باشد و این علاج پذیر نبود و الا بپرسند که رعشه گاهی عارض میشود یا ثابت و دائم میماند اگر احیانا ظاهر گردد از اعراض نفسانی مثل خوف و غم و غضب و فرح وغیره باشد و اگر ثابت بود از تقدم عروض امراض یا کثرت جماع یا شرب شراب کثیر یا آب سرد بسیار یا در غیر وقت او یا فرط استعمال ادویهٔ بارده یا رسیدن سردی شدید یا زخم یا گزیدن جانور زهردار یا سوختن از آتش سوال کنند پس اگر تقدم امراض بیان کند و با آن ضعف موجود باشد سببش نقاهت بود و اگر مریض بدیگر سببی ازین اسباب اقرار کند سبب رعشه همان باشد و اگر کدامی سبب از اسباب مذکوره نباشد حال تقدم عروض تخمه یا ترک ریاضت بپرسند اگر باشد سبب رعشه سدهٔ خلط غلیظ بود و الا بسوی عضو مرتعش نگاه کنند اگر لاغر باشد و روغن که بدان بمالند بزودی جذب کند سببش یبوست باشد و اگر نه سبب رعشه اجتماع خلطی بارد یا حار باشد پس فرق در خلط بارد و حار از علامات مخصوصهٔ هر یک نمایند علاج ایلاقی و هرجانی گویند که در جمله انواع رعشه سوای یبسی و ضعفی گرسنگی و تشنگی و ریاضت و استفراغ رطوبت و نشستن در آب دریای شور و آب معادن نافع بود و هرگاه در رعشه احتیاج تنقیه افتد جلدی در استعمال ادویهٔ قویه نکنند که باعث ایهان قوت گردد بلکه برفق و تدریج از ضعیف بقوی گرایند و بهمه وجوه حفظ قوت مریض مرعی دارند و در همه اقسام بشیر عنایت بطرف موخر سر مصروف دارند و کثرت فصد و جماع ضرر دارد و غذا سریع الهضم دهند و شراب و آب سرد مضر ست و بهترین آبها قلیل الضرر درین مرض آب بارانست و اگر دران گاوزبان یا گل آن ترکرده عرق کشیده بنوشند بهتر باشد

علاج رعشهٔ بارد

اگر بسبب سوء مزاج بارد ساذج عصب باشد بتسخین مزاج انچه در علاج امراض عصبی بارد گذشت بعمل آرند و استعمال معاجین حاره و اغذیه و ادویهٔ گرم مثل ماء الاصول بادیان حاره و مالش بروغنهای گرم قوی خصوص روغن قسط و ناردین و روغن کلکلانج نافع و غسل بآب بحر و آب چشمهای گرم مثل کبریتی و نطرونی و زرنیخی و قفری و نخشی و مالش شدید عضو نیز مفید و تعریق بجلوس کثیر در خانهٔ گرم حمام و در آفتاب گرم و تغذیه بنخوداب مع شبت و زیره و فلفل خوردن عسل مصفی بمغز حب البطم و مغز حبة الخضرا و مغز چلغوزه نافع بود و حلتیت بماء العسل سودمند ست و خوردن بیخ سوسن سوده سه ماشه با عسل یک توله و مالش روغن دارچینی انفع ست و شربت اسطوخودوس اوجاع عصب و رعشهٔ بارد را نافع ست و رعشه که از آب سرد افتد تکمید بنطرون و خردل و مالش بروغن قسط نیز آنرا مفید بود و آنچه از رسیدن سردی شدید بود روغنهای گرم چون زیت که دران جندبیدستر و عاقرقرحا و حلتیت حل کرده باشند بر عضو مالیدن هم سود دارد و اگر سبب رعشهٔ بارد رطوبت مرخی یا سدهٔ خلط غلیظ بلغمی باشد که مجاری قوت محرکه را مسدود سازد هرچه از تنقیه و تعدیل در علاج امراض عصبی بلغمی مذکور شد استعمال نمایند و استفراغ ماده بتدریج کنند مثلا بعد نضج ماده بماء الاصول و ماء الاصول بروغن بیدانجیر و دیگر ادویهٔ مسهله سر دارد ساخته بدهند بعده حب شبطرج و حب منتن و بعد ازان اگر احتیاج باشد ایارجات کبار گاه گاهی دهند و گاهی در رعشه استفراغ مسهل از بنفشه اصل السوس تخم خطمی بیخ بادیان بیخ کاسنی عنب الثعلب قنطوریون دقیق غاریقون سفید هر یک شش ماشه گاوزبان اسطوخودوس بسفایج فستقی هر یک هفت ماشه مویز منقی دو توله انجیر زرد پنج دانه سنای مکی یک نیم توله گل سرخ یک توله مغز تخم قرطم یک نیم توله شب در عرق شاهتره و عرق عنب الثعلب و عرق گاوزبان هر یک پاؤ آثار گرم نموده تر کرده صبح جوشانیده صاف نموده مغز خیارشنبر شش توله شکر سرخ چهار توله گلقند چهار توله روغن گاو شش ماشه افزوده بدهند غذا دوپهر نخوداب شبت شلغم و بجای آب عرق عنب الثعلب گاوزبان و بعد تنقیه اصلاح مزاج بمعاجین مسخن مقوی اعصاب نمایند و اگر از صبر و جندبیدستر حب ساخته یک درم یا بقدر قوت مریض بدهند نافع آید و یا جاوشیر و فلفل هر یک بقدر پنج حبه با یک نیم اوقیه شربت عسل بدهند و لیسیدن جندبیدستر سه ماشه در عسل یک توله تا چهل روز متواتر بعد تنقیهٔ بدن در انواع مادی بسی مفید ست حتی که استیصال ماده میکند و همچنین حلوای بلادری و حب اذاراقی و معجون آن و استعمال جوارش جالینوس و شربت عسل نیز مفید ست و روغن قسط و ناردین و زنبق که دران جندبیدستر و فرفیون آمیخته باشند مالیدن و در طبیخ گفتار و خرگوش در روباه یا آبزن علوی خان نشانیدن نافع و اگر قسط تلخ جندبیدستر فرفیون فلفل سیاه کوفته بیخته بروغن مناسب آمیخته بر عضو مرتعش و مخرج عصب او در شب وقت خواب طلا نمایند و صبح بشویند برای رعشهٔ بلغمی مفید و از روفس منقول ست و بعض سلاطین در مجربات خود از بعضی اطبا نقل کرده که خوردن جوز تازه در ازالهٔ رعشه مجرب ست و کذلک شرب روغن سداب بقدر پنج درم در حمام اقوال حذاق سویدی مینویسد

که اکل نقانق رطبه مسلوق وضماد آن وشرب آب آن وتخم آن بروغن وشم لحای آن وکذا بچهٔ کبوتر که آنرا تا یک ماه دانه گرسنه خورانیده باشند وسر وگردن با آن بپزند وکذا اگر آنرا
حب المحلب پانزده روز بخورانند وسر وگردن او بعد ذبح دور کنند وهمراه او بپزند و آن بچه را بخورند وکذا نقل مغز حب الصنوبر کبار بشکر وکذا حلتیت جندبیدستر شحم حنظل قنطوریون
دقیق هر واحد نیم درم هر روز خوردن در رعشه مجرب من ست و از اطبای دیگر نقل کرده که شرب بیخ خطمی بشراب ویا عسل ویا جندبیدستر تنها ومخلوط بروغن گل تا سی وپنج روز هر روز یک درم
یا بابونه کوهی آمیخته ویا شرب حجر المها یک مثقال ویا قسط هندی تنها یا بالعسل ویا تخم سداب هر روز یکدرم تا سی وپنج روز ویا شراب که در آن سداب جوشانیده باشند تا
نصف بماند ویا طبیخ اسطوخودوس تنها ومخلوط بعسل وشراب یا مسحوق بماء العسل بیست درم ویا غافث ویا اکل کرنب بستانی بدوام ویا دارچینی که نفع بلیغ دارد ویا دارچینی
مخلوط بقردمانا ویا شوربای خروس پیر بقرطم وبسفایج ونمک ویا لحم باکیان که یک ماه ادراحب گرسنه خورانیده باشند ویا روغن حرمل ویا فلفل ویا مغز حب الصنوبر کبار بعسل
آمیخته ویا روغن شونیز ویا روغن بلسان نیم مثقال مخلوط بروغن بادام تا ده روز متصل ویا فرفیون ویا اکل لقانق فرنجمشک وشرب عرق آن ویا حب صبر بعد تنقیهٔ ماده ویا قنطوریون
دقیق هر روز سه درم بآب گرم تا هفت روز متصل ویا یک مثقال از آن با نیم درم جندبیدستر ویا خربق سیاه بهرقی ویا حب الغار ویا لحم افعی مصلح بدستوریکه در ترکیب
تریاق ست ویا حلتیت بقدر باقلا صبح وهنگام خواب ویا روغن بلسان هر روز نیم مثقال بشراب حلو یا نبیذ مویز یا عسل تا ده روز متصل ویا غاریقون ویا فانیذ ویا درونج ویا
روغن نارجیل ویا کراث ویا مداومت اکل فندق ویا ایرسا ویا گلنار یک درم ده روز متواتر بجلاب ویا سورنجان ویا سداب بستانی سه وقیه در نه وقیه آب جوشانیده
تا نصف بماند صاف نموده وبوزن او زیت طیب داخل کرده بجوشانند تا آب فانی گردد و زیت بماند و این روغن پنج درم در حمام بنوشند **وطلا** روغن جندبیدستر
ویا قسط هندی مخلوط بروغن غار ویا فلفل ویا بیخ قثاء الحمار چهار درم حلتیت یک درم غبار آسیا پانزده درم باهم سرشته گرم کرده ویا کرنب ویا وضع صوف مغموس
در زیت کهنه گرم کرده بر فقرهٔ اولی از فقار پشت ویا سرکه بر سر ویا روغن نارجیل ویا ضماد شیطرج **وتمریخ** روغن خردل بر فقرات پشت وگردن ویا زیت مخلوط بفلفل
یا روغن غار وکذا شرب وتمریخ روغن دارچینی ویا روغن یاسمین بروی یا روغن شبت ویا روغن خردل ویا روغن بطم ویا روغن بیدانجیر **وسعوط** روغن حرمل با آب مرزنجوش
ویا مغز چلغوزه ویا روغن شونیز **وتعلیق** حجر المها که آن بلور ست ویا بلادر ویا رته **وغذا** آب طبیخ نخود سیاه مطیب بصعتر و زیت ویا چغندر تنها وبخردل ویا کنجشک مطبوخ
بآب لبلاب وقرطم هر واحد نافع **انطاکی** گوید که امر بترک جماع وشراب صرف خصوصا بر گرسنگی کنند وعسل وجوز بسیار خورانند وبچغندر وخردل وشوربای خروس
پیر بقرطم ونمک غذا سازند وروغن خردل وبابونه بمالند وبر استفراغ بایارجات کبار لزوم نمایند واین معجون مجرب ست در سه روز یکبار بقدر دو مثقال بماء العسل گرم
بخورند اسطوخودوس قنطوریون قرنفل هر یک ده درم پوست بلیله کابلی صعتر دارچینی هر واحد هفت درم تربد غاریقون حلتیت جندبیدستر هر واحد چهار درم زعفران
عاقرقرحا هر واحد سه درم بعسل سرشته بردارند وانچه در فالج گذشت درینجا بکار برند **ابوسهل** گوید که بعد تنقیه بحب منتن وحب شیطرج روغن بیدانجیر و روغن
کلکلانج بیاشامند وقدرے جندبیدستر واندکی جاوشیر بماء العسل بخورند در حمام خشک وآفتاب عرق آرند وعضو مرتعش ومخرج عصب او از فقار بروغن سوسن
وروغن فرفیون وروغن قسط وروغن قثاء الحمار بمالند **شیخ** سفر باید که اگر این مرض از اخلاط منتشره یا غلیظه باشد یا علت راسخ گردد محجمه بر فقرهٔ اولی از فقرات
پشت بغیر شرط نهند ودر آبزن روغن گرم وشوربای روباه وکفتار وبز کوهی نشانند وآخر الامر هرگاه مرض بطول انجامد جندبیدستر در شربت عسل ویا بایارجات
کبار دهند وحب مرتب از سداب واسقولوقندریون خورانند واز دماغ خرگوش بریان کرده انتفاع بسیاری یابند وچیزیکه مرتعش را نفع میکند اینست که شربت عسل
بآب مطبوخ تخم خطمی وبرگ مو نیون نیم اوقیه بنوشند وهمچنین عصارهٔ غافث بآب خورند وعلاج استرخاء بعینه استعمال نمایند واگر رعشه خاص در سر باشد استعمال اسطوخودوس
بقدر یک درم یا دو درم تنها یا با ایارج فیقرا هر واحد یک حب لسته یا بشربت عسل تجربه کرده شده وحب قوقایا از یک درم تا یک نیم درم در هر دو روز یکبار خوردن
نیز مجرب ست **طبری** گوید علاج نوع رعشه که از فساد مزاج بارد باشد پرهیز مریض ست واقتصار بر لحم حمل یکساله بریان نزیت ومنع او از اکثار از ان ونوشیدن
شراب کهنه بمقدار معتدل وخوردن حبوب حاره مثل حب شیطرج وحب سکبینج وحب اصطمخیقون وحب نفط ویا این حب بگیرند سکبینج صاف وحلتیت هر یک دو درم جاوشیر
یک نیم درم این همه را در آب کرنب نبطی تر کنند تا بگدازند بعده بگیرند تخم کرفس وانیسون وبادیان واشنه وعاقرقرحا هر واحد یک درم صمغ سداب فرفیون وجندبیدستر
هر واحد دو ثلث درم سلیخه از قشور وچوب او پاک کرده غاریقون وتربد هر واحد دو درم وج یک نیم درم مشک ربع درم همه را کوفته بیخته با صموغ منقوعه سرشته
حبها مثل فلفل سازند وانگشتها را وقت بستن حبوب بروغن بلسان چرب کنند شربتی از آن سه درم بآب نیم گرم سه شربت در مدت سی روز از این حب بخورند
بعده ویا این حقنه حاده حقنه کنند نسخهٔ آن خار خسک بابونه اکلیل الملک قرطم کوفته بزرکتان حلبه برگ سداب برگ شبت هر واحد یک کف قنطوریون دقیق

باقۂ کبیره شحم حنظل چوب زرد سه درم جاوشیر سکبینج اسقولوقندریون هر واحد پنج درم همه را بپزند تا آنکه مصنوع بگداز دلبعده بمقدار قوت علیل صاف کرده روغن قسط و روغن ناردین هریک پنج درم روغن بلسان یک درم بران ریخته در هاون حل کنند بعده بدان حقنه کنند واین بالغ ترین حقنهاست برای این مرض و اعضاے مرتعشه ولپشت و فقار را بروغنهاے گرم بمالند و بهترین آنها روغن مجوعاست که در تشنج گذشت دران اندک جندبیدستر مشک جوشیده براعضا مالند واگر آنرا بجوشند ویا بدان حقنه کنند نافع بود و امر باستعمال ایارجات مثل ایارج جالینوس و ایارج ارکاغانیس در بعض اوقات کنند و بران ادامت نمایند و بهترین چیزی که در ارتعاش حادث از سوء مزاج استعمال کنند تریاق کبیرست که این در یک روز اثر میکند لیکن در استعمال او شرائط بسیارست و آن انیست که در کبد و طحال و معده فساد نبود و بدن از اخلاط فاسده پاک باشد و فصل معتدل یا قریب باعتدال بود و بدترین اوقات استعمال او آنست که آفتاب در برج اسد یا در جدی باشد و بهترین او آنست که آفتاب در حمل یا میزان بود و مرا خبر از فعل تریاق درین علت لشیٔ لبسیار عجیب داده اند و قاضی معروف بابو البائب را دفعة تشنج عارض شد و تریاق بقدر مثقال او را خورانیدند و همان روز صحت یافت سعید گوید که رعشه حادث از غلبۂ سوء مزاج بارد یا از کیموس غلیظ صحت می یابد بدانچه خدر را زان بهی شود و علاجش بچیزهاے مسخن عصب و محلل فضول مثل حب منتن کنند و بعد تنقیه اصلاح مزاج بگلقند عسلی و استعمال جوارشات کنند و دلک شدید اعضای مرتعشه و مالش آنها بروغن قسط نمایند و در آب کبریتی نشانند و از امتلای معده حذر کنند و غذا لطیف مثل مطنجات و لحوم صید سازند و قنابر و عصافیر خورانند و در استعمال اغذیۂ مسخنه اسراف نکنند تا رطوبت اصلی فانی نگردد و از جماع و کثرت سکر باز دارند چه کثرت شراب محدث رعشه است **ابن الیاس** گوید که جلاب گرم از بادیان و انیسون هریک دو درم گلقند عسلی ده درم نوشانند و غذا مزوره نخود بمغز قرطم و اندک دارچینی و زنجبیل و زعفران و فلفل سازند و بطور نضج در قاروره تنقیۂ بدن بحب ایارج یا حب صبر کنند و بعد تنقیۂ روغنهای گرم مثل روغن پسته و فندق و جوز و بید انجیر و کتان نوشانند و اصول اعضا بروغن قسط و زنبق بمالند و در آفتاب و حمام گرم و تمرغ بر طابق گرم عرق آورند و لحوم جرز و اسپ لیشان را نافع بود و خوردن نارجیل نفع بین میکند و مغز سر خرگوش نیز بالخاصیة مفیدست و صاحب رعشه را دلک اعضا و مالش بروغن جندبیدستر و روغن بابونه وغیره ادهان حارۂ محلله نافع ست و پیری ضعیف را دیدم که رعشه او را عارض شد پس آب مالح کثیر الملح نوشید و اسهال قوی آمد و صحت یافت **گیلانی** از بعض اطبا نقل کرده که اگر رعشه دوام کند لاسیما در حمیات باید که ترطیب بدن کنند با دهان مرطب و هنگام سکون تپ بزیت کهنه یا بروغن قثاء الحمار مالش نمایند و صوف بروغن آغشته براطراف بندند و محاجم بر فقرۂ اولی از گردن تا اول فقرۂ پشت گذارند پس اگر مرض مزمن گردد باید که مریض را در روغن هر روز بنشانند و یا در آب و زیت و اگر در انجا برودت باشد شربت عسل و جندبیدستر بنوشانند و مسکن او در مواضع گرم باشد و بغذاے سریع الهضم مثل حریره با غذا سازند بعده طیور و ماهی انچه گوشت او نرم باشد بدهند و چون تپ زائل شود در حمام داخل کنند و از آب سرد و شرب شراب اجتناب نمایند

علاج رعشۂ شرابی

در رعشه که بسبب کثرت شرب شراب بود گویند که این دوا از مجربات ست بیخ مهک محکوک سوده سه ماشه در عسل یک توله آمیخته تا یک هفته بخورند و یا مغز بادام چهار عدد ایرسا سه ماشه با شهد یک نیم توله خورند و بقول مسیحی وغیره درین نوع بعد ترک شراب اصلا تقویت دماغ بروغن گل و روغن مورد و روغن حنا با اندک سرکه آمیخته و تناول اغذیۂ مغلظ خون مثل کرنب و عدس و لحم گوساله و ادمغه و مانند آن مفید بود و بقول شیخ استفراغ ماده کنند و استعمال روغن قثاء الحمار و مانند آن و ادامت مالش بروغن قسط نمایند و روغن حندقوقی را درین باب خاصیت عجیب ست شرباً و تدهیناً و همچنین اگر رطبه تنها ضماد نمایند و صاحب کامل گفته باید که اجتناب از شراب نمایند و بر سر مریض روغن گل و سرکه خوب مخلوط کرده ریزند و یا آب حصرم یا روغن طلع یا روغن بید که این درین باب نافع ست و دماغ خرگوش بریان و گوشت بخ مطبوخ بعدس و کرنب و لحوم عجاجیل وغیره بخورانند و شربت اسطوخودوس نافع ست **طبری** گوید که ترک شراب یکبارگی کنند و منع از اطعمۂ منبخره و غلیظه و اقتصار بر لحوم حملان صغار و جدی و بچۂ ماکیان و زردی بیضه و مانند آن نمایند بقدر امکان و سعوط بروغن گل سازند و روغن گل و سرکه نیمگرم بر سر ریزند و تضمید سر باین ضماد کنند بگیرند عصی الراعی و حی العالم اندک و در سرکۂ کهنه بجوشانند تا قوت او سرکه اخذ کنند بعده بروغن گل و گلاب بزنند و خرقه بدان آلوده دائم ایام متوالی بر سر نهند و حفظ مزاج او از تغیر کنند چه اگر مزاج بدن متغیر گردد با وجود آن تقویت مزاج دماغ او ممکن نبود پس اگر دلائل امتلا معلوم شود تنقیه بحقنۂ لین کنند و چیزی از ادویۂ نوشانند بهر آنکه هر چیز که معده او را ایذا دهد تجبر بسوے سر او کند و آنچه تجبر بسوے سر یا ایذا معدۂ او نماید در ارتعاش او افزاید و در بعض اوقات اشیای حاره که در نهایت حرارت نباشند مثل شاهسفرم مبلول و مرزنجوش مخوس در سرکه و کشنیز با نیتا و گل او و گل سرخ اگر زمانۂ او باشد بعد پاشیدن سرکه بران

و مانند آن بپوشند و امر بدخول حمام برناشتا و ریختن آب نیمگرم بر سر نمایند و دران بسیار نه نشینند و از حرارت حذر کنند چون حرارت اشتداد نماید برودت اشتداد کند و صاحب این نوع متحمل استفراغ کثیر نه بود -

علاج باقی اقسام رعشه

در رعشهٔ جماعی که از کثرت جماع عارض شود ترک جماع کنند خصوصاً بر امتلاء و بر تقویت هرچه در فصل ضعف باه برای تدارک ضعف گفته شود و آنچه در علاج صداع جماعی گذشت بکار برند و نوشیدن شیر تازه و مالش بدن بر روغنها و خوردن بیضهٔ نیمبرشت نیز مفید بود و حکیم علوی خان این دوا را از مجربات خود نوشته اند ثمر موز که در درخت پخته باشد یک عدد بیخ مهک مقشر سه ماشه تا یک هفته وقت صبح بخورند و ایضاً ثمر موز پخته یک عدد مصطگی رومی دانه هیل ملکه سه ماشه نبات یک نیم توله سائیده خورانیدن نافع نوشته و همچنین زردی بیضهٔ مرغ خام اول بنوشند بعده در پوست آن همانقدر روغن گاو گداخته تنها و همین قدر آب پیاز و عسل از انگشت آمیخته لیکن قبل ازین نالکیسر دو ماشه قرنفل یک ماشه شکر تیغال سفوف ساخته بخورند و گویند که شرب جاوشیر در رعشهٔ جماعی سودمند ست و نوشیدن چای خطائی درین باب اثری عظیم دارد و از تجارب انطاکی ست و رعشه که از اجتماع خلط حار بود فصد کنند بشرط تیقن غلبهٔ خون و مسهل صفرا دهند و اصلاح مزاج بسکنجبین و آب انار نمایند و غذا بزیرباج یا شوربای چوزهٔ مرغ با آب حصرم سازند و بیمار را در حمام داخل کنند و در استعمال مبردات اسراف نکنند و گاهی در رعشه بفصل تابستان اول از لعاب بهدانه عرق گاوزبان عرق عنب الثعلب شربت بزوری تسکین حرارت کرده بازماء الاصول میدهند و گاهی بعد مسهلات برای تسکین حرارت آملهٔ مربی ورق نقره با لعاب بهدانه در عرق گاوزبان و عرق عنب الثعلب و عرق کاسنی برآورده شربت اسطوخودوس داخل کرده میدهند و رعشه که از یبوست عارض گردد بسیار ردی ست و لا علاج گفته اند بهرحال معالجه بمرطبات مثل شربت بنفشه و سیب کنند و غذا از درهٔ ماش بکدو و مغز بادام و حریره مرتب از نشاسته و آرد و روغن بادام سازند و باقی تدبیرش از علاج امراض عصبی یابس و تشنج یبسی جویند و این آبزن علوی خان که دران بعض تصرف حکیم شریف خان کرده اند استعمال نمایند پایچه بزغاله نه عدد سر آن سه عدد ماهی تازه یک عدد سرطان نهری ده عدد جرادهٔ کدو و خیار و بادرنگ مغز هندوانه هر واحد یک رطل جو مقشر گل نیلوفر تخم خرفه تخم کدو تخم کاهو هر یک نیم رطل در آب سیر بسیار یا آب شیرین بپزند تا آنکه مهرا گردد پس صاف کرده روغن بنفشه و کدو اضافه کرده در ظرفی کلان انداخته مریض دران نشینند تا آنکه سرد گردد و بعد خروج از آن باین روغن نشوق نمایند آب کدو آب خیار آب بادرنگ هر یک ده درم آب نیلوفر دو اوقیه روغن بنفشه چهار اوقیه همه را بجوشانند تا روغن بماند و آب فانی شود بکار برند و آنچه از خوف و غم و غضب وغیره اعراض نفسانی باشد بتحقیر و دلجوئی و امیدواری و خواب و راحت و مانند آن هرچه انسب بود تسکین نمایند و آنچه از نقاهت افتد بعد ازالهٔ سبب تقویت دل و دماغ نمایند بمفرحات مناسب و تکثیر غذا و نوم معتدل و طیب و اندکی شراب انعاش قوت کنند و آنچه از زخم و گزیدن حیوان و حرق نار باشد هرچه در مقام آنها بیاید استعمال نمایند و ایضاً در گزیدن حیوان ذی سم خوردن تریاق بشربت بادرنجبویه و غذا بمزورهٔ نخود و ازالهٔ سبب مناسب بود

ارتعاد

عبارت ست از پریدن اعضا مانند برق در خواب و بیداری و سببش غلبهٔ رطوبت ست در دماغ و گاهی بسبب کثرت نوشیدن شراب پیدا شد پس آنچه از غلبهٔ رطوبت باشد بتدریج پدید آید و دیر دیر افتد و اکثر وقت شروع خواب پیدا شود و همان زمان مریض بیدار گشته مبهوت ماند در دو سه بار متواتر افتد و تا یک دو ساعت هیچ نباشد و باز چون چشم بپوشد و نزدیک بخواب رسد ظاهر گردد و همچنین در روز و لیا باشد که دست و پا بلکه همه بدن از بستر خواب یک وجب و یا زیاده بپرد در خواب هم در بیداری و اما آنچه از کثرت شرب شراب باشد همه علامات مذکوره دران ظاهر باشند لیکن یک بیک افتد و زود زود پدید آید و گاهی این مرض بسبب طول سرطان در پستان و یا ورم صلب و یا بسبب سوختن جانب جگر خصوصاً از بارود افتد و این هر سه قسم علاج اصلاح نپذیرد الا ماشاء الله کذا فی الاندیمیزیا - و راقم مشاهده کرده که زنی را بعد تولد بچه این مرض افتاد و در سه روز هلاک گردید علاج در رطوبی جهت نضج ماده این منضج دهند پوست بیخ بادیان پوست بیخ کاسنی نقاح اذخر اسطوخودوس هر یک شش ماشه فنطوریون دقیق درونج عقربی عود صلیب هر یک چهار ماشه حب کاکنج یک توله بسفایج بادرنجبویه شکاعی بادآورد هر یک هفت ماشه انجیر زرد پنج عدد مویز منقی سه توله شب در عرق اذخر و اسطوخودوس و ابریشم ساده خیسانیده صبح گلقند عسلی پنج توله اضافه نموده بجوشانند که بچهارم حصه آید مالیده صاف نموده بنوشانند و بعد یک پاس نخوداب مرغ نوشانند و وقت دوپهر غذا نان تنوری بشوربای کبک یا دراج و یا سنگخواره دهند و بجای آب عرقیات

مذکوره اکتفا نمایند و تا هفت یا نه روز بلکه زیاده تا حصول نضج نوشانیده تنقیهٔ بدن و دماغ نمایند بحب ایارج و توقایای علوی خان و شبیار مع اضافهٔ بعضی ادویه مسهله یا سنا دو توله تربد سفید ریوند خطائی هر یک شش ماشه زنجبیل سه ماشه خیارشنبر ترنجبین هر یک هفت توله شربت دینار علوی خان چهار توله روغن بادام هفت ماشه و آن روز نخواب وقت دو پهر نوشانند و شام غذا بدستور دهند و صبح تبرید عود صلیب سوده لاجورد مغسول مصطکی هر واحد یکماشه ورد و ارا المسک تلخ نه ماشه ورق طلا یک عدد پیچیده اول بخورانند بعده قنطوریون دقیق اذخر بسفایج گل گاوزبان هر یک چهار ماشه حب کاکنج نه ماشه صعتر فارسی هفت ماشه در عرق بادرنجبویه و اذخر و ابریشم هر یک ده توله بجوشانند که سوم حصه بماند مالیده صاف نموده شربت اسقیل علوی خان دو توله داخل کرده تودری نه ماشه پاشیده بنوشانند و وقت دو پهر غذا بدستور دهند و همین نمط چهار پنج مسهل داده جهت تعدیل اطریفل اسطوخودوس علوی خان با شربت اسقیل دهند و آن کماو لبسیار مفید ست مغز قرطم مغز پنبه دانه هر یک نه توله کنجد چهار توله جوزبوا بسباسه حب کاکنج هر یک چهار درم گاورس و یا دخن بست توله نیم کوفته در پارچه سفت بسته بر تابه گرم نموده بکار برند و این دوا نافع جند بیدستر یک ماشه زعفران چهار حبه مشک شش حبه عود صلیب هفت حبه در شربت یاقوت علوی خان یک توله بلیسانند و اما در شرابی اول ترک شراب کنند و اگر دفعةً نتوانند بتدریج بگذارند و بجای آب برماء العسل که در عرق کاکنج و بادیان ساخته باشند اکتفا کنند و تنقیهٔ دماغ بحب توقایا و ایارج علوی خان بکرات و مرات نمایند و بعد از تنقیه جهت تعدیل مزاج معجون سیر علوی خان بعمل آرند و روغن قاوندی مرکب و اسقیل و جند در رفع این علت عظیم الاثر ست و آن دوا دهند زعفران چهار حبه اصل السوس مقشر یک ماشه سوده در عسل یک توله آمیخته بلیسانند و همچنین بسباسه و شونیز و اسطوخودوس هر یک یکماشه در عسل یکتوله و کماد از شونیز و پنبه دانه و گاورس نه توله سازند که بسیار مفید ست و حب جند و حب فاداینای علوی خان که بهر صرع نافع در ینباب اثری عظیم دارد

خدر

و آن عبارتست از نقصان یا بطلان حس لمس بحسب ضعف قوت سبب اینکه سبب قوی بود و قوت حرکت نیز ممتنع گردد و تغیر در حرکت نیز راه یابد و درین حالت تا که مستحکم نشود خدر با رعشه بود و هرگاه مستحکم گردد با استرخا باشد و گاهی خدر بلا حرکت بسبب اختلاف عصب حرکت و حس نیز یافته شود و باشد که در آن عضو چیزی همچون حرکت مورچه و خلش سوزن محسوس شود بسبب سوء مزاج بارد یا امتلای عصب از خون و سبب خدر امتناع قوت حساسه ست از سلوک اعصاب و اعضاء آنرا و سبب ست یکی ضعف قوت چنانچه در آخر حمیات ردیهٔ حاره و وقت غشی و قرب موت افتد دوم فساد مزاج آله بسموم بارد مثل خوردن افیون و گزیدن عقرب و یا حار مثل خوردن بیش و گزیدن مار و یا بحرارت شدید مثل حمام شدید الحرارة و حمیات محرقه و یا غلظ جوهر عصب از سوء مزاج بارد داخلی چنانچه خوردن اشیای بارد یا خارجی چنانچه سیر در برف و مواضع بارده و یا سده از اخلاط غلیظه مثل خون و بلغم خام و سودا و گاهی از صفرا و رطوبت مائی نیز سده افتد و از قطع عصب و رسیدن نوک نشتر در فصد بعصب و یا سده از ضغطهٔ ورم و خراج و ربط رباط و رض شدید و خلع عضو و کسر و جلوس بر یک هیئت و وضعی که با آن خون یا خلط دیگر بسیار در عضوی بریزد و گاهی احتقان ریاح تحت فقار موجب انضغاط نخاع و محدث سده گردد و گاهی خدر از نیش حیوان مسدود مسالک افتد و از ین قبیل ست خدر اطراف که در حمیات حاده بسبب تحلیل رطوبت اصلی افتد و جالینوس گوید که گاهی صاحب مزاج حار یابس را از خوردن دوای حار یبوست زیاده میگردد و در اطراف او خدری افتد پس اعضای دیگر متادی میشود و گاهی عارض شود سده بسبب استرخای حادث از رطوبت سا ذج که تابع او استرخا و انطباق مجاری بود بالجمله اسباب خدر اگر در نفس دماغ بود خدر عام در تمام بدن باشد و اغلب که این در همان روز هلاک کند و اگر در هر دو شق نخاع بود خدر در همه تن سوای اعضای رو افتد و اگر در یک شق نخاع باشد خدر در نصف بدن افتد و اگر در عصب واحد یا در شعبهٔ او بود خدر مخصوص بعضوی باشد که آن عصب یا شعبه او بدان عضو پیوسته و خدر بارد چون مزمن و مستحکم شود و طول کند با استرخا مؤدی گردد و بسیاری خدر منذر بسکته یا صرع یا تشنج یا کزاز یا فالج عام بود و خدر کل عضو هرگاه دوام کند و مشتد گردد منذر بفالج یا تشنج بود و خدر روی منذر بلقوه باشد و خدر مراق منذر بمالیخولیاست و خدر تابع حمای حاده دلیل موت بود و بیشتر خدر عقب ذات الریه و ذات الجنب و سرسام بارد افتد و هرگاه خدر در عضوی دوام کند و او را استفراغ زائل نکند عقب او دوار افتد منذر بسکته باشد و بعضی گویند که خدر چون قوی شود فالج گردد و فالج چون ضعیف شود خدر گردد و راقم گاهی دوام خدر مقدمهٔ جذام مشاهده نموده طریق تشخیص اسباب خدر آنست که اولاً قوت و ضعف مریض از نبض وغیره دریافت نمایند اگر قوت ضعیف باشد و آثار غشی یا قرب موت یافته شود سبب خدر ضعف قوت باشد و الا حال تقدم وقوع امراض مثل تپ حاره وغیره یا تناول چیزی از قسم سموم یا بارد یا گزیدن حیوان زهردار یا حمام شدید الحرارة یا رسیدن سردی شدید یا قطع عصب یا ورم یا بستن عضو یا ضربه و سقطه یا خلع عضو یا نهادن عضو بر یک هیئت و شکل تا زمانهٔ دراز بپرسند پس بهر کدام ازین اسباب که مریض اقرار کند سبب خدر همان باشد و اگر این اسباب

یافته نشود بر علامات مخصوصهٔ مواد نظر کنند مثلاً اگر ترهل و سستی بدن و سفیدی رنگ و ثقل حواس معلوم شود و نبض متفاوت و قاروره سفید غلیظ بود خدر بلغمی ورطوبی باشد و اگر سرخی رنگ و رود چشم و امتلای عروق و ثقل بدن و خواب مفرط و یا سرخی عضو مائل بسیاهی مدرک گردد خدر دموی باشد و اگر علامات مختصهٔ سودا یا صفرا یا ریح یافته شود سبب خدر همان ماده باشد و اگر عضو مخدر لاغر بود و تقدم استفراغات کثیر یا محللات مفرط اتفاق افتاده باشد خدر یبسی بود

علاج خدر بلغمی ورطوبی

بطوریکه در علاج امراض عصبی بلغمی از تنقیه و تعدیل مسطور شد علاج کنند و گاهی عناب لسان العصافیر بیخ کاسنی بادیان بیخ بادیان هر یک شش ماشه گاوزبان اسطوخودوس گل سرخ هر یک چهار ماشه مویز منقی دو توله انجیر زرد سه عدد جوشانیده گلقند مالیده صاف کرده میدهند و بعد نضج مغز خیارشنبر ریوند چینی سنای مکی غاریقون بسفایج افزوده تبدیل مسهل میدهند و در صورت حرارت مزاج شاهتره شش ماشه گل بنفشه چهار ماشه عناب پنج دانه عوض بادیان بیخ بادیان می افزایند بعده از حبوب مسهله مثل حب ایارج و قوقایا تنقیه میکنند و بعد تنقیه ادویهٔ مسخنه مثل تریاق و مثرودیطوس و فلافلی و دوا المسک حلو و مر و اطریفل کبیر و اطریفل اسطوخودوس و سفوف و معجون حکیم اکمل خان که در فالج مذکور شد و شربت اسطوخودوس علوی خانی و نسخهٔ معجون مفید خدر بلغمی و سوداوی استعمال نمایند و موضع را خوب بمالند و بروغن قسط و فرفیون تمریخ نمایند و در حمام داخل کنند و گلقند عسلی بخورانند و سکنجبین بزوری بنوشانند و جوارش بلادری بدهند و عاقرقرحا مویزج باریک سوده بسرکهٔ کهنه و آب پودینه طلا کردن معمول ست و طلای عاقرقرحا با آب یا شراب یا روغن زیت نیز مفید ست و ضماد خردل باسرکه مجرب حکیم شریف خان ست و یا فلفل سیاه سوده در شیر آگ مساوی آمیخته بعضی وقت طلا نمایند و از آب سرد پرهیز نمایند و روغن موم و روغن حکیم میرزا سلیمان و روغن تالیف حکیم علوی خان و ضماد ایشان نیز مجرب ست و اگر ازین ادویه فائده نشود حجامت مع شرط کرده شب یمانی تنکار در آب لیمون سائیده بر موضع خدر طلا کنند تا مواد از زخم خارج شود و هرگاه زخم خشک گردد عاقرقرحا خردل دارشیشعان در سرکه سائیده طلا کنند و طلای روغن هرتال از مجربات والد مرحوم ست و ریاضت عضو و دوام تحریک او و خوردن غذای مجفف و ملطف مثل غذای مفلوج نافع ست و یا نخود آب دهند و اگر قوت ضعیف گردد لحم قنابر و تیهو خورانند و آنچه در رعشه و فالج گفته شد همه مفید بود و از نوشیدن آب سرد عقب طعام منع کنند **اقوال اطبا** سویدی مینویسد که اکل لحم تازهٔ دلدل که نوعی از خارپشت ست بدفعات و کذا استعمال شحم حنظل و کذا خوردن زنجبیل مربی و کذا مالیدن روغن تخم مشمش تلخ و کذا خوردن گوشت ماکیان که ده روز آنرا حب المحلب خورانیده باشند و کذا کبوتر بچه که پانزده روز آنرا حب المحلب بخورانند و کذا انبات انجرهٔ مسلوق بروغن بادام خوردن و گل درباریک سائیده بعسل سرشته لیسیدن و کذا خوردن سرطان نهری ده روز متصل درین مرض مجرب من ست و از اطبای دیگر نقل کرده که شرب ریوند و یا قسط با عسل در حمام و یا فرفیون بزیت و یا ایرسا و یا برگ سوسن و گل او و روغن او یا عاقرقرحا بسرکه و یا سورنجان و یا جندبیدستر و یا لحم قنفذ تازه و مملوح و یا بهمن سفید و یا ماء العسل عوض آب و یا عنبر و یا بازرد که آن میعهٔ سائله است و یا لحم گورخر و یا اکل ثعلبهٔ ثبت و شرب عصارهٔ آن و یا ایارج روفس بعد تنقیه بعد نضج و یا طبیخ حاشا و یا طبیخ تخم کرفس تنها و یا ایارج فیقرا و یا زنجبیل و یا معجون فلاسفه و یا سلیخه و یا پوست بیخ کبر و یا جعدهٔ جبلی و یا جنطیانای رومی بعسل و یا اشق دو درم و یا تربد و یا جاوشیر بعسل و یا لحم ماکیان که پانزده روز حب گرسنه خورانیده باشند و یا حلتیت نیم درم چند روز و یا سکبینج نیم درم بشراب کهنه تا پنج روز متواتر و یا روغن او و آب مرزنجوش یا آب برنوف و یا خولنجان و یا روغن زقوم از پنج درم تا هفت درم که نفع عجیب دارد و یا نخود سیاه و یا نخود سرخ یک شب در سرکه تر کرده خوردن و یا درونج و یا اصابع الصفر و یا حرمل و یا کندر و یا بیخ فاشرا و شرب و تمریخ فرفیون بروغن قثاء الحمار سرشته و یا بدارچینی و یا عاقرقرحا و یا سکبینج و یا روغن خردل و یا روغن آجر و یا روغن حب الغار و یا قطران و یا روغن بلسان و یا میعه و ازیان و یا سنبل الطیب و یا روغن بان و یا روغن لطم و یا روغن سداب و یا روغن شونیز بر قفا و فقار پشت و تمریخ قسط هندی بروغن بان و یا قیروطی بروغن سوسن و میعه سائله و یا قیروطی لعاقرقرحا ساخته و یا روغن بید انجیر و یا شحم حنظل در روغن زیت جوش داده و یا روغن خردل در حمام و ضماد نخود سفید و یا روغن قسط و یا فرفیون و یا خاکستر سرطان مخلوط بزیت و یا مویزج سوده بروغن قثاء الحمار آمیخته و یا سکبینج و فقاح اذخر و علک آمیخته و یا سکبینج بروغن قثاء الحمار سرشته و یا طبیخ قثاء الحمار یک اوقیه حلتیت ربع اوقیه غبار آسیا دو اوقیه آمیخته و یا جندبیدستر بروغن بان و یا عنبر محلول بروغن بان و یا خردل بروغن قثاء الحمار و یا بورق بروغن مذکور و یا بازرد و یا موم و زیت کهنه و یا روغن زنبق بموم و جندبیدستر و اسلیخه و یا جعدهٔ جبلی و یا قیروطی بروغن سوسن و عاقرقرحا و جاوشیر و یا مشک بروغن بان بر فقرات پشت و گردن و یا مرزنجوش سوده بروغن قثاء الحمار سرشته و یا حرمل و شحم و مقل و بخور جند و شحم و شرب مشک و شونیز و دلک بحنظل سبز و نطول بطبیخ حاشا یا تخم کرفس و سعوط بروغن شونیز نیز نافع خدر ست

صاحب **تکملہ** وغیرہ اطبای ہند مینویسند کہ انگوزہ نیم درم ہمیشہ بخورند کہ بفالج نیز نافع آید و گویند کہ بر عضو خدر شرط زدہ توتیای سبز و نوشادر در آب لیمون سائیدہ بمالند و حسب حاجت مکرر بعمل آرند و بیخ نیل کوفتہ بیختہ ہر روز نہار دو درم باب گرم تا شش ماہ بخورند و از جمیع ترشی و بادی پرہیز ند و اولی آنکہ درین اثنا گاہ گاہے تنقیہ میکردہ باشند استعمال خاکستر ہرتال کہ در آب دودھی خرد کشتہ باشند تا چہل روز و کذا روغن لو از مجربات استاد مرحوم ست و اگر سیماب بچھناک ہر یک حبی وی کھرل کنند پس مرچ سیاہ چہار جزو خاکستر تخم دھتورہ سیاہ ہشت جزو داخل کردہ بسایند بعدہ شیرہ برگ آگ داخل کردہ خوب کھرل نمودہ طلا کردہ باشند مجرب صاحب بقائی ست **مسیحی** گوید کہ ہر چہ محلل و مسخن باشد بدان علاج کنند و در استفراغات تقدیم حقنہای حادہ نمایند پس سہال بحب شبیطرج و حب منتن کنند و ہرگاہ بدن از مادہ پاک گردد روغن بید انجیر یا روغن کلکلانج بماء الاصول بیاشامند بعدہ موضع را بروغن قثاء الحمار یا روغن فرفیون یا روغن قسط کہ دران جند بیدستر و عاقرقرحا سودہ آمیختہ باشند بمالند و اگر این کفایت نکنند ایارج جالینوس و لوغاذیا دہند و بالجملہ این علت مثل فالج ست لہذا دران تہاون نباید کرد کہ مودی بفالج گردد و تدابیر مذکورہ درباب فالج معالجہ کنند و تبدیل مزاج ببلادری و معاجین قوی التسخین و التلطیف نمایند **مجوسی** گوید کہ چون سبب محدث خدر مثل سبب محدث فالج ست الا آنکہ مادہ در خدر اندک و سبب ضعیف ست لہذا در علاج خدر بادویہ کہ در مقدار و قوت کمتر از ادویہ محتاج الیہ در فالج باشند احتیاج می افتد پس نظر کنند اگر خلط خام باشد ماء الاصول خفیف چند روز تا ظہور نضج بدہند بعدہ بحب اصطمخیقون تنقیہ کنند و اگر این فائدہ نکند حب منتن دہند و بعد تنقیہ نطول ادویہ مسخن محلل بر عضو نمایند در روغن خیری و یاسمین و بان و مانند آن بمالند و صبر و مر در آب پودینہ حل کردہ و عاقرقرحا و مویزج باریک سودہ ہر دو بسرکہ و آب پودینہ سرشتہ بران ضماد کنند و از اغذیہ مولد بلغم و از جماع اجتناب نمایند و اغذیہ مسخن کہ قوی الاسخان باشند مثل نخود آب بزیت و زیرہ و شبت و لحوم ماکیان و دراج و کبک و امثال آن بدہند و بعد نضج و تنقیہ در حمام داخل کنند و در امر خدر عنایت بچیزی کہ دران بنوشانند تمسل نمایند کہ امراض و مول باسترخا گردد و علاج مثل مشکل شود **طبری** گوید کہ نظر بمزاج مریض و قوت او باید کرد پس بحسب مزاج و قوت او معالجہ نمایند اگر مزاج او رطب باشد علاج او باشیاے قوی الحرارۃ کہ در رعشہ ذکر کردیم مثل حب منتن حار و حبوب قوی الحرارۃ و معاجین مسخنہ و مالش اعضا بروغنہای گرم منشف مثل روغن قسط و ناردین و فرفیون و سداب جبلی و غرغرہ بمویزج و عاقرقرحا و ایارجات کنند و اگر مزاج حار باشد قسمی از غرض یا سوء تدبیر یا اکثار اشیای مرطبہ در خدر می اندازد پس واجب ست باشیای مفرط الحرارۃ علاج نکنند تا خدر زائل نشود و این اشیای حارہ بسائر اعضا و مزاج مضرت رساند و مودی بہ تشنج و فسادی گردد کہ تلافی او ممکن نبود بلکہ در معالجہ آن حقنہای معتدل بادیان متوسط الحرارۃ مثل روغن خیری و روغن بید انجیر و مانند آن استعمال نمایند و در مالش اکتفا کنند بروغن مجموعہ کہ آن روغن خیرے و یاسمین و بید انجیر و روغن بلطم ہمہ مجموع ست بغیر آنکہ دران چیزی از فرفیون یا سداب بجوشانند و مریض را مسہلات متوسط الحرارۃ مثل حب اصطمخیقون اصغر و حب ایارج خورانند و غرغرہ بمویزج و سماق و خردل و مانند آن سازند پس اگر خدر در ہر مزاج کہ باشد متعسر گردد مریض را ماء الاصول بروغن بادام تلخ بنوشانند و بعد ازان ایارج جالینوس مقوی بتربد و غاریقون در سہ دفعہ خورانند مدت در شرب ماء الاصول بہر شربت مسہل ہفت روز باشد و مالش عضو خدر بدست و یا خرقہ گرم کردہ اگر مزاج انسان بسیار رطب باشد خیلے نیکو ست و در امر انواع معالجات خدر طول نمی کنیم بہر آنکہ معالجہ او مثل معالجہ رعشہ و فالج قریب بیکدیگر ست و نبض صاحب خدر ہرگاہ عام باشد بطی متفاوت بود و قارورہ او سفید غلیظ و باید کہ غذای او اشیای مسخنہ مثل کنجشک و کبوتر بچہ پروازی و زیت رکابی و نخود آب بزیت و لحم حملان یکسالہ باشد و از معجونات جوارش کمونی کہ معروف بجوارش عنبر ست و تریاق اربعہ استعمال کنند و ام کنند و دائم بخائیدن مصطگی و کندر و ریختن آب دہن و خدر در مزاج رطب مثل فالج و لقوہ بحسب عضو خدر بود **انطاکی** گوید کہ برخوردن زنجبیل و شبت لزوم نمایند و فلفل سیاہ بزیت مطلقاً استعمال کنند و آنچہ در رعشہ مذکور شد بعمل آرند و تریاق الذہب مجرب ست و کذا شرب زہرہ مادہ گاو با ہموزن آن روغن کنجد مجرب **محشی شرح اسباب** نوشتہ کہ ادخال مرطم در حقنہ مسخن عصب ست چنانچہ مذکور شد و رازی گفتہ کہ اگر حلتیت نیم درم و مثل آن سکنجبین بخورند و چند روز برین مداومت نمایند خدر را نفع بخشد و خوردن گوشت بریان خرگوش نیز نافع بود و از مجربات در ازالہ خدر انیست مخدور قریب مکانے کہ اندران یا زیر بالاے او حمام باشد سکونت اختیار کند و آن زہر گفتہ کہ چون کبوتر را ذبح کرده بسلابت روز بدہند عوض طعام دیگر بعد ازان گوشت او بخورند خدر را نفع کند و چون پانزدہ روز حب المحلب خورانند نیز نافع و مجرب نوشتہ و ہمچنین اگر دہ روز حب المحلب خروس را دہند و رازی نوشتہ کہ خوردن خردل و ضماد آن نافع خدر ست و ضماد ش باسرکہ مجرب من ست و ہمچنین گفتہ کہ مربائے دار فلفل خدر را نفع میکند و انطاکی نوشتہ کہ چون فلفل را سودہ در زیت پختہ بر موضع خدر نہند بسیار نافع بود و کذا طبیخ وج خصوصاً نطولاً نافع ست و آن بیطار طلای روغن کنجد و زہرہ مادہ گاو مساوی

بر خدر مجرب و مزیل آن بلا شبهه نوشته و ایضاً گفته که اگر لحم مملح خشک کردهٔ دلدل بخورند در ازالهٔ خدر مجرب ست و در تحفه نوشته که شرب بول البقر برای دفع این مرض مجرب ست و کذا زیت الفاق بست و دو درم و شل او عسل و ثلث او کندر و اگر روغن شونیز سه روز در حمام بخورند و از آب سرد اجتناب نمایند خدر را زائل کند و مجرب ست و رازی ذکر کرده که اگر عاقرقرحا و حب الغار و مویزج و فرفیون و مرزنجوش و بورق و خردل هر واحد اوقیه فلفل جندبیدستر هر واحد دو اوقیه همه را کوفته بر روغن قثاء الحمار سرشته بعد تنقیه بر عضو مخدر ضماد کنند خدر را دفع کند و حکیم علوی خان این روغن را مجرب نوشته صفت آن تخم حرمل فادانیا سورنجان جوز بوا قسط تلخ خردل برگ سداب ایرسا سنبل الطیب شونیز عاقرقرحا حب الغار گل حنا شحم حنظل پوست ترنج بوزیدان گل کادی هر یک ده مثقال همه را در ده رطل آب بجوشانند تا سه رطل باقی ماند صاف کرده سه رطل زیت کهنه آمیخته بپزند تا آب فانی گردد در روغن بماند پس مومیائی و عنبر هر یک دو مثقال روغن بلسان شحم خرس یا ماکیان هر یک ده مثقال روغن جوز و لپته هر یک پانزده مثقال آمیخته بگدازند پس فرفیون جندبیدستر هر یک سه مثقال مشک یک مثقال داخل کرده حل کنند بعده در روغن مطبوخ اول حل نمایند تا خوب مخلوط گردد ضماد علوی خان و ملخص حکیم شریف خان که برای خدر بلغمی مجرب ست موم زرد پیه خرس یا ماکیان هر یک دو مثقال روغن زیت چهل مثقال قسط تلخ بارزد اشق جاوشیر عاقرقرحا هر واحد یک مثقال جندبیدستر مشک عنبر فرفیون هر یک دو دانگ حرمل خردل هر یک دو مثقال شونیز حب الغار مغز ساق گاو راتینج سلیخه سورنجان فلفل سیاه غبار آسیا هر واحد یک نیم مثقال ادویه کوفتنی را کوفته و گداختنی را گداخته آمیزند و ضماد کنند مسوح نافع عاقرقرحا فلفل قسط تلخ کوفته و بیخته در روغن زیت کهنه آمیخته استعمال کنند و این شموم نافع خدر ست شونیز عنبر مشک کوفته در صرهٔ کتان بسته ببویند و این سعوط نافع نبطافلن شونیز عنبر در آب اذان الفار سوده استعمال نمایند

علاج خدر دموی وسوداوی وصفراوی

در دموی فصد کنند و خون وافر برآرند و تقلیل غذا نمایند و بعد چند روز بمطبوخ هلیله اسهال آورند و مبردات مثل روغن گل مع سرکه و کافور و صندل بر عضو طلا کنند و اشربهٔ حامضه بنوشند و نوشیدن شربت لیمون لعوق گاوزبان عظیم النفع ست و مزورهٔ سماق و حصرم غذا سازند و اغذیهٔ مولد خون ترک کنند و آنجا که موجب انصباب خون وضع عضو بود بر هیئتی واحد تا زمانهٔ دراز در اکثر تغیر هیئت کفایت کند و در خدر سوداوی از تنقیه و تعدیل هر چه در علاج امراض دماغی سوداوی مذکور شد بعمل آرند و اگر سر حوکه شاهتره چرائته مرچ سیاه پوست هلیله زرد پوست بلیله آمله هموزن گرفته بقدر یک نیم توله در پارچه بسته شب در آب تر کنند و صبح آب را برریزند و ادویهٔ مذکور سائیده بدیگر آب صاف نموده قدری مرچ سیاه سوده بران پاشیده بنوشند و همچنین تا چهل دیک دنا استعمال نمایند و در این ثنا غذا نان گندم خشکانه نمک بخورند در ازالهٔ خدر از مجربات ست و معجون نیب و اطریفل شاهتره که در قرابادین مسطور شده نیز مجرب ست و در خدر صفراوی علاج امراض عصبی و دماغی صفراوی نمایند

علاج باقی انواع خدر

آنچه از تپ و قرب غشی باشد بازالهٔ آن کوشند و بتقویت قلب پردازند و آنچه قریب موت افتد لا علاج ست و آنچه از خوردن ادویهٔ سمیه و گزیدن گژدم و مار عارض شود تدبیر هر یک در باب سموم خواهد آمد و تریاق فاروق در هر سم جامع النفع ست و گویند که بیخ بادنجان در نفع قائم مقام اوست و شخصی را از خوردن سم الفار خدر دست و پا عارض شده بود بمداومت شرب شیر گاو امر کردم و از ان نجات یافت و آنچه از سوء مزاج بارد واقع شود روغنهای گرم بر عضو و مبدأ اعصاب او بمالند و آب نیم گرم بریزند و اضمده و نطولات حار استعمال کنند و عضو را آنچنان بمالند که سرخ شود و شستن عضو به بول گاو و خردل مجرب گفته اند و هر چه در علاج امراض عصبی بارد گذشت بعمل آرند و در خدر ضغطی ورمی و خراجی علاج ورم و خراج کنند بطوریکه در باب اورام خواهد آمد و آنچه از بستن عضو باشد رباط بگشایند پس بآهستگی بمالند و تدبیر رض عصب و خلع و کسر در فصل آن مذکور گردد بدان رجوع نمایند و آنچه از رسیدن نوک نشتر بعصب در فصد و یا از قطع عصب باشد علاج نپذیرد و در جلوس بر یک هیئت تغیر هیئت کنند و عضو را بآهستگی مالش نمایند و بمالند و در خدر طبی علاج امراض عصبی یابس بعمل آرند و آبزن علوی خان که در رعشهٔ یابسی گذشت استعمال نمایند و صاحب خدر از خوردن برف حذر کند

اختلاج

یعنی جستن اعضا و آن حرکت عضلاتی غیر ارادی حادث در موضعی ست از بدن مانند پلک و قلب و معده و طحال و غیر آن از اعضای آلیه و عضلات و آنچه متصل آنها ست از اعصاب و جلدی که ملتصق اوست نیز حرکت کند و اختلاج در عضو بسیار رخو مانند دماغ و عضو بسیار صلب مثل استخوان بهم نمیرسد بسبب عدم استقرار ماده در اول

وعدم نفوذ آن در ثانی و بسبب اختلاج ریح غلیظ تجاری سریع التحلیل ست وازین جهت دفعةً حادث شود و بزودی زائل گردد لیکن اگر سبب قوی بود بعد زوال بازعود کند یا بی سکون تا زمانی طویل قرار گیرد و اکثر در ابدان و زمان بارد و اسنان و امزجهٔ بارد و از خوردن اشیای سرد و غسل کردن بآب سرد عارض شود و از حرکت بعد از ریاضت گرم ساکن گردد و بیشتر ریح محدث اختلاج از مادهٔ بارد رطب حاصل شود و گاهی از مادهٔ حار رطب پیدا گردد و از مادهٔ یابس کمتر باشد و گاهی اعراض نفسانی مثل فرح و غم و خوف و غضب وغیره باعث اختلاج می شوند پس اسباب مذکوره را چنان مشخص نمایند که اگر در اختلاج کوتاهی زمانهٔ او و سرعت حرکت معلوم شود از مادهٔ حار بود والا از بارد و قارورهٔ صاحب این علت در اکثر مائی یا غلیظ عدیم الحرارة و نبض او بطی متفاوت بود و علامت صحت او احتداد قارورة و سرعت نبض ست و اختلاج عام بدن منذر بسکته یا تشنج یا کزاز بود و دوام اختلاج در عضلات شکم منذر بمالیخولیا و صرع و در روی منذر بلقوه باشد و در زیر شراسیف و پهلوها گاهی بر ورم حجاب سلینه دلالت کند و ایضاً دوام او منذر بفالج ست لاسیما اگر در انها یا در ید تنها یا در اصول گوش باشد اختلاج لب زیرین گاهی مقدمهٔ قی باشد و در ابتدای لقوه و صرع لازم بود

علاج اختلاج از مادهٔ بارد

بپارچهٔ درشت بمالند و روغن جوز طلا کنند و بکمادات سخن مثل نمک و سبوس گندم و جاورس و زیره و زنجبیل و نانخواه و شبدت و شونیز در صره بسته و یا آب بحر یا آب نمک در مثانه یا شیشه پر کرده تکمید کنند و روغنهای محلل چون روغن بابونه و خیری و قسط و فرفیون بمالند و ابتدا بروغن ضعیف کنند پس قوی استعمال نمایند و شیرهٔ بادیان و شیرهٔ انیسون و شیرهٔ زیره سیاه و عسل یا گلقند و اخل کرده بیاشامند و اکثار عسل کلاً و شرباً و کذا طبیخ رازیانج نمایند و بخوردن گلقند عسلی و مربای زنجبیل و دیگر ادویهٔ کاسر ریاح مداومت کنند و بدلک و تغمیز و ریاضت لزوم نمایند و اگر ازین تدبیر زائل نشود مسهل بلغم و حب اختلاج دهند و خوردن ایارج فیقرا مقوی بشحم حنظل درین خاصیتی دارد و استفراغ با ایارج روفس نیز نافع ست و بعد ازان مداومت تمریخ عضو با ادویهٔ مسخنه کنند و جندبیدستر را بروغن زنبق تمریخا در دفع اختلاج خاصیتی ست و روغن حکیم اکمل خان و دیگر ضمادات محلله مذکوره در فالج و لقوه بکار برند و حب کچله و معجون آن و تریاق اربعه با شربت بادرنجبویه یا بادیان استعمال نمایند و هرگاه داغ خر گوش بماء العسل بخورند اختلاج را نفع دهد و جالینوس در میامر نوشته که هرگاه اختلاج دوام کند بدن را بحمام متخلخل سازند و دلک بپارچهٔ خشن کنند و روغن قسط و زنبق که دران جندبیدستر حل کرده باشند بمالند و سرکهٔ کهنه که دران پودینه و مرزنجوش پخته باشند بر بدن طلا نمایند و بعده بروغن نیم گرم و نمک دلک اعضا کنند و ماء الاصول بروغن بیدانجیر بیاشامند بعد استعمال قدری لوغاذیا و بالجمله اگر اختلاج دوام کند علاجش علاج رعشه و لقوه و فالج کنند و باید که درین مرض تلطیف تدبیر نمایند و غذا نخود آب و شوربای گنجشک و کبوتر و امثال آن بمصالح گرم بدهند و از خوردن آب سرد و برف و شراب بسیار و منفخات و مبردات و اغذیهٔ غلیظه و کثیفه مثل باقلا و کوامخ و امتلاء و تخمه و طعام شب و آشامیدن آب در شب رسیدن هوای سرد به بدن و غسل بآب سرد اجتناب کنند سویدی گوید که در اختلاج روغن گل نارنج و کذا اطریهٔ مسلوق و مطیب بزیت تا پانزده روز خوردن و یا انجرهٔ مسلوق و مطیب بروغن با دوام غذا ساختن مجرب من ست و شرب طبیخ ایرسا و مداومت اکل کرنب مخلوط بروغن زنبق و یا عاقرقرحا نیم درم بجلاب و یا سداب و یا اسطوخودوس هر روز از یک درم تا دو درم بماء العسل تا سی و پنج روز که منفعت عجیب دارد و یا طبیخ جعده و یا عصارهٔ غافث و یا بیخ راسن بعسل سرشته و یا فلافل و کذا شرب و تمریخ روغن پوست زرد اترج و یا روغن ایرسا و یا روغن غار و یا روغن سوسن اسمانجونی یا روغن گل بکاین و یا روغن بلسان نیم درم و تمریخ روغن خردل و یا کبریت بروغن بان و یا روغن سداب و استحمام بآب دریای شور و ضماد بورق و غذا بچوزهٔ مرغ نرم مسلوق و مطنجن بزیت انفاق و زیرباج آن بسرکه و عسل و مغز بادام مقشر سائیده و یا کبوتر بچهٔ مسلوق و مطنجن و مصوص بسرکه و عسل و دارچینی یا سنبل الطیب و یا کباب مسلوق و مشوی و مصوص بدستور مسطور و یا قنابر زیرباج بطریق مذکور و یا عصافیر مطنجن و یا دراج مشوی نافع ست و باید که هنگام طبخ این طیور سر و گردن آنها دور نمایند طبری گوید که رعایت مزاج علیل و سائر قوانین نمایند اگر علاج ممکن بود معالجه بحقنها که در علاج لیثرغس و نسیان و رعشه مذکور شد باید کرد و بجوب که ذکر کردیم تنقیه نمایند و این حب از قوی ترین چیز است که در اختلاج میخورانند شحم حنظل شیطرج هندی حب النیل غاریقون هر یک دو ثلث درم سکبینج یک درم ایارج فیقرا تخم کرفس انیسون نانخواه هر واحد نیم درم همه را سائیده در شراب صاف سرشته حبهای کوچک بسازند و بوزن سه درم بخورانند قبل از آنکه خشک گردد و اگر این کفایت نکند پنج شربت در مدت ثابت و پنج روز اگر مزاج متحمل باشد ازین حب بخورانند نسخهٔ آن بگیرند سکبینج و جاوشیر و جندبیدستر و حلتیت هر واحد یک درم لعده پنج درم تخم کرفس و انیسون در شراب کهنه خوب جوش داده صاف کرده ادویهٔ مذکوره را درین شراب تر کنند هرگاه بگداز دبران ایارج فیقرا ایارج مثرودیطوس هر یک سه درم آمیخته بسرشند و بقدر فلفل حبها ساخته دو درم بآب نیم گرم بخورند و اگر این هم کفایت نباشد ایارج لوغاذیا خورانند و تریاق کبیر دو دانگ در آب تخم کرفس حل کرده اندک روغن

یاسمین یا روغن ناردین بمقدار واجب بران انداختہ برناشتا حقنہ کنند و روز دوم آب نیم گرم کہ دران بابونہ اکلیل الملک جوشانیدہ باشند اندک روغن قسط بران چکانیدہ حقنہ نمایند و بر روغن مجموعہ کہ در تشنج گذشت عضو مختلج را بمالند و دران ادہان خفیفہ استعمال نکنند و در روغنہای محلل لکابہ برند پس اگر اختلاج در رگ چشم و لبہا باشد بوزن نیم درم زہرۂ کلنگ و یک حبہ مشک بر روغن مصطگی یا روغن یاسمین یا روغن خیری حسب مزاج آن سعوط کنانند و موضع مختلج را بدست خوب بمالند و در آبزن آب مطبوخ بابونہ و اکلیل الملک و شبت و قیصوم و برگ غار نشانند و غذا باید کہ گنجشک صحرائی و کبوتر بچۂ پروازی و لحوم حملان یک سالہ و مانند آن باشد

علاج اختلاج از مادہ حار

اگر آثار غلبۂ خون ظاہر باشد فصد کنند و استحمام و دلک بدن نمایند و اگر عناب امرود ہر یک لبست درم پرسیاوشان تخم کاسنی ہر کدام دہ درم گل سرخ نیلوفر ہر واحد پنج درم در دو رطل آب بپزند تا ربع بماند صاف نمودہ بنوشند در ازالۂ اختلاج حار از مجربات انطاکی ست و ہمچنین کبابہ چینی و کشنیز خشک و نبات سفید مساوی کوفتہ بیختہ بقدر سہ درم ہر صباح خوردن فائدۂ عجیب دارد و ایضاً آنجا کہ احتباس حیض و عدم خروج خون معتاد باعث اختلاج شود از فصد زائل گردد و ملطفات خون مثل شاہترہ و بادیان وغیرہ نافع آید و حکیم عابد سرہندی در شرح اسباب خود می نویسند کہ شخصے را این مرض عارض شد از تیرہی دہن و نیم ناخنہا برنگ بادنجانی و عموم اختلاج بدن دانستم کہ دموی ست و بر مریض اعراض مقدمہ سکتہ ہیجان کرد اگرچہ اطباے دیگر فصد جائز نمی داشتند لیکن من فصد قیفال گرفتم و از ان فی الحال صحت یافت و نزدیک عوام این تدبیر حجت بر کثرت مہارت من درین فن گردید ✤

امراض عین

یعنی بیماریہای چشم بدانکہ مزاج چشم گرم و تر ست و جمیع انواع امراض مادی و ساذج و ترکیبی و مشترک و را عارض میشود و امراض مذکورہ گاہی خاص می باشد و گاہی بمشارکت عضو دیگر و اقرب اعضای مشارک چشم دماغ و سر و حجب داخلی و خارجی آنست و بعد ازان معدہ و سائر اعضاے دیگر و ہر مرض چشم کہ بمشارکت حجاب خارج افتد از خطر سالم تر باشد و ایضاً امراض عین بعضے متعدی اند مثل رمد و بعضے موروثی مثل سبل و امراض او در بلاد جنوبی خاصةً بلاد مصر بیشتر افتد و در بلاد شمالی کمتر عارض شود و در تابستان بسبب کثرت صعود مواد دران و در ربیع بسبب سیلان مواد و در خریف بسبب فساد آن اکثر افتد و از امراض چشم بعضے خاص بملتحمہ ست مثل رمد و طرفہ و دوقہ و بعضے خاص بقرنیہ مثل بیاض و مکثۃ المدہ و بعضے خاص بعنبیہ مثل زرقہ و بعضے خاص بجدقہ مثل تسلع و ضیق و نزول الماء و بعضے خاص بروح مثل خیالات و کورے و ضعف بصر و بعضے خاص برطوبات مثل جمود و زیادت انعقاد و امراض منسوبہ بطبقۂ ملتحمہ و عارض بدان و بغیر آن بعضی آنست کہ آنرا و پلک را عارض شود مثل انتفاخ و جسا و حکہ و توثہ و بعضی بدان و بطبقۂ قرنیہ افتد مثل سبل و ظفرہ و بعضے آنرا و لحمۂ موق را عارض شود مثل دمعہ و بعضے بدان و پلک و قرنیہ ہر سہ افتد مثل لحم زائد و دبیلہ و بعضے ازان عام بجمیع اجزای او باشد مثل تفرق اتصال و اما امراض منسوبہ بطبقۂ قرنیہ عارض آن و بغیر آن بعضی آنست کہ آنرا و طبقۂ ملتحمہ را عارض شود مثل شق و بعضے بدان و پلک و ملتحمہ افتد و ازین بعضے آنست کہ اجفان را نیز منسوب ست باسمای آن مثل قروح و بثور و یا بغیر اسمای آن مثل دبیلہ و بعضے آنست کہ بغیر آن منسوب نباشد و اگرچہ اجفان و غیر آنرا عارض شود مثل سرطان و حفر و رطوبت و تشنج و از امراض چشم بعضے ظاہری اند مثل رمد و بعضے باطنی سہل التعرف مثل احوال روح یا صرہ در زیادتی غلظ و رقت او و مانند آن و بعضے باطنی عسر التعرف اند مثل آفاتی کہ در رطوبات حادث شوند و بعضے باطنی بتخمین ضعیف شناختہ میشوند ہمچون آفاتی کہ در طبقات داخلی یا عصب نوری از سوء مزاج و مانند آن حادث گردند امراض چشم صعب اند بسبب شرافت عضو و کثرت ارواح و قوت حس و بتشیر عسر التشخیص پس بدون تشخیص آنکہ مرض اصلی ست یا شرکی و در طبقات ست یا در رطوبات یا در عصبۂ مجوفہ جرأت بعلاج وی نکنند **طریق تشخیص** بدانکہ شناخت امراض چشم از نہ وجہ کنند یعنی از کمیت او و در خفت و ثقل و از ملمس او و حرکت او و عروق او و رنگ او و مقدم او و عظم و صغر و فعل خاص او یعنی بینائی و حال چیز کہ ازان سائل شود و حال انفعالات او پس اگر شخصے شکایت مرض چشم نماید اول دریافت کنند کہ مرض ساذج ست یا مادی چنانچہ سوال کنند کہ در چشم سبکی معلوم میشود یا گرانی و از چشم چرک برمی آید یا نہ پس اگر سبکی چشم و عدم خروج چرک بگوید مرض ساذج باشد درین صورت ببینند اگر ملمس چشم گرم و حرکت او خفیف و سریع و رگہای او غلیظ و فراخ و قصور ادراک شئ بعید و انتفاع از سردی و تضرر از گرمی باشد مرض حار ساذج بود و اگر ملمس و حرکت ثقیل و عروق دقیق و خفی و انتفاع از گرمی و تضرر از سردی باشد مرض بارد ساذج بود و اگر ملمس صلب و حرکت خفیف و عروق خالی و چشم کوچک و خشک و نفع از تری و ضرر از خشکی باشد مرض یابس ساذج بود و اگر ملمس نرم و حرکت ثقیل و چشم بزرگ و حس ادراک شئ بعید نسبت بقریب و چرک بسیار

و انتفاع از خشکی و تضرر از تری باشد مرض رطب ساذج بود و اگر مریض در جواب اول گرانی چشم و خروج چرک بیان کند مرض مادی باشد پس اگر حرارت ملمس و سرخی چشم و خروج اشک و انتفاخ و درد و عروق و ضربان صدغین و باهم چسپیدن پلک بود مرض دموی باشد و اگر با وجود گرمی ملمس سرخی مائل بزردی و اشک قلیل گرم حاد و نخس و التهاب و قلت التصاق جفن بود مرض صفراوی باشد و اگر برودت ملمس و سرخی خفیف مائل بسفیدی و گرانی شدید و التزاق پلک و چرک بسیار و تهیج و اشک بود مرض بلغمی باشد و اگر ثقل یا تیرگی رنگ و قلت التصاق پلک و دیگر آثار مرض یابس ساذج بود مرض سوداوی باشد بعده بصورت تحقق قسمی از اقسام مذکوره به بینند اگر با مرض چشم بعض دلائل آفات دماغ مثل صداع و ثقل سر وغیره نیز شریک باشد مرض شرکی دماغی بود پس اگر مشارکت بواسطه حجب داخل قحف باشد ابتدای وجع والم و تمدد از عمق و غور چشم محسوس شود و قلت انتفاخ اجفان بود و درین صورت اگر باوی کثرت عطسه و دغدغه بینی و خارش چشم و خشک و بینی بود بر ماده حار و اگر آنچه سیلان یا بد غلیظ بارد بود بر ماده بارد دلالت کند و این مشارکت بسبب سوء مزاج ساذج کمتر افتد و اگر مشارکت با حجاب خارج قحف باشد و از ان ماده بچشم متوجه بود ابتدای تمدد از پیشانی احساس نماید و ضربان در عروق خارج سر ظاهر گردد و مضرت و انتفاخ قریب پلک بیشتر باشد و با سرخی چشم درد و گرمی سر و پیشانی و پری رگهای خارج سر بود و اگر اختلاف احوال چشم باختلاف حال خلا و امتلاء معده یافته شود و باقی و تهوع و کرب معده بود و حال آفت معده و در اشتهاء و هضم از پیشتر ظاهر گردد مرض شرکی معدی باشد و اگر غلبه ماده در جمیع بدن و انقطاع استفراغات معتاده و ثقل بدن معلوم گردد مرض چشم بمشارکت تمام بدن باشد و اگر فساد رنگ بدن و ترهل نماید بمشارکت اعضای هضم باشد و اما طریق معرفت امراض ترکیبی و تفرق اتصال و اورام در فصول علیحده مذکور خواهد شد اکنون تدبیر حفظ چشم که در حالت صحت و مرض چشم رعایت آن واجب ست بقلم می آید و بعد از ان علاج کلی امراض عین مسطور گردد

تدبیر حفظ عین

بر حافظ صحت چشم و خصوص آنکه چشم او ضعیف مستعد آفات و امراض باشد واجب ست که از جمیع مضرات بصر احتراز نماید و اشیای نافع عین اختیار کند و هر دو جداجدا مسطور گردد و اما کیفیت حفظ صحت چشم موقوف ست بر معرفت مزاج آن و مزاج خاص آن تابع مزاج دماغ بود و در اکثر زیرا که اکثر اجزای آن دماغیست و اگرچه دران عروق و شرائین بیشتر از استحقاق مقدار اوست و لهذا مزاج خاص آن حار رطب و در اکثر باشد بسبب کثرت خون و روح در اورده و شرائین با تحت آن بهر آنکه فعل خاص او بکثرت حرکت تمام شود و حرکت مجفف محلل ست اعانت کند در اصل خلقت برطوبت مزاج و حار بهر آن ساخته شد که حاجت او بحرکت بیشتر ست و دلالت میکند بر حرارت مزاج او سرعت حرکت و فراخی رگها و حرارت ملمس و سرخی رنگ آن و در اکثر اسود و مائل بسیاهی بود مگر در بعضی که مزاج چشم او بارد بود پس حرکت او بطی و ملمس او بارد و عروق او تنگ و رنگ او در اکثر ازرق باشد و بر رطوبت او نرمی ملمس و کثرت رطوبت او دلالت کند و در اکثر جاحظ باشد مگر در بعضی که مزاج چشم آن یابس باشد ملمس او یابس و عدم سیلان رطوبت و در اکثر غائر کوچک بود و بدانند که درین صناعت لازم نیست که چشم همه آدمیان را بغایت صحت گردانیده شود زیرا که امزجه و ترکیب در مردم مختلف اند و جز این نیست که قبول کند هر واحد از ایشان صحتی که بدان لائق باشد و همچنین لازم نیست که چشم در جمیع انسان شبیه بیکدیگر باشد بهر آنکه تو تعداد مزاجها مختلف اند بحسب آن پس ممکن است که چشم هر سن لائق آن سن باشد و چشم در صحت خود یا بصحت تامه فاضله باشد و دران احتیاج تغیر چیزی نیست و احتراز از جمیع امور موذی چشم دران کفایت باشد و یا صحت او چنان نباشد بلکه کم از غایت بود و این یا بسبب سوء مزاج و ضعف بنیه آن باشد و یا بسبب آنکه مهیا بدان بود اما تدبیر صحت در اشخاص ذی المزاج و بنیه احتیاج دران بسه امر باشد یکی آنکه سبب فاعل برای این صحت و این بتعدیل مزاج و ترکیب بود دوم تقویت جمیع قوای عین سوم تنقیه چشم از فضول اما تعدیل امزجه خارج از اعتدال بضد آن باشد و هر مزاج که اراده تعدیل آن کنند یا جبلی باشد پس تعدیل آن بسیار دشوار بود و در مدت مدید تمام شود و هر کسی را که این حاصل شود باید که دران با دویه بسیار ضعیف ابتدا کنند بعده در تقویت آن ادویه اندک اندک بتدریج نمایند و هرگاه انحراف در تاثیر ادویه دریابند از ان قصر نمایند و راحت دهند و بضعیف تر عود کنند این همه مع تعهد تنقیه باشد و اما اگر مزاجی که اراده تعدیل آن کنند مزاج حادث باشد تعدیل آن سهل تر باشد لیکن مع ذلک مختلف بود چه تسخین در ابتدای امر آسان بود و اگر امر طول کند دشوار گردد و اما تبرید در ابتدا دشوار تر بود و در آخر امر سهل باشد و اما در ترطیب و تیبیس خطر متقارب بود و ترطیب عسر تر باشد و اما تقویت قوای عین احتیاج دران بدوام بود یکی اصلاح ماکول و مشروب و این چنان کنند که از ان خون معتدل القوام متین مولد روح روشن صاف پیدا شود و این امر تمام می شود بآنکه صالح جوهر بود و مستعمل شود بنحوی که سزاوار است نه کم چندانکه از فرط جوع خون تیز و کم گردد و نه بسیار که آن فاسد گردد و بعد تناول آن حرکت سخت و خاصة

جماع نکنند و ایضاً خواب نکنند مگر بعد انحدار او و کثرت شرب آب بعد آن هضم را خراب کند و تکثیر ابخره نماید و اما در شراب تا قرب انحدار غذا تاخیر کنند و بقدح کوچک بخورد و بهتر شراب درین رقیق خوشبوی ریحانی خوش مزه باشد و تا حد سکر استعمال نکنند بلکه تا ابتدای نشو مع تنقل بچیزی که مانع ابخره و مقوی معده باشد مثل بهی و زرشک و گلقند و جوارش اترج و دوم استعمال مقویات چشم از تصرفات و اکحال و قطورات اما تصرفات مثل اکثار رویت اشیای سبز و آسمان جونی است و تعدیل ریاضت حتی القراءت و قیق گاه گاهی و کذا لک نظر در آب و اشیای جمیله و اما اکحال و قطورات افضل دران ادخال دوائیه نقیه است که دران تجفیف قلیل و تحلیل قبض لطیف و تنقیه باشد مثل سرمه و توتیا مربی و انار شیرین که ازان برود سازند و آن معروف است و کذلک دامت الاکتحال بحفظ خاصته دران جا که رطوبت رقیق باشد و اما تنقیه چشم از فضول دران احتیاج به تنقیه بدن و سر و معده بود و ریاضت اطراف در جذب فضول از چشم و تحلیل آن نافع است و این مثل مشی آهسته بود و اگر آن با سکون سر و نواحی آن باشد افضل بود مثل ریاضتی که انسان دران پای خود را بقوت و عجلت حرکت دهد و بعد ازان از منع تصعد ابخره چاره نباشد و در اکثر امر این تصعد از معده بود و آنچه دران نفع کند بعد طعام تناول قصب زیتون خام کم نمک است و همچنین کشنیز خشک بشکر و بهی نیکوست و کذا زعرور لابدست از اجتناب فواکه و بقول مثل کدو و خیار و ثوم و بصل و شفتالو و خوبانی و احتراز از امتلاء و تخمه و فساد هضم و تعهد تهلیین طبیعت ضرور نیست زیرا که قبض طبع شدید المضر بچشم است و لهذا اسهال اگر مفرط نگردد چشم را بسیار نفع کند و اما تدبیر صحیحه که مهیا بحدوث سوء مزاج با فساد ذنبیه و مستعد بدان باشد در اکثر امر این استعداد بسبب خلل حادث در عضو مشارک چشم بود و اولی اعضا بدین سر است و اکثر این وقتی باشد که امتلا بدان حادث شود و این تمام میشود بسه امر یکی تنقیه آن عضو و این چنان باشد که ازان استفراغ مواد زائد کرده شود یا بانفراده اگر امتلاء خاص بدان باشد یا مع استفراغ همه بدن اگر امتلاء عام بود دوم تقویت چشم تا مواد منصبه آن عضو قبول نکند سوم بند کردن راه میان هر دو و این راه گاهی از داخل بود چنانچه مشارکت میان چشم و دماغ از طریق حجب داخلی باشد و بند کردن این شعوا بود و افضل اشیا دران نوشیدن شربت خشخاش با پوست آنست که همراه آنچه طبیخ او را بشکر یا بالعسل بحسب خلاف ماده در حرارت و برودت آن بقوام آورده باشند و گاهی این راه مشارکت میان چشم و سر از طریق سمحاق باشد و بند کردن این آسان بود بسبب سهولت وصول ادویه بدان از خارج چنانچه آن ادویه اطلیه و اضمده باشد که بر پیشانی و پلک نهند و دران قبض مع تقویت یا با برودت و یا با حرارت باشد بحسب مواد و آب مورد طلاء جید است و همچنین آب غوره و آب بارتنگ و آب حی العالم و آب برگ بهی و آب برگ سیب و آب عصی الراعی هر کدام از ینها که باشد مفرد یا با اقاقیا و زعفران و گاهی تضمید جبهه بثفل این آبها یا بسفرجل کوفته یا بسیب کوفته میکنند و گاهی دران فوفل و اندک زعفران اضافه می نمایند و پوست خربزه ضماد نیکو برای مواد حار است **دیگر** مازو و اقاقیا و فوفل هر واحد ربع درم پست جو مثقالی برز قطونا یکدرم بآب آس سرشته بر پارچه مالیده استعمال کنند **دیگر** غبار آسیا دو جزو اقاقیا دقاق کندر هر واحد یک جزو مرنیم جزو افیون ربع جزو به سفیدی بیضه سرشته استعمال نمایند **ضماد** جید برای مواد بارد کبریت بورق هر واحد نیم درم کندر یک دانگ بآب زیتون سرشته استعمال کنند **دیگر** کبریت زرد دو چند آن بورق مر کندر و زعفران هر واحد نیم وزن کبریت بآب مورد سرشته و بعمل آرند گاهی تسدید طریق مواد بربط شریان صدغ یا بداغ او و مانند آن میکنند و گاهی استغنا از تسدید با مالة مواد بسوی غیر جهت چشم می نمایند و این بمثل فصد صافن یا حجامت ساقین و استعمال حقنها و مانند آن بود

ذکر مضرات بصر

و آن غبار و دخان و هوای بسیار گرم و سرد و باد سموم است و جمیع مجففات مثل جماع کثیر و نمک بسیار و طول نظر بسوی چیزهای براق و روشن و سفید مفرط مثل برق و سیف درخشنده و آفتاب سیما در حالت کسوف و برف و دوام نظر بطرف یک چیز و قراءت خطوط دقیق با فراط و همچنین نظر بدیگر اعمال دقیق و فرط انکباب و کثرت گریه و حزن شدید و هم غضب در عقب اکتابت میان عصر و مغرب و بعد فصد و کثرت مسکرات و امتلای طعام و شراب و خواب کردن بر امتلاء و طعام شب و خفتن بر پشت تا زمانے طویل و خصوصاً زیر آسمان و تمامی اغذیه و اشربه غلیظه بدگوار و جمیع منجرات خواه بارد مثل خمیر و باقلا و لوبیا یا حار مثل سیر و پیاز و کدو عین مثل کرنب و عدس و بادنجان و اشیای حریفه مثل گندنا و جرجیر و خندقوقی و خردل و شونیز و نانخواه و دیگر ادویه مفرده مضر عین و آن یا مخدرات ست مثل کاهو و افیون مگر عند شدت وجع و یا آنچه کیفیت غالب داشته باشد مثل سرکه و یا آنچه صورت او مخالف جوهر قوی و ارواح باشد مثل بیش و زرنیخ و بلادر و دوائیه مرطب نیز مضر چشم ست در جمیع احوال زیرا که مزاج چشم رطب است در اصل خلقت و کذا اغذیه مالحه و اشیای لذاعه و حریفه و عفصه و حامضه و شدید التبرید مجمد قوت و تسدید الشیخین محلل [illegible] و آنچه موذی فم معده یا مضعف و مانع باشد و سرکه و سیب ترش و باد روج و شبت و خرما و لحم بقر و گوشت خشک و نمکسود و جمیع لحوم غلیظه و زیتون

رسیده ناموافق است وکثرت استفراغات مثل فصد وخصوصاً حجامت متوالی وکثرت مسهلات قویه وفساد طعام در معده وسوء ترتیب تناول طعام چنانکه هضم او فاسد گردد وبخارات ازان بسیار خیزد وجمله قابضات سکم مانند قلیها وگوشت بریان از لحوم طیور وغیره ومولدات خون کدر از اشیای مالحه وحریفه وغیره مثل شراب کدر وغلیظ وکثرت خواب وبیداری طویل واستحمام مفرط وقی کردن اگرچه از جهت تنقیهٔ معده نفع میکند لیکن از جهت تحریک مواد دماغ ودفع او بسوی چشم مضرت دارد پس اگر ضرورت قی افتد بعد طعام وباهستگی استعمال کنند

ذکر اشیای نافعه

حافظ قوت چشم وآن غوطه زدن در آب صافی شیرین وکشادن چشم اندرانست جوانان را در آب سرد وپیران را در آب گرم وخوردن غذا های لطیف مقدار معتدل که باعث تولد خون صالح باشد واکثار تناول شلجم واستعمال ادویهٔ مقوی مجفف باعتدال وکذلک آنچه دران جلا وتحلیل باشد وکحلهای مقوی بصر مثل سرمه وسنگ بصری مربی بآب مرزنجوش وآب بادیان تازه وآب غوره ودوام اکتحال بآب بادیان یا سرمه بآب بادیان سود عجیب وعظیم النفع است وبرود رمان نیز عجیب ست واکتحال بخاکستر سر کبوتر وانزروت وشب وزعفران ومشک چشم را تقویت دهد وصحت او را نگاهدارد ومنع از قبول نوازل نماید واکتحال بعتیق بمیل طلا در ماهی دو نوبت باعث امن از جمیع اوجاع وامراض چشم ست وریختن آب نیم گرم بر سر وتدهین سر بروغن بنفشه وکدو وبادام واکتحال بکحل روشنائی وکحل الجواهر نیز مقوی بصر ست وبقول طبری ورازی واطبای هند اکتحال خولان در هر هفته یکبار حفظ صحت چشم بتحلیل رطوبت خلطی نماید واکتحال مرقشیشا ولبسد وشادنج مغسول وسرطان بحری سوخته مغسول وسنبل الطیب وساذج هندی وتقطیر آب باران که دران هفت روز بادیان ترکرده باشند در چشم هر واحد حافظ صحت عین ومقوی آنست وهمچنین اکتحال با شمد هر شب وبمروارید ومرجان واقلیمیای ذهبی وزعفران وخضض وشکر وابریشم محرق ومامیران وحبت مدبر وصبر وایضاً بوئیدن مشک در سرما وعنبر در گرما ونظر بسوی زمرد وسنگ یشب وهر چیز سبز وکشیدن میل طلا هر وقت در چشم وگویند که دارچینی وکندر وسلیخه وقرنفل کحلاً وشرباً نافع ست وخوردن اطریفلات ومعاجین مناسبه ودیدن اشیای جمیله واستفراغات معتدله وتنقیهٔ دماغ وتقویت آن ودمع انجره نافع چشم ست وگویند که خوردن دارچینی فلفل سیاه زعفران بادیان باندکی نمک اندرانی وکذلک مغز بادام بانبات وجمیع مغزیات وسفوف بادیان واصل السوس وشکر ومداومت هلیلهٔ مربی وآمله مربی وبرگ تنبول حافظ صحت چشم است واطریفل صغیر قوی النفع است در حفظ صحت آن ودوام تاپیدن طبیعت نافع چشم ست

علاج کلی امراض عین

اگرچه بیماریهای چشم بسیار ست ودو میاطلی تا پنج هزار مرض او شمار کرده لیکن جمله منحصر در چهار جنس یعنی مرض مزاجی ساذج ومادی ومرض ترکیبی چون حول وجحوظ وتفرق اتصال مثل جراحات واورام ست پس علاج این هر چهار مقابل مرض باید اعنی تبدیل مزاج واستفراغ ماده ودران تدبیر اورام نیز داخل است واصلاح هیئت وادمال والحام وتدبیر اورام وهر واحد مسطور گردد اکنون بدانکه قانون واجب در علاج امراض چشم صرف عنایت ست باصلاح مزاج دماغ وتنقیه واستفراغ مواد منصبه بچشم از دماغ ویا از دیگر اعضا بفصد وحجامت واسهال وتقلیل غذا وتلطیف واصلاح آن وتناول غذای مولد خلط محمود واجتناب از جمله مبخر وبدگوار وتقویت چشم باضمده واطلیه وتبدیل مزاج عارض آن وهرگاه همراه بیماری چشم صداع باشد ابتدا به علاج صداع مع صرف عنایت بطرف حال چشم باید نمود وبدانند که سوء مزاج چشم یا حاصل باشد ویا متوقع وعلاج ثانی تقدم بالحفظ بمنع سبب اوست مثل استفراغ عند غلبهٔ مواد وتلطیفه عند ثوران اخلاط وعلاج اول اگر حصول او تمام شده باشد واستقرار یافته بالضد بود علی الاطلاق واگر چنان نباشد بلکه در اول حصول باشد در علاجش احتیاج بهر دو امر افتد اما تقدم بالحفظ بنابر آنکه خواهد بود واما علاج بالضد بهر آنکه موجود است وهر سوء مزاج یا ساذج باشد یا مادی اما در ساذج ادویهٔ معدله مبدله مثل ادله وضعیه کفایت باشد وادویهٔ مبدله وغیره که در چشم استعمال نمایند در اقوال شیخ وجرجانی مسطور گردد حسب ضد مزاج غریب استعمال نمایند ودر اغذیه واشربه نیز حسب سبب همین رعایت مرعی دارند واما در مادی ازالهٔ ماده لابد ست یا از همه بدن ویا از دماغ ویا از نفس چشم اگر عضوی مواد خود بسوی آن نفرستد بعده گاهی استفراغ تنها کفایت کند وگاهی احتیاج بتعدیل بعد آن افتد واستفراغ بدن گاهی بفصد ونحو آن وحجامت بود وگاهی باسهال وگاهی بقی وگاهی بادرار وتعریق وباین هر دو نادر باشد اما فصد وقتی کشاده شود که در خون کمی نباشد ودران از دوام حذر کنند یکی هیجان مواد حار هرگاه غالب باشد بسبب نقصان رطوبت خون دوم خام شدن مواد بارده بنقصان حرارت وانچه قائم مقام فصد ست رعاف وخروج خون حیض ونفاس وخروج آن از افواه عروق بود در رعاف

خارج میکند مواد را از موضع قریب از چشم فلهذا در اماله آن بسوی خلاف جهت چشم نفع نمی کند و خون حیض و نفاس و عروق مقعد چنین نیست و فصد صافن در منع
خروج حیض است و فصد باسلیق برای جذب ماده بسوی اسفل باعتدال و فصد سر و برای استفراغ خون از اعالی بدن و فصد عروق گوشه چشم بگشاده و دمعه و رمد کهنه
و صداع و شقیقه نفع میکنند و فصد رگ پیشانی برای ثقل راس و امتلای چشم نافع و گویند رگهائی که برای امراض چشم میکشایند اوّلاً قیفال است پس عروق نواحی سر لیکن
عروق پیش سر در نقل از موضع نافع تر بود و عروق پس سر در جذب مفید تر باشد و گویند که اگر مرض در چشم باشد و قوت مساعد بود پس سزاوار آنست که فصد قیفال نکنند اگر
یافته نشود حبل الذراع و اگر آن هم یافته نشود اکحل و اگر آن نیز یافته نشود باسلیق کشایند بشرطیکه در خون کثرت و قوت قوی باشد و استاد رحمه الله عند ازمان مرض
امر باخراج خون از رگ پیشانی و رگ ماقین میفرمودند و اما حجامت جالینوس گوید که خلقی کثیر از علل مزمنهٔ عین بتنقیه از استعمال حجامت بر قفا صحت یافته اند و حجامت
ساقین بجذب مواد بسوی اسفل تقویت نماید و ابتدای امراض چشم را انفع و بعد و حجامت نقره جذب ماده بسوی مؤخر سر کند فلهذا چشم را بسیار نافع است و لیکن چون امتلای
امتلای بدنی نباشد که باوی خوف تصعد ماده بسوی سر بود و اما اسهال گاهی بشرب دوا بود و گاهی باحتقان و این در فرود آوردن مواد نافع تر است و اشارت مواد
از دماغ و تسییل و بسوی چشم کمتر کند و لهذا گویند که حقنه بجمیع امراض مادی چشم نافع است و موافق ترین مسهلات مستعمله در امراض چشم هلیله است زیرا که آن باوجود استفراغ
او تقویت معده و منع تصعد مواد کند لیکن بسبب یبوست و خشونت خود ضرر بمواد حار نماید پس محتاج اصلاح بود بچیزی که در آن لینت باشد با وجود موافقت در اسهال مثل بنفشه
لیکن اسهال بنفشه بتلیین و ازلاق است و اسهال هلیله بعصر پس اگر مساوات باشد یا عمل هلیله مقدم بود منع یا بطلان ازلاق گردد درین صورت از تکثیر مقدار بنفشه
چاره نباشد تا در فعل سابق تر باشد و چون هر دو ضعیف العمل اند لابد است از تقویت و تحریک بمثل سقمونیا و اندکی از آن کفایت کند و بسبب حدت او محتاج باصلاح
بکتیرا و رب السوس باشد و از آنکه مواد چشم بلکه دماغ اگرچه حار باشد خالی از بلغم مخالط نبود تبرید موافق باشد لیکن بسبب ضعف او گاهی تقویت بزنجبیل نمایند اگر خوف از
حرارت نباشد و اگر خوف ضرر در مخرج باشد مقل ازرق نیکوست و اگر مواد مائل بغذا باشد مع ذلک ایارج فیقرا افزایند که آن از اعالی فرود آرد و اگر بیشتر غلیظ
باشد حب ایارج جید بود و گاهی نوبت با ایارج لوغاذیا یا حب قوقایا رسد و این هنگام شدت غلظ مواد بود و اگر مواد حار رقیق باشد آب انار بشحم او افشرده با هلیله
و شکر نیکوست و گاهی تربد محموده افزوده میشود و همچنین این نقوع آلوبخارا و عناب و آلو بالو و مشمش هر واحد بست دانه سنا و گل بنفشه و هلیله زرد و خطمی هر واحد
سه درم با شکر استعمال نمایند و گاهی قوی میکنند بده درم فلوس خیارشنبر اندک روغن بادام شیرین و گاهی احتیاج بمطبوخ فواکه افتد و گاهی عوض مشمش سپستان
کنند و گاهی ریوند نیم درم و سقمونیا ربع درم افزایند و گاهی ماده بسوداویت بود پس مطبوخ سه درم افتیمون و سه درم بسفائج زیاده کنند و تقویت به
نصف درم تجرانی نمایند و اما نقوعات مستعمله برای تبرید و تلیین طبیعت پس از نقوع مقوی هلیله حذف کنند و ایضاً گل بنفشه و سنا و یا سنا تنها حذف نمایند و همچنین
درین هنگام اشربهٔ باردهٔ ملینه مثل شربت آلو یا شربت بنفشه و یا شربت نیلوفر استعمال کنند و گاهی لغایت ملینه مسهله و حقنها احتیاج افتد صفت فتیله شکر
مقوم باندک نمک بورق و قوی تر ازین آنست که سنا و گل بنفشه هر واحد ربع درم سقمونیا اندکی بیفزایند حقنه خفیفه ماء الشعیر شصت درم آب چقندر ده درم فلوس
خیارشنبر ده درم روغن کنجد و شکر هر واحد پانزده درم و اما قی اگرچه نفع میکند بسبب تنقیهٔ مواد لیکن شدید المضرت است بسبب تهیج و تحریک آن و اما ادرار
و تعرق پس در غالب امر احتیاج بدان وقتی باشد که بائیت بر چشم مع اقتضا آن در بدن غالب باشد و استفراغ دماغ بعد تنقیهٔ عام بمسهلات مثل حب هلیله و
ارسال علق بر صدغین در مواد حار و حب ایارج و شبیارات و اطریفلات و مانند آن در مواد بارد و مرکب بود و باد و یه که استفراغ آن از خارج کنند مثل ادویه مستعمله
در بینی چون سعوطات و غطوسات و استفراغ چشم یا بسبیل صرف ماده از آنست و یا بسبیل تجلیب ماده از آن پس صرف ماده اولاً از بدن بود اگر ممتلی باشد یعنی
در صورت امتلای ماده در همه بدن اول بحسب خلط غالب تنقیهٔ عام کنند و پس از آن تنقیهٔ خاص دماغ بمنقیات او و بعد آن تنقیهٔ عضو خاص الخاص چشم نمایند بنقل ماده چشم
و اماله و اخراج او از راه بینی و یا از عروق قریب چشم مثل عرقین ماقین و اما به تجلیب از آن با دویه مدمعه یعنی اشک آور و محلات بود و گفته اند که جذب ماده باستعمال غطوسات
و مدمعات و فصد رگ گوشه چشم و پیشانی خصوص بعد تنقیهٔ عام بدن و خاص دماغ و پس از سکون ماده از منقیات چشم است و اصل بزرگ است در علاج امراض مادی
چشم اصلی باشند خواه شرکی و ایضاً میگویند که در امراض مادی هرگاه احتیاج بنقل مواد از چشم بعضو دیگر افتد و ماده در طریق انصباب بسوی چشم نباشد پس بهترین عضویکه مادی
نقل کنند منخرین اند باستعمال غطوسات و نشوقات و تناول طعام و شراب کمتر لطیف و اجتناب از اشیای بد گوار و بخار انگیز نیز از اقسام مستفرغات ماده چشم شمرده اند هرگاه
ماده از عضو دیگر آید تدبیر تنقیهٔ عضو یکه از آن ماده بچشم می آید از واجبات است و بدانند که اگر ماده چشم رطوبت غلیظ یا ریحی باشد بعد تنقیهٔ عام بمسهلات مناسبه تنقیهٔ

دماغ بحب ایارج یا حب قوقایا نمایند و بعد از آن ما بقی را از بالا فرو کشند و چشم را بآب حلبه و شیر تازه بشویند بعد تنقیهٔ ماده ادویهٔ دوا نقه در چشم کشند و حمام نمایند و اگر ماده
رطوبت رقیق مختلط با خون یا صفرا باشد بعد فصد مسهل دهند و پس از آن ماده را از سر فرو کشند پس علاج چشم کنند و علاج چشم بوجهی قبل از تنقیه جائز نیست و نه ادخال
دوا در آن و خاصةً اگر دوای محلل باشد مگر دوای سهل عند الضرورت و در ماده ترکی حمام و اشیای محلل مفید بود و اگر ماده دموی باشد فصد کفایت کند و باشد که با وجود
کشادن فصد بسبب کثرت غلظ خون و پری رگهای چشم از آن امتلای عروق بر حال خود باشد درین صورت استحمام نمودن و عقب آن طعام لطیف خوردن مفید
است و تناول ایارج فیقرا و حب قوقایا سود مند و استعمال شیاف احمر لین و ضمادات محلل خون غلیظ را رقیق کند و کذا خوردن قدری شراب صرف عقب حمام نافع گفته‌اند
و در قیکه تنقیه و تدبیر صائب سود ندهد معلوم کنند که در چشم سوء مزاج ردی یا مادهٔ خبیثهٔ کثیفه در طبقات متمکن است که غذای عین فاسد میکند و یا آنکه دماغ ضعیف است
و از آن نزله بسوی چشم متوجه میشود از ینجاست که گفته‌اند گاه باشد که بدون آنکه ورم در چشم ظاهر باشد بواسطهٔ دوام نزول ماده بچشم منفعت علاج ظاهر نشود پس اگر ماده
از حجاب خارج قحف دماغ آید درین صورت کشادن رگهای سر و بریدن شراین صدغ و نهادن داغ بران مناسب است و حجامت نقره و ارسال علق بر جبهه نیز قریب
بنفع اوست و تضمید باضمدهٔ مقویه رادع بر جبهه مفید و از جملهٔ روادع پوست خربزه است برای مادهٔ حار و قلقدیس زبرای مادهٔ بارد و اگر ماده از داخل قحف آید درین حالت
تنقیهٔ دماغ بفصد و اسهال و دیگر تدابیر منقیهٔ دماغ باید کرد و هرچه در نزله گفته شود مفید بود **ایلاقی** و غیره مینویسند که اسباب امراض مادی عین هفت گونه است یکی
ضعف مزاج چشم حتی که مادهٔ نازله را بسوی خود از دماغ قبول کند دوم ضعف مزاج دماغ بقیاس مزاج معده و سائر احشا و قبول کردن آن بخار را که بسوی آن از
احشا متصاعد شود و قوت مزاج دماغ بقیاس مزاج چشم حتی که دماغ مواد را بسوی آن دفع کند سوم کثرت اخلاط ردیه در بدن چهارم ضعف قوت غاذیهٔ چشم و عدم امکان
هضم غذای وارد بران و بسبب آن اجتماع مواد زائد دران پنجم وسعت منافذی که از آن اخلاط بچشم می آید پس مواد بسوی آن بیشتر جاری گردد ششم ضیق منافذیکه
از آن فضول از چشم خارج میشود پس باقی ماندن آن در چشم هفتم وضع چشم تحت دماغ و بدان سبب همواره نزول فضلهٔ غیر منهضم بسوی آن پس طبیب را واجب است
که تفحص این اسباب نماید و اول بمنع سبب مشغول گردد **شیخ** میفرماید که از ادویهٔ چشم بعضی مبدلات مزاج اند اما مبردات مثل آب عنب الثعلب و آب عصی الراعی
و آب کاسنی و آب کاهو و گلاب و آب گل سرخ و لعاب اسپغول و سفیدهٔ بیضهٔ مرغ است و اما مسخنات مثل مشک و فلفل و وج و مامیران و مانند آن و اما مجففات مثل
توتیا و سرمه و اقلیمیا و بعضی از آن مقبضات اند مثل شیاف مامیثا و صبر و فیلزهرج و گل سرخ و زعفران و بعضی ملینات مثل شیر و مغز بادام سوده و سفیدهٔ تخم مرغ و لعابات
بهدانه و خطمی و حلبه و بعضی منضجات مثل عروق و آب حلبه و زعفران منضج خصوصاً آنان در آن ترکرده و بعضی محللات مثل انزروت و آب بادیان و بعضی مخدرات مثل
عصارهٔ لفاح و خشخاش و افیون **جرجانی** گوید که جملهٔ ادویهٔ چشم هفت جنس است یکی ادویهٔ قابض و این دو نوع است نوعی آنچه قبض او معتدل تر باشد مثل گل سرخ و عصارهٔ او و عصارهٔ
لحیة التیس و مامیثا و سنبل الطیب و زعفران و ساذج هندی و این آنجا بکار آید که از چشم درد مند آب کمتر آید دو نوع دیگر آنچه قوت قبض او قوی تر باشد و آن
اقلیمیا است و آب غوره و عصارهٔ سماق و عصارهٔ مازوی خام و قشار کندر و گلنار و مانند آن و این نوع آنجا بکار آید که اجزای چشم درست و قوی تر و قوت بصر تیز تر باشد
و خواهند که آب رفتن از چشم باز ایستد **دوم** ادویهٔ منضج و محلل چون آب حلبه و حضض هندی و بیرزد و انزروت و اکلیل الملک و جند بیدستر و کندر و زعفران و مرمکی
اما قوت تحلیل مر از همه زیاده است و زعفران با قبضی که در وی است منضج و ملین است و کندر همچنین منضج و نسخن است و این ادویه در علاج اورام و بثور و قروح چشم و برای
تحلیل رطوبات غلیظ و ریم پس تر بنیه بکار آید **سوم** ادویهٔ مخدره چون لفاح و افیون و خشخاش و این را بضرورت قوی در وجع شدید و حرارت و سوزش عظیم بکار برند **چهارم**
ادویهٔ مسدد منافذ کشاده و مجری و این دو نوع بود نوعی خشک و ارضی و آن اقلیمیا و سفیداب و توتیای مغسول و ارزیز سوخته و گل شاموس و نشاسته است و این ادویه
رطوبت زائد را کمتر کند و دمعه را سود دهد خصوصاً اگر در چشم قرحه و بثره باشد لیکن بعد از استفراغ بکار برند و اگر در قرحهٔ قرنیه قبل استفراغ بضرورت استعمال کنند جائز باشد
و نوع دیگر نرم و لزج و تر و حاجت باینچنین ادویه برای چهار غرض است اولاً آنکه سوزنده نیست و ثانیاً آنکه هنگام احتیاج بطول بقای دوا در چشم و منع سیلان آن ادویهٔ
لزج چون کتیرا و صمغ و نشاسته با دیگر ادویه بیامیزند و ثالثاً آنکه برای دفع اذیت چشم از ملاقات ادویهٔ حجری و ارضی خصوصاً در حالت درد ادویهٔ نرم با وی آمیزند و رابعاً آنکه
برای دفع خشونت و لذع متولد از مادهٔ حار و حاد ادویهٔ نرم و لطیف چون شیر زنان و سفیدهٔ بیضهٔ مرغ بیامیزند **پنجم** ادویهٔ کشایندهٔ منافذ و آن دو نوع است یکی چون وج
و دار چینی و فرفیون و حلتیت و سکبینج و این نوع آنجا بکار آید که اثر ادویهٔ منضج و محلل پس طبقهٔ قرنیه نرسد و از آمیختن این ادویه بسبب تفتیح منفذها قوت ادویهٔ مذکوره
بخوبی رسد دیگر ادویهٔ سخت گرم و مولد خشونت و این نوع نزول الماء را باز دارد **ششم** ادویهٔ زداینده و این نیز دو نوع است اول زدایندهٔ چرک قرحه

چون اقلیمیای کند و صبر و مانند آن و نوع ثانی زداینده که سبل و جرب و ظفره و مانند آن چون نوشادر و قلقطار و توبال مس و مس سوخته هفتم ادویه معفن که محرق
و خشن ست چون زرنیخ و زنگار و این طرفه صلب و جرب مزمن و خشک ریشه را بزداید گیلانی گوید که در ادویه چشم رعایت چند امور نمایند اول اختیار جوهر دوا
زیرا که در علاج چشم بسبب رقت و کثرت ارواح و قوت حس و ادویه مخالف طبیعت مثل بیش جائز نیست و نه آنچه دران کیفیت غالب باشد مثل حریف و بسیار
ترش و اشیای لذاعه و آنچه شدید القوت بود بهر آنکه شدید التبرید اجماد قوت چشم کند و شدید الحرارت تحلیل قوت او نماید و ثانی اختیار کیفیت دوا و این بعد معرفت
نوع مرض بود پس معالجه حار ببارد و بارد بحار کنند و بالجمله علاج تمام میشود بضد و ثالث اختیار مقدار دوا پس هر دوائیکه آن انفع و رغرض باشد تکثیر مقدار آن اولی است
از دوائی که نیست چنین و همچنین هر دوائی که قوت آن ضعیف تر باشد تکثیر آن اسلم است از دوای بسیار قوی و در امراض جفن تکثیر کحل اولی از انست که در امراض مقله
بسبب غلظ جرم جفن و قلت شرف او و رابع اختیار کیفیت دوا در درجه او در حرارت و برودت او و غیر آن و این نوع و آنچه قبل وست موقوف است بر معرفت
طبیعت چشم و مقدار مرض او و بر جنس و سن و عادت و فصل و بلد و صناعت و سحنه اما طبیعت چشم متضمن بر امور اربعه یعنی مزاج و خلقت و وضع و قوت اوست اما
مزاج چشم بهر آنکه چون مزاج صحی و مرضی معلوم کردند از ان مقدار خروج او از مزاج خاص او دریافت گردد پس اختیار کنند از ادویه آنچه مقدار او و قوت او وافی برد
کردن بسوی مزاج طبیعی باشد و اما خلقت چشم بهر آنکه در جرم مقله فضیله است که دفع بسوی آن ممکن بود یکی فضائی که در داخل اوست دوم فضائی که در داخل چشم ست
سوم فضائیکه در داخل بینی ست زیرا که او را اینجا منفذ طبیعی ست فلهذا دفع فضول او سهل باشد و بدان سبب کفایت کند دران ادویه قلیل المقدار که شدید القوت
نباشد و اما وضع چشم مشتمل بموضع و مشارکت ست اما موضع چشم ظاهر ست که آن از معده و جگر بسیار بعید ست فلهذا اثر ادویه بادی از اینجا نمیرسد مگر بعد فرط
ضعف قوت آن پس بجز دوای شدید القوت دران تاثیر معتد به نکند فلهذا عمده در معالجات چشم ادویه وضعیه است که بسهولت بسوی چشم میرسند پس واجب ست
که قوت دوا بمقداری نباشد که بر مقدار مرض چشم زیاده شود و اما مشارکت چشم با عضای دیگر پس بدانند که چشم شدید المشارکت بدماغ است و چرا نباشد
که آن مثل جزو اوست و طریق نفوذ مواد از داخل او بسوی آن فراخ است و آن عصب نوری ست فلهذا واجب ست که ادویه مانع نفوذ مواد از دماغ
بسوی چشم قوی التقویت و قوی الردع باشند لیکن نه بحدیکه موجب شدت تحدید و تکثیف طبقات عین گردند چه آن حبس فضول دران و زیادتی مواد و دفع کند و اما
قوت چشم پس اصناف قوتها چون در چشم بسیار است ارواح او بسیار بود و این منع میکند از آنکه دوای چشم قوی التلطیف باشند تا اجماد مزاج روح نگردانند و از آنکه
قوی التحلیل باشند تا روح را فانی نکنند و اما مقدار مرض پس مرض قوی محتاج بدوای قوی باشد و ضعیف را کفایت کند ضعیف و اما در اشیای که ذکر او کردیم امر دران
ظاهر ست و خامس اختیار وقت موافق برای استعمال دوا و این وقت گاهی معتبر بحسب فصول سال بود پس اولی موسم استعمال ادویه محلله قویه و شدید الجلا ربیع است
نه گرما و ادویه قوی الردع و شدید البرد را گرما و ادویه مستفرغه را ربیع و خریف است نه سرما و گرما و در ربیع استفراغ خون و در خریف استفراغ با ادویه مسهله باید و گاهی
معتبر بحسب مرض باشد پس در علاج اورام استعمال ادویه رادعه در ابتدا و ادویه محلله در آخر کنند و میان این هر دو زمان هر دو را مخلوط سازند و اول اگر رادع
را قوی تر نمایند بعده محللات را قوت دهند حتی که هر دو در منتهی مساوی گردند و ایضاً موادیکه اراده تحلیل آن یا استفراغ آن کنند اولاً دران منضجات استعمال کنند و بعد نضج آن
مستفرغات و سادس اختیار جهت استعمال دوا پس می باید که ادویه اورام چشم قطورات باشد زیرا که ذرورات یابس میان پلک و مقله متوقف شوند و آنرا الم
رسانند و ادویه ظفره و بیاض و مانند آن باید که ذرورات بود و ایضاً هرگاه احتیاج بنفوذ دوا بسوی اطراف و نواحی چشم باشد قطورات و جمیع اشیای سیاله بدان
اولی بود و استعمال ادویه مبرده و ملینه خاصه مسکن وجع هر روز بلکه در روزی چندبار جائز ست و چنین نیست ادویه حاره که دران واجب است تفرقه ایام و از اینجا
ست که گفته اند دوای تیز را علی الاتصال و پیهم استعمال نباید کرد و اگر حاجت تکرار افتد صبر کنند تا آنکه چشم از اذیت مرتبه اولی استراحت یابد پس باز بعمل آرند
بعضی گویند که بهترین اوقات استعمال کحل و تقطیر و مانند آن وقت سردی از روز ست و قبل تناول غذا و اگر مزاج مریض و کحل هر دو حار باشند بشب
یا صبح استعمال کنند و اگر هر دو بارد باشند در نصف النهار بعمل آرند و اگر کحل حار باشد فقط در آخر روز بکار برند و بعد اکتحال بمعدنیات خواب نکنند الا بعد انحدار
و در نزول الماء و بیاض و سبل بر پشت خوابیده و در مرض اسفل عین نشسته و در امراض پلک سرنگون داشته کحل استعمال نمایند و عند استعمال ذرورات مربع نشسته و اگر
رمد و امراض جفن باشد جهد نمایند که وصول کحل با جفان باشد فقط تا مقله را بخشونت آن الم نرسد و اگر قلع آثار و جلای بیاض و مانند آن مطلوب بود میل را بسوی مقله
رسانند و بر موضع مرض احتکاک نمایند و در تقطیر چشم را با بهام و سبابه دست چپ کشاده از دست راست قطور را بیچه میل بریزند و جوهر میل از نقره باشد در علاج

سخونت چشم و رطوبت آن و از طلا بسازند اگر اراده تلطیف ماده باشد و یا از آبنوس بعمل آرند اگر اراده تلطیف مواد و تحلیل آن باشد و یا از مس تر بسازند و باید که بعد هر استعمال میل را بشویند و جوهر مکحله باید که از اجسام مناسبه کحلی باشد که در آن نهند پس گاهی از نقره و گاهی از آبنوس مانند آن بود و شکل او مستدیر مائل بطول باشد و طرف چنان باشد که بسهولت کشاده شود و سنگ برای سائیدن شیافات وغیره حجر مس بهتر است یا تختهٔ آبنوس باشد و هر چیزی که بران بسایند آنرا بشویند و بعضے اعمال محتاج بستن عصابه و نهادن رفاده بود خصوصاً بعد قدح و قطع سبل و در اطفال و برای حفظ اضمده وغیره و در آخر مرض برائے حراست چشم از هوا و برای ضغطهٔ عین در نتوء آن و برای منع اوجاع و تسکین آن چنانچه در ضربان چشم و صدغ و نفع رفاده در رد جحوظ و نتوء بیشتر است و بدانکه ادویه که بدان معالجه چشم کنند و احتیاج دران بعمل باشد بعضے ازان معدنی و بعضی حجری و بعضے صدفی و بعضے نباتی و بعضے حیوانی است و جمله این موافق بود اگر بهیئت مخصوص باشد مثل کحل و ذرور و شیاف و مانند آن و لابد است که خالی از کیفیات ضاره باشند و واجب است که مختلف بود طریق عمل آنها بحسب اختلاف قوام و کیفیت آنها و مانند آن پس در جمیع معدنیات و احجار و اصداف واجب است که در تصغیر اجزای آن بسائیدن مبالغه نمایند تا بسبب خشونت موذی مقله نشوند از حرکت پلک و در این تصغیر را گاهی کفایت میکنند کثرت سحق و نخل از خرقهٔ صفیق تنگ مسام مع تربیت و تصویل با آب چنانچه در توتیا و شادنج و مرقشیشا و اثمد و مانند آن از معدنیات عمل میکنند و گاهی این بدون احراق با تمام نمیرسد بجهت کیفیت رویه یا عدم قابلیت سحق بلیغ و بهترین طریق احراق آنست که در کوزهٔ جدید کرده بگل حکمت گرفته در میان تنور یا قرن مدتی بدارند تا آنکه خوب سوخته مهیا بجودت سحق گردد چنانچه با قلیمیا و زاجات و سواد و سند و حریر و شیخ و حلزون و صدف و مانند آن عمل میکنند و بعضے ادویه بعد حرق و سحق به غسل کثیر محتاج باشند مثل سفیداب این برای ازالهٔ ترشی او که مضر چشم است و دفع حرارت مکتسبهٔ نار میکنند و ایضاً مانند نحاس محرق که دران کیفیت ضاره لعین است و بسیار ادویه است که سحق او باختلاط آب یا رطوبت مائی جید میشود مثل احجار و اکثر معدنیات و بعضے ازان محتاج این نمی شوند مثل نشاسته و صبر اما سحق صموغ بغیر رطوبت بسبب تحلل قوت آنها بحرارت سحق موجب ضعف آنها میگردد و بعضے ادویه است که برای تصغیر اجزاے آنها خیسانیدن او در آب یا مائی مناسب کفایت میکند همچون کتیرا و صمغ عربی باید که در آب بخیسانند پس از خرقهٔ صفیق صاف کنند و بعضے را در تصغیر اجزا این کفایت نمیکنند بلکه با وجود خیسانیدن باز محتاج بسائیدن باشند چنانچه در اشق و سکبینج بعمل می آید و ادویه چشم در آب غوره و آب بادیان و آب هلیله و آب سماق و آب مرزنجوش و آب باران چند بار خیسانیده و خشک کرده سائیدن قوت دوا زیاده میکند و اکحال خشک قوت ادویه را بقعر چشم و در طبقات میرساند ادویه جدا جدا سائیده با وزن مطابق نسخه نموده آمیخته مجموع را یکجا باهستگی بسایند و از گرد و آفتاب محفوظ دارند و در جمیع شیافات احتیاج بدوائی میشود که دران لزوجت باشد تا ادویه جمع گردد و بعض آنها ببعض بچسبد و باید که آن مغریات نافع امراض باشند که برای آنها این شیافات ساخته باشند و آن مثل نشاسته و صمغ عربی است در شیافات رمد و مثل انزروت و سکبینج در شیافات بیاض و لطخات آبه و مانند آن و اولی اوقات که در آن ادویه چشم از شیافات و ذرورات و مانند آن بسازند فصل ربیع است بسبب اعتدال هوا دران پس ادویه متکرج نخواهد شد چنانچه در سرما و نه تحلیل قوای آنها خواهد بود چنانکه در گرما لیکن اواخر ربیع بشیافات اولی است تا قوای آنها قوت حرارت در مدت خشک شدن آنها تحلیل نشود فلهذا می باید که بتخفیف آنها در سایه کنند و اما ذرورات پس تاخیر آنها تا آخر ربیع جائز است و دوائیکه در آبهاے مذکوره پرورند در آخر ربیع بهتر باشد و باید که هر واحد از اکحال و شیافات در ظرف علیحده بدارند تا هر احد از آنها قوت یکدیگر اکتساب ننماید و دران سبب قوت او ضعیف و باطل نگردد و همچنین حرارت مشک بمجاورت کافور کم میشود و برودت کافور از مجاورت مشک قوت می پذیرد **علاج مرض ترکیب عین** اصلاح هیئت چشم کنند و ازالهٔ آفت که در ترکیب اجزاے چشم افتد و آن یا بفصد و استفراغ بود و آن مذکور شد و یا بانواع حیلها که در جایگاه خویش خواهد آمد **علاج تفرق اتصال** چشم با دویهٔ قلیل التخفیف غیر لاذع چون مرهم زعفران و توتیا و سفیداب و شادنج و صبر و مانند آن علاج باید کرد زیرا که هر دوائی که مزاج او موافق مزاج چشم است مضر عین بود و آنچه اندکی مخالف او ست مثل ادویهٔ مذکوره نافع باشد و چون مزاج چشم گرم و تر است لهذا در اکثر دواے مرطب چشم را مضرت رساند و هر دوا که رطوبات کمتر کند و لاذع نباشد تقویت چشم نماید و هر عضویکه قوی گردد ماده مرض را قبول نکند و آنچه بدان رسد از خود دفع کند و این اصل عظیم است و اکثر علاج چشم مرعی دارند بالجمله علاج تفرق اتصال و علاج اورام بفصول علیحده مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی

اوجاع عین

بدانکه در چشم بیشتر اوجاع ممدده و لذاعه و ناخسه و ضربانیه و حاده و ضاغطه و خشنه و مانند آن افتد و آنرا اوجاع زیاده تر از غیر او عارض شود بسبب قوت حس او

و ملاقات پلک بمواضع موجعه آن و نخش کردن آن از هر طرف و چون دردهای چشم شدید باشد پس امراض موجعه آن بغایت حاد بود و صبر طبیعت بر اوجاع او تا مدت طویل کمتر بود و چون در آن طول کند فضول در چشم کثرت پذیرد و ضعیف گردد پس مستعد امراض شود بالجمله اوجاع چشم را هژده سبب است **طریق تشخیص اسباب** اول چشم را ملاحظه نمایند اگر در ان آثار اقسام رمد یا سبل یا جسارت ملتحمه یا بثور یا قروح عین یا ضربه چشم یا قذی معلوم شود سبب درد همان باشد و هر واحد ازان در فصل علیحده مذکور خواهد شد و اگر علامات امراض مذکوره یافته نشود درین صورت از مریض سوال کنند که کدام قسم درد است آیا ضربانی و مسلی است یا ناخس یا ثقیل یا ضاغط یا تمددی و در عمق چشم محسوس میگردد یا در دیگر اجزای چشم پس اگر بیمار درد ضربانی مع مسلی یا مع ضاغط در عمق چشم بیان کند و درد مذکور مثل شقیقه سر گاهی لازم باشد و گاهی نه از صداع حدقه و شقیقه عین باشد و اگر درد ضربانی با صداع باشد از ورم عنبیه بود و اگر درد ناخس شدید که تا صدغین منتهی شود و عروض درد سر خصوصاً عند حرکت بگوید و در رگهای چشم تمدد و رنگ ورم سرخ مائل بسیاهی و تیرگی نماید و اشتهای طعام نشود از سرطان قرنیه باشد و اگر در چشم المی ناخس بگوید و پندارد که در حدقه خار یا سنگریزه افتاده است و حدقه گردانیدن و در روشنی چشم کشادن نتواند از نرسیدن غذا برطوبت زجاجیه باشد پس اگر سببش خشکی رگهای مجاری غذای او بود هر دو چشم در غور روند و اشک نیاید اما اگر سبب نرسیدن غذا سده بود گاه گاهی در چشم اشک هم آید و گاه باشد از هر دو گوش چیزی شبیه بریم برآید و ذائقه دهن بی مزه گردد و اگر درد ثقیل گوید و چشم گران باشد و اشک آرد و هر چیز غیر مستقیم نماید و پلکها باهم نه پیوندد و در نصف قرنیه کدورت نماید از زوال طبقه عنبیه باشد و اگر وجع شدید ضاغط گوید و نتواند چشم را حرکت داد و عطاس و چشم پر چرک و پر اشک بود از ضغطه جلیدیه باشد و اگر وجع شدید در عمق چشم باشد و با آن انتشار نور در جمیع اجزای عین مدرک گردد و بصارت باطل شود از تفرق اتصال شبکیه باشد و اگر در عمق چشم درد گوید درین صورت اگر در اقطار چشم سرخی نماید از فساد طبقه مشیمیه باشد و اگر با درد ضاغط در عمق چشم جحوظ عین باشد از ورم طبقه صلبیه باشد پس اگر ورم دموی بود با الم مذکور تمدد و حکه در چشم بموضع غیر معین باشد و اگر صفراوی بود با احتراق و التهاب و حرارت شدید باشد و اگر بلغمی بود با الم ثقیل و استرخای پلک و دشواری نظر بسوی اشیای عالیه مثل سقف و غیر آن باشد و اگر با وجود درد در عمق چشم چنان نماید که چشم باز پس کشیده میشود از ورم سوداوی یا یبوست صلبیه باشد و اگر التوای چشم بجانبی و الم تمددی بجهتی مائل گوید از التوای طبقه صلبیه باشد و اگر وجع تمددی گوید چنان پندارد که چشمها بسوی اسفل خواهند برآمد و باشد که نظر بسوی سقف دشوار گردد از استرخای پرده صلبیه باشد علاج در چشم دردناک میل نهند از ندبا که ادویه را در شیر یا چیزی دیگر حل کرده اندک اندک لفافه چکانند و هر مرض چشم که با درد صعب بود اول تسکین درد نمایند لیکن دوام استعمال مخدرات بهر تسکین وجع جائز نیست و باید که در اوجاع خواب آورند بهر حیله که ممکن باشد حتی که بغنا و حکایات ملائم و آواز آب شجر و آسیا و نغمه لطیف مع قلت روشنی و سکون و ترک حرکات عنیفه و اما حرکات خفیفه مثل جنبش گهواره و مانند آن مفید بود و آنچه از شقیقه عین باشد اول فصد سر رو نمایند بعده بر صدغین زلو چسپانند و بعد نضج ماده مسهل حب ایارج دهند و هر چه در شقیقه سر مسطور شد بعمل آرند پس برای تسکین درد و حرارت و ردع ماده آب عصی الراعی و سفیده بیضه مرغ و شیر دختران در شیشه کرده و اندکی شیاف مامیثا و حضض سوده آمیخته بجوشانند و سرد کرده چند قطره روغن گل آمیخته بجنبانند تا که مثل مرهم شود هر ساعت در چشم قطور سازند و لازق بر صدغین بچسپانند و اگر فائده نشود شریان صدغ قطع نمایند و در علاج مهلت روا ندارند تا بکوری نه انجامد و آنچه از سرطان باشد علاج نپذیرد لیکن برای تسکین درد و توقف مرض فصد قیفال کنند و بماء الجبن و سکنجبین افتیمونی و سفوف سودا و حب لاجورد یا بماء الفواکه و خیارشنبر دائم تلیین طبع نمایند و ماء الشعیر و شربت بنفشه و سکنجبین و شربت خشخاش و جلاب و شربت نیلوفر بدهند و به اغذیه جید الکیموس حنطیه که دران حرارت نباشد و بلحوم خفیفه طیور مثل دراج و چوچه مرغ فربه و اطراف و لحم بزغاله و حملان غذا سازند و یا حریره جو با اصل السوس مقشر کوفته و گاوزبان و گل بنفشه هر یک سه درم عناب پانزده دانه نیلوفر تازه متقشر هفت عدد نیک پخته صاف کرده شربت خشخاش یا شربت انار شیرین یا شربت بنفشه یا شربت نیلوفر داخل کرده روغن بادام شیرین آمیخته بیاشامند و آشامیدن ماء الجبن با یکی از اشربه مذکوره یا شیر خر یا شیر بز یا شیر گاو نیز نافع است و بقول جرجانی منضجات سودا استعمال نمایند و مطبوخ افتیمون و بعده ماء الجبن گاهی با سفوف مبدل و گاهی با سفوف مسهل بنوشند و سفوف مسهل از حجر ارمنی و هلیله کابلی و هندی و بسفائج و نمک هندی و غاریقون مرتب سازند و سفوف مبدل نیست مغز تخم خیار و مغز تخم کدو و مغز تخم بادرنگ و گاوزبان و اصل السوس و صندل و طباشیر و گلسرخ و کشنیز خشک سائیده هر روز پنج درم همراه ماء الجبن بدهند و سویدی مینویسد که این سفوف مجرب من است و شیاف ابیض با سفیدی بیضه آمیخته و یا شیاف مامیثا در شیر زنان حل کرده در چشم چکانند و سفیده بیضه با اکلیل الملک و اندکی زعفران بنهند و یا آرد جو و بنفشه و نیلوفر و آرد باقلا و بابونه و اکلیل و آب کاکنج

و آب عنب الثعلب ضماد سازند یا برگ خطمی و برگ خبازی و عنب الثعلب کوفته روغن بنفشه آمیخته ضماد کنند و هر شب قیروطی زرده بیضه در روغن گل بر پشت چشم نهند و جمیع ادویه که در آن ملینات مغریه و مخدرات باشد بعمل آرند و ادویه و اغذیه حاره اصلاً استعمال نسازند و نطول نمایند بآبیکه در آن بابونه و گل بنفشه و خطمی و اکلیل الملک و گل نیلوفر جوشانیده باشند و طلا نمودن زرده بیضه مرغ با کتیرا یا شیر زنان نیز مفید است و شادنج و نشاسته مساوی صبح و شام اکتحال نمایند و بقول انطاکی حیله در سکون الم بمخدرات کنند بعده در چشم شادنج و نشاسته و گل مختوم و مامیثا و مروارید استعمال کنند نه غیر آن که اگر ماده غیر مستحکم بود به شود و الا وقوف آن کفایت باشد و اگر آب کشنیز سبز و آب عنب الثعلب و آب گل سرخ و سداب گلاب هر یک سه ماشه تخم کاسنی صندلین گل ارمنی هر یک سه ماشه در عرق بید مشک یکتوله ضماد کنند بسیار مفید است و گویند که هرگاه درد ساکن گردد توتیای مغسول شادنج مغسول نشاسته هر واحد یکدرم شیاف مامیثا گل مختوم هر واحد نیم درم مروارید دو دانگ کوفته بیخته اکتحال نمایند و شیافات لینه مسکنه و جمیع استعمال کنند و لعابات مرخیه مانند آن در چشم ریزند و حمام مرطب نافع است و از اغذیه مولده سودا مانند عدس و بادنجان و گوشت گاو اجتناب نمایند و آنچه از نرسیدن غذا بزجاجیه باشد و سببش سده بود بحسب ماده در اسهال و تفتیح سده کوشند مثلاً در ماده بارد مطبوخ بادیان بیخ اذخر افسنتین تخم کشوث بشربت دینار بدهند و در ماده حار مطبوخ تخم کاسنی اصل السوس عنب الثعلب مویز منقی شاهتره همراه سکنجبین بدهند و شربت بزوری و قرص یوند و امثال آن استعمال کنند و سده از ماده حاره نادر بود و بعد انفتاح سده برای ترطیب ضماد برگ خطمی که در سرطان گذشت باضافه سفیده بیضه دائم بر چشم نهند و شیاف ابیض در شیر دختران حل کرده در چشم کشند و روغن بنفشه یا کدو در بینی چکانند و ایضاً برای ترطیب مزاج مثل روغن بادام و شیر دختران و روغن نیلوفر سعوط از مسکه گاو و مغز ساق او و تدبیر مرطب مثل فرط خواب و تناول اسفیدباجات و سمه و کدو و خیار مع لحوم جرب و لحم ماکیان فربه و زردی بیضه نیمبرشت بعمل آرند و از هر چه مالح و حامض و حریف و مجفف باشد اجتناب نمایند و طبری گوید که علاج عدم غذای زجاجیه آنست که در غذا بر مرطبات اقتصار نمایند و ماء الشعیر ایام متوالی بنوشند تا بدن را ترطیب دهد بعده استفراغ باین مطبوخ نمایند اگر ظاهر شود که آن از سده است فوفل جبلی و بزر جزر بری هر واحد سه درم تخم کرفس انیسون هر واحد چهار درم سنای مکی اسطوخودوس هر واحد پنج درم مویز منقی پانزده درم تمر هندی ترنجبین هر واحد بست درم انجیر بست عدد جوشانیده صاف نموده بقدر صد درم گرفته هفت درم شکر طبرزد سوده انداخته و سه درم تا پنج درم روغن بادام تلخ بالایش ریخته نیم گرم بنوشند و از این مطبوخ دو شربت در مدت هفت روز بیاشامند اگر مزاج و قوت و سن و فصل و بلد احتمال آن نماید و در جمیع مراتب چشم جهد نمایند و تحت علاج که مزاج مریض بحدت تغیر نشود و باعتدال رد کنند اگر از آن خارج شود و چون این مطبوخ نوشیده ند بر دوشیدن شیر دختران از پستان در چشم مواظبت نمایند و این ضماد بر چشم نهند برگ خبازی یا برگ خطمی جوشانیده بسایند و با سفیده بیضه و روغن بنفشه آمیزند و از ترب کافور بر چشم و از شم آن اجتناب نمایند هرگاه مرض درین رطوبت باشد بر روغن بنفشه یا روغن کدو یا روغن خلاف سعوط کنند لاسیما اگر در انجا صداع باشد و برای ترطیب شیاف ابیض بشیر دختران در چشم کشند و اگر مرض از عدم غذا و قلت او باشد و سببش یبوست بود بنابر کثرت استفراغ یا کثرت صوم یا ترک طعام و مانند آن همگی عنایت به ترطیب مصروف دارند و درینجا سبیل باستفراغ و نوشیدن چیزی از مجففات نیست و علاجش دوشیدن شیر زن دختر از پستان بر سر و تسعیط بر روغن بنفشه است و لحوم بزغاله و حملان صغار بخورانند و شراب قلیل الحرارة یا ماء الشعیر بنوشانند و از ریاضت سخت و عرق بسیار در حمام منع کنند و نطولات بادویه مرطبه مثل بنفشه و نیلوفر و برگ بید استعمال نمایند و اگر وقت بنفشه تر باشد بنفشه تازه را در گلاب تر کرده شب بر سر نهند و بخواب روند و تعدیل خوابگاه نمایند و از سموم و بادهای گرم محفوظ دارند پس باین طریق غذا کثرت پذیرد و بجلیدیه رسد و از آنچه اقبال عافیت و ابتدای زوال مرض ظاهر شود آنست که زوال غور حادث در عین اولاً فاولاً معلوم گردد و هرگاه چشم در هیئت به طبیعت خود عود کند و صداع و حدت زائل شود مریض صحت یابد و آنچه از زوال عنبیه باشد اگر غلبه خون دریابند فصد کنند و مسهل مناسب مزاج دهند و بعد تنقیه دمعات در چشم کشند موافق خانه چشم از اسرب مانند خود ساخته و در وسط آن سوراخ کرده در رفاده بپیچیده گیرند که سوراخ بند نه شود و بر چشم بندند و از حرکت و نظر بسوی روشنی و سرنگون کردن منع کنند و آنچه از ضغطه جلیدیه باشد علاجش مثل علاج اورام چشم است چنانچه در رمد گفته آید از تسکین و استفراغ پس تحلیل اورام و تقطیر شیاف ابیض و دوشیدن شیر دختران از پستان و سعوط باشیاء موافقه بعد استفراغ نافع است و آنچه از تفرق اتصال شبکیه باشد علاج نپذیرد مگر بهر تسکین الم در ابتدا فصد و تعدیل مزاج و اصلاح غذا نمایند و شیاف ابیض افیونی با زرده بیضه مرغ در روغن گل استعمال کنند و آنچه از فساد مشیمه باشد فصد سرد و حجامت نقره یا کاهل کنند و بمطبوخات تلیین طبع نمایند و از برگ اسبغول و برگ بارتنگ و برگ عنب الثعلب آب برآورده بجوشانند پس خفیف و قدری شیاف ابیض حل کرده صبح و شام در چشم چکانند و طلع که آنرا بهار خرما گویند بلعاب اسبغول و اندکی سرکه در روغن گل سرشته وقت خواب بر چشم ضماد کنند و شیاف

و یرج بعده برود کافوری اکتحال نمایند و آنچه از ورم صلبیه باشد در دموی فصد سر رو کنند و بهر تلیین طبع ادویهٔ خفیفه مثل بنفشه نیلوفر خطمی عناب سپستان جو نیم کوفته
جوشانیده صاف نموده روغن کنجد شکر سرخ آمیخته حقنه سازند چند بار متوالی و یا مطبوخ عناب سپستان آلو بخارا نیلوفر خطمی تمر هندی ترنجبین آمیخته بنوشند و بعد
منع ماده از انصباب تنقیهٔ دماغ از فضول کحل رمادی اصغر صبح و شام در چشم کنند و اگر ازین تدبیر فائده نشود شیاف ابیض افیونی با آب کشنیز تر و آب عنب الثعلب
مطبوخ مصفی حل کرده در چشم چکانند و بر بندند و شربت عناب بماء الشعیر مدام نوشیدن و به آب طلع دمانیدن آن سعوط کردن نافع است و در صفراوی اگر واجب بود فصد
کنند و از مطبوخ مذکور باضافه هلیلهٔ زرد و خمیرهٔ بنفشه و یا گل سرخ و بنفشه و آلو و عناب و تمر هندی و کشوث و تخم کاسنی و ترنجبین و مانند آن تلیین نمایند و یا مسهل صفرا
دهند بعده جو مقشر و بهدانه هر یک ده عدد خشخاش مثل بست دانه نیم کوفته و قدرے انزروت با آب شیرین آن مقدار که بالای دوا باشند در قدر مضاعف بجوشانند که
بقوام ماء الشعیر آید صاف نموده در روز و شب چند قطره در چند بار نیم گرم در چشم چکانند و رفادهٔ مبلول سرد ثقیل بر چشم بدون بستن نهند و ساعتی بر پشت بخوابند
پس تخم انار و اطراف کاسنی مساوی کوفته بزر قطونا برابر هر دو آمیخته در گلاب و روغن گل خوب بر هم زنند و وقت خواب بر چشم ضماد کنند و بملایمت بر بندند
و صبح چشم را صاف نمایند و طعام مبرد مرطب خورند و مدام بروغن بنفشه و شیر زنان سعوط سازند و در بعض اوقات شیاف ابیض در چشم چکانند و از مشی در آفتاب
و دخول حمام منع کنند و در بلغمی بعد نضج و تنقیه بمسهل بلغم و حب ایارج روغن مصطگی یک جزو مشک ربع جزو قدری آب زوفرا مطبوخ آمیخته حل کرده در بینی چکانند
و اندک اندک هر روز افزایند پس مرزنجوش بریان و زعفران سوده در خرقه بسته ببویند تا که عطسه آید و اگر عطسه کمتر آید کندش اضافه کنند که تعطیس درینجا انفع اشیاست و
مشک در ادویهٔ محلله داخل کرده اکتحال نمایند و در ابتدا بهر تسکین درد بگل سرخ و مورد در شراب پخته یا بزردی بیضه در روغن گل و زعفران ضماد کنند و آنچه از ورم
سوداوی یا بیوست صلبیه باشد در صورت ورم بمطبوخ افتیمون و سفوف سودا یا حب لاجورد بعد از نضج و ترطیب بدن تنقیه نمایند و یا بمستفرغات خفیفه مثل خمیرهٔ بنفشه
با عرق گاوزبان تنقیهٔ بدن کنند و بهر ترطیب بدن و دماغ و چشم اشربه و اغذیهٔ مرطب اختیار کنند و شیر دختر یا شیر بز یا شیر خر بر سر دوشند و در بینی چکانند و شیر دختران
و روغن بنفشه یا نیلوفر و آب عصی الراعی و آب حی العالم در بینی چکانیدن بغایت مفید است و چشم بسته دارند و بماء الشعیر و ماء الباقلا و مانند آن که بخار رطب بردارد و غذا
سازند پس اگر مرض زائل نشود شعیر زرین یعنی جو بالیده سنگین سوخته بشیاف ابیض آمیزند و در سفیدهٔ تخم مرغ حل کرده صبح و شام در چشم کشند و بران رفاده بگلاب
تر کرده بر بندند و هرگاه درد خفت پذیرد و جحوظ کم گردد باب گرم تکمید کنند و اکثر آب گرم بر سر ریزند و بر آب ادویهٔ محلله مثل بابونه و اکلیل الملک و مانند آن انکباب
نمایند و آنچه از التوای صلبیه باشد ایضاً در ترطیب مزاج کوشند اکلاً و شرباً و نطولاً و استحماماً و تمریخاً و طلاءً و سعوطاً و قطوراً و قیروطی که از روغن بنفشه یا نیلوفر و موم ساخته باب
عصی الراعی و قداح بید و آب جراده کدو لسقیه و اده باشند بر سر و بدن مالند چنانچه جالینوس در بیمار ذکر نموده و شیاف ابیض بشیر حل کرده در چشم چکانند و شیر دختران
در چشم دوشند و از خواب بر پشت منع کنند و اگر در هوای گرم احتیاج خروج از خانه باشد پارچه در گلاب تر کرده بر روی اندازند و آنچه از استرخای صلبیه باشد
بعد نضج از مسهل بلغم و حب ایارج تنقیه نمایند بعده غرغرهٔ منقیه از مویزج و عاقر قرحا و مانند آن استعمال کنند و مصطگی و کندر و راتینج و وج تنها یا با مویز مرکب ساخته بخایند
و سعد اسود بر زبان بمالند و مدام شیاف احمر حاد باب مطبوخ زوفا حل کرده در چشم چکانند و اغذیهٔ ناشفه مثل قلایا و مطجنات گوشت تیهو و کبک و دراج اختیار
کنند و اگر قوت و سن و فصل مساعدت کند فصد سر رو نمایند و اگر مرض زائل نشود حقنهٔ منقی امعا از رطوبات غلیظه بعمل آرند و بریاضت معتدل امر کنند و هرگاه علت مشکل گردد
باید صداع عارض شود درین صورت معالجه چشم ترک نمایند و بعلاج صداع متوجه شوند که بزوال آن این مرض نیز زائل شود و علاج ورم عنبیه مثل علاج رمد است

مرض رمد

بدانکه رمد نزد قدما ورم حار ملتحمه است و اورام دیگر را تکدر گویند نه رمد و متاخرین رمد درد چشم یا ملتحمه را گویند با ورم باشد یا بی ورم و مادهٔ ورم حار باشد یا بارد
چنانچه از کلام شیخ مستفاد میشود که رمد دو قسم است یکی حقیقی و آن ورم ملتحمه است پس اگر در عظم ورم و شدت اعراض از حد تجاوز کند آنرا دربج گویند به یونانی کیموسیس
نامند و این بیشتر بصبیان عارض میشود و دوم غیر حقیقی و آن تسخن و ترطب چشم است از اسباب خارجی که محدث سرخی چشم بلا ورم شوند و آنرا تکدر و تخثر نامند
و به یونانی طاراکیس گویند یعنی اضطراب و این قسم در اکثر امر وقتی حادث میشود که در بدن و سر امتلای بسیار از مواد نباشد و الا بر احداث تکدر فقط اقتصار نمیکرد بلکه
رمد حادث میشد و همچنین اگر سبب بدنی یا بادی معاضد بادی اول آنرا معاونت کند ملتو اند که زود برمد حقیقی منتقل گردد مثل انتقال حمی یوم بحمیات عفنه و چون برمد
انتقال یافت به یونانی افوکیما نامند و رمد که تابع جرب عین باشد در ابتدا از قبیل تکدر بود و دروفس در کتاب العین گفته که رمد سه صنف است اول تکدر یکه عارض چشم

گرد و از غبار یا دخان دوم ورم حار ملتحمه است سوم آنست که آن ورم صعب باشد بحدیکه ملتحمه بالای قرنیه آید بجهت شدت ورم و سید جرجانی و ایلاقی تقسیم رمد بسه قسم
بدین طور نموده یکی آنکه در چشم هیجان از سبب خارج مثل دخان و غبار و گرمی آفتاب ظاهر شود دوم آنکه سخت تر از اول بود و اسباب این دو گونه است اول
آنکه هرگاه سببهای خارجی مذکوره دوام و کثرت پذیرد تاثیر او قوی گردد و ماده را که درمیان عروق و طبقات چشم باشد حرکت دهد و فاسد کند و ثانی آنکه مواد فزونی
از جمیع بدن بدماغ صعود کند و آنرا ممتلی سازد و از دماغ بچشم نازل شود و خصوصاً اگر ملتحمه ضعیف باشد و دماغ و عروق او و دیگر طبقات چشم قوی باشند و مواد بسوی
ملتحمه نازل گردد و سوم صعب تر از هر دو نوع است و سبب او کثرت و رداءت اخلاط و درد و آنها درین طبقه باشد و نشانش آنست که سفیدی چشم بلند تر از سیاهی
باشد و گاهی پلک چندان ورم کند که پوشیدن چشم ممکن نبود و بسبب صعوبت ورم پلک منقلب گردد و جالینوس گفته رمد چهار نوع است یا از خون خالص زائد در کمیت
یا از خون بلغمی یا خون سوداوی یا خون صفراوی و این نوع کثیر الوجود است بالجمله ماده رمد حقیقی نیز مثل اورام دیگر از اخلاط اربعه مفرد و مرکب باریح باشد و خلط گرم
گاه در چشم تولد کند و گاهی از دماغ بر سبیل نزله آید از طریق حجاب خارج سر یا از طریق حجاب داخل و گاهی از اعضای دیگر مثل معده و رحم آید و خصوصاً وقتیکه سوء
مزاج بچشم عارض شود و آنرا ضعیف و قابل مواد اعضای دیگر گرداند و بعضی گویند که ماده محدث رمد یا در چشم متولد میشود و وقتیکه آنرا سوء مزاجی مغلوب باشد
که آنچه از غذا بسوی آن آید فاسد گرداند و یا دران متولد نمی شود بلکه بسوی او منتقل میگردد از غیر او و آن خواه کل بدن باشد و وقتیکه در بدن سوء مزاج مصعد
مواد بسوی چشم بود چنانچه بدن را حرارت شدید بهم رسد از تعب و یا غضب و یا جماع و یا ملاقات آفتاب گرم و مانند آن و بدن ممتلی و چشم ضعیف باشد که بسبب
تحریک اخلاط باین اسباب انتقال بسوی چشم یابد و چشم بسبب ضعف خود قبول نماید و یا بجهت امتلای کثیر از مواد در بدن عند احتباس استفراغ آنچه استفراغ آن ضرور
است قبل از وقت میباشد چنانچه نزد احتباس خون حیض یا نفاس یا بواسیر یا اسهال قبل از نقای هر واحد و خواه عضو واحد بود و آن عضو یا متصل بچشم
باشد مثل دماغ و یا غیر متصل بدان و این عضو غیر متصل یا قریب باشد بآن مثل معده یا غیر قریب بود بدان مانند رحم و ماده که انتقال می یابد بسوی چشم از دماغ
گاه در شرائین می باشد پس وجع او حادتر بود و گاه در اورده و گاه در اعصاب و گاه در سمحاق و گاه در ورم غلیظ و گاه در ورم رقیق و گاه در جوهر دماغ و انتقال ماده از
معده بسوی چشم گاه بر سبیل تبخیر بود و گاه بطریق اورده و شرائین صاعده از معده بسوی سر و از آن بسوی چشم میباشد و همچنین انتقال آن از رحم ولیکن رحم
چون از دماغ بسیار بعید است ماده بچشم از رحم آنگاه منتقل شود که امتلای کثیر و سوء مزاج مصعد مواد در مزاج آن بکمال شدت باشد و از جهت اکثر این عند احتباس
طمث یا نفاس خصوصاً اگر رحم معذک موف بود چنانچه عند وضع حمل و یا اسقاط حادث میگردد و اما معده را کفایت می نماید ادنی آفتی برای انتقال ماده
مثل فساد هضم و ضعف آن و اما انتقال ماده بسوی چشم از اعضای دیگر غیر اینها وقتی باشد که اعضای هاضمه ضعیف شوند و تبخیر آن بسیار گردد و درین جمله
انتقالات لابد است که چشم ضعیف باشد تا آنکه قبول نماید ورنه ماده مندفعه قبول نمی کند و از خود دفع می نماید و گاه حادث میگردد و انتقال ماده از سردی که بعضو اصلی برسد و
هضم آن ضعیف گردد و فضول آن کثرت پذیرد و این را کثرت ابخره لازم شود و چون چشم را با اعضای راس اتصال بسیار و مشارکت تمام بدانست هرگاه در سر مواد
بسیار مجتمع گردد و چشم ضعیف باشد اکثر رمد عارض میگردد خصوصاً چون متفق شود و آن سببی که سیلان دهد مواد را یا بارخای آن چنانچه تدهین سر نمایند یا بانسداد مسام
ظاهر راس سائل مواد و یا امری که باعث ترقیق مواد گردد مثل گرمی آفتاب که بسر رسد و مانند آن و یا امرے که هیجان و حرکت آرد مواد را مثل غضب شدید
یا جماع بسیار و یا امری که لفشار مواد را بسوی چشم مانند آنکه سردی بسیار بسر رسد و یا امریکه حبس مواد نماید از تحلیل مثل برد کثیف و انسداد مسام از وسخ بسیار چنانچه
حادث میگردد چون بعد از حمام گردد و گاه حادث میگردد رمد از سیر در ثلج و برف و یا آنکه آفتاب بر ثلج و برف بتابد و انسان بسوی آن نظر نماید و شعاع شمس
از یخ و برف بسوی چشم رجوع کند و با حتقان ابخره دران بصر ضعیف گردد و بدان سبب ملتحمه ورم نماید و رمد رطب بهم رسد و از ان اشک بسیار سیلان نماید و
گاسے رمد بحسب دور و نوبه انصباب ماده بسوی چشم از عضو دیگر و یا بسبب دور تولد او در چشم ذی ادوار و نوائب میباشد و آن ادوار گاه منتظم میباشد
و گاه غیر منتظم و گاه میباشد با نظام بحسب حال و دور از تزید ماده یا تزید شر آن و در اکثر نوائب آن غب یعنی یک روز درمیان میباشد خواه ماده منصب از عضو
دیگر باشد و خواه متولد در چشم و آن ماده صفرا است و رمد دموی را نوبت نباشد و حدوث رمد از بلغم و سودا کم است اکثر رمد با دوار صفراوی بود و نوبه هیجان
آن غب میباشد و آن از امراض حاده است و بحران او در چهارده روز واقع شود و آن هفت دوره باشد ولیکن رمد خاصه صفراوی که دران وجع شدید بود
باید که بحران او در هفت روز گردد و هر قدر که درد شدید تر باشد بحران قریب تر بود و گاه نوبه رمد هر روز میباشد پس اگر معه تب شدید الحرارة و لذاع

بود آن صفراوی باشد و این هنگامی ست که صفرا در کمال حدت و لذع باشد و دو ماده باشد که نوبه هر یک از ان هر دو غب بود پیش و پس یکدیگر و با آن سائر علامات اورام صفراوی بود و بحران او قریب تر باشد و اگر با آن ورم سردی و قلت وجع باشد و هر روز نوبه کند دلیل بلغمیت ماده آنست و این طویل المدة میباشد و گاه نوبهٔ آن بربع میباشد و این سوداویست و رمد سوداوی نیز طویل المدة میباشد و گاه تا چهل روز می کشد و بیشتر از ان نیز و سبب اشتداد وجع در رمد یا خلط لذاع اکال طبقات و یا خلط کثیر المقدار ممدد و یا بخار غلیظ بود و وجع حاد و لذاع اکال بر فساد کیفیت ماده و حدت او دلالت کند و وجع ممدد دال بر کثرت ماده دم یا بر بخار غلیظ و ریح باشد و جمیع انواع رمد در شب اشتداد کنند اول روز تخفیف می یابند و رمد سریع المنتهی آنست که با کثرت سیلان اشک و لذع او حاد تر باشد و بطی المنتهی آنکه یابس بود و بقراط گوید که چرک رطب سلیم ست لیکن بطی البرء بود و چرک یابس سریع البرء ست الا از ان خوف قروح چشم باشد و اگر رمص اخضر و اشک بسیار گرم آید چشم جراحت کند و اگر زمانه سیلان چرک و اشک و ورم طول کند شعر منقلب بود یا قرحه پیدا شود و رمص بر نضج یا بر غلظ ماده دلالت کند و آنکه با نضج بود و با بوے چشم در اول اندکی سبک گردد و بسرعت منحل شود محمود بود و رمص صغیر الحب بر خیر دلالت کمتر کند و قطعهٔ کبار رمص بهتر از صغار بود و حدوث التصاق باجفان دلیل شروع نضج است چنانکه بقول جالینوس مادامیکه سیلان رمص بسیار و رقیق حاد باشد دلیل زمان ابتدا بود و چون ابتدا غلظت و قلت نماید زمان ابتدای نضج باشد تا هنگامیکه غلظت یابد و بچسپد اجفان که آن زمان قرب کمال نضج است و چون کم گردد رمص و بسیار غلیظ شود زمان کمال نضج باشد و از جیحانس گفته فصل رقیق که با آن رمص نباشد در اکثر امر صاحب خود را کور میگرداند و بار رمص مخوف نیست و مامون از کوری و قروح ردیه است و خدا نم چشم جامد حافظ قابلتر بعظم رمد میباشد و کثرت اشک بارد در رمد بسبب عدم هضم و نضج بود و دلالت بر بطوی زمان مینماید و بیشتر رمد باسهال طبیعی زائل گردد و در رمد بحسب کیفیت ماده باشد و عظم رمد بحسب کمیت ماده بود و در بلاد جنوبی رمد بسیار عارض شود و بسرعت زائل گردد و در بلاد بارد و ازمنهٔ بارد بعکس این باشد و ابدان صلبه را بر بلاد بارد و شمالی و ابدان لینه را بر بلاد جنوبی قیاس کنند و نجی که بلاد گرم رمد پیدا میکنند همچنین حمام بسیار گرم چنانچه انسان هنگام دخول آن گمان میبرد که رمد عارض شده و ثابت گوید که گاهی رمد کسانی را که عادی حمام باشند از ترک استحمام بسبب انسداد مسام نیز افتد و علی بن عیسی از ارسطو نقل کرده که رمد در صیف با تپ نمی باشد مگر بندرت پس اگر صاحب رمد را تپ عارض شود خصوصاً در تابستان رمد نضج یابد و بسرعت زائل گردد و اگر رمد بعد تپ شدت کند منذر بآفت عظیم بود و بکوری انجامد و جماعت کحالین گویند که اگر سرخی شدید و رطوبت کثیر بود مادهٔ خون باشد و اگر سرخی شدید و جفاف بود صفرا باشد و اگر سرخی اندک و چرک بسیار بود بلغم باشد و اگر هر دو اندک بود سودا باشد **طریق تشخیص انواع و اسباب رمد** باید که اولاً دریافت نمایند اگر رمد خفیف باسرخی قلیل و سوزش اندک و سیلان اشک بود و بعد گرمی آفتاب یا صداع احتراقی یا حمی یوم احتراقی یا رسیدن غبار و دخان یا سردی یا ضربه یا هوای تند یا دیدن چیزهای بسیار روشن یا نظر بچشم مرمود یا خوردن اغذیهٔ مضر چشم یا کثرت مطالعهٔ کتب یا سهر مفرط وغیره اسباب خارجی پیدا شده باشد تکدر بود **و اگر** رمد مفرط با سرخی و انتفاخ و دمعه و الم شدید لذاع اکال و ممدد باشد رمد حقیقی بود پس اگر مرض عظیم تر و صعب تر باشد و ورم بحدی رسد که سفیدی چشم سیاهی او را بپوشد و بند کردن چشم مشکل گردد و گاهی اجفان از داخل لشکافد و خون از ان سیلان نماید و رنگ ورم همچون گل سرخ باشد و رد بیج بود **و بعد** تشخیص نوع حقیقی نوع مادهٔ او مشخص کنند باین طور که حال شدت و خفت وجع ببرسند اگر وجع شدید گویند مادهٔ حار بود بعده بسرخی چشم و کثرت و قلت چرک و عروق نظر کنند و ببرسند که در رمد و ضربانی ست یا ناخس محرق پس اگر سرخی شدید با کثرت چرک و عظم و انتفاخ و ظهور عروق و در رمد و ضربان صدغین و دیگر آثار غلبهٔ خون از عظم نبض و قوامیت بول و کسل و نعاس و ثقل راس و بعد عهد از فصد و حلاوت فم و تخیل چیزهای براق سرخ در خواب و زمان ربیع و سن شباب و تقدم اکثار تناول اغذیهٔ مولد دم و ورم پلک و انقلاب آن بخارج معلوم شود مادهٔ دموی باشد **و اگر** سرخی با قلت چرک و وجع ناخس محرق ملتهب و در اکثر دمعهٔ رقیق حاد و عدم التصاق اجفان بود و دیگر آثار صفرا مثل تلخی دهن و اشتعال بدن و زردی رنگ و تخیل شعله و نیران در خواب و حدوث آن در زمان صیف و منتهای شباب و تقدم اکثار اغذیه و ادویهٔ مولد صفرا و تعب و سهر و شراب صرف و مانند آن یافته شود مادهٔ صفراوی باشد **و اگر** وجع غیر شدید گویند مادهٔ بارد بود بعده اگر با سرخی خفیف ثقل شدید و انتفاخ عظیم و حرارت قلیل و اشک و چرک و التصاق بسیار بود و دیگر علامات بلغم مثل لین ملمس سردی او و تخیل آب و باران در خواب و کثرت آب و لزوجت دهان و حموضت آن و کمی عطش و کسالت بدن و سفیدی رنگ و تار و دره و دراز و سن طفولیت و شیخوخت و فصل سرما و برد مزاج و تقدم اغذیهٔ بلغمیه و کثرت سکون و مانند آن باشد مادهٔ بلغمی بود **و اگر** با کمودت رنگ ثقل و جفاف

وقلت آب دہان و سرخی اجفان وقلت التصاق و از مان مرض و با صداع غالباً و دیگر علامات سودا شل تحلل عین وضعف حرارت و سوداویت مزاج بدن و راس و سوئیت اخلاق و غلظت رمص و یبوست آن و تخیل اشیای تاریک و سیاه و خائف در خواب و حدوث آن در زمان خریف و سن کہولت و تقدم تعب بیداری و ہموم حزن و خوردن اغذیۂ سودا ویہ مثل گوشت گاو و حیوانات وحشی دریافت شود ماده سوداوی باشد و اگر وجع ممدد بلا ثقل و بدون سیلان و التصاق و تقدم استعمال اغذیۂ مولد ریاح مدرک گردد ماده ریحی باشد پس اگر رمد بشرکت دماغ یا معده یا دیگر اعضا بود مشارکت او بدستوریکه در ابتدای بحث امراض چشم مسطور شد مشخص نمایند

علاج تکدر و رمد خفیف

اکثر دران ازالۂ سبب کفایت میکند و الا اگر بسبب حرارت باشد تدبیرش سبکتر از علاج رمد حار نمایند و ادویۂ مبرده مقویۂ چشم استعمال کنند مثلاً پارچه بگلاب و اندک کافور آلوده بر چشم بند ند و حضض صندل سفید در آب کشنیز سبز یا شیر دختران سوده بر حوالی چشم ضماد کنند و برگ تازۂ سنگھاڑا سائیده قرص بسته بر چشم نہادن نیز مجرب است و شیر دختران یا سفیدی بیضۂ مرغ و لعاب اسپغول یا بہدانه در چشم چکانند و شیاف برایو ما استعمال نمایند و شیاف ابیض و بر ود کافوری در چشم کشند ذاہرن گوید که عصارۂ عنب الثعلب برای رمدیکه سببش دخان یا غبار یا حرارت آفتاب باشد نافع ہست و معدلک علاجش سکون و ہدو و ترک غذا و تقلیل آن و جلوس در جای تاریک است که درین شفای او ست و شیخ میفرماید که اگر با سبب عین تکدر امتلای خون یا ماده دیگر باشد بفصد و اسہال و غیره استفراغ آن کنند و گاہی تسکین حرکت مواد و تقطیر شیر زنان و سفیدۂ بیضه و غیره کافی گردد و در تکدر که از ضربه افتد خون گرما گرم پر کبوتر یا خون بال آن یا خون عضای دیگر آن در چشم چکانند و لیسا ست که تکمید آن با سفنج یا صوف در روغن گل یا بطبیخ عدس تر کرده و یا تقطیر شیر زن پسر دار از پستان گرما گرم کفایت کند و الا شیاف ابیض در طبیخ حلبه سوده در چشم چکانند و در تکدر که از ہوای سرد عارض شود حمام نافع بود بشرطیکه نوبت برمد و ورم نرسیده باشند بدن و سر ممتلی نباشد و آبیکه دران بابونه و اکلیل الملک جوشانیده باشند یا آب حلبه در چشم چکانند و ایضاً تکمید بطبیخ بابونه و شراب لطیف بعد سه ساعت از طعام و نوم طویل بر شراب از علاجات نافعه نوشته اند خواه از آفتاب یا از سردی و یا از دیگر سبب باشد لیکن در سبب آفتاب شراب کثیر المزاج مائی ابیض باشد و باید که حمام و تکمید بر نہار و ناشتا بود و آنچه بسبب جرب خفیف باشد اول جرب حک کنند پس علاج تکدر نمایند و گاہی بعد حک جرب تکدر خود بخود زائل میشود و اگر جرب عظیم باشد و احتمال حک نکنند پس تلئین و تنقیۂ بدن و دماغ برفق استعمال نمایند تا که متحمل تدبیر حک گردد و بدانند که تکدر اگر بسبب اشیای گرم باشد اشیای بارد از ادویه و اغذیه دہند و تبرید مسکن نمایند و اگر بسبب تعب بود ہدو و دعت لازم گیرند و اگر بسبب غبار یا دخان باشد بہوای صافی نقل کنند و اگر بسبب صداع احتراقی باشد تبرید راس و تعدیل مزاج او نمایند به نحویکه مذکور شد و اگر بسبب تپ یوم باشد تبرید جمله بدن و تعدیل او کنند و دوا الزعفران برای تکدر و اوائل رمد خفیف کثیر النفع و مجرب است بگیرند زعفران صبر حضض فوفل عصارۂ مامیثا صندل سرخ گلسرخ ہر یک پنج جزو افیون نیم جزو کوفته بیخته شیاف سازند ہر یک بوزن یک مثقال و در سایه خشک کرده عند الحاجت یک عدد آنرا بگلاب یا بآب کشنیز تازه سائیده بر پلک و ابرو ضماد کنند و اگر در ہر دو چشم باشد دو شیاف بکار برند و چون بعد از تکدر رمد ظاہر گردد علیل را در خانۂ کم روشن نشانند و تقلیل غذا و شراب نمایند و تکثیر نوم کنند و بدوا الزعفران مذکور ضماد نمایند و اگر بسبب چشم بیچید و سر کرانی شود و بشیاف مجفف اکتحال نمایند اگر این تدبیر کفایت نمود بہتر و الا فصد و اسہال نمایند و شیر در چشم بچکانند و اگر وجع بسیار باشد گلسرخ بطبیخ اکلیل الملک سرشته ضماد نمایند

شیاف دوا الزعفران

علاج کلی انواع رمد و نوازل چشم

بقول شیخ و دیگر مجربین قانون مشترک در تدبیر رمد مادی بلکه سائر امراض مادی چشم تقلیل غذا و تخفیف آنست بقدریکه نیک ہضم گردد نه بحدیکه گرسنگی افراط کند و اختیار آنچه مولد خون محمود باشد و اجتناب از منجرات دلحم و سو ہضم و جماع و حرکت و غضب و از شراب و ترشی شدید ہمچون سرکه و سماق و چرم و مالح و حریف مثل گندنا و ثوم و بصل و مولد خلط غلیظ کدر مانند کرنب و عدس و قبض طبیعت و افراط خواب و کثرت بیداری و شب خواری و استحمام کثیر و خم کردن غلیظ و سرنگون داشتن و تامل در اشیای دقیقه و کثرت کلام و صیاح و قی و جز آن جمله مضرات چشم که در ابتدای این مقاله مسطور شد خدا وند رمد را مضر بود و گویند که خرما و انجیر و شفتالو و مویز و عسل و انگور شیرین و خربزه و بادنجان و جوز بالخاصیت مولد رمد ست ازان احتراز کنند و تناول فواکه تر سوای اندک بہی و ناسپاتی جائز نیست و نیشکر نہار بر تولد ا و رطوبات را در معده و از دیاد اشک مضر بود و تناول نان و خرما و گوشت و حلوا و خواب بر پہلوی چپ مطابق حدیث نبوی صلی الله علیه وسلم

صاحب رمد را ممنوع است و اسفاناخ و جو پخته مفید و جالینوس نیز تخفیف در غذا و اقتصار بر ماء الشعیر نوشته و معده نه خالی باشد و نه ممتلی و آب بسیار نباید نوشید لباس
او سفید نباشد و ایضاً در رمد و سائر امراض مادی چشم اعلای وساده سر حذر از پستی او واجب بود و گریبان کشاده دارد و از تدهین روغن بسر و تقطیر او در گوش
و چشم اصحاب رمد و نوازل چشم را اجتناب ضرور بود که شدید المضرت ست و شانه کردن در موی سر مفید و نگذارند که موی سر بلند گردد مگر کسی که عادی باشد بگذاشتن
موی بلند در سر که او را نافع است و بقول ارجیجانس حلق راس بمقراض نافع رمد است و شعر کثیر مضر است لا سیما اگر قصیر باشند و واجب ست که نظر صاحب رمد
بر بیاض و شعاع آفتاب و چراغ و آتش و چیزهای براق واقع نشود بلکه فرش و پوشش او سیاه و یا سبز بود و بر روی او پارچه سیاه بیاویزند خرقه زرد نیز
مفید گفته اند و مسکن او معتدل مائل به ظلمت باشد و بوی خوش دران نباشد و ایضاً صاحب رمد بروز خواب نکند تا بشب خواب آید و حتی المقدور تدبیر خواب و دران
کنند بشمیم ریاحین و شمامه لفاح و افیون وغیره که آن علاج جید ست و هرچند که باستعمال بعضی از مخدرات مثل خورانیدن شیره تخم خشخاش و تخم کاهو و یا باستعمال
شمه از افیون باشد و نشوق محلول آن در روغن بنفشه مناسب خواب بر پشت نمایند و جانب چشم علیل نخوابند سجده را طول ندهند و اگر در سجده اذیت یابند موضع
سجده را بلند گردانند و بران سجده کنند و دعت و سکون اختیار نمایند و ادامت تلیین طبیعت و اماله و منع انجره در علاجش ملحوظ دارند و فصد سر رو نمایند که موافق
جمیع انواع او ست و اگر رمد شدید باشد از فصد چندان خون برآرند که خوف غشی گردد زیرا که اخراج خون بسیار بسا ست که فی الحال صحت می بخشد و لین طبیعت
درین مرض نیز امر لابدی است بلکه اسهال خلط غالب بر خون بعد از فصد لابد ست و جهت تلیین این مطبوخ که در انواع رمد از مجربات انطاکی است بدهند بگیرند
گلقند سی درم شکری در جار و عسلی و بار و تمر هندی بنفشه هر واحد بست درم عناب اسطوخودوس هر واحد ده درم همه را در ده چند آن آب بجوشانند تا ربع آن
بماند صاف کرده پانزده درم فلوس خیارشنبر مالیده صاف نموده استعمال کنند و اگر نکایت دماغ اشتداد نماید بست درم تمر هندی کوفته شب در گلاب
دو چندان تر کرده صبح صاف نموده سی درم عقید ممسک دران حل کرده در دواے سابق آمیزند یا عقب آن بدهند و این انجب علاج است خصوصاً هنگام
غلبه رطوبت با اصلاح اغذیه و منع خوشبو و آنچه مخرج ارواح باشد و تحلل نزروت که در علاج رمد حار در ذیل ذکر ادویه نافع ورم حار چشم مسطور گردد در سائر
اقسام رمد مجرب او ست و انکباب بر بخار گل سرخ مطبوخ و ضماد بدان نافع است و ادامت نظر بسوی خم که در جوش باشد در دفع رمد مجرب ست و لقوع
هلیلجات و کشنیز در جمیع اقسام رمد مفید و اگر ماده از عضو دیگر بچشم آید تنقیه آن عضو نمایند و جذب ماده بسوی خلاف جهت بفصد و یا حقنه و حجامت وغیره کنند و
گاهی فصد قیفال کفایت نکند و به قطع شریان صدغ یا پس گوش احتیاج افتد تا طریق وصول ماده منقطع گردد و این وقتی ست که ماده از شرایین خارج بچشم آید و
حجامت نقره و ارسال علق بر پیشانی قریب به نفع او ست و اگر کفایت نکند فصد رگ گوشه چشم و رگ پیشانی نمایند با آنکه حجامت نقره بعد فصد بالغ النفع سعته
و ارسال زلو قائم مقام حجامت نیز سریع النفع مشهور گشته و جالینوس گفته که در رمد مادام که ابتدای ورم باشد سزاوار است فصد قیفال پس اگر بعد ازین رمد باقی ماند
فصد عرق ماقین و تلیین طبیعت نمایند و بقراط نوشته که جمیع اورام عین را بتحلیل هی برو فصد و آشامیدن دواے مسهل و فیلغریس نیز گفته سزاوار است که
ابتدا نمایند در علاج رمد بفصد و اسهال و سرابیون گوید که چون چشم عضویست کثیر الحس و سریع القبول بهر امراض واجب ست که در ابتدای علت آن ادویه موضعیه استعمال
نمایند بلکه ابتدا بفصد قیفال از جانب علت نمایند و اگر احتیاج شود اخراج خون بسه دفعه نمایند یعنی در روز اول دو دفعه فصد کنند و روز دوم یک مرتبه اگر مانعی نباشد
که مناسب ست برای جذب مادهٔ منصبه چشم و بعد از ان بیاشامند مطبوخ متخذ از هلیله کابلی و زرد آلو و تمر هندی و مویز منقے و شاهتره و عناب و ترنجبین یا ایارج
فیقرا و یا اندک تر بیک مرتبه بعد دیگرے تا آنکه تنقیه سر حاصل گردد و اگر با حرارت زیاده رطوبت مجتمعه در سر باشد بهتر چیزی از نقوع صبر در آب باران یا
بآب کاسنی تازه یا آب عنب الثعلب نیست تا آنکه حدت آن تسکین یابد پس حب صبر مصطگی یا حب قوقایا بدهند تا آنکه تنقیه تمام بدن و سر حاصل گردد و بعد ازان
متوجه ادویه موضعیه گردند و حجامت بین الکتفین و حجامت ساقین را نیز نفع تمام ست بالجمله چون تنقیه کامل یافت متوجه علاج چشم گردند و بچکانند سفیده رقیق
بیضه مرغ دائم روز و شب و یا شیر دختران تنها یا با شیاف ابیض یا با لعاب بهدانه و اگر ماده هنوز در انصباب باشد برگ عنب الثعلب و عصی الراعی و خرفه و کشنیز تر
و برگ نارنگ و برگ نورسته کلم یا برگ نورسته سفرجل یا امرود یا برگ عوسج یا کاسنی و آرد جو و مغز نان سمید و خشخاش سفید و اصل السوس و بنفشه و گل سرخ و روغن گل
کدو و گلاب و مانند آن سوده ضماد نمایند و هر ساعت تبدیل کنند و چهره را بگلاب یا آب سرد یا بانک سرکه و یا آب حلبه و یا آب مطبوخ پوست خشخاش بشویند و در
ابتدا ادویه بارده رادعه و در انتها رادعه مخلوط بمحلله نافع است و ضماد آرد جو و اکلیل الملک گل بابونه و کشنیز تازه مفید ست و اکتحال بذرور هلکایا در ابتدا نافع

و در انتہا باضافۂ مامیثا و زعفران و اندکی مر صافی نافع و در طب ملوکی ست ہر رمدیکہ با حمرت و حرارت باشد نفع می بخشد آنزا ادویہ کہ صداع حار را نافع ست
یا تلیین طبیعت و انچہ با رمص بسیار و قلت حمرت باشد نافع است آنرا حب ہلیلہ با تربد سرشتہ و انچہ از بخار باشد منع صعود بخار بسوی سر مثل آب انار و سویق
جو و گندم با شکر خورانیدن و کشنیز خشک با شکر و شربت ریباس و تقویت آن بہ گلاب و کافور و صندل و مانند اینہا و حمام بعد تنقیہ افضل علاج رمد ست و خصوصاً
اگر تکمید تسکین درد نماید کہ این علامت نقای مادہ است و ہمچنین از معالجات نافعہ تکمید بآب نیم گرم با سفنج یا صوف است چنانچہ گاہی از استعمال او در یکبار یا
دو بار فائدہ بسیار حاصل میشود و گاہی بتکرار و تکثیر تکمید حاجت می افتد بحسب قوت و ضعف رمد و اگر آب تکمید طبیخ اکلیل الملک و حلبہ باشد نفع بیشتر نماید اما تکمید و حمام
قبل تنقیہ خالی از خطر نیست زیراکہ جذب مواد بیشتر از تحلیل کند و از ینجاست کہ گفتہ اند حمام حار قبل از تنقیہ باعث زیادتی رمد ست و کسیکہ مستعد رمد باشد آنرا نیز حمام
و شراب و تکمید منع است و در ابتدا قبل از تنقیہ استعمال روادع نیز ممنوع است بلکہ بعد استفراغ طبیخ در چشم حلبہ چکانند بعد از شستن چشم چند مرتبہ بجہت آنکہ نفع
این بجہت تحلیلی کہ دارد از سائر ادویۂ عین بیشتر ست و محمد زکریا گوید کہ چون در علت خفت ہم رسد و وجع تسکین یابد و دموع کم گردد اول فصد و مسہل بعمل آورده
باشند مریض را بحمام برند چند مرتبہ متوالی بجہت آنکہ بقیۂ این عرض بدین تحلیل می یابد چون در چشم رطوبت و ثقلی باقی ماند ذرور ابیض در چشم بپاشند و گاہی بعد تنقیہ
سعوطات سلقی و مانند آن ادویۂ معطسہ کہ بعض مادہ از بینی اخراج نماید استعمال میکنند تا خوف جذب مادۂ دیگر بسوی چشم نباشد و ایضاً گاہی غراغر بعمل می آرند
الحاصل جملہ علاج رمد مثل علاج سائر اورام ست از تنقیۂ بدن و استعمال ادویۂ رادعہ اولاً و محللہ ثانیاً مگر این عضو بسبب شرافت و ذکاوت حس مستدعی فرط آہستگی
ست استعمال ادویۂ قوی و بسیار دفعۃً جائز نبود یعنی جمع در ردع یا تلطیف و یا تحلیل و جلا بحتی مس مولم حس محدث خشونت نباشد و این حاصل نمیشود مگر آنکہ قبض رادع معتدل
و لذع محلل خفیف باشد بلکہ اولی درین آنست کہ تخفیف بلا لذع بود و مکسور العنف و اللذع باشد باختلاط مثل سفیدۂ بیضہ و شیر زنان کہ بچکانند بر سنگی کہ شیاف
را بران میسایند پس شیاف را با سفیدۂ بیضہ و شیر سودہ در چشم بچکانند و بقراط نیز در ابیذیمیا نوشتہ کہ در الم و ورم چشم بعد فصد یا اسہال یا ہر دو اکتحال نمایند با دویہ
کہ در آنہا لذع نباشد و طبری و اہرن گویند کہ طریق معالجۂ رمد اعتبار زمانہ ابتدا و تزید و انتہا و انحطاط ست پس در ابتدای او استفراغ مادہ بحسب امکان نمایند و استعمال
ادویۂ قابضہ کہ دران تقویت عین و تقطیع رطوبات باشد و در تزید حفظ مزاج و اختلاط ادویہ کہ دران اندک حرارتی باشد با ادویۂ قابضہ و در انتہا و انحطاط
انچہ جالی و محلل صرف باشد بعمل آرند و در ہر چشم کہ طبیب اکتحال او بمبرد و مسکن حرارت و ثوران نماید پس سبیل او اکتحال جالی و محلل ست بعد از استعمال او اولا
تکدر نور چشم و تبرد عین عارض شود و ہرگاہ این بطول انجامد موذی بسبل العین و ذہاب نور گردد و آنچہ کہ سبب قوی باشد پیش از فصد و مسہل ادویۂ موضعیہ بکار نبرند
و ہمچنین استعمال شیاف ابیض و سائر مغریات قبل از تنقیۂ بدن و سر منہی ست چنانچہ جالینوس در میامر گفتہ بجہت آنکہ مانع تحلیل و ممدد طبقات ست و موجب وجع
شدید و بسا ست کہ بسبب شدت امتلا باعث انشقاق طبقات و قرحہ و تاکل آنہا میگردد و لہذا شیخ الرئیس میفرماید کہ اگر ممکن باشد در استعمال شیافات
تا سہ روز تاخیر کنند و دران مدت بر تدبیر استفراغات و جذب مواد بسوی اطراف و غیر آن اقتصار ورزند بعد ازان اگر چیزی از شیافات استعمال
کنند باکی نیست و بیشتر باین اشیا بغیر علاج دیگر رمد زائل گردد و کذلک در ابتدای رمد آب سرد بچشم رسانیدن ممنوع است و استعمال توتیا قبل از فصد
و استفراغ نیز مضر ست و ذرور یکہ دران انزروت باشد نیز در ابتدا بکار نبرند و گاہی در رمد وجع شدید بجہت لذع خلط حاد منصب بسوی چشم و یا بجہت
امتداد ملتحمہ از امتلای مادۂ رطبہ یا ریح بخاری حادث میشود و علاج لذع تغریہ و تبرید و تلطیف ست و سفیدۂ بیضۂ مرغ در چشم چکانیدن و علاج تمدد ارخاے
چشم و تحلیل و نقل مادۂ ممددہ بجانب مخالف بحجامت و دلک و تنقیہ ازان و گاہی در رمد مغریات و معدلات مواد حار استعمال می کنند و شیر زنان از انجملہ ست
لیکن قطور او در چشم زمانی طویل نگذارند بلکہ ہر زمان تجدید آن کنند و بہ پنبۂ نرم بملائمت پاک کنند و ایضاً منجملۂ آن سفیدی بیضۂ مرغ ست و کذلک لعاب اسپغول و بہدانہ کہ در
جمیع اینہا انضاج است و درین تجدید ہر وقت واجب نیست بلکہ اگر ساعتہا بدارند مضرت نکند و سفیدۂ بیضہ از شیر انفع ست و اگرچہ شیر جالی تر و منضج و مسکن
ست جہت آنکہ سفیدۂ بیضہ با وجود تلیین و تملیس و تغریہ او چسپندۂ سطح عین و مسدد مسام نیست و لسبب لزوجتی کہ دارد معین بر طول لقای درد است در چشم و اگر بجای او
لعاب طبیخ حلبہ نمایند با وجود تحلیل و انضاج او جامع تلیین و تملیس و تسکین وجع ست و روغن گل ازین قبیل ست مگر روغن از داخل چشم استعمال نکنند بالجملہ واجب ست
کہ دوای مستعمل در چشم و خصوصاً در رمد چنان باشد کہ دران خشونت نبود یعنی سیال باشد چہ دوای یابس بخشونت خود مولم بود و کیفیت طعم ادویۂ مستعملہ قوی مثل
تلخ یا ترش یا تیز نباشد و باید کہ خوب باریک بسایند تا خشونت او برطرف گردد و اگر ممکن بود تلفہ بی مزہ اختیار کردن اولی است و ایضاً میل بچشم نرسانند و در

بکار نبرند دوای حار استعمال نکنند هرگاه درد شدید یا ضربان مفرط و التهاب شدید باشد واجب ست که مدام تنقیهٔ چشم نمایند از چرک بتقطیر شیر دوران که غسل ادی کنند و یا سفیدهٔ
بیضهٔ مرغ بکار برند بدست چشم نمالند حتی المقدور و اگر احتیاج بمس افتد برفق نمایند تا چشم ایذا نیابد بالجمله در تنقیهٔ چرک برفق بشیر عنایت معروف دارند چه از تنقیهٔ چرک تخفیف
وجع و جلای چشم و کشش ادویه مستعمله حاصل میشود و رازی در حاوی نوشته که هرگاه بار مد رمص بسیار باشد خرقهٔ نرم یا پنبه را بر میل پیچیده بآب تر کنند و بملائمت
چرک را بآن پاک کنند و اگر آب دهن باشد بهتر است و در چشم ذرور ابیض پاشیده رفاده گذاشته ببندند و در مفاخر گفته که اگر چرک بسیار و وجع شدید باشد جفن
را در هر اندک زمان برگردانند و چرک بدستور پاک نمایند و در آن شیر دختران بچکانند و جفن را بمالند و لغشار رند تا جمیع چرک برآید و بجهت آنکه بیشتر وجع رمد بسبب
چرک میان جفن و چشم می باشد چون رمص خارج شود همان ساعت وجع تسکین یابد و خواب آید و اگر سکی حاصل نشود شیاف مسکن وجع متخذ از افیون و زعفران
در چشم بچکانند و چون انحطاط یافت بحمام برند و **واجب است** که در ابتدا کثیفات قوی و قابض شدید استعمال نکنند که طبقه کثیف شود و مانع تحلیل و موجب عظم
وجع گردد خصوصاً وقتیکه درد شدید باشد و دوای ضعیف القبض نیز اندر ابتدا در منع ماده کفایت نه کند و به تکثیف طبقهٔ ظاهر ضرر کند و در ان ماده بند شود پس هرگاه چیزی
ازین مضر تنها اتفاق افتد بدوام تکمید از آب گرم تدارک او نمایند و اقتصار بر شیاف ابیض محلول بآب اکلیل الملک نیکوست و قوی تر از ان با وجود امتلای راس گاهی
ضرر رساند و اما از محللات نیز در اول رمد اجتناب شدید نمایند گاهی بعد استعمال مقبضات و خصوصاً وقتیکه بادی مخدرات مخلوط باشند بتقطیر ماء العسل و ماء السکر در
چشم بجهت دفع مضرت آن حاجت افتد و اگر ازین هیجان مرض ظاهر گردد برای تدارک او چیزی ببر که در ان تکثیف نباشد اضافه کنند و **گاهی** اشتداد وجع
باستعمال مخدرات مثل عصارهٔ لفاح و کاهو و خشخاش و قدری از سماق محتاج میگردانند لیکن تا ممکن بود ترک او اولی است و اگر چیزی ازان بضرورت استعمال
نمایند قدر ضرورت نه زیاده با احتیاط تمام بکار برند و حتی الامکان بر سفیدهٔ بیضه ممزوج بآب مطبوخ خشخاش اقتصار ورزند گاهی بآن قدری حلبه اضافه می کنند تا که
در تسکین وجع از جهت تحلیل اعانت کند و ایضاً آفت مخدرات زائل سازد و اما اگر مادهٔ رقیق اکال باشد باستعمال افیون و دیگر مخدرات باکی نیست بلکه شفای او ست
و عقب او درد نشود و اگرچه طبیب اعتقاد دارد که مخدر از جهت مضرت او به بصر مکروه است لیکن افیون در اوجاع اکاله غیر ممده شفای عاجل ست و جالینوس در حیلة البرء
گفته که مخدرات مسکن اوجاع عین اند اما موجب ضعف بصر اند و شیاف افیونی مسکن وجع چشم ست ولیکن خوف آنست که بعد ازان ضعف بصر بهم رسد پس باید که جهت
تدارک آن بعد از استعمال شیاف مسخنی استعمال نمایند و بهترین آن شیاف دارچینی ست و گویند که خوردن مخدرات اولی است از ایراد او بر چشم و بمصلحات او که
در ان تریاقیت باشد مثل زعفران و جند بیدستر و مشک و جدوار استعمال نمایند تا کسر غائلهٔ آن گردد و در تقطیر او افراط نکنند لما قلنا آنفا و شیاف وردی وجع صعب را
برالساعة است **و بقول** جالینوس و رازی در رمد شدید بعد فصد و مسهل و تقلیل غذا قرص معمول از افیون و بزر البنج و زعفران هم بقدر باقلا بدهند و یا شربت
خشخاش و یا افیون تنها بقدر نخود که خواب آرد و مرض صحت یابد و این در رمد آنچنان مکروه نیست که در قولنج **و گاهی** رادعات بر پیشانی طلا سکنند خصوصاً
هرگاه طریق انصباب نزله حجاب خارج باشد لیکن رادع شدید الردع نباشند که بسبب شدت تکثیف و احتباس مواد باعث ازدیاد وجع گردند بلکه رادع
مذکور مثل پوست خربزهٔ قثائی است خاصةً نه خربزهٔ زرد شیرین و مثل شیاف مامیثا و مثل فیلزهرج و صبر و تخم گل و زعفران و انزروت و از آنها مثل آب
عنب الثعلب و آب عصی الراعی باشند و کذلک برگ عوسج و طلاء لپست جو و عنب الثعلب و بهی نافع است اما اگر مادهٔ شدت الحدت و ارقیت باشد لطوخات
شدید القبض مثل مازو و گلنار و سماق استعمال نمایند که تضمید با اینها مجاری نوازل برای تسدید آن تاثیر عظیم دارد و این وقتی ست که مادهٔ حار باشد و تقویت اجفان تنها
آنها بعصارهٔ ورد و عصارهٔ برگ بارتنگ و عصارهٔ برگ بید نمایند و ایضاً بضماد برگ گل و از مرکبات ضماد صندل و خولان و زرد و هر واحد یکجزو زعفران نیم جزو ست و حوالی
نفوذ ماده از سماق باشد سنبل و گلسرخ و اقاقیا بآب کشنیز و اندکی زعفران بر پیشانی ضماد نمایند و ایضاً شیاف مامیثا حضض صبر انزروت زرد ورد مساوی زعفران نصف
جزو و ایضاً آرد عدس و لپست جو بگلاب یا بآب آس و بزر قطونا سرشته ضماد کنند و آبیکه در ان گل سرخ و آس و برگ بید و نیلوفر و عدس پخته باشند روی بشویند
دار شستن بآب سرد منع کنند که آن بتکثیف خود حبس ابخره نماید و اگر مادهٔ نازله بچشم بسیار گرم نباشد غبار آسیا و مرو کندر با سفیدهٔ بیضهٔ مرغ ضماد کنند و اگر ماده بارد
بود دوائی که مجفف و قابض و مقوی عضو مع تسخین باشد مثل لطوخ لسماق گوگرد و بورق بر جبهه و جفن لعمل آرند و یا کبریت و زفت و فلونیا و تریاق کبیر و مانند آن
بر چشم ضماد نمایند چنانچه ما سر جویه در کتاب تمام و کمال نوشته **و هرگاه** علت مزمن گردد فصد ماقین و شریان پس گوش نمایند و هرگاه ماده مستفرغ گردد و درد
بغایت سخت نباشد بلکه کم گردد آن هنگام شیاف برودما بزرد و بیضه سائیده در چشم قطور کنند پس بعید نیست که در یک روز مریض صحت یابد و لهذا مآل آن

درحمام داخل کنند و نیز برائے تحلیل بقیۂ مادہ شیافات محللہ مثل شیاف سنبل بکار برند و بصورت طول مرض شیافی کہ دران مس سوختہ و زاج محرق باشد استعمال کنند گاہے اکتحال بصبر تنہا کفایت کند و سعوط بشونیز در روغن بادام و قنطار الحمار محلل بقایای رمد ست مطلقاً **وایضاً** چون رمد بطول انجامد و بدن نقی و خالی از فضول باشد باید دانست کہ مادہ از عضو دیگر مثل سر بسوی آن منصب میگردد پس باید کہ متوجہ معالجۂ سر گردند از فصد و حجامت و مسہل وغیرہ و بعد ازان حمام بآب شیرین معتدل نمایند و اگر فائدہ نہ بخشد اضمدۂ قابضہ استعمال کنند و اگر این نیز فائدہ نکند قطع و داغ عرقین صدغین و یا خلف اذنین نمایند ولیکن این باید کہ بعد از تنقیۂ کامل باشد چنانچہ **جالینوس** گفتہ **واریباسیس و رازی** گویند کہ چون رمد کہنہ گردد و بطول انجامد مادہ در طبقات چشم رسوخ یابد درین ہنگام بہترین تدابیر حجامت صدغین و انداختن زلو بر صدغین و بر موضع قریب چشم و حجامت قفاست بعد از فصد و چون نضج یابد حمام نافع است و ضماد زعفران و عصارۂ مامیثا و حضض و صبر و صمغ عربی و استعمال شیاف وردی ابیض سود مند و ہرگاہ باوجود جودت پرہیز و حسن تدبیر رمد بطول انجامد و سرخی و سیلان نشک منقطع نگردد و از فصد و مسہل وغیر آن منتفع نشود معلوم نمایند کہ در نفس طبقات چشم مادۂ ردی متحقق است کہ غذائے وارد چشم را فاسد میکند و یا در چشم سوء مزاج ردی است کہ فاسد میگرداند غذای آنرا و یا نزول می نماید نوازل از سر و دماغ در حالت اول توتیائے مغسول مخلوط بمایینات مثل سفیداب و اقلیمیائے ذہبی مغسول و نشاستہ و اندکی صمغ کحلاً و طلاءً بکار برند کہ رطوبت غریبہ بمرور ایام خشک میسازد و چشم باصلاح می آرد و گاہی برای حبس نزلہ بداغ نارک سر مضطر شوند چہ گاہی دوام رمد از دوام نزلہ میباشد و اگر مبدأ مادہ از حجب باطنی دماغ باشد علاج صعب بود الا مدار آن بر استفراغات قوی باشد مع استعمال مقویات سر و از ضمادات معروف ہمین نفع مثل ضمادی کہ از سنبل الطیب گلسرخ و اقاقیا و کشنیز خشک یا کشنیز سبز تہ نقط و کشنیز خشک مع اندکی زعفران بر موضع سلعتی یا دو ساعت گذارند پس جدا کنند **وارجیانس** گفتہ کہ صاحب رمد شراب و جماع ترک نماید و دوای مسہل استعمال کند و رد و بآب سرد بشوید و چیزی گرم نشمد و ترشی و مالح نخورد و از غبار و دخان و ہوا و آفتاب و چراغ احتراز نماید و نزد خواب بر چشم صوف مغموس در شراب قابض نہد و اول فصد کند و بر ساقین حجامت نماید و ترک غذا و اقتصار بر ماء الشعیر سازد و بر عطش مصابرت کند و بمرات حقنہ نماید و بر چشم طبیخ اکلیل الملک برب عنب نہد کہ مسکن الم است و بر پیشانی تخم خشخاش و پوست آن مطبوخ ضماد سازد و نان بشراب تر کردہ خورد و آنجا کہ در رمد علاجہای صواب و تنقیہ بارہا کردہ شود و باوجود آن رمد بر حال خویش باشد باید کہ ہرگز از طریق صواب باز نگردد زیرا کہ ممکن است کہ مادہ سخت غلیظ و عسر باشد و بعد مدتی دراز تلطیف یافتہ تحلیل پذیرد و گذار مد حادث در زمستان و امزجۂ باردہ و بلدان باردہ طویل المدۃ و علاج آن صعب تر میباشد پس باید کہ مریض و معالج ہر دو از طول مرض با تدبیر صائب ملال و کلال بہم نرسد و دست از پرہیز و تدبیر بر ندارند و بقول بعض مجربین چون صاحب رمد بگذارد دست خود را بر چشمی کہ رمد دارد باین طور کہ اگر رمد در چشم راست باشد دست چپ را بران گذارد و اگر در چشم چپ باشد دست راست بران نہد و کواکب بنات النعش را از یک تا ہفت بشمارد کہ بگوید یک دو سہ چہار پنج شش ہفت پس برگردد از ہفت و یک آید کہ بگوید ہفت شش پنج چہار سہ دو یک پس انگشت خود را گرد چشم خود بگرداند و بگوید بتحقیق صحت یافت چشم من گویند کہ شفا می یابد باذن اللہ تعالی **واطبای ہند** گویند روزیکہ رمد شروع گردد ہمان روز آب برگ دھتورہ نیم گرم در گوش مخالف تقطیر کنند و قطور آب کونپل برگ نیب و کذا آب زردچوب سودہ نیز نافع است و اگر شیر درخت بڑ در چشم کشند درد چشم را فوراً آرام میکند پاہ کہ دوائے ہندی است در آب سائیدہ گرد اگرد چشم طلا کردن مفید و مزیل سرخی است و ہرگاہ ابنۂ خام کہ بہندی کیری گویند باریک بسایند و حوالی چشم ضماد کنند در یک دو روز فائدہ بخشد و اگر موسم انبہ نباشد مجبور در ظرف آہنی بآب بسایند کہ مثل مسکہ گردد بعدہ گرداگرد چشم ضماد نمایند و قدری ازان در چشم کشند و اگر آب لیمو بر آہن پہن گذارند یا آہن پارۂ دیگر بسایند و قطرہ قطرہ آب لیمو ہمین انداز ند تا غلیظ شود پس آن آب را بر پلک چشم گذارند و دو سہ بار تکرار نمایند بہمہ اقسام رمد مفید ست و اگر بنبۂ خام را در ظرف آہن بکوبند تا خوب نرم شود و بر چشم بندند ہمین عمل کند و قیمۂ گوشت میش در ہر دو دست قبض کنند تا گرم شود پس بر چشم و پیشانی ضماد کنند فہو عجیب للوجع لاعدیل لہ و اگر پارہ رسوت گیرد پوست ہلیلۂ زرد ہلدی افیون ہر یک ماشہ لودھ پھٹکری بریان ہر یک دو ماشہ بآب سائیدہ گرد چشم ضماد کنند در ہر قسم رمد معمول است و اگر پھٹکری بریان یک ماشہ افیون یک سرخ سودہ با مغز گھیکوار بقدر سہ چہار ماشہ کوفتہ در پوٹلی بستہ بر چشم بگردانند و قدری ازین در چشم قطور کنند نیز در انواع رمد ہموارہ معمول است و اگر زیرۂ سفید لودھ پھٹکری بریان مساوی باریک سائیدہ با قدری مغز گھیکوار آمیختہ پوٹلی بندند و در آب تر کردہ ہر ساعت بر چشم بگردانند و شب این دوا را بر پارچہ گستردہ و بر چشم بستہ بخوابند و روز دیگر بدستور بطور پوٹلی بعمل آرند درد و ورم و دفع درد چشم نماید از ہر قسم کہ باشد و در تکملۂ ہندی مرقوم ست کہ اگر رسوت ہلدی پھٹکی لودھ پھٹکری ہر یک سہ ماشہ افیون یک حبہ لونگ یک عدد کوفتہ بیختہ در شیرۂ برگ تمر ہندی دو پوٹلی بستہ بر چشم بگردانند برای رمد و درد چشم مفید ست و در بیاض والد مرحوم مسطور ست کہ قرنفل یک عدد پھٹکری زعفران لودھ پھٹانی

افیون زردچوب هر یک برابر قرنفل کوفته در پوٹلی بسته در آب یکه کوکنار تر نموده باشند پوٹلی را تر نموده بر چشم بگردانند که رافع درد چشم ست و ایضاً پوٹلی مشهور اہل ہند برای درد چشم اینست که لودھ پھٹکری مرداسنگ ہلدی زیرهٔ سفید هر واحد یک ٹانک افیون دو سرخ مرچ سیاه چهار عدد نیله تھوتھه یک سرخ باریک سائیده پوٹلی بسته در آب پوست خشخاش ترکرده بر چشم بگردانند و در خیر التجارب ست که پوست خشخاش پھٹکری لودھ برگ سرس مغز گھیکوار از هر یک دو درم کوفته پوٹلی بسته در آب کوکنار هر روز پوٹلی نو بعمل آرند و اگر آہک در آب حل کنند و یک زمان نگهدارند تا آہک ته نشین شود بعده پھٹانی بقدر هفت ماشه در آب مذکور لیسایند و در پوٹلی بسته در ہمان آب بدارند زمان زمان گرد چشم پوٹلی را بگردانند برای رمد مفید بود و ضماد رسوت یک ماشه افیون زعفران هر واحد یک سرخ پوست ہلیلهٔ کابلی هفت ماشه در آب حب بسته وقت حاجت بآب سائیده بالای چشم نیز رافع درد چشم است و اگر لیود ار دار ہلد را کوفته بپخته در شیر زن یا گوسفند انداخته بر آتش گذارند چون بجوشد کف آنرا گرفته در چشم کشند نافع بود و گویند که این دوا بر مد موی و صفراوی مخصوص ست و بلغمی و سوداوی در یکی را نیز نافع لیکن در دموی بعد فصد و تلیین بکار برند و در صفراوی تلیین فقط نمایند و تلیین بطبیخ ہلیله و کشمش و مغز فلوس مناسب و خوردن کشنیز خشک با نبات وقت خواب نافع لیکن نزد احقر استعمال چنین ادویهٔ حاده در رمد صفراوی مناسب نیست و حضض زیرهٔ سفید لودھ پھٹکری بریان زردچوب گل ارمنی ہلیلهٔ سیاه پوست ہلیلهٔ زرد انزروت هر یک سه ماشه زعفران افیون خالص هر یک یک ماشه قرنفل و عدد عنب الثعلب چهار ماشه صندل سرخ دو ماشه کوفته بپخته بآب عنب الثعلب سبز حب نموده نگهدارند و بآب مذکور سائیده ضماد نمایند که نافع درد چشم و ورم ست حار باشد خواه بارد و کذا لک سم ہلدی افیون هر واحد یک ماشه لودھ پھٹکری هر یک دو ماشه کوفته بپخته بآب حل کرده بر چشم طلا نمودن در هر قسم رمد معمول مؤلف بقائی ست و گویند که اگر ہلیله بلیله آمله هر یک یک جزو اصل السوس چهار جزو چشیزج پنج جزو کوفته در آب برگ تمر ہندی سائیده شیاف سازند و در سایه خشک کرده بآب خالص حل کرده در چشم چکانند در هر قسم رمد تسکین درد فی الفور نماید

ذکر ادویهٔ مسکن وجع رمد

ضماد مخ گوسفند که مجرب ابن ماجه است و کذا زردی بیضه در روغن گل و زعفران که مجرب سویدی ست و در نسخهٔ ارسطو شیر زنان نیز داخل است و کذا افسنتین بپخته و کذا گل سرخ خشک در شراب بپخته و کذا اسفرجل مشوی مدقوق و کذا مسکه پنج بار بآب و سه بار در گلاب شسته و کذا حلبه و خشخاش بآب یا گلاب سائیده و کذا لعاب حلبه و کذا تخم بادروج بشراب و کذا عدس و سفرجل بریان در روغن گل و کذا عصارهٔ برگ بیروج بسویق شعیر و کذا نشاسته در سفیدی بیضه و آرد جو و شیر دختر حل کرده و کذا اسیب شیرین مشوی سائیده و کذا کثیرا بگلاب و کذا زعفران اکلیل الملک آب کشنیز سبز زردی بیضه بآب طبیخ خشخاش یا بعصارهٔ بیخ یا بآب طبیخ آس سرشته و کذا آب کاسنی و آب خرفه و آب به و آرد جو و اگر درد شدید باشد آب عنب الثعلب اضافه کنند و کذا روغن گل و برگ کاسنی سوده و آرد جو و زردهٔ بیضه حل کرده و کذا زاج بحری سوده بر حریر بپخته بمسکهٔ مغسول آمیخته و بر آتش بپخته حتی که منعقد گردد و کذا ضماد زردی بیضهٔ مسلوق روغن گل زعفران حل کرده و کذا شراب کهنه بسویق جو و کذا برگ بنفشهٔ سبز سوده بروغن گل و شیر دختران آمیخته و کذا افوفل و مر و زعفران مساوی در زردی بیضه در روغن گل آمیخته بصوف مرغزی یا پنبه آلوده و کذا کرنب مطبوخ بشراب که مسکن ضربان و محلل ورم و نافع رمد صعب ست و کذا بزر بنج تخم خشخاش پوست خشخاش مساوی سائیده و آرد جو سه جزو آمیخته و کذا آرد جو و اکلیل الملک گل بابونه کشنیز سبز در رمد صعب و شدت الم و کذا نان تازه بی نمک بمیفختج آمیخته و کذا زردی بیضهٔ خام یا قدری پخته و کذا سویق شعیر و برگ بنفشهٔ سبز و کذا اشادنج مغسول و کذا گل سرخ خشک مطبوخ که مجرب سویدی ست و کذا ضماد صمغ قطونا ریحمل بر چشم و کذا بزر قطونا و آب عنب الثعلب و روغن گل و کذا لعاب و برگ خشخاش و عصارهٔ حی العالم که عجیب ست و کذا موم سفید یک درم بروغن گل شش درم بر آتش نرم گداخته وقت اشتداد وجع و کذا نزد ضربان شدید گل سرخ خشک بطبیخ اکلیل الملک و بعده الکحال ذرور اصفر و کذا زردی بیضه و اکلیل الملک و کذا زردی بیضه و عقید عنب و کذا انار شیرین مع شحم سائیده بشراب حلو بپخته و کذا اکلیل الملک برگ کشنیز سبز زردی بیضه روغن گل و نان گندم منقوع در رب عنب جمله آمیخته و کذا عصارهٔ اکلیل الملک بزردی بیضه و کذا غبار آسیا بر جبهه و کذا آب عنب و زردی بیضهٔ مسلوق و کذا میفختج و اکلیل الملک و زعفران بقدر کرسنه و افیون مخلوط کرده و کذا زعفران و گل سرخ و زردی بیضه و کذا آرد گندم برب عنب مطبوخ و کذا انزروت بگلاب **و قطور** سفیدی بیضه در چشم در ابتدای رمد مبرد و مفری و مسکن الم و حرارت و مرقق و مزیل خشونت ست و کذا تقطیرا و در حمام بعد نقاء بدن بتنقیه در حال تسکین درد کند و بکرر به تجربه رسیده و کذا آب کشنیز سبز و شیر زنان و کذا افیون در شیر دختر بر سنگ سوده و کذا نشاسته در شیر دختران حل کرده **و کماد** اسفنج در آب گرم ترکرده بمرات و کذا اکلیل الملک جوشانیده بطبیخ آن **و الکحال** بدخان کندر و کذا الشیاف نشاسته دو درم سفیداب زعفران صمغ عربی هر واحد یک درم افیون نیم درم باریک سائیده در آب عنب الثعلب

شیاف ابیض بقول جالینوس مسکن وجع ست و کذا شیاف ذہبی و حُضض نطول جلد بہا کلیل الملک مطبوخ و غسل عین ما ء بابونہ و تعلیق یک کرم زندہ کہ در پارچۂ نخل بہ بندند بخو یکہ زندہ بماند و بر بازد یا گردن بیاویزند و کذا تعلیق چشم راست سرطان اگر رمد در چشم راست باشد و چشم چپ او اگر در چشم چپ باشد بر صاحب رمد و کذا تعلیق پای سرطان بر چشم نیز مسکن وجع است

ذکر ادویہ مانع رمد

اگر گل منڈی یک عدد بلع کنند از اکثر امراض چشم خصوصاً از رمد تا یکسال در امان باشند و ہرگاہ چند حب ازان فرو برند سالہا حسب عدد حبات مبلوعہ ایمن شوند و بہ تجربہ رسیدہ و از مجربات بعضے متاخرین ست کہ اگر گلنار را از درخت او روز شنبہ یا چہار شنبہ قبل از طلوع آفتاب بدہن قطع کردہ بلع نمایند بدون مس کردن آن بدست یکسال و بقولی ہفت سال از درد چشم و رمد امان یابند و از جالینوس منقول است کہ اگر گلنار را کہ بقدر حب الآس باشد ہفت عدد نہار بلع کنند تا سہ سال از رمد در امان باشند و کذا تعلیق ذباب در خرقہ بستہ بر بازو و تسویدی نوشتہ کہ اگر بیخ عصا الراعی در نقصان ماہ قلع کند و انسان آنرا با خود دارد دران سال او را رمد عارض نشود و مجرب من ست و رازی گوید ہر کہ یک حب تمنان بلع نماید دران سال از رمد در امان باشد

علاج رمد حار دموی و صفراوی و حمرت عین

از لعاب بہدانہ شیرۂ عناب شیرۂ مغز تخم تربوز شربت نیلوفر تبرید دہند و صندل گل ارمنی رسوت عنب الثعلب اقاقیا مساوی در آب کشنیز سبز سائیدہ گرداگرد چشم ضماد کنند و پارچۂ نیلگون مدام بالاے چشم دارند و طلاے گھرہ معمول و حب رمد و در آخر حب سرخ نیز معمول ست و شیاف ابیض در شیر دختر یا شیر بز یا سفیدۂ بیضہ حل کردہ و یا قطور مسکن در چشم چکانند و گاہے در رمد حار شب اطریفل کشنیزی بخورانند و صباح لعاب بہدانہ شیرۂ عناب شیرۂ کشنیز خشک شربت بنفشہ می نوشانند و شیاف مامیثا با آب کشنیز تازہ سودہ اندرون چشم میکشند و ضماد و قطور حضض مسحوق بشیر دختر نیز در ابتداے رمد حار نافع است و اگر درد شدید بود افیون اندکے ہم ضم نمایند و کذلک طلا و قطور آب کشنیز سبز با شیر خر یا شیر زنان مسکن ہر ضربان شدید خصوصاً در رمد حار ست بقول جالینوس و بعضے لعاب بہدانہ نیز مے افزایند و اگر برگ کشنیز تر متعدار و از بگیرند و بدون کوفتن ہمچنین بر چشم نہادہ برفادۂ غیر محکم بہ بندند در روزی دو سہ بار تجدید کنند در اوائل رمد نفع بسیار میکند و از زردی سفیدی بیضہ یا شیر دختر یا شیر بز سودہ بر چشم طلا کردن رمد گرم را نفع عجیب نماید و ضماد بنفشہ و تسکین سبب چشم میکند و بر رمد حار نفع میرسانند اگر مسکہ را در گلاب سہ بار بگدازند و بر خرقہ ضماد کردہ بر چشم دارم نہند در عین شدت درد نفع عجیب کند و پنیر تازہ بر گوشت تازہ وزر دہ بیضہ ہر یک ازین بروغن گل سرشتہ نافع رمد و مسکن درد است و ضماد آرد جو با سفیدی بیضہ بر پیشانی منع سیلان مواد بچشم کند و ہمچنین ضماد برگ انگور با سویق شعیر و ضماد برگ کشنیز و ضماد برگ گل سرخ تازہ ہر واحد مانع نزول مواد بچشم ست و ضماد برگ کاسنی و کذا اخار خسک تر فقط یا بآرد جو مجرب و مسکن عجیب ست و اگر ازین تدبیر فائدہ نشود فصد سر رو از جانب چشم مریض یا چشم شدید الالم گیرند و اگر ممکن نبود حجامت ساقین نمایند پس زلو در بناگوش و نقرۂ گردن ہفت ہفت عدد بچسپانند در روز دوم نیز چنین کنند و اگر احتیاج تنقیہ شود نضج مادہ از منضج صفرا نمودہ از مسہل صفرا تنقیہ کنند و حب ہلیلہ خورانند و در صورتیکہ مادہ مرکب باشد و یا مزاج مریض گرم نباشد در مسہل سنا سے مکی یکتولہ و ترید ہفت ماشہ داخل کنند و عوض حب مذکور تنقیہ از حب ایارج ہم مضائقہ ندارد و استعمال حب ذہب و حب بنفشہ نیز نافع بود و ایضاً در دموی بعد فصد سر رو شربت شربت بنفشہ چہار تولہ در عرق مکوہ و بید سادہ و نیلوفر ہر یک پنج تولہ داخل کردہ و قطور شیاف ابیض در شیر دختران حل کردہ و طلاے شیاف مامیثا در آب مکوہ و کشنیز سبز و یا در شیر بز و یا زنان بر گرد چشم و صدغین و پیشانی در روز سوم یا چہارم فصد رگ پیشانی و یا ماقین و روز پنجم تلیین طبع بہ مطبوخ فواکہ و حلوای علوی خان و حب بنفشہ با ضافۂ خیار شنبر و شربت ورد و سکنجبین سادہ و روغن بادام و روز دیگر تبرید مذکور با ضافۂ تخم ریحان و بصورت بقاے سرخی خورانیدن حب ایارج و جہت تعدیل مزاج استعمال اطریفل کشنیز نافع است و در صفراوی بعد فصد شربت ماء القرع نہ تولہ با شربت نیلوفر چہار تولہ و یا آب انارین معصور بشحم ہفت تولہ بشربت ورد مکرر اہلیلجی دو تولہ تا سہ روز و بروز چہارم تنقیہ بمطبوخ ہلیلہ و یا مغلی حامض کہ مقوی لبنا یک نیم تولہ بود با ضافۂ خیار شنبر و ترنجبین ہر یک ہفت تولہ و شربت آلو مسہل چہار تولہ و روغن بادام ہفت ماشہ و تبرید از شیرۂ خیارین و خرفہ ہر یک نہ ماشہ لعاب بہدانہ و ریشہ خطمی ہر یک سہ ماشہ در عرق نیلوفر و کاسنی و بید سادہ ہر یک پنج تولہ برآوردہ شربت نیلوفر چہار تولہ گرد اسبغول نہ ماشہ پاشیدہ بعدہ قطور شیاف وردی بلعاب اسبغول و طلاے حضض سہ ماشہ در آب لیموی کاغذی مفید بود بعد ازان در ہر دو برای تحلیل بقیۂ مادہ اطریفل کشنیزی با عرق شاہترہ استعمال کنند و ہر شب استعمال معجون بنفشہ بہ گلقند خصوصاً ہرگاہ حرکت کثیر باشد نافع

است و برای تسکین شدت درد خوردن گل بابونه دو ماشه با طریفل کشنیزی دو تولہ سرشته معمول استاد مرحوم است و کما دلو دہ پٹھانی میدہ گرم نیز در تسکین درد مجربست
و ذرور ابیض یا ذرور خشخام یا شیاف منجح یا شیاف بر بریوما یا شیاف جالب النوم یا شیاف شب یمانی کہ بآب انار میسازند بعمل آرند و بعد تنقیه اکتحال ذرور ت
مرلی ده جزو نشاسته نبات سفید هر واحد سه جزو چشمیزج یک جزو باریک سوده بر ر الیوم است و گل ارمنی عصارهٔ مامیثا بوش در بندی صندل سرخ حضض مکی اقاقیا
عنب الثعلب تخم خطمی صمغ عربی فوفل افیون صبر زعفران کوفته بیخته بآب کشنیز یا لعاب اسپغول یا سفیدی بیضه ضماد نمایند و هر گاه بشویند از آبی که در ان کوکنار و برگ
سیب جوشانیده باشند بشویند و حب سرخ یا حب سبز طلا کنند **و ایضاً** در رمد حار صندل سفید مامیثا حضض گل بنفشه فوفل هر واحد سه ماشه در شیر دختران یا بز ضماد نمایند
که بدون تنقیه در یک روز تسکین درد نماید و یا تخم کاهو قشر گل بنفشه صندل سرخ و سفید بآب لیموی کاغذی که قوی تر از ان است و یا گل ارمنی سه ماشه بآب کشنیز سبز و یا
سفیدی بیضه یک عدد نشاسته سه ماشه و یا افیون شب یمانی بریان هر یک دو ماشه در آب لیمو حل کرده ضماد کنند و اگر پھٹکری یک ماشه افیون بقدر نخود در آب
برگ تمر هندی بقدر دو فلوس سائیده بر آتش نهند تا غلیظ شود بر چشم ضماد نمایند برائے درد و سرخی مفید بود و یا شیاف مامیثا گل سرخ حضض صبر صندل سرخ
فوفل زعفران مساوی حب ساخته در سایه خشک کرده بآب کشنیز یا کاسنی یا گلاب یا آب حل کرده بر پیشانی و پشت چشم ضماد نموده باشند که در ابتدا سود دارد و
یا رسوت یک ماشه افیون زعفران هر یک یک سرخ پوست هلیلهٔ کابلی هفت ماشه سائیده حب بسته وقت حاجت بآب سائیده بالائے چشم ضماد کنند و اگر گیرو چهار
جزو افیون یک جزو حضض هلیلهٔ سیاه زردچوب هر یک دو جزو زنجبیل صمغ عربی هر یک ربع جزو سائیده حب بسته بآب نقوع کوکنار سائیده حوالی چشم طلا کنند
برای تحلیل مادهٔ رمد و سرخی چشم مفید و ضماد زردهٔ تخم مرغ آرد جو گل بنفشه گل بابونه در آخر رمد مفیدست و پوست هلیله زرد پوست بلیله آمله حضض گیرو برگ تمر هندی
افیون شب یمانی بریان زیره سفید هر یک قدری در پارچه بسته بگلاب تر کرده بر چشم بگردانند که برائے رمد حار نافع است و اگر پھٹکری بریان لودھ پٹھانی هر واحد یکماشه
افیون نیم ماشه برگ تمر هندی چهار ماشه همه را کوفته در پارچه پوٹلی بسته بآب تر کرده زبان زبان بر چشم بگردانند برای رمد بے نظیر و معمول ست و ضماد شب یمانی
بریان شش ماشه لودھ پٹھانی پوست هلیلهٔ کابلی هر یک دو ماشه گیرو افیون زعفران هر واحد یکماشه در ظرف مسی بادستهٔ مسی بآب انار ترش سائیده حبها
بسته استعمال کردن برائے درد و سرخی نافع ست و کذا ضماد آرد جو ده درم باقلا پنج درم اقاقیا یک درم سفیدهٔ تخم مرغ یک عدد با آب کشنیز تازه و آب
کاسنی آمیخته نافع ورم و درد چشم ست و رسوت و پوست کوکنار پوست هلیلهٔ زرد پھٹکری سفیدهٔ کاشغری بآب تمر هندی در ظرف آهنی سوده بعد
فصد سر رو و حجامت قفا ضماد کردن نیز مفیدست و ضماد پھٹکری بریان هفت ماشه مرداسنگ سه نیم ماشه بعرق لیمو در آوند آهنی بادستهٔ آهنی حل کرده برائے
درد چشم از مجربات است و کذا ضماد پٹھانی لودھ پھٹکری هر یک دو ماشه افیون گیرو هر یک یک ماشه مفید و ایضاً برائے درد بسیار پوست هلیلهٔ زرد پھٹکری
رسوت مرداسنگ پوست خشخاش بآب سوده گرد چشم ضماد نمایند و گاهی گیرو افیون زعفران عوض پوست خشخاش داخل کرده بعمل می آید و یا گیرو رسوت
صندل سرخ بآب عنب الثعلب در روغن گل در چشم ضماد کنند و یا رسوت پھٹکری بریان افیون هر یک سه ماشه بآب حب ساخته در آب سائیده اندک گرم نموده
بر چشم طلا کنند و اگر لودھ پٹھانی آمله در روغن گاؤ بریان نموده بآب سرد سائیده گرد چشم طلا کنند برای درد چشم مجرب است اما باید که در چشم نرود و ضماد هلیلهٔ سیاه
کافور شب یمانی رسوت بآب برگ عنب الثعلب سبز نیز در رمد مجرب و طلای پوست هلیلهٔ زرد گیرو رسوت هلیلهٔ زنگی نیز مفید درد چشم ست و اگر تمر هندی تخم
دور کرده در آب تر نموده مالیده صاف کرده افیون بقدر سه سرخ و پھٹکری پنج سرخ در ان آب انداخته در ظرف آهنی بپزند تا غلیظ گردد برداشته طلا کرده باشند
نیز نافع رمدست و اگر تمر هندی نباشد آب برگ او بگیرند و برگ بانسه سائیده ٹکیه بسته و کذا برگ انار سوده و کذا برگ گوبھی سائیده بر چشم سدر و زر بستن برائے
رمد سودمندست و کذا برگ پنبه در دوغ جوشانیده سائیده بر پشت چشم بستن و کذا لودھ شش درم پوست هلیلهٔ زرد دو درم بآب برگ انار سائیده
پنبه آلوده وقت شب بر پشت چشم سدر زنها دن مفید و بقدر چهار تولہ برگ حنا بدون آب سائیده قرص بسته بر مقعد بستن و بعد یکپاس دور نمودن دعا اللّٰهم
از مجربات مشهوره است و اگر صبر شیاف مامیثا حضض مکی زعفران افیون اقاقیا گل ارمنی صندل سرخ مساوی بآب عنب الثعلب یا گلاب طلا کنند ورم و درد
ساکن کند و کحل معمول حکیم علی اکبر خان جهت درد چشم و لبقایاے رمد نافع است و کذا عصارهٔ آمله که همواره معمول است و گویند که جهت رمد کهنه که هیچ دوا به نشود
بگیرند پھٹکری سفید یکماشه در روغن زرد نه ماشه بسوزند که سیاه شود و با یکماشه افیون در ظرف آهنی از دستهٔ آهن سحق بلیغ نموده در چشم کشند و کحل چشمیزج تالیف علوی خان
جهت رمد مزمن نافع است و کذا کحل ملکایا مفید و غذا اصحاب رمد حار کدو و پالک و خرفه و مونگ با نان یا برنج و زردی بیضهٔ نیم برشت و در صفراوی ماء الشعیر و شربت

نیلوفر مناسب بود و اغذیهٔ ترش شیرین چون آب انار و زرشک و تمر ہندی شکر آمیختہ و مانند آن کہ تابع صفرا و مطفی خون است مفید بود ولیکن ترشی صرف مضرست و جملہ اغذیہ
نافع صداع حار و آنچہ مانع صعود بخار بدماغ بود مثل بزر قطونا بجلاب و سویق شعیر بشکر و سفوف کشنیز بشکر و اسپغول بشکر بعد طعام بصاحب رمد نافع بود و از جمیع لحوم و خمر و
حلوا پرہیز کنند و اگر خوف ضعف قوت باشد شوربای چوزهٔ مرغ جائزست و ہرگاہ رمد بطول انجامد آرد حلبہ و خشخاش و باقلا و زعفران و صبر با سفیدهٔ تخم مرغ و روغن گل
سرشتہ طلا نمایند و دم الاخوین زعفران مامیثا اقاقیا صبر مساوی افیون نصف یکجز و شیاف ساختہ کحلاً و طلاءً استعمال کنند کہ عجیب الاثر است و بدانند کہ در رمد دموی بعد
فصد یا حجامت قفا گاہی جوشاندہ باین طور دہند عناب شاہترہ جوشانیدہ شیرهٔ کاہو شیرهٔ خشخاش لعاب اسپغول شربت نیلوفر داخل کردہ بنوشند یا عناب سپستان خطمی بہدانہ
گل بنفشہ گل نیلوفر جوشانیدہ شربت بنفشہ داخل کردہ و اگر طبع نرم بود تخم ریحان پاشیدہ بنوشند یا گل بنفشہ عناب گل نیلوفر جوشانیدہ شربت نیلوفر یا شربت بنفشہ داخل کردہ
خاکشی پاشیدہ بنوشند در سوت و ہلیلهٔ سیاہ پھٹکری مرداسنگ با آب عنب الثعلب تازہ ضماد کنند و بقول جالینوس اگر خون بسیار در روز اول اخراج نمایند
و سفیدهٔ بیضہ در چشم چکانند و بشیر دختران بشویند رمد دموی را در یک روز ساکن کند و در صفراوی بعد فصد مسہل صفرا یا مطبوخ ہلیلہ دہند و لا بدست کہ در مسہلات او
آنچہ مخرج بلغم است مثل تربد و ہلیلهٔ کابلی و مانند آن نیز داخل کنند زیرا کہ بعیدست کہ صفراوی او خالص بغیر بلغم رقیق باشد و ہمچنین جمیع امراض دماغی صفراوی و یا
آلو بخارا قراصیا زرد آلو خشک تمر ہندی ہر واحد یک اوقیہ و نیم پوست ہلیلهٔ زرد پنج درم سنای مکی چہار درم گل بنفشہ پنج درم تخم کاسنی کوفتہ دو درم زرشک
سہ درم نیلوفر ہفت عدد ہمہ را جوش داده صاف کردہ بست درم ترنجبین دران حل نمودہ صبح بیاشامند و اگر در عمل آن توقف گردد بآب گرم محلول دران شکر سرخ تحریک
نمایند و بعد اتمام فعل شربت سیب یا گلاب یا شربت نیلوفر با آب سرد بزر قطونا پاشیدہ دہند و غذا دو پہر آب گوشت چوزهٔ مرغ اندک کشنیز تازہ دران پختہ بخورند و دائم
صندل و نیلوفر وغیرہ خوشبو بارد ببویند و باقی تدبیر مثل رمد دموی است و لعاب اسپغول بشربت بنفشہ یا شربت نیلوفر یا ہر دو یا یکے ازان با شربت آلو بخارا
بہر تسکین صفرا دہند و یا لعاب بہدانہ شیرهٔ تخم کاہو شیرهٔ تخم خیارین شیرهٔ تخم خرفہ و شربت نیلوفر یا شربت خشخاش و اگر با رمد صفراوی سرفہ باشد بہتر چیزے از لعاب تخم
با شکر یا شربت بنفشہ نیست خصوص کہ سرفہ خشک باشد و ایضاً ماء الشعیر عظیم النفع است برای رمد کہ در مادہ او حدت باشند و اگرچہ سرفہ نبود و اگر با رمد بیداری باشد
با شربت خشخاش بدہند و اگر در مادہ نہایت حدت باشد با شیرهٔ تخم خشخاش و کدو و خیار و خرفہ بنوشانند و بعد ازان اضمدهٔ بارده مثل بزر قطونا بآب کاسنی و کشنیز
تازہ بر چشم ضماد نمایند و چشم را بگلاب ممزوج باندک سرکہ بشویند و لعابات و شیر تازہ دوشیدہ و رقیق سفیدی بیضهٔ مرغ در چشم بچکانند و اگر سوزش در
چشم باشد و بعد خواب چشم بند ماند شیرهٔ خیارین شیرهٔ تخم خشخاش لعاب اسپغول شربت نیلوفر بدہند و بعد از تنقیہ استحمام بآب شیرین نیم گرم نمایند و شیاف
کافوری و اگر درد شدید باشد شیاف ابیض افیونی بکار برند و اگر مادہ در غایت حدت باشد تضمید ببرگ نیلوفر و برگ کاسنی و وضع اطراف در آب گرم نافع
و بقراط گفتہ کہ در ہنگام کثرت تحلب و شدت حرارت رمد از خرفہ و عنب الثعلب آب بگیرند و دران قدرے روغن و آرد جو داخل کردہ بر چشم گذارند و یا برگ
کاہو کوفتہ بر چشم نہند و در ابتدای علت و در انحطاط بزردهٔ بیضهٔ مرغ گرم کردہ ضماد نمایند و طلاے عصارهٔ برگ بہی آب عنب الثعلب اسپغول سپیدی بیضهٔ
مرغ باہم سرشتہ نافع رمد صفراوی است و سفیدی بیضهٔ مرغ با روغن گل مخلوط کردہ و قدرے شیر عورت داخل نمودہ گرد چشم طلا کردن نیز مجرب است
و ایضاً کافور یک جزو لودھ افغانی سہ جزو سائیدہ در پوٹلی بندند و تا دو گھڑی در آب ترکردہ بعدہ از آب برآوردہ بالاے چشم گردانند و قطرہ در چشم
چکانند و استعمال شیاف سماق صغیر نیز درین باب تجربہ رسیدہ و بعد استفراغات اگر رمد اندکی باقی ماند ذرور ابیض در چشم اندازند یا شیاف ابیض بغیر
افیون در سفیدی بیضہ و شیر دختران حل کردہ چکانند و زردهٔ بیضہ بروغن گل بر پلک نہند و بر بندند و از استعمال این ادویہ در چشم قبل از استفراغ حذر
کنند زیرا کہ درد شدید آرد و ہرگاہ درد ساکن شود و ورم تحلیل گردد و سرخی نقصان پذیرد ذرور اصفر صغیر بپاشند و شیاف احمر لین استعمال کنند و از فواکہ
منع کنند مگر آنکہ دران منع تصعد ابخرہ و تقویت معدہ باشد مثل امرود اندک و کذا بہ و سیب و اما شفتالو و انجیر و انگور و خربزہ و مشمش و خرما و مویز و عسل مضرست
و غذا بمزورات مانند مزورهٔ ماش با سفاناخ و مغز بادام و مزورهٔ آلو و آلو بالو نافع است ولیکن بسیار ترش نباشد و نہ بسیار شیرین و فالودهٔ جو مقشر و بالجملہ
در اغلب ہر اغذیهٔ ایشان مراعات تلیین طبع و تلطیفہ و تسکین باشد و تقلیل و تلطیف غذا واجب بود و اجتناب از جمیع لحوم و البان و ماہی و چیزہاے شور
مثل مری و کامخ و قدید و ہمچنین زیتون تضجیع نمایند و قدرے کشنیز خشک براے منع بخار در طعام داخل کنند و ابن لسوخ گوید کہ چون رمد صفراوی
باشد فصد کنند و استفراغ بمطبوخ فواکہ نمایند و در چشم ذرور اصفر بسفیدی بیضہ حل کردہ چکانند و بعد دو ساعت چشم را بگلاب بشویند و مامیثا و زعفران

خولان در آب کشنیز سبز سرشته بر پلک ضماد سازند ومخفی نماند که درسرخی چشم که منجمله رمد باشد بقول شیخ بعد استفراغ بفصد ومسهلات وحقنجات ضماد از پوست
انار مطبوخ بر زکال ومسحوق مخلوط بمفنج یا بعسل نمایند وتکمید او باسفنج حار مدام کنند وتضمید بآرد کرسنه یا گندم مطبوخ بشراب عسل یا ضماد باصل السوس مدقوق نفع
میکنند وچشم بدام بشیر بشویند وتبرید وترطیب او مدام نمایند لیکن اقتصار بر تبرید مبطی ومبلد ست وجالینوس در میامر خود گفته که علاج حمرت چشم مبادرت باخراج
خون ست وبعد ازان استفراغ وتلطیف غذا وآشامیدن مبردات وتبرید رمد حار نمایند وآن در قول او در ذیل اقوال حکما مسطور گردد وبولس گفته منزاوار است
در حمرت در ابتدا استفراغ بحقنه پس تلیین طبیعت بتلیین معتدل بعد ازان تکمید موضع باسفنج وتضمید بآرد کرسنه وغیره که مسطور شد واگر دران تاکل بهم رسد عدس
بعسل یا بآب سفرجل مطبوخ ضماد نمایند یا برگ زیتون بشراب پخته ضماد کنند وآنچه معمول مولف ست اگر سرخی وآب جاری بود اطریفل همراه عرق شاهتره
ویا عرق نیلوفر عرق گاوزبان عرق عنب الثعلب شربت بنفشه بخورند در سوت دو ماشه افیون صمغ عربی هر واحد یکماشه زعفران چهار سرخ پهٹکری لوده پٹهانی
اقاقیا از روت پاؤ هر یک ماشه در آب کوکنار گرد چشم ضماد نمایند واگر اصل السوس مقشر قدرے بآب سائیده پنبه بدان آلوده بر پلک بدارند سرخی چشم
دور کند وقطور آب مغز گهیکوار وقت خواب در چشم نیز رافع سرخی آنست وچوب درخت گز از بالا خراشیده سائیده حوالی چشم در روزی دو بار طلا کردن
برائے سرخی چشم عجیب الاثر ست وبرود کافوری نیز حمرت وحرارت چشم را مفید ست واگر پهٹکری زرد چوب لوده پٹهانی هر یک نیم تولہ قرنفل
یک عدد شیره تمر هندی که زرگران دران زر ونقره صاف مینمایند دمی مالند بقدرے که ادویه دران سرشته شود ادویه کوفته بیخته دران آمیزند ودر پارچه پوٹلی
بندند ودر قدرے آب بدارند ودو سه قطره در چشم چکانند وساعت بساعت بر چشم بگردانند نخستین آب گرم از چشم خواهد برآمد آمدن دهند که عقب آن شفاست
وسرخی چشم ودرد آن زائل گردد وپوٹلی پهٹکری وافیون ومغز گهیکوار که در علاج کلی رمد گذشت نیز برای رفع سرخی چشم معمول ومجرب است وایضاً
برائے رفع سرخی زنجبیل صندل سرخ نرکچور هلیله زرد مساوی کوفته در گلاب سائیده بالائے چشم طلا نمایند وچشم بکشایند تا قدری در چشم رود وآب سوزن
خارج شود وپنج شش کرت چشم بپوشند وبکشایند باز خواب کنند مجرب ست واگر برگ عنب الثعلب سوخته بزرکشوث سوخته مرداسنگ مقناطیس سوده
مغسول ریگی که زرگران جلائے نقره بادمید هند مساوی ذرور سازند جهت رفع حمرت چشم ورمد جلائے آثار طرفه مجرب نوشته وشیاف حنا وشیاف دیگر
که دران زبد البحر ست مفید ست واگر هلیله زنگی نهایت خرد وعدد افیون خالص چهار سرخ گیرو دو سرخ قرنفل از طرف گل نصف در آب چاه سائیده در ظرف
نگهدارند وگرد چشم طلا کرده باشند در دفع سرخی چشم وضعف بصر نفع بخشد لیکن باید که چند روز مداومت نمایند وایضاً برائے سرخی چشم هلدی چهار ماشه سونٹهہ
دو ماشه موتهہ چهار ماشه بچ دو ماشه پاوبالا گوند ناگوری نمک سانبهر هر یک دو ماشه گل ارمنی هشت ماشه واگر نباشد گیرو انداز ند همه را کهرل نموده گولی بسته
نگهدارند وقت حاجت بالائے چشم ضماد نمایند وضماد لوده پهٹکری هلیله زرد بآب سوده همین عمل کند وکذا لوده جدوار پهٹکری افیون پوست خشخاش بآب سوده
نیم گرم گرد چشم ضماد کردن وهمچنین برای سرخی که از ابخره حار باشد وسرخی نزله نباشد ضماد رسوت پهٹکری مرداسنگ بآب تمر هندی وگلاب سوده نافع است وکذا
ضماد پاوگرود رسوت پهٹکری هلیله زرد فوفل نیم گرم مفید وبرائے سرخی چشم واشک روان هلیله سیاه هلیله زرد رسوت صمغ عربی هر یک سه ماشه کوکنار افیون
هر یک دو ماشه در آب عنب الثعلب دور چشم ضماد نمایند وکحل بابت شاه رفیع الدین صاحب استعمال معجون منڈی نیز سرخی چشم را نافع ست وگاهی برای
سرخی چشم که از نزله بود بعد حجامت قفا اطریفل صغیر مید هند واز کوکنار عدس کشنیز خشک کوفته بیخته بسفیدی بیضه مرغ سرشته از پیشانی تا رخساره ودر چشم
ضماد می نمایند واگر سرخی چشم از نهادن برگ عشر مقابل چشم برائے محافظت گرمی آفتاب پیدا گردد سفیده کاشغری در شیر دختر حل کرده در چشم کشیدن وآب نبلدی
بشیر بز سوده بر شقیقه چشم مولف ضماد کردن واطریفل کشنیزی خوردن مفید میشود وگاهے در سرخی چشم نے درد مع خارش در مص غلیظ بستن برگ لیمو بروغن
چرب کرده بر چشم فائده میکند پس هرگاه رمد تحلیل پذیرد وحمرت باقی ماند بزرده بیضه مرغ برشته مسحوق باندک زعفران وروغن گل ضماد کنند که موجب زوال سرخی
میشود وحجامت قفا بدستور نکته ارچیجانس گفته که سرخی ملتحمه دلالت بر ورم دماغ یا الم دران یا برابتدائے او مینماید ذکر ادویه مفرده ومرکبه نافع
رمد حار چشم عصاره ماميثا وخولان وزعفران وصمغ عربی وماميران مساوی شیاف ساخته بآب مطبوخ پوست خشخاش سائیده ضماد کردن معجوب ومفید
است وکذا اکتحال انزروت سوده در سفیدی بیضه سرشته بر چوب ظرف فاچسبانیده در تنور گذاشته تا خشک گردد پس مثل غبار سائیده ونصف او
شمشم ونصف او زعفران ونیز مثل انزروت نبات اضافه کرده در رمد صعب مجرب اوست وکذا برگ نمام وشمشم و انزروت در گلاب خوب سائیده

وششم برآورده خشک کرده ونصف او نبات و ربع او ہر واحد از زعفران و عصارۂ مامیثا آمیخته مثل غبار سائیده مجرب نوشته وکذا اکتحال آب درخت صائم
مجرب گفته و ضماد حب الآس لشوکران یا پلپست جو وکذا احماض برمس سوده وکذا عصی الراعی وکذا برگ بنفشۂ سبز وکذا حی العالم وکذا آرد جو بآب برگ خرفه
وکذا آرد باقلا بسفیدی بیضه آمیخته وکذا آب برگ گل سرخ وکذا آب انار شیرین بریان وکذا آب گلنار خشک کرده برمس سوده وکذا بہی بریان تنہا سوده
یا بنان خمیری سائیده وکذا آب کاہو بآرد جو وکذا اکلیل الملک تنہا یا بزردی بیضه یا غبار آسیا یا خشخاش یا کاسنی آمیخته وکذا اسفیداب ارزیز بسرکه و روغن گل
آمیخته وکذا اسپغول مسلم در آب کشنیز پخته وکذا برگ سرو لسبولیق وکذا آب برگ بنفشۂ سبز یا پلپست جو وکذا گل بہی تر یا خشک وکذا طباشیر سوده بگلاب سرشته
بر پیشانی وکذا آرد جو بآب عصی الراعی یا بآب برگ وخیوط و شاخ نرم انگور مخلوط کرده و یا بآب عنب الثعلب سرشته وکذا تخم خشخاش و حلبه مساوی سوده
بگلاب سرشته وکذا مامیثا و زعفران و خولان بآب کشنیز سبز سرشته وکذا زعفران وگل سرخ و اکتحال حی العالم وکذا دخان قطران وکذا توتیا در آب برگ عوسج
حل کرده وکذا آبنوس سوخته مغسول وکذا شبنم که بر درخت افتد وکذا ترشی ترنج در ابتدای رمد صفراوی وکذا لعاب بہدانه و نبات سفید وکذا شیاف ابیض در
آب بارتنگ سوده وکذا انزروت مربی بشیر خر با نبات سفید و نشاسته وکذا اشادنج مغسول بشیر زنان وکذا اسفنج سوخته مغسول وکذا شیاف مامیثا در رمد قدیم
و حدیث وکذا عصارۂ گل کدو وکذا چوب سلاج سوخته در آب سرد کرده و مامیثا مساوی سائیده وکذا مس سوخته بمرات کثیر در گلاب یا آب شسته که نفع عجیب
دارد و قطور آب کشنیز سبز و شیر زنان ہر دو برابر وکذا اسفیداب رصاص بست بار در آب شسته در ظرفی با گلاب تا ده روز در آفتاب گذارند و بر ظرف
پارچه بندند تا از غبار محفوظ ماند بعده بسفیدی بیضه آمیخته در چشم چکانیدن وکذا شبنم که بر نی افتاده باشد قبل طلوع آفتاب جمع کرده وکذا صمغ عربی در
گلاب حل کرده وکذا اسحاق در آب بارتنگ حل کرده و یا در گلاب خیسانیده در ابتدای رمد وکذا خولان در شیر دختران سوده وکذا شیاف ابیض بآب
عنب الثعلب حل کرده که بسرعت نفع عجیب بخشد و **انکباب** بر بخار زرور در آب جوشانیده وکذا بابونه بآب و سرکه پخته در آخر رمد برای تحلیل بقایای
مواد و تسکین الم و **شم** صندل و گلاب و کافور و **شرب** دیاقوذا ہر واحد نافع رمد حار است و ادویۂ مسکن وجع در علاج کلی رمد مسطور شد و ادویۂ مانع انصباب
مواد در علاج رمد نزلی مذکور گردد حسب حاجت از آنجا اخذ نمایند **اطریفل کشنیزی** مقوی دماغ و معده و معمول در امراض سر و چشم و گوش از انجره و نزله
پوست ہلیلۂ زرد پوست ہلیلۂ کابلی ہلیلۂ سیاه پوست بلیله آمله مساوی کشنیز خشک مقشر برابر ہمه ادویه کوفته بیخته بروغن بادام یا روغن گاو چرب کرده
باسه چند شهد خالص مقوم بسرشند و بعد چہل روز تا یک توله بخورند و اگر اجزای مذکوره را بطریق سفوف ہمراه نبات یا نمک بخورند یا کوفته در آب شب
کرده صبح صاف نموده در فصل و مزاج حار با شربۂ مناسبه یا نبات بقدر دو توله استعمال کنند نفع با امراض مذکوره در دفع قبض نماید **نوع دیگر** که در تقویت
دماغ و رفع یبوست و منع انجرۂ معده معمول پوست ہلیلۂ کابلی پوست ہلیلۂ زرد پوست بلیله آمله منقی کشنیز مقشر گل سرخ گاوزبان ہر واحد یک درم مغز
تخم کدوی شیرین تخم خشخاش سفید ہر یک سه درم مغز بادام دو توله قند سفید با عسل سه چند ادویه **اطریفل بادیان** نافع امراض چشم است و ہر که برین
مداومت نماید از ضعف بصارت در امان ماند پوست ہلیلۂ زرد پوست ہلیلۂ کابلی پوست بلیله آمله کشنیز گل سرخ صعتر فارسی ہر یک یک توله بادیان ہفت
توله یعنی ہفت چند ہمه ادویه و در نسخۂ مفتاح المجربات دو چند ہمه ادویه است کوفته بیخته بروغن بادام چرب کرده به سه چند عسل یا شکر سفید مقوم بسرشند
خوراک دو توله و اگر روغن بادام نباشد دو توله مغز بادام اندازند **اطرحماطیقون** نافع از برای اورام و مواد حار چشم انزروت مربی در شیر خر ده درم
شیاف مامیثا پنج درم صبر ده درم افیون زعفران ہر یک یک درم اگر گرما باشد مامیران نیم درم و اگر سرما بود مر نیم درم اضافه نمایند و نہایت باریک نموده
بکار برند **برود کافوری** سرخی و گرمی چشم را مفید است توتیای کرمانی بآب غورۂ انگور پرورده پنج درم کافور یک قیراط کوفته بحریر بیخته استعمال نمایند
برود قریع جهت رمد حار بغایت نافع است توتیای کرمانی را کوفته بحریر بیخته در آب کدوی تازه ہشت روز پرورده خشک کرده دیگر باریک سوده
استعمال نمایند **بریلو** ما شافی ست که چشم را در یک روز باصلاح آرد و رمد را دور نماید و ضربان بنشاند و وجع ماده کند شیاف مامیثا انزروت مربی
ہر یک ہشت درم زعفران دو درم کثیرا یک درم افیون نیم درم کوفته بیخته بآب باران یا بادیان بسرشند وقت حاجت بسپیدی بیضۂ مرغ حل کرده بکار برند
حب ہلیله جهت اقسام صداع و مالیخولیا و امراض سر و چشم مفید و ہمواره معمول پوست ہلیلۂ زرد پوست ہلیلۂ کابلی ہلیلۂ سیاه پوست بلیله آمله گل سرخ
ہر یک سه ماشه سنا مکی شش ماشه غاریقون سفید نرم ترید سفید مجوف خراشیده لاجورد مغسول ہر یک ہفت ماشه کوفته بیخته بآب تازه حبها بندند خوراک

یک دام بروغن بادام چرب کرده بورق نقره پیچیده بآب نیمگرم وقت پنج شش گھڑی شب باقی مانده واگر لاجورد نباشد صبر مصطگی رومی ہریک دو درم عوض آن
کنند وگاہی باوجود بودن لاجورد صبر نیز ہمان وزن اضافہ نمودہ میشود **نوع دیگر** مختصر ومعمول وجہت امراض سر وچشم فائدۂ عظیم دارد ہلیلۂ سیاہ ہلیلۂ زرد
ہلیلۂ کابلی آملہ بلیلہ گل سرخ ہریک چہار ماشہ سنای مکی ہشت ماشہ کوفتہ بروغن بادام چرب کردہ حب بندند ودر ورق نقرہ گرفتہ یک دام وقت شب
بعرق مناسب یا بآب گرم بخورند بالاے آن ہرگاہ دو سہ گھڑی روز برآید مطبوخ مناسب بنوشند **حب ذہب** صداع ودرد چشم را نافع است صبر سقوطری بست
درم پوست ہلیلۂ زرد دہ درم کتیرا مصطگی سقمونیا زعفران ہریک سہ درم گل سرخ پنج درم کوفتہ بیختہ بگلاب حب سازند شربت دو درم **نوع دیگر** مختصر براے رمد
وصداع وابتدای نزول صبر سقوطری سقمونیای مشوی ہریک یک مثقال پوست ہلیلۂ زرد دو مثقال ونیم کوفتہ بیختہ بگلاب حب سازند **حب سرخ** کہ جہت
تحلیل مواد چشم وتسکین درد درآخر رمد وسبل مجرب وآزمودہ است گیرو چہار درم افیون یک درم زنجبیل ربع دام صمغ عربی ربع دام ہمہ را کوفتہ بیختہ اگر
ورم باشد بآب کشنیز سبز واگر نزلہ برچشم افتادہ باشد در آب کوکنار حب بندند ودر سایہ خشک نمودہ بالاے چشم در آب سادہ یا در آبہاے مذکورہ
سائیدہ ضماد نمایند **حب سبز** مجرب برای امراض مذکورہ پھٹکری دو دام افیون یک دام حضض چہار دام برگ نیم پنج عدد زعفران پنج سرخ ہمہ را سائیدہ
در ظرف آہنی قدرے آب داخل نمودہ از دستۂ آہنی خوب کھرل کنند بعد ازان بر آتش گذارند تا آب او جذب شود ولائق حب بستن شود پس حب بستہ
بکار برند وگاہی یک درم صبر ہم داخل میکنند **حب رمد** نافع در چشم وابتداے سبل وظفرہ وجرب وہموارہ معمول حضض ہشت ماشہ افیون دو ماشہ شب یمانی
چہار دام شب یمانی را بریان کردہ در آب لیمو یکپاس بدستۂ آہن در ظرف آہنی حل نمایند کہ قابل حب بستن شود حب بندند وبآب سائیدہ حوالی چشم ضماد نمایند
واندک در چشم کشند در زمستان اندک گرم ودر تابستان سرد واگر آب لیمو نباشد بجاے آن شیرۂ برگ تمر ہندی صاف نمودہ بگیرند وازان حل سازند **نصیا**
کہ براے درد رمد بہتر ازین دوائی نیست پھٹکری بریان دو دام پختہ زردچوب ہفت ماشہ افیون پنج ماشہ در یک پاؤ آب لیمون کاغذی در کڑاہی آہنی
انداختہ آتش نرم کنند وبپزند حل سازند تا قابل حب بستن شود حب بستہ دارند وطلاے رقیق برچشم نمایند واندک ازان در گوشۂ اندرون کشند
ذرور ابیض کہ رمد را مجرب است انزروت را بشیر خر یا شیر دختران سرشتہ بر چوب گز چسپانیدہ در تنوریکہ قریب سرد شدن رسیدہ باشد بگذارند واحتیاط
کنند کہ نسوزد پس یک جزو ازین انزروت با ربع جزو نشاستہ سائیدہ در رمد بکار برند **ذرور چشنام** کہ در جمیع اقسام رمد نفع تمام دارد چشنام کہ ہندی چاکسو گویند
مقشر کنند در سرگین خر پختہ یا بدرون آن دو حصہ ازان بگیرند واز نبات مصری ومامیران چینی یک یک حصہ وہمچون غبار لسبایند ودر رمد بعد از چند روز بچشم اندازند
اگر انزروت مدبر در شیر خر بدل مامیران کنند میشاید **ذرور کافوری** کہ حرارت چشم ورمد خفیف را دور سازد صدف سوختہ مروارید ناسفتہ ہرکدام دو درم نشاستہ
یک درم کافور دو دانگ کوفتہ بیختہ بکار برند **ذرور ملکایا** کہ درد وابتدای رمد را نافع انزروت بشیر خر پروردہ نشاستہ صمغ عربی نبات مساوی کوفتہ بیختہ استعمال
نمایند **ذرور** کہ جہت درد چشم اطفال ودفع ثقل وصلابت اجفان آنہا ہموارہ معمول است انزروت سرخ یک جزو سنگ بصری دو جزو چاکسو مقشر چہار جزو
ذرور لسبازند وپلکہا برداشتہ پراگنند وبند کردہ بالاے چشم مالیدہ از نان گندم وروغن وشکر درست کردہ گذاشتہ برفادہ بربندند واگر گرمی غالب باشد و
تسکین زیادہ مطلوب بود برگہا وشاخہاے نرم انار سائیدہ بجاے مالیدہ برچشم بندند **شیاف ابیض** جہت ہمہ امراض حادہ وتحلیل اورام وردع
آن معمول نشاستہ یکدرم سفیدۂ ارزیز صمغ عربی کتیرا ہریک سہ درم بلعاب اسبغول یا سفیدی تخم مرغ شیاف سازند **شیاف ابیض افیونی** رمد گرم را نافع
بود ودرد صعب را بنشاند سفیدہ ہشت درم صمغ عربی پنج درم افیون کتیرا ہریک یکدرم بسفیدۂ تخم مرغ بسرشند وشیاف سازند **شیاف ابیض انزروتی**
ابتداے رمد را نافع بود سفیدۂ ارزیز ہشت درم انزروت مربی بشیر خر کتیرا ہریک چہار درم بسفیدۂ تخم مرغ شیاف سازند **شیاف ابیض کافوری**
کہ رمد دموی وصفراوی را نفع کند ودرد آنرا بنشاند سفیداب مغسول شش درم انزروت مدبر بشیر خر سہ درم کتیرا دو درم نشاستہ پنج درم افیون نیم درم
کافور سہ دانگ ہمہ را کوفتہ بیختہ بسفیدۂ بیضہ سرشتہ شیاف سازند ودر سایہ خشک نمایند ووقت حاجت در شیر دختر سودہ استعمال کنند **شیاف برلوما**
رازی نوشتہ کہ در اکثر انواع رمد سودمند ست چنانچہ در اغلب احوال ہمان روز چشم را باصلاح می آرد اقاقیا مس سوختہ مرمکی حضض جندبیدستر کندر ہرکدام
یک جزو زعفران ربع جزو کوفتہ بیختہ بآب شیاف سازند وبسفیدۂ تخم مرغ حل کردہ استعمال نمایند **شیاف سماق صغیر** جہت رمد وحرارت چشم والتہاب
وحکہ ودمعہ وجرب وسبل وضمور حدقہ وماق والتصاق پلک مجرب است سماق بیدانہ دہ جزو سفیداب یک جزو کتیرا نیم جزو کافور ربع جزو بدستور متعارف

شیاف سازند شیاف شب که رمد حار و دمعه و اکثر امراض چشم را نافع و مجرب بگیرند شب یمانی و در ظرف آهنی انداخته بر آتش گدازند که بریان شود و بالیده شده منتفخ گردد پس در همان حالت بر سر آتش آب انار ترش در همان ظرف این قدر اندازند که شب یمانی را بپوشد پس آتش ملائم بجوشانند که خود بخود آب شود و هرگاه که آب بجذب آید و قابل حب بستن شود زود تر برآورده در ظرف چینی بگذارند و شیاف بسازند و بآب سائیده در چشم کشند **شیاف کافور** جهت رمد گرم مجرب است سفیده ارزیز سه درم کتیرا صمغ عربی هریک چهار درم کافور نیم درم کوفته بیخته شیاف سازند **شیاف علوی خان** بعد از تنقیه بکار آید جهت رمد و قروح چشم و گوش و مجرای احلیل چون باشیر دختر سائیده استعمال نمایند نافع میشود انزروت سفید سائیده باشیر خر خمیر کرده به آتش ملائم بریان نمایند پس دو مثقال ازین انزروت مدبر بگیرند و صمغ عربی کتیرا هر واحد سه مثقال حضض مکی نشاسته سفیده کاشغری هر واحد یک مثقال کوفته بیخته بلعاب اسپغول سرشته برابر جو شیاف سازند و وقت حاجت باشیر دختر یا شیر خر سوده بکار برند **شیاف حنا** جهت رفع سرخی چشم آب حنا نیم پاو شب یمانی نه ماشه افیون سه ماشه هر سه ادویه در کراهی آهنی انداخته بر آتش نهاده بپزند و از دستهٔ چوب نیب حل سازند هرگاه غلیظ شود فرود آورده شیاف بسته بکار برند **شیاف زبد البحر** نافع رمد و دمعه و حکه و سرخی چشم زبد البحر کات سفید شب یمانی بریان پوست هلیله زرد رسوت افیون توتیای سبز مساوی بآب سائیده شیاف سازند و در چشم کشند **شیاف نارنج** که جهت منع نوازل و سرخی و رمد و جرب و حکه و دمعه و حفظ صحت چشم و امراض پلک مجرب توتیای کرمانی بآب نارنج پرورده ده درم کتیرا نشاسته انزروت گل سرخ صبر زرد حضض مکی هریک یک درم سفیداب قلعی هلیلهٔ زرد مع خسته هریک دو درم افیون ربع درم شیاف سازند **شیاف** که جهت رمد مجرب رازی عجیب النفع است دم الاخوین صبر اقاقیا مامیثا زعفران هریک یک درم افیون صمغ عربی هریک نیم درم کوفته بیخته بآب کاسنی سبز شیاف سازند و در همان آب سوده اکتحال نمایند **شیاف وردی** صعوبت درد چشم را در حال نبشاند گل سرخ پانزده درم زعفران هشت درم افیون ده درم سنبل الطیب دو درم صمغ عربی یک درم بآب باران شیاف سازند **شیاف جالب النوم** جهت وجع شدید و جمیع اورام نافع و از انصباب مواد قوی التجلب مانع مامیثا شش درم صمغ عربی سه درم انزروت مربی افیون مرزاج سوخته هریک دو درم بآب باران شیاف سازند و به سفیدی بیضه بکار برند **شیاف منجح** تسکین درد در یک روز و تحلیل ورم در یک ساعت کند جند بیدستر صبر افیون قاقطار سوخته هریک دو مثقال سنبل حضض هر واحد چهار مثقال اقلیمیا شش مثقال سفیداب ارزیز هشت مثقال مس سوختهٔ مغسول چهارده مثقال اثمد اقاقیا صمغ هر واحد چهل مثقال با بیکه در ان گل سرخ جوشانیده باشند خمیر کرده شیاف سازند و بسفیدی بیضه استعمال کنند **ضماد** که وجع شدید را نافع معمول استادی مرحوم صندل سرخ شیاف مامیثا صبر فوفل صمغ عربی افیون اقاقیا مساوی بآب عنب الثعلب یا آب کشنیز و وقتیکه وجع و ضربان شدید تر بود یا طبیخ کوکنار یا آب کاهو سرشته بر پلک ضماد نمایند **طلا** که مجرب و برء الساعة نوشته شب یمانی سوخته پاسدس وزن آن سیماب سحق کرده و مسکهٔ گاو آمیخته بر پلک طلا کنند **عصارهٔ آمله** که در رمد بعد چند روز معمول است و خیلے سودمند لیکن در ابتداے رمد استعمال نباید کرد و از برای ضعف البصر و سوزش چشم و ابتداے نزول الماء و رفتن آب از چشم نیز نافع بگیرند آملهٔ تازه و در هاون سنگین یا چوبین بکوبند و آب آنرا در پارچه بفشارند و بر آتش ملائم بپزند و از چوب نیب حرکت دهند تا بقوام عسل غلیظ آید بعد از ان در ظرف چینی یا جبد نگاه دارند وقت حاجت قدرے از ان بآب سوده در چشم کشند **غسول** که در رمد حار و حکه و دمعهٔ حار معمول است پوست هلیلهٔ زرد پوست آمله هر سه برابر نیم کوفته بقدر دو توله گرفته شب در آب تر کرده در هوا گذارند و صبح از خواب برخاسته این آب را در کف گرفته چند دفع بر چشم زنند باز بهمین آب چشم بشویند **قطور** که جمیع اقسام رمد را نافع است بهدانه جو مقشر تخم کشنیز هریک بست دانه حلبه پنج دانه انزروت سفید دو درم شکر نیم درم مامیران دو دانگ کتیرا یک دانگ زعفران نیم دانگ در آب جوش دهند و در شیشه نهاده صبح و شام تقطیر سازند **گهرهٔ معمول** از برای درد چشم و رمد و دمعه بسیار مجرب لیموی کاغذی نیم آثار افیون خالص سه دام شب یمانی نیم پاو اول شب را در ظرف آهنی بریان کرده بعد از ان افیون داخل نموده و آب لیمو قدری نیز داخل ساخته از دستهٔ آهنی حل کنند تا مخلوط شود و آب لیمون فانی گردد بعد از ان همین دستور آب لیمون داخل کرده باشند تا که بخوبی وجه مخلوط شود و جها بسته نگاه دارند وقت حاجت بآب سائیده اندکی گرم کرده گرداگرد چشم طلا نمایند و اندکے در چشم بیندازند **کحل معمول حکیم علی اکبر خان** جهت درد چشم و بقایاے رمد و سبل انزروت سفید بشیر خر پرورده بر چوب گز چسپانیده به آتش ملایم بریان نمایند پس بگیرند از ان شش ماشه و چاکسو در کیسه کرده بیاویزند در دیگ که در ان آب و سرگین خر داخل کرده باشند و بجوشانند تا پوست چاکسو نرم نشود پس آنرا برآورده مقشر نمایند و بگیرند از مقشر آن و سفیده کاشغری مغسول و کف دریا هریک سه ماشه رسوت چهار ماشه نبات سفید یک توله

ہمہ را نرم صلایہ نمودہ در چشم کشند **کحل تشمیزج** تالیف حکیم علوی خان جہت رمد مزمن و بیاض و سبل و تکدر و امثال اینہا را نافع بگیرند تشمیزج مدبر بطریقیکہ بالا مذکور شد و مقشر کردہ انزروت سفید مدبر ہریک دو مثقال سفیدۂ قلعی شستہ توتیای کرمانی مغسول مامیران چینی اقلیمیاے ذہبی حضض مکی ہریک یک مثقال کوفتہ بیختہ مانند سرمہ در چشم کشند و اگر خواستہ باشند ازین شیاف ساختہ وقت حاجت با لعاب حلبہ سائیدہ شب در چشم کشند **کحل ملکایا محلل و ملطف** و جالی بود جہت آخر مرض صعب و اقسام رمد نافع است انزروت مربی بشیر خر نشاستہ شکر سفید ہریک پنج درم مغز چشیزک یک درم کحل سازند گویند کہ بعد تنقیہ برا الیوم است **کحل** بابت شاہ رفیع الدین صاحب جہت سرخی چشم از نوازل و محد بصر و دافع رطوبت است منقول از بیاض استاد مرحوم سرب یک تولہ سیماب دو ماشہ مامیران پنج ماشہ سنگ بصری ہفت ماشہ سرمہ توتیاے ہاروتی پھٹکری بریان ہریک یکماشہ اول سرب را گداختہ سیماب انداختہ عقد نمودہ بسایند پس دیگر ادویہ آمیختہ سحق بلیغ نمودہ بکار برند **کحل** کہ در جمیع انواع رمد مجرب انطاکی ست انزروت را با سفیدی تخم مرغ سرشتہ بر چوب گز گذاشتہ در تنور یکہ قریب بسرد شدن رسیدہ باشد بدارند تا خشک شود بعد ازان برآوردہ با مثل آن شکر طبرزد و نصف آن ہریک از زعفران و چشیزک سائیدہ در چشم کشند و دیگر اکحال کہ بقایاے رمد را نافع ست در علاج ضعف بصر خواہد آمد **معجون منڈی** نافع امراض چشم و سرخی آن پوست ہلیلۂ زرد پوست بلیلہ پوست ہلیلۂ کابلی ہلیلۂ سیاہ آملہ کشنیز خشک شاہترہ اصل السوس ہر واحد یک تولہ گل منڈی برابر ہمہ ادویہ قند سیاہ سہ چند جملہ ہلیلجات را بروغن چرب کردہ بقند مقوم نسرشتہ خوراک دو تولہ **قول حکما** بقول شیخ الرئیس تدبیر مشترک در رمد دموی و صفراوی فصد قیفال و استفراغ ست پس اگر خون حار صفراوی یا صفرا صرف باشد با وجود فصد بہ طبیخ ہلیلہ استفراغ فرمایند و اگر در مادہ اندکی غلظت باشد ترید داخل نمایند و ایضاً اگر دانند کہ مادہ در حجب دماغ منشرب ست تقویت مطبوخ با ایارج فیقرا کنند و گاہے در چنین حالت بر تقویع صبر اقتصار مینمایند و اگر خوف حرارت باشد در آب کاسنی یا آب باران تقویع کنند و واجب است کہ بعد تنقیۂ تامہ متوجہ معالجۂ چشم گردند و دران ابتدا کنند بہ تضمید چشم و ذرور مبردات دافع مواد از چشم از عصارات باردہ مثل عصارۂ برگ بادرنگ و برگ بید و کاسنی و خرفہ و عنب الثعلب سبز و کشنیز تر و از لعابات باردہ مثل اسپغول و بہدانہ و سفیدۂ بیضہ و شیر خر و شیر دختر ہریک ازینہا مفرد و مرکب در چشم بچکانند و بعد ازان رقیق سفیدی بیضہ با شیاف ابیض کہ مبرد و مسکن وجع مصلح خلط لذاع است و دیگر شیافات رادع چکانند لیکن در استعمال شیافات و قطورات رادعہ چندان مبالغہ نکنند کہ طبقات چشم کثیف و مواد محتقن گردد و درد اشتداد نماید و گاہی قدری افیون می افزایند کہ وجع را تسکین شدید می بخشد لیکن گاہی بنا بر تخدیر و خام کردن مادہ بصارت را ضرر ساند و مرض را طول دہد و شیاف دردی در تسکین التہاب و درد عظیم المنفعت است و دیگر ادویۂ مفردہ رادعہ مانند مرداسنگ و کتیرا و حضض و گل سرخ و سرمہ و اقاقیا و ماميثا و صندل و مازو و گل مختوم و گیرو و فوفل و ہلیلۂ زرد و ہلیلۂ سیاہ و گل نیلوفر و نشاستہ و افیون و کوکنار و آب کوکنار و آب کشنیز تازہ و سائر عصارات باردہ و صمغ عربی و غیر اینہاست پس ہرگاہ ردع مادہ باستفراغ و جذب آن بخلاف جہت و استعمال رادع نمودند بتدریج و آہستگی منضجات شروع کنند یعنی اول مخلوط برادع استعمال نمایند بعدہ منضج صرف بعمل آرند و ایضاً اول رقیق مخلوط بمثل گلاب و البان کہ دران قوت انضاج ست بکار برند و در لعاب اسپغول با وجود ردع قدرے انضاج است و مسکن وجع بود و لعاب بہدانہ شدید الانضاج از انست و تسکین میکند و لعاب حلبہ و آبی کہ دران حلبۂ مغسول جوشانیدہ باشند جید الانضاج و مسکن وجع است و این اول دوائی است کہ ابتدا بدان در منضجات کنند و دران قوت جذب نیست و اگر تغلیظ چیزے از منضجات احتیاج افتد باید کہ استعمال بہ لعابات نمایند و اگر بہ تبرید آنہا حاجت آید بعصارات استعمال کنند و عصارۂ شجرۂ کہ آنرا بہ یونانی اطاطا و بہ فارسی رشک و نیز بید بدہ نامند مجرب است و در ابتدای رمد حار و انتہای آن مفید بخاصیت و قوی النفع است و بعد ازان انحطاط نمایند امثال این عصارات بطبیخ اکلیل الملک کہ دران انزروت سفید خصوصاً مربی بشیر زنان و یا شیر خر گداختہ باشند و بعدہ ہرگاہ مرض بانحطاط شروع کند در استعمال محللات بادویۂ قوی تر ازانہا مثل انزروت محلول در آب حلبہ و بادیان افراط نمایند و بآب مطبوخ زعفران و مرتکمید کنند و چون دانستند کہ بدن و دماغ تنقیۂ تام یافت استعمال حمام نمایند بآب گرم و بعد چند ساعت از طعام قلیل قدری شراب صرف کہنہ بیاشامند و اگر بعد آن استحمام بآب گرم یا تکمید کنند انفع بود پس ازان شیافات و اکحال کہ در انحطاط و آخر رمد نافع ست استعمال کنند و اگر مادہ دموی باشد بعد از فصد حجامت کنند و ادامت بمالیدن دست و پا و بستن آنہا بیشتر نسبت بدیگر اقسام رمد نمایند و در ابتدا عصارات مذکورہ استعمال کنند بعدہ مغز نان بآنہا بیامیزند بعد ازان مغز نان در منضج تر کردہ مخلوط سازند و اگر درد شدید باشد قدری افیون بدان ضم نمایند و اگر مادہ صفراوی باشد بعد فصد بمسہلات صفرا استفراغ آن کنند و استحمام بآب شیرین نمایند و گاہی دران ریختن آب سرد بر سر و چشم

موافق افتد و گاہے شستن بسوی آب سرد اندکی سرکہ آمیختہ نفع میکند و درین قسم بر استعمال قابضات در ابتدا بلا افراط جرأت کنند و شیافات قابض محلول در عصارات
استعمال نمایند گیلانی گوید کہ اگر رمد در ہر دو چشم باشد ہر دو فصد قیفال از دو جانب بگیرند و در اخراج خون استکثار نمایند و اگر احتیاج آن افتد در سہ یا چہار
مرتبہ خون بر آرند حتی کہ گاہے واجب گردد کہ در اخراج او چندان مبالغہ نمایند کہ بحد غشی رسد و اگر خون غلیظ باشد احتیاج بترقیق آن قبل از فصد افتد تا مہیا
بخروج گردد و از مرققات خون حمام ست و ضعیف از ان نکمید و تنطیل بآب گرم یا بآبیکہ در ان حلبہ و تخم کتان جوشانیدہ باشند و اگر فصد ممکن نبود حجامت نمایند
بعد ازان بتلیین طبیعت بما الفواکہ مثل آلو وغیرہ کہ در قول مسیحی بیاید یا بحب ذہب یا حب بنفشہ یا مطبوخ خیار شنبر کہ در قول ثابت خواہد آمد باید کرد و اگر خواہند ترید
شاہترہ و ہلیلۂ سیاہ بقدر حاجت در ان اضافہ کنند و فیما بین فصد و اسہال از اشربہ شربت انار یا شربت بنفشہ یا جلاب یا آب تمر ہندی بشیرۂ تخم خرفہ یا
لعاب اسپغول بنوشند و غذا ظاہر الحلاوۃ باشد زیرا کہ حموضت مضر است بصاحب رمد بسبب آنکہ مادہ را خام کند و از قبول نضج منع نماید و این مضرت در رمد بہت
و لہذا برای آن مزورات معمولہ از آب سیب و انار و آلو و عناب و آب ماش و مانند آن و بقول رطبہ و کدو بروغن بادام نیکوست و عند سکون حدت و ظہور ضعف لحوم
ماکیان و دراج خورند و چون بدن تنقیہ تام یابد در چشم اولاً قطور بکار برند و میل تقریب او نبرند و نہ در ان ذرور نہ دوائے حار استعمال کنند خصوصاً اگر درد شدید یا
ضربان مفرط و التہاب سخت باشد بلکہ سفیدی بیضہ رقیق یا لعاب بہدانہ در شب و روز استعمال نمایند و چون سوزش ساکن شود شیر زنان چکانند تا جلا و غسل نماید
این قطور بکار برند بگیرند لعاب بہدانہ شیرین و شیر دختران و سفیدۂ بیضہ و گلاب و آب کشنیز و برہم زنند تا یکسان شود و در چشم چکانند و مریض را در خانۂ کم
روشن نشانند و بر روے او پارچۂ سیاہ آویزند و اگر مادہ منصب بسوے چشم باشد لشیافی کہ در قول مسیحی بیاید ضماد کنند و ہرگاہ مرض ساکن شود شیاف ابیض کہ در قول
مذکور مسطور گردد بہ آب و شیر حل کردہ در چشم چکانند **صفت** شیاف کافور کہ در ابتدائے رمد نیکوست سفیدۂ ارزیز ہشت درم صمغ و کتیرا
ہر واحد ہفت درم اقلیمیائے نقرہ سہ درم کف دریا انزروت ہر واحد چہار درم سرگین سوسمار یک درم کافور نیم درم شیاف سازند
صفت شیاف اصفر کہ استعمال او در وسط رمد صالح است صمغ و سفیداب ہر واحد سہ درم کتیرا و حضض ہر واحد یکدرم بآب اکلیل الملک شیاف سازند و اگر
مرض بکاہد و در چشم سرخی و دمعہ باقی ماند ذرور اصفر نفع کند **صفت** آن انزروت دہ درم زعفران سنبل و صبر ہر واحد درم ذرور کنند در آخر رمد تا آنکہ صاف
گردد **صفت** شیاف احمر لین ہرگاہ سرخی چشم ساکن شود استعمال کنند کہ ثقل اجفان ببرد شادنج شش درم صمغ عربی کتیرا ہر واحد پنج درم مس سوختہ چہار درم
کہربا سفیداب ارزیز ہر واحد دو درم بسد مروارید شنگرف معدنی ہر واحد درم دم الاخوین زعفران ہر واحد نیم درم شیاف سازند **ضماد** کہ در آخر رمد نافع است بگیرند
زردۂ بیضہ و آرد جو و گل بابونہ و بنفشہ ضماد کنند و باید کہ جوجۂ مرغ دیہو در آخر بخورند صاحب **کامل** و جامع و خلاصہ می نویسند کہ در رمد حار بعد فصد سر و تلیین
از پوست ہلیلۂ زرد و آلو بخارا و تمر ہندی و عناب و گل بنفشہ و ترنجبین یا بمطبوخ فواکہ یا نقوع ہلیلہ بآب انار این ادویہ کہ در ان قبض و ردع اندک و بآن ادویۂ
مغریہ مسکنہ مخلوط باشد مثل اقاقیا سفیداب قلعی و صمغ عربی با سفیدۂ تخم مرغ سرشتہ بر دور چشم طلا کنند و در چشم کشند و شیاف ابیض سادہ بچکانند و اگر باین تدبیر
درد ساکن نشود بآن بعض ادویہ کہ در ان تحلیل اندک مع تغریہ و تسکین باشد مثل قطور انزروت سفید چہار درم جو مقشر کوفتہ دہ دانہ بہدانہ دہ دانہ در ظرف آبگینہ
یا نقرہ گذاشتہ آب بران ریزند چندانکہ ادویہ را بپوشاند و بر آتش نکشت ملائم بدارند تا بگداز دو بجوش آید آنگاہ صاف نمودہ و سرد ساختہ چند قطرہ در چشم
بچکانند و در روزی پنج و شش نوبت ہمین نحو بعمل آرند کہ انشاء اللہ تعالیٰ در ہمان روز یا روز دوم رمد را باصلاح آورد و بعد ازانکہ رمد تحلیل یافتہ و درد تسکین
پذیرفتہ و سرخی زائل شدہ باشد شیاف احمر لین کشند و در حمام داخل کنند و اگر قدرے قلیل از درد و ورم باقی ماندہ باشد شستن چشم بآب نیم گرم و استعمال
ذرور اصفر صغیر و شیاف احمر لین لازم دارند و در انجا کہ مادۂ دموی یا صفراوی بودہ باشد ماء القرع با شربت ورد و یا شربت بنفشہ یا شکر طبرزد بدہند کہ اثری
عظیم دارد و عصارۂ کشنیز با شیر خر یا شیر زنان در چشم کشیدن لغایت سودمند است و کحل کہ در جمیع اقسام رمد مجرب ست در چشم کشند و دوائیکہ در اول رمد بجہت
ردع مواد برفی الحال است انیست کہ خرمہرہ کوفتہ بیختہ حضض ہندی کوکنار سفیدۂ بیضۂ مرغ ہمہ مساوی در آب لیمو کاغذی در ظرف آہنی تا دو ساعت سحق نمودہ
بر اطراف چشم سہ نوبت ضماد نمایند کہ مجرب است و بعد سہ روز ترنفل سودہ شب بجائی ہرکدام یک درم حضض سہ درم افیون نیم درم بآب گرم سرشتہ ضماد کنند کہ لغایت
مفید ست و این ضماد درد را در ساعت تسکین دہد بگیرند کشنیز تازہ خشخاش با پوست زردۂ تخم مرغ روغن گل زعفران اکلیل الملک افیون اول خشخاش را
با اکلیل الملک در شراب و آب بپزند تا مہرا شود بعد ازان ادویۂ دیگر آمیختہ ضماد کنند و ذرور شیاف ماثیا یک جزو انزروت دو جزو و زعفران یک جزو

نسخۂ شیاف کافور
نسخۂ شیاف اصفر
نسخۂ ذرور اصفر
نسخۂ شیاف احمر لین

کوفته بیخته نیز رمد را مجرب است و شیاف مامیثا پوست هلیلهٔ زرد هر کدام سه درم و نیم صبر سقوطری هر کدام یک درم کوفته بیخته هر بامداد و شبانگاه در چشم کشیدن همین صفت دارد انطاکی گوید که در رمد حار فصد کنند و بعد ازان اکثار از ماء الشعیر و تخم خشخاش کنند و تمر هندی و عناب و آلو بخارا و خیارشنبر دهند و تبرید موضع بآب کشنیز و عنب الثعلب و گل سرخ و شیاف ابیض محلول بسفیدی بیضه نمایند بعده با حمر لین و در آخر بزعفرانی علاج کنند و از مجربات در رمد حار خصوصاً با صداع اینست که برگ کدو آرد جو در سرکه سرشته طلا کنند و بریان نموده متقشر کنند و مالیده بشکر و یا بشربت ورد و بنفشه اگر وجع شدت کند بنوشند و حب الآس و سیکران ضماد کنند و بآب حی العالم یا کشنیز مع شیر خر یا زنان اکتحال نمایند و هرگاه رمد با ورم کثرت کند چیزے در تحلیل رمد حار مثل ضماد آرد حلبه و خشخاش و باقلا بسفیدی بیضه نیست یا طلا و کحل آب گل کدو و حی العالم بشیر زنان بولس گفته که معالجهٔ لذع بمستفرغات و منقیات نمایند و در چشم سفیدهٔ بیضه بچکانند تا ورم حار نضج یابد و اگر در بدن فضول نباشد حمام موافق بود و در اورام حار امتلائی معالجه باستفراغ خون و اسهال و مالش اعضای سفلی کنند و چون تمدد از خون غلیظ در عروق چشم باشد و در بدن امتلا نبود شراب بنوشند که تسخین و تفتیح نماید و بعد تنقیهٔ بدن اکحال و شیافات را دفعه استعمال کنند و جالینوس گوید که تدبیر رمد حار بعد فصد بچکانیدن لعابات و سفیدی بیضهٔ مرغ در چشم کنند و اگر وجع تسکین نیابد فت بآب فواکه اسهال نمایند و اگر مشاهده گردد و در قرنیه شبیه غمام دلیل جروح و قروح است باید که بعد از فصد شیاف ابیض را با سفیدی بیضهٔ مرغ بچکانند اگر الم ساکن شد یقین دانند که ماده تحلیل یافته و اگر ضربان شدت نمود یقین کنند که قرحه بهم رسیده این هنگام در چشم او آنچه باعث انفجار قرحه است مثل لعاب حلبه و آب اکلیل الملک بچکانند و تلطیف تدبیر نمایند تا آنکه منفجر گردد و چون منفجر گشت و مده برآمد استعمال نمایند ماء العسل که جلا دهد و سلخ را و اگر مده باقی ماند لعاب تخم مرو و تخم کتان استعمال نمایند و یا شیاف کندر در چشم بچکانند و چون قرحه پاک گردید شیاف ابار محلول در شیر دختران تازه دوشیده یا شیر خر استعمال کنند تا اندمال یابد و بر چشم رفاده نهاده محکم بندند تا آنکه نتوء نگردد و اگر بطول انجامد زمان علت تلطیف غذا نمایند تا قوت ضعیف نگردد و سستی در علاج نکنند تا آنکه قرحه مندمل گردد و ثابت بن قره گفته که من معالجه می نمایم رمد حار را در ابتدا الفصد قیفال و بعد ازان باسهال بمطبوخ فواکه و هلیله در اول و در آخر باین مطبوخ خیارشنبر بگیرند پوست هلیلهٔ زرد پانزده درم مویز منقی پانزده درم و در آب بپزند و صاف نموده بگیرند ازان دو ثلث رطل و دران مغز فلوس خیارشنبر ده درم حل نموده صاف کرده یک درم روغن بادام شیرین بران بچکانند و نیم گرم بیاشامند بعد ازانکه بدو ساعت بیش ازان یک درم غاریقون با جلاب سرشته خورده باشند و از حضض صندل سفید هر یک دو جزو اقاقیا نیم جزو شیاف ساخته عند الحاجت بآب کشنیز تازه حل کرده بر پلک طلا نمایند و متوجه معالجهٔ چشم گردند بچکانیدن شیر زنان در چشم شب و روز و اگر التهاب و هیجان باقی باشد بدل آن رقیق سفیدهٔ بیضهٔ مرغ همیشه بچکانند و چشم را بآب سرد ممزوج باندک سرکه و یا گلاب بشویند و اگر وجع شدید باشد لعاب بهدانه با شیر زنان و ابثم در چشم بچکانند جهت آنکه سریع التسکین است و اگر بدین تسکین نیابد شیاف ابیض بچکانند و شیاف اصفر و شیاف خلوقی در وسط رمد نافع است و اگر کثرت رطوبت چشم باشد ذرور ابیض استعمال نمایند و چون علت کم گردد و در چشم اندک سرخی باقی ماند ذرور اصفر آنرا نافع است و مسیحی گوید که رمد ورم حار ملتحمه است پس اگر درینجا علامات ورم حار از انتفاخ و تمدد و حمرت و ضربان و صلابت و تمدد اوردہ و انتفاخ اجفان باشد اول فصد قیفال از جانب چشم علیل کنند بعده اطلاق طبیعت بطبیخ هلیله زرد و آلو بخارا و تمر هندی و شاهتره و تربد و غاریقون نمایند و اعادهٔ اسهال کنند تا که تنقیهٔ سر حاصل شود و صبر درین عظیم النفع است هرگاه در آب کاسنی و آب عنب الثعلب نقوع سازند و بهتر آنست که اول بماء الفواکه مثل آلو و تمر هندی و بنفشه و هلیلهٔ زرد و خیارشنبر و ترنجبین اسهال آورند بعد ازان آب کاسنی که دران صبر نقوع کرده باشند بنوشانند بعد حب قوقایا بخورانند هرگاه بدن تمام ازماده پاک گردد اول سفیدهٔ بیضه رقیق در همه روز و شب در چشم چکانند یا شیر دختران مفرد یا بشیاف ابیض که از سفیداب پنج درم و انزروت سه درم و کتیرا و نشاسته هر واحد درم افیون نیم درم در شیر زنان یا سفیدهٔ بیضه رقیق ساخته باشند و اگر هنوز ماده بسوے چشم منصب باشد بگیرند حضض و صندل و گلاب و اقاقیا و مامیثا و عنب الثعلب و عصی الراعی و سفرجل و گل سرخ و ازین اجزا شیاف ساخته وقت حاجت بآب کشنیز سبز سائیده بر پلک طلا کنند و وردی را بآب برف مع قدرے سرکه بشویند و تدبیر بارد یابس در اول مرض استعمال کنند و اگر رطوبت کثیر و التصاق باشد چشم را صاف کنند و ذرور انزروت سفید بشیر زنان سوده در آفتاب خشک کرده باز سائیده بعمل آرند و هرگاه مرض بانحطاط آید بزردهٔ بیضه و آرد جو و گل بابونه و بنفشه ضماد کنند و اگر درد باقی باشد بعد صندل و شیاف مامیثا و فوفل و صمغ و افیون و اقاقیا در آب عنب الثعلب یا آب عصی الراعی یا آب کشنیز سبز حل کرده طلا کنند و اگر درینجا صداع و ضربان باشد در آب طبیخ خشخاش یا کاهو حل کرده استعمال نمایند و در آخر ذرور ابیض که از نشاسته و شکر و انزروت مربی بشیر خر ساخته باشند باستعمال آرند بعد ازان در ذرور مذکور قدرے از مامیثا و زعفران و مر و سنبل افزوده بعمل آرند صاحب حاوی صغیر گوید که در رمد حار فصد سر و از جانب علیل کنند و شربت عناب و نیلوفر و بنفشه بنوشند و

ودر ابتدا دوای لذاع موذی چشم بکار نبرند و تلیین طبیعت بما ء الفواکه یا حب بنفشه نمایند و هر صبح جلاب از عناب ده عدد بنفشه پنج درم و شکر ده درم بیاشامند و غذا مزورهٔ ماش و مغز بادام و اسفاناخ بدهند و اگر صفرا غالب باشد آب انارین معصور بشحم مع شکر یا تمر هندی یا آلو بخارا و عناب مع شکر دهند و اسهال طبیعت بمطبوخ هلیلهٔ زرد کنند و در ابتدا شیر زن مع سفیدهٔ بیضهٔ مرغ در چشم چکانند و بصندل و گلاب و آب کشنیز سبز یا کشنیز تنها و حضض و اقاقیا و مامیثا بر چشم ضماد سازند و اغذیهٔ بارد رطب مثل مزورهٔ نارنج بمغز بادام و شکر که ترشی غالب نبود بدهند و شیاف ابیض و کافوری اکتحال نمایند و اگر درد و نخس و التهاب شدت کند شیاف ابیض افیونی بکار برند و لعابات بارد رطب مثل لعاب بزر قطونا و بهدانه مع شیر دختران و لعصارات بارد مثل آب کاهو و خرفه و کشنیز سبز و عنب الثعلب ترو ماء الخیار و مانند آن برهم زده در چشم تقطیر کنند و اگر ماده در چشم منصب باشد بآب عنب الثعلب سبز و روغن کدو طلا کنند و ر سے بگلاب و آب برف بشویند **ایلاقی** می نویسد که در ماده دموی یا مرکب از دم و صفرا یا دم و سودا و یا دم و بلغم ابتدا بفصد سر رو کنند و خون بمقدار واجب بمرات برآرند اگر حال مریض مساعدت کند و اگر حاجت فصد بروز دوم افتد تاخیر نکنند و کذلک اگر حاجت باستفراغ شود بطبیخ هلیله و مانند آن مثل خیار شنبر و تمر هندی و شیر خشت سازند و هر صبح شربت بنفشه یا نیلوفر یا شربت انار ترش با شیرهٔ بزور بیاشامند و اگر باین اشربه شربت خشخاش بنوشند تبرید راس و عین کنند و خواب آورد و تدبیر صواب در رمد دوری نیز آنست که اول با دویه که مانع مواد از چشم و ناشف رطوبات و معدل مزاج باشند ترکیب داده اکتحال نمایند و این منفعت در شیاف بریو ما یافته می شود و ترکیب این شیاف بر دو نوع است یکی آنکه دران ادویهٔ قابضه رادعه اکثر باشد و این را بسفیدی بیضه یا بشیر زنان حل کرده رقیق تر بکار برند و دیگر آنکه دران ادویهٔ قابضه کمتر و محلله بیشتر باشد و این را غلیظ تر استعمال نمایند و اطلیه که در ابتدا بکار برند تا ماده را از چشم باز دارد از مثل صمغ و زعفران و شیاف مامیثا و حضض باید ساخت و بر پیشانی طلا کنند و اگر ماده سخت گرم باشد طلا از عصارهٔ خرفه و عصارهٔ سفرجل و آرد جو و بزر قطونا و آب عنب الثعلب و سفیدی بیضه سازند و اگر حرارت قوی نباشد از گرد آسیا و کندر و مر و زعفران و سفیدهٔ تخم مرغ بکار برند و اگر ماده سخت سرد باشد از جند بیدستر و زعفران و زفت و راتینج طلا سازند و چشم را مدام از چرک پاک کنند خاصةً از رمد خشک و طریق دیگر در علاج انواع رمد حار آنست که اول سفیدی بیضه در چشم چکانند که آن مسکن وجع و دافع حدت ماده است و شیر زنان همچنین مسکن درد است لیکن دران قوت جلا و منضجه است و لعاب بهدانه شیرین و آب صمغ هم رادع و هم مسکن وجع است و شیاف ابیض بشیر زنان در ابتدای رمد نافع است و هرگاه ماده از نزول بسوی چشم بعد استفراغ منع نشود ضماد از بنفشه و نیلوفر و کاسنی و گل سرخ بر چشم نمایند و بر جبهه و صدغ اطلیهٔ مذکوره استعمال کنند و هرگاه ماده از نزول منع شود اشیای قابضه محلله مثل شیاف ابیض که دران یک درم انزروت داخل کرده باشند استعمال نمایند و بعد ازان شیاف ملکایا بکار برند و اگر قدری ورم باقی مانده باشد از اقاقیا و مر و زعفران و مس سوخته و صبر طلا کنند که آن ماده باقی را تحلیل کند و دیگر ماده را باز دارد و هرگاه سیلان رطوبت و رمص یا لبق التصاق زائل گردد این علامت نضج ماده و انحطاط مرض است درین حالت باکتحال شیاف احمر لین و حمام نفع یابند و اگر باکتحال این در چند بار زائل نشود و باحمام حاجت آید و بعده در آخر امر زرور اغبر بکشند و اگر با اینهمه تدابیر مدت دراز گردد و رمد زائل نشود معلوم کنند که پلک چشم جرب دارد پس علاج جرب باید کرد **ابو الحسن** گوید که در رمد دموی مبادرت بفصد قیفال کنند و خون از جانب چشم شدید الالم بدفعات برآرند بحسب قوت و کثرت ماده دمویه و قلت آن و در ابتدا با استعمال میل در چشم حذر کنند و سفیدی بیضه و لعاب بهدانه در چشم چکانند و هرگاه لذع ساکن شود شیر زنان قطور کنند و صندل و گلاب بر سر طلا نمایند و افیون و بنفشه و نیلوفر ببویند و از سیر و پیاز و گوشت و سیب و ناشپاتی و بهی امتصاص کنند و تعدیل طبیعت بماء القرع بشربت نیلوفر و بنفشه نمایند و از خوردن گوشت و حلوا و شرب شراب صلح و حمام و جماع حذر کنند و بمزورات غذا سازند و هرگاه علت تسکین یابد شیاف ابیض در آب و یا شیر حل کرده در چشم چکانند و ذرور ابیض بکار برند و چشم را بآب ریاحین بشویند و هرگاه علت انحطاط پذیرد شیاف قطع نمایند و ذرور بکار برند و در حمام داخل کنند و یک باز کرده بشیاف احمر حاک کنند و ابیض اکتحال نمایند و در آخر تیهو و فروج غذا سازند و اگر مادهٔ صفراوی باشد تنقیهٔ بدن بمطبوخ کنند و حدت صفرا بماء الشعیر و شیرهٔ خرفه و ماء القرع و آب انار میخوش و آب تمر هندی و آب آلو و آب حصرم با شربت نیلوفر بشکنند و باقی تدابیر انچه در رمد دموی گذشت بعمل آرند **احمد بن هبة الله** گفته علاج رمد دموی فصد قیفال از جهت محاذی علت است اگر مانعی نباشد مانند تخمه یا اسهال یا مغص یا احتباس طبع یا ضعف یا سن از صغر و کبر و اگر طفل باشد حجامت نمایند پس اطفا و تعدیل مزاج بمثل شربت انارین نمایند و عناب و آلو و قراصیا از هر واحد یک اوقیه گل بنفشه چهار درم و در آبیکه دران اصل السوس مقشر کوفته دو درم گل نیلوفر هفت درم جوشانیده باشند بخیسانند پس ترنجبین بیست درم مالیده صاف نموده بیاشامند و اگر طفل باشد این نقوع را با شکر سفید یک اوقیه تا یک نیم اوقیه شربت مرتب سازند و بیاشامند و تلطیف غذا نمایند و مزورات معموله از شکر و لیمو با قطف یا بادام شیرین یا اسفاناخ تناول نمایند و احتراز از اغذیهٔ مولد خون مثل گوشت و خمر و عسل و شیرینی

و روغن و اجتناب از اغذیهٔ منجره مانند عدس و باقلا و از اغذیهٔ غلیظه مثل هریسه و گوشت گاو و شب خواری و از حرکات عنیفه و گرسنگی و امتلا نمایند و پایها بسنگپا بمالند و ساقین بدست مالند و در ابتدای رمد شیر زنان و رقیق سفیدهٔ بیضهٔ مرغ و لعاب بهدانه رقیق در چشم چکانند پس شیاف احمر معتدل بکشند و در وقت تزید وقت خواب شیاف ابیض انزروتی در چشم چکانند و بیرون چشم شیاف احمر معتدل طلا نمایند و در وقت انتها شیاف ابیض ساده و ذرور چشم انزروتی و در انحطاط شیاف خولان طلا نمایند و حکیم رمد طبری نوشته که بعد فصد صبر رو بهر تلیین طبیعت بگیرند تمر هندی لیف و تخم آن دور کرده بیست درم آلو و عناب هر واحد پانزده درم مویز منقی تخم کشوث تخم کاسنی کشنیز خشک برگ عنب الثعلب هر واحد یک کف هلیلهٔ زرد کوفته هفت درم همه را بجوشانند و بوزن صد درم صاف کرده چهل درم شربت بنفشه انداخته نیم گرم بنوشند و غذا مزورات عدسیه معمول بسرکه و شکر و آب غوره و مانند آن دهند و ظاهر الحلاوة باشد زیرا که ترشی سرکه و غوره مضر ست بعد ازان باین شیاف اکتحال نمایند بگیرند انزروت مربی بشیر خر پنج درم نشاستهٔ شیرین طعم دو درم کتیرا صمغ عربی هر واحد یک درم سفیداب ارزیز سه درم اقلیمیای فضه دو درم افیون خالص سه طسوج تا یک دانگ کوفته بیخته بشیر دختران سرشته یا بسفیدی رقیق شیاف سازند و بشیر دختران حل کرده بکار برند و از حل کردن شیاف بآب خالص در ابتدای رمد حذر کنند پس اگر شیر دختر یا سفیدهٔ بیضه دستیاب نشود در آب باران یا آب مطبوخ بقمقم آهن شیاف را حل کنند و رقیق بچکانند و بر پشت خوابیده چشم را باهستگی گشاده اندک اندک هر قطره بعد ساعتی چکانند تا دو روز در شبانه روز سه بار استعمال نمایند و بعد هر بار تنقیهٔ چرک از چشم می نموده باشند و بعده شیاف مذکور غلیظ ترمیل استعمال کنند تا دو روز صبح و شام بعمل آرند و بعد عمل شیاف چشم را بر فادهٔ مبلول بگلاب مورب بر بندند و بعد یک ساعت چشم را وا کرده از چرک پاک نموده باشند و بعد ازان ذرور از انزروت مربی بشیر خر سه درم و نشاسته یک نیم درم و شکر سفید یک درم ساخته در چشم کنند و بهترین ذرور آنست که کهنه بود و بعده بدستور بر فادهٔ مذکور به بندند و بعد یک ساعت وا کرده صاف نمایند تا سه روز صبح و شام بعمل آرند و هر شب وقت خواب اطراف عصی الراعی و برگ عنب الثعلب و اطراف کاسنی قدری از جرادهٔ کدو اگر موسم او باشد باریک سائیده و بسفیدهٔ بیضه یا لعاب اسپغول سرشته بر خرقه نهاده بر چشم گذارند و بخوابند و صبح بآب نیم گرم بشویند و تا حصول صحت اکتحال بذرور مذکور کنند و اگر بعد زوال مرض اندکی جفاف و غلظ در پلک باقی ماند استحمام و تکمید چشم بآب نیم گرم لازم گیرند و از غشا و جماع بالمره منع کنند پس اگر ازین نجات حاصل نشود بشیاف احمر حاد اجفان را بخارند و اگر احتمال آن نکنند با حمر لین حک نمایند و اگر ازین تدبیر هم زوال نپذیرد بدانند که فضلهٔ منصبه بر ملتحمه غیر غلیظ ست و اگر با وجود آن درد در داخل چشم نیز باقی باشد یقین نمایند که در طبقهٔ شبکیه فضله بسیار است پس اعادهٔ فصد قیفال و استفراغ بمطبوخ مذکور بار دیگر نمایند و از ادخال میل چشم را راحت دهند و اگر فائده نشود در اجفان او خندا اصول اشفار نظر کنند پس اگر آثار شرناق یافته شود بدستکار رجوع کنند که شگافته خارج نماید و اگر شرناق یافته نشود در باطن جفن مثل تخم انجیر محسوس گردد آهن بخراشند تا خون غلیظ ازان سائل شود و بشیاف ابیض انزروتی مذکور اکتحال نمایند و گاهی رمد دموی عارض میشود و او آنست که جمله ملتحمه سرخ می گردد و اجفان بغیر دمعهٔ کثیر غلیظ میشوند و یا درد شدید متجاوز الحد پیدا شده و باشد که اجفان او منطبق نشوند و هرگاه هوای بارد بدان رسد درد بسر پیدا شود و اطبای حران آنرا رمد علقی گویند و اکثر این رمد چشم را فاسد میکند و سبب موجب این علت صداع بیضیه است که از اجتماع بخارات حادهٔ غلیظهٔ دمویه در غشای خارج قحف افتد و علاجش فصد قیفال ست و اخراج خون در سه چهار بار و در ابتدای این رمد چیزی در چشم اکتحال نمایند و از جمیع اغذیهٔ ردیه پرهیز کنند و بر مزورات شیرین اقتصار ورزند و از اشیای سخت ترش مثل حصرم و سرکه و دوغ و مانند آن اجتناب کنند و بعد پنج روز از فصد بمطبوخ خفیف تلیین طبیعت نمایند و شرب ماء الشعیر لازم گیرند و از هوا احتیاط کنند حتی که در علت انحطاط ظاهر شود و نشان انحطاط این مرض آنست که ملتحمه زرد میشود و بعد سرخی بعده شیاف و بیخ اکتحال نمایند و اگر ازان اشک بسیار آید شیاف ابیض ساده اضافه نمایند و هر شب شیر دختر بر سر و در چشم از پستان بدوشند و کحالین بصره درین مرض بعد فصد و استفراغ بچیزی که در طرفه مثل خون بال کبوتر و زرنیخ احمر محکوک وغیره علاج میکنند اکتحال می نمایند و ازان صحت حاصل میشود و هر چه در صداع بیضیه گذشت بعمل آرند و هم او گوید که علاج عام رمد کلی آنست که بعد فصد تبرید چشم نمایند بچیزی که مقوی چشم و مانع از قبول مواد باشد و درین وقت هر انچه بدان اکتحال نمایند اگر جامع برد و قبض باشد بهتر ست زیرا که برد تسکین حرارت نماید و قبض عروق را تنگ کند و از قبول ماده باز دارد و درین معنی درین شیاف ابو ماهر مجتمع ست بگیرند گل سرخ یک درم و حضض مکی دو ثلث درم و اقلیمیای فضه دو دانگ و اقاقیا نیم درم و توتیای هندی دو دانگ و نشاسته یک نیم درم و صمغ آلو و صمغ عربی هر واحد یک درم و انزروت مربی یک مثقال کوفته بیخته در آب خالص مثل عدس شیاف سازند و سائیده بچشم اکتحال نمایند و بالای پلک اطراف کاسنی کوفته مع تخم انار برے و الا تخم انار میخوش سائیده بلعاب اسپغول و روغن گل سرشته بر خرقهٔ کتان آلوده بگذارند و چشم را بر فاده

اصلا نه بیند و بعد هضم دوا چشم را صاف کنند و بر پلک همان دوا بگذارند و از هوا محفوظ دارند و چشم را بدست هم نمالند و بعد دو روز از فصد اگر مانع نباشد و فصل صیف باشد یا ربیع باین مطبوخ تلیین طبیعت نمایند آلو بخارا عناب هر واحد سی عدد ترنجبین پانزده درم تمر هندی سی درم هلیله زرد هفت درم تخم کاسنی تخم کاهو هر یک هفت درم کشنیز خشک یک کف جوشانیده مالیده صاف نموده و یک صد و سی درم ازان گرفته ده درم فلوس خیارشنبر دران مالیده صاف کرده شربت بنفشه دو اوقیه داخل نموده بنوشند و بعد ازان غذا زیرباج مزورهٔ شیرین بدهند و بسوی چشم بنگرند اگر اشک کم گردد یا منقطع شود و ورم بکاهد و سرخی قلت پذیرد از نشاسته و کتیرا و صمغ عربی و فارسی هر واحد یک درم افیون نیم درم انزروت سفید خفیف الوزن مربی بشیر خر دو درم اقلیمیاے فضه یک درم حضض دو دانگ کوفته بیخته بآب عنب الثعلب مروق یا شیر خر یا بهر دو سرشته از عدس کلان و از نخود کوچک شیاف ساخته و یک شافه ازان در شیر دختران حل کرده در چشم صبح اکتحال نمایند و کذلک وقت عصر و هرگاه در چشم علامات نضج ظاهر شود و آن زرد شدن و غلیظ گردیدن چرک و کم شدن وجع ست و هرگاه چشم بکشایند بر سیاهی او غشا از رمص باشد و چون از پنبه آنرا بردارند بغیر الم زائل شود درین وقت انزروت سفید خفیف عربی بشیر خر پنج درم نشاسته شیرین طعم دو درم شکر طبرزد دو درم باریک سائیده و بحریر بیخته ذرور سازند و رفاده بگلاب تر کرده مورب بر بندند و بعد هضم ذرور چشم را کشاده صاف نموده بشیاف مذکور اکتحال نمایند و اگر در چشم بصورت چیزی قروح معلوم شود درین وقت شیاف ابیض مذکور در سفیدی بیضه رقیق حل کرده و ذرور مذکور دران آمیزند تا مثل مرهم گردد لیکن مقدار ذرور کمتر باشد و کمیت شیاف بیشتر ازان اکتحال نمایند و بر پلک مغز بادام مقشر پنج عدد در آب عصی الراعی باریک سوده ضماد کنند که ازین حرقت تسکین یابد و پلک تقویت حاصل نماید و هرگاه سفیدی چشم صاف گردد و التصاق و رمص زائل شود از شیاف ابیض مذکور شیاف احمر لین یک یک شافه در آب خالص سوده اکتحال سازند و پرهیز و تقلیل غذا و اقتصار بر مزورات لازم دارند پس هرگاه مرض زائل شود بچشم نظر کنند اگر اجفان او غلیظ باشند و خول حمام و تکمید چشم بآب گرم و اکتحال بشیاف احمر لین و برود سبع لازم گیرند و واجب است که صلابت اجفان را همچنین ترک نسازند که دران خوف عروض سبل یا جرب اجفان است و دیگر ادویه که در ابتداے رمد و انتها و انحطاط او طبیب استعمال نماید سه نسخه قطور ست که یکے ازان معروف به قطور مسکن ست و در ابتدا العمل آرند و در انتهاے مرض تعطیل او جائز نیست بگیرند چشمیزج و بهدانه شیرین و تخم خبازی هر یک ده عدد و بکوبند و نشاسته نیم درم و جو مقشر سی عدد کوفته و انزروت سفید نیم درم و حضض یکی و دو دانگ در ظرف آبگینه یا نقره کرده آب شیرین بران ریخته بجوشانند بآتش ملائم تا غلیظ شود پس صاف نموده در شیشه دیگر کرده سفیدهٔ بیضه بقدری آمیخته بجنبانند و هر روز دو سه بار در چشم چکانند که این تسکین درد و دمعه نماید و بعد تسکین درد ابتدا نمایند بعلاجی که مذکور شد دوم قطور محلل است و در تزید مرض استعمال کنند بستانند از چشمیزج و بهدانه هر یک سی عدد و بکوبند و انزروت سفید یک نیم درم در شیشه کرده بالاے آن آب عصی الراعی و شیر دختران بریزند و بآتش ملائم بجوشانند تا گداز شود صاف نموده در چشم چکانند و این محلل و مطفی و منضج است و از ترکیب ابن علی صغیر ست سوم قطور مستعمل در انحطاط است بگیرند از رصاص و اسرب و بر کف دست بمالند حتی که کف سیاه شود بعده قدرے گلاب بران بچکانند تا که تر گردد بکار و بردارند و همچنین کنند تا بقدر معتدبه جمع شود بعده بران شیر دختران از پستان بدوشند حتی که رقیق شود بدفعات در چشم چکانند و این قطور مسکن و محلل است و از خروج شبره و وقوع قرحه ایمن گرداند و عاجل النفع ست

قطور مسکن

قطور محلل

علاج مشترک رمد بارد بلغمی و سوداوی و ریحی

بقراط گوید که رمد رطب سلیم لطی البرء است و رمد یابس سریع البرء باشد الا دران خوف قروح عین است بالجمله در رمد بارد استفراغ خلط بارد نمایند و لباست که نبکرار استفراغ حاجت می افتد مشروب باشد یا حقنه یا غرغره پس علاج بر ادعات کنند که بسیار بارد نباشند و دران قدرے تلطیف باشد مثل عروق انزروت و اگر شیاف سنبل بعضی ابهلے معتدل استعمال نمایند نیکوست و اگر در طبقات چشم آفت نباشد بآبی که دران زعفران و قلقدیس و عسل جوشانیده باشند اکتحال کنند و در ابتدا بقلقدیس بر پیشانی لطوخ سازند خصوصاً هنگامی که طریق ماده از حجاب خارج باشد و کذلک اکتحال از دشستن بآبیکه دران قلقدیس حل کرده باشند باکی نیست و اگر لطوخ اجفان در ابتدا بتریاق کبیر یا بمگوگرد و زرنیخ کنند بهتر بود و شرب تریاق نیز نافع است و ضماد برگ بید انجیر سوده بشبت و برگ خطمی بشراب پخته مجرب شیخ الرئیس ست و گویند که شب یمانی سوخته با سیماب بشستم حصهٔ آن سائیده بمسکهٔ گاو آمیخته بر پلک طلا کردن بر الساعة نافع است و تقطیر آب حلبه و لعاب تخم کتان در چشم رمد بارد را نافع است و بعد از ابتدا شیاف احمر لین و شیاف احمر اکبر و شیاف انزروت محلول در آب برگ کبر و تضمید برگ کبر تنها کام

برند و **مفردات** مخصوص مواد بارد مثل مرو زعفران و کندر و سنبل و جند بیدستر و قدری مسہل و صبر خاصتہً و حماما و شلخ گوزن سوختہ و شب یمانی و توتیای سبز و جدوار و قرنفل و فلفل و مرداسنگ و ماہ ولودھ پٹھانی و زرد چوب و آب بادیان و آب عنب الثعلب ہست و بقول دلیسقوریدوس کندر دخان کند مسکن اوجاع بارده چشم ست و کذا اکتحال آب برگ ترنج **واز مرکبات** مثل شیاف صطفطیقان و احمرلین و شیاف شادنج اکبر و شیاف وردی منجملہ آنہا جید و بالغ است و ضماد اشنہ تسکین اوجاع چشم کند و تدبیر لطیف و حمام استعمال نمایند و **بقراط** گوید کہ در رمد بارد غرغره و حقنہ مسہلہ و حمام نافع است و ریختن بر سر آب مطبوخ بابونہ و گل سرخ و مرزنجوش و اگر علت بسبب کثرت فضول در معده باشد تنقیۂ معده بآشامیدن ایارج فیقرا و غاریقون از ہر واحد یک مثقال با عسل سرشتہ نافع است اگر علت از بلغم بود و اگر از سودا باشد آشامیدن مطبوخ افتیمون ست و **بعضی** گویند کہ اگر آن وجع باشد جز بوا زعفران افیون با شراب یا آب مرزنجوش سوده طلا نمایند و شربت افسنتین یا ماء العسل یا گلقند بیاشامند و غذا نخوداب با روغن بادام سازند

علاج رمد بلغمی

بعد نضج مادہ منضج بلغم مسہل بلغم و حب ایارج دہند و لقوع صبر در آب کاسنی بصورت افراط رطوبت و کثرت درد بعید ست و یا جہت نضج مطبوخ اسطوخودوس بادرنجبویہ عنب الثعلب با دیان ہریک نہ ماشہ انیسون قنطوریون دقیق ہریک چہار ماشہ مویز منقی دو تولہ انجیر زرد چہار عدد با گلقند عسلی چہار تولہ پنج شش روز و جہت تنقیۂ بدن و دماغ وقت آخر شب حب قوقایا و یا ایارج نہ ماشہ خورانیده صبح در مطبوخ مذکور برگ سنا دو تولہ تربد سفید نہ ماشہ زنجبیل سہ ماشہ خیار شنبر ترنجبین ہریک ہفت تولہ شربت اسطوخودوس مسہل علوی خان چہار تولہ روغن بادام ہفت ماشہ اضافہ نموده بنوشانند و بجای آب عرق بادیان و یا گاؤزبان نوشانند وقت دوپہر نخوداب و یا آب ماش دہند و وقت شام نان تنک با دال ماش خورانند و صبح مطبوخ منضج مذکور با ضافۂ شربت اسطوخودوس سادہ چہار تولہ حرف و یا تودرین نہ ماشہ پاشیده نوشانند و سہ چہار مسہل داده جہت تعدیل مزاج اطریفل اسطوخودوس علوی خان استعمال کنند و ایضاً بعد از ان بہر تعدیل مزاج گلقند خورانند و بحمام برند در دی بگلاب نیم گرم بشویند و صبر حضض مرمکی اقاقیا زعفران در آب عنب الثعلب سائیده بر پلک ضماد کنند و اگر مادہ بسیار بارد باشد جند بیدستر زعفران را بنیخ ضماد نمایند و لعاب حلبۂ مغسول و لعاب بزرکتان در چشم چکانند و بشادنج اکتحال نمایند بعد دو سہ روز از استعمال الحیہ ذرور صفر و شیاف احمرلین کشند و این ہنگام اکتحال بشیاف بر یو با بسیار نافع ست و گویند کہ بعد تنقیہ بحب قوقایا استعمال شیاف منجح شافی بود و ہرگاه مرض فرو نشود شیاف احمر لین و ذرور صفر و اغبر استعمال نمایند و اگر رمد طول کند و سرخی چشم و دمعہ زائل نشود بجز توتیای مغسول و نشاستہ و سفیداب بکار نبرند و از استعمال مبردات و مخدرات احتراز نمایند و باید کہ غذا چوزۂ مرغ و یا گوشت بریان باشد و اعتماد درین نوع رمد بر استفراغ و تحلیل بیشتر از تعدیل ست و باید کہ روادع ادویہ باشند کہ دران یا قبض اندک گرمی و تلطیف باشد مانند مرو انزروت و زعفران و شیاف سنبل و تکمید و حمام محلل کثیر النفع ست و کذلک استعمال شیارات و غرغرہ منقی دماغ از بلغم خصوصاً غرغرہ با ایارج فیقرا و سکنجبین خصوص عنصلی کہ بعد از تنقیہ نفع بسیاری بخشد و ہمچنین سعوط بآب چقندر باندکے بندق ہندی و در طب گزیده مذکور است کہ علاج رمد بلغمی قطور در چشم ست شیاف برو یو مابہ لعاب حلبہ یا لعاب گل خطمی سوده و طلاے صبر و رسوت و مرصافی بر چشم و لغذیہ نخوداب با شیرہ حب قرطم و مداومت چند روز بر جلاب متخذ از بادرنجبویہ و بادیان ہریک دو درم و پودینہ و گل بنفشہ ہریک سہ درم جوشانیده صاف نموده گلقند حل کرده بیاشامند و اگر گلقند ہم تر سہ درم گل سرخ داخل جوشاندہ نمایند و بده درم جلاب شکری شیرین کرده بیاشامند و چون نضج ظاہر گردد تنقیۂ بلغم نمایند بحب صبر یا بحب ایارج و ایضاً این طلاے علوی خان در رمد بلغمی و ریحی و نزلی مجرب ست نخود کابلی مع پوست یک نیم تولہ کوفتہ بیختہ زعفران چہار ماشہ سفیدی بیضہ دو عدد تا یکپاس بچوب نیب خوب حل کرده ضماد نمایند **و انطاکی** گوید کہ در بلغمی اولاً بشرب غاریقون بآب مویز تنقیہ کنند بعده بوضع احمر حاد و آب حلبہ علاج کنند و طلاے زردی بیضہ در روغن گل و زعفران و صبر مفید و کذا دم الاخوین و زعفران و ممیثا و اقاقیا و صبر مساوی افیون نصف یک جزو کحلاً و طلاءً نیز نافع رمد بارد است **و ابن لسوع** گوید کہ در رمد بلغمی تنقیہ بحب قوقایا نمایند و منضج محلول بشیر زنان در چشم چکانند و اکتحال بزعفران و مرد توتیای محلول سازند و بشویند و عصارۂ قثاء الحمار بروغن بادام سعوط کنند و عصارۂ قثاء الحمار و مانند آن در بینی دمند و **بقول اہل ہند** در رمد بلغمی آب برگ سہجنہ قدرے گرفتہ بشہد آمیختہ در چشم کشیدن و پارچہ بستہ خفتن و صبح کشادن در سہ روز صحت می نماید و کذا برگ کٹائی سائیده بر چشم بستن و بآب برگ آن قطور ساختن مفید ست ایضاً چون بعد تنقیہ درد و نفخ و سرخی باقی باشد ضماد زرد چوب زنجبیل کوکنار ہریک سہ ماشہ افیون یکنیم ماشہ در آب برگ ماکوه سبز عظیم الاثر ست و یا زرد چوب سہ ماشہ و یا زیاده در آب پوست خشخاش سائیده بر پلک بندند و نو کہ لقدر خانۂ چشم

باشد لیپ ساخته در سایه خشک سازند در روز دیگر زعفران را همچنین بران لیپ ساخته باز خشک نمایند در روز سوم همچنین افیون پس بر آتش گرم نموده بر چشم نهاده بالائش برگ تنبول لبسته بگذارند در سه روز دفع می نماید و اگر تنها یکے ازینها همین نهج لعمل آرند همین اثر دارد و همچنین زعفران سه ماشه در سفیدی بیضه مرغ یک عدد و هر روز چند نوبت پنبه کهنه را دو و چوب گز داده تکمید کردن عجیب الاثر ست و باقی نسخهاے ضمادات و پوٹلی نافع رمد بلغمی در علاج کلی رمد و علاج رمد مرکب مسطور ست حسب حاجت از انجا برگیرند

علاج رمد سوداوی

ترطیب دماغ نمایند باغذیه و ماء الشعیر و ابزن و حمام و لعوقات و قطورات و ضمادات پس تنقیه نمایند گویند که فصد درین نوع رمد مکروه است بنا بر ازدیاد یبس بعدهٔ سپستان گاؤزبان نیلوفر جوش داده صاف نموده شیرهٔ مغز بادام شیرهٔ کشنیز خشک شربت بنفشه داخل کرده بنوشند یا شربت بنفشه و شربت نیلوفر و شربت خشخاش بدهند و حریرهٔ خشخاش چهار ماشه مغز بادام چهار دانه مغز بیضه دانه هفت ماشه نشاسته چهار ماشه دانهٔ هیل دو ماشه کشنیز خشک چهار ماشه نبات روغن گاؤ نیز بر رمد سوداوی مفید نوشته و بنفشه بابونه تخم کتان با روغن نیلوفر بر پلک چشم ضماد نمایند و کذا تضمید پلک بلعاب حلبه و تخم کتان و زردی بیضه نافع و شیر زنان و شیر خر بحکاکهٔ بادام شیرین طلا و قطور را مفید و روغن بنفشه و کدو و شیر دختر در بینی چکانند نیلوفر بنفشه برگ خطمی جو تقشیر سپستان وغیره در آب پخته انکباب سازند و آلبش بر مقدم سر ریزند و استحمام نمایند و لعاب بهدانه و شیر زنان وغیره مرطبات در چشم چکانند و شیاف دینار جون اکتحال کنند و اگر حدت بسیار باشد از ادویه و اغذیه حاره اجتناب نمایند و بعضے گویند که در رمد سوداوی هر روز جلابی از بادرنجبویه و گاؤزبان و عناب و پرسیاوشان و گل بنفشه جوشانیده صاف نموده بجلاب شکری شیرین نموده بیاشامند چند روز تا نضج ظاهر گردد پس تنقیهٔ سودا بمطبوخ افتیمون و حب لاجورد نمایند و تغذیه نخود آب و یا ماش یا گوشت بزغاله کنند پس در چشم کشند شیاف بر ود یا بشیر دختران یا لعاب گل خطمی و در انتها شیاف دینار جون و از مخدرات درین قسم احتراز کنند و عند انتها شیاف احمر حاد اکتحال نمودن نیز نافع و اگر حکه شدید بود از استعمال ادویه لذاعه احتراز کنند و گوشت بزغاله و جوزهٔ مرغ غذا سازند و ماء الشعیر و دیگر اغذیه و اشربهٔ مرطبه دماغ خورند و بعد ترطیب منضج و مسهل سودا و حب افتیمون دهند و بتلیین طبیعت شربت بسفائج نیز نافع ست یا ماء الجبن با فتیمون و هلیله استعمال نمایند و جهت تعدیل مزاج اطریفل فتیمون علوی خان یک توله با سه ماشه اسطوخودوس دهند و شیاف احمر لین در آب مکوه ضماد نمایند و الفاً بعد تنقیه در ابتدا شیاف ابیض ساده با این شیاف مجرب افاقه دهد درم صمغ عربی هفت و نیم درم مس سوخته مغسول یک درم یا و بالا اقلیمیاے فضی سنبل الطیب هر واحد یک درم علی الرسم کوفته بیخته بآب باران سرشته شیاف سازند و استعمال نمایند از بیرون چشم نیز پس نطول نمایند بآبیکه دران بابونه و گل بنفشه و نیلوفر و جو تقشیر مساوی جوشانیده باشند و در زمان تزید تقلیل نمایند از شیاف ابیض و زیاده نمایند شیاف مذکور را و در زمان انتها و انحطاط اقتصار بر شیاف مسطور نمایند و اگر خواهند بعد ازان بکحل آبنوس محرق مغسول بسیار باریک سوده در چشم اکتحال نمایند و اکثر بحمام روند و چیزهاے خوشبو بویند و تقویت دماغ نمایند ببوئیدن عنبر و ریحان و نوشیدن عرق گاؤزبان و نیلوفر یا شربت این هر دو و قبل از ترطیب استعمال مستفرغات و محللات روا نبود و از استفراغات قوی ترک نمایند و از اغذیهٔ مولد سودا پرهیز نمایند و شراب ننوشند و انطاکی گوید که در رمد سوداوی اولاً تنقیه بشرب سنا و سویز پس افتیمون نمایند بعده شیاف ماثیثا بکار برند و نوعی از رمد است که باآن صداع و خشکی و ضعف بصر باشد و این از فرط یبس بود و علاجش ترطیب ست مطلقا و از کلام طبری مستفاد میگردد که نوعی از رمد است که از انصباب صفراے محترق بر ملتحمه و یا دیگر طبقات حادث شود و بسبب حدت ماده و حرارت خود یبس و جفاف و حکه و لاغری پیدا کند و آنرا رمد یابس گویند و آن بدترین انواع رمد و عسر العلاج ست و علامتش رویت جفاف و ضمور ست در ملتحمه و غور و یبس و خشونت عینین و سرخی ملتحمه احیاناً و حمرت اجفان و عروض صداع در اکثر و علاجش اجتناب از استفراغ فصد و مسهل ست مطلقاً و اختیار ترطیب و تبرید و پرهیز از لحوم و اشیاے حاره و اقتصار بر مزورهٔ ماش و آب باقلا بروغن بادام و بصورت ظهور سرخی در قاروره لزوم ماء الشعیر و استعمال آبزن و استنشاق روغن بنفشه و کدو و تضمید سر بماست شیر بز که بالفعل بز غاله لبسته باشند بعده تعلیف بکاسنی و گیاهاے تر تازه و تسعیط بشیر دختران یک جزو و آب عصی الراعی و آب برگ بزر قطونا و آب جراده کدو همه مروق کرده یک جزو و روغن کدو یا نیلوفر یا بنفشه یک نیم جزو در شیشه جنبانیده بعد استنشاق بآب گرم و انصباب او بر مقدم سر از هواے بارد نمایند و بقول رطب مثل کاسنی و برگ خشخاش و کاهو و لبقلهٔ یمانی و لبقله مبارک و اسفاناخ بخورانند و لبشرط احتمال مزاج غرب بشیر خرد ماء الشعیر و در آخر تقطیر شیاف ابیض ساده نافع و این قسم رمد با کتحال کمتر

احتیاج

احتیاج دارد بلکه بترطیب بدن زائل میشود و هرگاه مزاج مریض سوداوی باشد و در دماغ او جفاف بود این علت دراز گردد و زمانے کثیر ثابت ماند و درین مرض چیزے بہتر از ریختن آب نیم گرم بر سر و استعمال آبزن و حمام باعتدال و مضرتر از جماع نیست و ترک ریاضت نیز مزیل این علت است و گاہے بحقنۂ ماء الشعیر مطبوخ بعناب و سپستان و امثال آن حاجت افتد و اعدل اغذیہ درین علت سمک رضراضی ست

علاج رمد ریحی

شیرۂ بادیان شیرۂ تخم کشوث با گلقند عسلی بدہند و یا این مطبوخ محلل ریح بخورانند بیخ کرفس بیخ کبر بیخ بادیان ہر یک ہفت ماشہ انیسون چار ماشہ بادیان بادرنجبویہ ملوہ ہر یک نہ ماشہ گلقند چہار تولہ و غذا شوربائے بچۂ مرغ بنان تنک دہند و بعد روز سوم نطول طبیخ بابونہ اکلیل الملک مرزنجوش صعتر سداب ملوہ قنطوریون غلیظ ہر یک یک تولہ بر چشم ریزند و لبسوس گندم و جاورس و ارزن و سمسم و پنبہ دانہ و سبوس نخود و نمک لاہوری تکمید کنند و بحمام نشانند و لعبہ و مایشا و اکلیل الملک طلا کنند و دیگر محللات بکار برند و شیاف مذکور در رمد بلغمی در چشم کشند و یا این ضماد محلل نہند برگ قنب و سنبھالو سبز ہر یک سہ ماشہ یا زیادہ کہ قرص برابر چشم بستہ شود و زردچوب سہ ماشہ آمیختہ در ماہی تابہ بروغن زردگاوی بریان کردہ بر رفادہ نہادہ نیم گرم بعصابہ بر بندند فی الفور تسکین درد و دفع سرخی مینماید و یا این ضماد کہ قوی تر از انست بعمل آرند برگ قنب یک نیم تولہ مامیران چینی زعفران ہر یک سہ ماشہ مغز بادام تلخ ہفت عدد برگ سنبھالو و پیاہانسہ ہر یک پنج ماشہ قرص ساختہ بروغن بریان نمودہ بر چشم بندند و مجمۂ ناری بر پس سر نہادن عظیم الاثر ست و ہمچنین خوردن جوارش مصطگی مرکب علو بخان و این معجون الشان کہ در طرد ریاح بغایت مفید است گل گاوزبان شش تولہ پا و بالا شب در آب دو نیم رطل خیسانیدہ صبح بجوشانند تا آب ثلث بماند مالیدہ صاف نمودہ پس مویز منقی پنج تولہ انداختہ بجوشانند کہ چہارم حصہ بماند صاف نمودہ با نبات نیم آثار و شربت انار پانزدہ تولہ بقوام آرند و زرادند طویل درونج زرنباد و قاقلہ ہر یک شش ماشہ زرادند مدحرج عود مصطگی لسفائج زنجبیل ہر یک نہ ماشہ کوفتہ بیختہ عنبر اشہب نہ سرخ در عرق کیوڑہ حل نمودہ در قوام مذکور بیامیزند شربتی از نہ ماشہ تا یک تولہ بعرق بادیان ہفت تولہ واملاح و جندبیدستر درین باب نافع است و ملح سلیمانی بی عدیل ست و گویند کہ اول بشادنج مغسول اکتحال کنند و چشم را بآب گرم بشویند بعدہ بشیاف احمر اکتحال نمایند بعد ازان میلی یا دو میل از شیاف اغبر بکار برند یا بر بخار طبیخ کاہ گندم و مرزنجوش و بابونہ و اکلیل الملک و قیسبت و صعتر و دارشیشعان و پودینہ مفرد و مرکب انکباب و بآب آن نطول و بثفل آن تکمید کنند یا بر بخار سنگ گرم کہ بران شراب ریختہ باشند انکباب نمایند و شراب صرف نافع ست و تناول تریاق فاروق و طلاے او مجرب است بالجملہ معالجہ او بنطولات و کمادات و حمامات نمایند و تکمید بجاورس انفع است و استعمال مخدرات عند شدت وجع اگرچہ فی الحال تسکین میکند لیکن بعد ساعت ہیجان درد بشدت زیادہ از اول بنا بر منع ریح از تحلل می کند چنانچہ جالینوس گفتہ کہ حذر نمایند از استعمال افیون ہنگامیکہ وجع عین از ریح غلیظ باشد زیرا کہ باعث زیادتی غلظ آن میگردد و اندکی تسکین یابد بعد ازان شدت می نماید بلکہ درین استعمال تکمید و انضاج بحجام لائق است و اگر ازین تدابیر زائل نشود تنقیۂ بلغم نمایند و منفخات ترک کنند و از امتلای معدہ پرہیز باشند

علاج رمد نزلی

اول بعلامات مخصوصہ نزلہ حار و بارد کہ در فصل نزلہ مسطور گردد نوع نزلہ مشخص نمودہ تدارک او نمایند و ایضاً در صورت نزلۂ حار آنچہ در رمد حار گذشت و در نزلۂ بارد ہرچہ در رمد بلغمی مذکور شد حسب حاجت بکار برند لیکن استعمال ترشی و گلاب از داخل درین قسم مناسب نبود و در رمد نزلی حار کہ با سرخی چشم و سرفہ و زکمہ حار بود باشد خیرۂ خشخاش شش ماشہ ہمراہ شیرۂ عناب لعاب بہدانہ شربت بنفشہ بدہند و شب یمانی بریشتہ افیون در آب لیمو بختہ و قدرے آب داخل کردہ بر چشم ضماد نمایند و اگر با خفقان و بواسیر و درد دندان و گوش و ضعف بصر باشد اول تبرید و تسکین از شیرۂ کاہو شش ماشہ شیرۂ کشنیز خشک چہار ماشہ نبات یک نیم تولہ کنند باز در منضج صفراء جبازی چہار ماشہ کشنیز خشک شش ماشہ تخم خیارین کوفتہ شش ماشہ عوض عنب الثعلب گل سرخ شاہترہ تخم کاسنی گلقند افزودہ جوشانیدہ صاف نمودہ نبات سفید داخل کردہ دہند و مضمضۂ لعاب اسپغول یک تولہ آب عنب الثعلب تازہ دہ تولہ نیم گرم نمایند و بعد نضج مغز فلوس شش تولہ گلقند چہار تولہ روغن بادام چہار ماشہ افزودہ مسہل دہند و غرغرۂ بزرالبنج کشنیز خشک عنب الثعلب کوکنار ہر یک چہار ماشہ جوشانیدہ کنند باز فوفل چھالیہ صندل سرخ کوفتہ ہر یک چہار ماشہ عوض بزرالبنج نمایند باز بحب ایارج تنقیۂ دماغ بدستور معمول کنند بعد ازان اگر بسبب بقیۂ مادہ دو سہ دست بنرمی و ریاح اجابت شوند منضج خیارین کوفتہ شش ماشہ مویز منقے ہفت دانہ جوشانیدہ با گلقند دادہ مسہل چہارم دہند و برائے درد گوش سرکہ در روغن گل پختہ چکانند و اگر تخم خشخاش نشاستہ ہر یک چہار ماشہ

مامیران چینی

مغز بادام چہار عدد مغز پنبہ دانہ کشنیز خشک ہر یک دو ماشہ دانۂ ہیل ماشہ نبات روغن گاو قدر حاجت گرفتہ بدستور حریرہ پختہ بنوشند در رفع ضعف دماغ در رمد نزلی معمول است و شیاف نارنج جہت منع نوازل نافع و ضماد صندل سفید سودہ یک جزو انزروت باریک سائیدہ نیم جزو بسفیدی بیضہ سرشتہ بر چشم و صدغین برای نزول مواد در یہ بجشیم مجرب نوشتہ و اگر از نخس چشم نکشاید حجامت قفا و جوشاندۂ نزلہ حار و ضماد افیون زعفران پھٹکری مردا سنگ باب سودہ نفع دہد و در رمد نزلے بار داول بمطبوخ اسطوخودوس مسہل حلوی خان وحب ایارج تنقیۂ دماغ نمایند و جہت تعدیل مزاج وحبس نزلہ اطریفل اسطوخودوس علوی خان و اطریفل زمانی و حافظ الصحت و بر شعثاے انطاکی دہند و بعد تنقیہ اگر سرخی و درد باقی بود ہر دو رگ بنا گوش را تبر کنند و باآہن داغ دہند و پختہ ساختہ بگذارند کہ تا چہل روز بیاید پس بمراہم مدملہ اندمال سازند و غذا دال بنو ماش با نان کم نمک دہند و منفعت تمام این عمل بعد چہل روز بلکہ بعد دو ماہ ظاہر میشود و اسطوخودوس یک ماشہ کو کنار چہار سرخ سائیدہ در اطریفل کشنیزی یک تولہ آمیختہ ہمراہ عرق عنب الثعلب بخورند بعدہ بادیان گاوزبان پرسیاوشان ہر یک شش ماشہ ہیخ کاسنی ہفت ماشہ جوشانیدہ گلقند داخل کردہ بنوشند گاہے در کبر السن برائے حفظ نوازل کہ بچشم متوجہ باشد بادیان گلقند دو سہ روز برائے نضج دادہ حب ایارج چہار ماشہ با عرق شاہترہ یا آب گرم میدہند و در رمد بلغمی نزلی و سبل رطب باہ پھٹکری رسوت گیرو قرنفل باب کشنیز سبز سودہ ضماد میکنند و گاہے برای تقویت چشم وحبس نزلہ افیون زعفران می افزایند و پوست ہلیلۂ زرد اسطوخودوس پرسیاوشان ہر یک شش ماشہ مویز منقی دہ دانہ جوشانیدہ صاف کردہ نبات یک نیم تولہ داخل کردہ می نوشانند و ادامت اطریفل و برشعثا مفید ست و اگر خستۂ ہلیلۂ زرد و حب النیل ہر دو سوختہ زنجبیل حضض مکی ہر یک سہ ماشہ در آب کوکنار سودہ ضماد کنند مجرب ست وکذا ہلیلۂ سیاہ زنجبیل زعفران افیون پوست خشخاش ہر یک دو درم حضض مکی یک مثقال مغزہ یک درم در آب کوکنار سودہ نیم گرم بکار برند اسکندر گفتہ کسیکہ بسوی چشم او نوازل کثرت نماید از تحریک راس و را منع کنند و حمام حار تنماید و سر را در آب گرم و سرد ترنہ کنند و از مالیدن روغن بر سر نیز منع نمایند و **رازی** گوید کسی را کہ مادہ بسوے چشم او سیلان کند و در بدن امتلا نبود و در مرض تزید نباشد حمام نیکوست و اگر در رمد تزید بود در حمام و شرب شراب خطر عظیم ست و صواب آنست کہ حمام و شراب بعد تنقیہ و تقلیل غذا مدتی استعمال کنند و **انطاکی** گوید کہ لزوم تضمید جبہہ بصبر و پوست خشخاش و برگ آس و جوز السرو سرشتہ منع استرخا و نزلات کنند و کذا شستن سر بطبیخ آس و اکلیل و خطمی و حجامت اخدعین ونقرہ منع رمد و نوازل نماید مطلقاً **و سویدی** نوشتہ کہ برائے منع سیلان مواد بسوے چشم ضماد نشاستہ و آرد باقلا بسفیدی بیضہ آمیختہ بر پیشانی مجرب ست وکذا پوست سبز جوز خشک کردہ یا گل او یا برگ او کہ در ربیع جمع کردہ خشک نمایند و سائیدہ بر مقدم راس ذرور کنند کہ ہر واحد مانع نزول نوازل بسوی چشم ست وکذا ضماد پوست باریک پستہ سائیدہ بسفیدی بیضہ سرشتہ بر پیشانی کہ مانع انصباب مواد بچشم ست وکذا ضماد ذرور دباقماع او سودہ بسفیدی بیضہ سرشتہ وکذا ضماد آب سفرجل بسویق و سفیدی بیضہ و گلنار آمیختہ **و ادویۂ** مانع انصباب مواد بسوے چشم کہ از حکماے دیگر نقل کردہ از انجملہ ضماد زعفران ست بر جبہہ و یا یک وکذا غبار آسیا کندر نشاستہ اجزای مساوی و مصطکے نیم جزو در سفیدی بیضہ سرشتہ وکذا حلزون صغیر بجنسہ سائیدہ بر خرقۂ کتان نہادہ بر پیشانی از صدغ تا صدغ دیگر وکذا ضماد عوسج و سویق و بزر قطونا و عنب الثعلب برای مواد حار وکذا آبنوس وکذا عصارۂ لبلاب بسویق وکذا باقلاے مقشر مضغ کردہ بر جبین و بزر البنج و آرد باقلا و سفیدی بیضہ چون با دویۂ مانع انصباب آمیزند فعل آنہا قوی گردد وکذا عصارۂ بادروج وکذا فوفل و صندل و گل سرخ با قماع و اقاقیا و گلنار مساوی بعصارۂ بارتنگ سرشتہ وکذا تریاق فاروق باب فرنجمشک حل کردہ وکذا خولان وکذا انزروت وکذا ثمر کرم بری سودہ بسویق آمیختہ وکذا آب برگ یا خیوط یا اطراف نرم انگور بسویق وکذا برگ و لب بسر کہ پختہ وکذا پوست بطبیخ اصفر وکذا رطوبت حلزون و صبر و مر و کندر مفرد و مجموع وکذا اقاقیا و آرد باقلا مساوی باب بیل سرشتہ وکذا آب برگ و اطراف نرم زیتون بری وکذا آرد عدس مع پوست بسفیدی بیضہ لت کردہ بر پارچۂ کتان مالیدہ بر جبہہ و صدغین وکذا گل سرخ تازہ وکذا حنا و کشنیز سبز وکذا عصارۂ گلنار وکذا آرد جو باب نبات بزر البنج یا آب مطبوخ بزر البنج سرشتہ وکذا برگ سماق بسفیدی بیضہ وکذا عصارۂ مامیثا باب مطبوخ پوست خشخاش وکذا آب کشنیز سبز وکذا حجر منقے وکذا کثیرا قابض وکذا امر برطوبت صدف سرشتہ وکذا حضض کی **و اکتحال** زعفران بشیر زنان و یا آبنوس و یا خولان و یا عصارۂ عنب الثعلب و اگر باآن شیافات مانع انصباب مواد بسایند فعل آنہا قوی گردد و یا شاخ گوزن سوختہ مغسول بمرات و یا اثمد مرلی باب کماۃ و یا دخان کندر و یا لبد و یا دخان قطران و یا دخان میعہ و یا توتیاے کرمانی مغسول بمرات بعد تنقیۂ بدن **و تناول** تریاق فاروق و یا شحم حنظل نیز مانع نزول مواد ست

علاج رمد مرکب

و عام است کہ مرکب از دو مادہ باشد یا زیادہ مثلاً از خون و صفرا یا از خون و بلغم عفن یا از خون و بلغم غیر عفن یا از خون و سودا یا از خون و مائیت یا از خون و ریح

یا از صفرا و بلغم یا از صفرا و سودا یا از بلغم و سودا و مانند آن و بر ہمین قیاس باقی اقسام ثلاثی و رباعی و خماسی و سداسی برآرند بالجملہ علاج رمد مرکب عسر تر ست و صواب دران آنست کہ استفراغ خلط غالب بالترتیب کردہ باشند و بیشتر ہمہ در مسہل واحد اخراج می یابند سیما مثل لوغاذیا کہ مخرج جمیع اخلاط ست نزد بعضے ازان از بعض سہل ست پس اگر مادہ مرکب از خون و صفرا باشد تدبیرش از فصد و مسہل صفرا ہمانست کہ در علاج رمد حار گذشت و اگر مادہ مرکب از خون و خلطے دیگر باشد بعد فصد اخراج آن بمسہل مخصوص وی نمایند و تدبیریکہ در قول ایلاقی مذکور شد بر گیرند و ایضاً در مادۂ مرکب از صفرا و بلغم وغیرہ اسطوخودوس گل بنفشہ ہر یک چہار ماشہ شاہترہ پوست ہلیلۂ زرد ہر یک شش ماشہ جوشانیدہ شہد داخل کردہ بنوشند و گاہی کاسنی شش ماشہ کوفتہ بجائے ہلیلہ می کنند و گاہے پرسیاوشان شش ماشہ و نبات عوض پوست ہلیلہ و شہد می کنند و گاہے درہمین نسخہ شیرۂ تخم خشخاش شیرۂ مغز بادام می افزایند و یا اطریفل کشنیزی خوردہ شاہترہ اسطوخودوس ہر یک شش ماشہ پرسیاوشان پنج ماشہ پوست ہلیلۂ زرد کشنیز خشک ہر یک شش ماشہ بعرق شاہترہ جوشانیدہ نبات داخل کردہ بدہند و گاہی بدون اطریفل و شاہترہ و کشنیز و عرق استعمال می کنند و رسوت گیرو پاہ پھٹکری افیون زعفران در آب کشنیز سبز سودہ ضماد می نمایند و یا ایارج فیقرا بروغن بادام چرب کردہ با اطریفل صغیر سرشتہ ہمراہ لعاب بہدانہ عرق شاہترہ شربت بنفشہ بدہند و اگر رمد با حول بود اسطوخودوس پوست ہلیلۂ زرد جوشانیدہ شہد داخل کردہ بنوشند و بجائے آب عرق عنب الثعلب دہند و باز اسطوخودوس سودہ با اطریفل کشنیزی سرشتہ بخورند و شیرۂ خشخاش داخل کردہ بنوشند و گاہی اسطوخودوس سودہ بہلیلۂ مربی سرشتہ یا با اطریفل کشنیزی سرشتہ ہمراہ شیرۂ عناب عرق شاہترہ نبات یا شربت بزوری داخل کردہ با لنگو یا اسپغول پاشیدہ میدہند و یا از حب ایارج سودہ چہار ماشہ با اطریفل کشنیزی سرشتہ ہمراہ عرق شاہترہ و عرق عنب الثعلب دہند و اگر رمد با طحال بود بعد فصد سرد از جانب طحال عناب گل بنفشہ جوشانیدہ شیرۂ کاہو شربت نیلوفر خاکشی داخل کردہ میدہند در روز دوم اسطوخودوس شاہترہ گل نیلوفر جوشانیدہ شربت بنفشہ خاکشی بعدہ مسہل معمولی ماز عناب اسطوخودوس بہدانہ جوشانیدہ شربت بنفشہ شیرۂ خیارین خاکشی باز برائے طحال اطریفل کشنیزی خوردہ شاہترہ گل نیلوفر اسطوخودوس جوشانیدہ نبات داخل کردہ میدہند و خوردن اطریفل بادیان و معجون و منڈی نیز در رمد مرکب مفید ست و اگر افیون یک سرخ قرنفل دو عدد شب یمانی بریان چہار ماشہ زرد چوب بقدر نخود و کنار یک عدد برگ تمر ہندی قدری سائیدہ در پوٹلی بستہ اند آب تر دارند و بالائے چشم بگردانند و در چشم نیز قطور کنند نافع بود و ایضاً لودھ پھٹکری بریان ہر یک شش ماشہ جوز بوا نیم عدد قرنفل زعفران ہر یک نیم ماشہ گیرو افیون سپیاری چھالیہ ہر یک ماشہ ہلدی چہار ماشہ باریک سائیدہ حب بستہ دارند و بآب سائیدہ در چشم کشند کہ نافع درد چشم ست و بابت شاہ صاحب نافع رمد انیست کہ دار ہلد پھٹکری ہلدی ہلیلۂ زرد ہلیلۂ سیاہ ہر یک شش ماشہ زعفران افیون ہر یک یک ماشہ حب بستہ بقدر حاجت بر چشم طلا نمایند و اگر رسوت سہ ماشہ لونگ یک عدد نیلہ تھوتھہ یک سرخ مصری پھٹکری افیون ہر یک یک ماشہ برگ نیم برگ ببول ہر یک دو نیم عدد و برگ املی سہ عدد کھرل نمودہ گولی بستہ وقت حاجت در چشم کشند برای دفع سرخی و درد چشم از مجربات بعضے اطبا ست و اگر رسوت پنج ماشہ مصری افیون ہر یک یک ماشہ نیلہ تھوتھہ دو سرخ قرنفل دو عدد ہمہ را بآب سائیدہ از میل در چشم کشند و اگر خشک شود باز بآب بیندازند و وقت صبح و شام استعمال نمایند برای آشوب چشم و در مجرب نوشتہ اند و گویند کہ در سہ روز فائدہ کلی بخشد و ضماد پھٹکری خام زنجبیل گیرو زرد چوب ہر واحد یک ماشہ افیون دو ماشہ بآب کوکنار سرشتہ نیز نافع رمد ست و گذنک بلی رمد سرخی پھٹکری بریان لودھ رسوت گیرو پاہ زرد چوب ہر یک ماشہ قرنفل افیون ہر یک نیم ماشہ در ظرف آہنی بدستۂ آہنی حل نمودہ نیم گرم حوالی چشم طلا کردن نافع و ایضاً لودھ رسوت پھٹکری مرداسنگ زیرۂ سیاہ ہر یک دو ماشہ ہلدی کوکنار ہر واحد یک ماشہ افیون نیلہ تھوتھہ ہر واحد بقدر نخود بآب سائیدہ گرد چشم طلا کردن مجرب صاحب ذکائی ست

علاج وردینج

کہ بعض اطبا آنرا از امراض شبکیہ شمردہ اند و جالینوس یک مرتبہ از امراض جفن و مرتبۂ دیگر از اقسام رمد شمردہ بالجملہ چون رمد وردینج گردد تدبیرش از فصد و حجامت و استفراغ وغیرہ مثل رمد حار ست و گویند کہ اول فصد باسلیق کنند و خون وافر باید گرفت و فصد مکرر نمایند و اگر مریض کودک باشد حجامت پس سر یا بین الکتفین و چسپانیدن زلو بر بناگوش کفایت کنند و گاہے محتاج بقطع شریان میگردد و آب انار یا شربت بنفشہ یا آب تمر ہندی و شیرۂ تخم خرفہ و لعاب اسپغول با شربت بنفشہ و شربت انار بدہند و بماش مقشر و اسفاناخ و کدو غذا سازند و ادویہ مسکن حدت و حرارت و ملین و مغری مثل سفیدۂ تخم مرغ رقیق تنہا یا شیاف ابیض دران حل کردہ یا در شیر دختر حل کردہ در چشم بچکانند و اگر حدت مادہ زیادہ باشد با شیر لعاب بہدانہ آمیزند و در ہر ساعتے دو بار یا سہ بار بکار برند و اسپغول مضروب

باآب کاسنی وآب کشنیز سبز وآب خرفه وآب حی العالم برچشم ضماد کنند تا روز سوم همین تدبیر بعمل آرند بعد ازان مطبوخ هلیله وتمر هندی وخیارشنبر وشربت در دیگر استفراغ
نمایند و بعده بنگرند اگر التزاق جفن ورمص ظاهر باشد ذرور ابیض بکار برند وشیاف ابیض ساده بسفیده تخم مرغ وشیر زنان گداخته درچشم چکانند و بعصابه بر بندند در شبانه روزی
سه باریا پنج بار وهربار که ذرور مذکور بکار برند چشم را بعصابه بر بندند تا ذرور خوب درچشم منحل نگردد نکشایند و بعد از انحلال ذرور عصابه را باز نموده شیاف ابیض چکانیده
اندک صبر کنند وباز ذرور پاشیده بدستور اول بعمل آرند و بعد از کشادن عصابه چشم را بمیلے که قدری پنبه بران پیچیده باشند بآهستگی تمام در مکان تاریک از چرک پاک سازند
لیکن در ذرور مذکور انزروت مدبر دو جزو نشاسته یکجزو باشد و با دویه که دران قبض وتحلیل باشد مثل حضض وصبر واقاقیا وشیاف مامیثا بآب کاسنی وآب عنب الثعلب
سرشته بر حوالی چشم ضماد سازند و بر حذر باشند که بهیچ یکے ازین ادویه قبل از تنقیه واستفراغ مستعمل نشود واگر باوجود این تدابیر در وجع تسکینے حاصل نگردد شیاف ابیض
افیونی با دهن حلبه ترکرده بچکانند وآبیکه دران اکلیل وحلبه جوشانیده باشند تکمید نمایند وگل سرخ چهار درم اکلیل الملک دو درم زعفران یک درم کوفته بیخته بآب کشنیز تر
سرشته ضماد کنند یا نان در آب عنب الثعلب ترکرده ضماد نمایند واگر درد شدت کند وساکن نگردد پوست خشخاش دو جزو بیخ لفاح نصف جزو کوفته درآب
کشنیز سبز وزرده تخم مرغ سرشته تضمید کنند واگر سبب درد انصباب ماده حار از سر باشد باوجود اضمده مذکوره سولق شعیر بآب خرفه یا آب حی العالم یا آب بارتنگ
یا آب بهی بر پیشانی ضماد سازند یا بزر قطونا بآب عنب الثعلب یا بیکے از آبهاے مذکوره آغشته ومانند آن هرچه مبرد وقابض باشد و بسبب آن تقویت جبهه ومنع
ماده از انحدار بسوی چشم نماید ضماد کنند وچون درد ساکن شود بدستور اول ذرور ابیض وشیاف ابیض بکار برند و بعد از تسکین درد وتحلیل ورم ورفع سرخی بذرور اصفر
صغیر وشیاف احمر لین دست باید برد ومریض را در حمام داخل کنند وآب مطبوخ بابونه واکلیل الملک تکمید چشم نمایند واگر بقیه غلظ ازان باقی ماند ذرور اصفر
کبیر وشیاف احمر حاد استعمال کنند ولحوم طیور وجدی وحمل غذا سازند وعشا ترک نمایند و بعد غذا خواب نکنند پس هرگاه چشم خوب پاک گردد وورم تحلیل پذیرد
بکحل رمادی اکتحال سازند واجفان را بشیاف احمر لین حک کنند واگر در اجفان تخفیف حاصل نشود حک وبشیاف اخضر کنند که محلل غلظ اجفان ست **اقوال**
بعض حذاق ارجیحانس گفته که زردی بیضه وشحم اوز آمیخته بر پارچه کتان مالیده بر درد بیخ صعب نهند که درساعت تسکین الم او می کند وکذا
برگ گل سرخ باریک سائیده برگ انگور وزردی بیضه آمیزند تا مثل مرهم گردد و بر خرقه کتان کشیده بر درد بیخ گذارند که فی الحال مسکن وجع است وزعفران
سائیده در شیر دختران آمیخته چکانیدن در تسکین الم درد بیخ عجیب ست **شیخ الرئیس** می فرماید که در درد بیخ اگر از ورم حار باشد واز جمیع وجوه استفراغ بدن و
عروق سر وحجامت کرده شود ومثل شیاف ابیض از روادعات ومثل عصارات لین بارد استعمال کنند واضمده از خارج مثل زعفران چهار درم وبرگ کشنیز سبز پانزده
درم واکلیل الملک بست وپنج درم بزرده بیضه سه عدد ونان میده پانزده درم در رب انگور ترکرده آمیزند ومانند مرهم ساخته بکار برند ووقت شدت درد قدری
از مخدرات مثل پوست خشخاش بیامیزند وطلاے مامیثا وحضض وصبر نیز مفید بود وانچه مجرب ست زرده بیضه مرغ بشحم خرس است که از هر دو مثل مرهم ساخته
و بر پارچه گذاشته بر چشم نهند وکذا تاک گل سرخ در رب انگور ترکرده با زرده بیضه سائیده بر چشم گذارند وهرگاه درد شدت کند زعفران مسحوق در شیر زنان وآب
کشنیز درچشم چکانیدن نفع میکند و باید که در درد بیخ بعلاجات خارجی مشغول شوند و بر تقطیر شیر درچشم تا سه روز اقتصار ورزند اگر قوت وحال محتمل باشد ودر درد بیخ
موجع متقرح اکتحال با نزروت وزعفران وشیاف مامیثا وافیون مساوی باریک سائیده مجرب کحالین ست واگر درد بیخ بعد از رمد غلیظ بارد باشد
با یارجات البته استفراغ نمایند ولعابات لین در آب کرنب ومطبوخ او گرفته استعمال کنند و بسا ست که آب عنب الثعلب ممزوج می نمایند وگاهی مر وزعفران می
افزایند **ابوالحسن سعید** در مغنی می نویسد که سبب او یا ماده دموی بود که بیک پلک یا هر دو سیلان کند یا ماده صفراوی حاد باشد و بر ورم دموی الم شدید وحمرت
ودر اکثر انشقاق پلک وخروج دم رقیق ازان دلالت کند و بر صفراوی بقلت ورم وشدت حرقت وحکه وصفرت رنگ استدلال نمایند وتدبیر نوع اول فصد ست
اگر ممکن باشد والا حجامت واگر مریض طفل شیرخواره بود فصد مرضعه او کنند واصلاح غذای او نمایند وزردی بیضه بروغن گل بر چشم نهند وشیر درچشم بدوشند وتا روز
سوم ذرور درچشم استعمال نکنند ودر روز چهارم ذرور ملکایا بعمل آرند وهرگاه مرض واقف گردد ذرور منصف بکار برند وآرد جو وعدس و پوست انار وگل سرخ
کوفته بیخته در آب وروغن گل پخته بر پلک ضماد کنند وهرگاه مرض انحطاط پذیرد ذرور اصفر استعمال نمایند وعلاج نوع ثانی باستفراغ اگر ممکن باشد و باصلاح غذا
کنند و بعد تنقیه بدن گل سرخ آرد جو پوست انار عدس سائیده بر چشم نهند تا انحطاط مرض و بعد ازان در آخر ذرور اصفر بعمل آرند و پلک را منقلب ساخته بشیاف
لین و اغبر بخارند **انطاکی** گوید که درد بیخ غالباً باطفال عارض شود بسبب فرط رطوبت واکثر از ماده خون افتد واز سودا حادث نشود اجماعاً ودر حدوث او

از صفرا و بلغم اختلاف ست و اصح آنست که از بلغم نیز حادث شود و سببش فرط امتلاے شبکیه است یا انفجار رگ یا ضعف غشا و از رنگ او اصل او که مفرد است
یا مرکب شناخته میشود و علاجش انیست که مبادرت بفصد نمایند و در اطفال شرط زنند بعده اگر مقارن رمد باشد پس علاج واحد بود لسبب اتفاق این هردو اصلاً و
حکما بلکه در دمنج درین هنگام عبارت از قوت رمد باشد و الا از مجربات دران پیه خرس لسفیدی بیضه است و انزروت بزعفران و شیر زنان مفید عند شدت التهاب نهادن
لعاب بیدانه بگلاب و حضض هندی جائز ست در دع مواد بمثل افیون وگل سرخ و زعفران از خارج طلاء **وگیلانی** مینویسد که از آنچه استعمال میکنند در علاج این مرض
انیست که ذرور اصفر صغیر بپاشند و شیاف احمر لین بکار برند بعد فصد و حجامت و اگر مریض مدرک باشد دوای مسهل بنوشانند بصبر و حضض و شیاف مامیثا بر پلک ضماد
کنند و بآب مطبوخ بابونه و اکلیل الملک و مرزنجوش تکمید نمایند و تلطیف غذا بمزورات و جوجه مرغ و مانند آن سازند و این شیاف در دردمنج نفع کامل نماید اگر در آب عنب الثعلب
حل کرده اکتحال نمایند نسخه آن سفیداب ارزیر مغسول حشیشه معروف بعقیده شادنج شیاف مامیثا هر واحد دو درم صمغ عربی نشاسته کتیرا کهربا گل قبرسی خالص
هر واحد یک درم انزروت سفید سه درم زعفران دو دانگ همه را سوده پارچه بیز کرده بگیرند حضض یک درم و افیون خالص دو دانگ در هر دو در شیر دختران
حل کرده ادویه مذکوره آمیخته شیاف بهن بقدر عدس سازند و در سفیده بیضه رقیق حل کرده اکتحال نمایند یا در چشم چکانند که این شیاف بعد استفراغ بفصد
در یک روز دردمنج را زائل کند و این ذرور نافع است بگیرند شیاف مامیثا دو درم حضض یک نیم درم زعفران اقلیمیاے ذهبی هر واحد یک درم دمنج
نیم درم افیون دو دانگ باریک سائیده دو سه دفعه بیزند و در چشم پاشیده بر بندند بعد انحلال دوا پاک کرده بآب سرد بشویند و اعادهٔ ذرور وقت
خواب کنند و بعد این ذرور چشم را بدون صاف کردن بگذارند چه اگر زعفران در چشم یا زیر پلک بماند ورم حادث کند و ضماد در دمنج انیست بگیرند جوز السرو پوست
پسته رطب و عدس مقشر هر واحد یک درم حضض نیم درم شحم انار دو درم باریک سائیده اطراف کاسنی نرم سوده آمیزند و اندک روغن گل چکانیده
مثل مرهم سازند و وقت خواب بر چشم ضماد نمایند و صبح جدا کنند و اگر شیاف مامیثا بسوزند تا خاکستر گردد با نشاسته و صمغ عربی آمیخته ذرور سازند دردمنج را دکیه
روز زائل کند و اگر موافق مزاج چشم افتد و گاهے باوے قروح در مقله بود پس علاجش مشترک انفع سازند بدانچه در قروح بعمل می آرند **بعضی** گفته اند علاج
دردمنج بعد از فصد قیفال و حجامت و تنقیه بطبیخ هلیله و قرص بنفشه اقتصار بمزورات و ترک امتلاء و نظر بسوے چیزهاے براق و اقتصار بچکانیدن شیر در چشم ست
در سه روز اول بعد از ان طلا نمودن حضض و عصارهٔ مامیثا بر پلک پس بآب کشنیز تازه و زردهٔ تخم مرغ و اکلیل الملک با اندکی زعفران و چون مرض ز هفتم روز در گذرد
اول در چشم ذرور ملکایا بپاشند و در آخر ام ذرور اغبر اگر قرحه نباشد و الا ترکیب نمایند علاج آنرا العلاج قرحه **رازی** گوید که اگر در چشم کودک دردمنج باشد
و بر کشادن چشم قادر نبود و اگر چه وران قرحه باشد اکتحال با انزروت شش درم زعفران درم الاخوین مامیثا هر یک دو درم افیون نیم درم باریک سائیده
نمایند که دران مضرت بقروح هم نیست و این دواے دردمنج است **وبقول ایلاقی** شیاف وردی ابیض مخصوص بوز دردمنج است و هرگاه ورم کم شود
شیاف وردی اصفر استعمال کنند **وگویند** که اگر بزر البنج را با ادویه مناسب مثل صبر و زعفران و حضض کوفته در گلاب حل کرده بر اجفان ضماد کنند در اوائل درد چشم
و دردمنج مجرب صاحب بقائی است و اگر افیون کات هندی رسوت هندی هر یک جزوی شب یمانی چهار جزو آب لیمو کاغذی هشت جزو شب یمانی را بریان
کرده مع دیگر ادویه کوفته در ظرف آهنی با آب لیمو بر آتش گذاشته بدستهٔ آهنی آهسته آهسته بسایند تا خوب منحل شود و طلا نمایند بر مد و دردمنج اطفال مجرب است
و مسکن ورم و الم و گویند که آب برگ تفاح مجرب است و کذا ضماد کشنیز سبز سه ماشه و زعفران چهار ماشه و زردی بیضهٔ مرغ یک عدد و عنب الثعلب دو نیم ماشه
و اگر از خلط غلیظ بارد باشد علاج رمد بلغمی نمایند و زیرهٔ کرمانی سوده در زردی بیضهٔ مرغ سرشته بر پنبهٔ کهنه نهاده نیم گرم بر چشم گذارند

علاج اقسام رمد غیر حقیقی

طبری گوید نوعے از رمد غریب نادر ست که علیل در چشم خود یبس و ضربان شدید فوق طاقت دریابد و بادی سرخی و ورم در چشم نباشد و از اعراض لازمهٔ او
آنست که مریض جلد راس خود را چنان دریابد که گویا می سوزد و از مس او الم محسوس گردد و در گوش طنین یابد و سبب او استیلاے یبس مجرد ست بر بدن
محلل رطوبات اصلیه و ارتفاع بخارات حارهٔ یابسه از بدن بسوے راس که از ان غشاے خارج قحف بنابر احتقان بخارات و حرارات متالم گردد و طبقه ملتحمه بواسطهٔ
اتصال باوی مشارک گردد و رطوبات چشم سخونت و جفاف و کثافت پذیرد و علاجش ترطیب بدن و چشم ست و دوشیدن شیر دختران یا بز که علف او از حشائش رطب
لا سیما خشخاش رطب باشد بر سر و منع علیل از استفراغ مطلقاً و ازدیاد در اغذیهٔ مرطب مثل لحم بزغاله با چقندر پخته و جوزهٔ مرغ فربه و بقول مثل کاهو و خرفه و ملوکیه

وتلطف دامر باستنشاق روغن بنفشہ و نیلوفر و کدو و دوشیدن شیر بر بسر و نوشیدن ماء الشعیر دائم و تناول فواکہ رطب محمود و احتقان بماء الشعیر مضروب باسفیدی بیضہ و روغن بنفشہ و شکر سفید و ہر گاہ مرض بانتہا رسد بآب طلع و روغن نیلوفر و روغن بنفشہ و شیر دختران سعوط کنند و ہمہ تدبیر اوائل تر طیب دماغ و تعدیل شفف و رادع ابخرہ از سر باشد و درین علت اکتحال باکحال سودمند نیست مگر بندرت و انکباب بر بخار آب شیرین گرم مفید ست و گاہ این کحل نفع می بخشد مروارید ناسفتہ یک درم سرطان نہری خشک کردہ طباشیر ہر یک یک نیم درم نشاستہ صمغ عربی صمغ فارسی ہر یک یک درم کوفتہ بیختہ قدرے ازان در شیر دختران حل کردہ بمیل در چشم کشند و بعد ازان بآب نیم گرم چشم را بشویند **و نوع دیگر** از رمد غریب آنست کہ انسان بعد خواب چنان دریابد کہ در چشم او ریگ افتادہ و تدبیرش در فصل کثرہ پلک خواہد آمد و **جالینوس** و تابعان او گفتہ اند کہ از رمد نوعی است کہ می بیند صاحب آن ہمہ اشیا را سرخ یا زرد یا سیاہ یا سفید بحسب غلبہ خلطے از اخلاط و این حادث میگردد از تغیر مزاج دماغ خصوصاً بطن مقدم آن بحدے کہ متلون میگردد نور خارج ازان بلون باعث آن تغیر از اخلاط و نزد بعضے سبب آن در قرنیہ یا رطوبت بیضیہ یا رطوبت جلیدیہ است کہ متغیر میگردد در رنگ آنہا بحسب کیفیت رنگ مادۂ غالب و گاہے متغیر میگردند در بعضے اوقات دون بعضے چنانچہ نزد صعود بخارات از معدہ و می بیند اجسام را بحسب لون آن بخار و فی الحقیقت آن قسمی ست از ضعف البصر و علاجش در ضعف البصر خواہد آمد و بالجملہ تنقیۂ بدن و سر و تعدیل مزاج دماغ بحسب خروج آن از اعتدال و معالجہ بنحویکہ در اقسام رمد مسطور شد بعد شناخت آن بدلائل نوع مادہ باید کرد و رمدیکہ از ترک ریاضت و حمام و غیر آن موجب انسداد مسام و منع فضول مندفعہ از دفع و تحلیل عارض شود علاجش بعد تنقیہ ریاضت و استحمام بآب گرم و انکباب بمیاہ محللۂ حارہ است و رمدیکہ از سردی معدہ با ارتفاع ابخرۂ بارد حادث گردد و این باسوء ہضم و آروغ ترش بود علاجش تسخین و تقویت معدہ و تحلیل ابخرۂ بارد بتناول جوارشات مقوی آن و دخول حمام و شرب شراب صرف و تلطیف غذا ست **و گاہی** رمد حادث میگردد زنان را از سردی رحم و ارتفاع ابخرۂ بارد ازان بسوے دماغ و تدبیرش تسخین رحم باستعمال حقنہ ہاے حارہ حادۂ تحذہ از شبت و بابونہ و حلبہ با روغن ناردین در رحم و تدہین بروغن نرگس یا سوسن و استعمال بزور حارہ و اجتناب از جماع **و بقول بقراط** این قسم رمد صعب ست **و این شش قسم** رمد غیر حقیقی مع شش قسم حقیقی یعنی دموی و صفراوی و بلغمی و سوداوی و ریحی و درد ریح جملہ دوازدہ قسم را جالینوس در میامر ذکر کردہ و بعض متاخرین از بقراط و سکندر نقل کردہ اند کہ نوعی از رمد ست کہ بآن چشم بسیار سرخ میگردد و اجفان ورم میکنند بحدیکہ گویا منشق می گردند و پوست از آنہا جدا می شود و بعد ازان یک جفن بجفن دیگر می چسپد و اسباب و علامت و علاج آن در التصاق جفن مسطور گردد و در ہیچ نوعی از انواع رمد استعمال روغن جائز نیست مگر درین نوع و رمدیکہ از دیدن برف عارض شود علاجش در فصل عمور مسطور گردد انشاء اللہ الغفور

انتفاخ ملتحمہ یعنی بر دمیدن سفیدی چشم

و نزد بعضے ورم بارد ست کہ با خارش بہم رسد و حق آنست کہ مادۂ ورم در جزو عضو سرایت می کند و مادۂ انتفاخ در خلل عضوی در آید و اطلاق ورم بر انتفاخ بسبیل مجاز بود و آن بر چہار نوع است ریحی و بلغمی و دمائی و سوداوی **تشخیص** این اقسام باید کہ دریافت نمایند کہ دفعۃً عارض شدہ یا بتدریج و بی ثقل ست یا با ثقل و از انگشت غمز کردہ معلوم کنند کہ نرم است یا صلب و در صورت نرمی اثر غمز دران ساعتی باقی می ماند یا نہ پس اگر دفعۃً عارض شدہ باشد و بی ثقل بود و قبل ازان اندک سوزش و خارش مثل گزیدن مگس و پشہ بنا چیز باق رد دہد و بیشتر بمشائخ و در زمان تابستان واقع شود انتفاخ ریحی باشد و اگر بتدریج حادث شود و با ثقل و نرمی بود و اثر غمز تا دیر بماند بلغمی باشد و اگر باوجود ثقل و نرمی بعد غمز بزودی اثر غمز زائل گردد و بادے ہیچ درد و خارش نباشد مائی باشد و اگر با صلابت و شدت تمدد و تیرگی رنگ بود و بیشتر انتفاخ تا ابرو و رخسارہ رسد سوداوی باشد و این قسم بعد رمد مزمن و عقب جدری اکثر افتد و این مرض در پلک نیز افتد **علاج** در ریحی تا سہ روز شیاف ابیض سادہ و ذرور ابیض استعمال نمایند و صبر و شیاف مامیثا و اکلیل الملک بر پلک طلا کنند و در روز چہارم ذرور اصفر صغیر یا شیاف احمر لین مرکب ساختہ در چشم کشند و صبر و حضض و زعفران بآب عنب الثعلب طلا نمایند بعد ازان ذرور اصفر کبیر بکار برند و آبیکہ اندران بابونہ اکلیل الملک مرزنجوش برنجاسف جوشانیدہ باشند چشم را بشویند بالجملہ بعد تنقیہ در جمیع اوقات انچہ محلل ریاح باشد بعمل آرند و در ابتدا ادویہ مسدد و قابضہ کہ در ابتداے رمد بکار می برند استعمال نمایند و اسفنج بآب گرم و سرکہ تر نمودہ بر پلک گذارند و آب صبر و زعفران در چشم چکانند و بر پلک طلا سازند و در حمام داخل کنند و اغذیہ مجففہ بخورند و از چیز ہاے بادی و مولد بلغم و منجر و فواکہ رطب و کثرت غذا پرہیز ند و استعمال اطریفل وقت شب و خوردن معاجین محلل ریاح مثل فلافلی و کمونی نافع و شستن ردی بگلاب نیم گرم و تضمید چشم بعدس مقشر مطبوخ در سرکہ و گلاب و غسل چشم و تکمید آن بآب نیم گرم نیز درین نوع مفید ست

و در بلغمی بعد نضج بمسهل بلغم و حب ایارج تنقیه نمایند بعده از بادیان جوشانیده تنقیه یا مغز فلوس خیار شنبر حل کرده غرغره کنند و اگر خواهند سکنجبین بزوری یا عنصلی آمیزند و اطریفل کبیر و اطریفل اسطوخودوس بخورند و شوربای فروج و دراج غذا سازند و بعد تنقیه بشیاف احمرلین یا ذرور اصفر صغیر اکتحال نمایند و لیس که و آب گرم اسفنج تر نموده تکمید نمایند و صبر در سرکه حل کرده طلا کنند و یا صبر زعفران حضض اکلیل الملک شیاف مامیثا آب عنب الثعلب ضماد سازند و تضمید برگ بید انجیر مدقوق مخلوط با اندک شبت نیز نافع و بابونه اکلیل الملک صعتر مرزنجوش تمام جوشانیده چشم را بشویند و بعد از آن ذرور اصفر کبیر شیاف احمر حاد مرکب ساخته در چشم کشند و مریض را در حمام نشانند و اگر در تحلیل دیر شود آب صبر در چشم چکانند و برپلک ضماد او کنند زیرا که صبر مانع انحدار ماده بسوی چشم و محلل ماده موجوده و ردی است و باقی علاج رمد بلغمی نمایند لیکن ادویه قابض و رادع هیچ استعمال نکنند و در مائی بدستور بلغمی علاج کنند و یا این ماء الاصول و هند پوست بیخ بادیان پوست بیخ کاسنی بیخ اذخر پوست بیخ کبر پوست بیخ کرفس هر یک چهار ماشه بادیان اسطوخودوس هر یک نه ماشه گلقند چهار توله و بعد نضج تنقیه بحب ایارج و خیار شنبر و ترنجبین و شربت دینار کنند و محللات چون بابونه اکلیل الملک صعتر و مرزنجوش تحلیل نمایند و آرد کرسنه و آرد جو و صبر و بابونه و اکلیل الملک با آب بادیان تازه ضماد سازند و شیاف دینار چون در چشم کشند و در سوداوی بعد ترطیب و انضاج ماده تنقیه سودا نمایند بدستوریکه در رمد سوداوی گذشت بعده شیاف احمرلین و ذرور عنبر آمیخته کشند و از فصد و اطلیه هر چه در اورام سوداوی و سرطان مخصوص است بعمل آرند و شیافات که در رمد سوداوی مذکور شد با ضافه زعفران دو نیم ماشه طیار ساخته اکتحال و لطوخ آن و کذا شیاف اسود خلوقی بکار برند و اصلاح اغذیه و تعطیل و استحمام نمایند و درین نوع تضمید و تعطیل و استحمام قبل از تنقیه و بعد آن از جهت تلیین ماده و تحلیل آن عظیم النفع است

حکّه

بدانکه لفظ کمنه را بر چند معنی اطلاق می کنند یکی بر گمون مده تحت قرنیه دوم بر کمنه پلک و این هر دو جدا جدا مذکور شوند سوم آنکه چشم را حالتی شبیه برمد خشک لاحق شود و ملتحمه سرخ و کدر شود و باصره ضعیف گردد و جمیع اشیا دخان و غبار آلوده نماید و مریض چشم خود را از حالت اصلی عظیم الحجم و ثقیل و بطی الحرکت دریابد و چشم خارش کند و هر گاه به آب گرم بشویند تخفیف و تسکین حاصل گردد و سببش احتقان بخارات سوداوی فاسد الکیفیه است زیر طبقات چشم و در ان بخارات حدتی نباشد که موجب الم و دمعه گردد و تدبیرش بعلاج رمد سوداوی نمایند و بعد نضج تنقیه بطبیخ افتیمون و ایارجات یا ماء الجبن بسفوف لاجورد کنند و لوغاذیا بآب افتیمون بنوشند و آنهم و بعد مسهل تنقیه سر بحب قوقایا و حب صبر بآب گاوزبان نافع و غرغره بحب ایارج فیقرا و حب و خردل و مویزج و عاقرقرحا و تودریج و اصل السوس و صعتر و بیخ کبر و بسفایج و افتیمون در صورت کثرت برودت ماده مفید شناسند و ذرور کمنه در چشم اندازند و بطبیخ ملطفات چون بابونه و اکلیل الملک و مرزنجوش و حلبه تکمید چشم سازند چهارم آنکه بنا ذوق خراش گویند کمنه نوعی رمد یابس مزمن است که در ان چرک بنا خنه و دق چشم در ان ظاهر بود و با الم و سیلان اشک باشد و سببش آن در اکثر غلیان خون با غلظت آن می باشد علاجش فصد قیفال و حل طبیعت است بعد از نضج ماده و تلطیف تدبیر حتی المقدور و عناب یک رطل تمر هندی ده درم ترنجبین بست درم عنب الثعلب تخم کاسنی هر واحد یک کف آلوی سیاه سی دانه جوشانیده صاف کرده بگیرند بقدر یک رطل صغیر و شربت بنفشه بست درم داخل کرده نیم گرم بیاشامند و بعد از ان اکتحال بشیاف ابیض محلول بشیر دختران نمایند و به بندند چشم را تا آنکه دو دا عمل نماید پس چشم را صاف نمایند و بعد از ان برود ربادی اکتحال کنند تا سرخی زائل گردد و دمعه باز ایستد و اگر بعد از ان غلظت در پلک حادث گردد بشیاف احمرلین اکتحال نمایند و اگر مزاج چشم متحمل آن نگردد شیاف مذکور مع شیاف ابیض جمع نموده بکار برند و آبنوس محرق مغسول یا اسفنج سوخته شسته در چشم کشند و اکتحال بصبر نافع و مسکن خارش کمنه است و بعض متاخرین این قسم را از نوع سبل شمرده اند

جسارت ملتحمه

و آن صحتی است که چشم را مع اجفان با درد و سرخی و اجتماع اندکی چرک صلب عارض شود و بدان سبب گردانیدن چشم ممکن نبود و بعد از بیداری گشادن چشم دشوار گردد و بعضی این را رمد یابس گویند و سبب او خلط غلیظ یابس است و بیشتر این مرض بصاحبان امزجه یابسه و پیران و در فصل خریف و بلاد یابسه بهم رسد علاج برای ترطیب لعاب حلبه و تخم کتان و شیر زنان برآورده در چشم چکانند و وقت خواب زرده تخم مرغ با روغن گل و پیه مرغ بر پشت چشم نهند و یا بر جفن بمالند یا برگ کاسنی را کوبیده با روغن بنفشه ممزوج نموده بر پلک گذارند و روغن بنفشه و بادام در بینی چکانند و بسر بمالند و اگر حاجت بود تنقیه بدن و دماغ بطبیخ مسهل که در ان افتیمون و هلیله کابلی و هلیله سیاه و غاریقون باشد و حب ایارج نمایند و ماء الجبن دهند بعد از ان شیاف ابیض در شیر دختران و در اکثر استعمال کنند بعده ذرور اصفر صغیر پس بشیاف احمرلین گرایند و کثرت استحمام و انکباب و تکمید آب گرم ربا بیکه در ان ادویه مرطبه جوشانیده باشند لازم شناسند و ایضا

بنفشہ و بابونہ و مکوہ ہر یک یکنیم تولہ جوشانیدہ سر بخار آن دارند و طلیہ مخاطیہ ملینہ چون آرد جو و شیاف مامیثا و اکلیل الملک بآب عنب الثعلب و زردۂ تخم مرغ در روغن بنفشہ یا روغن گل کہ دران پیہ بط گداختہ باشند سرشتہ طلا کنند و آبیکہ دران حلبہ و اکلیل الملک و عنب الثعلب و نیلوفر و بنفشہ پختہ باشند بر سر و چشم نطول کنند و از اغذیہ مرطب [illegible] و گویند کہ بعد از تنقیہ و حصول تلیین استعمال ادویۂ اشک آور چون برود حصرم و باسلیقون و شیاف احمر و کحل روشنائی درین مرض نافع بود و نطول بآب حلبہ و اکلیل الملک و تخم خطمی و تخم کتان و جو مقشر و تکمید بدان باسفنج یا پنبہ تر کردہ نیز مفید ست و تطلیہ مرہم بابلگم نیز سود مند بود هر چہ در علاج ذمد سوداوی گذشت عمل آرند مع زیادت در تلیین و تحلیل و ترطیب

حکۃ العین یعنی خارش چشم

و بادی اشک تیز و درد و سرخی چشم بود و باشد کہ پلک نیز سرخ شود و یا ریش گردد سببش رطوبت شور ست و بقول بعضی خون غلیظ و گاہے از رسیدن بوی بغل عارض **علاج** چشم را دربآب گرم بشویند و جسبت بر قصب بمالند و سیاہی آن در چشم کشند و برگ کاسنی یا تخم آن کوفتہ بروغن گل آمیختہ ضماد فایند یا عدس مقشر و سماق و گل سرخ و تخم انار و زرشک منضج یعنی دوشاب انگوری پختہ ضماد کنند یا سفیدی بیضۂ مرغ و نشاستہ و طباشیر و برگ حنا و برگ گلاب ہر یک سا شہ بگلاب ضماد سازند و آب کشنیز سبز و روغن گل ہر دو برابر در چشم کشند و اکتحال بقشار کندر محرق مسحوق و شیاف سماق و شستن چشم بآبیکہ دران ہلیلہ بلیلہ آملہ بقدر یکتولہ شب خیسانیدہ صبح آب زلال او گرفتہ باشند مجرب مؤلف ست و اکتحال بغبار تنبا کو و کذا سعوط و نفوخ او از مجربات حکیم عابد ست و اکتحال بحکاکۂ اسرب محکوک بر قصب پالیس مع اندکی غبار فلفل بعد شستن چشم بآب مطبوخ عدس در اکثر کفایت میکند و فلوس مس در ظرف جست سائیدہ اکتحال نمودن نفع بلیغ بخشد و مجرب حکیم اجمل خان ست و برگ نیب در کوزۂ مطین سوختہ در آب لیمو خوب صلایہ کردہ در چشم کشیدن نیز نافع حکہ و جرب و دمعہ و سرخی و اکثر امراض چشم ست و از اشیاے شور و تیز پرہیز ند و ہر چہ در سلاق و حکۂ اجفان و جرب خواہد آمد مفید بود و در صورت کثرت مادہ تنقیہ بنفسہ قیفال و مسہل و حب ذہب یا حب ایارج کنند و ماء الجبن دہند و فصد رگ پیشانی و رگ ماق نیز مفید ست بعدہ غرغرہ بسکنجبین و ایارج فیقرا نمایند پس شیاف احمر لین و ذرور اصفر صغیر و برود حصرم و شیاف سنبل بکار برند بعد ازان در آخر شیاف احمر حاد و ذرور اصفر کبیر استعمال سازند و ادویۂ اشک آور چون باسلیقون و کحل عزیزے و روشنائی در چشم کشند و کحل فلفل دار فلفل نوشادر ہر کدام یک درم زعفران چہار درم حضض حشش درم سنبل الطیب چہار درم کافور یک دانگ بغایت سود مند ست و صبر حضض یکی پوست ہلیلۂ زرد شیاف مامیثا مساوی سودہ در چشم کشیدن نیز مفید و تکمید چشم از بابونہ و اکلیل الملک و اندکی نمک سازند و تعاہد حمام کنند و روغن گل یا بنفشہ بر سر مالند و ضماد بابونہ و اکلیل الملک و عنب الثعلب و کاسنی تازہ با روغن گل و اندکی سرکہ نیز مفید و کذا چکانیدن گلاب کہ دران سماق خیسانیدہ صاف کردہ باشند نافع و اگر از قرنفل یک درم نبات نیم درم کافور ثلث درم نرم سودہ بآب شیاف ساختہ بآب سرد حل کردہ در چشم چکانند حکۂ ملتحمہ را نافع بود و کذا برگ نیب فلفل سیاہ و سفید و بزنگ کابلی مقشر زنجبیل ہلیلہ بلیلہ آملہ نمک لاہوری اصل السوس توتیای کرمانی مساوی بار یک سودہ بشیر نیم تازہ دوشیدہ سرشتہ شیاف ساختہ در سایہ خشک نمودہ بروغن گاو سودہ اکتحال نمودن در ازالۂ حکۂ ملتحمہ و تقویت بصر مجرب اطباے ہند ست و شیاف زعفران نیز نافع است و غذا معتدل و چرب مثل لحم حلوان و نان صاف و از فواکہ انجیر و انگور و مویز خورند و در **خارش** و سرخی چشم کہ از بوی بغل میشود فلفل سیاہ دونیم عدد برگ نیب دونیم عدد و گل دیگدان کہ سرخ باشد بقدر ماشہ از چوب بانس در کاسۂ جستی خوب حل کنند کہ سیاہ شود اندک در چشم کشند و کذا زہرۂ ماہی روہو خشک کردہ وزن یکدر می شورۂ قلمی پاؤ سیر ہر دو را خوب صلایہ کردہ اکتحال نمودن جہت خارش و آشوب چشم کہ از بوی بغل بہم رسد معمول و مجرب صاحب بقائی است

طرفہ

و آن نقطۂ سرخ است کہ در سفیدی چشم افتد و گاہی در آخر بہ تیرگی و سیاہی گراید سببش شدت امتلاء و تمدد عروق یا حدت و جوش خون یا انفجار ورم قبل از نضج یا ضربۂ چشم ست کہ رگہا بشگافد یا آواز بلند و سرفۂ قوی و حرکت عنیف مثل قی شدید کہ دہن رگی بکشاید و گاہی طرفہ بہ ثبور ودل و قرحۂ مؤدی میشود و فراخ میگردد و اکثر صاحبان امزجۂ حارہ و صبیان را و در ربیع و بلدان حارہ عارض میشود **علاج** در ابتدا از بال کبوتر بچہ پرکلان بکنند و خونی کہ بر بیخ پر ظاہر شود و ہنوز گرم باشد در چشم کشند سہ مرتبہ ہر روز تا سہ روز و تقطیر خون پر شفنین و فاختہ و ورشان و خون بازی بط و مرغابی نیز مفید ست و اگر خون از پر ظاہر نگردد زیر بال این طیور رگ بزرگ تفحص نمودہ بہ تیغ حجامی خون ازان رگ گرفتہ گرما گرم بچکانند و نیز پنبہ بدان خون تر کردہ بالاے چشم یک ساعت بندند و اگر خواہند قدری گل ارمنی یا گیر و یا قیمولیا در آب گرم حل کردہ در خون آمیختہ دو سہ قطرہ در چشم چکانند و در انتہا محللات مثل کندر و مر و اشق و زعفران در خون آمیزند و در

کتاب گزیده نوشته که بعد تقطیر خون کبوتر یا فاخته با گل رمنی در انتها آب طبیخ اکلیل الملک و لعاب حلبه مغسول در چشم بچکانند و یا کندر سوده بشیر زنان در چشم چکانند
و مویز منقی برگ عنب الثعلب پنیر تازه و اندکی نمک لاهوری سائیده بر چشم ضماد کنند و در ذخیره صبر و سرکه عوض پنیر ست و با اکلیل الملک یا دم الاخوین و اصل السوس
یا زعفران یا عدس مقشر بروغن گل و زرده تخم مرغ ضماد نمایند و طبیخ صعتر و اکلیل و زوفا انکباب نمایند و اسفنج یا پنبه تر کرده تکمید چشم کنند و چشم را بعصابه بربندند و اگر اسفنج کوفته
در صره بسته بآب گرم تر کرده تکمید نمایند در جذب خون از چشم مجرب استاد صاحب شفاء الاسقام ست و اگر سنگ بآتش خوب گرم کرده از خاکستر پاک نموده شراب
بران پاشیده بخار آن بگیرند تا انتشار کل شود طرفه در عمل یک دو بار زائل شود و اگر سرکه عوض شراب کنند نیز مفید و مجرب راقم ست و انکباب بر سرکه یا گلاب مساوی
جوشانیده و تکمید بدان نیز سریع الابراء ست و ضماد از گل بنفشه و تخم کاهو و کشنیز سبز و کوه هر یک سه ماشه مغز حضض هر یک چهار ماشه نافع و **انطاکی** گوید که انچه
از مثل ضربه باشد و همان وقت معلوم شود پس چیزے از چکانیدن مثل فندق و زیره خائیده نیست یا خون کبوتر خصوصا سفید یا هدهد و در غیر آن اول فصد قیفال کنند
پس رگ گوشه چشم کشایند اگر امراد متمادی گردد والا اسهال بنقوع صبر یا طبیخ خیار شنبر و تمر هندی کفایت کند و لعاب حلبه یا بهدانه بگلاب چکانند و چیزی که حل خون
نماید مثل آرد باقلا و قرطم یا خمیر بآب صعصاف سرشته ضماد کنند و شیافات مرارات در طرفه مجرب ست و کذا زعفران بشیر زنان یا بشیر خر و انچه تحلیل آن کنند و بصر را تیز گرداند
مجرب ست این ست که طباشیر در روغن بنفشه سعوط کنند و کذا قطور روغن گل بسرکه و کذا اسفیدروی بشیر زنان بر سنگ سائیده چکانیدن مجرب ست و چون
دارچینی یک جزو کرکم نیم جزو نانخواه سدس جزو بسایند و هر روز دو درم بخورند و از ان اکتحال نمایند دوائے نیکوست و **هم** او گوید که در اول چکانیدن شیر زنان
بروغن گل مجرب است و کذا آب دهن صائم که مجرب سویدی ست و لیده زیره و نمک و فندق بدهان خائیده در پارچه افشرده آب آنرا تقطیر نمایند خصوصا اگر برگ
گردد و در طرفه کهنه تبخیر بسرگین گاو و کندر مساوی و کشاده داشتن چشم بر دخان آن نافع و ترب و اکلیل هر دو پخته ضماد کنند و **فیلغریوس** گفته که طرفه اگر قریب العهد
و سرخ باشد باید که تکمید بآب نمک و ضماد آرد باقلا و افسنتین نمایند و اگر زائل نشود آب ترب چکانند و پوست ترب و مویز منقی و قدرے سرگین کبوتر بالائے
چشم ضماد کنند و قطور نوشادر یا نمک لاهوری در آب ساده یا آب ترب حل کرده و کندر سوده در ان آمیخته نیز در طرفه کهنه مفید بود و شیاف دینارجون بسیار
نافع است و شیاف احمر لین و شیاف کندر و شیاف زعفران و ذرور طرفه که دران سنگ مقناطیس ست و شیاف طرفه که دران زرنیخ سرخ داخل ست
هم نافع و اگر غایت تحلیل مطلوب باشد زرنیخ اصفر و احمر در خون بال کبوتر یا بآب کشنیز سبز چکانند یا از زرنیخ سرخ و کندر و مرداسنج و گل مختوم مساوی
و سفیدی بیضه یا شیر زنان شیاف ساخته بآب کشنیز سبز سوده در چشم چکانند یا زرنیخ اصفر انزروت هر واحد یک جزو حجر فلفل نیم جزو سائیده بلعاب حلبه
شیاف ساخته اکتحال نمایند و تقطیر شیاف از زرنیخ سرخ دو مثقال انزروت مامیران شادنج صبر اقلیمیا هر واحد نیم درم شکر یک درم ساخته مجرب ست و اکتحال
فلفل یک درم دارچینی نیم درم کرکم یک زنگ مثل غبار سائیده و کذا تناول آن هر روز دو درم نفع عجیب بخشد یا زرنیخ احمر سوده در آب انداخته حرکت دهند
و بگذارند تا نشین گردد پس آب صاف گرفته نیم گرم کرده در چشم چکانند و گاهے ضماد اسفیداج سوخته بسرکه یا شراب و کذا سرگین کبوتر بسرکه یا شراب یا مویز منقی تنها یا بسرکه
و کذا کاک نان گرم نمک و پنیر تازه و پوست ترب و همچنین تضمید ببرگ کراث و یا کرنب جوش کرده سائیده بعمل می آید و **ایضاً** از ادویه مفرده مفید طرفه اکتحال زهره کبک
بمروارید ناسفته سوده و کذا لعاب تخم کتان و لعاب حلبه نیم گرم و **تقطیر** گلاب و شیر دختران و کذا ارتینج در آب تر کرده تا حل شود صاف نموده و کذا انار ترش شحم او کوفته
آب او افشرده باندک شهد پخته تا قوام او غلیظ گردد و کذا اصبر محلول در آب گرم و کذا عصاره حرجیر و کذا شیر دختران بگل رمنی و کذا ماء الجبن و کذا دم الاخوین محلول در
آب و کذا عصاره کرفس و ضماد مویز منقی سوده بعسل و اگر زائل نشود سرگین کبوتر افزوده و کذا قوتنج نهری کوفته مهرا پخته و کذا اسفیدبا بیضه بروغن گل و شراب
بصوف آلوده و کذا زوفای خشک بشراب پخته و کذا لعاب تخم کتان و حلبه و کذا بابونه پخته و کذا زرده بیضه مسلوق بروغن گل آمیخته و کذا آمله کوفته بشراب کهنه پخته و کذا
زردی بیضه مسلوق باکلیل الملک مسحوق و کذا بلبوس ست و برای طرفه قوی مزمن سیاه ضماد خردل یک جزو انجیر دو جزو سوده پخته و تقطیر زرنیخ سرخ محلول بشیر دختران
و یا ضماد خاکستر مطبوخ در شراب یا اکتحال نانخواه و زوفای خشک بشیر گاو نافع ست و تقطیر خون جوزه مرغ در طرفه مزمن و باورم نیز مفید و اگر حلبه بآب پخته صاف
نموده قدری صمغ حل کرده اکتحال نمایند طرفه را مفید بود و اگر بلیله بآب حلبه سوده استعمال کنند بخاصیت نفع بخشد و بدانند که در طرفه باید که اول ملاحظه نمایند
اگر بدن و سر ممتلی از خون باشد و مزاج متحمل بود و مانعی نباشد فصد نمایند خصوصاً وقتیکه با طرفه وجع در چشم بهم رسد بسبب ضربه و لطمه و غیر آن از الحال و اگر امتلاء در تنها
باشد از قیفال و اگر مانعی از فصد باشد حجامت بین الکتفین نمایند و اگر امتلاء از اخلاط دیگر باشد مسهل و ایارج و حبوب شبیارات تنقیه بدن و سر نمایند و اگر متحمل

نگردد استفراغ اسافل بدن بمطبوخات مسهله وحقنها وشیافات کنند که جذب ماده از سر حاصل گردد پس تعدیل مزاج نمایند وادویه موضعیه استعمال کنند وایضاً آنچه که سبب
قوی باشد اول فصد سر و نمایند وحجامت پس سر کنند و مسهل صفرا یا مطبوخ بلیله یا فواکه تنقیه سازند وایارجات استعمال نکنند مگر بعد استفراغ بدوای غیر حاد تنقیه دماغ بایارج
وحب شبیار مضائقه ندارد وحقنه لغایت مفید ست وشیاف احمر لین در شیر زنان سوده کنند واز اکلیل واصل السوس وبنفشه وگل بنفشه ودم الاخوین وعدس مقشر وزعفران
ومکوه هر یک سه ماشه وزردی بیضه مرغ در روغن گل سرشته ضماد کنند واگر باقی ماند بوزیر چشم چسپانند وبعد مسهل برگ زیتون وحنا هر یک سه ماشه زعفران چهار ماشه
چقندر ومرو گزکرده سوخته هفت ماشه در چشم کنند واین ذرور همه انواع را مفید ست وخصوصاً آنکه بعد جماع بر شکم سیری پدید آید برگ مکوه وتخم کشوث هر دو سوخته
سنگ مقناطیس مغسول لسید مرداسنگ سوخته سه گی که زرگران جلاء نقره بآن میکنند یا طین چینی حضض مکی هر یک سه ماشه نبات برابر چهار پاس در خرق کیوطره
در سنگ سماق صلایه کنند علی الاتصال پس در دارائی سبز که نفت باشد گذرانیده بکار برند وگویند که هر گاه بعد استفراغ وفصد بادویه مذکوره ادامت نمودند واز آن
نجاح حاصل نشد بر نقره ومیان هر دو شانه حجامت نمایند ودر شفاء رعاجل مسطورست که بر نقره حجامت کنند پس نشان اخضر وسکک ملح در آب وسرکه وقدری زنگل
جوشانده صاحب طرفه چشم کشاده بر آن انکباب نماید که فی الحال طرفه زائل شود وغذا درین مرض مزوره ماش مع مغز بادام سازند واز اغذیه قوی مثل گوشت مرغ
وشراب وشیرینی پرهیز کنند و طرفه که با درد بود بعد فصد تقطیر شیر ولعابات مناسبه ویا سفیدی بیضه بروغن گل هر یک نیم گرم وبدانچه در ضربه چشم خواهد آمد تسکین درد نمایند
واگر بورم چشم انجامد وباوے رمد عارض شود بسبب انصباب ماده بعد فصد شیاف ابیض وسفیده بیضه چکانند وشیر زنان از پستان در چشم دوشند بعد قطور وغیره که در علاج
رمد حار گذشت بعمل آرند وبا ضمده که رادع ضماد کنند وبعد زوال رمد علاج طرفه کنند واگر تحلیل نشود یا نخواهد در چشم قطور کنند وزرده بیضه وعدس وقدرے زعفران در روغن گل
بر چشم ضماد سازند وبآب ریاحین مانند بابونه واکلیل الملک وتمام چشم را بشویند واگر ازین هم تحلیل نشود آب ترب در چشم چکانند واگر با طرفه در ملتحمه خرق واقع شود زیره
ونمک خائیده در پارچه انداخته آب او قطور کنند ونیمه را السفیده بیضه مرغ آلوده بر چشم گذارند وضماد برگ خلاف لغایت سودمند ست واگر بادی خرق در قرنیه باشد
علاج او کنند وبسوے مقبضات مثل سنبل وزعفران مع گل سرخ واقاقیا احتیاج افتد وگاہے در چشم چیزی بخلد واز آن طرفه حادث شود درین صورت با وجود
علاج طرفه احتیاج باخراج آن چیز افتد پس اگر بزه کاه یا ریگ باشد بسر میل بر آورند یا خرقه کتان بر انگشت پیچیده در چشم بگردانند گاہے آن چیز مخفی بود از
بر داشتن پلک بالا ظاهر گردد وآنچه از غبار وغیره باشد کشادن چشم در آب شیرین صافی وتقطیر او در چشم زائل کند واگر سبب طرفه خراج بود بشیاف ابیض وشیاف
ایارج علاج کنند بالجمله در علاج طرفه تمهل نکنند که چون متحجر شود زائل نمی گردد وگاهی متعفن ومنفرج میشود

دوقه

وآن بثور صلب مستدیر سرخ یا سفید ست که در ملتحمه پدید آید واکثر در یکی از دو موق وگاهی در زیر جفن افتد وگاهی گرداگرد حلقه سیاهی چشم دانه خرد کثیر العدد مثل دانه فرایند
ظاهر شود واین مرض در انتهاے رمد بیشتر عارض گردد وسببش اجتماع فضول غلیظ از دم متکاثف ویا بلغم غلیظ ست در ملتحمه ونشان دموی سرخی آن مائل به تیرگی وبلغمی
سفیدی آنست وبقول انطاکی رنگ آن دلیل بر ماده کاین از آنست پس سفید از بلغم خالص بود وسرخ از خون وعلی هذا القیاس واین مرض سلیم ست تا وقتیکه خرق
ملتحمه نماید وخرق آن نادر بود وسببش فساد مزاج دماغ ست وآنچه زیر پلک اسفل خارج شود منسوب بضعف دماغ نبود بلکه باعصاب باشد وغلظ مواد واز اسباب
وی آنست قلت تنقیه وپوشیده داشتن چشم بسیار ومنع آواز گردانیدن وخواب بر ردی سبب عظیم آنست علاج اگر سبب خفیف بود وماده بگلاب تر کرده
بر چشم نهادن خصوص وقت خواب کافی ست والا تنقیه نمایند از خلط غالب مثلاً بفصد در بثور سرخ دموی ومسهل صفرا وآشامیدن ماء الشعیر وآب تمر هندی وماء القرع
بشربت ورد یا شربت بنفشه در دموی وصفراوی وغذا مزورات دهند ودیگر مطفیات وتلطیف تدبیر دو در بثره سفید بلغمی مسهل بلغم وحب ایارج وکذا غار یقون
باور مائی ودر سوداوی طبیخ افتیمون ویا نقوع اشتیوان وانجیر ومغز قرطم وبعد تنقیه اگر ماده باقی باشد در سرخ شیاف ابیض مع فلدر ملکا یا کشند وبعد از آن ملکا یا
تنها ویا ذرور وردی ویا زعفرانی پس نزد اخلاط اطبا بکار برند وحکیم علی می نویسد که بعد تنقیه ماء میران چینی یک دانگ ونیم گل سرخ دو درم حضض شیاف مامیثا هر واحد
نیم درم نشاسته کتیرا زعفران هر کدام یک دانگ باریک سائیده بآب عصی الراعی سرشته شیاف سازند وبسفیدی بیضه وشیر دختران سائیده اکتحال نمایند
ودر چشم رفاده مورب به بندند وبعده باهستگی کشاده شیر دختران در چشم دوشند وعصی الراعی واطراف کاسنی وبرگ عنب الثعلب باریک سائیده
باسپغول آمیخته بر چشم بندند که تحلیل ورم وتسکین حدت کند بعده آب عنب الثعلب سبز مروق وشیر دختران وسفیدی رقیق بیضه واگر بجاے شیر دختران شیر خر

کنند بهتر باشد جمله را در شیشه کرده بجنبانند تا که بهم آمیزند و هر ساعت در چشم چکانند که تسکین حرارت و ورم نماید و گاهی تنها هر دو شیر زنان کور قطورا و گلاب با زعفران نافع بود و در شیرهٔ سفید بلغمی شیاف احمر لین اولاً پس شیاف کندر بکار برند و اگر در پیچ چرک باشد بلیه منجر بمصطگی و خود نهند بعده لعاب حلبه با اندک صبر چکانند و در سوداوی اولاً شیاف ابار کشند و کحل بآب بادیان که در ان اشق و صمغ حل کرده باشند استعمال نمایند و گویند که اگر مزاج گرم نباشد بر بخار آبیکه در ان بابونه و اکلیل الملک مانند آن جوشانیده باشند انکباب نمایند و افسنتین را کوفته با مفیختج مخلوط کرده بر چشم ضماد نمایند و باید که ابتدا باستفراغ بدن از مطبوخ افتیمون کنند و بعد پنج روز یک شربت حب ایارج یا پنج نوزده رز صبر کرده فصد قیفال کشایند اگر قوت متحمل باشد و مانعی مثل اسهال باقی یا رعاف نباشد بعده اکتحال بشیاف احمر لین محلول بآب بادیان کنند اگر مزاج متحمل این باشد و رفادهٔ بگلاب تر کرده بندند و شب بسته دارند و این مرض صعب نیست تا که طبقه لشکافد و هر گاه در قه منع شود و دمعه باقی ماند توتیای هندی و کحل اصفهانی و اقلیمیای طلا و خاکستر ظرفا سائیده بحریر بیخته اکتحال نمایند که نشف دمعه و تقویت طبقه و منع ورقه از نتو کند و گویند که بعد از مان و طول مدت ادویه تیز چون باسلیقون و احمر حاد و مانند آن بچشم کشند و هر گاه ماده ریم کند بعد تنقیه شیاف ابیض کشند و چون منفجر شود شیاف کندر و شیاف ابار بسفیدی بیضه بعمل آرند و وقت خواب ضماد اوراق مذکوره مع اسغول بروغن گل بر چشم گذارند و از معالجات او این ست که بعد تنقیه بدن و سر و نواحی چشم و تلطیف غذا تحلیل او مثل ملکایا و شیاف احمر لین و تنطیل بآبیکه در ان حلبه و اکلیل الملک جوشانیده باشند و تنصیح چشم بزردی بیضه با اندک زعفران نمایند مگر آنکه خوف بقیهٔ حرارت باشد خاصةً در نوع سرخ پس تقدیم بران بچیزی کنند که در ان اندک ردع و تبرید باشد مثل سفیدی بیضه و شیاف ابیض بزردتی بغیر افیون و هر گاه امر طول کشد شیاف سنبلی و مشکی بغیر افیون استعمال کنند و درین وقت ذرور اصفر نافع ست و آنچه وردقه را نفع کند پوست بیضهٔ مغسول با خمس وزن شیاذنج ست

توثهٔ ملتحمه

و آن گوشتی نرم سرخ ست که بملتحمه پدید آید و اکثر قریب موق اکبر افتد و عروق سرخ از گوشه چشم بدو پیوسته باشد بشکل ناخنه و سببش در اکثر اجتماع خون فاسد بود یا عقب جروح یا قدح یا تفرق اتصالی که در ملتحمه بهم رسد بعد التحام **علاج** اول فصد سر رو نمایند و مسهل بدفعات دهند و بعد تنقیه همچون ناخنه قطع کنند پس آب زیره و نمک خائیده چند بار چکانند و زردهٔ بیضهٔ مرغ بر پشت چشم نهند بعده باسلیقون و احمر حاد بکشند و بعلاج غرب معالجه نمایند و ادویهٔ ظفره بکار برند و شیاف قیصر استعمال کنند تا آنکه فانی گردد و بقیهٔ آن و این مرض اکثر عود کند پس استیصال او ضرور ست

سبل

و آن پرده ایست شبیه بدخان که از انتفاخ و انتساج رگهای باریک و سرخ بر چشم ظاهر شود و در اکثر با خارش بود و از روشنی آفتاب و چراغ ایذا یابد و گاهی حدقهٔ چشم خرد شود و سبل از امراض متعدیه و متوارثه است و اکثر اصحاب امزجهٔ رطبه و صبیان و در فصل ربیع و بلدان جنوبیه بهم میرسد و بقول یهودی در بلدان رطبه عارض میشود و مثل رمد متعدی میگردد و بقول رازی سبل علتی ست عسر البرء مزمن که آنرا کمال نقاوه بر نمیشود و سببش امتلای عروق چشم ست از خون غلیظ فاسد و بخارات کثیف و ماده او یا از طریق غشای خارج قحف یا از طریق غشای داخل بنا بر امتلای راس و ضعف چشم بسوی چشم سیلان کند و علامت هر واحد مذکور شد بدان امتیاز نمایند پس اگر با سرخی چشم و سیلان اشک باشد سبل رطب گویند و این قسم از عطسهٔ متواتر و ضربان بن چشم و وجع اکال خالی نبود و اگر با وی هیچ رطوبت نباشد سبل یابس نامند و درین نوع چشم از غیر پردهٔ سبل بدیگر امور مثل چشم تندرستان باشد **علاج** فصد سر رو نمایند بعده رگ پیشانی و گوشهٔ چشم کشایند و حجامت پس گردن نیز عظیم النفع ست و ارسال علق پس گردن و گوش نیز نافع است و بعد نضج بمسهل و حب هلیله یا حب ایارج بطور مد تنقیه کنند بعده غرغره منقی دماغ بعمل آرند و وقت شب بحب صبر مداومت کنند و لفوع صبر نیز مفید ست و گویند که درین باب مطبوخ افتیمون را مع غاریقون منفعت کثیر ست و حب قوقایا و شبیار عظیم النفع ست و بعد تنقیه و اجتناب از اغذیهٔ غلیظه و مبخره بقول جالینوس استعمال سعوط نافع است آنرا پس از کندش یک درم صبر چهار دانگ هر یکی نیم دانگ حضض کی یکنیم دانگ سوده بآب مرزنجوش سرشته بقدر عدس حب ابسته هر صبح یک حب بشیر دختران در روغن با دام حل کرده در بینی چکانیدن و یا مر صبر و زعفران و کندش و مویزج مساوی بآب مرزنجوش حب ابسته نیم دانگ بر روغن بنفشه سعوط کردن و کذا القصب الزریره گل سرخ کندش مساوی بوزن مذکور سعوط بعمل آوردن مفید ست و جالینوس و ثابت بن قره میگویند که در هر ماه یکبار فصد قیفال و اخراج خون اندک و در مرتبه اسهال بطبیخ افتیمون لازم دارند و تقویت چشم بذرور راتت مسخنه و مجففه مثل قرنفل و سنبل و سلیخه نمایند و در استعمال اکحال رعایت خفت و شدت مرض ملحوظ دارند مثلاً در سبل رقیق شیاف دینارجون در چشم کشند و در سبل

غلیظ شیاف احمر حاد و اخضر و باسلیقون بعمل آرند و گویند که فصد عرق جبهه و عرقین ماقین یک دفعه سبل غلیظ را نافع ست و تنصید و اکتحال شیاف احمر لین و این شیاف اسود
درین باب مجرب مؤلف ست بگیرند قرنفل افیون هر واحد یک درم حضض مکی شب یمانی هر واحد سه درم آب برگ نیب آب برگ املی آب برگ گوبھی هر یک نیم پاؤ و آنرا
کوفته بیخته در کاسه روئین انداخته بادسته چوب نیب که فلوس در سرش نشانده باشند خوب حل نمایند تا غلیظ شود و شیافها بسته نگهدارند و یک شیاف بآب سائیده در چشم کشند
و بالای چشم نیز طلا سازند و اگر در کڑاہی آهنی بدسته آهن حل نمایند تا که قابل حب بستن گردد حب بسته بکار برند میشاید و ذرور هندی نیز معمول ست و منگا میکه ماکیان بیضه
دهد همان ساعت پوست بیضه گرفته در سرکه تند لبسیار بجوشانند و بگذارند در ان ده روز پس صاف کرده در سایه خشک نمایند و نرم سائیده اکتحال کنند که مجرب است
و اکتحال براده مس که در بول خیسانیده باشند و کذا کحل رمادی باشل و مارقیشیثا از مجربات بوعلی سیناست و اگر براده نحاس یکشبانه روز در بول کودک ترکرده
بآب پر در ده القرشته و اصل السوس هر دو برابر در سنگ سماق سحق بلیغ نموده بکار برند حاجت بتنقیه نیفتد و آنجا که خارش رنج دهد انزروت مدبر صمغ عربی هر واحد
یک درم نبات چهار چند و نیمه نبات طباشیر و سماق چهار حصه نبات بگلاب صلایه کرده کحل سازند و شیاف سماق کشند **و از ادویه مرکبه** شیاف اصطفطیقان و
شیاف اخضر و شیاف منجح که دوای مغناطیس ست و شیاف شب و جلنار در روغن که دران صابون است و حب هندی و حب سبز و حب رمد و کحل سبل مجرب
ذکاء الله خان و کحل مجرب حکیم شریف خان و شیاف زنگار و شیاف و سخ الاذن و شیاف دهنه فرنگ و شیاف یاسمین و کاجل و کحل الجواهر و اغبر و توتیای
و برود حصرم همه برای سبل مفید ست و نسخهای اینها در رمد و ظفره و اکثر در بیاض عین و نزول الماء مذکور اند و استعمال شیاف کهاز شب و گلنار و عصاره لحیة التیس
نمک اندرانی و عصاره حصرم خشک کرده در صمغ سماق محلول ساخته باشند مجرب رازی ست **و از ادویه مفرده** تناول و اکتحال جوز بوا و انیسون و کبابه تنها و قرنفل
و شراب اسارون **و سعوط** عصاره قثاء الحمار بشیر زنان و یا شونیز بروغن بادام تلخ و یا رته بآب مرزنجوش که عجیب ست و یا تخم حنظل بآب مذکور چند بار **و اکتحال**
حجر مهاة کذا ارفت و کذا عصاره بقله حمقا و عصاره قثاء الحمار هر دو خشک کرده سوده آمیخته که فعل عجیب دارد و کذا انزروت و شکر طبرزد و زعفران باریک سائیده و کذا
انزروت مربی بشیر خر هفت بار خشک کرده سائیده و کذا صنوبر محرق مغسول و توتیای کوفته بیخته آمیخته که عجیب الفعل ست و کذا تخم بلیله سوده بعسل و کذا اقلقطار نافع
سبل ست **و اختلاط** حماض ترج و یا زنگار و یا نمک و یا مشک در ادویه سبل تقوی فعل آنهاست **و بعضے** مجربین می نویسند که اگر زنگار در شیر دختران و سرکه
و شهد در ظرف مسی خوب بسایند تا که غلیظ شود پس خشک کرده استعمال کنند سبل و دمعه و ظفره نفع بخشد و بیاض را قلع کند و کذ لک اکتحال زعفران توبال حدید
مساوی نوشادر در قلع آن در دفع سبل و بیاض مجرب است و گویند که اکتحال بانیسون منجمله نافعات سبل مزمن ست از جهت تحلیل ماده آن و نوشادر
سوخته و شب یمانی سوخته نیز برای سبل مجرب نوشته و در بیاض استاد مرحوم مرقوم ست که سنگ بصری و بلیله کلان بآب شبینه در چشم کشیدن مفید است
و دوام بوئیدن مرزنجوش و عنبر نافع ست و در سبل یابس قبل از اکتحال دوا و بعد آن رفتن بحمام و انکباب بر بخار آب گرم لازم شناسند و ترطیب دماغ کوشند
بدستوریکه در صداع سوداوی مذکور شد و اکتحال مرطبه بکار برند و در صورت عروض حرارت در سبل باخته بلیله اکتحال باید نمود و ایضاً در سبل که با حرارت و درد باشد
این شیاف اسود بکار برند سفید اب پنج درم اقاقیا مغسول سه درم سنبل یک درم مر نیم درم زعفران چهار دانگ باریک سائیده بآب شیاف سازند و عند الحاجة در چشم
کشند و کافور و افیون ببویند و بعد از تسکین حرارت معاودت نمایند بادویه حاده و شیاف احمر لین و ذرور اصفر صغیر بکار برند و بعد ازان اطرماطیقان و ذرور اصفر
کبیر پس شیاف اصفر و اخضر و کحل عزیزی و باسلیقون و روشنائی استعمال نمایند و یا آب انار میخوش یک جزو شهد کف گرفته ربع جزو آمیخته در شیشه کرده چهل
روز در آفتاب بدارند و در ظرف مس کرده استعمال نمایند و آنجا که با سبل رمد حار عارض شود هیچ دارو سرد مثل شیاف ابیض و ذرور ملکایا و اضمده بارد
استعمال نکنند و بر تنقیه سر و بدن و جذب ماده باسفل و اکتحال شادنج مغسول قناعت ورزند و زرده تخم مرغ بر پشت چشم نهند و ذرور اغبر بکشند و ایضاً تا که رمد
زائل نگردد از ادویه حاد احتراز نمایند و دوائیکه رمد و سبل هر دو را مفید بود مانند شیاف سماق بکار برند و شیاف مذکور در حالت کثرت حکه نیز مجرب است و اگر خارش
شدید بود هیچ چیز مثل سماق نقطیایا نکی انزروت و صمغ نیست **و بقول محمد زکریا** تعاهد فصد دست و پیشانی و اسهال و ترک تناول تمر و حلوا و اجتناب از شرب
و سکر و مداومت حمام بر خلای معده اگر بدن ممتلی نباشد و اکتحال بشیاف اخضر و اسهال در هر ماهے دو مرتبه بطبیخ افتیمون درین مرض می باید و سبل که از تدابیر مذکوره
زوال نپذیرد و غلیظ و مزمن و مستحکم باشد و منع بصارت نماید بعد تنقیه بدن بدستکار هوشیار رجوع نمایند که با آهن قطع کند **و بقول بعضے** شیاف اقلقند به نسخه احادی صغیر
شیاف ساهر و شیافی که دران اقلقطار و زنجار هر یک سه درم ست در چند روز سبل غلیظ را رقیق و فانی می کند و از نقطه آن بجدید بے نیاز می سازد و در مرض

غذا جید الکیموس مثل گوشت ماکیان و حلوان خورند و اگر حرارت باشد اسفاناخ و مزورهٔ ماش بمغز بادام دهند و در جمیع انواع سبل از امتلای طعام و شراب و صیاح
و کثرت کلام و جماع و طول سجود و جمیع آنچه باعث امتلای وجه و عروق دماغ گردد و روشنی چراغ و غبار و دخان و سرنگون کردن و طعامهای بخار انگیز که در ان سیر و پیاز
و کندنا افتد و مولد سودا چون عدس و باقلا و غذاهای غلیظ چون ماهی و گوشت گاو و هریسه و قدید وغیره و لبنیات و حلویات خوردن اجتناب نمایند و از استعمال دهن
و ضماد بر سر و کذا از سعوط و نطول قبل از تنقیه بقول جنین و استعمال ادویهٔ حاره در ابتدا حذر کنند و ایضاً از محذرات احتراز کنند و باید که بالین صاحب این علت بلند
دارند و از خواب بر قفا منع نمایند و قسمی دیگر از سبل ست که بقول نیا ذوق آنرا کمنه گویند و آن در کمنه مسطور شد **و انطاکی** گوید که ابتدا بفصد کنند و لزوم تلیین نمایند
بعد ازان غلیظ را القطع کنند و در رقیق و مابقی از مکشوط الکحال حاده مثل باسلیقون و برود لقاشین و روشنا یا کفایت کنند و اگر از حدت اکحال تغیر در دماغ پیدا شود و وقت
انصباب ماده باشد تقویت آن نمایند و تلطیف اکحال کنند و بر ذرور بابیض اقتصار ورزند و از مجربات سریعه در این محل مؤلف من ست عصارهٔ خرفه خشک عصارهٔ قثاء الحمار
خشک هر واحد یک جزو انیسون قرنفل زفت هر واحد نیم جزو کوفته بیخته با سرکه که اندران پوست بیضهٔ ماکیان خوب جوشانیده و بدون صاف کردن ده روز گذاشته
باشند بعده صاف کرده اگر خواهند تسقیهٔ ادویه بدین کنند و اگر خواهند تر کنند و هر بار که خشک شود باز تر کنند تا پنج بار بعد ازان صاف کرده بردارند و این از اسرار
مخزونه است و صاحب این مرض در حمام ناشتا داخل شود و دران اطالت نکنند و فصد رگ پیشانی و تقلیل شم و سعوط و حرکت و قرب آفتاب و آتش کند **ذکر**
بعض ادویه هندیه نافع سبل پوست بلیلهٔ زرد پوست بلیلهٔ آمله پوست درخت نیب گدوے سبز چرائتهٔ تلخ صندل سرخ شاهتره خس برگ خانگهنڈی
هر یک تولہ جوشانیده صاف نموده یک دام شهد آمیخته بنوشند و پانزده روز استعمال نمایند و یا صندل سرخ پٹول پتر پوست نیب دارهلد پوست بلیلهٔ زرد
پوست بلیله آمله بانسه هر یک دو دام کٹکی سه دام مغز فلوس چهار دام چرائتهٔ تلخ یک نیم دام زنجبیل گلو سعد هر یک دام همه را کوفته هر روز دو دام در سه پاو
آب بجوشانند تا نیم پاو بماند صاف نموده دو دام شهد آمیخته بنوشند و تا چهارده روز عمل آرند و اگر برگ نیب برگ تمرهندی برگ سرس زردچوب شب یمانی پلٹکری
افیون هر یک نیم درم باریک سائیده پوٹلی بسته در آب تر کرده ساعت بساعت بر چشم بگردانند و قدرے در چشم قطور کنند نیز برائے بادسبل مفید بود و توتیا
سبز رنگ یک دام باریک سائیده در آب لیمو کهرل نموده خشک کرده در چشم کشند که سبل و ظفره و بیاض را نافع ست و یا چرک گوش انسان بشهد آمیخته شیاف بسته
نگاه دارند و بآب سائیده در چشم کشند و یا مغز تخم بیدانجیر یک عدد نبات یک مثقال انزروت مدبر سه مثقال باریک سائیده ذرور نمایند و یا در چشم کشند و در اثنای
استعمال این ذرور این حب بخورند افیون تازه بسباسه هر یک یک مثقال رب السوس کتیرا هر یک سه مثقال کوفته بیخته بآب جهها بقدر نخود بندند و هر روز یکی یا کم ازان
فرو برند و یا سرگین کبوتر یا ماکیان در آب لیموے کاغذی حل کرده در اوندی مسی نگهدارند و وقت حاجت بچشم کشند و یا صندل سرخ یکتوله پھٹکری بریان مساوی آن کوفته بیخته
بآب گهیکوار سائیده حب بندند و یک حب بآب سائیده طلا کنند هر دو وقت و اندک در چشم کشند و یا مغز سمندر پهل مغز تخم ریٹهه مغز تخم کهرنی مغز تخم بلیله بلیلهٔ سیاه
مساوی در آب لیمو حل کرده حب بسته در چشم کشند که سلاق و نزول الماء را نیز نافع است و یا آب برگ ارهر آب برگ سرس هر یک یک دام صاف کرده در ظرف
بے قلعی از چوب نیب که دران فلوس نصب کرده باشند بده عدد آب لیموے کاغذی کهرل کرده حب بندند و سائیده در چشم کشند که در چشم و ناخنه و دمعه را نیز
مفید و یا دار فلفل نمک لاهوری شب یمانی آبگینه تخم سرس هر پنج ادویه مساوی در ظرف کانسی بچوب نیب بسایند تا مثل غبار گردد صبح یک روز درمیان
یک میل در چشم کشند که بیاض و ناخنه را هم ببرد

ظفره یعنی ناخنه

و آن زیادتی ست بر ملتحمه که در اکثر از موق اکبر ابتدا کند و گاهی از موق اصغر و یا از هر دو و یا از فوق و یا از تحت آغاز نماید پس آنچه از موق اکبر شروع کند در اکثر با بعد
سیاهی رسیده همانجا بایستد و غلیظ شود و باشد که از انجا هم متجاوز گردد و حدقه را بپوشاند و بصارت را باطل سازد و ناخنه که ابتدای او مخصوص بموق نباشد رقیق و
سفید همچون غشا بود و مانع بصارت نشود و این نوع بسبل مشابهت تمام دارد و فرق بینهما آنست که سبل از جمیع اطراف آغاز نموده بگرد قرنیه در آید و دران عروق
بسیار میباشد و ظفره از یک جانب ابتدا کند از یمین یا یسار یا فوق یا اسفل و ایضاً ناخنه گاهے نرم و گاهے زرد و گاهے سفید رقیق میباشد و این سهل العلاج اند و گاهی
صلب سرخ غلیظ و گاهی تیره رنگ میباشد و این عسر العلاج اند و بقول انتیس و بولس بعضی ازان با ملتحمه ملتزق بود و این بسرعت منکشط گردد و بعضے بادی متحد باشد
و این محتاج به سلخ است و سبب تولد ظفره کثرت فضول غلیظهٔ لزجه حاصله در دماغ ست که در نجا جمع شود و بقول اریباسوس مادهٔ ظفره سفید رقیق فضلهٔ دمویه

و مادۂ کمد فضلۂ سوداویہ و مادۂ زرد رقیق بلغمی و صفراوی یا دموی ست بالجملہ چون مادۂ آن غلیظ یابس ست لہذا اکثر عروض آن بامزجۂ یابسہ و کہول و در خریف و بلدان یابسہ بیدا شد علاج فصد کنند و منضج بلغم دہند یا ہر روز اصل السوس بادیان ہریک دو درم جوشانیدہ گلقند عسلی دہ درم افزودہ بنوشند و بعد نضج تنقیہ از مسہل حب ایارج نمایند و غذا نخود آب مع مغز بادام یا مغز قرطم و گوشت ماکیان و تیہو خورند و از مولدات بلغم و گوشت حیوانات کبار و خربا و حلوا و لبنیات و عدس و ماہی و فواکہ تر و لبقول و گندنا و پیاز و سیر وغیرہ ادویۂ منجرہ و از طعام غیر وقت آن و عشا پرہیز ند و منع انجرہ باطریفل و تلیین طبیعت نمایند پس اگر ناخنہ رقیق باشد ادویہ حادہ مثل شیاف قیصر و اخضر و دینار جون و شیاف علائی و روشنائی و باسلیقون کبیر در چشم کشند و برفق و احتیاط تمام استعمال نمایند کہ در چشم قرحہ نیفتد و اگر ازین ادویہ حرارت در چشم پیدا شود فاصلہ دادہ استعمال نمایند و بشیاف اسود کہ در سبل گذشت تسکین نمایند و ایضاً اگر ظفرہ با حرارت بود اقاقیا مغسول چہار درم رسنجج دو نیم درم افیون سہ ربع درم مرصافی یک درم و ربع بآب باران شیاف ساختہ اکتحال نمایند و اگر حرارت نباشد شیاف اخضر بکشند و باید کہ اول بحمام روند یا بر بخار آب گرم سر فرو دارند بعد ازان باکتحال ادویہ پردازند تا اثر دوا بخوبی بظہور رسد و اگر ابر سا بغایت باریک سائیدہ و یا کندر سائیدہ بچشم ریزند در ازالۂ ناخنہ از مجربات حکیم علی ست و اگر کندر بگلاب یا آب صلایہ نمودہ چند روز صبح و شام در چشم کشند نیز ظفرہ را زائل سازد و شاخ گوزن در آب سائیدہ بچشم کشیدن از مجربات بعضی احباست و اکتحال شہد خام مع تلخہ بز یا نوشادر مع شکر یا چرک گوش آدمی بشہد آمیختہ مفید بود و کذا اکتحال پھٹکری و نوشادر مساوی سودہ یا شورہ دران افزودہ نیز عجیب است و از نمک لاہوری یا نوشادر میل ساختہ مدام در چشم کشیدن نیز فائدہ تمام دارد و قلقدیس و مس سوختہ و زہرۂ بز مساوی کوفتہ بیختہ شیاف ساختہ در چشم کشیدن مجرب شیخ الرئیس ست و یا فلفل و نوشادر ہریک یک درم صمغ عربی نیم درم کوفتہ بیختہ بشراب کہنہ سرشتہ شیاف ساختہ بکار برند کہ عجیب است و در نسخۂ قانون نمک لاہوری عوض نوشادر ست و یا آس سوختہ و فلفل و پوست بیخ کبر و نوشادر و زہرۂ بز یا گاو بعسل شیاف ساختہ استعمال نمایند و اگر زاج شش جزو قلقدیس چہار جزو سائیدہ بعسل سرشتہ استعمال کنند ظفرۂ رقیق را بسرعت قلع کند و کذا سنگ مقناطیس زنگار راسخت ہر واحد یکدرم زعفران دو درم شہد ہم چند ادویہ باستعمال نمایند و اگر کندر زعفران ہریک یک درم زرنیخ سرخ نیم درم شیاف ساختہ بآب کشنیز تازہ باشند ہمین عمل دارد و سرمہ سنگ بصری ہریک یکدرم نبات سفید پھٹکری ہریک پنج درم نمک لاہوری نیم ماشہ باریک سائیدہ دو وقت در چشم کشیدن نیز مفید ست و اگر نبات چاکسو مقشر پھٹکری بریان سنگ بصری ہریک یکدرم شورۂ قلمی ہشت درم بآب لیمو سحق کردہ شیاف بستہ در چشم کشند یا خشک ساختہ اکتحال نمایند ناخنہ را مفید بود و یا زردچوب دارچینی دارہلد ہر واحد یکدام برگ نیب شش درم کوفتہ بیختہ در بول گوسالۂ شش ماہہ دو پاس کھرل نمودہ حب سازند و در سایہ خشک نمودہ وقت حاجت بگلاب سائیدہ در چشم کشند و اکتحال مغز تخم سرس مغز تخم کھرنی گھونگچی سفید ہریک یکماشہ سنگ بصری دو ماشہ سرمۂ سیاہ سہ ماشہ فلفل سیاہ چہار عدد بدستور کھرل کردہ برای ناخنہ و سبل و رطوبت چشم مفید ست و ایضاً بقول اہل ہند گرہ زردچوب سطبر در میان دو نان گندم نہادہ وصل کردہ بپختن و زردچوب برآوردہ با پھٹکری سائیدہ در چشم کشیدن نیز مفید ناخنہ است و کذا بیخ آک بآب سائیدہ در چشم کشیدن و یا آب پیاز سرخ چند روز در چشم کشیدہ باشند و یا بیخ لبسابیرہ و سفیدہ در آب سائیدہ بچشم کشند و شیاف اسود کہ شیاف دیزج نیز گویند و کحل یاسمین و شیاف کہ دران گل کنجد و مغز تخم کھرنی ست و آن کحل کہ بجہت ناخنہ بتجربہ حکیم ذکاء اللہ خان رسیدہ نیز درین باب از مجربات راقم ست نوشادر سہ ماشہ شورۂ قلمی یک تولہ تخم سرس فلفل گرد ہر واحد دوازدہ عدد توتیای سبز دو سرخ باریک سائیدہ در چشم کشند و دوای پوست بیضۂ مطبوخ لبر کہ در سبل گذشت درین مرض مجرب محمد زکریاست و برود حصرم و حب رمد و حب کہ سبل را نافع ست و دوائی کہ ضعف بصر را ہم مفید و ذرور ظفرہ و ذرور کہ برب نیز سودمند و شیاف پھولی و شیاف احمر حاد و شیاف دہنۂ فرنگ و شیاف عجیب و کحل مفید سبل و ضعف بصر ہمہ ناخنہ را مفید و اکثر این نسخہا در رمد و بیاض چشم مذکور ست و فیلاغریوس گفتہ کہ اگر ظفرہ سرخ قریب العہد و یا سبز باشد باید کہ تکمید بآب نمک نمایند و استعمال ضماد آرد باقلا و افسنتین و زوفا و فودنج و پوست ترب و موبز منقے کنند و ظفرۂ مزمن سیاہ را ضماد بانجیر فربہ نیکو ست و انطاکی گوید کہ علاج ظفرہ مثل علاج سبل ست و کذا باقی احکام آن و آب آس کہ دران صبر حل کردہ باشند مجرب ست و کذا دخان کندر و میعہ و قطران مساوی و مثل نصف یکے ازان ہر واحد از شب و زنگار حدیدی و راسخت و سرگین موش و نمک سوختہ بسیار مجرب ست و ایضاً از ادویۂ نافع ظفرہ اکتحال آب آس تازہ و یا خاکستر آس و یا نمک اندرانی و یا اصل السوس و یا عصارۂ آن و یا زبل خفاش و یا سرطان بحری محرق بعسل یا نمک و یا اقاقیا و یا سقمونیا و یا گل کرم بری در خرقہ بستہ سوختہ سائیدہ بعسل آمیختہ و یا پشک موش سودہ بعسل و یا صدای حدید و یا خبث الحدید و یا آب انار ترش و یا انار ترش مع پوست و شحم و دانہ کوفتہ آلتش افشردہ بعسل پختہ تا مثل مرہم گردد و یا

قلقدیس یک جزو نمک اندرانی یک جزو صمغ عربی نیم جزو بآبیکه دران اشق خیسانیده باشند شیاف ساخته که ظفرهٔ مزمنه را مفید و یا حجر حبشی و یا اشق دو درم زنگار چهار درم مثل غبار سوده صبح و شام و یا نوشادر و یا روغن پنبه دانه بخزف غضار چینی آمیخته و یا شب یمانی و یا سقمونیا و زرق خطاف هر دو مساوی و یا مرجان سرخ و یا شنگرف و یا اقلیمیا و سقمونیا و زرنیخ سرخ و شکر مساوی در آب محلول صمغ عربی شیاف ساخته و یا سرطان نهری سوخته و مثل او نمک سوخته و یا مس سوخته و یا نطرون و یا دخان کندر و یا دخان مر و یا دخان میعه و یا دخان قطران و یا این هر چهار دخان مساوی آمیخته که مجرب است و یا جلد بز سوخته و مثل او نمک و یا بلبوس و زردی بیضه و یا تخم بلبلاست و طلای نوشادر و قلقدیس و مس سوخته و بیخ سوسن سائیده بر ظفره در روز و شب چند بار و **قطور** آبیکه دران کندر سوده ساعتی تر کرده باشند بر ظفره و کذا شیر زنان و کندر نیم گرم و کذا زرنیخ سرخ محلول بآب در روز و شب چند بار و کذا صبر بآب حل کرده بمرات هم مفید است و گویند که شیاف قلقند ناخنهٔ غلیظ را نافع بود و بقطع آن از آهن حاجت نیفتد بالجمله افضل علاج ناخنهٔ غلیظ قطع او بآهن است بعد تنقیه بدن از فصد و مسهل و از استعمال ادویه دران غنای کثیر حاصل نمیشود و پس از قطع زیره و نمک خائیده آب وی در چشم چکانند بعده بهر تسکین سوزش زردهٔ بیضهٔ مرغ و روغن گل بر پشت چشم نهند و بعد سه روز با سلیقون و روشنائی و غیره کشند تا بقیهٔ او مستاصل گردد و **نوعی** از ظفره غریب است که لطافهٔ او از طرف ملتحمه ظاهر او از صلبیه روید قطع محدث کراز است علاجش بادویه کنند و بقول شیخ آنچه قریب از تاثیر کشط یعنی قطع است و مجرب آنست که خزف ظرف چینی سبز گرفته غضارت او دور کنند و بایک سائیده روغن کد و آمیخته باهم لسایند و از میل گرفته ظفره را بخارند مدام هر روز چند بار که ازین رقیق شده زائل گردد و الاشادنج یک توله صمغ عربی مس سوخته هر واحد شش ماشه قلقطار سوخته زنگار هر یک دو ماشه افیون یک نیم ماشه سائیده در آب سداب یا بادیان سرشته شیاف سازند و در سایه خشک کرده استعمال نمایند و سوای افیون اجزای شیاف قیصر نیز همین است

بیاض یعنی سفیدی که بر سیاهی چشم افتد

و آن سه قسم است یکی رقیق در ظاهر قرنیه و آنرا سحابی و غمام و اثر گویند و بهندی جاله نامند دوم غلیظ غائر در عمق قرنیه و آنرا بیاض مطلقا و گل چشم خوانند و بهندی پهولی گویند و سوم غلیظ تر از ان و باتو باشد و آنرا بهندی ٹینٹ نامند و بعضی میان اثر و بیاض چنین فرق میکنند که اثر حادث می شود در قرنیه از بثور و قروح که در قشر ظاهر از قشور آن طبقه عارض شوند و بیاض پیدا می گردد از بثور و قروح که در عمق و قشور باطنهٔ آن طبقه عارض گردند بالجمله سببش غلظ ماده است بواسطهٔ قروح خطا در علاج رمد و یا انصباب ماده بباعث شقیقه و صداع شدید و بجهت حدوث قرحه و جدری و لهذا گفته اند که بیاض چشم سه قسم است یکی آنکه بعد قرحهٔ قرنیه ظاهر شود بسبب طول انطباق پلک و انصباب فضول ردیه بسوی آن دوم آنکه عقب رمد ظاهر گردد و اگرچه درانجا قرحه نباشد و این بسبب معالجه بد و الم طبقات و کثرت انطباق افتد سوم آنکه عقیب شقیقه و صداع مولم ظاهر شود بسبب انطباق چشم و سوء حرکت که چشم فضول آن بیرون انداز دو این مرض در صبیان سهل البرء است و در کهول عسر البرء و بیاض که بعد از قرحهٔ چشم و جدری افتد زوال تمام نمی پذیرد بهر آنکه اثر موضع اندمال زائل نمی شود **علاج** لوازم سبب موجب در بیاض رقیق ادویهٔ جالی خفیف مثل توتیا و سرطان بحری و مس سوخته و پیخال گنجشک و شیح محرق و مروارید و خاکستر صدف و ماميران چینی و آبنوس و درج و ختهٔ خرما سوخته و پشک موش و مرارهٔ تمساح و زبل آن و اشق و نوشادر و شیر درخت بر بعل آرند و چکانیدن عصارهٔ گل شقائق النعمان نیز بیاض رقیق را بالغ النفع است و کذا عصارهٔ قنطوریون دقیق بعسل در چشم کشیدن و پاشیدن سنگ بصری و خنچام مدبر نرم سوده در چشم و همچنین چکانیدن آب زاج محلول در آب هر روز دو سه قطره و کذلک ذرور زبد البحر و انزروت و نبات و سرگین موش مساوی نرم سوده بر بیاض پاشیدن مفید و اکتحال شاخ گوزن بشیر عورت یا شیرهٔ برگ سرس سائیده و کذا بیخ درخت ارهر کهنه بر سنگ سائیده و همچنین مغز تخم توری تلخ بروغن کنجد سائیده و یا بیخ درخت بادنجان بآب سائیده و یا کف دریا بآب سائیده و یا به نبات مساوی سوده هر واحد مفید است و گویند که نبات خانهٔ زنبور و یا نمک اندرانی سوخته تنها یا مع مروارید و یا شب یمانی و نمک سنگ ساوی و یا نوشادر عوض نمک آمیخته و یا خون بازوی چوزهٔ مرغ و یا مروارید و مرجان سوخته انزروت شکر مساوی و یا پوست بیضهٔ مدبر بعسل و یا سرگین خطاف و پوست بیضه مکلس شکر و عسل مساوی در چشم کشیدن مجرب است و نقوع آمله مغلظ بطبخ مجرب بلاشک است و کذا اکتحال دمنج فرنگی صرف یا با نبات مجرب بمرات است و نی کهنه که در سقف خانها یافته شود کوفته بیخته ذرور ساختن در ازالهٔ بیاض عجیب النفع و از مجربات ثابت است و در استعمال سائر گرههای نی کهنه است باضافهٔ شکر یا در حرم صمغ داخل کرده و استعمال کبد خطاف باعسل سرشته و یا کبد خطاف خشک نموده ازان شیاف ساخته بیاض را بدان حک نمودن نیز از مجربات است

ثابت ست و سرگین کبوتر یا سرگین خطاف در شهد خام سوده و کذا پوست بیضهٔ مرغ مکلس نبات هر دو مساوی آن سودهٔ صاحب ذخیره است **و بقول شیخ**
ذرور مامیران یک جزو نانخواه دو ثلث جزو نیز مفید بود و اقوی ازان اکتحال انزروت شکر طبرزد زبد البحر زراوند بورهٔ ارمنی ست بیاض را در ابتدا زائل سازد
و یا عصارهٔ بادیان و شهد مصفی مساوی باهم آمیخته در ظرف مسی نهاده اکتحال نمایند و ایضاً اکتحال بعصیر صبر تنها یا مع مسحوق نیادمس سوخته یا مع نمک لاهوری بریان شدید
النفع است و قوی تر ازان سرگین خطاف بشهد یا عسل و زبل سام ابرص ست که صبح و شام اکتحال نمایند و انچه معتدل ست شیح محرق مع سرطان بحری و قلیمیای
ذهبی ست **و صاحب دره** می نویسد که اگر پنیر مایهٔ خرگوش و اندکی مشک خالص سوده اکتحال نمایند در ساعت قلع بیاض کند و ماء العسل باندکی سندروس
بسیار نافع ست و ذرور زبد البحر انزروت شکر سرخ هر واحد یک جزو بورهٔ ارمنی ربع جزو نیز مفید و قوی ست و شورهٔ قلمی پنج درم نبات یکماشه سائیده در چشم
کشیدن نافع بیاض و دهندست و اکتحال شیاف احمر حاد و یا ذرور مرکب از سرطان بحری و توتیای هندی و نبات سفید مساوی باریک سوده مفید ست و یا زجاج
اخضر و بورهٔ ارمنی و نبات سفید و پوست بیضه که ازان بچه بیرون آمده باشد شسته مساوی باریک سائیده و بحریر بیخته ذرور سازند و اگر بورهٔ سرخ در روغن زیتون
سائیده صبح و شام اکتحال نمایند بیاض را که دفعةً حادث شده زائل گرداند و کذا بورهٔ ارمنی یک جزو عسل سه جزو خوب باهم آمیخته در چشم کشیدن مفید **و اطبای هند**
گویند که اکتحال بیخ کٹائی کلان با آب لیمو سائیده در ازالهٔ بیاض و کدورت بصر مجرب و از اسرار است و اگر در آب بارکٹائی و برگ آک پارچهٔ سفید هفت باز
ترکرده در سایه خشک نموده وقت حاجت ازان پارچه قدری بآب ترکرده در چشم کشند دافع پردهٔ چشم است و افیون پھٹکری بریان هریک یکماشه لونگ یکعدد در شیرهٔ برگ ملی و
شیرهٔ برگ سرس هر یک دو توله در کٹورهٔ پھول از سپیاری حل کرده یک میل ازان در چشم کشیدن برای بیاض که بعد رمد افتد مجرب استاد مغفور ست و اگر [illegible]
خائیده و ثفل آن بیرون انداخته بیاض را بعد انکباب بر آب گرم بزبان ساعتے بلیسد بعده چشم را به بندد و چند روز بدین نوع عمل کند در ازالهٔ بیاض رقیق مجرب
ست و کذا نبات با نمک خائیده لیسیدن خواه اکتحال آن ساختن نافع **و از جملهٔ ادویهٔ مفردهٔ یونانیه** اکتحال بسبد و یا آبنوس بشکر مساوی و یا بول بعسل در ظرف
مسی جوشانیده تا غلیظ گردد و یا خاکستر لحم حلزان و یا نقطه و یا حیات شکم خشک کرده سوده و یا زبل حردان و یا کبریت مخلوط بزاج و سرکه و یا خزفی محرق سوده و یا مر در آب
برگ عوسج یا آب شقائق النعمان حل کرده و یا قیشور سوخته و یا بیضهٔ عقعق و یا خندقوقا و یا بلور مسحوق مغسول و یا مشک و یا کاسنی بری یا شیر آن یا گل آن و یا عظام سرطان
بودع سوخته و یا مر و زاج مساوی سوده بیخته و یا استخوان سرطان سوخته و زاج محرق سوده و یا پنیر مایهٔ خرگوش بعسل سرشته در شیر زنان حل کرده و یا جراسیوس و یا صمغ زیتون
و یا بسکر عشر و یا عصارهٔ اناغالس و یا رتة بگلاب یا آب مرو سوده و یا عروق صفر و یا لزک برنگ سوده و یا ودع محرق مغسول و یا عصارهٔ ترب و یا قفر الیهود و یا شیر زنان بمثل او
نبات آمیخته و یا پوست انار شیرین سوده بآب گرم آمیخته و بعده بعصارهٔ برگ بیخ چهارده روز و یا پوست بیضهٔ شتر مرغ و یا پوست سنگدان چرز خشک کرده و نان سوخته و نمک
اضافه کرده و یا خون جمل خشک کرده سائیده و زجاج محرق و دار فلفل آمیخته و یا در صلایهٔ نحاس و دستهٔ آن شیر زن و یک قطره سرکه و یک قطرهٔ عسل حل کرده و یا عصارهٔ
فراسیون و یا حضیض کالنگ ملح و خرو ضب و زبد البحر و شکر مساوی و یا عصارهٔ نمام و یا گل بهار خشک کرده سائیده و یا گل مختوم و یا زرد محرق مخلوط بعسل و یا مغز خستهٔ بلیله
بعسل و یا طبیخ اطراف طرفا و برگ او و یا حب القلقل بعسل آمیخته و یا عصارهٔ لوف و یا لک و یا ناب خنزیر و یا عاج و یا سندروس در شبنم برگ قصب بر سنگ سوده
نافع بیاض ست و منجملهٔ زهرها زهرهٔ رخمه و قنفذ و کبک و کلب الماء و کفتار و خروس در ظرف نقره نهاده و سلحفاة و ماغوسمان مفید و کذا زهرهٔ کبک و مروارید سفته
مساوی و اندکی مشک سائیده سودمند ست **و در بیاض غلیظ و مزمن** ادویهٔ قوی تر مثل روسختج و بورق و نوشادر و نطرون و زنگار بکار برند کحل ایاسمین
درین باب مجرب بلاتخلف و همواره معمول مؤلف است و شیاف اخضر و شیاف بیاض حکیم واصل خان و دواے مقناطیس که در ظفره گذشت و ذرور
ممسک و ذرور معسل و خرم صغیر و کبیر و حب معمول و حب حکیم اجمل خان و حب رنجن و ذرور هندی و شیاف اسود و شیاف وسخ الاذن و شیاف دهنهٔ نگ
و برود اسود و برود حصرم و برود جالینوسی و شیاف چھلی و کحل بقراطی و کحل صابون که از حافظ عنایت الله بحکیم شریف خان رسیده و کحل ارسطوماخس و صطفطیقان
و طرخماطیقون همه سودمند ست و همچنین اکتحال بقطران و مس سوخته از هر دو شیاف ساخته و کذا شیاف قرن ایل و شیاف قاقیا و اگر گل کاسنی برے
و آبنوس و سنگ لزک و شقایق النعمان مساوی بشبنم که بر برگ قصب افتد سرشته شیاف سازند و خشک کرده در شبنم قصب سائیده اکتحال کنند برای بیاض مجرب
سودمند ست و اکتحال زراوند مدحرج و شیرزق و نبات مساوی سوده نیز مجرب نوشته و اکتحال مامیران و شیح و مر و بول ضب مساوی شیاف ساخته نیز برای قلع غایة مفید و
کذا ذرور شیح سرطان بحری هر واحد یکجزو زبد البحر نصف توتیاے هندی هر یک نیم جزو سائیده نافع و اگر نبات سفید نیم دام فلفل سفید دانهٔ الایچی خرد سرمه

سنگ بصری مغز تخم سرس پھٹکری شیشه که در آئینه نصب میکنند هر واحد یک دام خرمهرهٔ زرد هشت عدد باریک سائیده در چشم کشند برای پھلی وناخنه و دھند تجربه رسیده وکذا
نبات سفید چهار درم سنگ بصری دو درم شب یمانی یکدرم توتیای سبز نیم مثقال مروارید ناسفته یکمثقال مشک خالص یکمثقال کوفته بیخته شیاف ساخته وقت حاجت بآب
سائیده اندک بمیل بالای سفیدی چشم کشیدن لغایت مجرب ست و قرنفل چهارده عدد تخم سرس تخم کھرنی هریک هفت عدد شورهٔ قلمی نمک لاهوری هریک یکدرم آمبه
هلدی دو درم باریک سائیده در چشم کشیدن جهت بیاض وسبل مجرب صاحب ذکائی ست وکف دریا اقلیمیای ذهبی هریک دو ماشه سرمهٔ اصفهانی یکنیم توله نوشادر نیم توله
مروارید ناسفته هریک نیم درم سهاگه زنگار نیله تھوتھا پوست بیضهٔ مرغ داگر از شتر مرغ باشد بهتر ست هریک سه نیم ماشه نوشادر فلفل دار فلفل قرنفل سنبل الطیب
هریک شش سرخ مامیران چینی نمک هندی هریک یکماشه بدستور سرمه ساخته صبح وشام در چشم کشیدن از معمولات حکیم وارث علیخان ست و در نسخهٔ دیگر سرگین سوسمار
آبگینه مرجان سرطان بحری مارقشیشای ذهبی هریک چهار دانگ خوص سهاگه داخل ست و اکتحال سهاگهٔ بریان و پھٹکری بریان هر واحد یکتوله نوشادر نیم توله
باریک سوده نیز جاله و پھلی و دھند را نافع و اگر مغز تخم سرس مغز تخم کھرنی کوفته بیخته بآب برگ سرس کھرل کرده حب بندند و وقت حاجت بشیر عورت سائیده
در چشم کشند گل چشم و سبل را نافع بود و دو ذرع فنیله تھوتھا و دار فلفل و سنگ بصری مساوی در آب هفت پهر کھرل کرده حب ساخته در چشم کشیدن نیز مفید ست
و کذا از پنبه دانه روغن بر آورده در یک دام روغن دو دانگ کف دریا سوده آمیخته چند روز در چشم کشیدن برای بیاض سطر مجرب نوشته و در نسخهٔ مسیحی سرطان بحری
سوخته نیز داخل ست و اگر نمک معقود بول طفل بریان کنند و بزعفران و مشک و زهرهٔ تمساح آمیخته سوده بکار برند در ازالهٔ بیاض اگرچه مزمن باشد بلا اذیت چشم
مجرب و عجیب ست و سهاگه دباره سنگھا سوخته قدری در آب لیمون کاغذی حل کرده در چشم کشیدن برای گل چشم از مجربات حکیم محمد جعفر و ایضاً ناخن فیل توتیای سبز
زعفران بشیر عورت پسردار سائیده در چشم کشند و زنجبیل پھٹکری نمک لاهوری مساوی سوده هر روز دو سه نوبت در چشم کشیدن برای دفع گل چشم آدم و اسپ و فیل
مجرب صاحب تحفه است و دار فلفل فلفل سفید هریک دو درم نوشادر شامی یکدرم نرم سوده بیخته در چشم سه میل کشیدن و یکساعت صبر نموده بآب [illegible]
اکتحال نمودن در قطع بیاض منقول از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام ست و توتیای هندی اقلیمیای ذهبی اثمد جید هلیله نمک اندرانی اجزای مساوی
هریک جدا جدا بآب باران نرم سوده جمع نموده اکتحال کردن در قطع بیاض و ازالهٔ جمیع امراض چشم از حضرت امام محمد باقر علیه السلام مروی ست و آنچه طبرے
از کحال بصره اخذ کرده زجاج اخضر محرق مسحوق مغسول منخول ست باضافهٔ بورهٔ ارمنی و زبد البحر و گفته که این از نوادر ست و کذا سنگی که از مثانه بر می آید
و توبال حدید یا بدل او زعفران الحدید و زبد البحر و بوره اگر با شراب کهنه تسقیه نموده خشک کنند و سحق بلیغ نموده بحریر بیخته استعمال نمایند نیز از نوادر ست و بقول
ابن واقد و ماتقی و غیره اگر آمله را در آب گرم یک شبانه روز تر کنند بعده دور کرده آملهٔ دیگر دران آب یکشبانه روز بخیسانند و همچنین سه بار تکرار نموده صاف کرده آن
آب در چشم چکانند و یا آب برگ خوبسج کوفته افشرده تا هفت روز متواتر تقطیر کنند در ازالهٔ بیاض قدیم و جدید نافع و انطاکی گوید که در بیاض رقیق الکحال جالیه کفایت
کند و غیر آن محتاج بدان تنقیه است هرگاه غلبهٔ خلط محسوس شود و یا وثوق صحت دماغ الکحال قویه بکار برند و با ضعف آن تلطف مع راحت و استحمام و انکباب
بر بخار آب گرم نمایند و بهترین الکحال درینجا باسلیقون کبیر و برود نقاشین و جوهری ست و از مجربات در جلای بیاض این ست که بزر قطونا با شکر
مساوی سائیده در چشم کشند و کذا مغز بهدانه و مغز پنبه دانه با شکر مساوی و کذا پنج میل صبح و مثل او شام از عقیق سوده کشیدن علاج جید ست و کذا سندروس
بری قصب سوده و این کحل از تراکیب من برای ازالهٔ بیاض از چشمهای مطلق حیوانات مجرب ست کف دریا نمک لاهوری شب یمانی مرجان بورهٔ ارمنی جدا جدا
سوخته هر کدام یک جزو سرگین سوسمار سندروس مروارید ناسفته بیخ نی عقیق پوست بیضهٔ شیح سوخته هر کدام نیم جزو جمله را بآب ترب و آب خوبسج و آب
قصب سه سه بار تسقیه داده بحریر بیخته بطریق کحل استعمال نمایند و یا بقطران شیاف سازند و هنگام استعمال بری قصب سوده بکار برند و ایضاً از مجربات
رطوبتیست که در شهد زنبور بود و آن چهر که آب پیاز سفید بقدر یکه خواهد بفشرد و همچنین از ترب و اولاً عسل را بر آتش نرم گذاشته کف او بردارد بعده بآب
پیاز پس بآب ترب پس بآب صعتر که هریک مثل وزن عسل باشد سه سه نوبت تسقیه داده فرود آورده در ظرف آبگینه نهند کحل مجرب در قطع بیاض
ست چون در چشم مخمور بگلاب یا شیر زنان یا شیر خر و در مبرود تنها یا با آب قصب قطور کنند و این از ازالهٔ ظلمت بصر و قرحه و سبل و جرب و دمعه نیز کند و این را پوشیده
باید داشت که از اسرار ست و کحلی که بول کودک و خون خروس و خون هدهد بگیرد و باهم آمیخته بجوشانند تا غلیظ گردد و بدان اکتحال نمایند در ازالهٔ بیاض مجرب
و از ذخائر ست و گیلانی می نویسد که در بیاض مزمن معالجه از تنقیهٔ بدن بدانچه ملائم او باشد و تعدیل مزاج بمعدلات و اطریفل صغیر مع سکنجبین نمایند

و ادویهٔ قوی الاسحاق مثل روشنائی و شیاف اصفر در چشم کشند و این کحل نافع بیاض ست مروارید ناسفته مرجان سرمه زعفران مساوی کوفته بیخته بر بیاض بپاشند لاسیما بعد خروج از حمام یا بعد لیسیدن بزبان مرد روزه دار و ایضاً سقمونیا دو درم زبد البحر بورق شکر هر واحد یک درم کوفته بیخته بپاشند و اگر کانچ چوڑی سبز یک درم سفیدی بیضهٔ مرغ پوست بیضهٔ مرغ مروارید ناسفته مامیران چینی هر واحد یکمثقال زردچوب دو ماشه اول کانچ را تا سه روز در کھرل با آب بسایند و بعده مروارید انداخته تا دو روز با آب برگ سرس کھرل کنند من بعد ادویهٔ دیگر داخل کرده یک روز خشک کھرل نمایند و هر روز دو دفعه در چشم کشند و وقت شب برگ سرس جوشانیده به بندند بیاض و گل چشم اگرچه از چیچک باشد بفضل الٰہی برطرف شود و صابون گجراتی کهنه چهار درم نمک لاهوری یکدرم پارچهٔ سوخته قدرے در روغن سرشف دو بهر حل نموده اندکی در چشم کشیدن جهت گل چشم و سبل معمول محمد سعید خان ست و گویند که اگر زبد البحر بورهٔ ارمنی سرگین سوسمار نبات سفید سقمونیا مساوی باریک سائیده بیک رطل آب که مامیران دو ج هر یک ده درم دران جوشانیده باشند تا بربع رسیده باشد سرشته در سایه خشک نموده مکرر بسایند و همچنین در آب مذکور چهار مرتبه سرشته خشک نمایند و از بافته بیرون کرده استعمال نمایند بیاض را در سی روز زائل کند هرچند که صاحب علت مایوس باشد و حکیم عابد سرهندی در شرح اسباب نوشته که این دوا شریف و اعجل النفع ست و اگر بیاض راکودی باشد مامیران و اثمد و مرصاف و سرگین سوسمار اجزای مساوی نرم سوده استعمال نمایند هدایت آنجا که از ادویهٔ تحلیه فائده نشود و یا از استعمال ادویهٔ حادة بسبب حرارت خوف انجذاب ماده بسوی چشم باشد اول تنقیه بمسهل بلغم و حب ایارج و شبیار نمایند و بعد ازان ادویهٔ مذکوره بعمل آرند و اگر با بیاض سرخی چشم و درد باشد اول بفصد و مسهل تنقیه نمایند و بعد رفع سرخی و درد اول دوای ضعیف و بعده ادویهٔ قوی استعمال کنند تا مقصود بلا خوف مضرت حاصل شود و تقلیل غذا کنند و قبل استعمال دوای حاد تعدیل مزاج چشم پردازند تا در چشم حرارت پیدا نشود و وقت حاجت ضرورت داعی تبرک علاج نگردد و اگر احیاناً در چشم از استعمال ادویهٔ مذکوره سرخی یا درد حادث شود چند روز معالجه ترک نمایند و بعد زوال سرخی و تسکین درد اعادهٔ علاج کنند و ایضاً بیاض که بعد قرحه افتد در علاج او تا صحت تام قرحه توقف ضرورست و لهذا تا که زمانهٔ صحت قرحه بعید گردد خرم صغیر وغیره استعمال کنند و بعد ازان خرم کبیر و دیگر ادویهٔ قوی بعمل آرند که باعث قلع بیاض حادث عقب قرحه و اثر آن گردد و لیکن توقع ازالهٔ اثر قرحه تمامه نباید داشت و همچنین توقع ازالهٔ اثر جدری و اما سائر بیاض که بدون قرحه حادث گردد بالکلیه زائل میگردد و کذا هر بیاض که سبب فاعل او موجود باشد درین وقت علاج بیاض سود مند نمی شود مثلاً صداع و شقیقه ما دامیکه متمکن باشد در ازالهٔ بیاضی که بسبب آن پیدا شود توقع نباید داشت بلکه اول بقطع سبب و زوال و استیصال او و استعمال قوانین از استفراغ و پرهیز پردازند و بعد زوال سبب علاج بیاض کنند و بدانکه لازمست که وقت استعمال دوا اول بحمام روند و بر آب گرم چشم بکشایند و یا بر بخار آب گرم انکباب کنند و چشم بران کشاده دارند بدون حمام تا روی سرخ شود و عرق آید آنگاه دوا در چشم استعمال نمایند تا نفع بیشتر نماید و اگر سرگین خطاف کف کبیر و خون آن در ظرفی کنند و بران یک کف کبیر تخم حلبه و از بابونه و اکلیل الملک هر یک یک کف و برگ سداب تازه یک کف کبیر انداخته آب داخل کنند و سر ظرف را بسته بر آتش گذارند تا بجوش آید فرود آورده بخار آن بچشم رسانند و بعد ازان بجرم مغسل با دیگر ادویهٔ اکتحال نمایند در قلع بیاض نفع بلیغ بخشد و اگر غضار چینی محرق مغسول در ادویهٔ بیاض اضافه کنند و یا کبابه سوده یا آب منقوع آن صاف نموده در اکحال بیاض آمیزند و یا مروارید داخل کنند فعل آنها قوی گردد و کذا شیافات مذکوره در آب ورد یا آب محلول نمک اندرانی گداخته در حمام استعمال کردن مقوی اثر او ست و باید که اگر دوا اذور باشد بعد استعمال او چشم را غیر محکم به بندند و اگر کحل باشد بستن چشم نشاید و آنجا که در بیاض هیچ علاج سود ندهد و یا اثر قرحه باقی ماند ادویهٔ مصبغه که در قانون و ذخیره وغیره مذکورست برای تغیر رنگ او مشابه لون حدقه در رفع قبح منظر بکار برند و گاهی از کثرت بکا بر حدقهٔ صبیان بیاض افتد و علاجش تضمید آب عنب الثعلب بر جبهه و اجفان و استعمال ادویهٔ خفیفهٔ مذکوره نمایند و از کندر و انزروت و صبر و دم الاخوین و سرمه و اقلیمیای فضه مساوی کوفته بیخته در آب خالص شیاف ساخته استعمال کنند

ذکر ادویهٔ مرکبه که نافع بیاض و سبل و ظفره وغیره است **برود حصرم** که بیاض و سبل و ناخنه و جهر و دمعه و جرب و سلاق را نافع سنگ بصری مغسول ده درم پوست بلیلهٔ زرد زنجبیل زردچوب هر یک پنج درم دار فلفل مامیران هر یک سه درم نمک هندی یک درم کوفته بیخته بیست روز در آب غوره پرورند و در سایه خشک کنند و دیگر بار سائیده استعمال کنند **برود اسود** که دمعه را باز دارد و بیاض ببرد سرمهٔ توتیای مغسول هر یک دوازده درم مروارید ناسفته دو درم سادج هندی یکدرم زعفران نیم درم مامیران هشت درم مشک کافور هر یک دانگی صلایه کرده استعمال نمایند **حب الجن** برای دفع

پھولہ و جالہ و آب روان و خارش و سرخی چشم سنگ بصری پھٹکری بریان ہر یک یکدام ہلیلۂ سیاہ مغز تخم نیم تخم نرملی ہر یک سہ ماشہ نیلہ تھوتھہ بریان مغز تخم ہلیلہ سوختہ
کف دریا سمندر پھل دہنۂ فرنگ زعفران ہر یک دو ماشہ نبات شش ماشہ ہمہ ادویہ را سائیدہ در گلاب یک شبانہ روز حل کنند و حب بستہ نگاہدارند بوقت حاجت در
آب سائیدہ اندر چشم کشند **حب** برای گل چشم از بیاض حکیم اجمل خان ہلیلۂ سیاہ پلاس پاپڑہ متشر نمک لاہوری صندل سرخ مساوی بآب باریک سائیدہ حب ساختہ
در چشم کشند **ضرم کبیر** مجرب در قلعہ بیاض قوی پوست بیضۂ مدبر گرہ نی کہنہ خاکستر صدف مروارید شنج کف دریا سرگین سوسمار دنہج اقلیمیای نقرہ اقلیمیای ذہبی
شادنج لبسد خاکستر بازوی کرکس ہر یک یکجزو حجر المسن ربع جزو شیر ذرق یعنی لس افگندۂ شیر نیم جزو کوفتہ بحریر بیختہ بمیل در چشم کشند یا ذرور ساختہ رفادہ بر چشم بنبند **ضرم**
صغیر و ضرم معسل پوست بیضۂ مدبر باریک لبسایند خواہ تنہا خواہ با شکر آمیختہ استعمال نمایند و اگر پوست مذکور را با عسل آمیختہ در چشم کشند ضرم معسل نامند
و طریق تدبیر پوست بیضہ انیست کہ آنرا در آب شیرین تر نمایند و در آفتاب نہند و از غبار پوشیدہ دارند و چون آب متعفن شود تبدیل سازند و باہستگی ہی
شویند و پوست باریک کہ از اندرون آن جدا گردد دور کنند و آب دیگر ریختہ و دہن ظرف بستہ تا غبار نرسد بدستور اول بدارند تا آب گندہ شود پس بشویند
و تبدیل بہمین قسم تکرار عمل نمایند تا آنکہ آب از گندہ شدن باز ماند و پوست باریک از قشور جدا گردد پس بکار برند و اگر پوست بیضہ کہ از ان بچہ بر آمدہ باشد بگیرند
قوی الاثر خواہد بود **دوائیکہ** بیاض سبل و ناخنہ را ببرد و از فلفل نمک لاہوری شب یمانی آبگینہ تخم سرس ہر پنج ادویہ مساوی گرفتہ در ظرف کانسی بچوب نیب
لبسایند تا ہمچون غبار شود ہر صبح یکروز در میان یک میل در چشم کشند **ذرور رمادی** جرب و سبل و دمعہ را نافع باشد ممیران چینی یکدرم توتیای کرمانی پرورد
تنبج سوختۂ پرورد توبال مس مغسول سرمۂ اصفہانی پرورد ہر یک دو درم کوفتہ بیختہ استعمال نمایند **ذرور ہندی** کہ برای دفع سبل و بیاض مکرر بعمل آمدہ مغز خستۂ
کھرنی یکعدد تخم سرس یک عدد نمک لاہوری یکماشہ آینہ ہلدی تقشر دو ماشہ قرنفل دو عدد شورۂ قلمی یک ماشہ باریک سائیدہ صبح ذرور نمایند و اگر بعد فصد
سر و استعمال کنند بہتر باشد **شیاف اسود** کہ برای قطع ناخنہ و دفع بیاض معمول ست سرمۂ زنگار شادنج ہر یک یکنیم درم اقلیمیا دو درم اشق سکبینج
دار فلفل ہر واحد نیم درم اشق و سکبینج را در شراب کہنہ حل کنند و باقی ادویہ کوفتہ بیختہ بآن لبسرشند و شیاف ساختہ در چشم کشند **نوع دیگر** کہ ہم باکتحال چشم
وہم بطلای حوالی آن بکار آید چون اکتحال نمایند ظفرہ و بیاض و لقیۂ مادۂ رمد کہنہ قطع نماید و چون طلا نمایند سیلان دمعہ و انصباب مواد را مانع آید و مجرب
ست شب یمانی یکدام عالمگیری کہ چہاردہ ماشہ می شود رسوت نیم دام افیون سہ ماشہ سفیدۂ کاشغری توتیای سبز پوست عاقرقرحا ہر یک یکماشہ بآب
صلایہ کردہ شیاف سازند وقت حاجت سائیدہ بکار برند **شیاف** کہ برای ظفرہ و بیاض و ضعف بصر مجرب ست گل کنجد غنچۂ یاسمین مغز تخم کھرنی تخم سرس
کونپل نرم بکاین کونپل نیم فلفل گرد ہر واحد صد عدد شورۂ قلمی شش ماشہ سرمۂ گل بگاید ان کنہ ہر یک یکتولہ دار فلفل پنج عدد کوفتہ اول در شیرۂ بھنگرہ
کھرل نمایند روز دوم در آب لیمون روز سوم در گلاب پس شیاف بستہ نگہدارند و سائیدہ در چشم کشند **شیاف احمر حاد** کہ بیاض و سبل و ظفرہ و سلاق
را نافع شادنج غدی مغسول شش درم صمغ عربی پنجدرم مس سوختہ زاج سوختہ ہر یک دو درم افیون صبر سقوطری ہر یک نیم درم زنگار نیم درم زعفران عروق ہر یک
یکنیم دانگ کوفتہ بحریر بیختہ شیاف سازند **شیاف زنگار** معمول در سبل و بیاض زنگار کف دریا شب یمانی بریان کتیرا مساوی یکپاس بآب لیمو سحق
نمایند و شیاف ساختہ در چشم کشند **شیاف پھولی** جہت پھولی و جالہ و ناخنہ مجرب نمک لاہوری یک درم قرنفل کلاہ دار مرچ سیاہ ہر یک پنج عدد
افیون یک سرخ خرمہرۂ سوختہ یک عدد پرچۂ چینی سفید یکماشہ کافور بھیم سینی چہار سرخ گھونگچی سفید پنج عدد اول گھونگچی را پوست دور کردہ سوختہ مثل انگشت
نمایند و ہمہ ادویہ را در ظرف آہنی و دستۂ چوب نیم کہ دران فلوس نشاندہ باشند بآب لیمون کھرل کنند پس شیاف ساختہ نگہدارند و بآب لیمو یا آب سادہ سودہ اندرون
چشم بکشند و بالای آن طلا نمایند **شیاف اخضر** کہ جرب و سبل و دمعہ و گل چشم را مجرب حکیم شریف خان ست زنگار سہ درم اقلیمیای نقرہ اشق صمغ عربی سفیدۂ
ارزیز ہر یک دو درم بآب سداب لبسرشند و شیاف سازند **شیاف عجیب** برای جرب و بیاض و ظفرہ و سبل نافع نوشادر نیم مثقال بورق کف دریا ہر یک
یک درم اشق یک مثقال زرنیخ سرخ دو درم زنگار سہ درم قلقطار شش درم اشق را بآب سداب حل کردہ دیگر ادویہ مثل غبار سودہ آمیختہ شیاف سازند
و در سایہ خشک کنند **شیاف** کہ بیاض غلیظ ببرد و باصرہ را یاری دہد از بیاض حکیم واصل خان سکبینج اشق زرد چوب ہر یک یک جزو کف دریا نمک
لاہوری ہر یک دو جزو زنگار ربع جزو ہمہ را خوب صلایہ نمودہ بآب بادیان خمیر کردہ شیاف مثل جو سازند و در سایہ خشک نمودہ وقت حاجت بآب
سائیدہ بمیل در چشم کشند **کحل یاسمین** کہ برای گل چشم بارہا آزمودہ و ہزار بانفع نمودہ گل کنجد چہار صد عدد گل چنبیلی چہار صد عدد فلفل گرد چہار صد

عدد شب یمانی بریان دو درم بخته خوب باریک کهرل نموده در چشم کشند **کحل بقراطی** جهت رفع بیاض معتدل ست و در اندک زمان قطع میکند شیشه سبز محرق مغسول دو درم بورهٔ ارمنی کف دریا هریک یکدرم کحل سازند **کحل فلفل** نافع بیاض و سبل و ظفره و رمد کهنه و کدورت چشم و شبکوری فلفل گرد یکماشه در زهرهٔ گاو یا بز ترکرده خشک نموده آنیه بلدی هم وزن آن بآب لیمو ترکرده خشک ساخته سنگ بصری گرم نموده بآب لیمو چهار بار سرد کرده مغز تخم کهرنی غنچهٔ یاسمین هریک نیم درم باریک سائیده بکار برند **کحل صابون** که از حافظ عنایت الله بحکیم شریف خان رسیده و جهت بیاض و نزول آب تجربه کرده اند صابون پنج درم نیله تهوتهه رال هریک سه و نیم ماشه صابون را از کارد باریک ریزه ریزه کرده در ظرف آهنی بر آتش نهند تا مثل آب شود و بعد از ان نیله تهوتهه رال انداخته از دستهٔ آهنی حل کنند و زیر آن آتش تیز نمایند تا که رنگ دوا سیاه شود بعد از ان فرود آورده نگاهدارند وقت حاجت مثل دانهٔ خشخاش یا کنجد گرفته در صدف قدرے آب انداخته دوا را خوب حل کنند و در چشم کشند بعد سه روز بازا استعمال نمایند **کحل مجرب** حکیم ذکاء الله خان بجهت سبل و بیاض شادنج مغسول ده درم پوست هلیلهٔ زرد زنجبیل هریک پنج درم فلفل سفید دو درم نوشادر یک درم تیار ساخته در چشم کشند **کحل مجرب** حکیم شریف خان برای سبل و ناخنه و بیاض مس سوخته شادنج مغسول هریک پنج ماشه اقلیمیاے فضه دو ماشه زنگار صبر بورهٔ ارمنی هریک یکماشه فلفل گرد دار فلفل زعفران هریک نیم ماشه کوفته بیخته سرمه سا نموده در چشم کشند **کحل مجرب** برائے سبل و بیاض وغیره توتیائے قلم پادیر ماميران از زروت سفید توتیاے هارونی هریک یکدرم قرنفل ده عدد فلفل سیاه هشت عدد مشک خالص یکماشه زردچوب دو گره زعفران نیم توله یا برابر زردچوب بدستور مقرر بے تیار سازند **کحل** برائے اکثر بیماریهاے چشم چون بیاض و ظفره و سبل و حمرت و ضعف بصر و دمعه مجرب در عمل ست پوست هلیلهٔ زرد پوست بلیلهٔ آمله هر واحد نیم رطل در دو سه رطل آب شیرین یک شبانه روز ترکنند و آب صاف گرفته جهت بقدر نیم پاو یک صد و بست بار گداخته در آب مذکور سرد نمایند که بقدر دو دام ماند از ان جست مسمار سازند و در چوب بینی نصب نمایند و شورهٔ قلمی سفید گرفته از ان مسمار و چوب باریک بسایند تا آنکه رنگ شوره سیاه گردد در چشم اکتحال نموده باشند **کاجل** جهت سبل و بیاض و تقویت بصر و دیگر امراض چشم بسیار نافع ست ماميران یکماشه قرنفل یکماشه در پاو آثار شیر بجوشانند و در سایه خشک نمایند سنگ بصری سرمهٔ سفید دودهی زردچوب بیخ گلاب هریک یکماشه مغز تخم کهرنی کونپل نار کونپل اکاین همه را باریک سائیده در روغن مادهٔ گاو نیم پاو سرده در خمیر نمایند بعد از ان بر پارچهٔ سرخ مالیده فتیله ساخته چراغ روشن نموده کاجل در ظرف چینی خام بگیرند و بعد یکروز در چشم کشند

نفاخات

گاهی نفاخات مائیه در بعض قشور قرنیه حادث می شود و مائیت در دو قشر از قشور اربعهٔ قرنیه محتقن میگردد و لا محاله مختلف می باشد بحسب موضع و غور در زارت و غائر تر از ان ردی تر ست و گاہے مختلف می باشد بحسب زیادتی و نقصان او در مقدار و عدد که بزرگ و کثیر العدد یا کوچک و قلیل العدد بود و گاہے در لون فی نفسه که مائیت آن صرف بسیط نیست بلکه ممزوج بخلط ست و بحسب امتزاج آن خلط متلون بلون آن باشد و یا اختلاف رنگ آن بحسب اختلاف موضع حدوث آن تحت قشر اولی یا ثانی یا ثالث می باشد و گاهی در قوام که رقیق سریع التحلیل و سریع النفوذ و قلیل التنوا از انبساط آن باشد و یا غلیظ بطی التحلیل و النفوذ و کثیر التنوا از انبساط آن و گاهی در عذوبت و حدت و اکالیت او مختلف می باشد و انچه در قشر اولی بود سیاه می نماید و سهل العلاج ست و انچه غائر بود ابیض محسوس میگردد و صعب ست و کثیر المائیه حاد ردی باشد چه تمدید و تاکیل هر دو مؤلم بود و هر چند غائر تر باشد تمدید و انتشار و تاکل و رداءت او بیشتر بود و انچه محاذی ثقبه باشد بعبارت مضرت رساند بلکه باعث کوری ست و خصوصاً هرگاه تاکل و قرحه دماده او در اکثر مالح یا حریف اکال میباشد بسبب اختلاط مائیت با مرهٔ صفرا و زین قلت عسر التحلیل و العلاج ست **علاج** در ابتدا فصد قیفال و استفراغ بحسب خلط غالب تعدیل مزاج و تلطیف غذا و بعد از ان قطور شیاف ابیض غیر افیونی باندکی از شیاف محلله در چشم و چون بسیاری از ان تحلیل یافت ذرور نمایند و لا شیاف ابیض تا زائل گردد و اگر تحلیل نیابد استعمال نمایند شیافی که تحلیل آن زیاده باشد مانند مر مکی محلول با شراب و سکبینج و چون متقیح گردد بعلاج قروح معالجه نمایند و شیخ میفرماید و اگر صغیر باشد با دویه مجففه علاج کنند و دوای طین شاموس که از گل شاموس بریان سه وقیه توتیا یک وقیه اقلیمیاے مغسول و سرمهٔ مغسول هر واحد دو وقیه توبال مس مغسول چهار وقیه و در بعضی نسخ یک وقیه افیون سه وقیه صمغ چهار وقیه بآب باران سوده شیاف [illegible] جلیبا استعمال نمایند و هرگاه کاری گردد بآهن علاج کنند

خشونت قرنیه یعنی درشتی که در سیاهی چشم عارض شود

و این را سه سبب ست بوست قرنیه انقباسیه خلط حاد یا شور بر قرنیه و تغیر مزاج این طبقه با استعمال ادویه حاده اکاله و علاقش آنست که مردم کم پوشیدن او

گشادن چشم چنان معلوم شود که پلک بالا بر چیزی درشت میگذرد و بسبب ایذای حرکت پلک اشک بیرون آید و درشتی و ناهمواری طبقهٔ مذکور بمعاینه کنند و آن نیز نماید و تقدم تدابیر موجدهٔ اسباب مذکوره نیز بران گواهی دهد **علاج** اول مرطبات استعمال کنند با غذیهٔ مرطبه مثل مزورات معمول با شیای چرب و لحوم خفیف مثل شورباجات و پاچهٔ بزو گوسفند و بیضهٔ مرغ و فالوده متخذ از شیر مغز جوان اگر با آن تپ نباشد و اشربهٔ مرطب دماغ مثل خمیرهٔ بنفشه و شربت نیلوفر و تغریق سر بر روغنهای مرطب و ریختن آنها مع شیر بر سر و استحمام و قطورات بادهان مرطبه و شیر دختران و لعاب اسبغول و جز آن که در علاج امراض یابس دماغی مفصل مسطور شده و ایضاً بهر تبدیل مزاج مرطبات مثل آب کشنیز سبز و آب مکو و آب برگ سداب گلاب و لبستان افروز همه و یا یکی از ینها با لعاب اسبغول در چشم چکانند و جو تنها با شیر بز سوده بر پشت چشم ضماد سازند و شیر دختران هر روز بدفعات متوالیه در چشم دوشند و بعد حصول ملاست و سکون لذع اگر سببش خلط مالح یا حریف باشد مسهل صفرا دهند و در طبیخ بنفشه و گل سرخ و نیلوفر و مکو هر یک نه ماشه سپستان شصت عدد عناب بست عدد مغز فلوس و ترنجبین هر یک هفت توله گلقند چار توله حل کرده روغن بادام هفت ماشه داخل کرده دادن نیز سودمند ست و بهتر آنست که در ماء الجبن نوشانند و قطعهٔ اسرب بر کف دست یا برتی بمالند و سیاهی او باندکی روغن بنفشه در چشم کشند و لعاب بهدانه همراه کتیرا و قدرے روغن بنفشه در چشم کشیدن نیز سودمند ست وکذا خون بال کبوتر بچه چکانیدن مفید

نتو القرنیه یعنی بلند شدن سیاهی چشم از سفیدی آن چنانکه بلندی او ظاهر نماید

وسببش در آمدن خلط یا ریح ست در زیر این طبقه یا ورمی که حادث شده گردد و ران **علاج** اول تنقیه بمسهل بلغم و حب ایارج نمایند و بعد تنقیه فادهٔ خرد کتان با آب عنب الثعلب و گلاب تر کرده بر چشم نهاده بر بندند و ادویهٔ محلله چون ذرور اصفر و شیاف احمر در چشم کشند و آبهای گرم روی بشویند و بر بخار او انکباب نمایند و تلطیف غذا کنند و بر اغذیهٔ ناشفهٔ خفیفه مثل گوشت تیهو و تدرو و فیج و دراج و کنجشک اقتصار ورزند و از اکثار غذا و امتلا منع نمایند و اگر حرارت در مزاج مریض باشد تسکین آن نمایند و اگر مزاج علیل بارد یا بر اعتدال باشد بروغن مصطگی مع اندکی آب جو مطبوخ سعوط کنند که بسرعت زائل کند و چیزهای قابض چون شادنج وغیره در چشم کشیدن سودمند ست وکذا الک دار فلفل دو ثلث درم پوست هلیلهٔ زرد نیم درم اقلیمیائے فضی زبد البحر هر یک یکدرم شادنج مغسول سرمهٔ اصفهانی هر یک یکنیم درم باریک سائیده بحریر بیخته یک طسوج ترنفل مسحوق دران داخل کرده مجموع را سحق بلیغ نموده بیخته اکتحال نمایند و اگر طبیعت مقتضی و حاجت قوی باشد فصد قیفال نمایند و بولس گفته که بعد فصد و تلیین طبیعت سداب خشک اقلیمیائے فضی صمغ عربی مساوی کوفته بیخته در چشم ذرور نمایند و بر فادهٔ محکم بربندند تا آنکه نتو زائل گردد

ثبور عین

ثبره که بر قرنیه افتد سفید باشد و آنچه بر ملتحمه حادث گردد سرخ بود و اکثر حدوث ثبره از صفرا یا از خون صفراوی بود علامتش درد و ضربان و سرخی و سفیدی چشم و کثرت اشک بود پس اگر ماده اندک و شیرین باشد وجع کمتر بود و اگر ماده بسیار و رقیق و حاد و حریف و یا بورقی باشد ضربان و درد بشدت بود و خطر اکثر و ایلاقی گفته که ثبره در قرنیه از هر ماده عارض میگردد و شناخته میشود مادهٔ آن از رنگ و وجع و اعراض مخصوصهٔ آن بحسب زیادتی و کمی و کثرت و قلت حرارت و موقع حصول آن و ثبره که زیر قشر ظاهری از قشور اربعهٔ قرنیه باشد صافی و سیاه می نماید و با درد اندک بود و این سالم تر ست اگر محاذی ثقبه نباشد و آنچه در قشر ثالث افتد سفید و شدید الوجع و ردیء میباشد و آنکه در قشر ثانی بود اغبر و در سفیدی و سیاهی و در وجع و در حرارت متوسط باشد بالجمله ثبره که مقابل ثقبه باشد در هر قشری که بود ردی ست بعد اندمال منع بصارت میکند بخلاف آنکه محاذی ثقبه نباشد که اثر وے مانع بصارت نمی شود و گویند که فرق میان ابتدائے ثبره و ابتدای قرحه آنست که ثبره بشیئی بر می آید که گویا نقطهٔ سرخ ست در رنگ و قرحه در ابتدا سفید میباشد و این مرض مطلقاً مخوف ست خصوص که با وجع شدید باشد **علاج** بزودی فصد قیفال کنند و از حجامت با شرط نمایند و مسهل صفرا دهند و از غذا بر مزورات باردهٔ متخذه از ماش و کدو و اسفاناخ و خرفه و خیار و کدو و اقتصار ورزند و لطیفهٔ مزاج و تسکین وجع با آشامیدن اشربهٔ مبرده مثل شیرهٔ تخم کاهو و شیرهٔ تخم خرفه با شربت خشخاش یا شربت عناب یا شربت نیلوفر نمایند و بعد فصد شیاف ابیض در شیر دختران حل نموده و به پارهٔ پنبهٔ کهنه آلوده بر چشم گذارند یا لعاب بزرقطونا و گلاب و آب برگ کشنیز خوب ممزوج نموده در چشم چکانند و یا خرفه با آن تر نموده بر چشم گذارند تا آنکه وجع تسکین یابد و اگر وجع شدید باشد قدرے رسوت با تخم افیون و زعفران محلول با آب کاهو تازه

بر چشم طلا کردن باکی نیست و بعده شیر دختران در چشم دوشند و بعد ازان مدام لعاب بزر قطونا و لعاب بهدانه در چشم چکانند و قطور معمول از جو مقشر و بهدانه و انزروت که در قروح
بباید لازم گیرند و هرگاه درد ساکن شود و بثور بنضج شروع کند ذرور ملکایا بشیر خر یا شیاف ابیض بشیر دختر حل کرده استعمال نمایند و هرگاه بثره منفجر گردد و ریم خارج شود بعلاج
قروح پردازند و بعضی گویند که بعد فصد و اسهال و استعمال شیاف ابیض با سفیدی بیضهٔ مرغ یا شیر دختران شیاف مدی بکار برند و گاهی ادویهٔ مخدره وقت شدت الم استعمال
می نمایند و اگر منتشف نگردد ذرور شادنج بران بپاشند و چون نضیج مدد العنبار شود بطول انجامد شیاف احمر لیشیر دختران حل کرده در چشم بچکانند و بقول شیخ در بثره
بعد فصد خون بال کبوتر بچه یا شفنین بچکانند و سفیدی بیضه لیسر که در روغن گل حل کرده بصوف آلوده بر چشم نهند و خیسر که دران تخم مرو تر کرده باشند و شیاف ابار در
چشم چکانند بالجمله تدبیر این مرض از باب رمد و قروح از تقلیل غذا و جذب ماده باسفل بفصد و مسهل اخذ کنند و در ابتدا روادعات بکار برند و در انتها شیاف ابیض
کندری و در انحطاط شیاف احمر لین بچشم کشند و اگر مورسرج عارض گردد علاج آن نمایند و هبة الله و امین الدوله گویند که علاج بثور در ابتدا مثل علاج
قروح از فصد و اسهال و تعدیل مزاج و تقویت چشم با دویهٔ مبرده مانع نضول و مخدر مسکن وجع نمایند و اگر درد اندک باشد در ابتدا شیاف ابیض و ذرور ملکایا استعمال
کنند و در انتها ملکایا تنها بهتر ست و یا شیاف ابیض کندری و در انحطاط شیاف احمر لین و اگر مدت دراز گردد و تحلیل نیابد روشنایا استعمال نمایند و حکیم علی
در شرح قانون می نویسد که از معالجات این بعد تنقیهٔ بدن و سر منع انجره از تصاعد ست و اصلاح کیفیت ماده و تلطیف غذا و اصلاح او حتی که در وے
تجفیف و حدت نماند و اغذیهٔ لقه درین باب بهتر ست و ترک لحوم اولی بعد ازان ادویهٔ مخرج ماده استعمال کنند و باید که در ابتدا ادویهٔ مسخنه استعمال نمایند بلکه بر
مجففات اقتصار کنند و مسدد هم نباشند و لهذا شیاف ابیض و مانند آن جائز نیست خاصةً افیونی و بهترین مجففات درین وقت توتیا و سرمه مغسول و گل شاموس
و مانند آنست و گاهے توتیا مس مغسول اضافه میکنند و ادویه بآب حلبه یا شیر زنان یا شیر خر استعمال نمایند و گاہے وقت شدت درد در ابتدا بر شیر تنها اقتصار
کنند و هرگاه این بثور مزمن شود از استعمال محللات مثل شیاف احمر لین پس حاد و روشنایا بلکه سکبینج چاره نباشد و هرگاه قرحه شود علاج قروح نمایند

کمون المده

گاهی ریم زیر قرنیه در عمق او و یا در قرب او محتبس شود پس موضع قرنیه مشابه بشکل ظفر نماید و اگر بانا کل باشد آنرا قلقطار یا نامند و سبب وقوع قرحه یا بثره است در قرنیه
که منفجر نشود و ریم بند بماند یا حدوث رمد شدید یا صداع قوی که فضلهٔ آن بسوے این موضع انصباب نماید مستحیل بریم گردد و گاہے این مده موضع تحلیل
از قرنیه در گیرد و گاهی موضع کثیر ازان اخذ کند بحدیکه بر همه سیاهی چشم مشتمل گردد و این ردی تر ست علاج بعد تنقیهٔ بدن و دماغ بهر نضج و تحلیل باستعمال تکمید
بآب حلبه و اکلیل الملک و بابونه ساعت بساعت و استحمام و انکباب پردازند و لعاب حلبه و تخم کتان قطیا و ذرور اصفر دران یا در شیر خر حل کرده در چشم چکانند یا کندر
یک جزو زعفران نیم جزو باریک سائیده بآب حلبه حل کرده چکانند و چکانیدن شیاف احمر لین بآب حلبه محلل ست و بعد بحث نشف و تحلیل مده مارقشیشائے قضے
یا اقلیمیائے فضه باریک سائیده در چشم پر آگنند و شیاف وردی منسحه طری استعمال نمایند و هرگاه تحلیل نشود و در انفجار درنگ گردد سکبینج و اشق محلول در آب حلبه
استعمال نمایند و اگر مده از بثره و قرحه نباشد اکتحال و ذرور مرقشیشائے فضه بعمل آرند و اگر تحلیل نگردد و نضج هم نیابد و مانع بصر شود ناچار درین صورت
بدستکاری متوجه شوند و بعد ازان بعلاج قروح چشم رجوع نمایند و بقول فونس مثل شراب عسل و آب حلبه و شیاف کندر و زعفران علاج کنند و یا باکلیل الملک
لعاب بزر کتان و ترب مطبوخ نضیج دهند اگر مده مانع نباشد و نقاے او مثل شیاف مرو شاهتره کنند و اگر هنوز قرحه نشده باشد شیاف از قلقدیس و زعفران
هر واحد یک وقیه مرکب نیم درم عسل یک رطل ساخته استعمال نمایند و ایضاً دواے مغناطیس که در ظفره گذشت و دواے طین شاموس که در نفاخات
مذکور شد بعمل آرند و جالینوس گوید که بعد فصد و مسهل شیاف احمر لین پس ذرور اصفر کبیر و شیاف احمر حاد پس باسلیقون و عزیزی و مانند آن استعمال نمایند
تا استعمال ادویه بتدریج باشد و بعضے گفته اند که از معالجهٔ او آنست که اول تنقیهٔ بدن و سر نمایند و اصلاح غذا و تلطیف و تقلیل او کنند و بر مزورات اقتصار
ورزند اگر خوف ضعف قوت نباشد و آنچه ملطف مواد چشم باشد مثل صعتر و ثوم و شراب بخورند اگر از مده و کثرت حرارت مانع نباشد بعد ازان اکثار حمام و انکباب
بر بخار آب گرم نمایند خصوصاً که دران ملطفات جوشانیده باشند بعده ادویهٔ موضعیهٔ محلله ملینهٔ مرققه مسخنه جرم قرنیه که مجفف و شدید التسخین نباشند استعمال کنند
و این چنین ادویه جالی و مفتح میباشند مثل آب حلبه و لعاب او و آب اکلیل الملک و سلاقهٔ کرنب هر واحد بعسل و شکر بکار برند و کذا لعاب تخم کتان و شراب عسل و اگر
با قرحه باشد شیاف مرکب از انزروت و کندر یا شیاف ابیض کندری یا شیاف ابیض انزروتی و ملکایا سود مند ست و ایضاً از کندر و مر و زعفران و اشق

وجند بیدستر شیاف ساختہ بآب حلبہ مفید بود وکذا اکل شیاف احمرلین والیفاً مروزعفران وصبر مکداوقیہ سودہ بشراب سہ اوقیہ عسل نیم رطل آمیختہ ہر روز دو سہ بار استعمال نمایند کہ برای قاتقطار یا نیز مفید ست بنا بر تنقیۂ مدہ و التحام لحم وگاہی محتاج بمثل سکنجبین و فرفیون میگردد و اگر با کمنہ رمد باشد چکانیدن شیر بغایت نافع بود زیرا کہ دران جلا و تحلیل و تلیین مع تسکین وجع و انضاج ست و اول تنہا استعمال کنند و بعد ازان بآب حلبہ ولعاب بزرکتان و مانند آن تقویت دہند و تضمید چشم بدانچہ محلل و ملین باشد در اکثر احوال نافع ست و ضماد فو تیخ نہری بشراب پختہ وکذا مغز نان مطبوخ بشراب کہنہ برای کمنہ تحت عین مجرب سویدی ست وضماد برگ مرزنجوش بعسل یا بسکر آمیختہ و یا پوست بیخ ترب و تخم آن و صبر و نمک و سرکہ و آرد باقلا مع آرد حلبہ مساوی و ثوم سوختہ و خردل ہر واحد بعسل آمیختہ و یا برگ فلفل الماء مع ثمر آن و کمون بری مضموغ برفت و عسل آمیختہ و بیخ فاشرا بزیت و خون ورشان و قسطرن بشراب مطبوخ و بیخ انجدان بزیت و بیخ بلبوس بزردی بیضہ آمیختہ و زوفاے خشک تنہا یا مطبوخ بزیت و پنیر تازہ غیر مملح و انیسون و لعاب دہن صائم و ثافسیا مع کندر و موم و سندروس و زیرہ خائیدہ بزیت و عسل آمیختہ و سماق و قصب الزریرہ و مغز جوز و نقل ازرق و خردل و کرسنہ و خون کبوتر و خون تنفین و فرشیشا و مر بآب ترب و انتیتین بعسل یا سرکہ سرشتہ ہر واحد نافع کمنہ تحت عین ست و بعضے اطبا گفتہ اند کہ اولاً باستفراغ از ایارج ابتدا کنند بعدہ بمویزج و عاقرقرحا غرغرہ نمایند بدرور کمنہ اکتحال کنند و یا از ذرور مذکور در آب بادیان شستہ شیاف ساختہ در آب بادیان سودہ در چشم کشند **و صاحب ذخیرہ** می نویسد کہ اگر باین علاجہا زائل نشود علاج طرفہ کنند و اگر کفایت نکند ادویہ کہ در نزول الماء بکار آید

قروح عین

بدانکہ قرحہ چشم دراکثر از اخلاط حادہ محرقہ لذاعہ پیدا میشود و یا از ضربہ و صدمہ و نخس بسوزن و خار و چیزے سر تیز و تیر و سنگ و مانند آن و از سوء علاج در مثل رمد و جدری و وضع روادع قبل تنقیہ و استعمال اکحال حادہ در امراض یا بسہ نیز افتد و آن بحسب خلاف در ظہور و غور و اجزاے مکان ہفت نوع نوشتہ اند چہار ازان بر سطح قرنیہ افتد کہ جالینوس آنرا قروح و بعض متقدمین خشونت گویند **نخستین** قرحہ شبیہ بدخان در رنگ کہ بر سیاہی چشم منتشر باشد و جاے بسیار ازان در گیرد و تمام خفی نامند و گاہے قتام گویند و در یونانی اخلوس خوانند بمعنی ظلمت یا غبار **و دوم** قدرے عمیق تر ازان و شدید البیاض و صغیر الحجم و آن مسمی بسحاب و غمام ست و گاہے این را نیز قتام خوانند و بیونانی نافالیون گویند بمعنی ابر **و سوم** براکلیل سیاہی چشم افتد و قدری از بیاض ملتحمہ در گیرد پس ہر قدر کہ بر حدقہ بود سفید نماید و انچہ بر ملتحمہ باشد سرخ بود و این را اکلیلے و بیونانی ارغیمون گویند یعنی صاحب دو رنگ و غور این قرحہ بیشتر از نوع دوم ست **و چہارم** مسمی باحتراقی ست و صوفی نیز نامند و بیونانی سقیقادما و ابیقومیا یعنی احتراقی و اسقوما یعنی شعبیہ گویند و این بر ظاہر حدقہ مثل صوف صغیر و دنیہ باشد و ذات عروق شعریہ بود و غور این کمتر از دوم و سوم ست و سہ ازان غائر بود **نوع اول** آنرا بیونانی بوتویون گویند یعنی عمیق و نیز بوتریون بمعنی جب نامند و آن قرحہ عمیق ضیق مستدیر صافی اللون مائل بسرخی بقدر ہاون ست **و ثانی** را بیونانی قولوما یعنی حافر نامند و سماے نیز گویند و عمق آن قلیل تر بود و جاے وسیع تر گیرد و چرکناک بود **و ثالث** را بیونانی افیقوما یعنی احتراقی خوانند و آن قرحہ عمیق ذی وسخ و ذات خشک ریشہ و با رطوبت بسیار و حدت شدید باشد و در تنقیہ آن مخاطرہ سیلان رطوبت چشم ست **بالجملہ** قروح حادث در قرنیہ یا عقب رمد و یا بعد بثور و یا بسبب ضربہ حادث می شود و بیشتر مبدا قرحہ از داخل بود و بسوے خارج منفجر شود و گاہی بالعکس باشد و نشان قرحہ و مقلہ شدت درد و ضربان و نخس و کثرت اشک بود پس اگر قرحہ در ملتحمہ باشد بر سفیدی چشم نقطہ سرخ کہ حمرت آن بر حمرت سائر اجزا غالب باشد ظاہر شود و این سالمترین قرحہ است اگر باندک درد باشد و انچہ از قرحہ درین طبقہ غائر بود آنرا دبیلہ نامند و انچہ غیر غائر باشد قرحہ مطلقہ گویند و اگر در طبقہ قرنیہ افتد در سیاہی چشم نقطہ سفید پیدا آید و اگر در طبقہ عنبیہ حادث شود در برابر حدقہ نقطہ سرخ منتسج برگہاے سرخ ظہور نماید و این بدترین اقسام قرحہ بود گاہی قرنیہ را می شگافد و اگر قرحہ در طبقات دیگر باشد بجز درد شدید چیزے از آثار قرحہ محسوس نگردد مگر بعد جوشش مدہ و شگافتن طبقات و ہرگاہ ریم سفید بر رفادہ یافتہ شود بر درد سخت و ضربان قوی دلالت کند و اگر زرد یا تیرہ یا رقیق باشد عوارض مذکورہ خفیف تر بود و اگر سرخ آید درد بسیار خفیف باشد و اسلم قروح آنست کہ ظاہر و در ملتحمہ باشد و الم و قلق و دمعہ دران اندک و انطباق پلک ممکن بود و ردی آنکہ بعکس این باشد و ازان بدتر انچہ بر قرنیہ اسفل ناظر باشد بجہت آنکہ نتو بسوی این موضع سریع ست و بدترین جمیع قرحہا است کہ بر حدقہ بمقابل ناظر باشد بجہت آنکہ این اجرا می پوشاند و گویند کہ نوعی از قرحہ غریبہ است کہ ذات العروق نامند و آن مخصوص بموضع معین از چشم نبود و در ہر موضع چشم کہ حادث شود نقطہ محیط باشعبہاے عروق کثیرہ و منتسج مثل شبکہ ظاہر گردد و اکثر طبقات را در گیرد و مبدا او از شبکیہ بود و چشم را ازان نجاح حاصل نشود و بسوے دبیلہ

انتقال می نماید **علاج** بسرعت فصد سرو کنند و در ہر ہفتہ یا کمتر ازان قدری خون گرفتہ باشند وگاہی دران حاجت بحجامت قفا وارسال علق افتد و تنقیہ بمسہل صفرا
و حب ہلیلہ و یا بماء الفواکہ یا مطبوخ فواکہ یا مطبوخ ہلیلہ یا نقوع آن و حب بنفشہ نمایند و ماء الجبن مفید ست و تبرید رمد دہند و اگر با سہر و شدت ضربان باشد
شربت خشخاش بدہند و ترطیب دماغ بادہان مرطبہ نمایند و اگر با حرارت مزاج و سرخی چشم و گرمی سر درجہ باشد عناب بنفشہ ترنجبین استعمال کنند و از گوشت و شراب
پرہیز ند **و بقول** بارده بخورند **و بقول شیخ** محمد درین باب تنقیہ راس ست باستفراغات جاذبہ بسوی اسفل و از نیجت حجامت ساقین دران نفع کثیر دارد
و فصد صافن و بستن اطراف و مالیدن آن نیز مفید ست و در ہر چہار روز بحبوب و حبوب جات فضول حار رقیق از مطبوخات و نقوعات ادامت اسہال نمایند و اگر با آن مد
باشد اول علاج رمد باستفراغ مذکور در رمد حار کنند و با دویہ کہ جامع میان تسکین وجع و اندمال قرحہ باشد مثل شیاف نشاستجی و کندری و اسفیداجی و تقطیر
شیر زنان در چشم و اگر با آن سیلان خلط باشد چیزیکہ دران قوت مانعہ باشد مخلوط سازند **بالجملہ** بعد فصد شیر زنان در چشم چکانند و شیاف ابیض در سفیدی
بیضۂ مرغ یا در شیر زنان حل کردہ قطور کنند و پنبہ بدان آلودہ بر چشم نہند و چون گرم گردد تبدیل نمایند و ادویہ مخدرہ بر چشم طلا کنند و دوائیکہ دران لذع باشد
از چشم دور دارند و ادویہ کہ در غایت بعد از لذع باشند مثل توتیای مغسول و صبر و مر و مانند آن اختیار نمایند و ادویہ قابضہ بر پیشانی ضماد کنند پس اگر درد
تسکین یابد امید تحلیل مادہ بود و الا دلیل اجتماع مادہ و مدہ درین صورت منضجات مثل لعاب حلبہ و تخم کتان تنہا یا با بابونہ دران اکلیل الملک جوشانیدہ با تخم
آمیختہ بچشم تقطیر نمایند سہ روز در فادہ لبتہ دارند و گویند کہ اکتحال سادج ہندی و اکتحال و لطوخ جفن بزعفران و اکتحال جند بید ستر نیز منضج قروح ست
باید کہ آرد جو و آرد باقلا و آرد گندم بماء العسل بختہ بر چشم ضماد کنند و شیاف کندر در چشم چکانند و بہ بندند یا تخم مرو در شیر تر کردہ صاف نمودہ مدام در چشم تقطیر کنند
تا آنکہ مدہ بر رفادہ ظاہر گردد و بعد از ظہور حرک و ریم بر رفادہ اگر قرحہ بلند شود و مورسج گردد علاج آن نمایند و الا ماء العسل فقط یا بلعاب حلبۂ مغسول
و یا شیر بز تنہا در چشم چکانند و شیاف ابیض انزروتی در شیر زنان بعمل آرند و شیاف ابار و ذرور انزروت کہ از نشاستہ سہ درم و انزروت مربی سفیداب قلعی ہر کدام
دو درم کوفتہ بیختہ ساختہ باشند استعمال نمایند و اکتحال مرارۂ قنفذ و کذا عصارۂ زیتون بری و صمغ آن نیز جالی وسخ قرحہ است و پس از آنکہ قرحہ از ریم پاک شود شیاف
کندر بچکانند و بران رفادہ گذاشتہ بملایمت بعصابہ بر بندند و سنگ سوختہ و شادنج ہر دو مغسول مساوی سائیدہ ذرور نمایند کہ مجرب ست و استعمال ذرور کہ در قرحہ و
بثرہ بغایت مجرب ست و اکسیرین و اغبر نو بسے و شیاف لفاح و شیاف ابیض کندری ہمہ مفید **صفت** شیاف کندر کہ در قروح چشم مستعمل کنند انزروت
نشاستہ صمغ عربی کندر سفیدہ ارزیز مساوی در سفیدی بیضہ آمیختہ شیاف سازند و باقی مرکبات مذکورہ در مرض رمد و بیاض چشم وغیرہ مسطور ست **و بقول**
رازی شیاف کندری دائم دران بچکانند تا آنکہ مدہ ظاہر نگردد بر رفادہ و بعد ازان شیاف ابار بچکانند تا غور آن برابر گردد و گوشت بر وید و اگر بثرہ عظیم و
قریب بناظر باز بر آن باشد با کبیرین معالجہ نمایند تا کہ بلند نگردد و بر نیاید در فادہ را محکم بہ بندند و بر پشت بخوابند و از حرکت قوی احتراز نمایند **و بقول** **ہسقوریدس**
و غیرہ اکتحال آبنوس محرق و غیر محرق و کذا تخم خرما سوختہ و نار دین ہر دو آمیختہ و کذا شقایق النعمان و طباشیر و مر و تخم تمر ہندی و حلزون محرق و دخان زفت و توتیا
نحاس و پوست بیضہ مکلس و سکبینج و اشق با کندر آمیختہ و عصارۂ لوف و حجر لبنی و عصارۂ قنطوریون لبشیر زنان و مرارۂ سنور و عقاب و ماکیان و راسخت مغسول
و فرفیشا و ابریشم محرق و گل سرخ و بزرورد و سنبل الطیب ہر واحد مدمل قرحہ و مجفف آنست و تقطیر گل مختوم در شیر زنان حل کردہ و کذا خس بری لبشیر زنان
در چشم نیز التیام قرحہ می نماید و بعد اندمال اگر اثر قرحہ باقی باشد استخوان بوسیدہ بگلاب سائیدہ بران نہند یا شیاف احمر لین پس شیاف اغبر و بعد ازان
شیاف اخضر بکار برند آنچہ برائے رفع آثار قروح وجدری خواہد آمد بعمل آرند و گویند کہ اکتحال عصارۂ حندقوقائے بستانی بعسل آمیختہ و یا کندر و یا قشار
آن و یا عصارۂ شقایق النعمان مطبوخ بطلا و یا سکبینج و یا زہرۂ خرگوش بسمن سرشتہ و لبشیر زنان حل کردہ و یا زہر ملح و یا مرجان و یا بول طفل نا بالغ در ظرف
مسی بسے قلعی بعسل جوشانیدہ و یا عصارۂ قنطوریون و یا مروارید و یا زجاج محرق مغسول تبکرار و یا عصارۂ شنجار و تقطیر خون فاختہ در چشم ہر واحد جالی آثار
قروح عین ست **اقوال اطبا** انطاکی می نویسد کہ اول فصد نمایند بعد ازان تنقیہ و تلطیف غذا و ترک زفر و حرکت بدنیہ و نفسانیہ کنند و اگر صحت ظاہر
نگردد حجامت ساقین و فصد صدغین و قطع شریان اذنین نمایند بعدہ ادویۂ وضعیہ بکار برند بہترین آنہا برائے غسل قرحہ شیر زنان و شیر خر و لعاب حلبہ است
بعدہ اکتحال بمرجان سوختہ و تخم خرما و صبر و کتیرا مساوی و طباشیر نصف یک جزو و این ترکیب ما مجرب ست و بر پیشانی مدتے برائے منع انصباب مادہ
بمثل آرد باقلا و کندر و عدس و آس و سفیدی بیضہ و قطران لطوخ سازند و بدخانہای کندر و مردسیہ و قطران مساوی مع زعفران و شیر زنان اکتحال نمایند

پس اگر بعد قروح اثر باقی ماند با آنکه اندران مروارید و زنگار و شکر ترکرده باشند و شیر زنان جلای آن نمایند و حکاکهٔ سندروس بر مسن بگلاب مجرب ست شیخ میفرماید
که بالجمله قانون اختیار ادویه درین باب آنست که هر آنچه مجفف بلا لذع باشد اختیار نمایند و هرگاه حرارت شدت کند شیاف شادنج لین استعمال نمایند و شیاف کندر
سخت سود مند ست و از شیافات نافع شیاف تنقاموں و شیاف قوطیس ست و اگر با آن سیلان باشد شیاف دیولیس و شیاف اناون و شیاف کندی نافع ست و اگر
سیلان با حدت باشد شیاف ساراتون و شیافات افیون و اگر بدون حدت باشد شیافی که دران مرو ناردین باشد بکار برند و اگر در قرحه چرک باشد بماء العسل
یا آب حلبه مع اندکی از شیافات مذکوره یا بلعاب بزرکتان یا بشیر زنان پاک کنند و اگر قرحه با تاکل شدید باشد باستعمال اطرخماطیقون مضطر گردانند و هرگاه قرحه
پاک گردد باستعمال مجففات بلا لذع مثل شیاف کندر و مثل کندر تنها و نشاسته و سفیداب رصاص مغسول و شیاف ابیض خصوصاً شیاف ابار متوجه گردند کذلک ماء
صدف مغسول بسفیدی بیضه یا ماء صدف کبیر مغسول مثل آن شادنج نافع و این شیاف تو بارس قوی ست اقلیمیا شانزده مثقال سفیداب مغسول اوقیه نشاسته
و افیون و کتیرا هر واحد دو مثقال سائیده بآب باران آلوده و بسفیدی بیضه سرشته شیاف سازند و ایضاً این شیاف که باسم اوست از ان قوی تر ست اقلیمیای
محرق مغسول و سفیداب هر یک هشت مرشش سرمهٔ محرق مغسول یک نشاسته رصاص محرق مغسول طلق هر واحد چهار کتیرا هشت بآب سائیده بسفیدی بیضه بسرشند
و بکار برند که اگر قرحه در چشم راست باشد بطرف چپ بخوابند و اگر در چپ باشد بجانب راست خواب نمایند و یا بر قفا بخوابند و وسادهٔ بلند دارند و واجب ست که در ابتدا
تلطیف تدبیر نمایند و اغذیهٔ ملائم چون ماء الشعیر و حریرهٔ ماش مع کدو یا اسفاناخ و مغز بادام خورانند و بعد النقاء قرحه پاچهٔ بزغاله و گوشت جوزهٔ مرغ و تیهو دادن
مناسب ست و صاحب این مرض را از امتلاء و آواز بلند وقی و عطسه و حرکت قوی و بالین پست داشتن و از اغذیهٔ مغلظه و تخم و هر چه گرم و شیرین باشد منع باید کرد و در
حمام داخل نشود مگر بعد نضج علت لیکن طول مکث هیچ حال دران نشاید و اگر بعد فصد و اسهال و تقطیر شیاف ابیض درد و خلش قرحه ساکن نشود امید اصلاح او نباید. ثبت
وردی تر ازین آنست که با قرحه در جفن خشونت و جرب باشد صاحب جامع و کامل می نویسند که در قروح عین بعد تنقیهٔ بدن بفصد و اسهال ادویهٔ مجفف جالی
منقی چرک بلا لذع مثل سفیداب مغسول و اقلیمیای مغسول و صمغ عربی و نشیج و شادنج مغسول و پوست بیضهٔ مرغ مغسول و مانند آن استعمال نمایند و چون اکثر
قروح چشم با ورم حار یعنی رمدی باشد پس با دویهٔ مذکوره احتیاج امتزاج ادویهٔ مسکن حرارت و مغری مثل سفیدی بیضه و شیر زنان و نشاسته و امثال آن و با دویهٔ
مسکن وجع تخدیر مانند افیون و پوست بیخ لفاح می افتد و در ابتدا شیاف ابیض بغیر افیون بشیر دختران در چشم چکانند چه شیاف مذکور مرکب از ادویهٔ مجففهٔ مبردهٔ غیر لذاعه
است و شیر مبرد و ملین جالی ست پس اگر قرحه در سطح قرنیه یا در طبقهٔ اولی باشد ذرور ابیض مرکب از انزروت مربی بشیر خر یک جزو و از نشاسته نیم جزو ذرور سازند
تا که نضج یابد بعد از ان بوری و اکسیرین اکتحال نمایند و غذاے علیل بجز حریرهٔ کدو و اسفاناخ و ماش و آب انار و مانند آن سازند و آب انار و گلقند و شیرهٔ تخم
خرفه بنوشانند و بنفشهٔ تازه و نیلوفر و صندل و گلاب و کافور ببویانند و از غضب و کثرت کلام منع کنند و بدعت و راحت امر نمایند و مسکن حریف در موضع تاریک باشد
و هرگاه ازین تدبیر قرحه پاک گردد و چشم قوت یابد و تری دران باقی ماند شیاف احمر لین و توتیا و کحل اصفهانی استعمال کنند و اگر قرحه تا کل طبقهٔ قرنیه انجامد و از
طبقهٔ اولی بجا بعد او تجاوز کند بفصد و اخراج خون حسب حاجت ابتدا کنند پس ماده سائل بسوے چشم اگر حاد باشد اسهال بمطبوخ فواکه و هلیله مقوی بقدرے
ازعاج نمایند تا تنقیهٔ دماغ و سائر بدن حاصل شود و باغذیهٔ مذکوره غذا سازند و جلاب و آب انار میخوش و شربت غوره و شیرهٔ تخم خرفه بیاشامند
و ماء الشعیر بخورانند اگر حرارت قوی باشد در چشم سفیدی بیضه یا شیر دختران چکانند بعده شیاف ابیض محلول بشیر دختر استعمال نمایند و اگر از اقلیمیاے فضه مغسول و مس
سوخته هر واحد دو درم اقاقیا صمغ عربی هر کدام سه درم سفیداب قلعی یکدرم باریک سوده بسفیدی بیضه سرشته شیاف سازند و وقت حاجت بشیر دختران سوده بکار
برند و در ابتدای شور قروح نیز نافع ست و در شیر مذکور پنبه آلوده بر چشم نهند و ایضاً اسبغول مضروب بگلاب و آب کشنیز تر و روغن گل بر چشم ضماد
کنند بحسب حدت ماده و چشم را ملائم برفاده ببندند تا که نتو عارض نشود و اگر در نتو شروع کند در شد محکم و صلابت رفاده افزایند و هر وقت تبدیل رفاده کنند
و اگر درد شدید باشد شیاف را بآب حلبه که محلل ست حل سازند و اگر درد ساکن نشود شیاف ابیض افیونی استعمال نمایند و از خشخاش و قدرے افیون بآب کاهو یا از
پوست خشخاش یا بیخ لفاح باریک سائیده بآب کشنیز سرشته و دیگر ادویهٔ مخدره بر چشم ضماد کنند و هرگاه درد تسکین یابد ادویهٔ مخدره که مضر چشم و بصر اند از چشم
دور دارند و بعد سکون وجع و انقطاع سیلان از ماده حاده منضجات مثل انزروت مربی بشیر خر مع نشاسته و شکر طبرزد یا شیاف ابیض بآب حلبه سوده صبح و شام
استعمال کنند تا که ماده نضج یابد و مده خارج گردد بعده ذرور مرکب از پوست بیضه و شادنج و شیح محرق هر واحد یک جزو کوفته بیخته در چشم ذرور سازند و اکسیر عین

وشیاف ابار بعمل آرند و باید که در قرحه عمیق تر وکثیر الوسخ ورطوبت از زردی واکسیرین انچه شدید التجفیف باشد استعمال کنند ومناسب که تنقیهٔ بدن از فضول
دو سه بار نمایند ورفادهٔ قوی تر بر بندند واگر اکسیرین وزردی بچرک ورطوبت کفایت نکند شیخ محرق تنها استعمال کنند که او را منفعت بین ست از جهت
تجفیف که در دلیست واین را تا نشف قرحه والتحام وتقویت چشم وهمواری سطح او بکار برند وبعد از ان شیاف احمرلین وذرور سادی چند روز بعمل آرند و
درحمام داخل شوند وبگوشت چوزهٔ مرغ وتیهو وحلوان غذا سازند بعده هرگاه چشم سخت قوی گردد بشیاف احمر حاد واخضر اکتحال کنند وذرور بیاض چشم
بکار برند پس اگر اجفان غلیظ شوند ایضاً بشیاف احمر حاد واخضر اکتحال نمایند واگر از کثرت بستن چشم ملک مسترخی گردد اقاقیا در آب جلنار یا آب آس
حل کرده بر پلک ضماد نمایند وهرگاه با قروح چشم صداع عارض گردد بعلاج صداع حار علاج کنند واگر مادهٔ دموی باشد فصد نمایند واگر صفرا باشد مطبوخ
خیار شنبر استعمال کنند طبری درباب قرحهٔ چشم مینویسد که استفراغ بادویهٔ غیر عنیف وغیر حاد وفصد قیفالین کنند واگر در مزاج حرارت باشد ماء الشعیر نوشند
واز غذا بر مزورات اقتصار ورزند بعده در ابتدا این قطور لعاب اسبغول ولعاب کتوچه ولعاب بهدانه در شیشه کرده بالایش شیر دختران وچند دانهٔ جو
مقشر نیم کوفته وچند دانه چشیزک نیم کوفته انداخته بر آتش گذارند تا آنکه گرم گردد صاف نموده نیم گرم هر روز بدفعات کثیر در چشم چکانند واطراف کاسنی کوفته
بروغن بنفشه بجوشانند هرگاه مثل خاگینه نرم گردد بلعابات مذکوره حل کرده بر پلک وقت خواب نهند وهرگاه قرحه نضیج یابد وقریب بخروج مده گردد شیاف ابیض
اکتحال نمایند پس هرگاه مده ظهور نماید بشیاف ابار بشیاف مذکور اضافه کرده هر دو شیاف را بسفیدی بیضه وبشیر دختر سوده غلیظ القوام قطرات بسیار در چشم چکانند
ورفاده بگلاب تر کرده بر چشم مؤرب بر بندند وملاک امر در معالجهٔ این بستن رفاده است وهرگاه ریم کم شود وقرحه پاک گردد نشاسته سه درم انزروت مربی
بشیر خر یا شیر زن دو درم سفیداب قلعی دو درم باریک سائیده ذرور نمایند بعده شیاف آبار یک عدد وشیاف ابیض دو عدد در سفیدی بیضه رقیق سائیده
وشیر دختران دران ریخته ذرور مذکور آمیخته برهم زنند تا مثل مرهم گردد اکتحال نمایند وبر چشم رفاده گذاشته بعصابه بندند بعد بهضم دو احشم بکشایند وپاک کرده برودی که در
علاج قرحهٔ عنبیه می آید استعمال کنند وهرگاه قرحه ختم یابد واصل او باقی ماند باسلیقون ذرور وشنائی دائم بعمل آرند وحفظ مزاج چشم نمایند واگر ازین کحلها جلا حاصل
نشود ادویهٔ بیاض چشم بکار برند واگر قرحهٔ اکال ومتولد از خلط حریف باشد ودائم در اتساع وسعی در زیادتی بود در ابتدای خروج مده بانزروت مربی اکتحال نمایند
تا کما متصاص واخراج مده نماید بعده این ذرور پای ماکیان سوخته باریک سائیده دم الاخوین وحضض وانزروت مربی واقاقیا مساوی سائیده آمیخته در آب
عصی الراعی ولعاب بزرقطونا وشیر دختران هر کدام یکجزو قدرے ازین ذرور حل کرده دائم در چشم بچکانند وبعده پاک کنند وبرود بکار برند ودر هر قرحهٔ چشم
استعمال باکحال منفجره ننمایند بلکه در علاج آن طریق انضاج سلوک نمایند حتی که قرحه نضیج یابد پس بدانچه منفج باشد اکتحال کنند بعده هرچه امتصاص و
استفراغ مده نماید بکار برند بعد از ان انچه ملحم باشد بعمل آرند بترتیبی که مذکور شد وگاهی عند منع قرحه از التحام از انبنج وصمغ عربی ودم الاخوین وکندر ذکر هر یک
جزو سائیده وزعفران سوده ربع یک جزو افزوده اکتحال خفیف می نمایند وگاهی این ذرور را بآب حصرم پرورده در آخر قروح هرگاه در التحام او تاخیر افتد
استعمال می کنند وبلفاصله استعمال نمایند تا چشم استراحت یابد باز اعادهٔ آن کنند واگر چشم متحمل این ذرور نباشد شیاف ابار بعمل آرند ایضاً موصوف الیه در جای
دیگر گوید که بعد از فصد وتنقیه وپرهیز انچه باعث نضیج قرحه گردد مانند آنکه لعاب تخم مرو ولعاب بهدانه بازردهٔ بیضهٔ مرغ ممزوج نموده اکتحال نمایند واطراف کاسنی مدقوق
با مغز بیاز مدور بروغن پخته ودران اندکی خطمی داخل کرده وزردهٔ بیضهٔ مرغ حل کرده شب بر تمامی چشم ضماد نمایند وچون قرحه نضیج یافت وچرک آن برآید بشیاف ابار وشیاف
ابیض وذرور انزروت اکتحال کنند تا آنکه از مده صاف گردد وبعد از ان اکتحال بشیاف ابار وشیاف کنند وذرور مذکور نمایند ونزد اختتام برانبنج وکندر واقاقیا
وانزروت اکتحال سازند وچون از قرحه چرک آید آب حلبه مطبوخ باندکی عسل در چشم بچکانند وبخار کتان در چشم بپاشند جهت آنکه جالی وسخ ست ووسخ
مانع التحام قرحه بود وچون احتیاج بپر نمودن عمق قرحه گردد بدم الاخوین وانزروت ومامیران ومانند آن اکتحال نمایند وچون اشک کثرت واشتداد یابد شیر دختر
از پستان در چشم بدوشند ونوشیدن ماء الشعیر التزام نمایند ومزورات خورند ونزد اختتام قرحه اکتحال بقابضات مانند اقلیمیا ورامک وتوتیاے شوره نمایند
واین قول کلی ست در معالجهٔ قروح قرنیه ایضاً طبری وصاحب جامع در علاج قرحهٔ عنبیه می نویسند که فصد قیفال کنند وحل طبیعت بدفعات متوالیه از مطبوخ
ساذج نمایند اگر قوت مساعدت کند بعده در ابتدا قطور چشمیزج ده عدد کوفته وجو مقشر کوفته بست عدد وانزروت دو دانگ وبهدانهٔ شیرین ده عدد در
شیشه کرده وآب بران انداخته بآتش ملائم بجوشانند حتی که طبخ یابد بعد از ان از آتش فرود آرند هرگاه نیم گرم بماند قدرے شیر دختران آمیخته شیشه

بچشم

بجنبانند که مخلوط شود بعده هر روز بدفعات در چشم چکانند و هرگاه قرحه ابتدا کند چشم بضمور گراید و حمرت عروق او متغیر گردد درین قطور شیاف مامیثا نیم درم ریوند ماميران هر کدام یک دانگ افزوده بدستور استعمال نمایند و اطراف کاسنی اطراف عصی الراعی یک یک مشت کوفته در آب کشنیز تر بجوشانند فرود آورده قدری آرد جو و خطمی اندکے سفیدی بیضهٔ رقیق آمیخته سرشته در شب بر چشم ضماد کنند و هرگاه این قرحه قرنیه را بشگافد آنرا قرحهٔ قرنیه گویند علاجش بعد فصد و اسهال چنانکه مذکور شد شیاف ابیض اکتحال نمایند و ذرور انزروت مربی بشیر خر دو درم نشاسته سه درم شکر طبرزد یک نیم درم صمغ عربی یک درم کوفته بیخته در چشم ذرور کنند بعد استعمال شیاف ابیض بشیر دختران یا سفیدی بیضهٔ رقیق و هرگاه ذرور بهضم شود بار دوم شیاف مذکور بعمل آرند و بعده چشم را از چرک پاک کرده برود ورق نور بنفشه دو دانگ نشاسته نیم درم کثیرا نیم درم سرمهٔ اصفهانی یک درم توتیاے هندی یعنی کهپریه دو دانگ مرداریدکوچک یک درم کافور طسوج باریک سائیده بحریر بیخته اکتحال نمایند و هرگاه در قرحه ریم ابتدا کند شیاف ابیض یک عدد مع شیاف ابار سه عدد در شیر خر حل کرده قطور نمایند و رفادهٔ خرقهٔ کتان بگلاب آلوده بر چشم مورب به بندند و واجب ست که درین قرحه و قرحهٔ قرنیه در بستن چشم تهاون نکنند که بمور سرج می انجامد و لاک حفظ او بستن رفاده و تقطیر هر دو شیاف مذکور ست و ایضاً کدامی روغن و چربی بچشم که دران قرحه باشد نرسانند مطلقاً که مانع التحام ست و گویند که چون شادنج بشیر زنان بسایند و در چشم بچکانند قرحهٔ غبیه را نافع ست حکیم عابد سرهندی در شرح اسباب نوشته که علاج قرحهٔ غبیه بعد تنقیه استعمال قطورات ادویهٔ منضجه مثل لعاب کنوچه و بزرکتان و حلبه در شیر ست و یا ذرورات که اصل آنها انزروت باشد و دیگر ادویه دران مثل شیاف مامیثا و افیون و زعفران و مر و صبر ما نند آن باشند و غند شدت حرارت کافور افزایند و زعفران و صبر حسب حال کم کنند یا طرح سازند و نسبت انزروت با ادویهٔ دیگر از عشر یا خمس یا ثلث زیاده نباشد سید اسمعیل گفته که در قروح چشم ادویهٔ مسکنهٔ وجع مانند بیه لبطه و افیون و خرفه و سفیدی بیضهٔ مرغ و بیخ دیبرج و کثیرا و نشاسته و صمغ عربی و سفیداب قلعی مغسول ست و ادویهٔ مدمله مانند گلنار و سرمه و صمغ آلو و انزروت و لسبد و برگ بلوط و زرا وند و زیرهٔ کرمانی و ایرسا و عسل و صبر و گل مختوم و ادویهٔ نافعهٔ قروح وسخهٔ چشم زفت و ملح دمری و عسل و ایرسا و راتینج و حب بلسان و ادویهٔ مزیل لحم زاید در قروح چشم انزروت و اشنان و مرداسنگ و خبث النحاس و صدف محرق و زنجار و ادویهٔ مجففهٔ قروح آن توتیا و صبر و صدف

محرق و استهٔ خرماے محرق و نورهٔ مغسول بغسل بلیغ باشد

وبیلهٔ قرنیه

و آن عبارت ست از قرحهٔ عظیم ردی عمیق کثیر الاوساخ که سائر طبقات قرنیه و تمامی سیاهی چشم را فرا گیرد و از طبقه چیزے ظاهر نگردد و حجب آنرا میشگافد و کم ست که چشم ازان سالم ماند و هر چند بزرگ میگردد و چرک بهم میرساند و منفجر میگردد و جمیع رطوبات چشم بآن اخراج می یابد و حدوث آن یا از اسباب بادیهٔ خارجیه و یا از اخلاط حادهٔ حریفهٔ اکالهٔ داخلیه علاج فصد قیفال و حجامت و استفراغ بدن بمطبوخ هلیلیه یا بمطبوخ فواکه یا بمطبوخ غاریقون یا بمطبوخ افتیمون و اصلاح مزاج و تلطیف تدبیر و تقلیل غذا و استعمال مزورات و شیاف ابیض افیونی انزروتی و سائر آنچه در علاج قروح گذشت بعمل آرند و برای تسکین الم شیر دختران و سفیدی بیضه و روغن بنفشه مکرر در چشم چکانند و بعده پس دسفرجل هر دو مطبوخ و یا برگ زیتون در ابتدا ضماد کنند و گل مختوم نیز نافع وبیله است و کذا سفیداب و شرب عصارهٔ شاهتره و بشکر نیز مفید و بعد سه روز بزردی بیضه و زعفران ضماد کنند و یا سنبل الطیب و زرور و ضماد سازند و برای نضج تقطیر طبیخ حلبه یا لعاب تخم کتان یا طبیخ اکلیل الملک هر واحد نیم گرم در چشم نمایند و چون انفجار یابد بشیاف ابار و کندری معالجه نمایند و مازو سه درم سرمهٔ اصفهانی پنج درم مثل غبار سوده نیز نافع ست و چون التحام یافت بشیاف احمر لین اکتحال نمایند و در آخر آنچه جالی ست مانند شیاف دینرج و اخضر بکار برند و بقلت کلام و ترک تعب و ریاضت و آواز قوی و لزوم سکون و دعت و راحت امر نمایند و هرگاه قوت ضعیف باشد بچوزهٔ مرغ و اطراف بزغاله و حملان و زردی بیضهٔ نیم برشت غذا سازند انطاکی گوید که دبیله دمل و قرحهٔ سرخ سر در ملتحمه باشد و گاهے قرنیه را بشگافد و مادهٔ آن غالباً رطب میباشد و اسباب آن امتلا و صداع بود و علامتش نخس و دمعه و احساس بجذب عروق چشم ست و علاجش مبادرت بفصد بود و پس حجامت پس استفراغ بغاریقون و آب شاهتره و ایارج کبار و از تقطیر شیر و سفیدهٔ بیضه اکثار نمایند پس لعاب حلبه نیم گرم پس ممزوج بسفیداب و اگر منفجر گردد معالجه بعلاج قروح کنند

انشقاق قرنیه و مور سرج

بدانکه گاهی قرنیه بسبب قرحه یا بثره یا بسبب خارج مثل ضربه و صدمه خارق بشگافد و گاهے بدون تقدم اسباب مذکور اندفاع مادهٔ کثیر ذی قوام یا ترکی

بخاری بسبب داخل چشم بحرکت عطاس شدید و سعال و صیاح قوی موجب انخراق قرنیه گردد و این خرق از سه حال خالی نبود یکی آنکه قشر ظاهری قرنیه بشگافد و باقی قشور روے بیرون آیند و عنبیه بحال خود باشد دوم آنکه قشر ظاهر قرنیه بسلامت باشد و در بعض قشور باطنی آن از تاکل خرق افتد و بعض دیگر نتو پذیرند یا هر سه قشر باطنی منخرق شوند و جزوی از عنبیه نتو یابد در لصورت بثره نماید سوم آنکه هر چهار قشر قرنیه شگافته شوند و از زیرا عنبیه سر بیرون آرد و این مسمی بمور سرج ست باسم عام لیکن عند اهل صنعت نام این نتو بحسب تفاوت مقدار او مختلف میباشد مثلاً اگر عنبیه اندکی بقدر سر مور برآید راس النمل و نملی و مور سرج گویند و اگر قدری زیاده تر از ان برآید مانند سر مگس راس الذبابی خوانند و اگر ازین هم عظیم تر باشد حتی که بقدر دانه انگور ظاهر شود عنبی نامند و اگر ازین نیز بزرگ تر باشد و عنبیه بسیار خارج شود حتی که منع انطباق پلک بر چشم نماید تفاحی گویند و هرگاه تفاحی کهنه گردد و بر آن اجزای منخرقه قرنیه ملتحم گردند مسماری و فلکی نامند و بعضے مسماری را ثولولی خوانند بالجمله نتو جوهر قرنیه و عنبیه شبیه به بثره و نفاخه آن میباشد پس فرق در انشقاق قشور باطنی قرنیه و نفاخه قرنیه و بثره آن آنست که با نفاخات و بثور سرخی در سفیدی چشم و دمعه و ضربان می باشد و زیر میل منغمز میشود و نتو بعض قشور قرنیه چنین نیست و فرق در نتو جزو عنبیه و نفاخه و بثره آنست که این هم رنگ عنبیه می باشد در سواد یا زرقه یا شهله بخلاف نفاخه و بثره که رنگ او غیر رنگ عنبیه میباشد و ایضاً علامت خاص خرق قرنیه آنست که حوالی او طراز سفید چون طوق محسوس شود بخلاف بثره که ازین معرا باشد **علاج** خرق و نتو مادامیکه در طریق تکون باشد علاجش بعلاج قروح و بثور از فصد و اسهال وغیره نمایند و بعد تنقیه اگر در مزاج حدت باشد بآب شیرین استحمام سازند و در هوای حمام زیاده مکث نکنند و ایضاً سر را در آب گرم یا آبزن حار یا بارد زیاده منغمس نسازند و روغنها بر سر استعمال نمایند و اغذیه جید الکیموس معتدل المقدار بارد رطب اختیار کنند و جلاب و آب انار میخوش و شیره تخم خرفه یا ماء الشعیر اگر حرارت قوی باشد بدهند و سفیدی بیضه رقیق با شیر دختران و لعاب ازان شیاف ابیض محلول بشیر دختران در چشم چکانند و یا از اقلیمیای نقره محرق مغسول نحاس محرق مغسول هر یک دو درم اقاقیا صمغ عربی هر یک سه درم سفیداب قلعی یک درم کوفته بیخته با سفیده تخم مرغ سرشته شیاف ساخته با شیر دختران حل نموده پاره پنبه را بدان تر کرده بر چشم گذارند و نیز بلعاب بزرقطونا ممزوج بگلاب و آب کشنیز تازه و روغن گل ضماد نمایند و چند مرتبه بحسب حلت ماده بعمل آرند و بر چشم رفاده گذاشته ملائم به بندند تا که نتو نماید و چون بینند که نتو می نماید و شروع در انسداد است محکم به بندند و فائده را دوگاه گاهے بکشایند و تبدیل نمایند و اگر وجع شدید باشد شیاف ابیض افیونی استعمال نمایند و خشخاش بابونه و افیون و پوست خشخاش و یا پوست بیخ لفاح نرم کوفته بآب کشنیز تازه سرشته بر چشم طلا کنند و بعد تسکین الم ادویه مخدره مطلقاً نزدیک چشم نبرند و درین هنگام تسکین وجع و انقطاع سیلان ماده حاده بانچه باعث نضج ماده باشد مثل انزروت بشیر خر پرورده و یا نشاسته و نبات استعمال نمایند تا ماده اخراج یابد و بعد ازان شیاف مرکب از پوست بیضه مغسول و شادنج و شنج محرق مساوی کوفته بحریر بیخته ذرور نمایند و اکسیرین و شیاف ابار نیز مفید ست و بالجمله مادامی که نضج ظاهر شود بعلاج قروح علاج کنند و هرگاه متقرح شود ادویه برای اضمده قابضه مع جالیه مثل سفرجل و عدس هر دو مطبوخ بعسل و مثل لسپت جو در آب به و اندکی زعفران و مثل خشخاش و زیتون و زرده بیضه و زعفران یا انار مطبوخ مهرا با اندکی سرکه یا آب حصرم ضماد نمایند و اگر احتمال کنند مع نشاسته و مانند آن در چشم چکانند و به بندند پس هرگاه خرق عارض گردد بیش از انکه لبهاے قرنیه غلیظ شود بعلاج خرق بپردازند الا بعد غلظ علاج نپذیرد و بپردازی تمام ادویه قابضه غیر ذی خشونت چون شادنه مغسول و اقلیمیای نقره و اسرب و شنج محرق مغسول دو درم محرق مغسول باریک ساخته یا مانند آن مثل ذرور اکسیرین که نافع ترین اشیاست در چشم اندازند یا شیاف ابار اکتحال نمایند و شادنج مغسول ذرور سازند و اگر شادنج در آب برگ زیتون یا آب عصی الراعی حل کرده بچکانند بهتر باشد و یا توتیای کرمانی حل کرده بآب برگ زیتون یا آب آس و یا شادنج مغسول و خفض با سفیداب مغسول و یا کحل محرق مغسول و یا سفیداب رصاص و اقلیمیای فضی و صمغ عربی بعمل آرند و رفاده غلیظ نهاده دائم چشم را به بندند و بر پشت بخوابند و در نتو عظیم ذرور و وردی نیز مفید در رفاده ... و در مقدار خانه چشم ساخته بر چشم نهند و بالاے آن صفحه اسرب بوزن پنج درم تا ده درم نهاده بعصابه محکم به بندند و اگر عوض قطعه اسرب خریطه سرمه مسحوق بر بندند اولی و معمول همین ست و اگر خواهند رفاده را مانند خریطه سازند و در آن سرمه سوده پر نموده بر چشم گذارند و بالایش صفحه اسرب را بر بندند و بعلاج قرحه وغیره معالجه کنند و شیاف وردی و دیگر شیافات و اکحال مفید قرحه و مور سرج بکار برند و ایضاً بقول شیخ در نملی و ذبابی معالجه بمائعات قابضه نمایند و بسرکه و آب گرم و یا آبیکه در ان گل سرخ جوشانیده باشند به رفق تکمید سازند و شیافات قابضه اکتحال کنند و از اشیاے نافعه دران آب برگ زیتون و آب عصی الراعی و از ادویه مفرده قابضه مثل سنبل و گل سرخ و رصاص محرق و اقلیمیا و گل مختوم و سفیداب مغسول و ابار ست و از اکحال مازو دو جزو و سرمه محرق مغسول ده جزو و از شیافات شیاف

اغرتیون وارقطیون و بابریاس و شیاف عربی و اقوی از همه شیاف برنطوسلیس ست و از ذرورات اکسیرین سودمند ست و کذا ذرورکه در مورسرج بغایت مجرب ست و بعد چکانیدن شیاف چشم را به بندند و بر پشت بخوابند و گویند که رفاده بگلاب دمرکه که دران عدس جوشانیده باشند ترکرده بر بندند و گویند که این شیاف بعض افاضل در خواب ارشاد شده و مجرب النفع ست بگیرند توبال نحاس محرق مغسول یک درم اقاقیا یکدرم شادنج مغسول نیم درم سنبل هندی ربع درم طراثیث شامی ربع درم جدا جدا کوفته بیخته وزن کرده درهم نموده سحق بلیغ نمایند و بآب باران سرشته شیاف سازند و در سایه خشک نموده بایکی از شیافات محلله نافع قروح یا انچه دران قبض باشد بسایند و بکار برند و بدانند که هرگاه قصور نتو شروع کند بستن چشم بر فاده و خواب بر پشت لازم گیرند و از پری و امتلای تخمه و خوردن اغذیه منجره و عطسه و سرفه و قی اجتناب نمایند و نکر مجمجه بی شرط بر قفا گذارند و اطریفل صغیر تناول کنند و اغذیه مجففه بخورند و اگر محتاج بمسهل باشد مطبوخ هلیله یا فواکه مقوی یا ایارج فیقرا یا شاهترج تا تنقیه دماغ و سائر بدن حاصل شود و علنی و تفاحی و زمن و سماری و فلکی لاعلاج اند و قومی قطع اقسام مورسرج میکنند و ترک او صواب ترست و گاهی از مورسرج خون سائل شود پس بذرور شادنج و گل مختوم علاج کنند و در خرق قرنیه حادث از ضربه خون کبوتر یا خون شفنین در چشم چکانند و پنبه بسفیدی بیضهٔ مرغ و روغن گل تر نموده بر چشم گذارند تا دو روز و در روز سوم بآب و نمک تکمید چشم نمایند و شیر دختران دران بچکانند

حفر و سلخ قرنیه

حفر قرنیه آنست که جزوی از قرنیه زائل گردد و دران حفره بهم رسد و عمیق صاف از مده و چرک باشد و سببش یا از خارج بود مثل نخسه و خدشه که بقرنیه رسد و یا از داخل مانند قرحه و بثره که دران بهم رسد و بیشتر صبیان را بسبب نرمی اعضا و حرارت امزجه و کثرت فضول حاره عارض میشود و مخوف ست اگر محاذی ثقبه باشد و سلخ قرنیه آنکه پوست رقیق از ظاهر قرنیه بسبب درچیزے حاد بران مثل آهن و نی وغیره و یا ملاقات دوای حاد محرق جابی خراشیده شود و این نیز مخوف ست اگر بمقابل ثقبه باشد **علاج** اگر بدن ممتلی باشد فصد کنند و بعد از ان تنقیهٔ بدن از خلط غالب نمایند و انچه دران تجفیف بی لذع باشد مثل شیاف ابار اکتحال نمایند و ذرور اغبر یا شادنج مغسول یا نشنج محرق مغسول یا کحل و صدف محرق مغسول در چشم بپاشند و سائر تدبیر بعینه علاج شقاق و قروح و بثور ست از اشیای منشفه و اصلاح اغذیه در ابتدا بمزورات و بعد از ان بطیور و آشامیدن جلاب با شیره تخم خرفه یا ماء الشعیر و جز آن

دمعه

و آن مرضی ست که چشم دائم از اشک تر باشد و گاهی اشک دفعةً سائل شود بدون آنکه تابع مرض دیگر مثل رمد و جرب و بثره و جساوت پلک و شعر زائد منقلب وغیره امراض چشم باشد و اکثر حدوث آن باصحاب امزجهٔ رطبه و پیران و در زمستان و بلدان رطبه باشد و آن مرض مخوف ست و دمعه یا مولودی باشد و یا عارضی و عارضی یا لازم در صحت باشد یا تابع مرض بود چنانکه در حمیات حاده عفنی و دموی و حمی یوم سهری و ورم دماغ و نزلات و زوال طبقات و رطوبات چشم از موضع خود و گاهی در تجدد افتد و این مرض چون بحد افراط رسد امراض دیگر مثل بیاض و سلاق و انتشار اهداب پیدا کند و گاهی عروض دمعه در مشائخ مقدمهٔ فالج مشهور گشته **بالجمله** سبب دمعه عارضی لازم در صحت حرارت یا برودت چشم و دماغ یا امتلای راس و چشم و ضعف قوت ماسکه و هاضمهٔ چشم بود یا نقصان گوشت موق اکبر باشد خواه بالطبع و یا باستعمال دوای حاد و یا از مبالغه در قطع ظفره و غده یا بسبب حدوث غرب نزد ماق و جدری و مبداء این مرض رطوبات دماغی ست و سیلان آن بسوی چشم بیکی از دو طریق یعنی عروق خارج قحف یا داخل آن و ایلاقی گوید که مبداء دمعه سه موضع ست یکی عروق باطن قحف دماغ و رگهای باطن پلک دوم عروق خارج قحف سوم عضلات چشم بسبب ضعف این عضلات و هر سه این مبداء را اسباب سابقه اند و سبب قریب دو اصل نقصان لحم لحاظ ست **طریق تشخیص** اقسام دمعه آنست که اولاً از مریض بپرسند که این مرض از چند مدت هست اگر از ابتدای پیدائش خود بیان کند مولودی بود و الا عارضی باشد و در عارضی به بینند که با مرضی دیگر هست یا نه اگر باشد تابع مرض بود و الا عارضی لازم صحت باشد بعده بموق اکبر او نظر کنند اگر در گوشت او نقصان دریابند سببش همان باشد و الا سبب او حرارت چشم و دماغ یا برودت آن یا امتلا و ضعف قوت ماسکه و هاضمه باشد پس بسوی حرکت پلک و چشم و عروق آن نظر کنند اگر سرعت حرکت و سرخی چشم و ظهور عروق آن مدرک گردد و با آن اشک گرم با سوزش یا حکه باشد از حرارت بود و اگر بطوء حرکات و سفیدی چشم و دقت عروق او و اشک بارد و غلیظ و خفت در تابستان و هنگام خروج از حمام و تقدم رسیدن سردی بر سر معلوم گردد از برودت باشد و اگر آثار امتلای کدامی ماده از علامات مخصوصهٔ آن بطوریکه در ابتدای بحث امراض چشم مسطور شد دریافت شود سببش امتلای آن ماده باشد

پس اگر دوام دمعه مع عطسه بسیار بود طریق سیلان رطوبت از عروق باطن قحف و باطن جفن باشد و اگر عروق جبهه و صدغین ممتلی متمدد نماید از خارج قحف باشد و اگر علامات
هر دو طریق مذکور یافته نشود و با وجود ظاهر عین دمعه دائم بود سببش ضعف عضلات چشم باشد و گویند که اشک غلیظ گرم بر ماده دموی و بارد کثیر از مرض بلغمی و رقیق
حار بر صفراوی دلالت کند و از سوداوی نمی باشد و **انطاکی** گوید که اگر از دمعه سلاق یا نقص لحم در اماق و جفن پیدا شود بورقی حاد باشد که از امتزاج بلغم بصفرا
یا احتراق بعض اجزاء پیدا شده و الا از دم باشد اگر سرخی بادی شدت کند و اجفان هنگام خواب ملتصق نشود و الا از بلغم باشد و حکه مثل سلاق ست در پیدا بودن
از اخلاط مالحه و کذا انتشار اهداب و علامت دمعه بالغ دار در از اقاصی دماغ انسداد خیاشیم ست چنانچه در زکام عارض شود و گاهی دمعهٔ حاده بدان حد رسد که ثقب
که میان چشم و بینی ست کشاده گرداند پس از آن رطوبات نیز سیلان کند چنانچه هنگام عظم آن غرب حادث شود **علاج** دمعهٔ مولودی لا علاج ست و آنچه تابع
مرض دیگر باشد بازاله آن مرض زائل شود و اگر از نقصان گوشت موق اکبر عقب قطع ظفره یا تاکل او بدوای حاد باشد تغذیه باغذیه محموده مثل گوشت
جوزهٔ مرغ و حملان و بزغاله خورانند و جلاب و شربت بنفشه بنوشانند و ذرور اصفر و شیاف زعفران و شیاف صبر استعمال کنند و بکنند و خصوصا بدخان او دوم الاخوین
و مازو و سماق و صبر و بلیلهٔ زرد و امیثا و آس و زعفران و دیگر منبتات لحم و محففات رطوبت مثل شیاف مجموعهٔ لقائی و بلیلهٔ زرد و انزروت هر دو مساوی باریک
سائیده ذرور ایکه از مجربات انطاکی ست در موق اکتحال نمایند و بهتر آنست که اول چشم را بشراب انگوری بشویند پس اندکی صبر سوده بر لحاظ گذارند و یا شیاف
مامیثا یک درم زعفران دو دانگ صبر نیم دانگ شب یمانی سوخته یک دانگ سائیده بشراب کهنه شیاف ساخته در شراب سوده در گوشهٔ چشم نهند و اگر
برگ بیخ در شراب انگوری یا مفخج پخته بر چشم نهند نافع بود و اگر شب یمانی سوده بشراب پخته اسفنج بدان تر کرده بر چشم نهند بهتر باشد اما اگر گوشت موق بتمامه
فانی و مستاصل شده باشد ابنات لحم او ممکن نبود هرگز علاج نپذیرد و **دمعه** که از حرارت یا برودت چشم و دماغ باشد معدلات آن بکار برند و ایضاً تخم
کاهو بر پیشانی ضماد کردن و کذا نشاسته در گلاب گداخته و سفیدهٔ بیضه آمیخته بر ماق گذاشتن و مبردات مثل توتیا و صمغ و نشاسته و گل سرخ اکتحال نمودن و یا
گل سرخ و گلنار و صدف سوخته و توتیا و نشاسته بریان در چشم کشیدن دمعه را که بسبب حرارت بود نافع ست و رازی در برء الساعة نوشته که اگر دمعه حادث
از مشی بسیار در آفتاب باشد صاحب آن افیون بمویه اندک از آن گرد چشم طلا کند در ساعت تسکین میدهد و اگر از بسیاری مجاورت آتش باشد زائل میگرداند
آنرا در زمان قلیل تناول آنچه مولد بلغم ست مانند ماهی تازه و کاهو و لبسایند بلیلهٔ کابلی را تا مانند غبار گردد بمیل نقره در چشم کشند در ساعت زائل میگرداند و حنا و مازو
یا هم سوده بر کف پا و سر نهادن در انواع دمعه مفید نوشته اند و کذا اکتحال لاجورد غیر مغسول که مجرب سویدی ست و یا تخم خربای محرق مغسول و مامیثا و یا مروارید
و یا بلیلهٔ زرد سائیده که در گلاب تر کرده در آفتاب نهند و بعد خشک شدن باز لبسایند و یا آبنوس بر سنگ سوده و یا برگ صعتر که اندرون گل سرخ می باشد خشک
کرده سائیده و یا حجر غاغاطیس در شیر دختر سوده و کذا القطیر سرکه و آب در چشم که مجرب انطاکی ست و یا پوست انبر باریس در گلاب یک شبانه روز تر کرده و یا شادنج
محلول در گلاب هر واحد نافع و ایضاً مغز تخم بلیلهٔ زرد دو حصه مغز بلیله سه حصه مغز خسته آمله یک حصه حب لسته بآب سائیده در چشم کشند و غسول نیز بهیله
و سرمه مفید دمعهٔ گرم و عصارهٔ آمله و طلاء کهره و شیاف سماق نیز سودمند ست و اکتحال باسلیقون و روشنائی و سرمه مفید دمعهٔ سرد و پوشیدن سر و نهادن
مشک و قرنفل در کلاه برای دمعهٔ بارد نافع و کذا ذرور کباش قرنفل نیم درم سوده بر مقدم سر و یا پوست جوز خشک کرده و یا برگ او و یا گل او که هر واحد
مجرب سویدی ست و یا عود الفرج دو درم کباش قرنفل یک درم باریک سائیده و اکل دار چینی و ضماد عصارهٔ قنطوریون دقیق بر پیشانی و یا قطور عصارهٔ
برگ زیتون بری و یا زعفران در شیر زنان حل کرده و کذا اخلاط صبر در ضمادات که مقوی فعل آنهاست و اکتحال آب پیاز و یا دخان صمغ صنوبر و یا مرارهٔ سلحفاة و یا
شنگرف یا دخان راتینج و یا سرگین سوسمار و یا پوست بیضهٔ شترمرغ و یا دخان صمغ بطم و یا عصارهٔ برگ زیتون بری و یا اشق و یا مس سوخته و یا پوست بیضه سوخته
و یا کندر و یا دخان آن و یا صدف سوخته و یا دخان او و یا زبرهٔ خروس و یا زهرهٔ ماکیان و یا دار چینی و یا بادیان و یا مرقشیشای فضی یا ذهبی یا نحاسی نافع ست
و گویند که اکتحال دخان زفت و کذا دخان صنوبر کبار و کذا امصطگی و کذا نحاس محرق و کذا امشک و کذا آب آس در اکحال دمعه مقوی فعل آنهاست و **دمعه**
که از امتلای چشم و دماغ و ضعف ماسکه و هاضمهٔ چشم بود بعد تنقیه حسب ماده بفصد و مسهل و حب ایارج و اطریفلات و حب الشفا بخورند و از اغذیهٔ مبخره
مثل عدس و باقلا پرهیز کنند و در مادهٔ حار برای تعدیل مزاج ادویه که بهر دمعهٔ حار مذکور شد بعمل آرند و گویند که حب بلیلهٔ زرد دو درم مع بنفشه سه درم حبوب
ساخته خوردن برای دمعه که وقت حرارت زیاده شود عجیب ست و کذا نوشیدن ماء الشعیر و اکتحال شادنج مغسول و توتیای مغسول و مرقشیشا هر احد

یک درم مرداریه لسبد ہر واحد نیم درم شیاف مامیثا صبر ہریک ربع درم در مزاج حار نافع ست و اگر آب غوره و ملح بجوشانند تا که غلیظ شود و در چشم کشند نیز مجرب ست فقد ماده بار دلبعد تنقیہ بحب قوقایا و ایارج جالینوس استعمال سعوطات منقی راس و دخول حمام ہر روز بر نہار و دلک بعد حلق سر و جوز بوا مدام در دہن داشتن وصبح و شام حب الشفا یک یک عدد خوردن و بر طبیخ شلجم و کاه کہنه انکباب کردن و اغذیہ سریع الہضم مخلوط باشیای ہاضم و معجون بنفشه مع گلقند عسلی و شکری خوردن مفید ست و در ہر سه روز وقت شب حب شبیار از ایارج محمر یک جزو زراوند مدحرج و خبث الحدید فولاد مدبر بسرکه و بریان بروغن بادام ہر یکی ربع جزو مقرسا خته از دو ثلث درم تا یک درم بخورند و اگر مزاج احتمال کند در مقدار بیفزایند و گلنار فارسی رد سنج توتیای ہندی کحل شلوذی یعنی مغربی از ہر واحد یک درم طباشیر بریان نیم درم کلس قشور بیضه نیم درم ہمه را سائیده بحریر بیخته اکتحال نمایند و لبساست که کفایت می نماید آنرا توتیاء سرمۀ اصفهانی بقول جالینوس درین نوع تنقیه راس علاج بشیافات قابضه باعتدال مثل آنکه از مامیثا و زعفران لسبا زند و شیاف سنبل معجون بشراب صحت بخشد و آن ادویه که بهر دمعه بارد مسطور شد استعمال کنند و کحل دمعه و برود دمعه و برود اسود و حب نافع دمعه و شیاف اخضر و یاسمین درین باب معمول ست و شیاف اسود و شیاف حضض و شیاف علائی و شیاف نارنج و شیاف دہنه زنگ برود جالینوسی و ذرور دو سرمه مفید دمعه و کحل الجواہر نیز نافع ست و نسخه ہاے آنہا در مرض مد و بیاض چشم و نزول الماء ضعف بصر وغیره مسطور ست و اکتحال سنبل الطیب معاذی سبز نیز مجرب ست و اگر ہلیلۀ سیاه مازو سنبل الطیب پوست ہلیلۀ زرد مساوی بآب سائیده حب سازند و در چشم کشند و حوالی آن طلا کنند نیز نافع دمعه ست و کذا توتیای مغسول ده درم و لسبد و ہلیلۀ زرد و صبر ہر واحد یکدرم و فلفل نیم درم مجرب و سنگ بصری یکتوله مرچ سیاه شش عدد ہر دو را کوفته بیخته در تہالی روغن انداخته بالیشت کٹوره پھول چند روز خوب لسبایند تا مثل غبار شود در چشم کشند که جہت دمعه معمول و تبکدر و حکه نیز مفید و سنگ بصری لسبد محرق مغسول ہلیلۀ زرد ہر یک دو درم صبر سقوطری فلفل گرد ہر یک نیم درم کوفته بیخته در چشم کشیدن مجرب مسیحی ست و اکتحال فلفل نمک ہندی ہر یک یکدرم دار فلفل دو درم کف دریا نیم درم سرمه سه وزن ہمه دو یه بمزاج بارد رطب نافع ست و گویند که اگر توتیاے معدنی در میان خرما نہاده لبسوزند پس برآورده پنج بار شسته در سایه خشک نموده پنج درم بگیرند و دو درم قاقله کبار پنج درم آمیخته خوب سائیده اکتحال نمایند در بارد مزاج لبصحت تجربه پیوسته و اگر فلفل گرد لبتانند و پوست سیاه آن خراشیده دور کنند پس ہموزن فلفل محکوک مغز تخم سرس گرفته سائیده در شہد حب سازند و وقت حاجت بگلاب حل کرده بکشند برای دمعه مجرب و نزول و بیاض را نیز مفید ست و توتیاے ہندی یعنی کھپریه تکا که ہلیلۀ زرد مساوی بآب غوره یا آب سماق سائیده خشک کرده باز سائیده اکتحال نمودن در دمعه استلائی منع رند و حفظ صحت چشم ستوده ابن تلمیذ ست و بدانکه اگر سیلان رطوبت از عروق داخل قحف باشد بعد تنقیه بدن غرغره و تعطیس و تعدیل مزاج دماغ و تقویت او باشیای خوشبو و بعده ہر دو روز یا سه روز تحلیق راس و تعلیق محاجم بر مؤخر سر بعمل آرند و اگر سیلان از خارج قحف باشد ضماد ناشف رطوبت چون غبار آسیا و کندر و غبار او و مرو افیون و آب معصور شوک بر سر ضماد نمایند و ہمه اشیاے قابضه و لزوقاتی که بر جبهه و شقیقه می چسپانند او را نافع ست و اگر سبب دمعه ضعف عضلات چشم باشد با دویۀ مقویۀ محلله رطوبات مثل برود حصرم و باسلیقون و روشنائی اکتحال نمایند و اگر از سافج ہندی ماميران چینی پوست ہلیلۀ زرد لسبد ہر واحد یک درم مشک یکدانگ سرمه ساخته در چشم کشند جہت دمعه که از ضعف عضلات چشم مجرب ست و کذا استخوان ہلیلۀ زرد سوخته نمک ہندی دمانده ہر سه مساوی درین باب تجربه رسیده و کذا توتیاے مرنی بآب ہلیلۀ زرد که ہلیلۀ مقشر را تا یک ہفته در آن تر کرده مالیده صاف نموده در آن توتیا پرورده باشند نافع ست و اگر توتیا ہشت درم سرمه یکدرم شادنج مغسول یک نیم درم اقلیمیاے طلا چہار دانگ بایک سائیده بآب ہلیلۀ زرد دو جزو و آب غوره و آب سماق ہر یک یکجزو پرورده استعمال نمایند نیز نافع دمعه و مقوی عضلات چشم ست و یا اول چشم را از اندرون و بیرون بشراب انگوری بشویند پس انزروت صبر در آب مکوه چکانند و از اقاقیا و برگ مامیثا و مکوه سبز مساوی در شراب کہنه ضماد کنند و شیخ می فرماید که قانون در علاج دمعه استعمال ادویۀ معتدل القبض و التسخین و الطعم ست و انچه از قطع ظفره بماشد دران توتیا و سرمه و اکحال توتیائی و جمیع شیافات و شیاف ابیض انزروتی و شیاف اصطفطیقان نافع ست و انچه درین باب بتجربه رسیده این ست که آب انار ترش یک رطل بجوشانند ہرگاه نصف بماند صبر سقوطری حضض فیلزہرج زعفران شیاف مامیثا ہر واحد یک مثقال مشک دو دانگ داخل کرده در شیشه سربسته تا دو ماه در آفتاب دارند و بکار برند و کذا دخول حمام بر نہار و مقام دران و تقطیر سرکه و آب اکثر در چشم از مجربات ست و انطاکی گوید که ابتدا بفصد کنند اگر علامات غلبۀ دم ظاہر باشد و خرم منخرین بعد ازان اسہال طبیعت بمسہل مناسب و صرف عنایت بسوی تنقیۀ دماغ و تقویت آن بایارج لوغاذیا اولاً بعده اطریفل کبیر یا ایارج ارکیغانس یا فیقرا و حب اصطمخیقون و بعد وثوق به تنقیه ضعیفات بکار برند در ین ہنگام بچشم نگاه کنند اگر ورم یافته شود ابتدا تحلیل آن نمایند تا از ظهور چیزیکه در چشم باشد منع نکنند یا از جنس چیزیکه سیلان او واجب ست

جس جفن از حرکت نگردد و بهترین چیزیکه بدان تحلیل ورم حار کرده شود آب کشنیز بلعاب بهدانه و حلبه و گلاب ست و بآرد باقلا بشیر زنان و خرو حلبه لیس در علاج دمعه بندرود اصفر و
شیاف زعفران شروع کنند اگر درانجا علتے نباشد والا اگر لحم موق ناقص شده باشد آنچه انبات آن نماید مثل مازو و مامیثا و سماق بیامیزند و اگر درانجا انتشار باشد سنبل زیاده
کنند و از آنچه برای دمعه و رطوبة ازان باشد آزموده است این ست که آب انار رین بجوشانند تا ربع آن بماند پس صاف کرده مثل آن گلاب و آب بادیان اضافه کنند و دران
اگر یک رطل باشد اوقیه و نیم برگ آس کوفته و نیم اوقیه هلیله و مثقال از مجموع صبر و زعفران و کندر و مامیثا و حضض سوده انداخته بجوشانند تا غلیظ گردد پس در شیشه کرده زیر
آفتاب گذارند تا خشک گردد استعمال نمایند و آنچه در اکحال و شیاف و برود و ذرور گفته شد کافی بود و از مجربات این ست که مازو و آس و گلنار و پوست بیضه و هلیله زرد
مساوی در ده چند آن سرکه بجوشانند تا ربع بماند صاف کرده را بخت اثمد مساوی زعفران نمک سوخته تنشیح محرق لسد سیر واحد بربع مشک عشر جمله همه را بسایند و بسرکه مذکور
تسقیه نمایند هفت مرتبه بعده خشک کرده صاف نموده بکار برند که در قطع رطوبات و تجدید بصر و انبات لحم مجرب ست و بعضی متاخرین منقول است که در دمعه ضربی و سقطی فصد
کنند و تنقیه دماغ بحب ایارج وغیره نمایند و زردچوبه زعفران شیاف مامیثا گل بابونه هر یک هفت ماشه برزدی بیضه مرغ و سنگ پشت و روغن زنبق سرشته ضماد کنند و
در دمعه کهنه یک نیم ساله که از ضربه بود در هر هفته دو بار تقی کنانند و هر روز وقت خواب حب قوقایا چهار ماشه خورانند و صبح نیز سه ماشه یا گلقند دو توله و عرق بادیان نیم پاو
و غذا شوربائے سنگخواره و دراج بنان تنوری دهند و بجاے آب عرق بادیان نوشانند بعده سرمه اصفهانی و برابر آن جست تا چهل روز در چشم کشند و قلیه شلجم و زردکی و نرگسی
بنان خورانند لعلیهم گاه باشد که در هر زمانی قلیل قطرات اشک میچکد و منقطع میشود و این را توقیتن گویند و سببش عروض غلظ در ملک بالا مع نتو در باطن او و اصطکاک او
بملتحمه افرنیا است و این عرض عند امتلاے بدن از مواد و پری معده از طعام و شراب و در کثرت بیداری زیادتی میکند و هنگام خلو معده و اعتدال خواب خفت می پذیرد
و علاجش تنقیه بدن و پرهیز از اغذیه غلیظه سخره و تقلیل غذا و تجوید هضم و تکمید ملک بآب گرم و تضمید او با ضمده محلله مثل مامیثا و مر و زعفران و بعد تنقیه اکحال
بمدعات و محللات رطوبت چون باسلیقون و شیاف احمر لین ست و بقول ابن الدله از اشیاے مدمعه نافعه درین نوشادر مسحوق ست و همچنین فرو بردن میل در
پلپز از اکحال آن و بعضے گویند که این عرض اگر بعد قطع ظفره پدید آید یا مولودی بود هرگز علاج نپذیرد و اگر بسبب کثرت رطوبت دماغ باشد تنقیه دماغ بحب شبیار
کنند و مداومت بحمام نمایند و شیاف دینار چون در چشم کشند و باید که حب شبیار و قوقایا در هر هفته بخورند و غذاے مجفف لطیف مانند کبک و دراج مرغ جوان با نان
تنوری خمیری که دران بادیان داخل کرده باشند دهند و عوض آب عرق بادیان دهند و در تجربه اکتفا ورزند و سرمه سیاه و سفیده ارزیر هر دو برابر در چشم کشند

حرقت عین یعنی سوزش چشم

سببش ارتفاع ابخره لذاعه از معده یا انصباب اخلاط حاره صفراویه از دماغ بطبقات چشم ست علاج سنگ بصری بآب غوره پرورده در چشم کشند و کاسنی سبز کوفته
بروغن گل ضماد نمایند و کافور در چشم اندازند و اگر کافوری یک دانگ سفیداب مغسول یک مثقال بگلاب سائیده طلا کنند چشم را بغایت خنک گرداند و اگر فائده نشود
و آثار وجود ماده حار ظاهر باشد اول مسهل صفرا بدهند و یا بجاء الفواکه یا مطبوخ تود یا مطبوخ هلیله تلیین طبع نمایند و هر صبح عناب و آلو بخارا هر یک هفت عدد تخم کاسنی
دو درم جوشانیده شکر سفید یا ترنجبین ده درم داخل کرده بنوشند و غذا مزوره ماش و مغز بادام و کدو بخورند و اگر احتیاج باشد ابتدا الفصد نمایند و حجامت کنند و بعد تنقیه
مدمعات در چشم کشند و اکحال برود و احمر مفید و شیاف سماق و عصاره آمله برائے حرارت و سوزش چشم معمول مؤلف ست و کذا ضماد کاسنی سبز و کشنیز سبز و کاهو
سبز و اگر برگها بهم نرسد تخمها گرفته بروغن گل یا کاهو یا کدو سائیده بر هر دو چشم گذارند و یا پوست هلیله زرد و آمله منقی هر یک سه ماشه برگ حناے سبز برگ گلاب سبز
هر یک هفت ماشه شب در آب شیرین خیسانیده وقت صبح چشمها را بدان بشویند و این دوا دهند شیره تخم خرفه و مغز تخم کدو و مغز تخم خیار بادرنگ هر یک نه ماشه زرشک هفت
ماشه تخم کاهو سه ماشه در عرق نیلوفر و کاسنی هر یک نه توله بر آورده شربت نیلوفر چهار توله داخل کرده بنوشند و اگر حرارت زیاده محسوس شود لعاب بهدانه سه ماشه زیاده کنند هفت
هشت روز بعمل آرند اگر صحت نشود فصد سر رو کشایند و تلیین طبع بآب فواکه و یا بطبیخ هلیله و فواکه علوبخارا که دران شربت و رد و گل را اهلیلج باشد باید کرد و غذا بخود
با سفاناخ و خرفه با برنج دهند و بعد از تنقیه این کحل شک آور بعمل آرند فلفل دار فلفل هر یک یک ماشه زعفران چهار ماشه حضض شش ماشه سنبل الطیب چهار ماشه کافور
یک سرخ سائیده در چشم کشند و تعاهد حمام نمایند و گویند که اگر ازین دوا صحت حاصل نشود تنقیه دماغ بحب ایارج و حب بنفشه مقوی تبر بد و غاریقون نمایند و جلاب از
اصل السوس مقشر کوفته سه درم و گلقند ده درم بدهند و غذا مزوره نخود مع گوشت حملان و نان صاف بخورند و از فواکه انجیر و انگور و مویز و مانند آن بدهند و گویند که
اگر بسبب خوردن اغذیه سخره مثل فجل و باقله و گوشت گاومیش و عدس و جزرات با کچری و ماش وغیره باشد از وقت شروع هضم غذا تا اتمام هضم سوزش در هر دو چشم

بسیار بود بنگرند اگر در مزاج برودت یافته شود سفوف شبیار دهند یا این سفوف بدهند اصل السوس مقشر آمله مقشر الائچی کلان هر یک سه درم نبات برابر شربتی نه ماشه و خائیدن بادیان درین باب مجرب و همچنین الائچی کلان بریان و هم مصطگی و جوارش آن و جوارش عود شیرین بسیار نافع و اگر در مزاج حرارت بود جوارش عود ترش و شربت زرشک دهند و خائیدن کشنیز خشک در منع آن از مجربات ست و همچنین سفوف نمک با گلاب و آنچه بسبب ورم سپرز و ریاح سوداوی چنانچه در اصحاب مالیخولیا می باشد پدید آید علاج آن مرض نمایند

قذی یعنی چیزی در چشم افتادن

هرگاه در غبار و هوای تند چشم خارش کند و اشک بیرون آید و قبل از ان رمد وغیره نباشد بدانند که چیزی در چشم افتاده پس می باید که از مالیدن چشم منع نمایند و بآب گرم بشویند و بدان تکمید نمایند و شیر زنان چکانند و پلک برداشته به بینند اگر چیزے محسوس شود یا پارچه یا پنبه بردارند و الا نشاسته باریک سائیده در چشم پر کنند و زمانی بدارند پس از پنبه بیرون آرند وگاه باشد که جانوری خردتر از پشه که بزبان ترکی آنرا طالب العین گویند و بطیه نیز نامند در چشم آویزد و درد و سوزش در چشم پیدا نماید درین صورت فی الفور چند قدم باز پس روند و آب نیم گرم در کف گرفته بر چشم زنند و گل ملتانی سرخ باریک ساخته بچشم اندازند و ساعتی چشم را بسته دارند بعده از خرقه یا پنبه صاف نمایند و یا بآب گرم پارچه تر کرده تکمید نمایند و بمیل مثقوب ذی اضلاع بدمند و بضلع او بخارند بملایمت و چشم را بکشایند و آب گرم دران ریزند و بعد زوال او اگر در چشم سرخی باقی ماند شیاف ابیض و شیر دختران اکتحال نمایند یا قطور یکه در رمد گذشت بعمل آرند و اگر خون زائد و بدن ممتلی از اخلاط باشد فصد و تنقیه نمایند تا رمد بهم نرساند و آنجا که چیزے درشت چون ریزه شیشه و مانند آن در چشم افتد بموچنه بردارند و پنبه منتف در شیر زن ترکرده نهند و یا سفیدی بیضه مرغ چکانند و اگر ریزه آهن بود و تدبیر دیگر بر نیاید متصل چشم سنگ مقناطیس بدارند که بدان بیاویزد چنانچه والد مرحومی علاج شخصی آهنگر همین نهج فرموده بودند وگاهے فلوس ماهی بسیار رقیق و نرم و کوچک در چشم افتد و بچسپد و بمشکل برآید پس روغن زیتون یا روغن دیگر در چشم چکانند و هرگاه فلس مذکور بچسپد سیاهی چشم نتو پذیرد و از ملتحمه بلند شود و فلس ظاهر گردد پس میل مضلع بر دارند و لعد برآوردن این اشیا اگر در چشم اذیت او باقی ماند بچیزے ملس و مدمل مثل شیاف ابیض و شیر زنان و سفیدی بیضه و ذرور نمائم تدارک کنند و اگر خوف هیجان ماده و ثوران چشم باشد فصد و استفراغ بعمل آرند و برود و رمادی و مانند آن برای نشف رطوبت و جلای آن اکتحال نمایند و از حضرت علی کرم الله وجهه منقول ست که اکتحال سرمه مزیل قذی و مصفی بصر ست و اکتحال و ذرور انزروت خصوصاً با شکر و نشاسته و حشیش مخرج قذی و کثیر الفوائد ست برای چشم و چسپانیدن برگ سناء سفرم بر چشم جذب می نماید آنچه در چشم افتاده و حدوث یافته دران و اکتحال قلقطار صاف میگرداند چشم را از قذی و رمص نکته گاه باشد که رطوبتی باریک مانند تار عنکبوت از سر فرود آید و در چشم بچلد و مردم گمان برند که چیزے از خارج در چشم افتاده است درین حالت کف دریا سنگ بصری توتیای سبز توتیای سفید چاکسوی مقشر برابر همه را سوده در چشم کشند که این مرض را که بهندی رویه گویند سود دارد

ضربه و تفرق اتصال چشم یعنی کوفت و جراحت که بر چشم برسد

هرگاه از ضربه سرخی یا ورم عارض گردد بفصد و مسهل صفرا یا مار الفواکه تنقیه کنند و اگر حاجت باشد حجامت پس سر نیز نمایند و بعد فصد سفیدی و زردی بیضه مرغ و روغن گل آمیخته پنبه بآن آلوده بر چشم نهند و در صورت حرارت چشم اگر آب کشنیز سبز افزایند بهتر باشد و یا شیاف مامیثا و گل ارمنی بآب کشنیز سبز ضماد کنند و یا تخم خطمی تخم خبازی در شیر دختران و روغن گل آمیخته بر پشت چشم ضماد نمایند و شیاف ابیض افیونی بشیر زن حل کرده در چشم چکانند و اگر درد و سرخی باقی باشد آرد مونگ دو جزو زرد چوب حضض گل ارمنی مامیران زعفران مصطگی هر یک یک جزو بآب یا برگ تخم مرغ در روغن گل طلا کنند وگاهی بادویه مذکوره زنجبیل یا ده گیرو قرنفل مرداسنگ اضافه نموده همه مساوی گرفته طلا میکنند و قطور روغن زرد نیمگرم نیز مسکن درد است و کذا شیر دختران و همچنین آب حلبه مسکن وجع ست با اندک سخینی و همچنین آبیکه دران خشخاش اکلیل الملک بابونه گل بنفشه گل سرخ جوشانیده باشند و ضماد افیون زعفران پهٹکری مرداسنگ بآب سوده نیز مفید ست و اگر لودهٔ پٹهانی میده گندم روغن هر یک دو ماشه شکر سفید چهار ماشه در آب سرشته دو غلوله ساخته بپارچه بندند و گرم کرده تکمید نمایند و بعده بر چشم بندند برای تسکین وجع ضربهٔ چشم از مجربات استاد مرحوم ست و اگر خون در موضع ضربه بفسرد و درد قوی پیدا کند چوب سبز درخت گز بسوزند و آبیکه از ان بیرون آید بران موضع بمالند که در حال خون متلاشی گردد و درد تسکین یابد و اگر سرخی شدید در ملتحمه باقی ماند زعفران مصطگی هر دو سائیده بزردی بیضه مرغ سرشته گرد حلقهٔ چشم ضماد سازند و آنچه در طرفه مذکور شد بکار برند و بعد زوال درد و سرخی اگر کبودی در چشم باقی ماند کشنیز و پودینه و سنگ بلبل و زرنیخ طلا سازند و ضماد نانخواه بعسل یا شراب آمیخته و کذا جمیع اصناف و قوتنج و کذا

زوفای خشک بزردی بیضه آمیخته وکذا اوند لبسرکه وکذا عسل و نمک وکذا شحم بط و خردل نیز نافع کنند دم تحت العین ست **و آنجا که** از تیغ یا سنگ وغیره تفرق اتصال بر ملتحمه افتاده باشد تدبیرش نیز فصد و تلیین ست در هر اندک مدت پس اگر خون آمده باشد آنرا پاک کنند و شادنج مغسول باندکی کافور یا دم الاخوین بران افشانند و سخت بر بندند و اگر خون بر نیامده باشد توتیای کرمانی پرورده پر کنند و زردهٔ تخم مرغ تنها یا به برگ آس سوده یا روغن گل و آب کشنیز سبز بهم سرشته بپارچه آلوده بر پشت چشم نهند بعده باصلاح جراحت کوشند بنوعی که در قرحه مذکور شد و در چشم نواب احمد یار خان ریزهٔ چوب ساج خلید و از برادر دنش اندکی خون برآمد حکیم کبیر علی خان شاگرد حکیم علوی خان انزروت مدبر دم الاخوین جفص کلی هر واحد یکماشه در شیر زنان سه ماشه و سفیدی بیضهٔ مرغ نیم عدد بانگشت لت کرده در چشم چکانیدند و بالایش قرص از برگ تنب ساخته زردچوب و مامیران هر یک سه ماشه مغز بادام تلخ هفت عدد آرد چینیه نه ماشه دران داخل کرده در روغن گاو بریان نموده نیم گرم بر چشم لبستند و تا سه روز لبسته داشتند و روز چهارم کشادند چشم بحالت اصلی آمد و خون بند شد لیکن طرفه بدید آمد و همه چشم را در گرفت پس هلیلهٔ سیاه جفص کلی مامیران چینی هر یک سه ماشه زعفران یکماشه بگلاب سائیده ساعت بساعت از میل زر اکتحال فرمودند و زردچوب مخاث هندی زعفران انگور شفا هر یک سه ماشه در آب برگ عنب الثعلب سوده بر پشت چشم ضماد نمودند صحت کلی حاصل شد **انتباه** هرگاه چیزی قاطع همچون آهن و نی وغیره لطبقهٔ قرنیه رسد و جراحتی خفیف کند یا جزوی از قرنیه زائل گردد تدبیرش همانست که در حفر و سلخ قرنیه مسطور شد

حول و اعوجاج ثقبه

حول آنست که چشم بجانبی از جهات اربعه مائل شود و سیاهی او از موضع طبیعی زائل گردد و این زوال اگر بجانب فوق یا اسفل باشد صاحبش هر چیزی را دو چیز بیند و اگر بطرف یمین یا یسار بود ضرر معتدبه در بصارت پیدا نکند **و اعوجاج ثقبه** زوال ثقبهٔ عنبیه است بسوی یکی از جهات اربع یمین یا یسار یا فوق یا اسفل و درین ثقبه معوج دیده میشود و علیل جمیع اشیا را معوج می بیند **و سبب** حول استرخای عضله است از عضلات محرکه مقابله یا تشنج آن و یا زوال طبقات و رطوبات و استرخای عضله اکثر بسبب مواد رطبهٔ بلغمیه و گاهی از سدهٔ و رمیه یا سوء مزاج بارد رطب و یا تفرق اتصال واقع در عرض آن می باشد و تشنج بباعث امتلای بلغمی و یا غلبهٔ یبس و یا وقوع ورم حار یا بارد بود و بیشتر حول بعد علل دماغی عارض شود **و علامت** استرخائی و تشنجی از فصل استرخا و تشنج جویند **و ایضاً** در استرخای بلغمی ثقل و عدم وجع و حدوث آن بعد از نزلات لازم ست و در ورمی وجع و ثقل اگر حار بود وجع شدید و در اکثر با صداع و در سوء مزاج بارد رطب سا فج عدم ثقل و حصول آن بعقب اسباب مبردهٔ مرطبه می باشد و تشنجی امتلائی بعقب صرع و سدر بیشتر افتد و عروض آن دفعةً میباشد با ظهور آثار بلغم و تشنجی یبسی اکثر بعد امراض حاده و قرانیطس و بعقب استفراغ رطوبات بدن و ریاضات کثیره و بتدریج و بجوانان عارض گردد و در تشنجی ورمی وجع در اغلب اوقات اگر ورم بارد باشد و وجع کمتر از ورم حار باشد و آنجا که زوال طبقات و رطوبات سبب بود چشم متحرک باشد بحرکت اختلاجی و گاهی اشک سائل شود بالجمله حول یا مولودی بود و آن لاعلاج ست و یا بکودکان و یا بزرگان افتد یعنی حادث باشد و این بقول جالینوس اکثر بسبب بعض علل راس مثل صرع و سدر و دوار عارض میشود **و سبب** زوال ثقبهٔ عنبیه یا ورم عنبیه است و علامتش وجود صداع ست اگر حار باشد و یا ثقل تنها اگر بارد بود و یا یبس آن و نشانش ضمور حدقه و تقدم اسباب موجب یبوست مثل حرکت در آفتاب یا استفراغات مفرط یا ملازمت صوم خصوصاً در زمان حار یا تناول اغذیهٔ مجففه مانند عدس و کلم و گوشت قدید و یا از رطوبت عنبیه باشد و تابع آن سیلان اشک و رطوبت چشم میباشد **علاج** در حول استرخائی و در تشنجی امتلائی بعد نضج بمنضج بلغم یا شربت اصول و گلقند یا سکنجبین عنصلی یا بزوری تنقیه بمسهل و ایارجات و غراغر نمایند بدستوریکه در فصل استرخا و تشنج مذکور شد و تلطیف تدبیر کنند و در حمام نشیند و ادویهٔ مقوی مثل روشنائی در چشم کشند و بآب برگ زیتون سعوط نمایند و اطریفل صغیر خورند و روغنهای گرم محلل مثل روغن بابونه و شبت و زنبق و نرگس بر سر مالند و گویند که اکتحال بسرمهٔ ممزوج به بندق هندی چشم را بموضع او بسهولت باز گرداند و کذا بقطران دفعةً مخلوط بسرمیل و کذا اکتحال بشحم و لبسند حول که باسفل باشد از استرخای عصب بود و دران معالجه بدانچه استحکام او نماید مثل تضمید پیشانی بآس و مازو و بلوط و گلارمنی کنند و آنچه از ورم باشد اگر حار بود بفصد قیفال و تنقیهٔ دماغ و استعمال اشیای بارده مسکنه مثل شیرهٔ تخم خیارین و شربت بنفشه و قراصیا و آب هندوانه و ماء القرع و قطور شیر زنان و سفیدی بیضهٔ مرغ در چشم و طلا نمودن از بیرون بعصارهٔ مامیثا و صندل بآب عنب الثعلب و گلاب و آب برگ کاهو سوده و کذا طلا بروغن سفرجل یا روغن بنفشه و طباشیر باگلاب یا بآب سرد بر چشم و اگر ورم بارد بود باستفراغ از حب صبر یا ایارج لوغاذیا ی مقوی تبر بد و غاریقون و شحم حنظل و عصارهٔ قنطوریون دقیق و مانند آن علاج کنند پس آبیکه دران اکلیل الملک و نمام و نخالهٔ گندم و بابونه و مرزنجوش و سنبل الطیب جوشانیده بر چشم نطول نمایند و بعد ازان جوارش اترج استعمال کنند و آنچه از سوء مزاج بارد رطب سا فج باشد جوارشات استعمال نمایند و غذا اسفیدباجات معمول با بازیر حار و نطول مذکور بکار برند و آنچه از تفرق اتصال

باشد لا علاج ست و در تشنج یبسی که اکثر بسوی فوق میباشد بتقویت و ترطیب دماغ از نطولات و مالش روغنهای رطب بر سر و غیر آن که در علاج تشنج یابس مسطور شد پرداز ند و شیر خر و شیر دختر در چشم چکانند و تقطیر خون شقنین و یا فاخته و تضمید سفیدی بیضه و روغن گل واندکی شراب و بستن چشم مفید دانند و اشربه مرطب مثل شربت بنفشه و شربت خشخاش و شربت نیلوفر و شیرهٔ تخم خرفه و ماء الشعیر دهند و اگر تپ نباشد شیر خر بر و غنهای مرطب بنوشانند و شیر بز گاو بروغن بادام قریب بنفع اوست و استعمال ماء الرمانین با شکر و انکباب بخار آبیکه دران بنفشه و نیلوفر و جو مقشر پخته و مانند آن جوشانیده باشند نافع ست و آنچه از زوال طبقات در رطوبات بود تدبیرش تنقیهٔ دماغ از رطوبت مولد ریاح ست باستعمال ایارجات و حبوب بطوریکه در فالج و لقوه گذشت و بعد ازان بهر تحلیل ریاح آبیکه دران بادیان اصل السوس بابونه اکلیل الملک و مانند آن جوشانیده باشند تکمید چشم نمایند و بطبیخ زیره و شبت و صعتر و زرد خاد و مرزنجوش نطول سازند و مامیران یا زردچوب بآب بادیان ضماد کنند و اگر ماده در معده بود تنقیهٔ معده بقی و اسهال نمایند و جوارشات گرم محلل ریاح خورانند و تجوید هضم نمایند و کحل دخان سندروس و در جمیع اقسام حول مادی معمول ست و بعضے گویند که چون آلهٔ قطعهٔ آهن بسایند تا مثل سرمه گردد اکتحال آن حول را مفید ست و بقول طبری و حکیم علی گاهی حول بزرگان از اسباب شتی افتد اکثر آنها معروف اند مثل فالج و لقوه و علاجش علاج این امراض ست و گاهی حول غریب بغیر مرض دیگر واقع شود و آن از زوال بعض طبقات یا تحرک جلیدیه بسوی جانبی یا بعض زوال او از موضع خود بود و سبب درین حصول ریاح غلیظ و رطوبت ست میان طبقات چشم پس حول که دفعةً بسبب زوال طبقهٔ صلبیه از ریاح غلیظ بخاریکه زیر او در آید عارض گردد حول بسوے فوق باشد گویا که بیمار بدان طرف می بیند و حرکت چشم او بطی بود و آنچه بسبب زوال طبقهٔ مشیمیه باشد حول از جمیع جوانب چشم بود و صاحبش بهر طرف از فوق و تحت و یمین و یسار که به بیند نظر او نظر حول باشد و آنچه از زوال طبقهٔ شبکیه باشد حول بطرف اسفل بود گویا که مریض بطرف سینهٔ خود می بیند و حرکت چشم او سریع باشد و آنچه دفعةً بغتةً بسبب ترغرع رطوبت زجاجیه از موضع او حادث شود حول مضطرب بحرکت غیر ارادی چشم باشد و آنچه از زوال جلیدیه بود حسب زوال او حول پدید آید پس اگر بسوی فوق زائل شود هر چیز را که به بیند دو چیز نماید و اگر زوال او با سفل باشد هر شئی را غیر ثابت در موضع واحد گمان کند و آنچه از زوال غشاء عنکبوتیه باشد پس اگر بفوق زائل شود حول مع کثرت ضعف بصر بود حتی که گاهی چیزے نه بیند و میلان چشم او بسوے فوق باشد گویا که بیالا می نگرد بهتر از آنچه بسوے اسفل بیند و اگر نقاص در زوال او با سفل باشد حول مع شخوص چشم بود و هر گاه چیزے را از قریب به بیند خوب دیده نشود و هر گاه از بعید به بیند بهتر بیند و اگر حول دفعةً از نقصان رطوبت بیضیه یا میل او بجانبی بسبب وقوع ضغطه یا حرکت بخارات غلیظه حادث شود با حول ضعف بصر باشد و اکثر آنچه به بیند اغبر اللون برنگ طبقهٔ عنبیه بیند و اگر حول بغتةً از زوال عنبیه عارض شود میل او بجانبی از هر دو موق باشد و مع ضعف در وقت نظر بود و اگر از زوال قرنیه باشد مع حول ترغرع در چشم حادث شود و حالت شبیه باختلاج پیدا بود و اگر از زوال ملتحمه باشد حول غیر ثابت بود ساعتی چشم او مائل گردد و از شکل خود متغیر شود و چنان باشد که چشم بجانبے که بصر او مائل شده کشیده می گردد و بعده ساکن شود و زائل گردد بعد از ساعت و این اکثر بمشائخ حادث شود و علاج این جمیع اقسام قریب یکدیگر ست و زیادت و نقصان دران بحسب مزاج و سن باشد یا بحمله ریاح غلیظ بخاری که بسوے سر و چشم مرتقی شود یا از معده بنا بر اجتماع اخلاط دران متصاعد گردد یا از جمیع بدن مرتفع شود پس آثار امتلای معدی از غثیان و فتور اشتهاء و فساد هضم و تخیلات روبروے چشم در اوقات امتلا دریافت نمایند و علامات امتلای جمیع بدن از کسل و ثقل و ضیق النفس و تقلب او و ارتفاع بخارات گرم بسوے راس و سرخی روی و چشم در وقتی و سکون آنها در وقت دیگر معلوم کنند و هر چونکه باشد هر گاه ارتفاع بخارات بسوے سر و چشم ثابت شود لازم ست که مزاج مریض و سن او و وقت حاضر دریابند و استفراغ ماده حسب امکان و بموجب قوانین او نمایند و هر گاه ارادهٔ تنقیهٔ معده کنند در اکثر بایارجات یا صبر با مصطگی که هر کدام ازین هر دو را بسقمونیا تقویت داده باشند استفراغ او نمایند و بهترین چیزها که برائے تنقیهٔ معده بشرط عدم مانعی درین مرض خواه در غیر آن استعمال نمایند این حب ست که افسنتین رومی خالص زرد دو درم گل سرخ یک نیم درم مصطگی سه درم تخم کرفس انیسون هر واحد دو ثلث درم رب السوس دو دانگ صبر سقوطری پانزده درم هلیلهٔ سیاه سه درم سائیده در آب برگ ترنج یا بآب بادرنجبویه سرشته حبها سازند و سه درم ازان بآب نیمگرم بدهند و سه بار هفت روز در میان مهلت داده استعمال کنند و از اغذیهٔ غلیظهٔ منجره پرهیزند و از طعام شب منع سازند و اگر ارادهٔ استفراغ بدن باشد بمطبوخ افتیمون تنقیهٔ او نمایند و برائے تقویت دران صبر و مصطگی مع غاریقون اضافه کنند و چند بار بعمل آرند اگر مزاج مریض احتمال کند و بعد تنقیهٔ بدن پرهیز صادق و پوشیدن برقع که هر دو سوراخ او تنگ باشند لازم گیرند و رفاده که دران اسفنجهٔ مثقوب او وسط بر شکل چشم ساخته نهاده باشند بعد تقطیر اندکے سفیدی بیضه بر چشم بندند و در دوے و چشم و گوش را از هوائے بارد محفوظ دارند و ایضاً بعد تنقیه بدخول حمام هر روز و تناول اطریفل صغیر با کبیر حسب احتمال مزاج

لزوم نمایند و بعد ازین تدابیر سعوط حسب مزاج مریض استعمال کنند اگر سعوط حار مناسب باشد بروغن مصطگی و ناردین و اگر سعوط بارد واجب بود بروغن بنفشه و نیلوفر بعمل آرند و تضمید هم حسب واجب نمایند و گاهی از ریح در چشم حالتی شبیه بحول حادث شود و بواسطهٔ ریح بسوی یک جانب کشیده گردد و بادی اختلاج و حرکت غیر واجب باشد و علاجش استفراغ بمسهل و حب ایارج و غراغر منقی راس از رطوبات و تنقیهٔ معده و پرهیز از اغذیهٔ غلیظه و اقتصار بر اغذیهٔ ناشفهٔ صالح الکیفیت ست بعده اسرب محرق بشکل عین منقوب الوسط ساخته بعد تقطیر اندک سفیدهٔ بیضه بر چشم بندند و گویند که حول مزمن مثل حول مولودی علاج پذیر نبود و در اعوجاج ثقبه که از ورم عنبیه باشد فصد و تنقیه بحسب خلط غالب نمایند و تلطیف غذا و طلا بصندل و عصارهٔ مامیثا و آب کاسنی و گلاب سوده و چون حدت دم و حرارت تسکین یابد استعمال محللات نمایند بمثل نطول مطبوخ بابونه و اکلیل الملک و گل بنفشه و حلبه و آنچه از یبس عنبیه باشد استعمال مرطبات نمایند بنوعی که در حول تشنجی یبسی گذشت و آش جو یا فالوده و حریرهٔ جو مقشر با شربت نیلوفر و بنفشه و روغن بادام شیرین و گوشت فربه و زردهٔ بیضهٔ نیمبرشت و استحمام بآب شیرین نیم گرم خصوصاً بعد انهضام غذا و شستن چشم بشیر زنان و اکباب بر بخار آبیکه در آن بنفشه و نیلوفر و جو مقشر نیم کوفته جوشانیده باشند استعمال نمایند و آنچه از رطوبت عنبیه باشد استعمال مجففات مثل تناول گلقند و سکنجبین بزوری و تنقیه مواد رطب بمثل دواء التربد که از تربد مدبر ده درم و مصطگی و زنجبیل هر واحد یکدرم و شکر مساوی ساخته هر شب یکمثقال آنرا تناول نمایند و صبح گلقند یکدرم با آب گرم بنوشند و قلایا و مطنجنات خورانند و بمحل غرغره یا با سلیقون اکتحال نمایند **فائده** حول که بصبیان شیرخواره عارض شود سببش اکثر استرخای عضله است از عضلات مقله و بعد از صرع حادث گردد و بسبب شیر دادن و خوابانیدن و نگریستن بیک جانب تا دیر نیز واقع میشود و باشد که بواسطهٔ آواز بلند و صیت مانند آن چیزی مفزع که یکبارگی طفل را بجنبش آرد مرض مذکور عارض گردد و علاجش آنکه هرگاه حول بفوق یا اسفل بود بروی او برقعه که در برابر حدقه سوراخ تنگ گذاشته باشند بپوشانند و چراغ مقابل آن سوراخ برافروزند تا طفل پیوسته نظر بران دارد و اگر حول بطرف یکی از هر دو موق باشد پارچهٔ سرخ بر گوشهٔ چشم که مخالف گوشهٔ مائل باشد آویزند تا دائم نظر آن بسوی او باشد و یا دفعتاً ساز بطرف مخالف نظر بنوازند و لوح منقش بصور مذهب و اجراس مصوت بدان طرف نهند و سرمه با آب یاسمین پرورده با مشک یا عنبر اکتحال نمایند و شیاف عنبر بعصارهٔ زیتون سوده بیرون چشم بمالند و یا بندق هندی را افشرده اثمد دران پرورده اکتحال کنند و سعوط بعصارهٔ برگ زیتون نمایند و در معالجه تهاون روا ندارند و دایه را غذا لطیف دهند مثل تیهو و چوزهٔ مرغ و تدرج و لحم حمل صغیر خصی و در صورت بودن صرع بسبب حول اغذیهٔ بخارانگیز و ادویهٔ مجففه از دایه دور دارند و از جماع منع فرمایند و اگر مزاج او احتمال کند ادویهٔ منقی رحم مثل حب شبیار و دواء المسک و شلیثا بدهند و اگر آثار امتلا دریابند تنقیه نمایند تا تاثیر او اصلاح یابد و طفل را بوزن یکحبه معجون کاسکینج مع دو حبه شاهبانگ در شیر دایه هر روز بدهند و گاهی طفل را بقدر یکحبه آب شاهبانگ هموزن او روغن ناردین سعوط نمایند و هر روز بدفعات سر طفل از روغن ناردین بمالند و کف پای او باکثر اوقات دلک کنند

جحوظ یعنی بیرون آمدن و بزرگ شدن چشم

و این یا بسبب شدت انتفاخ مقله و ثقل آن از امتلای مادهٔ ریحی یا خلطی رطب یا مائیت حاصله دران باشد و یا بسبب شدت انضغاط مقله بسوی خارج از خنق و قی عنیف و صداع قوی و نعرهٔ سخت و طلق شدید و تزحر و از هر چه موجب حصر نفس باشد و یا بسبب استرخای علاقهٔ مقله و عضلات حافظ علاقهٔ مذکوره و انهتاک او بود و در امتلای ریحی و خلطی یا ماده در نفس چشم باشد و یا بمشارکت دماغ و بدن بود چنانکه عند احتباس حیض میباشد و در انضغاطی گاهی با وجود انضغاط از میل ماده بسوی چشم نیز باشد چنانچه وقت عدم نقای نفاس و گاهی از فساد مزاج جنین یا موت او و تعفن او باشد و جحوظ استرخائی که از استرخای عضله فقط بود بصارت باطل نمیکند و آنچه با نهتاک او باشد ببطلان بصر می نماید و جحوظ که در مثل خوانیق و اورام حجب دماغ و ذات الریه افتد سببش انضغاط بود و گاهی بسبب امتلا نیز باشد و اکثر جحوظ مع دسومت محسوس میشود و با تورم در قرنیه می باشد و جمیع اقسام جحوظ از ضعف بصر خالی نباشد و جنین و رازی گویند که هرگاه نتوء عین از ضربه یا سقطه بر سر افتد اگر بصر او باقی بود بدانند که در عضلهٔ ممسک عین تمدد عارض شده و انهتاک آن نشده و اگر نتو از غیر ضربه باشد از استرخای عضله باشد و اگر با وجود این ذهاب بصر عارض گردد بدانند که آفت بعصبهٔ مجوفه رسید **تشخیص** اقسام این مرض باید که معلوم نمایند که بصارت باطل شده یا ضعیف گشته اگر باطل شده باشد از انهتاک عضله بود و اگر ضعیف باشد نظر کنند که با نتو مقله عظم در حجم چشم هست یا نه اگر باشد جحوظ امتلائی باشد بعده بپرسند که در چشم ثقل محسوس میشود یا نه اگر بگوید خلطی باشد و الا ریحی بود و اگر عظم حجم یافته نشود و حال سیلان اشک غلیظ اندکی ترنج و احساس تمدد واقع از داخل بسوی خارج بپرسند اگر مریض اقرار آن کند و با آن اسباب انضغاط نیز یافته شود جحوظ انضغاطی باشد و اگر عظم حجم مقله و آثار انضغاطی هر دو موجود بود از امتلا و انضغاط هر دو باشد

واگر عظم حجم مقله و سیلان هیچ نباشد و تمدد اندکی بود و حدقه بحرکات مضطربه غیر اختیاری متحرک باشد جحوظ استرخائی بود علاج اگر جحوظ اندک و سبب او خفیف باشد بستن عصابهٔ قوی و خوابانیدن برپشت و تلطیف غذا و قلت حرکت و ادامت تغمیض و اکتحال شیاف سماق و شیاف اقاقیا کفایت کند و اگر قوی باشد در ابتدای حسب مادهٔ تنقیهٔ بدن و دماغ بفصد و حجامت نقره و مسهلات و حبوب مناسبه و حقنهٔ حاده نمایند و احمد بن ثابت گوید که تنقیه بهلیلهٔ کابلی و کذا بمطبوخ فواکه نافع جحوظ عین ست و بالجمله اسهال نافع ترین اشیاست در اصناف جحوظ و کذا لک وضع محاجم بی شرط لبسیار بر قفا و ربط رفائد و در ابتدا پارهٔ صوف در سرکه و آب بهی ترکرده بر چشم بندند و بآب سرد یا بآبیکه در ان پوست انار جوشانیده باشند بر چشم نطول کنند و رادع قوی مثل آرد باقلا و سفیدی بیضه و گل مختوم و آب کشنیز سبز ضماد کنند و بعد ابتدا برای تحلیل ماده مثل حلبه و تخم کتان و مرو زعفران استعمال نمایند و بلیلهٔ زرد و دار فلفل و انزروت و کف دریا و شیاف مامیثا بآب بادیان یا آب پیاز اکتحال نمایند و اکتحال شیاف عنبر و سنبل نیز نافع ست و دیگر اشیای اشک آور و قابض و مسدد چون شیاف سماق وغیره در چشم کشند و تقلیل غذا ضرور شناسند و از امتلا و قی و عطاس و شراب احتراز ورزند و آنچه بلغم دفع کند مثل حبی که از رب السوس و فلفل و شکر مساوی ساخته باشند یکی بعد دیگرے در دهن دارند و در جحوظ انضغاطی قطع سبب نمایند و خریطهٔ سرمه یا قطعهٔ اسرب در رفاده نهاده بر چشم محکم ببندند و برپشت بخوابانند و روی را بآب سرد که در ان گلنار و برگ زیتون و برگ علیق و پوست خشخاش و کاسنی و عصی الراعی وغیره قوابضات جوشانیده باشند بشویند و استعمال غسول اطریفل خیلے مفید و اطلیهٔ قابضه چون پوست انار و اقاقیا و گلنار و حضض یکی و صبر و عصارهٔ لحیة التیس و برگ علیق و فیروزه و برگ بنفشهٔ سبز و سفیدی بیضه و آرد گندم و برگ زیتون بری و عصارهٔ برگ عوسج و اطراف نرم او و آب آس و کاسنی سائیده و آب عصی الراعی بر چشم طلا کنند و بر بندند و ضماد آرد باقلا و گل سرخ و کندر کوفته بسفیدی بیضهٔ مرغ سرشته نیز نافع و اکتحال بخشته خرما محرق و سنبل الطیب و کذا عصارهٔ برگ علیق خشک مسحوق جید النفع ست و فصد و تلیین درین قسم نیز مفید گفته اند و مسیحی گفته که علاج جحوظ حادث بعد غضب شدید یا صیاح شدید یا قی عنیف در همان ساعت فصد و ضماد چشم بادویهٔ قابضه مثل گلنار و اقاقیا و حضض و مانند آن و احتقان بحقنهٔ حاده و چکانیدن در چشم آب سماق و بستن بر فاده و برپشت خواب نمودن و ترک شراب و لحم و تقلیل طعام و پرهیز از عطسه دقی ست و اگر حرارتی با آن نباشد چیزے در دهان دارند که انحدار بلغم نماید و بقول جنین و رستوعین که از ضربه حادث شود بعد فصد تقطیر خون کبوتر یا خون شفنین و وضع پنبهٔ مبلول بسفیدی بیضه در روغن گل تا روز دوم و در روز سوم تکمید بآب و نمک و تقطیر شیر زنان نافع و گویند که ضماد برگ خلاف و گل او نیز نتوضر بلی را مفید ست و در طلقی که از قلت سیلان خون نفاس یا فساد جنین باشد تدبیرا در اطمث و اخراج جنین بعمل آرند و در جحوظ استرخائی تنقیه بمسهل و ایارجات کبار و استعمال غراغر و شمومات و معاجین گرم بدستوریکه در استرخا مذکور شد نمایند و بعد تنقیه قوابضات مذکوره استعمال کنند و با دویهٔ مص کنندهٔ رطوبت و اشک آور مثل بلیلهٔ زرد و دار فلفل و انزروت و زبد البحر و مانند آن و بآب پیاز و رازیانه و کرفس اکتحال نمایند و ادویهٔ حاده مانند کندش و جند بیدستر و خردل و فلفل و مرزنجوش ببویند و گویند که در جحوظ رطوبی بعد استفراغ بدن بحب صبر و حب ایارج و مانند آن این سعوط بکار برند بگیرند روغن مصطگی یک جزو دو مشک بربع جزو و بران اندک آب زوفا مطبوخ انداخته حل کنند تا مخلوط گردد اندک ازان سعوط نمایند و اندک اندک مدام بیفزایند تا بوزن یک درم برسد بعده مرو شونیز بریان نموده با زعفران بسایند و در صره بسته ببویند و اگر عطسه افراط کند سرکه و گلاب و قدری روغن گل باهم آمیخته در بینی چکانند و اگر ازین هم ساکن نشود چیزے تلخ مثل صبر بخایند و اگر حاجت بکثرت تعطیس افتد اندک کندش هم در سعوط مذکور افزایند و هیچ چیز درین مرض به از تعطیس نیست لیکن نزد راقم احوط آنست که هنگام تعطیس چشم را برفاده لبسته دارند و آنچه از اورام دماغ و ذات الریه عارض شود بزوال سبب آن زائل میگردد و در اختصارات ست که در جحوظ حادث از خناق فصد قیفال و حجامت نقره و استفراغ بدن نمایند و اگر از صداع شدید باشد فصد قیفال و تدبیر خاص بصداع کنند و گیلانی مینویسد که اگر مرض از صفرای لذاعه باشد پس واجب ست که اولاً استفراغ بدن از گل سرخ و بنفشه و آلو و عناب و تمر هندی و ترنجبین و کشوث و تخم کاسنی و مانند آن نمایند و بعد از استفراغ در چشم این آب بچکانند بگیرند جو مقشر و بهدانه و تخم خشخاش هر واحد چند دانه مساوی و نیم کوفته اندکی انزروت افزوده در شیشه کرده و بالایش آب شیرین آنقدر که ادویه را بپوشد انداخته بآتش ملائم بجوشانند تا آنکه قدری غلیظ گردد پس نیم گرم هر شب و روز چند بار در چشم چکانند و فاذ مبلول سرد کرده بالائے چشم نهند بغیر آنکه ببندند و برپشت بخوابند یک ساعت تا دوا منحل گردد باز دوائے مذکور بچکانند بعد ازان این ضماد نمایند بگیرند شلغم یک جزو و برگ کاسنی یک جزو باریک سائیده بوزن هر دو اسغول آمیزند و بآب و روغن گل مخلوط کرده در شب وقت خواب ضماد نمایند و عصابه سبک بندند و صبح بکشایند و چشم را صاف نمایند و طعام سرد و تر باید خورد و روغن بنفشه و شیر زنان دائم در بینی چکانند و در بعض اوقات شیاف ابیض در چشم کشند و از مشی در آفتاب

ودخول حمام منع کنند و اگر مرض دموی باشد فصد سر و تبقیفال نمایند و تلیین بمطبوخ خفیف شاهتره نمایند و کحل رمادی اصفر درچشم کشند و نسخهٔ آن این ست گل بنفشه یک درم طوطیاء حجری و مرواید هندی هر واحد دو دانگ نشاسته کثیرا صمغ عربی هر واحد نیم درم سائیده نیم درم شیاف مامیثا آمیخته در بادن حل کنند و بار دیگر بحریر بیزند پس صبح و شام درچشم کشند و اگر این فائده نکند بگیرند آب کشنیز تر و آب عنب الثعلب هر دو باهم جوش داده صاف نمایند و دران شیاف ابیض حل کرده درچشم چکانند و به بندند تا آنکه دوا انحل شود و عمل خود نماید و نوشیدن شربت عناب با آش جو دائم نافع و سعوط بآب طلع و مانند آن از نافع ترین اشیا بمثل این مرض ست اگر دموی باشد و حقنه بماء شعیر که دران عناب و سپستان جوشانیده باشند فعلت متواتر نمایند

عشا یعنی شب کوری

سببش غلظ رطوبات چشم یا غلظ روح باصره است از بخارات غلیظه که از اخلاط غلیظ درچشم یا در دماغ یا معده متولد شوند و فرق میان این ها چنان کنند که اگر مرض بر یک حال قائم بود بدون تغیر و تبدل در بعض اوقات سببش در نفس چشم باشد و اگر متغیر گردد در بعض اوقات و با آن صداع و ثقل راس و حواس بود از بخارات دماغی باشد و اگر در گرسنگی خفت و در امتلا زیادتی مرض رونماید از بخارات معدی بود و گاهی کثرت مقام در آفتاب و بسیار نظر کردن بدان و بچیزهای بسیار روشن و براق بسبب تحلیل لطیف از روح باصره موجب غلظ آن میگردد و این از تقدم سبب و دشواری حرکت چشم دریافت شود **علاج** اگر آثار غلبهٔ خون معلوم شود فصد سر رونمایند و الا بعد نضج بمسهل بلغم و حب ایارج و حب عشا تنقیه کنند و غرغرهٔ منقی دماغ بعمل آرند و کندش و صبر و جند بیدستر بویند و یا فلفل عوض صبر نموده بدان تعطیس کنند و یا عطوس کندش شونیز فرفیون فلفل زراوند حب بلسان جند بیدستر مشک عاقرقرحا بورهٔ ارمنی مساوی باریک سوده بعمل آرند و یا از اسطوخودوس تخم حنظل جند بیدستر هر واحد سه درم کندش هشت درم عطسه آورند و اگر کندش یک دانگ بروغن بنفشه بعد تنقیه سعوط کنند برء الیوم ست و مجرب کندی کذا کما یشیر در روغن مذکور سه بار و بهر تلطیف قبل از طعام شربت زوفا یا زوفاء خشک سائیده با شهد یا آب بخورند و یا با سداب خشک سفوف سازند و شرب سکنجبین بزوری که دران صعتر حل کرده باشند و یا عسل بانمک صعتر و یا شرب آب طبیخ سداب و اکل و شرب افتیمون نیز نافع ست و گویند که اگر ازین تدبیر زائل نگردد فصد عرقین ماقین یا حجامت قفا نمایند و غذا قلیه های لحوم لطیفه مولد خون لطیف و زردهٔ تخم مرغ نیم برشت تناول نمایند و بعد هضم تام اندکی شراب کهنه بنوشند و مداومت اطریفل و جلنجبین بآب گرم نافع شناسند و بر آبیکه دران ادویهٔ محلله چون بادیان و شبت و بابونه و تمام و سداب و مرزنجوش جوشانیده باشند انکباب نمایند و انکباب بر طبیخ شلجم نیز مفید بود و بلحوم ماکیان و دراج و تیهو و قبج بریان مع فلفل و دارچینی و زنجبیل و یا نخود آب یا فلفل و مغز تخم قرطم و دارفلفل و دارچینی غذا سازند و ایضاً اطعام باغذیهٔ حریفه با دخال حلتیت و پودینه و خردل و صعتر در طعام نیز نافع باشد و خوردن ترب و کذا حرف ملطف بخارات ست و بقول اهل هند تخم سرس چهار درم سوده در آرد آمیخته نان پخته خوردن و همچنین تا سه روز بعمل آوردن نافع شبکوری ست و از اشیاء غلیظ و بخار انگیز مثل عدس و لوبیا و باقلا و کلم و کثرت اکل خرفه و غذای شب اجتناب ورزند و گویند که صاحب آن از خوردن سر مرغ اجتناب نماید که آن مورث عشاست و زهرهٔ گاو قدری در شیشه کرده در روز در آفتاب گذارند پس اکتحال نمایند و اگر قدری مر و زعفران مساوی سوده آمیخته سه روز دیگر در آفتاب داشته بعمل آرند نیز مفید بود و اکتحال بمرارهٔ بز مخلوط بآب بادیان و عسل نیز نافع و نوشادر و شب یمانی سوخته برابر گرفته باریک سائیده درچشم کشند و چون دارفلفل و وج در جگر بز نهاده بریان نمایند و آبیکه ازان برآید درچشم کشند یا بچکانند نفع عجیب بخشد و گاهی نمک لاهوری و گاهی بادیان عوض وج میکنند و ادویه را سائیده در آب مذکور آمیخته اکتحال می نمایند و انکباب بر بخار او و خوردن گوشت جگر او بریان نیز بسیار مفید ست تا سه روز متواتر یا زیاده بعمل آرند و جگر خرگوش بدستور و اکل دماغ شتر یک مثقال و کذا کبد ثعلب و کذا خردل بسلق نیز نافع و اکتحال دائم بفلفل سفید و دارفلفل و قبیل مساوی سوده مفید و سنون جالینوس ست و کذا اکتحال بفلافل ثلثه باریک سوده سخت سود مند ست و خون پر زیر بال کبوتر گرم گرم درچشم کشیدن و کذا اکتحال بخون جانوران گرم مزاج مثل ورشان و شفنین و کبک و کبوتر گرم گرم و بسرگین ورل و سقنقور و شیاف قلی و شیاف زنگار نیز نفع میکند و یا مرارهٔ گوسفند یک جزو فلفل دو جزو و زرانبیج سه جزو بعسل سرشته استعمال کنند **و گویند** که اکتحال بآب بادیان و عسل و نوشادر بعسل یا آب پیاز سفید یا بآب بلچهکنی تازه یا آب گندنا یا سماق یا آبیکه دران پوست بندق هندی سوده باشند و یا مغز کلنگ یا زهرهٔ تلق و یا انگس یک عدد با چند دانه فلفل در زمین نطرف مسی سوده و یا فلفل و یا قرنفل در لعاب دهن اسپ سوده یا حجر بخاری یا زهرهٔ کبک و مشک و مروارید ناسفته یا بول بچه در صلایهٔ مس سائیده

تا سیاه گردد یا فطرون بآب حل کرده یا آب انار شیرین در آفتاب گذاشته تا غلیظ گردد یا زیادت کبد ضبع خشک کرده سائیده یا انزروت بر جگر بز پاشیده بریان کرده
یا زهره بز وحشی و جبلی یا زهرهٔ کبک بآب بادیان آمیخته یا جگر روباه یا زهرهٔ حربا یا خفاش تصفین قطع کرده میل دران فرو برده یا کلاغ یا جگر گرگ یا عروق الصفر یا لعرطبی دقت تولد
او گرفته خشک کرده سائیده یا صمغ زیتون بری یا کباش و فلفل یا عصارهٔ برگ غرب یا شیر غرب یا دار فلفل و مشک یا صدید جگر وج که بران درج و شونیز سوده یا
بریان کرده باشند و یا انا غالس بعسل و یا افسنتین و یا آب انار شیرین و آب انار ترش و عسل هر واحد یک جزو و آب بادیان نیم جزو در شیشه کرده فلفل و زعفران
سوده دران انداخته چهل روز در آفتاب داشته باشند یا زهرهٔ غزال با دردی خمر یا زعفران یا عصارهٔ برگ خرخشقوق یا آب سرس یا مغز سمندر یا چهل در بول بز
سائیده یا نمک لاهوری یا دار فلفل بجغرات سائیده و یا زنجبیل بآب سوده یا آب گل کسوندی یا آب شاخ نرم سهجنه با عسل آمیخته یا هلیله و دار فلفل بشهد آمیخته
تا یک هفته یا فلفل سیاه در زهرهٔ ماهی روهو تر کرده خشک نموده سائیده یا هلیلهٔ سیاه زنجبیل فلفل کوفته بیخته حب ساخته بآب سائیده هر واحد مفید ست و اکتحال زهره گرگ
برا لساعة ست و آب ادرک در چشم کشیدن یا چکانیدن از مجربات والد مرحوم ست و صابون یک سرخ مرچ سیاه دو عدد در آب باریک سوده اکتحال نمودن
دیا چرک قلیان عوض فلفل گرفته بدستور بعمل آوردن معمول راقم ست و کذا اشیاف وسخ الاذن مجرب و اکتحال شیاف مرارات درین باب از مجربات حکیم علی ست
و اگر سونٹھ مرچ پیپل تخم کرنجوه هلدی دار هلد نمک سنگ پوست بیخ ارنڈ و سنکھ یعنی بوق کوفته بیخته در شیر گوسفند سائیده در چشم کشند نیز نافع بود و سنگ بصری
شب یمانی بریان هر واحد یک توله نبات دو توله هشت ماشه در آب لیمو کاغذی کهرل کرده شیاف ساخته بکار بردن برای عشا و دیگر امراض چشم از بیاض استاد
مرحوم منقول ست و اگر آب سداب و آب کشنیز مساوی بجوشانند تا به تیره آید دو سه نوبت در چشم چکانند شب کوری را مفید بود و یا از مشک یک دانگ ساذج
هندی مامیران چینی هلیلهٔ زرد هر واحد یک درم سرمه ساخته بعمل آرند و این کحل فلفل درین باب از مجربات صاحب مجموعهٔ بقائی ست فلفل سیاه یک ماشه در زهرهٔ گاو
یا بز بقدریکه تر شود تر کرده خشک ساخته آبنه هلدی یک ماشه در آب لیمو تر کرده خشک نموده مغز تخم کهرنی سنگ بصری که در آب لیمو چهار گرم کرده سرد نموده غنچهٔ چنبیلی که
خام باشد هر یک نیم درم کوفته بیخته در سنگ سماق مثل غبار سائیده بکار برند و این کحل جهت سبل و بیاض و ظفره و رمد کهنه و عشا و عین نیز نافع و کحل روشنائی دیده و حصرم
و اکتحال بمغز ساق کلنگ یا روغن بلسان و افیتمون با هم یا بول ابل یا آب گندنا و باسلیقون و شیاف جاوشیر و اکسیرین و ضماد عصارهٔ کراث بسماق نیز درین باب مفید
ست و مؤلف اقتباس گوید که این علت بی ترکیبی خون کمتر باشد پس اول رگ قیفال زنند و بفاصلهٔ سه چهار روز رگ ماقین و یا صدغین کشایند و تنقیهٔ دماغ بحب
قوقایا و ایارج و مطبوخ اسطوخودوس مسهل تالیف علویخان کنند و بعد تنقیه اطریفل اسطوخودوس حکیم ممدوح و جوارش اهلیلجی خورانند و روشنائی کبیر و صغیر و شیاف مرارات
در چشم کشند و صبح و شام دو سه قطرهٔ خون خفاش گرما گرم در چشم چکانیدن عظیم الاثر ست و همچنین خون زیر بال بوم و همچنین خوردن کباب جگر بز در طوبتی که ازان بجگد
گرفته دار فلفل و نمک هندی سوده آمیخته بمیل در چشم کشند و از فلفل و وج را باندکی بورهٔ ارمنی سوده در چشم کشیدن از مجربات ست و لیکن هر روز یک بز ذبح
نموده بفقرا دهند و صاحب مصطفوی گفته که کرم شب تاب یک عدد لشب یک شنبه با برگ تنبول بخورند یا قطرهٔ خون تازهٔ خر در چشم چکانند و یا تلخهٔ ماهی روهو
و یا فاخته و یا گوزن در چشم کشند و حلوای دارچینی و سفوف آن تنها با عرق بادیان از مجربات راقم ست و اگر بسبب صعود بخارات بد بدماغ باشد روغن بنفشه
بادام در بینی و گوش چکانند و اندکی کتیرا در سرمه آمیخته اندر چشم کشند و پنبهٔ مندوفه لتیبر بز که چهارم حصهٔ آن روغن گل بادامی باشد و هشتم حصه روغن بادام بنفسیج
نموده بر تارک سر نهند در روزی بست و پنج مرتبه بلکه زیاده و تخم خشخاش هفت ماشه و شربت به ولایتی و سکنجبین سیب لیمونی علوی خان هر یک یک نیم توله
در عرق ابریشم ساده و گاهی هر یک هفت توله بخورند و غذا قلیهٔ قورمهٔ بزغاله و نان و پلاو مرغ که کبر و اسفاناج دران افتاده باشد اگر مریض مطول باشد هم نافع بود و اگر در ریح
البواسیر کهنه بخار بدماغ رفته شب کوری پیدا کند وقت شب سر بخار طبیخ شلجم دارند چندانکه عرق بسیار آید از پنبهٔ کهنه لحیه پاک سازند که تمامه خشک شود پس
آنوقت حب سیاه سرمه هر دو برابر سوده در چشم کشند در تمامی روز و شب دوازده یا پانزده مرتبه که در یک هفته صحت می شود و گاهی این مرض بسبب بسیار بودن در آفتاب
و اندر هوای گرم افتد پس آب یخ یا برودهٔ البقر بر چشم زنند بکرات و در ترطیب بدن کوشند و آب برگ سداب گلاب و روغن کدو و آب کاهو هر یک یک درم
نبات چهارم حصه بمیل زرد چشم کشند و ایضا سرمه که بگلاب و عرق کاسنی ساخته باشند نافع و اهرن و رازی گویند که فلفل دو درم دارچینی یک درم عروق الصباغین
نیم درم نانخواه ربع درم سائیده اکتحال کردن و ایضا دو درم ازان خوردن در ازالهٔ عشا عجیب و مجرب ست و طبری گوید که اگر ترب مع بادیان و
دار فلفل جوشانیده بر آن انکباب نمایند شب کوره را اصلاح دهد و اگر بعد تنقیه و غرغره و تعطیس و پرهیز بگیرند جگر بز سوخته یک درم و دار فلفل خفف صغری

هر واحد یک درم سادج دو درم مرزنجوش درم سائیده در شراب کهنه بسرشند و بر آفتاب مسی لطوخ کرده بگذارند تا خشک شود بعده جدا نموده باز باریک بسایند و بآب بادیان سرشته بر ظرف مسی طلا کرده خشک نمایند بعد ازان کوفته بیخته اکتحال نمایند و ریک روز شب کوره را زائل کند و اگر مرض مشکل گردد بابونه اکلیل الملک شیح قیصوم مرزنجوش برگ تمام بادیان گرفته سبوس گندم یک کف کبیر داخل کرده در آفتابه بجوشانند تا مهرا شود بران انکباب نمایند و سرگاه نیم گرم بماند بخار آن مذکوره تکمید چشم کنند و یک درم دار فلفل و یک دانگ بادیان سائیده جگر بز را بر آتش نهند سرگاه کف ظاهر شود ادویهٔ مذکوره بپاشند تا که جگر بریان گردد بعده از آتش برداشته سرد کنند پس دوای مذکوره که بران منجمد گردد بگیرند و باریک سائیده اکتحال نمایند **و از معمولات** ابو عمران بن موسے بن سیار ست که تنقیهٔ صاحب این مرض بحب قوقایا نمایند بعده حجامت بر ساق کنند و بآب سرگین اسپ مکرر اکتحال سازند که در اندک مدت شبکوره زائل شود و اگر مرض دشوار گردد حقنهٔ محلل رطوبات و انکباب برمس کرده شراب مع بادیان بران پاشیده و دلک زبان بعد استعمال کنند **و آنجا که** سببش ارتقای بخار معده باشد آمله یا گلقند و یا بلیلهٔ مربی و یا سفوفیکه در خیالات مسطور ست بخورانند و اکتحال بر دشیافی و شیاف مرارات و کذا بد ارچینی یا بمشک و دار فلفل و عصارهٔ **قثاء الحمار** یا تخم خرفه بالسویه بزم سوده بسیار نافع ست و همچنین چکانیدن آب جگر بریان چنانچه مذکور شد و اکتحال بتریاق فاروق با عسل و اگر بدن محتاج تنقیه باشد این همه ادویه بعد از تنقیهٔ بدن نفع بخشد **و آنجا که** بسبب غلظ روح باصره طول مقام در آفتاب باشد ترطیب و تسخین استعمال نمایند و از اغذیهٔ غلیظ پرهیز کنند **جهر یعنی** روزکوری سبب عدم رویت در روز رقت روح باصره و قلت آنست و فرط تحلل آن بسبب حرارت روز و بعضے سبب این مرض حصول خلط حاد در دماغ و فساد روح نفسانی از حدت آن گفته اند و رقت روح گاهی بسبب کثرت نظر بسوے خطوط دقیقه و به آواز بلند خواندن و طول نظر بسوے شعاع خصوصاً بسوے قرص آفتاب نزد کسوف و بسوے کلف قمر میباشد و گاه بسبب کثرت حرارت و اشتعال آن چنانچه در محرورین و شدت حرارت در امراض حاده خصوصاً دماغیه میشود و اکثر عروض جهر بچشمهاے ازرق خصوص که احداب اشقر باشد بجهت زیادتی تحلل عنبیه در رقت روح میباشد و اکثر باین رقت از قلت روح در شب نیز باصره ضعیف میباشد موضع حدقهٔ آن غائر و در رفته بود **و بقول جالینوس** سببش افراط تحلل روح ست و اکثر عروض آن بچشم ازرق و اشهل بجهت تحلیل مفرط نور چشم ازرق میباشد **و بقول بعضی** سبب آن پس روح نفسانی با قلت و کثرت تحلیل آنست و اکثر عروض آن در امزجهٔ یابسه و کهول و فصل خریف و بلدان یابسه میباشد و این مرض مخوف ست بالجمله اگر سبب اندک بود در تاریکی و سایه می تواند دید و در روشنی بصر ضعیف شود و انطاکی گوید که اگر جهر در تابستان بیشتر باشد دلالت کند بر آنکه اسباب او حدت مواد و رقت رطوبات و روح باصره است که اضو او را اشعهٔ قبل انتقاش صور آنرا متفرق گرداند و نشان این پس و قلت اشک و خفت موے مژه است و اگر حکم او در فصول سال متساوی باشد کمتر صحت یابد و کذا اگر در زمستان زیاده شود **علاج** در ترطیب دماغ و تغلیظ خون از داخل و خارج کوشند مثلاً لعاب بهدانه لعاب اسغول شیرهٔ تخم خشخاش سفید شربت نیلوفر یا شربت بنفشه و شربت عناب بیاشامند و کشنیز خشک سماق منقی آمله هر یک سه ماشه سفوف کرده با شیرهٔ کاهو شش ماشه شربت نیلوفر دو تولہ دادن نیز مفید ست و نوشیدن آب تربوز و شیرهٔ آب انارین مع شکر و گلاب و شیرهٔ تخم خرفه با یکے از اشربهٔ مذکوره نیز مسکن حدت ست و صندل سفید بگلاب سوده سرد کرده بر سر طلا نمایند و یا لعاب بزر و بهدانه بر صدغین طلا سازند و سرمه دگر و سماق در گلاب و آب یخ حل کرده در چشم کشیدن عظیم الاثر ست و گلاب سرد کرده و یا شیر دختر در چشم قطور کنند و کافور درین باب شدید النفع ست و شیر دختر یا شیر بز و روغن بنفشه و نیلوفر و روغن تخم کدو در بینی چکانند و اندکی کافور در شیر دختران و لعاب دانهٔ مذکوره و یا سفیدهٔ بیضهٔ مرغ حل کرده در چشم چکانیدن بسیار نافع ست و مسکه و روغن بادام و کنجد و نیلوفر بر سر مالند و یا بابونه اکلیل الملک خشخاش تازه و یا بنفشه یا بابونه خطمی نیلوفر جوشانیده انکباب کنند و آب آن بر سر ریزند بعده روغن بادام بمالند و ایضاً ترطیب و تقویت دماغ با غذیهٔ مرطبه و جوزهٔ مرغ نمایند و تغلیظ خون با غذیهٔ لزجه مثل هریسه و کله پاچه و نان تابه و دال ماش هندی کنند و کاهو و کشنیز خشک و تر در طعام زیاده اندازند و از فواکه انگور و انجیر تر و خیار بخورند و در آب سرد غوطه زده چشم دران بکشایند و شیاف وردی با خبز زنان و برد و حصرم در چشم کشند و یا بشادنج مغسول و سرمهٔ اصفهانی در آب لسان الحمل و گلاب پرورده اکتحال نمایند و بآب شیرین نیم گرم استحمام کنند و شیاف ابیض که قدرے کافور و افیون دران داخل کرده باشند در چشم کشیدن و افیون گاه گاه خوردن مفید بود و بهر تبرید و تقویت دماغ آنچه در علاج امراض دماغی حار و صداع حار و سرسام گرم گذشت همه مفید ست و شربت خشخاش و شراب کثیر المزاج و دخول در حمام بطور غب و کثرت ریختن آب معتدل بر سر نافع و نطلیهٔ گلاب در روغن گل و سرکه و دیگر لخالخ مقوی و مرطب دماغ و بوئیدن طیوب بارده و ریاحین بارده خیلے سودمند و استنشاق بروغن گاو یا روغن نیلوفر و انطاکی ای رسوت بگلاب سائیده و مؤلف اقتباس گوید که طباشیر سنگ محک سرمهٔ سفید هر یک یک ماشه سائیده در روغن کاهو و خشخاش و کدو هر یک سه ماشه آمیخته در چشم کشند و شیر زن بروغن بزر برابر گرفته در بینی و گوش چکانند و سفوف از کشنیز

خشک و سماق و آمله هر سه برابر و نبات هچند آمیخته دو مثقال با شیرهٔ گل بنفشه یک توله و تخم کاهو چهار ماشه در شربت به و نیلوفر هر یک دو توله تخم شربتی هفت ماشه دهند
و غذا قلیه و قورمهٔ بزغاله بنان تنوری سازند در دو سه هفته صحت میشود و صاحب نزهه گفته که چکانیدن خون بال کبوتر از مجربات ست و مصنف مصطفوی نوشته که در آب
سرد غوطه زده چشم در آب کشایند و از گلاب و روغن گل و سرکه لخلخه سازند و از اشیای حامضه و مالحه و حریفه و خیره مثل شهد و شراب کهنه و حرکت و هم و حزن و تعب و جماع
کثیر و نظر بسوی آفتاب و روشنی و سائر استفراغات اجتناب ورزند و آنجا که آثار وجود خلط حاد در دماغ یافته شود بعد ترطیب تنقیهٔ آن نمایند و چیزی خلقی لا علاج ست

اتساع و انتشار

اتساع عبارت از آنست که ثقبهٔ عنبیه یا عصبهٔ مجوفه از مقدار طبعی وسیع تر شود و انتشار آنکه نور باصره دران منتشر گردد و این عرض اتساع ست و فرق در اتساع
ثقبه و عصبه آنست که در اتساع عصبه پراگندگی نور در اجزاے چشم پیدا می باشد بخلاف اتساع ثقبه که دران تمام چشم سیاه می نماید بالجمله گاهی این مرض عقب صداع
شدید یا سرسام یا ماشرا لسبب درآمدن خلط غلیظ یا بخارات حادهٔ غلیظه در عصبه یا ثقبه حادث شود و یا بعد سبب خارجی چون ضربه و صدمهٔ چشم بواسطه کشیدن طبقهٔ
عنبیه بسوی اطراف و یا تفرق اتصال عصبه افتد و گاهی بسبب او در نفس حدقه بود و این یا از کثرت رطوبت بیضیه یا از یبوست عنبیه یا از امتلاے رطوبت در
جوهر او و یا از ورم او و یا از رطوبت که باعث استرخاے عضلهٔ ضاغطهٔ فم عصبه گردد و یا از تفرق اتصال شبکیه باشد و اتساع طبعی بود و یا عارضی در هر دو صورت اشیا
صغیرتر نمایند و گاهے بدان حد رسد که چیزے بنظر نیاید و بصارت بالکل باطل شود و این آنگاه است که اتساع تا اکلیل رسد یا تفرق اتصال در عصبه یا در شبکیه
افتد و گویند که از انتشار در کثیر ضعف بصر و در اکثر ذهاب بصر عارض میشود تشخیص اسباب مذکوره چنین کنند که اگر بصارت بالکل باطل شده باشد و اتساع
تا اکلیل نبود بپرسند که بصارت دفعةً زائل شده یا بتدریج اگر دفعةً بگوید از تفرق اتصال عصبه یا شبکیه باشد و اگر بصارت ضعیف شده باشد و یا رمد و ضربان
و تپ و صداع باشد از ورم عنبیه بود و اگر این عوارض نباشد حال تقدم عروض صداع یا سرسام یا ماشرا بپرسند اگر مرضی ازین امراض پیشتر عارض شده باشد سببش
همان باشد و الا از حال رسیدن ضربه یا صدمه سوال کنند پس اگر مریض اقرار آن کند سبب او همین باشد و الا بسوے چشم نظر کنند اگر در چشم لاغری و خشکی و انخفاض
سیاهی چشم مدرک گردد و هنگام گرسنگی و ریاضت و گرمی هوا زیاده کشاده گردد و ضعف بصر اشتداد کند و نیز برودت و رطوبت هوا و صبح و شب و استعمال اغذیه
و ادویهٔ مرطبه کمتر و تنگ تر گردد و تقدم سهر مفرط یا استفراغات اتفاق افتاده باشد سببش یبوست عنبیه باشد و اگر باوجود انتشار نور در طبقات عین جحوظ
و براندگی چشم و بعد حدوث نزلات و در زمان بارد رطب و ثقل بود از استرخاے عضلهٔ ضاغطهٔ فم عصبه باشد و الا از مریض بپرسند که گاهے خیالی پیش
چشم محسوس می شود یا نه و در امتلا و بعد خواب فرق در بصارت و در رویت اشیاے قریبه و بعیده تفاوت معلوم میگردد یا نه اگر بگوید که پیش روی
چنان خیال معلوم میشود که در آب ایستاده ام و در حالت شکم سیری و صبح و شب و بعد خواب ضعف در بصارت غالب میشود و در جوع و ریاضت و وقت دوپهر
و گرمی هوا و بعد حمام یا لبس ضعف بصر کم میگردد و چیزهاے بعید نسبت با شیای قریب خوبتر بنظر می آیند سببش کثرت رطوبت بیضیه باشد و اگر ازین علامات هیچ یافته
نشود و مریض همین قدر بیان نماید که مرئیات از مقدار اصلی کوچکتر می نمایند و ضعف در بصارت و رطوبت عین و سیلان اشک بود و بدون الم و سرخی تمدد در
چشم محسوس گردد و قرینه مرتفع نماید و لون سیاهی چشم مشتد گردد سببش امتلاے عنبیه از رطوبت باشد علاج اتساع طبعی و آنکه از تفرق اتصال شبکیه
بود لا علاج ست و عارضی اگر از یبوست عنبیه بود بقول بعضے آن نیز لا برء ست و تدبیرش ترطیب چشم ست بمرطبات بدستوریکه در ضعف بصر
یبسی و سل العین خواهد آمد و شرب ماء الشعیر یا شربت نیلوفر یا بنفشه و دوشیدن شیر بر سر و در چشم و تسعیط بروغن کدو و بنفشه و نیلوفر و مواظبت
بحمام رطب و تغذیه باغذیهٔ مرطبه مثل گوشت حملان و چوزهٔ مرغ فربه و زردهٔ بیضهٔ نیمبرشت نافع بود و اگر یبوست مادی باشد تنقیهٔ خلط یابس کنند و تفتیح
سده نمایند پس مطبوخ حشائش رطب مثل بنفشه و نیلوفر و جو مقشر بر سر ریزند و از مشی در آفتاب و از جماع و اغتسال بآب شور و سفر دریاے شور و تمیم
لفظاد و کبریت و مانند آن منع کنند و وقت خواب آرد باقلا و یا مغز نان میده در شیر دختران سرشته بر چشم ضماد سازند و روائح طیبهٔ معتدله بویند و بطرف
سبزه بهبینند و سرور و فرحت اختیار کنند و گویند که شراب ابیض کثیر المزاج شدید النفع ست و اگر این حالت بمنائح باشد باقی از فرح و اگر از ورم
عنبیه باشد علاجش مثل علاج رمد حار بود و فصد رگ موق اکبر و حجامت مؤخر سر و اکتحال باد ویهٔ محللهٔ منضجه مفید بود و هرچه در اتساع ضربی می آید حسب
حاجت بعمل آرند و بالجمله تدبیرش بفصد و تنقیه حسب اقتضاے خلط باعث ست و اگر حار باشد قطور سفیدی رقیق بیضه و شیر زنان تازه دوشیده

ولعاب بهدانه رقیق وشیاف ابیض افیونی در چشم نمایند واز خارج بشیاف معشر طلا کنند وچون حدت آن تسکین یابد بشیاف خطمی واکلیل الملک وبابونه نطول سازند وشیاف معشر در چشم چکانند واگر ورم بارد باشد بعد تنقیه آنچه باعث نضج وتحلیل بود مانند حلبه واندکی زعفران در چشم چکانند و آنچه از رطوبت باشد ودر بدن کثرت خون معلوم شود فصد سر رو وعروق ماقین نمایند وفصد صافن وحجامت نقره وفصد عروق صدغ وقطع آنها نیز مفید بود وارسال علق بر گردن وزیر هر دو گوش در اکثر نافع تر وبعد نضج بمسهل بلغم وحب ایارج تنقیه کنند وباید که کثرت استفراغات بمسهلات نکنند تا قوت را ضعیف کند بلکه گاهے استفراغ در هر ده روز یکبار بیک درم یا یک نیم درم حب قوقایا دران کفایت نماید بعده بآبکامه وعسل جوشانیده یا بایارج فیقرا محلول بماء العسل یا بادیان واندکی زنجبیل در ماء العسل جوشانیده غرغره نمایند ودیگر غراغر منقیے دماغ که در فصل لقوه وفالج مذکور شد بعمل آرند وآب چقندر مع بندق هندی ویا آب سداب یا زهره خروس بروغن بادام سعوط کنند وآب نمک خصوصاً ممزوج بسرکه بر سر ریزند وبراے تحلیل باقی رطوبت آب بادیان وعسل حلتیت وفلفل وسکبینج واشق وجز آن که محلل وجاذب رطوبت باشد اکتحال نمایند واکتحال مرارات مثل مرارۂ باشه وشبوط وبز وکلنگ وکذا اقلیمیا هر سه قسم او وکذا امروارید وکذا آب عصارۂ بادیان سبز ده درم عسل پانزده درم جوشانیده تا قوام غلیظ گردد وکذا شیاف وردنبقوع سماق حل کرده وکذا آب بادیان سبز وآب گل سرخ تازه در آفتاب منعقد ساخته شیاف بسته وکذا افربیون دو درم فلفل چهار درم مثل غبار سائیده بزهره بز شیاف ساخته هر واحد نافع ست وحلتیت اکلاً وکحلاً در ازالۂ انتشار مجرب رازی ست وبقول اربابسیس شیاف متخذ از عصارۂ آس وزعفران در انساع نفع عجیب دارد ویا هلیلۂ زرد بآب بادیان بر ظرف مسی یا سنگ سائیده خشک کرده دار فلفل هر واحد نیم درم توتیا یک درم کف دریا یک نیم درم کحل اصفهانی دو ثلث درم سائیده بامداد وشبانگاه پیش از غذا اکتحال کنند ویا باسلیقون دیار وشنائی ویا کحل عزیزی ویا شیاف مرارات در چشم کشند ودیگر کحلهائیکه در باب خیالات ونزول الماء مذکور گردد بکار برند وتعاهد حرکات وریاضات کنند ومجففات استعمال نمایند واغذیه واشربۂ ملطفه بعمل آرند وقلایا ومشویات مرغ وجوجۂ کبوتر وکنجشک بخورند واز اغذیۂ غلیظۂ مرطبه مبخره چون گوشت گاو ومیش وثرید پرهیز ند وتعهد استعمال اطریفلات وجوارشات مجففه واستعمال حمام وتعطیس بادویه حاره وبوئیدن ادویۂ حاره مثل سداب وخردل وفلفل ومرزنجوش وضماد سر وصدغین بمرزنجوش وسنبل وآرد باقلا با شربت وردمرسشته برای استرخای عضلۂ ضاغطۂ فم عصبه سوای تدابیر مذکوره نافع بود وهمچنین سعوطی حضض هندی مامیثا انزروت کشیز زنان پروردۀ هر یک یک جزو دارچینی ربع جزو هر یک جدا جدا کوبیده بحریر بیخته وزن نموده بآب بادیان وگلاب سرشته شیاف سازند واستعمال کنند تا سه هفته که این دوا مانع انتشار حادث از انساع عصبۂ مجوفه است ایضاً صبر زعفران جوز السرو سنبل الطیب برگ بید هر یک چهار درم رب عنب دو اوقیه در یک رطل آب در دیگ آهنی بجوشانند وبر بخار آن انکباب نمایند و آنچه عقب ضربه وصدمه افتد فصد سر رو وحجامت ساقین ولیس سر لشرط وبغیر شرط نمایند وارسال علق بر موضع که بالا مذکور شد نیز مفید بود وتلیین طبیعت بحقنۂ لینه یا مطبوخ فواکه کنند ومبردات استعمال نمایند بر صدغین صندل وشیاف مامیثا وگل ارمنی وحضض طلا کنند وبآب سرد یا گلاب سرد کرده روی بشویند ونیلوفر یا آرد باقلاے مقشر یا آرد جو بآب برگ بید یا بآب کاسنی یا آب خرفه ضماد کنند وضماد گل سرخ خشک یا تر وصندل وفوفل وبرگ خلاف وگل آن هر واحد نافع ویا صوف در زردی بیضه ممزوج بروغن گل ووا اندکی شراب آلوده بر چشم نهند واگر هنوز حرارت ساکن نشده باشد آب کشنیز سبز عوض شراب آمیزند بعده آرد باقلا بنفشه خطمی برگ آس وکلز که مغاث هندی ست وبهندی بیده لکڑی نامند با زردۂ بیضه ضماد نمایند ونزد انحطاط وسکون الم بابونه وقیروطی درین ضماد افزایند ویا آرد باقلا بشراب سرشته ویا خطمی وآرد باقلا وبابونه بگلاب وشراب ضماد نمایند وضماد گل سرخ سه درم در سفیدی وزردی بیضه آمیخته وکذا عصارۂ طرخشقوق وکذا عصارۂ عنب الثعلب وکذا نشاسته وزعفران نافع این مرض نوشته اند ودر روز اول ودوم خون فرخ در چشم چکانند ودر سوم شیر زن پسردار هر روز پنج بار در چشم بچکانند ولعلاج رمد حار علاج کنند وشیاف ابیض و سفیدی رقیق بیضه حل کرده اکتحال نمایند وبعد زوال ورم روشنائی و باسلیقون در چشم کشند واز کندر زعفران مرهر واحد یک جزو زرنیخ نیم جزو شیاف ساخته اکتحال کنند واز قی وجماع وامتلا واغذیۂ غلیظه وخواب بر پشت ونظر بطرف روشنی وسفیدی احتراز واجب شمارند واگر مرارۂ جدی مرارۂ کلنگ هر یک دو مثقال زعفران یک درم فلفل یک صد وهفتاد عدد رب السوس پنج مثقال ودو ثلث مثقال عسل بقدر حاجت در آب بادیان سائیده بعسل آمیخته بقدر حاجت استعمال نمایند در انساع سخت سودمند ست ودر انساع ضربی نیم مثقال در آب ترب سائیده خشک کرده اکتحال کنند وایضاً زهرۂ بز صحرائی یک مثقال سکبینج سوسمار یا دارچینی یک نیم مثقال نطرون یک مثقال فلفل زهرۂ کلنگ هر واحد دو مثقال زعفران یک مثقال اشق نیم مثقال خربق سفید یک مثقال بدستور در آب بادیان سائیده بعسل آمیخته استعمال نمایند و آنچه بعد صداع یا سرسام یا ماشرا عارض گردد علاج آن

اصلاح

از اصلاح او قطع نمایند چه این اکثر از اتساع عصبه می افتد لیکن اگر عصبه سالم باشد و اتساع ثقبه تا اکلیل نبود بعد ازاله امراض سابقه تنقیه بقصد مسهل و حب ایارج و قطع شریان صدغ شیاف مرارات و هر چه در ابتدای نزول الماء بکار آید بنا بر حفظ بصارت ما بقی استعمال نمایند و گویند که حجامت بی شرط بر قفا و اکتحال بعصاره بادیان و بشیافی که او عصاره بادیان و زعفران ساخته باشند و شادنج که بآب مورد پرورده باشند در اکثر انواع انتشار سودمند ست و صاحب کامل گوید که اتساع ثقبه که او انتشار ست زائل نمی شود چه لاعلاج ست مگر آنکه بکحل اصفهانی و توتیای هندی و اقلیمیای فضه و اقلیمیای ذهب و سائر کحلها که دران قبض و تقویت باشد اکتحال نمایند و حکیم شریف خان می نویسند که شخصی را اتساع تا اکلیل رسیده بود بسبب موجود بودن آثار امتلا بقصد تنقیه بدن و سر علاج کردم پس استعمال اکحال نمودم صحت کلی یافت و مؤلف نیز مصدق این قول ست چنانچه کنیز خود اسم را بعد صداع شدید دفعة بصارت باطل شد چون بچشم او نظر کردم دریافتم که اتساع ثقبه عنبیه عارض شده با استعمال سفوف اجزای اطریفل و کحل مقوی ایما نمودم در چند روز بصارت او عود نمود

ضیق

و او آنست که ثقبه عنبیه از مقدار معتاد تنگ تر شود و اریباسیس گوید که ضیق حدقه یا مع صغر تمام چشم باشد و یا صرف در ثقبه باشد و این اگر طبعی بود نه بجدا فراط محمود باشد و اگر مرضی بود از اتساع ردی تر باشد و گاهی با نسداد مؤدی گردد و سبب او غلبه یبس یا رطوبت ممدد قرنیه یا عنبیه از جوانب بسوی وسط باشد و یا اجتماع خلط غلیظ در ثقبه و یا یبس و قلت بیضیه و یا ورم طبقات یا زوال عنبیه بود و اکثر این مرض از یبوست عارض شود و ضعف بصر و رویت اشیا بزرگتر از مقدار اصلی لازم این مرض ست طریق تشخیص اسباب مذکوره اگر ضیق با درد و تمدد در سر و چشم باشد سببش ورم طبقات یا زوال عنبیه بود و بعده فرق درمیان هر دو از علامات مخصوصه زوال عنبیه که در فصل دجاع عین مذکور شد نمایند و اگر آثار ورم و زوال نباشد نظر کنند اگر چشم کوچک و خشک نماید و خواب معتاد کم شود و دیگر علامات یبوست پیدا بود و تدبیر سابق بران گواهی دهد سببش یبوست و قلت بیضیه باشد و اگر در چشم ضمور نباشد و آثار رطوبت از کثرت دمعه و سیلان وغیره دریافت شود و تدبیر ما تقدم شاهد او باشد از رطوبت بود و اگر مردمک چشم محسوس نشود از اجتماع خلط صلب غلیظ در ثقبه باشد **علاج** آنچه از یبوست بود تدبیر بمرطبات از قطورات و سعوطات و نطولات از عصارات رطبه وغیره نمایند چنانکه در علاج امراض یابسه دماغی و صداع یبسی مفصل مذکور شده و اغذیه نرم و چرب مثل گوشت دست و شانه بحملان و بزغاله و جوزه مرغ دهند و ماء الشعیر بشربت بنفشه یا شربت انار شیرین یا شربت نیلوفر دهند و روغنهای مرطب مثل روغن کدو با شیر نوشند و شیر زنان بر سر دوشند و در گوش چکانند و شیر دختران با سفیدی رقیق بیضه و اندکی زعفران آمیخته در چشم چکانند و روغن بنفشه و مغز ساق گاو و شیر زنان در بینی چکانند و لعاب اسبغول و آب خرفه و آب بید و آب کاهو بر سر نهند و ایضا عصارات مذکوره بر سر ریزند و یا بنفشه نیلوفر جو مقشر نیم کوفته و خطمی جوشانیده بر سر نطول نمایند و یا شیر بز منجمد از پنیر جدی بر سر ضماد کنند و بروغن بنفشه یا روغن کدو یا روغن بادام و شیر تغریق سر نمایند و شیاف ابیض در شیر زنان حل کرده بچشم چکانند و ملازمت حمام مرطب و ریختن آب شیرین نیم گرم بر سر و نشستن دران و غوطه زده چشم کشادن سودمند بود و ریاضت و تعب ترک نمایند و اگر از گرمی لمس چشم حرارت محسوس شود اشیای مبرده مرطبه استعمال نمایند و ایضا در یبوست صرف گاه گاه از استعمال چیزی که دران قدری حرارت باشد بنا بر جذب ماده رطب بسوی چشم اکلا و طلاء باک نیست و استعمال دلک سر در دی و چشم پی در پی تا زمان اندک بعد هضم غذا برای جذب غذا بسوی راس واجب ست زیرا که گاهی استعمال مرطبات صرف نیز مضر بود و هرگاه اکحال جاذب استعمال نمایند معاودت بمرطبات کنند و آنچه از رطوبت باشد بمسهل و حب ایارج و حب قوقایا تنقیه کنند و در صورت خلط غلیظ باستفراغ مراعات ترطیب نیز ملحوظ دارند مثلا نضج خلط بسکنجبین بزوری یا گلقند بآب گرم و یا بمطبوخ اصل السوس پرسیاوشان تخم خطمی هر یک سه درم مویز سرخ منقی سه درم انجیر خشک پنج دانه با شربت لیمو یا شربت اصول نمایند و بعد نضج صبر سقوطری اسطوخودوس هر واحد یک درم غاریقون سفید ترید مدبر هر یک نیم درم بآب بادیان تازه و روغن بادام سرشته حبها ساخته یک شربت یا دو نموده بخورانند و سائر تدابیر این مانند رمد بلغمی ست و اکتحال عین باشق محلول بآب رازیانه و عرق با فرفیون نمایند و بعد تنقیه ادویه مناسبه مثل بابونه اکلیل الملک و بنفشه خشک در آب پخته بر سر ریزند و با طریفل صغیر مداومت نمایند و باسلیقون و روشنائی و شیاف زعفران و شیاف مرارات یا شیاف متخذ از آس و زعفران مساوی معجون بگلاب در چشم کشند و اکحال معروفه که در باب ضعف بصر رطوبی و نزول الماء و خیالات مذکور گردد بکار برند و اگر از عاقرقرحا یک جزو زنگار جاوشیر هر واحد ربع جزو شیاف ساخته بعمل آرند درین باب مجرب ست و یا اشق جاوشیر زعفران زنگار هر واحد یک درم خلط زعفران چهار درم گرفته شیاف ساخته در چشم اکتحال نمایند و نسخه خلط زعفران این ست زعفران زرور عصاره

ماميثا صبر مرتشاسته صمغ عربی مساوی مثل غبار بسایند و بقول شیخ شیاف که از زنگار اشق هر واحد یک جزو زعفران یک جزو و ثلث صبر پنج جزو مشک نیم جزو ساخته باشند نافع ست و کذلک اشق دو مثقال زنگار چهار مثقال سرگین ورل سه مثقال زعفران دو مثقال صمغ عربی یک مثقال بعسل سرشته استعمال نمودن و ایضاً فلفل اشق هر واحد دو جزو روغن بلسان نه جزو زعفران یک جزو اشق را در آب بادیان حل کرده اجزاے دیگر آمیخته بعسل سرشته بکار برند که این دوا بهتر ست و مالیدن سر بقوت و ریاضت و تقلیل غذا و تلطیف آن نافع ست و تعاهد قایها و مطبخات نمایند و آنچه تابع ورم طبقات یا زوال عنبیه باشد تدابیر ورم حسب مزاج مریض بفصد و تنقیه بدن و وضع محاجم بر ساقین و استعمال شیافات و اکحال مضاد و سبب فاعل و ریختن آبهای محلله بر سر و اصلاح مزاج و پرهیز نمایند بطوریکه در علاج اقسام رمد و اتساع و رمی گذشت و ایضاً در ورم حار فصد و نطول که در قسم عیسی گذشت و طلا ماميثا سائیده با گلاب و آب حی العالم بر چشم و شستن چشم بشیر زنان و چکانیدن سفیدی رقیق بیضه مرغ در چشم و در ورم بارد تنقیه بمسهل بلغم و حب ایارج و نطول چشم بآب حلبه و آبی که در ان اکلیل الملک و سبوس گندم جوشانیده باشند و اکتحال عین بشیاف سنبل نافع ست و علاج زوال عنبیه در ذیل علاج اوجاع چشم مذکور شد بدان رجوع نمایند و صاحب جامع گوید که یکی را بعد اندمال قرحهٔ قرنیه غیر غائر ضیق عارض شد گاهی بجلیات محلل در شیر زنان گاهی بعصارهٔ شقائق النعمان و بعصارهٔ بادیان سبز منعقد در عسل علاج کرده شد صحت یافت

خیالات

داو آنست که در هوا رو بروی چشم اشکال و الوان مختلفه دیده شود و در خارج موجود نباشد و اسباب کلیهٔ این مرض چهار گونه است یکی ذکای حس بصر که بسبب آن غبار خفیفه که در هوا موجود ست و ابخرهٔ غذائیه که بدن از ان خالی نیست محسوس شود دوم آفت طبقات چنانکه آثار خفی از جدری یا رمد یا بثور و غیره بر قرنیه باقی ماند و از خارج محسوس نشود و صاحب او را بسبب عدم شفافیت باطن طبقه بمقدار هیئت آن آثار متخیل شود سوم آفت رطوبات و این یا از نفس جوهر رطوبت بود که مستحیل بدان گردد یا بسبب عرض سوء مزاج بارد و رطب یا حار یا بارد یابس متغیر لون و مزیل شفافیت و مکثف جزو رطوبت چهارم در رود امرے از خارج چشم و این یا عرضی غیر متمکن بود و آن از جنس بخارات جملهٔ بدن یا معده یا دماغ باشد چنانکه از تناول اغذیهٔ مبخره و در بحرانات و بعد قی و بعد غضب و مانند آن عارض شود و یا متمکن بود و این مقدمهٔ نزول الماء ست و از اسباب جزئیه این یکی حصول خلط سوداوی در شرائین و صعود بخار از ان بسوی دماغ ست دوم امتلاے شرائین از خون گرم و ارتفاع بخار از ان سوم حصول رطوبات بلغمی شیرین و صافی در معده و اجتماع او در مقدم دماغ یا حوالی چشم چهارم تکدر بعض اجزای رطوبت بیضیه از جانب پهلوی آن نه از وسط پنجم حصول خلطے از اخلاط در دماغ و انصباب جرم آن خلط یا بخار او بر طبقات چشم ششم حائل شدن شظایای رطوبت مابین بصر و مبصر و پوشیدن او بقدر خولش از جرم مبصر هفتم کثرت رطوبت بیضیه هشتم قلت رطوبت بیضیه طریق تشخیص اسباب مذکوره این ست که اولا از مریض سوال کنند که خیالات بر یک نهج و تشکل ثابت می ماند یا نه اگر بر یک حال ثابت مگوید بپرسند که پیش ازین مرضی در چشم عارض شده بود یا نه اگر تقدم حدوث بثور در چشم یا جدری یا رمد یا قرحهٔ قرنیه و غیره بیان کند سبب خیالات بقیهٔ اثر همان مرض باشد و اگر اقرار حدوث امراض مذکوره نه نماید بلکه تقدم سهر یا تناول شئی مسدد یا سخن یا ملاقات آن هردو و حدوث سوء مزاج بارد و رطب یا حار یا بارد یا یابس در چشم متحقق گردد سبب خیالات تکدر رطوبت بیضیه باشد و اگر کدامی از آثار اسباب مذکوره یافته نشود بپرسند که کدورت و ضعف بصارت روز بروز می افزاید یا نه و خیالات در یک چشم یا در هردو مع تفاوت کم و بیشی محسوس میشود یا نه اگر اقرار آن کند مقدمهٔ نزول الماء باشد و اگر مریض در جواب سوال اول بگوید که خیالات بر نهج واحد و تشکل واحد ثابت نمی ماند بلکه گاه کم و گاهے زیاده میگردد و در یک چشم مختص نیست بلکه در هردو چشم می باشد درین صورت سوال کنند که در خیالات کدام وقت زیادتی و کدام وقت تخفیف معلوم میشود اگر گوید که عند امتلاے معده و هضم غذا یا عند حرکات و دوار و سدر و یا بعد تناول اغذیهٔ مبخره و یا در بحران و یا بعد قی و یا بعد غضب و غیره محرکات اخلاط زیادتی میشود سبب او صعود بخارات از تمام بدن یا از معده یا از دماغ باشد و بودن غثیان باین قسم خفت بخارات بعد از قی و نقاے معده و تناول اشیای مانع بخار مثل ربوب فواکهٔ قابضه و یا منقے معده مثل ایارجات و تلطیف غذا و تقدم امراض معده و احساس خیالات متصاعد بسوی اعلی دلالت قوی بر بخارات معده دارد و ثقل سر و ضعف و تکدر حواس و کثرت نزلات و امراض دماغیه مثل دوار و سدر و سرسام و مالیخولیا و جنون و ادراک خیالات هابط بسوی اسفل نشان خیالات دماغی ست و ثقل بالاے عانه و وجع در قطن و تقدم اسقاط یا احتباس طمث دال بر بخارات رحم ست بعده نوع مادهٔ بخارات مذکوره از علاماتیکه در تشخیص امراض دماغی مذکور شد استنباط نمایند و رنگ خیالات بر تعیین خلط فاعل نیز دلالت کند و اگر گوید که بعد خوردن غذاے غلیظ البته در خیالات خفت رو میدهد و حس باصره و سائر حواس قوی و سالم باشند و تا مدت صحت بصر خیالات لازم بوند و علامات اقسام مذکوره یافته نشود پیش ذکاوت

حس باصره باشد لهذه اشکال والوان خیالات از مریض بپرسند پس اگر گوید که مثل ستونهاے دود پیش او بر می آیند و بلند شده متفرق میگردند سببش بخارات خلط
سوداوی باشد و اگر گوید که گاه گاه همچون مار یا وشرارهٔ آتش پیش چشم متخیل میگردد سببش بخارات خلط دموی باشد و اگر گوید که مثل برق و آتش می نماید سببش ابخرهٔ صفراوی
باشد و اگر گوید که خیال مائل بسفیدی و مثل ابر یا صاف مدرک میشود و هنگام عطسه زائل میگردد سببش بخارات بلغمی باشد و ایضا اگر گوید که هنگام عطسه یا مالیدن چشم چنان متخیل میشود که
چیزهای سفید ذی تعاریج فرو می آیند و بالا میروند سببش بخارات رطوبت بلغمی معده و یا حوالی عین و یا مقدم دماغ باشد و اگر گوید که بجانب راست یا چپ محسوس میشود
که شخصے ایستاده است سببش تکدر بعض اجزاے رطوبت بیضیه باشد و اگر گوید که بعضے احیان چنان مدرک میگردد که چیزی از بلندی پیش روی می افتد سببش اخلاط
و بخارات دماغ باشد و اگر گوید که یک چیز از مسافت بعید چیزهاے بسیار می نماید سببش حائل شدن شظایای رطوبت و پوشیدن جرم مبصر لهذا او باشد و اگر گوید که وقت
فرو بردن سر متخیل میگردد که آب در پاے ایستاده است سببش کثرت رطوبت بیضیه باشد و اگر گوید که هنگام نظر بسوی زمین پیش چشم چنان معلوم میشود که گویا چاه و مغاک
واقع ست سببش نقصان رطوبت بیضیه است **الحاصل** بقول شیخ این خیالات مختلف میباشند گاهی در مقادیر آنها پس صغیر و کبیر باشند و گاهی در قوام آنها پس
کثیف و رقیق و خفی باشند و گاهی در اوضاع آنها پس متخلخل و متکاثف ضبابی باشند و گاهی در اشکال آنها پس مثل مار دلشپه و مگس و رشته و مو باشند و گویند که چون خیالات
تا شش ماه بیک وتیره بماند و کدورت بصر و ضعف آن نیفزاید آن چشم از نزول آب ایمن ماند و ایضا خیالات که زائل شوند و عود کنند و زیاده گردند و نقصان پذیرند
مقدمهٔ نزول الماء نباشند **علاج** آنچه از ذکاے حس بصر باشد اغذیهٔ غلیظه مثل هریسه و کله پاچه وغیره خورانند و هرچه در علاج امراض دماغی از قوت حس دماغ مذکور شد
بکار برند و آنچه از لقیهٔ اثر بثور وغیره باشد تدبیرش اکتحال بکحلهای جالی و باسلیقون ست و هرچه برای دفع آثار بثره و قرحه در فصل بثور و قروح چشم مذکور شد بعمل آرند
و ایضا بهر تحلیل جرم آن حمام و انکباب بر بخار آب گرم و مانند آن اکحال جالیهٔ مذکوره در علاج بیاض خفیف استعمال نمایند و آنچه از تکدر رطوبت باشد هرچه در باب ضعف بصر بهر ازالهٔ
تکدر رطوبت بیضیه مسطور گردد بکار برند و هرچه در ابتدای نزول الماء بکار آید استعمال نمایند و آنجا که تکدر از مادهٔ رطب بود استفراغ و اصلاح غذا و اکتحال چشم با نچه جالی
و محلل رطوبات باشد مثل شیاف مرارات و روشنائی نمایند و آنچه مقدمهٔ نزول الماء باشد علاجش در فصل نزول الماء می آید و آنچه از ارتفاع بخارات دماغ
باشد بحسب نوع ماده تنقیه از فصد و مسهل وغیره تدابیر که در علاج امراض دماغی بخاری و صداع بخاری مسطور شد بعمل آرند و اگر سنای مکی مویز منقی تخم کرفس هر کدام ده
درم مرزنجوش گل سرخ هر کدام پنج درم پوست هلیلهٔ زرد سه درم در ده چندان آب بجوشانند تا ربع بماند صاف نموده با قند سفید در مادهٔ سودا و با عسل در بلغم و با شربت
بنفشه در صفرا استعمال نمایند بجهت خیالات که مادهٔ آن در دماغ باشد از مجربات انطاکی ست و شربت خیالات از مجربات حکیم ممدوح و شربت خشخاش استعمال نمایند و مطبوخات
مداومت کنند و ایضا لهذه تنقیه بحبوب و مطبوخات سهله مثل حب ایارج و قوقایا و شبیار و ذهب و بنفشه و مطبوخ هلیله و اسطوخودوس وغیره جهت تقویت دماغ و معده و جگر اطریفل ملائی
و اسطوخودوس و معجون نجاح و جوارش کندی خورانند و جهت تقویت بصر شیاف باسلیقون و کحل عنبر در بادی در چشم کشند و در ابخرهٔ فضول بارد غلیظ اول روغن بنفشه در بینی قطور
نمایند پس مرارهٔ آهو و مرارهٔ باز و مرارهٔ خرگوش سفید کلنگی یا آنچه میسر شود چهار درم مروارید ناسفته یکدرم لسبد نیم درم تنکار ربع درم آب برگ کشنیز تازه و شیر زنی که پسر زائیده باشد
بران مرارات ریزند و خشک نمایند و مروارید و لسبد و تنکار را جدا جدا سحق بلیغ نموده جمله را ترتیب با آب برگ کشنیز تازه نموده خشک سازند و با شیر زن پسردار تا سه روز سحق نموده
خشک کرده با آب کشنیز تازه همه سرشته شیاف سازند و در سایه خشک نموده بآن شیر حل نموده اکتحال نمایند که مزمن و قدیم را نفع بخشند و در ابخرهٔ حار اطریفل کشنیزی
خورده عناب و عرق شاهتره جوشانیده نبات سفید داخل کرده بنوشند و یا کشنیز خشک و آمله خیسانیده نبات داخل کرده و یا شیرهٔ کشنیز خشک شیرهٔ تخم کاهو عرق شاهتره
نبات بیاشامند و بخار بسوے اسفل جذب کنند و صندل و گلاب ببویند و بر صدغین طلا نمایند و در ابخرهٔ سوداوی دماغ اطریفلات و خمیرجات و دیگر مقویات
دماغ نافع بود و آنچه از تصاعد ابخرهٔ معده باشد تدبیرش نیز از تنقیه وغیره بحسب مادهٔ ابخره نمایند بطوریکه در علاج امراض دماغی شرکی معدی و صداع شرکی
معدی گذشت و بدستوریکه در مقالهٔ امراض معده خواهد آمد در اصلاح معده و تقویت آن نمایند بالجمله اگر اخلاط در فم معده باشند با آب ترب و آب شبت و
سکنجبین قی کنند و اگر در قعر معده باشد بعد استعمال منضجات و مقطعات و امتلای شدید بمقیئات قی نمایند و اگر تنقیهٔ آن بقی ممکن نباشد صبر نیم مثقال و غاریقون
سفید دو دانگ با دو مثقال اطریفل صغیر آمیخته حبوب ساخته بآب نیم گرم بخورند تا تنقیهٔ معده شود و استعمال ایارج فیقرا نیز از اله آن نماید بعده تنقیهٔ دماغ
بحب ایارج یا قوقایا یا دیا بایا دجات کبار نمایند پس بغراغر و اصلاح غذا مثل نخود آب جوزهٔ مرغ و دارچینی و اکتحال باین کحل کنند زهرهٔ کبک زهرهٔ باز زهرهٔ روباه
زهرهٔ کرکی زهرهٔ کرگس زهرهٔ تیس جبلی مخلوط بعسل صافی نموده بآب رازیانه مروق ممزوج نموده اکتحال نمایند و اگر تربد سفید سنای مکی هر کدام یک جزو تخم کرفس

تخم کاسنی تخم خشخاش شاهتره هر کدام نصف جزء مصطگی ربع جزء در ده مثل آن آب بجوشانند تا ربع بماند بدستور مطبوخ سابق در خیالات دماغی استعمال نمایند برای خیالات که از بخره معده باشد از مجربات صاحب نزهه است و گویند که اگر از حبوب ملائمه فائده نشود تنقیه بلوغاذیا بعد نضج بماء الاصول و بزوری نیز والیضا استفراغ بصبر و افسنتین و مصطگی و اصلاح اغذیه و تضمید معده بصبر و سنبل الطیب و مصطگی و آرد جو و خطمی و مانند آن اگر مزاج علیل احتمال کند و الا بجراده سفرجل خوشبو و فوفل و عصاره حصرم و امثال آن نافع و تنقیه معده بایارج فیقرا و بعد دو روز استعمال مطبوخ تخم کرفس و انیسون و مرماحوز بعده اکتحال بکحل عزیزی و تقویت معده بمصطگی و انیسون و بادیان و گلقند و اطریفل و بلیله مربی وغیره نیز مفید بود و اگر معده حار باشد بمطبوخ هلیله تنقیه و بشربت انار و شربت لیمو تقویت نمایند و ایضاً در مادهٔ بلغمی قی بادویه مذکوره و استعمال حب ذهب یا ایارج فیقرا تنها و با طریفل کشنیزی چند شب متواتر بخت سود مند ست و غذا گوشت ماکیان با نخود پخته و بمصالح گرم خوشبو ساخته مفید و اگر بمشارکت معده از مبین باشد تعرض باستفراغ نمایند و در علاج او بنوشیدن ماء الشعیر و شمیدن صندل سفید و گلاب اقتصار ورزند و انچه از حصول خلط سوداوی در شرائین باشد بعد نضج بمنضج سودا تنقیه از مسهل سودا و حب اختیمون و ماء الجبن و سفوف لاجورد و حب او و معجون نجاح و مانند آن نمایند و هرچه در مالیخولیا گذشت حسب حاجت بعمل آرند و اگر فائده نشود بقطع و داغ شرائین صدغین پردازند و انچه بسبب امتلای شرائین از خون گرم باشد بزودی فصد کنند و خون وافر گیرند بعده مسهل صفرا دهند و مطفیات خون که در امراض دموی دماغی مذکور شد بکار برند و تقلیل غذا نمایند و از گوشت و شیرینی پرهیزند و انچه از شظایای رطوبت باشد بقی و مسهل بلغم و حب ایارج تنقیه معده و دماغ کنند و مدام بآب گرم تکمید چشم سازند و کثرت ریاضت معتاده بعمل آرند و از کثرت شراب و مرطبات و مغلظات و مبخرات پرهیزند و سهر طویل و جماع و شب خواری ترک نمایند و انچه از کثرت رطوبت بیضیه باشد علاجش همان ست که در فصل اتساع بصر اتساع رطوبی مذکور شد بدان توجه نمایند و انچه از قلت رطوبت بیضیه باشد علاجش همانست که در باب ضیق بصر ضیق یبسی مذکور شد و هرچه در ضعف بصر یبسی خواهد آمد بکار برند

نزول الماء

و آن رطوبت غریبه است که از سر فرود آید و در ثقبه عنبیه مابین رطوبت بیضیه و طبقه قرنیه بایستد و لفوذ اشباح را بسوی بصر یا خروج نور را بسوی مبصرات منع کند و این رطوبت مختلف میباشد در کمیت و کیفیت بعض آنها قابل قدح اند و بعضی نیستند و اختلاف او در کمیت چنان بود که اگر به نسبت ثقبه بسیار باشد تمام ثقبه بند گردد و بصارت بالکل باطل شود و این قابل قدح نیست مگر آنکه بطریق اقتصاص در جهتی یعنی میل مجوف آب را بکشند و درین خطر ست و اگر بقیاس او کمتر باشد یک جهت بند شود و جهت دیگر مکشوف اند و درین صورت آنچه از مرئیات محاذی جهت مسدود باشد بنظر نیاید و انچه مقابل جهت مفتوح بود دیده شود و گاهی نصف چیزی یا بعض او بنظر آید و باقی دیده نشود مگر بگردانیدن حدقه و گاهی چنان اتفاق افتد که شئ واحد تمام یک وقت محسوس نگردد و وقت دیگر تمام بنظر در آید و این از بهر آن باشد که هرگاه آن چیز در مقابل مسدود افتد هیچ از آن مدرک نگردد و چون در برابر مکشوف آید تمام آن محسوس شود و این سده ناقص گاهی بفوق و گاهی باسفل و گاهی گرداگرد مانند هاله واقع شود و وسط او خالی باشد و وسط هر چیز دیده شود بدون اطراف او و گاهی در حاق وسط ثقبه افتد و گرداگرد او از جمیع جوانب مکشوف ماند و درین وقت جوانب هر شئ دیده شود و در وسط او همچون روزن یا مغاک متخیل گردد و این نوع نیز عسر القلع و قدح آن دشوار ست و گاهی متوسطی باشد به نسبت ثقبه که مملوی نماید ثقبه را و زیاده بران نمی باشد و این اولی بقدح و قابل قدح ست و اختلاف او در کیفیت گاهی در قوام بود پس اگر رقیق صاف باشد اگرچه تمام ثقبه را در گیرد لیکن بسبب رقت مانع دیدن روشنی آفتاب و چراغ و دیگر اضواء نگردد و اگر بسیار غلیظ و لزج بود هیچ دیده نشود و این بقرینه می چسپد و از جهت بدشواری منقلع میگردد و گاهی بزودی از موضع خود منفصل میگردد و گاهی در رنگ باشد که بعض او هوائی اللون و بعض او ابیض جصی و بعض او ابیض لولوی و بعض او ابیض مائل بزرقت و فیروزی و ذهبی و بعض او اصفر و اخضر و بعض او اغبر و اسود بود و قابل تر از نیها بهر علاج از جهت لون هوائی و ابیض لولوی ست و انچه مائل بزرقت و فیروزی باشد کمتر علاج قبول کند و اما نچه اخضر و کدر و شدید السواد و اصفر قابل قدح نباشد و از اصناف غلیظ قسمی ست که گاهی بسیار صلب میشود و آن لاعلاج ست و از اقسام او غمامی و زیبقی و آسمانجونی و زجاجی و بردی نیز نوشته اند و این همه غیر قابل قدح ست و قسمی از اقسام آب ست که آنرا مار منتشر نامند و آن آبی ست که چون نظر نمایند بسوی آن متفرق یابند آنرا و کمال بنا بدبطول زمان بلکه صاحب آن ضعیف البصر گردد و در بعض اوقات زیاده و در بعض اوقات کمتر و قدح را درین اثری نیست مگر بعد اصلاح

گفته آید و قابل ترین اقسام آب برای علاج از جهت قوام ماء رقیق ست که هرگاه بران انگشت غمز کنند و حدقه را بجنبانند بسرعت متفرق گردد پس بزودی عود کند و جمع شود و امید زوال این بقدح باشد گاهی تجربه این بدین طور کنند که بر چشم پنبه نهند و بران بزور نفخه زنند پس پنبه را جدا کرده بسرعت بینند که آیا در آب حرکت محسوس میشود یا نه اگر حرکت او دیده شود قابل قدح باشد و کذلک اگر از بند کردن یک چشم ثقبه چشم دیگر فراخ گردد لائق قدح بود و بقول ارسطو نزول الماء که بعد سقطه یا مرض دماغی حادث شود عسر البرء ست بنابر آنکه ضعف دماغ بهم میرسد و بسبب ضعف دماغ رائم مایئت در دماغ پیدا میگردد و بسوی چشم میریزد و گویند که آب قابل قدح آنست که سفید و صافی و معتدل در رقت و غلظ باشد و چون بیمار عطسه زند خروج روشنائی مانند شعاع از چشم او محسوس شود و هرگاه چشم را بمالد پراگندگی در اجزاء آب مدرک گردد و بیش چشم روشنی در یابد اسباب نزول الماء رسیدن سقطه و ضربه بر سر ست یا امتلای بدن از رطوبت یا صداع شدید مزمن و شقیقه باقی عنیف یا رسیدن سردی شدید از خارج بچشم مثل برف و هوای بسیار سرد یا سردی مزاج دماغ یا ضعف روح باصره و ضعف حرارت غریزی چشم چنانچه در مشایخ و ازین جاست که گفته اند نزول الماء بیشتر مشایخ را بسبب کثرت رطوبت فضلیه در اعضای ایشان یا ضعف حرارت ایشان از تحلیل بهم میرسد و همچنین بر دوین را اکثر و بعد از امراض طویله می افتد و ایضا کسی که مداومت نماید بر اغذیه غلیظه و امتلاء و مانند آن بجهت آنکه مستلزم کثرت فضول دانجره است و خواب بعد غذا و خوردن مبخر هنگام خواب و حمل ثقیل و حرکت سخت و جماع قبل هضم و ریختن آب شدید الحرارة بر سر نیز از اسباب نزول نوشته و بیشتر مردم سیاه چشم را بجهت کثرت رطوبات در عین این علت عارض میگردد و بعضی گویند که چون آب در حدقه مجتمع گردد از ان غشای رقیق که حائل میگردد میان آن و میان حدقه متولد می شود بالجمله ازین اسباب مذکوره اگر نزول یکبارگی افتد ضرورت علامات فارقه نبود و اگر بتدریج واقع شود آثار ابتدای آن دریافتن واجب ست تا قبل از استحکام آن تدارک کرده شود و علامت ابتدای نزول آنست که اکثر اوقات خیالات همچون پشه و مگس و موی و دود و شعاع و مانند آن بحسب اختلاف اشکال آن رطوبت روبروی چشم محسوس شود و فرق در خیالات منذره نزول و خیالات دیگر آنست که خیالات منذره در اکثر مع افزونی کدورت چشم و خلل بصارت روز بروز خصوصاً در یک چشم یا در هر دو مع تفاوت قلت و کثرت باشد و در امتلاء و خلو معده تفاوت در خیالات نشود و استعمال اشیای مسکن بخارات و مسهلات مفید نگردد و رنگ حدقه خالی از تغیر و کدورت نبود و بعد سه چهار ماه تغیر فاحش نماید و زیاده از شش ماه نگذرد که ابطال بصارت نماید و اشیای روشن مثل چراغ و ماه مضاعف بیند و گاهی اشباه کثیر از چراغ و قمر تخیل نماید هرچند که در خارج از یک چراغ بیش نباشد و فرق در سده عصبه و نزول الماء چنان کنند که در نزول از غمز یک چشم ثقبه چشم دیگر متسع شود و در سده فراخ نشود مگر آنکه آب شدید الغلظ و با سده باشد و اگر علیل با وجود صفای آب و لطافت آن روشنی آفتاب و چراغ نبیند این نیز دلالت بر سده کند

علاج هرگاه خیالات منذر نزول معلوم شود در ابتدا که هنوز بصر بالکل باطل نشده باشد بنضج ماده پرداخته تنقیه بدن از مسهل بلغم نمایند بعده بحب ایارج و شبیار و دقوقایا تنقیه دماغ کنند و غرغره با ایارج و سکنجبین و دیگر غراغر و سعوطات و مضوغات منقی دماغ از رطوبت بعمل آرند و عطوسات اگرچه منقی دماغ ست مگر از جهت سختی تحریک دران خوف تحریک آب ست لیکن بعد تنقیه کامل مضائقه ندارد و اگر قوت قوی باشد تنقیه با ایارج فیقرا و حب ذهب و حب صبر بطریق شبیار متواتر کنند و درین اثنا نضج ماده نیز مرعی دارند و در منضجات و مسهلات رعایت مزاج مریض و قوت او لازم شناسند و اگر قوت ضعیف باشد در هر سه روز یا در هر هفته یکبار حبوب مذکور یا ایارج فیقرا همراه مطبوخ قنطوریون دهند و حبوب که بکار برند باید که کلان بسازند و آنجا که خوف افراط حرارت بود اطریفل بایارج آمیخته بکار برند و اگر مزاج احتمال کند ایارجات کبار خصوصاً ایارج جالینوس و ایارج ارکاغانیس دهند و رفس گوید که تنقیه بشحم حنظل مع قنطوریون دقیق نمایند و بعد تنقیه ملازمت اطریفل صغیر تنها یا با ایارج و اطریفل اسطوخودوس و معجون دوج و معجون فلاسفه هندی و معجون المومنین و حب کوکب و دواء المسک مرکثیر النفع ست و استعمال زنجبیل سوده در اطریفل آمیخته نیز معمول ست و خوردن گلقند با درج و بادیان و زنجبیل ساوی با عسل از هر یک مثقال نافع و کذا استعمال تریاق کبیر و مثرودیطوس جهت ابتدای نزول الماء بشرط نقاء بدن نافع ست و همچنین مداومت افیون و استعمال هلیله مربی یک عدد و شرب والیضا شرب با دیان و پوست بیخ او و برگ او یا مرزنجوش و یا برگ ترنج مربی بعسل و یا هلیله کابلی مخلوط با افتیمون و یا جعده جبلی بصبر و یا وج و یا سکبینج و یا اغار یقون و یا ادمان اکل هلیون و یا لعق صعتر بعسل تا بیست روز صبح و شب هر واحد مفید ست و سعوط منقی دماغ مثل شونیز سوده در روغن ایرسا یا روغن آجر و یا بزهره خروس چند مرتبه و یا بعنبر و کذا سعوط بحجر البقر بقدر یک عدس بآب چقندر و یا بشیر زن که مجرب سویدی ست و ادامت سعوط معمول ولفوح مفید نزول و اکتحال دوج مع سرکه تا شش ماه نافع ست و شمیدن مقویات دماغ مثل عنبر و مشک و بوئیدن مرزنجوش و سداب و یاسمین و شونیز و مالیدن روغن

مرزنجوش بر سر و استنشاق آن در روغن بلسان مفید بود و بهترین تدابیر در ابتدا این ست که داغ پخته بر شریان صدغین بدون قطع آن دهند تا رگ بسوزد و بعده داغ سه روز حرام مغز بران بمالند بعده پنبه بروغن کنجد آلوده گذارند و هرچند که از داغ رطوبت بتر او د بهتر باشد لیکن در اثنای آن سر رشته پرهیز در دست دارند و تلیین طبع لازم شمارند و بقول شیخ در ابتدای آب فصد شریان پس گوش نافع ست و گویند که ارسال علق بر صدغین در ابتدای او نافع بود و قبل تنقیه اکحال بلطف و جالی استعمال نکنند و ابتدا با دویه لینه مثل اکتحال آب بادیان بعسل و زیت نمایند و بعده بتدریج ادویه مرکب از سکبینج و مانند آن بعمل آرند و اکتحال تخم کتم محلول آب ست باریک سوده در شهد صاف آمیخته بکار برنده دخان کنند نیز برای ابتدای نزول آب از مجربات ست و بعضے گل سیوتی برابر کنند رگرفته سوده در فتیله پیچیده بروغن کنجد چراغ می افروزند و دود آن گرفته در چشم میکشند و میگویند که نزول الماء را زیاده شدن نمیدهد و اگر پوست زرد و داخلی سنگدان چرز را چون خوب شسته خشک کنند و مثل او نمک لاهوری سحق بلیغ نموده اکتحال نمایند نیز عجیب النفع و بالخاصیت مفید و اکتحال عصارهٔ آمله هم نافع بود و بقول قرشی اکتحال آب پیاز تنها و با عسل جلا دهد و بسیار مفید بود و انگزه خوردن و با شهد اندر چشم کشیدن سود دارد و اکتحال بسر خفاش سوخته بعسل سخت سودمند ست و سرمهٔ عصارهٔ درخت بادیان و خوردن گلقند برگ صعتر وقت خواب در اثنای استعمال آن نیز در ابتدای نزول مجرب و معمول ست و کذا دماغ خفاش یا روغن با عسل آمیخته در چشم کشیدن مجرب و اکتحال بروغن آجر برای تحلیل آب نازل بے عدیل و دیگر ادویهٔ مفرده و مرکبه که مسطور گردد حسب حاجت بعمل آرند و غذا صاحب این مرض با اغذیهٔ خشک چون گوشت کبک و تیهو و مرغ و قلیهٔ خشک مطبخه و مشویه و نان خشکار و مانند آن کنند و در طعام دارچینی و صعتر و قلیت و زنجبیل و سداب و بادیان تر و آبکامه و عسل داخل کنند و بعد غذا بر تشنگی صبر نمایند و خواب بر غذا و در روز نکنند و مهما امکن از شرب آب منع کنند و بقول احمد بن ثابت صاحب خیالات منذر نزول الماء را از استفراغات قویه و اغذیهٔ غلیظه و آوازهای بلند و حرکات سخت و جماع بجهت خوف نزول آب احتراز کنند و اگر بجای آب عادت ماء العسل نمایند بغایت مفید بود و نیز واجب است که صاحب این از امتلای طعام و آب بسیار و شراب و شیر و کثرت جماع و حمام متصل و فریاد و دویدن حذر کنند و بر خوردن طعام نیمرو زا اقتصار نماید و از ماهی تازه و نمکسود و فواکه و بقول رطب و حموضات و امراق و لحوم غلیظه مثل بقر و جاموش و میش و دیگر مغلظات و منجرات مثل عدس و کرنب و گوشت نمکسود و بادنجان و سیر و پیاز و گندنا و لبنیات و پنیر کهنه و امور محدث نزلات و تواتر فصد و حجامت در قی اجتناب ورزد و اما اگر مریض جوان و گرم مزاج و کثیر الدم باشد و احتیاج بفصد لازم دانند بفصد اجازت دهند

نزول الماء

که از صداع شدید حادث شده باشد اولاً علاج صداع نمایند و بعد از آن بعلاج نزول الماء پردازند و علاج نزول الماء حادث از ضربه بر تنقیهٔ راس و تفتیح سده است و قدح درین خانه نمی بخشد لما قلنا سابقاً ذکر ادویهٔ مفرده و مرکبه یونانیه که در نزول الماء نافع ست اکتحال مغز سر خطاف با آب پیاز آمیخته و کذا عصارهٔ خشک بادیان با کحال آمیخته و کذا آب بادیان که با ربع آن عسل جوشانیده باشند تا غلیظ گردد و کذا عصارهٔ شقائق النعمان و مامیران و خاکستر پیاز عنصل در روغن بلسان و مرجان و اقلیمیا و شجرهٔ مریم تنها و بعسل آمیخته و کذا رته سوده و کذا مغز سر میش بعسل آمیخته و کذا غاریقون و کذا زهرهٔ فرس الماء سه روز و کذا شته بعسل آمیخته تا بست و چهار روز و کذا حجر لبنی سوده تا چهار روز و کذا عصارهٔ فراسیون تنها یا بزهرهٔ چرز آمیخته و کذا زهرهٔ کلنگ با آب چقندر و برگ مرزنجوش آمیخته و کذا افرفیون که بهترین ادویهٔ نزول ست و کذا مر در آب طبیخ کرم دو تیخ و فراسیون حل کرده و کذا آب سداب با کحال آمیخته و کذا خاکستر سرطان و کذا سرمه در آب کمات پرورده و کذا زهرهٔ بز کوهی یا بلدی خشک کرده سائیده بآب بادیان سرشته شیاف ساخته و کذا کذریوس و کذا ذریوس و کذا لفظ سفید و آب برگ انجیر دشتی بعسل آمیخته و کذا دماغ خلد و زعفران و فلفل سیاه بمشک آمیخته و کذا سرمه بمشک آمیخته و ضماد زهرهٔ حجل تبکر ابعسل و زیت آمیخته و یا زهرهٔ خروس سیاه بدستور آمیخته و با مرزنجوش و یا صبر سوده بآب پخته و یا بنجال باز بروغن سوسن پخته گرد اگرد چشم و کذا برگ نرگس خشک سائیده در حنا آمیخته بر سر هر احد نافع نزول الماء نوشته اند دیگر هر زهره که از کبک و کلنگ و شبوط و خطاف و خروس و گنجشک و روباه و خرس و آهو و شیر و گرگ و گربه میسر شود چون خشک نمود و قدری مشک خالص با آن آمیخته در چشم کشند سودمند بود و کذا مرارات دیگر مثل مرارهٔ کفتار و باشه و عقاب و باز و کرگس و سنگ پشت بری مخلوط بعسل که انفع ادویه است و عقرب بحری و زهرهٔ بز نر بفراسیون آمیخته و زهرهٔ خرگوش و ماکیان و بقر وحشی هر واحد نافع دیگر بقول رازی اگر زهرهٔ شبوط و جدی و حجل خشک کرده سائیده بآب بادیان و عرق لبسرشند و شیاف ساخته اکتحال نمایند ابتدای نزول الماء را نافع ست دیگر بقول ارجیانس اکتحال توتیای هندی و اقلیمیای

ومشک سوده باہم آمیختہ اکثر در ابتدا مفید میشود دیگر بقول ثابت بن قره اگر مار قیشیشای زہبی در کوزۂ نو گذاشتہ سرش بند نموده بگل حکمت گیرند و در کوزۂ شیشہ گران یا تنور تا ہفت روز وافتہ برآرند وچون سفید خاکستر شده باشد سرمہ سا نموده در چشم کشند درین باب سخت سودمند ست وآین شیاف نیز از مجربات اوست پوست سلیخہ کوفتہ بیختہ بزہرۂ آہو وخرگوش یا کبک نر سرشتہ خشک کنند وبار دیگر سائیده سرشتہ خشک نمایند وبآب بادیان استعمال کنند کہ بخاصیت نافع ست دیگر اگر سر فرشنگ را در پیاہی روہو بریان کنند چندانکہ بسوزد وسیاه شود برآورده باریک بسایند وپیاز سرخ در خاکستر گرم بریان نموده اول آب آنرا در چشم کشند آنگاه سوده سر خطاف را بطریق سرمہ اکتحال کنند وبر بندند وسہ روز ہمچنین عمل نمایند بینائی در چشم پدید آید وعلت زائل شود واین از عجائب اعمال ست دیگر اکتحال بتوتیای ہندی وسرمۂ اصفہانی ہر دو را بآب بادیان پرورده نافع بود وبا **سلیقون کبیر** مغنی او کحل روشنائی دافع او بقراط ست تاریکی چشم وابتدای نزول آب و دمعہ وجرب وسبل وظفره وشر ناق وسبطری پلک را نافع ست کف دریا اقلیمیای نقره ہر یک ده درم نمک اندرانی سانج ہندی سفیدۂ ارزیز فلفل سیاه دارفلفل سنبل الطیب سرمۂ اصفہانی ہر یک دو درم نمک ہندی تز فلفل دواله ہر یک یک درم صبر سقوطری عصارۂ مامیثا مس سوختہ ہر یک پنج درم مامیران نوشادر زرد چوب چینی ہر یک سہ درم پوست ہلیلۂ زرد چہار درم کوفتہ وحریر بیختہ استعمال نمایند واگر خواہند شیاف بندند واگر عصارۂ مامیثا بہم نرسد بجای آن شیاف مامیثا اندازند برود برای ابتدای نزول وخیالات نافع وخشف رطوبات کند وتقویت چشم نماید ودمعہ وبیاض را نیز دافع ست سانج ہندی نیم درم بورق یک درم نشاستہ دو درم سرمۂ اصفہانی شش درم ہمہ را مثل غبار سائیده بعمل آرند **حب ایارج** کہ برای نزول الماء معمول مولف مفتاح ست مصطگی زعفران دارچینی حب بلسان سنبل الطیب اسارون صبر مغسول سلیخہ فلفل گرد غاریقون انیسون شحم حنظل قنطوریون دقیق ہر واحد یک درم تربد موصوف سنای مکی کتیرا ہر واحد سہ درم کوفتہ بیختہ نگاه دارند بعده بیارند بسفائج فستقی گل سرخ گل بنفشہ پوست ہلیلۂ زرد پوست ہلیلۂ کابلی ہلیلۂ سیاه گاؤزبان ہر واحد یک درم در نیم آثار آب بجوشانند وقتی کہ این قدر آب بماند کہ دران ادویہ تخمیر کرده شود مالیده صاف نموده ادویۂ مسحوقۂ مذکوره دران تخمیر کنند وبقدر مونگ حبہا سازند وبعد نضج مواد حب مذکور شش ماشہ یکپاس شب باقی مانده بآب گرم خورند وبخواب روند بعده وقت صبح حب مذکور یک تولہ ہمراه این طبیخ بخورند گل بنفشہ ۹ ماشہ گل سرخ گاؤزبان ہر واحد ہفت ماشہ مویز منقی پانزده دانہ تخم کاسنی ۹ ماشہ نیمکوفتہ شب در نیم آثار آب تر کرده صبح جوش دہند یا خیسانیده بدارند وگلقند آفتابی دو تولہ مالیده صاف نموده بنوشند ووقت تشنگی عوض آب عرق گاؤزبان وعرق عنب الثعلب بنوشند ووقت دو پہر آب نخود خورند وسہ پہر کھچڑی ملائم **حب ذہب** کہ درین مرض بکار آید وتنقیۂ مواد حار از سر وچشم نماید صبر ده درم تربد موصوف ہفت درم پوست ہلیلۂ زرد پنج درم سقمونیا سہ نیم درم مصطگی گل سرخ ہر یک دو نیم درم زعفران نیم درم شربت دو مثقال **حب کنعانی** کہ دماغ وجمیع اعضای سر و بدن را تنقیہ از اخلاط فاسده نماید وجہت فالج ولقوه ودار الثعلب نافع وہرگاه یک درم ازان با یک درم ایارج فیقرا ضم کرده خورند نور بصر افزاید ومنع نزول الماء کند صبر زرد مغز بادام پوست ہلیلۂ زرد ہر یک یک درم کوفتہ بیختہ حب سازند **حب کوتوالی** مفید درد سر ومخرج صفرا وجمیع فضول دماغی وبرای دار الثعلب وروشنی چشم بسیار مفید چنانچہ دوستی آزموده وجہت نزول الماء سودمند صبر سقوطری سقمونیای مشوی شحم حنظل عصارۂ افسنتین مصطگی ہر یک یک نیم دانگ مقل یک دانگ کتیرا نیم دانگ این جملہ یک شربت ست ودر جمیع اوقات حتی کہ بعد طعام داده شد نافع آمده وتبدا آنکہ آنچہ از قسم حبوب درین مرض بخورانند باید کہ کلان بسازند تا در معده دیر بماند **حب جدوار** بجہت منع تولہ نزلہ وتقویت دماغ خصوص مادۂ نزول چشم بعد تنقیۂ دماغ وبعد اطریفل اسطوخودوس مسہل انفع ست افیون مقطر صاف کرده جدوار اسطوخودوس صمغ عربی ہر یک یک درم زعفران پوست ہلیلہ زرد ہر یک نیم درم تخم خشخاش تخم کاہو مقشر مغز تخم کدو مغز بادام مقشر ہر یک دو درم بآب صمغ حبہا بقدر مونگ وفلفل بستہ از حب خورد شروع نموده بتدریج بر حب کلان رسانند از ترشی وبادی وشیر وشیرینی وتره وسبزی پرہیز نمایند **حب** برای نزول الماء ودر ابتداء الجشم کشیدن مانع نزول ست ودر انتہا ضماد نمودن نفع میرساند مغز ختہ بلیلہ مغز ختہ آملہ آبصاف تا نیم یا سحق نموده حب سازند دیگر نسخۂ حب نافع نزول در سبل گذشت **دوائیکہ** مجرب شیخ الرئیس ست حب لغاره جزو صمغ عربی یک جزو ہر دو را در بول کودک نابالغ سائیده بکار برند **ایضاً** کہ در ابتدای نزول عجیب الاثر ست پنبہ دانہ سوختہ یک جزو خاکستر غوک بحری دو جزو سائیده دو میل در چشم کشند بعداز بعد مدت اثر میکند **روغن آجبر** کہ لقوه وفالج وامراض بارده را نفع دارد وجہت سم عقرب وافیون وبزر البنج نفع کثیر دارد خشت پختہ سرخ نا آب ندیده بقدر بادام پاره پاره کنند ودر آتش اندازند کہ سرخ شود وبر نبور ہر قطعہ را گرفتہ در روغن زیتون سرد کنند پس آن روغن برآورده خرد نمایند ودر شیشہ بگل حکمت نموده باشند اندازند وموی اسپ در دہن شیشہ نہاده بطریق معروف بچکانند وباحتیاط در شیشہ نگاہدارند وتر بادام روغناً بکار برند سعوط کہ برای

نزول و تنقیهٔ دماغ معمول و مداومت آن مانع زیادتی نزول ست مشک خالص یک ماشه زعفران دو ماشه سنبل الطیب یک ماشه کاپهل چهار ماشه کوفته بیخته قدر قلیلے استعمال نمایند **شیاف مرارات** که جهت نزول آب و قروح و غشاوه و رطوبت مفید و از سرعت نفوذ در طبقات تاثیر میکند و قوتش تا دو سال باقی می ماند اقلیمیاے سوخته پانزده درم صمغ عربی هشت درم مداد هندی فلفل سفید هریک پنج درم سفیدهٔ قلعی چهار درم اشق سکبینج روغن بلسان جاوشیر هریک دو درم زهرهٔ کفتار افیون هریک یک درم زهرهٔ ماهی شبوط زهرهٔ کبک هریک هفت درم زهرهٔ باشه و عقاب و کلاغ و گرگ و غراب و باز هریک نیم درم و آنجا که روغن بلسان یافته نشود روغن آجر بدل او کنند و شیخ گفته که ضروری زهرهٔ شبوط و گرگ ست و دیگر زهرها زوائد اند و باید که بآب بادیان اکتحال نمایند **شیاف** که قائم مقام شیاف مرارات ست جهت قطع مادهٔ نزول و انتشار تجربه رسیده آب زهرهٔ بز کوهی در ظرف مسی خشک کرده ده درم شحم حنظل نیم درم سکبینج دو درم فرفیون نوشادر هریک یکدرم بآب سداب یا آب بادیان شیاف سازند **شیاف جلا** که از شیاف مرارات بهتر و بی غائله است و جهت نزول آب و خیالات بی نظیر ست و ضعف بصر رطوبی را بغایت مجرب توتیاے کرمانی مغسول بست درم بآب مرزنجوش تازه که شب واشته صاف کرده باشند سرشته بگذارند که خشک شود زنجبیل فلفل دار فلفل هرکدام دو درم مامیران دو درم نوشادر زعفران حضض کتیرا صمغ عربی اشق مس سوخته زنگار اقلیمیاے فضی هریک نیم درم بآب بادیان تازه سائیده شیاف ساخته استعمال نمایند **شیاف دهنهٔ فرنگ** جهت منع نزول الماء مجرب و بی نظیر ست و سبل و بیاض و ظفره و دمعه را نافع سعد کوفی فلفل سیاه دار فلفل ناخن نیل تخم سرشک بهر هریک پنج ماشه زعفران هلیلهٔ سیاه هریک سه ماشه پوست هلیلهٔ زرد دهنهٔ فرنگ مسی هریک دو ماشه مارقیشای ذهبی تخم کهرنی سفیدی بیخال کبوتر صحرائی هریک چهار ماشه قرنفل یک ماشه کوفته بیخته باریک ساخته در ظرف آهنی همراه شاخ گوزن بآب لیمو سه روز سحق نموده شیاف بسته نگاهدارند و در نسخهٔ معمول صاحب مفتاح وزن دهنهٔ فرنگی چار ماشه است و گفته که اگر دهنهٔ فرنگ بهم نرسد عوض آن توتیای سبز اندازند **کحل معمول** در نزول هلیلهٔ زرد مع خسته سوخته حب النیل سوخته هریک دو درم غنچهٔ یاسمین ناشگفته در سایه خشک نموده یک صد عدد دار فلفل ده عدد صلایه کرده بعمل آرند **ایضاً** قوی تر از اول دار فلفل پرچه چینی صادق هریک دو درم بندقهٔ اسرب که در بدن شبزرده باشند بوزن چهار درم سرمه سا نموده بکار برند **کحل** برای ابتدای نزول و ضعف بصر و سلاق نافع توتیاے کرمانی مغسول توبال مس سوخته مروارید لسد سادج هندی اقلیمیای فضه صبر سقوطری سرطان بحری سوخته زعفران سنبل الطیب هریک دو درم شادنج مغسول شش درم نوشادر فلفل سفید دار فلفل هریک نیم درم مشک یک دانگ مثل سرمه تیار نمایند **کحل مجرب** حکیم ذکا ءالله خان که در منع نزول و تحلیل آب خاصیت عجیب دارد مروارید سرمه مارقیشای ذهبی سوخته پوست هلیلهٔ زرد فلفل گرد مشک ورق نقره بدستور تیار ساخته اکتحال نمایند و گاهی ورق طلا و سنگ بصری و مامیران چینی اضافه کرده می شود **کحل معمول** حکیم واصل خان که بر خود آزموده بودند برای دفع نزول که شروع شده باشد و کهنه را هم نافع ست و تقویت بصر کند سنگ بصری گل چنبیلی تازه هریک دو دام مغز گهونگچی مامیران چینی مغز تخم سرس کف دریا مروارید مغز تخم کهرنی هریک دو نیم ماشه مرچ سیاه قرنفل هریک دو نیم عدد لیموی کاغذی یازده عدد گلاب نیم آثار اول از لیمو تخم برآورده سنگ بصری مغز گهونگچی و کهرنی و سرس دران انداخته بند کرده بالاے دیگدان آویزان نمایند که دود بآن رسد در چهار پنج روز که لیمو خشک شود باز لیمو دیگر پر کرده نگاهدارند باز گرفته باریک سائیده در آب لیمو اندر ظرف کانسی از چوب نیم که فلوس جست دران چسپانیده باشند و در چوب دوم فلوس مس چسپانیده کهرل کنند از هر دو چوب بدفعات و مامیران و گل چنبیلی و دیگر دوا که نگاهداشته اند داخل کنند تا که صد لیمو تمام شوند آن وقت مروارید سائیده داخل نمایند و باز با گلاب همه را کهرل کنند باز خشک کرده مثل سرمه سائیده نگاهدارند وقت صباح یا شب یک میل قدری در چشم کشند و بعد چهار پنج روز چرک دندان در چشم کشیده باشند لیکن شب و دران روز موقوف نمایند انشاءالله تعالی آهسته آهسته نزول دفع شود **کحل مقوی** که جهت ضعف بصر و غلظ روح و خیالات و نزول آب بسیار مجرب ست نسخهٔ آن اجزای همان شیاف جلا ست که مسطور شد لیکن درین نسخه زعفران حضض کتیرا صمغ اشق مس سوخته زنگار اقلیمیا داخل نیست و وزن نوشادر یک درم ست باقی بدستور **کحل صابون** که در ابتداے نزول مستعمل نسخهٔ آن همان ست که در ادویهٔ بیاض چشم مذکور شد لیکن دریجا وزن صابون لاهوری قسم اول پنج درم و رال هفت ده ماشه و نیم و نیله تهوتهه سه ماشه و یک سرخ ست باید که یک روز در میان داده اندر چشم کشند و از ترشی و بادی و غذای حار احتراز نمایند و روزی که در چشم کشند از هوا و آب احتیاط دارند **معجون** که بجهت تنقیهٔ دماغ استعمال آن در ابتدای نزول و خیالات بهتر ست وج ایارج فیقرا بادیان صعتر فارسی برابر حلتیت ربع یک جزو کوفته بیخته بعسل سه چند که در عرق بادیان تند و چند عسل توام نموده باشند بسرشند و هر روز بقدر بندق وقت صبح بخورند **معجون** که مسمی بفلاسفهٔ هندیست در تقویت دماغ و منع صعود

بخارات و خاصةً جهت نزول و اکثر امراض چشم مفید و بدل ست هلیله کابلی بلیله آمله فلفل سیاه دار فلفل تربد موصوف هر واحد چهار مثقال شیطرج شکر طبرزد هر واحد دوازده
مثقال کوفته بیخته با قند سفید دو چند و عسل خالص یک چند و روغن گاو قدری بدستور مقرر بقوام آرند **نفوخ** برای نزول الماء فائده دارد زعفران افیون دارچینی هر واحد
نیم ماشه قرنفل الائچی خورد هر واحد پنج عدد دار شیشعان شش ماشه سنبل الطیب دو نیم ماشه سائیده نفوخ کنند **ذکر ادویهٔ هندیه** نافع نزول الماء مغز گھونگھچی سفید
در آب لیمو کاغذی کھرل کرده باریک سوده نگهدارند و وقت صبح قدری در چشم کشند که نافع نزول ست و کذا اکتحال تخم تربلی بعسل سائیده و کذا نوشادر سوده و کذا
زهرهٔ کلاغ به نیم وزن عسل آمیخته نافع **دیگر** که نزول را زیاده شدن ندهد و در منع آن مجرب و عجیب ست شیرهٔ برگ تمر هندی بوزن ده فلوس در جام پھول با دستهٔ چوب
نیم که فلوس بر سر آن وصل کرده باشند حل کنند چندانکه غلیظ شود بعد ازان در شیر زن که پسر داشته باشد چهل پاس کھرل نمایند و بکار برند **دیگر** مغز هنگوت دو جزو افیون
یک جزو به آب سائیده شیاف ساخته در چشم کشیدن در ابتدا نافع و کذا چرک گوش آدمی و انگوزه مساوی در شهد سوده اکتحال نمودن **دیگر** که نزول را زیاده شدن
ندهد نیله تھوتھه دو دام کته سفید پوست هلیلهٔ زرد هر یک سه ٹانک پھٹکری بریان پنج ٹانک با آب سائیده شیاف سازند و در سایه خشک نموده اندر چشم کشند
دیگر که مانع نزول آب ست و از فزون شدن نمیدهد حلتیت تربلی سنگ بصری توتیاے سبز پھٹکری بریان هر یک چهار درم با دو آثار آب جغرات سوده شیاف
ساخته بشیر عورت سائیده در چشم کشند **دیگر** که در ابتداے نزول مجرب بعض مجربان هند ست شب یمانی دو ماشه در ظرف گلی بریان نمایند هرگاه گداخته شود در قرنفل
در آن غرس کنند چون خشک شود از آتش گرفته بسایند و قدرے به آب حل کرده بمیل در چشم کشند و گرد چشم طلا کنند **اقوال حذاق** شیخ نیز فرماید که ایارج فیقرا در نیاب
جلیل النفع ست و کذالک حب ذهب و انچه دران ادویه مثل قنطوریون قثاء الحمار واقع شود و از جمله ادویهٔ قویه اکتحال سکبینج سه درم حلتیت خربق سفید هر یک ده درم
عسل هشت توطولی ست و انچه بسیار مجرب ست سرطان سوخته بعسل در چشم کشیدن و شیاف اصطفطیقان و جمیع مرارات مذکوره است و قوی تر ازان شیاف
مرارات مارستانی و شیاف مرزنجوش ست و روغن بلسان دران نافع بود و انچه در ابتداے آب نافع ست این ست که بگیرند زهرهٔ نرگاو جوان صحیح البدن و در ظرف
مسی تریب ده روز تا دو هفته بگذارند بعده مر و زعفران سوده در زهرهٔ سنگ پشت بری و روغن بلسان هر واحد دو درم خوب با هم حل کرده اکتحال نمایند و ایضاً
بگیرند خربق سفید یک جزو و حلتیت یک جزو و سکبینج پانزده جزو شیاف ساخته در چشم کشند و ایضاً از خربق سفید یک جزو و فلفل نیم جزو و اشق ثلث جزو به آب ترب
شیاف ساخته استعمال نمایند و هم او می نویسد مردی را دیدم از طلبهٔ علم که او را نزول الماء عارض شد و خود علاج آن باستفراغات و اختیار پرهیز و تقلیل غذا و اجتناب
شوربا ها و رطبات و اقتصار بر مشویات و قلایا و استعمال اکحال لطیفه محلله جالیه نموده پس بصر او بخوبی عود کرد و فی الواقع در ابتداے نزول الماء تدبیر مذکور نفع می بخشد
حکیم علی گوید که از بعضے نقل کرده اند که بعد استفراغ موافق فصد و مسهل و لزوم پرهیز چون محاجم و آله معروف بانبوبه که از برنج و آبگینه می سازند بر هر دو شریان
صدغین نهند و عقب او میل به آب گرم فرو برده در چشم کشند و هر روز یک دو بار این عمل نمایند نزول الماء را زائل کند چون آب رقیق شود بشیاف مرارات
و شیاف برپویا اکتحال نمایند که از قدح غنی سازد و از تالیف من منجمله ادویهٔ عظیم النفع این ست که توتیاے کرمانی مازوی سبز توبال مس هر یک سه درم سرمهٔ
جید اقاقیا قلقطار سوخته سفیداب دخان سقف خانه مس گران هر واحد یک درم و نیم خوب بسایند تا مثل غبار گردد هر روز دو بار در چشم کشند و از رطبات پرهیز
کنند و بر اطریفلات مواظبت نمایند و گفته که این سرمه جلیل النفع ست چنانچه زنی پیر ساله را نزول الماء عارض شده بود در یک چشم او نابینا گشته و سه سال برین
حال بگذشت و جمله کحالین اتفاق بران داشتند که علاجش بجز قدح نیست و مریضه ازان می ترسید پس بگفتهٔ من چهار ماه بر استعمال کحل مذکور مواظبت
نمود و مرض او زائل شد و بصر او عود کرد و این کحل برای کسے که مزاج او خصوصاً مزاج سر و چشم او شدید الرطوبة باشد خوب ست و اکتحال زهرهٔ افعی بعسل
سرشته از معمولات حکیم ممدوح ست و اگر آب بادیان ترکبت مثقال عسل صاف ده مثقال زهرهٔ کبک یک مثقال مجموع را در شیشه کرده در آفتاب نهند تا غلیظ شود
پس بکار برند در نزول و تقویت بصر از شاگرد حکیم موصوف منقول ست **محمد زکریا** گوید که زهرهٔ گاو یک عدد در سکرجه کرده بر آتش نرم بگذارند و یک درم حلتیت انداز
تا حل شود پس یک درم روغن بلسان داخل کرده بگذارند که غلیظ شود پس شیاف ساخته استعمال نمایند که عجیب الاثر و مجرب ست و بیاض و انتشار را نیز فائده تمام
دارد و قدح ترکی زنجبیل حلتیت بادیان مساوی بعسل سرشته بقدر فندق هر صباح خوردن نیز از مجربات خود شمرده **انطاکی** گفته که در ابتدا مبادرت به تناول ایارج
کبار و غاریقون و دوا المسک و معجون هرمس و اکتحال بصبر و دماغ خروس به شیر زنان و دماغ خطاف بعسل و کحلی که در بیاض گذشت و آب پیاز و ترب نافع ست و حوائج
بارد مزاج مثل زیت کهنه بعسل و مشک و مروارید محلول و کحل فلوس چینے نیست و حار مزاج از مروارید و سرمه و مارقشیشا سوخته کحل ساخته در چشم کشند که خاصیت

عظیم در منع آب و تحلیل آنچه نازل شده میدارد و اگر رقیق و صافی باشد صاحب ترویح و حاوی صغیر گویند که در ابتدای نزول بعد نضج بمطبوخ بادیان سه درم و بیخ
اصل السوس مقشر نیم کوفته هر واحد دو درم با گلقند ده درم و تنقیهٔ بدن و دماغ بحب ایارج یا قوقایا و تغذیه بمزورهٔ نخود مع قرطم و بعد تنقیه استعمال غرغره بماء العسل
و ایارج فیقرا و پرهیز از اطعمهٔ بلد و رطب و غیره و اکتحال بشیافات حاده و اکحال مبددهٔ آب مثل شیاف مرارات و باسلیقون نمایند و اگر مرارهٔ بزکوهی ده درم شحم حنظل یک
مثقال فرفیون نیم درم سکبینج یک نیم درم سحق کرده در آفتاب خشک نمایند و بآب بادیان سبز یا سداب ترشیاف ساخته بگلاب حل کرده در چشم چکانند در ابتدای
نزول الماء نافع بود و آنچه بصر را تیز کند و منع نزول نماید و از آن ایمن سازد تنقیهٔ دماغ و سر است در هر سال یکبار یا دو بار بحبوب و ایارجات و مطبوخات و تناول آب
بادیان و آب سداب و طبیخ وج و طبیخ دارفلفل و طبیخ مامیران و طبیخ عروق الصفر و آب بادروج و اکل حلتیت و ترک مسکر و عشا و تخمه و جماع و اگر توتیا سائیده سه بار
در آب بادیان سبز تر کرده خشک نموده زنجبیل فلفل دارفلفل مامیران هر واحد مثل عشر توتیا داخل کرده بآب بادیان بسایند و خشک کرده استعمال نمایند برای حدت بصر
و منع نزول الماء سود مند است و گاهی یک حبه مشک درین ترکیب می افزایند مصنف اقتباس می نویسد که در ابتدا جهت نضج این مطبوخ دهند اسطوخودوس بادیان
مکوه بادرنجبویه هر یک نه ماشه اصل السوس مقشر بیخ کرفس پوست بیخ بادیان هر یک هفت ماشه قنطوریون دقیق انیسون هر یک چهار ماشه مویز منقی سه توله انجیر زرد
چهار عدد خمیرهٔ بنفشه گلقند عسلی هر یک دو توله مالیده صاف نموده و غذا شوربای مرغ و کبک و سنگخواره بنان خشکه تا یک هفته و بعد حصول نضج جهت تنقیهٔ دماغ وقت آخر
شب حب قوقایا و ایارج و بنفشه و شبیار نه ماشه بعرق مکوه فرو برند و صبح در مطبوخ مذکور برگ سنا یک نیم توله هلیلهٔ سیاه سه توله تربد سفید ریوند خطائی هر یک نه ماشه زنجبیل
سه ماشه خیار شنبر ترنجبین هر یک هفت توله روغن بادام هفت ماشه اضافه نموده دهند و بجای آب بعرق مکوه و بادیان قناعت ورزند و وقت دوپهر نخود آب مرغ و نان تناول
و وقت شام غذای سابقه دهند صبح باز مطبوخ اسطوخودوس بادرنجبویه بادیان هر یک نه ماشه اصل السوس هفت ماشه انیسون چهار ماشه شربت بنفشه چهار توله خرفه
نه ماشه یا تودری و یا کنوچه باشیده بنوشند و همین نمط سه چهار مسهل کنند و روز انتها تنقیه بحب ذهب و صبر کنند و این تدبیر وقتی سود دهد که آب بغایت رقیق و صاف
و نو در آمده باشد و اگر غلیظ و کهنه شده باشد سود نمی دهد و باید که تنقیهٔ دماغ بکرات و مرات نمایند و افضل آنست که در هر هفته ایارج فیقرا و یا حب ایارج نه ماشه بخورند
و بعد حصول تنقیهٔ تام جهت نشف رطوبات اشیای مسدده و ملطفه و مجلیه باشد شیاف مرارات و باسلیقون در چشم کشند و اگر بصلاح نیاید بعد یک سال یا دو سال داغ کاری
نمایند و بهتر آنست که در ابتدا بعد تنقیه بر شریان صدغین کنند و داغ باآهن دهند و بگذارند که پخته شود و ریم کند و تا چهل روز بپالاید و اگر درین اثنا ریم بند شود اندکی زراب
نهاده باز ریم را جاری سازند و مقویات چشم و دماغ مثل اطریفلات و معجون وج خورانند صاحب جامع از طبری نقل کرده که علاج قبل از قدح چنین نمایند که بمزاج مریض
نظر کنند پس اگر از اعتدال کیفیتی خارج شده باشد بسوی اعتدال رد کنند و اگر مزاج طبعی او احتمال استفراغ یا ایارجات کند اول بمطبوخ افتیمون تنقیه نمایند بعده هفت روز
مهلت داده تنقیه بحب ایارج یا حب قوقایا یا حب صبر با سنبل و گل سرخ سازند و بعد تنقیه پرهیز کنند و بر الطف اغذیه اقتصار ورزند و از اغذیهٔ مبخره اجتناب نمایند و
بعد از آن قدح کنند و اگر تاخیر قدح بسببی رو دهد اکحال و شیافات مبدد آب استعمال نمایند و لزوم پرهیز کنند که آب صافی گاهی بحسن تدبیر استعمال این کحلها تحلیل و جلا یابد
اگر استفراغ بمسهلات جائز نبود و حقنهٔ لینه بدفعات کثیر تنقیه کنند و بعد تیقن نقاء بدن بقدح پردازند یا بکحال و شیاف مرارات اکتحال نمایند مار قشیشا را در
کوزه کرده گل حکمت گرفته بسوزند تا خاکستر گردد و یک جزو او با دخان سقف مس گران و اقلیمیای ذهبی هر واحد یک جزو فلفل نیم جزو سحق کرده بشراب کهنه تسقیه دهند و
خشک کنند و مرتبه دیگر بآب بادیان تسقیه نمایند و خشک کرده بسایند و بحریر بیخته استعمال نمایند که این کحل بعد تنقیهٔ بدن و سر اکثر استعمال نموده و نزول آب زائل
شده حکیم عابد نوشته که در بعض کتب معتبره دیده ام که پیاز مدور در آب و روغن زرد بپزند و بر نهار بخورند و از طعام شب اجتناب نمایند و دسومات ترک سازند
و در جوف نهار نان ساده بخورند و مطبوخ مذکور بقدر باضمه تناول کنند و از لبست پیاز نخود و نکنند و اگر از طعام شب صبر نکنند در آخر روز نان مرد سآب بدهند
و دو ماه کامل برین مداومت نمایند و هر شب یا هر صبح یکبار از عسل مقوم بمثل او آب پیاز یک میل در چشم کشند که این ترکیب ماء اسود را نفع می کند انتباه هرگاه
این مرض مستحکم شود و بصر را بالکل باطل گرداند غیر از قدح تدبیری سود ندهد و هرگاه اراده قدح باشد قبل از تنقیهٔ بدن و دماغ نمایند و اگر احتیاج باشد فصد
نیز کنند و ایضاً پیش از قدح نظر کنند که از آبهای مذکوره کدام قسم است و قابل قدح است یا غیر قابل و باسدهٔ عصبه مرکب ست یا نه اگر قابل و باسده باشد
اول بتفتیح سده کنند بتدبیری که در باب بطلان بصر خواهد آمد و بعد انفتاح سده قدح نمایند و آنچه غیر قابل قدح باشد آن را باین تدبیر قابل قدح سازند که تلطیف
غذا کنند و کمتر خورند و از اغذیهٔ غلیظه چون گوشت گاو و شیر و عدس و از خوردن شب و جماع و شراب و استحمام و پیاز و گندنا و بادروج و ماهی پرهیز نمایند و اجتنابی

ست که بر حدوث آب و تغلیظ آن یاری میدهد و کحلهای ملطف چون مرارات و مانند آن در چشم کشند و بقول صاحب خلاصة التجارب ایارج فیقرا البسیار دهند با این مطبوخ قنطوریون دقیق سه درم بسفایج هفت درم تربد سفید سه درم مویز لبست درم همه در نیم آثار بپزند تا بمقدار پنجاه درم باز آید صاف کرده بکار برند و نزد راقم بهتر آنست که تا مدت چهل روز یک روز درمیان دهند و بجای آب ماء العسل بعرق بادیان ساخته بنوشند و اغذیه یابسه خورند و این تدبیر برای اقسام آب غلیظ ست و اگر آب رقیق منتشر باشد اصلاح او برخلاف این تدبیر کنند یعنی مغلظات دهند و یا ماهی خورانند تا که آب بقوام معتدل آید و صاحب قدح مبتلا بصداع و زکام و عطاس و سعال یا شدید الضجر و سریع الغضب نباشد و شراب و جماع و حمام ترک کند و از اکل اشیای منجره و البان و بقول و فواکه رطب احتراز نماید و معهذا بعد سکون آب و حصول اندکی غلظ قوام قدح نمایند و ایضاً هنگام اراده قدح باید که چند روز قبل از آن و قبل از تنقیه ماهی تازه و اغذیه مرطبه ثقیله بخورانند و دیگر از اشربه وغیره مضرات آب استعمال نمایند پس تنقیه نموده قدح کنند و بالجمله اگر آب بسیار رقیق یا بسیار غلیظ باشد و از حسن تدبیر بقوام معتدل نیاید طمع منفعت از قدح نباید داشت و در یوم معتدل الهوا و موسم یکی از اعتدالین و بر نهار قدح کنند و دران روز ابر و باد تند خصوصاً باد جنوبی و مغربی نباشد و بعد قدح پنبه بزردی بیضه در روغن بنفشه مخلوط آلوده بر چشم نهند و بر بندند و چشم صحیح را نیز ببندند از دو تا سه روز در تاریکی بر پشت بخوابند و هیچ حرکت نکنند و سخن نگویند و برای حاجتی باشارت اکتفا کنند و بول و براز هم بر پشت خوابیده کنند و از عطسه و سرفه و غضب و دراز کشیدن و برصد غنین چیزی که سر و سخت محذر باشند ضماد سازند تا صداع عارض نشود و اگر آمد عطسه معلوم شود بینی را بدست بمالند و باطن انگشت خنصر بزور منضغط نمایند و اگر سرفه آید تدارک او بدیاقوزا وغیره کنند و طعام بسیار اندک باید خورد و اشیای آشامیدنی مثل دلیه گندم بی نمک وقت شدت گرسنگی تناول نمایند و آنچه خائیدنی باشد نخورند و از اغذیه مهیج ریاح و مبخر احتراز کنند و گویند که موافق ترین اغذیه حریره آب سبوس گندم ست و اگر ضعف عارض گردد بشوربای رقیق گوشت تیهو یا دسومت غذا اساز ند و اگر ورم یا صداع وغیره عارض شود بتکرار نهادن دوای مذکور و خواب بر پشت تا یک هفته حاجت افتد و در ورم حل رباط قوی دارخاری او واجب ست و تا که وجع زائل نشود از ایستادن مریض احتیاط کنند و در هر سه روز بوقت سه پهر رباط بکشایند و تجدید دوا نمایند و هنگام کشادن عصابه بآب خلاف یا کدو یا آب عصی الراعی و مانند آن تکمید چشم نمایند و بعد کشادن پنبه اولی دور کنند و پلک را بآبهای مناسبه بآهستگی تمام بشویند و به پنبه نشف کرده پنبه را در سفیدی بیضه آلوده بر چشم نهاده باز بر بندند و بعد از ایام مذکوره بیمار را راست بنشانند پس پشت و گرد اگرد او بالش نهاده و هیچ حرکت نکنند و مقنعه سیاه برروی آویخته دارند و اگر خواهند شادنج مغسول یا سرمه سیاه در چشم کشند و از جماع و اطعمه منجره و غلیظه و شرب شراب کثیر و طعام شب منع کنند و در هر فصل بمطبوخ افتیمون و حب ایارج تنقیه نمایند و بریاضت معتدل امر کنند و دخول حمام بعد ریاضت و دلک قدمین در اوقات خلو معده مناسب بود

ضعف بصر

و این عبارت ست از خللی که در فعل بصارت واقع شود مثلاً هر شئی کما ینبغی دیده نشود یا از مسافتی که بصر سالم می بیند نتواند دید یا در رویت اشیا خطا کند چنانچه چیزی بزرگ را خرد بیند و سیاه را سفید و دراز را کوتاه و راست را کج یا هر یک بعکس آن و علی هذا القیاس بالجمله اسباب کلیه این مرض بر شش نوع ست یکی آنکه سوء مزاج عام در بدن غیر خاص بدماغ و چشم یا خاص در معده بود از یبوست غالب یا رطوبت غالب خلطی یا سافج یا بخاری متصاعد از بدن و معده خاصة یا برودت مادی وغیر مادی یا غلبه حرارت مادی یا غیر مادی که موجب این مرض گردد چنانچه در حمیات حاره و دق و فرط اسهال و جمود دم و استسقا عارض شود دوم آنکه بسبب او در نفس دماغ باشد از امراض دماغی معروف که در جوهر دماغ یا در بطن مقدم افتد یا از ضربه ضاغط که عارض او گردد و درین قسم دوم اکثر از رطوبت غالبه یا یبوست که عارض شود عقب امراض و حرکات مفرط بدنی و نفسانی و استفراغات مفرط مسقط قوت مجفف ماده می افتد سوم آنکه از امر مختص بروح حامل قوت باصره باشد که رقیق یا کثیف یا غلیظ یا قلیل گردد و رقت روح اکثر از یبوست و حرارت بود و گاهی از شدت تفریق بواسطه دوام نظر بقرص آفتاب و آتش و مانند آن از مشرقات عارض شود و گاهی اجتماع مفرط روح بسوی احتقان محلل مودی گردد و ادلا بسبب آن کثیف گردد پس بار دوم رقیق شود و ازین قبیل ست آنچه از طول مقام در تاریکی و برآمدن ازان بروشنی دفعةً حادث گردد و کثافت و غلظ روح یا از یبوست و رطوبت بود و یا از اجتماع شدید و احتقان که مودی بترقیق روح نگردد و گاهی بسبب رقت و غلظ خلقی بود و قلت روح گاهی در اصل خلقت بود و گاهی بسبب شدت یبس و کثرت استفراغات خصوصاً حجامت و جماع و بیداری مفرط و اغذیه یابس و قلیل التغذیه مثل قدید و عدس و کرنب و بادنجان وغیر آن و یا در دو چیزی شدید الحرارة در داخل بدن یا از خارج آن مثل ملاقات هوای گرم خاصةً در صحرا چنانچه مسافران را در گرمی قوی و کسی را که در حمام اطالت مقام نماید وغیر آن چنانچه از کثرت حرکات بدنی مثل تعب یا حرکات نفسانی مثل کثرت هم و حزن و غم و سهر یا ضعف معده

یا جگر و یا بسبب ضعف مقدم دماغ و صعوبت امراض و قرب موت که روح تحلیل پذیر د عارض گردد چهارم آنکه ضعف و آفت بصر بسبب طبقات چشم باشد و آن اکثر بسبب طبقات خارج غیر طبقات غائر بود و این یا بسبب جوهر طبقه باشد و یا بسبب منفذ که در وی ست آنچه بسبب نفس طبقه بود یا از مزاج ردی باشد و آن اکثر بواسطهٔ احتباس بخار در آن یا اختلاط فضل رطوبات یا عروض جفاف و یبس و تقشف و تحشف خصوصاً بعنبیه و قرنیه بود و یا از فساد سطح طبقه بود و با آثار قروح ظاهر یا خفی یا تقاسات ردیه کثیر مزیل اشفاف او یا رنگ غریب بداخل طبقه چنانچه در یرقان از زردی قرنیه یا در طرفه از سرخی یا انسلاخ رنگ طبیعی مانند آنکه عنبیه را عارض شود و یا رقت طبقه بسبب عروض تاکل یا بسبب نبات غشا بر آن چنانچه در ظفره یا انتفاخ و غلظ عروق او چنانچه در سبل افتد و یا از ورم یا تشنج عنکبوتیه باشد و آنچه بسبب ثقبه و منفذ عارض شود یا از ضیق غیر طبعی بود و یا از اتساع و یا از انسداد او چنانچه در نزول الماء افتد و اسباب این هر سه بتفصیل علیحده مذکور شد پنجم آنکه بسبب رطوبات چشم باشد و این یا از غلظ یا رقت جلیدیه بود و یا از تغیر رنگ او بخلط غالب یا از خشونت او یا از عظم یا صغر او باشد و بسبب غلظ و کدورت جلیدیه سیلان رطوبات عفنی سوداوی در دماغ و قدری انصباب آن بر جلیدیه باشد و بسبب تغیر رنگ غلبهٔ خلطی از اخلاط اربعه بود و بسبب خشونت او مادهٔ لذاع و قابض حریف یا یابس باشد که از بطون دماغ بسوی عصبهٔ مجوفه برسد و اول دمعه پس خشونت در جلیدیه پیدا شود و بسبب کبر جلیدیه کثرت انصباب ماده است بسوی آن و بسبب صغر او ضعف قوت او یا شدت تحلیل از حرارت و یبس غالب بود و یا از کبر و صغر و غلظ و رقت رطوبت بیضیه و یا کدورت آن باشد و بسبب کبر او قصور در هضم رطوبت جلیدیه بود حتی که فضول او کثرت پذیرد و یا زیادتی ماده وارد بر آن بود و بسبب صغر او یا انفصال چیزی از آن بود چنانچه از سیلان بعض اجزای او هنگام قدح و مانند آن بود و یا غلبهٔ حرارت یا یبوست بر آن یا بر جلیدیه و بسبب غلظ او یا مخالطت مادهٔ مغلظه بود و مثل سودا و یا کیفیت غالبه مثل برد مجمد و حرارت عاقد با حالهٔ مائیت بسوی ارضیت و بسبب رقت او یا غلبهٔ مائیت مخالط بود و یا تر سیل حرارت لین و بسبب کدورت آن که اختلاط رطوبات و اجزای مغیر اشفاف او شود و آن یا از غلبهٔ مواد سوداوی بر بدن یا سوء تدبیر در اکل و شرب باشد و گاهی کثرت مجامعت موجب تکدر بیضیه میگردد و مضرت زجاجیه بصر از جهت مضرت او بجلیدیه باشد که بسبب ایراد او غذای غیر معتدل بر جلیدیه توام او از اعتدال برگرداند ششم آنکه از آفت عصبهٔ مجوفه باشد و این یا از ضغطهٔ عصبه بسبب یبوست یا رطوبت و یا از ورم بسبب مواد حار یا بارد و یا از انهتاک او بسبب ضربه و سقطهٔ شدید که لسبب سه عارض شود طریق تشخیص اسباب مذکوره باید که اولا بسوی ثقبه و طبقات چشم نظر کنند اگر ثقبه از حال طبیعی تنگ یا فراخ محسوس شود سببش ضیق یا اتساع باشد و اگر رنگ در رنگ تغیر نماید و دیگر علامات ابتداء نزول الماء موجود باشد سببش نزول بود و اگر در ثقبه کدورت محسوس شود بر سند که پیش از این کثرت صوم یا فرط استفراغات یا کثرت سفر در گرما و ملاقات غبار دائما اتفاق افتاده است یا نه اگر باشد و بان آثار نزول الماء و انتشار نباشد و ضعف ظلمت چشم و عدم انطباع عکس محسوسات در وی عارض شود و بعد تنقیهٔ سودا ظلمت چشم قلت پذیرد سببش یبوست و کدورت جلیدیه بود و الا اگر با وجود کدورت محاذی ثقبه فقط پرده یا خطی سیاه متحرک بحرکت چشم پیش چشم محسوس گردد و نظر بطرف آسمان نسبت نگریستن سوی زمین صاف و روشن نماید و ایضا وجود علامات غلبهٔ سودا خواه سوء تدبیر اکل و شرب خواه تقدم فرط جماع یافته شود سببش کدورت و غلظ رطوبت بیضیه باشد و اگر ثقبه بر حالت طبعی نماید بر رنگ و شکل طبقات غور کنند اگر رنگ طبقه زرد یا سرخ نماید سببش یرقان چشم یا طرفه باشد و اگر پردهٔ ظفره یا انتفاخ عروق سبل یا اثر قرحه یا رمد معلوم شود سبب او همان مرض باشد و اگر طبقه رقیق نماید سببش تاکل او باشد و اگر جفاف و تقشف در طبقه محسوس گردد سبب او یبوست طبقه عنبیه یا قرنیه باشد و اگر در قرنیه مانند ابر و غمام دیده شود و صاحب آن اشیا را چنان بیند که گویا در دخان یا ضباب اند سببش غلظ قرنیه و رطوبت آن باشد و اگر قرنیه خشک و لاغر و متشنج نماید و تقدم امراض حاده یا استفراغات مجففه یا ملازمت اکحال شدید التحلیل مثل کحلهای بیاض و ظفره یا مشی در آفتاب یا قرب آتش مفهوم گردد سببش یبوست قرنیه باشد و اگر رنگ قرنیه مائل بسفیدی یا سرخی یا زردی یا سیاهی یا زرقت نماید و همه اشیا سفید یا سرخ یا زرد یا سیاه یا ازرق بیند سببش تغیر لون قرنیه بخلط غالب بر قرنیه یا غلبهٔ خلطی از اخلاط اربعه بر جلیدیه باشد پس اگر غلبهٔ بلغم ست همه اشیا سفید بیند و اگر خون ست سرخ و اگر صفرا ست زرد و اگر سودا ست سیاه و اگر سودا مخلوط ببلغم ست آسمانجونی و در خواب نیز چنین بیند و بحسب امتزاج اخلاط غیر آنها از الوان بنظر آید و اگر ازین آثار هیچ مدرک نگردد از مریض سوال کنند که اشیا از قریب خوب می نمایند یا از بعید و چیزهای چپ و راست خوب دیده میشوند یا نه و در بصر اختلاج و در چشم خلش و گاهی کم و بیشی ضعف بصر و اشیا خرد یا بزرگ و گرانی و الم در چشم میشود یا نه اگر گوید که از قریب بهتر محسوس میگردد و با وجود آن نظر بر اشیای روشن قادر نبود سببش رقت و قلت روح باصره یا رقت جلیدیه باشد و ایضا قلت روح را اندک انخفاض بر حدقه لازم بود و در رقت روح را کثرت ضعف بصر در روز نسبت بشب لازم باشد پس قلت روح که از سبب بادی بود بتقدم آن دریافت گردد و آنچه

ازسوء مزاج بدن باشد علامات آن موجود بود وانچه از ضعف اعضای باصره باشد بکثرت ریاح و نفخ و ضعف هضم و هزال بدن و ضیق خروق آن وانچه از ضعف دماغ بود بعلامات نزله و ضعف حواس دریافت شود و آما رقت روح را شدت تفرر از شعاع و روشنی قوی و تفرق بصر و قلت تفرر از جوع و اغذیه یا بسه و رینجا و صلاح نظر در روشنی ضعیف و در شب و در زمستان و در روز ابر لازم بود پس انچه از سبب بادی باشد بتقدم آن وانچه از سوء مزاج حار بود بوجود علامات آن دریافت گردد و آگر جواب دهد که از بعید نسبت بقریب صاف می نماید سببش غلظ و کثرت روح باصره بود و این علت را بیونانی توقیاسیس نامند و درین صورت علامات سوء مزاج بارد رطب مادی نیز دریافت نمایند و ایضاً غلظ روح را جودت ابصار در روشنی قوی و در روز و در تابستان و ضعف او در روشنی ضعیف و در شب و زمستان و قلت تفرر از شعاع و تعب و گرمی و زیادتی آن بسردی و باغذیهٔ غلیظه پس انچه از سبب بادی بود بتقدم آن وانچه از سردی مزاج بود بعلامات آن وانچه از کثرت فضول و ابخره باشد بکثرت رطوبات چشم و بضعف هضم دریافت گردد و آما کدورت روح را رویت فضاء حدقه کدر مظلم و در اکثر بادی خیالات ابقیه یا شعریه و مانند آن و انتفاع بدانچه مصفی و مرقق خون باشد و تفرر بدانچه خون را غلیظ کند مثل عدس و قدید لازم بود و تغیر رنگ روح را مشاهده که لون حادث در حدقه و تلون مرئیات بدان رنگ و مشاهدهٔ سواد در آنجا اگر بعض اجزای او را آفت رسد و ظهور علامات غلبهٔ ماده که آثار این لون باشد لازم بود و اگر مریض گوید که براست و چپ نسبت به پیش روی بهتر دیده میشود و چنان محسوس میگردد که چشم باسفل کشیده می گردد سببش ورم طبقهٔ عنکبوتیه باشد و اگر گوید که با وجود ضعف بصارت در بصر اختلاج محسوس میشود و در چشم گویا که خار میخلد یا چیزی چشم را میکشد و بصارت در حالت گرسنگی و در روشنی آفتاب و در وقت نیم روز کم میگردد و بعد خوردن غذا و در سایه و هنگام شب قوت می پذیرد سببش تشنج عنکبوتیه بود و اگر مریض گوید که از گردانیدن حدقه خشونتی و درشتی در حدقه معلوم میشود و قبل از آن دمعه عارض شده باشد سببش خشونت جلیدیه یا خشونت عصبهٔ مجوفه باشد و اگر گوید که سائر مرئیات خردتر از انچه که هستند بنظر می آیند و وسعت دائره که گرد حدقهٔ اوست اندک سیاهی چشم بلند نماید سببش عظم جلیدیه از مقدار او بود و اگر گوید که مرئیات بزرگتر از مقادیر خود می نمایند و کوچک چشم و ضیق دائره که گرد حدقه می نماید و اندک انخفاض بسیاهی چشم دیده شود سببش صغر حجم جلیدیه باشد و اگر مریض گرانی و الم در قعر چشم و رویت اشیا نسبت بهیئت او خرد بیان کند سببش ضغطه و ورم عصبه بود و اگر قسمی از اسباب مذکوره یافته نشود از تقدم وقوع ضربه بر سیاقی شدید سوال کنند اگر مریض اقرار ضربه کند سببش همان باشد و اگر بعد ضربه و سقطهٔ سیاقی شدید اول نتو در چشم و بعده غور و ضمور پدید آید سببش هتک عصبه باشد بالجمله بعد دریافت علامات مذکوره هرگاه نشان غلبهٔ مزاج بارد در تمام بدن یا معده یا دماغ یا در اجزاء چشم معلوم شود نظر کنند که حجم چشم از حالت صحت بزرگتر می نماید یا کمتر پس اگر بزرگتر باشد و با آن اندکی اشک غلیظ هم آید و در گوشهٔ چشم حرک اندک جمع شود بی وجع و بدون حمرت و مردمک بوجه احسن بنظر نیاید و بعد طعام و خواب خصوصاً در حالت بدهضمی و تخمه و نزد تناول اغذیهٔ غلیظه ضعف بصر بیشتر گردد و چیزهای بعید بهتر از اشیای قریب بنظر آید و در روشنی و نیم روز و تابستان و هنگام ریاضات ضعف کم گردد و در صبح و شام و زمستان زیاده شود سببش سوء مزاج بارد رطب مادی باشد و همچنین اگر بعد نوشیدن آب و خوردن اشیای رطب و در حالت تخمه ضعف بصر ظاهر شود و در گرسنگی باطل گردد و دیگر آثار صعود بخار و آفت معده موجود بود بر وجود مادهٔ رطب بخاری در معده دلالت کند و اگر در حجم چشم نقصان نماید و چشم خشک و حرکت پلک بطی باشد سببش سوء مزاج بارد ساذج بود و هرگاه علامات سوء مزاج حار تحقق گردد بچشم نگاه کنند اگر منتفخ و متمدد و سرخ و گرم نماید سببش سوء مزاج حار مادی باشد پس اگر با آن رطوبت و دمعه بود دموی باشد و اگر قلت انتفاخ و رمص و بانخس و الم بود صفراوی باشد و اگر چشم خشک و سرخ و گرم و خفت ضعف هنگام پری معده و خواب باشد سببش سوء مزاج حار ساذج بود و اگر لاغری چشم و غائر بودن او و کدورت عین و خشکی آن و دیدن غباری پیش چشم و غلبهٔ ضعف بصر در حالت گرسنگی و هنگام ریاضت و عقب استفراغات و خفت آن بعد تناول طعام و خواب و تدبیر مبرد و مرطب مدرک گردد سببش سوء مزاج یابس بود و ایضاً بدانند که هر فسادی که از یبس باشد وقت گرسنگی و عند ریاضت و استفراغات و در وقت نیم روز اشتداد کند و رطب ضد این باشد و علامات اقسام ورم عصبهٔ مجوفه در بطلان بصر ند کور گردد

علاج کلی اقسام ضعف بصر

بدانکه تدبیر کلی این مرض که صاحبان ضعف بصر را رعایت آن واجب همانست که در ابتدای بحث امراض چشم در تدبیر حفظ از مضرات بصر و اشیای نافعهٔ آن مذکور شد و ایضاً بر صاحب ضعف بصر اجتناب از خواب بر امتلا واجب ست بلکه تا تمامه هضم غذا صبر کند و هر چه طبع را قبض کند و ادامت جوع نیز مضر ست و هر روز چند بار در سر و ریش شانه کردن و لحم افاعی مطبوخ بدستوریکه در اجزام مید هند بشرط موافقت مزاج خوردن صاحب ضعف بصر را خیلے مفید بود و دائم تناول شلغم مشوی و مطبوخ خصوص برنج شب

چوب کشنیز و کاسنی بریان کرده و در قلیه پخته و خوردن خام با نبات لبسیار مقوی بصر ست حتی که ضعف متقادم را زائل کند و اکل ترب بصر را تیز کند و با درو ج و کرنب و عدس را خاصیتی ست در اظلام بصر و نوم و خمر و لبن قریب اوست و نظر در آبیکه عند کسوف عکس آفتاب دران افتد و جلوس در مهب شمال و کثرت جماع و حجامت در نُوس اکابع و هر الشمس و عصائد و انچه مصدع بالخاصیت باشد مثل خرما و حلبه و بصل همه مضر بصر ست **وازادویه** مقویهٔ بصر ضماد اقاقیا و اختلاط او در اکحال ست و اکل بادیان یا صعتر یا هلیلهٔ زرد یا زعفران یا کبابهٔ قرنفل یا جوزبوا یا مغز بادام یا ترمس شیرین مع پوست هر روز یک کف و کذا دارچینی که در تقویت بصر مجرب سویدی ست و اکتحال تخم خرمای سوخته و یا حجر بخاری تنها و یا بوزن او فلفل بربع وزن او صمغ عربی آمیخته شیاف ساخته و یا زهرهٔ کفتار و یا صمغ بادیان یا تخم آن و یا ابریشم محرق و یا اقلیمیای ذهبی و یا زهرهٔ خرس و عسل و یا صمغ خلاف و یا لادن منقوع در شراب کهنه یک شبانه روز و یا اثمد ساده یا مزنی آب کما هو مطابق حدیث شریف و یا مروارید و یا مشک و یا عصارهٔ مامیثا و یا زعفران تنها یا محلول در شیر زنان و یا توتیا و شل و اقلیمیا و یا سرطان بحری سوخته و اثمد مساوی و یا قیشا و مروارید و صدف سوخته و یا اثمد مصول ده یا ردو درم قرشیثا مصول دو درم توتیای کرمانی هفت بار مصول پنج درم مثل غبار سائیده و بر آتش آب مرزنجوش چندبار تسقیه داده و مشک نیم درم کافور چهار قیراط مریک درم اضافه کرده و یا آبنوس سوده و یا برادهٔ آبنوس مثل غبار سائیده در شراب ریحانی یک شبانه روز تر کرده بعده برآورده خشک نموده کوفته بحریر بیخته بوزن او صمغ عربی آمیخته بگلاب شیاف ساخته و یا عصارهٔ کون بری و یا صمغ اجاص یا مرجان سرخ و یا عصارهٔ بادروج نیز مقوی بصر ست **وازادویه** محد بصر اکل حب البلسان و بادام تلخ و بادیان و آب آن و آب غرب و دار فلفل مخلوط بالطعام و افسنتین و خردل رطب و سداب و حاشا و مداومت لحم دراج و غزال و پیاز عنصل مشوی و عصارهٔ فراسیون بماء العسل و اکل و کحل دارچینی و کندر و فلفل سیاه و زنجبیل و ترب و عسل و اشنه و حلتیت طیب و سرکهٔ عنصل و کرکم و کبابهٔ قرنفل و هلیله کابلی و اکتحال شکر عشر و ملح اندرانی و شکر ایلوج و سندروس و دخان قطران و آب پیاز تنها یا بالعسل و آب ترب و آب لبلاب و عصارهٔ کون و خون حداءهٔ خشک کرده سوده و عصارهٔ فراسیون و زبل خفاش و خاکستر آن و صمغ آلو و زهرهٔ گرگ بالعسل و زهرهٔ کفتار خشک کرده سوده و عقیق در هر ماه دو بار نه زیاده ازان و ماميران چینی و سر کبوتر یا پر سوخته خاکستر آن سوده و صمغ قراصیا تنها یا بالشراب و صمغ خلاف که از شرطیخ او وقت خروج برگ او بر می آید و عصارهٔ اطراف نرم او و خولان و عصارهٔ اناغالس و شحم قطران و دوام نظر بسوی زمرد هر واحد نافع ست و اکتحال عصارهٔ قنطوریون دقیق مخلوط بالعسل و کذا صعتر بالعسل و کذا اثمد در روسختج و اقلیمیا و شادنج باریک سوده بیخته و کذا مرجان و کذا زهرهٔ مادهٔ گاو سیاه و کذا میل طلا و کذا اسلیخه و کذا آب عبیثران نیز مقوی و محد بصر ست **علاج ضعف بصر** که سببش برودت و رطوبت ساذج یا مادی باشد در ساذج ادویهٔ حار مثل بادیان و بیخ بادیان و اصل السوس پرسیاوشان اسطوخودوس جوشانیده نبات داخل کرده دهند و گوشت تیهو و ماکیان و دراج با مصالح گرم غذا سازند و روغن بان و یا یاسمین در بینی چکانند و بر سر مالند و بر طبیخ ادویهٔ گرم مثل بادرنجبویه و مرزنجوش و اسطوخودوس و تمام انکباب اندک کنند و دیگر نطولات و شمومات و سعوطات حاره بکار برند و از غذای بارد و آب سرد و ریختن آب سرد بر سر احتراز کنند و شیاف اصفر و اخضر در چشم کشند و اکتحال بدارچینی یا وج و سرطان بحری نیز مفید و برگ و لب مطبوخ در شراب ضماد کنند و یا از سنگ بحری و مروارید و برگ فرنجمشک هر واحد یک درم مشک نیم دانگ جندبیدستر دو حبه قشور نحاس محرق نیم درم زعفران یک دانگ سرمه ساخته اکتحال نمایند **و در مادی** بعد نضج بمنضج بلغم از مسهل بلغم و حب ایارج و قوقایا تنقیه کنند و در هر هفته یکبار حب شبیار یا این حب صبر به نسخهٔ طبری استعمال نمایند گل سرخ افسنتین مصطگی تخم کرفس هر واحد یک نیم درم صبر سقوطری غیر مغسول همچند ادویه زعفران دو دانگ کوفته بیخته بشراب صاف یا آب بادرنجبویه یا آب برگ ترنج سرشته حب سازند شربت دو درم و ثالث آن چند شربت ازین در هر هفته یکبار بخورند و آن حب نیز منقی دماغ ست ایارج فیقرا یک درم تربد سفید یک مثقال غاریقون دو دانگ رب هلیله یک درم گل سرخ نمک نفطی سقمونیا هر واحد یک دانگ رب السوس ریوند چینی مقل هر واحد یک نیم دانگ زنجبیل نیم دانگ آب مقل محلول حب بندند و این یک شربت ست و فی درین نوع بر حق نافع ست خصوصاً مشائخ را و خصوصاً که ضعف بصر بمشارکت معده باشد لیکن قی عنیف بسیار مضر ست و آشامیدن حب قوقایا بدفعات و اغذیهٔ مجففه نافع و بعد تنقیه غرغره و سعوطات منقی دماغ بکار برند مصطگی و کندر و وج نجایند و مرزنجوش در روز و شب بویند و معجون وج استعمال کنند و حب کنعانی و حب کوتوالی و سفوف بادیان و اطریفل بادیان و شربت گل منڈی نیز نافع ست و دیگر تدابیر محلل و ملطف و مجفف رطوبت که در علاج امراض بلغمی دماغی مذکور شده بعمل آرند و کحلهای مجفف و جلای مثل کحل مقوی و باسلیقون ممسک و روشنائی کبیر و شیاف مرارات در چشم کشند و بر ریاضت قلیل و بعد ازان بدخول حمام امر کنند و اغذیهٔ ملطفهٔ مولدهٔ اخلاط لطیفه مانند جوزهٔ مرغ بریان و قلیه ها از گوشتهای تر تازه بخورند و در غذا صعتر و دارچینی و حلتیت و مری و بصل داخل کنند و ترک عشا و تقلیل غذا نمایند و بعد غذا بر عطش مصابرت کنند و از اغذیهٔ منجره و مولد خون غلیظ مثل باقلا و سمک و البان و امراق و مرطبات و مغلظات

پرہیزند واز فصد و استعمال ادہان و شمیدن طیوب بارده احتراز نمایند و آنجا که رطوبت معده بسبب مرض باشد بدستور تنقیه نمایند و ایارج فیقرا و اطریفل صغیر و گلقند بآب گرم
مفید بود و اطریفل زمانی مجرب ست و برجوارشات مقوی معده مداومت نمایند و سفوف لسویق گندم یا نخود ہر صباح نافع شناسند و بر غذای محمود و حسب مزاج اقتصار
کنند و اکتحال باشیای مفرق این رطوبت مثل شیاف مرارات کنند و کحل متخذ از حجر ارمنی و شادنج و بدانچه اشک آورد مثل دار فلفل و ساذج و مانند آن استعمال نمایند و
بقول شیخ برای بخارات معده و رطوبت او قبل طعام استعمال طبیخ افسنتین و سکنجبین عنصلی و ہمه انچه ملین و مقطع فضول معده باشد نافع ست و ایضاً شیخ میفرماید که از استفراغات
نافعه و ضعف بصر مادی رطوبی نوشیدن روغن بید انجیر بنقوع صبر ست و استعمال انچه مانع بخار از سر و چشم باشد مثل اطریفل خصوصاً وقت خواب بسیار نافع ست و اکتحال
شیاف مرارات و کحل متخذ از لاجورد و حجر ارمنی و شادنج و مانند دار فلفل و ساذج ہندی وغیره مدمعات و ہرچه در غشا مفید اینجا نیز نافع ست و صاحبان این نوع ضعف
بصر ریاضت اطراف خصوصاً اعضاے سفلی و دلک اطراف منتفع میشوند و ہرگاه غلظ روح با مره بسبب باشد بعد استفراغ فضول غلیظه و تعدیل مزاج و تصفیه خون و
تلطیف غذا و تقویت ہضم و منع صعود ابخره و ادامت لین طبع و احتراز از مغلظات انچه باعث ترقیق روح گردد مثل صعتر و سیر و سداب و شراب کہنه صرف و تریاق کبیر و
اطریفل اسطوخودوس و مانند آن خورانند و خوردن جوز بوا و اکتحال آن در تقویت بصر مجرب سویدی ست و ادویه جالی اکتحال نمایند و واجب ست که ہرگاه ادویه
حاره استعمال کنند بآن ادویه قابضه بعمل آرند و از ادویه نافعه درینجا توتیای مغسول مربی بآب مرزنجوش یا آب بادیان تازه یا آب بادروج و عصاره فراسیون ست
و از اکحال نافعه مرارات مفرد و مرکب ست و زہره چرز را خاصیت عجیب ست و اکتحال بآب بادروج و زہره بز نافع ست و ایضاً اکتحال لسکبینج و یا بدارچینی مفید
و کذا اکتحال بزنجبیل و فلفل و عسل و بادیان تازه نافع و کذا عطر بادیان در چشم کشیدن و یا سنگ بصری نه ماشه ریزه ریزه کرده در آب لیمون کاغذی دو سه عدد تر نموده
در کوزه مطین سوخته سائیده در چشم کشند یا مغز ہنگوٹ و یا تخم نرملی در آب سائیده بچشم کشند و یا پارچه کرباس سه بار در آب برگ سرس تر کرده و ہر بار خشک نموده
فتیله کرده در روغن یاسمین بسوزند و دخان آن گرفته در چشم کشند و اگر فلفل سیاه شانزده عدد و از فلفل شصت عدد غنچه یاسمین پنجاه عدد گل کنجد ہشتاد
عدد سائیده اکتحال نمایند نافع بود و یا پنبه منفوش در شیر آک تر کرده در سایه خشک نموده فتیله ساخته بروغن سرشف در چراغ بسوزند و دود در آن
گرفته در چوب نیب فلوس چسپانیده در کٹوره پھول با گلاب تا ہفت روز کھرل کرده در چشم کشند و اگر بگیرند سرطان و از کار نصف دماغش بر آرند
و بجایش مروارید ناسفته ہرقدر که بگنجد پر نمایند و آنرا در کوزه گلی نهاده گل حکمت نموده خشک سازند و شبانگاه در تنور گرم گذارند و صبح بر آورده صلایه کرده بکار برند
جهت تقویت بصر و ابتدای نزول الماء عجیب النفع است و اگر دو جوز و سی آخسته ہلیله زرد گرفته ہر دو را بسوزند و یک مثقال فلفل داخل کرده سائیده اکتحال نمایند از ادویه جید
معتدل ست و بر وردمان نیز نافع ست و اکتحال وج بمامیران و کذا آب پیاز سفید بعسل خالص آمیخته وقت خواب در چشم کشیدن مفید بود و شیاف مرارات شدید النفع است
و مرارات قوی مثل زہره باز و کرگس ست و در بادن و دسته سی چند قطره سرکه و یک قطره شیر و یک قطره عسل چکانیده بسایند تا که سیاه شود و اکتحال نمایند و این دوا نافع ست
آب بادیان ترنج استار صبر یک نیم درم ہلیله زرد دو درم آب انار ین یک استار در شیشی بجوشانند و چهل روز در آفتاب بدارند تا غلیظ گردد بعده بآب باران یا آب
بادیان یا آب انار حل کنند و بمیل در چشم کشند و فلفل یک درم دارچینی نیم درم زردچوب ربع درم نانخواه ثمن درم باریک سائیده اکتحال نمودن برای ضعف بصر که
از سوء مزاج بارد و رطب باشد از مجربات داود انطاکی و حکیم عابد ست و حکیم ذکاء الله خان می نویسند که کحل اصفهانی برابر ہمه آمیخته استعمال کردم و سودمند یافتم و اگر
توتیا یا سرمه را ہفت روز در آب بادیان تر نموده خشک سازند و سائیده اکتحال کنند بصر را تیز گرداند و کذا اکتحال بمرو فلفل مجرب و اگر بیخ کٹائی در آب لیمون
سائیده در چشم کشند تاریکی چشم را در ساعت ببرد مجرب ست و ایضاً غنچه یاسمین تمع آن دور کرده و نبات برابر سوده در چشم کشیدن نافع ضعف بصر ست و کذا اکتحال
زردچوب در شیره بادیان حل کرده نافع و اگر گره زردچوب را در لیمون کاغذی نهاده بگذارند تا که لیمون خشک شود پس زردچوب را بر آورده سائیده در چشم کشند جهت
دهند مجرب ست و مغز تخم بندق ہندی در آب لیمون کھرل کرده حب بندند و صبح بلعاب دہن سائیده در چشم کشند که نافع ضعف بصر ست و اگر مغز تخم ہلیله زرد ده دانه
عدد دار فلفل پنج عدد فلفل سیاه یک عدد در آب آمله تازه کھرل کنند بحدیکه سیاه شود و حب بسته بآب سائیده در چشم کشند نیز مفید بود و اگر براده اسرب دو جزء
و دار فلفل یک جزء ہر دو را خوب صلایه کرده اکتحال نمایند جهت غبار و اکثر امراض چشم غیر از رمد مجرب ست و اگر دار فلفل کم اندازند نافع تر بلی اذیت باشد و دوا فی
دالد مرحوم مرقوم ست که از سرب صاف و پاک تیرہا ساخته قطعه قطعه نموده برابر او فلفل سیاه آمیخته کھرل سازند که مانند سرمه گردد و برای دهند و جاله و شرناق و سلاق
و اکثر امراض چشم را مفید ست و اگر دار فلفل یک ماشه سرمه پوست ہلیله زرد ہر واحد دو ماشه در گلاب یا آب صلایه کرده در چشم کشند نافع ضعف بصر ست

دو در نسخهٔ دیگر بلدی مقشر سه ماشه عوض سرمه است و فلفل بجای دار فلفل و گل درخت نیب در سایه خشک کرده و برابر آن شورهٔ قلمی آمیخته سرمه سا نموده وقت خواب در چشم کشیدن لسبل و ظفره هم نافع ست و اگر مغز سمندر کحل چهار عدد فلفل سفید هشت عدد کات سفید برابر هردو سنگ بصری برابر همه سه در آب برگ سرس سحق بلیغ نموده تا دو هفته اکتحال نمایند دافع ضعف بصر و مجرب النفع است و کذا مغز تخم سرس سنگ بصری مامیران اقلیمیای نقره شورهٔ قلمی غنچهٔ یاسمین هر واحد دو ماشه سرمه یک توله باریک سائیده در چشم کشیدن مفید ضعف بصر و بیاض عین ست و سیماب اسرب صبر نبات سفید توتیا جمله مساوی کافور مشک قدری سرمه برابر جمله اجزا اگرفته سیماب و اسرب را گره داده همه را کهرل کرده اکتحال نمودن برای تقویت بصر اصحاء و اعلاء از اکحال صحیحه مجربه است و کذا سنبل الطیب سرمه هر واحد یک جزو خستهٔ خرما بلیله هردو در خمیر گرفته سوخته هر یک نیم جزو با آب کشنیز پرورده مجرب و اگر بادنجان سفید را مجوف نموده در جوف او توتیا چهار قطعه نهند و سر او بدستور بند نمایند و سطح خارج او را از جوانب خمیر طرزده در سایه سه هفته بیاویزند تا خشک شود قطعات مذکوره برآورده اجزای ملتصقه از و بپارچه پاک کنند و باریک سائیده اکتحال نمایند مجرب ست و بعضی قدماء این دوا را از غیر مخفی میداشتند در شب یمانی سوخته بیست و پنج درم سنگ بصری مغسول سه درم توتیا زعفران دارچینی هر واحد یک درم سرمه ساخته استعمال نمایند که درین باب بارها آزموده است و کذا سرمه و توتیا مساوی و مشک اندکی سوده بغایت مجرب ست دادیه لوت و بزود جالینوسی و برود فارسی و کحل روشنائی و شیاف جلا و شیاف یاسمین و کحل مقوی و کحل تالیف اکمل خان و تالیف حکیم شریف خان و کحل مستعمل شاهجهان بادشاه و کحل حکیم علوی خان و کحل حکیم واصل خان و کحل بابت واسع خان و کحل مبارک و کحل مازود و کحل بطلیموس و کحل الجواهر همه مفید ست و از ادویه منقیه عین از رطوبات ردیه و محد بصر شرب روغن تخم ترب و روغن حلبه و روغن نرگس و روغن شبت و روغن مرزنجوش و روغن اقحوان و اکل با دردج و تخم آن و دارچینی و اکتحال روغن بلسان و خولان و دوج و سکبینج و شیطرج و با دروج و عصارهٔ او و عصارهٔ قنطوریون دقیق و آب سداب و عصارهٔ بادیان تر یا خشک کرده و آب کرفس و عصارهٔ حندقوقا و آب شقائق النعمان و بیخ او و خون سنگ پشت و مرارهٔ او و العسل و آب کبد بریان که دران دار فلفل غرس کرده باشند و فلفل سیاه و مرارهٔ ضبع و مرارهٔ دیک و زهرهٔ گرگ و زهرهٔ شتر مرغ و مرارهٔ قبج و زهرهٔ بز و دماغ بوم و دماغ خطاف و جند بیدستر و دماغ ابن عرس و قاقنطورون و سکبینج و قنطار کند و اشق و دارچینی و حب بلسان و آب ترب هر واحد نافع ست و تدهین راس بروغن بادام تلخ نیز منقی رطوبت ردی از چشم و محد بصر ست انطاکی گوید که در ضعف بصر بارد مثل برد و حصرم و صبر کند علاج کنند بعد ازان اکحال مقوی محد بصر مثل سکبینج و باسلیقون و روشنائی و کذا قنطورون و دماغ کلنگ و آب انار و خون کبوتر سفید در حال ذبح او و بهتر آنست که از زیر بازوی او بگیرند و استعمال نمایند و اکتحال برطوبت خنافس مزیل جرب و ضعف بصر ست و این کحل نافع ست و شرب آن نیز مفید و نسخهٔ این همانست که در آن زردچوب و نانخواه است و مذکور شد و خوردن خردل بچقندر نافع بود و دیسقوریدوس گفته که چون زمانه طول کند اشیائیکه تحریک عطسه و قی برنهار استعمال کنند اول اکتحال بکحلی نمایند که از عسل بسازند بعده باین دوا بگیرند زعفران چهار قیراط زهرهٔ کفتار یک نیم درم فلفل هشتاد و پنج عدد عصارهٔ بادیان دو اوقیه اشق یک نیم درم عسل چهار قوطولی باهم حل کرده در ظرف مس بدارند و استعمال کنند قبل از اکتحال تکمید چشم باب گرم دریای شور نمایند و سداب و دارچینی و مغز گنجشک و خرگوش و دلبون و شحم مشک و عنبر و یاسمین و نسرین مقوی بصر ست

علاج ضعف بصر از حرارت مادی یا غیر مادی

در مادی تنقیه بفصد قیفال یا حجامت قفا و زلو کنند اگر ماده در سر و چشم باشد و از اکحل اگر مادهٔ عام در جمیع بدن باشد و استفراغ بمسهل صفرا یا طبیخ هلیله و حب بنفشه نمایند و عناب و شاهتره و لبوق شاهتره جوشانیده شیرهٔ کاهو شیرهٔ خشخاش شربت نیلوفر لعاب اسپغول داخل کرده دادن ضعف بصر و سرخی چشم را نافع بود و کذا مطبوخ عناب ده عدد بنفشه پنج درم با ترنجبین ده درم درین قسم مفید و کذا شربت عناب و شربت بنفشه سودمند و غذا مزورهٔ ماش بمغز بادام و اسفاناخ دهند و بر اغذیهٔ موافقه اقتصار ورزند و از لحوم و چیزهای مالح و حریف و اشیای منجره چون پیاز و گندنا و سیر و بادروج پرهیزند و ادویهٔ مبردهٔ اشک آور چون برود حصرم و عصارهٔ آمله در چشم کشند و اگر با یبوست بود و مریض جوان باشد بشیر زنان مخرب لسفیدی بیضه و روغن نیلوفر و آب عصی الراعی دماغ نمایند آن سعوط کنند و سعوط طباشیر بروغن بنفشه نیز مفید و اکتحال صمغ سماق نیز مقوی و محد بصر و جالی ظلمت اوست و اگر آب انار میخوش بجوشانند تا نصف بماند پس نصف این نصف باقی عسل منزوع الرغوه اضافه نموده باز بجوشانند تا مختلط گردد بعده در شیشه کرده بیست و پنج روز در آفتاب آویخته بدان اکتحال نمایند همین نفع بخشد و کذا اقاقیا و کذا عصارهٔ ریباس مفید و آب حصرم اکلاً و کحلاً سودمند ست و اگر بلیلهٔ سیاه نبات مساوی حب لبسته اکتحال نمایند ضعف بصر و سرخی چشم را نافع بود و اگر آب انار میخوش سه توله در ظرف نقره بجوشانند تا بنصف رسد پس شهد خالص نیم وزن آن بکوبیده بیامیزند و در آفتاب تا دو ماه بدارند بعده طباشیر و لاجورد مغسول هردو برابر آمیخته شب در چشم کشند برای ضعف بصر که از رقت روح باصره باشد بعد تنقیهٔ دماغ

از مطبوخ فواکه علوی خان و حب بنفشه بمرات نافع بود و سفوف شیر آمله مع نبات مساوی هر روز بقدر یک توله خوردن نافع ضعف بصر و مقوی دماغ ست و همیشه در
مکان تاریک ساکن باشند و خواب و آرام نمایند و چیزهائیکه بالفعل سرد باشند مثل ژاله و برف در چشم کشیدن و بر پشت چشم نهادن از مجربات ست و همچنین تگرگ
و گوله خوردن و نهادن و اندرون چشم باندک نبات کشیدن و کحل چشم ام علوی خان در چشم کشند و بقول گیلانی اگر با وی حکه باشد آبیکه در ان سماق تر کرده
باشند در چشم چکانند و برگ و لب مطبوخ بسرکه و آب ضماد کنند و اگر کهنه گردد توتیای هندی مربی با آب غوره و یا آب سماق اندکی کافور آمیخته اکتحال نمایند
و بقول شیخ ادامت اکتحال حضض سخت سودمند ست و حفظ قوت چشم تا مدت دراز نماید و اکتحال بحکاکۀ هلیله بگلاب نافع بسیار ست هرگاه که رطوبت رقیق مع حرارت
و حکه باشد **و در حرارت غیر مادی** مبردات و مرطبات دهند و روغنهای سرد و تر مثل روغن بنفشه و نیلوفر بر سر مالند و در بینی چکانند و روغن بادام و یا آب کشنیز تر
و خولان بچشم قطور کنند و شیر دختران در چشم دوشند و مزورات مرطبه مثل ماء الشعیر بلحوم جدی و کذا سموک رطبه و قثا بخورند **علاج ضعف بصر از یبوست**
که موجب یبس قرنیه یا رقت و قلت روح باصره یا صغر جلیدیه یا قلت بیضیه گردد و این اکثر به نحیفان و منهوکان عارض شود در ترطیب بدن کوشند بدستوریکه
در علاج امراض یابس دماغی و صداع یبسی مثل ماء الجبن و جز آن ذکر یافته و بالجمله ملاک امر در علاج آن ترطیب چشم و دماغ و بدن ست بتدهین راس با دهان مرطبه و سعوط آنها
و قطور آنها در چشم و گذاشتن آنها بر صدغین و اجفان و استعمال اغذیۀ مرطبه و تناول فواکه مرطبه مانند هندوانه و آلو بالو و مشمش و اشربۀ مرطبه مثل ماء الشعیر باندک کره
و شکر با آب سرد و استحمام و نادیدن بسوی روشنی و چیزهای براق و اکتحال بشیرۀ کاهو و شیر زنان و کذا اسفیدۀ بیضۀ مرغ که در ظرف نقره با دستۀ نقره خوب
حل کرده باشند و یا شیر زنان که با روغن تخم کدو بر هم زده باشند و لعابات ممزوجه بروغن مرطب بارد در چشم و همچنین چکانیدن شیر خر در چشم و ریختن آن بر سر و ضماد بادام
شیرین بر چشم و نوشیدن ماء الجبن ساده و شیر تازه دوشیده و دوشیدن شیر بر سر و در چشم و سکون و نوم و راحت و سعوطات مرطبه مفید بود و بدانند که استعمال مبردات
مشروبه بنابر خوف تخدیر روح باصره مجوز درست مگر عند احتیاج بسوی او و اغذیۀ مرطبه باشند گوشت حلوان و جوزۀ مرغ فربه و زردۀ بیضۀ نیم برشت و پالک و کدو
و شلغم و آش جو خورانند و با آب شیرین نیم گرم غسل کنند و بر سر ریزند و بمیاه مرطب که در ان بنفشه و نیلوفر و خطمی و آرد جو و گل سرخ و برگ بید جوشانیده باشند نطول
کنند و بعد طعام بحمام روند چندانکه عرق نیاورد و روغن کدو بر سر مالند و روغن بادام و نیلوفر و بنفشه و کدو در بینی و گوش اندازند یا شیر دختران بسفیدی بیضه
در بینی و چشم قطور کنند و بنفشه و نیلوفر ببویند و شیر زنان در چشم چکانند و مالیدن مسکۀ گاو بر سر بمداومت و سر فرو بردن در آب شیرین که بسیار سرد نباشد و چشم در ان کشادن
چند مرتبه سخت سودمند ست و زعفران در شیر زنان سوده در چشم کشیدن درین باب اثر تمام دارد و کذلک اکتحال بدخان روغن بنفشه و دخان روغن گل و اکتحال
بسرمۀ اصفهانی و مروارید ناسفته و بسد مدبر بآب گل سرخ و ابریشم محرق نافع ست و از جمیع مستفرغات و محللات و اشیای یابس و جوع و جماع و ریاضت و تعب و
حرکات نفسانی و اغذیۀ مبخره و هوای گرم اجتناب لازم ست **و ایضاً** در صورت قلت روح باد و جود تغذیه با غذیۀ مذکوره با مراعات جودت هضم و اجتناب از محللات
و جماع و غیره اصلاح مزاج بدن و راس و عین و تقویت معده و کبد و دماغ و عین و شم طیوب مناسبۀ مقویه و دوام فرح و سرور و نظر بسبزه زار و دوام اکتحال
بسرمۀ مربی با آب عوسج یا بعصارۀ گل سرخ و آس نافع ست و در حالت رقت روح تغذیه با غذیۀ غلیظۀ جید الکیموس مثل هریسه و کله پاچه و گوشت بچۀ گاو و
آشامیدن ماء الشعیر یا شربت خشخاش و احتراز از نظر کردن باشیای محیرۀ روح مثل چیزی بسیار روشن براق و خطوط خفی و دقیق و سرخ مناسب بود
و اکتحال با بریشم سوخته و مروارید با سنبل و گلاب و آب عوسج درینجا نافع ست و گیلانی گوید که اگر سبب ضعف بصر نقصان رطوبت بیضیه باشد لزوم آبزن
با آب شیرین و تقطیر شیاف ابیض ساده بشیر زنان حل کرده نافع ست و اگر جفاف رطوبت مذکور باشد اکتحال بشیر و حکاکۀ بادام و مانند آن مفید و گویند که چون رطوبت
در دماغ ظاهر گردد آب بادیان تازه در بینی و چشم چکانند و اگر با یبوست حرارت باشد تدبیرش بدستور ست و استعمال مزورات مبردۀ مرطبه مانند ماء الشعیر با گوشت بزغاله و
ماهی تر تازه و تناول کاهو و خیار و کدو و اسفاناخ و اگر با یبوست خلط حاد مجفف باشد اخراج آن نمایند برفق مثل ماء الجبن و بعد ازان بترطیب کوشند و بالجمله علاج
ضعف بصر یبسی بسیار دشوار ست و لاسیما یبوستیکه در طبقه بود علاج او اصعب باشد و تسامری گفته ضعف بصر که از مقاسات امراض حاره می افتد علاج او
بشراب و نطول بروغن و شیر بر سر و استحمام و ترطیب سائر تدبیر کردم پس زائل شد و جالینوس گوید که هرگاه از استقصای نظر بسوی آفتاب بصر ضعیف شود یا باطل
گردد باید که دوای او از انچه مقوی چشم بود خالی نباشد و آن هر دوای قابض ست و بعضی گفته اند ضعف بصر که از نظر در آفتاب واقع شود بشراب و خواب
طویل علاج کنند و آنجا که سبب ضعف بصر بسیار گریستن و یا نقاهت باشد روغن بنفشه و روغن نیلوفر در کف پای مالیدن و استحمام و انکباب سر و چشم بر بخار

آب شیرین ونظر در سبزی و بوستان وآب روان سود دارد

علاج ضعف بصر از تکدر وغلظ رطوبت بیضیه وجلیدیه وخشونت جلیدیه بخشونت عصبهٔ مجوفه آنچه از غلظ وتکدر بود بصورت ظهور علامات غلبهٔ سودا تنقیهٔ آن نمایند بمطبوخ افتیمون وحب لاجورد وماء الجبن وسفوف لاجورد ویا مطبوخ افتیمون فواکهی علوی خان وغیره بدستوریکه در ما لیخولیا گذشت واگر بعد نضج سود امطبوخ گاوزبان بسفایج هریک سه درم بادرنجبویه اسطوخودوس هریک دو درم انجیر سفید هفت عدد با خمیرهٔ بنفشه ده درم بدهند نیز مفید بود وبعد تنقیه استعمال اطریفل که در ان افتیمون وافسنتین واسقولوقندریون ومصطگی وعود خام افزوده باشند نافع بود واطریفل افتیمون علوی خان خورانند وحب هلیلهٔ سیاه علوی خان که در آتشک بیاید وسرمهٔ سیاه برابر آمیخته در چشم کشند وبگوشت ماکیان فربه وحلوان غذا سازند وترک عشا کنند وبران قدر طعام اقتصار نمایند که مورث امتلا نگردد واستحمام نمایند وتدهین قدم وتلطخ آن وقت خواب از پیه بز وروغن بنفشه وبادیان وترو تدهین منخرین وصماخ وسائر اطراف وازآواز بلند واز جماع وریاضت عنیف واز حمل چیزی بر سر وقرب آتش واز مولدات سودا مثل عدس وبادنجان وتره تیزک وگوشت گاو وسرکه واغذیهٔ مالحه حریفه اجتناب کنند واگر شادنج عدسی مغسول سه درم زنجبیل نیم درم لسبد دو درم پوست بیضهٔ مدبر دو درم سرگین سوسمار یک درم مروارید ناسفته دو ثلث درم سائیده پنج روز در چشم کشند وبعد دو روز شیاف مرارات دیا پنج روز بمحل مذکور بعمل آرند وهمچنین تا مرض زائل گردد تکدر وغلظ بیضیه را نافع ست وآنچه بهر ابتدای نزول الماء مفید ست حسب حاجت بعمل آرند وایضاً اگر غلظ رطوبت بیضیه بسبب مادهٔ مخالطه باشد معالجه باستفراغ آن ماده بمثل ایارج لوغاذیا وحب قوقایا کنند وهمچنین بجلیکه از غاریقون وشحم حنظل وحجر ارمنی ومانند آن ساخته باشند وبعد از ان ملطفات استعمال نمایند مثل حرکات وشرب سکنجبین بزوری وعنصلی وجلنجبین واسطوخودوس واکتحال بمرارات وروشنایا وامثال آن وآنچه بسبب مزاج حار یا بلغمی شد تعدیل بضد آن کنند وماء الشعیر را با سکنجبین نفع ظاهر ست وآنچه از برد مجمد باشد ملطفات حارهٔ مذکوره کفایت باشند وآنجا که رطوبت فضلی یا افراط جماع باعث تکدر رطوبت بیضیه باشد تدبیرش از قسم اول ضعف بصر وآنکه از یبوست باشد استنباط نمایند **وایضاً** در تکدر جلیدیه وبیضیه که از یبس وجفاف باشد ترطیب مزاج باغذیهٔ مرطبه مثل اسفیدباجات از لحوم جدی وباقلا واکارع جدی واطراف او ومطبوخ لشعیر مقشر وشیر بز وجوزایات معمول از خشخاش ومیدهٔ گندم که در ان لحم جدی صغار وبچه ماکیان انداخته باشند وگوشت بزغاله وماش مقشر وباقلاء مقشر مطبوخ باروغن بادام شیرین واسفاناخ وملوخیا وآشامیدن اشربهٔ مرطبه مثل شربت بنفشه ونیلوفر وباشیرهٔ خرفه وماء القرع ومانند آن وشرب ماء الشعیر وشیر خر وسعوط بروغن بنفشه وکدو ونیلوفر وشیر دختران نمایند ولشیر منجمد از شیر جدی وقت خواب بر سر ضماد کنند ودر آب عصی الراعی جو مقشر پخته آب او گرفته قدری سفیدی بیضهٔ رقیق واندکی روغن بنفشه دران داخل کرده بجنبانند وصبح وشام در چشم چکانند وبنفشهٔ تر ونیلوفر ومانند آن ببویند ونطولات مرطبه ومرخات مرطبه بکار برند وچیزی که رمص چشم واشک آورد واصلا در چشم اکتحال نکنند واز جماع حذر نمایند واگر بسبب حرارت قویهٔ جلیدیه ویا عدم وصول غذا بدان باشد ترطیب وتبرید آن نمایند بتناول ماء الشعیر با شربت خشخاش یا آب انار وآشامیدن شیرهٔ تخم خیارین وکدو وشیرهٔ خرفه وشربت لیمون یا نیلوفر وعرق نیلوفر وآشامیدن آب خیار یا آب کدو یا شیر بز تازه دوشیده با شکر وسعوط لشیر دختران باروغن نیلوفر وبنفشه وشستن چشم بلعاب بزر قطونای رقیق وشیر دختران وتعاهد دخول حمام شیرین نمایند **وایضاً** آنچه از کثرت جماع بود لاجورد مغسول طباشیر هریک یک ماشه سوده در انوشدارو ی ساده یا لولوی هفت ماشه آمیخته درق طلا یک عدد پیچیده با شربت سیب وشربت یاقوت علوی خان هریک دو توله وگلاب وعرق کیوڑه وعرق عنبر هریک چار توله باضافهٔ تخم فرنجمشک ویا تربتی هفت ماشه بنوشند ومعجون لبوب صغیر یا خمیرهٔ مروارید خورند واکتحال مغز سر موشک پران بروغن بادام آمیخته از مجربات ست، وغذای مقوی دماغ خورند مثل قلیهٔ قورمهٔ بزغاله وقلیهٔ مرغی بنان خشکار ودماغ همه حیوانات پرند وچرند که بروغن مادهٔ گاو پخته باشند **وایضاً** در ضعف بصر از خشونت جلیدیه تنقیهٔ دماغ با شیاف متوسط الحرارة مثل افسنتین وگلسرخ ومصطگی وصبر کنند پس غرغره بمری ومیفختج ومانند آن کنند وبهر تعدیل مزاج وازالهٔ خشونت اغذیهٔ موافقهٔ معتدله مثل فروج وتیهو ودراج وزردی بیضهٔ نیمبرشت مانند آن اختیار کنند وبعده روغن بنفشه وشیر دختران وسفیدی بیضه در چشم چکانند ورفاده بروغن بنفشه وگلاب تر کرده بر چشم نهند واز ریاضت وحرکت عنیف وجماع منع کنند

علاج ضعف بصر از ضعف دماغ وحرارت غریزی واین قسم بمشائخ افتد هر چند که این لاعلاج ست مگر جهت عدم ازدیاد وحفظ مالبقی اگر ممکن باشد اول تنقیهٔ بدن ودماغ کنند وبعده گاهی برای جلای چشم مثل شادنج وکف دریا وهلیلهٔ زرد مجموع در چشم کشند وگاهی برای تقویت چشم مثل سرمه وتوتیای کرمانی وکحل غریزی وکحل الجواهر علوی خان ومانند آن اکتحال نمایند واگر تسخین مزاج دماغ مطلوب باشد با دهان حاره ومرارات سعوط نمایند بدون اسراف دران زیرا که اسعاط بمرارات حتی المقدور جائز نیست واستعمال عطرات وسعوطات مبردهٔ مرطبه اصلا بکار نبرند که تکدیر حاسه وتبلید وتولید رطوبت فاسده بتدم دماغ در مشائخ میکنند اگرچه در دماغ حرارت ویبس باشد

چه این بسبب ارتفاع بخارات از معده بسوی راس میباشد و مزاج دماغ شیخ بالطبع بارد بود و استحمام و ریختن آب نیمگرم بر سر بمقدار معتدل بمشائخ نافع بود و بقول شیخ از ادویه جیدیه برای مشائخ و کسیکه ضعف بصر او از جماع و مانند آن باشد این ست که توتیا بقدر حاجت بسایند در روغن بلسان زیاده از ان آمیزند و در شراب بقدر حاجت بسایند و بردارند از طلاوس گوید که در ضعف بصر مشائخ شانه نمودن در موی سر هر روز چند مرتبه و همچنین مالیدن اطراف و آشامیدن شربت افسنتین قبل از طعام و سکنجبین عنصلی و تعطیس و استعمال غراغر خردل مفیدست و ترک جماع بالمره و سائر ریاضات بدنیه و نفسانیه و ترک استفراغات و نظر نمودن بسوی اشیای روشن براق و خفی و نقل نمودن بهوای معتدل و اغذیهٔ لطیف صالح و تدبیر اوفق و مراعات اکل غذا و حفظ اوقات او تا تخمه نکند حافظ بصارت ابقی ست

علاج ضعف بصر از نظر بقرص آفتاب در وقت کسوف یا از نظر در طشت پر آب که در ساعت کسوف شعاع آفتاب دران افتد پس اگر شعاع او در ملتحمه اثر کرده باشد یا دمعه و الم بود اگر مانع نباشد مسهل حب ایارج و قوقایا و حب صبر تنقیه کنند و فصد قیفال از دست مقابل چشم دردمند نمایند اگر الم در هر دو چشم باشد فصد از دست راست کنند بعده اگر قاروره بر حرارت قوی دلالت کند بر شرب ماء الشعیر دوام کنند و از غذا بر مزورات اقتصار ورزند و دران روغن بنفشه زبد البحر اقلیمیای نقره صمغ فارسی نشاسته کتیرا دم الاخوین کحل تسلوذی یعنی مغربی و کحل اصفهانی و توتیای هندی یا حضری مساوی کوفته بیخته بعده شیر خر داخل کرده در آفتاب گذارند و هر روز قدری شیر خر داخل کرده باشند حتی که پنج شش بار تسقیه بشیر کرده شود پس خشک کنند و بار دیگر بسایند و به بیزند و خوب سرمه سا نموده صبح و شام بمیل در چشم کشند پس اگر در چشم حرک بسیار آید و سرخی مفرط ظاهر شود علاج رمد صفراوی کنند و شیر تعقشر ده حبه چشمیزج ده حبه انزروت سفید دو دانگ کتیرا سفید یک دانگ بهدانه نیم درم نیم کوفته در شیشه کنند و بران ده درم شیر خر یا شیر زنان ریزند و بر آتش گذارند تا غلیظ گردد پس سرد کرده سه قطره در چشم چکانند بجند دفعه و هر دفعه بر آتش گذارند و فرود آورده سرد کرده بچکانند و هر گاه سرخی زائل شود و حرک کم گردد شیاف ابیض سه عدد در شیر زنان گداخته در چشم کشند و اگر کفایت نکنند ذرور ابیض آمیزند تا مثل مرهم گردد در چشم کشند بنوعی که مقدار صالح از ان بمیل گرفته زیر پلک اعلی گذارند و بر چشم رفاده بگلاب تر کرده بعصابه بر بندند و ساعتی بر پشت بخوابند پس چشم را پاک کنند و هر روز سه بار بعمل آرند و هر گاه رمد و دمعه و التزاق زائل گردد و ظلمت بصر باقی ماند شادنج عدسی مغسول دو درم کهربا یک درم توتیای هندی توتیای کرمانی دارفلفل هر واحد نیم درم کحل صفهانی یک درم مروارید ناسفته دو درم بسد محرق عقیق بحری سرخ که بشجر عقیق معروف ست هر یک نیم درم هلیلهٔ زرد دو دانگ باریک سائیده بعده نشاسته یک درم و نمک چینی یک درم سوده داخل کرده خوب صلایه نمایند و اگر مریض محرور باشد کافور نیم دانگ افزایند و اگر مرطوب یا شیخ یا دم بلد بارد باشد مشک یک قیراط اضافه نمایند و بتدریج اکتحال کنند و روز اول در هر چشم یک میل و روز دوم دو میل تا آنکه هر روز چهار میل در هر چشم کشیده باشند و اگر کفایت نکند در محرور بر روغن بنفشه یا کدو یا نیلوفر سعوط کنند و اگر یبوست نیز باشد روغن بنفشه بشیر زنان آمیخته بکار برند و از مشی در آفتاب و اغذیهٔ یابسه منع کنند و اگر ضعف بصر فقط بغیر رمد و دمعه و رمص و التزاق عارض شود و مزاج علیل از اعتدال او بحرارت خارج باشد بماء الشعیر و دیگر مطفیات تسکین نمایند و فصد سر کنند بعده روشنائی و باسلیقون استعمال نمایند و از اطعمهٔ غلیظه ابخره مثل لحم بقر و ماهی و البان منع کنند و بر اغذیهٔ ملطفه اقتصار ورزند و اگر احتیاج تنقیه باشد بحب صبر یا حب ایارج یا قوقایا نمایند و اگر در مزاج او برودت و رطوبت باشد بحری یا مویزج و عاقرقرحا هر دو سائیده در سکنجبین حل کرده غرغره نمایند و سعد و مصطگی خائیده آب دهن بر ریزند و هر گاه در هر دو حالت مذکوره پلک چشم گرم شود برگ گل بنفشه نیم درم نشاسته صمغ عربی هر واحد دو دانگ برگ عصی الراعی خشک یک درم سرمهٔ اصفهانی یک درم و ثلث توتیای هندی دو ثلث درم کافور یک قیراط سائیده بجریر بیخته در هاون خوب حل کرده صبح و شام در چشم کشند و اگر وقت بیداری از خواب خشکی در چشم محسوس شود مغز بادام مقشر دو درم در شیر دختران سائیده و قدرے روغن بنفشه و اندکی لعاب اسبغول آمیخته کنند حتی که مثل مرهم گردد بر پارچه طلا کرده بر چشم وقت خواب بندند و اگر وقت آمیختن روغن بنفشه دو دار قیق شود اندکی نشاسته داخل کنند و اگر در هر دو حالت مسطوره پلک سرخی گردد شحم انار ترش باریک سائیده اندکی اقاقیا و گلاب آمیخته بزنند تا مثل مرهم شود بر پارچه نهاده وقت خواب بر چشم نهند و اگر در کشیدن پلک ببالا کفایت نکند قدری حضض و اندکی کزمازج و اندک خاکستر چوب انگور اضافه کرده بآب باران یا گلاب مثل مرهم ساخته وقت خواب بر پلک ضماد نمایند و اگر مریض معتاد حجامت باشد در هر دو حال حجامت کنند و هر گاه درین قسم صداع حادث شود و نبض و قاروره بر حرارت مزاج دلالت کند ازاله حرارت بمطفیات کنند و اصلاح غذا نمایند بعده بروغن بنفشه یا روغن کدو و شیر دختران سعوط کنند و اگر ازین فائده نشود شیاف ابیض یک دانگ در شیر دختران یک درم گداخته روغن کدو نیم درم افزوده سعوط نمایند و اگر قاروره در حالت هیجان صداع سفید خام باشد و طبیعت باعتدال بود

و در نفس لیطو معلوم شود بروغن مصطگی در روغن یاسمین یک دو دفعه سعوط کنند و اگر ازین فائده نشود حب ایارج دهند

علاج ضعف بصر از تغیر لون قرنیه یا جلیدیه یا بیضیه اول تنقیهٔ بدن و دماغ از خلط غالب نمایند و بعد تعدیل اشربهٔ لائقه هر خلط بیاشامند و بر بخار طبیخ بابونه و بنفشه و نیلوفر و گل سرخ و اکلیل و مانند آن انکباب نمایند و همچنین انکباب بخار آب و سرکه باهم ممزوج و مطبوخ نافع و در وقت انتها برای تحلیل بقیهٔ ماده شیاف احمر لین استعمال کنند بالجمله اگر از غلبهٔ خون باشد فصد و حجامت نقره و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه و هرچه در علاج طرفه گذشت بعمل آرند و اگر از غلبهٔ صفرا باشد تنقیه بمطبوخ هلیله و قرص بنفشه وغیره که در علاج یرقان عین خواهد آمد استعمال نمایند و اگر از غلبهٔ سودا باشد بمطبوخ افتیمون یا ماء الجبن و سفوف سودا وجز آن که در علاج ضعف بصر از تکدر رطوبت بیضیه گذشت تدارک نمایند و اگر غلبهٔ بلغم باشد تنقیه بمسهل بلغم و حب ایارج و حب قوقایا و ایارج لوغاذیا کنند و هرچه در علاج ضعف بصر بارد مذکور شد بکار برند و بعد از تنقیه در سائر اقسام اصلاح مزاج باشربه و اغذیهٔ مناسبه مصلحه مزاج غالب بر بدن و اکحال محللهٔ مادهٔ باقی و بخورات و نشوقات و نطولات و آبزنات استعمال نمایند و ایضاً استعمال ادویهٔ مقوی چشم و رادع ماده مثل تقطیر گلاب بسماق و زعفران و دم دیگاهی استعمال عصارهٔ کاهو و خرفه و تضمید بدان میکنند و اکتحال بشیاف عنبر در بلغم و سودا و اکثار حمام در سوداوی نافع ست و در صورت زرقت لون و دیدن اشیای ازرق علاج زرقهٔ چشم نمایند انتباه ضعف بصر که از تشنج و تقلص طبقهٔ عنکبوتیه حادث شود اگر بسبب تشنج یابس بود آثار یبوست مدرک گردد و درین صورت بهر ترطیب بدن هرچه در علاج ضعف بصر یبسی گذشت بعمل آرند و شیر دختران در روغن بنفشه در روغن کدو در بینی چکانند و بر مطبوخ ادویهٔ مرطبه چون شعیر و بنفشه و برگ خطمی برگ خبازی برگ کدو و برگ کنجد و عصی الراعی و حی العالم انکباب کنند و شیاف ابیض انزروتی نافع ست و آنجا که علامات تشنج امتلائی معلوم شود تدبیرش تنقیه با یارجات و غراغر و استعمال اکحال مدمعه نمایند بدستوریکه در علاج ضعف بصر رطوبی گذشت و ضعف بصر که بسبب ضغطه و ورم و انهتاک عصبهٔ مجوفه باشد اگر سبب ضغطه رطوبت باشد علاجش مثل علاج ضعف بصر رطوبی نمایند و اگر سببش یبوست باشد هرچه در علاج ضعف بصر یبسی گذشت بکار برند و علاج ورم عصبه اگر حار باشد باخراج خون از قیفال و عروق ماقین و ارسال علق بر صدغین و اسهال بمطبوخ هلیله و تسکین مزاج چشم بچکانیدن شیاف ابیض افیونی در آب سوده و طلا نمودن بیرون چشم بمغره و ماميثا بآب حی العالم و گلاب سوده نمایند و اگر ورم بارد باشد تنقیه بحسب خلط غالب و نطول چشم و تکمید آن بآبیکه دران حلبه جوشانیده باشند و گلابی که دران اندک زعفران حل نموده در انتها و انکباب بخار آبیکه دران بابونه و اکلیل الملک و خطمی جوشانیده باشند و اکتحال بمحلل رطوبت مانند مر و جندبیدستر بشراب سوده نمایند و هتک عصبه لا علاج ست و آنجا که ضعف بصر از ورم طبقهٔ عنکبوتیه افتد علاج او از تنقیهٔ ماده و تحلیل ورم مثل علاج رمد نمایند و ضعف بصر که از ضربه مقدم دماغ و ضعف او و خشونت قرنیه و آثار قروح و طول رمد و اوجاع عین و طرفه و ظفره و بیاض و سبل و ضیق و اتساع و نزول الماء و خیالات و حول و جحوظ و دیگر امراض چشم وغیر آن باشد علاج هریک همانست که در فصل هر واحد مسطور شد و آنچه از کثرت رطوبت بیضیه باشد علامت او در خیالات و علاجش در اتساع گذشت و آنچه از جلوس در تاریکی و سبل العین و از یرقان چشم و زرقه و قمور افتد علاج هریک علیحده مذکور خواهد شد

بطلان بصر

یعنی کوری و این عارض میشود از اسباب ضعف بصر هرگاه مفرط شوند و تفصیل اسباب مذکوره در باب ضعف بصر گذشت و بالاجمال این ست که سوای اسباب مشارکت دماغ وغیره که در بحث مذکور مسطور شد درین مرض یا آفت محرقهٔ طبقات یا مسیلهٔ رطوبات و مانند آن رسیده باشد و این لا علاج ست و یا اجزای چشم در ظاهر سلیم باشند لیکن آفتی غیر ظاهر از جهت دیگر بآنها رسیده باشد درین صورت اگر ثقبه صحیح بود یا دران سدهٔ مائی باشد و یا درینجا سده نبود بلکه در عصبهٔ مجوفه بود از شی واقف در جوف آن یا از انطباق او بسبب یبوست یا استرخا یا ورم ضاغط فی نفسه یا در عضلات او یا تابع ضغطهٔ عارض مقدم دماغ و یا از انهتاک و انخراق عصبه باشد و یا از زوال جلیدیه از محاذات ثقبه و یا از فساد مزاج جلیدیه بود و این فساد بیشتر بسبب غلبهٔ رطوبت بر آن باشد و یا غلبهٔ یبوست مجمع و متحصف آن و این را غلیقوما گویند و لا علاج ست و درینجا چشم متخنف شهلا میباشد و اما اگر ثقبه سلیم نبود یا بسبب رسیدن اتساع او تا اکلیل یا بسبب نهایت تنگی و ضیق او باشد بالجمله طریق تشخیص و علاج اسباب مذکوره همان ست که در ضعف بصر مسطور شد و بطلان بصر با ضربان و سرخی چشم و حرارت و ثقل در مقدم دماغ نشان ورم حار عصبه است و با ثقل و قلت حرارت و وجع و رنگ چشم سفید دلیل ورم بارد بود پس اگر ثقل شدید و چشم بسیار طب و رنگ رصاصی باشد ماده رطب بلغمی بود و اگر چشم خشک نماید و رنگ آن مائل بکمودت باشد مادهٔ سوداوی بود و اگر بعد ضربه و یا سقطه که بسر رسد اولاً جحوظ عین بهم رسد و بعد از آن فرو رفتگی و بطلان عین شود از

انهتاک و گسیختن عصبه باشد واگر بقول دفعةً حادث شود سدهٔ عصبه باشد والیضاً امتحان سده چنان کنند که یک چشم را بند نمایند و به بینند اگر اتساع در ثقبه بهم نرسید بدانند
که سده است واگر با فقدان بصر و ضعف آن ضرر در سائر حواس دماغی وصداع ودوی وطنین باشد یا از پیشتر ضربه وصدمه بر سر رسیده باشد دلیل آن بود که آفت در
دماغ ست وعورتی را بعد تولد بچه روشنی چشم موقوف شد و تشنگی وصلابت هیچ نبود مصطگی و عود سوده با اطریفل کشنیزی سرشته خورانیده بالالیش گاوزبان جوشانیده نبات
داخل کرده داده شد از تصاعد بخارات نفاس بدماغ بود بصارت بحال آمد و بطلان بصر که از نشستن در جای تاریک عارض شود اگر بسبب عطب دیدن موضع
تاریک تا زمانی طویل وندیدن بسوی روشنی باشد سببش غلظ نور باصره از کثافت بخارات ورطوبات باشد یا غلظ و تکدر رطوبت بیضیه از اجتماع فضول واگر
بسبب عطب دفعةً بیرون آمدن در روشنائی بود از جای تاریک که زمانی دراز دران نشسته باشد سببش انتشار نور ورقت آن بود علاج آنجا که سبب بطلان بصر
سدهٔ عصبه از مادهٔ غلیظه لزجه در تجویف عصبه باشد تدبیر نضج مادهٔ بلغم واستعمال ملطفات مفتحهٔ سده است مثل گلقند عسلی بآب گرم یا آب بادیان واشامیدن سکنجبین
بزوری یا عنصلی یا شربت اسطوخودوس بآب رازیانه بعده استفراغ آن بمسهل بلغم وحب ایارج ویا حب قوقایا ویا حب ذهب ویا حب شبیار یا ایارجات کبار وفو مود و قو
هریک سه درم انیسون تخم کرفس هریک چهار درم سنای مکی اسطوخودوس هریک پنج درم مویز منقی بست وپنج درم انجیر سفید ده عدد جوشانیده صاف کرده ترنجبین
پاک کرده بست درم مالیده باز صاف نموده صد درم ازان با هفت درم شکر وسه درم روغن بادام تلخ نیم گرم بیاشامند و در هفته دو مرتبه بنوشند وغرغره با ایارج
فیقرا محلول در آب گرم وسعوط مذکور در سبل واکتحال بانچه باعث تفتیح وجلاد تلطیف گردد مثل روغن بلسان که دران زهرهٔ شبوط حل نموده باشند واکتحال به ارجنی
و فلفل سفید وانچه در علاج ضعف بصر بارد رطب گذشت بکار برند وبقول گیلانی در سدهٔ عصبه مبالغه باستفراغ باقی از شرح از باب ضعف بصر و سده که بسبب
آن رطوبت ضاغطه باشد تدبیرش نیز بدستور قسم مذکور ضعف بصر ست باستفراغ رطوبات واستعمال مصوغات وغراغر جالیهٔ رطوبات واجتناب از فواکه رطبه وقصلام
برقلا یا واکتحال محففات مانند باسلیقون وروشنائی وشیاف مرارات وتناول معجون وج واگر سدهٔ عصبه از ورم باشد یا از انطباق آن بسبب استرخا یا یبوست
یا ورم علاجش در ضعف بصر گذشت وبطلان بصر که از نشستن در جای تاریک بود واگر بسبب غلظ وتکدر نور وسواد بیضیه باشد اکحال ملطف مثل
باسلیقون وروشنائی وشیاف مرارات در چشم کشند واغذیهٔ صالحهٔ جید الکیموس بدار چینی وصعتر بخورند وبا یارج فیقرا تنقیه کنند ومرزنجوش وسداب بویند
ونطولات ملطفه بعمل آرند ودیگر تدبیر ملطف از اغذیه ومعاجین وغیره که در علاج قسم اول ضعف بصر گذشت وانچه سوای قدح در نزول الماء مذکور شد
حسب حاجت بکار برند واگر بیرون آمدن از تاریکی بروشنی دفعةً سبب باشد بروشنی آفتاب نه بینند بلکه پارچهٔ نیلگون بر روی آویزند ودر جائی که نه بسیار تاریک
ونه روشن باشد بنشانند وقطعهٔ کلان از اسرب گرفته بسوهان براده نمایند وبران نظر کنند واز چشم نزدیک دارند وهر روز چند بار این عمل کنند ومدام آب نیم گرم بر سر
ریزند وتجوید غذا نمایند وطعام شب ترک سازند واز صوم وجماع پرهیزند وهرچه در قسم ضعف بصر از دوام نظر بسوی آفتاب گذشت وانچه در قمور خواهد آمد بکار برند
بالجمله علاج اقسام این مرض مشکل ست وانچه از سواد بیضیه بود کمتر علاج پذیرد لیکن شیاف مرارات وباسلیقون در چشم کشند ومعاجین واغذیهٔ ملطفه دهند وحکیم علی
می نویسد که یکی را از خدام من ضعف بصر اندک اندک پدید آمد حتی که بصر او بالکل زائل شد پس علاج او بتر طیب مزاج ودماغ از اغذیهٔ لذیذ چرب وزرده تخم
روغن بادام بر سر وچکانیدن آن اندک در بینی واشال آن کردیم در چند روز صحت یافت ولله الحمد و خود نمود

خفش وبغض عین از شعاع

خفش را بعضی مرادف جهر میدانند وبقول جزری انضمام اجفانست نزد تحدیق بسوی مبصر ونزد بعضی مرضی ست مولودی که بسبب رقت قرنیه وغلبهٔ یا قلت
رطوبت بیضیه در اصل خلقت بصارت در شعاع در روشنی ضعیف شود ودر سایه وابر وعند غروب قوی گردد واین لاعلاج ست لیکن برای تقویت چشم دخان
روغن بنفشه در چشم کشند ومی تواند که قلت بیضیه بعد خلقت از اسباب او عارض شود ومحدث خفش گردد وعلاج قلت بیضیه در بحث ضعف بصر گذشت وبالجمله
بهر تغلیظ خون هریسه وکله پاچه ونان تابه خورانند واغذیهٔ مرطبه مثل لحوم حملان وبچهٔ مرغ فربه دهند وانچه مسکن حدت ومقوی باشد مثل آب انارین با شکر ولعاب
بزرقطونا با جلاب وشیرهٔ تخم خرفه نافع بود وکذا کسیر سر بصندل سرد وتر طیب لسعوط مرطب وبقول سرد چون کاهو وکشنیز وخرفه مفید ست وکافور درین باب
شدید النفع ست واز اغذیهٔ حریفه ومالحه وشراب کهنه وحلوای عسلی واز حرکت وهموم وحزن وتعب وجماع کثیر اجتناب نمایند ونزد اکثر اطبا خفش ضعف بصر ست
باتری پلک که آن دلیل غلبهٔ رطوبت ست وعلاجش تنقیهٔ بدن ودماغ ست از رطوبات فضلی بمسهل وحب ایارج واستعمال اغذیهٔ جیده وبعد تنقیه بهر تقویت

چشم و تخفیف رطوبت توتیای هندی و سرمهٔ اصفهانی و برگ مورد سوخته و گلنار سوخته در چشم کشند و استعمال الکحال جالی مثل روشنائی و کحل عزیزی و باسلیقون کبیر
مانند آن نیز مفید بود و سبب نقص عین از شعاع یعنی تنفر چشم از روشنی سخونت روح و رقت اوست و این گاه طبعی می باشد هنگامیکه روح باصره در اصل
خلقت شدید الحرارة و الرقة و یا قلیل المقدار باشد و همچنین هنگامیکه مقدم دماغ شدید الحرارت باشد و گاهی عارضی می باشد از مزاج حار عارضی که گرم گرداند روح را
یا مقدم دماغ را به نهایت گرمی و باشد که بسبب انجذاب خون بقوت حرارت احداث ورم حار نماید و ازین جهت بیشتر منذر بقرانیطس باشد و گاهی بسبب عارضهٔ چشم
مثل رمد و سبل و جرب عارض شود پس مرض مذکور اگر طبعی بود از ابتداے خلقت باشد و این لا علاج ست و اگر با مرضی چشم باشد سببش همان مرض بود و الا از
سخونت روح باشد و علاج او در قسم اول انچه در علاج امراض دماغی حار گذشت از تبرید و ترطیب دماغ بعمل آرند و استعمال اشربهٔ مبردهٔ مرطبه مثل شربت بنفشه
و نیلوفر و اضمده و قطور و سعوط مبردهٔ مرطبه و اغذیهٔ مرطبه چون آش جو بمغز بادام و کدو و غیره نافع و در قسم ثانی بازالهٔ امراض مذکور کوشند

قمور

و آن کدورت بصر ست که از ادامت نظر بسوی اشیای سخت روشن و بسیار سفید چنانچه از دوام نظر در برف عارض شود پس بسبب تفرق روح باصره بصر مطلقا باطل
گردد یا اشیای قریب دیده شود و چیزهای بعید بنظر نیاید و بر هر رنگی که نظر افتد بران سفیدی متخیل گردد و لهذا این علت را بیاض نیز گویند علاج پارچهٔ نیلگون
بر روی آویزند و جامهٔ سیاه بپوشند و در رنگهای سبز و آسمانی جونی مدام بنگرند و شیر دختران در چشم دوشند و مغز بادام سائیده وقت خواب بر چشم ضماد کنند و تکمید بآب
گرم نمایند و دیگر مرطبات بکار برند و از اشیای تلخ و شیرین پرهیزند جالینوس گوید که در قمور اول فصد از ذراع کشایند بعد ازان فصد عرق ماقین بگیرند و اگر ظاهر
نشود عرق جبهه بکشایند و آنجا که یا آفت بیاض برف یا آفت برودت او جمع شود کاه و گندم را جوشانیده بخار آن بگیرند و آبش نیم گرم در چشم چکانند و روے
بشویند در روز و شب چندبار و بعسل و آب ثوم اکتحال نمایند و سنگ گرم کرده شراب بران ریخته چشم بر بخار او بکشایند و تکمید بشراب کنند یا ادویهٔ محلله
ملطفه مثل زوفا و اذخر و قیسوم و اکلیل الملک و بابونه و شلجم مع برگ و حاشا و شونیز و برگ فلفل و مرزنجوش و بادیان و عود بلسان و مانند آن جوشانیده بر بخار او
انکباب نمایند و بآب آن اسفنج تر کرده تکمید کنند و پوست خربزه و یا تخم آن که با پردهای میان تخم آن خشک کرده باشند در آتش انداختن و دود آن گرفتن بسیار
نافع و مجرب ست و اکتحال میل در ثوم فرو برده و خوردن ثوم و ضماد ملیک بگندم خوب بریان کرده بشراب کهنهٔ ریحانی سرشته و خوردن نان آرد گندم که
دران صعتر سوده آمیخته بخمر صرف سرشته پخته باشند با دانهٔ ثوم همه در قمور برفی از مجربات سویدی ست و ضماد زرنیخ برتابه خوب بریان کرده سوده بشراب ریحانی سرشته
بر پلک و اکتحال بمرارهٔ عقعق نیز نافع و اگر حدوث آن از روشنی شدید باشد اکتحال بسرمهٔ اصفهانی و یا سرمهٔ مردهٔ روغن زنبق نمایند یا این کحل بگیرند خمیرهٔ ا نار
و بهار به وزن دو گل ارمنی از هر یک سه درم و اول توتیای هندی یکدرم شنج و برادهٔ طلا نیم درم نرم سائیده در گلاب یک هفته بخیسانند و هر روز سه چهار مرتبه آنرا
حرکت دهند پس با دویهٔ اول مخلوط نموده در آب حماض اترج و گلاب و لعاب بهدانه سه روز خیسانیده سحق نموده در سایه خشک نمایند پس اضافه نمایند بر آن
یک دانگ مشک و نیم درم تخم بارتنگ و نرم مثل غبار سوده استعمال نمایند و اگر از روت بشیر خر پرورده ماميران چینی کحل شلوذی سادی کوفته بخته بآب بادیان
تازه و شراب کهنه سوده خشک نموده همچنین دو سه بار بسایند و خشک نمایند پس مثل غبار سوده در چشم کشند باعث تصفیه و عود نور باصره می گردد و اگر از نظر بسوی
برف رمد حادث شود درین صورت تدابیر محلله بکار برند مثلاً شلجم قطع نموده یا کوفته و برگ سیر تر یا پوست خشک آن و زوفای خشک و اکلیل و بابونه و شبت
و سبوس گندم و نمک در آب جوشانیده انکباب نمایند و شراب بر قطعهٔ مس گرم کرده انداخته بخار آن بچشم رسانیدن بغایت سود مند و از مجربات ابو ماهر
و از ملاقات سباد محافظت کنند و عطسه آرند و اگر دران سرخی بهم رسد و زائل نگردد مبادرت بفصد قیفال نمایند و بعد ازان صبح بحمام برند بعد بر آمدن از
حمام نخود آب نیم گرم بخورانند و خواب نمایند و اگر ازین هم زائل نشود معاودت فصد و اسهال و تکمید بشراب و انکباب بمیاه مذکوره بدستور نمایند و بعضے گفته اند که علاج
این قسم رمد خوردن شلجم مطبوخ بلحم حمل ست و اگر حرارت مزاج مانع نباشد ثوم بسیار نیز دران داخل کنند و گویند که ثوم در شیشه انداخته آب بران ریخته بجوشانند
هرگاه پخته شود و بالای آن کف آید آن کف ثوم را بمیل در چشم کشند و حل طبیعت درین مرض بایارجات و مانند آن کنند و گاهی درین علت بغرغره محلل رطوبت و
منقے راس امر میکنند و آنچه درین رمد بدان اکتحال کنند این ست که دارصینی یک دانگ قرنفل یک قیراط ساذج هندی دو دانگ قلیمیای ذهبی یا فضیتای
ذهبی مکلس هر واحد یک دانگ سائیده ذرور نمایند و سزاوار نیست که علاج این رمد بمبردات کنند بلکه بمحللات نمایند چه سبب قوی تر دران احتقان

بخارات ست بسبب سردی و تکاثف و هرگاه بر دماغ گرم گردد هر روز عطسه آورند و غالیه ببویانند و بالجمله علاج این رمد در ابتدا مخالف علاج سائر اقسام رمد ست زیرا که سبب انصباب ماده او برد و احتقان بخارات ست و گویند که عسل خام بمیل در چشم کشند و فتیله بعسل و آب پیاز آلوده نهند و اغذیه گرم خورند و اندر حمام تاریک هر روز در آب بسیار گرم که دران بابونه و اکلیل و نخود کابلی و بادیان هر یک سه توله جوشانیده باشند ریختن و پنبه را دو دو گره داده بستن نفع عظیم ست و همچنین بطبیخ کاه کهنه شستن و شیاف احمر حاد کشیدن

سل العین

یعنی لاغری چشم و ضعف بصر لازم این مرض ست و گاهی بسبب غلبه یبس و زوال صفای رطوبات باصره بالکل باطل شود و این مرض بسبب نقصان رطوبت اصلی بمشائخ اکثر افتد و گاهی عند قرب موت واقع شود و این هر دو لا علاج ست و گاهی بجوانان عارض گردد و این اکثر در یک چشم افتد و سبب آن یبوست زجاجیه یا جلیدیه یا بیضیه است و اسباب یبوست کثرت استفراغ ست یا نیافتن غذا تا زمانی طویل یا وقوع سده در عروق مشیمه خواه شبکیه یا ضعف قوت غاذیه چشم باستعمال مخدرات بسبب برد مجمد آن و شیخ میفرماید که غور عین و صغر او در حمیات و خصوصاً سهریه و عقب استفراغات و سهر و هم و غم می افتد و در سهری چشم خواب آلوده گران باد شواری حرکت در پلک سوای حدقه بود و در غم ساکن الحدقه باشد و بعضے مردم را اختلاف شقیقین بدن در تری شدید و گرمی شدید عارض شد پس چشم شق بارد را غور و صغر لاحق گردید و گیلانی گوید که سبب صغر و غور چشم نقصان رطوبات آن از حد اعتدال ست و این نقصان گاه بسبب استفراغ محسوس بود چنانچه هنگام کثرت اسهال و جماع و عرق افتد و یا غیر محسوس چنانچه بعد تعب و سهر و غم و اطالت مقام در حمام و حمیات حاده خاصة سهریه و مثل آنکه از تاخر التحام تقب عین در قدح چشم افتد که اکثر ازان رطوبات و روح تحلیل شود و گاهی از انقطاع ماده رطوبت عارض شود چنانچه هنگام صیام و ترک لحوم و اقتصار بر اغذیه یابسه و گاهی بسبب ضعف چشم افتد که بواسطه آن جذب غذا قلت پذیرد پس با وجود خوردن چشم خشک باشد و یا تصرف آن در غذا ضعیف گردد و اگرچه غذا بسیار بود چنانچه در سبل بود پس چشم کثیر الفضول باشد بهمین و سبب چشم در امراض بارده مثل فالج و مانند آن بواسطه ضعف حرارت غریزی که قلت تغذیه لازم اوست کوچک گردد و بالجمله تشخیص اسباب مذکوره چنان کنند که اگر مریض شیخ باشد سببش نقصان رطوبت اصلی بود و اگر جوان باشد ببینید که تب دارد یا نه اگر داشته باشد سببش همان باشد والا بپرسند که در چشم المی هست یا نه اگر باشد از سده شبکیه بود والا سوال کنند که پیش ازین کثرت استفراغ یا قلت غذا یا عرض سهر یا غم یا هم یا رسیدن سردی شدید یا استعمال مخدرات اتفاق شده بود یا نه پس اقرار هر سببی ازین اسباب که نماید سبب مرض همان باشد علاج آنجا که سبب یبوست سده شبکیه باشد هر چه در فصل اوجاع عین بهر تفتیح سده مذکور شد بعمل آرند و در باقی اقسام ازاله سبب نمایند و ترطیب بدن و دماغ کوشند به تناول مغز تخم کدو و اغذیه رطبه دسمه مثل لحوم حملان و بیه ماکیان و اسفیدباجات و لبکون و نطول آب نیم گرم بر روی و سعوط بشیر زنان در دهن بنفشه سفیدی بیضه که مجرب سویدی ست و امثال آن که در علاج ضعف بصر یبسی وغیره گذشت و از استفراغات و مجففات و تعب و دخان و غبار احتراز کنند و آنچه از استعمال مخدرات بود در طبیعات مثل ماء الجبن وغیره استعمال کنند و صاحب جامع و طبری گوید که در شبان بعد استفراغ بدن و تفتیح سده و ترطیب بدن و اماله او تدبیر ملطف و اقتصار بر اغذیه مولد دم محمود مثل لحوم جدی و حملان و جوزه مرغ و زرده بیضه نیم برشت و مانند آن نمایند و حبس نفس در بعض اوقات کنند و از اکثار شراب منع نمایند و آب نیم گرم که دران خشخاش و بنفشه و نیلوفر و جو مقشر جوشانیده باشند بر سر ریزند و بروغن نیلوفر و بنفشه سعوط کنند و رعایت مزاج نمایند و هر که اندمالت طبعی زائل شده باشد تدبیر بسوی طبیعت او رد کنند و از مشی در آفتاب احتراز ورزند و از جماع حذر کنند و از اغتسال بآب شور و رکوب بحر و شمیدن روائح نفط و کبریت و مانند آن اجتناب نمایند و آرد باقلا یا مغز نان سمید در شیر دختران لت کرده وقت خواب بر چشم ضماد کنند و روائح طیبه معتدله بویند و بسوی سبزه و آب نظر دارند و اگر این مرض بمشائخ افتد کمتر زائل شود لیکن علاج آنها به پرهیز و اقتصار بر اغذیه طیبه محموده و منع از ریاضت عنیف و جماع نمایند و اغذیه او فق و الیق مزاج آنها اختیار کنند و باشیاء مرطب و مسخن و مقوی گرده و بمعجونهای محموده و لبوب راس حقنه نمایند مثلاً بهمینین و تودری و تخم جرجیر و بابونه و اکلیل بجوشانند تا که نیم اشود صاف نموده اندکی روغن بیدانجیر و روغن خیری و روغن یاسمین و روغن دوس و اکارع بجسب واجب بران ریخته خوب مخلوط سازند حتی که غلیظ شود نیمگرم حقنه کنند و اگر مزاج او احتمال کند بروغن مجموعه تدهین بدن نمایند و تسخین باشد یا شباب درین مرض فصد نکنند و شراب معطر بغالیه دهند و ریاحین طیبه ببوشند و این همه رطوبات محموده چشم و روح می افزایند و هر آنچه روح و رطوبت محمود افزاید سل العین زائل کند و گیلانی میفویسد

که علاجش حیله کردن در جذب مواد بسوی چشم ست واین بریاضت وجدال وبکثرت کلام ومالش سر بر دهنهای مائل بحرارت مثل روغن بابونه وشستن روی بآب گرم واغذیه مرطبه حاصل شود وهمه ملوحات وحموضات وم اشیای حریفه مضر بود وهرگاه چشم بحالت خود عود کند باین کحل اکتحال نمایند بگیرند اسرب صاف وبرآن اندک روغن بنفشه انداخته بانگشت خوب بمالند تا از ان چرک بسیار برآید بعده آنرا با شادنج عدسی محرق سوده بحریر بیخته واندک سرمه اصفهانی آمیخته صبح وشب در چشم کشند واز اکحال جیده این ست که از توتیا ونشاسته واقلیمیای فضه هریک یک درم شیاف مامیثا ثلث درم مروارید نیم درم صبر یک دانگ زعفران یک دانگ بگلاب سائیده استعمال نمایند این ادویه را باوجود تجفیف آنها بکرن اختیار کرده اند که دران تقویت وتجفیف فضول ست

زرقه

یعنی کبودی چشم وآن تلون حدقه است برنگ آسمانجونی که آنرا گربه چشمی نیز گویند وآن دو نوع ست اصلی وعرضی اصلی علاج پذیر نیست وسبب عرضی نتو وعظم رطوبت جلیدیه است از کثرت زجاجیه خواه ورم طبقه صلبیه ومشیمیه وشبکیه ویا تغیر مزاج عنبیه است از رطوبت غلیظ چنانچه در اکثر صبیان بسبب غلبه رطوبت وخامی آن قبل از نهوض می باشد واین را اسکندر برص العین نامیده ومثل برص بمشکل علاج پذیرد یا تغیر رنگ قرنیه است از یبوست ویا قلت رطوبت بیضیه چنانچه در مشائخ وصاحبان امراض یابس بواسطه تحلیل رطوبت اصلی می افتد وجالینوس گوید که زرقه عارض بمشائخ از فرط یبس عین می باشد واین زرقه قسمی از آب متوله در چشم ست

تشخیص اسباب مذکور باید که چشم مریض ملاحظه نمایند که با نتو اکبر ست یا لاغر اصغر اگر با نتو اکبر باشد بپرسند که الم در قعر چشم محسوس میشود یا نه اگر نتو با الم باشد از ورم صلبیه ومشیمیه بود واگر بی الم باشد از کثرت زجاجیه بود واگر چشم لاغر وصغیر نماید ودیگر آثار غلبه خشکی وسن شیخوخت وبطلان بصر شاهد باد بود از یبوست قرنیه یا نقصان بیضیه باشد واگر علامات هر دو قسم یافته نشود وصرف آثار غلبه رطوبت دریافت گردد یا سن صبی باشد از رطوبت عنبیه بود **علاج** آنچه از نتو وعظم رطوبت جلیدیه باشد تنقیه بدن نمایند بدانچه موافق سن ومزاج وفصل باشد وفصد ولزوم پرهیز تام وتقلیل طعام واستعمال اغذیه که در آن تجفیف باشد مثل قلیها ومطنجنات وگوشت کنجشک واستره وبمزاج طبعی وفصد تنقیه راس کنند وحجامت نقره وبستن چشم وشستن آن بآب طبیخ وآب آس نیز برای نتو وجحوظ جلیدیه مفید نوشته اند پس اگر در مزاج مریض حدت نباشد وورمی که از ان نتو جلیدیه عارض شود ورم بلغمی یا سوداوی صلب باشد استفراغات بمطبوخات مسهله وحقنات لینه نمایند وایضاً اگر مزاج مریض بارد بود نخوره مضائقه ندارد وادهان حاره مثل روغن مصطگی وناردین وقسط ورازقی وروغن بادام تلخ وروغن غار در بینی چکانند ومانند شادنج ودار فلفل وزنجبیل وزبد البحر وهلیله سیاه در چشم کشند واگر در مزاج حدت باشد وبا الم بود در دهنهای بارد مثل روغن گل وبنفشه وشیر دختران در بینی چکانند ونشاسته وصمغ عربی وسرمه سیاه وطوطیا وتباشیر در چشم کشند وبالجمله طبیب در امر مزاج مریض غلطی نکند زیرا که علاج خاص چشم ممکن نیست مگر بعد رد بدن بمزاج طبعی او وهرچه در جحوظ مذکور شد حسب واجب بعمل آرند وایضاً آنچه از ورم صلبیه باشد هرچه در علاج اوجاع عین بهر تدارک ورم مذکور مسطور شد استعمال نمایند **وانچه** از تغیر رطوبت عنبیه بود بعد آشامیدن ماء الاصول تنقیه بمسهل بلغم وحب ایارج وقوقایا وایارجات قوی مثل ایارج جالینوس وایارج لوغاذیا نمایند وغرغره منقی دماغ مثل ایارج یا سکنجبین عنصلی ویا سرکه با خردل مسعوط بآب چقندر یا شونیز وبندق هندی وبادیان حاره مانند روغن بان ومرزنجوش وزنبق وعطوسات محلله مسخنه مانند جندبیدستر وکندش ومضغ مصطگی یا وج بعمل آرند ودر تدبیر اکل وشرب اشیای ناشف رطوبت استعمال کنند واکتحال روغن ناردین وروغن بیدانجیر وشرب آنها دوام نمایند وبهر تعدیل مزاج معاجین گرم چون انقردیا خورانند وملازمت اطریفل کبیر وصغیر وهلیله مربی وهمچنین سفوف هلیله اسطوخودوس وشکر وجوارش ترنج وسفرجل نافع واکتحال بروشنائی وباسلیقون مفید مشک وزعفران باریک سائیده بمیل موم در چشم کشند وادامت آنها مع سرمه وگلاب نیز سودمند ست ومیل در حنظل تر فروبرده مکرر در چشم کشند وکذا اکتحال بخاکستر حنظل وقطور عصاره حنظل واکتحال بروغن آجر وکذا آب پوست سبز جوز مفید وزعفران تنها وروغن زعفران وکذا عصاره عنب الثعلب واقاقیا بدوام اکتحال کردن تسوید حدقه می نماید ویا سرمه اصفهانی سه درم مروارید یک درم مشک کافور هر واحد یک دانگ دخان روغن زیتون یا روغن زنبق یا روغن یاسمین دو درم زعفران یک درم سرمه سا نموده استعمال نمایند واگر خواهند مازو واقاقیا هر واحد یک درم عوض مروارید وکافور وزعفران کنند ویا عصاره خشک دو درم مازو سبز سوده روغن زیتون روغن کنجد غیر مقشر هر واحد یک درم باتش ملایم بجوشانند حتی که سیاه گردد ودر چشم کشند وبیخ خشک بآب بجوشانند تا که مثل شهد گردد ودر چشم کشیدن از مجربات بوعلی سیناست وبندق سوخته بروغن زیتون یا کنجد آمیخته بایافوخ کودک ازرق تا چهل روز مالیدن نیز مجرب اوست وبعضی آب پوست انار داخل کرده اند وبعضی صدف سوخته عوض بندق نوشته اند وبعضی طلای بندق فقط بر تارک سر مفید گفته اند ویا عصاره پوست انار شیرین

درچشم چکانند وبعده دوساعت عصاره برگ بنج که در قشر رمان داشته باشند تقطیر نمایند یا قلقدیس یک درم اقاقیا دو درم مازو دو درم مثل غبار سائیده درچشم کشند و اگر سرمه حضض اساییده با عسل بر صدغین طفل در زمانهٔ رضاع تا هفت روز طلا کنند برای زرقهٔ چشم اطفال مجرب انطاکی ست و اقاقیا یک جزو عفص سدس جزو بآب شقائق النعمان سائیده در خرقهٔ جدیده قطور ساختن و همچنین اکتحال بعصارهٔ بنج یا حنظل و آس و یا عصارهٔ پوست انار مدام درچشم کشیدن نافع ست و گویند که اگر طفل ازرق چشم پیدا شود شیر دایه که نهایت سیاه رنگ باشد بنوشانند و اگر دایه حبشی باشد بهتر ست و پوست جوز باریک سائیده درچشم اکتحال نمودن نیز مفید گفته‌اند و انچه از پوست ترنیه و قلب بیضه باشد در ترتیب بدن کوشند باغذیهٔ مرطبه مثل مرغ فربه و گوشت گوسفند و زردهٔ بیضهٔ نیم برشت و ادویه وسعوط بروغن بنفشه و روغن گل و چکانیدن شیر دختران درچشم و بینی و حمام مرطب بآب نیم گرم بمدام و سکون در مواضع کثیر المیاه جاریهٔ عذبه و آشامیدن ماء الشعیر در شیر با شکر و مداومت شستن چهره بآب شیرین و جز آن که در علاج ضعف بصر یبسی مسطور شد

یرقان چشم

و آن عبارتست از زردی رنگ طبقات چشم با سیلان اشک و بهمین فرق میکنند درین و در یرقانی که از انصباغ طبقهٔ ملتحمه باشد که دران سیلان اشک نمی باشد و سببش انصباب صفرای قلیل ست بر طبقهٔ شبکیه و دفع او بسوی جلیدیه پس ترشح او بر سائر طبقات چشم **علاج** ابتدا بفصد قیفال نمایند اگر خون غالب باشند و بمسهل صفرا تنقیه کنند و یا باین مطبوخ هلیله تلیین طبع نمایند پوست هلیلهٔ زرد ده درم آلو بخارا سی عدد عناب مثل او سپستان یک کف تمر هندی بست درم بنفشه گلسرخ هر واحد سه درم تخم کشوث تخم کاسنی هر یک پنج درم ترنجبین برگ عنب الثعلب هر واحد پانزده درم جوشانیده صاف نموده بگیرند از ان صد درم و شکر طبرزد هفت درم داخل کرده نیم گرم بنوشند و بعد تنقیه شیاف ابیض در شیر دختران یا سفیدی بیضه حل کرده درچشم چکانند و اسبغول در آب کاسنی و سفیدی بیضه و روغن گل برهم زده برچشم ضماد کرده بخوابند و طباشیر مروارید هر واحد دو درم توتیای کرمانی لبسد هر یک یک نیم درم صمغ عربی یک درم باب انار میخوش سائیده خشک کنند و باز سائیده شیر دختران یا شیر خرقه وافر داخل کرده خشک کنند و بسایند و بآب انار میخوش یک مرتبهٔ دیگر و بشیر الاغ نیز مرتبهٔ ثانی پرورده خشک کنند و هر چند زیاده تسقیه نمایند بهتر گردد پس نرم سوده صاف نموده بطریق ذرور یا بمیل درچشم کشند و اگر یرقان داشک زائل نشود برگ کاسنی مدقوق تخم انار مضروب با سبغول و سفیدی بیضه و روغن گل برچشم نهند و خاکستر سرطان بحری یک درم کف دریا یک نیم درم برگ انبر باریس خشک کرده حضض هندی هر واحد دو درم نارمشک دو ثلث درم سائیده اکتحال نمایند اگر ازین هم فائده نشود برگ بنفشه کشوث خطمی خبازی هر کدام یک کف کشنیز خشک یا تر یک کف کبیر عصی الراعی حی العالم هر کدام یک کف برگ بلوط یا جفت بلوط یک کف کبیر سبوس گندم جو نیم کوفته هر کدام یک کف کبیر عدس کوفته دو کف حب الرمان یک کف کبیر جمله را با سرکه در آفتابهٔ سر بسته بپزند که مهرا شود بر آن انکباب نمایند و چشم گشاینده و در اکل و شرب تدبیر تسکین دم و تعدیل صفرا و مزاج نمایند و اگر قاروره سرخ باشد شرب ماء الشعیر و سکنجبین بهترین اشیاست و غذا اگر تپ نباشد بلحم جدی معصوص و چوزهٔ مرغ بزیرباج و سمک ماربی صغار سفید رضراضی بسرکه جوشانیده سازند و اگر تپ باشد مزورات معمول از سرکه و شکر و نان با سکنجبین دهند و گویند که بعد تسکین حدت و لذع ماده برای تحلیل ما بقی بر بخار مطبوخ بنفشه و خطمی و بابونه و اکلیل الملک انکباب نمایند و بآب شیرین نیم گرم استحمام کنند و بر سر ریزند و صاحب کامل گوید که هرگاه صفرت درچشم فقط باشد سوای سائر بدن در حمام داخل کنند و سرکهٔ کهنه بتکرار در بینی چکانند و بآبیکه دران افسنتین رومی جوشانیده سکنجبین حل کرده باشند غرغره نمایند و بعده گلاب قدری سرکه درچشم چکانند یا شیاف ابیض قطور کنند بعد ازان برود حصرم و بعده کحل زعفران درچشم کشند

اختلاج عین

هرگاه این عرض دوام نماید بصر را مضرت رساند و این علت از جنس اختلاج حادث در اعضاست و سبب اختلاج دائم چشم یا اجتماع بخارات ست زیر اغشیه و صفاقات و یا صلابت طبقات و منع او بخارات را از نفوذ **علاج** انچه در اختلاج مطلق مذکور شد بعمل آرند و بعد تنقیه و پرهیز و تدبیر صائب زنجبیل یکدرم قرنفل ماميران فلفل دار فلفل هر واحد درم و دانگ توتیا صمغ عربی هر واحد نیم درم باریک سائیده از پارچه گذرانیده بار صلایه کرده اکتحال نمایند

امراض جفن و هدب و موق

یعنی در بیماریهای پلک و مژگان و گوشهٔ چشم و آن سی و هفت مرض ست یعنی کمنهٔ امالک و اورام و کمنهٔ و دل و تحجر و عقده و شترناق و برده و شعیره و توثه و ثالول و سلعه و قمل و تلحج و تاکل و سعفه و نمله و نار فارسی و شتری و خشونت و حکه و جرب و سلاق و استرخاء جفن و شتره و التصاق جفنین و حبا و مالا جفان و غلظ

اجفان و تهیج اجفان و ثقل اجفان و استرخاء جفن و خضرت و کمودت جفن و کثرت حارف و سمل و قمقام و انتثار اہداب و شعر زائد و منقلب و التصاق اشفار و بیاض اہداب و غرب و غده و بعضی در رمد و انتفاخ و ثوالیل را نیز در امراض جفن نوشته اند در رمد بیچ در فصل رمد و انتفاخ بعد فصل رمد و ثوالیل در فصل دمه مذکور شد و بدانند که ہرگاه برای امراض اجفان دوا بعمل آرند بعد استعمال آن پلک را پوشیده بر ہمان وجه خواب کنند و در بعضی امراض پلک که محتاج بدستکاری باشند تا که بد و اکار بر آید بدستکاری دست نبرند و بضرورت بعد از تنقیهٔ بدن باشد تا بسبب الم ماده بسوی اجفان منجذب نگردد که باعث تورم آن گردد و نیز علیل را بعد از عمل تجدید از تناول لحوم منع نمایند و غذاے آن چیزے باشد که در ان تعدیل و تسکین و قلت فضول باشد مثل مزورات و احسا و زرده بیضه نیمبرشت و ایضاً تا چند روز از حرکات باز دارند و گویند که در امراض پلک سر نگون داشته کحل استعمال نمایند

کمنهٔ پلک

و آن است که چون آدمی از خواب بیدار شود پلک گران شود و چنان پندارد که در چشم او ریگ و خاک افتاده است و اکثر صاحبان امزجهٔ یابس و کهول را در خریف و بلاد یابسه عارض میگردد و سببش احتباس بخارات غلیظ است در پلک و طبقات چشم در حالت خواب و تحلیل آن از حرکت بیداری علاج حسب مزاج مریض بفصد و مسهل تنقیهٔ بدن از مواد منجره نمایند یا حب صبر بخورانند و بعده بهر تنقیهٔ اجفان و طبقات مدمعات چون ذرور اصفر صغیر و شیاف احمرلین و شیاف سنبل پس ذرور اصفر کبیر و شیاف احمر حاد و دیزج و کحل باسلیقون و عزیزی بتدریج در چشم کشند و بقول انطاکی قطور روغن بادام و بنفشه و شیر زنان و خرو اکتحال صبر و برادهٔ آبنوس باریک سوده نافع است و شیاف خلوقی یا اسود بر پلک ضماد نمایند و ہر صباح بحمام روند و مدام چشم را بآب نیم گرم بشویند و تقویت معده و تلطیف تدبیر نمایند و از اغذیه مثل گوشت گاو و عدس و پنیر کهنه منع کنند و تنظیف موی سر نمایند و چشم را بشیر بشویند

اورام جفن

و این یا از انصباب مادهٔ دموی بود بجهت امتلای سر از خون یا ضعف جفن و ضربه و آنرا فلغمونی گویند و یا از غلبهٔ صفرا بر بدن و سر باشد و آنرا حمرا نامند و یا از مادهٔ رقیق خواه غلیظ بلغمی بود و آنرا ورم رخو گویند و یا از مادهٔ بارد سوداوی باشد و آنرا ورم صلب خوانند و تشخیص این اسباب چنان کنند که رنگ ورم ملاحظه نمایند و از انگشت بر آن غمز کنند پس اگر رنگ ورم سرخ نماید و از غمز متغیر نگردد و با تمدد و ضربان بود ورم دموی باشد و اگر با وجود سرخی رنگ جای غمز سفید گردد و با شدت التهاب بود ورم صفراوی باشد و اگر رنگ ورم سفید نماید و نرم بود و در دکمتر ورم بلغمی باشد و اگر رنگ آن تیره نماید و با صلابت و قلت وجع بود ورم سوداوی باشد علاج در ہر چهار نوع آنچه در باب اورام مطلق خواهد آمد بعمل آرند و ایضاً در دموی و صفراوی فصد سر رو و اگر مانعی باشد حجامت قفا نمایند و تبرید که در رمد دموی و صفراوی گذشت یا نقوع تمر ہندی و آلو بد ہند و تنقیه بمسهل صفرا یا در نقوع مذکور سنا و پوست ہلیله افزوده مغز خیارشنبر ده درم و شکر حل کرده صاف نموده روغن بادام بران ریخته نمایند و یا طبیخ ہلیله بیاشامند و ترک لحوم و استعمال مزورات کنند و بهر ورم دموی در ابتدا صندل و فوفل و مامیثا بآب کاسنی و آب کشنیز تازه و یا گل سرخ و روغن گل و یا طباشیر بآب سرد و یا کشنیز سبز یا خشک در سرکه و یا فوفل در گلاب سائیده و یا آرد جو بگلاب یا آب کاہو سرشته بر ورم و پیشانی طلا نمایند و در زمانهٔ تزید بمطبوخ پوست خشخاش نطول سازند و شیاف در دمعشر بآب کشنیز تازه سوده ضماد کنند و در انتها و انحطاط حضض ضماد نمایند و بآب اکلیل الملک و بابونه و خطمی و سبوس گندم نطول سازند و بحمام روند و اگر زرد چوب بگلاب بر سنگ سائیده پنبه آلوده بر پلک متورم گذارند در روزی دو سه بار عجیب الفعل است و بهر ورم صفراوی در ابتدا صندل و مامیثا بآب عنب الثعلب ضماد نمایند و یا برگ کاسنی و کشنیز و مکوه بکار برند و دائم پلک را بآب سرد بشویند و در تزید شیاف معشر مذکور بآب مطبوخ بابونه و گل بنفشه طلا کنند و در انحطاط بآب مطبوخ گل بنفشه و خطمی و بابونه و اکلیل الملک و سبوس گندم نطول نمایند و در ورم بلغمی بعد تنقیه بمسهل بلغم و حب ایارج سرکه خمر با آب گرم یا بگلاب آمیخته اسفنج تر نموده بر پلک گذارند و بعده بآب مطبوخ بابونه و اکلیل الملک و کاه گندم و حلبه نطول نمایند و بعده حضض و شیاف سنبل جندبیدستر طلا کنند و نیز باین ہر دو شیاف اکتحال نمایند و ضماد از برگ شبت و بید انجیر سرخ نازک باشد که صبر نیز مجرب و در ورم سوداوی بعد تنقیه بمسهل سودا یا مطبوخ افتیمون و حب لاجورد ادویهٔ محلله ملینه مثل پیه مرغ و پیه تازه بروغن زیتون که در ان اندکے مقل و قدرے آرد خطمی داخل کرده باشند آمیخته بر ورم گذارند و یا روغن سوسن بلعاب تخم کتان و لعاب حلبه و اندکے اشق محلول بسرکه نهند و یا افتیمون ہندی و حضض و صبر و شیاف مامیثا ضماد کنند

کدکد و دمل

و آن ورم صغیر مائل بصلابت و دمویت ست که در پلک حادث گردد و اکثر جمع و خراج میشود و سببش بیشتر اکثار اغذیهٔ غلیظه مثل هریسه و کلّه پاچه و قدید و گوشت گاو و عدس ست خصوصاً که در شب بسیار تناول نمایند و بعضی گویند که کدکد ورمی ست صلب که در پلک پیدا شود و مشابه تولد دمل باشد در ابتدا و عوام آنرا دمل نیز گویند و فی الحقیقت قسمی ست از تحجر و علاج او علاج تحجر ست و بقول سویدی و ثابت دمل ورم صلب ست که در باطن جفن اسفل یا در ظاهر آن یا فیما بین ظاهر و باطن پیدا شود و مادهٔ آن خون و صفرا ست و دران وجع مانند وجع دمل اعضاے دیگر عارض میگردد و بقول احمد دمل بثرهٔ بزرگ صنوبری الشکل از جنس خراجات ست و مادهٔ آن خون مخلوط برطوبت غلیظ ست **علاج** فصد سر رو تنقیه بمسهل صفرا یا بمطبوخ فواکه نمایند و در تلطیف غذا کوشند و طعام شب ترک نمایند و چشم را در شب و روز چند بار بآب گرم بشویند و بران نطول سازند و بروغن گل و موم سفید طلا کنند و شیاف احمر لین در چشم کشند و اگر در ماده صفراویت یافته شود لعاب اسبغول یا سفیدی بیضه بران گذارند و یا شیاف ابیض طلا کنند و بعده موم روغن نهند و در آخر نطول بمطبوخ اکلیل الملک و بابونه و روغن بنفشه و روغن گندم بانکی زعفران و چون منفجر گردد علاج قروح نمایند و اگر کهنه شود مرهم داخلیون بران گذارند و چون زوال او مشکل گردد بمقراض قطع کنند و بگذارند تا یکساعت خون ازان برآید و خود بخود بند گردد و الا ورم یا آفتی دیگر در چشم بهمرسد پس ذرور اصفر بران پاشند و بقول سویدی مادامیکه جمع نشده باشد صندل و گل مختوم و اشق محلول در آب کشنیز تازه طلا کنند و هرگاه ریم کند موم و روغن گل ضماد نمایند و اگر صلب باشد حشیش خرفه نرم سوده بروغن بنفشه بپخته ضماد کنند و چون بطول انجامد بشگافند و اگر در داخل پلک باشد بعد برآمدن ریم زردهٔ بیضهٔ مرغ در روغن بنفشه بچکانند و اگر در خارج باشد بعد خروج مده روغن زرد یکشبانه روز بران بچکانند و روز دوم مرهم اسود نهند و بقول بعضے علاج کدکد و برده واحد ست

تحجّر

و آن ورم صلب صغیر ست شبیه بغده که مزمن گردد و تحجر یابد و بعضی این را عدسه نامند و سببش اجتماع مادهٔ غلیظ سوداوی ست که در پلک منجمد و متحجر شود و از مادهٔ بردهٔ غلیظ ترمی باشد و در امزجهٔ یابسه و کهول و فصل خریف و بلاد غربیه بسیار عارض میگردد علاج فصد قیفال از جانب علت نمایند و بمسهل و حب ایارج یا قوقایا یا اسطمخیقون و یا بمطبوخ افتیمون و حب لاجورد تنقیه کنند و مغز ساق گوساله و یا پیه شتر و موم و روغن بنفشه گداخته طلا کنند و بآب گرم نطول سازند و چشم را بتنبیه و اسفنج تر نموده بهنند و بعد نرمی مادهٔ متحجر بهر تحلیل آن مرهم داخلیون استعمال نمایند و بقول جالینوس طلای ابار مغسول تحجر جلد را نافع ست و بقول دیسقوریدوس اکتحال مروارید و مرجان و مشک و سرگین سوسمار مساوی و بوزن مجموع سرمه باریک سوده بجز یخته تحجر را مفید ست و توتیاے هندی نوشادر بآب سوده بکر بر تحجر نهادن در ابتدا اسود مند و جاوشیر و اشق مساوی بسرکهٔ خمر حل نموده بر پلک طلا کردن منقول از بولس ست و لعاب بآب گرم بکرنیز ملین و محلل تحجر جفن ست و اگر تحلیل نشود و بطول انجامد ادویهٔ منضجه بران گذارند پس پلک را برگردانند و آن موضع را بشگافند و بناخن افشرده مادهٔ آن که غدهٔ کوچک مانند عدس باشد یا مده یا مثل قطعهٔ کف برآید بیرون آرند و موضع شگاف را پاک نموده ذرور اصفر بپاشند پس مرهم اشق نهند و اگر خوف معاودت فرض باشد هر دو کنارهٔ جراحت را بمقراض ببرند بعده اسفنج بران نهند و بآب بشویند تا زود مندمل نگردد و مدتی ماده برآید و عضو بتمامه پاک شود بعد علاج قروح اجفان نمایند

عقده

و آن افزونی ست سخت که در پلک بالا حادث گردد سببش انصباب رطوبت غلیظ سوداوی ست از سر و تحجر و انعقاد آن درین محل علاج آب گرم ریزند و موم روغن بران نهند و لعاب حلبه و تخم کتان استعمال نمایند و بعد حصول لینت بهر تحلیل مرهم داخلیون و غیره ادویهٔ محلل صلابات بکار برند و الانظر کنند اگر مانند سلعه از موضع خود بآسانی حرکت نماید و زیر جلد بود و غائر نباشد از خارج شگافته برآرند و اگر غائر بود پلک را از داخل برگردانیده بشگافند و برآورند و بعد شگاف زیره و نمک خائیده آب او بر موضع شق بچکانند و اگر عقده صلب مانند سنگریزه باشد و از موضع خود حرکت نماید در شگافتن آن خطر ست بدستور بداخلیون و العابه در تلیین و تحلیل آن کوشند و اگر تحلیل نشود ترک کنند و ازان تعرض نگردند و اگر عقده منبسط باشد و رنگ آن در سطح جلد بادنجانی نماید و دران عروق منتشر باشد ایضاً باهن و ادویهٔ حاده متعرض نشوند بلکه در هر اندک مدت تنقیهٔ دماغ از سودا کرده باشند و ماء الجبن نوشانند و از اغذیهٔ غلیظه پرهیز نمایند و اضمده و اطلیهٔ محلل مادهٔ سوداوی بکار برند

شرناق

یعنی اوراطس و آن زیادتی ست نرم از مادهٔ شحمی لزج که در پلک بالا بهم میرسد و بدان سبب پلک در کشادن گرانی میکند و مانند مسترخی می باشد و حرکت آن بسیار دشوار میگردد و مادهٔ آن چسپیده و غیر متحرک بود بخلاف سلعه و غدد و سببش انصباب رطوبت غلیظ ست بسوی پلک و اکثر بصبیان و مرطوبین و صاحبان کثرت دمعه و نزله و زکام و در بلاد جنوبی و فصل ربیع عارض میشود و این مرض غیر مخوف ست و کدورت حواس و عینین و دوام تری چشم و سیلان اشک و عروض عطسه و دشواری نظر بآفتاب و چراغ و درخشی و احساس غلظ و ظهور انتفاخ و نتو میان دو انگشت وقت غمز از لوازم اوست و صاحب او را نزله در مداکثر عارض شود علاج فصد سر رو کنند اگر ممکن باشد و الا حجامت و اسهال بمسهل مناسب و حب ایارج و یا قرص بنفشه فقط خواه مقوی با بارج فیقرا و اصلاح غذا بگوشت طیور و تلطیف تدبیر و تعدیل مزاج و پرهیز از مغلظات و دخول حمام نمایند و بآب گرم که دران ادویهٔ محلله مانند بابونه و اکلیل الملک و امثال آن جوشانیده باشند تکمید پلک نمایند و اطلیه و اکحال محلله بعمل آرند مثلاً شیاف مامیثا و صبر و حضض و سک و اقاقیا و قدرے زعفران طلا نمایند و یا عدس مقشر گل سرخ بابونه در سفیدی بیضه سرشته ضماد کنند و اول ذرور اصفر پس ذرور اغبر پس باسلیقون اکبر صبح و شام اکتحال کنند و یا اقاقیا حضض سنبل الطیب صبر سقوطری عصارهٔ مامیثا هر واحد یک جزو زعفران ربع جزو کوفته بیخته بآب مورد سرشته بر پلک طلا کنند و در نسخهٔ دیگر مرولسد عوض سنبل مرقوم ست و شادنج مغسول صمغ عربی هر واحد یک اوقیه قلقطار زنگار هر یک سه درم اقلیمیای ذهبی سفیداب رصاص هر یک دو درم اشق یک درم صبر سقوطری زرورد هر واحد نیم درم کوفته بحریر بیخته بآب سرشته شیاف سازند و وقت حاجت سوده در چشم کشند و اگر ازین تدابیر زائل نگردد بدستکاری علاج نمایند و بعد برآوردن مادهٔ آن نمک بران پاشند و پارچه بسرکه تر کرده نهند و روز دوم اگر از رمد در امن ماند با دویهٔ ملزقه که دران حضض و شیاف مامیثا و زعفران باشد معالجه نمایند و یا بعد دستکاری ذرور اصفر پاشند و برفاده بربندند و صبح باز نمایند اگر ورم ننموده باشد بران مرهم گذارند و بر حوالی آن حضض و مامیثا طلا کنند و اگر ورم حار بهم رساند شیاف مامیثا و صندل و فوفل بآب کشنیز تازه طلا نمایند

برده

و آن دانهٔ صلب مستدیر ست که اکثر در باطن جفن اعلی و گاهی بر ظاهر آن حادث گردد و سبب آن رطوبت بلغمی غلیظ ست که بحرارت تحجر یا بد و رنگ آن مائل بسفیدی شبیه بدانهٔ تگرگ در شکل و صلابت باشد و مادهٔ آن از کیفیت حریفه لذاعه خالی نباشد و ازینجهت گاهی درد کند و گاهی خارش و خارش آن مریض را خوش آید و بیشتر صاحبان مزاج رطب و پیران را و در زمستان و بلدان رطبه بهم میرسد و از امراض سلیمه است علاج اول تنقیهٔ بدن بفصد و مسهل و حب ایارج و حب صبر و قوقایا نمایند اگر بدن ممتلی باشد و ادویهٔ منضجه ملینه که دران تحلیل باشد مانند قطورات لعاب حلبه و تخم کتان اولاً استعمال کنند بعده بدواے قوی تر از ان پردازند و بهر نضج مانند ضماد خمیر نان گرم مکرر بعمل آرند پس محللات مقطعه که خالی از تلیین و اندکی نضج نباشد مثل اشق و قنه و راتینج و صمغ بطم و انزروت ظاهر در سرکه و دردی زیت حل کرده بر پلک ضماد نمایند و گاهی جاوشیر و موم سفید در روغن گل درین افزوده قیروطی ساخته بعمل آرند و یا چرک خانهٔ زنبور صرف بر آن لطوخ کنند و یا صمغ بطم و انزروت و روغن گل و سرکه دران افزایند و یا موم زرد و روغن گل و علک البطم بچرک خانهٔ زنبور حل کرده با اشق محلول در سرکه آمیخته ضماد کنند و یا مرهم داخلیون گذارند و ضماد اشق یا سکبینج یا بارزد یا حلتیت بسرکه و گلاب حل کرده و موم در روغن بنفشه گداخته و طلاے اریاسوس یعنی کندر و مر هر واحد یک جزو لادن ربع جزو موم شب یمانی بورهٔ ارمنی هر واحد نیم جزو بدردی روغن سوسن یا زیت آمیخته طلا کنند و ایضاً ضماد انجیر بعسل و شراب و سپید پخته تا مهرا گردد و قنه افزوده سائیده و کذا موم گرم و کذا آرد جو بشراب و عسل سرشته و کذا لوز ضب و کذا صمغ عربی بآب حل کرده و کذا میعهٔ سائله و کذا اشق زنان بعسل سرشته و کذا اقلیمیا و کذا مقل ازرق بآب دهن صائم و کذا بورق سه جزو میعهٔ سائله پنج جزو آمیخته و کذا میعهٔ سائله و اشق و کذا ضماد علک البطم با سرکه و دردی زیت و کذا نمک ضماد با انجیر پخته یا خاریدن بمبرگ انجیر و بعد ازان اکتحال بذرور اصفر صغیر و شیاف احمر لین بعده ذرور اصفر کبیر و شیاف احمر حاد نافع ست و اگر بدوا تحلیل نشود بعد فصد و تنقیه در عرض پلک را بشگافند و مادهٔ آن بیرون آرند بعد شگافتن یک ساعت بگذارند تا خون ازان برآید پس بهراند مال ذرور اصفر بران پاشند و اگر شگاف زیاده بود بسوزن دوخته ذرور مذکور بپاشند لتعلیم طریق دیگر علاج برده آنست که لزوم پرهیز و تعاهد استفراغ اگر قوت احتمال کند واجب شمارند و چیزے که اشک آورد و یا رمص کند در چشم اکتحال ننمایند بلکه آنچه منضج و مرقق ماده باشد بعمل آرند مثل این قطور چشم برج

کوفته ده دانه جو مقشر کوفته یک درم بهدانهٔ شیرین کوفته ده دانه انزروت سفید مربی بشیر خر دو دانگ جمله را در شیشه کرده بران شیر یا در لیپر انداخته بر آتش زغال برفق بپزند تا که پخته گردد و در قوام حریره آید و برد ارند هرگاه نیم گرم بماند در یک روز سه یا چهار بار در چشم چکانند که این صلابت برده را تحلیل میکند و اگر تحلیل آن مشکل گردد لبستانند قدری حلبهٔ اندکی گندم و کوفته خوب بپزند بعده خطمی سفید کوفته قدرے داخل کرده در روغن بنفشه و روغن خیری اندکی چکانیده و قدری سفیدهٔ بیضهٔ مرغ آمیخته باهم بیامیزند که شل مرهم گردد بعده بر پلک بالا ضماد نمایند. و سست برنبندند که لزوم این ضماد نضج برده می نماید و اگر صلابت زیاده گردد برده را با آهن بردارند و قطع کنند و با دویهٔ مجففه معالجه نمایند و هرگاه برده منفجر و متقرح شود علاج او الزام قطور و تضمید جفن دائم به بزر قطونای مدقوق مضروب بسفیدی بیضه کنند که مادهٔ برده را استیصال کند و هرگاه در برده مده باقی نماند و وسخ حاصل شود لشیاف ابار و شیاف ابیض و شیاف کندر اکتحال نمایند و این شیاف نیز در قروح و جراحات اجفان و چشم تاثیر نیک دارد بگیرند کندر سرخ را پنج دم الاخوین انزروت سفید آب نشاسته صمغ عربی مساوی بسایند و بدان مرکب جزو و زعفران ربع جزو در یوند چینی نصف جزو اقاقیا گلنار واحد ثلث جزو باریک سائیده آمیزند و بشیر خر و سفیدی بیضه رقیق سرشته شیاف کوچک سازند و اگر ازان ذرور بسازند جائز ست

شعیره

و آن ورمی ست صلب طولانی بشکل دانهٔ جو که بر کنارهٔ پلک و یا در باطن آن حادث گردد و مادهٔ او قریب بمادهٔ برده است لیکن رطوبت آن کمتر و اقرب بدمویت بود و ازین جهت سیلان می یابد و هرگاه با آن حمرت و حرارت باشد استحاله بسوداویت می نماید و نزد بعضے مادهٔ آن اکثر دموی بود و گاهی مائل بسوداویت و بقول بعضے مادهٔ او فضلهٔ غلیظ محترقه دمویه است و بیشتر امزجهٔ یابسه و کهول را و در فصل خریف و بلاد یابسه بهم میرسد و آن مرضی سلیم و قسمی از شعیره است که آنرا عروس گویند و آن بثره شبیه بشعیره می باشد لیکن بسرخ رنگ و نرم بود و بخلاف شعیره که صلب منعقد و رنگ آن همرنگ پلک باشد و این نوع بعد شب خواری طعام و افراط در اکل ظاهر میگردد و بگیرد سنگی زمانی طویل و تکمید بآب گرم زائل میشود و مادهٔ این بیشتر خون خالص باشد و محتمل که بثره که در هندی آنرا گهانجنی و گوہنجنی گہیری گویند از همین قبیل باشد علاج اگر ضرورت بود فصد قیفال و تنقیهٔ بدن و دماغ بمطبوخ فواکه مع افتیمون و هلیلهٔ هندی و ایارج و حب قوقایا و حب افتیمون آمیخته نمایند و غرغره بحسب مزاج و وقت بکار برند و تقلیل غذا و ترک طعام شب و منع از اشیاے منجره و اطعمهٔ غلیظه کنند و بر بخار آب گرم و بر آبیکه دران ادویهٔ محلله جوشانیده باشند انکباب سازند و اکثر بحمام روند و بآب گرم نطول نمایند و در ابتدا بصبر و حضض و مامیثا و گل ارمنی بآب کاسنی طلا کنند یا جدوار ختائی یا زدی خطائی بآب عنب الثعلب تازه یا آب کشنیز سبز طلا سازند یا خستهٔ خرما بروغن گل سرشته ضماد کنند و در روز اول رسوت گیرد و هلیلهٔ سیاه بآب کوکنار طلا کردن و کذا موم گرم کرده نهادن یا کشمش شق کرده نیم گرم گذاشتن یا خرمهرهٔ کلان در آب سوده طلا کردن یا ریوند چینی یک ماشه لیس انگندهٔ مگس چهار سرخ خستهٔ خرما یک عدد در آب سائیده طلا کردن و لوازم ظهور نضج زغال کهنهٔ دیوار حمام باندک زعفران در آب سائیده ضماد نمودن و اگر سرعت نضج مطلوب باشد قرنفل زرد چوب بآب سائیده و یا حلتیت بسرکه حل کرده نیم گرم طلا ساختن و خانهٔ زنبور طلا کردن برائے گهانجنی معمول ست یا بحماد رشعیره بعد از ابتدا بموم گرم میل فرو برده بر شعیره بمالند و یا اشق و سکبینج در سرکه و روغن گل ضماد کنند و یا مرهم داخلیون با مغز نان در آب تر کرده یا بعسل سرشته ضماد نمایند و یا میعه بر آن مکرر بمالند و یا آرد جو بهروزه یا چربی گداخته آمیخته ضماد کنند و قیروطی که در برده گذشت مفید تنها سند و ضماد لشیاف سوسمار و یا صمغ عربی بسرکه و یا بورق نیم درم میعه دو درم و نیم آمیخته و یا انجیر بشراب عسلی پخته تا مهرا شود سائیده میعا فزوده و یا آرد جو عوض انجیر بدستور پخته و یا اشق و میعه بسرکه حل کرده و یا مر و زعفران در گلاب حل کرده و یا مقل ارزق بآب دهن صائم و یا انزروت و زعفران بگلاب حل نموده و یا قنطوریون دقیق بآب سوده و یا آرد گندم بآب و عسل پخته و قنه اضافه کرده نیز نافع شعیره است و اگر از قلقند و نوشادر و صمغ عربی مساوی شیاف ساخته اول شعیره را بمیل خاریده ضماد نمایند نیز مفید بود و طلا سکبینج در آب یا سرکه حل کرده و کماد به بیه گداخته یا بآرد جو و قنه یا بپنیر گرم کرده یا نان گرم مکرر به تبدیل یکے بعد دیگرے و گندم خائیده و ماش خائیده بستن و تکمید بزیت ذبابی که دران مگس انداخته در آفتاب گذاشته باشند تا آنکه متغیر و گداخته گردد و مالیدن مگس که سراو دور نموده باشند و نیز مالیدن خون کبوتر یا خون ورشان یعنی کبوتر صحرائی و خون شفنین و کذا ضماد لقنبه یک جزو که دران بوره ربع جزو یا سدس جزو داخل کرده باشند بآب یا سرکه سرشته و طلای اریباسوس که در برده گذشت و مرهم داخلیون هر واحد نافع ست و همچنین طلا بموم سرخ در روغن گداخته و مگس سر بریده سائیده آمیخته بعد شستن بآب بسیار گرم و تکمید بدان یا ضماد موم بزاج سرشته و یا انجیر پخته یا صبر بگلاب حل کرده یا نان محلول بسرکه و یا انجیر خشک و قنه بشراب پخته همه سودمند ست و کذا اخاریدن پلک لشیاف احمر حاد و اخضر مفید و جالینوس گوید که اگر شیر انجیر بعشل بجوشانند و نان میده و قدری قنه آمیخته ضماد

کنند شعیره را تحلیل کنند و اگر در جفن و چشم و سر گرمی باشد بعد از فصد و اسهال و تنقیهٔ بدن و دماغ بشیاف ابیض و گلاب و گل ارمنی و آب کاسنی طلا سازند و یا بمامیثا و مرصافی
و حضض بآب کاسنی و آب کشنیز تازه اکتحال نمایند و ایضا بدان طلا کنند و بآبیکه در آن جو مقشر پخته باشند تکمید نمایند و اغتسال جفن بدان کنند و بعد زوال شعیره بهر عدم
قبول مواد دیگر بتوتیا و سرمه و سائر مقویات چشم و مشدد آن اکتحال سازند اگر شعیره تحلیل نشود بشگافند یا بمقراض قطع کنند و یک ساعت بگذارند که خون از آن برآید
پس ذرور اصفر بر آن پاشند و تبرید حوالی جراحت و اصلاح مزاج و تعدیل طبیعت بسکنجبین یا بماء القرع یا بماء الفواکه و جلاب نمایند و گاهی بعد از قطع شعیره شحم انار
کوبیده بسرکه و روغن گل آمیخته بر چشم میگذارند و بدقاق کندر و مرصافی و گلنار و حضض و دم الاخوین و سرمه و قلیمیا و سفیداب قلعی مساوی باریک سوده بحریر بیخته اکتحال
میکنند که همان روز ملتحم میگرداند و اگر در چشم المی پیدا شود علاج رمد نمایند و تعدیل مزاج بدن کنند خصوصا که آن الم بسبب بط و قطع بهم رسیده باشد و اگر از دستکاری
ورم مانع باشد استعمال تبرید و تقلیل و تلطیف غذا نمایند بمثل مزورات و شوربای چوزهٔ مرغ و چون مزاج باعتدال آید قیصوم سوخته و مازو و شیشای سوخته کندر
زنجبیل مساوی نرم سائیده بحریر بیخته باز سحق نموده اکتحال نمایند یا بر اجفان بدان ضماد کنند و چنین گوید که شعیره اگر از اثر قرحه باشد به ادویه اصلاح یابد
ورنه باهن و اگر لحم زائد بود بادویهٔ حاده مانند زنگار و کبریت و امثال آن علاج کنند

توثهٔ اجفان

و آن گوشت زائد نرم ست که بیشتر در باطن جفن اسفل و گاهی در جفن اعلی و گاهی بندرت بالای جفن از خارج حادث میگردد و در شکل شبیه توت باشد و با خارش چشم
و لذع بود و مادهٔ آن خون فاسد محترق ست و بسا ست که خون از آن ترشح نماید و گاهی نه و رنگ آن نیز برنگ توت بود سرخ یا سیاه یا سبز بحسب اختلاف
مادهٔ آن از دم صرف یا مختلط با سودا و یا صفرا و سودا و این نیز مثل شعیره بیشتر بصاحبان مزاج یابس و کهول و در خریف و بلدان یابسه پیدا شود و آن مرضی
سلیم ست علاج فصد قیفال پس عرق جبهه و ارسال علق و حجامت پس سر و ساقین نمایند و مسهل سودا و حب افتیمون دهند و اسهال بقرص بنفشه و طبیخ هلیله و غاریقون
و حب صبر نیز مفید گفته اند و از اغذیه منجه و حاره اجتناب کنند و بسفوف کشنیز منع بخار نمایند پس بشکر طبرزد یا بتوتیا یا باهن بخارند و ذرور اصفر و شیاف احمر بر آن
گذارند و اگر بالکل زائل نشود بشیافات اکاله و ادویهٔ حاده مثل شیاف اخضر و روشنائی دلک نمایند و یا زنگار و شب یمانی و اشخار و نوشادر بر بقایای توثه گذارند و
هنگام استعمال دوای حاد چشم را بخمیر سر دیر نمایند تا سیاه و منفسخ شدن توثه دوای حاد بعمل آرند و بعد دو ساعت از استعمال دوای حاد دوا دور کرده چشم را چند مرتبه
بشیر بشویند و بعد زوال آن ذرورات و شیافات منبت لحم که در قروح جفن می آیند استعمال نمایند و بالجمله علاج آن علاج جرب قوی ست و علاج باهن بهتر
و اسلم ست از استعمال ادویهٔ حاده پس اگر زوال آن مشکل گردد بمنقاش گرفته از مقراض قطع نمایند و ذرور اصفر بر آن پاشند و بعد از آن شیاف احمر و اخضر
و باسلیقون بکار برند و توثه که بالای جفن باشد مرهم زنگار استعمال نمایند و اولی حک آن بحدید ست اگر باستعمال دوا زائل نگردد باید که استیصال آن نمایند
چه اگر از آن بقیه ماند باز عود می نماید و بعد از قطع بر آن آب نمک و زیره خائیده بچکانند و بعد از آن بزردهٔ بیضهٔ مرغ در روغن گل ممزوج ضماد کنند و سه روز
ترک گوشت نمایند و اگر استیصال ممکن نبود بعد از قطع ادویهٔ حادهٔ مذکوره بدستور مسطور استعمال کنند و یا مرهم زنگار و توتیا و شکر بکار برند

ثآلیل جفن

و آن اجسام مستدیر صلب ست که در بیخ پلک شبیه ثآلیل سائر بدن پیدا میشود و سببش مادهٔ غلیظ سودای بلغمی ست و گاهی سودای دموی و نزد بعضی سبب آن مواد غلیظ
بلغمی و یا سوداوی ست پس اگر مائل بسفیدی بود بلغمی ست و اگر مائل بسیاهی باشد سوداوی و ثؤلول لحمی برآمده بلند سر تیز را قرنی گویند و غلیظ بیخ نرم سر را مسماری
نامند و باشد که ثؤلول بزرگ در جفن حادث گردد و مزاج آن را فاسد گرداند و مقدار اکبر آن دار دگردد و طبیعت خود مستحیل سازد و بدان سبب ثآلیل بسیار بهم رسد و
چون آن ثؤلول بدوا یا قطع زائل گردد باقی ثآلیل نیز برطرف شود علاج تنقیهٔ بدن و دماغ از خلط غالب و اصلاح غذا نمایند و دردی زیت بقوت هر دو زنگار
بمالند و صاحب ترویح گوید که مالیدن کبر رطب بقوت چند مرتبه مجرب بمرات ست و شونیز و نمک سوده با سرکه سرشته یا کزمازج یا حرمل طلا نمایند و مداومت
تدهین بروغن بنفشه نافع ست و کذا شوئیدن جفن بطبیخ گندم و ضماد بسرکه با شاخهای خرفه و بالجمله هر دوائیکه در آن تلخی و قبض باشد نافع بود و طلای بوره
و زنجبیل و قلی و خاکستر بلوط و نمک هر واحد یک جزو و اشق ربع جزو کوفته بیخته بآب سرشته قوی ترین ادویه است و اگر زائل نشود ثآلیل را از موچینه گرفته
بکشند تا بیخ آن ظاهر گردد پس بآلهٔ تیز آن را قطع نمایند و بگذارند تا بسیاری خون از آن برآید پس زاج و دم الاخوین بر آن پاشند و یا پنبهٔ کهنه [illegible]

گاو آلوده گذارند تا باز عود نکند و اگر قرحه گردد بعلاجات قروح علاج کنند

سلعهٔ جفن

و آن ورمی ست از جنس غدد که در پلک و غیر آن حادث گردد و بران غشای مثل خریطه جدا از جلد و لحم می باشد و با آن وجعی نمی باشد و بقول بعضی سلعه دبیلهٔ بلغمی ست که از اخلاط محصور در اغشیه حادث میگردد و آن چهار نوع ست لحمی از جوهر شبیه بلحم و شهدی شبیه بعسل و شحمی یعنی حشو آن شبیه بشحم و عصیدیه و سبب آن مواد غلیظ بلغمیه است اگر بسیار غلیظ بود شهدیه بهم میرسد و اگر از آن غلیظ تر باشد شحمیه و اگر در کمال غلظت و سوداویت بود لحمیه و فرق در سلعه و خراجات دیگر آنست که در خراجات وجع می باشد و حرکت نمی کند زیر جلد بخلاف سلعه و چون دست بر سلعه گذارند چیزی شبیه بدانهٔ محسوس گردد که از زیر دست خارج شود و چون دست بردارند باز عود نماید و انصباب آن بطی باشد شهدیه بود و اگر بیخ آن وسیع تر از سر آن باشد و نرم تر از شحم بود عصیدیه باشد و چون بیخ آن کوچکتر از سر آن محسوس گردد شحمی باشد و اگر شبیه بلمس پاره لحمی بود و سلعه در جفن بیشتر بصاحبان مزاج بارد و پیران و در زمستان و بلاد بارده بهم میرسد و آن مرض غیر مخوف ست علاج تنقیه بدن بمطبوخ افتیمون و غاریقون مقوی تبرید و ایارج نمایند و بعد از ان استعمال ضمادات مانند ترمس و آرد جو و زیت کهنه و نشتر لیس بهم و اخیلون و پرهیز از اغذیهٔ مولد بلغم و سودا کنند و اگر تحلیل نشود شرط بزنند و اخراج خون نمایند پس بر آن ادویهٔ اکاله نهند و الا بشگافند مع غشای او برآورند و بعد ازان فی روزه صفر بپاشند و اگر بقیه ازان بماند روغن گاو یا دوای حاد نهند که بوسیده گردد و بتمامه خارج شود و گویند که در شهدیه ضماد بپارچه تر کرده بآب گرم و ضماد بموبیز دانه بیرون کرده و گذاشتن ادویهٔ اکاله بعد شگافتن جلد بعمل آرند در نه لشگافند و اگر سلعه در داخل پلک باشد شیاف احمر لین آنرا نافع ست و باقی علاج از آنچه در سلعهٔ مطلق خواهد آمد اخذ کنند

قروح و تاکل جفن و انخراق آن

بدانکه قروح اجفان تفرق اتصال با ریم و چرک ست که در پلک عارض گردد و انخراق تفرق بلا ریم ست و آن یا از اسباب خارج بود مثل ضربه و سقطه و نخس و خرق از آهن و جز آن و یا از داخل بود مانند ورم حار که مجتمع و متقرح گردد و یا بثور و تاکل علاج فصد کنند و مسهل صفرا یا مطبوخ فواکه و مطبوخ هلیله دهند و اصلاح و تلطیف غذا و ترک لحوم نمایند و بجهت تخفیف و ازالهٔ رطوبت مانع از التحام عدس مقشر و پوست بیرون پسته و پوست انار در سرکه پخته ضماد کنند و گذاشتن عصارهٔ برگ بارتنگ یا عصارهٔ علیق یا عدس مقشر و پوست انار این مطبوخ در روغن گل نیز مفید گفته اند و بعد سقوط خشک ریشه زردهٔ بیضهٔ مرغ با زعفران برای اندمال گذارند و یا شیاف کنند و شیاف ابار و شیاف احمر لین و شیاف صطفطیقان استعمال نمایند و از نشاسته سه درم سفیده ارزیز و انزروت هر یک دو درم ذرور سازند بالجمله علاج قروح جفن مثل علاج قروح سائر جسد ست و در انخراق آن گر در جلد نقصان نشده باشد جراحت پاک کرده هر دو لب او بهم آورده بدوزند و ذرور ملکایا و یا ذرور اصفر بران پاشند و از غبار و روغن محفوظ دارند و اگر از جلد چیزی نقصان شده باشد ادویهٔ مدملهٔ منبتهٔ جلد مثل انزروت و صبر و مرهم سفیداب و ذرور ملکایا گذارند و اگر چیزی از گوشت آن نیز رفته باشد مرهم از صبر و انزروت و قشور کندر و مر و زعفران و دم الاخوین ساخته استعمال نمایند و اگر تخفیف قرحه منظور باشد ازین اجزا ذرور ساخته بکار برند و هر چه در انخراق جلو خواهد آمد بکار برند و پلک را بسته دارند که دوام حرکت او موجب عسر التحام ست

سعفهٔ جفن

و آن قروح صغار ست که در بن موی اهداب بهم میرسد و قشور مانند سبوس ازان جدا میگردد و اگر مادهٔ آن شدید الفساد باشد مژگان بریزد و اشفار متقرح گردد لیکن چون مادهٔ آن لطیف بخاری ست بزودی اندمال می یابد و گاهی تمامی جفن را فرا میگیرد و سبب آن بخار سوداوی عفن یا بلغم عفن ست یا مخلوط به هر دو و گاهی صفراوی بود و بعضی گفته اند که سعفه دو قسم ست رطب و یابس سبب رطب بلغم شور یا بلغم مخلوط بجزو صفرا و یا دموی بود و سبب یابس بیشتر مواد سوداویست یا صفرای محترقه بالجمله نظر کنند اگر سعفه با سیلان صدید و مائیت و سفیدی رنگ باشد رطب و بلغمی بود و اگر با خشک ریشه و کمودت رنگ مائل بسیاهی باشد سعفهٔ یابس و سوداوی بود و اگر هر دو رنگ محسوس گردد مرکب از هر دو مادهٔ مذکور باشد و اگر مائل بزردی ست صفراوی بود و سعفه اکثر با مزجهٔ یابسه و مکهول و در خریف و بلدان یابسه حادث شود و مرض غیر مخوف ست علاج فصد و تنقیه بدن و مسهل مادهٔ غالب بمسهل مناسب آن نمایند و اصلاح غذا کنند و از ملوحات و توابل و حلویات اجتناب ورزند و اغذیهٔ لطفه و شوربای چوزهٔ مرغ بخورند و برای تحلیل و ترطیب و کسر حدت ماده ملازمت حمام نمایند و گل قیمولیا و سفیداب با روغن گل بر پلک بمالند و یا مرداسنگ و زرد چوب و زراوند و مرصاف با سرکه سوده استعمال نمایند و بعد شستن موضع بطبیخ چقندر و سبوس گندم

مالیدن روغن گل و حضض و مامیثا و زعفران سود مند ست بعد ازان شیاف زعفران و برود حصرم و یا شیاف احمر باشیاف دینارج اکتحال کنند و اکتحال بشیاف احمرین بنسخۂ تقلانسی مجرب ست و بعد خروج از حمام روغن گل بر سعفه مالیدن و برگ سوسن بران بستن در دو سه مرتبه مزیل سعفه است و از مجربات سویدی طلای پلک بگوگرد و حنای مکی نیز نافع و ایضا در بلغمی بعد تنقیۂ بلغم و اجتناب از اغذیۂ مولد آن اکتحال بشیاف اصفر و بعد ازان بشیاف احمرین نیز سود مند ست و در سعفۂ رطب بعد تنقیۂ خلط غالب مازو سفیداب قلیمیا گلنار دم الاخوین مساوی سوده بحریر بیخته اکتحال نمایند و بعد ازان اکتحال بشیاف احمرین و شیاف احمر حاد و دینارج و طلا بروغن گل که دران خاکستر پوست برنج یعنی پوست شلتوک و یا کاغذ مصری سوخته داخل کرده باشند نافع و بقول ثابت بن قره در هر سه روز یکبار ایارج فیقرا یک مثقال خوردن و در آخر روز شوربای جوزۂ مرغ تناول نمودن و در سی روز تا ده مرتبه باین نوع عمل کردن و لزوم حمام و نزد خروج از حمام تدهین بروغن گل و لیسن قنبیل و سفیداب بران و اجتناب از مولدات سودا و اغتذا با چه حملان شیرخوار و جزغالۂ شیرخواره و گوشت آن و زرده بیضۂ نیم برشت درین مرض مفید ست و با نحملۂ چون سعفۂ کهنه شود بجهت ایارج تنقیه و بشیاف احمر حاد اکتحال نمایند اگر زائل نشود بران خط زنند و خون ازان برآرند و یا بنشکر طرز و بخار نظرون بطوریکه در جرب اجفان میخارند پس اکتحال بروشنائی نمایند و باید که هنگام استعمال شیافات سعفه را بمیل حک نمایند تا دوا بسهولت تاثیر نماید و در سعفۂ یابس ترطیب بدن بحمار الجبن و مداومت حمام با آب شیرین و تناول زردۂ بیضۂ نیم برشت و جوزۂ مرغ زربه و ضماد بقیروطی بروغن بنفشه و موم و پیه مرغ نمایند

نملۂ جفن

و آن بثور صغار لذاع ست که در پلک مانند کی ورم حادث شود و زود متقرح گردد و سببش انصباب خلط حاد محترق صفراوی ست بر جفن و بعضے گویند که نمله سه قسم ست ساعیه و جاورسیه و آکله و سبب او در اول مادۂ صفراء رقیق ست و در دوم صفرای غلیظ مخلوط ببلغم و در سوم صفرای حاد محترق و نشانش ظهور ورم مثل ورم پشه و مگس گزیده مائل بزردی و التهاب و خلش و نزد بعضے اکال با دبیب مانند دبیب مورچه و سرخی و سطبری پلک و گاهی ریختن بعض مژگان و شگافتن بیخ موها و بیشتر بصاحبان مزاج گرم و در سن جوانی و بلدان حاره و تابستان بهم میرسد و آن مرض غیر مخوف ست **علاج** فصد سر و تنقیه بمسهل صفرا یا بمطبوخ فواکه یا با آب انارین که دران پوست هلیلۂ زرد خیسانیده باشند و یا بشربت دینار و یا بهلیلۂ زرد و تمر هندی و سنا و شاهتره و سقمونیا نمایند و تسکین و اصلاح غذا و استعمال مزورات قامع صفرا مبرده مثل رمانیه و تمر هندی و مزورۂ آب انار میخوش و شوربای جوزه مرغ و اجتناب از اغذیۂ مولد صفرا مانند ماهی نمکسود و شیر و ماش و عدس کنند و بعد ازان گل مختوم با آب کشنیز و یا سفیداب بروغن گل طلا کنند یا آب کاسنی یا سفیداب بروغن گل و اندکی سرکه یا گل ارمنی و حضض با آب کاسنی و یا عصارۂ مامیثا و صبر و خولان و زعفران با آب کاسنی خواه گلاب و یا حضض مکی و مرصافی و زعفران محلول بسرکه و یا شیاف مامیثا و صندل و عدس با آب حی العالم و گلاب و آب برگ بارتنگ بر پلک ضماد نمایند و بعده درین ضماد پوست انار ترش و مازو اضافه کنند و بهر تقویت چشم و تعدیل مزاج آن بمثل برود حصرم اکتحال نمایند و اکتحال بشیاف احمرین و بعد ازان ببرود کافوری نیز سود مند ست و دیگر اطلیه مفید سعفۂ پلک مثل مرداسنگ و عروق و حنای مکی و زراوند مرحی بسرکه و امثال آن که در سعفه گذشت مفید بود و انچه در نملۂ مطلق خواهد آمد نافع ست

نار فارسی جفن

و آن بثور اکالاست با سعی و رطوبت سببش صفرا مائل بغلظت و سوداویت ست علامتش ابتدا بخارش با التهاب و رنگ آن مائل برمادیت **علاج** بعد از تنقیۂ ماده بمطبوخ فواکه و هلیلۂ زرد و تعدیل مزاج بشربت انار و سکنجبین رمانی ضماد از برگ بارتنگ و عدس و گل ارمنی و سبوس گندم نمایند و بعد ازان پوست انار ترش و برگ آب بپزند تا مهرا شود و بر پلک ضماد کنند و افراط در تبرید ننمایند که موجب غلظ مادۂ این مرض میگردد و هرچه در نار فارسی مطلق مسطور گردد بکار برند

شری

و این مرضی ست که بر پلک او لا حکه و بعده ورم شبیه بگزیدۂ مگس و پشه ظاهر گردد و در شب بیشتر اشتداد نماید و مادۂ آن مائیت حادۂ صفراوی یا دموی یا بلغم شوری یا مرکب از دو یا سه ازینها می باشد و در صفراوی حکه بیشتر و در دموی حمرت و در بلغمی کسالت بود **علاج** فصد قیفال و اسهال بمطبوخ فواکه یا تمر هندی و هلیلۂ زرد و خمیرۂ بنفشه نمایند و تلطیف تدبیر و اقتصار بر مزورات مبردۂ قامعۂ صفرا و مطفی و مسکن غلیان ماده مثل مزورۂ آلو بخارا و آلو بالو و انار و غوره و عدس مقشر و ماء الشعیر محمض با آب فواکه کنند و بشادنج مغسول اکتحال و بگلاب که دران هلیلۂ زرد خیسانیده باشند قطور و لعاب

اسپغول و گلاب طلا بر جفن سازند و هرچه در فصل شری بیاید حسب حاجت بر گیرند و بآب غوره بشویند

خشونت جفن

و او آنست که بعد از حکه در باطن پلک درشتی مع سرخی و سیلان اشک بدون تبور حادث شود و باشد که با خشونت ثقل و وجع عارض گردد و اکثر عقب رمد بهم رسد و بعضے خشونت را از اقسام جرب شمرده اند سببش رطوبت شوریا رسیدن غبار یا دخان بچشم ست علاج فصد سر رو حجامت کنند و فصد ماقین نیز نافع ست و مسهل صفرا دهند و یا پوست هلیلهٔ زرد و نسبت درم نیم کوفته در شیشه کرده آب صد درم بران انداخته یک هفته در آفتاب گذارند پس صاف نموده در نصف آن پانزده درم شکر سفید در آن حل کرده بیاشامند و قرص بنفشه نیز مفید ست و بعد از تنقیه پلک را بشیاف احمر لین و یا اصفر لین و یا حاد بحسب حاجت بخارند و یا باسلیقون اکتحال نمایند و هرگاه حرارت و حدت پیدا شود باکتحال شادنج مغسول تسکین نموده بشیاف احمر لین بخارند و در اغبر بکار برند و بتدریج احمر حاد و استعمال کنند یعنی بقول جالینوس استعمال ادویهٔ حاده بمقدار عظم مرض باشد و استعمال آنها نشاید مگر بعد تنقیه بفصد و مسهل تا ورم بهم نرسد و گویند که اکتحال سنبل رومی و یا خبث بعسل آمیخته و یا عکر زیت کهنه و یا مر تنها و یا مع سنبل هندی و یا روغن گل و یا توبال نحاس و یا قلقدیس محرق مسحوق بسفیدی بیضه آمیخته و یا دخان مر و یا خرد سوده بآب آمیخته و یا باسلیقون و یا سرکهٔ ممزوج بآب و یا زنجار حدید و یا عصارهٔ حصرم و یا اشق و یا زبد البحر و یا زنگار مخلوط بادویهٔ خشونت اجفان که مقوی فعل آنهاست و یا گل سرخ و یا دخان زفت و یا صدف مروارید سوخته و تقطیر نشاستهٔ محلول در شیر دختر یا سفیدی بیضه و یا صمغ عربی در گلاب حل کرده و یا دوام تقطیر شیر دختران هر واحد نافع خشونت اجفان و غلظ آنهاست و اگر با خشونت گرمی مفرط باشد و درجه پیدا کند ادویهٔ بارده لینه که در قروح عین مذکور شد استعمال نمایند و بعضے خشونت را بعسل و نمک می نمایند و این هنگام حرارت قوی جائز نبود و بعضے آنرا بشادنج حک میکنند و بعضے بمغرفهٔ میل میخراشند و بعضے بچوب انجیر یا برگ آن و بقول ایلاقی حک جفن چندان باید که خون فاسد از ان برآید و خشونت تحلیل یابد و باید که انزروت و نشاسته و شیاف ابیض و امثال آن استعمال نمایند که از جهت تسدید موجب فرط خشونت میگردند

حکهٔ اجفان و ماق

و آن خارش ست که در باطن پلک و بیشتر در ماق اعظم و قریب بدان و گاهی در ماق اصغر و گاهے در تمام پلک بهم میرسد و با سرخی جفن و سیلان اشک شور باشد و با آن خشونت معتد به و ثبور متقرح و منفتق نبود بخلاف جرب و سببش رطوبت مالح لعدقی ست خواه از خلط حار باشد خواه از غیر حار و بقول جالینوس از آفتاب و غبار نیز حادث شود مع فساد اغذیه و خوردن توابل و ملوحات و کوامخ و بقول حاره و مانند آن علاج انچه در حکة العین گذشت بکار برند مثلاً کاسنی تازه یا تخم آن کوفته بروغن گل بر پلک ضماد کنند و تضمید بشحم انار ترش نیز مفید ست و مازو و هلیلهٔ سیاه ضماد کردن نیز مفید و تمریخ با دهان مرطبه کنند و اگر کفایت نکند عدس مقشر گل سرخ سماق شحم انار همه سرشته ضماد نمایند و شیاف سماق یا برود حصرم یا توتیاے مربی بآب حصرم و آب سماق اکتحال سازند و چشم را به آبیکه در ان گل سرخ و عدس جوشانیده باشند بشویند و شستن و تکمید بآب گرم نیز نافع ست و اگر فائده نشود فصد سر رو کنند و بعد از ان فصد رگ پیشانی کشایند و مسهل و حب ایارج و توقایاد ایارج مقوی یا مطبوخ هلیله و شاهتره و یا ما ء الجبن بحسب خلط غالب با دویهٔ لائق آن مکرر دهند بعده اکحال مدمعه مثل باسلیقون و کحل عزیزی و روشنائی اکتحال سازند و زنگار مخلوط باکحال و فلفل و قاقطار و زنجبیل و سنبل هندی و سرکهٔ مخلوط بآب هر واحد جالب دمعه و نافع حکهٔ جفن ست و اصلاح غذا به تناول گوشت بزغاله و حملان و نان گندم صاف و نقل بانجیر و مویز و مانند آن و ترطیب مزاج بدوام حمام بآب نیم گرم و مروخات بادهان شیرین مثل روغن گل و بنفشه و نطولات برسر و اشربهٔ مرطبه مسکن لذع و حدت ماده درین باب سودمند ست و اگر با حکه رطوبت باشد دواے ارسطراطیس یا ارسطوطین نافع بود و بقول روفس قطور سرکهٔ ممزوج بآب مزیل حکه است و اکتحال آبنوس محرق مغسول و کذا خولان و کذا انزروت و کذا صبر و کذا آب پیاز و مثل او توتیاے کرمانی و کذا دخان بطم یا مر یا میعه یا قطران یا زفت یا کندر یا قطن هر واحد مفید و کذا تکمید بجزوه که در آب یک رطل سماق یک اوقیه جوشانیده باشند تر کرده و کذا توتیاے کرمانی دو درم هلیلهٔ زرد صبر سقوطری فلفل دار فلفل مامیران زرد چوب هر واحد یک درم مثل غبار سائیده از پارچه گذرانیده بآب حصرم هفت روز در آفتاب داشته بعده اکتحال نمودن نافع حکهٔ ماقین ست و جالینوس گوید که هرگاه ادویهٔ موضعیه قبل فصد و تنقیه بمسهل استعمال نمایند در چشم وجع و ضربان و بباعث آن انصباب مواد بسوے چشم حادث کنند و ترک نمک و ترشی در ادویه و اغذیهٔ حریفه نمایند و بالجمله علاج آن مانند علاج خشونت و جرب خفیف ست

جرب الاجفان

و آن خشونتی ست که در باطن پلک بالا با خارش و بثور بهم رسد سبب او رطوبت ردیهٔ مالحهٔ بورقیه است حاصل از خون حاد یا خلط حاد دیگر که اولاً باحداث خارش اندک ابتدا کند پس خشونت مع وجع و ثقل پلک بهم رسد و پلک سرخ گردد پس این اعراض زیادتی پذیرند و متقرح شود و بعد ازان بثور صغار صلب پیدا شود و عند اشتداد شقاق در حکه و تورم و بعد تنقیه و کثرت امتلا و سوء مزاج دماغ از اسباب اوست و اکثر حدوث آن بعد از قروح عین و رمد بود و آن چهار نوع ست اول را منبسط نامند و این خشونت خفیف باسرخی باطن پلک و دمعه میباشد و از مداومت غبار و دخان و حر شمس و بعد از رمد ظاهر میگردد و از اهمال مریض در پرهیز و سوء تدبیری معالج بتنقیهٔ خلط دیگر غیر از خلط واجب الاستفراغ و دادن دوای خلاف مستوجب تولید این مثلاً استعمال مبردات کثیر که بدان سبب قدرے از فضول غلیظهٔ کثیفه با کیفیت حریفهٔ لذاعه زیر غشاے پلک محتبس باقی ماند و دران حرقت و لذع بهم رسد و باعث خارش اندک و بثور و دمعه گردد و این را یونانیے اسطرطس نامند یعنی خشونت و دوم را حصفے گویند و این نوع اقوی از اول ست گاه عقب رمد پیدا شود و گاه بدون رمد از بخارات حادهٔ حادث از اخلاط حریفهٔ عفنهٔ حاره که زیر غشاے داخل جفن متمکن گردد حادث شود و صورت آن شبیه بحصف صغیر دانه بود که سر آن سفید باشد و ازان قشور خفیف رقیق جدا شود و چون در علاج آن اهمال نمایند یا حک کنند آنرا دمعه و سبل و بیاض عین بهم رسد و این را یونانی طراخوطس نامند یعنی حدت و سوم را تینی خوانند و این اقوی از دوم ست و گویند که شریر ترین انواع جرب ست و سببش فساد خون و حدت و احتراق آنست بحدیکه در گوشت پلک سرایت کند و آنرا فاسد سازد و صورت این نوع بشکل دانهای انجیر ست اسفل آن مستدیر و سر آن تیز که یکی با دیگرے ملتصق باشد و متقرح شود و باعث هیجان درد گردد و این را یونانی سوقوسیس نامند یعنی تینے و سوقی بلغت الیشان بمعنی انجیر ست و نزد این سرافیون آنرا تینی ازین جهت نامند که در جفن تشقاقی پیدا می شود مانند تشقاقی که در جوف انجیر بهم میرسد و بعضے در وجه تسمیهٔ آن گفته اند که دران شقاق میباشد مانند تشقاقیکه در پوست انجیر بهم میرسد و در نوع چهارم جرب اختلاف ست بعضے گویند که چهارم را بردی نامند و آن شبیه بهبرده بود و این نوع بارمد ولبساست که بی رمد حادث گردد و صورتش آنست که دانهٔ سفید زیر پلک بالا ظاهر گردد وقتی با الم و گاهی با خارش که علیل بخارش آن لذت یابد و بعد ازان الم زیاده گردد و باشد که بادی شعر زائد پیدا شود و سبب آن مادهٔ مرکب از کیفیت فاسدهٔ حریفهٔ لذاعه در رطوبت غلیظه ست و بعضے گفته اند که چهارم را عدسی گویند و آن شبیه بعدس سیاه است که قرحه گردد و بالای آن خشک ریشه پدید آید و این قوی ترین انواع جرب ست و مرضی ست طویل و سبب آن فساد خون و حدت آنست و بقولی مادهٔ سوداویهٔ متعفنه است و این را یونانی طوثخیس یعنی مجبب نامند و کمتر ست که این بزودی منقلع گردد بسبب غلظت و کثرت ماده خصوصاً چون کهنه گردد و بعضے گویند که نوع چهارم جرب را خشونت و صلابت زیاده و طویل المدت ست و لهذا اصعب ترین انواع ست خصوصاً که بطول بجامد علیل بیداری کشد با لجمله طریق تشخیص اقسام مذکوره آنست که پلک مریض برگردانیده در باطن آن نظر کنند اگر دران سرخی بسیار و خشونت اندک و بثور صغار منبسط با وجع و دمعه باشد قسم اول بود و اگر دران دانهاے خرد سفید سر شبیه بحصف مدرک گردد با وجع شدید و ثقل پلک خشونت و دمعه زیاده از اول بود قسم دوم باشد و اگر دران غلظ و خشونت شدید بحدیکه در باطن پلک شقاق مانند تشقاقیکه در انجیر باشد یا لمسها معلوم شود و سرخی و وجع و حکه و ثقل اجفان شدید تر بود قسم سوم باشد و اگر میل دانه به بیاض یا کمودت و خشک ریشه دریافت گردد و خشونت و صلابت دران زیاده از انواع دیگر و طویل المدة بود و یا شعر زائد تابع او باشد قسم چهارم بود و گویند که ردی ترین انواع جرب آنست که بعد از رمد بهم رسد و سالم ترین جرب آنست که بران حکه تنها مقدم باشد و از جرب بعضے رقیق و در ابتدا میباشد و باوے در باطن پلک خشونت و سرخی اندک باشد و عقب حکه بهم رسد و بعضے ازان مزمن و غلیظ بود و دران شبیه بالتشقاق محسوس گردد و جفن غلیظ باشد و عقب رمد و قروح بهم رسد اکنون بدانند که چون بسبب مغائرت اسباب اقسام جرب مداوای جمیع اقسام بیک تدبیر نیست بلکه در بعض تدابیر شامل ست و در بعضے ازان مغائر یک دیگر لهذا اولاً علاج کلی اقسام جرب بقلم می آید و بعد ازان علاج مخصوص هر قسم آن مسطور گردد

علاج کلی اقسام جرب

هرگاه رمد یا قرحه مقارن جرب باشد باید که اولا بمعالجهٔ رمد و قروح متوجه شوند و بعد ازان متوجه علاج جرب گردند و ایضاً اگر بادی مرضی دیگر باشد اولا اهتمام شدید تر ازان هر دو نمایند و چون با جرب ورم و تقرح جمع شود ادویهٔ حادهٔ قویه استعمال نکنند و اول علاج اقسام آن در صورت غلبهٔ خون فصد قیفال ست و مداومت استفراغ بفصد هرچند در ماهی دو مرتبه باشد اگر خون بسیار غالب و فساد آن ظاهر باشد و فصد ماقین و جبهه و حجامت بعد فصد کلی یعنی قیفال و اکحل و حبل الذراع و در غلبه

احوال تنقیهٔ بدن بدوائے مسہل مثل مطبوخ فواکہ یا خیار شنبر یا نقوعات یا شربت ورد و بنفشه یا طبیخ ہلیله یا قرص بنفشه یا ہلیلهٔ زرد و شکر یا بمطبوخ مقوی تبرید و غاریقون و ایارج فیقرا یا بمطبوخ افیتمون و یا بحب صبر و حب ذہب و قوقایا و حب افتیمون بحسب حاجت نمایند و ایضاً بہر تنقیهٔ سر چشم غرغره بمثل سکنجبین و ایارج فیقرا کنند و سعوطات منقی استعمال نمایند و اگر صبر خند بید ستر حاود شیر ہر و احد نیم درم صعتر فارسی حضض ہندی زعفران شکر طبرزد عدس مقشر انزروت ہر کدام یک درم کندش پنج درم باریک سائیده در آب مرزنجوش لقدر فلفل حب بسته سعوط کنند و بعد تنقیهٔ تام بر آن مواظبت نمایند و در جمیع انواع جرب مجرب ست و قبل از تنقیه استعمال آن مضر و بعد از تنقیه مداومت استحمام با آب شیرین نیم گرم سازند و از انچه موجب امتلای راس و عین و وجه از کیموسات و فضول و ابخره ردیه گردد اجتناب ورزند بجدی که از آواز شدید حرکات عنیفه تعب و جماع و غضب و کثرت کلام و پست نمودن بالین و طول سجود و از غبار و دخان و بوئیدن روائح منتنه احتراز نمایند و روغن بر سر استعمال نکنند و بالجمله از ہر چه باعث صعود مواد بسوی فوق و جذب آن بسوی چشم و چہره گردد منع نمایند و تخفیف غذا و تلطیف او و ترک عشا کنند و با وجود این تدابیر لابد ست استعمال تطفیه و ترطیب برای تعدیل مزاج بمثل آشامیدن آش جو بشکر و نقوعات از عناب و آلو و زرد آلو و مانند آن و خصوصاً مطبوخ برگ حنا و شاہتره و عناب سرحو که اگر قبل از فصد ہفت روز بدہند و بعده فصد و تنقیه نمایند بمعنی اصلاح ماده و تسکین آن مجرب ست و استعمال بقول بہر ده مرطبه مثل خیار و خیار زه و کدو و خرفه و مزورات لطیفه نافع و ترک شیرینیها و چیزهای شور و مجففات و ترک لحوم غلیظه مناسب و اگر گوشت استعمال نمایند گوشت بزغاله و حملان و جوجهٔ مرغ فربه دہند و نان آرد گندم پاکیزه جید الطبع و زردهٔ بیضهٔ مرغ نیم برشت و مانند از فواکه انجیر و انگور و مویز و مانند آن مناسب و غذا بقدر معتدل دہند و از ادویهٔ موضعیه زردی سبز مثل غبار سائیده بپلک منقلب ساخته بر آن بپاشند و سه ساعت بگذارند که معمول ست و کافور در آب حل کرده نیز نافع بود و بعد تنقیه استعمال جالیات مثل گلاب با نمک یا سرکه یا شکر نیز مفید ست الا در جرب که از ان تشنج مثل سبوس جدا گردد و خاکستر موی انسان و حضض و صبر ہر واحد تنہا سودمند بود و قطور رب آب انار ترش در سه روز قلع آن میکند بعد از ان که کحالین از علاجش در مانده باشند و چکانیدن گلاب که در ان آمله تر کرده باشند نیز مفید و اکتحال سرمه مع حضض و سماق مجرب نوشته اند که با یک جزو قشور نحاس و دو جزو سوده بعسل سرشته و یا صبر سوخته یک جزو نوشادر نیم جزو کوفته بیخته بشہد آمیخته استعمال نمایند و یا صعتر سوخته نوشادر ہر کدام چہار درم صمغ عربی دو درم کوفته بیخته با سرکه بسایند و در سایه خشک کرده سرمه سا نموده اکتحال فرمایند و بعد فصد دست و مسہل شیافات لینه و مرارات و دینج و امثال از ادویهٔ ناجعه است و نسخہای مرکبات مذکوره در فصول سابقه مسطور شد و بعده اعادهٔ فصد جبہه و رگ ماق کنند و تلطیف غذا بغایت و استحمام حتی الامکان این ذرور کبس نمایند از مجربات ناجعهٔ صحیحه است خاکستر موی انسان صبر مازو ہر واحد یک جزو شکر دو جزو زاج سوخته ہر کدام نیم جزو قرنفل زاج سرخ ہر کدام ربع جزو سائیده مکرر کبس کنند و گاہی بصبر تنہا و کذا مازو و عصارهٔ قنطوریون صحت یابد و با شیاف خلائی و شیاف غوره و شیاف روشنائی و شیاف سماق بعمل آرند و حک جفن بشیاف احمر و ذرور اصفر و یا بباسلیقون و بعد از ان باغبر نیز مفید گفته اند و ایضاً اکتحال اقلیمیای نقره و توتیای کرمانی و شکر و یا اقلیمیای ذہبی و یا سرطان بحری محرق مغسول و یا بقم ضب و یا زبل حردون و یا آبنوس سوخته شسته و یا فوفل و یا عصارهٔ پوست زرد اترج و یا پوست بیضهٔ مکلس و یا بول صبیان معقود در ظرف مس و مسحوق و یا خون حجل خشک کرده سائیده و یا زہرهٔ کلنگ یا کبش یا دب یا خروس یا زغن یا عقاب یا نسر خشک کرده سوده و یا توتیا و آب پیاز مساوی و یا زبد البحر و یا قشار کندر بریان سوده و یا تخم قطف و شکر مساوی سوده و یا اثمد بجای شکر نموده و یا قلقطار محرق و یا قلقدیس محرق و یا اشق در آب حل کرده و یا شادنج مخلوط بعسل یا زعفران و یا پر سیاوشان و یا زجاج محرق و یا شنگرف و یا خضض یا بصیفین قطع کرده میل در ان تر نموده و یا عصارهٔ فراسیون ہر واحد نافع جرب ست و کذا ضماد موی انسان سوخته و مرداسنگ لفافه نموده و یا زوفاے رطب مخلوط بشحم اوز و یا آب غوره جوشانیده تا زیاده از نصف فانی گردد و در آفتاب گذاشته تا قرص شود و یا عصارهٔ قنطوریون دقیق در آب حل کرده بعد حک جرب با آب انار ترش و بعده قلب جفن تا دو ساعت و یا زنگار و بعده مقلوب داشتن پلک تا ساعت و یا حجر اسیوس یا زرنیخ و یا زفت بر پارچه مالیده و کذا کماد چشم بسماق بکنیم ادقیه در یک رطل آب جوشانیده و در ان پارچه تر کرده و ذرور کباش قرنفل باریک سائیده بعد قلب جفن الم شدیدی آرد تا دو ساعت بران صبر نمایند که بعد از ان نفع عجیب بخشد و حک جرب از اقاقیا و صمغ بصورت بلوط ساخته و کذا از زنگار نیز مفید و اختلاط نوشادر در ادویهٔ جرب و کذا سحق اکحال جرب در صلایهٔ مس و دستهٔ آن مقوی فعل آنهاست و حنین گوید که از زنگار سه درم اسفیداج دو درم و نیم سائیده با آب شیاف ساخته در جرب جفن استعمال نمودن منفعت عجیب دارد و بقول اہرن و رازی شادنج و مرد ارسنج مساوی مثل غبار سائیده در شراب ریحانی شیاف ساخته اکتحال نمودن جرب پلک را زائل کند و بدانند که بقول رازی بحدت ادویه بقدر قوت علت باید و ادویهٔ موضعیه استعمال نکنند مگر بعد فصد و استفراغ و نقاء بدن و لا سیما مع ہیجان مواد تا بر مریض آفت نیارد اقوال اطبا بقول شیخ در ابتدائے جرب شیاف احمر لین و بعد از ان شیاف اخضر لین نافع ست

واگر قوی تر از آن خواهند احمر حاد و اخضر حاد و طرخماطیقون و کحل ارسطراطس و شیاف زعفران اکتحال نمایند و گاه معالجه می نمایند بزهره بز و زهره خنزیر و نوشادر و مس سوخته و قلقدیس مجموع یا هر واحد تنها و باسلیقون و شیاف رمادی جید ست و دوای ارسطراطس سخت سودمند ست و یا بگیرند مس سوخته نوشادر ده جزو و فلفل هشت جزو و اقلیمیا چهار جزو و مر دو جزو و زعفران دو جزو و زنگار پنج جزو و صمغ بست جزو کوفته بیخته در آب باران سرشته بکار برند و یا فلفل دار فلفل نوشادر هر کدام یک درم زعفران حضض هر کدام شش درم سنبل الطیب چهار درم کافور یک دانگ باریک سائیده وقت حاجت اکتحال نمایند و بالجمله با کحال حاده جالب دموع و منقی رطوبت اکتحال کنند بعد تکمید چشم بابونه و اکلیل الملک و اندکی نمک و تعاهد حمام و از اکحال موافقه برای جرب برود حصرم و اقوی از آن شیاف روشنائی و شیاف سنبل ست و چون در جرب حرارت پیدا گردد لشیاف ابیض اکتحال نمایند و از ادویه که باعث الم شدید گردند اجتناب ورزند و هرگاه درین علت خارش سخت پدید آید کاسنی تازه کوفته قرص ساخته بروغن گل مسح کرده وقت خواب بر چشم بندند و سفیدی بیضه و نشاسته در گلاب حل کرده بر چشم بندند اگر کفایت نکند ضماد عدس و تخم رهان که در باب حکه گذشت بکار برند و شیاف سماق در چشم کشند و اگر فائده نکند فصد و مسهل و تعدیل تدبیر نمایند و فصد رگ پیشانی نافع بود و طبری گفته که علاج جرب چکانیدن سرکه و استعمال حمام و تدهین سر و پرهیز و تلطیف غذا و اکتحال با دویه جالب دموع ست و جمیع انواع جرب که محتاج بحک باشد باید که طبیب آنرا حک نماید مگر بوقت اضطرار که از هیچ ادویه دیگر زائل نگردد و قبل از تنقیه بدن نیز دست بآن نبرند ابن سرافیون گوید که علاج در نوع اول جرب با دویه حاده لطیفه جالیه دمعه مانند روشنائی و شیاف احمر و شیاف اخضر نمایند و اگر با جرب رمد بهم رسد با دویه جرب ادویه مصلح رمد مخلوط سازند و اگر با جرب قرحه در چشم بهم رسد که بسبب حدت ماده تاکل آن نمایند استعمال ادویه مغریه لطیفه نمایند و اگر جرب بطول انجامد تا آنکه در اجفان از دو نوع اخیر جرب بهم رسد پلک را بشکر طبرزد یا آهن حک نمایند و بعضی آنرا بحجر قیشور حک می نمایند ابو الحسن فیلسوف در کتاب مغنی می نویسد که علاج نوعین اولین بفصد و حجامت و تنقیه بدن ست اگر ممکن باشد زیرکه استعمال ادویه حاده قبل استفراغ در چشم ورم حار پیدا میکند و بعد تنقیه پلک را منقلب ساخته بشیاف احمر لین یا حاد بخارند و شیاف اخضر و باسلیقون و یا توتیا یا بکار برند و مریض را بدوام دخول حمام امر کنند و اگر چشم گرم شود ادویه حاده موقوف کنند و با صلاح مزاج پردازند و لشیاف ابیض تسکین نمایند و هرگاه التهاب ساکن شود بعلاج جرب رجوع کنند بشیاف احمر لین و اغبر و اگر کفایت نکند با دویه حاده اعاده کنند و علاج نوعین اخیرین بفصد دست یا پیشانی یا به تنقیه کنند و جفن را برگردانیده بشکر یا کف دریا یا قیادین بخارند تا آنکه پلک در رقت بحالت اصلی عود کند و بعد حک آب زیره بچکانند و بر چشم زردی بیضه در روغن گل نهند و روز دیگر ذرور اصفر یا اغبر بپاشند و هرگاه حدت حک ساکن گردد پلک را منقلب ساخته بشیاف احمر لین بخارند پس اگر بقیه از آن در جفن باقی ماند برای تعدیل عضو مریض را در حمام داخل کنند و بعد تسبیخ میفرماید که علاج نوع دوم و سوم از جرب حک بحدید ست یا با دویه حاده مانند زبد البحر خصوصا قسمی که معروف بقیشور ست و یا به برگ انجیر و یا از شادنج و زعفران و مر و قیشور شیاف ساخته بدان حک نمایند امین الدوله گوید که علاج نوع سوم و چهارم مجملا استفراغات و استعمال اکحال و ترک مبخرات و اکثار اغذیه و کثرت استعمال حمام ست و مفصلا فصد قیفال و عرق جبهه و ماقین و حجامت و تلیین طبیعت مکرر و تقلیل غذا و ترک طعام شب و چون جرب بحک محتاج گردد لشیاف احمر لین حک نمایند بعد از آن اغبر یا ذرور اصفر بپاشند یهودی گفته که چون حک نمایند جرب را باید که همیشه نمایند تا آنکه غلظت جفن زائل گردد و بحالت اصلی خود باز آید پس زعفران نرم سوده بحریر بیخته بران بپاشند و سفیده بیضه مرغ با روغن بنفشه بر چشم گذارند و تا هشت ساعت به بندند پس باز نمایند و فردای آن لشیاف الحمر اکتحال کنند و گویند که پلک را گردانیده ملاحظه نمایند اگر جرب کم ست بشکر طبرزد آنرا بخارند و اگر بسیار ست بنوشادر پس ذرور لین بران بپاشند و اگر زمستان بود بعد از حک مغز بادام و زیره کوبیده بران ضماد کنند و اگر تابستان باشد بزرد تخم مرغ و بنفشه ضماد نمایند آنچه حاصل کیفیت حک آنست که پلک را بانگشت برگردانند و باطن آنرا بپاره نبات یا بزبد البحر و یا به برگ بید انجیر و یا بچوب آن و یا بمحک مذکوره شادنج وغیره و یا بآله ورده که برای حک جرب میسازند حک نمایند و بعد از آن بشادنج مغسول اکتحال کنند و رازی گفته که آله معروف بورده مبضعی ست که سر آن بشکل دینار میباشد و حک می نمایند بآن تا خشونت زائل گردد و خون از آن بر آید و بعد از آن باید که زیره بخایند و آب آن در چشم چکانند و روز دیگر ذرور اصفر بپاشند و یا معالجه بشیاف احمر و اخضر نمایند اگر بقیه آن مانده باشد ابن ماسویه گفته که جرب و ظفره اگر صلب غلیظ مزمن باشند علاج هر دو بقطع ست و اگر رقیق باشند با دویه جالیه مانند مس سوخته و قلقند و زهره خنزیر و نوشادر و زهره کلاغ و اگر فائده نشود ادویه اکاله و معفنه بآن مخلوط نمایند و ادویه که در آن قبض بسیار باشد نیز جرب را قلع می نماید و اگر با جرب رمد باشد با دویه رمد چیزی از ادویه جرب مثل اصطفطیقان مخلوط سازند و اگر با جرب حدت قرحه و تاکل باشد ممکن نیست

علاج آن باد و یه جرب مگر آنکه پلک را برگردانیده حک نمایند که باعث زیادتی وجع و سیلان نگردد چنین درازی گویند که چون جرب مزمن گردد ابتدا بفصد دست نمایند بعده فصد جبهه و ماق بگیرند و بر جفن زلو اندازند بعد آخری دحک بعد فصد دزبو و بعده فصد ماق استعمال نمایند که این تدبیر پلک دست و اگر حک قبل از فصد استعمال کنند ماده از انچه تحلیل شود زیاده تر منجذب گردد

علاج جرب منبسط

فصد قیفال و حجامت نمایند و مسهل دهند یا بهر اسهال گل بنفشه چهار درم سوده با جلاب شکر آمیخته بیاشامند و یا القوقیا هلیله که در فصل خشونت جفن گذشت و یا قرص بنفشه به نسخهٔ ذخیره بدهند و بعد از تنقیه استحمام دائم کنند و کحل روشنائی و شیاف احمر لین و ذرور اصفر صغیر در چشم کشند و پلک را بشیاف مذکور بخارند پس استعمال کنند شیاف اصطفطیقان و شیاف اخضر و شیاف زنگار اگر احتیاج بدوای قوی تر افتد و بعد راحت از اذیت حک ذرور اغبر اکتحال نمایند و اگر در پلک خشونت بسیار باشد ذرور اصفر کبیر و شیاف احمر حاد اکتحال کنند و بشیاف اخضر و باسلیقون حک نمایند اگر فائده نشود بشکر طبرزد حک خفیف نمایند و بقول بعضی بشیاف احمر لین حک نمایند و بعد از ان باغبر و نیکو نیست حک بشکر طبرزد و اگر زائل نگردد بوره حک نمایند پس آب زیره نمک خائیده بچکانند و بعده بزردهٔ بیضهٔ مرغ و روغن گل بر چشم ضماد نمایند و بعد از ان بشیاف احمر اکتحال کنند و بعد تسکین درد حک ذرور اصفر و باسلیقون استعمال نمایند و از اغذیهٔ مولد اخلاط ردیه اجتناب ورزند و اغذیهٔ لطیفه و خفیفه محموده مثل جوزهٔ مرغ و تیهو و مزورات تناول فرمایند و بقول طبری اگر با غلظ و صلابت باشد بعد تنقیه بشرط خفیف بران زنند و بمیل حک نمایند و بعد از ان بدو یا سه میل از سرکه اندکی ممزوج بگلاب اکتحال کنند و بعده اکتحال بروشنائی و باسلیقون کبیر لازم گیرند و اگر غلظ منحل نگردد و صلابت آن باقی ماند در خراشیدن آن تجدید باکی نیست و هر صلابتی که در پلک باقی ماند و در بدن ماده و امتلائی نباشد بنجار آب گرم و تکمید بدان و پرهیز و تدمیع تحلیل می یابد و بقول جالینوس علاج این نوع جرب که از حر شمس و غبار حادث شود بغسل و تکمید بآب نیم گرم و پرهیز از ملوحات و حرافت و حموضت است

علاج جرب حصفی

بعد فصد سر رو اسهال بطبیخ هلیله یا افتیمون و مسهل و حب ایارج و ماء الجبن و آب شاهتره بحسب مزاج نمایند و بر اغذیهٔ لطیفه حتی المقدور اقتصار کنند و بعصارهٔ حصرم اکتحال نمایند و اگر فائده نشود بشیاف احمر لین یا شیاف خولان و ذرور اصفر صغیر و روشنا یا اکتحال کنند و یا شادنج عدسی دو درم و سنبل یک نیم درم کثیرا نیم درم صامح محرق که ابار ست یک درم صمغ عربی میعه یا بسد محرق اقلیمیای فضی اقلیمیای ذهبی هر یک دو دانگ فلفل سفید نیم دانگ کوفته بیخته سحق بلیغ نموده بآب باران یا بآب جوش داده صافی حبوب مانند عدس سازند و هر روز یک عدد از ان بآب سائیده اکتحال بمیل نمایند و حک نمایند بآن دو میل پس اگر بعد اکتحال آن گرمی پیدا شود چشم را به برود بنفسجی خنک سازند و باز اکتحال بدان نمایند و باید که این نوع را بشکر و حدید و غیر آن حک نمایند که بسبب بودن این قسم در سطحه و عدم نفوذ آن در عمق احتمال خرق غشای صحیح و افساد جفن دارد مگر عند ضرورت شدید حک خفیف جائز داشته اند و ایضاً استعمال روغنها و اکتحال باشیاف حاده درین نوع نشاید و اگر شیاف حاد اکتحال نمایند البته بعد از ان برود بنفسجی استعمال کنند بالجمله در علاج این نوع مبادرت نمایند و استحمام بسیار کنند و این نوع با لزوم پرهیز و تنقیهٔ بدن باد و یهٔ موافقه سریع الزوال ست و باید که این کحل بعمل آرند سفیده آب کف دریا نشاسته صمغ عربی مساوی گرفته شیاف ساخته حسب حاجت اکتحال نمایند و از جمیع اغذیهٔ مولد خون بسیار پرهیز کنند و بغذای کمتر اقتصار ورزند و این نوع اگرچه خفیف و سریع الزوال ست لیکن نکایت او عند خطای علاج عظیم می باشد

علاج جرب تینی

بعد از فصد مکرر و تنقیه بمسهل سودا و غراغر و سعوطات و استعمال حب بنفشه در هر هفته دو بار اکتحال بباسلیقون و شیاف احمر حاد و شیاف اخضر نمایند و اگر تقلیل نه یابد بشکر یا زبد البحر یا حدید بخارند و بران آب زیرهٔ کرمانی و نمک خائیده بچکانند و زردهٔ بیضهٔ مرغ و روغن گل تا دو سه روز بر چشم ضماد نمایند و در روز سوم یا چهارم و بعد از ان بشادنج مغسول و باغبر اکتحال کنند و بعد از ان اکتحال بشیاف اخضر و باسلیقون نمایند و اگر بعد معالجه بحدید گرمی در چشم بهم رسد شیاف ابیض استعمال کنند تا آنکه حرارت تسکین یابد بعده ذرور اصفر صغیر و بعد از ان شیاف احمر لین و حاد و ذرور اصفر کبیر پس شیاف اخضر و باسلیقون و دیگر شیافات بعمل آرند و بالجمله درین نوع اگر نفعی نباشد و قوت محتمل بود چند بار متوالی فصد قیفال گیرند و اسهال بمطبوخ افتیمون بچند دفعه پی در پی نمایند و فصد رگ ماق یا عرق جبهه کنند و از جمیع اغذیهٔ مولد خون کثیر پرهیز نمایند و بر غذای اقل و الطف اقتصار ورزند بعد از ان بشیاف احمر حاد مدام اکتحال نمایند و چون در مزاج گرمی بعد از گرد آشامیدن

ماء الشعیر با عناب لازم گیرند و هر صبح استعمال خمیرهٔ بنفشه مع ترنجبین و غذا از دزرهٔ ماش مع اسفاناخ مفید بود پس اگر کم نشود و صلابت بهم رسد بآله اوردہ حک نمایند بملایمت تا آنکه مستاصل گردد و بعد حک اکتحال بشیاف ابیض محلول بشیر خر یا شیاف ابار نموده باشند اگر از آن التیام پذیرد بهتر والا موم صاف روغن گل بر آتش گداخته قیروطی سازند و بر آن اندکی سفیداب مغسول پاشیده برهم زنند تا مثل مرهم گردد و در هاون انداخته آب سرد بر آن ریزند و بمالند همچنین باز آب بر آن ریزند و بمالند تا سفید گردد پس قدری از آن بگیرند و بر سنگی گذارند و بر آن اندکی انزروت بشیر خر پرورده پاشیده بسایند که خوب مخلوط گردد پس بسر میل قدری از آن بگیرند و زیر پلک بگذارند و بر چشم رفاده بآب کاسنی و آب برگ عنب الثعلب تر نموده گذارند و به بندند و مریض را بر پشت بخوابانند تا آنکه دوا منحل گردد و بر بنیاد پس چشم را بکشایند و از پنبه بملایمت پاک کنند و اکتحال به برود بنفسجی نمایند و اگر در باطن جفن چیزی شبیه بنسج عنکبوت دیده شود شیر خران در ان بدوشند که پاک میگرداند آنرا و می باید که در جمیع ایام این مداوا از مراعات مزاج علیل غافل نباشند چه با وجود تغیر مزاج بدن علاج چشم فائده نمی بخشد و اگر این قسم جرب خفیف باشد بسا ست که انقلاع می یابد بحک از شکرطبرزد بدون حدید

علاج جرب بردی وعدسی

در بردی تنقیه بمسهل و حب ایارج مکرر کنند و استعمال سعوط مذکورهٔ بالا نمایند و بجریسے که باعث تدمیع گردد و مصرطوبات کند اکتحال ننمایند بلکه انچه باعث نضج و ترقیق ماده گردد مثل قطور و ضماد وغیره که در تعلیم فصل سرده مسطور شد باستعمال آن آرند و اگر غلظت دشوار و صلابت آن زیاده گردد بشکرطبرزد حک نمایند و اگر زائل نشود حک بحدید نمایند پس ادویهٔ مجففه و شیاف اخضر وغیره تدبیر که در برده گذشت بکار برند و این جمیع تدابیر با لزوم پرهیز و تعاهد استفراغ باشد اگر قوت متحمل بود و هرگاه چشم گرم گردد با دویهٔ مذکوره آنرا خنک نمایند و بعضے گویند که علاج آن اکتحال بساذج و زعفران و مرقشیشای محلول بآب اندکی سرکه است و حک نمایند باطن پلک را بشکرطبرزد و یا برگ انجیر یا بحدید اگر احتیاج بدان شود و گویند که اگر جرب غلیظ بود و در آن رطوبت ظاهر باشد تناول این حب آنرا نافع ست صبر ده درم سکبینج پنج درم مقل دو درم شحم حنظل سه نیم درم و این کحل نافع بود روسختج نوشادر هریک چهار جزو صمغ عربی دو جزو همه را بسرکهٔ کهنه سائیده خشک کرده اکتحال نمایند و گاهی نفع میکند آنرا اشادنج و مس سوخته هریک پنج درم دار فلفل نیم درم زعفران دو درم کوفته بحریر بیخته استعمال کنند و در عدسی تنقیه بمسهل سودا و حب افتیمون مکرر نمایند و مطبوخ افتیمون تربدی علوی خان و ماء الجبن بمراة مع حب لاجورد و سفوف آن دهند و سعوط مذکور و غرغره بکار برند و تلطیف تدبیر و حک بسر اگ انجیر یا شکرطبرزد و یا حدید با ستقصا کنند و گویند که این کمتر با دویه علاج پذیرد مگر آنکه پلک را برگردانند و حک نمایند بآلهٔ آهنی که آنرا در دہ نامند و استعمال آن نمایند پس مداوا با دویهٔ که بالا مذکور شد و تلیین طبیعت نمایند و هر صبح استحمام کنند و اکتحال تخم قطف باغی خیلی مفید و کذا خبث الحدید کهنه و این دوای تالیف حکیم کبیر علیخان مجرب ست حضض مکی پوست هلیلهٔ سوخته شیاف مامیثا صبر خسته زیب بسرمه هریک سه ماشه در گلاب بصلایه کرده بمیل زر کشند و هرچه در علاج کلی جرب و نوع سوم مذکور شد بعمل آرند

سلاق

که بیونانی بیوسیما گویند و آن غلظ و سرخی و خارش کنارهای پلک ست که بریختن مژگان و تقریح اشفار مؤدی گردد و اکثر بعد از رمد یا غبث سوء تدبیر در علاج و کثرت استعمال مبردات حادث شود و اطفال را بسبب حرارت و رطوبت مزاج و کثرت گریهٔ ایشان عارض گردد و صاحبان امزجهٔ یابسه را در سن جوانی و تابستان و بلدان حاره بهم رسد و سببش ماده غلیظ ردی اکال بورقی ست و آن بیشتر بلغم بورقی باشد و گاه خونی که حرارت غریبه بعض اجزای لطیفهٔ آن تحلیل برد و بحد سوداویت رسد و تشخیص هر دو سبب چنان کنند که اگر سرخی زیاده باشد و ثقل کم دموی بود و الا بلغمی باشد و سلاق گاه تازه خفیف مبتدی بود و گاهی کهنهٔ مزمن ردی در تازهٔ آن خارش ماق و اجفان خفیف بود و سرخی اندک و در مزمن خارش و سرخی بسیار با انتفاخ و صلابت اجفان باشد و گاهی فساد چشم تابع آن گردد بجهت فرط خبث ماده و سریان تاکل آن بمقله علاج در سلاق نو تنقیه بدوای لطیف نمایند و اگر مزاج رطب باشد استفراغ بچیزی نمایند که در آن قدری ایارج باشد و اگر مزاج گرم باشد بر ادویهٔ لطیفه اقتصار کنند و بماء الفواکه تنقیه سازند و بعد از ان گلاب که در آن سماق و پوست هلیلهٔ زرد تر کرده باشند قطور نمایند و چشم را بدان بشویند که مجرب ست و گویند که این دوا سلاق را که حادث از بوئیدن بوے بغل و فرازل و مستنقعات بسبب حدت و رداءت آنها مثل بخارات داخلی باشد نیز زائل گرداند و در شب عصیر مطبوخ یا شحم انار ترش بگلاب و یا برگ خرفه و یا کاسنی و کشنیز بر روغن گل و یا مغز بادام تلخ بشیر سوده ضماد کنند و یا سفیدهٔ بیضهٔ مرغ بر روغن گل در پارهٔ پنبه آلوده بر چشم بهبندند و یا درس تقشر سماق شحم انار گل سرخ

کوفته بیخته بیضه مرغ سرشته ضماد نمایند وصبح بحمام روند ویا انکباب نمایند بر بخار آب گرم وسعوط بروغن بادام کنند و ادمان حمام انفع علاجات آنست و بقول اطبای
هند گل فتیله چراغ بر تهالی جستی نهند و اندکی روغن چراغ بران انداخته از سپیاری چهالیه بسایند وسائیده آنرا در چشم کشند ویا چرم دلو کهنه بر انگشت بسوزند که
زغال شود وسائیده در پنبه پیچیده فتیله ساخته در چراغ بروغن سرشف روشن کنند و دوده آن بگیرند در چشم کشند و بر پلک بمالند ویا آب برگ دهتوره آب برگ
بهنگره گرفته پنبه دران تر نموده در سایه خشک کرده فتیلهٔ آن در چراغ بروغن شیرین بسوزند و دخان آن در چشم کشند و اگر جست بقدر دو دام در ظرف آهنی بر
آتش انگشت گداز نموده آب ساگ بتهوا اندک اندک بران چکانند تا خاکستر شده برنگ زرد یا سفید گردد باریک سائیده در چشم کشند سلاق وشعیرة العین وحکه
و دمعه را نافع بود ویا پشک کوموش نصف سوخته ونصف آن غیر سوخته سائیده بعسل طلا کنند ویا بیخ بسکهپره سفید در سایه خشک کرده بآب سائیده در چشم کشند ویا
پتهال کبوتر در شهد آمیخته بر پلک بمالند ویا از سرگین خر بطریق تپال جستر روغن بر آورده بر پلک بمالند ویا پارچه کهنه باریک یا پنبه سه بار در آب هلدی وسه بار در شیره
مغز بوله تر کرده خشک نموده فتیلهٔ آن ساخته بروغن سرشف افروزند وکاجل آن گرفته در چشم کشند ودا اگر بیخ آگ سوخته خاکستر آن بآب حل کرده حوالی چشم طلا کرده باشند
خارش وسرخی وغلظ اجفان دور سازد ودا اکتحال توتیای سبز بآب عنب الثعلب نیز مفید ست ویا صدف سوخته سائیده در چشم کشیده باشند ویا کیچلی مار سوخته بار وغن کنجد
بر جره بمالند ویا مگس گرفته سر آن دور نموده خشک کنند وبآب سائیده طلا نموده باشند ویا حب سلاق که دران سپیاری چهالیه داخل ست در چشم کشند و طلا نمایند و گر
خشت کهنه بگیرند و باریک سائیده در روغن زرد لت کرده در پارچه پوٹلی بندند و در تهالی پهول پوٹلی را بگرد انند در روغنی که در ظرف جمع شود گرفته بر پلک چندر روز
بمالند از مجربات ست ودا اگر بگیرند لوی کلان یک عدد و آنرا در پارچه که ظروف کانسی ازان صاف میکنند پیچیده در چراغ نهاده روغن گل دران اندازند و آن فتیله را
روشن نموده بالای آن ظرفی گلی نهاده دودش بگیرند و بدان اکتحال نمایند در ازالهٔ سلاق تجربه رسیده وقطور آب حصرم تازه یا کهنه در چشم مجرب سویدی ست اکتحال
عصارهٔ زیتون بری ویا آب انارین معصور لشحم در ظرف مسی بی قلعی جوشانیده ویا آب بیخ خفشی لشراب کهنه ومر و زعفران جوشانیده ویا بخار حدید ویا خولان بآب حصرم
یا گلاب بر سنگ سوده ومرداسنگ ویا دقاق کندر سوخته ویا آب ترنج ویا عصارهٔ لبلاب ویا صبر ویا زنجبیل ویا زیت عتیق ویا دخان میعه وزفت ومر وکندر وبطم وصمغ صنوبر وقطران
نیز نافع سلاق ست وشیاف صمغ عربی کتیرا هر واحد سه درم نشاسته دو نیم درم اسفیداج پنج درم کوفته بیخته بسفیدی بیضه سرشته شیاف ساخته در گلاب سوده اکتحال
نمودن نیز مفید ست و در سلاق کهنه مزمن فصد قیفال نمایند اگر خون غالب باشد والا برای جذب ماده حجامت ساقین یا میان دو شانه کنند وبعده فصد
رگ پیشانی کشایند وتنقیه بمسهل وحب ایارج یا بمطبوخ هلیله وغاریقون وغرغره با یارج فیقرا وعسل ومداومت حمام وتکمید وانکباب بآب گرم نمایند وبعد تنقیه پرهیز از
اغذیهٔ مولد خلط حاد و تناول اغذیهٔ محمود الغذا مثل گوشت بزغاله وطیور لطیفه خفیفه ونان گندم جید الطبخ مرداسنگ سوده بروغن گل یا حضض وشیاف ماميثا ویا اقاقیا
گل سرخ آرد جو زعفران بآب برگ کاسنی یا آب برگ خرفه سرشته بر پلک طلا کنند وبشیاف احمر لین یا حاد در برد حصرم اکتحال نمایند اگر فائده نشود در روشنائی وکحل جلا یا
عزیزی استعمال کنند ونسخهای آنها در فصول سابقه امراض عین مسطور شده واین روغن سلاق نیز معمول ست تیله تهوتهه یک دام جوز بوا یک عدد هر دو را
در یکدام پخته ریسمان خام گرداگرد مثل گیند به بندند ودر بست و چهار دام روغن گاو تر کرده دو ساعت نگهدارند بعد ازان در آوند کانسی گیند مذکور را بسوزند و ریسمان
سوخته از کارد بتراشند در روغن مابقی را دران گیند کنند بمرور تا که ریسمان بخوبی و جه سوخته شود بعد ازان همه را هفت روز از چوب ڈهاک که در وفلوس چسپانیده باشند
در ظرف کانسی نموده در چشم کشند که بهتر ازین علاجی بنظر نیامده وجهت سبل و دیگر امراض چشم نیز تجربه رسیده ومس سوخته نیم درم زاج سه درم زعفران فلفل هر واحد یکدرم
باشراب عفص بسایند که مثل شهد گردد وبیرون چشم ضماد نمایند مجرب ست وسرگین موش سوخته شنگرف سوخته سوده بعسل سرشته اکتحال نمودن نیز نافع سلاق مزمن ست
وخاریدن پلک بشکر طبرزد وبعد ازان استعمال شیاف سماق و ذرور بقدری حضض واقاقیا وشب چند مرتبه وبعد ازان استعمال ادویهٔ مانع صعود بخار بدماغ مثل اطریفل صغیر
ومربای هلیله سودمند بود و توتیا اقلیمیا مامیران زبد البحر هر واحد دو درم خولان چهار درم زنجبیل یک درم صمغ عربی پنج درم شیاف ساخته در آب حصرم سوده اکتحال
نمودن نفع بین می نماید ویا مغز بادام تلخ مغز خستهٔ عناب پرچه سفال کهنه که بر چاه افتاده باشد هر یک سه ماشه گلاب سه ساله در سنگ سماق دوازده پاس کهرل
کرده از میل جست در چشم کشند وکذا خاکستر پر طاؤس وکذا خاکستر پارچهٔ صافی ظرف کانسی مجرب ست و در سلاق حادث بعد رمد زاج زرد سوخته زعفران سنبل الطیب
هر واحد یک جزو شادنج ده جزو باریک سوده شیاف ساخته در سایه خشک نموده بآن جفن را خاریدن از مجربات بوعلی سینا ست ودر نسخهٔ احمد ابن ثابت نوشته که زاج
را کوفته بیخته بسفیدی بیضه سرشته شیاف سازند و بر سنگ در گلاب سوده اکتحال نمایند اگر چرم گاو میش یا ماده گاو دباغت کرده بسوزانند چنانکه سیاه شود باریک

سائیده در ظرف مسی کنند و نمک لاهوری و فلفل گرد هر یک مقدار خمس آن اضافه نموده با شیرهٔ برگ تمر هندی بدستهٔ چوب نیب که فلوس در و نصب کرده باشند بسایند دو نوبت از شیرهٔ مذکور تسقیه دهند چنانکه حکمی کامل از مس بردارد آنگاه در ظرف برداشته نگاهدارند و هر روز در چشم کشند در رویانیدن مژه و از آلهٔ سرخی و خارش چشم و آماس و سوزش از مجربات داود انطاکی ست و سندروس و زنگار در سرکه و شهد و شیر دختران سائیده اکتحال نمودن نیز مجرب ست و اگر بعد فصد و مسهل دماغ را بسعوط آب بارکشائی خرد پاک کنند بعد از ان سر بخار آب گرم دارند و بحمام بسیار روند و حب سلاق که از سنگ بصری نیله تهوتهه کافور نبات بآب کهرل کرده حب ساخته باشند بآب سائیده در چشم کشند درین باب مجرب اهل هندست و موی سر آدمی در ظرف گلی سوخته سپاری چهالیه سوخته زر سوخته جست کشته کافور چاکسوی قشر نیله تهوتهه بوزن مساوی در روغن گاو سه روز در آوند کانسی بدستهٔ مس حل ساخته هر روز بر پلک طلا نمودن نیز مجرب ایشان ست طبری گوید که هرگاه سلاق بحدی رسد که هر دو ماق سرخ و منتفخ شوند و اشک آید و خره بریزد و اشفار متقرح گردد بعد تنقیهٔ بدن و سر و لزوم پرهیز با حفظ مزاج و قوت شیاف و برج و احمر لین و ابیض مجموع را بآب ... سوده اکتحال کنند و جمع کردن شیاف ابیض بشیافات مذکوره برای منع زیادتی حدت در ماده است لهذا جالینوس گفته که برادویهٔ سلاق اندکی از مبردات مسکن حدت اضافه نمایند و هرگاه سرخی و خارش زائل شود و اشک منقطع گردد پس بحجر الشبی اکتحال نمایند و آنچه در ان شعر روی اشفار بباید بکار برند و بکرر بحمام روند و بآب گرم تکمید کنند و هنگام اشتداد سلاق اکتحال بشیاف لاون نیز مفید ست احمد ابن ثابت و امین الدوله گویند که سلاق از رطوبت مالحه بورقیه بهم میرسد و فصد در ان جائز نیست از فصد و اخراج خون اجتناب و منع نمایند و به برود و حصرم و احمر لین اکتحال کنند اما در سلاق مزمن فصد ماقین و حجامت ساقین جائز داشته اند و گویند که هر چه بجرب اجفان نافع سلاق را نیز مفید ست

استرخاے جفن

یعنی سستی و آویختن جفن اعلی و از ان جهت دشواری برداشتن او ببالا و این بسبب انصباب رطوبت بود در اعصاب پلک و یا تابع ریدا لقوه یا فالج یا قطع وتر حامل پلک باشد و نیز در بعضے استرخاے جفن فی الحقیقت ورمی ست که عارض عضلهٔ رافعه گردد و گفته که گاه سرخی میگردد جفن بیک طرف بهر آنکه سرخی میگردد عضله آن طرف بالجمله تشخیص اسباب مذکوره چنان کنند که اگر تقدم امراض مذکوره یا تفرق اتصال مدرک گردد سببش همان باشد و الا از غلبهٔ رطوبت بر جفن بود و تقدم استعمال مرطبات نیز برین گواهی دهد علاج بعد نضج مسهل بلغم و حب ایارج تنقیه نمایند و اطریفل با ایارج خورانند و غراغر و عطوسات منقیه بعمل آرند و بعد تنقیه مداومت اطریفل صغیر درین علت انفع شناسند و صبر اقاقیا حضض مرمکی زعفران بآب مورد بر پلک و پیشانی ضماد نمایند و تضمید دیگر قوابض و مجففات مثل مرمکی و مازو و مامیثا و رسوت و آس مفید بود و بعده کحل که از خشب یمانی و مامیثا و مازو و سماق و دیگر مدمعات ساخته باشند استعمال کنند و گویند که اکتحال بدخان زیح نشانی و دخان زیح صنوبر صغیر و اقلیمیا و خبث الحدید نافع استرخاے جفن ست و از اشیای مرطبه منع نمایند و تلطیف تدبیر کنند و اگر استرخا تابع ریدا مرضی دیگر از امراض چشم باشد مبادرت بعلاج آن مرض نمایند و اگر بعد زوال مرض استرخا باقی ماند و مانعی از فصد نباشد باید که فصد هر دو رگ منخرین کنند و ضماد مذکور نمایند و یا داخلنی یک درم پوست بیرون پسته جوز السرو هر واحد نیم درم شحم انار دو درم کوفته بیخته را ملک پنج درم بآب بجوشانند تا گداخته گردد صاف نموده ادویهٔ مذکوره در ان حل نمایند و اندکی اسطوخودوس و روغن گل در ان آمیخته بر پارچه مالیده بر سر و پلک سترخی چند شب متواتر گذارند و آنچه اشک باعتدال آورد اکتحال نمایند و از اغذیهٔ سبحره مثل باقلا و ماش و آن و دیگر مبخرات احتراز کنند و علاج استرخاے تابع لقوه و فالج علاج آن هر دو مرض ست و آنچه از قطع وتر حامل پلک بود علاج نپذیرد و اگر استرخاے قوی باشد که منع ابصار نماید و بعلاج دیگر زائل نشود قدرے پلک بالا قطع نمایند و بعد دوختن بر ان موضع ذرور اصفر یا ملکایا بپاشند و بر آن ... غذا بخیسپانند و از مرطبات پرهیز نمایند ۔

شتره

و آن تقلص و انقلاب جفن بسوی خارج ست بحدیکه سپیدی بگیر کمانبغی منطبق نگردد یا متقلص گردد جفن اعلی و منقلب گردد جفن اسفل و بالجمله سه نوع ست و هر یک از انواع ثلثه یا خاص بیک پلک بود و یا عام بهر دو باشد یکے آنکه پلک کوتاه گردد بحدیکه سپیدی چشم را محجوب سازد و این یا خلقی بود و یا بسبب قطع جفن از جهت علتے یا سوء خیاطت و این چنین چشم را از بعی نامند بجهت مشابهت چشم صاحب آن بچشم خرگوش و گویند که این بیشتر در جفن اسفل میباشد بجهت رخاوت آن و درین را شتره بالحقیقت نمی گویند بلکه انقلاب جفن اسفل نامند و این یا طبعی بود و یا عرضی سبب طبعی نقصان مادهٔ لطیفه است که از ان تولد می یابد و عرضی یا بسبب استرخاے هر دو عضلهٔ آنست و یا از تشنج عضلهٔ اشتیله آن و یا بجهت رفتن جزوی از اجزای جفن و یا بسبب حک ردی یا قرحهٔ اکالهٔ و سبب استرخاے عضل یا انصباب مواد رقیقهٔ باردهٔ رطبه است بسوے عضل و ارخاے آن یا عروض تفرق اتصال و عرض آن و یا قوع سده از مادهٔ رطبهٔ غلیظه و درین نوع چشم ضعیف گردد

بسبب تراکم غبار دران دوم آنکه بعض سفیدی را نیوشد داین را قصر الجفن نامند وسبب این نیز مانند سبب اول ست لیکن کمتر ازان و گویند که درین قصر از یک جانب تنها باشد بجهت استرخای عضلهٔ مطبقه و تشنج دیگری سوم آنکه جفن اعلی بر جفن اسفل منطبق نگردد واین یا از غده یا سلعه یا ثولول یا نبات لحم زائد از قرحه یا بدون قرحه یا اندمال قرحه یا تشنج عارض جفن اندمال قرحه بهم رسد وگاهی این همه از تشنج عضل مطبقهٔ جفن پیدا شود گویند که درین قسم سوم سبب طبعی نیز قلت مادهٔ لطیفه است وعرضی آن رفتن جزوی از اجزای جفن یا بسبب چسپیدن مواد بدان و کوتاه گردانیدن طول آن و یا بسبب غلبهٔ یبس بر آن واین اکثر نیست و گویند که گاهی شتره از زائد غشای موضوع بر تجویف علتی باطنی یا بسبب ضربه یا سقطه یا قرحهٔ سر یا جبهه بر سبیل تشنج ایذائی حادث شود وگاه از سوء امساک هر دو جفن وقت لقطهٔ سبل وگاه از ضربهٔ سر خصوصاً نزد بر آمدن چیزی از استخوان بطریق تشنج حادث گردد وگاهی تقلص والتوای جفن قریب موت افتد و تشخیص اسباب شتره چنان نمایند که اولاً مدت عرض او از مریض بپرسند اگر از هنگام ولادت خود بگوید خلقی باشد والا بسوی چشم نظر کنند اگر تفرق اتصال یا قطع جزو آن یا غده یا سلعه یا ثولول یا لحم زائد معلوم شود سببش همان باشد واگر پلک از عوارض مذکوره پاک بود به بینند که در جفن رطوبت ست یا لاغری و پژمردگی و خشکی دران معلوم میشود اگر کثرت رطوبت پدید شود و شتره دفعةً افتاده باشد و مریض از مرطبات ضرر و مجففات انتفاع یابد از تشنج مادی یا استرخای رطوبی باشد واگر پلک خشک و لاغر و دقیق نماید و شتره بتدریج افتد از تقدم استفراغات واسباب مجففه مثل کثرت بیداری وصوم وانتفاع از مرطبات و تضرر از مجففات نیز سوال کنند پس اگر اقرار آن کند سببش تشنج یبسی بود والا حال تقدم عروض نزلات یا ملاقات سردی یا رسیدن ضربه و سقطه یا وقوع قرحه بر سر دریافت نمایند پس اگر تقدم نزله بیان کند و با آن حرکت پلک بطی باشد از سدهٔ مواد رطبه بود واگر ملاقات سردی بگوید وعدم ثقل پلک و تضرر بمبردات وانتفاع از مسخنات آن باشد از برد ساذج بود واگر تقدم ضربه یا سقطه یا قرحهٔ سر بگوید سببش همان باشد **علاج** آنچه از قطع جفن و خیاطت زیاده از قدر لائق واثر قرحه والتحام آن باشد جلد پلک را از موضع ملتحم باز نگاه فند و درمیان شق فتیله بمرهمی که گوشت بر دیاند مثل مرهم ابیض یا باسلیقون یا قیروطی آلوده بگذارند تا درمیان آن گوشت بروید و در شترهٔ خلقی پوست بالای پلک را از وسط شق نمایند و مابین شق بدستور مرهم منبت لحم بگذارند و امین الدوله گفته که شترهٔ خلقی و آنکه از قطع جفن باشد لاعلاج ست مگر بهر تخفیف بموم روغن تمریخ نمایند و ایضاً شتره که از غده یا سلعه یا ثولول یا نبات لحم زائد باشد علاج همه اینها بحدید ست لیکن عمل حدید بعد از نقاء بدن بفصد قیفال و اسهال بطبیخ فواکه باشد و برای رفع لحم زائد ادویهٔ حاده استعمال کنند مثلاً زنگار را بر خرقه بریان نمایند و سحق نموده بران موضع بپاشند و یا سفیداب قلعی و کبریت زرد مغسول طلا نمایند و آنچه در محل هر واحد مذکور ست استعمال نمایند و ایضاً آنچه از زیادتی لحم و قرحهٔ عارض در اجفان باشد دران استعمال شیاف احمر و اخضر و باسلیقون نیز مفید گفته اند واگر شتره از تشنج یا استرخا باشد علاجش علاج تشنج و استرخاست و بالجمله اگر استرخای عضلتین از تفرق اتصال بود لاعلاج ست و آنچه از سده یا مادهٔ بارد رطب مرخی باشد تنقیه بمسهل بلغم و حب ایارج یا حب صبر یا حب اصطمخیقون یا حب قوقایا نمایند و بعد ازان بر موضع مسترخی آنچه باعث قبض و تقویت گردد مثل اقاقیا و ماميثا و آس بگذارند و لبشیا فیکه در شراب کهنه گذشته طلا کنند و یا گل بابونه یک جزو و اشق ربع جزو ضماد نمایند و عصارهٔ برگ و اطراف نرم عوسج و طلیق و یا اقاقیا بآب آس سبز قطور سازند و آنچه از برودت بلا ماده بود بهر تسخین بطول که دران مرزنجوش و صعتر و سنبل الطیب باشد بکار برند و اقاقیا عصارهٔ ماميثا و صافی صبر سقوطری مساوی کوفته بخته بآب مورد سرشته شیاف ساخته بر پلک ضماد کرده باشند و مدام بجا درس وحرف تکمید نمایند و هر چه در استرخا گذشت بکار برند و در شترهٔ تشنجی اگر امتلائی بود تنقیه بدستور استفراغ کنند و تکمید و تعریق سر با دهان ملینه نمایند و در دهنهای محلله بمالند و بر موضع تشنج چیزی که ارخا نماید مانند پنبه بروغن گل تر نموده بگذارند و انکباب بر بخار آب گرم و تکمید بآب گرم از پنبه کنند و قیروطی روغن بنفشه بر پلک ضماد کنند و خطمی و امثال آن طلا نمایند و بلعاب حلبه تنطیل فرمایند و اگر تشنج یبسی باشد بهر ترطیب بطولات و روغنها و اشربه و اغذیهٔ مرطبه و تعاهد دخول حمام بآب شیرین و انکباب بر بخار آبیکه دران گل بنفشه و نیلوفر و جو نیمکوفته و سبوس گندم جوشانیده باشند و تضمید بگل بنفشه و خطمی و سبوس اسغول باشیر دختران و تدهین سر بروغن بنفشه و کدو و هر چه در تشنج مذکور شد بعمل آرند و شتره که از ذهاب جزوی از اجزای جفن باشد دران نیز تدابیر مرطبه استعمال کنند و اگر شتره از اذیت غشای محلل مجفف باشد علاج پذیر نیست و بالجمله تضمید بمرطبات و تعریق سر با دهان مرطبه مانند روغن بنفشه و نیلوفر و کدو وگاهی سعوط با دهان مذکوره و اصلاح غذا و جماع تدابیر مائل بترطیب و تلیین بعمل آرند و از تدمیع چشم منع نمایند و اگر شتره از سوء امساک جفن نزد لقطهٔ سبل باشد نظر کنند که بکدام موضع طبقهٔ ملتحمه چیزی از اصول جفن چسپیده است پس تدبیر جدا نمودن آن نمایند بطوریکه در التصاق جفن بیاید و اگر در داخل پلک چیزی مانند عقده بنظر آید متوجه تحلیل آن گردند باستعمال داخلیون و رفادهٔ مبلول بلعابات مناسبه مثل حلبه و تخم کتان و باید که باسلیقون

و روشنائی اکتحال نمایند واگر زائل نگردد بدستکاری پردازند و در شترهٔ ضربی و سقطی اول ازالهٔ سبب نمایند بفصد و مسهل بعده ادویه که در ضربه و سقطه بباید معه مقویات چشم بعمل آرند و گویند که شترهٔ حادث از ضربه که از آن استخوان بر آید لا علاج ست و تلیین و تمریخ و احتراز از آنچه موجب دمعه گردد مثل دخان و استعمال دوای حرلیف و مانند آن نفی المجامع فائده بخشد انتباه احمد بن ثابت گوید که در شتره از ادویهٔ قابضه مجففه مانند ذرور اصفر و امثال آن حذر نمایند مگر بعد از عمل تجدید ذرور اصفر بپاشند و آب زیره در چشم چکانند و رفاده نهاده بربندند و صبح بکشایند پس اگر ورم حادث شود بعلاج رمد پردازند و الا شیاف احمر لین در چشم کشند و ذرور اصفر بپاشند و اصلاح مزاج و استفراغ بدن نمایند

التصاق جفن

گاهی پلک بسفیدی یا سیاهی چشم یا بهر دو وگاه بپلک دیگر تمام یا وسط آن و یا نزدیک یکی از دو موق می چسپد و سبب آن قروح عین یا جفن ست بواسطهٔ انطباق پلک دران یا خطای کحال نزد نقطه سبل خواه کشط ظفره خواه حک جرب و مانند آن که بزیره و نمک داغ نداده و تدبیر صواب آن نکرده باشد و یا از مدت از خلط حاد لذاع اکال مثل خون محدث استرخای عضلات و انسلاخ در اجفان که از دماغ بچشم ریزد و یا مرتفع گردد به تبخیر از بدن بسوی چشم و گاهی این مرض بندرت مولودی بود پس اول احال تقدم وقوع قرحه یا قطع سبل یا ظفره از مریض بپرسند بهر کدام از آنها که اقرار نماید سببش همان باشد الا اگر حرارت سر التهاب پیشانی معلوم شود و با آن صداع و تمدد در سر باشد سببش تجلب خلط حاد از دماغ بود وگرنه حال احساس المی در معده یا کبد یا مراق یا صدر یا رحم وغیره دریافت کنند اگر در عضوی خللی بگویید سببش ارتفاع بخارات از همان عضو باشد علاج اگر بدن ممتلی بود و مانعی نباشد فصد قیفال نمایند و بحسب خلط غالب مسهل دهند و تعدیل مزاج بدن و سر و چشم و سیما عضو فاعل مرض کنند و ایضاً اگر بسبب تجلب ماده از دماغ باشد فصد سر دکشایند و اگر بسبب دیگر اعضا باشد فصد اکحل یا باسلیق کنند و استفراغ رأس و جمیع بدن نمایند و بعد از تنقیه تبدیل مزاج باقی مرض بمبردات و اکتحال نمایند بشیافی که از اقلیمیای ذهبی و توتیای کرمانی و سفیداب قلعی مغسول و سرب اصفهانی محرق مغسول و قلعی محرق مغسول و کنند از هر یک دو درم دم الاخوین افیون هر واحد یک درم انزروت مدبر بشیر خر یک نیم درم کوفته بیخته بآب بادیان سرشته شیاف ساخته باشند و ذرور انزروت غیر مدبر جائز نیست چه در انزروت حدتی ست که باعث تقرح و خراش چشم و معین بر التصاق میگردد و چون آنرا بشیر بر ورده نمایند حدت آن زائل میشود و بعد ازان اگر موضعی در پلک کشاده باشد دران میل انداخته هر دو پلک را جدا نمایند و شیاف ابیض و ابار اکتحال کنند و عصارهٔ مامیثا حضض و صبر و مرصافی بر موضع علت طلا سازند و شیر دختران و غیر آن و لعاب و لعبه و گلاب در چشم چکانند و پنبه بدان آلوده میان هر دو پلک گذارند و ذرور ابیض که از انزروت آن در شیر خر پرورده باشند بپاشند و ایضاً بعد تنقیه و اصلاح غذا و میل از روغن گل خالص در چشم کشیدن و چشم را مؤرب لبستن تا یک جفن بجفن دیگر متصل نگردد بهترین ادویه در منع التصاق ست و چون پلک بملتحمه یا قرنیه بچسپد مریض را بر پشت بخوابانند و بحیلهٔ زیر پلک در موضعی که ممکن باشد میل داخل نمایند و اگر ممکن نباشد از موضعی یا از جانب موق اصغر بموضع التصاق جفن را بشگافند بقدریکه میل نفوذ کند پس میل را از زیر جفن داخل کنند و بصناره آنرا معلق گردانند و اندک اندک از طرف بالا بکشند و پلک را بمبضع از طبقهٔ چشم باحتیاط تمام جدا نمایند که چیزی از طبقهٔ چشم بریده نشود و بعد شگافتن و جدا نمودن پلک از چشم آب زیره و نمک خائیده در چشم چکانند و زیر پلک پارچهٔ کتان کهنه نرم بزردهٔ بیضهٔ مرغ و روغن گل تر نموده گذارند و بدان رفاده تر کرده نیز بر پلک گذارند و بعصابه سبک بربندند و صبح بکشایند و اعادهٔ این تدبیر نمایند و همچنین تا سه روز عمل نمایند پس هرگاه از عود التصاق طمانیت حاصل گردد بکشایند و شیافات مدمله مثل شیاف ابیض سه روز بچکانند و بعضے شیاف ابار و شیاف احمر لین می چکانند و چون صحت حاصل شود چشم را باکتحال اثمد و روشنائی و مانند آن تقویت دهند و اصلاح مزاج و تعدیل طبع و تقلیل غذا نمایند و اگر هر دو پلک کودک باهم بچسپد باید که هر صباح بول گرم او چشم او را بشویند

جساء الاجفان

یعنی صلابت و یبوست پلک و فرق درین و در جساء ملتحمه آنست که دران صلابت عارض چشم گردد و بآن حرکت چشم دشوار می باشد و در چشم تمدد از شدت جفاف بهم میرسد و درینجا در اجفان عسر حرکت از تغمیض و انفتاح بهم میرسد بطوریکه بدشواری بند نمایند و بکشایند با وجع و حمرت بدون رطوبت در اکثر بود و بیشتر بعد از خواب نمی تواند که بدون مالیدن چشم بکشاید و اکثر خلل از اندک چرک یابس صلب نمی باشد و سیلان اشک بآن نبود و دیگر بعرض و جساء الاجفان که دران خارش بدون انصباب

ماده باشد آنرا یبوست عین و یبوست جفن نامند و این اکثر در هنگام گرمی مزاج بهم میرسد و بقول طبری صلابت در جفن بدون جرب و درد وقت حادث می گردد یکی در هنگامیکه از مشی عرق نماید و هوای سرد یا آب سرد آنرا برسد دوم نزد برخاستن از خواب خصوصاً در شبهای زمستان و گاهی عقیب جرب حادث میگردد و گاهی بعد بعد از گذاشتن اطلیهٔ بارده بر پلک عارض میشود بالجمله سبب این بخارات غلیظهٔ یابسه است که در ان حدت و لذع مثل سبب سلاق نباشد و انطاکی گوید که سببش انصباب خلط غلیظ یا یابس بسوی پلک ست یا سردی نکایت آورد یا بقایای رمد که در علاجش خطا خصوصاً در فصد واقع شود و اگر خلط اکال بود حکه آنرا لازم بود و گویا که این فی الحقیقت تشنج ست و گاهی از فرط یبس بود و اگر عسر حرکت شدید باشد و سبب این در پلک صلابۃ باشد اگر حالت واحد لازم بود و الا در دماغ بود بقول شیخ سبب آن یا یبوست سازج یا خلط غلیظ لزج یا یابس ست پس اگر پلک خشک لاغر نماید و حمرت و ورم و ثقل نباشد از سوء مزاج یابس سازج باشد و اگر با حمرت و ثقل و وجع باشد از خلط غلیظ بود **علاج** اسفنج یا مانند آن بآب گرم تر نموده بدان تکمید جفن مدام نمایند و اگر افسنتین رومی کوفته در خرقهٔ کتان صره بسته در آب گرم غمس کرده تکمید نمایند انفع بود و مداومت استحمام بآب شیرین نیم گرم کنند و بر بخار آب گرم انکباب نمایند و هنگام خواب سفیدهٔ و زردهٔ بیضهٔ مرغ بروغن گل بر پشت چشم نهند و یا زردهٔ بیضهٔ مرغ در روغن بنفشه و پیه مرغ نهند و روغن خصوصاً روغن بنفشه بر سر و پلک بمالند و دوام تزریق سر بمرطبات مثل روغن نیلوفر و بنفشه و نطولات مثل بنفشه و خطمی و تخم کتان و جو مقشر و بابونه و سعوط باشیاء و ادهان مرطبه مثل روغن بادام و بنفشه و کدو و نیلوفر بعمل آرند و اگر با یبوست دلائل مادهٔ صفراوی یافته شود مسهل صفرا دهند و آب کشنیز سبز و روغن گل و زردهٔ و سفیدهٔ تخم مرغ باهم مخلوط کرده بر پلک ضماد کنند و اگر گمان شود که درینجا مادهٔ غلیظ مجففه محتاج تحلیل ست بقطور لعاب حلبه و تخم کتان که در شیر تازه بر آورده باشند تحلیل نمایند و قیروطی پیه مرغ و لعاب اسبغول و موم و روغن گل بر پلک دائم گذاشتن درین باب مجرب ست و بعضی سفیدهٔ تخم مرغ عوض لعاب اسبغول و اخلی سکفینه و بنفشه پخته ضماد ساختن و بر پشت چشم نهادن نیز نافع بود و گاه گاهی اکحال مدمعه مانند شیاف ارسطاطلیس و شیاف احمر لین جهت تحلیل مادهٔ غلیظ استعمال نمایند و اگر با سیلان اشک و غلظ اجفان و حمرت آن باشد عدس مقشر و تخم انار کوفته بمیفختج سرشته روغن گل داخل کرده شب بر پلک ضماد نمایند و به بندند و اگر محتاج تلیین طبیعت باشد بقرص بنفشه یا خمیرهٔ بنفشه یا تمر هندی و شیرخشت و ترنجبین کنند و در آخر اکتحال بمدمعات مثل برود حصرم و باسلیقون و کحل عزیزی و روشنائی نمایند و اگر جسا تا بملتحمه منتهی گردد تدبیر از فصد و مسهل وغیره هر چه در جسا ملتحمه گذشت بعمل آرند و درین مرض اجتناب از مجففات و تعب مفرط و جماع بسیار و حرکات عنیفه و سیر در آفتاب و نشستن قریب آتش و مانند آن نمایند و تناول اغذیهٔ خفیفة اللطیفه مرطبه کنند مثل شوربای گوشت بزغاله و بچهٔ گوسفند یکساله و جوزهٔ مرغ و حریرهٔ روغن بادام و زردهٔ بیضهٔ نیم برشت و اکثار تناول العراق و ثرید و فواکه رطب مثل زردآلو و انگور و حلاویات جید لازم گیرند و چون اکثر مادهٔ این بخارات خلط یابس سوداوی می باشد و آن بدون انضاج اخراج نمی یابد پس باید که اولا چندی از منضج سودا دهند و حریرهٔ مغز ترطم و نشاسته و شیر بز و مانند آن بخورانند و بعد ازان تنقیه بمسهل سودا یا مطبوخ افتیمون و هلیلهٔ کابلی و سفوف سودا نمایند و اگر مانعی نباشد فصد بر مسهل تقدم دارند و بعد تنقیه بر آبیکه در آن ادویهٔ محلله مرطبه باشد بنفشه و برگ خطمی و بابونه و اکلیل الملک و جو کوفته و سبوس گندم جوشانیده باشند چند مرتبه انکباب نمایند و شیر دختران در چشم دوشند و اکحال را در ان حل نموده در چشم چکانند و ایضاً العبه باشد لعاب بهدانه و حلبه و تخم کتان بچکانند و نشاسته کثیرا صمغ عربی مامیران چینی شادنج عدسی مساوی سرمه سا نموده اکتحال نمایند که صلابات را تحلیل میدهد و اگر تحلیل صلابت آن دشوار گردد بعد تنقیه هر روز یک دفعه چشم را بمالند و بآب گرم تکمید نمایند و سعوط بآب مرزنجوش و زهرهٔ کلنگ و روغن خیری زرد و شیر دختران نیز بعد تنقیه مفید ست و گاهی ضماد برگ بنفشه و برگ خبازی و برگ خطمی و مانند آن می نمایند و حلبه تخم کتان اسبغول تخم خطمی خبازی همه را بشراب ابیض رقیق یا بعرق بادیان جوشانیده لعاب بر آورده مریض را بر پشت خوابانیده در چشم چکانند و رفاده بدان تر نموده بالاے پلک گذارند که این دوا جمیع صلابات جفن را بعد تنقیهٔ بدن تحلیل می نماید و ضماد زوفای رطب مخلوط بشحم اوز و کذا آرد باقلا بجزءٔ تمر آمیخته و کذا مغز ساق بقر بروغن کنجد و موم آمیخته و کذا شحم بط و موم گداخته و کذا مر مکی سوده بر پلک اکتحال زنگار بعسل آمیخته و بعد ازان تکمید باسفنج مبلول در آب گرم و کذا اکتحال مر مکی هر واحد نافع صلابۃ جفن ست و **انطاکی** در تذکره میگوید که مرطبات خورانند و تدهین بدان نمایند مثل شیر تازه و العبه و ادهان و شیر زنان بحلبه و شحوم خصوصاً شحم بط و ماکیان و شیاف احمر در بارد و سفیدی بیضه بآب کشنیز در حار و عدس و تخم انار و مامیثا مطلقاً بروغن گل و آرد کرسنه کذلک و بعسل در حار و اشق بشیر زنان در آن و بآب کشنیز در بارد و در نزهته می نویسد که ابتدا به تنقیه کنند و العبه و شحوم طلا کنند اگر یابس باشد و الا زنگار و عسل و کذا مر بکار برند و بهترین شحوم درینجا پیه مرغابی و مخ ساق بقر ست و از العبه حلبه و کتان و روغن بنفشه را درینجا خاصیت عجیب ست و در یبوسة العین ترطیب و تکمید و تنطیل بطبیخ اشیاے مرطبه و تدهین سر بادهان مرطبه بدستوریکه مسطور شد کفایت کند و احتیاج تنقیه نباشد

غلظ اجفان

مرضی ست که در آن باطن پلک برآمده و متکاثف و اندک سرخ میگردد بحدیکه گمان جرب می شود و چون پلک را بر گردانند صاف از خشونت و خالی از جرب یابند و اعراض خاصهٔ سلاق و جسائی نمی باشد و ایضاً تابع جسا و انتفاخ نیست بخلاف این و گویند که غلظ مخصوص بپلک بالاست بخلاف صلابت که گاه در یک پلک بود و گاه در هر دو و بقول بعضی غلظ هر دو جفن را عارض میگردد و جسا یک جفن را تنها و سبب آن مادهٔ غلیظ و احتباس انجره در آن ست و اکثر این تابع جرب بود و گاه تابع هر مرض مادی چشم میباشد بجهت تحلیل لطیف مادهٔ آن و بقای کثیف آن و بعضی گویند که سبب آن مادهٔ بارد رطب ست و ایلاقی گوید که سبب آن خواب ست بعقب طعام و اغذیهٔ مولد مواد بارد رطب و بخار غلیظ و نفیس کرمانی گوید که سببش بخارات غلیظهٔ یابسه است چنانچه این بخارات سبب صلابت و جسای جفن نیز میباشند لیکن بخارات موجب صلابت و جسا میل به یبوست زیاده دارند و درین مرض میل به رطوبت بیشتر و بدون لذع بود زیرا که اگر لذاع باشند سلاق از آن حادث میگردد و گاه حادث میگردد غلظ بعد از مشی و عرق چون برسد بآن هوای سرد یا بعد از بیدار شدن از خواب خصوصاً در شبهای سرما و گاهے عارض می شود بعد جرب و لبسا ست که بسبب گذاشتن اطلیهٔ بارده بر جفن بهم میرسد **علاج** تلطیف تدبیر و اصلاح غذا بشوربای چوزهٔ مرغ و کبوتر بچه و بیضهٔ نیمبرشت نمایند و بعد غذا عادت خواب ترک کنند و از شراب و انواع نبیذ اجتناب ورزند و بعد نضج تنقیه بمطبوخ هلیله و افتیمون کنند و بعد تنقیه اطریفل اسطوخودوس علوی خان بخورند و از لاجورد و حجر ارمنی و خستهٔ خرما سوخته و نار دین سرمه ساخته در چشم کشند یا شیاف احمر لین اکتحال نمایند و مامیثا و زعفران و مرمکی بالای پلک طلا سازند و مداومت حمام و انکباب بر مطبوخ بابونه و اکلیل الملک و بنفشه و خطمی نمایند و چشم را بمالند و یا بمیل و یا بشیاف احمر لین باطن پلک را بخارند و لطوخ شیاف زعفران در باطن پلک اگر مالیده باشند نیز نافع ست و اگر غلظ برآمده و صلب باشد و باین تدابیر زائل نگردد جفن را بر گردانیده بحجر قیشور و کف دریا یا برگ انجیر بخراشند و بقراط گوید که غلظ جفن گاهے محتاج بادویه میگردد که دران حدت بمقدار عظم مرض باشد و آن ادویه را بعد تنقیهٔ بدن بفصد و غیر آن استعمال نمایند خصوصاً وقتیکه چشم بان متهیج باشد بجهت آنکه ادویهٔ حاده قبل از تنقیه اکثر احداث ورم حار می نماید بشدة الوجع و جلب المادة الیها

تهیج جفن

ورم رخوی ست که بسبب نفوذ ریح بخاری در جوهر آن بهم رسد و حدوث ریاح مذکور نزد ضعف هضم و سوء حال کبد میباشد و بقول شیخ بسبب مواد رقیق و بخارات و بجهت ضعف هضم و سوء هضم و در سهر و حمیات مزمنه و سهریه و در ابتدای استسقا و سوء القنیه و اورام رطبه مانند ذات الریه و لیثرغس این مرض عارض شود و فرق از تحقیقت عوارض و اعراض مذکوره است و چون ناقهین را حادث گردد اکثر منذر نکس مرض بود و خصوصاً هرگاه با تهیج در سائر اعضا ضمور و هزال باشد بالجمله اکثر اورام رخوی جفن عقب ضعف کبد و معده و بعد فساد هضم و ضعف حرارت غریزی و بیشتر در تابستان بجهت میل حرارت بظاهر و برودت بباطن گاهی از گزیدن حیوانات مثل مگس و زنبور یا عنکبوت یا پشه و مانند اینها بهم میرسد **علاج** تدبیرش ازالهٔ سبب ست و تکمید بسبوس گندم و جاورس و نمک و یا طبیخ بابونه و اکلیل و بیخ بادرنجبویه و ملوکیه و افسنتین هر یک چهار ماشه در مثانهٔ گوسفند انداخته و لطوخ جفن بسرکه و بورهٔ ارمنی و تخفیف و تلطیف غذا و ریاضت معتدل و انکباب بر طبیخ بابونه و مرزنجوش و برگ کرفس و بادیان و زیره و مانند آن مفید بود و یا شراب بر سنگ گرم انداخته بخار آن به پلک رسانند که انفع المعالجات ست و اگر آثار کثرت بلغم یافته شود تنقیهٔ آن نمایند و اطریفل کبیر خورانند و مرمکی و صبر بسرکه طلا کنند و بسرکه و آب نیم گرم بهم آمیخته پلک را بشویند و انچه بسبب ضعف معده و کبد باشد تقویت آن هر دو نمایند بقرص گل و قرص زرشک یا سکنجبین و انچه از گزیدن حیوانات بود برای جذب سمیت و تحلیل تریاق فاروق یا تریاق اربعه و نمک و زیت بمالند و انچه در تابستان افتد بشیاف سنبل و خولان و آب کشنیز سبز و اندکی صبر علاج کنند و بقول رازی اول بگلاب بعده بآب گرم صرف تکمید نمایند و بران عصابه محکم به بندند و در ناقهین ضماد انیسون از مجربات است و همچنین شیاف مامیثا و صبر که بکار برند

ثقل اجفان

و آن گاهی از تهیج و اسباب او میباشد و گاهی بسبب ضعف قوت و سقوط آن چنانچه در دق بهم میرسد و گاهی در ابتدای نوائب حمیات و گاهی بسبب غلظ یا صلابت و جسائت پلک و یا بسبب شرناق **علاج** تدبیر مرضی نمایند که بسبب آن باشد و بکحل الجواهر و یا شیاف سنبل تقویت جفن نمایند و گویند که از ادویهٔ مرکبهٔ نافعهٔ آن شیاف ارسطوسانیوس ست

اختلاج جفن

وآن حرکت عضلات پلک ست سبب آن ریاح بخاری غلیظ ست که حرکت نماید برای خروج واکثر از اعراض نفسانی مثل غم وغضب وفرح عارض میگردد وگاه مواد بریاح بخاریه منحل میشود **علاج** برای تسخین وتحلیل تکمید جفن نمایند مثلاً اسفنج بآب مطبوخ اکلیل الملک وصعتر ومرزنجوش ترنموده بدان تکمید کنند بعده بروغن سوسن یا روغن شبت تدهین نمایند واگر فائده نشود وبدان ممتلی بنا شد جندبیدستر بروغن زنبق که بالخاصیت مفیدست اکتحال کنند ودارچینی بآب سوده طلا نمایند وذرور مامیران بکار برند وهرچه در اختلاج مطلق مستور شد بعمل آرند

کمودت وخضرت جفن

کبودی وسبزی پلک اکثر بسبب زخم یا ضربه ولطمه وگاهی بعد قی قوی عارض شود **علاج** اگر حرارت باشد اول فصد کنند ومسهل دهند وصندل ومرداسنگ بگلاب سوده طلا کنند تا حرارت زائل شود بعده سنگ فلفل سوده ویا سفال نو برهم سوده ویا تخم ترب بآب سوده ویا زرنیخ وسرکه طلا نمایند ودر آب گرم نمک آمیخته پنبه نو بدان تر کرده بر پلک نهند ویا نمک بآب سوده نیم گرم بر پلک گذارند ویا زرنیخ زرد وحجر فلفل ومرداسنگ ونمک اندرانی مساوی باریک سائیده در آب کشنیز سبز آمیخته شیاف سازند ووقت حاجت سوده طلا نمایند واگر طول کشد بمرهم داخلیون ضماد کنند واگر ازین هم تحلیل نشود بمقراض بردارند

کثرت طرف

عبارت از بسیاری برهم زدن پلک ست وآن زیاده از قدر حاجت ولی اراده مرض ست وسبب آن یا قذی خفیف ست ویا قبره چشم وجفن باصحاب تمدد وکسانی را که مهیای تمدد باشند نیز افتد ودر امراض حاده منذر بتمدد ویا تشنج ست وگاهی درجبلت وحالت صحت از تمکن عادت میباشد ومحرور الدماغ را نیز **علاج** آنچه از قذی یا بثره یا تمدد باشد علاجش همانست که در فصول آنها مذکور شد وآنچه درجبلت وحال صحت بود لا علاج ست وآنچه از حرارت مزاج دماغ بود در مادی تنقیه ماده دماغ نمایند ودر ساذج تعدیل مزاج واصلاح آن بطوریکه در امراض دماغی حار مسطور گشته مقاصدست که درین علت دوائی سود ندارد مگر آنکه مر وصبر مساوی در گلاب حل کرده در ماق اکثر بچکانند

قمل وقمقام اجفان

یعنی سپش که در بیخ موی مژه از رطوبت عفن متولد شود وقمقام از قمل کوچک بود وبا پایهای بسیار ریزه وگندم رنگ باحمرت وغبرت بجهت کثرت حدت در ماده این قلت رطوبت ولهذا خارش درین زیاده از قمل میباشد وبعضی گویند که قمقام بزرگتر از قمل ست وسرخ با پایهای بسیار ریزه وفربه تر از قمل ومدور الشکل وآنرا که پایهای وظاهر بود و بزرگتر از قمقام باشد قرده خوانند وآنکه در غایت صغر بود وسفید باشد صئبان نامند وفلانفیس گوید که قمقام متشبث بمسام وغائص در آن میباشد حتی که گمان میکنند انسان هرگاه بسوی او نظر کند که آن اصول شعرست که قدری ورم کرده پس هرگاه گرم شوند یا آب گرم بآن رسد سطری او خارج میشوند واحمد گفته که سبب قمل وقمقام وقردان رطوبت عفنه است که طبیعت آنرا بناحیه جلد دفع می نماید پس اگر کم ست ازان قمل تولد کند واگر بسیارست وغلیظ تر قمقام واگر ازان زیاده غلیظ تر بود قردان بهم رسد وبقول ابن تلمیذ قمل وقمقام در جفن از امتلای راس از اخلاط غلیظ بهم میرسد وبصاحبان مزاج حار رطب وپیران و در زمستان وبلدان رطبه عارض میشود وبقول شیخ بیشتر کسانی را که اغذیه غلیظ ردی مولد فضول بسیار میخورند وریاضت کم میکنند وبدن کثیف میدارند وحمام نمیروند بهم میرسد وتولد قمل از مواد صفراوی وسوداوی ودموی نمی باشد بلکه از یک ماده رطوبت که آن ماده او ساخ قریب بظاهر جلد ست بجهت صعود او از بدن بسوی سر وچشم ودفع طبیعت بسوی جلد وبیخ موی وعمل حرارت غریبه عفنیه در ان متولد میگردد وهمچنین از دفع طبیعت فضول چشم را بجانب اجفان ومنبت مژگان بنحویکه قمل وقمقام در ان پیدا میشود وتولد آن گاه داخل مسام میباشد واین با خارش بود وبخار بدین وتحلل مسام در آن هنگام بسوی ظاهر جلد بر می آید وگاهی بظاهر جلد میباشد ودرین صورت بآن خارش نمی باشد مگر وقت حرکت نمودن وگزیدن آن عضو را **علاج** اول نضج ماده بمنضج بلغم یا ماء الاصول نموده تنقیه بدن وسر از رطوبت عفنه بمسهل وحب ایارج یا حب قوقایا یا ایارج جالینوس نمایند وگویند که صبر دو درم دارچینی مصطکی هر واحد ربع درم نیز منقی ماده مولد قمل وقمقام ست وبقول انطاکی کثیر تناول این دوا در زمانه قمل مطلق نافع لیکن وزن صبر نیم جزو ودیگر یک یک جزوست وبعد تنقیه غرغره متصله بر نهار ودر حمام از سکنجبین وخردل وامثال آن یا با ایارج فیقرا محلول بماء العسل یا آب گرم یا بحری وغسل یا سرکه غسل کنند وبعد ازان بآب دریای شور یا آب شور تلخ یا آب نمک یا آب شب مطبوخ یا آب کبریتی یا آب چقندر یا بآب مطبوخ مویزج یا عاقرقرحا یا نطرون یا بوره ارمنی یا افقوع جند بیدستر بکرر چشم را بشویند پس روغن جسته زرد آلوی تلخ در مژگان مالند ویا صبر ومویزج طلا نمایند وبسرکه غسل بشویند ویا مر مکی ویا زراوند طویل سوده بروغن سرشته بر پلک طلا کنند ویا شب یمانی تنها یا با آب چقندر وزیت وکبریت ویا بوره تنها باریک سائیده براجفان بمالند ویا شب یمانی با نصف وزن آن مویزج سائیده بمیل آلوده بمالند ویا صبر وبوره ارمنی از هر واحد نیم جزو اضافه کنند وبا سرکه

عنصل سرشته بلک معلق بدست برداشته باشفار پلک بمالند پس جفن را بشویند و مویزج در بوره و دوای نیکوست آنرا سوده بمالند و یا این کحل شب یمانی سوخته یکتوله سرخ سوخته مویزج خطمی خشک حضض هر یک نیم توله در آب مطبوخ افسنتین تا دو پاس صلایه کرده بکار برند و همچنین اکتحال بکحل روشنائی و شیاف اخضر و طلای مویزج شب زاج اشکل بزر نمک اندرانی مساوی کوفته بآب شیح ارمنی سرشته بر جفن نافع و کذا زرنیخ سرخ و مویزج و صمغ عربی سوده طلا کردن و اگر خاک سیاب در شب افزایند و مساوی گیرند قوی تر گردد و کذا لطوخ اجفان بزیت که دران کبریت حل کرده باشند و کذا شب دو درم مویزج یکدرم صبر نیمدرم بورق نیم درم قمل غبار سائیده در سرکه عنصل حل کرده بر اطراف جفن مالیدن قاتل قمل و قمقام ست و اگر میل را در سیماب فرو برند و بعد از آنکه رائحه سیماب دران اثر کرده باشد تنها بر جفن بمالند نیز قمل را میکشد بجهت آنکه رائحه سیماب کشنده آنست و سائر حیوانات صغار را و هیچ دوائی درین باب برابری آن نمیکند و بهتر آنست که سیماب را بآب برگ حنا یا خربقیه یا افتیمون هندی یا فنجنکشت حل کرده بمیل بر پلک کنند و ترک غشا و امتلا و کثرت دخول حمام بر ناشتا و انکباب بر آب شور و استعمال ریاضات مفید و اجتناب از اغذیه غلیظه کثیر الفضول و میوه های تر تازه و شیر و انجیر واجب ست و بعضی مداومت اکل انجیر خشک مفید گفته اند و غذای محموده لطیفه مثل نان گندم سفید و چوجه مرغ و کبک و دراج و امثال اینها باشد طبری گوید که طبیب نگاه کند بصورت قمل و قمقام اگر به بیخ موچسپیده و حرکتی ندارند ماده آنها غلیظ خام بود و اگر حرکت دارند ماده آن لطیف باشد پس بحسب ماده متوجه تنقیه آن گردد یعنی رقیق را بدوای ضعیف القوة و غلیظ را بدوای قوی استفراغ نماید و در ماده غلیظ بدوای خفیف قانع نگردد بلکه معالجه آن باین ترتیب نماید که تا هفت روز ماء الاصول دهند بشربت انجیر که یک من انجیر سفید را در سه من آب شیرین یکشبانه روز خیسانیده آب دیگر داخل کرده بجوشانند و بعد مهرا شدن مالیده صاف نموده شکر داخل کرده بقوام آورند پس بست درم آن با بست درم ماء الاصول بیاشامند و بعد هفت روز مطبوخ افیتمون نوشانند و اصلاح غذا کنند و از تخلیط اغذیه منع نمایند و بعد گذشتن هفت روز از آشامیدن مطبوخ یک شربت حب ایارج و یک شربت حب قوقایا بدهند و بعد تیقن نقای بدن از فضول غرغره بعاقرقرحا و مویزج و میفخج و مری بنطول مانند آن بر ناشتا نمایند و بهتر آنست که در حمام کنند و بعد ازین تدابیر قشور حب خروع بوره ارمنی برگ خبازی هر واحد یک دانگ نمک سوخته یک قیراط برگ غار یکدانگ و نیم توتیای بریان بروغن ناردین مویزج هر واحد یکدرم سرمه اصفهانی و روغن خروع جوشانیده نیم درم کوفته بحریر بیخته میل آهن یا مس در سیماب فرو برند تا بوی سیماب اخذ کند و اگر سیماب از ان بچکد بملائمت صاف کرده بمیل مذکور اکتحال بدان کحل نمایند بغیر آنکه میل بحدقه رسد بلکه بر اجفان بگردانند فقط و اگر زوال آن دشوار گردد بروغن بیدانجیر و یا روغن ناردین و یا روغن قسط اکتحال نمایند و آشامیدن روغن بیدانجیر با حریره سبوس گندم چند روز لازم گیرند پس اکتحال بکحل مذکور نمایند و عاقرقرحا مویزج حب الغار تخم انار مساوی کوفته و آرد کرسنه باندکی سرکه بسرشند که مثل خمیر گردد بر جفن ضماد نمایند و این ضماد تنها نیز کفایت مے نماید

انتثار اهداب

یعنی ریختن مژگان سببش یا از جهت ماده غذای شعر بود و یا از جهت موضع نبات شعر آنچه از ماده است یا بسبب قلت ماده غذا بود چنانچه در اواخر امراض حاده صعبه که دران تولد خون کم گردد و حرارت تحلیل یا بعض ناقهین را بهم میرسد و یا بسبب کثرت ماده زیاده از حد لائق و یا بسبب غلظت ماده و اصلا عدم نفوذ آن در مسام باشد و یا بسبب فساد ماده و میل آن بحدت و حرافت بجهت مخالطت اخلاط فاسد محترقه صفراوی یا سوداوی یا بلغمی تریب العفونت مو باشد مانند آنکه در داء الثعلب جذام واقع میشود و گاه ماده فاسد میگردد از اصل تولد خود هنگامیکه غلبه مائیت بر خون باشد چنانچه نزد استسقا و اما آنچه از جهت موضع ست یا بسبب اتساع مسام و یا ضیق آن و یا انسداد و انعدام مسام و یا ورم و یا تآکل اجفان بود تشخیص اقسام مذکوره باید که نظر کنند بسوی جفن و منبت اهداب گر لاغری جفن و خشکی جلد محسوس گردد و تقدم امراض حاده مثل سلام و حمیات محرقه نیز مریض اقرار کند از قلت ماده غذائی باشد و اگر یابس جلد و لاغری و باریکی مو باشد از اتساع مسام بود و اگر صلابت جلد یا قوت مو باشد از ضیق مسام بود و اگر صلابت و غلظت و سرخی و خارش موضع بالذع شدید بود از ورم و تآکل باشد و الا پلک را بمالند پس اگر بعد مالیدن زردی در جفن محسوس گردد با التهاب بود و زمان تابستان و سن جوانی افتد از اخلاط محترقه صفراوی باشد و اگر کمودت جفن با لاغری و یبس و آثار غلبه سودا بود از سودا باشد و اگر سفیدی جلد با آثار غلبه بلغم باشد از بلغم محترق بود و اگر آثار مذکوره نیز یافته نشود و علامات غلبه دم بلغمی ظاهر شود از کثرت ماده غذا باشد و اگر این علامات هم نباشد تقدم جدری یا جراحت یا حرق نار دریافت کنند اگر باشد از انسداد و انعدام مسام بود و حاصل آنکه اگر ریختن اهداب با غلظت و صلابت اجفان و سرخی و لذع و تآکل و خارش کناره های پلک باشد سببش سلاق بود و اگر علامات مذکوره در پلک آفت محسوس ظاهر نشود سببش یبس و قلت ماده غذای مو و یا بهم رسیدن رطوبت حاده یا مالحه یا بورقیه در بیخ اجفان و اخلاط آن اجزای مو از جنس داء الثعلب بود و یا از دیگر اسباب مذکور باشد

علاج انتثار اهداب بسبب ماده

آنچه از قلت ماده غذا بود معالجه او انعاش قوت ست بتوسیع اغذیه جیده مرطبه و استعمال ادویه جاذبه ماده شعر باجفان مثلاً گوشت حملان و زرده بیضه نیمبرشت خورانند و دسته

خرمای سوخته سنبل هندی لاجورد مغسول نرم سوده بحریر بیخته اکتحال نمایند و ترطیب و استحمام و ترک جماع و استفراغ بالمره پس اگر بدن مریض تغذیه نیابد و ترطیب آنرا حاصل نگردد
نظر نمایند بسوی تغیر مزاج آلات غذا یا بحال کبد او اگر تغیر یافته شود کوشش در تعدیل طبیعت او نمایند و ایضاً بسائر اعراض نظر کنند و آنچه از موانع اغتذا عارض شده باشد تدارک
آن نمایند و بعد از ان اکتحال بچیزے که باعث تدمیع نگردد بلکه بچیزے که سرخ گرداند بیخ موی را تا آنکه تقویت یابد بر جذب غذای خود مثل باسلیقون و روشنائی نمایند و اگر ساذج
هندی یا ممیران هلیله زرد لبسد بکد یکدرم مشک یکدانگ سوده اکتحال نمایند انتثار دمع را منع کند و اصول شعر را گرم نماید و آنچه بسبب کثرت رطوبت باشد بمسهل بلغم و حب ایارج و قوقایا
تنقیه سر و چشم نمایند و بعد از ان غراغر و مضوغات و سعوطات منقیه استعمال کنند و تقلیل غذا نمایند و غذا ناشف رطوبت مثل قلیه با خورانند و از خوردن فواکه رطب و آب بسیار و از جماع و تبریج
منع نمایند و بعد از ان باکحال جاذب رطوبت و اشک آور مثل کحل دار فلفل و باسلیقون اکبر اکتحال کنند و اگر در روشنائی قدری دار چینی افزوده مدام اکتحال نمایند بهتر باشد
و آنچه بسبب غلظت رطوبت باشد که زیر پلک بهم رسد حسب رنگ جفن که مائل بسفیدی یا زردی یا سرخی یا کمودت بود علاج هر یک مثل داء الثعلب به تنقیه از مسهل خلط غالب
فاعل مرض نمایند و بعد از تنقیه اطلیه که در داء الثعلب بحسب هر نوع مسطور ست طلا کنند و بعد زوال سبب اکحال منبت اهداب مثلاً لاجورد و سنبل هندی پوست صنوبر خسته خرمای
سوخته حجر ارمنی و دخان کندر مساوی نرم سوده بحریر بیخته اکتحال نمایند و اگر خواهند استه خرمای سوخته ده نیم جزو دخان کندر دو جزو سنبل هندی یک نیم جزو حب بلسان یکنیم جزو
لاجورد غیر مغسول پنج جزو نرم کوفته بحریر بیخته باستعمال آرند و اگر سرگین خرگوش هشت درم سرگین بز کوهی سه درم باریک سائیده اکتحال کنند اهداب بر دیانند و در تجربه
حکیم عابد رسیده و اگر موی انسان بسوزند و زبد البحر و بادام تلخ افزوده طلا نمایند نیز درین باب مجرب حکیم ممدوح ست و استخوان خرمای سوخته سنبل الطیب سرگین موش
صدف سوخته فلفل هر واحد یک جزو سرمه سه جزو سفیده قلعی مغسول شش جزو زعفران نیم جزو طلا کردن خواه کحل ساختن مجرب ست و یا سرمه مشوی و فلفل سیاه هر یک
یک جزو و رصاص محرق مغسول چهار جزو و زعفران چهار جزو و ناردین سه جزو و خسته تمر محرق دو جزو سائیده کحل سازند ترکیبے که بجهت انبات موی مجرب و عجیب الاثر
ست این ست که روز یکشنبه شیر عشر در چراغ نو پر کرده و از پنبه نو فتیله نهاده سر آنرا پوشیده بر طاق گذارند و بعد از یک هفته بشب یکشنبه دیگر چراغ
مذکور را از روغن کنجد خالص پر نموده همان فتیله را بسوزند و دوده آن ببستانند و چند روز در چشم کنند و اکتحال بورق و تخم خرمای سوخته بشراب سرد کرده و قفر الیهود
و سنبادج سوخته و اثمد بآب کماة پرورده بفحوای حدیث شریف و سحاله طلا و برادهٔ آهن یک شبانه روز در شراب کهنه تر کرده خشک نموده کوفته بیخته و حجر الیهود و خون
خفاش سائیده و مگس سوخته و صمغ بطم و مصطکی و شیاف ما میثا و زیت که سلخ الحیه در ان انداخته چهل روز در آفتاب آویزند و سرگین خروس سوخته و کذا دهن بعض دیدان
مثل دخان صنوبر و راتینج و بطم و مر و میعه و قطران و زفت و صمغ صنوبر بر منبت شعر هر واحد مانع تناثر شعر و منبت آنست و طلا تخم خرمای سوخته سوده بروغن آس آمیخته
کذا زوفای رطب و کذا بزر البنج و جعده جبلی و سرگین موش بروغن سوسن سرشته و کذا شحم اوز و کذا زردی بیضه و کذا عصارهٔ بابونه بر منبت شعر همین اثر دارد و آنچه بسبب
فساد کیفیت مادهٔ غذای شعر باشد تنقیهٔ بدن و سر بمطبوخات و حبوب مخرجه صفرا و سودا و رطوبات فضلیه بحسب هر واحد نمایند پس تعدیل مزاج و تدهین راس با دهان
و اغذیهٔ رطبه مثل روغن بنفشه و کدو کنند و بعد از ان اکحال منبت اهداب که مذکور شد بکار برند و کحل بنفسجی و شیاف کندر نیز در انبات شعر اهداب مفید ست و کذا اکتحال سنبل الطیب
تنها و بآب کشنیز مجرب و همچنین حجر ارمنی یا لاجورد یا شیح سوخته بربیخ موی مالیدن و ایضاً استه خرمای سوخته سه درم و ناردین دو درم اکتحال نمودن و اکتحال بمگس که سرش دور
نموده خشک کرده باشند نیز مفید ست و فندق سوخته سائیده بشحم بز یا خرس سرشته طلا نمودن منبت اهداب و مسود آنست و اثمد مشوی و قلقطار زاج محرق مساوی
یا هر سه بعسل سرشته سوخته سائیده در چشم کشیدن نافع و هلیلهٔ سیاه و مازوی سبز سوخته بسرکه طلا کردن برای انتثار اهداب که از جذام باشد نافع ست و اگر بادام تلخ و
شیرین هر دو بسوزند و خاکستر آنها مساوی بگیرند و خاکستر برگ خشک آزاد درخت و انزروت سوخته هر یک یک درم و شادنج عدسی نیم درم و تخم فنجنکشت سوخته
دو ثلث درم و اقلیمیای نقره دو درم همه را سائیده بحریر بیخته پس لادن مثل مجموع ادویه داخل کرده سائیده بزهرهٔ بز گاو سرشته شیاف سازند خشک کرده هر روز
در شیر بز حل کرده در هر چشم سه میل بکشند ما بین هر میل راحت داده پس بحمام داخل شوند و روی بآب گرم بشویند از هر سبب که باشد موی بر دیاند طبری گوید که اگر
علامات اختلاط فضول صفراوی محترق یافته شود تنقیهٔ بدن بمطبوخ هلیله یا مطبوخ افتیمون و حجر لاجورد و حجر ارمنی نمایند و فصد باسلیق و صافن و قیفال کشایند
بحسب طب و احتمال قوت اگر مانعی نباشد پس ابتدا نمایند بتعدیل مزاج باغذیهٔ محمودهٔ مولد دم رطب و بعد از ان حجر لاجورد مغسول دو درم لادن سیاه خوشبو حجر ارمنی هر واحد
یکدرم حنای محرق دو ثلث درم نرم سوده بحریر بیخته صبح و شام بدان اکتحال نمایند و اگر ماده متغیر بمرارت بحدی شده باشد که اینجنین نماید و یا از دهان مریض آید تلخ باشد
و در دهان و کام تلخی بسیار یابد باستفراغ آن بنقوع صبر نمایند و هر شب وقت خواب دو درم اسبغول و پنج درم روغن گل خالص بیاشامند و مقعد را بروغن گل

گرم تکمید نمایند و آشامیدن ماء الشعیر و تدبیر مرطب لازم گیرند و چون دانند که مرہ صفرا زائل گردید در چشم او چند روز متوالی شیر دختران بدوشند و ہر روز مکرر بآب نیم گرم تکمید چشم نمایند پس بلاجورد و اثمد مساوی در ہر روز دو بار اکتحال کنند و گویند که اگر تغیر مادہ بسبب خلط سوداوی باشد تنقیہ بمسہل سودا یا مطبوخ افتیمون و مانند آن از ادویہ مستفرغہ سودا نمایند و استعمال ماء الجبن بروغن بادام نافع ست باین طور که لو زیدان تودری ہر یک پنج درم تخم خشخاش سفید دہ درم تخم خرفہ نشاستہ صمغ بادام مغز بادام شیرین مقشر ہر یک سہ درم ہمہ را سودہ سہ درم آنرا بسی درم ماء الجبن ریختہ باسہ درم روغن بادام شیرین بیاشامند و تا دو ساعت کامل صبر نمایند پس پانزدہ درم سکنجبین بزوری بیاشامند اگر طبیعت متحمل گردد و چون بدین طریق استعمال نمایند مزاج باعتدال می آید و مو میروید و اگر احتیاج باعانت طبیعت روئیدن مو باشد بروغن لادن مخلوط بآب برگ بید و لعاب حلبہ تمریخ موضع نمایند و اگر باین تدابیر مو در روئیدن تاخیر نماید علیل باغذیہ مقویہ مثل کباب و ماء اللحم تغذیہ کنند و جماع نماید و حرکت اندک زیادہ از قدر عادت کند و بآب گرم که در آن بیخ ہلیون و تخم پیاز جوشانیدہ باشند شستن موضع لازم گیرند و اگر بسبب خلط بلغمی باشد بمسہل و حب ایارج و حب اسطمخیقون یا حب اسطوخودوس تنقیہ کنند و حجر لاجورد و حجر ارمنی کبریت سوختہ سم بز سوختہ سر اصفہانی حنای سوختہ مساوی نرم سودہ اکتحال نمایند و چون مو بروئیدن ابتدا نماید اندکی بآب بادیان مروق برین کحل افزودہ بسرشند و خشک نمودہ سودہ استعمال نمایند و اگر مو قدری برآمدہ توقف نماید و بحد طبعی بلند نگردد اندک زہرہ گاو بران بمالند و در جمیع تدابیر کوز مریض از اغذیہ مولد خلط محدث آن علت اجتناب نماید و سمرقندی در قرابادین خود گفتہ که علاج ریختن اشفار که بسبب داء الثعلب باشد آنست که میل را در آب پیاز فشردہ فرو برند و بر موضع آن ہر روز چند مرتبہ بمالند و طلا نمایند باطلیہ مختصہ بداء الثعلب

علاج انتثار اہداب بسبب موضع

آنچه بسبب کثرت رطوبت ہر چیه موجب اتساع مسام و منافذ اہداب باشد و علامات غلبہ بلغم مدرک گردد استفراغ بمسہل بلغم و ایارجات و حبوب و تدبیر مجفف و ریاضت شاقہ و بیداری و تقلیل غذا و اکتحال آنچه باعث تدمیع و امتصاص و استفراغ بلغم گردد مانند شیاف احمر حاد و اخضر حاد نمایند و ایضاً برای اتساع ثقبہ اہداب ہلیلہ کابلی آملہ ہر دو سوختہ آس محرق کوفتہ بحریر بیختہ اکتحال نمودن مفید ست و آنچه از ضیق مسام جلد باشد مکرر بحمام روند در روغن بنفشہ و روغن بادام بر چشم گذارند و نطول بمرطبات مثل روغن بنفشہ و روغن نیلوفر نیم گرم بر چشم نمایند و آنچه از جدری یا جراحت یا حرق نار افتد بسوی بیخ اہداب نظر کنند اگر جلد محترق و مسام منعدم شدہ باشند لاعلاج بود و اگر مسام فاسد و جلد محترق نشدہ باشد پیاز عنصل بسوزند و خاکستر او و خاکستر قیصوم و گل ارمنی سوختہ ہر واحد یکدرم فرفیون تازہ دو حبہ شادنج عدسی پنج درم باریک سائیدہ بیختہ اکتحال خفیف بدان نمایند حتی که بمیل مانند رائحہ او متعلق گردد پس اگر ازین کحل تغیر گردد استعمال او ترک کنند و ضماد چشم او بشیاف ابیض در برودتی نمایند و آنچه بسبب تاکل و سلاق باشد تدبیرش مسطور شد و بعد استعمال ادویہ محللہ و شیاف و برنج بحجر ارمنی اکتحال نمایند که بسیار نافع ست انتثار حادث از خلط حاد را مصلح خلط و مقوی عضو ست و شیخ میفرماید که اکتحال بسرگین موش محرق و غیر محرق بعسل و خصوصاً برای انتثار سلاقی نافع ست و محلل خلط ردی جفن ست و آنکه برای ریختن مژہ که با سرخی و خارش شدید و تاکل اشفار باشد بتجربہ رسیدہ این ست که انار را با جمیع اجزای او در سرکہ بپزند تا مہرا شود در موضع علت بچسپانند و بعضی گویند که این دوا از مسکنات حدت صفرا و منبت اہداب ست و این کحل تالیف حکیم کبیر علی خان از مجربات ست خستہ خرما خستہ ہلیلہ زرد ہر دو سوختہ سنبل الطیب حجر لاجورد شستہ ہر یک سہ ماشہ حضض چہار ماشہ بآب کشنیز سبز صلایہ کردہ بکار برند و اقلیمیا قلقطار زاج مساوی سائیدہ نیز معین روئیدن اشفار ست و بقول ایلاقی زبل الفار سرگین بز خاکستر قصب مساوی اکتحال کردن نافع ست و اگر در اجفان غلظ باشد آنرا زائل کند و اگر اثمد رصاص محرق مکد نیم درم توبال نحاس زعفران گل سرخ مر مکی سنبل الطیب کندر دارفلفل یکدر بع درم خستہ خرمای سوختہ سہ چند جملہ ادویہ سائیدہ بروغن بلسان آلودہ استعمال کنند شعر برویاند و اصلاح چشم طفل و غیرہ کند علی بن زین گوید که چون انتثار اہداب دوام یابد مؤدی بناصور میگردد و لہذا ست که در بینی سوراخ میکنند و ازان ریم برمی آید و ایضاً امین الدولہ گوید که در علاج آن تاخیر نمایند که چون مزمن گردد مؤدی بناصور میگردد و در کتاب الرحمہ مسطور ست که اگر رصاص را با روغن زیتون یا روغن کنجد بر سنگ بسایند تا که روغن غلیظ گردد طلا نمایند موی پلک و ابرو و غیرہ برویاند

شعر منقلب و شعر زائد

شعر منقلب آنست که موی مژہ بر موضع خود بروید و سر آن واژگون بسوی داخل چشم باشد و ہنگام حرکت پلک در چشم بخلد و ازان اشک برآید و بدان سبب چشم ضعیف و مستعد قبول مواد گردد و ازان سبل و دمعہ و حکہ و حمرت و تخشن و ضعف بصر عارض شود و شعر زائد آنکه موی زائد در باطن جفن اعلی بر غیر موضع مژہ بروید پس اگر مستقیم بسوی چشم بود در چشم بخلد و ضرر ببصر رساند و اگر منقلب بطرف بیرون باشد مضرت کثیر ببصر نرساند بلکه بر حدقہ آویختہ بود و ہنگام رویت اشیا بر ظاہر آنہا خطوط سیاہ دیدہ شود

وسبب بودن شعر منقلب و زائد کثرت رطوبت عفن غیر شدید الرداءت و بی حدت و لذاع ست که در جرم پلک و نزد اشفار جمع گردد و بعضی سببش کثرت ابخرهٔ ردیه متولد از رطوبات عفنه مجتمعه در جفن و بعضی رطوبت فاسد غیر عفن نوشته اند و اکثر بصاحبان امزجهٔ رطبه و پیران و در زمستان و بلدان رطبه بهم میرسد و عسر البرء و موروثی بود و بیشتر در جفن اعلی می افتد و بقول بعضی سبب شعر منقلب اکثر غلبهٔ یبوست ست یا رطوبت یا کجی ثقبهٔ مسام بحدی که نفوذ نماید در ان باستقامت **علاج** بعد از نضج مادهٔ تنقیهٔ بدن و دماغ بمسهل و حب ایارج و شبیار یا بمطبوخ افتیمون و حب قوقایا و حب اصطمخیقون و یا بمطبوخات دیگر بسفرار دمثل تربد و غاریقون و ایارج فیقرا هر یک نیم درم نمایند و اگر مزاج گرم باشد بمسهل مناسب آن و حب هلیله تنقیه کنند و اطریفل و مربای هلیله و هلیلهٔ زرد با شکر و اسطوخودوس بخورانند و غراغر و سعوطات و مضوغات مثل غرغره با یارج فیقرای محلول بآب گرم و سعوط فلفل و کندش و مضغ مصطگی و قرنفل و جوز بوا در مزاج بارد و هلیلهٔ زرد و کابلی در مزاج گرم و ریختن آب او از دهن بعمل آرند و گویند که فصد عروق راس بر جمیع انواع نافع ست و بهر تقویت سر و چشم و تحلیل رطوبت عنبر ببویند و اصلاح غذا و تقلیل آن نمایند و از تناول مرطبات مانند امراق و فواکه رطبه و اغذیهٔ غلیظه و آشامیدن آب بسیار و امتلاء و تخمه و جماع احتراز کنند و بعد از تنقیه برای تحلیل رطوبت موجب مرض اکحال حادهٔ منقیهٔ جفن مثل باسلیقون و روشنائی و شیاف احمر حاد و اخضر حاد و دینرج استعمال نمایند و نسخهای آنها در امراض چشم مسطور شده اند و اگر با آن دمعه یا اخلاط فاسده باشد شیاف الهلیلجی بکار برند و اگر ابقر و ربع وزن آن اثمد هر دو را سائیده اکتحال نمایند نفع بلیغ نماید و اگر توتیا سه جزو افیون هفت جزو حضض پانزده جزو شکر بست و یک جزو لعبل و سرکه در ظرف مس با چوب مغیلان بسایند و شیاف ساخته استعمال نمایند برای این مرض و اکثر امراض چشم مفید ست و اگر نوشادر ایلوه گیر و گل حمیلی نمسل کنیری بچی لوطه از هر یک یکماشه خوب سائیده مثل سرمه در چشم کشند پر بال و نیز بامنی را مفید و مجرب ست و اگر زلوی کلان یکعدد بگیرند و بر زمین بگذارند که روان گردد پس سر و دم آن از هر دو سر انگشت نحش نمایند تا بمیرد و در آفتاب خشک کرده در پنبه پیچیده فتیله سازند و در چراغ روغن سیاه انداخته بفیروزند و کاجل آن گرفته در چشم کشند در منع روئیدن شعر زائد در یزانیدن آن مجرب بعضی اطبا ست اِلّا پس اگر این تدبیر کفایت نکند موی را بر کنند و نوشادر بخارند و شیر انجیر و خون ضفدع سبز یا خون قراد شتر یا خون قراد سگ بر موضع نتف بمالند و طلا کنند و طلاے خون قنفذ و زهرهٔ آن خشک کرده باب دهن صائم حل کرده و یا جند بیدستر افزوده هر سه مساوی گرفته بآب دهن روزه دار سرشته نیز مفید ست و کذا زهرهٔ خاما لادن و زهرهٔ کرگس نافع و گاهی این جمله زهر یا خون قنفذ و جند بیدستر شیاف بشکل فلس ماهی ساخته و در سایه خشک نموده وقت حاجت بآب دهن روزه دار یا شخص ناشتا حل نموده استعمال می نمایند و نیم ساعت صبر میکنند و از معالجات جید آنست که زهرهٔ قنفذ و خاکستر خاما لادن و جند بیدستر اجزای مساوی نرم سوده بخون کبوتر سرشته قرص سازند و استعمال نمایند و کذا زهرهٔ کرگس با خاکستر مذکور یا با نوشادر یا آب گندنا خصوصاً که بر آتش چند جوش خفیف داده باشند و اگر رماد صدف باشد بهتر ست و ایضاً سحالهٔ حدید زنگ خورده بآب پیاز بر موضع نتف طلا کرده یک ساعت بگذارند و همچنین هفت مرتبه متواتر طلا کنند بسیار مفید ست و اگر بعد نتف مو افیون زعفران در خون فاخته سائیده طلا کنند یا بیضهٔ مورچگان مالند مانع انبات شعر گردد و خاکستر سم خر بآب گندنا یا قطران یا زهرهٔ هدهد و خاکستر ماذریون همین منفعت دارد و آتشق سوخته و غیر سوخته بسرکهٔ کهنه حل کرده بر موضع نتف شعر طلا کردن مجرب ست و یا سهاگه تیلیه باریک سائیده در آب لیموی کاغذی تر کنند و قتیکه آب لیمون خشک گردد سهاگه را باریک سائیده بعد از آنکه موی را کنیده باشند بانگشت بمالند و اگر زبد البحر بلعاب اسبغول سرشته طلا نمایند تخدیر موضع و منع انبات شعر کند و اگر موی را بکنند و فی الحال خون اشتر در روغن کچله بران مالند و تکرار عمل نمایند همین عمل دارد و یا زعفران یکمثقال کافور نیم دانگ سائیده بعد از قلع مو بر آن موضع ضماد کنند و طلاے خون ضفدع سبز خون کنه سگ خاکستر ماذریون در هم آمیخته نیز نافع ست و کذا طلای موضع نتف شعر زائد بخون حرباء و خاکستر زلو بسرکه آمیخته و زهرهٔ کفتار و خون یربوع و شیر سگ و آب شاهتره بصمغ آمیخته و مغز سر خفاش و خون جرذان و قنه مطبوخ که مثل عسل گردد هر واحد مانع انبات شعر ست و کذا اکتحال آبنوس و خون خرس خشک کرده سائیده و زلو در کوزهٔ رصاص نهاده تا آنکه بمیرد بعده سائیده هر واحد بعد نتف مفید **اقوال مجربین** شریف گفته که راسخت را گرم کرده هفت بار در آب گشنیز سبز سرد نمایند و باریک سائیده از پارچه گذرانیده شعر زائد را بر کنده خوب بمالند که دیگر بار نمی رویند و مجرب ست و سوبدی گوید که اگر صدف بزرگ در کوزه کرده گل حکمت نموده سوخته بر شعر منقلب مکرر بمالند موی را بسیار باریک نماید که نخش نکند و مجرب من ست و گویند بعد نتف مو نوشادر در زهرهٔ بز مخلوط کرده در چشم کشند و ذرور برگ سوسن سفید نیز مفید گفته اند و حکیم علی در مجربات خود می نویسد که بعد کندن موی زاج سائیده یا توتیا و زنگار باهم سائیده و یا زرنیخ سوده بمالند و اگر وزغه در سفال آب نادیده بسوزانند و خاکستر آن بپاشند در منع بر آمدن موی بغایت قوی بود و گویند که اگر دکیسیم سرکه و آرده عدد ریوچه اندازند و در شیشه کرده زیر سرگین اسپ دفن کنند و بعد چهل روز بر آورده موے چشم و دیگر جاے برکنده سرکهٔ مذکور را بمالند باز موی بر نیاید و جالینوس گفته که اگر صدف صغار سوخته سائیده بقطران آمیزند و بر موضع نتف شعر طلا کنند دیگر نروید و مجرب ست و ثابت ابن قره گفته که علاج غریب آنست:

کہ ارضہ و نوشادر و سم خر سوختہ مساوی سودہ بسرکہ کہنہ بسرشند و بعد نتف بر موضع آن طلا نمایند و شیخ این را مجرب نوشتہ و بقول صاحب حاوی صغیر صدف محرق و مصطکی و قطران مساوی کوفتہ بیختہ با شراب انگوری آمیختہ سائیدہ اکتحال نمودن نفع بلیغ می نماید و دیسقوریدوس گوید کہ موی زائد در روز پانزدہم یا بستم برکنند و در ساعتی کہ شعر زائد را قلع نمایند پنج یا ہفت عدد زلو را در کوزہ گلی سوختہ خاکستر آنرا سحق نمودہ اکتحال نمایند کہ دیگر نمی روید و طلای شحم افعی بعد نتف مو بالخاصیت مانع نبات شعر نوشتہ اند و طبری از بعض متقدمین نقل کردہ کہ اگر موی زائد از منقاش طالیقون نتف نمایند خاصیت اوست کہ دیگر بار نروید و بعد ازان کحل توبال کہ از روسختج طالیقون و توبال حدید و حجر معروف بہ بادی و یا غوص او حجر المسن سوختہ و خاکستر پوست بیضہ مرغ و صدف سوختہ و توتیای کرمانی و سرمہ اصفہانی مساوی سودہ بحریر بیختہ ساختہ باشند اکتحال نمایند کہ تجربہ رسیدہ و چنین گفتہ کہ موی زائد و منقلب از منقاش مذکور روز یک شنبہ قبل طلوع آفتاب در اول ماہ برکنند پس آن موضع بزہرہ بز بمالند کہ دیگر بار عود نمیکند و شیخ داؤد گفتہ کہ ہرگاہ علت کہنہ گردد ادویہ وضعیہ کمتر نفع میکند و اما قبل ازان اکثار آنہا مع توالی استفراغات فائدہ میکند و این شیاف دم ضفدع کثیر النفع و مجرب ست بگیرند خاکستر صدف زاج محرق علیق محرق ہر واحد یک جزو صبارہ اقلیمیای ذہبی سفیدہ ارزیز ہر واحد نیم جزو آرد باقلا ربع جزو پوست بیضہ سوختہ مروارید محلول ہر یک عشر جزو خوب بسایند و بخون ضفدع و قطران و آب ملح صبارہ شیاف سازند و خشک کردہ بعد نتف مکرر استعمال نمایند و گویند کہ دلک بعصارہ بیخ و خون سنگ پشت و خون ضفدع مع خاکستر ماذریون نیز نافع ست و اگر ازین تدابیر فائدہ نشود پلک را برداشتہ موی زائد را یک یک بکنند و بیخ آنرا بسوزن باریک کہ سر آن کج بود و اگر سوزن از طلا باشد بہتر بآتش گرم نمودہ داغ دہند و در یک نوبت دو یا سہ مو را داغ نمایند و باقی را بگذارند تا موضع داغ آن چاق شود پس ہمین طور باقی را داغ نمایند و دران ہنگام چشم را از خمیر سر نمودہ پر کردہ باشند تا گرمی بچشم نرسد و بعد از داغ بسفیدہ بیضہ مرغ و روغن گل موضع نتف را طلا کنند و در چشم چکانند گاہی دو سہ بار حاجت تکرار داغ افتد و بعد ازان دیگر عود نمی نماید و اگر موہای بسیار باشد صاحب آن از تشمیر نجات میابد و الا تمام عمر در اذیت میباشد و تشمیر قطع جلد باطن جفن ست و دوختن آن موضع و گاہی شعر منقلب را برداشتہ بمصطکی یا راتینج یا صمغ یا دبق یا اشق یا برشیر یا قنہ یا قفر الیہود یا صبر انزروت و کتیرا و کندر محلول بسفیدہ بیضہ یا موہای طبعی میچسپانند و بعضی علاج آنرا بشش قسم تقسیم نمودہ اند یکی اکتحال باکحال حادہ بعد تنقیہ دوم قلع سوم داغ آن چہارم تشمیر پنجم التصاق با موہای طبعی و انہمہ مسطور شد ششم نظم شعر و طریقش در اکثر کتب مسطور ست در ان کلفت بسیار و ازالہ مرض غیر متیقن بود از انجہت ترک ذکر آن انسب نمود

التصاق اشفار

یعنی بہم چسپیدن مژگان و سببش رطوبت غرویہ است و اکثر این علت بار مد عارض میگردد و عوض آن باشد و بعد از مدہ نیز حادث شود بجہت اندفاع مادہ لفضیحہ منعقدہ غرویہ بسوی جفن **علاج** انزروت بشیر خر پروردہ و نبات سفید از ہر واحد یک جزو کف دریا ربع جزو باریک سائیدہ بر موضع آن بپاشند

بیاض اہداب

یعنی سپیدی موی مژگان و آن مضاد و ضعف بصر ست و سببش زیادتی رطوبت لزج ست بجہت کثرت بلغم و برودت مزاج و بعضی سببش غلبہ بلغم نوشتہ اند و فرق فیما بین او و وجود امتلا و ر رطوبی و لاغری و خشکی جفن و باریکی مو دریبی توان کرد و گویند کہ این بیاض بالطبع عارض نمیگردد چنانکہ باقی موہای بدن را عارض میشود بہر آنکہ بسبب صلابت و قوت محل غرس آن رطوبات مشیبہ را کمتر قبول می نماید **علاج** در بلغمی بعد نضج بمسہل بلغم و حب ایارج و شبیار تنقیہ بدن و سر نمایند و در ہر ہفتہ یکبار تنقیہ کردہ باشند و بعضی گویند کہ تنقیہ بہلیلہ کابلی و غاریقون و ایارج فیقرا بعد از نضج تام و بعد ازان تا پنج روز تناول اطریفل شش درم وقت خواب و غرغرہ بایارج فیقرا و مضغ مصطکی و قرنفل مفید ست و مداومت زنجبیل مربی و ہلیلہ مربی و اطریفل یا گلقند نافع و اجتناب نمایند از تناول امراق و فواکہ رطب و بقول حارہ مانند ترہ تیزک و صعتر و پودینہ و جملہ البان بسیار مضر اند و شقائق النعمان تنہا یا بزیت یا پیہ بز سودہ بر ہدب بمالند و یا حلزون را با حیوانی کہ در جوف آنست سوختہ و یا فندق سوختہ بشحم خرس و پیہ بز صحرائی سرشتہ بر اشفار بمالند و گویند کہ چون بندق ہندی با پوست او سوختہ باریک سودہ بر یا فوخ طفلی کہ مژگان او سفید باشد بمالند سیاہ شود و بقول انطاکی اکتحال بخستہ خرمای سوختہ مثبت و مسود اشفار ست و بعضی گویند کہ اگر حجر البقر را سودہ بشراب سرشتہ بر موضع بیاض جفن طلا نمایند موی سیاہ بر یا ند و اکتحال بزہرہ کلاغ مخلوط بزہرہ خروس موی فرہ و سیاہ میگرداند و میل را بکحل و شیانی آلودہ بر اشفار مالیدن تحلیل رطوبت میکند و آنچہ از مبیض باشد در ترطیب مزاج و فربہی بدن کوشند بنوعیکہ در امراض عصبی بارہا ذکر یافتہ و شقائق النعمان ایضا نافع است

غرب

و آن ناصوریست کہ در گوشہ چشم جانب بینی افتد و اشک بی اختیار آید و بقول بعضی غرب خراج کوچک ست کہ در ماق اکبر بہم رسد و چون منفجر شود اکثر ناصور گردد و بعضی گفتہ اند کہ غرب حقیقت خراج و دبیلہ موق اکبر ست قبل از انفجار و گردیدن ناصور و استعمال لفظ غرب بر ناصور مذکور بطریق مجاز ست و اولی بعکس این ست بجہت عدم شہرت

اسم خاص سوای غرب برای این ناصور بخلاف خراج که قبل از انفجار دگر دیدن ناصور آنرا اخیلوس نامند و جالینوس اطلاق اسم دبیله برین خراج نموده و هر چند فی الحقیقت دبیله نیست
دهم او گفته که گاهی در ماق چشم خراجی عارض میشود که چون انگشت بران بگذارند غائب گردد و چون بردارند عود نماید و رنگ آن همرنگ جسد بود در می که آنرا اخیلوس نامند نوعی
از انست که سیلان می یابد آنچه در آنست بسوی بینی خصوصاً وقتیکه چشم را بانگشت بمالند و نوعی از انست که سیلان نمی یابد آنچه در انست بسوی انف و چون سیلان نیابد
متعفن گردد بطول زمان و بمنزله ناصور شود بالجمله سببش وقوع ورم یا بثره است در موضع مذکور بجهت انصباب ماده بورقی حادر ردی الکیفیت از سر بسوی آن موضع و
اجتماع و تقیح و تفجر آن و بیشتر این مرض امزجه رطبه و صبیان را در ربیع و بلدان جنوبیه بهم میرسد و یا از خارج موق افتد و آن اسلم ست و یا از تحت جلد یک جفن یا هر دو
و گاهی منفجر میگردد بجانب بینی از ثقبه که در میان بینی و چشم ست و گاهی منفجر میشود از زیر جلد بینی و گاهی انفجار می یابد بسوی چشم بالجمله بعضے ازان ظاهر بود و بعضے غائر بباطن و گاه
منفجر گاه غیر منفجر میباشد و آنچه منفجر گردد بسبب آن ماده حاد ست و آنچه غیر منفجر بود بسبب آن ماده غلیظ متحجر ست و گاهی در چرک آن خباثت بحدی میباشد که غضاریف
چشم را فاسد و سیاه میگرداند و میخورد و از فشردن آن چشم پر از چرک گردد و بعد انفجار آن خراج التحام او مشکل ست و از علامات غرب ست که چشم بچسپد و نزد امتلای آن
از مده شبیه بورم کوچک ظاهر شود و آنچه ازان دهن ظاهر دارد سیلان می یابد ازان چرک و فاسد میگرداند لحم را و آنچه انفجار او از داخل باشد از چشم رمص شبیه بمده یعنی سفید
املس معتدل القوام مندفع گردد و از فشردن جفن اسفل چرک و صدید جوشیده بر آید و چشم از چرک پر گردد و بسا ست که چشم را فاسد گرداند بدوام امتلای مده و آنچه از زیر پوست
اجفان بود فاسد گرداند غضاریف آنرا و از نهادن انگشت بر پلک ما تندریم بیرون آید و آنچه بسوی بینی نفوذ نماید از منخرین یا از دهان مده بر آید و بر آمدن هوا از موضع ناصور
هنگام بند کردن بینی و حصر نفس نیز از علامات نفوذ او ست و بسا ست که بسبب خباثت شدید تمامی استخوان بینی را فاسد و سیاه گرداند و بخورد و آنچه ازان سیلان می یابد بسوی چشم
عارض میگردد ازان در چشم مرجع بدون سببی و سیلان شک از ماق و چون بفشارند چرک از ماق بر آید و آنچه در ظاهر بود حجم آن محسوس میگردد و آنچه غائر بباطن باشد ورم آن بلند
نمی باشد و غرب که سر نکند با درد بود و بمشارکت آن چشم همیشه دردمند باشد و غرب کثیر العمق غائر فاسد میگرداند استخوان را و نشان فساد استخوان آنست که چون گوشت آنرا
جدا کنند و بر استخوان میل بکشند آنرا درشت یابند زیرا که سطح استخوان صحیح املس میباشد و میل بر آن می لغزد **علاج** اگرچه علاج این مرض بجهت رقت لحم ماق و رطوبت عضو
بودنش محل فضول و دوام حرکت و قوت حس و عدم تحمل ادویه قویه دشوار ست لیکن سزاوار آنست که مهمل نگذارند بلکه قبل از استحکام مبادرت بعلاج او نمایند و تنقیه بدن و
دماغ و ناحیه چشم از ماده محدثه آن بفصد سر و حجامت قفا میان دو شانه و مسهل و حب ایارج و قوقایا و لوغاذیا کنند و خوردن ایارج فیقرا چند روز پیهم بعد تنقیه عام کثیر النفع
ست و بعد ازان اطریفلات و هلیله مربی و مانند آن بخورانند و استعمال غرغره و سعوطات بسیار نافع ست و اگر ماده حاد باشد بعد از فصد و نضج بمطبوخ معتدل مثل طبیخ بنفشه
وغیره مسهل و حب هلیله دهند یا طبیخ فواکه دقرص بنفشه تنها یا با ایارج فیقرا استعمال نمایند و اصلاح و تلطیف غذا کنند چنانچه قانون علاج قروح و اورام ست تا که فضول در رطوبات
کم گردد و قبول اندمال بآسانی نماید و از جمیع اغذیه غلیظه منجره بسوی سر اجتناب واجب ست و در ابتدای خراج پیش از انفجار شیاف ماميثا و زعفران و مر و صبر و صدف سوخته
جمله یا هر چه ازینها میسر آید سوده بآب کاسنی صحرائی یا باغی یا گلاب سرشته طلا نمایند و یا زاج بعسل و یا اشق و مویزج بعسل بران گذارند و ایضاً جوز الزنج و هر چه قوی التحلیل ست
استعمال نمایند تا باشد که ازین تدبیر ورم باز ماند و اگر ماده جمع شود و در د و الم پیدا کند محتاج بنضج خراج باشد درین صورت کندر و زعفران بآب حلبه ضماد کنند یا بحلبه و تخم کتان
طلا نمایند و دیگر ادویه مفجره مثلاً مغز نان گندم مع تخم مرو کوفته یا مع کندر بشیر زنان و یا زعفران بآب تره تیزک و یا مرصاف یا تلث وزن آن صمغ عربی بزهره گاو سرشته آن
بچسپانند و حرکت ندهند تا آنکه جدا گردد و ضماد انجیر مع نطرون قوی ترین مفجرات ست و عنب الثعلب را سوده جوشانیده ضماد کردن نیز غرب را منفجر نماید اگر مغز نان گندم
آمیزند بهتر باشد و اگر کرسنه کوفته با عسل سرشته بر نهند نضج و انفجار غرب نماید و کذلک کندر با سرگین کبوتر سرشته و کذا زاج سوده و سکبینج بسرکه حل کرده و بقول بولس حلزون
مرمکی صبر هر سه مساوی سوده مکرر طلا کردن افضل علاج غرب ست قبل انفجار و بعد او و اگر اظفار الطیب عوض حلزون گیرند نیز در غرب پیش از انفجار و بعد آن مفید و معمول
استاد مرحوم ست و اگر خراج صلب و غلیظ باشد و منفجر نگردد بر آن گندم یک جزو تخم حلبه نیم جزو تخم مرو یک نیم جزو کوفته در آب بپزند تا مهرا گردد و مثل هریسه شود پس بر آن قدری
شیر تازه دوشیده بریزند و بهم زنند تا مانند مرهم گردد بر صلابت بر آمده ضماد نمایند که منفجر گرداند و اگر قوی تر خواهند ادویه را در شیر بپزند و شهد خالص نیز اضافه کنند و این
معمول ست و الا با آهن بشگافند پس فتیله مرهم زنگار نهند و بعد نقای آن ادویه مجففه استعمال نمایند و رازی گفته که من معالجه نمودم غرب را اولا بآنچه معالجه می نمایند ورم را
از ردع و تحلیل و اگر ازین فائده نشود معالجه نمایند بچیزی که باعث انفجار گردد و چون منفجر گشت معالجه قرحه نمایند و به نحویکه در باب قروح مسطور گردد و اطبا استعمال می نمایند دران
ماميثا و زعفران و برگ سداب بآب رماد و صدف محرق با آنچه در جوف اوست و مر و صبر و در مقام دیگر گفته غرب ما دامیکه خراج باشد یعنی ورم و تقیح نیافته معالجه بجوز الزنج و مر

مبرد ومانند آن از اشیای قوی التحلیل نمایند وچون منفجر گشت معالجه بمرداسنج یا زنگار وانزروت ومانند آن نمایند وچون مزمن گشت بداغ وثقب وقلقدیس نمایند تا آنکه عظم را فاسد
نگرداند وجالینوس در کتاب معالجات گفته که گاه بر می آید نزد ماق اکبر خراج کوچکی وبسیار است که منفجر میگردد بدون لذع واین بناحیه چشم میباشد لهذا دشوار است برء آن
ولیکن سزاوار است که مبادرت نمایند در مداوای آن بادویه محلله که در آن لذع وحدت نباشد زیرا که حدت باعث الم وزیادتی ورم میگردد وازینجهت دشوار میباشد برء آن
وازین جهت ممکن نیست معالجه آن بادویه ضعیفه که سودی نمی بخشند ولهذا بطول می انجامد بالجمله بعد از آنکه غرب منفجر گردد قانون علاج او آنست که اولا تنقیه نمایند پس
متوجه معالجه قرحه گردند وانچه غرب را تنقیه مفید بود آنست که بگیرند دورگ باطن قصب یعنی آنچه درمیان نی نزدیک بندگاه مثل پنبه سفید میباشد خصوصا رگی که قریب به بیخ است
وغلیظ تر بود ودر عسل فرو برند وبرآورده برغرب نهند که تنقیه آن کند پس موضع را باسفنج در ماء العسل ترکرده بشویند وباشد که دیگر بار این رگ میانه نی خشک باریک سفوف
کرده پاشیدن کفایت کند وخبازی ونمک خائیده برغرب نهادن بتکرار نیز ناصور را پاک کند واگر اراده اندمال آن باشد برگ خبازی تنها بران نهند ویا صبر مصطگی دم الاخوین
انزروت سرمه شب یمانی هر واحد یک جزو کوفته بیخته بآب کاسنی بری حل کرده بعد افشردن غرب درچشم بچکانند سه قطره که فاصله میان هر قطره یکساعت زمانی باشد ودر
بعضی نسخه گلنار یک جزو زنگار ربع جزو نیز داخل ست وگفته که ادویه را خشک سوده موضع منفجر را بدان کبس نمایند ویا سفیداب قلعی گلنار فارسی هر یک ۵ درم دم الاخوین
مرصاف هر یک یکدرم انزروت بشیر خر پرورده یکنیم درم کوفته بحریر بیخته خوب سحق نموده بر موضع غرب ذرور نمایند ورفاده بران بندند ویا شیاف غرب
بشیر دختران حل نموده درموق سه قطره بچکانند وفیما بین این قطور وذرور زمانی صالح فاصله باشد ویا چرک ناصور را از پنبه کهنه پاک کنند ومونگ را خائیده یا برسیاوشان
را خائیده بر آن بندند واستخوان سر گربه که در زمین نهایت چهل روز دفن کرده باشند سائیده ذرور نمایند وهمچنین ذرور استخوان سوخته سر انسان نیز مفید بود وآب برگ توتی
خصوصا جنگلی در ناصور انداختن بغایت نافع ست وذرور بابونه نیز برای غرب منفجر مجرب نوشته ویا زر بیخ را ببول کودک بسایند وخشک کرده باریک سوده در ناصور
افشانند بعد افشردن وپاک کردن آن ویا بآب عسل وزاج ویا آس ویا صمغ البطم وبزرکتان سائیده فتیله ساخته ویا نطرون وشب یمانی هر واحد نیم درم کندر وهر واحد یکدرم
سوده در غرب پر کنند وضماد خاکستر چوب انگور بعسل آمیخته ویا نیلوفر تنها یا کبر که سرشته ویا جاوشیر در روغن جوز ویا بارتنگ مخلوط نمک ویا پوست بیخ کبر یا عصاره برگ
او ویا آردهند روس بآب پخته نیز نافع غرب ست **صفت شیاف غرب** که در ناصور گوشه چشم ودیگر جاها نیز معمول ست صبر کندر انزروت گلنار دم الاخوین سرمه یمانی
هر یک یکدرم زنگار دانگی ونیم به گلاب شیاف سازند ودر مجموعه بقائی وزن صبر وکندر هر یک درمی ودیگر ادویه هر یک نیم درم وزنجار ربع درم ست ونوشته اند که وقت حاجت
ناصور را خوب بیفشارند تا ریم از ان خارج شود پس بیمار را برخلاف جانب ناصور بخوابانند وشیاف را در آب حل کرده دو سه یا چهار قطره در ماق چکانند ودرمیان هر دو قطره
زمان صالح متخلل دارند پس علیل را ساعتی بر همان هیئت گذارند وهر روز این علاج را اعاده کنند تا حدیکه از فشردن چیزی بر نیاید ودر مقام دیگر تحریر کرده که چون درچهارده
ده روز سه بار این شیاف را بکشند زرداب وریم را که از منفذ چشم بر می آید دور کند وبقول سید جرجانی آب سداب تازه بآب انار ترش آمیخته چکانیدن بغایت مفید ست وغلظت
بر آن زایل میکند غرب را ویا برگ سداب تر یا خشک بآب انار ترش سائیده فتیله آن بسوراخ غرب بعد پاک کردن از ریم فرو برند که اندمال واصلاح لحم میکند لیکن در ابتدا سوزش
می آرد وبعد از ان نمیکند وفتیله از زنگار معقود دبکنند واشق نیز نافع وتنها دن مرتنها مفید بود وزرد چوب یک جزو نانخواه دو ثلث جزو سوده پاشیدن مجرب ست وبعضی نانخواه
نیم جزو نموده مر یک جزو افزوده اند ایضا دوای مرکب زبراده مس وشب نوشادر نافع ست واز ادویه بالغه زاج وصبر وانزروت وقشور کندر سوخته ومامیثا مساوی در موق
گذاشتن ست وصبر تنها مع قشار کندر بدستور ویا شهد خالص را بر آتش گذارند تا غلیظ شود قدری کف دریا ومانو باریک سائیده آمیزند وفتیله بدان آغشته در ناصور نهند
وبقول اطبای هند دو پارچه سنگ جراحت گرفته روغن بیدانجیر بریکی انداخته از دیگری بسایند چون غلیظ شود فتیله آلوده در ناصور نهند ویا چند قطره روغن بیدانجیر در
کتوره پهول انداخته از فوفل مسلم چندان بسایند که رنگ روغن خاکستری وغلیظ گردد فتیله آلوده در ناصور نهند ویا چیکٹ چراغ که در دیوار بچسپد قدری گرفته بر پارچه نهاده چسپانیده
باشند ویا برگ دهتوره خشک نموده یا گل تنباکو مساوی در روغن گاو حل کرده بکار برند ویا چرک نی قلیان وافیون مساوی سوده فتیله کرده بنهند ویا سمندر سوکهه
باریک سائیده بآب آلوده فتیله کرده نهند ویا برگ نیب برگ کنار پیوندی سائیده بر پارچه آلوده بچسپانند ویا کته ایلوه بول مرخ مساوی سائیده بر غرب استعمال نمایند
ویا زبان سنگ سوخته بلعاب دهن آمیخته طلا سازند ویا گلو زرد چوب در روغن جوشانیده صاف کرده بدارند وقطور سازند ویا عدس مقشر وپوست انار کوفته بیخته
چسپانند هرگاه دهن ناصور بند شود دو درم کندر تخم کنوچه کوفته با آرد گندم آمیخته بشیر دختران یا شیر خر پخته قدری زعفران آمیخته بروی گذارند ویا دیگر ادویه مفجره که مذکور شد
استعمال نمایند وبعد کشادن دهن او ادویه مدمله بکار برند وگویند که چون منفجر گردد بفشارند وچرک آن برآرند وبرنمایند آنرا بمغز حنظل از بیخ یا بروغن جوز که آنرا خاصیتی

عجیب ست در ازاله آن و ایضاً مرو برگ آس بادوشاب سرشته خشک میگردانند آنرا وشیافی که در آن ذراریح داخل ست و در بول صبیان می سایند مجرب بوعلی سیناست قطاکی
گوید که زنبیه در شعیره و حب الاجفان گذشت بکار برند و چوب خربق سیاه در آن گذارند و با بابونه بجوز کهنه و آب دهن روزه دار ضماد کنند و از مروا ثمد و آس و شب و نطرون کنند و زنگار
بسرکه یا آب بارتنگ شیاف ساخته پرکنند و طلا نمایند و اگر عظیم گردد یا انفجار او بطی شود بطبیخ عدس و ماش یا بزعفران و مویز یا بآرد جو و پوست خشخاش و حلبه ضماد کنند بعده معالجه
بشیاف مذکور نمایند که آن مجرب من ست محمد زکریا گفته که صحت غرب بداغ ست و سخن در آن خارج از مقصد مگر آنکه من یافتم برای او علاجی که در چند ماه صحت یافت بحدیکه یا ننند
صحیح گردید و آن شیاف غرب ست که عند الحاجت بآب حل کرده ناصور را افشرده از چرک پاک نموده سه یا چهار قطره ازان بچکانند و صاحب آن بر آن چشم بخوابد و باید که فاصله مابین قطره
زمانی صالح بمقدار یک ساعت باشد و روز دیگر نیز ناصور را افشرده شیاف را در ان بچکانند و همچنین تا یک هفته یا تا زمانی که ناصور را بفشارند و ازان چرک بر نیاید و بعد ازان ترک نمایند که تا
چند ماه خشک میباشد و بهتر آنست که اندازه نمایند غور غرب را بمیلی که بآن حال عمق نواصیر معلوم میکنند پس بر سر میل پنبه نرم بپیچیده و در ادویه فرو برده در ان گذارند خواه دوا سیال
باشد یا ذرور خشک باید که چکانیدن شیاف غرب و غیره ادویه بعد تنقیه غرب از چرک و گوشت فاسد باشد مثلاً از پنبه کهنه پاک نمایند و لحم فاسد آنرا یا بمرهم زنگار دور نمایند اگر متصل
باجفان و غائر باشد و یا بقطع از حدید اگر از اجفان جدا بود و غائر نباشد پس آنرا بشراب قابض انگوری بشویند پس شیاف غرب محلول بآب مازو و یا دیگر ادویه در ان بچکانند و اگر چرک
قلیل باشد و بیرون نیاید دو سه روز مهلت دهند تا جمع شود پس بفشارند و بشویند و دوا نهند و چون استعمال دوا نمایند چشم را بعصابه بر بندند و مریض حرکت نماید و بنشیند و الا بدست در
ابتدای امر جمع کردن باین ادویه دوائیکه در ان قوت قابضه و مقوی اجزای عین باشد مانند زعفران داشته بهر دو فائده یکی تضییق مسام بهر عدم نفوذ مواد بدان طرف بسهولت
و منع از انجذاب دوم تقویت عضو برای منع قبول موادی که محلل آنرا جذب کند و این سائر تدابیر در ابتدای انفجار ست و علاج مزمن آن داغ ست یا آنچه قائم مقام
داغ باشد از ادویه حاده مانند استعمال دیک بر دیک بطوریکه ناصور را بخرقه بخارند و فتیله مبلول ببول طفل را بدیک بر دیک آلوده در ان فرو برند و یا زنگار را با شنجار و اشق
یا بسرکه سرشته بفتیله در ناصور داخل کنند و بعضی گفته اند که اگر استخوان را فاسد نگردانیده باشد باین دوا داغ دهند بگیرند خاکستر بابونه خاکستر اکلیل الملک خاکستر کرم از هر
واحد یکجزو زرنیخ سرخ بربع جزو حضض و جزو زنگار معمول بپاشیدن سرکه برمس ربع جزو نشادر یک جزو کوفته بیخته سحق بلیغ نموده بران بپاشند و ببندند و گویند که
چون کهنه و ناصور گردد علاج مفتش آنست که چون انگشت بران گذارند آنرا صلب یابند که از زیر انگشت نلغزد درین هنگام واجب ست که داغ نمایند بمیل مدور الراس
اگر از طلا باشد بهتر بود و آنرا در آتش سرخ نمایند و بگذارند بران بدفعات تا آنکه بجوش آید اطراف آن و گوشت فاسد تمام سوخته شود و رطوبت خشک گردد و ظاهر گردد
پوست فاسد از استخوان و بعد ازان معالجه نمایند بمرهم سفیداب اگر بسوی بینی نفوذ کرده باشد داغ نمایند تا آنکه داغ باندرون بینی برسد پس در ان فتیله پنبه کهنه بمرهم
زنگار آلوده یک روز داخل نمایند و روز دیگر بپنبه تنها تا آنکه مندمل گردد و از داغ ادویه حاده داغ بآهن اسلم العافیت ست و چون عفونت غرب باستخوان رسد بادویه
منتقع نگردد بشگافند و گوشت فاسد مرده را دور نمایند تا باستخوان برسد پس اگر جوهر استخوان صحیح باشد و ظاهر آن سیاه گشته سیاهی آن بخراشند و دوای مدمل اللحم در ان
پر نمایند و ببندند و مدتی بگذارند و اگر استخوان را فاسد کرده باشد بر استخوان داغ دهند و لبساست که محتاج میگردند که لحم فاسد را سوراخ نمایند تا آنکه داغ باندرون آن
برسد و لیکن احتیاط نمایند که میل بجانب چشم نمایند بلکه دست را مائل بناحیه انف دارند بناحیه ماق که سیلان بنابد طبقات چشم و سوراخ نمایند بناحیه بینی در غور
بالهٔ مدور الراس حتی که ثقبه آن موضع متصل آن تا نفذ گردد و بعد ازان بگردانند تا آنکه خون از بینی و دهان بر آید که این نشان نفوذ آنست و در وقت داغ او کامل مع حفظ
مقله حاصل گردد پس داغ دهند و ادویه در آن بپاشند و ببندند و یا در آن فتیله پنبه کهنه از مرهم زنگار یا اشنان آلوده بگذارند و اگر گرمی شدت نماید بصندل و مامیثا و
آب کاسنی و آب حی العالم بطوخ سازند و روز بروز فتیله را قوی تر نمایند تا آنکه دهن جراحت وسیع تر گردد پس اندمال نمایند و گاهی بر می آید ازان پارچه استخوان بد بو و کلیسات
که بی نیاز میگرداند داغ از سوراخ نمودن و تا ممکن باشد بران اقتصار نمایند و واجب ست که چون داغ دهند بران دوا بپاشند بر چشم اسفنجه یا خرقه به آب سرد تر نموده بگذا
یا خمیر رقیق بیخ سرد کرده و چون گرم گردد تبدیل نمایند تا گرمی داغ بچشم نرسد طبری گفته که استعمال داغ در چشم خطر دارد و بعض فاضل از اوائل طریقی
برای داغ غرب مقرر کرده اند که چشم از مضرت او سالم می ماند و ابو ماهر وصف او نموده و آن آنست که بگیرند شمع مس یا مانند آن و طرف اسفل آن که منهدم و هموار بود
بر موضع غرب گذارند و اسرب گداخته در شمع ریزند و مریض چندان صبر کند که داغ بوجه اتم گردد پس شمع را جدا نمایند و این داغ از محل ناصور تجاوز نمیکنند و مریض صحت تام
می یابد بعد ازان مراهم مدمله استعمال نمایند و بالجمله علاج او مثل علاج ناصور سائر اعضا ست لیکن واجب ست که ملاحظه تلطف و مدارا در علاج آن نمایند
واحتراز کنند ازان که ملتحم سازند قبل از تنقیه مده یا استخوان هر گاه خواهند که جراحت بسته شود صبر کنند رسوده گذارند تا خشک کنند و بسته شود و زاج سوخته و آبگینه

مثل غبار سوده خشک کننده است و ادویهٔ تیز اگرچه در ابتدا سوزش نمایند لیکن بتکرار استعمال عادت او شود و مضرت نرسانند

غده

بقول جالینوس لحمی ست زائد در ماق اکبر و نزد اکثر زیادتی لحم ماق اکبر ست از مقدار طبیعی بر سر ثقبهٔ که میان بینی و چشم واقع ست و ازین جهت مانع فضول چشم مثل چرک و اشک از نفوذ در ثقبه و جریان او بسوی بینی میگردد و کثرت حدوث امراض مادی در چشم لازم آن نیست وگاه تابع آن غرب میباشد وگاهی از ان تقلص جفن نزد موق عارض میگردد و بقول شیخ گاهی این لحمه عظیم میگردد بحدیکه مانع بصر میشود و سببش اجتماع فضول غلیظ ست در ماق و بقول بعضی خون غلیظ بسیار ست وگاه حادث میگردد از غرب که او را کثرت رطوبات و امتلاء در چشم لازم بود **علاج** بادویهٔ ظفره معالجه کنند و اگر فائده نشود فصد قیفال و حجامت ساق نمایند و مسهل و حب ایارج و شبیار و قوقایا و ایارج جالینوس دهند و بعد تنقیهٔ بدن و دماغ از خلط غلیظ اصلاح مزاج و تلطیف تدبیر نمایند و شیاف احمر لین استعمال کنند اگر فائده نه بخشد ادویهٔ حادهٔ اکاله مثل زنگار و کبریت و مرهم زنگار بر آن گذارند با سلیقون در روشنائی و شیاف احمر حاد و دیزج و شیاف قیصر و شیاف زنگار اکتحال نمایند یا زنگار و نوشادر هر دو مساوی با آب سائیده بر غده گذارند و بر آن مداومت نمایند و اگر ازین ادویه هم فائده نشود آنرا بصناره یا بمنقاش بردارند و بعلامت بیالاند که بکشند و بمقراض ببرند لیکن مبالغه در قطع و استیصال آن ننمایند تا دمعه عارض نگردد و بعد قطع زیرهٔ کرمانی و نمک خائیده در خرقه انداخته در چشم بچکانند و ذرور اصفر بر آن پاشند تا مابقی را فانی سازند و برای دفع اذیت زردهٔ بیضهٔ مرغ در روغن گل بر پنبه آلوده بر چشم گذارند و به بندند تا دو روز و هر روز صبح و شام تبدیل نمایند و اگر در چشم گرمی بهم رسد شیاف ابیض استعمال نمایند پس احمر لین پس اخضر حاد بعمل آرند و بعده بمرهم مندمل سازند

امراض اذن

یعنی بیماریهای گوش و آن بست و چهار مرض ست یعنی اوجاع[1] اذن و ورم[2] و شبرهٔ[3] آن و طرش[4] و وقر[5] و صمم[6] و دوی[7] و طنین[8] و صفیر[9] و قرحه[10] و آکله[11] و ناصور[12] گوش و دخول هوام[13] و تولد[14] کرم در گوش و دخول[15] آب و سیماب در گوش و سدهٔ[16] گوش و سیلان[17] رطوبت از گوش و انفجار[18] دم و حکهٔ[19] گوش و اورام[20] بیخ گوش و قلاع[21] اذن و درض[22] اذن و انقلاع[23] اذن و ضرب[24] اذن الکنون گوش باید داشت که حس سمع موقوف بر عصبهٔ مفروش در صماخ ست و آن عصب در احوال سمع مانند جلیدیه است در احوال ابصار و صماخ مثل ثقبهٔ عنبیه است و منفعت گوش ادراک مسموعات ست و آنرا اصناف امراض ثلثه از سوء مزاج و تفرق اتصال و مرض ترکیب عارض میگردد و اکثر از امراض او حمیات صعب حادث میشود کسیکه خواهد که گوش او از آفات و امراض محفوظ ماند لازم ست که مدام اعتنا نماید بحال گوش و پرهیز نماید از گرمی و سردی و ریاح بسیار و باد سموم و گرد و غبار و دخان و اشیای غریبه از آبها و حیوانات که داخل گوش نگردند و از صداهای هائله شدیده مانند صدای توپ و تفنگ بسیار و آواز عظیم نزد گوش و اجتناب نماید از تناول اغذیهٔ غلیظهٔ بارده مولد ریاح و حارهٔ منجره و مسکرات پی در پی و اکل قدید لحوم مملحه و عدس و باقلا و بادنجان و مانند آن و تخمه و امتلاء خصوصاً خواب بر امتلاء و کثرت کلام و سخن کردن باواز بلند و نعره زدن و قی بسیار و حرکات عنیفه و کثرت جماع و حمام بسیار و بیداری و ایضاً برای حفظ گوش چرک او پاک کنند و در هر هفته یکبار روغن بادام تلخ در ان بچکانند که این دوای عجیب ست در حفظ صحت گوش و هنگام خواب پنبه در گوش نهند و در هر سال تعاهد تنقیهٔ دماغ بحبوب و ایارجات نمایند و واجب ست مراعات آنکه در گوش او ورم و تبور و قروح پیدا نشود چه اینها مفسد گوش اند و چون علامات تبور در گوش از التهاب در گوش و سر دریابد شیاف ماینثا در سرکهٔ انگوری حل کرده در گوش بچکانند و در حال صحت نیز این را در هفته یک مرتبه بچکانند که امان می یابد از نزول نوازل و اوجاع و اورام و تبور و قروح و چکانیدن زیاده محلول در روغن بادام تلخ یا روغن اسشه زردالوی تلخ حافظ صحت قوت سامعه و مقوی آنست و گویند که نهادن فتیلهٔ عسل غلیظ القوام و یا عسل بروغن بادام تلخ یا بروغن جوز یا الشحم لط آمیخته بفتیله آلوده و یا سکبینج مخلوط الشحم لط و یا قر دنا نا مثقال الشحم لط نیم مثقال آمیخته و یا از زعفران و گل سرخ و سنبل الطیب فتیله ساخته هر واحد منقی گوش و حافظ صحت آنست و قطور عصارهٔ افسنتین یا زهرهٔ بز در روغن تلخ و روغن حنظل که تخم حنظل را در روغن زیت کهنه یا روغن کنجد بجوشانند تا آب برود و روغن بماند و همچنین قطور عصارهٔ شبت و قطور میعهٔ سائله در روغن کندش که در روغنی از روغنهای مناسبه جوش دهند و قطور عصارهٔ عنب الثعلب محلول در دهنی از ادهان مناسبهٔ امراض اذن را نافع و مقوی آنست و آنچه در گوش چکانند و یا از خارج بر آن گذارند باید که سرد یا گرم بسیار نباشد بلکه نیم گرم باشد و ایضاً ادویهٔ مبرده یا مسخنه زیاده از قدر واجب در گوش استعمال نکنند و معالجهٔ جمیع امراض اذن بتدریج نمایند و کثرت ادویهٔ قویه دفعةً جائز نیست که بسر سام حار یا بارد مؤدی میگردد و نیز باید که در امراض مادی تنقیه بتفاریق کنند و استعمال ادویهٔ موضعیه از قطورات و ادهان و اضمده و اطلیه و نطولات و مراهم وغیرها بعد از یک هفته و بعد فصد و حجامت و مسهل وغیره هر یک بحسب واجب و خلط غالب باشد نه قبل از انها و در سوء مزاجات ساذج استعمال بیش از یک هفته در اول مرض جائز ست زیرا که در بنجا خلطی غالب نیست که انتظار نضج و تنقیهٔ آن کرده آید

اوجاع اذن

بدانکه درد گوش یا از سوء مزاج یا ورم یا بثره یا بسبب تفرق اتصال حادث شود و سوء مزاج یا حار خشک بلا ماده باشد مانند آنکه بسبب هوای گرم یا ریح گرم بخاری از تیزی آفتاب
یا ایام سمائم عارض شود و خصوصاً هنگامیکه انتقال نماید از آن بسردی دفعةً و یا غسل نمودن بآب گرم و داخل شدن آن در گوش و یا داخل شدن آبیکه دران قوت حرارت
غالب باشد مثل کبریتی و نفطی وغیره یا وضع ادویه حاره برگوش و یا حار خشک با ماده دموی و یا صفراوی باشد و یا بارد خشک بدون ماده بسببی از اسباب مضاده اسباب مذکوره باشد از
هوای سرد یا ریح سرد چنانچه در فصل زمستان از وزیدن باد سرد شمالی افتد و خصوصاً که انتقال نماید بدان هر دو دفعةً از گرمی یا آب سرد و یا آبیکه بران قوت تبرید غالب
باشد یا وضع ادویه بارده و یا بارد تر یا ماده ریحی بارد غلیظ مرتقی از معده یا منحل از فضول در سر بسوی گوش یا خلطی چسپنده یا سودا و درد گوش حادث بسبب ورم و بثره دران
یا اورام و بثور حاره یا بارده باشد و حادث بسبب تفرق اتصال مانند ریح ممدد و یا قروح و یا جراحات بود و از جمله اقسام تفرق اتصال محدث اوجاع گوش ریحی ست که در گوش
تولد یابد یا آبی ست که دران داخل شود و یا حیوانی که در صماخ داخل گردد و یا کرمی که دران تولد یابد و گاه تفرق اتصال بعد سقطه و یا ضربه حادث میگردد و صعب ترین
اوجاع گوش وجعی ست که از ورم گرم غائر بهم رسد و لاسیما چون ماده ردی بود و این با تپ لازم میباشد خصوصاً وقتیکه مؤدی باختلال عقل گردد و اگر ورم در غضاریف
خارج باشد با آن وجع شدید نباشد و نیز بسیار خطرناک نیست و اقسام مذکوره ما قبل گاه باشد که دفعةً هلاک میگرداند مانند سکته و این اقسام جوانان را بیشتر از مشائخ بسبب
وفور قوی ایشان را هلاک میگرداند و بسا است که بروز هفتم بکشند و اکثر مشائخ را آن ورم متقیح میگردد و لیکن جوانان را قبل از تقیح بیشتر هلاک میگرداند و اگر متقیح گردد
و در انجا علامات محموده بود رجای خلاصی باشد و وجع گوش گاه با خارش و گاه بی خارش میباشد و خارش گوش که بعربی حکة الاذن نامند جدا ذکر خواهد یافت و بدانند که
ورم سوداوی در گوش کمتر افتد و اگر افتد منجر بسرطانیت گشته بهلاکت می انجامد کذا فی الطب الاکبر **طریق تشخیص** اسباب درد گوش باید که اول حال حدوث ضربه یا سقطه یا دخول
آب یا حیوانی یا چیزی دیگر در گوش بپرسند اگر اقرار کدامی از اسباب مذکوره کند سببش همان باشد و ایضاً ورم بیخ گوش و لحوق گرانی گوش از هنگام دخول آب بر دخول آن
و هیجان وجع نزد حرکت هوام بر دخول آن در گوش دلالت کند و الا بسوی گوش نظر کنند اگر در گوش ورم یا بثره یا قرحه و خروج مده محسوس شود سبب وجع همین باشد
و الا دست برگوش نهند و حال شدت و خفت درد از مریض سوال کنند اگر ملمس گوش و سر گرم و رنگ گوش و روی و چشم سرخ نماید و درد شدید بگوید و تسکین از اشیای بارد
حاصل شود سببش سوء مزاج حار ساذج یا ریح حار بخاری یا ماده حار یا ورم حار اندرون ثقبه باشد پس حال سبکی و گرانی گوش و نخس و ضربان بپرسند اگر سبکی و وجع ناخس و یافتن
التهاب مثل شعله آتش از گوش بسوی سر و خشکی لهات بیان کند سببش سوء مزاج حار ساذج یا ریح حار بخاری باشد پس اگر با وجود شدت درد گرمی ملمس سرخی گوش و چشم
و روی و سبکی گوش وغیره علامات سوء مزاج حار ساذج سوزش در گوش و چشم و روی و خشکی بینی و کرب و تشنگی و تسکین آن بمضمضه آب سرد معلوم شود سببش تولد ریح
حار بخاری از رسیدن هوای گرم بگوش و مشی در آفتاب یا ایام گرما باشد و اگر با علامات سوء مزاج حار شدت گرمی در گوش و سر و درد در مؤخر سر و وسط آن دریافت
گردد سبب آن تولد ریح مذکور از ریختن آب گرم و یا آب چشمهای گرم مثل کبریتی و نطرونی و ملحی بر سر و گوش خواهد بود و اگر مریض وضع دوای گرم در گوش بیان کند سببش
حدوث ریاح مسطوره از همان باشد و اگر با وجود آثار مذکوره سوء مزاج حار تشنگی شدید و خفت درد بنوشیدن آب سرد و اشک چشم معلوم شود و با این سوزش در فم معده
بود سببش تصاعد ابخره ریاحی از معده باشد و اگر با وجود گرمی ملمس و سرخی رنگ و شدت درد مریض گرانی گوش و سر بیان کند و خصوصاً هنگام سجود و درد با ضربان شدید بود درد
گوش از امتلای ماده دموی باشد و اگر با وجود حرارت ملمس و صداع و شدت درد گرانی اندک یا سوزش و صداع و استراحت برسیدن هوای بارد بگوید از ماده صفراوی
باشد و اگر با علامات سوء مزاج حار و گرانی سر تپ گرم لازم و درد و ضربان در قعر گوش بشدت باشد و تمدد و سوزش و فتور سامعه و صداع منقطع وقتی بعد وقتی یافته
شود از ورم حار اندرون ثقبه باشد و اگر از گذاشتن دست برگوش و سر گرمی ملمس معلوم نگردد و سرخی و شدت درد و نخس و ضربان و سوزش هیچ نباشد و بچیزهای گرم
بالفعل و بالقوة تسکین یابد و تقدم تدابیر مبرده شاهد او بود سببش سوء مزاج بارد ساذج باشد پس بپرسند که در گوش چیزی شبیه بحرکت باد یا دوی و طنین یا درد در مؤخر سر
یا غثیان معلوم میشود یا نه اگر گوید که در گوش حرکتی مثل حرکت باد و در دل بطوریکه گویا چیزی بزور در گوش فرو میرود محسوس میگردد و ملاقات سرما و هوای بارد اتفاق افتاده
بود سببش تولد ریاح بارد از سرما یا باد سرد باشد و اگر گوید که دوی و طنین معلوم میشود با آن سرگرانی و صداع بود سببش تولد ریاح بارد از فضول بارد در سر و گوش باشد و اگر گوید درد در مؤخر
سر میشود بحدیکه حرکت سر متعسر میگردد و اتفاق غسل آب سرد شده بود سببش تولد ریاح بارد از ریختن آب سرد بر سر و فرو رفتن دران باشد و اگر غثیان بیان کند و دهن پر آب ماند و کمی صداع
و از ریختن آب گرم بر سر استراحت یابد سببش ریاح بارد غلیظ متصاعد از معده باشد و اگر مریض اقرار هیچ یکی از علامات مستفسره مذکوره نکند از تقدم وضع ادویه بارده در گوش سوال کنند اگر اقرار این

کند سبب تولد باد از همین سبب باشد و اگر با وجود علامات سوء مزاج بارد ساذج در سر گوش گرانی بیان کند پس اگر خواب بسیار آید و در بینی تری باشد سببش مادهٔ بلغمی باشد و اگر خواب کم باشد و منخرین خشک از مادهٔ سوداوی باشد و اگر با وجود گرانی تمدد پیدا بود سببش ورم بارد باشد و اگر این اسباب هم نباشد و در گوش خارش و دغدغه بود و احیاناً گرمی از گوش بیرون آید سببش تولد دیدان در گوش باشد انطاکی گوید که وجع اذن نخس و ضربان ست و این از ذات عضو نا دربا شد و از قبل دماغ و معده معاً یا یکی از آن اکثر بود و علامت مستقل خاص بدان سلامت دیگر اعضاست و آنکه بتغیر تناول طعام متغیر نگردد و علامت کائن از معده قوت درد در هنگام خلو آن یا شروع طعام در هضم ست و غیر این هر درد و تغیر دماغ از دماغ بود پس اگر مادهٔ بخاریه باشد دوی و طنین بود و اگر خلط لذاع حاد باشد ضربان و نخس و تمدد و اشکال استلذاذ به حرارت بود و در بارد بعکس این باشد

علاج کلی اوجاع گوش

در جمیع اقسام آن از خوردن لحوم و نشستن در آفتاب و حمام گرم و مهب ریاح و قرب آتش و حرکات عنیفه و جماع و صیاح و کثرت کلام و اغذیهٔ منجره اجتناب اولی بود و دو نکباب و نطول و تکمید به آب گرم مسکن جمیع اوجاع خصوص اعضای عصبانی ست و هر گاه جهت تسکین وجع شدید حاجت مخدرات افتد بهترین آنها شیاف ماميثاست مع اندکی افیون در شیر زن حل کرده و بقول جالینوس افیون را در روغنها حل نموده استعمال نباید کرد زیرا که بسبب غلظت روغن خوف آنست که افیون در گوش بچسپد موجب مزید درد و الم گردد بلکه در شیر حل کرده چکانند که شیر بنابر مائیت جالی و غسال و مانع چسپیدن افیون می شود و با وجود آن در ارخا و تسکین نافع تر از روغن ست و باید که استعمال مخدرات کمتر وقت ضرورت کنند بهر آنکه کثرت آن موجب حدوث گرمی گوش ست و خاکستر افیون در تخدیر و تخفیف قوی تر از افیون ست پس آنجا که درد شدید باشد افیون را سوخته بقدر جند بیدستر آمیخته در گوش چکانند که جند مصلح آنست و هر گاه که ضربان و درد شدت کند و خوف تشنج بود پس لابدست از استعمال مرخیات زیرا که درد گوش مهلک ستا بسبب قرب دماغ و در ارخا بهتر از روغن گاو کهنه چیزی نیست و بجوز آب گرم تنها و یا ادویهٔ مرخیه ملینه مثل بنفشه و خطمی و ران بخته بتوسط ابو بنیز مرخی و مسکن و مغنی از استعمال مخدرات ست و اگر چیزی مخدر مانند قلیلی پوست خشخاش مخلوط سازند انفع بود و تقطور روغن گل در پوست انار پخته و کذا اقطور آب بعر شتر یا سرگین اسپ و یا خر و کذا مهاو ردر شیر زنان حل کرده گرم نموده و کذا مرهم شنجار در جمیع اقسام مجرب ست و تقطور سفیدی بیضهٔ مرغ ممزوج بروغن گل نیز در تسکین درد گوش از هر سبب که باشد بی نظیر ست و کذا اقطور موی انسان سوخته بروغن گل و کذا عصارهٔ اکلیل الملک ممضوج و اگر خشخاش سوده آرد حلبه آرد بزرکتان بپزند تا مهرا شود و ضماد نمایند نیز تسکین درد نماید و قطور افیون زعفران مر سرخ نیز مسکن وجع حار و بارد ست و کذا اقطور روغن قنب و آب برگ آن در هر دو مفید گیلانی می نویسد که آب سرگین بغل یعنی خچر آب پیاز هر دو مساوی زعفران بقدر ربع واحد کهرل کنند تا زعفران حل شود صاف نموده نیم گرم در گوش چکانند و زمانه بران صبر کنند پس از پنبه پاک نموده بار دیگر چند قطره بچکانند و همچنین تا سه چهار نوبت بعمل آرند که بجهت تسکین درد گوش از هر قسم که باشد بغایت مجرب ست و در ازالهٔ آن تخلف نمیکند لیکن استعمال این دوا در اقسام درد گوش بارد معمول راقم ست بعضی گویند که چون مس گرم کنند و در آب سرد نموده بخار آن بگوش رسانند تسکین وجع نماید و کذا اخولان چهار ماشه افیون یک ماشه عسل پنج ماشه بفتیله آلوده در گوش نهادن مسکن وجع شدید ست و کذا التقطیر شیر زنان وقت شدت وجع بمرات و اگر آرد گندم بشراب و زیت بپزند و گرد گوش ضماد نمایند و هر ساعت تبدیل آن کنند در چند بار تسکین وجع نماید و کذا التقطیر فلونیای رومی محلول در سفیدی بیضه و روغن نیلوفر مسکن وجع شدید ست و از جالینوس نقل کرده اند که چون سکون وجع دشوار گردد ماده را لبسوی یعنی لبطوس یا لبسوی دهن بغرغره فرود آرند و بقول ارسطو تعلیق دندان روباه طرف راست در وجع گوش راست و طرف چپ در درد چپ بر صاحب درد گوش مزیل درد ست و انطاکی گوید که در اورام گوش استعمال مروخات اولی ست و الا قطورات و در اقسام درد گوش قطور رطوبت ماهی بریان عجیب و کذا نهادن پر قریب مقعد کنجشک مجرب نوشته

علاج درد گوش حار ساذج

و از ریاح بخاری تبرید از لعاب بهدانه شیرهٔ عناب شیرهٔ مغز تخم تربوز و شربت نیلوفر بدهند و گاهی عرق شاهتره درین تبرید افزوده میشود و یا تبرید بشیرهٔ کاهو و شیرهٔ کشنیز خشک و عرق بید ساده و نبات بکار برند و مهاو ر در شیر دختر یا شیر بز حل کرده نیم گرم در گوش چکانند و شیاف ابیض در شیر بز یا شیر دختر چکانیدن مفید بود و روغن گل بانذک سرکه جوش داده نیم گرم در گوش چکانند و ماء القرع و ماء الخیار در گوش چکانیدن نیز فائده میکند و روغنها و آبهای بارد مثل روغن گل و کدو و بنفشه و خشخاش و آب برگ خرفه و آب برگ بید و آب بارتنگ و حی العالم و برگ کاهو و برگ کاسنی و گل سرخ تازه در گوش چکانیدن نیز فائده میکند و اگر با روغنها اندکی سفیدی بیضهٔ مرغ و یا شیر دختران و یا آب عنب الثعلب سفیدی بیضه و روغن گل و یا آب کدو و شیر دختر و آب خرفه روغن گل و آب گل سرخ شکرم بیختہ

بکار برند نافع تر باشد و در صورت شدت التهاب قدری کافور نیز در قطورات مسطور داخل نمایند و گرد اگرد گوش بصندل سفید و سرخ و کاهو و گلاب و کشنیز سبز طلا کنند و اگر حرارت قوی باشد کافور نیز افزایند و گاهی مامیثا درین ضماد داخل میکنند و گاهی عوض آن پوست خشخاش گاهی رسوت میکنند و آب عنب الثعلب بجای گلاب می نمایند و یا سفیداب کاشغری مرداسنگ حضض یک یک سوده بروغن گل آمیخته ضماد کنند و عنب الثعلب گل خطمی گل بنفشه هر یک دو توله پوست خشخاش نیم کوفته شش ماشه در شیر مادهٔ گاو نیم آثار جوش داده بخار آن بگوش رسانند که در تسکین درد مجرب ست و گاهی گل نیلوفر و برگ بید و بنفشه نیم کوفته و گل سرخ افزوده میشود و جهت تسکین و تبرید زرد تخم کاهو و کشنیز خشک واندک بزر البنج اضافه نمایند و اگر تحلیل زیاده مطلوب باشد بابونه و اکلیل الملک بیامیزند و اگر انکباب اوراقی از برگ بنفشه برگ خرفه برگ کنار برگ خبازی برگ خشخاش برگ عنب الثعلب برگ خطمی برگ کدو برگ بادرنگ برگ لسان الحمل و برگ بارتنگ برگ اسپغول برگ کاسنی برگ بید برگ کشنیز برگ کاهو هرچه ازین اوراق بهم رسد مناسب دانند جوشانده استعمال نمایند نیز برای درد گوش که از ریاح حاره یا ورم حار باشد نافع ست و اگر حرارت بشدت نباشد مرزنجوش پوست خشخاش گل بنفشه کشنیز خشک چوب چینی جوشانیده بخور نمایند بعده خستهٔ شفتالو بر شعلهٔ شمع مومی بریان نموده سائیده با پنبه ممزوج کرده در گوش گذارند و اگر درد گوش نهایت سخت بود اندکی افیون در شیر دختران و روغن گل حل کرده نیمگرم در گوش ساعت بساعت چکانند و گاهی کافور نیز اضافه کرده میشود و اگر افیون را بسوزند و خاکستر آن بقدر چهار برنج در روغن گل حل کرده نیم گرم چکانند نیز در تسکین درد مجرب ست و یا عصارهٔ برگ عنب صاف کرده نیم گرم در گوش چکانند و یا بنگ یکتوله با آب سائیده قرص بسته در چهار توله روغن زرد بسوزند پس صاف کرده دو سه قطره در گوش چکانند و اگر ازین تدابیر وجع ساکن نشود در شیر زنان که دران مسکهٔ گاو حل کرده باشند اکتفا نمایند و مکرر تقطیر آن کنند و هرچه در علاج درد گوش حار مادی مذکور گردد غیر از تنقیه درینجا بکار برند و بدانند که هرگاه در وجع گوش حار ساذج از ادویهٔ بارده و مخدره وجع ساکن نشود و در گوش شبه یا ورم خواهد بود و آنچه که در گوش از ریاح حار بخاری مرتقی از معده باشد فصد باسلیق کنند و تبرید معده با شربتهٔ مبرده مثل شیرهٔ کاهو و خشخاش و کشنیز خشک و اغذیهٔ مبرده که منفخ نباشد مثل بچهٔ مرغ مطبوخ با آب غوره و کاهو مسلوق مطیب بسرکه و قطف و مغز خیار بسر که نمایند و اگر کفایت نکند تلیین طبیعت کنند بمطبوخ هلیلهٔ زرد و تمر هندی و آلو بخارا و کشوث و برگ عنب الثعلب و مانند آن بغیر آنکه دران دوای حار داخل باشد و اگر قاروره حار باشد ماء الشعیر مبرد و ماء القرع مبرد دهند و در ماء الشعیر قدرے خشخاش داخل کنند و اگر زمانهٔ خشخاش رطب باشد خوردن او انفع اشیاست برای این مرض و تسکین بخارات بعده روغن حل که یک جزو سرکه را باده جزو روغن گل بپزند تا سرکه بسوزد و روغن باقی ماند بر برف سرد کرده در گوش چکانند یا روغن بید و روغن کدو با شیر دختر قطور سازند و بیرون گوش برگ اسپغول و برگ بارتنگ و برگ عنب الثعلب و آرد جو در سرکه سرشته ضماد کنند و اگر ازین ساکن نشود یک حبه کافور در شیر دختر حل کرده چکانند بغیر روغن و اگر گوش ملوث بروغن باشد صماخ را بشویند بجوریکه دران آب نیم گرم ریزند حتی که پر شود پس کف دست بر ثقبهٔ گوش نهاده بریک پای ایستاده در بار بجهند و صماخ را میلے که بران پنبه پیچیده باشد صاف کنند و آنچه از رفتار در آفتاب باشد روغن گل بر سرکه بدستور چکانند و اسفنج یا خرقه بآب بارد آغشته بر گوش نهند و در آب سرد در آیند و اغذیهٔ مرطبه مسطوره بخورند و ماء الشعیر مطبوخ با خشخاش بنوشند و اگر درد شدت کند تمریخ بروغن بنفشه در روغن گل نمایند و کافور و بنفشه رطب و نیلوفر و مانند آن ببویند و بآب طلع استنشاق کنند و تدهین مسکن بریاحین بارده مثل سیب و بید و آب سرد و قدری کافور و گلاب بر آن پاشیده نافع و خواب و آرام و تضمید گوش ببعضی الادعیه و بوئیدنش مفید ایضا برگ بید برگ سیب برگ بهی برگ خرفه برگ عنب الثعلب کوفته روغن گل گلاب هر یک دو درم سرکه از سه درم تا ده درم حسب کمی و زیادتی حرارت آمیخته بر پس سر بمحل منبت اعصاب ضماد نمایند و هرگاه گرم شود تبدیل کنند و چون مرض با نحطاط آید اجزای بارده کم کنند و روغن بابونه و گل آن اندک اندک بیفزایند برای درد گوش که بسبب مشی در آفتاب یا بسبب ریاح سموم باشد نافع ست و بالجمله ترطیب و تبرید دماغ با طلیه و نطولات و مروخات و غیره که در صداع احتراقی شمسی گذشت بعمل آرند و آنچه از ریاح حادث از ریختن آب گرم بر سر یا نشستن در آب چشمهای گرم باشد اگر واجب بود فصد قیفال نمایند و ساقین بندند و تدهین بمالند و اغذیهٔ مرطبهٔ مذکوره بدهند و روغنهای سرد مثل روغن کدو و بید و نیلوفر و روغن خل مبرد در گوش چکانند و سعوط نمایند با نها و بشیر دختران و نافع ترین اشیا نوشیدن آب سرد و استنشاق و تمضمض بهان و مالش کف پاست و آنچه از ریاح حاره که حادثه از گذاشتن ادویهٔ گرم در گوش باشد فصد سر رو کنند و ادهان بارده در گوش چکانند و اضمدهٔ بارده مضاد آن ادویه مثل برگ عنب الثعلب و برگ خرفه و برگ کشنیز و پوست کدو و خیار و آرد جو ضماد نمایند و بآب آنها گوش را بشویند و چکانیدن شیاف ابیض محلول در ماء القرع یا شیر دختر یا بقدری روغن بادام نیز مفید بود و عند کمال شدت حرارت این ادویه و آبها بر برف سرد کرده بکار برند و چکانیدن ماء القرع تنها نیز عاجل النفع ست و تلیین طبیعت بخیار شنبر و تمر هندی و آلو بخارا و مانند آن کنند و اگر در مزاج حدت باشد ماء الشعیر بنوشند و شیر بز که بآب غوره یا آب انار منجمد کرده باشند بر سر نهند و هرگاه بگذارد جدا کنند و واجب نیست که طبیب

گمان این امر نماید که مریض در اول معالجه منتفع خواهد شد بمقابلهٔ مرض باضداد ادویه که مہیجان او کرده اند زیرا که ادویه اولی اخلاط و عضو را گرم کرده اند و دران عضو و اعضای مجاورهٔ آن نکایت پیدا کرده اند پس ولا علاج باستخراج آن اخلاط فاسد و ازالهٔ حدت آنها از عضو نماید بعد ازان ابتدا به تبرید عضو باضداد ادویه مہیجهٔ مرض کند **اقوال حکما** سویدی می نویسد که قطور روغن بزر البنج و کذا آب برگ بنج و آب غرب که آن صفصاف ست و کذا آب حشیشة الزجاج بروغن گل و کذا نسج عنکبوت در روغن گل جوشانیده و کذا آب انار ترش لشحم آن فشرده بعسل آمیخته و کذا آب دباحلا بروغن گل آمیخته و کذا آب شجرة البق در پوست انار جوشانیده هر واحد نافع درد گوش حار ست و بقول ابن سرابیون و رازی تقطیر روغن گاوی مسکن وجع حار ست **مسیحی** گوید که هرگاه درد گوش از سوء مزاج حار باشد چکانیدن سفیدی بیضه نیم گرم تنها و یا باشیاف ابیض نفع کند و اگر درد سخت باشد اندکی افیون بشیاف ابیض و روغن گل و اندک سرکه حل کنند و گاهی روغن خلاف و روغن نیلوفر و روغن بنفشه عصارهٔ بعض بقول بارده مثل عنب الثعلب و عصی الراعی و کشنیز سبز در گوش میچکانند **شیخ** میفرماید اگر سبب درد گوش حرارت مفرط باشد لازم ست که تبرید دماغ بمطفیات مذکوره در علاج امراض حار دماغی نمایند و در گوش روغن گل نیم گرم و سفیدهٔ بیضه بچکانند و اگر درد شدید باشد کافور بدان آمیزند و لیساست که روغن بنفشه بکافور وجع گوش را از روغن گل زیاده تسکین میدهد بسبب ارخائیکه اندر آنست و ایضاً شیافات مسکن اوجاع چشم بسفیدی بیضه مانند آن در گوش چکانند و سفیدهٔ بیضه را تنها خاصیت عجیب ست و یا شیر آب عنب الثعلب و آب کشنیز چکانند و بهتر شیر آنست که از پستان بدوشند که او بسیار نافع بود و یا خراطین را در روغن گل بپزند و در گوش چکانند و یا حلزون را در روغن گل و سه چند آن سرکه خمر بجوشانند تا آنکه سرکه برود و روغن بماند و بطریق قطور استعمال نمایند که برای ضربان خیلی مفیدست و همچنین روغن تخم کدو و روغن نیلوفر و روغن بید و امثال آن و کذا عصارات که مشابه عصارهٔ پوست کدو و جرم اوست و ایضاً استعمال ضمادات مبرد از خارج گوش در بعضے ذکر کرده اند که آب لبلاب در مثل این حالت بسیار نیکو ست و عصارهٔ شهد انج رطب و اگر ضربان و وجع اشتداد نماید و از ان خوف تشنج باشد از استعمال مرخیات و مخدرات چاره نباشد و طریق آنها در علاج کلی درد گوش مسطور شد **خجندی** و **قرشی** می نویسند که تعدیل مزاج نمایند با دهان بارد مثل روغن بنفشه بشیاف مامیثا یا شیاف ابیض یا کافور یا آب کدو و خیار یا روغن بنفشه تنها یا روغن نیلوفر باندک کافور یا روغن گل یا شیر زنان در گوش چکانند و گاهی درین اشیا قدری افیون داخل میکنند و بضمادات بارده کشنیز و کاهو ضماد کنند و گاهی احتیاج بعصارهٔ بنج برای تخدیر می افتد و گاهی بآب گرم نطول میکنند و گاهی بر بخار آن گوش می نهند و تسکین وجع آن میکنند زیرا که آب گرم تسکین اوجاع آن می نماید و اگر چه مزاج گرم باشد و از استعمال ادویهٔ شدید التبرید احتراز نمایند مگر عند اضطرار بهر آنکه شئی بارد گوش را ضرر شدید می نماید و تلیین طبیعت نمایند **بهاء الدین** گوید که آنچه منفعت آن مجرب ست روغن گل ست تنها و با آب عنب الثعلب آمیخته و جوشیده و گوش بر بخار طبیخ خارخسک و عنب الثعلب و بنفشه داشته و بر بخار آب گرم که میخ در زمین فرو برده بر کشند و آب گرم دران ریزند و شیاف ابیض بسفیدهٔ تخم مرغ سوده چکانیدن و همچنین سفیده در روغن گل باهم و روغن گل و آب کشنیز و سفیده باهم ضم کرده در روغن گاوی نیم گرم

علاج درد گوش حار مادی

باید که در د موی فصد سر رو نمایند و بعد ازان شیرهٔ کاهو نه ماشه تنها خواه بلعاب بهدانه و اسپغول هر یک چهار ماشه شربت نیلوفر دو توله حل کرده بدهند یا گل بنفشه نیلوفر خطمی عنب الثعلب بیفزایند و در آخر بلیلهٔ مربی بخورانند و اگر حاجت بود تا تلیین بمسہل صفرا نمایند و در صفراوی تمر هندی دو سه توله گل بنفشه نیلوفر خطمی هر یک چهار ماشه عرق مکوه عرق گاوزبان هر یک نیم پاؤ گلقند یا شربت بنفشه و شربت نیلوفر و شربت اسطوخودوس دو دو توله بدهند و عناب هفت عدد زرشک یکتوله آلوبخارا هفت دانه سپستان بست دانه بیفزایند و بعد نضج بمسہل صفرا و حب ہلیله تنقیه نمایند و بعد ازان تدابیریکه در علاج حار ساذج مسطور شد بعمل آرند **اقوال طب** ابوسہل گوید که هرگاه درد گوش از امتلا حادث شود باید که معالجه باستفراغ آن خلط کنند پس اگر خون باشد بفصد و اگر خلطے دیگر باشد باسہال بعده تنقیه خاص سر بغرغره بالجمله اگر با وجع گوش التهاب و جه و ضربان باشد فصد قیفال کنند بعده در گوش روغن گل و روغن بید باندکی سرکه نیم گرم چکانند یا شیر زن از پستان بدفعات در گوش بدوشند بعد ازان اسہال شکم بهلیلهٔ زرد و صبر و سقمونیا نمایند و اگر درد ساکن شد فبها و الا قدری افیون در روغن گل آمیخته اندر گوش اندازند پس اگر ضربان عود کند و سه روز گذشته باشد بدانند که در گوش تبره است تدبیر آن نمایند بنوعی که مسطور گردد هرگاه در روی و سر التهاب و درد باشد از بنفشه پوست خشخاش کاکلیل الملک بابونه خطمی آرد جو شیر زنان آب کدو و افشرده ضماد سازند **بوعلی** می نویسد که اگر سبب درد گوش امتلای بدن یا سر باشد باید که استفراغ ناحیهٔ راس از جنس آن امتلا نمایند پس اگر ماده حار باشد بفصد و استفراغ بمنقیات راس زیاده حار کنند بدانچه در علاج امراض حار دماغی معلوم کرده اند بعد ازان تدابیریکه در ساذج گذشت بکار برند **صاحب کامل** گوید که هرگاه درگوش درد از سوء مزاج حار عارض شود باید که نظر کنند که آیا علامت زیادتی خون در

بدن معلوم میشود یا زیادتی صفرا پس اگر خون زائد باشد فصد قیفال نمایند و خون بقدر حاجت برارند و اگر صفرا غالب بود دوای مسهل صفرا مثل مطبوخ هلیله و شکر یا لبلاب
و شکر یا بنفشه و شکر و مانند آن بخورانند و در گوش آب خرفه و آب جراده کدو با اندک روغن گل نیم گرم چکانند و اگر قدری سفیدی بیضه وقتاً بعد وقت تقطیر نمایند و بانیه
پاک کرده باشند انتفاع یابند و اگر روغن گل که دران شنجار جوشانیده باشند در گوش چکانند فائده نماید و اگر اندک آب حی العالم با قدری سرکه خمر در روغن گل
چکانند نافع بود صفت دوای نافع درد گوش حار بگیرند روغن گل دو جزو سرکه خمر و آب غوره هر واحد نیم جزو باهم خوب آمیخته در گوش چکانند یا ماء القرع در روغن
گل و شیر دختران در گوش تقطیر نمایند و همچنین اگر زن شیر در گوش بدوشد و اندک بران صبر کنند بعده نشف نمایند و بار دوم و سوم باز بدوشد در دساکن شود و حوالی
گوش را بصندل و گلاب و کافور و اندک آب کشنیز و کاهو و آب حی العالم طلا کنند و اگر درد شدید باشد اندکی افیون بر روغن گل یا روغن بنفشه گداخته در گوش چکانند یا
اندکی از عصاره لفاح با قدری روغن گل بچکانند که این تخدیر تسکین وجع نماید ولشاید که بر استعمال مخدرات ادمان نمایند که آن مورث ثقل سمع گردد ایلاقی گوید که
اولاً تنقیه نمایند اگر در بدن و دماغ اخلاط باشد پس اگر ماده حار بود ابتدا الفصد سر و نمایند و تلیین طبیعت بشربت آلو و شربت بنفشه و طبیخ تمر هندی و طبیخ هلیله کنند و اگر ماده
غلیظ باشد حب شبیار و قوقایا و فیقرا دهند بعده غرغره استعمال نمایند پس روغن گل در گوش چکانند و اگر درد عظیم باشد روغن بنفشه با اندکی کافور چکانند و تقطیر شیاف ابیض
بسفیدی بیضه یا شیر دختران یا با آب کشنیز تر یا با آب عنب الثعلب تسکین وجع کند و دوشیدن شیر از پستان نافع ست و اگر یک جزو روغن گل را با سه جزو سرکه بجوشانند
تا آنکه سرکه برود پس در گوش چکانند درد را ساکن کند و خراطین مطبوخ در روغن گل نافع بود و روغنهای بارد سود دهد ابن هبة الله گوید که اگر جسم ممتلی باشد در ابتدا
فصد کنند و اگر از ان مانعی باشد حجامت نمایند و اهتمام تنقیه بدن از خلط حار بمطبوخ هلیله سازند و اگر ازین مانع بود باید که تعدیل طبع بشربت آلو یا با آب تمر هندی یا شربت
نیلوفر یا لعاب اسپغول بجلاب کنند و ماء الشعیر و شیره تخم خرفه بنوشانند و اگر بدین وجع ساکن نشود آب جراده کدو یا آب حی العالم در روغن گل در گوش چکانند و شیر
زنان بچکانند و اگر درد سخت و لهیب شدید باشد اندکی افیون یا شیاف مامیثا در روغن گل و شیر زنان حل کرده در گوش چکانند و از استعمال در دیه شدید التبرید حذر
کنند مگر هنگام ضرورت و پیشانی را بگلاب مسح کنند و بنفشه و نیلوفر و صندل و کافور و گلاب ببویانند و چون اصلاح یابد بمزورات غذا سازند و در آخر بچه مرغ دهند
ابن الیاس گوید که اگر سببش غلبه خون باشد فصد سر و نمایند و آب خرفه و شیر زنان در روغن گل یا آب جراده کدو و خیار بر روغن گل در گوش چکانند و لبضمادات
بارده مثل کاهو و صندل و کشنیز و خرفه و ملوخیه تضمید نمایند و تغریق راس بروغنهای بارد مثل روغن بنفشه و گل و نیلوفر و خشخاش کنند و یا اندک سفیده بیضه بروغن بنفشه یا
روغن گل برهم زده در گوش چکانند و هر صبح جلاب از عناب ده عدد و بنفشه پنج درم و شکر ده درم و ترنجبین ده درم و یا خمیره بنفشه ده درم بنوشانند و غذا مزوره ماش بمغز
بادام دهند و تنقیه بدن بمطبوخ فواکه و هلیله زرد کنند و اگر سببش غلبه صفرا باشد ادهان بارده مذکوره در گوش اندازند و حل طبیعت بنقوع فواکه و ترنجبین و شیر خشت کنند
و هر صبح آب انار بن شیم آن فشرده بقدر دو اوقیه با ترنجبین و شکر هر واحد ده درم بنوشند و غذا ماء الشعیر دهند اگر با تپ حرارت مزاج باشد و مزوره بنو ماش بمغز بادام اگر بادی
تپ حرارت نباشد میر عوض مینویسد که اگر علامات خون ظاهر باشد نخستین رگ قیفال بکشایند و در دموی و صفراوی جو و بنفشه و آلو بخارا و تمر هندی جوشانیده صاف
نموده بدهند و بعد از ان بطبیخ هلیله تنقیه فرمایند بست درم هلیله زرد در دو رطل آب بجوشانند تا ثلث بماند صاف نموده بنوشند که بغایت سودمند ست و سفیده تخم
مرغ و شیر زنان نیم گرم ساعت بعد ساعت تقطیر نمودن در حال درد را ساکن سازد خاصةً که از پستان بدوشند و در صورت اشتداد وجع اندک افیون بشیر دختران
حل کرده نیم گرم نموده ساعت بساعت بچکانند و طلاهای مبرد همچون عنب الثعلب و برگ کاسنی و برگ خرفه بر بیرون گوش و حوالی آن ضماد کنند و اگر یک جزو روغن گل
با سه جزو سرکه بر آتش ملائم چندان بجوشانند که روغن بماند و سرکه بسوزد و آنرا نیم گرم تقطیر نمایند عجیب الاثر ست انطاکی گوید که بعد تنقیه خلط غالب تعدیل با صلاح
اغذیه و ادویه کنند و تعیین فصد برای دردی ست که از خون محض باشد و گاهی در خون و صفرا هر دو فصد کرده میشود بسبب زیادت کیفیت و درینجا فصد از باسلیق کنند
اگر اصل درد از ضعف معده و کبد باشد و قیفال اگر از دماغ باشد و اکحل اگر از هر دو باشد لیکن در صفراوی خون اندک برآرند بعده اگر غلبه خلطی بدانند تنقیه آن
نمایند بعد ازان تبرید بمثل روغن کدو و بنفشه و کافور نمایند مطلقاً سوای شرب آنها و با آب کشنیز و حی العالم طلاء و خواب بر مثل گل سرخ تازه و اختیار مزورات
خون و التهاب صفرا مثل آلو و تمر هندی و غذاء شربا و کدو و خرفه غذاءً

علاج درد گوش حار ورمی و بثره گوش

فصد سر و کنند و اگر حاجت افتد زلو نیز چسپانند و تبرید و آنکباب که در حار ساذج مسطور شد بکار برند و عنب الثعلب و حی و ارصندلین رسوت گل ارمنی در آب

کشنیز سبز سائیده اطراف گوش را ضماد نمایند و طلای نرد بآب کشنیز سبز و آب عنب الثعلب سبز سائیده ضماد کردن نیز نافع و یا صندل سرخ فوفل حضض گل ارمنی عدس مقشر
شیاف مامیثا قدری زعفران کوفته بیخته بآبهای مذکوره یا گلاب ضماد نمایند و یا آرد جو عنب الثعلب صندل سفید صبر اکلیل الملک عوض عدس و زعفران داخل کنند و در انتها
بابونه آرد باقلا افزایند و عند شدت وجع قدری افیون اضافه کرده در سفیدی بیضهٔ مرغ آمیخته ضماد سازند و اگر سفیداب ارزیز مرداسنگ هر واحد یک درم فوفل حضض
اقاقیا هر یک دو درم صندل سفید مامیثا هر یک سه درم گل قیمولیا پنج درم گل ارمنی ده درم کوفته بیخته بآب کاسنی مکرر طلا کنند جهت ردع مادهٔ ورم ملتهبهٔ گوش مفید بود و
همچنین قطور شیاف ابیض کافوری در شیر دختران و سفیدی بیضهٔ مرغ و لعاب اسبغول آمیخته نافع و چکانیدن سفیدی بیضهٔ مرغ بروغن گل ممزوج کرده نیز مزیل ورم و مسکن
درد ست و کذا تقطیر روغن گل و شیر دختران مخلوط کرده مفید ست و اگر احتیاج بینند بعد نضج ماده مسهل بارد تنقیه نمایند و گویند که خطمی بروغن گاو پخته ضماد کردن مسکن الم
و مزیل ورم حار گوش ست و کذلک ضماد گل بنفشه تخم کتان هر واحد یک جزو گل خطمی دو جزو کوفته بآب پخته نافع و اگر ورم تحلیل نشود و درد زیاده گردد و تپ شدت
کند بدانند که ریم میکند لعاب حلبه لعاب تخم کتان لعاب تخم مرو بشیر دختران آمیخته نیم گرم در گوش چکانند تا که نضج یافته منفجر گردد و ایضاً برای انفجار اضمده و بخورات
منفجره بکار برند مثل برگ نیب و برگ بکاین و برگ آس هندی که بگلاباس مشهور ست و برگ توت و جز آن و میدهٔ گندم با قدری پیاز و نمک در شیر پخته بیرون گوش نهند
و آب پیاز سفید با سفیدهٔ تخم مرغ در گوش چکانند و بعد انفجار آنچه در قرحهٔ گوش خواهد آمد برای تصفیهٔ ریم و اندمال قرحه بکار برند **و آنجا** که ورم حار گوش از نزله
باشد عناب بعرق شاهتره جوشانیده شربت نیلوفر داخل کرده بیاشامند و گاهی بهدانه نیز افزوده میشود **و اگر** با هذیان باشد و آن مهلک ست بعد فصد سر
و حجامت قفا و تبریدات اسطوخودوس گل بنفشه جوشانیده شیرهٔ مغز تخم تربوز شیرهٔ تخم خیارین شربت بنفشه داخل کرده خاکشی پاشیده بدهند بعده مسهل صفرا دهند و اگر
با ورم گلو و تپ گرم باشد عناب چهار دانه گل بنفشه شاهتره هر یک چهار ماشه جوشانیده شیرهٔ خیارین شیرهٔ مغز تخم تربوز هر یک شش ماشه شربت بنفشه دو توله داخل کرده
خاکشی چهار ماشه پاشیده بنوشانند و یا اطریفل کشنیزی سه توله خورده عناب پنج دانه گل بنفشه گل نیلوفر خطمی گاوزبان هر یک چهار ماشه سپستان نه دانه در آب گرم خیسانیده صاف نموده
شیرهٔ کشنیز خشک چهار ماشه شربت نیلوفر دو توله داخل کرده خاکشی پاشیده بنوشند و برگ عنب الثعلب برگ نیب گل بنفشه گل خطمی بابونه اکلیل الملک لشک بر در آب جوشانیده
بخار آن بگوش بگیرند و حضض مکی حضض هندی صندل سرخ گل خطمی عنب الثعلب کوفته بیخته در آب عنب الثعلب تازه و مغز فلوس خیارشنبر سرشته گرداگرد گوش ضماد نمایند
و ایضاً مع آماس گلو و زبان عناب بنفشه عنب الثعلب شاهتره جوشانیده صاف نموده شربت بنفشه آمیخته بنوشند و مغز فلوس در عرق بادیان حل کرده نیم گرم بر ورم طلا نمایند
غذا دال خشکه یا شله با دال مونگ یا آشجو و بدانند که بخور از شیر تر مسکن درد ست **و اگر** با جوش خون در آخر ربیع از ریزش نزله بر گلو و گوش ورم گوش و بیخ لهٔ
گلو بهم رسد بعد فصد سر و از طرف درد لعاب بهدانه شیرهٔ عناب شیرهٔ کشنیز خشک شیرهٔ کاهو عرق گاوزبان عرق نیلوفر شربت نیلوفر خاکشی بدهند و طلای نرد بآب کشنیز سبز
سائیده بالای گلو طلا سازند و غرغرهٔ لعاب اسبغول آب کشنیز سبز آب برگ حنا شیرهٔ کاهو بآب برآورده غرغره نمایند و یا عوض طلای نرد جدوار حضض صندل سرخ
گل ارمنی مساوی بآب مکوه سبز یا کشنیز سبز بر ورم گلو ضماد سازند و شیاف مامیثا یا صهادر بآب مکوه سبز در گوش بچکانند و وقت شام لعاب بهدانه عرق شاهتره عرق
نیلوفر عرق گاوزبان عرق مکوه شربت نیلوفر خاکشی بنوشند **تعلیم** اگر ورم خارج ثقبهٔ گوش در اجزای غضروف باشد تفطر در آید و آن قلیل الخطر ست و درد شدید و تپ در آن
لازم نمیباشد معالجه او با رجوع نمایند که در نضج بخته ضماد کنند یا آرد باقلا بنفشه خطمی آرد جو بابونه اکلیل الملک کوفته بیخته بآب نیم گرم در روغن بنفشه سرشته ضماد نمایند و لباسات که ضماد
عنب الثعلب و روغن کنجد و آرد گندم نیمگرم کفایت میکند و کذا تضمید گوشت بخته پاش سفید کوفته با نمک آرد جو بخته و اگر در شراب بپزند و با قیروطی معمول لشحم بط مخلوط کرده ضماد نمایند
تحلیل صلابت و ازالهٔ ورم و تسکین وجع کنند و در بیخار روا دعات استعمال نکنند بلکه خرقه در آب گرم تر کرده یا نمک گرم نموده تکمید گوش نمایند و بعد دو روز برگ کرنب در روغن زرد کهنه
پخته بر ورم نیمگرم ضماد نمایند تا که تحلیل نماید و یا آب کرنب و روغن کنجد را یک جوش داده آرد باقلا بر آن پاشیده نیم گرم بدان ضماد نمایند **تفهیم** تدبیر بثرهٔ گوش مثل تدبیر
ورم ست و ایضاً شیرهٔ عناب لعاب بهدانه عرق گاوزبان عرق کاسنی شربت بنفشه داخل کرده بنوشند و از روت مرکی مرداسنگ روغن گل شهد آب برگ نیب باهم آمیخته
پارچه را آغشته در گوش گذارند و بقول شیخ اکثر در ان طبیخ انجیر یا گندم چون در گوش بچکانند یا از ان فتیله سازند کفایت باشد و به بخور آب گرم وغیره مسکنات وجع که مذکور
شد تسکین درد نمایند و ایضاً پیه بط یا پیه باکیان و روغن کنجد گداخته بکرر در گوش اندازند چون درد ساکن شود لعاب حلبه وغیره که مذکور شد برای نضج اندازند که باب
نمایند و هر گاه منفجر شود و ریم بر آید فتیله بعسل آغشته در دهن گرم کرده اندر گوش گذارند پس از ان اندکی زاک سوخته بر مند خشک خواهد شد و اگر ریم غلیظ بود قدری
زنگار در سکنجبین عسلی حل کرده با یک قطرهٔ زهرهٔ گاو و یک قطرهٔ روغن بادام بچکانند **اقوال حذاق** مؤلف اقتباس و خلاصه می نویسند که در ورم دموی و صفراوی جالینوس

تقلیل ماده و تسکین درد و تپ نباشد پس اگر غلبهٔ خون باشد بتعجیل تمام رگ قیفال زنند و حجامت باشرط بر پس سر و گردن و کتفها و ساقها بدفعات کنند و سرهای هر دو گوش
را شرط زنند و شربتهای سرد و کشکاب بدهند و روغن گل باندک سرکه جوشانیده نیمگرم چکانند و بفاصلهٔ سه چهار روز استفراغ بمطبوخ هلیلهٔ زرد و زرد آلو و آلوبخارا
و شیرخشت و ترنجبین که بتقوی برگ سنا باشد باید کرد پس شیاف ابیض کافوری در روغن گل حل کرده چکانند و یا شیر زن تنها در گوش دوشند و از خارج بطحلب و آرد جو
و صندل سفید و کشنیز خشک و گل ارمنی هر یک سه ماشه در آب برگ مکوه سبز و کشنیز سبز و گلاب ضماد کنند و بعد دو روز لعاب بیخ بنشکال با روغن گل بچکانند و طلاے
برو علونجان بآب مکوه و کشنیز طلا کنند و اگر غلبهٔ درد باشد روغن گل و سرکه با روغن جوز ماثل قطور نمایند و لعاب بیخ بنشکال با روغن بابونه و سرکه و آب مکوه طلا کنند و بآب تاتوره
ضم کرده بهتر بود و مریض را بمخدرات چون حب الشفا بیهوش داشتن تا انفجار ورم بهتر قوی ست و شربت نیلوفر چهار توله و عرق مکوه و کاسنی و گلاب هر یک چهار توله نوشانند
و غذا آش جو و شربت بنفشه دهند و چون درد ساکن شود بنا بر پختن لعاب حلبه و تخم مرو و آب پیاز خام و شیر خر برابر آمیخته در روزی هفت هشت مرتبه چکانند تا همان ورم
پخته شده رو بانفجار آرد بعده بجهت پاک کردن ریم آب گندنای سبز و آب نیب و آب پیاز و عسل برابر اندازند بکرات و مرات تا خوب پاک گردد پس جهت اندمال زاج
سفید در مرهم مصری آمیخته در گوش گذارند مسیحی گوید که اگر وجع از فلغمونی در خارج گوش باشد خطر اندک بود و اگر از فلغمونی در داخل گوش باشد در آنجا خطر است بسبب قرب موضع
از دماغ و لهذا سزاوار است که فصد قیفال و حجامت ساقین نمایند و یا ماء الفواکه که در ان هلیلهٔ زرد و بنفشه باشد بنوشانند و در گوش آب پوست کدو بر روغن گل چکانند و یا مامیثا در شیر دختران
حل کرده و اندکی افیون در ان انداخته بچکانند و اگر فلغمونی شدید الحرارة و ملتهب نباشد بگیرند روغن گل یکجزو و شل و سرکه و هر دو در شیشه کرده بر خاکستر نیمگرم نهند تا سرکه فانی شود
نیمگرم در گوش چکانند و یا مامیثا در سرکه ساییده در گوش تقطیر نمایند و اگر درین اندکی زعفران اندازند بهتر باشد و اگر درد ضعیف باشد و در آنجا تپ نباشد و نه تلهب بگیرند اندک
مرهم باسلیقون و در روغن ناردین اگر فصل سرما باشد و یا در روغن گل اگر وقت گرما باشد حل کرده در گوش چکانند شیخ میفرماید که اگر سبب درد گوش ورم حار خالص باشد
دران مخاطره است بسبب قرب آن از دماغ تا آنکه ورم جمع شود و ریم کند پس واجب ست که بعد فصد و استفراغ اولا ملینات مبردات استعمال نمایند و خصوصاً
شیر تبکرار تا روز سوم و همچنین روغن گل مطبوخ بسرکه که در حار ساذج مذکور شد بعد ازان لعاب حلبه وغیره که در ذیل علاج این مسطور شد و آب لبلاب در مثل این وقت
نافع بود و کتجه سوده درین آزموده است بعده دائم کماد بزیت مائل بحرارت استعمال کنند و باید که زیت شیرین باشد و با وجود آن نیم گرم بود و پنبه بر سر میل باریک
پیچیده دران آلوده در گوش بکرات و مرات گذارند و از خارج بملینات منضجه ضماد نمایند و اگر درد شدید القوة نباشد و از ابتدا تجاوز کرده باشد باید که در گوش پیه
روباه یا ورل یا مرهم باسلیقون بر روغن گل یا بر روغن حنا و یا پیه بط یا پیه زهره یا مرهم از پیه ماکیان و بط چکانند و هرگاه ورم شدید الحرارة نبود دران دواے
معمول از پیه بز گداخته بعسل و میفختج و زوفای رطب هر واحد مساوی پیه مذکور آمیخته در گوش گذارند و آنچه قوی تر ازین ست و بقوت تفتیح میدهد این ست مرداسنگ
سفیداب هر واحد اوقیه کندر غبار آسیا راتیانج هر واحد سه اوقیه زیت یک رطل پیه خنزیر یا پیه بز تازه دو رطل لعاب بزرکتان بقدر کفایت مرهم سازند و گاهے
احتیاج بمخدرات افتد پس بطریقیکه در بارد ساذج مذکور گردد استعمال نمایند و چون متحلل بعده گردد لعاب بزرکتان بر روغن گل یا روغن بابونه و سائر اشیا
که در باب قرحه گفته شود استعمال کنند مجوسی گوید که هرگاه در گوش ورم حار یا بثره عارض شود باید که فصد سرو نمایند و اخراج خون بحسب طاقت مریض و سن
مزاج او و وجوب کیفیت مرض کنند و در گوش شیاف ابیض و شیر دختران حل کرده چکانند و بدوشیدن شیر از پستان در گوش تر کنند که این تسکین وجع کند و از
خارج گوش اسپغول و آب کاسنی و آب کشنیز و آب عنب الثعلب و مانند آن ضماد کنند و این ضماد بعمل آرند باقلا و آرد جو هر واحد یک جزو نیلوفر و بابونه و اصل السوس
هر واحد دو جزو بنفشه و بیخ خطمی هر واحد سه جزو همه را باریک سائیده بآب عنب الثعلب و روغن بنفشه و آب کشنیز و طحلب سرشته ضماد نمایند و با غذیهٔ صاحبان
تپ اغتذا نمایند و از اغذیهٔ حاره و منضجه منع کنند و اگر با وی تپ باشد در تبرید افزایند و اگر ورم باین تدبیر ساکن نشود و بدانند که ورم جمع میشود و ریم میکند پس
لعاب تخم کتان و لعاب حلبه بشیر دختران هر روز بدفعات در گوش چکانند تا آنکه ریم از گوش خارج شود بعد ازان بعلاج قروح معالجه نمایند و اگر ورم تحلیل نیابد و ازان
بقیهٔ غلیظ باقی ماند بابونه و اکلیل الملک بآب جوشانیده اندکی از آب آن گرفته باندک روغن بنفشه نیم گرم در گوش چکانند و اگر این ادویه را در آفتابه پخته
سر آن انبوبه نهاده بخار آن بگوش رسانند بدان انفجار یابد و بقایای ورم را تحلیل کند و آن آب قوی الحرارة نباشد بلکه معتدل بود سعید گوید که اگر از فصد قیفال
مانعی باشد حجامت کنند و بعد استفراغ شیاف مذکور در قول سابق چکانند و تبرید بیخ گوش بآب حی العالم و آبهای مذکوره نمایند و تدبیر مریض بتدبیر صاحبان حمی کنند
و از غذا منع سازند پس اگر الم ساکن نشود و ورم تحلیل نگردد لعاب اسپغول و لعاب بهدانه و لعاب تخم مرو در گوش چکانند بعده اگر اعراض بغیر رشح ساکن شود و ورم

تحلیل شود و اگر ساکن نگردد روغن گل و روغن بنفشه نیمگرم در گوش چکانند و اگر بعض ورم بسبب کثرت ماده بخارج گوش میل کند این ضماد نمایند آرد باقلا آرد جو آرد گندم
هر واحد یک جزو نیلوفر بابونه اکلیل الملک بنفشه بیخ خطمی هر واحد دو جزو کوفته بیخته بآب عنب الثعلب و روغن بنفشه نیمگرم بر موضع ضماد کنند و هرگاه ورم بشگافد و ریم جاری
گردد روغن گل و شیر دختران در گوش چکانند و هرگاه قرحه پاک گردد مرهم مرداسنگ مرکب علاج کنند و چون صلاح یابد بمزورهٔ آب غوره و سماق و در آخر بجوجهٔ مرغ
مطبوخ باین آبها غذا سازند ابن الیاس گوید که اگر درد گوش از ورم یا بثره حادث در آن باشد فصد و تلیین طبیعت بماء الفواکه و شیر خشت و ترنجبین یا بمطبوخ فواکه
یا بمطبوخ هلیله کنند و هر صبح جلاب از عناب ده عدد و بنفشه تر یا خشک پنج درم و شکر سفید ده درم بنوشند و غذا ماء الشعیر مع خشخاش دهند و بر بیخ گوش نزد باب کشنیز
و صندلین و عنب الثعلب طلا کنند و اگر درد ساکن نشود نیلوفر سه درم بابونه بنفشه خطمی و بیخ آن هر واحد پنج درم باقلا و جو هر واحد ده درم باریک سائیده بآب عنب الثعلب
و روغن بنفشه و آب کشنیز ضماد نمایند و از تناول لحوم حذر کنند و اگر از ماده بقیهٔ غلیظ باقی ماند اکلیل الملک بابونه شبت بنفشه خطمی در آفتابهٔ آهنی جوشانیده محاذی بخار آن
گوش را بدارند و آنچه تسکین وجع حادث از ورم و بثره کند تقطیر حبهٔ افیون مصری با دو حبهٔ جند بیدستر بشیر دختران ست و باقی در قول مجوسی گذشت ابومنصور گوید
که اولاً فصد قیفال نمایند و تلیین شکم بمطبوخات لینه کنند و در گوش سفیدهٔ بیضهٔ نیمگرم یا بشیاف ابیض یا آب پوست کدو بروغن گل و ایضاً بشیر دختران چکانند که تسکین
درد کند و اگر وجع صعب گردد در ان چیزی از روغنهای بارد یا آب بقول بارده که در حار سازج گذشت بچکانند و اگر وجع از سه روز تجاوز کند در روغن کنجد پیه بط یا شحم
مرغ گداخته بکار برند پس اگر ریم جمع شود کم خطر باشد و اگر جمع نگردد آن شدید الخطر بود و بعده اگر لهیب و ضربان ساکن نشود آرد جو مطبوخ در مفنج بر گوش ضماد نمایند و با آرد
باقلا و بابونه و بنفشهٔ خشک و یا آرد جو و خطمی و اکلیل الملک ضماد کنند و لحم لقبر را بر آتش بنهند و آبیکه از ان سیلان کند در گوش چکانند و یا بگیرند آب عنب الثعلب و روغن کنجد
و گرم کنند و بران آرد گندم پاشیده ضماد کنند و یا آب کرنب و روغن سوسن گرفته یک جوش داده بر آن آرد باقلا پاشیده نیمگرم ضماد سازند و غذا اسکباج یا نارباج یا زیرباج
یا سرکه زیت و اشیای حامضه دهند و چیزهای حریفه مثل سیر و پیاز و گندنا ترک نمایند پس هرگاه ریم ظاهر گردد علاج قرحه کنند حضر گوید که فصد و استفراغ نمایند و هر روز آنچه
تعدیل مزاج کند مثل شربت آلو و نیلوفر بلعاب اسپغول یا بشربت بنفشه استعمال کنند و از غذا بر مزورات و بقول مثل اسفاناخ و کاسنی اقتصار ورزند و ورم
غائص را بشیاف زره و شیاف ابیض یا روغن گل با اندک سرکه بجوشانند در ابتدا نافع ست برای ردع ماده و بعد ازان روغن گل بلعاب حلبه یا لعاب تخم کتان پس اگر درد
شدت کند روغن گاو کهنه تسکین وجع بالخاصیه کند و هرگاه منفجر شود جلاب نیمگرم بر روغن بادام شیرین در گوش بچکانند و اگر به نشود تخم مرو در ان افزایند انطاکی گوید
که در علاج ورم غائص گوش جای طمع نیست خصوصاً هرگاه بادی اختلاط ذهن و حرکت سر و اشک باشد و غایت چیزیکه در علاج اورام زیاده کرده شود
ملازمت تلیین ست بملینات مناسبه در وادع و نافع ترین چیزها قطور روغن گاو کهنه است بمثل اشق و انزروت مطلقا و روغن گل در ورم حار و روغن بابونه
در بارد گیلانی گوید که اگر مشارک وجع گوش عصبهٔ مؤدیه برای حس باشد و علامتش ثقل سمع و عظم الم و احساس آواز منقطع و قتاً بعد وقت در گوش و گاهی جریان
اشک از چشم یا سیلان رطوبت از منخرین و گاهی بادی تپ بود دران وقت باید که علاج بکمال آهستگی کنند زیرا که هجوم بران و سختی گاه مؤدی تبزید ورم گردد و بسبب
اتصال حجاب موضوع بر دماغ ازان سرسام پیدا شود و علاجش آنست که تنقیهٔ گوش از خارج نمایند بدانچه مذکور شد و در گوش روغن سوسن مخلوط بسفیدی بیضه اندازند
و بدان رفق نمایند و اگر ازان سیلان کند دوا دران انداخته لقبهٔ گوش را بصوف نرم یا اسفنج تازه در همان دوا تر کرده بند سازند و بالجمله گوش را چیزی که الم رساند دق
نشود پس اگر در وسط علاج مزاج مریض گرم گردد فصد قیفال نمایند و اخراج خون بقدر قوت او کنند و اسهال طبیعت تمر هندی و آلو و عناب و ترنجبین و خیار شنبر
یک دفعه یا دو دفعه نمایند و لزوم ماء الشعیر کنند و گوش را از خارج این ضماد سازند بگیرند برز قطونا و برگ بارتنگ و برگ بنفشه و برگ خطمی و عصی الراعی و حی العالم
و اطراف کاسنی و همه را باریک سائیده بر آن اندک آرد جو که آنرا نیم کوفته در آب سرد تر کرده باشند انداخته پس آن آب را بران ادویه اندازند و جزوی دافراشیان
ماییشا بر آن انداخته صلایه کنند تا باریک گردد و مثل مرهم شود بعده بر خارج گوش ضماد کنند و اگر از حمرت ظاهر در سطح گوش و وجع در صماخ و سرخی اندران باشند داحب
ست که از نکایت عصبهٔ مؤدیه برای حس حذر کنند والا نکایت عظیم گردد و گاه بسرسام گرم انجامد و آنچه در گوش او نهند و در آن بریزند سفیدی بیضه مخلوط بشیر دختران
ست که دائم بریزند و اگر ازین ساکن شود بهتر والا بگیرند سرکهٔ معتدل در ترشی که کهنه نباشد و دران بوزن یک حبه یا دو حبه افیون حل کرده بچکانند و سوراخ
گوش را بصوف بند کنند و ضماد مذکور بر خارج گوش گذارند و اگر قوت اطاعت کند تعاود بفصد قیفال در هر نسبت روز و حل طبیعت بدانچه مذکور شد و نوشیدن
ماء الشعیر نمایند و در غذا بر مزورات زیادتی نکنند و هرگاه مرض زائل شود و عقب او ثقل در گوش بماند باید که مبادرت بمعالجهٔ ثقل نمایند تا آنکه صحت

او مستحکم شود بعد ایام از مرض بعد از آن نظر بمزاج علیل نمایند پس اگر بحالت طبیعی عود کرده باشد در گوش او این دوا نهند بگیرند خربق سفید نیم درم و سنبل الطیب نیم دانگ و سائیده در عسل کف گرفته حل کنند و اگر ازین ثقل زائل نشود دران تریاق الاذن اندکی بفتیلهٔ پنبه در گوش نهند که آن ثقل را در یک روز زائل کند و اگر مزاج از استعمال این تریاق متغیر گردد در سفیدی بیضه و شیر زنان حل کرده بار دیگر بالفعل آنرا استعمال نمایند

علاج درد گوش بارد ساذج و ریحی

اسطوخودوس گل بنفشه بادیان انیسون جوشانیده گلقند عسلی یا شهد حل کرده بنوشند و بابونه افسنتین اکلیل الملک هر یک یک تولہ در شیر گاو نیم آثار جوشانیده بر بخار آن انکباب نمایند و انکباب برگ نیب اجوائن با برنگ جوشانیده و یا پشک بز و اجوائن در بول انسان جوش داده نیز مفید ست و روغن بابونه و روغن بلسان نیم گرم کرده در گوش چکانند و چکانیدن روغن ترب و روغن بادام تلخ نیز درین باب مجرب ست و اگر تسخین و تحلیل زیاده مطلوب باشد جندبیدستر و افیون نیز یکے ازین دو دهنها آمیخته بکار برند و روغن زرد کهنه در گوش انداختن مسکن درد آنست و یا قسط و حرمل زنجبیل در آب سائیده قرص بسته در روغن سرشف بسوزند و صاف کرده بدارند و چند قطره نیم گرم در گوش چکانند و این روغن نیز برای درد گوش بارد معمول ست تخم ترب نیم کوفته افسنتین رومی هر واحد دو مثقال در آب جوشانیده صاف نموده روغن بادام تلخ سه مثقال داخل کرده باز بر آتش ملائم بپزند تا آنکه آب جذب شود و فرود آورده جندبیدستر حب الغار هر واحد یک دانگ مرمکی یک نیم دانگ سائیده داخل کرده نگهدارند و بکار برند و دو سه قطره شیرهٔ برگ زقوم در گوش چکانیدن درد را ساکن میکند و گاهی زقوم در روغن سوخته اندر گوش می اندازند در درد بارد و ریحی از اجل مفید میشود و همچنین آب برگ سدرس معمول ست و بگیرند گرده بزغاله و قدری از پیه آن و نمک سیاه و ده برابر بپاشند و نیم بریان کرده افشرده آب آنرا بگیرند و در گوش چکانند بجهت گرانی گوش و درد آن مجرب ست و ایضاً خردل کوفته بروغنی گرم بسرشند و فتیله ساخته در گوش نهند و بر طبیخ شلجم تنها یا با خردل یا بر طبیخ برگ نیب انکباب نمایند و کذا گرفتن بخار گل بابونه تازه یا خشک در آب پخته درد بارد و ریحی را مجرب ست و انکباب بر طبیخ مرزنجوش تنها یا با جاورس نیز مجرب و ابن بیطار در کتاب مغنی ذکر کرده که اگر پیاز را بکاوند و دران بول بقر پر کرده بر آتش گذاشته بجوشانند و در گوش اندازند درد را زائل کند و این مجرب ست و همچنین ترب را کاویده دران روغن گل پر کرده جوشانیده در گوش چکانیدن و کذا روغن پخته شفتالو چکانیدن مزیل وجع بارد گوش مجرب ست و کذا مهاودر در شیر زنان حل کرده قدری عسل آمیخته نیم گرم قطور کردن ازالهٔ درد می نماید و آب ادرک و روغن کنجد و عسل و نمک هندی مساوی آمیخته نیم گرم در گوش چکانیدن از مجربات اهل هند ست و کذا برگ آکه تازه که مائل بزردی باشد بر آتش گرم کنند و باندک روغن گاو چرب کرده بمالند و بیفشارند و چند قطره در گوش چکانند و اگر سیر سبز کوفته در برگ آک پیچیده پس گرم کرده افشرده بچکانند قوی تر باشد و تقطیر آب پودینه تازه مخلوط بماء العسل همین عمل دارد و تقطیر آب ترب و شهد و آب ترب بروغن گل پخته و یا آب پیاز مطبوخ بدستور نافع و مومیائی اصیل یک حبه در روغن گل حل کرده چکانیدن مجرب ست و یا آب سیر بزهرهٔ گاو جوشانیده و یا حلتیت بکار برند و کذا آب برگ سرس و یا پس افگندهٔ مگس قدری آب حل کرده و کذا آب برگ گھیکوار نیم گرم قطور نمایند و یا گھونگچی مقشر در روغن تلخ سوخته صاف کرده در گوش چکانند و ایضاً برای درد گوش که از برودت باشد آب ادرک یا شیر برگ پان در گوش انداختن و سونٹھ و افیون و بیخ ارند بر حوالی گوش طلا کردن مجرب صاحب تکملهٔ هندی ست و اگر زیر البنج حرمل هر یک دو دام کوفته در نیم رطل آب شب تر کرده صبح بجوشانند تا نصف بماند مالیده صاف نموده ربع رطل روغن کنجد داخل کرده باز بجوشانند تا روغن بماند و وقت شدت درد بچکانند در تسکین آن مجرب ست و بعضے مال کنگنی نیز می افزایند و اگر فتیله را با آب مرزنجوش تازه تر کرده مغز استهٔ شفتالو سوخته سائیده بر آن پاشیده در گوش گذارند نیز مجرب ست و جندبیدستر طری در روغن گل و روغن گاو کهنه حل کرده در گوش نیم گرم چکانیدن نیز مسکن درد و نهایت مفید ست و یا کچله قدری بآب سائیده در گوش مخالف نیم گرم چکانند که نافع درد گوش بارد ست و بیان کنند که در درد گوش ریحی تکمید بسبوس گندم و جاورس و نمک نافع و کذا تکمید بپارهٔ پنبه در زیت نیم گرم آلوده سود مند و نطول از بابونه و خطمی و نعناع و کوکنار نافع ست و همچنین تقطیر ادهان حاره مع جندبیدستر و یا ثوم مطبوخ در زیت مفید و گویند که قطور بورق در سرکه حل کرده و کذا اشخاخ گوزن بروغن خیری حل کرده و کذا روغن قثاء الحمار و کذا روغن تخم ترب و کذا روغن بادام تلخ و کذا نطرون در روغن مذکور حل کرده و کذا روغن بلسان هر واحد محلل ریاح بارد گوش ست و کذا زوفای خشک صعتر بابونه اکلیل الملک برگ غار اسطوخودوس شبت عاقرقرحا پوست خشخاش نمام قیصوم برگ ترنج پودینه جمله یا هرچه بهم رسد در آب جوشانیده بر بخار آن انکباب و تنفل آن ضماد و با آب آن نطول سازند که درد گوش ریحی و بارد را نافع ست و اگر گنجشک نر خانگی را گرفته دم او کنده پر هائیکه حوالی مقعد ش باشند دور کرده و بر آن را در سوراخ گوش نهاده دارند تا ریح تمامه جذب کند بحدیکه گنجشک بآماسد بعده آنرا دور کرده تکرار نمایند و اکثر نوبت بدوم نمی رسد و همه ریح

ازگوش برمی آید و درد زائل می شود و این علاج از مخترعات انطاکی ست و تخلف نمی کند و ابو منصور گوید که دوا برای ریاح غلیظ عجیب ست برنجاسف و مرزنجوش
و روغن سوسن بجوشانند و اندکی جندبیدستر در آن حل کرده بچکانند یا آب سداب بری مخلوط بعسل نیم گرم چکانند و تقلیل غذا امر کنند و آنچه از ریاح غلیظ بارد مرتقی
از معده باشد اول تنقیهٔ بدن بمسهل بلغم نمایند اگر قوت اطاعت کند و فصد موافق باشد با دویهٔ منقی معده و سر و سائر اعضا استفراغ فضول کنند و این دوا همین نفع
دارد بگیرند ایارج فیقرا دو ثلث درم افسنتین دو ثلث درم تخم کرفس بادیان رب السوس هر واحد نیم درم زنجبیل فلفل سفید مامیران هر واحد دو دانگ سقمونیای مشوی مع
زعفران یا مع قرنفل یا مع سنبل در سفرجل یک دانگ همه را بوزن چهار درم بسایند و دو حصه کرده بآب مطبوخ مرزنجوش سرشته حبهای کوچک سازند و نصف
از آن بخورند و نخود آب که در آن اندک پودینهٔ نهری پخته باشند غذا سازند و سه روز صبر کرده نصف باقی بخورند و در ابتدای این علت البته فصد نکنند و اگر خطا بفصد اول
این علت واقع شود مؤدی بسرسام بارد گردد و آنچه در گوش برای این مرض نهند و آن بسیار نافع ست و آزار در اسرع مدت زائل کند این ست که بگیرند روغن خیری
و روغن یاسمین و در آن مغز پیاز معروف ببلبوس بریان کرده و بابونه و برگ اقحوان هر واحد نیم درم و اسقوردیون فلفل سفید تخم سداب هر واحد دو دانگ
قرنفل یک دانگ گل اقحوان یک درم جوشانیده صاف کرده یک جزو ازین روغن و یک جزو روغن ناردین گرفته فتیله آلوده در گوش نهند و تمام روز
بدارند و در شب تجدید فتیلهٔ دیگر نموده بر گوش آلم بخوابند اگر ممکن باشد و الا بر پشت خواب نمایند که خیلی مفید ست و در یک روز ازالهٔ آن می نماید و چکانیدن
دیگر ادهان حاره مثل روغن غار و بیدانجیر و غیره مدبر بآب پیاز و سداب و در شراب کهنه فرفیون حل کرده نیز نافع ست و لبشوربای گوشت گنجشک بری یا اهلی
مع نخود و دارچینی غذا سازند و آنچه از ریاح غلیظ منحل از فضول متسکنه در سر بسوی گوش باشد تنقیهٔ دماغ بمسهل گرم و حب ایارج و غرغره نمایند و سائر تدابیر بدستور سابق
بعمل آرند و چکانیدن زهرهٔ گاو گرم کرده در گوش نیز مسکن درد ریحی و بلغمی ست و آنچه از ریاح متولده از مشی در یوم بارد در هوای سرد باشد تسخین گوش بمالیدن و
چکانیدن روغنهای گرم و دخول حمام و ریختن آب گرم بر سر و نهادن گوش بر تابهٔ گرم و نطول از طبیخ شبت و بابونه و اکلیل الملک و برگ غار و مرزنجوش و تمام نعوم
و گرفتن بخار شلجم و نهادن خردل کوفته با دهان حاره سرشته گرم نموده بر گوش و گذاشتن تخم حلبه پخته در پارچهٔ نازک بسته گرما گرم بر گوش و استعمال کمادات مذکوره
در صداع بارد با زیت نیم گرم پنبه تر نموده سودمند ست مگر آنکه بدن ممتلی باشد که درینصورت اولا استفراغ فضول از بدن کنند تا گوش گرم نگردد و اخلاط بسوی سر
منجذب نشوند و از چیزیکه در مثل این علت بدان امر میکنند بخور طبیخ شلجم مع خردل ست و آنچه ازین هم غنی سازد این ست که بگیرند تریاق الاذن و در ثقبهٔ گوش
بدان طلا کنند و از پنبه آنرا بند نمایند که فی الحال تسکین درد نماید و ملچوم کبوتر بچه و گنجشک مع شلجم غذا سازند و آنچه از ریختن آب سرد بر سر و فرو رفتن در آن باشد تمریخ
سر نمایند سیما مؤخر او بروغن خیری و روغن ناردین و غیره ادهان حاره و قطور آنها در گوش و در جمیع این معالجات تفقد مزاج مریض و اعتبار مرض در زیادتی و نقصان
باید کرد و ازین غافل نشوند و آنچه از استعمال ادویهٔ بارده مثل افیون و کافور بر گوش باشد مقابلهٔ آن بدوای مضاد این ادویه باید کرد پس اگر موجب درد افیون باشد مقابلهٔ او
بصمغ سداب و فرفیون اندک و روغنهای گرم و تریاق الاذن واجب بود و اگر کافور باشد مقابله باندک سنبل الطیب و اندک زباد که معروف بمسک ابیض
ست باید کرد و تریاق مذکور نیز نافع بود و باید که معالجهٔ این امراض بتدریج باشد و بر گوش هجوم با دویهٔ قویه دفعةً نکنند **اقوال** کابر سویدی گوید که قطور روغن
حب منشمس تلخ در گوش برای وجع گوش بارد مجرب من ست و از اطبای دیگر نقل کرده که قطور شونیز بیخ رجل الحمامه برگ لبلاب سلخ الحیه پیاز عنصل صبر فرفیون
حنظل تازه سرطان ثمر حدق مورچهٔ ثوم هر واحد در زیت جوشانیده صاف نموده و کذا البعض شحوم مثل شحم نجل و یا شحم اوز تنها یا با زوفای رطب یا بروغن شقایق
النعمان و یا شحم اوز پنج درم زعفران یک درم افیون نیم درم و یا شحم بط بروغن بان یا بروغن ناردین و یا پیه ماکیان بوزن او آب پیاز و یا پیه خرس بروغن سوسن و
یا شحم دراج نیز نافع و کذا اکتدش و کذا لاذن محلول بروغن گل تنها یا با ضافهٔ آب سداب و کذا زنگار بروغن بادام تلخ یا عسل و کذا آب چغندر بعسل جوشانیده و کذا
جندبیدستر یک حبه بروغن ناردین یا بروغن بان و کذا بول نر گاو تنها یا به نطرون و کذا آب سرگین خر بروغن بان و کذا طبیخ بادرنج و کذا زهرهٔ کبش و کذا سلخ الحیه
در شراب کهنه جوشانیده و کذا مصطکی قیروطی در روغن یاسمین حل کرده و کذا قلقند و کذا قصب الذریره مطبوخ و کذا قنه بروغن سوسن یا بروغن قنب محلول
و کذا روغن ایرسا و کذا روغن سوسن مخلوط بشراب کهنه و کذا آب سداب در پوست انار پخته و کذا حب الغار و شراب کهنه و روغن گل پخته و کذا دارچینی و کذا اسکرهٔ
عنصل و کذا آب گندنا بسرکه و روغن گل و کندر و کذا امر لبشیر زنان و کذا آب برگ دراقن و کذا آب شوکران و کذا انیسون بروغن گل و کذا شحم حنظل دو درم سنان
ثوم سه عصارهٔ سداب ده درم و زیت بقدر عشره جوشانند تا روغن بماند و کذا روغن کدوی تلخ و کذا آب شبت در پوست انار پخته و کذا روغن کدوی تلخ

در بادنجان کاویده پر کرده بر آتش نرم بخته وکذا روغن بان بشراب کهنه و روغن گل وکذا روغن جوز وکذا آب برگ سبز جوز وکذا مومیائی قیراطاً بآب مرزنجوش وکذا شب
بروغن بان ویا بشراب کهنه وکذا غالیه بروغن خیری حل کرده وکذا ابمک بسرکه وکذا قطران بآب مطبوخ زوفای خشک آمیخته وکذا زهرهٔ رخمه بروغن بادام
تلخ درگوش مخالف وکذا زیت درپیاز کاویده پر کرده پخته وکذا روغن حب الصنوبر کبار وکذا روغن خیری اصفر در آب قنطوریون وکذا افرفیون نیم درم فلفل یکدرم
درزیت ده درم جوشانیده وکذا آب نمام وکذا ذراریح درزیت انداخته هفت روز در آفتاب آویخته صاف نموده وکذا جگر حباری خشک کرده بسنبل الطیب
سائیده وکذا آب مشکطرامشیع وشیر زن وکذا گل کرم در روغن خیری حل کرده وکذا روغن اقحوان وکذا در بول شتر آمیخته وکذا حلتیت وزنجبیل بروغن خردل
وکذا کندر درشراب کهنه پخته وکذا ارفلفل باریک سوده درزیت آمیخته وکذا آب برگ سوسن بروغن گل هر واحد درگوش چکانیدن مفید و همچنین بخار بادروج و فرنجمشک
ومرزنجوش و فوتنج مطبوخ بگوش رسانیدن وکذا اسعوط آب چقندر ویا روغن بادام تلخ وکذا شرب مومیائی بقدر نخود بجلاب وکذا ادمان اکل صعتر وکذا ضماد
اکلیل الملک بمیفختج وکذا فتیلهٔ انجیر و خردل سوده ویا خردل و بورق سوده ویا خربق سیاه و جندبیدستر هر واحد یک درم زعفران دو درم سائیده فتیله ساخته
درگوش داشتن وکذا دیگر ادویه که بجهت طرش و طنین بارد مسطور گردد هر واحد نافع در درگوش بارد ست **مسیحی** گوید که هرگاه وجع عقب تخمه یا ریاح بارده
حادث گردد روغنی که دران سداب پخته باشند درگوش چکانند و اگر کفایت نکند روغن سوسن که در هر اوقیه ازان یک درم فرفیون و یک درم جندبیدستر حل کرده
باشند قطور نمایند و اگر این هم کفایت نباشد اسهال بحب قوقایا کنند و در حمام داخل نمایند و عرق آورند و شراب صرف کهنه بنوشانند و هرگاه درد گوش از سوء مزاج
بارد باشد روغن ناردین یا روغن سداب یا روغن غار یا روغن بلسان یا روغن بابونه یا روغن سوسن یا روغن قیصوم یا روغن شبت یا نفط ازرق یا روغن بزر یا بازرد
بروغن خیری گداخته درگوش چکانند یا صوف در روغن عقارب تر کرده درگوش بدارند پس اگر زرداب ازان سائل گردد روغن شهدانج آنرا نفع کند **شیخ** میفرماید که
اگر سبب درد گوش برودت حمکن در عمق یا از خارج باشد لازم ست قطورات از روغنهای گرم مثل روغن سنبل رومی و روغن اقحوان و روغن خروع و مانند آن که در قول
مسیحی گذشت استعمال نمایند ویا مثل زیت که دران سیر پخته و صاف کرده باشند ویا زیت بفلفل و فرفیون و جندبیدستر ویا غالیه بقدار دانگی در یک مثقال روغن بان
یا روغنی دیگر از روغنهای گرم خوشبو و لبا ست که صاحب این درد شراب صرف قوی بنوشد و خواب کند و چون بیدار شود درد زائل گردد و اگر سببش ریح بارد باشد
آنچه در باب دوی و طنین و آنچه برای درد گوش مادی که سبب او خلط لاج باشد مذکور گردد و آنچه سببش برودت بود مذکور شد آنرا نفع کند و از چیزیکه آنرا لائق بود
این ست که مجمره را بآب گرم پر کنند و حوالی گوش بحبپانند و آب سداب و حماما لعسل ویا آب قیصوم و مرزنجوش در روغن سوسن ویا جندبیدستر بادی بعد ازان که دران
پخته و صاف کرده باشند ویا نطرون و سرکه بروغن گل یا عصارهٔ لوف درگوش چکانند و اگر احتیاج بدواے قوی ترافتد مثل فرفیون و جندبیدستر بروغن قسط
یا قسط بحری در راو ندبکار برند و گاهی تکمید بجاورس و لبد گرم کرده آنرا نفع دهد و **از ادویهٔ مشترکه** برای اوجاع گوش خصوصاً آنکه مائل ببرودت باشد
زیت انفاق ست که دران خنافس یا خراطین یا کرمی که زیر جرادی باشد جوشانیده باشند ویا زهرهٔ ماهی بزیت انفاق یا پیه درل یا روباه یا رخمه یا کلنگ ویا
روغن عقارب که آن بسیار نافع ست ویا آب مرزنجوش تازه ویا مطبوخ برگ غرب و پوست آن ویا مطبوخ خراطین صاف کرده پیه بط دران گداخته و اگر مائل بحرارت
بشدت باشد زهرهٔ بزگاو بروغن خیری بجوشانند تا آنکه آب زهره تحلیل و فانی گردد پس بردارند و بطریق قطور استعمال کنند که این نافع عجیب ست و در معالجات
اوجاع شدید گوش باستعمال مخدرات احتیاج می افتد و آن مثل فلونیا اندک بشیر چکانیدن ست و همچنین قرص زعفران و قرص کوکب ویا افیون و جندبیدستر و
زعفران بشیر زن و واجب ست که تاخیر در استعمال مخدرات کنند تا آنکه خوف غشی گردد خصوصاً اگر اخلاط بارد باشد که این اشیا آنرا بسیار مضر ست و اگر از استعمال مخدرات
ضرر پیدا شود بعد آن جندبیدستر تنها استعمال نمایند و گاهی اقراص از جندبیدستر میسازند که آنرا باریک سائیده و لیس افیون سوده با دوے آمیخته بشراب صرف
قرص بندند **گیلانی** می نویسد که معالجهٔ وجع بارد کرده میشود بتقطیر اشیاے حاره در گوش مثل آب سداب یا آب پیاز یا آب سیر یا آب بابونه یا مرزنجوش یا
بادیان و مانند آن و روغنهای گرم مثل روغن بادام تلخ و روغن سداب یا روغنی که دران ثوم پخته باشند و اگر حاجت بقوی ترافتد روغن جندبیدستر در روغن
فرفیون چکانند و بر حمام حار مواظبت نمایند و شراب کهنه صرف خورند و انکباب بر طبیخ پودینه و شیح نمایند ویا بگیرند جندبیدستر دو حبه و افیون یک حبه و در روغن
زنبق یا شراب حلو حل کرده نیم گرم درگوش چکانند ویا آب لحم بقر که بر آتش نهند و سائل شود نیم گرم بچکانند و غذا امزورهٔ زیرباج یا نخوداب دهند و هرگاه
اصلاح یابد بقلیه و مطنجن و گوشت بریان غذا سازند و دائم تکمید بزیت یا بروغنی گرم نمایند و صوف بدان تر کرده بگوش نهند

علاج درد گوش بارد مادی

تصحیح ماده از منضج بلغم نموده بمسہل گرم وحب ایارج تنقیہ نمایند وبعد از تنقیہ ادویہ کہ در علاج بارد سافج مذکور شد ودیگر بخورات وقطورات محللہ مکرر استعمال کنند وادہان
حارہ چون روغن ترب وغیر آن نیم گرم در گوش چکانند واگر نسج عنکبوت بروغن جوش کردہ در گوش چکانند جمیع اوجاع باردۂ گوش را نافع بود وقطور آب افسنتین
با زہرۂ بز و روغن بادام تلخ پختہ جہت درد گوش وکری قدیم مجرب نوشتہ وکذا مر وصبر در بول جاموش یا بز گاو حل کردہ چکانیدن مجرب نوشتہ اند وبرای تحلیل
مادہ کہ از قطورات آرام نشود انکباب گل خطمی گل بابونہ اکلیل الملک برگ کتان تخم مرو تمام مرزنجوش پرسیاوشان ہر یک شش ماشہ زوفای خشک سہ ماشہ
جوشانیدہ معمول ست وعنب الثعلب پوست خشخاش ہر یک چہار ماشہ دارچینی زوفای خشک ہر یک سہ ماشہ تمام دو ماشہ مرزنجوش آرد جو پرسیاوشان
ہر یک چہار ماشہ از انبوبہ بخار گرفتن نیز نافع وبدانند کہ در دو سہ بار از انکباب اگر ورم یا بثرہ باشد می شگافد وریم برمی آید وگرنہ معلوم می شود کہ درد سافج یا از
نوازل ست ودر صورت نزلہ اول بہ تنقیۂ دماغ متوجہ شوند بطریقیکہ در علاج نزلہ مذکور شد بعدہ بخور بزر البنج گل بابونہ بادیان اکلیل الملک عنب الثعلب
ہر یک نہ ماشہ برگ فنجنکشت افتیمون ہندی سبوس گندم ہر یک سہ تولہ استعمال کنند وشیاف مامیثا وشیاف ابیض برابر در روغن بابونہ وزنبق آمیختہ در گوش
چکانند واین بخور حکیم علوی خان برای درد گوش نزلی از مجربات ست کوکنار سہ تولہ مرزنگوش چوب چینی خشبہ مغربی بیخ لالۂ صحرائی بزر البنج عنب الثعلب ہر واحد
یک تولہ بدستور بخار بگیرند وباقی تدبیر از بحث نزلہ اخذ کنند **اقوال حکما** ابوسہل مسیحی نویسد کہ اگر در گوش از امتلا حادث شود اسہال خلط نمایند بعدہ تنقیۂ خاص
دماغ بغرغرہ سازند واگر مرض زائل نشود وحاجت باستفراغ قوی افتد بعض یارجات کبار مثل ایارج لوغاذیا وجالینوس وارجیجانس استعمال نمایند بعدہ
استعمال ادویۂ معطسہ کنند واگر وجع از خلط غلیظ یا ریح غلیظ باشد معالجہ بادویۂ قوی التقطیع وجلا باید کرد مثلا زنگار بعسل واندکی سرکہ آمیختہ در گوش چکانند یا
زہرۂ گاو بعصارۂ برگ سپندان مثل روغن بان وناردین وبلسان آمیختہ بچکانند یا آب برگ حنظل تازہ یا روغن بادام تلخ یا روغن ترب یا آب برگ شہدانج چکانند اگر
درد از سدہ باشد واین دوا وجع گوش را نافع ست علک یک اوقیہ روغن خیری دو اوقیہ روغن بادام تلخ نیم اوقیہ روغنہا را بجوشانند وعلک را دران
بگدازند وچون مخلوط گردد در ظرف آبگینہ بردارند وہنگام حاجت سہ قطرہ از ان نیم گرم در گوش چکانند واین دوا وجع وطنین را نافع میعۂ سائلہ چہار درم
روغن خیری یک اوقیہ آمیختہ بر انگشت بدارند تا آنکہ غلیظ گردد در ظرف آبگینہ بدارند وہر قدر کہ کہنہ شود قوت او زیادہ گردد واین دوا وجع گوش صعب را
مفید ست بگیرند زہرۂ بز گاو وبر آن روغن خیری بریزند وبآتش نرم بپزند تا آب زہرہ فانی شود وروغن بماند ودر شیشہ کردہ وقت حاجت نیم گرم استعمال نمایند
شیخ میفرماید کہ اگر سبب درد گوش امتلاے بدن از سر باشد واجب ست کہ تنقیۂ ناحیۂ سر از جنس آن امتلا کنند پس اگر خلط لزج لاجج باشد بحبوب شبیار
وغرغرہ تنقیہ نمایند پس اگر لاجج متمکن در ناحیۂ گوش بود باید کہ بعد اسہال بخورات ملینہ وقطورات لینہ نیز استعمال نمایند بعدہ بتکرار فصد نقص خلط کنند فراغت
عضو کنند **صاحب کامل** گوید کہ درد گوش اگر از سوء مزاج بارد باشد باید کہ نظر کنند اگر در بدن علامات غلبۂ بلغم در رطوبت ظاہر شود مریض را حب ایارج قوقایا
بخورانند وغرغرہ بایارج فیقرا مع سکنجبین فرمایند تا بدین دماغ او پاک شود وبعد از ان بعض روغنہای گرم مثل روغن ناردین وروغن قسط در روغن غار در گوش
چکانند ویا روغن ترب کہ آنرا موافق ونافع ست ویا آب مرزنجوش افشردہ بچکانند کہ مجرب ست ویا بگیرند کندر باریک سائیدہ در اندک شراب حل کردہ
روغن بادام تلخ یا روغن ترب آمیختہ اندک اندک در گوش چکانند ویا پنبہ در ان تر کردہ در گوش نہند ویا بگیرند اندکی مرکی ودر بول مادۂ گاو حل کردہ نیم گرم بچکانند
ویا بگیرند اندک آب ترب وقدری آب مرزنجوش وبر آن قلیلی زیت انفاق بریزند وبجوشانند تا آب فانی گردد وروغن باقی ماند بعدہ این روغن در گوش چکانند کہ آن برودت
وریح عارض گوش را نافع ست ویا بگیرند برگ غرب تازہ وباریک سائیدہ در انار کاواک کردہ باندک آب پر نمایند وگل بالاے آن مالیدہ وجوش دادہ در
گوش چکانند واگر درد از برودت با سیلان رطوبت از گوش باشد قدری زہرۂ خرس یا زہرۂ کلنگ بروغن بادام تلخ یا روغن زنبق حل کردہ چکانند ویا بگیرند فرفیون
بوزن یک حبہ وباریک سائیدہ بروغن گل حل کردہ در گوش بچکانند **ابن ہبۃ اللہ** گوید کہ علاج درد گوش بارد باستفراغ بدن از خلط بارد بحب قوقایا کنند وجلنجبین
بخورانند وغرغرہ بسکنجبین وایارج برای تنقیۂ سر کنند وبتعریق در حمام بر ناشتا امر نمایند وبر سر آب مطبوخ مرزنجوش وبابونہ ریزند وروغن بابونہ در گوش چکانند وبکندش
عطسہ آورند وغذا مزورۂ زیرباج یا نخود آب سازند وبعد صلاح بقلایا ومطنجنات وکباب دہند **ابن الیاس** گوید کہ در سوء مزاج بلغمی ہر صبح جلاب بادیان
وبادرنجبویہ ہر واحد دو درم باگلقند دہ درم بنوشند وغذا مزورۂ نخود آب باشیرۂ حب القرطم دگوشت ماکیان وتیہو خورند وتنقیۂ دماغ بحب ایارج وقوقایا سازند

وغرغرہ بایارج فیقرا بماء العسل یا سکنجبین عسلی کنند بعد ازان روغنهای گرم مثل روغن زنبق وغیرہ چکانند و یا روغن بادام تلخ باب ترب بچکانند و اگر باسوء مزاج بارد مادۂ سوداوی باشد ترطیب باشربہ و اغذیۂ حار رطب نمایند و تنقیۂ دماغ بحب اصطمخیقون و حب افتیمون و مطبوخ آن کنند و شیر تازہ بر سر ریزند و روغنهای گرم و تر مثل روغن نرگس و بادام شیرین در گوش چکانند **نجندی** گوید کہ در سوداوی نضج سودا بجلاب اصل السوس وگاوزبان و بادرنجبویہ و گلقند کنند بعد ہ تنقیہ بحب ایارج و قوقایا نمایند باقی ہمانست کہ در قول سابق گذشت **انطاکی** گوید کہ در باردین یعنی بلغمی و سوداوی گوش را بر بخار آب گرم بدارند و بطبیخ صعتر و بابونہ و اکلیل الملک و سداب نطول سازند و بشونیز و جاورس و سبوس مرکب و مفرد گرم کردہ تکمید کنند و روغن قسط و بابونہ و حب الغار در گوش چکانند و از مجربات ما برای تحلیل ریاح و مادہ و تفتیح سدد این ست کہ بگیرند سیر یک اوقیہ قسط جند بیدستر مصطگی ہر واحد ربع اوقیہ سداب یکدرم ہمہ را در دہ چندان بول نرگاو و نصف آن زیت خوشبو بجوشانند تا آنکہ زیت باقی ماند صاف کردہ بچکانند و از جید مجرب روغن بادام تلخ باز بادست این ہمہ مع تقویت دماغ و حبس بخرہ بشربت لیمون و اسطوخودوس و کشنیز و صعتر بکار برند و از مجربات من در حبس بخار از سر و تقویت دماغ و معدہ بنوعی کہ جمیع حواس را صاف کند این شربت ست **صنعت آن** بہی و امرود ہر واحد یک جزو پودینہ حب الاس صعتر مرزنجوش اسطوخودوس کشنیز خشک ہر واحد نیم جزو صندل سفید انیسون ہر واحد ربع جزو ہمہ را در دہ چندان آب بجوشانند تا چہارم حصہ باقی ماند خوب صاف نمودہ ہمچند آن شکر و ربع آن آب لیمون اضافہ کردہ بقوام آرند و نگاہ دارند کہ این از عجائب تجارب برای اصلاح سائر امراض حواس ست و این بعینہ علاج اورام سلیمہ اعنی ظاہرۂ گوش ست و اورام غائص را طمع در علاجش نیست چنانچہ در وجع گوش از ورم حار مذکور شد **ایضاً** در نزہہ نوشتہ کہ تنقیۂ بلغم بایارجات و تنقیۂ سودا بافتیمون و مطبوخ آن کنند و بہترین وضعیات قثاء الحمار غرغرۂ و قطور آ و روغن گل و بید انجیر و بادام تلخ و ترب و سداب بلادن قطور آ و تدہینا و غرغرۂ بیت و کذا شونیز بزیت و روغن غار و بیہ و بط و مرغابی و ماکیان مجموع و منفرد و زباد باقند مصطگی و نطرون باسرکہ و عسل و روغن بان بشب و زعفران و خولان **گیلانی** گوید کہ گاہی احتیاج میشود باستعمال ادویہ کہ نضج بتقطیع نمایند مثل بورق بسرکہ و عسل و زہرۂ میش بزیت و شراب یا با روغن بادام یا آب گندنا و آب پیاز نیمگرم بعسل و تقطیر شیر زن اگر درد شدید باشد و اگر مزمن بود و سمع مضطرب گردد باید کہ اشیای قوی تر ازین ادویہ مثل عصارۂ دم الاخوین و عصارۂ لوف و عصارۂ کرمہ بیضاء مانند آن استعمال نمایند

علاج درد گوش بارد ورمی

منضج بلغم دہند و عنب الثعلب مغز خیار شنبر اکلیل الملک بابونہ در آب کشنیز سبز سائیدہ نیم گرم نمودہ گرداگرد گوش ضماد کنند و ہمین ادویہ را در دیگر جوشانیدہ بخار آن بگیرند و بعد از نضج تنقیہ بمسہل بلغم و حب ایارج نمایند و روغن ترب یا روغن بابونہ یا روغن بادام تلخ در گوش چکانند و گویند کہ روغن زرد کہنہ با مثل اشق وانزروت چکانیدن نیز نافع ست و بقول اطبای ہند فوفل لیمار تخم کریلہ گیرو زیرۂ سیاہ کچلہ مساوی باب سائیدہ نیم گرم ضماد کردن نیز مفید بود و یا فوفل و گیرو ہر یک دو درم زنجبیل یک درم سائیدہ در آب کشنیز سبز یا آب خالص سرشتہ قرص سازند و وقت حاجت اندکی در آب سائیدہ نیم گرم گرد گوش طلا کنند و اگر ورم تحلیل نشود تدبیر انضاج او بانکبابات و قطورات منضجہ نمایند و بزر کتان تخم حلبہ تخم شبت بابونہ اکلیل الملک گل خیرو عنب الثعلب ہر واحد یک تولہ برگ نیب پنج تولہ جوشاندہ انکباب نمودن منضج بتور مصفی جرک قرحہ است و اگر برگ نیب تنہا جوشانیدہ انکباب نمایند و یک دو قطرہ از طبیخ او در گوش چکانند نیز مفید بود و برگ ملہل کوفتہ چند قطرۂ آن در گوش بچکانند کہ در چند مرتبہ ورم را پختہ منفجر میگرداند و آب پیاز سفید پختہ بالعاب حلبہ یا بزر کتان آمیختہ ہمین دارد و آب کنوچہ و شہد بدستور و یا پیوستہ گوش را بر بخار طبیخ پیاز و برگ نیب سبز و تخم شبت و بادیان و عنب الثعلب و گل بابونہ بدارند و یا برگ شبت و نیب و سنبھالو ہر یک سہ تولہ گل بابونہ اکلیل تخم شبت آشنہ ہر یک یک تولہ جوشانیدہ بخور دہند و لعاب حلبہ و عسل و لعاب کتان و آب برگ سنبھالو و افتیمون ہندی ہر یک سہ ماشہ نیمگرم چکانند و حلبہ تخم کتان تخم شبت بابونہ اکلیل مرزنجوش ہر یک سہ ماشہ اشق چہار ماشہ ضماد کنند تا پختہ شدہ بشگافد و بعد شگافتن جہت تنقیۂ ریم آب برگ نیب و پیاز و عسل مساوی در گوش اندازند و گاہی بجای آب برگ نیب اندکی روغن بابونہ داخل کردہ میشود و پس از پاک شدن ریم جہت اندمال صدف سوختہ و بورق بریان برابر در مرہم شافی آمیختہ فتیلہ بدان آلودہ در گوش نہند یا این ذرور بدمند تا بزودی مندمل گردد خر مہرۂ زرد سوختہ چرم کفش کہنہ سوختہ مرداسنگ کتھہ سفید ہر یک سہ ماشہ باریک سائیدہ بکار برند و دیگر ذرورات و مراہم مدملہ کہ در قرحۂ گوش بیاید بکار برند و در ورم سوداوی کہ نادر افتد تنقیۂ سودا بمطبوخ افتیمون علوی خان و حب افتیمون کنند بعدہ ادویۂ ملینہ محللۂ مادۂ سودا چون حلبہ و بابونہ و راتینج و موم و زیت ضماد کنند **اقوال اطبا** مجوسی مینویسد کہ اگر ورم گوش بارد باشد باید کہ اسہال طبیعت بمطبوخ غاریقون متقوی بایارج و تربد کنند و حب ایارج بخورانند یا این حب دہند ایارج فیقرا

یک درم تربد غاریقون هریک چهار دانگ سقمونیا نیم دانگ انیسون یک دانگ همه را باریک سائیده بآب حبها سازند و این یک شربت تام ست و بعد تنقیهٔ دماغ روغن شبت یا روغن ترب در گوش چکانند و از خارج شبت و کرنب و رطبه و بابونه و اکلیل الملک و اصل السوس و برگ غار و مرزنجوش و تمام سوا واحد یک جزو قیصوم و حلبه و تخم کتان هر واحد نیم جزو باریک سائیده بآب مرزنجوش و روغن سوسن و روغن نرگس و روغن ناردین سرشته مثل خاگینه پخته گرد گوش ضماد نمایند که اورام بارد را تحلیل نیک دهد و اگر بابونه و اکلیل الملک و شبت و برنجاسف و برگ غار و حندقوقی و صعتر و مرزنجوش در آفتابه خوب بجوشانند و بر سر آفتابه انبوبه نهاده از ان بخار بگوش رسانند در تحلیل ورم بدان نفع یابند و اگر دانند که ورم صلب شده این ضماد کنند پیه لبط و ماکیان گداخته اندکی لیشک بز سوده آمیزند و از خارج برگوش ضماد نمایند سعید گوید که علاج ورم بارد با سهال از مخرجات بلغم مثل مطبوخ مقوی با ایارج کنند و مریض را جلنجبین بخورانند و سکنجبین بنوشانند و بهمراه آب طبیخ ریاحین حاره مثل پودینه و صعتر بریزند و طبیخ شحم حنظل یا روغن شبت در گوش چکانند پس اگر ورم میل بخارج نماید با ضمادهٔ محلله ضماد کنند و اگر اورام بصلابت انجامد پیه لبط بروغن گل گداخته در گوش اندازند و با ضمادهٔ محلل ورم صلب ضماد نمایند **حفص** ابن علی گوید که بعد تنقیه بحبوب و ایارجات و تلیین طبیعت بیش از مسهل هر چه در علاج وجع گوش بارد مادی مسطور شد مع تقلیل تسخین در ابتدا بلکه مع اندکی از ادویهٔ بارد برای ردع استعمال کنند و هر روز برای تعدیل مزاج شربت اسطوخودوس و یا مغلی حلو لبشربت لیمون یا شربت بنفشه یا خمیرهٔ بنفشه بنوشانند و روغنهای گرم مثل روغن شبت و ترب در گوش چکانند و بضمادات محلله تضمید نمایند و لحوم ترک سازند و اقتصار بر مزورات و بقول مثل اهیون و زردی بیضهٔ نیم برشت کنند **بعضی** نوشته اند که بعد تنقیهٔ دلک زبان و کام بسماق حتی که از دهن رطوبت بسیار سائل شود ورم زیر گوش را نافع بود بعده از پیه لبط و روغن سوسن مساوی قیروطی ساخته طلا نمایند و اگر ورم در صماخ باشد فتیله بدان آلوده در گوش نهند و ضماد نفط سفید یا زعفران یا روغن نرگس یا افسنتین یا مسکه یا جندبیدستر و افیون و مفتنج هر واحد نافع ورم بارد گوش ست و ضماد کرنب و آرد باقلا در روغن سوسن بآتش پخته منضج و مفجر ورم گوش ست و چکانیدن پیه روباه بگرم در گوش هم منضج ورم ست و بعد انفجار ورم علاج قرحهٔ گوش نمایند

علاج باقی اقسام درد گوش

انچه بسبب سقطه و ضربه واقع شود فصد سر و کنند و کندر سفید را در شیر زن حل کرده بگرم نموده چند قطره در گوش چکانند که فی الفور تسکین درد نماید و یا دوای مذکور بفتیله آلوده در گوش نهند و زفت ضماد کنند و ایضاً تدهین گوش بروغن کنجد نموده تخم کشت و حرمل و مورد جوشانیده بخار آن بگوش رسانند و انیسون باریک سائیده بروغن گل آمیخته و یا زهره و عسل و یا زردی و سفیدی بیضه با هم آمیخته در گوش چکانند و اگر با آن جراحت نیز باشد بقول جالینوس نان بعسل سرشته فتیلهٔ آن در گوش نهند و یا برگ علیق و مازوی سبز بشراب پخته در گوش مجروح نهند و اگر بعد ضربه خون در گوش منجمد گردد ادویهٔ مخرج آن در سدهٔ گوش مسطور گردد و اگر ورم پیدا شود از فصد و تلیین وغیره حسب مزاج مریض انچه بهر اورام گوش مذکور شد بعمل آرند لیکن ادویهٔ بسیار سرد استعمال نکنند و چون ریم کند ریم بشکل مدهٔ که از خراجات خفیه خارج میشود در گوش با وجود وجع لیسب یافته شود این دوا استعمال نمایند که بسیار نافع ست بگیرند راسن اصفر بزرگ دو درم پوست انار و مازوی سبز تخم دور کرده هر واحد دو ثلث درم افیون یک نیم دانگ و همه را بسایند بعده بمزاج مریض نظر کنند اگر حدت داشته باشد این دوا بسرکه حل کرده در گوش چکانند و الا بعسل حل نموده پنبه بدان آلوده در گوش بملائمت نهند و بدانکه درد گوش که بسبب قرحه یا تولد کرم یا در آمدن هوام در گوش یا از دخول آب و یا چیزی دیگر در گوش باشد علاج هر یک علیحده مسطور گردد بدان رجوع نمایند ؎

وجع گوش اطفال

درد گوش که بصبیان عارض میشود اکثر از ریح و رطوبت میباشد و چون عارض شود طفل گریه کند بی سببی دیگر و اضطراب نماید و هر دم دست خود بسوی گوش برد و پیچیدگی سر و گردن نیز از نشان اوست و علاجش بعلاج درد گوش بزرگان نمایند و حضض و صبر و نمک طبرزد و عدس و مرمکی و تخم حنظل و اهل مفرد و مجموع در روغن کنجد یا روغن بادام یا روغن گل جوشانیده چند قطره در گوش چکانند و یا صعتر و نمک اندرانی خائیده در گوش چکانند و یا مرزنجوش تر و سداب تر در روغن خیری یا روغن کنجد جوشانیده صاف کرده بچکانند و یا صعتر و مرزنجوش و اسطوخودوس و افسنتین در آب جوشانیده بچکانند و اگر در روغن بادام تلخ یا روغن آس شفتالو جوش دهند انفع بود و چکانیدن عسل با زهرهٔ گاو و یا آب برگ نیب یا آب برگ لکاٹن و یا با دیان و هیل خائیده نافع و یا نمک طعام با قدری روغن گاو نیم گرم چکانند و آب برگ سندرسن یا برگ پان بنگله یا نانخواه و جوز بوا خائیده و یا اندکی افیون بشراب دو آتشه حل کرده قطور کردن مفید بالوبه

یا برگ عنب الثعلب و برگ نیب یا برگ بکائن در آب جوشانیده بخور رہند و قطور روغن پیه دلفین که اهل فرنگ ویل نامند در هر قسم اوجاع گوش تجربه رسیده بلکه قروح گوش را نیز نافع ست و اگر درد با سرخی گوش خواه شبره باشد رسوت را در آب عنب الثعلب سبز سوده یک دو قطره در گوش چکانند و یا شهد برگ نیب جوشانیده در گوش اندازند و اگر درد صرف باشد آب برگ پودینه نیم گرم چکانند یا انکباب از ابهل و گل بابونه و برگ گندنه بگوش نمایند و دو قطره ازان بچکانند و بادیان خائیده در پارچه باریک بسته بسوراخ گوش نهادن سودمند ست و اگر بسبب ورم گرم باشد و آن با تپ بود زلو بر بیخ گوش بچسپانند تلیین طبیعت نمایند و شیر زنان در گوش تقطیر سازند

طرش و وقر و صمم

یعنی نقصان و بطلان سمع و آن یا اصلی ست و یا عارضی ست و اصلی صمم ست یا طرش یا وقر مولودی و معنی صمم غیر معنی طرش ست زیرا که صمم آنست که باطن صماخ غیر مجوف مخلوق باشد و طرش و وقر آنکه آفت دران هر دو بجدی نباشد که حس سامعه بالکل باطل گردد و بعید نیست که وقر مانند بطلان عام و صمم را باشد و دران تجویف بود ولیکن عصبهٔ متصله بصماخ قوت حس را بحس مشترک نرساند و طرش نقصان بدون بطلان ست و گاه اطلاق بالعکس می نمایند بالجمله طرش نقصان سمع ست و وقر بطلان آن و صمم فقدان سمع مع کم شدن تجویف صماخ و بر سبیل مجاز هر یکی مقام دیگر اطلاق می یابد و این را کری و ثقل سامعه نیز گویند و طرش اکثر بعد از تپ بهم میرسد و این سهل الزوال ست و فقدان سمع و طرش و وقر مولودی طبیعی لا علاج ست و آنچه عارضی حادث باشد چون بطول انجامد و مزمن گردد اغلباً قریب بیاس و عسر العلاج ست و اما طرش حادث قریب العهد قابل العلاج ست لیکن آنچه در سن پیری افتد و آنکه بسبب شکستن عصب از ضربه و سقطه عارض شود نیز علاج پذیر نیست و اسباب این گاه از مشارکت عضو دیگر می باشد مانند مشارکت دماغ یا بعض اعضای مجاور آن چنانچه نزد اول روئیدن دندان و یا غدد و اوجاع اسنان واقع می شود و گاه بجهت آفتی مخصوص بسمع و آن یا بعصبه یا بثقبه و یا بقوت سامعه می باشد اما آفت عصب سمع عارض میگردد از جمیع اسباب سوء مزاج و امراض آلی و تفرق اتصال و منجمله سوء مزاجات مفرد و مرکب که دران می افتد بیشتر بارد میباشد و گاه سوء مزاج ساذج بی ماده و گاه با ماده سوداوی یا صفراوی یا بلغمی از بلغم خام و یا ریحی میباشد و ماده یا از دماغ فرود آید و یا از معده یا همه بدن صعود کند یا در گوش تولد کند و بسا ست که چون اسهال مرادی محتبس میگردد عقب آن صمم بهم میرسد و همچنین بعقب اسهالات دیگر که بالطبع واقع شوند و در غیر وقت محتبس و منع آن پردازند و مرض آلی در عصب مانند سده است که از اخلاط یا مده یا ورم دبیله یا ورم حار یا صلب یا غشاء ده از چرک یا ترهل یا نفخه دران بهم رسد و تفرق اتصال دران گاه از جراحت و صدمه خارجی و گاه از قرحه و تاکل داخلی بهم میرسد و طرش حادث بسبب ثقبه بیشتر از سده میباشد بسبب بدنی یا خارجی بدنی مانند ثولول یا ورم یا لحم زائد بعد اندمال قرحه یا کرم یا کثرت وسخ یا خلط غلیظ چسپیده بصماخ یا جمود مده از در میکه انفجار یابد و خارجی مانند ریگ یا گل یا سنگریزه یا تخمی یا حیوانی که داخل گوش گردد یا انجماد خونی که از خارج رفته باشد و از گوش قدری برآید و قدری بماند و طرش حادث از جهت قوت سامعه از ضعف آن بود چنانچه در مشایخ یا طول مرض ضعف قوت و آن مرض گاه دفعةً و گاه بتدریج اندک اندک واقع میشود و گاه بر سبیل بحران او یا بر سبیل انتقال ماده در آخر امراض حاده از عضو مجاور بسوی آن و نزد باقی ماندن گرانی سر بعد زوال تپ و گاه بر سبیل عرض زوال پذیر چنانچه عند حرکات بحران بهم میرسد یا بر سبیل عرض ثابت چنانچه دفع بحران یعنی طبیعت نزد بحران ماده را بناحیهٔ گوش دفع نماید پس ماده در گوش قرار گیرد و نه بحران بر سبیل مجاورت و اکثر تی در عاقبت منذر باین عرض بود و بیشتر بسبب اسهالات بسیار باطل میگردد قوت سامعه طریق تشخیص اسباب مذکوره باید که اول از مریض سوال نمایند که پیش ازین علت مرضی دیگر عارض شده بود یا نه اگر عروض تپ یا مرضی حاد دیگر یا وجع دندان بگوید از بحران تپ یا انتقال مادهٔ آن مرض یا بمشارکت اسنان باشد و اگر تقدم سرسام و اختلاط عقل یا دیگر آفات دماغی سوء مزاجی وغیر آن بیان کند و اختلال در حواس دیگر و در قوت حرکت و خصوصاً در حرکت زبان نیز یافته شود از مشارکت دماغ باشد و اگر گوید که پیش ازین مده یا خون از گوش برآمده بود یا ضربه یا سقطه بر سر رسیده بود سببش قرحه یا انجماد خون یا هتک عصبه باشد و الا در ثقبهٔ گوش نظر کنند پس اگر ورم یا ثولول یا لحم زائد بعد اندمال قرحه یا چرک بسیار یا ریگ یا سنگریزه یا دانه یا چیزی دیگر یافته شود سببش همان باشد و اگر سلامت دماغ و ثقبهٔ گوش هر دو مدرک گردد حال گرانی گوش و وجع و ضربان و تمدد و طنین و دوی و دغدغهٔ گوش بپرسند پس اگر ثقل و وجع بیان کند و با آن تپ و لرزه و قشعریره و هذیان لازم و تمدد و ضربان بود از ورم حار عصب و دبیله باشد و اگر تپ لرزه نباشد بلکه با ثقل و وجع ضربان و تمدد بود از ورم ثقبهٔ خارج عصب باشد و اگر ضربان هم نباشد و با ثقل و وجع تمدد بود از ورم بارد باشد و اگر ثقل و وجع فقط بود و

باآن علامات غلبۂ صفرا یا سودا یا بلغم دریافت شوند سببش مادۂ صفرادی یا سودادی یا بلغمی باشد و ایضاً زردی رنگ و تلخی دہان و حرقت و التہاب و حمرت و نخس دانستہ از مرض وقت گرسنگی و در اکثر اوقات خالی نبودن آن از طنین و عروض آن در انتہای امراض حادہ و حمیات صفراوی بر مادۂ صفرادی دلالت کند و گرانی خصوصاً وقت سجود و کثرت خواب و بلادت حواس و تقدم تدابیر مبردہ و تخمۂ و امتلا دلیل مادۂ بلغمی ہست و اگر با ثقل صرف باشد و با آن آثار سوء مزاج غالب یافتہ نشود از مادۂ غلیظ باشد بعدہ وقت خفت مرض موضع ثقل بپرسند اگر خفت ہنگام خلا یا امتلای معدہ و ثقل در اسفل گوش بیشتر گوید بر مادۂ متصاعد از معدہ دلالت نماید و اگر بعکس این بیان کند و فساد در حواس معلوم شود بر مادۂ نازل از دماغ گواہی دہد و اگر وقت خفت و موضع ثقل مخصوص نباشد دلیل مادۂ متولد در گوش باشد و اگر بدون ثقل و تمدد و احساس وجع در عمق گوش بیان کند از سوء مزاج ساذج باشد پس حال اذیت و شدت مرض از سردی و یا گرمی بپرسند اگر باشیای باردہ متاذی گردد و مرض ہنگام سردی ہوای صبح و شام زیادہ شود و باشیای گرم انتفاع یابد از سوء مزاج بارد باشد و اگر بضد آن باشد و التہاب و لذع در گوش و حوالی آن نیز بود از سوء مزاج حار باشد و اگر بدون ثقل و دوی و طنین بگوید سببش ریح باشد و اگر دوی و طنین ہم نبود حال تقدم بیداری و گرسنگی و تعب و دیگر اسباب مجففہ بپرسند اگر اقرار آن کند و لاغری چہرہ و غور چشم نیز بود و بچیزہای رطب انتفاع یابد از یبوست باشد و اگر دوام دغدغہ در گوش بیان کند و احیاناً کرم از گوش
برآید سببش کرم باشد و اگر از آثار مذکورہ ہیچ یک نباشد و بمشایخ افتد از ضعف قوت سامعہ باشد

علاج طرش حار ساذج و مادی

در حار سادہ باشربہ و اغذیہ و نطولات و قطورات باردہ کہ در وجع گوش حار ساذج گذشت تعدیل مزاج نمایند و ایضاً در حرارت بی مادہ مبردات مثل ماء القرع و ماء الخیار و آب تربوز یا شیرۂ بزور اینہا یا شربت نیلوفر یا شربت بزوری بارد بیاشامند و روغن کاہو و کدو و گل و بادام و دیگر روغنہای مبرد در گوش چکانند و انار را با پوست کوفتہ بفشارند و اندکی سرکہ و کندر و روغن گل داخل کردہ جوش دہند تا بقوام آید قطور نمایند یا آب برگ کاہو یا آب برگ عنب الثعلب چکانند یا در دوای مذکور داخل کردہ در گوش بچکانند کذا آب بارتنگ یا آب کشنیز تر و ماء القرع در روغن نیلوفر مفید و گاہے کافور دران حل میکنند و اگر گل بنفشہ گل نیلوفر برگ کلم مساوی در آب جوش دادہ شیر گاو و روغن بنفشہ داخل کردہ یک جوش دیگر دہند پس از آتش فرود آوردہ اندکی صبر کنند تا کہ حرارت او معتدل ماند بر بخار آن گوش بدارند نافع بود و در حار مادی ہرچہ از تنقیہ و تعدیل و علاج درد گوش حار مادی مفصل مسطور شد بعمل آرند و ہر چونکہ باشد مادہ را باسفل فرو کشند و بعد تنقیہ دواء الرمان کہ در قول ابو سہل خواہد آمد بہر تبرید و تقویت عضو در گوش چکانند و ایضاً در صفراوی آب ترب یک تولہ آب انار ترش چہار ماشہ سرکہ روغن گل ہر یک شش ماشہ نیم گرم کردہ در گوش چکانیدن مفید بود و افسنتین عنب الثعلب ہر یک نیم تولہ شب در آب تر کردہ صبح جوش دادہ صاف نمودہ روغن گل دو تولہ داخل کردہ بپزند تا روغن بماند یک دو قطرہ مدام در گوش اندازند و اگر در مزاج گرمی معلوم شود دوای بارد بنوشند و شربت آلو و بنفشہ و اسپغول دہند و ترک لحوم و اغذیۂ گرم مولد صفرا کنند و گویند کہ اگر آب پیاز و زہرۂ گاو در پوست انار گرم کردہ بچکانند بالخاصیت فائدہ دہد و بزعم قومی کافور شدید النفع ہست در طرش و شیخ می نویسد شاید کہ برای طرش صفراوی باشد و در دموی فصد بر ہمہ تدابیر مقدم دارند **اقوال حذاق** ابو سہل گوید طرش اگر مولودی یا مزمن بود آنرا علاجی نیست و اگر حادث قریب العہد و غیر متمکن باشد و از صفرای مرتقی بسوی راس بود علاجش تنقیہ صفراست از سر بحب ایارج و حب قوقایا و تدبیر مرطب و استحمام بآب شیرین و از مولدات صفرا اجتناب نمایند پس اگر با وجود این تدبیر مرض باقی ماند و لا تکمید ببخار افسنتین مطبوخ در آفتابہ تنگ دہان نمایند و ہمین آب مع سکنجبین بدفعات غرغرہ کنند بعد از ان بگیرند انار ترش و دانہ و شحم او برآوردہ ببرد و را افشردہ آب در ہمان پوست او اندازند و کندر و سرکہ و روغن گل نیز داخل کنند و بپزند تا بقوام آید پس در گوش چکانند شیخ مے فرماید لا گویم واجب ہست کہ ہمہ آنچہ در گوش چکانند نیم گرم بغیر بارد و بغیر حار باشد و این قول کلی ہست بعدہ تفصیل امور ان میکنم کہ در طرش صفراوی باید کہ استفراغ صفرا بمسہل کنند زیرا کہ بسیار باشد کہ اسہال صفراوی بالطبع واقع شود و بدان صمم زائل گردد چنانکہ اکثر اسہال صفراوی عارض شود و حبس کنند و صمم عارض گردد **صاحب کامل** گوید کہ اگر طرش از قبیل صفرای مترقی بسوی دماغ عارض شود مانند آنکہ ازین نوع در امراض حادہ و حمیات صفراوی عارض گردد علاجش اسہال یا دویۂ مخرج صفراست مثل مطبوخ ہلیلہ مقوی با ایارج و سقمونیا و بعد تنقیہ تدبیر مریض تدبیر معتدل نمایند و استحمام بآب شیرین کنند و از تدبیر مولد صفرا اجتناب کنند **ابن الیاس** گوید کہ اگر صمم بسبب غلبہ صفرا باشد شربت بنفشہ با ترنجبین و یا خمیرۂ بنفشہ با ترنجبین ہر واحد دہ درم بنوشند و یا جلاب عناب و آلو بخارا ہر واحد دہ عدد با ترنجبین و شیرخشت ہر یک دہ درم بیاشامند

دواءالرمان

وغذا ماء الشعیر اگر با تپ باشد والا مزورهٔ بنوماش بمغز بادام واسهال طبیعت بماء الفواکه ومطبوخ آن یا بمطبوخ ہلیلہ کہ دران سرداروا زسقمونیا ی مشوی نیم دانگ باشد وبعد تنقیہ تمام آب انار مطبوخ معصور با پوست آن درگوش چکانند ویا اندک روغن گل بچکانند سعید گوید کہ اگر طرش قریب العہد حادث از مرهٔ مرتفع بسوی سر باشد علاجش سہل ست زیرا کہ اگر تنقیہ بدن از خلط مراری بمطبوخ ہلیلہ کنند وتدبیر او بعد تنقیہ بتدبیر سبز در مرطب نمایند وامر باستحمام وتحویف از اخذ اغذیہ حارہ مولدہ مرهٔ صفرا کنند ودر گوش روغن گل اندک با سرکہ ویا آب انار ور وغن گل چکانند طرش او زائل گردد ایلاقی می نویسد کہ اگر سوء مزاج مع مادہ باشد نگاہ کنند کہ آن کدام خلط ست پس استفراغ او نمایند وتقطیر دوا ور وغن در گوش قبل از استفراغ جائز نیست وبعد استفراغ نطولات وقطورات استعمال کنند پس اگر مادهٔ صفراوی باشد حب ذہب وقرص بنفشہ استفراغ سازند واگر سہ مثقال اطریفل صغیر با یک مثقال ایارج فیقرا آمیختہ بدہند صواب باشد واگر از ہلیلہ زرد یک مثقال وایارج فیقرا ہمچندان حب بستہ دہند نیز مادهٔ صفرا را از سر فرود آرد واین اطریفل کشنیزی منع بخار از دماغ کند **صفت** آن ہلیلہ کابلی بلیلہ آملہ ہر یک دہ درم گل سرخ کشنیز خشک ہر یک پنجدرم ادویہ را جدا جدا کوفتہ بیختہ بروغن بادام چرب کردہ بعسل سہ چند بسرشند ودر بعض نسخ کشنیز بوزن مجموع ادویہ است **خجندی** گوید کہ اگر بسبب غلبہ صفرا باشد ہر صبح شربت نیلوفر وخمیرهٔ بنفشہ وشربت عناب یا شربت تمر ہندی وآلو دہند وتلیین بحقنہ لینہ یا بآب انارین مع شیر خشت نمایند وبعد تنقیہ تامہ روغن گل باندک سرکہ در گوش چکانند **قرشی** گوید کہ اگر طرش از حرارت صفرا یا خون باشد در موی فصد کنند واستفراغ صفرا بطبیخ فواکہ نمایند وشربت آلو ونیلوفر وبنفشہ بنوشانند وترک لحوم کنند وبر مثل اسفاناخ وخرفہ وملوخیہ وخبازی وکدوی مطبخ بروغن بادام شیرین ومحمض بترشی مناسب اقتصار نمایند ودر گوش روغن بادام شیرین در روغن کدو چکانند یا روغن گل باندک سرکہ بجوشانند تا سرکہ فانی شود وروغن باقی ماند در گوش چکانند وگاہی برای تبرید وترطیب قوی بآب کاہو یا شیاف مامیثا بروغن بنفشہ یا شیر دختران حاجت افتد این ہمہ نیم گرم بچکانند **انطاکی** گوید کہ در طرش حار اولاً فصد قیفال مخالف بکشایند وبعد سہ روز محاذی بعدہ تبرید بماء الشعیر وتمر ہندی ودر صفراوی بخیار وشیر بز نمایند یا طبیخ ہلیلہ زرد وتمر ہندی وفواکہ دہند بعد ازان اگر دریجا درد باشد افیون در بول نرگا ودیا زہرهٔ بز یا آب پیاز سفید حل کردہ بچکانند واز مجربات در ازالہ طرش عارض بعد امراض حادہ ملازمت خمیرهٔ بنفشہ بماء الشعیر وشربت خشخاش وہر شب حک پایہا ومالش آن بروغن گل ست ودر نزہہ گوید کہ گاہی صمم عقب حمیات حادہ پیدا شود وسبب آن کثرت صعود بخار بسوی دماغ ست واین گاہی خود بخود زائل شود اگر بخار رقیق باشد والا از مجربات من دران معجون بنفشہ وتریاق الذہب وطبیخ اصول دکشنیز ومرزنجوش ست ہر کدام ازینہا کہ بہم رسد

علاج طرش بارد ساده ومادی

درصورت برودت بی مادہ ہر چہ در علاج درد گوش بارد ساذج مذکور شد وسوای تنقیہ آنچہ بہر طرش بارد مادی بیاید استعمال نمایند وروغن یاسمین وروغن سوسن وقسط وشبت باندکی جندبیدستر یا مشک یا مر یا قطران بچکانند واگر شحم حنظل یا بیخ او بروغن کنجد بپزند ودر گوش چکانند نافع بود واگر اقحوان اکلیل الملک قیصوم ہر یک دہ درم اذخر مکی پوست بیخ بادیان پوست بیخ کرفس ہر یک پنج درم پودینہ مرزنجوش خشک تمام ریحان خشک ہر یک یک کف بادیان پوست ترنج ہر یک سہ درم در دہ رطل آب بجوشانند تا شش رطل بماند ودر گوش بر بخار آن دارند برای طرش حادث از برودت ساذج ومادهٔ غلیظ نیز نافع ست وبقول رازی قاقلہ کبار شرباً وقطوراً سودمند بود واگر از برودت مادی باشد بعد از تنقیہ بمسہل گرم وحب ایارج انکباب وقطور روغن مختار راقم کہ در قرابادین مسطور ست در ازالہ طرش مجرب ست وہر چہ در علاج درد گوش بارد مادی مذکور شد بکار برند واطریفل اسطوخودوس بخورند ویا اسطوخودوس سودہ با طریفل صغیر سرشتہ بخورند وبالایش عرق گاؤزبان ہشت تولہ عرق عنب الثعلب پنج تولہ بنوشند وشربت اسطوخودوس بہ نسخہ بقائی نیز مفید ست ویا اسطوخودوس یک جزو کشنیز خشک ثلث جزو مرزنجوش ربع جزو مصطگی ہلیلہ کابلی قند ہر یک نہ جزو باریک سائیدہ بیختہ بعسل بسرشند ووقت خواب بخورند گاہی این اجزا را جوشاندہ وقت نوم میدہند وگویند کہ ہر دو طریق مجرب ست واگر قبض طبع باشد ہر شب گلقند عسلی یا اطریفل صغیر بخورند واز اغذیہ مولد بلغم پرہیز ند وتخود اب بلحوم جید مع مصالح گرم تناول نمایند ور وغن گل آب ترب پختہ در گوش اندازند ور وغن ختہ زردالوی تلخ مجرب ست وکذا روغن خستہ شفتالو وبقول فیلغرس از روغن تخم ترب خلق کثیر شفا یافتہ ویا آب سداب سبز وعسل ہر دو برابر نیم گرم چکانند وایضاً جندبیدستر وبورق ہر یک سہ ماشہ در طبیخ خربق ویا شراب کہنہ آمیختہ چکانند واگر از انجیر سفید لحم وعسل لبستانند وبورہ وخردل وقردمانا کوفتہ بدان بسرشند وفتیلہ ساختہ در گوش نہند مفید بود وہمچنین مرزنجوش خردل

سداب تخم حنظل مساوی کوفته بیخته در زهرهٔ گاو شیاف ساخته وقت حاجت بروغن بادام تلخ سائیده در گوش چکانیدن همیشه معمول ست وکذا قطور مومیائی با روغن گل مجرب و تقطیر آب مطبوخ افسنتین با روغن بادام تلخ در بیاض ...الله مرحوم برای کری قدیم مجرب نوشته و انکباب مرزنجوش مفید و قطور آب سیر و زهرهٔ گوسفند در قدری روغن جوشانیده نیمگرم و نفوخ دو عدد فلفل سیاه سوده با نبوبه هر روز یکبار در گوش نافع و مغز بادام مغز تخم کدوی تلخ هر یک یک دام بیخ نیم پاؤ ادرک پاؤ سیر نیم کوفته در آب بجوشانند و صاف نموده روغن کنجد نیم سیر داخل کرده باز بجوشانند تا آب جذب شود در روغن بماند چند قطره در گوش چکانند که در کری گوش معمول ست و یا زهرهٔ گاو در روغن بادام حل کرده یک دو قطره بچکانند و تقطیر روغن افسنتین و روغن مبارک و روغن ترب نیز مفید و روغن اعظم که مؤلف راقم ست و در قرابادین مسطور شد درین باب اکسیر ست و اگر خربق سفید یک درم جندبیدستر نیم درم نطرون دانگی کوفته بیخته بسرکهٔ کهنه بچکانند نیز طرش بلغمی را نافع ست و اگر بابونه اکلیل مرزنجوش زوفای خشک پوست خشخاش عنب الثعلب اسطوخودوس افسنتین بجوشانند و سر ظرف محکم ببندند که بخار بیرون نرود و چادر بر سر گرفته سر گوش بر بخار آن دارند در مرض که از خلط غلیظ بود یا سودا دیت داشته باشد چوب چینی دو چند یک جزو داخل کنند برای طرش و وجع بارد و اکثر امراض گوش مجرب حکیم علوی خان ست و یا بطبیخ خندقوقی و برگ شبت و مرزنجوش و نمام و برنجاسف و صعتر و بابونه بر پس گردن و بن گوش تکمید نمایند و سداب و صعتر و افسنتین با سرکه و زیت و آب بپزند و با نبوبه بخار آن در گوش رسانند و مصطکی در روغن کنجد جوشانیده چکانیدن نیز برای دفع این مرض مجرب گفته اند **اقوال مهره** سویدی می نویسد که قطور پیه شنغنین در روغن کنجد گداخته و یا حب بلسان بشراب کهنه و یا روغن قثاء الحمار و یا فرفیون یک درم در زیت ده درم خوب جوشانیده و یا زهرهٔ رخمه بزیت کهنه و یا آب شحم حنظل تازه و یا شیاف مرارات و یا پیه و لفین در حنظل جوشانیده و یا روغن گاو و یا بیضهٔ مورچه سوده بزیت کهنه یا روغن کتان جوشانیده و با آب فراسیون تازه و یا لبسد و روغن بلسان بروغن کنجد در ظرف آهنی جوشانیده و یا خون گرگ بزیت آمیخته و یا خنفسا بزیت بخته و یا بول بز یک جزو با نزروت نیم جزو و یا زهرهٔ نرگاو در پوست انار جوشانیده و یا زهرهٔ خلد بروغن گل و یا آب هامر نویا و یا برگ زیتون سائیده بعسل جوشانیده و یا کمون سائیده بروغن بادام تلخ آمیخته وکذا انجیر طبیخ با بونه وکذا نهادن فتیلهٔ خردل سوده در عسل سرشته بر آتش معقود در گوش وکذا اضماد کردن خردل سوده در عرق فرنجمشک آمیخته بر سر وکذا فتیلهٔ قطران غمسته در گوش نهادن وکذا فتیلهٔ خربق سیاه سوده بعسل سرشته دو سه روز استعمال کردن وکذا انجوز بزر کرنب یا حشیش آن و یا آب دریای شور جوشانیده وکذا بخور کبریت وکذا فتیلهٔ ازپیه کرگس ساخته شبانه روز در گوش داشتن و مکرر بعمل آوردن هر واحد نافع ست و آنچه در علاج وجع بارد گوش گذشت و هرچه در قول شیخ بیاید نیز مفید ست **ابوسهل** گوید که هرگاه طرش از خلط غلیظ چسپنده باشد حمام با آب شور استعمال کنند و در گوش جندبیدستر در روغن سداب و آب سداب در روغن شبت با عسل و زهرهٔ بز و بول او چکانند و هرگاه مزمن شود باید که بسیار روزها این دوا بعمل آرند بورق سوده در ماء العسل و سرکه بجوشانند و در گوش چکانند بعده فتیلهٔ از خردل و انجیر بعد کوفته بسازند و در گوش نهند و ایضاً آب شهد انج رطب بچکانند و اگر طرش عقب تپ یا مرض حاد افتد بر بخار ادویهٔ محلله در آفتابه پخته انبوبه بر دهن آن نهاده گوش را بران گذاشته انکباب نمایند بعده در گوش این شیاف چکانند شحم حنظل یک درم بورق سه درم جندبیدستر زراوند مدحرج عصارهٔ افسنتین هر یک نیم درم فرفیون یکدانگ قسط ربع درم در زهرهٔ گاو سرشته شیاف سازند و نزد حاجت یکی ازان در روغن بادام تلخ حل کرده در گوش بچکانند که این وجع بلغمی و ریحی و دوی و طنین ریحی و طرش حادث از خلط غلیظ را بالغ النفع ست و اگر فقدان سمع از قبیل سده بغیر وجع باشد اقراص خربق استعمال نمایند **نسخهٔ آن** خربق سفید دو مثقال نطرون نشا زده دو مثقال زعفران سه مثقال سائیده بسرکه سرشته قرص سازند و خشک کرده وقت حاجت بسرکه یا زهرهٔ نرگاو و یا آب افسنتین حل کرده نیم گرم در گوش چکانند **شیخ الرئیس** میفرماید که در طرش حادث از برودت و مادهٔ بارد قطور جمیع روغنهای گرم که دران جندبیدستر حل کرده باشند خصوص روغن بلسان و قسط و یا روغن بادام تلخ و عصارهٔ افسنتین در روغن بابونه مع زهرهٔ گاو و یا پیه گاو و یا روغن کنجد که دران شحم حنظل یا بیخ آن جوشانیده باشند نافع ست و قطور بول نرگاو که دران مُر حل نموده باشند و عصارهٔ قثاء الحمار نیز نافع و اگر مادهٔ بارد محتقن باشد این همه بعد استفراغ ماده باستفراغات عام بدن و خاص دماغ و بعد استعمال نطولات معروفه خصوصاً آنچه دران برگ و هست و تخم آن افتد بکار برند و ریاضت درین شدید النفع ست و همچنین صیاح شدید و اصوات بوقات و مانند آن در گوش و از جملهٔ ادویهٔ نافعه اصل عصارهٔ سداب بعسل ست یا جندبیدستر در روغن شبت حل کرده خصوص که با ریاح غلیظ باشد و بول بز و زهرهٔ آن خصوصاً با قنه و از ادویهٔ مجربه درین باب ست که بگیرند جندبیدستر سه درم خربق یک درم نطرون یک نیم درم سائیده در آب سداب اقراص سازند در ادویه و ادهان مناسبه حل نموده قطور نمایند بعد تنقیه در **نسخهٔ دیگر** خربق سه ربع درم و نطرون ثلث درم ست و بدستور استعمال نمایند و یا بگیرند کندش و زعفران و جندبیدستر مساوی از هر یک یک جزو و بورهٔ و خربق و

زهرهٔ گاو هر یک چهار جزو بشراب حل کرده استعمال نمایند و یا بگیرند صبر و جند بیدستر و شحم حنظل و فرفیون با زهرهٔ گاو سوده استعمال نمایند و نیز روغن ترب و روغن مویزج
شدید النفع و مجرب ست و عصارهٔ افسنتین و یا طبیخ آن و یا عصارهٔ ترب با نمک نافع ست خصوصاً وقتیکه با سیلان رطوبت و سده باشد و فتیله از خردل و انجیر کوبیده
در گوش گذاشتن مجرب ست و بسا ست که زیاده می نمایند درین نطرون و چکانیدن آب دریای شور نیم گرم بسیار نافع ست و چکانیدن خربق اسود و مرارات همگی
خصوصاً زهرهٔ بز با روغن گل مفید و بعضی گفته اند چون ابهل را در روغن کنجد در قاشقی آهن بجوشانند تا آنکه سیاه گردد قطور آن صمم را نافع ست و نیز
روغن شبت و غار و سوسن و ناردین هر یک به تنهائی و یا مجموع با جند بیدستر یا کف افسنتین یا عصیر سداب مفید و چون طرش دفعةً بهم رسد نافع ست آنرا آب افسنتین یا
عصارهٔ افسنتین جوشانیده مخلوط بزهرهٔ شبوط و زهرهٔ سنگ پشت یا زهرهٔ گاو و بروغن گل یا خربق با سرکه یا پوست مار با سرکه و چکانیدن آب مطبوخ افسنتین و اسطوخودوس
و مرزنجوش و یا روغن مصنوع ازینها که در آب مطبوخ اینها روغن گل و یا کنجد داخل نموده بپزند تا آب بسوزد و روغن بماند و از حبوب مجربه برای طرش حادث از سده و یا از
خلط غلیظ و یا ریح آنست که بگیرند تربد سفید بست درم و شحم حنظل ده درم و انزروت دو درم و نیم و کتیرا هفت درم و پوست هلیلهٔ کابلی ده درم و از آن حب شیار
سازند شربتی از آن بوزن یک درم و گوئیم مثل عائدین بسوی راس کلام که جمیع آنچه از ثقل سمع و اوجاع گوش و ریاح آن و دوی آن و طنین آن کائن بسبب مادهٔ
بارده و برودت باشد پس از ادویهٔ مشترکه برای این همه بعد از تنقیهٔ بدن و راس این ست که در گوش بورهٔ ارمنی بسرکه و عسل و یا زهرهٔ گوسفند با زیت و شراب یا روغن
بادام تلخ و یا آب گندنا یا آب پیاز بعسل یا بشیر زنان و چکانیدن دو قطره از قطران صبح و شام یا خربق ابیض یا اسود یا بعضی ادهان مناسبه خصوصاً بروغن سوسن یا آب
مطبوخ افسنتین و آب پوست ترب و کذلک روغنی که دران پوست مار جوشانیده باشند یا حب الغار یا فرفیون یا جند بیدستر بروغن گل یا روغن بلسان یا نفط سفید و
یا بگیرند علک البطم یک اوقیه و روغن خیری دو اوقیه و روغن بادام تلخ نیم اوقیه جمله را جوش دهند و سه قطره از آن صبح و سه قطره شام استعمال نمایند و همچنین عسل
یعنی با روغن خیری و کذا آب برگ حنظل تازه و کذا عصارهٔ لوف و هزار جشان در نفع شدید و قوی ست و باقی ادویهٔ مشترکه در باب وجع گوش بارد مذکور شد و اگر
این مرض صبیان را بهم رسد بروغن داوی که دران سداب و مرزنجوش پخته باشند یا آب هن کسی که صعتر و نمک اندرانی خائیده باشد انتفاع یابند و آزکما دات نافع آن ست
که با بابونه و شبت و برگ غار و مرزنجوش و پودینهٔ دشتی خشک و عاقرقرحا جوشانیده بدان گردن و اسفل گوش را تکمید نمایند و کذلک نطولات مذکوره در امراض
راس و در ظرف لوله دار ساخته محاذی لولهٔ او گوش را بدارند تا از آن بخار او داخل گوش گردد و استفراغ برای طرش وفق آنست که کثیر العدد قلیل المقدار باشد
در هر بار یعنی بتفاریق و اندک اندک باید کرد تا قوت محفوظ ماند و نضج ماده و فاکند و از آن نضج کامل و تنقیهٔ تام حاصل گردد و سرهندی نوشته که این همه قطورات
که شیخ ذکر کرده مجرب ست برای اصلاح اکثر انواع طرش سیما عارض از مواد غلیظ هرگاه بعد تنقیهٔ تام دو قطره صبح و دو قطره آخر روز از هر چه ازینها میسر آید در
گوش چکانند صاحب کامل گوید که طرش هرگاه از قبیل بلغم لزج غلیظ متولد در دماغ و اغشیه یا منصب بسوی عصب سمع عارض شود علاجش باستعمال
تدبیر مقطع ملطف و شرب ایارجات و استعمال غرغره و سعوط بدانچه در علاج سدهٔ گوش مذکور گردد و پرهیز از اغذیهٔ مولد بلغم باید کرد و صفت دوا برای طرش بگیرند
خردل و باریک سائیده با انجیر خشک آمیخته فتیله سازند و در گوش سه روز بدارند و دیگر جند بیدستر در روغن شبت و آب سداب حل کرده در گوش چکانند ایلاقی
و جرجانی گویند که هرگاه طرش از مادهٔ غلیظ باشد استفراغ با ایارج فیقرا و حب قوقایا و مرکب شحم حنظل و افیتمون و نمک هندی باید کرد و در گوش ادویهٔ محلله چکانند و آن
همه در قول شیخ گذشت و کسی را که این مرض یکبارگی افتد طبیخ افسنتین بزهرهٔ نر گاو و زهرهٔ ماهی شبوط و زهرهٔ سنگ پشت بروغن بابونه و شبت و آب پیاز بعسل
و روغن زیت چکانند سعید گوید که اگر طرش از اخلاط غلیظهٔ بلغمی مجتمع در قعر گوش حادث شود علاجش دشوار ست و باید که استفراغ بدن با ایارجات و بغرغره بسکنجبین عسلی
و سعوط بروغنهای گرم مثل روغن زنبق کنند و جند بیدستر و غیره که در قول صاحب کامل گذشت اندر گوش چکانند و امر بدخول حمام بر ناشتا کنند و تقلیل غذا نمایند
و از اغذیهٔ مولد بلغم حذر کنند ابن بعرج گوید که معالجه بادویهٔ مقطعهٔ ملطفهٔ خلط خام و بغرغرات دائم با ایارج و تدبیر ملطف نمایند و استحمام بآب حمات نیکو ست و جند بیدستر
که مذکور شد و زهرهٔ بز و بیرزد در گوش چکانند که آن ملطف قوی و مقطع نماید و یا حرمل در بول کودک سه روز بخیسانند بعد از آن صوف باین بول تر کرده در گوش
بدارند و یا زهرهٔ بز و بول او چکانند و از انجیر و خردل و بورق فتیله ساخته در گوش نهند و سه روز بگذارند پس برآورده در گوش آواز شدید متواتر بدهند بعده در گوش با نبوبه
بزور بدمند تا گوش بکشاید ابن الیاس گوید که اگر صمم بسبب مادهٔ بلغم غلیظ منصب بعصبهٔ مفروشه آلهٔ سمع باشد هر صبح جلاب از انیسون و بادیان هر یک سه درم
و گلقند عسلی ده درم بنوشانند و غذا مزورهٔ نخود و لحوم فاخته و عصفور و حب قرطم و فلفل و غیره دهند و هرگاه نضج تام در قاروره ظاهر گردد تنقیهٔ دماغ بحب ایارج و حب قوقایا و

حب لوغاذیا و حب اصطمخیقون کنند و روغن خستهٔ مشمش تلخ و روغن بادام تلخ و روغن سداب و زنبق در گوش چکانند و یا روغن شحم حنظل و یا آب مرزنجوش باندک زهرهٔ کلنگ بچکانند و یا فتیلهٔ خردل و انجیر در گوش بدارند خضر و قرشی می نویسند که اگر طرش از برودت و بلغم باشد همه روغنهای گرم خصوصاً روغن ترب و روغن غار وغیره که در قول شیخ مذکور شد نافع بود و روغن بادام تلخ را خاصتہً نفع عظیم ست و تقطیر آب دریائے شور گرم کرده ازالهٔ ثقل سمع کند و چون پیه کرگس بگدازند نیم گرم در گوش چکانند لاسیما اگر بران مداومت کنند صمم را نفع بخشد و از اشربه شربت اسطوخودوس با آب گرم یا بمغلے حلو بدهند و یا مطبوخ اسطوخودوس و اکلیل الملک و بابونه و خطمی و کذا بادرنجبویه جوشانیده گلقند یا خمیرهٔ بنفشه اگر طبع قبض باشد داخل کرده بنوشانند و هر شب گلقند عسلی و اطریفل صغیر استعمال کنند لطول اکلیل الملک بابونه سبوس گندم خطمی برگ غار و کذلک مرزنجوش و بادرنجبویه بجوشانند و بر بخار او انکباب و بآب او نطول و بثفل او ضماد کنند و آواز شدید و نواختن طبل آنرا نفع کند و استفراغ بلغم بحب ایارج و ایارج لوغاذیا کنند لیکن بعد نضج و تنقیهٔ بدن از مسهل بلغم و قبل استعمال ادهان و نطولات مذکوره انطاکی گوید که در طرش بلغمی تنقیه بایارج مکرر نمایند و در سوداوی بطبیخ افتیمون بدستور و جندبیدستر در زیت که اندران ترب و مصطگی و حب الغار پخته باشند حل کرده بچکانند و از مجربات برای کشادن طرش و صمم این ست که حلتیت را در روغن بادام تلخ و غالیه حل کرده صاف نمایند و دران زباد چندانکه ممکن باشد حل کنند و مکرر بچکانند و در خواص آمده که اگر زهرهٔ کبش سه درم در سه اوقیه روغن غار بجوشانند تا نصف بماند پس در گوش چکانند صمم را بکشاید و اگر میل طلا در زباد گرداینده هر روز در گوش نهند صمم را منع کند و این همه بعد تنقیه در مادی بکار برند ایضاً او گوید که علاج مخصوص این مرض گرفتن بخار سرکه است که بر سنگ آسیای گرم چکانیده باشند و تقطیر آب پیاز و عسل هردو پخته و کذا روغن زرد کهنه و زیت که در هر کدام ازین هردو اصل السوس و سداب و حب الغار منقش پخته باشند و از مجرب این ست که زباد و حلتیت را در روغن بید انجیر حل کرده نیم گرم چکانند و ایضاً عنصل و شحم انار ترش ولو ست او و حنظل تر در سرکه پخته صاف کرده روغن زیت یا روغن دیگر آمیخته چکانند گیلانی از طبری نقل کرده که در طرش حادث که بیش از ان نبوده باشد استفراغ بحب ایارج و حب قوقایا و حب صبر بسبب شبات در مدت بست و یک روز کنند بعد ازان غرغره بعاقرقرحا و مویزج و کعت خردل و مانند آن سازند بعده انچه در گوش چکانند و بدان تکمید کنند این ست که بگیرند افسنتین رومی خالص در آفتابهٔ لوله دار بجوشانند تا قعر اگردد بعده بگدازند تا آنکه بر بخار او انکباب ممکن گردد پس سر انبوبه بکشایند و ثقبهٔ گوش مقابل آن دارند و بدفعات بسیار بخار آن بگیرند و تکمید گوش باین افسنتین مطبوخ سازند و حفظ مزاج علیل نمایند و انچه در مثل این بچکانند سرکه و بورق جوش کرده است و از ادویهٔ بالغ النفع درین باب این ست که بگیرند سلخ الحیه و باریک بکوبند بعد ازانکه با سرکه بدفعات شسته خشک کرده باشند و بعد کوفتن در زهرهٔ بز حل کنند و بر آن اندک بورق اندازند و در گوش چکانند و اگر ازین بکشاید بهتر و الا بگیرند آب گندنا یک جزو و زهرهٔ نر گاو یک جزو و سرکهٔ کهنه پنج جزو و پیه بط یک جزو و روغن غار دو جزو همه را برهم زنند تا یک ذات گردد بعد ازان در گوش چکانند و یا فتیله بدین دوا آلوده در گوش نهند و این دوا بهترین ادویه است که درین باب استعمال کنند و اگر این کفایت کند و سمع بکشاید فهو المراد و الا بگیرند انجیر سیاه و لحم او سوای تخم او لبتانند یک جزو بورق سرخ نیم جزو و هر دو را باریک سائیده بعسل سرشته شیاف دراز سازند و در گوش بدارند و باید که در وقت استعمال این شیاف بر بخار آب مطبوخ افسنتین که مذکور شد گوش بدارند و تکمید گوش بدان نمایند و گاهے نزد اضطرار این دوا استعمال کرده بلیشو دیگر بول بزگاو و بول انسان و بول خنزیر و آب مورد مساوی به سرکهٔ خمر هچندهمه و در دیگ سربسته بجوشانند بعده سر دیگ کشاده بر بخار او سوراخ گوش بدارند که نفع کند و اگر مرض بسیار قوی باشد علاجش این ست که بگیرند خربق سیاه سوده بعسل حل کرده در گوش اندازند و این ذرور یکه شیاف معمول از انجیر و بورق مذکور شد بکار برند و این شیاف در صمم عظیم النفع ست بگیرند خردل یک جزو انجیر یک جزو بورق حب الغار جندبیدستر هر واحد نیم جزو بعده بگیرند شراب کهنه بمقدار یکه دوا را بپوشد و بجوشانند تا منعقد شود پس ازان شیاف دراز ساخته در گوش نهند و اگر حرارت پیدا شود تعدیل مزاج و تسکین او نمایند

علاج طرش ریحی

هرچه در قسم بارد ساذج و مادی مذکور شد نافع بود و یا اول یک هفته طبیخ منضج و محلل داده جهت تنقیهٔ دماغ شب ایارج جالینوس یا ارقس خورانیده صبح در منضج برگ سنا یک توله بلیلهٔ سیاه دو توله مغز خیارشنبر شش توله و ترنجبین و گلقند و شربت دینار هر یک چهار توله روغن بادام پنج ماشه افزوده بدهند و وقت شام غذا شوربای مرغ و کبک با نان خشکار تنوری خورانند و روز دیگر در مطبوخ منضج شربت بزوری سه توله و تودری یا حرف هفت ماشه افزوده دهند غذا دوپهر بدستور و همین نمط سه چهار مسهل داده اسطوخودوس سه ماشه سوده در جوارش مصطگی علوی خان یک توله آمیخته بعرق بادیان و بادرنجبویه

هریک هفت توله دهند و این بخور نمایند قیصوم تمام مرزنجوش بادیان بابونه مکوه هریک یکتوله جوشانیده بکار برند در روغنهای محلله یا جندبیدستر درگوش چکانند مثلاً مرزنجوش افسنتین گل و بیخ بابونه صعتر اهیل اکلیل سنبل الطیب دارشیشعان برگ دفلی هریک نه ماشه مکوه یکنیم توله جوکوب نموده در یک نیم پاؤ آب شب خیسانیده صبح بپزند که بمراشود و سوم حصه بماند مالیده صاف نموده روغن گل و بادام تلخ و بابونه هریک سه توله داخل کرده بجوشانند تا آنکه آب بسوزد صاف کرده بزرالبنج قسط تلخ گل بابونه صحرائی هریک نه ماشه جندبیدستر سه ماشه آمیخته بکار برند و در روغن راحت جندبیدستر آمیخته چکانیدن عظیم الاثر ست و انکباب گل بابونه تازه یا خشک در سرکه جوشانیده و کذا بر طبیخ زوفای خشک نیز مفید و اگر بابونه اکلیل الملک قیصوم هریک ده درم پودینه تمام مرزنجوش اذخر پوست بیخ بادیان و بیخ کرفس گل سرخ هریک پنج درم در ده آثار آب بجوشانند هرگاه سه آثار بماند سر و گوش را بر بخار آن دارند و بآب آن تنطیل حوالی گوش و سر نمایند بنحویکه آب در سوراخ گوش نرود برای طرش ریحی بعد تنقیه و آنچه عقب مسهل بسبب بخارات پیدا شده باشد نافع ست گیلانی می نویسد که علاج طرش حادث از ریاح غلیظه تقطیر محللات ست مثل این که بگیرند بوره نان یک جزو و سرکه خمر نیم جزو و آب افسنتین دو جزو و روغن گل نیم جزو و گلاب سه جزو و در شیشه کرده برهم زنند تا هموار گردد و در حمام قطور نمایند و اول بر طبیخ حشائش حاره مثل افسنتین و شیح و مانند آن انکباب نموده پس شیاف که از زراوند مدحرج و عصاره افسنتین هریک نیم درم فرفیون و قسط هریک ربع درم در زهره گاو سرشته ساخته باشند یکی ازان در روغن بادام تلخ حل کرده در گوش چکانند که باین ثقل سمع نو و کهن را که از برودت و اخلاط غلیظه و ریاح غلیظ باشد و وجع بلغمی و ریحی و طنین و دوی ریحی را نیکوست و حمام بر ناشتا هر صبح نافع ست

علاج طرش ورمی

اگر بسبب اورام حار یا بارد حادث شود تدبیر آن نحوی باید که در وجع گوش حار ورمی و بارد ورمی مسطور شد و گیلانی گوید که اگر مرض بسبب ورم حار دمعه باشد علاجش فصد قیفال و حل طبیعت بماء الفواکه و طبیخ هلیله و مانند آنست و غذا ماء الشعیر سازند بعد ازان روغن بادام و روغن نیلوفر در گوش چکانند و اگر درد قوی گردد بگیرند افیون یک طسوج و جندبیدستر یک طسوج و هر دو در سفیدی بیضه حل کرده در گوش چکانند و یا بحیله دیگر در گوش رسانند لیکن باهستگی و بهترین ادویه که استعمال نمایند این قرص ست بگیرند افیون یک جزو و جندبیدستر یک جزو و بعده برگ اسپغول و برگ بارتنگ و عصی الراعی کوفته و عصیر بگیرند و بپزند تا غلیظ گردد بعد ازان این حشائش برآورده بکوبند و بیفشارند و این آب قرص هر دو ادویه مذکوره بسازند و خشک کرده بشیر زنان حل نموده میلی که بر آن صوف پیچیده باشند دران فرو برده اندر گوش چکانند و سوراخ گوش را بصوف بند سازند و اگر ازین ساکن نشود معلوم نمایند که ورم در طریق نضج و جمع مده است و چون ریم کند معالجه بادویه قرحه گوش نمایند و در علاج او مسلک تنقیه گوش برفق مسلوک کنند زیرا که احتباس چرک در گوش در مرض افزاید و این دوا آنرا نفع کند اگر در وقت او استعمال نمایند بگیرند شیاف ابیض و بآب تر حل کنند و اندکی افیون و صمغ فارسی مخلوط کرده در گوش چکانند و هم او گوید که از صمم نوعی ست که حادث شود و پیش ازان نبود و آن عسر البرء باشد و این چنان بود که ورم در صماخ پیدا شود حتی که ثقبه را بند کند و بعد ازان صلب گردد و باقی ماند و تحلیل نشود و یا دران ثؤلول یا لحم بروید و صلب شده سوراخ گوش را مسدود سازد و بسبب خفای او از حس مدرک نگردد پس اولی آنست که تعرض بعلاج مثل این نوع نکنند مگر نزد اضطرار و نقیا او گوید که آنچه عجیب النفع ست در ازاله صمم حادث و طرش خصوصاً آنچه بعد اورام و انفجار آن باقی ماند این ست که بگیرند سیر خشک دو دانه او برآورده از پوست او خوب پاک کنند بعد ازان روغن بادام تلخ بقدریکه آنرا بپوشد بر آن اندازند و بجوشانند تا آنکه دانهای او سرخ شود بلکه مائل بسیاهی گردد پس صاف نموده این روغن هر روز و شب بچند مرتبه در گوش چکانند که این دوا درین معنی بالغ النفع ست بارها آزموده ایم و بسیار نافع یافته ایم و بعضی گویند که این دوا نفع بحد کمال می بخشند تا دو هفته هر روز و شب مکرر دو سه قطره ازان بچکانند

علاج باقی اقسام طرش

آنچه از رطوبت و یبوست ساده حادث شود حسب سبب تبدیل مزاج کنند با شربه و اغذیه و نطولات و قطورات و سعوطات مناسبه که در علاج امراض رطب و یابس دماغی مفصل مسطور شده و نادر باشد که رطوبت ساده سبب طرش گردد لهذا شیخ الرئیس و سمرقندی بذکر آن نپرداخته اند و گویند که دران مثل مشک جندبیدستر و مورد و گل سرخ و اقاقیا و دارچینی و قرنفل و امثال آن نافع ست و در یبوست بی ماده بهر ترطیب مزاج دماغ انکباب بر بخار آب شیرین و قطور شیر دختران در گوش و ریختن روغن گل و یا شیر تازه و یا نطولات مرطبه بر سر و چکانیدن و مالیدن شیر او روغنهای مرطبه و جز آن که در علاج امراض یابس دماغ

وصداع یابس وتشنج صبی مذکور شد مفید بود ولبقول شیخ ومسیحی طرش عارض از یبوست را لزوم حمام رطب وغذای مرطب وشراب مرطب وخواب وریختن روغن معتدل وآب نیم گرم بر سر وتدهین سر وقطور بر وغن نیلوفر وبنفشه وبید و روغن کدو وماننداینها نافع وانچه از بحرانات انتقالی چون تپهای صفراوی ویا بلغمی وسرسام وغیره باشد تنقیه صفرا ویا بلغم نمایند ولیکن بعد حصول قوت وعود مزاج بحال اصلی در رفع ضعف مرض اول بعده تقویت دماغ نموده روغنهای نافعه چکانند ودر طرشی که عقب امراض حاده وحمیات حاده عارض شود علاجش همان ست که در طرش حار ساذج ومادی مسطور شد وخصوصاً در قول انطاکی وگویند که ضماد بابونه اکلیل الملک آرد جو وروغن کنجد پخته گرداگرد گوش نافع صمم حادث بعد مرض حاد ست واگر شاخ شجرة البق را از یک طرف آتش بدهند ورطوبتی که ازان چکد در ظرفی گرفته اندر گوش چکانند همین عمل دارد وهرچه از خلط غلیظ لبسبب بحران انتقالی باشد وآن با ثقل وتمدد بود استفراغ بایارج فیقرا کنند بعده روغن بادام تلخ وروغن قسط در روغن ترب وجند بیدستر وفرفیون چکانند وایضاً اگر بعد تپ لثقه عارض شود حب توقایای علوی خانی نه ماشه باطریفل اسطوخودوس الیشان دو توله آمیخته شب بخورند وازمرزنجوش گل بابونه افسنتین اصل اکلیل الملک گل بنفشه هر یک نه ماشه اشنه هفت ماشه انگور شفا یک نیم توله شب در آب سه پاو تر نموده صبح بجوشانند که چهارم بماند صاف نموده روغن گل روغن بابونه برابر آن داخل کرده باز بجوشانند که آب بسوزد وروغن بماند پس ازان جند بیدستر سه ماشه زعفران هفت ماشه سوده آمیخته بدارند ودر گوش چکانند وگویند که طرش حادث عقب حمیات منذر نکس ست زیرا که دلالت می نماید بر آنکه هنوز ماده باقی ست در بدن نقی نیست وبقول شیخ طرش حادث عقب صداع را چکانیدن آب ترب در روغن گل ویا جند بیدستر بحب الغار در روغن گل نافع ست وحادث بعد از سرسام را واجب ست که در ان ابتدا باستفراغ از ایارج فیقرا نمایند پس جند بیدستر با روغن قسط تنها ویا روغن گل ویا روغن بادام شیرین ویا آب ترب وغیره که در حادث عقب صداع گفته شد در گوش چکانند وابو منصور گوید که انچه عقب سرسام حادث شود علاجش همانست که بهر یبوست ساده گفته شد وانچه لبسبب ماده ویا قرحه یا کرم یا دخول هوام وغیر آن باشد علاج هر یک علیحده مسطور خواهد شد بدان رجوع نمایند وطرش که بعد از قی لبسبب تصاعد اخلاط لبسوی دماغ افتد علاجش تسکین اخلاط ست واستفراغ آنها ودرین گاهے بے علاج زائل مے گردد

دوی وطنین وصفیر

آوازیست که آنرا انسان در گوش خود میشنود به درون سببی از خارج وصدای دوی بزرگتر ونرم تر وطنین تیزتر وباریک تر میباشد وصفیر آواز حادث از نفوذ ریاح وابخره در مسالک ضیق مستطیل ست وچون سبب آواز حرکت وتموجی ست که عارض هوا گردد وبجاسه سمع برسد پس واجب ست که سبب این عارض یعنی دوی وطنین وصفیر نیز حرکت هوا باشد لیکن این تموج هوا از خارج نیست بلکه از داخل ست وهوای داخل بخارات مصبوب در تجاویف دماغ وهوای راکد اندران ست پس این تموج انچه اگر خفیف باشد حرکت دوی نماید واگر بصماخ می خورد مثل طنین باشد واگر اندکی از انها میل بخروج نماید وبا آن حرارت ملطفه بود مانند صفیر ادراک نماید بالجمله این حرکت وتموج هوا وبخار اندرونی از دو امر خالی نیست یکی آنکه خفی وآهسته باشد که هوا وبخار مصبوب ازان مقدار حرکت خالی نباشد وادراک این حرکت خفی یا لبسبب ذکای حس باشد ویا لبسبب ضعف قوت سامعه که از ادنی تموج منفعل گردد پس کسانے که حس سمع ایشان قوی بود لبسبب این حرکت آهسته که در هوای اندرونی افتد در گوش خویش آواز دوی وطنین بشنوند وهمچنین صاحبان ضعف قوت از حرکت آهسته که مذکور شد منفعل گردند وطنین ودوی دریابند واین قسم بناقهین افتد واین هر دو نوع بیماری نیست دوم آنکه حرکت مذکوره قوی ونزد فوق حرکت خفی باشد وسبب آن وجود محرکی ست که بخار را زیاده از حرکت معتاد تحریک نماید واین محرک یا ریح متولد در ناحیه راس ومتحرک دران ست که منحل میگردد از فضول موجوده در سر ویا آواز صدید که اکثر در گوش متولد میشود ویا جوش ریم در نواحی او ویا حرکت کرم متولد در مجاری آن ویا اضطراب وجوش تمامی اخلاط بدن لبسبب سوء مزاج گرم چنانچه بعضے مریضان را در حمیات وابتدای نوبت حمیات می افتد ویا امتلای مفرط در بدن یا خاص در سر چنانچه عقب سکر کثیر وعقب خواب بعد از طعام پدید آید ویا اضطراب خاص دماغ چنانچه عقب قی عنیف وبعد صدمه یا ضربه دماغ وعقب فکر عظیم میشود ویا ماده غلیظه لزجه منصب لبسوی گوش که اندک اندک تحلیل گردد واز حرکت تحلیل طنین ودوی تولد نماید پس این دوام کند ویا شدت خلا وگرسنگی واضطراب در رطوبات مبثوثه بدن وساکن دران وتوجه طبیعت بتحلیل وتحریک آن لبسبب نیافتن غذا ویا تناول ادویه محرک بخارات ومصعد لبسوی دماغ مثل فلفل ومانند آن یا طعامهای منجر محرک هوای گوش وبخارات ساکن چون سیر وگندنا واشباه آن ویا ادویه حابس اخلاط وریاح در نواحی دماغ مثل ادویه قابضه مستعمل از خارج بالجمله سبب این مرض گاه در نفس دماغ وگوش میباشد وگاه بمشارکت معده واعضای دیگر مرسل ریاح وابخره لبسوی آن طریق تشخیص اسباب مذکوره باید که اول از مریض سوال کنند که این حالت

لازم دائمی ست یا نه اگر قرار آن کند و آواز گوش همچون آواز درخت بود سبب آن متمکن در نفس راس و گوش باشد و اگر گوید که گاه ساکن میشود و گاه هیجان میکند بحسب امتلاء و خلای معده و بوقت حرکت وخنده اشتداد گرمی یا سردی دارد آواز گوش همچون آواز جوشیدن دیگ بود پس آن بمشارکت اعضای دیگر مثل مراق یا طحال یا روده یا رحم یا معده باشد بعده به بینند که تپ نیز هست یا نه اگر باشد بپرسند که درد گوش نیز هست یا نه اگر تپ و درد هر دو باشد سببش جوش ریم باشد و اگر صرف تپ بود سببش اضطراب اخلاط باشد و اگر تپ و وجع نبود به بینند که مریض ضعیف و نقیه هست یا نه اگر نقاهت و کدورت حواس و ضعف افعال نفسانی یافته شود و پیش ازین امراض عارض شده باشد سببش ضعف قوت سامعه و دماغ باشد پس اگر با آن سوء مزاج حار یا بارد بود در حار وقوع این دفعةً و مع التهاب باشد و تقدم استعمال ادویهٔ حاره و سهر شدید نیز بران دلالت کند و اگر بارد بود بخلاف این باشد و اگر مریض ضعیف نباشد وجود دغدغه در گوش تقدم عوض قرحه در گوش بپرسند اگر باشد سببش کرم متولد در گوش باشد و الا حال تقدم وقوع صدمه بر سیر یا قی عنیف یا فکر عظیم یا انقطاع اسهال قبل از وقت او یا تناول مسکرات یا خواب بعد طعام یا خوردن ادویهٔ حاره و اغذیهٔ مبخره یا استعمال ادویهٔ قابضه بر سر بپرسند پس قرار هر کدام ازینها که نماید سببش همان باشد و الا سوال کنند که گرانی در سر و گوش و تمدد معلوم میشود یا نه اگر در سر و گوش هر دو گرانی و تمدد گوید و طنین لازم بود از انصباب فضلهٔ دماغ بسوی گوش باشد و اگر در سر گرانی و در گوش تمدد بیان کند و طنین نزد حرکات بدنی یا نفسانی اشتداد نماید و احساس کند بحرکات که گویا در دماغ دور میکند یا از جانبی بجانب دیگر منتقل میشود سببش ریاح و ابخرهٔ متحلل از فضول مجتمعه در سر باشد و اگر گرانی و تمدد و غیره هیچ نباشد حال زدیاد طنین در حالت گرسنگی و خفت او وقت شکم سیری بپرسند پس اگر آثار یبوست و تقدم فاقها و نایافتن غذا و یا تقدم حمیات و یا استفراغات دریافت شود سببش شدت خلاء و یبوست باشد و اگر بدن صحیح و دماغ سالم و دیگر حواس قوی و ذکی باشد و از تناول غلیظات و مسکرات خفت یابد و در گرسنگی هیجان نماید سببش ذکای حس سمع باشد علاج در جمیع انواع این مرض از گرمی آفتاب و آتش و حمام بسیار گرم و حرکت عنیف و قی و آواز بلند و کثرت کلام و جماع و امتلای طعام و از تمامی منجرات همچون سیر و پیاز و گندنا و شراب و گرسنگی بسیار و خواب بر امتلاء و تداخل و قبض شکم اجتناب لازم شمارند و تلیین طبیعت در اکثر انواع و دلک شدید اطراف و نهادن او در آب گرم و منع ابخره بمثل کشنیز خشک و خشخاش و هر چه در سد رود و ار گذشت نافع شناسند و گویند که آنچه درین مرض بالخاصیت نفع دارد نوشیدن ریحان و تقطیر عصارهٔ نسرین و قطران ست و در ابتدای اول تنقیهٔ بدن یا سر بعده تلطیف تدبیر نمایند و شربت اسطوخودوس مع شربت لیمون نافع ست و در مشارکی قصد تنقیهٔ عضو فاعل مرض و خصوصاً معده اگر تصاعد بخار ازان باشد بحسب خلط فاعل آن از مطبوخات مناسبه و ایارجات واجب ست و اطریفل صغیر خورانند خصوص در سعدی و ایارج فیقرا نیز آمده و تقویت دماغ بخوردن اطریفلات و مانند آن و مالش بمثل روغن آس و روغن گل و تقویت گوش بمانند روغن بادام و امثال آن کنند و درین رعایت مزاج اول و سن مرعی دارند و هر یکی را تدبیر علاج حسب مزاج و قصد تقویت دلقانون معلوم نمایند

علاج طنین بلغمی و ریحی

اول بهر انضاج و تنقیه منضج و مسهل بلغم و حب ایارج دهند بعده غرغرهٔ منقی دماغ بعمل آرند و یا گل خطمی تخم مرو ثعلب انتواسب کشنیز خشک هر یک شش ماشه اسطوخودوس چهار ماشه جوشانیده غرغره سازند و روغن قسط در گوش چکانند و اکلیل الملک و بابونه و شبت و بیاز نرگس در آب جوشانیده بخار آن بگیرند صفت روغن قسط بگیرند قسط ده درم و نیمکوفته شب در سرکه بخیسانند و صبح در نیم آثار آب بجوشانند بنیمهٔ که بدصاف نموده نیم آثار روغن کنجد بران ریخته باز بجوشانند تا آب فانی شود و روغن بمانند بردارند و اطریفل اسطوخودوس یا معجون دبید الورد بخورانند و یا چند بید ستر سه چهار حبه یکماشه در اطریفل مذکور یکتوله آمیخته دهند و اگر چند بهم نرسد عوض آن زراوند طویل کنند و بالاے طعام این سفوف دهند بادیان سه توله عود هندی زرنب دانهٔ قاقله کبابه هر یکتوله مصطگی دو توله نبات سفید برابر شربتی دو مثقال و گلاب قرنفلی نوشیدن فائده عظیم دارد با جوارش مصطگی و مرکب خلوی خانی و پرهیز از چیزهای مضر دماغ و بخار انگیز از اغذیه و فواکه و بقولات و لبنیات واجب دانند و بعد از حمام روغنهای معتدله چون روغن مورد و بادامی بر تارک سر مالند و در گوش چکانند و ایضاً تنقیه بحبوب مسهله بکرات و مرات و بعد ازان استعمال مصطگی سه ماشه و گلاب قرنفلی سه توله تا دو هفته درین مرض که کهنه باشد مفید میشود و گرفتن بخار مرزنجوش و جاورس مطبوخ در آب نیز مفید و اگر شانه باین مطبوخ پر کرده تکمید گوش نمایند اولی بود و یا گل بابونه افسنتین مرزنجوش اسطوخودوس مشکطرامشیع صعتر هاشا حبهٔ خشک ابهل فطراسالیون تخم حنظل جوزالسرو کمافیطوس و ارشیشعان شبت پودینه جمله یا هر چه ازین بهم رسد جوشانیده بر بخار آن انکباب کنند و روغن ترب یا روغن بادام تلخ بچند بیدستر

درگوش چکانند وکندر زعفران جندبیدستر مساوی قرص ساخته خشک نموده قدری ازان در شراب گداخته تقطیر نمودن مجرب ست واگر یکی را از روغنهای گرم با آب پیاز
گرم نموده سه قطره درگوش چکانند فائده دهد وآب ترب با روغن گل ازین قبیل ست وقطور زهرهٔ گاو با آب گندنا یا روغن گل نیز نافع وکذا حنظل در زیت جوشانیده
صاف نموده مفید ویا کندر زعفران فرفیون جندبیدستر خربق سفید مر مکی هریک سه جزو نطرون بورهٔ ارمنی هریک دو جزو کوفته بیخته در شراب حل کرده درگوش چکانند
که طرش را نیز سود مند ست وقطور شیرهٔ برگ پان یا برگ آک یا ادرک یا آب پیاز نافع وترب ویا پیاز را کاویده دران لبعضی روغنهای گرم سیما روغن قسط
پر کرده بر آتش نهند پس صاف کرده سه قطره چکانند وآنچه خاص دوی را نافع ست مغز بادام در بول گوساله سائیده نیمگرم چکانیدن ست وچکانیدن آب برگ
شفتالو وکذلک صبر در آب سائیده نافع ست ویا افسنتین بابونه در سرکه جوشانیده گوش بر بخار آن دارند بعده آب زهرهٔ گاو یک توله روغن گل روغن
مغز خستهٔ شفتالو هریک دو توله با آتش ملائم بجوشانند تا آب برود و روغن بماند پس صاف نموده نیم درم افیون خالص دران حل کرده چند قطره درگوش چکانند
وآنچه در علاج وجع گوش بلغمی وریحی وطرش بارد وریحی مسطور شد درین جا نافع ست **اقوال حذاق** سویدی گوید که از انجیر وخردل در آب سوده فتیله
ساخته در گوش نهادن در ازالهٔ دوی وطنین مجرب من ست ومرزنجوش شرباً وبخوراً وقطوراً نافع وکذا تبخیر گوش بسرکه یا زوفای خشک یا نسرین
خشک یا شیح جبلی وکذا قطور حب الغار در عسل پخته ویا روغن غار بروغن گل وشراب کهنه ویا بول البقر ویا آب پیاز بروغن گل ویا عسل نمک اندرانی سوده
آمیخته ویا روغن نسرین ویا سرکه و روغن گل ویا روغن پسته بشحم مرغابی ویا مورچه بزیت وسداب جوشانیده ویا بورق بشراب کهنه ویا زهرهٔ جاموس ویا روغن
نارجیل ویا هر زهره که میسر آید بشیر زنان آمیخته ویا روغن ناردین بشحم بط ویا روغن قنب بعسل وعصارهٔ سداب آمیخته ویا روغن سوسن شش درم روغن سیب آب
یک نیم درم سرکهٔ تند سه درم آمیخته ویا روغن سوسن وسرکه ویا زهرهٔ بز با آب گندنا ویا کمون سوده در پیه ماکیان آمیخته هر واحد مفید ست ولقول جالینوس
تبخیر بخار پودینه وشرب شربت پودینه ونهادن قدری پودینه در گوش نافع ترین اشیا درین مرض ست **مسیحی** گوید که اگر با گرانی سر ضعف در سمع
باشد روغن ترب و روغنی که دران جندبیدستر پخته باشند در گوش چکانند وبر بخار افسنتین ومرزنجوش وشیح وپودینه وصعتر انکباب نمایند واسهال
بحب قوقایا کنند وتلطیف غذا نمایند واگر با ریح نافخه باشد اندکی فرفیون بروغن حنا سوده نیمگرم در گوش چکانند ویا جندبیدستر بروغن سداب ستانیده
ودرگوش چکانند واگر از خلط غلیظ لشبث بعضو باشد باید که بورهٔ ارمنی را بسرکه وعسل سائیده بچکانند ویا خربق سفید وجندبیدستر وزعفران مساوی سوده
بسرکه و روغن حنا با دیگر سائیده در گوش چکانند پس اگر با درد باشد بجا درس تکمید بسیار نمایند بعده بر طبیخ پودینه وشیح ومرزنجوش انکباب کنند وجندبیدستر
وفرفیون در روغن زنبق سائیده در گوش چکانند دوا نافع ثقل سمع ودوی وطنین بگیرند خربق سیاه یک مثقال جندبیدستر ومر هر واحد نیم مثقال نطرون ربع مثقال
در سرکه سرشته نیم گرم استعمال نمایند دوا برای اصوات حادث در گوش کندش وزعفران وجندبیدستر هر واحد یک مثقال بورهٔ ارمنی چهار مثقال کوفته قرص سازند
ودر شراب حل کرده استعمال سازند واین دوا طنین را نافع ست بگیرند قرنفل نیم درم ومشک یک دانگ هر دو با آب مرزنجوش یا سداب سائیده درگوش چکانند و
برای ریاح غلیظ بر بجاسف ومرزنجوش و روغن سوسن جوشانیده ودر آن جندبیدستر حل کرده در گوش چکانیدن نافع ست ویا آب سداب بعسل آمیخته درگوش چکانند
شیخ می نویسد که آنچه از خلط لزج بارد باشد مخصوص برای او این قرص مجرب ست بگیرند خربق سفید سه جزو وزعفران پنج جزو ونطرون ده جزو وازان اقراص ساخته استعمال
نمایند واز ادویهٔ مشترکهٔ جامعهٔ مجربه برای آنکه از ضعف یا از سده یا از خلط باشد این ست که بگیرند قرنفل وتخم گندنا هر واحد نیم درم ومشک یک دانگ وبآب
مرزنجوش وسداب یا بشراب بچکانند وهمچنین طبیخ برگ صنوبر وطبیخ برگ شمشاد وطبیخ برگ غار وباید که در جمیع آن از تناول طعام بشب اجتناب نمایند وبعضی علمای متقدمین
گفته اند که چیزی نافع تر برای صفیر از دوا الفوتنج موصوف برای حفظ نیست که آن انفع چیزیست که الله تعالی برای این پیدا کرده ونفع می کند آنرا
قطور معمول از زوفا وبرگ صنوبر وحب الغار وآنچه در باب طرش ودر دگوش از معالجات مشترکه خصوصاً بارد گفته شد آنرا ملاحظه نمایند **ابن عباس** گوید که
هرگاه دوی وطنین در گوش عارض شود باید که روغن سوسن یا روغن ناردین یا روغن قسط با اندک آب برگ خوب چکانند ویا بگیرند خربق سیاه وجندبیدستر مساوی
زعفران برابر هر دو وبسرکه حل کرده در گوش چکانند ویا بگیرند زوفا وغیره که در قول شیخ گذشت وبآب پخته درگوش چکانند وچون روغن ترب با آب سداب برهم
زنند ودرگوش چکانند آنرا نفع کند **صفت دوای نافع طنین** وثقل سمع بگیرند کندش یک درم زعفران چهار دانگ خربق سفید وبورق هر واحد سه درم باریک
سائیده بشراب سرشته قرص سازند ونزد حاجت در سرکهٔ خمر حل کرده در گوش چکانند دیگر سبعه سائله یک جزو روغن خیری سه جزو جوشانیده سرد کنند

ودر ظرف آبگینه برداشته در گوش چکانند واگر این ادویه فائده نکنند بدانند که طنین از قبیل خلط غلیظ محتقن در اغشیهٔ دماغ ست پس میباید که مریض را چیزے دهند که تنقیهٔ دماغ او کند مثل حب ایارج وحب قوقایا وحب صبر ومانند آن وایضاً این حب دهند صفت آن بگیرند تربد دو درم شحم حنظل یک درم هلیلهٔ کابلی نیم درم انزروت ربع درم کتیرا دو دانگ همه را باریک سائیده حبها سازند شربتی یک درم وچون بدن پاک شود سعوط سحن لطف مثل سعوط مرکب از جندبیدستر وجاوشیر وشونیز ومانند آن آنچه درباب لقوه مذکور شد استعمال نمایند وایضاً تعطیس بکندش وایارج کنند که اندک ازان در بینی دمند ابن هبة البعد گوید که علاج دوی وطنین انکباب بر بخار آب مطبوخ شبت وبابونه واکلیل الملک وبرگ غار وپودینه وصعتر ومرزنجوش ست وروغن گل نیم گرم بااندکے سرکه در گوش چکانند واگر ریاح شدید الغلظ باشد باید که روغنی که دران جندبیدستر یا زعفران یا نطرون حل کرده باشند در گوش چکانند وتقلیل غذا واجتناب از تخمه نمایند ابن الیاس گوید که اگر بسبب او ریاح غلیظ متحلل از فضول غلیظ در سر باشد هر صبح جلاب از انیسون وبادیان هر واحد سه درم اصل السوس مقشر کوفته چهار درم وگلقند عسلی ده درم بنوشانند وغذا از نخود وبا انیسون ودارچینی واندکی زعفران دهند بعده تنقیهٔ دماغ بحب ایارج وحب اسطمخیقون کنند وغرغره بماء العسل وایارج فیقرا نمایند ودر گوش روغن سوسن وقسط وآب ترب با اندک جندبیدستر یا جاوشیر یا شونیز چکانند وانکباب بر ادویهٔ حاره ومحللش مثل بابونه وشبت واکلیل الملک وقیصوم وشیح وسیخرو برگ ترب سازند ویا میعهٔ سائله یک درم در روغن خیری یا سوسن یا قسط هرکدام که باشد سه درم گرفته میعه را دران حل کرده بچکانند ومداومت حمام آنرا نافع ست صفت شیاف برای ثقل سمع ودوی شحم حنظل یک درم بورهٔ نان نیم درم جندبیدستر زراوند مدحرج هر واحد یکنیم درم عصارهٔ افسنتین قسط تلخ فرفیون هر واحد ربع درم کوفته بیخته بآب زهرهٔ گاو سرشته شیاف سازند وهنگام حاجت برابر عدس سائیده بار وغن بادام تلخ دو قطره در گوش چکانند خجندی گوید که برای نضج جلاب مذکور وغذای حصیه نجوم فاضاده هند بعد ازان تنقیه بحب ایارج یا ایارج لوغاذیا نمایند بعده غرغره بآب بادیان مع ایارج فیقرا کنند وروغن زنبق وروغن قسط بجندبیدستر در گوش چکانند بعد ازان انکباب بر بخار آبهای ادویهٔ ملطفه مثل شیح وقیصوم واکلیل نمایند وادمان حمام بر خلو شکم وگرسنگی کنند ودوا برا لفوتیخ انفع الاشیا ست نسخهٔ آن پودینهٔ نهری وکوهی سیسالیوس فراسیون هر یک دوازده درم تخم کرفس بابونه حاشا هر یک چهار درم کاشم پانزده درم فلفل حیل وچار درم کوفته بیخته در عسل بقدر حاجت بسرشند شربتی یکدرم بآب گرم انطاکی گوید که بعد تنقیه هرچه در علاج درد گوش بارد وطرش بارد ذکر کردیم بعمل آرند وآب اسرین وقطران راقطورا ودر ریحان راسترباً دریخانا صحیحی ست گیلانی می نویسد اطبا گفته اند که علاج طنین حادث از بلغم غلیظ مع ریح غلیظ که در مجاری گوش نازل شود تنقیهٔ دماغ بحبوب وایارجات وعطوسات ونوشیدن ماء الاصول وریختن آب گرم بر سر وانکباب بر آبیکه دران ادویهٔ ملطفه مثل شبت وبابونه وغیره جوشانیده باشند وتقطیر روغنهای گرم محلول بجندبیدستر فرفیون وغیره واسهال بحب قوقایا بمرات اگر احتیاج آن افتد وتقلیل غذا وحذر از عشا وادمان بحمام وتلیین طبیعت دائم ست ودر طنین حادث از ریاح نهادن گوش بر طالق گرم وانکباب بر آب ریاحین حاره واجتناب از مهب ریاح وقرب آب واغذیهٔ منجره نافع ولعلاج نوع حادث از بلغم غلیظ معالجه نمایند وایضاً از علاجات عامهٔ طنین این ست که اگر مزاج مریض مائل بحرارت باشد فصد بکشایند واگر مائل برطوبت باشد تنقیه بصبر وافسنتین وگل سرخ ومصطکی وهلیلهٔ سیاه واندک سقمونیا کنند وامر بغرغره بچیزیکه رطوبات را از سر وفم معده تحلیل کند نمایند وتریاق الاذن عجیب النفع ست در ازالهٔ دوی وطنین خواه مزاج مریض حار باشد یا بارد لیکن استعمال او بحسب مزاج مریض مختلف بود پس اگر مائل بحرارت باشد بسرکه حل کنند واگر ببرودت بعسل ودر مزاج مائل ببردی تعطیس بسیار موافق ست واز علاجات خاص این ست که بگیرند جندبیدستر ونطرون وخربق سیاه وسائیده بسرکه آمیخته با پنبه در گوش استعمال کنند پس اگر طنین زائل شود وگوش ریم کند شب یمانی سوخته ومرمکی سائیده بعسل حل کرده باصوف در گوش استعمال نمایند که این در دوی وطنین تاثیر نیک دارد

علاج طنین ضعفی

که از ضعف قوت سامعه باشد چنانچه در ناقهین باید که برای تقویت دماغ اطریفلات وخمیرجات باطباشیر وغیره وطیوب موافقه وادهان مقویه وجز آن که در علاج امراض ضعف دماغی وصداع ضعف دماغی مسطور شد مناسب مزاج مریض دهند وشربت حماض وشربت سیب وشربت ترنج هرکدام که باشد ده درم بیاشامند ومشمومات غیر تند وتیز ببویانند واغذیهٔ مقویهٔ عطریه خورانند وماء اللحم بدهند وروغن گل یا روغن بادام در سرکه پخته بگوش چکانند ویا اولاً گوش را بآب افسنتین غسل دهند پس روغن گل مع سرکه واندکی خربق بچکانند وخوردن نیم مثقال گل نسرین متواتر چند روز در این مرض نافع ست وملازمت

اکل بادام نیز مفید و بقول گیلانی در ناقهین تقویت گوش بمثل روغن مورد و روغن بید و تکمید بآب مطبوخ و نشستن پس تقطیر روغن در گوش نافع **صفت** ماء اللحم که درینجا بکار آید گوشت بزکاهی سه آثار مرغ جوان دو قطعه گنجشک نر خانگی پنجاه عدد کشنیز خشک سافج هندی آمله پوست پیاز هر یک سه توله دو سیر نمک اندرانی بقدر حاجت بروغن گاو بریان کنند بعده دارچینی قرنفل الاچی کلان هر یک دو و نیم توله در آخر اندازند که خوب پخته گردد سرد ساخته از دهنیت صاف نموده یخنی و پارچهای گوشت بپارچه بافته خشک ساخته بگیرند اسطوخودوس سه توله بادرنجبویه ده توله ابریشم خام لست و پنج توله زرنب اشنه سعد سنبل الطیب گاوزبان بهمنین هر یک پنج توله صندل سفید هفت توله مشک و عنبر هر یک سه ماشه زعفران نه ماشه در پی لستة سه شیشه بکشند شربت از پنج توله تا نه توله

علاج طنین حسی

که از ذکای حس سمع باشد علاج این نکنند مگر وقت افراط اشربه مغلظه مبرده دهند و تقطیر از بان مبرده مرطبه مغلظه و اشیای مخدره نمایند و افیون یک طسوج در روغن بادام شیرین و شیر زنان حل کرده قطور نمایند و یا روغن گل و سرکه آمیخته بجوشانند تا آنکه روغن بماند پس قدری افیون حل کرده در گوش چکانند و اگر مزاج بارد باشد حب الصنوبر و جند بید ستر نیز اندکی بیامیزند و چکانیدن روغن بنج نیز سود مند ست و یا شوکران سوده و جند بید ستر بروغن و سرکه بچکانند و چکانیدن خاکستر افیون و بزر البنج هر یک سه ماشه در روغن گل و روغن راحت آمیخته و یا روغن جوز ماثل تنها نیز مفید و یا روغن بزر البنج با دو حصه روغن مورد و یا بادام کوهی چکانند و حافظ الصحة و بتعشاء انطاکی خورانند و غذا اکله یا یخه و هریسه و فالوده و برگ کاهو مناسب بود و هر چه در علاج امراض دماغی از ذکای حس مذکور شد بکار برند

علاج طنین یبسی

که از کثرت یبس دماغ باشد اشربه و اغذیه مرطب و سریع الکیموس غیر منجر مثل اسفاناخیه و قرعیه و زیرباج و فالودجات بروغن بادام دهند و تقویت و ترطیب دماغ بعطریات مناسب مثل روغن گل نمایند و آب نیم گرم بر سر ریزند و شیر بر سر دوشند و از محللات و استفراغات و تعب و حرکات منع کنند و سکون و آرام اختیار نمایند و در غذا توسیع کنند و شفا ریح خورند و روغن گل در دیگر روغنهای بارد رطب و شیر زنان و یا روغن گل با سرکه و یا روغن بنفشه و کدو در گوش بچکانند و گاهی بنا بر تخدیر روغن بنج نیز چکانند و ادمان حمام مرطب نمایند و هر چه در علاج امراض دماغی یبسی گذشت بعمل آرند

علاج باقی اقسام طنین

آنچه در تپ حادث شود بعلاج تپ مشغول شوند و اگر در تپ بسبب بحران افتد محتاج بعلاج نبود و بزوال تپ زائل گردد و آنچه از تناول اشیای حاره باشد ازینجا انگیختن حادث گردد قطع سبب کنند و تعدیل اخلاط نمایند و بقول گیلانی علاج طنین حادث از حرارت ریختن ادهان بارده بر سر مثل روغن بنفشه و بادام و کدو و تقطیر روغن گل و سرکه بر هم زده و شیر زنان و ماء القرع و خیار و آب سرد تنها ست و آنچه بسبب جوش ریم یا حرکت کرم باشد علاج ورم و قرحه گوش و کرم گوش بدستوری که در مقام هر یک مسطور ست باید کرد و آنچه عقب سکر و بعد خواب بالای طعام و بسبب حدوث قی سخت و از وقوع ضربه و سقطه بر سر لاحق شود حسب سبب بعلاج امراض دماغی خماری و بعلاج ضعف هضم و قی و علاج امراض دماغی ضربی و سقطی بپردازند و آنچه از انقطاع اسهال قبل از وقت او باشد اعاده اسهال بمسهل خفیف نمایند و شیخ می نویسد که اگر سبب این مرض ماده مندفعه در حال سرسام یا خلط غلیظ لزج باشد جمیع اشیای مذکوره در باب طرش بکار برند و ادویه مخصوص بطنین حادث عقب سرسام و تپهای حاده قطور عصاره افسنتین بروغن گل یا سرکه و روغن بهمن ست و تبدید بزر اقیین بجا آرند

قرحه و آکله و ناصور گوش

سبب قروح اکثر انفجار ورم یا بثره گوش می باشد و خروج ریم بر آن دلالت کند و سبب آکله ماده رد یه حریفه اکال لحم ست و هر گاه قرحه کهنه شود ناصور گردد

علاج اول تلطیف غذا و استعمال چیزی که از آن خلط محمود پیدا گردد و از بقول و لحوم و امالة تدبیر حسب ماده بسوی کیفیت معتدل کنند و از آنچه کیفیت تیز داشته باشد و از آن غذای غیر جید حاصل شود پرهیز ند و اگر مزاج مقتضی باشد ماء الشعیر و مانند آن خورانند و تخفیف ریاضت پردازند و بقول رازی امالة ماده او بسوی بینی بعطوسات و بسوی دهان بغراغر و مضوغات و اسهال قوی سازند با لجمله اول برای تنقیه ریم فتیله پنبه کهنه بعسل آغشته در دهن گرم و یا بشیر و شهد آلوده در گوش نهند و یا آب برگ نیب یا روغن تخم آن بشهد آمیخته در گوش اندازند و فتیله بدان آلوده در گوش گذارند و بخور برگ نیب نیز منقی ریم گوش ست و قطور زهره گاو و انزروت و شهد نیز برای پاک کردن ریم نافع و یا بادیان نیم کوفته یک ماشه عسل دو سه ماشه در قدری آب جوش داده در گوش اندازند که بر لسفه

تنقیہ چرک قرحہ معمول ست بعد ازان فتیلہ بشہد آلودہ انزروت سودہ بر آن پاشیدہ در گوش گذارند کہ برای اندمال آن مجرب ست و یا تخم کنوچہ و انزروت مساوی کوفتہ بیختہ بعسل سرشتہ فتیلہ بدان تر کردہ در گوش نہند کہ جہت ذرد گوش کہ با ریم و قرحہ بود معمول ست و گاہی باقدری نمک و مرکی بعمل می آید و یا فتیلہ از کاغذ ساختہ بعسل و زردہ تخم مرغ آغشتہ انزروت دم الاخوین سفیدۂ قلعی صبر سقوطری سودہ بر آن پاشیدہ شب وقت خواب در گوش گذارند و ہمان دست بجوابند و اگر درد شدید باشد خاکستر افیون سوختہ با دویہ مذکورہ آمیزند و اگر محتاج تسخین و تحلیل باشد مغز خستہ شفتالوی سوختہ و مرکی و بہروزہ اضافہ کردہ بعمل آرند کہ برای درد گوش و قروح آن و سیلان رطوبات و ریم مجرب و الد علوی خان ست و تقطیر مرہم ابیض بر روغن گل حل کردہ بعد پاک کردن قرحہ بماء العسل نیز نافع و یا مرہم سفیدہ آب و مرہم راتینج بعمل آرند اما لازم ست کہ اول گوش را بہ پنبہ بر سر میل پیچیدہ باہستگی از ریم پاک کردہ باشند بعد ازان دوا استعمال نمایند و ذرورات مجففہ مثل انزروت کندر دم الاخوین عصارۂ لحیۃ التیس بکار برند و یا گگن دہوتی در سرانبوبہ نہادہ بگوش دمند و کذا نفوخ پر طاؤس سوختہ و کاغذ سوختہ و شب یمانی سوختہ مفرد و مجموع نافع و ایضاً برای خشک کردن ریم گوش پوست بیضۂ مرغ و خرمہرہ ہر دو مساوی سوختہ سائیدہ قدری در گوش دمیدن مجرب ست و کوڑہ تھالی و پھٹکری سوختہ باریک سائیدہ در گوش انداختن قریب بمنافع اوست و اگر کھر ٹیج با آب سائیدہ نیم گرم در گوش چکانند و یا فتیلہ لتہ بعسل آغشتہ قلقطار سودہ بر آن پاشیدہ بگوش نہند و یا کف دریا برشتہ در آب برگ نیب و شہد حل کردہ در گوش چکانند و یا کرم شب تاب در روغن گل سائیدہ چکانند ریم را خشک کند و برای تسکین درد شدید خاکستر افیون و قدری جند بیدستر سائیدہ در روغن گل حل کردہ در گوش اندازند و روغن تخم نیب برای درد یکہ بسبب بند شدن ریم قرحہ باشد نافع و سیلان ساقط را باز سائل میکند و حضض افیون در شیر دختران حل کردہ چکانیدن برای درد شدید کہ از قرحہ مولم باشد مفید ست و کذا قطور شیر بز و شہد جوشانیدہ در گوش انداختن جالی چرک و مسکن وجع و کرب و بیقراری ست بعدہ اگر تسکین زیادہ منظور باشد آب کدو در روغن گل جوشانیدہ نیمگرم اندازند و اگر درد بسیار باشد و ریم اندک اندک آید از برگ فنجنکشت و نیب و شبت و انار و بادیان ہر یک یک دستہ سبوس گندم دو مشت نانخواہ بزرالبنج ہر یک سہ تولہ بخور گیرند و آب پیاز و آب برگ نیب ہر یک دو ماشہ عسل و روغن گل ہر یک سہ ماشہ نیم گرم چکانند تا خوب پاک شود بعدہ بہر اندمال مرہم باسلیقون و مرہم مصری بکار برند و بقول فولس اگر با قروح گوش ضربان شدید باشد و قرحہ قریب العہد بود دران شیاف ما میثا کفایت میکند و اگر قرحہ باشد احتیاج بقطور قطران مخلوط بعسل افتد کہ آن تنقیہ بالغ نماید و ایضاً در قرحۂ کہنہ و پر چرک مرہم مصری و مرہم باسلیقون کبیر بعمل آرند و این مرہم ہو جوہ در روغن تخم نیب حل کردہ نیمگرم دو سہ قطرہ چکانیدن در سیلان مزمن گوش معمول ست انزروت مرخ سفیداب از ہر یک یکدرم ہو جوہ دو درم موم سفید سہ درم روغن کنجد دہ درم مرہم ساختہ بکار برند و اگر اندکی درد و تپ باقی ماند روغن بادام کوہی با مرکی آمیختہ چکانند و اگر بعد ازین درد موقوف شود و رطوبت بد بو بسیار بر آید قطران در روغن بادام انگریزی و یا دیگر ادویہ حالبسہ مانند آب برگ نیب و آب پیاز و عسل اندازند کہ بوجہ احسن نقای تمام حاصل شود و بوی بد باز ماند پس جہت اندمال فتیلہ از دم الاخوین و انزروت و مرداسنگ ہر یک سہ ماشہ در مرہم ابیض آمیختہ نہند کہ بسیار مفید ست و ایضاً خاکستر بیضۂ سنگ پشت و خرمہرہ زرد و نوفل و بجوج پتر سرد و سوختہ ہر یک سہ ماشہ در مرہم آمیختہ بکار برند و این مرہم نیز برای قرحۂ کہنہ عجیب الاثر ست انزروت زنگار دم الاخوین پوست انار ولایتی کندر گل مغرہ ہر واحد یک درم توتیای سبز دو درم شب یمانی یک مثقال موم زرد سہ و نیم تولہ روغن گل پانزدہ تولہ بدستور مرہم سازند اقوال حکما سویدی گوید کہ برای قطع و تخفیف مدۂ جاری قطور زہرۂ جاموش و یا آب حشیشۃ الزجاج و یا آب حب الاس سفید تازہ و یا آب غرب و یا آب بیخ خنثی و یا روغن تخم قنب و یا آب برگ سماق و یا صمغ آن و یا زفت رطب بر روغن گل آمیختہ و یا حضض مکی در آب سداب حل کردہ و یا شب با آب عصی الراعی و یا ہر زہرہ کہ میسر شود بعسل آمیختہ و یا نطرون در شراب کہنہ حل کردہ و یا زہرۂ تلخ و یا آب زیتون مملوح و یا روغن زرد کہنہ در شیر زنان آمیختہ و یا عسل و نمک اندرانی آمیختہ و کذا نفوخ وج در گوش و کذا فتیلہ بافیون و مر و صبر و زاج در عسل سرشتہ آلودہ نافع ست و ایضاً برای قروح گوش فتیلہ از خولان ساختہ و یا زرنیخ سرخ باریک سائیدہ بعسل سرشتہ فتیلہ بدان آلودہ و قطور آب لبلاب بر روغن گل و یا آب عصی الراعی و یا زوفای رطب بشحم مرغابی آمیختہ و یا زفت رطب و یا بیخ لحیۃ التیس و یا آب فراسیون و یا آب پودینہ بشراب کہنہ و یا مومیائی بقدر کرسنہ در روغن گل یا با آب صعتر و یا آس و یا بورق بشراب کہنہ و یا مسکہ و یا صبر با آب بارتنگ و یا روغن بلم و شہد و یا حضض مکی و یا زہرۂ نرگاو در شیر دختر یا بشیر بز و یا حب کاکنج و یا آب برگ جوز تازہ و یا کندر سودہ بشراب کہنہ و یا آب برگ جوز رومی و یا بول شتر و یا زہرۂ خرس و یا زہرۂ غنم و یا آب قنطوریون دقیق بشراب کہنہ و یا زراوند مدحرج و یا زنجار تلخ بعسل و یا برادۂ آہن در سرکہ کہ بقدر چہار انگشت بالای آن باشد تر کردہ

ده روز در آفتاب بموسم گرما داشته آن سرکه گرفته ویا مازوی سبز کوفته در سرکه جوشانیده تا نصف سرکه بماند ویا در سرکه آس تازه جوشانیده صاف نموده
شب یمانی در آن حل کرده هر واحد مفید ست و گویند که قطور آب کاکنج برای تردح مزمنهٔ گوش نافع ست **جالینوس** گفته که شیر و عسل مرقق بآب و شراب بهمگرم
و آب پیاز بسفیده بیضه قطور او در او جاع گوش و قروح آن شدید المنفعة ست و هم او گوید که قطران شدید النفع ست در قروح کهنه زیرا که تنقیه بقوت
میکند و همچنین زیت که در آن خنافس و نسج عناکب و قنطوریون مطبوخ باشد و گویند که این بصحت تجربه پیوسته و مرهم احمر که از زرد چوب یک جزو و مرداسنگ
دو جزو روغن زیت یا روغن گل دو جزو و قدری سرکه ساخته باشند نیز مصلح قرحهٔ گوش ست **مسیحی** گوید که چون ورم گوش ریم کند و از ان مده خارج شود مامیثا سوده
بعسل یا انزروت سوده در شیر دختران جوشانیده یا مرهم اسود بروغن گل حل کرده نیمگرم در گوش چکانند و پیه مرغابی گداخته در گوش انداز ند یا بگیرند کندر و مر و صبر بعسل
سرشته باندکی سرکه آمیخته بچکانند پس اگر خروج ریم طول کشد ماء العسل نیمگرم انداز ند و مکرر بچکانند و صبر کنند تا آنکه دریافت گردد که قرحه پاک شده بعد از ان
این دوا استعمال کنند بگیرند انزروت و صبر و دم الاخوین و کندر و خبث الحدید و زنگار و در سرکه حل کرده فتیله بعسل آلوده در ان گردانیده در گوش نهند و باین
دوا بماء العسل معالجه نمایند تا آنکه به شود و گاهی صبر و مر و انزروت و کندر و دم الاخوین سوده بفتیله ملوث بعسل آلوده استعمال کرده میشود و اگر از گوش ریم بدبو مع
زرداب برآید بگیرند اندک خبث الحدید و باریک سائیده بار دیگر بسرکه بسایند و در آفتاب نهند تا آنکه بقوام عسل گردد آنرا در گوش چکانند و هر گاه مرض
مزمن گردد بگیرند سرکه یک جزو و عسل یک جزو و زنگار نیم جزو همه را بپزند تا بقوام عسل آید و نیمگرم در گوش چکانند **صاحب کامل** گوید که هر گاه ورم حار و بثرهٔ
گوش بشگافد باید که روغن گل که اندران اندکی مر و افیون گداخته باشند در گوش چکانند و یا بگیرند انزروت و دم الاخوین و کندر و مر و شیاف مامیثا مساوی باریک
سائیده بعسل سرشته فتیله خرقهٔ کتان بدان آلوده در گوش نهند بعد از انکه گوش را از ریم با پنبه خوب صاف کرده باشند و یا خبث الحدید باریک سوده با سرکه
بجوشانند و اندک اندک از ان در گوش چکانند و در ان فتیله آلوده در گوش نهند و یا بگیرند انزروت و شیاف مامیثا و باریک ساخته بعسل سرشته با فتیله در گوش
نهند و یا بگیرند شب یمانی باریک سوده و بعسل سرشته فتیله بدان آلوده در گوش گذارند و اگر مدت خروج ریم طول کشد این دوا استعمال کنند بگیرند عسل ده درم
سرکه خمر هشت درم و بر آتش جوشانیده کف او دور کرده زنگار دو درم سوده مخلوط سازند و بفتیله در گوش نهند که این مجرب ست و چون مرهم باسلیقون بفتیله
در گوش نهند ریم را نفع کند و قروح گوش را مندمل سازد و مرهم احمر معمول از مرداسنگ و زرد چوب نافع ست **شیخ الرئیس** میفرماید که قروح گوش خالی
از ان نیست که یا ظاهر محسوس باشد و یا عمیق بود که حس بآن نرسد پس قرحهٔ ظاهر را بسرکه و آب یا بسکنجبین و آب یا بعسل و آب یا بشراب یا بطبیخ عسل و گل سرخ و کوم
اسفنج یا پنبه تر کرده قرحه را برفق بشویند تا از ریم پاک گردد بعد از ان آنچه مجفف باشد مثل زاج سوخته و مانند آن در گوش دمند و گاهی زرداب و ریم را روغن
شهدانج نفع کند و اولی آنست که ریم را منع نکنند تا آنکه مفرط نگردد بلکه واجب ست که انرا بشویند بچیزی که دران قوت جلا و ردع باشد مثل مر در آب
حل کرده بروغن گل آمیخته و ایضاً آب برگ زیتون بعسل بطریق قطور استعمال نمایند و اما قرحهٔ عمیق بعضی از ان قریب العهد و بعضی مزمن میباشد و معالجهٔ
قریب العهد بمثل قطور شیاف مامیثا بسرکه و یا شیاف گل سرخ و مر و صبر در عسل یا شراب نمایند و گاهی تقطیر آب غوره خصوصاً با عسل آمیخته نفع کند و همچنین آب
برگ بید یا طبیخ او و یا شب یمانی سوخته و مرمکی مساوی در شهد سائیده بصوف آغشته در گوش نهند که مجرب ست و یا دم الاخوین کف دریا انزروت بورهٔ
ارمنی مرمکی کندر شیاف مامیثا مساوی سائیده بر فتیله بعسل آلوده بر آن پاشیده در گوش نهند و رازی نوشته که این همه ادویه را بعسل و سرکه بسرشته و گوش را
بشراب کهنه شسته صبح و شام در گوش چکانند که این مرهم قروح گوش را عجیب و مجرب ست و اگر قرحه با درد بود علاج بخبث الحدید سوده با کتیرا نمایند
و به مجففات ادویهٔ مسکن وجع آمیزند و این مثل استعمال قطور روغن بادام مع صبر و مر و کندر و زعفران ست و گاهی وقت شدت درد احتیاج آمیختن اندک افیون
گردد و گاهی قرص نزردت آنرا نفع کند و همچنین خستهٔ اهلیله و ماز و هر دو سوخته بروغن خیری و وردی روغن کتان آمیخته مفید ست و قطور مرهم سفیداب و مرهم باسلیقون
باهم مخلوط کرده نیز نافع و اما قرحهٔ عمیق مزمن بسیار ردی ست گاهی بسرهنه شدن استخوان مؤدی گردد و برآن انساع مجری و کثرت زرداب بدبو دلالت کند پس
محتاج گردد بمثل قطران مخلوط بعسل و مثل زهرهٔ غراب و یا سنگ پشت بشیر زنان و اگر عسل نیز آمیزند بهتر باشد و یا قردمانا و نطرون با انجیر تخم دور کرده فتیله ساخته
بعد تنقیه چرک قرحه استعمال نمایند و همچنین در سائر ادویه و از ادویهٔ قویه درین باب توبال مس مع زرنیخ و عسل و سرکه است و یا زنگ خبث الحدید یا خبث الحدید
بنفسه بریان کرده مثل غبار سائیده بعد جوش کردن بسرکه خمر تا مثل عسل گردد در گوش چکانند و گاهی حاجت بمرهم زنگار افتد و این هنگام از ان و کثرت چرک باشد

دانچه درین باب متوسط ست شب یمانی سوخته کحل او عسل ست وگاهی دران مر زیاده کرده میشود و قوی‌تر ازین این ترکیب مرهم زنگار ست زنگار و قشور مس هر واحد چهار درم آب گندنا یک اوقیه عسل یک اوقیه استعمال نمایند و هرگاه ریم بسیار کثرت نماید لابد ست از استعمال فتیله در زهره بز گاو تر کرده و یا قطور بول صبیان و اقوی ازان خبث الحدید مغسول مکرر بتابه بریان کرده در سرکه پخته استعمال کردن ست و اگر با ریم مزمن درد باشد نبیذ تلخ مضروب بروغن گل یا باب گندنا یا آب مطبوخ ماهی شور در گوش اندازند و گاهی وجع باستعمال صبر افیون زعفران بعسل سرشته محتاج گردانند و چون بینند که رطوبت باد ویه مانوه مجففه محتبس شد روغن گل در گوش اندازند تا خشک ریشه ساقط گردد بعد ازان ادویه منبت لحم بکار برند و بالجمله واجب ست که حبس صدید نه نمایند بلکه بمنع تولد او تخفیف قروح پردازند و بسیار معالجین حیله ساز گوش ریم کرده را بخرقه بند میکنند برای منع سیلان ریم ازان و مریض را از خواب بدان طرف منع می نمایند تا ریم برای دفع متوجه نگردد پس سوی لحم رخو که در بیخ گوش ست مائل میگردد و درانجا ورم پیدا میکند و لعبه انضاج آن رامی شگافند و علاج آن میکنند و سیلان ریم از گوش دفع می شود ایضاً در باب وجع گوش نوشته که اگر قرحه مولم باشد خشخاش و افیون بشیر حل کرده استعمال نمایند و یا بگیرند بادام مقشر بست عدد و ورق افیون کندر هر واحد یک نیم درم زعفران شش درم قند و مر هر واحد یک نیم درم و بسرکه سائیده خشک کنند و هنگام حاجت بروغن گل آمیخته در گوش چکانند و اگر ریم باشد بدل سرکه شراب یا عسل سکنجبین کنند ایلاقی و جرجانی می نویسند اگر قرحه خارج منفذ صوت بیرون گوش باشد بنحوی که بنظر درآید اسفنج یا پارچه بغسولات که در قول شیخ گذشته تر کرده قرحه را بشویند و بر قرحه بدارند و اگر قرحه بنظر نیاید آن غسولات را هر روز بکرات در گوش چکانند و چون پاک شود ذرور مجفف بکار برند و این مرهم سفیداب مفید سفیداب مرداسنگ یک یک جزو بجوشانند و بران سرکه پنج جزو اندک اندک اندازند تا قوام او هموار گردد جالینوس گفته که بول طفل نابالغ در پوست انار پخته در گوش چکانیدن نافع ست و این مرهم مصری جلا و تنقیه قروح نماید زنگار کندر سرکه عسل مساوی جوشانیده مرهم سازند و گاهی سرکه و عسل و چندادویه میافکنند و اگر در گوش خشک ریشه باشد و ریم بند گردد و بسبب آن درد شدید تر شود روغن گل چکانند باقی در قول شیخ گذشت انطاکی گوید که مرهم سفیداب یا انزروت بعسل یا برگ شهدانج معروف بحشیشه بکار برند و چون روغن گل با همچندان سرکه بپزند تا آنکه روغن بماند و در گوش چکانند لغایت نافع بود و باقی در سیلان رطوبت از گوش بیاید گیلانی گوید که در خروج ریم از گوش اولی آنست که مبادرت در حبس او نکنند و خصوصاً چون زمانه کثیر بران گذشته باشد زیرا که حبس او گاهی مؤدی بضرر عظیم مثل طرش و صمم و ثقل سمع و غیر آن میگردد و باید که غذا معدل مزاج بدن و دماغ دهند و این مرهم سفیداب که آن مرهم ابیض ست دافع حرارت مفرط و احتراق شدید و نافع قروح اعضای عصبانیه است اگر با حرارت باشند سفیداب ارزیز پنج درم مرداسنگ پنج درم موم یک اوقیه روغن گل شش استار بدستور مرهم بسازند و غسل گوش از ریم بروغن گل و شیر دختران کنند و یا بماء العسل دو سه مرتبه و اگر فتیله را با دویه خمسه معروفه درین باب و عسل آلوده در گوش نهند گوش از ریم پاک کند و تسکین درد نماید و آن ادویه انزروت و صبر و مر و کندر و دم الاخوین ست و گاهی زهره بز گاو با اندک عسل آمیخته یک قطره ازان در گوش چکانیده می شود و مرهم رسل درین باب بسیار نافع ست بفتیله استعمال کنند که آن تنقیه ریم و التحام جراحت کند اگر حاجت تنقیه زیاده باشد اندکی مرهم زنگار آمیزند و اگر حاجت التحام بیشتر بود با روغن دیلو دار مخلوط سازند و مرهم کبیر درین باب عظیم النفع ست میر بهاء الدین وغیره می نویسند که اگر قرحه بعد از درد بسیار و ورم ظاهر شده باشد بحال باید گذاشت تا آنچه پابودنی هست بیاید و مدتی هیچ دوا نباید کرد تا آنکه خوب پاک گشته خود بخود بند گردد بجز تنقیه بدن و تلیین طبیعت و تقویت مزاج بمقویات و ترک گوشت و چیزهای غلیظ و باد انگیز و سرد و بیا داز هوای سرد محافظت نمودن و پنبه در سوراخ گوش نهاده استحمام کردن هر روز بحفظ او و اگر بهم بستن چرک در منفذ بود روغن بادام کوهی یا بادام تلخ گاهی بچکانند و اگر کهنه گردد فتیله بعسل آلوده و در انزروت سوده گردانیده بنهند و شیاف مامیثا بسرکه و سفیده بیضه مرغ سوده گاهی بچکانند و در آخر استعمال مراهم منبت و مصلح چون مرهم شافی و باسلیقون و اسفیداج مفید آید و این مرهم اسود نافع ست بگیرند موم و زفت و علک و زیت اجزای مساوی همه را بگدازند تا منحل و مختلط گردد بعده برداشته استعمال نمایند و زبد البحر دم الاخوین کندر مساوی مر مکی نصف یک جزو بروغن گل آمیخته نیمگرم قطور ساختن در گوش را که با قرحه و چرک باشد نافع ست و انزروت بست جزو گلنار کندر هر یک ده جزو زراوند پنج جزو باریک سائیده ذرور ساختن برای تنقیه قروح و تخفیف رطوبت و انبات لحم سود مند ست و مرهم ابیض و مرهم باسلیقون بروغن گل آمیخته در گوش نهادن مفید ست و اگر تعقد و صلابت اندرون گوش افتد مرهم داخلیون و بیه بطیا بیه ماکیان بعسل آرند افیون پوست انار مر مکی کندر سنبل الطیب هر واحد دو مثقال جندبیدستر پنج مثقال سرکه و شهد بقدریکه ادویه سرشته شود استعمال کردن اورام و ریم و درد مزمن گوش را نافع و همچنین زعفران کندر

افیون ہر واحد یکدرم حضض تخم گل تخم فنجنکشت پوست انار ہر یک یکدرم سرکہ خمر پنجاہ درم پوست انار و تخم گل فنجنکشت در سرکہ بپزند تا مہرا شود و دیگر ادویہ سودہ خشک برآن بپاشند و بردارند وقت ضرورت در شراب ریحانی حلکردہ قطور کردن او جاع گوش وریم را نافعست جطرکی گوید کہ قرحۂ گوش کہ بغیر تقدم ورم ظاہر شود و موضع او قریب باشد یا بعید و صدید او اندک بود علاجش تنقیۂ بدن از فضول بفصد و استفراغات دیگر اگر احتیاج آن باشد و پرہیز ست بعدہ شیاف ماميثا یکدرم و شیاف ابیض کہ انزروت آن عربی بشیر خر باشد یکدرم و مرصافی و دقاق کندر ہر یک یکنیم درم سائیدہ بسرکہ سرشتہ شیاف سازند و ہنگام استعمال در سرکہ حلکردہ در گوش چکانند و اگر مدہ بسیار باشد خبث الحدید در سرکہ ترکردہ در آفتاب گذارند تا قوت او برآید ازین سرکہ اندکی گرفتہ شیاف مذکور دران حلکردہ بکار برند و گاہی مداوای این قرحۂ صدیدیۂ گوش باین اشیا نمایند کہ انزروت یکدرم و مر و کندر و لطرون و زعفران ہر واحد نیمدرم افیون یکدانگ مغز بادام تلخ یکنیم درم ہمہ را سائیدہ شیاف سازند و ہنگام ارادۂ استعمال بروغن گل و پیہ بط حل کردہ پنبہ بدان آلودہ در گوش بدارند و نظر کنند بسوی صدیدی کہ سائل میشود و آنچہ بر پنبہ باشد پس اگر آن بدبو باشد این دوا بدون پنبہ در گوش اندازند و سوراخ گوش بند کنند بعدہ اگر مدہ زائل شود و سیلان شئ مثل رطوبت گاہ گاہی باقی ماند حضض در شراب کہنہ حل کردہ بگوش چکانند ہر گاہ رطوبت زائل گردد و صلابت باقی ماند ادویۂ محللہ شحم بط حل کردہ با پنبہ آلودہ در گوش نہند و اگر صلابت در شحم باقی ماند بہروزہ یکدرم در روغن سوسن گداختہ در پنبہ آلودہ بگوش نہند کہ این دوا برای تحلیل صلابت تام النفع ست اگر در مزاج علیل حدت نباشد و اگر درد باین مرض ظاہر شود افیون سوختہ یک جزو جند بیدستر ربع جزو سائیدہ در مرہم شنگار آمیختہ با پنبہ آلودہ در گوش نہند کہ فی الفور تسکین درد کند ایضاً او گوید کہ مرض معروف باکلۂ گوش باوجع میباشد و از گوش قشور مانند قشور قرحہ برمی آیند و این از خلط لذاع ردی الکیفیت حریف اکال حادث میشود و علاج او فصد و اسہال بحسب امکان ست بعدہ برای تنقیۂ قرحہ و ازالۂ قشور سرکۂ عنصل و عصارۂ حنظل مساوی گرفتہ قدری زرنیخ سرخ و شب یمانی و صبر سقوطری و لسبیار اندک زنگار و توبال مس آمیختہ بالای آن شراب انداختہ بپزند تا غلیظ گردد با پنبہ آلودہ در گوش گذارند و گاہی مداوا باین طور میکنند کہ شب یمانی و توبال مس ہر یک جزوی و اندک جند بیدستر و فلفل و قدری از پوست انار و قلقند در شراب و عصارۂ حصرم دو سہ روز خیسانیدہ خوب بجوشانند و اندکی زعفران آمیختہ فتیلہ بدان تر نمودہ در گوش نہند یکی بعد دیگری تا آنکہ قرحہ را نفع بخشد و قشور زائل گردد و این صعب تر امراضی ست کہ در گوش حادث شوند مگر آنکہ در اجزای لحمیہ او حادث شود و در ابتدا بود کہ درین صورت برء او سہل باشد و اگر کہنہ گردد و اخذ کند در اعضای عصبیہ نکایت عظیم شود و برء متعذر گردد پس ہر گاہ قرحہ پاک گردد مرہم خل علاج کنند و چون وقت ختام آید مرہمی کہ در آن راتینج و کندر و گلنار داخل بود مداوا نمایند پس اگر صلابت باقی ماند بسبب مضرت رساند تحلیل او با دویۂ محلل صلابات نمایند و مرخ و ملین در آن استعمال کنند و محافظت مزاج علیل در جمیع اوقات علاج لازم شمارند بعضی گویند کہ آنچہ ناصور گوش و آمدن ریم را نافع ست این ست کہ کھونگۂ خرد جاندار با و آثار در کھرل باریک بسایند و ہمچندان روغن سرشف آمیزند و چہار چند ہر دو یعنی دو آثار آب انداختہ بپزند تا روغن بماند ازین چند قطرہ در گوش چکانند و اگر کھونگہ را در روغن مذکور بغیر آب بریان کنند و بکار برند ہمین عمل کند و آنجا کہ روغن سرشف بہم نرسد روغن کنجد عوض او نمایند و اگر روغن تلخ پاو آثار آمدہ حنا ہر واحد یکتولہ برگ نیب دہ عدد کمیلا فلفل گرد ہر واحد ستہ ماشہ نیلہ تھوتھہ یکماشہ گرفتہ اول روغن را گرم نمودہ برگ نیب و آملہ و حنا و نیلہ تھوتھہ انداختہ بسوزانند بعدہ فرود آوردہ بسایند و کمیلا سائیدہ نیز مخلوط کنند و در گوش تقطیر کردہ باشند نیز برای ناصور گوش مفیدست و بعضی ادویۂ مفیدۂ قرحۂ مزمن گوش گذشت

دخول ہوام و تولد کرم در گوش

ہر گاہ حیوانی چون مورچہ و قراد و ہزارپا و مانند آن در گوش درآید بشدت درد احیانا خدش و حرکت او دریافت نمایند و کرم از رطوبت فاسد عفن یا از قرحۂ عفنۂ مزمن متولد میشوند و آن بخارش و دغدغۂ گوش و خروج کرم گاہی و تقدم قرحہ شناسند **علاج** در جملہ تقطیر قطران تنہا یا بسرکہ مسکن حرکت حیوان و قاتل آنست و قطور زیت در اخراج آن مجرب ست و قطور آب پیاز دیامر بروغن بادام تلخ آمیختہ دیا روغن خستۂ شفتالو نیز در اخراج حیوان داخل اذن نافع یا آب قثاء الحمار تنہا یا مع سقمونیا دیا آب شیح و آب پودینۂ نہری و آب برگ شفتالو ہر یک تنہا یا مع بورۂ ارمنی یا سرکہ بچکانند دیا آب زہرۂ گاو مع سرکہ دیا آب افسنتین مطبوخ دیا آب برگ شفتالو کہ مجرب ست دیا آب برگ کبر تنہا یا بسرکہ یا آب پوست درخت توت قطور نمایند و گوگرد و بورۂ ارمنی و عصارۂ شیح مساوی سودہ در سرکہ و آب برگ ترب حل کردہ بگوش چکانیدن مجرب ست دیا صبر و بورۂ ارمنی بسرکہ چکانند دیا نمک دیا پودینہ بسرکہ آمیختہ دیا صبر در آب پیاز خواہ در آب سداب حل کردہ دیا آب پودینہ و قدری سقمونیا در سرکہ حل کردہ قطور نمایند و قطور صبر و سقمونیای محلول بآب گرم حیوان داخل گوش

رابکشد یا خربق سفید و سقمونیا سائیده در سرکه بچکانند و گوگرد و زراوند طویل و قلقدیس و میعه نیز مفید و اول تقطیر آب سائل لحم بقر بریان و بعد ازان ادویهٔ مذکوره
سود مند ست و گاهی زیت یا روغن کنجد نیم درم نیم گرم کرده چکانیدن و عقب آن در آفتاب نشستن نفع میکند و گویند که برگ تکره که هنود آنرا بجای صندل میدهند
آبش در گوش چکانیدن در قتل مگس سگ که در گوش رود عجیب ست و **علاج خاص** برای قتل کرم متولد در گوش انیست که عصارهٔ افسنتین لیسرکه در گوش
چکانند و یا حنظل تازه در آتش پخته و افشرده بچکانند و صبر در روغن سرشف حل کرده نیم گرم قطور نمودن قاتل کرم همه اندام ست و کذا چوب بلیم باریک سائیده در گوش
انداختن و کذا اگره زردچوب و نیم درم شهد و برگ نیب در روغن سرشف جوشانیده دو سه قطره ازان چکانیدن مفید و یا آب برگ نیب سبز و آب ترب و آب پیاز
هریک هفت ماشه سقمونیا سه ماشه حل کرده چکانند که مجرب ست و قوی تر این ست که آب افتیمون هندی و آب برگ فنجنکشت و آب برگ شرلیفه هریک سه ماشه
روغن بابونه یک تولهٔ صبر و زرفت هریک سه ماشه چکانند که فی الفور کرم رامیکشد پس آن کشته را باحتیاط بیرون آرند و آب سداب در پوست انار گرم کرده قاتل کرم
و مسکن درد و نافع طنین ست و یا روغن مغز خستهٔ شفتالوی تلخ یا زهرهٔ گاو بچکانند و عسل و سرکه و روغن گل برابر آمیخته نیم گرم در گوش چکانیدن برای درد گوش که از کرم باشد
نافع ست و یا آب برگ شفتالو و آب برگ ترب آب برگ پودینه بورهٔ ارمنی سقمونیا افسنتین زراوند مدحرج هر واحد یک درم در منه ترکی نیم درم در سرکه سائیده بکار برند
و ایضاً آب برگ خوخ و شرلیفه و افتیمون هندی و فنجنکشت هر واحد سه ماشه سرخس قنبیل نشیم ارجوان بحری سوخته هریک دو ماشه روغن خستهٔ خوخ روغن بابونه روغن زنبق
هریک سه ماشه در روزی هفت هشت کرت در گوش اندازند و یا شراب کهنه هفت ماشه عسل ده ماشه و نیم روغن بنفشه بادام روغن خستهٔ خوخ هریک پنج ماشه
پا و بالابیضهٔ سنگ پشت سه عدد سفیدی بیضهٔ مرغ یک عدد در ظرف مسی کهنهٔ بی قلعی بچوب شرلیفه تا چهار ساعت نجومی حل کرده افسنتین سه ماشه صبر دو ماشه قطران
یکماشه و نیم سوده آمیخته بفتیلهٔ صوف کهنه آغشته در گوش نهاده دست بر همان جانب داشته خواب کنند و بعد یک ساعت بیرون آرند که همه کرم بیرون آیند مجرب
ست و دیگر ادویهٔ قاتل کرم که در صداع دودی مسطور شد استعمال نمایند و بعد از مردن کرم از آله بیرون کنند یا فتیله از صوف ساخته و بسریش آلوده در گوش
در آرند و کرم وغیره که بدان آویزد بیرون آرند و یا بچهکنی باریک سوده در بینی دمند و چون عطسه آید دهن و بینی را بند کنند و سر بطرف گوش علیل کج نموده عطسه بگیرند
تا کرم بیرون افتد و بعد ازان تنقیهٔ دماغ بحب ایارج وغیره نمایند و باصلاح مزاج گوش کوشند و تنقیهٔ بدن و دماغ پیش از قتل و اخراج کرم نیز نافع بود و اگر
قرحه باعث تولد کرم باشد علاج آن نمایند و گویند که اگر هزارپا در گوش رفته باشد گوشت را ورق نموده زردچوب کوبیده بران پاشیده بر گوش گذارند
و یا در سیر یک عدد سوراخ نموده در گوش گذارند و در زیر آن ظرف آب محاذی آن دارند که بوی سیر از گوش برآمده بران بچسپد پس باهستگی آن سیر را از گوش برآرند
تا آن هزارپا از گوش برآید **اقوال نجاریه** سویدی می نویسد که قطور غذبه سائیده بآب بادیان حل کرده و کذا ارشیشعان سائیده بر روغن خیری آمیخته و کذا آب
برگ غار و روغن آن و کذا بول طفل نابالغ در پوست انار جوشانیده و کذا آب عصی الراعی و کذا آب نسرین و کذا آب ترب و کذا روغن قثاء الحمار و کذا مازو بروغن
گل آمیخته و کذا شاخ گوزن سوخته بآب بادیان و کذا بورق سائیده بر روغن بادام تلخ و کذا آب دهن صائم و کذا ظلف بز سوخته بر روغن بید انجیر آمیخته و کذا آب
غرب بر روغن آمیخته و کذا گل کرم بر روغن بان آمیخته و کذا نفط سفید و کذا شحم قطاة بر روغن بادام و کذا روغن آجر و کذا آب لفوح ترمس تلخ و کذا نوشادر در شیر زنان
و نهادن توتیای هندی سوده بزردی بیضه سرشته در گوش و بخور حب کاکنج یا تخم گندنا بانبوبه در گوش و فتیله از گل خوخ ساخته و یا از خربق سیاه بقطران سرشته فتیله
ساخته هر واحد قاتل دیدان گوش ست **ابوسهل** گوید که برای کرم گوش آب کبر بسرکه آمیخته در گوش چکانند و کذلک آب پوست درخت توت و آب برگ خوخ و طبیخ
خربق سفید بسرکه و جرم خربق و عصارهٔ افسنتین و کذا آب پودینهٔ نهری و اندک سقمونیا بسرکه جوشانیده در گوش چکانیدن و آب شیح و آب مرماحوز و آب ترب
افتیمون بگوگرد و بورق و زراوند طویل چون سائیده در گوش دمند کرم را قتل کند و همچنین جستهٔ خوخ و صبر در آب حل کرده **بوعلی** می نویسد که از عصارات خصوصاً برای
کرم آب بیخ کبر ست و آب بیخ فرصاد و آب خوک و آب برگ اجاص و آب خوخ و آب افسنتین یا قنطوریون یا فراسیون و آب برگ بطم سبز یا برگ شاهسفرم یا
برگ صنوبر خصوصاً چون بسرکه خمر بجوشانند و آب قثاء الحمار و آب خربق سفید یا طبیخ او یا افتیمون یا ماء العسل باین چیزها و کذا آب پیاز که مجرب ست یا تخم
پیاز بماء العسل و بعض مرارات خصوصاً اگر در جوف انار مع شحم آن گرم کنند و همچنین طبیخ حب کبر تازه یا آب او و آب ترمس یا صبر بآب نیم گرم و قسط سوده با عاقرقرحا
و این همه در کرم انجع واقو است و آنچه برای کرم آزموده است این ست که بگیرند شراب دو درم عسل سه درم روغن گل یک درم و در سفیدی دو بیضه آمیخته
نیم گرم در صوف آلوده بگوش پر کنند و بر همان گوش تکیه کرده ساعتی بخوابند بعده یکبارگی بزور صوف را بیرون کشند کرم بسیار بیرون آیند و گاهی برای اذیت

کرم نفع میکند ریختن آب کاهو یا عوسج یا افسنتین یا طبیخ این هر دو یا سحیق آنها با آب بیخ کبر یا آب مرما حوز یا آب مرزنجوش یا بول عتیق و باقی سابق گذشت انطاکی گوید که تقطیر و استنشاق هر دوای تلخ کرم را از گوش و بینی خارج کند لیکن بهتر درینجا صبر و قسط و قثاء الحمار در روغن ترب و لفظ و سداب و تخم شفتالو و تخم مشمش ست و آب ترمس و برگ شفتالو و قطران و زرنیخ و قنطوریون را درینجا خاصیت مزید ست مصنف اقتباس نوشته که اول فصد قیفال کنند و بفاصلهٔ سه چهار روز تنقیه دماغ بحب ایارج و توقایا و مطبوخ افسنتین و یا اسطوخودوس علوی خان نمایند بعده در قتل و اخراج دیدان کوشند و آن چنان باشد که اول مطبوخ افسنتین و درمنه و ترمس و اهل و صعتر هر یک یکتوله در نیم آثار آب شور بجوشانند که سوم حصه بماند مالیده صاف نموده در شبانه روز هفت هشت مرتبه چکانند و پنبهٔ کهنه گذارند تا هوا از در آن دخل نباشد و چون معلوم شود که کرمها کشته شدند پس جهت اخراج آن آب برگ شفتالو و سنبهالو و شرلیفه و افیتمون هندی هر یک چهار ماشه افسنتین صبر و قطران هر یک سه ماشه حل کرده فتیلهٔ کاغذ مصری بدان آلوده در گوش گذارند و ساعتی بدان جانب تکیه نمایند تا کرمهای زنده و مرده بدان بچسبد پس بیرون آرند یکبارگی و یا شراب کهنه یکتوله عسل یکنیم توله آب برگ نیب دو توله روغن گل یکنیم توله سفیدی و زردی بیضهٔ سنگ پشت چهار عدد افسنتین سه ماشه صبر چهار ماشه بکار برند یا تلخهٔ بز و عسل دکنداش در روغن گل هر یک سه ماشه زردی و سفیدی بیضهٔ گنجشک سه عدد بعمل آرند یا سعوط از برگ خرزهره که دو دو چوب گز داده باشند و تربد سفید و کندش و خربق سیاه مساوی ساخته بگیرند که عطسه بزور آید و همه کرمها بیرون آیند و آن قطور جهت اخراج کرمهای زنده و مرده بسیار مفید ست آب برگ شفتالو و کشنیز سبز و آب طبیخ ترمس و درمنه هر یک سه ماشه و روغن درمنه و عقرب هر یک چهار ماشه افسنتین و افیتمون ولایتی هر یک یکنیم ماشه مقل ازرق سه ماشه بکار برند گیلانی گوید که بگیرند پوست حنظل و زرنیخ سرخ و بادام تلخ جبلی و اندکی سقمونیا کوفته بسرکه در روغن گل بجوشانند تا آنکه سرکه فانی شود صاف نموده بدارند بعده شحم بقر بر آتش نهند تا آب ازان سائل شود پس این آب بگیرند با روغن مذکور آمیخته در گوش چکانند و هرگاه حرکت کرم ساکن شود بدانند که هلاک شد و گاهی روغن مسطور تنها استعمال کرده میشود و گاهی این روغن و این سرکه جوش کرده برای حیوانات که در گوش داخل شود می چکانند پس هرگاه حیوان هلاک شود با آله بیرون آرند و اگر بقایا ازان باقی ماند روغن گل و سفیدی بیضه باهم آمیخته دو سه روز در گوش اندازند بعده برفق مص کنند تا جاذب تشنگا فد و اگر با حیوان سمیت باشد پس علی از تریاق فاروق و سائر تریاقات چیزے نیست بعده روغن گل نیم گرم بدفعات در گوش چکانند و اگر ازان وجع زائل شود بهتر و الا بگیرند خاکستر افیون اندکی بمرهم شنکار آمیخته با پنبه آلوده در گوش نهند که این درد را ساکن کند و اگر امر زیاده شود و بسبب خبث آن حیوان ورم ظاهر شود فصد مریض کنند و استفراغ او نمایند و از پستان زن در روزی بدفعات شیر بدوشند و در امر تریاق درنگ ننمایند پس اگر ورم صلب شود و درد زائل گردد قیروطی بروغن خیری بسازند و بران خاکستر خرمهره و اندک زوفای رطب و مغز استخوان گوزن انداخته خوب مخلوط کنند و بداخل و خارج گوش طلا نمایند و اصلاح غذای مریض کنند تا آن ورم زائل شود و ملاک امر درین جمله مراعات مزاج علیل ست تا حدت نپذیرد و هرگاه حدت پدید آید اصلاح او کنند طبری گوید دودی که در گوش پیدا می شود دو نوع میباشد یکی اغبر مشابه بمگس سگ دوم سفید سیاه سر و ائم الاصطراریس و لاجورد ارمنی در سرکه حل کرده صوفی که بر میل پیچیده باشند دران تر نموده گوش را برفق پاک کنند بعده ترمس و مر و سقمونیا هر واحد یک دانگ خربق یکنیم دانگ برگ آزاد درخت نیم درم سائیده در سرکهٔ کهنه حل کرده بچکانند و یک روز راحت دهند و دران روز شیر زنان چکانند و عقب آن پاک کنند و بازروز دیگر دوا بچکانند تا آنکه تمامی دیدان خارج شوند و بعد ازان اگر گوش خشک گردد بدانند که به شده و اگر زرد آب ازان سیلان کند توبال مس دو دانگ کندر گلنار مازو سوخته شب یمانی مرمکی هر واحد نیم دانگ سائیده در سرکه و روغن گل حل کرده بگوش بچکانند و بعد تقطیر این دوا مرهم شنکار استعمال نمایند و گاهی برای قتل کرمی که در گوش افتد سقمونیا تنها بسرکه حل کرده و گاهی آب ترمس بزنگ آهن در سرکه آمیخته و گاهی آب دریای شور تنها استعمال کرده میشود

دخول آب و سیماب در گوش

گاه باشد که در استحمام و اغتسال صیانت گوش نکنند و هنگام ریختن آب بر سر سر را بجانبی کج نمایند و یا غوطه زدن در آب و برآمدن ازان بر غیر استقامت باشد و بدان بسبب آب در گوش درآید و ایذا دهد و ورم بیخ گوش و درد شدید پیدا کند و از وجود گرانی و وجع خفیف بعد غسل یا شناوری یا ریختن آب بر سر و شدت درد بعد یک دو روز ازان توان شناخت و گاهی اتفاقا سیماب در گوش داخل شود و اکثر چون سر بدان جانب نگون سازند فی الحال بیرون افتد و گاهی قدری ازان در صماخ بسبب حرکت محتبس ماند و اعراض ردیه مثل تشنج و اختلاط عقل و ثقل عظیم عارض گردد و لبا ست که بصرع و سکته و درد

شدید مؤدی شود علاج چارهٔ دخول آب در گوش آنست که برپای جانب آن گوش بایستند و سر بهمان طرف مائل کرده گوش را برکف دست نهاده چند نوبت بر همان پای بجهند تا آب بیرون آید و اگر بر نیاید سر را بجانب دیگر مائل نموده آب گرم در گوش ریزند تا پر شود پس کف دست بران نهاده و سر را بدین جانب مائل ساخته بر جهند و دفعةً کف دست را جدا نمایند تا هر دو آب برآیند و صاحب نزهة گوید که آب را آب دیگر خارج میکند بنحویکه در گوش آب اندازند تا پر شود پس دفعةً واژگون نمایند که آب اول و ثانی هر دو برآیند و کذا زیت در دهن کنجد نیم گرم و یا انبوبه در گوش نهاده دم بکشند و بمانند که دفعةً جذب کند بعده روغن بادام یا روغن سوسن بچکانند و لیاساست که سعال و عطاس آنرا خارج نماید و یا پنبه را بر سر چوبی پیچیده گرم کرده در گوش بگردانند و یا بر جانب گوش مأوف بخوابند و سر را بر تکیه نهاده خوب بجنبانند و یا چوب شبت یا بادیان یا بردی که بفارسی پیزر گویند و امثال آن که خشک و متخلخل بود بقدر یک شبر بگیرند و بر یک طرف آن قدرے پنبه پیچیده بروغن آلوده مشتعل سازند و طرف دیگر را چندانکه توانند در گوش در آرند همچنان یا پنبه بران پیچیده تا آنکه هوا را مدخل نباشد هرگاه حرارت آتش بگوش نیک محسوس شود دفعةً بیرون کشند که تمام آب منجذب خواهد شد و بقول گیلانی پر نرم طیور صغار و خصوصاً از پر کوچک کبوتر گرفته و از قصبهٔ آن تا سر آن دور کنند تا بر سر قصبه اندکی ازان باقی ماند پس باهستگی آنرا در گوش داخل کنند تا بعمق آن برسد بعده حرکتها متواتر داده بیرون آرند و سر آنرا از آب پاک کرده بار دیگر در گوش داخل کنند و تکرار این عمل نمایند تا آنکه آب بتمامه برآید و این عمل بهترین اعمال و حیلها در اخراج آب از گوش ست و آن معمول طوائف کثیر از مردم ست و بقول قرشی تو تیر درین باب صوف ارجوانست که آنرا در گوش پر کنند پس برآورده بفشرند مکرر همچنین بعمل آرند تا آنکه تمام آب خارج شود و بقول طبری اگر از ابر مرده فتیله ساخته در گوش نهند و بر جانب همان گوش بخسپند و بعد زمانی طویل آنرا بیرون آرند همه آب نشف کند بعوض آن زجل یا رشته های خام منفوش را اس گرفته فتیله ساخته در گوش داخل کرده بگردانند و بمرات این عمل نمایند و گاهی از زراقتاب را بمی آرند بنحویکه سر او در گوش داخل کنند و عمود او بکشند که باد و آب منجذب میشود و بوکس گفته که اگر آب بسیار باشد باید که بدهان یا با نبوبه امتصاص کنند و اگر اندک باشد باید که بصوفی که بر سر میل پیچیده باشند نشف کنند و در گوش چیزے از ادهان ملطفه یا روغن گل یا سفیدهٔ بیضه یا شیر زنان بچکانند و گویند که قطور آب پیاز و کذا سفیدی بیضه و شیر زنان در داشتن پنبه در روغن گرم آلوده و بالای آن پنبهٔ مبلول بمرهم باسلیقون و دوشیدن شیر زن در گوش نافع دخول آب ست و یا آب ترب مع برگ یک حصه و زهره بز چهارم حصه و عسل ششم حصه چکانند و بالجمله گاهی انداختن روغنها و شیرهای نیم گرم مکرر متوالی کفایت میکند خصوصاً چون درد باقی ماند و علت زائل گردد و اگر وجع شدید پیدا کند پوست خشخاش اکلیل الملک بابونه بنفشه خطمی تخم کتان آرد جو بشیر زنان گرد گوش ضماد کنند و ابن ماسرجویه گوید که پیه روباه گداخته در گوش که آب داخل شود انداختن فی الحال درد ساکن کند و گویند که دخول آب گرم را تقطیر روغن گل یا بنفشه یا نیلوفر یا کنجد نیم گرم بمرات مفید بود الحاصل هرگاه معلوم شود که آب در گوش رآمده تدابیر مذکوره را اخراج آن نمایند و اگر ازان غافل شوند مؤدی بآفت عظیم گردد و تدبیر اخراج سیماب انداختن روغنی و خصوصاً روغن ترب و عقرب نیم گرم در گوش پس تقلب سر و تعطیس کنند ش و جند بیدستر و بند کردن دهن و بینی ست بعده میل از زر یا طلا بگیرند و سرکه یا آب لیمو بران مالیده در گوش نهند و تا ساعت زمانی دران بگذارند پس بیرون آرند و آنچه از سیماب بران چسپیده باشد پاک کنند و باز چند کرت بدستور عمل نمایند تا آنکه باقی نماند و میل صاف برآید بعد ازان ادهان حار مثل روغن خیرے و غار و مانند آن در گوش چکانند و اگر مزاج متغیر بحرارت گردد تسکین آن نمایند

سدهٔ گوش

بقول ایلاقی این سده یا مولودی باشد یا عارضی و مولودی سه قسم ست یکی آنکه در استخوان حجری که دران سوراخ گوش میباشد مصمت بدون منفذ مخلوق گردد دوم آنکه دران منفذ مخلوق باشد لیکن بگوشت مملو بود سوم آنکه بر ظاهر منفذ جلد غشائی مغطی باشد و در داخل او مفتوح و خالی بود و این نوع بسوراخ کردن جلد زائل گردد و اول و ثانی لاعلاج ست و سدهٔ عارضی بقول شیخ یا از اجتماع چرک بسیار و یا از انجماد خون و یا از روئیدن گوشت زائد بعد از قرحه و یا از تولد ثولول و یا از وقوع حصاة یا تخم یا دخول حیوان و مردن آن دران و یا از خلط غلیظ لزج منصب از دماغ که بثقبه یا مجاری عصبه را مسدود سازد و بدان سبب نسیان معلوم کنند که دائم گوش او مسدود ست و لیاساست که این بعد ریح شدید غلیظ حادث شود تشخیص هر واحد ازین اسباب باید که و لا محاذی آفتاب در ثقبهٔ گوش نظر کنند اگر بران غشای جلدی محیط باشد و از انگشت زدن آسیب آن لسمع محسوس کند سدهٔ غشائی خلقی بود و اگر دران لحم زائد یا ثولول یا چرک یا خون منجمد یا حصاة یا نواة یا حیوان محسوس گردد بعینه همان باشد و اگر در ثقبه چیزی بنظر نیاید بپرسند که در گوش گرانی گوید سده خلطی باشد و اگر تمدد یابد ریحی باشد و اگر گرانی معلوم نشود و یا تمدد

علاج سدهٔ لحمی وغشائی وثولولی

سدهٔ خلقی اگر لحمی غائر باشد علاج او صعب تر ست گاه دران دستکاری نفع کند وگاه مفید نیفتد واگر غشائی ظاهر بود سهل تر بود پس غائر را بآلهٔ دقیق قطع نمایند وظاهر را بآله سوراخ کنند تا که منفذ ظاهر شود وبعده در سر داروئیه مانع انبات لحم مثل مرهم زنگار بکار برند ویا بر فتیله قلقطار پاشیده بنهند ودر لحمی عارضی وثولولی اگر ممکن باشد قطع نمایند والا ابراهیم اکاله بر با بیند وجالینوس گوید اگر خربق سیاه بقدر رشته باریک کوفته بعسل سرشته در گوش گذارند گوشت زائد را بخورد ویا مدام بآب گرم ونطرون گوش را بشویند بعده مس سوخته زرنیخ سرخ ودر سرکه سائیده قطور نمایند حتی که لحم وثولول را بسوزد وبعد ازان علاج قرحه نمایند وحکیم علی مینویسد که اگر دران لحم نابت باشد آنرا ببرا شند پس ذرور اصفر دران موضع گذارند وبخرقهٔ کتان بپوشند واگر ورم وحرارت عارض گردد شیاف ابیض بگلاب حل کرده استعمال نمایند واگر حرارت داخل ثقبه بود شیاف در گوش چکانند واگر دران موضع نزف الدم عارض شود بر بیخ گوش پارچهٔ مبلول بگلاب سرد کرده نهند وآب خرفه یا آب عصی الراعی یا آب علیق وما نند آن در گوش چکانند که خون بند شود ان شاء الله تعالی وآیضاً او گوید که از علاجات این فصد واستفراغ ست حسب قوت مریض وتسکین مزاج او وبعد تسکین مزاج بگیرند خربق یک نیم دانگ روغن عقرب دو درم وقشار الحمار نیم دانگ وجعده یک نیم دانگ همه را سائیده بروغن عقرب حل کرده بفتیله آلوده در گوش نهند که این لحم نابت یا ثولول را تحلیل کند واگر این کفایت نکند اندک تریاق الاذن بروغن عقرب گداخته بر فتیلهٔ پنبه کهنه استعمال کنند وگاهی در نبات لحم قلقطار وزنوف وخربق مساوی سوده بطریق ذرور بران استعمال میکنند وثقبه را بند نکنند تا زردآب سائل شود وبر شکلی بخوابند که زردآب در گوش باقی نماند واگر لحم نابت زائل شود مرهم رسل اگر تنقیه والحام منظور باشد ویا مرهم زنگار اگر تنقیهٔ زیاده مطلوب بود استعمال نمایند واگر الحام بیشتر خواهند مرهم جدوار بکار برند ومرهم کبیر مؤلف ما نافع ترین مراهم درین همه امور ست

علاج سده از دخول چیزی در گوش

روغن گل یا سوسن یا خیری وما نند آن بچکانند پس اگر آن چیز حیوان بود که در گوش مرده باشد دران از روغنهائی که نسخ او نماید بچکانند پس بآله برفق برارند واگر حصاة یا نواة باشد روغن بادام تلخ یا کنجد یا زنبق وغیر آن نیم گرم مکرر بچکانند وجندبیدستر یا صبر وکندش هر واحد یک حبه تخم گل دو حبه ویا ناس تنباکو ویا با دخال فتیلهٔ کاغذ وغیره عطسه آرند ووقت عطسه دهن وبینی بگیرند وسر بطرف آن گوش مائل سازند ویا بر سر میل صوف یا پنبه پیچیده ولق بالیش بران آلوده اندر گوش درآرند وبسنگریزه رسانیده آهسته بکشند ویا از زراقه بکشیدن عمود او برآورند ویا بعد تعطیس بدهن مص کنند واگر گوش ورم کند علاج آن بادویهٔ مناسبه ورم نمایند وگاهی بعضی از حبوب در گوش می افتد وبسبب تری موضع منتفخ میشود واخراج آن مشکل میگردد درین صورت از مثقب باریک دران حب اندک اندک سوراخ کنند واز اجزای او آنچه جدا گردد بمنقاش برارند واحتیاط نمایند که آنچیز در گوش منتبث نشود ودر اخراج آن مبادرت کنند تا ورم ووجع وتشنج عارض نگردد

علاج سدهٔ خلطی وریحی

هر چه در وجع گوش بلغمی وریحی ودر طرش وطنین بلغمی وریحی گذشت بعمل آرند وایضاً تقطیر روغن سوسن ویا آب زهرهٔ نرگاو ویا آب چقندر نافع ست وآب تلخ وآب حنظل را خاصیتی ست در ازالهٔ سدهٔ گوش وبقول صاحب کامل وگیلانی اگر سده از خلط غلیظ بلغمی باشد باید که تنقیهٔ سر بدوای مسهل بلغم مثل حب ایارج وحب قوقایا یا بعض ایارجات کبار مثل لوغاذیا کنند اگر مزاج وسن وفصل مساعدت کند بعد ازان غرغره با ایارج فیقرا وسکنجبین وآب نیم گرم کنند ویا خردل فارسی وپودینهٔ کوهی وحاشا وما نند آن باریک سائیده بماء العسل یا آب مویز مطبوخ آمیخته غرغره سازند وبکندش وشونیز وهبر عطسه آرند وبعد تنقیهٔ دماغ در آب سداب ومرزنجوش ونمام مطبوخ یا معصور از تازهٔ آن اندک جاوشیر وجندبیدستر وفرفیون بقدر قوت مرض واحتمال مزاج مریض مخلوط کرده در گوش چکانند ویا آب مطبوخ افسنتین چکانند ویا بگیرند اندک بورهٔ ارمنی وخردل وباریک ساخته بسرکه سرشته بفتیله در گوش نهند ویا جندبیدستر وخربق مساوی زعفران برابر هر دو باریک سوده بسرکه آمیخته در گوش چکانند ویا بفتیله استعمال کنند ویا روغن نار دین چکانند که آن تلطیف خلط غلیظ گوش وتحلیل او کند ویا روغن سک که آن نیز نافع ست ویا اندک فلفل سوده در روغن زنبق خالص آمیخته اندر گوش چکانند وشویدی گوید که تقطیر روغن سداب وتبخیر طبیخ انیسون در تفتیح سدهٔ گوش مجرب من ست وتقطیر روغن مشمش تلخ در روغن شبت ورروغن تخم ترب در روغن خستهٔ خوخ در روغن

خردل و روغن بادام تلخ وکذا بخار برنجاسف ویا خردل مطبوخ بمرات هر واحد لتفتیح سدد گوش می نماید وبالجمله بعد تنقیه هرچه محلل باشد مثل مرو روغن بید انجیر ونطرون وغیر آن که مذکور شد در گوش چکانیدن مفید ست

علاج سدهٔ وسخی

روغن بادام تلخ نیم گرم در شب بچکانند وصبح در حمام بر زمین گرم یا تابهٔ او گوش بدارند تا آنکه چرک بگدازد ویا بر بخار آب گرم انکباب نمایند ویا گوش را بر بخار طبیخ بابونه و اکلیل وبنفشه وعنب الثعلب بیخ لاله هر یک یکتوله در ظرف گلی جوش کرده بوساطت نی ویا بظرف لوله دار دو روزی دو سه مرتبه متواتر دارند تا دیر وهمچنین در شب وچون سرد شود باز آنرا گرم کنند و روغن عقرب در روغن بنفشه یا دام و سرکهٔ کهنه برابر آمیخته نیم گرم چکانند بر جانب مخالف بخوابند تا نرم گردد آنگاه در حمام رفته غسل نموده گوش را بر تابهٔ آن نهند والا بآله منقی گوش چرک بیرون آرند وبسا است که نفوخ زاج دران نافع آید وهمچنین قردمانا یک مثقال بورهٔ ارمنی نیم مثقال عسل انجیر سفید بمقداریکه دران ادویه سرشته شود ازان فتیله ساخته در گوش نهند ویا زهره بر روغن فراسیون آمیخته یا آب فراسیون بچکانند یا بورهٔ ارمنی را در سرکه حل کرده بگذارند تا جوش او ساکن شود بر روغن گل آمیخته قطور نمایند ویک روز بگذارند پس گوش را پاک کنند یا بورق با انجیر تخم دور کرده آمیخته حب ساخته در گوش نهند و روز سوم بر آرند که همراه او چرک بسیار بر آید وگاهی درین قردمانا وانجره می افزایند وانچه قوی‌تر ست قطور آب برگ حنظل ست یا بورق و زرنیخ مساوی در شهد سرشته در سرکه بگدازند وبگوش چکانند وساعتی بران صبر کنند بعده بماء العسل یا باب گرم بشویند ویا فتیله از کاغذ مصری ساخته تخم حرمل وسهاگهٔ بریان هر یک سه ماشه در روغن عقرب آمیخته در گوش نهاده سه روز بگذارند در روز چهارم یک دو لمحه در آفتاب گرم نشانیده بزودی فتیله بیرون آرند چرک تمامه گداخته بفتیله آلوده بر آید وبار دیگر هرگز جمع نشود وبقول شیخ فتائل قوی استعمال نکنند مگر بعد استفراغ وازانجمله فتیله در زیت و روغن بابونه و روغن ناردین آلوده است وبهترین چیزها که سدهٔ وسخی وغیره را نافع ست آنست که فتیله از حرف وبورق در سرکه ساخته تا سه روز آنرا در گوش بدارند پس خارج کنند که چرک بسیار برآرد وایلاقی خردل بجای حرف نگاشته ودر نسخهٔ نجندی وزن حرف یک جزو وبورق ربع جزو ست ونوشته که در انجیر خشک سرشته فتیله سازند ومحمود در نهایة الغرض گفته که هر دو دوای مذکور مساوی گرفته باریک سوده در عسل آمیزند وبر فتیله طلا کرده در گوش سه روز بدارند وهر روز تجدید فتیله کنند وهمچنین فتائل بعسل مفید وآنچه قوی‌تر ازانست وچرک برارد وعصبه را از خلط غلیظ نیز پاک نماید قرص خربق ست ونسخهٔ آن در علاج طرش بارد در قول ابوسهل مذکور شد وگیلانی مینویسد که صبر ومر کندر هر واحد نیم اوقیه زاج ربع اوقیه سائیده قرص سازند ووقت حاجت بسرکه و روغن گل سوده در گوش چکانند ویا بورق باریک سائیده در سرکه آمیخته ودر سدهٔ که از خون جامد باشد آب گندنا وسرکه بچکانند وآب کرنب با سرکه یا عسل آمیخته نیم گرم چکانیدن نیز خون را که در گوش بسته باشد بگدازد و قطور پنیر مایهٔ خرگوش وسرکه همین عمل دارد

سیلان رطوبت از گوش

سببش در اطفال کثرت رطوبات لبنی ودماغی ست ودر غیر آن حرافت ماده وگاهی بعد از ضربه وسقطه بسبب انزعاج رطوبات یا بعد قرحه عارض گردد **علاج** اول تنقیهٔ رطوبات بروغنها وادویهٔ جاذب رطوبت چون انزروت وزفت تازه بر روغن گل ومر کنند بعد ازان تخفیف او بصبر محلول در آب بازنگ حضض ومر مکی وحب الآس وشب وزرنیخ سرخ ویا برگ قنب وعسل نمایند واگر مازو باریک سائیده بسرکهٔ کهنه جوشانیده تقطیر نمایند رطوبت صرف که از گوش سائل شود قطع کند وقطور روغن زیت که دران خنافس ونسج عنکبوت وقنطوریون جوشانیده صاف نموده باشند درین باب مجرب ست وکف دریا ویا شبنجار ویا ودع سوخته باریک سائیده پاشیدن نیز رطوبت گوش را باز دارد ویا سهاگهٔ بریان سائیده در گوش اندازند وبالای آن قطره چند آب لیمو چکانند که رطوبت باز ایستد وبدبو دور شود ودیگر ادویهٔ مجففه که در قرحهٔ گوش مسطور شد نافع ست وبقول سویدی قطور پوست انار بآب جوشانیده وکذا پوست انار ترش در شراب پخته وکذا برگ مورد برگ بازنگ اقماع گل سرخ هر واحد بسرکه جوشانیده وکذا زهرهٔ ملح وکذا روغن بادیان وکذا عسل ونمک اندرانی بسرکه وکذا قطران وکذا آب شوکران وکذا آب برگ زیتون وکذا انطرون در شراب حل کرده وکذا زهرهٔ نرگاو وبشیر بزیا بشیر زنان آمیخته وکذا فتیله افسنتین هر واحد مانع سیلان رطوبت از گوش ست واگر به تنقیه حاجت شود منضج بلغم ومسهل آن وحب ایارج وحب شبیار دهند وغراغر منقیهٔ دماغ استعمال نمایند ودر اطفال

فتیله در عسل آلوده لبشب یمانی بگردانند و در گوش نهند و یا در عسل و شراب اندکی شب یا زعفران یا شمهٔ از لطرون آمیخته فتیله آغشته نهند و لبسیار باشد که
قدری زعفران در شراب عفص حل کرده پارهٔ صوف بدان آلوده در گوش گذاشتن کفایت کند یا بول طفل در پوست انار ترش گرم نموده تقطیر کنند
و اگر رطوبت اندک از گوش آید بهتر آنست که بعلاجش نپردازند که موجب نقاے دماغ و باعث امن از اکثر امراض دماغیست و بعد بلوغ از خود زائل
می شود و ز دفس و رازی گفته اندکه گاهی از گوش صبیان رطوبت سیلان می نماید و توهم می شود که این ریم ست و بسبب آن کثرت رضاعت در شب
می باشد اگر ترک رضاعت شب نمایند زائل شود و حضض مکی و خبث الحدید در سرکه تند خیسانیده ازان در گوش طفل چکانند که سیلان ریم ایشان را
نیز نافع ست و سیلان رطوبت که بعد قرحه عارض شود ادویهٔ منقے حرک و مجفف قرحه که در علاج قرحهٔ گوش مذکور شد استعمال نمایند

انفجار دم از گوش

سبب برآمدن خون از گوش یا همچون رعاف بر سبیل بحران باشد و این تا بحد غشی نانجامد حبس او جائز نیست و یا ضربه و یا صدمه که باعث شق عروق و انقطاع
آن گردد و یا امتلای دموی که بانشقاق و انفتاح رگها مؤدی شود و یا از گزیدن هوام افتد و یا بسبب نزله باشد و بقراط گوید که انفجار دم از گوش که از
ضربهٔ سر عارض گردد همان روز هلاک کند بالجمله اگر در مرضی بروز بحران واقع شود بحرانی باشد و اگر پیش ازان ضربه و صدمه یا لسع اتفاق افتاده باشد
سببش همان باشد و اگر آثار نزله موجود بود نزلی باشد و الا امتلائی بود **علاج** بقابضات یا بکادیات یا بمبردات حبس او نمایند و از ادویهٔ قابضه انیست
که قدری مازو در سرکه جوشانیده بچکانند و اگر با تپ و حرارت مزاج اندک کافور حل کرده تقطیر نمایند و الا احتیاج کافور نیست و اگر اندکے شب یمانی حل
کنند نافع تر باشد و کذا بارتنگ و مورد یا طبیخ خوسج بچکانند و گاهی مرکی لبشراب کهنه یا سرکه بآن می آمیزند و کذلک شیاف مامیثا و حضض و طبیخ برگ
درخت مصطکی نافع و انار شیرین ترش را همچنان در سرکه جوشانیده افشرده آب آنرا در گوش چکانیدن لغایت مفیدست و اما ادویهٔ مبرده مثل
آب عصی الراعی و بارتنگ ست و یا آب خرفه بحضض یا اقاقیا و یا شیاف مامیثا و افیون در آب بارتنگ و کذا آب سماق و یا در طبیخ مازو مامیثا و اقاقیا
حل کرده با آب بارتنگ آمیخته و یا مازو باریک سوده با آب لبقول آمیخته و اما ادویهٔ کاویه چون آب با درروج ست و یا آب گندنا بسرکه یا بصبر و کندر و یا
بورهٔ ارمنی بسرکه جوشانیده و آنچه درین باب بسیار عجیب ست پنیر مایهٔ خرگوش بسرکه است و اگر آب گندنائے نبطی پنجاه جزو سرکه کهنه صد جزو بجوشانند
حتی که دو ثلث آن برود از آتش فرود آورده بگذارند تا سرد شود و اندکی کافور آمیخته در گوش چند قطره اندازند و ثقبه را به پنبه بند نمایند انفجار دم را از ضربه
که باشد قطع کند و نفوخ خاکستر کوڑی زرد مجرب سرهندی ست و حکیم علوی خان مینویسند که سلخ الحیه قطعه قطعه نموده در زیت پخته صاف کرده چکانیدن
منع خروج دم کند و یا عصارهٔ علیق و سرکه مساوی گرفته مازو و تخم و در کرده سوده آمیخته بجوشانند حتی که غلیظ گردد پس فتیله بدان آلوده در گوش نهند و آنچه درین باب
مجرب شیخ ست آب گردهٔ بزغاله نیم بریان که در روج گوش بار و مسطور شد چکانیدن ست و قطور صبر و کندر مساوی در آب گندنا سائیده نیز مفید و اگر زعفران دو
دانگ حضض کندر آب بادروج هر یک یکدرم در سرکه خوب حل کنند که یکذات و مثل آب شود و در گوش چکانند برای انفجاری که از ضربه و سقطه و دفع طبیعت
بر سبیل بحران باشد قوی الاثر ست مگر آنکه بحران امراض حاده مثل سرسام و برسام و تپ محرقه باشد که دران مازو بسرکه پخته و کافور آمیخته مناسب ست و در
نزلی از سبوس گندم و گل پسته و فوفل و بابونه و عنب الثعلب هر واحد یک توله بخور سازند و حضض و مازوی سوخته و پوست انار ولایتی و کاغذ سوخته هر یک سه ماشه
در روغن خشخاش قطور کنند و از گل ارمنی و حضض و شیاف مامیثا و خاکستر بیضهٔ مرغ هر یک چهار ماشه ضماد نمایند بالجمله اگر خروج خون افراط کند و مرضی مثل سرسام
و حمی حاده نباشد در امتلائے فصد سر رو کنند و کذلک آنچه از ضربه و صدمه باشد و مشاهده واجب کند نیز فصد نمایند و ساقین بندند و محاجم زیر پستان نهند
و در لسعی بازالهٔ مضرت سم کوشند و در همه اقسام بعد از منع سبب و در بحرانی بعد عروض ضعف مع رعایت حرارت و برودت مزاج ادویهٔ حابسهٔ مذکور
بعمل آرند و ایضاً در صورت حرارت مزاج آب برگ خرفه و خرفه که اقاقیا و دم الاخوین و حضض هر یک سه ماشه طباشیر دو ماشه حل کرده باشند بچکانند و شیاف
مامیثا و حضض و مغاث هندی و صندلین و تخم بارتنگ هر یک سه ماشه از خارج ضماد کنند و باقی تدبیر رعاف بعمل آرند و در سردی مزاج آب گندنا و سرکه برابر پخته چکانند
و افلاطون طبیب در کتاب الملکی نوشته که داغ عروق پس هر دو گوش قطع رعاف و نیز خون جاری از گوش میکند

حکۂ گوش

سبب خارش گوش انصباب رطوبت مالحہ بورقیہ است علاج افسنتین بسرکہ جوشانیدہ صاف نمودہ چند قطرہ نیم گرم بچکانند و یا بعض دہنہا چون روغن خستہ زردآلو و روغن بادام تلخ و مانند آن آمیختہ بکار برند و یا افسنتین را در روغن خیری یا زنبق یا نرگس جوشانیدہ بعمل آرند و چکانیدن روغن بادام شیرین اکثر فائدہ میکند و یا قدری حلبہ کوفتہ در شیر زنان برہم زنند یا بپزند تا قوت او بیرون آید صاف نمودہ نیم گرم بچکانند و فتیلہ بعسل آلودہ نہادن نافع ست و کذا فتیلہ بروغن گل و سرکہ آغشتہ نہادن و یا ہر دو جوشانیدہ چکانیدن و آب برگ ترب با عسل گرم کردہ چکانیدن نیز مفید و کذا قطور بول مادہ گاو و شتر یا صبر بروغن گل و یا یا سمین حل کردہ در گوش چکانند و یا حضض ہندی بقدر ماشہ در آب یا شیر زن سودہ صاف کردہ نیم گرم بچکانند و بالای آن سہاگہ بریان باریک سودہ بآب حل کردہ چکانند و یا گوگرد را بآب شور پختہ بچکانند بعدہ روغن گل انداز ند و گویند کہ حکۂ اذن اطفال اگر از ریح باشد علاجش بعلاج درد گوش بارد نمایند و روغن بابونہ بچکانند و اگر بسبب بخار حار متولد از فساد شیر باشد فتیلہ بروغن خلال آلودہ در گوش بگذارند و یا ترب تازہ را کوفتہ با سرکہ ممزوج نمودہ در روغن گل در آن ریختہ بجوشانند تا آب بسوزد و روغن بماند پس صاف نمودہ چند قطرہ نیم گرم در گوش بچکانند

اورام اصل اذن

آماس بیخ گوش از جنس اورام حادث در لحوم رخو خصوصاً در لحم غددی ست مثل گوشت بغل و بن ران و این را بنات الاذن و بار یطوس و خیلا نامند و این دیگر خطرناک است بجہت سرعت قبول فساد و شدت حس و قرب دماغ و لہذا بیشتر مؤل بسرسام و اختلاط عقل میگردد و بسا ست کہ از شدت الم ہلاک میگرداند و ہمچنین حال جراحات اینجا ست و اگر طاعونی بود و بسرعت قتل میکند بجہت حرارت و سمیت او و اسلم این اورام آنست کہ بر سبیل بحران جید باشد و بآن علامات نیک بود مثل فورع او در روز ہفتم یا چہاردہم مع سلامت قوت وغیرہ کہ در بحث بحران مسطور ست و چون از بحران باشد و بآن علامت نضج نبود و یا پیش از وقت بحران عارض گردد ردی باشد و بیشتر اطفال را عارض میشود و حکم این اورام در مواد حکم سائر اورام ست یا از مادۂ حار صفراوی و یا خون رقیق صفراوی یا دموی باشد و یا از سوداء و بلغم طریق تشخیص اقسام این ورم باید کہ اولاً برنگ ورم نظر کنند و بدست مس نمایند بعدہ حال گرانی و سبکی و شدت درد و خفت او ببینند پس اگر رنگ او سرخ و رگہا برخاستہ و با گرمی ملمس و ثقل و ضیق مجاری بود ورم دموی باشد و اگر با درد سوزان و لمس سخت گرم و التہاب و بلا ثقل و بدون ضیق مجاری بود ورم صفراوی و یا از خون رقیق باشد و اگر با ترہل و انتفاخ و رخاوت و لین و قلت سرخی و درد و کثرت ثقل بود بلغمی باشد و اگر با صلابت و قلت درد و اندک تمدد بود سوداوی باشد علاج در ہر نوع بتدبیر مناسب او علاج کنند چنانچہ در اورام خواہد آمد و اگر مانعی نباشد فصد و اسہال کنند و گاہی بعد فصد و قبل او حجامت و زلو استعمال مینمایند و بعدہ اضمدۂ حار رطب مرخی مسکن در عمل آرند ہر چند زمانہ ابتدا باشد مثل شبت و بابونہ و بزر کتان و روغن گل و موم و پیہ بط و مانند برگ کرنب بروغن زرد پختہ نیم گرم نہادن بالجملہ درین ورم استعمال اضمدۂ رادعہ جائز نیست بخلاف سائر اورام بجہت آنکہ مادۂ منصبہ بسوی این عضو فضول عضو رئیس شریف ست یعنی دماغ و نیز در رادع باز برمیگردد بسوی آن و خطر عظیم روی نماید و ایضاً در ورم حار پس گوش مع تپ و درد سر و درد اندرون گوش بہدانہ عناب پستان در عرق شاہترہ عرق عنب الثعلب جوش دادہ شربت نیلوفر خاکشی داخل کردہ بدہند ضماد قیروطی روغن گل و آب عنب الثعلب سبز نمایند و شیر دختر قدری در گوش اندازند و از جو نیم کوفتہ عنب الثعلب نیلوفر گل خطمی برگ کنار در آب دہ آثار بجوشانند پاشویہ کنند و روز دیگر گل خطمی بنفشہ عنب الثعلب ہر یک شش ماشہ گل نیلوفر چہار ماشہ کوکنار چہار عدد در شیر گاو یا دو سیر جوش دادہ بخور سازند و گل خطمی عنب الثعلب مغز خیار شنبر در آب عنب الثعلب سبز سائیدہ ضماد سازند و ضماد برگ بنفشہ گل خطمی کوفتہ بآب حلبہ و ماء العسل سرشتہ نیز در ورم حار گوش و پس گوش را بعد فصد نافع ست و کذا لک آرد جو آرد باقلا بابونہ گل بنفشہ تخم خطمی اکلیل در آب گرم سائیدہ روغن بنفشہ داخل کردہ ضماد کردن برای وجع کہ بسبب ورم بیرون گوش باشد مفید و اگر تخم خشخاش سفید کوفتہ و قدری آرد جو در شیر و آب بپزند و با قیروطی معمول از پیہ بط بزنند و ضماد نمایند در ورم خارج گوش و تحلیل صلابت و تسکین درد معمول مؤلف ست و گاہی بعض ادویۂ محللہ مثل بابونہ و خطمی و صبر افزودہ بعمل آمدہ و در ورم بلغمی جوشاندہ ادویۂ منضج بلغم و ضماد بیخ ہنگوٹ و ہلدی و نمک و بیخ اندراین و دیودار کوفتہ بآب سائیدہ مفید و گاہے این ضماد در ورم بیرونی گوش بعد فصد و زلو بعمل می آرند و ضماد برگ نورستہ مسی کہ نبات مشہور ست با قدری نمک سنگ سائیدہ نیم گرم نمودہ و کذا اضماد و فلفل بسا تخم کرلیہ وغیرہ کہ در علاج درد گوش بارد در می گذشت و کذا بیخ لسن سائیدہ نیم گرم نیز نافع ورم پس گوش ست و ورم پس گوش و زبان و گلو سوداوی شاہترہ و ہلیلہ سیاہ کہ جرائتہ عناب الجزر عنب الثعلب

پوست هلیله کابلی جوشانیده صاف نموده شهد داخل کرده میدهند وغذا دال خشکه الحاصل چون ورم تحلیل نشود ادویهٔ منضجه مثل آرد گندم با آبیکه دران انجیر خشک
جوشانیده باشند وزیت آمیخته بپزند ونیم گرم ضماد نمایند ویا آرد باقلا در آب کرنب وآب سوسن بپزند حتی که غلیظ شود اندکی روغن گل آمیخته بر پنبه کهنه نهاده
بربندند واگر بشگاف حاجت افتد تاخیر نکنند وبعد اخراج ریم ادویهٔ منقیه بران گذارند **اقوال فضلا** سویدی گوید که ضماد مغز ساق گوزن وکذا مغز
ساق بقر وکذا سرگین بقر بسرکه وکذا انجیر تنها یا بشراب پخته ویا انجیر وایرسا ونطرون سائیده وکذا آرد باقلا وحلبه وکذا بزرقطونا کوفته
بسرکه وروغن گل وکذا خولان وکذا اخو ذمرج سوده مطبوخ وکذا ادبق ورانیج وموم مساوی پخته که مجرب ست وکذا زعفران وکذا انزروت سه مثقال
زعفران یک نیم مثقال خمیر آرد دو مثقال وکذا اشنه وکذا انجره وکذا تودری بعسل وکذا ایرسا وآرد سلیم وشراب وکذا خطمی بشراب یا عسل پخته وکذا پوست
بیخ کبر وکذا عنب الثعلب بنمک آمیخته وکذا مقل ازرق وکذا فراسیون وانجیر سائیده وکذا دردی خمر وکذا تخم کتان بعسل یا بنطرون وکذا افسنتین وکذا
صدف صغار مع لحم او کوفته وکذا برگ فرنجمشک وکذا قسطف مطبوخ وکذا آب حشیشة الزجاج وکذا اشنک بزو آرد جو بشراب یا سرکه پخته وکذا گل قیمولیا
بسرکه وکذا ترمس سوده بسرکه وکذا خون ابن عرس وکذا کشنیز سبز ومویز سیاه وکذا بیخ قثاء الحمار وکذا روغن ناردین بخبیثة الثعالب سوده یا حنا سوده آمیخته
وکذا بیضهٔ خام وروغن گل آمیخته هر واحد نافع اورام پس گوش ست بولس گفته که این مرض در غدد که متصل گوش ست از مادهٔ منذفعه دماغ در بعض اوقات
که مختنقن دران باشد می افتد وگاهی آن فضله از سائر بدن در حمیات وبحران می آید وپس گوش جمع میشود وازان ورم پیدا می گردد پس میباید که اعانت
طبیعت نمایند ومعالجهٔ موضع بادویهٔ جاذبهٔ مواد کنند وبران محجمه بچسپانند وبانواع متصل استعمال نمایند زیراکه اگر فضله بعمق رجوع کند خطر عظیم باشد
واگر بخارج بیرون آید وآنرا ورم دسرباحرارت پدید آید باید که باضمدهٔ مسکن ومحلل مثل ضماد آرد جو یا آرد گندم یا آرد بزرکتان بشراب عسل یا آبیکه دران
حلبه یا خطمی یا بابونه پخته باشند ویا بحماض وبیه بی نمک ضماد سازند واگر کثرت خون نیز ظاهر بود باید که تنقیه بفصد وعروق نمایند سیما اگر قوت قوی باشد واگر ورم تحلیل نشود
ادویهٔ مولد ریم مثل آرد گندم یا آب مطبوخ انجیر خشک وزیت استعمال کنند ودوای معمول از خشکار خمر بعسل آرند تا آنکه ریم کند پس بدوای مسمی سملیون
دمتخذ از ثوم اخراج ریم نمایند شیخ الرئیس میفرماید که در اورام اصل اذن از تبرید ورادع احتراز نمایند اگر مادهٔ منصبه فضول عضو رئیس باشد ولاسیما در بحرانات
امراض عضو رئیس مانند آنکه در بحران تیز غش عارض میشود پس درینصورت اهتمام بعلاج او نمایند از جهت استحقاق علاج ورمی تقبض در ردع در ابتدا پس بترکیب
پس تحلیل صرف بلکه واجب ست که ابتدا نمایند خصوصاً هرگاه این اورام در حمیات وداد جاع سر عارض شوند باعانت جذب ماده بسوی ورم بهر حیله واگرچه بمحاجم
باشد بشرطیکه مادهٔ منجذب شدید الانجذاب نباشد وسزاوار است که تقلیل ماده نمایند بفصد اگر احتیاج او باشد واگر ماده شدید التجلب والانجذاب بود طبیعت
بگذارند تا درد شدید پیدا نکنند وازان تپ زیاده نگردد بلکه اگر درینجا وجع شدید باشد اقتصار نمایند بر دوای مرخی ومسکن درد از آنچه حار رطب بود واگر
از ابتدا ورم با درد شدید باشد بر تکمید آب خالص واگر خفیف بود بر کما دنمک اقتصار روزند یا مرهم داخلیون بکار برند واگر درد شدید النحفة نباشد وسر ورم
ظاهر شود چیزیکه جامع میان تعزیه دار خار وانضاج بود مثل گندم وتخم کتان کوفته بشراب عسل یا آب حلبه مطبوخ وخطمی وبابونه ضماد نمایند تا بر فق تحلیل
شود وچون معلوم گردد که ورم تحلیل نمیشود بلکه منفجر خواهد شد پس واجب ست که اخراج ریم نمایند یا تحلیل لطیف اگر ممکن باشد ویا عنیف اگرچه بشرط دمعن باشد
وآنچه بعد شگاف باشد ریم را ازان خارج کند دوای اسمیاون ست وآنچه موافق ست مرض بجذب او وتحلیل او ونجاصیتی که در انست سرگین میش به پیه بط و
یا بپیه ماکیان ست وازین قبیل ست لوره وکعک وپیه مادهٔ گاو بی نمک وآنچه من او محتاج بخاکستر صدف و ردع بعسل یا بپیه کهنه است یا انجیر مطبوخ
باب دریا ویا اشق تنها یا بدیگر ادویه وهمچنین زفت رطب ومقل بحرک خانهٔ زنبور عسل ومیعه سائله ومغز گاو کوهی واگر خنازیر شوند وسوراخ گردند مرهم ازین اجزا
مرتب سازند علک البطم زفت حب وهست مویزج صمغ کون فلفل بیخ نوف بهروزه چرک خانهٔ مگس عسل قرما نا خاکستر پوست بیخ کبر غافرقرجا سرگین میش وبز و
شحوم وخصوصاً شحم خنزیر وبز اهلی وبز کوهی سیما برای سوداوی وهمچنین دماغ ماکیان وکبک ومادهٔ گاو ومخ مادهٔ گاو وخصوصاً وحشی واذهان بارده برای مادهٔ گرم
مثل روغن گل وبنفشه وحاره برای مادهٔ سرد مانند روغن سوسن وشبت وبابونه وبید انجیر وهرگاه این اورام متشکل گردد مرهم راتینج نافع بود وصاحب جامع
وگیلانی از طبری نقل کرده اند ورمی که در اصول اذان پیدا میشود صلب گردد یا نه عظیم می پذیرد وگاهی از ضربه ولطمه حادث میگردد وگاهی از انصباب ماده
واکثر اطبا درین هر دو قسم این ورم فرق نمی کنند ودر ابتدا بمبردات ورادعات ماده ضماد می نمایند ومریض را ازین تدبیر بسبب رجوع ماده بسوی

شیر ماده

[illegible]

حلق وعضلات داخله وآلات تنفس هلاک میکنند و واجب ست که در ابتدای این ورم که از سقطه یا لطمه یا ضربه حادث شود بدوای مرکب از مسکن الم مثل موم
روغن ومبرد ومحلل مانند کاسنی وآرد جو وصندلین ضماد نمایند وقبل زین جمله مبادرت بفصد واسهال کنند حتی که ورم تحلیل پذیرد واگر ورم از انصباب ماده
یا اعضای داخل باشد واجب ست که تضمید وتکمید نمایند باشیائی که ماده را بسوی خارج مائل سازند مثل روغن بنفشه گرم کرده وخمیر ترش مضروب بروغن
ویا تخم مرو سفید مدقوق بحب الرشاد مضروب بزردی بیضه واندکی از روغن خیری ویا بگندم مطبوخ بشیر مبش حتی که مثل خاگینه گردد ومانند اینها واگر باین تدبیر جذب
ماده حاصل نشود محاجم کبار بران گذارند وامر بصراخ کنند تا آنکه ماده بسوی خارج منجذب گردد وهرگاه بیقین حصول ماده وغلظ ونضج آن شود ورم را شگاف دهند
وانچه دران ریم باشد به بندش ونهادن رفائد عصاره بیرون آرند وچون ماده پاک شود وحرکت فکین بر مریض سهل گردد اول بمراهم لینه بعده بمراهمی که خشک کند
علاج نمایند ومریض را از حرکت وسخن بسیار منع کنند وعلاج ورم که در مثل این موضع حادث شود ضد علاج سائر اورام ست در ابتدا وهرگاه جراحت خشک
گردد یا نه وصلابت حوالی جراحت باقی ماند بمراهمی که دران شحوم داخل باشند ضماد نمایند واگر با ورم تپ باشد برگ بادرنگبویه برگ حماض هر دو در سرکه نوبان آب
پخته ضماد کنند که تحلیل وتسکین دهد ودرین همه علاج واجب ست که در سوراخ گوش فتیله مبلول در زیت بسرکه حل کرده در روغن گل آمیخته نهند وبهترین اشیا
در تحلیل صلابت اصول گوش واقرب آنها بنفع این ضماد ست که زیت یک جزو وخاکستر حلزون نیم جزو بموم روغن آمیخته ضماد نمایند وگاهی این صلابت را بطین لحم
مطبوخ بآب دریا حتی که آب بسوزد وطین باقی ماند ضماد میکنند واگر درینجا تپ شدید نباشد تضمید بمر تمرخ بروغن زرد کهنه نیز صلابت بیخ گوش را تحلیل کند
جرجانی وایلاقی مینویسند که اگر این ورم سوداوی باشد علاج اول بچیزهای سرد باید کرد چون مرهم کافوری وآب عنب الثعلب تا ورم زیاده نشود
یا سرب را بآب کشنیز تر سائیده وتنقیه بدن از ماده سودا بمطبوخ افتیمون ومانند آن نمایند تا تذنیب گاهی ورم در نرمه گوش حادث میشود وگنده شده
منذر بجذام میگردد ودران بعد فصد ومسهلات معجون عشبه همراه عرق عنب الثعلب عرق گاوزبان وشربت انار مفید می افتد ودیگر ادویه مصفی خون نافع

قلاع اذن

عبارت از جراحت وشقاقی ست که در بیخ گوش حادث گردد وچرک وزرداب ازان ترشح نماید وبیشتر این مرض با طفال عارض میگردد وبسبب رخاوت
جلد وافراط نرمی بشیره الشان بسبب انصباب خلط اکال حریف یا مالح ست بدان موضع علاج حجامت بین الکتفین نمایند ویا بر بیخ گوش زلو بچسپانند واشیای
بارد رطب مثل نیلوفر وبنفشه وعناب بنوشانند وتلیین طبیعت نمایند واشیای حریفه ترک کنند وشقاق را بشیر تازه بشویند بعد ازان مرداسنگ سفید
کرده که مرتک نامند وقنبیل وبرگ حنا وبیخ بیده وکات هندی سفید وگل ارمنی ودم الاخوین ومانند آن که مقوی عضو ومجفف باشد بپاشند درین
که چیز لیست سرخ وهنود برای قشقه استعمال میکنند با بول کودک یا آب آمیخته ضماد کردن یک لحظه سوزش مینماید لیکن بغایت مفید ست ودیگر جراحات
رطبه را نیز نافع واگر مغز تخم کدو سوخته مغز تخم هندوانه سوخته پوست کدو سوخته دم الاخوین سفیداب قلعی گلنار روسخنج توتیاء کرمانی کوفته بیخته
بشیر زنان حل کرده در هاون بمالند که مثل مرهم شود وطلا کنند جهت قلاع اذن مجرب ست واگر اول موضع را از آبی که دران به جوشانیده باشند
بشویند بعده سفیداب دم الاخوین گلنار فارسی سوده ذرور کنند نیز مجرب وذرور پوست انار گلنار زراوند قلقطار زاج مازو توبال مس واحد
یک مثقال مرکندر قلقند بریان شب یمانی هر واحد نیم مثقال سائیده مجفف قوی ست وکذا انزروت بسد کف دریا بوره ارمنی دم الاخوین مرزنگار خبث الحدید
مدبر بعد سحق نافع ومرهم مصری وابیض هر دو نافع اند وطبری گوید جراحاتیکه در بیخ گوش حادث شوند دران خطر عظیم ست وهرگاه ازرق میشود وورم میکند
هلاک می نماید پس هرگاه جراحت درینجا واقع شود واجب ست که فصد سر رو نمایند وتلیین طبیعت بحقنه لین کنند ودر ابتدا باین مرهم علاج کنند که بسط
پیه ماکیان روغن گل موم وقدری زنگار وسفیداب قلعی همه را آمیخته در هاون رصاص حل کنند وحوالی گوش طلا نمایند واز حرکت عنیفه منع کنند بعد روز هفتم
بجراحت نظر کنند اگر قحل ویابس نماید سفیده بیضه وروغن بنفشه برای ترطیب وانبات لحم در مرهم مذکور زیاده نمایند واگر رطوبت زائد از مقدار واجب
باشد این مرهم استعمال کنند بگیرند موم وروغن زیت ومرداسنگ مقدار وافر وزرآوند وگلنار بقدر اندک ودر هاون رصاص بمالند وسرکه داخل
کنند حتی که منتفخ وسفید گردد وگوش را بآن طلا نمایند که منع ورم وتسکین حمرت جراحت وازاله رطوبت وانبات لحم کند ودر معالجه رعایت نمایند که اصول اذن ورم نکند
وچون ورم کند وسرخ گردد تبرید او باشیای مذکوره نمایند وسرکه ورو وعنکل شیر زنان ومانند آن بر گوش چکانند وبآشامیدن ماء الشعیر لزوم نمایند واز مزورات اقتصار بر آن کنند

رض اذن

که مجازاً انکسار الاذن نیز خوانند وآن عبارت ست از کوفته شدن وشکستن غضروف گوش بسبب رسیدن ضغطه یا وقوع ضربهٔ قوی مفرق اتصال ست علاج بعد فصد قیفال یا باسلیق وتلیین طبیعت صبر وثلث درم ومر دو دانگ ومغاث واقاقیا هر واحد یک درم ورامینج دو دانگ وحنا نیم درم سائیده ضماد کنند ودر نسخهٔ حکیم علوی خان رونج عوض رامینج ست ونوشته که این ادویه بسفیدهٔ بیضه آمیخته بر پارچهٔ کتان آلوده بدان ضماد نمایند اگر انکسار از داخل بود ومیل بخارج نماید ضماد از بیرون نمایند واگر کسر از خارج ومیل بسوی داخل باشد ضماد بر داخل گوش سازند واگر انکسار با فسخ باشد واجزاء آن ظاهر گردد ضماد از هر دو جانب داخل وخارج کنند وضماد مر وصبر واقاقیا که بسفیدهٔ تخم مرغ سرشته ویا مغز نان بعسل سرشته بقول ایلاقی وشیخ نیز نافع است وکندر تنها هم از ادویهٔ نافعهٔ رض اذن ست وضماد کندر محلول بزیت ویا زفت با تیزه ویا بزیت وکندر ویا مر وصدف مکلس نفع میکند بشدخ گوش وکذا ضماد پیاز ظلیوس بسویق یا بزردی بیضه آمیخته ویا کبریت بسرکه وعسل یا بخمیر گندم یا بالعسل وخمر آمیخته نافع شدخ اذن ست وبقول رازی ضماد لحم صدف ویا مامیثا ومر ویا لحم صدف وکذا اسفیداج رصاص نافع رض اذن ست بالجمله بعد سه روز ضماد بر فق تمام جدا کرده بطین حر طلا کنند ویک شبانه روز بگذارند وبقول گیلانی اگر خوف ورم باشد بسمسم کوفته یا بخندروس بآب جوشانیده ضماد نمایند وسزاوار است که درین مرض اضمدهٔ خفیفه بدون رباط یا برباط خفیف باشد ودر گوش صوف مبلول بروغن گل نهند اگر امر خفیف باشد واما چون رض قوی بود ودر بدن امتلا باشد که ازان خوف ورم عظیم در نواحی سر بود پس فصد لابد ست اگر مانعی نباشد وتلیین طبیعت نمایند بعده سائر تدابیر آن بعمل آرند واضمدهٔ مذکوره استعمال نمایند وبعد سه روز باستگی گشاده نظر کنند اگر مثل ورم ظاهر گردد حلزون خرد بسایند وطین ارمنی آمیخته از داخل وخارج ضماد کنند واگر ورم داخل اذن پیدا شود سرکه وروغن گل را مع شیر دختران خوب باهم آمیخته بچکانند ودیگر قطورات که در ورم گوش گذشت بکار برند واگر ازان ماده ترشح نماید بران این مرهم بپاشند مال گذارند صمغ بطم وزفت رومی هر واحد یک جزو وبهروزه نیم جزو اول قیروطی از موم وپیه بطم مرتب کنند وهنوز بر سر آتش باشد که این ادویه آمیخته فرود آرند وبمالند واین مرهم مخصوص باعضای غضروفیست وگویند که این مرض زشالح علاج نپذیرد

انقلاع اذن

یعنی بر آمدن گوش از موضع خود بسبب جذب قوی ویا ورم ویا ریاح ضاغط علاج برای امالهٔ ماده فصد باسلیق نمایند ودر آن بموضع خود بحالت کنند ورفاده نرم نهاده بعصابه بربندند وبعد هر سه روز بگشایند تا آنکه مستحکم شود واگر بعد ازان درد باقی ماند بقیروطی مرکب از پیه بط وروغن گل که در ان آب برگ خطمی وخبازی وآب بزرقطونا وآب جراده کدو وآب کشنیز سبز انداخته تسقیه نمایند تمریخ سازند ودر سوراخ گوش نیز نهند واگر درد ساکن نشود نان جو خشک در آب تر کنند تا نرم شود وقدری سرکه وروغن گل بران بپاشند ومثل ضماد ساخته بربندند

هرب اذن

وآن حالتی ست که گوش متنفر ومتاذی میگردد از شنیدن آواز عظیم وحاد بسبب ضعف قوت نفسانی در دماغ تمامه ویا ضعف قوت فایقه بسوی سمع فقط ونسبت این مرض بحاسهٔ سمع مثل نسبت تمورست بحاسهٔ بصر علاج تقویت دماغ از اطریفلات وخمیرجات کنند واغذیه وشمومات ومروخات وغیره مقویات دماغ بکار برند وانچه در علاج امراض دماغی حادث از ضعف دماغ وصداع ضعف دماغی مفصل مسطور شد حسب حاجت بعمل آرند

امراض الانف

یعنی بینی وآن نوزده مرض ست یعنی خشم وفساد شم ورعاف وزکام ونزله واورام وبثور بینی وقروح وناصور انف وبواسیر انف وآربیان وسرطان وعطاس ورض انف وجفاف انف وحکهٔ انف واحتباس شی در انف وسدهٔ خیشوم ونتن ودیدان انف وانتفاخ انف وانقباض انف شیخ میفرماید که بعض معالجات بینی مختص براه بینی نیستند مثل غواغر واطلیهٔ سر لیکن ازان اختصاص به بینی دارند چنانچه بخورات وسعوطات وشمومات ونشوقات ونفوخات وهر کسی را که حاجت بسعوط ادویه افتد باید که اول دهن خود از آب پر کند تا دوا بدهن نرسد وبرپشت بخوابد وسر را بسوی پشت مائل وخم سازد پس دوا بزور بالا کشد وگاهی بعد استعمال این ادویه در سر سوزش پیدا میشود درین صورت اگر خود بخود رفع گردد بهتر والا روغن

بنفشه و روغن گل و شیر زنان در بینی چکانند و اگر دوای سعوط بسی حاد و حریف باشد وقت سعوط نمودن پارچه بآب گرم تر کرده بر سر نهند و پیش از نهادن خرقه بر سر شیر دوشند و یا روغن گل یا کدو یا روغن خلاف ریزند و اگر بسبب مرضی از امراض بینی سوء مزاج دماغ باشد با شربه و اغذیه و نطولات و اطلیه و شمومات و سعوطات و مانند آن که مضاد سبب باشد تبدیل مزاج نمایند در ساذج بی تنقیه و در مادی بعد تنقیه بدانچه در علاجات امراض دماغی مفصل مذکور شده و باید که در نطولات و اطلیه و اضمده قصد مقدم راس باشد

خشم

عبارت از بطلان یا نقصان قوت شم ست و آن بر دو وجه ست یا بطلان و ضعف از حس خوشبو و بدبو هر دو و یا بطلان و ضعف حس یکی از آن هر دو و در هر دو صورت مرض مذکور یا مولودی بود و آن لاعلاج ست و یا عارضی و سبب آن یا سده است و یا سوء مزاج و سده یا در مجرای بینی واقع شود و آن از ورم و سرطان یا نبات لحم زائد و یا از خلط غلیظ و یا ریح غلیظ و یا از ضیق مجری در اصل خلقت و یا ضربه و سقطه مورث آفت عظم باشد و یا سده در سوراخهای عظم مشاشی معروف بمصفات واقع شود و آن از خلط غلیظ لزج باشد و سوء مزاج یا در مقدم دماغ و هر دو بطن یمین و یسار آن و یا در زائدتین شبیه بحلمتے الثدی افتد و آن یا ساذج بود یا مادی و تشخیص این اسباب چنان باید کرد که نظر کنند که مریض سخن از بینی میگوید و در کلام او غنه است یا نه اگر باشد از سده مجرای بینی بود لهذا در سوراخ بینی تقابل آفتاب نگاه کنند اگر ورم یا سرطان یا لحم زائد بنظر در آید سبب سده همان باشد و الا از مریض بپرسند که نفس از بینی بتصدیع برمی آید یا اصلا برنمی آید اگر گوید که بمشکل برمی آید و یک منخر مدام مسدود ماند از سده ریحی باشد و اگر گوید که هرگز برنمی آید و ثقل در مقدم سر متصل منخرین نیز دریابد و سیلان رطوبت از بینی ممتنع باشد از سده خلطی باشد و اگر کلام مریض بر حال خود بود و خروج نفس بمشقت باشد و با آن عدم سیلان فضول از بینی باشد سببش سده مصفات بود و اگر با وجود عدم تغیر کلام نفس از راه بینی بسهولت برآید و سیلان فضول از بینی حسب عادت باشد سبب مرض در دماغ یا در زائدتین بود و گویند که کدورت باصره لازم دماغی ست پس حال گرانی و سبکی سر بپرسند اگر گرانی در مقدم سر بگوید از دماغ رطوبت لزج آید از خلط بلغم باشد و اگر سبکی سر بگوید از سوء مزاج ساذج باشد پس حال تقدم تدابیر حار و بارد و رسیدن هوای حار یا بارد و تقدم حدوث امراض حاده بپرسند اگر استعمال ادویه و قطورات حار و رسیدن هوای گرم بگوید و در مقدم سر و پیشانی خود گرمی و التهاب دریابد از سوء مزاج حار باشد و اگر استعمال ادویه و قطورات بارد و رسیدن هوای سرد بگوید و قدری رطوبت از بینی برآید از سوء مزاج بارد باشد و اگر تقدم امراض حاده مجففه مانند سرسام حار و تشنج یابس و امثال آن بگوید از سوء مزاج یابس باشد و اگر تقدم تدابیر مرطبه گوید و مریض در مقدم سر و جبهه رطوبت احساس کند و از دماغ رطوبات کثیره منبعث شوند از سوء مزاج رطب باشد و دیگر علامات سوء مزاج ساذج و مادی از تشخیص اسباب امراض دماغی جویند و اگر از علامات سده خلطی و ریحی وغیره و سوء مزاج هیچ یک یافته نشود سببش ضربه و سقطه بینی باشد و اگر آنهم نباشد بسبب ضیق منفذ در اصل خلقت بود و انطاکی گوید که سبب خشم فساد مزاج دماغ بتعفن خلط یا غلظ او یا تحجر او در اعصاب ست پس اگر حار باشد با آن احساس بالتهاب و ناخن کند و مواد رقیق و اشک و سرخی و تیرگی رنگ و استلذاذ باشیای بارد بود و اگر بارد باشد بعکس این بود مع زیادت ثقل در چهره و احساس بضیق مجاری و ثقل او و تکثف آن و استراحت بنهادن مسخنات از کماد یا غیر آن **علاج** در خشم سدی خلطی و بلغمی فلفل و شونیز و کندش و مشک سائیده سعوط کنند و سرکه بجوشانند و در شیشی انداخته پیش بینی دارند و شونیز خردل شحم حنظل پودینه مرزنجوش تخم کرفس زیره سیاه در آب جوشانیده بخار آن در بینی رسانند و صاف نموده از آب آن بر مقدم سر نطول کنند و اگر ازین تدبیر فائده نشود بعد از نضج بمنضج بلغم از مسهل بلغم و حب ایارج تنقیه نمایند و در مطبوخ انجیر عسل و مری آمیخته غرغره کنند و دیگر غراغر منقیه مثل مویزج و عاقرقرحا و خردل کوفته بعمل آرند و بعد از تلطیف و انضاج بما ء الاصول تنقیه بحب قوقایا نیز مفید دایضاً برای تنقیه ماده دماغ اطریفل مقوی با ایارج و اسطوخودوس و شربت اسطوخودوس تنها اگر ماده سوداوی یا بلغمی باشد و یا مع شربت لیمو اگر ماده صفراوی و بلغمی باشد همراه منلی اگر اراده نضج باشد نافع ست و نوشیدن مطبوخ اصل السوس و بادیان با شکر نیز منضج ست و غذا نخوداب بگوشت طیور صالح و مزوره بمغز بادام مناسب و ایضاً استفراغ خلط بشبیارات و غراغر و سعوطات و نشوقات و شمومات ملطفه و مانند آن که در علاج امراض دماغی بلغمی و سدی مسطور شد نمایند و بعد تنقیه تدابیر مذکور بعمل آرند و فلفل و کندش و جاوشیر و قرنفل و جند بیدستر نشوق کنند و زنجبیل کاشم دارچینی کوفته بیخته بروغن قسط یا بادام آمیخته استنشاق نمودن برای تفتیح سده بینی

مفید و معمول ست و کذا مقل در روغن نرگس گداخته و اجوائن خراسانی سوده آمیخته نشوق کردن نیز درین باب مجرب **اقوال اطبا انطاکی** گوید که معالجۂ
خشم بارد شرب ماء العسل ست چند روز بعده گاقند بدستور بعد ازان تنقیہ تا ایام بغار لیقون و شحم حنظل و جند بیدستر و سقمونیا مساوی بماء العسل و روغن بادام شیرین
حب ساخته شربت یک مثقال و سعوط بکندش و جند بیدستر و زعفران و زرد چوب و شونیز لیکہ سرشتہ ہنگام استعمال آن بگلاب حل کردہ و ملازمت نمایند
بجا درس و نان و خرقۂ گرم نمایند و از مجربات برای آن این سعوط ست که حلبہ و شونیز مساوی سائیدہ در قدری زیت آمیخته روغن آن بچکانند که از ان
روغن تیز بود قوی النفوذ سریع النفع براید در امراض بارده چون ادامت استعمال آن کنند مجرب ست و قائم مقام نفط بلکہ این اعظم از انست و ہم او
گوید که از علاج نافع در تقویت شم و تخفیف مواد سائلہ و تفتیح سده انیست که شونیز را بازیت خوب بسایند و استنشاق نمایند بعد پر کردن دہن بآب
و قابب راس بسوی پشت و کذا البورق و نمک و کندش و شحم حنظل و نوشادر در دہن نفل و زہرۂ مادۂ گاو و روغن گل و موم مجموع و مفرد و غالیہ اگر حرارت نباشد
مقوی مجاری ہواست و عنایت بدین واجب ست و از مجربات انیست که شونیز سوده در بول شتر خوب بجوشانند و دہن بآب پر کرده سعوط کنند و لهذا ازان
بآب چقندر و عسل سعوط نمایند و چون نسرین در نفل سوده در روغن زرد بیزند و سعوط کنند سده بکشاید و اخلاط منعقده را حل سازد **گیلانی** مینویسد
که بخور دن اطریفل کبیر بوزن یک مثقال ہر شب و ہلیلۂ مربی ہر صبح مداومت نمایند و بعد تنقیۂ بدن و دماغ بینی را خوب افشانده سرکۂ تند ببویند
که بغایت مفید ست **طبری** گوید که چون تنقیۂ دماغ بحبوب و غراغر و لزوم حمام و استنشاق آب گرم بسیار نمایند بعده عطسه بحر زعفران آرند و پرہیز لازم گیرند
و از اطعمۂ غلیظہ لزجہ منع کنند و چون سده بکشاید و شئی لزج باقی ماند انکباب بعمل آرند و بعد ازین اگر سرفہ عارض شود بدانند که ماده رقیق شده و بر صدر ریخته
درین وقت شربت خشخاش و شربت عناب استعمال نمایند حتی که سعال زائل گردد و دائم عطسه آرند و تعطیس قبل از ترطیب و ترقیق ماده و فتح طرق مخ
انفجار عرق و مورث رعاف و صداع ست **بعضی گویند** که تقطیر آب چقندر در بینی و ہمچنین آب اذان الفار و سداب و بول شتر بعد کشادن سدۂ محلل
بقیۂ ماده است و انکباب ذار شیشعان سداب اذخر برگ ترنج اسطوخودوس افسنتین انیسون سلیخہ سیسالیوس فوه الصبغ قرطم قنطوریون قردمانا کبابہ
کاشم بیخ کبر کشوث کمافیطوس نانخواه برگ آزاد درخت برگ یاسمین بادرنجبویه پرسیاوشان جوشانیده مفتح سده است و ہمچنین عاقرقرحا افیون
دارچینی فلفل سفید کوفته بیخته بروغن مناسب آمیخته استنشاق نمودن و روغن بیضہ نیز مجرب ست و یا بول شتر اعرابی در آفتاب گذارند تا خشک
شود وقت حاجت بآب مرزنجوش یا آب چقندر حل کرده بچکانند که منفعت عظیم دارد و خربق سیاه بورۂ ارمنی شونیز مساوی سائیده بزہرۂ گاو آمیخته در بینی
چکانیدن نیز مفتح سده است و کذا جند بیدستر مرمکی ہر واحد یکدرم مشک زعفران افیون ہر واحد یکدانگ عدس دو درم باریک سائیده حب بسته در آب
مرزنجوش حل کرده سعوط نمودن برای سده بینی که موجب غنه در صورت باشد مفید و کذلک دوام اشمام مرزنجوش و نمام و پودینہ نافع و گویند که آب مرزنجوش
را خاصیت عظیم ست و افسنتین را درین تاثیر قوی ست مطلقاً و مدام معۂ خشک و کندش بر آتش انداخته بخار آن در بینی رسانند **سویدی** گوید که قطور
آب برگ انجره و کذا سائر مرارات و کذا دوائی که معروف بابوال ابل ست و از نکۂ منظمہ آرند و شونیز ہر دو مساوی سوده بآب چقندر حل کرده و
کذا مرزنجوش و شونیز در بول شتر اعرابی آمیخته و کذا آب پودینہ و ابوال ابل و شونیز و کذا روغن آجر و کذا آب بادروج و نفوخ تخم و برگ خشک انجره
و شم کندش یا عاقرقرحا سوده در خرقۂ کتان بسته مدام ہر واحد نافع خشم ست و نسرین شماماً و سعوطاً و آب چقندر بعسل سعوطاً و کذا عطیشا و کذا پوست
رته بقدر فلفل در روغن بادام ہر یک مفتح سده و مفید خشم ست و دیگر ادویۂ مفتح سده که در زکام مسطور گردد نافع بود و **برای خلط لازج** در مصفات
استعمال ملطفات مثل جلنجبین و سکنجبین و استنشاق سرکه و انکباب بر بخار ریاحین نیز مفید و اگر شونیز فقط یا چند روز در سرکه تر کرده خشک نموده باریک
سوده باز در روغن زیت یا بول شتر خوب حل کرده چند قطره در بینی بچکانند و بگویند که مریض نفس از بینی جذب نماید و تا سه روز بعمل آرند سدۂ مصفات
بکشاید و مجرب ست و اگر سوزش بهم رسد روغن بنفشه بچکانند و اگر شونیز زرنیخ سرخ پودینہ مساوی کوفته در کوزۂ نو که دہانش تنگ باشد نهاده بول
شتر اعرابی چندانکه آنرا بپوشاند بر سر آن بریزند و در آفتاب گذارند و ہر روز دو بار یا سه بار کوزه را حرکت داده باشند و ہر گاه بول خشک شود بار
دیگر اندازند تا سه دفعه و مرتبۂ چہارم خشک ساخته قدری ازان بر آتش گذارند و انبوبه بران داشته سر آنرا در بینی نهند و دود آن ببویانند تا سه روز
ہر صبح و شام باین نوع مداومت کنند و بعد از بخور روغن بنفشه یا روغن کدو یا روغن گل استنشاق نمایند جهت خشم که از سدۂ مصفات باشد نیز سودمند

ست و همچنین بقول جالینوس شونیز زهرهٔ کلنگ تخم حنظل خربق سفید برابر بسایند و بول شتر اعرابی بران ریخته در آفتاب گذارند تا خشک شود پس بقدر دانهٔ
عدس حبها سازند و در وقت حاجت ازان در قطرهٔ روغن مرزنجوش حل کرده سعوط نمایند و اگر سوزشی محسوس شود بروغن کدو استنشاق کنند که برای خشم که از سدهٔ
مصفات بود مجرب ست و دیگر ادویهٔ مقطعهٔ ملطفه چون شونیز و پودینه و تخم حنظل و بول شتر مفرد و مرکب و یا شونیز بآب چقندر یا مرزنجوش یا پودینه حل کرده
در بینی چکانیدن و با ادویهٔ ملطفه مثل طبیخ بابونه و شبت و فوتنج و مرزنجوش انکباب و نطول ساختن و دران فلفل و کندش و جاوشیر حل کرده استنشاق نمودن
بعد تلطیف خلط و تنقیهٔ دماغ نافع و همچنین تعطیس بکندش و تبخیر بشونیز بریان در سرکه ترکرده و تضمید سر بجند بیدستر و پودینهٔ جبلی و حاشا بسرکه و عنصل و شیرهٔ سفید مرزنجوش
نانخواه صعتر سداب نمام قیصوم کوفته بیخته در بینی دمیدن سدهٔ مصفات را زائل کند و کذا نفوخ عاقرقرحا دارچینی خردل سفید نطرون شیح کوفته بیخته درین باب
مجرب ست و اگر سبب در بطون دماغ باشد بعلاج لیثرغس علاج کنند و صاحب تکملهٔ هندی گوید که اول دماغ را بحب ایلوه پاک سازند بعده بجهت تنقیهٔ
نفس عضو آب بارکنائی یا بندال یا آب کریله یا تونبڑی تلخ سعوط نمایند پس ببول شتر یا گاو نازائیده یا شراب تقطیر کنند و مکرر ازان ببویند و از نکچهکنی و مشک
و مرچ و کایپهل و امثال آن ناس بگیرند و یا نانکیسر دانهٔ الایچی خرد چهڑیله کیسر سونٹھ بقدر یک ماشه در روغن گاو آمیخته در بینی چکانند و اگر تخم توری
دشتی سفوف کرده ناس دهند یا بگیرند بطلان شم را مفید بود و اگر قرنفل در آب جوشانیده بخار آن بگیرند پس بآب او تطیل نمایند بقول سرهندی
عاجل النفع ست و اگر خشم از سدهٔ ریحی باشد اول بدستور تنقیهٔ دماغ نمایند بعده گل بابونه سه ماشه مقل ازرق یک ماشه در اطریفل اسطوخودوس یکنیم
توله ورق نقره یک عدد بخورند و دیگر معاجین محللهٔ ریاح بعمل آرند و شونیز بزرالبنج بابونه دارشیشعان مکوه هریک سه توله جوش کرده صاف نموده در شیشهٔ
گاو انداخته تکمید نمایند و جند بیدستر سه ماشه نهرا اسفند فلفل سفید مرزنجوش هریک دو ماشه در روغن بادام تلخ و قسط هریک یکتوله آمیخته قطور نمایند و
بفلفل و جند بیدستر و کندش عطسه آورند و بر مطبوخ تخم کرنس و خردل و زیره و شیح و نمام و سداب و پودینه و بابونه و مرزنجوش و صعتر و غیره ادویهٔ محلله
انکباب سازند و قطور روغن بادام تلخ و نفوخ حرمل و قدری فلفل سفید سوده در سدهٔ ریحی جالینوس ستوده است و نفوخ پوست بندق
هندی خشک کرده سائیده نیز نافع ست و دیگر ادویهٔ مفتح سده که مذکور شد بعمل آرند و شم ریاحین حار خوشبو مثل نرگس و سوسن و بابونه و یاسمین مفید ست
و اگر از سوء مزاج بارد ساذج باشد سوای تنقیه تدابیر مذکوره بعمل آرند و پودینه و مرزنجوش سداب صعتر در سرکه جوشانیده اکثر اوقات بخار آن در بینی رسانیدن
نیز خشم بارد و ریحی را نافع ست و تسعیط ادهان حاره که دران فرفیون و جند بیدستر و مشک حل کرده باشند و کذا مشک یک حبه در روغن خیری زرد یا در
روغن بان حل کرده درینجا نافع ترین ادویه ست و دخان کبریت نیز مفید خشم ست و بابونه اکلیل الملک صعتر نمام شیح مرزنجوش جوشانیده نطول سازند و
مداومت خوردن پیاز و شلغم و سیر و گندنا و قطور روغن قسط و جند در بینی و مالش آنها بر سر و پیشانی مفید بود و اگر از سوء مزاج حار باشد روغن گل با آب
حی العالم و یا روغن نیلوفر بقدرے گلاب آمیخته استنشاق نمایند و پارچه بصندل و گلاب آلوده از خارج گذارند و اگر حرارت تا بطنین مقدم دماغ رسیده باشد
بروغن نیلوفر مستخرج از تخم کدو و روغن گل و گلاب سعوط نمایند و صندل و کافور و نیلوفر و بنفشه و گل سرخ و گل خشخاش ببویند و چون سنگی گرم کنند و سرکه بران
پاشند و چشم پوشیده بخار آن به بینی رسانند از تکرار این عمل خشم که از سوء مزاج حار باشد زائل گردد و باقلا بسرکه ترکرده بر آتش انداخته دود آن گرفتن
و تبخیر صندل سفید و دخان گل سرخ و برگ آس نیز هر واحد مفید و ایضاً بنفشه بابونه گل سرخ نیلوفر برگ بید خطمی تخم تورک برگ خرفه جوشانیده سر بخار آن دارند
و از آب آن نیم گرم نطول نمایند که جهت خشم حار نافع ست و بقول انطاکی در سوء مزاج حار دموی و صفراوی فصد سر رو یا رگ پیشانی کنند بعده بمثل
مورد و چقندر استنشاق نمایند و بماء الشعیر لعاب و تمر هندی چندروز بنوشند بعده این حب بخورند صبر مصطگی مساوی غاریقون ترید هر واحد نصف آب
کرفس حب سازند شربت مثقال و اگر از سوء مزاج یابس باشد طمع فلاح این قسم نباید داشت خصوصاً که بعد امراض حادهٔ مجففه بهم رسد مگر آنکه
مریض طفل باشد که گاهی اصلاح می پذیرد بالجمله ترطیب و ترک استفراغ و تعدیل مزاج دماغ بعمل آرند و از اطعمهٔ حار مثل فلفل و عسل و مانند آن
پرهیز نمایند و برگوشت جوزهٔ مرغ و مزورات ماش و اسفاناخ و احسای شکر و روغن بادام اقتصار ورزند و ماء الجبن بروغن بادام و جلاب و سکنجبین در
بعض اوقات بخورند و هرگاه از ماء الجبن لینت طبع زیاده از انچه واجب ست بهم رسد ترک کنند و یا بران چیزے قابض طبع اضافه نمایند مثل سفوف
مرکب از تخم خرفه و تخم حماض و طباشیر و گل ارمنی و ترط و طراثیث و چون ترطیب بدن و اعتدال مزاج حاصل گردد و بشیر دختران و بروغن کدو و بروغن

بنفشه سعوط کنند و اگر از سوء مزاج رطب باشد هر چه در علاج امراض دماغی رطب گذشت بعمل آرند و بالجمله در جمیع سوء مزاجات علاج بضد آن نمایند و هرچه در اقسام علاج امراض دماغی از ساذج و مادی مفصل مسطور شد استعمال نمایند و اگر از تنگی مجرای بینی در اصل خلقت باشد علاج ندارد مگر آنکه برای محافظت دماغ از اجتماع فضلات در ان و منع انصباب آن از بینی تنقیهٔ دماغ در اوقات مناسب کنند و بر اطریفلات مداومت نمایند و ایارج بر خنک بمالند و اگر تحمل آن ننمایند سماق و سعد بر نهار مضغ کنند و بر زبان بمالند و از اطعمهٔ غلیظه پرهیز نمایند و از جماع حذر کنند و اگر از ورم و سرطان و یا لحم زائد و بواسیر الانف یا قروح انف باشد علاج آن علحده بیاید و صاحب خلاصه گوید که گاهی خشم بتبعیت مرض آتشک عارض می شود و علاجش بدستور یست که در موضعش مذکور گردد انشاء الله تعالی واجود با بر طرنگ شنگرف بزرالبنج زعفران مساوی همه را مانند تنبا کو چند دم در قلیان لقدر طاقت بکشند که مجرب ست

فساد شم

تشخیص عبارت از تشویش و تغیر شامه است از مجرای طبیعی و تشخیص اسباب او از اقسام او نمایند چنانچه اگر مریض جمیع روایح را بیک رایحه احساس کند سببش غرض یکی از اقسام سوء مزاج ساذج یا حصول خلط ردی در مقدم دماغ باشد و اگر از یک چیز روائح مختلف دریابد سببش قروح اختلاط باشد در مزاج مقدم دماغ از مواد مختلف الکیفیت و اگر بعض روایح محسوس شوند و بعضی نه پس اگر چیزهای خوشبو را ادراک نماید و اشیای بدبو را نه سببش نزد رازی و مسیحی و سمرقندی حصول مادهٔ عفنه در مقدم دماغ یا در زائدتین شبیه بسر پستان ست و یا وقوع قرحهٔ متعفنه در اقصای بینی که قوت شامه بدان مالوف شود و از ان منفعل نگردد و بقول انطاکی سدهٔ مجاریست خاصه پس نافذ نشود مگر لطیف و هر خوشبو چنین باشد و اگر چیزهای بدبو را احساس نماید و اشیای خوشبو را نه سببش اجتماع مادهٔ شیرین دم یا بلغم طبیعی باشد در مقدم دماغ یا در ان دو زائده و تاثیر اندک حرارت محترقه در ان که بحد رداءت نرساند پس در هر دو صورت قوت شامه مالوف بدان سبب گشته و از ان منفعل نگردد و نزد انطاکی سببش این قروح یا خلط متغیر میان معدهٔ دماغ بود که هوا از ان متکیف گردد و علامت کاین از معده خفت آن وقت امتلا و اخذ شئی خوشبو مثل قرنفل ست و کائن از دماغ لزوم آن بر یک حالت بود و اگر مریض خوشبو یا بدبو مدام همی یابد و حال انکه چیزی از ان موجود نباشد سببش سوء مزاج باشد پس فرق در انواع سوء مزاج اربعهٔ ساذج از علاماتیکه در خشم مذکور شد نمایند و ایضاً اگر چیزهای بدبو را خوش دارد و از اشیای خوشبو کراهیت کند سببش سوء مزاج حار یابس باشد و اگر درک نکنند مگر یک رائحه را خوشبو بود یا بدبو و اگرچه موجود نباشد سببش سوء مزاج بارد رطب ضعیف باشد چه برودت و رطوبت قوی باعث خشم میگردد نه موجب فساد شم و اگر از همه روائح رائحهٔ واحد مانند بوی فلفل و سنبل دریابد سببش خلط حار محترق یا صفرای حاد یا تغیر دم بصفرا باشد و اگر برائحهٔ عفونت احساس نماید سببش خلط عفن باشد و اگر برائحهٔ ذی رطوبت و کافور ادراک نماید سببش خلط بارد باشد و اگر برائحهٔ ترش بو کند سببش خلط سوداوی باشد و سائر روائح برین قیاس نمایند و بدانند که اگر خلط ردی بسیار باشد و یا آنرا کیفیت قوی از کیفیات فاسده باشد همیشه رائحهٔ آنرا ادراک نماید بغیر بوئیدن شئی از خارج و اگر خلط در کمیت کم باشد و یا در کیفیت ضعیف بود وقت بوئیدن چیزے از خارج برائحهٔ آن خلط احساس نماید و چون مریض در امراض حاده روائح غیر معتاده و غیر معهوده بدون موجود بودن شئی ذی رائحه بوید مع ذالک برائحهٔ مثل مشک یا گل مبلول یا روغن زرد وغیرها احساس نماید و درینجا علامات ردی باشد پس موت او قریب ست علاج در سوء مزاج ساذج تبدیل مزاج نمایند بنحویکه در خشم گذشت و تقطیر عنبر در آب پودینه آمیخته قسم بارد را نافع ست و در مادی تنقیهٔ آن خلط ست بحسب مناسب از فصد و مسهل و حبوب و غراغر و سعوطات و شمومات وغیره که در انواع علاج امراض دماغی خلطی مفصل مسطور شد و آنجا که از یک شئی روائح مختلف شمیده شوند تنقیهٔ دماغ و معده از مواد مختلف بمستفرغات مناسبه بعد انضاج آن نمایند و بعد از ان بتعدیل مزاج دماغ پردازند و لزوم پرهیز و اقتصار برا غذیهٔ غیر منجره و تسعیط بمعدل مزاج دماغ و مزیل سبب کنند و عطسه آورند و آنجا که بوی بد محسوس نشود تنقیهٔ دماغ از مواد عفنه نمایند و اگر قرحه باشد بازالهٔ آن کوشند پس مشک و عنبر و لادن و مانند آن از روائح طیبه تند بود دائم بویند و سعوط دارشیشعان و کندش و قرنفل و سعد و تربد سفید هر یک هفت ماشه نمایند و آنجا که خوشبو مدرک نگردد بعد از تنقیهٔ مادهٔ موجبهٔ آن چیزهای بدبو که گرم باشد چون جندبیدستر و سکبینج و مرو جاوشیر و کندش ببویند و در بینی چکانند و بعضے فلفل گرد و تربد سیاه عوض جند و کندش میکنند و زن همه مساوی میگیرند و سعوطا استعمال می نمایند و گویند که سعوط صبر و برگ سرو و فنجنکشت و دفلی و برنج کابلی و تربد سیاه و گل تا توره مساوی قوی تر ست و شادرازانی بوئیدن شونیز و هزار اسفند که در بول خر تر کرده باشند از مجربات خود نوشته بالجمله این طریق معالجه برای رازی و مسیحی و سمرقندیست و مختار

اکثر متاخرین همین ست چنانچه حکیم صادق علی خان مینویسند که شخصی که بوی بد دریافت کند و بوی نیک نه جندبیدستر مدام در بینی او چکانند و چکانیدن بول خر بسیار نافع بود و سعد و قرنفل و سنبل الطیب و زرورد سائیده در بینی دمند و اگر فائده نشود تنقیه بلغم از مسهل آن و حب ایارج کنند و شخصی که بوی نیک دریابد و بوی بد نه مشک دائم بچکانند و اگر مفید نگردد تنقیهٔ خلط محترق نمایند و بقول انطاکی علاج آنکه ادراک خوشبو نماید نقط سعوط بهر شی منفذ ست مثل جندبیدستر و مشک و سکبینج و اخذ محللات کما و سعوطاً و شرباً و آنکه ادراک بدبو نماید خاصة تنقیه با یارجات کنند و سعوط ببول خر بغایت مفید ست و از مجربات من سعوط باین مرکب ست جندبیدستر کندش قسط قرنفل هر واحد درم روغن زرد آب کرفس هر واحد اوقیه روغن بنفشه نیم اوقیه همه را بجوشانند تا مختلط گردد و سعوطاً استعمال کنند و گاهی لادن فلفل سفید هر واحد نیم درم فرفیون ربع درم اضافه کرده می شود و تکمید بشونیز در بینی از صالح ترین ادویه است و بدانند که تنقیهٔ دماغ و گرسنگی و تلطیف غذا ملاک این امر ست و حکیم عابد سرهندی نوشته که آنچه مجرب ست برای شخصی که بوی بد دریافت نکند مواظبت بر بوئیدن قرنفل و لبیاسه و جوزبوا و مشک در گلاب سوده است و برای کسیکه خوشبو احساس نماید بر شم حلتیت منتن مداومت کردن و این همه بعد نقای تام و استعمال حمام و در خلط حار بعد فصد و استفراغ عام نفع تمام دارد و شیخ و تابعین او برانند که هر کسی که خوشبو احساس کند و بدبوی حس نکند مدام بجندبیدستر سعوط نماید حتی که اصلاح یابد و هر که بدبوی احساس کند و خوشبو حس نکند دائم بمشک سعوط نماید تا آنکه حال او نیک گردد و صلاح پذیرد یعنی بازالهٔ بوی بد عفن که بسبب ادراک خوشبو نماید و بسبب اختلاف طریق علاج اختلاف سبب ست چنانچه در صورت عدم احساس خوشبو سببش نزد شیخ خلط عفن در خیشوم یا در مقدم دماغ یا در زائدتین ست پس احساس نماید همیشه رائحهٔ آن خلط را و احساس بخوشبوئی نماید بجهت غلبه آن خلط متعفن و استیلای رائحهٔ آن بر روائح خوشبو و علی هذا القیاس و نزد رازی و غیرهم سببش خلاف آنست و آن در ذکر تشخیص اقسام این مرض مسطور شد

رعاف

یعنی برآمدن خون از بینی و آن مرض باشد یا عرض امراض حاده و بواسیر الف و ظهور آن در عرض امراض حاده یا در روز بحران افتد یا در غیر روز بحران و کیفیت سببش کشادن رگ بینی از حدت خون باشد یا شگافتن عروق شبکهٔ دماغ و شرائین آن از شدت امتلای خون و ضربه و سقطه و باشد که تسع افعی بسبب جراحت و شدت امتلای خون باعث رعاف گردد پس آنچه بقطرات و اندک اندک آید و خود باز ایستد و یا بسیار آید و بدیر ایستد و آثار غلبهٔ صفرا یافته شود سببش کشادن دهن رگهای باریک اندرون بینی باشد بواسطهٔ حدت خون یا بخارات حارهٔ متصعده و آنچه بیکبار آید و بسیار آید و بیشتر بعد حدوث صداع شدید والتهاب مرض حاد یا عقیب سقطه و ضربه افتد سببش شگافتن عروق شبکهٔ دماغ یا شرائین او بود بواسطه شدت امتلای دم و غلیان آن و یا بحران امراض حاده و یا ضربه و سقطهٔ سر تابع او اعراض فساد افعال دماغ چون فساد عقل و تخیل یا سرسام و دوار و سکته و سبات پیدا شود و این در اکثر غیر قابل علاج ست بسبب نرسیدن ادویهٔ حابسه بدان موضع و بحرانی در روز بحران امراض حاده و حمیات دمویه و صفراویه واقع میشود و فرق میان رعاف عرقی و شریانی آنست که خون شریانی بکثرت و بدفق می آید و رقیق و گرم و سرخ خالص باشد و بوثبات و حفزات خارج شود و ایضاً رعاف گاه باشد که با دوار معلوم آید ساکن شود و باز عود کند و گاهی دفعة واقع گردد و سیلان رعاف از احوالی ست که گاهی موجب راحت و منفعت بود و گاهی باعث ضعف و مضرت شود و آنکه سبب منفعت باشد عقب او راحت و سبکی سر از امتلا حاصل گردد و رنگ چشم و روی از سرخی شدید و سخنه بعد انقطاع باعتدال آید و لاسیما این منفعت مردم کثیر الدم و گرم مزاج و صاحب دماغ و جگر گرم را و در امراض حاده و اورام باطنه و خاصةً ورموی و صفراوی در دماغ پس در کبد پس در حجاب پس در ریه پیدا شود و نفع رعاف در ذات الجنب اکثر از آن ست که در ذات الریه باشد و رعاف در امراض حاده و خصوصاً مثل جدری و حصبه سود دارد و بحران بزرگ باشد و آنکه سبب مضرت بود و اسراف نماید ضعف آرد و رنگ روی زرد غیر معتاد یا رصاصی یا تیره از زردی و سیاهی شود و لاغری بسیار پدید آید و دست و پا سرد گردد و اگرچه خون باز ایستد عاقبت محمود نبود و آنکه رنگ و سبزردی گراید صفرا بر وی غلبه کند و نضر را و بخروج خون کمتر بود و آنکه رنگ او برصاصیت میل کند بلغم بران غالب آید و آنکه رنگ و بکمودت مبدل گردد سودا بران غلبه نماید و این شدید الضرر ست بنقص خون و غلبهٔ خلط ردی و جمیع کسانیکه رعاف بر ایشان افراط نماید از امراض ضعف جگر و استسقا و غیرها ایمن نباشند و شدید ترین ابدان از روی استعداد برای رعاف مراری صفراوی رقیق الدم اند و از رعاف معتدل انتفاع یابند علاج تبرید از لعاب بهدانه و شیرهٔ عناب و شیرهٔ مغز تخم تربوز و شربت نیلوفر بدهند و گاهی عوض مغز تخم تربوز تخم کاهو کنند

وگاهی عرق شاهتره نیز می افزایند وگاهی شیرهٔ تخم خیارین شیرهٔ تخم خشخاش سفید شیرهٔ کشنیز خشک شیرهٔ مغز تخم کدو شربت بنفشه یا شربت صندل اسپغول پاشیده
حسب حاجت همه یا بعضی از ینها می افزایند وگاهی صرف عناب بعرق شاهتره ده توله وشربت نیلوفر میدهند واگر خواهند شیرهٔ کاهو شیرهٔ تخم خرفه عرق بید وشربت عناب
وقدری کتیرا سوده بدهند وبعضی شیرهٔ بیخ انجبار چهار ماشه درآب بارتنگ سبز مروق پنج توله وآب ساده برآورده شربت حب الآس دو توله داخل کرده ویا شیرهٔ گلنار
شیرهٔ دم الاخوین هریک چهار ماشه همراه شربت مذکور میدهند ویا شیرهٔ بارتنگ شش ماشه شیرهٔ تخم خرفه شیرهٔ تخم کاهو شیرهٔ بیخ انجبار هر واحد یکتوله شربت نیلوفر دو توله
صمغ عربی کتیرا هر واحد یک نیم ماشه سوده پاشیده بدهند وگاهی بعد از فصد دم الاخوین شاخ گوزن سوخته طباشیر هر واحد یکماشه سوده در شربت انجبار یک توله
آمیخته خورانیده شیرهٔ بیخ انجبار پنج ماشه شیرهٔ حب الآس شیرهٔ تخم خشخاش شیرهٔ بارتنگ هریک هفت ماشه لعاب بهدانه سه ماشه در عرقیات برآورده شربت نیلوفر یا حب الآس
چهار توله داخل کرده بارتنگ چهار ماشه پاشیده میدهند واگر ضعف زیاده باشد مروارید زهر مهرهٔ بزی گل قبرسی گل مختوم هر واحد یکماشه در شربت انجبار وشربت یاقوت
علوی خان هریک یکتوله ورق طلا یک عدد آمیخته ملیسانند بالائش شیرهٔ بارتنگ وحب الآس هریک نه ماشه در عرق بارتنگ وکیوره هریک ده توله برآورده
شربت سیب وبه هریک دو توله تخم شربتی هفت ماشه بدهند ووقت شام قرص لبسد یا قرص خشخاش لبسدی سه ماشه در شربت یاقوت یک توله آمیخته همراه شربت
خشخاش وانجبار هریک دو توله در عرق سیب وابریشم وبارتنگ هریک پنج توله تخم خرفه خشک سه ماشه دهند غذا کلیهٔ بچهٔ بز وچوچهٔ مرغ وعدس ومونگ ماش
باسفاناخ پخته با برنج یا نان کنند واگر رعاف با غلبهٔ خون باشد اول فصد سر رو گیرند بعده تبریدات مذکوره یا تبرید عناب پنج دانه بعرق شاهتره یا وسیر مالیده
شیرهٔ تخم کاهو شش ماشه نبات دو توله داخل کرده دهند وچون نوبت بغشی رسد ادویهٔ قابضهٔ مقوی مثل طباشیر کهربا دم الاخوین مروارید هریک ماشه در
مربای سیب یک توله ورق طلا یک عدد آمیخته شربت حب الآس سه توله در عرق بارتنگ نه توله حل کرده دهند وغذا آش جو شربت نیلوفر واگر رعاف
با شقیقه ونزلی باشد که اول جریان آب نیلگون بعده خون از بینی برآید فصد سر رو نمایند بعده تبرید دهند واگر رعاف مع صداع باشد شیرهٔ کاهو شش ماشه
شیرهٔ کشنیز خشک چهار ماشه نبات یک نیم توله داخل کرده بدهند وآب کشنیز سبز وکافور قیصوم سیبنی به بینی اندازند وخون بگیرند واگر رعاف بعد حبس
از خوردن حریرهٔ خشخاش وبادام بسبب گرمی وحدت ماده باز جاری گردد وگاهی از ترشی نیز جاری می شود بعد فصد سر رو تبرید شیرهٔ تخم کاهو ولعاب بهدانه
وعرق شاهتره وشربت نیلوفر دهند واگر رعاف بعد ضربه رسیدن دوام نماید درین تبرید عرق عنب الثعلب عرق گاوزبان عوض عرق شاهتره داخل کرده
دهند وگل ملتانی آمله در آب ساگ سرخ سوده قرص بسته بر سر گذارند وآب کشنیز سبز وشیر دختر کافور سوده آمیخته در بینی اندازند وبالای سر وصدغین طلا کنند و
گاهی عوض تبرید نقوع عناب پنج دانه سپستان نه دانه کشنیز خشک آمله گل نیلوفر هر واحد شش ماشه در آب ترکرده شیره کاهو شیرهٔ مغز تخم کدو هر واحد
یک توله شربت نیلوفر دو توله داخل کرده میدهند ویا شاهتره کشنیز خشک هر واحد دو مثقال عناب هفت دانه شب در آب گرم ترکنند وصبح آب صاف
گرفته تخم کاهو تخم خرفه هریک مثقال در آب نقوع شیره برآورده باز صاف کرده دو توله شربت نیلوفر انداخته یک مثقال اسپغول پاشیده بنوشند وگویند کسی که
برعاف معتاد باشد بعد فصد سر رو بتکرار کهربا یک ماشه سوده با شربت انجبار بخورد وبقول اهل هند گل پلاس یک توله جوشانیده یا خیسانیده قدری شیرینی
داخل کرده عادی رعاف اگر چندی بنوشند دفع رعاف کند ونوشیدن رب انجبار پنج درم ویا پوست بیخ آن یک مثقال در رعاف مجرب سویدی ست وگویند
که شرب برادهٔ شاخ گاو وکذا اعظم فخذ آن سوده وکذا عصارهٔ آس وکذا خون ظبی وکذا امعا در زردی بیضهٔ نیم برشت آمیخته وکذا برادهٔ شاخ بقر وحشی هر واحد
قاطع رعاف ست وهمچنین کافور شرباً وضماداً وکهربا شرباً وتعلیقاً وطراثیث شرباً ونفوخاً مفید بالجمله بعد تبرید گل ارمنی یا نشاسته بسرکه سائیده بر سر ضماد نمایند
واگر آمله خشک تنها ویا با گل ملتانی در آب سائیده بر تارک سر ضماد کنند نیز مفید بود واگر حرارت زیاده بود کافور قدری افزایند وکافور در سرکه جوشانیده در
بینی چکانند وآنچه معمول ومجرب ست کافور قدری در آب افشرده سرگین خر حل کرده در بینی چکانند که در حال رعاف را بند میکند واگر قدری افیون اضافه کنند
قوی تر گردد وهمچنین پشم شتر سوخته در بینی دمیدن فی الفور حبس رعاف می نماید ونفوخ خاکستر خرمهره مجرب سرهندیست وکذا کاغذ سوخته بود از سوخته در بینی دمیدن مفید
دخانهٔ عنکبوت در سیاهی ترکرده بگرد آسیا آلوده در بینی نهند بعد از آنکه بینی را بگلاب وقدری سرکه شسته باشند ویا خانهٔ عنکبوت را بآب صمغ عربی ترکرده فتیله ساخته
اقاقیا گلنار کزمازج هریک نیم ماشه عدس گرد آسیا هریک یک ماشه سائیده بران پاشیده در بینی گذارند وضماد گچ کهنه در آب سائیده ویا آهک در سرکه حل کرده
سر نموده بر پیشانی وکذا کافور بر ناصیه یا یافوخ وکذا لک برگ کتار بر جبین وهمچنین ضماد سرتا جبین بسرگین گاو تازه که هنوز گرم باشد مجرب واقوی از ان ضماد

پیشانی بآب زبل خر وگلاب ست وکتائی خرد در آب سائیده وکذا آرد ماش ہندی در آب خمیر کرده بر سر ضماد کردن وکذا پوست درخت گولر وبرگ املی در آب
سائیده ویا آب کیله سعوط نمودن وکذا ضماد برگ نیب یا اجواین خراسانی ویا با برگ چولائی سائیده ویا شوره قلمی وسرکه سائیده وکذا پوست درخت گولر بآب
سائیده ٹکیه کرده بر یافوخ بستن وکذا سعوط بآب دوب سبز سائیده وکذا نوشیدن صندل سرخ سوده قدری کافور حل کرده وکذا ضماد گل ملتانی وریندول بآب
خرفه بر پیشانی وصدغین وتارک سر وکذا کائی تالاب از مجربات اہل ہندست وایضاً آرد جو بآب خرفه یا آب ساده وکذا لک اسپغول ناکوفته بسرکه سرشته بر پارچه
نیلی پهن کرده طلا کردن نافع وسعوط کافور یک حبه در یکدرم آب کشنیز سبز حل کرده مجرب وکذا گلنار ومهادرد وکافور در بینی چکانیدن واگر سرلیش را در سرکه پخته
بر تارک سر طلا کنند ہنگام ضعف از کثرت رعاف معمول ست وبعضے گل ملتانی برابر سرلیش میگیرند وسائیده نیم گرم بر پیشانی وبینی ضماد مینمایند وچون سرلیش کاغذ را
بگدازند وبر دو پارچه طویل که قریب یک انگشت عریض باشند طلا نموده یکی ازان از سر بینی تا موی سر بچسپانند ودیگرے از یک بناگوش تا بناگوش دیگر کشند
وہرگاه خون بند شود وخشک گردد سه قطره روغن گاو خام در بینی چکانند وچون از معاودت خون خاطر جمع شود پارچهای مذکور را بآب ترکرده فرود آرند در رعاف شدید
معمول استاد مرحوم بوده واگر فتیله را بسفیدی بیضه مرغ آغشته وکافور سوده بران پاشیده در منخر سائل الدم بگذارند وگل ملتانی بآب سائیده بر سر وجبهه وگردن طلا
نمایند وہرگاه خشک شود دیگر اعاده طلا کنند بتکرار عمل رعاف بند شود ومجرب ست وایضاً اگر کشنیز خشک آمله خشک ہر دو سائیده قرص بسته بر یافوخ نهند و
گل ارمنی افیون زہر مهره کاغذ سوخته بودار سوخته باریک سوده در بینی دمند نیز مجرب ست وچون مسکه بی نمک را بآب خرفه مکرر شسته وکافور بدان آمیخته
سعوط نمایند وبرگ کنار وبرگ بید وبرگ به وبرگ بکن ہر چه ازینها بہم رسد نرم سوده بر پیشانی ضماد نمایند فوراً رعاف بند شود ویا تازه کشنیز گرد آسیا کندر صبر
دم الاخوین شب یمانی ہمچون غبار سائیده فتیله از کاغذ یا پارچه ساخته در آب سرگین خر یا در سفیدی بیضه ترکرده با دویه مذکوره آلوده در بینی نهند خواه این ادویه مسحوقه
را با نبوبه در بینی دمند واگر فتیله را بسیاہی ترکرده در مازوی سبز خام شب یمانی گلنار جبسین نشاسته صمغ عربی مساوی نرم سوده آلوده در بینی گذارند ویا این ادویه
بانبوبه در بینی دمند نیز مفید بود ویا نشاسته گل ملتانی گیرو صندل ہر یک یکماشه افیون نیم ماشه کوفته بیخته سعوط نمایند واز آمله خشک بآب سوده ٹکیه ساخته بر یافوخ
نهند ویا آب پودینه با کافور در بینی چکانند وقرطاس سوخته یک جزو قلقطار نیم جزو باریک سائیده در بینی دمند ویا کندر صبر گلنار نوره زنده قلقطار غبار آسیا جبسین
خاکستر کاغذ مازو مثل سرمه سوده در بینی دمند وفتیله بدان آلوده در بینی داخل کنند واگر عفص کاغذ سوخته مازو دم الاخوین سوده نفوخ کنند ویا بفتیله آلوده
در بینی نهند مجرب حکیم عابد ست ویا بقول صاحب شفاء الاسقام آہک سفید زنده در بینی دمند مرةً بعد اخرى وبعد ازان فتیله بسپیدی بیضه ترکرده در آہک آلوده
در بینی در آرند وبقول مسیحی سنگ سیاه گرم کرده سرکه بران پاشیده بخار او گرفتن قطع رعاف نماید وگویند که آویختن سنگ یشب بر بر بخاصیت مفید رعاف ست
وگویند که اگر شاہتره تازه را بسایند وآب او بنوشند وچهره وپیشانی ومقدم سر را طلا نمایند یا شاہتره خشک را بآب سائیده بنوشند برائے رعاف حادث از حمیات
وغیره مجرب ست واگر زاج سوخته دم الاخوین گلنار سفید ابتاعی قشار کندر حرم سوخته گرد آسیا شاخ گوزن سوخته واگر نباشد شاخ بز سوخته گل قیمولیا
گل شاموس گل مغره براده آبنوس اقاقیا بیخ انجبار صمغ عربی کہربائے شمعی تخم پیس لبد سوخته نشاسته کوفته بیخته قدری در انبوبه کرده در بینی دمند وقدرے
بآب بارتنگ وآب خرفه سرشته بر پیشانی طلا سازند وفتیله از نسج عنکبوت ساخته بآب سرگین خر تازه ترکرده با دویه آغشته در بینی نهند جهت حبس رعاف
مجرب ست ومخترع والد حکیم علوی خان وگلنار چهار درم کندر دو درم مثل غبار سوده در بینی ذرور کردن وباقی در آب آس سبز سرشته ضماد نمودن مجرب
سوید لیست وتعلیق رسا دست نیم مثقال بر صاحب رعاف نیز مجرب اوست وگویند که تعلیق عقیق که رنگ او مثل ماء اللحم باشد وکذا حجر حاجی وکذا یاقوت و
کذا سنگے که در فانه جاری برآید نیز نافع وقلقطار نفوخاً ولتوقاً وطلاءً علے الانف وسرگین اسپ محرق بسرکه قطوراً وضماداً وبفتیله آلوده در بینی نهادن وخضاب
ہر دو دست بسرلیش وکذا اخطیا نای رومی ده درم حنا بست درم بریدین تا عصیین سه شب متوالی وہر روز بآب شستن مفید ست ودر خواص آمده که کعب با کبعض
بخون صاحب رعاف بر پیشانی او نوشتن قاطع رعاف ست وبدانند که سوای این تدابیر دلک قدمین ونهادن آن در آب سرد وبستن ہر دو بازو وتدین ورین
ران وخصیتین بعصابه محکم نیز فائده میکند وکذا بستن خنصر وبنصر محاذی منخر سائل نافع وگویند که خصیتین مرعوف در سرکه نهادن ہمان وقت خون بند نماید وبهر تسکین
حدت خون وتغلیظ آن آب سرد برف بر سر واطراف ریختن ونوشیدن ودر دہن گرفتن ودر بینی کشیدن ویا برف بر سر نهادن وبر پیشانی بستن ویا صندل وکافور وگلاب
بر پیشانی وجگر طلا کردن یا خرفه وگلاب وقدری سرکه ترکرده بعد حلق راس بر سر نهادن وشربت کادی وعناب وریباس ودربه یا شربت سیب وگلاب یا رُب

ترش یا شربت خشخاش نوشیدن و عدس مقشر و برنج پخته بآب لیمو خوردن نافع بود و در صورتیکه از استعمال حابسات بند نگردد و خوف سقوط قوت نباشد
فصد سر رو باریک کشایند از جانب محاذی منخر که ازان خون برمی آید و خون اندک اندک بتفاریق برآرند و محجمه بلا شرط بر ساقین و فخذین کشند و بر دوش و شکم
نهند و امر بحبس شدید نمایند و گویند که وضع محجمهٔ ناری زیر پستان جانب رعاف فی الحال قطع کند بالجمله در ابتدا تسکین و تبرید و تکثیف و در انتها وقت ضعف
حبس باید کرد و پیش از ضعف اماله از زانو یا حجامت و اگر امتلای خون و در در عروق باشد فصد سر رو ضرور است و الا نه و استعمال مبردات و تقلیل غذا مناسب
و در شرح نهرا اماله حجامت قفا بجای فصد باشد و جالینوس گوید رعافی که با تپ باشد فصد او را زائل کند و بقول رازی نهادن اطراف در آب گرم قاطع رعاف
ست و فصد رگ کتفی از خلف انفع از فصد مرفق ست و گویند که در رعافیکه از سعوط دوای حاد بهم رسد آشامیدن این تبرید حابس رعاف زهر مهرهٔ خطائی
جواهر مهره خاکستر تیواج هر یک یکماشه در شربت یاقوت یک توله آمیخته لیسیده بالائش شربت سیب و انجبار هر یک دو توله در عرق بیدمشک و عرق
ابریشم هر یک هفت توله حل کرده و ضماد پیشانی بلعاب در شیر بز سوده و سعوط آب برگ بید ساده و آب پشم صفادع و شیر زن مساوی و ضماد همه سر بعد
تراشیدن موی سر بدال مونگ مقشر در شیر بز سائیده و گل گڑهل و سداگلاب و یاسمین سفید هر یک دو توله در دهن گل یک نیم توله و بعد ساعتی ضماد دور کرده
ریختن آب یخ بر تارک سر و گردن بفاصلهٔ دو سه وجب تا یک گھڑی و نهادن پارهٔ برف در سوراخ بینی و غذا خشکه با بالائی جغرات در یک روز قطع می کنند
و اگر رعاف از استنشاق گرد گچ وغیره عارض شود بعد فصد سر رو گرفتن خون بدفعات پارهٔ برف در بینی گذارند و اندکی بر پیشانی و تارک سر نهند و بعد برآوردن
آن از بینی روغن کدو و خشخاش و بادام و شیر زنان و یا خر مساوی در بینی چکانند و یا بمسکهٔ مادهٔ گاو همه سر و کف دست و پای و خصیه چرب دارند و ضماد از پشم غوک
و برگ بید ساده و کشنیز و دادی و گل گڑهل و صندل سفید و گل ارمنی هر یک نه ماشه بر پیشانی و صدغین و یا فرق نهند و یا آب یخ و یا بشوره پرورده بر سر ریزند
و از حرکات عنیفه و هوای حار پرهیزند و غذا دوغ گاو با برنج یا بالائی ماست دهند و اگر از بوئیدن مشک و چند افتد شیر زن و خرفه و روغن مغز تخم کدو یا هو برابر
در بینی چکانند و شربت آلو و نیلوفر هر یک دو توله در عرق بید ساده و کاسنی و نیلوفر هر یک پنج توله حل کرده بنوشانند و غذا آش جو بشربت نیلوفر دهند
و ماء القرع یا ماء الجبن از شیر خر بشربت نیلوفر نوشانند و اضمدهٔ قابضهٔ مبرده استعمال کنند و سلطان محمد مراد در مجربات خود از ابن بیطار نقل کرده که شاخ
بقر راست اگر رعاف از طرف راست باشد و شاخ چپ اگر از چپ باشد در آب سائیده مرعوف بخورد مجرب ست و اگر غبار برنج که هنگام کوفتن
و سفید کردن او بهم رسد در بینی سعوط نمایند رعاف قطع کند و مغز خروس خام در رعاف سقطی و ضربی بتجربه رسیده و صاحب جامع الادویه گوید که
خون کبوتر ضماداً و قطوراً رعاف حادث از حجاب دماغ قطع کند و نفوخ خاکستر موی مطلق نفع بآن می نماید و جمله نافخ لطوخافی الانف قوی العمل ست و گویند
که رعاف گاهی از گرمی و خشکی بود و درین علاجها مفید نباید روغن بادام در روغن کدو سرد کرده در بینی چکانند و بر سر بمالند که مفید افتد و کذا چکانند و اگر قدرے
کافور درین روغنها حل کرده چکانند بغایت نافع بود و زود برطرف شود و ایضاً برای تسکین حرارت و سوزش بینی که منجر برعاف شود شیرهٔ مغز تخم کدو شیرهٔ مغز تخم
تربوز لعاب کثیرا لعاب بهدانه باهم آمیخته قدری سنگ جراحت سوده داخل کرده در بینی کشند که خون بند میکند و مجرب ست و شیخ میفرماید که رعاف بحرانی مانند
آن و آنکه از نفس خود واقع شود سبیل علاج او آنست که تا سقوط قوت محسوس نگردد علاج حبس او نکنند و لهذا ست که نوبت بخروج چهار رطل خون میرسد و درین
حالت واجب ست که هنگام شدت افراط رعاف بحبس او بپردازند و اما غیر آن را علاج با دویهٔ حابس رعاف نمایند و در رعاف که بسبب استعداد بدن صفراویت
او افتد دوام استفراغ صفرا ازان قبل از حدوث او و تعدیل خون آن با غذیه و اشربهٔ مطفیه واجب ست و فصد بهترین علاج ست که بدان حبس رعاف نمایند
چون باریک بکشایند از جانب مقابل منخر مشارک و خصوصاً هرگاه غشی واقع شود و گیلانی گوید که علاج رعاف بحرانی بحبس جائز ست چون بحد سقوط قوت
رسد و دران هنگام بگیرند صبر و کندر هر دو جزو و دران فتیلهٔ مبلول بسرکه آلوده در بینی نهند و یا دقاق کندر و دم الاخوین و انزروت و صبر و مر مساوی
کوفته بیخته فتیلهٔ پارچهٔ کتان بسرکه تر کرده بدوا آلوده اندر بینی گذارند و شب یمانی و نشاسته مثل سرمه سائیده در بینی دمیدن نافع ست توضیح ادویهٔ
حابس رعاف و خون یا قابض اند یا مبرد مغلظ مجمد یا معزیه لزجه یا حادهٔ کاویه یا ذوالخاصیت یا جامع دو یا سه امر مذکور و هر واحد ازینها بحسب سبب
موجب استعمال نمایند اما قابضات مثل عصارهٔ لحیة التیس و اقاقیا و گلنار و گل سرخ و عدس و مازو و کزمازج و حضض و عصارات برگ آس و عوسج و برگ
امرود و برگ بره و عصی الراعی ست و اما مبردات مغلظه بعضے ازان مبردات بالفعل اند مثل یخ و برف و آب شدید البرد و بعضی مبردات بالقوه اند مثل افیون

وکافور و بزر البنج و تخم کاہو و عصارۂ برگ او و برگ بید و آب شگوفۂ خرما و قاقیا و عصارۂ بارتنگ ہمہ غیر مطبوخ و اما مغریات مثل غبار آسیا و دقاق کندر و صمغ عربی و
سریشم و گل ارمنی و گل مختوم و دم الاخوین و اما کاویات مثل انواع زاجات و قلقطار و زنگار وغیرہ ادویۂ خورندہ گوشت و سوزانندہ و خشک کنندۂ عضو ولیکن واجب
ست کہ اینہا را باحتیاط استعمال نمایند چہ بسا است کہ خشک ریشہ پیدا کنند و بعد سقوط او از اول زیادہ باعث شر و فساد میگردند و اما ادویات ذی خاصیت
مثل سرگین خر و آب بادروج و آب پودینہ و خانۂ عنکبوت ست و باید دانند کہ اقسام ادویۂ مذکورہ یا بطریق سعوط و یا نشوق و یا فتیلہ و یا نفوخ
و یا ضماد و طلا و یا شموم و یا حشو استعمال نمایند اما سعوطات پس بگیرند آب شگوفۂ خرما و اقاقیا ہر واحد نیم اوقیہ کافور یک حبہ مدام در بینی چکانند و یا عصارۂ
بلح یعنی شگوفۂ خرما مع عصارۂ لحیۃ التیس و کافور بعمل آرند و ایضاً آب بلح مع عصارۂ گندنا و یا آب مالح مرقطور نمایند و آب کشنیز بمرات و یا عصارۂ قاقلی
غیر مطبوخ و یا آب خیار مر بکافور و یا عصارۂ بادروج بکافور و یا آب بارتنگ بگل مختوم و کافور کہ مجرب سرہندی ست و یا عصارۂ عصے الراعی با آن ہر دو
و آنچہ درین باب بالغ النفع ست آب سرگین خر تازہ است و اگر خروج خون بکثرت محسوس شود و احتیاج داغ بینند زنگار محلول در سرکہ اندک اندک
قطور نمایند و ایضاً استعمال سعوط گلنار باریک سودہ با آب بارتنگ بجہت قبض و تبرید و ایضاً آبی کہ دران افیون گداختہ باشند بنا بر تجمید نافع و حفص سوختہ
در آب بادروج یا آب برف مع آب کراث مفید و کذا سعوط اختای بقر محرق بسرکہ مخلوط و یا خون حداۃ و یا کافور دو حبہ با آب آس تازہ و یا مداد بسرکہ حل کردہ
و یا عصارۂ مامیران و یا آب گندنا بسرکہ و کندر و یا اثمد بعصارۂ بلح حل کردہ و یا عصارۂ سداب بسرکہ و یا عصارۂ برگ انجرہ و یا قلقطار بعصارۂ کراث و یا حب الآس
و یا صدف مع لحم او کوفتہ در سرکہ حل کردہ و یا آب ثمر یا برگ مغیلان و کذا آب کاہو بکافور و کذا عصارۂ برنجاسف بسرکہ و کافور و یا آب پوست طلع بروغن گل و یا
پوست بیضۂ سوختہ با آب کشنیز سبز و یا آب برگ طرخون و یا آب شجرۂ ابی مالک و یا حلزون بری بسرکہ سائیدہ و یا آب ہوفاریقون ہر واحد قاطع رعاف ست
و تبلیلہ گل عصفر انار خام برابر سودہ با آب سعوط کردن منقول از اہل ہند و معمول والد مرحوم ست و مؤلف گاہی درین بعض ادویۂ دیگر مثل گل ارمنی و صمغ عربی
و کافور حل کردہ بعمل آوردہ و سریع الاثر یافتہ و یا کندر و افیون کافور ہر یک یک حبہ با آب سائیدہ در بینی چکانند و یا کاغذ سوختہ پوست تخم مرغ سوختہ اقاقیا مازو
سوختہ در سرکہ سرد کردہ پوست انار ترش کندر صدف سوختہ شادنج مغسول ہر یک یک جزو کافور ربع جزو کوفتہ بیختہ با آب بادروج در بینی چکانند و اگر کافور
چہار دانگ افیون کندر صدف سوختہ شادنج ہر یک سہ درم قرطاس سوختہ زاج سوختہ شب یمانی بریان مازو در سرکہ سوختہ عصارۂ لحیۃ التیس گلنار
دم الاخوین ہر یک چہار درم بکوبند و بیزند و بعصارۂ بادروج و عصارۂ لسان الحمل بسرشند و خشک کنند و سہ بار چنین کنند پس قرصہا ساختہ نگاہ دارند
و بوقت حاجت بجزئے مناسب سائیدہ در بینی چکانند خون آمدن از بینی باز دارد و اگر قرطاس مصری سوختہ پنج مثقال مازو سبز سوختہ در سرکہ سرد کردہ دہ مثقال
شب یمانی اقاقیا ہر یک پنج مثقال عصارۂ لحیۃ التیس زاج سفید سوختہ ہر یک ہفت مثقال رامک سک ہر یک دہ مثقال کافور قیصوری پنج مثقال
کشنیز سوختہ ہشت مثقال کوفتہ بیختہ در آب بارتنگ آمیختہ سعوط سازند رعاف قوی را قطع کند و اما نشوقات پس استنشاق آب سرد ممزوج بسرکہ نافع
ست و اگر در آب آملۂ سبز و آب کشنیز سبز صمغ عربی و افیون قدرے آمیختہ استنشاق نمایند رعاف را کہ از انفتاح دہن رگ بینی باشد مفید بود و کذا عصاۂ
سلاج القطرب و کذا اشک شتر سودہ و کذا زاج و کذا غبار الرحی و کذا کہربا ہر واحد نافع ست و اما فتائل بگیرند فتیلہ و در سیاہی دوات آلودہ زاج سودہ
بران پاشیدہ و یا فتیلہ بسفیدۂ تخم مرغ آلودہ قدری کافور سودہ بران پاشیدہ در بینی نہند و ایضاً از عصارۂ برگ ترلیص ریشم خرگوش و سرگین خر خشک یا تر و
عصارۂ گندنا و کندر فتیلہ سازند و آنچہ مجرب ست فتیلۂ رسوت سوختہ در آب بادروج ست و ایضاً فتیلہ از غبار آسیا و دقاق کندر و صبر بسرکہ
و سفیدی بیضہ مجرب شیخ الرئیس ست و ہمچنین فتیلہ از زاج و کاغذ سوختہ و قنتار کندر با آب بادروج و کذا کتان فتیلہ بگلاب تر کردہ در قلقطار و صبر آلودہ
و یا فتیلہ در آب گندنا تر کردہ نعناع خشک سودہ پاشیدہ و یا فتیلہ اسفنج در زفت گداختہ در سرکہ تر کردہ و یا فتیلہ از نسیج عنکبوت و قلقطار و زاج و اندکے
زنگار بکار برند و بدون زنگار مجرب سرہندی ست و بقول صاحب کامل ہر سہ اجزاے اول مساوی باریک کوفتہ در سرکہ سرشتہ بر فتیلۂ کتان طلا کردہ
در بینی نہند و یا فتیلۂ پشم خرگوش در کندر و صبر کہ بسفیدی بیضہ سرشتہ باشند آلودہ و ایضاً فتیلۂ زاج سوختہ دو جزو افیون یک جزو در سرکہ آمیختہ و یا فتیلۂ
پوست بیضہ سوختہ در سیاہی مازو مخلوط کردہ و فتیلۂ نورۂ مغسول بسفیدی بیضہ مجرب ست و یا پھٹکری گلنار مازو صمغ عربی افیون سودہ فتیلۂ کاغذ
بسیاہی آلودہ دوا بران پاشیدہ در بینی گذارند و یا فتیلہ از نسیج عنکبوت و قلقطار محرق با سرکہ سرشتہ ساختہ در بینی گذارند و یا بقول قرشی افیون

ربع درم غبار آسیا گلنار مازو ہر واحد نیم درم سوده بآب سرگین خر سرشته بخانه عنکبوت آغشته در بینی پر کنند و گلاب و کافور بر پیشانی لطوخ نمایند ویا اقاقیا
در آب کنند و قلقطار و زبل حمار تر یا خشک یا پشم خرگوش بآب گنند تا یا آب با دردج یا بآب خرفه فتیله ساخته در بینی نهند ویا فتیله از گرد آسیا و کندر و دم الاخوین
و شب یمانی آلوده بعمل آرند وایضاً قرطاس سوخته پوست بیضه سوخته شاخ گوزن سوخته اقاقیا پوست انار ترش شب یمانی مساوی باریک سوده در آب
برف آمیزند و فتیلهٔ خرقهٔ کتان بدان آلوده در بینی نهند که مجرب گیلانی ست و کذا اغری السماک سوخته و مثل کافور سوده بسرکه آمیزند و فتیله بهمان آلوده در
بینی نهند که فی الفور قطع رعاف کند ویا بقول مسیحی فتیلهٔ خرقهٔ کتان در سیاهی آلوده بمازو محرق مطفی بسرکه و شب یمانی و کافور آغشته در بینی نهند و آگر مازو شب یمانی
گلنار نشاسته صمغ عربی سوده بر فتیلهٔ کاغذ که بعداو تر کرده باشند پاشیده در بینی بدارند نیز مجرب ست ویا قلقطار اقاقیا موی خرگوش خاک کندر سرگین خر همه را
بآب گند نا سرشته و فتیله ساخته در بینی نهند ویا مازو سوخته در سرکه سرد کرده دو ماشه زاج سیاه چهار ماشه شب یمانی شش ماشه کافور یک دانگ کوفته بیخته فتیلهٔ کتان
بعصارهٔ سرگین خر آلوده و در ین دو دگر دانیده در بینی نهند ویا فتیله بسرکه آغشته و بزیره سوده آلوده ویا بقلقطار آمیخته در بینی نهند و کذا فتیلهٔ برگ بیخ سوده و کذا فتیلهٔ
صدف مع لحم او کوفته و کذا انفحهٔ ارنب بآب کشنیز سبز سرشته بفتیله آلوده و کذا فتیله از کلخ ساخته و کذا از قنه ساخته در بینی گذاشتن نافع ست واما نفوخات
حضض تنها سوخته یا در پارچهٔ کتان بسته بسوزند و خاکستر او سوده در بینی دمند وایضاً غوک سوخته در بینی افشانند و همچنین غبار آسیا یا غبار گل خزف سفید یا نوره
مطفی و همچنین قشار کندر و کاغذ سوخته و شاخ بز سوخته و زاج مساوی در بینی دمند و کذا لک پوست ثمر ولب مجفف مسحوق مجرب دیگر بند تگرگ در کوزه کرده تجدید
گل او نمایند و اگر آن گل کلال باشد جید تر بود و سر آن به بندند حتی که در سایه خشک کنند و بوقت حاجت مثل غبار سائیده در بینی نفوخ نمایند
که فی الفور رعاف بند گردد ویا پوست بیضه سوخته بعمل آرند که مجرب ست و بعضی گفته بیضهٔ درست را بسوزند تا سفیدی آن سیاه گردد باریک سائیده
بانبوبه در بینی دمند وایضاً چراتیه و گل نسرین و تخم گل و قرنفل هر واحد درم مازو هر واحد نیم درم اندکی مشک و کافور در بینی ایام متوالی بدمند و نفوخ قرن
ایل و قشر بیضه و لبسد و کهربا همه سوخته مساوی نرم سوده و کاغذ سوخته و ودع محرق سوده نافع و نفوخ پر طاؤس سوخته سوده عجیب الاثر ست در حبس رعاف
ویا دارائی سرخ را با خون رعاف آغشته و سوخته خاکستر آنرا در بینی دمند یا کهربا سوده ویا لبسد و مروارید سائیده نفوخ نمایند و کذا کندر سوده یا سرگین خر خشک
سوده نفوخ کردن مجرب ست و نفوخ شب یمانی و نشاسته مساوی مثل سرمه سائیده نیز مفید و نفوخ اخثای بقر محرق مسکن رعاف است و سرمه
قاطع رعافی ست که از حجاب دماغ عارض شود و اقوی از ین زبل حمار محرق ست و نفوخ قشار کندر قرطاس مصری سوخته زاج سوخته دم الاخوین غبار آسیا
جمله مثل کحل سائیده مجرب حکیم عابد ست و کذا دم الاخوین گل ارمنی صمغ عربی کوفته بیخته در بینی دمیدن مجرب ست و نفوخ خاکستر انبوبهٔ پر طیور مغسول مجفف لقا
مجرب و همچنین خون خروس خشک کرده در بینی دمیدن مجرب ویا کاغذ سوخته پوست بیضهٔ مرغ سوخته مازو سوخته بسرکه سرد کرده پوست انار ولایتی صدف سوخته
شادنج عدسی مغسول خرمهره سوخته هر یک سه ماشه کافور یک نیم ماشه نفوخ کنند یا دارائی سبز کهنه سوخته بھوج پتر سوخته شاخ گوزن سوخته دم الاخوین غبار
آسیا هر یک سه ماشه بکار برند وایضاً نفوخ شب یمانی و سرمه و کذا لک نفوخ شقایق و اگر گل مختوم شب عصارهٔ لحیة التیس کافور در بینی دمند رعاف قطع کند
و نفوخ قلقدیس مع کافور سوده ویا مازو سبز سوده همین اثر دارد ویا دقاق کندر دم الاخوین از روت باریک سوده در بینی دمند ویا کهربا گل سرخ گلنار مازو برابر
نفوخ نمایند و کذا خاکستر قرطاس و عفص محرق مطفی بسرکه و دم الاخوین و نوره و زاج سوده قدری در بینی دمند بعده فتیله در سفیدی بیضه تر کرده در دوای مذکور
آلوده در بینی نهند ویا کاغذ سوخته و ودع سوخته کهربا یک جزو قلقطار نیم جزو باریک سوده در بینی دمند یا زاج مصری و کندر و مازو سوخته در سرکه سرد کرده قلقطار سوخته
مساوی باریک سوده نفوخ کنند یا فتیلهٔ پارچهٔ کتان که در آب برف و سرکه تر کرده باشند بدان آلوده در بینی نهند و اگر گلنار مازو افیون گرد آسیا کافور
دم الاخوین کهربا همه ادویه مساوی نرم سوده اول بینی را بگلاب بشویند قدری از ان بانبوبه در بینی دمند در حبس رعاف از مجربات حکیم علویخان ست وایضاً
قشار کندر نشاسته دم الاخوین صمغ عربی مقناطیس سوخته گل مغره گل شاموس کافور نشارهٔ آبنوس عفص شاخ بز محرق ادیم محرق گرد آسیا باریک سائیده بدستور استعمال
نمودن از مجربات حکیم محمد هادی والد حکیم ممدوح ست و عفص گل ارمنی کهد و سوخته پارچه سوخته کاغذ سوخته آمله خشک افیون صمغ عربی کتیرا کهربا سوخته
طباشیر بریان کوفته بیخته نفوخ کردن از مجربات فقیر ست ویا قلقطار نیم جزو قرطاس سوخته صدف سوخته هر یک یک جزو بسیار باریک ساخته در بینی دمند
و اگر شب یمانی قلقطار سوخته قلقدیس زاج شاخ گاو کوهی سوخته ودع سوخته مغسول مازو سبز سوخته مطفی در سرکه کافور کاغذ سوخته باریک ساخته در بینی

دمند رعاف شدید را بند کند و جالینوس گوید که سرسہ یک جزو شب یمانی مازو گل ارمنی مکدنیم جزو کہربا ربع جزو مثل غبار لبسایند پس آب بلج سبز و آب آتش یک
جزو و آب کشنیز نیم جزو چند انکہ مضاعف ادویہ باشد صلایہ کنند تا غلیظ گردد و شیاف ساختہ خشک کنند و وقت حاجت سائیدہ بطریق نفوخ استعمال نمایند
و طلاے گل بدن لگل در آب سرد سرشتہ خیلے نافع ست و گویند کہ نفوخ برگ سداب یا لبسبو یا تخم آن سودہ و کذا برگ خشک بنجرہ سودہ و کذا خون خشک
کبوتر و کذا برگ خشک کدو و کذا گل آن و کذا گلنار و کذا فوہ الصبغ و کذا بردی سوختہ و کذا مازو مثل غبار سائیدہ و کذا مازو محرق و بلوط مصطفی لبسرکہ و کذا زاج تنبیج
سودہ و کذا اسفنج محرق و کذا القم سودہ و کذا کشنیز خشک بریان باریک سودہ و کذا پوست بیضہ و کہربا و ودع سودہ و کذا کبد ماعز سوختہ و کذا زیرہ کرمانی
سودہ نیز ہر واحد قاطع رعاف ست و نفوخ حجر احمر رومی سودہ مجرب سویدی ست و این قرص نیز مجرب ست قرطاس محرق مازو اقاقیا دم الاخوین زاج شبّ یمانی
مساوی باریک سائیدہ بآب آس سبز قرص سازند و خشک کردہ باریک سودہ نفوخ نمایند و بدانند کہ ہرگاہ نفوخ استعمال نمایند ساعتی بینی بگیرند تا انچہ لبسوی
دہن نازل شود از خون تبزق نمایند و باید کہ نفوخ بانبوبہ نمایند و اما ضمادات و اطلیہ بگیرند آب برگ بید و برگ انگور و برگ آس و گلاب ہمہ را سرد کردہ
خرقہ کتان تر نمودہ بر پیشانی گذارند و کذلک جمیع ادویۂ بارد قابض مخدر معروف بگیرند در عصارات بارد قابض مثل عصارۂ اطراف بید و عوسج و شاخ
انگور و برگ امرود و بہی و عصی الراعی حل کردہ ضماد و طلا نمایند و ضماد برگ خلاف و کرم و کمثری و سفرجل و گل سرخ تازہ لبسرکہ کہنہ و اندک آرد جو سرشتہ و کذا طلاے
راس و جبہہ لگل ارمنی و اقاقیا و آرد عدس و گلنار و صندل و کافور و قدرے افیون مجرب حکیم عابد سرہندی ست و یا گل ملتانی مغز تخم کدو کشنیز خشک آملہ
خشک بر پیشانی ضماد نمایند و اگر رعاف شدت نماید عصارۂ لحیۃ التیس گل ارمنی آرد عدس گل سرخ آرد جو صندلین گلنار فارسی برگ کرم برگ بید برگ خشخاش
زاج مصری قلقطار محرق مساوی کوفتہ بیختہ باسرکہ کہنہ سرشتہ بر جبہہ و یافوخ ضماد نمایند و یا بقول مسیحی و جرجانی آرد جو خطمی گل ارمنی اقاقیا عصارۂ لحیۃ التیس گلنار
صندل و اندکی کافور و افیون لبسرکہ سرشتہ بر سر و پیشانی طلا نمایند و طلاے جبہہ بحسین محرق منخول در سفیدی بیضہ سرشتہ مصطکے کندر بران پاشیدہ و یا جبسین و عدس
و گل ارمنی نافع ست و اگر بہر النفحہ در آب سرشتہ بر منخرین گذارند یا در داخل آن لطوخ نمایند رعاف را قطع کند و یا بقول صاحب کامل دل آب شدید البرد بر سر ریزند
بعد ازان مازو سبز و پوست انار گل سرخ مکدیک جزو عدس مقشر دو جزو حضض برابر ہمہ سائیدہ در آب آس و گلاب سرشتہ بر جبہہ و یافوخ ضماد کنند و اگر خرقہ
کتان لگلاب کہ ببرف سرد کردہ باشند تر کردہ بر تارک نہند قوی تر خواہد بود و یا لوبیا سائیدہ مطبوخ لبسرکہ ضماد نمایند و یا گل ارمنی عصارۂ لحیۃ التیس آرد عدس آرد جو
گلنار مکدیک جزو کافور افیون مکدربع جزو باریک سائیدہ لبسرکہ سرشتہ ضماد سازند و گویند کہ سرگین کبوتر یا خر سوختہ لبسرکہ بر حوالی بینی طلا کردن بیعدیل ست
و یا آرد عدس آرد لوبیا صندل خطمی آہک کشتہ و قدری کافور در آب آس تر در سرکہ سرشتہ بر سر طلا نمایند و اگر آرد جو گیرد و گل ملتانی آملہ ہر یک سہ ماشہ نشاستہ
صندل سرخ گچ کہنہ گل اجاع ہر یک نیم تولہ کافور افیون ہر یک یک ماشہ باسرکہ و گلاب یا آب بکن یا آب کشنیز سبز بر پیشانی و تارک سر طلا نمایند از مجربات
عم حکیم شریف خان صاحب ست و کذا یک نشاستہ صندل سرخ گل ملتانی لبسرکہ و گلاب سائیدہ بر پیشانی طلا کردن و ایضاً عدس مقشر صندل سفید خطمی سفید لا یشاخ و اندک
کافور باآب مورد بر یافوخ و پیشانی طلا نمایند کہ مجرب ست و یا صندل سرخ تخم کاہو آب کشنیز آب خیار آب خرفہ کافور شاہترہ گیرد مساوی گرفتہ طلا نمایند و آرد جو گلنار
اقاقیا عصارۂ لحیۃ التیس افیون صندل سفید از ہر یک سہ درم کافور دانگے لگلاب سائیدہ بر پیشانی ضماد نمایند کہ براے رعاف قوی تر مجرب ست و یا اقاقیا نشاستہ
گل ارمنی گلنار مساوی کوفتہ بیختہ باآب مورد یا آب برگ تاک یا آب برگ بارتنگ سرشتہ طلا نمایند و ایضاً ضماد برگ آس سائیدہ و کذا گلنار باآب بارتنگ و کذا
صدف مع لحم او کوفتہ و کذا غبار آسیا و کذا استخوان سوختہ لبسرکہ بیختہ و کذا زبل حمار وحشی بزردی بیضہ و کذا افیون لگلاب حل کردہ ہر واحد نافع ست و کذا آملہ در شیر
سودہ و قوی تر ازین انیست کہ آملہ گل سرشود در خانۂ آہن گران آرد نخود بریان ہر یک ہفت ماشہ در آب گل بسدا گلاب سائیدہ ضماد نمایند و اما شمومات
سرگین تازہ شمیدن نافع ست و کذا گلاب و کافور و سرکہ و صندل بوئیدن و کذا شم الرائحۃ منتن و کذا شم کافور تنہا و کذا شعر عیدی بخور آنافع و اما حشایا پس بر لیشتی
و لبسر جاروب و ببینی پر وے و یا سائر تدبیر کہ از نبات جرمی آید بینی را بر نمایند لعلیم لبقول شیخ در رعاف صعب کائن از غلیان حرارت شدید یا انفجار شرائین لابد
ست از فصد سرو باریک متقابل منخر و سائل و از حجامت موخر سر لبشرط خفیف و بر پستان متقابل تعلیق بلا شرط دارد لگہے باخراج خون از فصد قیفال یا از رگ کتفی
چندان حاجت افتد کہ غشی کند و چون مؤدی لغشی گردد فی الفور ساکن شود و آین در رعاف شدید ہا ذرلکار برند بلکہ واجب ست کہ فی الفور مبادرت کنند
چون لبشدت رعاف و حفظ احساس نمایند قبل ازانکہ قوت ساقط شود و اگر بحفظ شدید یعنی لبقوت و دفع شدید نباشد و لیکن بتغیرات و یا بنوائب باشد درین صورت

واجب ست که اخراج خون از فصد اندک اندک بمرات متوالی نمایند و هرگاه فصد بمبلغ کفایت رسد لازم ست که بتغلیظ خون متوجه شوند بدانچه مبرد او باشد و یا بدانچه
مغلظ او بود و اگرچه مبرد نباشد مثل عناب و حجامت بر مقادمت دم غالب قدرت ندارد بلکه واجب ست که اول باخراج از فصد او را بکاهند بعد از ان محجمه استعمال نمایند
و نهادن محاجم می شرط بر کبد اگر رعاف از طرف راست آید و بر طحال اگر از یسار باشد و بر هر دو اگر از جانبین بود از اجل معالجات ست و ایضاً واجب ست که
اطراف به بندند حتی که خصیتین و قدمین از ساق و لبستن هر دو گوش بغایت نافع و لازم ست که نطول بسیار بآب سرد کنند و لباست که احتیاج نشانیدن انسان
در آب بارد و برف افتد حتی که اعضاے او لسبزی گرایند اگر مانعی مثل هزال و شیخوخت و ضعف قوت نباشد و اکثر بر سر او آهک کشته صرف یا آهک محلول بسرکه
غلاف می نمایند و بر سر او میاه مبرده ببرف می ریزند حتی که حذر آرد لیکن گاهے ریختن آب شدید البرد خون را در تجتشیئه دماغ منجمد و منعقد میگرداند پس افراط
او نشاید و بیشتر ضرورت لفتائل قویه زنگاریه افتد و بآب بارد ورج مع کافور و مومیائی خالص بوزن درم سعوط کنند و کمتر از ین نیست که آب ببرف سرد کرده در
دهن گیرند و بدانند که اکثر انسان در رعاف زنده می مانند تا آنکه زیاده از لبست رطل تا لبست و پنج رطل خون از ان خارج میشود پس می میرد و بیشتر غشی که از ان واقع
میشود بسبب قطع رعاف میگردد و اما اغذیه مرعوف عدسیه لسماق یا لبسرکه یا بحصرم و مانند آنست مثل رمانیه و تفاحیه و حصرمیه و سماقیه در جلیه و کاهو لبسرکه و غیره فرورات
بارد بالطبع و بالفعل بر برف سرد کرده و نیز تازه از اغذیهٔ موافقهٔ مناسبه برای مرعوفین ست و لبا نیز محمود ست و کذلک شیر های جوشیده تا آنکه غلیظ گردد و بیضه
جوشانیده برای آنکه مستعد برعاف لسبب صفرا و یت خون باشد مفید و ترشیها بیشتر لصاحبان رعاف مضرت میکنند لسبب آنکه در آنها تقطیع و تلطیف ست پس لقول
صاحب شفاء الاسقام در محرورین استعمال نمایند و آنچه دران قبض مع حموضت باشد اختیار کنند و سرد کرده لعمل آرند و رشته بنا بر لزوجت و تغذیهٔ او و اسفاناخ
و ملوخیا بجهت تبرید آنها نافع در رعاف که بر سبیل بحران باشد اگر افراط کند شوربای چوجه مرغ دهند و در ابتدا سویق شعیر یا مغز نان مغسول بآب فواکه لبشربت
نیلوفر شیرین کرده بدهند و او ستاد او گفته که رعاف و جمیع اقسام نزف الدم که با سهال باشد یا بنفث یا غیر آن هرگاه افراط کند دران احتیاج تغذی لحوم می
افتد تا آنچه مستفرغ شده بدل او گردد و خوف سقوط قوت نماند و عادت حذاق در چنین صورت آنست که امر میکنند بترفه آن در صباح و منع می نمایند از ان
در عشاء الا هنگامیکه ضعف بسیار باشد در صباح و عشا رخصت میدهند و خوردن جغرات و نان رطب نیز مفید گفته اند و گویند که از کثرت اکل کرسنه رعاف پیدا میشود
و لقول صاحب کامل با وجود علاجات مذکوره تدبیر مغلظ خون با غذیهٔ غلیظه مثل اخبصهٔ معموله بآرد و نشاسته و برنج معمول لبشیر و بیضهٔ مشوی استعمال نمایند و لعضے
کسان را از ان جا که رعاف بسیار عارض شود همین اغذیه دهند و به پنیر تازه و لبا و لحوم حملان و هرائس و گندم مطبوخ لبشیر غذا سازند و لقول شیخ جماعتی از مجوسین
زعم کرده است که دماغ ماکیان از افضل غذای ایشان ست بلکه از افضل دواست برای کسے که رعاف او از ضربه و سقطه باشد و لیکن واجب ست که در ان
افراط نمایند و بمرات متوالیه استعمال کنند و شراب از جهت آنکه تقویت می نماید نفع میکند و از جهت آنکه مهیج خون ست مضر بود و پس اگر لسوی او اضطرار از جهت تقویت
باشد قدری ممزوج استعمال نمایند و چون اضطرار لسوے او نباشد در رعاف باسقاط قوت ناچار مد نوشیدن او نشاید و واجب ست که محافظت نمایند و بر پشت
خواب نکنند تا چیزے از خون لسوے شکم نازل نگردد و منجمد نشود که نفخ معده پیدا کند و نبض ضعیف گردد و هیجان غشی نماید و هرگاه چیزے نازل شود و در معده
در معده باشد قی نمایند و مبادرت باین کنند هرگاه نزول او لسوے معده محسوس گردد و اگر از معده بامعا [illegible] کرده باشد حقنه نمایند که لسرعت خارج شود و در
معده و امعا باقی نماند تفهیم خلاصهٔ کلام طبری درین مقام آنست که گاهے رعاف کثیر مع بواسیر انف حادث میشود حتی که ضعف و تغیر رنگ پیدا میکند و علاجش
اولا امالهٔ ماده و جذب او ست لسوے خلاف جهت لفصد اگر قوت متحمل باشد و حجامت ساقین و وضع محاجم تحت ثدیین لغیر شرط و لبستن ساقین و مالیدن قدمین
بعده لقوت مریض نظر کنند اگر احتمال استفراغ نماید بمطبوخ افتیمون تنقیه نمایند و از اغذیهٔ غلیظه پرهیز کنند و بر چوجه مرغ و تیهو و تدرو اگر ممکن باشد و الا لحم حلوان
و بیضهٔ نیمبرشت اقتصار ورزند و از البان و سموک و نمک سود و گوشت شکار حذر نمایند پس اگر دم رعاف بواسیری ازین تدبیر منقطع نگردد بگیرند قلقدیس و قلقطار
و زاج مساوی و مداد چینی مثل نیم جزو از ان و کافور مثل ربع جزو از اجزای آن و جمله بسایند و در سرکهٔ کهنه حل کرده دو فتیله ساخته در هر دو منخر نهند و اگر خون بند نشود
آب سرد بر سر ریزند تا آنکه سردی در دماغ محسوس گردد و سفیداب یا آهک در سرکه حل کرده بر پیشانی ضماد سازند و محاجم زیر پستان و بر نقره نهند و ساقین به بندند
و در آب گرم پا بیاسایند و این هر دو خلت چون قرار گیرد و مزاج مریض احتمال نماید هر روز صبح حب مقل یک نیم درم یا دو درم و تا سه درم لقدر قوت علیل و قلت
اعراض و نوع از ان بدهند و گاهی رعاف غیر از ین سبب بباعث گرمی مزاج دماغ از مشی در آفتاب یا از هبوب سمائم یا از حدت خون و غلیان او در جگر و عروق

حادث میشود بواسطهٔ انصداع عروق پس اگر عرق منصدع شعبه باشد قطع رعاف سهل بود بتبرید مزاج دماغ وشم سرکه وکافور منقطع گردد واگر رگ بزرگ باشد در قطع او تعب
شدید بود وکثرت خون بحسب امتلای بدن باشد وطریق معالجهٔ این همه قطع سبب ست واگر سبب اندفاع او بطریق بحران باشد اعانت بحران نمایند بعده تعدیل مزاج
علیل کنند اگر تغیر شده باشد در مداوات او طریق تلطیفه بطور امراض حاده مسلوک نمایند وبر تقلیل غذا اختصار کنند وباصلاح او پردازند اگر در مزاج مریض حدت
باشد بهر تسکین و تعدیل او تبرید زیاده نمایند وفصد قیفال کنند وفتیلهٔ مذکور در بینی نهند وهر دو بازو وساق بربندند واگر فائده نشود محاجم زیر پستان نهند واز اغذیه بماء قیه
وحصرمیه بجوجهٔ مرغ ومزوره اقتصار ورزند وبیخ التیس وبرگ اسپغول وبرگ بارتنگ هر واحد یک باقه در آب بپزند تا مهرا شود وآب او یک رطل صغیر بگیرند وبران
روغن سرد که در روغن گل قدرے جوز السرو جوشانیده باشند حتی که قوت او در روغن ظاهر شود از ده درم تا بست درم ریخته حقنه بعمل آرند وبآب قثاء واب درنج
آمیخته بقدر سه درم ازان سعوط نمایند واستعمال قلقدیس وغیره که مذکور شد در همه انواع رعاف جائز ست واین سیار امر میکرد که غری السمک سوخته مثل آن کافور آمیخته
بسرکه مخلوط کنند وفتیله بدان آلوده در بینی نهند وفی الحال رعاف منقطع میشد ومن دیدم که در زمان صیف از نشانیدن در آب سرد این رعاف بند میگردید وبعض اوائل
ذکر کرده اند که اگر کثیرا والحار را با زعفران وکافور بسایند ودر سرکه سرشته شمامه سازند وهر وقت ببویند در قطع رعاف مجرب ست وگاهی رعاف بسبب تشگافتن رگے
از شرائین سر حادث میشود واین اگر از گزیدن نوعی از حیات افتد علاجش آنست که خون را بگذارند تا آنکه بسیاری خارج شود بعد ازان مریض را تریاق کبیر از
یک مثقال تا یکنیم مثقال در دو دفعه بدهند ومنخرین را بدان طلا نمایند وبشمیدن او امر کنند وبعد ساعتے دوغ ترش گاو بیاشامند ودر آب سرد یک ساعت
بنشانند واگر قوت مریض احتمال نماید شریان صدغین او قطع کرده داغ دهند وساعتے در آب سرد بنشانند وبمضمضهٔ سرکهٔ کهنه امر کنند پس اگر رعاف از شرب تریاق
یا بتر شریان منقطع گردید خلاص او مرجو بود واگر رعاف شریانی در امراض حادّ افتد علاج نه پذیرد وبنا بر فساد جمیع اخلاط واگر خواهند طریق تبرید وتسکین خون و
اصلاح او مسلوک نمایند وبفصد واسهال در مثل ایخال تعرض نکنند ودر رعاف بحرانی که در امراض حاده افتد چون بحران صحیح باشد بسیار محمود بود وکذلک اسهال
وقذف پس هرچه ازینها افراط نماید بقطع آن پردازند وجالینوس گوید که رعاف شریانی را علاجی نیست الا اماله بفصد وبستن اطراف ووضع محاجم بر مراق
وانطاکی گوید که رعاف هرچند که باشد اگر مخالف دم طبیعی بود وقوت ساقط نشود قطع او جائز نبود والا واجب باشد پس فصد قیفال از هر دو دست بگیرند اگر
رعاف از هر دو جانب باشد والا از دست مخالف ومنعشات دهند وتبرید سر بطلاءے مثل کشنیز وکدو واستنشاق شب کافور نمایند ودمیدن وطلا کردن خاکستر
جمله موها وسرگین باد وکذا پنیر مایه باد کذا زیره بسرکه دآب گندنا واز مجرب قاطع اینست که بگیرند آب بلح سبز وآب آس هر واحد یک جزو وآب کشنیز نیم جزو وباهم
آمیزند وانزد یک جزو شب یا زوگل ارمنی هر یک نیم جزو کهربا ربع جزو سائیده با بهاءے مذکوره که مثل این باشد تسقیه داده شیاف سازند ونزد
حاجت سوده استنشاق یا نفوخ سازند که بهر دو طریق مجرب ست وخوردن برادهٔ شاخ بزگاو مشهور ست وچون قطع رعاف مشکل شود محاجم بر طحال و
کبد وقفا گذارند واطراف بندند واز طین بر بدن طلا نمایند واگر ازین منقطع نشود لامحاله بمیرد وکسے که بعد گزیدن افعی رعاف کند قطعاً هلاک گردد خصوصاً
اگر خون او منجمد نشود واز کلام حکیم علی مفهوم میشود که رعاف اگرچه در بعض احیان مبشر بعافیت وبحران براے امراض باشد لیکن اکثر دران چندان
افراط می گردد که بسیاری را هلاک میگرداند وعلاجات معروفه در رعاف صعب قلیل النفع بمشاهده رسیده وخالی از مرطبات مشهور گشته وچون برین تأمل
کردم رطوبت را غیر شدید المنافات دریافتم بهر آنکه گاه حدت خون وحرارت وناریت آنرا مدخل عظیم در افراط رعاف میباشد پس رای من جواز استعمال مرطبات دران
قرار یافت ودر رعاف قوی صعب العلاج روغن بنفشه بادام با ندک مسکه فائق تازه ممزوج کرده باستنشاق آن بکرر بعض امر نمودم ودر استنشاق اول خون کم شد
ودر مرتبهٔ دوم رنگ خون مائل بسفیدی گشت ودر کرت سوم محتبس گردید بعد ازان مدار معالجهٔ من برای رعاف سخت باین امر قرار یافت وجائی تقصیر نکرد فقط ودر
عهد حکیم علویخان بسبب وقوع جنگ عظیم در بلاد هند میان اولاد بادشاه اورنگ زیب تپ وبائی عارض شد وبحران برعاف میگردید ورعاف سه روز یا چهار
تا هفت روز می ماند ودر هر روز خون سه یا چهار بار جاری میشد وهر کسے که رعاف او تدبیر بند نمیکردند خون از خود محتبس میگردید وصحت می یافت وهر که حبس خون
او تدبیر کردند یا بحران او وعاف نشد هلاک شد ومقصود از بیان خلاصهٔ این دو قول اخیر اطلاع متعلم بجواز استعمال مرطبات در رعاف ومنع حبس رعاف بحرانی ست فتذکر

تدبیر رعاف

گاه ضرورت برعاف آوردن می افتد خصوصاً در امراض حار دماغی ودر هنگام کثرت خون ومنع مانعی از فصد وعند ثقل راس واز جهت قدما آلتی رعاف آور

ساخته اند تا بدان بسیاری از امراض که در عافیت آن احتیاج برعاف سائل بود علاج نمایند واز تدبیر ترعیف دغدغه باطراف نبات لین خشن ست خصوصاً آنکه برنبات اذخر بروید مانند زهره ودر هند بغفیلۀ برگ درخت لرزان اندرون بینی میخارند وشیاف معمول از فقاح اذخر وپودینۀ دشتی وکذا از گل ابجره وکذا از قنه وایضاً از ادویۀ حادۀ مفتحه مثل کندش ومویزج وفرفیون کوفته بزهرۀ گاو سرشته فتیله ساخته اندر بینی در آرند وگویند که شم افتیمون ویاسمین بری وفرنجمشک وشاہبانک بقوت مدام رعاف آورد وکذا انعام شماً وسعوطاً وصمغ سداب وآب مرزنجوش سعوطاً واکل گرسنه مولد رعافست

زکام و نزله

وآن انصباب فضول دماغی ست واین هردو مرض باہم مشترک اند بهر آنکه مبدای علت واحدست یعنی در هر دو سیلان ماده از دماغ میشود لیکن نزد بعضی اطبا آنچه بسوی حلق وسینه ریزد باسم نزله مخصوص ست وآنچه از راه بینی نازل شود باسم زکام وبعضے این هردو را نزله نامند وآنچه از راه بینی رقیق وبسیار متواتر فرود آید ومنع حس شم نماید وبسوی چشم وجلد وجبه ریزد وبالجمله بسوے مقدم اعضاے وجبه ریزد آنرا زکام خوانند وقیاس نزله بدماغ مانند قیاس مرض ذرب بمعده ونزله ردی ست سبب اکثر امراض میشود چنانچه گاہی بطرف حلق وریه وریجانب مری ومعده جاری میگردد واکثر قرحه درانها پیدا میکند وبیشتر شهوت کلبی ازان تولد مینماید وگاہی در عصب بسوی اعضاے بعید تر جاری میشود وگاہے ازان متولد میگردد خناق وذات الریه وذات الجنب وسل خاصةً ولاسیما چون نزله حار حاد بود واوجاع معده واسهال وسحج هرگاه شور یا ترش باشد وایضاً ازان قولنج حادث میشود خصوصاً از مخاطی خام ازان وکذلک سبب ورم گوش وصداع وجبه وخنک ووجع دندان ورمد وشقیقه وخدر وصمم وفالج وداء الفیل ودیگر امراض میگردد واکثر تابع نزله سرفه وگرفتگی آواز وحمیات صعب وصداع شدید وقشعریره می باشد **وسبب این مرض** بقول شیخ یا حرارت مزاجی ست خاصةً یا خارجی از آفتاب وباد سموم یا قرب آتش یا گرمی حمام یا بوئیدن ادویۀ گرم مثل مشک وجند وزعفران وپیاز یا مالش روغنهای گرم برسر که چون بدماغ عارض گردد رطوبتی که دران بود بگداز دوسائل سازد وبسبب سخونت دماغ از جمیع بدن نیز منجذب گردد ونازل شود واز خوردن اشیای حادۀ حریفه مثل ثوم وبصل وخردل ومانند آن نیز افتد ویا برودت مزاجی خاصةً یا وارد خارجی از غسل بآب سرد وهواے بارد یا شمالی مکثف ظاهر سر که بسر رسد ومنع تحلل رطوبت دماغی نماید وآنرا بطریق عصر بیرون کند خصوصاً چون سر را برهنه کنند ولاسیما وقت تحلل دماغ از حمام یا ریاضت یا غضب یا فکر یا مانند آن وگاہی از فصل تحلل مسام حادث میشود که بدن را برائے قبول گرمی وسردی مهیا میسازد ونزله پیدا میکند خصوصاً بعد فصد بسیار وهمچنین در سوء مزاج حار که لاحق بدن گردد از تحلل مهیاے حدوث نزله گردد وبرودت مزاجی هرگاه قوی شود ومستحکم گردد چنانچه در مشائخ که نضج نمی یابد تا آنکه در غایت صحت مزاج وحرارت او رسد جهت آنکه چون بسوے دماغ بارد در مشائخ وضعفاے دماغ غذا برسد بسبب ضعف او آنچه بسوے او نافذ شود دران تمام هضم نگردد وفاضل میباشد ونازل میگردد وایضاً هر بخار که متکاثف شود مستحیل بمائیت گردد چنانچه بخار متصعد بسوی سقف حمام را عارض شود وکذلک گاہی این رطوبات در دماغ بسبب تواتر امتلاو تخمه وخواب بر طعام کثرت نماید ودر اکثر تا سبب داخلی وخارجی هردو جمع نشود نزله وزکام پیدا نگردد وزکامی که از اجتماع دو سبب باشد قوی تر بود وسمرقندی وغیره اسباب جزئیۀ این مرض هشت نوع بیان نموده چهار نوع از سوء مزاج دماغ واو همان ست که مسطور شد وچهار قسم دیگر از امتلاے خلطے از اخلاط اربعه در جمیع بدن وارتفاع بخارات آن خلط از بدن بسوے دماغ پس اگر بر بخارات صفرا غالب باشد زکام ونزله صفراوی گویند وکذلک حسب غلبۀ خلط دموی وبلغمی وسوداوی نامند وانطاکی گوید که سبب زکام یا از داخل بود مثل ضیق دماغ که آنچه از فضول بسوی آن متصاعد شود بسبب کثرت آن دفع کند وغضب وغم وآنچه نفس را حرکت دهد ویا از خارج باشد مثل مقابلۀ حار بالفعل از روغن وحمام وشم روائح حاده مفتحه مثل یاسمین وگل سرخ وحمل بار گران وسختی حرکت وتغیر دثار که برسر باشد وبرودت درینجا از اسباب سابقه بود خاصةً بهر آنکه خلط را سائل نکند وحرارت را حبس کند وبیشتر خوض نزلات امزجۀ رطبه ومشائخ را ودر خریف وربیع وبلدان شمالیه وجنوبیه بهم رسد واز امراض مخوفه است اگر بسوی ریه فرود آید وماده حار حاد باشد واطبا نزله را ام الامراض می نامند بجهت آنکه ماده وباعث اکثر امراض ست بالذات ویا بالعرض وایضاً شیخ میفرماید که زکام ونزله حادث از سردی بیشتر ازان افتد که از گرمی حادث شود وصاحبان مزاج گرم شدید الاستعداد برائے قبول اسباب خارجی فاعل زکام از صاحبان مزاج سرد میباشند واصحاب امزجۀ حاره اکثر این عوض زکام ونزله حادث از اسباب بدنی نسبت باصحاب امزجۀ بارده هستند چه در دماغ بارد آنچه از غذا بآن میرسد نضج نمی یابد وآنچه از ابخره بسوے او متصاعد میشود وتحلیل نمی پذیرد بلکه غذا فاضل می ماند وبطریق تنکیس

فضول غذا را دفع میکند و بخارات منقلب برطوبات بوده نازل میشوند مثل قرع و انبیق و ریزش نوازل برایشان دوام می نماید و نزله گاه غلیظ و گاه رقیق مائی و گاه حار
تلخ و شور و گاه ترش یا بدطعم یا بی طعم و گاه حار لذاع و گاه بارد بحسب اختلاف مواد و حال آنها در غیر طبیعی و فساد از روی قوام و طعم و کیفیت ملموسه مختلف میباشد
و بقول نطاکی خبیث ترین الوان در نزله بارد سبزی ست پس سیاهی و در حار زردی و در زکام امان ست از جذام و افراط آن مفضی بمثل مالیخولیا ست بسبب
جفاف اعضا بخروج ماده و گاهی از امتلای همه بدن میباشد پس اگر درین هنگام همچنین باشد علت عظیم بود و استعداد برای او واجب گردد و الا امر سهل باشد
علامت اول تساوی نبض در عظم در دموی و بلغمی ست و شهوق در غیر این هر دو و علامت ثانی همچنین ست زیر غیر سابه و نزله بارد از تپ نضج می پذیرد و حار از تپ
انتفاع نمی یابد و نوازل و امراض نزلی وقت وزیدن باد شمالی و خصوصاً بعد هوای جنوبی کثرت می پذیرد و ایضاً در فصل زمستان و خاصةً چون بعد آن تابستان
شمالی باشد که دران باران کم آید و خریف جنوبی با کثرت باران باشد و نوازل در بلاد و اهویهٔ جنوبی بنا بر امتلای رؤس از مواد بکثرت میباشند و هرگاه تابستان
گرم لسیار باشد و در آخر او باران لسیار آید در زمستان آینده نزلات کثیر بهم رسد و خواب روز در زمستان زکام آرد و فواکه رطب خصوصاً خربزه و تر تیزه خوردن زکام
را تازه کند و کسی که مستعد آن باشد زکام آرد و استعمال روغن لسیار و مالش آن در زمستان زکام پیدا کند و بقراط گوید هر کرا نوازل لسیار عارض شود طحال او را عارض
نگردد مؤلف درین زمان بعض اصحاب نوازل را طحول یافته و هرگاه صداع با نزله شریک گردد بسبب جذب الم هوا انزله زیاده شود و در زکام در امراض صدر و اضلاع
مخوف ست سیما مع عطاس و لا سدید گوید که مراد از نزلهٔ حار آنست که ماده او حار باشد نه آنکه سبب او گرمی هوا یا آفتاب باشد فقط **طریق تشخیص اقسام این مرض**
باید که اولاً دریافت نمایند که او حار ست یا بارد پس اگر نزله زکامی بود بسوی چهره و چشم مریض نظر کنند اگر سرخ نمایند و لمس سر گرم و در بینی سوزش و خارش
و رطوبت سائل از بینی با حدت و رقت بود حار باشد و اگر شدت سده و غنه در آواز معلوم شود حال سردی رطوبت سائل و غنه نیز بپرسند و این نشان
بارد زکامی ست و اگر نزلهٔ حلقی بود بپرسند که آنچه بسوی حلق فرو می آید با حدت و شدت احراق و رقت او مع التهاب سر و چهره و چشم هست یا نه اگر باشد
حار بود و الا بارد باشد و درین حالت از سردی و غلظ نفث و سفیدی یا کبودی رنگ او و تمدد پیشانی نیز سوال کنند و انتفاع از عروض تپ در بارد و تضرر
ازان در حار دلیل تام ست و ایضاً عظم و سرعت و تواتر نبض و زردی قاروره دلیل حرارت مزاجی ست بعد ازان بعلامات مخصوصهٔ اخلاط اربعه نظر کنند
پس علامت غلبهٔ هر خلط که یافته شود همان خلط غالب باشد و این چنان باشد که هرگاه آثار زکام حار مثل سرخی چشم وغیره با کدورت حواس و تنگی و شیرینی
دهن و گرانی سر و دغدغه و خارش لهات و لثه و گوش و دردی و خروج رطوبت گلابی از بینی بود زکام دموی باشد و اگر با تلخی دهن و تشنگی و صداع و سوزش
سر و چشم و سیلان اشک و خروج رطوبت رقیق زرد رنگ سوزنده از بینی بود صفراوی باشد و هرگاه علامات زکام بارد متحقق گردد با آن کدورت
حواس و گرانی سر مع فرط رطوبت دهن و عدم احساس ذائقهٔ ماکول و مشروب و ثقل زبان و تغیر شدید در کلام یافته شود بلغمی باشد و اگر خشکی در هر دو
چشم مدرک گردد با آن ثقل سر و صداع و احساس مزهٔ چیزی سوخته در دهن و ادراک بوی دخان و عفونت هنگام شمیدن اشیا بود سوداوی باشد

علاج کلی اقسام نزله و زکام

بدانکه اصل در علاج زکام و نزله پختن ماده است و آن چنان باشد که قوام او را اعتدال دهند یعنی حار و رقیق را باستعمال مغلظات غلیظ گردانند و بارد و غلیظ
را باستعمال ملطفات رقیق سازند تا پخته قابل دفع گردد و در امر این غفلت و مهلت روا ندارند که بطول انجامد بلکه زود نضج داده آنرا دفع و اخراج نمایند برای آنکه
اگر زود پخته نگردد و زائل نشود موجب تولد اکثر امراض گردد و بهر عضوی که فرود آید آنجا مرضی مخصوص آن پیدا کند مثل امراض چشم و گوش و بینی و دندان و
خناق و سرفه و سل و ذات الریه و ذات الجنب و شوصه و درد معده و جوع الکلب و ذرب و سحج و اسهال دماغی و قولنج و مفاصل و مانند آن و باشد که ماده
غلیظ در دماغ محتبس شود و سکته یا صرع یا صداع و شقیقه یا مالیخولیا یا سرسام و سبات و مانیا یا دوار و سدر آرد و لهذا گفته اند که اگر ماده در دماغ موجود باشد زکام
و نزله را بند نکنند بلکه مادهٔ آنرا بالتمام اخراج نمایند و اگر خود بخود بند شود باستعمال مفتحات و مرققات انفتاح و اخراج کنند و بالجمله درین مرض نضج و تنقیه
خلط و منع انجره و تقویت دماغ و معده ضرورست و صاحب این مرض را لازم است که تقلیل طعام و شراب نماید و مهما امکن بر تشنگی و گرسنگی و کم خوابی صبر
کند و تا زکام زائل نشود از خوردن روغن و گوشت احتراز نماید و اگر باستعمال لحوم مضطر باشد نزدیک انحطاط مرض لحوم رطبه مثل لحم جدی و فراریج و کنجشک
شعیر و در نزله حار و لحوم یابسه مثل عصافیر و بچه کبوتر بریان یا شوربای آنها در بارد استعمال نمایند و از شراب و اغذیهٔ منجره مثل جوز و پنیر کهنه و پیاز و گندنا

و جز چیز و گوشت غلیظ مثل گاو میش و آهو و غیره و چیزهای سخت غلیظ و عفص و شور و ترش و فواکه رطبه در دیر دی با د سرد و آب جاری نشستن پرهیزند و خواب روز
زکام و نزله پیدا کند و اگرچه نزله حار باشد از هوای سرد و آب بسیار سرد اجتناب ورزند و سر را از سردی و هوای سرد بکلاه یا عمامه پوشیده دارد و حتی الوسع
بر سر روغن نمالد و از خفتن بر پشت و خواب روز خصوصاً بعد از طعام و خوردن حموضات و لبنیات و سرنگون کردن و حرکت عنیف نمودن و از امتلاء و تخمه و جماع
محترز باشد و بالین پست داشتن و پیشانی را بر بالش گذاشته خوابیدن درین اوقات بهتر است و در ابتدای زکام را حبس نسازند بلکه اگر محتبس شود از بخور و کباب
و غیره جاری کنند و نزله نازله حلق و صدر را بفتیله داشتن در بینی اماله نمایند و خدا آوند این علت را فصد مناسب نبود مگر در بعضی صور مثلاً اگر ماده کثیر و حار بود
خوف افتادن بطرف ریه و حدوث قرحه باشد پس آن وقت فصد نمایند و بقدر ضرورت خون بگیرند و آنجا که حاجت فصد و اسهال هر دو باشد ابتدا بفصد
نمایند بعده مسهل دهند و بقول بقراط در نزله که بسیار حدت نداشته باشد فصد بعد سه روز مناسب بود و عطسه بسیار از خود یا باستعمال معطسات در ابتدای
نزله و زکام ضار است منع نضج و جذب فضول دیگر میکند و بعد نضج نافع است از جهت دفع فضول نضیج پس اگر در اول زکام خود بخود عطسه بسیار آید بمسکنات او که
در عطاس مذکور گردد باز دارند و همچنین حمام در اول زکام مضر بود بجهت تحلیل رقیق ماده و تغلیظ ما بقی و در آخر آن بعد نضج جهت تحلیل بقایای ماده مفید و اگر با نزله
تپ بود استحمام نباید کرد و کسی را که زکام بسیار عارض میشود و دماغ او ضعیف بود پس در حالت صحت استحمام و تعریق او را سود دارد و باید که طعام ناخورده اندر حمام رود
و دوران زیاده مکث ننماید و بتدریج سر پوشیده بیرون آید و حقنه جذب فضول میکند و خون با نزله بحس بجای پستان در یابند دلیل میل ماده بسوی جنب باشد پس
مبادرت بفصد نمایند و تدخین کندر تپ آرد و استعمال حب السعال برای خشونت صدر است نه بهر مواد سر و هرکه را نوازل در تابستان و زمستان و دوام نماید برای
او حب قوقایا نافع ترین علاج و مجرب است و حرکت اعضای سافله برای نوازل بنابر جذب ماده باسفل بسیار نافع بود بعد از آن استعمال تکمیدات
و تبخرات مع مراعات عدم استعمال آن بر امتلاء و کذلک مالیدن پایها زیر زانو بدلک عنیف موجع طویل انفع تدابیر است و گویند که نطول آب بسیار گرم و
استنشاق او در زکام بر دُ الساعة است و موی سر زدن و تراشیدن و سر خاریدن و شانه کردن بنحویکه شانه بقعر موها و پوست سر رسد مسام را بکشاید و ماده
نزله را دفع سازد و جمیع اطعمه مغریه مانع نزله و نافع اوست انطاکی گوید که ملاک امر در علاج این مرض تنقیه دماغ است بهر آنکه اگر آنچه مهیا بنزول است اگر
حبس گردد حواس را فاسد و کدر و مظلم گرداند بعد از آن حفظ اعضا از سائل اگر مضرت بدان یابند و این یا بمنع بود مطلقاً یا بازاله آنچه حاصل شده بهر آنکه اگر
در اعضای فک باقی ماند و بینی و لثه متعفن شود و التهاب آرد بعد ازین اخراج فضول بنفث یا تحلیل از سینه و معده و قصبه ریه کنند و کذا از اعضای
سافله اگر مواد بدان برسد خصوصاً اگر قاروره متغیر گردد بعد از آن حبس آن اگر افراط کند بعده تقویت دماغ پس این قوانین علاج در نوازل مطلق وافی است و از
خواص است که مزکوم چون غربا بوید بعد و صره آن در پارچه بسته در راه اندازد زکام بسوی کسی که آنرا بکشاید منتقل گردد و کذلک سرگین اشتر چون بران
تفل کرده آنرا اندازند و باید که در مدت مرض بر پشت خواب نکنند و در خواص آمده هر که او را ان تعلیق آهن نماید حدوث نزلات از آن دفع گردد و گویند
که گل ارمنی شماً و شرباً مانع حدوث نزله است و کذا اضماد باقلا تنها و یا در سرکه یک شبانه روز تر کرده خشک نموده سائیده و کذا تضمید غبار آسیا و کذا عود الفرج
و کذا اکند رسوده در سفیده بیضه سرشته بر خرقه کتان مالیده بر صدغین چسپانیدن مانع حدوث نوازل است و همچنین ذرور مازو سبز و یا تخم عود الفرج و یا سندروس
و یا شوکه مصریه و یا جوز السرو و یا برگ شهدانج و یا کهربا هر واحد سوده بر مقدم راس و تغذیه بماش نافع است و بخور شکر و شرب جلاب آن در نزلات صعب
مجرب سویدی است و بدانند که از کلام شیخ و قرشی و غیرهما مستفاد میشود که علاج نزله و زکام محصور است در شش اغراض یعنی تقلیل ماده موجب تحلیل و استفراغ
و تلیین و مقابله سبب فاعل یعنی تعدیل مزاج و قطع سیلان ماده و تعدیل قوام و تحریک او بطرف دیگر یعنی اماله ماده بجهت مخالف و تقدم منع آنچه از آن
متولد شود مثل خشم و قروح انف یا مثل خشونت حلق و سرفه و قروح ریه و آنچه قریب بدان است و ورم آنها اما تقلیل ماده باستعمال تنقیه بدن است در حار
بفصد سر رود و مسهل مخرج اخلاط حاره و حقنه جاذب ماده باسفل و در بارد بادویه مسهله بلغم راس از مشروبات و حقنجات و قلت اکل و شرب آب یا ترک او اصلا
یک شبانه روز و اما مقابله سبب فاعل در حار جهد کنند به تبرید راس بدانچه مبرد بالقوه باشد مثل دخول حمام هر صبح بر نهار و ریختن آب بر دست و پا و مسح اطراف
و سره و مقعد و مذاکیر و آنچه متصل آن باشد بروغن بنفشه و استعمال نطول از جو و خشخاش و بنفشه و بابونه و ریختن مبردات بر سر و مثل آن با غذیه خفیف مبرد و مرطب
بالقوه مثل کدو و ملوخیا و اسفاناخ و در بلغمی هر یک از ینها مطبوخ مطیب بروغن بادام و برشته و آثار در یار جهد نمایند چنانکه دغدغه و عطاس ابتدا کنند بتسخین سر و

تکمید بخرقہ گرم تا آنکہ گرمی او بدماغ محسوس گردد و حفظ سر برین سخونت و اکثر احتیاج بتکمید از نمک و جاورس افتد وگاہ از آب بسیار گرم چند آنکہ احتمال حرارت او نمایند و طولات منضجہ محللہ دران استعمال کنند و اطراف و سرہ و مقعد و مذاکیر بادہان حارہ چون روغن شبت و بابونہ و مرزنجوش بمالند و قوی تر از ان روغن سداب و روغن بان و روغن غار و روغن سوسن ست و بصابون رومی سر لشویند ولیکن باید کہ لبسر روغن نرسانند زیراکہ عمدہ در علاج نزلات حارہ و باردہ تفتیح مسام جلد راس ست و تدہین آن باعث سد مسام و مانع تحلیل بخارات و خروج آنہاست و اگر تدہین راس لابد باشد برای اثبات تبرید یا تسخین بعد استفراغ استعمال او جائز بود و چون در نزلۂ بارد بر سر و پیشانی لطوخات خردل و قسط و مانند آن بعمل آرند باید کہ بعد ازان بمثل آب صابون و مانند آن لشویند و باغذیۂ خفیف و لطیف و مسخن و مجفف ملین صدر میل نمایند وگاہی احتیاج باستعمال ادویۂ محمرہ باشد مانند آنکہ دران سرگین کبوتر و خردل و انجیر و پودینہ و ثافسیا افتد بلکہ باستعمال داغ حاجت آید جہت آنکہ تسخین سر و تجفیف او نافع ست برای آنکہ حادث شدہ و مانع ست از بہر آنکہ حادث خواہد شد اگر مانعی نباشد و باید کہ درین نوع نزلہ اندر حمام قبل از نضج داخل نشوند بلکہ تکمیدات یا لبس استعمال نمایند و بوئیدن مشک و عنبر و شونیز بودادہ در صرۂ کتان نیلگون نہادن صوف در روغن حار مسخن تر کردہ اندر گوش درین نافع ست و بقول بعضے متاخرین بہر تعدیل مزاج در حار تبرید مزاج از داخل و خارج کنند مثل بویانیدن افیون و کشنیز سبز و کاہو و مانند آن و از داخل مانند خورانیدن اغذیۂ سرد و تر چون ترعیہ و ملوخیہ و اسفاناخیہ و کزبریہ بگوشت بزغالہ و تدہین مہرہ ہاے گردن و پشت و خصیہ عظیم النفع ست از خارج و ایضاً بستن حنا و یا برگ بید و یا در دو یا حلب و دادن شربت نیلوفر چہار تولہ در عرق نیلوفر نہ تولہ و اگر بزیادتی تبرید حاجت آید انار میخوش دہند و دانہ عرق بید مشک زدہ و افشردۂ انناس و سیب و کرک و غذا القلیۂ بجانیہ و سرمق بگوشت حلوان و آما در بارد تسخین دماغ کوشند از داخل و خارج مثل تکمید جاورس و ارزن و بزر البنج و بابونہ و نمک ہندی ہر یک دو تولہ و بوئیدن عنبر و مشک و شونیز بریان ہر یک سہ ماشہ مجموع یا تنہا در لتہ کبود بستہ و بخور سندروس و کہربا و مرزنجوش و بقول صاحب خلاصۃ التجارب سر بر بخار بابونہ و شلیجم داشتن بسیار مفید ست و از داخل مثل شونیز در بنادو لب ماسہ ہر یک یکماشہ در عسل دو تولہ ایضاً تخم بادرنجبویہ یکنیم ماشہ اسطوخودوس دو ماشہ در یک تولہ عسل و غذا کبک و دراج و دودہ بنان و بجای آب ماء العسل دہند و خائیدن مغز بادام بانبات و چلغوزہ عظیم الاثر ست و ہمچنین خوردن معجون فلاسفہ و اما قطع سیلان بغراغر مجمدۂ باردہ مثل غرغرہ بآب بارد و گلاب و آب عدس و آب کشنیز و آب انار و یا آب مطبوخ تخم خشخاش و پوست خشخاش و عناب و عدس و کشنیز خشک بارد بالفعل برای حار و حار برای بارد نمایند و ایضاً خصوصاً در بارد مثل حبی کہ از افیون و میعہ و کندر و زعفران ساختہ باشند در دہن دارند و آب او بلع نمایند و مثل اشربہ کہ در حبس نزلہ آنرا خاصیت ست چون شربت خشخاش ساذج برای حار و شربت کرنب و شربت خشخاش کہ دران مر و غیرہ داخل باشد برای بارد بدہند و شربت خشخاش استعمال نکنند مگر در ابتدا بنا بر منع نزلہ از صدر و ہرگاہ محتبس گردد و احتیاج بنفث افتد این شربت مناسب نبود بلکہ ماء الشعیر دہند و مثل بخورات حابسہ چون تبخیر سندروس تنہا یا با شکر برای حار و بارد ہر دو مجرب ست و شونیز برای بارد بخوراً و شموماً و قسط ایضاً و کذا انجار شراب یا عسل بر سنگ آسیاے گرم انداختہ و انچہ نفع باین میکند تبخیر بکندر و عود خام و سندروس و قسط و میعہ است و بخور طرفا و گل سرخ برای حار و کذا لک شکر طبرزد و باقلا و جو در دوغ گاو تر کردہ خاصتہً و شکر و کافور و نخالۂ منقوع در سرکہ در حار بخور کنند و ہمچنین بخار سرکہ بر سنگ آسیاے گرم صاف انداختہ نافع ست و بعض متاخرین گویند کہ برای منع سیلان مادہ در حار شربت خشخاش و نیلوفر و لعاب اسپغول و بہدانہ در عرق نیلوفر و مکوہ دہند و غرغرہ از عدس مسلم و مکوہ و کوکنار ہر یک یک تولہ عناب ہفت عدد جوش دادہ صاف نمودہ حضض نہ ماشہ داخل کردہ بکار برند و تخم خشخاش یک تولہ سائیدہ قند دو تولہ آمیختہ لیسانیدن بسیار مفید ست و غذا آش جو بشربت خشخاش دہند و اما در بارد این مطبوخ دہند اصل السوس گاوزبان پرسیاوشان ہر یک ہفت ماشہ مکوہ گل بنفشہ ہر یک نہ ماشہ عناب ہفت عدد خمیرۂ بنفشہ چہار تولہ مالیدہ صاف نمودہ و غرغرہ از بزر البنج و بادیان و شفاء الحیات و عذبہ و کزمازج و کوکنار ہر یک نہ ماشہ کنند و چاے خطائی نوشانند و برشتاے انطاکی دو سہ ماشہ و یا حافظ الصحۃ در عسل دہند و غذا کباب مرغ و دراج بنان خمیری دہند و اما تعدیل قوام مادۂ حار را بتغلیظ و بارد را بتلطیف نمایند مثلاً استعمال خشخاش و کاہو و لعوقات بارد و گرفتن کتیرا و بہدانہ در دہن برای تغلیظ مادۂ حار تا لعق بدن رزید یا استعمال انچہ مرقق آن باشد مثل زوفا و اصل السوس تا کہ تغلیظ خود ایذا نرساند و بعضی گویند کہ بہر تعدیل قوام مادہ بنا بر آسانی خروج آن در حار بہر تغلیظ رقیق شربت خشخاش و یا فاوانیا و یا قوفا در عرق مکوہ و گاوزبان دہند و حضض تنہا در دہن دارند و در بارد بہر ترقیق غلیظ مطبوخ زوفا و شربت اسطوخودوس و یا تنبول و یا زیتون

درعرق بادرنجبویہ وگاوزبان دہند ویا عسل درعرق مکوہ وبادیان دہند وبجاے آب ماءالعسل نوشانند واگر حاجت تنقیہ افتد درحار حب بنفشہ و در بارد حب قوقایا دایارج علوی خان کنند و پس از تنقیہ جہت تعدیل مزاج حب بنیش وحب سیماب وحب چای وحب چوب چینی دہند و قرص نزلہ بندد غرغرہ بمسوحات حابسہ استعمال نمایند واما تحریک وبطرف دیگر پس اگر نزلہ بسوی حلق ریزد بمعطسات دبلر بچہ لذع سنخ نماید طرف بینی جذب کنند واگر نزلہ حار بسوی اسفل سیلان نماید باستعمال حجامت بر نقرہ امالہ کنند وہمچنین انکباب بر مطبوخ ریاحین جاذب مادہ بسوی بینی داد وئیہ معطسہ مثل خربق سفید وجند بیدستر وغاریقون وکندش وفلفل وخردل ست مجموع یا مفرد استعمال نمایند ومعطسات خفیف مثل شم افیون وشاخ با درو ج وزرا وند طویل وگل سرخ براے محرورین ست ولطوخ باطن بینی بدواے معطس بہتر ست از نفوخ او ودران وایضاً جہت مائل ساختن مادہ نزلہ از جانب سینہ وحلق وقصبہ ریہ براے بینی معطسات تند مثل بوی زنجبیل وکندش وفلفل وگل چنبہ وزنبق وامثال آن بعمل آرند وسعوط علوی خان از مجربات ست واما تقدم پس مثل آنکہ صیانت حلق وریہ از آفت نمایند واکثر آن باغذیہ باشد درحار تمریخ صدر از روغن بنفشہ وتناول آش جو بخیرہ بنفشہ وآب انار شیرین واستعمال حریرہ نشاستہ وآرد جو وباقلا بشیر اگر تپ نباشد واگر تپ بود شیر مضر باشد واستعمال لعوقات لینہ باردہ واشربہ زوفائیہ باردہ وحب السعال وآما در بارد مثل تمریخ صدر بروغن بنفشہ وروغن بان وقیروطی حارہ واستعمال حسوہاے حارہ ملینہ مثل اطریہ بشہد ومثل آب سبوس گندم بروغن بادام وعسل ومثل نان بمیفختج واستعمال لعوقات ملینہ حارہ واشربہ زوفائیہ حارہ وایضاً زوفا تنہا مع اصطرک وشرب آب گرم در نوازل نافع ست بجہت نضج او ودفع غائلہ او از اعضاے نفس بنابر انضاج وتلیین وبنید بعاحبان نزلہ موافق نبود وگاہی درابتدا نفع دارد واما بعد از نضج معتدل از ان موافق بود وبراے نزلہ حار شراب ممزوج لازم ست وزہومات ورقیق بزمانہ ابتدا منع نضج مینماید وگویند کہ براے حفظ قصبہ ریہ وسینہ وحجاب کہ گذرگاہ مادہ نزلہ اند تا ازان لذع وآفت عظیم نرسد حریرہ ہا وغرغرہ مطبوخات حابسہ وحبوبات مثل حب سیماب وحافظ الصحۃ استعمال کنند واین غرغرہ نیز نافع حلبہ بزرکتان صمغ عربی مکوہ کوکنار ہر یک دو تولہ شربت شگوفہ پنبہ پنج تولہ

علاج زکام ونزلہ حار

بہدانہ عناب سپستان تخم خطمی گاوزبان درآب جوش خفیف دادہ صاف نمودہ شربت بنفشہ داخل کردہ بنوشند واگر نزلہ بازنہ ایستد صمغ عربی کتیرا ہر واحد یک ماشہ درخیرہ خشخاش آمیختہ ہمراہ جوشاندہ زیادہ کنند وافیون زعفران صمغ کتیرا ہر یک یکماشہ سائیدہ درآب کوکنار یا سفیدی تخم مرغ آمیختہ کاغذ را مثل روپیہ آغشتہ سوزن زدہ بران مالیدہ بر ہر دو شقیقہ بچسپانند ونیز درآب مذکور ازین ادویہ حب بستہ بقدر دانہ موٹھ فرو برند واز تخم خشخاش کتیرا صمغ عربی نشاستہ حب ساختہ در دہن گیرند وعنب الثعلب کزمازج کشنیز خشک پوست خشخاش درآب جوشانیدہ صاف نمودہ غرغرہ کنند یا عدس مقشر گلنار زرورد تخم کاہو عوض کزمازج داخل کردہ جوشانیدہ رب جوز آمیختہ بعمل آرند کہ درحبس نزلہ وزکام حار از مجربات والد علوی خان ست ویا تخم خشخاش پوست خشخاش عدس مقشر گلنار فارسی عنب الثعلب مایئن خرد مایئن کلان مازو برگ توت عناب کشنیز جوشانیدہ غرغرہ سازند کہ از مجربات استادی مرحوم ست واگر عناب پنج دانہ سپستان دہ دانہ خطمی خبازی ہر یک پنج ماشہ کوکنار تخم خشخاش ہر یک چہار ماشہ عدس مسلم شش ماشہ جوشانیدہ غرغرہ نمایند نیز حبس نزلہ وتغلیظ آن نماید وکذا غرغرہ گل سرخ گلنار خرنوب شامی عدس حب الآس پوست خشخاش کشنیز خشک مساوی جوشانیدہ صاف نمودہ نافع وہمچنین براے تغلیظ مادہ رقیق خشخاش بزر البنج باقلا پوست خشخاش برگ مورد تخم کاہو گل سرخ ہر یک یکتولہ درنیم سیر آب بجوشانند تا پاؤ سیر ماند غرغرہ کنند وبہر منع نزلہ حار نوشیدن مطبوخ بنفشہ وجو مقشر خشخاش مع شربت خشخاش وحریرہ کہ از آب سبوس ترہ وباقلا ونشاستہ وکتیرا وروغن بادام وشکر پختہ باشد نیز نافع وخوردن دیا قوزا مفید وایضاً در زکام حار رقیق آش جو بروغن بادام ویا عناب وسپستان وبنفشہ وتخم خشخاش جوشانیدہ با شربت خشخاش دہند واگر سرفہ باشد بران بہدانہ واصل السوس وتخم خبازی وگل نیلوفر اضافہ نمایند تا سہ وز یا پنج روز بدہند وبجاے طعام وشراب آش جو تنہا ویا با شربت بنفشہ ویا خشخاش ویا نیلوفر واستاد مرحومی درصورت تپ وخشکی زبان وکثرت تشنگی ادویہ جوشاندۂ اول را سواے گاوزبان در عرق عنب الثعلب وعرق گاوزبان جوشانیدہ شیرۂ مغز تخم کدو وخاکشی افزودہ میداد وہمدگاہے جہت نضج نزلہ حار وسرفہ مویز منقے دو تولہ جوشانیدہ شیرۂ خرفہ نہ ماشہ شیرۂ مغز بادام پنج دانہ شیرۂ تخم خشخاش چہار ماشہ نبات سفید یک تولہ داخل کردہ صمغ عربی یک ماشہ کتیرا نیم ماشہ سودہ پاشیدہ میدہند وگاہے در نزلہ وزکام حار وسرفہ براے تسہیل خروج مادہ حلق وقصبہ ریہ شیرۂ مغز بادام چہار دانہ شیرۂ مغز تخم کدو شیرین شش ماشہ نبات یک تولہ صمغ عربی کتیرا نشاستہ ہر واحد یک ماشہ سودہ میدہند وگاہی براے نزلہ وسعال اصل السوس مقشر نیم کوفتہ دو درم بہدانہ نیم درم صمغ عربی یک درم کتیرا نیم درم دارچینی دو درم

سپستان ہفتدہ دانہ نبات مصری یکنیم تولہ در پاؤ آثار عرق گاؤزبان جوش دہند وقتیکہ نصف بماند بطور قہوہ بنوشند وگاہی در ریزش نزلہ وانسداد منخرین
بہدانہ سہ ماشہ گاؤزبان خطمی پرسیاوشان ہریک پنج ماشہ در عرق عنب الثعلب وعرق گاؤزبان جوش دادہ بطور قہوہ میدہند وکذلک دانۂ ہیل دو ماشہ
بہدانہ سہ ماشہ کوکنار دو سرخ نبات یک تولہ جوشانیدہ بطور مسطور وگاہی در ریزش نزلہ وبلغم سینہ برائے نضج خمیرۂ خشخاش خورانیدہ بہدانہ عناب سپستان
نہ دانہ اصل السوس سہ ماشہ تخم خطمی خبازی ہریک ہفت ماشہ شب در آب گرم تر کردہ صبح جوش دادہ صاف نمودہ شربت نیلوفر داخل کردہ بنوشانند
ونوشیدن آش جو کہ دران عناب وسپستان وخطمی وخشخاش پختہ باشند باشربت بنفشہ یا خمیرۂ آن نضج وتغلیظ نزلۂ گرم نماید واگر تا سہ روز عوض
طعام وشراب برہمین اقتصار ورزند بہتر ست وشربت خشخاش ہمین عمل کند وبقول صاحب حاوی در زکام حار تغلیظ مادہ وتبرید دماغ وتقویت او
نوشیدن مطبوخ عناب دہ دانہ با شکر دہ درم نافع واگر باوی سعال باشد سپستان وبہدانہ افزایند وغذا مزورۂ ماش مع مغز بادام دہند واگر با سرفہ
وصداع باشد طبیخ بنفشہ سپستان عناب مع شکر یا ترنجبین یا خمیرۂ بنفشہ یا شربت بنفشہ واگر بیخوابی باشد شربت خشخاش ومزورۂ ماش وخشخاش ومغز بادام
وتخم کاہو مفید وحکیم علی نوشتہ کہ اگر نزلۂ سائل حار باشد جبہۂ اطفال را بقلقدیس وعدس لطوخ نمایند وبعضے قلقدیس را در آب حل کردہ ازان روی بشویند
واگر نزلہ از غیر ورم حار باشد وعلت قریب جلد بود جبہہ را بچیزے از برگ علیق تر کوفتہ ویا از آب خرفہ ویا آب بہی وآرد جو ویا مازو سودہ بشراب وسویق یا شوکران
واسپغول بآب عنب الثعلب یا حلزون مدقوق مع خزف او از بنا گوش تا بنا گوش دیگر ضماد نمایند وبالجملہ بدانچہ مبرد وقابض باشد ضماد کنند وبگیرند آرد
گندم جریش ومرو کندر بسفیدی بیضہ بر جبہہ لطوخ سازند یا طباشیر مرداسنگ کندر بسفیدی بیضہ استعمال نمایند وگویند کہ گل بنفشہ وکذا خشخاش سفید
وکذا اثیل بشراب وضماد آرد بزر البنج سفید بشراب ودخوخہ برگ اجاص وضماد عصارۂ برگ انگور بسویق وکذا عصی الراعی وکذا اسماق در عصیر حماض جوشانیدہ
ہرگاہ قوام وغلیظ گردد بر مقدم دماغ نہادن نافع نزلۂ حارست الحاصل در انتہا بہر امالۂ مادہ نزلہ از حلق بسوئے بینی مدام عطسہ گیرند وبوئیدن
صندل سرخ بسرکہ سودہ زکام گرم را بکشاید وہمچنین سبوس جو با سرکہ بوئیدن وبرائے سدۂ بینی وعدم حس شم در زکام حار باقلا در سرکہ تر کردہ بر آتش
نہند وبخار او بگیرند وکذا صندل سفید وسک چون بسوزند وکذلک انکباب بر بخار حجر آسیائے گرم در سرکہ سرد کردہ ونخالۂ منقوعہ در سرکہ بر آتش انداختہ و
با شکر طبرزد وبرگ مورد سوختہ بخار گیرند وانکباب بر بخار طبیخ بابونہ بنفشہ جو مقشر خشخاش وغسل سر بدان نیز نافع وبرائے منع سیلان فضول رقیق اگر بطول
انجامد ومرض دیر کشد برخہ شیشہ را بر آتش نہند وکافور بران پاشیدہ چادری بر سر کشیدہ بخار او در بینی بگیرند یا سبوس گندم در سرکہ خیسانیدہ بر آتش گذاشتہ
بنحو مذکور بخار او بگیرند واگر کافور ربع درم سبوس گندم آرد جو آرد باقلا صندل سفید گل بنفشہ ثمر طرفا ہر یک نیم درم کوفتہ بیختہ در سرکہ کہنہ بخیسانند وخشک کردہ
بگلاب بندقہ ہا سازند ووقت حاجت بر آتش سوختہ دود آن بگیرند در زکامی کہ از گرمی باشد منع سیلان بینی نمایند ودر فوائد شریفیہ وزن جملہ ادویہ دو چند
آنہا نوشتہ وکشنیز وآملہ یک یک درم افزودہ بعد مہر اخچتن ہنجور آن امر نمودہ وبخور حاج حسین نیز نافع است وغذا آش جو وحریرۂ سبوس وحسو لوز ویا
دال مونگ با خشکہ ومزورۂ ماش مقشر واسفاناخ وکدو وملوخیا ورجلہ وسرمق وبقلۂ یمانی بروغن بادام مناسب واگر حاجت تنقیہ شود بعد از نضج بمسہل صفرا حب
بنفشہ تنقیہ کنند ومسہل از بنفشہ وعناب وسپستان وریشۂ خطمی وخبازی وبہدانہ واصل السوس مقشر نیمکوفتہ جوشانیدہ مالیدہ صاف کردہ مغز خیار شنبر شیر خشت
ترنجبین دران حل کردہ باز صاف نمودہ روغن بادام بران چکانیدہ نیم گرم نوشیدن نیز در زکام حار نافع وبعدہ بآب نیم گرم استحمام نمایند وتریاق النزلہ وحب الشفاء
علوی خانی وموبیز مدبر ومنع نزلہ مجرب است وکذا حب نزلہ بنسخۂ حکیم محمد باقر وحکیم احمد ومعمول حکیم علی اکبر خان ووالد حکیم علوی خان وبنسخۂ بیاض حکیم اکمل خان
وخمیرۂ خشخاش کوکناری ودیاقوزا ورب خشخاش وسفوف نافع نزلہ وشربت نزلہ وفریادرس وشربت گولر وشربت خشخاش ولعوق نزلۂ حار ولعوق
شمعون ولعوق حمیز وقرص نزلہ بند تالیف حکیم محمد ہادی وطلا ولطوخ نزلۂ خلد ولطوخ مجرب حکیم اکمل خان ونزلہ بند ہمہ در نزلۂ حار معمول لیکن بدانند
کہ درصورت کثرت مادۂ نزلہ تا نخست تنقیۂ دماغ نکردہ باشند حبس نزلہ روا نیست کہ مودّے بفساد میگردد وانجا کہ مادہ سخت گرم وتیز وباحدت باشد
اول فصد سر رو نمایند وتبریدیکہ در علاج امراض حار دماغی گذشت بدہند ویا لعاب بہدانہ سہ ماشہ لعاب ریشۂ خطمی شیرۂ تخم خیارین ہر یک ہفت ماشہ نبات
یک نیم تولہ دہند ودر وخنہائے سر دہن روغن نیلوفر وکدو واستنشاق نمایند واز کافور وصندل تبخیر کنند وبقول محمد زکریا زکام کہ در صیف عارض شود تبرید
کبد با طلیۂ باردہ سیما خرقۂ کتان بآب کاسنی تر کردہ مکرر نہادن سریع النفع است واگر با صداع وتپ بود لعاب بہدانہ شیرۂ عناب شیرۂ تخم کاہو عرق شاہترہ شربت

نیلوفر خاکشی داخل کرده دهند و باز شیرهٔ مغز تخم تربوز بجای شیرهٔ کاهو و شربت بنفشه عوض شربت نیلوفر کنند و کتیرا سوده برای سرفه افزایند و ایضاً بعد فصد در منضج
بار سپستان بیست دانه تخم خبازی چهار ماشه اصل السوس مقشر پنج ماشه عوض کاسنی و شاهتره و گل سرخ داخل کرده شب در عرق شاهتره و مکوه و گاوزبان هر یک
هفت توله خیسانیده شربت بنفشه یا نیلوفر چهار توله داخل کرده بنوشانند و غذا آش جو لشربت بنفشه یا نبات و یا اسفاناخ یا برنج خورانند و بجای آب عرق مکوه
و نیلوفر و سه چهار روز هر دو وقت دوا داده خیارشنبر و ترنجبین هر یک شش توله خمیرهٔ بنفشه و گلقند هر یک چهار توله شربت سناسه چهار توله روغن بادام هفت
ماشه افزوده مسهل دهند و دوپهر آب مونگ و شام شله کهچری و صبح تبرید لعاب بهدانه و ریشه خطمی هر یک سه ماشه عرق مکوه و نیلوفر هر یک هفت توله شربت نیلوفر
چهار توله اسپغول یا تخم ریحان نه ماشه پاشیده دهند و همین نمط سه چهار مسهل داده جهت تعدیل مزاج و تقویت دماغ اطریفل کشنیزی یک توله وقت
شب دهند و صبح شربت خشخاش سه توله در عرق مکوه نه توله و اگر ماده بسیار تیز بود و زکام با صداع و شقیقهٔ شدید منذر لبرسام و با تپ باشد
بعد فصد سر رو و تبرید و ضماد و سعوط صداع حار روز ششم برای نضج ماده گل بنفشه خطمی هر یک شش ماشه سپستان یازده دانه بهدانه سه ماشه اصل السوس چهار ماشه
خیسانیده شیرهٔ تخم کاهو شیرهٔ مغز تخم تربوز هر یک شش ماشه شربت بنفشه ده توله خاکشی شش ماشه داخل کرده بدهند در روز هشتم عناب پنج دانه گاوزبان خبازی سپستان
گل نیلوفر هر یک چهار ماشه تخم خیارین کوفته شش ماشه مویز منقی دو توله در خیسانده افزوده شیرجات موقوف نمایند و چون نضج ماده از قاروره ظاهر گردد در روز
دوازدهم اسطوخودوس چهار ماشه سنای مکی یک توله گل سرخ چهار ماشه در طبیخ و مغز فلوس شش توله ترنجبین چهار توله روغن بادام شش ماشه اضافه نموده مسهل دهند
و بجای آب عرق مکوه و دوپهر نخوداب روز دوم تبرید از لعاب بهدانه شیرهٔ عناب شیرهٔ کاهو شربت بنفشه اسپغول پاشیده دهند باز مسهل و تبرید
بدستور و اگر با نزله و زکام حار لو اسیر و قبض و تپ و درد سر و غلیان رطوبات بدنی باشد تبرید از شیرهٔ عناب ده دانه شیرهٔ کاهو یا شیرهٔ مغز تخم کدو شش ماشه
عرقیات شربت بنفشه یا شربت نیلوفر خاکشی دهند بعد تسکین برای نضج ماده عناب پنج دانه بهدانه سه ماشه بنفشه خبازی اصل السوس هر یک چهار ماشه سپستان پانزده دانه
شیرهٔ کاهو شیرهٔ مغز تخم کدو هر یک شش ماشه گاهی شیرهٔ خیارین شربت بنفشه دهند باز برای نضج ماده سوداوی خطمی شش ماشه گاوزبان چهار ماشه در نقوع اضافه
کرده شیرهٔ تخم کدو خیارین موقوف کنند و خاکشی شش ماشه افزایند پس اگر آثار غلبهٔ بلغم دریافت شوند برای تلطیف آن مویز منقی ده دانه زوفا پرسیاوشان
هر یک سه ماشه افزایند نکته بدانند که در نزلهٔ حار شیرجات مثل خیارین وغیره میدهند لیکن چون مرض طول کشد بادیان سوده پاشیده می افزایند برعایت معده
تا از شیرجات معده خراب نگردد بعضی گفته اند که شدت حرقت چشم و کثرت اشک را که در زکام عارض شود استنشاق آب بسیار گرم بتکرار فی الحال دفع کند ابن
هبة الله گوید که علاج زکام حار فصد قیفال و شراب ماء الشعیر با شربت بنفشه و بعده اندک آب انار و استعمال آب آلو بجلاب و ترک غذای حار و خراب حار و
تقویت دماغ بشم روائح بارده مثل بنفشه و نیلوفر و بعد نضج ماده دخول مریض در حمام و در صورت کثرت سیلان انکباب بر بخار شکر و صندل و کافور و باقلا و جو و
سبوس در سرکه ترکرده و حذر از خواب بر پشت و بعد اصلاح تغذیه بمزوره آب انار و احتراز از امتلا و تعرض هوای گرم ست ابو سهل گوید که در نزله و زکام کائن
از حرارت دوی آنست که از آن رطوبت رقیق حاد سائل شود آنچه مغلظ و مبرد این ماده باشد استعمال کنند و شربت دیاقوذا صبح و شام و تمام روز اندک
اندک بنوشند و هنگام خواب غرغره بدان نمایند و لعوق خشخاش دائم بلیسند و خشخاش سوده بجلاب آمیخته لیسیدن نیز نافع است و تخم خشخاش در حریرهٔ
معمول از شکر و نشاسته و روغن بادام استعمال کنند و طبیخ بنفشه و خشخاش مع پوست و باقلا مع پوست کوفته و جو و بابونه و برگ کاهو و برگ درخت گل سرخ
استنشاق نمایند و هنگام شدت امر گل مختوم یا گل ارمنی با آب بارتنگ یا آب عنب الثعلب یا آب خرفه سرشته بر سر و پیشانی و چهره ضماد سازند و یا روغن بید
که در آن خشخاش مع پوست کوفته و برگ مورد کوفته جوشانیده باشند بر سر بمالند و از باقلا در سرکه ترکرده خشک نموده و لبسند ردس و سک و صندل و کافور تبخیر
کنند و بر بخار سرکه که اندر آن سنگ آسیا یا آجر الند گرم کرده انداخته باشند انکباب نمایند و حتی الامکان خواب کم کنند و غذا حریرهٔ معمول از نشاسته و آرد باقلا و جو
مقشر و کدو و خرفه و کاهو و روغن بادام سازند پس اگر حرارت قوی نباشد در آن بچهٔ ماکیان یا دراج یا ماهی رضراضی داخل کنند و جلاب و شربت بنفشه
و آب انار بنوشند و اگر شکم نرم باشد خرنوب شامی از دانه پاک کرده کوفته در آب بجوشانند و صاف کرده تخم خشخاش بریان سوده و اندک صمغ عربی سوده
داخل کرده بنوشند و غذا کشک جو بریان و بادام بریان و پنیر در تنور خشک کرده و رشته و زردی بیضه در سرکه جوشانیده که بر آن قدری طباشیر و کشنیز خشک
سوده پاشیده باشند تناول نمایند و بخار سبوس در سرکه ترکرده با بابونه و از گل سرخ خشک و بنات و برگ مورد و جو و باقلا هر دو در سرکه ترکرده تبخیر نمایند تفریح

در زکام دموی فصد سرو و تلیین طبیعت بنقوعات مذکورہ و لزوم ماء الشعیر و شربت عناب و خشخاش نمایند و اگر سدہ باشد و مادہ خوب اخراج نیابد سنبل الطیب سندروس و نبات سفید و کاغذ مصری و کشنیز خشک و عنبر اشہب و عود بر آتش گذاشتہ تبخیر نمایند کہ جہت تفتیح سدہ در زکام دموی نافع است و انکباب بر طبیخ بابونہ و اکلیل الملک و مرزنجوش از جملۂ منضجات و مفتحات زکام دموی است **ایضاً** در صورت آثار غلبۂ خون بعد فصد شیرۂ تخم کاہو یک تولہ با شربت نیلوفر دو تولہ خواہ گل بنفشہ شش ماشہ گل نیلوفر چہار ماشہ عناب ہفت دانہ سپستان بست دانہ خیسانیدہ میدہند و بعد چند روز اسہال صفرا و بعد تنقیہ حبس میکنند و افیون در حبس مجرب ست و در زکام صفراوی سوای تدابیر مذکورۂ تنقیۂ مادہ بماء الفواکہ و مغز فلوس و ترنجبین و تغذیہ بماء الشعیر و مزورات مذکورہ و بہر تفتیح انکباب بر طبیخ بنفشہ و بابونہ و خطمی و کاہو و پوست خشخاش و نوشیدن شربت خشخاش اگر نزلہ رقیق باشد و بخور بشکر طبرزد و کاغذ و کشنیز خشک و عنبر اگر سدہ افتد نیز مفید ست **انطاکی** گوید کہ اگر زکام از خون یا صفرا باشد در دموی مبادرت بفصد سرو واجب ست اگر زکام خاص بسر باشد و الا ہفت اندام اگر سبب عام بود و الا باسلیق بعدہ تبرید مزاج بملازمت مثل روغن نیلوفر و کدو و بنفشہ در تدہین و استعمال روغن کاہو نشاید بہر آنکہ خواب آورست و خواب درینجا مضرست و مثل کدو و خرفہ و قطف در غذا و مثل مورد و نیلوفر و بنفشہ و بید شماماً و ضعاً باید کرد و از مجربات نہادن برگ کنار و سیب و زعرور مبلول بگلاب ست و کذا کافور طلاءً و بخوراً بعدہ اگر مادہ متزاید بود و در سینہ علامات ثقل ظاہر شود و خوف اجتماع مادہ دران باشد واجب ست استعمال بیداری و ریاضت خفیف و لزوم تلیین بمثل آلو بخارا و سپستان و انجیر و رب السوس و پرسیاوشان و انیسون و ترنجبین و گلقند شکری جوشانیدہ یا خیسانیدہ و اگر حرارت شدت کند بنفشہ و جو افزایند و اگر سرفہ نباشد تمر ہندی زیادہ کنند و از مجربات من قاطع زکام حار انیست کہ جو مقشر دو اوقیہ گلقند و خمیرۂ بنفشہ ہر واحد یک اوقیہ اصل السوس و پرسیاوشان و تخم خشخاش ہر واحد نیم اوقیہ در چہار صد درم آب بجوشانند تا پنجاہ درم بماند صاف کردہ بشربت انار یا شربت بنفشہ بنوشند و این از اعظم منقیات دماغ است و اگر حاجت بنطول افتد بہتر دران طبیخ بابونہ و اکلیل و بنفشہ است **ایضاً** در نزہہ می نویسد کہ در دموی تقدیم فصد کنند از رگ قیفال اگر نزلہ از صدر بجا و زنکردہ باشد بعدہ لزوم شرب ماء الشعیر بربع آن تخم خشخاش سودہ تا نفیح یابد و طلا بروغن مورد و نطول بدان و بمازو و گل سرخ و بگلنار و اقاقیا مجرب ست و کذا امالش بدان **طبری** گوید کہ در صفراوی اگر مانعی نباشد فصد کنند و بعد از ان تلیین طبیعت بمطبوخ عناب و آلوے شیرین و سپستان و بنفشہ و اصل السوس و تخم خطمی ترنجبین آمیختہ نمایند و دو سہ روز بر شرب آش جو و شربت خشخاش اقتصار ورزند

ذکر ادویۂ مرکبہ نافع زکام و نزلۂ حار بخور نافع نزلات و مسکن اوجاع سر و دندان و گوش منقول از حاجی حسن تلمیذ والد علوی خان بزر البنج سفید پوست خشخاش اصل السوس گل ارمنی پوست بیخ لفاح گل بنفشہ خبازی گل خطمی عنب الثعلب ہر یک جزوے و اگر نزلات بارد باشد مرزنجوش نمام بابونہ اکلیل الملک از ہر یک جزوی واندکی جند بیدستر داخل نمایند و در آب بجوشانند و سر و دہان و گوش را بر بخار آن بدارند پس ضماد نمودہ قدرے از آب آن مضمضہ نمایند و ثفل آنرا بر سر ضماد کنند **ترکیب مویز** از حکیم واحد علی مرحوم کہ جہت حبس نزلہ و زکام و برائے ہر مرضی کہ از نزلہ پیدا شدہ باشد مثل صداع و درد دندان وغیرہ و از برائے صداع مطلق مفید ست و نزلۂ حار و بارد ہر دو را نافع لیکن عمل این در نزلۂ بارد و ہر مرض بارد ضعیف ست و با تجربہ ست مفید بود زیرا کہ مزاج این مویز فی الجملہ سرد ست در امراض حارہ البتہ مفید ست پس بہتر آنکہ در نزلۂ بارد جز آن با دویۂ حارہ کہ مناسب نزلہ وغیرہ باشد ضم نمودہ استعمال نمایند کہ اکسیر الاثر ست تخم دھتورۂ سیاہ سہ تولہ اجوائن خراسانی یک نیم تولہ ہر دو را در یک نیم پاؤ آب جوش دہند ہرگاہ آب بقدر نیم پاؤ بماند از پارچہ صاف نمودہ در ظرفی نگاہدارند تا درد آن فرو نشیند پس آب صاف جدا کردہ باز از پارچہ گذرانیدہ بگیرند و مویز سرخ کلان پاؤ آثار گرفتہ تخم آن دور نمودہ دران آب اندازند و بآتش نرم بپزند تا آب جذب شود و درین اثنا از چمچہ حرکت میدادہ باشند تا مویز بتہ دیگچہ چسپیدہ سوختہ نگردد بعدہ از دیگچہ بر آوردہ در آفتاب خشک کنند در دو سہ روز خشک خواہد شد خوراک از ربع تا نصف مویز ست و کسی را کہ از خوردن آن قی یا کرب یا دیگر عوارض پیدا شود گشنیز بقدر دو سہ ماشہ جوش دادہ بنوشانند دفع گردد و شراب انیجبار مصلح این مویز ست و کسی را کہ از خوردن شراب عوارض پیدا شود یک مویز بخورانند ہمہ دفع شود و زیادہ از قدر خوراک مذکور مسکر و ممسک است **حب بنفشہ** جہت تنقیہ در زکام و نزلۂ حار معمول بنفشہ تربد موصوف رب السوس گل سرخ ہر یک یک درم سقمونیا غاریقون ہر یک نیم درم کوفتہ بیختہ بآب تازہ سرشتہ حبہا سازند جملہ یک شربت است و طریق استعمال این مثل حب ایارج است **حب نزلہ** نسخۂ حکیم محمد باقر بزر البنج افیون صمغ عربی کتیرا تخم کاہو بیخ لفاح رب السوس نشاستہ زعفران مساوی کوفتہ بیختہ بآب حب سازند **نوع دیگر** از حکیم اکمل خان بزر البنج سفید تخم کاہو مقشر رب السوس صمغ عربی نشاستہ مصطگی کتیرا شکر تیغال آرد باقلا بیخ لفاح مغز بادام شیرین افیون زعفران تخم خشخاش ہر یک یک مثقال نبات سفید پنج مثقال کوفتہ بیختہ بآب سرشتہ حب سازند **نوع دیگر** از حکیم ممدوح افیون بزر البنج زعفران ہر یک یک تولہ رب السوس ہفت ماشہ کتیرا چہار ماشہ سائیدہ حب بقدر مونگ بستہ در سایہ خشک نمودہ

یک حب صبح و یک شام بخورند **حب نزلہ** معمول حکیم علی اکبر خان بزرالبنج بست و ہشت مثقال تخم کاہو صمغ عربی بیخ لفاح تخم خشخاش ہریک سہ درم زعفران دو درم افیون مصری پنج درم و نیم نبات سفید سہ درم کوفتہ بیختہ بآب حب سازند بقدر ماش وقت حاجت یک دو حب فرو برند **نوع دیگر** معمول حکیم موصوف از تالیف والد حکیم علوی خان کہ نفث الدم و سرفہ نزلی ہم نفع دارد و تسہیل نفث میکند افیون بزرالبنج مصطکی کتیرا کہربائے شمعی صمغ عربی نشاستہ تخم کاہو گل گاوزبان تخم خشخاش مغز تخم خیارین گل ارمنی پوست بیخ لفاح ہر کدام دو مثقال زعفران نیم مثقال رب السوس دو نیم مثقال ریوند چینی یک نیم مثقال کوفتہ بیختہ بآب کوکنار بقدر فلفل حبہا سازند بورق نقرہ پیچیدہ نگاہدارند خوراک دو حب و در نسخہ دیگر وزن افیون چہار مثقال و بیخ لفاح و زعفران ہریک یک مثقال ست **حب نزلہ** کہ نزلہ و سرفہ را نافع و ممسک ست از حکیم محمد افیون بزرالبنج نشاستہ تخم کاہو تخم خشخاش سفید صمغ عربی ہریک یک مثقال بیخ لفاح نیم مثقال زعفران دو دانگ کوفتہ بیختہ بآب کوکنار سرشتہ حبہا برابر فلفل سازند خوراک دو حب بآب نیم گرم **حریرہ** معمول برای تقویت دماغ و نزلہ خشخاش سفید شش ماشہ مغز بادام ہفت عدد نشاستہ شش ماشہ ہمہ را شیرہ گرفتہ نبات داخل کردہ بجوشانند بآتش ملائم تا مثل حریرہ شود گاہی اندکی زعفران اضافہ می نمایند و جہت منع صعود ابخرہ کشنیز خشک داخل کنند **نوع دیگر** بگیرند سبوس گندم یک قبضہ در آب تر نمایند و صاف نمودہ بر آتش بگذارند و نشاستہ ہفت درم شکر سفید دہ درم روغن بادام پنج درم اضافہ نمایند و بملائمت تحریک کنند کہ پختہ شود و بیاشامند **ایضاً** کہ برائے تقویت دماغ و رفع نزلہ و تولید منی معمول است مغز بادام مقشر دو تولہ تخم خشخاش سفید دو مثقال مغز تخم کدو شیرین دو درم برنج سفید یک تولہ نبات چہار تولہ روغن گاو یک تولہ بدستور حریرہ کنند و اگر بجائے آب عرق بیدمشک و عرق گاوزبان داخل نمایند بہتر ست و در نسخہ دیگر مغز پستہ نیم یک تولہ نیز داخل ست **ایضاً** برای نزلات نافع مغز تخم خربزہ تخم خشخاش کشنیز خشک مغز بادام مقشر ہریک پنج مثقال ہمہ را در عرق بیدمشک و عرق گاوزبان شیرہ کشیدہ نبات سفید ہفت و نیم مثقال کتیرا نشاستہ صمغ عربی بارتنگ تخم ریحان ہریک چہار دانگ تخم مرو کوفتہ یک مثقال یا دیا قوذا شربت نیلوفر ہریک پنج مثقال عوض نبات افزودہ بپزند و بکار برند **حسوی لوز** جہت زکام و نزلہ حار یا لبن بسیار سفید نشاستہ آرد باقلا آرد جو مقشر آبکیدہ ران صمغ عربی و شکر سفید و کتیرا داخل کردہ باشند بپزند و روغن بادام شیرین داخل کردہ بقوام حریرہ آرند و گرم گرم بخورند **خمیرۂ خشخاش سادہ** کہ در زکام و نزلہ حار معمول ست و جہت سرسام و نفع بیخوابی و صداع مفید و منع نزلات حارہ و اصلاح ریش سینہ و سرفہ و دفع درد سینہ و تعدیل اخلاط محترقہ و تسکین حرارت مزاج نافع ست کوکنار کلان با تخم صد عدد نیمکوب سازند یا پوست را جدا نیمکوفتہ و تخم را نرم سائیدہ با دو نیم آثار آب باران بپزند و صاف نمایند و یک نیم آثار قند سفید انداختہ بقوام خمیرہ در آرند قوت آن تا دو سال باقی می ماند و اگر در قوام رقیق دارند شربت خشخاش گویند و اگر خمیرۂ خشخاش مرکب سازند در آخر قوام صمغ عربی رب السوس کتیرا ہریک یک درم تخم خرفہ مقشر کشنیز مقشر مغز تخم تربز ہریک دو درم باریک سودہ ضم سازند و اگر خواہند قدرے زعفران نیز آمیزند **خمیرۂ خشخاش** نافع زکام حار پوست خشخاش بست و پنج عدد در آب خیسانیدہ صبح بجوشانند و صاف کردہ با یک رطل قند سفید بقوام آرند و در آخر قوام شیرۂ تخم خشخاش شیرۂ مغز تخم کدو شیرین شیرۂ مغز بادام ہریک یک تولہ افزایند تا بقوام آید **خمیرۂ خشخاش کوکناری** بجہت زکام و نزلہ و سرفہ و صداع و شقیقۂ بخاری و منع صعود بخار معدہ و مراقی و تقویت دماغ و قلب مجرب و معمول است و بسیار خوش ذائقہ و خوش رنگ پوست خشخاش دہ مثقال جوکوب نمودہ در آب باران سہ رطل بخیسانند و صبح جوش دہند و بمالند و بفشرند و با نبات سفید یک رطل بقوام آرند بعدہ مغز تخم کدوے شیرین مغز بادام مقشر کشنیز خشک مقشر مغز تخم تربز تخم خشخاش سفید ہریک دو تولہ باریک ساختہ طباشیر کتیرا صمغ عربی ہریک نیم تولہ جدا جدا خوب باریک ساختہ دران مخلوط سازند و زعفران ہفت ماشہ مشک یک ماشہ بعرق کیوڑہ و عرق بیدمشک در سنگ سماق حل کردہ بیامیزند و ورق نقرہ دو تولہ یک انداختہ بہ تبر معجون کش درہم نمایند و بقدر یک تولہ ہمراہ عرق گاوزبان یا قہوۂ گاوزبان و نبات سفید و دانۂ الایچی بخورانند **خمیرۂ خشخاش زرد** معمول جہت ترطیب و تقویت دماغ و نافع نزلہ و زکام و خواب خوش می آرد کوکنار دو نیم دام جوکوب نمودہ در دو سیر آب تر کنند و بعد یک شبانہ روز بجوشانند ہرگاہ نیم سیر آب بماند صاف نمودہ تخم خشخاش و مغز بادام ہریک دو نیم دام در قدری آب شیرہ بر آوردہ بآب کوکنار ضم ساختہ نبات سفید یک نیم پاؤ گلاب نیم پاؤ داخل کردہ بقوام آرند و زعفران نیم ماشہ در قدری گلاب سودہ چون قریب انعقاد شود داخل کردہ بہ تبر مخلوط سازند کہ ہمہ رنگین شود **رب خشخاش** از تالیف قدما جہت نزلات حارہ بغایت نافع است کوکنار مع تخم صد عدد بکوبند و یک شبانہ روز در چہار و نیم صد مثقال آب تر کنند و بجوشانند تا بنصف رسد پس صاف کردہ با ہفتاد و پنج درم شکر یا عسل یا شاش بقوام آرند کہ مثل لعوق شود و بعدہ اقاقیا زعفران مازو عصارۂ لحیۃ التیس ہریک یکدرم کوفتہ بیختہ بسرشند و گاہے سادہ ساختہ میشود بغیر ادویات **سفوف** نافع نزلہ و دفع سہر و یبوست دماغ کشنیز مقشر تخم کاہو تخم خشخاش ہریک دو مثقال اصل السوس بادیان دارچینی ہریک یک مثقال

کوفتہ بیختہ سفوف سازند خوراک دو مثقال بعد تنقیہ لعل آرند ایضاً زکام ونزلہ را بعد تنقیہ مفید آید تخم خشخاش سفید اصل السوس مقشر پوست ہلیلہ زرد برابر نبات برابر ہمہ کوفتہ بیختہ صبح از سہ درم تا شش درم خوردہ باشند **شربت بنفشہ** کہ زکام ونزلۂ حار وذات الریہ وذات الجنب وصداع ودرد چشم ودرد گردہ را نافع بود وبول براند وسینہ را نرم کند گل بنفشہ خشک ہفت ونیم مثقال در آب ترکنند وبجوشانند وبا یک آثار شکر سفید بقوام آرند واگر گل بنفشہ تازہ باشد پا آثار بگیرند وہمین طریق ساختن شربت نیلوفر است **شربت خشخاش** معمول در نزلۂ حار کہ با حرارت وقبض بود ومفید سرفۂ یابس وسل ودق کوکنار مع تخم صد عدد صمغ عربی بہدانہ مغز تخم کدو مغز تخم خیارین تخم خطمی ہر واحد پنج مثقال شیر خشت سی مثقال کوکنار نیم کوفتہ وتخم خطمی وصمغ وبہدانہ در آب تر سازند بعدہ بآتش ملائم بجوشانند تا نصف بماند صاف نمودہ سی وسہ درم قند بقوام آرند ووقت قوام شیر خشت محلول واز مغز تخم کدو وخیارین شیرہ برآوردہ صاف نمودہ داخل نمایند تا بقوام شربت آید **شربت نزلہ** جہت نزلۂ حار ودفع قبض بے عدیل ومعمول استاذی مرحوم انجیر زرد سہ دانہ عناب بست دانہ سپستان پنجاہ دانہ پرسیاوشان سہ درم حب الآس کتیرا ہر یک پنج درم تخم خطمی ہفت درم اصل السوس تخم خشخاش سفید ہر یک دہ درم جو مقشر پانزدہ درم خمیرۂ بنفشہ سی درم ترنجبین یک نیم پاؤ شربت سازند نوع دیگر کہ جہت نزلۂ حار وبارد مجرب ومعمول برای محرورین بعضی اجزای حارۂ آن کاستہ وبرای مبرودین ومعتدلین ہمہ بحال داشتہ بکار بردہ میشود واعانت بر تسہیل نفث ودفع خشونت وتسلیس نفس ہم میکند بنفشہ نیلوفر ہر یک چہار درم فراسیون پنج درم پرسیاوشان اصل السوس زوفای خشک بیخ بادیان جو مقشر تخم خطمی تخم خبازی تخم کتان گاوزبان ہر یک ہفت درم انجیر زرد بست دانہ عناب سی دانہ مویز منقی چہل دانہ سپستان پنجاہ دانہ انچہ کوفتنی ست جوکوب کردہ در سہ رطل آب شب بخیسانند وصبح بجوشانند ہرگاہ نصف بماند مالیدہ صاف نمودہ ترنجبین خراسانی یک رطل قند سفید دو رطل داخل کردہ بقوام شربت آرند خوراک از پنج درم تا ہفت درم **شربت گول** دافع نزلۂ حار وسرفہ وضیق النفس کہ از نزلۂ حار بودہ باشد از مجربات میر قادر علی بنارسی گوار خام یک آثار پاؤ بالا چہار پارہ کردہ سپستان تخم بالنگ نیم کوفتہ اصل السوس مقشر نیم کوفتہ ہر یک یک چھٹانک عناب ولایتی پاؤ سیر ہمہ ادویہ را شب بآب تر نمایند وصبح جوش دادہ مالیدہ صاف نمودہ سہ پاؤ شکر سفید انداختہ قوام نمایند دو دو تولہ ناشتا بآب حل کردہ تا حصول صحت نوشیدہ باشند بلاناغہ پرہیز از ترشی وبادی وروغن تلخ وحجرات دخیر واجب بود طلا کہ منع نزلات کند مرمکی ایلوہ گوند ببول نشاستہ کتیرا اسپیاری چھالیہ ہر واحد سہ ماشہ افیون بزر البنج ہر واحد یک نیم ماشہ کوفتہ بیختہ بر روی کاغذ سوزن زدہ طلا نمودہ بر صدغین بچسپانند **قرص نزلہ بند** تالیف میر محمد ہادی پدر علوی خان کہ در منع سیلان نزلات از سر باعضا بسیار مجرب مرمکی صبر سقوطری حضض مکی صمغ عربی نشاستہ سک رامک کتیرا گلنار اقاقیا دم الاخوین انزروت فوفل شیاف مامیثا ہر یک یک درم افیون نیم درم زعفران دو دانگ کوفتہ بیختہ بآبیکہ در آن برگ مورد جوشانیدہ صاف نمودہ باشند سرشتہ اقراص سازند وقت حاجت بسفیدۂ تخم مرغ حل کردہ بر روی سہ پارہ کاغذ مثل درہم کہ سوزن بسیار زدہ باشند مالیدہ دو قطعہ بر صدغین ویک قطعہ بر یافوخ چسپانند ایضاً منہ حضض مکی پوست در بندی شیاف مامیثا ہر یک دو دانگ انزروت سفید مرمکی صمغ عربی دم الاخوین برگ مورد ہر یک یک دانگ افیون قیراطی زعفران طسوجی کوفتہ بیختہ بسفیدۂ تخم مرغ سرشتہ اقراص سازند ودر سایہ خشک نمایند ہر قرصی مقدار دانگے وبدستور نسخۂ قبل بکار برند **لعوق** جہت نزلۂ حار مغز بادام مقشر سہ درم کتیرا چہار درم خشخاش سفید پنج درم صمغ فارسی دہ درم ہمہ را کوفتہ بیختہ با ہموزن فانیذ وبرابر فانیذ تخم خرفہ مقشر کوفتہ آمیختہ بمویز منقی لعوق طیار سازند **لعوق** کہ نزلہ وزکام حار را بغایت سودمند ست خشخاش سیاہ وسفید ہر کدام دو اوقیہ اصل السوس مقشر نیم کوفتہ سہ اوقیہ بہدانہ تخم خطمی ہر کدام یک اوقیہ صمغ عربی کتیرا ہر کدام نصف اوقیہ ہمہ را غیر از صمغ وکتیرا در پنج رطل آب ترکردہ بجوشانند تا نصف بماند صاف نمودہ صمغ وکتیرا باریک سائیدہ لعاب اسبغول نیم رطل شکر سفید دو رطل اضافہ کردہ بجوشانند تا بقوام آید بردارند وپیوستہ اندک اندک ازان بلیسند **نزلہ بند** معمول حکیم اکمل خان تخم کاہو تخم خشخاش افیون زعفران بزر البنج دم الاخوین صمغ عربی کتیرا گل سرخ انزروت اگر حاجت باشد کافور قیصوری نیز اضافہ نمایند وہمہ ادویہ را سائیدہ بسفیدۂ تخم مرغ آمیختہ بر کاغذیکہ از سوزن سوراخ کردہ باشند مالیدہ بر شقیقہ بچسپانند

علاج زکام ونزلۂ بارد

اصل السوس پنج ماشہ گاوزبان شش ماشہ نبات سفید دو تولہ جوشانیدہ صاف نمودہ بنوشند ویا انجیر زرد مویز منقی پرسیاوشان زوفای خشک بادیان عوض گاوزبان کنند وباعسل بدہند وگویند کہ انجیر زرد سہ اوقیہ صعتر بابونہ ہر یک نیم اوقیہ جوشانیدہ نوشیدن زکام بارد را مجرب است واگر اصل السوس گاوزبان بادیان ابریشم خام ہر واحد یک درم سپستان مویز منقی ہر یک ہفت ونیم مثقال تخم خطمی سہ درم جوشانیدہ صاف نمودہ نبات سفید داخل کردہ

بدہند و اگر حاجت تلیین باشد ترنجبین مغز خیارشنبر افزایند نیز مفید بود و استعمال لعوقات ملینۂ حارہ ہمراہ جوشاندہ و شربت زوفا و معجون آن و شربت اسطوخودوس و شربت بنفشہ مرتب بعسل و مغلی منضج و مغلی حلو و خمیرۂ بنفشہ و خمیرۂ اسطوخودوس نیز منضج است و گاہی در نزلۂ بارد غلیظ برای تلطیف و تقطیع احتیاج بسکنجبین و شربت لیموی قلیل الحموضت افتد و کثیر الحموضت لذع و خشونت میکند و باید کہ در آب اصل السوس وغیرہ حل کردہ بدہند تا مضرت حموضت اصلاح یابد و ادلے آنست کہ انضاج باشربۂ حلوۂ حارۂ ملینہ باشد تا احداث خراش و خشونت در حلق و سینہ و ریہ ننماید و مطبوخ انجیر و مویز و زوفاے خشک با خمیرۂ بنفشہ نیکوست و تکمید سر بجاورس و سبوس گندم نمایند و یا بمغز نان گندم گرم جبہۂ و صدغین را تکمید کنند و بابونہ پرسیاوشان زوفاے خشک مرزنجوش تمام قیصوم جوشانیدہ آب آن بر سر ریزند و ثفل آنرا ضماد نمایند و انکباب بر بخار آن نیز مفید و از شمومات مانند شونیز بریان کردہ و انیسون بریان در صرہ بستہ و عنبر و مشک و عود ہندی و عطر آن نافع و مالش دست و پا بروغنہاے گرم و چرب کردن ناف و مقعد بآنہا مفید و از طعام و شراب باز دارند و حتی الامکان بیدار مانند و بر تشنگی صبر کنند و اگر سدہ افتد شربت کہ از بنفشہ و عناب و مویز و انجیر پختہ باشند جہت تفتیح خوب است و بابونہ و شبت و اکلیل الملک و مرزنجوش و بنفشہ و خطمی جوشانیدہ بخار گرفتن در نضج مادہ و تفتیح سدہ دخلی تمام دارد و اگر شونیز بریان یکشبانہ روز در سرکۂ تند تر کردہ بسایند و باندک روغن زیتون کہنہ سعوط کنند فی الحال سدہ بکشاید و بوئیدن گل نرگس نیز تفتیح سدہ نماید و بمداومت مانع زکام ست و انکباب بر مطبوخ طرفا و ہمچنین سر داشتن بر بخور شلجم و بابونہ در نزلۂ بارد مفید ست و نخالۂ گندم در آب و سرکہ جوشانیدہ سر بخار آن داشتن نیز مفتح سدۂ زکام ست و اگر لادن چوب گز شونیز بجوشانند و سر بخار آن دارند سدۂ بینی بکشاید و بخود حاجی حسین کہ در ادویۂ زکام و نزلہ بکار گذشت نیز مفید و اگر کلونجی بریان نوشادر ہریک دو ماشہ زنجبیل سہ ماشہ کوفتہ اندکے سرکہ آمیختہ در پارچہ بستہ ببویند زکام بستہ جاری کند و شمم مشک و عنبر و لادن و قطران و جندبیدستر و قسط و شونیز بریان نافع ست و درانتہا براے امالۂ نزلہ از حلق بسوے بینی ناس محسن خانی وغیرہ سعوط و نفوخ معطس بکار برند و اگر در ناس تنہا کو یک تولہ عطر عود یا عطر مجموعہ دو سرخ آمیختہ استعمال نمایند نیز در زکام بعد نضج مواد براے اخراج و امالۂ آن از جانب حلق معمول ست و سعوط تخم سرس براے سیلان نزلہ از بینی نافع و بہر قطع سیلان لادن عود قسط شونیز در سرکہ تر کردہ بر آتش بسوزند و بخار آن در بینی کشند و بخور کبریت نیز جنس زکام میکند و بخار دار چینی نیز مفید زکام رطب ست و اگر کندر میعہ سائلہ قسط شیرین سندروس مساوی کوفتہ بیختہ حب سازند و بر آتش نہادہ بخار آن بدماغ رسانند در زکام بارد و منع رطوبت از منخرین کند و یا شونیز در سرکۂ تند سائیدہ بر سنگ تفتہ یا خشت گرم ریختہ چادر بر سر کشیدہ دود آن بگیرند و استعمال دیگر ادویۂ مرکبہ کہ مسطور میشود حسب حاجت مفید ست و در نزلۂ بارد کہنہ استعمال حب اذاراقی و پس از آن حب بلادر معمول حکیم شریف خان ست و برتارک سر شرطہ زدہ سیماب در آب برگ تنبول حل کردہ مالیدن در رفع نزلۂ کہنہ از مجربات است و اگر دار شیشعان دو تولہ قرنفل دو ماشہ جوزبوا یک عدد عاقرقرحا ہشت ماشہ دار فلفل فلفلمویہ ہریک پنج ماشہ سائیدہ گرم کردہ بر سر ضماد نمایند در رفع نزلات باردہ نافع و اگر لادن لوبان مصطگی کندر زرفت گل بابونہ سنبل الطیب از ہر کدام یک جزو روغن گل یا نرگس و موم سفید از ہر کدام چہار جزو موم را در یکے ازین روغنہا گداختہ ادویہ را کوفتہ بیختہ بآن بسرشند و بر پارچہ مالیدہ بر سر گذارند و دو سہ روز بستہ دارند از براے زکام و نزلہ کہنہ مجرب ست و باید کہ در نزلۂ بارد وقت تشنگی آب گرم بنوشند و اگر بجاے آب ماء العسل دہند بہتر باشد و غذا حریرہ کہ از سبوس گندم و مغز بادام و شہد پختہ باشند بدہند و خوردن نان با انجیر و مویز و شلجم و گزر وغیرہ کہ دران قبض نباشد و جامع جلا و تلیین بود مفید ست

بیان ادویۂ مرکبہ کہ در زکام و نزلۂ بارد مستعمل **اطریفل** مقوی دماغ نافع نزلہ مفید آلات صدر و ملین آن پوست ہلیلۂ زرد و کابلی پوست بلیلہ آملہ کشنیز خشک مقشر مغز بادام ہریک یک تولہ تخم خشخاش تخم کاہو دارچینی اسطوخودوس ہریک شش ماشہ ادویہ سواے خشخاش و کاہو و بادام کوفتہ بیختہ و مغزیات را علیحدہ صلایہ کردہ آمیختہ نگہدارند پس بگیرند بنفشہ بیخ بادیان اصل السوس گاوزبان ہر واحد دو مثقال عناب پانزدہ دانہ سپستان ہفدہ دانہ اسطوخودوس دو درم زوفاے خشک عود غرقی سنبل الطیب ہریک یک درم بیخ سوسن پرسیاوشان ہریک یک مثقال انجیر زرد ہفت عدد مویز منقے چہار تولہ این ادویہ را در سہ پاؤ آب بجوشانند ہرگاہ سوم حصہ بماند مالیدہ صاف کردہ با نیم آثار قند سفید آمیختہ بقوام آرند و ادویۂ کوفتہ بیختہ نگاہداشتہ را آمیختہ معجون سازند خوراک یک تولہ بر نہار خورند و از ترشی و بادی پرہیزند **اطریفل ملین** تالیف علوی خان نافع از براے نزلات بلغمیۂ مزمنہ و منقی دماغ و آلات سینہ از بلغم عناب انجیر زرد ہریک بست دانہ اصل السوس زوفای خشک گل بنفشہ اسطوخودوس ایرسا بسفائج فستقی فراسیون ہریک دو نیم مثقال مویز سرخ تخم بیرون کردہ بست و پنج مثقال مجموع را در سہ چہار یک من تبریز آب خالص بجوشانند تا بنصف رسد پالایند و عسل سفید مصفے یک صد و پنجاہ مثقال

داخل کردہ بقوام آورند بعدہ پوست ہلیلۂ زرد پوست ہلیلۂ کابلی ہلیلۂ سیاہ پوست بلیلہ آملۂ منقی اسطوخودوس کشنیز خشک مقشر ہریک پنج مثقال بادیان
انیسون مصطگی حب بلسان ہریک دو نیم مثقال غاریقون سفید سہ مثقال فلفل سیاہ نیم مثقال تخم خشخاش سفید دو مثقال و نیم روغن بادام شیرین دوازدہ
مثقال و نیم ادویہ را کوفتہ بیختہ بروغن بادام چرب نمودہ بعسل مذکور بسرشند شربتے از یک مثقال تا سہ مثقال بآب نیم گرم بر شعثا معنی او بر الساعۃ است بجہت
نزلہ و زکام و امراض دماغی بارد و تسکین درد دندان معمول و برای ظلمت چشم و دوار و طنین و لقوہ و فالج و صرع و رعشہ و سبات سہری و نسیان و مالیخولیا وغیرہ
امراض سوداوی و سہر مفرط و ہذیان و ضعف اعصاب و استرخای لثہ و بلادت ذہن و بخر فم و سیلان لعاب و نزف دم و قولنج و مغص و درد معدہ و جگر و ضعف
کبد و انواع استسقاء و سرعت انزال و سفید داد مان او بعد انزال امن دہندہ از مضار او و در قلع حمیات عتیقہ و سعال نافع و برپا و زہر جمیع سموم نسخۂ شیخ الرئیس فلفل سیاہ
فلفل سفید بزر البنج سفید ہریک بست مثقال افیون مصری دہ مثقال زعفران پنج مثقال سنبل الطیب عاقرقرحا فرفیون ہریک یک مثقال ادویہ جدا جدا بکوبند
بعدہ وزن نمودہ ہمراہ عسل صاف کہ سہ چند ادویہ باشد بسرشند و سہ ماہ در جو بدارند پس استعمال نمایند و مقدار شربت او نہایت نصف مثقال و اقل او دانگے و قوت
او تا پنج سال باقی میماند و در نسخۂ معمول حکیم علوی خان دارچینی زنجبیل ہریک یک مثقال عوض فلفل سیاہ است **نوع دیگر** بہ نسخۂ ابوالبرکات کہ بہترین نسخہ بادمجرب
است دار فلفل دارچینی جنطیانا سلیخہ جند بیدستر ہریک چہار درم زعفران پنج درم زنجبیل پودینۂ خشک ہریک ہفت درم روغن بلسان یا روغن گل سنبل الطیب
فقاح اذخر زراوند طویل ہریک دہ درم فوہ اسارون ہریک دہ مثقال و نیم افیون یک نیم اوقیہ تخم کرفس انیسون بزر البنج ہر واحد یازدہ مثقال فلفل سیاہ
بست و دو نیم مثقال عسل چہار صد و پنجاہ مثقال بدستور مقرر مرتب سازند بر شعثا از محمد صادق برائے نزلہ و زکام نافع بود و ممسک و مقوی باہ است
و دیگر امراض سر را نفع میرساند مروارید کہربا بسد سنبل الطیب عاقرقرحا خولنجان زنجبیل سلیخہ بہمن سفید بہمن سرخ سا ذج ہندی آملۂ منقی ورق نقرہ ہریک شش ماشہ
گل سرخ چہار درم قرنفل جوز بوا دارچینی عود بلسان درد الہ سعد کوفی زعفران ہر واحد چہار ماشہ بزر البنج نانخواہ ہریک دو درم مشک خالص یک ماشہ
افیون پاو آثار عسل خالص دو آثار مغز پستہ مغز بادام مغز نارجیل مغز گردگان ہریک یک دام فلفل چہار ماشہ کوفتہ بیختہ بدستور معمول معجون سازند **حب نفع لہ**
کہ جہت نزلہ و زکام از مجربات ست جند بیدستر زعفران ہریک یک مثقال رب السوس دارچینی افیون ہریک سہ مثقال صمغ عربی کتیرا نشاستہ ہریک پنج مثقال
بقدر فلفل حبہا سازند مقدار شربت دو حب ست و در بقائی وزن رب السوس دو مثقال است و در قادری وزن جند بیدستر یک نیم مثقال و دارچینی پنج مثقال
نیز مرقوم **حب چای ختائی** کہ بطریق قہوہ میخورند نزلۂ بارد را نافع ست و تقویت باہ و معدہ و دماغ نیز کند و ریح بلغمی از بدن دور نماید و گردہ و پشت را قوت
دہد چاے ختائی پودینۂ خشک ہریک یکتولہ پوست ترنج شش ماشہ در آب شب تر نمایند و صبح سہ چہار جوش دادہ صاف نمایند و نبات داخل کردہ بقوام
آرند پس عنبر اشہب یک ماشہ حل کنند و بعد ازان کہ قریب بسرد شدن برسد قرنفل دارچینی ہریک سہ ماشہ دانۂ الائچی کلان و خرد مصطگی ہریک یک تولہ فوفل دکھنی
عود غرقی ہریک شش ماشہ مشک خالص یک ماشہ ہمہ را سائیدہ داخل کردہ حبہا بطریق لوز بستہ نگہدارند و در گلاب یا آب انداختہ بطور قہوہ پختہ قبل از طعام
و بعد آن خورند **حب مومیائی** جہت دفع نزلہ و زکام و تقویت اعصاب و دماغ مجرب است و نظیر ندارد و امساک را نافع مرکی یک ماشہ قرنفل دارچینی کبابہ
حب لبہ صمغ عربی عود ہندی رب السوس ہریک سہ ماشہ مصطگی خولنجان بہمنین ہریک دو ماشہ ابریشم مقرض چہار ماشہ مومیائی کانی میعہ سائلہ ہریک شش ماشہ
کوفتہ بیختہ بروغن بادام چرب نمودہ بآب کوکنار خمیر کردہ برابر نخود حبہا سازند یک دو حب صبح و شام خوردہ باشند **حب شنگرف** در نزلۂ بارد مستعمل ست
زعفران عاقرقرحا دارچینی قرنفل شنگرف بزر البنج جوز بوا ہر واحد دو سرخ افیون چہار دہ سرخ حب بقدر مونگ بندند خوراک از یک حب تا دو حب **بجسب تراج**
حب مصطگی جہت نزلہ و زکام و سرفہ و سیلان منی منقول از بیاض استاد مرحومی مصطگی زعفران ہریک یک ماشہ افیون مصری چہار ماشہ بقدر فلفل حب سازند
خوراک یک حب تا دو حب **حب جدوار** نافع زکام و نزلہ و سرفہ و جہت زحیر و اسہال و تسکین آلام مشکور معمول استاد مغفور فلفل سفید یک ماشہ دارچینی
دار فلفل ہریک دو ماشہ قرنفل سہ ماشہ جدوار جوز بوا زعفران کبابہ مصطگی خصیۃ الثعلب ہریک پنج ماشہ افیون خالص یک تولہ کوفتہ بیختہ بآب صمغ عربی
سرشتہ حبہا بقدر نخود سازند و در سایہ خشک کنند و از یک حب تا چہار حب وقت خواب استعمال نمایند **حب جدوار** معمول خاندان حکیم غلام امام حافظ صحت نافع
زکام و نزلہ قاطع اسہال مقوی احشا جدوار درونج راسن انیسون مقل ہلیلۂ زرد ہریک چہار مثقال بہمنین بزر البنج کبابہ عاقرقرحا صمغ عربی مومیائی قرنفل
گاؤزبان سعد کوفی تخم گزر حرمل لسان العصافیر کشنیز خشک بادیان ہر واحد سہ مثقال سنبل الطیب قاقلہ فرفیون زراوند مدحرج ریوند چینی مغز بادام صندل سفید

زیرۂ ماہی مرمر وارید ناسفتہ ہر یک دو مثقال مرکی مرزنجوش ہر یک یک مثقال لعاب مصری پنج مثقال آملہ شقاقل ہر یک شش مثقال دار فلفل نہ مثقال جندبیدستر نیم مثقال افیون بست و پنج مثقال حب بقدر نخود بندند خوراک بحسب مزاج **نوع دیگر** نافع از برائے زکام و نزلہ و سرفہ کہ حکیم علوی خان بجہت عبداللہ خان وزیر اعظم ہندوستان تالیف نموده و بمزاج معزی الیہ موافقت کرده و مجرب است جدوار خطائی مجرب مصطکی رومی بسباسہ صمغ عربی بزرالبنج سفید طباشیر پوست بیخ لفاح ہر یک یک نیم درم دارچینی سہ درم زعفران دو درم نبات سفید چہار درم افیون شش درم و چہار دانگ ورق طلا بست و پنج عدد و اگر بعوض ورق طلا نیم درم طلاے محلول کنند بہتر ست بدستور مقرر حبوب سازند ہر حب بقدر نخود خوراک یک حب **نوع دیگر** نافع زکام و نزلہ معمول ست جدوار افیون ریوند خطائی زعفران ہر واحد سہ ماشہ کتیرا دو ماشہ بیخ لفاح جوزبوا برگ تنبول ہر واحد شش ماشہ بقدر فلفل حبہا سازند **نوع دیگر** جہت نزلہ کہ از آب سرد متاذی شود و جہت امساک مفید از بیاض استاد مرحوم افیون یک تولہ جدوار شش ماشہ اجوائن خراسانی تخم دھتوره زعفران ہر یک سہ ماشہ بقدر فلفل حب بندند و دو سہ حب ہر روز بخورند **نوع دیگر** کہ زکام و نزلہ و سرفہ و صداع را نافع است دارچینی کندر رب السوس صمغ عربی ہر یک سہ درم جدوار بنفسجی زعفران افیون ہر یک ہفت درم کوفتہ بیختہ بگلاب سرشتہ حبہا سازند برابر نخود **نوع دیگر** تالیف حکیم ارشد برای شاداب خان جدوار عود ہندی دارچینی بزرالبنج ہر یک نیم تولہ مصطکی کندر زرنباد قرنفل دانہ ہیل جوزبوا بسباسہ کبابہ چینی سنبل الطیب پوست ترنج زعفران مشک عنبر اشہب بادیان انیسون نانخواه صمغ عربی ورق نقره ہر یک سہ ماشہ افیون یک تولہ بدستور حب سازند **نوع دیگر** قلیل الاجزا کثیر المنافع وجہت تقویت دماغ و دل و معده و باه بعدیل جدوار بنفسجی زعفران کشمیری عنبر اشہب برابر کوفتہ بیختہ در کھرل سحق بلیغ نموده قدر فلفل حبہا سازند و از دو حب تا پنج حب بخورند **حب تاتوره** جہت کسے کہ دائم النزلہ بود خیلے سود مندست تخم تاتوره را ہفت بار بآب پوست خشخاش تر کنند و خشک نمایند بعده در آب پوست خشخاش بجوشانند تا آب جذب شود مغز پنبہ دانہ زیرۂ سفید کشنیز مقشر ہمہ مساوی گرفتہ بآب ترپھلہ منقوعہ ادویہ در کھرل صلایہ کرده حب بقدر نخود بندند و در سایہ خشک نمایند و در وقت خواب یکے فروبرند چون مغز پنبہ دانہ کہ تریاق تاتوره است داخل ست وسواس نکنند و معتاد قدر خوراک ہم کم ست و این حب سرعت انزال و درد ورنی و سرفہ را نافع ست **حب سیماب** کہ در نزلۂ کہنہ نفع بلیغ می بخشد حتی کہ استیصال آن می کند سیماب کبریت ہر یک چہار درم خوب سحق کنند کہ کجلی شود پس قرنفل کلاه دار چہار درم تخم جوز ماثل یک درم نبات نہ درم داخل کرده چہار گھڑی دیگر صلایہ کنند پس حب بقدر نخود ببندند یک صبح و یک شام بخورند **حب کچلہ** برائے نزلۂ بارد دائمی و اختلاج و دیگر امراض بارده دماغ و عصب نافع بود از بیاض والد مرحوم دارچینی جوزبوا بسباسہ عود صلیب قرنفل ہر یک یک تولہ کچلہ دو تولہ اول کچلہ را در شیر خیسانیده پوست آنرا دور کرده بسوہان ریزه نموده یا از کارد باریک تراشیده خوب صلایہ کرده بعد ازان ادویۂ دیگر کوفتہ بیختہ در عرق نانخواه خمیر کرده مقدار نخود حب بستہ صبح و شام بقدر مناسب دو حب بعرق اجوائن و عرق صعتر ہر یک بقدر مناسب ده تولہ بنوشند و چون درین حب ادویۂ مقویہ و ممسکہ اضافہ نموده میشود در تقویت باه و امساک فائده عظیم دارد و اگر عقیمہ بعد از طہر بخورد بار گیرد **حب بلادر** برائے نزلہ و جمیع امراض بارده دماغی و اعصابی و رطوبی و تقویت حفظ و دفع ریاح و سلس البول فائده عظیم دارد و تقویت باه و امساک و رفع عقم از مرد و زن نماید بلادر مغز گردگان کنجد مقشر مساوی ہمہ را بکوبند و خوب باہم مخلوط نموده حبہا مقدار نخود ببندند و از یک حب شروع نمایند و این حب و حب سابق را بعد از انکہ چیزے ضرر محسوس نشود آہستہ آہستہ بقدر برداشت طبیعت بیفزایند و عورتی برای در دپاے و ثولول فم رحم استعمال کرد و زائل شد و ہرگاه بہمین شقاقل لعاب عنبر اشہب و دیگر مغزیات مثل فندق و مانند آن اضافہ نمایند در تقویت باه و امساک و دیگر آثار بے عدیل گردد و چون این ہر دو حب را بجہت امساک استعمال نمایند در آب کوکنار حب بندند و اگر حب از مغز بلادر با ادویۂ مناسبہ ساختہ استعمال نمایند نیز در تقویت باه و امساک فائده عظیم خواہد کرد و بے غائلہ بود **خمیرۂ خشخاش** معمول نافع نزلہ و زکام مقوی دماغ پوست خشخاش یک سیر در یک حصہ آب باران و دو حصۂ گلاب بخیسانند و بعد چہار پاس بدست مالیده بجوشانند تا بثلث آید صاف نموده تخم خشخاش یک سیر را دران شیره گرفتہ با قند سفید دو سیر بقوام آرند و از آتش فرود آورده عنبر اشہب نیم تولہ صندل سفید چہار مثقال عود غرقی مصطکی زعفران ہر یک دو تولہ سوده آمیزند و زعفران بگلاب حل کرده مخلوط سازند و ورق نقره پنجاه عدد و ورق طلا صد عدد نیز آمیزند **سعوط** کہ برائے امالۂ نزلہ از حلق بسوے بینی در انتہا بکار آید برگ دفلی تر گرفتہ بر جاے بلند در باد رچیانہ بیاویزند کہ خشک شود پس ازان شش درم بگیرند و صعتر فارسی زراوند طویل زعفران ہر یک نیم درم

کندش چهار درم عاقرقرحا سه درم سحق بلیغ نموده سعوط سازند **فلونیای رومی** نافع نزله و سرفه و اوجاع کبد و اختلاط و درد دندان و تاکل آنها و درد قولنج زعفران پنج درم فلفل سفید بزرالبنج هریک بست درم افیون ده درم فطراسالیون چهار درم تخم کرفس نبطی سه درم سنبل الطیب چهار درم ساذج هندی سلیخه عاقرقرحا حب بلسان فرفیون هریک یکدرم همه ادویه را کوفته بیخته یکجا جمع کنند و بروغن بلسان خوب لت کنند و بعسل کف گرفته سه چند ادویه بسرشند و در ظرفی بردارند و وقت حاجت بعد شش ماه مثل نخود استعمال کنند برای قولنج و درد گرده بآب کرفس جدید و بعضی اطبا عوض تخم کرفس نبطی دو تود اخل میکنند و هر قدر که کهنه شود نافع باشد **فلونیای فارسی** نافع برای نزله و سرفه و قولنج و حیض و ریاح رحم و اسقاط و رحم را تقویت دهد و اصلاح قی و اختلاف بلغم و بلادت دماغ بدن کند فلفل سفید بزرالبنج هریک بست درم افیون ده درم و بعضی اطبا گل مختوم ده درم داخل کرده اند زعفران پنج درم سنبل الطیب مرکی عاقرقرحا فرفیون هریک دو درم جندبیدستر یک درم زرنباد درونج هریک نیم درم مروارید مشک هریک نیم مثقال کافور یکنیم دانگ همه ادویه کوفته بیخته جمع نموده بعسل کف گرفته سه چند ادویه معجون سازند و در ظرف برداشته بعد شش ماه وقت حاجت استعمال کنند شربتی از آن یک درم بآب سرد برای قی مفرط و اسهال و نفث الدم و نزف حیض بآب سماق و هر قدر که این دوا کهنه گردد جیدتر بود **نزله بند** از حکیم حاذق الملک صمغ عربی کتیرا قرنفل لسباسه خفخف مکی بزرالبنج جدوار خطائی افیون زعفران مصطکی بیخ لفاح در گلاب و سفیده تخم مرغ سوده بر کاغذیکه برابر روپیه باشد بسوزن سوراخ نموده ادویه طلا کرده بر شقیقه بچسپانند **ناس نزله** از مجربات اکبری تنباکو سورتی یک دام زعفران یک ماشه قرنفل هفت عدد باریک سائیده قدرے ناس بگیرند **ناس محسن خانی** برای نزله از بیاض حضرت استادی غفرالله له دم الاخوین عاقرقرحا زراوند طویل صعتر برابر کندش برگ کنیر خشک برابر همه کوفته بیخته ناس گیرند **ایضاً** منه نوشادر چونه قدرے باهم سوده بر کف مالیده ببویند ماده مجتمعه نزلۂ بارد دفع شود **ناس** برای نزله از خط عموی صاحب مرحوم منقول تخم سرس یا پهٹکری یک توله کائپهل دو ماشه زعفران یک ماشه باریک سوده ناس بگیرند **ایضاً** برای نزله از بیاض والد مغفور سمندر پهل دوازده عدد قرنفل بست و پنج عدد نکچهکنی بست و پنج ماشه مشک خالص یک رتی در آب ادرک باریک سائیده در سایه خشک کنند و باز سائیده پارچه بیز نموده نگاه دارند صبح و شام بکار برند **ایضاً** از مجربات آن مرحوم مغز بلوست ریواسن که جیت می نامند خشک نموده یک توله مغز تخم سرس یک توله زنجبیل شش ماشه فلفل گرد دو ماشه همه را باریک سائیده سعوط کنند **نفوخ** نافع نزله و شقیقه کرمن که سده آن بگشاید تخم پهل شش ماشه مغز گهونگچی سفید چهار ماشه فلفل سیاه دو ماشه نوشادر یک ماشه کوفته بیخته قدرے در بینی ناس گیرند تا آب جاری گردد و حدت بسیار دارد **نفوخ** برای تنقیۂ دماغ و جاری نمودن آب از بینی دارشیشعان یک دام ڈورہ بندال هفت ماشه زعفران دو سرخ قرنفل دو عدد باریک سائیده بکار برند **ایضاً** برای نزله و درد شقیقه که از نزله باشد نکچهکنی سه ماشه فلفل گرد چهار عدد لونگ یک ماشه کافور یک سرخ کوفته بیخته نگاه دارند و بعمل آرند **ایضاً** برای نزله و سردی دماغ نکچهکنی مشک خولنجان زنجبیل بندال زعفران دارچینی هریک یک ماشه تنباکو سورتی یک دام سائیده قدرے ناس گیرند **ناس علوی خانی** که در نزلۂ بارد از مجربات ست و بکرات مرات بتجربه رسیده براده اسرب دارشیشعان هریک دو مثقال چهار پاس در آب گل رواسن صلایه نموده بکار برند **ایضاً** قوی تر از اول برگ دفلی دارشیشعان فلفل گرد تخم دهنتر عقل بیر مساوی صلایه نموده بکار برند **ایضاً** گل رواسن سیاه گل یاسمین برگ رواسن برگ کنیر ترید سفید زنجبیل عقل بیر هریک یکتوله سائیده بعمل آرند **نوع دیگر** قوی تر برای نزلۂ بارد و تنقیۂ دماغ براده اسرب سه توله فلفل گرد یک توله هر دو را در سنگ سماق سه پاس صلایه نمایند که سرمه سا شود و پس خاکستر یا چک دشتی یک توله در شیر عشر تر نموده قرص بسته در سایه خشک نمایند و همین نمط چهار مرتبه تکرار نموده در اندک روغن گاو تازه برتابۂ آهنی بریان کنند و غنچۂ یاسمین ناشگفته برگ خرزهره در سایه خشک کرده هریک یک توله سنبل الطیب ترید سفید هریک نه ماشه آمیخته باز سائیده بعمل آرند **اقوال اطبا** سویدی گوید که در نزلۂ بارد بخور و شرب عود و ذرور آن بر مقدم سر و مالش و شم روغن گل نارنج معمول بروغن بان و ذرور گل نارنج خشک و کذا گل جوز خشک و کذا برگ نازک آن که در اوائل ربیع برآیند خشک کرده و کذا پوست سبز جوز خشک کرده و کذا اکباش قرنفل و کذا برگ بیدانجیر خشک و کذا لسباسه هر کدام سوده بر مقدم سر و شم نرگس و شم و ذرور جبیشران بر مقدم سر و تجور و شرب عنبر و شم و ضماد گل یاسمین و ضماد برگ خشک جوز یا پوست جوز در قدرے برگ حنا آمیخته در حمام بر سر داشتن آن تا زمان خضاب حنا و بعده شستن و مالش روغن بادام تلخ و کذا روغن تخم تلخ شفتالو و کذا روغن بلسان بر مقدم سر مجرب مجرب و از اطبای دیگر نقل کرده که شرب و ضماد و شم و بخور کبریت و کذا جندبیدستر و کذا انیسون و شرب و نطول مرزنجوش و قیصوم و تقوی شدن فعل ادویه نزلات

چون بآب مرزنجوش یا بروغن غار بسرشتند و شم و شرب فرنجمشک وکذا بهار و طبیخ آن وکذا حماحم وکذا سنبل الطیب وکذا خزاما و بخور و شم و ضماد دارشیشعان و بخور و شرب
و ضماد و مضغ خبز نافع ست و شرب طبیخ بیخ اذخر و فقاح آن وکذا قردمانا سائیده بعسل سرشته صبح و شب که مجرب نوشته وکذا افسنتین نیم قیراط در علک البطم آمیخته
حب ساخته وکذا حریرهٔ نشاسته بشکر و مغز بادام وکذا اشق دو درم وکذا بفیهٔ نیم برشت وکذا حب بلسان وکذا بیخ لوف کبیر بریان در عسل آمیخته وکذا انیسون بشکر یا
عسل وکذا بابونه سه ابولوسات بشراب ابیض وکذا طبیخ زوفائے خشک و سداب بعسل وکذا دارچینی وکذا طبیخ پودینهٔ دشتی یا مخلوط بحریره وکذا تربد سفید بنا بر تنقیهٔ ماده
وکذا شحم حنظل وکذا اسیر بعسل و شراب وکذا حلتیت **وطلای** عود الفرح بعسل سرشته بر مقدم سر وکذا صبر و نمک و نطرون وکذا میعهٔ سائله وکذا مشک وکذا تریاق فاروق
در شراب کهنه حل کرده وکذا لادن محلول در روغن گل وکذا خزاما وکذا قیصوم و زیت کهنه وکذا حرف و سرگین کبوتر **ولطوخ** داخل بینی بمرکی تنها و یا بآب فرنجمشک
و یا مرزنجوش حل کرده **وبخور** شراب ریحانی بر سنگ گرم چکانیده و یا حماحم و یا نفط و یا قفر الیهود و یا خولنجان **وشم** زیره بسرکه سرشته و یا گل بابونه و یا مرزنجوش و یا گل
اقحوان و یا سندروس دائم و یا ریحان و یا گل نسرین و یا بادرنجبویه و یا اشنه **وسعوط** سنبل الطیب وکذا روغن خیرے وکذا آب شقائق النعمان وکذا زهرهٔ گرگ
که نافع نزلات عظیم ست وکذا زهرهٔ غراب بروغن بادام تلخ **وذرور** بر مقدم سر از دارشیشعان و گل بابونه و ایرسا و بهار و ذنب صباغ و گل اقحوان و دماغ تشر خشک
کرده و شونیز بریان و قسط هندی و میعهٔ خشک و مازریون و سلیخه و مشک و سنبل الطیب و حب بلسان و اظفار الطیب و دارچینی و پودینهٔ دشتی و ریحان وکذا نمک
صبر نطرون آمیخته و گل نسرین و ترنجان و اشنه هر کدام که باشد باریک سوده **وتدهین** مقدم سر بروغن قیصوم که چون گل و برگ نازک او در زیت انداخته چهل روز
در آفتاب دارند و یا روغن بابونه و یا زیت و یا سداب و یا بهار و یا اقحوان معمول بزیت و یا روغن قسط و یا غار و یا روغن تخم ترب و یا خیری و یا گل قندول و یا
نسرین و یا بان هر چه ازین روغنها بهم رسد نافع نزلهٔ بارد ست **ومضمضه** طبیخ برگ و بیخ زیتون نیز مفید نزلهٔ بارد ست وکذا التغذیه کرنب با کیان پخته
ما لقی وسفیان و ابن ماجه گویند که حقنه بطبیخ غاریقون نافع نزلات صعب ست و چون غاریقون باد دیه نوازل مخلوط سازند فعل آنها قوی گردد جالینوس
گوید که اگر ماهی شور بخورند تا تشنه گردند بران تشنگی آب نخورند و صبر کنند و طبیخ طعام نخورند و از خواب باز مانند در یکشبانه روز صحت یابند سعید گوید که در زکام
بارد خوردن گلقند عسلی و استعمال حریره بشکر و روغن بادام و در صورت قبض طبیخ تلیین او تقرص بنفشه و یا منقوع و شربت بنفشه و ترنجبین آب گرم بر مقدم
سر و انکباب بر بخار آب گرم و شم ریاحین حاده مثل مرزنجوش و نمام و بخور لبود و نند در حالت طول زمان سیلان شم انیسون گاه گاه ـ متصل و تلطیف غذا اولا
و دادن نخود آب و در آخر تیهو نافع ست **ابن الیاس** گوید که اگر بسبب زکام رسیدن سردی بسر باشد تسخین سر بخرقهٔ گرم و بکمادات سخنه و تبخیر نهند و نطولات
و شمومات حاره و دخول حمام کنند و اگر طبیعت قبض باشد لبسانج درم و بنفشه و نیلوفر و اصل السوس و پرسیاوشان هر یک سه درم و شکر و ترنجبین هر یک
ده درم تلیین نمایند و غذا مزورهٔ مونگ و ماش و نخود آب دهند و انکباب بر حشائش حار مثل مرزنجوش و شبت و بابونه و اکلیل کنند و اگر سده حادث شود و خلط جاری
نشود تبخیر بعنبر و جلجلان و قرطاس و مانند آن نمایند **انطاکی** گوید که خوردن مغز فندق بریان با قدرے فلفل منضج سریع زکام و نزلات بارد ست وکذا
بخور بشکر و کبریت و خوردن آنها اگر بارد باقلا بسرکه تر کرده و در سایه خشک نموده با مثل آن حنا و نصف آن گوگرد و از قرنفل و عاقرقرحا و برگ جوز شامی
هر یک ربع آن ضماد کنند تحلیل اورام و منع نزلات کند وکذا نطول از پوست خشخاش و بابونه و شبت و اکلیل و اگر گل حنا یک مثقال بماء العسل سه اوقیه
بخورند در دفع نزلات بارد از مجربات ست **گیلانی** می‌نویسد که مطبوخ گندم و انجیر و مویز منقے و بادیان و پرسیاوشان و اصل السوس و عسل یا فانید بنوشند
و لعوق بزرکتان بخورند و از اشربه طبیخ انجیر و مویز و اصل السوس و خمیرهٔ بنفشه و از حلویات حلواے معمول از انجیر و مویز و فانید و بادام و از بقول شلجم و گزر و
پیاز جوش کرده و از لحوم گوشت بزغاله و بچهٔ مرغ فربه با کشک گندم نافع و حلوا متخذ از مغز نان میده و فانید و خشخاش حسب احتمال مزاج ایشان را نیکوست
وانچه نزلات بارد را نافع ست بگیرند گوگرد زرد نیم اوقیه جوز بوا سه درم زفت سه درم و ازان اقراص سازند و بر پیشانی ضماد نمایند و چون تریاق در آب حل کرده
بر پیشانی لطوخ کنند نفع بخشد و شرب او نیز منفعت عظیم دارد و خوردن گلقند عسلی و زنجبیل مربی و حریرهٔ معمول بعسل مفید مهرا ریس گوید که چون اصداف
محرق بسرکه سائیده ما بین صدغین طلا نمایند نزلات مزمنه را نافع و از اسرار است **ابن بختیشوع** گفته اگر خواهند در زمستان زکام نشود گل نرگس ببویند
و هر روز سه لقمه از شهد خالص بخورند و حکیم شریف خان می‌نویسند که بوے نرگس در بعض امزجه محرک نزله است محمد زکریا گوید که در نزلهٔ بارد آب بسیار
گرم بر سر ریزند و هر گاه سخونت او در دماغ محسوس گردد فی الفور صحت یابد یا بگیرند خرقهٔ کتان و بآتش گرم کرده بر یافوخ نهند و هر گاه گرمی او معلوم شود

فی الحال ساکن گردد بعضے گویند که نزلهٔ کهنه را کدامی دوا فائده نمیکند الا بعد تنقیهٔ دماغ و تقویت او حسب مزاج بعده تحلیل رطوبات و منع بخارات نمایند و بهترین مانع بخارات اطریفلات ست و گویند که ایارج فیقرا نضج و استفراغ مینماید مواد عاصی نزله را و بقول ایلاقی کسی را که نزله و زکام اکثر عارض شود از صبر مغسول و ترید موصوف و رب السوس مساوی حب ساخته وقت خواب دو درم مدام بخورد و مسیحی گوید که در زکام حادث از برودت و او آنست که آنچه ازان نازل شود بارد و غلیظ باشد باید که معالجه به تکمید سر از پارچهٔ گرم کرده یا جاورس گرم کنند تا آنکه گرمی او بقعر سر برسد و انکباب بر بخار شراب که دران سنگ گرم کرده انداخته باشند و استنشاق بخار طبیخ بابونه و اکلیل الملک و مرزنجوش و شبت و شونیز بریان و تبخیر بشونیز و قسط و عود خام کنند و شونیز بریان کوفته ببویند و کذا افیسون و قسط تا از حنک منخرین منجذب گردد و ماء العسل و طبیخ زوفا سکنجبین شیرین بنوشند و تخم کتان بریان با اندک فلفل سائیده در عسل سرشته بخورند و یا کندر کوفته بیخته در هاون با عسل مصفی حل کرده بلیسند و یا میعه سائله بامثل آن عسل مصفی بپزند تا بقوام آید و بلیسند و استعمال این لعوقات منع تحلب و تجفیف ماده کند و همچنین اگر قردمانا بعسل سرشته بخورند و این حب نافع مقوی سر و قاطع سیلان ست صبر مغسول و ترید موصوف و رب السوس حب ساخته بقدر حاجت بکار برند و حمام بعد نضج و خروج فضول استعمال کنند بهر آنکه حمام در آخر زکام بسیار نافع ست و منقی بقایاست و قبل آن تمریخ بدن و پایها و مفاصل و ناف و مقعد بروغن گرم نافع ست و غذا آب سبوس و حریرهٔ آرد گندم و عسل در روغن بادام باشد و قوی تر ازین زردهٔ بیضه معمول بزیت و مری ست و بچهٔ مرغ بریان بزیت و حریرهٔ آرد باقلا و زیت و عسل بنوشند اطبائے هند گویند که فلفل گرد هفت عدد در شب با قدرے آب از حلق فرو بردن نافع زکام بارد ست و داشتن فتیلهٔ پنبهٔ کهنه در بینی برائے امالهٔ نزله بسوئے بینی و دفع صداع نزلی مجرب و سعوط مغز سمندر پهل در شیر عورت سائیده نافع نزله و منقی دماغ از رطوبت ست و سعوط شونیز سوده در روغن گل دو سه نوبت مفتح سدهٔ زکام ست و ایلوه و ببول و گوند ببول و نشاسته و کتیرا و سپاری چهالیه هر واحد یک نیم ماشه افیون اجوائن خراسانی هر واحد شش سرخ در آب سائیده بر گردهٔ کاغذ سوزن زده طلا نموده بر هر دو صدغین چسپانیدن مانع نزول نزله ست و طلائے قرنفل سائیده بر یافوخ نافع نزلهٔ بارد ست تنویع در زکام بلغمی که سالمترین انواع زکام ست نیز تدبیر مذکوره بعمل آرند و مطبوخ ادویهٔ ملطفه مثل اصل السوس بنفشه خطمی مویز منقے بادیان انجیر زرد بیخ بادیان اسطوخودوس پرسیاوشان زوفائے خشک بیخ سوسن دارچینی چائے خطائی بادیان خطائی و مانند آن حسب حاجت دهند و یا اصل السوس شش ماشه جوشانیده با شربت اسطوخودوس دو توله یا اسطوخودوس چهار ماشه گل بنفشه پرسیاوشان هر یک شش ماشه جوشانیده نبات سفید دو توله داخل کرده دهند و یا بادیان بنفشه پرسیاوشان اصل السوس گاوزبان هر یک یک مثقال پستان مویز منقے هر یک ده عدد نبات یک نیم توله در نیم آثار آب بجوشانند هرگاه چهارم آب بماند صاف کرده بنوشند و اگر سردی و کثرت بلغم بود انجیر زرد بیخ بادیان زوفائے خشک بیخ سوسن فراسیون هرچه مناسب دانند افزایند و اگر با حرارت بود مثل عناب خطمی خبازی نیلوفر بهدانه زیاده سازند و اگر ریزش نزله بطرف سینه بود عوض نبات شربت خشخاش دو توله یا دیاقوذا یک توله کنند و اگر با حرارت دماغ و خلط بلغمی مرکب باشد بنفشه سپستان اصل السوس اسطوخودوس بیخ بادیان خطمی مویز منقی بادیان در آب گرم تر کرده گلقند حل کرده بنوشند و بقول اهل هند اگر زنجبیل گل دهاوه هر یک از نیم ماشه تا سه ماشه و کوکنار از یک عدد تا دو عدد بجوشانند هرگاه نیم پاو آب بماند شیرین کرده یا بی شیرینی گرما گرم بنوشند برای زکام بلغمی و درد سر و تپ بلغمی نافع ست و تلیین طبیعت بطبیخ زوفا و اصل السوس انجیر و مویز و مانند آن مع ترنجبین و تلطیف بحبوب مذکوره و نوشیدن جلاب عوض آب و انکباب بر آبیکه شبت و بابونه و قیصوم و صعتر و اکلیل پخته باشند و عنده عوض سده تبخیر لبشک سرخ و کاغذ و سنبل الطیب و حرمل و سندروس نیز نافع ست و اگر حاجت تنقیه شود از مسهل بلغم و حب ایارج تنقیه کنند و اطریفل صغیر مقوی با ایارج و اسطوخودوس نیز مقوی نزلهٔ بلغمی ست و ایارج لوغاذیا را تاثیر عظیم ست ربا صبر یک درم مصطگی نیم درم رب السوس بادیان فانیذ هر یک ثلث درم مقل یکدانگ بآب کرنس حب مطبوخ حب ساخته بعد نضج بخورند و بعد از پاک شدن ماده فلونیا یا مثرودیطوس بدوام دهند و بر شعثا بخورند و مداومت اطریفل زمانی و اطریفل بلیلین و سائر اطریفلات نافع و طبری گوید که در ابتدای زکام بلغمی برای حل طبیعت اصل السوس مقشر نیم درم ترنجبین سی درم آلو شیرین بست عدد عناب سی عدد انجیر سیاه بست عدد فانیذ سجزی بست درم جلنجبین بست درم خمیرهٔ بنفشه پانزده درم جوشانیده صاف نمایند مقدار شرب هفت درم فلوس خیار شنبر دران مالیده باز صاف کرده بیاشامند و از گوشت و سائر زهومات پرهیز ند و از غذا و دوا بر حسو نخاله و نشاسته و خشخاش اقتصار نمایند و اگر مزاج احتمال نماید شربت شهد ساده عوض آب بنوشند و برین تدبیر مداومت کنند و دائم استنشاق نمایند و بر شکل محمود خواب کنند پس اگر از منخرین فضول جاری نشود انعاده حل طبیعت بحلیل مذکور نمایند بعده بابونه اکلیل الملک شیح قیصوم بنفشه برگ نمام هر واحد کف کبیر سبوس گندم دو کف نمک جریش دو کف اصل السوس

کوفته یک کف جو نیم کوفته دو کف بجوشانند تا مهرا شود بران انکباب نمایند و اگر سده صعب باشد انوبه برآفتابهٔ مطبوخ مذکور نهاده بخار او استنشاق نمایند و میعهٔ یابسه و سندروس و شکر سرخ و قرطاس مصری و حرق ثوب سرخ که از اصفهان می آورند و کشنیز خشک و عود خام و قسط طرفا جمله بر آتش انداخته دخان او استنشاق کردن نیز مفتح سده است و هرگاه جاری شود و علامات نضج ظاهر گردد امر باستنثار دائم کنند و از آب انکباب مذکور بر سر نطول نمایند و اگر مزاج دماغ گرم گردد و مانعی نباشد فصد کنند و بعد تنقیه اگر دوی و طنین حادث گردد حلوای نشاسته و خشخاش در روغن بادام بر سر گذارند و روغن سوسن استنشاق نمایند و تغذیه بگوشت کنند و اندک شراب دهند و اکثر دوی و طنین حادث عقب زکام از غذای محمود زائل میشود انطاکی گوید که اگر از بلغم باشد پس دلی اولاً انضاج بمثل طبیخ شبت و مطبوخ متخذ از کشوث و کرفس و صعتر و زوفا و مرزنجوش است بعد از ان تنقیه بایارج و غذا معد لک رشته بعسل دهند و اکثار از شیرینی و بادام و پسته و چلغوزه و غسل کنند پس اگر امر خطیر در سده باشد تکمید بشونیز گرم در خرقهٔ ارزق بسته واجب بود و کذا نانخواه و نمک و جاورس اولاً بعده حمام و اکثار حریرهٔ سبوس و بادام و شکر نوشته اند من دران فائده ندیدم و روغن مثل بابونه و مرزنجوش بعد خرقه مسخن کثیر النفع ست و هرگاه ماده تحلیل شروع کند حمام و خواب جائز بود و اگر سده موجود و شم ناقص بود و انچه سیلان کند کم گردد استعمال بخورات مفتحه واجب بود و اجل آنها در بارد مشک و سندروس و عود و کندر ست و انچه تجربه کرده ام در تحلیل زکام بارد که فصل و سن بارد بود و اگرچه در بلاد شمالی باشد این منضج ست انجیر سه اوقیه تخم شبت تخم کرفس صعتر بابونه هر واحد نیم اوقیه کوفته در ده چند هم آب بجوشانند تا ربع بماند صاف کرده بنوشند و از انچه درین مزاوار ست انکباب بر طبیخ برگ زیتون و دخان تخم پیاز و تخم گندنا بموم با میعه یا مصطکی و قسط و خشخاش و سعد بود که انها مفتح اند بعضی متاخرین مینویسند که در زکام بلغمی جهت نضج مطبوخ اسطوخودوس با شربت اسطوخودوس منضج علوی خان هفت هشت روز دهند یا کم و زیاده تا حصول نضج بعده جهت تنقیهٔ دماغ حب قوقایا و غاریقون علوی خانی و شربت اسطوخودوس مسهل چهار توله و تربد سفید و ریوند خطائی هر یک نه ماشه برگ سنا یک نیم توله در مطبوخ مذکور اضافه نموده مغز خیارشنبر شش توله ترنجبین شیرخشت هر یک چهار توله مالیده صاف نموده روغن بادام هفت ماشه افزوده بنوشند و بجای آب عرق بادرنجبویه دکوه دهند و وقت دوپهر نخود آب بی گوشت و وقت شام نان روغنی شوربای سنگخواره و یا بچهٔ مرغ خورانند و صبح این تبرید دهند اصل السوس مقشر هفت ماشه انیسون برگ گاوزبان هر یک چهار ماشه اسطوخودوس نه ماشه جوش داده شربت بنفشه و اسطوخودس هر یک دو توله حرف و یا تخم مرو هفت ماشه پاشیده بنوشند و بهمین نهج چهار پنج مسهل داده جهت تعدیل مزاج و تقویت دماغ اطریفل شاهترهٔ علوی خان دهند و در زکام سوداوی که قلیل الوقوع و بدترین انواع زکام ست بعد نضج تنقیهٔ سودا بمطبوخ افتیمون و بسفائج وغیره و نوشیدن ماء الشعیر مطبوخ بخشخاش و حریرهٔ نشاسته و شکر و روغن بادام و انکباب بر آبی که بنفشه و خطمی و برگ کاهو و خشخاش و کدو در وی پخته باشند و نطول آن بر مقدم سر نافع و بهدانه سه ماشه اصل السوس دارچینی هر یک چهار ماشه بادیان هفت ماشه جوشانیده نبات یک نیم توله داخل کرده نوشیدن نیز در زکام سوداوی مفید و از مجربات بدیع برای سوداوی شرب طبیخ انجیر و عناب و سپستان و مالش روغن بادام و بنفشه و کدو و بابونه است و اگر سده افتد شکر طبرزد میعه سندروس سنبل الطیب مجموع یکجا کرده بخور نمایند که در زکام سوداوی تفتیح سدهٔ منخرین کند و اگر نزله دائمی و قبض و بواسیر و خفقان باشد خطمی خبازی سپستان جوشانیده صاف نموده نبات داخل کرده بدهند بعده حب ایارج سوده با طریفل صغیر سرشته همراه عرق شاهتره برعایت بواسیر دهند با زگلقند بجای اطریفل و آخر روز برای تسکین و سرفه و قبض لعاب بهدانه عرق عنب الثعلب شربت بنفشه بعده چلپای خطائی دو ماشه بادیان خطائی چهار ماشه جوشانیده صاف کرده نبات توله داخل کرده بنوشند بعد ازان دواء المسک معتدل خورده شیرهٔ اصل السوس لعاب بهدانه عرق عنب الثعلب نبات بنوشند بازگاهی برعایت نزله و سرفه دیا قوزا و برای قبض اسپغول پاشیده دهند غذا پلاو کم روغن طبری گوید که هرگاه بعد نقا ازین علت جفاف در سر و یبس در منخرین یابند باشیای مرتبه مثل لحوم بزغاله و چوچهٔ مرغ فربه و نخود مقشر و روغن بادام و یا حسو نشاسته و آرد باقلا و روغن بادام و شکر سفید و آب باقلا بروغن بادام غذا سازند و حلوای میده و شکر که بعد تیاری آن قدری تودری کوفته و بو زیدان دران انداخته باشند نیز مناسب و لزوم حمام هر روز یکبار و استنشاق روغن بنفشه بعد خروج ازان و بعد یکساعت شرب قدری شراب رقیق و سرخ نه بسیار ازان و تا عود قوت ترک جماع مطلقاً نافع انطاکی گوید نادر بود که زکام از سودا باشد پس اگر واقع شود علاجش مثل بلغمی بود در مع زیادت اعتنا بانضاج و ترطیب کثیر الشرب نخود آب و مطبوخ انجیر و عناب و سپستان و روغن بادام و بنفشه بروغن کدو و بابونه ممزوج سازند درین اختراع بدیع مجرب ست

تکمیل گاه نزله و زکام از ضعف دماغ حادث شود خصوصاً بسبب ضعفی که از کثرت جماع بهم رسد درین صورت ادویهٔ مقوی مثل معاجین لبوب و زرغونی

بہ نسخۂ والد علوی خان و تریاق النزلہ و مفرحات یاقوتی و غذاہای مقوی خورند و ترک مباشرت نمایند و از ہمہ مضرات زکام و نزلہ کہ در علاج کلی این مرض مسطور شد پرہیز
باشند و ایضاً بعد خوردن طعام گرم بالفعل آب سرد نوشیدن ضرر دارد و مدام حلق تر کردہ باشند و اگر معجون لبوب نہ ماشہ خوردہ بالائش ما اللحم نہ تولہ بنوشند و زردی بیضۂ
مرغ با نبات یا نمک سلیمانی بخورند نافع بود و حریرۂ معمول مقوی دماغ در ہمہ انواع مفید بود و بہدانہ سہ ماشہ بنفشہ کشنیز خشک ہر یک پنج ماشہ دارچینی دو ماشہ نبات
یک تولہ جوشانیدہ بطور قہوہ نوشیدن بجہت زکام و ضعف دماغ نافع و کذا حب چای خطائی و حب مومیائی و خمیرۂ خشخاش کوکناری سود مند و اگر بہدانہ سہ ماشہ
دارچینی دو ماشہ قرنفل دو عدد کوکنار یک عدد نبات تولہ جوشانیدہ بطور قہوہ تجرع نمایند و پوست خشخاش شش ماشہ بزرالبنج چہار ماشہ عنب الثعلب یک تولہ
جوشانیدہ سر بنجار آن دارند و غرغرہ باب آن نمایند و ثفل آن بر پیشانی ضماد سازند بجہت تقویت دماغ و زکام نافع ست و ہر چہ در علاج امراض دماغی از ضعف
دماغ و در صداع ضعف دماغی مذکور شد حسب حاجت بعمل آرند و بدانند کہ بعضی مراقیین محرورین را کہ ضعف معدہ و دماغ و نوازل دارند گاہ بسبب ضعف ہضم کثرت
ریاح و زکام و نزلہ و قبض دائمی و بسیاری تولد بلغم و رطوبات دہان رنج دہد و گاہی بسبب جودت ہضم کثرت تولد صفرا و خشکی دماغ و گلو و بیخوابی و قبض طبع و خفقان قلب و
اختلاج معدہ تکلیف دہد پس در صورت اول دیا قوذا بہ نسخۂ حکیم علوی خان و بہ نسخۂ حکیم احمد موسوی و رب خشخاش مرکب و شربت خشخاش بہ نسخۂ علوی خان نافع
و اگر با لینت طبع باشند شربت حب الآس و شربت فریاد رس و خمیرۂ خشخاش و تریاق النزلہ و تریاق الذرب جمع نمایند و معجون سنگدان با برشعثا و یا فلونیای رومی
مرکب سازند و مفرح زمردی با رب خشخاش علوی خانی مخلوط کردہ نزلہ و اسہال حار را مجرب ست و باقی تدبیر نزلۂ مراقیان از بحث مالیخولیای مراقی اخذ کنند تذییل
زکام و نزلہ کہ اطفال را عارض شود بسبب کثرت رطوبت و ضعف دماغ ایشان باشد پس ہر چہ در علاج زکام و نزلۂ بار در بزرگان مسطور شد حسب حاجت بمرضعہ دہند
و پارچہ باب گرم تر کردہ بر تارک سر طفل بدارند یا آب گرم بر سر ریزند و قدرے شہد لیسانیدہ بیخ زبان بانگشت بمالند یا پر مرغ در حلق گردانند کہ قی آید و بلغم
کثیر خارج گردد و ہمچنین سر طفل بپارچہ ہای لیشمی و ریشمی بپوشند و بمرضعہ و طفل چای خطائی نوشانند و مرضعہ را از نوشیدن آب سرد و استعمال فواکہ رطب و بارد و حموضات
و لبنیات باز دارند و تالقی و ابن واقد گویند کہ لطوخ یا فوخ صبیان از لادن محلول در روغن گل نافع نوازل ایشان ست **نتن الانف** یعنی بوی بد آمدن از بینی و
بعضے آنرا مرادف بخر الانف و بعضے غیر او دانستہ اند سببش یا تصاعد بخارات عفن از نواحی صدر و ریہ و معدہ بسوی حنک ست کہ از ان رائحۂ دہن و بینی بد بو گردد و یا
احتقان خلط ردی در استخوان مشاشی کہ آنرا مصفات گویند و تعفن او در ان و یا تعفن خلط در تمام دماغ یا در مقدم آن یا در انجا کہ بینی بدان متصل ست و یا عفونت و
فساد عارض نفس استخوان مذکور بنا بر نزول اخلاط ردیہ بسوے او و علاج این دشوار ست و یا بواسیر متعفنۂ بینی و یا قروح متعفنۂ منفذ آن **طریق تشخیص**
این اسباب باید کہ نگاہ کنند کہ اگر در صورت مریض نقصان دریافت گردد سببش خلط عفن در عظم مصفات باشد و الا نفس ملاحظہ نمایند اگر تپ باشد و با آن صداع نیز بود
سببش خلط متعفن در دماغ باشد و رنہ اندرون بینی نظر کنند اگر بواسیر و یا قرحہ در منفذ بینی یافتہ شود سبب او ہمان باشد و اگر اثر سرفہ یا عوارض سل یا فساد معدہ
مدرک گردد سبب او بخار سینہ یا ریہ یا معدہ باشد و اگر اینہم نباشد سببش فساد استخوان مصفات باشد **علاج** اگر از بخارات عفنہ باشد تنقیۂ عضوی کہ از ان بخار
برخیزد از مادۂ عفن نمایند بعدہ بہر تبدیل رائحہ مستقر در بینی شراب ریحانی در بینی چکانند و سنبل الطیب و گل سرخ و سعد و عود سائیدہ نفوخ نمایند و یا فتیلہ بشراب تر کردہ
ادویۂ مذکورہ یا زرنباد و سعد و سنبل الطیب و قرنفل ہر یک سہ ماشہ سودہ بران پاشیدہ بنہند و ہر صباح بینی را بہ بول شتر بشویند و اگر از رطوبت متعفنۂ مصفات یا دماغ
یا حوالی انف باشد بمسہل و حب ایارج تنقیۂ دماغ کنند و بسکنجبین بزوری قوی الرائحہ کثیر الابزار و کف خردل بچند دفعہ غرغرہ نمایند و بعدہ سنبل الطیب قرنفل و گل سرخ و
سعد و سک و پودینہ در شراب جوشانیدہ غرغرہ کنند و پس از ان نفوخ مذکور در بینی دمند و نفوخ قصب الذریرہ و گل نسرین و سعد و سنبل الطیب مجموع یا انچہ میسر شود
و سعوط بول شتر و شستن بینی با آن مجرب ست و تخلف نمیکند و صاحب شفاء الاسقام گوید کہ نفط بول خر علاج قوی و نافع بلا خلاف ست و قطور زیت و عصارۂ
نوتیخ نیز نافع و اگر سیلان رطوبات در بینی کثرت پذیرد پودینہ و صعتر و سعد و مر در بینی دمند پس اگر بقیہ از رائحہ باقی ماند عصارۂ پودینہ قطور نمایند و ایضاً اسطوخودوس
گل نیلوفر پوست ہلیلۂ زرد اصل السوس گل خطمی سفید جوشانیدہ نبات داخل کردہ برائے آنکہ از دماغ او بوے بدمی آید مید ہند و اگر جوز بوا دارچینی بسباسہ قرنفل
ہر واحد یک درم کوفتہ بیختہ با شہد غلولہ بستہ بخورند و بول شتر ہر روز سعوط کنند بد بوے بینی دور کند و اگر ہلیلۂ سیاہ چہار درم توتیاے سبز دو درم قرنفل سیزدہ
عدد فلفل اغبر کہ از وکن می آورند بستہ و یکعدد کوفتہ در آب برگ تنبول سائیدہ حب بقدر حبہ سازند و یک حب صبح و یک شام استعمال نمایند ہر مرض عفن در بینی
زائل شود مجرب حکیم عابد سرہندی ست و نفوخ سعد و سنبل و قرنفل و مازو و دار شیشعان و آس و صبر و کافور و مشک ہمہ مفید ست و اگر آملہ یک سیر

سائیده بایک سیر قند سیاه کهنه بیامیزند و سه درم هر روز بخورند نیز نافع آید **اقوال حکما** گیلانی گوید که اگر خلط متعفن در معده و دماغ بود درین هنگام باید که تنقیه بدن بحسب امکان نمایند از فصد هر دو قیفال و با دویهٔ مسهلهٔ عام بدن و دماغ مثل حب قوقایا که دران صبر و سقمونیا باشد لعده تدابیر مناسبه بعمل آرند **صاحب جامع** گوید که اگر از عفونت اخلاط در معفات باشد هر صبح طبیخ عناب ده عدد آلو بخارا بیست عدد و شکر سفید ده درم بدهند و غذا مزورهٔ ماش مع مغز بادام و تلیین طبیعت بماء الفواکه یا مطبوخ او یا نقوع مشمش نمایند و غرغره بسکنجبین مع خردل مدقوق کنند و در بینی پودینه سوده یا بادرنج سوده بدمند و هر صبح بینی را بآب پودینه و بول شتر عرابی بشویند و یا مرصاف در آب نعناع حل کرده در بینی چکانند **طبری** گوید که بجز که از رطوبت متعفن و متمکن در عظم مصفاتی باشد اگر مزاج محتمل باشد استفراغ عام بمطبوخ افتیمون کنند پس استفراغ خاص بسر بدوائی که دران صبر و مصطکی بود باید کرد و تنقیهٔ معده حسب مزاج او و فصد فصاد نمایند و دائم استنشاق کنند بعده بعصارهٔ پودینه نهری یک جزو شراب کهنهٔ قابض پنج جزو مدام سعوط نمایند بعده قلقطار یک جزو زاج کرمانی یک جزو خردل سفید نیم جزو باریک سائیده بدفعات استنشاق نمایند حتی که عظم مذکور پاک گردد بعده سنبل الطیب یک جزو قرنفل ربع جزو ساذج هندی نصف جزو سائیده بشراب کهنه تسقیه نموده خشک سازند بعده بآب انار مستخرج مع قشر و شحم او تسقیه دهند و خشک کنند و بدفعات کثیر همین عمل نمایند تا آنکه طعم دوا ترش مائل به تلخی گردد پس انرا استعمال نمایند و در هر سه روز باین دوا در بینی طلا نمایند و چون از استعمال این در چشم هیجان و درد حادث شود این علاج ترک نموده بمعالجهٔ رمد و تسکین مزاج دماغ رجوع شوند و بعد تسکین اگر بخر زائل شود تدبیر منع تولد رطوبت در سر و فضول لزجه در معده کنند و اگر در بخر امر صعب گردد نظر کنند اگر مزاج مریض بر حال طبیعی باشد بگیرند آب پودینهٔ نهری یک جزو و شراب کهنه یک جزو و از ان الفا یک جزو و قدری بول شتر که مقدار دو درم او بجهت قلت و اجزای سیاه مذکوره کل مقدار رطل صغیر باشد و در آفتاب نهند تا مثل عقید انگور گردد بعده بقدر دو درم کبریت و یک درم مر و یک درم کندر آمیخته باز در آفتاب گذارند تا که خشک مثل عصاره گردد بعده سنبل الطیب یک درم و قرنفل یک درم آمیخته در آفتاب دارند و بعد خشک شدن سائیده در بینی دمند و دران اسراف نمایند که اکثر رعاف می آرد پس اگر رعاف آید تا که خون سیاه غلیظ بر آید بند نکنند و هرگاه افراط کند قطع او نمایند بدانچه حبس رعاف میکنند و باز معاودت بعلاج او نمایند و این ابلغ دوائیست که درین مرض استعمال نمایند تم کلامه بعضی مجربین مینویسند که عنبر و زعفران بآب نعناع سعوط کردن مجرب ست و یاسمین بهر طوریکه استعمال نمایند مجرب ست و از خواص عجیبه لطوخ سنبل دو درم و دو ثلث درم و تعنی رازیانهٔ دالان یک درم و ثلث درم ست در داخل بینی و همچنین آب انار شیرین و مر و سنبل در ظرف مس سرخ جوشانیده و بروغن نرگس و روغن بنفشه سعوط کردن مجرب و کذا لک خردل برگ پودینهٔ تازه سائیده در بینی چکانیدن برای بوی بد محسوس شدن نافع و کذا قرنفل سنبل الطیب پودینه در بینی دمیدن و یا قشار کنندر ربع جزو قشور نحاس شب یمانی زعفران هر یک جزوی باریک سائیده قدری ازان در بینی دمند و یا سعد صبر سنبل الطیب گل سرخ قرنفل بآب پودینه یا آب مورد سرشته در بینی نهند بعد از انکه بینی را بالشراب شسته باشند و یا مر مکی پوست انار ترش هر یک دو درم قصب الزریره ساک هر یک یکدرم و نیم زاج قرنفل هر یک یکدرم فتیله را بالشراب تر کرده ادویه کوفته بیخته بدان آلوده در بینی نهند و یا زاج سک قرنفل مساوی کوفته بیخته در نی انداخته در بینی دمند و یا حماما زوفای خشک مساوی کوفته بیخته بروغن بان آمیخته اندرون بینی طلا نمایند ابن ماسویه وغیره گویند که قطور آب لبلاب بروغن گل یا عسل آمیخته و کذا ابوال شتر و کذا روغن ایرسا و ذرور ایرسای خشک و کذا مرصافی در شراب کهنه حل کرده و کذا روغن مرزنجوش و کذا روغن یاسمین و کذا آب برگ یاسمین و کذا ابوال و شب بسرکه و کذا بول ابل که دوائیست و از مکه معظمه می آورند سائیده بروغن گل آمیخته و کذا اسعد در سرکه جوشانیده و نفوخ شب و مر هر واحد چهار درم قلقطار و مازو هر واحد یک درم بعد شستن بینی بشراب و کذا برگ یاسمین خشک کرده و سعوط حماما و لطوخ فرفیون در داخل بینی و کذا میعهٔ سائله چهار درم حماما یک نیم درم و شرب دار شیشعان هر واحد مفید نتن انف ست و اگر قصب الزریره و بزر نسرین و بزر ورد و قرنفل هر یک درم مازو و مر هر یک نیم درم شک یک حبه کوفته بیخته بفتیله استعمال کنند نافع بود **صاحب تکملهٔ هندی** گوید که بول شتر یا گاو چکانند و چهار سوده ناس گیرند و در علاج الغربا مسطور ست که آب کدوی تلخ یک دو قطره در بینی چکانند و اگر کدو تازه نباشد کدوی خشک بآب تر کرده در شبنم نگاه دارند و صبح یک دو قطره بچکانند نافع بدبوی بینی ست **شیخ** میفرماید که بعد تنقیهٔ معده و دماغ ادویهٔ موضعیه از فتائل و سعوطات و نطوسات و نفوخات وغیره استعمال نمایند اما در فتائل مستعملهٔ این مرض بهتر آنست که قبل از ان بینی را بالشراب بشویند بعده استعمال نمایند و منجملهٔ فتائل مجربه فتیله از مر و حماما و اقاقیا ست که به عسل مرتب سازند یا از حماما و گل سرخ بروغن ناردین و دیگر فتائل بسیار اند که از سنبل و سعد و گل نسرین و قصب الزریره و حماما و قرنفل و آس و صبر و گل سرخ و قدری نمک مجموع یا مفرد

بحسب قوت مرض وضعف آن واختلاف اوزان لبسازند یا فتیلهٔ مبلول بخاشاک رقیق که بران ذرور قرنفل وسعد ورامک ولادن مساوی پاشیده باشند وہمچنین
برگ مورد وقصب الذریره گل نسرین گل سرخ قرنفل ہر واحد یک درم مرو ماز و ہر واحد نیم درم مشک کافور ہر یک چہار حبه قلیمیا نمک اندرانی ہر واحد چہار قیراط
کوفته بیخته فتیله لبعسل ترکرده بران پاشیده در بینی نہند وآز سعوطات سعوط لبعصارهٔ پودینه است وافضل سعوطات وانفع آنہا بول خراست وآن
تخلف نمی کند واز مجربات جیده آنست که قرص اندروخوردن که در تریاق می افتد در شراب حل کرده اندر بینی چکانند وطبیخ دارشیشعان لبشراب ریحانی خیلے
جید ست چند روز بدان استنشاق نمایند وآز لطوخات انیست که باطن بینی را لبقلقطار تلطیخ نمایند وایضاً برگ یاسمین لبسایند پس در آب سوده در بینی طلا
کنند ولطوخ دوای قرلیطن استعمال نمایند وآن انیست که مر مکی چہار درم ودو ثلث درم سلیخه حماما مرزنجوش ہر واحد یک درم وسدس درم لبعسل لبرشند
واز لغوخلت فوتنج تنہا باریک سوده بوزن یک دانگ در بینی دمند ویا خربق سفید وصدف سوخته ویا دواے مذکور در آخر فتائل ویا عود بلسان در
بینی لغوخ سازند وآز لشوقات انچه مجرب ست دارشیشعان بآب یا لبشراب بخته چند روز استعمال نمایند وانچه به تجربه رسیده در علاج او وخاصتہً چون در
دماغ یا مقدم او عفونت باشد نہادن دو داغست بمیمین یافوخ والیسار ومقابل اذنین مائل لبعدغلین ویا داغ بر وسط سر طبری گوید که اگر علت بجوالی عظم انف
شود وعفونت در انجا پیدا کند لیس فلدفیون در عسل حل کرده لبفتیله آلوده در بینی گذارند لبعد ازانکه قدرے روغن گل سعوط کنند ورعایت مزاج دماغ
علیل کنند تا گرم نشود وعقل او متغیر نگردد واگر اندک گرم شود لبشیر دختران وبروغن گل ور روغن بنفشه وماء القرع وامثال آن انچه مطفی ومسکن باشد سعوط
نمایند واگر مزاج بدن او نیز حدت پذیر درمداوای او نمایند تا آنکه تسکین یابد وبجز که لبسبب بواسیر انف وقروح او باشد علاجش جدا مسطور گردد

اورام وبثور بینی

گاه درین موضع آماس گرم یا بثره از کثرت دم وغلظ او حادث گردد وگاه ورم صلب پیدا شود وگاہے بثره از فضلهٔ بلغمی یا سوداوی اندرون بینی برآید از حرارت
باطن اجزاے لطیف تحلیل شده ما بقی غلیظ ومتحجر گردد حتی که لبصورت ثالیل در ہیئت وصلابت شود ودر ورم حار سرخی موضع باشد وایضاً از مریض بپرسند
که بالفعل وتمدد ضربان نیز ہست یا نه اگر باشد ورم حار بود والا صلب واز ہر دو مغرت در صوت افتد علاج در حار فصد سر رو یا رگ بینی کشایند وتبریدی
که در رعاف گذشت بدہند واگر حاجت بود زلو بچسپانند وتنقیه بمسہل صفرا وحب ہلیله نمایند ولبعد فصد یا حجامت قفا آب تمر ہندی آب آلو بخارا آب انار ترش
بنفشه داخل کرده نوشیدن وغذا دال مونگ ویا ناک وخرفه خوردن نیز مفید ست وسرکه روغن کدو روغن نیلوفر گلاب در بینی چکانند وشیاف ماميثا صندلین عفص
مکی لبگلاب وآب خرفه ضماد نمایند وگاہے بوش در بندی داخل کرده بر بینی وپیشانی ضماد مینمایند وفتیلهٔ لته در سرکهٔ کہنه آلوده اندر بینی گذارند وگاہی قدری
نمک در سرکه می آمیزند چون خشک شود بروغن کدو چرب سازند ودر ورم حار لبعد فصد طلا بکشنیز وحی العالم ودر بار دبعض نافع بود وطلاے سرکهٔ انگوری
روغن گل وکذا مرداسنگ تنہا ویا مرداسنگ رسوت جبر بآب سوده اندرون بینی نیز مفید ثبور بینی ست وفصد سر رو لبسرعت وضماد مغز تخم تربوز لبگلاب سوده
برای ورم اندرون بینی معمول ست وصندل سرخ بآب سوده نیز نافع ولبعد فصد یا حجامت استنشاق روغن گل ممزوج بآب حی العالم یا روغن نیلوفر
باقدرے گلاب وضماد بینی لبصندل وگلاب وآشامیدن آب آلو لبشربت بنفشه یا شربت نیلوفر وآب انار وغذا مزورهٔ بارد یا سویق شعیر وشکر یا آب انار
یا آب سیب یا آلو یا توت وسائر تدبیر مبرد ومطفی نیز براے ورم حار وثبور بینی مناسب ست وایضاً براے ثبور اندرون انف فصد ہفت اندام یا سر رو ویا
حجامت قفا کردن وعناب گل بنفشه جوشانیده شیرهٔ خیارین شربت نیلوفر داخل کرده نوشیدن ومغز تخم ہندوانه رسوت لبگلاب سائیده وگاہے جدوار عوض سوت
افزوده طلا نمودن معمول ست واگر ثبور بینی مع صداع ورعاف اندک اندک باشد فصد قیفال نمایند وشیرهٔ تخم کاہو وکشنیز خشک لبشربت بنفشه بدہند وآب
کشنیز سبز غرغره کنانند روز دوم شیرهٔ مغز تخم ہندوانه وشربت نیلوفر عوض شیرهٔ کشنیز وشربت بنفشه کنند ورسوت جدوار گل ارمنی لبگلاب سوده بالاے
بینی ضماد نمایند ومغز تخم تربوز لبگلاب سوده اندرون بینی طلا کنند وبرای اورام وثبور حار بینی از مجربات والد علوی خان انیست که مغز تخم کدو مغز تخم ہندوانه
دم الاخوین سفیداب قلعی مغسول گل ارمنی بروغن گل سائیده طلا نمایند واگر تجفیف ثبور منظور باشد مغز تخمہا را بریان سازند وتوتیاے کرمانی اضافه کنند وبراے رفع
صلابت وخشکی اگر تلیین مطلوب باشد شیر مادهٔ گاو عوض روغن گل داخل کنند واگر ثبور بر بینی با درد پیدا شوند کافور زعفران ہر یک نیم درم گل مختوم یک درم
گل ارمنی دو درم لبگلاب وسرکهٔ انگوری طلا کنند واگر سر بینی ورم کند واندرون بینی خارش نیز باشد شیرهٔ عناب لعاب بہدانه عرق شاہتره شربت نیلوفر

بنوشند و حضض و مرداسنگ و گل ارمنی یک یک ماشه در آب حل کرده ضماد نمایند و در شبرهٔ سخت که از فضلهٔ غلیظ بلغمی یا سوداوی بهم رسد بعد تنقیهٔ دماغ حسب ماده بهر تلیین موم روغن بران نهند و عقب او بآب گرم استنشاق کنند و مسکه و کذا اجوزالسرو محلل ورم صلب بینی ست و ایضاً اول فصد باسلیق کنند بعده جهت اسهال سودا و بلغم مطبوخ افتیمون علوی خانی دهند و یا ماء الجبن بحب لاجورد و سفوف آن نوشانند و اگر تحلیل نشود بمبضع شرط زنند و یا بران و یا حوالی او زلو بچسپانند و مرهم زنگار نهند تا آنکه بتمامه فانی شود و پس برای اندمال مرهم سفیداب گذارند و طبری گوید که در شبرهٔ صلب اگر بدن مریض ممتلی باشد تنقیه باین حب نمایند ایارج فیقرا نیم درم غاریقون تربد هر واحد یک درم افتیمون یک نیم درم گل سرخ مصطکی نانخواه تخم کرفس هر یک دو ثلث درم صبر سقوطری دو درم سقمونیای مشوی یک درم و یک دانگ کوفته بیخته بآب برگ ترنج یا آب برگ بادرنجبویه سرشته حبها سازند و دو مثقال بآب نیم گرم بخورند و در مدت ده روز دو بار استعمال نمایند و اگر مزاج علیل رطب باشد بمیفختج و مری و خردل و مانند آن غرغره کنند و پرهیز شدید نمایند بعده اگر قوت قوی باشد فصد قیفالین کشایند بعد ازان علاج مذکور رادهبر تلیین و غیره بعمل آرند و بدانند که هرگاه مادهٔ ورم یا شبره تحلیل نشود ادویهٔ منضجه مثل تخم مرو و تخم ریحان و شیر و عسل و تخم کتان و حلبه و انجیر پخته ضماد نمایند یا بفتیله آلوده در بینی نهند و بعد انفجار مرهم موم سفید بروغن مورد و روغن گل گداخته مرداسنگ بگلاب و قدرے سرکه سوده داخل نموده در صلایه خوب حل کرده گذارند و ایضاً مازو هلیلهٔ زرد بروغن گل یا روغن بنفشه سائیده طلا کردن برای جوشش بینی معمول استاد مرحوم ست و بالجمله هرچه در قروح بیاید حسب حاجت بکار برند و در علاج این تساهل نکنند که در اکثر بناصور مودی میگردد و اگر ورم سرطان گردد تدبیرش در بواسیر الانف خواهد آمد **تعلیم** در ملک بنگاله آبله در پردهٔ بینی می برآید و سوزش میکند و بسبب آن تپ شدید عارض میگردد و آنرا آبهو می نامند اگر زود علاج او نکنند میکشد و علاجش آنست که روغن زرد و نمک آمیخته در پردهٔ بینی مالند تا آبله شکسته شود و از حدت و سوزش وسواس نکنند و اگر آبله شکسته نشود قتل میکند و نکچهکنی فلفلمویه هر یک دو ماشه مشک نیم ماشه باریک سائیده در بینی دمند تا عطسه متواتر آید و در فورا آبهو دفع شود

قروح الانف و ناصور آن

بدانکه قرحه جراحتیست که ریم کند و مبداء تولد او درینجا یا نفس بینی ست چنانچه اورا لفرق اتصال عارض شود و پس ریم کند و یا در غیر او چنانچه از بخارات حاده یا ردیه که از بدن بسوی بینی متصاعد شوند اول جا بداو فاسد گردد بعده لحم او و جراحت پیدا شود و بعد ازان قرحه گردد و گاهی قرحهٔ رطب از رطوبات فاسدهٔ اکاله که از دماغ بسوی بینی نازل شود حادث گردد و گاهی قرحهٔ یابس از اخلاط محترقه افتد و شیخ میفرماید که گاهے از بخارات حاده یا ردیه و یا از نوازل حاده قروح منتنه عفنه و یا خشکریشیه و یا قروح شبریه و یا قروح ساذجه در بینی پیدا میشوند و آن ظاهر بود و یا در باطن بالجمله اقسام قروح بینی قرحهٔ یابس و قرحهٔ رطب ساذج و قرحهٔ رطب منتن و قرحهٔ شبرهٔ کوچک ست و چون قرحه مزمن شود ناصور گردد و ناصور باطنی بینی را نحو نوس نامند **طریق تشخیص** اقسام مذکوره باید که از مریض سوال نمایند که خشکریشه در بینی منجمد می شود و قشر خشک جدا میگردد یا ریم برمی آید اگر خشکریشه گوید قرحهٔ یابس باشد و مادهٔ آن اخلاط محترقه بود و اگر خروج ریم و مائیت بگوید و خشکریشه برنیاید قرحهٔ رطب باشد و مادهٔ آن رطوبت فاسده باشد که از دماغ بسوے بینی نازل شود پس اگر قرحه بسیار بدبو باشد بپرسند که از چند مدت این قرحه پیدا شده اگر مدت اندک گوید سببش رطوبت حاده عفنه بود و اگر از عرصهٔ دراز بیان کند سببش عفونت ماده بطول مدت بود و اگر قرحهٔ کوچک بصورت بثور متقرحه بود قرحهٔ شبریه باشد و انطاکی گوید که اگر از قرحهٔ بینی مواد مع علامات خون برآید رطب باشد و الا یابس و هر واحد اگر خشکی در مجاری قوی و تلهب باشد حار بود و الا بارد و گاهی قروح از آثار مثل حب افرنجیا و انواع نار فارسی پیدا شود و اصعب قرحه داخلی و عفن بود **علاج** شیخ و سید جرجانی و ایلاقی گویند که بینی عضویست رطب تر از گوش و خشک تر از چشم پس واجب ست که علاج قروح او میان علاج قروح اذن و عین باشد یعنی ادویهٔ مجففه برای قروح بینی در خشکی کمتر از ادویهٔ مجففه قروح گوش و زیاده تر از ادویهٔ مجففه قروح چشم باشد پس قروح اذن محتاج باشیا در غایت تجفیف ست و قروح عین محتاج بدوا در اول حد و تجفیف ست بعده اگر بسبب سیلان مواد و یا تصاعد ابخره باشد باستفراغ و جذب او بسوے ناحیهٔ دیگر علاج کنند و بالجمله اول احتیاج بتنقیهٔ دماغ و تقویت او باشد بعد ازان فصد منخرین تا فضول متوجه بسوے او قبول نکند پس ابتدا بفصد قیفال نمایند و اگر یافته نشود حبل الذراع یا اکحل پس فصد رگ منخرین و ارسال علق اگر قوت مساعدت کند و دلائل دمویت موجود باشد بعده باستعمال حبوب و ایارجات و جمیع ادویهٔ نافعه در بواسیر انف و ارا بیان در قروح تو یهٔ انف نیز نافع ست و هرگاه ملعابات و مانند آن بیزند حتے که نرم گردد و جمیع قروح خفیفهٔ آن صلاحیت بخشد

علاج قرحۂ یابس

که کثیر الوقوع ست تنقیۂ سوداوی احتراقی نمایند بدستوریکه در علاج امراض دماغی سوداوی گذشت و گویند که آشامیدن شربت بنفشه و ترنجبین هریک ده درم و غذا مزورۂ ماش مع نخود مفید بود و بهر تلیین بینی موم بروغن در روغن بنفشه در روغن کدو یا روغن نیلوفر و بیه ماکیان و لبط بمالند مرهم اسفیداج بکار برند و بینی را بآب گرم بشویند و بمرات کثیر بدان استنشاق نمایند و بگیرند موم مصفے در روغن بنفشه و روغن بادام و مغز ساق گاو هر کدام یک جزو موم و مغز را در روغنها بگدازند و اندک لعاب بهدانه و قدری کتیرا سوده در صلایه خوب بیامیزند و در روز و شب چند بار اندرون بینی طلا نمایند یا فتیله بدان آلوده در بینی نهند و بعضے لعاب اسپغول و لعاب خطمی درین نسخه می افزایند و بعضے مخ ساق گاو طرح مینمایند و مرهم حب السفرجل درین باب همواره معمول ست و قیروطی از مغز ساق گاو یکجزو روغن بنفشه با دام دو جزو کتیرا ثلث جزو روغن یاسمین اندکی بدستور مرهم مرتب ساخته و گاهی گل خطمی برابر کتیرا داخل کرده نیز معمول و قیروطی بموم و روغن گل و شحم ماکیان و سیما مخلوط بلعاب بهدانه نیز مفید و اگر بیس خشکریشه بشدت باشد کتیرا باریک سوده بلعاب بزرقطونا و لعاب خطمی امیزند و بگذارند تا نرم شود و بمالند تا حل شود پس روغن بنفشه آمیزند و بآهم بزنند و هر روز دو بار طلا نمایند و ماهی بهی که مشابه جفت یا میا شد در آب بخته روغن او گرفته استعمال نمودن از اسرار ست و صندل سفید حفض مکی سوده بگلاب و آب خرفه و قدری روغن گل ضماد کردن جراحت بینی و خشکریشه را نافع و عسل بسرکه آمیخته در فتیله آلوده نهادن خشکریشه را ساقط کند و نهادن مسکه هر روز سه مرتبه نیز نافع قرحه است و یک نسخه مفید خشک ریشه بینی در تشقق لب خواهد آمد بعضی متاخرین نوشته اند که در قرحۂ یابسه اول فصد باسلیق کنند و بفاصلۂ سه چهار روز رگ قیفال زنند و بعد هفته ماء الجبن بشربت شاهترۂ مدبر و حب لاجورد و سفوف آن نوشانند تا تنقیۂ بدن و دماغ حاصل شود بعده شیر زنان یا بز یا خر از پستان دوشیدن بسیار مفید ست و همچنین تقطیر روغن گل و بادام و نیز دبه و خشخاش دکاهو مجموع یا تنها با شیر آمیخته و این مرهم بکار برند روغن بنفشه روغن گل هر یک یکنیم توله موم سفید یکتوله و مغز ساق گاو و بیه مرغ هر یک هفت ماشه مرداسنگ مغسول نه ماشه بدستور مرهم بسازند و بهتر آنست که بیه بز تازه را بدست نرم کرده بران طلا کنند وقت شب و صبح بلعاب اسپغول و یا دیگر بزر لعابیه بشویند و بروغن گل فقط چرب سازند و این مرهم نیز بسیار مفید ست موم زرد یکنیم توله روغن گل سه توله روغن بادام یکنیم توله لعاب اسپغول و ریحان و تخم خطمی و کنوچه هر یک سه ماشه کتیرا دو ماشه بدستور مرهم سازند و این قوی تر ست حکاکۂ اسرب و هلیلۂ زرد هر یک سه ماشه بیه مرغ نه ماشه موم سفید یکتوله روغن کدو روغن گل هر یک یکنیم توله کتیرا سه ماشه و باید که هرگز آنرا بدست نباید کافت که ریشم جراحت تازه گردد و دیر اصلاح پذیرد و سائر مراعاتی که در جفاف انف گفته اند درینجا بکار برند که مفید ست گیلانی گوید که این دوا نافع ست بگیرند موم و روغن گل و باوی سفیداب ارزیز و مرداسنگ آمیزند ایضاً هلیلۂ زرد و مازو و بیه ماکیان در روغن گل حل کرده طلا نمایند و ایضاً سفیداب ارزیز ده درم مرداسنگ یکدرم روغن گل یک اوقیه موم دو درم موم را در روغن گداخته ادویه آمیخته حل کنند و با بیه ماکیان استعمال نمایند و از معالجات عجیبه که قریب خوارق عادات در قروح بینی ست دواسیما آنچه مائل بیبس مزاج باشد و همچنین در قروح لب و در اکثر قروح بطی الاندمال که مادۂ آن خالی از خبث و حرارت نباشد استعمال این مرهم حب السفرجل ست صفت آن بگیرند بنفشۂ خشک یک مثقال و در آب خوب بجوشانند پس نیک مالیده صاف کنند تا آب لعابی گردد بعده لعاب بهدانه یک مثقال و روغن گل یک مثقال و موم سفید نیم مثقال آمیخته بپزند تا مرهم گردد استعمال نمایند **شیخ** میفرماید که در قروح یابسه معالجه کنند بمسوح مرتب از موم مخلوط بنصف وزن آن مغز ساق گاو و همچنین روغن نیلوفر یا روغن کنجد گداخته و نیز در من بهتر از آن روغن گل ست خصوصاً که از زیت انفاق ساخته باشند و ایضاً مسوح روغن بنفشه مع کتیرا و قدری لعاب اسپغول یا خطمی نافع ست و ایضاً فتیله در قیروطی زوفاے رطب و بیه بط و موم زرد و بیه ایل و بیه ماکیان و قدرے عسل آلوده مفید و در نسخۂ جالینوس مغز ساق بعوض بیه ایل ست و ایضاً موم و روغن گداخته هلیلۂ زرد یا مازو آمیخته نافع و گاهے فصد رگ طرف بینی بعد فصد سر رو و حجامت نقره و اسهال نفع بخشد و **قرشی** و صاحب شفاء الاسقام گویند که انهمه ادویه مع اصلاح غذا و ترک لحوم و تلیین طبیعت و تسکین ابخرۂ حاره و منع او از صعود بمثل سفرجل یا سیب یا کمثری یا بزرقطونا بشکر یا کشنیز خشک بشکر بعد طعام مناسب و گاهے محتاج گردد بفصد سر رو و حجامت نقره اگر سبب کثرت دم باشد و باستفراغ اگر بدن ممتلی و ماده کثیر الانصباب بسوی بینی باشد از مطبوخات و ایارجات و طریفلات

علاج قرحۂ رطب

بعد فصد سر رو و حجامت پس سر و تنقیۂ بدن و دماغ بمسهل و حب ایارج و قوقایا از غرول و سکنجبین بزوری و یا سنبل الطیب و سعد و قرنفل در گلاب جوشانیده

غرغرہ کنند و مرہم سفیدہ استعمال نمایند و مرداسنگ بروغن گل سودہ بمالند و سفیداب و مرداسنگ و چرک نقرہ و سرب سوختہ مساوی در روغن گل سائیدہ فتیلہ بدان آلودہ در بینی نہادن مجرب ست و یا موم افزودہ مرہم ساختہ استعمال کنند و یا از مرداسنگ یک درم و مر یک درم و سفیدۂ قلعی و موم ہر یک دو درم روغن گل یک اوقیہ مرہم مرتب سازند و یا پیہ ماکیان بمالند و پوست درخت سرس جوشانیدہ بآب آن قرحہ را بشویند و قطور آب سلق تنہا و با زہرۂ کلنگ و کذا فتیلہ بآب سلق آلودہ در بینی نہادن مجرب حکیم عابد سرہندی ست و اگر حضض بکی مرداسنگ بآب و یا گلاب سودہ اندرون بینی ضماد نمایند برائے پختگی بینی نافع بود و در تکملۂ ہندی درین نسخہ صبر ہم داخل ست و یا مازو پوست ہلیلۂ زرد یا چربی مرغ و یا روغن گل طلا نمایند و در قروح انف کہ مسمی بجلواست بجہت بودن مادۂ آن در اوائل شیرین غیر شدید الرداءت کہ نہ حریف باشد و نہ مالح و آنرا قروح شہدیہ و شیرینیہ و شیر نجیہ نیز نامند تنقیۂ دماغ حسب مقتضائے حال نمایند و بقول شیخ در ابتدا روغن گل تنہا یا بموم و پیہ ماکیان کفایت کند و قوی تر ازان مرہم سفیداب است خصوصاً مخلوط بلعاب بہدانہ و اگر ارادۂ زیادہ تجفیف باشد خبث فضہ دران داخل کنند و گاہے خبث فضہ تنہا بروغن آس فائدہ میکند و ہر گاہ مرض اندک شدت کند این مرہم استعمال نمایند سفیداب یک رطل مرداسنگ سہ وقیہ خبث الرصاص سہ وقیہ رصاص محرق مغسول مسحوق در شراب چہار وقیہ ازان مرہم سازند بروغن مورد و سرکہ سودہ یا پختہ و ہر گاہ علت مزمن گردد و بسیار شدت کند مرہم باین طور سازند مرداسنگ چہار درم سداب رطب چہار درم شب دو درم بروغن آس و سرکہ سودہ مرہم سازند و در نسخۂ جرجانی و ایلاقی شب ہموزن مرداسنگ ست و سداب دو درم و سرکہ مطروح و قوی تر ازان انیست زاج سیاہ و قلقند و مر ہر واحد ہفت جزو قلقدیس شش جزو شب یمانی زراوند مدحرج مازو توبال مس ہر واحد چہار جزو کندر یک نیم جزو کوفتہ بیختہ در سرکۂ یک رطل و ہشت اوقیہ در ظرف مس بپزند حتی کہ بقوام عسل آید ازان لطوخ نمایند یا بفتیلہ آلودہ در بینی نہند و مراد از جزو درین نسخہ درم ست

علاج قرحۂ منتن و کہن

کہ بطول مدت یا از رطوبت منتنہ بعفونت انجامد اگر زیادتی خون و غلظ او معلوم شود فصد و حجامت نمایند و تدبیر مبرد پردازند و آشامیدن مطبوخ عناب بشکر و غذا مزورۂ ماش مع مغز بادام و تنقیہ بمطبوخ فواکہ و حب بنفشہ نیز مفید ست بعدہ استنشاق روغن گل مضروب بآب حی العالم یا روغن نیلوفر بقدری گلاب و تبرید بینی و جبہہ بضماد صندلین و شیاف مامیثا و حضض و بوش و گلاب و آب خرفہ یا آب حی العالم کنند و مریض را شربت آلو یا شربت بنفشہ یا شربت نیلوفر یا آب انار بنوشانند و لبسوبق جو و شکر و یا سرکہ بزیت و مزورۂ آب انار یا آب سیب و آلو و توت غذا سازند و سعوط ببعضے میاہ باردہ مع روغن گل نمایند و روغن عفص یا صبر بآب بارتنگ حل کردہ و یا عصارۂ سوس استعمال نمایند و اگر مواد بارد باشد یا در آخر اجزائے لطیف مادۂ حار تحلیل شود و کثیف او باقی ماند برای تحلیل و تجفیف خربق سفید و حرف مساوی باریک سائیدہ در بینی دمند بعدہ بسرکۂ انگوری قرحہ را بشویند و مرکی باریک سائیدہ نفوخ نمایند تا آنکہ از چرک پاک شود و لیسپا دویۂ مجففہ استعمال کنند و سعوط بعصارۂ ایرسا نمایند و یا آب لبلاب و عسل و یا آس سودہ مطبوخ بشراب کہنہ و یا زرنیخ سرخ مع شحم و یا زنگار مع سرکہ و عسل در بینی گذارند و گویند کہ در قرحۂ کہنہ مرہم ابیض باضافۂ عسل و سرکہ نافع ست و اگر شب یمانی سوختہ زرنیخ مرکی ہر یک تولہ زراوند اقلیمیای نقرہ ہر یک شش ماشہ مازو سہ ماشہ روی سوختہ چہار و نیم ماشہ کز مازج گلنار ہر یک نہ ماشہ بورۂ ارمنی چہار و نیم ماشہ زاج سیاہ و قلقطار و قلقدیس ہر یک شش ماشہ اسرب سوختہ کندر ہر یک نہ ماشہ ہمہ را نرم کوفتہ بسرکہ لسبایند تا بقوام شہد آید و فتیلہ آلودہ در بینی گذارند تنقیۂ قرحہ و حبس خون بینی نماید و چرائتہ دو ماشہ قرنفل سنبل الطیب گل نسرین ہر یک سہ ماشہ صبر مر مازو ہر یک یک ماشہ مشک کافور ہر یک دو سرخ اقلیمیائے فضہ چہار سرخ کوفتہ بیختہ فتیلہ بدان آلودہ در بینی گذاشتن از مجربات حکیم علی شریف ست و یا سعد مازو زعفران کوفتہ بیختہ پیہ ماکیان در روغن گل گداختہ بیامیزند و بعد از انکہ بینی را بآب صابون شستہ باشند بکار برند کہ مجرب ست و بقول مسیحی ادویۂ مصلح قروح ردیۂ انف مجفف و منقی اند مثل پودینہ کہ عصارۂ او در بینی چکانند یا خشک کردہ اندران بدمند و یا بگیرند شب دو جزو زرنیخ سرخ چہار جزو مازو یک جزو روسختج یک جزو و در بینی دمند بعد شستن او بشراب ریحانی و در نسخۂ دیگر مر دو درم عوض روسختج ست و قوی تر ازان انیست کہ قلقدیس و قلقطار و شب و زنگار مساوی سائیدہ و فتیلہ در سرکہ تر کردہ درین دوا گردانیدہ در بینی نہند و ایضاً برائے قروح منتنہ زاج قلقطار و شب یمانی مازو توبال مس زراوند مدحرج ہر واحد یک جزو کندر ثلث جمیع اجزا پس سہ اوقیہ ازان در یک رطل آب بپزند تا بقوام عسل آید و بطریق فتیلہ در بینی داخل کنند و جالینوس گوید کہ چون فاد زہر باقدرے فلفل در آب خالص باریک لسبایند و بمرات طلا نمایند بعد یاس صحت بخشد

و گویند که این بارها بتجربه رسیده و ایضاً سعوط زنگار بعد پر کردن دهن بآب برای قروح خبیثه و نتن انف مجرب و اگر آب انار ترش تنها یا با عسل بجوشانند تا غلیظ شود و فتیله بدان آلوده در بینی نهند در قرحه کهنهٔ انف مجرب ست و چون انار ترش کوفته آب جدا کرده ثفل را بپزند تا غلیظ شود و شیاف ساخته بآب انار مسطور تر کرده در بینی دارند برای ناصور بینی نافع ست و سعوط عصارهٔ جوز السرو تازه نیز نافع خونوس ست و ایضاً مغز تخم تربوز مغز تخم کدو هر واحد دو جزو توتیای کرمانی مغسول صبر زرد هر یک یک جزو باریک سائیده بسکه آمیخته استعمال کردن ناصور بینی را مجرب ست شیخ میفرماید قروحی که بسوی او مادهٔ حریفه یا ردیه یا منتنه سیلان کند علاج او صعب بود و از فصد و اسهال دران لابد ست و لباساست که احتیاج اسهال با یارجات کبار افتد و واجب ست که مدام او را بنطرون و صابون و خصوصاً صابون قسطنطنیه بشویند بعده ادویهٔ شدیدة التجفیف استعمال نمایند و از ین قبیل ست که بگیرند قشور مس و قلقدیس و زرنیخ سرخ و خربق و سائیده در زهرهٔ بز گاو تر کنند و چندروز دران خمیر کنند پس استعمال نمایند و گاهی دران حماما و مرو لودنیه و فراسیون و زعفران و شب یمانی و ماز زیاده کرده میشود در دوای رونس مجرب ست و آن انیست که سعد و شب یمانی و ماز و مرکی و زعفران و زرنیخ مساوی بگیرند و بطریق نفوخ استعمال کنند و قروح شدید الوجع را علاج کنند با سرب محرق مغسول و اسفیداج و مرداسنج و بروغن گل و موم ازان مرهم سازند و قروح شربیه را علاج بمرهم روغن گل و روغن مورد و مرداسنگ و گلاب و قدری سرکه کنند و علاج قروح ظاهره باین مرهم کنند سفیداب یک رطل مرداسنگ سه اوقیه خبث رصاص محرق سه اوقیه بشراب و روغن مورد مخلوط سازند و از ادویهٔ مشترکه انیست که بگیرند آب انار ترش و در ظرف مسی بپزند تا که نصف بماند فتیله بدان آلوده استعمال نمایند و از اقراص اندرونی خوردن نیز علاج او میکنند گاهی مخلوط بشراب و گاهی لبسرکه و گاهی لبسرکه و آب بحسب مشاهدهٔ حال و از مراهم جیدهٔ مشترک النفع باکثر اقسام انیست که خبث اسرب و شراب کهنه در روغن مورد همه را باهم بسایند و بر آتش نرم گذاشته بپزند و حل کنند تا غلیظ گردد و در ظرف مس بدارند و اسرب سوخته در حکم خبث اسرب ست و عصارهٔ چقندر تنها یا مع ادویهٔ دیگر بسیار نافع ست و انطاکی گوید که علاج قروح انف بعد تنقیهٔ مواد بفصد و در طبین و تنقیهٔ باقی مطلقاً بخور مثل کبریت و زرنیخ در طبین و ریختن روغنها اندر بینی در یابسین و نفخ چیزیکه مجفف و مندمل باشد مثل زنگار بروغن بنفشه و موم قیروطی ساخته باید کرد و بدانند که قرحهٔ انف را حکمای هند پنیس نامند و از اجموعه بابڑ تنگ شنگرف بزر البنج زعفران مساوی سرمه سا نموده پس گرفتن دهلدی دارچینی جاوتری لونگ بوزن برابر سائیده در شهد و چندان آمیخته هر روز نه ماشه خوردن مفید نوشته اند و ایضاً زنجبیل دارفلفل دانهٔ الایچی خرد هر واحد یک درم قند سیاه کهنه لبست و چهار درم کوفته حبها بندند و بقدر ده ماشه وقت شب بخورده باشند

بواسیر انف و اربیان و سرطان

بواسیر انف لحم زائد ست که در بینی روید و آن سه قسم بود یکی گوشت نرم سفید بی درد و بدون سیلان رطوبت و مادهٔ این بلغمی ست و علاج این سهل ست دوم گوشت سرخ اندک صلب با حرارتی و الم و مادهٔ این دموی بود سوم تیره صلب و مادهٔ این سوداوی ست و گاهی این شدید الصلابة با درد شدید بود خصوصاً اگر سودای محترقه باشد و علاج این صعب ست لاسیما هرگاه زرداب بدبو ازان سائل شود و گاه باشد که در بینی گوشت فزونی سرطانی پدید آید و شکل بینی فاسد کند و بسبب تمدید شدید وجع پیدا کند و تیره رنگ و سخت و غائر باشد و گمان شود که بواسیر ست و آن سرطان باشد و اربیان ورم نرم عظیم الحجم شبیه بواسیر انف است که در مجرای بینی حادث شود و باشد که قرحه گردد و زرداب و رطوبت اذی سائل شود و این ورم را کثیر الارجل و لسفایج نیز نامند از جهت مشابهت بماهی روبیان در نرمی و ملامت و بسیاری پایهای باریک و گاه باشد که این ورم بسبب طاینت گراید و سخت شود و درد کم گردد و در کهای آن موضع همه سبز شوند و کشیده گردند و در باطن بلکها کشیدگی معلوم شود و فرق میان این هر سه علت چنان کنند که بمیل غمز نمایند گوشت زائد را اگر نرم یا صلب و سهل التحول بود و از لمس مراض بسر و نوازل پدید آید بواسیر باشد و اگر با وجود نرمی ورم عظیم الحجم بود و در رگهای سرخ و سبز ممتلی باریک در خارج و داخل بینی محسوس شوند اربیان باشد و اگر ورم صلب بود و بعد صفای بینی پیدا شود و در اکثر بغیر سیلان رطوبت بود و قبل حدوث او در دماغ اعراض سوداوی پدید آیند و از مقدار نخود یا بندق ابتدا کند پس زیادتی پذیرد و در کام صلابت پیدا کند و خشک بود و سرطان باشد و بواسیر گاه دراز گردد و معلق شود و گاه چندان طول پذیرد که از بینی یا کام بیرون آید و این هنگام آنرا علق نامند و گویند که سبب بواسیر احتباس خون سوداوی ست در عروق داخل بینی و سبب اربیان مادهٔ ردی مائل ببلغمیت و سبب سرطان سودای محترق ست

علاج بواسیر انف

فصد سر رو کنند و زلو بچسپانند و اگر فصد ممکن نباشد حجامت قفا نمایند و تبریدی که در رعاف گذشت بدهند بعد ازان مسهل بار رد و حب ایلیته تنقیه نمایند

وگاہی بعد فصد عوض تبرید عناب شاہترہ گل سرخ بعرق شاہترہ جوشانیدہ نبات داخل کردہ میدہند بعد منضج اصل السوس شاہترہ گل بنفشہ گل سرخ گل نیلوفر تخم کاسنی
بیخ کاسنی آلو بخارا جوشانیدہ صاف نمودہ گلقند داخل کردہ و بعد نضج مسہل وحب ایارج استعمال می نمایند و بقول صاحب ترویج وحاوی بعد از فصد وحجامت قفا
بر آب نضج جلاب از عناب و بنفشہ و شکر بدہند وغذا مزورۂ ماش با شیرۂ بادام شیرین بعدہ مسہل مطبوخ فواکہ ویا مطبوخ ہلیلہ وحب ایارج وگاہی در بواسیر
مزمن مع ورم ودرد گوش وچشم وسیلان آب کثیر از بینی بعد فصد سرد و تبرید شیرۂ عناب شیرۂ کشنیز خشک خیرۂ کاہو عرق عنب الثعلب عرق گاؤزبان شربت بنفشہ
دادہ منضج ومسہل وحب ایارج میدہند و شیاف مامیثا رسوت صندل سرخ حضض گل بآب کشنیز سبز ضماد میمایند بالجملہ بعد از تنقیہ اگر مرض خفیف و در ابتدا باشد
ادویۂ خفیفہ و در مزمن ادویۂ حادۂ قویہ استعمال نمایند واز جملۂ ادویۂ خفیفہ بقول شیخ فتیلۂ معمول از پوست انار ست کہ در آب بسایند تا مثل خمیر گردد و ازان
فتیلۂ دراز سازند و مدام در بینی دارند و این مجرب ست لیکن نفع او بدیر ظاہر میشود ویا فتیلہ از اشنان سبز سازند و بعضے مرکی نیز داخل میکنند و فتیلہ بسرکہ
ترکردہ مبدوا آلودہ می نہند ویا فتیلہ بشحم حنظل ویا از جوز السرو مع قدری انجیر چند روز استعمال نمایند ویا فتیلہ در آب پودینہ ترکردہ تنہا ویا بعد ترکردن آن در آب
مذکور ویا در شراب ویا در سرکہ پودینۂ خشک سودہ بران پاشیدہ ویا از عقید آب انارین مع پوست وشحم او کوفتہ ویا فتیلہ بعسل وگل سرخ در روزی چند بار بتکرار
بکار برند ویا لفوخ زرنیخ و قلقند در سرکہ سائیدہ خشک کردہ بعمل آرند و صاحب **خلاصہ** گوید کہ اگر انار ترش درست کوفتہ آب آنرا در ظرف مسی اندک
بجوشانند ودر ہمان ظرف نگاہدارند و ثفل او را خشک نمودہ باریک بسایند و بآب مذکور سرشتہ فتیلہ ساختہ در بینی گذارند در مدت دراز بواسیر بینی را
بی مشقت قطع کند و مثل ادویۂ حادۂ دیگر از لذع ووجع وورم خالیست و اگر اندک زنگار و نوشادر دران اضافہ کنند بغایت قوی الاثر گردد و مجرب ست
وجرجانی وایلاقی گویند کہ آب او مع ثفل نیم پخت کنند و در طاس مسی یک روز نہند در روز دیگر ثفل او جدا کنند و باریک بسایند و ازان شیاف سازند و بآب مذکور
ترکردہ در بینی نہند و بعضی گویند کہ شیاف مذکور خشک ساختہ در آب مذکور سودہ در بینی چکانند و اگر وقت طبخ قدرے نوشادر انداز ند قویتر گردد و اگر انار ترش
تازہ بدست نیاید پوست انار ترش بکوبند و در آب انار دانہ بپزند و بقول مسیحی پوست انار ترش خشک کوفتہ بیختہ بعدہ در آب انار ترش واندکی شہد
سودہ فتیلۂ دراز ساختہ داخل بینی کنند و در اکثر اوقات شب بدارند ویا توبال مس سائیدہ بشراب سرشتہ داخل بینی بطوخ سازند و اگر زاج اخضر در سرکہ سائیدہ
در بینی صبح وشام گذارند نیز بواسیر انف را دور میکند و گویند کہ آب لوف در روغن گل ونشوق ایرسا ویا آب گندنا و قطور آب سرگین خر و کذا آب کشنیز سبز نافع
بواسیر انف ست و کذا قلقند بعسل ویا قاقلی تازہ در بینی گذاشتن **ومنجملۂ** ادویۂ حادۂ قویہ نیست کہ زاج دو درم زنگار نیم درم سائیدہ بفتیلہ آغشتہ در بینی نہند
و اگر قویتر خواہند حب السلاطین چہار جزو زنگار دو جزو ہر دو را خوب سائیدہ بران موضع بچسپانند و بالای آن مرہم زنگار نہند کہ ہموارہ معمول ست و اشخار و زاج
در آب سائیدہ ضماد کردن نیز بسیار فائدہ میکند و اگر بعد فصد قیفال وحجامت نقرہ و تنقیہ بحب ایارج زنگار و اشنان ومرکی ہر سہ مساوی کوفتہ بیختہ فتیلہ
از خرقۂ کتان بسرکہ آلودہ در ادویۂ مذکورہ بگردانند و در بینی گذارند معمول صاحب خلاصہ و شفاء الاسقام وغیرہ است و اگر زنگار نوشادر اشخار سودہ بشہد
آمیزند و فتیلہ بدان آلودہ در سوراخ بینی نہند و از گوشت و شیرینی پرہیز نمایند نیز مجرب بعضے اطباست ویا بقول صاحب جامع و کامل توبال نحاس
قلقدیس وقلی ہر واحد یک جزو زرنیخ سرخ زنگار ہر واحد نیم جزو خربق سیاہ ربع جزو سائیدہ فتیلۂ خرقۂ کتان بشراب ترکردہ باین دوا آلودہ در بینی نہند
ویا زاج سہ درم قلقدیس ومر ہر یک چہار درم قلقطار سہ درم شب یمانی مازو توبال مس زراوند مدحرج ہر یک دو نیم درم کندر چہار دانگ سرکہ صد درم
در دیگ مسی بپزند تا مثل شہد گردد و بفتیلہ استعمال نمایند **وگیلانی** گوید کہ بگیرند قشور مس یک اوقیہ و قلقدیس ہشت درم و زرنیخ سرخ نیم اوقیہ و خربق سیاہ
ربع اوقیہ و کوفتہ بیختہ در بینی دمند کہ دوائے جید ست منفعت او در دہ روز ظاہر میشود و ایضاً بگیرند پوست انار خشک دو درم قلقدیس دہ درم قلقطار
سہ درم زہرۂ نرگاو و حماما و مرکی و پودینہ و فراسیون ہر واحد چہار درم زعفران دو درم خربق یک درم سائیدہ خشک استعمال نمایند **وبعضی** گویند کہ کندر یکدرم
شب مازو قشور نحاس ہر واحد چہار درم قلقدیس شش درم زاج قلقطار مر ہر واحد ہفت درم سرکہ یک قسط بگیرند ہمہ را در دیگ مس بپزند تا بقوام عسل آید
بطور فتیلہ بعمل آرند و شب یمانی مر مس سوختہ قلقطار قلقند بیخ سوسن سفید زاج سیاہ نطرون مساوی کوفتہ بیختہ صبح وشام در بینی دمیدن ویا بآب انار ترش
ویا شراب انگوری وامثال آن سعوط کردن بغایت مجرب نوشتہ و اگر فتیلہ بآب انار ترش یا سرکۂ انگوری یا آب پودینہ یا شراب انگوری ترکنند و این دارو را
بران پاشیدہ در بینی نہند نافع تر باشد و اگر فائدہ نشود فتیلہ بمیاہ مذکورہ ترکردہ قلقدیس و قلقطار و اشخار و زنگار و زاج سیاہ و شب یمانی مساوی سودہ

بران پاشیده در بینی نهند و یا نفوخ کنند و بهتر آنست که بعد شرط یا خراشیدن موضع این ادویه استعمال نمایند چون پوست انار ترش چهار درم قلقدیس سه درم زرنیخ زرد خربق سیاه قانقطار هر یک دو درم کوفته بیخته بکار برند نیز گوشت فزونی بینی را ببرد و توبال مس و قلقدیس و زرنیخ احمر با سرکه آمیخته و فتیله آلوده در بینی نهند که کار آهن میکند و انطاکی گوید که اینچه مجرب ست انیست که شب و قلقند و زنگار مساوی و حلتیت مثل آن همچون غبار سائیده با قدرے سرکه و عسل بسرشند و فتائل ساخته در بینی نهند و یا خشک در بینی دمند و دیگر ادویه حاده اکاله چون فلدفیون و دیک بر دیگ هم مفید بود و اگر ازین تدابیر زائل نشود قطع نمایند و اگر بعد قطع چیزے از گوشت زائد باقی باشد ادویه اکاله برانبوبه رصاص یا اصل مجوف پر مرغ که پارچه بران پیچیده باشند طلا ساخته در بینی بگذارند تا مابقی را بخورد پس بمرہم سفیده و جز آن علاج کنند و بدانند که قبل از تنقیه استعمال ادویه حاده و دستکاری را کار نفرمایند که موجب افزونی مرض ست بقول شیخ هرگاه اراده علاج با دویه حاده باشد یک روز پیش ازان گوشت زائد را بخرقه خشن دلک نمایند بعد ازان باین ادویه دو روز علاج کنند بعد از خوردن طعام و ایضاً چون علاج باسور بینی باین ادویه نمایند باید که اول بقفر یا زفت رطب اندرون بینی طلا نمایند تا بینی از نکایت ادویه حاده محفوظ ماند و جمیع ادویه نافع اربیان بواسیر را نفع بخشد و گاهی احتیاج بکسر قوت آن افتد و آنچه در بواسیر مقعد بیاید مفید بود و گویند که گاهی بواسیر انف مولوزی بود و آن را علاج نیست

علاج اربیان و سرطان

در اربیان بعد فصد سر و حجامت و تنقیه بمسهل حب ایارج یا مطبوخ افتیمون علوی خان و حب قوقایا ی الیشان فتیله کرباس بمرہم زنگار آغشته در بینی نهند بعده شیاف دم الاخوین انزروت مرداسنگ گلاب و سرکه در بینی گذارند و ایضاً لعاب حلبه و سرکه و گلاب و روغن گل بمرات در بینی چکانند و یا بعد تنقیه دماغ بحبوب و ایارجات حضض مرکی زرد ناے رطب دردی زیت مرداسنگ بلعاب حلبه یا بزرکتان سرشته طلا نموده باشند و هرگاه ورم نرم ترشود بران زلو چسپانند یا بمبضع شرط زنند و خون برآرند و صاحب ترویح گوید که جلاب از گاوزبان و بادرنجبویه و اصل السوس بشکر دهند و بعد نضج تنقیه دماغ با ایارجات و طلا بمرہم عکر زیت و مرداسنگ بعض لعابات و بعد تلیین شرط و تعلیق علق بعمل آرند طبری گوید که اگر این ورم غیر متقرح باشد علاجش تنقیه بدن بمطبوخ افتیمون بعده تنقیه سر با ایارج پس غرغره بعاقرقرحا و مویزج و کف خردل و رب خشخاش و مانند آن ست و پرہیز از جمیع اغذیه غلیظه ابخره بسوی سر بعده صورت این ورم ملاحظه نمایند پس اگر برحال خود باقی باشد بد آنچه مذکور گردد علاج نمایند و اگر تحلیل شود و بنقصان پذیرد بتجربه متعرض آن نشوند سواے علاج مذکور که بعد زمانی مع لزوم پرہیز مابقی تحلیل گردد و دران ایام بدوای محلل مثل مر حضض ضماد نمایند و آنچه برحال خود باقی ماند مر حسانی نیم درم انزروت یکدرم مقل نیم درم زرد ناے رطب یک درم عکر زیت نیم درم مرداسنگ یک درم باریک سائیده لعاب اسپغول و لعاب حلبه برآورده مع عکر زیت بجوشانند هرگاه غلیظ گردد ادویه مسحوقه آمیزند و روز و شب داخل و خارج بینی طلا نمایند تا آنکه ورم نرم شود و تحلیل گردد و چون بعد مسهل و فصد نشتر بلیغ بعمل آورند و خون سیاه عکر ازان خارج شد پس آن بیشک صحت یابد و اگر خون سائل ازان رقیق سرخ باشد از داخل و خارج بران زلو چسپانند بعد استفراغ و پرہیز و اصلاح غذای مریض و واجب ست که طبیب از شرط و زلو در حالت امتلاے بدن حذر کند پس اگر از ضماد مذکور تحلیل نشود و نرم نگردد و بر غلظ و صلابت او باقی ماند بگیرند حرف سفید دو درم خربق دو ثلث درم عرطنیثا که آن عرق ست که بدان صوف میشویند یک درم و حضض نیم درم و جمله را باریک بسایند و در حریر به بیزند پس داخل منخرین سرکه مالیده بران این دواے خشک طلا نمایند و همچنین بدفعات متوالیه عمل نمایند تا آنکه ورم را بخورد و ساقط کند و بعد سقوط او باین مرہم علاج کنند زیت پنجاه درم مرداسنگ ده درم مرداسنگ را باریک سائیده در زیت آمیخته بجوشانند حتی که مجتمع گردد بعده در هاون ریخته سرکه بران چکانند و حل کنند و هر قدر که سرکه را نشف کند بران بچکانند و همچنین سرکه چکانیده باشند و حل کنند تا آنکه سفید گردد یا قریب بسفیدی رسد پس استعمال نمایند و این مرہم ادفق اشیاست برای قروح مواضع عضاریف اگر جراحت خشک نماید باین مرہم مدا وا سازند بگیرند موم مصفی و روغن بنفشه و ازان قیروطی بسازند و هنوز برآتش باشند که قدرے سفیداب قلعی بران اندازند و حرکت دهند بعده از آتش فرود آورده و در صلایه ریخته آب سرد بران اندازند و حل کنند تا چرک او خارج شود و مجتمع گردد بعده آب ازان دور کرده قدری سفیدی رقیق بیضه اندازند و حل کنند حتی که مجتمع و مخلوط گردد و اگر موضع رطب باشد و در مده که ازان سائل میشود رطوبت زیاده باشد در مرہم اول قدرے گلنار و اندکے کندر زیاده کنند و اگر بجدید علاج کنند باید که دستکار ماهر باشد تا اجزاے بینی از قطع محفوظ مانند و در غضروف بینی سوراخ نگردد و شیخ می فرماید که در اربیان بهتر آنست که بدستکاری علاج کنند و این بعد کم

کردن امتلا از بدن و سر باید و اگر خفیف باشد ادویهٔ قویه منجملهٔ ادویهٔ قروح انف استعمال کنند و مثل نفوخ شب یمانی و هر یک یک جزو و قلقطار و مازو هر یک نیم جزو نفوخ نمایند یا فتیله ازان بعمل آرند و مختار جالینوس انیست که آب انارین مع قشر و شحم آنها کوفته بگیرند و اندکی جوش داده در ظرف اسرب بردارند پس ثقل او لبایند تا مثل خمیر گردد و با آبهای مذکوره تسقیه دهند بقدر لائق و بعده ازان شیافات دراز لبسازند و در بینی علیل داخل کنند و بگذارند و در بعض اوقات راحت دهند و از بینی خارج کنند و درین وقت بینی و کام را لعصارهٔ مذکور طلا نمایند و برین تدبیر مواظبت کنند و این نافع قروح و بواسیر ست و از منافع او آنست که الم زیاده نمیکند و لبا ست که از سنانار یعنی عفص نارسیده و ترش و شیرین این ترکیب می نمایند و اگر گوشت زائد صلب باشد انار ترش را زیاده کنند و اگر کثیر الرطوبت باشد عفص را زیاده نمایند و قومی بعد از جالینوس قدری قلقطار و نوشادر و زنگار دران زیاده کرده اند و عمل او قوی‌تر می گردد و جملهٔ دویهٔ حاده و اکاله که در علاج بواسیر انف مذکور شد استعمال نمایند پس هرگاه از قوت ادویه ورم ظاهر شود راحت دهند تا آنکه ورم ساکن شود و بقیروطی موم در روغن گل و عسل طلا نمایند بعد ازان اعادهٔ دوای حاد کنند و همواره باین نحو عمل نمایند حتی که ساقط شود و تجربه کرده اند که هرگاه خرنوب نبطی رطب کوفته آب او بگیرند و دران صوف ترکرده در بینی داخل نمایند ابیان را نخورد و جوز السرو همین منفعت دارد و انچه مجرب نست انیست که زاج سبز مثل سرمه سائیدهٔ صبح شام در بینی دمند و بعد قطع ابیان از ادویهٔ حابس خون گل ببلول در آب بسیار سرد ست تا که غلیظ گردد سرد کرده ازان در بینی طلا نمایند و گویند که آب ثمر توت لعفیته آلوده و کذا از انجیر خشک و برگ سرو مساوی سوده فتیله ساخته و کذا اقاقیا و زاج و زرنیخ و نوره و قلی لبسر کهٔ تند چند روز در آفتاب پرورده فتیله بدان آلوده و کذا از زوفاے رطب و پیه لبط و موم زرد مرهم ساخته لفتیلهٔ آلوده و کذا عسل لبسر کهٔ آمیخته فتیله بدان آلوده در بینی داشتن و یا زنگار نوشا در شب لبسر کهٔ تند جمع کرده در آفتاب خشک نموده باریک سائیده بدهن آب پر کرده در بینی دمیدن و کذا نفوخ قشور نحاس و کذا نشوق قلقند هر واحد گوشت زائد و ابیان را ببرد و در سرطان لعلاج ادویهٔ حاده و قطع باهن اصلا تعرض نکنند و مدام بران قیروطی نهند و فصد و تنقیهٔ عام بدن از سودا بمعجون نجاح یا مطبوخ افتیمون و ماء الجبن و حب لاجورد در هر هفته دو سه بار همیشه نمایند و تنقیهٔ خاص دماغ با دویه که دران صبر و مصطکی و مانند آن افتد و اگر مزاج علیل احتمال نماید تنقیهٔ سر با ایارج و حب قوقایا کنند بعده پرهیز از اغذیهٔ غلیظه و مولد سودا نمایند و در بعضے اوقات غرغره باشیاے خفیفه مثل سکنجبین بزوری و مری کنند و در غرغره مبالغه نمایند و سر را از گرمی آفتاب و شدت سردی محفوظ دارند و بعض اوائل براے سرطان این موضع حقنهٔ لینه را ستوده اند و باقی تدبیر انچه در سرطان مطلق گفته خواهد شد لعمل آرند

عطاس

بلغتے بسیاری عطسه و آن حرکت حامیهٔ حافظه از دماغ براے دفع خلط یا موذی دیگر ست باستعانت هواے مستنشق جهت دفع از راه بینی و دهن بسبب تولد ریح بخارے لذاع ازان خلط و یا بسبب دیگر که منقبض گرداند دماغ را براے دفع آن و یا بسبب موذے دیگر لاذع آلات شم خواه از خارج و خواه از داخل از خارج مانند غبار و دخان و بوهاے حاره مثل فلفل و تنباکو و کندش و مانند اینها و داخل نمودن فتیله در بینی و یا استعمال عطوسات و از داخل چون حرارت دماغ و سیلان رطوبت لاذعه ازان و یا انحلال ریح ازان رطوبت و یا تصاعد آن از اعضاے ماتحت و یا امتلاے دماغ از رطوبات پس اولا از مریض تقدم اسباب خارجیهٔ مذکوره بپرسند اگر اقرار آن کند سببش همان باشد والا از سبب داخل بود بعده اگر آثار حرارت دریافت گردد سببش حرارت دماغ باشد والا رطوبت آن و عطسه حرکتے ست مر دماغ را همچون سرفه مر شش و سینه را که چون بر جرم آنها موذی وارد گردد هر یک ازانها متحرک میگردد بحرکت عطاسیه و سعالیه و کثرت عطسه در پنج جا ضرر دارد و یکے در ابتداے نزله و زکام بسبب حرکت مانع نضج دوم در انتهاے تپها که بسبب کثرت خود قوت را ساقط کند و دماغ را ممتلی گرداند سوم در شخصے که دماغ او بسبب حرکت گرم شود و ماده را نجود کشد چهارم در انجا که ماده در سینه بسیار یا خام بود مثل صاحب ذات الصدر را پنجم در شخص عادی رعاف شدید و در چهار موضع نفع دارد یکے آنجا که در سر بخار یا ریح یا ماده اندک باشد اگرچه پخته نباشد که گرانی سر دور نماید دوم آنجا که در دماغ ماده پخته باشد اگرچه غلیظ و بسیار بود که دلیل قوت دماغ ست و از نجبت کسے که موت او قریب باشد او را عطسه نیاید و اگر بمعطسات عطسه آرند و او را عطسه نیاید امید صحت او نباید داشت سوم در زنان هنگام وضع حمل که براخراج مولود و مشیمه یاری دهد چهارم در فواق مادی که بسبب حرکت خود آنرا منحل گرداند بالجمله عطسه معتدل نشان صحت ست و

واِفراط آن باعث آفت ودر آخر امراض دماغی عند نضج مادهٔ دلیل خیرست واہل ہند گفته اند که موافق ترین اوضاع صاحب عطسه آنست که سر خود مائل بجانب پشت
دارد برابر سینه و گردن بپیچیده دروی یکسو کرده نشاید تا عطسه راست خارج شود و ضرر لاحق نگردد درگی یا عضله کشیده یا پیچیده نشود و علاج منع سبب
نمایند واز اشیای مانع عطاس چکانیدن روغن گل خوشبو و روغن بید در بینی و گوش ست و نوشیدن حسوے گرم منع عطاس کند و گرم کردن سر ریختن آب
شیرین نیم گرم بر سر و انداختن روغن نیم گرم در ہر دو گوش و نهادن تکیه گرم کرده زیر گردن و شمیدن سیب و سویق و اسفنج بحری و زنجبیل و کذا خولنجان
سوده در خرقه بسته نیز عطسه باز دارد و فکر و اشتغال بمهمات اکثر قطع عطاس کند و گویند که بوئیدن افیون نافع و سعوط آب بادروج یا تخم او بالخاصیت مانع عطاس
ست و سعوط آب گل خطمی با روغن گل آمیخته مفید و شدت صبر بر عطسه و تکلف باز گردانیدن آن سود دارد و علاج کافی ست برای عطاس ضعیف و چشم و گوش و
اطراف و حنک مالیدن و دہان فراخ کشادن و جشا آوردن و نظر تیز لسوے فوق و در چیزے کردن و بر بستر غلطیدن و عضلات را بروغنهای مرطبه مالیدن
خصوصاً مفصل لحیین و بناگوش و استغراق در خواب و انتباه باعث حمله مانع عطاس اند و غمز مولم باطن خنصر با بهام و سبابه و نزد بعضے دلک باطن خنصر و بنصر با بهام
در منع عطاس مجرب ست و گرفتن بینی و دہن از دست بقوت نیز نافع ست و احتراز از غبار و دخان و آفتاب و بوئیدن چیز ہاے حاد لذع و مقام در ہوای ردی
و غیر آن که باعث عطسه شود ضرورست و حکیم عابد نوشته پیری از سادات که مبتلا باین مرض بود علاجش باین حب نمودم اصل السوس ریوند ہر یک چہار درم باریک
سائیده در آب یک رطل پوست خشخاش جوشانیده مالیده صاف نموده لیس غلیظ کرده باشند حبها بقدر نخود سازند و خشک کرده از یک حب تا چہار حب بخورند لیس در
یک روز زائل شد و در استعمال یک ہفته عود نکرد و استعمال خولنجان بالخاصیت او را نافع ست و گر ازان حبها باب مذکور سازند بهتر باشد و آنجا که کثرت عطسه از گرمی
دماغ باشد تبرید دماغ و تسعیط بروغنهای مبرد مثل روغن کدو و روغن بنفشه و روغن آس و تضمید سر و پیشانی باطلیه بارده و بوئیدن کشنیز سبز و صندل و استحمام باب شیرین
نیم گرم مناسب بود و اگر خون غالب باشد فصد و حجامت نقره نمایند و انچه از رطوبت دماغ باشد تنقیهٔ دماغ بمسهل و حب ایارج نمایند بعده اگر اندک باقی ماند نشوقات
و معطسات موافقه بکار برند و بعضے نوشته اند که اگر عطسه از قوت دماغ و ذکاے حس آن باشد تدبیر یکه بهر صداع از ذکاے حس دماغی مسطور شد بعمل آرند
و اگر از رسیدن بخار گرم بمبدا عصب یا در بطن اول باشد لخلخه از سرکه و روغن گل و آب کشنیز سبز و آب پشم صفادع و ورق بید ہر یک یک توله ساخته
بوئیند و یا اسفنج بحری که گل سفید سوده بران انداخته آب پاشیده باشند بو یانند و دست و پا محکم بندند و اگر مقدمهٔ زکام باشد تدبیر زکام پردازند و اما بوئیدن
شمامهٔ افیون خلوی خان و کاه گل سرشو عظیم الاثرست و همچنین سر بر بخور قند و زعفران داشتن تتمه عطسهٔ متواتر که باطفال عارض شود اگر سببش رسیدن سردی
بسر باشد باید که بادروج کوفته بیخته در بینی دمند و جلاب گرم بطفل و مرضعه دہند و گردهٔ گوسفند یا بز بر آتش بریان نمایند و آبی که از ان سائل شود نیم گرم در بینی
چکانند و بو یانند و زعفران و قند سفید کوفته بخور آن بدہند و از دارشیشعان و زعفران پارچه رنگین کرده بر سر گذارند و سر پوشیده دارند و بوئیدن چوب سلیخه
تر کرده و مالیدن سر طفل بخرقهٔ خشن نیز مفید و اگر از ین تدابیر زائل نگردد ایارج فیقرا چند شب متواتر بمرضعه بخورانند و زعفران و تخم گل سرخ و اندکی صبر بر پستان
مرضعه مالیده در دہن طفل گذارند که بمکد و چون از ان باز آید سر طفل را نگون دارند تا آنکه لعاب بسیار از دہان او بر آید و گاہے زبان طفل بخرقهٔ خشن
میگیرند و اندکے کشیده نگاه میدارند تا آنکه آب و لعاب بسیار از دہان او بر آید و عطسه او زائل گردد و اگر حار یابس المزاج و قوی البنیه باشد آب نیم گرم که در ان
سبوس و پوست حب المحلب جوشانیده باشند بر سر ریزند و اگر ضعیف القوة و البنیه باشد بر سر او آب گرم نریزند که باعث ضعف قوت او میگردد بلکه ہر وقت اندک
اندک شربت خشخاش یا دیاقوذا که باطلا ساخته باشند بخورانند و مغز تخم خیار و تخم خرفهٔ مقشر ہر یک سه جزو مغز بادام چہار جزو نبات برابر همه سائیده بلعاب اسپغول
حبها بقدر عدس مفرطح ساخته خشک نموده دائم زیر زبان او یک حب نگاہدارند و این بسیار گفته جهت این مرض بگیرند دو دانگ رب السوس دو دانگ ماہی که آنرا
سمک الرمل نامند و دو درم تخم سلحفاة و با شیر مرضعهٔ او بجوشانند تا غلیظ گردد و ہر صبح و شام بآن طفل را لعوق کنانند که اثر نیکو می بخشد و معالجهٔ کبار را در اطفال چندان
تاثیری نیست و مجوزند و اگر سبب آن ورم حار نواحی دماغ باشد با تپ و حرارت بود علاجش بعلاج سرسام کنند از تبرید و طلا و تمریخ بسبزیهات از عصارات
مثل آب کاسنی و کشنیز سبز و کدو تر و عنب الثعلب سبز و حی العالم و برگ کاہو و از روغنها مانند روغن گل و بنفشه و کدو بلکه واجبست که اول حجامت ساقین
نمایند و بر دماغ مقویات آن مثل آبهای مذکوره نهند و ہرگاه شروع نضج پدید نماید بر رادع مرخیات افزایند و جالینوس گوید که حجامت بر گردن طفل منع عطاس
میکند ضمیمه ہر جا که عطسه آوردن حاجت باشد معطسات بکار برند و آن ہر دواے حاد و مفتح ست مثل کندش و خربق سفید و جند بیدستر و فلفل و خردل و عاقرقرحا

و دار فلفل و زنجبیل و اسطوخودوس و بندق هندی و عود صلیب و کبابهٔ چینی و برگ نزبهره و برگ تمبت و تنباکو و شونیز و گل سوسن و گل سرخ و زرفیسون و سداب و ابرسا و گندم در شیر عشر تر کرده خشک نموده و خاکستر پاچک دشتی منقوع در شیر مذکور و مرزنجوش و دار شیشعان و بندال و سمندر پهل و نوشادر و صعتر و نکچهکنی و مغز کوپلچی سفید و تخم سرس و قرنفل و خولنجان و دارچینی و فلفلمویه و نطرون مفرد و مرکب سوده سعوط و نفوخ ازان نمایند و یا بپر مرغ در بینی تصوق نمایند و یا بگیرند شاتره تر و حاد و مشک و سداب بری و صبر و نطوخ نمایند و بهتر آنست که محرورین ازین ادویه ببویند و در بینی نکنند و گویند که بیخ کرفس خشک و شلجم خشک کرده و با درونج و حب الغار و قسط هر واحد سوده در خرقهٔ کتان بسته بوئیدن نیز محرک عطاس ست و جمیع اشیا که دماغ را دفعةً گرم گرداند عطسه آورد و نظر در قرص شمس ازین قبیل ست و سعوط مصطکی و فلفل مثل غبار سائیده نیز معطس و مخرج مواد بلغمی ست و از معطسات خفیفه شمیدن افیون و شلخ یا درونج و زراوند ست و بوی گل سرخ معطس محرورین ست مرطب باطن انف بدوا معطس بهتر از نفوخ و سعوط او ست چه درین صورت از نفوذ او بسوی نفس دماغ امان نیست

رض انف

یعنی کوفته شدن بینی حدوث او از ضربه یا سقطه بود و اکثر در ابتدای جذام از حدت اخلاط و فساد آن واقع شود پس انچه از ضربه و سقطه باشد یا منتهی شود یا غضروف انف بشکنند و جالینوس گوید که رض انف یا بر استخوان او واقع شود و یا بر غضروف او و یا بر هر دو مبادرت در علاج او واجب ست والا بعد ده روز علاج قبول نمیکند و مورث خشم و قبح منظر بفطس میگردد و طبری گوید که چون غضروف منحل گردد و از استخوان انفصال بینی جدا شود کمتر رجوع کند یا اتصال پذیرد **علاج** اگر خفیف باشد دران میل سطبر داخل کنند و بر داشته مستوی نمایند و صبر و مغاث و اقاقیا در سوده بلعاب تخم بارتنگ حل کرده بر کاغذ مالیده بر بینی بچسپانند و اگر رض شدید باشد و غضروف که دعامت بینی ازانست شکسته شود و از شکستن او خوف ورم بود پس بزودی فصد سر رو کنند و تلیین طبیعت سازند و پرهیز از غذای غلیظ نمایند و بهر حفظ مزاج دماغ که گرم نشود و مودی به برسام نگردد ضمادهٔ بارده بر سر استعمال کنند و بعد ازالهٔ ماده آلهٔ که مسمی بمنشال و مفتاح الرحم ست و آن شبیه بمنقاش و دهن او فراخ میباشد بدست منضغط سازند و همچنان اندر بینی در آرند پس بگذارند که منخرین منفتح شوند و انضمام زائل کند بعده بینی را بدان بلند سازند و دست بران بمالند و بهر دو دست راست کنند حتی که بر حالت طبیعی عود نماید و ساعت زمانی امساک او نمایند بعد ازان پارچه برانبوبه پیچیده و اقاقیا و مغاث بران طلا کرده اندر بینی نهند و ایضاً اطلیهٔ نافعه درین انچه بر کسر گذارند صبر و ماش و مرزعفران و رامک و سک و گل ارمنی و گل رومی و خطمی و لادن و عدس ست بآب اثل یا طرفا طلا نمایند و یا پارچه یا کاغذ بهیئت بینی قطع کنند و ادویهٔ طلای صبر وغیره که مسطور شد طلا نموده بر بینی بچسپانند و سه روز بگذارند بعده بآهستگی جدا کرده اعادهٔ همین ضماد نمایند و اگر بینی قائم نشود در منخرین دو چوب مثل هر دو منفذ بینی ساخته و بر هر دو جانب آنها سریش آلوده نهند و بالای آن پارچهٔ مذکور بچسپانند و در هر سه روز بر آرند و اعادهٔ او نمایند تا آنکه علت زائل شود و انچه بسبب جذام باشد علاجش علاج جذام است

جفاف انف

سبب خشکی بینی یا حرارت مفرط ست چنانچه در حمیات محرقه افتد و یا یبوست شدید در دماغ چنانچه در مالیخولیا می باشد و یا در همه بدن چنانچه در آخر تپ دق عارض شود و یا خلط لزج که از حرارت اندک در خیشوم بچسپد و خشک گردد و تشخیص هر سه نوع چنان نمایند که دریافت کنند اگر تپ محرقه یا دق موجود بود سببش حرارت یا یبوست باشد و اگر اجتماع خلط در بینی معلوم شود سببش خلط لزج باشد **علاج** نافعترین چیزها دران ادهان و عصارات بارد رطب مثل روغن نیلوفر و روغن کدو و آب کدو یا آب تربوز یا آب نیلوفر و لعاب اسبغول و بهدانه و خطمی ست و کذلک مغز ساق البقر و ایل وغیره و استحمام نیز مفید بود و یا روغن بنفشه یا کدو در بینی چکانند و موم روغن بمالند و اگر حرارت مفرط باشد قدری کافور در یکی از روغنهای مذکور حل کرده سعوط نمایند و تبرید باشربه و سعوطات بالعبه و البان و ادهان و اضمده و اغذیهٔ بارده که در علاج امراض دماغی حار دجز آن مسطور شد استعمال کنند و لزوم حمام نمایند و صندل و گلاب و

کافور بویند و خیار و تربز خورند و در تبسی ادہان مذکورہ بدون کافور بکار برند و ایضاً روغن بادام یا شیر دختران یا شیر خر در بینی چکانیدن و شیر از پستان بر پیشانی دوشیدن و دیگر ادویہ مرطبہ بکار بردن نافع بود و انچہ جالینوس گفتہ و حکیم عابد نیز در ہر دو قسم تجربہ نمودہ طلاے پیشانی و مقدم سر بآب خرفہ مضروب بروغن بادام و روغن کدو و سعوط آنست و آنکہ از خلط لزج بود بعد تلیین خلط تقطیر روغنہاے مرطبہ مذکورہ و البان و العبہ و شرب مرطبات تنقیہ مادہ از بدن و دماغ بمسہل و حب ہلیلہ و قرص بنفشہ و غراغر و عطوسات و نشوقات و نطولات نمایند و مداومت اطریفل کشنیزی مفید بود و جالینوس گوید کہ جملہ ادویہ سعہ کہ در بحث خشم مذکور شد مفید این قسم ست و حکیم علی مینویسد کہ درین نوع اول بآب گرم استنشاق نمایند بعدہ بروغن بنفشہ بادام یا نیلوفر یا روغن گل بعد ازان طعام بخورند و اگر آن شوربا باشد اولی ست

حکۂ انف

سبب خارش بینی صعود بخارات حادہ لذاعہ از مادہ حریفہ مجتمعہ در بطون دماغ یا در محل دیگر ست و احتباس آن در بینی و در زکام و دیدان بینی و بثور و قرحہ بینی و در ابتداے رعاف و جدری نیز عارض شود پس تشخیص این اسباب چنین باید کرد کہ اگر آثار زکام یا دود یا بثور یا جدری یافتہ شود سببش پیدا باشد و اگر سرخی چہرہ بود و مریض را ابیش چشم ہمچون جہیدن برق محسوس گردد مقدمہ رعاف باشد و اگر دفعۃ پیدا شود و بسرعت زائل گردد و اکثر وقت نشیدن ہواے سرد حادث شود سببش صعود بخارات باشد علاج در انجرہ بعد تعدیل مزاج بماکول و مشروب و تنقیہ بدن و دماغ از مادہ بخار تدہین انف بروغنہا و سعوطات نمایند و بہر تقویت دماغ صندل و گلاب و کافور و روغن گل بویند و براے منع انجرہ سفوف کشنیز و اطریفل کشنیزی خورند و حب الآس را خاصیت عجیب ست در استیصال انجرہ حار مطلقا و از اشیاے مبخرہ اجتناب نمایند و اگر ضعف قوت یا امرے دیگر مانع از تنقیہ بالغ باشد لقوح مشمش بنوشانند کہ تنقیہ برفق و تبدیل مزاج اعضا نماید و بقول ابن حنین خولان بطوخاً و فتیلۃً نیز نافع حکہ انف ست و گویند کہ اول رگ قیفال زنند و بفاصلہ سہ چہار روز رگ ارنبہ کشایند و بعد یکہفتہ تنقیہ دماغ و بدن بحب بنفشہ و مطبوخ ہلیلہ زرد و فواکہی علوبخان دیا آلو یا شربت ورد مکرر باہلیلجی نمایند و بعدہ جہت منع بخارات و تقویت معدہ و دماغ اطریفل کشنیزی دہند و غذاہاے کم بخار و سرد خورانند و بروغن گل و بادام برابر چرب نمایند و در مقدمہ رعاف فصد سرد کنند و انچہ در بحث رعاف از اغذیہ و ادویہ مسطور شد بکار برند و در زکام و دود و بثور و قرحہ و جدری علاج آنہا نمایند و گویند کہ در حکاک منخرین اطفال سرکہ یک دو مرتبہ بمالند و اگر ازین زائل نگردد نوشادر در سرکہ حل نمودہ بملایمت بران بمالند و اگر ازین ہم زوال نپذیرد و مستحکم باشد سر سوزن را اندک در ان فرو برند کہ دران قدری بنشیند پس بران سرکہ بمالند

حرقت انف

ہرگاہ مزاج منخرین از حالت طبیعی برگردد و سوء مزاج حار دروی اثر کند سوزش عارض شود علاج پارچہ بگلاب و صندل آلودہ بر بینی گذارند و روغن گل بآب حی العالم یا روغن نیلوفر یا گلاب استنشاق نمایند و روغن کدو و شیر دختران و امثال آن سعوط فرمایند و صندل و گلاب و نیلوفر و کافور بویند و گیلانی گوید کہ گاہی در منخرین نوعی از سوء مزاج حار در غایت حرارت حادث شود و علامت آن احساس گرمی و التہاب دران ست و علاج آن تعدیل مزاج بمبردات و تسکین حرارت باستنشاق روغن گل مضروب بآب حی العالم یا روغن نیلوفر یا اندکی گلاب و نہادن پارچہ مبلول بصندل و گلاب ست و اگر حرارت بسوی ہر دو طرف در بطن دماغ مودی گردد روغن نیلوفر معمول از مغز تخم کدو و روغن گل با گلاب سعوط کنند و صندل و گلاب و کافور و نیلوفر و بنفشہ و گل کدو و گل خشخاش و مانند آن ببویند و طبری گوید علتی ست کہ در بینی ظاہر شود و ازان در چشم اشک آید و انسان را ازان حالت صعب بہم رسد دوا آنست کہ می یابد انسان در بینی خود عند استنشاق ہواے بارد حرقت لذاع کہ تا دماغ او برسد و ازان چشمہاے او اشک آرد و اکثر این حالت بدون استنشاق ہواے سرد یافتہ می شود و حدوث این علت دلالت می کند بر بخارات حارہ لذاعہ کہ از سر بسبب اجتماع اخلاط حریفہ لذاعہ در بطون دماغ منحل میگردد و چون این بخارات رومی شوند در بینی محتقن میگردند و احراق شدید پیدا میکنند و سرکہ را زکام افتد و خیشوم او سوزش کنند و از جریان فضول رقیق حاد کہ در ابتداے زکام جاری می شوند بسوزند سببش آنست کہ مثل این اخلاط در بطون دماغ مجتمع می باشند پس ہرگاہ مسام سر بسردی و غیرہ منسد نشوند و بخارات منعکس گردند از منخرین جاری می شوند و بآن چیزے ازان اخلاط حریفہ حادہ مختلط می گردد و سوزش مجاری پیدا می کنند و شرح این

برای آن کردم که این سبب در ہر دو موضع یا د دارند و علاج این تعدیل مزاج بدن بماکول و مشروب ست و قصد تنقیهٔ این خلط اگر قوت احتمال استفراغ و زمانه مساعدت نماید و اگر مریض ضعیف القوة یا زمانه مانع از تنقیهٔ بالغ باشد لقوع مشمش بیاشامند و در اجزای او انچه ضد این اخلاط لذاعهٔ حریفه باشد بیفزایند پس این لقوع استفراغ او بتدریج می نماید و تبدیل مزاج اعضای او میکند و اصحاب سوء مزاج حار دماغ و کبد استعمال آن سے نمائیم و تغیر مزاج دم می کند و در امراض راس مسطور شد

احتباس شی در انف

یعنی بند شدن چیزی در مجرای بینی علاج اول بر وغنها و قدری موم بینی را از اندرون و بیرون چرب کنند و چند قطره ازان در بینی چکانند پس ادویهٔ معطسه که در آخر بحث عطاس مسطور شد در بینی دمند و ہنگام عطسه آمدن دہان و منخر صحیح بند نمایند و عطسه گیرند تا آنچیز بیرون افتد و یا بآلهٔ مناسب بر آرند و بدانند که اکثر ہنگام تناول طعام سرفه یا عطسه یا حرکتی دیگر بطفل عارض شود و بدان سبب چیزے که در دہن باشد از طریق حنک در مجرای بینی بر آید و تعفن پذیرد و برنجاند و توحش و بدخوابی و ضعف اشتہا و زردی رنگ و نحافت بدن ظاہر شود و باشد که تپ خفیف لازم گردد و تنفس از جانب بینی بی اسباب نزله زکام موقوف شود و ہر ساعت دست خود بدانجانب برد و بمالد و تدبیرش ہمانست که مسطور شد و اگر ازین تدبیر بر نیاید طفل را بر پشت بخوابانند و دہن او را بدست گرفته دہان خود را بر منفذ بینی مسدود او گذاشته بقوت بدمند و عقب آن بلافاصله در منفذ مخالف آن که مفتوح ست ازان قوتیر دمند تا بزور نفس آن چیز خارج گردد و گاه سبب آن یبس خیاشیم طفل می باشد و علاجش چکانیدن شیر مرضعه و یا ادہان مناسبه است و تدہین و ترطیب یافوخ او با دہان مرطبهٔ مناسبه و پاک نمودن بینی او پشه

سدهٔ خیشوم

و آن چیزے محتبس در داخل او ست حتی که شئ نافذ را از حلق بسوی بینی یا از بینی بسوے حلق منع نماید و سبب این یا خلط لزج ست و یا لحم نابت و یا خشکریشه و از نشان این سده است که غنه در آواز پیدا میکند حتی که منع می نماید فضاء نفخ را از دخول خیشوم پس طنین کائن ازان حادث میگردد و علاج در خلطی بعد از نضج بمنضج بلغم و تنقیه بمسهل و حبوب و ایارجات از عدس مقشر یکدرم جند بید ستر نیم درم افیون زعفران مشک ہر واحد یک قیراط مریم درم جمها سازند و بآب مرزنجوش رطب سوده سعوط نمایند و ہر چه برای ختم سدی مسطور شد بکار برند و اگر از لحم زائد باشد علاجش مذکور شد و بسیار باشد که بعمل دستکاری و خرط بینی از میل خاص بالغ که بآن جرد ممکن باشد احتیاج می افتد پس مدام جرد نمایند تا آنکه پاک گردد و اگر کفایت نکند انچه در بحث بواسیر گذشت بعمل آرند و اگر از خشکریشه باشد علاج قرحه یابس نمایند و گیلانی گوید که اگر سده از خلط غلیظ لزج باشد پس اگر ممکن بود اولا استفراغ بدن بمطبوخ افتیمون نمایند بعده مهلت دہند بمقدارے که میان دو مسهل واجب ست پس تنقیه سر بحب قوقایا یا حب ایارج یا حب صبر نمایند و موافق ترین آنها حب صبر ست بعد ازان غرغره بمویزج و عاقرقرحا و خردل کوفته نمایند و لزوم حمام و استنشاق آب گرم بسیار کنند پس اگر ماده مرتبک باشد بمرزنجوش و زعفران عطسه آرند که این سده را بکشاید پس لزوم پرہیز و منع از اغذیه منجره و غلیظه و لزجه نمایند که باین طریق سده بکشاید و اگر چیزے لزج باقی ماند که از موضع سیلان کند امر نمایند بانکباب بر آب متقم بطریقیکه در باب زکام گذشت که این نشف و تحلیل رطوبت نماید و اگر بعد ازان سرفه آید بدانند که ماده رقیق شده و بسوے سینه نازل گشته و درین ہنگام بر شربت خشخاش و شربت عناب لزوم نمایند تا آنکه سرفه زائل شود و امر بافشاندن بینی دائم و عطسه آوردن نمایند و این بهر آنست که ماده بشربت خشخاش غلیظ گردد و بافشاندن بینی و عطسه بیرون آید و بدین طریق درین وقت پاک گردد و این ترتیب علاج واجب ست که طبیب درین معالجه یاد دارد پس اگر تقدیم تدبیر موخر نمایند مورث رعاف و صداع گردد زیرا که عطسه آوردن قبل از ترقیق ماده عروق را بشگافد و حرکت دہد و اگر سده از روئیدن گوشت باشد باید که نظر کنند اگر سرطانی بود باہن تعرض نمایند لیکن اگر گوشت نابت باشد آنرا بخراشند برشته گره دار از موے بافته که یک سر آن بسوے دہن بیرون آورده باشند و سر دیگر بیرون بینی باشد و ہر دو را بکشند تا آنکه گوشت زائد بخراشد بعد ازان رشته بیرون آورده فتیله بسرکه و نمک آلوده بنهند تا آنکه خون منقطع گردد پس بمرہم معمول از سرکه و گلنار و کندر و مرداسنگ علاج کنند و از استنشاق آب سرد منع نمایند و از اغذیه غلیظه پرہیز کنند و تعاہد بقصد سر نمایند و فتیله گوشت

زیاده شود و گاهی این گوشت را با آهن قطع میکنند و سالم تر آنست که از خراشیدن رشته و علاج بمرهم مذکور شده و اما ادویه حاده اکاله را بران نگذارند زیراکه گاهی مزاج دماغ گرم میشود و موجب دماغ ورم میکند و گاهی سده از تنگی مجری و خلقت حادث میشود و لیس ان ثم با دنی اشی نازل مسدود میگردد و دیگر آنکه شئی سائل بسیار رقیق باشد و علاج آن تنقیه دماغ و استعمال تحنک یا ایارج نمایند اگر مزاج آن احتمال کند و از اغذیه غلیظه البته پرهیز کنند و از جماع بعد خوردن طعام حذر کنند و باستفراغ در اوقات محمود تعاهد نمایند و سده بینی که با طفال از رطوبت غلیظه متولد از شیر غلیظ عارض شود و علاجش اصلاح شیر مرضعه و پرهیز او از اغذیه مغلظه و ریختن آب گرم بر سر طفل و انکباب بخار آن و مالیدن سر او بخرقه خشن ست و قبل ازین تدابیر عطسه آوردن و بر سر او روغن مالیدن جائز نیست

خنان

و آن مرضی ست که بینی را عارض میشود و از ان در آواز انسان خنخنه ظاهر میگردد و لسبب او کلام تبیین نمی شود و این غیر غنه معروفست گویند که سببش ورم لوزتین و یا لهات ست و لیکن بیشتر از خون و صفرا افتد و علامتش انیست که کلام مفهوم نشود و چون آب نوشند از راه بینی بیرون آید و خنا بیست بسیار ربود و چشمها سرخ پر از اشک بر خاسته باشد یا درد سر شدید و یا خفیف **علاج** اول در هر دو نوع رگ سر و کشایند و از آب کشنیز سبز و مکوه و کاسنی و کاهو تنها و یا خفیف حل کرده غرغره نمایند و اگر این چیزها سبز بهم نرسد شیره آنها گرفته یا نقوع یا مطبوخ ساخته بکار برند و پوست انار ولایتی و مازو و نمک اندرانی برابر سوده بانگشت شهادت آلوده بر ورم رسانند در روزی ده دوازده بار و یا نوشادر و چنیای خشک و پوست انار ولایتی هر یک سه ماشه بدستور بکار برند و مازو بآب حنا یا انار خام جوش کرده غرغره نمایند که نفع عظیم دارد و اگر ازین تدبیر صحت نشود مسهل صفرا العمل آرند از اعلی یا اسفل و عطسه آوردن درین باب اثر عظیم دارد و تدبیر خفیف از لوا سیر انف بکار برند و بقول جالینوس از معالجات او آنست که مازو مسحوق را در آب انار شیرین چندانکه بجوشد بجوشانند تا آب جذب شود و بعده خشک کنند و نصف او کندر از روت آمیزند و مرتبه دیگر بآب انار که در آن مازو جوشانیده باشند لبرشند و بطریق سعوط و غرغره چند روز استعمال نمایند و ایضاً ننکار بموم و روغن در بینی چکانند تا به شدن آن مدام استعمال کنند و اگر این مرض از بودن سوراخ در کام بسبب مرض آتشک یا نزله حاد عارض شود علاجش در امراض حنک خواهد آمد

دیدان انف

سببش رطوبت متعفنه در مقدم دماغ ست نشانش حکه در مقدم دماغ و در بعض اوقات ست و خروج او در مخاط **علاج** بعد نضج ماده تنقیه بمسهل و حبوب و ایارجات و معطسات مثل کندش و شونیز کنند و تناول اشیای مرطبه ترک نمایند و با دویه قاتل کرم مثل شیح و قسط و مرو قنبیل و آب برگ شفتالو سعوط نمایند و برگ شفتالو سائیده در بینی ایام متوالی نفوخ کردن مجرب ست و بالجمله هر چه در علاج صداع دودی و کرم گوش مسطور شد بعمل آرند

انتفاخ انف

گاه در بینی اطفال انتفاخ بجدی عارض میشود که غلیظ و سطبر میگردد و وجع پیدا نماید و طفل بی آرام و سکون میباشد **علاج** ملاحظه نمایند اگر در ان چیزی شبیه لغدد صلب باشد در علاج آن تساهل ننمایند چه اکثر بورم کثیر الارجل منجر میگردد و لیس باید که مرضعه او را پرهیز و اصلاح غذا و شیر او نمایند و اگر حاجت استفراغ باشد تنقیه سازند و بر منخرین طفل بقدر یکحبه خردل سوده در پنبه پیچیده بگذارند تا آنکه آنرا بخراشد بعده علاج او بمرهم نمایند و اگر بسبب صلابت احتیاج خراش او بحدید باشد باهن خشند

انقباض انف

گاه انقباض و کشیدگی در منخرین اطفال عارض گردد و چون تنفس نمایند بهم آیند و اکثر این مرض از فساد مزاج دماغ ایشان بهم میرسد **علاج** شیر مرضعه بر سر طفل قطور نمایند و شیر تازه دوشیده منجمد بالفحه بر سر او گذارند و برگ اسبغول بالای آن بگذارند و در بینی او روغن بنفشه چکانند و سر او را بآبیکه در ان خشخاش جوشانیده باشند بشویند و بمرضعه او ماء الشعیر دهند و پرهیز از اغذیه غیر موافقه حاره فرمایند

خاتمة الطبع شکر بدرگاه حکیم مطلق که بتائید بی منتهایش جلد اول **اکسیر اعظم** از افادات زبده اطبای متقدمین و متاخرین حکیم محمد اعظم خان المخاطب به ناظم جهان به مطبع منشی نولکشور واقع لکهنو طبع شد